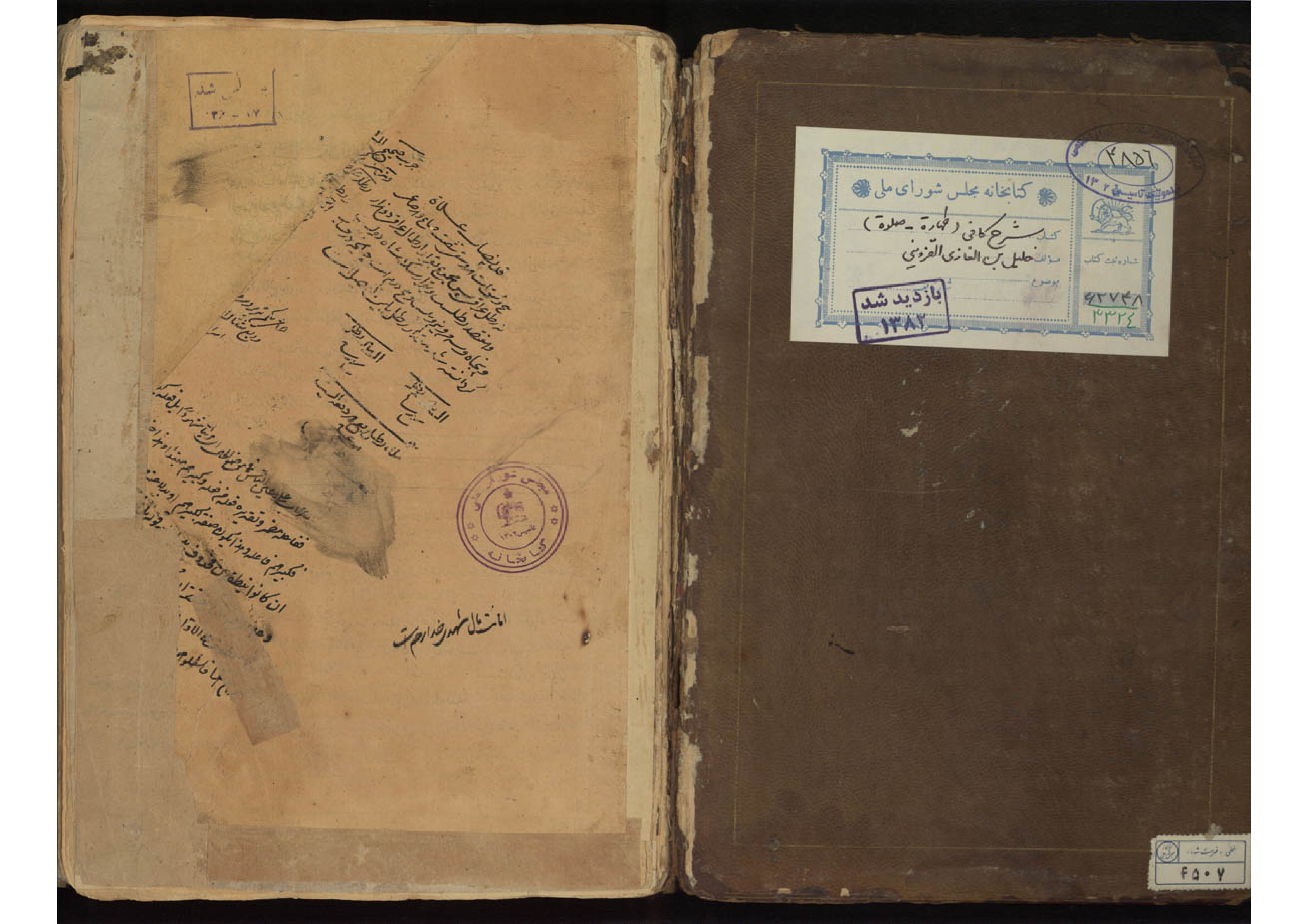
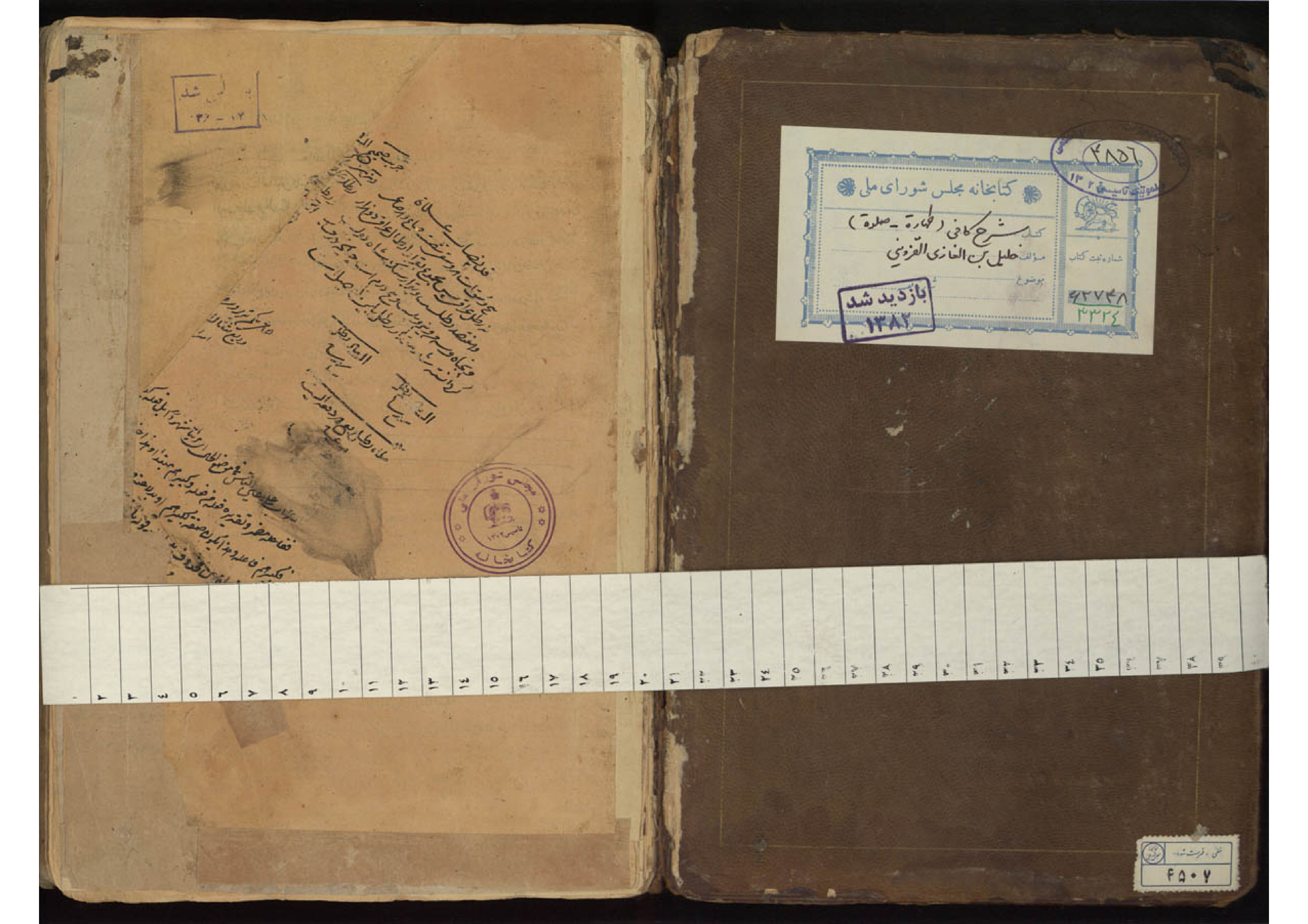


کتابخانه مجلس شورای ملی
شرح کافی (طهارة - صلوة)
مؤلف خلیل بن الغازی القزوینی
بازدید شد ۱۳۸۲
۴۸۵۶
۴۵۰۷


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح کافی (طهارة ـ صلوة)
مؤلف خليل بن الغازي القزويني
موضوع
شماره ثبت کتاب
۳۳۲٤
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۸۵٦
۴۵۰۷



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح کافی (طهارة - صلاة)
مؤلف خلیل بن الغازی القزوینی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۷۴۸
۳۳۲٤
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۸۵۶
۴۵۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين كما هو اهله والصلوة على سيد الاولين والآخرين محمد وآله الذين اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهيرا اما بعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله تعالى عنهما بيارى توفيق الهى و فرمان
واجب الاذعان حضرت ظل اللهى اعنى نواب اشرف اقدس اعلى مروج مذهب حق ائمه هدى مظهر الطاف سبحانى مهبط
[illegible]ردانى هادم جنود ظلم وعدوان هادم بنيان كفر وطغيان فارس مضمار دين پرورى حارس حصن ملت
[illegible]ى رافع لواى عدل وداد باسط بساط آسايش عباد زيبنده سرير جهانبانى ابو المظفر شاه عباس حسينى
صفوى ثانى آمن الله عباده فى ظل دولته وسلطانه وحفظ بيضة الاسلام تحت جناح عدله واحسانه در شوال
سنه هزار و شصت و چهار هجرى شروع در شرح كتاب كافى ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازى كلينى رضى الله عنه كه
برج متين حصن دين و درج فرايد احاديث ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين است نمود شرح اصول آن كه مشتمل
است بر كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القران وكتاب العشرة
در عرض پنج سال پيرايه انجام پوشيد ∴ نشان آل صفى بر كرام ∴ نظامى پذيرفت زين نظام ∴ چو دولت
[illegible]
[illegible]
وچون اصول كتاب مذكور تخمينا ربع آنست اتمام شرح آن در مدت مذكوره با آنچه منقولست كه مصنف رحمه الله
تعالى كافى را در عرض بيست سال باتمام رسانيده مطابق افتاد اكنون كه شوال سال هزار و شصت و نه هجرى است
شروع در شرح باقى آن نموده توفيق انجام آن را بر وجهى كه شايد از قبله حاجات مسئلت مينمايد والله الموفق
والمستعان اصل كتاب الطهارة شرح الطهارة بفتح طا مصدر باب حسن ونصر پاكى [illegible] بفتح [illegible] مصدر
باب حسن مطرد است ومراد اينجا پاكى است كه الله تعالى آنرا اعتبار كرده براى ظاهر در نماز مثل پاكى از خبث و از
حدث چنانچه توبه و مانند آنرا اعتبار كرده براى پاكى باطن يعنى اين كتابيست كه در ان احاديث متعلقه بطهارة
مذكور ميشود و درين كتاب چهل و شش باب است اول باب طهور الماء دوم باب الماء الذي لا ينجسه شيء سوم
باب الماء الذي فيه قلة والماء الذي فيه الجيف والرجل ياتي الماء ويده قذرة چهارم باب البئر وما يقع فيها
پنجم باب البئر تكون الى جنب البالوعة ششم باب الوضوء من سؤر الدواب والسباع والطير هفتم باب الوضوء
من سؤر الحائض والجنب واليهودي والنصراني والناصب هشتم باب الرجل يدخل يده في الماء قبل ان يغسلها

والحد في غسل اليدين من الجنابة والبول والغائط والنوم نهم باب اختلاط ماء المطر بما يرجع في الاناء من غسالة
الجنب والرجل يقع ثوبه على الماء الذي يستنجي به دهم باب الماء الحمام والماء الذي تسخنه الشمس يازدهم باب القول
عند دخول الخلاء وعند الخروج والاستنجاء ومن نسيه والتسمية عند الوضوء سيزدهم باب الاستبراء من البول
وغسله ومن لم يجد الماء چهاردهم باب مقدار الماء الذي يجزي للوضوء والغسل ومن تعدى في الوضوء پانزدهم
باب السواك شانزدهم باب المضمضة والاستنشاق هفدهم باب صفة الوضوء هجدهم باب حد الوجه الذي
يغسل والذراعين وكيف تغسل نوزدهم باب مسح الرأس والقدمين بيستم باب مسح الخف بيست يكم باب الجبائر
والقروح والجراحات بيست دوم باب الشك في الوضوء ومن نسيه او قدم او اخر بيست سيم باب ما ينقض
الوضوء وما لا ينقضه بيست چهارم باب الرجل يطأ على العذرة او غيرها من القذر بيست پنجم باب المذي
والودي بيست ششم باب انواع الغسل بيست هفتم باب ما يجزي الغسل منه اذا اجتمع بيست هشتم باب وجوب
الغسل يوم الجمعة بيست نهم باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل يغتسل في مكان غير طيب وما يقال
عند الغسل وتحويل الخاتم عند الغسل سى ام باب ما يوجب الغسل على الرجل والمرأة سى و يكم باب احتلام الرجل
والمرأة سى و دوم باب الرجل والمرأة يغتسلان من الجنابة ثم يخرج منهما الشيء بعد الغسل سى و سيم باب الجنب
ياكل ويشرب ويقرأ ويدخل المسجد ويختضب ويدهن ويطلي ويحتجم سى و چهارم باب الجنب يعرق في الثوب
او يصيب جسده ثوبه وهو رطب سى و پنجم باب المني والمذي يصيبان الثوب والجسد سى و ششم باب البول
يصيب الثوب او الجسد سى و هفتم باب ابوال الدواب وارواثها سى و هشتم باب الثوب يصيبه الدم والمدة
سى و نهم باب الكلب يصيب الثوب او الجسد وغيره مما يكره ان يمس شيء منه چهلم باب صفة التيمم چهل و يكم باب الوقت
الذي يوجب التيمم ومن تيمم ثم وجد الماء چهل و دوم باب الرجل يكون معه الماء القليل في السفر چهل و سيم باب الرجل
يصيبه الجنابة فلا يجد الا الثلج او الماء الجامد چهل و چهارم باب التيمم بالطين چهل و پنجم باب الكسير والمجدور ومن به
الجراحات ويصيبهم الجنابة چهل و ششم باب النوادر بدانكه در اينجا دو مقدمه است اول اينكه آنچه
ميگوييم در توضيح آيات متشابهات واحاديث متشابهات يا محض اظهار احتمالست يا نقل از ديگريست
اگرچه تصريح بان نشود دوم اينكه در شرح احاديث عبادات و مانند آنها احتياج بذكر سند نيست مگر بقدرى كه تو
ضيح معنى حديثى موقوف بر ذكر ان باشد بنا بر كلام مصنف اينست كه وقلت انك تحب ان يكون عندك كتاب
كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفي به المتعلم ويرجع اليه المسترشد وياخذ منه من يريد علم الدين والعمل
به بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام والسنن القائمة التي عليها العمل وبها يؤدى فرض الله عز وجل وسنة
نبيه صلى الله عليه وآله وبعد ازين بانك فاصل گفته وقد يسر الله وله الحمد تاليف ما سألت وارجو ان يكون بحيث توخيت

باب المواضع الذي يكره ان يتغوط فيه او يبال دوازدهم

حمد اسمعيل در خطبه كه اين كتاب مشتمل است
بر آثار صحيحه و سنن قائمه كه بر آنست عمل
شيعه اماميه وكلام مصنف صح

وبیان شد در شرح خطبه سیوم اینکه بنا بر انچه منقول شد از مصنف که در خطبه ذکر کرد تقسیم جمیع احادیث
کافی را بصحیح وموثق وحسن وضعیف خوب نمینماید واعتماد بر شهادت ثقة الاسلام شیخ کلینی که اینها
همه صحیح ومدار علیه است لازم است زیرا که این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد مجاور سفراء
بوده وشاید که این کتاب کافی بعرض صاحب الزمان علیه السلام رسیده باشد چون در زمان سفراء بوده سوای
کتاب الروضه که آن جز کافی نمی نماید وشبیه کتاب تعلیقات یا تصنیفی علیحده از مصنف باشد پیش از وصول او
بصحبت سفراء وناحیه مقدسه وشاگردان مصنف الحاق آن بکافی کرده باشند والله اعلم ومصنف رحمه الله تعالی
در بعض مواضع کافی وفی روایة اخری وماننده آن گفته وان نقلست از صاحب الزمان علیه السلم مگر انکه قرینه صارفه
باشد واین قسم تصنیفی نسبت بتصانیف قبل وبعد ندارد زیرا که آخر وصایای اوصیاست نظیر آنچه می آید
در کتاب الصلوة ودر حدیث دوم باب اول که نماز آخر وصایای انبیاست واشتمال سند بعض احادیث
این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که بسا حدیثی که از فاسق منقول شده باشد ومعمول به ومعتمد علیه
میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده چهارم اینکه بنا بر انچه منقول شد در کتاب کافی
دو حدیث معارض یکدیگر نیست واگر در جای کسی خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی بصیرت اوست ومصنف
رحمه الله تعالی گاهی اشعار بوضع توهم منافات میکند بقول او وروی ایضا وماننده آن مثل آنچه می آید
در حدیث نهم باب سی وسوم وهر حدیثی که در کتب دیگر باشد ومعارض حدیثی باشد که در کافی است پی اعتبار است
بنا بر حصری که مفهوم میشود از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام شیخ کلینی رحمه الله تعالی در خطبه که علیها العمل
وبها یؤدی فرض الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله وهم مصنف رحمه الله تعالی در خطبه برای خلاص از
حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه گفته از روی احتیاط که در عبادات وماننده اینها که میان دو کس نزاع
برای منافع دنیا در آنها نمی باشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر بعضی در کار نیست وخلاف احتیاطات
وعبارت مصنف در خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف الروایة
فیه عن العلماء علیهم السلم برایه الا علی ما اطلقه العالم بقوله علیه السلم اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله
جل وعز فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم وقوله علیه السلم
خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه ونحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئا احوط ولا
اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلم وقبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم
وسعکم وبیان این مفصلا شد در شرح خطبه پنجم اینکه بنا بر انچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه
باشد نیست اگرچه احادیث امر بتقیه واحادیثی که ادای مضمون اینها برمز وایما شده برای تقیه بسیار است ششم اینکه

جمی

جمی کتابها کتب فقه نامیده اند وتسمیه اینها بکتب جدل اولی است وما احتراز از ان طریقت میکنیم مگر اندکی از
گفتگو در جایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد وتوضیح ظاهر ان موقوف بر اندک گفتگوی از طرفین باشد
هفتم اینکه گاهی گفته میشود که ظاهر این حدیث اینست وان از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی
موقوفست بر علم بحکم واقعی وعلم بظاهر حدیثی باعث ان نمیشود وایضا مستلزم جواز عمل بان حدیث نیست زیرا
که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد وچون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخصص ان باشد مثلا مجموع
ان دو حدیث چیزی دیگر باشد هشتم اینکه در جایی چند احتمال ذکر کنیم انچه را که ظاهرترست مقدم میداریم بترتیب
باب اول اصل باب طهور الماء شرح الطهور بضم طاء بی نقطه مصدر باب نصر یا کرم ومصدر بر وزن
فعول بضم فاء وضم عین مطرد است در امثال این معنی اگر فعلش از باب نصر یا باب ضرب یا باب منع باشد مثل قعود
وجلوس وقنوع یعنی این باب بیان پاک بودن آبست درین باب پنج حدیثست اول اصل قال رسول
الله صلی الله علیه وآله الماء یطهر ولا یطهر شرح یطهر در اول بصیغه معلوم باب تفعیل است ودر دوم
بصیغه مجهول باب تفعیل است وواو عاطفه است ومیتواند بود که حالیه باشد ومراد این باشد که اب طاهر
ومطهر بالاصالة است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اب پاک میکند چیزی را که غیر آنست وپاک کرده نمیشود
بچیزی که غیر آنست مراد اینست که غیر اب پاک نمیکند اب نجس را مثل زوال تغییر آن بوزیدن بادها یا باران یا بوقوع
مشک یا کافور یا مانند اینها در ان بدانکه میتواند بود که این نیز داخل مراد باشد که اب هرچند که پاک کند یا جاری باشد
پاک نمیکند اب نجس را بنا بر اینکه حقیقت پاک کردن در صورتیست که انچه پاک کرده شود باقی ماند فی الجمله بعد از
پاک شدن وحال انکه چون اب مخلوط شود یا متصل شود بمثل خود هر کدام اینها معدوم میشود وموجودی دیگر حاصل
میشود بمساحت مجموع اینها ونظیر این گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سوم مولد النبی صلی الله علیه وآله واین
منافات ندارد با انچه می اید در حدیث اول باب سی ام که ان ماء الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا زیرا که ان مجاز است
وظاهر این احتمال این حدیث ابطال دو مذهبست بعضی اهل فن کلام میکند اول اینکه اب مرکب باشد از اجزای
لا یتجزی دوم اینکه اب بزرگ مرکب باشد از ابهای کوچک که هر کدام اینها قابل قسمت ذهنیه باشد وقابل قسمت
خارجیه نباشد موافق انچه مذهب ذی مقراطیس است دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الماء کله طاهر
حتی یعلم انه قذر شرح یعلم بصیغه مجهول غایب باب افعال است الاعلام نشان بر چیزی گذاشتن مثل تغییر آب
در رنگ یا در بو یا در طعم ومیتواند بود که یعلم از ثلاثی مجرد باشد وبنا برین طاهر یعنی چیزیست که در حکم پاک باشد خواه
پاک واقعی باشد وخواه نه القذر بفتح قاف وکسر وضم وفتح وسکون ذال با نقطه وراء بی نقطه ناپاک یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلم جمیع افراد آب پاک است مگر وقتی که متغیر شود بنجاست یا مراد اینست که در حکم پاکست مگر

مخصوص

اگر

عن ابی عبدالله علیه السلام قال

بود بحث از امام جعفر صادق علیه السلام گفته

یعنی بر بطلان

و ظاهر بعضی نسخه های آن است که تصنیف محمد بن احمد بن الجنید که مشهور به ابن الجنید است باشد و بعضی گویند بوده که

وقتی که انسه شود که ان نجاست سوم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَاءُ کُلُّهُ طَاهِرٌ
حَتّٰی یُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ شرح این موافق سابقست چهارم اصل عن عبد الله بن سنان عن أبی
عبد الله علیه السلام قال سألته عن ماء البحر أطهور هو قال نعم شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب برای دلالت بر اینست که تغیر آب بغیر نجاست باعث خروج آن از اصل تطهیر بان نمیشود چه
جای خروج آن از اصل طهارت الطهور بفتح طاء آنچه بان پاک کرده شود چیزی مثل سحور بفتح سین که بمعنی چیزیست
که در سحر خورده شود یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از آب دریا که شور تلخ شده آیا پاک کننده است آن امام گفت که آری پنجم اصل
سألت أبا عبد الله علیه السلام عن ماء البحر أطهور هو قال نعم شرح این موافق سابقست باب
دوم اصل بَابُ الْمَاءِ الَّذِی لَا یُنَجِّسُهُ شَیْءٌ شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث اول این باب در این باب
هشت حدیثست اول اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ إِذَا کَانَ الْمَاءُ قَدْرَ کُرٍّ لَمْ یُنَجِّسْهُ شَیْءٌ
شرح کر بضم کاف و تشدید را بینقطه پیمانه ایست معین که بزرگست و از بزرگی ان نمیتواند بود که یکبار پیمانه شود
بلکه از تکرار پیمانه کوچکتر از ان جمع میشود مثل هزار و دویست رطل و مثل شصت قفیز و چون پیمانه مختلف میشود
در شهرها در بعض احادیث سوال از مقدار کر واقع شده مثل حدیث چهارم این باب و میتواند بود که کر وزنی معین
باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت اگر باشد آب بقدر کر نجس نمیکند انرا چیزی بدانکه جمعی از
مجتهدان استدلال کرده اند بمفهوم شرط در امثال این حدیث بر اینکه کمتر از کر بملاقات نجس نجس میشود خواه
معلوم باشد که متغیر شده و خواه معلوم باشد که متغیر نشده و خواه محل اشتباه باشد و ابن عقیل و موافقانش
منع این کرده اند و در سند میگویند که لم ینجسه شیء سالبه کلیه است و صورت علم بتغیر بیرون رفته بدلیل اجماع
پس باقی ماند دو صورت یکی صورت علم بعدم و دیگری صورت اشتباه در تغیر و عدم تغیر و چون نقیض سالبه
کلیه موجبه جزئیه است اعتبار مفهوم شرط میشود باینکه در صورت اشتباه نجس شود اگرچه در صورت علم بعدم
تغیر نجس نشود و میگویند این ظاهر میشود از ملاحظه امثال این حدیث با احادیثی که دلالت میکند بر اینکه کمتر از کر
بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده و مثل آنچه می آید در حدیث نهم
باب چهل و ششم و مثل حدیثی که ظاهر است در اینکه اگرچه نجس باشد و در آب قلیل تر کرده شود برای اینکه جای را که مالی
کنند پاک میشود چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است
و احادیث امر باجتناب و نهی از استعمال اگر با احادیث تجویز استعمال جمع شود لاعلاج امر را بر ندب و نهی را
بر تنزیه حمل باید کرد نه بر فرض و نه بر تحریم زیرا که حمل تجویز بر تحریم ممکن نیست دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا

عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَاءِ الَّذِی تَبُولُ فِیهِ الدَّوَابُّ وَ تَلَغُ فِیهِ الْکِلَابُ وَ یَغْتَسِلُ فِیهِ الْجُنُبُ قَالَ إِذَا کَانَ الْمَاءُ قَدْرَ
کُرٍّ لَمْ یُنَجِّسْهُ شَیْءٌ شرح تلغ بکسر و فتح لام و غین با نقطه بصیغه مضارع غایبه معتل الفا و اوی باب حسب و منع
است الولوغ زبان زدن سگ ماننده ان در چیزی که آبکی باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آبی که در آن
بول میکنند در ان چاروایان و زبان میزنند در ان سگان و غسل میکنند در ان جنب امام گفت که اگر باشد
آب بقدر کر نجس نمیکند انرا چیزی توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث سابق سوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ
إِذَا کَانَ الْمَاءُ أَکْثَرَ مِنْ رَاوِیَةٍ لَمْ یُنَجِّسْهُ شَیْءٌ تَفَسَّخَ فِیهِ أَوْ لَمْ یَتَفَسَّخْ فِیهِ إِلَّا أَنْ یَجِیءَ لَهُ رِیحٌ تَغْلِبُ عَلَی
رِیحِ الْمَاءِ شرح زراره از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است الراویه شتر یا استر یا دراز گوش که آب
بران بار کرده بجاها میبرند و خیک آب مطلقا و خیک آبی که از دو پوست یا سه پوست باشد اکثر من راویه میتواند بود
که بمعنی دو راویه باشد و میتواند بود که شامل یک راویه و کسری باشد التفسخ بفا و سین بینقطه و خاء با نقطه مصدر باب
تفعل پراکنده شدن موی میته و نسبت ان بمیته مجازست یعنی روایتست از زراره که امام گفت اگر باشد آب
بیشتر از راویه نجس نمیکند انرا چیزی از میته خواه متفرق شده باشد موی ان چیز در ان آب و خواه متفرق نشده
مگر آنکه آید از ان چیز در آب بویی که غالب شود بر بوی آب مثل بوی زاج و بوی کبریت که در بعض چشمهای آب در اصل
می باشد مثل بویی که از آفتاب شدن ان کسب کرده بدانکه صورت عدم غلبه اعم از انست که معلوم باشد که اگر آب
بویی نمیداشت متغیر بالفعل میشد و توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث اول این باب بدانکه جمعی از مجتهدان
حکم کرده اند باینکه احادیثی که در باب کر واقع شده تحقیقی است پس اگر یک قطره کم شود کر نخواهد بود و جمعی انرا
تسلیم نمیکنند و ظاهر این حدیث و حدیث هشتم این باب را سند خود ساخته اند و میگویند ظاهر اختلافی که در
حدیث با احادیث دیگر در مقدار کر اینست که کر را مقادیر مختلفه باشد و اقل مقادیر کافی باشد و اوسط افضل
از ان باشد و اکثر افضل از اوسط باشد در موضعی که تعدد باشد و اما در موضعی که انحصار باشد هر کدام که
بهم رسد کافیست و عدول از ان بر تیمم جایز نیست و الله اعلم چهارم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا کَانَ
الْمَاءُ فِی الرَّکِیِّ کُرّاً لَمْ یُنَجِّسْهُ شَیْءٌ قُلْتُ وَ کَمِ الْکُرُّ قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْبَارٍ وَ نِصْفٌ عُمْقُهَا فِی ثَلَاثَةِ أَشْبَارٍ
وَ نِصْفٍ عَرْضِهَا شرح الرکی بفتح را بینقطه و کسر کاف و تشدید یا جمع رکیه بفتح را و کسر کاف و تشدید یا چاهها
و نصف در اول مرفوع بعطف بر ثلثه است عمقها مرفوع و عطف بیان ثلثه است ضمیر عمقها راجع بر رکی است
و نصف در دوم مجرورست عرضها نیز مجرورست ضمیر عرضها راجع بر رکی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون باشد آب در چاهها کر نجس نمیکند انرا چیزی گفتم و چه مقدارست کر گفت سه شبر و نیم که موضع
آب از عمق آن چاهها باشد در سه شبر و نیم که فراخی قطر آنها باشد مخفی نماند که چون چاه دوری می باشد سه شبر و نیم

عمق ان در سه شبر و نیم قطر آن نزدیک بسه شبر در سه شبر حوض مربع میشود پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث هفتم این باب بنا بر انکه مقادیر کر در اطرا دیث تقریبی باشد و مختلف در فضیلت باشد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق **پنجم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكُرِّ مِنَ الْمَاءِ كَمْ يَكُونُ قَدْرُهُ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ ثَلَاثَةَ أَشْبَارٍ وَنِصْفٍ فِي مِثْلِهِ ثَلَاثَةِ أَشْبَارٍ وَنِصْفٍ فِي عُمْقِهِ فِي الْأَرْضِ فَذَلِكَ الْكُرُّ مِنَ الْمَاءِ **شرح** ثلثه در اول منصوب و خبر اول کان است و در دوم منصوب و خبر دوم کان است و نصف هر دو جا مجرور است بجر جوار مثل جحر ضب خرب و معطوفست بر ثلثه که منصوب است و این موافق جمعیست که میگویند شرط نیست در جر جوار اینکه حرف عطف متوسط میان متجاورین نباشد مگر در جایی که محل التباس باشد چنانچه مذهب مخالفانست در آیه وضو و فی در فی مثله برای ظرفیت است و ظرف صفت ثلثه است یا لغوست و متعلق بکان است باعتبار خبر اول و ضمیر راجع بالماء است المثل بفتح میم و فتح یا ~~دوم و بکسر~~ ~~پاییین و سکون نیز جایز است الخ~~ فی در فی عمقه برای ظرفیت است و ظرف صفت ثلثه که خبر دوم کان است یا لغو و متعلق بکان است باعتبار خبر دوم فی الارض نیز بدل فی عمقه است و در بعض نسخ من الارض است مضمون این حدیث موافق حدیث سابق است و منافات با حدیث هفتم این باب ندارد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کر از جمله آب که چند است قدر آن گفت چون باشد آب سه شبر و نیم در ~~جانب~~ آن آب سه شبر و نیم در جانب عمق آن آب در زمین پس آن کر است از آب **بدانکه** ~~در نسخ فی مثله بکسر میم و فتح ...~~ زیرا که بر این تقدیر ظاهر این بود که مثلها بضمیر مؤنث راجع بثلثه اشبار و نصف باشد و ایضا بر این تقدیر اگر ثلثه در دوم منصوب و خبر دوم کان است اختلاف سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه خواهد بود زیرا که اول برای ضرب در جز است و دوم برای محض ظرفیت است و اگر ثلثه در دوم مجرور و بدل ثلثه است اختلال در نظم این روایت بهم میرسد چنانچه استادی شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین بعد از طعن در سند گفته که ربما یطعن فی متنها ایضا لخلوه عن بیان قدر العمق کما قاله شیخنا الشهید الثانی طاب ثراه فی شرح ارشاد وانت خبیر بان الاکتفاء فی المحاورات بالمقام و دلالة سوق الکلام شایع علی انه یمکن توجیهها علی وجه یسلم به من هذا باعادة الضمیر فی قوله علیه السلم فی مثله الی مادل علیه قوله علیه السلم ثلث اشبار و نصف ای فی مثل ذلک المقدار لا فی مثل الماء اذ لا محصل له وکذا الضمیر فی قوله علیه السلم فی عمقه ای فی عمق ذلک المقدار من الارض وهو اما حال من مثله او نعت لثلثة اشبار الذی هو بدل من مثله ولولا الحمل علی هذا الصار قوله فی عمقه من الارض کلاما منقطعا منها فتا وحاشا مثلهم عن التلفظ بمثله ~~محققی نماند که در آخر این کلام دقیقه~~

ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكُرُّ مِنَ الْمَاءِ أَلْفٌ وَمِائَتَا رِطْلٍ **شرح** رطل بفتح و کسر راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه پیمانه ایست معین چنانچه ظاهر است از انچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین الدعوی والمحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است که ارطال بکیال العراق وان در عراق عرب نیک صاع است و در مدینه شش یک صاع است چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث نهم باب هفتاد و پنجم که باب الفطره است و چون لفظ رطل مخصوص لغة اهل عراق است چنانچه صاحب قاموس گفته که والکر بالضم مکیال للعراق پس ظاهر اینست که مراد برطل درین حدیث رطل عراقی باشد و کر صد و سی و سه صاع و سه تسع صاع باشد و اگر مراد رطل مدنی باشد کر دویست صاع خواهد بود و صاع پیمانه ایست که چهار مد جو و مانند ان در ان گنجد و زیاده بران نگنجد و مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدریست از جو و مانند آن که در دو دست کشیده متصل بیکدیگر گنجد و بیشتر از ان نگنجد و گاهی هموزن رطل جو را نیز رطل مینامند خواه در عراق عرب خواه در مدینه و بنا برین صاحب مدارک شرح شرایع در بیان این حدیث گفته که اختلف الاصحاب فی تعیین الارطال فقال الاکثر و منهم الشیخ فی النهایه والمبسوط والمفید فی المقنعة انه عراقی وقدره مائة و ثلثون درهما علی الاشهر وقال المرتضی فی المصباح وابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه انه مدنی وقدره مائة و خمسة و تسعون درهما ذکر علی الاشهر اشارت بقول بعضی که گفته اند که وزن رطل صد و بیست و هشت درم است چنانچه مطرزی در مغرب از ابو عبیده نقل کرده و مراد بدرهم هموزن چهل و هشت دانه جو میانه است **بدانکه** چون وزن آبها تفاوت میدارد پس اگر رطل در این حدیث از قبیل پیمانه باشد وزن کر تفاوت خواهد کرد و اگر از قبیل وزن باشد و مؤید اینست ظاهر حدیثی که گفتیم که می آید در کتاب الصیام در باب الفطره زیرا که صاع البته پیمانه ایست و وزن اجناس آن مختلف میشود چنانچه بیان میشود در شرح آن لیکن جماعت مصنفان مشهور میگویند که درین حدیث تحدید کر بحسب وزن شده والله اعلم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کر از آب هزار و دویست رطل است **بدانکه** ما کر جو میانه را کشیدیم در اصفهان و وزن وزن چهل و هشت جو موافق نیم مثقال صیرفی شد و چون من تبریز ششصد مثقال صیرفیست پس وزن کر بحساب رطل عراقی و بنا بر اینکه مراد برطل وزن باشد صد و سی من بوزن تبریز است که درین زمانه متعارفست در بلاد عجم لیکن چون جو متوسط عراق عرب و مدینه سنگین تر است بیشتر میشود پس بهتر اینست که اشرفی طلای رومی را معیار سازیم زیرا که ان موافق مثقال شرعیست و موافق چهار سدس و نیم مثقال صیرفیست پس چهار اشرفی سه مثقال صیرفیست و چون هفت مثقال شرعی بوزن ده درم است پس میگوییم که وزن رطل عراقی موافق نود و یک اشرفیست و وزن نود و یک اشرفی موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یکسدس و نیم مثقال صیرفیست پس کر بحساب رطل عراقی صد و سی و شش من و نیم بوزن تبریز است **هفتم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَاءِ الَّذِي لَا يُنَجِّسُهُ

مساحت کر تفاوت خواهد کرد و موافق باقی احادیث این باب اینست که رطل اینجا از قبیل پیمانه باشد

شیءٌ قالَ کُرٌّ قلتُ وَما الکُرُّ قالَ ثَلٰثَةُ اَشْبارٍ فی ثَلٰثَةِ اَشْبارٍ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که نجس نمیکند انرا چیزی گفت که کر است گفتم که چیست کر گفت که سه شبر در سه شبر یعنی که هر یک از عرض و طول و عمق ان سه شبر است در حوض مربع و برین قیاس است مساحت کر اگر حوض مربع نباشد

هشتم اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ الکُرُّ مِنَ الماءِ نَحْوُ حُبّی هٰذا وَاَشارَ اِلی حُبٍّ مِنْ تِلْکَ الحِبابِ الَّتی تَکُونُ بِالمَدینَةِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از جهت آب مانند این خم منست و اشارت کرد بخمی از ان خمهائی که می باشد در مدینه میتواند بود که مراد مساحت آب آن خم باشد در وقتی که پر باشد یا مراد مساحت مجموع خم و آب آن باشد **باب سیوم اصل باب الماءِ الّذی فیه قلّة و الماء الّذی فیه الجیف والرجل یاتی الماء و یده قذرة شرح** القلة بضم قاف کوزه و بکسر قاف کمی و هر دو اینجا مناسب است الجیف بکسر جیم و فتح یاء دو نقطه در پایین جمع جیفه یعنی حیوانی که مرده باشد و بو گرفته باشد **یعنی** این باب بیان آبی است که در ان کوزه باشد مثل تغار خیرات که بر سر راه عام گذاشته میشود و آبی که در ان مردار ها باشد و مردی که می آید نزد آب که دست او نجس است درین باب هفت حدیث **اول اصل** سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ یَقُولُ اِذا اَتَیْتَ ماءً وَفیهِ قِلَّةٌ فَانْضَحْ عَنْ یَمینِکَ وَعَنْ یَسارِکَ وَبَیْنَ یَدَیْکَ وَتَوَضَّأْ **شرح** قلة بضم و بکسر قاف میتواند بود و حاصل هر دو یکیست **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون رسیدی در راه بآبی و در ان آب کوزه هست پس بپاش بجانب دست راست خود و بجانب دست چپ خود و پیش خود و وضو بساز شاید که مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این آب برای آشامیدنست پس بلکه انتفاع از ان جایزست در پر کردن ابریق خود برای آب پاشیدن و جاروب کشیدن دور خود و وضو ساختن یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این قسم آبی البته ملاقات با نجاست میکند چنانچه طریقت وسواسیانست که ازین قسم آبی اجتناب میکنند یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود که شاید که مسافری دیگر بعد از من وارد اینجا شود و تشنه باشد و آب آخر شده باشد پس در غیر تشنگی صرف نباید کرد و تیمم باید کرد و مخفی نماند که تقریر اول و سوم مبنی بر اینست که امر برای اباحت باشد مثل اذا حللتم فاصطادوا و در تقریر دوم میتواند بود که امر برای استحباب باشد نظیر انکه مع شرب از مشربه عام واقع شده و جمعی معنیهای دیگر برای این حدیث گفته اند **دوم اصل** سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ الجُنُبِ یَنْتَهی اِلَی الماءِ القَلیلِ فِی الطَّریقِ وَیُریدُ اَنْ یَغْتَسِلَ مِنْهُ وَلَیْسَ مَعَهُ اِناءٌ یَغْرِفُ بِهِ وَیَداهُ قَذِرَتانِ قالَ یَضَعُ یَدَهُ ثُمَّ یَتَوَضَّأُ ثُمَّ یَغْتَسِلُ هٰذا مِمّا قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ **شرح** یده بلفظ مفرد اشارتست بانکه هر دو دست را نگذارد بلکه یکدست دیگر را در بیرون پاک کند و بعد از ان بدست دیگر دست اول را در بیرون پاک کند پس وضو در غسل بتوضأ محمول

ولشدید للکمی و بضم قاف کوزه هم
کمی باشد یا در آن هم
کمی یا هم
نعرف اینجا بلفظ و بلفظ و اصیغه مضارع غائب معلوم است باب بغرف و ضرب است

معنی

معنی لغوی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد جنب میرسد بآبی کمتر از کر در راه و میخواهد که غسل کند از ان آب قلیل و نیست با ان مرد ظرفی که بردارد از ان آب بان ظرف و دو دست ان مرد نجس است امام گفت یکدست را ان مرد یکدست خود را در ان آب بعد از ان میشوید دو دست خود را بترتیب در بیرون آن آب بعد از ان غسل میکند این از انست که گفته الله عز و جل در سوره حج که نگردانیده الله تعالی بر شما در اطاعت الهی هیچ تنگی مخفی نماند که مانند این که می آید در حدیث هفتم باب نهم و در حدیث چهارم باب بیست و یکم و بنابر انچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب نهم و در حدیث ... که باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه است که مخاطبان درین آیت اهل بیت رسول علیهم السلام اند حرج یعنی جهل از مسائل دین خواهد بود و مراد امام این خواهد بود که این از امیدانیم و مخالفان ما نیدانند و اگر بعضی آیات ان موافقی دارین مسئلها کرده باشند از روی جهل و ظن خواهد بود نه از روی علم و بنابر تفسیریکه مفسران دیگر این آیت را میکنند که مخاطبان امت رسول‌اند مثل آیت سوره مائده خواهد بود که ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و بیان میشود در حدیث چهارم باب نوزدهم موافق مضمون ایت سوره بقره خواهد بود که لا یکلّف الله نفساً الّا وسعها و مراد این خواهد بود که اگر این حکم در اینجا نباشد حرج لازم می اید و تیمم رفع حرج نمیکند زیرا که در حکم نجاست آب کم از کر بملاقات نجاست مطلقا حرج بهم میرسد برای خلایق و این معلوم هر کسی است که اختلاط با مردم کرده و احوال خلایق را وارسیده و این منافات ندارد با استحباب اجتناب از ان در خصوص وضو یعنی نماز و آشامیدن یا مطلق در غیر موضع انحصار آب در ان **سوم اصل** عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ کُلَّما غَلَبَ الماءُ ریحَ الجیفَةِ فَتَوَضَّأْ مِنَ الماءِ وَاشْرَبْ فَاِذا تَغَیَّرَ الماءُ وَتَغَیَّرَ الطَّعْمُ فَلا تَتَوَضَّأْ وَلا تَشْرَبْ **شرح** اذا تغیر الماء یعنی اذا تغیر ریح الماء است ظاهر ذکر تغیر طعم در شق دوم و عدم ذکر در شق اول اینست که تغیر ریح و تغیر طعم متلازم باشند در وقت ملاقات جیفه **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت هر وقت که مغلوب کند بوی مردار را پس وضو بساز از ان آب و بیاشام و چون متغیر شود آب در بو و متغیر شود مزه آب پس وضو مساز و میاشام **بدانکه** نزد ابن ابی عقیل و موافقانش لفظ کلّما دلالت بر حکم آب کمتر از کر نیز دارد و جمعی میگویند که الماء اینجا مطلقست و ملاحظه آن یا مفهوم شرط که در حدیث اول و دوم باب سابق هست باعث تقیید آنست و این محل اشکالست نزد ابن ابی عقیل و موافقانش زیرا که مطلق بانضمام کلّما عام میشود و تخصیص عام بمفهوم محل اشکالست و ایضا مفهوم شرط دلالت بر مدعای ایشان ندارد چنانچه توضیح یافت در شرح حدیث اول باب سابق و الله اعلم **چهارم اصل** سَأَلَ رَجُلٌ اَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ وَاَنا جالِسٌ عَنْ غَدیرٍ اَتَوْهُ وَفیهِ جیفَةٌ فَقالَ اِذا کانَ الماءُ قاهِراً وَلا یُوجَدُ فیهِ الرّیحُ فَتَوَضَّأْ **شرح** پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که من نشسته بودم از گودالی که قافله آمدند نزد آن بر حالی که در ان مرداری هست پس امام گفت اگر باشد آب غالب بر ان جیفه و معلوم نشود در ان آب بوی مردار پس وضو بساز مخفی نماند که گفتگو درین حدیث چنانست که گذشت در شرح حدیث سابق **پنجم اصل** سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الماءِ

۶

اگر آفتی ادراک ... باشد هم

الساکن والاستنجاء منه والجیفة فیه فقال توضّ من الجانب الآخر ولا توضّ من جانب الجیفة

شرح توضّ از مهموز اللام است همزهٔ آن منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضوء اینجا محمول بر معنی لغوی است واگر محمول بر معنی شرعی باشد مراد اینست که وضو جایز است چه جای استنجا لیکن اولی در شق نهی ناخوش است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آب ایستاده و استنجاء از آن آب بر حالی که مردار در آن آبست پس گفت خود را بشو از جانبی دیگر و خود را مشو از جانب مردار مخفی نماند که نهی از وضوء از جانب جیفه اگر نهی تنزیه است پس در صورتیست که آب کرست و تغیر او معلوم نشده یا کم از کرست و عدم تغیر معلوم شده و اگر نهی تحریم است در صورتیست که تغیر معلوم شده یا مشکوک فیه شده و گفتگو درین مانند گفتگو در حدیث سابق است

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الماء الآجن تتوضأ منه الا ان تجد ماء غیره فتنزه منه شرح الآجن بهمزه و الف و کسر جیم آبی که متغیر شده باشد رنگ و مزهٔ آن و صاحب مغرب بعد از ذکر این معنی گفته وقیل اذا تغیرت رائحته من القدیم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در آب متغیر بغیر نجاست که وضو میسازی از آن مگر آنکه یابی آبی را که غیر متغیر باشد پس بعنوان نزاهت دوری میکنی از آن نه بعنوان حرمت مخفی نماند که نهی از وضوء لازم ندارد نهی از غسل و مانند آن را چه میتواند بود که در آب وضوء احتیاط بیشتر باید کرد چنانچه ظاهر کلام سایل در حدیث اول باب اینده است

هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الحیاض التی بین مکة والمدینة تردها السباع وتلغ فیها الکلاب ویغتسل فیها الجنب أیتوضأ منه قال وکم قدر الماء قلت الی نصف الساق والی الرکبة واقل قال توضأ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حوضهای وسیع که میان مکه و مدینه است وارد میشوند بر آنها درندگان و زبان میزنند در آنها سگان و غسل میکند در آنها جنب آیا وضو ساخته میشود از آب آنها گفت و چند است مقدار آب گفتم تا نصف ساق و تا زانو و کمتر از زانو یعنی که بالاتر از نصف ساقست و کمتر از زانوست گفت وضو بساز مخفی نماند که نزد جمعی مفهوم این حدیث اینست که اگر کمتر از کر باشد وضو نباید ساخت و نزد جمعی از ایشان این محمول بر نهی تنزیه است و نزد جمعی دیگر از ایشان محمول بر تحریم است و ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند که بر هر تقدیر دلالت بر نجاست آب کم از کر بملاقات نجاست بی تغییر نمیکند زیرا که نهی از وضو لازم ندارد ... از استعمال آن مطلقا نظیر آنچه گذشت در حدیث سابق والله اعلم

باب چهارم اصل باب البئر وما یقع فیها

شرح این باب بیان چاه آب و آنچه واقع شود در آنست و درین باب دوازده حدیث است اول اصل کتبت الی رجل اسأله ان یسأل ابا الحسن الرضا علیه السلم عن البئر تکون فی المنزل للوضوء فتقطر فیها قطرات من بول او دم او یسقط فیها شیء من عذرة کالبعرة ونحوها ما الذی یطهرها حتی یحل الوضوء منها للصلوة فوقع علیه السلم بخطه فی کتابی ینزح دلاء منها شرح ظاهر کلام سایل اینجا اینست که سفارش در آب وضوء بیشتر واقع شده از سفارش در آب غسل و مانند آن یحل بحاء بی نقطه و تشدید لام بصیغهٔ مضارع باب ضرب است

الحلال

الحلال آنچه پاک باشد چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث ششم باب بیست و سوم که باب الدعاء للرزق است که نظر ابو جعفر علیه السلم الی رجل وهو یقول اللهم انی اسألک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر علیه السلم سألت قوت النبیین ذکر للصلوة برای احتراز از وضو بمعنی لغوی است که شستن دو دست و مانند آنست یعنی نوشتم بسوی مردی طلب میکردم از او که سوال کند امام رضا علیه السلم را از چاهی که میباشد در سرا برای وضو یعنی که از آن از آلایش محافظت میکنند پس میچکد در آن چاه چند قطره از بول یا خون یا می افتد در آن چاه چیزی از نجاست آدمی مانند پشکل و نزدیک بآن چیست آنچه پاک میکند آن چاه را تا بجدی که بی دغدغه میشود وضو از آن آب آن چاه برای نماز پس نوشت امام علیه السلم بخط خود در مکتوب من که کشیده میشود چند دلو از آن چاه تا رفع دغدغه شود

دوم اصل وبهذا الاسناد قال ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر به شرح و باین سند مذکور شد در حدیث سابق امام رضا علیه السلم گفت آب چاه وسیع است یعنی که مانند کرست باعتبار ماده که دارد بی نفع نمیکند از آن چیزی مگر آنکه متغیر شود آب چاه بآن چیز مخفی نماند که این استثنا مانند مفهوم شرط در حدیث اول و دوم باب دوم است و توضیح آن

سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الفارة والسنور والدجاجة والطیر والکلب قال ما لم یتفسخ او یتغیر طعم الماء فیکفیک خمس دلاء فان تغیر الماء فخذ منه حتی یذهب الریح شرح فاره بفتح فا و سکون همزه است و قلب همزه بالف جایز است سنور بکسر سین بی نقطه و فتح نون مشدده و سکون واو است دجاجه بفتح و ضم و کسر دال بی نقطه است الطیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر و بر یک نیز گاهی طیر میگویند چنانچه اینجاست ما شرطیه زمانیه منصوب است محلا و ظرف یکفیک است و ضمیر مستتر در یتفسخ راجع بمذکور است که فاره و امثال آن باشد و میتواند بود ما موصوله و مبتدا باشد و ضمیر یتفسخ راجع بما باشد و فیکفیک خمس دلاء خبر مبتدا باشد و عاید بمبتدا محذوف باشد تقدیر فیکفیک لا یتفسخ ... بجای سین بی نقطه و غالبا با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن موی میته و نیست آن یعنی بعد ... یتغیر مجزوم و معطوف بر مدخول لم است و ذکر آن با وجود آنکه معطوف ... در صورت ملاقات چاه و جیفه باعتبار اینست که غالبا حدوث علم بنجاست آب بسبب ملاقات جیفه بیکی از دو حس است حس باصره که ادراک تفسخ میکند و حس ذائقه که ادراک طعم میکند زیرا که پیش از حدوث این علم آدمی استعمال آن آب میکند و ادراک باصره و ذائقه سابقست غالبا بر ادراک شامه زیرا که برودت هوا و مانند آن مانع ادراک شامه است و مانع ادراک باصره و ذائقه نیست تغیر الماء بتقدیر تغیر طعم الماء است یذهب الریح گفت بجای یذهب الطعم است برای اشعار باینکه ذهاب طعم جیفه و ذهاب ریح جیفه از آب متلازمانند و باینکه حدوث علم بطهارت آب بعد از نجاست آن بسبب ملاقات جیفه بحس شامه است غالبا زیرا که طبع نفرت دارد از چشیدن آب نجس تغیر ریح و طعم از جیفه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در موش و گربه و مرغ خانگی و مرغ هوا و سگ در چاه آب افتد و میرد گفت چندانکه ... نشده باشد اینکه میته پراکنده مو شود یا اگر نشده که متغیر شود مزهٔ آب پس کافیست ترا کشیدن

نجس دلو پس اگر متغیر شد طعم آب پس بکش از آن آب چند انکه بر طرف شود بوی آن آب چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُفْسِدُ الْمَاءَ إِلَّا مَا كَانَتْ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
نجس نمیکند آب را از میته حیوانات مگر آنکه آنچه باشد برای آن خون روان از رگ مراد اینست که مثل ماهی و مانند
آن هرچند که بو و طعم آب را متغیر کند باعث نجاست آب نمیشود پنجم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّامِّ أَبْرَصَ
يَقَعُ فِي الْبِئْرِ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ حَرِّكِ الْمَاءَ بِالدَّلْوِ شرح السام بسین بی نقطه و الف و تشدید میم مجرور و مضاف است یا مبنی
بر فتح است و بنا بر اول الف لام داخل مضاف شده بحکم مدخول آن مجموع من حیث المجموع مضاف و مضاف الیه است
ابرص بفتح همزه و بای یکنقطه ساکن و فتح رای بی نقطه و صاد بی نقطه مفتوح است و عدم کسر با وجود الف لام برای عدم اتصال
الف لام است بان و ظاهر مراد بسام ابرص کرباسه است و آن جانوریست مانند سوسمار فرق اینست که سوسمار بزرگتر است
و ان بیین است جوهری گفته و سام ابرص من کبار الوزغ و هو معرفة الا انه تعریف جنس و هما اسمان جعلا واحدا ان شئت
اعربت الاول و اضفته الی الثانی و ان شئت بنیت الاول علی الفتح و اعربت الثانی باعراب لا ینصرف یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام در کرباسه که می افتد در چاه آب گفت نیست چیزی که ضرر کند بجنبان آب را بدلو یعنی که وقتی که بر چه میشود
از آب اثر او تمام بکش تا آب چاه حرکت کند ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَقَعُ فِي الْآبَارِ فَقَالَ
أَمَّا الْفَأْرَةُ وَأَشْبَاهُهَا فَيُنْزَحُ مِنْهَا سَبْعُ دِلَاءٍ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ الْمَاءُ فَيُنْزَحُ حَتَّى يَطِيبَ فَإِنْ سَقَطَ فِيهَا
كَلْبٌ فَقَدَرْتَ أَنْ تَنْزَحَ مَاءَهَا فَافْعَلْ وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ فِي الْبِئْرِ لَيْسَ لَهُ دَمٌ مِثْلُ الْعَقْرَبِ وَالْخَنَافِسِ وَأَشْبَاهِ
ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ شرح در مقابل ان یتغیر الماء گفت حتی یطیب برای اشعار باینکه تغیر ریح و تغیر طعم مثلا زایل نشود و وقت
ملاقات جیفه و برای اشعار باینکه غالبا علم بنجاست بهم میرسد بحس باصره یا بحس ذائقه و غالبا علم نداب نجاست بهم
میرسد بحس شامه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه می افتد در چاهها
آب پس گفت اما موش و مانند آن از حیوانات کوچک پس کشیده میشود از آن هفت دلو مگر اگر متغیر شود طعم آب پس کشیده
میشود تا وقتی که خوش بو شود چنانکه گذشت در حدیث سوم پس اگر افتاد در چاه سگی پس قدرت بهم رسانیدی که بکشی آب آن
چاه را پس چنان کن مراد بکشیدن آب آن چاه کشیدن مقدار آنست پس بکردم بدم بجای آنچه کشیده میشود آب دیگر آید
نمی رساند و هر چیزی که افتاد در چاه بر حالی که نیست او را خونی مثل عقرب و این جانورکان سیاه و مانند آن پس ترس نیست
هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَقَطَ فِي الْبِئْرِ شَيْءٌ صَغِيرٌ فَمَاتَ فِيهَا فَانْزَحْ مِنْهَا دِلَاءً وَإِنْ
وَقَعَ فِيهَا جُنُبٌ فَانْزَحْ مِنْهَا سَبْعَ دِلَاءٍ فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَعِيرٌ أَوْ صُبَّ فِيهَا خَمْرٌ فَلْتُنْزَحْ شرح الجنب بضم جیم
و ضم نون و بای یکنقطه بیگانه چنانچه در سوره نسا گفته و الجار ذی القربی و الجار الجنب و مراد اینجا کسی است که فرمان دین
نمیبرد مثل ناصب و بعضی گفته اند مراد کسی است که بخروج منی و مانند آن غسل برو واجب شده باشد و بنا بر این گفت که

دو دلو از برای توجیه این حدیث کرده اند نظیر آنچه می آید در شرح حدیث نهم باب چهل و یکم یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون افتاد در چاه چیزی کم کوچکست پس مرد در آن چاه پس بکش از آن چاه چند دلو و اگر فرود آمد در آن چاه
اجنبی دین پس بکش از آن هفت دلو پس اگر مرد در آن شتری یا ریخته شد در آن شرابی که مسکرست و اصل آن از
انگورست پس باید که کشیده شود آب آن چاه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق هشتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ
عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ شَاةً فَاضْطَرَبَتْ فَوَقَعَتْ فِي بِئْرِ مَاءٍ وَأَوْدَاجُهَا
تَشْخُبُ دَمًا هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ تِلْكَ الْبِئْرِ قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا مَا بَيْنَ الثَّلَاثِينَ إِلَى الْأَرْبَعِينَ دَلْوًا ثُمَّ يُتَوَضَّأُ
مِنْهَا وَلَا بَأْسَ بِهِ شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که
ذبح کرد گوسفندی را پس اضطراب کرد آن گوسفند پس افتاد در چاه آبی و رگهای گردن آن گوسفند خون می پاشید آیا
وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چاه میان سی دلو تا چهل دلو باین معنی که سی کافیست
بیشتر افضل است تا چهل بعد از آن وضو ساخته میشود از آن چاه و نیست پروایی بآن اصل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ ذَبَحَ دَجَاجَةً أَوْ حَمَامَةً فَوَقَعَتْ فِي بِئْرٍ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يُتَوَضَّأَ مِنْهَا قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا دِلَاءٌ يَسِيرَةٌ
ثُمَّ يُتَوَضَّأُ مِنْهَا وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَسْتَقِي مِنْ بِئْرٍ فَيَرْعُفُ فِيهَا هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْهَا قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا دِلَاءٌ
يَسِيرَةٌ شرح علی بن جعفر گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که ذبح کرد مرغ خانگی را یا کبوتری را پس افتاد در چاه
آیا خوبست اینکه وضو ساخته شود از آن آب چاه امام گفت کشیده میشود از آن چند دلو کم یعنی زیاد از دو کمتر از ده
بعد از آن وضو ساخته میشود از آن و پرسیدم امام را از مردی که آب میکشد از چاهی پس خون از بینی او میرود در آن چاه
آیا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چاه چند دلو کم نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قُلْتُ بِئْرٌ يَخْرُجُ فِي مَائِهَا قِطَعُ جُلُودٍ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ إِنَّ الْوَزَغَ رُبَّمَا طَرَحَ جِلْدَهُ وَقَالَ يَكْفِيكَ دَلْوٌ
مِنْ مَاءٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را چاهی بیرون می آید در آب آن که در دلو است
پارچهای پوست امام گفت نیست چیزی یعنی که پروایی بآن نیست بدرستی که کرباسه بسا که انداخته باشد پوست خود را
و امام گفت کافی است ترا یک دلو از آب که از آن چاه کشیده شود دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الْحَبْلِ يَكُونُ مِنْ شَعْرِ الْخِنْزِيرِ يُسْتَقَى بِهِ الْمَاءُ مِنَ الْبِئْرِ هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ قَالَ لَا بَأْسَ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ریسمانی که می باشد از موی خوک کشیده میشود بآن آب چاه
آیا وضو ساخته میشود از آن آب گفت پروایی نیست بدانکه درینجا چند احتمالست اول آنکه هر چه حیوة اینکه آب قلیل
بملاقات نجاست نجس نشود چنانچه ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند دوم آنکه هر چه حیوة حلول در آن نکند از نجس العین
پاک باشد چنانچه سید مرتضی رحمه الله میگوید سوم آنکه آن ریسمان متصل بر ریسمانی دیگر باشد و تر نشود و الله اعلم یازدهم اصل

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَذِرَةِ تَقَعُ فِي الْبِئْرِ قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا عَشْرُ دِلَاءٍ فَإِذَا ذَابَتْ فَأَرْبَعُونَ أَوْ خَمْسُونَ

دَلْواً شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نجاست آدمی که می افتد در چاه آب گفت کشیده میشود از ان چاه ده دلو

پس اگر مضمحل شد در ان اب پس کشیده میشود چهل یا پنجاه دلو دوازدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِئْرٌ يُسْتَقَى مِنْهَا وَيُتَوَضَّأُ بِهِ وَغُسِلَ مِنْهُ الثِّيَابُ وَعُجِنَ بِهِ ثُمَّ عُلِمَ أَنَّهُ كَانَ فِيهَا مَيِّتٌ قَالَ فَقَالَ لَا بَأْسَ وَلَا

يُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ وَلَا تُعَادُ مِنْهُ الصَّلَاةُ شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چاهی که آب

کشیده میشود از ان و وضو ساخته میشود بان آب و شسته میشود از ان آب جامها و خمیر کرده میشود بان آب بعد از ان

دانسته میشود که بوده در ان چاه مرده راوی گفت که پس امام گفت که پروایی نیست و شسته نمیشود بسبب آنچه گفتی آن جامه که بخمیر

آلوده آن شده و اعاده کرده نمیشود بسبب آن نمازی که با آب آن چاه وضوی آن ساخته شده باب پنجم اصل بَابُ الْبِئْرِ تَكُونُ

فِي جَنْبِ الْبَالُوعَةِ شرح این باب بیان چاهیست که می باشد در پهلوی آب ریز درین باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَالُوعَةِ تَكُونُ فَوْقَ الْبِئْرِ قَالَ إِذَا كَانَتْ فَوْقَ الْبِئْرِ فَسَبْعُ أَذْرُعٍ وَإِذَا كَانَتْ

أَسْفَلَ مِنَ الْبِئْرِ فَخَمْسُ أَذْرُعٍ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَذَلِكَ كَثِيرٌ شرح ~~البالوعه بباء یکنقطه و الف بعد ضم لام و سکون واو~~

~~بیکنقطه چاه اب ریز یعنی جایی که برای بول کردن و مانند ان کنده میشود ... یک دلو ... اذرع~~

بفتح همزه و سکون ذال بانقطه و ضم را بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع بکسر ذال است و ان از اربع است تا سر انگشت

میانین یا از آرنج است تا بند دست و آن مؤنث مستعمل میشود و تذکیران نیز جایز است مشار الیه ذلک مفهوم

واذا کانت اسفل من البئر است و آن برای رفع تعجب است که جایی که باب نرسیده باشد عمیق تر باشد از جایی که در پهلوی

آنست و باب رسیده زیرا که بعض زمین را رگ آب می باشد که در پهلوی آن نیست خواه زمین هموار باشد مثل چاه

زمزم که بیان شد در کتاب الحج در شرح حدیث دوم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام و خواه ناهموار چنانچه ظاهر

میشود در حدیث اینده یا مشار الیه ذلک خمس اذرع است و اشارتست بانکه چهار ذراع و سه ذراع نیز کافیست چنانچه باعتبار آنکه مذکورست

می آید در حدیث اینده و این افضل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از چاه آب ریز

که جا باشد بالای چاه انگشت امام گفت اگر باشد بالای چاه انگشت پس هفت ذراع دوری لازم است و اگر باشد پایین تر از چاه

انگشت پس پنج ذراع لازم است از هر طرف که باشد خواه جانب شمال و خواه جانب جنوب و خواه غیر آنها و پایین تر بودن آب ریز

از انگشت بسیار است دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَأَبِي بَصِيرٍ قَالُوا قُلْنَا لَهُ بِئْرٌ يُتَوَضَّأُ مِنْهَا يَجْرِي

الْبَوْلُ قَرِيباً مِنْهَا أَيُنَجِّسُهَا قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَتِ الْبِئْرُ فِي أَعْلَى الْوَادِي وَالْوَادِي يَجْرِي فِيهِ الْبَوْلُ مِنْ تَحْتِهَا وَكَانَ

بَيْنَهُمَا قَدْرُ ثَلَاثَةِ أَذْرُعٍ أَوْ أَرْبَعَةِ أَذْرُعٍ لَمْ يُنَجِّسْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَإِنْ كَانَ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ نَجَّسَهَا وَإِنْ كَانَتِ الْبِئْرُ

فِي أَسْفَلِ الْوَادِي وَيَمُرُّ الْمَاءُ عَلَيْهَا وَكَانَ بَيْنَ الْبِئْرِ وَبَيْنَهُ تِسْعَةُ أَذْرُعٍ لَمْ يُنَجِّسْهَا وَمَا كَانَ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ

عن الحسن بن رباط ص

من كل ناحية بیان بهره و ثلق ... هم

از حسن بن رباط بکسر را بی نقطه و با یکنقطه و طا بی نقطه ... هم

فلا یتوضا

فَلَا يُتَوَضَّأُ مِنْهُ شرح چون در آب وضو روا شامیدن سفارش بیشتر از آب غسل و مانند آنست شاید که نجس در ان

حدیث بمعنی کم فضیلت باشد و تفاوت میان سه ذراع و چهار ذراع باعتبار تفاوت در فضیلت باشد چنانچه

ظاهر میشود از حدیث آخر این باب فلا یتوضا بصیغه معلوم متکلم مع الغیر و بصیغه مجهول غایب بصیغه نهی حاضر

میتواند بود یعنی روایتست از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر گفتند که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلم را که چاهی که وضو

ساخته میشود از ان جاری میشود بول مردم در نزدیکی آن آیا نجس میکند ان چاه را هر کدام از راویان گفت که پس امام

گفت اگر باشد چاه در بالای دره و در دره جاری شود بول در پایین آن چاه و باشد میان بول و چاه مقدار

سه ذراع یا چهار ذراع نجس نمیکند آن چاه را چیزی از بول و اگر کمتر از سه ذراع یا چهار ذراع باشد نجس میکند آن

بول چاه را زیرا که ترشح بول بالا و پهلو میرود و بآن آمیخته میشود و اگر باشد چاه در پایین دره بر حالی که گذر کند بول

بر بالای آن و باشد میان چاه و میان بول نه ذراع نجس نمیکند انرا و آنچه باشد کمتر از نه ذراع پس وضو نمیباید

ازان آب یا وضو ساخته نمیشود ازان آب یا وضو مساز ازان اب اصل قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ لَهُ فَإِنْ كَانَ مَجْرَى

الْبَوْلِ يَلْزَقُهَا وَكَانَ لَا يَثْبُتُ عَلَى الْأَرْضِ فَقَالَ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَارٌ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَإِنِ اسْتَقَرَّ مِنْهُ قَلِيلٌ فَإِنَّهُ

لَا يَثْقُبُ الْأَرْضَ وَلَا قَعْرَ لَهُ حَتَّى يَبْلُغَ الْبِئْرَ وَلَيْسَ عَلَى الْبِئْرِ مِنْهُ بَأْسٌ فَيُتَوَضَّأُ مِنْهُ إِنَّمَا ذَلِكَ إِذَا اسْتَنْقَعَ

كُلُّهُ شرح فان کان جمله شرطیه است و جزای آن محذوفست بتقدیر اینجسها اللزق بکسر لام و سکون زای بانقطه

و قاف پهلو ما در مالم یکن شرطیه زمانیه میتواند بود و موصوله میتواند بود استنقع بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه معلوم

باب استفعالست الاستنقاع جمع شدن اب در جایی کله مرفوع و فاعلست و ضمیر راجع ببول است و کل بمعنی کثیر است بقرینه

مقابله آن با قلیل و میتواند بود که کله منصوب و نایب مفعول مطلق باشد و ضمیر راجع بمصدر استنقع باشد و در استنقع

ضمیر مستتر راجع ببول باشد یعنی گفت زراره که پس گفتم امام علیه السلم که پس اگر باشد جایی که جاری میشود در ان بول در پهلوی

چاه و نمانده باشد آن بول بران زمین که پهلوی چاهست باینمعنی که زمین سرشیب باشد و بول زود روان شود بجای

دیگر آیا نجس میکند آن چاه را پس امام گفت مادام که نباشد بول را قراری در پهلوی چاه پس نیست بآن بول پروایی اگر

قرار گرفت ازان بول در پهلوی چاه اندکی پس بدرستی که آن بول سوراخ نمیکند آن زمین را تا جایی که آب دارد و فرو رفتن

نیست ان بول را تا اینقدر که رسد بآب چاه و نیست بران چاه ازان بول پروایی پس وضو ساخته میشود ازان اب چاه و جز

این نیست که ان پروا وقتی است که جمع شده باشد در پهلوی چاه بسیار بول سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ

كَمْ أَدْنَى مَا يَكُونُ بَيْنَ الْبِئْرِ بِئْرِ الْمَاءِ وَالْبَالُوعَةِ فَقَالَ إِنْ كَانَ سَهْلاً فَسَبْعُ أَذْرُعٍ وَإِنْ كَانَ جَبَلاً فَخَمْسُ أَذْرُعٍ شرح

ضمیر کان هر دو جا راجع بما یکون است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را که چندست کمتر آنچه

ان م

عن بعض اصحابنا

از بعض یاران ما

می باشد میان چاه که چاه آب باشد و چاه آبریز که برای بول و مانند آنست پس گفت اگر باشد آنچه میان آنهاست نرم پس هفت ذراع و اگر باشد آنچه میان آنهاست سخت پس پنج ذراع **اصل** ثم قال الماء یجری الی القبلة الی یمین القبلة الی یسار القبلة و یجری عن یسار القبلة الی یمین القبلة و لا یجری من القبلة الی دبر القبلة **شرح** الماء عبارت از آب است و مانند آنست مراد بالقبلة ... قطب جنوبی است ... سوال و جواب ... موافق قطب جنوبی است تقریبا چنانچه بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب ...

الی یمین ... مراد ... یمین است یعنی صاحب برکت ... و کریمای یا ... ماخوذ ... میشود ... در شرح ... و الله اعلم و مراد ... در دو جای دیگر جانب ...

... قبله باشد جریان از جانب یمین قبله جنوبی یسار قبله ... است از جریان از جانب مغرب ... بسوی مشرق ...

... از جانب ... قطب شمالی و مغرب ... مقابل آن ... و این مشتمل است بر جواب ... **یعنی** بعد از آن امام علیه السلم گفت آبی که در زمین باشد ... فرو رود و فرو رفتن آن ...

... قطب جنوبی ... جانب یمین قطب جنوبی ... متوجه قطب ...

... متوجه قطب جنوبی ... جانب ... متوجه قطب جنوبی ...

... از جانب قطب جنوبی ... متوجه قطب جنوبی ... قطب شمالی **حاصل** اینست که آب ... مشرق

... در جانب مشرق و در جانب مغرب ... میان قطب جنوبی و مشرق یا میان قطب جنوبی و مغرب است و مشرق ... قطب شمالی ... میان قطب شمالی و مشرق و میان قطب شمالی و مغرب است ...

... است پس اگر چاه آب ... قطب شمالی یا نزدیک آن ... هفت ذراع ...

... کافیست ... چهار ذراع ... در حدیث دوم ... **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم فی البئر تکون بینها و بین

الکنیف خمسة اذرع او اقل او اکثر یتوضا منها قال لیس یکره من قرب و لا بعد یتوضا منها و یغتسل ما لم یتغیر

الماء **شرح** تکون صفت البئر است چون اللام البئر برای عهد ذهنی است و آن در حکم نکره است یتوضا بصیغه مضارع غایب

مجهول باب تفعل صفت دیگر البئر است یکره بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بکنیف است التکره حرام

کردن و نفی حرام کردن منافی استحباب بعد نیست پس این حدیث منافات با احادیث سابقه ندارد تقدیم قرب بر بعد ...

کلام ... که اقل را بر اکثر مقدم داشته **یعنی** روایتست از امام رضا علیه السلم در چاه آب گفت آن کنیف نجس نمیکند در نزدیکی

و نه دوری و وضو ساخته میشود از آن چاه و غسل کرده میشود چند آنکه تغییر نیافته باشد آب چاه بر رنگ یا طعم یا بوی نجاست **باب پنجم**

اصل باب الوضوء من سؤر الدواب و السباع و الطیر **شرح** السؤر بضم سین بی‌نقطه و سکون همزه و راء بی‌نقطه باقیمانده

اقل را اکثر ... عرب است ... سوره ... که باشد میان آن ... هفت ذراع ... ساخته ... از آن چاه آب هم

حیوانی یعنی آبی که حیوانی ملاقات آن کرده باشد **یعنی** این باب بیان وضو از باقیمانده چارپایان و درندگان و پرندگان است

درین باب هفت حدیث **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بأن یتوضأ مما یشرب منه ما یؤکل لحمه

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پروایی نیست باینکه وضو ساخته شود از آبی که آشامیده از آن حیوانی که خورده شود گوشت او

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فضل الحمامة و الدجاجة لا بأس به و الطیر **شرح** و الطیر بفتح طاء و سکون

یا جمع طایر مجرور است بعطف بر الحمامة و الدجاجة و مراد سایر الطیر است و فائده تخصیص اولا و تعمیم ثانیا اشارتست بآ

که طیر بر دو قسم است اول ماکول اللحم مثل حمامه و دجاجه و در فضل آن باس نیست اصلا دوم غیر ماکول اللحم و فضل آن و اسم

فضل ماکول اللحم و میان فضل غیر ماکول اللحم از جمله غیر طیر پس میتوان گفت که در آن باس نیست چنانچه در حدیث پنجم است و میتوان

گفت که در آن باس هست چنانچه ظاهر حدیث هفتم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت باقیمانده کبوتر

و مرغ خانگی پروایی نیست بآن و باقی مانده مرغهای دیگر پروایی نیست بآن **سوم اصل** عن سماعة قال سألته هل

یشرب سؤر شیء من الدواب و یتوضأ منه قال فقال اما الابل و البقر و الغنم فلا بأس **شرح** روایتست از

سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا آشامیده میشود باقیمانده چیزی از چارپایان و وضو ساخته میشود از آن

سماعه گفت که امام گفت اما شتر و گاو و گوسفند پس پروایی نیست مفهوم این اینست که در غیر آنها از چارپایان پروا هست فی الجمله

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان الهر سبع فلا بأس بسؤره و انی

لأستحیی من الله ان ادع طعاما لأن الهر اکل منه **شرح** کتاب علی علیه السلم عبارت از جامعه است که بخط علی و

املای رسول الله است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف

فاطمة علیها السلم است الهر بکسر هاء گربه سبع بفتح سین بی‌نقطه و ... و فتح باء ... و ضم ... درنده ...

... صاحب قاموس گفته ... از جمله ...

... نمیتوان کرد ... سین بی‌نقطه و ضم و فتح ... تصحیف ...

... در حدیث چهارم باب ... تصحیف ... عنوان این باب ...

... در حدیث ... فلا بأس بسؤره ... میتواند بود ...

امام جعفر صادق علیه السلم باشد ... و میتواند بود که جمیع در کتاب

علی علیه السلم باشد ان ادع بتقدیر فی ان ادع است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق گفت بدرستی که در کتاب علی علیه السلم است

که گربه ... درنده است ... نیست بباقیمانده آن ... وضو ... و بدرستی که من

شرم میدارم از الله که ترک کنم خوردن طعامی را برای اینکه گربه خورده باشد از آن اشارتست باینکه این عمل از جمله مکروهات

پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عما تشرب منه الحمامة فقال کل ما اکل لحمه فتوضأ من سؤره و اشرب

و ضم و فتح و سکون با یکنقطه است بمعنی حیوانی که درنده ... سوره راجع بهر است و ... موافق ... در حدیث چهارم باب ... آنکه سبع است ... و الی لاستحیی ... است هم

عن حماد بن موسی هم

واشرب مما شرب منه باز او صقر او عقاب فقال كل شيء من الطير يتوضأ مما يشرب منه الا ان ترى
في منقاره دما فان رأيت في منقاره دما فلا تتوضأ منه ولا تشرب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیده شد از انچه آشامید ازان کبوتری پس گفت هرچه خورده میشود گوشت آن پس وضو بساز از باقیمانده
ان و بیاشام و امام پرسیده شد از آنچه آشامید ازان بازی یا چرغی یا عقابی پس امام گفت هرچیز از مرغ وضو بساز
از انچه می آشامد ازان مگر انکه ببینی در منقار آن خونی پس اگر دیدی در منقار آن خونی پس وضو مساز ازان و میاشام
توضیح امثال این نهی شد در شرح حدیث دوم باب سوم و حدیث دوم باب پنجم مخفی نماند که استعمال شرب در مرغان
بعنوان مجاز است و چون در کلام سائل واقع شده امام علیه السلام موافق آن گفته و صاحب قاموس در فصل حای بی نقطه
و سین بی نقطه و واو گفته حسا الطیر الماء حسوا و لا تقل شرب ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن جرة و
جد فيها خنفساء قد مات قال القه وتوضأ منه وان كان عقربا فارق الماء وتوضأ من ماء غيره
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سبوی که یافته شد دران جانور سیاه کوچک معروف که بتحقیق مرده
امام گفت بیرون انداز انرا و وضو بساز ازان و اگر باشد عقرب پس بریز آب را و وضو بساز از آبی غیر آن
اشارتست باینکه آن ریختن برای اثر زهر و مانند آنست نه برای نجاست آن چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم
چهارم پس اگر آب منحصر دران باشد ریختن لازم نیست اصل وعن رجل معه اناءان فيهما ماء وقع في احدهما
قذر لا يدري ايهما هو وليس يقدر على ماء غيره قال يهريقهما جميعا ويتيمم شرح و پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که با او دو ظرف است که در آنها آب هست افتاده در یکی از انها نجسی نمیداند که کدام آن دو است
آنچه نجس دران افتاده و قدرت نمیدارد بر آبی غیر آن آب که دارد دران دو ظرف امام گفت میریزد آن دو آب را
بهمه و تیمم میکند جماعتی استدلال میکنند باین حدیث بر اینکه آب کمتر از کر بملاقات نجاست نجس میشود خواه معلوم
باشد تغیر آن و خواه معلوم باشد عدم تغیر آن و مجهول باشد و ابن ابی عقیل و موافقانش جواب میگویند که انجا استفهام
انکاری مقدرست بتقدیر ایهریقهما بقرینه اینکه ریختن آب نجس دخل در صحت تیمم ندارد و امر بریختن بسیار بعیدست
خصوصا در راه مکه و مانند آن که لفظ سائل دلالت بران دارد زیرا که لیس یقدر گفته و لیس قادرا نگفته و ایضا
میگویند بر تقدیر تسلیم میتواند بود که این در صورتی باشد که تغیر یا عدم تغیر معلوم نباشد بقرینه احادیث دیگر مثل آنچه
گذشت در حدیث دوم و سیوم والله اعلم هفتم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام انه كان يكره سؤر كل شيء لا
يؤكل لحمه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او نفرت میکرد از باقیمانده هرچیز که خورده نمیشود گوشت آن یعنی
که وضو ازان نمیساخت با وجود پاکی آن باب هشتم اصل باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب واليهودي والنصراني
والناصب شرح الجنب بضم جیم و ضم نون بیگانه و کسی که منی ازو بیرون آمده باشد یا در حکم آن باشد بغیبوبه حشفه او

از عمار بن موسی هم

خواهد

در فرج

در فرج زن و مراد اینجا معنی دوم است و مراد بجنب در آیت سوره نساء و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا
و آیت سوره مائده و ان کنتم جنبا فاطهروا معنی اولست اما نسبت بنماز چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث دوم
باب چهل و دوم و بر هر تقدیر مساویست دران مفرد و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث الناصب بکسر صاد بی نقطه دشمن اهل البیت
علیهم السلام و آن کسی است که خود را از اهل اسلام میشمرد و اختیار مذهب مخالف مذهب شیعه امامیه کرده با وجود انکه
مستضعف نیست یعنی که فهمیده که ایشان چه میگویند و مخالفان ایشان چه میگویند و بیان مستضعف شده
در کتاب الایمان والکفر در باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم است یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده
حائض و جنب و جهود و ترسا و دشمن اهل البیت علیهم السلام است و درین باب شش حدیثست اول اصل عن ابي عبد الله
علیه السلام قال اشرب من سؤر الحائض ولا توضأ منه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیاشام از
باقیمانده زن حائض و وضو مساز ازان در صورتی که آب منحصر دران نباشد زیرا که نهی اینجا و امثال اینجا برای تنزیه است
نه تحریم دوم اصل عن العيص بن القاسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام هل يغتسل الرجل والمرأة من اناء
واحد فقال نعم يفرغان على ايديهما قبل ان يضعا ايديهما في الاناء قال وسألته عن سؤر الحائض فقال لا توضأ
منه وتوضأ من سؤر الجنب اذا كانت مأمونة وتغسل يديها قبل ان تدخلهما في الاناء وكان رسول الله
صلى الله عليه وآله يغتسل هو وعائشة في اناء واحد يغتسلان جميعا شرح روایتست از عیص بن القاسم گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا غسل میکنند مرد و زن از یکظرف آب پس گفت آری باین روش که میشویند دستهای خود را
پیش از انکه گذارند دستهای خود را دران ظرف آب عیص گفت و پرسیدم امام علیه السلام را از باقیمانده زن حائض پس گفت
وضو مساز ازان و وضو بساز از باقیمانده زن جنب بشرط اینکه محل اعتماد باشد و میشسته باشد دستهای خود را
پیش از انکه داخل کند آنها را در ظرف آب و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد او و عایشه در یکظرف
آب هم غسل میکردند یعنی که در یکزمان بود و تقدیم و تاخیر نبود سوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض
يشرب من سؤرها قال نعم ولا يتوضأ منه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حائض که آیا آشامیده
میشود از باقیمانده او گفت آری و وضو ساخته نمیشود از باقیمانده او چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
ايتوضأ الرجل من فضل المرأة قال اذا كانت تعرف الوضوء ولا يتوضأ من سؤر الحائض شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را که آیا وضو میسازد مرد از باقیمانده زن امام گفت بشرط اینکه آن زن میشناخته باشد وضو را یعنی که آداب
که در آب وضو سفارش شده پیشتر از ابهای دیگرست و داند که ازان آب وضو ساخته خواهد شد مثل اینکه مرد باو گفته باشد
که آب وضو بیار و وضو نمیسازد از باقیمانده زن حائض پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن سؤر اليهودي
والنصراني فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از باقیمانده جهود و ترسا پس گفت نه یعنی که وضو مساز ازان

چنانچه مناسب عنوان این باب است یا بایمعنی که مباشرت بآن مکن در وضو و غیر وضو ششم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام انه کره سؤر ولد الزنا و سؤر الیهودی و النصرانی و المشرک و کل ما خالف الاسلام و کان
اشد عنده سؤر الناصب شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست الکره حرام شمردن مثل کره الیکم
الکفر و الفسوق و العصیان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او حرام شمرد در وضو و غسل استعمال
و باقیمانده ولد الزنا را و باقیمانده جهود را و ترسا را و بت پرست را و هر کس را که مخالفت دین اسلام کرده بود و بدتر
از همه نزد او باقیمانده دشمن اهل البیت علیهم السلام که بیان شد در شرح عنوان این باب مخفی نماند که حرام بودن
استعمال آبی در وضو و غسل منافات با جواز نماز بالباسی که قطره از آن آب بآن چکیده باشد ندارد و توضیح
این میشود در شرح حدیث اول باب نهم باب هفتم اصل باب الرجل یدخل یده فی الاناء قبل ان یغسلها و الحد
فی غسل الیدین من الجنابة و البول و الغائط و النوم شرح این باب بیان مردیست که داخل میکند دست خود را
در آب پیش از آنکه شوید از او بیان قرار داد در شستن دو دست است بسبب جنب شدن در وقت غسل و بسبب بول
و بسبب غایط و بسبب خواب در وقت وضو و در این باب شش حدیثست اول اصل عن ابی بصیر عنهم علیهم السلام قال
اذا دخلت یدک فی الاناء قبل ان تغسلها فلا بأس الا ان یکون اصابها قذر بول او جنابة فان ادخلت
یدک فی الاناء و فیها شیء من ذلک فاهرق ذلک الماء شرح جنابة بفتح جیم اینجا بمعنی منی است یعنی روایتست از
ابو بصیر که از ائمه معصومین علیهم السلام شنیده ابو بصیر گفت چون داخل کردی دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوی
دست خود را پس پروایی نیست مگر آنکه برخورده باشد آن دست را ناپاکی که بول است یا منی است پس اگر داخل کردی
دست خود را در ظرف آب و در دست تو چیزی از بول و منی هست پس بریز آن آب را بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث
بر نجاست آب قلیل بملاقات نجاست و میگویند بول او جنابه بعنوان مثالست و امر باهراق در صورت عدم احتیاج
بآن آب و انحصار اناء وضو در یکی است و دیگران در منع آن میگویند شاید که امر باهراق بعنوان استحباب بوده باشد
و مراد باهراق صرف آن در مصارف دیگر که غیر وضو و غسل و اشامیدنست باشد مثل ریختن آب برای شستن دستها
خارج اناء برای دفع کراهت و مؤید اینست ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث ۲ باب ما یسجد علیه و ما یکره در باب
هفتمست که اگر کسی جنب باشد و در آب قلیل تر کرده شود برای اینکه جایی را که مالی کنند پاک میشود دوم اصل عن عبد الکریم
بن عتبة قال سألت الشیخ عن الرجل یستیقظ من نومه و لم یبل أیدخل یده فی الاناء قبل ان یغسلها
قال لا لانه لا یدری این کانت یده فلیغسلها شرح روایتست از عبد الکریم بن عتبه که گفت پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از مردی که بیدار میشود از خوابش و بول نکرده آیا داخل میکند دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه شوید دست
خود را گفت نه زیرا که او نمیداند که کجا بوده دست او پس باید که شوید انرا اشارتست بانکه ممکنست که بدن خود را در

سیوم

خواب نکرده باشد دست خود را خونین کرده باشد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل الجنب یسهو
فیغمس یده فی الاناء قبل ان یغسلها انه لا بأس اذا لم یکن اصاب یده شیء شرح روایتست از امام جعفر صادق
در مرد جنب که فراموش میکند پس فرو میبرد دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه شوید دست خود را اینکه پروایی نیست اگر
نخورده باشد دست او را چیزی از نجاست چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل
یبول و لم یمس یده شیء أیغمسها فی الماء قال نعم و ان کان جنبا شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا
امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بول میکند و ملاقات نکرده دست او را چیزی از نجاست
آیا فرو میبرد دست خود را در ظرف آب برای شستن بول خود مثلا گفت آری هر چند که جنب باشد پنجم اصل عن الحلبی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل کم یفرغ الرجل علی یده قبل ان یدخلها فی الاناء قال واحدة من حدث
البول و ثنتین من الغائط و ثلاثة من الجنابة شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده
شد که چند بار آب میریزد مرد بر دست خود پیش از آنکه داخل کند دست خود را در ظرف آب که از آن وضو یا غسل میکند امام
گفت یکبار میریزد پیش از وضو بسبب حدث بول و دو بار میریزد پیش از وضو بسبب حدث غایط و سه بار میریزد پیش از
غسل بسبب جنب شدن ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یضع الکوز الذی یغرف به من الحب فی مکان
قذر ثم یدخله الحب قال یصب من الماء ثلاثة اکف ثم یدلک الکوز شرح ~~یغرف بغین معجمه و راء مهمله~~
~~بصیغه مضارع غایب معلوم باب [illegible] قذر بفتح قاف و کسر ذال و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه است [illegible]~~
~~[illegible] تخفیف میم [illegible] استفهام [illegible] حقیقی است [illegible]~~
~~[illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم [illegible]~~ یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را اگر مردی میگذارد
کوزه را که آب بر میدارد بآن از خم در اثنای غسل جنابت مثلا در جایی که ناپاکست بعد از آن پس داخل میکند آن کوزه را در خم
امام گفت که میریزد از آن آب خم ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ بدانکه [illegible] آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نشود و ریختن سه مشت آب برای دفع کراهت [illegible]
این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که ذکر کوزه از قبیل مثالست چنانچه ذکر رجل از قبیل مثالست پس بشست دست
و کاسه و مانند آن حکم کوزه دارد چنانچه زن حکم مرد دارد ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ باب نهم اصل باب اختلاط ماء المطر بالبول و ما یرجع فی الاناء
من غسالة الجنب و الرجل یقع ثوبه علی الماء الذی یستنجی به شرح این باب بیان مخلوط شدن آب باران است ببول و بیان

چنانچه بمکه آب قلیل بمحض ملاقات نجس نشود [illegible]
[illegible] برای [illegible] کراهت باشد [illegible]
برای [illegible] اگر دست او [illegible]
باشد جایز [illegible] آب [illegible]
پاک باشد [illegible]
و [illegible] سیوم باب [illegible]
[illegible]

فی الاناء

اگر [illegible]

و [illegible]

ظاهر [illegible]

[illegible] ملاقات [illegible]

جزئیت که بر میگردد در ظرف آب از جمله آب غسل جنب و بیان مردیست که می افتد جامه او بر بالای آبی که استنجا از غایط
میکند بآن و درین باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی میزابین سالا احدهما بول
والآخر ماء مطر فاختلطا فاصاب ثوب رجل لم یضره ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق ع در دو ناودانی
که روان شدند یکی از آنها بولست و دیگری آب بارانست پس داخل یکدیگر شدند پس برخورد جامه مردی را اینکه ضرر نمیکند
آن مرد را آن برخوردن یا یعنی که جامه او نجس نشد مرا در صورتیست که معلوم نباشد که آن مجموع متغیر شده ببول خواه معلوم
باشد عدم تغیر و خواه نه بنابر اینکه آب باران در وقت باریدن حکم کر و حکم آب جاری دارد دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال لو ان میزابین سالا احدهما میزاب بول والآخر میزاب ماء فاختلطا ثم اصابک ما کان به
باس شرح اگر مراد بماء آب بارانست چنانچه مناسب عنوان این بابست مضمون این موافق سابق خواهد بود و اگر مراد
اعم است شاید که در صورتی باشد که معلوم باشد عدم تغیر مجموع ببول بقرینه احادیث کر که گذشت در باب دوم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت اگر اینکه دو ناودان روان شدند یکی از آنها ناودان بول میبود و دیگری
ناودان آب میبود پس داخل یکدیگر میشد بعد از آن برمیخورد ترا عیبی نبود بآن بر روایی یا بمعنی که نجس نمیکرد ترا سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت امر فی الطریق فیسیل علی المیزاب فی اوقات اعلم ان الناس یتوضئون قال
قال لیس به باس لا تسال عنه شرح اوقات بی تنوین است و مضاف بجملاتست یا با تنوین است و جمله نعت است
و عاید مقدر است بتقدیر یتوضئون فیها زیرا که شرطست در جمله که نعت باشد اشتمال بر عاید چنانچه شرطست در جمله صفت
الیها باشد خلو از عاید یتوضئون کنایت از میبولون است زیرا که غالب وضو مقارن بول کردن میباشد و لهذا بیت الخلا
متوضا نیز میگویند یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت میگذرم در راه پس روان میشود بر من ناودان
در اوقاتی که میدانم که مردم بول میکنند برای وضو راوی گفت که امام گفت نیست بآن بر روایی سوال مکن اهل آن خانه را
از آب آن ناودان که آیا بول بود یا چیزی دیگر اصل قلت ویسیل علی من ماء المطر اری فیه التغیر واری فیه
آثار القذر فتقطر القطرات علی وتنتضح علی منه والبیت یتوضا علی سطحه فیکف علی ثیابنا قال
ما بذا باس لا تغسله کل شیء یراه ماء المطر فقد طهر شرح اری هر دو جا بصیغه مضارع مجهول متکلم باب افعالست
بمعنی اظن و میتوان شد که در اول بصیغه معلوم باب منع باشد بنابر اینکه تغیر اعم از تغیر بنجاست باشد جمله والبیت عطف است
بر جمله ویسیل پس سوال علیحده است فیکف بفتح یا مضارع و کسر کاف و تخفیف فا بصیغه مضارع معتل الفا واوی باب ضرب است
و ضمیر مستتر راجع بالبیت است الوکف بفتح واو و سکون کاف چکه کردن خانه تراه بثاء سه نقطه و را بی نقطه و الف بصیغه
معلوم ماضی باب تفعیلست التثریه تر کردن و در نسخ بیاء دو نقطه در پایین و تخفیف راست و شاید که تصحیف باشد
و حاصل هر دو یکیست یعنی گفتم و روان میشود بر من از آب باران که گمان میبرم در آن تغیر را و گمان میبرم در آن اجزای نجاست را

عن رجل ع

از مردی ع

بول ع

پس بچکد

پس بچکد چند قطره بر من و پاشیده میشود بر من بعض آن آب که گفتم خانه بول کرده میشود برای وضو بر بام آن پس در وقت
باران چکه میکند آن خانه بر جامهای ما امام گفت نیست باینکه گفتی در دو سوال بر روایی مشو آنرا بیان این آنکه هر چیز که ترکرد
آنرا آب باران پس بتحقیق پاک شد چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلم فی طین المطر انه لا باس به ان یصیب الثوب ثلثة
ایام الا ان تعلم انه قد نجسه شیء بعد المطر فان اصابه بعد ثلثة ایام فاغسله وان کان الطریق نظیفا لم تغسله
شرح ان یصیب بدل ضمیر به است ثلاثه در اول ظرف لا باس است یعنی روایتست از امام موسی کاظم ع در گلی که بباران گل شده
باشد اینکه نیست بر روایی باینکه برخورد جامه را در سه روز پس بشو آن جامه را یا یعنی که بر و امیبیاید کرد و این منافات با استحباب
شستن ندارد و اگر باشد راه پاکیزه نمیشوی جامه را پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم اخرج من الخلاء فاستنجی بالماء
فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت به فقال لا باس به شرح گفتم امام جعفر صادق ع را که بیرون می آیم از بیت الخلا
پس استنجا میکنم باب پس می افتد جامه من در آن آبی که استنجا کردم بآن پس گفت نیست بر روایی بآن ششم اصل
عن ابی عبد الله ع انه قال فی الجنب یغتسل فیقطر الماء عن جسده فی الاناء وینتضح الماء من الارض فیصیر
فی الاناء انه لا باس بهذا کله شرح انه بکسر همزه و تشدید نون و ها ضمیر شان مقول قال فی الجنب است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق ع که او گفت در جنب که غسل میکند پس بچکد آب از بدن او در ظرف آب و پاشیده میشود آب از زمین پس داخل
میشود در ظرف بدرستی که نیست بر روایی بجمیع اینکه مذکور شد خواه از بدن در ظرف رود و خواه از بدن بر زمین رود و از زمین
بظرف رود هفتم اصل عن ابی عبد الله ع قال فی الرجل الجنب یغتسل فینتضح من الماء فی الاناء فقال لا باس ما جعل علیکم فی
الدین من حرج شرح روایتست از امام جعفر صادق ع که سخن گفت در مرد جنب که غسل میکند پس پاشیده میشود بعض از
آب در ظرف آب یا یعنی که نقل مذاهب مخالفان در آن کرد پس گفت نیست بر روایی نگردانیده الله تعالی بر شما در دین هیچ
تنگی بیان این آیت شد در حدیث دوم باب سوم هشتم اصل قلت لابی عبد الله ع اغتسل فی مغتسل یبال فیه
ویغتسل من الجنابة فیقع فی الاناء ما ینزو من الارض فقال لا باس به شرح گفتم امام جعفر صادق ع را که غسل میکنم
در غسلخانه که بول کرده میشود در آن و غسل کرده میشود از جنابت پس می افتد در ظرف آب آنچه میجهد از زمین پس گفت نیست
بر روایی بآن باب سیم اصل باب ماء الحمام والماء الذی تسخنه الشمس شرح این باب بیان آب حمام است و بیان آبی است
که گرم میکند آنرا آفتاب و درین باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال لا تغتسل من البئر التی تجتمع
فیها غسالة الحمام فان فیها غسالة ولد الزنا وهو لا یطهر الی سبعة آباء وفیها غسالة الناصب
وهو شرهما ان الله لم یخلق خلقا شرا من الکلب وان الناصب اهون علی الله من الکلب شرح لا تغتسل بصیغه
نهی حاضر است و بصیغه مجهول مضارع غایب میتواند بود و حاصل هر دو یکیست آبا اینجا استعاره شده برای اولاد خواه
بیواسطه و خواه بواسطه باعتبار اینکه فرزند کسی شده جد او است در گرامی بودن نزد او و لهذا آمده اسم جد را بر فرزند

مگر آنکه بدانی که آنرا بتحقیق نجس کرده چیزی
بعد از باران پس اگر آن گل برخورد جامه را
بعد از سه روز ع

آب ع

علیه السلم را ع

عن ابن ابی یعفور ع

التی ع

و واحد آن آبا داول باعتبار اینکه
هر پسری که هست پسر خود پدر است
دوم بیکم ع

بر فرزند خود میگذارد و در وقت ندای او یا ابی میگوید و نکته اینجا کمال مبالغه است در منع مردمان از زنا باعتبار اینکه حق
پدر عظیم است بر پسر و کسی که افساد پسران کند مانند اینست که افساد پدران کرده باشد چنین تعجب میکنند در اینکه ولد الزنا
و اولاد او ناپاک باشند با وجود آنکه از ایشان سر زده خللی در زنای پدر و مادر و دخلی در زنای جد و جده نیست جواب اینست که
الله تعالی بعلم ازلی دانسته که کدام از مکلفان مؤمن خواهد شد باختیار خود خواه از پدر و مادر در زنا حاصل شود و خواه
نه و دانسته که کدام از مکلفان کافر خواهد شد باختیار خود خواه از پدر و مادر در زنا حاصل شود و خواه نه پس مناسب
جمع اول را از پدر و مادر پاکیزه از زنا حاصل کرده و بعض قسم دوم را از پدر و مادر در زنا حاصل کرده بیان ناصب گذشت در
شرح عنوان باب هفتم شر بودن کلب یعنی شر بودن آن جنس است از باقی اجناس پس منافات ندارد با اینکه صنفی
از باقی اجناس بدتر باشد از جنس کلب و شاید که شر بودن جنس کلب یعنی نجاست عین اعتباری آن باشد زیرا
که هر جانوری ماوایی دارد سوای کلب که اکثر آن بی ماوی و خوار است و از هر جا رانده میشوند یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که امام گفت غسل مکن از آب چاهی که جمع میشود در ان چاه آب شسته حمام چه بدرستی که در ان
چاه آب شسته فرزند زناست و او پاک نمیشود تا هفت پدر که اولاد او بند و در ان چاه هست آب شسته ناصبی و او بدتر
آن دو کس است که یکی ولد الزنا است و دیگری ناصبی بدرستی که الله تعالی نیافریده مخلوقی را که بی اعتبارتر از سگ باشد و
بدرستی که ناصبی بی اعتبارتر است نزد الله تعالی از سگ برای اینکه سگ کافر نیست و او کافر دانسته است مخفی نماند که بعض ناصبیان
اگر اموال و اولاد و مانند آنها در دنیا داشته باشند عجیب نیست زیرا که بعض پادشاهان دشمن خود را لباسی زر بفت میپوشانند
برای سیاست تا سیاسات ایشان خونریز شود اصل قُلتُ اَخبِرني عَن ماءِ الحَمّامِ يَغتَسِلُ مِنهُ الجُنُبُ وَالصَّبِيُّ وَ
اليَهُودِيُّ وَالنَّصرانِيُّ وَالمَجُوسِيُّ فَقالَ اِنَّ ماءَ الحَمّامِ كَماءِ النَّهرِ يُطَهِّرُ بَعضُهُ بَعضاً شرح گفتم خبر ده مرا از آب
حمام زیرا که خود را میشویند از ان آب جنب و طفل و جهود و ترسا و گبر پس امام گفت بدرستی که آب حمام مانند آب نهرست
پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را بدانکه در اینجا چند احتمالست اول اینکه راوی چون نهی را شنید خواست که داند که آن
نهی برای نجاست آن آبست یا برای چیزی دیگر پس سوال کرد از غساله حمام خواه قبل از انکه داخل چاه شود و خواه بعد از ان
و مرادش اینست که با وجود اغتسال ولد الزنا و ناصب جماعت نیز اغتسال از ان میکنند پس شاید که نجس باشد و امام
جواب داد که نهی از ان برای نجاست نیست چنانچه در حدیث چهارم این باب می آید و بیان کرد که ماده دارد یا یعنی که هر کسی که
از آب اغتسال میکند پس بجمیع آن آب تغییر بنجاست نمیشود مانند نهری که هر کسی ملاقات با جزئی از ان کند و از ین ظاهر میشود
که تطهیر اینجا مجازست مراد اینست که بعض آن باعث عدم نجاست بعض دیگر بسبب تغییر میشود دوم اینکه این سوال از آبی باشد
که غساله حمام است اما معلوم است که ولد الزنا و ناصب اغتسال از ان نکرده و این جماعت اغتسال کرده اند سوم اینکه سوال از
آبی باشد که در حوض کمتر از کرست و ماده دارد که متصل بآنست و دست نخورده و کرست یا کمترست از کر و بجمیع کر میشود یا

Margin: از عبد الله بن ابی یعفور عهو

بجمیع

کرده
بجمیع کر نمیشود و هر چی این حدیث را حمل بر احتمالی اند والعلم عند الله و عند اهل الذکر علیهم السلام دوم اصل عَن اَبي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلام
قالَ ماءُ الحَمّامِ لا بَأسَ بِهِ اِذا كانَت لَهُ مادَّةٌ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت آب حمام پروایی نیست بآن یعنی که نجس
نیست اگر باشد برای آن ماده بدانکه مراد بماده آبی است که آب حمام را مانند نهر کند باحتمال اول یا احتمال سوم از احتمالاتی که مذکور شد
در شرح حدیث سابق والله اعلم و ایضا نجس نبودن منافات ندارد با اینکه اغتسال از ان منهی عنه باشد چنانچه گذشت در شرح
حدیث سابق سوم اصل سَمِعتُ رَجُلاً يَقُولُ لِاَبي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام اِنّي اَدخُلُ الحَمّامَ فِي السَّحَرِ وَفيهِ الجُنُبُ وَغَيرُ
ذلِكَ فَاَقُومُ فَاَغتَسِلُ فَيَنتَضِحُ عَلَيَّ بَعدَ ما اَفرُغُ مِن مائِهِم قالَ اَلَيسَ هُوَ جارٍ قُلتُ بَلى قالَ لا بَأسَ شرح اسم لیس ضمیر
~~شان مستتر در انست هو مبتداست و راجع است بآبی که رجل سائل [illegible] از آن اغتسال کرده یا اسم لیس راجع بآن است~~
و هو تاکید است جار بجیم والف منقلبه از واو و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر خبر مبتداست و جمله خبر لیس است یا
بر احتمال اول و مراد اینست که هر کدام شما بآبی غسل میکند که غیر آب دیگرانست [illegible] یعنی شنیدم از مردی که
میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من داخل حمام میشوم در سحر و در حمام جنب هست و غیر جنب هست پس می ایستم پس غسل
میکنم پس پاشیده میشود بر من بعد از فارغ شدن من بعض آب ایشان که بآن غسل میکنند امام گفت آیا نیست اینکه آن
که بآن اغتسال تو [illegible] گذشت [illegible] گفتم بلی گذشت گفت نیست پروایی چهارم اصل عَن اَبِي الحَسَنِ
الماضي عَلَيهِ السَّلام قالَ سُئِلَ عَن مُجتَمَعِ الماءِ فِي الحَمّامِ مِن غُسالَةِ النّاسِ يُصيبُ الثَّوبَ قالَ لا بَأسَ شرح روایتست از امام
موسی کاظم علیه السلام که گفت امام پرسیده شد از موضع اجتماع آب حمام از آب شسته مردمان که آن بر میخورد جامه را گفت نیست
پروایی بآن یعنی که نجس نیست اگر چه غسل بان منهی عنه باشد چنانچه گذشت در حدیث اول این باب پنجم اصل قالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ الماءُ الَّذي تُسَخِّنُهُ الشَّمسُ لا تَوَضَّؤُوا بِهِ وَلا تَغتَسِلُوا بِهِ وَلا تَعجِنُوا بِهِ فَاِنَّهُ يُورِثُ البَرَصَ
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آبی که گرم میکند آنرا آفتاب وضو مسازید بآن و اغتسال مکنید بان و خمیر مکنید بان چه بدرستی
که آن آب باعث برص میشود بدانکه هر یک از وضو و اغتسال میتواند بود که محمول بر لغوی باشد یعنی شستن دست و رو و شستن بدن
و میتواند بود که محمول بر شرعی باشد و تعلیل مؤید احتمال اولست زیرا که ضمیر فانه راجع بالملاقات بدانکه جمعی این نهی را حمل بر
تنزیه کرده اند بنا بر اینکه باعث برص شدن یعنی این باشد که گاهی باعث میشود و دائمی یا اکثری نیست فرق میان برص و
بهق سفید با وجود آنکه هر دو از ریخته شدن بلغم در زیر پوست میباشد اینست که در برص فرو رفتن و براقی میباشد
و اگر سوزن بران موضع زنند خون ظاهر میشود و زرد آب بخلاف بهق سفید باب نهم اصل باب الموضع الذي يكره
اَن يُتَغَوَّطَ فيهِ اَو يُبالَ شرح این باب بیان موضعی است که مکروهست که غایط کرده شود در ان یا بول کرده شود در ان
این باب شش حدیثست اول اصل قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ مِن فِقهِ الرَّجُلِ اَن يَرتادَ مَوضِعاً لِبَولِهِ شرح گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله از زیرکی و کمال دانایی مرد اینست که انتخاب کند جایی را برای بول خود مثل جایی که از نظر بیگانه دور باشد و از وزیدن باد

Margin: و راجع است بمصدر اغتسل یا اسم لیس [illegible] مستتر راجع بآن مصدرست و هو تاکید است عهو

Margin: چون انفعال [illegible] گذشت آب ایشان [illegible] عهو

Margin: عن بعض اصحابنا عهو

Margin: از بعض یاران ما عهو

Margin: عن ابی عبد الله علیه السلام قال عهو

Margin: لا تعجنوا بعین بی نقطه و جیم نهی است [illegible] نصر و ضرب است [illegible] روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که

Margin: عن ابی عبد الله علیه السلام قال عهو روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

اینجام

و از برکشتن بول از زمین بجامه و بدن و مانند اینها محفوظ باشد **دوم اصل** قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ يَتَوَضَّأُ الْغُرَبَاءُ فَقَالَ تَتَّقِي شُطُوطَ الْأَنْهَارِ وَالطُّرُقَ النَّافِذَةَ وَتَحْتَ الْأَشْجَارِ الْمُثْمِرَةِ وَمَوَاضِعَ اللَّعْنِ فَقِيلَ لَهُ وَأَيْنَ مَوَاضِعُ اللَّعْنِ قَالَ أَبْوَابُ الدُّورِ **شرح** توضوء اینجا کنایت از بول و غایط کردن است تتقی بصیغهٔ غایبه و ضمیر راجع بغربا یا بصیغهٔ مخاطبست المثمره بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال درختان صاحب میوه و درختان میوه دهنده و بنابر اول میوه موجودست دران وقت و بنابر دوم لازم نیست که دران وقت موجود باشد ابواب مرفوع و منصوب میتواند بود **یعنی** کفت مردی امام زین العابدین علیه السلام را که کجا بول و غایط میکنند غریبان که بیت الخلا ندارند پس امام کفت پرهیز میکنند از کنارهای نهرها و راههای شایع عام و زیر درختان میوه دار و جاهای دشنام پس کفته شد امام را که کجاست جاهای دشنام کفت آستانهٔ درهای خانهاست مخفی نماند که مقصود حصر در اینها نیست بلکه چون سوال در میان در آمد از باقی افراد ساکت شد چنانچه می آید در حدیث پنجم **سوم اصل** سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدُّ الْغَائِطِ قَالَ لَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا تَسْتَدْبِرْهَا وَلَا تَسْتَقْبِلِ الرِّيحَ وَلَا تَسْتَدْبِرْهَا وَرُوِيَ أَيْضاً فِي حَدِيثٍ آخَرَ لَا تَسْتَقْبِلِ الشَّمْسَ وَلَا الْقَمَرَ **شرح** اصل غایط یعنی زمین پست است و مراد اینجا بیت الخلاست **یعنی** پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام چیست قرار داد بیت الخلا امام کفت که رو مکن بجانب قبله و پشت مکن بجانب قبله و رو مکن بجانب باد و پشت مکن بجانب باد و روایت کرده شده نیز در حدیثی دیگر یا یعنی که در حدیثی دیگر زیاده بر آنچه کذشت این نیز روایت شده که رو مکن بجانب آفتاب و نه بجانب ماه **چهارم اصل** نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَطْمَحَ الرَّجُلُ بِبَوْلِهِ مِنَ السَّطْحِ أَوْ مِنَ الشَّيْءِ الْمُرْتَفِعِ فِي الْهَوَاءِ **شرح** یطمح بطاء بی نقطه و تشدید میم و حاء بی نقطه بصیغهٔ معلوم باب تفعیل است فی الهواء متعلق بیطمح **یعنی** نهی کرد نبی صلی الله علیه و آله از اینکه در وقت بول کردن در هوا اندازد مرد بول خود را از بام یا از موضع مرتفع مانند بام مراد نهی از بول کردن از موضع بسیار مرتفع است زیرا که لازم دارد که آن بول او حرکت کند در مسافتی دور و آن بغیر شرعی است **پنجم اصل** خَرَجَ أَبُو حَنِيفَةَ مِنْ عِنْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ وَهُوَ غُلَامٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَةَ يَا غُلَامُ أَيْنَ يَضَعُ الْغَرِيبُ بِبَلَدِكُمْ فَقَالَ اجْتَنِبْ أَفْنِيَةَ الْمَسَاجِدِ وَشُطُوطَ الْأَنْهَارِ وَمَسَاقِطَ الثِّمَارِ وَمَنَازِلَ النُّزَّالِ وَلَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِغَائِطٍ وَلَا بَوْلٍ وَارْفَعْ ثَوْبَكَ وَضَعْ حَيْثُ شِئْتَ **شرح** بیرون آمد ابوحنیفه که اختیار مذهب باطل کرده از نزد امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود و او طفل بود پس کفت او را که ای پسر کجا میکذارد غریب که بیت الخلا ندارد غایط را در شهر شما پس امام موسی کاظم علیه السلام کفت پرهیز کن از فضاهای درهای مسجدها و کنارهای نهرها و جاهای سقوط میوهها از درختها و جاهای فرود آمدن مسافران و رو مکن بقبله بغایط و نه ببول و بردار جامهٔ خود را که در وقت نشستن در زمین نباشد و بکذار آنجا که اختیار کردی **ششم اصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثٌ مَلْعُونٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ الْمُتَغَوِّطُ فِي ظِلِّ النُّزَّالِ وَالْمَانِعُ الْمَاءَ الْمُنْتَابَ وَسَادُّ الطَّرِيقِ الْمَسْلُوكَةِ

شرح

علیه السلام را

علیه السلام

عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعت

روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام کفت

ابوحنیفه

عن ابی عبدالله علیه السلام قال

شرح این حدیث کذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم و دوازدهم باب صد و پانزدهم که بابیست فی اصول الکفر و ارکانه است اکر ثلث مبتدا است و ملعون من فعلهن خبرست پس المتغوط مرفوع و بدل تفصیل ثلث است یا بی المتغوط خبر مبتدا است و بر هر تقدیر المتغوط بتقدیر مضافست بتقدیر خصلة المتغوط و برین قیاس است المانع و ساد **یعنی** کفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلت ملعونست هر که کرد آنها را اول خصلت غایط کننده در سایهٔ که مسافران فرود می آیند و دوم مانع آبی که بنوبت مردم بر سر آن می آیند و سوم مسدود کنندهٔ راهی که مردم آمد و شد در ان میکنند و متروک نشده

باب دوازدهم اصل بَابُ الْقَوْلِ عِنْدَ دُخُولِ الْخَلَاءِ وَعِنْدَ الْخُرُوجِ وَالِاسْتِنْجَاءِ وَمَنْ نَسِيَهُ وَالتَّسْمِيَةِ عِنْدَ الْوُضُوءِ

شرح این باب بیان سخنی است که نزد دخول بیت الخلا باید کفت و سخنی که نزد خروج از بیت الخلا باید کفت و بیان استنجا و بیان کسی است که فراموش کرده باشد استنجا را و بیان نام بردن الله تعالی نزد وضو است و درین باب هفده حدیث است **اول اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا دَخَلْتَ الْمَخْرَجَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ الرِّجْسِ النَّجِسِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِذَا خَرَجْتَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنَ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ وَأَمَاطَ عَنِّي الْأَذَى وَإِذَا تَوَضَّأْتَ فَقُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت چون داخل شدی در جای خروج بول و غایط از آدمی پس بکو مدد میجویم در کار خود بنام الله تعالی خدایا بدرستی که من پناه میکیرم بتو از زشت زشت کننده مردار پلید که شیطان سنکسار رفعت باشد اشارتست باینکه اکر خیالهای فاسد دران وقت بخاطر رسد یا تقصیری در احتراز از نجاست یا در استنجا و مانند اینها واقع شود باضلال شیطان میشود پس احتراز از شر او متضمن احتراز از جمیع آنهاست پس چون بیرون آمدی پس بکو مدد میجویم در کار خود بنام الله سپاس الله راست که خلاصی داد مرا از زشت زشت کننده که شیطانست و دور کرد از من آزار را یا یعنی که از درون بدن من دفع کرد چیزی را که اکر دفع نمیکرد آزار حاصل میشد و از ظاهر بدن باستنجا دفع کرد چیز نجاستی را که اکر دفع نمیکرد آزار دنیا یا آزار آخرت نیز میبود و چون وضو سازی پس بکو کواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست مکر الله خدایا بکردان مرا از جملهٔ جمعی که بنهایت بازکشت کنندکان از باطلند و بکردان مرا از جملهٔ جمعی که بنهایت پاکیزکی کنندکانند و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَمَّيْتَ فِي الْوُضُوءِ طَهُرَ جَسَدُكَ كُلُّهُ وَإِذَا لَمْ تُسَمِّ لَمْ يَطْهُرْ مِنْ جَسَدِكَ إِلَّا مَا مَرَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت چون بسم الله کفتی در وضو پاک شد بدن تو بهمکی آن و چون بسم الله نکفتی در وضو پاک نشد از بدن تو مکر آنچه کذشت بران آب وضو مراد دو رو دو دستهاست و شاید که بعض سر و بعض پاها را نیز شامل باشد **سوم اصل** سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تَسْتَنْجِي وَتَغْسِلُ مَا ظَهَرَ مِنْهُ عَلَى الشَّرَجِ وَلَا تُدْخِلُ فِيهِ الْأَنْمُلَةَ **شرح** الشرج بفتح شین با نقطه و فتح راء بی نقطه و جیم حلقهٔ دبر انمله بفتح و کسر و ضم همزه و سکون نون و فتح

با خبریت محذوف خبریست بتقدیر یعنی المتغوط

و اکر ملعون را خبر فعلهن کنی خبر ثلث است و

روایت شده از امام جعفر صادق

علیه السلام کفت که ع

من عمار بن موسی الساباطی عه
باب
از عمار موسی ساباطی

میان او
عن ابی عبد الله علیه السلام قال عه
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که عه
زمزم

عن ابن المغیره عه
از عبد الله بن مغیره ...

وکسر میم نه لغت دارد یعنی بند انگشت دست که ناخن در انست یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت استنجا میکنی و میشوی
آنچه را که ظاهر شد از غایط بر کنار موضع مخصوص و داخل نمیکنی در ان سر انگشت را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن الرجل اذا اراد ان یستنجی بالماء یبدأ بالمقعدة او بالاحلیل فقال بالمقعدة ثم با
لاحلیل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم اورا از حال مرد چون خواست که استنجا کند باب آیا
ابتدا میکند بنشستنگاه یا بسر ذکر پس گفت ابتدا میکند بنشستنگاه بعد از ان ابتدا میکند بسر ذکر مخفی نماند که تم چون برای ترجی
است اشارتست باینکه استبرا فاصل آن دو است و شاید که ابتدا باحلیل اشارت بتعدد آب یعنی برای شستن بول
باشد والله اعلم پنجم اصل نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یستنجی الرجل بیمینه شرح نهی کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله از اینکه استنجا کند مرد بدست راست خود و شاید که این حکم شامل زن نیز باشد والله اعلم ششم اصل عن علی بن الحسین
بن عبد ربه قال قلت له ما تقول فی الفص یتخذ من حجارة زمزم قال لا بأس به و لکن اذا اراد
الاستنجاء نزعه شرح روایتست از علی بن الحسین بن عبد ربه که از وکلاء امام علی نقی علیه السلام بوده گفت گفتم اورا
که چه میگویی در نگینی که تراشیده میشود از سنگی که از چاه زمزم بیرون آمده باشد در میان دلوی مثلا گفت بر او آیتی
باکی نیست ولیکن صاحبش چون اراده کند استنجا را بیرون میکند انرا از دست خود اگر در دست چپ باشد که استنجا بان میشود
زیرا که معلومست یا مظنونست ظن بغایت قوی که ان سنگ در مسجد الحرام مخلوق شده بخلاف باقی سنگها که از جاها نقل شده
در بعض نسخ بجای زمزم زمرد است هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاستنجاء بالیمین من الجفاء و روی
انه اذا کانت بالیسار علة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت استنجا بدست راست از دوری وفا فهمیدگیست
مصنف رحمه الله گفت که و روایت کرده شده که استنجا بدست راست وقتیست که باشد با چپ علتی هشتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا انقطعت درة البول فصب الماء شرح الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه
روان شدن به حاجت بعد کسی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شد روانی بول پس بریز آب را
برای استنجا مراد بعد از استبراست و مقصود ابطال مذهب جمعی است که بعد از بول چند قدم حرکت میکنند و تنحنح و مانند آنها
میکنند و بعد از ان استنجا میکنند نهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له للاستنجاء حد قال لا ینقی ما ثمة
قلت فانه ینقی ما ثمة و یبقی الریح قال الریح لا ینظر الیها شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت
او را که برای استنجا قرار دادی هست که چه مقدار آب صرف باید کرد گفت بیان این آنکه پاک میشود آنچه نجاست مراد است
که پاک شدن منظور است نه مقدار معین از آب گفتم پس بدرستی که شان اینست که گاهی پاک میشود آنچه نجاست و باقی میماند
بوی نجاست که از دستی که استنجا بان شده بمشام میرسد امام گفت بو نظر کرده نمیشود بسوی آن یعنی که برواین نیست آن
اشارتست باینکه آن بو از قبیل اجزای صغیره غایط است که در استنجای باحجار میماند دهم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام

بغسله قال له

یقعد قال کما

عن الرجل یبول فیصیب فخذه قدر نکتة من بوله فیصلی ثم یذکر بعد انه لم یغسله و یعید
صلوته شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از حال مردی که بول میکند پس بر میخورد بران او را مقدار نقطه
از بول او پس نماز میکند بعد از ان یاد می آورد بعد از نماز اینکه اگر نشسته بوده آنرا امام گفت میشوید انرا و اعاده
میکند نماز خود را یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یرید ان یستنجی کیف
یقعد للغائط و قال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه و لیس علیه ان یغسل باطنه شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را مردی میخواهد استنجا کند چون می نشیند گفت چنانچه می نشیند برای قضای
حاجت اشارتست بانچه گذشت در حدیث سوم باب سابق و امام گفت جز این نیست که واجبست بران مرد که بشوید بول را
که بیرونست از جمله موضع مخصوص و واجب نیست بر او اینکه بشوید درون او را دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
ان النبی صلی الله علیه و آله قال لبعض نسائه مری نساء المؤمنین ان یستنجین بالماء و یبالغن فانه مطهرة
للحواشی و مذهبة للبواسیر شرح هر یکی از مطهره و مذهبه بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم اسم مکانست برای
کثرت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله گفت بعضی زنان خود را که امر کن زنانی را که شوهر ایشان
مؤمنند باینکه استنجا کنند با آب و مبالغه باشند در استنجای با آب چه بدرستی که استنجای با آب باعث پاکیزگی اطرافست و باعث برطرف
شدن بواسیرست اگر بهم رسیده باشد و باعث عدم حدوث انست اگر نشده باشد مخفی نماند که اگر مراد بحواشی اطراف فرجست
بنابر اینکه و بر زنان فرج ایشان نزد دیگری پیدا شد از دبر مردان بنابراین مراد اینست که گاهی عضوی از شوهرهای ایشان
بانجا میرسد و بوی از آن ایشان نمیرسد و نفرت نمیکنند و اگر مراد اطراف دبرست مراد اینست که در استنجای بغیر آب نمیشود که در اطراف
آن چیزی مانده باشد و آن اگرچه ضرر بنماز نمیرساند اما ناخوشی دارد و بر هر تقدیر باعث بواسیر میشود گاهی سیزدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان
الناس یستنجون بالکرسف و الاحجار ثم احدث الوضوء و هو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله
علیه و آله و صنعه و انزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین شرح الکرسف بضم کاف
و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا پنبه احدث بصیغه مجهول است و وضوء اینجا یعنی استنجا با آبست و مراد احداث شعار
بوضوء است بعد از نزول آیت امر بوضوء یعنی چنانچه در اهل مسجد قبا ابتدا شده بوده و در حق ایشان نازل شده
آیت سوره توبه فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین و نزول سوره توبه بعد از سوره بقره است یعنی و او
در و هو حالیه است و عامل آن کان است کریم مرفوع و صفت خلق است فا در فامر بیانیه است یا برای تفریع بر و هو خلق کریم است
و حاصل هر دو یکیست امر بصیغه معلوم است و مراد امر او بوضوء است بیش از احداث شعار دست بان در اهل مسجد قبا یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که سخن گفت در قول الله عز و جل در سوره بقره بدرستی که الله دوست میدارد بسیار بازگشت

کنند کانرا از حرام مثل جماع زن در حیض و دوست میدارد دوری کنند کانرا از نجاست مثل خون حیض زنان
ومثل غایط بیان این ایت شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث پنجم باب صد و نود و یکم که باب التوبه است و این آیه
در کتاب الحیض در شرح حدیث سوم باب هفتم امام در جمله سخن درین آیه گفت عادت مردمان این بود که استنجا به پیزها میکردند بعد از ان حادث کرده شد عادت باستنجا باب این عادت باستنجا به پیزها و احجار بر حالی بود که استنجا باب
خصلتی خوب بود در بیان این آنکه امر کرده بود باستنجا باب رسول الله صلی الله علیه مردم را بآن و خود کرده بود آنرا
و فرو فرستاده بود آنرا الله تعالی در کتاب خود که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین اشارتست بابطال قول جماعتی
که خیال کرده اند که حکم بر رجحان استنجا باب بعد از عادت اهل مسجد قبا بآن بود و حکم الهی تابع عادت ایشان شد و حاصل
اینست که این حکم پیش از عادت ایشان بود و مردم عمل بآن نمیکردند الا نادری و رسول خود عمل بآن میکرد بحکم آیت بقره و بعد از
عادت ایشان نزول آیت توبه شد برای تحسین نه برای احداث حکم **چهاردهم اصل** تَوَضَّأْتُ يَوْماً وَلَمْ أَغْسِلْ ذَكَرِي
ثُمَّ صَلَّيْتُ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اغْسِلْ ذَكَرَكَ وَأَعِدْ صَلَاتَكَ **شرح** توضأت اینجا بمعنی استنجا
بآبست یا بمعنی کردن بول و غایط است یعنی استنجا باب کردم روزی یا از روی فراموشی نشستم ذکر خود را بعد از ان دستنماز
گرفتم نماز کردم پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حکم آن پس گفت بشو ذکر خود را و اعاده کن نماز خود را ظاهر اعاده
اینست که قبل از خروج وقت باشد والله اعلم **پانزدهم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَبُولُ فَيَنْسَى غَسْلَ ذَكَرِهِ
ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وُضُوءَ الصَّلَاةِ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَلَا يُعِيدُ الْوُضُوءَ **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی
که بول میکند پس فراموش میکند شستن ذکر خود را بعد از ان دستنماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده نمیکند
دستنماز را **شانزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَبُولُ وَيَنْسَى أَنْ يَغْسِلَ ذَكَرَهُ حَتَّى يَتَوَضَّأَ
وَيُصَلِّيَ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَيُعِيدُ الصَّلَاةَ وَلَا يُعِيدُ الْوُضُوءَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که بول میکند و فراموش میکند که شوید ذکر خود را تا آنکه دستنماز میکند و نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده میکند
نماز را و اعاده نمیکند وضو را ظاهر اعاده جنابتست که مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم **هفدهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ إِذَا دَخَلْتَ الْغَائِطَ فَقَضَيْتَ الْحَاجَةَ فَلَمْ تُهَرِقِ الْمَاءَ ثُمَّ تَوَضَّأْتَ وَنَسِيتَ أَنْ تَسْتَنْجِيَ فَذَكَرْتَ
بَعْدَ مَا صَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ الْإِعَادَةُ وَإِنْ كُنْتَ أَهْرَقْتَ الْمَاءَ فَنَسِيتَ أَنْ تَغْسِلَ ذَكَرَكَ حَتَّى صَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ
إِعَادَةُ الْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَغَسْلُ ذَكَرِكَ لِأَنَّ الْبَوْلَ مِثْلُ الْبَرَازِ **شرح** مراد بغایط بیت الخلاست قضای حاجت
عبارت از کردن بول و غایط است عدم اهراق ما عبارت از عدم استنجا باب است خواه باستنجا در محل غایط باحجار باشد
و خواه نه و بنا بر اول مراد بالستنجی در ان تستنجی استنجا از بولست و بنا بر دوم مراد استنجا از بول و غایط است و غسل
منصوبست بر مفعول معه لان دلیل فرق میان صورت اول و دوم است مثل بکسر میم و سکون ثا سه نقطه است البراز

عن زراره قال ...

روایت است از زراره گفت ...

بکر با

بکر با یکنقطه و را بینقطه و الف و زای بانقطه نجاستی معروف که از نشستگاه می آید مثل البراز بتقدیر مثل البراز عند ...
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شدی در بیت الخلا پس بول و غایط کردی پس دو صورت دارد **اول** نریختی آب را
یا بمعنی که استنجا باب نکردی بعد از ان دستنماز کردی و فراموش کردی که استنجا کنی پس بیاد آوردی عدم استنجا را بعد از ان که
نماز کردی پس واجبست بر تو اعاده نماز بعد از استنجا **دوم** و اگر ریخته باشی آب را برای استنجا پس فراموش کرده باشی که شوئی ذکر
خود را تا آنکه نماز کرده باشی پس واجبست بر تو اعاده دستنماز و نماز با شستن ذکر خود چه بدرستی که بول مثل برازست نزد تو
یا بمعنی که کسی که قصد او این باشد که مخرج بول را نیز بشوید و مع هذا آنرا فراموش کند پس باعتقاد او بول مانند برازست
شدن دست خود را بعد از فارغ شدن از استنجای محل براز میرساند بمحل بول و دست او نجس میشود و با دست نجس وضو
پس وضو را نیز اعاده میکند مخفی نماند که این در صورتیست که دست خود را بعد از فراغ استنجا و پیش از وضو نشسته باشد و شیخ طوسی
رحمه الله در تهذیب گفته و اما ما رواه فلان عن سلیمان بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یبول فینسی غسل ذکره قال یغسل ذکره ثم یعید
محمول علی الاستحباب انتهی و شاید که این روایت را حمل بر صورت دوم توان کرد والله اعلم **باب سیزدهم اصل باب الاستبراء من البول**
وغسله ومن لم یجد الماء شرح لم یجد بجیم و دال بینقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفا و وای باب ضرب است الوجود وسعت
در قدرت مثل آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث شانزدهم باب بیست و پنجم که باب السجود والتسبیح الی آخره است که استغفار منا
بجد لنفسه ضرا ولا نفعا و مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در کلام مصنف در آخر باب چهاردهم که باب الارادة انها من صفات
الفعل الی آخره است که وکانا جمیعا فی الوجود مراد بالماء اینجا بول و مانند آنست و عدم قدرت بر او دو قسم است اول آنکه خواهد که آب
نیاید دوم آنکه نخواهد و آب آید مخفی نماند که اگر مراد بوجود دریافتن باشد و مراد بالماء آبی باشد که برای شستن بول در کارست
بعض احادیث این باب مناسب عنوان نخواهد شد یعنی این باب بیان طلب بری بودن از بولست بروشی که باقی
نیاید و بیان شستن بولست و بیان کسی است که وسعت در قدرت بهم نرساند یا بمعنی که اگر خواهد که دیگر بول او نیاید
میسر نباشد یا اگر خواهد که بول بیرون نیاید یا تری از مقعد بیرون نیاید میسر نباشد درین باب ده حدیثست **اول اصل**
قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ بَالَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مَاءٌ فَقَالَ يَعْصِرُ أَصْلَ ذَكَرِهِ إِلَى طَرَفِهِ ثَلَاثَ عَصَرَاتٍ
وَيَنْتُرُ طَرَفَهُ فَإِنْ خَرَجَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ فَلَيْسَ مِنَ الْبَوْلِ وَلَكِنَّهُ مِنَ الْحَبَائِلِ **شرح** ینتر بنون و تا
دو نقطه در بالا و را بینقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النتر کشیدن از روی قوت الحبائل بفتح حاء بینقطه
و با یکنقطه والف و همزه جمع حباله بفتح حا و تخفیف با و رگهای ذکر یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی بول کرد
و نبود با او آبی یا بمعنی که دیگر بول او نیاید چه باید کرد پیش از استنجا گفت میفشرد بیخ ذکر خود را بر حالی که متوجه
بسوی سر ذکر است فشردن و بقوت میکشد سر ذکر را پس اگر بیرون آمد بعد از ان چیزی پس نیست آن چیز بول و لیکن آن از
رگهای ذکر است **دوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَقَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَوَجَدَ بَلَلاً

بر آب ...

اصل ...

قال لا یتوضأ انما ذلک من الحبائل شرح توضوا اینجا عبارت از مجموع استبرا و استنجا و وضو است یا عبارت از وضو

و حاصل مراد یکیست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق عم را از مردی که بول کرد بعد از آن استبرا و استنجا و وضو شمار کرد و ایستاد

بنماز پس یافت تری را امام گفت از سر نگیرد وضو را جز این نیست که آن آب از رگهای ذکر است سیوم اصل سال الرضا

علیه السلم رجل و انا حاضر فقال ان بی جرحا فی مقعدتی فاتوضأ و استنجی ثم اجد بعد ذلک الندی الصفرة من

المقعدة افاعید الوضوء فقال و قد انقیت فقال نعم قال لا و لکن رشه بالماء و لا تعید الوضوء شرح واو

در و استنجی برای عطف تفسیریست برای افاده اینکه مراد بوضو اینجا وضوی اصطلاحی نیست و واو در و قد حالیه است بتقدیر

الجملة و قد یعنی پرسید امام رضا علیه السلم را مردی و من حاضر بودم بایزروش که گفت بدرستی که با من جراحتی است در نشستگاه من

یا بمعنی که در درون آنست پس وضو میکنم بایزروش که استنجا میکنم بعد از آن می یابم بعد از وضو تری زرد از نشستگاه

بیرون آمده آیا پس اعاده کنم وضو را پس امام علیه السلم گفت آیا ... یا نی را بر حالی که بتحقیق پاکیزه کرده بودی نشستگاه را با استنجا

یا بمعنی که چیزی از غایط در جراحت بند نشده بود گفت آری پاکیزه کرده بودم امام گفت اعاده مکن وضو را ولیکن بپاش انرا

آب و اعاده مکن وضو را یا بمعنی که حاجت بمالیدن دست نیست برای ازالهٔ اجزای نجاست مخفی نماند که چون زردی میتواند

که خوناب باشد و معفو است بود که بر کار باشد امر برش آب محمول بر استحبابست و اگر معلوم باشد که خونابه است اگر خون جراحت درون

حکم خون جراحت بیرون دارد در معفو بودن محمول بر استحبابست و الا محمولست بر وجوب چهارم اصل سمعت رجلا

یسال اباعبدالله علیه السلم قال ربما بلت و لم اقدر علی الماء و یشتد علی ذلک فقال اذا بلت و تمسحت فا

مسح ذکرک بریقک فان وجدت شیئا فقل هذا من ذاک شرح واو در و لم اقدر عاطفه است و مراد بالماء بول یا مانند

آنست الاشتداد دشوار آمدن برکسی علی بحرف جر و ضمیر متکلم است مشار الیه ذلک الماء است التمسح دست بر خود کشیدن و مراد

اینجا دست کشیدن از مقعده تا بیخ ذکر است پس این حدیث مشتملست بر مضمون حدیث اول این باب مع شیء زاید که استحباب

تمسح است مسح در امسح بمعنی بمجموع دست کشیدن از بیخ ذکر تا سر ذکر و از بیخ ذکر تا سر ذکرست که از انثیین میگویند چنانچه گذشت

در حدیث اول الریق بکسر را بینقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف قوت مشار الیه هذا انثی است متی ابتدا الذکر

مشار الیه ذاک ذکر است و مراد حبایل ذکر است چنانچه گذشت در حدیث اول یعنی شنیدم از مردی که پرسید

امام جعفر صادق علیه السلم بایزروش که گفت بسا که بول کردم و توانایی ندارم بر آب یا یعنی که هر چند سعی کردم و دیگر بول ...

و دشوار می آورد بعد از آن بر من آن آب یا یعنی که به اختیار از ذکر من می آید پس امام گفت چون بول کردی و دست ... خود

مالیدی پس دست کن ذکر خود را بر آب دهن خود یا یعنی که در اثنای مسح با انگشت الخشتی دیگر را در مقابل آن گذار و قوت کن تا

اگر بول در مجرای آن مانده باشد بیرون آید و بعد از آن استنجا کن پس اگر بعد از آن یافتی آبی را که آید به اختیار تو پس بگو آنچه

از حبایل ذکر است نه از مثانه پنجم اصل عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبدالله علیه السلم الرجل یعتریه البول و لا

الندی بفتح نون و دال بینقطه و الف مقصوره منقلبه از واو یا از یا تری اندک مه

یغدیه علی جبینه قال فقال لی اذا لم یقدر علی حبسه فالله اولی بالعذر یجعل خریطة شرح الخریطة بفتح خای بانقطه

و کسر را بینقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و طا بینقطه کیسه از پوست که بندی داشته باشد و مراد اینجا اینست که دست در آن داشته

باشد که خصیتین در آن درست رود بترتیبیکه یکبار برود و پس بند میشود یعنی روایتست از منصور بن حازم گفت گفتم امام جعفر

صادق علیه السلم اگر مردی عارض میشود او را تقاضای بول و توانایی ندارد بر نگاه داشتن آن راوی گفت پس امام گفت چون توانایی

نداشته باشد بر نگاه داشتن بول پس الله تعالی اولی است باینکه عذر خواهی آن مومن کند بعوض در آخرت یا یعنی که آن مرد را عذر

می باید خواست کیسه از پوست میسازد تا بول منتشر نشود و نماز باطل نمیشود بآمدن آن بول در اثنای نماز ششم اصل کتبت

الی ابی الحسن علیه السلم فی خصی یبول فیلقی من ذلک شدة و یری البلل بعد البلل قال یتوضأ ثم ینتضح فی النهار

مرة واحدة شرح الانتضاح بنون و ضاد بانقطه و حاء بینقطه مصدر باب افتعال پاشیدن آب بر فرج خود و مانند آن و مراد اینجا

شستن بولست بانگ آبی چنانچه می آید در حدیث هشتم که ان یغسل بمثله من الماء یعنی نوشتم بسوی امام موسی کاظم عم در خواجه

سرایی که بول میکند در مستوضا پس از آن بر میخورد از آن بول آزاری را و می بیند تری بعد از تری را امام گفت در مستوضا بول

و استنجا میکند بعد از آن میپاشد بر محل بول از بدن و جامه خود آب را در روز و شب یکبار هفتم اصل سالت اباعبدالله

علیه السلم عن البول یصیب الجسد قال صب علیه الماء مرتین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بول که بر

میخورد بدن را گفت بریز بر آن آب را دو بار هشتم اصل و روی انه یجزی ان یغسل بمثله من الماء اذا کان علی راس

الحشفة و غیره شرح ضمیر انه راجع ببول و ضمیر شان میتواند بود و اذا اگر برای محض ظرفیت است پس اذا کان تا آخر برای

تعمیم است و اگر برای شرطست پس برای تخصیص است و مراد اینست که در مثل بودن شرطست اعتبار قطره بودن و خشک شدن

بول خواه بر سر نستگاه و خواه غیر آن یا یعنی که اگر محض تری باشد بر سر نستگاه مثلا تقدیر قطره بودن و خشک شدن آن

میباید کرد و مثل بودنرا باعتبار آن منظور میباید داشت یعنی روایت کرده شد از امام جعفر صادق علیه السلم که بول کافیست اینکه

شسته شود بمقدار خود مثل از آب خواه وقتی که باشد آن بول بر سر نستگاه و خواه بر غیر سر نستگاه مخفی نماند که شستن میتواند

بود که مثل بودن منظور باشد در هر شستن و میتواند که کافی باشد در مجموع دو شستن که در حدیث سابق گذشت و بر هر

تقدیر ظاهر این حدیث منافی اعتقاد وسواسیانست و دلالت میکند بر اینکه شستن بول مانند شستن اعضا در وضو است

و حاجت بانفصال آب از انجه شسته میشود ندارد و ظاهر حدیث ششم نیز موافق این بود نهم اصل و روی انه

لیس بوسخ فیحتاج ان یدلک شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلم که بول نیست چرک بدن و جامه و مانند

آنها تا حاجت داشته باشد در تطهیر بمالیدن دست مالیده شود اشارتست باینکه در شستن بول محض ریختن آب کافیست

دهم اصل عن روح بن عبدالرحیم قال بال ابوعبدالله علیه السلم و انا قائم علی راسه و معی اداوة او قال

کوز فلما انقطع شخب البول قال بیده هکذا الیّ فناولته الماء فتوضأ مکانه شرح الشخب بفتح شین

اداوه بکسر همزه و دال بینقطه است مه

بانقطه و فتح خا بانقطه و بایک نقطه جمع شخبه بضم شین و سکون خا نقطه دار فعال یعنی اشارات همچنین قول راوی است و در وقت
این سخن دست خود را جنبانیده بوده بروش جنبانیدن امام دست خود را الی متعلق بقال است توضوا اینجا عبارت از جمیع استبرا و
استنجاات یعنی روایتست از روح بفتح را و سکون واو ابن عبدالرحیم گفت بول کرد امام جعفر صادق علیه السلام و من ایستاده
بودم بر سر او و با من مطهره بود یا روح گفت که کوزه بود پس چون بریده شد دفعات بول اشارت کرد بدست خود چنین
بسوی من پس دادم باو آب را پس استبرا و استنجا کرد همانجا یعنی که چنانچه بعض مخالفان چند قدم حرکت میکنند و بعد از آن
استنجا میکنند او نکرد باب چهاردهم اصل باب مقدار الماء الذی یجزی للوضوء والغسل ومن تعدّی فی الوضوء شرح
این باب بیان مقدار آبیست که کافیست برای وضو و برای غسل و بیان کسی است که تجاوز کرده در وضو از حدش در دین یا صحت
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یأخذ احدکم الراحة من الدهن فیملأ بها جسده والماء اوسع من ذلک
شرح الراحه براء بی‌نقطه و الف و حاء بی‌نقطه شکم دست و مراد اینجا که شکم دست است یا مراد مجموع شکم دست است الف لام الماء
برای عهد خارجیست یعنی مقداری از آب که مقرر شده برای وضو مثل هشت آب و برای غسل مثل صفح پنج مد که می آید در حدیث
پنجم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرا میگیرد یکی از شما مقدار کف شکم دست یا یک مشت از روغن پس بجمیع اعضای
جسد خود میرساند اگر او آبی که مقرر شده در وضو و غسل فراختر از آنست اشارتست بابطال احتیاط وسواسیان که
آب را زیاده از مقرر میریزند با وجود آنکه مانند روغن مالی کافیست چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال انما الوضوء حدٌّ من حدود الله تعالی لیعلم الله من یطیعه ومن یعصیه وان المؤمن
لا ینجسه شیء انما یکفیه مثل الدهن شرح لیعلم بصیغه معلوم مجرد است یا از باب افعال است و حاصل هر دو یکیست و مراد
دانستن مقربان درگاه الهیست چنانچه تحقیق شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البداء و مثل الدهن یعنی شبیه
بدهن است و مشبه به اقوی در کمی است یا موافق است الدهن بفتح دال و سکون ها روغن مالی یعنی روایتست از امام
محمد باقر ع گفت جز این نیست که وضو قرار دادیست از قرار دادهای الله تعالی تا داند الله تعالی که کدام کس اطاعت او میکند
و کدام کس عصیان او میکند و بدرستی که مومن نجس نمیکند او را چیزی چنانچه کافر پاک نمیکند چیزی مراد اینست که تاثیر شرک
و خبث در مومن بعنوان عاریت و سریع الزوال است جز این نیست که کافیست او را مانند روغن مالی [illegible]
که ظاهر را نجس شی اینست که مثل دهن کافی باشد در ازاله هر نجاستی که عین آن محسوس نباشد سوم اصل سمعت
ابا عبدالله علیه السلام یقول ان ابی کان یقول ان للوضوء حدّاً من تعداه لم یؤجر وکان ابی یقول
انما یتلدد فقال له رجل وما حدّه قال تغسل وجهک ویدیک وتمسح رأسک ورجلیک شرح یتلدد
بدال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب تفعّل است التلدد گردن کاری که شبیه بخصومت است و التفات بجانب
چپ و راست برای حیرت و اضطراب نفس و حدیث نهم این باب مؤید احتمال اول است ضمیر فقال راجع بامام جعفر صادق

و در بعض نسخ جیم و ذال با نقطه است و معنی آن ظاهر است ۱۲

ومیتواند بود که راجع بابی باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت بدرستی که پدرم میگفت بدرستی که برای
وضو قرار دادی است که هرکه تجاوز کند از آن ماجور نمیشود و پدرم میگفت که آنکه تجاوز میکند جز این نیست که
خصومت الهی را بر خود می بندد یا یعنی که داخل میکند در عمل شرعی چیزی را که عمل شرعی نیست پس اگر بقصد شرعی
بودن است این بدعت است و الا آن عمل شرعی از فضیلت می افتد اگر باطل نشود یا مراد اینست که اضطراب نفس
و وسواس میورزد در احکام الهی و صاحب یقین نیست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را مردی که چیست قرار داد
وضو گفت اینکه بشویی روی خود را و دو دست خود را و مسح کنی سر خود را و دو پای خود را مراد اینست که اهانت کردن قرآنست
و زیاده بر آن خوب نیست و توضیح این میشود در ذیل حدیث نهم باب هفدهم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
الجنب ما جری علیه الماء من جسده قلیله وکثیره فقد اجزأه شرح ما شرطیه و غیر زمانیه است ضمیر علیه راجع بالجنب است
من برای تبیین ضمیر علیه است الجسد کل اعضای آدمی و مانند آن قلیله بدل تفصیل الماء است فا در فقد اجزاء جزاء است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب که جاری شود بر کل اعضای او آب خواه آب کم و خواه آب بسیار پس
بتحقیق کافیست برای او پنجم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن وقت غسل الجنابة کم یجزی من الماء
فقال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یغتسل بخمسة امداد بینه وبین صاحبته ویغتسلان جمیعاً
من اناء واحد شرح الوقت بفتح واو و سکون قاف حد چیزی یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از قرار داد غسل جنابت که چه مقدار کافیست از جمله آب پس امام گفت عادت
رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که غسل میکرد به پنج مد آب که مشترک بود میان او و میان زنی که با او بود و غسل
میکردند بهمه از یک ظرف آب خواه در یک وقت چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب هفتم و خواه بترتیب تخفی
نماند که مد بضم میم و تشدید دال بی‌نقطه چهار یک صاع است و صاع هزار و صد و هفتاد درم است و درم وزن هشت جمله
جو میانه است و ما جو میانه قزوین و اصفهان آزمودیم و چهل و هشت آن بوزن نیم مثقال صیرفی شد و بنا بر این صاع
از من تبریز کمتر است به پانزده مثقال صیرفی و اگر جو متوسط عراق و عرب یا مدینه سنگین تر باشد بیشتر میشود
چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم باب دوم ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال یجزیک من الغسل والا
ستنجاء ما بلّت یمینک شرح ما با الف [illegible] موصوله است یا بالف [illegible] بلت بفتح با و یک نقطه
و تخفیف لام مفتوحه و سکون تا و تانیث بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب نصر یا یائی باب ضرب است
و عاید [illegible] محذوفست بتقدیر بلته یا بتقدیر بلت فیه البلاء [illegible] در کاری مثل اینکه در نهج البلاغه در مدح محمد
بن ابی بکر واقع شده که لله بلاء فلان یمینک مرفوع و فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که
کافیست ترا از غسل جنابت و مانند آن و از استنجای بول و غایط و آنچه [illegible] دست راست تو

عن محمد بن مسلم ۱۲

از محمد بن مسلم ۱۲

مراد اینست که کاسه و مانند آن شرط نیست یعنی
آب غسل نیست و ابریق و مانند آن شرط نیست یعنی
آب استنجا نیست و میتواند بود که بصیغه [illegible]
لام مضاعف باب نصر ماخوذ از بل بفتح با
بمعنی تر کردن باشد و مراد همان باشد که مذکور
شد ۱۲

با یعنی که قاسی مانند آن شرط ریختن آب غسل نیست و ابریق و مانند آن شرط ریختن آب استنجا نیست هفتم اصل
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْوُضُوءِ قَالَ اِذَا مَسَّ جِلْدَکَ الْمَاءُ فَحَسْبُکَ شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام در وضوء
که گفت چون رسید بر پوست تو آب پس بس است ترا مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که صور التحلیل باید کرد مطلقا
مگر اینکه ذکر جلدک بعنوان مثال باشد و مراد نفی حاجت بر ریختن آب بسیار باشد و بر تقدیر ظهور حدیث دوم باب چهارم
مخصص اینست هشتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ یُجْنِبُ فَیَرْتَمِسُ فِی الْمَاءِ اِرْتِمَاسَةً وَاحِدَةً
یُجْزِئُهُ ذٰلِکَ مِنْ غُسْلِهِ قَالَ نَعَمْ شرح الارتماس فرو بردن کسی جمیع اعضای خود را در آب خواه مجتمعا و خواه متفرقا
تا در ارتماسه برای وحدت است و احتراز است از سه ارتماس که اول بقصد شستن سر باشد دوم بقصد شستن جانب
راست سیوم بقصد شستن جانب چپ باشد و واحدة احتراز است از اینکه یک ارتماس بترتیب واقع شود و جمیع نشود جمیع
اعضا باهم در آب در یک زمان مثل اینکه سر را فرو برد در آب و بیرون آورد و جانب راست را فرو برد و بیرون آورد
و جانب چپ را فرو برد مخفی نماند که حدوث این ارتماس بعنوان دفعه حقیقی نباشد زیرا که حدوث المجموع من حیث
المجموع در وقت حدوث جزء اخیر میشود و حدوث جزء اخیر در آن غیر منقسم بفعل می آید و جمعی از وسواسیان
خیال کرده اند که ارتماسه واحدة اینست که خود را بر تاب کرده از هوا در آب اندازد و بطلان اینکه چون حدوث
بعنوان دفعه حقیقی ممکن نیست در دفعه عرفی واقع شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم
او را که مرد جنب میشود پس فرو میبرد جمیع اعضای خود را در آب یکفرو بردن که جمیع اعضا جمع شود باهم در آب برون
می آید آیا کافیست او را آن غسل از جمله غسل او گفت آری نهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ لِلّٰهِ مَلَکًا
یَکْتُبُ سَرَفَ الْوَضُوءِ کَمَا یَکْتُبُ عُدْوَانَهُ شرح السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فا تجاوز از قدر لایق
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که الله تعالی را فرشته ایست که می نویسد زیاد ریختن آب وضوء را
مانند آنکه می نویسد عداوت با الله تعالی را بیان این مضمون شد در شرح حدیث سوم این باب باب پانزدهم اصل
بَابُ السِّوَاکِ شرح السواک بکسر سین بی نقطه و المسواک بکسر میم دندان مال خواه چوب خواه مانند آن که مالیده میشود
بر دندان و دهان به دندان یعنی این باب بیان فضیلت مالیدن مسواک است در این باب هشت حدیث است اول اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ رَکْعَتَانِ بِالسِّوَاکِ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ رَکْعَةً بِغَیْرِ سِوَاکٍ شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت که بعد از مسواک باشد بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک پیش از آنها مخفی نماند
که گفت یک رکعت بمسواک بهتر از سی و پنج رکعت بی مسواک است تا توهم استحباب مسواک در میان نماز نشود اصل
قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَوْلَا اَنْ اَشُقَّ عَلٰی اُمَّتِی لَاَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاکِ مَعَ کُلِّ صَلٰوةٍ شرح مدخول
مع مقدم می باشد بر ما قبل آن باعتبار رتبه و متحد میباشد با آن در زمان اگر قرینه بر خلاف آن نباشد چنانچه میگویند

سافر

سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده و مع اینجا برای اتحاد زمان مدخول آن و ما قبل آنست
و دلالت بر عدم استحباب مسواک در اثنای نماز و قرائت ذکر میکند برای کمال اتصال جمع میان مسواک و تلفظ
بکلام و مشهور در حل این حدیث اینست که مع اینجا برای مقارنت در زمانست خواه مدخول آن مقدم باشد و خواه مؤخر
و خواه متحد در زمان و امر بمعنی ایجاب است که در مقابل استحباب است والله اعلم یعنی امام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله اگر نه این میبود که مشکل کنم بر امت خود هر آینه امر میکردم ایشان را بمسواک در اثنای هر نمازی تا هر قرائتی و ذکری
بمسواکی تازه بفعل آید دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِینَ السِّوَاکُ شرح روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله سنتهایی که مشترک میان جمیع رسولانست مسواک است سوم اصل قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ مَا زَالَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُوصِینِی بِالسِّوَاکِ حَتّٰی خِفْتُ اَنْ اُحْفِیَ اَوْ اُدْرِدَ شرح احفی بحاء بی نقطه و فاء و یا
بصیغه مضارع معلوم متکلم معتل اللام واوی باب افعالست الاحفاء الاستیصال بمعنی کندن چیزی از بیخ ادرد بدال بی نقطه
و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم باب افعالست الادراد برطرف کردن دندانها و ذکر او درین مقام چند
احتمال دارد اول اینکه این مضمون از نبی صلی الله علیه و آله مکرر گفته و در بعضی احفی گفته و در بعضی ادرد گفته چنانچه شرح غریب
حدیث نقل کرده اند دوم اینکه ادرد اینجا بمعنی برطرف کردن بعض دندانها باشد و او برای تردید باشد سوم اینکه
احفا اینجا بمعنی برطرف کردن بعض دندانها باشد و او بمعنی بل ترقی باشد چهارم اینکه ذکر او مبنی بر شک بعض راویان
یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله که همیشه جبرئیل علیه السلام سفارش میکرد مرا بمسواک کردن یا امر امت بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم
ترسیدم که احفا کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را یا ادراد کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را چهارم اصل
عَلِیُّ بْنُ اِبْرَاهِیمَ عَنْ اَبِیهِ عَنِ ابْنِ اَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی السِّوَاکِ قَالَ
لَا تَدَعْهُ فِی کُلِّ ثَلَاثٍ وَلَوْ اَنْ تُمِرَّهُ مَرَّةً شرح ثلث عبارت از سه صلوة است یا عبارت از سه ساعت است یعنی
روایت از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالله بن بکیر از آنکه مذکور کرد ابن ابی عمیر او را که او روایت
کرد از امام محمد باقر علیه السلام در مسواک که امام گفت وا مگذار مسواک را در هر سه نماز متوالی هر چند با یکروش باشد که حالی از
یکبار پنجم اصل عَلِیٌّ بِاِسْنَادِهِ قَالَ اَدْنَی السِّوَاکِ اَنْ تَدْلُکَهُ بِاِصْبَعِکَ شرح تدلک بدال بی نقطه بصیغه نهی طب است
نفر است یعنی علی بن ابراهیم بسند او که در حدیث سابق مذکور شد روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام که گفت کمتر مراتب
مسواک اینست که مالی دندان خود را بانگشت خود ششم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ السِّوَاکِ بَعْدَ الْوُضُوءِ
فَقَالَ الِاسْتِیَاکُ قَبْلَ اَنْ یَتَوَضَّاَ قُلْتُ اَرَاَیْتَ اِنْ نَسِیَ حَتّٰی یَتَوَضَّاَ قَالَ یَسْتَاکُ ثُمَّ یَتَمَضْمَضُ
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ شرح ان یتوضا بصیغه مجهولست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و چهار فعل دیگر بصیغه معلوم
و ضمیر مستتر راجع بمکلف است و میتواند بود که جمیع بصیغه مجهول باشد یا جمیع بصیغه معلوم باشد ثم از برای عطف است و یستاک

عبارت از مالیدن چوب با دندانست و اعادهٔ مضمضه برای جدا شدن چیزی که از بیخ دندانها بسبب مسواک است میتواند که تمام نفع تا امام
اشاره و یتمضمض استیناف بیانی باشد و افادهٔ این کند که استیاک در وضو بمعنی تمضمض است والله اعلم یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق ع را از مسواک بعد از وضو پس گفت مسواک کردن پیش از آنست که وضو ساخته شود گفتم خبر ده مرا
که اگر مکلف فراموش کند مسواک کردن را تا آنکه وضو سازد گفت مسواک میکند بعد از آن مضمضه میکند سه بار اشارتست
بآنکه مضمضه در وضو پیش از وضو نیز سه بار است هفتم اصل وَرُوِيَ أَنَّ السُّنَّةَ فِي السِّوَاكِ فِي وَقْتِ السَّحَرِ شرح
و روایت کرده شده از امامان علیهم السلام بتوسط سفرا که سنت در مسواک در وقت آخر شب است برای نماز شب یا صبح
که مبالغه در استحباب آن بیشتر است باعتبار آنکه خواب باعث تغییر در دهن میشود و ایضا اثر مسواک آن وقت میماند برای
همه نمازها تا وقت خواب دیگر هشتم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ فَاسْتَكْ فَإِنَّ الْمَلَكَ يَأْتِيكَ فَيَضَعُ
فَاهُ عَلَى فِيكَ وَلَيْسَ مِنْ حَرْفٍ تَتْلُوهُ وَتَنْطِقُ بِهِ إِلَّا صَعِدَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلْيَكُنْ فُوكَ طَيِّبَ الرِّيحِ شرح
استک بسکون کاف بصیغهٔ امر معتل العین باب افتعال است عین الفعل برای التقاء ساکنین افتاده یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام چون برخاستی در شب پس مسواک کن پیش از شروع در سخن و تلاوت چه بدرستی که فرشته می‌آید نزد تو پس میگذارد دهن
خود را بر دهان تو و نیست هیچ حرفی که خوانی آنرا از قرآن و سخن گویی بآن در دعا و مانند آن مگر آنکه بالا میبرد آنرا بسوی آسمان
پس باید که باشد دهان تو خوشبو باب شانزدهم اصل بَابُ الْمَضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ شرح این باب بیان گردانیدن آب در دهن
و بر داشتن آب در بینی است برای وضو مخفی نماند که در ظاهر حدیث ششم باب سابق اینست که استحباب مضمضه برای وضو سه بار است
در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ أَمِنَ الْوُضُوءِ
هِيَ قَالَ لَا شرح ضمیر هی راجع بهریکی از مضمضه و استنشاق است و تانیث باعتبار تانیث اول انهاست یعنی روایتست از
امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است آن یا نه یعنی که آیا فریضه است و در معنی اغسلوا
وجوهکم داخل است گفت نه دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ قَالَ لَيْسَ
هُمَا مِنَ الْوُضُوءِ هُمَا مِنَ الْجَوْفِ روایت است از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا
از وضو اند یا نه گفت نیستند آنها از وضو یا یعنی که فریضه نیستند و در آیت اغسلوا وجوهکم داخل نیستند بیان این آنکه
محل آنها از جلد روی آدمی است و وجه شامل اندرون نیست بلکه مخصوص ظاهر است سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مَضْمَضَةٌ وَلَا اسْتِنْشَاقٌ لِأَنَّهُمَا مِنَ الْجَوْفِ شرح مضمون این ظاهر است از شرح اول و دوم باب
هفدهم اصل بَابُ صِفَةِ الْوُضُوءِ شرح صفة اینجا بمعنی کیفیت است یعنی این باب بیان کیفیت وضویی است که از رسول
علیه السلام و اوصیای او علیهم السلام صادر شده در این باب ده حدیث است مصنف رحمه الله فقط حدیث نهم را توضیح کرده اول اصل
حَكَى لَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وُضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَا بِقَدَحٍ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَأَسْدَلَهُ عَلَى

عن حکم بن حکیم م

شرح م

وجهه

وَجْهِهِ ثُمَّ مَسَحَ وَجْهَهُ مِنَ الْجَانِبَيْنِ جَمِيعاً ثُمَّ أَعَادَ يَدَهُ الْيُسْرَى فِي الْإِنَاءِ فَأَسْدَلَهَا عَلَى يَدِهِ الْيُمْنَى
ثُمَّ مَسَحَ جَوَانِبَهَا ثُمَّ أَعَادَ الْيُمْنَى فِي الْإِنَاءِ فَصَبَّهَا عَلَى الْيُسْرَى ثُمَّ صَنَعَ بِهَا كَمَا صَنَعَ بِالْيُمْنَى ثُمَّ مَسَحَ بِمَا بَقِيَ فِي يَدِهِ رَأْسَهُ
وَرِجْلَيْهِ وَلَمْ يُعِدْهُمَا فِي الْإِنَاءِ شرح الاسدال بسین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب افعال فرو ریختن استعمال اعاده
در اول باعتبار اصل ید است یا باعتبار یسری و لهذا ید در اول مذکور است و در دوم مذکور نیست ضمیر فاسدلها راجع
بیده الیسری است و مضاف محذوفست بتقدیر فاسدل ماءها و بر این قیاس است فصبها در نسخ بیده مفرد است
و ارجاع ضمیر تثنیه در لم یعدهما بان شده باعتبار آنکه در معنی دو دست است والله اعلم یعنی حکایت کرد برای ما امام محمد باقر
علیه السلام وضو رسول صلی الله علیه وآله را پس طلب کرد از کسی ظرف آبی را که از چوب بود پس گرفت مشتی از آب را پس فرو ریخت
آنرا بر روی خود بعد از آن دست مالید روی خود را از دو پهلو یعنی روی خود تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید
دست خود را که چپ است در ظرف آب پس فرو ریخت آبی را که بدست چپ گرفته بود بر دست راست خود بعد از آن دست
مالید پهلوهای دست راست را تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید دست خود را در ظرف آب پس فرو ریخت
آبی را که بآن گرفته بود بر دست چپ بعد از آن بجا آورد با دست چپ چنانچه بجا آورده بود با دست راست بعد از آن
مسح کرد بآنچه باقی مانده بود در دست او از تری سر خود را و دو پای خود را برجائی که برنگردانیده بود دو دست خود را
در ظرف آب دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخَذَ
بِكَفِّهِ الْيُمْنَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ وَجْهَهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُمْنَى ثُمَّ أَخَذَ
بِيَدِهِ الْيُمْنَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُسْرَى ثُمَّ مَسَحَ بِفَضْلِ يَدَيْهِ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ شرح الفضل بفتح فاء و
ضاد بی‌نقطه تری که باقی مانده در چیزی بعد از شستن آن چیز و از این ظاهر میشود که فضل راس در روایت عمر بن خلاد که گفت
سالت ابا الحسن ع ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم یعنی آبست
که در سر مانده بواسطه شستن سر در اثنای شستن رو از باب تقیه و چون آن داخل آب وضو نیست مسح بآن جائز نیست
زیرا که مسح بآن مسح بماء جدید است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت آیا نقل نکنم برای شما وضوی
رسول الله صلی الله علیه وآله را پس گرفت بدست راست خود مقدار یک دست از آب پس شست بآن آب روی خود را بعد از آن
گرفت بدست چپ خود مقدار یک دست از آب پس شست بآن آب دست راست خود را بعد از آن گرفت بدست راست خود
مقدار یک دست از آب پس شست بآن آب دست چپ خود را بعد از آن مسح کرد بآنچه باقی مانده تری در دو دست او سر خود
را و دو پای خود را سوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمُ الرَّاحَةَ مِنَ الدُّهْنِ
فَيَمْلَأُ بِهَا جَسَدَهُ وَالْمَاءُ أَوْسَعُ شرح این گذشت در حدیث اول باب چهاردهم اصل أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ وَلَمْ يَغْسِلْ يَدَهُ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَى وَجْهِهِ

مسح م

عن بکیر و زراره ابنی اعین م

بکیر ابنی اعین ازم

ثُمَّ مَسَحَ جَانِبَيْهِ حَتّی مَسَحَهُ كُلَّهُ ثُمَّ اَخَذَ كَفّاً اُخْرىٰ بِيَمِيْنِهِ فَصَبَّهُ عَلیٰ يَسَارِهِ ثُمَّ غَسَلَ بِهِ ذِرَاعَهُ

الْاَيْمَنَ ثُمَّ اَخَذَ كَفّاً اُخْرىٰ فَغَسَلَ بِهِ ذِرَاعَهُ الْاَيْسَرَ ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ بِمَا بَقِيَ فِي يَدَيْهِ

شرح ولم يغمس يده دلالت بر عدم استحباب غسل يد پيش از وضو نميكند زيرا كه دران تفصيل است چنانچه مي آيد

در حديث آينده و ايضا مقصود تصوير فريضهٔ وضوست و نظير اين مي آيد در حديث اول باب چهلم منافات نيست

ميان ثم اخذ كفا آخر بيمينه فصبه علی يساره و ميان آنچه در حديث سابق گذشت كه ثم اخذ بيده اليسری كفا چه حكايت

سابق در گرمی هوا بوده و اين در سردی هوا يا حكايت سابق در وقتی بوده كه آب كم عمق بوده و اين در بسيار عمق

آب اشارتست باينكه رسول الله صلی الله عليه و آله گاهی چنان ميكرده و گاهی چنين و هر كدام در وقتی افضل است الذراع

بكسر ذال با نقطه از آرنج تا سر انگشتان يعنی آيا حكايت نكنم برای شما وضوء رسول الله صلی الله عليه و آله را گفتيم بلی حكايت كن

محمد بن مسلم گفت پس داخل كرد دست خود را در ظرف آب بر حالی كه نشسته بود در دست خود را پس گرفت مشتی از آب را

پس ريخت آنرا بر روی خود بعد از ان دست ماليد دو جانب رو را تا آنكه دست ماليد روی خود را بعد از ان روی خود بعد

از ان گرفت مشتی ديگر را بدست راست خود پس ريخت آنرا بر دست چپ خود بعد از ان شست بآن مشت آب

ذراع راست خود را بعد از ان گرفت مشتی ديگر را از آب پس شست بآن ذراع چپ خود را بعد از ان دست ماليد

سر خود را و دو پای خود را يعنی بعض آنها را كه معلوم است بآنچه مانده بود در دو دست او از تری حديث ۸ عَنْ زُرَارَةَ

قَالَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلَا اَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْنَا بَلیٰ فَدَعَا بِقَعْبٍ فِيْهِ شَيْءٌ

مِنْ مَاءٍ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ ثُمَّ غَمَسَ فِيْهِ كَفَّهُ الْيُمْنیٰ ثُمَّ قَالَ هٰكَذَا اِذَا كَانَتِ الْكَفُّ

طَاهِرَةً ثُمَّ غَرَفَ مِلْاَهَا مَاءً فَوَضَعَهَا عَلیٰ جَبِيْنِهِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللهِ وَسَدَلَهُ عَلیٰ اَطْرَافِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ اَمَرَّ يَدَهُ

عَلیٰ وَجْهِهِ وَظَاهِرِ جَبِيْنَيْهِ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْریٰ فَغَرَفَ بِهَا مِلْاَهَا ثُمَّ وَضَعَهُ عَلیٰ مِرْفَقِهِ

الْيُمْنیٰ وَاَمَرَّ كَفَّهُ عَلیٰ سَاعِدِهِ حَتّیٰ جَرَی الْمَاءُ عَلیٰ اَطْرَافِ اَصَابِعِهِ ثُمَّ غَرَفَ بِيَمِيْنِهِ مِلْاَهَا فَوَضَعَهُ

عَلیٰ مِرْفَقِهِ الْيُسْریٰ فَاَمَرَّ كَفَّهُ عَلیٰ سَاعِدِهِ حَتّیٰ جَرَی الْمَاءُ عَلیٰ اَطْرَافِ اَصَابِعِهِ وَمَسَحَ مُقَدَّمَ رَأْسِهِ وَظَهْرَ

قَدَمَيْهِ بِبِلَّةِ يَسَارِهِ وَبَقِيَّةِ بِلَّةِ يُمْنَاهُ شرح القعب بفتح قاف و سكون عين بی نقطه و باء يك نقطه كاسهٔ چوبين

بزرگ حسر بحاء بی نقطه و سين بی نقطه و راء بی نقطه بصيغهٔ ماضی معلوم باب نصر و ضرب است هكذا اشاره بجزای اذا

كانت است و خبر مبتدای محذوفست بتقدير الحال هكذا ملاها بكسر ميم و سكون لام و همزه است ماء منصوبست بر تميز ملاها است

جبين بفتح جيم و كسر باء يك نقطه و سكون ياء دو نقطه در پائين و نون است ضمير منصوب سدله راجع بملاهاست جنبيه

بفتح جيم و سكون نون و فتح باء يك نقطه تثنيه جنب است الی عد لبين بی نقطه و الف و كسر عين بی نقطه و دال بی نقطه

ميان آرنج و بند دست ببله متعلق است بمسح باعتبار اينكه عامل در ظهر قدميه است نزد معطوف عليه نيز البله بكسر باء

وتشديد لام تری و تقديم يساره بر يمناه اشارتست بعدم اعتبار ترتيب است ميان پاها ليكن اين در كلام راويست و ظاهر

تتمه حديث رعايت ترتيب است و ذكر بقيه در بقيهٔ بلة يمناه اشارتست باينكه مسح سر را بدست راست كرده است يعنی

روايتست از زراره گفت كه گفت امام محمد باقر عليه السلام آيا حكايت نكنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله عليه و آله را پس

گفتيم بلی حكايت كن پس طلب كرد از كسی كاسهٔ چوبين بزرگی را كه دران اندكی از آب بود پس گذاشت آنرا در پيش خود

بعد از ان دور كرد جامه را از دو ذراع خود بعد از ان فرو برد دران آب دست راست خود را بعد از ان گفت

حال چنين است اگر باشد دست پاكيزه يا يعنی كه اگر نجس يا چركن باشد می بايد كه شسته شود پيش از ادخال آن

در آن آب بعد از ان جدا كرد قدر پری دست راست خود را از آب پس گذاشت دست راست خود را بر پيشانی

خود بعد از ان گفت بسم الله و فرو ريخت آن آب را بر جانبهای محاسن خود بعد از ان كشيد دست خود را

بر روی خود و ظاهر دو پهلوی روی خود يكبار بعد از ان فرو برد دست چپ خود را پس جدا كرد بآن قدر پری

آن از آب را بعد از ان گذاشت آن آب را بر آرنج راست خود و كشيد دست خود را بر ساعد خود تا آنكه روان شد

آب بر جانبهای انگشتان او بعد از ان جدا كرد بدست راست خود قدر پری آن از آب را پس گذاشت

آن آب را بر آرنج چپ خود پس كشيد دست خود را بر ساعد خود تا آنكه روان شد آب بر جانبهای انگشتان او و مسح كرد

پيش سر خود را بدست راست خود و پشت دو پای خود را بتری دست چپ خود و باقی ماندهٔ تری دست راست خود

اصل قَالَ وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ فَقَدْ يُجْزِيْكَ مِنَ الْوُضُوْءِ ثَلٰثُ غَرَفَاتٍ

وَاحِدَةٌ لِلْوَجْهِ وَاثْنَتَانِ لِلذِّرَاعَيْنِ وَتَمْسَحُ بِبِلَّةِ يُمْنَاكَ نَاصِيَتَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةِ يَمِيْنِكَ ظَهْرَ

قَدَمِكَ الْيُمْنیٰ وَتَمْسَحُ بِبِلَّةِ يَسَارِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ الْيُسْریٰ قَالَ زُرَارَةُ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاَلَ رَجُلٌ

اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وُضُوْءِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَكیٰ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ شرح الوتر بكسر و فتح

واو يكی و عددی كه نصف صحيح نداشته باشد و هر دو اينجا مناسب است يجزيك بنون و جيم و زای با نقط بصيغهٔ

ماضی معلوم باب تفعيل است و ضمير مستتر در ان راجع بالله است ثلث منصوب بمفعوليت التجزير بجال

رسانيدن چيزی بر وشنی كه ديگر چيزی بعد از ان نمانده باشد و ميتوان بود كه از باب علم و نصر باشد و نيز

مرفوع و فاعل باشد النجز بفتح نون و فتح جيم آخر شدن چيزی يا بمعنی كه بعد از ان ديگر چيزی نيست بكيف بلد

حرف جرست برای ملابست و بنا بر احتمال دوم و سوم ميتواند بود كه برای تعديه باشد و آخر كردن غرفه

غرفات مخاطب يا مجاز باشد من برای سببيت است يا برای ظرفيت است بعد الكل در نسخ بجز يك بياء و حرف مضارعه

و جيم و زای با نقطه و همزه و ضمير فی طلب است و ان تصحيفست زيرا كه ما قبل فاء تفريعيه می بايد كه دخيل

ما بعد باشد مجزی بودن چيزی با مرجوح بودن آن منافات ندارد و ايضا تقليل مفهوم از قد كرده داخل بر مضارع

که معطوف ع

مناسب مقام نیست غَرَفات بفتح غین با نقطه وفتح رای بی نقطه وفا جمع غَرْفه بفتح غین وسکون راء است بمعنی مشتی
از آب والمرة مرفوع مبتداست وثلث مرفوع است وخبر یعنی اشاره است پس دلالت بر وجوب مسح ببله وضو [illegible]
برای منع این دلالت میگویند شاید که منصوب بتقدیر ان ومعطوف بر ثلث غرفات باشد واین محل اشکال است زیرا
بر مدخول فاء تفریع میباید که مربوط بما قبل فا باشد واین مربوط نیست وما بقی بتقدیر وما بقی است ودر اینجا
بر معمولین عاملین مختلفین شده ولیکن اول مجرور است یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر (ع) بدرستی که الله
یکی است دوست میدارد دیگر اعراد ودوستی یکی است در موضعی که تصریح بتعدد نکرده باشد نظیر آنکه میگویند مطلق
منصرف بفرد کامل میشود بتحقیق [illegible] باتو برای وضو سه مشت آب کافی یکی برای رو ودو برای
دو ذراع مراد اینست که چون در این تصریح بتکرار غسل نشده پس یک غرفه برای هر یک معتبر است باعتبار وتر بودن
وزیاده از آن داخل مستحب نیست ولغو مکروه است چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم این باب ومسح میکنی بتری دست راست
خود بیش سر خود را ومسح میکنی بآنچه مانده از تری دست راست خود پشت پای راست خود را ومسح میکنی بتری دست چپ
خود پشت پای چپ خود را گفت زراره که گفت امام محمد باقر (ع) که پرسید مردی امیر المؤمنین علیه السلام را از وضوی رسول الله صلی الله
علیه وآله پس امیر المؤمنین علیه السلام حکایت کرد برای آنمرد مثل آنچه مذکور شد در صدر این حدیث نهم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَبُكَيْرٍ
أَنَّهُمَا سَأَلَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وُضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَا بِطَسْتٍ أَوْ تَوْرٍ فِيهِ مَاءٌ فَغَمَسَ
يَدَهُ الْيُمْنَى فَغَرَفَ بِهَا غُرْفَةً فَصَبَّهَا عَلَى وَجْهِهِ فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ ثُمَّ غَمَسَ كَفَّهُ الْيُسْرَى فَغَرَفَ بِهَا غُرْفَةً
فَأَفْرَغَ عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُمْنَى فَغَسَلَ بِهَا ذِرَاعَهُ مِنَ الْمِرْفَقِ إِلَى الْكَفِّ لَا يَرُدُّهَا إِلَى الْمِرْفَقِ ثُمَّ غَمَسَ كَفَّهُ الْيُمْنَى فَ
أَفْرَغَ بِهَا عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى مِنَ الْمِرْفَقِ وَصَنَعَ بِهَا مِثْلَ مَا صَنَعَ بِالْيُمْنَى ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ وَقَدَمَيْهِ بِبَلَلِ كَفِّهِ لَمْ
يُحْدِثْ لَهُمَا مَاءً جَدِيداً ثُمَّ قَالَ وَلَا يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ تَحْتَ الشِّرَاكِ شرح طَست بفتح طاء وسکون سین بی نقطه وتاء
با نقطه ظرفیست معروف که از مس است تور بفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون واو وراء بی نقطه ظرفیست برای آب خوردن
غرف بفتح غین با نقطه مصدر باب نصر است که مستعمل در معنی اسم مفعول است یعنی مغروف ومفعول به یا مستعمل در معنی
خود است ومفعول مطلق است بیان ثم غمس کفه الیسری شد در شرح حدیث سوم این باب واو در ولا یدخل حالیه است وعامل
محذوفست ودلالت بران میکند بجا آوردن مسح بر قدمین پس بتقدیر اینست که مسح رسول الله صلی الله علیه وآله قدمیه ولا یدخل
یدخل بصیغه مضارع غایب باب نصر است واصابعه مرفوعست یا از باب افعال است واصابعه منصوبست وبر هر تقدیر ضمیر
راجع برسول الله علیه السلام است ومراد باصابع انگشتان پا است ومیتواند بود که مراد انگشتان دست باشد یعنی روایتست
از زراره وبکیر که ایشان پرسیدند امام محمد باقر (ع) را از کیفیت وضوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس طلب کرد از کسی طشتی را
یا جامی را که در آن آب بود پس فرو برد دست راست خود را پس جدا کرد بآن دست یکمشت آب را پس ریخت بر روی خود

بر پشت

بر پشت بآن یکمشت آب روی خود را بعد از ان فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد بآن یکمشت آب را پس ریخت بر ذراع راست
خود پس شست بآن ذراع خود را از آرنج تا دست برحالی که برنمیگردانید دست چپ خود را بسوی آرنج دست راست در اثنای
شستن آن تا مبادا که آب سر بالا رود بعد از ان فرو برد در آب دست راست خود را پس فرو ریخت بآن دست راست آب را
بر ذراع چپ خود از آرنج وبجا آورد با آن مثل آنچه بجا آورد با دست راست بعد از ان مسح کرد سر خود را ودو قدم خود را
بتری دست خود وتازه نکرد برای سر وپا آبی را که نو باشد بعد از ان گفت مسح میکرد رسول علیه السلام چنین برحالی که داخل
نبود انگشتان پای او در زیر بند نعلین اشارتست بآنکه اگر جمیع انگشتان پا در زیر بند باشد چنانچه بعضی
میکنند اخراج نعلین میباید کرد در وقت وضو زیرا که مسح بر این تقدیر متصل نمیشود از سر انگشتان تا کعبین
ومیتواند بود که مراد این باشد که جمیع انگشتان دست را داخل در زیر بند نمیکرد بلکه بعض انگشتان را داخل میکرد
زیرا که لازم نیست که مسح احاطه عرض پشت پا کند چنانچه بیان میشود در آخر فقرات آینده ازین حدیث ومیتواند
بود که مراد این باشد که انگشتان دست را داخل در زیر بند که بر بند پا بسته میشود نمیکرد تا اشارت باشد بآنکه
آن موضع بالای کعبین است والله اعلم اصل قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَدَعَ شَيْئاً مِنْ وَجْهِهِ إِلَّا غَسَلَهُ وَأَمَرَ بِغَسْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ فَلَيْسَ
لَهُ أَنْ يَدَعَ شَيْئاً مِنْ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ إِلَّا غَسَلَهُ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ اغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ
ثُمَّ قَالَ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ فَقَدْ أَجْزَأَهُ شرح ضمیر قال راجع بزراره
است تا اشارت باشد که بکیر این مضمون را بلفظ دیگر روایت کرده یا راجع بکل واحد است فا در فاذا مسح برای تفریع است
باعتبار آنکه با در برؤسکم برای الصاق است ودر الصاق فعل بمدخول با معتبر نیست احاطه بلکه گاهی مستعمل میشود با در الصاق
مجازی مثل مررت بزید واذا در مابین شرطیه غیر زمانیه است وفعل شرط محذوفست بتقدیر ما یکن بین ومیتواند بود که
موصوله وبدل اشیء امن قدمیه باشد وبعضی تجویز این دو وجه کرده اند در آیت ما بکم من نعمة فمن الله یعنی زراره
گفت که بعد از ان امام محمد باقر (ع) در بیان آنکه کل وجه ویدین مغسول است وبعض راس ورجلین ممسوح است بدلالت
قرآن قطع نظر از وضوی بیانی گفت که بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره مائده چون برخاستید بسوی نماز پس بشوئید
رویهای خود را ودستهای خود را پس جایز نیست مکلف را آنکه واگذارد چیزی را از روی خود مگر آنکه شسته باشد آنرا
وامر کرد بشستن دو دست برحالی که آن دو دست تا دو آرنج باشد پس جایز نیست مکلف را آنکه واگذارد چیزی را از دو دست
خود تا دو آرنج مگر آنکه شسته باشد آنرا چه بدرستی که الله عز وجل میگوید بشوئید رویهای خود را ودستهای خود را برحالی که آن
دستها تا آرنجها باشد بعد از ان الله تعالی گفت ومسح کنید بسرهای خود وپاهای خود تا دو کعب پس اگر مسح کند بجزئی از سر خود
یا بجزئی از دو پای خود آنچه میان دو کعب تا سرهای انگشتان باشد پس کافیست او را والحق نماند که چون مقصد اینجا اکتفا

فَإِذَا مَسَحَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِهِ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْهِ مَا بَيْنَ الْكَعْبَيْنِ
تا اشارت باشد که

برحالی که آن [illegible]

بقدر ظاهر از قرآنست نزد هر کس متعرض ابتدای غسل ید و انتهای آن نشده و می آید در حدیث پنجم باب آینده اصل قال
فقلنا این الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو فقال هذا من عظم الساق و الکعب
اسفل من ذلک شرح در تعیین کعبین در آیت وضو اختلاف بسیار است و اصل کعب در لغت عرب بمعنی بر آمده است و صاحب
قاموس گفته الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و الناشزان من جانبیها الجمع اکعب و کعوب و کعاب
و الذی یلعب به کالکعبة الجمع کعب و کعاب و کعبات و منصور بن حاتم محمد بن احمد در کتاب تشریح گفته که کعب استخوانست موضوع
بر بالای عقب زیر ساق و از اینها ظاهر میشود که در هر قدمی چهار چیز را کعب میتوان گفت اول بلندی پشت پا دوم قاب الشی که جزء قصبه
کبری از دو قصبه ساق است که تا زانو است سوم استخوانی که میان عقب و ساق است چهارم قاب وحشی که جزء قصبه صغری از
دو قصبه ساق است که بتدریج باریک شده و بزانو نرسیده و کعب اول متصل است بکعب دوم و ایضا متصل است بکعب سوم و ظاهر
تثنیه در کعبین با وجود جمع در مرافق و ظاهر جمع میان این حدیث و حدیث هفتم این باب و آنچه می آید در کتاب الحدود در
حدیث مقدم باب حد القطع و کیف هو که باب سی و ششم است که انما تقطع الرجل من الکعب و یترک له من قدمه ما یقوم علیه
منطبق است بر یکی از دو معنی اول اینکه مراد بکعبین در آیت وضو کعب اول و کعب دوم باشد دوم اینکه مراد بکعبین
کعب اول و کعب سوم باشد و بر هر تقدیر مراد بمسح تا کعبین مسح تا مفصل کعبین خواهد بود پس کعب اول ممسوح میشود البته
و چون باء در برؤسکم بر سر ارجلکم نیز می آید و افاده تبعیض میکند مانعی نیست از اینکه الی الکعبین ظرف لغو و متعلق
بامسحوا باشد و مراد این باشد که مسح بعض پا از سر یکی سر انگشت معین است تا مفصل دو کعب فرض باشد و مؤید
این اینست که اگر کسی گوید که مشیت الی داری زید و عمرو ظاهر سخن اینست که دار زید و عمرو متصل بیکدیگر است و مشی
منتهی شده بسوی مفصل آن دو دار و این الکعبان سوال است از موضع اتصال دو کعب و مفصل عبارت از آنست
مشار الیه بهذا قاب الشی پاست و مقصود سائل استعلام اینست که آیا آن کعب ممسوح است یا نه یا مقصود اینست که
داخل احد الکعبین در آیت وضو است یا نه و بنا بر اول حاصل جواب اینست که آن کعب ممسوح نیست بلکه کعبی ممسوح است که
اسفل از آنست زیرا که انتها مسح بسوی مفصل مستلزم مسح کعب اسفل از آنست و بنا بر دوم حاصل جواب اینست که آن
داخل مراد بکعبین نیست بلکه مراد دو کعب اسفل از آنست که یکی کعب اول و دیگری کعب سوم است یعنی زراره گفت که پس گفتیم
که کجاست آن دو کعب امام گفت که اینجا یعنی است با آن اسم اشاره بند میان کعب اول و کعب دوم را که پایین استخوان ساق
است پس گفتیم که این چه چیز است پس گفت که این از استخوان ساق است و کعبی که ممسوح است پایین تر از آنست اصل
فقلنا اصلحک الله فالغرفة الواحدة تجزئ للوجه و غرفة للذراع قال نعم اذا بالغت فیها و الثنتان
تأتیان علی ذلک کله شرح چون اتیان متعدی بعلی شود بمعنی اهلاک میباشد و بمعنی مرور نیز میباشد مثل هل اتی علی
الانسان حین من الدهر و بنا بر اول مراد اینست بر طرف کردن ثواب آنست چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم و بنا بر دوم مقصود

لیکن مناسب الی المرافق اینست که این نیز ظرف مستقر باشد چنانچه بیان میشود در ذیل حدیث پنجم باب آینده و حدیث هفتم م

تصریح بآنست که غرفة للذراع بمعنی اینست که یک غرفه برای یک ذراع و دو غرفه برای دو ذراع کافیست و بعضی میگویند
که مراد بیان حسن دو غرفه برای هر یکی از وجه و ذراع است و این منافی باقی احادیث است اگرچه منطبق است بر ظاهر
لفظ یعنی پس گفتیم که نگاه دارد ترا الله تعالی پس یک مشت آب کافی است برای رو و یک مشت برای هر یکی از کف و ساعد امام
گفت که آری اگر مقید بآن شوی و تلف نکنی چنانچه می آید در حدیث سوم باب آینده و دو مشت آب برای یک عضو
هلاک میکند اجر را که بعمل آمد بجای آن ششم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن الوضوء للصلوة فقال مرة
مرة شرح مرة مرة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو مرة مرة یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از وضو
برای نماز پس گفت آن یکبار یکبار است باین معنی که اعضای مغسوله را یکبار می باید شست و اعضای ممسوحه را یکبار
می باید مسح کرد هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الوضوء واحدة واحدة و وصف الکعب فی ظهر القدم
شرح واحدة واحدة مرفوع و خبر مبتداست و موصوف آن محذوفست بتقدیر مرة واحدة مرة واحدة یعنی روایت است
از امام محمد باقر که گفت که وضو یکشستن یکشستن است و امام علیه السلام بیان کرد کعب واجب المسح را در پشت پا [illegible]
هشتم اصل عن حماد بن عثمان قال کنت قاعدا عند ابی عبدالله علیه السلام فدعا بماء فملا به کفه فعمّ به وجهه ثم
ملا کفه فعمّ به یده الیمنی ثم ملا کفه فعمّ به الیسری ثم مسح علی راسه و رجلیه و قال هذا وضوء من لم
یحدث حدثا یعنی به التعدی فی الوضوء شرح باء در به در اول و پنجم برای آلت است و در سر جای دیگر برای تعدیه است
لم یحدث بصیغه معلوم باب افعالست حدثا بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و ثاء سه نقطه است یعنی تا آخر عبارت حماد
ضمیر به راجع بحدث است فی الوضوء اشارتست باینکه این منافات ندارد با استحباب مضمضه و استنشاق و مانند آنها
زیرا که آنها داخل در وضو نیست و از مقدمات آنست چنانچه بیان شد در باب سابق یعنی روایت است از حماد بن عثمان
که گفت نشسته بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد آبی را پس پر کرد بآن آب دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع روی
خود بعد از آن پر کرد دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع دست راست خود بعد از آن پر کرد دست خود را
پس رسانید آن آب را بجمیع دست چپ بعد از آن مسح کرد بر سر خود و دو پای خود و گفت این وضوی کسیست که احداث
نکرده در عمل شرعی منقول از رسول علیه السلام از پیش خود تازه و مراد امام علیه السلام بتازه در اینجا تجاوز است از آنچه منقول شده
در وضو خواه تجاوزی که مکروه باشد و باعث بطلان وضو نشود و خواه تجاوزی که حرام باشد چنانچه مذکور میشود
در توضیح مصنف مخفی نماند که ظاهر این همه اینست که یک شستن بدو غرفه نیز مکروه باشد و الله اعلم نهم اصل سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن الوضوء فقال ما کان وضوء علی علیه السلام الا مرة مرة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از وضو که هر یکی از رو و دست راست و دست چپ چند بار میباید شست پس گفت نبود وضوی امیر المؤمنین علیه السلام
مگر شستن یکبار یکبار توضیح مصنف اصل هذا دلیل ان الوضوء انما هو مرة مرة لانه صلی الله علیه و آله کان

اِذا اَوْ رَدَ عَلَيْهِ اَمْرانِ كِلاهُما لِلّٰهِ طاعَةٌ اَخَذَ بِاَحْوَطِهِما وَاَشَدِّهِما عَلىٰ بَدَنِهِ وَاَنَّ الَّذى جاءَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ
السَّلامُ اَنَّهُ قالَ الْوُضُوءُ مَرَّتانِ اَنَّهُ هُوَ لِمَنْ لَمْ يُقْنِعْهُ مَرَّةٌ وَاسْتَزادَهُ فَقالَ مَرَّتانِ ثُمَّ قالَ وَمَنْ زادَ عَلىٰ مَرَّتَيْنِ
لَمْ يُؤْجَرْ وَهُوَ اَقْصىٰ غايَةِ الْحَدِّ فِى الْوُضُوءِ الَّذى مَنْ تَجاوَزَهُ اَثِمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وُضُوءٌ وَكانَ كَمَنْ صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسَ
رَكَعاتٍ وَلَوْ لَمْ يُطْلِقْ عَلَيْهِ السَّلامُ فِى الْمَرَّتَيْنِ لَكانَ سَبِيلُهُما سَبِيلَ الثَّلاثِ شرح اين عبارت مصنف رحمه الله تعالی است
برای بیان مکروه بودن دو بار شستن در وضو و حمل امری که مفهوم میشود از الوضوء مرتان بر محض تجویز مثل اذا حللتم
فاصطادوا و احصر مفهوم در انما باعتبار حصر افضل افراد است مرة مرة مرفوع و خبر مبتدا است و ان الذی بفتح همزه و تشدید
نون عطف بر ان الوضوء است عنهم از قبیل تعبیر از واحد جماعت باسم ان جماعت است مثل و نادته الملائکة زیرا که
منقول است که منادی جبرئیل بوده و لهذا ضمیر انه قال بلفظ مفرد راجع بمرجع ضمیر عنهم شده انه هر دو جا بفتح همزه و تشدید
نون است و ضمیر در اول راجع بصاحب الزمان علیه السلام است و روایت آن بتوسط یکی از سفرا رضوان الله علیهم یا
بی واسطه است و میتواند بود که راجع بدیگری از ائمه علیهم السلام باشد و بر هر تقدیر اثر منصوب است تا بدل الذی باشد
انه در دوم مرفوع و خبر ان الذی است و ضمیر راجع بوضوء است یا ضمیر شان است و ضمیر هو ضمیر فصل است یا راجع بوضوء است
لم یقنعه بقاف و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است ماخوذ است از قناعت بفتح
قاف یعنی رضا بقسمت الهی و ضمیر مستتر راجع بوضوء است و ضمیر منصوب راجع بمکلف است مرة منصوب و حال از
فاعل لم یقنعه است و استزاده بزای با نقطه و الف و دال بی‌نقطه عطف بر لم یقنعه است و ضمیر مستتر راجع بمکلف است
و ضمیر منصوب راجع بوضوء است الاستزاده کوتاه شمردن چیزی بطلب زیاد بر آن فا در فقال بیانیه است برای استدلال
بر سابق یعنی فاء قال و هو تا آخر کلام مصنف است و عطف بر انه هو تا آخر است الذی صفت الوضوء است یا صفت
اقصی است یعنی این حدیث که منقول شد از امام جعفر صادق علیه السلام دلیل اینست که افضل افراد وضو شستن یکبار است
و بس باین معنی که شستن دوم مکروه است زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام را عادت این بود که چون امر میشد دو کار
که هر کدام آنها برای الله تعالی طاعت بود عمل میکرد بدشوارتر آنها از جهت مشکلتر آنها بر بدن او و ایضا دلیل است
که آنچه منقول شده از صاحب الزمان علیه السلام که او گفته که وضو شستن دو بار است باین معنی که اعضای وضو را
دو بار بشویید اینست که آن وضو که منقول از رسول است راضی بقسمت الهی نکرده مکلف را و طلب زیادتی بر آن قسمت
الهی کرده بدلیل اینکه صاحب الزمان علیه السلام گفت دو بار پس از آن گفت و هر که طلب زیاده بر دو بار کرد ماجور نشد باین
معنی که وضوی او باطل است اشارتست باینکه از این تتمه روایت ظاهر میشود که شستن دو بار وضو را باطل نمیکند
اما مکروه است و آن شستن دو بار نهایت آخر قرار داد الهی است در وضوئی که هر که در گذشت از آن گناهکار شده و
نشد امر برای او وضوئی که صحیح باشد و آنکس شد مانند کسی که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت و اگر رهائی از بند نمیداد امام علیه السلام

در دو شستن هر آینه میبود در حکم دو شستن مانند حکم سه شستن در اینکه وضو را باطل میکرد بمقتضای ظاهر حدیث نهم باب
چهاردهم و حدیث ششم و هفتم این باب دوم اصل وَرُوِىَ فى حَديثٍ كانَ مِقْدارُ كَفٍّ مِنَ الْماءِ مِقْدارَ كَفٍّ وَحَضَرَتِ الصَّلاةُ
قالَ فَقالَ يُقَسِّمُهُ اَثْلاثاً ثُلُثٌ لِلْوَجْهِ وَثُلُثٌ لِلْيَدِ الْيُمْنىٰ وَثُلُثٌ لِلْيُسْرىٰ وَيَمْسَحُ بِالْبِلَّةِ رَاْسَهُ وَرِجْلَيْهِ شرح
و منقول شد از صاحب الزمان علیه السلام بتوسط یکی از سفرا او یا از دیگری از ائمه علیهم السلام در حدیثی که بود با او از آب بقدر یک کف
و حاضر شد وقت نماز راوی گفت که پس امام علیه السلام گفت قسمت میکند آن آب را سه حصه برابر یک حصه برای روی و یک حصه برای
دست راست و یک حصه برای دست چپ و مسح میکند بتری دست سر خود و دو پای خود را اشارتست باینکه اگر تواند در
جمیع این سه عضو بروشی که اقل شستن مثل روغن مالی بعمل آید بهتر و الا در وقت ضرورت شستن بعضی هر یک از
اعضا مو افق تر است با ظاهر لفظ قرآن که و لم تجدوا ماء از تیمم و ترک وضو بالکلیه چنانچه مشهور است که ما لا یدرک کله
لا یترک کله باب چهارم اصل بابُ حَدِّ الْوَجْهِ الَّذى يُغْسَلُ وَالذِّراعَيْنِ وَكَيْفَ يُغْسَلُ شرح یغسل در اول بصیغه مجهول
غایب است و در دوم بصیغه مجهول غایب است چون راجع بحد جز است و میتواند بود که بصیغه غایب باشد و راجع
بکل واحد الذراع بکسر ذال با نقطه مرکب است گفته ساعد یعنی عضوی که ابتدای آن از آرنج است و انتهای آن سر
انگشتان است یعنی این باب بیان قرار داد روییست که واجب است که شسته شود و قرار داد دو دست است که
واجب است که شسته شود و بیان اینکه چگونه شسته میشوند این اعضا در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ زُرارَةَ
قالَ قُلْتُ لَهُ اَخْبِرْنى عَنْ حَدِّ الْوَجْهِ الَّذى يَنْبَغى لَهُ اَنْ يُوَضَّاَ الَّذى قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقالَ الْوَجْهُ الَّذى اَمَرَ اللّٰهُ
تَعالىٰ بِغَسْلِهِ الَّذى لا يَنْبَغى لِاَحَدٍ اَنْ يَزيدَ عَلَيْهِ وَلا يَنْقُصَ مِنْهُ اِنْ زادَ عَلَيْهِ لَمْ يُؤْجَرْ وَاِنْ نَقَصَ مِنْهُ اَثِمَ ما دارَتْ
عَلَيْهِ السَّبّابَةُ وَالْوُسْطىٰ وَالْاِبْهامُ مِنْ قُصاصِ الرَّاْسِ اِلَى الذَّقَنِ وَما جَرَتْ عَلَيْهِ الْاِصْبَعانِ مِنَ الْوَجْهِ
مُسْتَديراً فَهُوَ مِنَ الْوَجْهِ وَما سِوىٰ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ الْوَجْهِ قُلْتُ الصُّدْغُ لَيْسَ مِنَ الْوَجْهِ قالَ لا شرح یوضا
~~بصیغه مجهول باب تفعیل ماخوذ از وضو یعنی الذی صفت دیگر الوجه است قال استیناف بیانی~~
~~الذات و قول ان زاد علیه تا آخر استیناف بیانی لا ینبغی تا آخر است ذکر الکتاب انجا~~
~~از غلط کاتبان کافی میشاید در کتب دیگر نیست و یحتمل است من الوجه اول من قصاص بدل ما دارت~~
~~القصاص بفتح و ضم و کسر قاف رستنگاه موی سر الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف زنخ مستدیرا بصیغه اسم فاعل حال~~
از ضمیر علیه است الصدغ بضم صاد بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه و غین با نقطه گوی که در میان بالای گوش و آخر ابروست و گاهی
اطلاق میکنند بر جائی که در بالای گوش است و موی بر آن میروید و جز سر است و زلف را زنان و اطفال از اینجا میگذارند
چنانچه شاعر گفته صبغ الحبیب صدغه عند الصباح ... کالیالی و نزد بعضی مراد اینجا معنی دوم است و بعضی میگویند مراد معنی اول است
یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را خبر ده مرا از قرار داد روی که شسته شود

شسته شود و آن رویی که ذکر کرده آنرا الله تعالی در آیه وضو پس امام گفت رویی که امر کرده الله تعالی بشستن آن روی که سزاوار
نیست هیچیک آنکه زیاد کنند بران و نقصان نه از باب تقدیم و نقصان کنند از آن اگر زیاد کنند بران ماجور نمیشود و اگر کم کنند از آن
گناه کار میشود و عضویست که دور زده باشد بران انگشت میانین دست و انگشت شست از رستنگاه موی سر است تا
طرف زنخ و آنچه مشتمل شد بران دو انگشت مذکور ...
غیر آنست پس نیست از رو گفتم زنخدان نیست از رو گفت نه دوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل
یتوضأ ایبطن لحیته قال لا شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مرد
که وضو میسازد آیا دست برساند بباطن لحیه خود که بنظر مردم نمی آید گفت نه سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا تضربوا وجوهکم بالماء اذا توضأتم ولکن شنوا الماء شنا شرح شنو بضم شین با نقطه و تشدید نون بصیغه
امر باب نصر است الشن متفرق کردن آب و ماننده آن در چیزی بروشی که همه آن صرف آنچیز شود یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله مزنید روهای خود را بآب چنانچه آب از اطراف برگشته و ریخته شود چون وضو سازید و لیکن آب را
متفرق کنید در اجزاء رو تا یکقطره آب رو سیراب شود چهارم اصل کتبت الی الرضا علیه السلام اسأله عن حد
الوجه فکتب من اول الشعر الی آخر الوجه و کذلک الجبینین شرح ضبط الجبینین بفتح جیم و کسر باء یک نقطه و سکون یاء
...
می باشد در بالای میان رو و ابرو تا رستنگاه موی پیش سر و هر پهلوی جبهه یک جبین است که پایین آن ابروست و بالای آن
زرعه است که جزو سر است و مو ندارد و در اکثر مردم شود و در پهلوی دیگر جبین کوی است که میان بالای گوش و آخر ابروست و انرا
...
... یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلام پرسیدم او را از ... حد رو گفت از اول
...
...
بلکه عادت موی طرفین ... منظور است ... پنجم اصل سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن قول الله عز وجل فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق فقلت هکذا ومسحت من ظهر
کفی الی المرفق فقال لیس هکذا تنزیلها انما هی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم من المرافق ثم امر یده من

مرفقه الی اصابعه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مائده پس بشویید روهای
خود را و دستهای خود را که تا ارنجهات باین روش که گفتم آیا چنین است و دست کشیدم از پشت دست خود تا آرنج
پس امام گفت نیست چنین فرود آوردن آن آیت جز این نیست که آن اینست که پس بشویید روهای خود را و دستهای
خود را در حالی که از آرنجهاست بعد از آن امام علیه السلام کشید دست خود را از آرنج خود تا انگشتان خود بیان جواب
درین حدیث دو احتمال دارد احتمال اول که بهتر است اینکه اشارت باشد باینکه اگر الی المرافق ظرف لغو و متعلق
با غسلوا میبود چنان میبود که سایل خیال کرده لیکن ان محالست چنانچه توضیح می یابد بلکه ظرف مستقر و حال از
ایدیکم است و تفاوتی میان الی المرافق و میان من المرافق درین مقام نیست و بنا برین میگوییم تنزیل عبارتست
تفسیر است یا میگوییم معنی آیات بر دو قسم است اول مستعمل فیه و انرا تنزیل مینامند باعتبار اینکه در وقت نزول
آن آیات پیش از شب قدر رسول علیه السلام انزال و آنست و اوصیای او نیز میدانند پیش از شب قدر دوم اشارتی که مراد است
اما خارج از مستعمل فیه است و انرا تاویل مینامند چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در باب ... در شرح حدیث
... و بنا براین احتمال ... راجع بتنزیل است و تاویل باعتبار مضاف الیه است احتمال دوم اینکه بیان قرائتی
غیر مشهور باشد که قرائت اهل البیت علیهم السلام باشد نظیر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سوم که باب فرض
الصلوة است که و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین
و شیخ طوسی در تهذیب این حدیث را حمل برین معنی کرده و بنا براین لازم می آید که احادیث بسیار که موافق قرائت
مشهوره است مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سابق محمول بر مماشاة با مخالفان باشد بدانکه این آیت معرکه آرا
موافق و مخالف است و تحقیق این آیت و این حدیث بنا بر احتمال اول بتوضیح چند مبحث میشود اول اینکه ایدی
در دو آیت تیمم یکی در سوره نسا و دیگری در سوره مائده و در آیت سرقه در سوره مائده بمعنی کفهاست
و آن از سر انگشتانست تا بند میان ساعد و بمعنی دست و استعمال ایدی درین معنی حقیقت است و در معنیهای
دیگر مجاز است و بیان این میشود در حدیث دوم باب چهلم و بعضی میگویند مشترکست و بر هر تقدیر استعمال ایدی در لفظی
که یکطرف آن سر انگشتان اصابع است و طرف دیگر آن مرافق است احتیاج بقرینه دارد مثل اینکه گوییم ایدیکم الی المرافق یا گوییم ایدیکم
من المرافق و تفاوتی در معنی میان این دو مثال نیست لیکن اول بهتر است باعتبار اینکه متعارف اینست که طرفی را که مفصل
از غیر خود باشد و محفوظ باشد در جمیع استعمالات لفظ مبدأ سازند و طرف دیگر را منتهی سازند و درین صورت الی برای
انتها خواهد بود چنانچه اظهر معانی آنست یا بمعنی من خواهد بود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب اختیار آن کرده و چند مثال
برای آن ذکر کرده و بر تقدیر اول اگر بعضی طلبان را اشتباهی در معنی مثال اول بهم رسد تفسیر آن بمثال دوم در محل بلاغت
است دوم اینکه جار و مجرور بر دو قسم است یکی آنچه محلی از اعراب ندارد مثل اینکه خبر مبتدا است مثل توکلی علی الله یا صفت است

مثل رایت طائراً علی غصن یا حالت مثل خرج علی قومه فی زینته و درین هنگام از ظرف مستقر بنعت قاف مینامیم
و متعلق بمحذوفست مثل اینکه توکلی علی الله بتقدیر توکلی توکل علی الله است دیگری آنچه محلی از اعراب ندارد و از ظرف لغوی
نامیم و متعلق است بمذکور مثل مررت بزید یا بانچه در حکم مذکور است مثل بزید در جواب بمن مررت سیوم اینکه الی گاه
بمعنی انتها باشد و ظرف لغو باشد و متعلق بفعلی باشد که متضمن معنی توجه یا رغبت یا مانند اینها باشد از قبیل کتبت هذا
الی زید و رغبت زید الی الله تعالی و اوصلت زیدا الی بکر و مفعولی داشته باشد مثل صحبت زیدا الی بکر می باید که آن
فعل بعنوان تعلق بان مفعول مکرر شود و منتهی شود بمدخول الی پس اگر کسی مصاحبت زید را در اثنای راه و الکرا
باشد و مصاحب بکری شده باشد تا مکه نمیتوان گفت صحبت زیدا الی مکه بقصد ظرف لغو و بنا برین میگوییم الی المرافق
ظرف لغو متعلق باغسلوا نمیتواند بود زیرا که الی برای انتها است و چون با که حرف جر است داخل ممسوح شده و داخل مغسول
نشده مکلف بغسل مجموع ید و مسح بعض رجل است و غسل مجموع ید مکرر نمیتواند شد تا مرفق خواه مراد بید معنی حقیقی
آن باشد و خواه معنی مجازی و علمای مخالفان نیز اقرار باین کرده اند چنانچه ظاهر میشود از تامل در آنچه ابن هشام که از نحویان
مخالفان است گفته در کتاب مغنی اللبیب در باب خامس در جمله مواضع غلط اهل اعراب بسبب رعایت ظاهر نحو و عدم
رعایت معنی کلام که الحادی عشر قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فان المتبادر تعلق الی باغسلوا و قد رده
بعضهم بان ما قبل الغایة لابد ان یتکرر قبل الوصول الیها تقول ضربته الی ان مات و یمتنع قتلته الی ان مات و غسل الید
لا یتکرر قبل الوصول الی المرفق لان الید شاملة لرؤس الانامل و المناکب و ما بینهما قال و الصواب تعلق الی باسقطوا محذوفا
و یستفاد من ذلک دخول المرافق فی الغسل لان الاسقاط قام الاجماع علی انه لیس من الانامل بل من المناکب فقد انتهی الی
المرفق و الغالب ان ما بعد الی یکون غیر داخل بخلاف حتی و اذا لم یدخل فی الاسقاط بقی داخلا فی المامور بغسله و قال
بعضهم الایدی فی عرف الشرع اسم للاکف فقط بدلیل آیة السرقة و انه قد صح الخبر باقتصاره علیه الصلوة و السلام فی التیمم
علی مسح الکفین فکان ذلک تفسیر المراد بالایدی کما فی آیة التیمم قال و علی هذا فالی غایة للغسل لا للاسقاط قلت و هذا
ان سلم فلا بد من تقدیر محذوف ایضا ای و مدوا الغسل الی المرافق اذ لا یکون غسل ما وراء الکف غایة للغسل الکف محقق
نماند که این سرگردانیها و تقدیرات رکیکه برای اینست که بسبب تعصب ادراک نمیکنند که الی با وجود آنکه برای انتها باشد
ظرف مستقر و حال از ایدیکم باشد بی حاجت بتقدیری و الی المرافق قرینه مراد باشد و ایدیکم الی المرافق نظیر این باشد که گوید
اذرعکم الی رؤس الانامل باعتبار اینکه ذراع مشترکست میان ساعد و مرکب از ساعد و کف و در استعمال مشترک در احد معنیین
احتیاج بنصب قرینه دارد چهارم اینکه هرگاه الی المرافق ظرف مستقر و حال از ایدیکم باشد و الی برای انتها باشد معنی ایدیکم
الی المرافق موافق معنی اذرعکم بمعنی مرکب خواهد بود و بنا برین در شستن ذراع شروع از مرفق باید کرد چنانچه در شستن
رو شروع از بالای رو می باید کرد اگرچه صریح در این نشده برای اعتماد بر اینکه معروف در شستن هر عضوی اینست که

مخالفان هم

شروع

شروع از بالای آن کنند نه از پایین آن و اگر کسی شکی درین کند رجوع کند بانکه در وقت غسل جنابت ذراع را و سایر
اعضای خود را چگونه میشوید و توضیح این می آید در حدیث آینده و اگر الی بمعنی مع باشد وجوب شروع از مرافق ظاهر
تر میشود زیرا که مدخول مع متبوع میباشد چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده پس مدخول
الی در ایت وضو تقدم دارد باعتبار وجوب شروع از آن در فعلی از افعال وضو که منصوب بنفیه شده پس بر تقدیر
کشیدن امام علیه السلام دست خود را از مرفق تا اصابع برای بیان معنی من ابتدائیه نیست زیرا که تفاوتی میان من
و الی درین مقام نیست پنجم اینکه الی اگر بمعنی انتها باشد وجوب غسل جزئی از عضد از باب مقدمه است و اگر بمعنی مع باشد
بعنوان اصالت است ششم اینکه از آنچه ظاهر شد که ظرف در آنچه مذکور شد در حدیث اول باب سیزدهم که و بعض اهل
ذکره الی طرفه لغو نمیتواند بود بلکه حالست از ضمیر مستتر در بعض بتقدیر متوجها الی طرفه زیرا که معلوم است از خارج که
سر ذکر منتهای اهل ذکر نیست و امثال این بسیار است در کلام عرب منافات با آنچه گفتیم زیرا که در این ایت دلیل
از خارج نیست بر وجوب تقدیر چیزی بلکه براهین وجوب امام مفترض الطاعه در هر زمان و عمل قائلان بر وجوب امام
مفترض الطاعه بشروع از مرافق بر طبق احادیثی که از ائمه اهل البیت منقول است مثل این حدیث و حدیث آینده موجب
عدم تقدیرات است هفتم اینکه اگرچه الی الکعبین نظر بان که حرف جر که افاده تبعیض میکند و داخل ما قبل آن شده ظرف
لغو نمیتواند بود و ما بقی که مذکور شد در مبحث سوم اینجا جاری نیست اما نظر بمناسبت الی المرافق که ظرف مستقر است ظاهر
اینست که این نیز مستقر باشد و نظیر بتفسیر کعبین که گذشت در شرح حدیث ... باب سابق ظرف لغو نمیتواند بود زیرا که
مسح منتهی بکعبین که در میان مفصل است نمیتواند شد و آنچه گفتیم در مبحث چهارم اینجا جاری نیست پس امر در مسح رجلین
موسع است چنانچه می آید در حدیث هفتم باب آینده هشتم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال فرض الله علی
النساء فی الوضوء للصلوة ان یبتدئن بباطن اذرعهن و فی الرجال بظاهر الذراع شرح روایت از امام رضا
علیه السلام گفت که مستحب کرده است تعالی بر زنان در وضو برای نماز اینکه ابتدا کنند در شستن ذراعها بطرف اندرونی ذراعهای
ایشان و در مردان اینکه ابتدا کنند بطرف بیرونی ذراع بدانکه این تقریر موافق فهمیده مجتهدان است و بعض ایشان
میگویند که معنی ابتدا اینست که این حکم مخصوص ذراع راست باشد و در ذراع چپ عکس این باشد و بعضی دیگر میگویند
که این معنی ندارد بلکه این حکم در هر دو ذراع جاریست و بر هر تقدیر بنا بر این فهمیده درین حدیث چند اشکالست اول
اینکه لفظ فرض مناسب نمینماید دوم اینکه بجای باطن و ظاهر بطن و ظهر مناسبتر مینماید سیوم اینکه بجای فی علی مناسبتر
مینماید چهارم اینکه بجای الذراع اذرعهم مناسبتر مینماید پس بهتر اینست که گوییم این حدیث برای بیان آنست که گفتیم
در شرح حدیث سابق در مبحث چهارم و مراد بباطن اذرعهن مرافق و سواعد است باعتبار اینکه واجبست بر زنان
پوشیدن آنها در نماز و مراد نشدن آن بخلاف الکف و جمله و فی الرجال بظاهر الذراع حالیه است و بتقدیر و هو فی الرجال بظاهر الذراع

خارجه

در اذرعتهن

وضمیر راجع بابتدا است و مراد بظاهر اعلای چیزیست چنانچه میگویند ظواهر الارض یعنی اعالی الارض و مراد اینست که متعارف
بعضی از مردم آنست که چون خواهند که یکی ذراع خود را مسلا شویند در غیر وضو برای نجاستی یا چرکی شروع از اعلای آن
میکنند پس این حدیث برای دفع خیال کسی است که گوید که وجوب شروع از مرافق مدلول ظاهر آیت وضو نیست زیرا که دخل
موضوع له الفاظ آن نیست و حاصل دفع اینست که چنانچه زنان داخل موضوع الذین آمنوا نیستند و داخلند در مدلول
ظاهر آیت عرفا همچنان وجوب شروع از مرافق در مردان مدلول ظاهر آیت است عرفا و بتوسط آن وجوب شروع از مرافق
در زنان داخل مدلول ظاهر آیت است عرفا و نظیر این از مدلولات عرفیه در کلام عرب و عجم بسیار است مثل اقرأ سورة الفاتحة که
دلالت میکند بر وجوب شروع از اول سوره هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَقْطَعِ الْيَدِ وَ
الرِّجْلِ قَالَ يَغْسِلُهُمَا شرح اقطع بفتح طا در اصل یعنی مقطوع است و مقطوع چیزیست که بعض اجزای آن از بعضی
دیگر جدا کرده شده باشد با آلتی چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و درینجا دو احتمالست اول آنکه مراد این باشد
که دست و پا بریده شده باشد دست از بیخ چهار انگشت و پا از کعب بنابراین ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بعد دست است یعنی
که آن دست را که بریده نشده و آنچه را که باقی مانده از دست بریده میشوید زیرا که آن برای او بمنزله مجموع دست است
و مسح ساقط است دوم آنکه مقطوع یعنی مجروح باشد و ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بالید و الرجل باشد و مراد این باشد که پیش
از شستن عضو وضو دست خود را میشوید و پیش از مسح وضو پای خود را میشوید مخفی نماند که اگر جراحت پا در موضع مسح است
امر بشستن بر سبیل وجوبست و الا استحباب میتواند بود و بر هر تقدیر مشروطست بعدم خوف ضرر یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از حال کسی که بریده شده باشد دست و پای او گفت میشوید دو دست را
در وضو و مسح ساقطست هشتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَقْطَعِ قَالَ يَغْسِلُ مَا قُطِعَ مِنْهُ شرح ما موصول
است و عبارت از مرکب از ید و ساعد است که عضوی از اعضاء مغسوله وضو است یا عبارت از ید یعنی کف است که
کارد بر میان آن گذاشته میشود در سرقت چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم قطع بصیغه ماضی مجهول باب نصر است
القطع جدا کردن بعض اجزای چیزی از بعضی دیگر ضمیر مستتر راجع بما است من برای تبعیض است ضمیر منه راجع بالاقطع است
مخفی نماند که اگر ضمیر مستتر در قطع راجع بالاقطع باشد و من ابتدائیه باشد و ضمیر منه راجع بما باشد دلالت بر این میکند که شستن
محل کارد کافی باشد و این خوب نیست مگر آنکه محل کارد در مرفق باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حال کسی که بریده شده
باعتبار آنکه دست او بریده شده و بعض آن جدا از باقی آن شده گفت در وضو میشوید آن عضو وضو را که بریده شده از جمله
آن مرد باین معنی که میشوید تتمه را که مانده چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب نهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْمِرْفَقِ كَيْفَ يَتَوَضَّأُ قَالَ يَغْسِلُ مَا
بَقِيَ مِنْ عَضُدِهِ شرح مقطوع بودن ید یعنی اینست که کارد بر پایین تر از مرفق گذاشته شده و بعض ید باقی مانده چنانچه

عن محمد بن مسلم م

محمد بن مسلم م

بیان میشود در شرح حدیث دوم باب چهلم من المرفق حال از ید است نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب ما بقی
عبارتست از بعض ید من در عضده برای ابتدا است و مدخول آن خارجست از مغسول بالاصالة اگرچه بعض آن
داخل باشد از باب مقدمه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلم گفت پرسیدم او را از حال مردی
که بریده شده دست او برحالی که آن دست از ارنجست چگونه وضو میسازد گفت میشوید آنچه را که باقی مانده از جمله
دست او ابتدا میکند در شستن از بازوی او دهم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أُنَاساً يَقُولُونَ بَطْنُ
الْأُذُنَيْنِ مِنَ الْوَجْهِ وَ ظَهْرُهُمَا مِنَ الرَّأْسِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمَا غَسْلٌ وَ لَا مَسْحٌ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
که جمعی از مخالفان که مسح بجمیع سر لازم میشمرند میگویند بدرستی که شکم دو گوش که سوراخ گوش در آنست داخل روی است و پشت
دو گوش داخل سر است پس امام گفت که نیست بر دو گوش شستن و نه مسح اشارتست بانکه بطن آنها داخل روی نیست و ظهر
خواه از سر باشد و خواه نباشد که محل مسح نیست باب نوزدهم اصل بَابُ مَسْحِ الرَّأْسِ وَ الْقَدَمَيْنِ شرح این باب بیان
مسح سر و مسح دو پاست درین باب دوازده حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُجْزِي مِنَ الْمَسْحِ عَلَى الرَّأْسِ
مَوْضِعُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ وَ كَذَلِكَ الرِّجْلُ شرح یجزی بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الاجزاء کارسازی کردن و کافی بودن مراد اینست که مسح بر غیر موضع سه انگشت صحیح نیست و بر آنجا صحیح است خواه بر موضع
یک انگشت و خواه بر موضع دو انگشت و خواه بیشتر یا مراد اینست که مسح بر موضع سه انگشت لازم است خواه بطول یک
انگشت و خواه بدو انگشت و خواه بعرض سه انگشت و بیشتر از آن لازم نیست من برای سببیت است ثلاث اصابع
عبارت از سه انگشت میانین دست است و موضع آنها عبارت از مقدار عرض آن سه انگشت است از جمله عرض سر در میان
مقدم سر بقرینه حدیث آینده و در میان پشت پا و مقدار طول اصابع منظور نیست زیرا که طول محل مسح در پا بیشتر
از طول آن سه انگشت است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت کارسازی میکند برای مسح بر سر جای سه انگشت
و همچنین است پا باین معنی که کارسازی میکند برای مسح بر پا جای سه انگشت از سر انگشتان تا کعبین مخفی نماند که سر آدمی
منقسم بچهار حصه برابر میشود مقدم و یمین و موخر و یسار و طول هر حصه از میان فرق سرست تا رستنگاه مو و عرض
هر یکی چون نزدیک برستنگاه مو رسد بیشتر از عرض سه انگشت است و مقدار عرض سه انگشت در میان مقدم سر محل مسح است
دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْأُذُنَانِ لَيْسَا مِنَ الْوَجْهِ وَ لَا مِنَ الرَّأْسِ قَالَ وَ ذَكَرَ
الْمَسْحَ فَقَالَ امْسَحْ عَلَى مُقَدَّمِ رَأْسِكَ وَ امْسَحْ عَلَى الْقَدَمَيْنِ وَ ابْدَأْ بِالشِّقِّ الْأَيْمَنِ شرح روایتست از محمد بن مسلم
از امام جعفر صادق ع گفت دو گوش داخل روی نیست و داخل سر نیز نیستند اشارتست بآنچه گذشت در حدیث دوم باب سابق
محمد بن مسلم گفت و امام علیه السلم مذکور کرد مسح را پس گفت مسح کن بر بالای پیش سر خود و مسح کن بر بالای دو پای خود یعنی
که وسط پیش سر را و وسط پشت پا را رعایت کن چنانچه گذشت در حدیث سابق و ابتدا کن در مسح پا بطرف راست

انّ م

سوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ تَوَضَّأَ وَهُوَ مُعْتَمٌّ فَثَقُلَ عَلَيْهِ نَزْعُ الْعِمَامَةِ لِمَكَانِ الْبَرْدِ
فَقَالَ لِيُدْخِلْ إِصْبَعَهُ شرح البرد بسکون را سرما و بفتح را تگرگ یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی رو و دستها
شست برای وضو ساختن برحالی که عمامه دارد پس مشکل شد براو برداشتن عمامه برای مسح سر بجهت سرما یا بجهت تگرگ گفت
باید که داخل کند انگشت خود را برای مسح سر چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي
مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرِّجْلَيْنِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ شرح علمت بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل میتواند بود یعنی
از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا خبر نمیکنی مرا که از کجا تعلیم گرفتی که مسح در وضو ببعض سر است و ببعض
دو پاست پس امام عم خنده کرد برای اضطرابی که زراره داشت بسبب مباحثه که با مخالفان کرده بود در آن مسئله و
باعث این قسم گفتگو شده بود زیرا که مالکیان مسح جمیع سر را واجب میدانند و جمعی مسح جمیع رجلین را واجب میدانند
و آن مذهب طبری و جبائی است بعد از آن گفت ای زراره گفت این را رسول الله صلی الله علیه و آله و نازل شده آن
قرآن از جانب الله تعالی اصل لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ
ثُمَّ قَالَ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ بِرُءُوسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ
بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ شرح یعنی که الله عز و جل میگوید در سوره مائده پس بشوئید روهای خود را پس دانستیم باتفاق
امت که رو همگی آن می باید که شسته شود بعد از آن گفت و بشوئید دستهای خود را برحالی که تا آرنجها باشد بعد از آن
جدائی در اسلوب ادای سخن باین روش که گفت و مسح کنید برای خود پس دانستیم وقتی که گفت برای خود این که مسح
ببعض سر است برای وجود با بدانکه این استدلال مبنی براین نیست که با برای تبعیض است بلکه استدلال است بتغییر اسلوب
زیرا که اگر مراد مسح مجموع سر میبود آنرا نیز بی با می آورد چنانچه در رو و دستها کرده خواه با برای تبعیض نیامده باشد در
لغت عرب چنانچه از سیبویه منقولست در هفده موضع از کتاب خود و خواه آمده باشد چنانچه از اصمعی منقولست زیرا
که آمدن با برای الصاق متفق علیه است و آن کافیست درین مقام بانضمام قرینه تغییر اسلوب زیرا که الصاق گنجایش
میشود از باوسعتی است حتی انکه با در مررت بزید برای الصاق است با وجود انکه مرور بعنوان اتصال نیست مخفی نماند
که اگر مراد این میبود که با اینجا برای تبعیض است نقل قبل آن و ما بعد آن لغو میبود و ایضا زراره ازین با مخالفت
نمیتوانست گفت زیرا که مجال منع برای مخالفان واسع میشد و ایضا براین تقدیر بجای قول زراره و قول امام المسح ببعض
الرأس گفتن المسح علی بعض الرأس مناسبتر میبود زیرا که المسح ببعض الرأس یعنی المسح علی بعض بعض الرأس میشد مگر انکه
بعض را تاکید مدلول با گیریم و تاسیس بهتر است از تاکید اصل ثُمَّ وَصَلَ الرِّجْلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ
فَقَالَ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ

والسنة م

فسر م

صلی ام

بر عطف بر وسکم ۲

۲۶

بودم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوهُ شرح تشبیه در کما وصل دلالت میکند خواه ارجلکم مجرور باشد و خواه منصوب زیرا که
عطف بر محل جایز است و اگر واو بمعنی مع باشد دلالت بر عدم وجوب تقدیم مسح راس بر مسح رجلین میکند فعرفنا بصیغه
ماضی معلوم غایب باب تفعیل و متکلم باب ضرب میتواند فضیعوه بضاد با نقطه و یاء دو نقطه در پایین از باب تفعیل یا
بصاد بی نقطه و نون از باب منع است یعنی بعد از آن ربط داد دو پا را بسر چنانچه ربط داد دو دست را برو باین معنی که در
هر دو فقره واو عاطفه است و معطوف علیه بی تحدید است و معطوف تحدید دارد در بیان این که گفت و مسح کنید پاهای خود
تا دو برآمدگی که بیان شد در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب صفة الوضوء است پس شناسانید ما را وقتی که ربط داد ارجل را براس
انکه مسح بر بعض ارجلست بعد از آن تفسیر کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردمان پس ضایع کردند آنرا با اختیار غسل
یا اختیار مسح جمیع اصل ثُمَّ قَالَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ فَلَمَّا وَضَعَ
الْوُضُوءَ إِنْ لَمْ تَجِدُوا الْمَاءَ أَثْبَتَ بَعْضَ الْغَسْلِ مَسْحًا لِأَنَّهُ قَالَ بِوُجُوهِكُمْ ثُمَّ وَصَلَ بِهَا وَأَيْدِيَكُمْ ثُمَّ قَالَ مِنْهُ
أَيْ مِنْ ذَلِكَ التَّيَمُّمِ لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعَ لَمْ يَجْرِ عَلَى الْوَجْهِ لِأَنَّهُ يَعْلَقُ مِنْ ذَلِكَ الصَّعِيدِ بِبَعْضِ الْكَفِّ وَلَا
يَعْلَقُ بِبَعْضِهَا ثُمَّ قَالَ مَا يُرِيدُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَالْحَرَجُ الضِّيقُ شرح التیمم قصد چیزی کردن الصعید روی زمین
و درین لفظ اشارتست بانکه آنچه دست بران میرسد میباید که اجسام صغیره منفصله از ما تحت خود باشد بروشی که
چسبیدن آنها بدست ممکن باشد پس سنگ عظیم و مانند آن کافی نیست و الا میگفت فتیمموا ارضا طیبة اثبت بثا
و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال بمعنی جعل است مراد از غسل مسح اینجا مصدر بمعنی اسم
مفعول است لانه قال تا آخر استدلالست بر تبعیض بسه دلیل اول دخول با در بوجوهکم دوم عطف ایدیکم بر مدخول با
مخفی نماند که ذکر واو در و ایدیکم اینجا با وجود انکه مقصود ربط ایدیکم است برای اهتمام بنقل لفظ قرآنست برای
اشعار بانکه دراینجا دو تبعیض است یکی باعتبار وصل دیگری باعتبار عدم ذکر الی المرافق چه حقیقت ایدی الکف
است چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و اشارت باین شد در شرح حدیث پنجم سابق سوم ذکر منه بنابر انکه
من برای تبعیض است و ضمیر راجع بصعید طیب است التیمم اینجا عبارت از صعید طیب است پس مصدر بمعنی اسم مفعول است
ضمیر لانه علم راجع بالله تعالی است و این کلام تعلیل است برای دلیل سوم و توضیح آنست پس ظرف متعلق بقال منه است
و اشارتست بانکه تبعیض که مفاد دلیل سوم است غیر تبعیضی است که مفاد دلیل اول و دوم است زیرا که مفاد دلیل سوم برای
دفع حرج است پس چند انکه میسر باشد که خاک تیمم بر دست چسبد و فشانده نشود بهتر است و اگر حرج نمیبود آن تبعیض
جایز نمیشد بخلاف مفاد دلیل اول و دوم بدانکه جمعی از مجتهدین حکم باستحباب نفض یعنی فشاندن دست پیش از مسح
وجه و یدین کرده اند بجهت باعث اول مجرد لفظ که می آید در حدیث اول باب چهلم و جواب آن بیان میشود دوم روایتی
که در کتب دیگر است مثل روایت زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت کیف التیمم قال هو ضرب واحد للوضوء و الغسل

الله م

لجنابة تغرب بيديك ثم تنفضهما مرة للوجه ومرة لليدين وجواب اينست كه ميتواند بود كه نفض اينجا عبارت از مسح روى
و دو دست باشد ومرة تا اخر متعلق بما بعد ثم باشد پس عدول از عمل بظاهر اين ايت وصريح اين حديث بمحض اينها مشكل است
مشار اليه ذلك التيمم است اجمع تاكيد ذلك است لم يحرج بسكون جيم وفتح را بىنقطه بصيغه مضارع مجهول محتمل اللام باب افعال
براى تعريض است واگر از باب ضرب باشد يا از باب افعال براى تحقيق باشد لا تجرى ميبايست چنانچه در بعضى كتب است
وضمير لانه ضمير شان است وتعليل براى لم يحرج است ودر تحت معلوم داخلست يا تعليل براى علت ودر تحت معلوم داخل
نيست وحاصل هر دو يكيست يعلق بعين بىنقطه وقاف بصيغه مضارع معلوم باب علم است من اسم است بمعنى بعضه فاعل
يعلق است ومرجع ضمير مستتر در لا يعلق است ثم قال براى توضيح تعليل مذكور در لانه علم تا اخر است يعنى بعد از ان
در سوره مائده گفت پس نيافتيد آبى را پس قصد كنيد سطح روى زمين را كه پاكيزه باشد پس مسح كنيد بروهاى خود و دستهاى خود
از جملهٔ آن صعيد طيب بيان اين انكه چون ساقط كرد از مكلفان وضو را اگر نيابند آب را گردانيد بعضى مغسول باب وضو
را ممسوح بصعيد در تيمم به دليل **اول** اينكه بدرستى كه الله تعالى گفت بوجوهكم و با دلالت بر بعض ميكند چنانچه بيان شد در
فقره كه متعلق بوضو است **دوم** اينكه بعد از ان ربط داده بوجوهكم ايديكم را تا افادهٔ تبعيض بيشتر از تبعيض سابق كند
سوم اينكه بعد از ان گفت منه يعنى اينكه از جملهٔ آن مقصود كه صعيد طيب است تا من تبعيضيه افادهٔ تبعيض بيشتر از
دو تبعيض سابق كند اين گفتن منه براى افادهٔ تبعيض ثالث بواسطهٔ اينست كه بدرستى كه الله تعالى دانسته كه آن مقصود
بهمگى در عرض اين در آورده نشده كه جارى شود بر رو كه اول ممسوحات در تيمم است چه جاى دست كه بعد از رو ممسوح ميشود
چه بدرستى كه مى چسبد بعض آن صعيد ببعض دست كه بران زده ميشود و نمى چسبد آن بعض صعيد ببعض ديگر دست
بعد از ان الله تعالى براى فرق ميان تبعيض سوم و دو تبعيض سابق گفت در تتمهٔ ايت كه اراده ندارد الله تعالى براى انكه
گرداند بر شما هيچ حرجى وحرج عبارت از ضيق است كه حاصل ميشود از تكليف بجارى ساختن كل خاك دست بران زده بر رو
و دستها **پنجم اصل** قال ابو جعفر عليه السلم المرأة يجزيها من مسح الرأس ان تمسح مقدمه قدر ثلاث اصابع
ولا تلقى عنها خمارها **شرح** گفت امام محمد باقر عليه السلم كه زن را صحيح است از جملهٔ مسح سر انكه مسح كند پيش سر را بمقدار سه انگشت
و نيندازد از سر پوش خود را مراد بقدر سه انگشت همانست كه بيان شد در شرح حديث اول اين باب **ششم اصل** عن ابى الحسن
الرضا عليه السلم قال سألته عن المسح على القدمين كيف هو فوضع كفه على الاصابع فمسحها الى الكعبين
الى ظاهر القدم فقلت جعلت فداك لو ان رجلا قال باصبعين من اصابعه هكذا فقال لا الا بكفه **شرح** الى ظاهر القدم
بدل اشتمال الى الكعبين است **يعنى** روايتست از امام رضا عليه السلم راوى گفت پرسيدم او را از مسح بر بالاى دو پاى كه چگونه است
آن پس گذاشت دست خود را بر انگشتان پاى پس مسح كرد انها را تا دو كعب تا پشت پا باين معنى كه بلندى پا را مسح كرد و نه
دو طرف ديگر را پس گفتم قربانت شوم اگر انكه مردى اشارت كند بدو انگشت از انگشتان خود يكى براى پاى راست و ديگرى

عن زرارة قال
روايتست از زراره گفت
عن احمد بن محمد بن ابى نصر
احمد بن محمد بن ابى نصر

براى پاى چپ همچنين باين معنى كه دست را بپا نرساند بلكه نزديك بپا بگذارند چنانچه الصاق مجازى ميگويند مررت بزيد بمعنى
مررت بمكان يقرب من مكان زيد پس امام گفت نه جايز نيست مسح مگر بگذاشتن دست خواه بيك انگشت و خواه بيشتر
مخفى نماند كه استعارهٔ قول براى اشارت اقرب است از استعارهٔ آن براى فعل مطلق وكف عبارت از دست است
در مسح بكفه اعم از انست كه بگذاشتن جميع كف باشد يا بگذاشتن بعض كف باشد وجمعى ميگويند كه قول اينجا بمعنى فعل مطلق است
ومراد بكفه گذاشتن جميع دست است والله اعلم **هفتم اصل** اخبرنى من راى ابا الحسن عليه السلم بمنى يمسح
ظهر قدميه من اعلى القدم الى الكعب ومن الكعب الى اعلى القدم ويقول الامر فى مسح الرجلين موسع
من شاء مسح مقبلا ومن شاء مسح مدبرا فانه من الامر الموسع ان شاء الله **شرح** الامر صيغهٔ افعل
وما نتوان وكار وسعه وبرده وانجا مناسب است ذكر ان شاء الله براى محض تبرك است **يعنى** خبر داد مرا كسى كه ديد امام موسى كاظم
را در منى بر حالى كه مسح ميكرد پشت دو پاى خود را گاهى از سر پا تا كعب و گاهى از كعب تا سر پا و ميگفت امرى كه در مسح دو پا است
صاحب توسعه است هر كه خواست مسح كرد سر بالا وهر كه خواست مسح كرد سر بنشيب زيرا كه امر در امسحوا برؤسكم و
ارجلكم الى الكعبين از جملهٔ امريست كه مقارن تضييق نيست ان شاء الله بخلاف امر در اغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق
كه در اينجا شروع از مرافق لازم است وتحقيق اين شد در شرح حديث پنجم باب سابق **هشتم اصل** عن زرارة قال قال لو انك
توضأت فجعلت مسح الرجلين غسلا ثم اضمرت ان ذلك هو المفترض لم يكن ذلك بوضوء ثم قال ابدا با
لمسح على الرجلين فان بدا لك غسل فغسلت فامسح بعده ليكون آخر ذلك المفترض **شرح** روايتست از زراره
كه از راويان امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلم است راوى گفت كه امام گفت اگر انكه تو وضو ساخته باشى پس گردانيده
باشى مسح دو پا را شستن باين معنى كه دست ماليدن بر انها را در ضمن غسل بفعل آورده باشى يا باين معنى كه بجاى مسح آنها
غسل آنها كرده باشى مثل اينكه با انكه دست بسيار ريخته باشى از ابريق آب بپاى خود ريخته باشى بعد از ان در دل خود قرار
داده باشى كه آنچه كردى همانست كه مأموريم در قرانست و از روى تقيه نيست نخواهد بود آنچه كردى وضوء صحيح اما در صورت
دست ماليدن پس ظاهر است واما در صورت دست ماليدن زيرا كه حكم باينكه شستن مفترض است اختيار مذهب مخالفان
ائمه اهل بيت است ومخالفان ايشان را هيچ عبادتى نيست و اين وجه در صورت اول نيز جاريست بعد از ان امام گفت در
موضع تقيه ابتدا كن بدست ماليدن بر دو پا پيش از شستن آنها پس اگر ظاهر شود ترا كه شستن پيش از دست رسانيدن
ميبايد براى اينكه جمعى از مخالفان در كمين نشسته اند و نگاه ميكنند تا راه سخن بهم رسانند پس شسته باشى پا را پيش از دست
ماليدن پس دست بمال بعد از ان تا باشد آخر آن شستن انچه مأمور به است بصريح در قرانست اشارتست باينكه وجوب
مسح باب باقى مانده اعضاء وضو مدلول صريح قران نيست بلكه مدلول سنت رسول و ائمه اهل البيت عليهم السلم است پس در
موضع تقيه چون مدلول سنت ميسر نباشد مدلول صريح قرآن را حفظ بايد كرد و از اينجا ظاهر ميشود كه نسبت ميان غسل

صحيح ۳

وسح عموم وخصوص من وجه است ششم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَاْتِي عَلَى الرَّجُلِ سِتُّونَ وَسَبْعُونَ
سَنَةً مَا قَبِلَ اللّٰهُ مِنْهُ صَلٰوةً قُلْتُ وَكَيْفَ ذٰلِكَ قَالَ لِاَنَّهُ يَغْسِلُ مَا اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِمَسْحِهِ شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که گاهی میگذرد بر مرد شصت سال و هفتاد سال که قبول نکرده الله تعالی از او نمازی را گفتم وچگونه
این گفت برای اینکه او میشوید بهوا و هوس و تاویل نامعقول آنچه را که امر کرده الله تعالی بمسح آن در صریح قرآن
وبیان رسول علیه السلام دهم اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَكُونُ خُفُّ
الرَّجُلِ مُخَرَّقًا فَيُدْخِلُ يَدَهُ فَيَمْسَحُ ظَهْرَ قَدَمِهِ اَيُجْزِئُهُ ذٰلِكَ قَالَ نَعَمْ شرح مخرقا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
است برای مبالغه ومراد اینست که خف بسیار پاره میباشد ومیتوان مسح از سر انگشتان تا کعبین کرد یعنی پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم قربانت شوم گاهی میباشد موزه مرد که مسح بران میکند بغایت پاره پس داخل میکند
دست خود را پس مسح میکند پشت پای خود را آیا کافیست او را آن مسح گفت آری یازدهم اصل تَوَضَّاَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَيْهِ فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ ثُمَّ مَسَحَ عَلٰى رَاْسِهِ وَعَلٰى نَعْلَيْهِ وَلَمْ يُدْخِلْ يَدَهُ تَحْتَ الشِّرَاكِ شرح وضو ساخت
علی صلوات الله علیه پس شست روی خود را و دو ذراع خود را بعد از ان مسح کرد بر سر خود و بر نعلین خود و داخل نکرد دست
خود را در زیر بند نعلین شاید که این در صورتی باشد که بند نعلین محیط بعرض پشت پا نشده باشد مثل اینکه از پشت پا
کشیده شده باشد بعقب پا و از آنجا بانگشت کوچک پس مراد اینست که در مسح پا احاطه جمیع عرض پشت پا لازم نیست
ومیتواند بود که مراد بشراک بند بسته بر ساق پا باشد ومراد این باشد که محل آن داخل پشت پا نیست دوازدهم اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الَّذِي يَخْضِبُ رَاْسَهُ بِالْحِنَّاءِ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ فِي الْوُضُوءِ قَالَ لَا يَجُوزُ حَتّٰى يُصِيبَ
بَشَرَةَ رَاْسِهِ بِالْمَاءِ شرح حنا بکسر حاء بی نقطه وتشدید نون والف ممدوده بر وزن فعال معروفست ضمیر مستتر در یخضب
راجع بالذی است و با در بالماء برای ملابست است یا برای تعدیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع در مردی که
رنگ میکند سر خود را بحنا یعنی که سر خود را ... شده و حنا بران میگیرد بعد از ان ظاهر میشود او را که وضو نداشته(?) و وضو
میباید بسازد پیش از تازه(?) حنا آیا جایز است وضو و مسح بر بالای حنا یا نه امام گفت جایز نیست آن وضو تا وقتی
که برخورد باین معنی که دست رساند بپوست سر خود را با آب یعنی تری که باقیمانده در دست از شستن اعضا باب بیست و ششم
اصل باب مسح الخف شرح الخف بضم خاء با نقطه وتشدید فا پاپوش از پوست که ساتر پشت پا نیز هست و در اکثر اوقات
کنده نمیشود و اکثر با جمیع آن ساق دار میباشد و استعاره شده از خف بعیر که حیوان پای بعیر است یعنی این باب بیان مسح
بر خف است در وضو و درین باب دو حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَسْحِ هَلْ لَهُ رُخْصَةٌ
فِي الْمَسْحِ قَالَ لَا شرح الف و لام المسح برای عهد خارجیست ومراد مسح مخالفانست در وضو بر دو موزه و در بعضی نسخها المسح
علی الخفین است وبنا براین الف و لام برای جنس است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جماعتی که آیا برای او رخصت است

سال ه

عن ابی جعفر علیه السلام قال ... روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت

چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب هفدهم

علی الخفین خ

ثلث

در مسح بر دو موزه که مخالفان میکنند در وضو گفت نه دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ فِي مَسْحِ الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةٌ فَقَالَ
ثَلٰثَةٌ لَا اَتَّقِي فِيهِنَّ اَحَدًا شُرْبُ الْمُسْكِرِ وَمَسْحُ الْخُفَّيْنِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ قَالَ زُرَارَةُ وَلَمْ يَقُلْ الْوَاجِبُ عَلَيْكُمْ اَنْ لَا تَتَّقُوا فِيهِنَّ
اَحَدًا شرح ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را که آیا در مسح خفین تقیه هست پس امام گفت سه چیز است که تقیه نمیکنیم در آنها از هیچ کس اول
مسکر خوردن است که مثل نبیذ دوم مسح خفین سوم متعه تمتع گفت زراره که و امام نگفت که واجب است بر شما که
تقیه نکنید در ان سه چیز از هیچ کس مخفی نماند که گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب نوزدهم که باب التقیه است
که والتقیة فی کل شیء الا فی النبیذ والمسح علی الخفین و در شرح آن مذکور شد که استثنا باعتبار ندرت حاجت بتقیه در ان
دو چیز است عدم وجوب تقیه در متعه حج ظاهر است زیرا که تفاوت میان آن و آنچه مخالفان میکنند نیست و عدم وجوب تقیه
بر اکثر مردم در مسح خفین باعتبار اینست که اکثر اوقات عدول از ان بغسل رجلین ممکنست و در ضمن آن فرد فرض بفعل می
آید چنانچه بیان شد در حدیث ششم باب سابق و عدم وجوب تقیه در شرب مسکر بر اکثر مردم یا جمیع مردم باعتبار اینست
که بتجربه معلوم شده که کسی که در طبع او ابای قوی از ان هست هرگز گرفتار تقیه در ان نشده وجمعی گرفتار میشوند که سست
اعتقادند و خود را آشنایی ان میکنند از دور والله اعلم باب بیست و هفتم اصل بَابُ الْجَبَائِرِ وَالْقُرُوحِ وَالْجِرَاحَاتِ شرح الجبائر
بفتح جیم وبا یک نقطه والف وکسر همزه و را بی نقطه جمع جبیره بفتح جیم وکسر با و سکون یا دو نقطه در پایین چوبهای که بر روی
استخوان شکسته می بندند تا محکم شود القروح بضم قاف و ضم را بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه جمع قرح بفتح و ضم قاف
و سکون را و دملها را مانند آنها که از بدن برون می آید و چرک از ان می آید الجراحات بفتح جیم جمع جراحت بفتح جیم زخمها
که ماعدای قروح باشد یعنی این باب بیان چوبهای بسته بر استخوان شکسته و بیان دملها و مانند آنها و بیان زخمها است
ودرین باب چهار حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَسِيرِ تَكُونُ عَلَيْهِ الْجَبَائِرُ اَوْ تَكُونُ بِهِ الْجِرَاحَةُ
كَيْفَ يَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ وَعِنْدَ غُسْلِ الْجَنَابَةِ وَغُسْلِ الْجُمُعَةِ قَالَ يَغْسِلُ مَا وَصَلَ اِلَيْهِ الْغَسْلُ مِمَّا ظَهَرَ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْهِ
الْجَبَائِرُ وَيَدَعُ مَا سِوٰى ذٰلِكَ مِمَّا لَا يَسْتَطِيعُ غَسْلَهُ وَلَا يَنْزِعُ الْجَبَائِرَ وَيَعْبَثُ بِجِرَاحَتِهِ شرح الکسیر بفتح کاف و کسر سین
بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه کسی که استخوان او شکسته باشد ما موصوله مفعول یغسل است ذکر وصل
بصیغه ماضی معلوم باب ضرب با وجود آنکه مقتضای ظاهر مقام مضارع است برای اشعار بکمال احتیاط است در حفظ نفس
اینکه اگر موضع جراحتی از بدن قبل از وضو و غسل آب بانجا رسیده باشد برای اندکی از خوف ضرر پس در وضو و غسل
نیز نمی باید که آب بانجا رسد و این از کمال مهربانی الله تعالی است با بنده مؤمن من در ما ظهر تبعیضیه است و افاده میکند این
که اگر کسی دو جراحت داشته باشد و آب بیکی ضرر نکند و دیگری را خوف ضرر باشد اول را میشوید و دوم را نمیشوید

[illegible]

الجبائر بدل اشتمال ظاهر است من در قوله لا یستطیع بیانیه است و لا ینزع بصیغهٔ مضارع باب ضرب مجزوم بلا ناهیه است
و یعبث بصیغهٔ مضارع باب علم مجزوم معطوف بر مدخول لا ناهیه است و میتواند بود که لا نافیه باشد و هر دو فعل
مرفوع باشند و خبر بمعنی انشا باشد و حاصل هر دو احتمال یکیست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلم را از حال شکسته استخوان
کسی باشد بر و چوبها بسته یا معیا باشد با او جراحت چگونه میکند با وضو اگر در موضع وضو باشد و چه میکند نزد
غسل جنابت و غسل جمعه امام گفت میشوید آنچه را اگر رسیده بآن شستن پیش از وضو و غسل یعنی جایی که از
آن اصلا مضایقه ندارد اگر چه بالفعل شسته نشده باشد از جملهٔ آنچه ظاهر است از جملهٔ آنچه نیست بران چوبهای و قوا میگذارد
هر چه را که غیر آنست که جز اینست که پیش از وضو و غسل از ملاحظه نمی آید که آب بآنها رساند و باید که جدا نکند چوبهای
بسته را و باید که بازی نکند با جراحت خود بر رسانیدن آب بران با وجود احتمال ضرر دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجُرْحِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ صَاحِبُهُ قَالَ يَغْسِلُ مَا حَوْلَهُ شرح الجرح بضم جیم و سکون را است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از جراحت که چگونه میکند با آن صاحب آن در وضو
و غسل گفت میشوید دور آنرا و وا میگذارد آنرا و بیان این شد در حدیث سابق سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ بِهِ الْقَرْحَةُ فِي ذِرَاعِهِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ مِنْ مَوْضِعِ الْوُضُوءِ فَيَعْصِبُهَا بِالْخِرْقَةِ وَيَتَوَضَّأُ
وَيَمْسَحُ عَلَيْهَا إِذَا تَوَضَّأَ فَقَالَ إِنْ كَانَ يُؤْذِيهِ الْمَاءُ فَلْيَمْسَحْ عَلَى الْخِرْقَةِ وَإِنْ كَانَ لَا يُؤْذِيهِ الْمَاءُ فَلْيَنْزِعِ الْخِرْقَةَ
ثُمَّ لْيَغْسِلْهَا قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْجُرْحِ كَيْفَ أَصْنَعُ بِهِ فِي غَسْلِهِ قَالَ اغْسِلْ مَا حَوْلَهُ شرح قرح بفتح و ضم قاف
بمعنی آزار بسبب ضربست اغسل ما حوله بنابر فرق میان قروح و جروح است زیرا که غالب در قروح اینست که آب ضرر نمیکند
بلکه اگر آب گرم باشد نفع میکند و غالب در جروح اینست که آب ضرر میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
که او پرسیده شد از مردی که معیا باشد با او دملی مثلا در ساعد او یا مانند ساعد در موضع شستن وضو پس می بندد آنرا
بپارچه و وضو میسازد و مسح میکند بران پارچه چون وضو سافت اگر آزار میرسانیده باشد او را آب پس باید
که مسح کند بر پارچه را بعد ازان باید که بشوید آن قرحه را راوی گفت و پرسیدم امام را از جراحت که چون کنم با آن در شستن
آن امام گفت بشو دور آنرا و واگذار آنرا چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى
إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ شرح عثرت بعین بی نقطه و ثا سه نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم باب نصر و ضرب
و علم و حسن است مراد بظفر ناخن دست است و اگر مراد ناخن پا باشد مؤید جمعیست که قایلند باحاطهٔ مسح جمیع پشت
پا را نعرف بصیغهٔ معلوم متکلم است و میتواند بود که بصیغهٔ مخاطب باشد و بر هر تقدیر اشباهه منصوب است و میتواند
بود که بصیغهٔ مجهول باشد و اشباهه مرفوع باشد و گفتگو در این آیت گذشت در حدیث دوم باب سیوم یعنی گفتم امام جعفر صادق را

کرافتادم

که افتادم پس بریده شد ناخن دست من پس نهادم بر انگشت خود زهره پس چگونه کنم با وضو گفت ما میشناسیم
این او مانندهای اینرا از قرآن که در یکجای قرآنست بیان این امر گفت الله عز و جل در خطاب با اهل بیت رسول
علیه السلم در سورهٔ حج که نگردانیده الله تعالی بر شما در مسائل دین هیچ تنگی مسح کن بر بالای آنچه نهادی بر انگشت خود
مخفی نماند که بنابر احتمال دیگر در نعرف مراد این خواهد بود که حکم امثال این در جواز عمل از خصوص این ایت معلوم
میشود و بنابر این دلیل اینست که عمل بظاهر قرآن فی فتوی و قضا جایزست باب بیست دوم اصل باب الشک
فی الوضوء ومن نسیه او قدم او اخر شرح این باب بیان شک در وضوست خواه شک در بقای آن چنانچه در حدیث
اول این بابست و خواه شک در وقوع بعض آن چنانچه در حدیث دومست و بیان حکم کسیست که فراموش کرد بعض
وضو را یا کسی که مقدم داشت بعض اجزاء وضو را بر آنچه تاخیر از آن واجبست یا تاخیر کرد بعض
اجزاء وضو را از وقتش بروشی که موالات بفعل نیامد در این باب شش حدیثست اول اصل قال
لی ابو عبد الله علیه السلم إِذَا اسْتَيْقَنْتَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ فَتَوَضَّأْ وَإِيَّاكَ أَنْ تُحْدِثَ
وُضُوءًا أَبَدًا حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ شرح و ایاک تا آخر ابطال قول بعض مخالفانست
که میگویند آیت وضو دلالت میکند بر آنکه در هر نمازی وضویی واجبست و بطلان توهم ایشان ظاهر
میشود در شرح حدیث اول باب آینده احداث وضو بمعنی نیت رفع حدث یا استباحت صلوة در وضو
است و آن در مقابل تجدید وضوست که بی حدث جایزست برای هر نمازی یعنی گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلم که چون بعد از وضو یقین کردی که تو بتحقیق حدث بول و غایط و مانند آن کردی پس وضو
بساز و دور دار از یکدیگر خود را و اینرا که بعد از وضو بار دیگر وضو سازی بر نیت رفع حدث یا استباحت
نماز همیشه مگر آنکه یقین کنی که تو بتحقیق حدث کردی پس در صورت شک در حدث نیت رفع حدث یا استباحت
صلوة نمیتوانی کرد دوم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا
كُنْتَ قَاعِدًا عَلَى وُضُوئِكَ وَلَمْ تَدْرِ أَغَسَلْتَ ذِرَاعَكَ أَمْ لَا فَأَعِدْ عَلَيْهِمَا وَعَلَى جَمِيعِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ أَنَّكَ
لَمْ تَغْسِلْهُ أَوْ تَمْسَحْهُ مِمَّا سَمَّى اللهُ مَا دُمْتَ فِي حَالِ الْوُضُوءِ فَإِذَا قُمْتَ مِنَ الْوُضُوءِ وَفَرَغْتَ
فَقَدْ صِرْتَ فِي حَالٍ أُخْرَى فِي صَلَاةٍ أَوْ غَيْرِ صَلَاةٍ فَشَكَكْتَ فِي بَعْضِ مَا سَمَّى اللهُ مِمَّا أَوْجَبَ اللهُ
عَلَيْكَ فِيهِ وُضُوءَهُ لَا شَيْءَ عَلَيْكَ شرح اذا کنت قاعدا علی وضوء عبارت از زمانیست که بعض
افعال وضو در آن زمان بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که مذکور میشود در حدیث پنجم این باب پس
حالت اضطجاع و مشی در وقت وضو نیز هست ضمیر علیهما راجع بذراعست و علی جمیع عطف بر علیهما
جمیع ما شککت عبارت از ما بعد ذراعست زیرا که اگر غسل یا مسح آن بفعل آمده باشد نیز در حکم

مشکوک فیه است باعتبار وجوب ترتیب در وضوء او در اول مسحه برای تقسیم است زیرا که بعض آن جمیع مغسول است
و بعض ممسوح است ما در ما دمت مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست مثل رایته قدوم الحاج
و ظرف متعلق بامسح است و این اشارتست باینکه اگر شک بحالت وضوء باشد و اعاده بعد از خروج از حالت
وضوء باشد باطلست حال الوضوء عبارت از وقتیست که اگر بعض افعال وضوء در آن وقت بفعل آید منافات
نداشته باشد با موالاتی که بیان میشود در حدیث پنجم این باب فرغت بفتح فا و را بمعنی فقط و غین نقطه
بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب نصر و منع و علم است الفراغ بفتح فا خالی شدن و مراد اینجا خالی شدن از حالت
وضوء است و از قبیل عطف تفسیر است فا در فقد برای بیان فرغت است و اگر جز آخر جمله باشد فشککت بتقدیر
فاذا شککت خواهد بود حال اخری عبارت از ضد حال الوضوء است فی صلوة بتقدیر سواء کنت فی صلوة
است من در مما اوجب برای بیان بعض ما سمی است فی در فیه برای ظرفیت است و وضوء عبارت
از شستن است یعنی روایتست از حماد بن عیسی از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت شک در
آنچه باید شست در وضوء دو صورت دارد صورت اول اگر باشی نشسته بر وضوء و ندانی که آیا شستی
ذراع خود را که مرکب از کف و ساعد است یا نه پس برگردان آب را بر ذراع و بر جمیع آنچه بسبب شک در
ذراع شک کردی در آن اینکه تو شستی آنرا یا مسح نکردی آنرا از جمله آنچه نام برده الله تعالی در آیت
وضوء آن اعاده را در وقتی کن که باقیمانده باشی در حالت وضوء صورت دوم پس اگر برخواستی
از موضع وضوء و خالی شدی از حال وضوء بیان این آنکه بتحقیق گردیدی در حالی دیگر که ضد حال
وضوء است خواه در نماز باشی و خواه در غیر نماز پس شک کردی در بعض آنچه نام برده الله تعالی در
آیت وضوء که چیزیست که واجب ساخته الله تعالی بر تو در آن چیز شستن را پس نیست هیچ چیز بر تو یعنی
که التفات باین شک نمی باید کرد اصل وَاِنْ شَکَکْتَ فِی مَسْحِ رَأْسِکَ وَاَصَبْتَ فِی لِحْیَتِکَ بَلَّةً فَامْسَحْ
بِهَا عَلَیْهِ وَعَلَی ظَهْرِ قَدَمَیْکَ وَاِنْ لَمْ تُصِبْ بَلَّةً فَلَا تَنْقُضِ الْوُضُوءَ بِالشَّکِّ وَامْضِ فِی صَلَوتِکَ
وَاِنْ تَیَقَّنْتَ اَنَّکَ لَمْ تُتِمَّ وُضُوءَکَ فَاَعِدْ عَلَی مَا تَرَکْتَ یَقِیناً حَتَّی تَاْتِیَ عَلَی الْوُضُوءِ شرح مراد
بشک در مسح سر شک در آنست پیش از انتقال از حال وضوء که بیان شد در شرح فقرات سابقه زیرا
که حکم شک بعد از انتقال معلوم میشود از فلا تنقض الوضوء بالشک ایضا استفاده میشود از حکم صورت
دوم که در فقرات سابقه مذکور شد بطریق اولی فی لحیتک اشارتست باینست که بقای تری در ریش کافیست
و لازم نیست که در جمیع اعضا یا در عضوی که آخر شسته میشود باقی باشد امض بصیغه امر باب افعالست
اگر شک اینجا شامل تساوی طرفین و خلاف ظن است و بس و یقین در مقابل آنست پس یقین در اینجا شامل

اول مه

علم و ظن

شک مه

علم و ظن است و اگر شامل ظن نیز هست پس یقین شامل ظن نیست یعنی و اگر در حال وضوء شک کردی
در مسح سر خود و یافتی در محاسن خود تری را پس مسح کن بآن تری بر سر خود و بر پشت دو پای خود و اگر نیافتی
تری را اگر بعد مسح سر و مسح دو پا باشد پس مشکن وضوء را بشک و اعتبار مکن آن وضوء را در نماز خود و اگر
یقین کردی که تو تمام نکردی وضوء خود را باین معنی که ترک بعض افعال آن یا ترک موالات کردی پس برگردان
آب را بر آنچه ترک کردی اگر از حالت وضوء نگذشته باشد و ما بعد از آنجا می آوری و اگر از حالت وضوء گذشته
وضوء را از سر میگیری و اگر بعض مسح را ترک کردی و از حالت وضو نگذشته و تری باقیست آنرا و ما بعد
آنرا اگر باشد بجای می آوری و الا وضوء را از سر میگیری و الله اعلم اصل قَالَ حَمَّادٌ وَقَالَ حَرِیزٌ قَالَ
زُرَارَةُ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ تَرَکَ بَعْضَ ذِرَاعِهِ اَوْ بَعْضَ جَسَدِهِ فِی غُسْلِ الْجَنَابَةِ فَقَالَ اِذَا شَکَّ
ثُمَّ کَانَتْ بِهِ بَلَّةٌ وَهُوَ فِی صَلَوتِهِ مَسَحَ بِهَا عَلَیْهِ وَاِنْ کَانَ اسْتَیْقَنَ رَجَعَ وَاَعَادَ عَلَیْهِ الْمَاءَ
مَا لَمْ یُصِبْ بَلَّةً فَاِنْ دَخَلَهُ الشَّکُّ وَقَدْ دَخَلَ فِی حَالٍ اُخْرَی فَلْیَمْضِ فِی صَلَوتِهِ وَلَا شَیْءَ عَلَیْهِ وَ
اِنِ اسْتَبَانَ رَجَعَ فَاَعَادَ الْمَاءَ عَلَیْهِ فَاِنْ رَآهُ وَبِهِ بَلَّةٌ مَسَحَ عَلَیْهِ وَاَعَادَ الصَّلَوةَ بِاسْتِیقَانٍ
وَاِنْ کَانَ شَاکّاً فَلَیْسَ عَلَیْهِ فِی شَکِّهِ شَیْءٌ فَلْیَمْضِ فِی صَلَوتِهِ شرح مراد ببعض ذراعه بعض ذراع
جنابت و مراد ببعض جسده بعض جانب جنابت اگر فی غسل الجنابة متعلق بمعطوف باشد مسح بها
علیه یعنی مسح بها علیه وعلی ما بعده است زیرا که مسح راس و رجلین را اعاده می باید کرد در وضوء
و اگر متعلق بهر یک از معطوف علیه است احتیاج باین توجیه نیست یعنی گفت حماد که و گفت حریز
که گفت زراره که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی ترک کرد بعض ذراع خود را در وضو یا بعض
بدن خود را در غسل جنابت پس امام گفت چون ترک احتمال شک و یقین دارد این چهار صورت
دارد زیرا که یا شک دارد و تری که کافی باشد در اقل شستن باقیست یا یقین دارد و تری باقی نیست
یا یقین دارد و تری باقیست و حکم هر یک از این چهار بیان میشود در صورتی که شروع در نماز کرده باشد
تا صورتی که شروع در نماز نکرده باشد قیاس بآن معلوم شود اول چون شک کند در آنچه گفتی
بعد از آن باشد بآن تری که کافی باشد در اقل غسل و او در اثنای نماز باشد مسح میکند بآن تری
بر آن بعض بعنوانی که اقل غسل بفعل آید اگرچه روغن مالی باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب
چهارم مخفی نماند که مراد اینست که نماز را اعاده کند بقرینه مفهوم قول امام در بیان حکم صورت رابعه
که فلیمض فی صلوته زیرا که تفریع آن بر لیس علیه فی شکه شیء دلالت بر این میکند که اگر در شک او بر وجهی باشد
مضی در صلوة خوب نیست دوم و اگر یقین داشته باشد در آنچه گفتی بر میگردد از نماز و بر میگرداند

از دو ی یقین تا آنکه ... بر وضوء صحیح
با یعنی که اگر بعض مغسول را ترک کردی مه

بعض مه

و معطوف مه

یا شک دارد و تری باقی نیست مه

بران آب را بشرط اینکه در نیابد در خود تری را که کافی باشد در اقل غسل **سوم** پس بنا بر مفهوم صورت
اول که منضم باشد با صریح صورت دوم اگر داخل شود او را شکی در آنچه گفتی برحالی که بتحقیق داخل شده
در حالی دیگر یا یعنی که تری در رو نمانده پس باید که روانه شود در نماز خود و هیچ چیزی برا او نیست اگر یقین
کند وقتی که تری در رو نمانده بر میگردد از نماز و بر میگرداند ابرا بران بعض مخفی نماند که تکرار صریح صورت
دوم اینجا بتقریب مقابل آنست در یک قید **چهارم** پس بنا بر مفهوم صورت دوم که منضم باشد با صریح صورت
سوم اگر دید آن بعض ترک شده را برحالی که با او هست تری که در اقل غسل کافی باشد مسح میکند بران یعنی
و اعاده میکند نماز را یا یقینی که کسب کرده و اگر شکی داشته باشد و نیابد با او تری که کافی باشد در اقل غسل
پس نیست برو در شک او چیزی پس باید که روانه شود در نماز خود مخفی نماند که ازین تقریر ظاهر شد که وان کان
شاکا فلیس علیه بتقدیر اینست که وان کان شاکا ثم لم یکن بدیلة فلیس علیه و این تکرار صریح صورت سوم است
بتقریب مقابل آن در هر دو قید والله اعلم **سوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ ذَكَرْتَ
وَاَنْتَ فِي صَلٰوتِكَ اَنَّكَ قَدْ تَرَكْتَ شَيْئًا مِنْ وُضُوْئِكَ الْمَفْرُوْضِ عَلَيْكَ فَانْصَرِفْ وَاَتِمَّ الَّذِي
نَسِيْتَهُ مِنْ وُضُوْئِكَ وَاَعِدْ صَلٰوتَكَ وَيَكْفِيْكَ مِنْ مَسْحِ رَأْسِكَ اَنْ تَأْخُذَ مِنْ لِحْيَتِكَ بَلَلَهَا
اِذَا نَسِيْتَ اَنْ تَمْسَحَ رَأْسَكَ فَتَمْسَحَ بِهِ مُقَدَّمَ رَأْسِكَ **شرح** فتمسح منصوب بعطف بر تأخذ است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت چون یاد آوری برحالی که تو در نماز خودی اینرا که تو بتحقیق
ترک کردی چیزی را از وضوء خود را که بحکم قرآن واجبست بر تو پس برگرد و تمام کن آنرا که فراموش کردی
آنرا از جمله وضوء خود و اعاده کن نماز خود را و کافیست ترا از جمله مسح سر تو اینکه فرا گیری از محاسن خود تری
آنرا چون فراموش کرده باشی که مسح کنی سر خود را پس مسح کنی بآن تری پیش سر خود را مراد مسح مقدم
راس و پشت دو پاست یا مراد بنسیان نسیان مسح است پیش از مسح دو پا باین روش که تری را که صرف
میکرد در جای دیگر صرف کرد و اراده شروع در مسح پا کرد و بنا بر احتمال دوم و یکفیک تا آخر کلام مستأنف
است و متعلق بفرض بودن در اثنای نماز نیست **چهارم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا نَسِيَ
الرَّجُلُ اَنْ يَغْسِلَ يَمِيْنَهُ فَغَسَلَ شِمَالَهُ وَمَسَحَ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ وَذَكَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ غَسَلَ
يَمِيْنَهُ وَشِمَالَهُ وَمَسَحَ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ وَاِنْ كَانَ اِنَّمَا نَسِيَ شِمَالَهُ فَلْيَغْسِلِ الشِّمَالَ وَلَا يُعِيْدُ
عَلٰى مَا كَانَ تَوَضَّأَ وَقَالَ اَتْبِعْ وُضُوْءَكَ بَعْضَهُ بَعْضًا **شرح** اتبع بصیغه امر باب افعالست
و مراد امر بموالات است و بعضی میگویند که مراد امر بترتیب است و دیگران منع این میکنند بدو وسند
اول اینکه ترتیب از سابق معلوم شد و تأسیس بهتر از تأکید است **دوم** اینکه اگر مراد امر بترتیب میبود ظاهر

باشد

این بود که تعیین بعض کند در این فقره **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که چون فراموش کرده
باشد مرد که شوید ذراع راست خود را پس شسته ذراع چپ خود را و مسح کرده باشد سر خود و دو پای
خود را و بیاد آورده باشد بعد از آن واجبست که شوید ذراع راست خود و ذراع چپ خود را و مسح کند
سر خود را و دو پای خود را و اگر فراموش نکرده باشد مگر ذراع چپ خود را پس باید که شوید ذراع چپ خود را
و برنگرداند آب را بر آنچه شسته و امام گفت پی در پی کن وضوء خود را بعض آنرا متصل ببعض دیگر کن با
تصال عرفی **پنجم اصل** قَالَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَابِعْ بَيْنَ الْوُضُوْءِ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِبْدَأْ بِالْوَجْهِ ثُمَّ
بِالْيَدَيْنِ ثُمَّ امْسَحِ الرَّأْسَ وَالرِّجْلَيْنِ وَلَا تُقَدِّمَنَّ شَيْئًا بَيْنَ يَدَيْ شَيْءٍ تُخَالِفُ مَا اُمِرْتَ بِهِ فَاِنْ
غَسَلْتَ الذِّرَاعَ قَبْلَ الْوَجْهِ فَابْدَأْ بِالْوَجْهِ وَاَعِدْ عَلَى الذِّرَاعِ وَاِنْ مَسَحْتَ الرِّجْلَ قَبْلَ الرَّأْسِ فَامْسَحْ
عَلَى الرَّأْسِ قَبْلَ الرِّجْلِ ثُمَّ اَعِدْ عَلَى الرِّجْلِ اِبْدَأْ بِمَا بَدَأَ اللهُ بِهِ **شرح** المتابعة موالات یعنی پی در پی کردن
و آن ضد تفریقست و آن معنی تبعیض است که می آید در حدیث هفتم کما قال الله نایب مفعول مطلق برای نوع است
ابدا بالوجه استیناف بیانی است و لا تقدمن بصیغه نهی باب تفعیل و نون تأکید ثقیله یا خفیفه
عطف بر ابدا است و برای امر بمتابعت است و اشارتست بتفسیر آیت سوره حجرات یا ایها الذین امنوا
لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم و تاکید برای اینست که و اتقوا الله وعید است
شیئا مفعول به است و این بیان مفعولیست که محذوف است در آیت حجرات مراد شیئی اینست که باعث تأخیر
بعض اجزای عبادت و انفصال آن از اجزای دیگر شود خواه وجودی باشد مثل خوردن طعام در اثنای نماز
و خواه عدمی باشد مثل سکوت طویل در اثنای نماز بقرینه لا تقدموا در آیت و لا تقدمن در حدیث تنوین شیئا برای
تعظیمست و شیئی عبارت از عبادت است و بین یدی شیئی اشارت بتفسیر بین یدی الله و رسوله است که در آیت
حجرات است زیرا که آدمی در اثنای عبادت در اطاعت الله و رسولش است پس گویا که در پیش الله و رسولش ایستاده
و در خدمت و حاصل اینست که در اثنای نحو عبادت مشغول بچیزی دیگر نمی باید شد الا ما اخرجه الدلیل تخالف
بصیغه مخاطب است و مرفوع و مجزوم و منصوب میتواند بود مثل سه قرائت در آیت سوره مدثر لا تمنن
تستکثر رفع بنا بر اینست که حال از فاعل تقدمن باشد یا بتقدیر ان ناصبه و ابطال عمل آن باشد و نصب بتقدیر
ان ناصبه و اعمال آنست نظیر آیت سوره حجرات ان تحبط اعمالکم و جزم بنا بر اینست که بدل تقدمن باشد امرت
بصیغه مخاطب مجهولست و تعبیر از موافقت منهی عنه که مذکور است در آیت حجرات بمخالفت مامور شده برای
اینکه نهی از تقدیم راجع بامر بموالات میشود فاء در فان غسلت برای تفریع بر وجوب رعایت ترتیب است
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم موالات کن میان وضوء بترتیبی که گفته الله عز و جل در آیت وضوء ابتدا کن

انگاه ابتدا کن بر رو بعد از ان بدو دست بعد از ان مسح کن سر را و دو پا را و البته تقدیم مکن چیزی دیگر را در
اثنای عبادت و اطاعت خدا و رسولش بر حالی که مخالفت میکرده باشی آنچه را که مامور شدی بآن در آیت
مجرات پس اگر شستی ذراع را پیش از رو پس ابتدا کن برو و برگردان شستن را بر ذراع و اگر مسح کردی پا را
پیش از سر پس مسح کن بر سر پیش از پا بعد از ان برگردان مسح را بر پا ابتدا کن بانچه ابتدا کرده الله تعالی بآن در قرآن
یا سنت بر خلاف آن نص کرده نشده باشد والله اعلم **ششم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ نَسِیْتَ
فَغَسَلْتَ ذِرَاعَیْکَ قَبْلَ وَجْهِکَ فَاَعِدْ غَسْلَ وَجْهِکَ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَیْکَ بَعْدَ الْوَجْهِ فَاِنْ بَدَاْتَ
بِذِرَاعِکَ الْاَیْسَرِ قَبْلَ الْاَیْمَنِ ثُمَّ اغْسِلِ الْیَسَارَ وَاِنْ نَسِیْتَ مَسْحَ رَاْسِکَ حَتّٰی تَمْسَحَ رِجْلَیْکَ فَامْسَحْ
رَاْسَکَ ثُمَّ امْسَحْ رِجْلَیْکَ **شرح** ذکر بعد الوجه با وجود ذکر ثم برای افاده اینست که غسل ذراع متصل بغسل
وجه باید تا رعایت موالات شده باشد پس ثم اینجا برای محض افاده ترتیبست و تراخی در ان منظور نیست
فا در فان بدات برای محض ترتیب ذکریست زیرا که تفریع مناسب نیست ... بود که بجای آن واو باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اگر فراموش کردی باین روش که شستی دو ذراع خود را
پیش از روی خود پس برگردان شستن روی خود را بعد از ان بشو دو ذراع خود را بعد از رو بی فاصله پس اگر ابتدا
کردی بذراع چپ خود پیش از راست پس اعاده کن شستن راست را بعد از ان بشو چپ را و اگر فراموش کردی مسح
سر خود را تا انکه مسح کنی دو پای خود را پس مسح کن سر خود را بعد از ان مسح کن دو پای خود را مخفی نماند که در بعضی نسخ
تمسح رجلیک تغسل رجلیک است و بجای ثم امسح ثم اغسل است و این مبنی بر اینست که این فراموشی کردنها غالبا
در موضع تقیه است که باعث اضطراب و غلط کردن میشود و بنا بر این این حدیث مخصوص خواهد بود بتقیه
نزد جمعی از مخالفان که ترتیب مذکور را واجب میدانستند یا واجب نمیدانستند اما اعاده از علامات رفض میشمردند زیرا
که جمعی از مخالفان ترتیب را واجب نمیدانستند و اگر کسی مقید بان شود از ان رفض میکنند والله اعلم **هفتم اصل** قال
اَبُوْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا تَوَضَّاْتَ بَعْضَ وُضُوْئِکَ فَعَرَضَتْ لَکَ حَاجَةٌ حَتّٰی یَبِسَ وَتَنَشَّفَ وُضُوْئُکَ
فَاَعِدْ وُضُوْءَکَ فَاِنَّ الْوُضُوْءَ لَا یُبَعَّضُ **شرح** بعض منصوبست بنیابت مفعول مطلق یبس بیا دو نقطه
در پایین و با یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسب است و در بعضی نسخ بجای آن تنشف است
بنون و شین با نقطه و فا بصیغه ماضی مجهول باب تفعل یا بصیغه مضارع مجهول یا معلوم باب نصر و علم النشف
و النشف فرو بردن جامه و مانند آن ابرا و دوم لازم نیز آمده یعنی فرو رفتن آب در جامه و مانند آن و ضوا
در دوم بفتح واو است یعنی آبی که بآن دست نماز میگیرند و بضم واو نیز بمعنی معنی آمده چنانچه هر دو بمعنی فعل
دستنماز نیز آمده لا یبعض بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و در بعضی نسخ بصیغه نفی مضارع

غایب

هر جا که بشنوه خواه در آیت و منوه خواه در قرآن مراد غایبست که قرینه او قرآن ام

تغسل

ذراعیک دو حا ملفظ ... اغسل

بکوا

خفیف

لاینتقض

غایب معلوم باب تفعل است التبعیض تفریق بمعنی ضد موالات عرفی و التبعض مطاوع تبعیض **یعنی** گفت
امام جعفر صادق علیه السلام چون وضو ساختی بعض وضوی خود پس رو داد ترا حاجتی تا انکه خشک شد بعضی آب اعضای تو
پس اعاده کن وضوی خود را چه بدرستی که وضو تفریق کرده نمیشود اشارتست باینکه موالات میباید و علامت
موالات خشک نشدن آب عضو سابق است در هوای معتدل که نه بسیار گرم باشد و نه بسیار سرد و آب هر عضوی بکشت
باشد که نه بسیار فراخ باشد و نه بسیار تنگ مثل آنچه گذشت در حدیث دهم باب مقدم که بکشت در موضع ضرورت
برای هر عضو مغسول بس است **هشتم اصل** قُلْتُ لِاَبِیْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رُبَّمَا تَوَضَّاْتُ فَنَفِدَ الْمَاءُ فَدَعَوْتُ
الْجَارِیَةَ فَاَبْطَاَتْ عَلَیَّ بِالْمَاءِ فَیَجِفُّ وُضُوْئِیْ فَقَالَ اَعِدْ **شرح** نفد بنون و فا و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب علم است یجف بجیم و تشدید فا بصیغه مضارع معلوم باب نصر است وضو بفتح یا ضم واو است **یعنی** گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که بسا که شروع در وضو کردم پس تمام کرد آب پس خواندم کنیز را که آب بیارد پس دیر آورد ساختن
آب را پس خشک میشود آب وضوی من پس امام گفت که اعاده کن شستن آنچه را که شستی **نهم اصل** سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ
عَنْ رَجُلٍ یَنْسیٰ مِنَ الْوُضُوْءِ الذِّرَاعَ وَالرَّاْسَ قَالَ یُعِیْدُ الْوُضُوْءَ اِنَّ الْوُضُوْءَ یَتْبَعُ بَعْضُهُ بَعْضًا **شرح** یتبع بصیغه
مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب افعال است و بر هر تقدیر بعضه مرفوع است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که فراموش کرد از جمله وضو شستن ذراع و مسح سر را امام گفت اعاده میکند وضو را بیان این انکه وضو متصل
می باشد بعض آن ببعضی دیگر مراد اینست که این امر باعاده در جاییست که موالات فوت شده باشد و خشک شده باشد
عضو سابق و الا اعاده احتیاج نیست انرا که فراموش کرده و بعد از ان انرا بجای آورد **باب بیست و سوم اصل**
بَابُ مَا یَنْقُضُ الْوُضُوْءَ وَمَا لَا یَنْقُضُهُ **شرح** این باب بیان چیزیست که میشکند وضو را و آنچه نمیشکند وضو را از
مخالفان انرا ناقض میشمرند درین باب نه حدیثست **اول اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَیْسَ یَنْقُضُ الْوُضُوْءَ
اِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ طَرَفَیْکَ الْاَسْفَلَیْنِ الَّذَیْنِ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْکَ بِهِمَا **شرح** مراد بناقض وضو اینجا موجب وضو است
و مقصود تفسیر آیت سوره مائده است که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم تا آخر باظهار اینکه قیام در اذا قمتم
کنایتست از فراغ از بول یا غایط یا بادی که از ظرف پایین بیرون آید چنانچه قعود کنایت میباشد از مشغول
بودن ببول یا غایط یا آنها در خواه در ان وقتها آدمی ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه افتاده و الفاظ
کنایات در امثال این بسیار است مثل بیت الخلا که کنایت میباشد از محل غایط مثل کره بر بغا و اراده تحصن
که مذکورست در آیت سوره النور که و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا که اول کنایت از منع
زنان جوانست از شوهر کردن و دوم هم کنایت است از اراده شوهر کردن و جمعی که این کنایت را نفهمیده اند
کلمات رکیکه در توجیه مفهوم شرط در ان اردن گفته اند چنانچه جمعی که آیت سوره مائده را حمل بر کنایت نکرده اند

منزلب و منع و علوم

قال م

کلمات رکیکه در توجیه مفهوم شرط عموم در اذا قمتم الی الصلوة گفته اند و معنی الی الصلوة غیر جنابت است
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم باب بیست و نهم که باب صفة الغسل تا آخر است اگر گوئی که خواب
نیز ناقض وضوء است یا بیعنی که چنانچه می آید در حدیث ششم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این باب پس حصر
ناقض در این سه چیز درست نیست گوییم که مقصود حصر ناقض حقیقی وضو که مدلول ظاهر آیه سوره مائده است
در این سه چیز است و خواب ناقض حقیقی وضو نیست بلکه ملحق است بناقض بدلالت دلیلی از خارج که استفاد
میشود از سنت رسول و اوصیای او علیهم السلام و بدین اشارت شده در روایتی که صحیح شمرده شده و در تهذیب
در باب الاحداث الموجبة للطهارة مذکور است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینقض الوضوء الا حدث و
النوم حدث بنا بر آنکه حدث در اول بفتح حا و فتح دال مخفف است و مراد حالتیست که حدوث آن از ادمی
مشتبا روز از وقت ولادت او تا آخر عمر او با شغل البال و نقصان ... عیب شمرده شده و آن
منحصر است در سه چیز بول و غایط و باد که از طرف پایین بیرون آید و حدث در دوم بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل و مراد بتحدیث چیزی را در حکم حدث شمردن است یا حدث در دوم نیز اسم است و خواب
و مراد اینست که ناقض حقیقی وضو نیست مگر حدثی که مذکور است در آیه سوره مائده و نوم در حکم آن حدث است
نظیر آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث چهارم باب نود و هفتم که باب ما یجوز للمحرم قتله تا آخر است که الکلب العقور
هو الذئب و موافق این دو احتمال است آنچه در عیون اخبار الرضا است در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان
فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام که و اما النوم فان النائم اذا غلب علیه النوم یفتح کل شیء منه و کان
اغلب الاشیاء فی الخروج منه الریح فوجب علیه الوضوء لهذه العلة و احتمال اول ظاهرتر است و جمعی بنا بر احتمال دوم
نهاده اند و ... آیه سوره مائده ... این روایت را حمل بر استدلال بر ناقض بودن نوم کرده اند
و کلمات رکیکه در توجیه صورت آن استدلال گفته اند و ایضا غافل شده اند از این که اگر امام استدلال میکرد جواب
قطع نظر از جیب خود کرده خواهد بود و از این کلام منع بر هر دو قضیه ... و میتواند بود که حدث در دوم
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ... باشد و مراد این باشد که ناقض بودن خواب در صدر اسلام ... و آخر ...
بعد از نزول آیه سوره مائده و این احتمال بعید است و بر این قیاس است استحاضه قلیله که موجب وضوء است و استحاضه
کثیره و متوسطه که بعد از غسل استحاضه بفاصله حادث شده باشد و موجب وضوء شده باشد و از آنچه گفتیم معلوم شد که
ظاهر اذا قمتم الی الصلوة شامل خروج منی و مس میت و مانند آنها از اقسام حدث اکبر نیست پس اگر ناقض وضوء گاهی
مستعمل میشود بعنوان مجاز در منافی صحت نماز و آن اعم از موجب وضوء است مثل اینکه جنابت را گاهی ناقض
میخوانند پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دهم باب یازدهم که باب ادب الصائم است
چنانچه ... در حدیث ... شرح این باب هم

وضوء مطلقا در این سه چیز نیست بلکه مقصود حصر ناقض هم

زیرا که آن دروغ مانند بول و غایط
و باد از طرف پایین است و تو بر آن
مانند وضوء است صح

٣٦

که دروغ بر الله تعالی و بر رسولش و بر ائمه علیهم السلام ناقض وضوء است و بر این قیاس است قهقهه در نماز که در بعض روایات
داخل ناقض وضوء شمرده شده و پوشیدن لباس مغصوب یا نجس یا بودن در مکان مغصوب و امثال آنها یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نیست ... آیه سوره مائده ... وضو را چیزی مگر آنکه بیرون آمد
از دو طرف تو که پایینترند از جانب دو طرفی که انعام کرده الله تعالی بر تو با آنها **دوم اصل** سألت الرضا علیه السلام
عن الناسور اینقض الوضوء قال انما ینقض الوضوء ثلث البول و الغائط و الریح **شرح** الناسور
بنون و الف و سین بی‌نقطه و گاهی بجای آن صاد بی‌نقطه میباشد و سکون واو و راء بی‌نقطه جراحتی که
در درون نشستگاه آدمی میباشد حصر در انما مبنی بر اینست که مراد بناقض اینجا موجب است و منی و مس میت
موجب وضوء نیست و شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ان الشیطان ینفخ فی دبر الانسان حتی یخیل الیه انه قد خرج منه ریح فلا ینقض الوضوء
الا ریح تسمعها او تجد ریحها **شرح** ینفخ بنون و فا و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نفع
است حتی بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون و الف منقلب از یاء ... بالتقاء ساکنین ... تنوین مصدر
باب ضرب است بمعنی ... ظرف زمانست مثل ... قدوم
الحاج ... مراد وقت ... الله تعالی ... حوالی دبر و مانند آنست یا مراد وقت ...
و اختلاج آنست و حاصل هر دو یکیست یخیل بخاء با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است و جمله استینافیه بیانی سابق است پس مراد ...
که نفخ حقیقی از شیطان صادر نمیشود بلکه تعبیر از تخییل خروج ریح بنفخ شده ... و حتی
حتی تشدید تاء و دو نقطه در بالا و الف است و آن تصحیف ... یخیل بصیغه معلوم
و مجهول باب تفعیل و منصوب به مرفوع میتواند بود از منصوب بمفعول است و ... مشهوره
یا مرفوع و نایب فاعل ... میتواند بود و ضمیر برای شانست یا راجع بمرجع ضمیر الیه است **یعنی** گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که شیطان گاهی میدمد در نشستگاه آدمی ... حوالی
دبر ... آنکه بخیال آدمی می اندازد این را که شان اینست که بتحقیق بیرون آمد از او بادی پس
وضوء را مگر بادی که بشنوی آن را یا یابی بوی آن را مراد اینست که در وقت اشتباه و احتمال نفخ
این علامت منظور است نه مطلقا نظیر این می آید در کتاب المواریث در حدیث پنجم و ششم باب میراث المستهل
که باب چهل و نهم است و بیان میشود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس فی حب القرع و
الدیدان الصغار وضوء انما هو بمنزلة القمل **شرح** الحب بفتح حاء و تشدید باء یکنقطه جمع حبه دانها

القرع بفتح قاف وسکون را و عین بنقطه که در حب القرع استعاره شده برای کرمهای کوتاه پهن الدیدان بکسر دال بنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و دال بنقطه والفحج دو دیضم دال وسکون واو کرمها الصغار بکسر صاد جمع صغیر کوچکها ضمیر بهو راجع بدود مطلق است که مذکورست در ضمن دو نوع پس این حکم شامل جمیع انواعست صاحب ذخیره گفته که انواع کرم که اندر روده تولد کنند چهار نوع است یکی دراز است دوم گرد بود و کوتاه سوم پهن بود و کوتاه انرا کدو دانه گویند وبتازی حب القرع گویند چهارم خورد است القمل بفتح قاف وسکون میم شپش و بعضی بضم قاف و تشدید میم مفتوحه نیز گفته اند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست در بیرون آمدن کرمهای که دو دانه و کرمهای کوچک وضویی چه این نیست که کرم مانند شپش است که متولد از رطوبات میشود نه از غایط و بول و ریح تا دغدغه شود که در حکم آنها باشد مثل خواب که بیان شد در شرح حدیث اول این باب ظاهر اینست که شپش نیز قبل از خروج از بدن بهم میرسد و موافق اینست قول اطبا و شارح اسباب علامات گفته حدوث القمل یکون من فضول رطبة ردیة لا تصلح لتغذیة البدن تدفعها الطبیعة الی ظاهر الجلد لقربها منه فلا تخرج عن المسام لغلظها فیبقی فی عمق الجلد و یتعفن هناک فیصیر حیوانا لان فی مثل هذا الموضع یمکن تولد الحیوان ویسخن ویعفن عفونة باستیلاء الحار الغریب علیها بسبب اعراض الطبیعة عنها حیث لا مطمع لها فیها فیتولد عنها القمل **پنجم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ فِی الرَّجُلِ یَخْرُجُ مِنْهُ مِثْلُ حَبِّ الْقَرْعِ قَالَ لَیْسَ عَلَیْهِ وُضُوءٌ **شرح** این ظاهرست از سابق فرق اینست که حب القرع در سابق استعاره بود و اینجا حقیقت است **اصل** وَرُوِیَ اِذَا کَانَتْ مُتَلَطِّخَةً بِالْعَذِرَةِ اَعَادَ الْوُضُوءَ **شرح** تانیث ضمیر کانت باعتبار اینست که حب جمع حبه است و هر جمع مؤنث است **یعنی** روایت کرده شده از امام جعفر صادق ع در طریقی دیگر این تتمه که چون باشد حب القرع آلوده بنجاست آدمی اعاده میکند آن مرد وضوء را مراد اینست که کمی آن نجاست مانع نقض وضوء نیست تا کسی خیال نکند که در حکم عرض است مثل اجزای غایط که در دبر میماند بعد از استنجا باحجار **ششم اصل** قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ وَلِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِمَا السَّلَمُ مَا یَنْقُضُ الْوُضُوءَ فَقَالَا مَا یَخْرُجُ مِنْ طَرَفَیْکَ الْاَسْفَلَیْنِ مِنَ الدُّبُرِ وَالذَّکَرِ غَائِطٌ اَوْ بَوْلٌ اَوْ مَنِیٌّ اَوْ رِیحٌ وَالنَّوْمُ حَتّٰی یَذْهَبَ الْعَقْلُ وَکُلُّ النَّوْمِ یُکْرَهُ اِلَّا اَنْ تَکُونَ تَسْمَعُ الصَّوْتَ **شرح** یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التکره ناخوش کردن چیزی نزد کسی و مراد اینجا ناخوش کردن نمازست بنقض وضوء تکون و تسمع بصیغه مخاطبست **یعنی** گفتم امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم را که چه چیز میشکند وضوء را خواه موجب غسل باشد و خواه نه پس گفتند آنچه بیرون می آید از دو طرف پایینتر تو که نشستگاه و ذکر باشد آنچه غایط باشد یا بول باشد یا منی یا باد باشد و خواب تا بحدی که رود عقل و هر خواب ناخوش میکند نماز را یعنی که ناقض وضوست مگر اینکه شنیده باشی آواز را **هفتم اصل** عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ اَخِیهِ مُوسٰی عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ

هل یصلح

هَلْ یَصْلُحُ لَهُ اَنْ یَسْتَدْخِلَ الدَّوَاءَ ثُمَّ یُصَلِّی وَهُوَ مَعَهُ اَیَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا یَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَلَا یُصَلِّی حَتّٰی یَطْرَحَهُ **شرح** روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم سوال کردم او را از حال از مرد که آیا میشاید او را اینکه در نشستگاه خود یا در احلیل خود بردارد دوا را مثل شاف بعد از آن نماز کند و آن دوا با او باشد و آیا آن برداشتن دوا ~~...~~ وضوء را امام در جواب سوال دوم گفت نمیشکند وضوء را ~~...~~ و در جواب سوال اول گفت نماز نمیشاید او را تا آنکه انداز دانرا از خود ~~...~~ **هشتم اصل** سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ الرَّجُلِ یَتَجَشَّاُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ شَیْءٌ اَیُعِیدُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا **شرح** یتجشا بجیم و شین با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آروغ میزند پس بیرون می آید از حلق او چیزی از طعامی که خورده آیا اعاده میکند وضوء را گفت نه **نهم اصل** سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ الْقَیْءِ هَلْ یَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق ع را از قی کردن که آیا میشکند وضوء را گفت نه **دهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ اِذَا قَاءَ الرَّجُلُ وَهُوَ عَلٰی طُهْرِهِ فَلْیَتَمَضْمَضْ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون قی کرد مرد در حالی که او بر وضوء خود است و ناقضی از و سر نزده پس باید که آب در دهن کرده تا رفع کراهت آن شود **یازدهم اصل** عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ الرَّجُلِ یَکُونُ عَلٰی طُهْرٍ فَیَاْخُذُ مِنْ اَظْفَارِهِ اَوْ شَعْرِهِ اَیُعِیدُ الْوُضُوءَ فَقَالَ لَا وَلٰکِنْ یَمْسَحُ رَاْسَهُ وَاَظْفَارَهُ بِالْمَاءِ قَالَ قُلْتُ فَاِنَّهُمْ یَزْعُمُونَ اَنَّ فِیهِ الْوُضُوءَ فَقَالَ اِنْ خَاصَمُوکُمْ فَلَا تُخَاصِمُوهُمْ وَقُولُوا هٰکَذَا السُّنَّةُ **شرح** و قولوا امر بما شرکت یعنی با خود برای تسلی گویید **یعنی** روایتست از محمد حلبی گفت پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که می باشد بر وضوء پس فرا میگیرد ناخنهای خود یا موی خود را آیا اعاده میکند وضوء را پس امام گفت نه و لیکن مسح میکند سر خود را که موازان گرفته و ناخنهای خود را با آب حلبی گفت که گفتم پس بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که در گرفتن ناخن و مو وضوء است پس امام گفت اگر مباحثه کنند با شما درین مسئله شما در جواب ایشان مباحثه مکنید ~~...~~ و گویید که چنین است طریقه ~~...~~ **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ لَیْسَ فِی الْقُبْلَةِ وَلَا مَسِّ الْفَرْجِ وَلَا الْمُبَاشَرَةِ وُضُوءٌ **شرح** روایتست از امام محمد باقر ع گفت نیست در بوسه و نه در دست مالیدن بر فرج زن یا فرج خود و نه در بدن بر بدن زن مالیدن وضوئی یا یعنی که آنها ناقض وضو نیست **سیزدهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرُّعَافِ وَالْحِجَامَةِ وَکُلِّ دَمٍ سَائِلٍ فَقَالَ لَیْسَ فِی هٰذَا وُضُوءٌ اِنَّمَا الْوُضُوءُ مِنْ طَرَفَیْکَ اللَّذَیْنِ اَنْعَمَ اللهُ تَعَالٰی بِهِمَا عَلَیْکَ **شرح** رعاف بضم را دست و حجامت بکسر حاء است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم

راوی گفت پرسیدم او را از خون آمدن از بینی و حجامت کردن و هر خونی که روان شود از حلق یا
از زخم یا از ذکر یا از نشستگاه و مانند آنها پس نیست در اینکه مذکور کردی وضوئی جز این نیست که وضو
از دو طرف تست که انعام کرده است حق تعالی بانها بر تو بیان این شد در شرح حدیث اول چهاردهم اصل
سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل به علة لا یقدر على الاضطجاع والوضوء یشتد علیه
وهو قاعد مستند بالوسائد فربما اغفى وهو قاعد على تلك الحال قال یتوضأ قلت
له ان الوضوء یشتد علیه لحال علته فقال اذا خفی علیه الصوت فقد وجب الوضوء علیه
وقال یؤخر الظهر ویصلیها مع العصر یجمع بینهما وکذلك المغرب والعشاء شرح الوسائد بسین
بی نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه جمع وساده بفتح و ضم و کسر واو بالشها که تکیه بر انها میکنند یا در زیر
سر میگذارند اغفی بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی یا یائی از باب افعال است یعنی پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از مردی که با او مرضی قدرت ندارد بر پهلو خوابیدن و مشکلست برو وضو ساختن
و او همیشه نشسته است تکیه داده است به بالشها پس بسا که خواب کرد در حالی که او نشسته است بران حال که
تکیه کرده مراد اینست که ظاهر اینست که با وجود این نشستن بادی از و جدا نشود آیا وضوی او میشکند یا نه
امام گفت وضو میسازد برای نماز بعد از خواب گفتم امام علیه السلام را که بدرستی که وضو مشکل میشود بر او برای
حالت مرض او پس امام گفت چون پنهان کرده شد از و آواز پس بتحقیق واجب شده وضو بر او خواه باد
جدا شود و خواه نشود و توضیح این شد در شرح حدیث اول و امام گفت که تاخیر میکند ظهر را تا آخر وقت فضیلت
آن و میگذارد آنرا با عصر در اول وقت فضیلت ان و جمع میکند میان آن دو و همچنانست نماز مغرب و عشا
باین معنی که مغرب را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن و با عشا جمع میکند برای اشکال وضو ساختن مکرر او را
پانزدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخفقة والخفقتین فقال ما ادری ما الخفقة والخفقتین
ان الله یقول بل الانسان على نفسه بصیرة ان علیا علیه السلام کان یقول من وجد طعم النوم قائما
او قاعدا فقد وجب علیه الوضوء شرح الخفقه بفتح خا با نقطه و سکون فا و قاف و تا وحدت مصدر باب
ضرب یک حرکت دادن سر برای پینکی ما ادری در این مقام بمعنی اینست که ادری انه لا دخل لهذا الانسان
مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است علی نفسه خبر مقدم بر مبتدا است و توضیح این آیت شد در کتاب
الایمان و الکفر در شرح حدیث ششم باب الریا که باب صد و شانزدهم است و در اینجا میگوییم که مراد اینست که گماشته
شده بر آدمی علم باحوال خود و نفس لوامه و هر چند آدمی خواهد که از خود دفع کند علم باحوال خود را و نفس لوامه را
تا در انکار قیامت و مانند آن مستحق عذاب نشود قدرت بران ندارد و در این حکمتی عظیم برای اتمام حجت

گفت صح

این باب صح

بصیرة مبتدا است صح

وجزای

وجزای عمل در روز قیامت است چنانچه در اول سوره گفته لا اقسم بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامه
پس بل در بل الانسان برای اضراب از دعوی مشرکانست که ما علم نداریم بقیامت و مانند آن چنانچه لا
در لا اقسم جمله علیحده است و دفع دعوی مشرکانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از یک جنبانیدن سر
برای پینکی و دو جنبانیدن که آیا وضو را باطل میکند یا نه پس امام گفت نمیدانم که چیست یک جنبانیدن و دو جنبانیدن
بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره قیامه که بلکه آدمی گماشته شده است بر نفس او دیده وری بدرستی که علی علیه السلام
میگفت هر که یافت مزه خواب را خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس بتحقیق واجب شد برو وضو اشارتست باینکه
در صورت خفقه و خفقتین رجوع باین معیار می باید کرد و آدمی احوال خود را خود بهتر میداند شانزدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذنان وعینان تنام العینان ولا تنام الاذنان وذلك لا ینقض الوضوء فاذا
نامت العینان والاذنان انتقض الوضوء شرح اذنان مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر للانسان اذنان تنام
بتقدیر قد تنام است و او در و لا تنام حالیه است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آدمی را دو گوش و دو چشم
است گاهی میخوابد دو چشم در حالی که نمیخوابد دو گوش یعنی که چشمها از دیدن [?] معطل شود و گوشها از شنیدن
معطل نمیشود و این خواب دو چشم نمیشکند وضو را پس چون خوابید دو چشم و دو گوش شکسته میشود وضو هفدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل یقرض من شعره باسنانه یمسحه بالماء قبل ان یصلی قال لا باس انما ذلك
فی الحدید شرح یمسح بتقدیر استفهام است و مراد استفهام از استحباب مسح است چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب لا باس
بمعنی لا باس فی ترک المسح است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت مردی میبرد بعض موی خود را بدندانهای
خود آیا سنت است که مسح کند آنرا باب پیش از انکه نماز کند گفت باکی نیست در ترک مسح باب جز این نیست که آن
مسح باب در آهن سنت است باب سی و چهارم اصل باب الرجل یطأ على العذرة او غیرها من القذر شرح القذر بفتح
قاف و کسر و فتح و ضم و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه نجس یعنی این باب بیان مردیست که پا میگذارد در نجاست آدمی یا
غیر آن از نجاسات و درین باب شش حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل یطأ على الموضع الذی لیس
بنظیف ثم یطأ بعده مکانا نظیفا فقال لا باس اذا کان خمسة عشر ذراعا او نحو ذلك شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت در مردی که پا میگذارد در جایی که پاک نیست بعد از آن پا میگذارد بعد از آن مکانی دیگر را که پاک گفت باکی
نیست باین معنی که پای او پاک شد اگر باشد آن مکان نظیف پانزده ذراع مراد بذراع از آرنج است تا سر انگشت میانه یا مانند پانزده
ذراع مراد اینست که احتیاج بگز کردن نیست و تخمین کافیست دوم اصل کنت مع ابی جعفر علیه السلام اذ مر على عذرة یابسة
فوطئ علیها فاصابت ثوبه فقلت جعلت فداك قد وطئت على عذرة فاصابت ثوبك فقال الیس

ان صح

یمسح صح

راوی گفت پرسیدم اورا از خون آمدن از بینی و حجامت کردن و هر خونی که روان شود از حلق یا
از زخم یا از ذکر یا از نشستگاه و مانند آنها پس نیست در اینکه مذکور کردی وضوئی جز این نیست که وضوء
از دو طرف تست که انعام کرده است تعالی بانها بر تو بیان این شد در شرح حدیث اول چهاردهم اصل
سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ بِهِ عِلَّةٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى الِاضْطِجَاعِ وَالْوُضُوءُ يَشْتَدُّ عَلَيْهِ
وَهُوَ قَاعِدٌ مُسْتَنِدٌ بِالْوَسَائِدِ فَرُبَّمَا أَغْفَى وَهُوَ قَاعِدٌ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ يَتَوَضَّأُ قُلْتُ
لَهُ إِنَّ الْوُضُوءَ يَشْتَدُّ عَلَيْهِ لِحَالِ عِلَّتِهِ فَقَالَ إِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ الصَّوْتُ فَقَدْ وَجَبَ الْوُضُوءُ عَلَيْهِ
وَقَالَ يُؤَخِّرُ الظُّهْرَ وَيُصَلِّيهَا مَعَ الْعَصْرِ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا وَكَذَلِكَ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ شرح الوسائد بسین
بی‌نقطه و الف و همزه و دال بی‌نقطه جمع وساده بفتح و ضم و کسر واو بالشها که تکیه بر آنها میکنند یا در زیر
سر میگذارند اغفی بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی یا یائی از باب افعالست یعنی پرسیدم
امام رضا علیه السلم را از مردی که با او مرضی قدرت ندارد بر پهلو خوابیدن و مشکلست بر او وضو ساختن
و او همیشه نشسته است تکیه داده است بر بالشها پس بسا که خواب کرد در حالی که او نشسته است بر آن حالی که
تکیه کرده مراد اینست که ظاهر اینست که با وجود این نشستن بادی از او جدا نشود آیا وضوی او میشکند یا نه
امام گفت وضو میسازد برای نماز بعد از خواب گفتم امام علیه السلم را که بدرستی که وضو مشکل میشود بر او برای
حالت مرض او پس امام گفت چون پنهان کرده شد از او آواز پس بتحقیق واجب شده وضو بر او خواه باد
جدا شود و خواه نشود و توضیح این شد در شرح حدیث اول و امام گفت که تاخیر میکند ظهر را تا آخر وقت فضیلت
آن و میگذارد آنرا با عصر در اول وقت فضیلت آن جمع میکند میان آن دو و همچنانست نماز مغرب و عشا
باین معنی که مغرب را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن و با عشا جمع میکند برای اشکال وضو ساختن مکرر او
پانزدهم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَفْقَةِ وَالْخَفْقَتَيْنِ فَقَالَ مَا أَدْرِي مَا الْخَفْقَةُ وَالْخَفْقَتَانِ
إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ مَنْ وَجَدَ طَعْمَ النَّوْمِ قَائِماً
أَوْ قَاعِداً فَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ شرح الخفقه بفتح خا با نقطه و سکون فا و قاف و تا وحدت مصدر باب
ضرب یک حرکت دادن سر برای پینکی ما ادری در این مقام بمعنی اینست که ادری انه لا دخل لهذا الانسان
بصیره مبالغه م
مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است علی نفسه خبر مقدم بر مبتداست و توضیح این آیت شد در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث ششم باب الریا که باب صد و شانزدهم است و در اینجا میگوییم که مراد اینست که گماشته
شده برای آدمی علم باحوال خود و نفس لوامه و هر چند آدمی خواهد که از خود دفع کند علم باحوال خود را و نفس لوامه را
تا در انکار قیامت و مانند آن مستحق عذاب نشود قدرت بر آن دفع ندارد و در این حکمتی عظیم برای اتمام حجت
گفت م
این باب م
وجزای

وجزای عمل در روز قیامت است چنانچه در اول سوره گفته لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ
پس بل در بل الانسان برای اضراب از دعوی مشرکانست که ما علم نداریم بقیامت و مانند آن چنانچه لا
ان م
در لا اقسم جمله علیحده است و دفع دعوی مشرکانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از یک چنبانیدن سر
برای پینکی و دو چنبانیدن که آیا وضو را باطل میکند یا نه پس امام گفت نمیدانم که چیست یک چنبانیدن و دو چنبانیدن
بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره قیامه که بلکه آدمی گماشته شده است بر نفس او دیده وری بدرستی که علی علیه السلم
میگفت هر که یافت مزه خواب را خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس بتحقیق واجب شد بر او وضو اشارتست باینکه
در صورت خفقه و خفقتین رجوع باین معیار می باید کرد و آدمی احوال خود را خود بهتر میداند شانزدهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُذُنَانِ وَعَيْنَانِ تَنَامُ الْعَيْنَانِ وَلَا تَنَامُ الْأُذُنَانِ وَذَلِكَ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ فَإِذَا
نَامَتِ الْعَيْنَانِ وَالْأُذُنَانِ انْتَقَضَ الْوُضُوءُ شرح اذنان مبتدا است و خبرش محذوفست تقدیر للانسان اذنان تنام
بتقدیر قد تنام است واو در و لا تنام حالیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آدمی را دو گوش و دو چشم
است گاهی میخوابد دو چشم در حالی که نمیخوابد دو گوش یا یعنی که چشمها از دیدن از خواب معطل شود و گوشها از شنیدن
یمسح
معطل نمیشود و آن خواب دو چشم نمیشکند وضو را پس چون خوابید دو چشم و دو گوش شکسته میشود وضو هفدهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّجُلُ يَقْرِضُ مِنْ شَعْرِهِ بِأَسْنَانِهِ يَمْسَحُهُ بِالْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا ذَلِكَ
فِي الْحَدِيدِ شرح یمسح بتقدیر استفهام است و مراد استفهام استحباب مسح است چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب لا بأس
بمعنی لا بأس فی ترک المسح است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت مردی میبرد بعضی موی خود را بدندانهای
خود آیا سنت است که مسح کند آنرا با آب پیش از آنکه نماز کند گفت باکی نیست در ترک مسح با آب جز این نیست که آن
مسح باب در آهن سنت است باب بیست و چهارم اصل باب الْمَوْضِعِ يُبَالُ فِيهِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْقَذَرِ شرح القذر بفتح
قاف و کسر و فتح و ضم و سکون ذال با نقطه و را بی‌نقطه نجس یعنی این باب بیان مردیست که پا میگذارد در نجاست آدمی یا
غیر آن از نجاسات در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَطَأُ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي لَيْسَ
بِنَظِيفٍ ثُمَّ يَطَأُ بَعْدَهُ مَكَاناً نَظِيفاً قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ خَمْسَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت در مردی که پا میگذارد بر جائی که پاک نیست بعد از آن پا میگذارد بعد از آن مکانی دیگر را که پاکست گفت پروائی
نیست باین معنی که پای او پاک شده اگر باشد آن مکان نظیف پانزده ذراع مراد بذراع از آرنج است تا سر انگشت میانه یا مانند پانزده
ذراع مراد اینست که احتیاج بتکرار کردن نیست و تخمین کافیست دوم اصل كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ مَرَّ عَلَى عَذِرَةٍ يَابِسَةٍ
فَوَطِئَ عَلَيْهَا فَأَصَابَتْ ثَوْبَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ وَطِئْتَ عَلَى عَذِرَةٍ فَأَصَابَتْ ثَوْبَكَ فَقَالَ أَلَيْسَ

بنقطه و همزه

هی یابسة فقلت بلی فقال لا بأس ان الارض یطهر بعضها بعضا شرح وطی بتشدید طا بصیغهٔ ماضی معلوم
مجهول متکلم باب تفعّل بصیغهٔ ماضی غایب لام باب علم است یابسة مرفوع خبر مبتداست
وجمله خبر لیس است و اسم لیس ضمیر شان مستتر در انست حذف واو در ان الارض برای کمال انفصال است چون بیان برای
مسئله دیگر است و آن صورتیست که عذره تر باشد و پا را نجس کرده باشد یعنی بودم با امام محمد باقر ع وقتی که گذر کرد بر نجاست
آدمی که خشک بود پس پا بر ان پس پاشید و ملاقات کرد جامهٔ او را و افتاد پس گفتم قربانت شوم تحقیق
پا نهادی بر نجاست آدمی برخورد جامهٔ ترا پس گفت آیا نیست اینکه آن نجاست خشکست گفتم بلی خشکست پس گفت پروای
نیست یا یعنی که نه جامه از ان نجس شده و نه پا بدرستی که زمین پاک میکند بعض ان بعضی دیگر را باین معنی که در حکم پاک میکند
مراد اینست که اگر آن عذره تری بود بجامه نمی پاشید اما پا را نجس میکرد و راه رفتن بعد از ان در زمین پاک
پا میشد پس گویا که زمین دوم زمین اول را پاک کرده چون اثر نجاست انرا از پا برطرف کرده سوم اصل عن محمد الحلبی
قال نزلنا فی مکان بیننا و بین المسجد زقاق قذر فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال این نزلتم فقلت
نزلنا فی دار فلان فقال ان بینکم و بین المسجد زقاقا قذرا او قلنا له ان بیننا و بین المسجد زقاقا قذرا
فقال لا بأس الارض یطهر بعضها بعضا قلت و السرقین الرطب اطأ علیه فقال لا یضرک مثله شرح
ضمیر جنابجای عاید بموصوف است زیرا که بجای جمله است الزقاق بضم زای با نقطه و قاف والف و قاف کوچه السرقین بکسر
سین بی نقطه و گاهی مفتوح می باشد و سکون را بی نقطه و کسر قاف و یا و دو نقطه در پایین معرب سرگین بفتح سین و آن
مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از محمد حلبی گفت فرود آمدیم در مدینه در جایی که میان آنجا و میان مسجد رسول الله صلعم
کوچه بود که نجس بود پس داخل شدم بر امام جعفر صادق ع پس گفت کجا فرود آمدید پس گفتم فرود آمدیم در سرای فلان کس پس گفت
بدرستی که میان شما و میان مسجد کوچه نجسی هست یا ما گفتیم او را که بدرستی که میان ما و میان مسجد کوچه نجسی هست پس امام گفت
پروای نیست یا یعنی که آن پا پوش را داخل مسجد میتوان کرد بیان این آنکه زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را توضیح شد
در شرح حدیث سابق گفتم و سرگین تر پا میگذارم بر آن پس امام گفت ضرر نمیرساند ترا مثل آن یا یعنی که بی آنکه راه رفتن بعد از آن
بفعل آید پاکست چنانچه می آید در احادیث باب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یطأ فی العذرة
او البول أیعید الوضوء قال لا و لکن یغسل ما اصابه شرح ما عبارت از العذرة او البول است غیر منصوب در اصابه راجع
بالرجل است پس دلالت میکند بر اینکه آن عذره یا بول تر بوده و اگر خشک باشد و نه چسبد پروای نیست و این امر شستن در صورتیست
که بعد از ان راه نرود چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در احادیث سابقه یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع در مردی که پا بگذارد
رود در نجاست آدمی یا در بول آیا اعاده میکند وضو را گفت نه ولیکن میشوید آنچه را از نجاست که چسبید با و پنجم اصل

وفی روایة

وفي رواية اخرى اذا كان جافا فلا يغسله شرح و در روایتی دیگر بجای یغسل ما اصابه اینست که اگر خشک باشد پس نشوید
موضعی را که ملاقی آن شده و حاصل هر دو روایت یکیست چه مفهوم هر یکی منطوق دیگریست ششم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخنزیر یخرج من الماء فیمر علی الطریق فیسیل منه الماء أمرّ
علیه حافیا فقال الیس وراءه شیء جاف قلت بلی قال فلا بأس ان الارض یطهر بعضها بعضا
شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از خوکی که بیرون می آید از آب پس میگذرد در راه پس روان میشود از ان
خوک آبی که میگذرم بر ان آب پابرهنه پس امام گفت آیا نیست در پشت آن راه راهی که خشک باشد و تری پای ترا
برطرف کند براه رفتن در ان گفتم بلی هست امام گفت پس پروایی نیست بدرستی که زمین پاک میکند بعض ان
بعضی دیگر را توضیح این شد در شرح حدیث دوم بدانکه ظاهر این حدیث اینست که شرط نیست در زمین دوم
طهارت و الله اعلم باب بیست و پنجم اصل باب المذی و الودی شرح المذی بفتح میم و سکون ذال با نقطه و تخفیف یا و
بفتح میم و کسر ذال و تشدید یا و بفتح میم و کسر ذال و سکون یا و همزه آنچه بیرون می آید از آدمی بعد از دست بازی
و بوسه و مانند اینها مثل تصور آنها الودی بفتح واو و سکون دال بی نقطه و تخفیف یا و بکسر دال و تشدید یاء
آنچه بیرون می آید از آدمی بعد از بول و مانند آن از اوقاتی که تصور شهوت در ان نیست و بفتح واو و سکون ذال با نقطه
آب کم و اینجا معنی اول مناسبتر است یعنی این باب بیان آب بعد از ملاعبه و مانند ان و آب بعد از بول و مانند آنست
مخفی نماند که نشانی که در خاطر باقی مانده اینست که مذی و ملاعبه میم هست و در ودی و بول واو هست درین باب چهار
حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان سال من ذکرک شیء من مذی او ودی و انت
فی الصلوة فلا تغسله و لا تقطع الصلوة و لا تنقض له الوضوء و ان بلغ عقبیک فانما ذلک بمنزلة النخامة
و کل شیء یخرج منک بعد الوضوء فانه من الحبائل او من البواسیر و لیس بشیء فلا تغسله
من ثوبک الا ان تقذره شرح لا تنقض بصیغهٔ نهی حاضر باب افعال است برای تعریض مثل اباع البعیر الا
نقاض چیزی را در عرضهٔ شکسته شدن در آوردن النخامه بضم نون و خاء با نقطه و الف بلغمی که در دهن اندازد از سینه
یا از دماغ شیء در کل شیء عبارت از چیزیست که از جنس آب باشد پس شامل خون نیست و وضوء اینجا عبارت از
استبرا و استنجاست یا عبارت از مجموع آنها و دستمال است الحبائل جمع حبال بفتح حاء رگهای ذکر البواسیر
[illegible]
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت اگر روان شود از ذکر تو چیزی از مذی یا ودی
که بیان شد در شرح عنوان باب و تو در نماز باشی پس مشو آنرا و برطرف مکن نماز را و شکسته مشمر برای آن وضو را
هر چند که رسیده باشد ان چیز به دو پاشنه تو چه بدرستی که جز این نیست که آن مانند بلغم است و هر آبی که بیرون آید

حبال بکسر حاء بی نقطه مفتوحه و سین بی نقطه و را با نقطه جمع باسور بضم سین جراحتی در ... یا بیرون نشستگاه و ... معنی است

ازو بعد از استبراء او استنجا پس بدرستی که آن از رگهای ذکر است از رشاشه نیست یا از بواسیر است از معده نیست و آن
چیزی نیست که باید شست پس مشو انرا از جامهٔ خود مگر آنکه چرکن شمری انرا مراد اینست که بقصد عبادت مشو یا مراد
اینست که بقصد وجوب مشو والله اعلم **دوم اصل** سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَذْيِ فَقَالَ مَا هُوَ وَالنُّخَامَةُ
اِلَّا سَوَاءٌ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق عم را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن می آید پس گفت نیست آن و بلغمی که از بینی
انداخته میشود مگر برابر باین معنی که نجس نیست و ناقض وضو نیست **سوم اصل** سَأَلْتُ اَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ
الْمَذْيِ فَقَالَ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَلَا يُغْسَلُ مِنْهُ ثَوْبٌ وَلَا جَسَدٌ اِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْمُخَاطِ وَالْبُزَاقِ **شرح** المخاط
بضم میم و فتح خا بنقطه و الف و طاء بی نقطه آبی که از راه بینی بیرون می آید البزاق بضم با یکنقطه و زای با نقطه و الف
و قاف آب دهن که غیر بلغم است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از آبی که از ذکر بعد از ملاعبه و مانند
آن بیرون می آید پس گفت نمی شکند وضو را و شسته نمیشود از ان جامه و نه بدن چرا این نیست که آن مانند آب بینی و آب
دهن است **چهارم اصل** سَأَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الَّذِي يَسِيلُ حَتَّى يُصِيبَ الْفَخِذَ فَقَالَ لَا يَقْطَعُ صَلٰوتَهُ
وَلَا يَغْسِلُهُ مِنْ فَخِذِهِ اِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَخْرَجِ الْمَنِيِّ اِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ النُّخَامَةِ **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
از آبی که بعد از ملاعبه و مانند ان بیرون می آید از ذکر روان میشود تا آنکه بر ران میخورد یعنی که تا منتهی ران میرسد پس
گفت آن مردی که مذی از و آمده نمیبرد نماز خود را و نمیشوید آن مذی را از ران خود بدرستی که آن مذی بیرون نیامده
از جائی که منی از انجا بیرون می اید چرا نیست که مذی مانند بلغمی است که از راه دهن بیرون می اید **باب غسل ششم اصل باب انواع**
الغسل شرح این باب بیان اقسام غسل است در این باب و حدیث است **اول اصل** عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْعِيدَيْنِ وَحِينَ تُحْرِمُ وَحِينَ تَدْخُلُ مَكَّةَ وَ
الْمَدِينَةَ وَيَوْمَ عَرَفَةَ وَيَوْمَ تَزُورُ الْبَيْتَ وَحِينَ تَدْخُلُ الْكَعْبَةَ وَفِي لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ وَاِحْدَى وَعِشْرِينَ وَثَلٰثٍ
وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَمَنْ غَسَّلَ مَيِّتًا **شرح** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت شنیدم از او که میگفت غسل چهارده است **اول** غسل از جنابت **دوم** غسل در روز جمعه **و سوم** غسل عید ماه رمضان
و چهارم غسل عید قربان **پنجم** غسل در وقتی که اراده احرام عمره یا احرام حج میکنی **ششم** غسل در وقتی که اراده دخول مکه میکنی
در اول دخول پیش از عود از منی **هفتم** غسل در وقتی که اراده دخول مدینه میکنی **هشتم** غسل در روز عرفه بفتح عین بی نقطه
و فتح را بی نقطه و فا و تا و وحدت بمعنی موضعی از موقف مردم در روز نهم ذی الحجه که موقف شخص معین و اصحاب شد باشد
برای دعا و عرفات جمع آنست و استعمال آن در مجموع موقفهای مردم است و مانند مفردست و بعضی میگویند عرفه و عرفات
هر دو مفردست و بمعنی موقف مردم است در انروز و بنابر اول ظاهر یوم عرفه اینست که استحباب آن غسل برای کسی باشد که
در ان موضع باشد و بنابر دوم مراد روز نهم ذی الحجه است خواه در عرفات و خواه در غیر ان **نهم** غسل در روزی که اراده زیارت

خانه میکنی مراد طواف کعبه است بعد از عود از منی در عید اضحی و شاید که مراد اعم از ان و زیارت رسول و زیارت یکی از
اوصیای رسول باشد زیرا که هر یکی از ایشان خانهٔ علم و رحمت الله تعالی است و تعبیر از خانه کعبه بعد ازین بلفظ کعبه موید
احتمال دوم است **دهم** وقتی که ارادهٔ دخول کعبه میکنی **یازدهم** در شب نوزدهم از ماه رمضان **دوازدهم** در شب بیست و
یکم از ماه رمضان **سیزدهم** در شب بیست و سوم از ماه رمضان **چهاردهم** غسل کسی که تغسیل کرد میتی را و درست
بلوز دمخفی نماند که بعضی اغسال انچه مانند کور نیست مثل غسل توبه و مثل اغسالی که می آید در حدیث اینده بی الفاظ
الغسل برای عهد خارجیست و مراد غسلی است که مخاطب را در کار میشده و عمده بوده مخفی نماند که بنابر این عدم ذکر غسل
اول شب ماه رمضان برای اینست که آن عمده نیست چنانچه تحقیق اینها میشود در شرح حدیث اینده **دوم اصل** سَأَلْتُ
اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ غُسْلِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ وَاجِبٌ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ اِلَّا اَنَّهُ رُخِّصَ لِلنِّسَاءِ فِي السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْمَاءِ **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق عم را از غسل جمعه گفت واجب است در سفر و حضر مگر آنکه رخصت داده شده برای زنان در ترک آن
در سفر و کمی آب مخفی نماند که اطلاق واجب بر فعلی که ترک آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد خواه بی اصرار نیز کبیره باشد
و خواه نه موافق اصطلاح اصولین و فقها است و مراد بواجب اینجا فعلی است که ترک آن بی عذر باعث استحقاق سرزنش
شود مثل آنچه می آید در حدیث ششم باب بیست و هشتم خواه باعث استحقاق عذاب آخرت شود اصلا و خواه نشود
و بهر تقدیر واجب مقابل مستحب و مکروه و حرام و مباحست و معنی کبیره و صغیره گذشت در کتاب الایمان والکفر در باب
الکبائر و باب الاصرار علی الذنب و در لغت واجب بمعنی ثابت لازم است و آن قدر مشترک میان واجب اصطلاحی و
سنت مؤکده است بیان این آنکه مستحب مرتبه دارد اول ادنی دوم اوسط و او را سنت مینامند سوم اعلی و انرا
واجب مینامند و جمعی این حدیث را حمل بر واجب اصطلاحی میکنند و این منافی ظاهر حدیث پنجم باب بیست و هشتم است
اصل وَقَالَ غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْحَائِضِ اِذَا طَهُرَتْ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْمُسْتَحَاضَةِ وَاجِبٌ اِذَا احْتَشَتْ
بِالْكُرْسُفِ فَجَازَ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ لِكُلِّ صَلٰوتَيْنِ وَلِلْفَجْرِ غُسْلٌ وَاِنْ لَمْ يَجُزِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ
كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً وَالْوُضُوءُ لِكُلِّ صَلٰوةٍ وَغُسْلُ النُّفَسَاءِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْمَوْلُودِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْمَيِّتِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ
الزِّيَارَةِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ دُخُولِ الْبَيْتِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْاِسْتِسْقَاءِ وَاجِبٌ **شرح** و امام علیه السلم نه قسم غسل
دیگر را داخل واجب بمعنی که مذکور شده شمرده گفت **اول** غسل جنابت ثابت لازم است مخفی نماند که
واجب بودن بمعنی که مذکور شد منافات ندارد با آنکه فرض منصوص علیه در قران باشد **دوم** و غسل
زن حائض چون پاکیزه شده باشد بانقطاع حیض او ثابت لازم است **سوم** و غسل زنی که خون
زرد آب می بیند برای کوفتی ثابت لازم است بیان این آنکه اگر بر داشته باشد پنبه را پس اگر گذشته
باشد خون از پنبه و خرقه را آلوده صریح کرده باشد پس واجب است بران زن برای هر دو نماز که وقت آنها

متصل بیکدیگر باشد و وقت مشترک میان انها باشد مثل نماز ظهر و عصر و مثل شام و خفتن و واجبست
بر او برای نماز صبح یک غسل مخفی نماند که الفاظ جنس در الغسلة اخل ساختم برای اشعار بانکه اگر جمع
کنند دو نماز را یا در میان دو نماز خواندنش بان عنوان نیامده باشد یک غسل کافیست و الا دو غسل میباید
برای هر نمازی غسلی و اگر در گذشته باشد خون از پنبه باین معنی که احاطه میان پنبه کرده اما خرقه را
آلوده صریح نکرده پس واجبست بر آن زن غسل در هر روز یکبار خواه عادت غسل را برای نماز صبح قرار دهد
و خواه برای غیر آن و واجبست بر او وضو برای هر نمازی اگر خون مذکور را یا کثیر از ان را بعد از نماز
سابق دیده باشد چهارم و غسل نفسا بضم نون و فتح فاء و سین بی‌نقطه و الف ممدوده یعنی زنی
که در وقت زاییدن خون ببیند ثابت و لازم است بدانکه جمعی میگویند که مراد خون بعد از ظهور جزئی از
ولد است و بعضی میگویند اعم از ان و از مقارن است و موافق این می آید در کتاب الحیض در حدیث سوم
باب چهاردهم که باب النفسا و نظر است و بعضی میگویند اعم از آنها و از مقدم است و جمعی میگویند زاد فی عبارت
از خروج مضغه و ما بعد انست و بعضی میگویند خروج نطفه که علامت شروع در استعداد فرزند در آن
باشد داخل زادن است و بعضی مخالفان زادن بی خون را نیز موجب غسل میشمرند پنجم و ششم و غسل ادمی
در وقت ولادت او و غسل او در وقت وفات او ثابت و لازم است بر دیگران مخفی نماند که در بعضی
نسخ واجب اینجا مکرر است و ترک آن بعلت اشعار بکمال مناسبت چنانچه گویا که هر دو یک غسلست
هفتم و غسل زیارت ثابت و لازم است بیان این گذشت در شرح حدیث سابق هشتم و غسل اراده داخل
شدن کعبه ثابت لازم است نهم و غسل طلب باران در وقت حاجت شدیده بآن ثابت لازم است اصل
وَغُسْلُ اَوَّلِ لَيْلَةٍ ثَلٰثَةٍ وَعِشْرِينَ سُنَّةٌ لَا تَتْرُكْهَا فَاِنَّهُ يُرْجىٰ فِي اِحْدٰيهِنَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَغُسْلُ
يَوْمِ الْفِطْرِ وَغُسْلُ يَوْمِ الْاَضْحىٰ سُنَّةٌ لَا اُحِبُّ تَرْكَهَا وَغُسْلُ الْاِسْتِخَارَةِ يُسْتَحَبُّ الْعَمَلُ فِي غُسْلِ
الثَّلَاثِ اللَّيَالِي مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ وَاِحْدىٰ وَعِشْرِينَ وَثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ شرح
میتوانند بود که در اینجا از کاتبان کافی اسقاطی شده باشد و عبارت یستحب پیش از او غسل چنین باید
و غسل لیلة تسع عشرة زیرا که ضمیر لا تترکها راجع بسنة است پس ضمیر جمع مؤنث که در تعلیل مذکور است
میباید که راجع بجزئی باشد که سنة خبر آنهاست و آنها دو جزء است و اگر اول لیلة نیز داخل مرجع ضمیر
شود نظام کلام خلل بهم میرساند و ظاهر تتمه حدیث که العمل فی غسل تا آخر ابا ازین دارد والله اعلم
و ما در شرح بنا بر آنچه میباید میگذاریم و میگوییم در اینجا امام علیه السلام هفت قسم دیگر غسل را مذکور ساخت
که بمرتبه اعلی از سه مرتبه که مذکور شد در شرح صدر این حدیث نرسیده و اول و آخر آنها در مرتبه ادنی

من شهر رمضان یستحب وغسل لیلة احدی وعشرین وغسل لیلة

واوسط

واوسط او سطاست ذکر فانه یرجی فی احدیهن لیلة القدر مبنی بر جمل بخصوص لیلة القدر نیست زیرا
که محالست که امام زمان که نزول ملائکه و روح در ان شب بر او باشد برای تحدیث آن شب را نداند و تحدیث
در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب چهل یکم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و در کتاب فضل القرآن در حدیث
ششم باب النوادر که لیلة القدر شب بیست و سوم است مخفی نماند که انزالیة الجهنی بعینا مثله چنانچه می آید در کتاب الصیام در
باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است باعتبار اکثر رسول علیه السلام برای مردی از قبیله جهینه فضل آن شب را گفته و در مثل
مشهور شده که عند جهینة الخبر الیقین پس مقصود ازین عبارت اینست که این سه شب با یکدیگر مربوطند و عبادت دو شب
تمهید مقدمه ثالث است چنانچه الرکعی در یکی از ان دو شب عبادت مقبول شد البته توفیق ادراک فضیلت شب قدر میشود
پس گویا که هر یکی از ان دو نیز شب قدرست غسل الاستخاره مبتداست یستحب خبر مبتداست الفاظ العمل برای عهد خارجیست
و اشارت بعمل صالح است و تفسیر عمل صالح بتصدیق امام مفترض الطاعة از اهل البیت علیهم السلام گذشت در کتاب الحجة در
حدیث دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است العمل منصوب باغراء است بتقدیر
ادرک العمل فی غسل ظرف لغو متعلق بالعمل است و میتواند بود که العمل مبتدا باشد و فی غسل خبر مبتدا باشد و بر تقدیر
این جمله برای تاکید در غسل دوم و سوم و چهارم ازین هفت غسل است تا معلوم شود که مرتبه اوسط صاحب عمل
یعنی هفت غسل از مرتبه اعلی است اول و غسل شب اول ماه رمضان مستحب است دوم و سوم و چهارم و غسل
نوزدهم و غسل شب بیست و یکم و غسل شب بیست و سوم طریقت رسول علیه السلام و اوصیای او و شیعه ایشانست ترک نکن
آن سنت را زیرا که امید داشته میشود در یکی از ان سه شب که شب قدر باشد پنجم و ششم و غسل عید ماه رمضان و غسل
روز عید قربان نیز سنت است دوست نمیدارم ترک انرا هفتم و غسل استخاره مستحب است در باب عمل صالح زاده غسل
آن سه شب که مذکور شد از ماه رمضان که شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم باشد اشارت است بانکه غسل
این سه شب علامت تصدیق بیقای شب قدر بعد از رسول علیه السلام و نزول ملائکه و روح در ان شب بر امام معصوم مفترض
الطاعة از اهل بیت رسول علیه السلام است باب بیست و هفتم اصل باب ما یجزئ الغسل منه اذا اجتمع شرح الفاظ الغسل
منه علی کاتبان ... یعنی این باب بیان جزئیت از جمله غسلها که کافیست از ان چون متعدد شود در این
باب در حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ اِذَا اغْتَسَلْتَ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اَجْزَاكَ غُسْلُكَ ذٰلِكَ لِلْجَنَابَةِ
وَالْجُمُعَةِ وَعَرَفَةَ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ وَالذَّبْحِ وَالزِّيَارَةِ وَاِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْكَ حُقُوقٌ اَجْزَاكَ عَنْهَا غُسْلٌ
وَاحِدٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَكَذٰلِكَ الْمَرْاَةُ يُجْزِيهَا غُسْلٌ وَاحِدٌ لِجَنَابَتِهَا وَاِحْرَامِهَا وَجُمُعَتِهَا وَغُسْلِهَا مِنْ حَيْضِهَا
وَعِيدِهَا شرح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است امام گفت چون
غسل کردی بعد از طلوع صبح صادق کافیست ترا آن غسل برای جنابت و جمعه اگر موافق جمعه افتد و عرفه نیز

والحامه والحمد

اکرنهم ذی الحجه باشد و اکر دهم ذی الحجه باشد کافیست برای شکافتن سینه شتر برای قربان کردن و تراشیدن سر
و بریدن حلق کاو و کوسفند و طواف زیارت و چون جمع شود بر تو چند غسل که هر کدام حق باشد یعنی
کربکار امدنی باشد باید کرد اکر تنها باشد کافیست از جمیع آنها یک غسل زراره کفت که بعد ازان امام کفت که و همچنانست
زن کافیست او را یک غسل برای جنابت او و احرام او و جمعه او و غسل او از حیض او و عید او بدانکه ظاهر
این حدیث اینست که اگر کسی جنب باشد و نداند که جنب است و غسل جمعه کند مثلا و آخر داند که جنب بوده حاجت
دیگر ندارد با وجود آنکه در نیت او نبوده و در بعض روایات اینست که اگر خواب واسطه شود میان غسل و فعلی
مثل نحر و حلق و ذبح و زیارت اعاده غسل میباید کرد دوم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ اِذَا اغْتَسَلَ
الْجُنُبُ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ اَجْزَاَ عَنْهُ ذٰلِكَ الْغُسْلُ مِنْ كُلِّ غُسْلٍ يَلْزَمُهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ شرح روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه او کفت چون غسل کرد جنب بعد از طلوع صبح صادق کافی باشد از وان
غسل از هر غسلی که لازم است او را دران روز بیان این مثل سابق است باب بیست و هفتم اصل باب وجوب الغسل یوم
الجمعة شرح واجب عبارت است از قدر مشترک میان سنت موکد و آنچه ترک آن بعنوان اصرار کناه کبیره باشد چنانچه بیان
در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم یعنی این باب بیان ثابت لازم بودن غسل در روز جمعه است در این باب هفت حدیث
اول اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ ذَكَرٍ وَاُنْثَى عَبْدٍ
اَوْ حُرٍّ شرح عبد مجرور و بدل تفصیل کل است یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام کفت پرسیدم او را از غسل در روز
جمعه که چه حال دارد کفت ثابت لازم است بر هر مرد و زن خواه بنده باشد و خواه آزاد و مراد وقتی است که میسر باشد
چنانچه ظاهر میشود از احادیث اینده دوم اصل سَاَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ غُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ وَاجِبٌ
عَلَى كُلِّ ذَكَرٍ وَاُنْثَى عَبْدٍ اَوْ حُرٍّ شرح این موافق سابق است سوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغُسْلُ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي الْحَضَرِ وَعَلَى الرِّجَالِ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ فِي السَّفَرِ شرح روایت از
امام جعفر صادق ع کفت غسل روز جمعه ثابت لازم است بر مردان و زنان در مجاورت و بر مردان در مسافرت
و ثابت لازم نیست بر زنان در مسافرت چهارم اصل وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى اَنَّهُ رُخِّصَ لِلنِّسَاءِ فِي
السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْمَاءِ شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که رخصت داده شده برای زنان در سفر برای
کمی آب مراد اینست که رخصتی که در روایت سابق است باعتبار غالب است پس اگر آب بسیار باشد برای
ایشان نیز در سفر غسل بر ایشان نیز ثابت لازم است در سفر پنجم اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الْاَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَيْفَ صَارَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبًا فَقَالَ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَتَمَّ صَلٰوةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلٰوةِ
النَّافِلَةِ وَاَتَمَّ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَاَتَمَّ وُضُوءَ الْفَرِيضَةِ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَا كَانَ

فِي ذٰلِكَ مِنْ سَهْوٍ اَوْ تَقْصِيرٍ اَوْ نِسْيَانٍ شرح اضافه صلوة بالفریضه و نظایر آن از قبیل اضافه
نوع بجنس است زیرا که فریضه اعم از صلوة و غیر صلوة است و مراد بفریضه عبادتیست که از نص قران و حدیث
باصطلاح فقها و اصولیین برای ان ثابت شده و مراد بنافله عبادتیست که وجوب مصطلح ایشان ندارد
اتمام فریضه بنافله مقدم بر فریضه میباشد چنانچه در نافله صبح و نافله ظهر و نافله عصر است و بموخر از فریضه میباشد
چنانچه در نافله شام و عشا است و ظاهر حدیث ششم این باب اینست که اتمام وضو بغسل جمعه از قبیل اول باشد
ما در ما کان شرطیه و غیر زمانیه است و من تبعیض و فاعل کان است و میتواند بود که ما موصوله و منصوب
باشد محلا تا بدل بعض بر یکی از صلوة الفریضه و صوم الفریضه و وضوء الفریضه باشد و من بیانیه باشد السهو تبدیل
چیزی بچیزی دیگر بندانسته التقصیر کوتاهی در ادای چیزی بر وجه کامل مثل ترک توجه تام بدرکاه الهی در اثنای
عبارت یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که چگونه گردید غسل روز جمعه با وجود آنکه داخل نافله است ثابت
لازم مانند آنکه فرض باشد پس امام کفت بدرستی که الله تبارک و تعالی کامل کرد نماز را از جمله فریضه بنماز از جمله نافله و
کامل کرد روزه را از جمله فریضه بروزه از جمله نافله و کامل کرد وضو را از جمله فریضه بغسل روز جمعه اگر شده باشد
دران نماز فریضه و روزه فریضه و وضوی فریضه بعض سهو یا تقصیر یا فراموشی مراد اینست که وجوب غسل جمعه از
قبیل وجوب نوافل یومیه است در اینکه چون برای تلافی فریضه است تاکید تمام دران هست و ترک آن موجب استحقاق
سرزنش است چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده و لهذا اگر فوت شود قضا دارد مانند نوافل یومیه ششم اصل
كَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا اَرَادَ اَنْ يُوَبِّخَ الرَّجُلَ يَقُولُ وَاللهِ لَاَنْتَ اَعْجَزُ مِنَ التَّارِكِ الْغُسْلَ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاِنَّهُ لَا يَزَالُ فِي طُهْرٍ اِلَى الْجُمُعَةِ الْاُخْرَى شرح واو در وانه حالیه است اعجز بکسر همزه است و ضمیر راجع
بغسل یوم الجمعه است و [illegible] که در کسب طهر است برای فاعلش یا مجازست
و باعتبار فاعل آنست یعنی عادت امیر المومنین علیه السلام این بود که چون میخواست که سرزنش کند مردی را میکفت بخدا
قسم که هر آینه تو ضعیف عقل تری از ترک کننده غسل در روز جمعه و حال آنکه آن غسل در کار پاکیزکیست برای صاحبش
تا جمعه دیگر هفتم اصل عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ اَبِيهِ وَاُمِّهِ اُمِّ اَحْمَدَ بِنْتِ مُوسَى قَالَا كُنَّا مَعَ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَادِيَةِ
وَنَحْنُ نُرِيدُ بَغْدَادَ فَقَالَ لَنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ اِغْتَسِلَا الْيَوْمَ لِغَدٍ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاِنَّ الْمَاءَ بِهَا غَدًا قَلِيلٌ فَاغْتَسَلْنَا
يَوْمَ الْخَمِيسِ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ شرح روایتست از حسین بن موسی از مادرش و از مادر احمد بن موسی که کنیز امام موسی
کاظم علیه السلام بوده ان دو زن کفتند بودیم با امام موسی کاظم علیه السلام در صحرای بی آبادانی بر حالی که اراده بغداد
داشتیم پس کفت ما را در روز پنجشنبه که غسل کنید امروز برای فردا که روز جمعه است چه بدرستی که اب در بلاد ما
فردا کم است پس غسل کردیم روز پنجشنبه برای روز جمعه مخفی نماند که حقیقت قیاس مردان بر زنان و قیاس کمال اسباب

نقصان

دیگر غسل برکسی آب جنابت کری آید در حدیث دهم باب سی و هشتم والله اعلم هشتم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال لا بدّ من غسل یوم الجمعة فی السفر و الحضر فمن نسی فلیعد من الغد شرح نسی
بصیغهٔ ماضی معلوم معتل اللام باب علم است و بصیغهٔ مجهول مهموز اللام باب منع میتواند بود چنانچه میگویند نسئت
المرأة اذا تأخر حیضها یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت ناچار است از غسل روز جمعه در سفر
و حضر پس هرکه فراموش کرد یا پس هرکه پس افتاد غسل او به سببی از اسباب که باشد پس باید که قضا کند
در فردا بیان این آنکه غسل جمعه حکم نوافل یومیه دارد در قضا گذشت در حدیث پنجم وجمعی ازان حدیث حکم
میکنند بانکه قضاء غسل جمعه بعد از شنبه خوب نیست والله اعلم نهم اصل و رُوی فیه رخصة للعلیل
شرح و روایت کرده شده است در قضای روز شنبه رخصتی برای بیمار یا یعنی که بر بیمار قضای غسل
جمعه ثابت لازم نیست و بر دیگران ثابت لازم است باب بیست و نهم اصل باب صفة الغسل و الوضوء
قبله و بعده و الرجل یغتسل فی مکان غیر طیّب و ما یقال عند الغسل و تحویل الخاتم عند الغسل شرح
این باب بیان کیفیت غسل و بیان وضو پیش از غسل و وضوی بعد از غسل و بیان مردی که غسل میکند در
مکانی که نجس است و بیان آنچه گفته میشود از دعا نزد غسل و بیان استحباب گردانیدن انگشتر از دستی بدستی
دیگر نزد غسل است درین باب هفده حدیثست اول اصل عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن
غسل الجنابة فقال تبدأ بکفّیک فتغسلهما ثم تغسل فرجک ثم تصبّ علی رأسک ثلثا
ثم تصبّ علی سائر جسدک مرّتین فما جری علیه الماء فقد طهر شرح کف عبارت از دست
است تا جائی که از آستین بیرون میباشد و ساعد جزو آن نیست چنانکه می آید در کتاب الجنائز در حدیث
پنجم باب هجدهم که باب غسل المیت است که ثم اغسل یدیه ثلاث مرات کما یغسل الانسان من الجنابة
الی نصف الذراع راس اینجا عبارت از مجموعیست که گردن جزو آنست ثلثا یعنی ثلث غرفات یا ثلث
اکفاست چنانچه صریح میشود در حدیث سوم این باب اشارتست بانکه شستن سر و گردن بکمتر از
مقدار سه مشت آب در غیر موضع ضرورت خوب نیست در غسل جنابت چنانچه می آید در حدیث سیزده
وجمعی ازین حدیث گفته اند که مجموع سر و گردن را سه بار باید شست مرتین عبارت از جدا کردن جانب
راست از جانب چپ و رعایت ترتیبات وجمعی گفته اند که این حدیث و حدیث سوم دلالت میکنند بر آنکه
هریک از جانب راست و جانب چپ را دو بار باید شست و ظاهر فما جری تا آخر ابا از نفی دارد والله اعلم
یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از کیفیت
غسل جنابت پس گفت ابتدا میکنی بدو دست خود پس میشوئی آنها را بعد ازان آب میریزی بر باقی

عن محمد بن مسلم

یعنی فرج خود را از منی بعد ازان میریزی بر سر و گردن خود سه مشت آب بعد ازان هم

خود

خود دو بار اول جانب راست از بالا تا پایین دوم جانب چپ از بالا تا پایین پس هر جا از بدن
که جاری شد دران آب پس بتحقیق پاک شد اشارتست بدو چیز اول آنکه آب غسل میباید که بجمیع بدن بترتیبی که مذکور شد
رسد و الا بعض بدن خبیث و ناپاکیزه است و آن باعث بطلان نماز است دوم آنکه تکرار شستن یک موضع در کار نیست
دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال یفیض الجنب علی رأسه الماء ثلثا لا یجزیه اقل من ذلک شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میریزد جنب بر سر و گردن خود آب را سه مشت کافی نیست او را کمتر از مقدار سه مشت
مراد اینست که مجموع سر و گردن بکمتر از سه مشت شسته نمیشود در غیر وقت ضرورت تنگی آب و سایر جسد قیاس بر آنست
و قیاس غیر جنب بر جنب جنابت که می آید در حدیث دهم باب سی و هشتم سوم اصل عن زرارة قال قلت کیف
یغتسل الجنب فقال ان لم یکن اصاب کفّه شیء غمسها فی الماء ثم بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم
صبّ علی رأسه ثلث اکفّ ثم صبّ علی منکبه الایمن و علی منکبه الایسر مرّتین فما جری علیه الماء
فقد اجزأه شرح منکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و با یکنقطه است در بعض نسخ بعد از الایمن مرتین هست
و تحقیقش و بیان مرتین و ما بعد آن همانست که گذشت در شرح حدیث اول مفاد این کلام وجوب تقدیم ایمن بر ایسر است
نظیر آنچه در آیت وضو بیان شد در شرح حدیث پنجم باب بیست و دوم ضمیر مستتر در اجزاء راجع بجنب و جری است و ضمیر
منصوب راجع بماء است یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که
امام را گفتم چگونه غسل میکند جنب پس گفت اگر نرسیده باشد دست او را نجاستی فرو میبرد آنرا در آب مراد آب قلیل است
بعد ازان ابتدا میکند بفرج خود پس میشوید از آن بسه مشت آب بعد ازان میریزد بر سر خود سه مشت آب تا سر و گردن
بآن شسته شود بعد ازان آب میریزد بر دوش راست خود و بر دوش چپ خود دو بار باین معنی که رعایت
ترتیب میکند اول جانب راست را میشوید و بعد از اتمام جانب چپ را میشوید پس هر موضعی که جاری شد بران آب
خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ پس بتحقیق آن جاری شدن کافیست آن موضع را و احتیاج بتکرار
آب برای آن موضع نیست چهارم اصل عن علی بن الحکم عن بعض اصحابنا قال قال تقول فی غسل الجمعة
اللهم طهّر قلبی من کل آفة تمحق بها دینی و تبطل عملی و تقول فی غسل الجنابة اللهم طهّر قلبی و زکّ
عملی و تقبّل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی شرح علی بن الحکم از اصحاب امام محمد تقی علیه السلم است یا از اصحاب
امام رضا علیه السلم نیز و او شاگرد ابن ابی عمیر است و ملاقات با بسیاری از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم نیز نموده شاید
که ضمیر قال در اول راجع ببعض اصحابنا باشد و در دوم راجع بامام جعفر صادق علیه السلم باشد اختلاف میان دعای
غسل جمعه و غسل جنابت مشعر باینست که در زمان مظلومی ائمه علیهم السلام حق حضر عظیم است در روز جمعه برای منسوبان با
زیرا که گاهی رؤسای ضلالت نماز جمعه دو رکعتی در حضر میکنند و جمعی بضرورت تقیه ترک نماز ظهر کرده اقتدا

بایشان میکنند و بطلان عمل ایشان لازم می آید تحقق بصیغهٔ مخاطب با منع است تبطل بصیغهٔ مخاطب
افعالست یعنی روایتست از علی بن الحکم از بعض یاران ما که گفت که امام علیه السلام گفت میگویی در غسل جمعه که خدایا
پاکیزه کن دل مرا از هر آفتی که محو میکنی بآن آفت دین مرا و باطل میکنی عمل مرا و میگویی در غسل جنابت که خدایا
پاکیزه کن دل مرا و خالص کن عمل مرا و قبول کن سعی مرا در دین و بگردان آنچه را که نزد تست از ثواب آخرت بهتر از آنکه
باین معنی که چنین کن که رغبت من در ثواب آخرت بیشتر از رغبت من در منافع دنیا باشد یا یعنی که آنقدر از دنیا مده
که باعث غفلت از ثواب آخرت و عدم ادراک آن شود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا ارتمس
الجنب فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلک من غسله شرح این بیان شد در حدیث ششم باب چهاردهم
اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال سألته عن المرأة علیها السوار و
الدملج فی بعض ذراعها لا تدری یجری الماء تحته ام لا کیف تصنع اذا توضأت او اغتسلت قال
تحرکه حتی یدخل الماء تحته او تنزعه شرح السوار بکسر سین و ضم سین بی نقطه و تخفیف واو و الف و راء
بی نقطه دست برنجن الدملج بضم دال بی نقطه و سکون میم و ضم و فتح لام و جیم زیوری که زنان عرب بر بازوی
خود میکنند فی بعض ذراعها حال دملج است و ذکر این برای اینست که جای مقرر دملج ذراع نیست اما گاهی در آن
می باشد بسبب پایین آمدن و مانند آن یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام گفت پرسیدم
او را از زنی که بر اوست دست برنجن و زیور بازو بر حالی که در بعض ذراع اوست نمیداند که آیا جاری میشود آب در
زیر آن یا نه چگونه میکند اگر وضو سازد یا غسل کند گفت حرکت میدهد آنرا تا داخل شود آب در زیر آن اگر تنگ
باشد یا بیرون میکند آنرا اصل وعن الخاتم الضیق لا یدری هل یجری الماء تحته اذا توضأ ام لا کیف
یصنع قال ان علم ان الماء لا یدخله فلیخرجه اذا توضأ شرح و پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتر
تنگ که صاحبش هر چند حرکت میدهد آنرا نمیداند که آیا جاری میشود آب در زیر آن چون وضو سازد یا نه چگونه
میکند صاحبش امام گفت که اگر داند که آب داخل زیر آن نمیشود پس باید که بیرون کند آنرا چون وضو سازد
بدانکه ان علم بمعنی ان ضاق بحیث لا یدری است و از قبیل استعاره است زیرا که این صورت مانند آنست
که معلوم باشد عدم وصول آب و اگر چنین توجیه نشود جواب مطابق سوال نخواهد بود مگر آنکه گوییم مفهوم علم
اینست که در صورت شک وضو درست باشد بی اخراج و این محالست والله اعلم هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی رجل اصابته جنابة فقام فی المطر حتی سال علی جسده ایجزیه ذلک عن الغسل قال
نعم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که برخورد او را جنابتی پس ایستاد در باران تا آنکه روان
شد باران بر بدن او آیا کافیست او را از غسل جنابت گفت آری بدانکه ظاهر اینست که این غسل ترتیبی باشد

باین روش

باین روش که مثلا اول سر و گردن را برهنه کند تا شسته شود و بعد از آن جانب راست را برهنه کند تا شسته شود
و بعد از آن جانب چپ را برهنه کند تا شسته شود و دغدغهٔ سائل این بوده که مبادا آنقدر جریان آب باران
کافی نباشد در غسل یا آنکه مبادا که آمدن باران و شستن او از قبیل ریختن دیگری آب را بر بدن او باشد
وجمعی این حدیث را حمل بر غسل ارتماسی میکنند و کثرت باران باین حد مستبعد است مگر آنکه مراد این
باشد که در این صورت وجوب رعایت ترتیب ساقط است مانند غسل ارتماسی والله اعلم هشتم اصل
ان علیا علیه السلام لم یر بأسا ان یغسل الجنب رأسه غدوة ویغسل سائر جسده عند
الصلوة شرح غدوه بضم غین با نقطه و سکون دال بی نقطه است یعنی بدرستی که علی علیه السلام ندید پروایی از آنکه
شوید جنب سر خود را اول روز و شوید بقیهٔ بدن خود را نزد نماز ظهر بدانکه از ظاهر این دو چیز مستنبط شده اول آنکه
موالات شرط نیست در غسل جنابت دوم آنکه غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه واجب لغیره است و الا تاخیر
بعض اجزای آن تا وقت نماز خواه وقت نماز زود باشد و خواه دیر جایز نمیبود زیرا که تاخیر جزء لازم دارد
تاخیر کل را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اغتسل من جنابة فلم یغسل رأسه ثم بدا له ان یغسل
رأسه لم یجد بدا من اعادة الغسل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که غسل کرد از جنابت
پس نشست سر خود را در اول مرتبه بفراموشی یا دانسته بعد از آن بخاطرش رسید که سر خود را شوید نیافت چاره از
اعادهٔ غسل [illegible] بدانکه ظاهر این حدیث مستنبط شده که وجوب در غسل
جنابت تقدیم شستن سر بر شستن باقی بدن دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغتسل من
الجنابة ایغسل رجلیه بعد الغسل فقال ان کان یغتسل فی مکان یسیل الماء علی رجلیه فلا علیه ان لا
یغسلهما وان کان یغتسل فی مکان یستنقع رجلاه فی الماء فلیغسلهما شرح بعد الغسل بفتح غین با نقطه است
[illegible] یستنقع بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب استفعال است الاستنقاع
فرو رفتن در آب [illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که غسل میکند از جنابت آیا میشوید
خود را بعد از شستن پاهای خود را بترتیب پس امام گفت اگر غسل میکرده باشد در مکانی که روان میشود آب بالای پاها
بر پاهای او بترتیب [illegible]
[illegible] پس پروایی نیست بر او از آنکه نشوید علیحده پاهای خود را و اگر غسل میکرده باشد
در مکانی که فرو میرود پاهای او در آب پس باید که شوید پاها را بترتیب مذکور یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَغْتَسِلُ فِي الْكَنِيفِ الَّذِي يُبَالُ فِيهِ وَعَلَيَّ نَعْلٌ سِنْدِيَّةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْمَاءُ الَّذِي يَسِيلُ مِنْ جَسَدِكَ يُصِيبُ أَسْفَلَ قَدَمَيْكَ فَلَا تَغْسِلْ قَدَمَيْكَ شرح سند بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه از مواضع هندست و نعل آنجا از چوب می باشد و هر کدام دو پایه دارد تا از زمین بلند باشد و آبی که در زمین باشد ملاقات با پا نکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که قربانت شوم غسل میکنم در بیت الخلائی که بول کرده میشود در ان و بر منست نعل سندی تا ان بول ملاقات با پای من نکند آیا پاهای خود را علیحده باید شست بعد از شستن بالا یا نه پس امام گفت اگر آبی که روان میشود از بدن تو بر میخورد پایین بر قدمهای ترا بجنبانیدن قدمها بترتیب تا آب پایینی آنها رسد لیکن میشو قدمهای خود را علیحده یعنی احتیاج بشستن نیست دوازدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْوُضُوءُ بَعْدَ الْغُسْلِ بِدْعَةٌ شرح مراد بغسل غسل جنابت است یا مراد بوضو وضو بعد از غسل ترجیح تاخیر وضوئی که با غیر غسل جنابت میباشد بر تقدیم انست بقرینه انکه با غسل جنابت وضو نیست اصلا نه پیش از ان و نه بعد از ان و بیان میشود در شرح حدیث آینده پس این حدیث منافات ندارد با انکه اگر صاحب حدث اصغر پیش از غسل غیر جنابت وضو نکرده باشد بسبب فراموشی و مانند ان و بعد از ان اراده نماز فریضه کند مثلا بی تجدد حدثی دیگر فرض باشد بر او وضو و این نیز ظاهر میشود در شرح حدیث آینده یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت که وضو بعد از غسل جنابت بدعت و نامشروعست

سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ غُسْلٍ قَبْلَهُ وُضُوءٌ إِلَّا غُسْلَ الْجَنَابَةِ وَرُوِيَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْغُسْلِ فِيهِ وُضُوءٌ إِلَّا غُسْلَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ قَبْلَهُ وُضُوءًا وَرُوِيَ أَيُّ وُضُوءٍ أَطْهَرُ مِنَ الْغُسْلِ شرح مراد بوضو پیش از غسل وضوئیست که برای رفع حدث اصغرست یا مراد اعم از انست بنابر اینکه وضو پیش از تغسیل و جمع این حدیث با حدیث سابق دلالت میکند بر انکه با غسل جنابت وضو بدعت است خواه سابق بر ان و خواه بعد از ان اگر گوئی که این منافات دارد با آیت سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا زیرا که کسی که جمع میان حدث اصغر و جنابت کرده باشد نیز در تحت شرطیه اولی داخل است و شرطیه ثانیه تخصیص شرطیه اولی نمیکند گوئیم که قیام در اذا قمتم کنایت از فراغ از حدث اصغرست چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سوم است و الی در الی الصلوة بمعنی مع است و مستعمل شده در معنی قرب مثل فمن تمتع بالعمرة الی الحج و مثل تَسْبِيكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ لیس الی الصلوة بمعنی غیر جنب است و ظرف حال فعل

تمتم

تمتم او قیدیست که غرض مقصود از کلام است چنانچه از شیخ عبد القاهر جرجانی نقل کرده تفتازانی در مطول در مبحث عدل بر مسند الیه گفته که ذکر الشیخ فی دلائل الاعجاز ان النفی اذا دخل علی کلام فیه تقیید بوجه ما یتوجه الی ذلک التقیید وکذا الاثبات وجه الامر انه ما من کلام فیه امر زاید علی مجرد اثبات الشیء للشیء او نفیه عنه الا وهو الغرض الخاص والمقصود من الکلام وهذا اقرب الاسبیل الی الشک فیه انتهی کلامه وان کنتم جنبا معطوفست بر شرطیه اولی باعتبار غرض مقصود از ان پس مثل اینست که گفته باشد که وان قمتم جنبا مثل اذا صلیت فی جماعة فلک ست وعشرون صلوة وان کنت منفردا فلک صلوة واحدة و از این ظاهر میشود که کسی که صاحب حدث اصغر و جنابت باشد در تحت شرطیه اولی داخل نیست اصلا پس بر او وضو نیست اصلا زیرا که جنب یعنی بیگانه است مثل آیت سوره نساء والجار ذی القربی والجار الجنب و مراد اینجا بیگانه نماز است بسبب حدث اکبر و ذکر الی الصلوة در شرطیه اولی برای احتراز از اذانست پس در تحت شرطیه اولی داخل نیست مگر کسی که غیر حدث اصغر حدثی نداشته باشد زیرا که صاحب حدث اصغر نزدیکست بنماز و رفع مانع او بسهولت میسرست و در شرطیه ثانیه داخل نیست مگر کسی که صاحب حدث اصغر و حدث اکبر باشد و حکم کسی که صاحب حدث اکبر باشد و بس ظاهر میشود از آیتی دیگر که در سوره نساء است که ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا اگر گوئی که حایض و نفسا و صاحب استحاضه کثیره و متوسطه و کسی که مس میت بعد از برودت و پیش از غسل کرده باشد نیز بیگانه نمازند پس لازم می آید که با ان اغسال نیز وضو بدعت باشد و این منافات دارد با انکه در غیر غسل جنابت وضو هست گوئیم که منافات ندارد زیرا که مراد بغسل جنابت در این حدیث شامل غسل حیض و مانند آن نیز هست چنانچه جنب در آیت سوره مائده شامل حایض و مانند ان نیز هست اگرچه خطاب بامردانست و این منافات ندارد با انکه جنابت گاهی مستعمل شود در خصوص خروج منی و مانند آن و بر این قیاس است استعمال جنب در روی هر دو جا کلام امام است و نقل دو روایتست که در میان مخالفان است و در روایت دوم استدلال باستحسانست بر انکه با هیچ غسلی وضوئی باید نه پیش از ان و نه بعد از ان نظیر استدلال مخالفان بر انکه غسل رجلین بهترست از مسح آنها و بطلان این قسم استدلال ظاهرست و میتواند بود که روی در دوم کلام مصنف و نقل از ائمه هدی باشد برای بیان سر رجحان تقدیم وضو بر غسل غیر جنابت بر تاخیر آن باین روش که ترقی از اضعف با قوی لایق است و عکس لایق نیست یا برای بیان انکه کسی که بعد از وضو و نماز مثلا غسل مستحب خواهد که کند ضم وضو با ان غسل شرط صحت آن غسل نیست چنانچه ظاهر روایتست که شیخ طوسی در استبصار در باب سقوط فرض الوضوء عند الغسل من الجنابة ذکر کرده که عن ابی عبد الله ع فی الرجل یغتسل للجمعة او غیر ذلک یجزیه عن الوضوء فقال ابو عبد الله ع وای وضوء اطهر من الغسل و بنا بر این احادیث این باب بجده میشود و اطهر افعل التفضیل باب تفرد و حسن است یعنی پاکتر و حکم بطاهر بودن طهارت بیندعلی از مجازست برای مبالغه مثل جد جده یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت که هر غسلی پیش از ان وضوئی است

مگر غسلی که رافع حدث اکبرست و روایت کرده شده در میان مخالفان که شان اینست که نیست چیزی از غسل در آن
وضوئی مگر غسل روز جمعه چه بدرستی که پیش از آن وضوئی هست و ایضا روایت کرده شده در میان مخالفان که کرام
وضوء با کثرت از غسل **چهاردهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَاتَمِ إِذَا اغْتَسَلْتُ قَالَ حَوِّلْهُ مِنْ
مَكَانِهِ وَقَالَ فِي الْوُضُوءِ تُدِيرُهُ وَإِنْ نَسِيتَ حَتَّى تَقُومَ فِي الصَّلَاةِ فَلَا آمُرُكَ أَنْ تُعِيدَ الصَّلَاةَ **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق ع را از انگشتر چون غسل کنم گفت بگردان او را از جای خود با ... که در وقت شستن
جانب راست در دست چپ کن و در وقت شستن جانب چپ در دست راست کن و گفت در وضو دور میدهی
انگشتر را ... و احتیاج بتحویل از جایی بجایی نیست فرق اینست که چون عضوی که محل غسلست وسیعتر
از عضویست که محل وضوست پس غسل محل غفلت از تحریک انگشتر هست بخلاف وضو و اگر فراموش کنی تحویل یا
اداره را تا وقتی که ایستی بنماز پس امر نمیکنم ترا باینکه اعاده کنی نماز را از مفهوم این مستنبط شده که اگر پیش از
شروع در نماز باشد اعاده لازم است و اگر بعد از آن باشد بنا بر ظاهر میتوان گذاشت که بی تحلیل و تحویل آب بزیر
انگشتر رسیده خواهد بود **پانزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اغْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ
أَبْقَيْتَ لُمْعَةً فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصِبْهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَّ ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللُّمْعَةَ بِيَدِهِ **شرح**
اللمعه بضم لام و سکون میم و عین بی نقطه پاره ما استفهامیه است برای انکار و اگر نافیه باشد حذف فاعل کان لازم می
آید مگر اینکه ضمیر در آن مستتر باشد و راجع باشد بیاسی که در حکم مذکورست چون مرکوزست در خاطرها **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق ع گفت غسل کرد پدرم از جنابت پس گفته شد او را که تحقیق باقی گذاشتی پاره
را در پشت خود که در نیافته است او را آب پس پدرم گفت او را که چه باک میبود بر تو اگر ساکت میشدی بعد از آن
مسح کردن آن پاره را بدست خود مخفی نماند که استفهام انکاری دلالت بر این میکند که آن شخص غلط کرده بوده
و لمعه چون خشک شده بوده خیال کرده که شسته نشده و امام برای تسلی او دست مالیده و جمعی میگویند که امام دانسته
لمعه را ترک کرده بود تا او را ایذا گوید و حکم مسئله معلوم او شود و جمعی میگویند که این از قبیل سهو امام است که جائزست
بنا بر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول و ششم باب من تکلم فی الصلوة تا آخر که باب چهل و دوم است زیرا
که از اینها مفهوم میشود که بر ائمه سهو و نسیان در محل حکم شرعی جایزست و منافی عصمت نیست آنچه منافی عصمت است
غلط در نفس حکم شرعیست والله اعلم **شانزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَنْقُضُ الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا إِذَا
اغْتَسَلَتْ مِنَ الْجَنَابَةِ **شرح** النقض بفتح نون و سکون قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر از هم وا کردن موی بافته
و ریسمان تابیده و مانند اینها **یعنی** روایت از امام جعفر صادق ع گفت وا نمیکند زن موی خود را چون غسل کند
از جنابت باین معنی که لازم نیست وا کردن مو **بدانکه** جمعی میگویند که ظاهر این حدیث اینست که شستن مو واجب نیست

بلکه

بلکه واجب شستن نیز نیست و بس و این محل منع و خلاف ظاهر حدیث آینده است و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در کتاب
حبل المتین در شرح این حدیث باین مضمون گفته که استفاد بعضهم منه عدم وجوب ایصال الماء الی الشعر نفسه و فی دلالته
علی ذلک تامل اذ لا یلزم من عدم وجوب نقضه عدم وجوب غسله و اعلم ان القول بعدم الوجوب غسل مطلق الشعر هو المعروف
بین الاصحاب و ربما یستدل علی ذلک باصالة براءة الذمه من وجوب غسله و بخروجه عن مسمی الجسد و انت خبیر بان ظاهر
صحیحه حجر بن زائده عن ابی عبد الله علیه السلم من ترک شعرة من الجنابة متعمدا فهو فی النار یعطی خلاف ذلک و قد روی
الاصحاب مرسلا عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر و انقوا البشرة و شیخنا الشهید فی
الذکری حمل الحدیثین علی ما اذا توقف التخلیل علی ایصال الماء الی الشعر تارة و الی الندب اخری و هو کما تری و الحق انه
ان تحقق الاجماع علی عدم وجوب غسل الشعر فذاک و الا فاثبات هذا الحکم بمجرد ذلک لا یخلو عن اشکال والله اعلم
هفدهم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا تَصْنَعُ النِّسَاءُ فِي الشَّعْرِ وَالْقُرُونِ فَقَالَ لَمْ تَكُنْ هَذِهِ الْمِشْطَةُ
إِنَّمَا كُنَّ يَجْمَعْنَهُ ثُمَّ وَصَفَ أَرْبَعَةَ أَمْكِنَةٍ ثُمَّ قَالَ يُبَالِغْنَ فِي الْغَسْلِ **شرح** ما موصوله در عما تصنع عبارت از آنچه واجبست
بر زنان و مفاد در جواب آن یبالغن فی الغسل واقع شده و تصنع بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائب
معلوم باب منع است القرون بضم قاف و را بی نقطه جمع قرن بفتح قاف و سکون را یعنی دسته بافته از جمله موی سر استعاره
شده از قرن بمعنی شاخ و آن معطوف بر الشعراست المشطه بکسر میم و سکون شین با نقطه و طا بی نقطه نوعی از آرایش
سر زنان بعد از شانه کردن آن **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق ع را از آنچه واجبست بر زنان که بجا آورند در موی
بافته و در بافتها در اطراف سر پس گفت در زمان رسول علیه السلم نبود این قسم مشاطگی جز این نبود که جمع میکردند
زنان موی خود را برشته که گشودن آن آسان باشد یا بافتن در چند جا بعد از آن امام علیه السلم بیان کرد چهار
جا از سر را که زنان در زمان رسول علیه السلم در آنجاها جمع میکردند مو را برشته یا بافتن بعد از آن امام علیه السلم
در جواب سوال گفت مبالغه میکنند زنان در شستن موی بافته و بافتها **باب بیست و سیم اصل باب ما یوجب الغسل
علی الرجل والمرأة شرح** این باب بیان چیزیست که باعث وجوب غسل جنابت میشود بر مرد و زن و در این باب هشت
حدیث **اول اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ مَتَى يَجِبُ الْغُسْلُ عَلَى الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ فَقَالَ إِذَا أَدْخَلَهُ
فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالرَّجْمُ **شرح** روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم
امام را که چه وقت واجب میشود غسل جنابت بر مرد و زن پس امام گفت چون داخل کرد ذکر خود را در فرج زن پس
بتحقیق واجب شد غسل بر هر دو و جمیع مهر بر مرد و سنگسار کردن هر کدام از مرد و زن که زنا کرده باشد و محصن باشد
بدانکه چون ضمیر منصوب در ادخله مذکور نیست پس راجع بمذکورست در راجع بحشفه نیست و بنا بر این در نمی گنجد بیان اینست
که آنچه حرام خیال کرده اند که مناط وجوب غسل بر مرد و زن فرو بردن بتمامه یا اکثر مذکورست بر وجهی که اگر بکار اتی باشد

بآن زایل شود غلط است بلکه آن مناط مجموع غسل و صوم و حج است و اینجا مناط غسل تنها است غیبوبت حشفه است

دوم اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُجَامِعُ الْمَرْأَةَ قَرِيباً مِنَ الْفَرْجِ فَلَا يُنْزِلَانِ مَتَى يَجِبُ الْغُسْلُ فَقَالَ إِذَا الْتَقَى الْخِتَانَانِ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ فَقُلْتُ الْتِقَاءُ الْخِتَانَيْنِ هُوَ غَيْبُوبَةُ الْحَشَفَةِ قَالَ نَعَمْ شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در نزدیک فرج پس انزال منی نمیکنند اینکه لذت جماع را در یابند چه وقت واجب میشود غسل برایشان پس گفت چون ملاقات کرد ختنگاه مرد و ختنگاه زن پس بتحقیق واجب شد غسل بر هر یک از مرد و زن پس گفتم که ملاقات دو ختنگاه عبارت از غایب شدن سر ذکر است تا ختنگاه گفت آری اشارتست باینکه اگر ملاقات تنها بکند ختنتین پهلوی ذکر بر ظاهر فرج باشد باعث وجوب غسل نیست

سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ الْجَارِيَةَ الْبِكْرَ لَا يُفْضِي إِلَيْهَا وَلَا يُنْزِلُ عَلَيْهَا أَ عَلَيْهَا غُسْلٌ قَالَ إِذَا وَقَعَ الْخِتَانُ عَلَى الْخِتَانِ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ الْبِكْرُ وَغَيْرُ الْبِكْرِ شرح البکر مبتدا است و غیر البکر معطوف بر آنست و خبر مبتدا محذوفست بتقدیر سواء یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که در می یابد کنیز بکر را برحالی که داخل نمیکند ذکر را در فرج او بروشی که بکارت زایل شود و انزال منی بر آن کنیز نمیکند بلکه بعد از آن با زن خود آنچه باعث غسلست بجای آورد آیا بر آن کنیز غسل واجبست یا نه و اگر آن کنیز بکر نباشد بعد از آن در یافته باشد آن کنیز را و داخل نکرده باشد ذکر خود را در فرج او بروشی که اگر بکارت میبوده باشد زایل میشده باشد آیا بر آن کنیز غسل واجبست امام گفت چون فرود آمد ختنگاه مرد بر ختنگاه زن چنانچه بیان شد در حدیث دوم پس بتحقیق واجب شد غسل بر آن کنیز بکر و غیر بکر برابر هستند درین حکم

چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْمُفَخِّذِ عَلَيْهِ غُسْلٌ قَالَ نَعَمْ إِذَا أَنْزَلَ شرح مفخذ بضم میم و فتح فاء و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق م را از کسی که ذکر خود را بر ران زن میمالد آیا واجب میشود بر او غسل گفت آری بشرط اینکه انزال منی کند

پنجم اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَلْمِسُ فَرْجَ جَارِيَتِهِ حَتَّى تُنْزِلَ الْمَاءَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُبَاشِرَ يَعْبَثُ بِهَا بِيَدِهِ حَتَّى تُنْزِلَ قَالَ إِذَا أَنْزَلَتْ مِنْ شَهْوَةٍ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که دست میرساند فرج کنیز خود را تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند بی آنکه جماع کند آن مرد با آن کنیز بیان این آنکه بازی میکند با آن کنیز بدست خود تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند امام گفت اگر آن کنیز انزال آب کرد از روی شهوت و لذت چنانچه در جماع متعارف میباشد پس واجبست بر آن کنیز غسل و اگر از روی شهوت نیست پس آن آب منی نیست و غسل ندارد

ششم اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُجَامِعُ الْمَرْأَةَ فِيمَا دُونَ الْفَرْجِ وَتُنْزِلُ الْمَرْأَةُ عَلَيْهَا غُسْلٌ قَالَ نَعَمْ شرح دون بمعنی عند میباشد و بمعنی غیر میباشد و بنابر دوم مراد دبرست یعنی پرسیدم امام رضا م

را از مردی

الختان بکسر خاء با نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در اینجا ختنگاه مرد و زن یعنی م

وان کانت لیست ببکر ثم اصابها ولم یفض الیها اعلیها غسل م

را از مردی که جماع میکند با زن در آنچه نزدیک فرج است و زن انزال میکند آیا بر آن زن غسل واجبست گفت آری

هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْمَرْأَةِ تُعَانِقُ زَوْجَهَا مِنْ خَلْفِهِ فَتَتَحَرَّكُ عَلَى ظَهْرِهِ فَتَأْتِيهَا الشَّهْوَةُ فَتُنْزِلُ الْمَاءَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ قَالَ إِذَا جَاءَتْهَا الشَّهْوَةُ فَأَنْزَلَتِ الْمَاءَ وَجَبَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از زنی که ببغل میگیرد شوهر خود را از جانب پشت شوهر پس آن زن میجنبد بر پشت شوهر پس می آید آن زن را لذت و ذوق متعارف پس آن زن انزال آب میکند آیا بر آن زن واجبست غسل یا واجب نمیشود بر آن زن غسل امام گفت اگر آمد آن زن را لذت و ذوق متعارف در جماع پس نازل ساخت آبرا واجب شد بر آن زن غسل زیرا که آن آب منی است

هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا أَتَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي دُبُرِهَا فَلَمْ يُنْزِلْ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَنْزَلَ فَعَلَيْهِ الْغُسْلُ وَلَا غُسْلَ عَلَيْهَا شرح روایتست از امام جعفر صادق م گفت چون آمد مرد نزد زن در دبر آن زن پس آن مرد انزال منی نکرد پس نیست غسل بر آن مرد و زن و اگر آن مرد انزال منی کرد پس واجبست بر آن مرد غسل و نیست غسل بر آن زن بدانکه سید مرتضی رحمه الله تعالی و تابعان او امثال این حدیث را تاویل میکنند و حمل بر صورت عدم غیبوبت حشفه میکنند و نقل اجماع بسیط بر وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر زن میکنند و مع هذا وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر مذکر را اثبات میکنند باجماع مرکب و دعوی اینکه هر که در اول قائل است بوجوب غسل در دوم نیز قائلست و هر که در اول قائل نیست در دوم نیز قائل نیست و این اعترافست بوقوع خلاف در اول و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب عدة الاصول گفته که سید مرتضی را در اوایل اعتقاد این بوده که هرگاه قولی مشهور شود و مخالف آن ظاهر نشود و جمع علیه میشود و آخر از این اعتقاد برگشته تحقیق نماند که تا حال نتوانستیم مشخص کرد از تصانیف اهل علم که نزد جمعی که تجویز حکم از روی اجتهاد و بر روی ظن میکنند اجماع امت چگونه معلوم میشود بلکه چگونه مظنون میشود و حال آنکه جن نیز داخل امتند و از هر که پرسیدیم و مقرر اظهار دانش بود چون وا رسیدیم لا علاج گفتیم چنین است که میگوی

باب سیم یکم اصل باب احتلام الرجل و المرأة شرح این باب جنب شدن مرد و زن است در خواب و در این باب شش حدیث

اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي الْمَنَامِ حَتَّى يَجِدَ الشَّهْوَةَ فَهُوَ يَرَى أَنَّهُ قَدِ احْتَلَمَ فَإِذَا اسْتَيْقَظَ لَمْ يَرَ فِي ثَوْبِهِ الْمَاءَ وَلَا فِي جَسَدِهِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ الْغُسْلُ وَقَالَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ إِنَّمَا الْغُسْلُ مِنَ الْمَاءِ الْأَكْبَرِ فَإِذَا رَأَى فِي مَنَامِهِ وَلَمْ يَرَ الْمَاءَ الْأَكْبَرَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ غُسْلٌ شرح پرسیدم امام جعفر صادق م را از مردی که می بیند جماع را در خواب تا آنکه می یابد لذت جماع را گمان میکند که او بتحقیق جنب شده در خواب پس چون بیدار شد ندید در جامهٔ خود منی را و نه در بدن خود امام گفت نیست

او لا یجب علیها الغسل م

میکنند اجماع چه معنی دارد و نه همچی که تجویز حکم باجتهاد و بر روی ظن م

براو غسل وگفت امام که علی علیه السلام میگفت که جز این نیست که غسل جنابت در صورت خوابست از آب بزرگترست
مراد منی است که از مذی و ودی بزرگترست باعتبار اینکه آن مادهٔ فرزندست بخلاف آنها پس اگر دید در خواب
خود جماع را و ندید آب بزرگتر را پس واجب نیست براو غسلی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل احتلم فلما انتبه وجد بللا فقال لیس بشیء الا ان یکون مریضا فعلیه الغسل شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که در خواب دید که کاری کرد پس چون بیدار شد یافت
تری اگر بعد از بیدار شدن می آید و بیشتر اصلا نیامده بوده پس امام گفت نیست آن تری چیزی یا بن معنی که آن منی نیست
مگر اینکه آن مرد بیمار باشد پس درین صورت براوست غسل جنابت سوم اصل عن زرارة قال اذا کنت مریضا
فاصابتک شهوة فانه ربما کان هو الدافق لکنه یجیء مجیئا ضعیفا لیس له قوة لمکان مرضک
ساعة بعد ساعة قلیلا قلیلا فاغتسل منه شرح ضمیر راجع بمجی است ساعه ظرف مجی است یعنی روایتست از
زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که امام گفت چون باشی بیمار پس دریابد ترا لذت
جماع در بیداری یا در خواب پس بدرستی که آبی که می اید بسا که آن آب جهنده باشد لیکن آن می اید آمدنی ضعیف که
نیست آن آمدن را قوت برای بوجود بیماری تو در ساعتی بعد از ساعتی آهسته آهسته پس غسل کن از آن آب که چون
شهوت با آن هست آب منی است چهارم اصل عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یری
فی المنام و یجد الشهوة فیستیقظ و ینظر فلا یجد شیئا ثم یمکث بعد فیخرج قال ان کان مریضا فلیغتسل
وان لم یکن مریضا فلا شیء علیه قال فقلت له فما فرق ما بینهما فقال لان الرجل اذا کان صحیحا جاء الماء
بدفقة و قوة واذا کان مریضا لم یجیء الا بعد شرح فرق مرفوع و مضاف [illegible]
الیه فرق باشد مثل ولا [illegible] یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور که گفت که گفتم امام جعفر صادق عم را که مردی
جماع را می بیند در خواب و می یابد لذت جماع را پس بیدار میشود و نظر میکند در جامه و بدن خود پس نمی یابد چیزی از
اثر منی را بعد از آن درنگ میکند بعد از مدتی پس بیرون می آید آب امام گفت اگر باشد بیمار پس باید که غسل
کند برای وجدان شهوه و اگر نباشد بیمار پس هیچ چیز براو نیست ابن ابی یعفور گفت پس گفتم امام را که چیست
فرق میان بیمار و غیر بیمار یعنی که فرق برای چیست پس گفت برای اینکه مرد چون باشد صحیح می آید آب منی [illegible]
و قوت و چون باشد بیمار نمی آید مگر بعد از مدتی پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تری فی
المنام ما یری الرجل قال اذا انزلت فعلیها الغسل وان لم تنزل فلیس علیها الغسل شرح روایتست از امام
جعفر صادق عم راوی گفت پرسیدم او را از زنی که می بیند در خواب آنچه را که می بیند مرد یعنی که می بیند لذت جماع
را امام گفت چون انزال آب منی کرد پس واجبست براو غسل و اگر انزال نکرد پس نیست براو غسل ششم اصل سألت ابا عبد الله

عن المرأة

عن المرأة تری ان الرجل یجامعها فی المنام فی فرجها حتی تنزل قال تغتسل شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از زنی که مرد جماع میکند او را در خواب در فرج او تا آنکه انزال منی میکند بعد از یافتن لذت جماع گفت غسل
جنابت میکند هفتم اصل وفی روایة اخری قال علیها غسل ولکن لا تحدثوهن بهذا فیتخذنه علة شرح و در روایتی
دیگر از امام علیه السلام اینست که گفت واجبست بر آن زن غسل ولیکن چون این حالت در میان زنان نادرست خبر
مکنید ایشان را باین حکم پیش از آنکه بر سر ایشان آید و خود سوال کنند از حکم آن زیرا که آن خبر دادن شما برای خود
علت بی حیائی میسازند و این حالت مکرر میشود در ایشان هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
الرجل ینام ولم یر فی نومه انه احتلم فیجد فی ثوبه وعلی فخذه الماء هل علیه غسل قال نعم شرح پرسیدم
امام جعفر صادق عم را از مردی که میخوابد و ندید در خواب خود این را که او جنب در خواب شده باشد پس بعد از آن بیدار شد می یابد
در جامه خود و بر ران خود منی را آیا براو غسل هست گفت آری باب سی و دوم اصل باب الرجل والمرأة یغتسلان
من الجنابة ثم یخرج منهما الشیء بعد الغسل شرح این باب بیان حکم مرد و زن است که غسل میکنند از جنابت
بعد از آن بیرون می آید از ایشان چیزی بعد از غسل در این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن رجل اجنب فاغتسل قبل ان یبول فخرج منه شیء قال یعید الغسل قلت فالمرأة یخرج
منها بعد الغسل قال لا تعید قلت فما فرق فیما بینهما قال لانما یخرج من المرأة انما هو من ماء الرجل
شرح [illegible] یعنی روایتست از امام جعفر صادق عم
راوی گفت پرسیدم او را از مردی که جنب شد بانزال منی پس غسل کرد پیش از بول کردن پس بیرون آمد ازو چیزی امام گفت
اعاده میکند غسل را گفتم پس زنی که جنب شد بجماع و انزال منی بیرون می اید ازو چیزی بعد از غسل جنابت امام گفت اعاده نمیکند
غسل را گفتم چیست فرق میان مرد و زن یعنی که این فرق برای چیست گفت برای اینکه آنچه بیرون می آید از زن چیزی نیست
که آن از آب مردست غالبا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلک
بللا وقد کان بال قبل ان یغتسل قال ان کان بال قبل الغسل فلا یعید الغسل شرح روایتست از امام جعفر صادق
راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که غسل میکند بعد از آن می یابد تری اگر بیرون می آید ازو و بعد از غسل و تحقیق بول
کرده بود پیش از اینکه غسل کند امام گفت اگر بول کرده بوده پیش از غسل پس اعاده نمیکند غسل را سوم اصل سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن المرأة تغتسل من الجنابة ثم تری نطفة الرجل بعد ذلک هل علیها غسل قال لا شرح پرسیدم
امام جعفر صادق عم را از زنی که غسل میکند از جنابت بعد از آن می بیند آب منی مرد را که از آن زن بیرون می آید بعد
از غسل آیا بر آن زن واجبست غسل جنابت گفت نه چهارم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل یجنب ثم
یغتسل قبل ان یبول فیجد بللا بعد ما یغتسل قال یعید الغسل وان کان بال قبل ان یغتسل فلا یعید غسله

وَلَكِنْ يَتَوَضَّأُ وَيَسْتَنْجِي شرح روایت از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جنب میشود
بانزال منی بعد از آن غسل میکند پیش از آنکه بول کند پس می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از آنکه غسل
میکند امام گفت اعاده میکند غسل را و اگر بول کرده باشد پیش از آنکه غسل کند اعاده نمیکند غسل خود را
ولیکن وضو میسازد و استنجا میکند مخفی نماند که مراد صورتیست که استبرا نکرده باشد و بنا بر این اگر بران یا
جامه مثلا رسیده باشد ازاله میشوید باب سی و سوم اصل باب الجنب يأكل ويشرب ويقرأ ويدخل المسجد و
يختضب ويدهن ويطلي ويحتجم شرح واو ور جا بمعنی او است يدّهن بتشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع
باب افتعال است يطّلي بتشديد طا و مفتوحه نیز از باب افتعال است یعنی این باب بیان حکم جنب است که چیزی خورد
یا آشامد یا قراءت قرآن کند یا داخل مسجد شود یا محاسن خود رنگ کند یا روغن بر خود مالد یا نوره بر خود مالد
یا حجامت کند در این باب سیزده حدیث اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ الْجُنُبُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْكُلَ
وَيَشْرَبَ غَسَلَ يَدَهُ وَتَمَضْمَضَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَأَكَلَ وَشَرِبَ شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب
چون اراده خوردن و آشامیدن کند میشوید دست خود را و در دهن خود آب میگرداند و میشوید روی خود را و میخورد
و می آشامد دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْجُنُبِ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيَقْرَأُ قَالَ نَعَمْ يَأْكُلُ
وَيَشْرَبُ وَيَقْرَأُ وَيَذْكُرُ اللَّهَ مَا شَاءَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب که آیا میخورد و می آشامد
و قراءت قرآن میکند گفت آری میخورد و می آشامد و قراءت قرآن میکند و ذکر الله تعالی چندانکه خواسته باشد سوم
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِلْجُنُبِ أَنْ يَمْشِيَ فِي الْمَسَاجِدِ كُلِّهَا وَلَا يَجْلِسُ فِيهَا إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَمَسْجِدَ
الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح لا يجلس منصوب معطوف بر يمشي است یا مرفوع و جمله حاليه است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز است جنب را آنکه راه رود در مسجدها همگی و نه نشیند در آنها مگر مسجد صاحب
حرمت که در مکه است و مسجد رسول صلی الله علیه و آله که در مدینه است که در آنها راه رفتن بی نشستن نیز حرام است
چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْجُنُبِ يَجْلِسُ فِي الْمَسَاجِدِ قَالَ لَا وَلَكِنْ يَمُرُّ فِيهَا كُلِّهَا إِلَّا
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَمَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح مضمون این موافق سابق است پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ عليه السلام عَمَّنْ قَرَأَ فِي الْمُصْحَفِ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ قَالَ لَا بَأْسَ وَلَا يَمَسَّ الْكِتَابَ شرح لا يمس بصیغه
مضارع غایب است بضم میم بفتح سین است اگر لا ناهیه باشد و بضم سین است اگر لا نافیه باشد و خبر بمعنی انشا باشد
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که قراءت قرآن کرد از روی مصحف در حالی که وضو نداشت گفت پروایی نیست
و باید که دست نکند خط مصحف را خواه عدم وضوء او بجنابت باشد و خواه بغیر آن ششم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام الْجُنُبُ يَدَّهِنُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ قَالَ لَا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را جنب روغن بر خود میمالد بعد از آن غسل میکند

کفت ز

ميكنند

جايز نيست

گفت نه یعنی که این خوب نیست بلکه می باید که اول غسل کند تا آب بر بدن خوب جاری شود بعد از آن روغن بر بدن مالد
هفتم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام الرَّجُلُ يُجْنِبُ فَيُصِيبُ جَسَدَهُ وَرَأْسَهُ الْخَلُوقُ وَالطِّيبُ وَالشَّيْءُ اللَّكِدُ مِثْلُ عِلْكِ
الرُّومِ وَالطِّرَارِ وَمَا أَشْبَهَهُ فَيَغْتَسِلُ فَإِذَا فَرَغَ وَجَدَ شَيْئاً قَدْ بَقِيَ فِي جَسَدِهِ مِنْ أَثَرِ الْخَلُوقِ وَالطِّيبِ وَغَيْرِهِ
قَالَ لَا بَأْسَ شرح خلوق بفتح خا با نقطه و ضم لام و سکون واو و قاف قسمی از طیب است که از اقسام طیب جمع
و از عبیر بفتح عین و کسر با بی نقطه است و بعضی میگویند مرکب از خلوق و عبیر نام زعفران است الطیب بکسر طا و سکون یا آنچه بوی
خوش دارد و مراد اینجا مشکلات است اللکد بفتح لام و کسر و سکون کاف و دال بی نقطه بصیغه صفت مشبه یعنی چسبنده
العلک بکسر عین بی نقطه و سکون لام صمغ صنوبر و مانند آن که در عرف از آن میخایند و اگر بجایی چسبید شستن بالکلیه بر طرف
نمیشود و الطرار بکسر طا بی نقطه و را بی نقطه دیگر جمع طره بضم طا و تشدید را چیزیست سیاه خوشبو که بر پیشانی دختران می
مالند و عطر مشک میکنند و شاید که لادن باشد و آن مجرور و عطف بر علک و مرفوع و عطف بر خلوق میتواند بود یعنی گفتم
امام رضا علیه السلام را مردی جنب میشود پس بر میخورد بدن او را و سر او را عبیر و مشک و چیز چسبنده مثل مصطکی روم و لادن
و آنچه مانند آن باشد پس غسل میکند پس چون فارغ شد یافت چیزی را که بتحقیق باقی مانده در بدن او از اثر عبیر و مشک و
غیر آن گفت پروایی نیست مراد با اثر آنها چیزیست که مانع رسیدن آب به بشره نیست یا بشستن بر طرف نمیشود مگر بمرور
ایام بر طرف بطرف میشود غالبا والله اعلم هشتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْجُنُبِ وَالْحَائِضِ يَتَنَاوَلَانِ
مِنَ الْمَسْجِدِ الْمَتَاعَ يَكُونُ فِيهِ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ لَا يَضَعَانِ فِي الْمَسْجِدِ شَيْئاً شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
جنب و حایض که آیا بر میدارند از مسجد متاعی اگر می باشد از ایشان در مسجد گفت آری ولیکن نمیگذارند در مسجد
چیزی را و وجه این می آید در باب بیستم کتاب الحیض نهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَخْتَضِبَ الْجُنُبُ
وَيُجْنِبَ الْمُخْتَضِبُ وَيَطَّلِيَ بِالنُّورَةِ شرح ضمیر مستتر در يطلي راجع بجنب است با در بالنوره برای تعدیه است و نیز برای سببیت
میتواند بود یعنی روایت از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پروایی نیست با آنکه رنگ کند محاسن خود را جنب و با آنکه جنب شود
کسی که رنگ بر محاسن خود گذاشته و با آنکه جنب بر خود مالد نوره را دهم اصل وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّ الْمُخْتَضِبَ لَا يُجْنِبُ حَتَّى
يَأْخُذَ الْخِضَابُ مَأْخَذَهُ وَأَمَّا فِي أَوَّلِ الْخِضَابِ فَلَا شرح و روی ایضا برای اشعار بآنست که توهم منافات میان
سابق و این میشود اما منافات ندارد زیرا که اول مطلق است و دوم مقید و حمل مطلق بر مقید عرف بهمکدام از حقیقت
خود نیست چنانچه گویی پروایی نیست بخوردن کسی چیزی را از خانه برادر خود و گویی حرام است خوردن چیزی کار در وقت
امتلا و ایضا اگر اول عام باشد نفی باس بمعنی نفی حرام بودن است و نهی در دوم برای کراهت تاخیر غسل جنابت
یا اول مجاز و مخصص است بدوم و مجاز در کلام شایعست الخضاب بکسر خا آنچه بآن رنگ کرده میشود چیزی مأخذ بفتح میم
و سکون همزه و فتح خا و مصدر میمی منصوب بر مفعول مطلق است ذکره اما تا آخر اشعار بتفاوت در کراهت میان

و ... ذلك كرار

و زعفران دارد هم

والف و را بی نقطه

بوده

اول و وسط یعنی و روایت کرده شده نیز اینکه صاحب خضاب جنب نمیشود تا وقتی اثر کند خضاب اثر کامل مطلوب ازان و اما در اول خضاب پس اصلا خوب نیست یازدهم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل یجنب ثم یرید النوم قال ان احب ان یتوضأ فلیفعل و الغسل احب الی و افضل من ذلک و ان هو نام و لم یتوضأ و لم یغتسل فلیس علیه شیء ان شاء الله شرح مراد بوضوا اینجا آنست که مذکور میشود در حدیث سیزدهم باب آنست که مذکور شد در حدیث اول و بعضی حمل بر وضوی اصطلاحی میکنند و ان الله برای اشعار به بعضی وضع است که می آید در حدیث سیزدهم یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جنب میشود بعد ازان اراده خواب میکند گفت اگر طبع او اباء داشته باشد که دست و رو شوید و مضمضه کند پس باید که کند و غسل کردن پیش از خواب محبوبتر است نزد من یا یعنی که من مداومت بران میکنم و فاضلتر است ازان وضو و اگر او خوابید و وضو و غسل نکرد پس نیست بر او ضرری اگر خواسته باشد الله تعالی دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بان یحتجم الرجل و هو جنب شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت پروا نیست باینکه حجامت کند مرد بر حالی که جنب باشد سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس ان یختضب الرجل و یجنب و هو مختضب و لا بأس ان یتنوّر الجنب و یحتجم و یذبح و لا یذوق شیئا حتی یغسل یدیه و یتمضمض فانه یخاف منه الوضح شرح یختضب الرجل یعنی یختضب الرجل و هو جنب است و شاید که انقدم کاتبان افتاده باشد یخاف بصیغه مجهول است ضمیر منه راجع یذوق مذکور در ضمن لا یذوق است الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بی نقطه سفیدی برص و بهق سفید و مانند آنها و فرق میان برص و بهق سفید مذکور شده در حدیث پنجم باب نهم و آن مرفوع و نایب فاعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت پروا نیست باینکه خضاب کند مرد بر حالی که جنب باشد و باینکه جنب شود در حالی که او صاحب خضاب باشد و پروا نیست باینکه نوره بر خود مالد جنب حجامت کند و ذبح گاو و گوسفند و مانند آنها کند و نمی چشد جنب چیزی را تا وقتی که شوید دو دست خود را و مضمضه کند چه بدرستی که ازان چشیدن خوف لکه سفیدی هست باب سیم چهارم اصل باب الجنب یعرق فی الثوب او یصیب جسده ثوبه و هو رطب شرح یعرق از باب علم است جسده منصوب و ثوبه مرفوع است و عکس نیز جایز است ضمیر و هو راجع بقدر مشترک میان دو چیز مذکور است که تعبیر ازان باحدهما میتوان کرد خواه در ضمن ثوبه چنانچه مناسب حدیث دوم است و خواه در ضمن جسده باشد چنانچه مناسب حدیث ششم است یعنی این باب بیان جنب است که عرق میکند در جامه یا برمیخورد به بدن او جامه او بر حالی که یکی ازان دو تر است در این باب شش حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب یعرق فی ثوبه او یغتسل فیعانق امرأته و یضاجعها و هی حائض او جنب فیصیب جسده من عرقها قال هذا کله لیس بشیء شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از جنب که عرق میکند در جامه خود و غسل میکند پس بغل میگیرد زن خود را و در بغل او میخوابد بر حالی که آن زن حائض

[حاشیه: او ابا و هم]

[حاشیه: ای باب سیم]

[حاشیه: و هو جنب ظ — آن هم]

[حاشیه: واو در و یجنب برای عطف الجملات و هو حال فاعل یجنب است و مقصود این است که پروا نیست باینکه بعد خضاب کرده جنب شود و بیش ازین تفصیلی که گذشت در شرح حدیث دوم این باب هم]

باجن ...

یا جنب است پس برمیخورد ببدن او چیزی از عرق آن زن امام گفت اینکه گفتی جمیع شقوق آن ضرری ندارد یعنی که هیچکدام آنها سرایت نجاست نمیشود اما در صورتی که موضع عرق نجس نباشد ظاهر است و اما در صورتی که نجس باشد باعتبار آنست که ملاقات نجس نمناک باعث سرایت نجاست نمیشود و الله اعلم دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام یصیبنی السماء و علی ثوب فتبله و انا جنب فیصیب بعض ما اصاب جسدی من المنی افاصلی فیه قال نعم شرح گفتم امام جعفر صادق ع را که برمیخورد مرا باران و بر من یک جامه است پس تر میکند آنرا بر حالی که من جنبم پس میخورد آن جامه تر بعضی منی را که برخورده بجسد مرا آیا پس نماز میکنم در ان جامه گفت آری نماز میکنی در ان جامه بدانکه این نظیر آنست که بیان شد در شرح حدیث دهم باب سابق پس اگر مطلق است منافات ندارد ظاهرا با نجاست جامه اگر تر صریح باشد و اگر عام است چنانچه ظاهر جواب در حدیث آینده است منافات با آن دارد ظاهرا تا مخصص عام معلوم شود و الله اعلم سوم اصل عن علی بن ابی حمزة قال سئل ابو عبد الله علیه السلام و انا حاضر عن رجل اجنب فی ثوبه فیعرق فیه فقال ما اری به بأسا فقیل انه یعرق حتی لو شاء ان یعصره عصره قال فقطب ابو عبد الله علیه السلام فی وجه الرجل و قال ان ابیتم فشیء من ماء فانضحه به شرح قطب بقاف و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است شیء مرفوع مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر کاف النضح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر باب منع است و ضمیر منصوب راجع بثوب است اگر فی ثوبه ظرف مستقر و حال از ضمیر مستتر در اجنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست از بدن بجامه باشد و راجع ببدن است اگر فی ثوبه ظرف لغو متعلق با جنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست از جامه ببدن باشد یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه گفت پرسیده شد امام جعفر صادق ع و من حاضر بودم از مردی که جنب شد بر حالی که در جامه بود پس عرق میکند بیش از خشک شدن بدن خود در آن جامه که پاک بود آیا آن جامه نجس میشود یا نه پس امام گفت نمی بینم بآن پروایی پس گفته شد که بدرستی که او عرق میکند تا حدی که اگر میخواسته باشد که افشرد جامه را می افشرد و آب آن بیرون می آید پس ترش روئی کرد امام جعفر صادق ع در روی آن مرد و گفت اگر طبع شما ابا کرد ازان پس چیزی از آب برای دفع کراهت طبع کافیست پس بپاش آن جامه را بآن آب بدانکه رو ترش کردن امام علیه السلام اشعار است باینکه آن مرد از جماعتی بوده که در این زمان امثال ایشان بسیار است در آب کشیدن چیزهای پاک بغرض جلد بودن و در احتیاط از حرام در مال و معاصی دیگر سستند و باینکه حاجت باین سوال نبوده و آنچه گفته شد در جواب شامل آن نیز بوده و بنا بر این ظاهر امثال این جواب آنست که عام باشد و الله اعلم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجنب الثوب الرجل و لا یجنب الرجل الثوب شرح جنابت اینجا بمعنی قدر مشترک میان منی و نجاست منی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت نجس نمیکند بنجاست منی جامه که در آن منی باشد مرد را بعرق و باران و مانند اینها و نجس نمیکند بنجاست منی

مردی که در بدن او منی باشد جامه را بعرق و مانند آن **پنجم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثَّوْبِ يَكُونُ فِيهِ
الْجَنَابَةُ فَتُصِيبُنِي السَّمَاءُ حَتَّى يَبْتَلَّ عَلَيَّ قَالَ لَا بَأْسَ **شرح** مراد بجنابت اینجا منی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق ع را از جامه که بوده باشد در آن منی پس میخورد مرا باران تا آنکه تر میشود در بدن من گفت پروایی نیست **ششم اصل**
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَبُولُ وَهُوَ جُنُبٌ ثُمَّ يَسْتَنْجِي فَيُصِيبُ ثَوْبَهُ جَسَدَهُ وَهُوَ رَطْبٌ قَالَ لَا بَأْسَ
شرح گفتم امام جعفر صادق ع را که مردی بول میکند و او جنب است بعد از آن خود را میشوید پس میخورد جامه او بدن
او را و بدن او تر است گفت نیست پروایی زیرا که موضع منی بالستنجا پاک شده و بدن جنب نجس نیست **باب سیم اصل باب**
الْمَنِيِّ وَالْمَذْيِ يُصِيبَانِ الثَّوْبَ وَالْجَسَدَ شرح مناسبت میان منی و مذی اینست که منی بعد از وقوع شهوت و لذت می آید
و مذی بفتح میم و سکون ذال با نقطه بعد از ملاعبه و تصور شهوت می آید **یعنی** این باب بیان حکم منی و مذی است که بر میخورد
اینها جامه و بدن را در این باب شش حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ
إِنْ عَرَفْتَ مَكَانَهُ فَاغْسِلْهُ وَإِنْ خَفِيَ عَلَيْكَ مَكَانُهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت
پرسیدم او را از حکم منی که بر میخورد جامه را گفت اگر شناختی جای آن را فی الجمله ش اینکه در این ضمن جامه است یا در این نصف
جامه است پس بشو آن را و اگر مشتبه بالکلیه باشد بر تو جای آن پس بشو جمیع جامه را **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ع
أَمَرْتُ الْجَارِيَةَ فَتَغْسِلُ ثَوْبِي مِنَ الْمَنِيِّ فَلَا تُبَالِغُ غَسْلَهُ فَأُصَلِّي فِيهِ فَإِذَا هُوَ يَابِسٌ قَالَ أَعِدْ صَلَاتَكَ أَمَا إِنَّكَ
لَوْ كُنْتَ غَسَلْتَ أَنْتَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ **شرح** بلوغ یعنی رسیدنست و آن متعدی بنفس میشود و مبالغه که بمعنی جهد
تغییرات متعدی بفی میشود و اگر بمعنی بلوغ بعنوان تخصص است متعدی بنفس میشود چنانچه اینجاست ضمیر غسله و ضمیر
فیه و ضمیر هو راجع بمنی است و میتواند بود که ضمیر فیه راجع بثوب باشد و حاصل هر دو یکیست **یعنی** گفتم امام جعفر صادق ع
را که امر میکنم کنیز را پس میشوید جامه مرا بسبب آنکه ملاقی آن شده پس نیز سید بشستن آن منی بابن معنی که جای دیگر را میشوید
بغلط پس نماز میکنم در آن منی پس ناگاه آن منی خشکست بابن معنی که معلوم من میشود که کنیز غلط کرده و جایی دیگر را شسته
گفت اعاده کن نماز خود را آگاه باش بدرستی که تو اگر شسته میبودی خودت و این غلط را میکردی نمیبود بر تو چیزی از
اعاده نماز **بدانکه** ظاهر اینست که اعتماد بر کنیز در شستن منی جایز است و قیاس غیر کنیز مثل کنیز است
دهم بسبب هم تهم و نظیر اینست که افطار در ماه رمضان بعد از طلوع صبح باعتماد بر قول کنیز که گوید که صبح نشده و باعتماد دیر
خود زیرا که در اول قضای روزه لازم است بخلاف دوم بنابر آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث سوم باب من اکل او شرب
و هو شاک فی الفجر او بعد طلوعه **سوم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ اغْسِلِ الثَّوْبَ كُلَّهُ إِذَا
خَفِيَ عَلَيْكَ مَكَانُهُ قَلِيلاً كَانَ أَوْ كَثِيراً **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است قلیلاً خبر کان است و ضمیر
کان راجع بمکان و مقصود تعمیم منفی در خفی است زیرا که خفای مکان بمعنی عدم علم بملاقات و تعمیم در منفی تخصیص است

عن ابن ابی یعفور

یا راجع بمنی است

برای افاده

برای افاده این میکند که شستن جمیع جامه واجب است با کلیه پس اگر دانسته شد که مکان منی در این ضمن جامه است یا در این نصف
جامه است شستن جمیع جامه لازم نیست و در جامع ضمیر مکان بمعنی دور است باعتبار معنی اگرچه مذکر است باعتبار لفظ **ارسل حادی**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا احْتَلَمَ الرَّجُلُ فَأَصَابَ ثَوْبَهُ شَيْءٌ فَلْيَغْسِلِ الَّذِي أَصَابَهُ وَإِنْ ظَنَّ أَنَّهُ أَصَابَهُ
شَيْءٌ وَلَمْ يَرَ مَكَانَهُ فَلْيَنْضَحْهُ بِالْمَاءِ وَإِنِ اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَلَمْ يَرَ مَكَانَهُ فَلْيَغْسِلْ ثَوْبَهُ كُلَّهُ فَإِنَّهُ
أَحْسَنُ **شرح** فرق میان غسل و نضح یعنی پاشیدن اینست که آب در غسل بجمیع اجزای مغسول میرسد و در نضح بجمیع اجزاء
نمیرسد لم یر بر تو جانم یا در مضارع و فتح را ینقطه جیم مضارع مجهول است از رأی بمعنی العلم یا یلی باب افعال است یعنی
مجهول فا ما خود در این بمعنی ظنست که کلمه مفعول میباشد و چون بیاب افعال رود سه مفعول میشود و ضمیر مستتر در آن
که راجع بالرجل است مفعول اول لم یرست و نایب فاعل است و مکانه هر دو جا منصوبست بمفعول دوم لم یرست و در اول
مفعول لم یستیقن نیز است بر سبیل تنازع فعلین و منافات نیست میان ظن ملاقات و استیقان مکان
ملاقات زیرا که متعلق اول تصدیق جمیلیست و متعلق دوم تصدیق تفصیلیست و آن اینست که اگر منی ملاقات کرده
باشد ملاقات کرده خواهد بود اینجا را قد اصابه و لم یر مکانه تقدیر اینست که قد اصابه و لم یستیقن و لم یر مکانه
و حذف و لم یستیقن اینجا برای ظهور اینست که حیثیت در اینجا رسیده است و فانه احسن متعلق بجمیع متن
المجموع مسئله است باعتبار مسئله دوم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت مسئله را **اول** چون محتلم
شود مرد پس دریابد جامه او را منی پس باید که بشوید آنچه را که منی دریافته از آن مراد صورتیست که دریافتن
و مکان منی یقینی باشد **دوم** و اگر ظن کرد این را که شان اینست که دریافته جامه را چیزی از منی و یقین نکرده
نکرد مکان منی را پس باید که نضح کند جمیع آن جامه را بآب بر سبیل استحباب چنانچه معلوم میشود از قول امام در آخر
که فانه احسن **سوم** و اگر یقین کند این را که شان اینست که بتحقیق دریافته منی آن جامه را و یقین نکند
تکند مکان آن را پس باید که بشوید جمیع جامه خود را آنچه مذکور شد در حکم مسئله برای اینست که آن بهتر است پس
بعض اینها مخالفت جایز است **پنجم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَذْيِ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مذی که بر میخورد جامه را گفت نیست با آن غرض **ششم اصل** سَمِعْتُ أَبَا
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تَرَى فِي الْمَذْيِ وُضُوءاً وَلَا غَسْلاً مَا أَصَابَ الثَّوْبَ مِنْهُ إِلَّا فِي الْمَاءِ الْأَكْبَرِ
شرح غسلا بفتح غین است ما موصول منصوبست محلا تا مفعول غسلا باشد ضمیر مستتر در اصاب راجع بما
موصول است الثوب مفعول اصابست ضمیر منه راجع بمذی است الا برای استثنای متصلست و در اینجا
دو احتمال است **اول** آنکه متعلق است بهر دو جمله و مستثنی منه المذی است و بنا بر تقدیر است که وضو بمعنی
لغوی و شستن بدن باشد **دوم** آنکه متعلقست بجمله دوم و مستثنی منه ما موصول است و این بر تقدیر است

و لم یستیقن

عن ابن ابی یعفور مطلق
نهفته ایشان

که وضوء بمعنی اصطلاحی باشد که مذکورست در آیت اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة الی آخر یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق ع میگفت نمی بینیم ما اهل بیت رسول علیهم السلام در مذی وضوئی و نه شستن آنچه برخورد جامه را از جمله
مذی مگر مذی که وقتی باشد یعنی که مخلوط بآن شده باشد و ملاقات بدن یا جامه کرده باشد باب سی و هفتم

اصل باب البول یصیب الثوب او الجسد شرح این باب بیان حکم بول است که برمیخورد جامه را یا بدن را
در این باب نه حدیث است اول اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن البول یصیب الجسد قال صب علیه
الماء مرتین فانما هو ماء و سألته عن الثوب یصیبه البول قال اغسله مرتین و سألته عن
الصبی یبول علی الثوب قال تصب علیه الماء قلیلا ثم تعصره شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از
سه مسئله اول از بول آدمی بزرگ که برمیخورد بدن را گفت بریز بران آب را دو بار بی دست مالیدن چه جز این نیست
که آن بول آبست یا بمعنی که چرکی نیست تا احتیاج بدست مالیدن داشته باشد چنانچه گذشت در حدیث نهم باب
سی و دوم دوم و پرسیدم او را از جامه که برمیخورد آن را بول آدمی بزرگ گفت بشو آن را دو بار یعنی که بعد
از هر بول و بچش از دوم عصر کن تا آب بر بار بجمیع اجزای نجس رسد سیوم و پرسیدم او را از طفل شیرخواره
که شروع در خوردن طعام کرده که بول میکند بر جامه من گفت میریزی بران آب را اندکی بعد از ان میفشری
آن را یعنی که در اینجا یکبار شستن با فشردن کافیست بخلاف مسئله دوم که در آنجا دو شستن می باید مخفی نماند که حمل
صبی بر شروع کرده در طعام شد بقرینه آنچه می آید در حدیث ششم این باب چه ظاهر آن اینست که اگر شروع
در طعام نکرده باشد فشردن در کار نیست دوم اصل قلت للرضا علیه السلام الطنفسة و الفراش یصیبهما
البول کیف یصنع بهما و هو ثخین کثیر الحشو قال یغسل ما ظهر منه فی وجهه شرح الطنفسة بفتح
و ضم و کسر طاء بی نقطه و سکون نون و موافقت فا با طا و بکسر طا و بفتح فا و برعکس پنج لغت است با فتح اینست
از پشم که پرزدار میباشد مثل قالی الفراش بکسر فا توشک و مانند آن ضمیر بهما و ضمیر منه و ضمیر وجهه بلفظ مفرد
راجع بفراش است و ارجاع ضمیر منه ببول ممکنست یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را قالی و توشک برمیخورد آنها
را بول یا بمعنی که بول برخورده توشک را برویی که بقالی نیز رسیده چگونه باید کرده شود با آنها و حال آنکه
توشک کننده است بسیار در درونست گفت شسته میشود آنچه ظاهر شد از ان در روی آن یا بمعنی که ابره را
میشویند و باقی را وامیگذارند مخفی نماند که شستن ابره بدو روش است یکی آنکه موضع نجاست از ان جمع کنند
در دست و شویند و فشرند دیگری آنکه آب بر اینجا ریزند چنانچه بهمت و ملاقات آنچه نجس است و در میان است
ظاهر را نجس نکند و الله اعلم سیوم اصل سألت اباالحسن علیه السلام عن الثوب یصیبه البول فینفذ
الی الجانب الآخر و عن الفرو و ما فیه من الحشو قال اغسل ما اصاب منه و مس الجانب الآخر

فان اصبت مس شیء منه فاغسله و الا فانضحه بالماء شرح ینفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه
مضارع باب نصر است الفرو بفتح فا و سکون را و بی نقطه و واو جبه پر پنبه که آستینهای آن کوتاه باشد
و آنرا لباده گویند مینا منه یا در ما اصاب عبارت از بول است و ضمیر مستتر در اصاب راجع بما است و مفعول
اصاب محذوفست بتقدیر اصاب الثوب و من تبعیضیه است و ضمیر منه راجع ببول است یا ما عبارت از ثوب
است و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است و عاید بما ضمیر منصوب محذوفست بتقدیر اصابه و من تبعیضیه است
و ضمیر منه راجع بثوب است یا ما عبارت از جانب است و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است و من ابتدائیه است
و ضمیر منه راجع بما است مس در اول بفتح و ضم میم و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر مضاعف باب علم است
و در دوم بفتح میم و مصدر است شیء عبارت از بول است و من بیانیه است و ضمیر منه راجع بجانب است
یا من تبعیضیه است و ضمیر منه راجع ببول است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جامه که برمیخورد آن را بول پس گذرا
میشود تا جانبی دیگر و پرسیدم از لباده پر پنبه و آنچه در آنست از درون کنده که بول برمیخورد آن را گفت در هر دو صورت
بشو آنچه را که بجامه رسیده از جمله بول و در صورت دوم دست بگذار بجانب دیگر لباده پس اگر برخوردی
چیزی از بول را جانب پس بشو آن جانب را نیز و اگر برنخوردی پس بپاش آن جانب را آب چهارم اصل
قلت لابی عبدالله علیه السلام ابول فلا اصیب الماء و قد اصاب یدی شیء من البول فامسحه بالحائط
و التراب ثم تعرق یدی فامسح وجهی او بعض جسدی او یصیب ثوبی قال لا بأس به شرح گفتم امام
جعفر صادق ع را اگر بول میکنم پس نمی یابم آب را اگر بآن استنجا کنم بر حالی که بتحقیق برخورده دست مرا چیزی از بول
پس می مالم آن بول دست را بدیوار و خاک زمین بعد از ان عرق میکند دست من پس دست میمالم بر روی خود
یا بعض بدن خود یا آن دست عرق دار برمیخورد جامه مرا امام گفت نیست دغدغه یا بمعنی که سرایت میکند
نجاست از دست بمواضع ملاقات بمجرد عرق دست پنجم اصل فی کتاب سماعة رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام ان
اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح در کتاب سماعه است
بالا برده سند را تا امام جعفر صادق ع اینکه اگر برخورد جامه را چیزی از بول گربه پس صحیح نیست نماز در ان جامه تا وقتی
که شوئی آن جامه را ششم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن بول الصبی قال تصب علیه الماء فان کان قد اکل
فاغسله غسلا و الغلام و الجاریة فی ذلک شرع سواء شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از بول طفل شیرخواره که شروع در خوردن
طعام نکرده گفت میریزی بران آب را و حاجت بفشردن نیست پس اگر بتحقیق خورده باشد طعام را پس بشو آن را شستنی یعنی
معنی که فشردن نیز میباید چنانچه گذشت در مسئله سیوم حدیث اول این باب و پسر و دختر در آنچه مذکور شد برابرند یعنی
تفاوت اصلا ندارند بدانکه چون ذلک برای مشار الیه بعید است ظاهر این حدیث اینست که دختر در هر دو شق با پسر شریک باشد

قد اکل م
شرع بفتح شین بی نقطه و سکون و فتح را بی نقطه و عین بی نقطه بمعنی برابر است کسی که سوا برای تاکید است م

و از ظاهر این حدیث و حدیث اول این باب ظاهر میشود که بول بر سه قسم است اول بول آدمی که از شیر برداشته شده و آن چون بجامه رسد دو بار میباید با فشردن بعد از اول و پیش از دوم دوم بول شیرخواره شروع در طعام کرده و آن چون بجامه رسد یکبار شستن میباید با فشردن سوم بول شیرخواره شروع در خوردن طعام نکرده و آن چون بجامه رسد یک آب ریختن بی فشردن کافیست

ششم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَغْدُو إِلَى السُّوقِ فَأَحْتَاجُ إِلَى الْبَوْلِ وَلَيْسَ عِنْدِي مَاءٌ ثُمَّ أَتَمَسَّحُ وَأَتَنَشَّفُ بِيَدِي ثُمَّ أَمْسَحُهَا بِالْحَائِطِ وَبِالْأَرْضِ ثُمَّ أَحُكُّ جَسَدِي بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لَا بَأْسَ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من اول روز میروم بسوی بازار پس محتاج میشوم بسوی بول کردن و نیست نزد من آبی بعد از آنکه بول میکنم چیزی بر خود میمالم و بر میچینم آبرا از خود بدست خود بعد از آن میمالم دست خود را بدیوار و بزمین تا خشک شود بعد از آن میخارم بدن خود را بعد از آنچه گفتم امام گفت پروایی نیست

هفتم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَدْخُلُ الْخَلَاءَ وَفِي يَدِي خَاتَمٌ فِيهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ تَعَالَى قَالَ لَا وَلَا تُجَامِعْ فِيهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا داخل شوم بیت الخلاء را بر حالی که در دست من انگشتری باشد که در ان نامی از نامهای الله تعالی نقش شده باشد گفت نه و مجامعت مکن در آن انگشتر

نهم اصل وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْتَنْجِيَ مِنَ الْخَلَاءِ فَلْيُحَوِّلْهُ مِنَ الْيَدِ الَّتِي يَسْتَنْجِي بِهَا شرح ورُوی ایضا اشعار باینست که این منافی سابق نیست اما منافی نیست بدو وجه اول اینکه نهی در اول تنزیهی و برای کراهت باشد دوم اینکه امر بتحویل در دوم منافات باحرمت دخول با آن ندارد خواه فراموش کرده باشد و خواه عمدا آنرا بیرون نکرده باشد من بمعنی فی است و خلا بمعنی بیت الخلاء است یا من برای ابتدا و مجاوزت است و خلا بمعنی نجاست آدمی است یعنی و روایت شده نیز از امام علیه السلام که آن مرد که آن انگشتر را با خود به بیت الخلاء برده چون اراده استنجا در بیت الخلاء کند پس باید که بگرداند از دستی که استنجا بآن میکند اگر در ان باشد

باب سی و هفتم اصل باب ابوال الدواب و ارواثها شرح الدواب جمع دابة آنچه حرکت کند بر روی زمین از حیوانات و غالب شده بر آنچه عمده فایده آن رکوب است از جمله حیوانات و آن اسب و استر و دراز گوش است و مراد اینجا بمعنی اول است از جمله حیوانات بقرینه ذکر حدیث ششم و نهم درین باب پس ذکر ارواثها از قبیل مجازست زیرا که آن در فضله حیوان غیر صاحب سم مستعمل نمیشود مگر مجازا و ذکر حدیث هفتم درین باب بتقریب است باعتبار رشاش است آب چنین آب بیول دابه و الله اعلم یعنی این باب بیان بولهای انواع چارو او سرگینهای آنهاست درین باب ده حدیث است

اول اصل عَنْ زُرَارَةَ أَنَّهُمَا قَالَا لَا تَغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلِ شَيْءٍ يُؤْكَلُ لَحْمُهُ شرح روایت است از زراره که امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که مشو جامه خود را از بول چیزی که در متعارف خورده میشود گوشت آن مثل گوسفند و گاو و شتر بخلاف اسب و استر و دراز گوش زیرا که اگرچه جایز باشد خوردن گوشت آنها اما متعارف نیست مراد نهی از شستن آنها بقصد ازاله نجاسات است نه بقصد ازاله

چرک

چرک بقرینه حدیث آینده دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَلْبَانِ الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ وَالْبَقَرِ وَأَبْوَالِهَا وَلُحُومِهَا فَقَالَ لَا تَوَضَّأْ مِنْهُ إِنْ أَصَابَكَ مِنْهُ شَيْءٌ أَوْ ثَوْباً لَكَ فَلَا تَغْسِلْهُ إِلَّا أَنْ تَتَنَظَّفَ شرح ضمیر منه راجع بمذکورست که شامل چند چیزست او ثوبا عطف بر ضمیر در اصابک است فاء در فلا تغسله برای بیانست یا برای تفریعست و ضمیر راجع بشیء است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شیرهای شتر و گوسفند و گاو و بولهای آنها و گوشتهای آنها که بجای آلوده باشد پس گفت وضو مساز از آنچه مذکور شد اگر برخورد ترا یا جامه ترا از آن چیزی بیان این اگرچه مشو الخ الا اگر قصد ازاله چرک از خود کنی

اصل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبْوَالِ الدَّوَابِّ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ فَقَالَ اغْسِلْهُ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ مَكَانَهُ فَاغْسِلِ الثَّوْبَ كُلَّهُ وَإِنْ شَكَكْتَ فَانْضَحْهُ شرح مراد بدواب اینجا اسبانست یعنی محمد بن مسلم گفت و پرسیدم امام علیه السلام را از بولهای اسبان و استران و دراز گوشان پس گفت بشو آنچه را که مذکور شد پس اگر ندانی جای آنرا پس بشو جامه را بهمه آن و اگر شک داشته باشی که آیا برخورده بجامه یا نه پس بپاش آب بر آنچه شک داری

سیوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ أَبْوَالِ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشو جامه خود را از بولها آنچه در متعارف خورده نمیشود گوشت آن

چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي أَبْوَالِ الدَّوَابِّ تُصِيبُ الثَّوْبَ فَكَرِهَهُ فَقُلْتُ أَلَيْسَ لُحُومُهَا حَلَالاً قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لَيْسَ مِمَّا جَعَلَهُ اللهُ لِلْأَكْلِ شرح دواب اینجا عبارت از اسبان و استران و دراز گوشان است یا عبارت از اسبان است فاء در فکرهه برای عطف بر محذوفست بتقدیر اذ سئل عنه فکرهه کرهه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیلست مثل کَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در بولهای چارپایان که بر میخورد جامه را اینکه پرسیده شد از آنچه مذکور شد پس ممنوع ساخت آنچه را که مذکور شد پس گفتم آیا نیست گوشتهای آنها حلال گفت بلی حلالست ولیکن نیست آنچه مذکور شد از جمله آنچه گردانیده است الله تعالی برای خوردن اشارتست بآیت سوره نحل وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً

پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي أَبْوَالِ الدَّوَابِّ وَأَرْوَاثِهَا قَالَ أَمَّا أَبْوَالُهَا فَاغْسِلْ إِنْ أَصَابَكَ وَأَمَّا أَرْوَاثُهَا فَهِيَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ شرح دواب اینجا عبارت از آنست که در شرح حدیث سابق مذکور شد اکثر افعل التفضیلست مشار الیه ذلک امر بغسل است که مفهوم میشود از فاغسل یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه میگویی در بولهای چارواها و سرگینهای آنها گفت اما بولهای آنها پس بشو اگر برخورد ترا اما سرگینهای آنها پس آنها بیشتر از آنست که امر بغسل آن توان کرد اشارتست باینکه آنها بسبب خشک شدن و وزیدن بادها داخل غبارها و اورانی و مانند آنها میشود در اکثر اوقات

ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِرَوْثِ الْحُمُرِ وَاغْسِلْ أَبْوَالَهَا شرح الحمر بضم حاء و ضم میم جمع حمار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروایی نیست بسرگین دراز گوشان و بشو بولهای آنها را

هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرِ الدَّابَّةِ يُصِيبُنِي قَالَ

۱

لا بَأْسَ بِهِ شرح النخر بفتح میم و خاء با نقطه و ضم هر دو و کسر هر دو و فتح اول و کسر دوم و سکون نون در چهار صورت
بینی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را از آنچه بیرون می آید از بینی چارپا در وقت فشاندن بینی بر جامه در آن گفت
نیست دغدغه بان هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ أَصَابَ الثَّوْبَ شَيْءٌ مِنْ بَوْلِ السِّنَّوْرِ فَلَا تَصْلُحُ
الصَّلَاةُ فِيهِ حَتَّى تَغْسِلَهُ شرح این موافق حدیث نهم باب سابق است نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ كُلُّ شَيْءٍ يَطِيرُ فَلَا بَأْسَ بِبَوْلِهِ وَخُرْئِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر حیوانی که پرواز
میکند پس دغدغه نیست ببول آن و فضلات آن یا یعنی که پاکست هر چند که آن پرنده ماکول اللحم نباشد بیانش جمع بنا
بر حدیث سیوم این باب مضایقه در ظاهر این دارند و تاویل میکنند طایر را بآنچه بر هم زدن بال در آن بیشتر
از صف زدن بال باشد پس ماکول اللحم خواهد بود و جمعی میگویند حمل امر بر استحباب ظاهر ترست از حمل طایر برین
معنی و الله اعلم دهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُعَالِجُ الدَّوَابَّ فَرُبَّمَا خَرَجْتُ بِاللَّيْلِ وَقَدْ بَالَتْ
وَرَاثَتْ فَيَضْرِبُ أَحَدُهَا بِرِجْلِهِ أَوْ بِيَدِهِ فَيَنْضَحُ عَلَى ثِيَابِي فَأُصْبِحُ فَأَرَى فِيهَا أَثَرَهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ
شَيْءٌ شرح گفتم امام جعفر صادق ع را بدرستی که من نگاه داری چارپایان [ستوران] میکنم پس بسا که بیرون آمدم از
خانه سوی ایشان در شب بر حالی که بتحقیق بول کرده اند و سرگین کرده اند پس میزند یکی از ایشان بپای خود
یا دست خود پاشیده میشود آنچه از ایشان جدا شده بر جامهای من پس صبح میرسم پس می بینم در آن جامها
اثری از بول و سرگین چارپایان [ستوران] پس گفت نیست بر تو چیزی یا یعنی که امر باجتناب از بول ایشان چنانچه گذشت
در احادیث این باب برای کسی است که کار او با ایشان مبتلا نشد یا یعنی که نمازی که با آن کردی اعاده ندارد
چون در وقت نماز نمیدانستی و آخر دانستی و الله اعلم باب سی و هشتم اصل بَابُ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الدَّمُ
وَالْمِدَّةُ شرح المدة بکسر میم و تشدید دال بی نقطه چرکی که در دملها بهم میرسد یعنی این باب بیان حکم جامه ایست
که بر میخورد او را از خون و چرک و [چرک] در این باب ده حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَ لِي قَائِدِي إِنَّ فِي ثَوْبِهِ دَماً فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ قَائِدِي أَخْبَرَنِي أَنَّ بِثَوْبِكَ
دَماً فَقَالَ إِنَّ بِي دَمَامِيلَ وَلَسْتُ أَغْسِلُ ثَوْبِي حَتَّى تَبْرَأَ شرح انصراف اینجا یعنی سلام بقصد خروج است
باعتبار اینکه در آن رو بجانب راست میکرداند و بیان این می آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث هشتم
باب سی ام که باب التشهد في الركعتين الاولتين والرابعة والتسليم است بجای لست اغسل گفت که لا اغسل برای
اشعار بقبح شستن و مراد اشعار بقبح شستن در هر ساعت است نه قبح شستن در یک شبانه روز نیز تقریبی
آنچه می آید در حدیث اینده یعنی روایتست از ابو بصیر که اعمی بوده گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی
که او نماز میکرد پس گفت مرا عصا کش من که بدرستی که در جامه او خونی هست پس چون از نماز فارغ شد گفتم او را

بدرستی که عصا کش من خبر داد مرا که با جامه تو خونی هست پس امام گفت بدرستی که با من دملها هست و نیستم
اینکه بشویم جامه را تا وقتی که آنها خوب شود بیانش ظاهر این اینست که اگر بعض دملها خوب شود و بعضی باقی ماند
شستن خون خوب شده و شستن خون باقی مانده از یک قبیل است و الله اعلم دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الرَّجُلِ بِهِ الْقُرْحُ أَوِ الْجُرْحُ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرْبِطَهُ وَلَا يَغْسِلَ دَمَهُ قَالَ يُصَلِّي وَلَا يَغْسِلُ ثَوْبَهُ كُلَّ يَوْمٍ
إِلَّا مَرَّةً فَإِنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْسِلَ ثَوْبَهُ كُلَّ سَاعَةٍ شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه و حاء بی نقطه
دمل و مانند آن الجرح بضم جیم و سکون را بی نقطه و حاء بی نقطه زخم ربط از باب نصر و ضرب است لا یغسل مرفوعست و لا
نافیه است یا مجزومست و لا ناهیه است و حاصل هر دو یکیست و دلالت بر قبح شستن میکند پس استثناء در الا مرة دلالت بر محض
عدم قبح میکند و دلالت بر وجوب یا استحباب شستن هر روز یکبار نمیکند ظاهر تعلیل در فانه اینست که ارتکاب
حرج اگر وسعت در قدرت بران نظر دارد قبیحست مگر در جای که دلیل علیحده بر حسن آن باشد یعنی روایتست از سماعه
گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که با او دمل یا زخم هست و در جاییست که وسعت ندارد آن مرد که ببندد
بران بند را تا خون آن بجامه نرسد و نیز اینکه بشوید خون از امام گفت نماز میکند و نمیشوید جامه خود را هر روز
شبی مگر یکبار چه بدرستی که وسعت ندارد اینکه بشوید جامه خود را در هر زمان که خون آلوده شود سوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ الدَّمُ يَكُونُ فِي الثَّوْبِ عَلَيَّ وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ إِنْ رَأَيْتَ وَعَلَيْكَ ثَوْبٌ غَيْرُهُ فَاطْرَحْهُ وَصَلِّ
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ غَيْرُهُ فَامْضِ فِي صَلَاتِكَ وَلَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى مِقْدَارِ الدِّرْهَمِ وَمَا كَانَ أَقَلَّ مِنْ
ذَلِكَ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ رَأَيْتَهُ قَبْلُ أَوْ لَمْ تَرَهُ وَإِذَا كُنْتَ قَدْ رَأَيْتَهُ وَهُوَ أَكْثَرُ مِنْ مِقْدَارِ الدِّرْهَمِ فَضَيَّعْتَ غَسْلَهُ
وَصَلَّيْتَ فِيهِ صَلَوَاتٍ كَثِيرَةً فَأَعِدْ مَا صَلَّيْتَ فِيهِ شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت گفتم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام را که خون کاهی میباشد در جامه بر من بر حالی که من در نمازم یا یعنی که در اثنای نماز معلوم من میشود که خون
دران بوده امام گفت این چهار صورت دارد اول اگر دیدی خون را اگر کمتر از درهم نیست و بر تو جامه غیر آن هست که ساتر
باشد پس بینداز آن جامه نجس را از خود خواه آن خون مساوی درهم باشد و خواه زیاده باشد مراد بدرهم اینجا سکه ایست
از نقره که بوزن چهل و هشت دانه جو متوسط است و از آن درهم شاهی و درهم اموی نیز میگویند و بیان انواع درهم می
آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة في وضع الزكوة على ما وضع است دوم و اگر دیدی خون را اگر کمتر از
درهم نیست و نیست بر تو جامه غیر آن پس تمام کن نماز خود را و اعاده نیست بر تو مطلقاً که زیاده نشده باشد بر مقدار درهم یعنی
معنی که مادام که مساوی درهم باشد سوم آنچه مفهوم دوم است و آن اینست که اگر دیدی خون را اگر کمتر از درهم نیست و نیست بر تو
جامه غیر آن و خون زیادتست بر مقدار درهم اعاده بر تو هست بیانش اگر مالم یزد ظرف لا اعاده مخصوص بصورت دوم باشد
چنانچه ظاهر است و خواه متعلق بصورت اول نیز باشد و اگر مالم یزد ظرف برکیا از اعتبر و لا اعاده است پس در این صورت ...

مراد بجابه ظاهراً اینست از شرح حدیث چهارم این باب هم

القرح بفتح قاف و سکون را بی نقطه و حاء بی نقطه ... بضم قاف و سکون را ... دمل

است پس در صورت سوم اعاده نماز بعد از اتمام آن لازم نیست خواه لا اعاده هم

میان برهم زدن نماز و اعاده آنچه کرده میان اتمام نماز و اعاده بعد از اتمام چهارم و آن خون که باشد کمتر از مقدار درهم یعنی
آن چیزی که لغفغه داشته باشد خواه دیده باشی آنرا پیش از نماز و خواه ندیده باشی بکرد در اثنای نماز تفصیل برای این
قلیل آید در حدیث هفتم این باب چون امام علیه السلم فارغ شد از چهار شق و شق سیوم را بعنوان مفهوم شق دوم بیان
کرده بود برای توضیح سیوم گفت و اگر بتحقیق دیده باشی خون را در اثنای نماز و آن بیشتر از مقدار درهم باشد و جامه
غیر آن بر تو نباشد و اتمام نماز کرده باشی پس ضایع گذاشته باشی شستن آنرا بعد از نماز برای اعاده نماز و گذارده باشی
در آن جامه نماز بسیار پس اعاده کن آنچه را گذارده در آن جامه چهارم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم
قَالَ إِنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ لَا يَرَى بَأْساً بِدَمٍ مَا لَمْ يُذَكَّ يَكُونُ فِي الثَّوْبِ فَيُصَلِّي فِيهِ الرَّجُلُ يَعْنِي دَمَ
السَّمَكِ شرح سکونی بفتح سین بی نقط منسوبست بسکون که پدر قبیله ایست از کنده و اسم سکونی اسمعیل است
دم مضافست بما و موصوله لم یذکّ بذال بانقطه و تشدید کاف بصیغه مضارع مجهول معتل اللام باب تفعیلست التذکیه
حلال کردن آدمی گوشت حیوان را بآلتی که استعمال آن با ذکر اسم الله است مثل کارد در ذبح گوسفند و مثل حربه در نحر
شتر و مثل ارسال کلب بر صید السمک کلام سکونی است برای تفسیر لم یذکّ و مبنی بر اینست که ما موصوله برای عهد
خارجی باشد یعنی حیوان ماکول اللحم یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستی که علی صلوات الله
علیه نمیدید پروایی بخون حیوان ماکول اللحم که تسمیه نزد استعمال آلتی در آن نشده بر حالی که آن خون بوده باشد در جامه
پس نماز کند در آن جامه مرد مراد امام جعفر صادق علیه السلم خون ماهی است [illegible]
[illegible] پنجم اصل عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم عَنْ رَجُلٍ يَسِيلُ مِنْ أَنْفِهِ
الدَّمُ هَلْ عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ بَاطِنَهُ يَعْنِي جَوْفَ الْأَنْفِ فَقَالَ إِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ شرح یعنی جوف
عبارت عمارست و ضمیر مستتر راجع بسائل است که مدلول سئل است یعنی روایتست از عمار ساباطی که گفت که پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که روان میشود از بینی او خون آیا واجب است بر او اینکه بشوید درون آنرا مراد درون بینی
بینی بود پس امام گفت جز این نیست که بر اوست اینکه بشوید آنچه را که ظاهر است از بینی یا بمعنی که اگر خون در میان بینی
نماز درست است و اگر چیزی ملاقی آن شود نجس نمیشود تا همراه آن بظاهر نیاید ششم اصل عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلم
قَالَ سَأَلَتْهُ أُمُّ وَلَدٍ لِأَبِيهِ فَقَالَتْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنْهُ قَالَ سَلِي
وَلَا تَسْتَحْيِي قَالَتْ أَصَابَ ثَوْبِي دَمُ الْحَيْضِ فَغَسَلْتُهُ فَلَمْ يَذْهَبْ أَثَرُهُ فَقَالَ اصْبُغِيهِ بِمِشْقٍ حَتَّى يَخْتَلِطَ وَيَذْ
هَبَ شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت که پرسید او را کنیزی از خاصهای پدرش باین روش که گفت
قربانت شوم که من میخواهم که سوال کنم ترا از چیزی و من شرم میکنم از آن سوال گفت سوال کن و شرم مکن کنیز گفت
رسید بر جامه مرا خون حیض پس شستم آنرا پس نرفت رنگ آن پس امام گفت رنگ کن آن جامه را بگل سرخ تا مخلوط با یکدیگر

شود و رنگ خون از نظر غایب شود امر اینجا محمول بر استحبابست و اشارتست باینکه زوال عین بی زوال رنگ در طهارت
کافیست و نظر اینست زوال العین بی زوال بو که گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم قَالَ
قَالَ دَمُكَ أَنْظَفُ مِنْ دَمِ غَيْرِكَ إِذَا كَانَ فِي ثَوْبِكَ شِبْهُ النَّضْحِ مِنْ دَمِكَ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ دَمُ غَيْرِكَ قَلِيلاً
أَوْ كَثِيراً فَاغْسِلْهُ شرح در این حدیث تقسیم خون کم از درهم است که مذکور شده در صورت چهارم از چهار صورت که مذکور شده
در حدیث سیوم این باب قلیلا او کثیرا اشارتست باینکه در شق اول قلیل معفوست و مراد بقلیل آنست که مجموع آنها
کمتر از مقدار درهم باشد نضح بفتح مصدر بمعنی اسم مفعولست بمعنی آبی که پاشیده شده باشد یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت خون تو پاکتر است از خون غیر تو بیان این آنکه اگر باشد در جامه تو مانند
آب پاشیده شده از خون که مجموع کمتر از درهم باشد پس پروایی نیست و اگر باشد آن خون متفرق خون غیر تو خواه
مجموع آن کمتر از مقدار درهم باشد و خواه نه پس بشو آنرا هشتم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلم
عَنْ دَمِ الْبَرَاغِيثِ يَكُونُ فِي الثَّوْبِ هَلْ يَمْنَعُهُ ذَلِكَ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ قَالَ لَا وَإِنْ كَثُرَ شرح روایتست از حلبی که گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از خون کیکها که می باشد در جامه آیا مانع میشود صاحب جامه را آن خون از نماز در آن جامه گفت نه
هرچند که بسیار باشد اصل فَلَا بَأْسَ أَيْضاً بِشِبْهِهِ مِنَ الرُّعَافِ يَنْضَحُهُ فَلَا يَغْسِلُهُ شرح ظاهر حدیث
اینست که این کلام حلبی باشد و فا در فلا باس برای تفریع باشد از روی قیاس و میان این قیاس و قیاسی
که آید در حدیث دهم این باب تفاوت باشد بلکه باعتبار اینکه این قیاس برای الحاق غیر مستقل فیه بمستقل
فیه باشد بخلاف آنچه میآید الرعاف بضم را خونی که از بینی بیرون آید و بیرون آمدن خون از بینی و مراد
اینجا معنی اولست ینضحه بیا یکنقطه حرف جر و فتح نون و سکون ضاد با نقطه و حا بی نقطه و ضمیر راجع برعاف
فلا یغسله مرفوعست و فا برای بیان لا باس است یعنی پس پروایی نیست نیز بمانند خون کیکها از خون بینی که
پاشیده آن باشد بر جامه بیان این آنکه نمیشوید صاحب جامه آن خون بینی را یا بمعنی که واجب نیست
شستن آن نهم اصل وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ لَا يُغْسَلُ بِالرِّيقِ شَيْءٌ إِلَّا الدَّمُ شرح و روی ایضا [illegible]
که منافات نیست میان این و سابق اگرچه توهم منافات میشود بنابر اینکه فلا باس در سابق کلام امام
و فا برای تعقیب ذکری باشد ینضحه بصیغه مضارع غایب باب ضرب باشد یا بمعنی که آب میپاشد بر آن
خون و این خلاف آنست که در شرح آن گفتیم الریق بکسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین [illegible]
یعنی و روایت کرده شده نیز که شسته نمیشود بآب دهن چیزی از نجاسات مگر خون باین معنی که نفع [illegible]
در ازاله خون کافی نمیباشد و شستن خون در آن میباید دهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ
عليه السلم هَلْ يَجْرِي دَمُ الْبَقِّ مَجْرَى دَمِ الْبَرَاغِيثِ وَهَلْ يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقِيسَ بِدَمِ الْبَقِّ عَلَى الْبَرَاغِيثِ

فیصلی فیه وان یقیس علی نحو هذا فیعمل به فوقع علیه السلم تجوز الصلوة فیه والطهر منه افضل شرح محمد بن الریان بفتح را و بنقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین و الف از اصحاب ابو الحسن ثالث علیه السلم است سائل و در اینجا سوال کرده که راجع بدو سوال میشود اول نفس مسئله از مسائل فروع فقه است و دوم عمل مسئله از مسائل اصول فقه است یعنی مثالی از مثالهای مسئله جواز قیاس و استنباط ظاهر لفظ قرآن یا حدیث برای عمل خود و سیوم نفس مسئله از مسائل اصول فقه است در باب عمل خود بظاهر آیتی یا حدیثی نه در باب فتوی یا قضا زیرا که معلوم است

که این قیاس نخود در انما منهی عنه است تجوز الصلوة فیه جواب سوال اول است و الطهر منه افضل جواب مسئله دوم و سیوم است زیرا که هر دو فی الحقیقه یک سوال است و دوم تمهید سیوم است و لهذا تکرار و عمل بجوز در سیوم نشده

~~الطهر بضم طا و بنقطه و سکون ها مصدر نجاست و تفصیل این جواب آنست که استعمال الفاظ قرآن و حدیث یعنی آنچه متکلم اراده فهمانیدن آن بمخاطب میکند در وقت خطاب بر دو قسم است اول منطوق دوم مفهوم و قیاس جایز نیست در استنباط قسم دوم برای عمل خود و جایز نیست برای فتوی یا قضا~~ بلکه

~~نیست در الحاق غیر مستعمل فیه بمستعمل فیه~~ یعنی روایتست از محمد بن الریان گفت نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلم مسئله اول اینکه شنیده شده از شما که نماز در خون کیکها جایز است آیا جاری میشود خون پشه در جریان خون کیکها در اینکه نماز در آن جایز باشد دوم اینکه آیا جایز است برای کسی که حکم خون کیکها را شنیده باشد از شما و حکم خون پشه را علیحده نشنیده باشد قیاس کند خون پشه را بر خون کیکها پس نماز کند در خون پشه یا حکم فتوی ~~دهد بجهت آن بجواز نماز~~ سیوم اینکه آیا جایز است برای کسی اینکه قیاس کند بر روش این قیاس خون پشه بر خون کیکها پس عمل کند با آن قیاس یعنی مثل اینکه کسی در آیت سوره نساء و ما ئده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء ~~احد منکم من الغائط او لامستم النساء فتیمموا هر یک از چهار شق را عمل بر مثال کند چنانچه می آید در شرح حدیث دوم باب چهل و دوم و مثل اینکه چون در حدیث ششم این باب گذشت که اصیفیه عرقی کسی بیغوه رنگ کند و نماز کند در آن بنا بر اینکه ظاهر این لفظ اینست که خصوص عرق از قبیل مثالست نه از قبیل مناط حکم پس امام علیه السلم نوشت در جواب سوال اول که جایز است نماز در خون پشه و در جواب سوال دوم و سیوم اینکه آلوده نشدن بآن افضل است برای اینکه این احوط است چون این قیاس برای تجویز نیست پس اگر احتمال تحریم چیزی باشد شاید که عمل بآن قیاس افضل باشد والله اعلم محقق نماند که کراهت قیاس برای عمل خود در موضعیست که معلوم نباشد که ذکر خصوصیت از قبیل مثالست در آیتی یا حدیثی که عمل بآن باید کرد و معلوم نباشد حکم مختص نیست از ظاهر لفظ آیا~~

باب سی و نهم اصل باب الکلب یصیب الثوب والجسد وغیره مما یکره ان یمس شیء منه شرح این باب بیان حکم سگ است که بر میخورد جامه را یا بدن را و حکم غیر سگ که بر خورده باشد از آنچه ناخوش شمرده میشود در شریعت

اینکه

تنجیه سوال اول است و جواب دوم و سیوم بواسطه آنست که سوال دوم و سیوم یکی است م

اینکه ملاقات کرده شود چیزی از جملهٔ آن در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا مس ثوبک الکلب فان کان یابسا فانضحه وان کان رطبا فاغسله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ملاقات کرد جامهٔ ترا سگ پس اگر باشد آن سگ خشک پس بپاش آن جامه را آب و اگر باشد آن سگ تر پس بشو آن جامه را دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الکلب یصیب شیئا من جسد الرجل قال یغسل المکان الذی اصابه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سگی که بر میخورد چیزی از بدن مرد را امام گفت میشوید جایی را که بر خورده سگ از آن ملاحظه ظاهر این حدیث با حدیث سابق ظاهر میشود فرق میان ملاقات با جامه و ملاقات با بدن بهر اینکه مراد در کلب اینجا سگ تر باشد والله اعلم سیوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلم قال سألته عن الفارة الرطبة قد وقعت فی الماء تمشی علی الثیاب ایصلی فیها قال اغسل ما رأیت من اثرها وما لم تره فانضحه بالماء شرح موش فاسق کوچک است چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث سیوم باب یحرم قتله تا آخر که باب نود و هفتم است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم او را از موش تر بر حالی که افتاده باشد در آب میرفته باشد بر روی جامها آیا نماز کرده میشود در آن جامها امام گفت بشو آنچه را که دیدی از اثر آن موش در آن جامها و آنچه ندیدی و شکی در آن داری پس بپاش آن را به آب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته هل یحل ان یمس الثعلب والارنب او شیئا من السباع حیا او میتا قال لا یضره ولکن یغسل یده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را آیا باید غسل است اینکه دست کرده شود در روباه یا خرگوش یا چیزی دیگر از درندگان زنده یا مرده گفت ضرر نمیرساند او را ولیکن میشوید دست خود را پنجم اصل عن ابراهیم بن میمون قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی اذا برد المیت شرح ابن مغفون می آید در کتاب الجنائز در دو حدیث باغسل من غسل المیت غسل بصیغهٔ ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بجسد المیت است ما موصوله و در جا منصوب است محلا تا مفعول له باشد و عبارتست از رطوبتی که سرایت کرده باشد از جسد میت بجامه و جمع میکویند که سرایت بر دو قسمست یکی حقیقی و آن در صورت تری جسد میت است و دیگری حکمی و آن در صورت خشکی جسد و تری جامه است مثلا عاید ما موصوله ضمیر مستتر در اصاب است ثوبک منصوب و مفعول اصاب است من در منه برای ابتدا است و ضمیر راجع بجسد المیت یعنی اذا برد المیت کلام ابراهیم است یعنی روایتست از ابراهیم بن میمون گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می افتد جامهٔ او بر بدن آدمی مرده امام گفت اگر غسل داده شده باشد پس مشو رطوبتی را که سرایت

این محمول بر استحباب است موافق ظاهر الکافی آید درکتاب الاطعمه در حدیث چهارم باب الفارة تموت فی الطعام والشراب که باب چهاردهم است م

چهارم دهم م تا آخر که باب سی و هشتم است م

ابتدا است یا برای سببیت است م

کرده بجامه تو از جدیت و الا بشو آن رطوبت را مراد امام وقتی است که سرد شده باشد و نیت اشارت است بآنکه
وقوع جامه پیش از سرد شدن اعتبار ندارد **ششم اصل** عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
يُصِيبُ ثَوْبَهُ خِنْزِيرٌ فَلَمْ يَغْسِلْهُ فَذَكَرَ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ إِذَا كَانَ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَمْضِ وَإِنْ
لَمْ يَكُنْ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَنْضَحْ مَا أَصَابَ مِنْ ثَوْبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرٌ فَيَغْسِلُهُ **شرح** الا ان یکون
استثنا از هر دو شق است فیغسله مرفوع است **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که بر میخورد جامه او را خوک پس نشست آنرا تا وقتی دیگر شوید پس فراموش کرد و بیاد آورد در حالی که او در نماز
خود است چگونه میکند امام گفت اگر داخل شده در نماز بفعل قد قامت الصلوة یا بفعل تکبیر احرام پس باید که رو از شود در نماز
و بر هم نزند آنرا و اگر داخل نشده باشد در نماز خود پس باید که آب پاشد آنجا را که خنزیر در یافته آنرا از جمله جامه او مگر آنکه
بوده باشد در جامه او اثر ملاقات خنزیر یا بمعنی که خنزیر تر باشد و آب از جسم او بجامه آمده باشد پس بشوید آنرا
خواه داخل نماز شده باشد و خواه نه **باب چهلم اصل باب التیمم شرح** این باب بیان کیفیت تیمم است در آن باب شش حدیث
اول اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّيَمُّمِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ ثُمَّ رَفَعَهَا فَنَفَضَهَا ثُمَّ مَسَحَ بِهَا جَبِينَهُ
وَكَفَّيْهِ مَرَّةً وَاحِدَةً **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کیفیت تیمم پس زد بدست خود زمین را پس برداشت
دست خود را پس فشاند دست خود را بعد از آن مسح کرد بدست خود پیشانی خود را و دو دست خود را یکبار
مخفی نماند که جمعی میگویند این حدیث دلالت بر استحباب نفض دارد و استحباب نفض دلالت بر عدم اشتراط علوق
دارد و این مشکل است زیرا که امام علیه السلم قصد تیمم نداشته تا روی خود را خاک آلود کند بلکه قصد صورت تیمم داشته
تا اعضای تیمم معلوم شود بآنکه با بین جبین و ذراع داخل نیست و آنکه آنچه میآید در حدیث چهارم این باب از عمار
کرده لازم نیست و ضوب نیست و نظر اینست زدن دست بر بساط و بر پلاسی که می آید در حدیث سوم و چهارم و اگر کسی
این را دلیل استحباب نفض کند لازم میشود که آنچه را که گذشت در حدیث سوم باب سیزدهم که لم یغسل یده دلیل
استحباب عدم غسل ید پیش از وضو کند و این بغایت بعید است از حق و بهر حال حکم باستحباب نفض و قطع نظر از آنچه
مذکور شد در حدیث چهارم باب نوزدهم که لا ان تعلم ان ذلک لم یجر علی الوجه تا آخر بغایت عجیب است **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّيَمُّمِ فَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا وَقَالَ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ قَالَ فَامْسَحْ عَلَى كَفَّيْكَ مِنْ حَيْثُ مَوْضِعُ الْقَطْعِ وَقَالَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا
شرح ضمیر قال اول راجع بامام است و کلام راویست یا در اول و سیوم راجع بالله تعالی است و کلام امام است و در دوم راجع
بامام علیه السلم است و کلام راویست من در من حیث برای ابتدا است و حیث برای تعلیل است مراد بموضع القطع
اینجا مقطوعست و این اشارتست بتحقیق حق در آیت سرقه که محل اشتباه مخالف و موافق شده بیان این آنکه قطع در لغت

[حاشیه: چون بوده باشد که او]
[حاشیه: جبهة — صفة]

عرب

عرب و بریدن در لغت عجم و امثال آنها در لغات دیگر تعلق بچیزی میگیرد که بعض اجزای آن از بعض دیگر جدا کرده شده
باشد بآلتی مثل کارد پس مقطوع در آیت سرقه مجموع من حیث المجموع ید است و اطلاق قطع بر اسقاط و اطلاق
مقطوع بر ساقط و جدا کرده شده بر سبیل مجازست و این ظاهرست در استعمالات عرب و عجم مثل آنکه عرب میگوید
قطعت ثوبا و عجم میگوید بریدم خربزه را موضع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر الکف موضع زیرا که حیث
مضاف بغیر جمله نمیباشد مگر نادر **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع که او پرسیده شد از کیفیت تیمم پس خواند
سوره مائده این آیت را که هر مردی که دزدی کند و هر زنی که دزدی کند پس ببرید دستهای ایشان را و امام گفت بعنوان
نقل از سوره مائده که پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را در حالی که آن دستها تا آرنجها باشد امام گفت پس بنا
بر این دو آیت تیمم یکی در سوره نسا و دیگری در سوره مائده که فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم باید اینست که مسح کن بر پشت دو کف
خود از این حیثیت که کف موضع قطعست در سرقه و امام گفت از سوره مریم که و نبود صاحب کل اختیار تو فراموشکار
مراد اینست که در هر آیتی میداند که در آیت سابق بر آن چه گفته و در لاحق چه خواهد گفت چیزی که موافق سابق و لاحق
نباشد نمیگوید مگر با قرینه **فصل** سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب انتصار و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان نقل اجماع
شیعه امامیه کرده اند بر آنکه دست دزد از بیخ چهار انگشت بریده میشود و موافق اینست آنچه می آید در کتاب التحدید در
احادیث باب حد القطع و کیف هو و مذهب عامه مخالفان اینست که محل کارد در سرقه بند میان ساعد و بیخ دست است
و مذهب خوارج اینست که محل کارد مرفقست و بعض ایشان موافق عامه اند و ظاهر این حدیث اینست که اگر کارد در بند
میان ساعد و بیخ دست گذاشته شود چنانچه مذهب عامه مخالفانست ذراع بریده شده نه ید و اگر بر مرفق گذاشته
شود مرکب از ذراع و عضد بریده شده نه ذراع و نه ید و ملاحظه این آیت با هم دلالت میکند بر آنکه حقیقت ید کف است
و ساعد و مرفق و عضد خارجست از حقیقت ید و وجه رستن مرفق و ساعد در آیت وضو از الی المرافق میشود مفهمه
ی آنکه آنها در حقیقت ایدی داخل باشند و توضیح الی المرافق شد در شرح حدیث پنجم باب هیجدهم پس مذهب مخالفان مبنی بر غلط
در معنی قطع یا غلط در معنی ایدی است و اول کسی که این غلط کرده معاویه بود و چون بعثمان بن عفان نقل کرد عثمان تحسین
آن برای او کرد و آنرا مستمر و معمول کرد چنانچه میآید در آخر باب حد القطع و کیف هو از کتاب التحدید **بدانکه** سید مرتضی و
تابعان او رحمهم الله استدلال کرده اند بر مجمع علیه شیعه امامیه باینکه ید گاهی مستعمل میشود در اصابع بدلیل آیت سوره بقره
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و اقتصار بر اقل احتمالات در امثال این مقام
بهترست مخفی نماند که این استدلال محل بحث است بچند وجه از آنجمله آنچه گفتیم در تقریر این حدیث این دلیل اگر تمام میبود منافی
مدعای مستدل میبود زیرا که قطع اصابع بفعل نمی آید بلکه بانداختن کارد در بیخ چهار انگشت بلکه بانداختن کارد در بعضی بندها
میان انگشتان بفعل می آید **سوم اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ التَّيَمُّمِ قَالَ فَضَرَبَ بِيَدَيْهِ عَلَى الْبِسَاطِ فَمَسَحَ بِهِمَا

[حاشیه: مقتضای دو آیت هم]
[حاشیه: ایکم بناهم]

وجهه ثم مسح كفيه احديهما على ظهر الاخرى شرح البساط بکسر با یکیفقط فرشی که در خانه و مانند آن اندخته
میشود تا فاصله شود میان خاک زمین و آدمی زدن دست بر بساط برای اینست که مقصود کیفیت افعال
تیمم است نه بیان آنچه تیمم بآن میشود در غیر موضع ضرورت زیرا که بساط داخل صعید طیب نیست حقیقة یعنی
روایتست از کاهلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است که گفت پرسیدم امام علیه السلم
را از کیفیت تیمم کاهلی گفت پس زد دو دست خود را بر فرش خانه پس مسح کرد بدو دست خود روی خود را
بعد از ان مسح کرد دو دست خود را بر حالی که یکی بر پشت دیگری بود چهارم اصل عن ابی ایوب الخزاز
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن التیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک
کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة شرح
روایتست از ابو ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زاء با نقطه و الف و زاء با نقطه از امام جعفر صادق ع
راوی گفت پرسیدم او را از کیفیت تیمم گفت بدرستی که عمار بن یاسر دریافت او را جنابتی پس غلطید در
خاک چنانچه میغلطد چارپا پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله ای عمار غلطیدی در خاک چنانچه میغلطد
چارپا (ستور) بدانکه این نقل در اینجا برای ایماء و اشارت بطعن بر عمر بن خطاب است چنانچه در کتب مخالفان
مثل آخر غنی اول صحیح مسلم نقل شده که این در سفری بود و عمر نیز در ان سفر جنب شده بود و نماز نکرده بود
و رسول علیه السلم تعلیم هر دو کرده کیفیت تیمم را و بعد از وفات رسول عمر مصر بر ترک نماز با تیمم ماند و عبد الله پسر
عمر رواج آن داده و عمار چون این حکایت را بیاد عمر آورد تهدید او کرد و ابو موسی چون آیت سوره
مائده را که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بیاد عبد الله بن عمر آورد عبد الله بن عمر گفت اگر رخصت
داده شود برای مردم که عمل باین آیت کنند پس اگر آب سرد شود تیمم خواهند کرد و چون حکایت عمار بیاد او آورد
مستند بعدم قبول عمر شد علیهم و علی سنتهم ما علی الذین یحرفون الکلم عن مواضعه اصل فقلت له کیف
التیمم فوضع یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا شرح المسح بکسر میم پلاس
و وضع بر مسح برای اینست که صورت تیمم را بیان میکرده پس دلالت بر جواز وضع ید بر مسح در تیمم در غیر موضع
ضرورت ندارد یعنی پس گفتم او را که چونست تیمم پس گذاشت دست خود را بر پلاس بعد از ان بر داشت
انرا پس مسح کرد روی خود را بعد از ان مسح کرد بالای کف را اندکی از باب مقدمه مراد اینست که پشت دست
را از آنجا تا سر انگشتان مسح کرد پنجم اصل عن النوفلی عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه لا وضوء من موطأ قال النوفلی یعنی ما تطأ علیه برجلک شرح مراد
بوضو اینجا طهارت است و شامل تیمم است موطأ بفتح میم و سکون واو و فتح طاء بی نقطه و همزه اسم مکان باب

علم و بضم میم و فتح واو و تشدید طاء مفتوحه و همزه اسم مکان باب تفعیل جای پا گذاشتن یعنی روایتست از نوفلی
از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه که پاکیزگی حاصل نمیشود
از روی زمینی که جای پا گذاشتن باشد گفت نوفلی که میخواهد بموطا جایی را که میکردی بران پاهای خود
مراد اینست که هیچ جا از روی زمین نیست که پای کسی بآنجا نرسیده باشد پس مراد اینست که مکان وقت پا
بران نگذاشته باشند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال نهی امیر المؤمنین صلی الله علیه ان یتیمم
الرجل بتراب من اثر الطریق شرح روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت که نهی کرد امیر المؤمنین
صلی الله علیه از انکه تیمم کند مرد بخاکی که جاده راه باشد مخفی نماند که خاک راه مخلوط می باشد بسرگین چارپایان (ستوران)
و بطعام و اقسام پلیدها پس صدق صعید طیب بران بعید است باب چهل و یکم اصل باب الوقت الذی
یوجب التیمم و من تیمم ثم وجد الماء شرح این باب بیان وقتی است که باعث وجوب تیمم میشود و
بیان کسی که تیمم کرد بعد از ان یافت آب را و درین باب نه حدیثست اول اصل عن محمد بن مسلم قال سمعته
یقول اذا لم تجد ماء و اردت التیمم فاخر التیمم الی آخر الوقت فان فاتک الماء لم تفتک الارض
شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم میگفت چون نیافتی آبرا
برای وضو یا غسل و خواستی که تیمم کنی پس تاخیر کن تیمم را تا آخر وقت نماز بیان این که اگر فوت شود از تو آب فوت
نمیشود از تو زمین میتواند بود که مراد آخر وقت فضیلت باشد و میتواند بود که آخر وقت اجزا باشد و بیان آن برود
می آید در کتاب الصلوة در باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است دوم اصل عن احدهما علیهما السلم
قال اذا لم یجد المسافر الماء فلیطلب ما دام فی الوقت فاذا خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم و لیصل
فی آخر الوقت فاذا وجد الماء فلا قضاء علیه و لیتوضأ لما یستقبل شرح روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت چون نیافت مسافر آب را پس باید که طلب کند آب را چندانکه در وسعت وقت
است پس چون ترسید که فوت شود از او وقت پس باید که تیمم کند و باید که نماز کند در آخر وقت پس چون یافت آبرا
پس قضای ان نماز بر او نیست و باید که وضو سازد برای آنچه رو بآن دارد از نمازها سوم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول اذا لم یجد الرجل طهورا و کان جنبا فلیتمسح من الارض و لیصل فاذا وجد ماء فلیغتسل
و قد اجزأته صلوته التی صلی شرح طهور بفتح طاء بباب تفعیل یعنی اسم فاعل مستعمل شده و مراد آب پاک کننده است
چنانچه گفته در سوره فرقان و انزلنا من السماء ماء طهورا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت چون نیافت
مرد آبرا که بآن غسل کند و باشد جنب پس باید که مسح کند محل تیمم را از روی زمین و باید که نماز کند پس چون یافت آبرا
پس باید که غسل کند و بتحقیق کافی شده برای او آن نمازی که کرده چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم یصلی الرجل

اذام

باب تفعیل

او يصيب

بوضوء واحد صلوة الليل والنهار كلها قال نعم ما لم يحدث قلت فيصلي بتيمم واحد صلوة الليل
والنهار كلها قال نعم ما لم يحدث او يصيب ماء شرح يصيب منصوب است بتقدير ان ناصبه براى
اينكه او بمعنى الا ان است و در بعضى نسخ مجزوم است بعطف بر مدخول لم يعنى گفتم امام محمد باقر عليه السلم را آيا ميكند
مرد بيك وضو نماز شب و نماز روز را بتمامى آنها گفت آرى چندانكه معلوم كه حدثى نكرده باشد گفتم پس آيا ميكذارد بيك تيمم نماز شب
و روز را بتمامى آنها گفت آرى چندانكه معلوم كه حدثى نكرده باشد مگر آنكه برخورد آبيرا اصل قلت فان اصاب الماء
ورجا ان يقدر على ماء آخر وظن انه يقدر عليه كلما اراد فعسر ذلك عليه قال ينقض ذلك تيممه
وعليه ان يعيد التيمم شرح گفتم پس اگر برخورد آبرا و اميدوار شود كه قدرت بهم رساند بر آبى ديگر در اثناى راه
مثلا و گمان برد كه او قادر ميشود بر آب هر وقت كه اراده كند بخريدن و مانند آن پس تنگ شد آب بر او امام گفت ميشكند
آن برخوردن آب تيمم او را و واجبست بر او بعد از تنگى آب اينكه اعاده كند تيمم را براى نمازى كه ميكند اصل قلت
فان اصاب الماء وقد دخل في الصلوة قال فلينصرف وليتوضأ ما لم يركع فان كان قد ركع فليمض في صلوته
فان التيمم احد الطهورين شرح طهور بفتح طاء مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول يعنى گفتم
پس اگر برخورد آبرا بر حالى كه داخل شده در نماز امام گفت پس بايد كه برگردد از نماز و بايد كه وضو سازد مادام كه ركوع نكرده
باشد پس اگر ركوع كرده باشد پس بايد كه روانه شود در نماز خود چه بدرستى كه تيمم يكى از دو طهارتست اول باب دوم
پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل لا يجد الماء فيتيمم ويقيم في الصلوة فجاء الغلام فقال هو
ذا الماء فقال ان كان لم يركع فلينصرف وليتوضأ وان كان قد ركع فليمض في صلوته شرح يقيم بصيغه
مضارع باب افعالست و مفعول آن محذوفست بتقدير يقيم غيره في الصلوة و مراد گفتن قد قامت الصلوة است
چه آن براى ترغيب مردم در شروع در نماز است هو مبتدا است و راجعست بآنچه مطلوب مرد بوده و نيافته و ذا خبر
مبتدا است و مشار اليه آن چيزيست كه آورده و ان آب است الماء منصوب است باغراء بتقدير خذ الماء
يا ادرك الماء و ميتواند بود كه مرفوع و مبتدا باشد و خبرش محذوف باشد بتقدير الماء حاضر و جمله استيناف
بيانى هو ذا باشد و ميتواند بود كه مرفوع و صفت ذا باشد و ميتواند بود كه هو ضمير شان باشد و ذا مبتدا
باشد و الماء خبر مبتدا باشد يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عم را از مردى كه نمى يابد آبرا پس تيمم ميكند و قد قامت
الصلوة ميگويد پس آمد غلام پس گفت آنچه ميخواستى اينست درياب آبرا پس امام گفت اگر ركوع نكرده باشد بايد
كه برگردد از نماز و بايد كه وضو سازد و اگر ركوع كرده باشد پس بايد كه روانه شود در نماز خود ششم اصل قلت
لابي عبد الله عليه السلم اكون في السفر فتحضر الصلوة وليس معي ماء ويقال ان الماء قريب منا
أفأطلب الماء وانا في وقت يمينا وشمالا قال لا تطلب الماء ولكن تيمم فاني اخاف عليك التخلف

فيتيمم

عن اصحابك فتضل فيأكلك السبع شرح هر يك از فتضل و فيأكلك منصوبست بتقدير ان ناصبه عطف
التخلف يعنى گفتم امام جعفر صادق عم را كه مى باشم در سفر و حاضر ميشود نماز با جمعى كه رفقا در اثناى راه فرود مى آيند
و شروع در وضو و نماز ميكنند و نيست با من آبى و گفته ميشود كه بدرستى كه آب نزديك است بما آيا پس طلب كنم آبرا
بر حالى كه من در وسعت وقت باشم در دست راه و چپ راه يعنى هر جا كه نشان داده اند امام گفت نه طلب مكن آبرا
وليكن تيمم كن در وسعت وقت با رفقا نماز كن چه بدرستى كه من ميترسم بر تو اينكه واپس مانى از رفقاى خود پس گم
شوى و خورد ترا درنده خواه آن وقت بطلب آب مشغول شوى و خواه تاخير تيمم كنى تا آخر وقت و بعد از ان تيمم كنى و نماز
كنى و رفقا صبر نكنند براى تو هفتم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل يمر بالركية وليس معه دلو
قال ليس عليه ان ينزل الركية ان رب الماء هو رب الارض فليتيمم شرح الركية بفتح راء و كسر كاف و تشديد ياء
دو نقطه در پايين چاه يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردى كه گذر ميكند بچاه آب و نيست با آن مرد دلوى مراد
بوجود وجود دلو و ريسمانست و مراد بعدم عدم دلو و جارى مجراى دلوست چنانچه مى آيد در حديث نهم امام گفت نيست
بر او كه فرود آيد در چاه آب بدرستى كه رب آب همانست رب زمين يعنى كسى كه امر بوضو فرموده در وقتى
همانست كه تيمم فرموده در وقتى ديگر پس بايد كه تيمم كند هشتم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل لا يكون
معه ماء والماء عن يمين الطريق ويساره غلوتين او نحو ذلك قال لا آمره ان يغرر بنفسه فيعرض له
لص او سبع شرح واو در يساره بمعنى او است الغلوة بفتح غين با نقطه و سكون لام زمينى كه مقدار يك تير
پرتاب باشد غلوتين منصوبست بنيابت مفعول مطلق بتقدير بعد غلوتين و عامل ان فعل مفهوم از عن است
كه براى بعد و تجاوزست پس نحو منصوبست يغرر بغين با نقطه و دو راء بى نقطه بصيغه مضارع معلوم غايب
باب تفعيل است براى مبالغه زيرا كه بازى دادن خود كه بازى دادنست با در نفس زايده است يعرض بصيغه معلوم
باب ضرب عطف بر يغررست اللص بفتح و كسر و ضم لام دزد يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عم را از مردى كه نيست با او آبى
و آب در جانب راست راه يا دست چپ راه است بقدر دو تير پرتاب يا مانند دو تير پرتاب امام گفت امر نميكنم او را
باينكه خود را بازى دهد و در هلاكت اندازد پس برخورد او را دزدى يا درنده نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا
اتيت البئر وانت جنب ولم تجد دلوا ولا شيئا تغرف به فتيمم بالصعيد فان رب الماء ورب الصعيد
واحد ولا تقع في البئر ولا تفسد على القوم ماءهم شرح تغرف بغين با نقطه و راء بى نقطه و فا بصيغه مخاطب باب
نصر است الغرف جدا كردن يعنى روايتست از امام جعفر صادق عم كه گفت چون آمدى نزد چاه بر حالى كه تو جنب باشى و نيافتى
دلوى را و نه چيزى ديگر كه آبرا جدا كنى از چاه بوسيله آن مثل عمامه كه طرفش را بكمر باب رسانى و بيفشرى تا آب غسل حاصل
پس تيمم كن بخاك چه بدرستى كه رب آب و رب خاك يكيست يعنى كسى كه امر بغسل فرموده در وقتى همانست كه تيمم فرموده در وقتى

راست هم

پس هم

دلوه

و دیگر و فرو مشود در چاه و ضایع مکن بر قومی که اهل آن جا هستند آب ایشان را اشارت باینست که این چاه از جمعی است که آنجا حاضر نیستند و بعد از آن بر سر آن خواهند آمد و چون تو در درون آن چاه مرده باشی ایشان را انتفاع از آب آن چاه مشکل خواهد شد مخفی نماند که قرینه بر اینکه آن قوم آنجا حاضر نیستند عدم وجدان دلو و مانند آنست **بدانکه** جمعی حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه افساد باعتبار اینست که غسل جنب آب چاه را نجس میکند یا در حکم نجس میکند خواه آن غسل صحیح باشد چنانچه خیال جمعی است و خواه باطل باشد باعتبار اینکه نهی از آن شده و نهی از عبادت مستلزم بطلان آنست چنانچه خیال جمعی دیگر است یا افساد باعتبار اینست که آبی که ملاقات بدن جنب کند نجس است چنانچه در عرق جنب جمعی گفته اند یا افساد باعتبار اینست که بدن جنب نجس بوده بنجاست منی و مانند آن یا افساد باعتبار بر هم خوردن آب و لای بهم رسانیدنست و اینها خالی از اشکالی نیست زیرا که آن قوم هرگاه حاضر نباشند دخول جنب معلوم ایشان نمیشود پس نهی از افساد در این حدیث نظر با آن نیست که آن قوم بر غیر متنفر نشوند در حدیث سابق اینست و مثل این گفت که در آنچه گذشت در حدیث هفتم باب چهارم نیز کرده اند و اشاره بآن شد **دهم اصل** عَنْ اَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ فِي سَفَرٍ وَكَانَ مَعَهُ مَاءٌ فَنَسِيَهُ فَتَيَمَّمَ وَصَلَّى ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّ مَعَهُ مَاءً قَبْلَ اَنْ يَخْرُجَ الْوَقْتُ قَالَ عَلَيْهِ اَنْ يَتَوَضَّاَ وَيُعِيدَ الصَّلٰوةَ **شرح** روایتست از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلم را از مردی که بود در سفری و بود با او آبی که وضو با آن تواند ساخت پس فراموش کرد آن آب را و تیمم کرد و نماز کرد بعد از آن بیاد آورد که با او آبی هست پیش از آنکه بیرون رود وقت نماز امام گفت واجبست بر او که وضو سازد و اعاده کند نماز را **اصل** قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنْ تَيَمُّمِ الْحَائِضِ وَالْجُنُبِ سَوَاءٌ اِذَا لَمْ يَجِدَا مَاءً قَالَ نَعَمْ **شرح** ابو بصیر گفت و پرسیدم امام را از تیمم حایض و جنب که آیا مساوی یکدیگرست در صورت چون نیابند آب گفت آری

باب جلد دوم اصل بَابُ الرَّجُلِ يَكُونُ مَعَهُ الْمَاءُ الْقَلِيلُ فِي السَّفَرِ وَيَخَافُ الْعَطَشَ **شرح** این باب بیان مردیست که با او آب کم در سفر باشد یا با او آب کم در سفر باشد بمعنی که با آن آب وضو یا غسل میسر نیست او را مخفی نماند که در بعض نسخ و یخاف العطش هست و آن خوب نیست چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث چهارم این باب در این باب چهار حدیث است و مردی که بترسد از تشنگی اگر آب را صرف طهارت کند هم

اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ اَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ مَعَهُ مَاءٌ اِلَّا قَلِيلٌ وَخَافَ اِنْ هُوَ اغْتَسَلَ اَنْ يَعْطَشَ قَالَ اِنْ خَافَ عَطَشاً فَلَا يُهْرِيقُ مِنْهُ قَطْرَةً وَلْيَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ فَاِنَّ الصَّعِيدَ اَحَبُّ اِلَيَّ **شرح** یعطش از باب علم است العطش بفتح عین و فتح طا تشنگی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق هم در مردی که برخورد او را جنابت در سفر و نیست با او آبی مگر آب کم و ترسید او اگر غسل کند از تشنگی امام گفت اگر ترسید از تشنگی پس نریزد از آن آب قطره را و باید که تیمم کند بخاک روی زمین چه بدرستی که خاک

[margin: illegible]

ادن

روی زمین محبوبتر است بسوی من از آب در این وقت مخفی نماند که احب اینجا از قبیل اعلم من الجدار است و نکته در این مقام اینست که نزد جمعی از مخالفان غسل در این صورت محبوب و واجب است بنا بر اینکه در آیت تیمم فلم تجدوا ماء عطف بر کنتم مرضی او علی سفر تا آخر باشد و بیان این در شرح حدیث آینده میشود **دوم اصل** سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُجْنِبُ وَمَعَهُ مِنَ الْمَاءِ قَدْرُ مَا يَكْفِيهِ لِشُرْبِهِ اَيَتَيَمَّمُ اَوْ يَتَوَضَّاُ قَالَ يَتَيَمَّمُ اَفْضَلُ اَلَا تَرَىٰ اَنَّهُ اِنَّمَا جُعِلَ عَلَيْهِ نِصْفُ الطَّهُورِ **شرح** شرب بضم شین با نقطه و سکون را بی نقطه و با یک نقطه و ضمیر راجع بالرجل است و مراد شرب منسوب باو است تا وقتی که بآبی دیگر رسد خواه از خوردن حادث شود و خواه از واجب النفقه او و یتوضا ماخوذ است از وضو بمعنی لغوی و مراد اینجا غسل است یتیمم در دوم بتقدیر ان ناصبه است و مبتداست پس مرفوع و منصوب میتواند بود افضل خبر مبتدا است و در بعض نسخ لفظ افضل نیست و بنا بر این یتیمم البته مرفوعست ضمیر انه ضمیر شان میتواند بود و راجع بما فرکه مذکورست در ضمن و معه من الماء قدر ما یکفیه لشربه میتواند بود و مثل ضمیر علیه که راجع بمسافرست حصر که مدلول انما است دلالت بر این میکند که افضل اینجا بنا بر نسخه که هست از قبیل اعلم من الجدار است مثل احب در حدیث سابق طهور بضم طا بی نقطه مصدرست چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول و عبارت از طهارت بآبست مثل وضو و غسل نصف الطهور عبارت از تیمم است باعتبار اینکه جوف بعد از ضرورت است مانند نصف غسل و وضو است نظر اینکه اگر کسی حقی از کسی طلب داشته باشد و استیفای آن میسر نشود مصالحه بنصف میکند غالبا **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جنب شده و با او هست در سفر از آب بقدر آنچه کافیست او را برای آشامیدن او آیا تیمم میکند یا خود را میشوید بغسل گفت اینکه تیمم کند افضل است آیا نمیبینی که شان اینست که جز این نیست که در قران گردانیده شده و واجب بر مسافر نصف طهارت بی شرط عدم وجدان آب **بدانکه** این استدلال است بآیت سوره نسا و سوره مائده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بنا بر اینکه فلم تجدوا ماء عطف بر جاء احد منکم من الغائط تا آخر باشد که سیاق آن غیر سیاق آنست زیرا که آن معطوفست بر کنتم و سابق آن معطوفست بر مرضی پس فلم تجدوا ماء متعلق بدو شق اخیرست که یکی او جاء احد منکم من الغائط است و دیگری او لامستم النساء است و این دو شق در صورت عدم مرض و عدم سفرست پس مراد بشق مرض صورت خوف تضرر بدن است بواسطه باستعمال آب خواه در وضو و خواه در غسل و ذکر مرض بعنوان مثال است و مبنی بر غالب است پس اگر مریض متضرر نشود باستعمال آب حکم غیر مریض دارد و اگر غیر مریض متضرر شود مثل صاحب جروح و قروح حکم مریض دارد چنانچه فی الجمله

در احادیث باب چهل و پنجم و مراد بشق سیم صورت خوف ضرر بدن است بواسطه تشنگی با استعمال آب خواه در وضوا
و خواه در غسل و ذکر سفر بعنوان مثالست و مبنی بر غالب است پس اگر مسافر خوف تشنگی نداشته باشد حکم غیر مسافر
دارد و غیر مسافر اگر خوف تشنگی داشته باشد حکم مسافر دارد و برای قیاصت او جاء احد منکم من الغائط که مثال
حدث اصغر است و او لامستم النساء که مثال حدث اکبر است و شاید که جنب که مذکورست در صدر آیت
سوره نسا و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و در صدر آیت سوره مائده و ان کنتم جنبا فاطهروا
عبارت از صاحب حدث اکبر باشد مطلقا زیرا که جنب در لغت بمعنی بیگانه است و بقرینه ذکر صلوة در صدر این
دو آیت مراد بیگانه از نمازست و آن شامل ماس میت و حائض و مستحاضه هست زیرا که هر یک از ایشان
صاحب حدث اکبرست و بیگانه نمازست و صاحب حدث اصغر بیگانه از آن نیست بلکه نزدیک است و استعمال جنب
در بعض احادیث در مقابل حائض و مانند آن قرینه اینست که بمعنی قدر مشترک میان ملامس نسا و منزل منی
باشد و وجه این اینست که جنابت بفتح جیم اسمیست مشترک میان بیگانگی و میان منی و چون کسی که شغل او غایت
در فرج زن شده باشد در حکم کسی است که منی از او بیرون آمده باشد پس جنب مشترکست میان بیگانه و میان
کسی که منی از او بیرون آمده باشد یا در حکم آن باشد والله اعلم **حاصل** اینست که این چهار شق که مذکورست در این دو آیت
راجع بشش شق میشود **اول** آنکه از غائط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف ضرر از استعمال آب باشد
بواسطه مثل مریضی **دوم** آنکه ملامسه نسا کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف ضرر از استعمال آب باشد
بواسطه مثل مریضی **سیوم** آنکه از غائط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف تشنگی باشد مثل مسافر
چهارم آنکه ملامسه کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف تشنگی باشد مثل مسافر **پنجم** آنکه از غائط
آمده باشد مثلا و آب نداشته باشد **ششم** آنکه ملامسه نسا کرده باشد مثلا و آب نداشته باشد و در جمیع
این شش صورت تیمم میکند در سه صورت عوض وضوا و در سه صورت عوض غسل والله اعلم **سیوم اصل**
قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِمَامُ قَوْمٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِی السَّفَرِ وَ لَیْسَ مَعَهُ مَا یَکْفِیهِ لِلْغُسْلِ أَ یَتَوَضَّأُ
بَعْضُهُمْ وَ یُصَلِّی بِهِمْ فَقَالَ لَا وَلٰکِنْ یَتَیَمَّمُ وَ یُصَلِّی بِهِمْ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ جَعَلَ التُّرَابَ طَهُوراً **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
پیشنماز جمعی بر خورد او را جنابتی در سفر و نیست با او آبی که کافی باشد او را برای غسل و زیاد بر قدر شرب او
باشد آیا وضو میسازد بعض آن جمع و پیشنمازی میکند برای آن جمع امام گفت نه و لیکن آن پیشنماز تیمم میکند
و پیشنمازی میکند برای آن جمع چه بدرستی که الله عز و جل بتحقیق در قرآن گردانیده خاک را پاک کننده برای صاحب عذر
بدانکه توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب من یکره الصلوة
خلفه تا آخر که باب پنجاه و یکم است که و لا صاحب التیمم المتوضئین و جواب اینست که آنچه می آید محمولست بر صورتی

ونقا ام

قال لا ولکن یتیمم و یصلی بهم

طهور بفتح طا بمعنی اسم فاعل یا **تعلیمه** **نسخه**

کو مرجحی

کو مرجحی کو اقوی یا مساوی باشد معارضه نکرده باشد و در ما نحن فیه کرده زیرا که مراد بامام قوم اقرأ ایشانست و تقدیم
غیر اقرأ بر اقرأ بسیار ناخوش است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که یتقدیم القوم
اقرأهم للقرآن تا آخر **چهارم اصل** عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ قَالَ إِنْ کَانَتِ الْأَرْضُ مُبْتَلَّةً لَیْسَ فِیهَا تُرَابٌ
وَ لَا مَاءٌ فَانْظُرْ أَجَفَّ مَوْضِعٍ تَجِدُهُ فَتَیَمَّمْ مِنْ غُبَارِهِ أَوْ شَیْءٍ مُغْبَرٍّ وَ إِنْ کَانَ فِی حَالٍ لَا تَجِدُ إِلَّا
الطِّینَ فَلَا بَأْسَ أَنْ یَتَیَمَّمَ بِهِ **شرح** عبد الله بن المغیره از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است و از جمعی است
که کشی رحمه الله تعالی در هر یک از ایشان گفته که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه او
شئ مجرور و معطف بر موضع است بتقدیر او انظر اجف شئ مغبر تجده فتیمم من غباره و ضمیر کان راجع بمتوضیٔ
است لا تجد بصیغه مخاطب است و جمله صفت حال است و عائد محذوف است بتقدیر لا تجد معها ان یتیمم بصیغه مخاطب
یعنی روایتست از عبد الله بن المغیره که گفت اگر باشد زمین گل بر وشی که نیست در آن خاکی و نه آبی که وضو یا غسل
بآن توان کرد پس طلب کن خشکتر موضعی را که قدرت بر آن داری پس تیمم کن از غبار آن یا اگر از آن عاجز شوی
طلب کن خشکتر چیزی که غبار در آن باشد مثل نمد زین و پالان اسب پس تیمم کن از غبار آن بعد از فشاندن و اگر آن
موضع بر حالی باشد که نیابی بآن حال مگر گل را یعنی که نه موضع خشک بهم میرسد در آن و نه چیزی دیگر که غبار داشته
باشد پس پروایی نیست بآنکه تیمم کنی بآن گل مخفی نماند که مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که کسی
که گل را می یابد با او آب قلیل است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب چهل و چهارم ~~و بعضی موید اینست که~~
~~مخاف العطش بعنوان این باب~~ **باب چهل و سیوم اصل باب الرَّجُلِ یُصِیبُهُ الْجَنَابَةُ وَ لَا یَجِدُ إِلَّا الثَّلْجَ**
أَوِ الْمَاءَ الْجَامِدَ **شرح** این باب بیان مردیست که بر میخورد او را جنابت و نمی یابد مگر برف را یا یخ را و در این
باب سه حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَجْنَبَ فِی سَفَرٍ وَ لَمْ یَجِدْ إِلَّا
الثَّلْجَ أَوْ مَاءً جَامِداً فَقَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّرُورَةِ یَتَیَمَّمُ وَ لَا أَرَی أَنْ یَعُودَ إِلَی هٰذِهِ الْأَرْضِ الَّتِی تُوبِقُ
دِینَهُ **شرح** واو در و لم یجد حالیه است توبق بباء یکنقطه و قاف بصیغه مضارع غایب باب افعالست الایباق
هلاک کردن و در حبس انداختن و هر دو اینجا مناسبست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از مردی که دانسته جنب شد در سفری بر حالی که نمی یافت مگر برف را یا یخ را پس گفت آن مرد در
مقام ضرورت است یعنی که تکلیف او بغسل تکلیف ما لا یطاق است تیمم میکند و نمی بینم برای او اینکه عود
کند بسوی این زمین که هلاک میکند دین او را اشارتست بآنکه آن جنب شدن او دانسته نامشروع است و اگر
کسی در موضعی نامشروعی کرده باشد مکروهست که باز عود کند بآن موضع بی ضرورت چنانچه مشهورست که عثمان بن
عفان چون ابو ذر غفاری رحمه الله را از مدینه اخراج میکرد از او سوال کرد که کدام موضع نزد تو مکروه تر است

عن محمد بن مسلم

از محمد بن مسلم

کفت رنبده زیراکه در ایام شرک بیش از اسلام آنجا میبودم کفت ترا برنبده میفرستم و بآنجا فرستاد او را بقصد
آزار او و عداوت بالله تعالی و رسولش و اهل بیت رسولش و نعم الحکم الله **بدانکه** جنب شدن باختیار با وجود علم
بوجود سرما و ممکن نبودن غسل بیضرر سه صورت دارد **اول** آنکه بهیچ وسیله تحصیل آب نتواند کرد و حکم
این در این حدیث مذکورست **دوم** آنکه بوسیله تحصیل آب تواند کرد اما خوف ضرر از استعمال آن داشته باشد
و آن خوف بحد خوف تلف نفس نرسد بلکه کمتر باشد و حکم آن در حدیث دوم مذکور میشود **سیوم** آنکه بوسیله تحصیل
آب تواند کرد و خوف ضرر آن بحد خوف تلف نفس رسد و حکم این در حدیث سیوم مذکور میشود و تحقیق تمام ذکر
می آید در کتاب الصیام در آخر باب الرجل یجامع اهله فی السفر تا آخر که باب پنجاه و چهارم است که رخص لهم فی الله
لا یحل لها اذا غلبه الشبق ان یاتی الحلال قال و یوجر فی ذلک کما انه اذا اتی الحرام اثم و از این ظاهر میشود که حکم
صورت غلبه شهوت حکم احتلام است و ملحق بعدم اختیار است **دوم اصل** رفعه قال قال ان اجنب فعلیه
ان یغتسل علی ما کان منه و ان احتلم تیمم **شرح** راوی بلا واسطه حدیث را تا امامی که روایت از اوست
کفت که امام کفت اگر کسی جنب شود و دانسته در وقت سردی هوا پس واجبست بر او که غسل کند اگر بوسیله آب گران
برف و یخ ممکن باشد او را تحصیل آب و خوف تلف نفس نباشد بنا بر نا مشروعی که واقع شده از او باختیار و اگر محتلم
شده باشد تیمم میکند برای خوف ضرر هر چند که بحد تلف نفس نرسد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل اصابته الجنابة فی لیلة باردة یخاف علی نفسه التلف ان اغتسل قال یتیمم و یصلی
فاذا امن البرد اغتسل و اعاد الصلوة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع که راوی کفت پرسیدم او را
از مردی که برخورد او را جنابتی باختیار او در شبی که سرد است و تحصیل آب ممکن است او را اما میترسد بر نفس خود
تلف را اگر غسل کند امام کفت تیمم میکند و نماز میکند پس چون ایمن شود از سرمایی که باعث خوف تلف نفس شود
غسل میکند و اعاده نماز میکند بنا بر نا مشروعی که کرده خواه در خارج وقت بعنوان قضا و خواه در وقت اگر
باقی باشد **باب جهل و چهارم اصل باب التیمم بالطین** این باب بیان تیمم بگل است در این باب دو حدیث است **اول اصل**
عن ابن رئاب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت فی حال لا تقدر الا علی الطین فتیمم به
فان الله اولی بالعذر اذ لم یکن معک ثوب جاف او لبد تقدر ان تنفضه و تتیمم به **شرح** روایتست
از علی بن رئاب بکسر را و همزه و الف و با یکنقطه از ابو بصیر از امام جعفر صادق ع که کفت چون باشی در حالی که قدرت
نداری بر آن مگر بر گل پس تیمم کن بآن گل چه بدرستی که الله تعالی سزاوارتر است بعذر خواهی از تو چون نباشد بقدر
او قدر او با تو جامه که خشک باشد یا نمد که قدرت داشته باشی که افشانی از او و تیمم کنی بغبار آن **دوم اصل**
وفی روایة اخری صعید طیب و ماء طهور **شرح** این عبارت علی بن رئاب است **یعنی** و در روایتی دیگر غیر از آنست

ابو بصیر است چنین است در تتمه این حدیث که گل در این وقت ضرورت هم روی زمین پاکیزه است و هم آب پاک کننده است
باینمعنی که قایم مقام هر یک از آن دو است باعتبار آنکه با انضمام هر دو با یکدیگر بهم رسیده **باب جهل و پنجم اصل باب**
الکسیر و المجدور و من به الجراحات و تصیبهم الجنابة شرح و او در یصیبهم از غلط کاتبست **یعنی** این باب بیان
شکسته عضو و صاحب آبله و صاحب زخمها هست که بر خورد ایشان را جنابت که در این باب شش حدیث است **اول اصل**
سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یکون به القرح و الجراحة یجنب قال لا بأس بأن لا یغتسل یتیمم
شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه دمل و زخم را نامند یتیمم بصیغه مضارع غایب مفرد و استیناف
بیانی لا بأس بان لا یغتسل است یا منصوب و بدل لا یغتسل است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میباشد
با او دمل و زخم جنب میشود امام کفت پروایی نیست بآنکه غسل نکند چه باید که تیمم کند مخفی نماند که ذکر لا بأس در این مقام اشاره
بآنکه وان کنتم مرضی در آیت تیمم بر سبیل مثال است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب جهل و دوم و بعضی توهم میکنند
که خصوصیت آن مناط حکمت و بر سبیل مثال نیست **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال یتیمم المجدور
و الکسیر بالتراب اذا اصابته الجنابة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع که راوی کفت تیمم میکند صاحب آبله
و شکسته عضو بخاک چون برخورد او را جنابت توضیح تیمم کسی که مریض نیست و در حکم مریض است گذشت در شرح حدیث
سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن مجدور اصابته جنابة قال ان کان اجنب هو
فلیغتسل و ان کان احتلم فلیتیمم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع که راوی کفت پرسیدم او را از صاحب آبله که برخورد
او را جنابتی امام کفت اگر جنب شده باشد او باختیار خود پس باید که غسل کند با وجود خوف ضرر و اگر محتلم شده باشد
پس باید که تیمم کند مخفی نماند که میتواند بود که وجوب غسل در صورتی باشد که خوف ضرر بحد خوف تلف نفس نرسیده باشد و در
صورتی که خوف تلف نفس باشد تیمم کند و نماز کند و چون ایمن شود غسل کند و اعاده نماز کند نظیر آنچه گذشت در حدیث
دوم و سیوم باب جهل و سیوم و الله اعلم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه و آله ذکر
له ان رجلا اصابته جنابة علی جرح کان به فامر بالغسل فاغتسل فکز فمات فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله قتلوه قتلهم الله انما کان دواء العی السؤال **شرح** ذکر بصیغه مجهول است جرح بضم جیم و سکون
را او است امر بصیغه مجهول است کز بتشدید زای با نقطه بصیغه معلوم باب نصر است الکزازه بفتح کاف و الکزوزة کاف
تشنج یعنی انقباض اعصاب اعضا یا بصیغه مجهول است الکزاز بضم کاف و تخفیف و تشدید زای دردی معروف که از
شدت سرما بهم میرسد و لرزیدن از شدت سرما ~~...~~
و میتواند بود که صفت مشبهه باشد بمعنی جاهل و بکر بمعنی متصف باب علت بمعنی عاجز شدن در گفتگو **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق ع که کفت بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله گفته شد او را که مردی برخورد او را جنابتی با وجود جراحتی که بود

با او پس مامور شد از جانب جمعی که سوال از ایشان کرده بود حکم خود را بغسل بنا بر توهم اینکه ذکر و ان کنتم مرضی
در آیت تیمم بعنوان مثال نیست پس مفهوم آن دلالت بر وجوب غسل بر صاحب جراحت میکند چنانچه اشارت باین
شد در شرح حدیث اول این باب پس غسل کرد پس تشنج کرد پس مرد گفت پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آنجا کشتند
او را کشتند ایشان را الله تعالی جز این نیست که علاج نفهمیدگی سوال از علما است باینمعنی که این حکم از روی ظن شده و آن
نفهمیدگی است و حکم از روی آن حرامست پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِسْكِينٍ وَغَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لَهُ
إِنَّ فُلَاناً أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ وَهُوَ مَجْدُورٌ فَغَسَّلُوهُ فَمَاتَ فَقَالَ قَتَلُوهُ أَلَّا سَأَلُوا أَلَّا يَمَّمُوهُ إِنَّ شِفَاءَ الْعِيِّ
السُّؤَالُ شرح مسکین بکسر میم است و در کتب رجال بی میم بلفظ مصغر است الا همزه و جا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض
و چون بر ماضی داخل شده برای تندیم است یعنی روایتست از محمد بن مسکین و غیر او از امام جعفر صادق ع محمد بن مسکین
گفت که گفته شد امام را که بدرستی که فلان کس بر خورد او را جنابتی بر حالی که او صاحب آبله بود پس غسل دادند او را پس مرد
پس امام گفت ایشان کشتند او را چرا سوال نکردند از حکم این مسئله چرا تیمم ندادند او را بدرستی که علاج نفهمیدگی سوال
علماست ششم اصل قَالَ وَرُوِيَ ذَلِكَ فِي الْكَسِيرِ وَالْمَبْطُونِ يَتَيَمَّمُ وَلَا يَغْتَسِلُ شرح ضمیر قال راجع بمحمد بن مسکین است روی
بصیغه مجهولست و ضمیر راجع بمضمون ان فلانا تا آخر است یتیمم و لا یغتسل بدل ذلک است و ضمیر مستتر راجع بکل احد
از کسیر و مبطونست یعنی محمد بن مسکین گفت و منقول است مثل آنچه در مجدور منقول شد در شکسته عضو و صاحب اسهال اینکه
تیمم میکنند هر یک از ایشان و غسل نمیکنند باب جبل و ششم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث غریبه متفرقه دارد در این باب
حدیثست اول اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ إِبْرِيقٌ يُرِيدُ
أَنْ يَتَهَيَّأَ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ فَدَنَوْتُ لِأَصُبَّ عَلَيْهِ فَأَبَى ذَلِكَ وَقَالَ مَهْ يَا حَسَنُ فَقُلْتُ لَهُ لِمَ تَنْهَانِي أَنْ
أَصُبَّهُ عَلَى يَدَيْكَ تَكْرَهُ أَنْ أُوجَرَ قَالَ تُوجَرُ أَنْتَ وَأُوزَرُ أَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً وَهَا أَنَا ذَا أَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ وَهِيَ الْعِبَادَةُ فَأَكْرَهُ أَنْ يَشْرَكَنِي فِيهَا أَحَدٌ شرح
الابریق بکسر همزه و سکون با معرب آبریز یعنی ظرفی برای آب که از آن آب بر دست و مانند آن ریزند و آن
لوله میدارد یتهیا یعنی یتوضا است من در منه برای ابتداست یا برای سببیت است و ضمیر راجع بابریق است
مَهْ بفتح میم و سکون ها اسم فعلست بمعنی لا تفعل هر یک از اوجر و توجر بصیغه مجهول بواو و همزه میتواند بود
توجر انت و اوزر انا بتقدیر استفهام انکاریست یا خبر محض است و بنا بر احتمال دوم ظاهر اینکه سر جزاست انچه گذشت
در کتاب المعیشه در حدیث سوم باب کسب الحجام اول اینکه کسی جاهل مسئله باشد در امثال این معذور بلکه
ماجورست و نظیر اینست که شخصی رسول علیه السلام را حجامت میکرد و خون می آشامید چون رسول علیه السلام فارغ شد
گفت خون نجاست گفت آشامیدم گفت چرا بشد تورا آتش جهنم اما بعد از این چنین مکن دوم اینکه استعانت

معضون این گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب ... که بابیست سوال العالم ...

أَنْتَ وَأُوزَرُ أَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ع

ایضا آمده در کتاب المعیشه در حدیث سوم باب کسب الحجام ع

در بعض مقدمات نماز جایز نیست و مشهور کراهت آنست سوم اینکه موقوف علیه نماز بر دو قسمت یکی
اگر ربط تمام بنماز ندارد و در اکثر استعانت حاصل نمیشود مثل طلب آب برای وضو دوم آنکه ربط تمام
دارد مثل ریختن آب بر دست برای وضو و منهی عنه دو صورت نیز اول چنانچه می آید در حدیث ششم
این باب تفسیر این آیت بوجهی گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب صدور شانزدهم که باب ریاست
ها حرف تنبیه است ذا اسم اشاره و خبر مبتداست ضمیر هی راجع بالصلوة است و حصر مفهوم از وهی العبادة
باعتبار اینست که نماز عمده عباداتست فی در فیها دلالت براین میکند که با در بعبادة بمعنی فی است و شریک
شدن دیگری در عبادت اینکس بر دو قسم است یکی اینکه اعانت در آن کند بضرورت و آن در این حدیث
مذکورست دیگری اینکه معبود شود در آن عبادت و آن در حدیث چهارم باب الریا مذکور شد یعنی روایت
از حسن بن علی نقاش جامه گفت داخل شدم بر امام رضا علیه السلام بر حالی که نزد او ابریق بود که میخواست که
وضو سازد از آن برای نماز پس نزدیک رفتم تا ریزم بر او آب را پس ابا کرد از آن و گفت مکن ای حسن پس گفتم
او را که چرا نهی میکنی مرا از اینکه ریزم آب بر دست تو آیا نمیخواهی که من ماجور و صاحب ثواب شوم بسبب خدمت
تو و اعانت بر عمل صالح اشارتست بآنچه فهمیده از آیت سوره مائده و تعاونوا علی البر و التقوی امام گفت
که آیا ماجور میشوی تو و گناهکار میشوم من پس گفتم او را که و چگونه است آنچه گفتی پس امام گفت آیا نشنیدی که
الله عز و جل که میگوید در سوره الکهف پس هر که امید میداشته که ملاقات صاحب کل اختیار خود کند باینمعنی که
مقرب درگاه او شود و در تحت آیت سوره مطففین کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون داخل نشود
پس باید که عملی صالح کند و شریک نکند در عبادت صاحب کل اختیار خود هیچکس را و آگاه باش من اینک
وضو میسازم برای نماز و نمازست عمده عبادت پس نمیخواهم که شریک شود با من در نماز هیچکس دوم اصل
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ افْتِتَاحُ الصَّلَاةِ الْوُضُوءُ وَتَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَتَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله اول مقدمات نماز که وقوع آنها با قصد قربت صحیح نیست وضوست برای صاحب
حدث اصغر و باعث حرام شدن فعلی که خارج از نمازست و فعل کثیرست بر نمازگزار تکبیرست و باعث حلال شدن
آن فعل بر نمازگزار تسلیم است مخفی نماند که ظاهر این وجوب تسلیم است سوم اصل كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
فَسَأَلَهُ رَجُلٌ مُغِيرِيَّةٌ عَنْ شَيْءٍ مِنَ السُّنَنِ فَقَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ بَنِي آدَمَ إِلَّا وَقَدْ
جَرَتْ فِيهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ سُنَّةٌ عَرَفَهَا مَنْ عَرَفَهَا وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَنْكَرَهَا شرح مغیرة بن سعید
ابتر بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و فتح تای دو نقطه و معجمه در بالا و را بی نقطه است و بتر بضم با و سکون
تا از جمله زیدیه منسوب باو بیند و او از داعیان محمد بن عبد الله بن الحسن بوده که احوال او مذکور شد در کتاب الحجه

انما مبتداست ه

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ه
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که

من المغیرتیه

در حدیث سیزدهم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است یعنی بودم
نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید او را مردی از زیدیه مغیریه از چیزی از آداب شرعیه پس امام گفت که نیست
هیچ چیز که محتاج میشود بسوی آن یکی از اولاد آدم مگر بر حالی که بتحقیق جاری شده در آن از جانب خدا تعالی و از جانب
رسول او روشی که شناخت آن روش را هر که شناخت آنرا و نشناخت آنرا هر که نشناخت از امر او این که
جمیع آنها محفوظست نزد ائمه حق و مجهولست نزد ائمه جور اصل فقال رجل فما السنة فی دخول الخلاء قال
تذکر الله و تتعوذ بالله من الشیطان الرجیم فاذا فرغت قلت الحمد لله علی ما اخرج منی من
الاذی فی یسر و عافیة شرح پس گفت مردی که چیست روش در داخل شدن بیت الخلا امام گفت اینکه ذکر
کنی الله تعالی را و پناه گیری بالله تعالی از شیطان ملعون پس چون فارغ شوی گوئی که سپاس الله راست بر آنچه
برون کرد از من باعث از ار با آسانی و صحت و مراد حمد بر برون کردن است اصل قال الرجل فالانسان
یکون علی تلک الحال ولا یصبر حتی ینظر الی ما یخرج منه قال انه لیس فی الارض آدمی الا و معه
ملکان به فاذا کان علی تلک الحال ثنیا برقبته ثم قالا یا ابن آدم انظر الی ما کنت تکدح له فی الدنیا
الی ما هو صائر شرح ینظر مرفوعست باد در برقبته برای تعدیه است تکدح بدال بی نقط و حا بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب باب منع است ما استفهامیه است یعنی گفت آن مرد که پس آدمی میباشد بر آن حال
و صبر نمیکند تا اینکه نگاه میکند بسوی آنچه برون می آید از او از بول و غایط اگر پیدا باشد امام گفت بدرستی که
شان این است که نیست در زمین آدمی مگر بر حالی که با او دو فرشته است که موکلند با او پس چون آدمی باشد بر آن
حال کج میکنند گردن او را بعد از آن بزبان حال میگویند ای فرزند آدم نگاه کن بسوی آنچه سعی میکردی
برای تحصیل آن در دنیا که بسوی چه آن گردیده است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من توضا
فتمندل کانت له حسنة وان توضا فلم یتمندل حتی یجف وضوءه کانت له ثلثون حسنة
شرح وضو بفتح واو است یعنی آبی که بر اعضا مانده و بضم واو مینوانند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که وضو ساخت پس خشک کرد اعضای خود را بر رومال و مانند آن حاصل شد برای او
یک حسنه و اگر وضو ساخت و خشک نکرد اعضای خود را تا اینکه خود خشک شد آب اعضای او حاصل شد برای او سی
حسنه پنجم اصل قال ابو الحسن موسی علیه السلم من توضا للمغرب کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من
ذنوبه فی نهاره ما خلا الکبائر ومن توضا لصلوة الصبح کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من
ذنوبه فی لیلته الا الکبائر شرح ما در ما خلا مصدریه است و مضاف محذوفست بتقدیر وقت ما خلا و خلا بمعنی
جاوزست و ضمیر مستتر راجع بمضمون سابقست یعنی وقت ما جاوز هذا الحکم الکبائر پس الکبائر منصوبست بر مفعولیت

مُوَکَّلانِ م

و مراد استئناسات یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلم هر که وضو ساخت برای نماز شام خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان
تجدید شدن آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از گناهان او در آن روز او مگر گناهان کبیره و هر که وضو ساخت برای
نماز صبح خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید شدن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از
گناهان او در آن شب او مگر گناهان کبیره ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال بینا امیر المؤمنین صلوات
الله علیه قاعد و معه ابنه محمد ابتنی باناء من ماء فاتاه به فصبه بیده الیمنی علی یده
الیسری ثم قال الحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا ثم استنجی فقال اللهم
حصن فرجی و اعفه واستر عورتی و حرمها علی النار شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع
فتحه بهم رسیده و مضاف است بجمله مرتبه است قاعد خبر مبتداست از حرف مفاجاة است قال عامل در
بینا است و در مثل این ترکیب اقوال دیگر هست ابتنی بکسر همزه و سکون یا دو نقطه در پایین بصیغه
امر مهموز الفا و معتل اللام یائی باب ضرب است یا در باناء و در به برای تعدیه است من تبعیض طهورا
بیست است خبر منصوب در صبه راجع بماء است طهور بفتح طاء یعنی اسم فاعل باب تفعیل لا واو
در وهم بجعل حالیه است النجس بفتح نون و فتح جیم ضد طهارت و ضد طاهر و هر دو اینجا مناسب است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه نشسته بود و با او بود پسر او
محمد که مشهورست بابن الحنفیه ناگاه گفت ای محمد بیاور نزد من ظرفی برای که آبی آنرا آورده بود
یعنی که آب در آن کنی و بیاب بیاور پس آورد نزد او آنرا پس ریخت آب آنرا بدست راست خود
بر دست چپ خود یا یعنی که دست راست خود را در آن ظرف کرد و آب برداشت و بآن آب هر دو دست خود را
پاکیزه کرد بعد از آن گفت سپاس الله راست که گردانید آب را پاک کننده بر حالی که نگردانید آنرا ناپاکی بعد از آن
استنجا کرد یعنی که بول کرد و استنجا کرد پس گفت در وقت استنجا که خدایا محفوظ دار فرج مرا از حرام و
محفوظ دار آنرا از نالایق و بپوشان عورت مرا از نظر بیگانه و حرام کن آنرا بر آتش جهنم اصل ثم
استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها ثم
تمضمض فقال اللهم انطق لسانی بذکرک واجعلنی ممن ترضی عنه شرح در تهذیب استنشاق و دعای
آن بعد از مضمضه و دعای آن منقول شده گذشت در شرح حدیث ششم باب پانزدهم که مضمضه در وضو
سه بارست مثل استحباب در استنشاق نیز سه بارست الریح بکسر را و سکون یا نسیم و بوه هر دو اینجا
مناسبست بنا بر دوم مراد بوی زمین و عمارات بهشت است یعنی بعد از آن آب در بینی کرد پس گفت
خداوندا حرام مکن بر من نسیم بهشت را در قبر و مانند آن و بگردان مرا از جمله آنکه بو میکند نسیم بهشت را و خوش

قال یا محمد م

الاناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده جام یعنی ظرفی که آب در آن میکنند و مراد اینجا قدری از آن است که بقدر نسبت می برای بعض استنجا

برای آنکه آب در ظرف کنی ... بجا

می آورد آبی را م

و طیبها م

بوییر اگر در بهشت میباشد وریحان را که در بهشت میروید بعد از آن آب در دهان کرد پس گفت خدایا گویا کن زبان
مرا بذکر تو و بگردان مرا از جمله آنها که راضی میشوی از او در روز سؤال و جواب اصل ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ
اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ ثُمَّ غَسَلَ يَمِينَهُ
فَقَالَ اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ بِيَسَارِي ثُمَّ غَسَلَ شِمَالَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي
وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ شرح فيه در تبيض فيه الوجوه
از غلط کاتبان [illegible] زیرا که شرط است در جمله که مضاف الیه باشد خلو از عاید الخلد بضم خاء با نقطه و سکون
لام و دال بی نقطه [illegible] مراد اینجا زود داخل شدن در بهشت است بیفرر معاصی و در یک در میان طوائف اهل
حجاب [illegible] تفصیل [illegible] مذکور شد در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هفتم در بیان آیت سوره
اعراف وبينهما حجاب وعلى الاعراف رجال المقطعات [illegible] بصیغه اسم مفعول باب تفعیل عبارت [illegible]
که در سر [illegible] چنانچه می آید در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب [illegible] و آن در مقابل تاج اهل بهشت است [illegible]
در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم باب [illegible] که فیوتی بتاج فیوضع علی راسه و یعطی الامان بیمینه والخلد
فی الجنان بیساره [illegible] یعنی بعد از آن شست روی خود را پس گفت خداوندا سفید کن روی مرا روزی که
سیاه میشود روهائی جمعی و سیاه مکن روی مرا روزی که سفید میشود روهائی جمعی بعد از آن شست ذراع راست خود را
پس گفت خدایا بده بمن نامه اعمال مرا بدست راست من و [illegible] بهشت را بدست چپ من یا بمعنی که قلم عفو [illegible]
فرشته دست چپ نوشته بکشی و مرا زود داخل بهشت کنی بعد از آن شست ذراع چپ خود را پس گفت خداوندا
بمن نامه اعمال مرا بدست چپ من و مگردان دست چپ را غل کرده شده با گردن من و پناه میگیرم بتو از جامها
بریده [illegible] اصل ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ غَشِّنِي رَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوَكَ
ثُمَّ مَسَحَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ
عَنِّي شرح فيه اینجا راجع بصراط است یعنی بعد از آن مسح کرد سر خود را پس گفت خدایا فرو گیران مرا رحمت تو
یا بمعنی چنان کن که فرو گیرد مرا رحمت تو و برکتهای تو و بخشایش تو بعد از آن مسح کرد بر دو پای خود پس گفت خدایا
استوار کن دو قدم مرا بر صراط در روزی که میلغزد در صراط قدمهای جمعی و بگردان سعی مرا در آنچه راضی میکند ترا از من
اصل ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ بِمِثْلِ وُضُوئِي وَقَالَ مِثْلَ مَا قُلْتُ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ
مَلَكاً يُقَدِّسُهُ وَيُسَبِّحُهُ وَيُكَبِّرُهُ وَيُهَلِّلُهُ وَيُكْتَبُ لَهُ ثَوَابُ ذَلِكَ شرح بعد از آن رو آورد بسوی محمد بن الحنفیه
پس گفت ای محمد هر که وضو ساخت بروش وضو ساختن من و گفت مانند آنچه را که گفتم افرید الله تعالی برای او از
هر قطره فرشته که حمد کند الله تعالی را و تسبیح کند او را و تکبیر کند او را و تهلیل کند او را یعنی گوید لا اله الا الله گوید رجالی

که مکتوب

که مکتوب شود برای آنکس ثواب آن ذکر هفتم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَهُوَ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَكَّةَ صَلَّى
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْفَجْرَ ثُمَّ جَلَسَ مَعَ أَصْحَابِهِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَجَعَلَ يَقُومُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ حَتَّى
لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا رَجُلَانِ أَنْصَارِيٌّ وَثَقَفِيٌّ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكُمَا حَاجَةً
تُرِيدَانِ أَنْ تَسْأَلَا عَنْهَا فَإِنْ شِئْتُمَا أَخْبَرْتُكُمَا بِحَاجَتِكُمَا قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَانِي وَإِنْ شِئْتُمَا فَاسْأَلَا عَنْهَا قَالَا
بَلْ تُخْبِرُنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَكَ عَنْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْلَى لِلْعَمَى وَأَبْعَدُ مِنَ الِارْتِيَابِ وَأَثْبَتُ لِلْإِيمَانِ شرح اجلى
بجیم افعل التفضیل معتل اللام واوی یا یائی از الجلا بالف ممدوده برطرف شدن و اینجای لام در للعمى و در للایمان برای
تقویت است العمی بفتح عین بی نقطه و فتح میم [illegible]
انتها یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بر حالی که او حکایت میکرد مردم را در مکه که گزارد رسول الله صلی الله
علیه و آله نماز صبح را بعد از آن نشست با یاران خود تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس شروع کرد برخواست مردی بعد از
مردی تا آنکه نماند با او مگر دو مرد یکی از اهل مدینه و دیگری از طائفه ثقیف که در طایف میباشند پس گفت ایشان را رسول الله
صلی الله علیه و آله که تحقیق دانستم که شما را حاجتی است که میخواهید که سوال کنید از آن پس اگر خواهید خبر کنم شما را
بحاجت شما پیش از آنکه سوال کنید مرا و اگر خواهید پس سوال کنید از آن حاجت آن دو مرد گفتند بلکه خبر میکنی ما را
پیش از آنکه سوال کنیم ترا از آن حاجت چه بدرستی که آن خبر کردن تو برطرف کننده تر است کوری دل را و دور کننده تر است
از شک در رسالت تو و مستحکم کننده تر ایمان ما را اصل فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَّا أَنْتَ يَا أَخَا ثَقِيفٍ فَإِنَّكَ
جِئْتَ تَسْأَلُنِي عَنْ وُضُوئِكَ وَصَلَاتِكَ مَا لَكَ فِي ذَلِكَ مِنَ الْخَيْرِ أَمَّا وُضُوؤُكَ فَإِنَّكَ إِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ
فِي إِنَائِكَ ثُمَّ قُلْتَ بِسْمِ اللَّهِ تَنَاثَرَتْ مِنْهَا مَا اكْتَسَبْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِذَا غَسَلْتَ وَجْهَكَ تَنَاثَرَتِ
الذُّنُوبُ الَّتِي اكْتَسَبَتْهَا عَيْنَاكَ بِنَظَرِهِمَا وَفُوكَ فَإِذَا غَسَلْتَ ذِرَاعَيْكَ تَنَاثَرَتِ الذُّنُوبُ الَّتِي مَشَيْتَ
إِلَيْهَا عَلَى قَدَمَيْكَ فَهَذَا لَكَ فِي وُضُوئِكَ شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اما تو ای یار قبیله ثقیف
پس بدرستی که تو آمدی سوال میکنی مرا از وضو تو و نماز تو که چیست ترا در آن از جمله نفع اما وضوی تو پس بدرستی
که تو چون گذاشتی دست خود را در ظرف آب خود بعد از آن گفتی بسم الله پراکنده شد از دست تو آنچه کسب کرده
از گناهان پس چون شستی روی خود را پراکنده شد گناهانی که کسب کرده آنها را دو چشم تو بنگاه آنها و گناهانی
که کسب کرده آنها را دهان تو پس چون شستی دو ذراع خود را پراکنده شد گناهان از دست راست تو و دست چپ
تو پس چون مسح کردی سر خود را و دو پای خود را پراکنده شد گناهانی که رفتی بسوی آنها بر دو پای خود پس این
برای تو در وضوی تو و مخفی نماند که تتمه حدیث که در بیان نفع نماز است و در بیان سوال و جواب انصاری است
اینجا نقل نشده برای عدم مناسبت باین باب هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِ یمانه

والف مقلوبه از یا مصدر باب علم کوری

عن یمینک و شمالک فاذا مسحت
راسک و قدمیک تناثرت الذنوب

شرح الشطر بفتح شین با نقطه و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه جزء ایمان اینجا عبارتست از مجموع اعمالی که فرایض است و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب بیستم که باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت وضو جزء ایمانست نهم اصل كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ بَيْنَ يَدَيَّ وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ حَتَّى حَضَرَتِ الْمَغْرِبُ فَدَعَا بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ قَالَ لِي تَوَضَّأْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا عَلَى وُضُوءٍ فَقَالَ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى وُضُوءٍ إِنَّ مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي يَوْمِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ وَمَنْ تَوَضَّأَ لِلصُّبْحِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ شرح بوضوء بفتح واو است وان کنت وصلیست یعنی بودم نزد امام موسی کاظم ع پس گزارد نماز ظهر و نماز عصر را نزد من یا یعنی که من اقتدا کردم در نماز و نشستم نزد او تا آنکه حاضر شد نماز شام پس طلب کرد آب وضو را پس وضو ساخت برای نماز بعد از آن گفت مرا که وضو بساز گفتم قربانت شوم من وضو دارم پس گفت هر چند که وضو داشته باشی و مضمون باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب.

دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الطُّهْرُ عَلَى الطُّهْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ شرح الطهر بضم طاء و سکون هاء مصدر باب نصر و حسن ضد نجاست و مراد اینجا وضو و غسل است در صورتی که باعثی برای اینها بهم رسیده باشد مثل وقوع نماز بعد از وضوی سابق و مثل وصول بروز جمعه یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت طهارت بر روی طهارت باعث ده حسنه است.

یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا فَرَغَ أَحَدُكُمْ مِنْ وُضُوئِهِ فَلْيَأْخُذْ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَلْيَمْسَحْ بِهِ قَفَاهُ يَكُونُ ذَلِكَ فَكَاكَ رَقَبَتِهِ مِنَ النَّارِ شرح الفکاک بفتح فاء و کاف و بکسر میباشد مصدر باب نصر آزاد کردن و حل فکاک یعنی مصدری بر ذلک مجازست باعتبار اینکه باعث فکاک الله تعالی است و لهذا در دعای آن وقت منقولست که اللهم فک رقبتی من النار یا باعتبار اینکه باعث فکاک آنکس است رقبه خود را یا مراد مصدر بمعنی اسم فاعلست و فاک آن عمل است و برین تقدیر نیز نسبت مجازیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون فارغ شود یکی از شما از وضو خود پس باید که فرا گیرد یک مشت را از آب تا دو دست خود را بآن نشوید چون بیار رسیده و با محل جرک میباشد غالبا پس باید که مسح کند بآن آب یعنی تری آن آب که باقی مانده در دست پس گردن خود را بیان اینکه میباشد آن عمل باعث اعتاق الله تعالی کردن او را از آتش جهنم دوازدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَغْتَسِلُ بِمَاءِ الْوَرْدِ وَيَتَوَضَّأُ بِهِ لِلصَّلَاةِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ شرح الورد بفتح واو و سکون راء گل و غالب شده در گل سرخ که از آن گلاب میگیرند یعنی روایتست از امام موسی کاظم ع یا امام رضا علیه السلام راوی گفت گفتم او را که مرد غسل میکند بآب گل و وضو میسازد از آب گل برای نماز گفت پروایی نیست بآن بدانکه مراد بآب گل اینجا آبیست مطلق که گلها در آن انداخته شده باشد مثل حوضی که در آن گل ریزان کنند و بنا برین اشکالی نیست در این حدیث و میتواند بود که مراد

عن یونس ره

از یونس بن عبدالرحمن ره

محمول اه

گلاب باشد و بنا بر احتمال دوم میگوییم که این مطلقست پس میتواند بود که محمول بر صورت تجدید باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب یا بر تقدیر عموم میتواند بود که مراد بماء الورد آبی باشد که مخلوط بگلاب باشد و مطلق باشد و بعضی میگویند که این عامست و مراد بماء الورد محض گلابست باعتبار اینکه فاغسلوا در آیت وضو و حتی تغتسلوا و فاطهروا در دو آیت غسل شامل شستن بگلاب هست بحسب لغت و بعضی میگویند الورد بکسر واو است بمعنی نصیب از آب و مراد آبیست که چند کس در آن شریک باشند و نوبتی برای آن قرار داده باشند هر کدام را در نوبت دیگران وضو و غسل بآن صحیح است والله اعلم سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَمَّنْ يَمَسُّ عَظْمَ الْمَيِّتِ قَالَ إِذَا جَازَ سَنَةٌ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ شرح المیت بتخفیف و تشدید یا مرده و بعضی میگویند که بتخفیف مرده است و بتشدید مشرف بر موت است مثل انکم میت و انهم میتون اذا جاز سنة اشارتست بنجاست یا مانند نجاست ملاقی استخوان است و ما نند اینها بیش از یکسال اگر مذبوح نشده باشد و شاید که این باعتبار سرایت چربی استخوان باشد و اشارت بآن میشود که در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب یسجد علیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از حکم کسی که دست میکند استخوان مرده را امام گفت چون گذشت آن استخوان از یکسال پس نیست بآن دست کردن پروایی چهاردهم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ نَائِماً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَوْ مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاحْتَلَمَ فَأَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَلْيَتَيَمَّمْ وَلَا يَمُرُّ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا مُتَيَمِّماً حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَكَذَلِكَ الْحَائِضُ إِذَا أَصَابَهَا الْحَيْضُ تَفْعَلُ كَذَلِكَ وَلَا بَأْسَ أَنْ يَمُرَّا فِي سَائِرِ الْمَسَاجِدِ وَلَا يَجْلِسَانِ فِيهَا شرح گفت امام محمد باقر ع چون باشد مرد خوابیده در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه است و در خواب ببیند جماع را پس برخورد او را جنابت باید که تیمم کند و نگذرد در آن مسجد مگر تیمم کرده تا آنکه بیرون آید از آن مسجد بعد از آن غسل کند و همچنین است حائض چون برخورد او را حیض در یکی از آن دو مسجد بیان این آنکه میکند آن زن چنانچه مذکور شد از تیمم و بیرون آمدن بآن نیست باکی که گذرند در باقی مساجد بی تیمم و ننشینند در آن مساجد اصلا پانزدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ جُنُبٍ دَخَلَتْ حُبّاً فِيهِ مَاءٌ وَخَرَجَتْ مِنْهُ قَالَ إِنْ وَجَدَ مَاءً غَيْرَهُ فَلْيُهَرِقْهُ شرح روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از ماری که داخل شد در خمی که در آن آبی هست و بیرون شد از آن امام گفت اگر صاحب آن خم بیابد آبی را که غیر آن باشد برای وضو و مانند آن پس باید که بریزد آن آب را برای احتمال ضرر زهر باستعمال آن شانزدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ فَامْتَخَطَ فَصَارَ بَعْضُ ذَلِكَ الدَّمِ قِطَعاً صِغَاراً فَأَصَابَ إِنَاءَهُ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ الْوُضُوءُ مِنْهُ فَقَالَ إِنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً يَسْتَبِينُ فِي الْمَاءِ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ شَيْئاً بَيِّناً فَلَا يَتَوَضَّأْ مِنْهُ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ

عن اسمعیل الجعفی ره

از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا ره

زُعَافٌ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَطَرَ قَطْرَةٌ فِي إِنَائِهِ هَلْ يَصْلُحُ الْوُضُوءُ مِنْهُ قَالَ لَا شرح رعف بصيغه معلوم
باب نصر وعلم وحسن ميتوانند بود و بصيغه مجهول باب نصر ميتوانند بود بمعنى اصابه رعاف چنانچه ميگويند جدره
يعنى اصابه جدرى امتخط بخا با نقطه وطا بى نقطه بصيغه ماضى معلوم باب افتعالست الامتخاط ميان بينى را
پاك كردن القطع بكسر قاف وفتح طا جمع قطعه بفتح قاف وسكون طا پارها الصغار بكسر صاد جمع صغير بدانكه
ابن ابى عقيل وموافقان اش ميگويند كه ظاهر اين حديث اينست كه آب قليل بملاقات نجاست نجس نميشود مگر
بعض آن متغير شود پس اگر متغير وغير متغير بهم آميخته شود ومشتبه شود جميع آن نجس است والله اعلم يعنى روايت
از على بن جعفر از برادرش امام موسى كاظم عليه السلام گفت پرسيدم او را از مردى كه خون از بينى او آمد پس ميان بينى خود
را پاك كرد پس گردید بعض آن خون كه از بينى فشانده شد پارهاى كوچك پس برخورد آن بعض ظرف آب آن مرد
را آيا جايز است او را وضوا از آن آب پس امام گفت اگر آن بعض بنا شد چيزى كه ظاهر شود در آب يا بمعنى كه
محسوس نشود ومتغير شدن بعض آب بآن خون پس پروايى نيست واگر باشد چيزى كه ظاهر است در آب محسوس
متغير شدن بعض آب بآن خون پس بايد كه وضو نسازد از آن آب مخفى نماند كه گذشت در شرح حديث اول
باب دوم كه اگر غافل شود ونداند كه كدام شق واقع شده حكم بنجس دارد على بن جعفر گفت و پرسيدم امام را از مردى
كه خون از بينى او آمد بر حالى كه او وضو ميساخت پس چكيد قطره در ظرف آب او آيا جايز است وضوا از آن آب
امام گفت نه زيرا كه تغير بعض آن آب محسوس ميشود هفدهم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
احْتَاجَ إِلَى الْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَوَجَدَ بِقَدْرِ مَا يَتَوَضَّأُ بِهِ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَهُوَ
وَاجِدٌ لَهَا يَشْتَرِي وَيَتَوَضَّأُ أَوْ يَتَيَمَّمُ قَالَ لَا بَلْ يَشْتَرِي قَدْ أَصَابَنِي مِثْلُ ذَلِكَ فَاشْتَرَيْتُ وَتَوَضَّأْتُ وَمَا يَشْتَرِي بِذَلِكَ مَالٌ كَثِيرٌ شرح ما موصوله نافيه است يا در بذلك براى بدليت است مال كثير
مبتدا است يعنى پرسيدم امام رضا عليه السلام را از مردى كه محتاج شد بسوى وضو براى نماز يا بمعنى كه احداث
وضو ميخواهد نه تجديد وضو واو قدرت ندارد بر آب پس آب را بهم رسانيد بقدر آنچه وضو سازد بآن بقيمت
صد درهم يا هزار درهم واو قادر است بر آن دراهم وضررى بحال او نميرساند دادن آنها اصلا آيا خريدارى
ميكند آب را و وضو ميسازد يا تيمم ميكند امام گفت نه تيمم نميكند بلكه خريدارى آب ميكند بتحقيق برخورد مرا
مثل آنچه گفتى پس آب را خريدارى كردم و وضو ساختم وخوشحالى نميكند مرا عوض آن وضو ساختن مال
بسيار اصل هذا آخر كتاب الطهارة من الكتاب الكافي للكليني ويتلوه كتاب الحيض ان شاء الله شرح اين از
الحاقات كاتبانست فرغ الشارح خليل بن الغازى القزوينى عفا الله عنه وعن والديه واخوته
ومن يعنيه امره من شرح كتاب الطهارة فى يوم الخميس السادس والعشرين من شهر شوال

ابى عم

او بالف درهم م

ليس فى بعض النسخ وشيه را بنقطه بصيغه مضارع ... فائت معلوم باب نصر است ودر بعض نسخ سيرنى ليس بنقطه بنقطه وواو وهم است وحاصل هردو يكيست زيرا كه ما در اول مراد اينست كه بسيار زيان نميكند مرا اين عمل را مال بسيار ودر دوم مراد اينست كه دادن مال بسيار براى اين عمل ازرده نميكند مرا

سنة تسع وستين والف هجرية حامدا مصليا مسلما وفرغ من تسويدها فى الليل الاربعا الثانى عشر
شهر جمادى الاول من شهور سنة ثمانين بعد الالف من الهجرة النبوية عليه الصلوة والتحية اقل عباد الله
الجانى المحتاج الى رحمة الله الغنى حسين ابن حسين الحسينى المجر بنى عفى عنه وعن
والديه واخويه وجميع المؤمنين والمؤمنات بالنبى والوصى واولاده
الائمة الطهار الاخيار الابرار هداة العباد
سراة يوم المعاد اولهم الحسن واخرهم
المهدى صلوة الله وسلامه
عليهم اجمعين
ما دامت السموات
والارضين
امين يا
رب العالمين

براران اود و براران سلام
زائر محمد والش تمام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مامور شد بمعانی شرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة شروع نمود در شرح کتاب الحیض کتاب سیم است بتاریخ شهر شوال سال هزار و شصت و نه هجری والله المستعان اصل کتاب الحیض شرح کتاب نهم از سی و سه کتاب ... ابوجعفر محمد بن یعقوب اسحق رازی مشتمل بر آنچه کتاب احادیث متعلقه بحیض است در این کتاب بیست و پنج باب است اول ابواب الحیض دوم باب ادنی الحیض واقصاه وادنی الطهر سوم باب المراة تری الدم قبل ایامها او بعد طهرها چهارم باب المراة تری الصفرة قبل الحیض او بعده پنجم باب اول ما تحیض المراة ششم باب استبراء الحائض هفتم باب غسل الحائض وما یجزیها من الماء هشتم باب المراة تری الدم وهی جنب نهم باب جامع فی الحائض والمستحاضة دهم باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة یازدهم باب معرفة دم الحیض والعذرة والقرحة دوازدهم باب الحبلی تری الدم سیزدهم باب النفساء چهاردهم باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رات الدم قبل ان تلد پانزدهم باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة شانزدهم باب المراة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی فی الغسل هفدهم باب المراة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض هجدهم باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة نوزدهم باب الحائض والنفساء تقرآن القرآن بیستم باب الحائض تاخذ من المسجد ولا تضع فیه شیئا بیست و یکم باب المراة یرتفع طمثها ثم یعود وحد الایاس من الحیض بیست و دوم باب المراة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها بیست و سوم باب الحائض تختضب بیست و چهارم باب غسل ثیاب الحائض بیست و پنجم باب الحائض تناول الخمرة او الماء بدانکه مقدمات شرح این کتاب نیز مقدمات شرح کتاب الطهارة است وبرای قرب عهد احتیاج بتکرار آنها نیست باب اول ابواب الحیض شرح ابواب بفتح همزه جمع باب است که آنرا بابة نیز میگفتند بمعنی نوبتهای منع از چیزی صاحب قاموس گفته والبابة الباب فی الحساب والحدود و مراد اینجا آنست که در حدود است چنانچه ظاهر میشود از لفظ حد در حدیث اول این باب مضاف محذوف است بتقدیر باب ابواب یعنی این باب بیان نوبتهای حیض است بمعنی بیان نوبتهای منع مردان از جماع وطلاق بسبب حیض که در هر چند وقت یکبار میباشد در این باب دو حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله تبارک وتعالی حد للنساء فی کل شهر مرة شرح لام در للنساء برای انتفاع است زیرا که منع مردان از جماع وطلاق برای مصلحت زنانست تا شاید که رغبت مردان در زنان بیشتر شود واگر اراده طلاق کرده باشند پشیمان شوند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی منع

کرده مردان را برای مصلحت زنان در هر ماهی یکنوبت دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن قول الله عز وجل ان ارتبتم فقال ما جاز الشهر فهو ریبة شرح ما موصوله و مبتداست و عبارت است از پاکی زن از حیض جاز بجیم والف وزای با نقطه است وضمیر مستتر در آن عاید بما موصوله است الشهر منصوب مفعول جاز است ومراد بشهر اینجا اعم از شهر حقیقی وحکمی است زیرا که گاهی از اول وقت عادت باعث شک میشود و ایضا تجاوز آنچه وقت روز باعث شک میشود زیرا که تفاوت میان آن وبیگاه سه روز است که اقل زمان حیض است جمله فهو ریبة خبر مبتداست و خبر راجع بمبتداست ریبه بکسر را و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بتقدیر باعث ریبه است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره الطلاق واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر و زنانی که بسبب رسیدن بسنی که در آن حیض نمیباشد نا امید شده اند از حیض از جمله زنان نکاحی شما حکم ایشان در طلاق اینست که اگر شک کنید در صدق هر دعوی ایشان که بآن سن رسیده اند و نا امید شده اند و احتمال آبستنی و مانند آن در ایشان دهید پس عده آن زنان سه ماهست پس امام گفت هر پاکی که درگذرد از ماه پس آن باعث شک شوهران است مراد اینست که مقرری خون زنان در هر یکماه یکنوبت است بدانکه ظاهر این آیت چند چیز است اول اینکه عده حق شوهر است نه محض دعوی زنان در نا امیدی از حیض مقبول نیست دوم اینکه اگر ریبه نباشد و معلوم شوهران نیز باشد که نا امیدی از حیض حاصل شده این عده نیست سیوم اینکه اگر نا امیدی از حیض حاصل شده باشد و دعوی آن زنان باطل باشد و حیض عود کند پیش از انقضای سه ماه عدهٔ ایشان قسمی دیگر است باب دوم اصل باب ادنی الحیض واقصاه وادنی الطهر شرح این باب بیان کمتر ایام حیض و بیشتر ایام حیض و کمتر ایام پاکی از حیض است در این باب پنج حدیث است اول اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض فقال ثلثة واکثره عشرة شرح ما موصوله است یکون از افعال تامه است من بیانیه است الحیض در اصل مصدر است بتقدیر زمان الحیض است مثل رایت زید المجی الحاج یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از کمتر آنچه میباشد از زمان حیض پس گفت سه شبانه روز است و بیشتر آنچه میباشد از زمان حیض ده شبانه روز است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقل ما یکون من الحیض ثلثة ایام واکثر ما یکون عشرة ایام شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض قال ادناه ثلثة وابعده عشرة شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکون القرء فی اقل من عشرة ایام فما زاد اقل ما یکون عشرة من حین تطهر الی ان تری الدم شرح القرء بضم قاف و سکون را بی نقطه و همزه پاکی از حیض و حیض مراد اینجا معنی اول است ما در ما زاد موصوله است ومجرور است محلا معطوف بر عشرة است ~~بمعنی الف مع المتوسط~~ که کمتر از قدر مشترک میان ده

اختلاف میان معوية بن حکیم و حسن بن سماعه در توجیه این آیت در سوره طلاق عیان میشود در کتاب الطلاق در باب ... چهارم که باب طلاق التی لم تبلغ المحیض است در ذیل حدیث ... در شرح کلام مصنف ... م

ومفعول فیه محدوفست بتقدیر فما زاد از قبیل فصاعدا که بیان میشود در شرح حدیث اول باب نهم در شرح ... و انا اجمل الوقت تا آخر م

از ده نمیباشد و فائده ذکر بالا ترتیب برانیست که همیشه طهر منحصر در ده شبانه روز نیست اقل مبتدا است ما مصدریه است

و یکون از افعال تامه است ما یکون بتقدیر زمان ما یکون است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشره خبر مبتدا است من

ابتدائیه است و ظرف مستقر است و صفه عشره است حین مضاف بجمله است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمیباشد

پاکی از حیض در کمتر از ده شبانه روز و آنچه کمتر از ده شبانه روز نمیباشد بیان این آنکه کمتر از زمان بودن پاکی از حیض ده شبانه

روز است از وقتی که پاک میشود زن از حیض تا آنکه بیند خون حیض را پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَدْنَى الطُّهْرِ

عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَذَلِكَ أَنَّ الْمَرْأَةَ أَوَّلَ مَا تَحِيضُ رُبَّمَا كَانَتْ كَثِيرَةَ الدَّمِ فَيَكُونُ حَيْضُهَا عَشَرَةَ أَيَّامٍ فَلَا تَزَالُ

كُلَّمَا كَبِرَتْ نَقَصَتْ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَإِذَا رَجَعَتْ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ارْتَفَعَ حَيْضُهَا شرح ادنی مبتدا است

الطهر بضم طا و سکون ها مصدر باب نصر و حسن است بمعنی پاکی و بتقدیر زمان الطهر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول

عشره مرفوع و خبر مبتدا است مشار الیه ذلک ادنی الطهر است انّ بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لان است و مقصود استدلال

نیست بلکه مقصود بیان باعث بر وقوع ادنی الطهر است باین روش که چون زن گاهی در اول جوانی و غلبه حرارت بسیار خون

میباشد آن باعث این میشود که کم طهر باشد حتی اینکه گاهی ده روز حیض و ده روز طهر میدارد چنانچه در حدیث واقع شده

که تجلس شطر دهرها یعنی نصف دهر را اول منصوب است ما مصدریه است و بتقدیر زمان ما است ربّما بضم را و تشدید و تخفیف

با مفتوحه و چند لغت دیگر دارد برای تقلیل است و میتواند بود که برای تکثیر باشد اسم لا تزال ضمیر مستتر راجع بمرأة است

و خبر آن جمله است کبرت بصیغه ماضی معلوم باب علم است نقصت بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النقص کم کردن و کم شدن

نصیب کسی از چیزی و هر دو اینجا مناسب است ترجع بصیغه مضارع غایبه معلوم یا مجهول باب ضرب مرفوع و منصوب میتواند

بود الرجوع برگشتن و الرجع بفتح را و سکون جیم برگردانیدن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمتر زمان پاکی

از حیض ده شبانه روز است و آن بسبب آنست که زن در اول زمان حایض شدن بسا که باشد بسیار خون پس میباشد حیض او

ده شبانه روز و مساوی زمان طهر او میشود پس همیشه این حال دارد که هرچند که بالا میرود سن او کم میکند حیض او تا اینکه برگردد

آن زن بسوی سه شبانه روز پس چون برگشت بسوی سه شبانه روز برطرف میشود حیض او بوصول بسن یاس اصل وَلَا يَكُونُ

أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَإِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ الدَّمَ فِي أَيَّامِ حَيْضِهَا تَرَكَتِ الصَّلَاةَ فَإِنِ اسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَهِيَ

حَائِضٌ وَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ بَعْدَ مَا رَأَتْهُ يَوْماً أَوْ يَوْمَيْنِ اغْتَسَلَتْ وَصَلَّتْ وَانْتَظَرَتْ مِنْ يَوْمٍ رَأَتِ الدَّمَ

إِلَى عَشَرَةِ أَيَّامٍ فَإِنْ رَأَتْ فِي تِلْكَ الْعَشَرَةِ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمٍ رَأَتِ الدَّمَ يَوْماً أَوْ يَوْمَيْنِ حَتَّى يَتِمَّ لَهَا ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ

فَذَلِكَ الَّذِي رَأَتْهُ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ مَعَ هَذَا الَّذِي رَأَتْهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْعَشَرَةِ هُوَ مِنَ الْحَيْضِ شرح فا در فاذا برای

تفریع است ایام حیضها عبارت از ایامی است که ممکنست که خون ان ایام حیض باشد مثل اینکه آن زن بسن حیض رسیده باشد

و ده نگذشته باشد و آن خون زیاده بر ده روز نباشد و از اینجاست که فقها میگویند کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض تا بیخ

که عمل حایض در ان واجبست اگرچه آخر کاشف بهم رسد که حیض نبوده انقطاع دم معلوم میشود باستبرا اگر در آید در باب شش

ما مصدریه است انتظرت بمعنی نظرت است من هر دو جا ظرف مستقر و حال از عشره ایام است و چون بعض عشرة ایام گفته

است نمیتواند بود که من ظرف لغو متعلق بانتظرت یا رأت باشد مگر بنوعی از مجاز و برین تقدیر انتظرت بمعنی خود

میتواند بود یوم هر دو جا مضاف بجمله است الی ظرف لغو متعلق بانتظرت حصر مفهوم از هو که ضمیر فصل است بما بعد است

بس بیان ذلک الذی رأته و هذا الذی رأته نیز داخل حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانه روز نمیباشد چنانچه مذکور شد در حدیث

این حدیث یعنی و نمیباشد حیض در کمتر از سه شبانه روز متصل یا منفصل پس چون دید زن خون را در ایامی که ممکنست حیض او

در آنها ترک کرد نماز را پس اگر مستمر شد بآن زن خون در سه شبانه روز پس آن زن حائض است یا یعنی که نماز او قضا ندارد

و اگر بریده شد خون بعد از دیدن او خون را در یک روز یا دو روز غسل استحاضه میکند و نماز میکند و نظر میکند بدیدن خون

بسوی ده روز بر حالی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را روزی یا دو روز تا آنکه تمام شود برای آن زن سه روز

خون از جمله آن ده روز پس آنچه دیده از در اول کار با آنچه دیده از بعد از آن در ده روز آن از حیض است یا یعنی که ما بعد

آن استحاضه است اگر خون مستمر شود چنانچه می آید در تتمه حدیث که ثم هی مستحاضه تعمل ما تعمل المستحاضة اصل وَإِنْ مَرَّ بِهَا مِنْ

يَوْمٍ رَأَتِ الدَّمَ عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَلَمْ تَرَ الدَّمَ فَذَلِكَ الْيَوْمُ وَالْيَوْمَانِ الَّذِي رَأَتْهُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْحَيْضِ إِنَّمَا كَانَ مِنْ

عِلَّةٍ إِمَّا قَرْحَةٍ فِي جَوْفِهَا وَإِمَّا مِنَ الْجَوْفِ فَعَلَيْهَا أَنْ تُعِيدَ الصَّلَاةَ تِلْكَ الْيَوْمَيْنِ الَّتِي تَرَكَتْهَا لِأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ حَائِضاً

فَيَجِبُ أَنْ تَقْضِيَ مَا تَرَكَتْ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْيَوْمِ وَالْيَوْمَيْنِ شرح مر بصیغه ماضی معلوم است من ابتدائیه است و ظرف

مستقر است و حال عشره است یوم مضاف بجمله است عشره مرفوع و فاعل مر است فذلک بتقدیر قدم ذلک است و افراد اشاره

برای تغلیب صفت بر معطوف بر صفت است و او در والیومان بمعنی او است الذی صفت ذلک است [illegible]

شود و بر خلاف مقتضای طبع معروض باشد اما هر دو جا بکسر همزه و تشدید میم است قرحة مجرور و بدل تفصیل علة است

القرحة بفتح و ضم قاف و سکون را [illegible] و بفتح جیم و سکون واو

الجوف اندرون [illegible]

و مراد اینجا قدر مشترک میان جراحت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی و اگر گذشت بان زن از روزی که دید خون را ده روز و ندید خون را در تتمه آن ده روز پس خون

آن یک روز یا دو روز که دیده بود آنرا نبوده است از جمله حیض جز این نیست که بوده است از عارضه [illegible] است در درون

[illegible] پس واجبست بر آن زن که قضا کند نماز را آنچه ترک کرده آنرا زیرا که

در انوقت نبوده است حائض پس واجبست که قضا کند آنرا که ترک کرده که نماز در ان یکروز یا دو روز باشد اصل ثُمَّ اِنْ

تَمَّ لَهَا ثَلٰثَةُ اَيَّامٍ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ وَهُوَ اَدْنَى الْحَيْضِ وَلَمْ يَجِبْ عَلَيْهَا الْقَضَاءُ وَلَا يَكُونُ الطُّهْرُ اَقَلَّ مِنْ عَشَرَةِ

اَيَّامٍ شرح ضمیر هو در دو جا راجع بدم ثلثه ایام متفرقه است که مدلول سابق است ادنی اینجا بمعنی پست تر است

پس این تکرار و لا یکون اقل من ثلثه ایام نیست اقل منصوب بظرفیت است و ظرف خبر یکون است مراد بعشره ایام ده شبانه

روز متصلست بقرینه اینکه ذکر اقل طهر اینجا با وجود آنکه در صدر حدیث گذشت برای استدلالست که دفع توهم قیاس

ادنی الطهر برادنی الحیض است در تجویز تفرق یعنی و اگر درست شد برای آن زن سه روز از جمله آن ده روز

بانمعنی که در سه شبانه روز متفرق از جمله ده شبانه روز خون دید پس آنچه دیده در عرض آن ده روز از حیض

است و سه شبانه روز متفرق پست تر از حیض است بانمعنی که ضعیف تر است از سه شبانه روز متصل و کمتر عدد

ایام حیض است و واجب نیست بران زن قضای نماز آن یکروز یا دو روز و نمیباشد پاکی از حیض کمتر از ده روز

اصل وَاِذَا حَاضَتِ الْمَرْاَةُ وَكَانَ حَيْضُهَا خَمْسَةَ اَيَّامٍ ثُمَّ انْقَطَعَ الدَّمُ اغْتَسَلَتْ وَصَلَّتْ فَاِنْ رَاَتْ بَعْدَ

ذٰلِكَ الدَّمَ وَلَمْ يَتِمَّ لَهَا مِنْ يَوْمِ طَهُرَتْ عَشَرَةُ اَيَّامٍ فَذٰلِكَ مِنَ الْحَيْضِ تَدَعُ الصَّلٰوةَ فَاِنْ رَاَتِ الدَّمَ

مِنْ اَوَّلِ مَا رَاَتِ الثَّانِي الَّذِي رَاَتْهُ تَمَامَ الْعَشَرَةِ اَيَّامٍ وَدَامَ عَلَيْهَا عَدَّتْ مِنْ اَوَّلِ مَا رَاَتِ الدَّمَ الْاَ

وَّلَ وَالثَّانِي عَشَرَةَ اَيَّامٍ ثُمَّ هِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَعْمَلُ مَا تَعْمَلُ الْمُسْتَحَاضَةُ شرح واذا ابو اوست و در بعضی نسخ

نعاست الدم در اول مرفوع و فاعل انقطع است و در سه جای دیگر منصوب و مفعول رات است لهم ... علمهم

~~لها من یوم طهرت مضاف ... ~~ جمع ~~ ... اینکه یجای ... طهرت حاضت باشد ...~~

~~... اختصرت ... باشد ... فلما حاضت ... برای ... عشرة~~

~~ایام است ... اینکه در این کلام ... باشد ... بقدر این ... لم تتم لها من یوم حاضت ثم طهرت~~

~~بقرینه الذی راته تمام العشرة ایام ...~~ ... اعلام الحیض برای عدد خارجیست یعنی حیض اول ما در ما رات

مصدریه است الثانی منصوب و مفعول رات است الذی صفت الثانی است تمام منصوب بظرفیت است و عامل

ان راته است و دام عطف بر رات الدم است عدت بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب نصر جزای فان رات

است و دام عطف ما مصدریه است ~~...~~ الاول صفت الدم است و الثانی عطف بر اول است

عشرة منصوب و مفعول عدت است یعنی و چون حایض شد زن و باشد حیض او پنج شبانه روز مثلا بعد از ان

بریده شود خون غسل میکند و نماز میگذارد پس اگر ببیند خون را و صاحب تمه نشده باشد برای او از روزی که حایض

شده بعد از ان پاک از حیض شده ده شبانه روز پس آن خون از حیض است و امیگذارد نماز را پس اگر ببیند خون را

از اول دیدن او خون دوم را که دیده آنرا در تتمه ده شبانه روز و مستمر شود آن خون دوم بانمعنی که از تتمه ده شبانه

روز

روز تجاوز کند میشمرد از اول دیدن او خون اول و دوم را ده شبانه روز بانمعنی که خون را در ان ده شبانه روز

حایض میشمرد و بعد از ان آن زن مستحاضه است بیان این آنکه میکند از آنکه میکند مستحاضه و بیان میشود در باب نهم اصل

وَقَالَ مَا رَاَتِ الْمَرْاَةُ فِي اَيَّامِ حَيْضِهَا مِنْ صُفْرَةٍ اَوْ حُمْرَةٍ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ وَكُلُّ مَا رَاَتْ بَعْدَ اَيَّامِ حَيْضِهَا فَلَيْسَ مِنَ

الْحَيْضِ شرح ایام حیضها اینجا نیز عبارتست از عادت که مذکور شد در صدر این حدیث زیرا که اگر مراد ایام عیادت باشد منافات

دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده که فاذا کان اکثر ایامها تا آخر یعنی و امام گفت هرچه دید زن در ایام حیض خود

یا پیش از انقضای ده شبانه روز از زردی یا سرخی پس آن از حیض است و هرچه دید بعد از انقضای ده شبانه روز نیست

از حیض باب سوم اصل بَابُ الْمَرْاَةِ تَرَى الدَّمَ قَبْلَ اَيَّامِهَا اَوْ بَعْدَ طُهْرِهَا شرح مراد بایامها اینجا اعم از قبل از انقضای ده روز

و قبل از ایام عادتست و اول بیان میشود در حدیث اول و دوم در دوم و مراد ببعد طهرها اعم از بعد انقضای ده روز و

انقضای عادت است یعنی این باب زنی است که می بیند خون را پیش از ایام او یا بعد از انقضای ایام او که وقت

پاکی اوست در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا رَاَتِ الْمَرْاَةُ الدَّمَ قَبْلَ عَشَرَةٍ فَهُوَ

مِنَ الْحَيْضَةِ الْاُوْلٰى وَاِنْ كَانَ بَعْدَ الْعَشَرَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ شرح روایتست از امام محمد باقر ع

گفت دو مسئله اول چون دید زنی که خونی دیده باشد خون را پیش از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول

پس آن خون دوم از حیضی است که گذشت بانمعنی که تتمه آنست و میان این و آن نیز داخل ایام حیض است دوم و اگر باشد

خون دوم بعد از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی دیگر است بشرط اینکه میان آن

و پاک شدن از خون اول ده شبانه روز گذشته باشد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم و پنجم باب سابق دوم اصل عَنْ

سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْمَرْاَةِ تَرَى الدَّمَ قَبْلَ وَقْتِ حَيْضِهَا فَقَالَ اِذَا رَاَتِ الدَّمَ قَبْلَ وَقْتِ حَيْضِهَا فَلْتَدَعِ

الصَّلٰوةَ فَاِنَّهُ رُبَّمَا تَعَجَّلَ بِهَا الْوَقْتُ فَاِذَا كَانَ اَكْثَرَ مِنْ اَيَّامِهَا الَّتِي كَانَتْ تَحِيضُ فِيهِنَّ فَلْتَتَرَبَّصْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ

بَعْدَ مَا تَمْضِي اَيَّامُهَا فَاِذَا تَرَبَّصَتْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ وَلَمْ يَنْقَطِعْ عَنْهَا الدَّمُ فَلْتَصْنَعْ كَمَا تَصْنَعُ الْمُسْتَحَاضَةُ شرح

وقت حیضها عبارت از وقت عادتست تعجل بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است با در بها برای ملابست است

الوقت فاعل تعجل است فا در فاذا کان برای تعقیب ذکری است اسم کان ضمیر مستتر راجع بالدم است اکثر غایتا

سر نقط منصوبست بظرفیت و ظرف خبر کان است ضمیر فیهن راجع بالتی است و جمع مؤنث باعتبار اینست

که التی عبارت از ایامها است و در غیر ذوی العقول گاهی جمع مؤنث می آورند مثل صافنات فلتتربص بصیغه

مضارع معلوم غایبه باب تفعل است بحذف یک تا فلتتربص برای اباحت و تجویز است بانمعنی که زیاده

سه روز حرام است چنانچه ظاهر میشود در حدیث هفتم باب نهم در شرح تستظهر بیوم یعنی روایتست از سماعه

که از راویان امام موسی کاظم علیه السلم است گفت پرسیدم امام ع را از زنی که می بیند خون را پیش از وقتی که

کل مه

من ایامها مه

یوم مه

... مه

بعد ازان مه

امر مه

که عادت حیض اوست پس گفت دو مسئله **اول** چون دید خون زا پیش از وقت عادت حیض خود پس باید که واگذارد
نماز را چه بدرستی که نشان اینست که بسا که پیش افتاده باشد وقت عادت او یا یعنی که خون حیض پیش از وقت
عادت آمده باشد اشارتست بقاعده که در میان فقها مشهورست که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو
حیض فهو حیض چنانچه اشارت بآن شد در شرح حدیث پنجم باب سابق **دوم** پس چون باشد خون زن در
اکثر از ایام عادت او که حیض میدید در انها یا یعنی که در ایام عادت و بعد از ان نیز خون آید پس باید که
صبر کند و نماز نکند در سه شبانه روز بعد از گذشتن ایام عادت او بشرط انکه مجموع عادت با این سه شبانه روز
زیاده بر ده شبانه روز نباشد پس چون صبر کرد سه روز و بریده نشد از و خون پس باید که بجا آورد چنانچه بجا
می آورد مستحاضه که بیان میشود در باب بنهم مخفی نماند که این اعم از انست که پیش از انقضای ده روز باشد
و این منافات ندارد با حدیث اول این باب زیرا که این در صاحب عادتست و حدیث اول در غیر صاحب عادت
یا این در خون متصلست و حدیث اول در خون متفرق است والله اعلم **سوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عم
قَالَ اِذَا کَانَتْ اَیَّامُ الْمَرْاَةِ عَشَرَةَ اَیَّامٍ لَمْ تَسْتَظْهِرْ فَاِذَا کَانَتْ اَقَلَّ اِسْتَظْهَرَتْ **شرح** الاستظهار بظا
با نقط و را بی نقط طلب ظهور کار که بکجا میرسد و مراد اینجا تربص است که مذکور شد در حدیث دوم این باب و در
بعضی نسخ بطا بی نقط است یعنی طلب پاکی از حیض و حاصل هر دو یکیست فا در فاذا برای تفریع بر مفهوم سابق است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون باشد ایام عادت زن در حیض ده شبانه روز تربص که مذکور شد
در حدیث دوم نمیکند پس چون کمتر تربص میکند بقدر سه روز یا کمتر اگر انقضای ده روز پیش از انقضای روز
باشد **باب چهارم اصل بَابُ الْمَرْاَةِ تَرَی الصُّفْرَةَ قَبْلَ الْحَیْضِ اَوْ بَعْدَهُ شرح** این باب بیان زنی
است که می بیند زردی را پیش از ایام عادت حیض او یا بعد از ایام عادت حیض او و در این باب پنج حدیث است
اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْاَةِ تَرَی الصُّفْرَةَ فِی اَیَّامِهَا فَقَالَ لَا تُصَلِّی حَتّٰی تَنْقَضِیَ
اَیَّامُهَا فَاِنْ رَاَتِ الصُّفْرَةَ فِی غَیْرِ اَیَّامِهَا تَوَضَّاَتْ وَصَلَّتْ **شرح** غیر ایامها یعنی بعد ایامها است بقرینه احادیث
آینده و وضو در توضّأت محمول بر معنی لغویست و شامل ازالة النجاست و غسل نیز هست **یعنی** پرسیدم
امام جعفر صادق ع را از زنی که می بیند زردی را در ایام عادت حیض خود پس گفت نماز نمیکند تا انکه آخر شود
ایام عادت او و اگر ببیند زردی را بعد از ایام عادت خود را میشوید از النجاست و غسل یا وضو و نماز
میکند **دوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْمَرْاَةِ تَرَی الصُّفْرَةَ فَقَالَ اِنْ کَانَ قَبْلَ الْحَیْضِ بِیَوْمَیْنِ
فَهُوَ مِنَ الْحَیْضِ وَاِنْ کَانَ بَعْدَ الْحَیْضِ بِیَوْمَیْنِ فَلَیْسَ مِنَ الْحَیْضِ **شرح** ذکر یومین هر دو جا مبنی بر غالب
حال زنانست بقرینه بعض احادیث آینده و میتواند بود که تخصیص احادیث آینده باین شود و

باشد هم

هر تقدیر آنچه مقدم باشد وقتی از حیض است که ایام طهر زن اکثر از ده شبانه روز باشد بقدر آنچه زردی دیده در آن
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع در زنی که می بیند زردی را یا یعنی که سوال کرده شد از حکم آن زن پس گفت
اگر باشد آن زردی پیش از عادت حیض بدو روز پس آن از حیض است و اگر باشد بعد از عادت حیض بدو روز پس
نیست از حیض **سوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا رَاَتِ الْمَرْاَةُ الصُّفْرَةَ قَبْلَ انْقِضَاءِ اَیَّامِ عِدَّتِهَا لَمْ تُصَلِّ
وَاِنْ رَاَتْ صُفْرَةً بَعْدَ انْقِضَاءِ اَیَّامِ قُرْئِهَا صَلَّتْ **شرح** العده بکسر عین بی نقط و تشدید دال بی نقط آنچه شمرده میشود
و از سه کمتر نیست و از ده زیادتر نیست و اضافه در عدتها باعتبار اینست که مراد اینجا ایام عادت آن زنست القرء بضم
قاف و سکون را بی نقطه و همزه حیض و پاکی از حیض و مراد اینجا معنی اولست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت که چون بیند زن زردی را پیش از آخر شدن ایام عادت خود نماز نمیگزارد خواه پیش از شروع در ایام عادت
و خواه بعد از شروع و اگر ببیند زردی را بعد از آخر شدن ایام عادت حیض خود نماز میگزارد **چهارم اصل** سُئِلَ اَبُو عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْمَرْاَةِ تَرَی الصُّفْرَةَ فَقَالَ مَا کَانَ قَبْلَ الْحَیْضِ فَهُوَ مِنَ الْحَیْضِ وَمَا کَانَ بَعْدَ الْحَیْضِ
فَلَیْسَ مِنْهُ **شرح** پرسیده شد امام جعفر صادق ع از حکم زنی که می بیند زردی را پس گفت آنچه باشد پیش از ایام عادت حیض
پس آن از حیض است و آنچه باشد بعد از ایام حیض پس نیست از حیض **پنجم اصل** محمد بن ابی عبد الله عن معاویة بن حکیم
قَالَ قَالَ الصُّفْرَةُ قَبْلَ الْحَیْضِ بِیَوْمَیْنِ فَهُوَ مِنَ الْحَیْضِ وَبَعْدَ اَیَّامِ الْحَیْضِ لَیْسَ مِنَ الْحَیْضِ وَهِیَ فِی اَیَّامِ الْحَیْضِ
حَیْضٌ **شرح** ظاهر اینست که بجای محمد احمد باید زیرا که ابو عبد الله کنیت محمد بن خالد برقیست و در کتب رجال راوی از معویة
احمد بن ابی عبد الله است والله اعلم ضمیر قال در اول راجع بمعویه است و در دوم راجع با مامیست که روایت از او است پس
حدیث مضمر است و میتواند بود که در اول راجع بمحمد یا احمد باشد و در دوم راجع بمعویه باشد و حدیث موقوف باشد فا در
فهو مبنی بر تضمین معنی شرط است در سابق **یعنی** روایت کرد احمد بن ابی عبد الله برقی از معویة بن حکیم که از راویان امام
رضا علیه السلام و امام محمد تقی علیهم السلام است گفت که امام گفت اگر زردی باشد پیش از حیض بدو روز پس آن از حیض است و بعد از ایام عادت
حیض نیست از حیض و آن زردی در ایام عادت حیض حیض است **باب پنجم اصل بَابُ اَوَّلِ مَا تَحِیضُ الْمَرْاَةُ شرح** این باب
بیان اول حیض دیدن زن است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْجَارِیَةِ
الْبِکْرِ اَوَّلَ مَا تَحِیضُ فَتَقْعُدُ فِی الشَّهْرِ یَوْمَیْنِ وَفِی الشَّهْرِ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ یَخْتَلِفُ عَلَیْهَا لَا یَکُونُ طَمْثُهَا فِی الشَّهْرِ عِدَّةَ
اَیَّامٍ سَوَاءً قَالَ فَلَهَا اَنْ تَجْلِسَ وَتَدَعَ الصَّلٰوةَ مَا دَامَتْ تَرَی الدَّمَ مَا لَمْ یَجُزِ الْعَشَرَةَ فَاِذَا اتَّفَقَ شَهْرَانِ
عِدَّةَ اَیَّامٍ سَوَاءً فَتِلْکَ اَیَّامُهَا **شرح** اول منصوبست بر ظرفیت و ظرف صفت الجاریه است زیرا که الف لام آن برای عهد
ذهنی است پس در حکم نکره است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه اولست فا در فتقعد بیانیه است تقعد بقاف و عین بی نقط
بصیغه مضارع غایبه باب نصر معطوف بر تحیض است یوم در یومین و در ثلثة ایام دو احتمال دارد **اول** انکه یعنی

عادت هم

و امام علی نقی ع

شبانه روز باشد و این منافات ندارد با اینکه حیض در دو روز تمی باشد زیرا که زن در اول خون عید اند که زیاده از ده
روز خون نخواهد آمد پس آنرا حیض میشمرد و بنابراین القام در لا یکون طمثها فی الشهر برای جنس است و مراد دو ماه و بیشتر از
دو ماه است دوم اینکه بمعنی نوبت باشد مثل قول اعشی که مذکورست در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه شتان ما یومی علی
کورها و یوم حیان اخی جابر یعنی شتان اسم فعلست یعنی افترق فی المرتبة ما موصوله است یا بمعنی الشی است و بر تقدیر
محلا مرفوع و فاعل شتان است و بر تقدیر اول یومی منصوبست تقدیرا بر ظرفیت و ظرف صله است و یوم حیان منصوبست
لفظا بعطف بر یومی و بر تقدیر دوم یومی مرفوعست تقدیرا و صفت ما است و یوم مرفوعست لفظا بعطف بر یومی
کورها حالست از ضمیر یومی الکور بضم کاف و سکون واو و را بی نقطه پالان شتر کجی اسباب بکیر باشد ضمیر کورها راجع بناقه
است که بران سوار بوده و در صحراها و کوه‌ها تردد میکرده با کمال آزار حیان مردی بزرگ از بنی حنیفه بوده اخی مضاف
بیاء متکلم صفت یا عطف بیان حیان است یعنی برادر من جابر مضاف بیاء متکلم صفت دیگر یا عطف بیان
دیگر حیان است یعنی تلافی کننده هر آزار من و بعضی میگویند اخی بی یاء متکلم است و مضافست بجابر که آن نیز
بی یاء متکلم است و این محل اشکالست زیرا که مناسب مقام مدح حیان نیست اینکه او را ببرادرش تعریف کنند تختلف
بصیغه مضارع معلوم غایب استیناف بیانی است یا جمله حالیه است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر در ان راجع بمصدر تقعد یا
تحیض است العده بکسر عین عددی که کم از سه نباشد و زیاده از ده نباشد و بهذا در تمیز آن ایام بلفظ جمع واقع شده
در اول لم یکون است و در دوم تمیز از نسبت در اتفق شهران است سوا بفتح سین هر دو جا مجرور و صفت ایام مستوانه
بود و منصوب و صفت عدة میتوانه بود و در اصل آن مصدرست و تذکیر و تانیث در ان مساویست هر دو جا خبر طهر زمانیه
است لم یجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معتل العین بابسکفرات و ضمیر مستتر راجع بالدم است یعنی
از سماعة بن مهران بکسر میم گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از دختر بکر در اول حیض دیدن او باین روش که گاهی
در ماهی دو روز و در ماهی سه روز مختلف میشود بر او غیب شد حیض او در دو ماه چند روز پس امام گفت پس جائز است
آن دختر را اینکه نشیند و ترک نماز کند ما دام که می بیند خون را چند اکثر در نگذشته باشد خون از ده شبانه روز دوم اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْأَةُ تَرَى الدَّمَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةً قَالَ تَدَعُ الصَّلٰوةَ قُلْتُ فَإِنَّهَا تَرَى الطُّهْرَ
ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةً قَالَ تُصَلِّي قُلْتُ فَإِنَّهَا تَرَى الدَّمَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةً قَالَ تَدَعُ الصَّلٰوةَ تَصْنَعُ مَا بَيْنَهَا
وَبَيْنَ شَهْرٍ فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ عَنْهَا وَإِلَّا فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمُسْتَحَاضَةِ شرح فرق میان اینحدیث و حدیث اول اینست
که اول در صورت اخلال با قل حیض است که سه روز باشد و این در صورت اخلال با قل طهرست که ده روز باشد یعنی گفتم امام جعفر
صادق ع که زن در اول حیض دیدن می بیند خون را در سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را گفتم پس بدرستی که او میبیند
پاکی را در سه شبانه روز یا چهار گفت نماز میگزارد گفتم بدرستی که او می بیند خون را سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را تا حدود

بس ما

وبر تقدیر رفع یوم منسوب بود کما را انده باشد دم

آنچه اقل طهر بگذشته زیرا که ممکنست که خون اول حیض نباشد و این حیض باشد و هر خونی که ممکنست که حیض باشد حکم
حیض دارد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم میکند آن زن آنچه را که مذکور شد میان ابتدای خون
دیدن او و میان انتهای یکماه پس اگر بریده شد خون از او بروشی که اقل طهر در میان دو خون ظاهر شود خوب والا
پس آن زن در مرتبه مستحاضه است یا بمعنی که عمل مستحاضه میکند که بیان میشود در باب نهم سوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ جَارِيَةٍ حَاضَتْ أَوَّلَ حَيْضِهَا فَدَامَ دَمُهَا ثَلٰثَةَ أَشْهُرٍ وَهِيَ لَا تَعْرِفُ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا فَقَالَ أَقْرَاؤُهَا مِثْلُ أَقْرَاءِ نِسَائِهَا
فَإِنْ كَانَتْ نِسَاؤُهَا مُخْتَلِفَاتٍ فَأَكْثَرُ جُلُوسِهَا عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَأَقَلُّهُ ثَلٰثَةُ أَيَّامٍ شرح روایتست از سماعة گفت پرسیدم امام
موسی کاظم ع را از دختری که حیض دید در اول حیض دیدن او پس مستمر شد خون او در سه ماه و آن دختر نمیشناسد ایام حیضهای
خود را یا بمعنی که خون او همیشه بیک نحو نمیشناسد که با اختلاف رنگ خون بعضی را حیض شمرد و بعضی را استحاضه چنانچه مذکور
میشود در شرح حدیث اول باب نهم در مسئله سوم پس امام گفت حیضهای او مثل حیضهای اهل قبیله اوست که در سال او
پس اگر باشند آن اهل قبیله مختلف در ایام حیض و وقت حیض پس بیشتر نشستن آن دختر ده روزست و کمتر نشستن
او سه روزست بدانکه درینجا چند احتمال است اول اینکه چون میان سه و ده شش میانه است و رعایت کمتر اشکال دارد
مخیرست میان تعیین شش و تعیین هفت چنانچه ظاهر حدیث اول باب نهم است در مسئله سوم که تلجمی و تحیضی فی کل شهر فی علم
الله ستة ایام او سبعة محقق نماند که بعضی طعن بر این احتمال میکنند باینکه تخییر در فریضه معقول نیست جواب اینست که تخییر اینجا
راجع باستحباب فریضه در روز هفتم میشود و اطلاق فریضه بر این قسم نماز باعتبار براءة نیست بلکه باعتبار فرض بر دیگرانست
چنانچه اگر کسی گوید که فریضه بر این زن در روز ششم حرامست بهمین اعتبارست و توضیح این بوجهی دیگر میشود در حدیث هفتم
باب نهم در شرح قسم سیوم دوم اینکه در یکماه شش را تعیین کند و در ماهی دیگر هفت مخیرست در ابتدا بهر کدام که خواهد
یا بمعنی که مستحب است اختیار شش در ماه اول نظیر آنچه مذکور شد در دفع طعن از احتمال اول و ممکنست حمل حدیث اول
باب نهم بر این احتمال سوم اینکه در یکماه سه روز را تعیین کند و در ماهی دیگر ده روز را چهارم اینکه اختیار
دارد در هر ماهی میان سه تا ده در تعیین عدد و در تعیین وقت ما دام که مخالف حال جمیع اهل قبیله او نباشد پنجم
اینکه در هر ماه شش شبانه روز و نیم تعیین کند والله اعلم باب ششم اصل باب استبراء الحائض شرح این باب و بیان
حائض است خود را که آیا بری و پاک از حیض شده یا نه و درین باب شش حدیث اول اصل عن یونس عمن حدثه
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ امْرَأَةٍ انْقَطَعَ عَنْهَا الدَّمُ فَلَا تَدْرِي أَطَهُرَتْ أَمْ لَا قَالَ تَقُومُ قَائِمًا
وَتُلْزِمُ بَطْنَهَا بِالْحَائِطِ وَتَسْتَدْخِلُ قُطْنَةً بَيْضَاءَ وَتَرْفَعُ رِجْلَهَا الْيُمْنَى فَإِنْ خَرَجَ عَلَى رَأْسِ الْقُطْنَةِ مِثْلُ
رَأْسِ الذُّبَابِ دَمٌ عَبِيطٌ لَمْ تَطْهُرْ وَإِنْ لَمْ يَخْرُجْ فَقَدْ طَهُرَتْ تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي شرح فاعل فقیهست لابد
بنقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر و ضربست و موا از آن مزوه تعیینها علمست و بعضی نسخ

فرض م

خون قبلا بید

لاندری بصیغه غایبه معلوم از تفعل اللام باب ضرب است و بعد از ان همزه استفهام است و در بعض نسخ بی همزه استفهام قلما
حال موکده است تلزم از باب افعالت العبیط بفتح عین بی نقطه و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و طای بی نقطه
خالص سرخ یعنی اینکه زرد آب نباشد یعنی روایتست از یونس از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام و راوی گفت پرسیدم
شد از زنی که بریده شده از او خون بلکه بیرون میآید آیا پاک شد از حیض پس امام گفت می ایستد ایستاده و میچسباند
شکم خود را بدیواری و برمیدارد در حوض پاره پنبه سفید را و برمیدارد پای راست خود را پس اگر بیرون آمد بر سر آن پاره پنبه
مانند سر مگس خون خالص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیامد پس بتحقیق پاک شده غسل میکند و نماز میکند دوم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال اذا ارادت الحائض ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج فیها شیء من الدم فلا تغتسل
وان لم تر شیئا فلتغتسل وان رات بعد ذلک صفرة فلتتوضأ ولتصل شرح فلا تغتسل مجزومست فلتوض
بصیغه مضارع غایبه مهموز اللام باب تفعل است یکتا حذف شده و همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی
لغوی است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهد حائض که غسل کند پس باید که بردارد در خود پاره پنبه را پس اگر
بیرون آید در آن پنبه چیزی از خون حیض پس باید که غسل نکند و اگر نه بیند چیزی از حیض را پس باید که غسل کند و اگر ببیند بعد از آن
حال زردی را بر روی پنبه یا علیحده پس باید که خود را شوید بازالة النجاسة و غسل یا وضو او نماز کند سوم اصل عن شرحبیل
الکندی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال تعمد برجلها الیسری علی الحائط
وتستدخل الکرسف بیدها الیمنی فان کان ثم مثل راس الذباب خرج علی الکرسف شرح تعمد بعین بی نقطه
و دال بی نقطه بصیغه غایبه معلوم از باب ضرب است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا توجه بجانبی است یا دو بر جا برای تعمد نیست
منافات نیست میان الیسری اینجا والیمنی در حدیث اول زیرا که بعضی را اول آسانترست و بعضی را دوم و هر کدام در
معنی است و بنابر اول درست جنب کار باید فرمود تقدیر تعمد بعلی برای تضمین معنی وضع است یعنی روایتست
از شرحبیل بضم شین با نقطه و فتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین
کندی بکسر کاف و سکون نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چگونه میشناسد حائض پاکی خود را از حیض
امام گفت متوجه میسازد و میگذارد پای چپ خود را بر دیوار و برمیدارد در خود پنبه را بدست خود پس اگر باشد در آنجا
که پنبه را داخل آن کرده مانند سر مگس از خون بیرون می آید بر پنبه چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه بلغه ان
نساء کانت احداهن تدعو بالمصباح فی جوف اللیل تنظر الی الطهر فکان یعیب ذلک ویقول متی کان
النساء یصنعن هذا شرح متی استفهام انکاریست و در کان ضمیر شان مستترست و اسم آن است و جمله خبر کان است
و در بعض نسخ کانت است باعتبار اینکه ضمیر شان گاهی تابع عمده در جمله میباشد در تانیث و تذکیر یعنی روایتست از امام علیه السلام
باقر که خبر رسید باو که جمعی از زنان عادت ایشان این بوده که یکی از ایشان میطلبیده چراغ را در میان شب نظر میکرده

بسوی

ودر بعض نسخ قلما بود بالصیغه غایب مجهول کثر
لعودت الصفات ... بی نقطه
ورا بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب
حسن بتقدیر استفهام است

چگونه

بسوی پاکی از حیض یا معنی که پنبه میگذاشته و بیرون می آورده تا ببینند که پاک شده یا نه پس امام علیه السلام مذمت میکرد آن
عمل را و میگفت که کی در زمان سابق کار زنان این بود که میکرده باشند این را بیان وجه این می آید در حدیث آینده پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان ینهی النساء ان ینظرن الی انفسهن فی المحیض باللیل ویقول انها قد تکون
الصفرة والکدرة شرح ضمیر انها راجع بشان است و تانیث باعتبار اینست که عمده در جمله مؤنث است تکون از افعال
تامه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند بسوی خود شان در موضع حیض یکدیگر
شب به پنبه و بیرون آوردن آن تا ببینند که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستی که حکایت اینست که گاهی
باشد زردی و تیرگی یا معنی که در شب بشب چراغ معلوم نمیشود که آنچه بر سر پنبه بیرون آمده زرد است یا تیره است و هر یکی حکمی جدا
دارد چنانچه ظاهر شد در حدیث اول و دوم این باب ششم اصل عن محمد بن علی البصری قال سألت ابا الحسن الاخیر
علیه السلام وقلت له ان ابنة شهاب تقعد ایام اقرائها فاذا هی اغتسلت رات القطرة بعد القطرة
قال فقال مرها فلتقم باصل الحائط کما یقوم الکلب ثم تأمر امرأة فلتغمز بین ورکیها غمزا
شدیدا فانه انما هو شیء یبقی فی الرحم یقال له الاراقة وانه سیخرج کله شرح البصری بکسر با
منسوب ببصره بفتح با است شهاب بکسر شین با نقطه است ثم تأمر مجزومست و در حالت وصل کسره برای التقای ساکنین
لاحق آن میشود فلتغمز بغین با نقطه و زای با نقطه از باب ضرب است الورک بفتح واو و کسر و سکون را بی نقطه و
بکسر واو و سکون را بالای ران و بفتح واو و فتح را استخوان بالای ران ضمیر هو راجع بخارج بعد از غسل است
بکسر همزه و را بی نقطه والف و قاف در اصل مصدر باب افعالت بمعنی ریختن کله مرفوع و فاعلست یا تاکید ضمیر مستتر
در سیخرج است یعنی روایتست از محمد بن علی بصری زیارکه ساکن بصره بوده گفت پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را و گفتم او را
که دختر شهاب مینشیند در ایام حیضهای خود که ایام عادت اوست پس گاهی چون غسل میکند می بیند قطره بعد از قطره
را از خون محمد گفت که پس امام گفت امر کن او را پس باید که بایستد در بیخ دیوار چنانچه می ایستد سگ در وقت بول کردن
یا معنی که یکپای خود را بردارد بعد از آن باید که امر کند زنی را پس باید که آن زن افشرد میان بالای رانهای
او را افشردنی سخت چه بدرستی که آنچه می آید از قطره بعد از قطره چیزی نیست که آن چیزیست که میماند در رحم از آن
از بقیه حیض که آنرا اراقه مینامند و بدرستی که آن زود باشد که بیرون آید مجموع آن بسبب این عمل و اصلا بقیه
از آن در رحم نماند اصل ثم قال لا تخبروهن بهذا وشبهه وذروهن وعلیهن الغدرة قال
ففعلت بالمراة الذی قال فانقطع عنها الدم فما عاد الیها الدم حتی ماتت شرح لا تخبروهن ... امام گفت خبر
مدهید زنانی را که مخالف امامیه اند باین و مانند این از مسائل حیض و واگذارید ایشان را با علت ایشان که نجس است
نجاست ایشان نیز اشارتست باینکه از مخالفان نماز و روزه و سایر عبادات مقبول نیست پس گفتن مسائل با ایشان ...

ففعلت بالمراة
ففعلت بصیغه ماضی ... المراة مرفوع ... و در بعض نسخ ...
... سابقه ... فعلت ... المراة ...

عیاست محمد گفت پس کرد آن زن انچه را که امام گفت پس بریده شد از او آن خون که قطره قطره می آمد پس برگشت

سوی آن زن آن خون قطره قطره تا آخر عمر او **باب هفتم اصل باب غسل الحائض وما یجزیها من الماء شرح**

این باب بیان کیفیت غسل حائض است و آنچه کافیست او را از جملهٔ آب و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن

عبد الله بن یحیی الکاهلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان النساء الیوم احدثن مشطا تعمد احداهن

الی القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه مع الشعر ثم تحشوه بالریاحین ثم تجعل

علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعله فی رأسها ثم تصیبها الجنابة **شرح** المشط بکسر میم و

~~سکون شین با نقطه وطاء بی نقطه نوعی از مشط بفتح میم~~ که مصدر باب نصر است بمعنی راست کردن موی سر شانه

و بستن و مانند آنها القرامل بفتح قاف و را بی نقطه والف وکسر میم جمع قرمل بکسر قاف و سکون را وکسر میم طرهای

که از پشم سیاه یا کج سیاه یا مانند آنها ساخته میشود و آنها را با موهای سر زنان میبافند تا بیشتر و درازتر

نماید ضمیر بفعله راجع بالصوف است تصنعه بصاد بی نقطه و نون وعین بی نقطه است و ضمیر مستتر راجع بالماشطة

و ضمیر منصوب راجع بالصوف است الصنعة کارگری و مراد اینجا بافتن است ضمیر مستتر در تحشوه راجع باحداهن یا

راجع بماشطة و ضمیر منصوب راجع بصوف است اما باعتبار جنس نه باعتبار آنچه قرمل از ان بعمل آمده زیرا که مراد

اینجا آنست که بعض زنان عجم از ادیکه میبافند ملا غیظره است المسلة بکسر میم و فتح سین بی نقطه و تشدید لام سوزن بزرگ

یعنی روایتست از عبد الله بن یحیی که از قبیلهٔ کاهل است گفت که گفتم امام جعفر صادق ع را که بدرستیکه زنان در این

روزگار اختراع کرده اند نوعی از رستن را بیان این آنکه قصد میکند یکی از ایشان سوی طرهای که از پشم که بعمل می آرد

آن پشم را مشاطه میبافد آن پشم را با موی سر زنان بعد از ان پر میکند پارهٔ از پشم را از خوشبوها بعد از ان

میکرداند بران پشم پارهٔ نازکی را مثل دستار بعد از ان میدوزد آن پشم را با آن پاره و ریاحین بسوزن بزرگ

یعنی که از طرفی بطرفی دیگر بدر میکنند تا مستحکم شود بعد از ان میکردانند آن پشم را که مذکور ساخته در سر زن

بعد از ان بر میخورد آن زن را جنابت آیا حکم آن زن چیست **اصل** فقال کان النساء الاول انما یمتشطن المقادیم

فاذا اصابهن الغسل تغمد مرها ان ترویی رأسها من الماء وتعصره حتی یروی فاذا اروی فلا بأس

علیها قال قلت فالحائض قال تنقض المشط نقضا **شرح** ضمیر مستتر در کان ضمیر شان و اسم کان است و جملهٔ جزای است

النساء مبتداست الاول بضم همزه و فتح واو جمع اولی است که مؤنث اول است وصفت النساء است ضمیر اصابهن راجع بالنساء

است تعمد بقاف و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایبه از باب علم بجزم است ان تروی بصیغهٔ مضارع غایبه تقیم

تفعیلست حتی یروی بصیغهٔ غایب باب علم است و ضمیر مستتر راجع بر اسها است **یعنی** پس امام گفت شان این بود که زنان

که در زمان سابق بودند جز این نبود که شانه و زینت میکردند موهای پیشی سر را پس چون بر میخورد یکی از ایشان را غسل

قادر میبود بران غسل باسانی امر کرد یکی از ایشان را که عمل طره او دیگر کرده باشد با آنکه سیراب کند سر خود را از آب و افشرد آن را

تا سیراب شود پس چون سیراب شد پس پروائی نیست بران زن یعنی که احتیاج نیست بوا کردن مو گفت عبد الله گفتم پس حائض

چه حکم دارد امام گفت وامیکند آن مشط طره را وا کردنی مراد اینست که حکم او غیر حکم جنابت است و مبالغه در او لازم است معلوم آن

استحباب چنانچه ظاهر حدیث چهارم است یا بعنوان وجوب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطامث تغتسل بتسعة

ارطال من ماء **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت حائض غسل میکند به نه رطل از آب یعنی نانکه بیان شد در کتاب الطهارة

در حدیث ششم باب دوم که رطل عراقی نه یک صاع است و رطل مدنی شش یک صاع است و وزن رطل عراقی صد و سی درم است و درم

بوزن چهل و هشت جو میانه است و وزن رطل مدنی یک و نیم عراقی است والله اعلم **سوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام

عن المرأة الحائض تری الطهر وهی فی السفر و لیس معها من الماء ما یکفیها لغسلها وقد حضرت الصلوة قال اذا

کان معها بقدر ما تغسل به فرجها فتغسله ثم تتیمم و تصلی قلت فیأتیها زوجها فی تلک الحال قال نعم اذا غسلت

فرجها و تیممت فلا بأس **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق ع را از زن حائض که می بیند پاکی از حیض را و او در سفر است و نیست با او

از آب آنقدر که کافی باشد او را برای غسل حیض او و تحقیق حاضر شده نماز امام گفت اگر باشد با او آب بقدر آنچه بشوید با آن فرج

خود را پس بشوید آن را بعد از ان تیمم میکند و نماز میکند گفتم پس جماع میکند با او شوهر او در ان حال گفت آری چون بشست فرج خود را

و تیمم کرد پس پروائی نیست **بدانکه** در اینجا چند مسئله است **اول** اینکه مفهوم اذا کان اینست که اگر آنقدر آب نیز نباشد که فرج خود را

شوید تیمم کافیست **دوم** اینکه ظاهر قال نعم تا آخر مؤید قول سید مرتضی است که تیمم عوض غسل نمیشکند بوده و حدث پیشی از

وصول آب خواه حدث اصغر و خواه اکبر والا لازم می آید که این زن بمحض ادخال حشفه در فرج او حائض شود **سوم** اینکه مفهوم

اذا غسلت اینست که اگر فرج را نشسته باشد یا تیمم نکرده باشد در جماع باس است بکره در صورت شبق زوج که در انصورت

اکتفا بشستن فرج میشود چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث اول باب مجامعة الحائض قبل ان تغتسل که باب صد و هشتاد و دوم

است و شاید که این مبنی باشد بر آیت سورهٔ بقره ویسألونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا

تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین در

این آیت چند احتمال است از انجمله اینکه محیض اینجا اسم مکان و عبارت از موضع حیض باشد و ان باطن فرج است چنانچه

ظاهر شد در احادیث باب سابق و این منافات ندارد با آنکه مراد بمحیض در آیت سورهٔ الطلاق حیض باشد چنانچه بیان شد

در حدیث دوم باب اول و مراد باذی باعث آزار در آخرت یا دنیا برای شوهران است اگر جماع کنند در ان بقرینهٔ فاء

تفریعیه در فاعتزلوا و امر در فاعتزلوا برای ایجاب است و نهی در ولا تقربوهن یعنی نهی از جماع مطلقا خواه

در فرج و خواه در دبر پس معطوفست بر هو اذی تا آخر زیرا که اذی بودن محیض دخل در نهی از جماع در دبر ندارد پس نهی اینجا

برای تنزیه است طهارت در یطهرن عبارت از پاکی از حیض است و تطهر عبارت از غسل یا جاری مجرای غسل است و امر در فأتوا

حائض را ابتدای حیض نقض میکند منتظر را تا بعد ا
که شوهر مشغول وطی او کند پس یک فرض غسل حالی
از شرط است یا واجب است کرم

برای دفع کراهت است پس بعد از طهارت و قبل از غسل و جاری مجرای آن جماع مکروه نیست والله اعلم چهارم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام
قَالَ الْحَائِضُ مَا بَلَغَ بَلَلُ الْمَاءِ مِنْ شَعْرِهَا اَجْزَاهَا شرح الحائض مبتداست جمله ما بلغ تا آخر خبر مبتداست ما موصوله است
و مبتداست بلغ بتقدیر بلغه است و ضمیر محذوف عاید موصول است بلل مرفوع و فاعل بلغ است من بیانیه است و در این بعض
موصول است و میتوانند بود که من تبعیضیه باشد اجزاها خبر ما است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب راجع بالحائض است
و نسبت اجزا بموی که تر شده باشد نسبت مجازی است و مراد اجزای تری آن موی است یعنی روایت است از امام محمد باقر
گفت حائض آنچه رسید بآن تری آب که موی سر او باشد کافیست برای او در شستن آن مو برای غسل حیض پنجم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ علیه السلام فِی الْحَائِضِ تَغْتَسِلُ وَ عَلٰی جَسَدِهَا الزَّعْفَرَانُ لَمْ یَذْهَبْ بِهِ الْمَاءُ قَالَ لَا بَأْسَ شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام در حائض که غسل حیض میکند و بر بدن او زعفران هست نبرده آن زعفران را آب غسل امام گفت باکی
نیست یعنی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع صحت غسل نیست باب ششم اصل باب المرأة ترى الدم وهى جنب
شرح این باب بیان زنیست که می بیند خون حیض را و آن زن جنب است در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبد الله
بن یحیی الکاهلی عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ یُجَامِعُهَا زَوْجُهَا فَتَحِیضُ وَ هِیَ فِی الْمُغْتَسَلِ تَغْتَسِلُ
اَوْ لَا تَغْتَسِلُ قَالَ قَدْ جَاءَهَا مَا یُفْسِدُ الصَّلٰوةَ فَلَا تَغْتَسِلُ شرح المغتسل بضم میم و فتح سین اسم مکان و مصدر میمی باب
افتعال میتواند بود و تغتسل تقدیر استفهام است یعنی روایت است از عبد الله بن یحیی کاهلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از حکم زنی که جماع میکند با او شوهر او پس حیض می بیند و حال آنکه او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت
میکند یا غسل جنابت نمیکند امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه باطل میکند نماز را پس غسل جنابت نمیکند بدانکه ظاهر این
اینست که غسل جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب آن برای این باشد که شرط نماز است و موافق این گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث ششم باب سیزدهم که باب صفة الغسل تا آخر است دوم اصل عن عبد الله بن سنان عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ قال قلت
لَهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَحِیضُ وَ هِیَ جُنُبٌ هَلْ عَلَیْهَا غُسْلُ الْجَنَابَةِ قَالَ غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَ الْحَیْضِ وَاحِدٌ شرح روایت است از
عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که حیض می بیند در حالی که او جنب است آیا واجب است بر او
غسل جنابت در آن وقت امام گفت غسل جنابت و حیض یکیست یعنی که در آن وقت بر او واجب نیست غسل جنابت بلکه
بعد از پاکی از حیض یک غسل میکند برای جنابت و حیض سوم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام الْمَرْأَةُ تَرَى الدَّمَ وَ هِیَ
جُنُبٌ تَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ اَوْ غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَ الْحَیْضِ فَقَالَ قَدْ اَتَاهَا مَا هُوَ اَعْظَمُ مِنْ ذٰلِکَ شرح غسل
منصوب است بر مفعول مطلق یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را زن می بیند خون حیض را و او جنب است آیا در آن وقت غسل
میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت و حیض پس امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه آن بزرگتر است از آنچه گفتی
یعنی که هر دو شق باطلست و در آن وقت اصلا غسل نمیکند باب هفتم اصل باب جامع فی الحائض والمستحاضة شرح این باب

کرج کرده فواید بسیار را در بیان حکم زنی که حائض و مستحاضه شود در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ
سَأَلُوا اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنِ الْحَائِضِ وَ السُّنَّةِ فِی وَقْتِهِ فَقَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سَنَّ
فِی الْحَائِضِ ثَلٰثَ سُنَنٍ بَیَّنَ فِیهَا کُلَّ مُشْکِلٍ لِمَنْ سَمِعَهَا وَ فَهِمَهَا حَتّٰی لَا یَدَعَ لِاَحَدٍ مَقَالًا فِیهِ بِالرَّاْیِ شرح مراد
بحائض مرد و جاز نیست که حیض او متصل باستحاضه شده و استمرار بهم رسانیده ضمیر وقته راجع بحیض است که در ضمن حائض
مذکور است کل مشکل اشارت باینست که حکم زنی که حافظة العدد و ناسیة الوقت یا بر عکس باشد از مجموع سنت اول و سنت
ثانیه مستنبط میشود لا یدع بصیغه غایب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمصدر سن است
و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله علیه و آله است و بصیغه غایبه منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول و دوم ضمیر مستتر
راجع بثلث سنن است ضمیر فیه راجع بمشکل است یعنی روایت است از جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را از حائضی که مستمر
شود خون او و از طریقت رسول علیه السلام در تعیین وقت حیض در این هنگام پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله قرار
داد در حائض سه طریقت که بیان کرد در آنها هر مشکل را برای کسی که گوش کرد آنها را و فهمید آنها را تا آنکه وا نمیگذارد
آن بیان برای هیچکس حکمی را در مشکل از پیش خود اصل اَمَّا اِحْدَی السُّنَنِ فَالْحَائِضُ الَّتِی لَهَا اَیَّامٌ مَعْلُومَةٌ قَدْ
اَحْصَتْهَا بِلَا اخْتِلَاطٍ عَلَیْهَا ثُمَّ اسْتَحَاضَتْ وَ اسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ وَ هِیَ فِی ذٰلِکَ تَعْرِفُ اَیَّامَهَا وَ مَبْلَغَ عَدَدِهَا
شرح حمل در فالحائض مجاز است و مراد اینست که آن سنت در الحائض است الاختلاط بخا و تا با نقطه و طای بی نقطه
ممزوج شدن و مراد اینجا مشتبه شدن است استحاضت اینجا و در بعض فقرات آینده بصیغه معلوم معتل العین یائی
باب استفعال است و مشهور اینست که بصیغه مجهول باشد چنانچه در بعض دیگر فقرات آینده است و حقیقت این اینست که اصل
حیض یعنی روان شدن خون از درون فرج زن است و غالب شده در روان شدن خون در ایام معروفی و استحاضه یعنی
طلب روان شدن خونست از درون فرج زن در غیر ایام معروفی و چون شیطان دعوت کرده او را و آنچه باعث آمدن
خونست در غیر ایام معروفی چنانچه مذکور میشود در فقرات بعد از این پس گویا که شیطان طلب آمدن خون از او کرده در غیر ایام معروفی
و چون این زن باختیار خود تابع شیطان شده و باعث آن خون را بعمل آورده پس گویا که از خود طلب کرده روان شدن
خون را در غیر ایام معروفی و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت که میگویند استفعل بمبالغه فعل است توجیه استحاضت بصیغه معلوم
آسانست زیرا که بجا و زیاده در آن شده یعنی اما یکی از آن سه سنت پس در حائض است که او را روزهای حیض معلوم است
بتحقیق بخاطر گرفته آنها را بی اشتباهی بر او بعد از آن صاحب استحاضه شده و باقی مانده با او خون استحاضه بر وشی که حیض او بغیر
حیض بهم متصل شده و آن زن در آن وقت میشناسد روزهای حیض خود را که از چندم ماه شروع میشود و میشناسد منتهای
عدد حیض خود را اصل فَاِنَّ امْرَاَةً یُقَالُ لَهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ اَبِی حُبَیْشٍ اسْتَحَاضَتْ فَاَتَتْ اُمَّ سَلَمَةَ فَسَاَلَتْ رَسُولَ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَنْ ذٰلِکَ فَقَالَ تَدَعُ الصَّلٰوةَ قَدْرَ اَقْرَائِهَا وَ قَدْرَ حَیْضِهَا وَ قَالَ اِنَّمَا هُوَ عِرْقٌ فَاَمَرَهَا

الحیض نسخه

و در بعض نسخ بجای الحیض الحیض است بضم حا و تشدید یا و دو لفظ در این مقام هر دو جمع حائض است یا بفتح حا و سکون یا است هم

أَنْ تَغْتَسِلَ وَتَسْتَثْفِرَ بِثَوْبٍ وَتُصَلِّيَ شرح [illegible, struck through]

[illegible, struck through]

[illegible, struck through] حيضها بكسر حا و فتح يا جمع حيضه بكسر حا و سكون

يا است و ان اسم حيضه بفتح حا است كه براى مره است الغرف بفتح عين بى‌نقط و سكون زاى بانقطه و فا اواز غوغاى

شيطان و ازان ماخوذ است معزف بكسر ميم و سكون عين و فتح زاى بمعنى ساز كه آلت سوت عود و طنبور و از ا

عزف نيز مينامند عزف بتقدير اثر عزف است و حقيقت اين ايست كه استحاضه آفتى است و هر آفتى و مصيبتى كه بمكلف

مى‌آيد بسبب گناهى است چنانچه گفته در سوره شورى ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير و بيانى شده در

كتاب الايمان و الكفر در احاديث باب صد و نود و نهم كه باب نادر ايضا است و گفته در سوره نسا ما اصابك من سيئة فمن

نفسك هر گناهى بسبب غوغاى ابليس و لشكر اوست چنانچه الله تعالى با وگفته در سوره بنى اسرائيل و اجلب عليهم بخيلك و

رجلك و الاستثفار بشين سه نقطه و فا و را بى‌نقط بستن پارچه در ميان دو ران خود و محكم كردن دو طرف آن بر بند ازار

ماخوذ است از ثفر بفتح ثا و فتح فا بمعنى پاردم كه در پس زين ستور مى‌باشد و بيان مى‌شود در حديث سوم اين باب يعنى هم

بدرستى كه زنى كه گفته مى‌شد او را فاطمه دختر ابو حبيش [illegible, struck through]

[illegible] صاحب استحاضه شد پس آمد براى عرض حال خود نزد ام سلمه رضى الله تعالى عنها كه زوجه مؤمنه رسول الله صلى الله عليه و آله

بود پس ام سلمه پرسيد رسول الله را صلى الله عليه و آله از انچه آن زن گفت پس رسول الله صلى الله عليه و آله گفت كه آن زن و مى‌گذارد

نماز را [illegible, struck through] رسول الله صلى الله عليه و آله گفت جز اين نيست كه آنچه

آن زن گفت اثر غوغاى شيطان است پس رسول الله صلى الله عليه و آله امر كرد آن زن را كه بعد از آن ايام غسل كند و ببندد آن فرج

را به پارچه تا خون در اثناى نماز جارى نشود و نماز كند اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الَّتِي تَعْرِفُ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا إِذَا اخْتَلَطَ عَلَيْهَا الدَّمُ أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهَا كَمْ يَوْماً هِيَ وَلَمْ يَقُلْ

إِذَا زَادَتْ عَلَى كَذَا يَوْماً كَانَتْ مُسْتَحَاضَةً وَإِنَّمَا سَنَّ لَهَا أَيَّاماً مَعْلُومَةً مَا كَانَتْ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ بَعْدَ

أَنْ تَعْرِفَهَا شرح كم استفهاميه است و خبر مبتدا است كه مقدم شده بر مبتدا يوما مجرور است و جر ان باضافه است نزد

زجاج و ابن جاره است كه مقدر است و جوبا نزد فرا و ابن السراج و جمعى ديگر هى مبتدا است و راجع بايام اقرائها است كذا

از كاف تشبيه و اسم اشاره است نزد جمعى و مشار اليه شى از زيادتى روز است كه مى‌آيد در سنت ثالثه بقرينه آنچه مى‌آيد در

ثانيه كه كلام يامر الاولى بذلك و ميتواند بود كه مشار اليه عدد مشترك ميان اين و ايام اقبال دم باشد كه مذكور مى‌شود در سنت

ثانيه يوما تميز اسم اشاره است ما در كانت اسمى است نكره بمعنى الى شى و آن منصوب است محلا خبر كانت است مقدم شده براى

آنكه استفهام مقتضى تقدم در كلام است و ضمير مستتر در كانت اسم است و راجع بايام معلومه است من بيانيه است براى بيان ما

كفت

گفت امام جعفر صادق كه اين طريقت نبى است صلى الله عليه و آله در زنى كه بشناسد ايام حيضهاى خود را و مشتبه نشده ايام آن زن

ايام حيض كه نبى صلى الله عليه و آله نيز رسيد ام سلمه را كه چند روز است ايام او و نگفت كه چون زياد كند ايام را بر چنين عدد مستحاضه

و جز اين نيست كه قرار داد براى آن زن چند روزى كه معلوم آن زن است هر چه باشد از كم يا زياد بعد از انكه آن زن بشناسد

آن ايام را اصل وَكَذَلِكَ أَفْتَى أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُئِلَ عَنِ الْمُسْتَحَاضَةِ فَقَالَ إِنَّمَا ذَلِكَ عَزْفٌ عَابِرٌ أَوْ رَكْضَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ

فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا ثُمَّ تَغْتَسِلُ وَتَتَوَضَّأُ لِكُلِّ صَلَاةٍ قِيلَ وَإِنْ سَالَ قَالَ وَإِنْ سَالَ مِثْلَ الْمَثْعَبِ شرح

واو در و سئل حاليه است فاء در فقال براى عطف بر سئل است عزف بفتح عين بى‌نقط و سكون زاى بانقطه و فا مرفوع و مضاف

است و بيان حقيقت آن شد در شرح فقرات سابقه عابر بعين بى‌نقط و الف و كسر با يكنقطه و را بى‌نقط مجرور و مضاف

اليه است يعنى شيطانى كه در گذر است و اين موافق قول الله تعالى است در سوره اعراف طائف من الشيطان ركضة

بفتح را بى‌نقطه و سكون كاف و ضاد بانقطه و تا و حدت مرفوع و معطوف بر عزف است الركض زدن سوار پاى خود را

بر پهلوى ستور تا تند تر رود من ابتدائيه است و ظرف صفت ركضه است و اين اشارت است با نكه در اول آمدن نزد مكلف

مانند غوغا و آواز ميكند و اصلا راه و كارى ديگر نمى‌آيد و چون مكلف از غوغاى او متاثر شد اصلا شيطان از دور

كار خود ميرود و اگر مكلف اندكى متاثر شد شيطان در وى مى‌يابد او را و اندكى ضرر با و ميرساند و عبور ميكند چنانچه در

سوره اعراف گفته اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا و اگر بسيار متاثر شد شيطان ملازم او ميشود و بر او

سوار ميشود و چون كاهلى كند تند تر ميكند ثم تغتسل مجزوم است [illegible, struck through]

[illegible, struck through]

بر نيابت مفعول مطلق و بتقدير سيلانا مثل سيلان المثعب است پس موصوف مثل مقدر است و مضاف المثعب نيز مقدر است

المثعب بفتح ثا سه نقطه و سكون و فتح عين بى‌نقط و با يكنقطه آب جارى يعنى و همچنان فتوى داد پدرم امام محمد باقر

بر حالى كه پرسيده شد از حكم مستحاضه پس گفت جز اين نيست كه آن استحاضه اگر اندك است اثر محض غوغاى شيطان گذار نده

است و اگر بسيار است اثر سوار شدن و مهميز زدن بعد از غوغاها از جانب شيطان است پس بايد كه و اگذارد نماز را در ايام

حيضهاى او بعد از ان غسل كند يك بار و وضو ميسازد براى هر نمازى گفته شد به پدرم را كه اگر چه خون روان شده باشد بسيار

گفت اگر چه روان شده باشد مانند آب جارى اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا تَفْسِيرُ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَهُوَ مُوَافِقٌ لَهُ فَهَذِهِ سُنَّةُ الَّتِي تَعْرِفُ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا لَا وَقْتَ لَهَا إِلَّا أَيَّامُهَا قَلَّتْ أَوْ كَثُرَتْ شرح مشار اليه

هذا مركب از دو جزء است اول انما ذلك عزف عابر او ركضة من الشيطان كه تفصيل قول رسول است كه انما هو عزف

بتقسيم آن بدو قسم چنانچه بيان شد دوم ثم تغتسل و تتوضأ لكل صلوة كه توضيح قول رسول است كه مفهوم ميشود از امر با

آن تغتسل بيان اينكه آن مخصوص استحاضه كثيره است چون سوال آنجا واقع شده بود پس در غير آن كاهى اكتفا

وامر او غسل حيض است و تتوضأ ... و در هر القدر لكل صلوة متعلق ... وضو ... نمازى ... غسل ... [illegible]

صلى الله عليه و آله و سلم

میشود و سهو موافق برای احتیاط اینست که مبادا کسی از تفاوت در لفظ تفاوت در معنی خیال کند یعنی گفت
امام جعفر صادق ع که این کلام پدرم تفسیر حدیث رسول الله است صلی الله علیه و آله و آن موافق آن حدیث است
پس اینکه مذکور است طریقت زنی است که بشناسد ایام حیضهای خود را بیان این آنکه وقتی نیست برای حیض او
مگر ایام عادت او خواه کم باشد و خواه بسیار باشد اصل وَأَمَّا سُنَّةُ الَّتِي قَدْ كَانَتْ لَهَا أَيَّامٌ مُتَقَدِّمَةٌ
ثُمَّ اخْتَلَطَ عَلَيْهَا مِنْ طُولِ الدَّمِ فَزَادَتْ وَنَقَصَتْ حَتَّى أَغْفَلَتْ عَدَدَهَا وَمَوْضِعَهَا مِنَ الشَّهْرِ
فَإِنَّ سُنَّتَهَا غَيْرُ ذَلِكَ شرح اختلط بصیغه مجهول است علیها نایب فاعلست و در بعض نسخ اختلطت بصیغه
مؤنث است و بنا برین بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بایام است اغفلت بغین با نقطه و فا بصیغه
ماضی معلوم باب افعالست الاغفال ترک چیزی بفراموشی کردن آن بالکلیه سنتها از قبیل وضع ظاهر در موضع
ضمیر است مثل الحاقة ما الحاقة پس ضمیر راجع بالتی است و فاق سنتها بجای فانها است و ضمیر راجع بسنت است
یعنی و اما طریقت زنی که بتحقیق بود او را روزهای حیض که بیشتر معلوم او بود بعد از آن اشتباه واقع شد
برای او از درازی روزگار خون پس بجای خود گاهی زیاد کرد آن روزهای حیض را و بجای خود گاهی دیگر کم
کرد آنها را تا بحدی رسید که بالکلیه فراموش کرد عدد آنها را و جای آنها را از جمله ماه پس بدرستی که طریقت
آن زن غیر آنست که مذکور شد اصل وَذَلِكَ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَبِي حُبَيْشٍ أَتَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَقَالَتْ إِنِّي أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهُرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ ذَلِكِ بِحَيْضٍ إِنَّمَا هُوَ عِرْقٌ
فَإِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلَاةَ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَصَلِّي فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ
فِي كُلِّ صَلَاةٍ شرح فلا در بعض نسخ بواو است اطهر در نسخ بطاء بی نقطه است و بنا برین بتشدید طا و تشدید
هاء بصیغه مضارع معلوم باب تفعل است بمعنی لا اغتسل و بتخفیف طا و ها بصیغه مضارع معلوم باب حسن
و نصر است میشود ... بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال باشد الاظهار ...
بظهر القلب و مطلع کردن کسی را بر چیزی ... در سورة الجن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من
ارتضی الاقبال رو آوردن و مراد اینجا رنگین شدنست حیضه بفتح حا مصدر است برای مره و بکسر حا اسم
مصدر است و بر هر تقدیر مراد آنست که بصفت حیض باشد در رنگ یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست
که فاطمه دختر ابو حبیش که مذکور شد ... آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت بخون ... طلبت
ام سلمه رضی الله عنها که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل نمیکنم و نماز نمیکنم پس گفت نبی صلی الله علیه و آله
که نیست آنچه میبینی حیض جز این نیست که آن اثر عرقی از شیطانست پس چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را
و چون رو گردان شود پس بشو از خود خون را و نماز کن بعد از غسل مراد اینست که هرچه بسیاهی مایلست حیض است

بضم حا مهمله و فتح با ... و سکون یا ... و در لفظ اربعین ... بالقطام

تا انکه

تا انکه خلاف آن ظاهر شود و هرچه غیر آنست استحاضه است تا انکه خلاف آن ظاهر شود پس او بعد از شنیدن این جواب
غسل میکرد در هر نمازی باین معنی که عمل بحکم استحاضه کثیره میکرد بدانکه این جواب مبنی بر اینست که غالب از زنی که عادت
داشته باشد و از او فراموش کند اینست که اختلاف در کیفیت خون او می باشد و او چون صاحب تجربه است از آن
و این منافات ندارد با اینکه اگر اختلاف نباشد واجب باشد بر او اینکه رجوع بسنت ثالثه کند چنانچه می آید در آخر
این حدیث اصل وَكَانَتْ تَجْلِسُ فِي مِرْكَنٍ لِأُخْتِهَا وَكَانَ صُفْرَةُ الدَّمِ تَعْلُو الْمَاءَ شرح این برای بیان اینست
که استحاضه او کثیره بوده مرکن بکسر میم و سکون را بی نقطه و فتح کاف ظرفیست از سفال برای آب که بزرگست و سوراخی
در پایین دارد که بسته و گشوده میشود و آنرا در بعض لغات تغار سویه مینامند یعنی و عادت آن زن بعد از شنیدن
این جواب این بود که برای ازاله نجاست از خود پیش از غسل می نشست در سوزن که از خواهرش بود و از بسیاری خون
که بر بدن او بود زردی خون ظاهر میشد در بالای آن سوزن اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا تَسْمَعُ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ هَذِهِ بِغَيْرِ مَا أَمَرَ بِهِ تِلْكَ أَلَا تَرَاهُ لَمْ يَقُلْ لَهَا دَعِي الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِكِ
وَلَكِنْ قَالَ لَهَا إِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلَاةَ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْتَسِلِي وَصَلِّي فَهَذَا يُبَيِّنُ أَنَّ هَذِهِ
امْرَأَةٌ قَدِ اخْتَلَطَ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا لَمْ تَعْرِفْ عَدَدَهَا وَلَا وَقْتَهَا أَلَا تَسْمَعُهَا تَقُولُ إِنِّي أُسْتَحَاضُ فَلَا
أَطْهُرُ شرح هر یک از هذه و تلک منصوبست محلا و مفعول ...
اشارت باینکه اگر مامور ... دلیل تمام ...
و میتواند بود که ... هذه فاطمه بنت ابی حبیش است و مشار الیه تلک ...
میتواند بود که هر یک منصوب باشد بر ظرفیت ... الا تراه ...
است الا تسمعها استدلال دیگر است بر مدعای دلیل سابق یعنی گفت امام جعفر صادق ع آیا نمیشنوی از رسول
الله صلی الله علیه و آله که امر کرد این فاطمه دوم را بغیر آنچه امر کرد بآن فاطمه اول را بیان این آنکه آیا نمی بینی
رسول علیه السلام را که نگفت فاطمه دوم را که واگذار نماز را در ایام حیضهای خود و لیکن گفت او را که چون
رو آورد حیض پس واگذار نماز را و چون رو گردان شود پس غسل کن و نماز کن پس این کلام رسول علیه السلام
ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بوده که بتحقیق مشتبه شده بر او روزهای عادت حیض او و نمی شناخته
عدد آنها را و نه وقت آنها را آیا نمی شنوی از فاطمه دوم که میگوید که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم
پس غسل و نماز نمیکنم اصل وَكَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّهَا اسْتُحِيضَتْ سَبْعَ سِنِينَ فَفِي أَقَلَّ مِنْ هَذَا تَكُونُ الرِّيبَةُ
وَالْاخْتِلَاطُ فَلِهَذَا احْتَاجَتْ إِلَى أَنْ تَعْرِفَ إِقْبَالَ الدَّمِ مِنْ إِدْبَارِهِ وَتَغَيُّرَ لَوْنِهِ
مِنَ السَّوَادِ إِلَى غَيْرِهِ وَذَلِكَ أَنَّ دَمَ الْحَيْضِ أَسْوَدُ يُعْرَفُ شرح این قرینه یا استدلال دیگر است بر آنچه مذکور شد

و در آن جا مهاشسته میشود م

در بین

فاطمه بنت حبیش است م

وبنا بر اول نفی تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است وبنا بر دوم تتمه کلام امام محمد باقر علیه السلام است وبر هر تقدیر فا برای
بیان است وتغیر بصیغه مصدر باب تفعل مجرور است بعطف بر ادباره ویعرف بعین بی نقطه وراء بی نقطه وفا بصیغه
مضارع غایب مجهول باب ضرب است ومراد اینست که شناخته میشود غالبا نزد زنی که صاحب تجربه است برنگ آن یا با
اهم از رنگ وصفات دیگر که مذکور میشود در باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضه یا بکثرت چنانچه می آید در حدیث
دوم باب دوازدهم یعنی وپدرم میگفت که بدرستی که فاطمه دوم صاحب استحاضه شد هفت سال یا بیان این که در کمتر از هفت
سال میباشد شک واشتباه چه جای هفت سال پس برای اینست که محتاج شد فاطمه دوم بسوی اینکه شناسد رو آوردن خون را
ممتاز از روگردانیدن خون ومتغیر شدن رنگ خون از سیاهی بسوی غیر سیاهی آنچه مذکور شد برای اینست که حیض
سیاه است شناخته میشود برنگ آن اصل وَلَوْ كَانَتْ تَعْرِفُ اَيَّامَهَا مَا احْتَاجَتْ اِلَى مَعْرِفَةِ لَوْنِ الدَّمِ لِاَنَّ السُّنَّةَ
فِي الْحَيْضِ اَنْ تَكُونَ الصُّفْرَةُ وَالْكُدْرَةُ فَمَا فَوْقَهَا فِي اَيَّامِ الْحَيْضِ اِذَا عُرِفَتْ حَيْضًا كُلُّهُ اِنْ كَانَ الدَّمُ اَسْوَدَ
اَوْ غَيْرَ ذٰلِكَ فَهٰذَا يُبَيِّنُ لَكَ اَنَّ قَلِيلَ الدَّمِ وَكَثِيرَهُ اَيَّامَ الْحَيْضِ حَيْضٌ كُلُّهُ اِذَا كَانَتِ الْاَيَّامُ مَعْلُومَةً شرح الصفرة
مرفوع واسم تکون است فوقها راجع بکدرة است ومراد سواد است فی ایام حال از صفره است اذا برای محض ظرفیت است
حال دیگر الصفره است عرفت بصیغه مجهول باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بایام الحیض است حیضا خبر تکون است کله
منصوب بتاکید حیضا است وضمیر راجع بحیضا است واین برای دفع توهم اینست که صفره را در ان ایام بعض حیض دانند
باین روش که بعض احکام حیض دران جاری دانند وبعضی را جاری ندانند ان کان الدم تا آخر برای شرطیت نیست بلکه برای
تعمیم است یعنی سواء کان الدم ایام منصوب است بظرفیت اینجا مرفوع است اذا اینجا چنانچه برای محض ظرفیت میتواند بود برای
شرط نیز میتواند بود وبر این تقدیر جزای آن محذوفست ودلالت بر جزای ان میکند سابق آن یعنی واگر میبود اینکه فاطمه
دوم میشناخت ایام عادت حیض خود را محتاج نمیشد بسوی شناختن رنگ خون چه بدرستی که طریقت در حیض اینست که
باشد زردی وتیرگی وآنچه آن بالای تیرگیست در ایام عادت حیض وقتی که شناخته شده باشد آن ایام حیض بهمگی آن
خواه باشد خون سیاه وخواه غیر سیاه پس آنکه مذکور شد ظاهر میکند برای تو اینکه کم خون وبسیار خون در ایام حیض حیض است
بهمگی آن وقتی که آن ایام معلوم باشد اصل فَاِذَا جَهِلَتِ الْاَيَّامَ وَعَدَدَهَا احْتَاجَتْ اِلَى النَّظَرِ حِينَئِذٍ اِلَى اِقْبَالِ
الدَّمِ وَاِدْبَارِهِ وَتَغَيُّرِ لَوْنِهِ ثُمَّ تَدَعُ الصَّلٰوةَ عَلَى قَدْرِ ذٰلِكَ وَلَا اَرَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اجْلِسِي كَذَا
وَكَذَا يَوْمًا فَمَا زَادَتْ فَاَنْتِ مُسْتَحَاضَةٌ كَمَا لَمْ يَأْمُرِ الْاُولٰى بِذٰلِكَ شرح تغیر مجرور ومعطوف بر ادباره است
ومراد تغیر لون از سواد بغیر سواد است چنانچه در سابق گفت وتغیر لونه من السواد الی غیره ثم تدع عطف بر احتاجت است
مشار الیه ذلک اقبال الدم است واو در کذا بمعنی او است واول عبارت از شش روز ودوم عبارت از هفت روز که در سنت
ثالثه مذکور میشود مشار الیه بذلک مامور به در اجلسی کذا وکذا یوما است چنانچه اشاره گذشت بآن در قول امام در سنت اولی که علم

یا منصوب است بعطف بر اقبال الدم

یا مرفوع است ... و فوقها منصوب است ... بتقدیر ...

یقل

یقل اذا زادت علی کذا یوما کانت مستحاضة یعنی پس چون نداند خصوص بعض روزها را وعدد آنها را محتاج میشود
بسوی نظر در این هنگام بسوی رو آوردن خون وروگردانیدن آن ومتغیر شدن رنگ آن بعد از آن وامیگذارد نماز را بقدر
آمدن خون ونمی بینم پیغمبر را صلی الله علیه وآله که گفته باشد بنشین چنین یا چنین روز پس آنچه زیاد شد پس تو استحاضه داری
در آن چنانچه امر نکرد زن اول را بآنچه مذکور شد یا بمعنی که باو نیز گفت که بنشین چنین وچنین روز پس از آن استحاضه داری
بلکه این امر مخصوص سنت ثالثه است اصل وَكَذٰلِكَ اَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اَفْتٰى فِي مِثْلِ هٰذَا وَذٰلِكَ اَنَّ امْرَاَةً مِنْ اَهْلِنَا اسْتُحِيضَتْ
فَسَاَلَتْ اَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ اِذَا رَاَيْتِ الدَّمَ الْبَحْرَانِيَّ فَدَعِي الصَّلٰوةَ وَاِذَا رَاَيْتِ الطُّهْرَ وَلَوْ سَاعَةً مِنْ
نَهَارٍ فَاغْتَسِلِي وَصَلِّي شرح بحرانی منسوب ببحریت بزیادة الف ونون ...
... منصوب ... عبارت از استحاضه است ولو وصلیه است ساعة
بر ظرف زمانی است ذکر نهار بعنوان مثالست پس اگر در شب باشد نیز همین حکم دارد یعنی وهمچنانچه از رسول الله صلی
الله علیه وآله منقول شد وتوضیح آن شد پدرم علیه السلام فتوی داد در مثل این سوال فاطمه دوم وآنچه گفتم برای اینست که زنی از
مردم ما صاحب استحاضه شد پس سوال کرد پدرم را علیه السلام از آن پس پدرم گفت چون دیدی خون مانند آب بسیار عمیق یعنی در
کثرت وسیاهی رنگ پس واگذار نماز را واگر دیدی پاکی از حیض یعنی اگر چه اندک ساعتی از روز باشد پس غسل کن ونماز کن بدانکه
از اینجا ظاهر میشود که این قسم زنی میتواند بود که در هر ماهی هفتاد وپنج بار نماز فریضه کند وهفتاد وپنج بار ترک نماز فریضه کند زیرا
که ماه سی شبانه روز است ودر هر شبانه روزی پنج نماز فریضه است وحاصل ضرب سی در پنج صد وپنجاه میشود ونصف آن هفتاد وپنج است
بدانکه در این حدیث وجوب قضای بعض نمازها بر این قسم زنی مذکور نیست ودر آن دو احتمال است اول اینکه چون معلوم است
باینکه رعایت اقل طهر واقل حیض نکند قضای نماز بر او واجب نباشد دوم اینکه قضای بعض نمازها نکند وشاید که آن بعض بقدر نماز
بیست ویک شبانه روز یا بیست وچهار شبانه روز باشد که مذکور میشود در سنت ثالثه والله اعلم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَرٰى
جَوَابَ اَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هٰهُنَا غَيْرَ جَوَابِهِ فِي الْمُسْتَحَاضَةِ الْاُولٰى اَلَا تَرٰى اَنَّهُ قَالَ تَدَعُ الصَّلٰوةَ اَيَّامَ اَقْرَائِهَا لِاَنَّهُ نَظَرَ اِلٰى
عَدَدِ الْاَيَّامِ وَقَالَ هٰهُنَا اِذَا رَاَتِ الدَّمَ الْبَحْرَانِيَّ فَلْتَدَعِ الصَّلٰوةَ فَاَمَرَهَا هٰهُنَا اَنْ تَنْظُرَ اِلَى الدَّمِ اِذَا
اَقْبَلَ وَاَدْبَرَ وَتَغَيَّرَ شرح تدع الصلوة ایام اقرائها نقل بالمعنی است چه تعبیر اذا رات الدم البحرانی فلتدع الصلوة
عطف بر ادبرت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ومی بینم جواب پدرم علیه السلام را در این موضع که بیان حکم مستحاضه دوم است غیر جواب او
در مستحاضه اول بیان این آنکه آیا نمی بینی که پدرم در مستحاضه اول گفت که وامیگذارد نماز را در ایام عادت حیضهای او برای آنکه
پدرم نظر کرد در مستحاضه اول بسوی عدد ایام عادت یا بمعنی که دانست که آن ایام معلوم مستحاضه اولست وگفت در این موضع
باینکه نظر کند در خون در وقتی که اقبال کند خون ووقتی که ادبار کند ومتغیر شود اصل وَقَوْلُهُ الْبَحْرَانِيُّ شِبْهُ مَعْنٰى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّ دَمَ الْحَيْضِ اَسْوَدُ يُعْرَفُ وَاِنَّمَا سَمَّاهُ اَبِي بَحْرَانِيًّا لِكَثْرَتِهِ وَلَوْنِهِ فَهٰذِهِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

آبی

وبنا بر این می آید در قوه قوله البحرانی تا اقوم

کو نام است در

السلام

ای رام

که چون دیدی خون بحرانی را پس وابگذار نماز را ...

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الَّتِي اخْتَلَطَ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا حَتَّى لَا تَعْرِفُهَا وَإِنَّمَا تَعْرِفُهَا بِالدَّمِ مَا كَانَ مِنْ قَلِيلِ الْأَيَّامِ وَكَثِيرِهِ شرح
الشبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و هاء و بفتح شین و فتح با هر دو مانند و زیاد کردن لفظ شبه اینجا برای اشعار به اینست که قول
پدرم صریح در معنی قول النبی نیست مانند دو لفظ که مترادف باشند بلکه نزدیک بمعنی آنست و مراد بمعنی اینجا تفسیر لفظ است و ضمیر کثیره و ضمیر قوله
راجع بدم الحیض است باعتبار اینکه اکثر افراد حیض بسیار است و اکثر افراد استحاضه کم است چنانچه می آید در حدیث دوم باب و دو از دم
یا راجع به بحرت و مراد اینست که کثرت عمق آن باعث سیاه نمودن آنست و تشبیه در سیاهی است نه در کثرت نیز ظاهر اینست
اینست که بحرانی منسوب به بحر است بزیادة الف و نون مثل ربانی (برای مبالغه) که منسوب برب است و مراد به بحرانی در بیان است و جوهری در صحاح
گفته البحر خلاف البر یقال سمی بحراً لعمقه و اتساعه و گفته و کل نهر عظیم بحر و گفته والبحر عمق الرحم و منه قیل للدم الخالص الحمرة باحرانی
محتمل است که بنا بر ظاهر این لفظ بحر مشترک است و معلوم نیست که ارتکاب حقیقت بهتر است از ارتکاب مجاز و ارتکاب مجاز بهتر است از
ارتکاب اشتراک لفظی و ما در ماکان بمعنی ای شیء است و منصوب است محلا و خبر کان است و خبر کان ضمیر مستتر راجع بالدم است چنانچه
بیان نظیر این شد در شرح قول امام علیه السلام در این حدیث در سنة اولی که ماکانت من قلیل و کثیر [illegible]
[illegible] یعنی و قول پدرم که البحرانی مانند تفسیر قول النبی است صلی الله علیه و آله
وسلم که بدرستی که خون حیض شناخته میشود و خون حیض را پدرم بحرانی برای کثرت آن [illegible]
شد طریقت نبی است صلی الله علیه و آله وسلم در زنی که فراموش شده براو ایام عادت حیض او تا بجائی که نمیشناسد آن ایام را اصلا و جز
این نیست که میشناسد آن ایام را بخون یعنی بکیفیت خون هرچه باشد آن خون از کم خون و بسیار خون اصل قَالَ وَأَمَّا السُّنَّةُ
الثَّالِثَةُ فَفِي الَّتِي لَيْسَ لَهَا أَيَّامٌ مُتَقَدِّمَةٌ وَلَمْ تَرَ الدَّمَ قَطُّ وَرَأَتْ أَوَّلَ مَا أَدْرَكَتْ فَاسْتَمَرَّ بِهَا فَإِنَّ
سُنَّةَ هَذِهِ غَيْرُ سُنَّةِ الْأُولَى وَالثَّانِيَةِ شرح الف و لام الدم برای جنس است و ذکر دم تا آخر بعنوان مثال است
جهت این حکم شامل زنی است که خون را مکرر دیده باشد اما در دو ماه متصل بهم بیک روش نباشد و میتواند بود که الف و لام برای عهد
خارجی باشد یعنی خونی که عادت شده باشد و بنا براین بعنوان مثال نیست و اول منصوب است و مصدر است یعنی امام جعفر
صادق گفت که اما طریقت سوم پس در زنی است که نیست او را ایام عادتی که حاصل شده باشد در زمان سابق و ندیده خون را
هرگز و دیده خون را در اول دریافتن او و خون از این مستمر شد با او آن خون چه بدرستی که طریقت این زن غیر طریقت زن اول و زن دوم است
اصل وَذَلِكَ أَنَّ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ إِنِّي اسْتُحِضْتُ حَيْضَةً
شَدِيدَةً فَقَالَ احْتَشِي كُرْسُفاً فَقَالَتْ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ إِنِّي أَثُجُّهُ ثَجّاً شرح حمنه بفتح حاء بی نقطه و سکون میم
و نون است جحش بفتح جیم و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه است استحضت بصیغه ماضی متکلم معتل العین باب افعال مجهول [illegible] معلوم
باب استفعال است حیضه اینجا بمعنی اسم از حیض مفرد استعمال شده و بیان این شد در این حدیث در شرح فقرات اولی [illegible]
احتشی بحاء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر حاضره معتل اللام و اوی باب افتعال است و الاحتشاء بر داشتن زن بند [illegible]

قلیل الایام بتقدیر قلیل الدم فی الایام است یا این
اعتبار را جامع ضمیر کثیره بدم شده و لیس [illegible]
بود که قلیل مضاف بالایام شده و میتواند
بود که ما تنوین [illegible] مضاف الیه
[illegible] والایام منصوب بظرفیت باشد هم
در ایام هم

در فرج

در فرج خود کرسفا بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فاء است اثج بفتح ثاء سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب
نصر روان کردن آب بسیار است و مفعول مطلق اثجاجا برای نوع عظیم است در کثرت که اتفاقی در آن نباشد تا رجوع به تمییز
توان کرد چنانچه می آید در آخر این حدیث یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست که زنی که گفته میشد او را حمنه دختر جحش آمد نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت بدرستی که من صاحب استحاضه شده ام نوعی از روان شدن خون که سخت است پس رسول علیه السلام گفت
بر دار پنبه را پس گفت بدرستی که آن خون سخت تر از آنست که بر داشتن پنبه بر رو نیاید بیان این اکنه بدرستی که من روان
میکنم خون را روان کردن عظیم اصل فَقَالَ تَلَجَّمِي وَتَحَيَّضِي فِي كُلِّ شَهْرٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً ثُمَّ اغْتَسِلِي
غُسْلاً وَصُومِي ثَلَاثَةً وَعِشْرِينَ أَوْ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ وَاغْتَسِلِي لِلْفَجْرِ غُسْلاً وَأَخِّرِي الظُّهْرَ وَعَجِّلِي الْعَصْرَ وَاغْتَسِلِي
غُسْلاً وَأَخِّرِي الْمَغْرِبَ وَعَجِّلِي الْعِشَاءَ وَاغْتَسِلِي غُسْلاً شرح التلجم بجیم مصدر باب تفعل مستحکم بستن پارچه را بر فرج خود در بالای
پنبه که بر داشته التحیض مصدر باب تفعل خود را حایض کردن بحیض [illegible] فی علم الله یعنی در مشیة الله است زیرا که مشیت
بر علم است چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة والارادة است در شرح شاء ان لایکون شیء
الا بعلم و مراد اینجا اینست که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از این دو عدد از جمله ماه بدست تست هر وقت و عدد
که در علم الله تعالی گذشته باشد و الله تعالی از او خواسته باشد تعیین خواهی کرد ظاهر ثم اغتسلی غسلا و صومی اینست که غسل
حیض پیش از تطوع جمیع شرط صحت روزه است و اغسال دیگر که برای استحاضه است شرط صحت روزه نیست بلکه شرط صحت نماز است
و الظاهر ثلثة و عشرین او اربعة و عشرین نشر بر عکس ترتیب لف است و او در و اغتسلی غسلا در دو جا برای ترتیب است
زیرا که غسل استحاضه شرط نماز و مقدم بر آنست یعنی پس رسول علیه السلام گفت مستحکم بر فرج خود ببند پارچه را بالای پنبه و خود را
حایض شمر در خواهش الله تعالی در هر ماهی شش شبانه روز یا هفت بعد از آن غسل کن غسلی که برای حیض است و روزه دار
بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که برای استحاضه است و تاخیر کن نماز ظهر را تا آخر وقت فضیلت
آن یعنی اینکه اقتران مقارن آخر ربع سوم روز شود و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی
برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر وقت فضیلت آن و تعجیل کن نماز خفتن را در اول وقت
فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای استحاضه است بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه جمیع این مضمون با حدیث سوم باب پنجم
باین روش است که حمنه قبیله نداشته که رجوع بزنان اقارب تواند کرد و اگر زنی قبیله داشته باشد رجوع بزنان اقارب تواند
کرد و حکم او گذشت دوم اینکه بعضی میگویند که او در سته ایام او سبعه برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب معقول نیست و
تحقیق جواب این شد در شرح حدیث سوم باب پنجم سوم اینکه میتواند بود که این حکم مبنی بر غالب شده در زنان نو رسیده که تجربه
کار نبسته و تمییز نمیتوانستند کرد پس اگر زنی که عادتی ندارد هرگز خون را مختلف در رنگ ببیند و تمییز کند حکم زن دوم
باشد چنانچه مفهوم شد از لفظ سایله در حدیث سوم باب پنجم که هی لاتعرف ایام اقرائها چهارم اینکه این تاخیر و تقدیم در هر وقت [illegible]

که بر آن زن مشکل باشد که پنج غسل یا چهار غسل کند و ایضا بعنوان استحباب است چنانچه ظاهر شد در کتاب الطهارة

از شرح حدیث دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است تتمه اینکه وجوب غسل برای نماز ظهر و عصر مثلا در صورتیست

که بعد از غسل صبح و پیش از آن نماز استحاضه کثیره آمده باشد اصل قال ابو عبد الله علیه السلام فاراه قد سن

فی هذه غیر ما سن فی الاولی والثانیة وذلک لان امرها مخالف لامر هاتیک الا تری ان ایامها

لو کانت اقل من سبع وکانت خمسا او اقل من ذلک ما قال لها تحیضی سبعا فیکون قد امرها

بترک الصلوة ایاما وهی مستحاضة غیر حائض وکذلک لو کان حیضها اکثر من سبع وکانت ایامها

عشرا او اکثر لم یأمرها بالصلوة وهی حائض شرح قد سن فی هذه غیر ما سن فی الاولی والثانیة مدعای ایست

که دو جزو دارد و بر جزو اول دلیل علیحده مذکور میشود و آن وذلک لان تا آخر این فقره است الامر فرمودن و کلمه هاء

مهر دو اینجا مضاف الیه است و هاتیک مرکب از سه کلمه است اول ها که حرف تنبیه است دوم تی بکسر تا و دو نقطه در بالا و سکون

یاء دو نقطه در پایین که اسم اشاره است و مبنی است و اشاره الیه مونث است سوم کاف مفتوحه که حرف خطاب مذکر است

چه وزن است هم

وملحق آن برای مشار الیه بعید میباشد پس مشار الیه اینجا الاولی است که بعید است سبعا بعنوان مثال است و بمعنی سبع

لیال است ولیالی جمع لیلة است و این اشارتست باینکه مراد بیوم در حدیث رسول علیه السلام شبانه روز است و تعبیر از آن

بلیل نیز میتوان کرد فیکون منصوبست و او در وهی حالیه است فاء لیفت که ابنا ... غلط ... بمعنی

عشر است باید یا باطلات یا بجای او اکثر او اقل باید یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس می بینم رسول علیه السلام را که تحقیق قرار

اوکثر از شش او است و او اکثر ایام حیض نیست و آن ده شبانه روز است هم

داده در این زن غیر آنچه را که قرار داده در زن اول و دوم و آنچه گفتم برای اینست که فرمان این زن برخلاف فرمان

آن زن اول است آیا نمی بینی این را که ایام عادت زن سوم اگر میبود کمتر از هفت و میبود مثلا پنج یا کمتر از آن نمیگفت

او را که خود را حایض شمر هفت شبانه روز مثلا تا مبادا که بتحقیق امر کرده خدا باشد او را بترک نماز و در چند روز در حالی

ده شبانه روز یا ایام کمتر از ایام حیض هم که او مستحاضه باشد حائض نباشد و همچنان اگر میبود عادت حیض او بیشتر از هفت و میبود ایام عادت او ده یا بیشتر

امر نمیکرد او را بنماز در حالی که او حائض باشد مراد اینست که این نقیض حکم رسول علیه السلام میشد که در زن اول گفته بود

و تناقض در اقوال رسول علیه السلام محالست اصل ثم مما یزید هذا بیانا قوله علیه السلام لها تحیضی ولیس یکون

تحیض المرأة التی ترید ان تکلف ما تعمل الحائض الا تراه لم یقل لها ایاما معلومة تحیضی ایام

حیضک شرح ثم برای تراخی در مرتبه است و برای عطف بر وذلک لان تا آخر است و این استدلال است بر هر دو جزو

در حیضک

مدعی بنا بر اینکه در صورتی که گاهی خون بجای باشد تکلف نیست من در مما برای تبعیض است بیانا تمییز هذا است و واو

نسبت در یزید هم

در ولیس حالیه است تکلف بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است و یکتاء محذوف شده الا تراه استدلال است بر اینکه

معلوم هم

تفعل اینجا برای تکلف است بجهت بیان اینکه اینجا قرینه صارفه از اراده تکلف نیست و این اشارتست باینکه اهل عربیت

گفته اند

گفته اند که ظاهر باب تفعل برای تکلف است مگر آنکه قرینه صارفه باشد که برای مبالغه و مانند آنست ایاما ظرف تحیضی است

که محذوف است اینجا و مذکور است در قول رسول علیه السلام که تلجمی و تحیضی و مراد اینست که بجای فی کل شهر تا آخر نگفت ایاما

معلومة جمله تحیضی ایام حیضک معطوف است بر جمله سابقه که تحیضی در آن محذوف است حیضک بفتح و کسر حاء و سکون یاء

و ضاد و تاء تانیث بتقدیر اقبال حیضک است که مذکور شد در زن ثانیه که فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة یعنی بعد از این

ودر بعض نسخ حیضک فی نا تانیث است هم

از جمله آنچه زیاد میکند بیان این کلام مدعی را قول رسول علیه السلام است برای زن سوم که خود را حایض شمار و حال آنکه نمی

باشد حائض شمردن خود مگر برای زنی که میخواهد که بر خود ببندد آنچه را که میکند حائض آیا نمی بینی رسول علیه السلام را که نگفت

زن سوم را که خود را حائض شمار در چند یوم معلوم چنانچه در زن اول گفت و ایضا نگفت زن سوم را که خود را حائض

شمار در ایام اقبال حیضه تو چنانچه در زن دوم گفت مقصود اینست که اگر یکی از این دو را میگفت قرینه این میبود که مراد

اینجا تکلف نیست اصل ومما یبین هذا قوله لها فی علم الله لانه قد کان لها وان کانت الاشیاء کلها فی علم الله

شرح خیلی از ... در کان راجع بتحیض است که در ضمن تحیضی مذکور است لام در لها برای ملکیت است و ظرف خبر کان است

وان وصلیه است و ... [crossed out] ... یعنی و از جمله آنچه

بیان میکند این کلام مدعی را قول رسول علیه السلام است زن سوم را که فی علم الله زیرا که دلالت میکند بر اینکه حائض شمردن خود بتحقیق

بوده باختیار او هر چند که بوده چیزی باینکه آن نماز در علم الله حقیقتا مراد اینست که از این معلوم میشود که زن سوم عادت معلومه ندارد

بخلاف زن دوم که ندارد و الا باختیار او نمیبود زیرا که محتاج بودن او و صفات دارد بعلامات آنچه در زن اول گفت یا آنچه در زن دوم گفت

اصل فهذا بین واضح ان هذه لم یکن لها ایام قبل ذلک قط وهذه سنة التی استمر بها الدم اول ما تراه

اقصی وقتها سبع واقصی طهرها ثلث وعشرون حتی یصیر لها ایام معلومة فتنتقل الیها شرح البین بفتح

بمعنی آشکار است و ذکر واضح برای تاکید است هم

با یکنقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین ... [crossed out] ... ان بفتح همزه و تشدید

نون بتقدیر علی ان است و هذه بتقدیر و ان هذه است اول منصوب است بظرفیت یا مصدریه است و اقصی مبتدا است بتقدیر

واقعی طهرها حینئذ است یصیر منصوب است فتنتقل نیز منصوب است یعنی پس این دلیل موید است بر اینکه این زن سوم را نبوده

استکار هم

ایام عادتی پیش از آنچه نقل کرده نزد رسول علیه السلام هرگز باین معنی که نه عادت معلومه داشته و نه عادت غیر معلومه داشته و اینکه

این طریقت زنی است که مستمر شده با او خون در اول دیدن او خون را بیشتر وقت حیض او هفت شبانه روز است و بیشتر زمان

طهر او در این هنگام که اختیار بیشتر حیض کرده باشد بیست و سه شبانه روز است تا زمانی که حاصل شود برای او ایام عادتی که

معلوم او شود پس منتقل شود بسوی آن ایام عادت و حکم زن اول بهم رساند اصل فجمیع حالات المستحاضة یدور

علی هذه السنن الثلاث لا تکاد ابدا تخلو من واحدة منهن ان کانت لها ایام معلومة من قلیل

او کثیر فهی علی ایامها وخلقها التی جرت علیه لیس فیه عدد معلوم موقت غیر ایامها شرح یدور بعیغه

غایب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع است لا بکار رجیض غایب است و ضمیر مستتر راجع بستحاضه است و همچنین است تخلو الخلق
بضم خاء با نقطه و ضم و سکون لام و قاف عبارت و عادت و هر دو اینجا مناسب است الموقت بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل معین یعنی پس جمیع احوال زنی که خون او بیشتر از ده شبانه روز آید راجع میشود باین سه طریقت نزدیک
میشود هر که خالی شود مستحاضه از یکی از آن سه طریقت بیان این آنکه اگر باشد او را ایام عادت که معلوم باشد خواه
از جمله کم که از سه کمتر نیست و خواه از جمله بسیار که از ده بیشتر نیست پس او با ایام خود است و بعبارت خود است که عمل کرده باید
نیست در عبادت او و عددی که معلوم معین باشد غیر عدد ایام عادت او یا یعنی که ایام عادت او معلوم میشود از ایام
عادت او اصل فَإِنِ اخْتَلَطَتِ الْأَيَّامُ عَلَيْهَا وَتَقَدَّمَتْ وَتَأَخَّرَتْ وَتَغَيَّرَ عَلَيْهَا الدَّمُ أَلْوَانًا فَسُنَّتُهَا
إِقْبَالُ الدَّمِ وَإِدْبَارُهُ وَتَغَيُّرُ حَالَاتِهِ شرح ضمیر مستتر در تقدمت و تاخرت راجع بایام است و اشارت
بانست که با وجود اختلاط اگر خون در دو ماه موافق باشد در ابتدا یا در انتها یا در هر دو آن ایام عادت فی
الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر مشتبه شود ایام عادت حیض بر او و گاهی پیش افتد آن ایام عادت و گاهی پس افتد
آن ایام عادت و متغیر شود بر آن زن خون باعتبار رنگها پس طریقت آن زن رعایت رو آوردن خون و روگردا
نیدن خون و متغیر شدن احوال خونست یا یعنی که هر چه بسیاهی مایلست حیض است و غیر آن استحاضه است اصل وَإِنْ
لَمْ يَكُنْ لَهَا أَيَّامٌ قَبْلَ ذَلِكَ وَاسْتَحَاضَتْ أَوَّلَ مَا رَأَتْ فَوَقْتُهَا سَبْعٌ وَطُهْرُهَا ثَلَاثٌ وَعِشْرُونَ فَإِنِ
اسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ أَشْهُرًا فَعَلَتْ فِي كُلِّ شَهْرٍ كَمَا قَالَ لَهَا شرح واگر نبوده باشد برای آن زن ایام عادت حیض پیش
از آن زمان که او در آنست و صاحب استحاضه شد در اول دیدن خون پس وقت حیض او هفت شبانه روزست و ایام طهر او
بیست و سه شبانه روزست یا یعنی که نماز هفت شبانه روز را قضا میکند زیرا که در ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه روز
ترک میشود و واجبست بر او قضای نماز چهار شبانه روز پس اگر مستمر شود همه ماه بر آن زن خون در چند ماه که اقل آنها
دو ماه است چنانچه ظاهر میشود از قول امام و انما جعل تا آخر میکند در هر ماه مثل آنچه را که گفته رسول صلعم او را یعنی
که مختار میشود در تعیین وقت و در تعیین عدد شش شبانه روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد اصل
فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ فِي أَقَلَّ مِنْ سَبْعٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعٍ فَإِنَّهَا تَغْتَسِلُ سَاعَةَ تَرَى الطُّهْرَ وَتُصَلِّي فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ
حَتَّى تَنْظُرَ مَا يَكُونُ فِي الشَّهْرِ الثَّانِي فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ لِوَقْتِهِ فِي الشَّهْرِ الْأَوَّلِ سَوَاءً حَتَّى تَوَالَى عَلَيْهَا حَيْضَتَانِ
أَوْ ثَلَاثٌ فَقَدْ عُلِمَ الْآنَ أَنَّ ذَلِكَ قَدْ صَارَ لَهَا وَقْتًا وَخُلُقًا مَعْرُوفًا تَعْمَلُ عَلَيْهِ وَتَدَعُ مَا سِوَاهُ وَيَكُونُ
سُنَّتُهَا فِيمَا تَسْتَقْبِلُ إِنِ اسْتَحَاضَتْ قَدْ صَارَتْ سُنَّةً إِلَى أَنْ تَجْلِسَ أَقْرَاءَهَا شرح مراد بسبع هفت
شبانه روزست که زنی که مستمر شده است خون او در چند ماه مخیرست میان اختیار آن و اختیار شش شبانه روز از جمله آنچه شروع در آن
کرده است او در او اکثر من سبع یعنی بیشتر از هفت یا بیان از امام جعفر صادق است یا یعنی بر اختلافات که در روایت و بر تقدیر

علیها

صلی الله علیه و آله

و أن

در این مقام احتمال اولست زیرا که مناسب این مقام اینست که دفع توهم بقای اختیار در صورت انقطاع خون در کمتر از
سبع شود خصوصا اینکه کمتر از سبع نیز باشد پس باید در تقریر اسقاط این تردید میکنیم ساعة بی تنوین و مضاف است بجمله تری
الطهر و در ما یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق بمعنی ابطال عمل تنظر در ان و میتواند بود که موصوله
و مفعول تنظر باشد الشهر الثانی عبارت از ماهیست که بعد از ماه انقطاع دم است و متصل با نست لام در لوقته بمعنی فی است
و ضمیر راجع بانقطاع است الشهر الاول عبارت از ماهیست که بریده شده خون آن زن در آن ماه و بریده نشده بود در ماههای
سابق بر آن سواء بفتح سین و الف ممدوده منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر انقطاعا سواء توالی بصیغه ماضی
معلوم باب تفاعلست علم بصیغه مجهول المجرد است الآن منصوب بظرفیت است مشار الیه ذلک انقطاع است یکون بصیغه غائب
است و ضمیر مستتر راجع بانقطاع است سنتها منصوب و خبر یکون است تستقبل بصیغه معلوم مضارع غائبه باب استفعال است
و ضمیر مستتر راجع با آن زن است ان استحاضت جمله شرطیه است و جزای ان مضمون یکون سنتها فیما تستقبل است صارت
بمعنی انتقلت است و ضمیر مستتر راجع با آن زنست سنة منصوب و تمییز ضمیر مستتر در صارت است الی ظرف لغو متعلق
بصارت است یعنی پس اگر در ماهی بریده شود خون زنی که مستمر شده باشد خون او در چند ماه در کمتر از هفت شبانه روز
پس بدرستی که آن زن غسل میکند در ساعتی که دید پاکی را و نماز میکند مراد اینست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل
میشود و اگر در کمتر از شش شبانه روز بریده شود اختیار نیز باطل میشود پس مستمر میباشد آن زن همچنان یا یعنی که نماز میکند
هر چند که خون آید و غسل کند تا آنکه نظر کند که چه میشود در ماه دوم پس اگر بریده شد خون او در وقت بریده شدن در ماه اول
بریده شدنی که هیچ تفاوت نیست تا آنکه موافق یکدیگر آید بر سر او دو حیض یا سه حیض پس بتحقیق دانسته شد در ان دم اینکه آن
بریده شدن گردیده برای آن باعث تعیین وقت حیض و عادتی که شناخته شده است بیان این آنکه عمل میکند بر آن
و وامیگذارد آنچه را که غیر آنست و میباشد آن بریده شدن خون طریقت آن زن در آنچه او بآن میرود اگر صاحب استحاضه شود
بیان این آنکه تحقیق منتقل شد طریقت آن زن بسوی اینکه نشیند یعنی ترک نماز کند در ایام حیضهای خود بدانکه این قسم زنی
صاحب عادت باعتبار آخرست نه باعتبار اول و آخر اصل وَإِنَّمَا جَعَلَ الْوَقْتَ أَنْ تَوَالَى عَلَيْهَا حَيْضَتَانِ أَوْ ثَلَاثٌ
لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلَّتِي تَعْرِفُ أَيَّامَهَا دَعِي الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِكِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلِ الْقُرْءَ
الْوَاحِدَ سُنَّةً لَهَا فَيَقُولَ دَعِي الصَّلَاةَ أَيَّامَ قُرْئِكِ وَلَكِنْ سَنَّ لَهَا الْأَقْرَاءَ وَأَدْنَاهُ حَيْضَتَانِ فَصَاعِدًا
شرح جعل بصیغه مجهول است الوقت منصوب و مفعول دوم جعل است ان بفتح همزه و سکون نون مفعول اول جعل و نایب
فاعلست تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول مفعول اول است قسم مفعول دوم است و میتواند بود که جعل اینجا ماخوذ از جعل
بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد بمعنی کردن چنانچه مشهورست که جعل بر دو قسم است یکی جعل مرکب دیگر جعل بسیط مثل
وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و بنا بر این الوقت مرفوع و نایب فاعلست و ان بکسر همزه شرطیه است و جزای ان مضمون جعل الوقت

لها

نیقول منصوب است ضمیر او راجع بلفظ اقرا است یعنی آن و الا بگفت او فصاعدا منصوب بفعل محذوف است بتقدیر فذاهب
صاعدا مثل دیار الاحبة که بتقدیر اذکر دیار الاحبة است الصاعد آنچه در بالا باشد مثل سر نسبت به بدن و شیخ رضی رحمه الله تعالی
در شرح کافیه در مبحث حال صاعدا را حال شمرده و گفته در بیان مواضع وجوب حذف عامل حال قیاسا که و من المواضع التی
یحذف منها قیاسا علی الوجوب ان تبین الحال ازدیاد ثمن او غیره شیئا فشیئا مقرونا بالفاء او ثم تقول اشتریته بعشرة
بدرهم فصاعدا او ثم زایدا ای فذهب الثمن صاعدا او زایدا ای اخذ فی الازدیاد و تقول اخذ فی ذی اجزاء بیع بعضها
بدرهم و الباقی باکثر و یقول لمن غیر الثمن قرات کل یوم جزءا من القران فصاعدا او ثم زایدا ای ذهبت القراءة زایدة
بان کانت کل یوم فی الزیادة تحقیق نمانده که این گفت که مناسب بحدیث نیست یعنی و جز این نیست که گردانیده شد باعث
تعیین وقت حیض اینکه موافق یکدیگر آمده باشد بر سر او دو حیض با سر حیض برای قول رسول علیه السلام زنی که میشناسد ایام
حیض خود را که واگذار نماز را در ایام حیضهای خود خواه ابتدای حیض و انتهای حیض مشخص باشد و خواه نه پس استیم گرداند
نگرداننده یک حیض را طریقت برای آن زن پس گفته باشد که واگذار نماز را در ایام حیض خود ولیکن طریقت کرده برای آن زن
حیضها را و اقل لفظ حیضها مراد فات ان دو حیض است پس یاد کن بالای دو حیض را یا یعنی که آن بالا داخل اقل است

اصل وان اختلط علیها ایامها و زادت و نقصت حتی لا تقف منها علی حدة و لا من الدم علی لون عملت
باقبال الدم و ادباره و لیس لها سنة غیر هذا لقول رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اقبلت الحیضة
فدعی الصلوة و اذا ادبرت فاغتسلی و لقوله ان دم الحیض اسود یعرف کقوله علیه السلام اذا رات
الدم البحرانی شرح [illegible] زادت و نقصت [illegible] لا تقف بصیغه غایبه [illegible]
[illegible]
لون یعنی لون واحد یعنی و اگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او و زیاده شود [illegible]
[illegible]
تا آنکه آن زن علم نمی ایستد نسبت بان [illegible]
نمی ایستد نسبت بان خون بر یکرنگ عمل میکند آن زن برعایت رو آوردن خون یعنی رنگین شدن خون و روان گردیدن
خون یعنی زیاد شدن خون و نیست آن زن را طریقی غیر این رعایت اقبال و ادبار خون بدلیل قول رسول صلی الله علیه و آله در فاطمه دوم
و آورد حیض پس واگذار نماز را و چون رو گردان شود حیض پس غسل کن و بدلیل قول رسول علیه السلام که بدرستی که خون حیض سیاه است
شناخته میشود [illegible] خون بحرانی را تا آخر اصل فان لم یکن الامر کذلک و لکن الدم اطبق
علیها فلم تزل الاستحاضة دارة و کان الدم علی لون واحد و حالة واحدة فسنتها السبع و الثلث و العشرون
لان قصتها کقصة حمنة حین قالت انی اثجه ثجا شرح این بار یافت اینست که زنی که صاحب عادت باشد و فراموش

کرده با

کرده باشد عادت خود را وقتی بسنة ثانیه عمل میکند که مختلف شود بر او رنگ خون پس اگر مختلف نشود عمل بسنة ثالثه میکند و ظاهر این است که
زن سوم نیز اگر مختلف شود بر او رنگ خون عمل بسنة ثانیه میکند و تخصیص ذکر سنة ثانیه با فاطمه دوم و ذکر سنة ثالثه با زن سوم باعتبار
غالب احوال آن دو قسم زنان است اطبق بطاء بی نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول باب افعال است و فاعل محذوف است و مفعول است الاطباق
یعنی مشتبه کردن فاء در فلم برای بیان است و کان الدم علی لون واحد تتمه بیان است عطف بر لم تزل است و میتواند بود که اطبق بصیغه معلوم
باشد الاطباق پوشانیدن یعنی احاطه جمیع اوقات چنانچه در صحاح مطبقه و در حضرت مطبق مبیا شده بنا بر این و کان الدم علی لون
واحد از تتمه بیان نیست و عطف بر الدم اطبق علیها یا جمله حالیه است بتقدیر قد دارة بدال بی نقطه و الف و تشدید راء بی نقطه
خبر لم تزل است الدر بفتح دال و تشدید را مصدر باب نصر و ضرب کثرت روان شدن خون و شیر و مانند آنها از بدن حیوان
ذکر السبع و الثلث و العشرون بعنوان مثال است پس منافات ندارد با تجویز شش و بیست و چهار چنانچه در قصه حمنه بیان
شد یعنی پس اگر نباشد کار چنانچه مذکور شد ولیکن خون مشتبه کرده شد بر آن زن یا بی روشی که همیشه استحاضه روان شده و شده خون
بر یکرنگ و یکحال یا یعنی که مختلف از کمی و زیادتی نیز نشده پس طریقت آن زن در هر ماه حایض شمردن خود در هفت شبانه روز
شمردن خود در بیست و سه شبانه روز است مثلا چه بدرستی که حکایت آن زن مانند حکایت حمنه است وقتی که حمنه گفت بدرستی که من
روان میکنم خون را روان کردنی عظیم که تمیز میان آنها در آن نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المستحاضة
تنظر ایامها فلا تصلی فیها و لا یقربها بعلها فاذا جازت ایامها و رات الدم یثقب الکرسف اغتسلت
للظهر و العصر تؤخر هذه و تعجل هذه و للمغرب و العشاء غسلا تؤخر هذه و تعجل هذه و تغتسل للصبح
و تحتشی و تستثفر و لا تحنی و تضم فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج و لا یاتیها بعلها
ایام قرئها و ان کان الدم لا یثقب الکرسف توضات و دخلت المسجد و صلت کل صلوة بوضوء و
هذه یاتیها بعلها الا فی ایام حیضها شرح لا یقربها از باب علم است و ان مرفوع و مجزوم میتواند بود و مراد قرب
اینجا جماع است خواه در فرج و خواه در دبر و این نهی محمول بر تنزیه است باعتبار دبر نزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده در آیت سوره
بقره فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن و نزد جمعی دیگر محمول بر تحریم است ایامها مرفوع و منصوب میتواند
بود یثقب بثاء سه نقطه و قاف و باء یک نقطه از باب نصر است بیان استثفار می آید در حدیث آینده و لا تحنی بحاء بی نقطه و نون
و همزه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التحنئة چیزی را برنگ حنا کردن و اینجا کنایه است از دخول مسجد و مراد است
باینکه داخل مسجد شدن او باعث آلوده کردن مسجد بخون میشود و بعضی میگویند از باب تفعلت یعنی اینکه خضاب بر خود نمی بندد و بنا
بر این کتابت آن بیا خلاف رسم الخط است مگر اینکه همزه آن منقلب بیا شده باشد فرق میان لا یاتیها بعلها ایام قرئها
و میان یاتیها بعلها الا فی ایام حیضها اینست که اول اشارت است بکراهت جماع در غیر ایام قرء و دوم اشارت است بعدم کراهت
آن و تفصیل برای عدم کراهت در این صورت می آید در حدیث چهارم این باب توضات و دخلت المسجد تا آخر محمول بر عموم

بلکه برای اشارت باینست که بعض صور این شق این حال دارد بخلاف شق اول که اصلا وضو در ان نیست بیان این
آنکه زنی که خون او کرسف را سوراخ نکند بر دو قسم است یکی صاحب استحاضه قلیله دیگری صاحب استحاضه متوسطه و این حکم
در قسم اول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت مستحاضه می باید ایام عادت حیض خود را نماز نمیکند در
آنها و جماع نمیکند با او شوهر او پس چون گذشت ایام عادت خون او و دید خون استحاضه را که سوراخ میکند پنبه را
باینمعنی که آلوده صریح میکند پارچه را که بر بالای پنبه بر خود بسته غسل میکند برای نماز ظهر و عصر بر حالی که تاخیر میکند ظهر را
و تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشا غسلی بر حالی که تاخیر میکند مغرب را و تعجیل میکند عشا را و غسل میکند برای
صبح و بر میدارد در خود پنبه را و پارچه بر خود می بندد و بر نمیکند جنا نمیکند مسجد را باینمعنی که فرج خود را داخل مسجد نمیکند
تا مبادا که خون آلوده کند مسجد را و بهم می آورد دو ران خود را با دو ساق خود در مسجد بر حالی که باقی بدن او در بیرون
مسجد باشد مراد بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر نیز در مسجد است
و فرج و حوالی آن بیرونست چنانچه می آید در حدیث دوم باب سیزدهم که اقوم خارجا عنه و اسجد فیه و جماع میکند
با او شوهر او در ایام حیض او و اگر خون سوراخ نمیکرده باشد پنبه را وضو میسازد و داخل مسجد میشود و میگزارد
هر نماز را ابوضوء فی الجلد و این زن را جماع میکند شوهر او مگر در ایام حیض او سیوم اصل عن محمد الحلبی عن ابی
عبدالله علیه السلام قال سألته عن المرأة تستحاض فقال قال ابو جعفر علیه السلام سئل رسول الله
صلی الله علیه و آله عن المرأة تستحاض فامرها ان تمکث ایام حیضها لا تصلی فیها ثم تغتسل و تستدخل
قطنة و تستذفر و تستثفر بثوب ثم تصلی حتی یخرج الدم من وراء الثوب و قال تغتسل المرأة
الدمیة بین کل صلوتین و الاستذفار ان تطیب و تستجمر بالدخنة و غیر ذلک و الاستثفار
ان تجعل مثل ثفر الدابة شرح حیضها بفتح حا و سکون یا دلالت بر این لفظ شامل هر قسم حائض است بتفصیلی که
مذکور شد در حدیث اول این باب میتواند بود که بکسر حا و فتح یا و با شد پس در لفظ صاحب عادت مذکور است بعنوان
مثال و حاصل هر دو یکیست لا تصلی فرع است تقریرا و جمله حالیه است یا منصوبست و بدل تمکث است ثم تغتسل منصوبست
و همچنین است چهار فعل دیگر که معطوف بر آنست استذفار بذال با نقطه و فا و را بی نقطه ماخوذ است از ذفر بفتح ذال
و فتح فا که مصدر باب علم است یعنی بغایت خوشبو بودن چنانچه مشک خوبتر را مسک اذفر مینامند و بیان استثفار شد
در اوایل شرح حدیث اول این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم اولی است باعتبار فعل سوم زیرا
که استذفار برای مقاربت با شوهر است تا جماع واقع شود و جماع در وقت استحاضه کثیره نکرده است چنانچه
اشارت بان شد در حدیث سابق ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق ع است و میتواند بود که راجع بامام محمد باقر
باشد علیهما السلام و میتواند بود که راجع برسول علیه السلام باشد اغتسال ذمیه یعنی شستن جمیع بدن است از برای رفع

الودکی

الودکی ظاهر تا جماع شوهر مسلمان با او جایز باشد یا مکروه نیز نباشد مثل ذمیه که متو مسلمان نشود یا شوهر او
مسلمان شود و خود مسلمان نشده باشد ظاهر بین کل صلوتین اینست که اکتفا باغتسال خوب نباشد هر چند استحاضه او
کثیره نباشد و الاستذفار تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق یا امام محمد باقر باشد و میتواند بود که کلام راوی باشد
الدخنه بفتح دال بی نقطه و سکون خا با نقطه و نون قسمی از خوشبو که چون در مجمره میگذارند دود آن خانه را خوشبو میکند
و الذریره بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه نیز مینامند و عطف غیر ذلک بر
بر الدخنه است مشار الیه ذلک الدخنه است باعتبار آنکه مذکور است یعنی روایت است از محمد حلبی از امام جعفر صادق ع
راوی گفت پرسیدم او را از زنی که مستحاضه میشود پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از
زنی که مستحاضه میشود پس امر کرد آن زن را که درنگ کند در ایام حیض خود بر حالی که نماز نکند در آنها بعد از آن غسل کند
و بر دارد پنبه را و استذفار کند و استثفار کند بپارچه بعد از آن نماز کند و ترک نکند تا آنکه بیرون آید خون از پس آن پارچه باینمعنی
که آن پارچه را آلوده صریح کند چنانچه اگر نماز کرده باشد از پس آن بیرون آید و امام گفت که سر اپای خود را میشوید زنی که از اهل
نفقه باشد و شوهر او مسلمان باشد میان هر دو وقت فضیلت نماز باین معنی که چون آن زن نماز میکند جمع میان دو نماز میکند
منظور نیست و استذفار اینست که بسازد برای خود [illegible] ستور چهارم اصل عن سماعة قال قال المستحاضة اذا
ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل صلوتین و للفجر غسلا و ان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل یوم
مرة و الوضوء لکل صلوة و ان اراد زوجها ان یأتیها فحین تغتسل هذا ان کان دمها عبیطا و ان کانت
صفرة فعلیها الوضوء شرح غسلا مفعول مطلق اغتسلت و بمعنی غسلا واحدا است العبیط بفتح عین بی نقطه و کسر با
یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه خالص [illegible] اینجا کنایت از ضد قلت زیرا که غالب اینست که خون استحاضه
اگر کمست زرد است و الا سرخ رنگین است و بر این قیاس است صفرة یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام موسی کاظم
علیه السلام است گفت که امام گفت مستحاضه چون سوراخ کند خون پنبه را باینمعنی که پارچه را آلوده صریح کند یکغسل میکند برای هر دو
نماز اگر جمع کند اتفاقا و یکغسل میکند برای نماز صبح و اگر در نگذشته باشد خون از پنبه باینمعنی که پارچه را آلوده صریح نکرده باشد
پس واجبست بر او غسل در هر شبانه روز یکبار از وقت حدوث آن خون و واجبست بر او وضو برای هر نماز
مراد نماز نیست که بعد از غسل و پیش از آن خون آمده باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب بیست و نهم کتاب
الطهارة در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سوم است و اگر خواهد شوهر او که با او جماع
کند پس وقتیست که غسل کرده باشد مراد اینست که اگر غسلی بر او واجب باشد و نکرده باشد حکم حائض دارد در منع از
جماع اینکه مذکور شد که غسل واجبست و جماع بی غسل جایز نیست بشرط اینست که باشد خون او سرخ رنگین باینمعنی که کم
نباشد و اگر محض زردی باشد باینمعنی که کم باشد پس واجبست بر او وضو باینمعنی که غسل بر او واجب نیست و جماع

خود را خوشبو کند و خود را بر مجمره دارد
بذریره و غیر آن و استثفار اینست که مر

الطهاره که الوضوء بعد الغسل بدعه زیرا که مراد
غسلیست که موجب وضو باشد نرسیده باشد بعد از آن
غسل و تحقیق معنی ناقض وضو و موجب وضو حقیقتا
یا حکما گذشت در کتاب مم

که مفهوم میشود از بعضی احادیث برای اباحت باشد و استظهار مطلقا مکروه باشد و تا سه روز جایز باشد پس در دو روز
بهترست از سه روز و در یکروز بهتر از هر دو است بی فریضه در آن روزها مستحب است و ترک آن جایز است و تحقیق نظر این شده در
شرح حدیث سوم باب پنجم و ممکنست دفع منافات میان این دو حدیث و احادیث امر باستظهار تا شش ایام یا استظهار رویمعین
بازروش کردن اینجا یعنی تحت نباشد بلکه بمعنی امام بفتح همزه باشد پس دون العشره مخصوص نزاست یعنی روایتست
از داود مولای ابو المغرا بفتح میم و سکون غین با نقطه و را بی نقطه و الف ممدوده عجلی بکسر عین بی نقطه و سکون جیم از کسی که خبر داد
او را از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از زنی که حیض می بیند بعد از آن میکند در وقت پاکی او از حیض که عادت
بآن داشت و آن زن می بیند خون را راوی گفت که پس امام گفت جایزست او را ترک نماز در یکروز و از حیض او که تا زده روز باشد
پس اگر مستمر شد خون بعد از یکروز نیز پس او مستحاضه است یا بمعنی که عمل استحاضه میکند که مذکور شد در احادیث سابقه و اگر بریده شود
خون غسل میکند و نماز میکند اصل قَالَ قُلْتُ لَهُ فَالْمَرْأَةُ يَكُونُ حَيْضُهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ أَوْ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حَيْضُهَا دَائِمٌ مُسْتَقِيمٌ
ثُمَّ تَحِيضُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ يَنْقَطِعُ عَنْهَا الدَّمُ وَتَرَى الْبَيَاضَ لَا صُفْرَةَ وَلَا دَماً قَالَ تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي قُلْتُ تَغْتَسِلُ
وَتُصَلِّي وَتَصُومُ ثُمَّ يَعُودُ الدَّمُ قَالَ إِذَا رَأَتِ الدَّمَ أَمْسَكَتْ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ شرح راوی گفت که گفتم امام را
که پس زنی میباشد حیض او هفت شبانروز یا هشت شبانروز باین روش که حیض او مستمرست بریکحالست بعد از آن در ماهی
حیض می بیند سه شبانروز بعد از آن بریده میشود از او خون و می بیند سفیدی یعنی استبرا از زرد یا از خون رنگین را امام
گفت غسل میکند و نماز میکند گفتم غسل میکند و نماز میکند و روزه میدارد و بعد از آن عود میکند خون در ایام عادت او امام
گفت چون بیند خون را نگاه میدارد خود را از نماز و روزه اصل قُلْتُ فَإِنَّهَا تَرَى الدَّمَ يَوْماً وَتَطْهُرُ يَوْماً قَالَ فَقَالَ
إِذَا رَأَتِ الدَّمَ أَمْسَكَتْ وَإِذَا رَأَتِ الطُّهْرَ صَلَّتْ فَإِذَا مَضَتْ أَيَّامُ حَيْضِهَا وَاسْتَمَرَّ بِهَا الطُّهْرُ صَلَّتْ فَإِذَا
رَأَتِ الدَّمَ فَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ قَدِ انْتَظَمَتْ لَكَ أَمْرُهَا كُلُّهُ شرح گفتم پس بدرستی که آن زن در ایام عادت خود
می بیند خون را در روزی و پاک میشود در روزی راوی گفت که پس امام گفت چون می بیند خون را در ایام عادت خود نگاه میدارد
خود را از نماز هر چند که یکساعت باشد زیرا که نمیداند که مستمر خواهد شد تا اقل حیض یا نه و ممکنست که مستمر شود و چون می بیند
پاکی را نماز میکند زیرا که نمیداند که خون عود خواهد کرد یا نه پس چون میگذرد ایام عادت حیض او و مستمر میشود با او پاکی
نماز میکند پس اگر بیند خون را اگر مستمر شد بعد از ایام عادت پس آن زن عمل مستحاضه میکند بتحقیق در رشته تقریر کشیدم برای
تو کار مستحاضه صاحب عادت را اگر خون او در ایام عادت او متفرق آید بحکم آن یعنی که هیچ شق از شقوق آن نماند
که حکم آن بیان نشده باشد باب دهم اصل بَابُ مَعْرِفَةِ دَمِ الْحَيْضِ مِنْ دَمِ الِاسْتِحَاضَةِ شرح من برای تمییزست مثل
آیت سورهٔ بقره و الله یعلم المفسد من المصلح یعنی این باب شناختن خون حیض است بروشی که ممتاز شود از خون استحاضه
در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ قَالَ دَخَلَتْ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْرَأَةٌ فَسَأَلَتْهُ

مطلقا جایزست پنجم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُسْتَحَاضَةُ تَغْتَسِلُ عِنْدَ
صَلَاةِ الظُّهْرِ وَتُصَلِّي الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ ثُمَّ تَغْتَسِلُ عِنْدَ الْمَغْرِبِ فَتُصَلِّي الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ تَغْتَسِلُ عِنْدَ
الصُّبْحِ فَتُصَلِّي الْفَجْرَ وَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا بَعْلُهَا إِذَا شَاءَ إِلَّا أَيَّامَ حَيْضِهَا فَيَعْتَزِلُهَا زَوْجُهَا قَالَ وَقَالَ
لَمْ تَفْعَلْهُ امْرَأَةٌ قَطُّ احْتِسَاباً إِلَّا عُوفِيَتْ مِنْ ذَلِكَ شرح مراد بمستحاضه اینجا مستحاضه باستحاضه کثیره است
بقرینه حدیث سابق لا باس برای نفی حرمتست بقرینه آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب فیعتزلها
مرفوعست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق ع گفت که مستحاضه که خون او بسیار باشد
غسل میکند نزد نماز ظهر و میگذارد نماز ظهر و عصر را بعد از آن غسل میکند نزد شام پس میگذارد نماز شام و خفتن را
بعد از آن غسل میکند نزد صبح پس میگذارد نماز صبح را و حرام نیست اینکه جماع کند با او شوهر او و چون نخواهد که ترک کند ایام حیض
او پس در آن ایام دوری میکند از جماع با او شوهر او و عبد الله گفت که امام گفت که نکرد اینچه را که مذکور شد از واجبات استحاضه
زنی برای رضای الله تعالی مگر آنکه شفا داده شد از آن آفت استحاضه اش رتبت یا پنج مذکور شد در حدیث اول در رشته اولی که
استحاضه آفتی است و بر آفتی بالغه ای شیطان و دلالت او بر نامشروعی که واقع شده به هر سیده و با اینکه این عبادت گذارده
آن نامشروعست و باعث دفع آن آفتست ششم اصل عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ إِذَا مَكَثَتِ الْمَرْأَةُ عَشَرَةَ أَيَّامٍ تَرَى الدَّمَ ثُمَّ طَهُرَتْ فَمَكَثَتْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ طَاهِرَةً ثُمَّ رَأَتِ الدَّمَ
بَعْدَ ذَلِكَ أَتُمْسِكُ عَنِ الصَّلَاةِ قَالَ لَا هَذِهِ مُسْتَحَاضَةٌ تَغْتَسِلُ وَتَسْتَدْخِلُ قُطْنَةً بَعْدَ قُطْنَةٍ وَتَجْمَعُ
بَيْنَ صَلَاتَيْنِ بِغُسْلٍ وَيَأْتِيهَا زَوْجُهَا إِنْ أَرَادَ شرح ثم در ثم رات برای تعجب است قطنه بعد قطنه مستند حکم فقها بوجوب
تغییر قطنه است در هر نمازی یعنی روایتست از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام را که فدایت شوم چون
درنگ کند زن در ده شبانروز میدیده باشد در آنها خون را بعد از آن پاک شود پس درنگ کند سه شبانروز پاک از خون
با وجود آن بیند خون را بعد از آن پاکی آیا خود داری میکند از نماز امام گفت نه بیان اینکه این زن مستحاضه است غسل
میکند و در هر نمازی تغییر پنبه میکند و جمع میکند میان دو نماز بیک غسل بنا بر اینکه استحاضه کثیره داشته باشد و جماع میکند
با او شوهر او اگر خواهد یا بمعنی که حرام نیست هفتم اصل عَنْ دَاوُدَ مَوْلَى أَبِي الْمَغْرَاءِ الْعِجْلِيِّ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَحِيضُ ثُمَّ يَمْضِي وَقْتُ طُهْرِهَا وَهِيَ تَرَى الدَّمَ قَالَ فَقَالَ تَسْتَظْهِرُ بِيَوْمٍ إِنْ كَانَ حَيْضُهَا
دُونَ الْعَشَرَةِ أَيَّامٍ فَإِنِ اسْتَمَرَّ الدَّمُ فَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ وَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ اغْتَسَلَتْ وَصَلَّتْ شرح مفهوم
تستظهر بيوم ان كان حيضها دون العشرة ايام می آید در حدیث سوم باب دهم نیز و این دو حدیث منافی مینماید بحسب ظاهر
با آنچه گذشت در حدیث دوم باب سوم که فلتربص عشرة ایام و آنچه می آید در حدیث چهارم باب سیزدهم که و تستظهر بیومین
و حدیث اول و دوم باب سیزدهم که در آنها ترک استظهار است و جمع میان این احادیث باین روش ممکنست که امر باستظهار

شاید که گفته در کار داو در وقت فعل الظهر و ذکر ... دره و ... نافلهاست ... موافق آیت سوره هود که اقم الصلوة طرفی النهار ... اول ... سیوم که باب فرض الصلوة

وقت ۴

عَنِ الْمَرْأَةِ يَسْتَمِرُّ بِهَا الدَّمُ فَلَا تَدْرِي حَيْضٌ هُوَ أَوْ غَيْرُهُ قَالَ فَقَالَ لَهَا إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ حَارٌّ عَبِيطٌ أَسْوَدُ لَهُ
دَفْعٌ وَحَرَارَةٌ وَدَمَ الِاسْتِحَاضَةِ أَصْفَرُ بَارِدٌ فَإِذَا كَانَ لِلدَّمِ حَرَارَةٌ وَدَفْعٌ وَسَوَادٌ فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ قَالَ
فَخَرَجَتْ وَهِيَ تَقُولُ وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ امْرَأَةً مَا زَادَ عَلَى هَذَا شرح حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و صاد بی نقطه
است بختری بباء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و تشدید یاء است ان در ان لو کان بفتح همزه و تخفیف
نون و زائده است یعنی روایتست از حفص بن البختری گفت داخل شد بر امام جعفر صادق ع زنی پس سوال کرد او را از زنی که
مستمر میشود با او خون پس نمیداند که حیض است آن یا غیر حیض است حفص گفت پس امام گفت او را بدرستی که خون حیض گرم
است خالص است یا بمعنی که آب در میان نیست تا زرد شود سیاه است آزار تندی و گرمی است و خون استحاضه زرد است
خنک است پس چون باشد خون را حرارتی و دفعی و سوادی پس باید که واگذارد نماز را حفص گفت پس آن زن بیرون رفت
و او میگفت بخدا قسم که اگر او زن میبود زیاد نمیکرد بر این نشان که گفت مرادش تحسین جواب است دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الدَّمَ الِاسْتِحَاضَةِ وَالْحَيْضِ لَيْسَا يَخْرُجَانِ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ إِنَّ دَمَ الِاسْتِحَاضَةِ بَارِدٌ
وَإِنَّ دَمَ الْحَيْضِ حَارٌّ شرح گفت امام جعفر صادق ع بدرستی که خون استحاضه و خون حیض نیستند چنین که بیرون آیند
از یکجا مراد اینست که خون حیض از رحم است و خون استحاضه از غیر آنست مثل رگی مسمی بعاذل بعین بی نقطه و الف و کسر
ذال با نقطه و تخفیف لام بیان این آنکه بدرستی که استحاضه سرد است و بدرستی که خون حیض گرم است بجهة رحم سوم اصل
عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ سَأَلَتْنِي امْرَأَةٌ مِنَّا أَنْ أُدْخِلَهَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنْتُ لَهَا فَأَذِنَ
لَهَا فَدَخَلَتْ وَمَعَهَا مَوْلَاةٌ لَهَا فَقَالَتْ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَوْلُهُ تَعَالَى زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ مَا عَنَى
بِهَذَا فَقَالَ لَهَا أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَضْرِبِ الْأَمْثَالَ لِلشَّجَرِ إِنَّمَا ضَرَبَ الْأَمْثَالَ لِبَنِي آدَمَ سَلِي عَمَّا تُرِيدِينَ
شرح روایتست از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه گفت طلب کرد از من
زنی از ما که داخل کنم او را بر امام جعفر صادق ع پس طلب رخصت کردم برای آن زن پس رخصت داد برای او پس داخل شد و با او
کنیزی از او بود پس آن زن گفت ای ابو عبد الله قول الله تعالی در تعریف شجره مبارکه در سوره نور که یک درخت زیتون است نه شرقیه
است و نه مغربیه است چه خواسته باین پس امام علیه السلام گفت ای زن بدرستی که الله تعالی نزده این مثلها را که برای توضیح نور خود
زده در این آیت برای درخت حقیقی که مردم میفهمند جز این نیست که زده این مثلها را برای اولاد آدم سوال کن از آنچه میخواهی
که سوال کنی از ضروریات مسایل خودت بیان شد در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای ابراهیم و ذریت اوست
که اهل البیت معصومین اند و چون زنان ناقص عقل میباشند و زود سر افشا میکنند تفصیل برای او بیان نکرده اصل
فَقَالَتْ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوَاتِي بِاللَّوَاتِي مَا حَدُّهُنَّ فِيهِ قَالَ حَدُّ الزِّنَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أُتِيَ بِهِنَّ وَأُلْبِسْنَ
مُقَطَّعَاتٍ مِنْ نَارٍ وَقُنِّعْنَ بِمَقَامِعَ مِنْ نَارٍ وَسُرْبِلْنَ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلَ فِي أَجْوَافِهِنَّ إِلَى رُؤُوسِهِنَّ أَعْمِدَةٌ مِنْ

نسخه م

نَارٍ وَقُذِفَ بِهِنَّ فِي النَّارِ شرح اللواتی در دو جا بفتح لام و واو و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف یاء دو احتمال دارد اول
اینکه در اصل اللوات بتشدید تاء دو نقطه در بالا باشد چنانچه در امالات اصلیت میگویند و بنا بر این جمع لاتیه است
که در اصل لاتة بتشدید تاء است اللت بفتح لام و تشدید تاء تحقق بمعنی ساییدن و بنا بر این باللواتی متعلق به اللواتی
است و مراد اینست که هر کدام ایشان هم فاعل میشوند و هم مفعول و بهذا این عمل را مساحقه مینامند دوم اینکه جمع التی
باشد که اسم موصول برای مؤنث است و بنا بر این بعض صلهٔ اول و مجموع صلهٔ دوم محذوفست بتقدیر اللواتی یفعلن
ما یفعلن باللواتی یفعلن ما یفعلن و حذف صله جایز است در موضعی که قرینه باشد مثل قول شاعر وان ادع
اللواتی من اناس یضاغرهن لن ادع الزینا و این مستحسن است در موضعی که مضمون صله قبیح و شنیع باشد
مثل اینجا پس مراد زنانیست که میکنند آنچه میکنند با زنان دیگر که ایشان نیز میکنند آنچه میکنند با زنان اول و حاصل
هر دو احتمال یکیست یوم منصوب و مرفوع میتواند بود اُتی بصیغهٔ مجهول باب ضرب است و با برای تعدیه است
و ظرف نایب فاعلست البسن بباء یک نقطه بصیغهٔ ماضی جمع مؤنث مجهول باب افعالست المقطعات بصیغهٔ اسم مفعول
باب تفعیل جمع مقطعه است ~~[illegible]~~
~~دنیاست [illegible]~~
باب علم قنعن بقاف و عین بی نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول جمع مؤنث باب منع است المقمع بفتح قاف و سکون
میم میل آهن بر گردن کسی گذاشتن و قهر کردن و خوار کردن و هم اینجا مناسب است المقامع بفتح میم اول و کسر میم
دوم جمع مقمعه بکسر میم و سکون قاف و فتح میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا غلهاست و این بجای زدن بر گردن
فواحش دنیاست سربلن بسین بی نقطه و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول باب فعلل است السربال
بکسر سین و سکون راء پیراهن و مانند آن که لباس وسط بدن است و ابتدای آن از دوش است اعمده
بفتح همزه و سکون عین جمع عمود است و این بجای لباس پایین بدن و مانند آنست و اشارتست بانکه کلام
در زنانی است که مساحقه ایشان بآلتی است که معروفست قذف بقاف و ذال با نقطه و فاء بصیغهٔ ماضی مجهول باب ضرب
است بهن نایب فاعلست یعنی پس آن زن گفت خبر ده مرا از زنان طبق زن با یکدیگر که چیست حد ایشان
در ان عمل گفت حد زنا یا بمعنی که اگر شوهر دارند سنگسار کردن است و الا صد تازیانه زدن است بدرستی که حالت اینست
که چون شود جهان در روز قیامت آن زنان آورده میشوند بعرصات و پوشانیده میشوند [illegible]
[illegible] آتش عظیم و غل کرده میشوند بغلها از آتش عظیم و جامه پوشانیده میشوند از آتش و داخل کرده
میشود در فرجهای ایشان تا سرهای ایشان عمودها از آتش عظیم و انداخته میشوند در آتش اصل أَيَّتُهَا
الْمَرْأَةُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ هَذَا الْعَمَلَ قَوْمُ لُوطٍ وَاسْتَغْنَى الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ فَبَقِينَ النِّسَاءُ بِغَيْرِ رِجَالٍ

پاره پاره کرده شده‌ها از جوانبش که هر کدام مجموع کوتاه [illegible] آن [illegible] چنانکه [illegible] در کتاب الطهاره [illegible] باب [illegible] مانند بالایی است [illegible]

پاره پاره کرده شده‌ها از جامه

تفعلن كما فعل رجالهن ليستغني بعضهن ببعض شرح قوم لوط عبارت از زنان قوم لوطست نكره داده در استغنى حاليه است بتقدير قد و ذكر آن هم برای اینست که مقصود افاده کند که کناه قوم لوطست درین عمل نسبت بغیر ایشان زیرا که قوم لوط نزدیک باضطرار حالی داشته اند ضمیر بقین راجع بقوم لوطات النساء مرفوع و بدل ضمیر است بغیر حال از ضمیر است و اگر بقین از افعال ناقصه باشد النساء منصوب و خبر بقین میتواند بود و مرفوع و بدل ضمیر میتواند بود و بنابر احتمال دوم بغیر خبر بقین است و مضمون بعض این حدیث می اید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب السحق که باب صد و هشتاد و هشتم است و در الحاقی النساء است و آن بهتر است یعنی ای زن بدرستی که اول آنکه این عمل کرد زنان قوم لوط بودند که مستغنی شدند مردان بلواطه با مردان پس ماندند آن زنان بی مردان پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان باینمعنی که چنانچه مردان غیر محل شرعی شهوت را محل شهوت خود کردند زنان نیز کردند تا مستغنی شوند بعض ایشان ببعضی اصل قالت لم اصلحك الله ما تقول في المرأة تحيض فتجوز ايام حيضها قال ان كان ايام حيضها دون عشرة ايام استظهرت بيوم واحد ثم هي مستحاضة شرح فیجوز بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بدم است که از تحیض فهمیده میشود

~~بود که بصیغه غایبه باشد و ضمیر مستتر راجع بالمرأة باشد و بر این دو تقدیر ایام منصوب میتواند بود که بصیغه~~ ~~باشد و ایام مرفوع و فاعل آن باشد~~ تحقیق استظهرت بیوم واحد شد در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی آن زن گفت نگاه دارد ترا الله تعالی چه میگویی در زنی که حیض می بیند پس در میگذرد خون او از ایام حیض او امام گفت اگر باشد ایام حیض او کمتر از ده روز ترک نماز میکند یکروز بعد از آن عمل مستحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق اصل قالت فان الدم يستمر بها الشهر و الشهرين و الثلاثة كيف تصنع بالصلوة قال تجلس ايام حيضها ثم تغتسل لكل صلوتين شرح آن زن گفت پس بدرستی که خون مستمر میشود با او یکماه و دو ماه و سه ماه چون میکند با نماز امام گفت ترک نماز میکند در ایام حیض عادت خود بعد از آن غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند اصل قالت له ان ايام حيضها تختلف عليها و كان يتقدم الحيض اليوم و اليومين و الثلاثة و يتاخر مثل ذلك فما علمها به قال دم الحيض ليس به خفاء هو دم حار تجد له حرقة و دم الاستحاضة دم فاسد بارد شرح ما در فما استفهامیه است علمها بکسر عین و سکون لام است و تقدیر باعث علمها است یعنی آن زن گفت او را که بدرستی که ایام حیض آن زن مختلف میشود بر آن زن و بود که پیش می افتاد حیض او یکروز و دو روز و سه روز و پس می افتاد مثل آنچه مذکور شد باینمعنی که اگر چه حیض بسیار دیده اما دو ماه متصل بهم موافق یکدیگر نبوده و صاحب عادت نشده پس چیست باعث علم آن زن بحیض خود باینمعنی که بچه علامت میتوان شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفائی ندارد این خون گرم آن زن چون نو رسیده نیست می یابد برای خون حیض سوزشی و خون استحاضه خونیست کم رنگ سرد اصل قال فانصرفت الى مولاتها فقالت اتراه كان امرأة مرة شرح اتراه بفتح همزه و سکون تاء دو نقطه و را بی نقطه و الف

برحالی که تحقیق هم

و در بعض نسخ بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بالحیض است هم

بهمزه استفهام و صیغه مخاطب ... معلوم ... باب افعالست و ضمیر مستتر راجع است که کنیزک ... در علم ... الله اراده ... و ایضا جاریه است از جاع ضمیر مذکر ... تاویل شخص ... عکس ... نفس جمله کان امرأة مرة مفعول دوم اتراه است هم

~~معلوم باب افعالست ... خبر مستتر راجع ...~~
~~منصوب راجع بجاریه ... استفهامیه ...~~ یعنی اسحق گفت پس آن زن رو آورد بسوی کنیز خود پس گفت ~~...~~ [و گرایا یعنی آورد] ~~...~~ [کرم هم] بوده ... در باری مرادش بحشین جوان
~~است و در بین کلام ...~~
تر نیست بسکون یا ... باب یازدهم اصل باب معرفة دم الحيض و العذرة و القرحة شرح العذرة بضم عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه بکارت القرحه بفتح و ضم قاف و سکون را و حا بی نقطه دمل مانند آن یعنی این باب شناخت خون حیض و بکارت و دمل درون زنست در این باب سه حدیث است اول اصل عن خلف بن حماد الكوفي قال تزوج بعض اصحابنا جارية معصرا لم تطمث فلما اقتضها سال الدم فمكث سائلا لا ينقطع نحوا من عشرة ايام قال فاروها القوابل و من ظنوا انه يبصر ذلك من النساء فاختلفن فقال بعض هذا من دم الحيض و قال بعض هو من دم العذرة شرح المعصر بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال و تفعیل دختر نو رسیده و آن مخصوص مؤنث است و لهذا با تا مستعمل میشود مثل حائض تطمث بطا بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب نصر و علم است اقتضها بقاف و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی مضاعف باب افتعال است و گاهی بجای قاف فا میباشد و هر دو بیک معنی است آروها بفتح را از باب افعالست و ضمیر جمع راجع بخویشان دختر است که مذکور نشده صریحا و میتواند بود که راجع باصحابنا باشد یعنی روایتست از خلف بن حماد کوفی گفت خواست بعض یاران ما از شیعه کوفه دختری نو رسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس آن باقی ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده شبانه روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را بماماچگان و هر که گمان داشتند امینشان سند آنرا از جمله زنان پس اختلاف کردند با یکدیگر که گفتند بعضی که این از خون حیض است و گفتند بعضی که آن از خون بکارت است اصل فسالوا عن ذلك فقهاءهم كابي حنيفة و غيره من فقهائهم فقالوا هذا شيء قد اشكل و الصلوة فريضة واجبة فلتتوضا و لتصل و ليمسك عنها زوجها حتى ترى البياض فان كان دم الحيض لم تضرها الصلوة و ان كان دم العذرة كانت قد ادت الفريضة ففعلت الجارية ذلك شرح ضمیر سالوا راجع بخویشان دختر است و میتواند بود که راجع باصحابنا باشد و بنابر اول میتواند بود که مرجع آن ضمیر و ضمیر فقهاءهم یکی باشد بنابر اینکه خویشان دختر از مخالفان باشند و بنابر دوم غیر یکدیگر است زیرا که ضمیر فقهاءهم راجع بمخالفان نیست ثابت لازم و این اشارت باستدلال باستصحاب حال سابق است و بتمسک اشارت باستدلال بتعارض احتمال حرمت اباحت و ترجیح جانب حرمت است هر چند که اباحت مظنون باشد لم یضرها از باب افعال و باب نصر میتواند بود و ان اشاره باینست که در صورت تعارض دو حرمت رعایت جانب اخف و عمده ترست می باید کرد یعنی پس سوال کردند از آن مشکل مجتهدان

و میتواند بود که ضمیر یکدیگر باشند هم

مخالفان را مانند ابو حنیفه و غیر او از مجتهدان مخالفان پس گفتند که این چیزیست که بتحقیق اشکال شده و نماز فریضه ایست مستمر پس باید که وضو سازد و باید که نماز کند و باید که خود را نگاه دارد از جماع با او شوهر او تا آنکه چند که خون نمی آید پس اگر باشد خون حیض ضرر نمیرساند او را نماز و اگر باشد خون بکارت ادا کرده خواهد بود فریضه را پس بجا آورد آن دختر آنچه که مجتهدان گفتند **بدانکه** این قسم استدلالات رکیکه و فتوی بر طبق آنها در میان مجتهدان مخالفان بسیارست و ایشان باینها تفاخر میکنند از کمال جهالت ایشان **اصل** وَحَجَجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنًى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لَنَا مَسْأَلَةً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعاً فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَآتِيَكَ وَأَسْأَلَكَ عَنْهَا فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَانْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ **شرح** منی بکسر میم و نون و الف غیر منصرف است و منصرف نیز مستعمل میشود ضقنا بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی معتل العین باب ضرب است ضمیر بها راجع بمسئله است ذرعا تمیز ضقنا است الذرع بفتح ذال با نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه مقدار و مراد اینجا طاقت است و اصل معنی ذرع مرفق تا سر انگشتان که بآن مقدار چیزها را معلوم میکنند در بعض بلاد ان رایت جمله شرطیه است فآتیک بهمزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم مهموز الفاء معتل اللام باب ضرب [illegible] منصوب است بنا بر عطف بر تاذن و جزای شرط محذوف بتقدیر فهو حسن [illegible] هدات بدال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الهدو بفتح ها و سکون دال ساکن شدن بخوابیدن و مانند آن الرجل بکسر را بی نقطه و جیم [illegible] بزرگ از جماعه و اینجا جمع است و مفرد ندارد و مانند این در کلام عرب بسیارست و اینجا استعاره شده برای طائفه بزرگی از مسافران که گویا مانند طائفه بزرگ ملخ که میدانند که از کجا بکجا میروند و گاهی بیک جانب دریا میروند و جمیع غرق میشوند [illegible] اقبل بصیغه امر باب افعالست **یعنی** و حج کردم در ان سال پس چون رسیدیم بمنی بعد از عود از عرفات پیغام فرستادم بسوی امام موسی کاظم ع بایزروش که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما اهل کوفه را مسئله ایست که بتحقیق تنگ شده بان طاقت ما باین معنی که آن مسئله مشهور شده میان مردم کوفه و ایشان راه خلاصی از اشکال را نیافتند پس اگر صلاح دانی که رخصت دهی مرا پس آیم نزد تو و سوال کنم ترا از آن مسئله پس پیغام فرستاد بسوی من که چون [illegible] بریده شود راه آمد و رفت ایشان پس بیا ان شاء الله **اصل** قَالَ خَلَفٌ فَرَعَيْتُ اللَّيْلَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيباً إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ مَنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ فَقَالَ مَا اسْمُكَ قُلْتُ خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ

و اسالک بر منصوب است م

سالک شود و هی در مقام بازرفتن م

فقال

فَقَالَ ادْخُلْ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ **شرح** گفت خلف که پس رعایت کردم شب را تا آنکه چون دانستم مردمان که بتحقیق کم شده آمد و رفت ایشان در منی متوجه شدم بسوی جایی که خیمه او آنجا زده شده بود پس چون نزدیک خیمه شدم ناگاه رسیدم بغلامی سیاه که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست این مرد پس گفتم مردی از حج گزاران پس گفت چیست نام تو گفتم خلف بن حماد گفت داخل خیمه شو بی رخصتی علیحده بیان این آنکه بتحقیق امر کرده مرا که نشینم در اینجا پس چون تو آیی رخصت دهم ترا **اصل** فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحْدَهُ مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلاً مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمِثْ فَلَمَّا افْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلاً لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ وَإِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ دَمُ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضُهُنَّ دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ **شرح** پس داخل خیمه شدم و سلام کردم پس جواب سلام گفت و او نشسته بود بر بالای جامه خواب خود تنها نبود در خیمه غیر او پس چون نزد او رسیدم نزد او سوال کرد مرا از چیزها و سوال کردم او را از حال او پس گفتم او را که بدرستی که مردی از شیعه تو خواست دختری نورسیده را که حیض ندیده بود پس وقتی که ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده روز و بدرستی که ماماچگان کوفه اختلاف کردند در آن خون پس بعضی از ایشان گفت که خون حیض است و گفت بعض ایشان که خون بکارت است پس چه چیز سزاوارست آن دختر را که بجا آورد **اصل** قَالَ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَلْيُمْسِكْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَإِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَلْتَتَوَضَّأْ وَلْتُصَلِّ وَيَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ **شرح** امام گفت پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی بایزروش که اگر معلوم او شود بسوال اهل الذکر علیهم السلام که آن از خون حیض است پس باید که نگاه دارد خود را از نماز تا آنکه ببیند پاکی از حیض را و باید که نگاه دارد خود را از جماع او شوهر او و اگر معلوم شود که آن خون بکارت است پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد و باید که نماز گذارد و جماع میکند با او شوهر او اگر خواهد آنرا **اصل** فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِي قَالَ فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَشِمَالاً فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ قَالَ ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا خَلَفُ سِرَّ اللَّهِ سِرَّ اللَّهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَلَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ **شرح** مما صیغه استفهامیه است و اثبات الف آن با حرف جر شاذ است نهد بنون و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است النهد بفتح نون و سکون ها متوجه شدن از روی جد سر الله خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا سر الله و تکرار برای تاکید است مخفی نماند که این تاکید و مبالغه برای شهرت این اشکال در کوفه است و این جواب باعتبار آن سر الله شده زیرا که اگر در آنجا واگفته شود باعث ضرری عظیم میشود برای امام و شیعه او از جهت مخالفان

و در بعض نسخ مما است م

چنانچه در آخر خبر لا تغلوا از باب افعالات الاعلام خبر دادن مشار الیه هذا الخلق فقهای کوفه است اصول دین الله

عبارت از ائمه معصومین علیهم السلم است و مقصود اینست که عباد اگر در کوفه از برای تفاخر بعلم امام خود اینرا اظهار نکرده

بکفر دو قسم است اول رضا باصل ان و این منهی عنه است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که

باب المشیة والارادة است که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض دوم رضا بتقضای آن و مراد اینجا قسم دوم است یعنی پس گفتم

دور آنکه و چگونه حاصل میشود برای ایشان اینکه دانند که [illegible] آن خون تا کنند آنچه را که سزاوار است خلف گفت پس نگاه کرد

در جانب راست و چپ خود از ترس اینکه شنود سخن او را کسی و خبر بکوفه رسد خلف گفت بعد از آن خوب متوجه شد بسوی من

پس گفت این جوابی که میگویم سر الله تعالی است نزد شما پس فاش مکنید آنرا و خبر مکنید این خلق گمراه را بحال الله

هدی یکم راضی شوید برای ایشان بآنچه راضی شده الله تعالی برای ایشان از گمراهی اصل قال ثم عقد بیده الیسری تسعین

ثم قال تستدخل القطنة ثم تدعها ملیا ثم تخرجها اخراجا رفیقا فان کان الدم مطوقا فی القطنة

فهو من العذرة وان کان مستنقعا فی القطنة فهو من الحیض شرح عقد بعین بی‌نقطه و قاف و دال بی‌نقطه

بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقد و المعدود صورت عددی بدست صورت نود گذاشتن سر انگشت شهادت دست راست

بر بیخ شست است تا صورت حلقه کوچکی بهم رسد و اگر این صورت در دست چپ باشد برای نه صد است و کلام راوی مبنی بر آنست

که این در دست چپ بصورت نود باشد مخفی نماند که مقصود امام علیه السلم از این عقد تصویر سوراخ فرج زن است و در این وقت انگشت

شهادت دست راست را داخل آن حلقه کرده بوده تا بیان کند که پنبه که بر میدارد دیگر باید که طولانی باشد و سر آن پنبه از محل بکارت تجاوز

کند تا فرق زود ظاهر شود ملیا بفتح میم و کسر لام و تشدید یا ساعت طویل ارفیق بفتح را بی‌نقطه و کسر فا و سکون یا و قاف آهسته المطوق

بصیغه اسم مفعول باب تفعیل طوق ساخته شده و آنچه طوق بر او نهاده شده است و مراد اینجا معنی اول است مراد در حدیث دوم معنی دوم است

المستنقع بنون و کسر قاف و عین بی‌نقطه چیزها که خیسانده چیزی دیگر را یعنی گفت بعد از آن و الملو در دست چپ خود صورت نود را بعد از آن

بر میدارد در خود پنبه را بعد از آن و امیگذارد آن پنبه را زمانی که داند که خون را در آن زمان آمده است بعد از آن بیرون می‌آورد آن پنبه را

بیرون آوردنی که هموار باشد پس اگر باشد خون طوق زده در پنبه مثل حلقه پس آن از بکارت است و اگر باشد خیسانیده در پنبه پس آن از حیض است

مخفی نماند که این مبنی بر اینست که آن زن در سن حیض بوده چنانچه صدر حدیث دلالت بر آن میکند باعتبار اختلاف قوابل پس اگر چنین نباشد

استحاضه میماند آن خواهد بود اصل قال خلف فاستخفنی الفرح فبکیت فلما سکن بکائی قال ما ابکاک قلت جعلت فداک من

کان یحسن هذا غیرک قال فرفع یده الی السماء و قال والله انی ما اخبرک الا عن رسول الله صلی الله علیه واله عن جبرئیل

عن الله عز وجل شرح استخفنی بخا با نقطه و تشدید فا است الاستخفاف سبکبار کردن و مراد اینجا بار گران غم از دل بر داشتن است یعنی از

میان غم و فرح و ورود فرح یحسن بحا بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب افعال است خبر برای استفهام است و مرفوع و منصوب

میتواند بود در فع ید بسوی سما برای اشارت بمخلوق عظیم الله تعالی است تا معلوم شود که قسم بالله عظیم است یا برای اشارت بنزول وحی از آسمان است

که بعد از آن

که بعد از آن مذکور شده یعنی گفت خلف که پس از آنچه در آورد مرا خوشحالی پس گریه خوشحالی کردم پس چون ساکن شد گریه من امام گفت چه چیز

باعث گریه تو شد گفتم قربانت شوم که میتوانست که خوب ادراک کند این جواب را اشارت با اینکه این جواب از کمال تقوی و فهم تو معلوم شد

خلف گفت پس امام بلا برد دست خود را بسوی آسمان و گفت بخدا قسم که بدرستی که من خبر نمیدهم ترا باین جواب مگر از رسول الله صلی الله علیه و اله

از جبرئیل از الله تعالی بدانکه غلط در این مسئله از قبیل غلط در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل غلط در محل حکم شرعی است مثل اینکه غلط بکنند در

اینکه آبی که کر باشد بملاقات نجاسات نجس نمیشود اما غلط کنند در حساب مساحت بغلان حوض و خیال کنند که کر است و کر نباشد یا بر عکس

و کلام امام مراد از این میکند که الله تعالی برحمت خود با رسول و اوصیای او بعض از محال احکام شرعیه را که علم بآنها احتیاج بطول فکر

دارد تعلیم وحی کرده بر رسول الله علیهم واله و اوصیا رسیده تا کار ایشان مشکل نشود در جواب سایل تا خیر نکنند والسلم اصل سئل ابو جعفر علیه السلم

عن رجل اقتض امرأته او امته فرأت دما کثیرا لا ینقطع عنها یوما کیف تصنع بالصلوة قال تمسک الکرسف

فان خرجت القطنة مطوقة بالدم فانه من العذرة تغتسل و تمسک معها قطنة و تصلی فان خرج

الکرسف منغمسا بالدم فهو من الطمث تقعد عن الصلوة ایام الحیض شرح اقتض بقاف و تشدید ضاد با نقطه

بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است فا در فان خرجت القطنة برای تعقیب است و در فان خرج الکرسف برای تفریع است زیرا که ما بعد آن

مفهوم شرطیت که در ما قبل مذکور است بیان مطوق گذشت در شرح حدیث سابق یعنی پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلم از مردی که ازاله بکارت

کرد زن خود را یا کنیز خود را پس آن زن یا کنیز دید خون بسیار که بریده نمیشود از او [illegible] چگونه میکند نماز

امام گفت بر میدارد پنبه را پس اگر بیرون آید آن پنبه طوق بر آن نهاده شده از خون پس بدرستی که آن خون از بکارت است غسل

میکند و بر میدارد با خود پنبه تا خون بیرون نیاید و لباس او را آلوده نکند و نماز میکند پس اگر بیرون آید پنبه آغشته بخون پس آن خون

از حیض است ترک نماز میکند در ایام حیض بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول باب نهم مخفی نماند که این مبنی بر غالب است پس اگر آن زن

یا کنیز بسن حیض نرسیده باشد پس آن خون استحاضه ما ننده آن خواهد بود سوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم فتاة منا بها

قرحة فی جوفها و الدم سائل لا تدری من دم الحیض او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق علی ظهرها ثم ترفع

رجلیها و تستدخل اصبعها الوسطی فان خرج الدم من الجانب الایمن فهو من الحیض و ان خرج من الجانب الایسر

فهو من القرحة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که جوان زنی از ما با او است دملی در درون او و خون روانست نمیداند که

آیا خون حیض است یا از جهة خون دمل است پس امام گفت امر کن او را پس باید که خوابد بر پشت خود بعد از آن باید که بر دارد دو پای خود را

و باید که داخل خود کند انگشت میان خود را پس اگر بیرون آید خون از جانب راست انگشت که جانب چپ بدن است پس آن خون از جهة حیض است

و اگر بیرون آید از جانب چپ انگشت که جانب راست بدن است پس آن از دمل است [illegible]

[illegible]

دوازدهم اصل باب الحبلی ترى الدم شرح ابن بیان زن آبستن است که می‌بیند خون را و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن الحسین

بن نعيم الصحاف قال قلت لابي عبد الله عليه السلم ان ام ولدي ترى الدم وهي حامل كيف تصنع بالصلوة قال فقال لي
اذا رأت الحامل الدم بعد ما يمضي عشرون يوما من الوقت الذي كانت ترى فيه الدم من الشهر الذي كانت تقعد
فيه فان ذلك ليس من الرحم ولا من الطمث فلتتوضأ وتحتشي بكرسف وتصلي شرح ما در بايعني مصدريه است عشرون
بعد از آنكه اكثر ازان باشد از حيض است من در من الوقت ابتدائيه است و مراد من ابتداء الوقت است و من در من الشهر تبعيضيه
است مراد بشهر سي يا بيست و نه شبانه روز است كه از ابتداي حيض باشد تا ابتداي حيضي ديگر خواه موافق يكماه هلالي باشد وخواه
آن از ماهي باشد و بعضي ديگر آن در ماهي ديگر باشد و فائده ذكر اين است كه در صورتي كه عادت حيض طهر او كمتر از سي روز باشد و بيست
روز باشد اين حكم ندارد و شايد كه در اين صورت كمتر از بيست شبانه روز هم بيست شبانه روز و هشت باشد بشرط اينكه آن هم موافق
عادت مجموع حيض و طهر او باشد والله اعلم ليس من الرحم يعني ليس من النفاس است و بيان اينكه خوني كه پيش از ولادت باشد در اصل
مي آيد در حديث سوم باب چهاردهم و تحتشي مجزوم است معطوف بر تتوضأ و تصلي مرفوع و معطوف بر لتتوضأ است و خبر بمعني
امر است و نكته در عدول از جزم برفع اينجا اينست كه طلب را خبر بمعني امر بعنوان مبالغه است بخلاف طلب را مرجع پس مراد اينست
كه وضو و احتشا گاهي ساقط ميشود در صورت عدم وجدان آب يا پنبه بخلاف صلوة يعني روايت از حسين بن نعيم
صحاف كه گفت كه گفتم امام جعفر صادق را كه كنيز خاصه من مي بيند خون را و او آبستن است چگونه ميكند با نماز حيني
امام گفت مرا كه چون ديد آبستن خون را بعد از گذشتن بيست شبانه روز از ابتداي وقتي كه ميديد در آن خون حيض را
از جمله ماهي كه ترك نماز ميكرد در آن پس بدرستي كه آن خون از نفاس نيست چون پيش از ولادت است و از حيض نيست پس بايد وضو
سازد و بردارد پنبه را و نماز ميگزارد اصل و اذا رأت الحامل الدم قبل الوقت الذي كانت ترى فيه الدم بقليل او في
الوقت من ذلك الشهر فانه من الحيضة فلتمسك عن الصلوة عدد ايامها التي كانت تقعد في حيضها فان انقطع
الدم عنها قبل ذلك فلتغتسل ولتصل شرح اين بمنزله استثنا است از ليس من الرحم ولا من الطمث مراد بقليل يك روز
و دو روز است فلتمسك يعني فلتوطن خاطرها على الامساك است بقرينه فاء در فان انقطع كه براي تعقيب است يعني و چون
ديد آبستن خون را پيش از وقتي كه عادت او اين بود كه ميديد در آن وقت خون را از جمله آن ماهي كه ترك نماز ميكرد در آن پس بدرستي كه
آن خون از حيض است پس بايد كه قرار دهد خاطر خود را براينكه نگاه دارد خود را از نماز در عدد ايام خود كه ترك نماز ميكرد
در ايام حيض خود اشارت است باينكه غالب اينست كه خون او مستمر ميشود در ايام عادت و مقارن انتهاي آن ايام بريده ميشود
پس اگر بريده شود خون از او پيش از عدد ايام او پس بايد كه غسل حيض كند و بايد كه نماز كند اصل وان لم ينقطع الدم عنها
الا بعد ما تمضي الايام التي كانت ترى الدم فيها بيوم او يومين فلتغتسل ثم تحتشي وتستثفر وتصلي الظهر
والعصر ثم لتنظر فان كان الدم فيما بينها وبين المغرب لا يسيل من خلف الكرسف فلتتوضأ ولتصل
عند وقت كل صلوة ما لم تطرح الكرسف فان طرحت الكرسف عنها فسال الدم وجب عليها الغسل وان

تحتشي

و در بعضي نسخ تحتشي بر رفع است هم

موافق آنكه گذشت در حديث دوم باب چهارم كه باب المرأة ترى الصفرة نا آخر است هم

تحتشي

بينهما

طرحت الكرسف لم يسل الدم فلتتوضأ ولتصل ولا غسل عليها شرح ~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
يوم يا يومين مجزوم است تحتشي مجزوم است و تستثفر مجزوم است و تصلي مرفوع است و نكته در عدول از جزم برفع در امثال
اين بيان شد در شرح حديث اين حديث ذكر ظهر و عصر بعنوان مثال و مبني بر غالب است و اشارت است باينكه غالب زناني كه حيض
عادت ميشود آخر عادت ايشان در ميان صبح و ظهر است زيرا كه زمان ميان وقت نماز صبح و ميان وقت نماز ظهر و عصر
از وقت ميان نماز ظهر و عصر و ميان نماز شام و خفتن و هم بيشتر است از شب بيشتر از روشني روز اعتبار ندارد چنانچه گذشت
در حديث چهارم باب ششم پس زمان ظهور پاكي از حيض غالبا در ميان صبح و ظهر ميباشد و آن آخر عادت است در اكثر
براي زني كه صاحب عادت شده باشد بينهما بضمير واحده راجع بان زن است مراد بين غسلها است و در بعضي نسخ بضمير
تثنيه راجع بظهر و عصر است و بنابراين اگر استحاضه كثيره در اثناي آن دو نماز آيد اين حكم نخواهد داشت و اين بعيد است
والله اعلم سيلان خون در خلف كرسف عبارت از استحاضه كثيره است كل صلوة عبارت از باقيمانده بعد از
ظهر و عصر از جمله پنج نماز در يك شبانه روز زيرا كه در استحاضه متوسطه در وقت ظهر و عصر روز ديگر غسل ميبايد
كرد و قرينه براين مراد قول امام است در تتمه الحديث كه في كل يوم وليلة ما لم تطرح الكرسف منافات ندارد
با وجود تغيير قطنه كه مذكور شد در حديث ششم باب پنجم زيرا كه تغيير قطنه گاهي ميسر نيست بسبب اسباب
واجب نخواهد بود براي ضرورت ظاهر فان طرحت الكرسف تا آخر اينست كه مدار كثرت و توسط و قلت استحاضه
بر خروج خون از فرج است حقيقة يا حكما مثل اينكه پنبه آلوده بآن شده باشد بسيار يا ميانه يا اندكي پس اگر خون
بسيار در پس پنبه مانده باشد و اندكي داخل پنبه شده باشد آن استحاضه قليله است يعني و اگر بريده نشود خون
از آن زن مگر بعد از گذشتن ايام عادت ~~...~~
پس بايد كه غسل حيض كند بعد از آن بايد كه پنبه بردارد و پارچه بر خود ببندد و ميگزارد ظهر و عصر را بعد از آن بايد كه نظر كند
پس اگر خون در ميان غسل آن زن و ميان شام روان نشود از پس پنبه پس بايد كه وضو سازد و نماز كند نزد هر نماز
ظهر روز ديگر زيرا كه در استحاضه متوسطه در شبانه روزي يك غسل كافيست و آن بفعل آمده و در استحاضه قليله غسل نيست
پس اكتفا بوضو ميكند چندانكه نينداخته از خود پنبه را پس اگر انداخته پنبه را و روان شد خون واجب شد بر او غسل
و اگر انداخته پنبه را و روان نشد خون پس بايد كه وضو سازد و بايد كه نماز كند و غسل واجب نيست بر او اصل قال وان كان
الدم اذا امسكت الكرسف يسيل من خلف الكرسف صبيبا لا يرقى فان عليها ان تغتسل في كل يوم وليلة

و در بعضي نسخ تحتشي بر رفع است هم

ميديد خون را در ايام اگر چه زياده در عادت خود هم

بينهما

ثلث مرات وتحتشی وتصلی تغتسل للفجر وتغتسل للظهر والعصر وتغتسل للمغرب والعشاء قال وکذلک
تفعل المستحاضة فانها اذا فعلت ذلک اذهب الله بالدم عنها شرح وان کان عطف بر ان کان الدم
فیما بینهما تا آخرست صبیبا بصاد بی‌نقطه و دو بای یکنقطه فعیل بمعنی مفعولست لا یرقی براء بی‌نقطه و قاف و الف منقلب
از همزه بصیغه معلوم مضارع باب منع است و در بعضی نسخ بهمزه است تحتشی منصوبست تصلی مرفوع و منصوب میتواند بود
تغتسل در سه جا مرفوعست تفعل خبر بمعنی امرست برای تاکید فانها استدلال بر مضمون تاکیدست با در بالدم برای تعدیت
است یعنی امام گفت و اگر باشد خون با نیزه وش که چون نگاه دارد با خود پینه را روان میشود از پس پینه بر حالی
که ریخته شده است بند نمیشود یا بمعنی که استحاضه کثیره است پس بدرستی که واجبست بر ان زن اینکه غسل کند در هر روز و
شبی سه بار و اینکه پینه بر دارد و نماز میکند بیان این آنکه غسل میکند برای صبح و غسل میکند برای ظهر و عصر و غسل میکند
برای مغرب و عشا امام گفت و چنان همی باید که کند صاحب استحاضه پس بدرستی که او چون کند ازا برطرف میکند الله تعالی خون
استحاضه را از او بیان این حدیث پنج باب نهم دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته
عن المرأة الحبلی قد استبان حبلها ترى ما ترى الحائض من الدم قال تلک الهراقة من الدم ان
کان دما احمر کثیرا فلا تصلی وان کان قلیلا اصفر فلیس علیها الا الوضوء شرح الحبل بفتح حای بی‌نقطه
و فتح بای یکنقطه مصدر باب علم آبستنی الهراقه بکسر ها منقلب از همزه یا قایم مقام همزه محذوفه و را بی‌نقطه و الف
و قاف در اصل مصدر باب افعالست بمعنی ریختن و مراد اینجا معنی اسم مفعولست ان کان جمله شرطیه است و جزای
آن مضمون تلک الهراقه است فا در فلا تصلی برای تفریعست ان کان عطف بر تلک الهراقه تا آخرست فا در فلیس جزائیست
ذکر کثیرا و ذکر قلیلا مبنی بر غالبست و داخل معیار نیست و الا دو شق دیگر میماند که حکم آن مذکور نباشد یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستنی که بتحقیق ظاهر شده
آبستنی او می بیند آنچه را که می بیند حائض از جمله خون امام گفت آن خون باقیمانده در رحم است که ریخته میشود اگر خون
سرخ بسیار باشد پس بنابراین نماز نمیکند و اگر باشد خون کم زرد پس واجب نیست بر او مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است
سوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن الحبلی ترى الدم کما کانت ترى ایام حیضها
مستقیما فی کل شهر فقال تمسک عن الصلوة کما کانت تصنع فی حیضها فاذا طهرت صلت شرح کما کانت ترى
تشبیه در حرمت است مستقیما فی کل شهر بیان موافقت در وقت و عدد است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از آبستنی که می بیند خون سرخ چنانچه می دید در ایام حیض خود بی
اختلاف در اول و آخر در هر ماهی پس امام گفت ترک نماز میکند چنانچه میکرد در ایام حیض غیر آبستنی پس چون پاک شود نماز
میکند چهارم اصل سألت ابا الحسن علیه السلم عن الحبلی ترى الدم وهی حامل کما کانت ترى قبل ذلک فی کل

شد در شرح هم

من الدم م

ایام خ

شهر هل تترک الصلوة قال تترک اذا دام شرح دام بفتح دال بی‌نقطه و فتح همزه و تخفیف میم بصیغه ماضی معلوم
باب منعست و گاهی همزه منقلب بالف میشود یا بفتح دال و الف و فتح همزه بصیغه ماضی معلوم باب علم
از دوام بفتح دال و سکون همزه که گاهی منقلب بالف میشود و تخفیف میم و الف ممدوده یعنی در بعضی اوقات که خون بیکنی
بسیار شود و چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب بیان شد در سنت ثانیه حدیث اول باب نهم که خون حیض ادم
بحرانی حیضا یعنی پرسیدم امام موسی کاظم ع را از آبستنی که می بیند خون را بر حالی که او آبستن است چنانچه می دید خون را
پیش از آبستنی با اعتبار صفات حیض هم
در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون
ظاهر حدیث اینجاست پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الحبلی ترى الدم اتترک الصلوة فقال
نعم ان الحبلی ربما قذفت بالدم شرح الف و لام الدم هر دو جا برای عهد خارجیست با در بالدم برای تقویت تعدیه است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع اینکه او پرسیده شد از آبستنی که می بیند خونی را که برنگ حیض است آیا ترک میکند نماز را
پس امام گفت آری بیان این آنکه آبستن بسا که اندازد خون حیض را اشارتست بقاعده کلیه که کل دم یمکن ان یکون
حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک
الحبلی ربما طمثت فقال نعم وذلک ان الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا فضل
دفعته فاذا دفعته حرمت علیها الصلوة شرح الحبلی بتقدیر استفهامست و میتواند بود که استفهام مقدر نباشد
و مقصود سوال از حکم باشد رب هر دو جا برای تقلیلست و ذلک ان بتقدیر و ذلک لان است طمثت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و سمع
علم است فضل نیز بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را قربانت شوم آیا آبستن بسا که حیض می بیند
باشد پس امام گفت آری و آن برای اینست که غذای فرزند در شکم مادر خونست پس بسا که بسیار شده باشد خون پس زیاد آمده باشد از فرزند
پس چون زیاد آید دفع میکند آن زن خون را از رحم خود پس چون دفع کند آن خون را حرام میشود بر آن زن نماز هفتم اصل وفی روایة
اخری اذا کان کذلک تاخر الولادة شرح می آید در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب بدو خلق الانسان و تقلبه فی
بطن امه که باب ششم است که فکلما رات المرأة الدم فی حال حملها فانها تزداد بعدد الایام التی رات فی حملها من الدم
میشود یعنی و در روایت دیگر اینست که چون زن آبستن حیض ببیند پس می افتد زائیدن او باب سیزدهم اصل باب النفساء
شرح النفساء بضم نون و فتح فا و سین بی‌نقطه و الف ممدوده و بفتح نون و سکون و فتح فا زنی که زائیده باشد یعنی این
باب بیان حکم نفساست در این باب شش حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلم قال النفساء تکف عن الصلوة
ایام اقرائها التی کانت تمکث فیها ثم تغتسل و تعمل کما تعمل المستحاضة شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلم گفت زنی که زائیده خود داری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که عادت او این بود که درنگ میکرد در آنها از آن
غسل میکند و عمل میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که استظهار واجب نباشد و تحقیق این شد در شرح حدیث

دال و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یعنی
نسخه ... دوم است و مراد اینجا خون ...
حیض که سیاه و ... گذشت ...
... باشد ... چون اگر ... در اول
... گذشت در حدیث اول باب
دوازدهم و در حدیث دوم این باب ...
آید هم

در شرح قوله و لا یکون اقل من ثلثه ایام

آن هم

هفتم باب نهم دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ امْرَأَةَ عَبْدِ الْمَلِكِ وَلَدَتْ فَعَدَّ لَهَا أَيَّامَ حَيْضِهَا
ثُمَّ أَمَرَهَا فَاغْتَسَلَتْ وَاحْتَشَتْ وَأَمَرَهَا أَنْ تَلْبَسَ ثَوْبَيْنِ نَظِيفَيْنِ وَأَمَرَهَا بِالصَّلَاةِ فَقَالَتْ لَهُ لَا تَطِيبُ نَفْسِي
أَنْ أَدْخُلَ الْمَسْجِدَ فَدَعْنِي أَقُومُ خَارِجاً عَنْهُ وَأَسْجُدُ فِيهِ شرح ظاهر این حدیث نیز اینست که استظهار واجب نباشد و ظاهر
امر رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام اینست که استظهار نکرده باشد عدّه بصیغه ماضی معلوم است و ضمیر مستتر راجع بعبد الملک است النظیف
بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا ضد چرکین امر بپوشیدن ثوبین نظیفین کنایت از امر بمهیا شدن
برای رفتن تحقیقا یعنی بسوی مسجد است زیرا که زنان در خانه مقید بپاکی جامه از چرک نمیباشند و در بیرون رفتن مقید بآن میباشند
لا تطیب بطاء بی نقطه و یای دو نقطه در پایین و با یکنقطه بصیغه نفی غایبه از باب ضرب است ان بتقدیر بان است چون عبد الملک
نمیدانسته که آن زن استحاضه کثیره دارد و خیال قلیله کرده بوده امر بدخول مسجد نیز کرده بوده و لهذا امر باستثفار نکرده و این
زن اشارتست بانکه استحاضه کثیره است پس رخصت در عدم دخول مسجد باختیار توسط باید کرد و موافق این گذشت در حدیث
دوم باب نهم که و لا تحتبی و تقیم تحتها فی المسجد و سایر حدیث خارج یعنی روایتست از عبد الرحمن بن اعین که از راویان امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است و برادر عبد الملک بن اعین است گفت که گفتم امام علیه السلام را که زوجه عبد الملک بن اعین زائید پس
عبد الملک شمرد برای او ایام عادت حیض او را بعد از آن امر کرد او را بغسل حیض کرد و پنبه برداشت بسبب آنکه استحاضه می آمد
و امر کرد او را که بپوشد دو جامه پاکیزه چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند آنرا می پوشند و امر کرد او را بنماز در مسجد پس آن زن
گفت او را که قرار نمی یابد نفس من بانکه داخل مسجد شوم یعنی که استحاضه من کثیره است میترسم که مسجد را آلوده کنم پس بگذار مرا که
بایستم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد مقصود طلب رخصت در عدم دخول مسجد است اصل فَقَالَ قَدْ أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فَانْقَطَعَ الدَّمُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَرَأَتِ الطُّهْرَ وَأَمَرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا قَبْلَكُمْ فَانْقَطَعَ الدَّمُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَ
رَأَتِ الطُّهْرَ فَمَا فَعَلَتْ صَاحِبَتُكُمْ قُلْتُ مَا أَدْرِي شرح قبلکم بکسر قاف و فتح با عبارت از کوفه است چون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه
میبوده و عبد الرحمن کوفیست پس امام گفت بتحقیق امر کرد زنی نفسا را آنچه امر بآن کرد عبد الملک رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت
پس بریده شد خون استحاضه از آن زن رسول الله صلی الله علیه و آله و دید پاکی را و امر کرد زنی نفسا را علی علیه السلام باین در نزد شما پس بریده شد
خون از آن زن و دید پاکی را از استحاضه پس چه کرد آن زن که با شما بود مراد زن عبد الملک است یعنی که حال او چه شد آیا بریده شد خون
از او یا نه گفتم نمیدانم سوم اصل سَأَلَتِ امْرَأَةٌ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ إِنِّي كُنْتُ أَقْعُدُ فِي نِفَاسِي عِشْرِينَ يَوْماً
حَتَّى أَفْتَوْنِي بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِمَ أَفْتَوْكِ بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَقَالَ رَجُلٌ لِلْحَدِيثِ الَّذِي
رَوَوْا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ حِينَ نُفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ شرح فا در فقالت برای تعقیب است
و مضمون سوال و جواب منقول نشده اینجا و ظاهر اینست که سوال از عدد ایام قعود در نفاس باشد و جواب این باشد که بقدر ایام حیض است
فی برای سببیت است و میتواند بود که برای ظرفیت باشد یعنی فی زمان نفاسی النفاس بکسر نون زائیدن و خونی که بسبب زائیدن می آید رووا

بصیغه معلوم است و در بعض نسخ بجای آن رُوی بصیغه مجهول است جمله قال لاسماء صله ذکر موصول است بتقدیر قال اسماء بنت عمیس بضم عین
بی نقطه و فتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است نفست بصیغه مجهول باب علم است یعنی اصابها النفاس
در افعال متعارفست مثل جدر یعنی اصابه الجدری و حُمّ یعنی اصابه الحمّی و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد یعنی سوال
کرد زنی امام جعفر صادق علیه السلام را و جواب شنید پس آن زن گفت بدرستی که من ترک نماز میکردم برای زائیدن بیست روز تا آنکه
فقهای مخالفان فتوا دادند مرا بهیجده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و چرا فتوی دادند ترا بهیجده روز پس گفت مردی
از حاضران که برای حدیثی که روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت آنرا با اسماء بنت عمیس وقتی که حائض شد
بسبب زائیدن محمد بن ابی بکر اصل فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَسْمَاءَ سَأَلَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ
أَتَى بِهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً وَلَوْ سَأَلَتْهُ قَبْلَ ذَلِكَ لَأَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ وَتَفْعَلَ مَا تَفْعَلُ الْمُسْتَحَاضَةُ شرح
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که اسماء پرسید رسول الله صلی الله علیه و آله را در حالی که بتحقیق گذشته بود بر او هیجده روز
و اگر می پرسید او را پیش از آن هر آینه امر میکرد او را بانکه غسل کند بعد از ایام عادت حیض خود و پیش از ایام استظهار استحبابا
و بعد از آنها وجوبا و کند آنچه را که میکنند صاحبات استحاضه چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ النُّفَسَاءُ مَتَى تُصَلِّي قَالَ
تَقْعُدُ بِقَدْرِ حَيْضِهَا وَتَسْتَظْهِرُ بِيَوْمَيْنِ فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ وَإِلَّا اغْتَسَلَتْ وَاحْتَشَتْ وَاسْتَثْفَرَتْ وَ
صَلَّتْ فَإِنْ جَازَ الدَّمُ الْكُرْسُفَ تَعَصَّبَتْ وَاغْتَسَلَتْ ثُمَّ صَلَّتِ الْغَدَاةَ بِغُسْلٍ وَالظُّهْرَ وَالْعَصْرَ بِغُسْلٍ
وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ بِغُسْلٍ وَإِنْ لَمْ يَجُزِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ صَلَّتْ بِغُسْلٍ وَاحِدٍ شرح تحقیق و تستظهر بیومین شد
در شرح حدیث هفتم باب نهم تعصبت بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است و جوهرت این
باب برای تکلف است مراد اینست که مبالغه در بستن میکند اغتسلت یعنی وطنت نفسها علی الاغتسال است بقرینه ثم
در ثم صلت و میتواند بود که مراد این باشد که در شبانه روزی که پاک شده از حیض برای نمازی که نزد آن پاک از
حیض شده غسل میکند و این نماز را میکند و بعد از آن باین تفصیل غسل میکند برای پنج نماز خواه بعض آنها
در آن شبانه روز باشد و خواه جمیع آنها بعد از آن باشد و خواه بترتیبی که مذکور است باشد و خواه نباشد مثل اینکه
نماز ظهر و عصر پیش از نماز صبح باشد مراد اینجا بعد تجاوز دم از کرسف صورت استحاضه متوسطه است بقرینه
صلت بغسل واحد یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را
حائضی که زائیده باشد کی نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت حیض خود و جائزست او را استظهار کند بدو روز
پس اگر بریده شود خون حکم او ظاهر است و الا غسل حیض میکند و پنبه برمیدارد و پارچه می بندد و نماز میکند پس اگر گذشت خون از
پنبه یعنی استحاضه کثیره شد مبالغه در بستن پارچه میکند و قرار غسل استحاضه با خود میدهد بعد از آن میگذارد نماز صبح را بغسل و نماز ظهر و عصر را
بغسل و نماز مغرب و عشا را بغسل و اگر در نگذرد خون از پنبه یعنی که استحاضه متوسطه شود نماز میکند بیک غسل در شبانه روزی

ودرچهار نماز باقی وضو میسازد اصل قُلْتُ فَالْحَائِضُ قَالَ مِثْلُ ذَلِكَ سَوَاءً فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ عَنْهَا وَإِلَّا فَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ
تَصْنَعُ مِثْلَ النُّفَسَاءِ سَوَاءً ثُمَّ تُصَلِّي وَلَا تَدَعُ الصَّلٰوةَ عَلَى حَالٍ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ الصَّلٰوةُ عِمَادُ دِينِكُمْ
شرح فالحائض مرفوعست بتقدیر فالحائض حکمها مثل مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی مثل سوا بفتح سین بی نقطه والف ممدوده
هردوجا منصوبست ومفعول مطلق مثل است بتغییر لفظ آن وبرای نوعست ومیتواند بود که حال باشد استوا یا تفاوت بودن وبتقدیر
مثل دردوم منصوبست وحال از ضمیر مستتر در تصنع است یا مفعول تصنع محذوفست بتقدیر تصنع ما ذکرت ومیتواند بود که مثل مفعول
تصنع باشد ومثل النفسا بتقدیر مثل صنیع النفسا یا شد العماد بکسر عین ستون خیمه وما نند آن یعنی گفتم پس حائض چیست حکم او
امام گفت مثل آنچه گفتم در نفسا به اگر تفاوتی باشد اصلا پس اگر بریده شد خون از او بعد از ایام حیض واستظهار حکم او طاهر است والا
پس او صاحب استحاضه است میکند آنچه را که مذکور کردم مثل نفسا که اگر تفاوتی باشد اصلا بعد از ان نماز میکند ونمیگذارد نماز را
بر حالی خواه استحاضه او قلیله باشد وخواه متوسطه باشد وخواه کثیره وخواه غسل میسر باشد او را وخواه تیمم کند وخواه بر پشتی بنشیند
یا بر دم میسر باشد وخواه نه چه بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله گفت که نماز ستون دین شماست چنانچه خیمه بی ستون بر پای نیست دین
بی نماز در وقت وجوب آن بر پای نیست پنجم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تَجْلِسُ النُّفَسَاءُ أَيَّامَ حَيْضِهَا الَّتِي كَانَتْ
تَحِيضُ ثُمَّ تَسْتَظْهِرُ وَتَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي شرح ایام حیضها عبارت از عدد عادت حیض است خواه در وقت موافق باشد وخواه نه
تحقیق استظهار شد در شرح حدیث هفتم باب ینم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق م میگفت ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس باشد
در عدد ایام حیض خود که عادت حیض داشت در ان بعد از ان جایز است او را ترک نماز در یک روز یا دو روز یا سه روز وغسل
میکند ونماز میکند ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقْعُدُ النُّفَسَاءُ أَيَّامَهَا الَّتِي كَانَتْ تَقْعُدُ فِي الْحَيْضِ وَتَسْتَظْهِرُ
بِيَوْمَيْنِ شرح تحقیق تستظهر بیومین شد در حدیث هفتم باب ینم ومضمون باقی موافق سابق است باب چهاردهم اصل باب
النُّفَسَاءِ تَطْهُرُ ثُمَّ تَرَى الدَّمَ أَوْ رَأَتِ الدَّمَ قَبْلَ أَنْ تَلِدَ شرح تطهر بصیغه مضارع معلوم غایبه باب حسن است ومیتواند بود که از
تفعل باشد بحذف یکی تا یعنی این باب بیان زن زائیده است که پاک از خون بشود بعد از ولادت بعد از ان می بیند خون را یا دید خون را
پیش از ولادت مخفی نماند که نکته در تغییر سیاق واتیان بلفظ مضارع اولا وماضی ثانیا باعتبار اینست که وقت ولادت جاری عرفی
حالست در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ نُفِسَتْ فَتَرَكَتِ الصَّلٰوةَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا
ثُمَّ طَهُرَتْ ثُمَّ رَأَتِ الدَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ تَدَعُ الصَّلٰوةَ لِأَنَّ أَيَّامَهَا أَيَّامُ الطُّهْرِ صح
ثُمَّ تَطَهَّرَتْ قَدْ جَازَتْ مَعَ أَيَّامِ النِّفَاسِ شرح نفست بصیغه مجهول معلوم باب علم میتواند بود ثم برای تعجبست ایام الطهر
وبدل یا عطف بیان ایامهاست مع افاده تقدم مدخول آن میکند چنانچه میگویند سافر العبید مع مولاه ونمیگویند سافر المولی مع عبده یعنی
روایتست از امام موسی کاظم م در زنی که زائیده پس ترک نماز از او سی شبانه روز بعد از ان غسل کرد یعنی که پاک شد وغسل کرد با وجود آن
دید خون را بعد از غسل امام گفت وامیگذارد نماز را برای آنکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است بتحقیق درگذشته بعد از آیام نفاس او
دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ نُفِسَتْ فَمَكَثَتْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا أَوْ أَكْثَرَ ثُمَّ طَهُرَتْ وَصَلَّتْ ثُمَّ رَأَتْ
کردم

دَمًا صُفْرَةً قَالَ إِنْ كَانَ صُفْرَةً فَلْتَغْتَسِلْ وَلْتُصَلِّ وَلَا تُمْسِكْ عَنِ الصَّلٰوةِ شرح لا تمسک مجزوم ومرفوع میتواند بود
وحاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم م را از زنی که زائیده پس درنگ کرد در خون سی شبانه روز یا بیشتر بعد از آن
پاک شد ونماز کرد بعد از آن دید خون رنگین را یا زرد را امام گفت اگر باشد زردی پس باید که غسل کند مراد صورتیست که آن
زردی بسیار یا میانه باشد وباید که نماز کند وباید که نگاه ندارد خود را از نماز مخفی نماند که مفهوم این آنست که اگر خون رنگین باشد
ترک نماز میکند سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ يُصِيبُهَا الطَّلْقُ أَيَّامًا أَوْ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ فَتَرَى الصُّفْرَةَ
أَوْ دَمًا قَالَ تُصَلِّي مَا لَمْ تَلِدْ فَإِنْ غَلَبَهَا الْوَجَعُ فَفَاتَتْهَا صَلٰوةٌ لَمْ تَقْدِرْ أَنْ تُصَلِّيَهَا مِنَ الْوَجَعِ فَعَلَيْهَا
قَضَاءُ تِلْكَ الصَّلٰوةِ بَعْدَ مَا تَطْهُرُ شرح الطلق بفتح طای بی نقطه وسکون لام وقاف درد ولادتست ظاهر تصلی ما لم تلد
با وجود آنکه سائل او دما گفته اینست که وقت طلق مستثنی باشد از قاعده که مذکور شد در حدیث دوم باب یازدهم یعنی
روایتست از امام جعفر صادق م در زنی که بر میخورد او را درد زائیدن چند روز یا یکروز یا دو روز پس می بیند زردی یا خون
رنگین را امام گفت نماز میکند چندانکه نزائیده یعنی که جزئی از فرزند بیرون نیامده یا بالکل یعنی که مجموع فرزند بیرون نیامده
وخلاف در این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب بیست وششم که باب انواع الغسل است پس اگر غالب شود
بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت ندارد که گزارد آنرا از درد پس بر او واجبست قضای آن نماز بعد از پاک شدن
او باب پانزدهم اصل باب مَا يَجِبُ عَلَى الْحَائِضِ فِي أَوْقَاتِ الصَّلٰوةِ شرح این باب بیان چیزیست که لازم است بر حائض
بعنوان استحباب مؤکد در اوقات نماز ودر این باب چهار حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الْحَائِضِ تَطَهَّرُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَتَذْكُرُ اللهَ قَالَ أَمَّا الطُّهْرُ فَلَا وَلَكِنَّهَا تَوَضَّأُ فِي وَقْتِ الصَّلٰوةِ ثُمَّ تَسْتَقْبِلُ
الْقِبْلَةَ وَتَذْكُرُ اللهَ شرح تطهر بتشدید ها بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی تا وتقدیر استفهام
است الطهر بضم طا وسکون ها پاکیزگی ومراد اینجا غسل جمعه است واشارتست بآنچه گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث ششم باب وجوب الغسل یوم الجمعة که باب بیست وهشتم است که واو لا ینزال فی طهر الی الجمعة الاخری یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق م را از حائض که آیا غسل میکند در روز جمعه وذکر الله تعالی میکند گفت اما غسل جمعه پس نمیکند ولیکن او وضو
میسازد در وقت نماز بعد از ان رو بقبله می آورد وذکر الله تعالی میکند دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ تَوَضَّأُ الْمَرْأَةُ الْحَائِضُ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَأْكُلَ وَإِذَا كَانَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ تَوَضَّأَتْ وَاسْتَقْبَلَتِ
الْقِبْلَةَ وَهَلَّلَتْ وَكَبَّرَتْ وَتَلَتِ الْقُرْآنَ وَذَكَرَتِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ شرح روایتست از امام جعفر صادق م گفت وضو
میسازد زن حائض چون خواهد که چیزی خورد وچون شود وقت نماز وضو میسازد ورو بقبله می آورد ولا اله
الا الله میگوید والله اکبر میگوید وتلاوت قران میکند ویاد الله عز وجل میکند بربوبیت مراد بذکر الله اینجا صلوة بر محمد
وآل محمد است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث دوم باب بیست ودوم که باب ما یجب من ذکر الله عز وجل فی کل مجلس است که ان

شاید که تقدیر اما بر بودا او بودن یعنی باشد که قضیه که واقع شده بوده در اصل سائل دما
این سوال شده در امام بوده الا پس مقصود اصلی
او سوال از آن بآنچه هم

تستقبل

ذکر نامی ذکر الله عز و جل میتوانند بود و ذکر مراد اعم از اذان باشد سوم حدیث سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ یَنْبَغِی لِلْحَائِضِ اَنْ تَتَوَضَّأَ عِنْدَ وَقْتِ کُلِّ صَلٰوةٍ ثُمَّ تَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ وَ تَذْکُرَ اللهَ مِقْدَارَ مَا کَانَتْ تُصَلِّی شرح هریک از تستقبل و تذکر منصوب و مرفوع میتوانند بود و ما موصوله است و عبارت از نماز است یا عبارت از وقت است و عاید محذوف است بتقدیر تصلیه یا تصلی فیه یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است برای حائض اینکه وضو سازد وقت هر نمازی بعد از آن رو بقبله کند و یاد کند الله تعالی را بقدر نمازی که عادت داشت که میگزارد آنرا چهارم حدیث عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا کَانَتِ الْمَرْاَةُ طَامِثاً فَلَا تَحِلُّ لَهَا الصَّلٰوةُ وَ عَلَیْهَا اَنْ تَوَضَّأَ وُضُوءَ الصَّلٰوةِ عِنْدَ وَقْتِ کُلِّ صَلٰوةٍ ثُمَّ تَقْعُدَ فِی مَوْضِعٍ طَاهِرٍ فَتَذْکُرُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُسَبِّحُهُ وَ تُهَلِّلُهُ وَ تَحْمَدُهُ کَمِقْدَارِ صَلٰوتِهَا ثُمَّ تَفْرُغُ لِحَاجَتِهَا شرح و تقعد و پنج فعل بعد از آن منصوب و مرفوع میتوانند بود و مراد بذکر در تذکر صلواة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم یا و تسبحه از قبیل ذکر خاص بعد از عام است کاف در کمقدار برای اشارت بتخمین است پس اگر اندکی کمتر باشد قصوری ندارد تفرغ از باب نصر و منع و علم است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت چون شود زن حائض پس حلال نیست برای او نماز و لازم است بر او بعنوان استحباب مؤکد اینکه وضو سازد مثل وضوی نماز نزد هر وقت نمازی بعد از آن نشیند در جایی که پاک باشد پس یاد کند الله عز و جل را بربوبیت یا بوسیله صلواة بر محمد و آل محمد یا بوسیله اعم از آن مثل تکبیر و دعا و یاد نعمتهای الهی و شکر بر آنها و مانند اینها و سبحان الله گوید و لا اله الا الله گوید و الحمد لله گوید مانند مقدار نماز بعد از آن فارغ شود برای کار خود

باب شانزدهم

باب المَرْأَةِ تَحِیضُ بَعْدَ دُخُولِ وَقْتِ الصَّلٰوةِ قَبْلَ اَنْ تُصَلِّیَهَا اَوْ تَطْهُرُ قَبْلَ دُخُولِ وَقْتِهَا فَتَتَوَانَی فِی الْغُسْلِ

شرح او تطهر تا آخر ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

یعنی این باب بیان زنیست که حائض میشود بعد از دخول وقت نماز پیش از آنکه گزارده باشد ~~[illegible]~~ حیض میشود پیش از دخول وقت نماز پس سستی و کاهلی میکند در غسل ~~[illegible]~~ در این باب پنج حدیث است اول حدیث سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الْاَوَّلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ قُلْتُ الْمَرْاَةُ تَرَی الطُّهْرَ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ کَیْفَ تَصْنَعُ بِالصَّلٰوةِ قَالَ اِذَا رَاَتِ الطُّهْرَ بَعْدَ مَا یَمْضِی مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ اَرْبَعَةُ اَقْدَامٍ فَلَا تُصَلِّی اِلَّا الْعَصْرَ لِاَنَّ وَقْتَ الظُّهْرِ دَخَلَ عَلَیْهَا وَ هِیَ فِی الدَّمِ وَ خَرَجَ

[margin:] تبین دخول تنها اشارت باشکال [illegible] حدیث اول [illegible] این حالت [illegible] مراد [illegible] وقت نماز [illegible] غسل [illegible] پیش از وقت نماز ظهر [illegible] وقت نماز عصر [illegible] وقت ظهر [illegible] بمقدار [illegible] غسل [illegible] نماز عصر نکند و بس هم

عنها

عَنْهَا الْوَقْتُ وَ هِیَ فِی الدَّمِ فَلَمْ یَجِبْ عَلَیْهَا اَنْ تُصَلِّیَ الظُّهْرَ وَ مَا طَرَحَ اللهُ عَنْهَا مِنَ الصَّلٰوةِ وَ هِیَ فِی الدَّمِ اَکْثَرُ شرح ما در ما طرح مصدریه است اقدام جمع قدم بفتح قاف و فتح دال بی نقطه است و مراد بقدم مقداریست که میان پاشنه پا و سر انگشت مهین است و گذشتن سایه شاخص از چهار قدم علامت خروج وقت فضیلت ظهر است بدو شرط اول اینکه مقدار شاخص یکذراع باشد بنا بر اینکه شاخص رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر یکذراع بوده باعتبار اینکه رحل یعنی زین شتر او یکذراع بوده و آنرا در پیش نماز خود میگذاشته تا ستره باشد و بآن تشخیص وقت فضیلت و وقت اجزای نماز ظهر و عصر میکرد چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب چهارم که باب ستره المصلی ممن یمر بین یدیه است که کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه و آله ذراعا و کان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه و مراد بذراع مقداریست که میان سر استخوان آرنج و سر انگشت میان دست است و قد آدمی موافق چهار ذراع خودش است چنانچه موافق هفت قدم خودش است در این زمانها و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلام دو سبع قامت او بوده و همچنین ذراع حوا که قامت او یک خمس و دو ثلث قامت آدم بوده زیرا که اختلاف استوای خلقت بحسب اختلاف زمانها ممکن است پس چهار قدم موافق دو ذراع و دو سبع ذراع است پس اگر سایه شخصی که یکذراع باشد دو ذراع شود هنوز وقت ادای نماز ظهر نگذشته چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب وقت الظهر و العصر دوم اینکه این چهار قدم سوای مقدار سایه باشد که در وقت زوال باقی مانده در جایی که آفتاب بسمت الراس نگذرد چنانچه مفصل میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر و العصر و او در و ما طرح عاطفه است و حالیه میتواند بود و بر هر تقدیر ما نافیه است و من تبعیضیه است و اکثر بنا بر نصب افعل التفضیل است و مفضل علیه محذوف شده برای ظهور بتقدیر اکثر مما اوجب الله علیها من الصلوة و هی فی الطهر و این اشارتست بتعقیب ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم زن می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چگونه میکند با نماز گفت چون بیند پاکی را بعد از گذشتن سایه شاخصی که یکذراع باشد از ابتدای زوال آفتاب بقدر چهار قدم پس نمیگذارد مگر نماز عصر

[margin:] و ظاهر قول [illegible] و اینجا مراد آن [illegible] هم

[margin:] پس چهار قدم [illegible] دو ذراع و دو سبع ذراع است هم

[margin:] سوم جز اول اینکه اکثر حیض در هر ماه ده شبانه روز است و اقل طهر در هر ماه ده شبانه روز [illegible] پس [illegible] دوم اینکه [illegible] ایام حیض [illegible] چنانچه [illegible] در نمازهای ایام حیض هم

چه بدرستی که وقت ظهر داخل شده براو واو در حیض بوده و بیرون رفته از او آن وقت واو در حیض بوده پس واجب
نشده براو اینکه گزارد نماز ظهر را [...] انداخته الله تعالی [...] از آن زن از جملهٔ نماز بر حالی که او در حیض باشد
بلکه [...] از آنچه واجب ساخته الله تعالی [...] براو از جملهٔ نماز بر حالی که او در پاکی از حیض باشد **اصل** قال
واذا رأت المرأة الدم بعد ما یمضي من زوال الشمس اربعة اقدام فلتمسك عن الصلوة فاذا طهرت من
الدم فلتقض صلوة الظهر لان وقت الظهر دخل علیها وهي طاهر وخرج عنها وقت الظهر وهي طاهر
فضیعت صلوة الظهر فوجب علیها قضاؤها **شرح** امام علیه السلام گفت که وچون دید زن حیض را بعد از گذشتن
چهار قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده پس باید که خود را نگاه دارد از نماز پس چون پاک شود از حیض پس باید
که قضا کند نماز ظهر را چه بدرستی که وقت ظهر داخل شد براو بر حالی که او بی حیض بود و بیرون رفت از او وقت ظهر بر حالی
که او بی حیض بود پس ضایع کرده است نماز ظهر را پس واجب است براو قضای آن **دوم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن
المرأة تطهر عند العصر تصلي الاولی قال لا انما تصلي الصلوة التي تطهر عندها **شرح** [...]
[...]
[...] الاول عبارت از نماز ظهر است واشارت است بآنچه می آید در کتاب الصلوة در اول باب وقت الظهر و
العصر که اول صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه وآله الظهر **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از حائض که پاک از
حیض میشود نزد نماز عصر [...] آیا میگذارد نماز ظهر را گفت نه جز این نیست که میگذارد نمازی را که پاک شده
نزد آن **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا رأت المرأة الطهر وقد دخل علیها وقت الصلوة ثم اخرت
الغسل حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلك الصلوة التي فرطت فیها **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون بیند زن پاکی از حیض را بر حالی که بتحقیق داخل شده باشد براو وقت نماز بعد از آن تاخیر
کند غسل را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجب میشود براو قضای آن نمازی که تفریط و تقصیر کرده در آن مقصود دفع
توهم [...] که زنی غسل حیض نکرده باشد در حکم حائض باشد در [...]
[...] **اصل** واذا طهرت في
وقت وجوب الصلوة فاخرت الصلوة حتی یدخل وقت صلوة اخری ثم رأت دما کان علیها قضاء تلك
الصلوة التي فرطت فیها **شرح** وچون زن پاک شود در وقت وجوب نماز [...]
تاخیر کند نماز را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر بعد از آن بیند حیض را واجب میشود براو قضای آن نمازی که تقصیر
کرده در آن [...]
چهارم اصل عن عبید بن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ایما امرأة رأت الطهر وهي قادرة

علی ان تغتسل في وقت صلوة ففرطت فیها حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلك الصلوة
التي فرطت فیها **شرح** واو در وهي حالیه است وحال مقدره است یا مراد بقدرت ظن قدرت است باعتبار علم
یا ظن بوسعت وقت وحصول اسباب غسل بنابر اینکه حقیقت قدرت بنده قبل از وقت فعل نمیباشد چنانچه گذشت
در کتاب التوحید در باب الاستطاعة ومیتواند بود که مراد حقیقت قدرت باشد بنابر اجرای مجاورت در زمان در مجرای مقارنت
وقت در زمان که مفهوم از واو حالیه است فی وقت متعلق بتغتسل است ومراد بوقت صلوة اخری و در فقرهٔ آینده وقتیست
که بعد از آن گنجایش صلوة در وقت فوت است **یعنی** روایت است از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت
زنی که دید پاکی را واو قادر است بر فارغ شدن از غسل کند در وقت نماز پس تقصیر کرد در آن نماز تا آنکه داخل
شود وقت نمازی دیگر واجب است بر آن زن قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن **اصل** وان رأت الطهر في وقت صلوة
فقامت في تهیئة ذلك فجاز وقت الصلوة ودخل وقت صلوة اخری فلیس علیها قضاء وتصلي الصلوة
التي دخل وقتها **شرح** واگر دید پاکی را در وقت نمازی پس برخاست برای جمع اسباب آن غسل پس گذشت وقت نماز و داخل
شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست براو قضا بلکه میگذارد نماز را که داخل شده وقتش **پنجم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام
عن المرأة تكون في صلوة الظهر وقد صلت رکعتین ثم تری الدم قال تقوم من مسجدها ولا تقضي الرکعتین
[...] الدم قال تقوم من مسجدها وان كانت رأت الدم وهي في صلوة المغرب وقد صلت
رکعتین فلتقم من مسجدها فاذا طهرت فلتقض الرکعة التي فاتتها من المغرب **شرح** پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از زنی که میباشد در نماز ظهر بر حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت را بعد از آن می بیند حیض را گفت برمیخیزد از
جای نماز خود و قضا نمیکند آن دو رکعت باقیمانده را واگر میدید حیض را بر حالی که او در نماز شام است بر حالی که بتحقیق
گزارده دو رکعت را پس باید که برخیزد از جای نماز خود پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند آن رکعت را که نکرده
از نماز شام **بدانکه** در این دوازده احتمالست زیرا که فرق میان ظهر وشام دو وجه میتواند بود اول اینکه این در ظهر است که
نافله گذار است ونافله تلافی نقصان میکند چنانچه بیان شد در کتاب الطهاره در حدیث پنجم باب بیست و هشتم که باب وجوب الغسل یوم الجمعة
ونافله ظهر بیش از ظهر است بخلاف نافله شام دوم اینکه اهتمام برکعت شام بیشتر از اهتمام بدو رکعت ظهر است ولهذا [...] در سفر
ساقط نمیشود بخلاف دوم و بر هر تقدیر تکلیف بقضا میتواند بود که بعنوان استحباب باشد ومیتواند بود که بعنوان وجوب
باشد و بر هر تقدیر قضای جزء نماز میتواند بود که بمعنی قضای کل باشد ومیتواند بود که علیحده باشد ومیتواند بود که بمعنی
قضای نافله تلافی کننده باشد والله اعلم **باب هشتم** اصل المرأة تكون في الصلوة فتحس بالحیض **شرح** تحس بحاء بی نقطه
وتشدید سین بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غایب باب علم وافعال است الحس بالشیء العلم به وعارض گردیدن بچیزی ومراد اینجا ظن
غالب است **یعنی** این باب بیان حکم زنی است که میباشد در نماز پس ظن غالب میکند که حیض او آمده در این باب یک حدیث است **اصل**

عن ابی عبدالله علیه السلام فی المرأة تکون فی الصلوة فتظن انها قد حاضت قال تدخل یدها فتمس الموضع
فان رأت شیئا انصرفت وان لم تر شیئا اتمت صلوتها شرح ادخال قد تحقیقیه در مظنون برای افاده غلبه
ظن است تمس بفتح میم از باب علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که میباشد در نماز پس گمان غالب بهم میرسد
که او حائض شده امام گفت داخل لباس خود میکند دست خود را پس دست میکند آنجا را پس اگر دید چیزی از حیض را بر میگردد
از نماز و اگر ندید چیزی را تمام میکند نماز خود را باب هجدهم اصل باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة شرح الحائض
مرفوع و مبتدا است و جمله مضاف الیه باب است و بنا بر اینکه مشهور است که غیر ظرف زمان مضاف بجمله حقیقی نمیشود مراد
اینجا لفظ الحائض تا آخر و جاری مجرای آن از الفاظ مرادفات آنست و آن در حکم مفرد است و میتواند بود که الحائض خبر مبتدا
و مضاف الیه باشد و تقضی صفت الحائض باشد بنا بر اینکه الف لام الحائض برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا تقضی
حال از حائض باشد بنا بر اینکه حال از غیر فاعل و مفعول جایز باشد در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
و ابی عبدالله علیهما السلام قالا الحائض تقضی الصیام ولا تقضی الصلوة شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلم گفتند حائض قضا میکند روزه را و قضا نمیکند نماز را دوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الحائض
تقضی الصلوة قال لا قلت تقضی الصوم قال نعم قلت من این جاء هذا قال ان اول من قاس ابلیس شرح
سوال من در جاء هذا و مانند این بر دو قسم است اول آنکه بعنوان استفهام انکاری است یا جاری مجرای آنست مثل استفهام تعجبی
دوم آنکه محض استفهام است مثل آنچه می آید در باب بیستم و مراد سائل اینجا قسم اول است چنانچه مذهب سیدیم است و می آید در حدیث
چهارم و لهذا امام علیه السلم در جواب سرزنش کرده یعنی گفتم امام جعفر صادق را حائض قضا میکند نماز را گفت نه گفتم قضا
میکند روزه را گفت آری گفتم از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود بیان این شد در کتاب العقل در حدیث
هجدهم و بیستم باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است سوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن قضاء الحائض
الصلوة ثم تقضی الصیام قال لیس علیها ان تقضی الصلوة وعلیها ان تقضی صوم شهر رمضان ثم
اقبل علیّ فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یأمر بذلک فاطمة علیها السلام وکان یأمر بذلک المؤ
منات شرح مشار الیه ذلک در اول قضای صوم است و در دوم امر فاطمه است یا یعنی که مقصود بامر فاطمه عمل فاطمه نبود بلکه
مقصود تبلیغ فاطمه بود و بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلم که ان بنات الانبیاء لا یطمثن
پس باء در اول صله یأمر است و در دوم برای آلت است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قضای حائض نماز را
که واجب نیست بر او بجهت سبب قضا میکند روزه را امام گفت واجب نیست بر او که قضا کند نماز را و واجب است بر او که قضا کند روزه ماه
رمضان را مراد اینست که سوال از سر احکام الهی ادبی است چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث شانزدهم باب بیستم که
باب البدع والرای والمقاییس است بعد از آن رو آورد بر من پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله امر میکرد بقضای روزه

و کانت تامر نخ

علیها السلم

علیها السلم را و امر میکرد بوسیله آن امر فاطمه زنان مؤمنات را و در بعض نسخ بجای و کان یأمر در دوم چنین است و کانت تأمر
یا یعنی که فاطمه امر میکرد بآن زنان مؤمنات را چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ان المغیرة بن سعید روی عنک
انک قلت له ان الحائض تقضی الصلوة فقال ماله لا وفقه الله شرح مغیره از زیدیه است و از داعیان محمد بن عبدالله
بن الحسن که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث [illegible] باب [illegible] بوده و دروغ بر ائمه هدی می بست یعنی گفتم امام
محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که مغیره ابن سعید روایت کرد از تو که تو گفتی او را که بدرستی که حائض قضا میکند نماز را پس امام گفت
چیست او را یعنی که چه میخواهد از ما که این دروغها بر ما می بندد توفیق ندهد او را الله تعالی اصل ان امرأة عمران نذرت
ما فی بطنها محررا والمحرر للمسجد یدخله ثم لا یخرج منه ابدا فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها
انثی ولیس الذکر کالانثی شرح و در سوره آل عمران چنین است فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم
بما وضعت ولیس الذکر کالانثی پس اسقاط واسطه برای اشارت بانست که آن واسطه کلام الله تعالی است و ما قبل و ما بعد
کلام امرأة عمران است و مثل این گذشت در کتاب الحجة در باب صد و بیست و نهم یعنی بدرستی که زن عمران نذر کرد آنچه را که در شکم
داشت آزاد از کار دنیا برای نماز در مسجد و آزاد کرده شده برای نماز در مسجد داخل مسجد میشود بعد از آن بیرون نمی آید
بقدر معتد به از آن هرگز پس چون زایید آنچه را که در شکم داشت گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زاییدم او را ماده
و نیست نر مانند ماده یا یعنی که ماده در رسول و مقتدای مردان نمیشود چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و بیست و نهم
اصل فلما وضعتها ادخلتها المسجد فساهمت من المسجد حتی بلغت فلما بلغت ما تبلغ النساء خرجت
فهل کانت تقدر علی ان تقضی تلک الایام التی خرجت وهی علیها ان تکون الدهر فی المسجد شرح وضعتها و در بعض مستقل
در اکثر نسخ بواو است و در بعض نسخ بی او منقطات است و بر هر تقدیر مراد اینست که از کنار خود گذاشت او را یعنی که طفل او
و احتیاج بکنار گرفتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند آنها نداشت المسجد عبارت از مسجد اقصی است که در شام می باشد
و از بیت المقدس نیز نامیده شد المساهمة طلب جمعی نصیب خود را از یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن مأخوذ است از سهم بفتح سین
و سکون ها بمعنی نصیب و مفاعله اینجا برای مغالبه است الانبیاء فاعل ساهمت است القرعة فاعل اصابت است زکریا بالف مقصوره
و ممدوده مفعول اصابت است کفلها از باب نصر است حتی برای انتهاست و ما بعد آن داخل در حکم ما قبل است مراد بلوغ رسیدن
بعد تکلیفات است میتواند بود که حتی برای استثنا باشد و ما بعد داخل در حکم ما قبل نباشد و مراد ببلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد از آن
مذکور میشود هل برای استفهام انکاری است و مراد بقدرت استطاعت یعنی وسعت در کاری و بی مشقت در آن بود [illegible]
زیرا که استطاعت فی الجمله مناط تکلیف است چنانچه گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها او و در وهی حالیه است و مقصود
نفی وسعت در قدرت بر قضا لازم است فی الجمله با وجود آنکه همیشه در مسجد میبوده تا معلوم شود حال زنانی دیگر در خانهاشان که محل
شهوت شوهرها شوند هر وقت که شوهران اراده کنند و ضروریات خانه و اشتغال زنها در اشتغال مردان متعلق بایشان [illegible] باعتبار

وضعتها علیها الانبیاء فاصابت القرعة زکریا فکفلها فلم تخرج

که صاحب قضا بهیچ شغل مشغول نمیتواند شد مادام که قضای او تمام نشده باشد هی مبتدات و راجع بمریم است
یا خبر شانست و راجع بقصه است و بر تقدیر خبر مبتدات علیها خبر مقدم بر مبتدات ان تکون مبتدا است یا بدل
منصوب بظرف زمانست یعنی پس چون وقتی که از کفالت گذشت مریم را داخل کرد او را در مسجد اقصی پس قرعه انداختند بر سر او بنابر آنکه
که در مسجد حاضر بودند تا کدام کفالت و قیام بحفظ مریم کنند پس دریافت قرعه زکریا را پس او کفالت مریم کرد پس مریم بیرون
نیامد از مسجد حتی وقتی که بحد تکلیف رسید پس چون رسید بحیض که میرسند زنان بآن بیرون آمد پس آیا مریم قدرت
میداشت بر اینکه قضا کند بعد از عود بمسجد نماز آن ایامی را که بیرون رفته بود از مسجد و حال آنکه بر مریم واجب بود آنکه
باشد در مدت عمر خود در مسجد سوای ایام ضرورت حاصل کلام اینست که چون نماز با شغلهای دیگر جمع نمیشود
و روزه جمع میشود و هر روز را نماز علیحده است قضای نماز گذشته اشکالی دارد و قضای روزه گذشته
آن اشکال ندارد و لهذا الله تعالی قضای نماز ایام حیض را بر زنان واجب نکرده چون بی تقصیر ترک کرده اند آنرا
و موافق این آنکه اکثر فساق که نماز نمیکنند در ماه رمضان مضایقه در روزه گرفتن ندارند بلکه بطفیل آن
در آن ایام بعضی نماز نیز میکنند و از این تقریر ظاهر میشود که مقصود قیاس احکام این شرع بر شرع موسی یا قیاس
زنان این شرع بر مریم با عدم وصول استطاعت مریم بحد صحت تکلیف بقضای نماز نیست تا منافات
لازم آید مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه
علیها السلام که ان بنات الانبیاء لا یطمثن بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و بیست و پنجم که
باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه تا آخرست که ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا ظاهر این
اینست که عمران که پدر مریم است نبی بوده و رفع منافات ممکنست بتخصیص بنات الانبیاء ببنات انبیاء اولو
اولوالعزم که پنج کسند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا بانبیای صاحب شریعت علیحده که شش کسند و آدم نیز داخل
است لیکن ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معانی الاسماء محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام گفته که النبی صلی
الله علیه المرسل بالبتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمة بتول فقال البتول التی لم تر حمرة
قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و این ظاهری نیز رسانند زیرا که مقصود ما اظهار عدم منافات
میان احادیث کافیست باب نوزدهم اصل باب الحائض و النفساء تقرءان القرآن شرح این باب بیان
حائض و نفساء است که قرائت قرآن کنند و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
الحائض تقرء القرآن و تحمد الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حائض میخواند قرآن را و حمد
میکند الله تعالی را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقرء الحائض القرآن و النفساء و الجنب ایضا
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میخواند حائض قرآن را و زاییده و جنب نیز خواه آن جنب زن باشد

و خواه مرد

و خواه مرد سوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة فقال ان کانت من
العزائم فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زن حائض که میشنود آیت سجده را
پس امام گفت اگر باشد آن آیت از چهار سوره که سجده در آنها واجبست و آنها سوره الم سجده و حم سجده و
و النجم و اقرأ است پس باید که سجده کند چون شنید آن آیت را می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب بیست و
سوم که باب عزائم السجود است که شرط وجوب این سجده انصاتست چهارم اصل عن منصور بن حازم عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ یعلق علی الحائض فقال نعم اذا کان فی جلد او فضة
او قصبة حدید شرح تعویذ بذال با نقطه اینجا عبارت از آیت قرآنست که نوشته میشود و بر کسی آویخته میشود
برای حفظ او از آفات یعنی روایتست از منصور بن حازم از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از تعویذ که
آیا آویخته میشود بر حائض یا نه پس امام گفت آری اگر باشد در پوستی یا در نقره یا در لوله آهنی مثلا مراد اینست که
که دست یا بدن او بخط آن نرسد پنجم اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ
یعلق علی الحائض قال نعم لا بأس قال و قال و تقرؤه و تکتبه و لا تصیبه یدها شرح روایتست از
داود بن فرقد از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از تعویذ از قرآن که آیا آویخته میشود بر حائض یا نه
گفت آری باکی نیست راوی گفت و امام گفت و میخواند آن تعویذ را و مینویسد آنرا دست او نرسد ششم اصل و روی
انها لا تکتب القرآن شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه زن حائض نمینویسد قرآن را و منافات نیست میان
این و حدیث سابق زیرا که این نهی محمول بر کراهت است باب بیستم اصل باب الحائض تأخذ من المسجد و لا
تضع فیه شیئا شرح این باب بیان اینست که حائض فرا میگیرد از مسجد و نمیگذارد در مسجد چیزی را و در این باب یک حدیث است
اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته کیف صارت الحائض تأخذ ما فی المسجد و لا تضع
فیه فقال لان الحائض تستطیع ان تضع ما فی یدها فی غیره و لا تستطیع ان تأخذ ما فیه الا منه
شرح روایتست از زرارة از امام محمد باقر ع گفت که پرسیدم امام را که چگونه شد حائض بر این حال که فرا میگیرد آنچه را که در مسجد است
و نمیگذارد چیزی را در مسجد پس گفت برای اینکه حائض میتواند که گذارد آنچه را که در دست اوست در غیر مسجد و نمیتواند که
فرا گیرد آنچه را که در مسجد است مگر از مسجد مراد اینست که برای رعایت جانب حاجتست که در اکثر اوقات میباشد باب
بیست و یکم اصل باب المرأة یرتفع طمثها ثم یعود و حد الایاس من الحیض شرح الایاس بفتح همزه مصدر یأس
علم ناامیدی یعنی این باب بیان زنیست که برطرف میشود حیض او و بعد از آن بر میگردد و بیان اول ناامیدی از دیدن
حیض است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة ذهب طمثها سنین
ثم عاد الیها شیء قال تترک الصلوة حتی تطهر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که برطرف

حیض او چند سال بعد از آن برگشت بسوی او چیزی که احتمال حیض دارد امام گفت ترک میکند نماز را تا پاک شود دوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام المرأة التی قد یئست من المحیض حدها خمسون سنة شرح حد یعنی تقدیر سن یائسه است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام زنی که بتحقیق ناامید شده از دیدن حیض اول ناامیدی او پنجاه سالست سوم اصل وروی
ستون سنة ایضا شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام شصت سال نیز و این منافی سابق نیست زیرا که مزا
جهای زنان مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام در حق جمعی است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
بلغت المرأة خمسین سنة لم تر حمرة الا ان تکون امرأة من قریش شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون رسد زن به پنجاه سال نمی بیند خون حیض را مگر اینکه باشد زنی از قریش که اصیل میباشند زیرا که مزاج ایشان گرم است پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد التی قد یئست من المحیض خمسون سنة شرح این ظاهرست از شرح حدیث
دوم این باب بابیست سوم اصل باب المرأة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها شرح تسقی بصیغه مجهول از باب
ضرب است یعنی این باب بیان زنی است که برطرف میشود حیض او بسبب علتی پس آشامیده میشود دوا را تا عود کند حیض
او و درین باب سه حدیثست اول اصل سألت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قلت اشتری الجاریة
فتمکث عندی الاشهر لا تطمث ولیس ذلک من کبر واریها النساء فیقلن لی لیس بها حبل
فلی ان انکحها فی فرجها فقال ان الطمث قد تحبسه الریح من غیر حبل فلا بأس بان تمسها فی الفرج
قلت فان کان بها حبل فما لی منها ان اردت قال لک ما دون الفرج شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
گفتم میخرم کنیز را پس درنگ میکند نزد من چند ماه که حیض نمی بیند و نیست آن از پیری او و می نمایم او را بزنان پس میگویند مرا که
نیست با او آبستنی پس آیا مرا جایزست اینکه جماع کنم با او در فرج او پس امام گفت بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند
آنرا بادی اگر آبستنی باشد پس پروائی نیست باینکه جماع کنی با او در فرج گفتم پس اگر باشد با او آبستنی پس چه چیز جایزست مرا
از او اگر خواهم گفت غیر فرج مخفی نماند که ظاهر این شامل دبر است دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اشتری
الجاریة فربما احتبس طمثها من فساد دم او ریح فی رحم فتسقی دواء لذلک فتطمث من یومها افیجوز
لی ذلک وانا لا ادری من حبل هو او من غیره فقال لی لا تفعل ذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که گاهی میخرم
کنیز را پس بسا که محبوس میشود حیض او بسبب فساد خون یا بسبب بادی که در رحم است پس آشامیده میشود دوا برای آن پس حیض
می بیند حاضر روز آیا پس جایزست مرا آن دوا دادن بر حالی که بدرستی که من نمیدانم که آیا بسبب آبستنی است آن محبوس شدن حیض
یا بسبب غیر آنست پس امام گفت مکن آن کار را یعنی که دوا دادن درین حالت جایز نیست یا مکروه است اصل فقلت له انه
انما ارتفع طمثها منها شهرا ولو کان ذلک من حبل انما کان نطفة کنطفة الرجل الذی یعزل فقال لی ان
النطفة اذا وقعت فی الرحم تصیر الی علقة ثم الی مضغة ثم الی ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت

تسقی و ضرب سنگین میشود در خوراندن چون دوا هر چند که جامد باشد م

این حدیث را مؤلف بتغییر در لفظ در آورده در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب ... که باب الامة تشتری بها الحمل ... منه

فی غیر الرحم لم یخلق منها شیء فلا تسقها دواء اذا ارتفع طمثها شهرا وجاز وقتها الذی کانت تطمث
فیه شرح پس گفتم امام را که جز این نیست که برطرف شده حیض او از او یکماه و بر فرضی که باشد آن آبستنی جز این نخواهد بود
که باشد نطفه مانند نطفه مردی که بیرون میریزد نطفه خود را در وقت جماع با کنیز خود و آن جایز است پس چرا این جایز نباشد
پس امام گفت مرا که چون نطفه قرار گیرد در رحم خون بسته میشود و بعد از آن مثل گوشت خاییده میشود و بعد از آن آنچه خواسته
باشد الله تعالی میشود و تفصیل این می آید در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب بدو خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه که باب
ششم است و بدرستی که نطفه چون قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمیشود از آن چیزی پس میاشامان او را دوائی چون برطرف
شود حیض او یکماه و بگذرد وقت آن کنیز که میدید حیض را در آن وقت سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل اشتری جاریة مدرکة فلم تحض عنده حتی مضی لذلک ستة اشهر ولیس بها حبل قال
ان کان مثلها تحیض ولم یکن ذلک من کبر فهذا عیب ترد منه شرح المدرکة بصیغه اسم فاعل باب افعال یعنی
که رسیده باشد بحد جماع با او و آن در زنان سالی میشود که سن تکلیف زنانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که
خرید کنیزی را که بالغ شده و حیض ندیده نزد او تا اینکه گذشت بر آن شش ماه و نیست با او آبستنی امام گفت اگر باشد مثل او
در سن بر این حال که حیض میدیده باشد و نباشد آن حیض ندیدن بسبب پیری پس این عیبست برگردانیده میشود و بعضی حیض
بسبب آن مخفی نماند که ربط این حدیث بعنوان این باب باعتبار جزو اولست پس و اشتمالش ... دخل ندارد و این
حدیث با اندک تغییری در لفظ می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب وما یرد منه وما لا
یرد که باب نود و پنجم است و آن کمال مناسبت دارد در د بابیست و سوم اصل باب الحائض تختضب شرح الاختضاب
بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و با یک نقطه خود را رنگین کردن بوسمه ابرو و حنا دست و مانند آنها و باعث رنگ خضاب گاهی
بیننا میشود یعنی این باب بیان حائض است که رنگ میکند خود را بخضاب و درین باب دو حدیثست اول اصل سألت ابا الحسن
عن المرأة تختضب وهی حائض قال لا بأس به شرح پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را از زنی که خضاب
میکند بر حالی که او حائض است گفت پروائی نیست بآن دوم اصل قلت لابی ابراهیم علیه السلام تختضب المرأة وهی طامث
فقال نعم شرح گفتم امام موسی کاظم را که خضاب میکند زن بر حالی که او حائض باشد گفت آری بابیست و چهارم اصل باب غسل
ثیاب الحائض شرح این باب بیان شستن جامهای حائض است هر وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض و درین
باب سه حدیثست اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة الحائض تغسل ثیابها التی لبستها فی طمثها قال
تغسل ما اصاب ثیابها من الدم وتدع ما سوی ذلک قلت له وقد عرقت فیها قال ان العرق لیس من الحیض
شرح لم بکسر لام و فتح میم استفهام انکاریست پس در حکم جمله است و واو در وقد حالیه است من در من الحیض برای تبعیض است
و این قسم جواب مشتملست بر مبالغه در عدم نجاست عرق حائض و اشارتست باینکه هر چه معلوم نیست نجاست آن بخطاب شارع

لیس م

ومانندان پاکست وخطابی وماننداین آن از شارع در نجاست عرق حائض علیحده واقع نشده پس علم بنجاست اینجا منحصر است

در اینکه معلوم شود که عرق حائض قسمی از حیض گر این ظاهر البطلانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن حائض

که آیا واجبست بعد از پاکی از حیض اینکه شوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت حیض او گفت واجبست که شوید آنچه را

که رسیده بجامهای او از جمله خون حیض و وا میگذارد غیر آنرا خواه جامه باشد که خون به آن نرسیده اصلا و خواه بعض جامه باشد

که خون ببعض دیگران رسیده گفتم چرا نشوید عرق حائض تحقیق عرق کرده در آن جامها گفت بدرستی که عرق نیست از جمله حیض

دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السلم قَالَ الْحَائِضُ تُصَلِّی فِی ثَوْبِهَا مَا لَمْ یُصِبْهُ دَمٌ شرح ما در مالم یصبه شرطیه غیر زمانیه است

و ظاهر اینست که حرفیه باشد و جمعی از نحویان آنرا از اقسام اسمیه شمرده اند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حائض

نماز میکند در جامه خود به شستن آن جامه اگر ملاقات نکرده باشد آن جامه را خون حیض سوم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ الصَّبَّاحِ عَلَیْهِ السلم

قَالَ سَاَلْتُهُ اُمَّ وَلَدٍ لِاَبِیهِ فَقَالَتْ جُعِلْتُ فِدَاکَ اِنِّی اُرِیدُ اَنْ اَسْاَلَکَ عَنْ شَیْءٍ وَاَنَا اَسْتَحْیِی مِنْهُ قَالَ سَلِی

وَلَا تَسْتَحْیِی قَالَتْ اَصَابَ ثَوْبِی دَمُ الْحَیْضِ فَغَسَلْتُهُ فَلَمْ یَذْهَبْ اَثَرُهُ فَقَالَ اِصْبَغِیهِ بِمِشْقٍ حَتّٰی یَخْتَلِطَ وَ

یَذْهَبَ شرح این حدیث گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب سی و هشتم که باب الثوب یصیبه الدم و المدة است

باب بیست و نهم اصل باب الحائض تناول الخمرة او الماء شرح تناول بنون از باب تفاعل مضارع غایب از باب تفاعل است الخمرة

بضم خاء و سکون میم و را و بنقط حصیر کوچک که میساخته اند برای سجده بر آن در نماز در بالای فرش و مانندان یعنی این

باب بیان حائض است که میدهد بمرد محل سجده را یا آب را و در این باب یک حدیث است اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله

عَلَیْهِ السلم قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْحَائِضِ تُنَاوِلُ الرَّجُلَ الْمَاءَ فَقَالَ قَدْ کَانَ بَعْضُ نِسَاءِ النَّبِیِّ صلعم تَسْکُبُ عَلَیْهِ الْمَاءَ وَهِیَ

حَائِضٌ وَتُنَاوِلُهُ الْخُمْرَةَ شرح روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از حائض که میدهد

بمرد آب را پس امام گفت که بتحقیق بعض زنان نبی علیه السلم میریخت برا و آب را برای ازاله نجاست و مانند آن برحالیکه آن زن حائض

بود و میداد بنبی علیه السلم محل سجده را اصل تم کتاب الحیض من الکتاب الکافی والحمد لله رب العالمین شرح این از

زیادتی کاتبانست یعنی تمام شد کتاب حیض از کتاب کافی و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است فرغ الشارح

خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما من شرحه فی صفر سنة سبعین والف هجریه اتفق الفراغ من تسوید هذه الکتاب

لنفسه افقر خلق الله تعالی الی عفو ربه الغنی میر حسین ابن میر حسین الحسینی البحرینی فی محروسه قزوین بعد العصر یوم الاربعا

السابع عشرین من شهر جمادی الاول سنة ثمانین والف من

هجرة النبویة علیه الصلوة والتحیة بر محمد و بر آلش

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین المعصومین

هزاران درود و هزاران سلام

ز ما بر محمد و آلش تمام

م

م م

م م م

م

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازى القزوينى مامور شد بصافى شرح كافى ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى رازى رحمة الله تعالى وبانجام رسيد شرح كتاب العقل كتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القران وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض شروع نمود در شرح كتاب الجنائز كه كتاب نهم است بتاريخ صفر سال هزار وهفتاد هجرى والله المستعان اصل كتاب الجنائز شرح الجنائز بفتح جيم ونون والف همزه وزاى با نقط جمع جنازه بفتح وكسر جيم بمعنى ميت يا بفتح جيم بمعنى ميت است وبكسر جيم بمعنى تابوت است يا عكس است يعنى كتاب نهم از جمله سى وسه يا سى وچهار كتاب كافى ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى رحمه الله تعالى است كتاب احاديث متعلقه باموات است دراين كتاب نود وپنج باب است وبنابر نسخه از نسخ كه بنظر رسيده نود ودوم چهار باب است زيراكه عنوان واحاديث باب بيست وششم دران نسخه مذكور نيست چون نزديك است بمضمون باب هفتاد ودوم اول باب علل الموت وان المؤمن يموت بكل ميتة دوم باب ثواب المرض سيوم باب آخر منه چهارم باب حد الشكاة پنجم باب المريض يؤذن به الناس ششم باب فى كم يعاد المريض وقدر ما يجلس عنده وتمام العيادة هفتم باب هشتم باب ثواب عيادة المريض نهم باب تلقين الميت دهم باب اذا عسر على الميت الموت واشتد عليه النزع يازدهم باب توجيه الميت الى القبلة دوازدهم باب ان المؤمن لا يكره على قبض روحه سيزدهم باب ما يعاين المؤمن والكافر چهاردهم باب اخراج روح المؤمن والكافر پانزدهم باب تعجيل الدفن شانزدهم باب نادر هفدهم باب الحائض تمرض المريض هجدهم باب غسل الميت نوزدهم باب تحنيط الميت وتكفينه بيستم باب تكفين المراة بيست ويكم باب كراهية تجمير الكفن وتسخين الماء بيست ودوم باب ما يستحب من الثياب للكفن وما يكره بيست وسوم باب حد الماء الذى يغسل به الميت والكافور بيست وچهارم باب الجريدة بيست وپنجم باب الميت يموت وهو جنب او حائض او نفساء بيست وششم باب المراة تموت وفى بطنها ولد يتحرك بيست وهفتم باب كراهية ان يقص من الميت ظفر او شعر بيست وهشتم باب ما يخرج من الميت بعد ان يغسل بيست ونهم باب الرجل يغسل المراة والمراة تغسل الرجل سى ام باب حد الصبى الذى يجوز للنساء ان يغسلنه سى ويكم باب غسل من غسل الميت ومن مسه وهو حار ومن مسه وهو بارد سى ودوم باب علة غسل الميت غسل الجنابة سى وسوم باب ثواب من غسل مؤمنا سى وچهارم باب ثواب من كفن مؤمنا سى وپنجم باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا سى وششم باب حد حفر القبر واللحد والشق وان رسول الله صلى الله عليه وآله لحد له سى وهفتم باب ان الميت يؤذن به الناس سى وهشتم باب القول عند رؤية الجنازة سى ونهم باب السنة فى حمل الجنازة چهلم باب المشى مع الجنازة چهل ويكم باب كراهية الركوب مع الجنازة چهل ودوم باب من يتبع جنازة ثم يرجع چهل وسوم باب ثواب من مشى مع جنازة چهل وچهارم باب ثواب من حمل جنازة چهل وپنجم باب جنائز الرجال والنساء والصبيان والاحرار والعبيد چهل وششم باب نادر چهل وهفتم باب الموضع الذى يقوم الامام اذا صلى على الجنازة

که جزو کتاب هم

المریض

چهل وهشتم باب من اولى الناس بالصلوة على الميت چهل ونهم باب من يصلى على الجنازة وهو على غير وضوء پنجاهم باب صلوة النساء على الجنائز پنجاه ويكم باب وقت الصلوة على الجنازة پنجاه ودوم باب علة التكبير الخمس على الجنازة پنجاه وسوم باب الصلوة على الجنائز فى المساجد پنجاه وچهارم باب الصلوة على المؤمن والتكبير والدعاء پنجاه وپنجم باب انه ليس فى الصلوة على الميت دعاء موقت وانه ليس فيها تسليم پنجاه وششم باب من زاد على خمس تكبيرات پنجاه وهفتم باب الصلوة على المستضعف وعلى من لا يعرف پنجاه وهشتم باب الصلوة على الناصب پنجاه ونهم باب الجنازة توضع وقد كبر على الاولة شصتم باب فى وضع الجنازة دون القبر شصت ويكم باب نادر شصت ودوم باب دخول القبر والخروج منه شصت وسوم باب من يدخل القبر ومن لا يدخل شصت وچهارم باب سل الميت وما يقال عند دخول القبر شصت وپنجم باب ما يبسط فى اللحد ووضع اللبن والآجر والساج شصت وششم باب من حثا على ميت وكيف يحثى شصت وهفتم باب تربيع القبر ورشه بالماء وما يقال عند ذلك وقدر ما يرفع من الارض شصت وهشتم باب تطيين القبر وتجصيصه شصت ونهم باب تربة التى يدفن فيها الميت هفتادم باب التعزية وما يجب على صاحب المصيبة هفتاد ويكم باب ثواب من عزى حزينا هفتاد ودوم باب المراة تموت وفى بطنها صبى يتحرك هفتاد وسوم باب غسل الاطفال والصبيان والصلوة عليهم هفتاد وچهارم باب الغريق والمصعوق هفتاد وپنجم باب القتلى هفتاد وششم باب اكيل السبع والطير والحريق والقتيل يوجد بعض جسده هفتاد وهفتم باب من يموت فى السفينة ولا يقدر على الشط او يصاب وهو عريان هفتاد وهشتم باب الصلوة على المصلوب والمرجوم والمقتص منه هفتاد ونهم باب ما يجب على الجيران لاهل المصيبة واتخاذ الماتم هشتادم باب المصيبة بالولد هشتاد ويكم باب التعزى هشتاد ودوم باب الصبر والجزع والاسترجاع هشتاد وسوم باب ثواب التعزية هشتاد وچهارم باب فى السلوة هشتاد وپنجم باب زيارة القبور هشتاد وششم باب ان الميت يزور اهله هشتاد وهفتم باب ان الميت يمثل له ماله وولده وعمله قبل موته هشتاد وهشتم باب المسألة فى القبر ومن يسأل ومن لا يسأل هشتاد ونهم باب نودم باب فى ارواح المؤمنين نود ويكم باب نود ودوم باب فى ارواح الكفار نود وسوم باب نود وچهار باب الاطفال نود وپنجم باب النوادر بدانكه آنچه ميگوييم در توضيح آيات واحاديث متشابهات مخصوص است اظهار احتمالات ومفروضات انجا ببعضى مقدمات كه دراول شرح كتاب الطهارة مذكور شد والسلام

باب اول اصل باب علل الموت وان المؤمن يموت بكل ميتة شرح ميتة بكسر ميم وسكون يا دو نقطه در پايين مصدر باب نصر ونوع علم براى نوع است يعنى اين باب بيان اسباب حركت وبيان اينكه مؤمن ميميرد بهر نوع مردن دراين باب ده حديث است اول اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال كان الناس يعتبطون اعتباطا فلما كان زمان ابراهيم عليه السلام قال يا رب اجعل للموت علة يؤجر بها الميت ويسلى بها عن المصاب قال فانزل الله عز وجل الموم وهو البرسام ثم انزل بعده الداء شرح يعتبطون

كانَ الناس يعتبطون

یغتبطون بعین بی‌نقطه و بای یکنقطه و طای بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است الاغتباط کشتن ذبیحه و مانند
آن در وقت صحت آن بی علتی که در آن باشد اغتباطا مفعول مطلق برای تاکید است و مقصود حصر در آنست یعرف
بهمزه یا بواو منقلب از همزه بصیغه مضارع مجهول باب سفر و قرب است وجه استعمال اجرا اینجا با آنکه مرض به اختیار نشده
بیان شد بیان میشود در احادیث باب دوم یسلی بسین بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر است
السلو بفتح و ضم سین و سکون لام و تخفیف واو و بضم سین و ضم لام و تشدید واو فراموش کردن و آن متعدی بعن
میشود چنانچه اینجاست و گاهی متعدی بنفس میشود و بعضی نایب فاعل علت و فاعل محذوف خویشان میّت و نزد بعضی
نحاة نایب فاعل مصدر یسلی است و بر این تقدیر میتوانند بود که یسلی بصیغه مجهول باب افعال باشد و فاعل محذوف
جمعی باشند که برای تعزیه می‌آیند مصاب بضم میم مصدر میمی باب افعال است بمعنی برخوردن مرگ کسی را موم بضم میم و سکون
واو است برسام بکسر بای یکنقطه و سکون را و سین بی‌نقطه و الف مرضی است که باعث هذیان میشود
و این غیر برسام است زیرا که این از ورم حجابست که میان جگر و معده است و برسام از ورم حجاب دماغست یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت این بود که مرد میرانیده در وقت صحت میشد نمیرانید بی در وقت
صحت پس چون شد زمان امامت ابراهیم علیه السلام گفت باذن الهی که ای صاحب کل اختیار من بگردان برای مرگ
سببی که مژده داده شود بآن میّت و فراموش کرده بآن شود از برخوردن مرگ امام گفت پس او را فرود آورد الله
عز و جل موم را و آن مرضی است که باعث هذیان میشود بعد از آن فرود آورد درد را یعنی اقسام دیگر مرض را

دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ النَّاسُ یُغْتَبَطُونَ اِغْتِبَاطًا فَقَالَ اِبْرَاهِیمُ یَا رَبِّ لَوْ جَعَلْتَ
لِلْمَوْتِ عِلَّةً یُعْرَفُ بِهَا وَ تُسْلِی عَنِ الْمُصَابِ فَاَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُومَ وَ هُوَ الْبِرْسَامُ ثُمَّ اَنْزَلَ الدَّاءَ
بَعْدَهُ شرح لو برای تمنی است یعرف بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بموت است تسلی بصیغه
مضارع معلوم غایبه باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بعلت است و مضمون این ظاهر است از شرح سابق و تفاوت سهل است

سوم اصل عن عبد الله بن سنان عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ الْحُمَّی رَائِدُ الْمَوْتِ وَ هِیَ سِجْنُ
اللهِ فِی الْاَرْضِ وَ هِیَ حَظُّ الْمُؤْمِنِ مِنَ النَّارِ شرح رائد براء بی‌نقطه و الف و همزه و دال بی‌نقطه است یعنی روایت است
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت تب پیشرو مرگست غالبا و آن زندان
الله تعالی است در زمین و آن نصیب مؤمن است از آتش جهنم مراد اینست که گرمی آن از جهنم است و مؤمن بغیر آن نصیبی
از جهنم ندارد

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ام

چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَاتَ دَاوُدُ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَوْمَ السَّبْتِ مَفْجُوءًا
فَاَظَلَّتْهُ الطَّیْرُ بِاَجْنِحَتِهَا وَ مَاتَ مُوسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ کَلِیمُ اللهِ فِی التِّیهِ فَصَاحَ صَائِحٌ مِنَ السَّمَاءِ
مَاتَ مُوسَی وَ اَیُّ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ شرح این حدیث مناسب آن که المؤمن یموت بکل میتة است المفجوء بفاء و جیم

وهمزه

و همزه بصیغه اسم مفعول باب منع و علم کسی ناگاه دشمن بر سر او آمده باشد فا در فاظلته برای تعقیب است و اجنحه
بالها گرچه داود علیه السلام در روز شنبه وفات یافت اما لشکر او فرج بعد از شدت یافتند در تحت حکم سلیمان آمدند که صاحب
ملک عظیم و فرمان فرما بر مرغان و جن و انس بود التیه بفتح و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین مصدر باب
ضرب راه گم کردن در بیابان و ماندن و بکسر تا دو نقطه در بالا بیابانی که راه در آن گم میشود و هر دو اینجا مناسب است
و اشاره است بآنچه مشهور و در قرآن مذکور است که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه گم کردند و سرگردان میگشتند

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ام

یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وفات یافت داود پیغمبر علیه السلام در روز شنبه بر حالی که لشکر دشمن بر سر او ناگاه آمده
بود پس بال مرغان سلیمان علیه السلام سایه کرده بودند او را مرغان ببالهای خود و وفات یافت موسی علیه السلام که الله تعالی با او بی‌واسطه
فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در بیابان پس فریاد زد فریاد زننده از ملائکه آسمان که وفات یافت
موسی و کدام جاندار وفات نمی‌یابد بدانکه میتواند بود که این فریاد از قبیل تحدیث باشد یعنی تذکیر معلوم چنانچه
بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و چهارم که باب ان الائمة محدثون مفهوم است پس شنیدن آن مخصوص انبیا
نباشد و میتوانند بود که از قبیل اعلام باشد و شنیدن آن مخصوص انبیا باشد و میتوانند بود که نسبت ببعضی از قبیل
تحدیث و نسبت ببعضی دیگر از قبیل اعلام باشد

عن ابی جعفر علیه السلام قال ام

پنجم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِنَّ مَوْتَ الْفُجَاءَةِ
تَخْفِیفٌ عَنِ الْمُؤْمِنِ وَ اَخْذَةُ اَسَفٍ عَلَی الْکَافِرِ شرح فجاءه بضم فا و جیم و الف و همزه و تا مصدر باب منع و سمع

روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که ام

ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه آید نیز مستعمل میشود و اینجا مراد همین است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که مرگ ناگاه سبک کردن الله تعالی است از آزار از مؤمن و بگرفتن از روی غضب است بر کافر ششم اصل عَنِ الرِّضَا
قَالَ اَکْثَرُ مَنْ یَمُوتُ مِنْ مَوَالِینَا بِالْبَطْنِ الذَّرِیعِ شرح بطن بفتح بای یکنقطه و فتح طاء بی‌نقطه است ذریع بفتح ذال
بانقطه و کسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه است یعنی روایت است از امام رضا که گفت بیشتر آنکه
میمیرد از خواص شیعه ما باسهال تند میمیرد

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ام

هفتم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الْحُمَّی رَائِدُ الْمَوْتِ وَ هِیَ سِجْنُ
اللهِ فِی اَرْضِهِ وَ فَوْرُهَا مِنْ جَهَنَّمَ وَ هِیَ حَظُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ مِنَ النَّارِ شرح الفور بفتح فا و سکون واو و را
بی‌نقطه مصدر باب نصر جوشش

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ام

یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تب پیشرو مرگست و زندان الله تعالی است در زمین او
و جوشش آن از جهنم است یا بمعنی که نمونه ایست از جهنم و آن نصیب هر مؤمن است از آتش جهنم هشتم اصل قَالَ اَبُو
جَعْفَرٍ علیه السلام اِنَّ الْمُؤْمِنَ یُبْتَلَی بِکُلِّ بَلِیَّةٍ وَ یَمُوتُ بِکُلِّ مِیتَةٍ اِلَّا اَنَّهُ لَا یَقْتُلُ نَفْسَهُ شرح گفت امام محمد باقر
علیه السلام بدرستی که مؤمن مبتلا میشود بهر بلایی و میمیرد بهر نوع مردنی غیر آنکه نمیکشد خود را مراد که ترک تقیه
نمیکند یا مراد امر از انست نهم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ مِیتَةِ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ یَمُوتُ الْمُؤْمِنُ
بِکُلِّ مِیتَةٍ یَمُوتُ غَرَقًا وَ یَمُوتُ بِالْهَدْمِ وَ یُبْتَلَی بِالسَّبُعِ وَ یَمُوتُ بِالصَّاعِقَةِ وَ لَا تُصِیبُ ذَاکِرَ اللهِ

شرح این حدیث گذشت در کتاب الدعا در حدیث سوم باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکراً و در حدیث دوم باب مذکور گذشت که قلت وما الذاکر قال من قرأ مائة آیة غرقا بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه مصدر باب علم مفعول له است الهدم بفتح ها و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم فرو ریختن دیوار و اطراف چاه و مانند آنها و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کسی خانه و مانند آنرا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نوع مردن مؤمن پس گفت که میمیرد مؤمن بهر نوع مردن بسبب غرق شدن و میمیرد بسبب فرو ریختن دیوار و مانند آن و گرفتار میشود بدرنده و میمیرد بصاعقه و برنمیخورد صاعقه بکسی که ذکر الله تعالی باشد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال ان الله جل و عز یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا یبتلیه بذهاب عقله اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله و ولده و علی اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط علی عقله ترک له لیوحد الله عز و جل به شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است یوحد مرفوع و منصوب میتواند بود بتقدیر ان ناصبه و ان با مدخول خود مفعول له است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله جل و عز گرفتار میکند مؤمن را بهر بلائی و میمیراند مؤمن را بهر نوع مردن و گرفتار نمیکند مؤمن را برفتن خرد او آیا نمی بینی ایوب علیه السلام را که چگونه مسلط شد ابلیس بر مال او و بر فرزندان او و بر زوجه او و بر هر چیز از و و مسلط نشد بر خرد او و واگذاشته شد خرد برای او تا توحید کند الله عز و جل را بخرد خود باب دوم اصل باب ثواب المرض یعنی

شرح ثواب نفعی است که در مقابل فعل اختیاری است حقیقة یا حکماً یعنی این باب بیان ثواب بیماری است ~~بیکر دو در حکم آنست که~~ در این باب ده حدیث است اول اصل ان رسول الله صلی الله علیه و آله رفع رأسه الی السماء فتبسم فقیل له یا رسول الله رأیناک رفعت رأسک الی السماء فتبسمت قال نعم عجبت لملکین هبطا من السماء الی الارض یلتمسان عبدا صالحا مؤمنا فی مصلی کان یصلی فیه لیکتبا له عمله فی یومه و لیلته فلم یجداه فی مصلاه فعرجا الی السماء فقالا ربنا عبدک فلان المؤمن التمسناه فی مصلاه لنکتب له عمله لیومه و لیلته فلم نصبه فوجدناه فی حبالک فقال الله عز و جل اکتبا لعبدی مثل ما کان یعمله فی صحته من الخیر فی یومه و لیلته ما دام فی حبالی فان علی ان اکتب له اجر ما کان یعمله اذ حبسته عنه شرح عجبت بصیغه ماضی معلوم متکلم باب علم است مؤمن یعنی کامل در ایمان است پس صالح اعم از مؤمن است عمله یعنی عمله فی مصلاه است لام در لیومه یعنی فی است الحبال بکسر حاء بی نقطه و با یک نقطه جمع حبل بفتح حاء و سکون با و بند ها ما کان یعمله دو احتمال دارد اول اینکه عبارت از اعمال باشد مطلقا دوم اینکه عبارت از آن

سیر دوم

لا اله م

عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال م

فی یومه و لیلته یعنی بسبب آنکه اگر دو ملک نمی روز را بعمل روز را اینها نویسند و اگر دو ملک مشغول شب اند عمل شب را مینویسند م

عمل باشد بشرط اینکه الله تعالی داند که اگر صحیح میبود میکرد و الله اعلم از برای تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود یعنی بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت سر خود را بسوی آسمان پس لب بخنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را بسوی آسمان پس لب بخنده کردی گفت آری بشگفت آمدم برای دو فرشته که بحکم فرود آمدند از آسمان بسوی زمین طلب میکردند بنده را که صلاحیت دخول جنت داشت مؤمن بود در مصلائی که عادت او آن بود که نماز میکرد در ان تا نویسند برای آن بنده عمل او را در روز او و شب او در مصلا او پس نیافتند او را در مصلای او پس بالا رفتند بسوی آسمان پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما بنده تو فلان که مؤمن است طلب کردیم او را در مصلای او تا نویسیم برای او عمل او را در مصلای او در روز او و شب او پس نخوردیم او را آنجا پس یافتیم او را در بندهای تو که بسبب بیماری بر اعضای او بود پس گفت الله عز و جل بنویسید برای بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی او از عمل خیر در مصلای خود در روز او و شب او چندانکه در بندهای منست چه بدرستی که لازمست بر من که نویسم برای او ثواب آنچه را که میکرد از برای اینکه منع کردم و واداشتم او را از ان دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان المسلم اذا غلبه ضعف الکبر امر الله عز و جل ان یکتب له فی حاله تلک مثل ما کان یعمل و هو شاب نشیط صحیح و مثل ذلک اذا مرض و کل الله به ملکا یکتب له فی سقمه ما کان یعمل من الخیر فی صحته حتی یرفعه الله و یقبضه و کذلک الکافر اذا اشتغل بسقم فی جسده کتب الله له ما کان یعمل من شر فی صحته شرح الکبر بکسر کاف و فتح با بی نقطه مصدر باب علم پیری النشیط بفتح نون و شین با نقطه و یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه کسی که جلد باشد در کار مثل منصوب بنیابت مفعول مطلق و کل الله بتقدیر توکیلا مثل ذلک است مرض از باب علم جمله شرطیه است و کل الله جمله جزائیه است اشتغل بشین با نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که چون غالب شود بر او ناتوانی پیری امر میکند الله عز و جل با آنکه نوشته شود برای او در ان حال او مثل آنچه عمل میکرد در حالی که او جوان صاحب جد در عبادت بود و همچنان چون بیمار شود موکل میکند الله تعالی با او فرشته را که نویسد برای او در بیماری او آنچه را که عمل میکرد از خیر در تندرستی او تا آنکه بر دارد او را الله تعالی از میان مردم و قبض روح او کند و مانند آنست که مذکور شد کافر یعنی این آنکه چون ترک آنچه میکرد کند بسبب بیماری در بدن او مینویسد الله تعالی برای او آنچه را که میکرد از جمله شر در حال تندرستی او و مخفی نماند که از دو احتمال که در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال دوم ظاهرتر است والله اعلم سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الله عز و جل للملک الموکل بالمؤمن اذا مرض اکتب له ما کنت تکتب له فی صحته فانی انا الذی صیرته فی حبالی شرح خطاب در گفت تکتب یعنی برای اجرای نوع در مجرای شخص است زیرا که هر روز و هر شب ملکی دیگر موکل

روایت عبد الله بن سنان مکرر سبق منقطع و تخفیف از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت م آله م

عن ابی حمزه علیه السلام قال م

عن ابی عبد الله علیه السلام قال م

میشود بر دست راست و همچنین بر دست چپ میتواند بود و مبنی بر احتمال دوم باشد از دو احتمال که مذکور شد در شرح

حدیث اول یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز و جل فرشته را که موکل است بمؤمن چون بیمار شود

آن مؤمن که بنویس برای او آنچه را که مینوشتی برای او از خیر در تندرستی او چه بدرستی که من که منم آنکسم که گردانیدم اورا

در بندهای خود که بر اعضای اوست بسبب بیماری چهارم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهَرُ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ اَفْضَلُ

مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام بیداری یکشبی بسبب بیماری فاضلتر است از عبادت سالی با تندرستی

اگر گویی نفعی که در مقابل بیداریست داخل عوض خالی از ثواب است پس این حدیث مناسب عنوان این باب نیست گویم

نوع ثواب بهتر است از نوع عوض خالی از ثواب و خصوصیت این عوض بهتر است از خصوصیت این ثواب چنانچه

نوع مرد بهتر از نوع زن است و بعضی زنان بهتر از مردانند پس باین اعتبار این عوض خالی از ثواب در حکم ثواب شده چنانچه

از لفظ اجر در حدیث ششم ظاهر میشود پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا صَعِدَ مَلَكَا الْعَبْدِ الْمَرِيضِ اِلَى السَّمَاءِ عِنْدَ

كُلِّ مَسَاءٍ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَاذَا كَتَبْتُمَا لِعَبْدِي فِي مَرَضِهِ فَيَقُولَانِ الشِّكَايَةَ فَيَقُولُ مَا اَنْصَفْتُ

عَبْدِي اِنْ حَبَسْتُهُ فِي حَبْسٍ مِنْ حَبْسِي ثُمَّ اَمْنَعُهُ الشِّكَايَةَ اُكْتُبَا لِعَبْدِي مِثْلَ مَا كُنْتُمَا تَكْتُبَانِ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ فِي

صِحَّتِهِ وَ لَا تَكْتُبَا عَلَيْهِ سَيِّئَةً حَتَّى اُطْلِقَهُ مِنْ حَبْسِي فَاِنَّهُ فِي حَبْسٍ مِنْ حَبْسِي شرح صعد از باب علم است عند كل

مسا و مبنی بر این است که دو ملک هر مسائی بخیزد و ملک صباحی دیگر است فیقولان مبنی بر اجرای در شخص یکی نیست بلکه نوع معهود اینست

و حصر در اکو نوشتن شکایت مخصوص ملک دست چپ است و همچنین است اکتبا که زیرا که نوشتن اعمال صالح مخصوص ملک

دست راست است و اما ما کنتما تکتبان پس مبنی بر اجرای نوع در اجرای شخص است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم یعنی روایت است

از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون بالا روند دو فرشته که موکل بر بنده بیمار باشند بسوی آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار

تبارک و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده من در بیماری او پس میگویند اظهار درد پس میگوید انصاف نداده باشم بنده خود را

اگر وا داشته باشم او را در بندی از بندهای خود بعد از آن منع کنم اورا از اظهار درد بنویسید برای بنده من آنچه را که مینوشتید

برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدی را تا وقتی که رها کنم اورا از بند خود چه بدرستی که او در نوعی از بندهای

منست ششم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَهَرُ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ اَوْ وَجَعٍ اَفْضَلُ وَ اَعْظَمُ اَجْراً مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ

شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم هفتم اصل سَمِعْتُ اَبَا اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِذَا مَرِضَ الْمُؤْمِنُ

اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَى صَاحِبِ الشِّمَالِ لَا تَكْتُبْ عَلَى عَبْدِي مَا دَامَ فِي حَبْسِي وَ وَثَاقِي ذَنْباً وَ يُوحِي اِلَى صَاحِبِ

الْيَمِينِ اَنِ اكْتُبْ لِعَبْدِي مَا كُنْتَ تَكْتُبُهُ فِي صِحَّتِهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ شرح الوثاق بفتح و کسر واو بندی که بآن چیزی بسته

میشود و واو در و یوحی حالیه است بنابر اینکه جمله حالیه که مضارع مثبت باشد گاهی با واو میباشد و میتواند بود که عاطف باشد

معمول از لفظ ماضی بلفظ مضارع برای افاده زیادتی استمرار و تقویت جانب بر معطوف علیه باشد یعنی شنیدم از امام

بیکفت

میگفت چون بیمار شود مؤمن وحی کرد الله عز و جل بسوی فرشته دست چپ که منویس بر بنده من چند انکه در بند من و بند

منست گناهی را و وحی میکند بسوی فرشته دست راست که بنویس برای بنده من آنچه را که مینوشتی برای او در

تندرستی او از حسنات هشتم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَسَدُ اِذَا لَمْ يَمْرَضْ اَشِرَ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ

يَاْشَرُ شرح اشر بشین با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الاشر بفتح همزه و فتح شین تکبر یا در

باشر برای ملابست است و ظرف صفت دوم جسد است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدن آدمی چون بیمار نشود

متکبر میشود و خیر نیست در بدنی که بیمار نشود با تکبر باشد و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که مرض باعث

کسب ثواب میشود بعد از صحت نهم اصل عَنْ اَبِي حَمْزَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حُمَّى لَيْلَةٍ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَةٍ

وَ حُمَّى لَيْلَتَيْنِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَتَيْنِ وَ حُمَّى ثَلَاثٍ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَبْعِينَ سَنَةً قَالَ قُلْتُ

فَاِنْ لَمْ يَبْلُغْ سَبْعِينَ سَنَةً قَالَ فَلِاُمِّهِ وَ اَبِيهِ قَالَ قُلْتُ فَاِنْ لَمْ يَبْلُغَا قَالَ فَلِقَرَابَتِهِ قَالَ قُلْتُ

فَاِنْ لَمْ تَبْلُغْ قَرَابَتُهُ قَالَ فَلِجِيرَانِهِ شرح لیله بمعنی یک شب مستعمل میشود و بمعنی یک شبانه روز مستعمل میشود

و اینجا هر دو محتملست تعدل بعین بی نقطه و دال بی نقطه بر سر جا بصیغه مضارع معلوم غایب از باب تفعیلست التعدیل

استقامت دادن چیزی بروشی که خلاف از تفریط و افراط شود و بی عیب شود و اگر از باب ضرب باشد بمعنی آنکه محو

میشود و سوال و جواب بعد از آن ناخوش مینماید و الله اعلم یعنی روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام که گفت تب یکشب

بی عیب میکند عبادت یکسال صاحبش را یعنی که اگر عیبی و نقصانی در بعض اجزای آن باشد تلافی و تدارک عیبش میکند

عبادت دو سال صاحبش را و تب سه شب عیب میکند عبادت هفتاد سال صاحبش را محقق نماند که از این مستفاد میشود

که زیادتی از شب سوم بر دیگری از شب اول و دوم بشصت و هشت درجه است و شاید که سر آن و آن باشد که ضعف

قوای صاحبش و حاجت بطبیب و دوا در اکثر اینها باعتبار شب سوم است و در دو شب سابق تفاوت نیست و الله اعلم

ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر صاحبش نرسد بهفتاد سال یا بمعنی که عبادت ناقص او بقدر هفتاد سال نباشد چه خواهد شد

امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای مادر او و پدر او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر ایشان نرسند بآن

قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای همسایگان او است محقق نماند که گذشت در کتاب العشرة

در باب بیست و نهم که باب حد الجوار است که قدر همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا اوسع از آن باشد خواه متصل

باو باشند و خواه در شهرهای دیگر باشند بشرط الاقرب فالاقرب الا اینکه ایشان نخواهند سوال جهت و ایضا در جمیع مراتب

صلاحیت شرط است دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحُمَّى لَيْلَةٍ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ لِمَا بَعْدَهَا شرح روایت است

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تب یکشب کفاره است برای گناهان پیش از آن شب و برای گناهان بعد از آن شب اگر گویی اجتناب

بکفاره ما بعد بودن باعث اصرار بر معاصی میشود و این قبیح مینماید گویم بقای ایمان شرطست و معاصی بر دو قسم است کبایر

روایت است امام جعفر صادق علیه السلام گفت که

ضرب ضم

و تب دو شب بی عیب میکند

خویشان او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر خویشان او نرسند آن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقی مانده آن نفع برای

صم

وصغایر و چون اصرار بر کبایر کفرست پس معلوم است که این مستثنی است و اخبار باعث اصرار بر صغایر قبیح نیست
زیرا که در آیات و احادیث بسیار اخبار بعفو از آن شده در حق مؤمن و سر آن اینست که در آیات و احادیث دیگر
بیان شده که مراتب ثواب تارک آن و مرتکب آن تفاوت بسیار است باب سیوم اصل باب تقمز شرح این باب یکیست از
تتمه باب سابق زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب بیمار است که اظهار درد خود نزد زایران نکند در این
باب شش حدیث است اول اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ مَنْ مَرِضَ ثَلٰثاً فَلَمْ
يَشْكُ اِلٰى اَحَدٍ مِنْ عُوَّادِهِ اَبْدَلْتُهُ لَحْماً خَيْراً مِنْ لَحْمِهِ وَدَماً خَيْراً مِنْ دَمِهِ فَاِنْ عَافَيْتُهُ عَافَيْتُهُ
وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَاِنْ قَبَضْتُهُ قَبَضْتُهُ اِلٰى رَحْمَتِي شرح ثلاثا عبارت از ثلاث لیال است یا عبارت از ثلاث
مرات است بیان حقیقت ابدلته لحما تا آخر می آید در حدیث ششم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت
الله جل و عز در حدیث قدسی هر که بیمار شد سه شب پس شکایت بیماری خود نبرد بسوی هیچیک از جمعی که پرسش او می آیند بعوض
دادم او را گوشتی که بهترست از گوشت او که پیش از بیماری داشت مراد اینست که گوشت این بیماری بهتر از گوشت تندرستی
سابق بر این زیرا که با گوشت تندرستی گناه محسوب میشود و با این گوشت گناه محسوب نمیشود خواه بعد از این تن درستی
بهم رسد و خواه نه بلکه کفاره گناهان ایام تن درستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در حدیث آخر سابق و دادم او را
خونی که بهترست از خون او که پیش از بیماری داشت پس اگر تندرست کردم او را تندرست کردم او را بر حالی که نیست گناهی او را
و اگر از دنیا بردم او را بردم او را بسوی رحمت خود دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالٰى مَا مِنْ عَبْدٍ اَبْتَلَيْتُهُ بِبَلَاءٍ فَلَمْ يَشْكُ اِلٰى عُوَّادِهِ اِلَّا اَبْدَلْتُهُ لَحْماً خَيْراً مِنْ لَحْمِهِ وَدَماً خَيْراً
مِنْ دَمِهِ فَاِنْ قَبَضْتُهُ قَبَضْتُهُ اِلٰى رَحْمَتِي وَاِنْ عَاشَ عَاشَ وَلَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ شرح مضمون این
نزدیک بسابق است فرق اینست که در این حدیث قید ثلاثا نیست و در سابق بود و منافات نیست میان این
دو حدیث زیرا که تفاوت در کمال و نقصان ثواب خواهد بود سیوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ اَيُّمَا عَبْدٍ اَبْتَلَيْتُهُ بِبَلِيَّةٍ فَكَتَمَ ذٰلِكَ عُوَّادَهُ ثَلٰثاً اَبْدَلْتُهُ لَحْماً خَيْراً مِنْ لَحْمِهِ وَدَماً خَيْراً مِنْ دَمِهِ
وَبَشَراً خَيْراً مِنْ بَشَرِهِ فَاِنْ اَبْقَيْتُهُ اَبْقَيْتُهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَاِنْ مَاتَ مَاتَ اِلٰى رَحْمَتِي شرح مضمون این
نزدیک بحدیث اول است تفاوت اینست که اینجا و بشرا خیرا من بشره است و تفاوت البشر بفتح با و سکون شین با
نقطه و را بی نقطه ظاهر پوست آدمی و مراد اینجا پوست آدمی است و مضمون این ظاهرست چهارم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَرِضَ لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عِبَادَةَ سِتِّينَ سَنَةً
قُلْتُ مَا مَعْنٰى قَبُولِهَا قَالَ لَا يَشْكُو مَا اَصَابَهُ فِيهَا اِلٰى اَحَدٍ شرح قبلها بصیغه ماضی باب علم است و ضمیر
بلیله است باعتبار آنچه در آن واقع شده لا یشکو بتقدیر ان لا یشکوست پس منصوب یا مرفوع میتواند بود و میتواند

بودکه

بود که بتقدیر ان لا یشکو بنا بلکه جمله خبریه بمعنی انشائیه باشد و این احتمال ظاهرست در حدیث آینده باعتبار
عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بر یصبر و بر این تقدیر مرفوعست یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت هر که بیمار شد یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب نوشت الله عز و جل برای او
عبادت شصت سال را گفتم چیست معنی قبول لایق آن شب گفت اینکه شکایت نبرد آزار آن را که بخود
او را در آن شب بسوی هیچکس پنجم اصل عَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ اَبِيهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ اشْتَكٰى
لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَاَدّٰى اِلَى اللّٰهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ اَبِي فَقُلْتُ
لَهُ مَا قَبُولُهَا قَالَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَاِذَا اَصْبَحَ حَمِدَ اللّٰهَ عَلٰى مَا كَانَ شرح عرزم
بفتح عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و فتح زای با نقطه اسم یکی از پدران عبد الرحمن بن محمد است اشتکی بصیغه مجهول
معلوم باب افتعالست ضمیر قبلها و ضمیر کانت راجع بلیله است باعتبار آنچه در آن واقع شده یصبر از باب ضرب است
و بیان اعراب الفاظ در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از عرزمی از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که بیمار
شد در یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب و تادیه کرد بسوی الله تعالی شکر از شد آن شب باشد عبادت
شصت سال گفت پدرم که پس گفتم امام را که چیست قبول لایق آن شب گفت می باید که صبر کند بر آن شب و خبر
نکند با آنچه شد در آن شب پس چون بصبح رسد حمد کند الله تعالی را بر آنچه شد ظاهر این اینست که میان شکر و حمد
عموم و خصوص من وجه باشد و این محل ماده اجتماع آنها باشد بنا بر اینکه شکر تعظیم منعم است برای نعمتش خواه بزبان
خواه بغیر آن پس این عمل در صبح شکرست باعتبار اینکه تعظیم است در مقابل نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی
نعمت اخرویست و حمدست باعتبار اینکه وصف بجمیل است بزبان در مقابل فعل اختیاری ششم اصل عَنْ
اِبْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ مَرِضَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ فَكَتَمَهُ وَلَمْ يُخْبِرْ
بِهِ اَحَداً اَبْدَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ لَحْماً خَيْراً مِنْ لَحْمِهِ وَدَماً خَيْراً مِنْ دَمِهِ وَبَشَرَةً خَيْراً مِنْ بَشَرَتِهِ وَ
شَعْراً خَيْراً مِنْ شَعْرِهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَكَيْفَ يُبْدِلُهُ قَالَ يُبْدِلُهُ لَحْماً وَشَعْراً وَدَماً وَبَشَرَةً لَمْ
يُذْنِبْ فِيهَا شرح روایتست از ابن ابی عمیر از بعض یاران او که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که بیمار
شود سه روز پس پنهان کند آن را و خبر نکند با آن هیچکس را یعنی که شکایت آن بسوی زایران نبرد
بعوض میدهد الله عز و جل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق بر بیماری او و خونی بهتر از خون سابق او
و پوستی بهتر از پوست او و مویی بهتر از موی او و راوی گفت که گفتم قربانت شوم و چون عوض میدهد
او را مرادش اینست که آیا باعتبار تغییر در ذوات گوشت و خون و پوست و موست یا باعتبار تغییر
در وصف آنهاست امام گفت عوض میدهد او را گوشتی و مویی و خونی و پوستی که گناه نکرده در آنها مراد اختیار

بزبان خواه بغیر آن و حمد تعظیم بزبان است در مقابل فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت

شق دوم است که تغییر در وصف آنهاست باعتبار اینکه آنهائی که در گوشت و مو و خون و پوست سابق بر بیماری شده معفو شده خواه تغییر در ذات آنها شده باشد و خواه نه و گناهی در بیماری محسوب نمیشود

باب چهارم اصل باب الشکایة شرح الشکاة بفتح شین با نقط اظهار آزار خود نزد کسی یعنی این باب در مرتبهٔ شکایت مذموم است در این باب یک حدیث است اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ حَدِّ الشِّكَاةِ لِلْمَرِيضِ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ يَقُولُ حُمِمْتُ الْيَوْمَ وَسَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَقَدْ صَدَقَ وَلَيْسَ هَذَا شِكَاةً وَإِنَّمَا الشَّكْوَى أَنْ يَقُولَ لَقَدِ ابْتُلِيتُ بِمَا لَمْ يُبْتَلَ بِهِ أَحَدٌ وَيَقُولُ لَقَدْ أَصَابَنِي مَا لَمْ يُصِبْ أَحَداً وَلَيْسَ الشَّكْوَى أَنْ يَقُولَ سَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَحُمِمْتُ الْيَوْمَ وَنَحْوَ هَذَا شرح حممت بحاء بی‌نقط بصیغهٔ مجهول المجرد است سهرت بسین بی‌نقط و راء بی‌نقط بصیغهٔ معلوم باب علم است البارحه بباء یک نقط و الف و کسر راء بی‌نقط و حاء بی‌نقط شب گذشته که متصل است بامروز صدق بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعیلست التصدیق اظهار راستی اعتقادی یا نحوی و اگر صدق از باب نصر باشد ذکر و لیس الشکوی تا آخر تکرار مضمون ان الرجل تا آخر خواهد بود و بیحاصل جواب اینست که شکایت سه مرتبه دارد اول ادنی و آن در صورتیست که مخاطب اعتقاد مضمون آن کرده باشد دوم اعلی و آن در صورت مبالغه است سوم اوسط و آن ما عدای آنهاست و دوم مذموم است بخلاف دو مرتبهٔ دیگر شکوی بفتح شین با نقط و سکون کاف بمعنی شکاة است ابتلیت بصیغهٔ مجهول متکلم باب افتعالست لم یبتل بفتح لام بصیغهٔ مجهول غایب باب افتعالست یعنی روایتست از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق ع راوی گفت امام پرسیده شد از مرتبهٔ شکایت مذموم برای بیمار پس امام گفت بدرستی که مرد میگوید تب زده شدم امروز و بیداری کشیدم دوش بر حالی که بتحقیق تصدیق اعتقاد مخاطب کرده و نیست این از قبیل شکایت مذموم و جز این نیست که شکایت مذموم اینست که گوید هر آینه بتحقیق مبتلا شدم ببلائی که مبتلا نشد بآن بلا احدی و گوید هر آینه بتحقیق برخورد مرا آنچه برنخورد احدی را و نیست شکایت مذموم اینکه گوید بیداری کشیدم دوش و تب زده شدم امروز و مانند این

باب پنجم اصل باب المریض یُؤْذِنُ بِهِ النَّاسُ شرح این باب بیان بیماریست که اعلام میکند بیماری او را مردمان هم درین باب یک حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَنْبَغِي لِلْمَرِيضِ مِنْكُمْ أَنْ يُؤْذِنَ إِخْوَانَهُ بِمَرَضِهِ فَيَعُودُونَهُ فَيُؤْجَرُ فِيهِمْ وَيُؤْجَرُونَ فِيهِ قَالَ فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ هُمْ يُؤْجَرُونَ فِيهِ لِمَمْشَاهُمْ إِلَيْهِ فَكَيْفَ يُؤْجَرُ فِيهِمْ قَالَ فَقَالَ بِاكْتِسَابِهِ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ فَيُؤْجَرُ فِيهِمْ فَيُكْتَبُ لَهُ بِذَلِكَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَيُمْحَى بِهَا عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ شرح روایتست

یوذن بهمزه و ذال با نقط بصیغهٔ مضارع غائب مجهول از باب افعالست الاذان الاعلام ...

از عبدالله

از عبدالله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است برای بیمار از جملهٔ شما شیعیان اینکه اعلام کند برادران مؤمن خود را بر بیماری خود پس ایشان بسبب اعلام او عیادت او میکنند پس ماجور میشود آن بیمار بسبب ایشان و ایشان ماجور میشوند بسبب او عبدالله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان ماجور میشوند برای رفتن ایشان بسوی او پس چون و بچه سبب ماجور میشود بسبب ایشان عبدالله گفت که امام گفت بسبب سعی در کسب او برای ایشان حسنات را پس ماجور میشود بسبب ایشان بیان این آنکه نوشته میشود برای او بسبب آن اکتساب حسنات ده حسنه و برداشته میشود برای او ده درجه و برطرف کرده میشود بسبب حسنات ایشان که او باعث آنها شده از او ده سیئه دوم اصل قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرِضَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْذَنْ لِلنَّاسِ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ شرح امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام گفت چون بیمار شود یکی از شما پس باید که رخصت دهد مردمان را که داخل شوند بر او و عیادت او کنند چه بدرستی که نیست هیچ یک از مردم خواه صالح و خواه غیر صالح که او را یک دعای مستجاب نباشد که آن دعا نصیب بیمار شود سیوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ عَائِداً لَهُ فَلْيَسْأَلْهُ يَدْعُو لَهُ فَإِنَّ دُعَاءَهُ مِثْلُ دُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شود یکی از شما مؤمنان بر برادر مؤمن خود بر حالی که عیادت کننده او را پس باید که طلب کند از آن بیمار مؤمن که دعا کند برای او چه بدرستی که دعای بیمار مؤمن مثل دعای ملائکه است در اینکه مستجاب میشود باب ششم اصل باب فی کم یعاد الْمَرِيضُ وَقَدْرِ مَا يُجْلَسُ عِنْدَهُ وَتَمَامِ الْعِيَادَةِ شرح باب بتنوین است مضاف بمضمون جمله که در حکم مفرد است کم استفهامیه است یعاد بصیغهٔ مجهول باب نصر است و قدر مجرور و معطوف بر مضمون جمله است ما مصدریه است یجلس بصیغهٔ مجهول باب ضرب است عنده نایب فاعلست العیاده بکسر عین و یاء منقلب از واو مصدر باب نصر رفتن به دیدن بیمار یعنی این باب بیان اینست که در چند روز دیده میشود بیمار و بیان مقدار جلوس نزد او و بیان کمال عیادت درین باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا عِيَادَةَ فِي وَجَعِ الْعَيْنِ وَلَا تَكُونُ عِيَادَةٌ فِي أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَإِذَا وَجَبَتْ فَيَوْمٌ وَيَوْمٌ لَا فَإِذَا طَالَتِ الْعِلَّةُ تُرِكَ الْمَرِيضُ وَعِيَالَهُ شرح لا عیاده مجاز است زیرا که ذات عیادت متحقق میباشد در درد چشم و اقرب مجازات برفع ذات رفع جمیع احوال آنست مثل ثواب و مشایعت ملائکه شاید که وجه این آن باشد که صاحب درد چشم متنفر میشود غالبا از آمد و رفت مردم پس اگر متنفر نشود از عیادت شخص بلکه مطلوب و مرغوب او باشد چنین نیست مثل آنچه می آید در حدیث دهم باب النوادر که آخر ابوابست لا تکون بصیغهٔ غایبه از افعال تامه است عیادة یوم هر دو جا مجرور بحرف جر مقدر است بتقدیر فی یوم یکون و فی یوم لا یکون بقرینهٔ آنچه می آید در کتاب الزی و التجمل

والمروة در حدیث دوم باب کراهة امان اللاهین که باب بنجاه وهفتم است که یوم ویومین لا و بیان میشود وعیاله
منصوبست و واو بمعنی مع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت احکام عیادت نیست در درد چشم
وعیادت نمیباشد در کمتر از سه روز از اول مرض که هر روز یکبار عیادت واقع شود پس چون مستمر شود علت بامعنی
که زیاده از سه روز شود پس در روزی عیادت میباشد و در روزی نمی باشد یا بمعنی که یکبار در میان عیادت مستحب است
نه هر روز اگر طویل شود علت واگذاشته میشود بیمار با عیالش بامعنی که دیگر عیادت مستحب نیست دوم اصل عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعِيَادَةُ قَدْرُ فُوَاقِ نَاقَةٍ اَوْ حَلْبِ نَاقَةٍ شرح الفواق بضم فا مقدار وقتست بر پستان
خاندن و بر دو شتن برای دو شیدن شتر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت عیادت بقدر دست
بر دو شتن بر پستان شتر ماده است یا بقدر دو شیدن شتر ماده است
اگر بیمار طلب نشستن بیشتر نکند سوم اصل اَخْبَرَنِي مَوْلَى لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرِضَ بَعْضُ مَوَالِيهِ فَخَرَجْنَا
اِلَيْهِ نَعُودُهُ وَنَحْنُ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِي جَعْفَرٍ فَاسْتَقْبَلَنَا جَعْفَرٌ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَنَا اَيْنَ تُرِيدُونَ
فَقُلْنَا نُرِيدُ فُلَانًا نَعُودُهُ فَقَالَ لَنَا قِفُوا فَوَقَفْنَا فَقَالَ مَعَ اَحَدِكُمْ تُفَّاحَةٌ اَوْ سَفَرْجَلَةٌ اَوْ اُتْرُجَّةٌ
اَوْ لُعْقَةٌ مِنْ طِيبٍ اَوْ قِطْعَةٌ مِنْ عُودِ بَخُورٍ فَقُلْنَا مَا مَعَنَا شَيْءٌ مِنْ هٰذَا فَقَالَ اَمَا تَعْلَمُونَ اَنَّ الْمَرِيضَ
يَسْتَرِيحُ اِلَى كُلِّ مَا اُدْخِلَ بِهِ عَلَيْهِ شرح نعوده هر دو جا بتقدیر ان نعوده است پس رفع ونصب دران جایز
ومفعول له است الاترج بضم همزه وسکون تا ودو نقطه در بالا وضم را بینقطه وتشدید جیم ترنج اللعقه بضم وفتح
لام وسکون عین بینقطه وقاف اندکی از مایع که یکبار کسی آنرا تواند که بر خود مالد یا در بر برای تقویت است یعنی
خبر داد مرا پیروی از جعفر بن محمد علیه السلم گفت بیمار شد بعضی پیروان او پس بیرون رفتیم بسوی آن بیمار تا عیادت
کنیم او را وما چند کس از پیروان جعفر بودیم پس برخورد ما را جعفر در اثنای راه پس گفت ما را که کجا اراده دارید پس
گفتیم اراده داریم فلانکس را که عیادت کنیم او را پس گفت ما را بایستید پس ایستادیم پس گفت ما را آیا با یکی از شما سیبی
یا ترنجی یا اندکی از خوشبوی روان یا پاره از عود که بخور میکنند هست گفتیم نیست با ما چیزی از این جنس پس گفت
آیا نمیدانید که بیمار میل میکند بسوی هر چه داخل کرده شود از روی رغبت بر او چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ تَمَامُ الْعِيَادَةِ لِلْمَرِيضِ اَنْ تَضَعَ يَدَكَ عَلَى ذِرَاعِهِ وَتُعَجِّلَ الْقِيَامَ مِنْ عِنْدِهِ فَاِنَّ عِيَادَةَ
النَّوْكَى اَشَدُّ عَلَى الْمَرِيضِ مِنْ وَجَعِهِ شرح النوکی بفتح نون وسکون واو والف بعد از کاف جمع انوک احمق
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت کمال عیادت مریض را اینست که گذاری دست خود را بر ساعد او وزود
برخیزی از نزد او چه بدرستی که عیادت احمقان که بسیار مینشینند وهرزه میگویند یا سوالهای بیجا و مهمل مینمایند
خنک میکنند مشکلترست بر بیمار از دردی که دارد ومراد اینست که آن قدر آزرده از ان میشود که درد خود را فراموش

میکند

میکند پنجم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمَامُ الْعِيَادَةِ اَنْ تَضَعَ يَدَكَ عَلَى الْمَرِيضِ اِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ
شرح گفت امام جعفر صادق ع کمال عیادت اینست که گذاری دست خود را بر بیمار چون داخل شوی بر آن
بیمار مراد گذاشتن بر ذراع است چنانچه در حدیث سابق گذشت یا مراد اعم از انست و آن افضل است
ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ قَالَ اِنَّ مِنْ اَعْظَمِ
الْعُوَّادِ اَجْرًا عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لَمَنْ اِذَا عَادَ اَخَاهُ خَفَّفَ الْجُلُوسَ اِلَّا اَنْ يَكُونَ الْمَرِيضُ
يُحِبُّ ذٰلِكَ وَيُرِيدُهُ وَيَسْاَلُهُ ذٰلِكَ شرح ذکر اراده بعد از محبت اشارت باینست که کسی چیزی را دوست
میدارد اما پرهیز از ان میکند پس اراده ان ندارد وذکر سوال بعد از اراده اشارة باینست که احتمال
خود را محجوب القلوب مراد هر کس در همه وقت میشمرند وبی سوالی می نشینند واین خوب نیست یعنی روا
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت بدرستی که از جمله بزرگترین
عیادت کنندگان باعتبار ثواب نزد الله عز وجل هر آینه کسی است که چون عیادت کند برادر مؤمن
خود را اندک کند نشستن را مگر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را واراده ان داشته باشد وطلب کند
آن طول نشستن را اصل وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَمَامِ الْعِيَادَةِ اَنْ يَضَعَ الْعَائِدُ اِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْاُخْرَى
اَوْ عَلَى جَبْهَتِهِ شرح ضمیر یدیه راجع بعاید است الاخری بضم همزه وسکون خا با نقطه وفتح را بینقطه
والف عبارت از دست بیمار است ومراد اینست که دست راست را بر دست چپ بیمار گذارد یا دست چپ را
بر دست راست بیمار گذارد یعنی وگفت امیر المؤمنین که از جمله کمال عیادت اینست که گذارد عیادت
کننده یکی از دو دست خود را بر دست دیگر بیمار یا بر پیشانی بیمار باب هفتم اصل باب شرح اینست باب
بی عنوان ودران بیان کمال ونقصان عمر وکمال ونقصان بیماریست دران باب دو حدیثست اول اصل
كَانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ دُونَ الْاَرْبَعِينَ فَقَدِ اخْتُرِمَ وَقَالَ مَنْ مَاتَ دُونَ
اَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَمَوْتُهُ فُجَاءَةٌ شرح اخترم بخاء با نقطه ورا بینقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است
الاخترام بریدن جزئی پیش از وصول آن بکمال خود وکمال آدمی در قوتهای نظری وعملی در چهل سالگیست
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب نود دوم که باب حالات الائمه علیهم السلام فی السن است ودر حدیث
چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلم فجاءة بضم فا وجیم والف ممدوده است یعنی عادت امام محمد باقر ع
این بود که میگفت هر که مرد پیش از چهل سالگی پس بتحقیق بریده شده از کمال خود وامام گفت هر که مرد در کمتر
از چهارده روز بیماری پس مرگ او مرگ مفاجاتست یا بمعنی که بکمال بیماری نرسیده وتقصیر او در وصیت زود
تر بخشیده میشود از تقصیر رسیده بچهارده روز دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَاتَ

فی اقلّ من اربعة عشر یوما کان مؤنته لجّاره شرح این ظاهرست از شرح سابق باب ششم اصل باب

ثواب عیادة المریض شرح العیاده بکسر عین و یاء منقلبه از واو مصدر باب نصر رفتن بدیدن بیمار که

مریض بمعنی بیمارست یعنی این باب بیان ثواب زیارت بیمارست درین باب ده حدیثست اول اصل

سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول من عاد امرأ مسلما فی مرضه صلّی علیه یومئذ سبعون

الف ملک ان کان صباحا حتی یمسوا و ان کان مساء حتی یصبحوا مع انّ له خریفا فی الجنة

شرح الخریف بفتح خاء با نقط و کسر راء بی نقط و سکون یاء دو نقط در پایین و فاء فعیل بمعنی مفعول باب

نصر است بمعنی جدا کرده شده و مراد گوشه است چنانچه می آید در حدیث سوم این باب و تسمیه سر راه با میوه چیدن

از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروفست زیرا که میوه ای جدا کرده شده از درختان در ان فصل بسیارست یعنی

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که هر که عیادت کند مردی را که مسلمانست در بیماری او درود میکند

بر او در آن روز هفتاد هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت در اول روز درود ایشان تا وقتیست

که باخر روز رسند و اگر در آخر روزست تا وقتیست که باول روز فردا رسند با آنکه آن عیادت کننده را

گوشه ایست در بهشت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا شیّعه سبعون

الف ملک یستغفرون له حتی یرجع الی منزله شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که

عیادت کند بیماری را همراهی میکنند او را هفتاد هزار فرشته طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتی که برگردد

بسوی منزل خود سوم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال ایّما مؤمن عاد مؤمنا

خاض الرحمة خوضا فاذا جلس غمرته الرحمة فاذا انصرف وکّل الله به سبعین الف

ملک یستغفرون له و یسترحمون علیه و یقولون طبت و طابت لک الجنة الی تلک

الساعة من غد و کان له یا ابا حمزة خریف فی الجنة قلت ما الخریف جعلت فداک

قال زاویة فی الجنة یسیر الراکب فیها اربعین عاما شرح روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام

محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که عیادت کند مؤمنی را فرو میرود در رحمت فرو رفتنی اعم از آنکه ببعض

باشد یا بتمام پس چون نشیند فرو میگیرد جمیع او را رحمت پس چون برگردد موکل میکند الله هفتاد هزار

فرشته را طلب آمرزش میکنند برای او و طلب رحمت میکنند بر او و میگویند که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای

تو بهشت یا بمعنی که بهشتی شدی و بهشتی شد برای تو بهشت این حالت برای او باقیست تا همان ساعت

از فردا و میباشد برای او ای ابو حمزه خریفی در بهشت گفتم چه چیزست خریف قربانت شوم گفت گوشه

در بهشت که حرکت میکند سوار در آن گوشه چهل سال اطلاق خریف بمعنی جدا کرده شده و زاویه بمعنی گوشه

باعتبار اینست که باغی علیحده است که داخل اصل منزل نیست بلکه در بعض اطراف منزلست چهارم اصل عن ابی عبد الله

علیه السلم قال ایّما مؤمن عاد مؤمنا فی الله عزّ و جلّ فی مرضه وکّل الله به ملکا من العوّاد یعوده فی

قبره و یستغفر له الی یوم القیمة شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر مؤمنی را برای الله عز و جل در بیماری

او موکل میکند الله تعالی باو فرشته را از جمله عیادت کنندگان در قبر او عیادت میکند او را در قبرش و طلب آمرزش

میکند برای او تا روز قیامت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا من المسلمین وکّل

الله به ابدا سبعین الفا من الملائکة یغشون رحله و یسبّحون فیه و یقدّسون و یهلّلون

و یکبّرون الی یوم القیمة نصف صلوتهم لعائد المریض شرح یغشون بغین با نقط و شین با نقط مفتوحه

بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب علم است الرحل بفتح راء بی نقط و سکون حاء مسکن ضمیر صلوتهم راجع

موصول است ذکر صلوتهم اینجا باعتبار اینست که آن اذکار تمهید صلوتست و صلوة اینجا عبارتست از استغفار

چنانچه گفته در سوره مؤمن یسبّحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا یعنی روایتست از

امام جعفر صادق ع گفت هر که عیادت کند بیماری از مسلمانان موکل میکند الله تعالی با آنکس همیشه هفتاد هزار از فرشتگان

را با پروش که فرو میگیرند منزل آنکس را و سبحان الله میگویند در آن منزل و الحمد لله میگویند و لا اله الا الله میگویند

و الله اکبر میگویند تا روز قیامت نصف درود و استغفار ایشان برای عیادت کننده بیمارست و نصفی

دیگر برای سایر مؤمنانست ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ایّما مؤمن عاد مؤمنا مریضا

فی مرضه حین یصبح شیّعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة و استغفروا الله عزّ

و جلّ له حتی یمسی و ان عاده مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح شرح شنیدم از امام جعفر صادق ع

میگفت هر مؤمنی که عیادت کند مؤمنی بیمار را در وقت بیماری او در وقتی که در اول روز میرسد همراه میباشد او را

هفتاد هزار فرشته پس چون نشیند نزد آن بیمار فرو میگیرد جمیع او را رحمت و طلب آمرزش از الله عز و جل میکنند

برای او تا باخر روز رسد و اگر عیادت کند در آخر روز میباشد برای او مثل آن تا باول روز فردا رسد هفتم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا وکّل الله عزّ و جلّ به ملکا یعوده فی قبره شرح روایتست

از امام جعفر صادق ع گفت هر که عیادت کند بیماری را موکل میکند الله عز و جل باو فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او

هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایّما مؤمن عاد مؤمنا حین یصبح شیّعه سبعون الف ملک

فاذا قعد غمرته الرحمة و استغفروا له حتی یمسی و ان عاده مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح

شرح این موافق حدیث ششم این بابست نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان فیما ناجی به موسی

ربّه ان قال یا ربّ ما بلغ من عیادة المریض من الاجر فقال الله عزّ و جلّ اوکّل به ملکا یعوده

فی قَبرِهِ اِلَی المَحشَرِ شرح ما در ما یبلغ استفهامیه است و منصوب است محلا و مفعول یبلغ است ضمیر مستتر در یبلغ
راجع بانسان است که مرکوز خاطرهاست مِن در اول برای سببیت است و در دوم برای تبعیض است یعنی
روایتست از امام محمد باقر م گفت که بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی صاحب کل اختیار خود را اینکه گفت که ای
صاحب کل اختیار من بچه چیز رسید آدمی بسبب عیادة بیمار از جمله ثواب پس گفت صاحب کل اختیار عز و جل موکل میکنم
بآن آدمی فرشته را که عیادت میکند او را در قبر تا روز حشر او دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَن
عَادَ مَرِیضاً نَادَی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسمِهِ یَا فُلَانُ طِبتَ وَطَابَ مَمشَاکَ بِثَوَابٍ مِنَ الجَنَّةِ شرح ممشی
بفتح میم اول و سکون میم دوم مصدر میمی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که عیادت کند بیماری را
آواز میکند آواز کننده از آسمان بنام او که ای فلان بهشتی شدی و بهشتی شد رفتن تو بسبب ثوابی از
بهشت که الله تعالی میدهد او را بسبب رفتن بعیادت بیمار باب سیم اصل بَابُ تَلقِینِ المَیِّتِ شرح التلقین فهما
نیدن و مراد اینجا بزبان کسی گذاشتن چیزیست که فهمیدن آن لازم است یعنی این باب بیان روش تلقین
میت است نزدیک موت و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
حَضَرتَ المَیِّتَ قَبلَ اَن یَمُوتَ فَلَقِّنهُ شَهَادَةَ اَن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاَنَّ
مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق م گفت چون حاضر
شدی نزد میت پیش از موت او پس تلقین کن او را گواهی اینکه نیست مستحق عبادتی بجز الله بتنهایی او نیست
شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست صلی الله علیه و آله تفصیل این ظاهر میشود از شرح حدیث آینده دوم اصل
عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ عَن اَبِی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَحَفصِ بنِ البَختَرِیِّ عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّکُم تُلَقِّنُونَ
مَوتَاکُم عِندَ المَوتِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَنَحنُ نُلَقِّنُ مَوتَانَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ شرح بختری
بفتح بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و یای نسبت اسم شخصی است و در اصل معنی
منسوب بخوشی رفتاریست انکم تلقنون جمله خبریه است بمعنی انشاء و مقصود امر شیعه امامیه است که از
اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله نباشند باکتفاء بتلقین لا اله الا الله در حضور مخالفان بنابر اینکه ذکر رسول الله
صلی الله علیه و آله با صلوة براو ممنوع است و صلوة براو بی صلوة برآل او نیز ممنوع است چنانچه گذشت
در کتاب الدعاء در حدیث نوزدهم و بیست و یکم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته که باب بیستم است و نزد مخالفان
صلوة برآل محمد را در غیر تشهد نماز علامت رفض میشمرند از غیر کسی که از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله
باشد زیرا که در آنکس از قبیل مفاخرت بپدران میشمرند که متعارفست میان اکثر مردمان و نحن نلقن
جمله خبریه است بمعنی انشاء و مقصود اینست که ما این را نیز ختم میکنیم بتلقین لا اله الا الله برای تصریح ببعض

گفتای عبدالله علیه السلام

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر

مجمل

مجمل و عدم تصریح بذکر ائمه علیهم السلام با وجود آنکه مستحب است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب بنابر اینست
که مخالفان از اعلامات رفض میشمرند مطلقا پس در صورت تقیه اکتفا باندراج اشاره در لا اله الا الله میباید کرد یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و از حفص بن البختری از امام جعفر صادق علیه السلام که هر یک گفت که بدرستی که شما تلقین میکنید
مردگان خود را در نزد مرگ لا اله الا الله یعنی که در حضور مخالفان اکتفا بآن کنید و ما تلقین میکنیم مردگان خود را
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در حضور مخالفان سوم اصل عَن زُرَارَةَ عَن اَبِی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَدرَکتَ
الرَّجُلَ عِندَ النَّزعِ فَلَقِّنهُ کَلِمَاتِ الفَرَجِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الحَلِیمُ الکَرِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ العَلِیُّ العَظِیمُ سُبحَانَ
اللهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبعِ وَرَبِّ الاَرَضِینَ السَّبعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَینَهُنَّ وَرَبِّ العَرشِ العَظِیمِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ
رَبِّ العَالَمِینَ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون دریافتی مرد را نزد جان کندن پس تلقین کن
او را چند کلمه که باعث گشادکار و نجات از عذاب است اینها اینست که نیست مستحق عبادتی بجز الله که گذراننده
بدیهاست بخشاینده است نیست مستحق عبادتی بجز الله که بلند مرتبه است بزرگست تنزیه از نقص میکنیم تنزیهی که لایق
الله است که صاحب کل اختیار بلندیهای هفتگانه است و صاحب کل اختیار پستیهای هفتگانه است این اشارتست
بآیت سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
حدیث هفتم باب السؤال و اینجا مجملا میگوییم که سما بمعنی مرتفع است و ارض بمعنی منخفض است و سموات سبع عبارتست
از هفت قبه از مدار کواکب هفتگانه که بالای افق حقیقی کعبه است و ارضین سبع عبارتست از هفت عکس
قبه از مدار کواکب هفتگانه که در پایین افق حقیقی کعبه است و جمیع اینها ساکنست و حرکت کواکب هفتگانه در اینها
بروشی که برصد و حساب معلوم کرده اند مانند حرکت ماهی در آب و مرغ در هواست و صاحب کل اختیار آنچه در آن سموات
و ارضین است مثل ملائکه و کواکب و مانند اینها و آنچه میان آن سموات و ارضین است مثل انس و جن و این زمین
و مانند اینها و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست که عبارت از جمیع مخلوقات باشد و عظمت آن باعتبار
اینست که خلق هر کدام از آن مشتملست بر مصالح لا تعد و لا تحصی که معلوم غیر الله تعالی نمیتوانند شد چنانچه گفته در سوره
انبیاء لا یسئل عما یفعل و ستایش الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست اصل قال و قال ابو جعفر علیه السلام
لَو اَدرَکتُ عِکرِمَةَ عِندَ المَوتِ لَنَفَعتُهُ فَقِیلَ لِاَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ بِمَاذَا کَانَ یَنفَعُهُ قَالَ یُلَقِّنُهُ مَا اَنتُم
عَلَیهِ شرح عکرمه بکسر عین بی نقطه و سکون کاف و کسر رای بی نقطه مذکور میشود در حدیث پنجم این باب یعنی زراره گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر در می یافتم عکرمه را نزد موت او هر آینه نفع میکردم او را پس گفته شد امام جعفر
صادق علیه السلام را که بچه چیز نفع میکرد او را گفت تلقین میکرد او را آن دینی که شما شیعه امامیه برآنید چهارم اصل عَن اَبِی
بَکرٍ الحَضرَمِیِّ قَالَ مَرِضَ رَجُلٌ مِن اَهلِ بَیتِی فَاَتَیتُهُ عَائِداً لَهُ فَقُلتُ لَهُ یَا ابنَ اَخِی اِنَّ لَکَ عِندِی نَصِیحَةً

مفصلا

آتقبلها فقال نعم فقلت قل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له فشهد بذلك فقلت
قل وان محمدا رسول الله فشهد بذلك شرح حضري بفتح حاء بی‌نقط و سکون ضاد با نقطه و فتح را بی‌نقط
منسوبست بحضرموت یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی گفت بیمار شد مردی از خانواده من پس آمدم نزد او برای
که عیادت کننده بودم او را پس گفتم او را ای برادر زاده من بدرستی که ترا نزد من سخنی است خالص آیا قبول
آن را پس گفت آری پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله بتنهایی او شریکی نیست او را پس گواهی
داد بآن پس گفتم بگو و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است بخلایق پس گواهی داد بآن اصل فقلت له ان هذا لا تنتفع
به الا ان یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین فقلت قل اشهد ان علیا وصیه وهو الخلیفة
من بعده والامام المفترض الطاعة من بعده فشهد بذلک شرح پس گفتم او را بدرستی که این بهره مند نمیشوی
بآن مگر اینکه باشد نسبت بتو بر نهج اطمینان خاطر تو بآن پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج کمال اطمینان خاطر است
پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه علی وصی اوست و اوست جانشین در زمان بعد از او و امامی که لازم کرده شده است
فرمان برداری او بنص قرآن در زمان بعد از او پس گواهی داد بآن ~~الخ~~
~~شهادت~~ اصل فقلت له انک لن تنتفع بذلک حتی یکون منک علی
یقین فذکر انه منه علی یقین ثم سمیت الائمة له علیهم السلام رجلا فرجلا فاقر بذلک وذکر
انه علی یقین فلم یلبث الرجل ان توفی شرح پس گفتم او را بدرستی که تو هرگز بهره مند نمیشوی بآن
مگر آنکه باشد نسبت بتو بر نهج یقین پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج یقین است بعد از آن نام بردم امامان را
برای او علیهم السلام مردی را پس مردی را پس اقرار کرد بآنچه گفتم و مذکور کرد که آنچه گفتم بر نهج یقین است پس درنگ نکرد
آن مرد بیمار تا آنکه گرفته شد از دنیا یعنی که بعد اندک وقت وفات یافت اصل ~~فجزع اهله علیه جزعا شدیدا~~
قال فغبت عنهم ثم اتیتهم بعد ذلک فرایت عزا حسنا فقلت کیف تجدونکم کیف عزاوک
ایتها المرأة فقالت والله لقد اصبنا بمصیبة عظیمة بوفاة فلان رحمه الله وکان
مما سخی بنفسی لرؤیا رایتها اللیلة شرح ~~جزع بجیم و زای با نقط و عین بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم~~
~~مصدر الجزع بفتح جیم~~ و فتح عزا بفتح عین بی‌نقط و زای با نقط و الف ممدوده صبر اصبنا بصیغه
ماضی مجهول معتل العین باب افعالست ضمیر مستتر در کان راجع بفلانست من در مما تبعیضیه است سخی بسین بی‌نقطه
و خاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یایی باب منع و علم است یا در بنفسی برای تعدیه است یعنی
~~گروهی~~ ابو بکر گفت پس غایب شدم از ایشان بعد از آن آمدم نزد ایشان بعد از آن
اندک مدتی پس دیدم صبری نیکو پس گفتم چگونه می‌یابید خود تان را چگونه است صبر تو ای زن پس گفت بخدا قسم

که هر آینه بتحقیق مبتلا شدیم ببلایی عظیم بسبب وفات فلان رحمت کناد او را الله تعالی شد فلان از جمله آنچه
صاحب گذشت کرده نفس مرا از آن بسبب خوابی که دیدم آن خواب را امشب اصل فقلت وما تلک الرؤیا
قالت رایت فلانا تعنی المیت حیا سلیما فقلت فلان قال نعم فقلت له اما کنت میتا
فقال بلی ولکن نجوت بکلمات لقننیهن ابو بکر ولولا ذلک کدت اهلک شرح تعنی المیت کلام
ابو بکرست که در میان کلام آن زن در آمده برای تفسیر فلان خبر مبتدای محذوفست بتقدیر انت فلان استفهام
مرادست اما حرف استفهام و حرف نفی است یعنی پس گفتم وصیت آن خواب گفت دیدم فلان کس را یعنی است
میت را بر حالی که زنده بود آزار بود پس گفتم آیا تو فلانکس گفت آری پس گفتم او را آیا نبودی که مرده بودی پس گفت
بلی ولیکن نجات یافتم از آزار بچند کلمه که تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابو بکر و اگر نبود آن تلقین نزدیک میبود
که هلاک شوم یعنی که از اهل جهنم شوم مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب برای اینست که خواب را حجت گیرد
بلکه برای اینست که آنچه ابو بکر حضرمی تلقین کرده از پیش خود نکرده بلکه شنیده از امامی از ائمه هدی علیهم السلام
اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال کنا عنده وعنده حمران اذ دخل علیه مولی
له فقال له جعلت فداک هذا عکرمة فی الموت وکان یری رای الخوارج وکان منقطعا
الی ابی جعفر علیه السلام فقال لنا ابو جعفر علیه السلام انظرونی حتی ارجع الیکم فقلنا نعم شرح عکرمه
مولای عبد الله بن عباس است و اصل او از بربرست و یکی از فقهای مکه است و در کتب تفاسیر نقل از او
بسیارست و وفات او در سال صد و هفت یا صد و شش یا صد و پنج بوده وکان یری رای الخوارج تا آخر
کلام ابو بصیرست مذهب خوارج اینست که امام هر چند که عادل باشد مفترض الطاعه نیست پس مخالفت
او باجتهاد دیگران کرد پس خروج بر امام غیر عادل بی اذن امام عادل جایزست منقطعا الی ابی جعفر بتقدیر
منقطعا عن الناس متوجها الی ابی جعفرست انظرونی و ظا با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام ابو بصیر گفت بودیم نزد امام علیه السلام و بود نزد او حمران
وقتی که داخل شد بر او چاکری از او پس گفت او را قربان شوم اینکه عکرمه در حالت مرگست و مذهب
عکرمه موافق مذهب خوارج بود و عکرمه جدا بود از اختلاط مردم و متوجه اختلاط امام محمد باقر
بود برای سوال مسایل مشکله و اعتراف بفضل او پس گفت ما را امام محمد باقر علیه السلام بپایید مرا تا اینکه برگردم
بسوی شما پس گفتیم آری انتظار میکشیم اصل فما لبث ان رجع فقال اما انی لو ادرکت عکرمة
قبل ان تقع النفس موقعها فقلت جعلت فداک وما ذلک الکلام فقال هو والله ما انتم
علیه فلقنوا موتاکم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایة شرح وقوع نفس و رسوع

آن عبارت از ورود آمدن آن در چاه برهوت است که جاییست در حضرموت و آن محل ارواح منافقان

و کافرانست و می آید در حدیث سوم و چهل و نهم و پنجم باب بیست و دوم که باب فی ارواح الکفار است یا عبارت از وصول

آن بحلق است که توبه عالم در آن وقت مقبول نیست چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث سوم باب بیست از دوم که باب لزوم

الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه است یا عبارت از مفارقت روح از بدنست یعنی پس درنگ نکرد تا آنکه بر گردید یعنی

که زود برگردید پس گفت آگاه باشید بدرستی که من اگر دریافتم عکرمه را پیش از آنکه فرود آید جان او در فرود آمدنگاه خود هر آینه

تعلیم میکردم او را چند کلمه که بهره مند میشد بآنها و لیکن من دریافتم او را بر حالی که بتحقیق فرود آمده بود جان او در فرود آمدنگاه

خود پس گفتم قربانت شوم و چیست آن سخن که در کتابند آن چند کلمه است پس گفت آن بخدا قسم سخنی است که شما شیعه امامیه بر آنید

مراد اقرار بامام مفترض الطاعة در هر زمانیست یکی بعد از دیگری پس تلقین کنید مردگان خود را در دم مرگ گواهی اینکه مستحق عبادتی

نیست مگر الله و اقرار بامام مفترض الطاعة در هر زمانی الکوید چرا عکرمه بآن سخن منتفع نشده بود در زمان انقطاع او بسوی

امام محمد باقر علیه السلام منتفع میشد در دم مرگ گوییم برای اینکه در زمان سابق ضعیف بود او و هوس بود در دم مرگ آن ضعیمه بر طرف

ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ مَا مِنْ اَحَدٍ یَحْضُرُهُ الْمَوْتُ اِلَّا وَکَّلَ بِهِ اِبْلِیسُ مِنْ شَیَاطِینِهِ مَنْ

یَاْمُرُهُ بِالْکُفْرِ وَ یُشَکِّکُهُ فِی دِینِهِ حَتّٰی تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ کَانَ مُؤْمِنًا لَمْ یَقْدِرْ عَلَیْهِ فَاِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَا

کُمْ فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ حَتّٰی یَمُوتَ وَ فِی

رِوَایَةٍ اُخْرٰی قَالَ فَلَقِّنْهُ کَلِمَاتِ الْفَرَجِ وَ الشَّهَادَتَیْنِ وَ تُسَمِّی لَهُ الْاِقْرَارَ بِالْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَاحِدًا

بَعْدَ وَاحِدٍ حَتّٰی یَنْقَطِعَ عَنْهُ الْکَلَامُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچیک که حاضر شود

او را مرگ مگر آنکه موکل میکند با و عزازیل از جمله شیاطین خود کسی که امر میکند او را بکفر و بشک می اندازد او را در دین

حق خود تا وقتی که بیرون آید جان او پس هر که باشد بر حقیقت ایمان قدرت بهم نرسانند آن شیطان بر او پس چون

حاضر شوید نزد مردگان خود پس تلقین کنید ایشانرا گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد فرستادهٔ

الله تعالی است بسوی خلایق درود کرده الله تعالی بر او و آل او و مراد بآلش آنست که بیان شد در شرح حدیث دوم باب

تا وقتی که بمیرد یکی از ایشان و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که امام گفت که پس تلقین کن یکی از ایشان را کلمات

فرج که مذکور شد در حدیث سوم این باب و دو گواهی که معلوم است و نام میبری برای او اقرار را بائمه علیهم السلام یکی بعد از

یکی تا وقتی که بریده شود از او سخن و حاصل هر دو روایت یکیست بنا بر آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم هفتم اصل

کَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِذَا حَضَرَ اَحَدًا مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ الْمَوْتُ قَالَ لَهُ قُلْ لَا اِلٰهَ اِلَّا

اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ رَبِّ الْعَرْشِ

الْعَظِیمِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَاِذَا قَالَهَا الْمَرِیضُ قَالَ اذْهَبْ فَلَیْسَ عَلَیْکَ بَاْسٌ شرح علی بن

عن ابی عبد الله علیه السلام قال هم

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود هم

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر گاه چون حاضر میشد یکی از خانواده او را مرگ میگفت او را که بگو لا اله الا الله

تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب پس چون میگفت آنها را بیمار میگفت برو پس نیست بر تو

باکی هشتم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ اللّٰهِ لَوْ اَنَّ عَابِدَ وَثَنٍ وَصَفَ مَا تَصِفُونَ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ

مَا طَعِمَتِ النَّارُ مِنْ جَسَدِهِ شَیْئًا اَبَدًا شرح طعمت بصیغهٔ ماضی معلوم غایبه باب علم است یعنی گفت امام

جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم که اگر آنکه بت پرستی گوید آنچه را که شما میگویید که اقرار بامام مفترض الطاعة در هر زمانی

باشد نزد بیرون آمدن جان او نمیخورد آتش جهنم از بدن او چیزی را هرگز مراد اینست که با صحت ایمان ضرر

خوردن آتش جهنم نمیرسانند هیچ سیئه مراد اینست که ایمان بر طرف میکند گناهان زمان کفر را نهم اصل عَنْ

اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ دَخَلَ عَلٰی رَجُلٍ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ هُوَ یَقْضِی فَقَالَ

لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ قُلْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ سُبْحَانَ

اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ مَا بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ

الْعَالَمِینَ فَقَالَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ شرح یقضی

بقاف و ضاد با نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب ضرب است القضاء بآخر رسانیدن چیزی و مراد اینجا بآخر رسانیدن

اجل است چنانچه گفته در سورهٔ احزاب منهم من قضی نحبه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول

الله صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از بنی هاشم بر حالی که آن مرد بآخر میرسانید عمر خود را پس گفت او را

رسول الله صلی الله علیه و آله که بگو لا اله الا الله تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب پس گفت

آنها را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سپاس الله راست که نجات داد او را از آتش جهنم دهم اصل

عَنْ سَالِمِ بْنِ اَبِی سَلَمَةَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ حَضَرَ رَجُلًا الْمَوْتُ فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ

اِنَّ فُلَانًا قَدْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَنَهَضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ مَعَهُ نَاسٌ مِنْ اَصْحَابِهِ

حَتّٰی اَتَاهُ وَ هُوَ مُغْمًی عَلَیْهِ قَالَ فَقَالَ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ کُفَّ عَنِ الرَّجُلِ حَتّٰی اُسَائِلَهُ فَاَفَاقَ

الرَّجُلُ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ قُلِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعَاصِیکَ وَ اقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ

مِنْ طَاعَتِکَ فَقَالَهُ شرح روایتست از سالم بن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حاضر شد مردی را مرگ

پس گفته شد که ای رسول الله بدرستی که فلان کس را حاضر شد مرگ پس برخاست رسول الله صلی الله علیه و آله و با او بود مردمانی

از یاران او تا آنکه آمد نزد آن مرد و آن مرد بیهوش بود امام گفت که پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای ملک الموت

باز دار خود را از این مرد تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد آن مرد پس گفت نبی علیه السلام چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار

و سیاهی بسیار گفت پس کدام از آن دو بود نزدیکتر بسوی تو پس گفت سیاهی پس گفت نبی صلی الله علیه و آله بگو خدایا

علیه السلام مَا رَاَیْتَ قَالَ رَاَیْتُ بَیَاضًا کَثِیرًا وَ سَوَادًا کَثِیرًا قَالَ فَاَیُّهُمَا کَانَ اَقْرَبَ اِلَیْکَ فَقَالَ السَّوَادُ فَقَالَ النَّبِیُّ صلعم

أساله

بیامرز برای من بسیار را از جمله معصیتهای تو و قبول کن از من اندکی را از طاعت تو پس اثر دگفت انرا اصل
ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ خَفِّفْ عَنْهُ حَتَّى أَسْأَلَهُ فَأَفَاقَ الرَّجُلُ فَقَالَ مَا رَأَيْتَ قَالَ رَأَيْتُ
بَيَاضاً كَثِيراً وَسَوَاداً كَثِيراً قَالَ فَأَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَيْكَ فَقَالَ الْبَيَاضُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لِصَاحِبِكُمْ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَضَرْتُمْ مَيِّتاً فَقُولُوا لَهُ هَذَا الْكَلَامَ
لِيَقُولَهُ شرح بعد از ان آن مرد بیهوش شد پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای ملک الموت سبک کن یا مرگ را از
او تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد آن مرد پس رسول گفت چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار گفت
پس کدام آن دو نزدیکتر بود بسوی تو گفت سفیدی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بیامرزاد آن مرد که آمرزید
کن انرا برای یار شما سالم گفته پس گفت امام جعفر صادق ع چون حاضر شدید نزد میتی پس بگوئید او را این سخن
تا بگوید انرا باب دهم اصل بَابُ إِذَا عَسُرَ عَلَى الْمَيِّتِ الْمَوْتُ وَاشْتَدَّ عَلَيْهِ النَّزْعُ شرح باب بی تنوین است اذا
ظرفیه محضه است عسر بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسن است یعنی این باب بیان وقتیست که دشوار شود بر میت
مردن و سخت شود برا و جان کندن در این باب پنج حدیث است اول اصل قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صلوات الله عليه إِنَّ
أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ مُسْتَقِيماً فَنَزَعَ ثَلَاثَةَ
أَيَّامٍ فَغَسَّلَهُ أَهْلُهُ ثُمَّ حُمِلَ إِلَى مُصَلَّاهُ فَمَاتَ فِيهِ شرح خدری بضم خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه
و راء بی نقطه و یاء نسبت منسوبست بخدره و آن اسم طائفه ایست از انصار یعنی گفت امام زین العابدین
صلوات الله علیه بدرستی که ابو سعید خدری بود از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و بود در راست در محبت
امیر المؤمنین علیه السلام پس جان کند سه روز پس شستند او را اهل او برای ازاله نجاست و بعد از ان برداشته و
برده شد بسوی جای نماز او پس مرد در آنجا دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا عَسُرَ عَلَى الْمَيِّتِ
مَوْتُهُ وَنَزْعُهُ قُرِّبَ إِلَى مُصَلَّاهُ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت
چون دشوار شود بر میت مرگ او و جان کندن او نزدیک کرده میشود بسوی جای نماز او که عادت او این بود
که نماز میکرد دران مراد بتقریب بسوی مصلا گذاشتن در آنجاست اگر میسر باشد و گذاشتن در نزدیک آنست اگر
گذاشتن دران میسر نباشد سیوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَضَعْهُ فِي مُصَلَّاهُ الَّذِي
كَانَ يُصَلِّي فِيهِ أَوْ عَلَيْهِ شرح روایتست از زراره که از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
گفت چون سخت شود بر آدمی جان کندن پس بگذار او را در جای نمازی که عادت او این بود که نماز میکرد
دران یا بران مراد اینست که اگر میسر باشد نقل او بموضعی از خانه او مثلا که دران نماز میکرده او را در آنجا
باید گذاشت و اگر میسر نباشد مثل کسی که در سفرست پس او را در فرشی یا حصیری مثلا که بران نماز میکرده میتا

اهد صلی الله علیه و آله

پس مه

گذاشت

گذاشت چهارم اصل عَنْ لَيْثٍ الْمُرَادِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ إِنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ قَدْ
رَزَقَهُ اللَّهُ هَذَا الرَّأْيَ وَإِنَّهُ اشْتَدَّ نَزْعُهُ فَقَالَ احْمِلُونِي إِلَى مُصَلَّايَ فَحَمَلُوهُ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ
هَلَكَ شرح روایتست از لیث مرادی از امام جعفر صادق علیه السلام لیث گفت که امام گفت بدرستی که ابو سعید خدری
بتحقیق روزی کرد او را الله تعالی این دیدن و تصدیق کردن بحق امیر المؤمنین علیه السلام و بدرستی که شان اینست که
سخت شد جان کندن او پس گفت بردارید و نقل کنید مرا بسوی جای نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنگ
نکرد تا انکه مرد پنجم اصل رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِابْنِهِ الْقَاسِمِ قُمْ يَا بُنَيَّ فَاقْرَأْ عِنْدَ رَأْسِ أَخِيكَ
وَالصَّافَّاتِ صَفّاً حَتَّى تَسْتَتِمَّهَا فَقَرَأَ فَلَمَّا بَلَغَ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنَا قَضَى الْفَتَى فَلَمَّا
سُجِّيَ وَخَرَجُوا أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ كُنَّا نَعْهَدُ الْمَيِّتَ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ يُقْرَأُ عِنْدَهُ
يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ فَصِرْتَ تَأْمُرُنَا بِالصَّافَّاتِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ لَمْ تُقْرَأْ عِنْدَ مَكْرُوبٍ مِنْ مَوْتٍ قَطُّ
إِلَّا عَجَّلَ اللَّهُ رَاحَتَهُ شرح معنی قضی مذکور شد در شرح حدیث نهم باب سابق سجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه ماضی
مجهول معتل اللام باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت به برده و مانند آن نعهد بنون بصیغه مضارع متکلم مع
الغیر باب علم است و جمله نعهد تا الحکیم خبر کنا است یقرا بصیغه مجهول غایب باب منع جزای اذا است و مضمون مجموع
شرط و جزا مفعول نعهد است یا بنی از قبیل تلطف و مهربانیست یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را میگفت بپسرش
قاسم را که برخیز ای پسرک من پس بخوان نزد سر برادرت سوره والصافات صفا را تا تمام کنی آنرا پس قاسم خواند
پس چون رسید بفقره اهم اشد خلقا ام من خلقنا بآخر رسانید آن جوان عمر خود را پس چون پوشانیده شد و مردم بیرون
رفتند رو آورد بر امام علیه السلام یعقوب بن جعفر پس گفت امام را که میدیدیم در زمان سابق برای میت که چون نازل میشد
با او مرگ خوانده میشد نزد او سوره یس و القرآن الحکیم پس گردیدی تو با این روش که امر میکنی ما را بخواندن سوره الصافات
پس امام گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره الصافات نزد خسته از مرگ هرگز مگر آنکه شتاب کرد الله تعالی راحت او را
باب یازدهم اصل بَابُ تَوْجِيهِ الْمَيِّتِ إِلَى الْقِبْلَةِ شرح این باب بیان متوجه کردن میت است بسوی قبله در وقت موت
و بعد از موت در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي تَوْجِيهِ الْمَيِّتِ قَالَ تَسْتَقْبِلُ بِوَجْهِهِ
الْقِبْلَةَ وَتَجْعَلُ قَدَمَيْهِ مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در متوجه کردن
میت بسوی قبله در وقت موت [illegible] مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را در طرف قبله ذکر قبله
دوم برای اینست که روی میت را بقبله کردن دو شق دارد اول اگر بر پشت خوابانیده شده باشد و سر او در جای بلندی باشد
و پاهای او در طرف قبله باشد دوم اگر بر پهلو خوابانیده شده باشد و روی او بطرف قبله باشد دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَيِّتِ فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِبَاطِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از میت در وقت موت

واوی م

سرمه

پس گفت مقابل کن کف دو پای او را بقبله سیم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِذَا مَاتَ لِاَحَدِكُمْ مَيِّتٌ
فَسَجُّوهُ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ وَكَذٰلِكَ اِذَا غُسِّلَ يُحْفَرُ لَهُ مَوْضِعُ الْمُغْتَسَلِ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ فَيَكُونُ مُسْتَقْبِلًا بِبَاطِنِ
قَدَمَيْهِ وَوَجْهِهِ اِلَى الْقِبْلَةِ شرح المیت بفتح میم و تشدید یاء مکسوره مرده آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بر موت است
مثل اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و آن احترازست از مرده غیر آدمی و بجای میت نگفت احد برای اشعار باینکه هرکس مشرف
بر موت است سَجُّوهُ بفتح سین بی‌نقطه و ضم جیم مشدد بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل التسجیه پوشانیدن میت
بجامه و مانند آن التجاه بضم و کسر و ضم تاء دو نقطه در بالای منقلبه از واو و جیم و الف و ها برابر رو و نصب آن بر حالیة
از مفعول سجوه است و اضافه آن لفظیست زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی اسم فاعل است یعنی
مواجه القبله و کذلک قائم مقام جزای اذا غسل است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع
مجهول باب ضرب است و جمله یحفر تا آخر استینافست برای بیان و کذلک اذا غسل و از بیان آن بیان سابق بر آن نیز
ظاهر میشود المغتسل بفتح سین بصیغه اسم مکان باب افتعال آنچه میت را بران خوابانند و شویند مثل تخته که میت را
بران میشویند و آن چهار پایه دارد دو در طرف سر و آنها بلندست و دو در طرف پا و آنها کوتاهست و برای هر پایه گوئی کنده
میشود تا آن تخته بر پهلو نیفتد و آن گو موضع مغتسل است و صاحب قاموس گفته المغسل کمقعد و منزل و المغتسل
موضع غسل المیت و صاحب کتاب الحبل المتین گفته و الظاهر ان المراد بموضع المغتسل الحفرة التی یجتمع فیها ماء الغسل تجاه
حالست از موضع فا در فیکون برای بیانست مستقبل بفتح باء مصدر میمی است الی القبله خبر یکون است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق ع میگفت چون مرده باشد یکی از شما مشرف بر موتی پس پرده بر او بپوشانید بر حالی که او مواجه قبله
باشد و همچنان بپوشانید او را مواجه قبله بتکفین و مانند آن چون غسل داده شده باشد بیان این آنکه کنده میشود
برای او جای تخته بر حالی که آنجا مواجه قبله باشد بانروش که باشد استقبال کننده و پای آن میت و روی او بجانب
قبله واجبست و در وقت تکفین تغییر آن نمی باید داد و بر این قیاس در وقت احتضار مواجه قبله
واجبست و در وقت تسجیه پیش از غسل تغییر آن نمی باید داد باب دوازدهم اصل بَابُ اَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُكْرَهُ
عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ شرح یکره بصیغه مضارع مجهول باب افعالست یعنی این باب بیان اینست که مومن مجبور
نمیشود بر قبض روح او یا بمعنی که قبض روح او برضای او میشود در این باب دو حدیثست اول اصل قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ اَنَّ مُؤْمِنًا اَقْسَمَ عَلَى رَبِّهِ اَنْ لَا يُمِيتَهُ مَا اَمَاتَهُ اَبَدًا وَلٰكِنْ اِذَا كَانَ ذٰلِكَ
اَوْ اِذَا حَضَرَ اَجَلُهُ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ رِيحَيْنِ رِيحًا يُقَالُ لَهَا الْمُنْسِيَةُ وَرِيحًا يُقَالُ لَهَا الْمُسَخِّيَةُ
فَاَمَّا الْمُنْسِيَةُ فَاِنَّهَا تُنْسِيهِ اَهْلَهُ وَمَالَهُ وَاَمَّا الْمُسَخِّيَةُ فَاِنَّهَا تُسَخِّي نَفْسَهُ عَنِ الدُّنْيَا
حَتَّى يَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ شرح اقسم بصیغه ماضی معلوم باب افعالست اقسام قسم خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی

شود

بسوی قبله مراد اینست که در وقت غسل هم

عن ابی عبدالله علیه السلام قال

مشار الیه ذلک مصدر اقسام است او از اینکه بعض او باشد تم

شود مراد قسم نهادن بر کسی است یعنی طلب چیزی از کسی بعنوان جد و توسل بچیزی که عظیم باشد مثل اینکه
میگوییم خدایا بیامرز مارا بحق محمد و آل محمد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر اینکه مومنی الحاح کند بر خدا
برای اینکه نمیراند او را نمیمیراند او را هرگز و لیکن چون شود آن میرانیدن یا چون حاضر شود انتهای
عمر او میفرستد الله عز و جل بسوی او دو نسیم را نسیمی که گفته میشود از او فراموشی
کار سازنده و نسیمی که گفته میشود آنرا صاحب گذشت سازنده پس اما فراموشی کار سازنده پس بدرستی که آن
فراموش کار میسازد او را اهلش و مالش و اما صاحب گذشت سازنده پس بدرستی که آن صاحب گذشت
میکند نفس او را از زندگی دنیا تا آنکه اختیار کند ثوابی را که نزد الله تعالی است دوم اصل قُلْتُ لِاَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللّٰهِ
اِنَّهُ اِذَا اَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَهُ جَزِعَ عِنْدَ ذٰلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ
لَا تَجْزَعْ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا لَاَنَا اَبَرُّ بِكَ وَاَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحْ
عَيْنَيْكَ فَانْظُرْ قَالَ وَيُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْاَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيُقَالُ لَهُ هٰذَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَاَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْاَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را قربانت شوم ای پسر رسول الله آیا مجبور میشود مومن بر قبض روح او گفت نه بخدا قسم بدرستی
که شان اینست که چون آید نزد او ملک الموت برای قبض روح او بیتابی میکند نزد آن پس میگوید او را
ملک الموت ای دوست خدا بیتابی مکن بیان این آنکه قسم بآنکه فرستاد محمد را که هر آینه من مهربانترم و مشفق‌ترم
بر تو از پدری مهربان اگر حاضر میبود آن پدر نزد تو بگشا دو چشم خود را پس نگاه کن
امام گفت و در صورت مثالی آورده میشوند برای او رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و فاطمه و حسن
و حسین و باقی ائمه که از اولاد ایشانند علیهم السلام پس گفته میشود آن مومن را که اینست رسول الله صلی الله علیه و آله
و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و باقی امامان علیهم السلام رفیقان تواند بیان صورت مثالی گذشت
در شرح حدیث اول کتاب فضل القرآن اصل قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ
مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ يَا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِلَى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِي اِلَى رَبِّكِ
رَاضِيَةً بِالْوِلَايَةِ مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يَعْنِي مُحَمَّدًا وَاَهْلَ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي
فَمَا شَيْءٌ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنِ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي شرح یا ایتها النفس المطمئنة در
سوره الفجر است یعنی امام گفت پس مومن میگشاید دو چشم خود را پس نگاه میکند پس آواز میکند روح او را

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هم

ها ابتدا است رسول الله مبتدای دوم است رفقاؤک خبر مبتدای دوم و معطوفات بر آنست و جمله خبر اول است و ترک عاطف [illegible] شاید در دفع توهم [illegible] است تا آنکه [illegible] در موضع [illegible] زعمت [illegible] تم

مؤمن را آواز کننده از جانب صاحب کل اختیار رعزت با نیروش که میگوید ای جان قرار یافته بسوی محمد و ائمه اهل بیت
او برگرد از بدن خود بسوی صاحب کل اختیار حجر در حالی که راضی باشی بامامت محمد وآل او و راضی کرده شده باشی بثواب پس داخل
شو در بندگان من میخواهد بلفظ عبادی محمد و اهل بیت او را و داخل شو در بهشت من پس نیست چیزی محبوب تر بسوی آن مؤمن
از کشیده شدن روح او از بدنش و رسیدن بانکه آواز کرد باب بیست و دوم اصل باب ما یعاین المؤمن والکافر شرح این باب
که میبیند بچشم خود مؤمن و کافر در وقت مردن در این باب شانزده حدیث است اصل عن علی بن عقبة عن ابیه قال
قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه وما بین
احدکم وبین ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی بیده الی الوريد ثم اتکی
وکان معی المعلی فغمزنی ان اسأله فقلت یا ابن رسول الله فاذا بلغت نفسه هذه ای شیء یری فقلت له
بضعة عشرة مرة ای شیء فقال فی کلها یری لا یزید علیها شرح عقبه بضم عین و سکون قاف و با یکنقطه است فاء و بفتح
همزه و سکون یم کار عده تقر بفتح قاف بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم است غمز بغین و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم
هز ایست الغمز اشارت کردن بچشم و ابرو و مانند آنها و زدن سر انگشت دست برکسی آن بفتح همزه و سکون نون مفسره است
یا مصدریه است بتقدیر لان و بنا بر اول اسأله بصیغه امر است و بنا بر دوم بصیغه متکلم وحده و منصوب است البضعه بفتح و کسر با
یکنقطه و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه کسری که بعد از ده و پیش از بیست است یعنی روایت است از علی بن عقبه از پدرش
که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای عقبه قبول نمیکند الله تعالی از بندگان در روز قیامت مگر این کار عده را که شما
بر آنید و نیست میان یکی از شما و میان آنکه ببیند چیزی را که روشن شود بآن چشم او مگر زمانی آنکه رسد جان او بسوی این
بعد از آن برد دست خود را بسوی شاهرگ خود بعد از آن تکیه کرد و بود با من معلی پس اشاره کرد مرا آنکه بپرسم او را
که آنچه چیزیست پس گفتم ای پسر رسول الله پس چون رسد جان او باینجا چه چیز را می بیند پس گفتم او را ده بار و کسری که چه چیز را
می بیند پس گفت در هر بار که می بیند زیاد نمیکرد بر آن کلمه چیزی اصل ثم جلس فی آخرها فقال یا عقبة فقلت
لبیک وسعدیک فقال ابیت الا ان تعلم فقلت نعم یا ابن رسول الله انما دینی مع دینک فاذا
ذهب دینی کان ذلک کیف لی بک یا ابن رسول الله کل ساعة وبکیت فرق لی فقال یراهما والله
قلت بابی وامی من هما قال ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام شرح فاء در فاذا ذهب برای
تفریعست کان از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمصدر ذهب است و میتواند بود که تامه باشد ذلک
بضم ذال با نقطه و تشدید لام و کاف خبر است و آن منصوب است یا مرفوعست و میتواند بود که فا برای تعقیب باشد
وکان تامه باشد و ذلک بصیغه اسم اشاره باشد و مشار الیه آن ترک سوال امام از مجهولات باشد کیف استفهام
انکاریست و خبر مبتدای محذوفست زیرا که بک بتقدیر اللحوق بکاست نظیر قول الله تعالی در سوره النجم انی له

در بعض نسخ که ذلک بلام است م

الذکری کل منصوب بظرف زمانست یعنی بعد از آن راست نشست در آخر مرات پس گفت ای عقبه پس گفتم لبیک
و سعدیک پس گفت نخواستی مگر اینکه دانی در همین مجلس پس گفتم آری ای پسر رسول الله بیان این آنکه جز این نیست که دین
من موافق دین تو است چون رود دین من یا ضعیف کر اختیار مذهب مخالفان کنم بسبب اینکه رست و به قوت شود دین
من میشود باعث خواری تو اشارتست بآنچه مذکور است در سوره آل عمران وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل اینکه کفار برای خواری رسول علیه السلام بیاران خود گفتند که
ایمان بقرآن آورید در اول روز و منکر آن شوید در آخر روز تا بدنام و سست شود دین محمد در نظر مردم و شاید که از او
برگردند چون میسرست مرا رسیدن بتو ای پسر رسول الله در هر وقت برای سوالی که کرده باشم و گریه کردم پس امام علیه السلام اشک
چشم کرد برای من پس گفت می بیند آن دو کس را بخدا قسم گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم کیستند آن دو کس گفت آنچه
گفتم رسول الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام اصل یا عقبة لن تموت نفس مؤمنة ابدا حتی تراهما قلت
فاذا نظر الیهما المؤمن ایرجع الی الدنیا فقال لا یمضی امامه اذا نظر الیهما مضی امامه فقلت له یقول
لان شیئا قال نعم یدخلان جمیعا علی المؤمن فیجلس رسول الله صلی الله علیه وآله عند رأسه وعلی
علیه السلام عند رجلیه فیکب علیه رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول یا ولی الله ابشر انا رسول
الله انی خیر لک مما ترکت فی الدنیا ثم ینهض رسول الله صلی الله علیه وآله فیقوم علی علیه السلام
حتی یکب علیه فیقول یا ولی الله ابشر انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحب اما لانفعنک شرح یعنی
استینافست برای بیان لاجل اذا نظر استینافست برای بیان استیناف اول یقولان بتقدیر استعمال است
جلیه خلان استینافست برای بیان نعم یکب بیا یکنقطه شده بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعالست
البشر بیا یکنقطه و شین با نقطه بصیغه امر باب افعالست ینهض بنون و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب فتح
یکب در دوم نیز مرفوعست اما بفتح همزه و تخفیف میم است لانفعنک بفتح لام مؤکد بنون ثقیله است یعنی ای
عقبه البته نمیمیرد جاندار که مؤمن باشد هرگز مگر آنکه بیند آن دو کس را گفتم پس چون نظر کند بسوی ایشان مؤمن
آیا بر میگردد بسوی دنیا پس گفت نه بیان این آنکه میرود براهی که در پیش دارد بیان این آنکه چون نظر کرد بسوی ایشان
میرود براهی که در پیش دارد پس گفتم او را آیا میگویند چیزی گفت آری بیان این آنکه داخل میشوند هر دو بر مؤمن
پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه وآله در بالای او و علی علیه السلام در پائین دو پای او پس سرشیب میشود بر او رسول
الله صلی الله علیه وآله پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من رسول الله ام بدرستی که من بهترم برای تو
از آنچه واگذاشتی در دنیا بعد از آن سر بر میدارد رسول الله صلی الله علیه وآله پس بر میخیزد علی علیه السلام تا آنکه سرشیب میشود
بر او پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من علی بن ابی طالبم که دوست میداشتی آگاه باش هر آینه

نعم یرسانم البته ترا اصل ثُمَّ قَالَ اِنَّ هٰذَا فِی کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ اَیْنَ جَعَلَنِیَ اللّٰهُ فِدَاکَ
هٰذَا مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ قَالَ فِی یُونُسَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ هٰهُنَا اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰی
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ لَا تَبْدِیْلَ لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ شرح قوله مجرور و بدل
یونس است بهمنا اشارت بایه مذکور بعد از انست بیان آیت سوره یونس گذشت در کتاب الحجه در
شرح حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم یعنی بعد از ان گفت بدرستی که این بشارت پیش از مردن مذکورست
در کتاب الله گفت در سوره یونس در قول الله عز وجل در اینجا که آنانکه مومن شدند و شان ایشان این بود
که اجتناب میکردند از عبادت جبت و طاغوت که عبارتست از فلان و فلان برای ایشان است
بشارت در زندگی دنیا و در زندگی آخرت نیست تغییری سخنان الله تعالی را که در وعد و وعید گفته
آنچه مذکور شد برای مومن متقی آنست مطلب است بزرگ مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که آنچه
در این حدیث مذکورست تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیا است و تفسیر بشری در آخرت می آید در حدیث
آینده که فاذا اخرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد و در کتاب الروضه در تحت
حدیث الاحلام والحجة علی اهل ذلک الزمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه تفسیر بشرای حیوة دنیا بر رؤیای
حسن شده دوم اصل عَنْ اَبِیْ بَصِیْرٍ قَالَ قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا حِیْلَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْکَلَامِ اَتَاهُ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَمَنْ شَاءَ اللّٰهُ فَجَلَسَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ عَنْ یَمِیْنِهِ وَالْاٰخَرُ
عَنْ یَسَارِهِ فَیَقُوْلُ لَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اَمَّا مَا کُنْتَ تَرْجُوْ فَهُوَ ذَا اَمَامَکَ وَاَمَّا مَا کُنْتَ
تَخَافُ مِنْهُ فَقَدْ اَمِنْتَ مِنْهُ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ بَابٌ اِلَی الْجَنَّةِ فَیَقُوْلُ هٰذَا مَنْزِلُکَ مِنَ الْجَنَّةِ فَاِنْ شِئْتَ
رَدَدْنَاکَ اِلَی الدُّنْیَا وَلَکَ فِیْهَا ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ فَیَقُوْلُ لَا حَاجَةَ لِیْ فِی الدُّنْیَا فَعِنْدَ ذٰلِکَ یَبْیَضُّ
لَوْنُهُ وَیَرْشَحُ جَبِیْنُهُ وَتَقَلَّصُ شَفَتَاهُ وَتَنْتَشِرُ مَنْخِرَاهُ وَتَدْمَعُ عَیْنُهُ الْیُسْرٰی فَاَیَّ هٰذِهِ
الْعَلَامَاتِ رَاَیْتَ فَاکْتَفِ بِهَا شرح حیل بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی
مجهول معتل العین واوی باب نصر است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر آنست بن منصوبست بظرفیت
و میتواند بود که بین نایب فاعل باشد و بر این تقدیر مرفوع و منصوب میتواند بود زیرا که از اسمای لازمه
الظرفیه است ضمیر بینه راجع بمومن است که مذکور بوده در کلامی که سابق بر این بوده و اینجا نقل نشده من شاء الله
عبارتست از امیر المومنین علیه السلم عن یمینه و عن یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق
که عند راسه و عند رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشینند اول آنچه در حدیث سابقست دوم آنچه
در اینحدیثست تا از چهار جانب بشارت بمومن رسد اما هر دو جا بفتح همزه و تشدید میم است یفتح بصیغه

مضارع

غرو جل پس گفت که کجاست که دانا در امرالله تعالی فدای تو این از جمله کتاب است هم

مضارع مجهول باب منع است یرشح براء بی‌نقطه و شین با نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول باب
منع است تقلص بقاف و صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه باب تفعل بحذف یک تا است چنانچه می آید
در حدیث شانزدهم و میتواند بود که از باب ضرب باشد اشارتست باینکه کسی که خوشحالست بمهمانی خود را
جمع میکند و کسی که آزرده است آنهای آویزد المنخر بفتح میم و فتح خاء با نقطه و راء بی‌نقطه و ضم میم و ضم خاء
و بکسر میم و کسر خاء و بفتح میم و کسر خاء پره بینی تدمع بدال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه باب منع
علم است ای بفتح همزه و تشدید یاء کلمه شرطست و منصوبست یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم چون جدا کرده شود میان مومن و میان سخن در وقت مردن می آید نزد او رسول الله صلی الله
علیه و آله و آنکه خواسته او را الله تعالی پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه و آله در جانب راست او و آن
دیگری در جانب چپ او پس میگوید او را رسول الله صلی الله علیه و آله اما آنچه امید میداشتی پس آن اینکه در
پیش راه تست و اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن شدی از آن پس گشوده میشود برای آن مومن دری
بسوی بهشت پس میگوید رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی بر میگردانیم ترا بسوی دنیا و حالی که
ترا باشد در دنیا طلا و نقره پس میگوید مومن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او و عرق
میکند پیشانی او و در هم کشیده میشود دو لب او و وا میشود دو پرده بینی او و اشک میدهد چشم چپ او پس هر کدام
این علامتها را دیدی پس اکتفا کن بان علامت در دلیل ~~برایمان~~ ~~و وصل به بهشت~~ اصل فَاِذَا اُخْرِجَتِ
النَّفْسُ مِنَ الْبَدَنِ فَیُعْرَضُ عَلَیْهَا کَمَا عُرِضَ عَلَیْهِ وَهِیَ فِی الْجَسَدِ فَتَخْتَارُ الْاٰخِرَةَ فَتُغَسِّلُهُ فِیْمَنْ یُغَسِّلُهُ
وَتُقَلِّبُهُ فِیْمَنْ یُقَلِّبُهُ فَاِذَا اُدْرِجَ فِیْ اَکْفَانِهِ وَوُضِعَ عَلٰی سَرِیْرِهِ خَرَجَتْ رُوْحُهُ تَمْشِیْ بَیْنَ اَیْدِی الْقَوْمِ
قُدُمًا وَتَلَقَّاهُ اَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِیْنَ یُسَلِّمُوْنَ عَلَیْهِ وَیُبَشِّرُوْنَهُ بِمَا اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مِنَ النَّعِیْمِ
فَاِذَا وُضِعَ فِیْ قَبْرِهِ رُدَّ اِلَیْهِ الرُّوْحُ اِلٰی وَرِکَیْهِ ثُمَّ یُسْاَلُ عَمَّا یَعْلَمُ فَاِذَا جَاءَ بِمَا یَعْلَمُ فُتِحَ لَهُ ذٰلِکَ
الْبَابُ الَّذِیْ اَرَاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَیَدْخُلُ عَلَیْهِ مِنْ نُوْرِهَا وَبَرْدِهَا وَطِیْبِ رِیْحِهَا
شرح علیها نایب فاعل یعرض است و همچنین علیه و ضمیر مذکر راجع بمومنست تغسله در اول بصیغه مضارع غایبه
باب ضرب یا باب تفعیلست و در دوم بصیغه غایبست تقلبه در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعیل
یا باب افعالست و در دوم بصیغه غایبست القدم بضم قاف و سکون و ضم دال بی‌نقطه و بفتح قاف و فتح دال
شجاع تلقاه بتشدید قاف بصیغه مضارع غایبه باب تفعلست بحذف یک تا یعنی پس چون بیرون آید جان
پس وا نموده میشود بر آن جان چنانچه وا نموده شد بر مومن بر حالی که جان در بدن بود پس اختیار میکند آن جان
آخرت را پس جان میشوید مومن را در جمله جمعی که میشویند او را و میگردانند مومن را از پهلوی به پهلوی دیگر

معلوم هم

از معاذ مجهول هم الجسد

آن جان هم

جمله جمعی که میکرد انند او را پس چون پوشیده شود در کفنهای خود و گذاشته شود بر تابوت خود بیرون می آید
از غسل از جان او میرود در پیش جمعی که مشایعت جنازه میکنند بر حالی که صاحب جراتست و استقبال
میکنند مومن را جانهای مومنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را آنچه مهیا کرده الله تعالی برای او
از نعمت پس چون گذاشته شود در قبر خود بر گردانیده میشود بسوی او جان از سر تا دو استخوان ران او و بعد از آن
بر سیده میشود از چیزی که او میداند پس چون آورد آنرا که میداند گشوده میشود برای او آن در که نمود آنرا رسول الله
صلی الله علیه و آله پس داخل میشود بران مومن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشبوی بهشت اصل قَالَ قُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيْنَ ضَغْطَةُ الْقَبْرِ فَقَالَ هَيْهَاتَ مَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شَيْءٌ وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ لَتَفْتَخِرُ
عَلَى هَذِهِ فَتَقُولُ وَطِئَ عَلَى ظَهْرِي مُؤْمِنٌ وَلَمْ يَطَأْ عَلَى ظَهْرِكِ مُؤْمِنٌ وَتَقُولُ لَهُ الْأَرْضُ وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ
أُحِبُّكَ وَأَنْتَ تَمْشِي عَلَى ظَهْرِي فَأَمَّا إِذْ وُلِّيتُكَ فَسَتَعْلَمُ مَا أَصْنَعُ بِكَ فَتَنْفَسِحُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ شرح وطی ابطا
بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب علم است ما در ما اصنع استفهامیه است و ابطال عمل مستعمل کرده یا موصوله و
مفعول مستعمل است تنفسح بفا و سین بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن یا باب انفعال یا باب تفعل
بحذف یکی تاست یا بصیغه مجهول باب منع است یعنی ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم پس کجاست فشردن قبر یعنی
که چرا از الکفنی امام گفت دور است خیال تو بیان این آنکه نیست بر مومنان از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بیان این آنکه
این جزو زمین اگر مومنی بران رود فخر میکند بر این جزو دیگر زمین اگر مومنی بران نرود و با نروش که میگوید بزبان حال
که با زور بر پشت من مومنی و پا نز در پشت تو مومنی و میگوید مومن را بزبان حال زمین قبر او که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق
دوست میداشتم ترا بر حالی که تو میرفتی بر پشت من خواه نزدیک بمن و خواه دور از من پس اما وقتی که متصل بتو شدم
پس زود باشد که دانی که چه نیکی میکنم با تو پس فراخ میشود زمین قبر او برای او چند انکه چشم او کار کند سوم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ
يَعْقُوبَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّهُ حَضَرَ أَحَدَ ابْنَيْ سَابُورَ وَكَانَ لَهُمَا فَضْلٌ وَوَرَعٌ وَإِخْبَاتٌ فَمَرِضَ
أَحَدُهُمَا وَلَا أَحْسَبُهُ إِلَّا زَكَرِيَّا بْنَ سَابُورَ قَالَ فَحَضَرْتُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَبَسَطَ يَدَهُ ثُمَّ قَالَ ابْيَضَّتْ يَدِي
يَا عَلِيُّ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ ظَنَنْتُ أَنَّ
مُحَمَّداً يُخْبِرُهُ بِخَبَرِ الرَّجُلِ فَأَتْبَعَنِي بِرَسُولٍ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي حَضَرْتَهُ
عِنْدَ الْمَوْتِ أَيَّ شَيْءٍ سَمِعْتَهُ يَقُولُ قَالَ قُلْتُ بَسَطَ يَدَهُ وَقَالَ ابْيَضَّتْ يَدِي يَا عَلِيُّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
وَاللَّهِ رَآهُ وَاللَّهِ رَآهُ وَاللَّهِ رَآهُ شرح یسار بفتح یا و دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است اخبات بفتح همزه است
حضر بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است احد منصوبست ابنی تثنیه ابن است
و کان لهما تا سابور از کلام یونس بن یعقوب جمله معترضه است اخبات بخاء با نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا

بصیغه

بصیغه مصدر باب افعالست فمرض بصیغه ماضی معلوم باب علم عطف است بر کان تا آخر قال استیناف است برای بیان
حضر احد ابنی سابور فحضرته عطفست بر جمله سابق بران که در اینجا نقل نشده و ضمیر منصوب در حضرته راجع است
با حد ابنی سابور ابیضاض ید عبارت از کمال قرب سفیدی و بعد سیاهی است که مذکور شد در حدیث دوم
باب نهم که باب تلقین المیت است باینمعنی که سفیدی چنین نزدیک شد که دست من بان رسید و میتواند که بوده
عبارت از دست جب او باشد و سفید شدن آن عبارت از محو گناهان باشد یعنی روایتست از یونس بن
یعقوب از سعید بن یسار اینکه سعید حاضر شد نزد مردن یکی از دو پسر سابور و بود آن دو پسر را فضیلتی
و پرهیزکاری و خشوعی پس بیمار شد یکی از ان دو پسر و گمان ندارم او را مگر اینکه زکریا بن سابور باشد
بیان حضور سعید بن یسار اینکه سعید بن یسار گفت پس حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور وقت مردن
او پس پهن کرد دست خود را بعد از آن گفت سفید شد دست من ای علی سعید گفت پس داخل شدم بر امام جعفر
صادق علیه السلام و نزد او محمد بن مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم از نزد امام علیه السلام گمان کردم که محمد بن مسلم خبر
خواهد داد امام را بخبر آن مرد که یکی از دو پسر سابور باشد پس امام علیه السلام بطلب من فرستاد رسولیرا پس برگشتم
بسوی او پس گفت خبر ده مرا بخبر این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه چیز شنیدی که میگفت
سعید گفت که گفتم پهن کرد دست خود را و گفت سفید شد دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را چهارم اصل حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مِنْكُمْ وَاللَّهِ يُقْبَلُ وَلَكُمْ وَاللَّهِ يُغْفَرُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يُغْتَبَطَ
وَيَرَى السُّرُورَ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ شرح یغتبط بغین
با نقطه و باء یک نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعالست الاغتباط آرزوی مثل مرتبه کسی کردن
القره بفتح و ضم قاف و تشدید راء بی نقطه مصدر باب ضرب و علم خنکی در یافتن و آنچه آدمی مشتاق باشد
یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت از شما بخدا قسم مقبول میشود
طاعت و برای شما بخدا قسم بخشایش کرده میشود گناه بدرستی که شان اینست که نیست و عده گاه میان
یکی از شما و میان اینکه آرزو کرده شود مثل مرتبه او و ببیند کسی را که باعث خوشحالی و خنکی چشم است
مگر وقت اینکه رسد جان او باینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود اصل ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ إِذَا
كَانَ ذَلِكَ وَاحْتُضِرَ حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرَئِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ
فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَحِبَّهُ وَيَقُولُ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا جَبْرَئِيلُ لِمَلَكِ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ

إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ وَيُحِبُّ...

بیت رسوله فاجبته وارفق به شرح ضمیر از ضمیر شانست یا راجع باحدکم است مشار الیه ذلک رسیدن جان بحلقوم
بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع باحدکم است و فاعل حذف و
موت است یا ملک الموت و مانند او است از ملائکه یا اعم از ایشان و از رسول و اوصیا است اجبه بر دو جا بفتح همزه و کسر جاء
بی نقطه و فتح با یکنقطه شده و ضمیر است ارفق براء بی نقطه و فا و قاف بصیغه امر باب نصر و علم و حسن است یعنی بعد از آن
امام گفت بدرستی که شان اینست که چون شود آنچه گفتیم و حاضر شود او را هر که حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله
وعلی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید ای رسول الله بدرستی که اینمرد دوست میداشت
ما خانواده رسول را پس دوست دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه وآله با جبرئیل بدرستی که این مرد دوست میداشت
الله تعالی را و رسولش را و خانواده رسولش را و میگوید جبرئیل بملک الموت را بدرستی که این مرد دوست میداشت
را و رسولش را میگوید و خانواده رسولش را پس دوست دار او را و همواری کن با او اصل فیدنو منه ملک
الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک رقبتک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری
فی الحیوة الدنیا شرح اخذت و نظایر آن بتقدیر استفهام است الفکاک بفتح و کسر فا مصدر باب نصر آزاد کردن
فکاک رقبتک اشارتست بآیت سوره بلد فک رقبة و بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و هفتم در حدیث چهلم
الامان بفتح همزه مصدر باب علم بیدغدغه بودن البرائة بفتح با یکنقطه و راء بی نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بیعیب بودن
و مراد اینجا به نفاق بودن است العصمة بکسر عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه مصدر باب ضرب نگاه داشتن خود را
از فساد و مراد اینجا دست ایمانست که باعث نگاه داشتن ایمانست از فساد و کبری بضم کاف و سکون با یکنقطه و راء
بی نقطه و الف مقصوره مونث اکبر است یعنی پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا فراگرفتی
آزاد ساختن گردن خود را اگر گرو آتش بود رخت آیا فراگرفتی بیدغدغه بودن بری بودن ترا از آتش جهنم آیا چسپیدی
بدستاویز بزرگتر ایمان در زندگی دنیا اصل فیوفقه الله عز وجل فیقول نعم فیقول له ما ذاک فیقول ولایة علی بن ابی
طالب فیقول صدقت اما الذی کنت تحذره فقد آمنک الله منه واما الذی کنت ترجوه فقد
ادرکته ابشر بالسلف الصالح مرافقة رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة علیهم السلام شرح مشار الیه ذاک هر یک از فکاک
و امان و عصمة است زیرا که هر سه عبارت از یکچیز است السلف بفتح سین و فتح لام گذشتگان و بلفظ مفرد مذکور شده
برای اینکه در اصل مصدر باب نصر است بمعنی گذشتن و افراد الصالح برای موافقت با موصوف در لفظ است مرافقة
منصوب بمضمون است و تمیز نسبت صالح بسلف است نظیر و حسن اولئک رفیقا رسول مجرور و بدل تفصیل السلف است
یا مرافقة مجرور بی تنوین و بدل اشتمال السلف است و رسول مضاف الیه است یعنی امام گفت پس توفیق میدهد آن
مومن را الله عز وجل پس میگوید آری پس ملک الموت میگوید و چیست آنکه گفتم پس میگوید غلامی علی بن ابی طالب است یعنی
مفترض الطاعة بودن او پس ملک الموت میگوید راست گفتی اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن کرد ترا الله تعالی از آن

فیقول نعم

وعلی و هم

واما

واما آنچه امید میداشتی پس بتحقیق دریافتی آن را بشارت در یاب بگذشتگان که نیکانند باعتبار رفاقت که رسول الله و علی
و فاطمه علیهم السلام باشند اصل ثم یسل نفسه سلا رفیقا ثم ینزل بکفنه من الجنة وحنوطه من الجنة بمسک اذفر
فیکفن بذلک الکفن ویحنط بذلک الحنوط ثم یکسی حلة صفراء من حلل الجنة شرح یسل بسین بی نقطه و تشدید
لام بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و نفسه منصوب است یا بصیغه مجهول است و نفسه مرفوع است ینزل بنون و زای
با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب یا باب افعالست با در بکفنه بمعنی فی است من الجنة متعلق بر ینزل است و حنوطه
بفتح حاء بی نقطه و نون و طاء بی نقطه عطف بر کفنه است الحنوط خوشبوئیها که با میت کنند مثل کافور با در بمسک برای تعدیه
است یا برای تقویت است و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل ینزل است الاذفر بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و فتح فاء و راء
بی نقطه بغایت خوشبو حلة منصوب مفعول دوم یکسی است الحلة بضم حاء بی نقطه و تشدید لام لباسی که آستر دارد و خلعتی که
مرکب از ردا و لنگی یا مانند آنها باشد صفراء اینجا مانند قول الله تعالی است در سوره البقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
یعنی بعد از آن ملک الموت میکشد جان او را کشیدنی هموار بعد از آن فرود آورده میشود در کفن او از بهشت و فرود
آورده میشود در کافور او از بهشت مشکی بغایت خوشبو پس کفن کرده میشود حله زرد از حله های بهشت معنی تمام که پوشانیده میشود
بود که با در بکفنه برای تعدیه یا تقویت باشد و این ظرف نایب فاعل باشد و با در بمسک برای ملابست باشد و مراد این
باشد که کفن دیگر و حنوطی دیگر برای او از بهشت آورده میشود و لیکن بر این تقدیر انسب این مینماید که بجای بکفنه گوید بکفن
و بجای حنوطه گوید و حنوطا و توجیه امثال این از شرح فقرات بعد از این معلوم میشود والله اعلم اصل فاذا وضع
فی قبره فتح له باب من ابواب الجنة یدخل علیه من روحها وریحانها ثم یفسح له عن امامه مسیرة شهر
وعن یمینه وعن یساره ثم یقال له نم نومة العروس علی فراشها ابشر بروح وریحان وجنة نعیم
ورب غیر غضبان شرح یعنی چون گذاشته شود در قبرش گشوده میشود برای او دری از درهای بهشت داخل میشود
براو از نسیم بهشت و بوی خوش بهشت ~~[illegible]~~
سیکم بعد از آن فراخ کرده میشود برای او در جانب پیش او بقدر یکماهه راه و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او
یعنی که آن دو جانب نیز یکماهه راه فراخ میشود و مخفی نماند که این فراخی مانند فراخی مکان شخصی است که در خواب مکان
خود را بسیار وسیع بیند پس منافات ندارد با اینکه در جانب چپ او که طرف سطح ارض است محسوس است که زمین
تنگ نمیشود و ایضا منافات ندارد با آنکه دیگری در پهلوی او مدفون باشد و برای او فراخ نشود مانند دو کس که در
پهلوی هم خوابیده باشند و یکی فراخی در خواب بیند و دیگری تنگی بعد از آن گفته میشود او را که خواب کن مثل خواب زن
نو عروس بخصوص برجامه های خواب او مژده در یاب بنسیمی و بوی خوشی و بهشت پر نعمتی و صاحب کل اختیاری که غضبناک
نباشد مراد اینست که این حالت برای تو همیشه خواهد ماند اصل ثم یزور آل محمد فی جنان رضوی فیاکل معهم من

با آن کفن مشکی را و حنوط کرده میشود و آن
حنوط مشکی را بعد از آن پوشانیده میشود

فرشهای او ر

نم بفتح نون و سکون میم امر از نوم العروس ... باشد
عروس بفتح عین بی نقطه و ضم راء بی نقطه مستعمل میشود در مرد
و در زن هر دو چنانکه از ازواج ایشان نامند است الفراش
بکسر فاء و تخفیف راء بی نقطه جامه که گسترده میشود روح بفتح راء
روح بفتح راء بی نقطه و سکون واو است یعنی ... تم

طَعامِهِم وَیَشرَبُ مَعَهُم مِن شَرابِهِم وَیَتَحَدَّثُ مَعَهُم فی مَجالِسِهِم حَتّی یَقُومَ قائِمُنا اَهلَ البَیتِ عَلَیهِمُ السَّلامُ فَاِذا قامَ قائِمُنا بَعَثَهُم اللهُ فَاَقبَلُوا مَعَهُ یُلَبُّونَ زُمَراً زُمَراً فَعِندَ ذلِکَ یَرتابُ المُبطِلُونَ وَیَضمَحِلُّ المُحِلُّونَ وَقَلیلٌ ما یَکُونُونَ شرح الجنان بکسر جیم جمع جنه باغهای درختان خرما و غیر خرما رضوی بفتح را بی‌نقط و سکون ضاد بانقط و الف مقصوره بعد از واو کوهیست نزد ینبع و میان آن و مدینه چهار مرحله است و در بعضی روایات آمده است که رضوی از کوههای بهشت است و اعتقاد کیسانیه اینست که محمد بن الحنفیه در رضوی است و زنده و مرزوق است و ظاهر این حدیث اینست که ارواح ائمه علیهم السلام آنجاست و تحقیق باغهای آنجا مثل آنست که گذشت در شرح فقره سابقه و میتواند بود که مراد باغهای ینبع باشد زیرا که در ینبع صد و هفتاد چشمه است و امیر المؤمنین علیه السلام در این باغات بسیار داشته اقبلوا بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال از افعال ناقصه است و یلبّون بضم یاء مضارعه و فتح لام و تشدید باء یک‌نقطه مضمومه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل اللام باب تفعیل خبر اقبلوا است و ماخوذ است از تلبیه که حقیقت آن بیان میشود در کتاب الحج در شرح عنوان باب التلبیه که باب هشتاد و یکم است و مراد اینجا اینست که اجابت دعوت داعی میکنند موافق آنچه می‌آید در حدیث سی و هشتم آخر ابواب جنانچه کسی در احرام حج میکند الزمر بضم زای بانقط و فتح میم و را بی‌نقط جمع زمره بضم زای و سکون میم طوائف و ذکر جمع برای آنست که مؤمنان یکزمان رسند اعلی و اوسط و ادنی و تکرار برای تعدد از منه ائمه سابقین است یرتاب براء بی‌نقط و الف و باء یک‌نقط بصیغهٔ مضارع معلوم معتل العین واوی باب افتعال است الارتیاب حیران شدن و مانده شدن و فاسد العقل شدن محلّون بضم میم و کسر حاء بی‌نقط و تشدید لام بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال است الاحلال ضد احرام و مراد اینجا بی‌اعتبار کردن شعائر الهیست و اشاره است بقول الله تعالی در سورهٔ مائده یا ایها الذین آمنوا لا تحلّوا شعائر الله و ما در ما یکونون مصدریه است و معدود اینجا ما ظرف زمانست یعنی بعد از آن زیارت میکنند ائمه علیهم السلام را در باغهای رضوی پس میخورد با ایشان از طعام ایشان و میآشامد با ایشان از آشامیدنی ایشان و همزبانی میکند با ایشان در مجالس ایشان تا آنکه ظاهر شود ایستادگی کننده بجمیع احکام الهی و رواج دهندهٔ آنها در جمیع خلایق از جملهٔ ما اهل بیت رسول پس چون ظاهر شود قایم ما علیه السلام برمی‌انگیزد ایشان را الله تعالی پس رو می‌آورند با او لبیک میگویند طوائف طوائف پس نزد او حیران میشوند اهل دین باطل و بی‌اعتبار میشوند جمعی که بی‌اعتبار کرده‌اند احکام الهی را و کمست زمان بودن ایشان در دنیا یعنی که زود بایمال قهر قایم علیه السلام میشوند اصل هَلَکَتِ المَحاضِیرُ وَنَجَا المُقَرَّبُونَ مِن اَجلِ ذلِکَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ لِعَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ اَنتَ اَخی وَمیعادُ ما بَینی وَبَینَکَ وادِی السَّلامِ شرح چون کلام منجر بذکر ظهور قایم علیه السلام شد این فقره برای مذمت جمعی از شیعه است که در انتظار ظهور او استعجال میکنند بترک تقیه و انگیختن غبار فتنه جنانچه ظاهر میشود در کتاب الروضه در ذیل حدیث نوح صلی الله علیه که عن ابی جعفر علیه السلام قال الغبرة

کوههای

علی من آثارنا هلک المحاضیر قلت جعلت فداک و ما المحاضیر قال المستعجلون المحاضیر بفتح میم و حاء بی‌نقط و الف و کسر صاد بی‌نقط و راء بی‌نقط جمع محضر بفتح صاد که اسم مکان باب علم است الحصر بفتح حاء و فتح صاد تنگی سینه و بی‌تابی و در کتاب الروضه یاء میان صاد و راء است و آن جمع محصور است و راجع با یمعنی میشود و آنچه اینجاست بهترست مشار الیه ذلک مذموم بودن استعجال و ممدوح بودن تسلیم است المیعاد بکسر میم وعده‌گاه و زمان وعده و مراد اینجا معنی اولست ما موصوله است و عبارتست از احکام الهی که رجوع آن از رسول الله علیه السلام با میر المؤمنین علیه السلام تعلیم کرده وادی السلام عبارت از ظهر کوفه است که وادی فرات آنجاست چنانچه می‌آید در شرح حدیث اول باب نودم قایم علیه السلام در اول ظهور از مکه بآنجا خواهد آمد و اقامت حدود الهی کما هو حقه خواهد کرد و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم باب ما عند الائمه علیهم السلام من آیات الانبیاء علیهم السلام که باب سی و هفتم است و اشارت بآن شد در حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله یعنی هلاک شدند جمعی که جاهای تنگی سینه اند و بی‌تابی میکنند بترک تقیه بخیال اینکه قایم علیه السلام موافق اشتهای ایشان ظهور خواهد کرد و نجات یافتند از فتنه‌ها مقربان درگاه الهی که اهل تسلیم و رضا بقضای الهی اند و از برای آنچه مذکور شد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام که تو برادر منی و وعده‌گاه رواج آنچه میان من و تست از احکام الهی وادی السلام است مراد اینست که چون بینی که حدود الهی معطل شود و ظالمان مسلط شوند استعجال مکن و واگذار تا وقت ظهور قایم علیه السلام در وادی السلام اصل قالَ اِذا احتُضِرَ الکافِرُ حَضَرَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَعَلِیٌّ وَجَبرَئِیلُ وَمَلَکُ المَوتِ عَلَیهِمُ السَّلامُ فَیَدنُو مِنهُ عَلِیٌّ فَیَقُولُ یا رَسُولَ اللهِ اِنَّ هذا کانَ یُبغِضُنا اَهلَ البَیتِ فَاَبغِضهُ وَیَقُولُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ یا جَبرَئِیلُ اِنَّ هذا کانَ یُبغِضُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَاَهلَ بَیتِ رَسُولِهِ فَاَبغِضهُ وَیَقُولُ جَبرَئِیلُ یا مَلَکَ المَوتِ اِنَّ هذا کانَ یُبغِضُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَاَهلَ بَیتِ رَسُولِهِ فَاَبغِضهُ وَاَعنِف عَلَیهِ شرح اعنف بعین بی‌نقط و نون و فاء بصیغهٔ امر باب حسن است یعنی امام گفت که چون حاضر شود کافر امر که حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید ای رسول الله بدرستی که این دشمن میداشته ما اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستی که این دشمن میداشت خدا را و رسول خدا را و اهل بیت رسولش را یعنی که دشمنی اهل بیت لازم دارد دشمنی خدا و رسول را چنانچه دشمنی شیعه اهل بیت لازم دارد دشمنی اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید جبرئیل ای ملک الموت بدرستی که این دشمن میداشت خدا را و رسولش را و اهل بیت رسولش را پس دشمن دار او را و ناهمواری کن بر او اصل

فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ اَخَذْتَ فَكَاكَ رِهَانِكَ اَخَذْتَ اَمَانَ بَرَائَتِكَ تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ اَبْشِرْ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ بِسَخَطِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ اَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ شرح الرهان بکسر را و بینقطه جمع رهن بفتح را و سکون ها کروها و مراد اینجا جمع اعضاست که هر کدام کرو آتش جهنم است بسبب معاصی یعنی پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میکوید ای بندهٔ خدا آیا فرا کرفتی آزاد ساختن کروهای خود را آیا فرا کرفتی ایمنی بری بودن تو از آتش جهنم را آیا چسبیدی چسبیدنی بدستهٔ بزرکتر ایمان در زندکی دنیا پس میکوید نه پس ملک الموت میکوید مژده دریاب ای دشمن خدا بغضب الله عز و جل و عذاب او و آتش جهنم اما آنچه میترسیدی ازان پس بتحقیق فرود آمد بتو اصل ثم يُسَلُّ نَفْسُهُ سَلًّا عَنِيفًا ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ ثَلٰثُمِائَةِ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْزُقُ فِي وَجْهِهِ وَيَتَاَذّٰى بِرُوحِهِ فَاِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنْ اَبْوَابِ النَّارِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيْحُهَا وَلَهِيبُهَا شرح یوکل بصیغهٔ مضارع مجهول باب تفعیل است یبزق ببای یکنقطه و زای با نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب نصر است با در بروحه برای سببیت است یا برای تعدیه است الفیح بفتح فا و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بینقطه بوی عاید یعنی بعد ازان میکشد جان او را کشیدنی ناهموار بعد ازان موکل میشود بروح او سیصد شیطان هریک آن شیاطین آب دهن می اندازد بروی او و آزار میکشد بسبب مجاورت روح او پس چون کذاشته شود در قبر خود کشوده میشود برای او دری از درهای آتش جهنم پس داخل میشود بر او از بوی بد آتش جهنم و زبانهٔ آتش جهنم پنجم اصل قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ عَبَايَةَ الْاَسَدِيِّ اَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَاللّٰهِ لَا يُبْغِضُنِي عَبْدٌ اَبَدًا يَمُوتُ عَلٰى بُغْضِي اِلَّا رَآنِي عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَكْرَهُ وَلَا يُحِبُّنِي عَبْدٌ اَبَدًا فَيَمُوتُ عَلٰى حُبِّي اِلَّا رَآنِي عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يُحِبُّ فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ وَرَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْيَمِينِ شرح میثم بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح ثا سه نقطه است عبایه بفتح عین بینقطه و با یکنقطه و الف و یا دو نقطه در پایین است ابدا ظرف لا یبغضنی است و در میان موصوف و صفت درآمده و رسول منصوب است بعطف بر محذوف بتقدیر براه و یری رسول الله و میتواند بود که واو حرف قسم باشد و رسول مجرور باشد بالیمین کلام امام است و یمین بمعنی دست راست است یا کلام راویست و یمین بمعنی قسم است یعنی کفتم امام محمد باقر را حکایت کرد مرا صالح بن میثم از عبایه اسدی که او شنید از علی علیه السلم میکفت بخدا قسم که دشمن نمیدارد مرا بنده هرکز که میرد بر دشمنی من مکر آنکه دید مرا در وقت مردن خود در جایی که نمیخواهد بودن مرا آنجا و

دوست نمیدارد مرا بنده هرکز پس میرد بر دوستی من مکر آنکه دید مرا نزد مردن خود در جایی که میخواهد بودن مرا آنجا پس کفت امام محمد باقر علیه السلم آری می بیند علی را و می بیند رسول الله صلی الله علیه و آله را در جانب دست راست ششم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي الْمَيِّتِ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ عِنْدَ الْمَوْتِ فَقَالَ ذٰلِكَ عِنْدَ مُعَايَنَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَرٰى مَا يَسُرُّهُ ثُمَّ قَالَ اَمَا تَرَى الرَّجُلَ يَرٰى مَا يَسُرُّهُ وَمَا يُحِبُّ فَتَدْمَعُ عَيْنُهُ لِذٰلِكَ وَيَضْحَكُ شرح تدمع بصیغهٔ مضارع معلوم غایبه باب منع و علم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت در میتی که اشک میدهد دو چشم او نزد مردن پس کفت آن نزد دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله است پس می بیند چیزی که خوشحال میکند او را و چیزی که دوست میدارد او پس اشک میدهد چشم او برای آن دیدن و خنده میکند هفتم اصل عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُذَاعَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اِنَّ النَّفْسَ اِذَا وَقَعَتْ فِي الْحَلْقِ اَتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ يَا هٰذَا اَوْ يَا فُلَانُ اَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَاَيِسْ مِنْهُ وَهُوَ الرُّجُوعُ اِلَى الدُّنْيَا وَاَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ اَمِنْتَ مِنْهُ شرح فایس بکسر همزه و فتح یا دو نقطه در پایین و سین بینقطه بصیغهٔ امر باب علم است همزه وصل افتاده در صورت خط نیز و همزه بجای یا و یا بجای همزه است پس وزن ان فاعل است یعنی روایت از عامر بن عبد الله بن جذاعه بضم جیم و ذال با نقطه و عین بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که شنیدم از امام میکفت بدرستی که جان مؤمن چون رسید بحلق آمد نزد او ملکی پس کفت او را ای مرد حاضر یا ای فلانکس اما آنچه در ایام بیماری امید میداشتی پس نا امید شو ازان و آن برکشتن بسوی دنیاست بمعنی زوال مرض و اما آنچه میترسیدی ازان که احوال بعد از مرکست پس بتحقیق ایمن شدی ازان هشتم اصل عَنْ عُقْبَةَ اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِنَّ الرَّجُلَ اِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ رَاٰى قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا يَرٰى قَالَ يَرٰى رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ اَنَا رَسُولُ اللّٰهِ اَبْشِرْ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ يَرٰى عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ اَنَا عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتَ تُحِبُّهُ تُحِبُّ اَنْ اَنْفَعَكَ الْيَوْمَ قَالَ قُلْتُ لَهُ اَيَكُونُ اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَرٰى هٰذَا ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَى الدُّنْيَا قَالَ لَا اِذَا رَاٰى هٰذَا اَبَدًا مَاتَ وَاَعْظَمَ ذٰلِكَ قَالَ وَذٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ شرح عقبه بضم عین بینقطه و سکون قاف و با یکنقطه است تحبه در نسخ بحا بینقطه و تشدید با یکنقطه بصیغهٔ مضارع معلوم مخاطب باب افعالست و ان بتقدیر لان است و میتواند بود که لام مقدر نباشد و ان انفعک مفعول تحب باشد و میتواند بود که یحب بکسر جیم و تخفیف با بصیغهٔ معلوم غایب معتل الفا واوی باب ضرب باشد و ان انفعک فاعل آن باشد ابدا ظرف مات است و داخل جزای شرطست اعظم

بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعالست وضمیر مستتر راجع بامام است واین کلام راویست قال استیناف بیانی اعظم
ذلک است قول مجرور وبدل القرآن است وبدل بعض است وتوضیح آیت شد درحدیث اول این باب یعنی روایتست
از عقبه که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که مرد مؤمن چون رسد جان او بسینهٔ او می بیند گفتم ترا
شوم و چه چیز را می بیند گفت میبیند رسول الله صلی الله علیه وآله را پس میگوید او را رسول الله که من رسول الله ام مژده
دریاب بر بهشت ونعمتها بعد از آن امام گفت که بعد از آن میبیند علی بن ابی طالب علیه السلم را پس میگوید من علی بن ابی
طالبم آنکه دوست میداشتی او را دوست میداشتی برای اینکه نفع رسانم ترا امروز عقبه گفت که گفتم او را آیا میباشد
یکی از مردمان که بیند اینرا بعد از آن برگردد بسوی دنیا گفت نه چون بیند آنرا میمیرد همیشه وامام علیه السلم بزرگ شمرد آن مژده
رسول وامیر المؤمنین را بیان این اکرد امام گفت وان مژده در قرآنست در قول الله عز وجل در سورهٔ یونس آن
جمعی که مؤمن شدند وشان ایشان این بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت وطاغوت برای ایشانست مژده
در زندگی دنیا ودر زندگی آخرت نیست تغییری برای کلمات الله تعالی نهم اصل عَنِ ابْنِ اَبِي يَعْفُورٍ قَالَ كَانَ خَطَّابٌ
الْجُهَنِيُّ خَلِيطاً لَنَا وَكَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَكَانَ يَصْحَبُ نَجْدَةَ الْحَرُورِيَّ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ
أَعُودُهُ لِلْخُلْطَةِ وَالتَّقِيَّةِ فَإِذَا هُوَ مُغْمًى عَلَيْهِ فِي حَدِّ الْمَوْتِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لِي وَلَكَ يَا عَلِيُّ فَأَخْبَرْتُ
بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَآهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ رَآهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ شرح نجده
بفتح نون وسکون جیم ودال بی نقطه ابن عامر رئیس خوارج بوده حرورا بفتح حاء بی نقطه وضم راء بی نقطه وسکون واو وراء
بی نقطه والف ممدوده وگاهی مقصوره می باشد دهیست در کوفه که محل اجتماع خوارج بوده یعنی روایتست از عبد الله
بن ابی یعفور گفت بود خطاب جهنی شریک ما در تجارت وراه کسب معاش وبغایت دشمن بود آل محمد را ومصاحبت میکرد
با نجدهٔ حروری ابن ابی یعفور گفت پس داخل شدم بر او در بیماری او که عیادت کنم او را برای شراکت ودفع ضرر پس ناگاه
او بیهوش در حال مردن بود پس شنیدم از او که میگفت چه کار داری با من ای علی پس خبر دادم باین امام جعفر صادق ع
را پس گفت امام جعفر صادق ع دید علی را قسم برب کعبه دید علی را قسم برب کعبه دهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
يَقُولُ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُ أَحَدِكُمْ هَذِهِ قِيلَ لَهُ أَمَّا مَا كُنْتَ تَحْذَرُ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَحُزْنِهَا فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ
وَيُقَالُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ أَمَامَكَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
چون رسد جان باینجا یعنی بحلق که یکی از شما شیعهٔ امامیه گفته میشود او را از جانب ملائکه اما آنچه میترسیدی از آن که غم دنیا
واندوه آنست که از جانب ظالمان مثلا بهم میرسد پس بتحقیق ایمن شدی از آن وگفته میشود او را از جانب ملائکه که رسول
الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمه پیش توانند یعنی که ایشان حاضرند چشم واکن تا دیده شوند یا یعنی که دمی دیگر چون
جان بحلق مثلا رسد میبینی ایشانرا یا یعنی که ایشان شفاعت تو خواهند کرد یازدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مثل این روایت سابق گذشت در حدیث اول این باب ها آن مؤنث است یعنی تو

يَقُولُ إِنَّ آيَةَ الْمُؤْمِنِ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بَيَاضُ وَجْهِهِ أَشَدَّ مِنْ بَيَاضِ لَوْنِهِ وَيَرْشَحُ جَبِينُهُ وَيَسِيلُ
مِنْ عَيْنَيْهِ كَهَيْئَةِ الدُّمُوعِ فَيَكُونُ ذَلِكَ خُرُوجَ نَفْسِهِ وَإِنَّ الْكَافِرَ تَخْرُجُ نَفْسُهُ سَلًّا مِنْ شِدْقِهِ كَزَبَدِ
الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا تَخْرُجُ نَفْسُ الْبَعِيرِ شرح یرشح براء بی نقطه وشین با نقطه وحاء بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب منع یا
افعالست الدموع بضم دال بی نقطه جمع دمع بفتح دال وسکون میم اشکها سلا حال نفسه است ومصدر بمعنی اسم مفعولست ویمکن
بود که مفعول له باشد بنابراین که تخرج بصیغهٔ مجهول باب افعال باشد یا بنا بر مذهب بعضی که شرط نکرده اند در مفعول له اتحاد
که فاعل آن وفاعل عامل آن یکی باشد الشدق بکسر وفتح شین با نقطه وسکون دال بی نقطه وقاف پهلوی دهن الزبد بفتح
زای با نقطه وفتح باء یک نقطه ودال بی نقطه کف واو برای شک راویست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت بدرستی که علامت
ایمان مؤمن چون حاضر شود او را مرگ سفیدی روی اوست که آن سفیدی بیشتر است از سفیدی رنگ او که در سابق بود وعرق
میکند پیشانی او وروان میشود از چشم او چیزی مانند اشکها پس میباشد آن روان شدن بیرون آمدن جان او یا یعنی
که جان او مانند اشک است واز چشم او بیرون می آید یا یعنی که روان شدن اشک علامت بیرون آمدن جان از چشم اوست
وبدرستی که کافر بیرون می آید جان او در حالی که کشیده شده باشد از پهلوی دهن او مانند کف دهن شتر یا مانند چیزی
کزبد البعیر گفت چنانچه بیرون می آید جان شتر دوازدهم اصل عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ أَبْغَضَ
اللَّهُ لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ
إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَاللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَهُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ
حِينَئِذٍ وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَاللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ شرح ذکر وهو یحب
لقاء الله حینئذ با وجود آنکه از کلام سابق معلوم شد برای تصریح بمحل توهم معترض است ولهذا ذکر نظیر آن نشد در شق دوم
که بیان حال کافر است یعنی روایتست از عبد الصمد بن بشیر بفتح باء یک نقطه از بعضی یاران او از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی آیا حقست اینکه هر که دوست داشت برخوردن با الله تعالی را پس از مرگ خود دوست
داشت الله تعالی برخوردن با او را یعنی که گرامی داشت او را مانند اینکه انتظار او میکشیده باشد وهر که دشمن داشت بر
خوردن با الله تعالی را دشمن داشت الله تعالی برخوردن با او را یعنی که خوارش کرد امام گفت آری حقست گفتم پس بحق
قسم که بدرستی که ما هر آینه نمیخواهیم مرگ را پس امام گفت نیست مضمون آن کلام آنجا که میروی یعنی که آنچه ذهن تو بآن میرود که ایام
زندگی دنیا باشد مضمون آن کلام آنجا نیست جز این نیست که مضمون آن کلام در نزد دیدن ملک الموت است بیان این آنکه
چون در آن هنگام دید آنچه را که دوست میدارد الله تعالی دوست میدارد برخوردن با او را واو دوست میدارد برخوردن با الله تعالی را در آن هنگام
وچون ببیند آنچه را که نمیخواهد از عذاب پس نیست چیزی مبغوض تر بسوی او از برخوردن با الله تعالی والله تعالی دشمن میدارد

از ثواب پس نیست چیزی محبوب تر بسوی او از آنکه
پیش رود وبرنگردد بسوی دنیا والله تعالی دوست
میدارد ...

برخوردن باو را **سیزدهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَغْبَطُ مَا يَكُونُ امْرُؤٌ بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هَذِهِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللّٰهِ وَ أَتَاهُ عَلِيٌّ وَ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ وَ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ إِنَّ فُلَاناً كَانَ مُوَالِياً لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ فَيَقُولُ نَعَمْ كَانَ يَتَوَلَّانَا وَ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُ ذَلِكَ نَبِيُّ اللّٰهِ لِجَبْرَئِيلَ فَيَرْفَعُ ذَلِكَ جَبْرَئِيلُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ **شرح** حدیث مبتداست با وجود آنکه نکره است سمعته تا آخر خبر مبتداست اغبط بغین با نقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه افعل تفضیل و مبتداست الغبطه بکسر غین و سکون با د خوشحالی ما مصدریه است یکون از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است بنوعی از مجاز در نسبت زیرا که مراد بخوشحالتر بودن کون خوشحالتر بودن کائن است لیکن چون کائن اینجا متعدد نیست و کون او متعدد است بتعدد اوقات خوشحالتر مضاف بکون شده و تعدد آن جاری مجاری تعدد کائن شده باء در بما برای سببیت است و ما موصوله است و ظرف متعلق باغبط است نحن از قبیل تغلیب نباشد بنا بر اینکه مذهب امام و مذهب شیعهٔ امامیه یک چیز راجع میشود اذا در اذا کانت النفس برای محض ظرفیت است و خبر مبتداست ~~مشار الیه بهذه در حدیث موافق آنچه گذشت در اول این باب عن آن مونث است~~ ذلک الملک عبارت است از فرشته که کاتب عمل است در دوش راست در آن روز و میتواند بود که عبارت از ملک الموت باشد و بنا بر دوم ان فلانا بتقدیر استفهام است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم حدیثی شنیدم آنرا از بعض شیعهٔ تو و دوستان تو برحالی که روایت میکرد آنرا از پدرت امام محمد باقر علیه السلام گفت و چیست آن حدیث گفتم ان بعض دعوی کردند که امام محمد باقر علیه السلام میگفت خوشحالتر بودن مردی بآن مذهبی که ما بر آنیم در وقتیست که باشد جان در اینجا حلقوم بمرگ کردن است پس گفت آری این حدیث حقست بیان این آنکه چون شود آن می آید نزد او پیغمبر خدا و می آید نزد او علی و می آید نزد او جبرئیل و می آید نزد او ملک الموت علیهم السلام پس میگوید آن ملک که دوست داشت علی را که ای علی بدرستی که فلان کس بود دوست تو و اهل بیت تو پس علی میگوید آری دوست میداشت ما را و دوری میکرد از دشمنان ما پس میگوید آن گفتگو را پیغمبر خدا برای جبرئیل پس بالا میبرد آن گفتگو را جبرئیل بسوی الله عز و جل یا بمعنی که ملائکه مقربین را که در طبقات سموات اند خبر دار از آن گفتگو میکند

حال حکایت بر حال گذشته است زیرا که امام بجای نحن گفته انم و میتواند بود که از قبیل تغلیب نحو

چهاردهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُ أَحَدِكُمْ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ قَرَّتْ عَيْنُهُ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه

امامیه

امامیه اینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود باعتبار ورید روشن میشود چشم او بدیدن محمد و آل محمد علیهم السلام **پانزدهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ إِلَى قَوْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَقَالَ إِنَّهَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ثُمَّ أُرِيَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أُخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَى فَيُقَالُ لَهُ لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ **شرح** اینجا اشارتست به پنج آیه از سورهٔ الواقعه **اول** فلولا اذا بلغت الحلقوم **دوم** و انتم حینئذ تنظرون **سوم** و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون **چهارم** فلولا ان کنتم غیر مدینین **پنجم** ترجعونها ان کنتم صادقین در این آیات چند احتمالست از آنجمله که ما بعد ظاهر این صریحتر اینست که فا در فلولا اذا برای تفریع است بر تکذیب زیرا که سابق این آیات چنین است افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون یا بمعنی که آیا پس از قسم عظیم بر گفتگوی اینکه آنچه نازل بر محمد رسول است قرآن مشتمل بر محکمات نامیه از بروی ظن است در میان متشابهی که در بعضی یا بد معنی آنرا که رجس که آیت تطهیر در ایشان یا امثال ایشان نازل شده با گفتگو شما سهل انکار انید بتفسیر متشابه بظن خود و میگردانید راه رزق خود را اینکه تکذیب میکنید ربوبیت رب العالمین را و شریک میشوید در حکم از پیش خود باجتهاد و فتوی از روی ظن و انرا وسیله انعامات و وظائف پادشاهان جایز میکنید لولا در اصل برای تحضیض فعلیست که ممکن غیر واقع است و چون فعل آن ماضی باشد برای تندیم است و چون فعل مضارع باشد برای طلبیست و اینجا استعمال شده برای تبکیت زیرا که فعل آن ممتنع است و چون فعل آن مضارع است برای مانند طلب و فعل آن محذوفست بقرینهٔ فعلی که گذشت بتقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت الحلقوم مثل قول شاعر تعدون عقر النیب افضل مجدکم ٭ بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا ٭ که بتقدیر لولا تعدون عقر الکمی است فا در فلولا ان کنتم برای تعقیبست زیرا که سابق آن خطاب بمعنویان باسلام است باعتبار ایام زندگی و صحت ایشان و خطاب در آن باینست باعتبار حالت احتضار ایشان و فعل لولا اینجا ترجعونهاست جملهٔ شرطیه در ترجعونها ان کنتم صادقین جزای ان کنتم غیر مدینین است و ذکر اذا در اول و ذکر ان در این دو جا برای تحقق وقوع شرط اول و عدم وقوع و ندرت وقوع شرط دوم و سوم است و مراد بصادقین راستگویان در دعوی ایمانست و ایشان شیعهٔ امامیه اند **ترجمه** پس چرا تکذیب ربوبیت ما نمیکنید و عاجز میشوید و چون جان محتضر رسد بحلقوم و شما در آن هنگام نظر میکنید بسوی آن حالت و ما باعتبار ثواب و عقاب باعتبار خلفا مثل نبی ما و اوصیای او نزدیکتریم بسوی محتضر از شما و لیکن شما نمی بینید پس از آن چرا اگر مربوبان نیستید بر نمیگردانید نفس خود را از حلقوم خود اگر

آن د

باشید صادقان در دعوی ایمان وجای خود را در بهشت دیده باشید تا مردم خود را بآن خبر دهید یعنی گفتم امام جعفر صادق را که اچه معنی دارد قول الله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم تا قول او ان کنتم صادقین مرادش سوال از معنی آیت چهارم و پنجم است و ذکر سه آیت سابق برای کمال ربط بآن دو آیه است پس امام گفت بدرستی که چون روح کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسد بحلق بعد از آن نموده شود باو منزل او از بهشت پس میگوید ملک موت را که برگردانید مرا بسوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را بآنچه می بینم پس گفته میشود او را نیست اینچه گفتی راهی اشارت است باینکه آن برگردانیدن خارق عادت است وچون از کسی ظاهر شود معجز خواهد بود چنانچه گذشت در حدیث اهم نهم الکوی این حدیث منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب سوم از اینکه هیچ چیز در آن هنگام نزد مؤمن محبوبتر از کشیده شدن روح او نیست گوییم مراد بآنچه گذشت اینست که زندگی دنیا را چنانکه بود نمیخواهد اصلا واین منافات ندارد با اینکه برگردیدن یکدم و بسیار خواهد شانزدهم اصل سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ إِذَا رَأَيْتَ الْمَيِّتَ قَدْ شَخَصَ بِبَصَرِهِ وَسَالَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى وَرَشَحَ جَبِينُهُ وَتَقَلَّصَتْ شَفَتَاهُ وَانْتَشَرَتْ مَنْخِرَاهُ فَأَيَّ شَيْءٍ رَأَيْتَ مِنْ ذَلِكَ فَحَسْبُكَ بِهَا وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَإِذَا ضَحِكَ أَيْضاً فَهُوَ مِنَ الدَّلَائِلِ قَالَ وَإِذَا رَأَيْتَهُ قَدْ خَمَصَ وَجْهُهُ وَسَالَتْ عَيْنُهُ الْيُمْنَى فَاعْلَمْ أَنَّهُ شرح غیر واحد من اصحابنا عبارتست از سه کس که نقل از صاحب الزمان علیه السلام کرده اند یا عبارتست از جمعی دیگر که نقل از امام دیگر کرده اند شخص بشین با نقط وخا با نقط وصاد بی نقط بصیغه ماضی معلوم باب منع است الشخوص بضم شین ارتفاع بادر ببصره برای تعدیه است مراد اینست که چشم را واگذارد بی حرکت و برهم زدن از اطراف کند تقلصت تقاعف وصاد بی نقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت فا در فای برای جزای اذا است ای کلمه شرط است و منصوب و مفعول فیه و ایت است فا در فحسبک برای جزای ای است حسب بحای بی نقط و تشدید سین بی نقط وبا یک نقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التحسیب کسی را صاحب ظن بچیزی کردن ضمیر مستتر راجع بای است ضمیر بها راجع بجبهه است یا راجع بتجائب هر کدام آنها اگرچه در سابق مذکور نیست اما مرکوز خاطر است و میتواند بود که حسبک بسکون سین و ضم باء اسم فعل باشد بمعنی اکتف باشد و ضمیر بها راجع بای باشد باعتبار اینکه علامت است نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم وفی روایة اخری اشارتست باینکه بعض راویان فقره فاذا ضحک ایضا فهو من الدلایل را نقل کرده و دیگران نقل نکرده اند و در ما قبل و ما بعد جمیع ایشان متفقند انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر از هلک است یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از متعدد از یاران ما آنکه متعدد گفت که امام علیه السلام گفت چون دیدی مشرف بر موت را که بتحقیق بالا برد چشم خود را و برهم نمیزند و روان شد چشم چپ او و عرق کرد پیشانی او و درهم کشیده شد دو لب او و گنده شد دو پره بینی او پس هر چیز را دیدی از آنچه مذکور شد پس صاحب ظن میکند ترا بهشت برای آن میت و در روایتی

دیگر اینکه

عليهم م

إدامه

تعقيب

دیگر اینکه چون میت با آنچه مذکور شد خنده نیز کرد پس آن خنده او از جمله دلالت بر بهشت برای او باین معنی که مفید ظن نیست بلکه مفید یقین است امام گفت در هر دو روایت که وچون دیدی او را با ترشروئی که ترش شد روی او و روان شد چشم راست او پس بدانکه او از اهل جهنم است باب چهاردهم اصل باب اخراج روح المؤمن والکافر شرح این باب بیان کیفیت بیرون آوردن روح مؤمن و کافر است در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ إِدْرِيسَ الْقُمِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُ مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَرُدُّ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ لِيُهَوِّنَ عَلَيْهِ وَيُخْرِجُهَا مِنْ أَحْسَنِ وَجْهِهَا فَيَقُولُ النَّاسُ لَقَدْ شُدِّدَ عَلَى فُلَانٍ الْمَوْتُ وَذَلِكَ تَهْوِينٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ وَقَالَ يُصْرَفُ عَنْهُ إِذَا كَانَ مِمَّنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَوْ مِمَّنْ أَبْغَضَ اللَّهُ أَمْرَهُ أَنْ يَجْذِبَ الْجَذْبَةَ الَّتِي بَلَغَتْكُمْ بِمِثْلِ السَّفُّودِ مِنَ الصُّوفِ الْمَبْلُولِ فَيَقُولُ النَّاسُ لَقَدْ هُوِّنَ عَلَى فُلَانٍ الْمَوْتُ شرح یامر یعنی قصد بامر است فیرد بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یهون بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلست و ضمیر مستتر راجع بملک الموت است یخرج منصوب معطوف بر یهون است فلان بفتح فا و سکون همزه و تخفیف لام منون است و معطوف بر تهوین است و عبارتست از ابتدا بخوبی بخوبی آینده از آن مفهوم شود یصرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بملک است و مفعولش محذوفست بتقدیر یصرف السوء فیکاد یاتی ضمیر عنه راجع بمؤمن است و این جمله صفت قال است عطف و اذا کان برای اینست که استیناف بیانی سابق است او برای شک راوی است امره جزای اذا است الجذب بفتح جیم و سکون ذال با نقط منصوب به مفعول مطلق است و تا برای وحدت است بلغتکم با حرف جر بمعنی فی است و ضم لام و فتح غین با نقط و کسر تا در دو نقطه بالاست اللغة گفتگوی که هر قومی میان خود متعارف کرده اند و مخاطبان اینجا اهل قمند و این اشارتست باینکه این تشبیه برای تشنوی جدا کردن چیزی از چیزی متعارف اهل قم است و مثل بیا حرف جر که برای الصاق است و کسر میم و سکون ثا در سه نقطه است السفود بفتح سین بی نقط و تشدید فا مضمومه و سکون واو و دال بی نقط سیخ آهن یعنی روایت است از ادریس قمی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت که بدرستی که الله عز و جل گاهی امر میکند ملک الموت را پس ملک الموت برمیگرداند و بتدریج قبض میکند روح مؤمن را تا آسان کند کار را بر مؤمن و بیرون کند روح را از بهترین راه آن پس میگویند مردمان نادان که هر آینه بتحقیق سخت کرده شده بر فلان کس مرگ و آن قبض روح بتدریج آسان کردنست از جانب الله عز و جل بر آن مؤمن و امام گفت که برگردانیده میشود خوشی مرگ از مؤمن و در آینده بیان این آنکه چون باشد محتضر از جمله آنکه غضب کرده است تعالی بر او یا امام گفت از جمله آنکه دشمن داشت او را الله تعالی امر میکند الله تعالی ملک الموت را باینکه کشد روح او را و کشیدن که رسیده بشما باستعمال تکلم مانند سیخ آهن که از پشم تر کرده شده مراد اینست که مثل کشیدن سیخ آهن [illegible]

سمعت م

ترکرده شده بعد اکنون در اینکه ... اصلاح مانع بعد از کردن جزع که ملاحق آنست میشود پس میگویند مرد بیان تا دان که این

عن ابی عبد الله علیه السلام قال

تحقیق آسان کرده شد بر فلانکس برکه دوم اصل دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ
يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ ارْفُقْ بِصَاحِبِي فَإِنَّهُ مُؤْمِنٌ فَقَالَ أَبْشِرْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ
وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنِّي أَقْبِضُ رُوحَ ابْنِ آدَمَ فَيَجْزَعُ أَهْلُهُ فَأَقُومُ فِي نَاحِيَةٍ مِنْ دَارِهِمْ فَأَقُولُ مَا هَذَا
الْجَزَعُ فَوَاللهِ مَا تَعَجَّلْنَاهُ قَبْلَ أَجَلِهِ وَمَا كَانَ لَنَا فِي قَبْضِهِ مِنْ ذَنْبٍ فَإِنْ تَحْتَسِبُوهُ وَتَصْبِرُوا تُؤْجَرُوا
وَإِنْ تَجْزَعُوا تَأْثَمُوا وَتُوزَرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ لَنَا فِيكُمْ عَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ شرح الحذر بکسر حا
بی‌نقطه و سکون ذال بانقطه مصدر باب علم [illegible] منصوبست بفعل [illegible] بتقدیر احذروا الحذر و تکرار آن
برای تأکید است یعنی داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در کار جان دادن بود پس گفت
ای ملک الموت همواری کن با یار من چه بدرستی که او مؤمن است پس گفت ملک الموت مژده در یاب ای محمد چه بدرستی
که من با هر مؤمنی هموارکارم و بدان ای محمد که من گاهی قبض میکنم روح فرزند آدم را پس بی‌تابی میکنند اهل او پس می‌ایستم
در طرفی از جملهٔ خانهٔ ایشان پس میگویم چیست این بی‌تابی بیان این آنکه بخدا قسم که زود نبردیم او را پیش از اجلی که مقدر
برای او شده بود و نبود برای ما در گرفتن او هیچ گناهی پس اگر باعث مطلب ثواب آخرت خود کنید او را و شکیبائی کنید با جور
میشوید و اگر بی‌تابی کنید گناهکار میشوید و صاحب وبال میشوید و بدانید که برای ما در شما برگشتنی هست بعد از آن برگشتنی
دیگر هست تا هیچکدام از شما نماند پس فراگیرید احتیاط ... [illegible]
بنفوید تا مبادا ... بعد ازان اصل إِنَّهُ لَيْسَ فِي شَرْقِهَا وَلَا فِي غَرْبِهَا أَهْلُ بَيْتِ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا
وَأَنَا أَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَلَأَنَا أَعْلَمُ بِصَغِيرِهِمْ وَكَبِيرِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَلَوْ أَرَدْتُ
قَبْضَ رُوحِ بَعُوضَةٍ مَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا حَتَّى يَأْمُرَنِي رَبِّي بِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّمَا
يَتَصَفَّحُهُمْ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ فَإِنْ كَانَ مِمَّنْ يُوَاظِبُ عَلَيْهَا عِنْدَ مَوَاقِيتِهَا لَقَّنَهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحَّى عَنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ إِبْلِيسَ شرح انه تا حتی یامرنی ربی بها
در تحت مقول فاقول نیست بلکه کلامی علیحده است با رسول علیه السلام بقرینهٔ اینکه ضمیر متکلم در سابق مع الغیر است و در اینجا
وحده است و بقرینهٔ اینکه در حدیث آینده در اثنای این کلام یا محمد مذکور است و میتواند بود که در تحت مقول فاقول
باشد ضمیر شرقها و غربها راجع بارض است اهل بیت مدر اهل شهرها و دیهها اند و اهل بیت وبر صحرانشینان که در خیمهها
مو ... میباشند ضمیر منهم و انفسهم راجع بمرجع ضمیر صغیرهم و کبیرهم است و میتواند بود که راجع بصغیرهم و کبیرهم
باشد و حاصل هر دو یکیست مواقیت جمع موقوت یعنی محدود است و مراد وقت محدود است و آن اول وقت
فضیلت هر نماز است یا جمع میقات یعنی وقت است یعنی و بدرستی که شأن این است که نیست در شرق زمین

و فتح حا و فتح ذال بی‌نقطه

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که

ونه در مغرب

و نه در مغرب زمین اهل خانهٔ خشتی و نه اهل خانهٔ مویی مگر بر حالی که من وا میرسم ایشان را در هر روز پنج بار و هر آینه
من داناترم بکوچک ایشان و بزرگ ایشان از ایشان بخود شان و اگر خواهم قبض روح پشه را توانائی ندارم بر آن تا
مگر آنکه امر کند مرا صاحب من باختیار من بآن پشه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که ملک الموت وا میرسد
ایشان را در اول وقتهای فضیلت نماز پس اگر باشد مکلف از جمله کسی که محافظت میکند بر نماز در نزد مواقیت
نماز ملک الموت در وقت مردن او بزبان او میگذارد گواهی اینرا که نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد رسول
الله است صلی الله علیه و آله و دور میکند ازو ملک الموت عزازیل را با سایر شیاطین سوم اصل حَضَرَ رَسُولُ اللهِ

عن ابی جعفر علیه السلام قال

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَتْ لَهُ حَالَةٌ حَسَنَةٌ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَضَرَهُ
عِنْدَ مَوْتِهِ فَنَظَرَ إِلَى مَلَكِ الْمَوْتِ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ارْفُقْ بِصَاحِبِي
فَإِنَّهُ مُؤْمِنٌ فَقَالَ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا مُحَمَّدُ طِبْ نَفْسًا وَقَرَّ عَيْنًا فَإِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ شَفِيقٌ
شرح طب بکسر طای بی‌نقطه و سکون بای یک نقطه بصیغهٔ امر باب ضرب است نفسا تمیز از نسبت است قر بکسر و
فتح قاف و تشدید رای بی‌نقطه مفتوحه و مکسوره بصیغهٔ امر مضاعف باب ضرب و علم است عینا تمیز از
نسبت است یعنی حاضر شد رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مردی از اهل مدینه و بود آن مرد را مرتبهٔ خوب نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این آنکه حاضر شد نزد آن مرد وقت مردن او پس نظر کرد بسوی ملک الموت نزد
سر آن مرد پس گفت ملک الموت را رسول الله صلی الله علیه و آله که همواری کن با یار من چه بدرستی که او مؤمن است
پس گفت او را ملک الموت ای محمد خوش باش باعتبار خاطر و خنک باش باعتبار چشم چه بدرستی که من با هر مؤمنی
هموارکار صاحب شفقتم اصل وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنِّي لَأَحْضُرُ ابْنَ آدَمَ عِنْدَ قَبْضِ رُوحِهِ فَإِذَا قَبَضْتُهُ
صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ أَهْلِهِ عِنْدَ ذَلِكَ فَأَتَنَحَّى فِي جَانِبِ الدَّارِ وَمَعِي رُوحُهُ فَأَقُولُ لَهُمْ وَاللهِ مَا ظَلَمْنَاهُ
وَلَا سَبَقْنَا بِهِ أَجَلَهُ وَلَا اسْتَعْجَلْنَا بِهِ قَدَرَهُ وَمَا كَانَ لَنَا فِي قَبْضِ رُوحِهِ مِنْ ذَنْبٍ فَإِنْ تَرْضَوْا بِمَا
صَنَعَ اللهُ وَتَصْبِرُوا تُؤْجَرُوا وَتُحْمَدُوا وَإِنْ تَجْزَعُوا وَتَسْخَطُوا تَأْثَمُوا وَتُوزَرُوا وَمَا لَكُمْ عِنْدَنَا
مِنْ عُتْبَى وَإِنَّ لَنَا عِنْدَكُمْ أَيْضًا لَبَقِيَّةً وَعَوْدَةً فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ شرح سبقنا بسین بی‌نقطه و بای یک نقطه
و قاف بصیغهٔ ماضی متکلم باب ضرب است با در به برای تعدیه است و بسبب آن این فعل دو مفعولی شده پس اجل
منصوبست مفعول دوم است با در استعجلنا به بمعنی الی است القدر بفتح قاف و فتح دال بی‌نقطه و رای بی‌نقطه قدر
بر الهی در قبض روح کسی مانند آن العتبی بضم عین بی‌نقطه و سکون تای دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و الف مقصوره
رضامندی و مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سابق اصل فَمَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَدَرٍ وَلَا شَعْرٍ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ
إِلَّا وَأَنَا أَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ حَتَّى لَأَنَا أَعْلَمُ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَلَوْ أَنِّي

روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که

يا محمد اردت ان اقبض نفس بعوضة ما قدرت على قبضها حتى يكون الله عز وجل هو الآمر بقبضها واني لملقن المؤمن عند موته شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** مضمون اين خبر ظاهر است از شرح حديث سابق **باب پانزدهم اصل باب تعجيل الدفن شرح** اين باب بيان وجوب تعجيل دفن ميت است در اين باب دو حديث است **اول اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا معشر الناس لا الفين رجلا مات له ميت ليلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له ميت نهاراً فانتظر به الليل لا تنتظروا بموتاكم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم الى مضاجعهم يرحمكم الله فقال الناس وانت يا رسول الله يرحمك الله **شرح** لا الفين است الفين بغا و يا و دو نقطه در پاين و نون تاكيد ثقيله بصيغه مضارع متكلم وحده از معتل اللام واوى باب افعال است لا الفا يافتن و نهى كسى خود را از فعلى راجع بنهى مخاطب است از موجب آن فعل باد و بموتاكم براى ملابست است يا براى تعديه است يرحم مرفوع است وجمله دعائيه است و بود كه مجزوم وجواب امر باشد **يعنى** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله اى گروه مردمان كه نيابم البته مردى را كه مرده از او مشرف بر موتى در شبى پس بى ضرورت انتظار كشيده باشد با آن ميت صبح را و نه مردى را كه مرده باشد از او مشرف بر موتى در روزى پس بى ضرورت انتظار كشيده باشد با آن ميت شب را انتظار مكشيد با مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را تعجيل كنيد با ايشان بسوى خوابگاههاى ايشان رحمت كناد شما را الله تعالى پس گفتند مردمان و تو اى رسول الله رحمت كناد ترا الله تعالى **بدانكه** ظاهر اين حديث تحريم نقل ميت است از راه دور بمشاهد مشرفه **اركوى** آنچه منقول ميشود در كتاب الروضه در حديث الذى اضاف رسول الله صلى الله عليه وآله بالطائف كه موسى عليه السلام نقل عظام يوسف عليه السلام كرد از مصر بسوى شام معارض اينست **سوم** قياس بران در اين شريعت محل اشكالست **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا مات الميت فلا يقيل الا في قبره **شرح** لا يقيل خبر بمعنى نهى است و نهى ميت راجع بنهى اولياى ميت است يقيل بقاف و يا دو نقطه در پاين بصيغه مضارع معتل العين واوى ضرب است القيل خواب نيم روز **يعنى** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله چون مرد مشرف بر موت پس خواب نيم روز نميكند مگر در قبر خود و مراد اينست كه اگر در اول روز مرده باشد انتظار عصر نميبايد كشيد **باب شانزدهم اصل باب النادر شرح** باب مضاف بنادر است **يعنى** اين باب حديثى است غريب تازه در اين باب يك حديث است **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس من ميت يموت ويترك وحده الا لعب الشيطان في جوفه **شرح** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نيست هيچ مشرف بر موتى كه ميرود و وا گذاشته شود پيش از دفن بتنهايى او مگر آنكه بازى ميكند شيطان در درون آن ميت مراد اينست كه تنها گذاشتن او باعث تغافل و تاخير در دفن او ميشود و اين فعليست كه شيطان فرموده چنانچه مشاهدست در جمعى كه ميت

خود را با مانت در كنجى ميگذارند تا نقل نمايند **باب هفدهم اصل باب الحائض تمرض المريض شرح** تمرض براى بى نقطه و ضاد با نقطه بصيغه مضارع معلوم غايبه باب تفعيلست التمريض بيمار دارى **يعنى** اين باب بيان زن حائض است كه بيماردارى ميكند بيمار را در اين باب يك حديث است **اصل** قلت لابي الحسن عليه السلام المرأة تقعد عند رأس المريض وهي حائض في حد الموت فقال لا بأس ان تمرضه فاذا خافوا عليه وقرب ذلك فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائكة تتأذى بذلك **شرح** گفتم امام موسى كاظم عليه السلام را زنى مى نشيند نزد سر بيمار بر حالى كه آن زن حائض است در نزديكى مرگ آن بيمار پس امام گفت بروا نيست در اينكه آن زن حائض بيماردارى او كند پس چون ترسيدند بر بيمار و نزديك شد امر در امر مرگ پس بايد كه آن زن حائض دور شود از او و از نزديكى او يا بمعنى كه در آن خانه نباشد خواه نزد او و خواه در كنجى چه بدرستى كه ملائكه آزرده ميشوند از حضور زن حائض **باب هجدهم اصل باب غسل الميت شرح** الغسل بفتح و ضم غين با نقطه و سكون سين بى نقطه مصدر باب ضرب شستن و بعضى ميگويند بضم غين اسم مصدرست **يعنى** اين باب بيان شستن ميت است در اين باب شش حديث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اردت غسل الميت فاجعل بينك وبينه ثوبا يستر عنك عورته اما قميص واما غيره ثم يبدأ بكفيه ورأسه ثلث مرات بالسدر ثم سائر جسده وابدأ بشقه الايمن فاذا اردت ان تغسل فرجه فخذ خرقة نظيفة فلفها على يدك اليسرى ثم ادخل يدك من تحت الثوب الذي على فرج الميت فاغسله من غير ان ترى عورته فاذا فرغت من غسله بالسدر فاغسله مرة اخرى بماء وكافور وشيء من حنوطه ثم اغسله بماء بحت غسلة اخرى حتى اذا فرغت من ثلث غسلات جعلته في ثوب ثم جففته **شرح** و رأسه منصوبست بفعل محذوف بتقدير وتغسل رأسه چنانچه در بعض كتب روايات هست ثلث مرات متعلق بغسل رأس است سائر منصوب معطوف بر رأسه و ابدا متعلق سائر جسده است شق بفتح شين با نقطه و تشديد قاف است كه بين بى نقطه باشد و ان مخفف حتى بفتح ميم بى نقطه و تشديد يا مكسوره و همزه باشد الحنوط بفتح حاء بى نقطه و ضم نون و سكون واو و طاء بى نقطه بوى خوشى ميت مراد اينجا ذريره است و آن بوئيست براى عطر صنعت و اشارتست باينكه مخالفان ذريره داخل آب ميكنند پس اكتفا بآن داخل نمى بايد كرد چنانچه مى آيد در حديث سيم البحت بفتح باء يكنقطه و سكون حاء بى نقطه و تاء دو نقطه در بالا خالص **يعنى** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون اراده كنى شستن ميت را پس حايل كن

میان تو و میان او جامهٔ را که بپوشاند عورت او را اخوان جامه یا پراهنت یا غیر آن بعد از ان ابتدا کن

[حاشیه: رجالی که متعلق بعد دست او و سر او بشد م]

بشستن ... بار بسدر بعد از ان ... ابتدا کن

در شستن باقی بدن ... است او پس چون اراده کنی که بشویی فرج او را خواه با جانب راست و خواه

با جانب چپ پس فرا گیر پارچه را که پاک باشد پس بپیچ آن را بر دست چپ خود بعد از ان داخل کن دست خود را در زیر

جامه که بر فرج میت است پس بشو فرج او را یعنی عورت او را پس چون فارغ شوی از شستن او بسدر پس بشو

او را باری دیگر بآبی و کافوری و چیزی از بوی خوش ...

[حاشیه: خوشبوئیست که آن را برای روز مرگ خود نگاه داشته بوده م]

حیت بعد از ان بشوی او را بآبی خالص شستنی دیگر تا آنکه چون فارغ شوی از شستن که یکی باب سدر است و دیگری

بآب کافور است و دیگری بآب خالص بگردانی او را در جامه بعد از ان خشک میکنی او را بآن جامه که غیر کفن اوست

[حاشیه: قال سألته عن غسل الميت فقال اغسله بماء و سدر ثم اغسله على ... م نقد]

دوم اصل عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام ... اثر ذلك غسلة اخرى بماء و كافور و ذريرة ان كانت

و اغسله الثالثة بماء قراح قلت ثلث غسلات لجسده كله قال نعم قلت يكون عليه ثوب

اذا غسل قال ان استطعت ان يكون عليه قميص تغسله من تحته و قال احب لمن غسل الميت

ان يلف على يده الخرقة حين يغسله شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و کسر همزه و سکون ثاء و را بی نقطه

بعد لی ... باشد الذریره بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا

دو نقطه در پایین و را بی نقطه ریزه کرده شده و مراد از ریزه گیاهیست خوش بو که از هندی آورند ضمیر مستتر در ان

کانت راجع بذریره است یا راجع بتغسیلات و حاصل هر دو یکیست زیرا که اگر اولیای میت ذریره برای غسل میت

حاضر کرده باشند موضع تقیه خواهد بود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم باب آینده که انما الحنوط الکافور و لکن اذهب

فاصنع کما یصنع الناس الثالثه منصوب بصفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر الغسل الثالثه القراح بفتح قاف

و را بی نقطه و الف و حا بی نقطه خالص ...

[حاشیه: نغسله بصیغه امر باب تفعیل خرابی ظاهرست و در بعض نسخ نغسله بصیغه مخاطب باب تفعیل یا باب ضرب است و ما را آن خرابی اینست و فاعل هر دو یکیست م]

یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که پرسیدم امام را از شستن میت پس گفت بشو او را باب سدر بعد از ان بشو او را برای آن شستن شستنی دیگر باب

کافور و ذریره اگر حاضر شده باشد و بشو او را بار سیوم بآب خالص گفتم شستن برای جمیع بدن اوست یا مخصوص است

از آنها برای جمیع بدن است گفت آری گفتم میباشد بر ان میت جامه چون شسته شود گفت اگر توانی که باشد برای

میت پراهنی میشویی او را در پایین آن پراهن و امام گفت دوست میدارم برای کسی که میشوید میت را آنکه

بپیچد بر دست خود پارچه در هنگامی که میشوید او را اما برای غیر عورت زیرا که چرک او بهتر برطرف میشود و اما

برای عورت تا ملاقات عورت نشود نیز سوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام يغسل الميت ثلث غسلات مرة

بالسدر

بالسدر و مرة بالماء و يطرح فيه الكافور و مرة اخرى بالماء القراح ثم يكفن و قال ان ابي كتب

في وصيته ان اكفنه في ثلثة اثواب احدها رداء له حبرة و ثوب آخر و قميص قلت و لم كتب

هذا قال مخافة قول الناس و عصبناه بعد ذلك بعمامة و شققنا له الارض من اجل انه كان

بادنا و امرني ان ارفع القبر من الارض اربع اصابع مفرجات و ذكر ان رش القبر بالماء حسن

[حاشیه: مفرجات]

شرح یغسل بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضرب است بالسدر اشعار باستحباب کثرة سدر است و مفید رحمه الله تقدیر آن

برطل کرده و ابن البراج تقدیر آن برطل و نصف کرده و اکثر اصحاب مضایقه نیست یطرح بصیغه مضارع

مجهول غایب باب منع است یکفن بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است الحبره بکسر حا بی نقطه و فتح با یک نقطه

و بفتح حا و فتح با و را بی نقطه قسمی از اقسام برد یمنی و می آید در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم عصبنا بعین

بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب ضرب است العمامه بکسر عین بی نقطه و تخفیف میم آنچه

پیچیده شود بر سر ترک ذکر خرقه ران بند برای اشارت باینست که آن از تتمه غسل میتست چنانچه اشارت بان

میشود در حدیث پنجم این باب البادن بیا یک نقطه و دال بی نقطه و نون بصیغه اسم فاعل باب حسن و نصر بزرگ

بدن ذکر مفرجات منافات ندارد با اینکه منضمات اولی باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث دوم باب شصتم

که باب تربیع القبر است ... غیر مستتر در ذکر راجع بامام جعفر صادق و امام محمد باقر میتواند

بود و بنا بر اول ذکر کلام راویست و بنا بر دوم کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الرش بفتح را بی نقطه و تشدید شین

با نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام شسته میشود میت بشستن باری بسدر و باری

بآبی که انداخته میشود در ان کافور و باری دیگر بآب خالص بعد از ان کفن کرده میشود و گفت بدرستی که پدرم نوشت

در وصیت او نیز اکه کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردای او بود که حبره بود و آن سرتاسریست چنانچه ظاهر میشود

از حدیث اول باب آینده و جامهٔ دیگر که لنگ شود و پراهن گفتم چرا پدر تو نوشت این را گفت از ترس گفتگوی مردم

کفن را زیاده بر سه جامه میکنند و بستیم او را بعمامه اشارتست باینکه عمامه داخل کفن نیست و بلحد کردیم برای او زمین را

برای اینکه او بود جسیم و پدرم امر کرد مرا که بلند کنم قبر را از زمین بقدر چهار انگشت گشاده و مذکور ساخت که پاشیدن

قبر بآب نیکوست چهارم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن غسل الميت فقال استقبل بباطن قدميه القبلة حتى

يكون وجهه مستقبل القبلة ثم تلين مفاصله فان امتنعت عليك فدعها ثم ابدأ بفرجه بماء السدر

و الحرض فاغسله ثلث غسلات و اكثر من الماء و امسح بطنه مسحا رفيقا شرح باطن برای تعدیه است

حتى يكون وجهه مستقبل القبلة اشارتست باینکه کسی که برپشت خوابیده باشد استقبال روی او بقبله در صورتست

استقبال کف پای او و قبله را با عتبار اینکه جای سر او بلند ترست از جای پای او یا باعتبار اینکه اگر بنشیند روی او بقبله

خواهد بود تلقّن بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل خبر بمعنی امر است بفرجه بتقدیر بغسل فرجه است الحرض

~~حار بنقطه ... باب علم بفتح حا و سکون ...~~

~~کاری ... از ... ایت و حرّض المؤمنین علی القتال ...~~

وضم ... بعضی نوعی از اشنان که بهترست ... ذکر آن محمولست بر استحباب ... یا بر ضرورت و وجوب ...

یعنی بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شستن میت پس گفت رو بقبله کن کف دو پای او را بر پشت خوابیده

تا شود روی او برابر قبله بعد از آن نرم میکنی سربندهای او را اشل آریغ و زانو پس اگر نرم نشود پس وا گذار آنها را بعد

از آن ابتدا کن بشستن فرج او بآب سدر ~~و بعنوان مبالغه تمام در شستن~~ پس بشو فرج او را شستن و بسیار کن از ...

آب ... دست بمال شکم او و دست مالیدنی هموار اصل ثُمَّ تَحَوَّلْ اِلَی رَاْسِهِ وَابْدَاْ بِشِقِّهِ الْاَیْمَنِ مِنْ لِحْیَتِهِ

وَرَاْسِهِ ثُمَّ ثَنِّ بِشِقِّهِ الْاَیْسَرِ مِنْ لِحْیَتِهِ وَرَاْسِهِ وَوَجْهِهِ فَاغْسِلْهُ بِرِفْقٍ وَاِیَّاکَ وَالْعُنْفَ وَاغْسِلْهُ غَسْلاً

نَاعِمًا ثُمَّ اَضْجِعْهُ عَلَی شِقِّهِ الْاَیْسَرِ لِیَبْدُوَ لَکَ الْاَیْمَنُ ثُمَّ اغْسِلْهُ مِنْ قَرْنِهِ اِلَی قَدَمَیْهِ وَامْسَحْ یَدَکَ

عَلَی ظَهْرِهِ وَبَطْنِهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ شرح لحیه بکسر لام و سکون حا ریش است ثنّ بفتح ثا ... و تشدید نون مکسوره بصیغه

امر معتل اللام یایی باب تفعیل است اضجع بصیغه امر باب افعال است القرن بفتح قاف و سکون را ... و نون بلندتر

اجزای چیزی و شاخ و مراد اینجا سر دوش است باعتبار اینکه کسی که بپهلو خوابیده باشد سر دوش او بلندتر از باقی اعضای

اوست یا باعتبار اینکه دو دوش در آدمی بر آمده است مانند دو شاخ در حیوان و استعمال قرن در سر دوش باعتبار

دیگری آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در بعض احادیث باب الخضاب بعد النورة که باب چهل و هفتم است بدانکه

پهلوی بیش مراد می را نیز قرن مینامند و شاید که یونس بن عبد الرحمن این حدیث را حمل بر این کرده باشد چنانچه می آید

در شرح حدیث آینده قدمیه بلفظ تثنیه است اینجا و در فقره آینده اشارتست باینکه پاهای میت را بر روی یکدیگر گذا

رد زیرا که باعث عزت میت است و در این هنگام پای پایین نیز غسل داده میشود اگرچه مقصود نباشد چنانچه

بلفظ مفرد می آید در تتمه این حدیث ثلث منصوب بر ظرفیت است و متعلق بامسح است زیرا که مضاف بمصدر و در حکم

مصدرست و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج یا ثلث مفعول مطلق اغسل است و بنا بر

اول اشارتست باینکه تثلیث غسلات در سر و جانبین مقررست و احتیاج ببیان ندارد زیرا که در غسل فرج تثلیث

مست با وجود استحباب چنانچه مذکور شد پس اینجا که فرض است بطریق اولی است یعنی بعد از آن بگرد بسوی سر او

وابتدا کن در شستن او بآب سدر و حرض که مذکور شد بنصفی راست او از ریش او و سر او و بعد از آن دو باره کن

نصف چپ او از ریش او و سر او و روی او پس بشو او را بهمواری و دور دار خود را و ناهمواری را از یکدیگر و بشو او را

شستنی نرم بعد از آن بخوابان او را بر نصف چپ او تا ظاهر شود برای تو نصف راست او و بعد از آن بشو او را

منقط و ضاد بانقطه ... ومقول ... بود که او ... او باشد ...

و در تهذیب قدمه بلفظ مفرد است ... شاید که ... ما ... باشد ...

از سر دوش



۱۲۵

از سر دوش او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و بر شکم او در شستن اصل ثُمَّ رُدَّهُ عَلَی جَنْبِهِ الْاَیْمَنِ

لِیَبْدُوَ لَکَ الْاَیْسَرُ فَاغْسِلْهُ بِمَاءٍ مِنْ قَرْنِهِ اِلَی قَدَمَیْهِ وَامْسَحْ یَدَکَ عَلَی ظَهْرِهِ وَبَطْنِهِ ثَلَاثَ

غَسَلَاتٍ بِمَاءِ الْکَافُورِ وَالْحُرُضِ وَامْسَحْ یَدَکَ عَلَی بَطْنِهِ مَسْحًا رَفِیقًا شرح ...

~~غلطی شده چه بجای الکافور السدر میباید چنانچه در سابق مذکور شد و موافق آنچه میباید شرح میکنیم~~

یعنی بعد از آن برگردان او را بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای تو پهلوی چپ او پس بشو او را

بآب از سر دوش او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در شستن پهلوی چپ بآب

سدر و بعنوان مبالغه تمام در شستن و بمال دست خود را بر شکم او مالیدنی هموار اصل ثُمَّ تَحَوَّلْ

اِلَی رَاْسِهِ فَاصْنَعْ کَمَا صَنَعْتَ اَوَّلاً بِلِحْیَتِهِ مِنْ جَانِبَیْهِ کِلَیْهِمَا وَرَاْسِهِ وَوَجْهِهِ بِمَاءِ الْکَافُورِ

ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ ثُمَّ رُدَّهُ اِلَی الْجَانِبِ الْاَیْسَرِ لِیَبْدُوَ لَکَ الْاَیْمَنُ فَاغْسِلْهُ مِنْ قَرْنِهِ اِلَی قَدَمَیْهِ

ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ ثُمَّ رُدَّهُ اِلَی الْجَانِبِ الْاَیْمَنِ حَتَّی یَبْدُوَ لَکَ الْاَیْسَرُ فَاغْسِلْهُ مِنْ قَرْنِهِ اِلَی

قَدَمَیْهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ وَاَدْخِلْ یَدَکَ تَحْتَ مَنْکِبَیْهِ وَذِرَاعَیْهِ وَیَکُونُ الذِّرَاعُ وَالْکَفُّ

مَعَ جَنْبِهِ کُلَّمَا غَسَلْتَ شَیْئًا مِنْهُ اَدْخَلْتَ یَدَکَ تَحْتَ مَنْکِبَیْهِ وَفِی بَاطِنِ ذِرَاعَیْهِ شرح المنکب

بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و بای یک نقطه سر بازو و کتف متصلست و مراد اینجا بازوست یعنی بعد از آن

بگرد بسوی سر او پس بکن چنانچه کردی در بار اول بریش او از دو جانب هر کدام از آنها و سر او و روی او

بآب کافور در شستن و بعد از آن برگردان او را بسوی جانب چپ او تا ظاهر شود برای تو جانب راست پس بشو

او را از سر دوش او تا پای او در شستن بعد از آن برگردان او را بسوی جانب راست تا ظاهر شود برای تو

جانب چپ پس بشو او را از سر دوش او تا پای او در شستن و داخل کن دست خود را در پایین دو بازوی او

و دو ساعد او و میباشد ساعد او و دست او با پهلوی او تا باعث عزت میت باشد هر بار که بشستی

چیزی از او را خواه جانب راست و خواه جانب چپ خواه در شستن اول و خواه در شستن دوم و خواه در شستن

سوم داخل کردی دست خود را در پایین دو بازوی او و در شکم دو ساعد او اصل ثُمَّ رُدَّهُ عَلَی ظَهْرِهِ

ثُمَّ اغْسِلْهُ بِمَاءٍ قَرَاحٍ کَمَا صَنَعْتَ اَوَّلاً تَبْدَاُ بِالْفَرْجِ ثُمَّ تَحَوَّلُ اِلَی الرَّاْسِ وَاللِّحْیَةِ وَالْوَجْهِ

حَتَّی تَصْنَعَ کَمَا صَنَعْتَ اَوَّلاً بِمَاءٍ قَرَاحٍ شرح تحول بصیغه مضارع مخاطب باب تفعّل بحذف یک تا ... معلوم

مرفوعست یعنی بعد از آن برگردان او را بر پشت او و بعد از آن بشو او را بآبی خالص چنانچه کردی در اول

بیان این که ابتدا میکنی بشستن فرج بعد از آن میگردی بسوی سر و ریش و رو تا کنی چنانچه کردی در اول

بآبی خالص اصل ثُمَّ اَزِّرْهُ بِالْخِرْقَةِ وَیَکُونُ تَحْتَهَا الْقُطْنُ تُذَفِّرُهُ بِهِ اِذْفَارًا قُطْنًا کَثِیرًا ثُمَّ تَشُدُّ ... تذفره

نحذيه على القطن بالخرقة شدا شديدا حتى لا تخاف ان يظهر شئ واياك ان تقعده
او تغمز بطنه واياك ان تحشو في مسامعه شيئا فان خفت ان يظهر من المنخرين
شئ فلا عليك ان تصير ثم قطنا وان لم تخف فلا تجعل فيه شيئا ولا تخلل
اظفاره وكذلك غسل المرأة شرح ازر بهمزه وزای بانقطه ورا بینقط بصیغه امر باب
تفعیل یا باب افعال است ماخوذ است از ازار بکسر همزه وزای والف ورای یعنی عفاف اتئازر
والایزار کسی را صاحب عفت کردن بپوشانیدن عورت او ومانند آن تذفر بذال بانقط منقلب از تا
ونقط وفا ورا بینقط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است وجمله حال از فاعل ازر است الاذفار
والاثفار بستن پاردم بر حیوان ضمیر مراجع بمصدر ازر است وبا برای ملابست یا برای سببیت است ودر
هر تقدیر مراد اینست که اکتفا بستر عورت بپیش مکن بلکه خرقه را ساتر عورت پس نیز کن اذفار مفعول
مطلق برای نوع است قطنا منصوب بنزع خافض است بتقدیر بقطن ویا مخذوف ملابست است
وظرف صفت اذفارا است تغمز بغین بانقط وزای بانقط بصیغه مضارع نهی طب معلوم باب ضرب است
تحشو بحا بینقط وشین بانقط بصیغه مضارع نهی طب معلوم معتل اللام واوی باب نصر منصوب است
المسامع بفتح میم جمع مسمع بکسر میم گوشها جمع مستعمل در اثنین شده ونظیر آنچه گذشت در کتاب الحیض
در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضه که ستن لها الاقراء وادناه حیضتان المنخر
بفتح میم وسکون نون وفتح خا بانقط ورا بینقط وبضم میم وضم خا وبکسر میم وخا وبفتح میم وکسر خا
سوراخ بینی تصیر بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است ثم بفتح ثا سه نقط وتشدید میم
اسم اشاره است لا تخلل بخا بانقط بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است یعنی بعد از ان مستور العوره
کن او را بپارچه وپنبه باشد در پایین آن پارچه پنبه بر حالی که پاردم بسته میکنی او را بآن ستر عورت
پاردم بستنی که پنبه بسیار باشد یعنی که در پایین سراسر پاردم او پنبه باشد بعد از ان برهم
می بندی دو ران او را بر بالای پنبه که گذاشتی بباقیمانده پارچه که پاردم کردی بستنی سخت تا انکه
نترسی که ظاهر شود از عورت او چیزی از نجاست ودور دار خود را از انکه نشانی او را یا دست
فرو کنی بر شکم او ودور دار خود را از انکه درون کنی در گوشهای او چیزی پس اگر ترسیدی که ظاهر
شود از دو سوراخ بینی او چیزی از خون پس باکی نیست بر تو از انکه گردانی در آنجا پنبه واگر نترسیدی
پس مکن در آنجا چیزی وبیرون مکن چرک زیر ناخنهای او را بچوب زیر انکه زیر ناخن داخل باطن است
وهمچنانست که گفتیم از اول حدیث تا اینجا شستن میتی که زن باشد ۳ اصل عن یونس عنهم علیهم
التم

التم قال اذا اردت غسل الميت فضعه على المغتسل مستقبل القبلة فان كان عليه
قميص فاخرج يده من القميص واجمع قميصه على عورته وارفعه من رجليه الى فوق
الركبة وان لم يكن عليه قميص فالق على عورته خرقة واعمد الى السدر فصيره في
طشت وصب عليه الماء واضربه بيدك حتى ترتفع رغوته واعزل الرغوة
في شئ وصب الآخر في الاجانة التي فيها الماء شرح يونس ابن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم
وامام رضا علیهما السلم آخر قال راجع بیونس است پس عنهم اشارتست بانکه هرچه یونس در کتاب خود گفته
بعنوان نقل از یکی از ائمه علیهم السلم است وباجتهاد وظن خود نیست المغتسل بفتح سین موضع شستن میت
اعمد بعین بینقطه ودال بینقط بصیغه امر باب ضرب است الطست بفتح طا بینقطه وسکون سین بینقطه
تا دو نقطه در بالا منقلب از سین بینقط ظرفیست از مس مثل طاس وطشت الرغوه بفتح وضم وکسر را
بینقط وسکون غین بانقط کف اعزل بعین بینقطه وزای بانقط بصیغه امر باب ضرب است الآخر بفتح
خا ودیگر وبکسر خا وپس مانده هر دو معنا اینجا مناسب است الاجانه بکسر همزه وتشدید جیم والف ونون ظرفی
بزرگ که از سفالست ودر ان رخت میشویند وانرا سوله میگویند یعنی روایت از یونس از ائمه معصومین
علیهم السلم یونس گفت چون اراده کردی شستن میت را پس بگذار میت را بر تخته رو بقبله یعنی
که کف دو پای او بجانب قبله باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق پس اگر باشد بر ان میت پیراهنی
پس بیرون کن دست او را از ان پیراهن وجمع کن پیراهن او را بر عورت او یعنی که دو دوش او را
تا ناف او از گریبان پیراهن بیرون کن تا مانند لنگ او شود وبردار دامن پیراهن او را از دو پای او تا
بالای زانو واگر نباشد بر میت پیراهنی پس بینداز بر عورت او پارچه که ساتر آن باشد ومتوجه شو
بسوی سدر پس بریز آنرا در طاس وبریز بر آن سدر آب را وبزن آنچه را که در طاس است بدست خود
تا انکه بالا آید کف او وجدا بگذار آن کف را در ظرفی وبریز آن دیگر را که در طاس باقیمانده در سوله
که در ان آب غسل میت است اصل ثم اغسل يديه ثلث مرات كما يغسل الانسان من الجنابة
الى نصف الذراع ثم اغسل فرجه ونقه ثم اغسل رأسه بالرغوة وبالغ في ذلك واجتهد
ان لا يدخل الماء منخريه ومسامعه ثم اضجعه على جانبه الايسر وصب الماء من نصف
رأسه الى قدميه ثلث مرات وتدلك بدنه دلكا رفيقا وكذلك بطنه وظهره ثم
اضجعه على جانبه الايمن وافعل به مثل ذلك شرح الى در الی نصف ودر فقره ابتدا الی المرفق
برای انتهاست ومع هذا افاده شروع از مدخول آن میکند چنانچه تحقیق شد در کتاب الطهارة در

در حدیث پنجم که باب حدّ الوجه الذی یغسل و الذراعین و کیف تغسل است انقه بفتح نون و
وتشدید قاف مکسوره امر معتل اللام باب تفعیل است بادر با رغوه برای ملابست است و مراد اینست
که آب سدر رشته شود و رغوه مانند صابون باشد من نصف راسه الی قدمه دو احتمال دارد
اول آنکه مدخول من خارج باشد و مدخول الی داخل باشد و مراد این باشد که مغسول نصف بدن است
که اول آن از گلو بالای سینه است تا مهره کردن دوم اینکه مدخول من داخل باشد و این نقل بالمعنی
باشد و امام من قرنه الی قدمه گفته باشد و یونس از آن این معنی فهمیده باشد چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سابق تدلکه بدال بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است که ذلکه معطوف بر دلکا رفیقا
است پس مفعول مطلق است بطنه و ظهره منصوب بمفعول تدلکه است یعنی بعد از آن بشو دو دست میت را
سه بار چنانچه دست خود را میشوید آدمی بسبب جنابت با نصف ذراع بعد از آن بشو فرج میت را و پاک
بشو آنرا بعد از آن بشو سر میت را با آب سدر با آن کف و مبالغه کن در آن شستن و جهد کن که داخل نشود
آن آب سدر در دو سوراخ بینی او و گوشهای او و بعد از آن بخوابان میت را بر جانب چپ او و بریز آن
آب سدر را از طرف نصف سر او تا پای او سه بار و میمالی بدن او را مالیدنی هموار و بجنبان میمالی
هموار شکم او را و پشت او را بعد از آن بخوابان او را بجانب راست او و بکن با او مثل آنچه مذکور
شد یا معنی که نصف چنبر کردن او را تا قدم او بشو و هموار بمال اصل ثُمَّ صُبَّ ذٰلِکَ الْمَاءَ مِنَ الْاِجَّانَةِ
کُلَّهُ وَاغْسِلِ الْاِجَّانَةَ بِمَاءٍ قَرَاحٍ وَاغْسِلْ یَدَیْکَ اِلَی الْمِرْفَقَیْنِ ثُمَّ صُبَّ الْمَاءَ فِی الْاِجَّانَةِ
وَاَلْقِ فِیهِ حَبَّاتِ کَافُورٍ وَافْعَلْ بِهِ کَمَا فَعَلْتَ فِی الْمَرَّةِ الْاُولٰی اِبْدَأْ بِیَدَیْهِ ثُمَّ بِفَرْجِهِ
وَامْسَحْ بَطْنَهُ مَسْحًا رَفِیقًا فَاِنْ خَرَجَ شَیْءٌ فَاَنْقِهِ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَهُ ثُمَّ اَضْجِعْهُ عَلٰی
جَانِبِهِ الْاَیْسَرِ وَاغْسِلْ جَنْبَهُ الْاَیْمَنَ وَظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ ثُمَّ اَضْجِعْهُ عَلٰی جَنْبِهِ الْاَیْمَنِ
وَاغْسِلْ جَنْبَهُ الْاَیْسَرَ کَمَا فَعَلْتَ اَوَّلَ مَرَّةٍ شرح بعد از آن بریز باقیمانده آن آب سدر را
از سبوئه و بشو سبوئه را با آب خالص و بشو دو دست خود را با دو آرنج بعد از آن بریز آب را در ظرف آب
که سبوئه است و بینداز در آن آب چند دانه کافور را و بکن با میت آنچه کردی در بار اول بیان این آنکه ابتدا
کن بشستن دو دست او با نصف ذراع بعد از آن بشستن فرج او و دست بمال شکم او را و دست مالیدنی
هموار پس اگر بسبب دست مالیدن بیرون آید چیزی از نجاست پس پاک بشو آنرا بعد از آن بشو سر او را بعد از آن
بخوابان او را بر جانب چپ او و بشو پهلوی چپ او را چنانچه کردی در اول بار یا بمعنی که پشت او و شکم او را نیز
بشو اصل ثُمَّ اغْسِلْ یَدَیْکَ اِلَی الْمِرْفَقَیْنِ وَالْآنِیَةَ وَصُبَّ فِیهِمَا مَاءَ الْقَرَاحِ وَاغْسِلْهُ بِمَاءِ الْقَرَاحِ

مالیدنی

جنبه

راست او را و پشت او را و شکم او را
بعد از آن بخوابان او را بر جانب راست
او و بشوی پهلوی چپ

وَکَمَا غَسَلْتَهُ فِی الْمَرَّتَیْنِ الْاُولَیَیْنِ ثُمَّ نَشِّفْهُ بِثَوْبٍ طَاهِرٍ وَاعْمِدْ اِلٰی قُطْنٍ فَذُرَّ عَلَیْهِ شَیْئًا
مِنْ حَنُوطٍ وَضَعْهُ عَلٰی فَرْجِهِ قُبُلٍ وَدُبُرٍ وَاحْشُ الْقُطْنَ فِی دُبُرِهِ لِئَلَّا یَخْرُجَ مِنْهُ
شَیْءٌ وَخُذْ خِرْقَةً طَوِیلَةً عَرْضُهَا شِبْرٌ فَشُدَّهَا مِنْ حَقْوَیْهِ وَضُمَّ فَخِذَیْهِ ضَمًّا شَدِیدًا
وَلُفَّهَا فِی فَخِذَیْهِ ثُمَّ اَخْرِجْ رَأْسَهَا مِنْ تَحْتِ رِجْلَیْهِ اِلَی الْجَانِبِ الْاَیْمَنِ وَاغْرِزْهَا فِی
الْمَوْضِعِ الَّذِی لَفَفْتَ فِیهِ الْخِرْقَةَ وَتَکُونُ الْخِرْقَةُ طَوِیلَةً تَلُفُّ فَخِذَیْهِ مِنْ حَقْوَیْهِ
اِلٰی رُکْبَتَیْهِ لَفًّا شَدِیدًا شرح اضافه در ماء القراح اضافه نوعیه است پس تقدیر من آن
نشّف بنون و شین با نقطه و فا بصیغه امر باب تفعیل است التنشیف بسیار خشکانیدن
ذرّه بضم ذال با نقطه و تشدید رای بی‌نقطه مفتوحه امر است قبل بجر و منون است و بدل تفصیل
فرجه است الحقو بفتح و کسر حای بی‌نقطه و سکون قاف استخوان بر آمده از بالای ران در پایین
تهیگاه ضم بضم ضاد با نقطه و تشدید میم مفتوحه امر است لف بضم لام و تشدید فا مفتوحه امر است
اغرز بغین با نقطه و رای بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ضرب است یعنی بعد از آن بشو دو
دست خود را با دو آرنج و بشو آن ظرف آب را که سبوئه است و بریز در آن ظرف آب خالص را
و بشو میت را با آب خالص چنانچه شستی او را در دو بار اول بعد از آن خوب خشک کن او را جامه
که پاک باشد و متوجه شو بسوی پنبه پس بپاش بر آن پنبه چیزی از خوشبوی میت که کافور است
و بگذار آن پنبه را بر فرج او قبل و دبر و فرو کن پنبه را در دبر او تا بیرون نیاید از آن چیزی
از نجاست و بگیر پارچه را که دراز باشد پهنای آن پارچه یک وجب باشد پس ببند آن پارچه
را از سر و استخوان ران او و بهم آور دو ران او را بهم آوردنی سخت و بپیچ آن پا
رچه را بر دو ران او بعد از آن بیرون آور سر آن پارچه را از میان دو پای او در پیش
زانو بسوی جانب راست و فرو کن آنرا در جایی که پیچیدی در آن آن پارچه را و میباشد
آن پارچه دراز که بپیچد دو ران او را از دو استخوان سر ران او تا دو زانوی او پیچیدنی
سخت مخفی نماند که ظاهر این گفت و گو اینست که خرقه ملفوفه از تتمه غسل باشد و داخل کفن
نباشد چنانچه اشارت بآن شد در شرح حدیث سیوم این باب ششم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ
عَنْ اَخِیهِ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَیِّتِ هَلْ یُغَسَّلُ فِی الْفَضَاءِ قَالَ لَا بَأْسَ
وَاِنْ یُسْتَرْ بِسِتْرٍ فَهُوَ اَحَبُّ اِلَیَّ شرح الفضا بفتح فا و ضاد با نقطه و الف ممدوده زمین بی
سقف و زمین بی حصار مثل صحرا و مراد اینجا مناسب است یعنی روایتست از علی بن جعفر از

بجنس

از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از میت که آیا نشسته میشود در زیر بنا بی سقف گفت قصوری ندارد و اگر پوشیده شود پرده که بجای سقف باشد پس آن محبوب تر است بسوی من

باب نوزدهم اصل باب تحنیط المیت و تکفینه شرح التحنیط بحاء بی نقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن میت پس ذکر المیت اینجا مبنی بر تجرید است یعنی این باب بیان خوشبو کردن میت و کفن کردن میت است و در این باب شانزده حدیث است

اول اصل عن یونس عنهم علیهم السلام قال فی تحنیط المیت و تکفینه قال ابسط الحبرة بسطا ثم ابسط علیها الازار ثم ابسط القمیص علیه و ترد مقدم القمیص علیه ثم اعمد الی کافور مسحوق فضعه علی جبهته موضع سجوده و امسح بالکافور علی جمیع مفاصله من قرنه الی قدمه و فی رأسه و فی عنقه و منکبیه و مرافقه و فی کل مفصل من مفاصله من الیدین و الرجلین و فی وسط راحتیه شرح ضمیر قال راجع بیونس است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق تکرار قال برای بیان اینست که یونس در مبحث تحنیط و تکفین میت از کتاب خود مسائل بسیار گفته و از آن جمله اینرا گفته که اینجا مذکور میشود ابسط بصیغه امر باب نصر است حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم الازار بکسر همزه و زای با نقطه و الف و راء بی نقطه عفت و باعث عفت مثل آنچه ساتر عورت است و مراد اینجا لنگ است و ضمیر علیه در اول راجع با زار است و در دوم راجع بقمیص است موضع سجوده بدل جبهته است یعنی روایت از یونس بن عبد الرحمن از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفتگو کرد در کتاب خود در مبحث تحنیط میت و تکفین میت یونس گفت پهن کن سرتاسری که قسمی از بردهای یمنی باشد اگر میسر شود نوعی از پهن کردنی که ضرور باشد در وقت گذاشتن میت بران یا یعنی که پهن کردن دو پهلوی آن لازم نیست بعد از آن پهن کن بر بالای آن سرتاسری لنگ را بعد از آن پهن کن پیراهن را بر بالای لنگ و بر میگردانی نصف بالای پیراهن را بر پیراهن یا یعنی که دامن پیش پیراهن را برهم میپیچی تا گریبان پیراهن بعد از آن متوجه شو بسوی کافوری که سائیده شده باشد پس بگذار آن کافور را بر پیشانی میت جای سجود او و دست بمال بان کافور سائیده شده بر جمیع بندهای میت از فرق سر میت تا پای میت و در سر و در گردن میت و دوش او و آرنجهای او و در هر بندی از بندهای او از دو دست و دو پا و در میان دو کف دست او اصل ثم یحمل فیوضع علی قمیصه و یرد مقدم القمیص علیه و یکون القمیص غیر مکفوف و لا مزرور و یجعل له قطعتین من جرید النخل رطبا

قدر ذراع تجعل له واحدة بین رکبتیه نصف مما یلی الساق و نصف مما یلی الفخذ و تجعل الاخری تحت ابطه الایمن و لا تجعل فی منخریه و لا فی بصره و مسامعه و لا علی وجهه قطنا و لا کافورا ثم یعمم یؤخذ وسط العمامة فتثنی علی رأسه بالتدویر ثم تلقی فضل الشق الایمن علی الایسر و الایسر علی الایمن ثم یمد علی صدره شرح یرد بصیغه مجهول غایب است بمناسبت یحمل یا بصیغه معلوم مخاطب باب نصر است بمناسبت تجعل مکفوف بدو فا اسم مفعول باب نصر است الکف دوختن سجاف بر جامه مزرور بزای با نقطه و دو راء بی نقطه اسم مفعول باب نصر است الزر دوختن بند پیراهن و بستن بند پیراهن واحدة بین رکبتیه تا آخر مخالف احادیثی است که می آید در باب بیست و چهارم که باب الجریده است پس میتواند بود که این در صورت وجوب تقیه باشد بنا بر آنکه چون در غیر موضع مقرر است مخالفان متوجه آن نمیشوند و اطلاع بران بهم نمیرسانند و مؤید اینست لفظ تحت در تحت ابطه الابط بکسر همزه و سکون و کسر باء یک نقطه بیخ بغل یعنی بعد از آن برداشته میشود پس گذاشته میشود بر پیراهن او و برگردانیده میشود نصف پیراهن که پیش آنست بر بالای میت و میباشد آن پیراهن بی سجاف و بی بند و میگردانی برای میت دو پاره از شاخ خرما بر حالی که آن شاخ خرما تر باشد بر حالی که هر یک از آن دو پاره بقدر مجموع ساعد و دست باشد میگردانی برای او یکپاره را میان دو زانوی او و نصفی در پهلوی ساق باشد و نصفی در پهلوی ران باشد و میگردانی پاره دیگر را در پایین بیخ بغل راست او که متصل است به پشت او تا پنهان باشد و مخالفان مطلع بران نشوند و مگردان در دو سوراخ بینی او و نه در چشم او و گوشهای او و نه بر روی او پنبه را و نه کافور را بعد از آن عمامه کرده میشود بیان این آنکه گرفته میشود میان عمامه پس پیچیده میشود آن عمامه بر سر او بدور فرمودن عمامه یا یعنی که ساتر فوق میت نمیشود بعد از آن انداخته میشود زیادی نصف راست عمامه بر جانب چپ میت و نصف چپ عمامه بر جانب راست میت بعد از آن کشیده میشود بر سینه میت دوم اصل سهیل ابو عبد الله علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله بم کفن قال فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین و برد حبرة شرح این مضمون گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب انه لیس شیء من الحق فی اید الناس الا ما خرج من عند الائمة تا آخر که باب صدم است صحار بضم صاد بی نقطه و حاء بی نقطه و الف و راء بی نقطه دهی است در یمن که در آن جامهای خوب بافته میشود البرد بضم باء یک نقطه

ابطه الایمن م

وسکون را بی نقطه و دال بی نقطه جامهٔ وسیع که در یمن بافته میشود بهتر از جاهای دیگر الحِبَرَة بکسر
وفتح حا بی نقطه و فتح با یکنقطه و را بی نقطه قسمی مرغوب از بردهای یمن و بیان میشود در شرح حدیث
نهم بحث و دوهم بیت و دوم بدانکه منافات نیست میان این حدیث و میان حصر مفهوم از انچه می آید
در کتاب الحج در حدیث دوم باب مایلبس المحرم من الثیاب و مایکره له لباسه که باب هشتاد و سیوم است
که عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه و آله الذان احرم فیهما یمانیین عبری و اظفار
و فیهما کفن زیرا که میتواند بود که ثوبین صحاریین عبارت باشد از یکی از دو جامهٔ احرام که ازار دو قطعه
کرده باشند یکی برای پیراهن و دیگری برای لنگ یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از رسول الله
صلی الله علیه و آله که بچه چیز کفن کرده شد گفت در سه جامه دو جامه صحاری که یکی پیراهن او بود و دیگری
لنگ بود و در جامهٔ وسیع یمنی که قسم اعلای آن بود و سرتاسری او بود سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا کَفَّنْتَ الْمَیِّتَ فَذُرَّ عَلٰی کُلِّ ثَوْبٍ شَیْئاً مِنْ ذَرِیْرَةٍ وَ کَافُوْرٍ شرح ذریره بضم ذال
بانقطه و فتح را بی نقطه مشدده امر باب نصر است گذشت در شرح حدیث دوم باب سابق که ذریره
از جمله حنوط مخالفانست پس این حدیث در صورت وجوب تقیه است یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که چون کفن کنی میت را پس بپاش بر هر جامه از ذریره و کافور چهارم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تُحَنِّطَ الْمَیِّتَ فَاعْمِدْ اِلَی الْکَافُوْرِ فَامْسَحْ بِهِ اٰثَارَ
السُّجُوْدِ مِنْهُ وَ مَفَاصِلَهُ کُلَّهَا وَ رَاْسَهُ وَ لِحْیَتَهُ وَ عَلٰی صَدْرِهِ مِنَ الْحَنُوْطِ وَ قَالَ حَنُوْطُ
الرَّجُلِ وَ الْمَرْاَةِ سَوَاءٌ وَ قَالَ اَکْرَهُ اَنْ یُتْبَعَ بِمِجْمَرَةٍ شرح الاثار بفتح همزه و الف و ثاء سه نقطه و الف
و را بی نقطه جمع اثر بفتح همزه و فتح ثا که در اصل مصدر باب علم است یعنی برگزیدن چیزی برای خود
و مراد اینجا برگزیده شدهٔ الله تعالی است برای خود و اضافهٔ آن بسجود باعتبار اینست که برگزیدن
باین روش است که آلت سجود آلهی شده و علی صدره متعلق بمن است و تقدیم ظرف برای حصر است
~~باعتبار عدد من بضم میم و تشدید نون مفتوحه امر باب نصر است الحنوط بفتح میم عطار ادن خط~~
~~خوب مفعول بمن و~~ الف لام الحنوط برای عهد خارجیست و مراد کافور است یتبع بصیغه
مضارع مجهول باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمیت است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون اراده کنی خوشبو کردن میت را پس متوجه شو بسوی کافور پس دست بمال با کافور مواضع
سجده را که پیشانی و شکم دو دست و سر دو زانو و سر دو شست پاهاست و بندهای او را همگی آنها و
سر او را و ریش او را و بر سینهٔ میت ~~مخصوص عطا~~ که آن خوشبوئی ~~است یعنی کجیح آنچه الله~~

باب صه

الذان ظ

و کسر و ضم صه

و او در و علی صدره حالیست و ظرف مستقر است اسمی است بعض مقدار

المجمره بکسر میم و سکون جیم و فتح میم دوم و را بی نقطه ظرفی که در آن آتش گذارند برای بخور و آنرا عود سوز میگویند صه

کافور که زیاد آید بر سینه او کنند و جایی دیگر صرف نکنی و امام گفت خوشبوئی مرد میت و زن میت
برابر است و امام گفت که دوست نمیدارم که از پی میت مجمر عودسوز برده شود پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ
وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَا قُلْنَا لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْعِمَامَةُ لِلْمَیِّتِ مِنَ الْکَفَنِ قَالَ لَا اِنَّمَا الْکَفَنُ
الْمَفْرُوْضُ ثَلَاثَةُ اَثْوَابٍ وَ ثَوْبٌ تَامٌّ لَا اَقَلَّ مِنْهُ یُوَارِیْ بِهِ جَسَدَهُ کُلَّهُ فَمَا زَادَ فَهُوَ
سُنَّةٌ اِلٰی اَنْ یَبْلُغَ خَمْسَةَ اَثْوَابٍ فَمَا زَادَ فَهُوَ مُبْتَدَعٌ وَ الْعِمَامَةُ سُنَّةٌ وَ قَالَ اَمَرَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ بِالْعِمَامَةِ وَ عُمِّمَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ شرح الکفن مبتدا است المفروض خبر
مبتدا است الف لام المفروض دلالت بر حصر میکند و بیان حصری آید در حدیث آینده ثلاثه خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر هو ثلاثه و ضمیر محذوف راجع به المفروض است و میتواند بود که ثلاثه
بدل یا عطف بیان المفروض باشد ثوب مبتدا است و بتقدیر ثوب منها است تمام خبر مبتدا است لا
نافیه است اقل مرفوع است و لا اقل خبر دیگر مبتدا است و ضمیر منه راجع بتمام است یواری بصیغه
مضارع مجهول باب مفاعله است فا در فما زاد در اول برای تعقیب ذکری است و در دوم برای
تفریع است و میتواند بود که برای تعقیب باشد و بنا بر اول مبتدع بفتح دال قدر مشترک میان حرام
و مکروه و مباح است و میتواند بود که حرام باشد بنا بر اینکه چون سنت نیست تضییع مال است و آنچه
می آید در حدیث دوم باب شصت و چهارم که شقران در قبر رسول علیه السلم قطیفه انداخت مؤید
احتمال سابق است و بنا بر دوم حرام است و میتواند بود که قدر مشترک باشد یعنی روایت است
از زراره و محمد بن مسلم گفتند که گفتیم امام محمد باقر علیه السلم را که آیا عمامه برای میت از جملهٔ کفن است
مرادشان اینست که اگر داخل کفن باشد چرا مذکور نیست در احادیث کفن رسول الله مثل حدیث
دوم این باب و اگر داخل نیست شما چرا امر بعمامه میکنید امام گفت داخل کفن نیست بیان این انحصار
این نیست که مراد بکفن مفروض است و شامل مستحب نیست آنمفروض سه جامه است و یکجامه از آن
سه جامه سرتاسریست نه کمتر از سرتاسری یا پوشیده میشود بآن سرتاسری بدن میت بهمگی آن پس
پس آنچه زیاد باشد از سه جامه پس آن سنت است تا آنکه رسد به پنج جامه یا یعنی که عمامه و خرقه
ران بند داخل سنت است پس آنچه زیاد شود بر پنج جامه پس آن بدعت کرده شده است و عمامه
سنت است و امام گفت امر کرد نبی صلی الله علیه و آله مردم را بعمامه و عمامه کرده شد نبی صلی الله علیه و آله
اصل وَ بَعَثَ اِلَیْنَا الشَّیْخُ وَ نَحْنُ بِالْمَدِیْنَةِ لَمَّا مَاتَ اَبُوْ عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءُ بِدِیْنَارٍ وَ اَمَرَنَا
اَنْ نَشْتَرِیَ لَهُ حَنُوْطاً وَ عِمَامَةً فَفَعَلْنَا شرح این کلام زراره و محمد بن مسلم است الشیخ بفتح شین

تامّ

بانقطه مرد بزرگوار و مراد اینجا امام جعفر صادق علیه السلم است الحذاء بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید ذال
بانقطه و الف ممدوده کفشگر یعنی و فرستاد بسوی ما شیعهٔ امامیه امام جعفر صادق علیه السلم
برحالی که ما در مدینه بودیم چون وفات یافت ابوعبیدهٔ حذاء دیناری طلا را و امر کرد ما را که خریداری
کنیم برای ابوعبیده خوشبویی را و عمامه را پس کردیم آنچه فرمود ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
قَالَ الْمَيِّتُ يُكَفَّنُ فِي ثَلَاثَةٍ سِوَى الْعِمَامَةِ وَالْخِرْقَةِ تُشَدُّ بِهَا وَرِكَيْهِ لِكَيْلَا يَبْدُوَ مِنْهُ
شَيْءٌ وَالْخِرْقَةُ وَالْعِمَامَةُ لَا بُدَّ مِنْهُمَا وَلَيْسَتَا مِنَ الْكَفَنِ شرح تشد بصیغهٔ مضارع مخاطب
نفر است و جمله صفت الخرقه است چون در حکم نکره است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است و میتواند
بود که جمله استیناف بیانی باشد الورک بفتح و کسر واو و سکون راء بی‌نقطه و بفتح واو و کسر راء
بالای ران که سرین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کفن کرده میشود در سه
جامه غیر عمامه و خرقه که می بندی با آن خرقه دو سرین او را تا زانوها تا ظاهر نشود از میت چیزی
از نجاست و خرقه ران بند و عمامه چاره نیست از آنها یعنی که سنت مؤکد است و نیست آن
دو از کفن بیان این در حدیث آینده است هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَتَبَ أَبِي
فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ أُكَفِّنَهُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ أَحَدُهَا رِدَاءٌ لَهُ حِبَرَةٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
وَثَوْبٍ آخَرَ وَقَمِيصٍ فَقُلْتُ لِأَبِي لِمَ تَكْتُبُ هَذَا فَقَالَ أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ النَّاسُ وَإِنْ
قَالُوا كَفِّنْهُ فِي أَرْبَعَةٍ أَوْ خَمْسَةٍ فَلَا تَفْعَلْ وَعَمِّمْنِي بِعِمَامَةٍ وَلَيْسَ تُعَدُّ الْعِمَامَةُ مِنَ الْكَفَنِ
إِنَّمَا يُعَدُّ مَا يُلَفُّ بِهِ الْجَسَدُ شرح حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم و لیس
یعد تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلم است الجسد بفتح جیم و فتح سین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه تن
که عمده‌تر و ضخیم‌تر اعضای حیوان است و آن صدر و قدامت و آن آخر کردن است تا اول سرین و از آن
بیرون است کردن و دو بازو و دو ران و مناسب این گذشت در کتاب الحجه در حدیث سیوم مولد ابی
عبد الله علیه السلم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نوشت پدرم در وصیت او اینرا که
کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردائی بود او را که حبره بود نماز میکرد در آن ردا در روز جمعه
و جامه دیگر که لنگ باشد و پیراهن پس گفتم پدرم را که چرا مینویسی اینرا پس گفت میترسم که غلبه کنند بر تو
مردمان و اگر مردمان گویند که کفن او را در چهار جامه یا پنج جامه پس مکن و عمامه کن مرا بعمامه و شمرده
نمیشود عمامه از جملهٔ کفن بیان این آنکه جز این نیست که شمرده میشود از کفن آنچه پیچیده میشود بآن تن
آدمی چنانچه می آید در حدیث اول و پنجم باب هفتاد و ششم که اگر اعضای آدمی متفرق شده باشد نماز بر تن

میت م

جلد م

اینجا عبارت است از صه

که باب صد و هفتم است م

کن م

نزبر باقی اعضا و این مبنی بر اینست که تن محل حرارت غریزیست و لهذا در ایام زندگی اگر تنه پوشیده
شده باشد از سرما و گرمای مفرط حیوان محفوظ میماند غالبا اگرچه باقی اعضا پوشیده نباشد
و عکسش نیست مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که میباید که لنگ فرو گیرد ناف میت را هشتم اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي أُغَسِّلُ الْمَوْتَى قَالَ وَتُحْسِنُ قُلْتُ إِنِّي أُغَسِّلُ فَقَالَ إِذَا
غَسَلْتَ فَارْفُقْ بِهِ وَلَا تَغْمِزْهُ وَلَا تَمَسَّ مَسَامِعَهُ بِكَافُورٍ وَإِذَا عَمَّمْتَهُ فَلَا تُعَمِّمْهُ
عِمَّةَ الْأَعْرَابِيِّ قُلْتُ كَيْفَ أَصْنَعُ قَالَ خُذِ الْعِمَامَةَ مِنْ وَسَطِهَا وَانْشُرْهَا عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ
رُدَّهَا إِلَى خَلْفِهِ وَاطْرَحْ طَرَفَيْهَا عَلَى صَدْرِهِ شرح تحسن بحاء بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و نون بصیغهٔ
مضارع مخاطب باب افعال و بتقدیر استفهام است الاحسان نیکو بجا آوردن کاری العمه بکسر عین
بی‌نقطه و تشدید میم روش عمامه بر سر خود بستن الحد بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه جای تاه
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که من میشویم مردگان را امام گفت و خوب میشویی گفتم بدرستی
که من میشویم یعنی که نیکی و بدی آن معلوم من نیست پس امام گفت چون شویی پس همواری کن
با میت و دست ناهموار ببدن او فرو مکن و دست ممال گوشهای او را بکافور و چون عمامه کنی او را
پس عمامه مکن او را روش عمامه بر سر بستن صحرانشین عرب گفتم که چگونه کنم گفت بگیر جای تاه عمامه را
در میان عمامه و از تاه وا کن عمامه را بر سر میت یعنی که نصف عمامه را در طرف راست سر او کن و نصفی
دیگر را در طرف چپ سر او کن بعد از آن برگردان عمامه را بسوی پس سر میت و بینداز دو طرف عمامه را بر سینهٔ
میت مراد اینست که صحرانشین عرب دو طرف عمامه را بر سینهٔ خود نمی اندازد نهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْكَفَنِ قَالَ تُؤْخَذُ خِرْقَةٌ فَيُشَدُّ بِهَا عَلَى مَقْعَدَتِهِ وَرِجْلَيْهِ قُلْتُ فَالْإِ
زَارُ قَالَ إِنَّهَا لَا تُعَدُّ شَيْئاً إِنَّمَا تُصْنَعُ لِتُضَمَّ مَا هُنَاكَ لِئَلَّا يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَمَا يُصْنَعُ
مِنَ الْقُطْنِ أَفْضَلُ مِنْهَا ثُمَّ يُخْرَقُ الْقَمِيصُ إِذَا غُسِّلَ وَيُنْزَعُ مِنْ رِجْلَيْهِ قَالَ ثُمَّ الْكَفَنُ
قَمِيصٌ غَيْرُ مَزْرُورٍ وَلَا مَكْفُوفٍ وَعِمَامَةٌ يُعَصَّبُ بِهَا رَأْسُهُ وَيُرَدُّ فَضْلُهَا عَلَى صَدْرِهِ
شرح فالازار خبر مبتدای محذوفست بتقدیر فما الازار و استفهام مقدر است و میتواند بود که مقدر بنا
ما در ما یصنع موصوله و مبتداست یصنع بصاد بی‌نقطه و نون و عین بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع مجهول غائب
باب منع است من بیانیه است افضل خبر مبتداست یخرق بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه و قاف بصیغهٔ مضارع
غایب باب نصر و ضرب است ثم بضم ثاء سه نقطه است الکفن در معنی اعم مستعمل شده و افاده این میکند
که عمامه بعد از قمیص و پیش از ازار است و میتواند بود که واو برای استیناف نحوی باشد پس عمامه مبتدا

مبتداست قمیص خبر مبتداست واو در وعمامه
برای عطف بر قمیص است بنا بر اینکه کفن
م

باشد یعصب بعین بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر صفت عمامه است یا خبر مبتدا است یعنی کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چکونه کنم با کفن یا یعنی که بچه ترتیب قرار دهم اجزای

انرا آیا شروع از پیراهن کنم یا از لنک کفت که رفته میشود پارچه پس بسته میشود بآن پارچه بر نشستکاه

میت و دو پای او یا یعنی دو ران او کفتم پس آیا آن خرقه لنک است یا یعنی که داخل اجزای کفن میت

و لنک داخل انهاست پس علیحده میباید جز این نیست که ساخته میشود آن خرقه برای میت تا در هم

رفته شود آنچه انجاست یعنی دو بر و قبل میت برای اینکه بیرون نیاید از انجای از نجاست و آنچه ساخته

میشود برای میت که بهترین آیت که بر قبل و دبر میت میکذارند بهتر است از ان خرقه مراد اینست که وجود

آن خرقه برای مستحکم ماندن ان پنبه است پس مقصود بالعرض است و اکر چه مستحکم ماندنی آن خرقه حاجت

بآن خرقه نشدی و این اشارتست باینکه اکر خرقه از اجزای کفن میبود پنبه نیز از اجزای کفن میبود

بطریق اولی بعد از ان بستن خرقه پاره کرده میشود کریبان پیراهن میت چون میت غسل داده شود

یا یعنی که خرقه نیز بسته شود زیرا که خرقه از تتمه غسل میت است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سوم

و پنجم باب سابق و کنده میشود آن پیراهن از جانب دو پای میت امام کفت بعد از ان کفن پیراهنی است

که نه بند دارد و نه سجاف و عمامه ایست که بسته میشود بان سر میت و بر کردانیده میشود زیادی عمامه بر سینه

میت مراد حصر کفن در آنچه مذکور است نیست بلکه مراد اینست که شروع از پیراهن میباید کرد و بعد از عمامه

لنک را بر بالای پیراهن میباید بست و سرتاسری بعد از انهاست **دهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْعِمَامَةِ لِلْمَيِّتِ فَقَالَ حَنِّكْهُ **شرح** حنکه بفتح حا بی‌نقطه و تشدید نون مکسوره و سکون کاف بصیغه

امر باب تفعیل و ضمیر راجع بمیت است التحنیک کردانیدن عمامه بپایین زنخ کسی **یعنی** روایتست

از امام جعفر صادق علیه السلم در عمامه برای میت پس امام کفت چیزی از عمامه را در پایین زنخ میت

کن مراد اینست که طرف راست عمامه را بر طرف چپ سینه او انداز و طرف چپ عمامه را بر طرف

راست سینه او انداز تا پایین زنخ او پوشیده شود چنانچه کذشت در حدیث اول این باب

یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُكَفَّنُ الْمَيِّتُ فِي خَمْسَةِ أَثْوَابٍ قَمِيصٍ لَا يُزَرُّ

عَلَيْهِ وَإِزَارٍ وَخِرْقَةٍ يُعَصَّبُ بِهَا وَسَطُهُ وَبُرْدٍ يُلَفُّ فِيهِ وَعِمَامَةٍ يُعْتَمُّ بِهَا وَيُلْقَى

فَضْلُهَا عَلَى صَدْرِهِ **شرح** تکفین در اینجا مستعمل شده در معنی اعم از آنچه مذکور شد در حدیث هفتم

این باب و شاید که یزر زا باشد بزای بانقطه و تشدید را بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب

یا غایبه باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بقمیص است که مذکر است و کاهی مؤنث مستعمل میشود و یعصب

حاجت بلنگ علیحده نیست امام کفت بر بستن کو آن خرقه شمرده نمیشود چون یا یعنی که ۴

بصیغه

بصیغه مجهول باب نصر است وسط عبارت از سرین و حوالی آنست یعتم بعین بی‌نقطه و تشدید میم بصیغه

مضارع مجهول غایب باب افتعال است الاعتمام دراز شدن کیاه و مانند آن باد ربها برای تعدیه است

و ظرف نایب فاعل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت کفن کرده میشود میت در

پنج جامه پیراهنی که بسته نمیشود بر میت یا یعنی که بند ندارد تا بسته تواند شد بر میت و لنکی و پارچه

که بسته شود بآن پارچه سرین میت تا زانو و بردیمنی که میت پیچیده شود در ان و سرتاسری میت

باشد و عمامه که دراز کرده شود و انداخته شود زیادی آن عمامه بر سینه میت مراد اینست

که میباید که عمامه بقدری دراز باشد که وسط آن بر سر میت پیچیده شود و دو طرف آن زیاده ماند

و بر سینه میت انداخته شود **دوازدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكَافُورُ هُوَ الْحَنُوطُ

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت کافور آنست و بس خوشبویی میت یا یعنی که ذریره و

مانند آن از بدعتهای مخالفانست **سیزدهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي فِي كَفَنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ

إِنَّمَا الْحَنُوطُ الْكَافُورُ وَلَكِنِ اذْهَبْ فَاصْنَعْ كَمَا يَصْنَعُ النَّاسُ **شرح** کفت امام جعفر صادق علیه السلم

مرا در کفن ابو عبیده حذا که جز این نیست که خوشبویی میت کافورست و بس و لیکن برو و بکن چنانچه

میکنند مخالفان یا یعنی که ذریره نیز در کفنهای او بپاش **چهاردهم اصل** عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ قَالَ

مَاتَ أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءُ وَأَنَا بِالْمَدِينَةِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدِينَارٍ وَ

قَالَ اشْتَرِ بِهَذَا حَنُوطاً وَاعْلَمْ أَنَّ الْحَنُوطَ هُوَ الْكَافُورُ وَلَكِنِ اصْنَعْ كَمَا يَصْنَعُ النَّاسُ

قَالَ فَلَمَّا مَضَيْتُ أَتْبَعَنِي بِدِينَارٍ وَقَالَ اشْتَرِ بِهَذَا كَافُوراً **شرح** روایتست از داود بن سرحان که کفت

وفات یافت ابو عبیده حذا و من در مدینه بودم پس فرستاد بسوی من امام جعفر صادق علیه السلم دیناری

از طلا و پیغام داد که خریداری کن باین خوشبویی میت را و بدانکه خوشبویی میت کافورست و بس

و لیکن بکن چنانچه میکنند مخالفان یا یعنی که ذریره و کافور خریداری کن داود کفت پس چون رفتم

ببازار از پی من فرستاد دیناری دیکر و پیغام داد که خریداری کن باین کافور را تا کافور بیشتر از

ذریره شود **پانزدهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَنُوطِ لِلْمَيِّتِ فَقَالَ اجْعَلْهُ فِي

مَسَاجِدِهِ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خوشبویی برای میت بعد از غسل پس کفت بکردان

آن خوشبویی را در مواضع سجده او که پیشانی و دو شکم دست و دو سر زانو و دو سر شست پاست

بنا بر آنچه کذشت در حدیث اول این باب مراد اینست که کذاشتن کافور در اینها واجبست و غیر

ان سنت است **شانزدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ

بکسر سین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و حا بی‌نقطه و فتح نون هم

آن يُوضَعَ عَلَى النَّعْشِ الْحَنُوطُ شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه نبى صلى الله عليه وآله نهى كرد
از اينكه گذاشته شود بر تابوت ميت خوشبويى ميت بخيال اينكه ميت خودش حاجت بآن ندارد و آن
براى مردم است پس بر بالاى تابوت باشد بهترست و شايد كه اهل جاهليت چنين ميكرده باشند و در ميت
عرف نميكرده باشند والله اعلم باب بيستم اصل باب تكفين المرأة شرح اين باب كفن كردن زن است
در اين باب سه حديث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَمْ تُكَفَّنُ الْمَرْأَةُ قَالَ تُكَفَّنُ فِي
خَمْسَةِ أَثْوَابٍ أَحَدُهَا الْخِمَارُ شرح الخمار بكسر خاء با نقطه و الف و راء بى نقطه آنچه زن سر خود را بآن ميپوشاند
يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را كه در چند جامه كفن كرده ميشود زن گفت كفن كرده ميشود
در پنج جامه يكى از آنها سرپوش زنست كه بجاى عمامه مردست دوم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
رَفَعَهُ قَالَ سَأَلْتُهُ كَيْفَ تُكَفَّنُ الْمَرْأَةُ فَقَالَ كَمَا يُكَفَّنُ الرَّجُلُ غَيْرَ أَنَّا نَشُدُّ عَلَى ثَدْيَيْهَا
خِرْقَةً تَضُمُّ الثَّدْيَ إِلَى الصَّدْرِ وَتُشَدُّ عَلَى ظَهْرِهَا وَيُصْنَعُ لَهَا الْقُطْنُ أَكْثَرَ مِمَّا
يُصْنَعُ لِلرِّجَالِ وَيُحْشَى الْقُبُلُ وَالدُّبُرُ بِالْقُطْنِ وَالْحَنُوطِ ثُمَّ يُشَدُّ عَلَيْهَا الْخِرْقَةُ
شَدّاً شَدِيداً شرح غير منصوبست
نفر است و ضمير مستتر راجع بخرقه است تشد بصيغه مجهول غايبه است و ضمير مستتر راجع بخرقه است
ويصنع هر دو جا بصيغه مجهول غايب باب منع است يعنى روايتست از بعض ياران ما بالا برد
سند روايت را تا امامى از او شنيد راوى گفت پرسيدم امام را كه چگونه كفن كرده ميشود زن
پس گفت چنانچه كفن كرده ميشود مرد يعنى كه در پنج جامه كفن كرده ميشود تفاوت اينست كه ما
ببنديم بر پستان او پارچه اگر چسبانند آن پستانرا بسوى سينه و بسته ميشود آن خرقه بر پشت زن
و ساخته براى زن پنبه بر حالى كه بيشتر باشد از پنبه كه ساخته ميشود براى مردان و آغشته
كرده ميشود قبل و دبر زن به پنبه و خوشبويى ميت بعد از آن بسته ميشود بر آن زن پارچه ران
بند بستنى سخت سيوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُكَفَّنُ الرَّجُلُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ وَالْمَرْأَةُ
إِذَا كَانَتْ عَظِيمَةً فِي خَمْسَةٍ دِرْعٍ وَمِنْطَقٍ وَخِمَارٍ وَلِفَافَتَيْنِ شرح مراد بتكفين اينجا معنى
اخص است كه مذكور شد در حديث هفتم باب سابق پس مراد بخمار جامه ايست كه وسيع باشد
و سينه و دوشها و پشت را نيز تا سر پوشانيده باشد الدرع بكسر دال بى نقطه و سكون
راء بى نقطه و عين بى نقطه پراهن المنطق بكسر ميم و سكون نون و فتح طاء بى نقطه كمربند زن

و مراد

و مراد اينجا لنگ است اللفافه بكسر لام و تخفيف فا آنچه بآن چيزى را بپيچند و مراد اينجا سرتا
سرى ميت است و بفتح لام و تشديد فا معنا مناسبتر مينمايد زيرا كه مبالغه مطلوبست يعنى روايتست
از امام محمد باقر عليه السلام گفت كفن كرده ميشود مرد در سه جامه كه هر كدام دور تنه او را پوشيده
باشد فى الجمله و زن چون باشد بزرگ مرتبه كفن كرده ميشود در پنج جامه كه هر كدام دور تنه او را
پوشيده باشد فى الجمله اول پراهن دوم لنگى سوم سرپوش و سيم چهارم و پنجم دو سرتا سرى
باب بيست و يكم اصل باب كراهية تجمير الكفن و تسخين الماء شرح التجمير بجيم و راء بى نقطه مصدر باب تفعيل جمر را
بر دود مجمره داشتن تا خوشبو شود يعنى اين باب مكروه بودن بخور كردن كفن و گرم كردن آب غسل ميت بآتش
است در اين باب چهار حديث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُجَمَّرُ الْكَفَنُ شرح روايتست از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت بخور كرده نميشود كفن دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُسَخَّنُ الْمَاءُ
لِلْمَيِّتِ لَا يُعَجَّلُ لَهُ النَّارُ وَلَا يُحَنَّطُ بِمِسْكٍ شرح لا يعجل بصيغه مضارع مجهول باب تفعيل استيناف بيانى
است و خبر بمعنى نهى است و از قبيل نهى از فال بد نيست بلكه از قبيل نهى از آزار كردن ميت است چنانچه ظاهر
ميشود از شرح حديث آينده يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بآتش گرم كرده نميشود آب براى غسل
ميت بيان اين آنكه شتاب كرده نميشود براى ميت آتش و خوشبو كرده نميشود ميت بمشك بيان امثال اين
مى آيد در شرح حديث آينده سيوم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُجَمِّرُوا الْأَكْفَانَ وَلَا تَمْسَحُوا مَوْتَاكُمْ
بِالطِّيبِ إِلَّا بِالْكَافُورِ فَإِنَّ الْمَيِّتَ بِمَنْزِلَةِ الْمُحْرِمِ شرح فان تعليل هر كدام از دو نهى است الطيب بكسر طاء
بى نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و باء يك نقطه خوشبويى المحرم … بى نقطه بصيغه اسم فاعل
باب افعال … يعنى گفت امير المؤمنين عليه السلام بخور مكنيد كفنها را خواه بكافور و خواه بغير آن و
مماليد مردگان خود را بخوشبويى مگر بكافور چه بدرستى كه ميت

چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ تُتْبَعَ جَنَازَةٌ بِمِجْمَرَةٍ شرح
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه نبى صلى الله عليه وآله نهى كرد از اينكه تبعيت كرده شود در عقب جنازه مجمره
وجه اين ظاهر شد از شرح حديث سابق باب بيست و دوم اصل باب ما يستحب من الثياب للكفن و ما
يكره شرح اين باب بيان چيزيست كه سنت است از جمله جامها براى كفن و چيزيكه مكروه است در اين باب دوازده

پوشى صح

يجمر بصيغه مضارع غائب مجهول باب تفعيل است يعنى صح

عن ابى عبد الله عليه السلام قال صح

ميشود صح

حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجیدوا اکفان موتاکم فانها زینتهم

شرح اجیدوا بجیم و یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه بصیغهٔ امر باب افعال است یعنی روایتست

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیکو کنید کفنهای مردگان خود را چه بدرستی که آن کفنها آرایش ایشانست

در قیامت چنانچه می آید در حدیث ششم دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس من

لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه موتاکم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

نیست از جمله پوشش شما خواه در زندگی و خواه در مردگی چیزی بهتر از سفیدی یعنی سفید پس بپوشانید

آنرا بر مردگان خود سیوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله لیس من لباسکم شیء احسن

من البیاض فالبسوه وکفنوا فیه موتاکم شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل

عن عبد الله بن المغیرة عن بعض اصحابه قال یستحب ان یکون فی کفنه ثوب کان یصلی فیه

نظیف فان ذلک یستحب ان یکفن فیما کان یصلی فیه شرح عبد الله بن المغیره از راویان امام

موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ضمیر اصحابه راجع بما میست که روایت از اوست یا راجع بعبد الله

است ضمیر قال راجع بامام است یا راجع ببعض اصحابه است نظیف بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون

یاء دو نقطه در پایین و فاء صفت مشبهه است و مرفوع است النظافه بفتح نون مصدر باب حسن

پاکیزگی مشار الیه ذلک [illegible] نظیف است یکفن [illegible] بصیغهٔ مجهول باب تفعیل است و ظاهر

اینست که بود او بصیغهٔ معلوم باب نصر باشد و بنا بر ظاهر میگذاریم یعنی روایتست از عبد الله

بن المغیره از بعض یاران او گفت مستحب است که باشد در کفن میت جامه که نماز میکرد در ان

جامه مثل ردا و عمامه و جامهٔ احرام عمره و حج آن جامه پاکیزه باشد چه بدرستی که پاکیزگی مستحب است

در جامه که نماز میکرد در ان [illegible] پنجم اصل سألت ابا الحسن

عن رجل اشتری من کسوة الکعبة شیئا فقضی ببعضه حاجته وبقی بعضه فی یده

هل یصلح بیعه قال یبیع ما اراد ویهب ما یرید ویستنفع به ویطلب برکته قلت

ایکفن به المیت قال لا شرح الکسوه بضم و کسر کاف و سکون سین بی‌نقطه جامه یعنی پرسیدم امام

موسی کاظم علیه السلام را از مردی که خرید از جامهٔ کعبه چیزی را پس بجا آورد ببعض آن حاجت خود را مثل

ارمغان دادن و ماند بعض آن در دست او آیا میشاید فروختن آن امام گفت میفروشد آنچه را که خواسته باشد

و میبخشد آنچه [illegible] و طلب نفع میکند بان و طلب میکند برکت از ان گفتم آیا کفن کرده میشود بان میت

گفت نه شاید که برای این باشد که از کتانست چنانچه می آید در حدیث هفتم یا برای سیاهی آن باشد چنانچه می آید

در حدیث

این بابویه

عن ابی جعفر علیه السلام قال هم

اینکه آماده کرده شود برای کفن رجال که واهل باشند در جمله آنچه بود که نماز میکرد در آن هم

مالم نبود

زود فروختن آن از امام

در حدیث یازدهم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تنوقوا بالاکفان فانکم تبعثون

بها شرح تنوقوا بنون و قاف بصیغهٔ امر باب تفعل است التنوق مبالغه در خوبی لباس و طعام

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوش لباس شوید در کفنها چه بدرستی که شما مبعوث میشوید

در روز قیامت بان کفنها هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکتان کان لبنی اسرائیل یکفنون به

والقطن لامة محمد صلی الله علیه و آله شرح یکفنون استیناف بیانیست و ضمیر راجع بما فی کان بنی اسرائیل

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کتان بود در شریعت موسی برای بنی اسرائیل بیان اینکه با کتان

بنی اسرائیل کفن میکنند مردگان خود را بکتان اگر میسر شود و پنبه برای امت محمد صلی الله علیه و آله است مراد اینست که

کتان بهتر از غیر آن بود در شریعت موسی خواه در کفن خواه در غیر کفن و در شریعت محمد صلی الله علیه و آله پنبه بهتر از غیر آنست

خواه در کفن و خواه در غیر کفن هشتم اصل عن یونس بن یعقوب عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سمعته یقول

انی کفنت ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما وفی قمیص من قمصه وعمامة کانت لعلی بن الحسین

علیهما السلام وفی برد اشتریته باربعین دینارا لو کان الیوم لساوی اربعمائة دینار شرح شطاه

بفتح شین با نقطه و طاء بی‌نقطه و الف مقصوره و تاء تانیث دهی است در مصر و در نسبت الف منقلب بواو شده و تا

افتاده البرد بضم باء یکنقطه و سکون راء بی‌نقطه جامه که بسیار عرض بافته شده باشد این حدیث باندک تغییری گذشت

در کتاب الحج در حدیث آخر مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام یعنی روایتست از یونس بن یعقوب از امام موسی

کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بدرستی که من کفن کردم پدرم را در دو جامه که منسوب بشطاه بود و احرام

میکرد در ان دو جامه مراد اینست که یکی لنگ او شد و دیگری خرقه ران بند و در پیراهنی از پیراهنهای او و عمامه

که بود از امام زین العابدین علیه السلام و در بردی یعنی مراد اینست که آن برد سرتاسری او شد که خریدم آنرا

بچهل دینار طلا اگر می بود امروز هر آینه می ارزید بچهار صد دینار طلا نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام ان

الحسن بن علی علیهما السلام کفن اسامة بن زید ببرد احمر حبرة وان علیا علیه السلام کفن سهل

بن حنیف ببرد احمر حبرة شرح احمر یعنی سرخ آمده و یعنی سفید آمده الحبره بکسر و فتح حاء بی‌نقطه و

فتح باء یکنقطه جامه که بسیار عرض بافته شده باشد و در او نقشها یافته شده باشد مثل نقش کتابت

و مانند آن و آن در یمن یافته میشود از پنبه و گاهی جای نقش آن از کتان و بوم آن از پنبه میباشد

و حبره منصوبست بر تمییز اگر مراد با حمر سرخ باشد و مجرور و صفت برد است اگر مراد با حمر سفید باشد

و حاصل هر دو یکی است و مراد اینست که بوم آن سفید بود و نقشهای آن سرخ بود یعنی روایتست از

امام محمد باقر علیه السلام اینکه حسن بن علی علیهما السلام کفن کرد اسامة بن زید را ببردی که سرخ بود نقش آن که

بضم حا بی‌نقطه و فتح نون و صاد

که جره شده بود و اینکه علی علیه السلم کفن کرد سهل بن حنیف را کما اینجا مذکور شد دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكَفَنُ يَكُونُ بُرْدًا فَاِنْ لَمْ يَكُنْ بُرْدًا فَاجْعَلْهُ كُلَّهُ قُطْنًا فَاِنْ لَمْ تَجِدْ عِمَامَةً قُطْنٍ
فَاجْعَلِ الْعِمَامَةَ سَابِرِيًّا شرح السابری بسین بی‌نقطه و الف و کسر بای یکنقطه و رای بی‌نقطه و تشدید
یا ر دو نقطه در پایین نوعی از جامه که سفید و نازک است و آنرا یکتاره مینامند یعنی روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت کفن میباشد جامه بسیار عوضی تا در زر نداشته باشد پس اگر نباشد چنان جامه و محتاج
بدوختن شود پس بگردان کفن را همگی پارچهای آن که برهم دوخته میشود از پنبه پس اگر نیابی عمامه پس بگردان
عمامه را یکتاره مراد اینست که اگر دستاری کرته نیابد شد برای عمامه هم نرسد یکتاره را که از پنبه باشد عمامه کن زیرا
که چون عمامه چنین دارد ته نمایی آن برطرف میشود و اسلم یازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا
يُكَفَّنُ الْمَيِّتُ فِي السَّوَادِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کفن کرده نمیشود میت در جامه سیاه
دوازدهم اصل عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ ثِيَابٍ تُعْمَلُ بِالْبَصْرَةِ عَلَى عَمَلِ الْقَصَبِ الْيَمَانِيِّ
مِنْ قَزٍّ وَقُطْنٍ هَلْ يَصْلُحُ اَنْ يُكَفَّنَ فِيهَا الْمَوْتَى قَالَ اِذَا كَانَ الْقُطْنُ اَكْثَرَ مِنَ الْقَزِّ فَلَا بَاْسَ شرح
القصب بفتح قاف و فتح صاد بی‌نقطه و بای یکنقطه جامه نرم که از دو جنس بافته شده باشد یکی پنبه و دیگری کتان
یمانی منسوب بیمن است بزیادهٔ الف در نسبت و تیتو اند بود که مراد بقصب یمانی حبره باشد که بیان شد در
شرح حدیث نهم این باب القز بفتح قاف و تشدید زای بانقطه ابریشم یعنی روایت از حسین بن راشد که از
راویان امام موسی کاظم علیه السلم است گفت پرسیدم امام را از جامهای که بافته میشود در بصره بر روش حبره تفاوت
اینست که آنچه در بصره بافته میشود از ابریشم و پنبه است آیا میشاید که کفن کرده شوند در آن مردگان امام گفت چون
باشد پنبه اکثر از ابریشم پس پروایی نیست باب بیست و سوم اصل باب مقدار الماء الذی یغسل به المیت والکافور
شرح یغسل بصیغهٔ مجهول باب ضرب است والکافور مجرور و معطوف بر الماء است یعنی این باب بیان مقدار
آبیست که شسته میشود بآن میت و بیان مقدار کافور برای میت است در این باب پنج حدیث است اول اصل
قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ لِلْمَاءِ حَدٌّ مَحْدُودٌ قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
قَالَ لِعَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِذَا اَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ لِي سِتَّ قِرَبٍ مِنْ مَاءِ بِئْرِ غَرْسٍ فَاغْسِلْنِي وَكَفِّنِّي
وَحَنِّطْنِي فَاِذَا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِي وَكَفْنِي وَتَحْنِيطِي فَخُذْ بِمَجَامِعِ كَفَنِي وَاَجْلِسْنِي ثُمَّ سَلْنِي عَمَّا
شِئْتَ فَوَاللهِ لَا تَسْاَلُنِي عَنْ شَيْءٍ اِلَّا اَجَبْتُكَ فِيهِ شرح این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب
الحجة در حدیث چهاردهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحداً فواحداً
و شاید که اینجا عبارت از دلوهای بزرگ باشد هم القرب بکسر قاف و فتح رای بی‌نقطه و بای یکنقطه جمع قربه بکسر قاف و سکون را و حیکما والکرغرس بعضهم

به

و در بعض نسخ العصب بفتح عین بی‌نقطه و سکون صاد است ابن اثیر در نهایه گفته که العصب برود یمانیه یعصب غزلها ای یجمع و یشد ثم یصبغ و ینسج فیاتی موشیا لبقاء ما عصب منه ابیض لم یاخذه صبغ و صاحب قاموس گفته که العصب ضرب من البرود

عنی

غین بانقطه و ضم را جمع غرب بفتح غین و سکون را است و بمعنی دلوهای بزرگ مثل حقوق و حقف
سبب نمود و لیکن نسخ موافق دولت غرس بفتح غین بانقطه و سکون رای بی‌نقطه و سین بی‌نقطه چاهیست
در مدینه و ذکر تحنیط بعد از تکفین اشعار باینست که مراد بحنوط غیر آن باشد که در آب غسل انداخته میشود
منافات نیست میان اجلسنی و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و هم که وایاکان تقعده زیرا که جلوس
نشستن برای بهم زانیست و مراد بقعود نشستن بدبهم زانیست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم قربانت
شوم آیا برای آب غسل میت حدی معین هست گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی را
صلوات الله علیه که چون من وفات یابم پس بکش برای من شش خیک از آب چاه غرس پس بشو مرا
و کفن کن مرا و کافور کن مرا پس چون فارغ شوی از شستن من و کفن کردن من و کافور کردن
من پس بگیر کنارهای کفن مرا و بنشان مرا بعد از آن سوال کن مرا از هرچه خواستی پس بخدا قسم که سوال
نمیکنی مرا از هیچ چیزی مگر آنکه جواب گفتم ترا در آن یا بمعنی که البته جواب میگویم دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ اِذَا اَنَا مِتُّ فَاغْسِلْنِي بِسَبْعِ قِرَبٍ مِنْ بِئْرِ
غَرْسٍ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق و ذکر ست در سابق و سبع اینجا شاید که مبنی بر این
باشد که ست برای اصل غسل است و سبع برای مجموع غسل و مقدمات غسل است مثل رغوه سدر و شستن
عورتین یا مبنی بر این باشد که ست سنت موکد است و سابع سنت غیر موکد است والله اعلم سوم اصل مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى قَالَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ اِلَى اَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ الْمَيِّتُ كَمْ حَدُّهُ فَوَقَّعَ حَدُّ
غُسْلِ الْمَيِّتِ يُغَسَّلُ حَتَّى يَطْهُرَ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى قَالَ وَكَتَبَ اِلَيْهِ هَلْ يَجُوزُ اَنْ يُغَسَّلَ الْمَيِّتُ وَمَاؤُهُ
الَّذِي يُصَبُّ عَلَيْهِ يَدْخُلُ اِلَى بِئْرِ كَنِيفٍ اَوِ الرَّجُلُ يَتَوَضَّاُ وُضُوءَ الصَّلَاةِ اَنْ يُصَبَّ مَاءُ وُضُوئِهِ
فِي بِئْرِ كَنِيفٍ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُونُ ذَلِكَ فِي بَلَالِيعَ شرح البلالیع بفتح بای یکنقطه جمع بالوعه چاههایی
که برای آب باران و مانند آن کنده شده و آنها را فرو میبرد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت نوشت محمد بن الحسن
بسوی امام حسن عسکری علیه السلم در آبی که شسته میشود بآن میت چند است حد آن آب پس امام نوشت که حد غسل
میت اینست که شسته میشود میت تا آنکه پاکیزه شود اگر خواسته باشد الله تعالی مراد اینست که مختلف میشود
باختلاف اموات در نجاست و مانند آن راوی گفت محمد بن الحسن نوشت بسوی امام علیه السلم آیا رواست
اینکه شسته شود میت و آب او که ریخته میشود بر او داخل میشود بسوی چاه بیت الخلا یا مردی وضو سازد
وضویی که برای نماز ساخته میشود همانا آیا رواست اینکه ریخته شود آب وضوی او در چاه بیت الخلا پس امام
نوشت که میباشد آن آب غسل و وضو در بالوعها مراد اینست که دخول آن در بیت الخلا مکروهست و در بالوعها مستحب است چهارم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ السُّنَّةُ فِي الْحَنُوطِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ

کفنی در اول بتشدید نون از باب تفعیل است و در دوم بفتح کاف و سکون فا مصدر باب نصر بمعنی تکفین است

دِرْهَمًا وَثُلُثُ اَكْثَرُهُ وَقَالَ اِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِحَنُوطٍ وَكَانَ وَزْنُهُ اَرْبَعِينَ دِرْهَمًا فَقَسَمَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلٰثَةَ اَجْزَاءٍ
جُزْءٌ لَهُ وَجُزْءٌ لِعَلِيٍّ وَجُزْءٌ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح مراد بحنوط اینجا غیر آنست که در آب غسل انداخته میشود چنانچه
گذشت در حدیث اول یا مراد اعم از آنست و بر هر تقدیر مراد اینجا کافور است درهم بوزن چهل و هشت جو
است و ده درهم بوزن هفت مثقال شرعیست و مثقال شرعی یکدینار طلاست و بیان اینها می آید
در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است اکثره خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر هذا اکثره یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش یالا برد سند حدیث را
تا امامی که روایت از اوست امام گفت سنت خوشبوی میت سیزده درهم و دو دانگ درهم است این
اکثر حنوط است باین معنی که زیاد بر این عبث است و امام گفت بیان این آنکه بدرستی که جبرئیل علیه السلام
فرود آورد بر رسول الله صلی الله علیه و آله حنوطی و بود وزن آن حنوط چهل درهم پس قسمت کرد آن
چهل درهم را رسول الله صلی الله علیه و آله سه حصه برابر حصه برای خود و حصه برای علی علیه السلام و
برای فاطمه علیها السلام مراد اینست که اگر زیاد بر سیزده درهم و ثلث عبث نمیبود جبرئیل می آورد از برا
نیز پنجم اصل عَنِ ابْنِ اَبِي نَجْرَانَ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَقَلُّ مَا
يُجْزِئُ مِنَ الْكَافُورِ لِلْمَيِّتِ مِثْقَالٌ وَفِي رِوَايَةِ الْكَاهِلِيِّ وَحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقَصْدُ مِنْ ذٰلِكَ اَرْبَعُ مَثَاقِيلَ شرح نجران بفتح نون و سکون جیم و را بی نقطه
است و فی روایة تا آخر کلام ابن ابی نجرانست یعنی روایت از عبد الرحمن بن ابی نجران از بعض یاران
او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اقل آنچه کافیست از کافور برای میت وزن یکمثقال است که دینار طلا
باشد و در روایت کاهلی و حسین بن المختار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت میانه از جمله کافور برای
میت چهار مثقالست بدانکه بنا بر حدیث سابق قدر افضل کافور سیزده مثقال و ثلث مثقالست پس میانه
حقیقی قدر مجزی و قدر افضل چهار مثقال و سدس مثقال است و مراد بقصد اینجا میانه تقریبی مراتب
فضل است و قدر مجزی خارج از ان مراتب و علیحده است و بانضمام آن پنج مثقال میشود باب بیست و هفتم
اصل باب الجريدة شرح الجریده بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه
شاخ درخت خرما که بی برگ باشد یعنی این باب بیان استحباب جریده است برای میت در این باب سیزده
حدیث است اول اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ الصَّيْقَلِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُوضَعُ لِلْمَيِّتِ
جَرِيدَتَانِ وَاحِدَةٌ فِي الْيَمِينِ وَالْاُخْرىٰ فِي الْاَيْسَرِ قَالَ قَالَ الْجَرِيدَةُ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ

جزء له م

٧

شرح روایتست از حسن بن زیاد جلا دهنده شمشیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذاشته میشود
برای میت دو جریده یکی در راست و دیگری در چپ راوی گفت که امام گفت که جریده نفع میکند
مؤمن را بدفع فشردن قبر و مانند آن که از گناهان بهم برسد و کافر را بتحقیق یا تاخیر عذاب جهنم یعنی
ما دام که جریده رطوبتی دارد دوم اصل عَنْ يَحْيَى بْنِ عُبَادَةَ الْمَكِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ
يَسْاَلُهُ عَنِ التَّخْضِيرِ فَقَالَ اِنَّ رَجُلًا مِنَ الْاَنْصَارِ هَلَكَ فَاُوذِنَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَوْتِهِ فَقَالَ لِمَنْ يَلِيهِ مِنْ قَرَابَتِهِ خَضِّرُوا صَاحِبَكُمْ فَمَا اَقَلَّ الْمُخَضَّرِينَ قَالَ وَمَا
الْمُخَضَّرُ قَالَ جَرِيدَةٌ خَضْرَاءُ تُوضَعُ مِنْ اَصْلِ الْيَدَيْنِ اِلَى التَّرْقُوَةِ شرح عُباده بضم عین بی
نقطه و تخفیف با یکنقطه است التخضیر بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را سبز کردن
القرابه بفتح قاف و را بی نقطه و با یکنقطه خویشان و خویشی و بنا بر اول من برای تبعیض است و بنا بر دوم بیانیه
برای سببیت است خضروا بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است فا برای بیان
ما نافیه است و اقل ~~بجاف معنی مثلم~~ بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعالست الاقلال حقیر شمردن المخضر بخا
با نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال سبز شده تفسیر ~~المخضر بجریده~~ ...
~~اطلاق مختضر در اینجا از قبیل وصف شیء بحال مجاور آنست ... حقیقت نیست ...~~
~~سبز ... یعنی که مجاور ...~~ الید از سر انگشتان تا بندی که میان کف و ساعد است و تحقیق این شد
در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب چهلم که باب صفت التیمم است الترقوة بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون
را بی نقطه و ضم قاف و فتح واو چنبر گردن یعنی روایت از یحیی بن عباده مکی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام
است گفت شنیدم از سفیان ثوری که می پرسید امام علیه السلام را از سبز کردن میت که سخن که دلیل آن و حقیقت آن چیست
چیست پس امام گفت بدرستی که مردی از اهل مدینه وفات یافت پس خبر کرده شد رسول الله صلی الله علیه و آله
بوفات او پس گفت بانکه کارسازی میکنند آن میت را از جمله خویشان میت که سبز کنید یار خود را بیان این آنکه
کم و کاسی نمیشمرم سبز شده گان را یعنی که ایشان عالیقدرند سفیان گفت و چیست سبز شده امام گفت شاخ
از درخت خرما که سبز است گذاشته میشود از بیخ دو دست تا چنبر گردن مراد اینست که در دو پهلوی جسد میت
دو جریده سبز می باید گذاشت بروشی که طول آنها موافق طول جسد باشد تا چنان شود که گویا جسد سبز شده و
معنی جسد بیان شد در حدیث هفتم باب یازدهم سیوم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُبَادَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ تُؤْخَذُ جَرِيدَةٌ رَطْبَةٌ قَدْرُهَا ذِرَاعٌ فَتُوضَعُ وَاَشَارَ بِيَدِهِ مِنْ عِنْدِ تَرْقُوَتِهِ اِلَى يَدِهِ تُلَفُّ مَعَ
ثِيَابِهِ قَالَ وَقَالَ الرَّجُلُ لَقِيتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدُ فَسَاَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ حَدَّثْتُ

اقل بصیغه ماضی غائب معلوم است از باب افعال صیغه تعجب است و این اشارتست که الف کم الفان درامت او و معتبر آن بود که ما نافیه باشد هم

و مراد تفسیر موضع جریده خضرا است که مفهوم از کلام م

عن عبد الله بن المغیره م

از عبدالله بن المغیره از مردی از هم

بِيَحْيَى بْنِ عُبَادَةَ شرح روایت از یحیی بن عباده از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت گرفته میشود جریده

کوتر باشد بقدری که از آرنج تا سر انگشتان دست باشد پس گذاشته میشود و امام اشارت کرد بدست خود از

نزد چنبر گردن او تا بندی که میان بازو و کف است بیان شد در شرح حدیث سابق پیچیده میشود آن جریده

با کفنهای میت گفت که گفت آنمرد که برخوردم امام جعفر صادق علیه السلم را بعد از آن پس پرسیدم او را از آنکه

مذکور شد پس گفت آری بتحقیق که خبر دادم با آن یحیی بن عباده را چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَأَيْتَ

الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لِمَ تُجْعَلُ مَعَهُ جَرِيدَةٌ قَالَ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ وَالْحِسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْباً قَالَ

وَالْعَذَابُ كُلُّهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَدْرَ مَا يَدْخُلُ الْقَبْرَ وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ

السَّعَفَتَانِ لِذَلِكَ فَلَا يُصِيبُهُ عَذَابٌ وَلَا حِسَابٌ بَعْدَ جُفُوفِهِمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى شرح أرأيت

بفتح همزه و فتح را بی نقطه و فتح همزه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح تا دو نقطه در بالا یعنی اخبرنی است

المیت مرفوع و مبتدا است اذا برای محض ظرفیت است لم بکسر لام و فتح میم است یتجافی بجیم و فا و الف بصیغه

مضارع مجهول باب مفاعله است التجافات جدا کردن العذاب مرفوع و نایب فاعل است و الف لام آن برای عهد

خارجیست یعنی عذاب القبر الحساب بکسر حا شمردن الف لام آن برای عهد خارجیست یعنی حساب القبر و آن عبارت است

از شمردن دو ملک اصول دین را در وقت سوال میت از آنها الف لام العود برای عهد خارجیست کل در کله

قدر مجرور و بدل یا عطف بیان ساعة است یا منصوب بظرف زمانست ما مصدریه است السعف بفتح سین

بی نقطه و فتح عین بی نقطه و فا شاخ درخت خرما یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را خبر ده مرا که میت چون مرد چرا

گردانیده میشود با او شاخی از درخت خرما امام گفت جدا کرده میشود از میت عذاب قبر و حساب قبر جواب

آن جوب ترست امام گفت و مشکل عذاب قبر در یکروز است در یکساعت است بقدر دخول میت در قبر و

برگشتن مردم و جز این نیست که گردانیده شده است آن دو شاخ درخت خرما برای آن اشکال پس برنمیخورد

میت را در قبر عذابی و نه حسابی بعد از خشک شدن آنها اگر خواسته باشد الله تعالی پنجم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ

قَالَ قَالَ الْجَرِيدَةُ قَدْرُ شِبْرٍ تُوضَعُ وَاحِدَةٌ مِنْ عِنْدِ التَّرْقُوَةِ إِلَى مَا بَلَغَتْ مِمَّا يَلِي الْجِلْدَ وَالْأُخْرَى

فِي الْأَيْسَرِ مِنْ عِنْدِ التَّرْقُوَةِ إِلَى مَا بَلَغَتْ مِنْ فَوْقِ الْقَمِيصِ شرح جمیل بفتح جیم است دراج بضم دال بی نقطه

و تشدید را بی نقطه و الف و جیم است الشبر بفتح شین با نقطه و سکون با یکنقطه و را بی نقطه

نوشتیم و بنابر معنی محمول بر وقت ضرورتست مثل تقیه چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب مثل فقدان جریده

عبارت از مده عذاب قبر است هم

این هم

همکیش هم

کہ بقدر

که بقدر ذراع باشد یعنی روایت از جمیل بن دراج که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است

گفت که امام گفت جریده بقدر یکوجب است گذاشته میشود یک جریده از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید در پهلوی راست

بدن و جریده دیگر گذاشته میشود در جانب چپ از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید در بالای پیراهن

میت ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُوضَعُ لِلْمَيِّتِ جَرِيدَتَانِ وَاحِدَةٌ فِي الْأَيْمَنِ

يَمِينٍ وَالْأُخْرَى فِي الْأَيْسَرِ شرح این ظاهر است از سابق هفتم اصل قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِأَيِّ شَيْءٍ يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ الْجَرِيدَةُ قَالَ إِنَّهُ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ مَا دَامَتْ رَطْبَةً

شرح یتجافی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث

چهارم این باب هشتم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رُبَّمَا حَضَرَنِي

مَنْ أَخَافُهُ فَلَا يُمْكِنُ وَضْعُ الْجَرِيدَةِ عَلَى مَا رَوَيْتَنَا قَالَ أَدْخِلْهَا حَيْثُ مَا أَمْكَنَ شرح رویتنا

بتشدید واو بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است و ضمیر منصوب مفعول اول آنست و مفعول دوم

آن ضمیر محذوف راجع بما و موصوله است الترویه کسی را بر روایة سخنی واداشتن یعنی گفتن سخنی

بکسی بروشی که خوب فهمد و تواند نقل کرد حیثما بفتح حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و

ضم و فتح و کسر ثا سه نقطه که مرکب است از حیث که ظرف مکانست و گاهی ظرف زمان میباشد و ما کافه

که برای تضمین معنی شرطست یعنی روایت از سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را تا امامی

که روایت از اوست راوی گفت که گفته شد امام علیه السلم را که قربانت شوم بسا که حاضر میشود نزد من

مخالفی که میترسم از او پس ممکن نیست گذاشتن جریده بروش آنچه تعلیم کردی ما را امام گفت داخل

کن جریده را با میت هر جا که ممکن باشد نهم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَرِيدَةِ تُوضَعُ فِي الْقَبْرِ قَالَ لَا بَأْسَ شرح روایت

از عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از جریده که گذاشته

میشود در قبر بیرون کفن میت امام گفت باکی نیست مراد موضع ضرورتست مثل آنچه گذشت در

حدیث سابق و مثل فراموشی و مثل دیر رسیدن جریده یا مراد بیان اقل مستحب است والله اعلم

دهم اصل عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاكَ إِنْ لَمْ نَقْدِرْ عَلَى الْجَرِيدَةِ

فَقَالَ عُودَ السِّدْرِ قِيلَ فَإِنْ لَمْ نَقْدِرْ عَلَى السِّدْرِ فَقَالَ عُودَ الْخِلَافِ شرح جزای

شرط هر دو جا محذوفست عود هر دو جا منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر ضعوا عود یعنی

روایت از متعدد از یاران ما گفتند که گفتیم امام را که روایت از اوست قربانت شویم اگر توانا

نباشیم بر شاخ درخت خرما چه کنیم پس گفت بگذارید چوب سدر را بجای جریده گفته شد که پس اگر توانا
نباشیم بر چوب سدر چه کنیم پس گفت بگذارید چوب بید را بجای جریده یازدهم اصل عن علی بن
بلال انه كتب الیه یسأله عن الجریدة اذا لم نجد نجعل بدلها غیرها فی موضع
لا یمکن النخل فکتب یجوز اذا اعوزت الجریدة و الجریدة افضل و به جاءت
الروایة شرح بلال بکسر با یک نقطه است اعوزت بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی
باب افعال است الاعواز نایاب شدن اذا اعوزت الجریدة اشارت است باینکه نایابی نخل لازم
ندارد نایابی جریده را و مناط این حکم نایابی جریده است نه نایابی نخل ضمیر به راجع بمضمون جمله الجریدة
افضل است یعنی روایت است از علی بن بلال که از راویان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهم السلام است که او نوشت بسوی امامی که روایت از او است میپرسید امام را از شاخ درخت خرما که چون
نیابیم آنرا آیا میگردانیم عوض آن غیر آنرا در جایی که ممکن نیست درخت خرما پس امام نوشت که
جایز است غیر شاخ درخت خرما چون نایاب شود شاخ درخت خرما و شاخ درخت خرما بهتر است از
غیر آن و باین بهتر بودن وارد شده روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله اشارت است باینکه
شاخ درخت خرما اگر چه خشک باشد بهتر است از غیر آن اگر چه تر باشد زیرا که چوب چندانکه نپوسیده
و از هم نریخته فی الجمله رطوبتی دارد و آن رطوبت کافیست در دفع عذاب و حساب و الله اعلم دوازدهم اصل
وروی علی بن ابراهیم فی روایة اخری قال یجعل بدلها عود الرمان شرح و روایت
کرد علی بن ابراهیم در روایتی دیگر که میتوان بود که از صاحب الزمان علیه السلام باشد اینکه امام
گفت که گاهی گردانیده میشود عوض جریده چوب انار در جایی که نایاب باشد جریده مراد اینست که اگر
عود سدر و عود خلاف نیز نباشد عود رمان قایم مقام است بقرینه حدیث دهم این باب سیزدهم اصل
عن جمیل قال سألته عن الجریدة توضع من دون الثیاب او من فوقها قال فوق
القمیص و دون الخاصرة فسألته من ای جانب فقال من الجانب الایمن شرح الخاصره
بخاء بی نقطه و الف و کسر صاد بی نقطه و را بی نقطه و تا اگر برای نقل از وصفیت باسمیت است
سر تا سری که باعتبار اینکه احاطه تامه میکند بدن میت را یعنی روایت است از جمیل گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از جریده که آیا گذاشته میشود در پایین کفنها یا در بالای کفنها گفت در بالا
پیراهن و پایین سر تا سری پس پرسیدم امام را که در کدام جانب گذاشته میشود گفت در جانب راست
مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب زیرا که حدیث پنجم در صورتیست که

تهی گاه و چون از فوق القمیص مفهوم میشود که جریده در
پایین سر تا سری اتفاق کرده و بیان طول
جریده کرده باینکه از ترقوه تا پایین تهی گاه است
و آن یکذراع است و میتوان بود که الخاصره
بحا بی نقطه باشد

دو جریده موجود باشد و این در صورتیست که پیش از یک جریده نباشد باب بیست و پنجم اصل باب المیت
یموت و هو جنب او حائض او نفساء شرح این باب بیان میت است که میمیرد در حالی که او
جنابت یا حائض است یا خوف زاییدن دیده در این باب سه حدیث است اول اصل عن زرارة قال
قلت له مات میت و هو جنب کیف یغسل و ما یجزیه من الماء قال یغسل غسلا واحدا یجزی ذلک
عنه لجنابته و لغسل المیت لانهما حرمتان اجتمعتا فی حرمة واحدة شرح الحرمه بضم حاء بی نقطه
و سکون را و ضم و فتح را بی نقطه واجب اجتمعتا استیناف بیانیست و بجای نتیجه دلیلست و کبرای دلیل مطوی است
و حاصل دلیل اینست که این دو غسل دو غسل واجبست و هر دو غسل واجب متداخلست یعنی که جمع میشود در یک
واجب چنانچه گذشت در کتاب الطهارة در باب بیست و هفتم که باب یجزی الغسل منه اذا اجتمع است یعنی روایت است از زراره
که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مرد میتی برحالی که او جنب بود چگونه شسته
میشود با آب خالص امام گفت شسته میشود با آب خالص یکبار شستن کافیست آن شستن از میت برای غسل جنابت او
و برای غسل میت زیرا که غسل جنابت و غسل میت دو غسل واجبست و هر دو غسل واجب جمع میشود در یک غسل
بیان این آنکه این دو غسل جمع شده است در یک غسل واجب ظاهر این استدلال اینست که اغسال مندوبه و مختلفه جمع نشود
در یک غسل مندوب دوم اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة اذا ماتت
فی نفاسها کیف تغسل قال مثل غسل الطاهرة و کذلک الحائض و کذلک الجنب انما یغسل غسلا واحدا فقط
شرح مثل منصوب و نایب مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر یغسل مثل فقط بفتح فا و فتح قاف و سکون طا
بی نقطه بمعنی فحسب است یعنی روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی
که چون میرد در نفاس او چگونه شسته میشود گفت شسته میشود مثل شستن با نفاس و همچنانست حائض و همچنانست جنب
بیان این آنکه چرا این نیست که شسته میشود هر یک از جنب و حائض و نفساء با آب خالص یکبار شستن پس بس است سوم اصل
عن ابن محبوب و احمد بن محمد فی المرأة اذا ماتت نفساء و کثر دمها ادخلت الی السرة فی الادم او مثل
الادم نظیف ثم تکفن بعد ذلک شرح الادم بفتح همزه و فتح دال بی نقطه اسم جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال بی نقطه
نظیف بفتح نون و کسر ظا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا مجرور و صفت کل واحد از الادم و مثل الادم است
زیرا که الف لام الادم برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است بعد ذلک تاکید مضمون ثم است یعنی روایت است از حسن
بن محبوب که از راویان امام رضا علیه السلام است و احمد بن محمد بن عیسی که از راویان امام رضا علیه السلام است یا احمد بن محمد بن
ابی نصر که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است در زن اگر میرد بر حالی که صاحب نفاس است و بسیار
شود خون او درآورده میشود تا ناف در جنس پوستها یا مانند جنس پوستها مثل شمع که پاکیزه باشد بعد از آن کفن کرده میشود

آیا دو بار جدا از هم یا دو بار مطلق بهر عضوی
علیحده یا یکبار و چه مقدار کافیست او را
از آب خالص صح

موسی کاظم و امام

بعد از آن باب بیست و ششم اصل باب المرأة تموت وفي بطنها ولد يتحرك شرح این باب بیان زنیست
که میمیرد و در شکم او کودکیست که میجنبد بدانکه در نسخه از نسخ که بنظر رسید عنوان و احادیث این باب موجود
نیست و مثل این عنوان و دو حدیث می آید بعد از باب ثواب من عزى حزينا پس ذکر تمام سند حدیث
میشود در این باب تا بر التفاوت ظاهر تر شود و در این باب سه حدیث است اول اصل حميد بن زياد عن
الحسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن ابي حمزة عن علي بن يقطين قال سألت العبد الصالح
عليه السلام عن المرأة تموت وولدها في بطنها قال يشق بطنها ويخرج ولدها شرح روایت
کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از محمد بن ابی حمزه از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از زنی که میمیرد و فرزند او در شکم اوست امام گفت شکافته میشود شکم او و بیرون آورده
میشود فرزند او و مخفی نماند که ظاهر این عموم دارد و تخصیص این بولد زنده میتوان کرد دوم اصل
سهل بن زياد عن اسمعيل بن مهران عن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته
عن المرأة تموت ويتحرك الولد في بطنها أيشق بطنها ويستخرج ولدها قال نعم وفي
رواية ابن ابي عمير زاد فيه يخرج الولد ويخاط بطنها شرح وفي رواية تا آخر کلام سهل بن
زیاد است و اشارتست بآنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و دوم یعنی روایت کرد سهل بن زیاد
از اسمعیل بن مهران از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنی که میمیرد و
حرکت میکند فرزند در شکم او آیا شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او امام گفت
آری و در روایت ابن ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلام زیاد کرد در این حدیث اینرا که بیرون آورده
میشود فرزند و دوخته میشود شکم آن زن سوم اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن
خالد عن ابيه عن ابن ابي وهب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام
اذا ماتت المرأة وفي بطنها ولد يتحرك يشق بطنها ويخرج الولد وقال في المرأة يموت
في بطنها الولد فيتخوف عليها قال لا بأس ان يدخل الرجل يده فيقطعه ويخرجه
شرح این حدیث مع شئ زایدی آید در حدیث دوم باب هفتاد و دوم و آنجا شرح میشود باب بیست
هفتم اصل باب كراهية ان يقص من الميت ظفر او شعر شرح کراهیة بفتح کاف و کسر ها و تخفیف
یا است یعنی این باب بیان ناخوش بودن اینست که چیده شود از میت ناخنی یا مویی و در این باب
چهار حدیثست اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يمس من الميت شعر ولا ظفر وان
سقط منه شئ فاجعله في كفنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دست کرده نمیشود

ازمیت

ازمیت مویی و نه ناخنی یا معنی که بریده نمیشود و اگر افتد از میت چیزی از مو و ناخن پس بگردان
آنرا در کفن او دوم اصل كره امير المؤمنين عليه السلام ان يحلق عانة الميت اذا غسل او يقلم
له ظفر او يجز له شعر شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب علم است یقلم بقاف بصیغه
مضارع مجهول باب نصر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ناخوش شمرد امیر المؤمنین علیه السلام اینرا که تراشیده شود موی زهار میت
شسته شود یا چیده شود از او ناخنی یا بریده شود از او مویی سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
كره ان يقص من الميت ظفر او يقص له شعر او يحلق له عانة او يغمز له مفصل شرح کره بصیغه
ماضی مجهول باب تفعیل یا باب علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ناخوش شمرده شده
است اینکه چیده شود از میت ناخنی یا چیده شود از او مویی یا تراشیده شود از او پشت زهار یا
فشرده شود از او سر بندی با انگشت چهارم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الميت يكون عليه
الشعر فيحلق عنه او يقلم قال لا يمس منه شئ اغسله وادفنه شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از میت که میباشد بر او مو پس تراشیده میشود از میت یا چیده میشود ناخن میت
امام گفت دست کرده نمیشود از میت چیزی بشو میت را و دفن کن او را باب بیست هشتم اصل باب
يخرج من الميت بعد ما يغسل شرح این باب بیان چیزیست که بیرون می آید از میت بعد از شسته
شدن او و در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خرج من منخر الميت
الدم او الشئ بعد الغسل واصاب العمامة او الكفن قرضه بالمقراض شرح شئ عبارت از آمیخته
بخونست مثل خوناب کفن اینجا مستعمل در معنی اخص شده که سرتاسری و پیراهن و لنگ است قرض بقاف
و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمکلف حاضر است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از سوراخ بینی میت خون خالص یا چیزی که آمیخته بخون
باشد بعد از شستن میت و برخورد عمامه را یا کفن را مقراض میکند آنرا آنکه حاضر است از مکلفان مراد از
گرشتن عمامه یا کفن واجب نیست اگر چه بعد از مقراض کردن پوشانیدن آنچه پیدا شده از بدن میت
بپارچه علیحده یا کشیدن بعض اجزای عمامه یا کفن بر آنجا واجب باشد و ظاهر سکوت از حکم بینی اینست که
شستن آن واجب نباشد والله اعلم دوم اصل رفعه قال اذا غسل الميت ثم احدث بعد الغسل فانه
يغسل الحدث ولا يعاد الغسل شرح بالا برد راوی سند حدیث را تا امامی که روایت از اوست امام
گفت چون شسته شود میت بعد از آن بول یا غایط و اعاده کرده نمیشود شستن کل میت سوم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خرج من الميت شئ بعد ما يكفن فاصاب الكفن قرض منه

عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ضرب یا باب تفعیل است یجز بجیم و تشدید
زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر

بیرون آید از او بعد از شستن او
پس بدرستی که شان اینست که شسته
میشود از ان بول یا غایط م

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از میت چیزی که نجس باشد بعد از آنکه کفن کرده شود پس
برخورد آنچیز کفن را مقراض کرده میشود از کفن باب بیست و نهم اصل باب الرجل یغسل المرأة والمرأة تغسل الرجل
شرح این باب بیان مردیست که میشوید زنرا و زنیست که میشوید مرد را در این باب سیزده حدیثست اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یموت ولیس عنده من یغسله الا النساء قال تغسله امرأته
او ذات قرابته ان کانت له وتصب النساء علیه الماء صبا وفی المرأة اذا ماتت یدخل زوجها
یده تحت قمیصها فیغسلها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او پرسیده شد از مردی که میمیرد و نیست
نزد او کسی که شوید او را مگر زنان امام گفت میشوید او را زن او یا صاحب خویشی نزدیک اگر باشد او را و میریزند
زنان دیگر بر او آب را ریختنی که بی نظر و بی لمس باشد بعنوان مدد و صاحب قرابت و میتواند بود که مراد
بعنوان استقلال باشد در صورتی که زن او و صاحب خویشی او نباشد و مراد ریختن آب بر دو کف او باشد
نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم این باب یا بر دو کف و رو باشد نظیر آنچه می آید در حدیث سیزدهم این باب و امام گفت
در زن چون میمیرد داخل میکند شوهر او دست خود را در پایین پیراهن او پس میشوید زنرا دوم اصل سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن الرجل ایصلح له ان ینظر الی امرأته حین تموت او یغسلها ان لم
یکن عندها من یغسلها وعن المرأة هل تنظر الی مثل ذلک من زوجها حین یموت فقال
لا بأس بذلک انما یفعل ذلک اهل المرأة کراهة ان ینظر زوجها الی شیء یکرهونه منها شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که آیا میشاید او را اینکه نظر کند بسوی زن خود وقتی که میرد آن
زن یا شوید آنزنرا اگر نباشد نزد آن زن کسی که شوید او را و پرسیدم امام را از زن که آیا نظر میکند
بسوی مانند آنچه مذکور شد از جمله بدن شوهر خود وقتی که میرد شوهر مراد نظر زن بسوی مواضعیست
از بدن شوهر که نظر بسوی آنها می افتد غالبا در وقت شستن پس مقصود سوال از نظر زن بسوی شوهر و شستن
زن شوهر را است پس امام گفت باکی نیست با آنچه پرسیدی جز این نیست که میکنند شستن زنرا خویشان زن
و نمیگذارند برای نخواستن اینکه نظر کند شوهر آن زن بسوی چیزی که نمیخواهند آنرا از آن
زن اشارتست باینکه میت زن بدشکلتر میشود از میت مرد و خویشان او نمیخواهند آن بدشکلی را و نمیخواهند
نظر شوهر را بسوی آن بدشکلی و این از روی جهلست چنانچه می آید در حدیث هفتم و یازدهم این باب
سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل یغسل امرأته قال نعم من وراء الثوب
شرح روایتست از محمد بن مسلم که راوی گفت امام یا باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام
از مرد که آیا میشوید زن خود را امام گفت آری از پس جامه که ساتر عورتین آن زن باشد چهارم اصل

شرح قرابة بفتح قاف عبارت از خویشی است که می آید در حدیث چهارم این باب ه

الی ما یکرهه

سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یموت ولیس عنده من یغسله الا النساء هل یغسله
النساء فقال تغسله امرأته او ذات محرمه وتصب علیه النساء الماء صبا من فوق
الثیاب شرح المحرم بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه مصدر میمی باب حسن حرام بودن نکاح
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میمیرد و نیست نزد او کسی که شوید او را مگر زنان آیا
میشویند او را زنان پس گفت میشوید او را زن او یا صاحب محرم او و در صورتی که اینها نباشند میریزند
زنان دیگر بر او آب را ریختنی که از بالای جامها باشد مراد همانست که گذشت در حدیث اول این باب
پنجم اصل سمعت صاحبا لنا یسأل ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة تموت مع رجال لیس فیهم
ذو محرم هل یغسلونها وعلیها ثیابها فقال اذن یدخل ذلک علیهم ولکن یغسلون
کفیها شرح یدخل بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعالست ذلک فاعلست و مشار الیه ذلک مصدر
یغسلونها است و مفعول محذوفست بتقدیر قبیحا یا بتقدیر اثما و مانند آنها یعنی شنیدم از یاری که ما را بود
میپرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که میمیرد با مردانی که نیست در ایشان صاحب حرام بودن عقد نکاح
آیا میشویند آن زنرا بر حالی که بر آن زن جامهای او باشد پس امام گفت در این هنگام که شویند او را داخل
میکند آن شستن بر ایشان قبیحی را مثل فکرهای باطل شیطانی و لیکن میشویند دو دست او را بی آنکه نظر
یا لمس کنند محقق نماند که این منافات ندارد با اینکه روی او را نیز شویند چنانچه می آید در حدیث سیزدهم
این باب ششم اصل عن سماعة قال سألته عن المرأة اذا ماتت فقال یدخل زوجها یده من
تحت قمیصها الی المرافق شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زن چون مرده
باشد پس امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را در پایین پیراهن او تا آرنجها برای شستن او هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت فی السفر او فی الارض لیس معه فیها الا النساء قال یدفن
ولا یغسل وقال فی المرأة تکون مع الرجال بتلک المنزلة الا ان یکون معها زوجها فان کان
معها زوجها فلیغسلها من فوق الدرع ویسکب علیها الماء سکبا ولتغسله امرأته اذا مات
والمرأة لیست مثل الرجل المرأة اسوء منظرا حین تموت شرح الارض بفتح همزه و سکون راء بی نقطه
و ضاد با نقطه ~~بصیغه صفت مشبه باب نصر زمین بسیار گیاه که چراگاه خوبست و زنان و مردان یکجا~~
~~میروند برای چرانیدن ... تا آخر~~ ... استثناست از یدفن
ولا یغسل یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد در سفر یا در ~~...~~ و نیست
با او در آن زمین مگر زنان امام گفت دفن کرده میشود و شسته نمیشود و امام گفت در زنی که میباشد با مردان

الرحال

سرزمینی که وطن صحرانشین است م

سرزمین خود م

که او بهمان منزلت است یا بمعنی که اگر بمیرد دفن کرده میشود و شسته نمیشود و مخفی نماند که مراد عدم شسته شدن
مجموع اوست و این منافات ندارد با شسته شدن دو دست او چنانچه گذشت در حدیث پنجم این باب
مگر آنکه باشد با او شوهر او پس اگر باشد با او شوهر او پس باید که بشوید او را از بالای پیراهن و بریزد شوهر
بر او آب را ریختنی بامعنی که محض ریختن میکند و نمیتواند نظر بسوی او نمیکند و در صورت اول اگر زنی با او
او باشد باید که بشوید او را زن او و چون مرده باشد بی حاجت با آنکه محض ریختن آب باشد و زن مغسل
مرد نیست بیان این آنکه زن بدنش عورت است از مرد وقتی که بمیرد هشتم اصل سألت ابا عبد الله عليه
السلام عن الرجل يخرج في السفر ومعه امراته يغسلها قال نعم وامه واخته ونحو هذا
يلقي على عورتها خرقة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از وطن بیرون آمده
میرود در سفر است و با او زن اوست آیا میشوید زن خود را گفت آری و میشوید او را و مادر خود را
و خواهر خود را و مانند اینها یعنی آنکه هر که ذات محرم باشد می اندازد بر عورت او پارچه را که ساتر
عورت باشد اگرچه میت زن او باشد نهم اصل سمعت صاحبا لنا يسال ابا عبد الله عليه السلام
عن المراة تموت مع رجال ليس معهم ذو محرم هل يغسلونها وعليها ثيابها فقال
اذن يدخل عليهم ولكن يغسلون كفيها شرح مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است دهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام في المراة اذا ماتت وليس معها امراة تغسلها قال يدخل زوجها
يده تحت قميصها فيغسلها الى المرافق شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی چون
مرده باشد و نباشد با او زنی که بشوید او را امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را تا آرنجها در
پایین پیراهن او پس میشوید او را یازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يغسل
امراته قال نعم انما يمنعها اهلها تعصبا شرح روایتست از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید زن خود را گفت آری جز این
نیست که وا نمیگذارند او را بشوهرش خویشان او برای تندی و ناخوشی دوازدهم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام انه سئل عن الرجل المسلم يموت في السفر وليس معه رجل مسلم ومعه رجال نصا
رى ومعه عمته وخالته مسلمتان كيف يصنع في غسله قال تغسله عمته وخالته في
قميصه ولا يقربه النصارى وعن المراة تموت في السفر وليس معها امراة مسلمة ومعها
نساء نصارى وعمها وخالها معها مسلمان قال يغسلانها ولا تقربها النصرانية كما
كانت المسلمة تغسلها غير انه يكون عليهما درع فيصب الماء من فوق الدرع شرح روایتست

ازامام

از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مرد مسلمان که میمیرد در سفر و نیست با او مردی که مسلمان
باشد و با او مردانی اند که ترسایانند و با اوست عمه او و خاله او و ایشان مسلمانند چه کار کرده میشود
در شستن او امام گفت میشویند او را عمه او و خاله او در پیراهن او و نزدیک او نمیشوند ترسایان و امام
پرسیده شد از زنی که میمیرد در سفر و نیست با او زنی که مسلمان باشد و با اویند زنانی که ترسایانند
و عموی او و خالوی او با او ... امام گفت ... میشویند او را و
نزدیک او نمیشود زن ترسا و او را امر شستن عمو و خالو چنانست که زن مسلمان میشسته باشد او را
تفاوت اینست که میباشد بر او پیراهن پس ریخته میشود آب بر بالای پیراهن اصل قلت
فان مات رجل مسلم وليس معه رجل مسلم ولا امراة مسلمة من ذوي قرابته
ومعه رجال نصارى ونساء مسلمات ليس بينه وبينهن قرابة قال يغتسل النصراني
ثم يغسله فقد اضطر شرح مراد بقرابت اینجا حرمت عقد نکاح است الاغتسال خود را شستن
و ظاهر اینست که شستن دستها کافی باشد اضطر بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست و نایب فاعل ضمیر
مستتر راجع بمصدر است و افاده مبالغه میکند یعنی گفتم پس اگر بمیرد مردی مسلمان و نباشد با او
مردی مسلمان و نه زنی مسلمان از جمله صاحبان محرم او و با او مردانی ترسایان باشند و زنانی
مسلمانان باشند که نیست میان او و آن زنان محرمی امام گفت دستهای خود را میشوید مرد ترسا بعد از آن
میشوید او را بیان این آنکه بتحقیق بیچاره شده بیچارگی بامعنی که کمال بیچارگی بهم رسیده بدانکه این
مبنی بر چند مقدمه است بعنوان احتمال اول آنکه شستن کافر خود را باعث تخفیف نجاست او میشود
و نجاست غیر کفر مثل خمر و لحم خنزیر از او زایل میشود دوم اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود
سیوم اینکه در سقوط تکلیف بواجب کفایی شرط نیست نیت قربت از فاعل آن زیرا که مقصود وقوع
آن واجب است از هر که باشد پس شستن میت مثل شستن جامه است و مثل غسل جنابت و مانند آن
نیست پس اگر کسی بقصد ریا یا بقصد مال دنیا میت را شوید از دیگران ساقط میشود چنانچه اگر آن قصد
کفن کند باعث سقوط میشود والله اعلم اصل وعن المراة المسلمة تموت وليس معها امراة
مسلمة ولا رجل مسلم من ذي قرابتها ومعها امراة نصرانية ورجال مسلمون ليس
بينها وبينهم قرابة قال تغتسل النصرانية ثم تغسلها شرح عن المراة متعلق بفعلی است که مدلول
قلت تا آخر است بتقدیر و سالت عن المراة یا معطوف بر عن الرجل المسلم است و مضمون این نظیر سابق است
و معلوم است از شرح سابق اصل وعن النصراني انه يكون في السفر وهو مع المسلمين فيموت قال لا

که مرد میتوانند که دو عم و خال را هم

يغسله مسلم ولا كرامة ولا يدفنه ولا يقوم على قبره شرح لا در لا كرامة براى نفى جنس است
يعنى و پرسيدم از ترسا كه ميباشد در سفر و او با مسلمانانست پس ميميرد امام گفت نميشويد او را مسلمانى
و نيست عزتى ترسا را و دفن نميكند او را و اگر مدفون شده باشد نمى ايستد بر قبر او بقصد دعا يا زيارت
يا تعظيم سيزدهم اصل قلت لابى عبد الله عليه السلام من غسل فاطمة عليها السلام قال ذاك امير المؤمنين
صلوات الله عليه فكانما استفظعت ذلك من قوله فقال لى كانك ضقت مما اخبرتك فقلت
قد كان ذلك جعلت فداك فقال لا تضيقن فانها صديقة لم يكن يغسلها الا صديق
اما علمت ان مريم عليها السلام لم يغسلها الا عيسى عليه السلام شرح مضمون اين گذشت در كتاب
الحجة در حديث چهارم مولد الزهراء فاطمه عليها السلام يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه كه شست فاطمه
عليها السلام را گفت اين امير المؤمنين بود پس گويا كه رسوا شمردم آن سخن را از جمله قول امام عليه السلام
كه شستن مرد زن را چون جايز باشد پس گفت مرا گويا كه تو تنگدل شدى از آنچه خبر دادم ترا پس گفتم
بتحقيق شد آنچه گفتى قربانت شوم پس گفت البته دلتنگ مشو چه بدرستى كه فاطمه معصومه بود و جايز
نبود كه شويد او را مگر معصومى و معصوم چون منحصر شود در شوهر و پسران شوهر اولى است
چنانچه مى آيد در حديث دوم باب چهل و ششم كه باب من اولى الناس بالصلوة على الميت است
ايا نشنيدى كه مريم عليها السلام را نشست او را مگر عيسى عليه السلام مراد اينست كه شستن مرد زن را محل انتقاد و
استبعاد نيست اصل قلت جعلت فداك فما تقول فى المرأة تكون فى السفر مع الرجال ليس
فيهم لها ذو محرم ولا معهم امرأة فتموت المرأة ما يصنع بها قال يغسل منها ما اوجب
الله عليه التيمم ولا تمس ولا يكشف شىء من محاسنها التى امر الله عز وجل بستره قلت
كيف يصنع بها قال يغسل بطن كفيها و وجهها و يغسل ظهر كفيها شرح گفتم قربانت
شوم پس چه ميگوئى در زن كه ميباشد در سفر با مردان نيست در ايشان او را صاحب محرمى و نيست
با ايشان زنى پس ميميرد آن زن چه كار كرده ميشود با آن زن امام گفت شسته ميشود از آن زن
آنچه واجب ساخته است الله تعالى بر آن تيمم را در جائى كه استعمال آب براى وضو يا غسل ميسر نباشد
و دست ماليده نميشود آن زن و گشوده نميشود چيزى از جاهاى حسن او كه امر كرده الله تعالى
او را بپوشانيدن آن در نماز مثل سر و گردن و ساعد گفتم چه كار كرده ميشود با او يعنى كه چه
ترتيب شسته ميشود محل تيمم او گفت شسته ميشود شكم دو دست او و روى او و شسته ميشود
پشت دو دست او و مخفى نماند كه ظاهر اين وجوب مسح جميع روست در تيمم و گذشت در كتاب الطهارة

درحدیث

در حديث سيوم و چهارم باب چهلم كه باب صفة التيمم است باب بيست و نهم اصل باب حد الصبى الذى
يجوز للنساء ان يغسلنه شرح اين باب بيان حد طفلى است كه جائز است زنان را كه او را شويند
او را در اين باب يك حديث است اصل قلت لابى عبد الله عليه السلام حدثنى عن الصبى الى كم تغسله
النساء فقال الى ثلاث سنين شرح تغسل بصيغه مضارع غايب يا غايبه با بصریست زيرا
كه نساء مفرد نيست در معنى جمع مؤنث و تذكير آن جائز است مثل و قال نسوة فى المدينة ما بعد الى
داخل در حكم ما قبل نيست غالبا و گاهى داخل ميباشد يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را حكايت كن
مرا از طفل كه تا چند سال ميشويند او را زنان غير ذوات محرم پس گفت تا سه سال باب سى ام اصل
باب غسل من غسل الميت و من مسه و هو حار و من مسه و هو بارد شرح اين باب بيان غسل كسى است
كه شست ميت را و كسى كه عضو خود را رسانيد بميت بر حالى كه ميت هنوز گرم است و كسى كه عضو خود را
رسانيد بر حالى كه ميت سرد شده است در اين باب هشت حديث است اول اصل عن حريز عن ابى عبد
الله عليه السلام قال من غسل ميتا فليغتسل قلت فان مسه ما دام حارا قال فلا غسل عليه و اذا
برد ثم مسه فليغتسل قلت فمن ادخله القبر قال لا غسل عليه انما يمس الثياب شرح انما يمس
الثياب اشارت باينست كه اگر ميت بى غسل مدفون شود براى ضرورتى غسل بر داخل كننده او
در قبر نيست چه جاى اينكه غسل داده شده باشد يعنى روايتست از حريز از امام جعفر صادق عليه السلام امام
گفت كه هر كه شست ميتى را پس بايد كه غسل كند گفتم پس اگر عضو خود را رساند بميت چندانكه گرم است
امام گفت پس غسل نيست بر او و چون سرد شود بعد از آن عضو خود را رساند باو پس بايد كه غسل
كند باز گفتم پس كسى كه داخل كند ميت را در قبر امام گفت غسل نيست بر او و بيان اين آنكه جز اين نيست كه عضو
خود را ميرساند بجامه هاى ميت دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال قلت الرجل
يغمض عينى الميت عليه غسل قال اذا مسه بحرارته فلا و لكن اذا مسه بعد ما يبرد
فليغتسل قلت فالذى يغسله يغتسل قال نعم قلت فيغسله ثم يلبسه أكفانه قبل ان يغتسل
قلت فمن حمله عليه غسل قال لا قلت فمن ادخله القبر عليه وضوء قال لا الا ان يتوضأ
من تراب القبر ان شاء شرح يغمض بغين با نقطه و ضاد با نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب
افعال است الاغماض فرود آوردن العاتق بعين بى نقطه و الف و كسر تا و دو نقطه در بالا دوش يعنى
روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام گفت كه گفتم كه مردى فرود مى آورد
پلك بالاى چشم ميت را آيا بر او غسل است امام گفت چون عضو خود را رساند بميت با گرمى يعنى تا

و من عطف بر غسل است لا قرينه ذكر حديث هشتم در تحت عنوان اين باب يعنى بميت

برد بباء يك نقطه و راء بى نقطه و دال بى نقطه بصيغه ماضى معلوم از باب نصر حسن است

قال يغسله ثم يغتسل ثم يلبسه أكفانه ثم يغتسل

براو غسل ولیکن چون عضو خود را رسانید بمیت بعد از انکه سرد شود پس باید که غسل کند گفتم پس انکه میشوید میت را
ایا غسل میکند گفت اری گفتم پس ایا میشوید میت را بعد از ان کفن میکند میت را پیش از انکه غسل کند امام گفت
میشوید میت را بعد از ان میشوید دست خود را از دوش بعد از ان میپوشاند میت را کفنهای او و بعد از ان
غسل میکند گفتم پس کسی که بردارد میت را ایا بر او غسل هست گفت نه گفتم پس کسی که داخل کند میت را در قبر ایا
بر او شستنی هست گفت نه مگر انکه دست خود را بشوید از خاک قبر اگر خواسته باشد پاکیزگی را سوم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال یغتسل الذی غسل المیت وان قبل المیت انسان بعد موته وهو حار
فلیس علیه غسل ولکن اذا مسه وقبله وقد برد فعلیه الغسل ولا باس ان یمسه بعد الغسل
ویقبله شرح برد بباء یکنقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و حسن است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل میکند انکه شسته میت را و اگر بوسه کند میت را شخصی بعد
از موت او و او گرم باشد پس نیست بر بوسه کننده غسل ولیکن چون عضو خود را باو مالد و بوسه کند او را
در حالی که او سرد باشد پس بر اوست غسل و بر او باکی نیست با انکه عضو خود را باو رساند بعد از غسل و بوسه کند
او را چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یمس المیتة اینبغی له
ان یغتسل منها قال لا انما ذلک من الانسان وحده قال وسألته عن الرجل یصیب ثوبه
جسد المیت فقال یغسل ما اصاب الثوب شرح المیتة بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین مرده
غیر ادمی مناسب این حدیث بعنوان این باب باعتبار انما ذلک من الانسان وحده است پس مراد بانسان
انسان بارد است و مذکور میشود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق ع
گفت که پرسیدم امام را از مردی که عضو خود را میرساند بمرده غیر ادمی ایا سزاوار است او را انکه غسل کند
بسبب آن مرده گفت نه چرا این نیست که غسل کردن بسبب مرده آدمی است و پس راوی گفت و پرسیدم
او را از مردی که بر میخورد جامه او بجسد میت را امام گفت میشوید آنچه را که برخورد جامه را بتفصیلی که می آید
در حدیث هفتم این باب پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام ینهی عن الغسل اذا ادخل القبر شرح اذ
بکسر همزه و سکون ذال با نقطه است ادخل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بنهی است
که مفهوم است از سابق و مفعول اول محذوفست بتقدیر ادخل المیت القبر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع
که نهی میکرد کسی را از غسل میت وقتی که داخل کرده بود انکس میت را در قبر ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه وآله قبل عثمان بن مظعون بعد موته شرح مظعون بظاء با نقطه و عین
بی نقطه است عثمان بن مظعون از قریش است و از سابقان در اسلام است و او هجرت بحبشه کرده و در

شده م

ومیتواند بود که ادخل با الف بعد از ذال باشد و دخل از باب نصر باشد بنا بر انکه مس م دخواهی قبر برای کارسانتی میت بیاید م انتهی م

حاضر

حاضر بوده و بعد از سی ماه یا بیست و چهار ماه از هجرت رسول علیه السلام در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون
شد و او اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته و فاضل و متعبد بوده و لهذا رسول علیه السلام او را
سلف صالح نامیده چنانچه می آید در حدیث هفدهم باب سی و هشتاد و هشتم و در حدیث چهل و پنجم آخر ابواب یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بوسید عثمان بن مظعون را بعد از موت او هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یقع طرف ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت فلا تغسل
ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه شرح این مضمون گذشت
در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و نهم ما موصوله هر دو جا منصوب بمفعول به است و عبارتست از رطوبت
من در منه هر دو جا برای تبعیض یا ... است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فرو
می آید کنار جامه او بر جسد میت امام گفت اگر شسته شده است میت بآب خالص که بعد از شستن
بآب سدر و آب کافور است پس مشو رطوبتی را که برخورده باشد جامه ترا و سرایت کرده باشد
از میت و اگر میت شسته نشده باشد پس بشو رطوبتی را که برخورده باشد جامه ترا از میت مراد
اینست که شستن جامه لازم نیست مگر انکه رطوبتی سرایت کرده باشد از میت بجامه و پیش از
شستن میت باشد پس اگر هر یک از میت و جامه خشک باشد شستن جامه لازم نیست اصلا و جمعی
میگویند سرایت بر دو قسم است یکی حقیقی مثل انکه میت تر باشد و جامه خشک باشد دیگری حکمی
مثل انکه میت خشک باشد و جامه تر باشد والله اعلم و مناسبت این حدیث بعنوان این باب
باعتبار اینست که مس جامه کسی مانند مس انکس است و مراد بمیت میت بارد است چنانچه
راوی تصریح بان کرده در ذیل این حدیث در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و نهم که گفت یعنی اذا
برد المیت و ظاهر حدیث سی و دوم باب النوادر اینست که اگر بعض بدن ادمی میت باشد و
بعض حی باشد هر یکی حکمی علیحده داشته باشد والله اعلم هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له ایغتسل من غسل المیت قال نعم قلت من ادخله القبر قال لا انما یمس الثیاب
شرح مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب سی و دوم اصل باب العلة فی غسل
المیت غسل الجنابة شرح الغسل بفتح و ضم غین با نقطه مصدر باب ضرب شستن یا بفتح مصدر است
و بضم اسم است غسل الجنابة مفعول مطلق برای تشبیه است یعنی این باب بیان علت شستن میت است
مانند شستنی که برای جنابت میباشد در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
دخل عبد الله بن قیس الماصر علی ابی جعفر علیه السلام فقال اخبرنی عن المیت لم یغسل غسل

بعد موته یعنی زمان متصل بموت است که هنوز گرم بوده و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باین مناسبت است م

ابتدائیه یا برای سببیت است م

الجنابة فقال له ابو جعفر عليه السلم لا اخبرك فخرج من عنده فلقي بعض الشيعة فقال له العجب لكم يا معاشر الشيعة تولّيتم هذا الرجل واطعتموه فلو دعاكم الى عبادة نبر لاجبتموه وقد سألته عن مسئلة فما كان عنده فيها شيء فلما كان من قابل دخل عليه ايضا فسأله عنها فقال لا اخبرك بها شرح گذشت در حدیث چهارم باب اول کتاب الحجة که قیس ماصر از شیعه امامیه بوده علم کلام را اخذ کرده از علي بن الحسين و باقیمانده تا زمان امام جعفر صادق علیه السلم و از این حدیث معلوم میشود که پسر جوانمرگش از مخالفان بوده و مخالفت او مذکور شد در کتاب الايمان والكفر در حدیث بیست و یکم باب صد و دوازدهم که باب الکبایر است الماصر بالف و کسر صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه تعلیم کننده ستور یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت داخل شد عبد الله بن قیس ماصر در موسم حج بر امام محمد باقر علیه السلم پس گفت خبر ده مرا از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که برای جنابتست پس گفت او را امام محمد باقر خبر نمیدهم ترا پس بیرون رفت از نزد امام علیه السلم پس برخورد بعضی شیعه امامیه را پس گفت او را عجب حالی شما راست ای گروههای شیعه امام خود دانستید اینمرد را و فرمان برداری کردید او را پس اگر میخواند شما را بسوی پرستش او هرآینه قبول سخن او میکردید و بتحقیق پرسیدم او را از مسئله پس نبود نزد او در آن مسئله جوابی پس چون ملتفت شد در سال آینده در موسم حج داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلم نیز پس پرسید او را از آن مسئله پس امام گفت خبر نمیدهم ترا از آن مسئله اصل فقال عبد الله بن قيس لرجل من اصحابه انطلق الى الشيعة فاصحبهم واظهر عندهم موالاتك اياهم ولعنتي والتبري مني فاذا كان وقت الحج فأتني حتى ادفع اليك ما تحج به وسلهم ان يدخلوك على محمد بن علي فاذا صرت اليه فسله عن الميت لم يغسل غسل الجنابة شرح پس گفت عبد الله بن قیس مردی را از یاران خود در کوفه که روانه شو بسوی شیعه امامیه در کوفه پس با ایشان باش و اظهار کن نزد ایشان دوستی تو ایشان را و لعن مرا و بیزار شدن از مرا پس چون وقت حج شود پس بیا نزد من تا تسلیم کنم بتو آنچه را که حج کنی بآن و طلب کن از شیعه اینکه داخل کنند ترا بر محمد بن علی باقر پس چون رفتی بسوی او پس سوال کن او را از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که از جنابت است اصل فانطلق الرجل الى الشيعة فكان معهم الى وقت الموسم فنظر الى دين القوم فقبله بقبوله وكتم ابن قيس امره مخافة ان يحرم الحج فلما كان وقت الحج اتاه فاعطاه حجة وخرج فلما صار بالمدينة قال له اصحابه تخلف في المنزل حتى نذكرك له ونسأله ليأذن لك فلما صاروا الى ابي جعفر عليه السلم قال لهم اين صاحبكم ما انصفتموه قالوا لم نعلم ما يوا

فقلك

فقلك من ذلك فامر بعض من حضر ان يأتيه به شرح الموسم بفتح میم و سکون واو و کسر سین بی‌نقطه اسم زمان و مکان و مصدر میمی باب ضرب است و بنابر اول اضافه وقت بآن از قبیل اضافه عام بخاص است مثل یوم الاربعاء والوسم اجتماع مردم برای حج و بضم میم و فتح واو و تشدید سین مفتوحه حضور در مکه در وقت حج یحرم بحاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است الحج منصوب و مفعول دوم است حجة بکسر حاء بی‌نقطه مصدر باب نصر برای مره است و مراد اینجا مالیست که وفا بیک حج کند یعنی پس روانه شد آن مرد بسوی شیعه امامیه پس بود با ایشان تا وقت موسم پس ملاحظه کرد دین آن جماعت را پس قبول کرد آن را بقبولی که لایق آنست و پوشانید ابن قیس کار خود را از ترس اینکه محروم شود از حج پس وقتی که شد در وقت حج آمد نزد ابن قیس پس داد او را نفقه حج و بیرون رفت از کوفه پس وقتی که رسید بمدینه گفتند او را رفیقان او که بمان در منزل تا مذکور کنیم ترا برای امام علیه السلم و طلب کنیم از او تا رخصت دخول دهد برای تو پس وقتی که رسیدند بسوی امام محمد باقر علیه السلم گفت ایشان را که کجاست رفیق شما انصاف نورزیدید با او گفتند ندانستیم آنچه را که موافق رای تست از آن آوردن و نیاوردن پس امام امر کرد بعضی جماعت را که حاضر شده بودند با بنکه آوردند آن رفیق را اصل فلما دخل على ابي جعفر عليه السلم قال له مرحبا كيف رأيت ما انت فيه اليوم مما كنت فيه قبل فقال يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله لم اكن في شيء فقال صدقت اما ان عبادتك يومئذ كانت اخف عليك من عبادتك اليوم لان الحق ثقيل والشيطان موكل بشيعتنا لان سائر الناس قد كفوه انفسهم اني ساخبرك بما قال لك ابن قيس الماصر قبل ان تسألني عنه واصير الامر في تعريفه اياه اليك ان شئت اخبرته وان شئت لم تخبره شرح پس در وقتی که داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلم امام گفت او را خوش آمدی چگونه دیدی دینی را که تو در آنی امروز نسبت بدینی که بودی در آن پیش از این پس گفت ای پسر رسول الله صلی الله علیه وآله نبودم پیش از این در چیزی که بکار آید پس امام گفت راست گفتی آگاه باش بدرستی که عبادت تو در روزی که آن دینی داشتی بود سبکتر بر تو از عبادت تو امروز زیرا که حق سنگین است و شیطان موکلست بشیعه ما یعنی که ابلیس شیاطین خود را موکل بشیعه میکند زیرا که باقی مردمان برطرف کرده اند از او آزار خود شان را یعنی که از عبادت ایشان آزاری با و نمیرسد چون باطل است پس بضاعتی از عبادت ایشان ندارد و بدرستی که من زود خبر میکنم ترا بآنچه گفت ترا ابن قیس ماصر یعنی که جواب مسئله او بتو میکویم

بیش ازانکه سوال کنی مرا و میکردانم اختیار کار را در شناسانیدن آن جواب را بسوی تو اگر خواهی خبر کنی اورا
واگر خواهی خبر نکنی اورا اصل اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلّاقِينَ فَاِذَا اَرَادَ اَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً اَمَرَهُمْ فَاَخَذُوا
مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي قَالَ فِي كِتَابِهِ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرَى فَعَجَنَ النُّطْفَةَ
بِتِلْكَ التُّرْبَةِ الَّتِي يَخْلُقُ مِنْهَا بَعْدَ اَنْ اَسْكَنَهَا الرَّحِمَ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَاِذَا تَمَّتْ لَهَا اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ قَالُوا
يَا رَبِّ نَخْلُقُ مَاذَا فَيَأْمُرُهُمْ بِمَا يُرِيدُ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى اَبْيَضَ اَوْ اَسْوَدَ فَاِذَا خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنَ
الْبَدَنِ خَرَجَتْ هٰذِهِ النُّطْفَةُ بِعَيْنِهَا مِنْهُ كَائِناً مَا كَانَ صَغِيراً اَوْ كَبِيراً ذَكَراً اَوْ اُنْثَى فَلِذٰلِكَ يُغَسَّلُ
الْمَيِّتُ غُسْلَ الْجَنَابَةِ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ لَا وَاللهِ لَا اُخْبِرُ ابْنَ قَيْسٍ الْمَاصِرِ بِهٰذَا اَبَداً فَقَالَ
ذٰلِكَ اِلَيْكَ شرح در سورهٔ طه چنین است قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی
ولا ینسی الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی
کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لایات لاولی النهی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری ودرین آیات
احتمالاتست از انجمله که مناسب این حدیث اینست که مهادا بکسر میم والف چنانچه قراءت غیر کوفیین است جمع مهد
بفتح میم وسکون ها است بمعنی خوابگاهها ومراد اینجا قبرها است السلک بفتح سین وسکون لام مصدر باب نصر داخل
کردن رشته در سوراخ سوزن ومانند آن مثل اسلک یدک فی جیبک سبلا عبارتست از راهها که از قبرها پیدا شده
بسوی جنت یا جهنم چنانچه گذشت در احادیث باب سیزدهم فاخرجنا بصیغه متکلم است واز تتمه کلام موسی نیست
بلکه برای توضیح آنست ببیان اینکه از جمله مواد بدن آدمی نباتاتست که از باران بهم میرسد چنانچه گفت خلق الازواج
کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون زیرا که ما ینبت الارض یا خوردنیست مثل گندم وبرنج ومیوها
اصل خوردنی دیگر مثل گوشت وروغن ونفس عبارتست از نطفهاست که منقلب بروح میشوند ومما لا یعلمون عبارت
از ترتیبهای قبرهاست که خصوصیت آنها مجهول خلایق است ضمیر منها راجع بمهادست وتقدیم ظرف برای حصرست
نسبت بمواضع دیگر زمین نه نسبت بنباتات ونطفه نیز ومراد اینست که هر شخصی مخلوق میشود از تربت مهد خودش
که معلوم خلایقست نه مهد دیگران واجزای دیگر زمین والله اعلم خلاقین بخا با نقطه وتشدید لام وقاف صیغه مبالغه
است وبمعنی بغایت تدبیر کنندگانست براکم لفظ خلاقین استعاره شده اینجا برای افراد استحقاقات وبواعث
تدبیر الهی در خلق آدمیان که هر یکی از آن افراد در فردی از افراد نطفه آدمی است وباعث تدبیر الهی را مدبر میتوان گفت
بعنوان مجاز وگاهی لفظ ملائکه نیز استعاره میشود چنانچه روایت شده در مجمع البیان در تفسیر فالمدبرات امرا از
سورهٔ النازعات پس این منافات ندارد با اینکه تصویر آدمی از الله تعالی صادر شده باشد بیواسطه پس وارد
نمی آید اینکه اگر خلاقین مجرد باشند پس مجرد منحصر در الله تعالی نخواهد بود واگر مادی باشند فعل مادی بعنوان کن فیکون

مها [illegible]

[illegible]

خواهد بود واین هر دو منافات دارد با مقدماتی که در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید مذکور شد زیرا
که جواب میگوییم که باعث تدبیر الهی از قبیل جوهر نیست نه جوهر مجرد ونه جوهر مادی وفاعل چیزی نیست نسبت اضلال و
مامور بودن ومانند آن بآن بعنوان استعاره تمثیلیه است خلقا یعنی مخلوقاتست امرهم یعنی امر اصدهم است
وبر این قیاس است نظائر آن بعد ظرف عجن است اربعین لیلة موافق است بآنچه می آید در کتاب العقیقه در
بعض احادیث باب بدو خلق الانسان تا آخر که باب ششم است وبآنچه می آید در کتاب الدیات در بعض
احادیث باب دیة الجنین که باب سی ونهم است وبیان میشود اینکه مذاهب اطبا در مدت در نگ هر
مرتبه از مراتب جنین مختلف است ومع هذا مخالف امثال این حدیث است واینکه ممکن است جمع
باختلاف مدت درنگ باعتبار اختلاف اعصار وامصار یا رب وکبریا ومیتوان بود ونیار دوم
بتقدیر یا ربی است وبر هر تقدیر قابل این هر کدام است یا بعضی است یا بعضی است بعینها منافات
با اینکه نطفه منقلب بروح شده باشد وصاحب علم وادراک شده باشد خواه قایل باشیم بوجود صور نوعیه جوهریه خواه نه
یعنی رستی که الله عز وجل تدبیر کرد بغایت تدبیر کنندگانی را پس چون خواهد که تدبیر کند مخلوقه را از آدمی امر میکند ایشان را
پس فرا میگیرند از مهدی که گفته در کتاب خود در سورهٔ طه که از آنها تدبیر کردیم شما را و در آنها
بر میگردانیم شما را واز آنها بیرون می آوریم شما را باری دیگر مراد بعضی تربتی است که میت در آن
مدفون میشود چنانچه می آید در باب شصت وهشتم کتاب الجنائز التربة التی یدفن فیها المیت است پس خمیر
کرده میشود نطفه بآن خاکی که مخلوق میشود از آن بعد از آنکه ساکن کرده باشد آن نطفه را
در رحم مادر چهل شب پس چون تمام شود برای آن نطفه چهار ماه میگویند آن بغایت تدبیر کنندگان
که ای صاحب کل اختیار ما تدبیر میکنیم چه چیز را پس امر میکند ایشان را بآنچه اراده میکند از نر یا ماده سفید
یا سیاه پس چون بیرون آید روح از بدن بیرون می آید این نطفه بتمامی وبتنهایی از او مراد از نفخ
روح همانا مجموع نطفه است که منقلب بروح شده هر چه باشد خواه کوچک وخواه بزرگ خواه نر و
خواه ماده پس برای اینست که شسته میشود میت مانند شستنی که از جنابت است پس گفت آن مرد که ای پسر
رسول الله نه بخدا قسم که خبر نمیکنم پسر قیس ماصر را باین جواب هرگز پس امام گفت که اختیار این بسوی تست
دوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ مَا بَالُ الْمَيِّتِ يُمْنِي قَالَ النُّطْفَةُ الَّتِي
خُلِقَ مِنْهَا يَرْمِي بِهَا شرح یمنی بخون والف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیلست
که برای نسبت کسی باصل فعلست التمنیه نسبت کسی بمنی بفتح میم وسکون نون که مصدر باب ضرب است
بمعنی بیرون دادن آب منی ومراد اینجا غسل دادن بروش غسل جنابت است یا مراد تثنیه میت است

خاک [illegible]

فعل است

باسمی که موافق است در حروف اصول یا اسم آب یعنی زیرا که موت را منی بفتح میم و نون و الف و منیه
بفتح میم و کسر نون و تشدید یا دو نقطه در پایین مینامند و شاید که میت را مانی نیز نامند یعنی
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد که چیست حال میت که نسبت داده میشود
به بیرون دادن منی امام گفت که نطفه که مخلوق شده از آن می اندازد آخر سوم اصل عن بعض
اصحابنا عن علي بن الحسين عليهما السلم قال قال ان المخلوق لا يموت حتى يخرج منه النطفة
التي خلق منها من فيه او من غيره شرح روایتست از بعض یاران ما از علی بن الحسین علیهما السلم گفت که
امام گفت که بدرستی که آدمی نمیمیرد مگر آنکه بیرون آید از او نطفه که مخلوق شده از آن از دهن او یا از
غیر دهن او مثل چشم او چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب سیزدهم باب سی و سوم اصل باب ثواب
من غسل مؤمنا شرح این باب بیان ثواب کسی است که شسته باشد میت مؤمنی را و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال ايما مؤمن غسل مؤمنا فقال اذا قلبه اللهم ان هذا
بدن عبدك المؤمن قد اخرجت روحه منه و فرقت بينهما فعفوك عفوك
الا غفر الله له ذنوب سنة الا الكبائر شرح الا هر دو جا برای استثناست و مستثنی منه
در اول محذوف است بتقدیر ما فعل الا غفر و میتواند بود که دوم بمعنی واو عطف باشد یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که شست مؤمنی را پس گفت چون گردانید او را
از جانبی بجانبی که خدایا این بدن بنده مؤمن تست بتحقیق بیرون کردی روح آنرا از آن و تفریق
کردی میان آن دو پس طلب میکنم عفو ترا برای او طلب میکنم عفو ترا برای او نکرده آنرا الا که آنکه
بخشایش گناهان صغیره عبارتست از کم نکردن مرتبه مؤمن بسبب آنها دوم اصل عن ابي جعفر
عليه السلم قال من غسل ميتا فادى فيه الامانة غفر له قلت فكيف يؤدي فيه الامانة
قال لا يخبر بما يرى شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که شست میتی را پس بجا آورد
در او امین بودن را بخشایش کرده شد برای او گناهان او گفتم و چگونه بجای آورد در او امین
بودن را گفت خبر نمیدهد بآنچه می بیند از آفت یا نجاست یا مانند آنها سوم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلم قال ما من مؤمن يغسل مؤمنا و يقول و هو يغسله رب عفوك عفوك
الا عفا الله عنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ مؤمنی که شوید مؤمنی
و گوید در حالی که او میشوید او را که ای صاحب کل اختیار من طلب میکنم عفو ترا برای میت طلب میکنم
عفو ترا برای میت مگر آنکه عفو میکند الله تعالی از غاسل گناهان او را چهارم اصل عن ابي جعفر عليه

کرده شده برای آن غاسل گناهان یک سال مگر گناهان کبیره و مخفی نماند که بخشایش ...

قال كان فيما ناجى الله به موسى عليه السلم ربه قال يا رب ما لمن غسل الموتى فقال اغسله
من ذنوبه كما ولدته امه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی
علیه السلم صاحب کل اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چیست برای کسی که شست مردگان را پس
الله تعالی گفت میشویم او را از گناهان او چنانچه زایید او را مادرش منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول
زیرا که اول در شستن یک میت است و این در شستن چندین میت است باب سی و چهارم اصل باب ثواب من كفن
مؤمنا شرح این باب بیان ثواب کسی است که تکفین کند مؤمنی را از مال خود یا از مال دیگری و در این باب یک حدیث است
اصل عن ابي جعفر عليه السلم من كفن مؤمنا كان كمن ضمن كسوته الى يوم القيمة شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم هر که تکفین کند مؤمنی را چنانست که ضامن شده باشد و میداده باشد پوشش آن مؤمن را
تا روز قیامت باب سی و پنجم اصل باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا شرح این باب بیان ثواب کسی است که کنده باشد
برای مؤمنی قبری بدست خود یا بدادن اجرت حفار و مانند آنها در این باب یک حدیث است اصل عن ابي جعفر
عليه السلم قال من حفر لميت قبرا كان كمن بواه بيتا موافقا الى يوم القيمة شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت هر که کند برای میت مؤمنی قبری چنانست که جا داده باشد او را در خانه که موافق خواهش
او باشد تا روز قیامت باب سی و ششم اصل باب حد حفر القبر و اللحد و الشق و ان رسول الله صلى الله
عليه و آله لحد له شرح اللحد بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب منع کندن شکاف در پهلوی قبر
برای میت و بفتح و ضم لام شکاف در پهلوی قبر الشق بفتح شین با نقطه و تشدید قاف مصدر باب نصر ترک
لحد لحد بصیغه ماضی مجهول باب منع است و نایب فاعل است یعنی این باب بیان مقدار کندن قبر است و بیان
لحد و بیان شق و اینکه رسول الله صلی الله علیه لحد کرده شد برای او و در این باب چهار حدیث است
اول اصل سهل بن زياد قال روى اصحابنا ان حد القبر الى الترقوة و قال بعضهم الى
الثدي و قال بعضهم قامة الرجل حتى يمد الثوب على راس من في القبر و اما اللحد
فبقدر ما يمكن فيه الجلوس قال و لما حضر علي بن الحسين الوفاة اغمي عليه فبقي
ساعة ثم رفع عنه الثوب ثم قال الحمد لله الذي اورثنا الجنة نتبوء منها حيث
نشاء فنعم اجر العاملين ثم قال احفروا لي و ابلغوا الى المرشح قال ثم مد الثوب عليه
فمات عليه السلم شرح بعض مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد علی بن الحسین
علیهما السلم المرشح بفتح میم و سکون را بی نقطه و فتح شین با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه اسم مکان باب
منع جای عرق و مراد اینجا موضعی است از زمین مدینه که چون حفار باینجا رسد نم ظاهر میشود

وان بقدر سه ذرع از روی زمین مدینه دورست چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث چهارم
این باب میتواند بود که مراد اینجا زیر بغل آدمی یا پستان آدمی باشد که زود عرق میکند یعنی
گفت سهل بن زیاد که از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که روایت کردند
یاران ما از ائمه اینکه حد قبر تا چنبر گردنست و گفت بعض یاران ما در روایت خود که تا پستانست
و گفت بعض یاران ما در روایت خود که تا قامت مردست تا کشیده شود جامه بر سر کسی که ایستاده
است در قبر زنی و اما لحد پس بلندی سقف آن بقدر آنست که توان نشست در ان سهل بن
زیاد گفت وقتی که حاضر شد علی بن الحسین را وفات بیهوش شد پس ماند یکساعت بعد از ان
برداشت از روی خود جامه را بعد از ان گفت آیه سوره زمر را الحمد لله را که رسانید بما
بهشت را جا میگیریم از مواضع آن هر جا که میخواهیم پس خوبست مزد بجا آورندگان فرمان
الهی بعد از ان علی بن الحسین گفت بکنید برای من قبر را و برسید بمحل عرق سهل بن زیاد
گفت بعد از ان کشید جامه را بر روی خود پس وفات یافت علیه السلام مخفی نماند که تناقض
میان این روایت نیست زیرا که اگر مانعی نباشد بقدر یکقامت است مطلقا یا برای زن
چنانچه مفهوم میشود از لفظ حتی یمد الثوب و الا بحسب مانع است گاهی تا ثدی و گاهی تا ترقوه
و مانند آنها دوم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ حِینَ احْتُضِرَ اِذَا اَنَا مِتُّ فَاحْفِرُوا
لِی وَشُقُّوا لِی شَقًّا فَاِنْ قِیلَ لَکُمْ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لُحِدَ لَهُ فَقَدْ صَدَقُوا
شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات که چون من مردم پس بکنید برای من
قبر را و شکاف بلحد کنید برای من شکافی که میسر باشد و از قدر قامت زیاد نباشد
پس اگر گفته شود شما را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله لحد ساخته شد برای او پس
بتحقیق راست گفته اند مراد اینست که اگر مانعی نباشد لحد بهترست و اینجا مانع هست زیرا که
امام عظیم الجسد بوده و نقل او بلحد میسر نبوده سوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ
رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَحَدَ لَهُ اَبُو طَلْحَةَ الْاَنْصَارِیُّ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله لحد ساخت برای او ابو طلحه انصاری
چهارم اصل اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَهَی اَنْ یُعَمَّقَ الْقَبْرُ فَوْقَ ثَلٰثَةِ اَذْرُعٍ شرح بدرستی
که نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه عمیق کنده شود قبر بالاتر از سه ذرع که هر کدام از [illegible] تا سر
انگشتان و مجموع آن موافق یکمرتبه است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس میتواند

کردیم

عن ابی عبدالله علیه السلام قال

بود که این مخصوص مدینه باشد و الله اعلم باب سی و هفتم اصل بابُ اَنَّ الْمَیِّتَ یُؤْذَنُ بِهِ النَّاسُ
شرح یؤذن بهمزه و ذال بانقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعالست یعنی این باب بیان اینست
که میت اعلام کرده میشوند بموت او مردمان تا جمع شوند بر جنازه او و در این باب سه حدیث اول اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَنْبَغِی لِاَوْلِیَاءِ الْمَیِّتِ مِنْکُمْ اَنْ یُؤْذِنُوا اِخْوَانَ الْمَیِّتِ بِمَوْتِهِ
فَیَشْهَدُونَ جَنَازَتَهُ وَیُصَلُّونَ عَلَیْهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لَهُ فَیُکْتَبُ لَهُمُ الْاَجْرُ وَیُکْتَبُ
لِلْمَیِّتِ الْاِسْتِغْفَارُ وَیَکْتَسِبُ هُوَ الْاَجْرَ فِیهِمْ وَفِیمَا اکْتُسِبَ لِمَیِّتِهِ مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ شرح
فا در فیشهدون برای بیان سزاوار بودنست یشهدون بصیغه مضارع معلوم باب علم است و ضمیر مستتر
راجع باخوانست الجنازه بکسر جیم تابوتی که میت در ان باشد فیکتب بسین بینقطه بصیغه مجهول باب
افتعال مرفوع و معطوف بر یشهدون است ضمیر لهم راجع باخوانست و یکتب للمیت بصیغه مجهول باب
افتعال مرفوع و معطوف بر یکتب سابقست و یکتسب هو بصیغه معلوم باب افتعالست و ضمیر بارز تاکید
ضمیر مستترست و هر دو راجع بکل واحد از اولیاست و نکته در عدول از ضمیر جمع بضمیر مفرد اشعار بفرق میان
اجر اخوان و اجر اولیاست ببیان اینکه هر یک از اخوان اجر عمل خود را دارد و بس پس مجموع اخوان
اجر مجموع عملهای خود را دارند و هر یک از اولیا اجر مجموع اخوان را دارد بی آنکه از اخوان چیزی کم شود و نظیر
این گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب پنجم که باب ثواب العالم و المتعلم است فی در فیهم برای
سببیت است و ضمیر راجع باخوانست فی در فیما نیز برای سببیت است و ما موصوله است اکتسب بصیغه
مجهول یا معلوم باب افتعال است من بیان ماست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
سزاوارست برای نزدیکان میت از جمله شما شیعه امامیه اینکه اعلام کنند برادران مؤمن میت را
بموت او بیان سزاوار بودن اینکه آن برادران حاضر میشوند جنازه میت را و نماز میکنند بر میت
و طلب آمرزش میکنند برای میت پس کسب کرده میشود برای آن برادران ثواب و کسب کرده میشود
برای میت استغفار آن برادران و کسب میکند هر یک از اولیاء میت ثوابرا بسبب عمل صالح آن
برادران چون او باعث آن عمل شده و بسبب آنچه کسب کرده شد برای میت او که استغفار برادران
باشد چون او باعث این نیز شده دوم اصل عَنْ ذَرِیحٍ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَاَلْتُهُ عَنِ الْجَنَازَةِ یُؤْذَنُ بِهَا النَّاسُ قَالَ نَعَمْ شرح روایتست از ذریح بفتح ذال بانقطه و کسر را
بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بینقطه محاربی بضم میم و حاء بینقطه و کسر راء بینقطه و باء یکنقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از جنازه که آیا اعلام کرده میشوند بآن مردمان تا جمع شوند

کفت آری سوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْجَنَازَةَ یُؤْذَنُ بِهَا النَّاسُ شرح این ظاهر است از سابق باب
سی و هشتم اصل بَابُ الْقَوْلِ عِنْدَ رُؤْیَةِ الْجَنَازَةِ شرح این باب بیان کلامیست که کفتن آن مستحب است نزد دیدن
تابوت میت در این باب سه حدیث است اول اصل کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا رَأَی جَنَازَةً قَدْ اَقْبَلَتْ قَالَ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ شرح السواد بفتح سین بی نقطه عدد بسیار و اکثر مردم و مردم انبوه است
زیرا که عدد مردکان بیشتر از عدد زندکانست المخترم بخا با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افتعال بر کنده شده از
بیخ یعنی امام زین العابدین علیه السلام هر کاه که جنازه را می دید که بتحقیق رو آورده باشد میکفت حمد الله را است
که نکردانید مرا از جماعت مردکان که دیگر عمل صالحی از ایشان نمی آید دوم اصل کَانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا رَأَی جَنَازَةً
قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ شرح این ظاهر است از سابق سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَنِ اسْتَقْبَلَ جَنَازَةً اَوْ رَآهَا فَقَالَ اللهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ
صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیمَانًا وَ تَسْلِیمًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَ قَهَرَ الْعِبَادَ
بِالْمَوْتِ لَمْ یَبْقَ فِی السَّمَاءِ مَلَکٌ اِلَّا بَکَی رَحْمَةً لِصَوْتِهِ شرح مشار به هذا احوال میت است باعتبار سعادت یا
شقاوت که بعد از موت می باشد و میشوانده بود که مشار الیه هذا موت باشد یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که رو آورد جنازه را یا ببیند جنازه را اگر رو آورد پس کوید الله بزرکتر است از اینکه موصوف شود این آنست
که وعده کرده ما را الله و رسولش و راست کفت الله و رسولش خدایا زیاد کن ما را باعتبار ایمان و قبول سخن حق
سپاس الله راست که بغایت عزیز شده بقدرت بر هر چیز و مغلوب کرده بندکان را بمرک نمی ماند در آسمان
فرشته مکر اینکه کریه میکند از رحم برای آواز او باب سی و نهم اصل بَابُ السُّنَّةِ فِی حَمْلِ الْجَنَازَةِ شرح این باب
بیان طریقه رسول و اهل بیت است در برداشتن جنازه در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ
عَنْ اَبِی الْحَسَنِ مُوسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ السُّنَّةُ فِی حَمْلِ الْجَنَازَةِ اَنْ تَسْتَقْبِلَ جَانِبَ السَّرِیرِ
بِشِقِّکَ الْاَیْمَنِ فَتَلْزَمَ الْاَیْسَرَ بِکَفِّکَ الْاَیْمَنِ ثُمَّ تَمُرَّ عَلَیْهِ اِلَی الْجَانِبِ الْآخَرِ وَ تَدُورَ مِنْ خَلْفِهِ
اِلَی الْجَانِبِ الثَّالِثِ مِنَ السَّرِیرِ ثُمَّ تَمُرَّ عَلَیْهِ اِلَی الْجَانِبِ الرَّابِعِ مِمَّا یَلِی یَسَارَکَ شرح تستقبل بقاف و تخفیف
لام بصیغه مضارع معلوم مخاطب از باب استفعال است از استقلال برداشتن چیزی و در نسخه ها بقاف و بار بی نقطه و تخفیف
لام است و آن تصحیف است بمعنی جانب اینجا بمعنی کنج است الشق بکسر و فتح شین با نقطه و تشدید قاف طرف چیزی و
جزوی از او فتلزم برای بیان تعقیب است مراد با یسر ایسر سریر است که این میت بر آنجاست آخر بکسر
خا و با نقطه بمعنی موخر است و بفتح خا بمعنی دیگر است من در هر دو جا بیانیه است یعنی روایتست از علی بن یقطین از
امام موسی کاظم علیه السلام کفت که شنیدم از امام که میکفت که طریق در برداشتن تابوت میت اینست که بر داری کنج مقدم تابوت

بدوش

عن ابی عبد الله علیه السلام قال م

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که م

تستقل ظ

و با بی نقطه و تخفیف م

با در نسخه ای بقاف بصیغه ... م

بار کردن بر شق این جانب سریر را عبارتست از
کذاشتن جانب سریر بر شق ایمن و اکر تستقل
بقاف باشد مراد ... ی
... الاستقلال ... برداشتن چیزی است م

دوش راست خود بلند ... با کنج چپ تابوت را بدست راست خود بعد از آن از او بکذاری و بکذری
کنی بر تابوت بسوی کنج موخر یعنی که کنج موخر را برداری بدوش راست خود و بکذاری از او و بکذری
از پس تابوت بسوی کنج سوم از تابوت یعنی که کنج سوم را برداری بدوش چپ خود بعد از آن
کذر کنی بر تابوت بسوی کنج چهارم که در پهلوی چپ تو است یعنی که کنج چهارم را برداری بدوش چپ خود
دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ السُّنَّةُ اَنْ تَحْمِلَ السَّرِیرَ مِنْ جَوَانِبِهِ الْاَرْبَعِ وَ مَا کَانَ بَعْدَ
ذٰلِکَ مِنْ حَمْلٍ فَهُوَ تَطَوُّعٌ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت طریقه لازمه اینست که بر داری
تابوت میت را از چهار کنج آن و آنچه باشد بعد از آن چهار برداشتن از جمله برداشتن پس آن زیادتی فضلیست
و لازم نیست سوم اصل سَأَلْتُ اَبَا اِبْرَاهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ تَرْبِیعِ الْجَنَازَةِ قَالَ اِذَا کُنْتَ فِی مَوْضِعِ
تَقِیَّةٍ فَابْدَأْ بِالْیَدِ الْیُمْنَی ثُمَّ بِالرِّجْلِ الْیُمْنَی ثُمَّ ارْجِعْ مِنْ مَکَانِکَ اِلَی مَیَامِنِ الْمَیِّتِ لَا تَمُرَّ
خَلْفَ رِجْلَیْهِ الْبَتَّةَ حَتَّی تَسْتَقْبِلَ الْجَنَازَةَ فَتَأْخُذَ یَدَهُ الْیُسْرَی ثُمَّ رِجْلَهُ الْیُسْرَی ثُمَّ ارْجِعْ مِنْ
مَکَانِکَ لَا تَمُرَّ خَلْفَ الْجَنَازَةِ الْبَتَّةَ حَتَّی تَسْتَقْبِلَهَا تَفْعَلُ کَمَا فَعَلْتَ اَوَّلًا شرح المیامن بفتح میم و یاء
دو نقطه در پایین و الف و کسر میم و نون جمع میمنه بفتح دو میم و سکون یاء بمعنی برکت و مراد اینجا عضویست
که در جانب راست آدمی است حتی هر دو جا متعلق است بارجع لا تمر هر دو جا بصیغه نهی حاضر است تفعل بصیغه
مضارع مخاطب مرفوع خبر بمعنی امر است و اشارتست باینکه تکرار تربیع و رعایت ترتیب مخالفان لازم
است زیرا که باعث قوه تقیه است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم را از طریق برداشتن جنازه از چهار جانب آن
امام کفت چون باشی در موضع وجوب تقیه پس ابتدا کن برداشتن دوش راست میت بعد از آن برداشتن
پای راست میت بعد از آن برکرد از مکان خود بسوی اعضای طرف راست میت مکذر در پشت دو پای
میت البته تا آنکه روبروی جنازه شوی پس بکیری دوش چپ میت را بعد از آن پای چپ میت را بعد از آن
برکرد از جای خود مکذر در پس تابوت البته تا آنکه روبرو شوی جنازه را میکنی چنانچه کردی بار اول
یعنی که دوش راست میت را بکیر و رعایت کن ترتیبی را که مذکور شد اصل فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَتَّقِی فِیهِ فَاِنَّ
تَرْبِیعَ الْجَنَازَةِ الَّتِی جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ اَنْ تَبْدَأَ بِالْیَدِ الْیُمْنَی ثُمَّ بِالرِّجْلِ الْیُمْنَی ثُمَّ بِالرِّجْلِ الْیُسْرَی
ثُمَّ بِالْیَدِ الْیُسْرَی حَتَّی تَدُورَ حَوْلَهَا شرح یعنی اگر در موضع وجوب تقیه نباشی در تربیع جنازه پس بدرستی که تربیع
جنازه که روان شده است بآن سنت رسول و اهل بیت علیهم السلام اینست که ابتدا کنی بکرفتن دست راست میت
بعد از آن بکرفتن پای راست میت بعد از آن بکرفتن پای چپ میت بعد از آن بکرفتن دست چپ میت تا کردی
بر دور جنازه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَبْدَأُ

عن العلاء بن سیابه م

فِي حَمْلِ السَّرِيرِ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِنْ خَلْفِهِ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ ثُمَّ يَمُرُّ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْمُقَدَّمِ
كَذَلِكَ دَوَرَانَ الرَّحَى عَلَيْهِ شرح يدار بصيغهٔ مضارع غايب مجهول باب نصر است و فاعل محذوف ...
حاملان است من الى جانب ... بدين قياس است ...
و بنابر اول الى المقدم نايب فاعل ...
مستتر راجع بمصدر آن باشد ... نايب مفعول مطلق ... منصوب بمفعول مطلق براى
تشبيه ... اشارتست باينكه اين صورت تربيع بهترست از تربيع
كه مخالفان ميكنند و مذكور شد در حديث سابق زيرا كه جميع حاملان از پى هم ميروند مانند اجزاى آسيا و در جميع
نميكنند تا بعضى مزاحم بعضى ديگر شوند يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت ابتدا ...
برداشتن تابوت از جانب راست ميت ... پس برداشته ميشود بعد از ان
بيكديگر ... از پس آن بسوى جانب ديگر ميت ... برداشته ميشود بعد از
... بعد از ان ... تا بر گرديد ... بود
چنانچه ... بهمان ترتيب ... گرديدن آسيا بر گرد ميت باب چهلم

اصل بَابُ الْمَشْيِ مَعَ الْجِنَازَةِ شرح اين باب بيان رفتن با جنازه است در اين باب هفت حديثست اول اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَشْيُ خَلْفَ الْجِنَازَةِ أَفْضَلُ مِنَ الْمَشْيِ بَيْنَ يَدَيْهَا شرح روايتست از امام جعفر صادق
گفت رفتن در پس جنازه بهترست از رفتن در پيش جنازه و چنانى مى آيد در حديث سوم اين باب دوم اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ امْشِ أَمَامَ جِنَازَةِ الْمُسْلِمِ الْعَارِفِ وَلَا تَمْشِ أَمَامَ جِنَازَةِ الْجَاحِدِ فَإِنَّ
أَمَامَ جِنَازَةِ الْمُسْلِمِ مَلَائِكَةً يُسْرِعُونَ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ أَمَامَ جِنَازَةِ الْكَافِرِ مَلَائِكَةً يُسْرِعُونَ
بِهِ إِلَى النَّارِ شرح امش براى تجويزست پس منافات ندارد با حديث سابق و آينده يسرعون بصيغهٔ مضارع
معلوم باب افعالست الاسراع شتاب كردن با در به براى تعديه است و مراد شتابان كردن حركت ميتست
بلكه مراد اينست كه تحفها از بهشت براى مؤمن و آتشها از جهنم براى كافر باستقبال مى آورند چنانچه گويا پيش از
رسيدن بقبر مؤمن داخل بهشت شده و كافر داخل جهنم شده يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت برو در پيش جنازهٔ مسلمانى كه شناخته باشد امام حق را و مرو در پيش جنازهٔ منكر امام حق چه بدرستى كه در
پيش جنازهٔ آن مسلمان فرشتها اند كه شتابان ميكنند او را بسوى جنت و بدرستى كه در پيش جنازهٔ منكر فرشتها
اند كه شتابان ميكنند او را بسوى آتش سوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَشَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
خَلْفَ جِنَازَةٍ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ تَمْشِي خَلْفَهَا فَقَالَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ رَأَيْتُهُمْ يَمْشُونَ

[margin:] ... بصيغهٔ مضارع ... معلوم ... كذلك ... دوران ... بفتح دال و سكون واو ... و در بعض نسخ بفتح واو و الف و نون ... والله اعلم
[margin:] مخفى نماند كه اين موافق ... كه اين صورت ... باشد والله اعلم
[margin:] ... والله اعلم
[margin:] ... اعلم

أَمَامَهَا وَنَحْنُ نَتْبَعُ لَهُمْ شرح تبع بفتح تا و نقطه در بالا و فتح با يكنقطه و عين بى نقطه در اصل مصدر باب علم است
بمعنى رفتن كسى در پس ديگرى و اينجا استعمال شده در معنى اسم فاعل پس افراد و جمع در ان مساويست يعنى روايتست
از امام محمد باقر عليه السلم گفت رفت نبى صلى الله عليه و اله در پس جنازهٔ پس گفته شد او را كه اى رسول الله چيست ترا كه
ميروى در پس جنازه پس گفت بدرستى كه فرشتگان را ديدم كه ميرفتند در پيش جنازه و ما رونده گان در پس ايشانيم چهارم اصل
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَشْيِ مَعَ الْجِنَازَةِ فَقَالَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَعَنْ
يَمِينِهَا وَعَنْ شِمَالِهَا وَخَلْفَهَا شرح روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم گفت كه
پرسيدم امام را از روش رفتن با جنازه گفت جايزست رفتن در پيش آن و از جانب راست آن و از جانب چپ آن
و در پس آن پنجم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ امْشِ بَيْنَ يَدَيِ الْجِنَازَةِ وَخَلْفَهَا شرح روايتست از
امام محمد باقر عليه السلم گفت برو در پيش جنازه و در پس جنازه يعنى كه هر دو جايزست اگر چه دوم بهتر باشد يا يعنى
كه اين دو شق بهترست از رفتن از جانب راست يا جانب چپ ششم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ
يَمْشِيَ مَشْيَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ فَلْيَمْشِ جَنْبَيِ السَّرِيرِ شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت هر كه خواهد
اين را كه رود با تابوت روش رفتن ملائكه كه كاتبان صحيفهٔ اعمالند پس بايد كه رود در دو پهلوى تابوت
مخفى نماند كه اين منافات ندارد با مرجوح بودن رفتن در دو پهلوى تابوت باعتبارى ديگر مثل مزاحمت
حاملان هفتم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ كَيْفَ أَصْنَعُ إِذَا خَرَجْتُ مَعَ الْجِنَازَةِ
أَمْشِي أَمَامَهَا أَوْ خَلْفَهَا أَوْ عَنْ يَمِينِهَا أَوْ عَنْ شِمَالِهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ مُخَالِفاً فَلَا تَمْشِ أَمَامَهُ فَإِنَّ
مَلَائِكَةَ الْعَذَابِ يَسْتَقْبِلُونَهُ بِأَلْوَانِ الْعَذَابِ شرح روايتست از سكونى از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه
امام پرسيده شد كه چگونه كنم چون بيرون روم با جنازه آيا روم در پيش جنازه يا در پس جنازه يا از جانب راست جنازه
يا از جانب چپ جنازه پس امام گفت اگر ميت مخالف اهل حق باشد پس مرو در پيش او چه بدرستى كه ملائكه عذاب
استقبال ميكنند او را با اقسام عذاب باب چهل و يكم اصل بَابُ كَرَاهِيَةِ الرُّكُوبِ مَعَ الْجِنَازَةِ شرح اين باب بيان
مكروه بودن سواره رفتن با جنازه است در اين باب دو حديثست اول اصل رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
قَوْماً خَلْفَ جِنَازَةٍ رُكْبَاناً فَقَالَ مَا اسْتَحْيَى هَؤُلَاءِ أَنْ يَتَّبِعُوا صَاحِبَهُمْ رُكْبَاناً وَقَدْ أَسْلَمُوهُ
عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ شرح ديد رسول الله صلى الله عليه و اله جمعى را در پس جنازه سواران پس گفت شرم نكردند ايشان
از اينكه روند در پس يار خود شان برحالى كه سواران باشند و حال آنكه تحقيق واگذاشته اند يار خود را بر اين حالت
مرگ و لواحق مرگ دوم اصل مَاتَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جِنَازَتِهِ يَمْشِي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ أَلَا تَرْكَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

[margin:] عن ابى عبد الله عليه السلم قال م
[margin:] روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه م
[margin:] عن عبد الرحمن بن ابى عبد الله قال م

روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت کرم

فَقَالَ اِنِّی لَاَکْرَهُ اَنْ اَرْکَبَ وَالْمَلَائِکَةُ یَمْشُونَ وَاَبَی اَنْ یَرْکَبَ شرح وفات یافت مردی از اهل

مدینه از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله پس بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه و آله در جنازهٔ او پیاده پس گفت

پس گفت او را بعض یاران او که آیا سوار نمیشوی ای رسول الله پس گفت بدرستی که من هر آینه کراهت دارم

اینرا که سوار شوم و حال آنکه ملائکه پیاده میروند و ابا کرد رسول الله از اینکه سوار شود باب چهل و دوم اصل

بَابُ مَنْ یَتْبَعُ جِنَازَةً ثُمَّ یَرْجِعُ شرح این باب بیان کسی است که از پی جنازه میرود بعد از آن برمیگردد در این

باب حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ کُنْتُ مَعَ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی جِنَازَةٍ لِبَعْضِ قَرَابَتِهِ فَلَمَّا

اَنْ صَلَّی عَلَی الْمَیِّتِ قَالَ وَلِیُّهُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ ارْجِعْ یَا اَبَا جَعْفَرٍ مَاجُوراً وَلَا تَعْنَی فَاِنَّکَ تَضْعُفُ

عَنِ الْمَشْیِ فَقُلْتُ اَنَا لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَدْ اَذِنَ لَکَ فِی الرُّجُوعِ فَارْجِعْ وَلِی حَاجَةٌ اُرِیدُ اَنْ

اَسْاَلَکَ عَنْهَا فَقَالَ لِی اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّمَا هُوَ فَضْلٌ وَاَجْرٌ فَبِقَدْرِ مَا یَمْشِی مَعَ الْجِنَازَةِ یُوجَرُ

الَّذِی یَتْبَعُهَا فَاَمَّا بِاِذْنِهِ فَلَیْسَ بِاِذْنِهِ جِئْنَا وَلَا بِاِذْنِهِ نَرْجِعُ شرح ان بفتح همزه و سکون نون

زائده است برای تاکید اتصال زمان جزا بزمان شرط و لا تعنی بواو عطف بر ارجع و صیغهٔ مضارع مخاطب

معتل اللام یائی باب ضرب یا باب تفعل بحذف یکتاء نفی بمعنی نهی است العناء بفتحتین بی‌نقطه و نون و الف

ممدوده و التعنی از ار کشیدن خود است بهمراهی با جنازه ما مصدریه است یمشی بصیغهٔ مضارع غائب

است الذی فاعل آنست با در فاما باذنه ~~[crossed out]~~ باخبر اسم لیس ضمیر شان مستتر

~~[crossed out]~~ یعنی روایت است از زراره گفت بودم

با امام محمد باقر علیه السلم در جنازهٔ از بعض خویشان او پس چون نماز گزارد بر میت همانم گفت ولی میت

امام محمد باقر علیه السلم را که برگرد ای ابو جعفر در حالی که صاحب اجر باشی و آزار مکش چه بدرستی که تو عاجزی از

پیاده رفتن پس گفتم من امام محمد باقر علیه السلم را بتحقیق رخصت داد ترا در برگشتن پس برگرد و مرا حاجتی

است میخواهم که سوال کنم ترا از آن پس گفت مرا امام علیه السلم جز این نیست که همراهی با جنازه تفضلی است

و باعث ثوابی است پس بقدر رفتن با جنازه ماجور میشود آنکه همراهی جنازه میکند پس اما رخصت او

بالفعلت اینکه بسبب آن آمده باشیم و نه اینکه بسبب آن برگردیم دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

اَمِیرَانِ وَلَیْسَا بِاَمِیرَیْنِ لَیْسَ لِمَنْ یَتْبَعُ جِنَازَةً اَنْ یَرْجِعَ حَتَّی تُدْفَنَ اَوْ یُوذَنَ لَهُ وَرَجُلٌ

یَحُجُّ مَعَ امْرَاَةٍ فَلَیْسَ لَهُ اَنْ یَنْفِرَ حَتَّی تَقْضِیَ نُسُکَهَا شرح امیران فاعل فعل محذوف است بتقدیر یکون

امیران و او در و لیسا حالیه است یا عاطفه است و بر هر تقدیر مراد اینست که رو دمعزول میشوند چنانچه گویا که معزو

عزل ایشان در زمان حدوث امارت ایشانست یا متصل است بآن و رجل مبتدا است فلیس خبر مبتدا است

ودخول

۱۶۹

ودخول فا در خبر مبنی بر اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است و بمعنی کل رجل است یا مبنی بر مذهب اخفش است

که تجویز دخول فا در خبر هر مبتدا کرده امراة عبارتست از زنی که مانع از نفر دارد در روزی که مردمان

نفر میکنند مثل اینکه طواف فریضه نکرده بسبب حیض چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب تقدیم

طواف الحج تا آخر که باب ضرب یا باب صعد بنجاه و نهم است ینفر بنون و فا و را بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب

ضرب است النفر بفتح نون و سکون فا خروج حاجی از منی بسوی وطن خود بعد از فراغ از واجبات حج

النسک بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین بی‌نقطه و بضم نون و ضم سین عبادت و هرچه حق الله تعالی است

بر بنده یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امیر باشند دو حاکم بر حالی که حاکم نیستند بیان حاکم اول

آنکه نیست برای کسی که همراه جنازه باشد اینکه برگردد مگر آنکه دفن کرده شود جنازه یا رخصت داده

شود او را از جانب آن جنازه یا بمعنی که مانعی بهم رسد که معذور شود مثل مرض و منع ظالمی و بیان

حاکم دوم آنکه هر مردی که حج کند برفاقت زنی که مانعی از نفر دارد پس نیست آنمرد را اینکه بیرون رود از منی

مگر آنکه کند آن زن عبادت واجب خود را سوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ حَضَرَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

جِنَازَةَ رَجُلٍ مِنْ قُرَیْشٍ وَاَنَا مَعَهُ وَکَانَ فِیهَا عَطَاءٌ فَصَرَخَتْ صَارِخَةٌ فَقَالَ عَطَاءٌ

لَتَسْکُتِنَّ اَوْ لَنَرْجِعَنَّ قَالَ فَلَمْ تَسْکُتْ فَرَجَعَ عَطَاءٌ شرح عطاء بن یسار بفتح یا و دو نقطه در پایین

و سین بی‌نقطه و الف و را بی‌نقطه از فقهای مخالفان و مشهور در مدینه بوده لتسکتن بفتح لام و سکون

سین بی‌نقطه و ضم کاف و کسر تا و دو نقطه در بالا و نون تاکید ثقیله بصیغهٔ مضارع معلوم مخاطبهٔ باب

نصر است لنرجعن بفتح لام و نون تاکید ثقیله بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب ضرب است یعنی

روایت است از زراره گفت حاضر شد امام محمد باقر علیه السلم جنازهٔ مردی از قریش و من با او بودم و بود

با آن جنازه عطا پس فریاد زد زنی فریاد زننده پس گفت عطا که هر آینه خاموش میشوی البته یا هر

آینه برمیگردیم البته پس آن زن خاموش نشد پس برگشت عطا اصل قَالَ فَقُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

اِنَّ عَطَاءً قَدْ رَجَعَ قَالَ وَلِمَ قُلْتُ صَرَخَتْ هٰذِهِ الصَّارِخَةُ فَقَالَ لَهَا لَتَسْکُتِنَّ اَوْ لَنَرْجِعَنَّ

فَلَمْ تَسْکُتْ فَرَجَعَ فَقَالَ امْضِ بِنَا فَلَوْ اَنَّا اِذَا رَاَیْنَا شَیْئاً مِنَ الْبَاطِلِ مَعَ الْحَقِّ تَرَکْنَا لَهُ الْحَقَّ

لَمْ نَقْضِ حَقَّ مُسْلِمٍ شرح زراره گفت که پس گفتم امام محمد باقر علیه السلم را بدرستی که عطا بتحقیق برگشت امام گفت

و چرا برگشت گفتم فریاد زد این زن فریاد زننده که همراه جنازه است پس عطا گفت او را هر آینه خاموش

میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس این زن خاموش نشد پس عطا برگشت پس امام گفت روان شو با

ما چه اگر اینکه ما چون بینیم چیزی از بکار نیامدنی را با بکار آمدنی ترک کنیم برای آن بکار آمدنی را بجا نمی

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کرم

آوریم بکار آمدنی مسلمانی را اصل قال قلنا صلی علی الجنازة قال ولیتها لابی جعفر علیه السلام
ارجع ماجورا رحمک الله فانک لا تقوی علی المشی فابی ان یرجع قال فقلت له قد
اذن لک فی الرجوع ولی حاجة ارید ان اسئلک عنها فقال امض فلیس باذنه جئنا ولا
باذنه نرجع انما هو فضل واجر طلبناه فبقدر ما یتبع الجنازة الرجل یوجر علی ذلک
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب چهل و سوم اصل باب ثواب من مشی مع جنازة
شرح این باب بیان ثواب کسی است که همراه رفت با جنازه در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره نودی الا ان اول حبائک الجنة الا وان اول حباء
من تبعک المغفرة شرح الحباء بفتح حاء بی نقطه و با یک نقطه و الف ممدوده تحفه یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت چون داخل شود مومن در قبر خود آواز داده میشود که آگاه باش بدرستی که اول تحفه تو
بهشت است آگاه باش و بدرستی که اول تحفه کسی که همراهی جنازه تو کرد بخشیدن گناهانست دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من شیع جنازة مومن حتی یدفن فی قبره وکل الله عز وجل
به سبعین ملکا من المشیعین یشیعونه ویستغفرون له اذا خرج من قبره الی الموقف
شرح وکل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که همراهی
کند جنازه مومنی را تا آنکه مدفون شود در قبر خود موکل میکند الله عز وجل بآن همراهی کننده هفتاد ملکی را
از ملائکه که همراهی کنند کانند در روز حشر بیان این آنکه در آن روز همراهی میکنند او را و طلب آمرزش میکنند
برای او چون بیرون آید از قبر خود تا جای ایستادن خلایق برای دیوان بزرگ الهی سوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال اول ما یتحف به المومن یغفر لمن تبع جنازته شرح یتحف بتا دو نقطه
در بالا و حاء بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست یغفر مرفوع و منصوب میتواند بود
بتقدیر ان ناصبه و اهمال یا اعمال و این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال من شیع میتا حتی یصلی علیه کان له قیراط من الاجر ومن بلغ معه الی قبره حتی
یدفن کان له قیراطان من الاجر والقیراط مثل جبل احد شرح مراد بمیت اینجا میت مومن است
یصلی بصیغه مجهول است علیه نایب فاعلست قیراط بکسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه و
الف ممدوده و طا بی نقطه ربع سدس است پس بیست و چهار یک چیز است و اکثر استعمال آن در ربع سدس مثقال
طلا است مثل آنچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث پنجم باب ششم الف لام الاجر برای عهد خارجیست و مراد
مجموع اجر اصل ایمانست و آن ثواب مومنی است که ادنی از باقی مومنان باشد در ثواب الف لام القیراط برای

عهد

عهد خارجیست یعنی قیراط از ثواب اصل ایمان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که همراهی کند
میتی را که مومن باشد تا نماز گزارده شود برو یعنی که تا نمازگاه او همراه باشد چنانچه ظاهر میشود
از حدیث هفتم این باب میباشد برای آن همراهی کننده قیراطی از ثواب اصل ایمان و هر که رسد بآن میت
بسوی قبر او تا آنکه مدفون شود میباشد برای همراهی کننده دو قیراط از ثواب اصل ایمان یعنی که یک قیراط
زیاد میشود و قیراطی از مجموع ثواب اصل ایمان مثل اینست که کسی در دنیا بمساحت کوه احد دینار طلا
داشته باشد و بمبالغی در هر چه خواهد صرف کند پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مشی مع
جنازة حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط فاذا مشی معها حتی تدفن کان له قیراطان
والقیراط مثل جبل احد شرح مضمون این موافق سابقست ششم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول من تبع جنازة مسلم اعطی یوم القیمة اربع شفاعات ولم یقل شیئا الا قال
الملک ولک مثل ذلک شرح یعنی تابع بودن جنازه مسلم همانست که می آید در شرح حدیث آینده در
بعض نسخ اربع بباء یک نقطه است و در بعض دیگر ارفع بفاء است و بنا بر اول چهار شفاعت بازاء چهار
قیراط است که می آید در حدیث آینده ملک بفتح لام یعنی فرشته و بکسر لام یعنی پادشاه عالم میتواند بود یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که بر وجه تمام همراهی کند جنازه مومنی را داده میشود در روز
قیامت چهار شفاعت یعنی چهار قیراط که هر کدام را بهر که خواهد بخشد و الحکم بسبب آن نجات یابد و در
وقت همراهی جنازه هیچ دعایی برای میت نمیکند مگر آنکه میگوید فرشته که برای تست مثل آنچه گفتی بعد آنکه
از میت جزعا کم شود هفتم اصل قال امیر المومنین علیه السلام من تبع جنازة کتب الله له اربع
قراریط قیراط باتباعه وقیراط للصلوة علیها وقیراط بالانتظار حتی یفرغ من دفنها
وقیراط للتعزیة شرح مراد بتابع بودن در من تبع جنازة همراهی بر وجه تمام است و مراد بجنازه جنازه
مومن است و معنی قیراط همانست که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب یفرغ بصیغه مجهول باب نصر و منع
و علم است من دفنها نایب فاعلست یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام هر که همراهی کند جنازه مومنی را مینویسد
الله تعالی برای او چهار قیراط را از مجموع ثواب اصل ایمان قیراطی برای همراهی با او تا نمازگاه و قیراطی برای نماز
بر آن جنازه و قیراطی برای همراهی و انتظار تا آنکه از دفن آن فارغ شوند و قیراطی برای تعزیه اولیای میت
بعد از دفن در سر قبر او یا بعد از برگشتن هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال فیما کان ناجی به موسی
علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن شیع جنازة قال اوکل به ملائکة من ملائکتی معهم
رایات یشیعونهم من قبورهم الی محشرهم شرح عامل در فیما قال یا رب است من شیع در لفظ

بمفردست و در معنی جمع است و لهذا ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع بآن شده المحشر بفتح میم و سکون حا بی نقطه
و فتح و کسر شین با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مکان از باب نصر و ضرب جای جمع خلایق یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که در آنچه مناجات میکرد با آن موسی علیه السلم صاحب کل اختیار خود را موسی
گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثوابست برای کسی که همراهی کند بجنازه مؤمنی را گفت موکل میکنم با او
قسمی از فرشتگان خود را که با ایشانست علمها و نشانها همراهی میکنند ایشان مرا از قبرهای ایشان تا جای
جمع ایشان برای دیوان بزرگ الهی باب چهل و چهارم اصل باب ثواب من حمل جنازة شرح این باب بیان
ثواب کسی است که برداشت جنازه را و در این باب سه حدیث اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من حمل
جنازة من اربع جوانبها غفر الله له اربعین کبیرة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت هر که برداشت جنازه مؤمنی را از چهار کنج آن آمرزید الله تعالی برای او چهل گناه کبیره را دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اخذ بقائمة السریر غفر الله له خمسا و عشرین کبیرة و اذا
ربّع خرج من الذنوب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که خوب گرفت پایه
تابوت را آمرزید الله تعالی برای او بیست و پنج گناه کبیره را و اگر تربیع کند یعنی که چهار پایه خوب گیرد
بنوبت بیرون می آید از گناهان مخفی نماند که تناقضی نیست میان این و حدیث سابق چه میتواند بود
که سابق در جنازه مسلم باشد یعنی صاحب دین حق که آلوده بگناهان کبیره شده باشد بی احتراز و وفات
یافته باشد پیش از توبه و این در جنازه مؤمن باشد یا سابق در جنازه مجهول الحال باشد و این در جنازه
معلوم الایمان باشد والله اعلم سوم اصل عن عیسی بن راشد عن رجل من اصحابه عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول من اخذ بجوانب السریر الاربعة غفر الله له اربعین
کبیرة شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست باب چهل و پنجم اصل باب جنایز الرجال و
النساء و الصبیان و الاحرار و العبید شرح این باب حکم نماز بر جنازهای مردان و زنان و اطفال و آزادگان
و بندگانست و در این باب شش حدیث اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته
کیف یصلی علی الرجال و النساء فقال یوضع الرجل مما یلی الرجال و النساء خلف الرجال شرح الف لام
الرجل برای عهد خارجیست یعنی مردی که نماز بر او گزارده میشود بالذات و دیگران تابع اویند یا باعتبار اینکه
او افضلست در ایمان یا باعتبارهای دیگر چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پس اسم اشاره و ضمایر که در دعاها
واقع باشد بلفظ مفرد مذکرست من در مما بمعنی فی است و ما موصوله عبارت از مکانست الرجال منصوب است
و او در و النساء حالیه و عاطفه بر الرجل میتواند بود و بنا بر اول النساء مبتداست و بنا بر دوم معطوف بر نائب

فاعلت

فاعلست خلف منصوب بظرفیت مکانست و ظرف خبر مبتداست یا متعلق بیوضع است یعنی روایتست از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت پرسیدم امام را که چگونه نماز کرده میشود بر جنازهای مردان و زنان که جمع شده باشند
پس امام گفت گذاشته میشود مرد مؤمن کامل در جایی که متصلست بجنازه مردان مراد اینست که او را در میان
نمازگزاران و مردان دیگر میگذارند بر حالی که جنازه زنان در پس مردانست یا یعنی که جنازه مردان فاصلهاست
میان نمازگزاران و میان جنازه زنان و بر مجموع یکبار نماز میگذارند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی
الرجل یصلی علی میتین او ثلاثة موتی کیف یصلی علیهم قال ان کان ثلثة او اثنین او عشرة
او اکثر من ذلک فلیصل علیهم صلوة واحدة و یکبر علیهم خمس تکبیرات کما یصلی علی میت واحد
و قد صلی علیهم جمیعا شرح کیف یصلی بتقدیر قیل کیف یصلی است تقدیم ذکر ثلثه بر اثنین با وجود آنکه
در کلام سائل عکس آنست مبنی بر اهتمام بذکر حکم کثرت جنائزست و لهذا بعد از ذکر آن دو صورت عشره و زاید
مذکورست مشار الیه ذلک عشره است یا کل واحد از ثلثه و عشره است و یکبر مجزومست و مرفوع میتواند بود
کما یصلی اشارتست بعدم تعدد دعا بسبب تعدد اصناف جنائزست و اشارتست باینکه چنانچه در نماز جماعت
قرارت امام قایم مقام قرارت ماموماین است اینجا نماز بر جنازه مقدم قایم مقام نماز جنایز دیگرست و قد
بر جنایزم
صلی تا آخر برای تاکید دفع توهم عدم قیام نماز بر یکی در مقام نماز بر دیگرانست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم در مردی که نماز میکند بر دو میت یا سه میت گفته شد امام را که چگونه نماز میکند برایشان
امام گفت که اگر میت سه باشد یا دو باشد یا ده باشد یا بیشتر از آن باشد پس باید که نماز کند بر مجموع ایشان یکنماز
و باید که تکبیر گوید بر مجموع ایشان پنج تکبیر چنان میکند در اذکار و دعوات که در نماز بر میت واحد مؤمن میکند
و بتحقیق نماز کرده برایشان بهمگی مراد اینست که ببرکت مؤمن واحد که نماز بر اوست باقی شاید بخشیده شوند
و در حکم او باشند هر چند که مستضعف و عاصی و مانند آنها باشند اصل یضع میتا واحدا ثم یجعل الآخر
الی الیة الاول ثم یجعل راس الثالث الی الیة الثانی شبه المدرج حتی یفرغ منهم کلهم
ما کانوا فاذا استواهم هکذا قام فی الوسط فکبر خمس تکبیرات یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت
واحد شرح یضع تا آخر استیناف بیانی سابقست میتا واحدا عبارت از میتی است که نماز بر اوست
اولا و بالذات و باقی همه تابع اویند یجعل الآخر بتقدیر یجعل راس الآخر است بقرینه یجعل راس الثالث الی
یعنی مع است الالیة بفتح همزه و سکون لام و یا دو نقطه در پایین سرین و مراد اینجا جانب راست سرین است
زیرا که میت در وقت نماز بر او مستلقی است و سر میت در جانب راست نمازگزارست و پای میت در جانب چپ
نمازگزارست شبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و بفتح شین و فتح با منصوب بنا بر مفعول مطلق یجعل است زیرا که

کو شبه المدرج بتقدیر جعلا شبه المدرج است المدرج بفتح و کسر میم و سکون دال بی‌نقطه و فتح را بی‌نقطه و جیم بصیغه اسم
مکان یا اسم آلت باب علم زینه پایه الدرج بفتح دال و فتح را بالا رفتن مرتبه مرتبه کلهم مجرور و تاکید ضمیر منهم است
ما بمعنی ای شیء است و منصوبست محلا و خبر کانوا است فی در فی الوسط بمعنی علی است مثل لاصلبنکم فی جذوع
النخل الوسط بفتح واو و فتح سین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه فاضلتر مثل و کذلک جعلناکم امة وسطا و کذشت در
کتاب الحجة در حدیث دوم باب نهم که باب ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز و جل علی خلقه است و مراد اینجا میت
اولست و اشارتست باینکه میباید که او فاضلتر از باقی باشد و بر تقدیر تساوی نمازگزار مخیر خواهد بود در تقدیم
و تاخیر چنانچه در امام نماز جماعت مقرر است و جنائز را مانند زینه پایه میکذارند تا یکی مانند امام باقی باشد و باقی
موخر از او باشند و هر میتی بمنزله جمعی علیحده باشد موخر از جمع دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم این باب
و نماز او اولا و بالذات بر مقدم باشد و باین اشارت کرد که گفت یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد
یا بمعنی که در اذکار و دعوات و اسپار اشاره و ضمائر تفاوت نیست میان نماز بر یک میت و نماز بر چند میت
و ایضا هر گاه جنائز بصورت زینه پایه باشد گذاشتن هر کدام و برداشتن آن آسانترست از اینکه منطبق
باشد یعنی بیان این آنکه میکذارد یک میت را که وسط مردان است بعد از آن میکرداند سر مردی دیگر را
باسرین مرد اول در جانب قبله و بعد از آن میکرداند سر مرد سوم را باسرین مرد دوم در جانب قبله کرده
نیمی که مانند کردانیدن زینه پایه است یعنی ساختن زینه پایه تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات
ملکی بهر عددی که باشند پس چون میچیند ایشان را باین روش که مذکور شد می‌ایستد بر میت اول
که وسط و افضل امواتست پس تکبیر میکوید پنج تکبیر میکند در میان آن پنج تکبیر چنانچه میکند چون نماز
کند بر یک میت یا بمعنی که در اذکار و دعوات تفاوتی نیست اصلا **اصل** سُئِلَ فَإِنْ كَانَ الْمَوْتَى
رِجَالاً وَنِسَاءً قَالَ يَبْدَأُ بِالرِّجَالِ فَيَجْعَلُ رَأْسَ الثَّانِي إِلَى أَلْيَةِ الْأَوَّلِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الرِّجَالِ
كُلِّهِمْ ثُمَّ يَجْعَلُ رَأْسَ الْمَرْأَةِ إِلَى أَلْيَةِ الرَّجُلِ الْأَخِيرِ ثُمَّ يَجْعَلُ رَأْسَ الْمَرْأَةِ الْأُخْرَى إِلَى أَلْيَةِ
الْمَرْأَةِ الْأُولَى حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُمْ كُلِّهِمْ فَإِذَا سَوَّى هَكَذَا قَامَ فِي الْوَسَطِ وَسَطِ الرِّجَالِ فَكَبَّرَ
وَصَلَّى عَلَيْهِمْ كَمَا يُصَلِّي عَلَى مَيِّتٍ وَاحِدٍ **شرح** امام پرسیده شد که پس اگر باشند آنها که مردان
و زنان چون کند امام گفت ابتدا میکند در چیدن بمردان باین روش که میکرداند سر مرد دوم را
باسرین مرد اول تا آنکه فارغ شود از چیدن مردان همگی ایشان بعد از آن میکرداند سر زنی را که وسط
و افضل زنانست باسرین مرد آخر بعد از آن میکرداند سر زن دیگر را باسرین زن اول تا آنکه
فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان پس چون چنین چید می‌ایستد برابر افضل که افضل مردانست و تکبیر میکوید

و نماز میکزارد بر مجموع اموات بهمان صورت که نماز میکزارد بر یکی مرده یا بمعنی که تفاوت در اذکار
و دعوات نیست چنانچه بیان شد در شرح فقرات سابقه **اصل** وَسُئِلَ عَنْ مَيِّتٍ صُلِّيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا سَلَّمَ
الْإِمَامُ فَإِذَا الْمَيِّتُ مَقْلُوبٌ رِجْلَاهُ إِلَى مَوْضِعِ رَأْسِهِ قَالَ يُسَوَّى وَتُعَادُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ
قَدْ حُمِلَ مَا لَمْ يُدْفَنْ فَإِنْ كَانَ قَدْ دُفِنَ فَقَدْ مَضَتِ الصَّلَاةُ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَهُوَ مَدْفُونٌ **شرح** صلی
بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست و مراد بمیت صلی علیه میتی است از جمله اموات رجال و نساء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ان وصلیه است یعنی و امام پرسیده شد از میتی [illegible]
که نماز کزارده شد بر او [illegible]
سوی جای سرم — کفت آن
[illegible] و دو پای او [illegible] بود امام
میت درست کرده میشود و اعاده کرده میشود نماز بر او [illegible]
[illegible] و نماز بر او صحیح [illegible] هر چند که برداشته شده باشد [illegible] مدفون نشده باشد پس اگر مدفون شده
باشد پس بتحقیق کذشت نماز بر او یا بمعنی که آن نماز بر او صحیح شد بیان این آنکه نماز کزارده نمیشود بر او بر حالیکه
او مدفون باشد [illegible]
[illegible] **سوم اصل**
عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ إِذَا صَلَّى عَلَى الْمَرْأَةِ وَالرَّجُلِ قَدَّمَ الْمَرْأَةَ وَأَخَّرَ الرَّجُلَ
وَإِذَا صَلَّى عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ قَدَّمَ الْعَبْدَ وَأَخَّرَ الْحُرَّ وَإِذَا صَلَّى عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ قَدَّمَ الصَّغِيرَ وَأَخَّرَ الْكَبِيرَ
شرح تقدیم و تاخیر اینجا نسبت بقبله است نه نسبت بنمازگزار پس منافات با حدیث اول و دوم این باب ندارد
یعنی روایتست از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که عادت امام این بود که چون نماز میکزارد
بر زن و مرد بجانب قبله میکذاشت زن را و بجانب خود میکذاشت مرد را و چون نماز میکزارد بر بنده و آزاد
بجانب قبله میکذاشت بنده را و بجانب خود میکذاشت آزاد را و چون نماز میکزارد بر نابالغ و بالغ بجانب
قبله میکذاشت نابالغ را و بجانب خود میکذاشت بالغ را **چهارم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ كَيْفَ يُصَلَّى عَلَيْهِمْ قَالَ الرِّجَالُ أَمَامَ النِّسَاءِ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ يُصَفُّ بَعْضُهُمْ

عَلىٰ اَثَرِ بَعْضٍ شرح امام در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است من در هما یعنی فی است و ما عبارت از مکان است
و ذکر این برای تصریح بمراد بتقدم بودن مردانست الامام منصوب است بصف بصاد بینقط و تشدید فاء بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعیل است الصف بفتح صاد برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و آن چیز را نیز صف مینامند بعضهم نایب
فاعل یصف است اثر بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردان و زنان که چگونه نماز گزارده میشود بر ایشان امام گفت مردان در پیش زنانند
در مکانی که متصل به پیشنماز است راست گذاشته میشود بعض اموات در عقب بعضی دیگر یا یعنی که مانند زینه پایه
چیده میشوند تا هر کدام بسبب صفی علیحده باشد و بعضی مؤخر از بعضی باشد و چون هر کدام نسبت به پیشنماز مقدم است
و نسبت بقبله مؤخر است پس تعارض واقع شده پس تاخیری دیگر میباید که منضم شود بتاخر از پیشنماز
تا تقدم آنکه نزدیک به پیشنماز است قویتر شود و نماز برای او اولاً و بالذات باشد والله اعلم پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَنَائِزِ الرِّجَالِ وَالصِّبْيَانِ وَالنِّسَاءِ قَالَ يُوضَعُ النِّسَاءُ مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ وَالصِّبْيَانُ دُونَهُمْ وَالرِّجَالُ
دُونَ ذٰلِكَ وَيَقُومُ الْاِمَامُ مِمَّا يَلِي الرِّجَالَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در جنازهای مردان
و اطفال ذکور و زنان که جمع شده باشد امام گفت که نمازگزار میگذارد زنان را در جایی که نزدیک قبله است و اطفال
ذکور را پایین ایشان بمعنی متصل بایشان در جانب قبله و مردان را پایین اطفال و می ایستد پیشنماز در جایی که
متصل است بمردان بیان کیفیت چیدن جنائز شد در شرح حدیث دوم این باب ششم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَائِزِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ اِذَا اجْتَمَعَتْ فَقَالَ يُقَدَّمُ الرِّجَالُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
شرح کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة
والجفر والجامعة و مصحف فاطمة علیها السلم است و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است باب
چهل و ششم اصل بَابٌ نَادِرٌ شرح باب مرفوع منون است نادر صفت آنست یعنی این بابیست غیر مشهور یا بمعنی
که مضمون احادیث آن تازه و غریب است در این باب سه حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ يُصَلِّي عَلىٰ جَنَازَةٍ وَحْدَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَاثْنَانِ يُصَلِّيَانِ عَلَيْهَا قَالَ نَعَمْ وَلٰكِنْ يَقُومُ الْاٰخَرُ
خَلْفَ الْاٰخَرِ وَلَا يَقُومُ بِجَنْبِهِ شرح آخر در اول بکسر خاء با نقطه است یعنی مؤخر در مرتبه و در دوم بفتح
خاء با نقطه است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آیا نماز میگزارد بر جنازه بتنهایی او گفت
آری گفتم پس آیا دو کس نماز میگزارند بر جنازه گفت آری و لیکن می ایستد آنکه پست مرتبه است در پس دیگری که
افضل از او است تا نماز جماعت کنند و نمی ایستد در پهلوی آن دیگری دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا
يُصَلِّيَ عَلَى الْجَنَازَةِ بِحِذَاءٍ وَلَا بَاْسَ بِالْخُفِّ شرح حذاء بکسر حاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده در اصل مصدر

مقابله

معتل اللام واوی باب مفاعله است که مستعمل شده در پاپوشی از پوست که در مجالس کنده میشود مثل نعل
که ساتر پشت پا نیست خواه نعل عربی و خواه غیر عربی و مثل کفش که پشت پا را نیز میپوشاند و ساق
ندارد و الخف بضم خاء با نقطه و تشدید فاء پاپوشی از پوست که پشت پا را نیز پوشانیده باشد و کم کنده شود
و خاک او نباشد و از انجمله موزه مینامند مثل چاقشوری که از تیماج یا میشین باشد و اکثر با جمیع
خف ساق دار میباشد و در اصل استعاره شده از پوست پای شتر باعتبار مشابهت در کنده
نشدن چنانچه گویا که جزو پا است مخفی نماند که نفی باس بخف میتواند بود که بعنوان عموم باشد و میتواند
بود که مخصوص وقت ضرورت و تقیه باشد نظر آنچه می آید در حدیث سوم باب دخول القبر و الخروج
منه والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نمازگزارده نمیشود بر جنازه بنعلین
و بر روایی نیست بموزه سیوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ خَيْرُ الصُّفُوفِ فِي الصَّلٰوةِ الْمُقَدَّمُ
وَخَيْرُ الصُّفُوفِ فِي الْجَنَائِزِ الْمُؤَخَّرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَلِمَ قَالَ صَارَتْ سُتْرَةً لِلنِّسَاءِ شرح تقدیم
و تاخیر اینجا باعتبار نزدیکی بقبله و دوری از قبله است مراد بصف در جنائز هر کدام از انهاست چنانچه
بیان شد در حدیث چهارم باب سابق السترة بضم سین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه ما عث
پوشیدنی یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین صفها در نماز جماعت صف مقدم است یا یعنی که صفهای
مردان پیش از همه صفهای زنانست در نماز جماعت و بهترین صفها در جنازهایی که بر ایشان یکبار نماز
گزارده میشود صف مؤخر است یا یعنی که جنازهای مردان متصلست بنمازگزاران و جنازهای زنان
نزدیک قبله است گفته شد که ای رسول الله و چرا چنین است گفت گردیده است این طریقت پرده برای
زنان مخفی نماند که از کلام ابن بابویه توهم معنی دیگر میشود زیرا که در فقیه در باب الصلوة علی المیت
گفته که و افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر و العلة فی ذلک ان النساء کن یختلطن بالرجال
فی الصلوة علی الجنائز فقال النبی صلی الله علیه و آله افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر فتاخرن
الی الصف الاخیر فبقی فضله علی ما ذکره علیه السلم باب چهل و هفتم اصل بَابُ الْمَوْضِعِ الَّذِي يَقُومُ
الْاِمَامُ اِذَا صَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ شرح صَلّٰی بصیغه مجهول و معلوم باب تفعیل میتواند بود یعنی این باب
بیان مکانیست که می ایستد در آن پیشنماز چون نماز گزارده شود بر جنازه در این باب دو حدیث است اول اصل
قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَلّٰى عَلَى امْرَاَةٍ فَلَا يَقُومُ فِي وَسَطِهَا وَيَكُونُ مِمَّا يَلِي صَدْرَهَا وَاِذَا
صَلّٰى عَلَى الرَّجُلِ فَلْيَقُمْ فِي وَسَطِهِ شرح لا یقوم نفی بمعنی نهیست فی هر دو جا بمعنی علی است یکون
بمعنی یجوز ان یکون است و امر در فلیقم برای تجویز است مثل اذا حللتم فاصطادوا و منافات ندارد

عن ابی عبدالله علیه السلم قال ام

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ام

عن ابی عبدالله علیه السلم قال ام

شود دم

روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر

یا مرجوح بودن پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث آینده یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم که کسی که نماز
گزارد بتنهایی یا بعنوان جماعت بر زنی پس نمی ایستد بر میان آن زن و جایز است که باشد در مکانی که متصل
بسینه آن زن است و چون نماز گزارد بر مردی پس جایز است او را که ایستد بر میان او دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام
قال اذا صلیت علی المراة فقم عند راسها و اذا صلیت علی الرجل فقم عند صدره شرح روایت از امام
موسی کاظم علیه السلم گفت چون نماز کنی بتنهایی یا بعنوان جماعت بر زنی بایست نزد سر او و چون نماز گزاری بر مرد
پس بایست نزد سینه او باب چهل و هفتم اصل باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت شرح این باب بیان
سزاوارتر مردمانست بنماز بر میت بعنوان جماعت یا تنهایی در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له المراة تموت من احق بالصلوة علیها قال زوجها قلت الزوج احق
من الاب و الولد و الاخ قال نعم و یغسلها شرح یغسلها یا از حرف جر و صیغه مصدر است یعنی روایت از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که زن میمیرد که کیست سزاوارتر بگزاردن نماز بعنوان جماعتی
یا تنهایی بر او امام گفت شوهر او گفتم آیا شوهر سزاوارتر است از پدر و فرزند و برادر گفت آری و شوهر سزاوارتر است
بشستن زن خود از ایشان سوم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المراة تموت
من احق ان یصلی علیها قال الزوج قلت الزوج احق من الاب و الاخ و الولد قال نعم شرح مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حضر الامام الجنازة فهو احق
الناس بالصلوة علیها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون حاضر شود امام مفترض الطاعة میت را
پس او سزاوارتر همه مردمانست بنماز بعنوان جماعتی بر آن میت با اینمعنی که نزدیکترین خویشان نیز اقتدا باو میکنند
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یامر من یحب شرح مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب چهل و نهم اصل باب من یصلی علی الجنازة و هو علی غیر وضوء شرح
این باب بیان کسی است که نماز میگزارد بر میت و او بی وضو است در این باب پنج حدیث است اول اصل سالت
ابا عبد الله علیه السلام عن الجنازة اصلی علیها علی غیر وضوء فقال نعم انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید
و تهلیل کما تکبر و تسبح فی بیتک علی غیر وضوء شرح ضمیر هو راجع بصلوة است و تذکیر باعتبار خبر است
یا باعتبار اینکه در مصدر تذکیر و تانیث متساویست و حقیقت صلوة پهلوبندی و تقویت کسی است چنانچه بیان شد
در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب چهل و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است در کتاب الدعا
در شرح عنوان باب بیستم که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلم است و صلوة بر دو قسم است یکی آنچه مشتمل بر
رکوع و سجود اگر میسر باشد و دیگری آنچه خلاف آنست و در اول شرط است وضو و در دوم شرط نیست اگرچه افضلست

تمّ مه

عن ابی عبد الله ع قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یامر من یحب شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت نماز میکند بعنوان جماعتی بر میت نزدیکترین خویشان با مقتدیان بآن میت یا امر میکند بجماعتی کسی را که میخواهد

دوم اصل صح

اصل صح

اگر میسر باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم باب آینده و نماز میت از قسم دوم است که تکبیر و تسبیح از قبیل اقتضاآت
و مراد که تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل است و اشارتست باینکه هر یک از تسبیح و تحمید و تهلیل مفهوم میشود از تکبیر و عدد
نماز میت همان پنج تکبیر است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب پنجاه و پنجم و فی تکبیر اشارت باینست که نماز
واجب که با رکوع و سجود باشد در مسجد افضل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جنازه که آیا نماز کرده
میشود بر آن بی وضو پس گفت آری بیان این آنکه جز این نیست که نماز بر میت مرکبست از بزرگ شمردن الله تعالی و تنزیه
او از نقص و سپاس او و گفتن لا اله الا الله چنانست که تکبیر میکنی و تسبیح میکنی در خانه خود بی وضو دوم اصل
سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل تدرکه الجنازة و هو علی غیر وضوء فان ذهب یتوضا فا
تته الصلوة علیها قال یتیمم و یصلی شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که بر میخورد او را جنازه
و او بی وضو است پس اگر رود که وضو سازد فوت میشود از او نماز بر جنازه امام گفت تیمم میکند و نماز میکند یعنی
که این افضلست بقرینه حدیث سابق سوم اصل قلت لابی الحسن علیه السلام الجنازة یخرج بها و لست علی وضوء
فان ذهبت اتوضا فاتتنی الصلوة الی ان اصلی علیها و انا علی غیر وضوء قال تکون علی طهر احب الی
شرح نخرج بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب نصر است یا در بنا مجهول معلوم است تکون بصیغه مخاطب مرفوع و منصوب
میتواند بود زیرا که ان ناصبه مقدر است با اهمال یا اعمال یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که جنازه بیرون میکنیم
با آن و نیستم بر وضو پس اگر روم که وضو سازم فوت میشود از من نماز آیا مرا رخصت است که نماز کنم بر آن جنازه بر حالی که
من بی وضو باشم امام گفت اینکه باشی با وضو یا تیمم محبوبتر است بسوی من مراد اینست که چون دانسته از خانه بیرون
می آیی با وضو بیرون آیی بهتر است و اگر بی وضو بیرون آمده باشی و وضو میسر نشود تیمم بهتر است بقرینه حدیث سابق
چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن الرجل تفجاه الجنازة و هو علی غیر طهر
قال فلیکبر معهم شرح تفجا بفا و جیم و همزه بصیغه مضارع غایبه یا غایب باب منع و علم است الجنازه یعنی
صلوة الجنازه است و مراد اینست که نه فرصت وضو دارد و نه فرصت تیمم یعنی روایت از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که ناگاه بر میخورد او را نماز جنازه
و او بی وضو و بی تیمم است امام گفت پس باید که نماز کند با ایشان پنجم اصل عن سماعة قال سالته عن رجل
مرت به جنازة و هو علی غیر وضوء کیف یصنع قال یضرب بیدیه علی حائط اللبن فیتیمم
شرح اللبن بفتح لام و کسر باء یک نقطه و بکسر لام و سکون و کسر باء خشت خام و ذکر این مبنی بر اینست که غالبا برای
اینقسم کسی زمینی که لگد کوب نشده باشد میسر نمیباشد پس اگر میسر شود آن بهتر است حائط اللبن احتراز است
از حائط آجر و سنگ یعنی روایت از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که گذشت باو جنازه

و دو با وضوء است چگونه میکند امام گفت میزند دو دست خود را بر دیوار خشت خام تیمم میکند باب پنجاهم اصل باب صلوة

النساء على الجنائز شرح این باب بیان نماز زنانست بر جنازه و در این باب پنج حدیث اول اصل عن الحسن الصيقل

عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل كيف تصلي النساء على الجنازة اذا لم يكن معهن رجل قال يصففن جميعا

ولا تتقدمهن امرأة شرح يصففن بصاد بی‌نقطه و دو فا بصیغه مضارع معلوم جمع مؤنث غایبه باب تفعیل است

الصف برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و در اینجا فاعل و مفعول یکچیز است یعنی روایتست از حسن جلا دهنده شمشیر

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چگونه نماز میکنند زنان بر جنازه چون نباشد با ایشان مردی

امام گفت برابر یکدیگر میکنند خود شانرا یعنی باینمعنی که یکصف یا دو صف یا بیشتر میشوند و مقدم نمی ایستد بر ایشان

بتنهایی زنی که پیشنماز ایشانست دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا لم يحضر الرجل تقدمت امرأة و

سطهن وقام النساء عن يمينها وشمالها وهي وسطهن تكبر حتى تفرغ من الصلوة شرح روایتست

از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون حاضر نشود مردی در نماز جنازه پیشنمازی میکند زنی در میان زنان و می ایستند زنانی

دیگر که در صف اولند در جانب دست راست او و دست چپ او و آن پیشنماز میان ایشانست تکبیر میگوید آن پیشنماز

تا وقتی که فارغ شود از نماز سوم اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت

تصلي الحائض على الجنازة قال نعم ولا تصف معهم تقوم مفردة شرح روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم که آیا نماز میکند زن حائض بر جنازه امام گفت آری و داخل صف نمیشود با نماز

گزاران خواه مردان باشند و خواه زنان غیر حائض و خواه مختلط می ایستد تنها در عقب نماز گزاران دیگر چهارم اصل

سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الحائض تصلي على الجنازة قال نعم ولا تصف معهم شرح این ظاهر است از شرح

سابق پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الطامث تصلي على الجنازة لانه ليس فيها ركوع ولا

سجود والجنبة تيمم وتصلي على الجنازة شرح الطامث بطاء بی‌نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر

ومنع وعلم حائض دخول تا و تانیث در جنبة بضم جیم و ضم نون و باء یکنقطه ابطال انکار بعض اهل لغت است

میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حائض نماز میگزارد بر جنازه چه بدرستیکه شان اینست که

نیست در نماز جنازه رکوعی و نه سجودی و زن جنب تیمم میکند و نماز میگزارد بر جنازه باینمعنی که افضل اینست که تیمم کند

باب پنجاه و یکم اصل باب وقت الصلوة على الجنازة شرح این باب بیان وقت نماز بر جنازه است و در این باب دو حدیث

اول اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام هل يمنعك شيء من هذه الساعات عن الصلوة على الجنائز فقال

لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مانع میشود ترا چیزی از این اوقات که مکروهست ابتدای نماز نافله در

آنها مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آفتاب از نماز بر جنازه‌ها پس گفت که نه دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال

وسطهن یعنی [illegible] اول منصوبست بظرفیت و دوم مرفوع و خبر مبتدا [illegible] نظر [illegible] حالیه است [illegible] م

الجنائز

يصلي على الجنازة في كل ساعة انها ليست بصلوة ركوع وسجود وانما تكره الصلوة عند طلوع الشمس

وعند غروبها التي فيها الخشوع والركوع والسجود لانها تغرب بين قرني شيطان وتطلع

بين قرني شيطان شرح التي صفة للصلوة است والركوع والسجود عطف تفسير الخشوع است القرن بفتح قاف

وسکون را بی‌نقطه و نون مصدر باب ضرب همراهی و مراد اینجا همراهانست و همراهان شیطان دو جمعند جمعی آفتاب

پرستانند و جمعی دیگر منسوبان باسلامند که بدعت افضل بودن تاخیر نماز فریضه عصر تا نزدیک غروب آن و مکروه

و این مکروهست چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر و بدعت نماز چاشت

کرده‌اند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز گزارده میشود بر جنازه در هر وقتی بدرستیکه نماز جنازه نیست

نمازی که در آن رکوع و سجود باشد جز این نیست که مکروهست نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب آن نمازی که

آن فروتنی رکوع و سجود است زیرا که آفتاب غروب میکند بر حالی که در میان دو امت شیطانیست و طلوع میکند

برحالی که میان دو امت شیطانیست و تفسیر این می آید در کتاب الصلوة در حدیث ... باب یازدهم که باب التطوع

في وقت الفريضة والساعات التي لا يصلى فيها است باب پنجاه و دوم اصل باب علة تكبير الخمس على الجنازة شرح

الف لام الجنازه برای عهد خارجیست یعنی جنازه مؤمن یعنی این باب بیان سبب پنج تکبیر است بر جنازه مؤمن و در

این باب پنج حدیث اول اصل علي بن ابراهيم عن ابيه رفعه قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لم جعل

التكبير على الميت خمسا قال فقال زود من كل صلوة تكبيرة شرح زود بزای بانقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی

مجهول باب تفعیل است التزوید توشه همراه مسافر کردن تکبیرة منصوب و مفعول دوم زود است و مفعول

اول که نایب فاعل شده ضمیر مستتر راجع بمیت است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش بالا برد سند حدیث

را تا کسی که روایت از اوست راوی بیواسطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چرا کرده شده پنج تکبیر

بر میت مؤمن پنج بار راوی گفت که پس امام گفت توشه داده شده در سفر آخرت از هر نمازی از نمازهای پنجگانه

یک تکبیر دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يكبر على قوم

خمسا وعلى قوم آخرين اربعا فاذا كبر على رجل اربعا اتهم يعني بالنفاق شرح اتهم بتا

دو نقطه در بالا بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست الاتهام گمان بد در حق کسی کردن یعنی بالنفاق کلام راویست

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که تکبیر میگفت در نماز

جنازه بر جمعی پنج و بر جمعی دیگر چهار پس چون تکبیر میگفت بر مردی چهار تهمت زده میشد باینمعنی که تهمت زده

بنفاق میشد سوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا

صلى على ميت كبر وتشهد ثم كبر ثم صلى على الانبياء ودعا ثم كبر ودعا للمؤمنين ثم كبر الرابعة

بعده

که چون آفتاب مشرف بطلوع شود عبادت آن میکنند و چون مشرف بغروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی اسلام میکنند و از ایشان تفضیل [illegible] ... آیت اقم الصلوة طرفی النهار ... [illegible] ... آیت ... در کتاب الصلوة در حدیث اول ... که باب فرض الصلوة ... در حدیث ... باب التطوع في وقت الفريضة والساعات التي لا يصلى فيها است م

ودعا للميت ثم كبر وانصرف فلما نهاه الله عز وجل عن الصلوة على المنافقين كبر وتشهد ثم كبر
وصلى على النبيين صلى الله عليهم ثم كبر ودعا للمؤمنين ثم كبر الرابعة وانصرف ولم يدع للميت

شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله اولا پیش از سوره خصوصا منافقان این بود که چون نماز میکرد بر میت تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از ان تکبیر میگفت بعد از ان درود میکرد بر پیغبران و دعا میکرد برای پیغبران بعد از ان تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مومنان بعد از ان تکبیر میگفت بار چهارم و دعا میکرد برای میت بعد از ان تکبیر میگفت و رو میگردانید پس چون شناسانید الله تعالی او را خصوصا منافقان چنانچه گفته در سوره محمد صلعم لتعرفنهم فی لحن القول و در سوره المنافقین هم الذین یقولون لا تنفقوا تا آخر و نهی کرد او را الله عز و جل از نماز بر منافقان در آیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از ان تکبیر میگفت و درود میکرد بر پیغبران صلی الله علیهم بعد از ان تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مومنان بعد از ان تکبیر میگفت بار چهارم و رو میگردانید و دعا میکرد برای میت منافق مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که تسمیه نماز میت بصلوة بر میت در وقتی حقیقت است که مشتمل بر دعا برای میت باشد چنانچه تسمیه نماز یومیه بصلوة وقتی حقیقت است که مشتمل باشد بر حقیقت درود بر محمد و آل محمد در آخر تشهد چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و نهم

اصل چهارم عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى فرض الصلوة خمسا وجعل للميت من كل صلوة تكبيرة

شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب

پنجم اصل عن ابی بكر الحضرمی قال قال ابو جعفر علیه السلام يا ابا بكر تدری كم الصلوة على الميت قلت لا قال خمس تكبيرات فتدری من این اخذت الخمس قلت لا قال اخذت الخمس تكبيرات من الخمس صلوات من كل صلوة تكبيرة

شرح حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه منسوب بحضرموت است صلوة اینجا یعنی تکبیرست باعتبار انکه ماخوذ است از صلوة یومیه و مضمون این موافق حدیث اول این باب است

باب پنجاه و سوم اصل باب الصلوة على الجنائز في المساجد

شرح این باب بیان نماز جنازها در مسجدها است و در این باب یک حدیث است

اصل عن ابی بكر بن عيسى بن احمد العلوی قال كنت في المسجد وقد جیء بجنازة فاردت ان اصلی عليها فجاء ابو الحسن الاول عليه السلام فوضع مرفقه في صدری فجعل يدفعنی حتى اخرجنی من المسجد ثم قال يا ابا بكر ان الجنائز لا يصلى عليها في المساجد

شرح روایت است از ابی بکر بن عیسی بن احمد علوی که گفت بودم در مسجد مدینه و تحقیق آورده شد جنازه پس خواستم که نماز کنم بر ان جنازه پس آمد امام موسی کاظم علیه السلم پس گذاشت آرنج خود را بر سینه من پس شروع کرد دفع میکرد مرا تا بیرون رفت از مسجد پس گفت ای ابا بکر بدرستی که جنازها نماز گزارده نمیشود بر انها در مسجدها

باب پنجاه و چهارم اصل باب الصلوة على المؤمن والتكبير والدعاء

شرح این باب بیان نماز بر میت مومن

وتکبیر

و تکبیر و اقسام دعا است و در این باب شش حدیث است

اول اصل عن سماعة قال سألته عن الصلوة على الميت فقال تكبر خمس تكبيرات تقول اول ما تكبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى الائمة الهداة واغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم اللهم اغفر لاحيائنا وامواتنا من المؤمنين والمؤمنات والف قلوبنا على قلوب اخيارنا واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدی من تشاء الى صراط مستقيم

شرح اول منصوب و نایب ظرف زمانست زیرا که مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج مضاف مصدر نیز نایب میشود بدانکه این صورت نماز بر میت در موضع وجوب تقیه است چنانچه مذکور میشود در شرح فقرات آینده اختلف بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست باذنک متعلق باختلف است یعنی روایتست از سماعه که گفت پرسیدم امام موسی الکاظم علیه السلم را از نماز بر میت پس گفت تکبیر میگویی پنج تکبیر در وقت اول تکبیر تو که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و بر امامان که راهنمایانند از آدم تا خاتم خواه انبیا و خواه اوصیا و بیامرز گناهان را برای ما و برای برادران ما که پیشی گرفتند بر ما بایمان و مگردان در دلهای ما کینه برای جمعی که گرویدند بر ربوبیت رب العالمین ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که تو شفیق مهربانی خدایا بیامرز گناهان را برای زندگان ما و مردگان ما که مردان مومن و زنان مومنه اند و الفت ده دلهای ما را بر دلهای بهتران ما که ائمه معصومین باشند و راهنمایی کن ما را برای آنچه اختلاف در ان شده از حق حقا بتمکین تو بدرستی که تو راهنمایی میکنی هر کرا که میخواهی بسوی راهی که راست است

اصل فان قطع عليك التكبيرة الثانية فلا يضرك تقول اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك انت اعلم به افتقر الى رحمتك واستغنيت عنه اللهم فتجاوز عن سيئاته وزد في حسناته واغفر له وارحمه ونور له في قبره ولقنه حجته والحقه بنبيه صلى الله عليه وآله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده تقول هذا حتى تفرغ من خمس تكبيرات

شرح فان قطع تا لا یضرک در میان اجزای آنچه بعد از تکبیر اولست در آمده برای اشارت بانکه این صورت نماز در مقام تقیه است و برای انکه در مقام تقیه بعد از تکبیر دوم و سوم و چهارم اکتفا بدعا برای میت میشود چنانچه احتمال ظاهر است از احتمالی که می آید در توضیح تقول هذا یعنی در صورت غیر تقیه بعد از تکبیر اول اشهد تا رسوله است و بعد از تکبیر دوم اللهم صل تا الهداة است و بعد از تکبیر سوم و اغفر لنا تا مستقیم است و بعد از تکبیر چهارم اللهم عبدک تا بعده است و بعد از تکبیر پنجم چیزی نیست موافق آنچه گذشت در حدیث سوم باب پنجاه و دوم قطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است القطع جدا کردن اجزای چیزی

از یکدیگر و مراد از نهی منع شدن مخالفان از رفع یدین در تکبیر دوم و سوم و چهارم و پنجم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث
پنجم این باب و اشارتست باینکه رفع یدین در تکبیرات بمنزلهٔ جزو تکبیرات است و قرینه بر ارادهٔ این اینست که بجای علیک
نگفت عنک لا تحرمنا بحاء بی‌نقط و راء بی‌نقط بصیغهٔ نهی حاضر باب ضرب یعلم و باب افعال میتواند بود و لا تفتنّا بفاء و تاء
دو نقطه در بالا و تشدید نون بصیغهٔ نهی حاضر باب ضرب یا باب افعال و باب تفعیل میتواند بود و ضمیر رابعه هذا اللهم عبدک تا
بعده است و مراد اکتفا بهمین است بعد از تکبیر دوم و بعد از تکبیر سوم نیز و بعد از تکبیر چهارم نیز چنانچه مقتضای ظاهر
حدیث آینده است و میتواند بود که مراد ضم این بسابق باشد در ان تکبیرات نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث سوم و چهارم
این باب است پس هر دو قسم جائزست و تتمهٔ توضیح این می آید در شرح حدیث اول باب آینده یعنی پس بنا بر آنکه
بعد از تکبیر اول و رفع یدین در ان گفته باشی آنچه را که بعد از تکبیرات دیگر باید گفت اگر بریده شود بر تکبیر دوم مثلا یعنی
که رفع یدین در تکبیر دوم مثلا نتوانی کرد ضرر نمیرساند ترا میگوئی بعد از تکبیر اول نیز که خدایا این بندهٔ تست و پسر بندهٔ تست
و پسر کنیز تست تو دانا تری باو نیازمند شد بسوی رحمت تو و بی نهایت بی نیاز شدی از عذاب او خدایا پس در گذر از بدیهای
او و زیاد کن در نیکیهای او و بیامرز گناهان را برای او و رحم کن او را و روشنی ده برای او در قبر او و زبان او که از
امام او را در وقت سوال نکیر و منکر برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه و آله و محروم مکن ما را از ثواب دادن باو و گمراه
مکن ما را بعد از او میگوئی این دعای مؤمن را بعد از تکبیر دوم و سوم و چهارم نیز تا فارغ شوی از پنج تکبیر دوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَوةِ عَلَى الْمَيِّتِ قَالَ تُكَبِّرُ ثُمَّ تُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ
عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ لَا أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي
حَسَنَاتِهِ وَتَقَبَّلْ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئاً فَاغْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّانِيَةَ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ زَاكِياً فَزَكِّهِ وَإِنْ كَانَ خَاطِئاً فَاغْفِرْ لَهُ ثُمَّ
تُكَبِّرُ الثَّالِثَةَ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ ثُمَّ تُكَبِّرُ الرَّابِعَةَ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ
فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَاجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ كَبِّرِ الْخَامِسَةَ
وَانْصَرِفْ شرح این طریق نماز بر میت نیز در موضع وجوب تقیه است چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد زیرا که
معنی راجع بطریق مذکور در حدیث سابق میشود زیرا که ذکر ثمّ در ثمّ تصلّی و در ثمّ تقول و ترک ثمّ در نظائر آنها اشعار
بکم شهادتین قبل از درود و اشعار بدعا برای مؤمنین بعد از درود دارد الزاکی بزای با نقطه بصیغهٔ اسم فاعل
معتل اللام واوی و یائی باب نصر و ضرب صاحب نمو و مراد اینجا پاکیزه روزگارست یعنی کسی که حسنات او زاید
بر سیئات اوست تزکیهٔ زاکی عبارتست از زیاد کردن در حسنات او الخاطی بخاء با نقطه و طاء بی‌نقط و همزه بصیغهٔ
اسم فاعل باب منع آنکه گناهان بسیار کرده است با اصرار بر کبیره الغابر بغین با نقطه و باء یکنقطه و راء بی‌نقط بصیغهٔ اسم

إِحْسَانِهِ

فاعل

فاعل باب نصر باقیمانده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مؤمن گفت تکبیر میگوئی بعد از ان
درود میگوئی بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از ان میگوئی خدایا این بندهٔ تست و پسر بندهٔ تست و پسر کنیز تست نمیدانم
از او مگر بهتر را که ایمانست و تو دانا تری باو خدایا اگر نیکوکارست پس زیاد کن در نیکیهای او و قبول کن از او نیکیها
او را و اگر بدکارست پس بیامرز گناه او را برای او و فراخی ده برای او در قبر او و بگردان او را از رفیقان محمد صلی الله
علیه و آله بعد از ان تکبیر میگوئی بار دوم و میگوئی خدایا اگر باشد پاکیزه پس پاکیزه ترکن او را و اگر باشد خطاکار پس بیامرز
گناه او را برای او بعد از ان تکبیر میگوئی بار سیوم و میگوئی خدایا محروم مکن ما را از ثواب دادن باو و گمراه مکن ما را
بعد از او بعد از ان تکبیر میگوئی بار چهارم و میگوئی خدایا بنویس او را نزد تو در مواضع بغایت بلند و جانشین شو
بر بازماندگان از او در میان باقی ماندگان و بگردان او را از رفیقان محمد صلی الله علیه و آله بعد از ان تکبیر بگو بار پنجم
و برگردان شو سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّكْبِيرِ عَلَى الْمَيِّتِ فَقَالَ خَمْسٌ تَقُولُ فِي
أُولَاهُنَّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ تَقُولُ
اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمُسَجَّى قُدَّامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَقَدْ قَبَضْتَ رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدِ احْتَاجَ
إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ ظَاهِرِهِ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرِيرَتِهِ اللَّهُمَّ
إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئاً فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّانِيَةَ وَ
تَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ تَكْبِيرَةٍ شرح این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینهٔ حدیث اول این باب میشود و در
معنی راجع باحتمال دوم از دو احتمال مذکور در شرح حدیث اول این باب میشود در ترک شهادت رسالت از قبیل اقتصار
یا درود قائم مقام آن میشود ~~ثمّ تقول اشعار بدعا برای مؤمنان بعد از درود دارد~~ المسجّی بسین بی‌نقط و جیم بصیغهٔ
اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده به پرده و مانند آن قدّام بضم قاف و تشدید دال بی‌نقط مضموم ظرف مکان
یعنی پیش و باقی ظاهرست چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُكَبِّرُ ثُمَّ تَشَهَّدُ ثُمَّ تَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ
إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ الْمَوْتِ وَالْحَيَوةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ جَزَى اللَّهُ مُحَمَّداً
عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ بِمَا صَنَعَ بِأُمَّتِهِ وَبِمَا بَلَّغَ مِنْ رِسَالَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ
ابْنُ أَمَتِكَ نَاصِيَتُهُ بِيَدِكَ خَلَا مِنَ الدُّنْيَا وَاحْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ اللَّهُمَّ
إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ وَتَقَبَّلْ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئاً
فَاغْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ أَلْحِقْهُ بِنَبِيِّكَ وَثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي
الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِنَا وَبِهِ سَبِيلَ الْهُدَى وَاهْدِنَا وَإِيَّاهُ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ اللَّهُمَّ
عَفْوَكَ عَفْوَكَ ثُمَّ تُكَبِّرُ الثَّانِيَةَ وَتَقُولُ مِثْلَ مَا قُلْتَ حَتَّى تَفْرُغَ مِنْ خَمْسِ تَكْبِيرَاتٍ شرح این طریق نیز

در موضع وجوب تقیه است بقرینهٔ حدیث اول این باب و در معنی راجع باحتمال دوم حدیث اول این باب میشود تشهد
بصیغهٔ مضارع مخاطب باب علم است یا از باب تفعلت بحذف یک تا یعنی انا لله و انا الیه راجعون می آید در حدیث
چهلم باب النوادر در رسالات بکسر را و است الناصیه بنون و الف و کسر صاد بی نقطه و یا و دو نقطه در پایین موی
بالای پیشانی و بودن ناصیه کسی بدست کسی کنایت است از کمال مقهوریت کس اول نزد کس ثانی و القول الثابت
عبارتست از تصدیق ربوبیت رب العالمین چنانچه باید نه بمحض ظاهر و بیان این می آید در حدیث اول باب ان
المیت یمثل له ماله اسلکه بسین بی نقطه بصیغهٔ امر حاضر باب نصر است السلک بفتح سین و سکون لام و السلوک بضم
سین و ضم لام رفتن براهی یا در بنا و در به برای تعدیه است عفوک منصوب است بفعل محذوف بتقدیر نسأل
عفوک یا بتقدیر الزم عفوک یا مانند آنها یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مؤمن گفت
تکبیر میگویی بعد از آن شهادتین میگویی بعد از آن میگویی بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی الله تعالی
بازگشت کنندگانیم سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است صاحب کل اختیار مرگ و زندگیست
درود کن بر محمد و اوصیای او جزا ده الله تعالی محمد را از جانب اهل ایمان بهتر جزا بسبب آنچه کرد با امت خود
از وصیتها و نیکیها و بسبب آنچه تبلیغ کرد از آنکه بندهای صاحب کل اختیار او باشد بعد از آن میگویی خدایا
این بندهٔ تست پسر بندهٔ تست پسر کنیز تست موی پیشانی او بدست قدرت تست رفت از دنیا و نیازمند شد بسوی
رحمت تو و تو بی نیازی از عذاب او خدایا بدرستی که ما در حق او نمیدانیم مگر بهتر را که اظهار ایمان بربوبیت رب العالمین
است و تو داناتری خدایا اگر باشد نیکوکار پس زیاد کن در نیکیهای او و قبول کن حسنات را از او و اگر باشد
بدکار پس بیامرز برای او گناه او را و رحم کن او را و درگذر از او برحمت تو خدایا برسان او را بنبی تو و پا برجا کن
او را در نعمت بسبب سخن در زندگی دنیا و در زندگی آخرت خدایا روان کن ما را و او را در راه راستی و راه نمای
کن ما را و او را براه تو که راه راست است خدایا طلب میکنم عفو ترا طلب میکنم عفو ترا بعد از آن تکبیر میگویی بار
دوم و میگویی مثل آنچه را که گفتی تا آنکه فارغ شوی از پنج تکبیر یعنی که بعد از تکبیر سوم و چهارم نیز مثل آنرا میگویی پنجم
اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّ النَّاسَ یَرْفَعُونَ اَیْدِیَهُمْ فِی التَّکْبِیرِ عَلَی الْمَیِّتِ
فِی التَّکْبِیرَةِ الْاُولَی وَ لَا یَرْفَعُونَ فِیمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَاَقْتَصِرُ عَلَی التَّکْبِیرَةِ الْاُولَی کَمَا یَفْعَلُونَ اَوْ اَرْفَعُ یَدَیَّ
فِی کُلِّ تَکْبِیرَةٍ فَقَالَ اِرْفَعْ یَدَكَ فِی کُلِّ تَکْبِیرَةٍ شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم قربانت شوم بدرستی که
مخالفان بر میدارند دستهای خود را در تکبیر بر میت در تکبیر اول و بر نمیدارند دستهای خود را در تکبیرها که بعد از تکبیر اول است
پس آیا اقتصار کنم بر برداشتن دست خود در تکبیر اول چنانچه مخالفان میکنند یا بردارم دست خود را در هر تکبیری پس امام
گفت بردار دست خود را در هر تکبیری در غیر موضع وجوب تقیه ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الصَّلوٰةِ عَلَی

الْجِنَازَةِ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَلَقْتَ هٰذِهِ النَّفْسَ وَ اَنْتَ اَمَتَّهَا تَعْلَمُ سِرَّهَا وَ عَلَانِیَتَهَا اَتَیْنَاكَ شَا
فِعِینَ فِیهَا فَشَفِّعْنَا اَللّٰهُمَّ وَ لِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَ احْشُرْهَا مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ شرح شفعنا بشین
با نقطه و فا و عین بی نقطه بصیغهٔ امر حاضر باب تفعیل است التشفیع قبول شفاعت کسی یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر جنازهای مؤمنان میگویی در دعا برای مؤمن خدایا تو آفریدی این
جاندار را و تو میرانیدی او را میدانی پنهان او را و آشکار او را آمدیم بدرگاه تو برحالی که شفاعت
کنندگانیم در حق او پس قبول کن شفاعت ما را در حق او خدایا پیش آور او را آنچه خود پیش گرفته از
دین حق یا یعنی که ثواب دین حق را نصیب او کن یا یا یعنی که تلقین کن دین حق را در وقت سوال نکیر
و منکر و جمع کن او را با امامی که دوست داشت او را باب پنجاه و پنجم اصل بابٌ لَیْسَ فِی الصَّلوٰةِ عَلَی
الْمَیِّتِ دُعَاءٌ مُوَقَّتٌ وَ اَنَّهُ لَیْسَ فِیهَا تَسْلِیمٌ شرح الموقت بقاف و تا و دو نقطه در بالا بصیغهٔ اسم
مفعول باب تفعیل معین یعنی این باب بیان اینست که نیست در نماز بر میت مؤمن دعای معین
و اینکه نیست در آن نماز سلامی در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَیْسَ
فِی الصَّلوٰةِ عَلَی الْمَیِّتِ قِرَاءَةٌ وَ لَا دُعَاءٌ مُوَقَّتٌ تَدْعُو بِمَا بَدَا لَكَ وَ اَحَقُّ الْمَوْتَی اَنْ یُدْعَی لَهُ الْمُؤْمِنُ
وَ اَنْ یُبْدَاَ بِالصَّلوٰةِ عَلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ شرح مراد بقراءت اینجا خواندن سورهٔ
فاتحه است یا مراد خواندن قرآنست مطلقا و منافات ندارد با حدیث اول باب پنجاه و هفتم که الی آخر
الآیتین زیرا که آن بعنوان دعاست نه بعنوان قراءت قرآن و لهذا تغییری در اول آن میشود مراد
بمؤمن اینجا مجتنب از کبیره است بترك آن بالکلیه یا بتوبه از آن و مؤمن دو مقابل دارد اول مستضعف
که بیان میشود در باب پنجاه و هفتم دوم ناصب که بیان میشود در باب پنجاه و هشتم و ان یبدأ بفتح همزه
و سکون نون بصیغهٔ مضارع مجهول باب منع عطف است بر ان یدعی و در کلام اقتصارست بتقدیر
و احق الموتی بان یبدأ فی الدعاء له بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در نماز بر میت خواندن سورهٔ فاتحه و نه دعای معین دعا میکنی با آنچه بخاطر
رسید ترا و سزاوارتر مردگان بآنکه دعا کرده شود برای او مؤمنست و سزاوارتر مردگان بآنکه ابتدا کرده
شود در دعا برای او بدرود بر رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمنست دوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
لَیْسَ فِی الصَّلوٰةِ عَلَی الْمَیِّتِ تَسْلِیمٌ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست در نماز بر میت سلامی سوم اصل
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَا لَیْسَ فِی الصَّلوٰةِ عَلَی الْمَیِّتِ تَسْلِیمٌ شرح مضمون این موافق
سابق است باب پنجاه و ششم اصل بَابُ مَنْ زَادَ عَلَی خَمْسِ تَکْبِیرَاتٍ شرح این باب بیان کسی است که زیاد کرد

در نماز میت بر پنج تکبیر در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله
علیه و آله علی حمزة سبعین صلوة شرح مراد بصلوة اینجا تکبیر است بقرینه حدیث سوم این باب و اشارتست باینکه
در باب پنجاه و دوم که هر تکبیری بجای نمازیست و پنج تکبیر بجای نمازهای یومیه است و باینکه علاوه نماز میت پنج تکبیر است و انچه
بعد از بعض تکبیرات مذکور شود واجب غیر عمده است یا مستحب مذکور است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت نماز گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله بر عم خود حمزه هفتاد نماز یعنی که چهارده بار پنج تکبیر بر او گفت دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کبّر امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی سهل بن حنیف و کان بدریا
خمس تکبیرات ثم مشی ساعة ثم وضعه و کبّر علیه خمسا اخری فصنع ذلک حتی کبّر علیه خمسا
و عشرین تکبیرة شرح حنیف بضم حاء بی نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است سهل بن حنیف انصاری
او کسی است در جمیع غزوات رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام حاضر بوده تا زمان وفات او در کوفه و والی بوده از
جانب امیر المؤمنین در مدینه و بعد از ان در فارس و در روز احد ثابت قدم بوده و نگریخته پس ذکر بدر برای
او اشارتست باول جهادهای اوست و احترازست از حال جمعی که متاخر بودند در اسلام و جهاد یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تکبیر گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر سهل بن حنیف و بود سهل بن حنیف
از مجاهدان جنگ بدر پنج تکبیر بعد از ان رفت امیر المؤمنین همراه جنازه ساعتی بعد از ان بر زمین گذاشت
سهل بن حنیف را و تکبیر گفت بر او پنجی دیگر پس کرد آنچه را که مذکور شد مکرر تا آنکه تکبیر گفت بر او بیست و پنج تکبیر
یعنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کبّر رسول الله
صلی الله علیه و آله علی حمزة سبعین تکبیرة و کبّر علی علیه السلام عندکم علی سهل بن حنیف خمسا و عشرین
تکبیرة شرح عندکم عبارت از کوفه است و این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب اصل قال کبّر
خمسا خمسا کلما ادرکه الناس قالوا یا امیر المؤمنین لم تدرک الصلوة علی سهل فیضعه فیکبّر
علیه خمسا حتی انتهی الی قبره خمس مرات شرح خمس مرات بیان خمسا خمسا است و مابین جمله معترضه است
یعنی امام محمد باقر علیه السلام گفت که امیر المؤمنین تکبیر گفت پنج پنج هر بار که میرسیدند مردمان میگفتند ای امیر المؤمنین
در نیافتیم نماز را بر سهل پس میگذاشت سهل را پس تکبیر میگفت بر او پنج تکبیر تا آنکه رسید بسوی قبر او پنج بار یعنی
که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت باب پنجاه و هفتم اصل باب الصلوة علی المستضعف و علی من لا یعرف
شرح المستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال ضعیف شمرده شده و مراد اینجا کسی است که در وسط است میان
مومن و کافر و مراد بمومن کسی است که از شیعه امامیه است از روی بصیرت و مجتنب از کبیره است یا ترک آن بالکلیه
یا بتوبه از ان و مراد بکافر مصر بر کبیره است یا بترک دین حق دانسته یا باصرار بر کبیره دیگر لا یعرف بصیغه مضارع مجهول

اخری ظ

مکرر

باب

باب ضرب است یعنی این باب بیان اقسام نماز است بر میت مستضعف و بر میتی که مجهول الحال است در این
باب شش حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال الصلوة علی المستضعف و الذی لا یعرف الصلوة
علی النبی صلی الله علیه و آله و الدعاء للمؤمنین و المؤمنات یقول ربنا اغفر للذین تابوا و اتبعوا
سبیلک و قهم عذاب الجحیم الی آخر الآیتین شرح لا یعرف بصیغه مجهولست الصلوة مرفوع
و خبر مبتداست و مراد اینست که بعد از شهادتین صلوة است و بعد از صلوة دعا برای مومنین و مومنات است
یقول در نسخ بصیغه غایب و ضمیر مستتر راجع بنماز گزار است و میتواند بود که بصیغه مخاطب باشد و بر هر تقدیر
مراد اینست که ربنا تا آخر بجای دعا برای میت است خواه بجای دعا برای مومنین و مومنات نیز باشد چنانچه
ظاهر استیناف بیانی در یقول است و خواه علیحده باشد چنانچه ظاهر حدیث آینده است و شاید که هر دو قسم
خوب باشد و الله اعلم در سورة المومن چنین است فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و بعد
از ان متصل بآن دو آیت است اول ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و من صلح من آبائهم
و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم دوم و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته
و ذلک هو الفوز العظیم پس مراد اینست که در دعا تبدیل فاغفر بربنا و مانند آن مثل اللهم که می آید در حدیث آینده
باید کرد و این دو آیت راجع بسابق باید کرد الزوج همتا مثل برادر و مصاحب و مانند ایشان محقق مانند
مادران و خواهران و مانند ایشان و دختران در حکم مردان داخلند یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلام گفت نماز بر میت مستضعف و بر کسی که معلوم نباشد که مومنست یا کافر است
یا مستضعف است بعد از شهادتین درود بر نبی صلی الله علیه و آله و دعا است برای مومنین و مومنات بیان
این آنکه نماز گزار میگوید ای صاحب کل اختیار ما بیامرز گناهها را برای جمعی که بازگشت کردند از کبایر معاصی
و تابع شدند راه ترا و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ ای صاحب کل اختیار ما و داخل کن ایشان را در بهشتهای
اقامت که وعده کردی ایشان را و داخل کن با ایشان هر که از مستضعف قابل شفاعت باشد از پدران ایشان
و همتایان ایشان و اولاد ایشان بدرستی که تو و بس بغایت بلند رعایت کننده مصالح و نگاهدار آن صالحان
با آن تا بیان از اثر بدیهای ایشان و هر که نگاه داری او را از اثر بدیها در روز قیامت پس بتحقیق
رحم کردی او را و آن محفوظ بودن از اثر بدیها و مرحوم بودن آنست مطلوب رسیدن بزرگ دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صلیت علی المؤمن فادع له و اجتهد له فی الدعاء و ان کان واقفا
مستضعفا فکبّر و قل اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم شرح
الواقف بقاف و فا ایستاده و مراد اینجا غیر مومنست مستضعفا احتراز از کافر است فکبّر و قل اشارتست باینکه

که بعد از تکبیر چهارم بجای دعای میت همین را بگو و مراد کفتن اینست تا آخر آیتین چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سابق یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون نماز گزاری بر شیعی اما مجملا صاحب بصیرت
مجتنب از کبیره پس بعد از تکبیر چهارم دعا کن برای او و مبالغه کن برای او در دعا و اگر آنکه نماز بر او میکزاری
باشد غیر مؤمن مستضعف پس تکبیر چهارم بگو و بگو اللهم اغفر تا آخر آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق
سوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ كَانَ مُسْتَضْعَفًا فَقُلِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِيْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا
سَبِيْلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق اصل وَاِذَا كُنْتَ لَا تَدْرِيْ مَا حَالُهُ
فَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ يُحِبُّ الْخَيْرَ وَاَهْلَهُ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ شرح الخیر بفتح خاء با نقط
و سکون یا دو نقط در پایین بهتر و مراد اینجا دین امامیه است و مراد باهل آن مومنان است و مومن بیان شد
در شرح عنوان این باب و محب آنها بر دو قسم است اول مومن دوم صالح که بیان شد در شرح حدیث اول
این باب یعنی و چون تو ندانسته باشی که چیست حال میت آیا مومنست یا کافرست یا مستضعف است
پس بعد از تکبیر چهارم بگو خدایا اگر دوست میداشته دین حق را و اهل آنرا پس بیامرز او را و رحم کن او را
و درگذر از او اصل وَاِنْ كَانَ الْمُسْتَضْعَفُ مِنْكَ بِسَبِيْلٍ فَاسْتَغْفِرْ لَهُ عَلٰى وَجْهِ الشَّفَاعَةِ لَا عَلٰى
وَجْهِ الْوَلَايَةِ شرح ظرف در منک خبر کان است با در بسبیل برای سببیت است و مراد بسبیل راهی از
جمله سه راه است که دخول در آباء و دخول در ازواج و دخول در ذریات است یعنی و اگر باشد مستضعف
از تو بسبب دخول در آبای تو مثلا پس استغفار کن برای خصوص او بر طریق دستگیری و درخواست گناه
او نزد حاکم علی الاطلاق نه بر طریق شراکت و وکالت چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آینده چهارم اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّرَحُّمُ عَلٰى جِهَتَيْنِ جِهَةِ الْوَلَايَةِ وَجِهَةِ الشَّفَاعَةِ شرح الترحم
رحمت برای کسی الولایه بکسر و فتح واو شراکت و وکالت که جاری مجرای بکانگیست الشفاعه بفتح شین با نقط
دستگیری قوی ضعیف را بدرخواست گناه او نزد حاکم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت طلب
رحمت برای کسی بر دو طریقست طریق شراکت و طریق دستگیری پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُوْلُ
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَاَكْثِرْ تَبَعَهُ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ
وَارْحَمْنِيْ وَتُبْ عَلَيَّ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِيْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا سَبِيْلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ فَاِنْ
كَانَ مُؤْمِنًا دَخَلَ فِيْهَا وَاِنْ كَانَ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ خَرَجَ مِنْهَا شرح تبع بفتح تا دو نقط در بالا و فتح با
یک نقط و عین بی نقط بمعنی تابعان مستعمل میشود و بمعنی تابع نیز مستعمل میشود و ضمیر فیها و منها راجع است با

لذین

لذین باعتبار جماعت ظاهر خرج عنها اینست که لیس بمؤمن یعنی کافر باشد و دو آیت بعد از الجحیم که
مذکور شد در حدیث اول این باب خوانده نمیشود پس این نماز بر مجهول الحالیست که معلوم است که مستضعف نیست
و احتمال ایمان و کفر در او هست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در نماز بر میت مجهول الحال که
معلوم باشد که مستضعف نیست گفت میگویی بعد از تکبیر اول گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی بغیر الله
و گواهی میدهم که محمد رسول الله است و بعد از تکبیر دوم خدایا درود کن بر محمد که بنده تو و رسول تست خدایا
درود کن بر محمد و اوصیای محمد و قبول کن شفاعت او را و رو سفید کن او را و بسیار کن تابعان او را و بعد
از تکبیر سوم خدایا بیامرز مرا و رحم کن مرا و بازگشت کن بر من بمغفرت و بعد از تکبیر چهارم خدایا بیامرز گناهان را
برای جماعتی که بازگشت کردند از کبیره و تابع شدند راه ترا و نگاه دار ایشانرا از عذاب دوزخ پس اگر میت
مؤمن باشد داخل میشود در ان جماعت و اگر کافر باشد بیرون میرود از ان جماعت ششم اصل كُنْتُ مَعَ اَبِيْ جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاِذَا بِجَنَازَةٍ لِقَوْمٍ مِنْ جِيْرَتِهِ فَحَضَرَهَا وَكُنْتُ قَرِيْبًا مِنْهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اللّٰهُمَّ
اِنَّكَ خَلَقْتَ هٰذِهِ النُّفُوْسَ وَاَنْتَ تُمِيْتُهَا وَاَنْتَ تُحْيِيْهَا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِسَرَائِرِهَا وَعَلَانِيَتِهَا مِنَّا
وَمُسْتَقَرِّهَا وَمُسْتَوْدَعِهَا اللّٰهُمَّ وَهٰذَا عَبْدُكَ وَلَا اَعْلَمُ مِنْهُ سُوْءًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ وَقَدْ جِئْنَاكَ
شَافِعِيْنَ لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فَاِنْ كَانَ مُسْتَوْجِبًا فَشَفِّعْنَا فِيْهِ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ شرح
الجیره بکسر جیم و سکون یا دو نقط در پایین و را بی نقط جمع جار همسایگان المستوجب بکسر جیم مستحق چیزی
یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلم پس ناگاه رسیدیم بجنازه برای جمعی از همسایگان او حاضر شد نزد آن جنازه
که نماز کند و بودم نزدیک او پس شنیدم از او میگفت بعد از تکبیر چهارم خدایا بدرستی که تو آفریدی این جانداران
ضعیف را و تو میمیرانی ایشانرا و تو زنده میکنی ایشانرا و تو داناتری بر پنهانهای ایشان و آشکارای ایشان
از ما و داناتری از ما بقرارگاه ایشان مثل بهشت یا دوزخ و بجای امانت و عاریت ایشان مثل قبر
خدایا و این میت بنده تست و نمیدانم از او بدی را که موجب جهنم شود و تو داناتری باو و بتحقیق آمدیم
بدرگاه تو شفاعت کنندگان برای او بعد از مرگ او پس اگر باشد مستحق شفاعت بمعنی اینکه داخل
در صالحان باشد که مذکور ند در آیت سوره مؤمن که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس قبول
شفاعت ما کن در حق او و جمع کن او را با امامی که امام خود میدانست او را باب پنجاه و ششم اصل باب الصلوة
عَلَى النَّاصِبِ شرح الناصب دشمن اهل دین حق مثل کسی که فهمیده باشد محکمات کتاب الهی و سنت
رسول علیه السلم را که هر یک صریحست در نهی از پیروی ظن و در وجود امام مفترض الطاعه در هر زمان
و با وجود این ترک مذهب امامیه کرده باشد مثل علمای مخالفان و مانند ایشان یعنی این باب بیان

نماز بر دشمن اهل مذهب حقست درین باب هفت حدیث اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا مَاتَ
عَبْدُ اللهِ بْنُ اُبَیِّ بْنِ سَلُولٍ حَضَرَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ جِنَازَتَهُ فَقَالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَا رَسُولَ اللهِ اَلَمْ یَنْهَکَ اللهُ اَنْ تَقُومَ عَلَی قَبْرِهِ فَسَکَتَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ اَلَمْ
یَنْهَکَ اللهُ اَنْ تَقُومَ عَلَی قَبْرِهِ فَقَالَ لَهُ وَیْلَکَ وَ مَا یُدْرِیکَ مَا قُلْتُ اِنِّی قُلْتُ اللّٰهُمَّ احْشُ
جَوْفَهُ نَارًا وَ امْلَأْ قَبْرَهُ نَارًا وَ اَصْلِهِ نَارًا قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاَبْدَا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَا کَانَ یَکْرَهُ شرح اُبَیّ بضم همزه و فتح بای یکنقطه و تشدید یاء است سلول بفتح سین بینقطه و ضم لام و سکون
واو اسم مادر اُبَیّ است و اسم پدرش مالک است و بعضی میگویند سلول اسم مادر عبد الله است و بر هر تقدیر عبد الله بن اُبَیّ
خزرجی سردار منافقان بوده و پسر او حباب بضم حاء و تخفیف بای یکنقطه نام داشته و رسول علیه السلام او را نیز عبد الله
نام کرده و او منافق نبوده و رسول علیه السلام برای او حفظ ظاهر میکرده و عمر ازان غافل شده یا قصد ازار
پیغمبر کرده یا قصد ازار رسول علیه السلام کرده الم ینهک اشارتست بآیت سوره توبه وَ لَا تُصَلِّ عَلَی اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَدًا وَ لَا تَقُمْ
عَلَی قَبْرِهِ پس اکتفای عمر بذکر نهی از قیام بر قبر از قبیل ایراد اعتراض بطریق اولی است و یلک اشارتست باینکه اگر
مؤمنی بر تو نیز نماز کند چنین خواهد کرد یا اشارتست باینکه اعتراض بر معصوم از غیر منافق سر نمیزند و گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب پنجم که باب بعنوان مقدم بر باب فان الایمان مبثوث لجوارح البدن
کلها است که و لم یجعل الویل لاحد حتی تسمیه کافرا یدریک بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعالست اصله بصاد بینقطه
بصیغه امر معتل اللام یائی باب ضرب یا باب افعالست مخفی نماند که جواب رسول علیه السلام مبنی برانست که حقیقت صلوة
بر کسی پهلو بندی و تقویت آنکس است چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث شی دوم باب صد و هفتم پس چنانچه صلوة
منافقان در زندگی صورت صلوة است نه حقیقت صلوة مؤمنان برایشان در مردگی محض صورتست و منافات
بانهی از حقیقت صلوة برایشان ندارد و قیام بر قبر عبارت از ایستادن بقصد دعا و تعظیم است پس اگر بقصد لعنت
باشد داخل منهی عنه نیست ابدا ببای یکنقطه و دال بینقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الابدا اخراج ما موصول
مفعول ابدا است و عبارتست از ویلک یا از اظهار نفرین بر عبد الله که باعث آزرده شدن پسر او است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه وقتی که مرد عبد الله بن اُبَیّ بن سلول حاضر شد نبی صلی الله علیه و آله نزد جنازه او یا بعضی که
صورت نماز بر او کرد پس گفت عمر بن الخطاب رسول الله را صلی الله علیه و آله که ای رسول الله آیا نهی نکرده ترا الله تعالی
از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب نداد پس بار دیگر عمر گفت ای رسول الله آیا نهی نکرده ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر
بر قبر او پس رسول علیه السلام گفت او را که ای مرد ناکس تو چه چیز دانا میکند ترا که چه گفتم بدرستی که من گفتم خدایا آکنده کن
درون او را از آتش و پر کن قبر او را از آتش و بینداز او را در آتش گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس عمر بیرون آورد وظا

ساخت

ساخت از رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که رسول علیه السلام نمیخواست ظهور آنرا دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِینَ مَاتَ فَخَرَجَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا یَمْشِی مَعَهُ فَلَقِیَهُ مَوْلًی لَهُ فَقَالَ
لَهُ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَیْنَ تَذْهَبُ یَا فُلَانُ قَالَ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ اَفِرُّ مِنْ جِنَازَةِ هَذَا الْمُنَافِقِ اَنْ اُصَلِّیَ عَلَیْهَا فَقَالَ
لَهُ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ انْظُرْ اَنْ تَقُومَ عَلَی یَمِینِی فَمَا تَسْمَعُنِی اَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ فَلَمَّا اَنْ کَبَّرَ عَلَیْهِ وَلِیُّهُ قَالَ الْحُسَیْنُ
عَلَیْهِ السَّلَامُ اللهُ اَکْبَرُ اللّٰهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا عَبْدَکَ اَلْفَ لَعْنَةٍ مُؤْتَلِفَةٍ غَیْرَ مُخْتَلِفَةٍ اللّٰهُمَّ اَخْزِ عَبْدَکَ فِی عِبَادِکَ وَ بِلَادِکَ
وَ اَصْلِهِ حَرَّ نَارِکَ وَ اَذِقْهُ اَشَدَّ عَذَابِکَ فَاِنَّهُ کَانَ یَتَوَلَّی اَعْدَاءَکَ وَ یُعَادِی اَوْلِیَاءَکَ وَ یُبْغِضُ اَهْلَ
بَیْتِ نَبِیِّکَ شرح اخز بخاء با نقطه و زای با نقطه بصیغه امر معتل اللام یائی باب افعالست و بر این قیاسست اصل التولی
خود شمردن و دوستی کردن و مهر ورزیدن و اینجا مناسب است الاولیاء امامان و دوستان و مهر ورزان و اینجا مناسب است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که مردی از منافقان مرد پس بیرون آمد حسین بن علی صلوات الله علیهما میرفت با او پس برخورد
او را چاکری از آن او یعنی مردی از شیعه او که بر میگشت از همراهی جنازه پس گفت او را حسین علیه السلام که کجا میروی ای فلان
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پس گفت او را چاکر او میگریزم از جنازه این منافق از اینکه نماز کنم بر آن پس گفت او را
حسین علیه السلام ملاحظه کن که بایستی بر جانب راست من پس آنچه شنوی از من که گویم پس بگو مثل آنرا پس چون تکبیر گفت بر آن
ولی او که پیشنمازی کرده ماند گفت حسین علیه السلام الله اکبر خدایا لعنت کن فلان بنده ترا هزار لعنت همراه یکدیگر پیشی پس کرده نشده
خدایا رسوا کن این بنده ترا در میان بندگان تو و در شهرهای تو یعنی که مردم را بر حقیقت نفاق او مطلع کن تا همیشه لعن او
میکرده باشند و بچشان او را در گرمی آتش تو و بچشان او را سخت تر عذاب تو چه بدرستی که او امام خود شمرده دشمنان ترا و
دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو سوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِنَ
الْمُنَافِقِینَ فَخَرَجَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَمْشِی فَلَقِیَ مَوْلًی لَهُ فَقَالَ لَهُ اِلَی اَیْنَ تَذْهَبُ فَقَالَ اَفِرُّ مِنْ جِنَازَةِ هَذَا الْمُنَافِقِ
اَنْ اُصَلِّیَ عَلَیْهِ فَقَالَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ قُمْ اِلَی جَنْبِی فَمَا سَمِعْتَنِی اَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ قَالَ فَرَفَعَ یَدَیْهِ فَقَالَ اللّٰهُمَّ
اَخْزِ عَبْدَکَ فِی عِبَادِکَ وَ بِلَادِکَ اللّٰهُمَّ اَصْلِهِ حَرَّ نَارِکَ اللّٰهُمَّ اَذِقْهُ اَشَدَّ عَذَابِکَ فَاِنَّهُ کَانَ یَتَوَلَّی اَعْدَاءَکَ
وَ یُعَادِی اَوْلِیَاءَکَ وَ یُبْغِضُ اَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکَ شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق و میتواند بود که دو واقعه باشد
و الله اعلم چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا صَلَّیْتَ عَلَی عَدُوِّ اللهِ فَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنَّ فُلَانًا لَا نَعْلَمُ اِلَّا اَنَّهُ
عَدُوٌّ لَکَ وَ لِرَسُولِکَ اللّٰهُمَّ فَاحْشُ قَبْرَهُ نَارًا وَ احْشُ جَوْفَهُ نَارًا وَ عَجِّلْ بِهِ اِلَی النَّارِ فَاِنَّهُ کَانَ یَتَوَلَّی
اَعْدَاءَکَ وَ یُعَادِی اَوْلِیَاءَکَ وَ یُبْغِضُ اَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکَ اللّٰهُمَّ ضَیِّقْ عَلَیْهِ قَبْرَهُ فَاِذَا رُفِعَ فَقُلِ اللّٰهُمَّ لَا
تَرْفَعْهُ وَ لَا تُزَکِّهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری بر دشمنی برای الله تعالی پس بگو خدایا
بدرستی که فلان نمیدانیم از او مگر اینکه او دشمنست برای تو و برای رسول تو خدایا پس آکنده کن قبر او را از آتش و آکنده کن درون

اورا از آتش و شتابان کن اورا بسوی آتش چه بدرستی که او امام خود میشمرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه
میورزید با اوصیای نبی تو خدایا تنگ کن بر او قبر او را پس چون بعد از نماز برداشته شود برد و شهابی بکو خدایا بلند
مرتبه مکن اورا و صاحب نمو دنیک نام مکن اورا **پنجم اصل** عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ إِنْ
كَانَ جَاحِداً لِلْحَقِّ فَقُلِ اللَّهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ نَاراً وَ قَبْرَهُ نَاراً وَ سَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَّاتِ وَ الْعَقَارِبَ **شرح** روایت از حریز
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت اگر میت باشد منکر دانسته دین حق را پس در نماز
بر او بکو خدایا پر کن درون او را از آتش و قبر او را از آتش و مسلط کن بر او مارانرا و کژدمانرا **اصل** وَ ذَلِكَ قَالَهُ أَبُو
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِامْرَأَةِ سَوْءٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ صَلَّى عَلَيْهَا أَبِي وَ قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ وَ اجْعَلِ الشَّيْطَانَ لَهَا قَرِيناً
قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لَهُ لِأَيِّ شَيْءٍ تَجْعَلُ الْحَيَّاتِ وَ الْعَقَارِبَ فِي قَبْرِهَا فَقَالَ إِنَّ الْحَيَّاتِ يَعْضَضْنَهَا
وَ الْعَقَارِبَ يَلْسَعْنَهَا وَ الشَّيْطَانَ يُقَارِنُهَا فِي قَبْرِهَا قُلْتُ وَ تَجِدُ أَلَمَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ شَدِيداً **شرح** و ذلک
تا آخر کلام حریز است و در تحت روایت از احدهما علیهما السلام داخل نیست و مشار الیه ذلک اللهم تا العقارب است سوء بفتح سین
بی نقطه و سکون واو و همزه مضاف الیه است صلی بصیغه معلوم باب تفعیل صفت امراة است ابی بضم همزه و فتح بای یک نقطه
و تشدید یا مرفوع و فاعل صلی است و اسم مردی است از مخالفان که چشم‌انداز کرده بر آن زن از بنی امیه ضمیر و قال راجع
بابو جعفر علیه السلام است و عطف است بر جمله و ذلک قاله تا آخر مشار الیه هذه جمله و اجعل الشیطان لها قرینا است ضمیر له راجع
بابو جعفر علیه السلام است تجعل بصیغه مجهول غایبه و بصیغه معلوم مخاطب میتواند بود الحیات و العقارب مرفوع و منصوب
میتواند بود یعضضن بعین بی نقطه و دو ضاد با نقطه بصیغه جمع مونث غایبه باب علم است یلسعن بسین بی نقطه
و عین بی نقطه بصیغه جمع مونث غایبه باب منع است و تجد بتقدیر استفهام است و سوال مبنی بر اینست که احوال قبر از نوع
است میان احوال زنده بیدار و احوال زنده خوابیده و در خوابگاه باشد کسی را مار یا عقرب گزد و شیطان با او باشد
و الم در خود نیابد **یعنی** و آنچه مذکور شد گفت امام محمد باقر علیه السلام برای زن فاسدی از بنی امیه که چشم‌انداز کرد بر او ابی
و امام محمد باقر گفت این سخن را نیز که و بگردان برای آن زن شیطانرا همراه در قبر گفت محمد بن مسلم که پس گفتم امام محمد باقر را
که برای چه گردانیده میشوند ماران و کژدمان در قبر آن زن پس امام گفت بدرستی که ماران بدندان میگزند او را و کژدمان بدم
نیش میزنند او را و شیطان همراه او میباشد در قبر او گفتم که او آیا می یابد درد آنرا گفت آری سخت **ششم اصل** عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ أَخْزِ عَبْدَكَ فِي بِلَادِكَ وَ عِبَادِكَ اللَّهُمَّ أَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ وَ أَذِقْهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ
فَإِنَّهُ كَانَ يُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَ يُوَالِي أَعْدَاءَكَ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ **شرح** احمد از راویان امام رضا و امام محمد تقی
علیهما السلام است و مضمون این گذشت در آخر حدیث دوم این باب **هفتم اصل** عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَوْ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَاتَتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ فَحَضَرْتُهَا فَلَمَّا صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ رَفَعُوهَا

اَمْلأ

وَ صَارَتْ عَلَى أَيْدِي الرِّجَالِ قَالَ اللَّهُمَّ ضَعْهَا وَ لَا تَرْفَعْهَا وَ لَا تُزَكِّهَا قَالَ وَ كَانَتْ عَدُوَّةً لِلَّهِ قَالَ وَ لَا أَعْلَمُهُ
إِلَّا قَالَ وَ لَنَا **شرح** ضمیر قال در اول راجعست براوی بیواسطه و در دوم و سوم راجع است بامام و در چهارم راجعست براوی و در
پنجم راجع است بامام **یعنی** روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام یا از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که مرد زنی از بنی امیه پس حاضر شدم جنازه او را پس وقتی که مردمان نماز گزاردند بر او و برداشتند او را و گردید
بر دستهای مردمان امام گفت خدایا پست مرتبه کن او را و بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو مکن او را یا یعنی که نیک نام
مکن او را امام گفت و آن زن بود دشمن مر الله تعالی را راوی گفت و نمیدانم امام را مگر اینکه گفت و ما را نیز دشمن بود **باب**
پنجاه و نهم اصل بابٌ فِي الْجِنَازَةِ تُوضَعُ وَ قَدْ كُبِّرَ عَلَى الْأُولَى شرح این باب در بیان جنازه ایست که گذاشته میشود و شروع
در نماز بر آن میشود در حالی که تکبیر گفته شده بر جنازه که پیش از آن گذاشته شده مراد بیان اینست که آخر تکبیر اولیای
آن جنازه بر آن جنازه میرسد فی الجمله بجنازه اول نیز در این باب یک حدیث است **اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ كَبَّرُوا عَلَى جِنَازَةٍ تَكْبِيرَةً أَوْ تَكْبِيرَتَيْنِ وَ وُضِعَتْ مَعَهَا أُخْرَى
كَيْفَ يَصْنَعُونَ قَالَ إِنْ شَاءُوا تَرَكُوا الْأُولَى حَتَّى يَفْرُغُوا مِنَ التَّكْبِيرِ عَلَى الْأَخِيرَةِ وَ إِنْ شَاءُوا رَفَعُوا
الْأُولَى وَ أَتَمُّوا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَخِيرَةِ كُلُّ ذَلِكَ لَا بَأْسَ بِهِ **شرح** معها یعنی فی مرتبتها است یا یعنی که نسبت
بقبول نه مقدم بر آنست و نه موخر پس مساعت انست خواه بالای سر باشد و خواه پایین یا و خواه متصل بآن باشد و خواه
اندکی دور باشد ضمیر یصنعون و ضمیر شاؤا و ضمیر ترکوا و ضمیر شاؤا و ضمیر رفعوا راجع بقوم مذکور است ضمیر یفرغوا و ضمیر اتموا
راجع باولیای جنازه اخیره است تقدم شق اول و نفی باس اشارتست باینکه این تاخیر منافات با تعجیل دفن ندارد
زیرا که اندکیست و اثر تکبیر قوم جنازه اخیره بجنازه اولی نیز میرسد فی الجمله پس بهترست **یعنی** روایتست از علی بن جعفر از
برادرش امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از جمعی که تکبیر گفتند بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و گذاشته شد
در بالای سر آن یا پایین پای آن جنازه دیگر که جمعی دیگر شروع در تکبیر بر آن کردند چگونه میکنند آن قوم اول بعد از
فراغ از تکبیرات بر جنازه خودشان امام گفت اگر خواهند وا میگذارند جنازه اولی را تا جمع دوم فارغ شوند
از تکبیرات بر جنازه اخیره و اگر خواهند بر میدارند جنازه اولی را و جمع دوم تمام میکنند آنچه را که مانده بر جنازه
اخیره هیچکدام از دو شق قصوری ندارد **باب شصتم اصل بابٌ فِي وَضْعِ الْجِنَازَةِ دُونَ الْقَبْرِ شرح** این باب است
در بیان گذاشتن جنازه پیش از رسیدن بقبر با آنکه در این باب و حدیث است **اول اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَا تَفْدَحْ مَيِّتَكَ بِالْقَبْرِ وَ لَكِنْ ضَعْهُ أَسْفَلَ مِنْهُ بِذِرَاعَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ وَ دَعْهُ يَأْخُذْ أُهْبَتَهُ **شرح**
لا تفدح بفاء و دال بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب منع است القدح بفتح قاف و سکون دال زدن
چوب آتش زنه بر چوبی دیگر مثل آن بروشی که آتش جدا از آنها و اینجا استعاره لطیفه است برای زود بردن میت

در قبر میتنک منصوب مفعولست بالقبر بیا حرف جرست وبا برای ملابست است و در بعض نسخ لا تفدح بفا است
الفدح بفتح فا و سکون دال کران بار کردن کسی را و برین تقدیر با در بالقبر برای آلت است و حاصل هر دو یکیست ذراع
بکسر ذال با نقط از آرنجست تا سر انگشت میان یاخذ مجزوم است الاهبة بضم همزه و سکون ها و با یکنقطه ساختگی
یعنی آنچه مهیا میشود برای کاری عمده که در پیش است یعنی کفت امام جعفر صادق علیه السلام مزن میت خود را بقبر ولیکن
بکذار او را در پایین تر از قبر یعنی موضعی که هنوز بقبر نرسیده است بقدر دو ذراع یا سه ذراع و واکذار او را ساعتی
تا فرا کیرد ساختگی خود را برای سوال قبر دوم اصل عن یونس قال حدیث سمعته عن ابی الحسن موسی علیه السلام
ما ذکرته و انا فی بیت الا ضاق علی یقول اذا اتیت بالمیت الی شفیر قبره فامهله ساعة فانه یاخذ
اهبته للسؤال شرح حدیث مبتداست سمعته صفت آنست ما ذکرته خبر مبتداست یقول حکایت حال ماضیه است
یعنی روایت از یونس کفت حدیثی که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام بیاد خود نمی آوردم آنرا بر حالی که من در خانه باشم
مکر آنکه آن خانه تنک میشود بر من از هیبت آن حدیث میکوید چون آوردی میت را بسوی کنار قبر او پس مهلت ده او را
یکساعت چه بدرستی که او فرا میکیرد ساختگی خود را برای سوال نکیر و منکر باب شصت و یکم اصل باب نادر شرح
این بابیست که تازه و غیر مشهورست درین باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام
و عنده رجل من الانصار فمرت به جنازة فقام الانصاری و لم یقم ابو جعفر علیه السلام فقعدت معه
و لم یزل الانصاری قائما حتی مضوا بها ثم جلس فقال له ابو جعفر علیه السلام ما اقامک قال رایت الحسین بن
علی علیه السلام یفعل ذلک فقال ابو جعفر علیه السلام و الله ما فعله الحسین و لا قام لها احد منا اهل البیت
قط فقال الانصاری شککتنی اصلحک الله قد کنت اظن انی رایت شرح روایت از زراره کفت بودم نزد
امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود از اهل مدینه پس کذشت بامام علیه السلام جنازه پس برخاست آن مدنی و برنخاست
امام علیه السلام پس نشستم با امام علیه السلام و ماند آن مدنی ایستاده تا آنکه مردم بردند جنازه را و از نظر غایب شد بعد از آن نشست
پس کفت او را امام علیه السلام چه باعث ایستادن تو شد کفت دیدم حسین بن علی علیهما السلام را که میکرد آنرا پس کفت امام علیه السلام
بخدا قسم که نکرد آنرا حسین و برنخاست برای تعظیم جنازه هیچیک از ما اوصیای رسول هرگز پس کفت آن مدنی که در شک
انداختی مرا نکاهدارد ترا الله تعالی بتحقیق کمان میبردم اینرا که من دیده باشم مخفی نماند که وجه اشتباه آن مدنی
ظاهر میشود از حدیث آینده زیرا که چون جمیع مردم برخاستند خیال کرد که امام حسین علیه السلام نیز برخاسته دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسین بن علی علیه السلام جالسا فمرت علیه جنازة فقام الناس حین
طلعت الجنازة فقال الحسین علیه السلام مرت جنازة یهودی و کان رسول الله صلی الله علیه و آله علی
طریقها جالسا فکره ان تعلو راسه جنازة یهودی فقام لذلک شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام

کفت

کفت نشسته بود حسین بن علی علیهما السلام پس کذر کرد بر او جنازه پس برخاستند مردمان وقتی که ظاهر شد جنازه از دور پس کفت
حسین علیه السلام برای منع ایشان که کذشت جنازه جهودی و رسول الله صلی الله علیه و آله بر راه آن نشسته بود پس نخواست
که بلند باشد بر سر او جنازه جهودی پس برخاست برای آن قصد مراد اینست که برخواستن شما از روی قیاس است و آن
غلطست باب شصت و دوم اصل باب دخول القبر و الخروج منه شرح این باب بیان داخل شدن در قبر و بیرون آمدن
از آنست درین باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی لاحد ان یدخل القبر فی نعلین
و لا خفین و لا عمامة و لا رداء و لا قلنسوة شرح فرق میان نعل و خف ظاهر شد از شرح حدیث دوم باب چهل و
ششم یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت سزاوار نیست هیچیک را که داخل شود قبر را در نعلین و نه در دو
موزه و نه عمامه و نه ردا و نه کلاه مراد اینست که سر و پا برهنه داخل بیاید دوم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام
یقول لا تنزل فی القبر و علیک العمامة و لا القلنسوة و لا الحذاء و لا الطیلسان و حلل ازرارک
و بذلک سنة رسول الله صلی الله علیه و آله جرت و لیتعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و لیقرا فاتحة الکتاب و المعوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی و ان قدر ان
یحسر عن خده و یلصقه بالارض فلیفعل و لیتشهد و لیذکر ما یعلم حتی ینتهی الی صاحبه
شرح بیان حذا او شد در شرح حدیث دوم باب چهل و ششم الطیلسان بفتح طا بی نقط و سکون یا دو نقطه
در پایین و فتح لام چو خا ماننده مثل ردایی که از پشم است ضمیر غایب در و لیتعوذ و نظایر آن راجع
با ولی الناس بالمیت است چنانچه می آید در حدیث چهارم باب سل المیت معوذتین بتشدید واو و
مکسوره است یحسر بحا بی نقط و سین بی نقط و را بی نقط بصیغه مضارع معلوم یا باب ضرب است و لیذکر
از باب تفعیل و از باب نصر میتواند بود یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میکفت فرو مرو در قبر
بر حالی که باشد بر تو عمامه و نه کلاه و نه فذر مشترک میان کفش و نعل و نه طیلسان و بکشا بندهای خود را
و آنچه مذکور شد طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده و باید که پناه کیرد ولی میت که فرو
میرود در قبر بالله تعالی از شیطان سنکسار بلعنت و باید که خواند سوره فاتحة الکتاب را و سوره
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی را و اکر توانایی
داشته باشد که پرده بردارد از پهلوی کار است روی میت بچسپاند آن پهلوی رو را بر زمین پس باید که بکند
و باید که شهادتین کوید و باید که بیاد میت آورد آنچه را که میداند از اوصیای رسول علیهم السلام تا آنکه رسد بامام
زمان خود سیوم اصل عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تنزل القبر و علیک العمامة
و لا القلنسوة و لا رداء و لا حذاء و حلل ازرارک قال قلت و الخف قال لا باس بالخف فی

وقت القرقرة والتقية شرح فرق میان حذاء وخف بیان شد در شرح حدیث دوم باب جبل وششم یعنی
روایتست از ابو بکر حضرمی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که فرو مرو در قبر بر حالی که بر تو باشد عمامه وکلاه ونه
ردا ونه قدر مشترک میان کفش ونعل وبگشا بندهای خود را راوی گفت که گفتم که موزه چه حال دارد گفت
که پروایی نیست بموزه در وقت ضرورت مثل سرمای سخت ودر وقت تقیه زیرا که مخالفان در نزول قبر رد آن
نمیکنند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من دخل القبر فلا یخرج الا من قبل الرجلین
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کسی که داخل شود در قبر پس باید که بیرون نیاید مگر از جانب پای
میت پنجم اصل عن سهل بن زیاد رفعه قال قال یدخل الرجل القبر من حیث شاء ولا یخرج الا
من قبل رجلیه شرح روایتست از سهل بن زیاد بالا برد سند روایت را تا امامی که روایت از اوست راوی
گفت که امام گفت که داخل میشود مرد در قبر یعنی از ادخال میت از هر جا که خواسته باشد وبیرون نمیرود بعد از ادخال
میت در قبر مگر از جانب دو پای میت ششم اصل وفی روایة اخری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ان لکل بیت بابا وان باب القبر من قبل الرجلین شرح ودر روایتی دیگر از امام علیه السلم آنست که امام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که هر خانه را دریست وبدرستی که در قبر بعد از ادخال میت در قبر از جانب دو پای
میت است مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث وحدیث سابق وباین تقریر مندفع است وایضا میشود
بود که سابق در دخول دفن کننده باشد واین حدیث در دخول میت باشد باب بیست وسوم اصل باب من
یدخل القبر ومن لا یدخل شرح این باب بیان کسی است که دخول او در قبر برای دفن میت خوبست وکسی که دخول او بی ضرورت
ناخوش است در این باب بخت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الرجل ینزل فی قبر والده ولا
ینزل الوالد فی قبر ولده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مرد فرو میرود در قبر پدر خود در وقت دفن
او وفرو نمیرود پدر در قبر فرزند خود دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یکره للرجل ان ینزل فی قبر ولده
شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل لما مات اسمعیل بن ابی عبد الله اتی ابو عبد الله علیه السلم القبر
فارخی نفسه فقعد ثم قال رحمک الله وصلی علیک ولم ینزل فی قبره وقال هکذا فعل النبی صلی
الله علیه وآله بابراهیم ولده شرح وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم آمد امام علیه السلم نزد قبر او پس
سست کرد خود را پس نشست بعد از آن گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ودرود کناد بر تو وامام علیه السلم فرو نرفت در قبر
او برای دفن او وامام گفت چنین کرد نبی صلی الله علیه وآله با پسر خود ابراهیم وقتی که وفات یافت چهارم اصل عن زرارة
انه سأل ابا عبد الله علیه السلم عن القبر کم یدخله قال ذاک الی الولی ان شاء ادخل وترا وان
شاء شفعا شرح روایتست از زراره آنکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از قبر که چند کس داخل آن میشود برای

(margin:) با آنکه جوهر صحیح در شرح الاول قبل که وقت... [illegible] یعنی ...

(margin:) عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال م
روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم
آنکه گفت که ...

دفن میت امام گفت اختیار آن بسوی صاحب اختیار میت است اگر خواهد داخل میکند یکی را واگر خواهد داخل میکند
دو کس را پنجم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم مضت السنة من رسول الله صلی الله علیه وآله ان المرأة
لا یدخل قبرها الا من کان یراها فی حیوتها شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم که جاری شده سنت از رسول الله
صلی الله علیه وآله اینکه زن داخل نمیشود در قبر او مگر کسی که میدید او را در زندگی او مثل شوهر و برادر ششم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلم قال الزوج احق بامرأته حتی یضعها فی قبرها شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت شوهر سزاوارترست بزن خود خود تا آنکه میگذارد او را در قبر او یا یعنی که سزاوارترست از پدر وبرادر
وما نند ایشان در غسل ونماز و دفن هفتم اصل کنت مع ابی عبد الله علیه السلم حین مات اسمعیل
ابنه فانزل فی قبره ثم رمی بنفسه علی الارض مما یلی القبلة ثم قال هکذا صنع رسول الله
صلی الله علیه وآله بابراهیم ثم قال ان الرجل ینزل فی قبر والده ولا ینزل فی قبر ولده شرح بودم با
امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که وفات یافت اسمعیل پسرش پس فرود آورده شد اسمعیل در قبرش بعد از آن
امام علیه السلم انداخت خود را بر زمین در جانب قبله بعد از آن امام گفت چنین کرد رسول الله صلی الله علیه وآله
با ابراهیم بعد از آن امام گفت بدرستی که مرد فرو میرود در قبر پدرش وفرو نمیرود پدر در قبر فرزندش هشتم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یدفن ابنه قال لا یدفنه فی التراب قال قلت فالابن
یدفن اباه قال نعم لا بأس شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست باب بیست وچهارم اصل باب
سل المیت وما یقال عند دخول القبر شرح السل بفتح سین بی نقطه وتشدید لام مصدر باب نصر کشیدن یعنی
این باب بیان کیفیت کشیدن میت بسوی قبرست وآنچه گفته میشود نزد داخل شدن میت در قبر در این باب
یازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اتیت بالمیت القبر فسله من قبل رجلیه
فاذا وضعته فی القبر فاقرأ آیة الکرسی وقل بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله
صلی الله علیه وآله اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه صلی الله علیه وآله وقل کما قلت فی الصلوة
علیه مرة واحدة من عند اللهم ان کان محسنا فزد فی حسناته وان کان مسیئا فاغفر
له وارحمه وتجاوز عنه واستغفر له ما استطعت قال وکان علی بن الحسین علیه السلم اذا ادخل
المیت القبر قال اللهم جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا شرح اتیت
بصیغه ماضی مجهول مخاطب معلوم الفاء معتل اللام یایی باب ضرب است باء در بالمیت برای تعدیه است القبر منصوب بر ظرف
مکانست سل بضم سین وتشدید لام مفتوحه ومکسوره ومضمومه بصیغه امر باب نصر است قبل بکسر قاف وفتح باء تحتانیه
است ضمیر رجلیه راجع بقبرست ادخل بصیغه مجهول باب افعال است ومیتواند بود که بصیغه معلوم باشد جاف بجیم

(margin:) عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال م
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که م

(margin:) موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب ... ششم
که باب ... [illegible]

(margin:) احسانه

(margin:) جنبیه

وکسر فا بصیغهٔ امر معتل اللام باب تفاعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داده شد بتو میت

در قبر پس بکش او را از جانب دو پای قبر پس چون گذاشتی او را در قبر پس بخوان آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم

لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم

ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و بگو این عمل بنام

خداست و در راه خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه وآله خدایا فراخی ده برای او در قبر او و برسان او را بنبی

او صلی الله علیه وآله و بگو چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از آنجا که خدایا اگر نیکوکار است پس زیاده کن در حسنات او و اگر گناه

کار است پس بیامرز گناهان را برای او و رحم کن او را و درگذر از او و استغفار کن برای میت چند انکه وسعت داشته باشی

و عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون داخل کرده میشد میت در قبر میگفت خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی

او و بالا بر عمل او را و برخوران او را از جانب تو رضایی **دوم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا سَلَلْتَ

الْمَیِّتَ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اِلٰی رَحْمَتِکَ لَا اِلٰی عَذَابِکَ

فَاِذَا وَضَعْتَهُ فِی اللَّحْدِ فَضَعْ یَدَکَ عَلٰی اُذُنِهِ فَقُلْ اَللّٰهُ رَبُّکَ وَالْاِسْلَامُ دِیْنُکَ وَمُحَمَّدٌ نَبِیُّکَ

وَالْقُرْاٰنُ کِتَابُکَ وَعَلِیٌّ اِمَامُکَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون کشیدی میت را سوی

قبر پس بگو این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بملت رسول الله است صلی الله علیه وآله خدایا بسوی رحمت توکن

او را نه بسوی عذاب تو پس چون گذاشتی میت را در لحد پس بگذار دست خود را در گوش او پس بگو الله صاحب

کل اختیار تست و نفی شریک از الله تعالی دین تست و محمد نبی تست و قرآن کتاب تست و علی امام تست **سیوم اصل**

اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْمَیِّتِ فَقَالَ تَسُلُّهُ مِنْ قِبَلِ الرِّجْلَیْنِ وَتُلْزِقُ الْقَبْرَ بِالْاَرْضِ اِلَّا قَدْرَ اَرْبَعِ اَصَابِعَ

مُفَرَّجَاتٍ وَتُرَبِّعُ قَبْرَهُ **شرح** تلزق بزای بانقط و قاف بصیغهٔ مضارع مخاطب باب افعال است مفرجات بفا و را

بانقطه و جیم بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل است تربع براء بانقطه و با بانقطه و عین بانقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب

~~تفعیل معطوف بر تسل است ... بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب ...~~

~~... حالیه ... مضارع مثبت ...~~

~~قدر چهار انگشت ...~~ چنانچه می آید در حدیث دوم باب شصت و ششم **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام

جعفر صادق علیهما السلام را از دفن میت در قبر پس گفت میکشی میت را از جانب دو پای قبر و میچسبانی ... قبر را بزمین تا

مقدار چهار انگشت گشوده و چهار گوشه میکنی قبر میت را ~~...~~ **چهارم اصل**

عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ تَسُلُّهُ سَلًّا رَفِیْقًا فَاِذَا وَضَعْتَهُ فِیْ لَحْدِهِ فَلْیَکُنْ اَوْلَی النَّاسِ مِمَّا یَلِیْ

رَاْسَهُ لِیَذْکُرِ اسْمَ اللّٰهِ وَیُصَلِّیْ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ **شرح** لیذکر مجزوم و مبدل است و در بعض نسخ ... ویصلی منصوبست

[Margin: نع ست مقصود ... که قبر را در چهار طرف دامنه ... دار مسکی باشند مانند کوه ... کرمیان سطح دامنه و سطح زمین زاویه قائمه نیست و بسیار منفرجه است و عرض آن دامنه را القدر چهار انگشت گشاده میکنی و ارتفاع وسط قبر را که سطح مستوی مستطیل است از زمین بقدر چهار انگشت مضمومات میکنی]

ونابران مجزوم است

باواو عاطفه است و یصلی خبر بمعنی امر است و اکثر یا از تصرف کاتبان باشد مجزوم است **یعنی**

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میکشی میت را بسوی قبر کشیدنی هموار پس چون گذاشتی میت

را در لحد او پس باید که باشد نزدیکتر مردمان بآن میت در نزد سر او برای آنکه مذکور کنند نام الله تعالی

جل جلاله و درود بفرستند بر نبی صلی الله علیه وآله **اصل** یَتَعَوَّذُ مِنَ الشَّیْطَانِ وَالْیَقْرَاُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ

وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَاٰیَةَ الْکُرْسِیِّ وَاِنْ قَدَرَ اَنْ یَحْسِرَ عَنْ خَدِّهِ وَیُلْزِقَهُ بِالْاَرْضِ

فَعَلَ وَلْیَتَشَهَّدْ وَیَذْکُرْ مَا یَعْلَمُ حَتّٰی یَنْتَهِیَ اِلٰی صَاحِبِهِ **شرح** یتعوذ مجزوم است معطوف بر یذکر است و این

مضمون گذشت در حدیث دوم باب شصت و دوم **پنجم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ

تَدْفِنَ الْمَیِّتَ فَلْیَکُنْ اَعْقَلُ مَنْ یَنْزِلُ فِیْ قَبْرِهِ عِنْدَ رَاْسِهِ وَلْیَکْشِفْ خَدَّهُ الْاَیْمَنَ حَتّٰی یُفْضِیَ بِهِ اِلَی

الْاَرْضِ وَیُدْنِیَ فَمَهُ اِلٰی سَمْعِهِ وَیَقُوْلُ اسْمَعْ وَافْهَمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اَللّٰهُ رَبُّکَ وَمُحَمَّدٌ نَبِیُّکَ وَالْاِسْلَامُ

دِیْنُکَ وَفُلَانٌ اِمَامُکَ اسْمَعْ وَافْهَمْ وَاَعِدْهَا عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هٰذَا التَّلْقِیْنَ **شرح** اعقل افعل التفضیل است

و ماخوذ است از عقل بمعنی بستن زانوی شتر که در دیت قتل خطا تسلیم وارثان مقتول میکنند و مراد خویش

نزدیکتر است بقرینهٔ حدیث سابق یا بمعنی خردمندی ثلث مرات در اول متعلق باسمع وافهم است و در دوم

متعلق بگفتن مجموع اسمع وافهم و گفتن الله ربک تا آخر است پس مراد اینست که الله ربک تا آخر سه بار بگوید و در

اول پیش از آن سه بار بگوید اسمع وافهم و در هر یک از دو بار دیگر یکبار بگوید اسمع وافهم ضمیر اعدها راجع بکلام یعنی

کلام است و آن عبارتست از اسمع وافهم الله ربک تا آخر **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

چون خواهی که دفن کنی میت را پس باید که باشد خویش نزدیکتر از جمله کسانی که فرو میروند در قبر او نزد سر میت

و باید که گشوده کند پهلوی راست روی او را تا آنکه رسانند او را بسوی زمین و نزدیک میکند دهن خود را بسوی گوش

میت و سه بار میگوید بشنو و بفهم بعد از آن یکبار میگوید الله صاحب کل اختیار تست و محمد پیغمبر تست و نفی شریک

از الله تعالی دین تست و علی امام تست بشنو و بفهم و تکرار کن آن کلام را بر میت سه بار اینست تلقین میت در قبر **ششم اصل**

عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ اِذَا وُضِعَ الْمَیِّتُ فِیْ لَحْدِهِ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَفِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَعَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِیْ قَبْرِهِ

وَاَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ فَاِذَا وَضَعْتَ عَلَیْهِ اللَّبِنَ فَقُلِ اللّٰهُمَّ صِلْ

وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاَسْکِنْ اِلَیْهِ مِنْ رَحْمَتِکَ رَحْمَةً تُغْنِیْهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ وَاِذَا خَرَجْتَ

مِنْ قَبْرِهِ فَقُلْ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِیْ اَعْلٰی

عِلِّیِّیْنَ وَاخْلُفْ عَلٰی عَقِبِهِ فِی الْغَابِرِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ **شرح** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق

[Margin: ونظارش منصوب بام]

چون گذاشته شود میت مؤمن در لحد او پس بگو این عمل بنام خداست و در راه خداست و بر دین رسول الله است صلی الله
علیه و آله بنده تو و پسر بنده تو فرود آمد بتو و تو بهترین کسانی که فرود آیند بایشان خدایا فراخی ده برای او در قبر او و برسان
او را به پیغمبر او خدایا بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر بهتر را که اجتناب از گناهانست و تو داناتری باو از ما پس چون گذاشتی براو خشت
را پس بگو خدایا همراه ده تنهایی او را و انس ده رمیدگی او را و ساکن ساز سوی او از جمله رحمت تو رحمتی را که بی نیاز کند
او را از رحمت هر که غیر تست و چون بیرون آیی از قبر او پس بگو بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت
کنندگانیم و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست خدایا بلند کن پایه او را در بلندتر بلندترها و جانشین
شو در بازماندگان او در میان باقیماندگان ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز هفتم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ إِذَا
وَضَعْتَ الْمَيِّتَ فِي لَحْدِهِ فَقَرَأْتَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَاضْرِبْ يَدَكَ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ قُلْ يَا فُلَانُ قَدْ رَضِيتَ
بِاللَّهِ رَبّاً وَبِالْإِسْلَامِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيّاً وَبِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَاماً وَتُسَمِّي إِمَامَ زَمَانِهِ
شرح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون گذاری میت را در لحد او میخوانی
آیة الکرسی را و بزن دست خود را بر دوش راست او و بعد از آن بگو ای فلان بتحقیق راضی شدی بالله که صاحب کل اختیار
تو باشد و بنفی شریک از الله تعالی که دین تو باشد و بمحمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر تو باشد و بعلی علیه السلام که امام تو باشد و نام
میبری امام زمان او را یعنی که نام بر جمیع ائمه را تا امام زمان او هشتم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَقُولُ
إِذَا أَدْخَلْتُ الْمَيِّتَ مِنَّا قَبْرَهُ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ فُلَانٌ وَابْنُ عَبْدِكَ قَدْ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ
مَنْزُولٍ بِهِ وَقَدِ احْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ وَلَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرِيرَتِهِ وَنَحْنُ الشُّهَدَاءُ
بِعَلَانِيَتِهِ اللَّهُمَّ فَجَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَلَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَاجْعَلْ هَذَا الْيَوْمَ خَيْرَ يَوْمٍ أَتَى عَلَيْهِ وَاجْعَلْ
هَذَا الْقَبْرَ خَيْرَ بَيْتٍ نَزَلَ فِيهِ وَصَيِّرْهُ إِلَى خَيْرٍ مِمَّا كَانَ فِيهِ وَوَسِّعْ لَهُ فِي مَدْخَلِهِ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاغْفِرْ
ذَنْبَهُ وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه گویم چون
داخل کنم میتی را از جمله مؤمنان در قبر او گفت بگو خدایا این بنده تو فلانست و پسر بنده تست بتحقیق فرود آمد بتو
و تو بهتر کسانی که فرود آیند بایشان و بتحقیق نیازمند شد برحمت تو خدایا و ما نمیدانیم از او مگر بهتر را و تو داناتری
بپنهان او و ما گواهانیم باشکار او خدایا پس دور کن زمین را از دو پهلوی او و بزبان او بگذار امام او را در وقت سوال
نکیر و منکر و بگردان این روز را بهتر روزی که گذشت بر او و بگردان این قبر را بهتر خانه که فرود آمد در آن و بگردان او را
سوی بهتر از آنچه بود در آن و فراخی ده برای او در آنچه داخل در آن شد و رام کن رمیدگی او را و بیامرز گناه او را
و محروم مکن ما را از ثواب مصیبت او و گمراه مکن ما را بعد از او نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُشَقُّ الْكَفَنُ
مِنْ عِنْدِ رَأْسِ الْمَيِّتِ إِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شکافته میشود کفن از سر میت چون

قد بفتح قاف و سکون دال منقطه است و در بعض نسخ قل بضم قاف و سکون لام امر است و بنا بر اول رضیت بصیغه مخاطب است و بنا بر دوم بصیغه متکلم است لمعی م

داخل

~~داخل شد در قبر او جدا کرده میشود پهلو ... روی میت و گذاشتن آن بر زمین است خواه پیدا کردن کفن باشد~~
خواه نخواهی آن دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُسَلُّ الْمَيِّتُ سَلّاً شرح بیان مضمون این گذشت در شرح حدیث
چهارم این باب یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا وَضَعْتَ الْمَيِّتَ عَلَى الْقَبْرِ قُلْتَ اللَّهُمَّ عَبْدُكَ
ابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ فَإِذَا سَلَلْتَهُ مِنْ قِبَلِ الرِّجْلَيْنِ وَدَلَّيْتَهُ
قُلْتَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ لَا إِلَى عَذَابِكَ فَإِذَا وَضَعْتَهُ
اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَلَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَقِنَا وَإِيَّاهُ عَذَابَ الْقَبْرِ وَإِذَا سَوَّيْتَ
عَلَيْهِ التُّرَابَ قُلِ اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَأَصْعِدْ رُوحَهُ إِلَى أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عِلِّيِّينَ
وَأَلْحِقْهُ بِالصَّالِحِينَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گذاری میت را در قبر میگویی خدایا بنده
تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو فرود آمد بتو و تو بهتر کسانی که فرود آیند بایشان پس چون کشی میت را از جانب دو پای
قبر و آویزی او را میگویی این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر دین رسول الله است صلی الله علیه و آله خدایا
یا متوجه کن او را بسوی رحمت تو نه بسوی عذاب تو خدایا فراخی ده برای او در قبر او و بزبان او بگذار امام او را
و پا برجا کن و بی اضطراب کن او را در قبر او بسبب سخن پا برجا و بیان این می آید در حدیث اول باب إِنَّ الْمَيِّتَ
يُمَثَّلُ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ قَبْلَ مَوْتِهِ و نگاه دار ما را و او را از عذاب قبر و چون هموار کنی بر او خاک قبر را بگو خدایا
دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند کن روح او را بسوی ارواح مؤمنان در بلندترها و برسان او را بصالحان باب
شصت و دوم اصل بَابُ مَا يُبْسَطُ فِي اللَّحْدِ وَوَضْعِ اللَّبِنِ وَالْآجُرِّ وَالسَّاجِ شرح این باب بیان چیزیست که گسترده
میشود در لحد و بیان گذاشتن خشت و آجر و تخته است در این باب سه حدیث است اول اصل كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ
إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ رُبَّمَا مَاتَ الْمَيِّتُ عِنْدَنَا وَتَكُونُ الْأَرْضُ نَدِيَّةً فَنَفْرِشُ الْقَبْرَ بِالسَّاجِ أَوْ
نُطَبِّقُ عَلَيْهِ فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ جَائِزٌ شرح نطبق بطاء بی نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه
مضارع متکلم مع الغیر باب تفعیل یا باب افعالست ماخوذ است از طابق بفتح و کسر باء یعنی آجر بزرگ یعنی نوشت
علی بن بلال که بغدادیست و ساکن واسط شده بسوی امام علی نقی علیه السلام که بدرستی که شان چنین است که بسا که مرده میتی
نزد ما و میباشد زمین بسیار نم پس میگسترانیم قبر را بتخته یا میگذاریم آجرهای بزرگ را بر قبر تا فرش آن باشد و کفن
گل آلود نشود پس آیا جایز است آن پس نوشت امام علیه السلام که آن جایز است دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ أَلْقَى شُقْرَانُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَبْرِهِ الْقَطِيفَةَ شرح شقران بضم شین با نقطه
و سکون قاف غلام رسول الله صلی الله علیه و آله در قبر او قطیفه را سوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
جَعَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَبِناً فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ جَعَلَ الرَّجُلُ عَلَيْهِ

هشتاد و هفتم که باب هـ

و راء منقط است یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت گسترانید شقران هـ

آخر اهل بقبر الميت قال لا شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت گردانيد علی عليه السلم بر قبر رسول الله صلی الله
عليه و آله خشت خام را يعنی که آن پوشانيد قبر را پس گفتم خبر ده مرا اگر کرده اند مردم بر قبر آجر را آيا ضرر ميرساند ميت را
نه بر اينکه آتش ديده است گفت نه باب شصت و ششم اصل باب من حثا على الميت وكيف يحثى شرح الحثو بفتح حاء
مهمله و سکون ثاء سه نقطه و واو مصدر باب نصر و الحثی بفتح حاء و سکون ثاء مصدر باب ضرب پاشيدن خاک يعنی اين باب
بيان کسی است که پاشيد خاک را بر ميتی و بيان اينکه چگونه پاشيده ميشود آن خاک در اين باب پنج حديث است اول اصل رأيت
ابا الحسن عليه السلم يقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما انتهى الى القبر تنحى فجلس فلما ادخل الميت
لحده قام فحثى عليه التراب ثلث مرات بيده شرح ديدم امام رضا عليه السلم را همراه جنازه ميگفت ميشود آنچه
خواسته باشد الله تعالی نه آنچه خواسته باشند مردمان و وقتی که رسيد بسوی قبر يکوشه رفت پس نشست پس وقتی که
داخل کرده شد ميت در لحد خود امام برخواست پس پاشيد بر ميت خاک را سه بار بدست خود و ظاهر اين حديث اينست که
اين پيش از پوشانيدن لحد بخشت باشد و ظاهر حديث سوم اينست که بعد از ان باشد و الله اعلم دوم اصل عن ابی
عبد الله عليه السلم قال اذا حثوت التراب على الميت فقل ايمانا بك وتصديقا ببعثك هذا ما وعدنا الله
ورسوله صلى الله عليه وآله قال وقال امير المؤمنين عليه السلم سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول
من حثى على ميت وقال هذا القول اعطاه الله بكل ذرة حسنة شرح ايمانا مفعول له فعل محذوفست
بتقدير فعلنا ما فعلنا ايمانا و مراد اينست که آنچه با ميت کرديم مثل غسل و تکفين و دفن مواجه قبله در لحد بسبب ايمان است
و ميتواند بود که مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدير امنا ايمانا و بر اين قياس است تصديقا مشار اليه هذا موت است
باعتبار اينکه عمده موعودها بعد از آنست چنانچه گويا که ان نيز موعود است و اين اقتباس است از سوره احزاب يعنی
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت چون پاشيدی خاک را بر ميت پس بگو کرديم آنچه را که کرديم برای ايمان بتو و
برای تصديق بر انگيختن تو اين آنست که وعده کرده ما را الله و رسول او صلی الله عليه و آله امام گفت که و گفت امير المؤمنين
عليه السلم که شنيدم از رسول الله صلی الله عليه و آله ميگفت هر که خاک پاشيد بر ميتی و گفت اين سخن را داد او را الله تعالی بهر ذره
خاک حسنه سوم اصل كنت مع ابي جعفر عليه السلم في جنازة رجل من اصحابنا فلما ان دفنوه قام عليه السلم
الى قبره فحثا عليه مما يلي رأسه ثلاثا بكفه ثم بسط كفه على القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن
جنبيه واصعد اليك روحه ولقه منك رضوانا واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه به عن رحمة من
سواك ثم مضى شرح بودم با امام محمد باقر عليه السلم در جنازه مردی از ياران ما شيعه اماميه پس آن وقت که دفن کردند او را
برخواست امام عليه السلم بسوی قبر او پس خاک پاشيد بر او در جانب سر او سه بار بدست خود بعد از ان که صورت قبر تمام شد
يعنی گرد و گذاشت دست خود را بر قبر بعد از ان گفت خدايا دور کن زمين را از دو پهلوی او و بلند کن بسوی تو روح او را

و برخوران او را از تو رضايی و ساکن کن در قبر او از رحمت تو آنچه را که بی نياز کنی او را آن از رحمت هر که غير تست بعد از ان
امام رفت چهارم اصل عن عمر بن اذينة قال رأيت ابا عبد الله عليه السلم يطرح التراب على الميت فيمسكه ساعة
في يده ثم يطرحه ولا يزيد على ثلثة اكف قال فسألته عن ذلك فقال يا عمر كنت اقول ايمانا بك وتصديقا
ببعثك هذا ما وعدنا الله ورسوله الى قوله تسليما هكذا كان يفعل رسول الله صلى الله عليه وآله وبه
جرت السنة شرح ايمانا بيان شد در شرح حديث دوم اين باب يعنی روايت است از عمر بن اذينه گفت ديدم امام جعفر صادق
عليه السلم را ميريخت خاک را و زياده نميکرد بر سه مشت خاک عمر گفت پس پرسيدم امام را از ان پس گفت ای عمر ميگفتم در وقت
ريختن خاک که برای ايمان بتو و برای تصديق بر انگيختن تو اين آنست که وعده کرد ما را الله و رسول او تا قول او در سوره
احزاب که تسليما يعنی که اين نيز گفتم که و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما چنين ميکرد رسول الله صلی الله
عليه و آله و بآن روان شد طريقت رسول صلی الله عليه و آله پنجم اصل مات لبعض اصحاب ابي عبد الله عليه السلم ولد
فحضر ابو عبد الله عليه السلم فلما الحد تقدم ابوه فطرح عليه التراب فاخذ ابو عبد الله عليه السلم بكفيه
وقال لا تطرح عليه التراب ومن كان منه ذا رحم فلا يطرح عليه التراب فان رسول الله صلى الله عليه وآله
نهى ان يطرح الوالد او ذو رحم على ميته التراب فقلنا يا ابن رسول الله اتنهانا عن هذا وحده فقال انهاكم
من ان تطرحوا التراب على ذوي ارحامكم فان ذلك يورث القسوة في القلب ومن قسا قلبه بعد من ربه
شرح مشار اليه هذا ريختن خاک بدست است سه بار و حصر احتراز است از ريختن خاک بيار و و مانند آن برای پر کردن قبر يعنی
وفات يافت از بعض ياران امام جعفر صادق عليه السلم پسری پس حاضر شد امام عليه السلم پس وقتی که گذاشته شد در لحد پيش
آمد پدر او و ريخت بر او خاک را بدست خود پس گرفت امام عليه السلم بدست او تا دو بار ديگر نريزد و گفت مريز بر او خاک را و هر که باشد
خويش او پس بايد که نريزد بر او خاک را چه بدرستی که رسول الله صلی الله عليه و آله نهی کرد از اينکه ريزد پدر يا خويش
نزديکتر بر ميت خود خاک را پس گفتيم ای پسر رسول الله آيا نهی ميکنی ما را از اين سه بار ريختن بدست و بس پس امام گفت
نهی ميکنم شما را از ريختن شما خاک را مطلقا بر خويشان شما چه بدرستی که آن باعث سختی در دل ميشود و هر که سخت شد
دل او دور شد از صاحب کل اختيار خود باب شصت و هفتم اصل باب تربيع القبر ورشه بالماء وما يقال عند ذلك
وقدر ما يرفع من الارض شرح اين باب بيان چهار گوشه کردن صورت قبر است و بيان پاشيدن آب و بيان آنچه گفته
ميشود نزد تربيع و پاشيدن آب و بيان قدر بلند کرده شدن قبر از زمين در اين باب يازده حديث است اول اصل سمعت
ابا جعفر عليه السلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله سل ابراهيم ابنه سلا وربع قبره شرح السل
بفتح سين بی نقطه و تشديد لام مصدر باب نصر بيرون آوردن سلا مفعول مطلق برای نوع است ربع برای بی نقطه و بای يک نقطه
و عين بی نقطه بصيغه ماضی معلوم باب تفعيل است يعنی شنيدم از امام محمد باقر عليه السلم ميگفت بدرستی که رسول الله صلی الله

خاک را بر ميت با نيروش که نگاه ميداشت خاک را ساعتی در دست خود بعد از ان ميريخت م

و در اکثر نسخ ربع قبره بدل ربع قبره است و اول مناسب تر است بعنوان اين باب م

علیه و آله خود از خانه بیرون آمد ابراهیم پسر خود را بیرون آوردنی یعنی که همانم بدست دیگران داد و بدست خود چهار گوشه کرد
صورت قبر او را **دوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یُسْتَحَبُّ اَنْ یُدْخَلَ مَعَهُ فِی قَبْرِهِ جَرِیدَةٌ رَطْبَةٌ وَ یُرْفَعَ
قَبْرُهُ مِنَ الْاَرْضِ قَدْرَ اَرْبَعِ اَصَابِعَ مَضْمُومَةٍ وَ یُنْضَحَ عَلَیْهِ الْمَاءُ وَ یُخَلَّى عَنْهُ **شرح** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که مستحب است که داخل کرده شود با میت در قبر او چوب خرمایی که تر باشد و بلند کرده شود صورت قبر او از زمین
مقدار چهار انگشت بهلوی هم و پاشیده شود بر قبر آب و واگذاشته شود **سوم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ وَضْعِ الرَّجُلِ یَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ مَا هُوَ وَ لِمَ صُنِعَ فَقَالَ صَنَعَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
عَلَى ابْنِهِ بَعْدَ النَّضْحِ قَالَ وَ سَاَلْتُهُ کَیْفَ اَضَعُ یَدِی عَلَى قُبُورِ الْمُسْلِمِینَ فَاَشَارَ بِیَدِهِ فِی الْاَرْضِ وَ وَضَعَهَا
عَلَیْهَا ثُمَّ رَفَعَهَا وَ هُوَ مُقَابِلَ الْقِبْلَةِ **شرح** روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است
گفت پرسیدم امام را از گذاشتن مرد دست خود را بر قبر که جهت آن و برای چه کرده شده است پس امام گفت که کرد آنرا
رسول الله صلی الله علیه و آله بر فرزند خود ابراهیم بعد از آب پاشیدن عبد الرحمن گفت و پرسیدم امام را که چگونه گذارم دست خود را
بر قبرهای مسلمانان پس اشاره کرد بدست خود در زمین یعنی که برد دست خود را بجانب زمین و گذاشت آنرا بر زمین در حالی که امام
بعد از آن برداشت دست خود را در حالی که امام رو بقبله بود **چهارم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَصْنَعُ بِمَنْ مَاتَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ خَاصَّةً شَیْئاً لَا یَصْنَعُهُ بِاَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ کَانَ اِذَا صَلَّى
عَلَى الْهَاشِمِیِّ وَ نَضَحَ قَبْرَهُ بِالْمَاءِ وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کَفَّهُ عَلَى الْقَبْرِ حَتَّى تُرَى اَصَابِعُهُ فِی الطِّینِ فَکَانَ
الْغَرِیبُ یَقْدَمُ اَوِ الْمُسَافِرُ مِنْ اَهْلِ الْمَدِینَةِ فَیَرَى الْقَبْرَ الْجَدِیدَ عَلَیْهِ اَثَرُ کَفِّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
فَیَقُولُ مَنْ مَاتَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی
الله علیه و آله این بود که میکرد با کسی که وفات می یافت از بنی هاشم و بس چیزی که نمیکرد آنرا با هیچ یک از مسلمانان دیگر عادت او این
بود که چون نماز میکرد بر هاشمی و میپاشید قبر او را آب میگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را بر قبر تا آنکه
دیده میشد اثر انگشتان او در گل پس غریب بجا و مدینه می آمد از سفر یا مسافر از اهل مدینه می آمد پس میدید قبر تازه را
که بر آن بود اثر دست رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگفت که که وفات یافت از خویشان محمد صلی الله علیه و آله **پنجم اصل**
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَبِی قَالَ لِی ذَاتَ یَوْمٍ فِی مَرَضِهِ یَا بُنَیَّ اَدْخِلْ اُنَاساً مِنْ قُرَیْشٍ مِنْ اَهْلِ
الْمَدِینَةِ حَتَّى اُشْهِدَهُمْ قَالَ فَاَدْخَلْتُ عَلَیْهِ اُنَاساً مِنْهُمْ فَقَالَ یَا جَعْفَرُ اِذَا اَنَا مِتُّ فَغَسِّلْنِی وَ کَفِّنِّی وَ ارْفَعْ
قَبْرِی اَرْبَعَ اَصَابِعَ وَ رُشَّهُ بِالْمَاءِ فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ یَا اَبَهْ لَوْ اَمَرْتَنِی بِهَذَا صَنَعْتُهُ وَ لَمْ تُرِدْ اَنْ اُدْخِلَ
عَلَیْکَ قَوْماً تُشْهِدُهُمْ فَقَالَ یَا بُنَیَّ اَرَدْتُ اَنْ لَا تُنَازَعَ **شرح** نزدیک باین گذشت در کتاب الحجة در حدیث آخر باب
الاشارة و النص علی ابی عبد الله علیه السلام **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که پدرم گفت مرا در اثنای

ابنته
در بعض نسخ ابنته بجای ابنه است و مناسبت این حدیث بعنوان باب نیست مگر باعتبار بعد النضح فی الارض حال فاعل اشار است و مراد این است که در این وقت امام بر روی زمین نشسته بود بی فرش لعنی ص

روزی

روزی در بیماری او ای پسر کسانی داخل کن جمعی را از قریش از اهل مدینه تا گواه گیرم ایشانرا امام گفت
پس داخل کردم بر او جمعی را از قریش پس گفت ای جعفر چون من مردم پس تغسیل کن مرا و تکفین کن مرا و بلند
کن قبر مرا چهار انگشت و بپاش قبر را آب پس چون بیرون رفتند گفتم ای پدر اگر در خلوت امر میکردی مرا
باین میکردم آنرا و اراده نمیکردی اینرا که داخل کنم بر تو جمعی را که گواه گیری ایشانرا پس گفت ای پسرک من
کردم ادخال ایشانرا برای اینکه نزاع کرده نشوی اشارتست باینکه مخالفان در تربیع قبر و رش قبر بآب
مضایقه میکنند **ششم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی رَشِّ الْمَاءِ عَلَى الْقَبْرِ قَالَ یَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ
مَا دَامَ النَّدَى فِی التُّرَابِ **شرح** ندى بفتح نون و دال بی نقطه و الف مقصوره است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام که در پاشیدن آب بر قبر گفت دور میشود از میت عذاب چند انکه باقیست تری در خاک **هفتم اصل** عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ رَشُّ الْقُبُورِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ **شرح** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بود پاشیدن آب بر قبرها در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اشارتست باینکه مخالفان بعد از آن ترک
کردند **هشتم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقَبْرِ فَانْضَحْهُ ثُمَّ ضَعْ یَدَکَ عِنْدَ رَاْسِهِ وَ تَغْمِزُ
کَفَّکَ عَلَیْهِ بَعْدَ النَّضْحِ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون فارغ شدی از قبر پس بپاش قبر را آب بعد از آن
بگذار دست خود را نزد سر قبر و فرو میبری دست خود را بر قبر بعد از پاشیدن آب یعنی که دست خود را بر جایی بگذار
که آب بان رسیده باشد **نهم اصل** قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَى قَبْرِ رَجُلٍ مِنَ الشِّیعَةِ فَقَالَ اللَّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ
وَ آنِسْ وَحْشَتَهُ وَ اَسْکِنْ اِلَیْهِ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا یَسْتَغْنِی بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ **شرح** ایستاد امام محمد باقر
علیه السلام بر قبر مردی از شیعه امامیه در وقت تربیع قبر او و رش آن باب پس گفت خدایا همراه ده تنهایی او را و رام کن
رمیدگی او را و ساکن کن بسوی او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز شود بان از رحمت هر که غیر تست **دهم اصل** عَنْ اَبِی
جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یُدْعَى لِلْمَیِّتِ حِینَ یُدْخَلُ حُفْرَتَهُ وَ یُرْفَعُ الْقَبْرُ فَوْقَ الْاَرْضِ اَرْبَعَ اَصَابِعَ **شرح** یدخل
بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یرفع بصیغه مجهول باب منع معطوف بر یدخل یا معطوف بر یدعى است
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت دعا کرده میشود برای میت وقتی که داخل کرده میشود در گور او و وقتی که بلند
کرده میشود صورت قبر او در بالای زمین چهار انگشت **یازدهم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَا عَلَى اَهْلِ
الْمَیِّتِ مِنْکُمْ اَنْ یَدْرَؤُا عَنْ مَیِّتِهِمْ لِقَاءَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ قُلْتُ کَیْفَ یَصْنَعُ قَالَ اِذَا اُفْرِدَ الْمَیِّتُ فَلْیَسْتَخْلِفْ عِنْدَهُ
اَوْلَى النَّاسِ بِهِ فَیَضَعُ فَمَهُ عِنْدَ رَاْسِهِ ثُمَّ یُنَادِی بِاَعْلَى صَوْتِهِ یَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اَوْ یَا فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانٍ
هَلْ اَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِی فَارَقْتَنَا عَلَیْهِ مِنْ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ اَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ اَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ

مراد باربع اصابع مضمومات است یا مراد منها اربع است و مراد اول مراد ما لقم بوسط قبر است یا مراد دوم مراد چهار طرف قبر است چنانچه بیان شد از شرح حدیث سیوم باب شصت و چهارم م

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقٌّ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ قَالَ فَيَقُولُ
مُنْكَرٌ لِنَكِيرٍ انْصَرِفْ بِنَا عَنْ هَذَا فَقَدْ لُقِّنَ حُجَّتَهُ شرح ما برای استفهام انکاریست ان تقدیر بان است
منکر بضم میم وسکون نون وفتح کاف ورا بی‌نقط بصیغهٔ مصدر میمی یا اسم مفعول باب افعالست نکیر بفتح نون وکسر کاف
وسکون یا دو نقطه در پایین ورا بی‌نقط اسم انکارست یا فعیل بمعنی مفعولست الانکار زیرکی وناشناختن
چیزی ومراد اینجا دو فرشته است که برای امتحان میت می‌آیند بقبر او وتسمیهٔ ایشان باین دو اسم باعتبار اینست
که هر دو در کمال زیرکی اند یا باعتبار اینست که هر دو ناآشنا اند یا باعتبار اینست که هر دو از اعمال جوارح غیر دل
نمی‌پرسند ومجهول ایشان میمانند ونسبت این قول بمنکر باعتبار اینست که او در پیش است ونکیر در عقب است
وگذشت در شرح حدیث بیست وششم آخر ابواب کتاب فضل القرآن که این دو منکر غیر روماناند که طالب نیکی میت است
یصنع بصیغهٔ مضارع مجهول باب منع است هریک از عبده وامیر المؤمنین منصوب بعطف بیانی ومرفوع بخبریت
أنّ میتواند بود ومعنی امیر المؤمنین بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب صد وششم که باب نادرست الحق بکار
آمدنی بمعنی موافق حکمت انصرف بصیغهٔ امر باب انفعالست با در بنا برای ملابست است وبنا بمعنی با نظر ما
وملابست اینجا از قبیل ملابست جزو با کل است الحجة آنچه بآن غالب شوند وامام هر دو اینجا مناسب است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چه مشکلست بر خویشان میت از جملهٔ شما شیعهٔ امامیه باینکه دفع کنند اذیت
برگشتن مردمان از سر قبر پس باید که والی بماند نزد او نزدیکتر مردمان باو پس میگذارد دهن خود را نزد تربت
بعد از آن ندا میکند ببلندتر آواز خود که ای فلان پسر فلان یا ای فلانه دختر فلانه آیا تو بر همان پیمانی
که جدا شدی از ما بر آن پیمان که گواهی است باینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله بتنهایی او نیست شریکی او را
واینکه محمد که بندهٔ او ورسول اوست مهتر پیغمبرانست واینکه علی که او رسنندهٔ علم دین است سوی مؤمنان مهتر
اوصیاست واینکه هرچه آورد آن را محمد صلی الله علیه وآله بکار آمدنیست واینکه مرگ بکار آمدنیست واینکه برانگیختن
الله تعالی خلایق را از قبرهای ایشان برای جزای عمل بکار آمدنیست واینکه الله تعالی اخلاق بحکمت نمیکند بر می‌انگیزد
هر که را که در قبرهاست امام گفت پس چون شنید ازو رسیدن بقبر میگوید منکر نکیر را برگرد که برگردیم از این میت چه تحقیق بزبان
او گذاشته شد حجت او باب شصت وهشتم اصل بَابُ تَطْيِينِ الْقَبْرِ وَتَجْصِيصِهِ شرح این باب گل اندود کردن
صورت قبر وگچ مالیدن آنست در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُطَيِّنُوا الْقَبْرَ
مِنْ غَيْرِ طِينِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گل اندود میکنند قبر را بغیر گل خودش که بیاشید آن بران
بهم رسیده چنانچه بیان شد در احادیث باب سابق مراد نهی از گل اندود کردن بخاک دیگر است خواه آن خاک از آن قبر
برون آمده باشد وزیاد مانده باشد وخواه از جای دیگر باشد ومیتواند بود که مراد نهی از شق دوم باشد موافق حدیث

چهارم

چهارم این باب دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَبْرُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَصَّبٌ حَصْبَاءَ حَمْرَاءَ شرح
محصب بحاء بی‌نقط وصاد بی‌نقط وبا یک نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل منونست التحصیب پوشانیدن مکان بسنگریزه
حصباء بفتح حا وسکون صاد وبا یک نقطه والف ممدوده منصوب ونایب مفعول مطلق محذوفیست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت قبر رسول الله صلی الله علیه وآله بسنگریزه پوشیده شده سنگریزهٔ سرخ مراد اینست که گل اندود وگچ اندود نشده
سوم اصل لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَغْدَادَ وَمَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ مَاتَتْ لَهُ ابْنَةٌ بِفَيْدٍ فَدَفَنَهَا وَأَمَرَ
بَعْضَ مَوَالِيهِ أَنْ يُجَصِّصَ قَبْرَهَا وَيَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا وَيَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ شرح فید بفتح فا وسکون
یا دو نقطه در پایین ودال بی‌نقط اسم موضعی است یعنی چون برگشت امام موسی کاظم علیه السلام از بغداد ورفت
بسوی مدینه وفات یافت از او دختری در فید پس دفن کرد او را وامر کرد بعض چاکران خود را باینکه گچ اندود کنند
قبر او را وبنویسد بر تختهٔ سنگی اسم او را وبگذارد آن تخته سنگ را در قبر او بمعنی که بگچ بگیرد اطراف آن تا حرکت نکند
ولوح مزار او باشد چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ يُزَادَ عَلَى
الْقَبْرِ تُرَابٌ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله نهی کرد از آنکه
زیاد کرده شود بر قبر خاکی که برون آورده نشده باشد از آن باب شصت ونهم اصل بَابُ التُّرْبَةِ الَّتِي يُدْفَنُ فِيهَا
الْمَيِّتُ شرح این باب بیان خاکیست که مدفون میشود در آن میت مراد میتی است که مدفون شود پس کسی که مثلا
سوخته شود وخاکسترش بباد داده شود داخل نیست در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ قَالَ مَنْ خُلِقَ مِنْ تُرْبَةٍ دُفِنَ فِيهَا شرح تربة بمعنی خاکیست که از کجا باشد پس منافات ندارد با اینکه
کسی که خاک او هر جایی باشد مدفون نشود یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت هر که خلق
شود از خاکی مدفون میشود در آن بیان این می‌آید در حدیث آینده دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِنَّ النُّطْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحِمِ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكاً فَأَخَذَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُدْفَنُ
فِيهَا فَمَاثَهَا فِي النُّطْفَةِ فَلَا يَزَالُ قَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهَا حَتَّى يُدْفَنَ فِيهَا شرح ماث بالف وثا سه نقطه بصیغهٔ
ماضی معلوم باب نصر است یحن بحاء بی‌نقط وتشدید نون بصیغهٔ مضارع معلوم باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت بدرستی که نطفه چون قرار گرفت در رحم مادر میفرستد الله تعالی فرشته را پس فرا میگیرد چیزی را
از جملهٔ خاکی که مدفون میشود در آن پس حل میکند آن را در نطفه بیان کیفیت این شد در شرح حدیث اول باب
سی ودوم که باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة است پس همیشه دل مخلوق از آن نطفه میل میکند سوی آن
تربت تا آنکه مدفون میشود در آن تربت مراد اینست که دواعی دل او را بر این میدارد که بجای رود که چون
آنجا میرود در آن تربت مدفونش کنند باب هفتادم اصل بَابُ التَّعْزِيَةِ وَمَا يَجِبُ عَلَى صَاحِبِ الْمُصِيبَةِ شرح این باب

ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب با افهام دلالت
[illegible] است که تطیین قبر بغیر طین آن خوب نیست
موافق حدیث اول این باب یعنی [illegible]

بیان اداب صبر فرمودن صاحب مصیبت است و بیان آنچه لازم است بر صاحب مصیبت در این باب ده حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يُحْدِثُ فِي الْمَيِّتِ حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح ~~التعزیة بفتح تاف وسکون با~~ فیسمعون مرفوعست بعطف بر منفی و مراد نفی سماعیست نه نفی حدوث یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست تعزیه مگر نزد دفن میت بعد از دفن بر میگردند بیان این آنکه نیست اینکه حادث میشده باشد در میت حادثی پس میشنیده باشند آواز آنرا ~~مطلوبست که بعد از دفن ایستادن عبث است نه آنکه میت برای ایشان سخن نخواهد گفت و تماشایی نیست آنجا و غیر اینها~~ دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّعْزِيَةُ لِأَهْلِ الْمُصِيبَةِ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تعزیه برای اهل مصیبت بعد از دفن است یعنی که متصل بآخر دفن است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق سوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يُحْدِثُ فِي الْمَيِّتِ حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام کاظم علیهما السلم است و این حدیث موافق شرح حدیث اول این باب است چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّعْزِيَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تعزیتی که لازم است بعد از دفن است بآن معنی که گذشت در شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ شرح وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلم پس پیش تابوت رفت بی کفش و بی ردا ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْمُصِيبَةِ أَنْ يَضَعَ رِدَاءَهُ حَتَّى يَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّهُ صَاحِبُ الْمُصِيبَةِ شرح حتی یعلم اشاره باینکه اگر صاحب مصیبت بزرگی معروف باشد حاجت بوضع ردا نیست موافق آنچه می آید در حدیث سوم باب بعد سوم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت اینکه بگذارد ردای خود را تا دانند مردمان که او صاحب مصیبت است و او را تعزیه کنند هفتم اصل عَزَّى أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا بِابْنٍ لَهُ فَقَالَ اللّٰهُ خَيْرٌ لِابْنِكَ مِنْكَ وَثَوَابُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكَ مِنِ ابْنِكَ فَلَمَّا بَلَغَهُ جَزَعُهُ بَعْدُ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا لَكَ بِهِ أُسْوَةٌ فَقَالَ إِنَّهُ قَدْ كَانَ مُرَهَّقًا فَقَالَ إِنَّ أَمَامَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَرَحْمَةَ اللّٰهِ وَشَفَاعَةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَنْ تَفُوتَهُ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ شرح بعد مبنی بر ضم است چه مضاف الیه آن محذوفست بتقدیر بعد ذلک فما بتقدیر استفهام است و ما نافیه است الاسوه بکسر و ضم همزه و سکون سین بی نقط آنچه اقتدا کنند و همچنین آن تسلی شود المرهق

را بی نقط و قاف بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کسی که گمان معصیت در او کنند اما بفتح همزه است یعنی تعزیه کرد امام جعفر صادق علیه السلم مردی را بوفات پسری از آن مرد باین روش که گفت الله تعالی بهتر است از برای پسر تو از تو و ثواب الله تعالی بهتر است برای تو از پسر تو پس وقتی که رسید بامام علیه السلم بی تابی آن مرد بعد از آن برگشت بسوی آن مرد و گفت او را بتحقیق وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آیا نیست ترا بسبب آن باعث تسلی پس آن مرد گفت بدرستی که گمان معصیت به پسر من بود یعنی میترسم که معذب شود و برای آن بیتابی میکنم پس امام گفت بدرستی که در پیش او سه خصلت است اول شهادت اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله و دوم فضل و رحمت الله تعالی و سوم شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله پس البته فوت نمیشود از او یکی از آن سه یعنی که یکی از آن سه او را در می یابد انشاء الله تعالی هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْمُصِيبَةِ أَنْ لَا يَلْبَسَ رِدَاءً وَأَنْ يَكُونَ فِي قَمِيصٍ حَتَّى يُعْرَفَ شرح القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقط لباسی که در زیر رداست و زیر بالاپوش است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت اینکه نپوشد ردایی و اینکه با بالاپوش باشد تا شناخته شود نهم اصل رَأَيْتُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعَزِّي قَبْلَ الدَّفْنِ وَبَعْدَهُ شرح دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که تعزیت میکرد صاحب مصیبت را پیش از دفن میت و بعد از آن نیز دهم اصل كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَجُلٍ ذَكَرْتَ مُصِيبَتَكَ بِعَلِيٍّ ابْنِكَ وَذَكَرْتَ أَنَّهُ كَانَ أَحَبَّ وُلْدِكَ إِلَيْكَ وَكَذٰلِكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يَأْخُذُ مِنَ الْوَالِدِ وَغَيْرِهِ أَزْكَى مَا عِنْدَ أَهْلِهِ لِيُعَظِّمَ بِهِ أَجْرَ الْمُصَابِ بِالْمُصِيبَةِ فَعَظَّمَ اللّٰهُ أَجْرَكَ وَأَحْسَنَ عَزَاكَ وَرَبَطَ عَلَى قَلْبِكَ إِنَّهُ قَدِيرٌ وَعَجَّلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِالْخَلَفِ وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ اللّٰهُ قَدْ فَعَلَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى شرح نوشت امام محمد تقی علیه السلم بسوی مردی اینرا که مذکور کردی در مکتوب خود مصیبت ترا بوفات علی که پسر تو بود و مذکور کردی که او بود محبوبتر فرزندان تو بسوی تو و چنانست الله تعالی بیان این آنکه جز این نیست که میستاند از پدر و غیر پدر پاکیزه تر آنچه نزد اهل آنست تا بزرگ کند بسبب آن ثواب برخورده شده بآن مصیبت را پس بزرگ کناد الله تعالی ثواب ترا و نیکو کناد صبر ترا و قوی کناد دل ترا بدرستی که الله تعالی بغایت تواناست و زود تفضل کناد الله تعالی بر تو عوض رفته را و امید دارم که الله تعالی میکرده باشد انشاء الله تعالی باب هفتاد و یکم اصل بَابُ ثَوَابِ مَنْ عَزَّى حَزِينًا شرح این باب بیان ثواب کسی است که صبر فرموده اند و همکینی را در این باب دو حدیث است اول اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزَّى حَزِينًا كُسِيَ فِي الْمَوْقِفِ حُلَّةً يُحْبَرُ بِهَا شرح الحله بضم حاء بی نقط و تشدید لام لباسی که برای تشریف بکسی دهند و آن مرکب از دو جامه میباشد خواه جدا از هم مثل دو شال و خواه متصل مثل جامه آستردار یحبر بحاء بی نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعالست یعنی گفت رسول الله

عن ابی عبدالله و آبائه علیهم السلم قال

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما ینقص

روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ...

صلی الله علیه وآله که تعزیه کند اندوهگینی را پوشیده میشود در موقف روز قیامت خلعتی که مسرور میشود
بآن **دوم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزَّى مُصَاباً كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ
أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَجْرِ الْمُصَابِ شَيْئاً **شرح** شیئا نایب مفعول مطلق ینتقص است یعنی نقصانا قلیلا **یعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که صبر فرماید صاحب مصیبتی را میباشد برای او مثل ثواب صاحب مصیبت بی
آنکه کم شود از ثواب صاحب مصیبت چیزی از کمی **باب هفتاد و دوم اصل بَابُ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَفِي بَطْنِهَا صَبِيٌّ يَتَحَرَّكُ**
شرح مضمون این عنوان مذکور شد بعضی از باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر بی ذکر تمام سند
حدیث میشود در این باب تا مابه التفاوت ظاهرتر شود **یعنی** این باب بیان زنی است که میمیرد و در شکم او
کودکیست که میجنبد در این باب دو حدیث است **اول اصل** عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَالْوَلَدُ يَتَحَرَّكُ فِي بَطْنِهَا أَيُشَقُّ بَطْنُهَا وَيُخْرَجُ
الْوَلَدُ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ وَيُخَاطُ بَطْنُهَا **شرح** الغلام الولد برای عهد خارجیست و مراد ولدیست که خوف موت او
باشد چنانچه می آید در حدیث آینده **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بعض یاران
او از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که میمیرد و فرزند حرکت میکند در شکم او آیا شکافته شود شکم آن زن و بیرون
آورده میشود فرزند راوی گفت پس امام گفت آری و دوخته میشود شکم آن زن **دوم اصل** عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عليه السلام إِذَا مَاتَتِ الْمَرْأَةُ وَفِي بَطْنِهَا وَلَدٌ يَتَحَرَّكُ فَيُتَخَوَّفُ عَلَيْهِ فَشُقَّ بَطْنُهَا وَأَخْرِجِ الْوَلَدَ
وَقَالَ فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ وَلَدُهَا فِي بَطْنِهَا فَيُتَخَوَّفُ عَلَيْهَا قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يُدْخِلَ الرَّجُلُ يَدَهُ فَيُقَطِّعَهُ
وَيُخْرِجَهُ إِذَا لَمْ تَرْفُقْ بِهِ النِّسَاءُ **شرح** فیتخوف بصیغه مضارع معلوم باب تفعل و علم و حسن است الرفق
بکسر را و سکون فا هموار کردن با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع بعضو یدخل است **یعنی** روایت کردند
از جمعی یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از وهب بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام چون وفات یابد زن و در شکم او فرزندی باشد که حرکت میکند پس ترسیده میشود برای فرزند
باین معنی که امید زیستن و خوف مردن او هست پس بشکاف شکم آن زن را و بیرون آور فرزند را و امام جعفر
صادق علیه السلام گفت در زنی که بمیرد فرزند او در شکم او پس ترسیده میشود بر آن زن امیر المؤمنین علیه السلام
گفت باکی نیست از اینکه داخل کند مرد دست خود را پس پاره کند آن فرزند را و بیرون آورد آنرا چون هموار
نتوانند کرد این کار زنان **باب هفتاد و سوم اصل بَابُ غُسْلِ الْأَطْفَالِ وَالصِّبْيَانِ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ شرح**
الاطفال جمع طفل بکسر طا و سکون فا کودکان از شیر باز نگرفته الصبیان بکسر صاد و سکون با جمع صبی

[illegible]

بفتح

موافق حدیث دوم این باب و خواه از شیر باز نگرفته موافق سوم

١٧١

از شیر باز گرفته هم

بفتح صاد و کسر با و یکنقطه و تشدید یا کودکان از شیر باز گرفته خواه ~~و کودکان ... و در معنی دیگری ...~~
~~مستعمل میشود در کل انچه می آید در حدیث سوم این باب ... آیت سوره مریم و کیف نکلم من کان فی المهد صبیا~~
یعنی این باب بیان شستن کودکان خرد و کودکان بزرگ و بیان نماز بر ایشان در این باب شش حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ السِّقْطُ إِذَا تَمَّ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ غُسِلَ **شرح** السقط بکسر و فتح و ضم
سین و سکون قاف فرزندی که ناتمام از شکم مادر افتد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از شکم
افتاده چون تمام شده باشد برای او چهار ماه هلالی شسته میشود **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ
سُئِلَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الصَّبِيِّ مَتَى يُصَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ قُلْتُ مَتَى تَجِبُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ
فَقَالَ إِذَا كَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ وَالصِّيَامُ إِذَا أَطَاقَهُ **شرح** عقل بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی
غایب معلوم باب ضرب و نصر است العقل یاد گرفتن و عقل صلوة مختلف میشود باختلاف زیرکی اطفال و ابتدا
آن در پنج سالگی است و انتهای آن در نه سالگی است و اکثری آن در شش سالگی است و بعد از آن اکثری در هفت
سالگی است و باین جمع میشود میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صلوة الصبیان و متی
یؤخذون بها که باب شصت و سوم است که انا نامر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا ابنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة
اذا کانوا ابنی سبع سنین و آنچه می آید در کتاب العقیقة در حدیث اول باب النشو که باب سی و دوم است و در کتاب الوصایا
در حدیث هشتم آخر ابواب که یثغر الصبی لسبع و یامر بالصلوة لتسع **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او پرسیده شد از نماز بر میت کودک ~~[illegible]~~ که چه وقت نماز میت کرده میشود بر او پس امام گفت وقتی که
یاد گرفت نماز را گفتم چه وقت لازم میشود نماز بر خود او یا این معنی که بر او را چه وقت تکلیف بنماز میکند چون قابل
یاد گرفتن نماز است پس امام گفت چون شود فرزند شش سال قمری و لازم میشود بر او روزه در ماه رمضان
وقتی که طاقت آن داشته باشد خواه بعض ماه و خواه کل ماه **سوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ رَأَيْتُ ابْناً لِأَبِي عَبْدِ اللهِ
عليه السلام فِي حَيَاةِ أَبِي جَعْفَرٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللهِ فَطِيمٌ قَدْ دَرَجَ فَقُلْتُ لَهُ يَا غُلَامُ مَنْ ذَا الَّذِي إِلَى
جَنْبِكَ لِمَوْلًى لَهُمْ فَقَالَ هَذَا مَوْلَايَ فَقَالَ لَهُ الْمَوْلَى يُمَازِحُهُ لَسْتُ لَكَ بِمَوْلًى فَقَالَ ذَلِكَ شَرٌّ
لَكَ فَطُعِنَ فِي جِنَازَةِ الْغُلَامِ فَمَاتَ فَأُخْرِجَ فِي سَفَطٍ إِلَى الْبَقِيعِ فَخَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَعَلَيْهِ جُبَّةُ
خَزٍّ صَفْرَاءُ وَعِمَامَةُ خَزٍّ صَفْرَاءُ وَمِطْرَفُ خَزٍّ أَصْفَرُ فَانْطَلَقَ يَمْشِي إِلَى الْبَقِيعِ وَهُوَ مُعْتَمِدٌ عَلَى
وَالنَّاسُ يُعَزُّونَهُ عَلَى ابْنِ ابْنِهِ **شرح** الفطیم بفتح فا و کسر طاء بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین نو باز
گرفته از شیر درج بدال بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الی بمعنی فی است مثل لیجمعنکم
الی یوم القیمة یا بمعنی عند است ~~الحثاره بفتح حاء بی نقطه و تخفیف تا دو نقطه در بالا و الف و را بی نقطه و تا دو~~

یکی از چیزی و مراد اینجا یک پهلوست و پهلو از زیر بغل است تا تهی گاه و حتاره مضاف بغلام است و میتواند بود که مصدر باشد

~~با ضم و ضرب باشد و سکون با ... و الغلام منصوب ... اشد در نسخ ... آنکه~~

~~و ... بمعنی تابوت ... که مراد ... مثل ... گاه و ... باعتبار~~

بجیم و نون و الف و زای بانقطه است ... بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طاء بی نقطه

ظرفی مانند صندوقچه که از برگ درخت خرما ساخته میشود و اینجا استعاره شده برای تابوت کوچک الخز بفتح خاء با نقطه

و تشدید زای بانقطه جامه که تار آن ابریشم است و پود آن از وبر جانوریست که چهار دست و پا دارد و تعیش آن

در آبست و از جنس سگ آبیست و گاهی پوست آنرا نیز خز مینامند موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم

باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب شصتم است و در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث سوم باب لبس

الخز که باب نهم است المطرف بضم میم و سکون طاء بی نقطه و فتح راء ردای خز که موج دارد و علمها دارد یعنی روایت

از زراره گفت دیدم پسری را از امام جعفر صادق علیه السلام در زمان زندگی امام محمد باقر علیه السلام گفته میشد آن پسر را عبد الله

نوازش بیر باز گرفته شده بود بتحقیق تو براه میرفت پس گفتم او را ای پسرک کیست اینکه در پهلوی تست برای مملوکی گفتم

که از آن اهل بیت بود پس آن پسر گفت این مملوک منست پس گفت او را آن مملوک بعنوان خوشطبعی یا کوکمت مملوک

تو نیستم پس آن پسر گفت اگر تو مملوک من نباشی بدترست برای تو پس آن مملوک مشتی زد در پهلوی متقبل آن پسر پس آن

مرد پس آن پسر از خانه بیرون آورده شد در تابوتی کوچک بسوی بقیع پس بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلام و بر او بود

لباده خز زرد و عمامه خز زرد و ردای خز زرد پس روانه شد میرفت بسوی بقیع و او تکیه کرده بود بر من و مردمان تعزیه

میکردند او را بر وفات پسر پس اصل فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْبَقِيعِ تَقَدَّمَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَ كَبَّرَ

عَلَيْهِ أَرْبَعاً ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَتَنَحَّى بِي ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُصَلَّى عَلَى الْأَطْفَالِ إِنَّمَا كَانَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ بِهِمْ فَيُدْفَنُونَ مِنْ وَرَاءُ وَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ

كَرَاهِيَةَ أَنْ يَقُولُوا لَا يُصَلُّونَ عَلَى أَطْفَالِهِمْ شرح با در بی برای صلابت و برای تعدیه و برای آلت میتواند

بود و الف لام الاطفال برای عهد خارجیست یعنی اطفال کمتر از شش سال و وراء بفتح واو و راء بی نقطه و الف و همزه

مضمومه و مکسوره و مفتوحه مبنی است و مضاف الیه آن محذوفست بتقدیر وراء الصلوة و مراد بوراء اینجا پیش

است و وراء ظرف یامر است و میتواند بود که ظرف یدفنون باشد یعنی پس وقتی که میت رسید به بقیع پیش ایستاد امام

محمد باقر علیه السلام پس نماز گزارد بر او و تکبیر گفت بر او چهار تکبیر پس امر کرد بدفن او پس مدفون شد بعد از آن گرفت دست مرا

پس یکسو شد رفت با من بعد از آن گفت بدرستی که شان اینست که نماز گزارده نمیشد بر اینقسم اطفال بیان این آنکه خبر

این نیست که بود امیر المؤمنین علیه السلام که امر میکرد بدفن ایشان پس مدفون میشدند پیش از نماز و امیر المؤمنین علیه السلام

نماز نمیگزارد بر ایشان و جز این نیست که نماز گزاردم بر او از برای اهل مدینه برای کراهت اینکه گویند که رافضیان نماز نمیگزارند

کافی جنازه

براطفال

١٢٢

براطفال خود اصلا و حال آنکه نماز بر اطفال منقولست از رسول علیه السلام مراد اینست که چون مخالفان خلط کرده اند

میان اطفال شش ساله و کمتر از آن پس ترک نماز بر کمتر از شش ساله را بصورت ترک نماز بر اطفال مطلقا وا میگویند دانسته

چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ مَاتَ بُنَيٌّ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُخْبِرَ بِمَوْتِهِ فَأَمَرَ بِهِ فَغُسِّلَ وَ كُفِّنَ وَ مَشَى

مَعَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ طُرِحَتْ خُمْرَةٌ فَقَامَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَامَ عَلَى قَبْرِهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْهُ ثُمَّ انْصَرَفَ وَ انْصَرَفْتُ مَعَهُ

حَتَّى إِنِّي لَأَمْشِي مَعَهُ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُصَلَّى عَلَى مِثْلِ هَذَا وَ كَانَ ابْنَ ثَلَاثِ سِنِينَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَأْمُرُ بِهِ فَيُدْفَنُ وَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَ لَكِنَّ النَّاسَ صَنَعُوا شَيْئاً فَنَحْنُ نَصْنَعُ مِثْلَهُ قَالَ قُلْتُ فَمَتَى تَجِبُ

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ وَ كَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ شرح بنی بضم باء یک نقطه و فتح نون و تشدید یاء تصغیر

ابن است الخمره بضم خاء با نقطه و سکون میم و راء بی نقطه حصیر کوچک که برای سجده بر آن در نماز میبافته اند و کان ابن

ثلاث سنین کلام زراره است و میتواند بود که کلام امام باشد الوجوب بثبوت علیه متعلق به یجب است یا متعلق بالصلوة

یعنی روایت از زراره گفت مرد پسرکی از امام محمد باقر علیه السلام پس خبر کرده شد بمردن او پس امر کرد بکار او پس شسته شد

و تکفین کرده شد و امام رفت با میت و نماز گزارد بر او و گسترده شد حصیر کوچک پس ایستاد بر آن حصیر در وقت نماز

بعد از آن ایستاد بر قبر میت تا آنکه فارغ شدند از کار او بعد از آن برگشت و برگشتم با او تا آنکه من هر آینه متصل

با و میرفتم پس گفت آگاه باش بدرستی که شان اینست که نماز گزارده نمیشد بر مثل این طفل و بود فرزند سه ساله بیان این آنکه

علی علیه السلام امر میکرد بکار او پس مدفون میشد و نماز نمیگزارد بر او و لیکن مخالفان بدعت کردند چیزی را پس ما میکنیم مثل

آنرا برای تقیه زراره گفت که گفتم پس که ثابت میشود بر طفل نماز گفت چون فهمید نماز را و شد فرزند شش ساله

اصل قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي الْوِلْدَانِ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا

عَامِلِينَ شرح زراره گفت که گفتم پس چه میگویی در اولاد یا یعنی که چرا ایشان پیش از بلوغ و ادراک تکلیف

بطاعات میمیرند پس امام گفت که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان پس گفت که الله تعالی

داناترست بآنچه میکردند اگر بالغ میشدند مراد اینست که علم بسر وفات ایشان قبل از بلوغ مفصلا معلوم غیر

الله تعالی نیست چنانچه بیان میشود در احادیث باب الاطفال پنجم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السِّقْطِ إِذَا اسْتَوَى خَلْقُهُ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ وَ اللَّحْدُ وَ الْكَفَنُ فَقَالَ كُلُّ ذَلِكَ يَجِبُ

عَلَيْهِ شرح روایت از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از فرزند افتاده پیش از تمام

از شکم مادر که چون درست شود آفریدن او یا یعنی که چهار ماهه شود پس روح حلول کند در او آیا ثابت میشود

بر او شستن و لحد و کفن پس امام گفت جمیع اینها ثابت میشود بر او ششم اصل كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَسْأَلُهُ عَنِ السِّقْطِ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ فَكَتَبَ إِلَيَّ السِّقْطُ يُدْفَنُ بِدَمِهِ فِي مَوْضِعِهِ شرح نوشتم سوی

بر نمیشد

امام محمد تقی علیه السلم میپرسیدم او را از آنچه پیش از چهار ماه افتاد از شکم مادر چگونه کرده میشود با او پس نوشت
سوی من که آن افتاده مدفون میشود با خون آن در جای آن مراد اینست که غسل و کفن و لحد حاجت نیست بلکه
در کوی از خانه دفن میشود و مخفی نماند که بنا بر این تقریر منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق اصل
سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ مُوسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ اِبْرَاهِیمُ بْنُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ جَرَتْ فِیهِ
ثَلٰثُ سُنَنٍ اَمَّا وَاحِدَةٌ فَاِنَّهُ لَمَّا مَاتَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ النَّاسُ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ لِفَقْدِ ابْنِ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَصَعِدَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَاَثْنٰی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ اَیُّهَا
النَّاسُ اِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ اٰیَتَانِ مِنْ اٰیَاتِ اللّٰهِ یَجْرِیَانِ بِاَمْرِهِ مُطِیعَانِ لَا یَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ
اَحَدٍ وَلَا لِحَیٰوتِهِ فَاِنِ انْكَسَفَتَا اَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُمَا فَصَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ فَصَلّٰی بِالنَّاسِ صَلٰوةَ
الْكُسُوفِ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ یَا عَلِیُّ قُمْ فَجَهِّزِ ابْنِی فَقَامَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَغَسَّلَ اِبْرَاهِیمَ وَكَفَّنَهُ وَحَنَّطَهُ
ثُمَّ خَرَجَ بِهِ شرح فقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه مصدر باب ضرب است بمعنی نیافتن چیزی و مضاف
بمفعول و فاعل آن شمس است هر یکی از یجریان بامره و مطیعان خبر بعد از خبر ان است و مبنی بر علم و شعور
شمس و قمر نیست بلکه از قبیل قالتا اتینا طائعین استعاره تمثیلیه است بدانکه تردید در انکسفتا او واحدة منهما
محل اشکال است نزد جمعی زیرا که وقوع شق اول مخالف گفته منجمان مینماید وجواب این بر چهار وجه است
اول اینکه از شک بعض راویانست در اینکه رسول علیه السلم گفت فاذا انکسفتا یا گفت فاذا انکسفت واحدة
منهما و مفاد شق اول همان مفاد شق دوم است دوم اینکه انکساف هر دو در یکزمان بعنوان معیت
منافی قاعده منجمان نیست زیرا که حصر انکساف شمس در حیلوله قمر میان ارض و شمس و حصر انکساف قمر
در حیلوله ارض میان شمس و قمر مقصود ایشان نیست و مستفاد از دلایل ایشان نمیشود مطلقا بلکه جایز
است که جسمی سیاه مخلوق شود و واسطه شود میان ادمی و شمس و جسمی سیاه دیگر واسطه شود میان
ادمی و قمر پروشنی که شمس و قمر بشکل و لون انکساف شوند چنانچه بعضی گفته اند در اشراط قیامت و حمل
کرده اند بران قول الله تعالی را در سورة القیمه وخسف القمر وجمع الشمس والقمر مخفی نماند که اگر واو در جمع
واو حالیه باشد بتقدیر قد وجمع عبارت از بودن هر دو در فوق الارض باشد دلالت خواهد کرد بر اینکه
قمر منخسف میشود به حیلوله ارض میان شمس و قمر و این در اینمقام کافیست و موید این احتمال می آید در کتاب
الصلوة در حدیث ششم باب صلوة الکسوف که اذا انکسفت الشمس کلها واحترقت زیرا که عطف برای تفسیر است
و فایده آن رفع توهم انحصارست در آنچه منجمان میگویند سیوم اینکه انکساف هر دو عبارتست از آنچه
منجمان انرا کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از ان دو عبارتست از آنچه منجمان انرا خسوف قمر مینامند

پس حرکت ایشان صادر از الله تعالی است بیواسطه جلد لاینکسفان استیناف بیانی است

باعتبار

لعوض
باعتبار اینکه در وقت کسوف شمس آنچه دیده میشود در نگ قمرست یا مرکب از هر دو رنگ و منسوب بشمس میشود با
پس هر دو گرفته شده است چهارم اینکه مراد بانکساف انکساف در یکماهست برای دفع توهم اینکه دو نماز الکسوف
باین رودی نباید کرد والله اعلم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت بدرستی که شان اینست که چون
که از دنیا گرفته شد ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و اله جاری شد بسبب آن سه سنت یا بمعنی که سه از رسول
علیه السلم معلوم خلایق شد اما یکی پس اینست که او وقتی که مرد گرفته شد آفتاب پس گفتند مردمان که گرفته شد
آفتاب بسبب نیافتن پسر رسول الله صلی الله علیه و اله پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و اله منبر را
پس سپاس کرد الله را و ستایش کرد بر او بعد از ان گفت ای مردمان بدرستی که آفتاب و ماه دو علامت
قدرتند از علامتهای قدرت الله تعالی روان میشوند بامر او بعنوان کن فیکون فرمان بردارند
بیان اینکه گرفته نمیشوند برای وفات هیچیکی و نه برای زندگی هیچیکی اشارتست باینکه موت
وحیوة بفعل الله تعالی است و انکساف شمس و قمر نیز بفعل الله تعالی است و محالست که حکیم مطلق
فعلی کند و اظهار عدم رضا بان کند پس اگر گرفته شوند یا رسول علیه السلم گفت پس اگر گرفته شود یکی از
آنها پس نماز گزارید بعد از ان فرود آمد از منبر پس گزارد با مردمان نماز آفتاب گرفتن را یا بمعنی که
آن نماز را بجماعت کرد پس چون سلام نماز داد گفت ای علی برخیز پس کار سازی کن پسر مرا پس برخاست
علی علیه السلم پس شست ابراهیم را و کافور مالید او را و تکفین کرد او را بعد از ان بیرون آورد او را اصل
وَمَضٰی رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ حَتّٰی انْتَهٰی بِهِ اِلٰی قَبْرِهِ فَقَالَ النَّاسُ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ نَسِیَ اَنْ یُصَلِّیَ عَلٰی اِبْرَاهِیمَ لِمَا دَخَلَهُ مِنَ الْجَزَعِ عَلَیْهِ فَانْتَصَبَ قَائِمًا ثُمَّ
قَالَ یَا اَیُّهَا النَّاسُ اَتَانِی جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِمَا قُلْتُمْ زَعَمْتُمْ اَنِّی نَسِیتُ اَنْ اُصَلِّیَ عَلَی ابْنِی
لِمَا دَخَلَنِی مِنَ الْجَزَعِ اَلَا وَاِنَّهُ لَیْسَ كَمَا ظَنَنْتُمْ وَلٰكِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ فَرَضَ عَلَیْكُمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ
وَجَعَلَ لِمَوْتَاكُمْ مِنْ كُلِّ صَلٰوةٍ تَكْبِیرَةً وَاَمَرَنِی اَنْ لَا اُصَلِّیَ اِلَّا عَلٰی مَنْ صَلّٰی شرح این برای بیان سنت
دوم است ابراهیم بعد هجده ماه یا شانزده ماه وفات یافته و در بقیع مدفون شده ظاهر حدیث اول این باب که
اذا عقل الصلوة وکان ابن ست سنین اینست که مراد بمن صلی من عقل الصلوة باشد بمحض شش ساله بودن
کافی باشد و وقوع نماز از او شرط نباشد و باین راجع میشود آنچه ظاهر میشود از حدیث آینده که من صلی یعنی من
یجب علیه الصلوة است زیرا که وجوب بمعنی ثبوت و لزوم است و تارک واجب با بمعنی مستحق عذابست خواه عذاب
اخروی مثل بالغ کافر و خواه عذاب دنیوی و تادیب مثل طفل شش ساله والله اعلم یعنی و رفت رسول الله صلی الله
علیه و اله با میت تا رسانید او را بسوی قبر او یا بمعنی که اراده دفن او کرد با آنکه نماز بر او کند پس گفتند مردمان بدرستی که

رسول الله صلی الله علیه و آله فراموش کرد که نماز گزارد برای ابراهیم برای آنچه داخل او شد از بیتابی بر ابراهیم
پس رسول الله صلی الله علیه و آله راست شد ایستاده بعد از آن گفت ای مردمان آورد نزد من جبرئیل علیه السلام
آنچه را که گفتید گمان کردید اینکه من فراموش کردم که نماز گزارم بر پسرم برای آنچه داخل شد مرا از بیتابی آگاه
باشید و بدرستی که کار نیست چنانچه شما گمان کردید و لیکن نماز که کار دانا لازم کرد بر شما پنج نماز را و کردانید
برای مردگان شما از هر نمازی یک تکبیر و امر کرد مرا که نماز نکنم مگر بر کسی که نماز کرده باشد یا یعنی که فی الجمله مامور بنماز
باشد اصل ثُمَّ قَالَ یَا عَلِیُّ اِنْزِلْ فَالْحِدْ ابْنِی فَنَزَلَ فَالْحَدَ اِبْرَاهِیمَ فِی لَحْدِهِ فَقَالَ النَّاسُ اَنَّهُ لَا
یَنْبَغِی لِاَحَدٍ اَنْ یَنْزِلَ فِی قَبْرِ وَلَدِهِ اِذْ لَمْ یَفْعَلْ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْکُمْ بِحَرَامٍ اَنْ تَنْزِلُوا فِی قُبُورِ اَوْلَادِکُمْ وَ لٰکِنِّی
لَسْتُ آمَنُ اِذَا حَلَّ اَحَدُکُمُ الْکَفَنَ عَنْ وَلَدِهِ اَنْ یَلْعَبَ بِهِ الشَّیْطَانُ فَیَدْخُلَهُ عِنْدَ ذٰلِکَ
مِنَ الْجَزَعِ مَا یُحْبِطُ اَجْرَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ شرح این بیان سنت سیوم است یعنی بعد
از آن گفت یا علی فرو رو پس در لحد بگذار پسرم را پس فرو رفت پس گذاشت ابراهیم را در لحدش پس گفتند
مردمان بدرستی که شان اینست که سزاوار نیست برای هیچیک اینکه فرو رود در قبر فرزندش برای اینکه نکرد
رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله ای مردمان بدرستی که شان اینست
که نیست بر شما حرام اینکه فرو روید در قبرهای فرزندان شما و لیکن من ایمن نمی باشم چون بگشاید یکی از شما
کفن را از روی فرزند خود برای چسبانیدن طرف راست روی او بزمین از اینکه بازی دهد او را
شیطان پس داخل شود او را نزد آن از بیتابی آنچه باطل کند ثواب او را بعد از آن برگشت رسول الله
صلی الله علیه و آله هشتم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ النَّاسَ یُکَلِّمُونَا وَ یَرُدُّونَ
عَلَیْنَا قَوْلَنَا اِنَّهُ لَا یُصَلَّی عَلَی الطِّفْلِ لِاَنَّهُ لَمْ یُصَلِّ فَیَقُولُونَ لَا یُصَلَّی اِلَّا عَلَی مَنْ صَلَّی فَنَقُولُ
نَعَمْ فَیَقُولُونَ اَرَاَیْتُمْ لَوْ اَنَّ رَجُلًا نَصْرَانِیًّا اَوْ یَهُودِیًّا اَسْلَمَ ثُمَّ مَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ فَمَا
الْجَوَابُ فِیهِ شرح یکلمونا بصیغهٔ مضارع معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیل است و در آن تشدید نون
جائزست بادغام نون جمع در نون متکلم و تخفیف نون جائزست بحذف نون جمع او برای تعمیم است
و مراد اینست که بعض ناس بمحض استفهام و طلب حقیقت حال اکتفا میکنند و بعضی استفهام انکاری
و نقض اجمالی میکنند انّه بفتح همزه بدل یا عطف بیان قول است یا بکسر همزه مقول قول است لا یصلی
هر دو جا بصیغهٔ مضارع مجهول باب تفعیل است و در اول جملهٔ خبریه است و در دوم بتقدیر استفهام است
فا در فیقولون در اول برای بیان یکلمونا تا آخرست و در دوم برای تعقیب است لو شرطیه است و جزای او

و میتواند بود که او ارسک راوی باشد
و در بعض نسخ واو است هم

ق

محذوفست

محذوفست بتقدیر صلیتم علیه ام لا و ارایتم دال بر جزای آنست هر چند که مقدم شده انّ بفتح همزه و تشدید
نون است و جمله که در حکم مفرد است فاعل فعل محذوفست بتقدیر لو وجد ان رجلا تا آخر فا در فما برای تفریع است
و ان از کلام راویست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که مخالفان گفتگو و سوالی میکنند ما را یا
ابطال میکنند و بر میگردانند بر ما سخن ما را که شان اینست که نماز گزارده نمیشود بر طفل کمتر از شش سال برای آنکه
نماز نکرده است باین روش که میگویند آیا نماز گزارده نمیشود مگر بر کسی که نماز گزارده است پس میگوییم آری پس میگویند
خبر دهید ما را بحقیقت حال اگر اینکه مردی ترسا یا جهود مسلمان شود بعد از آن میرد در همان ساعت پس چیست
جواب بر آن اشکال اصل فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ اَرَاَیْتَ لَوْ اَنَّ هٰذَا الَّذِی اَسْلَمَ السَّاعَةَ ثُمَّ افْتَرَی عَلَی اِنْسَانٍ
مَا کَانَ یَجِبُ عَلَیْهِ فِی فِرْیَتِهِ فَاِنَّهُمْ سَیَقُولُونَ یَجِبُ عَلَیْهِ الْحَدُّ فَاِذَا قَالُوا هٰذَا قِیلَ لَهُمْ فَلَوْ اَنَّ هٰذَا
الصَّبِیَّ الَّذِی لَمْ یُصَلِّ افْتَرَی عَلَی اِنْسَانٍ هَلْ کَانَ یَجِبُ عَلَیْهِ الْحَدُّ فَاِنَّهُمْ سَیَقُولُونَ لَا فَیُقَالُ لَهُمْ
صَدَقْتُمْ اِنَّمَا یَجِبُ اَنْ یُصَلَّی عَلَی مَنْ وَجَبَتْ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَ الْحُدُودُ وَ لَا یُصَلَّی عَلَی مَنْ لَمْ یَجِبْ عَلَیْهِ
الصَّلٰوةُ وَ لَا الْحُدُودُ شرح ارایت از قبیل خطاب عام است پس بجای ارایتم گذاشته شده هذا اسم انّ است
و اشارتست برجل نصرانی یا یهودی بقید اسلم ثم مات من ساعته الذی خبر انّ است الف لام الساعة برای
عهد خارجیست یعنی ساعتی که پیش از وقت وجوب صلوة باشد بعد تی مثل ساعت اول روز و شاید که امام
در آن ساعت این گفتگو را کرده باشد پس از قبیل تغلیب حال امر بر حال مامور به باشد الافترا نسبت
کسی بزنا فریه بکسر فا و سکون را دو اسم افتراست سین در سیقولون برای تاکید است صدقتم بتشدید
دال بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعیل است انّما بفتح همزه برای حصر است مثل آیت سورة الکهف یوحی
الیّ انّما الهکم اله واحد و اصلش بکسر همزه بوده تغییر یافته برای اینکه مفعول به شده در وقت نقل مفعون
آن اشارتست بروایتی از رسول علیه السلم که مخالفان تصدیق آن کرده اند و عموم آن بسیار ظاهر است
و شامل ما نحن فیه است و لا علاج تخصیص آن کرده اند و مع هذا تصدیق ما نحن فیه نمیکنند و حال آنکه
عموم مش ظاهر نیست مگر بقیاس و آن ضعیف است زیرا که اگر تعلیل مفهوم از لازم لم یصل عموم میداشت میبایست
که تعلیلات انواع عذابهای امم سالفه بکفر مثلا که در قرآن واقع شده عموم داشته باشد و حال آنکه بسیار کافر
هست که در دنیا معذب بآن انواع نمیشود و بر تقدیر تسلیم عموم حمل لم یصل بر لم یجب علیه الصلوة چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سابق ممکنست یعنی پس امام گفت بگویید مخالفان را که خبر دهید ما را که اگر میبود اینکه این مرد نصرانی
یا یهودی کسی باشد که مسلمان شده باشد در اول روز بعد از آن بهتان زنا کرده باشد بر شخصی چه جزا لازم میشد
بر او در افترای او چه بدرستی که ایشان البته میگویند که لازم میشود بر او حد که هشتاد تازیانه است پس چون

گویند این جواب را گفته میشود ایشانرا که پس گریبسود اینکه این طفل که نماز نکرده و کمتر از شش ساله است بهتان زنا کرده
باشد بر شخصی ایا لازم میشد براو حد چه بدرستی که ایشان البته میگویند نه پس گفته میشود ایشانرا که شما تصدیق کرده اید
این حدیث متفق علیه را که جز این نیست که لازم است که نماز گزارده شود بر کسی که لازم شد براو نماز و حد و دو نماز
گزارده نمیشود بر کسی که لازم نمیشود براو نماز و حد و د حاصل جواب اینست که شما تصدیق این حدیث ظاهر الدلاله بر
عموم کرده اید و تخصیص آن کرده اید و مع هذا مضایقه میکنید با ما در تصدیق حدیث ما که تاویلی ظاهر دارد خصوصا
بنا بر حدیث شما و مستند میشوید بمحض قیاسی که ضعیف الدلالت است بر عموم و این حماقت است باب هفتاد و چهارم
اصل بَابُ الْغَرِيقِ وَ الْمَصْعُوقِ شرح این باب بیان کسی است که غرق شده باشد و مانند مرده شده باشد و بیان
کسی که صاعقه دریافته باشد او را و در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَصْعُوقِ
وَ الْغَرِيقِ قَالَ يُنْتَظَرُ بِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ قَبْلَ ذَلِكَ شرح ینتظر بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افتعال است با در به بمعنی لام است و ضمیر راجع بکل واحد است ثلثه مرفوع و نایب فاعل است یا منصوب است بر ظرف
زمان و جار و مجرور نایب فاعل است و مفعول به محذوف است و آن ظهور الحیوة و الموت است یعنی روایت است از امام
موسی کاظم علیه السلام که در صاعقه دریافته شده و در غرق شده گفت انتظار کشیده میشود برای او آخر شدن سه شبانه
روز یا بمعنی که دفن کرده نمیشود پیش از آن مگر تغییری بهم رسد در او که دلالت بر موت او کند پیش از آخر شدن سه شبانه
روز دوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْغَرِيقِ أَ يُغَسَّلُ قَالَ نَعَمْ وَ يُسْتَبْرَأُ قُلْتُ وَ كَيْفَ يُسْتَبْرَأُ
قَالَ يُتْرَكُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ قَبْلَ أَنْ يُدْفَنَ وَ كَذَلِكَ أَيْضاً صَاحِبُ الصَّاعِقَةِ فَإِنَّهُمْ رُبَّمَا ظَنُّوا أَنَّهُ مَاتَ
وَ لَمْ يَمُتْ شرح اسحق بن عمار از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است یستبرا بیا یکنقطه و را
بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بالغریق است الاستبرا طلب بری بودن
چیزی از شک در آن یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام را از غرق شده در آب که آیا غسل داده میشود
یا نه بلکه همان غرق شدن در آب کافیست امام گفت که آری غسل داده میشود و استبرا کرده میشود گفتم که چگونه استبرا
کرده میشود گفت که واگذاشته میشود در سه روز پیش از آنکه مدفون شود و چنین است نیز کسی که صاعقه او را دریافته
باشد یا بمعنی که استبراء او نیز لازم است چه بدرستی که مردم بسا که گمان کرده باشند که او مرده و نمرده باشد سوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْغَرِيقُ يُغَسَّلُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث
سابق چهارم اصل عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغَرِيقُ يُحْبَسُ حَتَّى يَتَغَيَّرَ وَ يُعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ
ثُمَّ يُغَسَّلُ وَ يُكَفَّنُ قَالَ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَصْعُوقِ فَقَالَ إِذَا صُعِقَ حُبِسَ يَوْمَيْنِ ثُمَّ يُغَسَّلُ وَ يُكَفَّنُ شرح
روایت از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت غرق شده نگاه داشته میشود تا آنکه تغییر در او بهم رسد و دانسته

اکثر ه

شود

شود که او بتحقیق مرده بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده میشود و عمار گفت که امام پرسیده شد از صاعقه دریافته
شده پس گفت چون صاعقه دریافته شود نگاه داشته میشود دو شبانه روز بعد از آن غسل داده میشود و تکفین
کرده میشود و مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول و دوم این باب زیرا که جواز غسل و تکفین
پیش از انقضای سه روز منافات ندارد با وجوب تاخیر دفن تا انقضای سه روز و از این حدیث ظاهر میشود که گاهی پیش از
انقضای مدت استبرا غسل و تکفین برای مصعوق ضرر نمیکند پنجم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسٌ يُنْتَظَرُ
بِهِمْ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرُوا الْغَرِيقُ وَ الْمَصْعُوقُ وَ الْمَبْطُونُ وَ الْمَهْدُومُ وَ الْمُدَخَّنُ شرح خمس مبتدا است جمله ینتظر
بهم خبر مبتدا است یا صفت مبتدا است و الغریق خبر مبتدا است اعراب ینتظر بهم چنانست که مذکور شد در شرح حدیث اول
این باب المبطون بمیم مفتوح و با یکنقطه و طا بی نقطه صاحب بطن بفتح با و فتح طا بمعنی آفت شکم مثل آنکه از اسهال مرده
و سهل قوی بهم میرسد المهدوم بدال بی نقطه بنای در هم شکسته شده و ریخته شده و کسی که پشت او شکسته شده
باشد و کسی که سرش گیج زند از رکوب کشتی و مانند آن و بنابر اول المهدوم اینجا بتقدیر المهدوم علیه است المدخن
بدال بی نقطه و خا با نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل بدود داده شده یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام پنج کس انتظار کشیده میشود با ایشان تا وقتی که متغیر شوند غرق شده در آب و صاعقه دریافته شده
و کسی که با سهال قوی گرفتار شده باشد و کسی که در زیر انبوه مانده باشد و کسی که بدود داده شده باشد ششم اصل
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ أَصَابَ بِمَكَّةَ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ صَوَاعِقُ كَثِيرَةٌ مَاتَ مِنْ ذَلِكَ خَلْقٌ كَثِيرٌ
فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مُبْتَدِئاً مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ يَنْبَغِي لِلْغَرِيقِ وَ الْمَصْعُوقِ
أَنْ يُتَرَبَّصَ بِهِ ثَلَاثاً لَا يُدْفَنُ إِلَّا أَنْ يَجِيءَ مِنْهُ رِيحٌ تَدُلُّ عَلَى مَوْتِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنَّهُ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِيرٌ أَحْيَاءً فَقَالَ نَعَمْ يَا عَلِيُّ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِيرٌ أَحْيَاءً مَا مَاتُوا
إِلَّا فِي قُبُورِهِمْ شرح یتربص برا بی نقطه و با یکنقطه و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است
التربص انتظار ~~و اعراب ثلاثا چنانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب~~ یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه
گفت بر خورد در مکه در سالی از سالها صاعقهای بسیار که مردند از آن خلقی بسیار پس داخل شدم بر امام موسی کاظم
پس امام گفت در حالی که ابتدا کننده بود به آنکه سوال کنم او را که سزاوار است برای غرق شده و صاعقه دریافته شده
اینکه انتظار کشیده شود برای او آخر شدن سه روز مدفون نشود در آن سه روز مگر آنکه آید از او بویی که دلالت کند
بر موت او گفتم قربانت شوم گویا که تو خبر میدهی مرا با اینکه شان اینست که بتحقیق مدفون شدند مردمانی بسیار در حالی
که زندگان بودند پس امام گفت آری ای علی بتحقیق که مدفون شدند مردمانی بسیار در حالی که زندگان بودند نمردند مگر
در قبرهای ایشان باب هفتاد و پنجم اصل بَابُ الْقَتْلَى شرح القتلی بفتح قاف و سکون تاء و فتح لام و الف مقصوره جمع

جایز است و برای غریق جایز نیست زیرا که آب بر بدن زود برای غریق ضرر میکند و برای مصعوق ه

مرفوع یا منصوب است م

قتیل یعنی این باب بیان کشته شده است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الذی یقتل فی سبیل الله أیغسل ویکفن ویحنط قال یدفن کما هو فی ثیابه الا ان یکون به
رمق ثم مات فانه یغسل ویکفن ویحنط ویصلی علیه ان رسول الله صلی الله علیه واله صلی علی حمزة
وکفنه لانه کان جرّد شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که مقتول میشود در راه الله تعالی یعنی جهادی
که بامر امام زمان است آیا شسته میشود و تکفین کرده میشود و تحنیط کرده میشود بکافور امام گفت مدفون کرده میشود
چنانچه او بر آن حالت در جامهای او مگر آنکه باشد بعد از انقضای جهاد با او رمقی بعد از آن میرد چه بدرستی که او
شسته میشود و تکفین کرده میشود و تحنیط کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله
نماز گزارد بر حمزه و تکفین کرد او را برای اینکه او برهنه کرده شده بود مخفی نماند که ظاهر این اینست که هر شهیدی که
رمقی با او باقی نباشد نماز نیز ساقط باشد مگر آنکه برهنه کرده شده باشد و تکفین او باید کرد والله اعلم دوم اصل
عن اسمعیل بن جابر وزرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له کیف رایت الشهید یدفن بدمائه
قال نعم فی ثیابه بدمائه ولا یحنط ولا یغسل ویدفن کما هو شرح رایت یعنی علمت است الشهید منصوب
و مفعول رایت است یدفن بدمائه بتقدیر استفهام است و مقصود سوال از شستن شهید است ضمیر بدمائه هر دو جا
راجع بالشهید است یعنی روایت است از اسمعیل بن جابر و زراره از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که چگونه
دیدی شهید را آیا مدفون میشود با خونهای خود امام گفت آری مدفون میشود در جامهای خود با خونهای خود و تحنیط
بکافور کرده نمیشود و شسته نمیشود و مدفون میشود چنانچه او بر آن حالت اصل ثم قال دفن رسول الله صلی الله
علیه واله عمه حمزة فی ثیابه بدمائه التی اصیب فیها وردّاه النبی صلی الله علیه واله بردا فقصر
عن رجلیه فدعا له باذخر فطرحه علیه وصلی علیه سبعین صلوة وکبر علیه سبعین تکبیرة شرح
ظاهر حدیث اول این باب اینست که ضمیر ثیابه و ضمیر دمائه و ضمیر مستتر در اصیب راجع برسول الله صلی الله علیه واله باشد
باعتبار اینکه دندان رسول علیه السلم در روز احد شکسته شد و خون از روی او بجامهای او رسید و این منافات ندارد
با اینکه در وقت نماز بر حمزه او را بغیر ردا از جامهای خود نپوشانیده باشد زیرا که ممکنست که بعد از نماز در خلوت
جامهای خود را کنده باشد و آنها را لباس حمزه کرده باشد و میتواند بود که ضمایر راجع بحمزه باشد و جامهای حمزه کنده
شده باشد اما برده نشده باشد یا بعض جامهای او برده شده باشد و بعضی برده نشده باشد التی صفت ثیاب است
ردا ابرد او بنقط و دال بی نقط و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است یعنی بعد از آن امام گفت که دفن کرد رسول الله
صلی الله علیه واله عم خود حمزه را در جامهای خود با خونهای خود آن جامهایی که زخم رسید با او در آنها و پوشانید حمزه را
نبی صلی الله علیه واله برد او خود پس ردا کوتاهی کرد از دو پای حمزه پس طلبید برای حمزه اذخری پس انداخت اذخر را

ازحمزه

بر حمزه یا یعنی که بر دو پای او انداخت یا یعنی که بر سر پای او انداخت و نماز گزارد بر حمزه هفتاد نماز یا نیز روش
که تکبیر گفت بر حمزه هفتاد تکبیر مخفی نماند که چون در نماز میت مؤمن پنج تکبیر واجبست هفتاد تکبیر چهارده نماز میشود
و تسمیه هر تکبیر بصلوة باعتبار اینست که نمونه فریضه ایست از فرایض یومیه چنانچه مذکور شد در باب من زاد علی خمس
تکبیرات که باب پنجاه و ششم است سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول الشهید اذا کان به
رمق غسل وکفن وحنط وصلی علیه وان لم یکن به رمق دفن فی اثوابه شرح این ظاهر است
از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم ینزع عن الشهید الفرو و
الخف والقلنسوة والعمامة والمنطقة والسراویل الا ان یکون اصابه دم فان اصابه
دم ترک ولا یترک علیه شیء معقود الا حل شرح میتواند بود که مراد بعمامه خود و مانند آن
باشد که از جنبه نیست ضمیر اصابه راجع بکل واحد است یا راجع بسراویل است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم
کنده میشود از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمر بند و شیب جامه مگر آنکه برخورده باشد آنرا
خونی پس اگر برخورده باشد آنرا خونی واگذاشته میشود و واگذاشته نمیشود بر او چیزی که بسته شده باشد
مگر آنکه گشوده میشود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول الذی یقتل فی سبیل الله یدفن
فی ثیابه ولا یغسل الا ان یدرکه المسلمون وبه رمق ثم یموت بعد فانه یغسل ویکفن ویحنط
ان رسول الله صلی الله علیه واله کفن حمزة فی ثیابه ولم یغسله ولکنه صلی علیه شرح ادراک
مسلمانان او را با رمق عبارتست از بقای رمق او بعد از انقضای جهاد و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول
و دوم این باب باب هفتاد و ششم اصل باب اکیل السبع والطیر والحریق والقتیل یوجد بعض جسده
شرح این باب بیان خورده شده درنده است و خورده شده مرغان و سوخته شده و کشته شده که یافته
میشود بعض بدن او و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم
قال سألته عن الرجل یاکله السبع والطیر فیبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسل
ویکفن ویصلی علیه ویدفن واذا کان المیت نصفین صلی علی النصف الذی فیه القلب
شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم امام را از مردی که میخورد
او را درنده و مرغان پس باقی میماند استخوانهای او بی گوشتی چگونه کرده میشود با او امام گفت شسته
میشود بهر روشی که میسر باشد مثل محض ریختن آب بر آن چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و تکفین کرده
میشود و نماز گزارده میشود بر او و مدفون میشود و اگر باشد میت دو نصف دور از یکدیگر نماز گزارده
میشود بر نصفی که در آن بوده دل دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قتل

عن زید بن علی عن ابائه علیهم السلم قال م

او حدیث از زید بن علی بن الحسین ابیه السلم علیهم السلم زید گفت که زم

قَتِيلٌ فَلَمْ يُوجَدْ إِلَّا لَحْمٌ بِلَا عَظْمٍ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَإِنْ وُجِدَ عَظْمٌ بِلَا لَحْمٍ صُلِّيَ عَلَيْهِ قَالَ وَرُوِيَ أَنَّهُ
لَا يُصَلَّى عَلَى الرَّأْسِ إِذَا أُفْرِدَ مِنَ الْجَسَدِ شرح ضمیر قال در دوم راجع بمحمد بن مسلم است روی بصیغه معلوم
وضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم است ومروی عنه امام زین العابدین یا امام محمد
باقر علیهما السلم است یا بصیغه مجهول است وحاصل هر دو یکیست یا ضمیر قال راجع بامام محمد باقر است وراوی
امام زین العابدین است ومروی عنه امام حسین علیه السلم است یا راوی از جمله مخالفانست ومروی عنه رسول
الله صلی الله علیه وآله است وبراین تقدیر اشارتست باینکه مراد راوی حجریست که منافی حدیث اینده است
والله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم امام گفت چون کشته شود کسی که کشته شدن او
مقدرست پس یافته نشود مگر گوشتی بی استخوان نماز گزارده نمیشود بران گوشت واگر یافته شود استخوان بی گوشت
نماز گزارده میشود بران مراد استخوان تمام عضویست پس منافی حدیث اینده نیست محمد بن مسلم گفت وروایت
کرده امام محمد باقر علیه السلم اینکه شان اینست که نماز گزارده نمیشود بر سر چون دور کرده شده باشد از بدن یعنی
معنی که نماز بر بدنست نه بر سر اگر میت مرد باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب جمل وهفتم پس این روایت
در صورتیست که بدن میت نیز حاضر باشد ومنافی حدیث اینده نیست سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا وُجِدَ الرَّجُلُ قَتِيلًا فَإِنْ وُجِدَ لَهُ عُضْوٌ تَامٌّ صُلِّيَ وَدُفِنَ وَإِنْ لَمْ يُوجَدْ لَهُ عُضْوٌ تَامٌّ لَمْ يُصَلَّ
عَلَيْهِ وَدُفِنَ شرح مراد بعضو تام اعم از اینست که محض استخوان عضو تام باشد یا گوشت نیز داشته باشد
پس منافی حدیث سابق نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون یافته شود مرد کشته
پس چون یافته شود از او عضوی که تام باشد مثل سر یا دست وباقی آن ناپیدا باشد وکسی بران باقی نماز
نکند نماز گزارده میشود بران عضو تام ومدفون میشود واگر یافته نشود از او عضوی که تام باشد مثل
پارچه گوشتی نماز گزارده نمیشود براو ومدفون میشود چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قُطِعَ
مِنَ الرَّجُلِ قِطْعَةٌ فَهِيَ مَيْتَةٌ وَإِذَا مَسَّهُ الرَّجُلُ فَكُلُّ مَا كَانَ فِيهِ عَظْمٌ فَقَدْ وَجَبَ عَلَى مَنْ مَسَّهُ الْغُسْلُ
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ عَظْمٌ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بریده شود از مردی
پاره پس آن میته است باینمعنی که نجس است وچون ملاقات کند انرا مردی پس هرچه باشد دران استخوانی
پس بتحقیق لازم میشود بر کسی که ملاقات کند انرا غسل واگر نبوده باشد دران استخوانی پس نیست غسل بر آن کس
پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا وُسِّطَ الرَّجُلُ بِنِصْفَيْنِ صُلِّيَ عَلَى الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ شرح وسط
بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون میان بر شود
مردی بدو نیم نماز گزارده میشود بر نیمی که در انست دل ششم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فهو

ذکر این حدیث درین عنوان این باب باعتبار اینست که آن قطعه مقطوعه در حکم قتیل است فی الجمله یعنی م

عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلم قال م

عَنِ الرَّجُلِ يَحْتَرِقُ بِالنَّارِ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَصُبُّوا عَلَيْهِ الْمَاءَ صَبًّا وَأَنْ يُصَلَّى عَلَيْهِ شرح واو در وسئل
حالیه است بتقدیر قد یحترق بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست فا در فامرهم برای بیان قالست یعنی
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برحالی که بتحقیق پرسیده شده بود از مردی که سوخته میشود بآتش باینروش
گفت که امر کرد دیگرانرا باینکه ریزند براو آبرا ریختنی باینمعنی که حاجت بمالیدن دست نیست یا بامعنی
که حاجت بغسل سدر وکافور نیز نیست وامر کرد باینکه نماز گزارده شود براو بعد از تکفین هفتم اصل عَنْ أَبِي
خَالِدٍ قَالَ اغْسِلْ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَوْتَى الْغَرِيقَ وَأَكِيلَ السَّبُعِ وَكُلَّ شَيْءٍ إِلَّا مَا قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ فَإِنْ
كَانَ بِهِ رَمَقٌ غُسِّلَ وَإِلَّا فَلَا شرح ابو خالد واسطی اسم او عمرو بن خالدست واز راویان امام محمد باقر
علیه السلم است ومصنف کتابیست بزرگ یعنی روایتست از ابو خالد گفت که بشو هر چیزیرا از مردگان غرق شده را
وخورده شده درنده را وهر چیزی غیر آنهارا مگر آنچه کشته شده باشد میان دو صف یکی صف مجاهدان با
امام زمان ودیگری صف دشمنان ایشان پس اگر باشد با مقتول رمقی بعد از انقضای برابر یکدیگر بودن آن
دو صف شسته میشود واگر رمقی نباشد پس شسته نمیشود باب هفتاد وهفتم اصل بَابُ مَنْ يَمُوتُ فِي السَّفِينَةِ وَلَا
يُقْدَرُ عَلَى الشَّطِّ أَوْ يُصَابُ وَهُوَ عُرْيَانٌ شرح یقدر بصیغه مضارع مجهول باب نصر وضرب وعلم یا باب افعالست
القدرة توانایی والاقدار توانا کردن وبر هر تقدیر ظرف نایب فاعلست الشط بفتح شین بانقط وتشدید طاء بی نقط
کنار دریا ومانند آن یعنی این باب بیان کسی است که میمیرد در کشتی وتوانایی نیست بر کنار دریا بر خورده میشود مرده او
برهنه است در این باب چهار حدیث اول اصل سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ فِي سَفِينَةٍ فِي
الْبَحْرِ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ تُوضَعُ فِي خَابِيَةٍ وَيُوكَى رَأْسُهَا وَيُطْرَحُ فِي الْمَاءِ شرح الخابیه بخاء بانقط
والف وکسر باء یکنقطه ویاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه خم بزرگ یوکی بواو والف مقصوره بصیغه مضارع
غایب مجهول معتل الفاء واوی ومعتل اللام یایی باب ضرب یا باب افعالست یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق ع
از مردی که مرد در کشتی در دریا چگونه کرده میشود با او امام گفت گذاشته میشود در خمی بزرگ که پر از آبست وبسته میشود
سر آن خم وانداخته میشود در آب دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ مَعَ الْقَوْمِ
فِي الْبَحْرِ فَقَالَ يُغَسَّلُ وَيُكَفَّنُ وَيُصَلَّى عَلَيْهِ وَيُثَقَّلُ وَيُرْمَى بِهِ فِي الْبَحْرِ شرح فقال یغسل اشارتست باینکه
کلام امام طول داشته وصدر آن اینجا منقول نشده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفتگو کرد در
بیان احکام مردی که میمیرد برحالی که با جماعتیست در دریا پس امام گفت شسته میشود وتکفین کرده میشود ونماز گزارده میشود
براو وسنگین کرده میشود وانداخته میشود در دریا باینمعنی که آنجماعت اینهمه را میکنند سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ فِي السَّفِينَةِ وَلَمْ يُقْدَرْ عَلَى الشَّطِّ قَالَ يُكَفَّنُ وَيُحَنَّطُ فِي ثَوْبٍ وَيُلْقَى فِي

روایتست از زید بن علی بن الحسین ابو زید اینکه گفت که م

غسل م

الماءِ شرح تکرار قال اشارتست باینکه بعض کلام امام اینجا منقول نشده فی ثوب اشارتست باینکه خابیه که در حدیث اول
این باب مذکور شد و مانند آن واجب نیست بلکه مستحب است و مراد و صره ثوب نیست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت چون میرد مردی در کشتی و توانایی نباشد بر کنار دریا امام گفت تکفین کرده میشود و تحنیط
بکافور کرده میشود در جامه و انداخته میشود در آب چهارم اصل عَن عَمّارِ بنِ مُوسیٰ قالَ قُلتُ لِاَبی عَبدِ اللهِ
عَلَیهِ السَّلامُ ما تَقولُ فی قَومٍ کانوا فی سَفَرٍ لَهُم یَمشونَ عَلیٰ ساحِلِ البَحرِ فَاِذا هُم بِرَجُلٍ مَیِّتٍ عُریانٍ
قَد لَفَظَهُ البَحرُ وَهُم عُراةٌ لَیسَ عَلَیهِم اِلّا اِزارٌ کَیفَ یُصَلّونَ عَلَیهِ وَهُوَ عُریانٌ وَلَیسَ مَعَهُم فَضلُ
ثَوبٍ یُکَفِّنونَهُ فیهِ قالَ یُحفَرُ لَهُ وَیوضَعُ فی لَحدِهِ وَیوضَعُ اللَّبِنُ عَلیٰ عَورَتِهِ لِتُستَرَ عَورَتُهُ بِاللَّبِنِ
ثُمَّ یُصَلّیٰ عَلَیهِ ثُمَّ یُدفَنُ قالَ قُلتُ فَلا یُصَلّیٰ عَلَیهِ اِذا دُفِنَ قالَ لا یُصَلّیٰ عَلَی المَیِّتِ بَعدَ ما یُدفَنُ
وَلا یُصَلّیٰ عَلَیهِ وَهُوَ عُریانٌ حَتّیٰ یُواریٰ عَورَتُهُ شرح روایتست از عمار بن موسی گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که چه میگویی در جمعی که بودند در سفری با ایشان روش که ایشان میرفتند بر کنار دریا پس ناگاه ایشان
رسیدند بمردی مرده برهنه بتحقیق بکنار انداخته او را دریا و ایشان برهنه کانند نیست برای ایشان مگر لنگی
چگونه نماز میگزارند بران میت و او برهنه است و نیست با ایشان زیادتی جامه که بپیچند او را دران امام گفت
کنده میشود قبر برای او و گذاشته میشود در لحد او و گذاشته میشود خشت مثلا بر عورت او تا پوشیده شود
عورت او بخشت بعد ازان نماز گزارده میشود بر او بعد ازان باقی اعضای او نیز پوشیده میشود بخشت
مثلا چنانچه متعارفست راوی گفت گفتم پس نماز گزارده نمیشود بر او بر حالی که او برهنه باشد مگر آنکه پوشیده شود
عورت او و مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که در لحد گذاشته شود بر پهلوی راست و چون نماز گزاران
بلندتر از او ایند پهلوی چپ او نزدیک ایشان خواهد بود مانند آنچه در نماز میت متعارفست والله اعلم
باب هفتاد و هشتم اصل بابُ الصَّلوٰةِ عَلَی المَصلوبِ وَالمَرجومِ وَالمُقتَصِّ مِنهُ شرح این باب نماز است بر کسی که از
حلق او یخته شده و کسی که سنگسار شده و کسی که بقصاص کشته شده دراین باب سه حدیثست اول اصل
عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ المَرجومُ وَالمَرجومَةُ یُغَسَّلانِ وَیُحَنَّطانِ وَیُلبَسانِ الکَفَنَ
قَبلَ ذٰلِکَ ثُمَّ یُرجَمانِ وَیُصَلّیٰ عَلَیهِما وَالمُقتَصُّ مِنهُ بِمَنزِلَةِ ذٰلِکَ یُغَسَّلُ وَیُحَنَّطُ وَیُلبَسُ الکَفَنَ
وَیُصَلّیٰ عَلَیهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مرد و زنی که سنگسار شود یعنی کشته میشوند بامر حاکم شرع
چنانچه میت شسته میشود خواه شوینده خود شان باشند و خواه دیگری و تحنیط کرده میشوند و پوشانیده میشوند
کفن پیش از سنگسار شدن بعد ازان سنگسار کرده میشوند و نماز گزارده میشود برایشان و کسی که بقصاص کشته
میشود همان حکم دارد بیان این آنکه شسته میشود و تحنیط کرده میشود و پوشانیده میشود کفن پیش از قصاص

یکفنونه فیه

چون مدفون شده باشد امام گفت نماز گزارده نمیشود بر میت بعد از مدفون شدن او و نماز گزارده نمیشود بر او هم

و زنی که سنگسار شود هم

ونماز گزار

ونماز گزارده میشود بر او بعد از قصاص دوم اصل عَن اَبی هاشِمٍ الجَعفَرِیِّ قالَ سَاَلتُ الرِّضا عَلَیهِ السَّلامُ
عَنِ المَصلوبِ فَقالَ اَما عَلِمتَ اَنَّ جَدّی عَلَیهِ السَّلامُ صَلّیٰ عَلیٰ عَمِّهِ قُلتُ اَعلَمُ ذاکَ وَلٰکِنّی لا اَفهَمُهُ
مُبَیَّناً فَقالَ اُبَیِّنُهُ لَکَ شرح در ذکری مذکورست که مراد بجد امام جعفر صادق و مراد بعم زید بن علی بن
الحسین است که در کناسه کوفه مصلوب شد و این بحسب ظاهر محل اشکالست زیرا که دران اوقات امام جعفر صادق
علیه السلم در مدینه بوده و جواب اینست که تصلیه جد اینجا بمعنی امر بصلوة و تعلیم شقوق آنست مبیناً بباء
یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون بصیغه اسم مفعول باب تفعیل حال از ضمیر بارز افهمه است ابینه بصیغه
مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التبیین توضیح یعنی روایتست از ابو هاشم داود بن قاسم که از اولاد
جعفر طیارست گفت پرسیدم امام رضا علیه السلم را از آویخته شده بحلق که چون نماز بر او باید کرد پس امام گفت
آیا ندانستی اینکه جدم امام جعفر صادق علیه السلم تعلیم کرد مردم را نماز بر عم او و مشهور شد میان شیعه گفتم میدانم
این را و لیکن نمی فهمم آنرا که مردم از امام جعفر صادق علیه السلم نقل میکنند دران مسئله بر حالی که توضیح کرده شده باشد
پس امام گفت توضیح میکنم آنرا برای تو اصل اِن کانَ وَجهُ المَصلوبِ اِلَی القِبلَةِ فَقُم عَلیٰ مَنکِبِهِ الاَیمَنِ
وَاِن کانَ قَفاهُ اِلَی القِبلَةِ فَقُم عَلیٰ مَنکِبِهِ الاَیسَرِ فَاِنَّ بَینَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ قِبلَةٌ وَاِن کانَ مَنکِبُهُ
الاَیسَرُ اِلَی القِبلَةِ فَقُم عَلیٰ مَنکِبِهِ الاَیمَنِ وَاِن کانَ مَنکِبُهُ الاَیمَنُ اِلَی القِبلَةِ فَقُم عَلیٰ مَنکِبِهِ الاَیسَرِ شرح
این بیان چهار شق است در صورتی که مصلوب در مدینه باشد چون این سوال آنجا واقع شده و الف و لام القبلة
برای عهد خارجیست و مراد جانبی است که بنای محراب مسجد مدینه موافق آنست و می آید در کتاب الصلوة در شرح
حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است اینکه اندک تیاسر دران مسجد مستحب است بنابر اینکه آن محراب برابر
نقطه جنوبست و کسی که روبان ایستد کعبه مایل بجانب دست چپ او می افتد اندکی بین منصوب بر اسم ان است
قبله مرفوع و خبر ان است بین المشرق والمغرب عبارتست از نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه یا مواجه
وسط حقیقی آن نصف باشد و این تعبیر مبنی بر اینست که در مدینه و در اکثر بلاد یکطرف آن نصف در نصف شرقی
افق میباشد و طرفی دیگر در نصف غربی افق میباشد پس این منافات ندارد با اینکه در بعض بلاد که مواجه وسط
حقیقی کعبه در آنجا مواجه نقطه اعتدال شرقی یا نقطه اعتدال غربی باشد بین الجنوب والشمال در طرف کعبه قبله باشد
و قبله بودن بین المشرق والمغرب باین معنی موافق نکته ایست که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث
هفتم باب اول و مراد اینست که در وقت ضرورت آن قبله است و ضرورت اینجا اینست که مواجه وسط دوش
مصلوب لازم است از مواجه کعبه و حوالی کعبه و نظیر اینست صورت اشتباه جهت کعبه چنانچه می آید در کتاب الصلوة
در حدیث هشتم باب بشتم که باب وقت الصلوة یوم الغیم والریح ومن صلی بغیر القبلة است و ابن اثیر در نهایه گفته

ولااجتهادهم

که وفی حدیث ابن عمر ما بین المشرق والمغرب قبلة اذا اراد المسافر اذا التبست علیه قبلته فاما الحاضر فیجب علیه التحری والاجتهاد

وهذا انما یصح لمن کانت القبلة فی جنوبه او فی شماله ویجوز ان یکون اراد به قبلة اهل المدینة ونواحیها فان الکعبة

جنوبها والقبلة فی الاصل الجهة وازانچه گفتیم ظاهر میشود که اگر روی مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد وکسی مواجه وسط

دوش راست او شود مواجه بین المشرق والمغرب شده خواهد بود بخلاف اینکه مواجه وسط دوش چپ او شود پس اگر پشت

مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد مواجه وسط دوش چپ او میباید کرد یعنی اگر باشد روی مصلوب بسوی قبله مسجد المدینه

پس بایست برابر وسط دوش راست او واگر باشد پشت او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او

چه بدرستی که میان مشرق ومغرب جانب کعبه قبله است باینمعنی که قبله مضطر است اگرچه قبله مختار نباشد واگر باشد

دوش چپ او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش راست او واگر باشد دوش راست او بسوی آن قبله

پس بایست برابر وسط دوش چپ او اصل وَکَیْفَ کَانَ مُنْحَرِفاً فَلَا تُزَایِلْ مَنَاکِبَهُ وَلْیَکُنْ وَجْهُکَ

اِلیٰ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَا تَسْتَقْبِلْهُ وَلَا تَسْتَدْبِرْهُ اَلْبَتَّةَ قَالَ اَبُو هَاشِمٍ وَقَدْ فَهِمْتُ

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالیٰ فَهِمْتُهُ وَاللّٰهِ شرح این فقره برای بیان جمیع شقوق غیر چهار شق سابق است در مدینه

وبیان جمیع شقوق در جمیع مواضع غیر مدینه نیز المناکب جمع منکب بمعنی شانه ومراد اینجا اجزای یکدوش است

در طرف عرض وذکر مناکب بلفظ جمع اشارت است باینکه اگر رو یا پشت مصلوب مواجه عین کعبه باشد وآن جهتی است

که تیامن در مسجد مدینه تا آن جهة مستحب است پس هیچکدام از دو وسط دو دوش او محاذی بین المشرق والمغرب

باینمعنی که گفتیم نخواهد بود ودر این هنگام برابر وسط دوش او نباید ایستاد بلکه اندکی میل باید کرد بجانب کعبه

تا مواجهه بین المشرق والمغرب حاصل شود ودر این صورت هر یکی از مواجهه بعض دوش راست او ومواجهه

بعض دوش چپ او جائز است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که در نماز میت مواجهه دوش میت اهم است از مواجهه

کعبه پس دلالت بر این میکند که میت در وقت نماز بر او در صورت اختیار مستلقی میباید نه مثل ملحود فهمت

هر دو جا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است ومیان این دو جمله اندک زمانی فاصله شده بوده والبو

هاشم در آن زمان تامل وفهم جمیع شقوق کرده بوده وپیش از آن ظن فهمیدن داشته یعنی وبهر قسمی که منحرف

باشد دوش مصلوب از آن قبله پس جدا مشو از استقبال جزئی از اجزای دوش او وباید که باشد روی تو بسوی میان

مشرق ومغرب در جانب کعبه وروبرو مشو مصلوب را وروبرپشت مشو او را البته گفت ابو هاشم وبتحقیق فهمیدم

آنرا اگر خواهد خدای تعالی فهمیدم آنرا بجمیع شقوقش ان شاء الله بعد از فاصله ابو هاشم گفت بخدا قسم سوم اصل

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَا تُقِرُّوا الْمَصْلُوبَ بَعْدَ ثَلٰثَةٍ حَتّٰی یُنْزَلَ وَیُدْفَنَ شرح لا تقروا

بقاف وتشدید راء وبنقطه بصیغه نهی جمع مذکر حاضر باب افعال است الاقرار راضی شدن بماندن چیزی بر حالی و

تا مواجهت

مخاطبان

١٧٦

ومخاطبان اینجا رعایا اند حتی برای تعلیل بر عدم اقرار است ینزل بصیغه مضارع مجهول باب افعال منصوب است

وفاعل محذوف حاکم ظالم است زیرا که غیر ظالم جاهل بمسئله نمیباشد وزیاد از سه روز مصلوب باقی نمیگذارد

پس حاجت بعموم رعیت برای نهی منکر نیست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله راضی مشوید بماندن مصلوب

بر دار بعد از سه شبانه روز برای اینکه فرود آورده شود ومدفون شود باب هفتاد ونهم اصل بَابُ مَا یَجِبُ عَلَی الْجِیرَانِ

لِاَهْلِ الْمُصِیبَةِ وَاتِّخَاذِ الْمَأْتَمِ شرح المأتم بفتح میم وسکون همزه وفتح تاء دو نقطه در بالا مصدر میمی باب نصر اجتماع

وماندن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت است یعنی این باب بیان چیزیست که لازم است بر همسایگان وآشنایان

اهل نزدیک برای اهل مصیبت وبیان استحباب ساختن اجتماع وماندن زنان همسایگان وآشنایان نزد زنی

که صاحب مصیبت است برای تعزیت او ودر این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا

قُتِلَ جَعْفَرُ بْنُ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اَنْ تَتَّخِذَ طَعَاماً

لِاَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ وَتَأْتِیَهَا وَنِسَاءَهَا فَتُقِیمَ عِنْدَهَا ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ فَجَرَتْ بِذٰلِکَ السُّنَّةُ

اَنْ یُصْنَعَ لِاَهْلِ الْمُصِیبَةِ طَعَامٌ ثَلٰثَةً شرح تأتیها منصوبست واو در ونساءها بمعنی مع است پس نساء منصوبست

وضمیر راجع بفاطمه است ان یصنع بدل یا عطف بیان ذلک است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که

وقتی که کشته شد جعفر برادر امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را که بسازد خوردنی

برای زوجه جعفر اسماء بنت عمیس در سه شبانه روز وچنانچه فاطمه آید نزد اسماء با زنانی که منسوب بفاطمه اند پس بایستد فاطمه

با آن زنان نزد اسماء در سه شبانه روز پس جاری شد با آن سنت اینکه ساخته شود برای صاحب مصیبت خوردنی

در سه شبانه روز دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یُصْنَعُ لِاَهْلِ الْمَیِّتِ مَأْتَمٌ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ مِنْ یَوْمِ مَاتَ

شرح مراد بمأتم اینجا معنی مصدری میتواند بود ومراد طعام آن میتواند بود وبنا بر اول میتواند بود که مراد

محض امر بساختن اجتماع باشد ومیتواند بود که مراد امر بآن وطعامی که لازم آنست باشد یا مضاف مقدر باشد

وما تم بتقدیر طعام ماتم باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت میسازی برای اهل میت اجتماع زنان

وماندن ایشان را در سه شبانه روز از روزی که مرد سوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَنْبَغِی لِجِیرَانِ

صَاحِبِ الْمُصِیبَةِ اَنْ یُطْعِمُوا الطَّعَامَ عَنْهُ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

سزاوار است برای همسایگان وآشنایان نزدیک اهل مصیبت اینکه اطعام طعام ماتم کنند از جانب صاحب

مصیبت در سه شبانه روز باینمعنی که از مال خود خرج کنند بنوبت یا بانوبت در آن سه شبانه روز چهارم اصل اوصی

اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِثَمَانِمِائَةِ دِرْهَمٍ لِمَأْتَمِهِ وَکَانَ یَرَی ذٰلِکَ مِنَ السُّنَّةِ لِاَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ

عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ اتَّخِذُوا لِآلِ جَعْفَرٍ طَعَاماً فَقَدْ شُغِلُوا شرح درهم زریست از نقره که بوزن چهل ودو جو

شار الیه ذلک یعنی ماتم است زیرا که استحباب وصیت بدراهم مستفاد نمیشود از دلیل مذکور یعنی وصیت کرد
امام محمد باقر علیه السلام بهشتصد درهم از مال خود برای اجتماع زنان و ماندن ایشان در مصیبت وفات او و امام علیه السلام
میدید آن اجتماع زنان را از جمله سنت برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بسازید برای اهل بیت جعفر طعام
طعامی چه بتحقیق مشغول شده اند و فرصت ساختن طعام ندارند بسبب اجتماع زنان مراد اینست که اجتماع زنان
اگر سنت نمیبود امر بطعام برای ایشان نمیکرد پنجم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ
امْرَأَتِي وَامْرَأَةَ ابْنِ مَارِدٍ تَخْرُجَانِ إِلَى الْمَأْتَمِ فَأَنْهَاهُمَا فَتَقُولُ لِي امْرَأَتِي إِنْ كَانَ حَرَامًا فَانْهَنَا
عَنْهُ حَتَّى نَتْرُكَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَرَامًا فَلِأَيِّ شَيْءٍ تَمْنَعُنَا فَإِذَا مَاتَ لَنَا مَيِّتٌ لَمْ يَجِئْنَا أَحَدٌ
قَالَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُقُوقِ تَسْأَلُنِي كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْعَثُ أُمِّي وَأُمَّ فَرْوَةَ تَقْضِيَانِ
حُقُوقَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ شرح المأتم بفتح میم و فتح همزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا جمع ماتم بفتح میم و سکون همزه و فتح
تاء و بصیغه اسم مکان باب نصر جای اجتماع و ماندن زنان نزد صاحب مصیبت مادر امام موسی کاظم علیه السلام حمیده
بربریه است ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر مادر امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی روایتست از عبد الله
کاهلی گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که زن من و زن ابن مارد بیرون میروند بسوی ماتمها پس نهی میکنم
ایشانرا از آن حرکت پس میگوید مرا زنم که اگر بیرون رفتن ما بسوی ماتمها حرام است پس نهی کن ما را از آن تا ترک
کنیم آنرا و اگر حرام نیست پس برای چه چیز نهی میکنی ما را از آن پس اگر وفات یابد از ما میتی نمی آید نزد ما هیچکس
مرادش اینست که این عمل از جمله ادای حقوقست پس اگر حرام نباشد مستحب خواهد بود عبد الله گفت که پس امام گفت
امام موسی کاظم علیه السلام که از ادای حقوق می پرسی مرا بدرستی که پدرم علیه السلام میفرستاد مادرم را و ام فروه را ادا میکردند
حقوق اهل مدینه را ششم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مُرُوا أَهَالِيَكُمْ بِالْقَوْلِ الْحَسَنِ
عِنْدَ مَوْتَاكُمْ فَإِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا قُبِضَ أَبُوهَا عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ أَسْعَدَتْهَا بَنَاتُ هَاشِمٍ فَقَالَتْ
اتْرُكْنَ التَّعْدَادَ وَعَلَيْكُنَّ بِالدُّعَاءِ شرح الاهالی بفتح همزه و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین جمع اهل بمعنی زوجه
یا بمعنی هر زنی که در خانه ساکن باشد خواه زوجه و خواه غیر زوجه القول الحسن عبارتست از سخنی که در ان تمامی نفع
آخرت داشته باشد برای آنکه در حق او گفته میشود و برای گوینده نیز عند موتاکم یعنی عند ذکر موتاکم است الاسعاد
مدد کردن و مراد اینجا اجتماع نزد کسی برای تعزیه اوست التعداد بفتح و کسر تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر شمردن
مفاخر پدران و مانند آن و امر بترک تعداد اینجا مبنی بر اینست که عادت ایشان در مواضع دیگر تعداد و مرثیه
بوده مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که
ابی یشکر را شیه میگفت اعدد رسول الله و اعدد بعده اسد الاله و ثالثا عباسا تا آخر یعنی گفت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه امر کنید زنان خود را بسخن خوب نزد یاد کردن مردگان شما در ماتمها مراد اینست که امر کنید ایشانرا
بدعا و طلب آمرزش برای مردگان و ترک کنند مفاخر مردگان چه بدرستی که فاطمه علیها السلام چون از دنیا گذشت پدر
او علیه و آله السلام مجتمع شدند نزد او زنانی که از اولاد هاشم بودند پس فاطمه علیها السلام گفت که ترک کنید عادت خود را
که شمردن مفاخر مردگان شماست در ماتمها و بر شما باد که دعا و طلب آمرزش کنید برای مردگان نزد یاد ایشان
باب هشتاد دوم اصل بَابُ الْمُصِيبَةِ بِالْوَلَدِ شرح این باب بیان مصیبت بوفات فرزندست در این باب ده
حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَلَدٌ يُقَدِّمُهُ الرَّجُلُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ وَلَدًا
يُخَلِّفُهُمْ بَعْدَهُ كُلُّهُمْ قَدْ رَكِبَ الْخَيْلَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ شرح یخلف بصیغه مضارع معلوم باب
تفعیلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرزندی که پیش میفرستد او را مرد فاضلترست
باعتبار ثواب پدر از هفتاد فرزند که وامیگذارد ایشانرا بعد از خود اگرچه جمیع ایشان بتحقیق سوار شده باشند
اسبانرا و جهاد کرده باشند در راه الله تعالی دوم اصل دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَدِيجَةَ
حَيْثُ مَاتَ الْقَاسِمُ ابْنُهَا وَهِيَ تَبْكِي فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ فَقَالَتْ دَرَّتْ دُرَيْرَةٌ فَبَكَيْتُ فَقَالَ
يَا خَدِيجَةُ أَمَا تَرْضَيْنَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَنْ تَجِيئِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَائِمٌ فَيَأْخُذَ
بِيَدِكِ فَيُدْخِلَكِ الْجَنَّةَ وَيُنْزِلَكِ أَفْضَلَهَا وَذَلِكِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ
أَنْ يَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُ بَعْدَهَا أَبَدًا شرح قاسم در اواخر ایام شیرخوارگی وفات یافته
الدر بفتح دال و تشدید راء بی نقط مصدر باب نصر و ضرب فرود آمدن شیر در پستان الدریره دفعه از شیر که فرود آید
در پستان اذا کان ظرف تجیئی است که مقدم شده ان بتقدیر بان است و ظرف متعلق بترضین است ثم برای تفاوت
برای تراخی زمان نیست مراد بعذاب اینجا ترک تدارک تلافی عذابیه نیاست بر وجه کمال ابدا ظرف نفی مفهوم از کلام
است یعنی اینکه لا یعذبه ابدا یعنی داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر خدیجه در خانه که وفات یافته قاسم پسر او
آنجا و خدیجه گریه میکرد پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز تازه باعث گریه تو شد خدیجه گفت فرود
آمد در پستان دفعه از شیر پس برای یاد قاسم گریه کردم پس گفت ای خدیجه آیا راضی نمیشوی باینکه آئی چون روز قیامت
شود بسوی در بهشت و قاسم ایستاده باشد پس بگیرد دست ترا پس داخل کند ترا در بهشت و فرود آورد ترا در فاضلتر
مکانهای بهشت و آنچه مذکور شد برای هر مؤمنی است که از او فرزندی وفات یافته باشد بدرستی که الله عز و جل
درست کارتر و کریمترست از اینکه واگیرد از مؤمن میوه دل او را و با وجود آن عذاب کند او را بعد از وفات میوه
دل او نخواهد کرد هرگز سیوم اصل كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْكُو إِلَيْهِ مُصَابَهُ بِوَلَدِهِ وَشِدَّةَ
مَا دَخَلَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وَلَدِهِ أَنْفَسَهُ لِيَأْجُرَهُ

عَلٰى ذٰلِكَ شرح المصاب بصيغه مصدر ميمى باب افعال برخوردن بلا و شدت بكسى يعنى گرفتارى كسى بمصيبتى استعمال
اجر اينجا و ثواب در حديث ششم اين باب يعنى عوض بنوعى از مجازست يعنى نوشت مردى بسوى امام محمد تقى ع
شكايت ميبرد بسوى او از گرفتارى او بمصيبت بسبب وفات پسر او و سختى آنچه داخل شده از غم پس امام عليه السلام
نوشت بسوى او كه آيا ندانستى كه الله عزوجل برميگزيند و واميگيرد از مال مؤمن و از فرزند مؤمن نفيس‌تر آنرا تا
ثواب بدهد او را بنا بر آن چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا قُبِضَ وَلَدُ الْمُؤْمِنِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا قَالَ
الْعَبْدُ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى لِلْمَلٰئِكَةِ قَبَضْتُمْ وَلَدَ فُلَانٍ فَيَقُولُونَ نَعَمْ رَبَّنَا قَالَ فَيَقُولُ فَمَا قَالَ
عَبْدِي قَالُوا حَمِدَكَ وَاسْتَرْجَعَ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَخَذْتُمْ ثَمَرَةَ قَلْبِهِ وَقُرَّةَ عَيْنِهِ فَحَمِدَ
نِي وَاسْتَرْجَعَ ابْنُوا لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَسَمُّوهُ بَيْتَ الْحَمْدِ شرح گفت رسول الله صلى الله عليه و آله چون از دنيا
گرفته شود پسر مؤمن و الله تعالى داناترست بآنچه گفته است آن بنده با وجود آن براى حكمتى ميگويد الله تبارك و تعالى
كه بيرون كرديد روح پسر فلان را پس ميگويند آرى اى پروردگار ما پس ميگويد الله تبارك و تعالى كه فرا
گرفتيد ميوه دل او را و روشنى چشم او را پس حمد گفت مرا و انا لله و انا اليه راجعون گفت بنا كنيد براى او خانه در
بهشت و نام كنيد آن را خانه حمد پنجم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا اَحَبَّ
عَبْدًا قَبَضَ اَحَبَّ وُلْدِهِ اِلَيْهِ شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت بدرستى كه الله عزوجل چون دوست
دارد بنده را ميگيرد محبوب‌تر اولاد او بسوى او را ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَدَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
وَلَدَيْنِ يَحْتَسِبُهُمَا عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَجَبَاهُ مِنَ النَّارِ بِاِذْنِ اللّٰهِ شرح روايت است از امام جعفر صادق ع
گفت هر كه پيش فرستد از جمله مسلمانان دو فرزند را بر حالى كه داخل ذخيره آخرت خود شمرد آن دو فرزند را نزد الله
عزوجل حاجب ميشوند آنكس را از آتش جهنم برخصت الله تعالى هفتم اصل تُوُفِّيَ طَاهِرُ بْنُ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنَهٰى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَدِيجَةَ عَنِ الْبُكَاءِ فَقَالَتْ بَلٰى يَا رَسُولَ اللّٰهِ
وَلٰكِنْ دَرَّتْ عَلَيْهِ الدُّرَيْرَةُ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لَهَا اَمَا تَرْضَيْنَ اَنْ تَجِدِيهِ قَائِمًا عَلٰى بَابِ الْجَنَّةِ فَاِذَا
رَاٰكِ اَخَذَ بِيَدِكِ فَاَدْخَلَكِ اَطْهَرَهَا مَكَانًا وَاَطْيَبَهَا قَالَتْ وَاِنَّ ذٰلِكَ قَالَ اللّٰهُ اَعَزُّ وَاَكْرَمُ
مِنْ اَنْ يَسْلُبَ عَبْدًا ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ فَيَصْبِرَ وَيَحْتَسِبَ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ يُعَذِّبَهُ شرح توفى بصيغه
ماضى مجهول يا معلوم باب تفعلت اين حديث و حديث دوم اين باب موهم اينست كه طاهر لقب قاسم است و هر دو نقل
يك حكايت و تفاوت در نقل اينجا از قبيل تفاوت در نقل قرآنست قصه موسى و عيسى و مانند آنرا و كلام مصنف در
كتاب الحجه در مولد النبى دلالت بر مغايرت ميكند يعنى گرفته شد از دنيا طاهر پسر رسول الله صلى الله عليه و آله پس نهى كرد رسول الله
صلى الله عليه و آله خديجه را از گريه پس خديجه گفت بلى اى رسول الله گريه را ترك كرده بودم وليكن فرود آمد بر طاهر چنانچه

عادت

كذلك

مادر خود را آيا از دنيا گرفته شد پسر كسى را
پس ميگويند آرى اى صاحب كمال اقتدار ما
رسول گفت پس ميگويد الله تعالى ۴

۱۸۱

عادت بود دفعة از شير پس گريه كردم پس گفت او را كه آيا راضى نميشوى باينكه بيابى او را ايستاده بر در بهشت پس چون
ببيند ترا بگيرد دست ترا پس داخل كند ترا در پاكيزه‌تر بهشت باعتبار مكان و خوشبوتر بهشت خديجه گفت آيا و در ستى
كه آن چنانست كه گفتى گفت الله بسيار عزت دارنده‌تر و كريم‌ترست از اينكه واگيرد از بنده ميوه دل او را پس آن بنده صبر كند و داخل
ذخيره آخرت خود شمارد و حمد كند الله عزوجل را با وجود آن عذاب كند او را بترك تدارك بر وجه كمال هشتم اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَوَابُ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَلَدِهِ اِذَا مَاتَ الْجَنَّةُ صَبَرَ اَوْ لَمْ يَصْبِرْ شرح روايت است از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت ثواب مؤمن از جانب فرزندش چون مرده باشد بهشت است خواه صبر كند و خواه صبر نكند مراد از بهشت
كه اگر صبر كند ثواب او اطهر و اطيب بهشت است چنانچه گذشت در حديث سابق و اگر صبر نكند محض ثواب او محض
دخول بهشت است نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَعْجَبُ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَلَدُهُ
وَهُوَ يَحْمَدُ اللّٰهَ فَيَقُولُ يَا مَلٰئِكَتِي عَبْدِي اَخَذْتُ نَفْسَهُ وَهُوَ يَحْمَدُنِي شرح يعجب بعين بى نقطه و جيم
بى نقطه بصيغه مضارع معلوم باب علم است العجب بضم عين و سكون جيم تكبر و مباهات بخلق چيزى چنانچه گفته
تبارك الله احسن الخالقين من براى سببيت است فا در فيقول براى بيان تعجب است نفسه بسكون فا و بفتح فا
ميتواند بود و بر هر تقدير استعاره است براى فرزند يعنى روايتست از امام جعفر صادق يا امام موسى كاظم عليهما السلام
گفت بدرستى كه الله عزوجل هر آينه مباهات ميكند از آفريدن مردى كه ميميرد فرزند او و او حمد ميكند الله تعالى را
باين روش كه الله تعالى ميگويد كه اى ملائكه من بنده من گرفتم جانش را و او حمد ميگويد مرا دهم اصل عَنْ اَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَدَّمَ اَوْلَادًا يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَجَبُوهُ مِنَ النَّارِ بِاِذْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
شرح اين ظاهرست از شرح حديث ششم اين باب و لفظ جمع گاهى مستعمل ميشود در دو چنانچه گذشت در كتاب الحيض
در آخر حديث اول باب جامع فى الحائض و المستحاضه كه سن لها الاقراء و ادناه حيضتان باب هشتاد و يكم اصل
بَابُ التَّعَزِّي شرح اين باب بيان واداشتن كسى خود را بر صبرست در مصيبت در اين باب هشت حديث است اول اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ اُصِيبَ بِمُصِيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ مُصَابَهُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاِنَّهُ مِنْ
اَعْظَمِ الْمَصَائِبِ شرح مصاب مصدر ميمى باب افعالست مصائب بياء دو نقطه در پايين است يعنى روايتست از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه گرفتار شود بمصيبتى پس بايد كه بياد خود آورد گرفتارى خود را بوفات نبى
صلى الله عليه و آله چه بدرستى كه آن از جمله بزرگ‌تر مصيبتهاست دوم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ اَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ اُصِبْتَ بِمُصِيبَةٍ فِي نَفْسِكَ اَوْ فِي مَالِكَ اَوْ فِي وَلَدِكَ فَاذْكُرْ مُصَابَكَ
بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاِنَّ الْخَلَائِقَ لَمْ يُصَابُوا بِمِثْلِهِ قَطُّ شرح روايتست از عمرو بن سعيد ثقفى
بفتح ثاء سه نقطه و فتح قاف و فاء از امام جعفر محمد باقر عليه السلام راوى گفت كه امام گفت كه اگر گرفتار شوى بمصيبتى در

آن وابن الحسن

درخودت یا در مالت یا در فرزندت پس بیاد خود آورد گرفتاری خود را بوفات رسول الله صلی الله علیه و آله
چه بدرستی که خلایق گرفتار شده اند بمصیبتی که مثل وفات رسول الله باشد هرگز اشارت است بآنکه خلفای
ضلالت در دین او کردند آنچه کردند و میکنند آنچه میکنند سوم اصل لَمّا اُصیبَ اَمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام
نَعَی الحَسَنُ اِلَی الحُسَینِ علیهما السلام وَهُوَ بِالمَدائِنِ فَلَمّا قَرَأَ الکِتابَ قالَ یا لَها مِن مُصیبَةٍ ما اَعظَمَها
مَعَ اَنَّ رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قالَ مَن اُصیبَ مِنکُم بِمُصیبَةٍ فَلیَذکُر مُصابَهُ بی فَاِنَّهُ لَن
یُصابَ بِمُصیبَةٍ اَعظَمَ مِنها وَصَدَقَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ شرح النعی بفتح نون و سکون عین بی نقطه مصدر
معتل اللام یائی باب منع خبر مرگ کسی دادن و مراد اینجا خبر دادن ضربت ابن ملجم علیه اللعنة است بروشی که معلوم است
که منجر بمرگ میشود منادی در یا لها محذوفست بتقدیر یا قوم لها متعلق بفعل محذوفست بتقدیر احضروا لها یعنی
که تماشا کنید آنرا ضمیر لها راجع بحادثه است من بیانیه است که بر سر تمییز در آمده است ما اعظمها صیغه تعجب است
یعنی وقتی که ضربت خورد امیر المؤمنین علیه السلام خبر مرگ نوشت امام حسن بسوی امام حسین علیهما السلام و امام حسین
در مداین بود پس وقتی که خواند مکتوب را گفت ای قوم تماشا کنید این حادثه را که مصیبتی است چه عظیم است
با وجود آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که گرفتار شود از جمله شما مؤمنان بمصیبتی پس باید که یاد
کند گرفتاری خود را بوفات من چه بدرستی که او هرگز گرفتار نخواهد شد بمصیبتی که بزرگتر از آن باشد و رسول
راست گفت صلی الله علیه و آله چهارم اصل عَن اَبی عَبدِ اللهِ علیه السلام قالَ لَمّا ماتَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ
سَمِعوا صَوتاً وَلَم یَرَوا شَخصاً یَقولُ کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَاِنَّما تُوَفَّونَ اُجورَکُم یَومَ القِیامَةِ
فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَاُدخِلَ الجَنَّةَ فَقَد فازَ وَقالَ اِنَّ فِی اللهِ خَلَفاً مِن کُلِّ هالِکٍ وَعَزاءً مِن
کُلِّ مُصیبَةٍ وَدَرَکاً لِما فاتَ فَبِاللهِ فَثِقوا وَاِیّاهُ فَارجوا وَاِنَّمَا المَحرومُ مَن حُرِمَ الثَّوابَ شرح
مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث نوزدهم مولد النبی که باب صد و دهم است کل نفس تا فقد فاز در
سوره آل عمران است چون مضمون کلام این شخص معلوم بوده سابقا پس از قبیل تذکیر و تحدیث است نه تعلیم تا منافی
انقطاع نبوت بعد از رسول نیست فا در فثقوا و در فارجوا برای تاکید فا در فبالله است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که وفات یافت نبی صلی الله علیه و آله اهل البیت شنیدند آوازی و ندیدند
کسی را که آواز میکرد و آنکس میگفت هر جانداری چشنده مرگ است و جز این نیست که تمام داده میشود اجر مصیبت
خود در روز قیامت پس در آن روز هر که دور کرده شود از آتش و داخل کرده شود در بهشت پس بتحقیق رسید
بمطلب خود و آنکس گفت بدرستی که در نزد الله تعالی ثوابی هست که عوض هر برطرف شده در دنیاست و باعث
جبرت از هر مصیبتی و تلافیست از آنچه فوت شده پس بالله تعالی پس اعتماد کنید و او را پس امیدوار باشید و جز

از نف

این نیست که بی نصیب حقیقی کسی است که بی نصیب باشد از ثواب بسبب کثرت بی تابی در مصیبت پنجم اصل عَن اَبی
عَبدِ اللهِ علیه السلام قالَ لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ جاءَهُم جَبرَئیلُ وَالنَّبِیُّ مُسَجّیً وَفِی البَیتِ
عَلِیٌّ وَفاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَینُ علیهم السلام فَقالَ السَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ بَیتِ الرَّحمَةِ کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ
وَاِنَّما تُوَفَّونَ اُجورَکُم یَومَ القِیامَةِ فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَاُدخِلَ الجَنَّةَ فَقَد فازَ وَمَا الحَیوةُ
الدُّنیا اِلّا مَتاعُ الغُرورِ اِنَّ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزاءً مِن کُلِّ مُصیبَةٍ وَخَلَفاً مِن کُلِّ هالِکٍ وَدَرَکاً
لِما فاتَ فَبِاللهِ فَثِقوا وَاِیّاهُ فَارجوا فَاِنَّ المُصابَ مَن حُرِمَ الثَّوابَ هذا آخِرُ وَطئی مِنَ الدُّنیا
قالوا فَسَمِعنَا الصَّوتَ وَلَم نَرَ الشَّخصَ شرح المسجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
کسی که پرده براو پوشیده شده باشد الحیوة الدنیا یعنی دل بستگی بزندگی دنیاست المتاع آلت الغرور فریب
دادن پس مراد اینست که نیست دلبستگی بزندگی دنیا مگر آلت فریبندگی شیطان جاهلان را که دل بآن می بندند
مشار الیه هذا پاگذاشتن است آخر بفتح همزه و فتح خاء بی نقطه و تشدید رای بی نقطه افعل التفضیل است
یعنی دردناکتر یا خوشتر است از جزا زه یعنی دردی که در دولت است از خشم و مانند آن و نسبت آن بپا نهادنست
از قبیل مجاز است و میتواند بود که مشار الیه هذا مقبوض شدن رسول باشد و آخر بمد همزه و تخفیف خاء بانقطه
مفتوحه و را بی نقطه بصیغه ماضی باب تفعیل باشد یا بمعنی که باعث این شد که گذر بزمین آیم الوطئ بفتح
مسکون طاء و همزه مصدر باب علم پا گذاشتن در جایی من بمعنی فی است دنیا یعنی زمین است و باقی این ظاهر است
از شرح حدیث سابق و شاید که هر دو نقل یک واقعه باشد و میتواند بود که نقل دو واقعه باشد و الله اعلم
ششم اصل عَن اَبی عَبدِ اللهِ علیه السلام قالَ لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ جاءَتِ التَّعزِیَةُ
اَتاهُم آتٍ یَسمَعونَ حِسَّهُ وَلا یَرَونَ شَخصَهُ فَقالَ السَّلامُ عَلَیکُم اَهلَ البَیتِ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَاِنَّما تُوَفَّونَ اُجورَکُم یَومَ القِیامَةِ فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَاُدخِلَ الجَنَّةَ
فَقَد فازَ وَمَا الحَیوةُ الدُّنیا اِلّا مَتاعُ الغُرورِ اِنَّ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزاءً مِن کُلِّ مُصیبَةٍ وَخَلَفاً مِن کُلِّ هالِکٍ
وَدَرَکاً لِما فاتَ فَبِاللهِ فَثِقوا وَاِیّاهُ فَارجوا فَاِنَّ المَحرومَ مَن حُرِمَ الثَّوابَ وَالسَّلامُ عَلَیکُم شرح
جاءت التعزیة یعنی اینست که آمد آن تعزیه که الله تعالی اهل مصیبت را کرده در قرآن و مانند آن اتاهم آت استینافی
بیانی است الحس بکسر حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه آواز و باقی این ظاهر است از شرح دو حدیث سابق
هفتم اصل عَن اَبی جَعفَرٍ علیه السلام مِثلَهُ وَزادَ فیهِ قُلتُ مَن کانَ فِی البَیتِ قالَ عَلِیٌّ وَفاطِمَةُ وَالحَسَنُ
وَالحُسَینُ علیهم السلام شرح این ظاهر است هشتم اصل عَن اَبی جَعفَرٍ علیه السلام قالَ لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللهِ صَلَّی
اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَتاهُم آتٍ فَوَقَفَ بِبابِ البَیتِ فَسَلَّمَ عَلَیهِم ثُمَّ قالَ السَّلامُ عَلَیکُم یا آلَ مُحَمَّدٍ کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ

آمدن زمین برای محمد است و مراد اینست که آمدن
جبرئیل برای تعلیمی منقطع شده و آمدن برای محمد شب
منحصر در فوتی ... پس آمدن ... ملاقات ندارد
با آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب ...
که باب فیه ذکر الصحیفة ... مصحف
فاطمه علیها السلام است ... و کان جبرئیل علیه السلام یأتیها
... علی ابیها ... همزه و الف ...
بانقطه ... وطی بفتح واو و سکون طاء بی نقطه
و همزه و ضم ... الوطء

الحیوة
الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما
الدنیا الا متاع الغرور ان فی الله خلفا من کل هالک و عزاء من کل مصیبة و درکا لما فات فبالله
فثقوا و علیه فتوکلوا و بنصره لکم عند المصیبة فارضوا فانما المصاب من حرم الثواب
و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و لم یروا احدا فقال بعض من فی البیت هذا ملک من
السماء بعثه الله عز و جل الیکم لیعزیکم و قال بعضهم هذا الخضر علیه السلم جاءکم یعزیکم بنبیکم
صلی الله علیه و آله شرح وقوف بباب بیت دلالت میکند بر اینکه این شخص از جنس ملائکه نیست و الا داخل خانه
میشد و بنصره لکم تا آخر دلالت بر این میکند که این شخص بعد از آنکه جبرئیل از جانب الله تعالی آمده بود آمد فقال
بعض من فی البیت تا آخر دلالت میکند بر اینکه در وقت آمدن این شخص غیر فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم کسی آمده بود
بآن خانه بیت بعضهم در و قال بعضهم عبارت از امیر المومنین یا دیگری از معصومین مذکورین است و باقی این ظاهر است
از شرح احادیث سابقه **باب هشتاد و دوم اصل باب الصبر و الجزع و الاسترجاع شرح** این باب بیان شکیبائی
و بی تابی و گفتن انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت است در این باب سیزده حدیث است **اول اصل**
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له ما الجزع قال اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم
الوجه و الصدر و جز الشعر من النواصی و من اقام النواحة فقد ترک الصبر و اخذ فی غیر
طریقه و من صبر و استرجع و حمد الله عز و جل فقد رضی بما صنع الله و وقع اجره علی
الله و من لم یفعل ذلک جری علیه القضاء و هو ذمیم و احبط الله اجره **شرح** الصراخ بضم
صاد بی نقط و راء بی نقط و الف و خاء با نقط فریاد الویل بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین فرود آمدن
بلا العویل بفتح عین بی نقط و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پایین گریه بلند العویل مرفوع است بعطف بر
الصراخ و عطف در این مواضع عطف انسحاب و عطف انفراد میتواند بود اللطم بفتح لام و سکون طاء
بی نقط مصدر باب نصر کوفتن شکم دست بر رو و سینه و مانند آنها الجز بفتح جیم و تشدید زاء با نقطه مصدر باب نصر
بریدن النواصی جمع ناصیه موضعی از سر که متصل است به پیشانی و دو پهلوی آن النواحة بفتح نون
و تشدید واو و الف و حاء بی نقط زنی که در ماتمها مبالغه در نوحه گری میکند تا زنان دیگر گریه کنند **یعنی** روایت است
از جابر از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را چیست آن بی تابی که ثواب را ناقص میکند گفت سخت تر
بی تابی فریاد وا ویلاه است و گریه بلند و طپانچه بر رو و سینه و بریدن موی از پیشانی سر و هر که وا داشت
زنی نوحه گر را پس بتحقیق ترک کرد شکیبائی را و شروع کرد در غیر راه شکیبائی و هر که شکیبائی
کرد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و حمد گفت الله عز و جل را پس بتحقیق راضی شد بآنچه الله تعالی ساخت

کند تجاوز از حد راستی و درواز [?] او صاحب حیث
پس قبح اقامت نواحه منافات ندارد
با آنچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول
باب کسب النائحة که باب سی و پنجم است م

وفرود

و فرود آمد و واجب شد ثواب او بر الله تعالی ثواب او را یعنی اینکه ناقص یا نابود کرد ثواب او را **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الصبر و البلاء یستبقان الی المومن فیاتیه البلاء و هو صبور
و ان الجزع و البلاء یستبقان الی الکافر فیاتیه البلاء و هو جزوع **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت بدرستی که شکیبائی و بلا پیشی بر یکدیگر میجویند در دویدن بسوی مومن پس می آید نزد مومن بلا بر حالی که
او بغایت شکیباست مراد اینست که شکیبائی بسیار پیشی میگیرد بر بلا در مومن و بدرستی که بیتابی و بلا پیشی
بر یکدیگر میجویند در دویدن بسوی کافر پس می آید نزد کافر بلا بر حالی که او بغایت بیتابست مراد اینست که بیتابی
بسیار پیشی میگیرد بر بلا در کافر **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ضرب المسلم یده علی فخذه
عند المصیبة احباط لاجره **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله زدن مسلمان دست خود را بر ران خود
نزد مصیبت باعث ناقص کردن ثواب اوست **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من عبد
یصاب بمصیبة فیسترجع عند ذکره المصیبة و یصبر حین تفجأه الا غفر الله له ما تقدم
من ذنبه و کلما ذکر مصیبة فاسترجع عند ذکر المصیبة غفر له کل ذنب اکتسب فیما
بینهما **شرح** جمله و یصبر عطف تفسیر جمله یسترجع است تفجأه بفاء و جیم و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب باب
منع و علم است الفجاءه بضم فاء و الف ممدوده بهجوم آوردن چیزی و مراد اینجا هجوم آوردن غم مصیبت
گذشته است در وقت یاد آن **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نیست هیچ بنده که گرفتار شود
بمصیبتی پس گوید انا لله و انا الیه راجعون نزد یاد او آن مصیبت را و شکیبائی کند وقتی که هجوم آورد بر او
غم آن مصیبت مگر آنکه آمرزید الله تعالی برای او آنچه گذشته است از گناه او و هر وقت که یاد کرد مصیبتی را
پس گفت انا لله و انا الیه راجعون نزد یاد آن مصیبت بخشیده شد برای او هر گناهی که کسب کرد میان دو یاد
کردن **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من ذکر مصیبة و لو بعد حین فقال انا لله و انا الیه
راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم آجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل منها کان له
من الاجر مثل ما کان عند اول صدمة **شرح** آجر بهمزه و الف و کسر جیم و راء بی نقط بصیغه امر مهموز الفاء
باب افعال و میتواند بود که بهمزه ساکنه و ضم و کسر جیم باشد از باب نصر و ضرب بحذف همزه وصل الایجار
و الاجر مزد دادن اخلف بخاء با نقط و فاء بصیغه امر باب افعال الاخلاف چیزی را جانشین چیزی کردن
علی بحرف جر و ضمیر متکلم است افضل منصوب مفعول اخلف است من در منها صله افعل التفضیل است و ضمیر
راجع بمصیبت است باعتبار قدر استحقاق ثواب بر آن یا برای طلب تفضل است و میتواند بود که صله افعل
التفضیل محذوف باشد بتقدیر افضل مما فات علی و من برای سببیت باشد و ضمیر راجع بمصیبت باشد باعتبار

خورش یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که یاد کند مصیبتی را هر چند که بعد از مدتی باشد پس گوید
بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم حقیقت معنی این می آید در حدیث چهلم باب النوادر
و سپاس الله در است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدایا مزد ده مرا بر مصیبت من و جانشین کن برای من
ثوابی را که بهتر باشد از قدر استحقاق ثواب بر آن مصیبت مینویسد برای او از ثواب مثل آنچه بود نزد اول که وقتی
که آن مصیبت کرد ششم اصل عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَا اِسْحٰقُ لَا تَعُدَّنَّ مُصِیْبَةً
اُعْطِیْتَ عَلَیْهَا الصَّبْرَ وَ اسْتَوْجَبْتَ عَلَیْهَا مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ الثَّوَابَ اِنَّمَا الْمُصِیْبَةُ الَّتِیْ یُحْرَمُ صَاحِبُهَا اَجْرَهَا وَ ثَوَابَهَا اِذَا لَمْ یَصْبِرْ عِنْدَ نُزُوْلِهَا شرح اعطیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب افعال است استوجبت
بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب استفعال است الاستیجاب الاستحقاق یعنی روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق
گفت ای اسحق داخل حساب مصایب مکن البته مصیبتی را که داده شدی بر آن صبر و مستحق شدی بر آن از جانب
الله تعالی ثواب را جز این نیست که داخل حساب مصیبت مصیبتی است که محروم شود صاحبش از مزد آن و ثواب آن
چون صبر نکرده باشد نزد فرود آمدن آن هفتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یَنْبَغِی الصِّیَاحُ عَلَی الْمَیِّتِ
وَ لَا شَقُّ الثِّیَابِ شرح جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب الاعتقاد و چهارم کرباب
الاشارة و النص علی ابی محمد علیه السلم است که او مشقوق الجیب بوده برای وفات برادرش بچند وجه ممکنست از آنجمله
اینکه مراد بشق ثیاب تجاوز از حد شق جیب تنها باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
سزاوار نیست فریاد بر میت و نه دریدن جامها هشتم اصل عَنْ مُوْسَی بْنِ بَکْرٍ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ ضَرْبُ الرَّجُلِ یَدَهُ عَلٰی فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِیْبَةِ اِحْبَاطٌ لِاَجْرِهِ شرح این ظاهر است از شرح حدیث سوم
این باب نهم اصل کُنَّا عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَشَکَا اِلَیْهِ مُصِیْبَةً اُصِیْبَ بِهَا فَقَالَ لَهُ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ اَمَا اِنَّکَ اِنْ تَصْبِرْ تُؤْجَرْ وَ اِنْ لَا تَصْبِرْ یَمْضِ عَلَیْکَ قَدَرُ اللّٰهِ الَّذِیْ قَدَّرَ عَلَیْکَ وَ اَنْتَ مَاْزُوْرٌ
شرح قدر بصیغه مجهول باب نصر و ضرب یا باب تفعیل است المازور بهمزه و زای با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول
باب نصر کسی که پشت او شکسته باشد یا آفتی دیگر داشته باشد و مراد اینجا محروم از ثواب صبر است یعنی بودیم نزد
امام جعفر صادق علیه السلم پس آمد نزد او مردی پس شکایت آورد بسوی او از مصیبتی که گرفتار شده بود بآن پس گفت
او را امام جعفر صادق علیه السلم که آگاه باش بدرستی که تو اگر صبر کنی مزد داده میشوی و اگر صبر نکنی میرود بر تو حکم
الله تعالی که تدبیر کرده شده بر تو بر حالی که تو محرومی از ثواب دهم اصل عَنْ قُتَیْبَةَ الْاَعْشٰی قَالَ اَتَیْتُ اَبَا
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَعُوْدُ ابْنًا لَهُ فَوَجَدْتُهُ عَلَی الْبَابِ فَاِذَا هُوَ مُهْتَمٌّ حَزِیْنٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ
کَیْفَ الصَّبِیُّ فَقَالَ وَ اللّٰهِ اِنَّهُ لِمَا بِهِ ثُمَّ دَخَلَ فَمَکَثَ سَاعَةً ثُمَّ خَرَجَ اِلَیْنَا وَ قَدْ اَسْفَرَ وَجْهُهُ وَ ذَهَبَ

التغیّر

فقلت کیف الصبی

التَّغَیُّرُ وَ الْحُزْنُ قَالَ فَطَمِعْتُ اَنْ یَکُوْنَ قَدْ صَلَحَ الصَّبِیُّ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ قَدْ مَضَی الصَّبِیُّ لِسَبِیْلِهِ
فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ لَقَدْ کُنْتَ وَ هُوَ حَیٌّ مُغْتَمًّا حَزِیْنًا وَ قَدْ رَاَیْتُ حَالَکَ السَّاعَةَ وَ قَدْ مَاتَ غَیْرَ
تِلْکَ الْحَالِ فَکَیْفَ هٰذَا فَقَالَ اِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّمَا نَجْزَعُ قَبْلَ الْمُصِیْبَةِ فَاِذَا وَقَعَ اَمْرُ اللّٰهِ رَضِیْنَا بِقَضَائِهِ
وَ سَلَّمْنَا لِاَمْرِهِ شرح روایت از قتیبه اعشی گفت آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلم عیادت میکردم پسری از او
را پس یافتم امام را بر در خانه پس ناگاه او غمناک و اندوهگین بود پس گفتم قربانت شوم چگونه است کودک گفت بخدا
قسم بدرستی که او برای آنست که با اوست یا یعنی که برای جان کندن مخلوق شده و آن با اوست بعد از آن
امام داخل خانه شد و درنگ کرد ساعتی بعد از آن بیرون آمد بسوی ما بر حالی که بتحقیق گشاده شده بود روی او و رفته
بود دگرگون شدن و اندوه قتیبه گفت پس بطمع افتادم که صحت یافته باشد کودک پس گفتم چگونه است کودک قربانت
شوم پس گفت بتحقیق رفت کودک براه خود پس گفتم قربانت شوم هر آینه بتحقیق بودی بر حالی که او زنده بود
غمناک اندوهگین و بتحقیق دیدم حال ترا در این ساعت و حال آنکه بتحقیق کودک مرد غیر آن حال سابق پس چگونه است
این اختلاف دو حال پس امام گفت بدرستی که ما اهل بیت جز این نیست که بیتاب میشویم پیش از مصیبت پس چون
فرود آمد حکم الله تعالی راضی میشویم بحکم او و گردن مینهیم برای حکم او یازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا یَصْلُحُ الصِّیَاحُ عَلَی الْمَیِّتِ وَ لَا یَنْبَغِیْ وَ لٰکِنَّ النَّاسَ لَا یَعْرِفُوْنَهُ وَ الصَّبْرُ خَیْرٌ شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت خوب نیست فریاد بر میت و سزاوار نیست و لیکن مردمان نمیدانند آنرا و شکیبایی بهتر است
دوازدهم اصل کُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَصَرَخَتِ الصَّارِخَةُ مِنَ الدَّارِ فَقَامَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ جَلَسَ فَاسْتَرْجَعَ وَ عَادَ فِیْ حَدِیْثِهِ حَتّٰی فَرَغَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ اِنَّا لَنُحِبُّ اَنْ نُعَافٰی فِیْ اَنْفُسِنَا وَ اَمْوَالِنَا
وَ اَوْلَادِنَا فَاِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ فَلَیْسَ لَنَا اَنْ نُحِبَّ مَا لَمْ یُحِبَّ اللّٰهُ لَنَا شرح بودم نشسته نزد امام جعفر صادق
علیه السلم پس فریاد زد زنی که فریاد زننده بود در مصیبت از خانه امام علیه السلم پس برخاست امام جعفر صادق علیه السلم
یا یعنی که بدرون خانه رفت بعد از آن آمد و نشست پس انا لله و انا الیه راجعون گفت و برگشت در گفتگویی
که در میان داشت تا آنکه فارغ شد بعد از آن گفت بدرستی که ما دوست میداریم که عافیت داده شویم در خودهای
ما و اموال ما و اولاد ما پس چون واقع شود حکم الهی پس نیست ما را اینکه دوست داریم چیزی را که معلوم کرده باشیم
که دوست نداشت الله تعالی برای ما سیزدهم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ کَانَ قَوْمٌ اَتَوْا اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَوَافَقُوْا
صَبِیًّا لَهُ مَرِیْضًا فَرَاَوْا مِنْهُ اهْتِمَامًا وَ غَمًّا وَ جَعَلَ لَا یَقِرُّ قَالَ فَقَالُوْا وَ اللّٰهِ لَئِنْ اَصَابَهُ شَیْءٌ اِنَّا
لَنَتَخَوَّفُ اَنْ نَرٰی مِنْهُ مَا نَکْرَهُ قَالَ فَمَا لَبِثُوْا اَنْ سَمِعُوا الصِّیَاحَ عَلَیْهِ فَاِذَا هُوَ قَدْ خَرَجَ عَلَیْهِمْ مُنْبَسِطَ
الْوَجْهِ فِیْ غَیْرِ الْحَالِ الَّتِیْ کَانَ عَلَیْهَا فَقَالُوْا لَهُ جَعَلَنَا اللّٰهُ فِدَاکَ لَقَدْ کُنَّا نَخَافُ مِمَّا نَرٰی مِنْکَ اَنْ لَوْ وَقَعَ

اراه ص

أَنْ نَرَى مِنْكَ مَا يَغُمُّنَا فَقَالَ لَهُمْ إِنَّا نُحِبُّ أَنْ نُعَافَى فِيمَنْ نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللهِ سَلَّمْنَا فِيمَا
أَحَبَّ شرح جعل بصیغه ماضی معلوم باب منع از افعال مقاربه است و لازم است یا بصیغه مجهول است
ماخوذ از جعل بمعنی تبدیل لا یقر بقاف و تشدید را بی نقط بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است
ضمیر اصابه راجع بصبی است انا بکسر همزه است و جمله جزای شرطست فرق میان تخوف و خوف اینست
که اول بعنوان مبالغه است و دوم با مبالغه است و لهذا اول در جمله جزائیه واقع شده اینجا بخلاف دوم
در کنا نخاف ان سمعوا بفتح همزه و سکون نون بتقدیر الی ان سمعوا است ضمیر علیه راجع بصبی است
لام در لقد موطئه قسم است بتقدیر والله لقد من در مما نری برای سببیت است ان در ان لو بفتح
همزه و تخفیف نون مفسره است زیرا که نخاف متضمن معنی قول است بقرینه فقالوا والله تا آخره و
میتواند بود که ان مصدریه باشد و مفعول نخاف باشد نظیر آیت سوره صبا تبینت الجن ان لو کانوا
یعلمون الغیب و میتواند بود که مخففه از مثقله باشد و اسم ان ضمیر شان محذوف باشد و خبر ان جمله شرطیه
باشد و نمیتواند بود که ان زایده باشد اگرچه مذهب سیبویه و اخفش و غیر ایشان جواز زاید بودن
ان است میان فعل قسم و میان لو زیرا که این در صورتیست که جمله شرطیه جواب قسم تواند بود و اینجا بخلاف
آنست ان در ان نری بفتح همزه و سکون نون زایده است و ما بعد آن جزای شرطست و زاید بودن آن
اینجا موافق مذهب اخفش است و میتواند بود که تکرار ان در ان لو باشد نظیر فا در فبالله فتفتؤا و گذشت
در حدیث چهارم باب التعزی یعنی روایتست از بعضی یاران که گفت در زمان سابق جمعی آمدند نزد امام محمد
باقر علیه السلم پس موافق افتاد آمدن ایشان با کودکی از او که بیمار بود پس دیدند از امام علیه السلم شغلی و غمی
و کارشی این بود که قرار نمیگرفت راوی گفت پس آن جمع گفتند بخدا قسم که هر اینه اگر برخورد کودک را چیزی
بدرستی که ما هر آینه بسیار میترسیم که ببینیم از امام چیزی را که نمیخواهیم آنرا از بی تابی راوی گفت پس آن جمع درنگ
نکردند تا آنکه شنیدند فریاد را بر آن کودک پس ناگاه امام علیه السلم بتحقیق بیرون آمد از درون خانه بر آن
جمع بر حالی که گشاده بود در غیر حالی که بود بر آن پس آن جمع گفتند او را گردانا د الله تعالی ما را قربان
تو هر آینه بتحقیق میترسیدیم بسبب آنچه میدیدیم از تو که اگر واقع شود آنچه واقع شد ببینیم از تو چیزی را که مغموم
کند ما را پس امام گفت ایشان را بدرستی که ما هر آینه دوست میداریم که عافیت داده شویم در آنکه دوست میداریم
پس چون آید حکم الله تعالی گردن مینهیم در آنچه او دوست داشت باب هشتاد و سیوم اصل بَابُ ثَوَابِ
التَّعْزِيَةِ شرح این باب بیان ثواب واداشتن کسی دیگر برا بر صبر در مصیبت است در این باب چهار حدیثست
اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِيمَا نَاجَى بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ مَا لِمَنْ عَزَّى

الثکلی

الثَّكْلَى قَالَ أُظِلُّهُ فِي ظِلِّي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي شرح اسم کان مضمون یا رب ما لمن عزی الثکلی است و ضم سابق
و لاحق از قبیل اقامت کل در مقام جزء است بعنوان مسامحه و اعتماد بر ظهور مراد الثکلی بفتح ثا و سکون
کاف و الف مقصوره زنی که بمصیبت فرزند گرفتار باشد اظله بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است الظل
سایه و مراد اینجا پناهست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بود در آنچه راز گفت آن موسی علیه السلم
صاحب کل اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثوابست برای کسی که تعزیه کرد زن
فرزند مرده را الله تعالی گفت پناه میدهم او را در پناه خود در روزی که پناهی نیست مگر پناه من مراد روز قیامت
است دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزَّى حَزِينًا كُسِيَ فِي الْمَوْقِفِ حُلَّةً يُحَبَّرُ بِهَا شرح
کسی بصیغه مجهول معتل اللام واوی باب نصر است حله منصوب مفعول دوم کسی است یحبر بحا بی نقط و با و را بی نقط
بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر یا باب تفعیل است الحبو و التحبیه حمایت چیزی بمعنی نگاهداری
آن از نقصان یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیت کند اندوهگینی را پوشانیده میشود در عرصه قیامت
حله که محفوظ از نقصان میماند بآن سیوم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَزَّى الثَّكْلَى أَظَلَّهُ اللهُ فِي
ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزَّى مُصَابًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَجْرِ الْمُصَابِ شَيْءٌ شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند گرفتار بمصیبتی را میباشد برای او مانند ثواب آن گرفتار بی آنکه کم
شود از ثواب آن گرفتار چیزی باب هشتاد و چهارم اصل بَابُ السَّلْوَةِ شرح السلوه بفتح و ضم سین بی نقط
و سکون لام اسم مصدر باب نصر و علم فراموش کردن مصیبت فی الجمله یعنی این باب بیان کیفیت تسلی شدن
است در مصیبت در این باب سه حدیثست اول اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ
بَعَثَ اللهُ مَلَكًا إِلَى أَوْجَعِ أَهْلِهِ فَمَسَحَ عَلَى قَلْبِهِ فَأَنْسَاهُ لَوْعَةَ الْحُزْنِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ تَعْمُرِ الدُّنْيَا شرح
مسح بسین بی نقط و حا بی نقط بصیغه ماضی معلوم باب منع یا باب تفعیل است المسح و التمسیح مالیدن دست
بر چیزی که آلوده باشد برای برطرف کردن آلودگی آن اللوعه بفتح لام و سکون واو و عین بی نقط سوزش دل از غم
تعمر بعین بی نقط و را بی نقط بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم است العمر بفتح عین و سکون میم و العماره
بفتح عین آبادان شدن چیزی مرتب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که میت چون وفات یابد
میفرستد الله تعالی فرشته را بسوی دردناکتر اهل او پس دست میمالد بر دل او پس فراموشکار میکند او را یعنی
که برطرف میکند از او سوزش اندوه دل را و اگر نمیبود آن باقی نمیماند دنیا دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَطَوَّلَ عَلَى عِبَادِهِ بِثَلَاثٍ أَلْقَى عَلَيْهِمُ الرِّيحَ بَعْدَ الرُّوحِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا دَفَنَ



حَمِيمٌ حَمِيماً وَاَلْقَى عَلَيْهِمُ السَّلْوَةَ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَقُطِعَ النَّسْلُ وَاَلْقَى عَلَى هَذِهِ الْحَبَّةِ الدَّابَّةَ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَنَزَهَا
مُلُوكُهُمْ كَمَا يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
تفضل کرد بر بندگان خود به سه خصلت بیان این آنکه انداخت بر ایشان بوی گند را بعد از مفارقت روح و اگر نبود آن
دفن نمیکرد خویشی خویش را و انداخت بر ایشان تسلی شدن بعد از مصیبت را و اگر نبود آن هر آینه بریده میشد
نسل و انداخت بر این دانه که معاش مردم بآنست مثل گندم و جو و برنج جانور را در وقت کهنگی و اگر نبود آن هر آینه
نگاه میداشتند آن دانه را پادشاهان ایشان چنانچه نگاه میدارند طلا و نقره را سالهای بسیار سوم اصل سَمِعْتُ
اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ بَعَثَ اللهُ مَلَكاً اِلَى اَوْجَعِ اَهْلِهِ فَمَسَحَ عَلَى قَلْبِهِ فَاَنْسَاهُ لَوْ
عَةَ الْحُزْنِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ تَعْمُرِ الدُّنْيَا شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب باب بیست و دویم اصل باب
زِيَارَةِ الْقُبُورِ شرح این باب بیان زیارت قبرهاست در این باب نه حدیثست اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام
فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ قَالَ اِنَّهُمْ يَأْنَسُونَ بِكُمْ فَاِذَا غِبْتُمْ عَنْهُمُ اسْتَوْحَشُوا شرح روایتست از امام جعفر صادق ع
در زیارت قبرها گفت بدرستی که اهل قبور انس میگیرند با شما در وقت زیارت پس چون غایب شدید از ایشان
دلگیر میشوند از تنهایی دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ وَبِنَاءِ الْمَسَاجِدِ فِيهَا قَالَ اَمَّا
زِيَارَةُ الْقُبُورِ فَلَا بَأْسَ بِهَا وَلَا يُبْنَى عِنْدَهَا الْمَسَاجِدُ شرح سماعة بن مهران از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است لا باس بها اشارتست بآنچه منقولست که زیارت قبور در صدر اسلام منهی عنه بوده و نهی از آن
منسوخ شده یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام را از زیارت قبرها و از بنای مسجدها در مواضع آنها امام گفت
اما زیارت قبرها پس پروایی نیست بآن و بنا کرده نمیشود نزد قبرها مسجدها سیوم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَاشَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بَعْدَ اَبِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ
يَوْماً لَمْ تُرَ كَاشِرَةً وَلَا ضَاحِكَةً تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ فَتَقُولُ
هَاهُنَا كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَاهُنَا كَانَ الْمُشْرِكُونَ شرح کاشر در نسخ بشین با نقطه است مکشر
ظاهر ساختن دندانها در سخن گفتن و مانند آن و مراد اینجا سخن گفتن از روی رغبت است زیرا که اهل رغبت در سخن
بسیار اینقدر میکشند از غیر ایشان و میتواند بود که بسین بی نقطه باشد الکسر تکیه کردن در وقت نشستن بر بالش که از تکبر
کرده شده باشد یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام هشام گفت شنیدم از او میگفت
زنده ماند فاطمه علیها السلام بعد از پدرش علیه السلام هفتاد و پنج روز دیده نشد در آن ایام که در سخن دندانهای خود را ظاهر
کرده باشد و نه آنکه خنده کرده باشد می آمد در آن ایام نزد قبور شهدای احد در هر هفته دو بار در دوشنبه و پنجشنبه
پس میگفت اینجا بود رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا بودند مشرکان در روز جنگ احد چهارم اصل عَنْ اِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ

عن

۱۸۶

عَنْ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الْمُؤْمِنُ يَعْلَمُ مَنْ يَزُورُ قَبْرَهُ قَالَ نَعَمْ لَا يَزَالُ مُسْتَأْنِساً بِهِ مَا دَامَ
عِنْدَ قَبْرِهِ فَاِذَا قَامَ وَانْصَرَفَ مِنْ قَبْرِهِ دَخَلَهُ مِنِ انْصِرَافِهِ عَنْ قَبْرِهِ وَحْشَةٌ شرح روایتست از
اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام اسحق گفت گفتم او را آیا مومن میداند کسی را که زیارت میکند قبر او را
گفت آری همیشه آن مومن انس میگیرد با آن کس چندانکه نزد قبر اوست پس چون برخاست و برگشت از قبر او
داخل شد آن مومن را از برگشتن او دلگیری از تنهایی پنجم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ التَّسْلِيمُ
عَلَى اَهْلِ الْقُبُورِ فَقَالَ نِعْمَ تَقُولُ السَّلَامُ عَلَى اَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ اَنْتُمْ لَنَا
فَرَطٌ وَنَحْنُ اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و در
اصل از باب علم است و در آن چهار لغت است اول آنچه مذکور شد دوم موافق اصل سیوم بکسر نون و کسر عین
چهارم فتح نون و سکون عین و فاعل آن ضمیر مستتر در آنست که راجع بالتسلیم است و تمییز و مخصوص
بمدح محذوفست بتقدیر نعم شیئا هو یا نَعَم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست یا بمعنی که آری
میگویم آنچه را که پرسیدی و بنا بر این کیف سوال از روش تسلیم است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم
این باب الدیار بکسر دال و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع دار خانه‌ها و مراد اینجا قبرهاست و الف لام برای
عهد خارجیست من در من المومنین برای بیان اهل الدیارست و احترازست از مخالفان و میتواند بود
که برای ابتدای غایت باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب مراد بمومن اینجا شیعی امامی مجتنب از
کبیره است خواه بترک آن بالکلیه و خواه بتوبه صحیح از کبیره و مراد بمسلم اینجا شیعی امامی آلوده بکبیره است
با اصرار الفرط بفتح فا و فتح را بی نقطه و طای بی نقطه پیشرو و مساویست در آن واحد و تثنیه و جمع ان در ان
شاء الله برای محض ظرفیتست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه است سلام بر اهل قبور اشارت
بآنکه در صدر اسلام منهی عنه بوده چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب پس امام گفت خوبست یعنی
که خوبست جزئیت آن سلام میگویی سلام بر اهل این خانه‌ها که مومنان و مسلمانانند شما برای ما پیشروانید و ما
وقتی که خواست الله تعالی بشما رسندگانیم ششم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ اَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ مَرَرْتُ مَعَ اَبِي جَعْفَرٍ ع
بِالْبَقِيعِ فَمَرَرْنَا بِقَبْرِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ مِنَ الشِّيعَةِ قَالَ فَوَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْحَمْ
غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاَسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ
مَنْ سِوَاكَ وَاَلْحِقْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ شرح روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت گذشتم با امام محمد باقر
ببقیع که قبرستان مدینه است پس گذشتیم بقبر مردی از اهل کوفه از شیعه پس امام ایستاد بر آن قبر گفت خدایا

خدایا رحم کن غربت او را و همراه ده تنهایی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از رحمت تو
آنچه را که بی نیاز شود بآن از رحمت هر که غیر تست و برسان او را با امامی که او را ولی بتصرف در خود از خود
میدانست هفتم اصل عن منصور بن حازم قال تقول السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله
بکم لاحقون شرح منصور بن حازم از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است من اینجا برای ابتدای
غایت است و مراد اینست که سلام از جانب مؤمنان زنده است که هنوز در خانهای خود زنده اند و مرده اند و باقی
ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام کیف التسلیم علی اهل القبور
قال تقول السلام علی اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منا و المستأخرین
[illegible] و انا ان شاء الله بکم لاحقون شرح المستقدم و المستاخر بصیغه اسم فاعل باب استفعال پیشرو و پس رو
و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب نهم اصل عن الرضا علیه السلام قال من اتی قبر اخیه ثم وضع
یده علی القبر و قرأ انا انزلناه فی لیلة القدر سبع مرات امن من یوم الفزع الاکبر او یوم
الفزع شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت هر که آمد نزد قبر برادر مؤمن خود بعد از آن گذاشت دست خود را
بر قبر و خواند سورة القدر را هفت بار ایمن شد از روز اضطراب بزرگ یا روز اضطراب شک از راویست دهم اصل
قال امیر المؤمنین علیه السلام زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم و لیطلب احدکم حاجته
عند قبر ابیه و عند قبر امه بما یدعو لهما شرح با در بما برای مصاحبت و ما مصدریه است و میتواند
بود که موصوله باشد و عاید محذوف باشد بتقدیر بما یدعو لهما به یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام زیارت کنید
مردگان خود را چه بدرستی که ایشان خوشحال میشوند بزیارت شما و باید که طلب کند یکی از شما حاجت خود را نزد
قبر پدرش و نزد قبر مادرش مقارن دعایی که برای ایشان میکند باب هشتاد و ششم اصل باب ان المیت یزور اهله
شرح این باب بیان اینست که روح میت زیارت میکند اهل خود را در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن لیزور اهله فیری ما یحب و یستر عنه ما یکره و ان الکافر
لیزور اهله فیری ما یکره و یستر عنه ما یحب قال و منهم من یزور کل جمعة و منهم من یزور
علی قدر عمله شرح یری در هر دو جا بصیغه مضارع مجهول غایب مهموز العین معتل اللام باب افعال است نایب فاعل
ضمیر مستتر در آنست یا مفعول دوم است یستر هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب نصر است و ما نایب فاعلست و ضمیر منهم
راجع بمؤمنانست نظر بآنچه می آید در حدیث پنجم و میتواند بود که راجع بمؤمنان و کافران باشد بنا بر آنکه چنانچه هر
مؤمن که طاعات او بیشتر است زودتر زیارت میکرده باشد برای آزار او یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

غایب م

میکند برای راحت او و هیچ نیست کافری که معاصی او بیشتر است زودتر زیارت م

گفته به

گفت بدرستی که روح مؤمن هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه دوست میدارد و پوشیده
میشود از او آنچه کراهت دارد و بدرستی که روح کافر هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه
کراهت دارد و پوشیده میشود از او آنچه دوست میدارد و امام گفت و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند
هر هفته یکبار و از جمله مؤمنان کسی است که زیارت میکند بر قدر عمل خود یعنی که زود و دیرتر از هفته زیارت میکند
چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن و لا کافر الا و هو
یأتی اهله عند زوال الشمس فاذا رأی اهله یعملون بالصالحات حمد الله تعالی علی ذلک و اذا
رأی الکافر اهله یعملون بالصالحات کانت علیه حسرة شرح مراد بمؤمن و کافر اینجا افضل مؤمنان و اشقیای
کافرانست که هر روز زیارت میکنند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب در حق مؤمن یا مراد و بعد زوال الشمس اعم
از اینست که هر روز بوده باشد یا بعض روزها باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی
و کافری مگر بر حالی که او می آید نزد اهل خود نزد زوال آفتاب پس چون دید مؤمن اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که
موافق طریقه امام مفترض الطاعه است شد آنها برو حسرت که چرا من نکردم سوم اصل عن اسحق بن عمار
عن ابی الحسن الاول قال سألته عن المیت یزور اهله قال نعم قلت فی کم یزور قال فی الجمعة و فی الشهر
و فی السنة علی قدر منزلته فقلت فی ای صورة یأتیهم فقال فی صورة طائر لطیف یسقط علی جدرهم
و یشرف علیهم فان رآهم بخیر فرح و ان رآهم بشر و حاجة حزن و اغتم شرح مراد بمیت اینجا
اعم است از چهار طایفه اول مؤمن یعنی شیعی امامی مجتنب از کبیره دوم مسلم یعنی شیعی امامی آلوده بکبیره
سوم کافر صریح چهارم کافر غیر صریح پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب که ادنای مؤمنان
هر هفته زیارت میکند اللطیف کوچک و غیر مرئی و هر دو اینجا مناسب است ان رآهم بخیر در حق دو قسم سابق واقعست
و ان رآهم بشر در حق دو قسم لاحق واقعست پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول این باب یعنی روایتست
از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از میت که آیا زیارت میکند اهل خود را گفت آری
گفتم در هر چند مدت یکبار زیارت میکند گفت در هر هفته و در ماه و در سال بر قدر مرتبه میت در ایمان و اسلام و در
کفر و ضلالت پس گفتم در چه صورة می آید نزد ایشان روح او پس گفت در صورت مرغ کوچک که می نشیند بر دیوارهای
ایشان و مشرف میشود بر ایشان در خانهای ایشان پس چون دید ایشان را بحالی که خوبست شادان شد و اگر دید ایشان را
بحالی که بدست و بی چیز است محزون و غمناک شد چهارم اصل عن عبد الرحیم القصیر قال قلت له المؤمن یزور
اهله فقال نعم یستأذن ربه فیأذن له فیبعث معه ملکین فیأتیانهم فی بعض صور الطیر یقع فی داره
ینظر الیهم و یسمع کلامهم شرح عبد الرحیم ابن روح القصیر از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است

موافق طریقه امام مفترض الطاعه حمد کرد امام تعالی را بران و چون دید کافر اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که
صح

یعنی روایتست از عبدالرحیم کوتاه گفت گفتم امام را که آیا روح مؤمن زیارت میکند اهل خود را پس گفت آری طلب رخصت
میکند از صاحب کل اختیار خود پس رخصت میدهد او را پس میفرستد با او دو فرشته را پس می آید نزد اهل خود در بعض
صورتهای مرغان در خانهای خود نظر میکند بسوی ایشان و میشنود سخن ایشان را پنجم اصل عن اسحق بن عمار
قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلام یزور المؤمن اهله فقال نعم فقلت فی کم فقال علی قدر فضائلهم
منهم من یزور فی کل یوم ومنهم من یزور فی کل یومین ومنهم من یزور فی کل ثلثة ایام قال ثم رایت
فی مجری کلامه انه یقول ادناهم منزلة یزور کل جمعة قال قلت فی ای ساعة قال عند زوال الشمس
ومثل ذلک قال قلت فی ای صورة قال فی صورة العصفور او اصغر من ذلک فیبعث الله عز وجل
معه ملکا فیریه ما یسره ویستر عنه ما یکره فیری ما یسره ویرجع الی قرة عین شرح مراد بمؤمن
اینجا شیعی امامی مجتنب از کبیره است خواه بترک آن بالکلیه و خواه بتوبه از آن مجری بفتح میم و سکون جیم و را بی نقط
و الف اسم مکانست یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که آیا زیارت میکند
مؤمنی که وفات یافته باشد اهل خود را پس گفت آری پس گفتم در چند وقت پس گفت بقدر اعمال صالحه مؤمنانست
یعنی که هر کدام که عمل صالح بیشتر کرده زودتر زیارت میکند بیان این که بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند
هر روز یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر دو روز یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر
سه روز یکبار اسحق گفت بعد از آن دیدم در راه سخن او یعنی میان سخن او اینکه او میگوید که کمتر مؤمنان باعتبار
مرتبه زیارت میکند در هر هفته یکبار اسحق گفت که گفتم در کدام ساعت گفت نزد زوال آفتاب و اندکی بیشتر
و اندکی پستر اسحق گفت که گفتم در کدام صورت گفت در صورت گنجشکی یا کوچکتر از آن پس میفرستد الله عز و جل
با او فرشته را پس فرشته مینماید او را آنچه مسرور و خوشحال میکند او را و میپوشاند از او آنچه را که نمیخواهد پس می بیند
آنچه را که مسرور میکند او را و بر میگردد بسوی حالی که روشنی چشم اوست یعنی که از آن دیدن بغایت خوشحال
میشود و مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق که در آنجا ملکین بود زیرا که ملک واحد با کمترین
مؤمنانست و دو ملک بالاتر از آنست والله اعلم باب بیست و هفتم اصل باب ان المیت یمثل له ماله وولده وعمله
قبل موته شرح یمثل بثا سه نقط بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است التمثیل چیزی را بصورتی در آوردن
خواه آن صورت جوهری باشد موجود در خارج و حکایت احوال صاحب صورت کند و خواه محض وجود ذهنی آن
باشد و سخن او بزبان حال باشد یعنی این باب بیان اینست که در صورت در آورده میشود برای میت مال او و
فرزندان او و کرده شده باشد و عمل او پیش از موت او و در این باب چهار حدیثست اول اصل قال امیر المؤمنین ع
ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا واول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله وولده

وعمله

وعمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی
کفنک شرح مراد بحریص مبالغه کننده در جمع مالست و مراد بشحیح مبالغه کننده در نگاه داشتن مالست یعنی گفت
امیرالمؤمنین علیه السلام بدرستی که فرزند آدم چون شود در آخر روزی از روزهای دنیا و اول روزی از روزهای آخرت
یعنی که بمیرد و مرگ رسد در صورت در آورده میشود مال او و فرزندان او و عمل او پس روی می آورد بسوی مال خود
پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم بر تو حریص بخیل پس چیست مرا نزد تو پس مال میگوید فرا گیر از من کفن خود را
اصل قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت علیکم محامیا
فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک فنواریک فیها شرح امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت پس روی آورد بسوی فرزندان خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم بر شما دوستدار
و بدرستی که من بودم بر شما منع کننده ضرر و نقصان پس چیست مرا نزد شما پس میگویند میرسانیم
ترا بسوی قبر تو و میپوشانیم ترا در قبر اصل قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک
لزاهدا وان کنت علی لثقیلا فما ذا عندک فیقول انا قرینک فی قبرک ویوم نشرک
حتی اعرض انا وانت علی ربک شرح مراد بعمل طاعتست اعم از اینکه موافق طریقت امام مفترض
الطاعه باشد یا موافق طریقت امام ضلالت باشد ان در ان کنت بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله
است و اسم ان ضمیر شان محذوفست یعنی امیرالمؤمنین گفت پس روی آورد بسوی طاعت خود پس میگوید
بخدا قسم که بدرستی که من بودم در تو هر آینه بی رغبت و بدرستی که شان اینست که بودی بر من هر آینه
سنگین پس چیست مرا نزد تو پس طاعت میگوید من همراه توام در قبر تو و در روز زنده کردن تو برای
حساب تا وقتی که معروض شوم من و تو نیز بر صاحب کل اختیار تو اصل قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب
الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال ابشر بروح وریحان وجنة
نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا
الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله ان یعجله شرح اطیب الناس مبنی بر اینست
که بصورت انسان می آید یا از قبیل یوسف احسن اخوته است المنظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظا
با نقطه اسم مکان باب نصر آنچه نظر در ان می افتد مثل روی آدمی الریاش بکسر را بی نقطه و یا دو نقطه در
پایین و الف و شین با نقطه لباس فاخر ابشر بصیغه امر باب افعالست الروح بفتح را و سکون واو راحت
و رحمت و نسیم الریحان بفتح را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین رزق النعیم بفتح نون و کسر عین
و سکون یا دو نقطه در پایین رفاهیت ضمیر و انه راجع بولی است یعرف بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه

مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعریف پی در پی فرمودن کسی را در کاری ماخوذ است از عرف
بضم عین و سکون را و بمعنی بجا آوردن کاری و مراد امر باشد موالات است در عرف زبان حال الشده
مبون و شین با نقطه و دال بی نقطه مصدر باب مفاعله قسم دادن کسی را برای طلب کاری از او خیر مستقر در بحار راجع
بکلاو و احد از غاسل و حامل است و میتواند بود که راجع بحامل باشد و پس یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس اگر
میت باشد ضدا را دوست یا یعنی که شیعی امامی مجتنب از کبیره باشد می آید نزد او خوشبوتر مردمان و نیکو
شکلتر مردمان و نیکو لباسترین مردمان پس میگوید او را مژده در باب براحتی و رزقی عظیم و بهشت رضا و نعمتی
عظیم و آمدن تو بهترین آمدن است پس ولی میگوید او را که چه کسی تو پس میگوید من عمل صالح توام کوچ کن از
دنیا بسوی بهشت و بدرستی که آن ولی هر آینه بزبان حال موالات میفرماید شوینده خود را و قسم میدهد
بردارنده خود را برای اینکه هر کدام زود بمنزل رسانند او را اصل فَاِذَا دَخَلَ قَبْرَهُ اَتَاهُ مَلَکَا الْقَبْرِ
یَجُرَّانِ اَشْعَارَهُمَا وَیَخُدَّانِ الْاَرْضَ بِاَقْدَامِهِمَا اَصْوَاتُهُمَا کَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَاَبْصَارُهُمَا
کَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ فَیَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّکَ وَمَا دِینُکَ وَمَنْ نَبِیُّکَ فَیَقُولُ اللّٰهُ رَبِّی
وَدِینِیَ الْاِسْلَامُ وَنَبِیِّی مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ شرح مراد بملکا القبر منکر و نکیر است و گذشت در شرح حدیث
بیست و ششم اخر ابواب کتاب فضل القران که این دو ملک غیر رومان اند که طالب نیکی میت است یجران
بجیم و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یخدان بخا با نقطه و تشدید دال بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم باب نصر است باقدامهما بقاف و دال بی نقطه و میم است مضافات نیست میان
این و آن چه می آید در حدیث هفتم باب المسألة فی القبر و من یسأل و من لا یسأل که یخطان الارض بانیابهما
زیرا که میتواند بود که مقدمهای ایشان چنگالهای بنهایت دراز داشته باشد که نشان در زمین کند
و هم دندانهای پهلوی دهن ایشان بنهایت دراز باشد که خط در زمین کشد القاصف بقاف و صاد
بی نقطه و فا بصیغه اسم فاعل باب ضرب بلند آواز الخاطف بخا با نقطه و طا بی نقطه و فا بصیغه اسم فاعل
باب علم یا باب ضرب خیره کننده چشم یعنی پس چون داخل شود در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته
قبر میکشند موهای خود را یا یعنی که مانند درندگان بر جمیع بدن مو دارند اما موی ایشان بنهایت
بلند است و سوراخ میکنند زمین را بقدمهای خود و آوازهای ایشان مانند رعد بلند آواز است و
چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم است پس میگویند ولی را که کیست صاحب کل اختیار
تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس ولی میگوید که الله صاحب کل اختیار من است و دین من نفی شریک
از الله تعالی است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و آله اصل فَیَقُولَانِ لَهُ ثَبَّتَکَ اللّٰهُ فِیمَا تُحِبُّ

وَتَرْضیٰ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی
الْآخِرَةِ ثُمَّ یَفْسَحَانِ لَهُ فِی قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ ثُمَّ یَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا اِلَی الْجَنَّةِ ثُمَّ یَقُولَانِ لَهُ نَمْ قَرِیرَ الْعَیْنِ
نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَاَحْسَنُ مَقِیلًا
شرح ثبتک بثا سه نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و جمله دعائیه است
لا دریت که می آید در حدیث دوازدهم باب المسألة فی القبر التثبیت پا برجا کردن فی در فیما برای ظرفیت است
بصیغه مخاطب معلوم باب افعال است ما تحب عبارت است از آنچه مفهوم میشود از ثم یفتحان له بابا الی الجنة تا آخر
و از تحفه بهشت که می آید در حدیث ششم باب المسألة فی القبر که فما یزال یتحفه من روحها الی یوم القیمة جمله و هو
قول الله عز و جل کلام امیر المؤمنین علیه السلام است یا کلام دو ملک است در سوره ابراهیم چنین است الم تر کیف
ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب
الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها
من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل
الله ما یشاء با در بالقول الثابت برای سببیت است و متعلق بر یثبت است القول الثابت عبارت است
از قول لا اله الا الله محمد رسول الله که ماخوذ باشد از روی علم و بصیرت بروشی که صاحبش عمل بمقتضای
آن کند به پیروی امام مفترض الطاعة در اعمال خود و آن در شیعه امامیه است و آن کلمه طیبه است و زوال ندارد
اصلا و قول غیر ثابت همان قول است اما در مخالفان شیعه امامیه و آن کلمه خبیثه است فی در هر دو جا متعلق
بالثابت است الثبوت در حیات دنیا عبارت است از استحکام حقیقت آن بروشی که مودی شود بمعرفت
امام مفترض الطاعة در هر زمان و عدم اضطراب در آن بتشکیک شیاطین انس و جن چنانچه در خطبه مصنف
گذشت که زالت الجبال قبل ان یزول الثبوت در حیوة آخرت عبارت است از عدم اضطراب در جواب دو فرشته
قبر و ما شد آن بیان تتمه این آیت می آید در شرح حدیث دوازدهم باب آینده فان تا آخر کلام امیر المؤمنین
علیه السلام یا کلام دو ملک است مستقر مصدر میمی است بمعنی استقرار روح در بدن در قبر برای سوال منکر و نکیر
مقیل مصدر میمی است بمعنی خواب در قبر بعد از قبض روح در قبر که مانند خواب چاشت است از روی تنعم یعنی
پس دو فرشته میگویند ولی را که پا برجا کناد ترا الله تعالی در آنچه دوست میداری و راضی باشی یعنی که
قبض روح تو در قبر باعث بریدن نعمت از تو نشود و آن پا برجا کردن مدلول قول الله عز و جل است
در سوره ابراهیم که پا برجا در نعمت میکند الله تعالی جمعی را که گفتن ایشان حقیقی شد بسبب سخنی که پا برجا است
در زندگی دنیا و در زندگی آخرت بعد از آن فراخ میکنند برای ولی در قبر او بقدر کار کردن چشم او بعد از آن

میکشند برای او حالی از سوی بهشت بعد از ان میکویند ولی را بخواب بروشنی چشم مانند خوابیدن جوان صاحب تنعم
یا بمعنی که قبض روح او میکنند و این میرانیدن دوم است که مذکور میشود در شرح حدیث اول باب هشتاد نهم
بدرستی که الله عز وجل میکوید در سوره فرقان که اهل بهشت در روز مرگ بهترند باعتبار قرارگاه و بهترند باعتبار خوابگاه

اصل قالَ وَاِذا كانَ لِرَبِّهِ عَدُوّاً فَاِنَّهُ يَأتيهِ اَقبَحُ مَن خَلَقَ اللهُ زِيّاً وَرُؤياً وَاَنتَنُهُ ريحاً فَيَقولُ لَهُ
اَبشِر بِنُزُلٍ مِن حَميمٍ وَتَصلِيَةِ جَحيمٍ وَاِنَّهُ لَيَعرِفُ غاسِلَهُ وَيُناشِدُ حَمَلَتَهُ اَن يَحبِسوهُ فَاِذا
دَخَلَ القَبرَ اَتاهُ مُمتَحِنَا القَبرِ فَاَلقَيا عَنهُ اَكفانَهُ ثُمَّ يَقولانِ لَهُ مَن رَبُّكَ وَما دينُكَ وَمَن نَبِيُّكَ
فَيَقولُ لا اَدري فَيَقولانِ لا دَرَيتَ وَلا هُدِيتَ شرح التقا بذکر ولی و عدو اشارتست باینکه وسط
میان مومن محض و کافر محض سوال نمیشود در قبر چنانچه می آید در حدیث اول باب المسألة في القبر ومن يسال
ومن لا يسأل که باب هشتاد و هشتم است برای اینکه الله تعالی را در او مشیتی هست و آنچه میخواهد میکند و باین
اشارت شده در آیات سابقه در سوره ابراهیم ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء الزی بکسر زای
با نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین هیات لباس الرؤیا بضم و کسر راء بی نقطه و کسر همزه و تشدید یا دو نقطه
در پایین و بکسر را و سکون همزه و تخفیف یا نیز بهمین معنی است مثل آیت سوره مریم احسن اثاثا ورئيا
النزل بضم نون و ضم زای با نقطه و بفتح نون و سکون زای آنچه حاضر و مهیا کنند برای فرود آمدن مهمان و ان
اینجا از روی تهکم است چنانچه ابشر از روی تهکم است الحمیم بفتح حاء بی نقطه و کسر میم عقب آب جوشان یعرف بعین
بی نقطه و زای با نقطه و فاء بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلست التعریف و اداشتن کسی را بکاری و کاهل کردن کسی را در
کاری و هر دو اینجا مناسب است ضمیر مرفوع در یحبسوه راجع بغاسل و حمله است و میتواند بود که راجع بحمله باشد
و بس لا ادری مصداق قول الله تعالی است در سوره ابراهیم و یضل الله الظالمین و مبنی بر اینست که علم بی عمل جهل
است بلکه بدتر از جهلست دریت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضربست هدیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب
باب ضربست و هر دو جمله دعائیه است یعنی امیر المومنین علیه السلم گفت و چون باشد صاحب کل اختیار خود را
دشمن بمعنی اینکه کافر صریح باشد پس بدرستی که شان اینست که می آید نزد او بدتر هر که آفرید الله تعالی باعتبار لباس
و صورت و گندیده تر هر که آفرید الله تعالی باعتبار بو پس میکوید آن عدو را که مژده در باب بحاضری از
عضب الهی و بواداشتن بر آتش جهنم و بدرستی که آن عدو بزبان حال از کار وامیدارد شوینده خود را و قسم
میدهد بردارندگان خود را برای اینکه وادارند او را و تعجیل نکنند پس چون داخل شود در قبر می آیند نزد او
دو امتحان کننده قبر پس می اندازند از او کفنهای او را پس میکویند او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میکوید نمیدانم پس آن ممتحن میکویند ندانی و راه نموده نشوی سوی بهشت اصل

یافوخه بمرزبة معها ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة الا وتذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان
له بابا الى النار ثم يقولان له نم بشر حال فيه شرح الیافوخ بیا دو نقطه در پایین و الف و ضم فا و سکون واو و خاء
با نقطه پیش سر جایی که در طفولیت نرم میباشد المرزبة بکسر میم و سکون را بی نقطه و فتح زای با نقطه و تشدید و تخفیف باء
یک نقطه عصای کوتاه که از آهن باشد تذعر بذال با نقطه و عین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم است
الذعر بفتح ذال و فتح عین دهشت زدگی یا بصیغه مجهول باب منع یا باب افعالست الذعر بفتح ذال و سکون عین و الاذعار
ترسانیدن الثقل بفتح ثاء سه نقطه و فتح قاف طائفه سنگین مثل انس و جن یعنی پس میزنند پیش سر او را بعصایی آهنی
که با آن ضربت زدنی که نیافرید الله عز وجل هیچ جانداری را مگر بحالی که دهشت زده میشود برای آن زدن غیر انس و جن بعد از ان
میگشایند برای او دری سوی آتش جهنم بعد از ان میکویند او را که بخواب با بدتر حالی اصل فيه من الضيق مثل
ما فيه القنا من الزج حتى ان دماغه ليخرج من بين ظفره ولحمه ويسلط الله عليه حيات الارض
وعقاربها وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره وانه ليتمنى قيام الساعة مما هو فيه
من الشر شرح این فقره کلام امیر المومنین علیه السلم است ضمیر فیه راجع بقبر است و ظرف خبر مبتدا است مثل مرفوع و [illegible]
است القنا بفتح قاف و نون و الف مقصوره نیزه مثل ما فیه القنا از قبیل وضع موصوف در مقام صفت برای ظهور
مراد و الا میگفت مثل ما فی الذی فیه القنا من برای تبعیض است الزج بضم زای با نقطه و تشدید جیم آهنی که در ته نیزه است
ان بفتح و کسر همزه میتواند بود الدماغ بکسر دال مغز سر الهوام بتشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانورانی که در سوراخهای
زمین میباشند و آزار کنند چون باشند و اندازنده اند النهش مصدر باب منع گزیدن یعنی در ان قبر از تنگی مثل حالتی
که در آنست نیزه از جمله نیزه تا آنکه مغز سر او هر آینه بیرون می آید از میان ناخن او و گوشت او که متصل بناخن است
و مسلط میکند الله تعالی بر او ماران زمین را و کژدمان زمین را و حشرات زمین را پس میگزند او را تا آنکه بر انگیزاند
او را الله تعالی از قبر او و بدرستی که او هر آینه از دلتنگی گاهی آرزو میکند قیام قیامت را بسبب آنچه او در انست از آزار
اصل وقال جابر قال ابو جعفر عليه السلم قال النبي صلى الله عليه واله اني كنت انظر الى الابل والغنم
وانا ارعاها وليس من نبي الا وقد رعا الغنم وكنت انظر اليها قبل النبوة وهي متمكنة من
المكنة ما حولها شيء يهيجها حتى تذعر فتطير فاقول ما هذا واعجب حتى حدثني جبرئيل
ان الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئا الا سمعها ويذعر لها الا الثقلين فقلت ذلك لضربة
الكافر فنعوذ بالله من عذاب القبر شرح واو در وهی حالیه است المتمکن بصیغه اسم فاعل باب تفعل آنچه
باکی ندارد از حالتی من متعلق بمتمکنه است المکنه بفتح میم و کسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و نون
آرام ما نافیه و مشار الیه است حولها منصوب بظرفیت است و خبر ما است شیء مرفوع و اسم ما است و جمله یهیجها

بیانی است حتی متعلق با نظرات و تندعو مرفوعست و فتتطیر عطف بر تندعوات یا حتی متعلق بیهیجها آت
و تندعو منصوبست و فتتطیر عطف بر انظرات بیان تندعو کذشت در شرح فقرهٔ سابقه اعجب بصیغهٔ مضارع متکلم آب
علم است فقلنا تا آخر کلام جابر است یعنی و کفت جابر که کفت امام محمد باقر علیه السلم که کفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی
که من نکاه میکردم سوی کله شتر و کله کوسفند بر حالی که بیجرا انیدم انهارا و نیست هیچ سیری مکر بر حالی که بتحقیق چرانید کله
کوسفند را و نکاه میکردم سوی انهاچش از سیری بر حالی که بدماغ بود از ازام بیان این آنکه نبود در دور انها چیزی
که از چادر آورد انهارا تا آنکه درخت زده میشد پس میپرید یا بیغنی که رم تند میکرد پس با خود میکفتم که جهت این
رم کردن و تعجب میکردم تا آنکه حکایت کرد مرا جبرئیل علیه السلم که کافر در قبر زده میشود برای آن مکر انس و جن پس کفتم
آن از بون کافرست پس پناه میکیریم بالله تعالی از عذاب قبر دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا حُمِلَ
عَدُوُّ اللهِ اِلَی قَبْرِهِ نَادَی حَمَلَتَهُ اَلَا تَسْمَعُوْنَ یَا اِخْوَتَاهُ اِنِّی اَشْكُوْا اِلَيْكُمْ مَا وَقَعَ فِيهِ اَخُوْكُمُ الشَّقِيُّ
اِنَّ عَدُوَّ اللهِ خَدَعَنِي وَاَوْرَدَنِي ثُمَّ لَمْ يُصْدِرْنِي وَاَقْسَمَ لِي اِنَّهُ نَاصِحٌ لِي فَغَشَّنِي وَاَشْكُوْا اِلَيْكُمْ
دُنْيَا غَرَّتْنِي حَتَّی اِذَا اطْمَاَنَنْتُ اِلَيْهَا صَرَعَتْنِي وَاَشْكُوْا اِلَيْكُمْ اَخِلَّاءَ الْهَوَی مَنَّوْنِي ثُمَّ تَبَرَّؤُا مِنِّي
وَخَذَلُوْنِي شرح عدو الله در اول عبارت از میت کافرست و در دوم عبارت از ابلیس است حاملین اینجا ام از
بردارندهٔ جنازه و مشایعت کنندهٔ اَلَا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است و چون داخل مضارع
شده برای طلب از روی جدست مراد بسماع اینجا سماع بکوش هوش است چنانچه مراد بنداو شکایت اینجا نداو
شکایت بزبان حالست تسمعون بتخفیف و تشدید نون مکسوره و تخفیف نون مفتوحه میتواند بود و بنا
بر اول نون اعراب و نون وقایه و یاء متکلم محذوفست مراد با خوه اینجا باشنایانست یا مراد همکیشانست و الحاق
الف در یا اخوتاه برای استغاثه و تعجب است یا الف منقلب از یاء متکلم است الحاق ها برای ظهور الف و مد صوت است
و ها ساکنست در صورت وقف و بر این تقدیر انی بکسر همزه است و مکسور یا مضموم یا مفتوح است در وصل و بر این
تقدیر انی بفتح همزه است و مفعول تسمعون میتواند بود اخوکم الشقی از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیرست برای تصریح
بشقاوت الایراد داخل کردن کسی در چیزی و مراد اینجا داخل کردن در معصیت است الاصدار بیرون آوردن
کسی از چیزی و مراد اینجا ارشاد براه توبه از معصیت است و اقسم لی ناظرست بایت سورهٔ اعراف و قاسمهما
انی لکما لمن الناصحین انه بکسر همزه است و ضمیر غایب ضمیر متکلم در انه ناصح لی مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال
محکی است زیرا که ابلیس کفته انی ناصح لک دنیا غیر منصرفست و کاهی منصرف و با تنوین و حذف الف با التقاء ساکنین
مستعمل میشود منوا بفتح نون مشدده بصیغهٔ ماضی معلوم معتل اللام باب تفعیل است یعنی کفت رسول الله
صلی الله علیه و آله چون برده شود میت کافر سوی قبرش ندا میکند بزبان حال بردارندکان خود را که چرا نشنوید بکوش

ضربتی که نیافرید الله تعالی چیزی را
مکر بر حالی که میشنود از او درخت
زده میشود

هوش خود از من ای دوستان من بیان این آنکه بدرستی که شکایت می آورم سوی شما از آنچه افتاد در ان آشنای شما که
عاقبت بخیرست بیان این آنکه شیطان بازی داد مرا و داخل کرد مرا در معصیتها بعد از ان بیرون نبرد مرا از انها
و قسم خورد برای من که بدرستی که او خالص است برای من و فریب داد مرا بدروغ و شکایت می آورم سوی شما از دنیائی
که در طمع باطل انداخت مرا تا آنکه چون ارام کرفتم سوی آن بر زمین زد مرا و شکایت می آورم سوی شما از دوستانی که از
خواهش نفس راستی با ایشان کردم بیان این آنکه در آرزوها انداختند مرا بعد از ان دوری کردند از من و بی مدد کذاشتند مرا
اصل وَاَشْكُوْا اِلَيْكُمْ اَوْلَادًا حَمَيْتُ عَنْهُمْ وَاٰثَرْتُهُمْ عَلٰی نَفْسِيْ فَاَكَلُوْا مَالِيْ وَاَسْلَمُوْنِيْ وَاَشْكُوْا اِلَيْكُمْ
مَالًا مَنَعْتُ فِيْهِ حَقَّ اللهِ فَكَانَ وَبَالُهُ عَلَيَّ وَكَانَ نَفْعُهُ لِغَيْرِيْ وَاَشْكُوْا اِلَيْكُمْ دَارًا اَنْفَقْتُ عَلَيْهَا
حَرِيْبَتِيْ وَصَارَ سُكَّانُهَا غَيْرِيْ وَاَشْكُوْا اِلَيْكُمْ طُوْلَ الثَّوِيِّ فِيْ قَبْرٍ يُنَادِيْ اَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ وَاَنَا بَيْتُ
الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ وَالضِّيْقِ شرح الحریبه بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه مالی که اندوخته شده باشد بسعی تمام و جهد با مردم سکانها بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مرفوع و
منصوب میتواند بود الثوی بضم ثاء سه نقطه و کسر واو و تشدید یاء و الثواء بفتح ثاء و فتح واو و الف ممدوده
مصدر معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب ضرب ماندن بسیار در جائی پس اضافهٔ طول بآن برای
مبالغه است یعنی و شکایت می آورم سوی شما از فرزندانی که دفع ضرر کردم از ایشان و ترجیح دادم ایشان را
بر خود در نفقه و مانند آن پس خوردند مال مرا و واکذاشتند مرا و شکایت می آورم سوی شما از مالی که ندادم
در ان حق الله تعالی را پس شد کناه آن بر من و شد نفع آن برای غیر من و شکایت می آورم سوی شما از خانهٔ
که خرج کردم بر ان اندوختهٔ خود را و کردیدند ساکنان آن جمعی غیر من یا یعنی که هر کدام ایشان غیر منست و
شکایت می آورم از بسیار بسیار ماندن در قبری که ندا میکند بزبان حال که من خانهٔ کرمانم و من خانهٔ تاریکی
و تنهایی و تنکی ام اصل يَا اِخْوَتَاهُ فَاحْبِسُوْنِيْ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاحْذَرُوْا مِثْلَ مَا لَقِيْتُ فَاِنِّيْ
قَدْ بُشِّرْتُ بِالنَّارِ وَبِالذُّلِّ وَالصَّغَارِ وَغَضَبِ الْعَزِيْزِ الْجَبَّارِ وَاحَسْرَتَاهُ عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِيْ
جَنْبِ اللهِ وَيَا طُوْلَ ثَوَايَاهُ فَمَا لِيْ مِنْ شَفِيْعٍ يُطَاعُ وَلَا صَدِيْقٍ حَمِيْمٍ يَرْحَمُنِيْ فَلَوْ اَنَّ لِيْ كَرَّةً فَاَكُوْنَ
مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ شرح بشرت بصیغهٔ ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است الصغار بفتح صاد بی نقطه و غین با نقطه
و الف و راء بی نقطه مصدر باب حسن راضی شدن بخواری خود و مراد اینجا اقرار بخواری ابدیست و اصل ندا
است و مخصوص صورت ندبه بمعنی نالم است بخلاف یا که مشترکست میان ندبه مثل یا طول ثوایاه و غیر ندبه
مثل یا زید و منادی اینجا متفجع منه است نه متفجع علیه ما مصدریه است فرطت از باب تفعیل است تفریط در جنب الله
با میر المؤمنین ع کذشت در کتاب التوحید در حدیث نهم باب بیست و سوم که باب النوادرست ثوایاه بفتح ثاء سه نقطه

عولتاه عویلاه

وفتح واو والف ویاء دو نقطه در پایین منقلبه از همزه است وبیان معنی این شد در شرح فقرات سابقه
للحمیم بفتح حاء وکسر میم خویش ومراد اینجا خویشی است که مؤمن باشد وببرکت ایمان او صالحان خویشان او داخل
جنت شوند چنانچه در سوره مؤمن گفته ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم لو برای تمنی است ان بفتح
همزه وتشدید نون است ومضمون آن فاعل فعل محذوف است بتقدیر فلو کان ان فاکون منصوب است یعنی ای
برادران من واداریدم را چندانکه توانید وحذر کنید از مثل آنچه برخوردم آنرا چه بدرستی که من مژده دادم شدم
بآتش وبخواری وقرار خواری همیشگی وغضب الهی تنگی که صانع کنی فیکون است وای اندوه وپشیمانی بر تقصیر من
در امام حق ووای درازی ماندن دوام در جهنم نیست برای من هیچ شفیعی که مطاع شود در غیر خویشان خود یعنی
نیز مثل نبی ووصی ونه دوست خویشی که رحم کند مرا اشارت است باینکه مومن خویش کافر خود را دوست نمیدارد
ورحم نمیکند پس کاش میبود اینکه برای من بازگشتی میبود پس میشدم از جمله شیعه امامیه مجتنبین از کبیره اصل سوم
عَنْ عمرو بن عثمان عن جابر عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ فَمَا يَفْتُرُ يُنَادِي حَتَّى يَدْخُلَ قَبْرَهُ
فَاِذَا دَخَلَ حُفْرَتَهُ رُدَّتِ الرُّوحُ فِي جَسَدِهِ وَجَاءَ مَلَكَا الْقَبْرِ فَامْتَحَنَاهُ قَالَ وَكَانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَبْكِي اِذَا ذَكَرَ هٰذَا الْحَدِيثَ شرح روایت از عمرو بن عثمان از جابر از امام محمد باقر علیه السلم مثل حدیث سابق
وعمرو بن عثمان زیاد کرد در حدیث سابق بااینمعنی که حدیث سابق را روایت کرد از جابر باین زیادتی که آن
کافر سست نمیشود ندا میکند تا آنکه داخل میشود در قبرش پس چون داخل شد در قبر تنگ خود برگردانیده میشود
روح بسوی بدن او ومی آیند دو فرشته قبر پس امتحان میکنند او را راوی گفت وامام باقر علیه السلم گریه میکرد
چون مذکور میکرد این حدیث را چهارم اصل عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا نَدْرِي كَيْفَ
نَصْنَعُ بِالنَّاسِ اِنْ حَدَّثْنَاهُمْ بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضَحِكُوا وَاِنْ سَكَتْنَا
لَمْ يَسَعْنَا قَالَ فَقَالَ ضَمْرَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدِّثْنَا فَقَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ عَدُوُّ اللهِ اِذَا حُمِلَ عَلَى سَرِيرِهِ
قَالَ فَقُلْنَا لَا شرح روایت از جابر گفت که گفت امام زین العابدین علیه السلم نمیدانیم که چگونه کنیم با مردمان
مخالف بیان این آنکه اگر حکایت کنیم ایشانرا بآنچه شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه وآله خنده میکنند واگر
ساکت شویم گنجایش ندارد ما را آن سکوت جابر گفت که پس گفت ضمره بن سعید که از مخالفان بود حکایت کن
ما را پس امام گفت آیا میدانید که چه میگوید دشمن الله تعالی چون برداشته شود بر تابوت او جابر گفت پس
گفتیم نه اصل قَالَ فَاِنَّهُ يَقُولُ لِحَمَلَتِهِ اَلَا تَسْمَعُونَ اَنِّي اَشْكُو اِلَيْكُمْ عَدُوَّ اللهِ خَدَعَنِي وَاَوْرَدَنِي
ثُمَّ لَمْ يُصْدِرْنِي وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اِخْوَانًا وَاخَيْتُهُمْ فَخَذَلُونِي وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اَوْلَادًا حَامَيْتُ
عَلَيْهِمْ فَخَذَلُونِي وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ دَارًا اَنْفَقْتُ فِيهَا حَرِيبَتِي فَصَارَ سُكَّانُهَا غَيْرِي فَارْفُقُوا بِي

عنهم فاسلموني

وَلَا تَسْتَعْجِلُوا شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق اصل قَالَ فَقَالَ ضَمْرَةُ يَا اَبَا الْحَسَنِ اِنْ كَانَ هٰذَا
يَتَكَلَّمُ بِهٰذَا الْكَلَامِ يُوشِكُ اَنْ يَثِبَ عَلَى اَعْنَاقِ الَّذِينَ يَحْمِلُونَهُ قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ
اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ ضَمْرَةُ هَزَاَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِكَ فَخُذْهُ اَخْذَةَ اَسَفٍ قَالَ فَمَكَثَ اَرْبَعِينَ يَوْمًا
ثُمَّ مَاتَ فَحَضَرَهُ مَوْلًى لَهُ شرح ابو الحسن کنیت امام زین العابدین علیه السلم است یوشک بواو وشین با نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب افعال از افعال مقاربه است یثب بثاء سه نقطه وباء یک نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء
واوی باب ضرب است الوثوب جستن هزا بزای با نقطه وهمزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است اسف بفتح همزه
وفتح سین بی نقطه وفا مصدر باب علم است بمعنی غضب بکسر سین صفت مشبهه است وهر دو اینجا مناسب است
حقیقت اسف الهی بیان شد در کتاب التوحید در حدیث ششم باب بیست وسیوم که باب النوادر است مولی اینجا بمعنی
پسر عم است وضمیر له راجع بضمره است یعنی جابر گفت که پس گفت ضمره ای ابا الحسن اگر بوده باشد این مرده باین
روش که سخن گوید باین سخن پس بیم این هست که بجهد بر گردنهای جمعی که برمیدارند جنازه او میکنند جابر گفت که پس
گفت امام زین العابدین علیه السلم خدایا اگر بوده باشد ضمره باین روش که استهزا کرده باشد با حدیث رسول تو پس بگیر او را
گرفتن غضب جابر گفت پس ضمره درنگ کرد چهل روز بعد از آن مرد پس حاضر شد نزد او پسر عمی که او را بود اصل قَالَ
فَلَمَّا دُفِنَ اَتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ اِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مِنْ اَيْنَ جِئْتَ يَا فُلَانُ فَقَالَ جِئْتُ مِنْ
جَنَازَةِ ضَمْرَةَ فَوَضَعْتُ وَجْهِي عَلَيْهِ حِينَ سُوِّيَ عَلَيْهِ فَسَمِعْتُ صَوْتَهُ وَاللهِ اَعْرِفُهُ كَمَا كُنْتُ اَعْرِفُهُ
وَهُوَ حَيٌّ يَقُولُ وَيْلَكَ يَا ضَمْرَةَ بْنَ سَعِيدٍ اَلْيَوْمَ خَذَلَكَ كُلُّ خَلِيلٍ وَصَارَ مَصِيرُكَ اِلَى الْجَحِيمِ فِيهَا
مَسْكَنُكَ وَمَبِيتُكَ وَالْمَقِيلُ قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْاَلُ اللهَ الْعَافِيَةَ هٰذَا جَزَاءُ مَنْ
يَهْزَاُ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح جئت من بمعنی گشتم است بقرینه فا در فوضعت
وشاید که کاتبان تبدیل کرده باشند یا فا را زیاد کرده باشند والله اعلم مصیر مصدر میمی است بمعنی گشتن مسکن
ومبیت ومقیل مصدر میمی اسم مکان میتواند بود وبنابر اول الف لام المقیل برای عهد خارجیت زیرا که آن
سخن در روز بوده یعنی جابر گفت پس چون ضمره مدفون شد آمد آن پسر عم او نزد امام زین العابدین علیه السلم
پس نشست بسوی امام علیه السلم پس گفت او را از کجا آمدی ای فلان پس گفت بودم با جنازه ضمره پس گذاشتم
روی خود را بر قبر او وقتی که هموار کرده شد خاک بر او پس شنیدم آواز ضمره را بخدا قسم که میشناختم آن آواز را
چنانچه میشناختم آنرا بر حالی که ضمره زنده بود ضمره با خود میگفت وای بر تو ای ضمره بن سعید امروز بی مدد گذاشت
ترا هر دوستی وگردید بازگشت تو بسوی آتش جهنم در آن آتش است ماندن تو وخواب شب تو واین خواب
روز جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلم طلب میکنم از الله تعالی عافیت را این جزای کسی است که استهزا

یکند با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله باب بیست و دو هشتم اصل باب المسألة فی القبر و من یسأل و من لا یسأل
شرح این باب بیان سؤال قبر است و بیان کسی که مسئول میشود و کسی که مسئول نمیشود در این باب هفت حدیث است
اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا
و الآخرون یلهون عنهم شرح مردم بر چهار قسم اند اول مؤمن خالص و آن شیعی امامی مجتنب از کبیره است دوم مؤمن
غیر خالص که از اسلم مینامند و آن شیعی امامی آلوده بکبیره است با اصرار سوم کافر صریح است و آن مخالف شیعهٔ امامیه است
با وجود اطلاع بر شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی که در اینها نهی از پیروی ظن صریح شده چهارم کافر غیر صریح
و آن ماعدای سه قسم سابق است یلهون بفتح ها بصیغهٔ مضارع مجهول معتل اللام واوی باب افعال است و ضمیر جمع
نایب فاعل است و راجع بملائکه است باعتبار اینکه نکیر و منکر از جماعات اند مثل و نادته الملائکة در صورتی که منادی
یک ملک بوده یا باعتبار اینکه جمع مستعمل در اثنین میشود چنانچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع
فی الحائض و المستحاضة که وسق لها الاقرار و ادناه حیضتان الالهاد و ترک یاد چیزی فرمودن ضمیر عنهم راجع با آخرون است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرد ایمان را نوعی از خالص کردن یا بمعنی که کبیره
نکرد اصلا یا توبه از آن کرد یا کسی که خالص کرد کفر را نوعی از خالص کردن و دیگران مصروف میشوند ملائکه از سؤال
ایشان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما یسأل فی قبره من محض الایمان محضا و الکفر
محضا و اما ما سوی ذلک فیلهی عنه شرح عنه نایب فاعل یلهی است و میتواند بود که نایب فاعل ضمیر مستتر
راجع بملک باشد و این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انما یسأل فی
قبره من محض الایمان و الکفر محضا و اما ما سوی ذلک فیلهی عنه شرح این نیز ظاهر است از شرح
سابق چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض
الکفر محضا شرح این نیز ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یسأل و هو مضغوط
شرح یسأل بصیغهٔ مضارع مجهول است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمؤمن است یا راجع بکافر است یا راجع بقدر مشترک
میان آنها است و بتقدیر قد یسأل است و واو حالیه است المضغوط بضاد با نقط و غین با نقط و طاء بی نقط بصیغهٔ اسم
مفعول باب نصر فشرده شده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام گاهی مؤمن مسئول میشود در قبر در حالی که او فشرده شده
است مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم که مؤمن ضغطه قبر را
نمی یابد و دفع این بدو وجه است اول اینکه مراد بمضغوط اینجا کسی است که قبر او بحال خود است و فراخ کرده نشده پس ضغطه
قبر عبارت از تنگی و تاریکی آنست دوم اینکه مراد بآنچه گذشت عدم ادراک ضغطه بعد از سؤال باشد یا مراد بمؤمن
مؤمن کامل باشد که گناه خلقی نکرده باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و بنا بر اینکه ضمیر مستتر در یسأل راجع بکافر باشد

دفع منافات ظاهر است ششم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام أیفلت من ضغطة القبر
احد قال فقال نعوذ بالله منها ما اقل من یفلت من ضغطة القبر ان رقیة لما قتلها عثمان
وقف رسول الله صلی الله علیه و آله علی قبرها فرفع رأسه الی السماء فدمعت عیناه و قال للناس
انی ذکرت هذه و ما لقیت فرققت لها و استوهبتها من ضمة القبر قال فقال اللهم هب لی
رقیة من ضمة القبر فوهبها الله له شرح یفلت هر دو جا بفا و تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ مضارع معلوم
یا مجهول باب افعال است یا بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعل است الافلات رها شدن و رها کردن التفلت رها شدن
ما اقل صیغهٔ تعجب است استوهبتها بواو و نون بصیغهٔ ماضی معلوم متکلم وحده از باب استفعال است الاستیهان
ضعیف شمردن و موافق این می آید در حدیث هفتم این باب و در نسخ بجای نون با یکنقطه است و آن تحریف
بینما یند و الله اعلم یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا رها میشود از فشردن قبر
هیچکس راوی گفت که پس امام گفت پناه میگیریم بالله تعالی از فشردن قبر چه کم است کسی که نجات یابد از فشردن
قبر بیان این آنکه بدرستی که رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله چون کشت او را عثمان ایستاد رسول الله صلی الله
علیه و آله بر قبر او پس برداشت سر خود را بسوی آسمان پس اشک ریخت دو چشم او و گفت مردمان را بدرستی که من بیاد آوردم
این رقیه را و آن آزاری که یافت از شوهرش پس اشک چشم کردم برای او و ضعیف شمردم او را از فشردن قبر
امام گفت پس رسول الله گفت خدایا ببخش برای من رقیه را از فشردن قبر پس بخشید رقیه را الله تعالی برای او صلی الله
علیه و آله اصل قال و ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج فی جنازة سعد و قد شیعه سبعون
الف ملک فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله رأسه الی السماء ثم قال مثل سعد یضم قال قلت
جعلت فداک انا نحدث انه کان یستخف بالبول فقال معاذ الله انما کان من زعارة فی خلقه
علی اهله قال فقالت ام سعد هنیئا لک یا سعد قال فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله
یا ام سعد لا تحتمی علی الله شرح سعد بن معاذ از اکابر انصار و از اوس بوده و وجه تشییع هفتاد هزار ملک گذشت
در کتاب فضل القرآن در حدیث سیزدهم باب فضل القرآن که باب سیزدهم است رفع رأس بسوی آسمان برای استعاذه از فشردن
قبر است مثل سعد بتقدیر استفهام تعجبی است معاذ الله بفتح میم است و منصوب است بر مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر اعوذ
معاذ الله الزعارة بفتح زای با نقط و عین بی نقط و رای بی نقط مخففه و مشدده بدخلقی هنیئا بفتح ها و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و همزه منصوب بمفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر رایت هنیئا و مانند آن الهنی گوارا
ولی تعب لا تحتمی بحاء بی نقط و تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ نهی حاضره باب ضرب یا باب تفعل است الحتم و التحتم راندن
حکم بر کسی یعنی امام گفت و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت در جنازه سعد در حالی که مشایعت کرده بود

سعد را هفتاد هزار فرشته پس برداشت رسول الله صلی الله علیه و آله سر خود را بسوی آسمان بعد از ان گفت آیا مثل سعد کسی فشرده میشود در قبر ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما خبر داده میشویم که سعد سهل میگرفته بول را یعنی که در تطهیر جامه و بدن از ان بجد نبوده پس امام گفت که خدا نگند جز این نیست که بود آن فشردن قبر سعد را بسبب کج خلقی بر عیال خود امام گفت که پس گفت مادر سعد رسیدی و دیدی نعمت گوارا برای خود ای سعد و مرادش اینست که شایعت رسول جنازه کسی را باعث نعمت گوارا برای او میشود دیگر که باشد امام گفت که پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله کای مادر حکم مران بر الله تعالی اشارتست بانکه فشردن قبر او را دریافت و شایعت من دفع آن نکرد هفتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ یَجِیءُ الْمَلَکَانِ مُنْکَرٌ وَنَکِیرٌ اِلَی الْمَیِّتِ حِینَ یُدْفَنُ اَصْوَاتُهُمَا کَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَاَبْصَارُهُمَا کَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ یَخُطَّانِ الْاَرْضَ بِاَنْیَابِهِمَا وَیَطَآنِ فِی شُعُورِهِمَا فَیَسْاَلَانِ الْمَیِّتَ مَنْ رَبُّکَ وَمَا دِینُکَ قَالَ فَاِذَا کَانَ مُؤْمِنًا قَالَ اللهُ رَبِّی وَدِینِیَ الْاِسْلَامُ شرح این ظاهرست از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب اصل فَیَقُولَانِ لَهُ مَا تَقُولُ فِی هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِی خَرَجَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ فَیَقُولُ اَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَسْاَلَانِی فَیَقُولَانِ لَهُ تَشْهَدُ اَنَّهُ رَسُولُ اللهِ فَیَقُولُ اَشْهَدُ اَنَّهُ رَسُولُ اللهِ فَیَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلْمَ فِیهَا وَیُفْسَحُ لَهُ فِی قَبْرِهِ تِسْعَةَ اَذْرُعٍ وَیُفْتَحُ لَهُ بَابٌ اِلَی الْجَنَّةِ وَیَرَی مَقْعَدَهُ فِیهَا شرح ظهرانیکم بفتح ظاء بانقطه و سکون ها و راء بی نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است و ظهران جمع ظهر بفتح ظاء و سکون هاست که علامت تثنیه داخل آن شده مثل بنی رماحی مالک و نهشلی و مراد اینست که دو طایفه موافق و مخالف حمایت او کردند موافق از روی اخلاص و اما مخالف از روی نفاق و طمع و مانند آنها این استعمال اصلی آنست و گاهی مستعمل میشود بمعنی بینکم علی سبیل الشهرة و گاهی بجای آن بین اظهرکم مستعمل میشود چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و بعض اهل لغت میگویند ظهران بفتح ظاء است و مفرد است و زیادتی الف و نون برای تاکید است و مثل این گذشته در کتاب الدعاء در حدیث بیست و سیوم باب القول عند الاصباح و الامساء گذشت حلم و حلم است الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب بر بودن لا حلم فیها مضمون یثبت الله الذین آمنوا گذشت در حدیث اول باب یعنی پس میگویند او را که چه میگوئی در این مردی که بیرون آمد بدعوی نبوت میان شما پس میگوید آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سوال میکنید مرا پس میگویند او را آیا گواهی میدهی که او رسول الله است پس میگوید گواهی میدهم اینکه او رسول الله است پس میگویند او را که بخواب بخوابی که نیست بر بودن نعمت در آن تا روز قیامت و فراخی میشود برای او در قبرش نه ذراع و گشوده میشود برای او دری بسوی بهشت و میبیند جای نشستن خود را در آن اصل وَاِذَا کَانَ الرَّجُلُ کَافِرًا دَخَلَا

سابق هو

میبینند

علیه

عَلَیْهِ وَاُقِیمَ الشَّیْطَانُ بَیْنَ یَدَیْهِ عَیْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَیَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّکَ وَمَا دِینُکَ وَمَا تَقُولُ فِی هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِی قَدْ خَرَجَ مِنْ بَیْنِ ظَهْرَانَیْکُمْ فَیَقُولُ لَا اَدْرِی فَیُخَلِّیَانِ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الشَّیْطَانِ فَیُسَلَّطُ عَلَیْهِ فِی قَبْرِهِ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ تِنِّینًا لَوْ اَنَّ تِنِّینًا وَاحِدًا مِنْهَا نَفَخَ فِی الْاَرْضِ مَا اَنْبَتَتْ شَجَرًا اَبَدًا وَیُفْتَحُ لَهُ بَابٌ اِلَی النَّارِ وَیَرَی مَقْعَدَهُ فِیهَا شرح النحاس بضم و فتح و کسر نون و حاء بی نقطه و الف و سین بی نقطه گداخته و آتش بی دود و اینجا مناسب است التنین بکسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید نون مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون مار بزرگ یعنی و چون باشد مرد کافر داخل میشوند بر او و وا داشته میشود شیطان در پیش او دو چشم شیطان از مس گداخته است پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و چه میگوئی در این مردی که بیرون آمد در میان شما پس میگوید نمیدانم پس وا میگذارند او را با شیطان پس مسلط میشود بر او در قبر او نود و نه مار بزرگ اگر اینکه یک مار از ان مارها بدمد در زمین نمیرویاند درختی را هرگز و گشوده میشود برای او دری بسوی جهنم و میبیند جای نشستن خود را در آن هشتم اصل عَنْ اَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَصْلَحَکَ اللهُ مَنِ الْمَسْئُولُونَ فِی قُبُورِهِمْ قَالَ مَنْ مَحَضَ الْاِیمَانَ وَمَنْ مَحَضَ الْکُفْرَ قَالَ قُلْتُ فَبَقِیَّةُ هٰذَا الْخَلْقِ قَالَ یُلْهَی وَاللهِ عَنْهُمْ مَا یُعْبَاُ بِهِمْ قَالَ قُلْتُ وَعَمَّ یُسْاَلُونَ قَالَ عَنِ الْحُجَّةِ الْقَائِمَةِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ شرح ما یعبا بعین بی نقطه و باء یک نقطه و همزه بصیغه مجهول باب منع است بین اظهرکم بفتح همزه و سکون ظاء و ضم ها بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را نگاه دارد ترا الله تعالی کیانند سئولان در قبرهای خود گفت هر که خالص کرد ایمان را و هر که خالص کرد کفر را راوی گفت گفتم پس باقیمانده این مخلوقان چه میشوند گفت معروف میشود بخدا قسم از ایشان پروا کرده نمیشود با ایشان راوی گفت گفتم و از چه پرسیده میشوند گفت از امامی که پا بر جاست در میان شما بعنوان شهرت مراد امام مفترض الطاعة است مخفی نماند که سوال از حجت و سوال از ربوبیت و رسالت بیکچیز راجع میشود پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق اصل فَیُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ مَا تَقُولُ فِی فُلَانٍ فَیَقُولُ ذَاکَ اِمَامِی فَیُقَالُ نَمْ اَنَامَ اللهُ عَیْنَکَ وَیُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَا یَزَالُ یُتْحِفُهُ مِنْ رَوْحِهَا اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَیُقَالُ لِلْکَافِرِ مَا تَقُولُ فِی فُلَانٍ قَالَ فَیَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ بِهِ وَمَا اَدْرِی مَا هُوَ فَیُقَالُ لَهُ لَا دَرَیْتَ قَالَ وَیُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ فَلَا یَزَالُ یُتْحِفُهُ مِنْ حَرِّهَا اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ شرح فا در فیقال در اول برای بیان است و در دوم و سیوم برای تعقیب فلان بن فلان عبارتست از امام آن زمان بقرینه آنچه می آید در حدیث دوازدهم این باب و یسال عن امام زمانه جمله انام الله عینک جمله لا دریت دعائیه است و لهذا انتفی لا دریت مکرر نشده باوجود اینکه بر سر ماضی داخل شده فما یزال بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بباب است یا بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بجنت است و این

بن فلان م

بن فلان م

۱۹۴

قیاس است تحفه الاتحاف بتاء دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه و فاء مصدر باب افعال هدیه نفیس دادن
و استعمال اتحاف در کافر بر سبیل تهکم است یعنی بیان این آنکه گفته میشود مؤمن را که چه میگویی در فلان بن فلان
پس میگوید که امام من است پس گفته میشود بخواب بخواب با ناز الله تعالی چشم ترا و گشوده میشود برای او دری از بهشت
پس همیشه تحفه میدهد او را از راحت بهشت تا روز قیامت و گفته میشود کافر را که چه میگویی در فلان بن فلان
امام گفت پس کافر میگوید بتحقیق شنیدم او را و نمیدانم که چیست پس گفته میشود او را که ندانی هرگز امام گفت گشوده
میشود برای او دری بسوی آتش پس همیشه تحفه میدهد او را از گرمی آتش تا روز قیامت نهم اصل عن عمرو
بن الاشعث انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول یسأل الرجل فی قبره فاذا اثبت فسح له فی
قبره سبعة اذرع وفتح له باب الی الجنة وقیل له نم نومة العروس قریر العین شرح اثبت بثاء سه نقطه
و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاثبات شناختن چنانچه باید و شاید سبعة
اذرع منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم این باب و می آید در حدیث آینده که تسعة اذرع و در حدیث
اول باب ان المیت یمثل له ماله که مد بصره زیرا که این بحسب اختلاف مراتب مؤمنان یا بحسب اختلاف خواهش ایشان
است عروس مشترک است میان زن و مرد یعنی روایت است از عمرو بن اشعث که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت پرسیده میشود مرد در قبر خود پس اگر خوب شناخت امام خود را فراخ کرده میشود برای او در قبرش هفت ذرع
و گشوده میشود برای او دری بسوی بهشت و گفته میشود او را بخواب خوابیدن عروس بر حالی که روشن چشم باشی
دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا وضع الرجل فی قبره اتاه ملکان ملک عن یمینه
وملک عن یساره واقیم الشیطان بین عینیه عیناه من نحاس فیقال له کیف تقول فی الرجل
الذی کان بین ظهرانیکم قال فیفزع له فزعة فیقول اذا کان مؤمنا اعن محمد رسول الله صلی
الله علیه وآله تسألانی فیقولان له ثم نومة لا حلم فیها ویفسح له فی قبره تسعة اذرع ویری
مقعده من الجنة وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة فاذا کان کافرا قالا له من هذا الرجل الذی خرج بین ظهرانیکم فیقول لا ادری فیخلیان
بینه وبین الشیطان شرح ظهرانیکم بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب یفزع از باب علم و منع است
فزع بنابر اول بفتح زای است و بنابر دوم بسکون زای است الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب بریدن
آیت سوره ابراهیم بیان شد در شرح حدیث اول باب [illegible] است
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون گذاشته شود مرد در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته فرشته
از جانب دست راست او و فرشته از جانب دست چپ او و وا داشته میشود شیطان در پیش دو چشم او دو چشم

اوه

اللهم

ان

رشتهای نیک و بد تمام

۱۹۵

کرد بوعد خوب سخنی که ثابت و غیر متزلزل است در زندگی دنیا و در زندگی آخرت اگر آنها کافر حقیقی باشند

او از راحت ۳

ان شیطان از مس گداخته است پس گفته میشود او را که چگونه میگویی در آن مردی که بود میان [illegible]
شهرت امام گفت پس اگر هست صاحب بهشت میشود برای آن سؤال دهشتی پس میگوید چون مؤمن حقیقی باشد
که آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله سؤال میکنید مرا پس میگویند بخواب خوابیدنی که نیست بریدن نعمت در آن تا روز
قیامت و فراخ کرده میشود برای او در قبرش نه ذرع و می بیند جای نشستن خود را در بهشت و آن بیدار نکردن و
راحت مدلول قول الله عز وجل است در سوره ابراهیم ثابت میکند الله تعالی در محبوب مرضی جمعی را که
تحقیق میگویند او را کیست این مردی که بیرون آمد میان شما [illegible] پس میگوید نمیدانم پس وا
میگذارند او را با آن شیطان یازدهم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال یقال للمؤمن فی قبره من
ربک فیقول الله فیقال له ما دینک فیقول الاسلام فیقال من نبیک فیقول محمد فیقال من
امامک فیقول فلان فیقال کیف علمت بذلک فیقول امر هدانی الله له وثبتنی علیه فیقال له
نم نومة لا حلم فیها نومة العروس ثم یفتح له باب الی الجنة فیدخل الیه من روحها وریحانها
فیقول یا رب عجل قیام الساعة لعلی ارجع الی اهلی ومالی شرح الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر
باب ضرب بریدن و مراد اینجا بر طرف کردن نعمت است بسبب زوال زندگی قبر که برای سؤال دو ملک بود بیان
روح و ریحان گذشت در حدیث اول باب سابق یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت گفته میشود مؤمن
را در قبرش کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است پس گفته میشود او را چیست دین تو پس میگوید نفی شریک
در ربوبیت از الله تعالی است بترک خودرایی و پیروی ظن پس گفته میشود که کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است پس گفته میشود
کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است پس گفته میشود چگونه خوب دانستی آن را پس میگوید کاریست که راه نمود
مرا الله تعالی سوی آن بشواهد ربوبیت در زمین و آسمان و محکمات قرآن که صریحست در نهی از پیروی ظن و پا برجا کرد
مرا بر آن بتوفیق عمل بآن علم پس گفته میشود او را بخواب خوابیدنی که نیست بریدن نعمت در آن تا روز قیامت
بخواب خوابیدن عروس بعد از آن گشوده میشود برای او دری سوی بهشت پس داخل میشود سوی او بهشت رزق
پس میگوید ای صاحب کل اختیار من شتاب کن برپای داشتن قیامت را تا شاید که من بازگشت کنم سوی اهل
خود و آنچه مهیا شده برای من مراد باهل حور عین است یا مراد خویشان مؤمنست اصل ویقال للکافر من
ربک فیقول الله فیقال من نبیک فیقول محمد فیقال ما دینک فیقول الاسلام فیقال من
این علمت ذلک فیقول سمعت من الناس یقولون فقلته فیضربانه بمرزبة لو اجتمع علیها
الثقلان الجن والانس لم یطیقوها قال فیذوب کما یذوب الرصاص ثم یعیدان فیه الروح فیوضع
قلبه بین لوحین من نار فیقول یا رب اخر قیام الساعة شرح مرزبه بیان شد در شرح حدیث اول

باب سابق الرصاص بفتح را بی نقطه قلعی یعنی و گفته میشود کافر را کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید نمیدانم
پس گفته میشود کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است پس گفته میشود چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی
است پس گفته میشود او را از کجا دانستی اینرا پس میگوید شنیدم از مردمان که میگفتند پس قبول کردم به پیروی حقیقت
آن بتر که خودرایی و پیروی ظن که باعث شناخت امام مفترض الطاعة است در هر زمان مخفی نماند که چون گفتن این
کلمات بمحض ظاهر نفعی برای گوینده ندارد وجود و عدم آن علی السویه است پس منافات نیست میان این حدیث
و بعض احادیث این باب که در آن لا ادری بود پس میزنند آن کافر را بعصای آهنی که اگر جمع شوند برای آن عصا
دو طائفه سنگین که جن و انس باشند طاقت نمی آورند آنرا امام گفت پس گداخته میشود چنانچه گداخته میشود
قلعی بعد از آن برمیگردانند در او روح را پس گذاشته میشود دل او میان دو تخته از آتش پس میگوید ای صاحب
اختیار من تاخیر کن قیام قیامت را مخفی نماند که منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول باب
سابق که آرزوی قیامت میکند زیرا که کسی که در عذاب است مختلف میباشد حال او گاهی از دلتنگی میگوید نعم الا
نقلاب لو علینا و گاهی خلاف اینرا میگوید از علم بشدت عذاب قیامت دوازدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن اذا خرج من بیته شیعته الملائکة الی قبره یزدحمون علیه
حتی اذا انتهی به الی قبره قالت له الارض مرحبا بک و اهلا اما والله لقد کنت احب ان
یمشی علی مثلک لترین ما اصنع بک فیوسع له مد بصره و یدخل علیه فی قبره ملکا القبر و هما
قعیدا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه فیقعدانه و یسالانه فیقولان من ربک
فیقول الله فیقولان ما دینک فیقول الاسلام فیقولان من نبیک فیقول محمد صلی الله علیه و آله
فیقولان و من امامک فیقول فلان شرح با در به برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل انتهی است مرحبا بفتح
میم و سکون را بی نقطه و فتح حاء بی نقطه و با یک نقطه اسم مکانست بمعنی جای وسعت و مفعول فعل محذوفست بتقدیر
اتیت مرحبا با در بک برای سببیت است و ظرف متعلق بمرحبا است و اشارتست بانکه وسعت قبر بسبب مؤمن است
و اگر کافر بانجا می آمد تنگ میشد و اهلا عطف بر مرحبا است لترین بفتح لام و فتح تا دو نقطه در بالا و فتح را بی نقطه
و فتح یا دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع مخاطب مهموز العین معتل اللام یائی باب منع
است ما استفهامیه و موصوله میتواند بود القعید بفتح قاف و کسر عین بی نقطه کسی که نشسته باشد از روی
اهتمام و برای جد در کاری و قعید قبر در مقابل دو قعید دنیاست مثل آنچه مذکور است در سوره ق عن الیمین
و عن الشمال قعید و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول الجزو نهم که باب ان للقلب اذنین ینفث
فیهما الملک و الشیطان است الحقو بفتح حاء بی نقطه و سکون قاف تهیگاه یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق

کفت

گفت بدرستی که میت مؤمن چون بیرون آورده شود از خانه او مشایعت میکنند او را فرشتگان تا قبر او از
دحام میکنند بر او برای تبرک تا آنکه چون رسانیده شود او بسوی قبرش میگوید او را زمین قبر بزبان حال که آمدی
بوسعت گاه بسبب تو و آمدی بدوست مثل آمدن بخویشان آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست
میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو می هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو پس فراخ کرده میشود برای
او بقدر کار کردن چشم او و داخل میشوند بر او در قبر او دو فرشته قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبرند یکی منکر و
دیگری نکیر پس می اندازند در او روح را تا دو تهیگاه او پس مینشانند او را و سوال میکنند او را پس میگویند
کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است پس میگویند چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از
الله تعالی است پس میگویند کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است صلی الله علیه و آله پس میگویند و کیست امام زمان تو
پس میگوید فلان است اصل قال فینادی مناد من السماء صدق عبدی افرشوا له فی قبره من الجنة
وافتحوا له فی قبره بابا الی الجنة والبسوه من ثیاب الجنة حتی یاتینا و ما عندنا خیر له ثم یقال
له نم نومة عروس نم نومة لا حلم فیها شرح صدق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست الحلم بضم حاء
و سکون لام مصدر باب ضرب بر بدن و مراد تغییر نعمت است و اشارتست بآیت سوره ابراهیم یثبت الله
الذین آمنوا و بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله یعنی امام گفت پس ندا میکند منادی از جانب
بالا که راست گو شمرده مرا و تصدیق بربوبیت من کرد بنده من بگسترانید برای او در قبر او از بهشت و بگشائید برای
او در قبر او دری بسوی بهشت و بپوشانید او را از جامهای بهشت تا وقتی که آید نزد ما و آنچه نزد ماست بهترست
برای او بعد از آن گفته میشود او را که بخواب مانند خوابیدن عروس در نعمت بخواب خوابیدنی که نیست تغییر
نعمت در آن اصل قال و ان کان کافرا خرجت الملائکة تشیعه الی قبره یلعنونه حتی اذا انتهی
الی قبره قالت له الارض لا مرحبا بک و لا اهلا اما والله لقد کنت ابغض ان یمشی علی
مثلک لا جرم لترین ما اصنع الیوم بک فتضیق علیه حتی یلتقی جوانحه شرح لا در لا جرم برای
نفی جنس است الجرم بفتح جیم و فتح و سکون را بی نقطه و بضم جیم و سکون را جاره الجوانح بجیم و نون و حاء
بی نقطه جمع جانحه بکسر نون استخوانهای پهلو در طرف سینه یعنی امام گفت و اگر باشد میتی که بیرون آورده
میشود از خانه خود کافر بیرون می آیند فرشتگان مشایعت میکنند او را تا قبرش لعنت میکنند او را تا آنکه
چون رسد بسوی قبرش میگوید او را زمین قبر بزبان حال که نیامدی بوسعت گاه و نزد اهل آگاه باش بخدا قسم
که هر آینه بتحقیق دشمن میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو ناچار هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد
امروز با تو پس زمین قبر تنگ میشود بر او تا آنکه بیکدیگر میرسد استخوانهای سینه او اصل قال ثم یدخل علیه

سابق م

مَلَکَا الْقَبْرِ هُمَا قَعِیدَا الْقَبْرِ مُنْکَرٌ وَنَکِیرٌ قَالَ أَبُو بَصِیرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ یَدْخُلَانِ عَلَی الْمُؤْمِنِ وَالْکَافِرِ فِی صُورَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَیُقْعِدَانِهِ وَیُلْقِیَانِ فِیهِ الرُّوحَ إِلَی حَقْوَیْهِ فَیَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ فَیَتَلَجْلَجُ وَیَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ النَّاسَ یَقُولُونَ فَیَقُولَانِ لَهُ لَا دَرَیْتَ وَیَقُولَانِ لَهُ مَا دِینُكَ فَیَتَلَجْلَجُ وَیَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ النَّاسَ یَقُولُونَ فَیَقُولَانِ لَهُ لَا دَرَیْتَ وَیَقُولَانِ لَهُ مَنْ نَبِیُّكَ فَیَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ النَّاسَ یَقُولُونَ فَیَقُولَانِ لَهُ لَا دَرَیْتَ وَیُسْأَلُ عَنْ إِمَامِ زَمَانِهِ شرح التلجلج بدو جیم مصدر باب تفعلل در هم کفتن سخن لا دریت جمله دعائیه و در حکم فعل مضارع است زیرا که نفی اگر داخل ماضی شود تکرار آن لازم است مثل لا صدق و لا صلی یعنی امام کفت بعد از آن داخل میشوند بر او دو فرشته قبر و آن دو حافظ سخن در قبر یعنی منکر و نکیر کفت ابو بصیر قربانت شوم آیا داخل میشوند بر مومن و کافر در یک صورت پس امام کفت نه امام کفت پس مینشانند کافر را و می اندازند در او روح را تا دو تهیگاه او پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو پس در هم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند یا میگفتند که این آن میگفتند که الله است و من حقیقت آن سخن را ندانستم پس میگویند او را که ندانی و میگویند او را که چیست دین تو پس در هم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند باین معنی که ایشان میگفتند که اسلام است و من حقیقت اسلام را ندانستم پس میگویند او را که ندانی و میگویند او را که کیست پیغمبر تو پس میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند پس میگویند او را که ندانی و پرسیده میشود از امام زمانش اصل قَالَ وَیُنَادِی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ کَذَبَ عَبْدِی افْرِشُوا لَهُ فِی قَبْرِهِ مِنَ النَّارِ وَأَلْبِسُوهُ مِنْ ثِیَابِ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَاباً إِلَی النَّارِ حَتَّی یَأْتِیَنَا وَمَا عِنْدَنَا شَرٌّ لَهُ فَیَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَّةٍ ثَلَاثَ ضَرَبَاتٍ لَیْسَ مِنْهَا ضَرْبَةٌ إِلَّا یَتَطَایَرُ قَبْرُهُ نَاراً لَوْ ضُرِبَ بِتِلْكَ الْمِرْزَبَّةِ جِبَالُ تِهَامَةَ لَکَانَتْ رَمِیماً وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَیُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَیْهِ فِی قَبْرِهِ الْحَیَّاتِ تَنْهَشُهُ نَهْشاً وَالشَّیْطَانَ یَغُمُّهُ غَمّاً قَالَ وَیَسْمَعُ عَذَابَهُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ إِلَّا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ شرح کذب از باب تفعیل است مرزبه بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یتطایر بطاء بی نقط و یاء دو نقط در پایین و را بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعلت التطایر فرو کرفتن و دراز شدن و متفرق شدن و هر سه اینجا مناسبست قبره مرفوع و فاعلست نارا تمیز از نسبت است پس معنی فاعلیت و مراد اینست که فرو میگیرد یا دراز میکشد یا پراکنده میشود آتش قبر او التهامه بکسر تا دو نقط در بالا و الف مکه الرمیم بفتح را بی نقط و کسر میم استخوان پوسیده و مراد اینجا متفرقست مانند ریگ [illegible] بود که استعاره باشد تنهشه بنون و شین با نقط بصیغه مضارع معلوم غایبه باب منع است الشیطان منصوب و معطوف بر الحیات است یا مرفوع و مبتدا است و بر این تقدیر واو حالیه [illegible] بود یغمه بغین با نقط و تشدید میم بصیغه مضارع غایب

دیگری ه

معلوم

معلوم باب نصر است یعنی امام کفت و ندا میکند منادیی از جانب بالا که دروغ شمرد مرا و تکذیب ربوبیت من کرد بنده من بگسترانید برای او در قبر او از آتش و بپوشانید او را از جامهای آتش و بگشایید برای او دری سوی آتش تا آنکه آید نزد ما و آنچه نزد ماست بدترست برای او پس آن دو فرشته میزنند او را بعصایی از آهن سه زدن که نیست از جمله آنها زدنی مگر آنکه فرو میگیرد او را آتش قبر او اگر زده میشد بآن عصا کوههای مکه هر آینه میشد ریگ و کفت امام جعفر صادق علیه السلام که مسلط میکند الله تعالی بر او در قبر او مارها را که میگزند او را گزیدنی و مسلط میکند شیطان را غمناک میکند او را غمناک کردنی امام کفت و میشنود عذاب او را هر که آفرید الله تعالی جن و انس اصل قَالَ وَإِنَّهُ لَیَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ نَفْضَ أَیْدِیهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ وَیُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَیَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ شرح ضمیر انه راجع بمومن است یا راجع بقدر مشترک میان مومن و کافر است الخفق بفتح خا با نقط و سکون فا و قاف آواز نعلین در وقت راه رفتن ضمیر نعالهم راجع بجمعی است که بر سر قبر تردد میکنند النفض بفتح نون و سکون فا و ضاد با نقط فشاندن ضمیر هو راجع است بمجموع سه جزء اول آنچه مذکور شد در مومن و تثبیت ناظر بآنست دوم آنچه مذکور شد در کافر و یضل ناظر بآنست سیوم سکوت از اعدای آن دو قسم و یفعل ناظر بآنست یعنی امام کفت و بدرستی که مومن هر آینه میشنود آواز نعلهای جماعت را و فشاندن دستهای جماعت را از خاک قبر بعد از گذاشتن بر قبر برای دعا و قرائت سوره القدر و آنچه گذشت مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابراهیم که پا برجا و محبوب و مرضی میکند الله تعالی مومنان [جمعی را که گرویده اند] حقیقی را بسخنی که پا برجاست در زندگی دنیا و در زندگی آخرت بیان این شد در حدیث اول باب و گمراه میکند الله تعالی ظالمان را و میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد سیزدهم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ کَانَتِ الصَّلَاةُ عَنْ یَمِینِهِ وَالزَّکَاةُ عَنْ یَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُطِلٌّ عَلَیْهِ قَالَ وَیَتَنَحَّی الصَّبْرُ نَاحِیَةً فَإِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ الْمَلَکَانِ اللَّذَانِ یَلِیَانِ مُسَاءَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّکَاةِ دُونَکُمَا صَاحِبَکُمَا فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ شرح مثل این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب جمل مغتنم که باب البر است البر بکسر با یک نقطه و تشدید را بی نقطه نیکویی و مراد اینجا ایمان حقیقی است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و بقول او در آن سوره و لکن البر من اتقی و بیان این دو شد در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام و الرد الیه که باب هفتم است المطل بضم میم و کسر طاء با نقط و تشدید لام مشرف بکسر طاء با نقط سایه انداز و اول مناسبتر است باعتبار تعدیه آن بعلی الصبر شکیبایی و ظاهر حدیث پانزدهم این باب اینست که مراد دوستی اهل البیت علیهم السلام است زیرا که باعث تقیه و انتظار دولت صاحب الزمان علیه السلام و ترک خود رایی و پیروی نفس

و مراد به ضالین پوشانندگان آیات محکمات ناسخه
از اتباع اهل امر بسؤال اهل الذکر هر که در هر زمانی
با صلاح این است موافق آیت سوره بقره ان الذین
یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه
للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
منه

صاحبکم نسخه

و مانند اینهاست چنانچه گفته در سورهٔ بقره والصابرین فی البأساء والضراء یا مراد صبر از معصیت است که بغایت
ممدوح است چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب الصبر یا مراد صبر بر مصیبت است مطلقا چنانچه
گفته وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون دونکما بضم دال و سکون واو
و فتح نون اسم فعل است بمعنی امر و صاحبکما منصوبست بر مفعولیت یا دونکما ظرف و خبر مبتداست و صاحبکما
مرفوع و مبتداست دونه منصوب بظرفیت و خبر مبتداست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
داخل شود مؤمن حقیقی در قبر خود میباشد نماز در جانب راست او و زکوة در جانب چپ او بر حالی
که ایمان مشرف است بر او و امام گفت و گوشه گیر میشود صبر در گوشه پس چون داخل شوند دو فرشته که متعرض میشوند
سوال و جواب او را میگوید صبر نماز و زکوة را دریابید یار خود را پس اگر عاجز شوید از دریافتن او بسبب تقصیری که
حق شما کرده باشد و شما را ضعیف و ناقص بجا آورده باشد پس من نزدیک او میشوم یعنی که تلافی ضعف و نقصان
شما میکنم و او را در مییابم چهاردهم اصل قَالَ اَبُوعَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا وُضِعَ الْمَیِّتُ فِی قَبْرِهِ مُثِّلَ لَهُ
شَخْصٌ فَقَالَ لَهُ یَا هٰذَا کُنَّا ثَلٰثَةً کَانَ رِزْقُکَ فَانْقَطَعَ بِانْقِطَاعِ اَجَلِکَ وَکَانَ اَهْلُکَ فَخَلَّفُوکَ
وَانْصَرَفُوا عَنْکَ وَکُنْتُ عَمَلَکَ فَبَقِیتُ مَعَکَ اَمَا اِنِّی کُنْتُ اَهْوَنَ الثَّلٰثَةِ عَلَیْکَ شرح کان تامه است
و جمله استیناف بیانی است خلفوک بخاء با نقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام چون گذاشته شود میت در قبرش بصورت در آورده میشود شخصی پس میگوید او را ای مرد ما
بودیم سه رفیق بیان این آنکه بود رزق تو پس بریده شد ببریده شدن اجل تو و بودند اهل تو پس باقی ماندند
در روی زمین بعد از تو یعنی که رفیق قبر تو نشدند و برگشتند از سر قبر تو و بودم عمل تو پس باقی ماندم با تو
در قبر تو آگاه باش بدرستی که من بودم سهلتر آن سه بر تو یعنی که اعتقاد که در اصلاح رزق و اهل میکوشیدی
در اصلاح من نمیکوشیدی اشارتست بآیت سورة الکهف المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا پانزدهم اصل قَالَ اَبُوعَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُسْأَلُ الْمَیِّتُ فِی
قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ عَنْ صَلٰوتِهِ وَزَکٰوتِهِ وَحَجِّهِ وَصِیَامِهِ وَوِلَایَتِهِ اِیَّانَا اَهْلَ الْبَیْتِ فَیَقُولُ الْوِلَایَةُ
مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ لِلْاَرْبَعِ مَا دَخَلَ فِیکُنَّ مِنْ نَقْصٍ فَعَلَیَّ تَمَامُهُ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده میشود
میت در قبرش از پنج عبادت از نماز او و زکوة او و حج او و روزه او و دوستی او ما اهل بیت را پس میگوید این
دوستی در گوشهٔ قبر آن چهار را آنچه داخل شود در شما از نقصانی که بسبب کم توجهی باشد پس بر منست تلافی آن
اشارتست بآیت سوره طه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی و بیان شد در کتاب الحجة
در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که باب یازدهم است شانزدهم اصل عَنْ یُونُسَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ

المصلوب

الْمَصْلُوبِ یُعَذَّبُ عَذَابَ الْقَبْرِ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَأْمُرُ الْهَوَاءَ اَنْ یَضْغَطَهُ وَفِی رِوَایَةٍ
اُخْرٰی سُئِلَ اَبُوعَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَصْلُوبِ یُصِیبُهُ عَذَابُ الْقَبْرِ فَقَالَ اِنَّ رَبَّ الْاَرْضِ هُوَ
رَبُّ الْهَوَاءِ فَیُوحِی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَی الْهَوَاءِ فَیَضْغَطُهُ ضَغْطَةً اَشَدَّ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ شرح یونس بن
عبدالرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است یأمر و یوحی از قبیل وقیل یا ارض ابلعی ماءک و از
قبیل واوحی ربک الی النحل است و فی روایة اخری از کلام یونس است و اشارتست باینکه هرچه امامی گفته روایت
از پدران اوست ذکر اشد بمعنی براینست که مقصود بیان قدرت الهی است یا بیان قضیه جزئیه است نه
کلیه یعنی روایتست از یونس گفت پرسیدم امام را از کسی که بحلق آویخته شده باشد آیا معذب میشود مانند عذاب
قبر یونس گفت که پس امام گفت که آری بدرستی که الله عز وجل امر میکند هوا را باینکه بفشرد او را و در روایتی دیگر
از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که پرسیده شد امام جعفر صادق ع از آویخته شده بحلق که آیا بر میخورد او را
مانند عذاب قبر پس امام گفت بدرستی که صاحب کل اختیار زمین او صاحب کل اختیار هواست بیان این آنکه
وحی میکند الله عز وجل بسوی هوا پس می افشرد او را افشردنی که سخت تر باشد از فشردن قبر بدانکه انواع راحت
و عذاب میت در برزخ مانند انواع راحت و عذاب نائم است فرق اینست که ادراک و شعور در برزخ اقوی است
از ادراک و شعور در نوم و باین اعتبار است که لذت و الم در اول اقوی از دوم است و تتمهٔ بیان این گذشت
در شرح حدیث اول باب اینست پس در مصلوب چنانچه ضغط جائز است سائر احوال نیز جائز است بلکه در کسی که سوخته
شده باشد و خاکستر او بباد داده شده باشد نیز جائز است والله اعلم هفدهم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ لَمَّا مَاتَتْ رُقَیَّةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلْحَقِی
بِسَلَفِنَا الصَّالِحِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ وَاَصْحَابِهِ قَالَ وَفَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ عَلٰی شَفِیرِ الْقَبْرِ تَحْدُرُ دُمُوعُهَا
فِی الْقَبْرِ وَرَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَتَلَقَّاهُ بِثَوْبِهِ قَائِمٌ یَدْعُو قَالَ اِنِّی لَاَعْرِفُ ضَعْفَهَا وَسَأَلْتُ
اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ یُجِیرَهَا مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ شرح عثمان بن مظعون بظاء با نقطه اول کسی است از مهاجران که
مدینه وفات یافته و قبر او در بقیع است تحدر بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب
یا غائبه باب تفعلست ضعفها عبارتست از اندک جزع خلق یا عبارتست از مظلومیت یعنی روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون وفات یافت رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله لاحق شو به پیشرو ما که صالح است عثمان بن مظعون و یاران اوست امام گفت و فاطمه علیها السلام
بر لب قبر بود و فرو میریخت اشکهای او در قبر و رسول الله صلی الله علیه و آله میگرفت اشک را بجامهٔ خود ایستاده بود
دعا میکرد برای رقیه رسول الله گفت بدرستی که من هر آینه میشناسم سستی رقیه را و طلب کردم از الله عز وجل که پناه

اورا از فشردن قبر باب هشتاد و نهم اصل باب شرح این بابیست به عنوان برای مناسبت بباب سابق در این باب
سه حدیث اول اصل عن ابی عبد الله علیه السّلام قال ما من موضع قبر الّا وهو ینطق کلّ یوم ثلث مرّات انا
بیت التراب انا بیت البلاء انا بیت الدود قال فاذا دخله عبد مؤمن قال مرحبا واهلا اما والله لقد کنت
احبّک وانت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی فستری ذلک قال فتفسح له مدّ البصر ویفتح له
باب یری مقعده من الجنّة شرح ثلث مرّات باعتبار وقت سه نماز است نماز صبح و نماز ظهر و نماز عصر و اشارتست
بانکه آدمی در اوقات نماز میباید که بفکر گور و قیامت خود افتد یا باعتبار سه سخن است که مذکورست درین حدیث
مرحبا و اهلا بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب سابق تفسح بیان شد در شرح حدیث دوم باب یعاین المؤمن
والکافر که باب سیزدهم است مدّ بفتح میم و تشدید دال بی نقط منصوب و نایب مفعول مطلق است یری بصیغه مضارع
مجهول باب افعالست و جمله استیناف بیانی است مقعده منصوب و مفعول دوم است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت نیست هیچ موضعی که قبر خواهد شد برای مکلف زنده مگر بر حالی که آن گویا میشود بزبان حال در
هر روزی سه بار که من خانه خاکم من خانه محنتم من خانه کرمانم امام گفت پس چون داخل آن شود بنده مؤمن آن
قبر بزبان حال میگوید آمدی بوسعت گاه و باهل خود بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که تو
راه میرفتی بر پشت من پس چگونه است دوستی من ترا چون داخل شدی در شکم من پس زود خواهی دانست آن
دوستی را امام گفت پس فراخ میشود زمین قبر برای او بقدر کار کردن چشم و گشوده میشود برای او دری بیان
این که نموده میشود باو جای نشستن او از بهشت اصل قال ویخرج من ذلک رجل لم تر عیناه
شیئا قطّ احسن منه فیقول یا عبد الله ما رأیت شیئا احسن منک قطّ فیقول انا رأ
یک الحسن الذی کنت علیه وعملک الصالح الذی کنت تعمله شرح امام گفت و بیرون می آید از آن
موضع قبر شخصی که بصورت مردیست که ندیده دو چشم آن مؤمن چیزی هرگز که بهتر از او باشد پس آن مؤمن
میگوید که ای بنده خدا ندیدم چیزی که بهتر از تو باشد هرگز پس آن شخص میگوید که مذهب نیکوی توام که
بودی بر آن و عمل صالح توام که میکردی آنرا اصل قال ثمّ یؤخذ روحه فیوضع فی الجنّة حیث رأی
منزله ثمّ یقال له نم قریر العین فلا تزال نفحة من الجنّة تصیب جسده یجد لذّتها وطیبها
حتّی یبعث شرح النفحه بفتح نون و سکون فا و حاء بی نقط دفعه از نسیم و قطعه از عذاب و مراد اینجا معنی
اولست و مراد در اینده معنی دوم است یعنی امام گفت بعد از آن میرانیده میشود پس روح او گذاشته
میشود در بهشت جایی که دید منزل خود را بعد از آن گفته میشود او را که بخواب روشن چشم پس همیشه دفعه از
نسیم بهشت بر میخورد بدن او را می یابد لذت آن دفعه را و خوشبویی آنرا تا وقتی که برانگیخته شود از قبر

بلی

بدانکه

بدانکه برای هر یک از مؤمن و کافر بعد از زندگی محسوس ایشان در زمان تکلیف دو میرانیدنست یکی متصل
بزندگی محسوس و دیگری متصل بزندگی در قبر برای سوال نکیر و منکر و بعد از هر میرانیدنی زنده کردنیست
یکی در قبر برای سوال نکیر و منکر و دیگری در قیامت برای حساب و تمام جزای عمل چنانچه گفته در سوره مؤمن
امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین و لذت و الم بروح ایشان میرسد بتوسط بدن نیز در هر یک از آن چهار حالت
اگرچه در حالت زندگی اقوی باشد از آنها در حالت مردگی اصل قال واذا دخل الکافر قالت لا مرحبا
بک ولا اهلا اما والله لقد کنت ابغضک وانت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی
ستری ذلک قال فتضمّ علیه فیجعله رمیما ویعاد کما کان ویفتح له باب الی النار فیری مقعده
من النار شرح امام گفت و چون داخل قبر شود کافر زمین قبر میگوید بزبان حال که نیامدی بوسعتگاه تو
و نه باهل خود آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دشمن میداشتم ترا بر حالی که تو راه میرفتی بر پشت من
پس چگونه است دشمنی من ترا چون داخل شدی در شکم من زود خواهی دانست آن دشمنی را امام گفت پس زمین
تنگ میشود بر او پس میگرداند او را خورد خمیر و برگردانیده میشود چنانچه بود یا یعنی که زنده کرده میشود برای
سوال نکیر و منکر و گشوده میشود برای او دری بسوی آتش پس می بیند جای خود را از آتش اصل قال ثمّ
انّه یخرج منه رجل اقبح من رأی قطّ قال فیقول یا عبد الله من انت ما رأیت شیئا اقبح
منک قال فیقول انا عملک السیّء الذی کنت تعمله ورأیک الخبیث شرح امام گفت بعد از آن
بدرستی که شان اینست که بیرون می آید شخصی بصورت مردی که بدتر هر کسی است که دیده امام گفت پس کافر میگوید
که ای بنده خدا کیستی تو ندیدم هیچ چیز را بدتر از تو امام گفت پس آن شخص میگوید من عمل بد توام که میکردی
آنرا و بر رای ظن و مذهب بد توام اصل قال ثمّ تؤخذ روحه فتوضع حیث رأی مقعده
من النار ثمّ لا تزال نفحة من النار تصیب جسده فیجد ألمها وحرّها فی جسده الی یوم
یبعث ویسلّط علی روحه تسعة وتسعون تنّینا تنهشه لیس فیها تنّین ینفخ علی ظهر الا
رض فتنبت شیئا شرح امام گفت بعد از آن میرانیده میشود پس روح او گذاشته میشود در جایی که دید
جای خود را از آتش بعد از آن همیشه قطعه از آتش بر میخورد بدن او را پس می یابد آزار آنرا و گرمی آنرا
در بدن خود تا روزی که برانگیخته شود و مسلط میشود بر روح او نود و نه مار بزرگ میگزند او را نیست
از جمله آن مارها ماری که دمد بر روی زمین پس زمین رویاند چیزی را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انّ للقبر کلاما فی کلّ یوم یقول انا بیت الغربة انا بیت الوحشة انا بیت الدود انا القبر
انا روضة من ریاض الجنّة او حفرة من حفر النار شرح الروضه بفتح را و بی نقط و فتح فاو را بی نقط

وسکون واو وضاد با نقطه آنجایی که دور آن چمن و مرغزار است الحفر بضم حاء بی‌نقطه وفتح فا و راء بی‌نقطه جمع
حفره بضم حاء و سکون فا گودال مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق **سیوم اصل** عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ
قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شِيعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ
قَالَ صَدَقْتُكَ كُلُّهُمْ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الذُّنُوبَ كَثِيرَةٌ كِبَارٌ فَقَالَ أَمَّا فِي
الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ
قُلْتُ وَمَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِينِ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ **شرح** البرزخ بفتح با یک‌نقطه و سکون راء
بی‌نقطه وفتح زای با نقطه و خاء با نقطه واسطه میان دو چیز **یعنی** روایتست از عمر بن یزید گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را بدرستی که من شنیدم از تو و تو میگفتی که جمیع شیعه ما در بهشتند با وجود هر گناهی که صادر
شده باشد از ایشان امام گفت راست گفتم ترا جمیع ایشان بخدا قسم در بهشتند راوی گفت که گفتم قربانت
شوم بدرستی که گناههای بعضی شیعه امامیه بسیار است کبیره است مراد کبیره ایست که با اصرار صادر شده
زیرا که مصر بر کبیره داخل شیعه نیست و کافر است اگر به توبه مقبول وفات یافته باشد پس امام گفت اما در روز
قیامت پس جمیع شیعه امامیه در بهشتند بشفاعت پیغمبر مطاع یا وصی آن پیغمبر و لیکن من بخدا قسم بسیار میترسم
بر ایشان در واسطه میان زندگی دنیا و زندگی قیامت گفتم و چیست واسطه گفت قبر است از وقت مردن مکلف
تا روز قیامت **باب سیزدهم اصل باب فی ارواح المؤمنین شرح** این بابیست در بیان حال ارواح مؤمنان
بعد از وفات در این باب دو حدیث است **اول اصل** عَنْ حَبَّةَ الْعُرَنِيِّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِلَى الظَّهْرِ فَوَقَفَ بِوَادِي السَّلَامِ كَأَنَّهُ مُخَاطِبٌ لِأَقْوَامٍ فَقُمْتُ بِقِيَامِهِ حَتَّى أَعْيَيْتُ ثُمَّ جَلَسْتُ حَتَّى
مَلِلْتُ ثُمَّ قُمْتُ حَتَّى نَالَنِي مِثْلُ مَا نَالَنِي أَوَّلًا ثُمَّ جَلَسْتُ حَتَّى مَلِلْتُ ثُمَّ قُمْتُ وَجَمَعْتُ رِدَائِي فَقُلْتُ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ أَشْفَقْتُ عَلَيْكَ مِنْ طُولِ الْقِيَامِ فَرَاحَةَ سَاعَةٍ وَطَرَحْتُ الرِّدَاءَ لِيَجْلِسَ عَلَيْهِ فَقَالَ
لِي يَا حَبَّةُ إِنْ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَةُ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَتُهُ **شرح** حبه بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید با یک‌نقطه است
العرنی بضم عین بی‌نقطه وفتح راء بی‌نقطه و نون و تشدید یا منسوب بعرینه بضم عین وفتح راء و سکون یاء
دو نقطه در پایین که قبیله ایست در یمن الظهر بفتح ظای با نقطه و سکون هاء و راء بی‌نقطه پشت کوفه جانب نهر فرات
الوادی بدال بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام یائی باب ضرب وادی السلام با الف بعد از لام مذکور شد در حدیث
چهارم باب سیزدهم که میعاد ما بینی و بینک وادی السلام و مراد نهر فرات و حوالی آنست که پیش از مخلوط شدن
بدجله است مخاطب بکسر طاء بی‌نقطه است و بفتح طاء میتواند بود لاقوام اشارتست باینکه هر دم بجانبی ملتفت میشد
برای خطاب جمعی دیگر اعییت بعین بی‌نقطه و دو یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افعالست

ملت

ملت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است راحة منصوبست بفعل محذوف بتقدیر اطلب راحة
ان بکسر همزه و سکون نون نافیه است هو راجع بباعث طول قیام به ملال و برنج است محادثه بحاء بی‌نقطه و
دال بی‌نقطه و ثاء سه نقطه است اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل یا مفعولست و مستثنای مفرغ است و مرفوع
بخبریت مبتدا است او مؤانسته برای تقسیم است باین معنی که نسبت ببعض مؤمنان محادثه است و نسبت ببعض دیگر
محض مؤانست است و میتواند بود که او برای شک راوی باشد و مؤانسه نقل بالمعنی باشد **یعنی** روایتست از حبه عرنی
گفت بیرون رفتم با امیر المؤمنین علیه السلام بسوی پشت کوفه پس ایستاد در وادی السلام چنانچه او خطاب میکرده باشد
بجماعتی چند پس ایستادم با ایستادن او تا مانده شدم بعد از آن نشستم تا آنکه دلگیر شدم بعد از آن برخاستم و برچیدم ردای
خود را از دوش خود پس گفتم یا امیر المؤمنین بدرستی که من بتحقیق ترسیدم بر تو از درازی ایستادن که مبادا رنجور یا دلگیر
شوی پس طلب کن راحت ساعتی را و گستردم ردا را تا نشیند بر آن پس گفت مرا ای حبه نیست باعث طول قیام با
از ار مگر همزبانی مؤمنی یا انس گرفتن مؤمنی **اصل** قَالَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّهُمْ لَكَذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَلَوْ
كُشِفَ لَكَ لَرَأَيْتَهُمْ حَلَقاً حَلَقاً مُحْتَبِينَ يَتَحَادَثُونَ فَقُلْتُ أَجْسَامٌ أَمْ أَرْوَاحٌ فَقَالَ أَرْوَاحٌ وَمَا
مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي بُقْعَةٍ مِنْ بِقَاعِ الْأَرْضِ إِلَّا قِيلَ لِرُوحِهِ الْحَقِي بِوَادِي السَّلَامِ وَإِنَّهَا لَبُقْعَةٌ
مِنْ جَنَّةِ عَدْنٍ **شرح** وانهم بکسر همزه و تشدید نون بتقدیر استفهام است مشار الیه ذلک بودن مؤمنانست
آنجا بر وضعی که محادثه یا مؤانسه ایشان باعث این مقدار طول قیام باشد کشف بصیغه مجهول باب ضرب
است لک نایب فاعل است حلقا در دو جا بکسر و فتح حاء بی‌نقطه وفتح لام جمع حلقه بفتح حاء و سکون و فتح لام و قاف
مفعول دوم رایتهم است و ذکر جمع و تکرار آن مبنی بر اینست که ایشان بر شاخهای درختانند چنانچه می‌آید
در حدیث سیوم باب آینده پس در هر درختی حلقه‌ها است بر هر شاخی حلقه محتبین بضم میم و سکون حاء بی‌نقطه
وفتح تاء دو نقطه در بالا و کسر با یک‌نقطه بصیغه جمع مذکر اسم فاعل معتل اللام واوی باب افتعال نیز مفعول
دوم رایتهم است الاحتباء جامه بر دور خود بر پوشیدن و این اشارتست بآنچه می‌آید در حدیث چهارم باب
آینده که ارواح مؤمنان در حجرانند و بیان میشود در شرح حدیث یتحادثون بحاء بی‌نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب تفاعل نیز مفعول دوم رایتهم است الاجسام ابدان و مراد اینجا ارواح در ابدانست
پس مراد بشق دوم ارواح بی ابدانست **یعنی** حبه گفت که گفتم ای امیر المؤمنین و آیا بدرستی که آن مؤمنان
چنانند که گفتی گفت آری و اگر پرده برداشته میشد برای تو هر آینه میدیدی ایشان را حلقها حلقها در جاها
همزبانی میکنند با یکدیگر پس گفتم آیا ایشان ابدانند یا ارواحند پس گفت ارواحند و نیست هیچ مؤمنی
که بمیرد در موضعی از مواضع زمین مگر آنکه گفته شد روح او را که لاحق شو بوادی السلام باینمعنی که باینجا

ایستادم تا آنکه بر خورد مرا اشتلی آنچه بر خورده
مرا اول بار از ماندگی بعد از آن نشستم تا آنکه
دلگیر شدم بعد از آن صح

آن صح — و دال بی‌نقطه صح

برو و بدرستی که وادی السلام موضعی است از بهشت اقامت مؤمنان که مذکور است در سورهٔ مؤمن و ادخلهم
جنات عدن التی وعدتهم دوم اصل عن احمد بن عمر رفعه عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اِنَّ اَخِي بِبَغْدَادَ
وَاَخَافُ اَنْ يَمُوتَ بِهَا فَقَالَ مَا تُبَالِي حَيْثُمَا مَاتَ اَمَا اِنَّهُ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْاَرْضِ وَغَرْبِهَا
اِلَّا حَشَرَ اللهُ رُوحَهُ اِلَى وَادِي السَّلَامِ قُلْتُ وَاَيْنَ وَادِي السَّلَامِ قَالَ ظَهْرُ الْكُوفَةِ اَمَا اِنِّي كَاَنِّي بِهِمْ
حَلَقٌ حَلَقٌ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ شرح ما در ما تبالی برای استفهام انکاری است و میتواند بود که نافیه باشد حیثما
بفتح حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و کسر و فتح ثاء سه نقطه و ما کافه برای مکانست و متضمن معنی شرطست
و ما تبالی قایم مقام جزای آنست الا در الا حشر برای استثنای منقطع است ظهر منصوب و ظرف مکانست و اشا
رتست باینکه وادی السلام جز ظهر کوفه است و جزء در کل میباشد یا در بهم بمعنی مع است حلق حلق بیان شد در شرح
حدیث سابق و اینجا خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هم حلق حلق و جمله استیناف بیانی سابق است القعود
بضم قاف و ضم عین بی‌نقطه جمع قاعد فرق میان قاعد و جالس اینست که اول نشسته در موضع جهاست و مانند است و دوم
نشسته بخلاف آنست و این اشارتست بانچه مذکور شد در شرح متحدثین در حدیث سابق یعنی روایتست از احمد بن عمر با لا
برد سند روایت را از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را در مدینه که بدرستی که برادرم در بغداد است و میترسم
که وفات یابد در بغداد و قبر او نزد قبرها نباشد پس امام گفت چه پروا داری هر جا که وفات یافته باشد آگاه باش بدرستی که شان
اینست که باقی نمیماند مؤمنی در مشرق زمین و مغرب زمین لیکن جمع میکند الله تعالی روح او را بسوی وادی السلام گفتم امام
را در کجاست وادی السلام گفت در پشت کوفه آگاه باش بدرستی که من چنانم که با ایشانم ایشان حلقها حلقها اند نشسته‌اند
در جهتها سخن بازی میکنند با یکدیگر باب نود و دوم اصل باب شرح این بابیست بعنوان برای مناسبت بباب سابق در این
باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاطِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَرْوُونَ
اَنَّ اَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضْرٍ حَوْلَ الْعَرْشِ فَقَالَ لَا الْمُؤْمِنُ اَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ اَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ
فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ لَكِنْ فِي اَبْدَانٍ كَاَبْدَانِهِمْ شرح الحواصل جمع حوصله بفتح حاء بی‌نقطه و سکون واو و فتح صاد بی‌نقطه و
تخفیف و تشدید لام مفتوحه چینه دانهای مرغان الخضر بضم خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و راء بی‌نقطه جمع اخضر بمعنی سبز ان
معانی عرش بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب بیستم است و مراد بعرش اینجا و در بعضی
می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که بابیست چهلم است تختی است از نور که الله تعالی او را آفریده بجمال و صفا
و آراستگی و گذاشته بر دوش ملائکه و بر آن می نشینند در آخرت چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس از
آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلم و در حکم ایشانند فرزندان حسین که بعد از او امامند موافق آنچه می آید در کتاب الحج
در حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلم که باب نود و سیم و چهارم است و اگر راویان مخالفان باشند

بروزن

کہ بوزن

که بعرش معنی دیگر قصد کرده باشند موافق آنچه ابو قره خیال کرده و گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم باب العرش والکرسی
یجعل بصیغه معلوم است و روحه منصوبست یا بصیغه مجهولست و روحه مرفوع است یعنی روایتست از ابو ولاد که گندم فروش
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم قربانت شوم مردم روایت میکنند که روحهای مؤمنان در برزخ در چینه دانهای
مرغان سبز اند در دور عرش پس امام گفت نه چنان این که مؤمن گرامیتر است بر الله تعالی از اینکه گرداند روح او را در چینه دان
مرغی لیکن ارواح مؤمنان در بدنهاییست مانند بدنهای ایشان بدانکه مراد اینست که هر روحی بشکل بدنیست که در دنیا
داشت چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم و ششم و هفتم این باب و باین راجع میشود آنچه مشهور است که ارواح در برزخ در ابدان
مثالیه اند پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که فقلت اجسام ام ارواح قال ارواح دوم اصل
قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ لَفِي شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ يَاْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا
وَيَقُولُونَ رَبَّنَا اَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَاَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَاَلْحِقْ آخِرَنَا بِاَوَّلِنَا شرح مراد بطعام و شراب اینجا دو قسم
غذای روحست مانند آنچه مذکور است در سورهٔ آل عمران یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله یعنی گفت امام جعفر صادق
بدرستی که روحهای مؤمنان هر آینه در درختی است در بهشت میخورند از خوردنی بهشت و می آشامند از آشامیدنی بهشت
و میگویند ای صاحب کل اختیار ما بر پای دار برای ما قیامت را و وفا کن برای ما آنچه وعده کردی ما را و لاحق کن آخر ما را
باول ما یعنی که آنچه باقی مانده اند از مؤمنان در پشت پدران و شکم مادران و در دنیا ایشان را بما برسان تا قیامت
قایم شود سیوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْاَرْوَاحَ تَقُولُ دَعُوهَا فَاِنَّهَا قَدْ اَفْلَتَتْ مِنْ هَوْلٍ
عَظِيمٍ ثُمَّ يَسْاَلُونَهَا مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَمَا فَعَلَ فُلَانٌ فَاِنْ قَالَتْ لَهُمْ تَرَكْتُهُ حَيًّا ارْتَجَوْهُ وَاِنْ قَالَتْ لَهُمْ قَدْ
هَلَكَ قَالُوا قَدْ هَوَى هَوَى شرح الشجر جمع شجره درختان ظاهر حدیث پنجم این باب اینست که تقول دعوا مبنی بر این
باشد که بعضی ارواح بی تابی کرده زود سوال میکنند و جواب میشنوند و بعد از آن بعضی دیگر امر بمهلت دادن میکنند
هول عظیم عبارت از هول موت است چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و ظاهر اینست که این قدوم پیش از سوال است و بعد
از آن قدومی دیگر که با اطمینان باشد میشود هوی بصیغهٔ ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است الهوی بضم ها و کسر واو
و تشدید یا افتادن و مراد اینجا افتادن در چاه برهوت است که بیان میشود در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب آینده
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که روحها در شکل بدنها اند یا یعنی که باعتباری روحند و
باعتباری بدن خودند و مثل بدنهای دنیا اند در شکل در درختانی در بهشت همنشین میشوند و سوال میکنند یکدیگر را از آنچه خوا
و چون وارد شود روحی بر آن روحها میگویند بایکدیگر که واگذارید او را چه بدرستی که او بتحقیق رها شده از ترس بزرگ
که در وقت جان کندن میباشد بعد از آن میپرسند او را که چه حال دارد فلانکس و چه حال دارد فلانکس پس اگر گوید ایشان را که گذاشتم
او را زنده امید وار میشوند آمدن او را نزد ایشان و اگر گوید ایشان را که بتحقیق وفات یافت میگویند بتحقیق افتاد افتاد

الْاَرْوَاحُ فِي صِفَةِ الْاَجْسَادِ فِي شَجَرٍ فِي الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَتَسَاءَلُ وَاِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْاَرْوَاحِ

درچاه برهوت چهارم اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ
فِی حُجُرَاتٍ فِی الْجَنَّةِ یَأْکُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَیَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَیَقُولُونَ رَبَّنَا اَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَاَنْجِزْ لَنَا
مَا وَعَدْتَنَا وَاَلْحِقْ آخِرَنَا بِاَوَّلِنَا شرح الحجرات بضم حاء بی‌نقطه وضم وفتح وسکون جیم وراء بی‌نقطه جمع حجره بضم حاء
وسکون جیم غرفه‌ها ومراد حجابهاییست که مانند غرفه‌هاست بر شاخهای درخت بهشت ومراد اینست که چون روح جسم
هواییست در معرض اینست که بحرکت بادها واجسامی دیگر شکل آن بهم خورد پس الله بقدرت خود حجابی ساخته میان
آن ومجاوران که مانع برهم خوردن شکل شود نظیر آنچه گفته در سورة الرحمن بینهما برزخ لا یبغیان وباقی ظاهرست از
شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا مَاتَ الْمَیِّتُ اِجْتَمَعُوا عِنْدَهُ یَسْأَلُونَهُ
عَمَّنْ مَضَی وَعَمَّنْ بَقِیَ فَاِنْ کَانَ مَاتَ وَلَمْ یَرِدْ عَلَیْهِمْ قَالُوا قَدْ هَوَی هَوَی وَیَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعُوهُ
حَتَّی یَسْکُنَ مِمَّا مَرَّ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون میرد میت مؤمن جمع میشوند
ارواح مؤمنان نزد روح او میپرسند او را از هر که وفات یافته واز هر که زنده مانده مراد اینست که بعض ارواح بیتابی
کرده این سوال میکنند پس اگر وفات یافته باشد ووارد نشده باشد برایشان میگویند بتحقیق افتاد افتاد در چاه برهوت
ومیگویند بعض ارواح بعضی را که واگذارید او را تا ساکن شود از اضطرابی که گذشت براو بسبب جان کندن ششم اصل
عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا یَقُولُ النَّاسُ فِی اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْتُ
یَقُولُونَ تَکُونُ فِی حَوَاصِلِ طُیُورٍ خُضْرٍ فِی قَنَادِیلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللهِ
الْمُؤْمِنُ اَکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنْ اَنْ یَجْعَلَ رُوحَهُ فِی حَوْصَلَةِ طَیْرٍ یَا یُونُسُ اِذَا کَانَ ذَلِکَ اَتَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَعَلِیٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَالْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ فَاِذَا قَبَضَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ صَیَّرَ
تِلْکَ الرُّوحَ فِی قَالَبٍ کَقَالَبِهِ فِی الدُّنْیَا فَیَأْکُلُونَ وَیَشْرَبُونَ فَاِذَا قَدِمَ عَلَیْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْکَ
الصُّورَةِ الَّتِی کَانَتْ فِی الدُّنْیَا شرح مراد بعرش بیان شد در شرح حدیث اول این باب قالب بقاف والف وفتح
وکسر لام وباء یکنقطه جسمی که صاحب صورتیست وریخته گران چیزها در جای آن بصورت آن میریزند ومراد
اینجا صورتست اضافه در کقالبه بعنوان مسامحه است ومراد کقالب بدنه است زیرا که قالب بدن در دنیا منسوبست
بروح چه روح قالبی علیحده که محسوس کسی شود در دنیا ندارد یعنی روایتست از یونس بن ظبیان گفت بودم نزد
امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت چه میگویند مردمان در ارواح مؤمنان پس گفتم میگویند که میباشند
در چینه دانهای مرغانی که سبزند در قندیلهائی در پایین عرش پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام از روی تعجب که
سبحان الله مؤمن گرامی‌ترست بر الله تعالی از اینکه گرداند روح او را در چینه دان مرغی ای یونس چون شود
دم مرگ مؤمن می‌آید نزد او محمد صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمه وحسن وحسین وفرشتگانی که مقربانند علیهم السلام پس چون قبض

روح او کند الله عز وجل میگرداند آن روح را در صورتی مانند صورت بدن او در دنیا پس میخورند ومی‌آشامند پس چون
وارد شود برایشان وارد میشناسند او را بهمان صورت که بود در دنیا هفتم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّا
نَتَحَدَّثُ عَنْ اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ اَنَّهَا فِی حَوَاصِلِ طَیْرٍ خُضْرٍ تَرْعَی فِی الْجَنَّةِ وَتَأْوِی اِلَی قَنَادِیلَ تَحْتَ الْعَرْشِ
فَقَالَ لَا اِذًا مَا هِیَ فِی حَوَاصِلِ طَیْرٍ قُلْتُ فَاَیْنَ هِیَ قَالَ فِی رَوْضَةٍ کَهَیْئَةِ الْاَجْسَادِ فِی الْجَنَّةِ شرح نتحدث بصیغه مضارع
مجهول متکلم مع الغیر باب تفعلت الطیر بفتح طاء وسکون یاء جمع طائر وگاهی در واحد مستعمل میشود ترعی براء بی‌نقطه
وعین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه باب منع است تأوی بهمزه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است
لا قایم مقام جمله است بتقدیر لا یکون ذلک اذًا بتنوین ودر بعض نسخ بصورت نون است ظرف زمان است ما
نافیه است وجمله استیناف بیانی لا است فی روضة خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی فی روضة الروضة آنجائی که در
مرغزار باشد کهیئة خبر دوم مبتدای محذوفست بتقدیر علی هیئة کهیئة است بفتح وکسر هاء وسکون یاء دو نقطه در پایین

الهیئة م

وهمزه کیفیت ومراد اینجا شکل است فی الجنة حال از اجساد است اگر مراد بجنة بهشت موعود باشد وخبر سوم
مبتدای محذوفست اگر مراد وادی السلام باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما حکایت
کرده میشویم از ارواح مؤمنان که آنها در چینه دانهای مرغانی سبزند که میچرند آن مرغان در بهشت وساکن میشوند
بسوی قندیلهایی در پایین عرش امام گفت نه در این هنگام که آن ارواح ارواح مؤمنان باشند بیان اینکه
اگر نیستند آن ارواح در چینه دانهای مرغانی گفتم پس در کجا اند آن ارواح امام گفت آنها در فضای آنجاکه
وعلفکاهند بر شکلی اند مانند شکل بدنها بر حالی که آن بدنها در بهشت موعود باشند یا بمعنی که در کمال صفا
ونورند چنانچه شکل اهل کمال تنعم میباشد باب نود و دوم اصل بَابٌ فِی اَرْوَاحِ الْکُفَّارِ شرح این بابیست
در بیان روحهای کافران صحیح در این باب سه حدیث اول اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنْ اَرْوَاحِ الْمُشْرِکِینَ فَقَالَ فِی النَّارِ یُعَذَّبُونَ یَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تُقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَلَا تُنْجِزْ
لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَلَا تُلْحِقْ آخِرَنَا بِاَوَّلِنَا شرح المشرک کسی که عبادت غیر الله تعالی کرده باشد دانسته و
فهمیده وبی توبه از دنیا رفته باشد خواه معبود او از جمادات باشد وخواه مفتی ناحق ومانند آن باشد
چنانچه گفته در سورة توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله وباقی ظاهرست از شرح حدیث
دوم باب سابق دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَرْوَاحَ الْکُفَّارِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ یُعْرَضُونَ
عَلَیْهَا یَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تُقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَلَا تُنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَلَا تُلْحِقْ آخِرَنَا بِاَوَّلِنَا شرح یعرضون
بصیغه مضارع مجهول باب نصر وضرب است العرض نمودار کردن چیزی برچیزی وجمله استیناف بیانی سابق است
ومراد اینست که پیش از قیام قیامت در جهنم موعود نیستند حقیقة ولیکن اثر آن بایشان میرسد وباقی ظاهرست

از شرح حدیث سابق سوم اصل قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ شَرُّ بِئْرٍ فِی النَّارِ بَرَهُوتُ الَّذِی فِیهِ اَرْوَاحُ الْکُفَّارِ
شرح برهوت بفتح بای یکنقطه و سکون و فتح راء بی‌نقطه و بضم باء و سکون راء و ضم هاء و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا
رودخانهٔ عمیقی است در حضرموت و استعمال بئر در ان مبنی بر تشبیه آن بچاهست و آن ضد وادی السلام است که مذکور
شد در باب فی ارواح المؤمنین و بودن آن در آتش باعتبار اینست که از آتش جهنم بآن میرسد یعنی گفت امیر المؤمنین
علیه السلم بدترجایی که در آتش است برهوت است که در انست ارواح کافران صریح پیش از قیام قیامت چهارم اصل قَالَ
اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ شَرُّ مَاءٍ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ مَاءُ بَرَهُوتَ وَهُوَ بِحَضْرَمَوْتَ تَرِدُهُ هَامُ الْکُفَّارِ شرح مراد
بماء برهوت است حضرموت بفتح حاء بی‌نقطه و سکون ضاد بانقطه و راء بی‌نقطه و فتح و ضم میم و سکون واو و تاء دو نقطه
در بالا اسم شهریست در یمن و آن مرکبست از دو اسم و در ان دو وجه جائزست اول اینکه اسم اول مبنی بر فتح باشد و اسم
دوم معرب باعراب غیر منصرف باشد دوم اینکه اسم اول معرب باعراب منصرف باشد و مضاف باشد باسم دوم و اسم
دوم مجرور و منون باشد هام بالف و تخفیف میم جمع هامه بتخفیف میم است و آن بمعنی رئیس جماعت است و بمعنی مرغیست
سیاه که در شب پروازی ضعیف میکند مانند جستن و آوازی استر دارد و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر دوم استعاره
برای ارواح کافران یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم بدتر آبی که در روی زمین ظاهرست آب وادی برهوت است و آن
که در حضرموت است وارد میشوند بران رؤسای کافران پنجم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَیْرُ الْیَهُودِ یَهُودُ
بَیْسَانَ وَشَرُّ النَّصَارَی نَصَارَی نَجْرَانَ وَخَیْرُ مَاءٍ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ مَاءُ زَمْزَمَ وَشَرُّ مَاءٍ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ مَاءُ
بَرَهُوتَ وَهُوَ وَادٍ بِحَضْرَمَوْتَ یَرِدُ عَلَیْهِ هَامُ الْکُفَّارِ وَصَدَاهُمْ شرح بیسان بفتح بای یکنقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و سین بی‌نقطه و الف موضعی است در یمامه و گاهی استعمال میشود در دهی در شام نجران بفتح نون و سکون جیم
و راء بی‌نقطه و الف موضعی است در یمن و گاهی مستعمل میشود در موضعی در بحرین و موضعی نزدیک دمشق و موضعی میان
کوفه و واسط در معنی هام دو احتمال مذکور شد در شرح حدیث سابق الصدا بفتح صاد بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و الف مقصوره
دانا بمصلحت کار شتر و مانند آن و هامه بمعنی مرغی که بیان شد در احتمال دوم شرح حدیث سابق و عطف صدا هم بنا
احتمال دوم از قبیل عطف تفسیرست و تفسیر جمع بمفردی که اسم جنس باشد جایزست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بهترجهودان جهودان بیسان اند و بدتر ترسایان ترسایان نجران اند که اراده مباهله را برهم زدند بقبول جزیه و مسلمان
نشدند و بهتر آبی که بر روی زمین ظاهرست آب چاه زمزم است و بدتر آبی که بر روی زمین ظاهرست آب برهوت است
و برهوت رودخانه ایست در حضرموت وارد میشوند بران رؤسای کفار و عالم کفار یعنی امام کفار باب نود دوم
اصل باب شرح این باب بی‌عنوان برای مناسبت بباب سابق و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ ضُرَیْسٍ الْکُنَاسِیِّ
قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ النَّاسَ یَذْکُرُونَ اَنَّ فُرَاتَنَا یَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ فَکَیْفَ هُوَ وَهُوَ یُقْبِلُ مِنَ الْمَغْرِبِ

وَتُصَبُّ فِیهِ الْعُیُونُ وَالْاَوْدِیَةُ قَالَ فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَنَا اَسْمَعُ اِنَّ لِلّٰهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللّٰهُ فِی الْمَغْرِبِ وَمَاءُ
فُرَاتِکُمْ یَخْرُجُ مِنْهَا شرح ضریس بضم ضاد بانقطه و فتح راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه است کناسی بضم
کاف و تخفیف نون و الف و سین بی‌نقطه موضعی است در کوفه ان در اول بکسر و فتح همزه میتواند بود و بنا بر اول
بتقدیر قول است و بنا بر دوم بحذف حرف جرست بتقدیر عن ان یعنی روایتست از ضریس کناسی گفت پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلم را گفتم که بدرستی که مردمان میگویند که فرات ما بیرون می‌آید از بهشت پس چگونه است آن سخن و حال آنکه فرات
می‌آید از جانب مغرب نسبت بکوفه و ریخته میشود در ان چشمها و رودخانها مراد اینست که محسوس است که آن آب منبعی
مخصوص و مددهای مخصوص در زمین دارد و از آسمان نیست ضریس گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلم و من میشنیدم
که بدرستی که الله تعالی را بهشتی است که آفریده آنرا الله تعالی در جانب مغرب نسبت بکوفه و آب فرات شما بیرون می‌آید
از ان بهشت اصل وَاِلَیْهَا تَخْرُجُ اَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ حُفَرِهِمْ عِنْدَ کُلِّ مَسَاءٍ فَتَسْقُطُ عَلَی ثِمَارِهَا وَتَاْکُلُ
مِنْهَا وَتَتَنَعَّمُ فِیهَا وَتَتَلَاقَی وَتَتَعَارَفُ فَاِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ فَکَانَتْ فِی الْهَوَاءِ فِیمَا بَیْنَ السَّمَاءِ
وَالْاَرْضِ تَطِیرُ ذَاهِبَةً وَجَائِیَةً وَتَعْهَدُ حُفَرَهَا اِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَتَتَلَاقَی فِی الْهَوَاءِ وَتَتَعَارَفُ شرح
و سوی آن جنت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای ایشان نزد هر شامی پس می‌نشینند بر میوهای آن جنت
و میخورند از ان میوها و تنعم میکنند در ان جنت و باهم ملاقات میکنند و باهم آشنایی میکنند پس چون طلوع کند صبح صادق
برمیخیزند از ان جنت و میباشند در فضا میان آسمان و زمین میپرند بر حالی که روندگانند سوی آن جنت بر حالی که
آیندگانند از ان جنت سوی قبرهای خود و می‌آیند نزد قبرهای خود چون طلوع کند آفتاب و ملاقات بایکدیگر میکنند در فضای
بالای قبرها نیز و آشنایی بایکدیگر میکنند آنجا نیز اصل قَالَ وَاِنَّ لِلّٰهِ نَارًا فِی الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِیُسْکِنَهَا اَرْوَاحَ الْکُفَّارِ وَ
یَاْکُلُونَ مِنْ زَقُّومِهَا وَیَشْرَبُونَ مِنْ حَمِیمِهَا لَیْلَهُمْ فَاِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ اِلَی وَادٍ بِالْیَمَنِ یُقَالُ لَهُ بَرَهُوتُ
اَشَدَّ حَرًّا مِنْ نِیرَانِ الدُّنْیَا کَانُوا فِیهَا یَتَلَاقَوْنَ وَیَتَعَارَفُونَ فَاِذَا کَانَ الْمَسَاءُ عَادُوا اِلَی النَّارِ فَهُمْ کَذٰلِکَ اِلَی
یَوْمِ الْقِیٰمَةِ شرح جملهٔ کانوا استیناف بیانی سابق است و از افعال ناقصه است فیها متعلق بیتلاقون است که خبر کانوا
است و ضمیر راجع بنار مشرق است و تقدیم ظرف برای حصرست تا افاده این کند که در برهوت تلاقی و تعارف ندارند یعنی
امام گفت و بدرستی که الله تعالی را آتشی است در جانب مشرق نسبت بکوفه آفرید آن آتش را تا ساکن شود در ان ارواح
کافران صریح و میخورند از زقوم آن آتش و می‌آشامند از آب سوزان آن آتش در تمام شب خود پس چون طلوع کند
صبح صادق برمیخیزند از ان آتش و میروند بسوی رودخانه در یمن که گفته میشود آنرا برهوت سخت ترست باعتبار گرمی
از آتشهای دنیا بیان این آنکه بودند در آتش مشرق بایکدیگر ملاقات میکردند و آشنایی میکردند و در برهوت
آنها را نمیتوانند کرد از شدت گرمی پس چون شود شام برمیگردند بسوی آن آتش مشرق پس ایشان همچنانند که مذکور شد

تا روز قیامت اصل قال قلت اصلحک الله فما حال الموحدين المقرين بنبوة محمد صلى الله عليه وآله من
المسلمين المذنبين الذين يموتون وليس لهم امام ولا يعرفون ولايتكم فقال اما هؤلاء فانهم في حفرهم
لا يخرجون منها شرح مدینین بفتح میم وکسر دال بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وکسر نون بصیغه جمع اسم مفعول
معتل العین یائی از باب ضرب است یعنی مقهورین یا مغلوبین یا مانند آنها یعنی خبر ده مرا که گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی
پس چیست حال اهل توحید که اقرار کرده اند بنبوت محمد صلی الله علیه وآله ایشان مسلمانان نیند که در فرمان ظالمان اند مثل غلام
و کنیز جمعی اند که میمیرند ونیست ایشان را امامی که منصب او کشند ونیز نشناسند امامت شما را پس امام گفت اما آن جماعت پس
بدرستی که ایشان در قبرهای خود روند بیرون نمی آیند از قبرهای خود اصل فمن كان منهم له عمل صالح ولم يظهر منه عدا
وة فانه يخد له خدا الى الجنة التي خلقها الله بالمغرب فيدخل عليه منها الروح في حفرته الى يوم القيمة
فيلقى الله فيحاسبه بحسناته وسيئاته فاما الى جنة واما الى نار فهؤلاء موقوفون لامر الله شرح
عداوت ائمه حق عبارتست از عدم اعتراف بامامت ایشان با وجود اطلاع بر معانی محکمات قرآن که در انها
نص از اختلاف از روی ظن صریح شده واطلاع بر تحقق تجویز اختلاف از روی ظن در جمیع مدعیان امامت غیر
دوازده امام موقوفون لامر الله اشارتست بایت سورة توبه وآخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم واما يتوب عليهم
والله عليم حكيم یعنی پس هر که باشد از جمله ایشان او را عمل صالح که معتد به باشد وصادر نشده باشد از او دشمنی با کسی
که شأن ایشانست که شکافته کرده میشود برای او شکافی بسوی بهشتی که آفریده الله تعالی آنرا در مغرب پس داخل میشود
بر او از آن بهشت راحت در قبر او تا روز قیامت پس بر میخورد الله تعالی پس الله تعالی حساب میکند با او بحسنات او
وسیئات او پس میرود یا بسوی بهشتی که در مرتبه بهشت مؤمنان نیست یا بسوی آتشی که در مرتبه آتش کافران نیست
پس این جماعت واداشته شده اند برای امر الله تعالی یعنی که قاعده کلیه در حق ایشان نیست اصل قال وكذلك يفعل
الله بالمستضعفين والبله والاطفال واولاد المسلمين الذين لم يبلغوا الحلم شرح مشار الیه ذلک یفعل
فانه یخد له تا یوم القیمة است وباء داخل شده را الیه نیست ومیتواند بود که داخل باشد باعتبار کاف تشبیه و اکثر ذلک
بودن اطفال و مانند ایشان در تحت تکلیف الهی چنانچه می آید در باب آینده مراد بمستضعف ما عدای مؤمن صریح و کافر
صریحست وبیان این شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب صد وشصت وچهارم که باب اصناف الناس است
در شرح حدیث دوم باب صد وهفتاد ودوم که باب الضلال است وعطف والبله از قبیل عطف خاص بر عام است البله بضم
باء یک نقطه وسکون لام جمع ابله نافهمیده کار خواه بسبب جنون وخواه بسبب خرافت پیری وخواه بسبب کودکی نیست مراد
باطفال اینجا کودکانیست که از خوردی تمیز نیک وبد نمیتوانند کرد خواه از اولاد کفار باشد وخواه از اولاد مسلمانان یعنی
امام گفت وهمچنان میکند الله تعالی با سایر مستضعفان که محکمات قرآن را نشنیده یا نفهمیده اند وکودکان که قابل فهمیدن

برانی

برانی نیستند وکودکان با تمیز وفرزندان مسلمانان که نرسیده اند بحد تکلیف اگرچه تمیز نیک وبد کرده اند اصل فاما النصّاب
من اهل القبلة فانهم يخد لهم خدا الى النار التي خلقها الله في المشرق فيدخل عليهم منها اللهب والشرر و
الدخان وفورة الحميم الى يوم القيمة ثم مصيرهم الى الحميم في النار يسجرون ثم قيل لهم اين ما كنتم تد
عون من دون الله اين امامكم الذي اتخذتموه دون الامام الذي جعله الله للناس اماما شرح اللهب
بفتح لام وفتح وسکون هاء وباء یک نقطه زبانه آتش الشرر بفتح شین با نقطه وفتح راء بی نقطه آنچه از آتش جدا میشود الفورة
فاء وسکون واو وراء بی نقطه جوش در سوره مؤمنین چنین است یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم این
ما کنتم تشرکون من دون الله السجر مصدر باب نصر آب در حلق کسی ریختن وافروختن تدعون بصیغه مخاطب معلوم باب
نصر است این امامکم تا آخر تفسیر آیتی است که مذکور شد بالمعنی یعنی پس اما دشمنان شیعه امامیه از جمله اهل قبله پس بدرستی
که ایشان شکافته کرده میشود برای ایشان شکافی بسوی آتشی که آفرید آنرا الله تعالی در مشرق پس داخل میشود بر ایشان
از آن آتش زبانه وشراره ودود وجوش آب سوزان تا روز قیامت بعد از آن بازگشت ایشان بسوی آب سوزانست
در آتش جحیم در حلق ایشان ریخته میشود بعد از آن گفته شد ایشان را که کجاست آنچه میخواندید وپرستش میکردید از
الله تعالی کجاست امام شما که فرا گرفتید او را امام خود در پیش امامی که گردانید او را الله تعالی برای مردمان امام دوم اصل سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن جنة آدم فقال جنة من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت
من جنان الآخرة ما خرج منها ابدا شرح تطلع بصیغه مضارع غائب یا غائبه معلوم باب نصر است واین جمله
صفت جنة است پس ضمیر فیها راجع بجنه است واکتفا بذکر طلوع اشارتست باینکه آن جنت در اقصای بلاد مشرق
بوده موافق آیت سوره کهف که حتی اذا بلغ مطلع الشمس وگذشت در کتاب الحج در شرح حدیث سیوم باب اول ان آدم
در وقت هبوط از جنت وتوجه بسوی مکه مرور بهند کرده ومعلوم است که هند در جانب مشرق مکه است وبیضاوی
از بعضی نقل کرده در تفسیر آیت سوره بقره که قلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة نقل کرده از بعضی که آن جنت در فلسطین
یا در میان فارس وکرمان بوده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهشت آدم علیه السلام که در قرآن مذکور است پس امام گفت
بهشتی است از بهشتهای دنیا که طلوع میکند در آن آفتاب وماه واگر میبود از بهشتهای آخرت که برای ثواب اعمال است بیرون
نمی آمد از آن هرگز باب نود وچهارم اصل باب الاطفال شرح این باب بیان حال اطفال است بعد از وفات ودر این باب
هشت حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته هل سئل رسول الله صلى الله عليه وآله
عن الاطفال فقال قد سئل فقال الله اعلم بما كانوا عاملين ثم قال يا زرارة هل تدري قوله الله اعلم
بما كانوا عاملين قلت لا قال لله فيهم المشيئة شرح چهار سوال در اطفال مشهور است اول اینکه آیا اطفال از اهل بهشتند
یا از اهل دوزخ وهر کدام که باشد چه رابطه است دوم اینکه اطفال چرا در طفولیت وفات یافته اند وبمرتبه تکلیف نرسیده اند

سوم اینکه عدم تکلیف ایشان منافی مینماید با قول الله تعالی در سورة الذاریات وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
چهارم اینکه اگر حجت گیرند در روز قیامت بر الله تعالی که چرا ما را بالغ و مکلف نکردی تا مومن شویم جواب چه خواهد گفت و
مقصود بالذات سائل اینجا سوال اول است و میتواند بود که سوال دوم باشد و جواب سوال سوم گذشت در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث دوم باب سوم که باب اخر منه است نقل است که ابو الحسن اشعری در مجلسی سوال کرد ابو علی جبائی
را که چه میگوئی در حق سه برادر که یکی مومن مرد و یکی کافر و یکی طفل اگر طفل گوید در روز قیامت که خدایا چرا مرا بالغ نکردی تا
مرتبهٔ برادر مومن خود بهم رسانم الله تعالی چه جواب خواهد گفت جبائی گفت خواهد گفت که اگر بالغ میکردم کافر میشدی
اشعری گفت پس اگر برادر کافر در جهنم فریاد بر آورد که پس مرا چرا طفل نمیرانیدی تا باین عذاب گرفتار نشوم الله تعالی چه
جواب خواهد گفت جبائی در جواب فرو ماند و ازین حدیث معلوم میشود که جواب جبائی موافق حق نبوده و لهذا ملزم
شده یعنی روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت پرسیدم امام را که آیا پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله
از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق جهنم یا چرا در طفولیت میمیرند پس امام گفت بتحقیق پرسیده شد پس گفت الله تعالی داناتر است
بآنچه اطفال میکردند اگر بالغ میشدند بعد ازان امام گفت که ای زراره آیا میدانی معنی قول رسول که الله تعالی داناتر است بآنچه میکردند
احتمال
دارند گفتم نه گفت معنی آن اینست که برای الله تعالی است در اطفال خواهش یا اطاعت که می آید در حدیث پنجم این باب بنابر
دوم مراد اینست که قاعدهٔ کلیه در بیان خصوصیت سرنوشت هر یک نیست شاید که در طفلی سری علیحده باشد مثل اینکه یکی
پدر و مادر او مومن حقیقی باشند یا یعنی که غیر معیار باشند بحسب حکمت الله تعالی و اگر بالغ شود این نزا کافر کند
چنانچه در سورة الکهف گفته واما الغلام فکان ابواه مومنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا فاردنا ان
یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة واقرب رحما پس آنچه جبائی در جواب گفته معقول نیست اصل اِنَّهُ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ
جَمَعَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْاَطْفَالَ وَالَّذِي مَاتَ مِنَ النَّاسِ فِي الْفَتْرَةِ وَالشَّيْخَ الْكَبِيرَ الَّذِي اَدْرَكَ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ وَالْاَصَمَّ وَالْاَبْكَمَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ وَالْمَجْنُونَ وَالْاَبْلَهَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ
وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَبْعَثُ اللّٰهُ اِلَيْهِمْ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيُؤَجِّجُ لَهُمْ نَارًا ثُمَّ
يَبْعَثُ اللّٰهُ اِلَيْهِمْ مَلَكًا فَيَقُولُ لَهُمْ اِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَثِبُوا فِيهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا
وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا دَخَلَ النَّارَ شرح بنابر احتمال اول این فقره استینافِ بیانی سابق است و بنابر احتمال
دوم میگوییم چون فارغ شد از جواب سوالی که مقصود بالذات سائل است بیان آن کرد بجواب سوالهای دیگر که دفع منافات
از جواب سوال مقصود بالذات بالکلیه میشود و چند انکه جواب آنها ظاهر شده باشد الفترة بفتح فا و سکون تا دو نقطه در بالا
و را و انقطاع زمان ضعف شیعهٔ امامیه و عدم اشتهار بودن ایشان در میان خلایق مثل آنچه ما بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
بود بسبب مغلوب بودن اوصیای عیسی علیه السلم ملکا در اول بفتح لام است بقرینهٔ ذکر من الملائکة یؤجج بهمزه و دو جیم بصیغهٔ مضارع

معلوم غایب باب تفعیل التاجیج افروختن آتش ملکا در دوم بکسر لام است یعنی امام بقرینهٔ تغییر سیاق و مراد امامیست که در
زمان صاحب احتجاج بوده خواه نبی باشد و خواه وصی نبی پس مراد بعث چندین امامست هر کدام برای جمعی و میتواند بود که مراد امامی
امامی باشد که نبی صاحب شریعت علیحده باشد و برین تقدیر نیز ائمه متعدد خواهند بود و میتواند بود که مراد بعث امام
واحد باشد بسوی جمیع ایشان خواه امامی از ائمهٔ دنیا مثل رسول آخر الزمان و خواه غیر او تثبوا بکسر تا دو نقطه و ضم با
یک نقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب معتل الفا و او وی باب ضرب است الوثوب جستن یعنی بدرستی که چون شود روز قیامت
جمع میکند الله عز و جل هفت طائفه را اول اطفال دوم هر که مرده باشد از جمله مردمان در سستی و عدم اشتهار بودن شیعهٔ
امامیه یا یعنی که صحیح بالغ باشد و در تمام عمر نشنیده باشد بودن را و اگر میشنیده باشد میفهمیده باشد خواه در این امت
و خواه در امم سابقه و سوم پیر کهن سال که دریافت نبی صلی الله علیه و آله را مثلا بر حالی که او نمیفهمید بواسطهٔ پیری و کمی آیات
که پیش از رسیدن نبی تازه یا وصی تازه بر دین حق باشد و بعد ازان خرف شود و چهارم کر مادر زاد و پنجم
گنگی که نمیفهمید بودن شیعهٔ امامیه را اگر چه میشنود و ششم دیوانه و هفتم کودنی که نمیفهمید بودن شیعهٔ امامیه را و اگر چه گوش
زبان دارد و هر یک ازان هفت طائفه حجت میگیرد بر الله عز و جل که اگر مرا بالغ صحیح فهیم غیر مستضعف می آفریدی
مومن میشدم پس میفرستد الله تعالی بسوی ایشان فرشته را از فرشته ها پس می افروزد برای ایشان آتشی را بعد ازان
میفرستد الله تعالی بسوی ایشان امامی را پس میگوید ایشان را بدرستی که صاحب عقل اختیار شما امر میکند شما را باینکه
بجهید در آن آتش پس هر که داخل شود در آن آتش میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی و داخل کرده میشود در بهشت
مثل سایر مومنان و هر که وا ماند ازان آتش داخل میشود در آتش جهنم دوم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ

رفعوه

رَفَعُوهُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْاَطْفَالِ فَقَالَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ جَمَعَهُمُ اللّٰهُ وَاَجَّجَ لَهُمْ نَارًا وَاَمَرَهُمْ اَنْ يَطْرَحُوا
اَنْفُسَهُمْ فِيهَا فَمَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنَّهُ سَعِيدٌ رَمَى بِنَفْسِهِ فِيهَا وَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَنْ
كَانَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ اَنَّهُ شَقِيٌّ اِمْتَنَعَ فَيَاْمُرُ اللّٰهُ بِهِمْ اِلَى النَّارِ شرح غیر واحد میتواند بود که عبارت از سفرای صاحب الزمان

علیه السلام

علیه السلم باشد پس مسئول صاحب الزمان خواهد بود و الله اعلم یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از راویان متعدد بلا برد سند
حدیث را بسوی امام علیه السلم اینکه آن امام پرسیده شد از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق جهنم و هر کدام بچه سبب است
پس امام گفت چون شود روز قیامت جمع میکند ایشان را الله تعالی و می افروزد برای ایشان آتشی را و امر میکند ایشان را
باینکه اندازند خود را در ان آتش پس هر کدام که باشد در علم الله عز و جل اینکه او عاقبت بخیر است یا یعنی که اگر بالغ مکلف
میشد در دنیا مومن میشد می اندازد خود را در آن آتش و میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی و هر که باشد در علم الله تعالی
اینکه او نا عاقبت بخیر است سر وا میزند ازان آتش پس امر میکند الله تعالی ملائکه را باینکه برده شوند بسوی آتش اصل
فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا تَاْمُرُ بِنَا اِلَى النَّارِ وَلَمْ يَجْرِ عَلَيْنَا الْقَلَمُ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ قَدْ اَمَرْتُكُمْ مُشَافَهَةً فَلَمْ تُطِيعُونِي

فکیف لو أرسلت رسلی بالغیب إلیکم شرح لم تجر بسکون جیم و کسر راء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب معتل اللام
یائی باب افعالست مشافهة منصوبست بر مفعول مطلق امرتکم یا حال از فاعل امرتکم است و مصدر بمعنی اسم فا
عل است المشافهة هم‌زبانی بی‌حجاب چنانچه گویا کر بیب لبیده صحت استعمال مشافهه باعتبار دیدن قیامت
است و صحت استعمال غیب باعتبار ندیدن قیامت است و این مبنی بر اینست که دیدن قیامت بجای دیدن الله تعالی
است یعنی پس اما شما چنین شدند میگویند ای صاحب کل اختیار ما امر میکنی بما که برده شویم بسوی آتش و حال آنکه جاری نکردی
در دنیا بر ما قلم تکلیف را مراد شان اینست که اگر قلم بر ما جاری میکردی مؤمن میشدیم پس میگوید فاعل بعنوان کن
فیکون که تحقیق امر کردم شما را بی‌حجاب پس اطاعت نکردید مرا پس چگونه مؤمن میشدید اگر میفرستادم رسولان خود را
با وجود حجاب سیوم اصل وفی حدیث آخر أمّا أطفال المؤمنین فإنّهم یلحقون بآبائهم وأولاد المشرکین یلحقون
بآبائهم وهو قول الله عزّ وجلّ بإیمانٍ ألحقنا بهم ذرّیّاتهم شرح ذکر امّا بفتح همزه و تشدید میم در اطفال مؤمنین و ترک
آن در اطفال مشرکین برای افاده اینست که هر یک از اطفال مؤمنین ملحق بپدر میشوند بخلاف اطفال مشرکین چه بعض ایشان ملحق
بپدر میشوند و بعضی نمیشوند و این مبنی بر اینست که امّا از کلمات شرطست و افاده عموم میکند ظاهر این حدیث اینست که
بایمان متعلق بالحقنا است و تقدیم ظرف افاده حصر میکند و مراد بایمان ایمان پدرانست یعنی و در حدیثی دیگر
از امام علیه السلام اینست که اما اطفال مؤمنان پس بدرستی که ایشان لاحق کرده میشوند بپدران خود و فرزندان
مشرکان که ایشان لاحق کرده میشوند بپدران خود و آن مدلول قول الله عزّ وجلّ است در سورة الطور بسبب ایمان
و پس لاحق کردیم بمؤمنان جمیع فرزندان ایشانرا بیان این می‌آید در شرح حدیث ششم این باب و تفسیر این آیت بوجهی
دیگر که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب پنجاه و هشتم که باب فی أنّ الأئمة صلوات الله
علیهم فی العلم والشجاعة والطاعة سواء است زیرا که آیات قرآن ظهر و بطن است چهارم اصل سألت أبا جعفر
علیه السلام عن الولدان فقال سئل رسول الله صلّی الله علیه وآله عن الولدان والأطفال فقال الله أعلم بما
کانوا عاملین شرح مراد بولدان کودکان بزرگست و مراد باطفال کودکان کوچک است که بحد تمیز نرسیده اند و باقی
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن زرارة قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الأطفال
الذین ماتوا قبل أن یبلغوا فقال سئل عنهم رسول الله صلّی الله علیه وآله فقال الله أعلم بما کانوا عاملین
ثمّ أقبل علیّ فقال یا زرارة هل تدری ما عنی بذلک رسول الله صلّی الله علیه وآله قال قلت لا شرح این ظاهرست
از شرح حدیث اول این باب اصل فقال إنّما عنی کفّوا عنهم ولا تقولوا فیهم شیئاً وردّوا علمهم إلی الله شرح یعنی
امام گفت جز این نیست که خواسته اینرا که باز دارید خود را از حکم در اطفال و مگوئید در ایشان چیزی و برگردانید علم بحکم اطفال را
بسوی الله تعالی مراد اینست که قاعده کلیه برای حکم اطفال نیست که معلوم شود بآن اینکه جمیع اطفال اهل بهشتند چنانچه اکثر عوام

الناس خیال میکنند یا معلوم شود که در وسط میان بهشت و جهنمند چنانچه جمعی دیگر خیال میکنند یا معلوم شود که جمیع
اهل جهنمند بر الله تعالی را در ایشان خواهش است باین معنی که در قیامت بعضی را توفیق عمل صالح میدهد و ایشان داخل
بهشتند و بعضی را خذلان میکند و ایشان در جهنمند ششم اصل عن ابن بکیر عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عزّ وجلّ والذین آمنوا واتّبعتهم ذرّیّتهم بإیمانٍ ألحقنا بهم ذرّیّاتهم قال فقال قصرت الأبناء عن
عمل الآباء فألحقوا الأبناء بالآباء لتقرّ بذلک أعینهم شرح ظاهر این حدیث اینست که الذین مبتدا است و اتّبعتهم
بصیغه ماضی غایبه باب افتعال عطف بر آمنوا است الاتباع تابع بودن و مراد اینجا وفات قبل از بلوغ است باعتبار
اینکه هر بالغ مستقل است در ایمان یا کفر و غیر بالغ تابع پدر میباشد در حکم ایمان یا کفر چندانکه بالغ نشده ذرّیّتهم در
اول بلفظ مفرد و ذرّیّاتهم در دوم بلفظ جمع موافق قراءت نافع و ابو عمرو است و نکته اینست که جمیع ذرّیّت
وفات نمی‌یابند قبل از بلوغ اما جمیع آنچه وفات یافته اند قبل از بلوغ ملحق بپدران مؤمن میشوند بایمان
متعلق بالحقنا است چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث سوم این باب فا در فقال اشارتست باینکه کلامی دیگر صادر
شده از امام علیه السلام در تفسیر این آیت پیش از این کلام و اینجا منقول نشده فالحقوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال و
تفسیر الحقنا است و اشارتست باینکه ضمیر متکلم مع الغیر در کلام الهی مبنی بر خلط ملائکه یا انبیا و اوصیا و مانند آنست
یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزّ وجلّ در سورة الطور و آن جمعی که مؤمن
شدند و وفات یافتند فرزندان ایشان پیش از بلوغ بسبب ایمان ایشان و پس الحاق کردیم بایشان جمیع آن
فرزندان ایشانرا که پیش از بلوغ وفات یافته اند راوی گفت که پس امام گفت که کوتاهی کردند آن فرزندان
از عمل پدران باین معنی که عمل فرزندان منحصر شد در یک عمل که وثوب در آتش باشد در روز قیامت چنانچه ظاهر
شد در حدیث دوم و سوم این باب پس لاحق کردند ملائکه که خازنان بهشتند فرزندان را بپدران در درجه
بهشت تا روشن شود بآن چشمهای پدران اگر گوئی بعض فرزندان مؤمنان بعد از بلوغ کافر و جهنمی میشوند
پس پدران بسبب آن آزرده خواهند شد گوئیم آزردگی مؤمن در این صورت باطلست زیرا که محبت مؤمنان
با فرزندان خود در معیتیست که تابع پدران باشند یا مستقل بایمان شوند و میان پدر مؤمن و پسر کافر محبت
نمیماند پس هر چه شود شده باشد هفتم اصل عن أبی عبد الله علیه السلام أنّه سئل عمّن مات فی الفترة
وعمّن لم یدرک الحنث والمعتوه فقال یحتجّ الله علیهم یرفع لهم ناراً فیقول لهم ادخلوها فمن
دخلها کانت علیه برداً وسلاماً ومن أبی قال ها أنتم قد أمرتکم فعصیتمونی شرح بیان فترة شد
در شرح حدیث اول این باب الحنث بکسر حاء بی‌نقطه و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه و مراد اینجا تکلیف است
زیرا که بر مکلف گناه نوشته میشود چنانچه ثواب نوشته میشود المعتوه بعین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا و هاء بصیغه

اسم مفعول باب نصر ناقص عقل ها بالف مقصوره حرف تنبیه است انتم مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر انتم
هٰؤلاء جمله قد امرتکم استیناف بیانیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از کسی که مرده در
زمان سستی شیعهٔ امامیه و عدم اشتهار بر ان ایشان و از کسی که در نیافت گناه را یعنی که پیش از رسیدن بتکلیف مرد
و از ناقص عقل مثل مجنون و امام و ابکم و ابله و پیری که خرف شده باشد پس امام گفت حجت میگیرد الله تعالی بر ایشان بجهت
این اگر بلند میکند وی افروزد برای ایشان بیان این اگر بلند میکند وی افروزد برای ایشان آتش را پس میگوید ایشان را
که داخل آن آتش شوید پس هر که داخل شود در ان میشود بر او خنکی و سلامتی و هر که ابا کند الله تعالی میگوید آگاه باشید شما
اُن عاصیانید که مستحق جهنمید بیان این اگر تحقیق امر کردم شما را پس عصیان کردید مرا هشتم اصل وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ
ثَلَاثَةٌ يُحْتَجُّ عَلَيْهِمُ الْاَبْكَمُ وَالطِّفْلُ وَمَاتَ فِي الْفَتْرَةِ فَتُرْفَعُ لَهُمْ نَارٌ فَيُقَالُ لَهُمْ اُدْخُلُوهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ
عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَنْ اَبَى قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هٰذَا قَدْ اَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي شرح يحتج بصيغهٔ مضارع
مجهول باب افتعالست مراد بابکم اینجا ناقص عقل است مثل مجنون و امام و ابله و پیری که خرف شده باشد هذا مفعول به فعل
محذوفست بتقدیر خذوا هذا و مانند آن یا مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر هذا کاف فی استحقاق عذاب النار و باقی
ظاهر است از شرح حدیث سابق باب نود و پنجم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث نادره غیر مشهور است در این
باب چهل و شش حدیث است اول اصل عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْجُنُبِ
يُغَسِّلُ الْمَيِّتَ اَوْ مَنْ غَسَّلَ مَيِّتًا اَلَهُ اَنْ يَاْتِيَ اَهْلَهُ ثُمَّ يَغْتَسِلَ فَقَالَ سَوَاءٌ شرح روایتست از شهاب ابن
عبد ربه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از دو مسئله اول اینکه آیا جنب را جایز است اینکه شوید میت را
دوم عکس آن و آن اینست که کسی که شسته باشد میت را آیا جایز است او را اینکه جماع کند با اهل خود بعد از آن غسل کند
برای مس میت و جنابت در هر دو صورت پس امام گفت هر دو صورت برابر است یعنی که هر دو صورت جایز است
اصل لَا بَاْسَ بِذٰلِكَ اِذَا كَانَ جُنُبًا غَسَلَ يَدَهُ وَتَوَضَّاَ فَغَسَّلَ الْمَيِّتَ وَاِنْ غَسَّلَ مَيِّتًا ثُمَّ تَوَضَّاَ ثُمَّ اَتَى
اَهْلَهُ وَيُجْزِيهِ غُسْلٌ وَاحِدٌ لَهُمَا شرح چون فارغ شد از بیان جواز هر دو صورت شروع کرد در بیان شرط عدم کراهت
در هر دو صورت لا باس بذلک قائم مقام جزای اذا کان است جمله غسل یده تا آخر صفت جنبا است و ان کان عطف
بر اذا کان است ذکر اذا کان برای تحقق وقوع است در شرط اول و ذکر ان که برای ندرت وقوع است در شرط دوم اشارت
بر مرجوح بودن صورت دوم نسبت بصورت اول یعنی نیست بروایی و کراهتی در صورت اول چون باشد جنبی که
شسته باشد دست خود را از نجاست منی و وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز میسازد و شسته باشد میت را و نیست
بروایی و کراهتی در صورت دوم اگر شسته باشد میت را بعد از آن وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز میسازد
بعد از آن جماع کرده باشد با اهل خود و کافیست او را در هر دو صورت یک غسل برای آن دو کار کرده دوم اصل عن

اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْمَيِّتَ اِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ اَوْثَقَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَلَوْلَا ذٰلِكَ مَا اسْتَقَرَّ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که میت چون حاضر شود او را موت بند بر اعضای او میگذارد ملک الموت و اگر
نبود آن بند که گذاشتن قرار نمیگرفت میت در وقت جان کندن سیوم اصل شَكَوْتُ اِلَى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجْدًا وَ
جَدْتُهُ عَلَى ابْنٍ لِي هَلَكَ حَتّٰى خِفْتُ عَلَى عَقْلِي فَقَالَ اِذَا اَصَابَكَ مِنْ هٰذَا شَيْءٌ فَاَفِضْ مِنْ دُمُوعِكَ فَاِنَّهُ
يُسَكَّنُ عَنْكَ شرح الوجد بفتح واو و سکون جیم و دال بی نقط اندوه وجدته بصیغهٔ ماضی متکلم وحده از باب ضرب است
و ضمیر منصوب مفعول مطلق است و راجع بوجد است خفت بکسر خا است افض بفتح همزه و کسر فا و سکون ضاد با نقطه است
یعنی شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از اندوهی که اندوهگین شدم آن قسم اندوه بر پسری از من که وفات
یافت تا آنکه ترسیدم بر عقل خود که مبادا زایل شود و دیوانه شوم پس امام گفت چون برخورد ترا از این غم چیزی پس
بریز از اشکهای خود چه بدرستی که آن اندوه ساکن میشود و تخفیف می یابد از تو چهارم اصل عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ
رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ ذَرُّ بْنُ اَبِي ذَرٍّ مَسَحَ اَبُو ذَرٍّ الْقَبْرَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَكَ اللّٰهُ يَا ذَرُّ وَاللّٰهِ اِنْ كُنْتَ
بِي بَارًّا وَلَقَدْ قُبِضْتَ وَاِنِّي عَنْكَ لَرَاضٍ اَمَا وَاللّٰهِ مَا بِي فَقْدُكَ وَمَا عَلَيَّ مِنْ غَضَاضَةٍ وَمَا لِي اِلٰى
اَحَدٍ سِوَى اللّٰهِ مِنْ حَاجَةٍ وَلَوْلَا هَوْلُ الْمُطَّلَعِ لَسَرَّنِي اَنْ اَكُونَ مَكَانَكَ وَلَقَدْ شَغَلَنِي الْحُزْنُ لَكَ عَنِ
الْحُزْنِ عَلَيْكَ وَاللّٰهِ مَا بَكَيْتُ عَلَيْكَ فَلَيْتَ شِعْرِي مَاذَا قُلْتَ وَمَاذَا قِيلَ لَكَ ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي قَدْ
وَهَبْتُ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّي فَهَبْ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّكَ فَاَنْتَ اَحَقُّ بِالْجُودِ مِنِّي
شرح ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و اسم آن ضمیر شان محذوفست کنت بصیغهٔ مخاطب است اما
بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ما نافیه و مشار الیه است به بای یک نقطه حرف جر است و برای سببیت است ظرف
خبر ما است فقدک مرفوع و اسم ما است و از قبیل اضافه مصدر بمفعول است الفقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه
نیافتن ما در دوم نیز مشار الیه است علی بتشدید یا مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است من حرف جر و زائده است
برای تاکید عموم غضاضه مجرور است لفظا و مرفوع است محلا و اسم ما است الغضاضه بفتح غین با نقطه و دو ضاد با نقطه
مصدر باب نصر خوابانیدن چشم برای کم زانیدن مکروه طبع و مراد اینجا مکروه طبع است الهول بفتح ها و سکون واو
مصدر باب نصر بغایت ترسانیدن المطلع بضم میم و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و فتح لام و عین بی نقطه مصدر میمی باب
افتعال مشرف شدن بر چیزی و مراد اینجا مشرف شدن ملک الموت است برای قبض روح یا مراد مطرف شدن میت بر قبر است
در وقت ارادهٔ دفن او و بعضی میگویند اسم مکانست و بعضی میگویند اسم مفعولست بمعنی مطلع علیه که احوال بعد از مرگ
باشد مکانک منصوبست بر مفعول فیه و عامل ظرف اکون است یا مکان مصدر میمی است و منصوبست بر مفعول مطلق
و بهر تقدیر اکون از افعال تامه است و نمیتواند بود که از افعال ناقصه باشد زیرا که لازم می آید که مکانک هم مفعول فیه هم خبر

اکنون باشد الشعر بفتح شین با نقطه و سکون و فتح عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب نصر و حسن دانستن شعری ای لیت شعری آنم
است و خبرش محذوفست بتقدیر لیت شعری حاصل و ماذا قیل لک اشارتست بآنچه نکیر و منکر بعد از جواب میت میگویند
از دعا و نفرین چنانچه بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله وولده یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم بالا برده سند
روایت را بسوی امام علیه السلام امام گفت که وقتی که مرد ذر پسر ابوذر غفاری مسح کرد ابوذر قبر را بدست خود یا بمعنی که بدست
خود قبر را هموار و مربع کرد یا بمعنی که کف دست خود را بر قبر گذاشت بعد از آن گفت که رحمت کناد ترا الله تعالی ای ذر بخدا
قسم که بدرستی که شان اینست که بودی مرا فرمان بردار و هر آینه بتحقیق گرفته شدی از دنیا بر حالی که بدرستی که من از تو هر آینه
راضی بودم آگاه باش بخدا قسم که نیست بخواهش من بر طرف شدن تو و نیافتن مردم ترا و نیست بر من هیچ مکروه و چیزی از
بر طرف شدن تو و نیست مرا بسوی هیچیک غیر الله تعالی هیچ حاجتی مراد اینست که حال من محض توکل بر الله تعالی است و از موت تو
نه خوشحالم و نه آزرده و اگر نمیبود بنهایت ترسانیدن از خوف ملک الموت هر آینه خوشحال میکرد مرا اینکه باشم در جای تو که آیا
حال تو چه شود و از اندوه بر تو که آیا حال من از مفارقت تو چه شود بخدا قسم که گریه نکردم برای تو که چه امر دی و لیکن گریه کردم
بر تو که چه حال بر سر تو آید پس کاش میدانستم که چه گفتی در جواب سوال منکر و نکیر و چه گفته شد ترا بعد از جواب تو بعد از آن
ابوذر گفت خدایا بدرستی که من بتحقیق بخشیدم برای او آنچه را که لازم کردی بر او از جمله حق من پس ببخش برای او آنچه را
که لازم کردی بر او از جمله حق تو یا بمعنی که اگر تقصیری در بعض حقوق من کرده باشد بخشیدم پس اگر تقصیری در بعض حقوق تو کرده
باشد ببخش زیرا که تو سزاوارتری ببخشش از من پنجم اصل عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ لَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسِّرَاجِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ يَسْكُنُهُ حَتَّى قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ أَمَرَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي بَيْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أُخْرِجَ بِهِ إِلَى الْعِرَاقِ ثُمَّ لَا أَدْرِي مَا كَانَ شرح روایتست از جمعی از
یاران ما هر کدام گفت که وقتی که گرفته شد از دنیا امام محمد باقر امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بخدمتکاران با چراغ که سوخته شود در آن
شب در خانه که امام محمد باقر علیه السلام میبود در آنجا و در آنجا وفات یافت تا آنکه گرفته شد از دنیا امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن امر کرد امام
موسی کاظم علیه السلام بمثل آن در خانه امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه امام موسی کاظم علیه السلام از مدینه بیرون برده شد بسوی بغداد در بار اول
یا بار دوم بعد از آن نمیدانم که چه شد ششم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ جُعِلَ لَهُ
النَّعْشُ فَقَالَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ شرح النعش بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه و شین با نقطه محفه که تابوت میت را
در آن میگذارند و بجانب قبر میبرند تا مردم تابوت را نبینند یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم
امام را از اول کسی که ساخته شد برای تابوت او محفه گفت فاطمه علیها السلام است هفتم اصل عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ سُئِلَ عَنِ الْمَيِّتِ يَبْلَى جَسَدُهُ قَالَ نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طِينَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا
لَا تَبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ شرح یبلی بیاء یکنقطه بصیغه مضارع غائب

یا بمعنی که من نیز میمیرم یا با مرگ تو من نیز میمیرم
و هر آینه بتحقیق باز داشت مرا اندوه برای تو مم

علیه السلام مم

معتل

معتل اللام یائی معلوم باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل بتقدیر استفهام است البلی بفتح با و الف مقصوره
و ممدوده کهنه شدن و مراد اینجا معدوم شدن جزئیست خواه باعتبار بعض اجزا و خواه باعتبار هر یک از اجزا و
این سوال برای استعلام امکان زنده کردن ابدان مردگانست در روز قیامت چون فلاسفه دهریه استدلال میکنند
بر امتناع آن بنا بر دعوی امتناع اعاده معدوم بشخصه و توضیح جواب اینست که در اعاده بدن آدمی که مرکبست از اجزای
ارضیه و مائیه و ناریه و هوائیه چهار احتمالست اول اینکه بعد از موت و تفرق اجزا بعض اجزا معدوم شود مثل اینکه جزء
هوائی متصل حقیقی شود بسائر هوا و جزء ناری و جزء مائی منقلب بهوا شود و متصل حقیقی شود و در روز قیامت
امثال اجزای معدومه منضم شود باجزاء باقیه دوم اینکه هر یک از اجزا معدوم شود و در روز قیامت اعاده آن
اجزا معدومه شود باشخاصها و اجزای بدن منضم بیکدیگر شود سیوم اینکه هر یک از اجزاء بدن معدوم شود باتصال
حقیقی یا بانقلاب و در روز قیامت نظیر دو احتمال اول بفعل آید چهارم اینکه هر یک از اجزای بدن بشخصه باقی ماند باین
روش که منقلب نشود و متصل حقیقی بمثل خود نشود بلکه منضم بمثل خود شود و در میان آن دو جسم سطحی موجود باشد
مانند اجزاء آرد که اتصال آنها محض حسی است و حقیقی نیست و در روز قیامت اجزاء بدن منضم بیکدیگر شود
و ظاهر جواب امام وقوع احتمال اولست که منافات ندارد با امتناع اعاده معدوم بشخصه تمام نیست و ظاهر است
در صورتی که جزء هوائی مثلا متصل حقیقی شود بعنصر کلی هوا الله تعالی عالم است بسطح وهمی میان آن دو هر چند
که اختلافات کثیره واقع شده باشد بوزیدن بادها در سالهای بسیار چنانچه اشاره بآن شده در آیت سوره یس قل
یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم پس که جدا کند آن دو را از یکدیگر از موضع اتصال که سطح وهمی است
هر کدام همان شخص خواهد بود که پیش از اتصال بود و بر این قیاس است حال جزء ناری و جزء مائی که منقلب شده چون
باز نار و ماء شود الا طینته استثنای متصل است و میتواند بود که منقطع باشد و بنا بر اول ذکر لحم و عظم بعنوان
مثال است و مراد اینست که هیچ جزء از آن نمیماند الا طینته بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه و تاء
تانیث بصیغه اسم فاعل از باب استفعال بمعنی گرد آمده است و مراد خلاف متفرق است و اصل این آنست که فراهم آمدن اجزای
در شکل مدور بیشتر است از فراهم آمدن آنها در غیر آن و میتواند بود که بیاء یکنقطه و غیر راء بجیم بصیغه مصدر میمی باب
استفعال باشد و مصدر نائب ظرف زمان باشد مثل رایته قدوم الحاج المستدیر بسرشت گردانیدن و مراد اینجا معدوم شدن
باشد یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیده شد از امام علیه السلام از میت که آیا معدوم
میشود بدن او گفت آری تا آنکه نمی ماند برای آن بدن یا برای آن میت گوشتی و نه استخوانی مثلا مگر سرشت آن که آفریده شده
از آن سرشت چه بدرستی که آن معدوم نمیشود باقی میماند در قبر مثلا فراهم آمده تا وقتی که آفریده شود جدا از آن
طینت چنانچه آفریده شد در اول بار بدانکه تحقیق معاد جسمانی بنا بر ظاهر این حدیث اینست که بدن آدمی از اول خلقت

بعض مم

اتصال مم

و حمل آن بر احتمال دوم نیز ممکنست بنا بر آنکه استدلال
فلاسفه بر امتناع اعاده معدوم بشخصه مم

و نون سرشت ... آدمیست مستدیره ...
با یاء و نقطه در پایین و راء بی‌نقطه مم

تا وقت مرگ در تغیر و تبدلست بتغذیه و تحلیل و با وجود این تشخص آن باقیست عرفا پس مناط تشخص عرفی آن
گوشت و استخوان نیست بلکه سرشتی است که از آن آفریده شده و تشخص حقیقی آن باقیست از اول تا آخر و اجزای اصلیه
عبارت از آنست و اگر اختلاف میان بدن روز حشر و بدن دنیا باشد مانند اختلاف میان بدن روز اول و بدن
روز مرگست بلکه کمتر از آنست زیرا که اجزای ارضیه که در وقت موت بوده زیاد و کم نشده اصلا **مشتم** **اصل** سَأَلَ
عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ تَخْرُجُ النِّسَاءُ فِي الْجِنَازَةِ وَكَانَ مُتَّكِئاً فَاسْتَوَى
جَالِساً ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْفَاسِقَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ آوَى عَمَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ وَكَانَ مِمَّنْ هَدَرَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَمَهُ فَقَالَ لِابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُخْبِرِي أَبَاكِ بِمَكَانِهِ كَأَنَّهُ لَا يُوقِنُ أَنَّ الْوَحْيَ
يَأْتِي مُحَمَّداً فَقَالَتْ مَا كُنْتُ لِأَكْتُمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَدُوَّهُ فَجَعَلَهُ بَيْنَ مِشْجَبٍ لَهُ وَلَحَفَهُ بِقَطِيفَةٍ
شرح فاسق عبارتست از عثمان بن عفان بن ابی العاص ابن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف پدر پدر اوست هدر
و او را هدر بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الهدر بفتح او سکون دال باطل و بدر خواست کردن چیزی
المشجب بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح جیم و با یک نقطه چند چوب که در طرفی از خانه تعبیه میشود و از آن تخته پوشش
میکنند و رخت خواب و مانند آن را در بالای آن میگذارند تا خانه تنگ نشود و آن اسم آلت باب نصر و علم است بمعنی
آلت هلاک زیرا که چون خانه تنگ نمیشود ما نند اینست که رخت خواب معدوم شده باشد و آن لحف بجای هنقط و فعال
بصیغه ماضی معلوم با ب منع است اللحف پوشانیدن و ضمیر منصوب راجع بمشجب یا بمغیره است **یعنی** پرسید عیسی پسر
عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام را و من حاضر بودم بایشان که گفت آیا بیرون میروند زنان برای جنازه و امام تکیه کرده
بود پس راست شد نشسته بعد از آن گفت که بدرستی که فاسق علیه لعنة الله جا داد در خانه خود مغیره بن ابی العاص
عم او را از جمله کسانی بود که باطل کرده بود رسول الله صلی الله علیه و آله خون ایشانرا پس فاسق گفت دختر رسول الله صلی
الله علیه و آله را که خبر دار مکن پدر خود را بجای او و چنانچه فاسق یقین نداشته باشد بانکه وحی می آید نزد محمد صلی الله
علیه و آله پس دختر گفت از نیستم آیا که پنهان کنم از رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن او را پس فاسق گردانید عم خود را
در میان رخت خوابی که در مشجبی بود و او را پوشانید آن رخت خواب را بقطیفه **اصل** فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَحْيُ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ اشْتَمِلْ عَلَى سَيْفِكَ وَائْتِ بَيْتَ ابْنَةِ
ابْنِ عَمِّكَ فَإِنْ ظَفِرْتَ بِالْمُغِيرَةِ فَاقْتُلْهُ فَأَتَى الْبَيْتَ فَجَالَ فِيهِ فَلَمْ يَظْفَرْ بِهِ فَرَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ أَرَهُ فَقَالَ إِنَّ الْوَحْيَ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ فِي الْمِشْجَبِ
شرح الاشتمال پوشیدن بالاپوش علی حرف جرست و سیفک مجرورست بقرینه آنچه می آید که خذ سیفک و اشتمل علیه و منه الله
بود که بتشدید یا و اسم امیر المؤمنین باشد بحذف حرف ندا و سیفک منصوب باشد **یعنی** پس آمد نزد رسول الله وحی

الی م

عم خود هم

صلی الله علیه و آله

خبردار

خبردار کرد او را بجای مغیره پس فرستاد بسوی او علی علیه السلام را و گفت ببند شمشیر خود را و بر بالای آن جامه بر خود
بپوش تا کسی نداند و برو بخانه دختر پسر عموی خود پس اگر ظفر یابی بمغیره پس بکشش او را پس علی علیه السلام رفت بآن خانه
پس گردید در آن خانه پس ظفر نیافت بمغیره پس برگشت بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر داد رسول الله را بآن
روش که گفت ای رسول الله ندیدم او را پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که وحی آمد نزد من با یزروش که خبر کرد
مرا که او در میان رخت خوابست **اصل** وَدَخَلَ عُثْمَانُ بَعْدَ خُرُوجِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ بِيَدِ عَمِّهِ فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا رَآهُ أَكَبَّ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ وَكَانَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيِيّاً كَرِيماً فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا عَمِّي هَذَا الْمُغِيرَةُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ وَفَدَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ آمَنْتُهُ **شرح** آمنته بفتح
همزه و تشدید میم مفتوحه و سکون نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التامین کسی را امین کردن
یعنی و داخل آن خانه که مغیره آنجا بود شد عثمان بعد از بیرون آمدن علی علیه السلام از آن خانه پس گرفت دست عم خود را
پس آورد او را نزد نبی صلی الله علیه و آله پس چون نبی دید عثمان را با مغیره سر در پیش افکند و التفات نکرد بسوی او و بود
نبی الله صلی الله علیه و آله صاحب حیای صاحب کرم پس عثمان گفت ای رسول الله این عموی منست این مغیره بن ابی العاص
است و بتحقیق قسم بآن خدای که فرستاد ترا بحق ایمن کردم او را **اصل** فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَبَ وَالَّذِي
بَعَثَهُ بِالْحَقِّ مَا آمَنَهُ وَأَعَادَهَا ثَلَاثاً وَأَعَادَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثاً أَنَّى آمَنَهُ إِلَّا أَنَّهُ
يَأْتِيهِ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ يَأْتِيهِ عَنْ يَسَارِهِ فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ
ثَلَاثاً فَإِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ بَعْدَ ثَالِثَةٍ قَتَلْتُهُ **شرح** و اعادها ثلاثا عطف است بر ما آمنه و از کلام امام است و ضمیر
منصوب راجع بکلامست و آن عبارتست از هذا عمی هذا المغیرة بن ابی العاص و قد و الذی بعثک بالحق آمنته است
و چون کلمه بمعنی کلام است ارجاع ضمیر مذکر بآن شده در فلما کان و اعادها ابو عبد الله کلام راویست که در میان اجزای کلام
امام جمله معترضه شده و ضمیر منصوب اینجا نیز راجع است بکلمه بمعنی کلام و آن اینجا عبارتست از کذب و الذی بعثه بالحق ما آمنه
و اعادها ثلاثا انی بفتح همزه و تشدید نون و الف مقصوره استفهام انکاریست و کلام امام است آمنه بصیغه ماضی باب
تفعیلست الا برای استثنای منقطع است انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع بعثمان فاعل فعل محذوفست
بتقدیر الا کان انه است یاتیه هر دو جا بیا دو نقطه در پایین و سکون همزه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضربست و ضمیر مستتر راجع بعثمان و ضمیر منصوب راجع بمغیره است اتیان یمین عبارت از تکلیف با ظهار
ایمانست و اتیان از جانب یسار عبارت از تکلیف باستمرار بر کفرست بجهت آنکه جمعی از بزرگان صحابه بنفاق زندگانی
میکنند و فراغت دارند **یعنی** پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و عثمان دروغ گفت قسم بآن خدای که فرستاد محمد را بحق که

در بالا و یاء دو نقطه هم

از جانب هم

عثمان مؤمن نکرد مغیره را و عثمان اعاده کرد کلمه خود را سه بار و اعاده کرد کلام خود را امام جعفر صادق علیه السلام سه بار

یکجا مؤمن کرد او را یعنی که مؤمن نکرد او را ولیکن بود اینکه عثمان تکلیف باظهار ایمان میکرد مغیره را بعد از آن اضلال

میکرد او را بتکلیف بنفاق پس چون شد سخن عثمان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله در بار چهارم یا یعنی که سخن خود را

در بار چهارم گفت برداشت رسول الله صلی الله علیه و آله سر خود را بسوی او پس گفت تحقیق قرار دادم برای تو شب

پس اگر دست یابم بر او بعد از شب سوم میکشم او را اصل فَلَمَّا اَدْبَرَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللّٰهُمَّ

اَلْعَنِ الْمُغِيْرَةَ بْنَ اَبِي الْعَاصِ وَالْعَنْ مَنْ يُؤْوِيْهِ وَالْعَنْ مَنْ يَحْمِلُهُ وَالْعَنْ مَنْ يُطْعِمُهُ وَالْعَنْ مَنْ

يَسْقِيْهِ وَالْعَنْ مَنْ يُجَهِّزُهُ وَالْعَنْ مَنْ يُعْطِيْهِ سِقَاءً اَوْ حِذَاءً اَوْ رِشَاءً اَوْ وِعَاءً وَهُوَ يَعُدُّهُنَّ

بِيَمِيْنِهِ شرح یحمله بجاء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الحمل برداشت کردن کسی را خواه تعظیم

او و خواه بسوار کردن او و خواه بمدد کردن او و خواه بغیر آنها التجهیز بجیم و زای بانقطه دادن یراق جنگ مثل

زره و شمشیر و مانند آنها السقا بکسر سین بی‌نقطه و قاف و الف ممدوده خیکی کوچک که در آن آب یا شیر میکنند الحذا

بکسر حاء بی‌نقطه و ذال بانقطه و الف ممدوده کفش و مانند آن الرشا بکسر راء بی‌نقطه و شین بانقطه و الف ممدوده

ریسمان الوعا بکسر و ضم واو و عین بی‌نقطه و الف ممدوده جوال و مانند آن ضمیر هو راجع برسول الله است یعد یعنی

بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ضمیر هن راجع بسقا و حذا و رشا و وعا و تنه

آنهاست و جمع مؤنث باعتبار ادوات سفر است یعنی پس وقتی که عثمان پشت کرد و اینکه گفت رسول الله صلی الله

علیه و آله خدایا لعنت کن مغیرة بن ابی العاص را و لعنت کن کسی را که جا میدهد او را و لعنت کن کسی را که برداشت میکند

او را و لعنت کن کسی را که خوردنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که آشامیدنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که یراق

میدهد او را و لعنت کن کسی را که میدهد او را خیکی یا پاپوشی یا ریسمانی یا ظرفی بر حالی که او میشمرد آنها را بدست راست

خود اصل وَانْطَلَقَ بِهِ عُثْمَانُ فَآوَاهُ وَاَطْعَمَهُ وَسَقَاهُ وَحَمَلَهُ وَجَهَّزَهُ حَتّٰى فَعَلَ جَمِيْعَ مَا لَعَنَ عَلَيْهِ

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ يَفْعَلُهُ بِهِ ثُمَّ اَخْرَجَهُ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ يَسُوْقُهُ شرح یسوق بسین بی‌نقطه و قاف

بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و جمله حالیه است السوق راندن یعنی و برد مغیره را عثمان پس جا داد

او را و خوردنی داد او را و آشامیدنی داد او را و او را برداشت کرد او را و یراق داد او را تا آنکه کرد جمیع آنچه را که لعنت

کرده بود بران نبی صلی الله علیه و آله کسی را که میکند آنرا با مغیره بعد از آن بیرون کرد از خانه خود مغیره را در روز چهارم

که بعد از شب سوم باشد بر حالی که میراند او را یا یعنی که امر میکرد او را بسرعت سیر یا یعنی که از پیش سر او راحله

او را تند میکرد تا بشتاب رود اصل فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ اَبْيَاتِ الْمَدِيْنَةِ حَتّٰى اَعْطَبَ اللهُ رَاحِلَتَهُ وَنَقَبَ

حذاءه

حِذَاءَهُ وَدَمِيَتْ قَدَمَاهُ فَاسْتَعَانَ بِيَدَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَاَثْقَلَهُ جَهَازُهُ حَتّٰى وَجَرَ بِهِ فَاَتٰى شَجَرَةً

فَاسْتَظَلَّ بِهَا لَوْ اَتَاهَا بَعْضُكُمْ مَا اَبْهَرَهُ ذٰلِكَ شرح اعطب بعین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و باء یک نقطه

بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاعطاب شکسته و مانده کردن نقب بنون و قاف و باء یک نقطه بصیغه

ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ کردن و بنا بر اول معطوف بر اعطب است و بیشتر از خروج

از ابیات مدینه بوده و بنا بر دوم عطف بر فلم یخرج تا آخر است و بعد از خروج از ابیات مدینه بوده دمیت

بفتح دال بی‌نقطه و کسر میم و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی باب علم است و عطف بر فلم یخرج است الجهاز بکسر جیم

و الف و زای بانقطه یراق جنگ مثل زره و خنجر و مانند آنها وجر بجیم و زای بانقطه و زای بانقطه بصیغه ماضی مجهول باب

نصر است الوخز طعن بخنجر و مانند آن که فرو میرود در کسی و نفوذ نمیکند بطرف دیگر ضمیر مستتر نایب فاعل و

راجع بمغیره است باء در به برای سببیت است و ضمیر راجع بجهاز است ابهره بفتح همزه و سکون باء یک نقطه

و فتح هاء و راء بی‌نقطه و ضمیر راجع ببعض بصیغه ماضی باب افعال است الابهار نفس کسی را تنگ کردن ذلک فاعل

ابهر است و اشاره بمصدر اتاها است یعنی پس مغیره بیرون نرفت از خانهای مدینه تا آنکه مانده کرد الله تعالی

مرکب او را و سوراخ کرد پاپوش او را و او خون آلوده شد قدمهای او پس مدد جست در رفتار بدو دست خود و دو

زانوی خود و سنگین کرد او را یراق او تا آنکه زخم کرده شد بآن یراق یا یعنی که فرو رفت در بدن او پس آمد نزد

درختی پس سایه جست بآن درخت اگر پیاده می آمد نزد آن درخت بعضی از شما تنگ نفس نمیکرد آن بعض را آن

آمدن یا یعنی که میان خانه عثمان و آن درخت بسیار مسافتی نبود اصل فَاَتَى رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ الْوَحْيُ فَاَخْبَرَهُ بِذٰلِكَ فَدَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ خُذْ سَيْفَكَ وَانْطَلِقْ اَنْتَ وَعَمَّارٌ وَثَالِثٌ لَهُمَا

فَقَالَ لَهُ

فَاْتِ الْمُغِيْرَةَ بْنَ اَبِي الْعَاصِ تَحْتَ شَجَرَةِ كَذَا وَكَذَا فَاَتَاهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتَلَهُ شرح و ثالث لهما کلام امام جعفر صادق

علیه السلام و نقل بالمعنی است یعنی پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وحی بانزول که خبر داد او را بآنچه مذکور شد پس طلب

کرد علی علیه السلام را پس گفت او را فرا گیر شمشیر خود را و روانه شو تو و عمار بن یاسر و سومی ایشان را ببر نزد مغیرة بن

ابی العاص بپایین درختی چنین و چنین پس رفت نزد او علی علیه السلام پس کشت او را اصل فَضَرَبَ عُثْمَانُ بِنْتَ

وَقَالَ اَنْتِ اَخْبَرْتِ اَبَاكِ بِمَكَانِهِ فَبَعَثَتْ اِلٰى رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَشْكُوْ مَا لَقِيَتْ فَاَرْسَلَ اِلَيْهَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِقْنَيْ حَيَاءَكِ

مَا اَقْبَحَ بِالْمَرْاَةِ ذَاتِ حَسَبٍ وَدِيْنٍ فِيْ كُلِّ يَوْمٍ تَشْكُوْ زَوْجَهَا فَاَرْسَلَتْ اِلَيْهِ مَرَّاتٍ كُلُّ ذٰلِكَ يَقُوْلُ لَهَا ذٰلِكَ فَلَمَّا كَانَ

فِي الرَّابِعَةِ دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح اقنی بکسر همزه و سکون قاف و کسر نون و تخفیف یاء بصیغه امر معتل اللام واوی

باب ضرب و علم است ما اقبح صیغه تعجب است و در اصل ما استفهامیه بوده و ضمیر مستتر در اقبح فاعل و راجع بما بوده تشکو

بتقدیر ان تشکو است و مفعول ما اقبح است پس نصب و رفع تقدیری در ان جایز است که منصوب است یعنی پس زد

وگفت که تو خبر داری پدر خود را بجای گذاشتی پس آن دختر فرستاد بسوی پدر رسول الله صلی الله علیه و آله

عثمان دختر رسول الله را صلی الله علیه و آله شکایت میکرد و از آنچه آن دختر بر خود دارد از آن پس فرستاد بسوی او رسول الله صلی الله
علیه و آله که نگاه دار شرم خود را چه بد است بازنی که صاحب شرف و دین باشد در هر روز اینکه شکایت کند از شوهر خود پس آن
دختر پیغام فرستاد بسوی رسول الله چند بار در هر بار میگفت رسول الله و آنچه را که در اول بار گفت پس چون شد پیغام فرستادن
در بار چهارم طلب کرد علی علیه السلم را اصل وقال خذ سيفك واشتمل عليه ثم ائت بنت ابن عمك فخذ بيدها
فان حال بينك وبينها احد فاحطمه بالسيف فاقبل رسول الله صلى الله عليه وآله كالواله من منزله

بين منزله وداره

الى دار عثمان فاخرج علي عليه السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله فلما نظرت اليه رفعت
صوتها بالبكاء واستعبر رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى ثم ادخلها منزله وكشفت عن
ظهرها فلما ان رأى ما بظهرها قال ثلث مرات ما له قتلك قتله الله شرح احطم بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه
بصیغه امر باب ضرب الحطم شکستن چیزی که خشک باشد مثل استخوان و مراد اینست که شمشیر فرو کند از طرف دیگر او چنانچه
استخوانهای او شکسته و بریده شود و آن بفتح همزه و سکون نون زایدست برای تاکید اتصال ما در ماله استفهام
تعجبیه است و داخل مقول قول است و مبتداست و قتلک خبر مبتداست یعنی و گفت فرا گیر شمشیر خود را و جامه بر
بالای آن بپوش تا کسی نداند بعد از آن برو نزد دختر پسر عم خود پس بگیر دست او را پس اگر مانع شود میان تو و میان
او شخصی بخیال اینکه شمشیر با تو نیست پس بشکن او را به شمشیر و رو آورد رسول الله صلی الله علیه و آله مانند حیران از منزل
خود بسوی سرای عثمان پس بیرون آورد علی علیه السلم دختر رسول الله را صلی الله علیه و آله پس چون دختر نگاه کرد بسوی رسول الله
بلند کرد آواز خود را بگریه و اشک پر چشم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و گریه کرد بعد از آن داخل کرد دختر را در منزل خود
و دختر واکرد پشت خود را پس چون دید رسول الله آنچه را از اثر زدن که در پشت او بود گفت سه بار که چه بلای عظیم
نصیب عثمان خواهد شد کشت ترا بکشد او را الله تعالی اشارتست بکشته شدن عثمان بخواری و زاری که در دنیا
و عذاب عظیم او در آخرت و استحقاق لعن اصل وكان ذلك يوم الاحد وبات عثمان متلحفا بجاريتها فمكثت

متلحفا

الاثنين والثلثاء وماتت في يوم الرابع فلما حضر ان يخرج بها امر رسول الله صلى الله عليه وآله
فاطمة عليها السلام فخرجت ونساء المؤمنين معها شرح الثلثاء بفتح ثاء سه نقطه و لام و الف و ثاء سه نقطه و الف
ممدوده منصوبست یعنی و بود آن آمدن دختر بخانه رسول علیه السلم در روز یکشنبه و در شب خوابید عثمان در زیر لحاف
با کنیزان دختر پس آن دختر ماند در دوشنبه و سه شنبه وفات یافت در روز چهارم پس چون وقت شد که بیرون
آورده شود امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را علیها السلم پس بیرون رفت برای جنازه و زنان مؤمنان با او بودند

پس وقتی که رسید اینکه

اصل وخرج عثمان يشيع جنازتها فلما نظر اليه النبي صلى الله عليه وآله قال من اطاف البارحة باهله او
بفتاته فلا يتبعن جنازتها قال ذلك ثلثا فلم ينصرف فلما كان في الرابعة قال لينصرفن او لآتين

باسمه

٢١٦

باسمه فاقبل عثمان متوكئا على مولاه ممسكا ببطنه فقال يا رسول الله اني اشتكي بطني فان رأيت ان
تأذن لي ان انصرف قال انصرف وخرجت فاطمة عليها السلام ونساء المؤمنين والمهاجرين فصلين
على الجنازة شرح و بیرون آمد عثمان همراهی میکرد جنازه او را پس چون نگاه کرد بسوی او نبی صلی الله علیه و آله گفت

وقتی که هم

هر که جماع نزدیکی کرد دوش بزوجه خود یا خادمه خود پس باید که همراهی نکند البته جنازه او را گفت آن را سه بار پس برنگشت عثمان
پس چون شد آن سخن در بار چهارم گفت هر آینه برمیگردد البته یا هر آینه نام میبرم بنام او پس رو آورد عثمان تکیه کننده
بر غلام آزاد شده خود دست نهاده بر شکم خود پس گفت ای رسول الله بدرستیکه من آزار دارم از شکم خود پس اگر صلاح بینی که رخصت
دهی مرا در اینکه برگردم خوب خواهد بود گفت برگرد و بیرون آمد فاطمه علیها السلم و زنان مؤمنان و مهاجران پس نماز
گزاردند بر جنازه نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اعد الرجل كفنه فهو مأجور كلما نظر
اليه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون مهیا کند مرد کفن خود را پس او مزد داده میشود هر بار که نظر
کند بسوی آن دهم اصل ان امير المؤمنين عليه السلام اشتكى عينه فعاده النبي صلى الله عليه وآله فاذا هو

أف

يصيح فقال له النبي صلى الله عليه وآله اجزعا ام وجعا فقال يا رسول الله ما وجعت وجعا قط
اشد منه فقال يا علي ان ملك الموت اذا نزل ليقبض روح الكافر نزل معه سفود من نار فينزع
روحه به فتصيح جهنم فاستوى علي عليه السلام جالسا فقال يا رسول الله اعد علي حديثك فلقد
انساني وجعي ما قلت ثم قال هل يصيب ذلك احدا من امتك قال نعم حاكم جائر وآكل مال اليتيم
ظلما وشاهد زور شرح عینه منصوب و مفعول به اشتکی است جزعا منصوب و مفعول له فعل محذوفست بتقدیر
اتصیح جزعا و جعت از باب علم است و کاهی از باب ضرب میباشد السفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فاء مضمومه
و سکون واو و دال بی نقطه سیخی از آهن که آن بریان میکنند توضیح معنی شاهد زور شد در کتاب الایمان والکفر در
شرح حدیث بیست و سیوم باب یکصد و دوازدهم که باب الکبائر است یعنی بدرستیکه امیرالمؤمنین علیه السلم درد چشم داشت
پس عیادت کرد او را نبی صلی الله علیه و آله پس ناگاه او فریاد میزد پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله آیا فریاد میزنی
از بیصبری یا از شدت درد پس گفت ای رسول الله درد مند نشدم دردی هرگز سختتر از آن پس گفت ای علی بدرستی
که ملک الموت چون فرود آید برای قبض روح کافر فرود می آید با او سیخی از آتش پس میکند روح او را با آن پس فریاد
میزند جهنم از شدت آن کندن پس راست شد علی علیه السلم نشسته پس گفت ای رسول الله تکرار کن بر من حدیث خود را
چه آینه تحقیق از یاد من برد درد مرا آنچه گفتی بعد از آن گفت آیا برمیخورد آن شدت جان کندن کسی را از امت
تو گفت آری آنکس حاکمی است که از راه حق بدر باشد و خورنده مال یتیم است از روی ظلم و گواه دروغ است یازدهم اصل
قال النبي صلى الله عليه وآله مستريح ومستراح منه اما المستريح فالعبد الصالح استراح من غم الدنيا

وَمَا كَانَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ إِلَى الرَّاحَةِ وَنَعِيمِ الْآخِرَةِ وَأَمَّا الْمُسْتَرَاحُ مِنْهُ فَالْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ مَلَكَاهُ
اللَّذَانِ يَحْفَظَانِ عَلَيْهِ وَخَادِمُهُ وَأَهْلُهُ وَالْأَرْضُ الَّتِي كَانَ يَمْشِي عَلَيْهَا شرح مستریح خبر مبتدای محذوف
بتقدیر المکلف المیت مستریح منه نایب فاعل مستراح است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله مکلف میت دو قسم است یکی کسی که میرهد
دیگری کسی که میرهند از او و اما آنکه میرهد پس بنده صالح است که رست از غم دنیا و از آنچه بود در آن از عبادت سوی راحت و نعمت
زندگی آخرت و اما آنکه میرهند از او پس فاسق است میرهند از او دو ملک او که نگاه میدارند حساب عمل او را بر او و خدمتکار
او و مردم خانه او و زمینی که میرفت بر آن دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَعَدَّ الرَّجُلُ كَفَنَهُ
فَهُوَ مَأْجُورٌ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ شرح این موافق حدیث نهم این باب است سیزدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَأَبْوَابُ
السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ بِأَعْمَالِهِ فِيهَا وَثُلِمَ ثُلْمَةً فِي الْإِسْلَامِ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ
كَحُصُونِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا شرح بیان تفصیل مضمون این گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث سیوم باب فقد العلماء
که باب هشتم است یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون میرد مؤمن دانا گریه میکنند بر او فرشتگان و قطعهای زمین
که عبادت میکرد بر آنها و درهای آسمانی که بالا برده میشد عملهای او در آنها و رخنه کرده میشود رخنه در اسلام که مانند
شهری است که محلات دارد و هر محله از آن حصاری علیحده دارد و نمی بندد آن رخنه را چیزی اصلا چه بدرستی
که مؤمنان دانایان حصارهای اجزای اسلام اند مانند حصارهایی که باعث انتظام شهر به سبب انحاست چهاردهم
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أُحْضِرَ الْمَيِّتُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا
قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَبِلْتُ شَهَادَتَكُمْ وَغَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون حاضر شوند نزد میت چهل مرد پس گویند خدایا بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر خیر را میگوید الله عز و جل
که بتحقیق قبول کردم گواهی شما را و بخشایش کردم برای او آنچه را که دانستم از گناهانی که شما نمیدانید پانزدهم اصل
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ عَلَى قَبْرِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَذْقٌ يُظِلُّهُ
مِنَ الشَّمْسِ حَيْثُمَا دَارَتِ الشَّمْسُ فَلَمَّا يَبِسَ الْعَذْقُ ذَرَسَ الْقَبْرُ فَلَمْ يُعْلَمْ مَكَانُهُ شرح العذق بفتح
عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه درخت خرمای باردار و درس بدال بی نقطه و راء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
یا مجهول باب نصر است الدروس برطرف شدن نشان چیزی و الدرس برطرف کردن نشان چیزی یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت بود بر قبر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله در بقیع درخت خرمایی که سایه میکرد قبر را از آفتاب
میگردید هر جایی که گردیده باشد آفتاب پس چون خشک شد آن درخت خرما و کنده شد بی نشان شد قبر پس دانسته نشد جای
آن یا یعنی که دیگران ندانستند شانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ التَّمِيمِيُّ الْأَ

علیه و آله م

الْأَنْصَارِيُّ بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ وَإِنَّهُ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَأَوْصَى الْبَرَاءُ إِذَا دُفِنَ أَنْ يُجْعَلَ وَجْهُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ وَأَنَّهُ أَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ فَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ وَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ
شرح براء بفتح بای یک نقطه و راء بی نقطه و الف ممدوده ابن معرور بفتح میم و سکون عین بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون
واو و راء بی نقطه از جمله دوازده کس از انصار است که در شبی در عقبه مکه با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردند و طلب
هجرت او بمدینه کردند و اول کسی که سخن گفت از جمله ایشان براء بن معرور بود و ایشان نقباء دوازده گانه مینامند
و براء وفات یافت در مدینه پیش از قدوم رسول الله صلی الله علیه و آله بمدینه بیکماه اکتفا بذکر صلوة بسوی بیت المقدس
مبنی بر اینست که در دفن مخیر بوده اند اذا دفن ظرف یجعل است و مقدم بران شده فادر هجرت برای تعقیبات
و مراد اینست که حکم الهی بعد از آن وارد شد و موافق آن بود اگرچه مبنی بران نباشد فنزل به الکتاب میتواند بود که اشارت
باشد بتفسیر اشتمال آیت سوره بقره الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و آیت سوره نساء من
بعد وصیة توصون بها بیان اینکه زیاد کردن لفظ توصون بها برای فائده است و آن احتراز از وصیت زیاده از
ثلث است باعتبار اینکه در مدینه کمتر از ثلث مثل ربع و خمس متعارف بوده و چون براء بن معرور وصیت بثلث کرده
و رسول الله آنرا امضا کرده بتوقف بر تجویز وارثان آن نیز داخل معروف یعنی متعارف شده پس اشتمال این آیت
نازل شده برای امضای وصیت بثلث و کمتر از آن و منع از امضای وصیت زیاده بر ثلث مگر با تجویز ورثه و توضیح
آیت بقره و اقسام وصیت غیر جور مفصل میشود در کتاب الوصایا در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة للوارث است
و بنا بر این واو در و جرت به السنة شاید که حالیه باشد بتقدیر قد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود براء بن
معرور تمیمی انصاری در مدینه و بود رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه پیش از هجرت و بدرستی که شان اینست که حاضر شد براء را
مرگ و رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان نماز میگذاردند بسوی بیت المقدس پس وصیت کرد براء اینکه اگر دفن کرده شود روی او بسوی
رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی کعبه چون مدفون شود یا یعنی که روی او بسوی کعبه شود و این وصیت کرد برای اینکه رسول الله
در آن جانب بود پس جاری شد با آنچه براء وصیت کرد طریقت رسول در جمیع اهل اسلام و بدرستی که براء وصیت کرد بدو دانگ مال خود
که صرف رسول و ما یحتاج او شود پس نازل شد با آنچه او وصیت کرد قرآن بر حالی که بتحقیق جاری شده بود با آن طریقت رسول
در جمیع اهل اسلام هفدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ لَاقِيهِ شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد جبرئیل علیه السلام سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد زندگانی کن چند انکه
خواستی چه بدرستی که تو آخر آن میرسی مراد تاکید اهتمام است بعمل صالح و ترک اهتمام بزندگی دنیا و دوستان دنیا مثل

وصیت ص

وامراهم ص

که آخر میمیری و دوست دار هر کرا که خواستی
چه بدرستی که تو از جدا میشوی از او و بکن آنچه را
که خواستی چه بدرستی ص

فرزندان و برادران و مانند اینها چهارم اصل عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِّثْنِي مَا أَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ
يَا أَبَا عُبَيْدَةَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ ذِكْرَهُ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهِدَ فِي الدُّنْيَا شرح روایتست از ابو عبیده گفت
که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بگو مرا سخنی که بهره مند شوم بآن پس گفت ای ابو عبیده بسیار کن یاد مرگ را چه بدرستی که شان
اینست که بسیار نکرد یاد آنرا کسی مگر آنکه بی رغبت در دنیا شد نوزدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مُنَادٍ يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ
ابْنَ آدَمَ لِدْ لِلْمَوْتِ وَاجْمَعْ لِلْفَنَاءِ وَابْنِ لِلْخَرَابِ شرح منادٍ مبتدا است و نکره که گاهی مبتدا میباشد ابن منصوب بتقدیر حرف
ندا است لِدْ بکسر لام و سکون دال بی نقط بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب است لام در للموت و دو نظیر آن برای بیان عاقبت است مجاز
و از لام عاقبت مینامند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت منادیی بزبان حال ندا میکند در هر روز که ای
فرزند آدم زاده شو برای مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن آن و بنای خانه و مانند آن کن برای ویران شدن بیستم اصل
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَسْوَاسَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اذْكُرْ تَقَطُّعَ أَوْصَالِكَ فِي قَبْرِكَ
وَرُجُوعَ أَحْبَابِكَ عَنْكَ إِذَا دَفَنُوكَ فِي حُفْرَتِكَ وَخُرُوجَ بَنَاتِ الْمَاءِ مِنْ مَنْخِرَيْكَ وَأَكْلَ الدُّودِ لَحْمَكَ
فَإِنَّ ذَلِكَ يُسَلِّي عَنْكَ مَا أَنْتَ فِيهِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَوَاللَّهِ مَا ذَكَرْتُهُ إِلَّا سَلَا عَنِّي مَا أَنَا فِيهِ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا
شرح البنات بفتح با یک نقطه و نون جمع بنت دختران و بنات الماء عبارتست از کرمی چند که از آب در رطوبت متولد میشود
چون کنده شود و مراد اینجا کرمی چند است که از رطوبت مغز سر و دماغ بهم میرسد و چون رطوبت آنجا برطرف شود از سوراخ
که باید بیرون می آید برای طلب رطوبتی دیگر یعنی روایتست از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت شکایت بردم
سوی امام جعفر صادق علیه السلام از فکر دنیا و غم آن پس گفت ای ابو محمد یاد کن پاره پاره شدن پیوندهای ترا در قبر تو و یاد کن
برگشتن دوستان ترا از تو چون دفن کنند ترا در قبر تو و یاد کن بیرون آمدن کرمهای دماغ را از دو سوراخ بینی تو و
خوردن کرمها گوشت ترا چه بدرستی که آن یاد کردن فراموش میسازد از تو آنچه را که تو در آنی از وسواس دنیا گفت
ابو بصیر پس بخدا قسم که یاد نکردم آنرا مگر آنکه فراموش شد از من آنچه من در آن بودم از غم دنیا بیست و یکم اصل قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَعْلَمُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسَ مَنْ يَقْبِضُ قَالَ لَا إِنَّمَا هِيَ صِكَاكٌ
تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ اقْبِضْ نَفْسَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ شرح نفس بفتح نون و سکون فا و سین بی نقط منصوب مفعول به یقبض
است من بفتح میم و سکون نون استفهامیه است و ابطال عمل یعلم کرده و مضاف الیه است یقبض بقاف و با یک نقطه
و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ضمیر راجع باسباب حدوث علم ملک الموت است که مفهوم
میشود از جواب سؤال مذکور الصکاک بکسر صاد بی نقط و تخفیف کاف جمع صک بفتح صاد و تشدید کاف مکتوبها که بجهة
الزام و اینجا استعاره شده برای وحیها باعتبار اینکه مستلزم انتقاش لوح خاطر است نظیر آنچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در شرح حدیث چهارم باب اول در بیان ان کتاب الابرار لفی علیین و این اشارتست باینکه برای هر قبض روحی وحی

علیحده

علیحده فرود می آید و کسی غیر الله تعالی علم غیب ندارد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا پیش از وقت میداند
ملک الموت علیه السلام که روح که را از بیماران و اهل معرکه جنگ و مانند ایشان خواهد گرفت در هر وقت گفت نه جز این نیست که اسباب علم او
وحیهاست که فرود می آید از بالا که بگیر روح فلان بن فلان را بیست و دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ أَهْلِ
بَيْتِ شَعْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَمَلَكُ الْمَوْتِ يَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم باب چهارم
بیست و سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ كَفَنُهُ مَعَهُ فِي بَيْتِهِ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَكَانَ
مَأْجُوراً كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب بیست و چهارم اصل سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَلَكِ الْمَوْتِ يُقَالُ الْأَرْضُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْقَصْعَةِ يَمُدُّ يَدَهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ فَقَالَ نَعَمْ شرح می آید
در حدیث بیست و ششم این باب که مکان ملک الموت آسمان اول است یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ملک الموت که
گفته میشود که زمین پیش او مانند کاسه است پیش شخصی که از آن چیزی میخورد دراز میکند ملک الموت دست خود را از جمله
زمین در هر جا که میخواهد امام گفت آری چنانست که گفته میشود بیست و پنجم اصل دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُعَزِّيهِ
بِإِسْمَاعِيلَ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَعَى إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَفْسَهُ فَقَالَ إِنَّكَ مَيِّتٌ
وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ وَقَالَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ أَنْشَأَ يُحَدِّثُ فَقَالَ إِنَّهُ يَمُوتُ أَهْلُ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى
أَحَدٌ ثُمَّ يَمُوتُ أَهْلُ السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَجَبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
شرح نعی بنون و عین بی نقط و الف منقلب از یا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است النعی بفتح نون و سکون عین رسانیدن
خبر مرگ کسی بسوی کسی بیان حاملان عرش گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول و ششم باب العرش والکرسی که باب
بیستم است یعنی داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام تعزیه میکردیم او را باسمعیل برادر او که وفات یافته بود پس طلب رحمت
کرد بر اسمعیل بعد از آن گفت بدرستی که الله عز و جل رسانید بسوی نبی خود صلی الله علیه و آله خبر مرگ نبی را باین روش که گفت
در سوره زمر بدرستی که تو مشرف بر موتی و بدرستی که مردم دیگر مشرف بر موتند و گفت در سوره عنکبوت هر جاندار
چشنده مرگست بعد از آن شروع کرد و نقل حدیث میکرد پس گفت بدرستی که شان اینست که میمیرند اهل زمین تا آنکه نماند
هیچیک از ایشان بعد از آن میمیرند اهل آسمان تا آنکه نماند هیچیک مگر ملک الموت و حاملان عرش از جمله ملائکه و جبرئیل
و میکائیل علیهم السلام اصل قَالَ فَيَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَقُومَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ وَهُوَ أَعْلَمُ
فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَجَبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ فَيُقَالُ لَهُ قُلْ لِجَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ
فَلْيَمُوتَا فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا رَبِّ رَسُولَيْكَ وَأَمِينَيْكَ فَيَقُولُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ
فِيهَا الرُّوحُ الْمَوْتَ شرح امام گفت پس می آید ملک الموت تا آنکه می ایستد نزد الله عز و جل با جمعی که فارغ میشود از
قبض ارواح اهل آسمان که مامور بآنست و منتظر حکم الهی میباشد پس گفته میشود او را که که مانده و گوینده داناترست بآنکه مانده

رَسُولَاكَ وَأَمِينَاكَ

مراد اینست که گاهی الله تعالی سخنی بصورت سوال میگوید برای مصلحتی مثل ما تلک بیمینک یا موسی پس ملک الموت میگوید
ای صاحب کل اختیار نماند مگر ملک الموت و حاملان عرش از جملهٔ ملائکه و جبرئیل و میکائیل پس گفته میشود او را بگو جبرئیل را
و میکائیل را که باید که بمیرند یا بمعنی که قبض روح ایشان نیز بکن برضای ایشان پس میگویند ملائکه که حاملان عرشند نزد
آن حکم الهی که ای صاحب کل اختیار را یا میمیرانی دو رسول و دو امین خود را پس میگوید بدرستی که من بتحقیق حکم کردم بهر
شخصی که در او جان هست مرگ را اصل ثُمَّ یَجِیءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتّٰی یَقِفَ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَیُقَالُ لَهُ مَنْ
بَقِیَ وَهُوَ اَعْلَمُ فَیَقُولُ یَا رَبِّ لَمْ یَبْقَ اِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ فَیَقُولُ قُلْ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ فَلْیَمُوتُوا
شرح بعد از ان می آید ملک الموت تا آنکه می ایستد نزد الله عز و جل یا بمعنی که فارغ میشود از قبض روح جبرئیل و میکائیل
و منتظر حکم الهی میباشد پس گفته میشود او را که مانده و گوینده داناترست بانکه مانده پس ملک الموت میگوید که ای صاحب
کل اختیار نماند مگر ملک الموت و حاملان عرش پس الله تعالی میگوید که بگو حاملان عرش را که باید که بمیرند اصل قَالَ
عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ یَجِیءُ كَئِیبًا حَزِینًا لَا یَرْفَعُ طَرْفَهُ فَیُقَالُ مَنْ بَقِیَ وَهُوَ اَعْلَمُ فَیَقُولُ یَا رَبِّ لَمْ یَبْقَ اِلَّا
مَلَكُ الْمَوْتِ فَیُقَالُ لَهُ مُتْ یَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَیَمُوتُ ثُمَّ یَاْخُذُ الْاَرْضَ بِیَمِینِهِ وَالسَّمٰوَاتِ بِیَمِینِهِ وَیَقُولُ
اَیْنَ الَّذِینَ كَانُوا یَدْعُونَ مَعِی شَرِیكًا اَیْنَ الَّذِینَ كَانُوا یَجْعَلُونَ مَعِی اِلٰهًا آخَرَ شرح الکئیب بفتح کاف و کسر همزه
و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه شکسته حال اقطار ارض و سموات عبارت از اقطار آنهاست و یمین عبارت
است از قدرتی که مخلوق نیست در کسی و این اشارتست بآیت سورهٔ زمر والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات
مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و بیان شد در کتاب فضل القران در شرح حدیث بیست و یکم باب سیزدهم که
باب فضل القران است و در اینجا میگوییم که تقدیم ذکر اقطار زمین بر ذکر اقطار آسمان اشارتست بابطال حکم فلاسفه
بامتناع خلا یعنی گفت امام علیه السلم بعد از ان ملک الموت می آید شکسته حال اندوهگین بالا نمیکند چشم خود را
پس گفته میشود که که مانده و گوینده داناترست بانکه مانده پس ملک الموت میگوید ای صاحب کل اختیار نمانده کسی مگر
ملک الموت پس گفته میشود او را که بمیر ای ملک الموت پس میمیرد یا بمعنی که بعنوان کن فیکون میمیراند او را بعد از ان
باز میگیرد زمین را بقدرت ذاتی خود و آسمانها را نیز بقدرت ذاتی خود و الله تعالی میگوید کجا اند آن جمعی که میخوا
ندند با من شریکی را در ربوبیت کجا اند آن جمعی که میگردانیدند با من مستحق عبادتی دیگر را مراد اینست که آن اقطا
بجای این قول و متضمن معنی این کلام است اگر چه قولی و کلامی حقیقة نباشد بیست و ششم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ اللهِ مَنْزِلَةٌ عَظِیمَةٌ
فَعَتَبَ عَلَیْهِ فَاَهْبَطَهُ مِنَ السَّمَاءِ اِلَی الْاَرْضِ فَاَتٰی اِدْرِیسَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اِنَّ لَكَ مِنَ اللهِ مَنْزِلَةً
فَاشْفَعْ لِی عِنْدَ رَبِّكَ فَصَلّٰی ثَلٰثَ لَیَالٍ لَا یَفْتُرُ وَصَامَ اَیَّامَهَا لَا یُفْطِرُ ثُمَّ طَلَبَ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

فیقول

فی السحر

فِی السَّحَرِ فِی الْمَلَكِ شرح عتب بعین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا و با یک نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر و ضرب است العتب
بفتح عین و سکون تا گناهی غیر صریح بر کسی گرفتن لا یفتر بفا و تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم
باب نصر و ضرب است لا یفطر بفا و طا بی نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب یا باب افعال است
حالست الفطر بفتح فا و سکون طا شکافتن و خوردن یا آشامیدن روزه دار و الافطار خوردن یا آشامیدن روزه
دار و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول شکافتن روزه بمعنی خواب کردن در اثنای آنست و بنا بر دوم حال موکدهٔ آنست
یا مقصوده است و مراد روزه بروزه بردن است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلم که فرشته
از فرشتگان بود او را نزد الله تعالی مرتبهٔ بزرگ پس خطائی گرفت بر او پس فرود انداخت او را از آسمان بسوی زمین پس شکستن
بال او پس آمد نزد ادریس علیه السلم پس گفت بدرستی که ترا در درگاه الله تعالی مرتبه ایست رفیع پس شفاعت کن برای من نزد
صاحب کل اختیار خود پس ادریس نماز گزارد در سه شب بر حالی که سست نمیشد و روزه داشت در سه روز آن شبها که بعد از ان
شبهاست بر حالی که نمیشکافت روزهٔ خود را بخواب میان روز بعد از ان عرض حاجت کرد بسوی الله تعالی در آخر
شب چهارم در حق آن ملک اصل فَقَالَ الْمَلَكُ اِنَّكَ قَدْ اُعْطِیتَ سُؤْلَكَ وَقَدْ اُطْلِقَ لِی جَنَاحِی وَاَنَا اُحِبُّ
اَنْ اُكَافِئَكَ فَاطْلُبْ اِلَیَّ حَاجَةً فَقَالَ تُرِینِی مَلَكَ الْمَوْتِ لَعَلِّی آنَسُ بِهِ فَاِنَّهُ لَیْسَ یَهْنَئُنِی مَعَ ذِكْرِهِ
شَیْءٌ فَبَسَطَ جَنَاحَهُ ثُمَّ قَالَ ارْكَبْ فَصَعِدَ بِهِ یَطْلُبُ مَلَكَ الْمَوْتِ فِی السَّمَاءِ الدُّنْیَا شرح السؤل بضم سین
بی نقطه و سکون همزه مطلوب ترینی بکسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون وقایه بصیغهٔ مضارع مخاطب
مهموز العین معتل اللام یائی باب افعال خبر بمعنی امر است یا بتقدیر ان ناصبه خبر مبتدا محذوف است بتقدیر حاجتی ترینی
و بر این تقدیر فتح یا نیز جائز است آنس بهمزه و الف و نون و سین بی نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب علم
و حسن است یهنئنی بنون و همزه و نون وقایه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب و نصر و منع است جناح بفتح
جیم است یعنی پس گفت آن فرشته بدرستی که تو بتحقیق داده شدی حاجت خود و بتحقیق گشوده شد برای من بال من و من
دوست میدارم که تلافی کنم با تو پس طلب کن بسوی من حاجتی را پس ادریس گفت مینمائی مرا ملک الموت شاید که من آرام
گیرم با او چه بدرستی که شان اینست که گوارا نیست مرا با یاد او چیزی پس آن فرشته پهن کرد بال خود را بعد از ان گفت
سوار شو پس بالا برد ادریس را طلب میکرد ملک الموت را در آسمان پست تر ظاهر این اینست که جای مقرر ملک الموت آسمان دنیاست
اصل فَقِیلَ لَهُ اصْعَدْ فَاسْتَقْبَلَهُ بَیْنَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ فَقَالَ الْمَلَكُ یَا مَلَكَ الْمَوْتِ مَا لِی اَرَاكَ
قَاطِبًا قَالَ الْعَجَبُ اَنِّی تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ حَیْثُ اُمِرْتُ اَنْ اَقْبِضَ رُوحَ آدَمِیٍّ بَیْنَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ
فَسَمِعَ اِدْرِیسُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَامْتَعَضَ فَخَرَّ مِنْ جَنَاحِ الْمَلَكِ فَقَبَضَ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ
رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِیًّا شرح اصعد بصیغهٔ امر باب افعال یا باب علم و بصیغهٔ ماضی مجهول یا معلوم باب افعال میتواند بود

فانتفض

وحاصل بهم یکیست الصعود بالا رفتن والاصعاد بالا بردن وامر بیا لا رفتن وصاحب مکان بالا شدن و بهر تقدیر
کلام ملائکه آسمان اولست ضمیر مستتر در مستقبل راجع بادریس وراجع بفرشته میتواند بود وضمیر منصوب راجع بملک الموت
است بین ظرف ادریس یا فرشته است ومراد اینست که بالا شتر او داخل آسمان پنجم بود وپایین تنه او در آسمان
چهارم بود ما لی مرکبست از ما ء استفهامیه تعجبیه ولام حرف جر وضمیر متکلم القاطب بقاف والف وکسر طاء بی نقط رود گرفته
العجب مبتداست ومقصود اینست که آنچه تو تعجب کردی ازان عجبتیست ازمن بلکه عجب اینست که میگویم انی بفتح
همزه وتشدید نون وضمیر متکلم است یا بهمزه والف وکسر تاء دو نقطه در بالا وسکون یاء و فتح یاء بتقدیر ان ناصبه است
باعمال آن یا اعمال آن وبر هر تقدیر خبر مبتداست عرش عبارت از جمیع مخلوقات است و آن جمیع اجسام
وجسمانیاتست زیرا که هیچ مخلوقی مجرد نمیباشد پس مخلوقی ازان بیرون نیست ومراد اینجا آسمان هفتم است
که وسط آن محاذی کعبه است زیرا که باقی اجسام در تحت آنست وظل العرش عبارتست از آسمان ششم زیرا که
چون در پایین آسمان هفتم است مانند سایه آنست وتحت ظل العرش عبارت از آسمان پنجم حیث بفتح حاء بی نقط
وسکون یاء دو نقطه در پایین وضم ثاء سه نقطه بدل تحت است ومضافست بجمله میتواند بود که بکسر جیم وسکون
همزه وضم تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم وحده از معتل العین یائی ومهموز اللام باب ضرب باشد امرت بصیغه
ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است بین ظرف آدمی است امتعض بمیم وعین بی نقط وضاد با نقط بصیغه ماضی
معلوم باب افتعال است الامتعاض در اشکال در ماندن ودر بعض نسخ بغین با نقط وصاد بی نقط است الامتغاص
در دو شکم بهم رسانیدن فاخترجا بانقط وتشدید راء بی نقط بصیغه ماضی معلوم باب نصر وضرب است **یعنی** پس گفته شد
فرشته را که بالا برد ادریس را پس روبرو شد ملک الموت را در میان آسمان چهارم وپنجم پس گفت فرشته ای ملک الموت جهت
مرا که می بینم ترا رو در هم کشیده گفت عجب اینست که من در پایین سایه عرشم در جایی که مامور شده ام باینکه در آنجا بگیرم
روح آدمی را که در میان آسمان چهارم وپنجم است پس شنید ادریس علیه السلام پس در اشکال در ماند پس افتاد از بال آن فرشته
باینمعنی که در آسمان چهارم قرار گرفت پس گرفته شد روح او بهمانجای او وگفت الله عز وجل در سوره مریم وبالا بردیم
ادریس را در مکانی بلند **بیست وهفتم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَلْمَوْتَ
اَلْمَوْتَ اَلَا وَلَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِیهِ جَاءَ بِالرَّوْحِ وَالرَّاحَةِ وَالْكَرَّةِ الْمُبَارَكَةِ اِلَی جَنَّةٍ
عَالِیَةٍ لِاَهْلِ دَارِ الْخُلُودِ الَّذِینَ كَانَ لَهَا سَعْیُهُمْ وَفِیهَا رَغْبَتُهُمْ وَجَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِیهِ بِالشِّقْوَةِ وَ
النَّدَامَةِ وَبِالْكَرَّةِ الْخَاسِرَةِ اِلَی نَارٍ حَامِیَةٍ لِاَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِینَ كَانَ لَهَا سَعْیُهُمْ وَفِیهَا
رَغْبَتُهُمْ **شرح** الموت منصوبست بفعل محذوف بتقدیر اذکر الموت وتکرار برای تاکیدست جاء از قبیل وضع
ماضی در مقام مضارع است برای تحقق وقوع یا اخبارست از حال گذشتگان با در بما فیه ونظایر آن برای تعدیه

و مراد اینجا نوعی از برگشتن هم

یا وکنیدم کرام

است الروح بفتح راء نسیم الکرة بفتح کاف وتشدید راء بی نقط وتاء وحدت نوعی از برگشتن است در روز جزا الی
جنة متعلق بالکرة است واشارتست باینکه اهل جنت گویا که در دنیا نیز در جنت بوده اند وبرین قیاس است
الی نار لاهل در اول متعلق بعالیه است ودر دوم متعلق بحامیه است یا هر دو متعلق بجاء است الحامیة بحاء بی نقط
والف وکسر میم همزه غضبناک **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله یاد
کنید مرگ را آگاه باشید ونیست چاره از مرگ آورد مرگ آنچه را که در آنست آورد نسیم را وراحت را وبرگشتن را
که بهره مندست سوی بهشتی بلند مرتبه برای اهل سرای همیشگی جمعی که بود برای آن سرا سعی ایشان ودران سرا
رغبت ایشان وآورد مرگ آنچه را که در آنست آورد آزار را وپشیمانی را وبرگشتن زیانکار را سوی آتشی غضبناک
برای اهل سرای فریب خوردن جمعی که بود برای آن سرای سعی ایشان ودران سرا رغبت ایشان **اصل** ثُمَّ قَالَ
وَقَالَ اِذَا اسْتَحَقَّتْ وِلَایَةُ اللّٰهِ وَالسَّعَادَةُ جَاءَ الْاَجَلُ بَیْنَ الْعَیْنَیْنِ وَذَهَبَ الْاَمَلُ وَرَاءَ الظَّهْرِ وَ
اِذَا اسْتَحَقَّتْ وِلَایَةُ الشَّیْطَانِ وَالشَّقَاوَةُ جَاءَ الْاَمَلُ بَیْنَ الْعَیْنَیْنِ وَذَهَبَ الْاَجَلُ وَرَاءَ الظَّهْرِ
شرح استحقت بحاء بی نقط وتشدید قاف بصیغه ماضی معلوم غایبه باب استفعال است الاستحقاق طلب حق خود
کردن ومراد اینجا متمکن شدن چیزیست یعنی قرار یافتن آن بروشی که مقتضای آن بران مترتب شود **یعنی** وبعد ازان
امام گفت که ورسول الله صلی الله علیه وآله گفت چون متمکن شود در کسی دوستی الله تعالی وعاقبت بخیری می آید
اجل میان دو چشم ومیرود آرزوی دنیا پس پشت باینمعنی که همیشه در فکر مرگست وآرزوی دنیا نمیکند اصلا وچون
متمکن شود در کسی دوستی شیطان وناعاقبت بخیری می آید آرزوی دنیا میان دو چشم ومیرود اجل پس پشت **اصل**
قَالَ وَسُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَیُّ الْمُؤْمِنِینَ اَكْیَسُ قَالَ اَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَاَشَدُّهُمْ لَهُ
اِسْتِعْدَادًا **شرح** امام گفت وپرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله که کدام مؤمنان زیرکترست گفت آنکه بیشتر
ایشانست باعتبار یاد مرگ وسخت تر ایشانست باعتبار یراق گیری برای مرگ **بیست وهشتم اصل** سَمِعْتُ
عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ عَجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ لِمَنْ اَنْكَرَ الْمَوْتَ وَهُوَ یَرَی مَنْ یَمُوتُ كُلَّ یَوْمٍ وَ

عجب

لَیْلَةٍ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ اَنْكَرَ النَّشْاَةَ الْاُخْرَی وَهُوَ یَرَی النَّشْاَةَ الْاُولَی **شرح** عجبا بفتح عین وفتح جیم

الاخری

بصیغه مصدر باب علم مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر اعجب عجبا کل در اول منصوبست بدل یا عطف بیان عجبا
است ودر دوم مرفوع وبدل یا عطف بیان العجب است انکار چیزی عبارت از جهل بآن نیست بلکه عبارت از عدم
عمل بمقتضای علم بآنست النشاة بفتح نون وسکون شین با نقط وهمزه زندگانی ومراد اینجا تنعم وفراغتست **یعنی**
شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت تعجب میکنم تعجبی که تمام تعجباتست از کسی که در فکر مرگ نیست واو می بیند
کسی را که میمیرد در هر روز وشب بعضی بنگاه وبعضی بماندن در زیر خرابه وبعضی بکشته شدن وما نند آنها وتعجب تمام تعجبات

کی است که در فکر تنعم آخرت نیست و او هی بند تنعم دنیا را که آمیخته بچندین آزار است بیست و نهم اصل عَنْ عَجْلَانَ
اَبِی صَالِحٍ قَالَ قَالَ لِی اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا اَبَا صَالِحٍ اِذَا اَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَاَنَّكَ اَنْتَ الْمَحْمُولُ
وَكَاَنَّكَ سَاَلْتَ رَبَّكَ الرُّجُوعَ اِلَی الدُّنْیَا فَفَعَلَ فَانْظُرْ مَاذَا تَسْتَاْنِفُ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَجَبٌ لِقَوْمٍ حُبِسَ
اَوَّلُهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ ثُمَّ نُودِیَ فِیهِمْ بِالرَّحِیلِ وَهُمْ یَلْعَبُونَ شرح عن در عن آخرهم برای سببیت است ندا برحیل
عبارت است از جرانیدن بعض آشنایان و خویشان و همسایگان و مانند ایشان در هر روز و شب الرحیل بفتح را بی نقط
و کسر حا بی نقط و سکون یا دو نقطه در پایین اسم ارتحال کوچ کردن جماعت یعنی روایت است از عجلان بفتح عین و سکون
جیم که کنیت او ابو صالح است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو صالح چون تو برداری جنازه را
پس باش چنانچه گویا که تو آن برداشته شده و گویا که تو طلب کردی از صاحب کل اختیار خود برگشتن بسوی دنیا
پس کرد مطلب ترا پس نظر کن که چه عمل را از سر میگیری راوی گفت که پس امام گفت تعجب میکنم تعجبی از جمعی که محبوس
قبرها شده اند و محشور نشده اند گذشتگان ایشان برای انتظار جمعی که هنوز نگذشته اند از جمله ایشان بعد از آن
ندا در داده شده در ایشان با اینکه رحلت میباید کرد و ایشان بیازیچه مشغول اند یا یعنی که در فکر دنیای بی اعتبار
و در فکر مرگ و آخرت نیستند سی ام اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا اَنْزَلَ
الْمَوْتَ حَقَّ مَنْزِلَتِهِ مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ اَجَلِهِ قَالَ وَقَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا اَطَالَ عَبْدٌ الْاَمَلَ اِلَّا
اَسَاءَ الْعَمَلَ وَكَانَ یَقُولُ لَوْ رَاَی الْعَبْدُ اَجَلَهُ وَسُرْعَتَهُ اِلَیْهِ لَاَبْغَضَ الْعَمَلَ مِنْ طَلَبِ الدُّنْیَا شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که فرود نیاورد مرگ را در بکار آمدن فرود آمدنگاه آن یعنی
کو شناخت مرگ را چنانچه باید کسی که شمرد فردا را از عمر خود که امروز را بفردا انداخت امام گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که دراز نکرد بنده آرزو را مگر اینکه بد بجا آورد کار را و امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که اگر میدید بنده اجل خود را
و شتاب کردن آن را بسوی او هر اینه دشمن میداشت کار را برای طلب دنیا سی و یکم اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ لَحْظَةِ مَلَكِ الْمَوْتِ فَقَالَ اَمَا رَاَیْتَ النَّاسَ یَكُونُونَ جُلُوسًا فَتَعْتَرِیهِمُ السَّكْتَةُ
فَمَا یَتَكَلَّمُ اَحَدٌ مِنْهُمْ فَتِلْكَ لَحْظَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ حَیْثُ یَلْحَظُهُمْ شرح روایت از جابر از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از نگاه ملک الموت بسوی کسی پس گفت آیا ندیدی مردمان را که میباشند نشستگان با یکدیگر
همزبانی پس عارض میشود ایشان را خاموشی با نیروش که سخن نمیگوید هیچیک از ایشان پس آن خاموشی نشان نگاه
ملک الموت است در جایی که بنظر می آورد ایشان را مراد آسمان اول است چنانچه ظاهر شد از حدیث بیست و ششم این باب
سی و دوم اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقِیلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ
اَنَّهُ الْفِرَاقُ قَالَ فَاِنَّ ذٰلِكَ ابْنُ آدَمَ اِذَا حَلَّ بِهِ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَبِیبٍ اِنَّهُ الْفِرَاقُ اَیْقَنَ بِمُفَارَقَةِ

الاحباب قَالَ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ الْتَفَّتِ الدُّنْیَا بِالْآخِرَةِ ثُمَّ اِلَی رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ قَالَ
الْمَصِیرُ اِلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ شرح راق در اصل راقی بود بمعنی افسونگر و ظاهر این حدیث اینست که استعاره شده
برای طبیب حاذق مشار الیه ذلک فاعل محذوف در قیل است بکسر همزه است در حدیث و این منافات ندارد
با اینکه بفتح همزه باشد در آیت زیرا که در حدیث مقول قول واقع شده و در آیت منقول بالمعنی شده ایقن کلام امام است
و اشارت است با اینکه ظن در آیت بمعنی یقین است و با اینکه ابن آدم در اول طلب طبیب میکند و در ثانی الحال مایوس
میشود الساق شدت ثم بفتح ثا اسم اشاره است و مشار الیه دم مرگ است با اجرای زمان در جای مکان یعنی روایت
از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سورة القیمه که و گفته شد که کیست افسونگر
و گمان کرد که آنچه عارض او شده مفارقت است امام گفت بیان این آنکه بدرستی که آن قائل فرزند آدم است چون فرود
آید با او مرگ میگوید که آیا هیچ طبیبی است بدرستی که آنچه عارض من شده مفارقت است یقین کرد بجدا شدن از دوستان
امام گفت که والتفت الساق بالساق بمعنی اینست که درهم پیچیده و آمیخته بهم شد شدت دنیا و شدت آخرت الخ
الی ربک یومئذ المساق امام گفت که بمعنی اینست که بازگشت بسوی صاحب کل اختیار هر کس بهر حضرت در روز
مرگ سی و سیوم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا قَالَ مَا هُوَ عِنْدَكَ
قُلْتُ عَدَدُ الْاَیَّامِ قَالَ اِنَّ الْآبَاءَ وَالْاُمَّهَاتِ یُحْصُونَ ذٰلِكَ لَا وَلٰكِنَّهُ عَدَدُ الْاَنْفَاسِ شرح گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام که چه معنی دارد قول الله عز و جل در سوره مریم که جز این نیست که میشمریم برای کافران شمردنی
گفت چیست معنی آن نزد تو یا یعنی که چه احتمال بخاطر تو میرسد گفتم شمردن عدد روزهای عمر ایشان امام گفت
بدرستی که پدران و مادران میشمرند آن عدد ایام را نه مراد اینست و لکن مراد شمردن عدد نفسهای عمر ایشان است
سی و چهارم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْحَیٰوةَ وَالْمَوْتَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ فَاِذَا جَاءَ الْمَوْتُ
فَدَخَلَ فِی الْاِنْسَانِ لَمْ یَدْخُلْ فِی شَیْءٍ اِلَّا وَخَرَجَتْ مِنْهُ الْحَیٰوةُ شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام
گفت بدرستی که زندگی و مرگ دو مخلوق اند از جمله مخلوق الله تعالی پس چون آید مرگ پس داخل شود در آدمی
داخل نمیشود در چیزی از اعضای آدمی مثل پا و ساق و زانو و مانند اینها مگر در حالی که بیرون رفت از آن زندگی سی و
پنجم اصل سُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَقُولُ اِسْتَاْثَرَ اللّٰهُ بِفُلَانٍ فَقَالَ ذَا مَكْرُوهٌ فَقِیلَ
فُلَانٌ یَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ لَا بَاْسَ اَمَا تَرَاهُ یَفْتَحُ فَاهُ عِنْدَ مَوْتِهِ مَرَّتَیْنِ اَوْ ثَلَاثًا فَذٰلِكَ حِینَ یَجُودُ
بِهَا لِمَا یَرَی مِنْ ثَوَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ كَانَ بِهَا ضَنِینًا شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که
میگوید که برای خود برداشت الله تعالی فلان مؤمن را آیا این قول چگونه است پس امام گفت این ناخوشی و بی ادبی است
پس گفته شد که این قول چگونه است که فلان مؤمن عطا کرد جان خود را پس گفت این قصوری ندارد آیا نمی بینی مؤمن را

که میکشاید در دم مرگ دهن خود را و دو بار یا سه بار زبان این آنکه آن کشودن در وقتی است که عطا میکند جان خود را
برای آنچه امید از ثواب الله عزوجل و تحقیق بود بیش از آن بجان خود بخیل حاصل آنست که جود عبارتست از اقباض
چیز عزیز برضا و آن اینجا متحقق است و چون قابض ملک الموت است نه الله تعالی با ادبی نیست در استعمال این لفظ سی و
ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ قَوْمًا فِيمَا مَضَى قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمْ اُدْعُ لَنَا رَبَّكَ يَرْفَعْ عَنَّا الْمَوْتَ
فَدَعَا لَهُمْ فَرَفَعَ اللهُ عَنْهُمُ الْمَوْتَ فَكَثُرُوا حَتَّى ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْمَنَازِلُ وَكَثُرَ النَّسْلُ وَصَارَ الرَّجُلُ يُطْعِمُ
أَبَاهُ وَجَدَّهُ وَأُمَّهُ وَجَدَّ جَدِّهِ وَيُوَضِّئُهُمْ وَيَتَعَاهَدُهُمْ فَشُغِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ فَقَالُوا سَلْ لَنَا رَبَّكَ أَنْ
يَرُدَّنَا إِلَى حَالِنَا الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا فَسَأَلَ نَبِيُّهُمْ رَبَّهُ فَرَدَّهُمْ إِلَى حَالِهِمْ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که جماعتی در زمان گذشته گفتند بپیغمبری که ایشان را بود دعا کن برای ما صاحب کل اختیار خود را بر دارد از ما
مرگ را پس دعا کرد برای ایشان پس بر داشت الله تعالی از ایشان مرگ را پس بسیار شدند تا آنکه تنگ شد بر ایشان خانها
و بسیار شد نسل اولاد و گردید مرد با این روش که طعام میخورانید پدرش را و جدش را و مادرش را و جد جدش را و میشست
ایشان را و وامیرسید ایشان را در لباس و مانند آن پس وا ماندند از کسب معاش پس گفتند طلب کن برای ما از صاحب کل اختیار
خود اینکه برگرداند ما را بسوی حالی که بودیم بر آن پس طلب کرد پیغمبر ایشان از صاحب کل اختیار خود پس برگردانید ایشان را
بسوی حال ایشان سی و هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَخَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَ مَا تُرِيدُ مِنِّي فَقَالَ
لَهُ أُرِيدُ أَنْ تُؤْنِسَنِي كَمَا كُنْتَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ يَا عِيسَى مَا سَكَنَتْ عَنِّي مَرَارَةُ الْمَوْتِ وَأَنْتَ تُرِيدُ
أَنْ تُعِيدَنِي إِلَى الدُّنْيَا وَتَعُودُ عَلَيَّ مَرَارَةُ الْمَوْتِ فَتَرَكَهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِهِ شرح یحیی آخر اوصیای موسی بود
و در زمان زندگی او عیسی مبعوث شد و مدتی با عیسی میبود تا وفات یا تونسنی بهمزه و نون و سین بی نقطه بصیغه
مضارع مخاطب باب افعال است الایناس آرام دادن کسی را بمصاحبت مراره بفتح میم و دو را بی نقطه است
و در بعض نسخ بجای میم حاء بی نقطه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که عیسی پسر مریم آمد
سوی قبر یحیی پسر زکریا علیه السلام و عیسی طلب کرده بود از صاحب کل اختیار خود که زنده کند یحیی را برای عیسی پس عیسی خواند
یحیی را پس یحیی بلبیک جواب گفت عیسی را و بیرون آمد سوی عیسی از قبر خود پس یحیی گفت عیسی را که چه میخواهی از من
پس عیسی گفت او را که میخواهم که آرام دهی مرا چنانچه بودی در دنیا پس یحیی گفت او را که ای عیسی ساکن نشد از من
تلخی مردن و تو میخواهی که برگردانی مرا سوی دنیا و برگردد بر من تلخی مردن پس عیسی وا گذاشت او را پس برگشت سوی
قبر خود بدانکه توجیه این بدو وجه ممکنست اول اینکه روح یحیی با بدن بیرون آمده باشد از قبر تا طلب احیای او بمشورت
و اذن او باشد و برین تقدیر شاید که الله تعالی در جواب سوال احیای یحیی را گفته باشد اگر او راضی شود احیای او

جدّهم

حال ما

عیسی ص

بیکم

میکنم و الا فلا دوم اینکه روح یحیی متعلق ببدن شده باشد بعنوان عاریت و با بدن بیرون آمده باشد و مفارقت
روح از بدن درین صورت مرارت نداشته باشد چنانچه در قبر بعد از سوال منکر و نکیر واقع میشود و بعد مرارت
سی و هشتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِتْيَةً مِنْ أَوْلَادِ مُلُوكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا مُتَعَبِّدِينَ
وَكَانَتِ الْعِبَادَةُ فِي أَوْلَادِ مُلُوكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَإِنَّهُمْ خَرَجُوا يَسِيرُونَ فِي الْبِلَادِ لِيَعْتَبِرُوا فَمَرُّوا
بِقَبْرٍ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ قَدْ سَفَى عَلَيْهِ السَّافِي لَيْسَ يَتَبَيَّنُ مِنْهُ إِلَّا رَسْمُهُ شرح الفتیة بکسر فا و سکون تا و دو نقطه
در بالا و فتح یا دو نقطه در پایین جمع فتی بفتح فا و کسر تا و تشدید یا نورسیدگان مانند صبیه و صبی یا جمع فتی بفتح فا
و فتح تا و الف مقصوره جوانان التعبد مصدر باب تفعل مبالغه در عبادت و کانت العباده برای رفع تعجب
کسی است که اولاد ملوک این زمانها را دیده و دانسته که فاسق میباشند سفا بسین بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایب
معلوم معتل العین یایی باب ضرب است السافی بادی که ریگ و خاک بجایی باشد الرسم بفتح را بی نقطه و سکون
سین بی نقطه نشان چیزی یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که نورسیدگان از فرزندان پادشاهان
بنی اسرائیل بودند بغایت عابدان و بود عبادت در فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل و بدرستی که آن نورسیدگان
بیرون آمدند از شهر خود سیر میکردند در شهرها تا پند گیرند از احوال روزگار پس گذشتند بقبری بر پشت راه
بتحقیق ریگ پاشیده بود بر آن هوای ریگ پاشنده بر حالی که ظاهر نمیشد از آن قبر بجز نشان آن یا بمعنی
گرد و زیر ریگ مانده بود و از بلندی ریگ آن معلوم میشد که آنجا قبری است اصل فَقَالُوا لَوْ دَعَوْنَا اللهَ السَّاعَةَ
فَيُنْشِرُ لَنَا صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فَسَأَلْنَاهُ كَيْفَ وَجَدَ طَعْمَ الْمَوْتِ فَدَعَوُا اللهَ وَكَانَ دُعَاؤُهُمُ الَّذِي
دَعَوُا اللهَ بِهِ أَنْتَ إِلَهُنَا يَا رَبَّنَا لَيْسَ لَنَا إِلَهٌ غَيْرُكَ وَالْبَدِيعُ الدَّائِمُ غَيْرُ الْغَافِلِ وَالْحَيُّ الَّذِي لَا
يَمُوتُ لَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ شَأْنٌ تَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ أَنْشِرْ لَنَا هَذَا الْمَيِّتَ بِقُدْرَتِكَ شرح لو برای تمنی است
فینشر بنون و شین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال منصوب است بتقدیر ان
النشر بفتح نون و سکون شین و الانشار زنده کردن میت سالنا بهمزه بعد از الف بصیغه ماضی معلوم العین
باب مفاعله است و باب مفاعله در اصل میان دو کس است و گاهی مستعمل میشود برای مبالغه در اصل فعل با آنکه میان
دو کس باشد و اینجا بمعنی دوم است البدیع بصیغه فعیل بمعنی فاعل باب منع ابتدا کننده عجایب الدائم بدال بی نقطه
و الف و همزه جبر کننده بشکر تعجیل در انتقام و مانند آن الشان بشین با نقطه و الف منقلب از همزه کار بزرگ که از
روی اختیار و رعایت حکمت باشد فقره لک کل یوم شان برای ابطال قول یهود و فلاسفه است که میگویند
ید الله مغلوله یا بمعنی که غیر ممکن اول چیزی از او صادر نشده و نخواهد شد یا بمعنی که او فاعل موجب است بنابر آنکه
تخلف معلول از علت تامه جائز نیست انشر بصیغه امر باب نصر یا باب افعالست یعنی پس گفتند کاش دعا کنیم الله را حالا

در این ساعت پس زنده کند برای ما صاحب این قبر را پس خوب سوال کنیم او را که چگونه یافت مزه مرگ را پس دعا کردند
الله تعالی را و بود دعای ایشان که دعا کردند الله تعالی را بآن اینکه تو مستحق عبادت مایی ای صاحب کل اختیار و نیست
ما را مستحق عبادتی غیر تو و تویی ابتدا کننده عجایب مهلت دهنده عاصیان غیر غافل از کار ایشان و تویی زنده
کننده مرده ترا است در هر وقتی کاری عظیم میدانی هر چیز را بی تعلیم دیگری ترا زنده کن برای ما این میت را بقدرت
خود اصل قَالَ فَخَرَجَ مِنْ ذَلِكَ الْقَبْرِ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ التُّرَابِ فَزِعاً
شَاخِصاً بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُمْ مَا يُوقِفُكُمْ عَلَى قَبْرِي قَالُوا دَعَوْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ كَيْفَ وَجَدْتَ
طَعْمَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمْ لَقَدْ سَكَنْتُ فِي قَبْرِي تِسْعَةً وَتِسْعِينَ سَنَةً مَا ذَهَبَ عَنِّي أَلَمُ الْمَوْتِ
وَكَرْبُهُ وَلَا خَرَجَ مَرَارَةُ طَعْمِ الْمَوْتِ مِنْ حَلْقِي شرح ینفض بنون و فا و ضاد با نقط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است راسه منصوب است شاخصا بشین با نقط و خا با نقط و صاد بی نقط بصیغه اسم فاعل
باب منع است الشخص واکردن چشم بجانبی بی آنکه برهم زده شود و بالا کردن چشم و هر دو اینجا مناسب است و نگاه
سوی آسمان برای اینست که آوازی از جانب آسمان شنیده بوده که بیرون بیا از قبر فقال یعنی برای اینست که بعد ازان
که از آسمان اثری ظاهر نشده ملتفت ایشان شده و ایشان گفت یعنی امام گفت پس بیرون آمد ازان قبر مردی که
سفید بود موی سر و ریش او می فشانید سر خود را از خاک بر حالی که آمد مضطرب بود باز کرده بود چشم خود را
سوی آسمان پس گفت ایشان را چه چیز ایستاده کرده شما را بر قبر من گفتند خواندیم ترا که سوال کنیم ترا که چگونه
یافتی مزه مرگ را پس گفت ایشان را که بدرستی بتحقیق ماندم در قبر خود نود و نه سال نرفت از من درد مرگ و اندوه آن
و بیرون نرفت تلخی مزه مرگ از حلق من اصل فَقَالُوا لَهُ مُتَّ يَوْمَ مُتَّ وَأَنْتَ عَلَى مَا نَرَى أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ
اللِّحْيَةِ قَالَ لَا وَلَكِنْ لَمَّا سَمِعْتُ الصَّيْحَةَ أُخْرُجْ اجْتَمَعَتْ تُرْبَةُ عِظَامِي إِلَى رُوحِي فَبُعِثْتُ فِيهِ فَخَرَجْتُ
فَزِعاً شَاخِصاً بَصَرِي مُهْطِعاً إِلَى صَوْتِ الدَّاعِي فَابْيَضَّ لِذَلِكَ رَأْسِي وَلِحْيَتِي شرح مت بضم میم و تشدید تا و
دو نقط در بالای مفتوحه بتقدیر استفهام است ابیض مرفوع و خبر دوم انت است اخرج بصیغه امر باب نصر است
اجتمعت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افتعال است تربة بضم تا دو نقط در بالا و سکون را و بی نقط و با
یکنقط بدل تفصیلی ضمیر مرفوع در اجتمعت است الی برای انتهای غایت [illegible] است مثل طالعة الکتاب الی آخره و اشارت رفت
باینکه اول اجزای بدن آدمی که استخوانها است و اول اجزای استخوان تربت است و بعد از استخوانها گوشت است و توابع
مثل رگ و پی و خون و پوست و بعد از آنها روح است که آخر اجزا است چنانچه گفته در سوره مومنون فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فبعثت بیا یکنقط و قاف و یا دو نقط در پایین بصیغه ماضی معلوم
متکلم وحده از باب نصر است ابقی بفتح با و سکون قاف چشم بر چیزی دوختن فیه متعلق به بعثت است و ضمیر راجع است

المطع

المطع بطا بی نقط و عین بی نقط بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که گردن دراز کرده باشد سوی چیزی و کسی که شتاب کند
در رفتار و هر دو اینجا مناسب است در سوره القمر چنین است خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ
جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ یعنی پس گفتند او را که آیا مردی در روزی که مردی بر حالی که تو بر آن بودی
که می بینیم سفید سر و ریش بودی گفت نه ولیکن وقتی که شنیدم فریاد را که بیرون بیا مجتمع الاجزا شدم اول
تا آخر پس چشم دوختم در قبر بران آواز که آیا از کجاست پس بیرون آمدم مضطرب باز کرده چشم خود که دوخته
سوی آواز خواننده پس سفید شد برای آن سر من و ریش من سی و نهم اصل قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَفْشُوَ الْفَالِجُ وَمَوْتُ الْفُجَاءَةِ شرح الاشراط بفتح همزه و سکون شین با نقط
و را و بی نقط جمع شرط بفتح شین و سکون را و چیزی چند که پیش از وقوع چیزی دیگر باشد و نشان نزدیک شدن
وقوع آن باشد الفجاءة بضم فا و جیم و الف بهمزه ناگهانی یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله که از جمله مقدمات قیامت اینست که
شایع میشود مرض فالج و مرگ ناگهانی چهلم اصل جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ يُعَزِّيهِ
بِأَخٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ جَزِعْتَ فَحَقَّ الرَّحِمِ أَتَيْتَ وَإِنْ صَبَرْتَ
فَحَقَّ اللهِ أَدَّيْتَ عَلَى أَنَّكَ إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَضَاءُ وَأَنْتَ مَحْمُودٌ وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ
الْقَضَاءُ وَأَنْتَ مَذْمُومٌ شرح حق در اول بضم حا بی نقط و تشدید قاف مفرد است بمعنی واجب الرحم بفتح را بی نقط
و کسر حا بی نقط و بکسر را و سکون حا خویشی نسبی اتیت بهمزه و تا دو نقط در بالا و یا دو نقط در پایین
بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضرب است الاتیان آمدن و مراد اینجا دریافتن است علی برای علاوه است
و اشارت است باینکه در صورت اول با وجود ضرر نفعی نیست اصلا و در صورت دوم با وجود نفع ضرری نیست
اصلا یعنی آمد امیر المومنین علیه السلام سوی اشعث بن قیس تعزیه میکرد اشعث را بسبب وفات برادری که
اشعث را بود و گفته میشد آن برادر را عبد الرحمن پس گفت اشعث را امیر المومنین علیه السلام که اگر بیتابی کنی
پس بلای خویشی را دریافته خواهی بود و اگر صبر کنی پس واجب الله تعالی را ادا کرده خواهی بود با وجود
این اگر صبر کنی روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو ممدوحی و اگر بیتابی کنی روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو
مذمومی اصل فَقَالَ لَهُ الْأَشْعَثُ إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَدْرِي
مَا تَأْوِيلُهَا فَقَالَ الْأَشْعَثُ لَا أَنْتَ غَايَةُ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَاهُ فَقَالَ لَهُ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا لِلّهِ فَإِ
قْرَارٌ مِنْكَ بِالْمُلْكِ وَأَمَّا قَوْلُكَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَإِقْرَارٌ مِنْكَ بِالْهُلْكِ شرح راجع اسم فاعل باب
ضرب است و آن گاهی متعدی است و مصدر آن رجع بفتح را و سکون جیم است بمعنی برگردانیدن مثل والکذا [illegible]
حکم در جمیع مسایل بالله تعالی تا او وحی کند بانبیا و ایشان تعلیم کنند اوصیای خود را تا مردم در هیچ زمانی خود را بی

قیامت صح

جمع حق بضم حا ... بمعنی بلا [illegible]
بفتح حا بی نقط و تشدید قاف صح

نکنند و حکم هر مسئله را برگردانند بسوی الله تعالی و کاهی لازم است و مصدر آن رجوع است بمعنی برگشتن و هر دو معنی
را در فارسی بازگشت کردن میگویند التاویل معنی خفی برای چیزی ضمیر مونث در تاویلها راجع بفقره است یا راجع
بکلمه بمعنی کلام است یا راجع بآیت است باعتبار اینکه این مذکورست در آیت سورة البقره الغایة بغین با نقطه و
الف و یا دو نقطه در پایین نشانی که در لشکر بلند میشود و جمیع لشکر را نظر بر آنست و مسافت و هر دو اینجا مناسبست
المنتهی بصیغه اسم مفعول باب افتعال ستند چیزی الملک بضم و فتح و کسر میم و سکون لام مملوک بودن بمعنی ترک
خود رائی چنانچه گفته در سوره نحل عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء الهلک بضم و فتح ها و سکون لام باطل و مضمحل بودن
این اشارتست بآیت سورة القصص کل شیء هالک الا وجهه و بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب النوادر
که بابیست و سیوم است یعنی پس گفت او را اشعث که بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی که ما سوی الله بازگشت کننده
کانیم پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلم آیا میدانی که چیست معنی غیر ظاهر آن پس گفت اشعث که نمیدانم تو فی نهایت است
دانش و ستند دانش پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت اما قول تو که انا لله پس اقراریست از جانب تو بمملوک بودن
تو و اما قول تو که انا الیه راجعون پس اقراریست از جانب تو بباطل بودن هر راهی که غیر راه امام مفترض الطاعة است
که الله تعالی تعیین او کرده اشارتست باینکه درین آیت دلالتست بر وجود امام مفترض الطاعه در هر زمان تا
مردم خود رائی نکنند و امور خود را باولی الامر واگذارند و پیروی ظن نکنند و دلگیری از قضا و قدر الهی نداشته
باشند در تعیین امام و در سایر کارهای الهی مخفی نماند که ظاهر لفظ تاویلها اینست که لام در لله برای ملکیت است
و مردم برای اقتصاص میفهمند باین معنی که ما فاعلها الله تعالی است نزدیکی و آن خوب نیست و منافات ندارد
با توهم اینکه الله تعالی فاعل موجب باشد و ما خود رائی توانیم کرد و ایضا راجعون ماخوذ از متعدیست و مردم لازم
لازم میفهمند باین معنی که هر کس میمیرد و آن خوب نیست و منافات ندارد با توهم تجویز اینکه طریق ائمه ضلالت نیز حق
باشد و شاید که این گفتگوی امیر المؤمنین مبنی بر این باشد که اشعث چون داماد ابوبکر بوده بر خواهرش قائل بحقیت
بودن ابوبکر و امثال او نیز شده و الله اعلم **چهل و یکم اصل** عَنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ دَعَا نَبِیٌّ مِنَ الْاَ
نْبِیَاءِ عَلَی قَوْمِهِ فَقِیلَ لَهُ اُسَلِّطُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ فَقَالَ لَا فَقِیلَ لَهُ فَالْجُوعَ فَقَالَ لَا فَقِیلَ لَهُ مَا تُرِیدُ
فَقَالَ مَوْتٌ ذَفِیفٌ یُحْزِنُ الْقَلْبَ وَیُقِلُّ الْعَدَدَ فَاُرْسِلَ عَلَیْهِمُ الطَّاعُونُ **شرح** الجوع منصوبست
بفعل محذوف بتقدیر فاسلط علیهم الجوع موت خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو موت الذفیف بفتح ذال با نقطه
و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و فا سریع مثل مرگی که مهلت ندهد چنانچه در طاعون مشاهده میباشد **یعنی** روایتست
از امیر المؤمنین علیه السلم گفت نفرین کرد پیغمبری از پیغمبران بر قوم خود که فرمان او نبردند پس گفته شد او را از جانب
الله تعالی که آیا مسلط کنم بر ایشان دشمن ایشانرا پس گفت نه پس گفته شد او را که پس مسلط کنم بر ایشان گرسنگی را یعنی

قحط پس گفت نه پس گفته شد او را که چه میخواهی پس گفت آنچه میخواهم مرگی است شتابان که اندوهگین کند دل ایشانرا و کم
کند عدد ایشانرا پس فرستاده شد بر ایشان طاعون را **چهل و دوم اصل** کَانَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ عِنْدَ
الْمُصِیبَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْ مُصِیبَتِی فِی دِینِی وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَوْ شَاءَ اَنْ یَکُونَ مُصِیبَتِی اَعْظَمَ
مِمَّا کَانَتْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَی الْاَمْرِ الَّذِی شَاءَ اَنْ یَکُونَ فَکَانَ **شرح** عادت امام جعفر صادق علیه السلم این
بود که میگفت نزد مصیبت که سپاس الله راست که نگردانید مصیبت مرا در دین من یعنی که دین مرا صحیح
و سالم گذاشت و سپاس الله راست که اگر میخواست میشد مصیبت من بزرگتر از آنچه شد سپاس الله راست
بر کاری که خواست که شود پس شد **چهل و سوم اصل** اِنَّ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ انْقَلَعَ ضِرْسٌ مِنْ اَضْرَاسِهِ فَوَ
ضَعَهُ فِی کَفِّهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ثُمَّ قَالَ یَا جَعْفَرُ اِذَا اَنْتَ دَفَنْتَنِی فَادْفِنْهُ مَعِی ثُمَّ مَکَثَ بَعْدَ حِینٍ
ثُمَّ انْقَلَعَ اَیْضاً فَوَضَعَهُ عَلَی کَفِّهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ یَا جَعْفَرُ اِذَا مِتُّ فَادْفِنْهُ مَعِی **شرح** بدرستی
که امام محمد باقر علیه السلم کنده شد دندانی از دندانهای او پس گذاشت آنرا در دست خود بعد از آن گفت سپاس
الله راست بعد از آن گفت ای جعفر چون تو دفن کنی مرا پس دفن کن آن دندانرا با من بعد از آن امام محمد باقر
علیه السلم ماند بعد از مدتی بعد از آن کنده شد نیز دندانی دیگر پس گذاشت آنرا در دست خود بعد از آن گفت
سپاس الله راست ای جعفر بمیرم پس دفن کن آنرا با من **چهل و چهارم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ
الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِیکُمْ اِلَی قَوْلِهِ تَعْمَلُونَ قَالَ یَعُدُّ السِّنِینَ ثُمَّ یَعُدُّ الشُّهُورَ
ثُمَّ یَعُدُّ الْاَیَّامَ ثُمَّ یَعُدُّ السَّاعَاتِ ثُمَّ یَعُدُّ النَّفَسَ فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُونَ سَاعَةً وَ
لَا یَسْتَقْدِمُونَ **شرح** در سوره جمعه چنین است ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی عالم
الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون یعد بعین بی نقط و تشدید دال بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم با
نصراست و ضمیر مستتر راجع بموتست یا راجع بالله تعالی است و بنابر اول اسناد مجازیست **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مرگی که میگریزید از آن پس بدرستی که آن برمیخورد شما را تا قول الله
که تعملون امام گفت میشمرد در وقت انتظار سالها را بعد از آن که سالها تمام شد میشمرد ماهها را بعد از آنکه
ماهها تمام شد میشمرد روزها را بعد از آنکه روزها تمام شد میشمرد ساعتها را بعد از آنکه ساعتها تمام شد میشمرد نفسها را
پس چون آید یعنی که نزدیک شود مرگ ایشان پس نمی اندازند مرگ را یکساعت و پیش نمی اندازند آنرا **چهل و
پنجم اصل** سَمِعَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ امْرَاَةً حِینَ مَاتَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَهِیَ تَقُولُ هَنِیئاً
لَکَ یَا اَبَا السَّائِبِ الْجَنَّةُ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَا عِلْمُکِ حَسْبُکِ اَنْ تَقُولِی کَانَ یُحِبُّ اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ **شرح** ابو السائب بسین بی نقط و الف و همزه و با یکنقطه کنیت عثمان بن مظعون است

اخترم

چون صح

نغ

ما در ما علمک استفهامیه است علمک بصیغهٔ مصدر است و مراد تحقیر و تقلیل علم آن زن است زیرا که آن زن خیال کرده بوده
که هر که پیغمبر بر جنازهٔ او حاضر شود از اهل بهشت است خواه محب خدا و رسول باشد و خواه نه و این غلط است یعنی شنید
نبی صلی الله علیه و آله از زنی در وقتی که مرد عثمان بن مظعون و آن زن میگفت گوارا باد ترا ای ابوالسائب بهشت پس گفت
نبی صلی الله علیه و آله و چیست دانش تو بس است ترا اینکه گویی که ابوالسائب دوست میداشت الله عز و جل را و رسولش را

اصل فَلَمَّا مَاتَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمَلَتْ عَيْنُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِالدُّمُوعِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ
وَاِنَّا بِكَ يَا اِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ ثُمَّ رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَبْرِهِ خَلَلًا فَسَوَّاهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ
اِذَا عَمِلَ اَحَدُكُمْ عَمَلًا فَلْيُتْقِنْ ثُمَّ قَالَ اِلْحَقْ بِسَلَفِكَ الصَّالِحِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ شرح هملت بصیغهٔ ماضی
معلوم باب نصر و ضرب است الهمل روان شدن با در بالدموع برای تعدیه است تدمع بصیغهٔ مضارع غایبه از باب منع
و علم است یحزن بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر یا باب افعال است یعنی پس وقتی که وفات یافت
ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله روان کرد چشم رسول الله صلی الله علیه و آله اشکها را بعد از آن گفت نبی صلی الله
علیه و آله اشک میدهد چشم و اندوهگین میشود دل و نمیگوییم آنچه غضبناک کند صاحب کل اختیار را و بدرستی که ما
بوفات تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگینانیم بعد از آن نبی دید صلی الله علیه و آله در قبر ابراهیم رخنه را پس هموار کرد آنرا
بدست خود بعد از آن گفت چون بجا آورد یکی از شما کاری را پس باید که محکم کند آنرا بعد از آن گفت در خطاب با ابراهیم
که لاحق شو به پیشرو صالح تو که عثمان بن مظعون است حدیث ششم اصل كَتَبَ اِلَى اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ
يَشْكُو اِلَيْهِ مُصَابَهُ بِوَلَدِهِ وَشِدَّةَ مَا يَدْخُلُهُ فَقَالَ وَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهِ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وَلَدِهِ اَنْفَسَهُ لِيَاْجُرَهُ عَلَى ذَلِكَ شرح این گذشت در حدیث سیوم باب پیشتر
اصل تَمَّ كِتَابُ الْجَنَائِزِ مِنْ كِتَابِ الْكَافِي وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الصَّلَوٰةِ شرح این
از الحاقات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب جنائز از کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی و سپاس
الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و بعد از آن می آید کتاب الصلوة ع تم شرح کتاب الجنائز و فرغ
الشارح خلیل بن الغازی القزوینی غفر الله له و لوالدیه و لاخوانه و لعشیرته و لسائر المؤمنین و المؤمنات و الصالحین
و الصالحات من شرحه فی یوم الاحد الثالث و العشرین من شهر رجب المرجب سنه تسعین و الف هجریه حامدا
مصلیا مسلما ع تم هذا الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید افقر عباد الله و احوجهم الی رحمة
ربه الغنی محمد حسین بن محمد علی الحسینی البحرینی فی وقت العصر یوم الاحد الخامس شهر محرم الحرام سنه ثمانین
و الف من الهجرة النبویه علیه الصلوة هزاران درود و هزاران ثنا زما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

حمد الجاعل الصلوة عماد الاسلام تعظيما للصلوة علي محمد وآل محمد عليهم الصلوة والسلام **وبعد** چون نواب
هميون اشرف اقدس اعلي احكم الله ملكه وسلطانه باوتاد العدل والاحسان الي قيام القائم من آل محمد عليهم السلام بالمهمة
العلية العالية مامور ساخت داعي دولت قاهره خليل بن الغازي القزويني را بشرح كافي ابوجعفر محمد بن يعقوب كليني
رحمة الله تعالي بزبان فارسي وبانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب
الدعا وكتاب فضل القران وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز شروع شد در شرح كتاب الصلوة
كه كتاب يازدهم است بتاريخ رجب سال هزار وهفتاد وهجري وعلي الله التوكل **اصل كتاب الصلوة شرح** صلوة اسميست
از معتل اللام واوي كه قايم مقام مصدر باب تفعيل ميشود التصلية دفع نالايق از چيزي بمحافظت بر ان چيز ولهذا استعدي
بعلي ميشود مثل وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم ودفع نالايق را در فارسي درود ميناميد چنانچه بخار را درود كر ميگويند
ومراد اينجا علامتي است كه الله تعالي نوع آنرا مقرر كرده باشد در هر شبانه روز براي درود بر سابقان در شريعتي كه
نبي صاحب آن شريعت واوصياي او يند چنانچه گذشت در كتاب الحجة در حديث سي وهشتم باب صد ونهم خواه نبي آخر
الزمان واوصياي او در زمان اين شريعت وخواه غير ايشان در ازمنه شرايع ايشان چنانچه ظاهر ميشود در حديث دوم باب
اول مخفي نماند كه چنانچه اختلاف انواع صلوة بحسب اختلاف شرايع انبيا منافات ندارد با اينكه هر يك از آنها داخل
در جنس صلوة باشد همچنين اختلاف اصناف واشخاص نوع صلوة در اين شريعت بحسب اختلاف اوقات واحوال
منافات ندارد با اينكه هر يك از آنها داخل در نوع صلوة در اين شريعت باشد ومراد بنوع صلوة در اين شريعت
عبادتي است كه مشتمل باشد بر فروض سبعه وشروط آنها كه مي آيد در حديث پنجم باب سوم خواه اشتمال حقيقي وخواه
اشتمال حكمي واين تعريف صادق است بر صلوتي كه در ان اكتفا بتكبير وتهليل ومانند آنهاست در وقت ضرورت چنانچه مي آيد
در باب سي ودوهفتم كه باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسايفة است زيرا كه چون بمقتضاي ضرورت است حكم نماز مشتمل
بر فروض سبعه وشروط آنها دارد بخلاف نماز بر ميت ولهذا مصنف آنرا در اين كتاب عليحده ذكر نكرده ودر كتاب جنائز
ذكر كرد **يعني** اين كتاب احاديث متعلقه بنماز است در اين كتاب صد وسه باب است **اول** باب فضل الصلوة **دوم**
باب من حافظ علي صلوته او ضيعها **سوم** باب فرض الصلوة **چهارم** باب المواقيت اولها وآخرها وافضلها **پنجم** باب

كيفيت هم

وقت الظهر والعصر **ششم** باب وقت المغرب والعشاء الاخرة **هفتم** باب وقت الفجر **هشتم** باب وقت الصلوة في يوم الغيم و
الريح ومن صلي لغير القبلة **نهم** باب الجمع بين الصلوتين **دهم** باب الصلوات التي تصلي في كل وقت **يازدهم** باب التطوع
في وقت الفريضة والساعات التي لا يصلي فيها **دوازدهم** باب من نام عن الصلوة او سهي عنها **سيزدهم** باب بناء مسجد النبي
صلي الله عليه وآله **چهاردهم** باب ما يستتر به المصلي ممن يمر بين يديه **پانزدهم** باب المراة تصلي بحيال الرجل والرجل يصلي بحيال المراة
شانزدهم باب الخشوع في الصلوة وكراهية العبث **هفدهم** باب البكاء والدعاء في الصلوة **هجدهم** باب بدء الاذان والاقامة
وفضلها وثوابها **نوزدهم** باب القول عند دخول المسجد والخروج منه **بيستم** باب افتتاح الصلوة والحد في التكبير وما يقال عند
ذلك **بيست ويكم** باب قراءة القران **بيست ودوم** باب عزائم السجود **بيست وسوم** باب القراءة في الركعتين الاخيرتين والتسبيح
فيهما **بيست وچهارم** باب الركوع وما يقال فيه من التسبيح والدعاء فيه واذا رفع الراس منه **بيست وپنجم** باب السجود والتسبيح
والدعاء فيه في الفرائض والنوافل وما يقال بين السجدتين **بيست وششم** باب ادني ما يجزئ من التسبيح في الركوع والسجود
واكثره **بيست وهفتم** باب ما يسجد عليه وما يكره **بيست وهشتم** باب وضع الجبهة علي الارض **بيست ونهم** باب القيام والقعود
في الصلوة **سي ام** باب التشهد في الركعتين الاولتين والرابعة والتسليم **سي ويكم** باب القنوت في الفريضة والنافلة ومتي هو
وما يجزئ منه فيه **سي ودوم** باب التعقيب بعد الصلوة والدعاء **سي وسوم** باب من احدث قبل التسليم **سي وچهارم** باب السهو
في افتتاح الصلوة **سي وپنجم** باب السهو في القراءة **سي وششم** باب السهو في الركوع **سي وهفتم** باب السهو في السجود **سي وهشتم**
باب السهو في الركعتين الاولتين **سي ونهم** باب السهو في الفجر والمغرب والجمعة **چهلم** باب السهو في الثلث والاربع **چهل ويكم** باب من
سهي في الاربع والخمس ولم يدر ازاد ام نقص او استيقن انه زاد **چهل ودوم** باب من تكلم في صلوته او انصرف قبل
ان يتمها او يقوم في موضع الجلوس **چهل وسوم** باب من شك في صلوته كلها ولم يدر ازاد ام نقص ومن كثر عليه السهو والسهو
في النافلة وسهو الامام ومن خلفه **چهل وچهارم** باب ما يقبل من صلوة الساهي **چهل وپنجم** باب ما يقطع الصلوة من الحدث
والضحك والاشارة والنسيان وغير ذلك **چهل وششم** باب التسليم علي المصلي والعطاس في الصلوة **چهل وهفتم** باب
المصلي يعرض له شيء من الهوام فيقتله **چهل وهشتم** باب بناء المساجد وما يؤخذ منها والحدث فيها من النوم وغيره **چهل و**
نهم باب فضل الجماعة **پنجاهم** باب الصلوة خلف من لا يقتدي به **پنجاه ويكم** باب من يكره الصلوة خلفه والعبد يؤم
القوم ومن احق ان يؤم **پنجاه ودوم** باب الرجل يؤم النساء والمراة تؤم النساء **پنجاه وسوم** باب الصلوة خلف
من يقتدي به والقراءة خلفه وضمانة الصلوة **پنجاه وچهارم** باب الرجل يصلي بالقوم وهو علي غير طهر او لغير القبلة
پنجاه وپنجم باب الرجل يصلي وحده ثم يعيد في الجماعة او يصلي بقوم وقد كان صلي قبل ذلك **پنجاه وششم** باب الرجل يدرك
مع الامام بعض صلوته وان احدث الامام فقدمه من خلفه **پنجاه وهفتم** باب الرجل يخطو الي الصف او يقوم خلف الصف وحده
او يكون بينه وبين الامام ما لا يتخطي **پنجاه وهشتم** باب الصلوة في الكعبة وفوقها وفي البيع والكنائس والمواضع التي تكره

بحيالها

الصلوة في

الصلوة فيها پنجاه و نهم باب الصلوة فى ثوب واحد والمرأة فى كم تصلى وصلوة العراة والتوشح شصتم باب اللباس
الذى تكره الصلوة فيه وما لا تكره شصت و يكم باب الرجل يصلى فى الثوب وهو غير طاهر عالما او جاهلا شصت و دوم
باب الرجل يصلى وهو متلثم او مختضب او لا يخرج يديه من تحت الثوب فى صلوته شصت و سوم باب صلوة الصبيان
ومتى يؤخذون بها شصت و چهارم باب صلوة الشيخ الكبير والمريض شصت و پنجم باب صلوة المغمى عليه والمريض
الذى تفوته الصلوة شصت و ششم باب فضل يوم الجمعة وليلتها شصت و هفتم باب التزين يوم الجمعة شصت و
هشتم باب وجوب الجمعة وعلى كم تجب شصت و نهم باب وقت صلوة الجمعة ووقت صلوة العصر يوم الجمعة هفتادم
باب تهيئة الامام للجمعة وخطبته والانصات هفتاد و يكم باب القراءة يوم الجمعة وليلتها فى الصلوات هفتاد و
دوم باب القنوت فى صلوة الجمعة والدعاء فيه هفتاد و سوم باب من فاتته الجمعة مع الامام هفتاد و چهارم باب التطوع
يوم الجمعة هفتاد و پنجم باب نوادر الجمعة هفتاد و ششم ابواب السفر باب وقت الصلوة فى السفر والجمع بين الصلوتين
هفتاد و هفتم باب حد المسير الذى تقصر فيه الصلوة هفتاد و هشتم باب من يريد السفر او يقدم من سفر متى يجب عليه
التقصير او الاتمام هفتاد و نهم باب المسافر يقدم البلدة كم يقصر الصلوة هشتادم باب صلوة الملاحين والمكارين
واصحاب الصيد والرجل يخرج الى الضيعة هشتاد و يكم باب المسافر يدخل فى صلوة المقيم هشتاد و دوم باب التطوع
فى السفر هشتاد و سوم باب الصلوة فى السفينة هشتاد و چهارم باب صلوة النوافل هشتاد و پنجم باب تقديم النوافل
وتاخيرها وقضائها وصلوة الضحى هشتاد و ششم باب صلوة الخوف هشتاد و هفتم باب صلوة المطاردة والمواقفة
والمسايفة هشتاد و هشتم باب صلوة العيدين والخطبة فيهما هشتاد و نهم باب صلوة الاستسقاء نودم باب صلوة
الكسوف نود و يكم باب صلوة التسبيح نود و دوم باب صلوة فاطمة عليها السلم وغيرها من صلوة الترغيب نود و سوم
باب صلوة الاستخارة نود و چهارم باب الصلوة فى طلب الرزق نود و پنجم باب صلوة الحوائج نود و ششم باب صلوة
من خاف مكروها نود و هفتم باب صلوة من اراد سفرا نود و هشتم باب صلوة الشكر نود و نهم باب صلوة من اراد ان
يدخل باهله ومن اراد ان يتزوج صدم باب النوادر صد و يكم باب مساجد الكوفة صد و دوم باب فضل المسجد الاعظم
بالكوفة وفضل الصلوة فيه والمواضع المحبوبة فيه صد و سوم باب مسجد السهلة بدانكه اينجا نيز مثل كتاب طهارت
احتياج بذكر بعضى مقدمه هست اول اينكه آنچه ميگوييم در توضيح آيات متشابهات واحاديث متشابهات
محض اظهار احتمالات ~~يتنقل... بيجيه~~ اگرچه تصريح بآن نشود دوم اينكه در شرح احاديث عبادات و مانند
آنها احتياج بذكر سند نيست مگر بقدرى كه توضيح معنى حديثى موقوف بر ذكر آن باشد بنابر كلام مصنف رحمه
الله تعالى در خطبه كه اين كتاب مشتملست بر آثار صحيحه و سنن قائمه كه بر آنست مدار عمل شيعه اماميه و كلام مصنف
اينست كه وقلت انك تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفى به المتعلم ويرجع اليه

المستر

وليلتها

والمعانقة

المسترشد ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلم والسنن القائمة التى
عليها العمل وبها يؤدى فرض الله عز وجل وسنة نبيه صلى الله عليه وآله وبعد از اين بانداك فاصله گفته
وقد يسر الله وله الحمد تاليف ما سئلت وارجو ان يكون بحيث توخيت وبيان شد در شرح خطبه سوم اينكه بنا
بر آنچه منقول شد از مصنف كه در خطبه ذكر كرد تقسيم جمعى احاديث كافى را بصحيح و موثق و حسن و ضعيف
خوب نمينمايد و اعتماد بر شهادت ثقة الاسلام شيخ كلينى كه اينها همه صحيح و مدار عملست لازمست زيرا
كه اين كتاب را در زمان غيبت صغرى نوشته و در بغداد مجاور سفرا بوده و شايد كه اين كتاب كافى بعرض
صاحب الزمان عليه السلم رسيده باشد چون در زمان سفرا بوده سواى كتاب الروضه كه آن جزء كافى نيست بلكه
~~تصنيفيه كه از قبيل ملحقات~~ يا تصنيفى عليحده از مصنف باشد پيش از وصول او بصحبت سفرا و ناحيه مقدسه
و شاگردان مصنف الحاق آن بكافى كرده باشند والله اعلم و مصنف رحمه الله تعالى در بعض مواضع
كافى دفى رواية اخرى و مانند آن گفته و آن نقلست از صاحب الزمان عليه السلم مگر اگر قرينه صارفه باشد
و اين قسم تصنيفى نسبت بتصانيف قبل و بعد ندارد زيرا كه آخر وصاياى اوصياست نظير آنچه مذكور
ميشود در حديث دوم باب اول كه نماز آخر وصاياى انبياست و اشتمال سند بعض احاديث اين كتاب
بر فاسق معارضه با اين نميكند زيرا كه بسا حديثى كه از فاسق منقول شده باشد و معمول به و معتمد عليه پيش
شيعه اماميه باشد براى خصوصيتى كه معلوم ايشان بوده چهارم اينكه بنابر آنچه منقول شد در كتاب كافى
دو حديث معارض يكديگر نيست و اگر در جايى كسى خيال معارضه كند از كمى فكر يا كوتاهى بصيرت اوست
چنانچه ظاهر ميشود در شرح حديث پنجم باب ششم و مصنف رحمه الله تعالى گاهى اشعار بوضع توهم منافات ميكند
بقول او كه وروى ايضا و مانند آن چنانچه مى آيد در حديث نهم باب ششم و هر حديثى كه در كتب ديگر باشد
و معارض حديثى باشد كه در كافيست مثل آنچه مذكور ميشود در شرح حديث سيوم باب هفتادم بى اعتبار است
بنا بر حصرى كه مفهوم ميشود از تقديم ظرف در قول ثقة الاسلام شيخ كلينى رحمه الله در خطبه كه عليها العمل وبها
يؤدى فرض الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله ومع هذا مصنف رحمه الله تعالى در خطبه براى خلاص از حيرت
ناشى از احاديث صحيحه متعارضه از روى احتياط گفته كه در عبادات و مانند آنها كه ميان دو كس نزاع براى
~~منافع دنيا در آنها نمى باشد ترجيح سند احاديث صحيحه بعضها بر بعضى در كار نيست بلكه هر قسم از ترجيح در آنها~~
~~مكروه و خلاف احتياط است و باقى حرامست و اين مضمون را نقل كرده از صاحب الزمان عليه السلم~~ و عبارت
مصنف در خطبه اينست كه فاعلم يا اخى ارشدك الله انه لا يسع احدا تمييز شئ مما اختلف الرواية عن العلماء
عليهم السلم برايه الا على ما اطلقه العالم بقوله عليه السلم اعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله جل وعز فخذوه

وظاهر بعض سندهاى آن است كه تصنيف احمد بن محمد بن
الجنيد كه مشهور بابن الجنيد است باشد و خوارج بودهم

وما خالف کتاب الله فردوه وقوله وعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم وقوله علیه السلم خذوا بالمجمع علیه فان
المجمع علیه لاریب فیه ونحن لانعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئاً احوط ولا اوسع من رد علم ذلک کله
الی العالم علیه السلم وقبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم وبیان این مفصلا شد در شرح
خطبه **پنجم** اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگرچه احادیث از تقیه
واحادیثی که ادای مضمون آنها برمز و ایما شده برای تقیه بسیارست **ششم** اینکه جمعی کتابها در فروع فقه نوشته اند
واز طرفین استدلالات طویله رکیکه عجیبه کرده اند وآن کتابها را کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها بکتب جدل او
لی است وما احتراز از آن طریقت میکنیم مگر درجایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح آن موقوف بر گفتگو
از طرفین باشد وتطویل شرح باب وجوب الجمعة وعلی کم تجب مما لابد منه بعض الجمعة است **هفتم** اینکه گاهی گفته میشود که
ظاهر این حدیث اینست وآن از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوفست بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر
حدیثی باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم جواز عمل بآن ظاهر حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی
باشد وچون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخصص آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد
هشتم اینکه اگر درجایی چند احتمال ذکر کنیم آنچه را که ظاهرترست مقدم میداریم بترتیب **باب اول اصل باب فضل**
الصلوة شرح این باب بیان فضیلت نمازست یعنی مرتبه ثواب آن در این باب سیزده حدیثست **اول اصل**
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَأَحَبِّ ذَلِكَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ
جَلَّ مَا هُوَ فَقَالَ مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَوةِ أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ
عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوةِ وَالزَّكَوةِ مَا دُمْتُ حَيّاً **شرح** احب مجرور وعطف بیان
افضل است ومشتق از فعل مجهول است یعنی محبوبتر وآن عبارت از عبادتیست که تاکید در طلب آن بیشتر از
تاکید در طلب سایر عبادات باشد نفی علم در ما اعلم یعنی نفی معلومست بقرینه استدلال بران در الا تری تا
آخر ونفی افضل در عرف شامل نفی مساوی نیز هست چنانچه گفته اند در مثل لیس فی البلد افضل من زید و دفع
شبهه افضل بودن غیر نماز میشود در شرح حدیث هفتم این باب المعرفة مصدر میمی باب ضرب بشناختن ومراد
اینجا اعتراف بشناختن شده است که ربوبیت رب العالمین باشد وعلامت اعتراف بآن اعتراف بوجود امام
مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانست خواه نبی باشد وخواه وصی نبی تا مردم بخود رایی بری
ظن شریکی قرار ندهند برای الله تعالی درحکم مشار الیه بهذه الصلوة نماز فریضه شبانه روزیست که خالص باشد برای
الله تعالی یعنی اینکه جامع شروط صحت وقبول باشد واز جمله شروط قبول آنست ادای زکوة فریضه چنانچه می آید
در کتاب الزکوة در باب اول و دوم واوصانی در سوره مریم است الزکوة خالص چیزی وحصه از مال که بمستحق داده میشود

وگاهی مستعمل میشود در دادن آن حصه از مال صاحب قاموس گفته والزکوة صفوة الشیء وما اخرجته من مالک
لتطهره به وابن اثیر در نهایه گفته واصل الزکوة فی اللغة الطهارة والنماء والبرکة والمدح وکل ذلک قد استعمل فی
القرآن والحدیث ووزنها فعلة کالصدقة فلما تحرکت الواو وانفتح ما قبلها انقلبت الفاً وهی من الاسماء المشترکة
بین المخرج والفعل فیطلق علی العین وهی الطائفة من المال المزکی بها وعلی المعنی وهو التزکیة ومن الجهل بهذا
البیان اتی من ظلم نفسه بالطعن علی قوله تعالی والذین هم للزکوة فاعلون ذاهبا الی العین وانما المراد المعنی
الذی هو التزکیة مخفی نماند که میتواند بود که مراد بزکوة اینجا خالص عبادت باشد خواه نماز وخواه غیر آن بحکم
این معنی مناسبترست اگر تقدیم ظرف در للزکوة فاعلون برای افاده حصر باشد ومیتواند بود که مراد بزکوة
در آیت سوره مریم نیز خالص عبادت باشد مثل نمازی که رعایت شروط قبول درگاه الهی در آن شده باشد
پس ذکر زکوة اینجا احتراز باشد از نماز باطل بلکه اینمعنی مناسبترست اگر ماعتبار در ما دمت حیا این باشد
در هر روز و شب مکرر شود وبعضی میگویند که مراد حصه از مالست وچون آن فعل مکلف نیست ومعینی نیست
پس لاعلاج میگویند که بتقدیر وایتاء الزکوة ان وجد النصاب است وچون مشهورست که عیسی علیه السلم واجد
نصاب نبوده در مدت عمر پس لاعلاج میگویند که بتقدیر والامر بالزکوة است وبنا براین دلالت این آیت
بر افضلیت نماز از زکوة باعتبار تقدیم ذکر آنست مثل آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم
باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است لانه قرنها بها وبدا بالصلوة قبلها ما در ما دمت مصدریه است ومقدر نائب
ظرف زمانست مثل رایته قدوم الحاج وظرف متعلق بمجموع من حیث المجموع الصلوة والزکوة است یا متعلق
بهر یک از الصلوة والزکوة است وصلوة وزکوة در مدت دوام زندگی عبارتست از صلوة وزکوة در هر روز و
شب زیرا که تکلیف بصلوة وزکوة بیفاصله در مدت زندگی تکلیف مالایطاق است پس مراد تجدید صلوة وزکوة
است در اوقات متقاربه مضبوط در شبانه روز **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فاضلتر آنچه نزدیکی
میجویند بوسیله آن بندگان بسوی صاحب کل اختیار ایشان که محبوبترست بسوی الله عز وجل که چیست آن
فاضلتر ومحبوبتر پس امام گفت نمیدانم چیزی را بعد از معرفت ربوبیت الله تعالی فاضلتر از این نماز فریضه شبانه روزی
که خالص باشد آیا نمی بینی که بنده صالح که عیسی بن مریم علیه السلم باشد گفت که وسفارش کرد مرا خدا بنماز خالص عبادت
زنده باشم **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَوةُ
وَهِيَ آخِرُ وَصَايَا الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَمَا أَحْسَنَ الرَّجُلَ يَغْتَسِلُ أَوْ يَتَوَضَّأُ فَيُسْبِغُ الْوُضُوءَ ثُمَّ
يَتَنَحَّى حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَنِيسٌ فَيُشْرِفُ عَلَيْهِ وَهُوَ رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ نَادَى إِبْلِيسُ يَا وَيْلَهُ أَطَاعَ وَعَصَيْتُ وَسَجَدَ وَأَبَيْتُ **شرح** آخر وصایا الانبیا اشارتست

حاشیه: من ربیا الشحام
حاشیه: اطاعوا وسجدوا

باینکه آدمی در وقت رفتن از دنیا سفارش چیزی میکند که ضرورتر است ما أحسن صیغه تعجب است الرجل منصوب
و مفعول انست او بیتوضا بعنوان منع خلوت و گذشت در کتاب الطهارة در احادیث باب بیست و نهم که باب صفة
الغسل و الوضوء قبله و بعده است که با غسل جنابت وضو جائز نیست و در اغسال دیگر وضو پیش از انها سنت و اگر
نشده باشد پیش از انها جائز نیست بعد از آنها یسبغ بسین بی‌نقطه و بای یکنقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است الاسباغ وسعت دادن وضو بفتح واو آبی است که بآن تطهیر خود کنند و بضم و فتح واو مصدر باب تفعل است
و مراد باسباغ وضو اینجا فراخ کردن آب است بر روشی که مستحبات بفعل آید خواه در غسل و خواه در وضو نماز
و صاحب قاموس گفته اسبغ الوضوء ابلغه مواضعه و وفی کل عضو حقه حیث لا یراه ابلیس عبارتست از خلوت
زیرا که در آن احتمال ریا نمیباشد پس گویا در میان او و ابلیس حصاری هست که اگر ابلیس خواهد که او را ببیند با دیدنش
بزحمت بالاحصار رفت تا مشرف بر او شود ظاهر و هو راکع او ساجد اینست که سجودی که مامور شدند ملائکه
بآن برای ادم بمعنی انحناء است و متحقق میشود برکوع نیز پس مخصوص سجود اصطلاحی نیست سجده در او
ساجد بمعنی اصطلاحی هست و در اذا اسجد فاطال السجود بمعنی انحنا است و برکوع نیز متحقق میشود اطاله
سجود عبارتست از طمانینه که واجبست در سجود و احترازست از سجود باطل مخالفان که مانند برچیدن
کلاغست دانه را بمنقار موافق آنچه می‌آید در حدیث ششم باب آینده یا ویله چهار احتمال دارد اول اینکه کلام
ابلیس باشد و ویل منادی باشد بمعنی حلول شر و ضمیر غایب راجع بساجد باشد و مراد ازو آرزوی [illegible] شدن او
باشد دوم اینکه کلام ابلیس باشد و منادی محذوف باشد و ویل بمعنی فضیحت باشد و منصوب بفعل محذوف
باشد بتقدیر یا قوم احضروا ویله و ضمیر غایب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل بالمعنی برای امتناع از نسبت ویل بخود
بحسب ظاهر سیوم اینکه کلام امام باشد و ویل منادی باشد بمعنی هلاک و ضمیر غایب راجع بابلیس باشد و جمله معترضه
باشد چهارم اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد و ضمیر راجع بابلیس باشد ظاهر اطاع تا آخر اینست که
سجده ملائکه برای ادم بمعنی سجده برای الله تعالی است بشکرانه وجود آدم یا رو بآدم چنانچه آدمی در نماز رو بکعبه سجده
میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت محبوبترین اعمال بسوی الله عز و
جل نماز است و آن آخر سفارش‌های پیغمبران علیهم السلام است پس چه نیکوست مردی که غسل کند یا وضو سازد با نیکوترین
کرو سبغ کند آب را بعد از ان بگوشه رود جایی که نبیند او را ابلیس پس ابلیس مشرف شود بر او در حالی که او راکع
باشد یا ساجد باشد بدرستی که بنده چون سجده کند پس طمانینه کند در سجود ندا میکند ابلیس که ای هلاک او اطاعت
کرد و عصیان کردم و سجده کرد و ابا از سجده کردم سوم اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول اقرب ما یکون
العبد من الله عز و جل و هو ساجد و ذلک قوله عز و جل و اسجد و اقترب شرح اقرب مرفوع و مبتدا است

از نبیره فردوس هم

ما مصدریه است یکون از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است و نسبت اقرب بکون بعنوان مجاز است و مقصود
بکائن است العبد مرفوع و فاعل یکون است من متعلق بمصدر اقرب است و او در وهو حالیه است و جمله حالیه
قائم مقام خبر مبتدا است که محذوفست و آن حین هو ساجد است نظیر اخطب ما یکون الامیر قائما بمعنی هو قائم
میتواند بود که مراد بساجد اینجا نماز گزار باشد و مناسب این می‌آید در حدیث چهاردهم و پانزدهم باب
پنجاه و هشتم که باب الصلوة فی الکعبة است و حدیث یازدهم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است
و میتواند بود که مراد گذارنده پیشانی و شش عضو دیگر بر زمین باشد و مناسب این می‌آید در حدیث
هفتم و یازدهم باب بیست و پنجم و بر هر تقدیر افضل بودن نماز مفهوم میشود یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام
میگفت نزدیکترین بودن بنده نسبت بالله عز و جل بر حالتی است که او ساجد باشد و آنست مدلول قول
الله عز و جل در سوره العلق که اول سورتست در نزول و سجده کن و طالب نزدیکی باش چهارم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا قام المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من
اعنان السماء الی اعنان الارض و حفت به الملائکة و ناداه ملک لو یعلم هذا
المصلی ما فی الصلوة ما انفتل شرح الاعنان بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و نون جمع عنان بکسر یا
بفتح عین اطراف حفت بحاء بی‌نقطه و تشدید فاء بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر است ما در ما فی الصلوة
استفهامیه و موصوله میتواند بود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون برخیزد نماز گزار بسوی نماز
فرود می‌آید بر او رحمت از نواحی آسمان تا نواحی زمین و احاطه میکنند باو فرشتگان و ندا میکند او را
فرشته که اگر میدانست این نماز گزار که چه ثوابست در نماز بجیبه نمیشد از ان پنجم اصل عن ابی حمزة
عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قام العبد المؤمن فی
صلوته نظر الله الیه او قال اقبل الله علیه حتی ینصرف و اظلته الرحمة من فوق
رأسه الی افق السماء و الملائکة تحفه من حوله الی افق السماء و وکل الله به ملکا
قائما علی رأسه یقول له ایها المصلی لو تعلم من ینظر الیک و من تناجی ما التفت و لا
زلت من موضعک ابدا شرح نظر الهی و مانند آن کنایه است از اراده توفیق و ثواب و مانند آنها باعتبار
اینکه نظر بزرگان لازم دارد مهربانی را او در او قال برای شک بعض راویانست و میتواند بود که برای تقسیم باشد
بر تقدیری که رسول علیه السلام این مضمون را مکرر گفته باشد یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون بایستد بنده مؤمن در نماز خود نظر میکند الله تعالی بسوی او یا گفت رو
می‌آورد الله تعالی بسوی او تا آنکه برگردد از نماز و سایه میکند او را رحمت الله تعالی از بالای سر او تا بالای آسمان و فرشتگان

لسنه م
حین م
تا آخر است م

احاطه باو میکنند از دور او تا کنار آسمان و موکل میکند الله تعالی باو فرشته را که ایستاده باشد بر سر او میگوید

او را که ای نمازگزار اگر میدانستی که که نظر میکند سوی تو و که را مخاطب میکنی در نماز خود در و گردان نمیشدی و نمیرفتی از

جای نماز خود هرگز **ششم اصل** عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ الصَّلٰوةُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ **شرح** القربان بضم قاف

باعث نزدیکی بالله تعالی و بکسر و ضم قاف نزدیکی و هر دو اینجا مناسب است کل تقی اشارت است باین سوره حجرات ان اکرمکم

عند الله اتقیکم و مراد اینست که تفاوت در مراتب تقوی بحسب تفاوت در مراتب نماز است پس تفاوت مقربان در مراتب قرب

الهی بسبب تفاوت ایشان در قوت و ضعف نماز است **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام که او گفت نماز وسیله نزدیکی بسوی خدا است **هفتم اصل**

قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ صَلٰوةُ فَرِیْضَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِشْرِیْنَ حَجَّةً وَ حَجَّةٌ خَیْرٌ مِنْ بَیْتٍ مَمْلُوٍّ ذَهَبًا یُتَصَدَّقُ مِنْهُ

حَتّٰی یَفْنٰی **شرح** الحجة بکسر حا یکبار حج و بفتح حا و این از شواذ است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ~~...~~ نماز ی

که فریضه باشد بهتر است باعتبار ثواب از بیست حج و یکحج بهتر است باعتبار ثواب از یکخانه که پر از طلا باشد تصدق کرده شود از

طلا تا آنکه فانی شود **اگر گوئی** هر حجی مشتمل است بر نماز واجب پس لازم می آید که ثواب جزو بیشتر از ثواب کل باشد

~~در دو باب آنکه منقولست که افضل الاعمال احمزها زیرا که حج مشکلتر از نماز است و زکوة مشکلتر از حج است چنانچه می آید در~~

~~کتاب الزکوة در حدیث سیم باب اول که ما فرض الله علی هذه الامة شیئا اشد علیهم من الزکوة و فیها تهلک عامتهم~~

گوییم از این چند جواب است از انجمله آنکه شاید که مراد بصلوة فریضه نماز ی است از پنج نماز فریضه یومیه باشد یعنی همه نماز فریضه در پنج

نماز یومیه در ظاهر حدیث اول باب سیوم خواه باعتبار آنکه انما علیه است و خواه باعتبار دیگر و تنوین برای وحدت نوعی باشد

~~... جز و حج است و اگر جز حج فریضه است در عمر یکبار است و اگر جز حج نافله است ... فریضه اصلا و در سالی یکبار ... خلاف~~

~~نوعی از فریضه یومیه ... نمیشود ... در میان ... تحیت در حج~~

~~عمر ... بر قلیل ... از فعل کثیر ... ظاهر میشود در حدیث ششم باب چهارم ... ان الله~~

~~در حدیث ... باب ... بن ... الصلوة المکتوبة ... جمرة ... مراد صلوة فریضه ... است و ادای~~

زکوة فریضه شرط قبول صلوة است چنانچه می آید در کتاب الزکوة در باب اول مدعم **هشتم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

قَالَ مَرَّ بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ رَجُلٌ وَ هُوَ یُعَالِجُ بَعْضَ حُجُرَاتِهٖ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلَا اَکْفِیْکَ فَقَالَ شَأْنَکَ فَلَمَّا

فَرَغَ قَالَ لَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ مَا حَاجَتُکَ قَالَ الْجَنَّةَ فَاَطْرَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ ثُمَّ قَالَ

نَعَمْ فَلَمَّا وَلّٰی قَالَ لَهٗ یَا عَبْدَ اللّٰهِ اَعِنَّا بِطُوْلِ السُّجُوْدِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت که گذر کرد بنبی صلی

الله علیه و آله مردی بر حالی که نبی اصلاح میکرد بعضی خانهای خود را پس آن مرد گفت ای رسول الله آیا کفایت کنم ترا یعنی کار ترا

از تو کنم پس نبی گفت در کار خود باش یعنی که کفایت کن پس وقتی که آن مرد فارغ شد از کار گفت او را رسول الله صلی

الله علیه و آله چیست حاجت تو از این کار که کردی آن مرد گفت حاجت من بهشت است که ضامن شوی آن را پس سر در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه و آله

بعد از

بعد از آن گفت آری ضامن شدم پس چون آن مرد پشت گردانید و رفتنی که گفت او را که ای بنده خدا مدد کن ما را در این ضامنی بانکه دراز کنی

سجود را یعنی که نماز را دراز کنی یا یعنی که ذکر سجود را سه بار گوئی در هر نماز و نظیر این گذشت در حدیث سیوم **نهم اصل**

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ مَثَلُ الصَّلٰوةِ مَثَلُ عَمُوْدِ الْفُسْطَاطِ اِذَا ثَبَتَ الْعَمُوْدُ نَفَعَتِ الْاَطْنَابُ

وَ الْاَوْتَادُ وَ الْغِشَاءُ وَ اِذَا انْکَسَرَ الْعَمُوْدُ لَمْ یَنْفَعْ طُنُبٌ وَ لَا وَتَدٌ وَ لَا غِشَاءٌ **شرح** المثل بفتح میم و

فتح ثا و سر نقطه صفت الفسطاط بضم فا و سکون سین بی نقطه و دو طا بی نقطه سراپرده الاطناب جمع طنب بضم طا

بی نقطه و ضم نون و با یکنقطه طنابها **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حال نماز نسبت بمعرفت الله و معرفت

رسول و اوصیای او و معرفت قیامت حال ستون است نسبت بسراپرده بیان این آنکه چون ستون بجای خود باشد

نفع میکند طنابها و میخها و پرده و چون شکسته شود ستون نفع نمیکند طنابها و نه میخی و نه پرده مقصود تشبیه

تصدیق باحوال قیامت بطنابها و تشبیه تصدیق برسول و اوصیای او بمیخها و تشبیه تصدیق بربوبیت بسراپرده است

وجه مناسبت آنکه چنانچه سراپرده مقصود اصلیست برای کسی که سایه خواهد از جمله مسافران دنیا تصدیق بربوبیت

مقصود اصلیست برای کسی که راحت خواهد از جمله مسافران آخرت و چنانچه طنابها باعث انبساط سراپرده است

و امتداد دارد تصدیق باحوال قیامت باعث شمول تصدیق بربوبیت است و امتداد دارد باعتبار متعلقش

زیرا که احوال قیامت امتداد دارد حتی آنکه غیر متناهی است و چنانچه میخها باعث استحکام سراپرده و طنابها

است تصدیق رسول و اوصیای او باعث استحکام آن دو تصدیق دیگر است **دهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ اِنَّ الْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئٰاتِ قَالَ صَلٰوةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّیْلِ تُذْهِبُ

بِمَا عَمِلَ مِنْ ذَنْبٍ بِالنَّهَارِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره هود بدرستی

که عملهای نیکو برطرف میکند عملهای زشت را امام گفت نماز مؤمن در شب میبرد آنچه را که کرد از گناه در روز یعنی

که روز چون زمان اختلاط با مردم و معاملات است بی مظنه سخنهای بیجا و نگاههای بیجا و مانند اینهاست بخلاف

شب پس نماز در شب جمع نیست با آن گناهان و خالص است چنانچه گفته در سوره المزمل اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ

هِیَ اَشَدُّ وَطْأً وَ اَقْوَمُ قِیْلًا و بیان میشود در حدیث ششم باب نود و دوم **یازدهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَبِلَ اللّٰهُ مِنْهُ صَلٰوةً وَاحِدَةً لَمْ یُعَذِّبْهُ وَ مَنْ قَبِلَ مِنْهُ حَسَنَةً لَمْ یُعَذِّبْهُ

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قبول کند الله تعالی از او یکنماز را عذاب نمیکند او را و هر که

قبول کند از او یک عبادت نیکو را عذاب نمیکند او را و مخفی نماند که می آید در کتاب الزکوة در باب اول و دوم آنکه ادای

زکوة فریضه شرط قبول صلوة است و مراد بحسنه اینجا غیر نماز است و نفی عذاب در امثال این مقام بنا بر اینست که باعمال یا با امام

مراد صورت عدم صدور برطرف کننده اثر آن قبول عمل بعد از آنست مثل آنکه خاتمه عمر کسی نماز مقبول بحسنه مقبول

[Margin notes:]

۲۲۵

این باب

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ...

... روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ...

... می آید در حدیث نود و دوم باب ... چهارم ...

شود و ذکر حکم قبول حسنه بعد از ذکر حکم قبول صلوة برای ترقی اشارتست بانکه نماز اشرف از سایر حسنات است

دوازدهم اصل حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ اَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ ذَنْبٌ شرح يعلم ما يقول اشارتست بآیت سوره نسا حتی تعلموا ما تقولون و علم بما یقول احتمال دارد اول التفات بمعانی الفاظ ~~که غیر قرانست مثل تشهد و ذکر رکوع و سجود تنبیه بکه قرانی بقول معنی نیست~~ ~~که مقروء است و مقول الله تعالی است~~ و مشتملست بر تشبیهاتی که معانی آنها گاهی معلوم مصلی نمیتواند بود دوم التفات بمعنی که جز صلوتست خواه از قران و خواه غیر قران باشد یعنی که بمحض عادت زبان نباشد سیوم علم بانکه تبدیلی در الفاظ و اسقاط بعضی و اضافه بیگانه واقع نشده یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت هر که گزارد دو رکعت را بر حالی که داند آنچه که میگوید در آنها بر میگردد از نماز بر حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی یعنی که جمیع گناهان گذشته او بخشیده میشود سیزدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَلصَّلٰوةُ مِيزَانٌ مَنْ وَفّٰى اسْتَوْفٰى شرح المیزان وزن کرده آن چیزها سنجیده میشود و ترازو و مراد اینجا معنی اولست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و اله نماز وزنه ثوابست بسبب آنکه بتمام بجا آورد نماز را بتمام در مییابد ثواب را تا اینکه کمال نماز باعث کمال سایر عبادتست باب دوم اصل باب مَنْ حَافَظَ عَلٰى صَلٰوتِهِ اَوْ ضَيَّعَهَا شرح این باب بیان کسیست که نگاهبانی کرد بر نماز خود یا یعنی که نگاهداشت نماز را از نقصان و آن را کامل کرد یا کسیکه ناقص کرد نماز را در این باب شانزده حدیثست اول اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ كُنْتُ صَلَّيْتُ خَلْفَ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمُزْدَلِفَةِ فَلَمَّا انْصَرَفَ الْتَفَتَ اِلَيَّ فَقَالَ يَا اَبَانُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ اَقَامَ حُدُودَهُنَّ وَحَافَظَ عَلٰى مَوَاقِيتِهِنَّ لَقِيَ اللهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ يُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَمْ يُقِمْ حُدُودَهُنَّ وَلَمْ يُحَافِظْ عَلٰى مَوَاقِيتِهِنَّ لَقِيَ اللهَ وَلَا عَهْدَ لَهُ اِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَاِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ شرح مزدلفه بضم میم و سکون زای با نقطه و فتح دال بی نقطه منقلب از تا از افتعال و فتح لام و فا صحرائیست معروف میان منی و عرفات و الصلوات منصوبست بتقدیر ادرک الصلوات و جمله من اقامه استینافیه بیانیست یا مرفوع مبتداست و جمله من اقام خبرست الاقامه بر پای داشتن و مراد اینجا تکمیلست الحدود جمع حد اطراف مراد باقامه حدود ترک تفریط و ترک افراط است مثال تفریط می آید در حدیث ششم این باب و مثال افراط زیاد کردن رکوع و مانند آنست واو در علم یحافظ بمعنی او است و میتواند بود که محافظت بر مواقیت تفسیر اقامت حدود باشد یا لازم آن باشد هر چند که باعتبار اکثر اوقات باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم این بابست که بغیر حدود دخلی دارد یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت در زمان سابق نماز گزاردم در پی سر امام جعفر صادق علیه السلم در مشعر پس چون فارغ گردید از نماز رو آورد بسوی من پس گفت ای ابان در باب نمازهای پنجگانه واجب لازم را بیان این آنکه هر که بر پا کند

طرفهای آنها را و کامل کند و قتهای آنها را بر میخورد الله تعالی را در روز قیامت بر حالی که او راست نزد الله تعالی امان نامه که و داخل میکند او را بسبب آن در بهشت و هر که بر پای ندارد طرفهای آنها را یا کامل نکند و قتهای آنها را بر میخورد الله تعالی را بر حالی که نیست امان نامه او را بیان این آنکه اگر خواهد عذاب میکند او را و اگر خواهد میبخشد او را دوم اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ صَلَّيْتُ مَعَ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَغْرِبَ بِالْمُزْدَلِفَةِ فَلَمَّا انْصَرَفَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ فَصَلَّى الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ لَمْ يَرْكَعْ بَيْنَهُمَا ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ بِسَنَةٍ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ قَامَ فَتَنَفَّلَ بِاَرْبَعِ رَكَعَاتٍ ثُمَّ اَقَامَ فَصَلَّى الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَيَّ فَقَالَ يَا اَبَانُ هٰذِهِ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ اَقَامَهُنَّ وَحَافَظَ عَلٰى مَوَاقِيتِهِنَّ لَقِيَ اللهَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ يُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَمْ يُصَلِّهِنَّ لِمَوَاقِيتِهِنَّ وَلَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهِنَّ فَذٰلِكَ اِلَيْهِ اِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ وَاِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ شرح العشا بکسر عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده زمانی که در میان غروب آفتاب و نصف شبست و مراد اینجا نماز فریضه در آن زمانست و آن دو نمازست یکی اولی و دیگری آخره لم یرکع براء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب است ~~تعقیب~~ الرکع گزاردن نافله و مثل این می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم و در حدیث دوم باب هشتاد و پنجم و وجه عدم نافله در بار اول و وجود نافله در بار دوم میتواند بود که کثرت شغل و مانند آن باشد در بار اول بخلاف بار دوم هذه اگر ها منصوبست محلا بتقدیر ادرک هذه اشارتست بانکه اهتمام بنافله در مرتبه اهتمام بفریضه نیست و اگر مرفوع است خالیست از این اشارت لام در لمواقیتهن بمعنی فی یا بمعنی عند است ضمیر علیهن راجع بهذه الصلوات است یا راجع بمواقیتهن است و حاصل هر دو یکیست مشار الیه ذلک عهد است و آن مبتداست و الیه خبر مبتداست و بتقدیر مفوض الیه است و ضمیر راجع بالله تعالی است جمله ان شاء غفر له تا آخر استیناف بیانی سابقست و اشارتست بانکه غفران بجای دادن عهد است و مضمون این موافق حدیث سابقست سیوم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لَهُ وَاَنَا حَاضِرٌ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي صَلٰوتِهِ خَالِيًا فَيَدْخُلُهُ الْعُجْبُ فَقَالَ اِذَا كَانَ اَوَّلَ صَلٰوتِهِ بِنِيَّةٍ يُرِيدُ بِهَا رَبَّهُ فَلَا يَضُرُّهُ مَا دَخَلَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلْيَمْضِ فِي صَلٰوتِهِ وَلْيَخْسَاِ الشَّيْطَانَ شرح العجب بضم عین بی نقطه و فتح جیم و با بیک نقطه آنچه سبب آن معلوم نباشد و مراد اینجا فکر باطل است که در اثنای نماز بدل آدمی می افتد بی آنکه سببش معلوم او باشد و آن از خطوات شیطانست ولیخسا بسکون لام امر غایب و خا با نقطه و سین بی نقطه و همزه بصیغه امر غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست از یونس بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم یونس گفت که گفته شد امام را و من حاضر بودم که مردی میباشد در نماز خود

خالی الذهن از فکر باطل پس اخل میشود او را فکر باطل که غریبت پس امام گفت چون باشد اول نماز او بقصدی
که اراده میکند بآن قصد رضای صاحب کل اختیار خود را پس باطل نمیکند نماز او را آنچه داخل شود او را
بعد از آن بی خواهش او پس باید که تمام کند نماز خود را و باید که دور کند از خود شیطان را یعنی که فکر باطل
نکند چندانکه تواند یا یعنی که نماز را از سر بگیرد بوسوسه شیطان چهارم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ كُلُّ سَهْوٍ فِي الصَّلٰوةِ يَطْرَحُ مِنْهَا غَيْرَ اَنَّ اللّٰهَ يُتِمُّ بِالنَّوَافِلِ اِنَّ اَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ
الصَّلٰوةُ فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا اِنَّ الصَّلٰوةَ اِذَا ارْتَفَعَتْ فِي وَقْتِهَا رَجَعَتْ اِلٰى صَاحِبِهَا
وَهِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللّٰهُ وَاِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بِغَيْرِ حُدُودِهَا
رَجَعَتْ اِلٰى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللّٰهُ شرح السهو غافل شدن از چیزی
یعنی عدم التفات بآن چیز و توجه خاطر بغیر آن مراد بوقت وقت فضیلت است برای کسی که عذری نداشته باشد
و وقت اداست برای کسی که عذر داشته باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث دهم باب دوازدهم که ولو کان ذلک
کذلک لهلک سلیمان بن داود علیه السلم حین صلاة الغیر وقتها بیان کیفیت امدن نماز و سخن گفتن آن گذشت
در حدیث اول کتاب فضل القرآن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت هر غفلتی در نماز می اندازد از نماز
یا یعنی که مقداری از نماز که غفلت در آن شده بی ثواب میشود اگرچه مجموع نماز باطل نشود آنقدر هست که الله تعالی
کامل میکند ثواب فریضه را بنوافل یا یعنی که تلافی ثواب آن مقدار از فریضه که غفلت در آن واقع شده میشود بمقداری
از نوافل که توجه در آن واقع شده باشد مخفی نماند که اگر محل توجه نوافل بیشتر یا مساوی محل غفلت فریضه باشد
اشکالی ندارد در اینکه تلافی میکند اشکال در صورتیست که کمتر باشد و ظاهر این حدیث اینست که آن نیز تلافی
کند بدرستی که اول آنچه حساب کرده میشود بآن بنده در روز قیامت نماز است پس اگر نماز مقبول شود جمیع ما عدای
آن از طاعات بدرستی که نماز چون بالا رود در وقت مقرر خود بر میگردد در روز قیامت سوی صاحب خود
بر حالی که آن نماز سفید تابانست میگوید نگاه داری کردی مرا نگاهداری کناد ترا الله تعالی و چون بالا رود
در غیر وقت مقرر آن بی رعایت قرارداد های آن بر میگردد در روز قیامت سوی صاحبش بر حالی که آن سیاه تاریکست
میگوید ضایع کردی مرا ضایع کناد ترا الله تعالی پنجم اصل سَاَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِيْنَ هُمْ
عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُوْنَ قَالَ هُوَ التَّضْيِيْعُ شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره ماعون
جمعی که ایشان از نماز خود شان غافلانند امام گفت غفلت از نماز یعنی ضایع کردن آنست مراد گزاردن آن در غیر وقت
مقرر و بغیر رعایت حدود است چنانچه ظاهر شد در حدیث سابق و میتواند بود که مراد عدم التفات باشد بنماز از اول تا آخر
هرچند که در اول وقت فضیلت باشد مخفی نماند که از این دو حدیث ظاهر میشود که فرقست میان سهو در نماز و سهو از نماز بنا بر نوشتن

که نوافل

که نوافل تلافی اول میکند بخلاف دوم ششم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ فِي
الْمَسْجِدِ اِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي فَلَمْ يُتِمَّ رُكُوْعَهُ وَلَا سُجُوْدَهُ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقَرَ كَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ
مَاتَ هٰذَا وَهٰكَذَا صَلٰوتُهُ لَيَمُوْتَنَّ عَلٰى غَيْرِ دِيْنِي شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه نون بهم رسیده
و آن ظرف و مضاف است مضاف الیه جمله رسول مرفوع مبتداست جالس خبر مبتداست اذ برای مفاجاه است نقر بنون و قاف بصیغه
ماضی معلوم باب نصر است یا بفتح نون و سکون قاف مصدر باب نصر خبر مبتدای محذوف است بتقدیر رکوعه و سجوده نقر النقر
رسانیدن مرغ منقار آن بمکانی و بشتاب برگردانیدن از آن مکان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت میان اینکه
رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود در مسجد مدینه ناگاه داخل شد مردی پس ایستاد نماز میگزارد پس تمام نکرد رکوعش را
و نه سجودش را یا یعنی که طمانینه در آنها نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که رسانید بجای رکوع و سجود
و بشتاب برگردانید مانند رسانیدن کلاغ سر خود را بزمین در وقت چیدن دانه هر آینه اگر بمیرد این مرد بر حالی
که چنین باشد نماز او هر آینه خواهد مرد البته بر غیر دین من هفتم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَالَ لَا تَتَهَاوَنْ بِصَلٰوتِكَ فَاِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلٰوتِهِ لَيْسَ مِنِّي
مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللّٰهِ شرح الورود حاضر شدن نزد آب بقصد آشامیدن ضمیر لا یرد راجع بکل
واحد است یا راجع یا خیرست علی بحرف جر و ضمیر متکلم است ~~ونظر فعل الید~~ و اشارتست باینکه وارد میشود حوض را
لیکن مدفوع میشود از آن بسبب اینکه کرامی و عزیزیست بر من ~~الحوض منصوب بنعل~~ یعنی روایتست
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام گفت سهل انگاری مکن بنماز خود چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله
گفت نزد وفات او که نیست از من کسی که سبکی کند بنماز خود نیست از من کسی که آشامیدن مست کننده را بیان این
آنکه وارد نمیشود بر حالی ~~که عزیز باشد~~ بر من حوض را در روز قیامت بخدا قسم که وارد نمیشود بر حالی که عزیز باشد
بر من حوض را هشتم اصل قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ ذَعِرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافَظَ
عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَاِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّاَ عَلَيْهِ فَاَدْخَلَهُ فِي الْعَظَائِمِ شرح الذعر بفتح ذال با نقطه و سکون عین
بی نقطه و را بی نقطه هراسان و در یا حافظ مصدریه است مصدر زمانی ظرف زمانست یعنی مدت محافظه تجرا بجیم
و را بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التجرؤ دلالت جرات العظائم بهمزه جمع عظیمه کبائر یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله همیشه شیطان هراسانست از مؤمن چندانکه محافظت کند بر نمازهای پنجگانه یومیه یا یعنی که رعایت
فضیلت اوقات و آداب آنها کند پس اگر ضایع کند آنها را و رعایت فضیلت آنها نکند بی عذر کمال جرات بهم رسانید
بر او پس داخل میکند او را در گناهان کبیره نهم اصل قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللّٰهِ اِنَّهُ لَيَاْتِي عَلَى الرَّجُلِ
خَمْسُوْنَ سَنَةً وَمَا قَبِلَ اللّٰهُ مِنْهُ صَلٰوةً وَاحِدَةً فَاَيُّ شَيْءٍ اَشَدُّ مِنْ هٰذَا وَاللّٰهِ اِنَّكُمْ لَتَعْرِفُوْنَ مِنْ

جِيرانِكُمْ وَاَصْحابِكُمْ مَنْ لَوْ كانَ يُصَلّي لِبَعْضِكُمْ ما قَبِلَها مِنْهُ لِاسْتِخْفافِهِ بِها اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
لا يَقْبَلُ اِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ ما يُسْتَخَفُّ بِهِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخدا قسم که بدرستی که شمان
اینست که بر آینه میگذرد بر مرد پنجاه سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او یک نماز را پس چه چیز سخت‌تر است از
این بخدا قسم که بدرستی که شما هر آینه میشناسید از همسایگان و یاران خود کسی را که اگر نماز میگذارد برای بعض
شما قبول نمیکرد از او برای سبکی کردن او بآن نماز مراد اینست که اگر همسایه یا یاری اراده این کند که نمازی
کند با جاره و مانند آن و ثواب از شما دهد شما قبول آن نمیکنید و از آن خوشحال نمی‌شوید برای آنکه میدانید که
نماز سهلست بدرستی که الله عز و جل قبول نمیکند مگر خوب را پس چگونه قبول میکند چیزی را که سبکی کرده شود بآن دهم اصل
عَنْ اَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلٰمْ قالَ اِذا قامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلوٰةِ فَخَفَّفَ صَلوٰتَهُ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لِمَلائِكَتِهِ اَما تَرَوْنَ اِلىٰ عَبْدي كَاَنَّهُ يَرىٰ اَنَّ قَضاءَ حَوائِجِهِ بِيَدِ غَيْري اَما يَعْلَمُ اَنَّ قَضاءَ الْحَوائِجِ بِيَدي
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ایستد بنده در نماز پس سبک و زود کند نماز خود را میگوید الله تبارک
و تعالی ملائکه خود را یا ملائکه موکلین بآن بنده را که آیا نظر نمیکنید سوی بنده من گویا که خیال میکند که بر آوردن حاجتهای
او بدست قدرت غیر منست آیا نمیداند که بر آوردن حاجتها مطلقا بدست قدرت منست یازدهم اصل عَنْ اَبي جَعْفَرٍ عليه السلم
قالَ اِذا اَمّا اَدَّى الرَّجُلُ صَلوٰةً واحِدَةً تامَّةً قُبِلَتْ جَميعُ صَلَواتِهِ وَاِنْ كُنَّ غَيْرَ تامّاتٍ وَاِنْ اَفْسَدَها كُلَّها
لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ شَيْءٌ مِنْها وَلَمْ يُحْسَبْ لَهُ نافِلَةٌ وَلا فَريضَةٌ وَاِنَّما يُقْبَلُ النّافِلَةُ بَعْدَ قَبُولِ الْفَريضَةِ وَاِذا
لَمْ يُؤَدِّ الرَّجُلُ الْفَريضَةَ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ النّافِلَةُ وَاِنَّما جُعِلَتِ النّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِها ما اَفْسَدَ مِنَ الْفَريضَةِ شرح
ماز انده است ~~دين وصليت~~ غیر تامات اعم از مبعضات و غیر مبعضات است و منافی این نیست قول امام و ان
افسدها کلها تا آخر بنا بر اینکه تام الاجزا بودن فریضه که مبطل اقران بعد از آن بفعل نباید مثل اینکه در خاتمه عمر
باشد غالب شود بر فاسد بودن کل فریضه دیگر که سابق بر آنست و میتواند بود که غیر تامات بمعنی مبعضات باشد
و الله اعلم ضمیر افسدها و ضمیر کلها ~~و ضمیر~~ راجع بصلوة واحده است و او در ولا فریضه حالیه است و حال موکده
و لا برای نفی جنس است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون بجا آورد مرد یک نماز فریضه تام ~~الاجزا~~
بامعنی که آنرا در وقت فضیلت بجا آورد ~~و دو دل از اول تا آخر متوجه آن باشد~~ مقبول میشود جمیع نمازهای فریضه او
~~بمعنی جمیع افراد نماز فریضه~~ هرچند که آن نمازها فریضه تام ~~الاجزا~~ نباشد و اگر غیر تام کند یک نماز فریضه را
~~از اول تا آخر~~ ~~متوجه~~ نباشد مقبول نمیشود از او چیزی از آن ~~فرضیت~~ و حساب کرده نمیشود برای او نافله
~~و تحقیق~~ ~~نماز~~ ~~نیست~~ بر حالی که نباشد فریضه و جز این نیست که مقبول میشود نافله بعد از آنکه مقبول شود فریضه و چون بجا
نیاورد مرد فریضه را ~~صحیح~~ تام ~~و~~ بمعنی مقبول نمیشود از او نافله و جز این نیست که ~~غیر~~ مقرر شده است نافله برای اینکه تمام شود بسبب آن آنچه فاسد کرده است از فریضه

مراد تام درینجا آنست که هر یک از اجزای آن مستجمع شروط صحت باشد جمیع صلوة عبارتست از سایر صلوات او و صلوة ضمیر راجع بجمیع است باعتبار صلوات هم

و مراد با فسد کلها آنست که جمیع اجزاء آن مستجمع شروط صحت نباشد مثل آنکه بجا آورد نمازی را که مشتمل بر اخلال علمی از اصول دین کرده باشد و ضمیر کلها راجع بجمیع صلوة است و مراد آنست که باطل بودن کل فریضه چون در آخر عمر واقع شود و تلافی آن نشود مثلا غالب میشود در تمام بودن فریضه که سابق بر آنست بنظر آنچه مذکور شد الخ هم

فریضه مبعض محقق نماند که از این ظاهر میشود که کفاره ناتمام بودن فریضه مبعض که از فاعلش صادر شود یکی از دو چیز است اول
فریضه تام الاجزا دوم نافله و اما فاسد بودن جمیع اجزای فریضه پس ممکنست که تمام بودن فریضه بعد از آن کفاره آن
شود و ممکنست که علاج آن منحصر در اعاده یا قضا باشد و الله اعلم دوازدهم اصل سَاَلْتُ اَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلٰمْ
عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ اَلَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ قالَ هِيَ الْفَريضَةُ قُلْتُ اَلَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلَواتِهِمْ
دائِمُونَ قالَ هِيَ النّافِلَةُ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره مؤمنون بطلب سوره
جمعی که ایشان بر نماز خود محافظت میکنند یا بمعنی که آنرا تام الاجزا میکنند امام گفت مراد بصلوة اینجا فریضه است
گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره المعارج جمعی که ایشان بر نماز خود مستمرند گفت مراد بصلوة اینجا نافله است
یا بمعنی که مراد بدوام بر صلوة انضمام نوافل یومیه است بفرایض یومیه سیزدهم اصل قُلْتُ لِاَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلٰمْ
قَوْلُهُ تَعالىٰ اِنَّ الصَّلوٰةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنينَ كِتاباً مَوْقُوتاً قالَ كِتاباً ثابِتاً وَلَيْسَ اِنْ عُجِّلَتْ قَليلاً اَوْ اُخِّرَتْ
قَليلاً بِالَّذي يَضُرُّكَ ما لَمْ تُضَيِّعْ تِلْكَ الْاِضاعَةَ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِقَوْمٍ اَضاعُوا الصَّلوٰةَ وَ
اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً شرح بیان آیت اولی می‌آید در حدیث چهارم باب سیوم و در حدیث
دهم باب دوازدهم ثابتا بمعنی معلوم الوجوب بآیات بینات و ضروری دین است ان عجلت بفتح همزه و سکون نون
لیلیست و خطاب به عجلت و نظایرش مبنی بر اجرای مخاطب در مجرای مؤمنان امم سابقه است بنوعی از مجاز باء
بالذی زائده است در خبر لیس و ما مصدریه زمانیه است لم تضیع بضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم
یا غایب مجهول معتل العین یائی باب افعالست چنانچه در بعض نسخ است یا باب تفعیل است چنانچه در بعضی دیگر است تلک
منصوب و نایب مفعول مطلق برای نوعیت الاضاعة منصوب بصفت تلکست و مشارالیه تلک الاضاعة اضاعتی است
که از مخالفان صادر میشود و عدم تصریح برای تقیه است پس مفعول مطلق برای تشبیه است و مراد اینست که حقیقت
صلوة متفق است از مخالفان که قائل نیستند بوجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمان و باینکه امر
بصلوة امر به پیروی آن امام است چنانچه واضح میشود در شرح حدیث دهم باب دوازدهم مراد الشهوات خواهشهای
نفس است که باعث انکار مضمون آیات بینات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن شده زیرا که تصدیق آنها
لازم دارد تصدیق وجوب آن امام در هر زمان را یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره نساء
بدرستی که صلوة بود در شرایع انبیای سابقین واجبی موقوت امام گفت مراد اینست که بود واجبی معلوم الوجوب
و ضروری دین و نیست چنین اندک پیش انداختن آن اندکی از وقتی که در آن میگذاری یا واپس انداختن آن اندکی از اول وقت
چیزی که ضرر کند ترا چند انکه ضایع نکرده باشی صلوة را مانند ضایع کردن مخالفان چه بدرستی که الله عز و جل میگوید برای قومی
از امم سابقه در سوره مریم که ضایع کردند نماز را و تابع شدند خواهشهای نفس را پس خواهند برخورد ضلالتی را که

تضییع

نون ام

بیش گرفته اند یا بمعنی که جزای ان را خواهند یافت چهاردهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّمَا مُؤْمِنٍ حَافَظَ
عَلَی الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ فَصَلَّاهَا لِوَقْتِهَا فَلَیْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِینَ شرح ای مرفوع و مبتدا است ما زائده است
مؤمن مجرور و مضاف الیه است جمله حافظ صفت مؤمن است فا در فصلاها برای بیان است لام در لوقتها برای توقیت است
مراد بوقتها وقت اول است از جمله دو وقت که بیان میشود در شرح حدیث اول باب چهارم فا در فلیس اهل خبر مبتدا شده
برای انکه مبتدا متضمن معنی شرط است هذا از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
کفت هر مومنی که محافظت کند بر نمازهای فریضه یومیه بانکه هر کس بگزارد انها را در وقت فضیلت آنها پس نیست این مومن
از جمله غافلان از ذکر الهی پانزدهم اصل قَالَ اَبُو الْحَسَنِ الْاَوَّلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ اَبِی الْوَفَاةُ قَالَ لِی یَا بُنَیَّ
اِنَّهُ لَا یَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَوةِ شرح کفت امام موسی کاظم علیه السلام بدرستی که شان اینست که چون
حاضر شد پدرم را وفات کفت مرا که ای پسرک من بدرستی که شان اینست که در نمی یابد شفاعت ما را کسی که سبکی کند نماز
یا بمعنی که فرایض یومیه را در اوقات فضیلت انها نکند بی عذر شانزدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
لِکُلِّ شَیْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهُ دِینِکُمُ الصَّلَوةُ فَلَا یَشِینَنَّ اَحَدُکُمْ وَجْهَ دِینِهِ وَلِکُلِّ شَیْءٍ اَنْفٌ وَاَنْفُ
الصَّلَوةِ التَّکْبِیرُ شرح لا یشینن بشین بانقط و یاء دو نقط در پایین و نون بصیغه نهی غایب باب ضرب مؤکد بنون
تاکید ثقیله یا خفیفه است الشین بفتح شین و سکون یا زشت کردن الانف بفتح همزه و سکون نون اول جزئی واز
همان معنی است انف بمعنی بینی یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله برای هر علمی رویی است که ظاهر است و روی
اسلام شما نماز است پس باید که زشت نکند البته یکی از شما روی اسلام خود را و برای هر علمی ابتدایی است و ابتدای نماز
تکبیر است اشارت است بانکه نیت جزو نماز نیست بلکه شرط نماز است و میتواند بود که مراد بتکبیر اخلاص در نیت باشد
یا مرکب از ان و کفتن الله اکبر باشد باب سیوم اصل باب فرض الصلوة شرح فرض بفتح فا و سکون را و ضاد بی نقطه و
بانقطه مصدر باب ضرب است و اینجا بمعنی اسم مفعول است و اضافه فرض بصلوة قدر مشترک میان اضافه اجزا
بکل و اضافه جزئی بکلی است المفروض آنچه وعید بعذاب اخروی بر ترک آن باشد فی الجمله چنانچه می آید در حدیث اول
باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است که ان هذا لیس کالفریضة من ترکها هلک و این بر دو قسم است اول
ما فرض الله یا بمعنی که تکلیف بان در ظاهر قرآن است و آن در این باب مذکور میشود دوم ما فرضه الرسول و آن می آید
در حدیث چهارم باب هشتاد و نهم که باب صلوة الکسوف است و قسم اول بر دو قسم است چنانچه می آید در کتاب الحج در
شرح حدیث هفتم باب المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است یعنی این باب بیان مفروض از
جمله نماز است در این باب هشت حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَمَّا فَرَضَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الصَّلَوةِ فَقَالَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ فَقُلْتُ فَهَلْ سَمَّاهُنَّ اللّٰهُ وَبَیَّنَهُنَّ فِی کِتَابِهِ

قَالَ نَعَمْ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَی لِنَبِیِّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَقِمِ الصَّلَوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ
وَدُلُوكُهَا زَوَالُهَا وَفِیمَا بَیْنَ دُلُوكِ الشَّمْسِ اِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ اَرْبَعُ صَلَوَاتٍ سَمَّاهُنَّ اللّٰهُ وَبَیَّنَهُنَّ
وَوَقَّتَهُنَّ وَغَسَقُ اللَّیْلِ هُوَ انْتِصَافُهُ ثُمَّ قَالَ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا
فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ شرح لنبیه اشارت است بانکه مخاطب نبی علیه السلام است و امت تابع او یند باجماع لام در لدلوک بمعنی
بعد است و ظرف لغو و متعلق باقم است و ظرف در الی غسق لغو و متعلق بظرف اول است و چون تکلیف باقامه صلوة
در زمانی طویل بعنوان احاطه بجمیع اجزای آن تکلیف بفوق وسع است لاعلاج تخصیص باید کرد بیکی از دو شق اول
تقسیم آن زمان باقسام تا هر تجدید اقامتی در قسمی بفعل آید و اصل اینست که اگر دلیلی مانع نشود آن اقسام متساوی باشند
مثل اینکه از اول دلوک تا آخر ربع ثالث روز ظرف نماز ظهر باشد و از آخر ربع ثالث روز تا غروب آفتاب ظرف نماز عصر
باشد و از غروب آفتاب تا آخر ربع اول شب ظرف نماز مغرب باشد و بعد از ان تا نصف شب ظرف نماز عشا باشد دوم قبول اینکه
قدر مشترک میان اجزای آن زمان ظرف یک اقامه باشد و اینجا شق اول واقع است تحقیقا یا تقریبا الدلوک مصدر باب
نصر کال نزدیکی جزی بجزی چنانچه کویا که مالیده میشوند بیکدیگر تغیر دلوک شمس بزوال شمس باعتبار اینست که شمس را در
فوق الارض سه حالت است نسبت با بیان این انکه وقت طلوع کمال دوری دارد از ما و مرتبه مرتبه نزدیک میشود
تا در وقت زوال بکمال نزدیکی بهم میرسند و باز شروع در دور شدن میکند تا در وقت غروب بکمال دوری بهم میرساند
ما موصوله در فیما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل عبارت از زمانست ذکر الی بمعنی بر اینست که بین دلوک الشمس دلالت
میکند بر اینکه ابتدای آن زمان از دلوک الشمس شمول است چنانچه لدلوک الشمس دلالت بران میکند و این فقره برای تفسیر
لدلوک الشمس الی غسق اللیل است الغسق مصدر باب علم شدت ظلمت تفسیر غسق اللیل بانتصاف اللیل باعتبار انست
که آدمی در آن وقت در میان ظل مخروطی سایه زمین است و کمال دوری دارد از نور آفتاب که محیط ظل مخروطی است
و کاهی غسق بی اضافه بلیل مستعمل میشود در تاریکی اول شب چنانچه می آید در حدیث پنجم باب صدم که باب النوادر است
قرآن ~~بمعنی جمع میان ... یعنی~~ یعنی خوانده شده ایست که نازل شده است بر رسول الله صلی
الله علیه و آله ~~و ... عطف ...~~ و ان عطف بر الصلوة
~~و عوید اول می آید در حدیث ... باب ...~~ موافق آنچه مذکور میشود در حدیث نوزدهم باب بیست و یکم المشهود
بصیغه اسم مفعول باب علم آنچه نزد آن حاضر باشد کسی یعنی روایت است از زراره کفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از آنچه در ظاهر قرآن واجب لازم کرد الله تعالی عز و جل از جمله نماز پس امام کفت پنج نماز است در شبانه روز پس
کفتم که پس آیا نام برده آنها را الله تعالی و ظاهر کرده آنها را در کتاب خود امام کفت آری بیان این آنکه
کفت الله تبارک و تعالی پیغمبر خود را در سوره بنی اسرائیل که بر پای دار نماز را بعد از کمال قرب آفتاب تا کمال

دوم باب هفتم و حدیث دوم

ظلمت شب کمال قرب افتابست زوال افتابست یعنی رسیدن مرکز افتاب بدایره نصف النهار و در زمانی که میان دلوک افتاب
تا کمال ظلمت شبست چهار نماز است که نام برده انها را الله تعالی وظاهر ساخته انها و تعیین کرده انها را و کمال ظلمت شب
بنصف رسیدن شبست بعد از ان گفت که وبرپای دار نماز صبح را بدرستی که نماز صبح محضور بوده همیشه مشهود
ملائکه شب و ملائکه روز پس این نماز پنجم است اصل وَقَالَ تَعَالَى فِي ذٰلِكَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَطَرَفَاهُ الْمَغْرِبُ
وَالْغَدَاةُ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ وَهِيَ صَلٰوةُ الْعِشَاءِ الْاٰخِرَةِ وَقَالَ تَعَالٰى حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى
وَهِيَ صَلٰوةُ الظُّهْرِ وَهِيَ اَوَّلُ صَلٰوةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَهِيَ وَسَطُ النَّهَارِ وَوَسَطُ الصَّلٰوتَيْنِ
بِالنَّهَارِ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ وَصَلٰوةِ الْعَصْرِ وَفِي بَعْضِ الْقِرَاءَةِ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَصَلٰوةِ الْعَصْرِ
وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ شرح ظاهر این حدیث موافق ظاهر حدیث دوم باب هفتم که باب وقت الفجر است وحدیث دوم باب چهارم
که باب المواقیت است اینست که نهار در آیت مستعمل شده در ما بین طلوع فجر و غروب شمس و این منافات ندارد با اینکه
گاهی مستعمل شود در ما بین طلوع شمس و غروب شمس و بنابراین میگوییم که مغرب بمعنی میم است یعنی غروب آفتاب که ان غیر منقسم
است و غداه مصدر است بمعنی طلوع فجر که آن غیر منقسم است پس هر دو طرف خارج است از نهار چنانچه خارجست از لیل و دان
غیر منقسم حرکتی واقع نمیشود پس نصب طرفی النهار که مفعول فیه اقم است برای مبالغه در اتصال نماز مغرب بغروب و اتصال نماز فجر
بطلوع فجر است چنانچه لفظ مع در حدیث دوم باب هفتم برای اشعار باینست پس خروج طرفین از نهار منافات ندارد با دخول
وقت نماز غداة در نهار و خروج وقت نماز مغرب از نهار زیرا که هیچکدام از آنها طرف نهار نیست بلکه مع الطرف است و گاهی طرفی
النهار مستعمل میشود در دو قطعه که جزو نهار است یکی اول نهار و یکی آخر نهار چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد
ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام که باب صد و شانزدهم است و اما استعمال طرفی النهار در دو قطعه که یکی جزو نهار باشد و دیگری خارج
باشد پس بغایت رکیک است و لایق کلام اوساط الناس نیست چه جای قران که معجز است الزلف بضم زای با نقط و فتح لام
و فا جمع زلفه بضم زای و سکون لام چند ساعت مقدم خواه از جمله شب خواه از جمله روز زلفی لفظ پاسبانی بر چیزی از ترس
فوت آن با فسادی در ان وسطی مونث اوسط است و ان افعل التفضیل و ماخوذ است از وسط و آن
در اینجا قدر مشترک میان سه فرد است اول بهتر ابن اثیر در نهایه گفته الوالد اوسط ابواب الجنة ای خیرها یقال هو من
اوسط قومه ای خیارهم دوم آنچه در وسط بفتح واو و فتح سین یعنی میانه چیزی باشد سوم آنچه در وسط بفتح واو و سکون
سین یعنی میان چیزها باشد و فرق میان میانه و میان اینست که میانه چیزی جزو آن چیز است و نسبت آن با طراف آن
تقریبا یا تحقیقا و میان چیزی اعم از آنست مطرزی در مغرب گفته الوسط بالتحریک اسم لعین ما بین طرفی الشی کمرکز الدائرة
و بالسکون اسم مبهم لداخل الدائرة مثلا و لذا کان ظرفا فالاول یجعل مبتدا و فاعلا و مفعولا به و داخلا علیه حرف
الجر و لا یصح شیء من هذا فی الثانی تقول وسطه خیر من طرفه و اتسع وسطه و ضربت وسطه و جلست فی وسط الدار

وجلت

وجلت وسطها بالسکون لا غیر مراد بصلوة الظهر اینجا نماز ظهر روز جمعه است که وقت ان متصل است بزوال افتاب
بی فاصله نافله یا مراد نماز ظهر است مطلقا و قول امام وهی اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله برای بیان
تحقق فرد اول و اوسط است و دلالت بر شدت اهتمام بمحافظت نماز ظهر روز جمعه یا نماز ظهر مطلقا میکند و قول
امام وهی وسط النهار بفتح سین برای بیان تحقق فرد دوم و اوسط است و قول امام و وسط الصلوتین بالنهار
بسکون سین برای بیان تحقق فرد سیوم و اوسط است در ضمن غیر فرد دوم و از تحقق این سه فرد و اسط ظاهر میشود
تاکد تحقق معنی افعل التفضیل در صلوة ظهر روز جمعه و از آنچه گفتیم ظاهر شد که وسط در این حدیث هر دو جا منصوب
و ظرف زمانست و ظرف خبر مبتدا است نظیر ید الله فوق ایدیهم و در اول بفتح سین است و در دوم بسکون سین است
وفی بعض القراءة اشارتست بقرائت اهل البیت و با اینکه این قرائت حقست مخالفان از اد خل قرائت شاذه
شمرده اند و از عائشه نقل کرده اند واو در وصلوة العصر در بعض نسخ در دوم نیست و میباید متعلق
بقانتین است از جمله احتمالات در مراد بقنوت اینجا در رکعت وان ضد تر دوست که مذکور است بعد از این
است که فان خفتم فرجالا او رکبانا صاحب مجمع البیان گفته که قانتین قال ابن عباس معناه داعین
و مرادش آنست که گفتیم یعنی و گفت الله تعالی در بیان آن پنج نماز در سوره هود که برپای دار نماز را
در دو طرف روز و دو طرف روز غروب آفتاب و طلوع فجر است و برپای دار نماز را در چند ساعت که گذشته
از شب و آن نماز خفتن است و گفت الله تعالی در سوره بقره که نگاه بانی کنید بر نمازها و نماز وسط
تر و آن نماز ظهر روز جمعه است و آن اول نمازیست که گزارد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و قتی
که مامور شد بان در سوره بنی اسرائیل که مکیه است در آیت اقم الصلوة لدلوک الشمس و نماز ظهر روز
جمعه در میانه روز است و در میان دو نماز است که در روز است یکی نماز صبح و یکی نماز عصر و در بعضی
قرائت اهل البیت است چنین است که نگاهبانی کنید بر نمازها و نماز واسطتر و نماز عصر اشارتست
باینکه بنابراین قرائت جمیع نمازهای پنجگانه صریح شده در قران و بایستید در نماز برحالی که برای الله تعالی
ورپس قنوت بکرده باشید اصل قَالَ وَنَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَرَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فِي سَفَرٍ فَقَنَتَ فِيهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَتَرَكَهَا عَلٰى حَالِهَا فِي
السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَاَضَافَ لِلْمُقِيمِ رَكْعَتَيْنِ شرح ضمیر فیها و ترکها و حالها راجع است بالصلوة الوسطی
که در فقره سابقه است و عبارت از نماز ظهر روز جمعه است السفر بفتح سین بی نقط و فتح فا و را بی نقط
قطع مسافت دور قنت بصیغه ماضی معلوم باب نصر است واو در و اضاف عاطفه است و التفات

از سوره مدینه است پس اضافه رکعتین در مدینه شده و موافق اینست ظاهر بعضی احادیث و این
منافات ندارد با ظاهر بعضی دیگر که اضافه یکرکعت مغرب در مکه شده و موافق اینست و مذکور میشود
در شرح حدیث دوم باب النوادر ذکر للمقیم اشارتست باینکه ترک مسافر دو رکعت را بعنوان جواز نیست
بلکه آن فرض است و این رواست بر بعض مخالفان که میگویند که مسافر مخیرست میان قصر و اتمام و مراد
این نیست که در اول وقت زیاد کردن دو رکعت برای مسافر زیاد شده بوده چنانچه شیخ طبرسی در
جوامع الجامع در تفسیر آیت سوره نساء و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة
توهم کرده و گفته که واجمعت الطائفة علی انه لیس بقصر بل فرضت الصلوة رکعتین رکعتین فی السفر
واربعاً اربعاً فی الحضر زیرا که این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب النوادر و بیان آیت
سوره نساء می آید در شرح حدیث چهارم باب هشتاد و هفتم یعنی امام گفت که و نازل شد این ایت سوره
بقره در روز جمعه بر حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری بود پس قنوت کرد در ظهری که جمعه است
رسول الله صلی الله علیه و آله یا یعنی که شروع در قنوت مستحب نمازها از آن نماز کرد و واگذاشت
ظهر را که جمعه است بر حال خود در سفر و حضر و زیاد کرد برای مقیم دو رکعت را اصل وَاِنَّمَا وُضِعَتِ
الرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ اَضَافَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِلْمُقِيمِ لِمَكَانِ الْخُطْبَتَيْنِ
مَعَ الْإِمَامِ فَمَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ فَلْيُصَلِّهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ كَصَلَوةِ
الظُّهْرِ فِي سَائِرِ الْاَيَّامِ شرح این فقره برای دفع اعتراض است و حاصل اعتراض اینست که امام
مفترض الطاعه مبسوط الید در وقتی که مقیم میباشد نماز جمعه دو رکعتی میگزارد با ماموماتی که مقیم
میباشند و این منافات دارد با کلیه که مذکور شد و حاصل دفع اینست که در نماز جمعه امام مفترض
الطاعه مبسوط الید شایبه نماز مسافر است زیرا که بعض ماموماتی او در آن صورت مسافرند بنا
براینکه بسبب کمال علو مرتبه مسافت قصر رباعیه است در سفری که مقارن هجوم خلایق باشد
و غیر ایشان برای ضرورت موافقت با ایشان میکنند در قصر رباعیه موافق روایت ابن بابویه
از امام رضا علیه السلم در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلم در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان
فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلم که فان قال فلم صارت صلوة الجمعة
اذا کانت مع الامام رکعتین و اذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین قیل لعلل شتی منها ان الناس
یتخطون الی الجمعة من بعد فاحب الله عزوجل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا

خطبه امام مفترض الطاعه که کمال اهتمام بشنیدن است امروزی امام مفترض الطاعه در ان خطبه از سر دو فرسخ می آیند و همان روز بر میگردند و چهار فرسخ هم

الیه انما یعنی ما و الآنست و محل تقدیر الا لمکانست وضعت بصیغه ماضی مجهول باب ~~ضرب است که نقل~~
~~بیابد منع~~ ~~شمشیر~~ ~~صبحلق~~ [اینست صح] یوم الجمعه ظرف وضعت است باعتبار مفعول نظیر احل لکم لیلة
الصیام الرفث الی نسائکم للمقیم متعلق با ضافهماست مکان بفتح میم اصلیه یعنی مرتبه عالیه
از شرف مثل آنچه مذکورست در کتاب الروضه در حدیث موسی علیه السلم که ثم علیک بالصلوة
الصلوة فانها بمنزلة بمکان و مکان بفتح میم زائده یعنی موضع است مثل آنچه در همان حدیث
کتاب الروضه است که و لا تعبدن الله بکل مکان و بر هر تقدیر مراد اینست که چون کمال اهتمام بشنیدن
خطبه امام مفترض الطاعه است خلایق از راه دور و نزدیک هجوم میکنند و آن باعث قصر
رباعیه ظهر روز جمعه میشود و این علت جاری نیست در نماز عصر روز جمعه زیرا که انتشار قبل
از نماز عصر جایزست خصوصا برای صاحبان شغل چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم
باب نود و دوم و بجای لمکان الخطبتین مع الامام نگفت لخطبتی الامام با وجود اینکه اخصرست
برای دفع توهم اینکه خطبتین مسقط رکعتین باشد از هر پیشنمازی خواه بعض ماموماتی از
سر دو فرسخ آیند و خواه نه و اگر مکان مصدر میمی میبود و مراد این میبود که خطبتین
مطلقا مسقط رکعتین است اعتراض بر بیان این سر وارد می آمد که خطبتین چه منافات
با رکعتین دارد و چرا اسقاط اذان و اقامت و شش تکبیر افتتاح و سایر مستحبات نماز نمیکند
و اسقاط رکعتین میکند مع اسم است و مضاف و صفت الخطبتین است و مراد اینست
که دوری مکان خطبتین بقدر دو فرسخ باعث قصر رباعیه در روز جمعه نمیشود اگر پیشنمازان
غیر امام مفترض الطاعه باشد زیرا که ان مکان ندارد فا در فمن برای تفریع بر حصرست صلی یعنی
اراد ان یصلی است فی بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای سببیت است مثل
فذلکن الذی لمتننی فیه غیر مضاف تنوین جماعة برای تعظیم است مثل و والد و ما ولد و مثل و لیال
عشر و مراد جماعة المسلمین است که جدا شدن از ایشان نفاقست موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث چهارم باب صد و دوم که باب امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین
و اللزوم لجماعتهم و من هم است که عن ابی عبد الله علیه السلم قال من فارق جماعة المسلمین
قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسیر جماعة المسلمین بائمه اهل البیت علیهم السلم
مذکور شد در حدیث دوم همان باب که ان علی بن ابی طالب علیه السلم قال ان الله الامام الذی یحب علینا نصیحته و لزوم

جاعتهم اهل بیته وبیان شد یا مراد فراهم آمدگان از دور ونزدیک بمکان خطبه امام مفترض الطاعه

است وحاصل هر دو یکیست ودر روایت ابن بابویه در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها

تا آخر چنین است که فمن صلی بقوم یوم الجمعة فی غیر جماعة تا آخر مخفی نماند که اگر جماعة مطلق باشد لازم

می آید که فرد جلی مذکور باشد و فرد خفی متروک باشد و آن فرد خفی جماعتیست که جامع شروط جمعه

دو رکعتی در حضر نباشند واین خلاف ظاهر است یعنی و واگذاشته نشده آن دو رکعتی که زیاد

کرد انها را نبی صلی الله علیه و آله در روز جمعه برای غیر مسافر بسبب مرتبه عالیه دو خطبه که با امام

مفترض الطاعه است پس هر که نماز گزارد در روز جمعه در غیر جماعت امام مفترض الطاعه پس باید که گزارد

آن نماز را چهار رکعت مانند نماز ظهر در باقی ایام هفته خواه آن نماز به خطبتین باشد وخواه با

خطبتین باشد دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ الَّذِی فَرَضَ اللّٰهُ عَلَی

الْعِبَادِ مِنَ الصَّلٰوةِ عَشْرَ رَکَعَاتٍ وَفِیهِنَّ الْقِرَاءَةُ وَلَیْسَ فِیهِنَّ وَهْمٌ یَعْنِی

سَهْوٌ فَزَادَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَبْعًا وَفِیهِنَّ الْوَهْمُ وَلَیْسَ فِیهِنَّ قِرَاءَةٌ

شرح یعنی سهو کلام راویست ومیتواند بود که کلام امام باشد وبر هر تقدیر سهو مرفوعست بر حکایت

یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود آنچه واجب لازم کرد الله تعالی بدلالت ظاهر قران بر

بندگان از جمله نماز ده رکعت ودر آن ده رکعت است قرائت قران ونیست در آن ده رکعت

شکی یعنی غفلتی مراد اینست که شک در انها ممکن نیست وباعث بطلان نماز میشود پس زیاد

کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بدلالت تاویل قرآن هفت رکعت را ودر ان هفت رکعت

میرود شک ونیست در ان هفت رکعت قرائت قران باینمعنی که شرط صحت نماز نیست واین

منافات ندارد با اینکه گاهی افضل باشد از تسبیحات اربع که جائزست چنانچه می آید در باب القراءة

فی الرکعتین الاخیرتین والتسبیح فیهما که باب بیست وسوم است ودر حدیث دهم باب الرجل یدرک مع الامام

بعض صلوته که باب پنجاه وششم است اگر گویی کدام ایت دلالت بر فرض ده رکعت میکند گوییم ایات

قرآن منحصر در آنچه مشهورست نیست چنانچه بیان شد در آخر کتاب فضل القران وایضا معانی آنچه مشهورست

معلوم ما نیست مفصلا سیوم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَرَضَ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ وَسَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَشَرَةَ اَوْجُهٍ صَلٰوةَ الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ وَصَلٰوةَ الْخَوْفِ عَلٰی ثَلٰثَةِ اَوْجُهٍ وَصَلٰوةَ

کُسُوفِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَصَلٰوةَ الْعِیدَیْنِ وَصَلٰوةَ الْاِسْتِسْقَاءِ وَالصَّلٰوةَ عَلَی الْمَیِّتِ شرح الف لام الصلوة

برای عهد خارجیست وعبارتست از ده رکعت یومیه که بیان شد در شرح حدیث سابق وصلوة ونظایرش

مرفوع ومنصوب میتواند بود وبنابر اول خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی وبنابر دوم بدل تفصیل عشرت

علی ثلثة اوجه متعلق است بصلوة الحضر والسفر نیز زیرا که آن سه صورت دارد اول یازده رکعت

شب و آن مخصوص مسافرانست دوم هفده رکعت هر روز از شب آن مخصوص مقیم است که جامع شروط قصر ظهر

روز جمعه نیست سیوم هفده رکعت در هر یک از شش روز از شب پانزده رکعت در روز از شب جمعه و آن مخصوص

کسی است که جامع شروط قصر ظهر روز جمعه باشد که مذکور شد در حدیث اول این باب وصلوة خوف سه صورت

دارد اول صورت صلوة ذات الرقاع وبیان میشود در باب هشتاد وششم دوم صورت صلوة المواقفة والمطاردة

والمناوشة که رکوع آن وسجود آن باشارتست سیوم صورت صلوة المسایفة که رکوع وسجود ندارد و بکلم

بجای هر رکعتی ذکریست واین دو صورت بیان میشود در باب هشتاد وهفتم ذکر کسوف وخسوف بعنوان

مثالست ونماز جمیع اخاویف السماء یکصورت دارد چنانچه می آید در حدیث سیوم باب نود دوم که باب الکسوف

منافات نیست میان این حدیث ومیان آنچه می آید در حدیث چهارم باب صلوة الکسوف که وهی فریضة زیرا

که فریضه در آنچه می آید اعم از فریضه اینجاست باعتبار اینکه اینجا ما فرض الله است ودر آنچه می آید شامل ما فرضه

الرسول نیز هست الاستسقاء بسین بی نقط وقاف وهمزه منقلبه از یا مصدر باب استفعال طلب باران وکیفیت نماز آن

می آید در باب صلوة الاستسقاء که باب هشتاد ونهم است وآن گاهی واجب میشود مثل صورتی که امام مفترض الطاعة طلب

مردمان برای آن کند یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام واجب لازم کرد الله تعالی نماز ده رکعت یومیه را بدلالت ظاهر

قرآن وقرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله بدلالت تاویل قران ده قسم نماز واجب را اول ودوم وسوم نماز یومیه حضر وسفر را

وچهارم وپنجم وششم نماز خوفست هر کدام بر سه وجه است وهفتم نماز گرفتن آفتاب وگرفتن ماه ومانند انهاست

وهشتم نماز عید ماه رمضان وعید قربان است ونهم نماز استسقاست ودهم نماز بر میت است چهارم اصل

عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ الصَّلٰوةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابًا مَوْقُوتًا اَیْ مَوْجُوبًا

شرح بیان این ایت گذشت در حدیث سیزدهم باب سابق ومی آید در حدیث دهم باب دوازدهم ودر اینجا میگوییم

موجوب بمعنی معلوم الوجوبست یعنی معلوم ومحصول مراد اینست که ضروری دین است واقرار بوجوب آن لازم کسیست

که از اهل دین بوده یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره نسا بدرستی که صلوة

بود در شرایع سابقه بر مومنان واجبی موقوت یعنی معلوم الوجوب نزد هر کس از اهل دین پنجم اصل سَاَلْتُ اَبَا

جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْفَرْضِ فِی الصَّلٰوةِ فَقَالَ الْوَقْتُ وَالطَّهُورُ وَالْقِبْلَةُ وَالتَّوَجُّهُ وَالرُّکُوعُ وَالسُّجُودُ

وَالدُّعَاءُ قُلْتُ مَا سِوٰی ذٰلِکَ قَالَ سُنَّةٌ فِی فَرِیضَةٍ شرح الطهور بضم طاء بی نقط مصدر باب نصر یا کی خواه

از خبث وخواه از حدث ومصدر بروزن فعول بضم فا وضم عین مطردست در امثال این معنی اگر فعلش از
باب نصر یا ضرب یا باب منع باشد قعود وجلوس وقنوع ما استفهامیه است یا موصوله است بتقدیر استفهام سوی
بکسر سین والف مقصوره است فی درة فریضة بمعنی مع وبرای ظرفیت میتواند بود یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم
از آنچه واجب لازم شده در ظاهر قرآن در نماز پس گفت هفت است اول وقت چنانچه مدلول آیاتیست
که در حدیث اول این باب گذشت دوم طهارت در سورهٔ مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا ودر سوره
مدثر وثیابک فطهر سوم قبله در سورهٔ بقره فول وجهک شطر المسجد الحرام چهارم توجه یعنی برابر یکدیگر
کردن اعضای خود در قیام وآن عبارتست از نحر که امر بآن شده در فصل لربک وانحر وتفسیر آن
باعتدال در قیام در حدیث آخر باب القیام والقعود فی الصلوة که باب بیست ونهم است وبیان شده
میشود که عمده آن ترک دست بر روی دست گذاشتن است ومقصود از آن استقامت باطن است
بترک بر روی ظن در افعال وترک نازدن ومی آید در آخر باب الصلوة فی ثوب واحد تا آخر
که باب پنجاه ونهم است که موضوع عند التوجه فیه پنجم رکوع در سورهٔ حج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا
ششم سجود در سورهٔ حج متصل بآنچه گذشت واسجدوا هفتم دعا یعنی درود بر محمد وال محمد که امر بآن
شده در سورهٔ احزاب یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بنابر اینکه تسلیم عبارتست
از قبول وصیت او در اوصیای او باشد بدرود بر ایشان که علامت اطاعت ایشانست
ومؤید این می آید در حدیث سیوم باب سی وهشتم ومیتواند بود که مراد بدعا اینجا تسبیح رکوع
وسجود باشد ومناسب این می آید در حدیث یازدهم باب القنوت گفتم چیست غیر آنچه مذکور شد
گفت طریقت رسول است یا فریضه باین معنی که یا مکلف به است بدلالت ظاهر قران اما وعیدی
بر ترک آن نشده یا مکلف به است بدلالت تاویل قران وبس پس قرائت در نماز داخل فرض نیست
چنانچه می آید در حدیث اول باب سی وپنجم واین منافات ندارد با قول الله تعالی در سوره المزمل
ورتل القرآن ترتیلا وایضا در آن سوره فاقرأوا ما تیسر من القرآن زیرا که اینها در نماز شب است
وآن مستحب است برای امت باتفاق وایضا آن سوره از اوایل مکیات است پس قبل از فرض دو عید
در فروع است چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که بی عنوانست
ومقدم است بر باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلصَّلٰوةِ اَرْبَعَةُ آلَافِ حَدٍّ وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرٰى لِلصَّلٰوةِ اَرْبَعَةُ آلَافِ بَابٍ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت برای نماز چهار هزار قرار دادست ودر روایتی دیگر است

که برای

مشهود

اصل ۴

که برای نماز چهار هزار درست وحاصل هر دو یکیست مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب برای توضیح
حدیث سابق است پس لازم نیست که مجموع چهار هزار از فرض باشد هفتم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرُ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مِنَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَانِ مِنَ الْعَصْرِ وَرَكْعَتَا الصُّبْحِ
وَرَكْعَتَا الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَا الْعِشَاءِ الْاٰخِرَةِ لَا يَجُوزُ الْوَهْمُ فِيهِنَّ مَنْ وَهَمَ
فِي شَيْءٍ مِنْهُنَّ اِسْتَقْبَلَ الصَّلٰوةَ اِسْتِقْبَالًا وَهِيَ الصَّلٰوةُ الَّتِي فَرَضَ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي الْقُرْاٰنِ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت ده رکعت
که دو رکعت از ظهرست ودو رکعت از عصر است ودو رکعت صبحست ودو رکعت شام است ودو رکعت
خفتن است روا نیست شک در آنها بیان این آنکه هر که شک کند در چیزی از آنها از سر میگیرد نماز را از
سر گرفتنی باین معنی که احتیاج باعاده مجموع اذان واقامه نیست وآن ده رکعت نمازیست که واجب
لازم کرده آنها را الله عز وجل بر مؤمنان در ظاهر قران اصل وَفَوَّضَ اِلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ فَزَادَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الصَّلٰوةِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ هِيَ سُنَّةٌ لَيْسَ فِيهِنَّ
قِرَاءَةٌ اِنَّمَا هِيَ تَسْبِيحٌ وَتَحْمِيدٌ وَتَهْلِيلٌ وَتَكْبِيرٌ وَدُعَاءٌ فَالْوَهْمُ اِنَّمَا يَكُونُ فِيهِنَّ
فَزَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي صَلٰوةِ الْمُقِيمِ غَيْرِ الْمُسَافِرِ رَكْعَتَيْنِ فِي الظُّهْرِ وَ
الْعَصْرِ وَالْعِشَاءِ الْاٰخِرَةِ وَرَكْعَةً فِي الْمَغْرِبِ لِلْمُقِيمِ وَالْمُسَافِرِ شرح بیان لیس فیهن قراءة
در شرح حدیث دوم این باب جملهٔ انما هی تا آخر جواب سوال مقدرست وآن اینست که اگر قرائت
در آنها نباشد چرا قرائت در آنها افضل میشود چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست وسیوم
وحدیث دهم باب پنجاه وششم وجواب اینست که سورهٔ فاتحه مشتمل است بر معنی تسبیحات
اربع مع شیء زائد که دعا است در اهدنا الصراط المستقیم پس قرائت افضل فردین واجب است
در آنها اگرچه متعین نیست واز این مفهوم میشود که اگر کسی تسبیحات اربع گوید وضم دعا کند آن
افضل است از اکتفا بتسبیحات اربع ضمیر مؤنث در انما راجع بقرائت است ودر بعض
نسخ بجای ضمیر مؤنث ضمیر مذکر است وآن راجع است بقرائت زیرا که در اصل مصدرست
وتذکیر وتانیث در آن مساویست یا راجع است بما فیهن که مفهوم میشود از لیس فیهن قراءة
وبر این تقدیر جملهٔ انما هو تا آخر استیناف بیانی سابق است واحتمال اول بهترست بقرینه
آنکه در حدیث دوم باب نهی القراءة فی الرکعتین الاخیرتین والتسبیح فیهما که باب بیست وسیوم است
دعا مذکور نیست غیر المسافر یعنی کسی است که شایسته سفر با او نیست واین احترازست از دو صورت

قال م

فرضها

شاید المراد در نقض ظهر این باب که آن اول وشمن الی الصلوة الوسطی اثر است ... فی ما حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی فلیعلم کما گذشت در حدیث اول این باب شانزدهم ... فی باب بعض ... الی بیان ... والفضل صحیح ... از ... فی ... مشهور ... صحیح ... هـ

اول اینکه کسی قصد اقامت کمتر از عشره در اثنای سفر خود کند زیرا که او اگر قصد اقامت خمسه کند مخیر است میان قصر و اتمام چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سیوم باب هشتاد و نهم که باب المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة است و اگر قصد اقامت کمتر از خمسه کند قصر میکند با وجود آنکه مقیم است فی الجملة دوم اینکه شریک شود در نماز مقیم کسی که مسافر است بحکم امام مفترض الطاعه در ظهر آدینه زیرا که مقیم دراین صورت مثل مسافر میشود چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در حدیث اول این باب که انما وضعت الرکعتان تا آخر یعنی و واگذاشت سوی محمد صلی الله علیه و آله تا استنباط کند غیر آن ده رکعت را از تاویل قران پس زیاد کردنبی صلی الله علیه و آله در نماز هفت رکعت را آن هفت رکعت طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله است نیست دران هفت رکعت قرات فاتحه جز این نیست که قرات فاتحه گفتن سبحان الله است وگفتن الحمد لله است وگفتن لا اله الا الله است وگفتن الله اکبر است و دعا کردنست پس شک جز این نیست که رو است در آن هفت رکعت بیان اینکه زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز مقیمی که شاید بسفر با او نیست دو رکعت را در ظهر و در عصر و در خفتن و زیاد کرد دیگر رکعت را در شام برای مقیم و مسافر بیان کیفیت زیاد کردن در نماز مقیم شد در شرح حدیث اول این باب بدانکه جمعی قائلند باینکه اصل در ظهر جمعه اینست که چهار رکعت باشد الا ما اخرجه الدلیل و جمعی قائلند که اصل اینست که دو رکعت باشد الا ما اخرجه الدلیل و ظاهر قول امام علیه السلام رکعتین فی الظهر موافق جمع اولست مگر آنکه تاویل کند باینکه رکعتین شامل خطبتین نیز هست و این منافی ظاهر قول امامست در حدیث اول این باب که انما وضعت الرکعتان تا آخر والله اعلم

هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَوةُ ثَلٰثَةُ أَثْلَاثٍ ثُلُثٌ طَهُورٌ وَثُلُثٌ رُكُوعٌ وَثُلُثٌ سُجُودٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عمده فرض نماز سه ثلث است یک ثلث طهارتست و یک ثلث رکوعست و یک ثلث سجودست اشارتست باینکه مخالفان دراین سه فرض از جمله هفت فرض مخالفت کرده اند مثل اینکه در وضو پا میشویند و مسح بر خفین میکنند پس محافظت حدود این سه فرض ضرورتر از باقیست

باب چهارم اصل باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها

شرح المواقیت جمع میقات اوقات مراد باولها ~~وقتی است که [illegible]~~ ~~[illegible]~~ یعنی این باب بیان وقتهای نمازهاست اول آنها و آخر آنها و بهتر آنها دراین باب [illegible]

اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَحُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ مَا تَقُولُ فِيمَا يَقُولُ زُرَارَةُ وَخَالَفْتُهُ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هُوَ قَالَ يَزْعُمُ أَنَّ مَوَاقِيتَ الصَّلَوةِ كَانَتْ مُفَوَّضَةً إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ الَّذِي وَضَعَهَا شرح روایتست از زراره گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام من و برادرم حمران بن اعین پس گفت امام را حمران که چه میگویی در آنچه میگوید زراره و بتحقیق مخالفت کردم او را

دران قول پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چیست آن قول زراره حمران گفت که زراره دعوی میکند که اوقات نماز بوده اند واگذاشته شده بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله او وست آنکه قرار داد آنها را اصل فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا تَقُولُ أَنْتَ قُلْتُ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الْأَوَّلِ بِالْوَقْتِ الْأَوَّلِ وَفِي الْيَوْمِ الْأَخِيرِ بِالْوَقْتِ الْأَخِيرِ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَيْنَهُمَا وَقْتٌ شرح ~~[illegible]~~

~~بالیوم الاول پیش از هجرت [illegible] و مراد بالیوم الاخیر بعد از هجرت [illegible] مراد بوقت اول زوال~~
~~زوال تا ربع [illegible] برای ظهر و [illegible] تا غروب آفتاب برای نماز عصر و از غروب آفتاب است تا ربع شب~~
~~برای نماز شام و [illegible] تا نصف شب برای نماز خفتن و فجر است پیش از روشن شدن جمیع آسمان~~
~~نماز و مراد بوقت آخر اول وقت [illegible] تا وقتی که سایه شاخص [illegible] باشد چهار قدم شود و برای [illegible]~~
~~می آید در حدیث هفتم باب [illegible] و وقت فرغ از نماز ظهر است تا اول ربع آخر روز برای نماز عصر و نماز شام [illegible]~~
~~[illegible] چنانچه می آید در حدیث هشتم باب [illegible] و بعضی از اول ربع دوم شب است برای نماز خفتن و بعد از روشنی جمیع [illegible]~~
~~برای نماز صبح و مراد بما بینهما قدر مشترک میان وقت اول و وقت آخرست و در این مقام احتمالات دیگر هست والله اعلم~~

پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس چه میگویی تو گفتم بدرستی که جبرئیل علیه السلام آورد نزد او در روز اول وقت اول را و در روز آخر وقت آخر را بعد از آن گفت جبرئیل علیه السلام میان آن دو وقت وقت است برای نماز اصل فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حُمْرَانُ إِنَّ زُرَارَةَ يَقُولُ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا جَاءَ مُشِيراً عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَدَقَ زُرَارَةُ إِنَّمَا جَعَلَ اللهُ ذٰلِكَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَضَعَهُ وَأَشَارَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ بِهِ شرح حاصل این جواب اینست که نزاع شما لفظیست و در حقیقت اختلاف نکردید با هم بنا بر اینکه تفویض برسول الله بمعنی تفویض باو در استنباط از قرآنست بی حاجت بوحی علیحده و این منافات ندارد با مدد کردن جبرئیل او را در استنباط چنانچه در شبهای قدر ملائکه بر امام زمان فرود می آیند و تحدیث میکنند و آن غیر وحی است که مخصوص انبیاست صاحب قاموس گفته اشار علیه بکذا امره پس اشارت اینجا مقابل پیغام آوردنست یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای حمران بدرستی که زراره میگوید که بدرستی که جبرئیل علیه السلام جز این نیست که آمد در روز آخر بر حالی که فرماینده بود نه پیغام آورنده بعنوان وحی مراد اینست که مددکار و محافظت کننده بود بر رسول الله صلی الله علیه و آله در استنباط وقت آخر از تاویل قرآن و راست گفت زراره بیان اینکه جز این نیست که گردانید الله تعالی تعیین وقت آخر را مفوض بسوی محمد صلی الله علیه و آله پس قرار داد آن را او و فرمود جبرئیل علیه السلام او را بآن یا بمعنی که راهنمایی کرد جبرئیل علیه السلام او را بآن چنانچه اهل مشورت میکنند مراد اینست که تعیین وقت آخر در روز آخر بآیتی یا سورهٔ علیحده نبود بلکه باستنباط از

آیات و سور روز اول بود و جبرئیل برای تحدیث آمده بود در روز آخر نه برای وحی علیحده **دوم اصل**
عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ مِنَ الْاَشْيَاءِ اَشْيَاءُ مُوَسَّعَةٌ وَاَشْيَاءُ مُضَيَّقَةٌ فَالصَّلَوَاتُ
مِمَّا وُسِّعَ فِيهِ تُقَدَّمُ مَرَّةً وَتُؤَخَّرُ اُخْرَى وَالْجُمُعَةُ مِمَّا ضُيِّقَ فِيهَا فَاِنَّ وَقْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ
سَاعَةً تَزُولُ وَوَقْتُ الْعَصْرِ فِيهَا وَقْتُ الظُّهْرِ فِي غَيْرِهَا **شرح** ظاهر فالصلوات تا آخر اینست که نماز جمعه
مستثنی نباشد و مؤید اینست حدیث آینده پس مراد بالصلوات پنج نوع نماز است و جواز چیزی بر نوع لازم
ندارد جواز آن را بر هر صنف یا هر فرد آن نوع بیان ضیق و وسعت مغرب می آید در شرح حدیث شانزدهم
باب ششم ما موصوله در مما عبارت از اشیاست پس ارجاع ضمیر مذکر و مؤنث بآن جایز است مراد بالجمعه نماز
ظهر ادینه است مطلقا خواه چهار رکعت با دو خطبه و خواه چهار رکعت بی دو خطبه و خواه دو رکعت با دو خطبه در حضر
و خواه دو رکعت در سفر بقرینه آنچه می آید در حدیث اول و دوم باب شصت و نهم که باب وقت صلوة الجمعه و وقت صلوة
العصر یوم الجمعه است و تضیق در جمعه باعتبار اینست که میان زوال آفتاب و میان آن نوافل نیست بخلاف ظهر
سایر ایام فی در فیها در اول برای ظرفیت است ساعة مرفوع و مضاف بجمله و ضمیر مستتر در تزول راجع بشمس است
ضمیر فیها و غیرها دو احتمال دارد **اول** اینکه راجع بیوم الجمعه باشد و تانیث باعتبار مضاف الیه باشد یا باعتبار
ایام باشد پس فی در هر دو جا برای ظرفیت است **دوم** اینکه راجع بجمعه در والجمعه مما ضیق فیها باشد و فی در هر دو جا
بمعنی مع باشد مثل فخرج علی قومه فی زینته و موافق احتمال اول است آنچه می آید در حدیث سیوم باب شصت و نهم
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که از جمله چیزهایی که امر الله تعالی تعلق با نها گرفته چیزهاییست که فراخ
گرفته شده است و چیزهاییست که تنگ گرفته شده است بیان این آنکه پنج نوع نمازهای یومیه از جمله چیزیست که فراخ گرفته
شده است در آن پیش گزارده میشود باری و پس گزارده میشود باری دیگر و نماز جمعه از جمله چیزهاییست که تنگ
گرفته شده است در آن چه بدرستی که وقت آن در روز جمعه ساعتی است که زوال آفتاب میشود و وقت عصر در
آن روز وقت ظهر است در غیر آن **سوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِكُلِّ صَلَوةٍ
وَقْتَانِ وَاَوَّلُ الْوَقْتِ اَفْضَلُهُ وَلَيْسَ لِاَحَدٍ اَنْ يَجْعَلَ آخِرَ الْوَقْتَيْنِ وَقْتًا اِلَّا فِي عُذْرٍ مِنْ غَيْرِ
عِلَّةٍ **شرح** بیان دو وقت گذشت در شرح حدیث اول این باب ~~اول الوقت یعنی اول الوقتین است بقرینه~~
~~مقابله آن با آخر الوقتین و بقرینه حدیث آینده و چیزی که ممکن است مراد اول الوقت الاول باشد و موافق حدیث~~
بنجم این باب العذر بضم عین بی نقطه و سکون ذال بانقطه و بفتح عین تکرار و اصل آن یعنی آنچه امید نیست که بعد از آن امید فی
دیگر باشد و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
برای هر نمازی دو وقت است و اول وقت نماز افضل وقت نماز است نمیرسد کسی را اینکه گرداند دوم دو وقت را

والصلوات

عن عبدالله بن سنان

وقت

بلغ

وقت نماز خود مگر در صورتی که عذری داشته باشد بی بهانه مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث
اول باب نهم زیرا که تعلیم اصل جواز عملی برای صاحبان عذر و تطییب قلوب ایشان از جمله عذر است **چهارم اصل**
قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكُلِّ صَلَوةٍ وَقْتَانِ اَوَّلُ الْوَقْتِ اَفْضَلُهُمَا **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سابق
پنجم اصل قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَصْلَحَكَ اللّٰهُ وَقْتُ كُلِّ صَلَوةٍ اَوَّلُ الْوَقْتِ اَفْضَلُ اَوْ اَوْسَطُهُ
اَوْ آخِرُهُ فَقَالَ اَوَّلُهُ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ
مَا يُعَجَّلُ **شرح** وقت کل صلوة عبارت است از اول از جمله دو وقت که بیان شد در شرح حدیث اول این باب و الوقت
از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را نگاه دارد ترا الله تعالی وقت مقرر نماز
اول آن بهتر است یا میان آن یا آخر آن پس امام گفت اول آن بهتر است بیان این آنکه بدرستی که رسول
صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد از جمله خیر آنچه را که تعجیل کرده شود مخفی نماند که از این
ظاهر میشود که وسط بهتر از آخر است و تعجیل نافله ظهر مثلا تعجیل فریضه است بر وجه اکمل زیرا که تمهید آنست پس
گویا که جزء آنست **ششم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ فَضْلَ الْوَقْتِ الْاَوَّلِ عَلَى الْآخِرِ كَفَضْلِ الْآخِرَةِ
عَلَى الدُّنْيَا **شرح** بیان وقت اول و وقت آخر شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستی که زیادتی نفع نماز در وقت اول بر نفع نماز در وقت دوم مانند زیادتی نفع آخرت
بر نفع دنیا **هفتم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَفَضْلُ الْوَقْتِ الْاَوَّلِ عَلَى الْاَخِيرِ خَيْرٌ لِلرَّجُلِ مِنْ وُلْدِهِ وَ
مَالِهِ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر آینه زیادتی نفع نماز در وقت اول که مذکور شد در شرح حدیث اول این
باب بر نفع نماز در وقت دوم که آن نیز مذکور شد بهتر است برای مرد از فرزندان او و مال او **هشتم اصل** قَالَ اَبُو
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَوَّلَ الْوَقْتِ اَبَدًا اَفْضَلُ فَتَعَجَّلْ بِالْخَيْرِ مَا اسْتَطَعْتَ وَاَحَبُّ الْاَعْمَالِ اِلَى اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ وَاِنْ قَلَّ **شرح** مراد بالوقت وقت اول از دو وقت است که مذکور شد در شرح
حدیث اول این باب **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که اول وقت مقرر نماز همیشه بهتر است پس تعجیل کن عمل خیر را
چندانکه وسعت در قدرت داشته باشی و محبوب‌ترین عملهای خیر بسوی الله عز و جل عملی است که مداومت کند بنده بر آن
هر چند که کم باشد مراد اینست که عمل آسان مستمر بهتر است از عمل شاق منقطع چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم باب
اول **نهم اصل** قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مَنِ اهْتَمَّ بِمَوَاقِيتِ الصَّلَوةِ لَمْ يَسْتَكْمِلْ لَذَّةَ الدُّنْيَا
شرح گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه هر که سعی بهم رسانید در محافظت اوقات فضیلت نماز کامل نمی
شمرد لذت دنیا را یا بمعنی که در وقت حضور وقت فضیلت نماز هیچ لذتی را از دنیا لذت عمده نمیشمرد بلکه لذت
عمده او منحصر میشود در مبادرت بنماز **باب پنجم اصل باب وقت الظهر والعصر شرح** این باب بیان وقت نماز ظهر و نماز

اعلم

عصرست در این باب هشت حدیث است اول اصل عن يزيد بن خليفة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ان
عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت فقال ابو عبد الله عليه السلام اذا لا يكذب علينا قلت ذكر
انك قلت ان اول صلوة افترضها الله على نبيه صلى الله عليه وآله الظهر وهو قول الله عز وجل
اقم الصلوة لدلوك الشمس فاذا زالت الشمس لم يمنعك الا سبحتك ثم لا تزال في وقت
الى ان يصير الظل قامة وهو آخر الوقت فاذا صار الظل قامة دخل وقت العصر فلم تزل
في وقت العصر حتى يصير الظل قامتين وذلك المساء فقال صدق شرح با در بوقت برای تعدیه است
وتنوین وقت برای تعظیم است ومراد وقت فضیلت اذا بکسر همزه وفتح ذال با نقطه وتنوین ظرف زمانست
وفتح برای التقاء ساکنین است وتنوین عوض مضاف الیه است بتقدیر اذا اتاکم عنی بوقت السبحة بضم سین
بی نقطه وسکون با یک نقطه وفتح حاء بی نقطه وتاء دو نقطه در بالا نماز نافله مراد بقامت مقدار شاخص است وصیرورة
ظل بقدر قامت عبارتست از گذشتن ربع روز بعد از زوال زیرا که علامت تقریبی عام فهم آن در موضعی
که آفتاب بسمت الراس گذرد اینست که سایه شاخص بعد از زوال بقدر شاخص شود ودر غیر آن موضع در روز
اینست که سایه شاخص زیاد شود بر آنچه در وقت زوال باقیمانده وآن زیادتی بقدر شاخص شود وبر این
قیاس است صیرورة ظل بقدر دو قامت در اینکه مراد سوای ظل زوالست چنانچه تحقیق میشود در شرح حدیث
هفتم این باب یعنی روایتست از یزید بن خلیفه که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که عمر بن حنظله
داد ما را از جانب تو وقتی برای فضیلت نماز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام در این هنگام دروغ نمی بندد
بر ما گفتم که عمر بن حنظله مذکور کرد اینکه تو گفتی بدرستی که اول وافضل نمازی که واجب لازم گردانید
الله تعالی بر پیغمبرش صلوات الله علیه وآله نماز ظهرست وآن مدلول قول الله عز وجل است در سوره بنی اسرائیل اقم
الصلوة لدلوک الشمس چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سیوم پس چون زوال آفتاب شد مانع نمی شود
ترا از گزاردن نماز ظهر بعنوان فضیلت مگر نافله تو که هشت رکعت است بعد از آن همیشه در وقت فضیلت نماز
ظهری تا آنکه شود سایه شاخص بقدر شاخص وآن آخر وقت فضیلت نماز ظهرست پس چون گردید سایه بقدر
شاخص داخل شد وقت فضیلت عصر پس همیشه در وقت فضیلت عصری تا آنکه گردد سایه شاخص دو برابر
شاخص وآن وقتی است که آخر روزست یا یعنی که تاخیر نماز تا آن وقت مکروه است پس امام گفت که عمر بن حنظله
راست گفت دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بين
يديها سبحة وذلك اليك ان شئت طولت وان شئت قصرت شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون زوال آفتاب شود داخل میشود وقت فضیلت نماز ظهر مگر آنکه پیش از نماز ظهر نافله است و اختیار

کردن نافله بسوی تست اگر خواهی دراز میکنی واگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که افضل اوقات نماز ظهر اول
وقت زوالست مگر برای کسی که نافله گزار باشد زیرا که افضل برای او تقدیم نافله بر آنست خواه نافله کوتاه وخواه دراز
بشرط آنکه تاخیر نماز ظهر از قدر قامت نشود چنانچه ظاهر حدیث اول این بابست سیوم اصل عن ذريح المحاربي
قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى اصلي الظهر فقال صل الزوال ثمانية ثم صل الظهر ثم
صل سبحتك طالت او قصرت ثم صل العصر شرح این سوال از وقت فضیلت فریضه ظهرست ومبنی بر
توهمی است که ناشی میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه وآله که وکان جداره
قبل ان يظلل قامة وكان اذا كان الفيء ذراعا وهو قدر مربض عنز صلى الظهر واذا كان ضعف ذلك صلى
العصر ثم صل سبحتک محمول بر بعد از دخول وقت عصرست که بیانش در حدیث اول این باب پس این برای دفع
توهمی است که ناشی میشود از آنچه منقول شد الحال زیرا که آن توهم شرکت میان وقت ظهر ووقت عصر یعنی
روایتست از ذریح محاربی که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی میگزارم نماز ظهر را یعنی که کی افضل
اوقات آنست آیا اگر فارغ شوم از نافله وسایه بقدر ذراع نشده باشد شروع در فریضه کنم یا انتظار ذراع
کشم پس گفت امام بگزار نافله زوال آفتاب را هشت رکعت بعد از آن بگزار نماز ظهر را خواه سایه بعد از زوال
بقدر ذراع شده باشد وخواه نه بعد از آن بگزار نافله خود را که برای عصر میکنی خواه آن نافله دراز باشد
وخواه کوتاه بعد از آن بگزار نماز عصر را خواه سایه بعد از عصر بقدر دو ذراع شده باشد که مجموع سایه بعد از
زوال شش ذراع باشد وخواه نه چهارم اصل عن ابن مسكان عن الحرث ابن المغيرة وعمر بن
حنظلة ومنصور بن حازم قالوا كنا نقيس الشمس بالمدينة بالذراع فقال ابو عبد الله عليه
السلام الا انبئكم بابين من هذا اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر الا ان بين يديها
سبحة وذلك اليك ان شئت طولت وان شئت قصرت شرح قياس ظل بذراع مبنی بر آنست که
مذکور شد در شرح حدیث سابق پس برای تعیین وقت فریضه ظهرست بعد از فراغ از نافله یعنی روایتست
از عبد الله بن مسکان از حارث بن مغیره وعمر بن حنظله ومنصور ابن حازم گفتند قیاس میکردیم سایه آفتاب را
در مدینه بذراع یا یعنی که بعد از فراغ از نافله ظهر انتظار میکشیدیم که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد
وگوشهای آن موافق دایره نصف النهار باشد بیک ذراع رسد تا شروع در فریضه ظهر کنیم پس امام گفت جعفر
صادق علیه السلام آیا خبر نکنم شما را بظاهرتر و بهتر از این که میکنید چون زوال آفتاب شود به تحقیق داخل شده وقت
فریضه ظهر اینقدر هست که پیش از آن فریضه نافله هست و اختیار آن نافله بسوی تست اگر خواهی دراز میکنی نافله را
واگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که اگر چه رسول علیه السلام فریضه ظهر را بعد از ذراع میکرده چنانچه می آید در حدیث اول

باب سیزدهم اما برای این میکرده که نافله او طول داشته بقدر آن و برای خصوصیت آن وقت نمیکرده در بعضی
نسخ بعد از این حدیث چنین است وروی سعد عن موسی بن الحسن عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی عن صفوان
بن یحیی عن الحارث بن المغیرة البصری وعمر بن حنظلة عن منصور مثله وفیه الیک فان کنت خففت سبحتک
فحین تفرغ من سبحتک وان طولت فحین تفرغ من سبحتک پنجم اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد
عن الحسین بن سعید عن القاسم بن عروة عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلوتین الا ان هذه قبل هذه شرح مراد بصلوتین فریضه ظهر
و فریضه عصر است چنانچه تصریح بآن میشود در حدیث شانزدهم باب آینده و این منافات ندارد که آن وقت نسبت
بیکی بعنوان عزیمت باشد و نسبت بدیگری بعنوان رخصت باشد چنانچه مفصل شد در شرح حدیث اول آن باب
سابق و میتواند بود که مراد فریضه ظهر و نافله ظهر باشد و اشارت باشد بآنچه گذشت در حدیث سابق یعنی روایت
کردند جمعی از یاران ما از احمد ابن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن عروه از عبید بن زراره از امام جعفر صادق ع
گفت چون زوال آفتاب شود پس بتحقیق داخل میشود وقت دو نماز اینقدر هست که ظهر پیش از عصر است در بعضی
نسخ بعد از این حدیث چنین است وروی سعد عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی والعباس بن معروف
جمیعا عن القاسم واحمد بن محمد بن عیسی عن البرقی عن القاسم مثله وفیه دخل وقت الظهر والعصر جمیعا وزاد ثم انت
فی وقت منهما جمیعا حتی تغیب الشمس و آخر این منافی مینماید بآنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم
و منقول میشود در شرح حدیث هفتم این باب و این باعث ضعف این نسخه است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سأله انسان وانا حاضر فقال ربما دخلت المسجد وبعض اصحابنا یصلون العصر وبعضهم
یصلون الظهر فقال انا امرتهم بهذا لو صلوا علی وقت واحد عرفوا فأخذ برقابهم شرح گزاردن
بعضی نماز ظهر را و بعضی دیگر نماز عصر را مبنی بر اینست که خلفای عباسیه امر بتاخیر نماز ظهر میکرده اند تا آنکه وقت عصر
داخل میشده و نماز عصر را در اواخر روز میکرده اند چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و هفتم
و جمعی دیگر از مخالفان برخلاف ایشان بوده اند و میتواند بود که این اختلاف در روز جمعه باشد برای جمعی که نماز جمعه
دو رکعتی نرسیده باشند یا جامع شروط جمعه نباشند و مراد این باشد که پیش از آنکه سایه حادث بعد از زوال بقدر
قامت شود بعضی نماز عصر را نیز میکنند و بعضی اکتفا بظهر میکنند و بر هر تقدیر چون این مسئله نزد مخالفان محل
اختلاف است امام علیه السلام خواسته که شیعه نیز از قبیل تقیه در صورت اختلاف باشند اخذ بصیغه مجهول باب نصرت
برقابهم نائب فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسید او را شخصی من حاضر بودم
با نزد وی پرسید که گفت بسا که داخل شدم در مسجد مدینه در حالی که بعضی یاران ما میکزارند نماز عصر را و بعضی یاران

ما میکزارند نماز ظهر را پس امام گفت من امر کردم ایشانرا باین اختلاف بجهت ظاهر بیان این آنکه اگر اتفاق
میکردند بر اینکه نماز میگزارند در یک وقت شناخته میشدند پس مخالفان بر حلق ایشان میچسبیدند هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عما جاء فی الحدیث ان صل الظهر اذا کانت الشمس قامة وقا
متین وذراعا وذراعین وقدما وقدمین من هذا ومن هذا شرح ان بفتح همزه و سکون نون
مفسره است زیرا که جاء فی الحدیث متضمن معنی قولست صل بصیغه امر باب تفعیلست و صیغه امر اینجا بمعنی اباحت
برای دفع آنچه متوهم میشود از بعض احادیث مثل حدیث اول این باب و آن دو چیز است اول اینکه تاخیر نماز ظهر
تا آنکه سایه شاخص دو برابر آن شود حرام باشد بنا بر توهم اینکه نماز عصر در آن وقت قضا میشود چه جای نماز
ظهر دوم اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص یک برابر شاخص شود حرام باشد و در این حدیث دفع توهم دوم مقدم
شده بر دفع توهم اول برای اینکه مقتضای ترقی در دفع دو چیز عکس مقتضای ترقی در اثبات آنهاست و میباشد و ان
دفع توهم اول برای تحقیق اینست که نماز ظهر را دو وقت هست و آنچه در امثال حدیث اول این باب است بیان
آخر وقت اول آنست نه آخر وقت آن مطلقا و در بعض نسخ بجای صل صلی بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست و حاصل
هر دو یکیست و در این حدیث اشارتست باینکه تاخیر ظهر از وقت دو برابر شدن سایه شاخص جایز نیست موافق
آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم که باب المرأة تحیض بعد دخول وقت الصلوة تا آخرست
که اذا رأت الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تصلی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها وهی فی الدم
وخرج عنها الوقت وهی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلی الظهر و در شرح آن گفتیم که مراد صورتیست که شاخص بقدر
ذراع باشد و چهار قدم آدمی از دو ذراع بیشتر است بقدر دو سبع ذراع زیرا که چهار ذراع هفت قدمست که موافق
قد آدمی است پس قدر آن دو سبع ذراع وقت مضیق ظهر است بدانکه چون استوای خلقت مختلف میشود باختلاف
مصلحتها در زمانها پس منافات نیست میان این طریق جمع میان این دو حدیث و اینکه ذراع آدم و حوا بقدر
دو سبع قامت ایشان بوده چنانچه مذکور است در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که سألت ابا عبد الله علیه السلام
کم کان طول آدم علیه السلام حین هبط به الی الارض وکم کان طول حوا قال وجدنا فی کتاب علی ابن ابی طالب صلوات الله
علیه ان الله عز وجل لما اهبط آدم وزوجته حوا علیهما السلام الی الارض کانت رجلاه بثنیة الصفا ورأسه دون
افق السماء وانه شکا الی الله عز وجل ما یصیبه من حر الشمس فاوحی الله عز وجل الی جبرئیل علیه السلام ان آدم قد
شکا ما یصیبه من حر الشمس فاغمزه غمزة وصیر طوله سبعین ذراعا بذراعه واغمز حوا غمزة فصیر طولها خمسة و
ثلثین ذراعا بذراعها بیان اینکه ثنیة الصفا عبارتست از دامنه کوه ابو قبیس در جانب صفا و مراد
بافق السماء کنار آسمانست که متصل مینماید بسر کوه ابو قبیس پس در هیچ سر سایه نمیگنجیده و همیشه در آفتاب

میبوده خواه در وقت خوابیدن وخواه در غیر آن پس از گرمی آفتاب و حرارت هوای مکه ازار میکشیده
وسبعین بضم سین وفتح عین وکسر نون تثنیه سبع است وذراعا عطف بیان یا بدل سبعین است وضمیر ذراعه
راجع بادم است ومراد ذراع او پیش از غزات وخمسه بضم خاء وسکون وضم میم وضمیر راجع بآدم است وثلثین
بضم ثاء وسکون لام وفتح ثاء دوم وکسر نون تثنیه ثلث است ومعطوف بر خمسه بعطف النسق بسبب ذراعا
عطف بیان یا بدل مجموع خمسه وثلثین است ومراد بذراعها ذراع حوا پیش از غزوست مخفی نماند که اگر سبعین
بفتح سین وکسر عین وفتح نون بمعنی هفتاد باشد لازم می آید که دست آدم بجایی نرسد واگر خمس بفتح خاء
وثاء تانیث بمعنی پنج باشد وثلثین بفتح ثاء وفتح لام والف وکسر ثاء دوم وفتح نون بمعنی سی باشد لازم می
آید که قامت حوا نصف قامت آدم باشد بلکه کمتر از نصف قامت آدم باشد بنا بر اینکه قامت زن در اصل
کمتر میباشد از قامت مرد پس انقطاع ایشان از یکدیگر بغایت مشکلست قامه بقاف والف وتخفیف میم در اصل
مصدر معتل العین واوی باب نصر است بمعنی ایستادن ومستعمل میشود در مقداری که چیزی در زیاد شدن یا
کم شدن یا در اصل خلقت بان مقدار رسیده باشد وایستاده باشد یعنی که تجاوز نکرده باشد از ان مثل قد
شاخص که اینجا مراد آنست ومثل قد سایه شاخص در وقت زوال روزی که مکلف در آنست ومثل قد آدمی که
بسن کمال نمو رسیده باشد الذراع بکسر ذال با نقطه میان آرنج وسر انگشت میانین دست القدم بفتح قاف وفتح
دال بی نقطه مقداری که از پاشنه تا سر انگشت شست پاست وسبع شاخص واول مرادست اینجا ودر حدیثی که منقول
شد از کتاب الحیض من در من هذا بکسر میم وسکون نون است وبرای ابتداست ومشار الیه هذا سایه شاخص در
وقت زوالست ومقصود از تکرار این لفظ افاده اینست که این ضابطه برای بیان زمان اباحت نماز ظهرست
در مدینه ومانند آن از مواضعی که بعضی آنها زیاد بر میل کلی است وشاخص را در وقت زوال البته سایه میباشد
وآن سایه روز بروز زیاد یا کم میشود وچون مدخول من ابتدائیه خارج میباشد از مدلول آن پس مراد از این کلام
بیان جواز تاخیر نماز ظهرست تا وقتی که سایه شاخص زیاد شود وبقدر مجموع مرکب از سایه زوال واز قامت یا قامتین
شود خواه ابتدای زیادتی از این سایه وقت زوال باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب در اول سرطان باشد
وآن سایه در کمال کوتاهی است وخواه ابتدای زیادتی از سایه زوال وقتی دیگر باشد مثل سایه وقت زوال روزی که
آفتاب در اول جدی باشد وآن سایه در کمال درازیست ومیتواند بود که مشار الیه هذا شخص آدمی باشد ومقصود
از تکرار این لفظ این باشد که لازم نیست که ذراع یا قدم از آدمی مستوی الخلقه باشد زیرا که هر شخص بذراع خود یا قدم
خود امتحان میکند وکلام سائل که می آید مبنی بر توهم نیست که امر در اصل برای وجوب باشد واین فقره برای بیان
اول وقت نماز ظهر باشد ومراد بقامت قد آدمی باشد ومشار الیه هذا شخص آدمی باشد وایضا مبنی بر غلط

راوی

راویست در زیاد کردن واو در وذراعا خواه در نصب آن ونصب بسه نظیر آن نیز غلط کرده باشد چنانچه می آید در جواب
امام وخواه نکرده باشد فرق اینست که بطلان توهم سائل بنا بر احتمال اول صریح تر میشود از احتمال دوم زیرا که واو
عطف گاهی مقدر میباشد در کلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم اورا از آنچه آمده
در نقل از امام سابق که بگزار نماز ظهر را چون باشد سایه شاخص یک قامت ودو قامت ویک ذراع ودو ذراع ویک قدم
ودو قدم خواه از این وخواه از این اصل فَمَتَی هٰذَا وَکَیْفَ هٰذَا وَقَدْ یَکُوْنُ الظِّلُّ فِیْ بَعْضِ الْاَوْقَاتِ نِصْفَ
قَدَمٍ شرح این کلام سائلست ومبنی بر توهم اینست که مقصود امام سابق بیان اول وقت نماز ظهرست در جایی که سایه شاخص
در وقت زوال معدوم نمیشود وبیان اینکه چون شاخص موافق قامت آدمی باشد اکثر آن سایه بقدر دو قامت آدمی
میشود واقل آن بقدر یکقدم میشود وباقی برای بیان بعض اوساطست واین توهم مبنی بر توهم اینست که مراد باشکال اینجا
قامت ظل الشمس باشد یعنی مقداری که سایه شاخصی که بقد آدمی باشد در یکی از ان تجاوز نکرده باشد در روزی که مکلف در آنست
وایضا مبنی بر غلط راویست که مذکور شد فاء در فمتی برای بیان کیفیت سوالست ودر وقت سوال نبوده ومشار الیه هذا
مصدر کانت در واو الکانت الشمس است متی هذا برای انکار اینست که در مدینه وعراق قامت سایه آدمی در زیاد شدن
بحدی رسد که در وقت زوال بمقدار دو قامت آدمی شود چنانچه مستنبط میشود از آنچه میگوییم در عرض قزوینی
یا برای انکار اینست که در بلدی از بلاد ممکن باشد که سایه زوال باین درازی وباین کوتاهی شود واین نیز مستنبط
میشود از آنچه میگوییم در عرض قزوینی وکیف هذا برای استبعاد اینست که در مدینه وحوالی آن قامت سایه آدمی
در کم شدن تجاوز از یکقدم نکند واو در وقد یکون حالیه است ومتعلق باستبعاد دوم است یعنی بازپرسی
سوال کردم که کی میباشد اینکه منقول شد وچون میباشد این وحال آنکه گاهی میباشد سایه قامت قامت آدمی
در وقت زوال در بعضی وقتهای سال بقدر نصف قدم اصل قَالَ اِنَّمَا قَالَ الظِّلُّ ظِلُّ قَامَةٍ وَلَمْ یَقُلْ قَامَةُ
الظِّلِّ وَذٰلِکَ اَنَّ ظِلَّ الْقَامَةِ یَخْتَلِفُ مَرَّةً یَکْثُرُ وَمَرَّةً یَقِلُّ وَالْقَامَةُ قَامَةٌ اَبَدًا لَا یَخْتَلِفُ
شرح انما قال یعنی انما اراد بقوله الشمس است الظل مرفوعست بعنوان حکایت زیرا که آن معنی الشمس است
که در حدیث امام سابق است ظل قامه بدل یا عطف بیان الظل است ومراد بقامه قامت شاخص است واضافه
لامیه است ولم یقل یعنی ولم یرد بقوله الشمس است قامة الظل نیز مرفوعست بعنوان حکایت واضافه لامیه است
وذلک ان تا آخر بیان دلیل اراده اول وعدم اراده ثانی است ان بفتح همزه وتشدید نون بتقدیر لان است
اضافه در ظل القامه لامیه است ومراد بالقامه شاخص است اختلاف اینجا عبارت از حرکت در مقدارست
وچون ظهره در حرکت محالست متحرک از مقداری بمقداری از مقادیر اوساط میرسد البته مرة یکثر ومرة یقل
است برای بیان اختلاف ومراد اینست که در هر روز هم زیاد شدن بتدریج وهم کم شدن بتدریج بهم میرسانند تعلیم

زیاده شدن بر کم شدن باوجود آنکه دوم مقدم است بر اول بحسب زمان باعتبار اهتمام باولست زیرا که منظور در این مبحث
سایه بعد از زوالست الف و لام القامه برای عهد خارجیست و مراد قامة الظل است قامته ابدًا اشارت باینست
که در هر روزی یکقدر قامت ظل است که در وقت زوال است و غیر آن نیست اصلا لا یختلف اشارت باینست که در عرض
سال نیز اختلاف بمعنی حرکت ندارد اگرچه تبدل افراد دارد پس ممکن است که در عرض سال با هیچکدام از این مقدارها که مذکور است
موافق نیفتد چه جای اکثر ایام و چه جای هر روز و حال آنکه لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه هر روز شمس کمتر از این
مقدارها میباشد و باین مقدار میرسد و تجاوز میکند مخفی نماند که بنا بر این تقریر ولا یختلف بواو بهتر مینماید و شاید که واو از
قلم کاتبان افتاده باشد والله اعلم یعنی امام گفت که جز این نیست که امامی که آن حدیث از او منقولست اراده
کرد بلفظ الشمس سایه را که سایه شاخصی است که آدمی نصب میکند آنرا برای معرفت وقت و اراده نکرده قد
سایه وقت زوال را و آنچه گفتم بدلیل اینست که سایه شاخص در هر روز متحرک میشود بیان اینکه در بعض
روز زیاد میشود بتدریج و در بعض روز کم میشود بتدریج و قد سایه زوال همان قد سایه زوالست در هر روز
و متحرک نمیشود در عرض سال نیز حاصل اینست که لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه
شمس در هر روز کمتر از این مقدارها میباشد و باین مقدار میرسد و تجاوز میکند و چون این دلیل منضم شود
بآنچه سائل نیز متفطن بآن شده که در بیان ضابط وقت حواله بامری که در اکثر ایام بلکه در هیچکدام از ایام
واقع نمیشود معقول نیست پس بکمال وضوح بهم میرساند اینکه این ضابط برای بیان اول وقت زوال نیست
اصل ثُمَّ ذِرَاعٌ وَذِرَاعَانِ وَقَدَمٌ وَقَدَمَانِ فَصَارَ ذِرَاعٌ وَذِرَاعَانِ تَفْسِيرَ الْقَامَةِ وَالْقَامَتَيْنِ
شرح ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هما ذراع و ذراعان مرفوع و معطوف بر ذراع است
بعطف انسحاب و قدم مرفوع و معطوف بر ذراع است بعطف انفراد و قدمان مرفوع و معطوف بر ذراعان
بعطف انفراد یا معطوف بر قدم است بعطف انسحاب و این اشارتست باینکه در نقل از امام سابق راوی خطا
کرده است در اینکه واو را زیاد کرده است در و ذراعا و در اینکه این چهار لفظ را منصوب نقل کرده است
فا در فصار برای تفریعست و تفسیر قامه بذراع برای سهولتست زیرا که اگر شاخص بقدر قامت آدمی
باشد سطح کردن زمین آن برای معرفت نسبت ظل بشاخص چهار برابر آنست که شاخص بقدر ذراع باشد
و ایضا چون شاخص آدمی بقدر ذراع خودش باشد پیمودن سایه آن بذراع خودش برای معرفت نسبت
بسیار آسانست بخلاف اینکه شاخص بقدر قامت خودش باشد و مبنی بر اینست سه حدیث که شیخ طوسی رحمه الله
روایت کرده در تهذیب در باب اوقات الصلوة و علامة کل منها اول قال ابو عبدالله علیه السلم لی القامة والقامتین
الذراع والذراعین فی کتاب علی علیه السلم دوم سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول القامة هی الذراع سیوم

عن ابی

ظلّ قامةٍ ذراعًا وظلّ قامتين ذراعين

عن ابی عبدالله علیه السلم قال له ابو بصیر کم القامة قال فقال ذراع ان قامة رحل رسول الله صلی الله علیه وآله
کانت ذراعا یعنی بعد از آن امام سابق گفت ذراع و ذراعان و قدم و قدمان بی واو در اول و بعنوان رفع
تا خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هما ذراع و ذراعان پس گردید ذراع و ذراعان تفسیر قامة و قامتین اصل
فِي الزَّمَانِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ الظِّلُّ قَامَةً ذِرَاعًا وَظِلُّ الْقَامَتَيْنِ ذِرَاعَيْنِ شرح این فقره اشارتست باینکه
قامة و قامتین دو تفسیر دارد و هر یکی مقتضای زمانیست نظیر اینکه چیزی دو مثال داشته باشد که هر کدام توضیح آن
چیز کند و هر کدام اوضح از دیگری باشد باعتبار عادت جماعتی و زمانی اول ذراع و ذراعان چنانچه در زمان
رسول الله صلی الله علیه وآله عادت بوده زیرا که قامت رحل او که در سفر امتحان سایه بآن میکرده بقدر یکذراع
بوده چنانچه مذکور شد دوم قدم و قدمان و آن در زمانیست که برای سهولت کار قامت شاخص را بقدر یکقدم
عادت کنند پس میگردد قدم و قدمان تفسیر قامت و قامتین در آن زمان که یکسایه زاید شاخص قامت و قدم میشود
و سایه زاید دیگر شاخص دو قامت و دو قدم میشود و یکون بصیغه مضارع معلوم غایب از باب نصر از افعال ناقصه
است الظل مرفوع اسم یکون است قامة منصوب و خبر یکون است ذراعا خبر دوم یکون است اضافه در ظل القامتین
بیانیه است و ظل مرفوع و معطوف بر الظل است ذراعین منصوب و معطوف بر ذراعا یا قامة است ظاهر اینست
که در اینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد و الف و لام الظل و الف و لام القامتین از زیادتی کاتبان باشد و ظل در اول
و دوم با تنوین باشد و ما بنا بر ظاهر شرح میکنیم یعنی این تفسیر در زمانیست که میشود در آن زمان یکسایه زاید شاخص
بقدر یکقامت شاخص و بقدر یکذراع و سایه زاید دیگر شاخص بقدر دو قامت شاخص و بقدر دو ذراع اصل
فَيَكُونُ ظِلُّ الْقَامَةِ وَالْقَامَتَيْنِ وَالذِّرَاعِ وَالذِّرَاعَيْنِ مُتَّفِقَيْنِ فِي كُلِّ زَمَانٍ مَعْرُوفَيْنِ مُفَسَّرًا أَحَدُهُمَا
بِالْآخَرِ مُسَدَّدًا بِهِ شرح فا در فیکون برای تفریعست یکون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر از افعال ناقصه است
ظل مرفوع و اسم یکون است اضافه در ظل القامه بیانیه است و الذراع بتقدیر و ظل الذراع است و اضافه اینجا نیز
بیانیه است متفقین خبر یکون است و تثنیه باعتبار اینست که یکی ظل القامه و القامتین است و دیگری ظل
الذراع و الذراعین است و در کلام لف و نشر مرتبست پس مراد اینست که قامت موافق ذراعست و دو قامت
موافق دو ذراعست فی کل متعلق بمتفقین است و کل زمان عبارتست از زمان سفر و حضر و زمان جمعیت اسباب
و تفرقه و زمان بودن آفتاب در بروج شمالیه و بودن آن در بروج جنوبیه و زمان بودن مکلف در بلدی که عرض بسیار
دارد و بودن او در بلدی که عرض بسیار ندارد و مانند اینها زیرا که هیچ زمانی نیست که ذراعی که بآن امتحان سایه کنند محض
نباشد نزد مکلف تام الاعضا پس اگر شاخص بقدر یکذراع باشد امتحان ظل آن بسیار آسانست و بر اینقیاس است
اگر شاخص بقدر یکقدم باشد معروفین خبر دوم یکونست مفسرا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر سوم یکونست مسددا

بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل خبر چهارم یکون است التسدید راست کردن کج و مراد اینجا آسان کردن مشکل است

واشارتست بآنچه گفتیم در اینجا و در وجه تغییر قامت بذراع در شرح فصادف ذراع و ذراعان تغییر القامة والقامتین

یعنی پس میباشد ظلی که قامه و قامتین است و ظلی که ذراع و ذراعین است موافق یکدیگر در هر زمانی شناخته شد کانّ

تغیر کرده شده یکی از آنها بدیگر راست کرده شده بآن دیگر اصل فَاِذَا کَانَ الزَّمَانُ یَکُوْنُ فِیْهِ ظِلُّ الْقَامَةِ

ذِرَاعًا کَانَ الْوَقْتُ ذِرَاعًا مِنْ ظِلِّ الْقَامَةِ وَکَانَتِ الْقَامَةُ ذِرَاعًا مِنَ الظِّلِّ وَاِذَا کَانَ ظِلُّ الْقَامَةِ

اَقَلَّ اَوْ اَکْثَرَ کَانَ الْوَقْتُ مَحْصُوْرًا بِالذِّرَاعِ وَالذِّرَاعَیْنِ شرح این فقرات جواب قول سائلست که کیف

هذا وقد یکون الظل فی بعض الاوقات نصف قدم ببیان اینکه آن نصف قدم و امثال آن از ظل زوال داخل در قامت

و قامتین نیست بلکه مبدا و خارج از آنهاست فا در فاذا کان برای بیان است و کان از افعال ناقصه است الزمان

مرفوع و اسم کان است یکون بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است و جمله خبر کان است لفظ القامة در این فقرات

چهار جا مذکورست و مراد بآن در اول و دوم و چهارم شاخص است که بقدر یکذراع است و مراد بآن در سیوم قامتی است

که در کلام امام سابق مذکورست پس الف لام در سیوم برای عهد خارجیست کان الوقت جزای اذا است و کان از افعال

ناقصه است الوقت هر دو جا بفتح واو و سکون قاف و تا دو نقطه در بالاست و عبارتست از مبدا زمان ادای نماز

ظهر و مضاف محذوفست بتقدیر ظل الوقت و مراد ظل وقت زوالست که تعبیر از آن بهذا شد در من هذا و من هذا

بنابر احتمال اول من در من ظل القامة تبعیضیه است واو در و کانت عاطفه است و کانت از افعال ناقصه است

من در من الظل تبعیضیه است کان در و اذا کان از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم کان است اقل منصوب

و خبر کان است و مراد بان اقل من الذراع است و مراد باکثر اکثر من الذراع است کان در کان الوقت از افعال

ناقصه است و جمله جزای اذا است المحصور بحاء بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب نصر احاطه

کرده شده الف لام الذراع والذراعین برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه در کلام امام سابق است یعنی بیان

آنچه مذکور شد اینست که چون باشد زمان با نیروش که شود در آن زمان سایهٔ شاخص در وقت زوال یکذراع و کمتر

از آن نشود میشود سایه وقت زوال یکذراع از جملهٔ شاخص میشود قامت که در کلام امام سابق است یکذراع از

جملهٔ سایهٔ شاخص باینمعنی که زمان فضیلت نماز ظهر تا زمانیست که در آن زمان سایهٔ شاخص دو ذراع میشود یکی سایه

وقت زوال و دیگری سایهٔ زاید و چون شود سایهٔ شاخص در آن زمان در وقت زوال کمتر از یکذراع یا بیشتر از

یکذراع میشود سایه وقت زوال هرچه باشد احاطه کرده شده بیکذراع و دو ذراع باینمعنی که سایه وقت زوال از میان

اصل شاخص و میان یکذراع و دو ذراع میشود خواه آن سایه وقت زوال بقدر نصف قدم باشد و خواه بیشتر

و خواه کمتر اصل فَهٰذَا تَفْسِیْرُ الْقَامَةِ وَالْقَامَتَیْنِ وَالذِّرَاعِ وَالذِّرَاعَیْنِ شرح فا برای تفریعست بر انکار

و استبعاد سائل و ورود اعتراض بر حدیث منقول از امام سابق بنابر فهمیدهٔ او و عدم ورود اعتراض بر آن

سایه

بنابر

۲۴۰

بنابر تقریر امام علیه السلام یعنی برای اینکه گفتیم تغیر قامه و قامتین و ذراع و ذراعین است که مذکورست در حدیث منقول از امام سابق

مخفی نماند که احتیاج باینکه قدر شاخص یکذراع یا یکقدم آدمی باشد در صورتیست که شاخص بر زمین باشد زیرا که در این صورت

بخطوط ضبط اوقات نمیتوان کرد چه خطوط مرسومه بر زمین باقی نمیماند غالبا پس هر صورتی که بر تخته باشد اکتفا بکمتر از

قدم آدمی میتوان کرد زیرا که خطوط تخته باریکتر از خطوط زمین میباشد و باقی میماند جائیکه سزاوارست که آلتی ساخته

شود بجهت سهولت ضبط هفت وقت اول ابتدای وقت نماز ظهر و آن وقت رسیدن مرکز آفتاب بنصف النهار در فوق

الارض است دوم انتهای وقت ادای نافلهٔ ظهر و آن وقت زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر یکقدم

و سه ربع قدم چنانچه می آید در امثال حدیث اول باب بیست و دوم و مراد بقدم سبع شاخص است سیوم و چهارم انتهای وقت فضیلت

ظهر و ابتدای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر هفت قدم چنانچه گذشت

در حدیث اول این باب پنجم انتهای وقت ادای نافلهٔ عصر و آن وقت زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال

بقدر ده قدم و نصف قدم چنانچه می آید نیز در امثال حدیث اول باب بیست و دوم ششم انتهای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن

سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر چهارده قدم چنانچه گذشت نیز در حدیث اول این باب هفتم انتهای وقت ادای ظهر و آن

وقت زیاد شدن سایهٔ شاخص است بر سایهٔ وقت زوال بقدر شانزده قدم چنانچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم

و اسهل طرق برای ضبط این اوقات در جمیع ایام سال در جمیع اقالیم اینست که صفحهٔ از برنج یا مس یا مانند آنها طولانی ساخته شود بهر

سطری که خواهند مثل آلتی که منجمان دارند و آنرا اسطاره مینامند و باید که دو سطح فوقانی و تحتانی آن مستوی و متوازی باشد و دو سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشد و بر یک سر آن صفحه دسته از خود قرار دهند مانند دستهٔ شمشیر

و باید که برای آن صفحه غلافی از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود بهر سطری که خواهند و باید که جوف آن زیاد بر قدری نباشد

که صفحه در آن رود و بیرون آید و چهار سطح انغلاف که دو در فوق است و دو در تحت مستوی و متوازی باشد و چهار سطح دو پهلوی

آن نیز مستوی و متوازی باشد و اگر در غلاف اکتفا بسطح فوقانی کنند و دو بند از برنج یا مس یا مانند آنها که هر کدام محیط بصفحهٔ

اول باشد بر آن قرار دهند یکی در مبدا و یکی در منتها آسانتر میشود و باید که صفحهٔ دیگر از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود برای

اینکه شاخص باشد و عرض آن مساوی عرض غلاف باشد و طول آن بقدری باشد که چون آنرا سوراخ کنند و دستهٔ صفحهٔ اول را در آن

فرو برند محکم کنند سایهٔ بر آن در وقت ظهر در روزی که آفتاب اول جدی باشد در هیچ اقلیمی بیرون نیفتد بعد از علمی که مذکور

میشود در از صفحهٔ اولی و نه از غلاف و چون سایهٔ وقت زوال در اول جدی در منتهای اقلیم هفتم که عرضش پنجاه و سه درجه است نزد جمهور

زیاد بر سی و یکقدم و نصف قدم نیست پس بهتر اینست که ارتفاع شاخص از صفحهٔ اولی بقدر خمس طول الصفحهٔ اولی باشد و باید که دو سطح دو

پهلوی آن صفحه مستوی و متوازی باشد و مساحت دو سطح بیرونی دو پهلوی غلاف باشد و سطح پایین آن مستوی و مساحت سطح بیرونی تحتانی

غلاف باشد و سطح بالای آن مستوی و متوازی سطح پایین آن باشد و اگر دو سطح بیرونی و درونی نیز مستوی و متوازی باشد بهتر

وباید که بعرض سطح فوقانی غلاف پنج خط مستقیم متوازی کشند که دوری خط اول از مبدا سطح فوقانی غلاف بقدر یکقدم و ربع قدم شاخص باشد
بعد از وضع قدر سطری غلاف از شاخص و دوری خط دوم ازان مبدا بقدر هفت قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر سطری غلاف از شاخص و دوری خط سیم
ازان مبدا بقدر ده قدم و نصف قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر سطری غلاف از شاخص و دوری خط چهارم ازان مبدا بقدر چهارده
قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر سطری غلاف از شاخص و دوری خط پنجم ازان مبدا بقدر شانزده قدم شاخص باشد بعد از وضع قدر
سطری غلاف از شاخص و این آلت را در غلاف کرده طول غلاف را موافق نصف النهار گذارند بالتی که از راقطب قبله
و مانند آن در زمینی که مستوی باشد و چون سایه شاخص موافق طول غلاف افتد و انحراف یمینا و شمالا نداشته باشد اصلا
وقت ظهر است پس باید که صفحه اولی را از غلاف بیرون آورند بقدری که سایه شاخص بر مبدا سطح فوقانی بر وفق غلاف افتد یعنی
را نزدیک کرده و انموضع را از صفحه اولی نشان کنند بعد از و همچنان تا اگر پیش یا پس رود بآن علامت دانند که بکجا بود باز بر آنجا گزارند
و چون آفتاب بگردد ان اثر را بقدر آن کرده اند پس چون سایه شاخص بخط اول رسد انتهای وقت ادای نافله ظهر است و بر این قیاس
اوقات خمسه باقیه نمایند و برای احتیاط و واقع شدن در موضعی که تسویه زمین ممکن نباشد مثل کوهستان سطح تخته را مستوی
و ریسمان متساوی بران تعبیه کنند مانند تخته ترازو و سر آن ریسمان را گره کرده حلقه بران قرار دهند و ازرا با خود دارند
که در وقت حاجت برجایی آویزند و این آلت را بران گزارند و استنباط اوقات نمایند هشتم اصل عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ
الْمَلِكِ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ الظُّهْرَ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ إِلَّا أَنَّ بَيْنَ يَدَيْهَا سُبْحَةً فَذَلِكَ إِلَيْكَ إِنْ شِئْتَ
طَوَّلْتَ وَإِنْ شِئْتَ قَصَّرْتَ شرح مسمع از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و گاهی از امام محمد باقر و امام موسی کاظم
روایت کرده و این کلام را در کتاب خود ذکر کرده و نقل بالمعنی است و مقصود او دفع توهمی است که ناشی میشود از انچه در
اول باب ذکر کردیم که و اذا کان ضعف فی لکل صلی العصر نظیر توهمی که مذکور شد در شرح حدیث سیوم این باب اذا صلیت الظهر یعنی اذا
ظل القامة قامة است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول این باب که فاذا صار الظل قامة دخل وقت العصر و در این تعبیر اشارتست
باینکه اگر کسی در عرض آن مدت فریضه ظهر را گزارده باشد داخل میشود وقت عصر برای او یعنی روایت از مسمع ابن عبد الملک
گفت چون گزاری فریضه ظهر را و منقضی شود ربع روز بعد از زوال پس بتحقیق داخل میشود وقت فریضه عصر انقدر است که پیش از فریضه
عصر نافله هشت رکعت است پس اختیار آن نافله با تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه میکنی بیست و یکم باب وقت المغرب والعشاء الآخرة
العشاء بکسر عین بی نقطه و مد بانقط و الف ممدوده زمان غروب آفتاب تا نصف شب مراد اینجا نماز فریضه آن زمانست و آن دو وقت است یکی اول
از اول مغرب پیدا شده دوم آخر و آن فریضه خفتن است یعنی این باب بیان وقت فریضه شام و فریضه خفتن است در این باب حدیث
و کلام مصنف است بعد از حدیث نهم اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ
مِنَ الْمَشْرِقِ وَتَدْرِي كَيْفَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطِلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ فَإِذَا
غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا شرح الشَّمْسِ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا شرح یعنی من المشرق کلام را روایت کرده

اجزای کلام امام در آمده مراد بشرق الارض ربع آسمانست که در جانب مشرقست و در فوق الارض است و میان
دایره افق و نصف النهار است و مراد بغربها ربعی دیگر است که در فوق الارض است یعنی روایت از امام محمد باقر
علیه السلام گفت چون غایب شود سرخی ازانجانب یعنی از مشرق پس بتحقیق غایب شده آفتاب از ربع شرقی آسمان
که در فوق الارض است و ربع غربی آسمان که در فوق الارض است باینمعنی که هیچ جزو جرم آفتاب در هیچکدام ازین
دو ربع نیست سیوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ حِجَاباً مِنْ ظُلْمَةٍ مِمَّا يَلِي الْمَشْرِقَ وَوَكَّلَ
بِهِ مَلَكاً فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ اغْتَرَفَ ذَلِكَ الْمَلَكُ غُرْفَةً بِيَدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ بِهَا الْمَغْرِبَ يَتْبَعُ
الشَّفَقَ وَيَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ قَلِيلًا قَلِيلًا وَيَمْضِي فَيُوَافِي الْمَغْرِبَ عِنْدَ سُقُوطِ الشَّفَقِ فَيُسَرِّحُ
الظُّلْمَةَ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ نَشَرَ جَنَاحَيْهِ فَاسْتَاقَ الظُّلْمَةَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ
حَتَّى يُوَافِيَ الْمَغْرِبَ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ شرح من در من ظلمة بیانیه است و من در مما ابتدائیه است ظرف
صفت ظلمت است و ما موصول عبارت از بعض آسمانست ملک بفتح میم و فتح لام گاهی استعاره میشود برای [illegible]
قدرت الهی و میتواند بود که اینجا ازان قبیل باشد پس ذکر توکیل و ید و اغتراف و جناح و مانند آنها از لوازم
یا از ملائمات مشبه به از قبیل تخییل یا از قبیل ترشیح است و مقصود اینست که اثر قدرت الهی در حدوث
نور و ظلمت ظاهر است مثل اینکه ظاهر است که اگر حدوث صبح کاذب بسببی باشد که فلاسفه طبیعیین و ریا
ضیین خیال کرده اند میبایست که عمود نباشد بلکه عریض باشد زیرا که دو طرف آن از جمله محیط ظل مخروط
باشد و کثیر است از بعض آن که در بلاد است و بعض دیگر آن که در پایین است الاغتراف بغین بانقط و را بی نقطه
و فا مصدر باب افتعال گرفتن آبست مانند آن بدست الغرفة بضم غین و سکون را قدری از آبست مانند آن
که در دست گنجد و آن منصوب مفعول به است ذکر اغتراف و غرفه در ظلمت و نشر جناح در ضد آن اشارتست
باینکه وسعت نور بیشتر از وسعت ظلمت است زیرا که مکان ظلمت بقدر ظل مخروطی زمین است و باقی عالم
مکان نورست با در بها برای تعدیه است یتبع حال از فاعل استقبل است و ضمیر مستتر راجع بملکست یخرج
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بشفق است ضمیر یدیه راجع بملکست ضمیر یمضی
و ضمیر یوافی راجع بملک است و میتواند بود که راجع بشفق باشد یسرح بسین بی نقطه و را بی نقطه و حاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بملک است و الظلمة منصوب مفعول به است السرح
بفتح سین و سکون را پراکنده کردن و میتواند بود که در یسرح ضمیر مستتر نباشد و الظلمة مرفوع و فاعل باشد
السروح پراکنده شدن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله تعالی آفرید پرده را که آن تاریکیست
که ابتدا میشود از آنچه متصل بمشرقست از جمله آسمان و موکل کرد بآن حجاب ملکی را پس چون غایب شود آفتاب

بدست خود میکیرد و آن ملک بکمشت ظلمت را بعد از ان مقابل میکند آنرا بمغرب برحالی که آن ملک از پی شفق میرود و شفق بیرون میرود از پیش آن ملک کم کم و ملک میرود پس ملک میرسد بمغرب نزد فرو رفتن شفق پس آن ملک گسترده در جمیع آسمان میکند تاریکی را بعد از ان آن ملک برمیکردد بسوی مشرق پس چون طلوع کند صبح صادق باز میکند خود را پس میراند تاریکی را از مشرق بسوی مغرب تا انکه ملک میرسد بمغرب نزد طلوع آفتاب **چهارم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَوُجُوبِ الْاِفْطَارِ اَنْ تَقُومَ بِحِذَاءِ الْقِبْلَةِ وَتَتَفَقَّدَ الْحُمْرَةَ الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاِذَا جَازَتْ قِمَّةَ الرَّاْسِ اِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَقَدْ وَجَبَ الْاِفْطَارُ وَسَقَطَ الْقُرْصُ **شرح** وقت بفتح واو و سکون قاف مبتداست ان تقوم مصدریت که نائب ظرف زمانست و ظرف خبر مبتداست مراد بقبله اینجا قبله مدینه و مانند آنست و مراد بقیام بحذاء قبله اینست که محل غروب آفتاب در هر روز که حاجت افتد محاذی یمین حقیقی کرند بنابر آنچه می آید در حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است که جهت قبله وسعتی دارد پس تفاوتی که باعتبار فصول در مغرب آفتاب بهم میرسد و نهایت آن بقدر ضعف میل کلی است منافات ندارد با اینکه در هر روزی با وجود انکه مغرب آنروز را برابر یمین حقیقی کیرند مواجه قبله در مدینه حاصل باشد و برین قیاس است معرفت وقت مغرب در سائر بلاد زیرا که مناط آن بدست راست کرفتن محل غروب آفتاب است در هر روز که حاجت شود القمة بکسر قاف و تشدید میم فرق سر **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت وقت غروب قرص آفتاب را و ثابت شدن افطار روزه دار را ذکر ایستی در برابر قبله در مدینه و مانندان و ملاحظه کنی سرخی را که بلند میشود از مشرق پس چون آن سرخی کذشت از فرق سر بجانب مغرب پس بتحقیق ثابت شد افطار روزه دار و فرو رفت قرص آفتاب **پنجم اصل** قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ اِذَا غَابَ الْقُرْصُ فَاِنْ رَاَيْتَ بَعْدَ ذٰلِكَ وَقَدْ صَلَّيْتَ اَعَدْتَ الصَّلٰوةَ وَمَضٰى صَوْمُكَ وَتَكُفُّ عَنِ الطَّعَامِ اِنْ كُنْتَ اَصَبْتَ مِنْهُ شَيْئًا **شرح** وقت بفتح واو و تشدید قاف مکسوره بصیغه امر حاضر باب تفعیل است التوقیت تعیین وقت برای چیزی در صورتی که علم بوقت ان بهم نرسیده باشد المغرب منصوب و مفعول وقت است و بعضی وَقْتُ الْمَغْرِبِ را بسکون قاف بعنوان اضافه خوانده اند و خیال کرده اند که این حدیث منافی حدیث سابق و مانند آنست و فتوی ببطلان مضمون آن احادیث داده اند مراد بغیبوبه در اذا غاب القرص غیبوبه برابر تیره و مانند آنست که بجهت مشرقی کمان غیبوبه شد رایت بصیغه ماضی مخاطب باب منع است و مفعول آن محذوفست الرای بفتح را و سکون همزه اعتقاد و دیدن بچشم و هر دو اینجا مناسبست و بنا بر اول بتقدیر رایت خلاف آنچه وقت آن است و بنا بر دوم بتقدیر رایت القرص او الحمرة المشرقیه است اشاره بذلک ~~...~~ است ان کنت متعلق

آن معیار در صورتیست که آسمان صاف باشد لیکن در حدیث آینده هم اینست هم

سبب ابر و مانند آن هم

معیاری که در حدیث سابق مذکور شد ... تحقیق ...

...

بهر یک

بهر یک از مضی و تکف است یا متعلق بدوم است **یعنی** کفت امام محمد باقر علیه السلام بظن خود توقیت کن یعنی مغرب را چون ناپیدا باشد قرص آفتاب بسبب ابر و مانند آن هم یعنی اعتقاد کنی خلاف توقیتی را که کردی بعد از ان برحالی که بتحقیق نماز شام کردی اعاده میکنی آن نماز را و کذشت روزه تو و نکاه میداری خود را از طعام اکر تناول کرده باشی از طعام چیزی را **ششم اصل** عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ اَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ قَالَ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذًا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا قُلْتُ قَالَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ اِذَا غَابَ الْقُرْصُ اِلَّا اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ اِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ اَخَّرَ الْمَغْرِبَ وَيَجْمَعُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْعِشَاءِ فَقَالَ صَدَقَ وَقَالَ وَقْتُ الْعِشَاءِ حِينَ يَغِيبُ الشَّفَقُ اِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَوَقْتُ الْفَجْرِ حِينَ يَبْدُو حَتّٰى يُضِيءَ **شرح** صدر این حدیث بیان شد در شرح حدیث اول باب پنجم بلکه بعینه همانست و تکرار برای ربط کلامست مراد بغیبوبه قرص سقوط قرص است که بیان شد در حدیث چهارم این باب جد بجیم و تشدید دال میشود بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است با در به برای تعدیه است السیر بفتح سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و را بی نقطه مرفوع و فاعل جدست ضمیر قال راجع بامام علیه السلام است تحقیق الی ثلث اللیل می آید در شرح حدیث سیزدهم این باب **یعنی** روایتست از یزید بن خلیفه کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه عمر بن حنظله آورد نزد ما از جانب تو وقتی را که وقت فضیلت نماز ماست اکر چه در غیر آن نیز مجزی باشد راوی کفت که پس کفت امام جعفر صادق علیه السلام در این هنکام دروغ نمی بندد بر ما کفتم که عمر بن حنظله کفت وقت فضیلت مغرب وقتی است که غایب شود قرص آفتاب از بالای دایره افق باین قدر هست که رسول الله صلی الله علیه و آله چون شتاب میکرد اورا سفر تاخیر میکرد نماز شام را و جمع میکرد میان آن و میان نماز خفتن یا جمعی که بروش میکرد که آخر نماز شام متصل بود باول نماز خفتن پس کفت امام که راست کفت و امام کفت که وقت فضیلت نماز خفتن برای اکثر مردم وقتی است که غایب شود سرخی مغرب تا دو دانک شب و وقت فضیلت نماز فجر وقتی است که ظاهر میشود فجر تا انکه روشن کند عالم را **بدانکه** منافات نیست میان اینکه وقت فضیلت عشاء داخل شود پیش از ربع دوم شب و میان آنچه کذشت در شرح حدیث اول باب چهارم که وقت اول برای عشا بعد از انقضای ربع اول شب است و در حدیث سیوم باب چهارم که وقت اول افضل از وقت دوم است مکر با عذر زیرا که اکثر مکلفین در تقدیم عشا و بر ربع دوم شب معذور میباشند چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سیزدهم این باب **هفتم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ اِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَغَابَ قُرْصُهَا **شرح** وقت بسکون قاف مرفوع و مبتداست و وقت المغرب بمعنی اول وقت المغرب است یا بمعنی وقت فضیلة المغرب است ذکر فغاب قرصها خواه

و ازو آفتاب ... هم

۲۴۲

اینجا هم

فانتعقیبه باشد وخواه بیانیه باشد برای دفع اکتفا بغروب باصطلاح منجمانست وآن رسیدن مرکز آفتاب
است بدایره افق حقیقی درجانب مغرب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم
از او که میگفت اول وقت نماز شام وقتی است که غروب کند آفتاب پس غایب شود قرص آفتاب از نصف
آسمان که بالای دایره افق حقیقی است هشتم اصل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِكُلِّ صَلَوةٍ بِوَقْتَيْنِ
غَيْرَ صَلَوةِ الْمَغْرِبِ فَإِنَّ وَقْتَهَا وَاحِدٌ وَوَقْتُهَا وُجُوبُهَا وَرَوَاهُ عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ قَالَا
قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِكُلِّ صَلَوةٍ وَقْتَيْنِ غَيْرَ الْمَغْرِبِ فَإِنَّ وَقْتَهَا وَاحِدٌ وَوَقْتُهَا وُجُوبُهَا
وَوَقْتُ فَوْتِهَا سُقُوطُ الشَّفَقِ شرح وقتین عبارت از وقت اول و وقت دوم است که بیان شد در شرح
حدیث اول باب چهارم پس وقت اول برای ظهر ربع سیوم روز است و برای عصر ربع چهارم روز است و برای شام
ربع اول شب است و برای خفتن ربع دوم شب است و برای صبح قران الفجر است که پیش از روشن شدن جمیع آسمانست
و وقت دوم برای ظهر بعض ربع چهارم روز است و برای عصر بعض ربع سیوم روز است و شام وقت دوم
ندارد و برای خفتن بعض ربع اول شب است و برای صبح از روشن شدن جمیع آسمانست تا طلوع آفتاب که علامت
آن سرخی مغرب است منافات نیست میان نسبت اتیان بوقتین بجبرئیل اینجا و میان آنچه گذشت در حدیث
اول باب چهارم که جبرئیل مشیر بوده در تعیین دو وقت زیرا که آوردن مستنبط منه منافات ندارد با عدد
در استنباط مراد بوقت در و وقتها وجوبها وقت کمال فضیلت است که جزو وقت اولست و اگر مراد وقت
اول میبود اسقاط واو در و وقتها میکرد و وجوبها مرفوع و خبر مبتداست و مصدر نایب زمانست مثل رایته
قدوم الحاج الوجوب ثبوت و سقوط و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول ضمیر راجع بالمغرب است و بنا بر دوم
راجع بالشمس است اگر چه در کلام صریحا مذکور نیست الفوت بفتح فا و سکون واو و تا در و نقطه در بالا سابق
بودن چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دهم باب دوازدهم و مراد اینجا ادا بودن بی فضیلت است پس در کلام
اشعار باین است که اگر در شام تاخیری واقع شود بقدری که آخر آن متصل بسقوط شفق شود فضیلت دارد
اما کمال فضیلت ندارد و وجه این اینست که یا نافله شام قضا میشود یا تعجیل در فریضه یا نافله میشود چنانچه
مصنف بیان میکند یعنی روایتست از حریز از زید شحام گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وقت نماز
شام پس گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلم آورد نزد نبی صلی الله علیه و آله برای هر نمازی را از فرائض پنجگانه دو وقت
مگر نماز شام چه بدرستی که وقت نماز شام یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت ثابت شدن آنست یا یعنی که
اول وقت غروب آفتاب است و حریز روایت کرد آن مضمون را از زراره و فضیل گفتند که گفت امام محمد باقر

بدرستی که برای هر نمازی از فرایض پنجگانه دو وقت است مگر نماز شام چه بدرستی که وقت آن یکیست و وقت
کمال فضیلت آن وقت ثبوت آنست و ابتدای وقت او ابو دن نماز مغرب بی فضیلت زمان فرو رفتن شفق
مغربست نهم اصل وَرُوِيَ أَيْضًا أَنَّ لَهَا وَقْتَيْنِ آخِرُ وَقْتِهَا سُقُوطُ الشَّفَقِ شرح مروی عنه اینجا میتواند
بود که صاحب الزمان علیه السلم باشد بتوسط یکی از سفرا و میتواند بود که غیر او از ائمه علیهم السلم باشد سقوط بفتح
و خبر مبتداست و مصدر نایب زمانست یعنی و روایت کرده شده نیز از امام علیه السلم که برای نماز شام دو وقت
فضیلت است آخر وقت فضیلت آن غروب سرخی مغربست کلام مصنف اصل وَلَيْسَ هٰذَا مِمَّا يُخَالِفُ
الْحَدِيثَ الْأَوَّلَ أَنَّ لَهَا وَقْتًا وَاحِدًا لِأَنَّ الشَّفَقَ هُوَ الْحُمْرَةُ وَلَيْسَ بَيْنَ غَيْبُوبَةِ الشَّمْسِ
بُلُوغِ الْحُمْرَةِ الْقِبْلَةَ وَلَيْسَ بَيْنَ بُلُوغِ الْحُمْرَةِ الْقِبْلَةَ وَبَيْنَ غَيْبُوبَتِهَا إِلَّا قَدْرُ مَا يُصَلِّي الْإِنْسَانُ
صَلَوةَ الْمَغْرِبِ وَنَوَافِلَهَا إِذَا صَلَّاهَا عَلَى تُؤَدَةٍ وَسُكُونٍ وَقَدْ تَفَقَّدْتُ ذٰلِكَ غَيْرَ مَرَّةٍ
وَلِذٰلِكَ صَارَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ ضَيِّقًا شرح ان لها وقتا واحدا بتقدیر ان لها وقتا واحدا الی آخره است
زیرا که تتمه کلام نیز دخل دارد در توهم مخالفت ظاهر اینست که مراد بنوافلها چهار رکعت متصل بیکدیگر باشد
و این منافات ندارد با ظاهر آنچه می آید در حدیث هشتم باب هشتاد و چهارم که امام رضا علیه السلم تفریق میکرده میان
آن چهار رکعت زیرا که ما نحن فیه بعنوان تقدیر است و حاصل کلام مصنف در دفع مخالفت میان حدیث هشتم
و حدیث نهم اینست که در حدیث هشتم مراد بوقت واحد وقت موسع است که ربع اول شب است و مراد بجبر
وقت شام در وجوب آن حصر وقت کمال فضیلت شام است در وجوب آن و آن مضیق است و در حدیث
نهم مراد بدو وقت دو وقت اصل فضیلت است که هر دو پیش از سقوط شفق است یکی مقدم که وقت کمال
فضیلت نیز هست و دیگری مؤخر که وقت فضیلت بی کمال است پس منافات میان این دو حدیث نیست و ربع
اول شب منقسم بر سه قسم میشود قسم اول وقت کمال فضیلت که مضیق است قسم دوم وقت اصل فضیلت و آن
بعد از قسم اول و پیش از سقوط شفق است قسم سیوم وقت اصل ادا بودن و آن از وقت سقوط شفق
تا آخر ربع اول شب است بدانکه دفع مخالفت بروشی دیگر ممکنست و آن اینست که حدیث هشتم باعتبار کمال فضیلت برای
غیر صاحب عذر باشد و حدیث نهم باعتبار کمال فضیلت و ضم صاحب عذر باشد مثل مسافری که شتابی داشته باشد
چنانچه ظاهر شد در حدیث ششم این باب و حمل کلام مصنف بر این نیز میتوان کرد یعنی و نیست این حدیث نهم از جمله آنچه
مخالفت دارد حدیث هشتم را که برای نماز شام یک وقت است تا آخر کلام که دلالت میکند بر اینکه وقت کمال فضیلت
شام مضیق است برای اینکه مراد بشفق در حدیث نهم سرخیست و نیست میان غایب شدن آفتاب از
نصف آسمان که در بالای دایره افق حقیقی است و میان غایب شدن سرخی مغرب از نظر خلایق مگر زمانی اندک

وقت هم
وَبَيْنَ غَيْبُوبَةِ الشَّفَقِ الَّتِي هِيَ
وَذٰلِكَ أَنَّ عَلَامَةَ غَيْبُوبَةِ الشَّمْسِ هم

وآنچه گفتیم برای اینست که علامت غایب شدن آفتاب رسیدن سرخی مشرقست بقبله در مدینه و مانند آن چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب و نیست میان رسیدن سرخی بقبله و میان غایب شدن سرخی مغرب بکمر مقدار گزاردن آدمی نماز فریضه شام را و نوافل آنرا چون گزارد آنها را بعنوان تانی و آرام و بتحقیق وا رسیدیم آنرا مکرر و باین سبب گردید وقت فریضه شام تنگ دهم اصل سَأَلَ عَلِیُّ بْنُ أَسْبَاطٍ أَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نَسْمَعُ الشَّفَقُ الْحُمْرَةُ أَوِ الْبَیَاضُ فَقَالَ الْحُمْرَةُ لَوْ کَانَ الْبَیَاضَ کَانَ إِلَی ثُلُثِ اللَّیْلِ شرح الحمره در دوم مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو الحمره و ضمیر لو کان راجع با لشفق است البیاض منصوب و خبر کان است خبر مستتر در کان دوم راجع بتاخیر عشا است که منقولست از رسول الله صلی الله علیه و آله که نمیکرده تا مبادا مشقت بر امت شود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب پس مراد اینست که عمده قصد رسول در عدم تاخیر این بوده که مردم بعد از فراغ از نماز عشا در وقت بقیه روشنی بخانهای خود عود کنند و اگر از آن قصد میگذشت تاخیر میکرد تا ثلث اللیل و دو احتمال دارد و بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی پرسید علی بن اسباط امام رضا علیه السلم را و ما میشنیدیم که آیا شفقی که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از غایب شدن آن شروع در نماز خفتن میکرده سرخیست یا سفیدیست پس امام گفت آن شفق سرخیست بیان این آنکه اگر میبود آن شفق سفیدی میبود تاخیر رسول نماز خفتن را تا ثلث شب یازدهم اصل عَنْ عِمْرَانَ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَتَی تَجِبُ الْعَتَمَةُ فَقَالَ إِذَا غَابَ الشَّفَقُ وَالشَّفَقُ الْحُمْرَةُ فَقَالَ عُبَیْدُ اللَّهِ أَصْلَحَکَ اللَّهُ إِنَّهُ یَبْقَی بَعْدَ ذَهَابِ الْحُمْرَةِ ضَوْءٌ شَدِیدٌ مُعْتَرِضٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِنَّ الشَّفَقَ إِنَّمَا هُوَ الْحُمْرَةُ وَلَیْسَ الضَّوْءُ مِنَ الشَّفَقِ شرح الضوء مرفوع و اسم لیس است من تبعیضیه است و در بعض نسخ بجای من الشفق من البیاض است و بنا بر این اسم لیس ضمیر مستتر راجع با لشفق است و الضوء منصوب و خبر لیس است و من بیانیه است یعنی روایتست از عمران بن علی الحلبی که برادر عبید الله است گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که کی ثابت میشود نماز خفتن پس امام گفت وقتی که غایب شود شفق و شفق سرخیست پس گفت عبید الله نگاه دارد ترا الله تعالی بدرستی که شان اینست که میماند بعد از رفتن سرخی روشنی که سخت است و پهنست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که شفق نیست مگر سرخی و نیست روشنی از جمله شفق دوازدهم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَیْنِ إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ شرح مراد بصلوتین فریضه شام و فریضه خفتن است چنانچه صریح میشود در حدیث سیزدهم این باب یا مراد فریضه شام و نافله آنست و نظیر این گذشت در حدیث

پنجم باب سابق یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون غروب کند آفتاب داخل میشود وقت دو نماز الا اینقدر هست که یک نماز واجبست که مقدم باشد بر نمازی دیگر سیزدهم اصل عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَی أُمَّتِی لَأَخَّرْتُ الْعِشَاءَ إِلَی ثُلُثِ اللَّیْلِ وَرُوِیَ أَیْضاً إِلَی نِصْفِ اللَّیْلِ شرح اشق بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است ثلث بضم ثا سه نقط و سکون لام است و مراد بتاخیر تا ثلث شب اینجا گزاردن نماز است بر روشی که آخر آن متصل باخر ثلث اول شب شود بر حالی که اول آن در اول ربع دوم شب باشد و میتواند بود که ثلث بفتح تا دو نقط و لام و الف باشد و الف در رسم الخط افتاده باشد و بمعنی سه ساعت باشد و مراد ربع شب باشد و مراد بتاخیر تا ثلث تاخیر شروع باشد و بر هر تقدیر لیل عبارت است از زمانی که از غروب مرکز شمس است در افق حقیقی تا طلوع مرکز شمس از افق حقیقی و اشارت باین شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است و روی تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلم است و اشارتست بروایت مخالفان ذکر ایضا جهت اشارتست باختلاف روایت مخالفان باین روش که بعضی مخالفان نصف روایت کرده اند و آن باطلست و بعضی ثلث روایت کرده اند و آن حقست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر نه این میبود که مشکل کنم کار را بر امت خود هر آینه پیش می انداختم نماز خفتن را تا دو دانگ شب و روایت کرده شده نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته پیش می انداختم تا نصف شب چهاردهم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِی السَّفَرِ إِلَی رُبُعِ اللَّیْلِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت وقت نماز شام در سفر تا چهار یک شب است یا بمعنی که آخر نماز شام در سفر متصل باخر ربع اول شب میتواند شد نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث سابق و این تاخیر منافات ندارد با اصل فضیلت در سفر اگر چه در حضر منافات داشته باشد ~~و تحقیق~~ و تحقیق این مجمع بیان الحدیث و الحکم [illegible] می آید در حدیث پنجم باب هفتاد و ششم پانزدهم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ الرَّیَّانِ قَالَ کَتَبْتُ إِلَیْهِ الرَّجُلُ یَکُونُ فِی الدَّارِ تَمْنَعُهُ حِیطَانُهَا النَّظَرَ إِلَی حُمْرَةِ الْمَغْرِبِ وَمَعْرِفَةِ مَغِیبِ الشَّفَقِ وَوَقْتِ الصَّلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مَتَی یُصَلِّیهَا وَکَیْفَ یَصْنَعُ فَوَقَّعَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُصَلِّیهَا إِذَا کَانَ عَلَی هَذِهِ الصِّفَةِ عِنْدَ قَصْرَةِ النُّجُومِ وَالْمَغْرِبَ عِنْدَ اشْتِبَاکِهَا وَبَیَاضِ مَغِیبِ الشَّمْسِ قَصْرَةُ النُّجُومِ بَیَانُهَا شرح علی بن ریان بفتح را بی نقط و تشدید یا دو نقط در پایین از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم است مغیب بفتح میم و کسر غین با نقط در اول مصدر میمی است و در دوم اسم مکانست القصره بفتح قاف و سکون صاد بی نقط و را بی نقط و تا و حدت مصدر باب ضرب سفید کردن جامه و مانند آن و از اینست که گازر را قصار مینامند و حقیقت آن جدا کردن جزیست

البیاض / البیاض

بیان میشود در شرح آن هم

٩

از آنجا مانند پرده بران شده باشد مثل چرکی در جامه و مثل آنچه باعث خفای ستارکان است و تاروت
برای افادهٔ شمول قصرت جمیع ستارکان را چنانچه میگویند ستارکان بیکبار نمایان شده اند یعنی اینکه
جمیع آنها نمایان شده اند پس اضافه قصره بنجوم اضافه مصدر بمفعولست الغام النجوم برای عهد خارجست
یعنی ستارکانی که دیوارها مانع دیدن آنها نخت الاشتباک بشین با نقطه و با یکنقطه مصدر باب افتعال التباس
مراد اینجا نمودار شدن بعض چیزی و پنهان بودن بعضی دیگر از جمله آنست بیاض مبتدااست و تقدیر علامه
بیاض است قصرة خبر مبتدا است بیان ما مرفوع و عطف بیان یا بدل قصرة است البیان بفتح با مصدر باب ضرب
توضیح و وضوح و اینجا بمعنی اول مناسبست پس اضافه اینجا نیز از قبیل اضافه مصدر بمفعولست یعنی
روایتست از علی بن ریان گفت نوشتم بسوی امام علیه السلم که مردی میباشد در سرایی که مانع میشود اورا
دیوارهای آن از نظر بسوی سرخی مغرب و شناختن غایب شدن شفق و وقت نماز خفتن چه وقت میگزارد
نماز خفتن را و چون میکند پس نوشت امام علیه السلم که میگزارد نماز خفتن را چون باشد برین حال نزد
سفیدکردن الله تعالی جمیع آن ستارکانرا و میگزارد نماز شام را نزد نمودار شدن بعض آن ستارکان
و علامت سفیدی مغرب سفیدکردن آن ستارکانست که واضح ساختن آن ستارکان باشد شانزدهم اصل
كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ أَصْحَابُنَا أَنَّهُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَ
إِذَا غَرَبَتْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَأَنَّ
وَقْتَ الْمَغْرِبِ ضَيِّقٌ وَآخِرُ وَقْتِهَا ذَهَابُ الْحُمْرَةِ وَمَصِيرُهَا إِلَى الْبَيَاضِ فِي أُفُقِ الْمَغْرِبِ

إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ فَكَتَبَ كَذَلِكَ الْوَقْتُ غَيْرَ أَنَّ وَقْتَ الْمَغْرِبِ صح

شرح ظاهر غیر ان اینست که از قبیل استثنای منقطع باشد و وقت المغرب بمعنی وقت فضیلة المغرب
باشد و جمعی بر استثنای متصل حمل میکنند والله اعلم یعنی نوشتم بسوی امام رضا علیه السلم که مذکور کردند
یاران ما در روایات خود از ائمه علیهم السلم این را که شان اینست که چون زوال آفتاب شود پس تحقیق داخل
میشود وقت فریضه ظهر و فریضه عصر و چون غروب آفتاب شود داخل میشود وقت فریضه شام و فریضه خفتن
اینقدر هست که یکی از ان دو پیش از دیگریست در هر دو صورت در سفر و حضر و این را که وقت شام تا ربع
شب است یا بمعنی آخران متصل است با اول ربع دوم شب پس امام نوشت که چنانست وقت اینقدر هست
که وقت فضیلت نماز شام تنگست و آخر وقت فضیلت نماز شام وقت برطرف شدن سرخی مغرب و گردیدن
آن بسوی سفیدی است در افق مغرب باب هفتم اصل بابُ وَقْتِ الْفَجْرِ شرح الفجر بفتح فا و سکون جیم
مصدر باب نصر روان ساختن آب مانند آن مثل روان ساختن الله تعالی سفیدی مشرق را در افق و مصدر اینجا
بمعنی اسم مفعولست و تقدیر صلوة الفجرست یعنی این باب بیان وقت نماز صبح صادقست در این باب شش

٨

٢٤٥ بحر

حدیث اول اصل كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ الْحُصَيْنِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعِي جُعِلْتُ فِدَاكَ
قَدِ اخْتَلَفَ مَوَالُوكَ فِي صَلَوةِ الْفَجْرِ فَمِنْهُمْ مَنْ يُصَلِّي إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ الْأَوَّلُ الْمُسْتَطِيلُ فِي السَّمَاءِ
وَمِنْهُمْ مَنْ يُصَلِّي إِذَا اعْتَرَضَ فِي أَسْفَلِ الْأُفُقِ وَاسْتَبَانَ وَلَسْتُ أَعْرِفُ أَفْضَلَ الْوَقْتَيْنِ
فَأُصَلِّي فِيهِ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِي أَفْضَلَ الْوَقْتَيْنِ وَتَحُدَّهُ لِي وَكَيْفَ أَصْنَعُ مَعَ الْقَمَرِ وَ
الْفَجْرُ لَا يَتَبَيَّنُ مَعَهُ حَتَّى يَحْمَرَّ وَيُصْبِحَ وَكَيْفَ أَصْنَعُ مَعَ الْغَيْمِ وَمَا حَدُّ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ وَ
الْحَضَرِ فَعَلْتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح وکیف اصنع عطف بر افضل الوقتین است و عطف جمله بر مفرد در مفعول
افعال قلوب جایز است زیرا که هر یک از جمله و مفرد در آنجا در حکم دیگریست یحمر بجیم و ها و را بینقط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع یا باب افعالست للجهر و الاجهار آشکار کردن و در بعض نسخ بحا بینقط و میم و تشدید
را بینقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الاحمرار سرخ شدن و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بالفجرست
یصبح بصاد بینقط و با یکنقطه و حا بینقط بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم یا باب افعالست الصبح
بفتح صاد و فتح با رنگ سفیدی آمیخته بسرخی [illegible] والاصباح روشن کردن فعلت جزای فان رایت است
یعنی نوشت ابو الحسن بن الحصین بسوی امام محمد تقی علیه السلم و مکتوب با من بود که برسانم که قربانت
شوم بتحقیق اختلاف کردند دوستان تو در نماز فجر پس بعض ایشان کسی است که میگزارد چون ظاهر شود
فجر اول که دراز است در جانب بلندی آسمان و بعض ایشان کسی است که میگزارد چون فجر پهن شود در
پایین کنار آسمان و نمایان شود صریحا و نمیدانستم از خود بهتر این دو وقت را تا گزارم در آن پس اگر بینی که
اعلام کنی مرا بهتر این دو وقت و بیان اول و آخر آن کنی برای من و اینکه چون کنم با ماه و فجر صریح نمیشود
با آن تا وقتی که عالم را آشکار کند و آمیخته بسرخی شود و این را که چون کنم با ابر و چیست اول وقت نماز
فجر در سفر و در حضر میکنی ان شاء الله اصل فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ وَقَرَأْتُهُ الْفَجْرُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ
الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ الْمُعْتَرِضُ لَيْسَ هُوَ الْأَبْيَضَ صُعَدَاءً فَلَا تُصَلِّ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ حَتَّى تَتَبَيَّنَهُ فَإِنَّ
اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ خَلْقَهُ فِي شُبْهَةٍ مِنْ هَذَا فَقَالَ كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ فَالْخَيْطُ الْأَبْيَضُ هُوَ الْمُعْتَرِضُ الَّذِي يَحْرُمُ
بِهِ الْأَكْلُ وَالشُّرْبُ فِي الصَّوْمِ وَكَذَلِكَ هُوَ الَّذِي يُوجِبُ بِهِ الصَّلَوةَ شرح چون از کلام سایل
مفهوم میشد که فجر دو فرد داشته باشد امام علیه السلم ابطال آن کرد بحصر فجر در یک فرد و هو الخیط الابیض اشارتست
باینکه من در من الفجر بیانیه است پس دلالت بر حصر میکند صعدا بفتح صاد بینقط و کسر عین بینقط و دال بینقط
بصیغه صفت مشبهه باب علم حال از ضمیر مستتر در الابیض است الصعود بالا رفتن تتبینه بیا یکنقطه و یا

دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع مخاطب یا ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل یا باب تفعل بحذف یکی از تا

البین والابانة والتبیین والتبین معرفت یعنی پس نوشت امام علیه السلم بخط خود و خواندم آنرا که فجر رحمت کند

ترا الله تعالی منحصر است در رشته سفید یعنی نیست فجر سفید بر حالی که بالا رونده باشد پس مگزار نماز فجر را در سفر و در

حضر تا وقتی که بشناسی آنرا چه بدرستی که الله تبارک و تعالی نکردانید مخلوقین خود را در شکی از این بیان این که

گفت در سوره بقره بخورید و بیاشامید تا وقتی که شناخته شود برای شما رشته سفید ممتاز از رشته سیاه که آن

رشته سفید فجر است بیان این که رشته سفید آن یعنی است که حرام میشود بآن خوردن و آشامیدن در روزه و

همچنان آنست آنچه واجب کرده میشود بآن نماز فجر دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي بِأَفْضَلِ

الْمَوَاقِيتِ فِي صَلوٰةِ الْفَجْرِ فَقَالَ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِنَّ اللهَ يَقُولُ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا يَعْنِي صَلوٰةَ

الْفَجْرِ تَشْهَدُهُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ فَإِذَا صَلَّى الْعَبْدُ الصُّبْحَ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ أُثْبِتَتْ لَهُ مَرَّتَيْنِ

أَثْبَتَهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ شرح اقتران مصدر باب ... جمع چیزی با چیزی دیگر مثل جمع کردن ...

خیط ابیض را با خیط اسود که بیان شد در حدیث سابق و ظاهر این حدیث اینست که و قرآن الفجر معطوف ...

محل دلوک در اقم الصلوة لدلوک الشمس یا واو بمعنی مع باشد پس یعنی صلوة الفجر یعنی یعنی طلوع الفجر است ...

بتقدیر طلوع بصلوة از قبیل ... باشد بقرینه ارجاع ضمیر مذکر در تشهده و بقرینه فاء در فاذا صلی یعنی گفتم امام

صادق علیه السلم را خبر ده مرا ببهتر اوقات در نماز فجر پس گفت بهتر آنست که با طلوع فجر باشد بیان این که بدرستی که

میگوید در سوره بنی اسرائیل و بر پای دار ... بدرستی که قرآن فجر بود همیشه حاضر شده نزد آن

میخواهد این ... طلوع فجر حاضر میشوند فرشتگان شب و فرشتگان روز پس چون گزارد بنده نماز صبح را با طلوع فجر

ثابت کرده میشود برای آن بنده دو بار ثابت میکنند آنرا فرشتگان شب و فرشتگان روز سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ

اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصُّبْحُ هُوَ الَّذِي إِذَا رَأَيْتَهُ مُعْتَرِضًا كَأَنَّهُ بَيَاضُ سُورَاءَ شرح سورا بضم سین بی‌نقطه

و سکون واو و را بی‌نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره میباشد موضعیست از توابع بغداد که نهری دارد و در کنار

نهر خاک سفید ریخته شده بطول نهر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت صبح آن آنست که چون دیدی آنرا

پهن گویا آن سفیدی نهر سورا است چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ الْفَجْرِ حِينَ يَبْدُو

حَتَّى يُضِيءَ شرح مراد بوقت اینجا وقت فضیلت است بقرینه حدیث اینده الفجر بتقدیر صلوة الفجر است حین

مرفوع است و اگر مراد بوقت فضیلت باشد حین منصوب خواهد بود یبدو بیاء یکنقطه و دال بی‌نقطه و واو بصیغه

مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بفجر است مدخول حتی داخل در حکم ما قبل آنست یعنی یضاد با نقطه

و یاء و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب است و ضمیر مستتر راجع بفجر است و مراد باضاءت اینجا سفید

ونورانی

ونورانی شدنست موافق آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب پنجاهم که باب الفجر ما هو تا آخر که سألت

اباعبدالله علیه السلم فقلت متی یحرم الطعام والشراب علی الصائم وتحل الصلوة صلوة الفجر فقال اذا

اعترض الفجر وکان کالقبطیة البیضاء فثم یحرم الطعام ویحل الصیام وتحل الصلوة صلوة الفجر قلت فلسنا

فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال هیهات این تذهب تلک صلوة الصبیان وبیان میشود یعنی

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که نمایان میشود تا آنکه سفید

ونورانی شود فجر پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ الْفَجْرِ حِينَ يَنْشَقُّ الْفَجْرُ إِلَى أَنْ

يَتَجَلَّلَ الصُّبْحُ السَّمَاءَ وَلَا يَنْبَغِي تَأْخِيرُ ذٰلِكَ عَمْدًا لٰكِنَّهُ وَقْتٌ لِمَنِ اشْتَغَلَ أَوْ نَسِيَ

أَوْ نَامَ شرح مدخول الی خارج از حکم ما قبل آنست اگر مراد بوقت وقت فضیلت باشد و داخلست اگر مراد

اعم باشد یتجلل بجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلست التجلل فرا گرفتن چیزی اکثر چیزی دیگر را

الصبح بفتح صاد بی‌نقطه و فتح باء یکنقطه و حاء بی‌نقطه مصدر باب علم سفیدی مایل بسرخی و مراد اینجا روشنی

است مشار الیه ذلک الفجر است ضمیر لکنه راجع بمدخول الی است نسیان اینجا اعم از فراموشی نماز فجر و از

فراموشی ما قبل آنست چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب دوازدهم که فلا تصلیهما الا

بعد شعاع الشمس و بیان میشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقت فضیلت نماز

فجر وقتیست که شکافته میشود فجر تا آنکه فرا گیرد روشنی اکثر آسمان را و سزاوار نیست تاخیر نماز فجر دانسته

لیکن وقت فرا گرفتن روشنی اکثر آسمان را وقت است برای کسی که بکاری ضرور مشغول شده باشد

یا فراموش کرده باشد نماز صبح را مثلا یا خوابش برده باشد ششم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ ظَهَرَ بَيَاضٌ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ شِبْهُ عَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ تُضِيءُ لَهُ الدُّنْيَا

فَيَكُونُ سَاعَةً ثُمَّ يَذْهَبُ وَتُظْلِمُ فَإِذَا بَقِيَ ثُلُثُ اللَّيْلِ ظَهَرَ بَيَاضٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَأَضَاءَتْ

لَهُ الدُّنْيَا فَيَكُونُ ثُمَّ يَذْهَبُ وَهُوَ وَقْتُ صَلوٰةِ اللَّيْلِ ثُمَّ تُظْلِمُ قَبْلَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَطْلُعُ الْفَجْرُ

الصَّادِقُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ قَالَ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ صَلوٰةَ اللَّيْلِ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ فَذٰلِكَ لَهُ شرح

بیاض در اول عبارتست از فرشته سفید نورانی که در هر نصف شب ندا میکند از جانب الله تعالی که هل من

سائل فاجیبه و مانند این و قیام رسول صلی الله علیه و آله برای نماز شب بعد از نصف شب می آید در

حدیث چهارم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است و بیان استجابت دعا در سدس اول

نصف دوم هر شب می آید در حدیث بیست و یکم باب هشتاد و چهارم و ظهور آن بیاض عبارتست از آمدن

آن فرشته بآسمان اول و بودن آن فرشته در وسط السماء باعتبار مناسبت با نصف شب و تشبیه او

الفجر م

۲۴۶

الفجر م

شغله

ساعة م

تشرق

شاید که مراد طلیعه انجا از غروب شمس تا طلوع شمس باشد م

بستونی از آهن باعتبار شکل نیست بلکه باعتبار کمال اعتماد بر بعضی اوست و باعتبار اینست که ظل
ارض که شب باعتبار آنست در نصف شب در وسط السما است و سفیدی سفید در ظلمت صریح نیست
بلکه مانند رنگ آهن مخلوط بسیاهی مینماید برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا لام در تقضی الم
برای سببیت نیست بلکه صله تقضی است مثل لام در آیت سورهٔ بقره کلما اضاء لهم مشوا فیه دنیا
مونث ادنی است یعنی نزدیکتر مثل آیت سوره انفال اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة القصوی
و تانیث اینجا باعتبار اینست که موصوفش طائفه است و مراد مومنانست که نزدیکترند بدرگاه الهی
و دران وقت برخاسته مشغول عبادت میشوند و ایشان تابان مینمایند برای آن فرشته مانند اینکه
ستارگان تابان مینمایند در شب برای اهل زمین و تقلّم بصیغهٔ مونث غایبه معلوم باب افعال و ضمیر
راجع بدنیاست و اشارتست باینکه بعد ازان مومنان میخوابند نظیر کیفیت نماز شب رسول الله صلی الله
علیه و آله که می آید در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم بیاض در دوم نیز عبارتست از فرشته ایست
سفید نورانی که آن ندا میکند قبل اینجا بکسر قاف و فتح با یکنقطه است یعنی جانب و بودن آن فرشته
در جانب مشرق عبارتست از بودن او در موضعی از آسمان که میان آن و افق مشرق دو برج تقریبا
فاصله است بمناسبت بقای دو سدس شب یا عبارتست از بودن او در نفس مشرق بمناسبت اینکه میان
او و آفتاب دو برج تقریبا فاصله است و آفتاب آن فاصله را در چهار ساعت معوّج قطع میکند
پس مانند کسی است که خبر آورده باشد از جانب عظیمی که بچهار فرسنگی رسیده که مسافت بریدست و عدم
تشبیه او در اینجا بعمود حدید از قبیل التفاتست یا باعتبار اینست که چون بقدر دو برج یا چهار برج تقریبا
از وسط حقیقی ظل مخروطی ارض دور شده پس از ظل مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض او صریح شده
برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا فاضاءت له الدنیا اشارتست باینکه آن مومنان باز
برمیخیزند و مشغول تتمهٔ عبادت و ورد خود میشوند ضمیر هو راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت
بیاض دوم است بقرینهٔ اینکه اگر راجع بوقت بیاض دوم میشود بیش از ثمن نمیشد مذکور میشد و مراد
بصلوة اللیل هشت رکعتست که چهار رکعت آن در وقت بیاض اول گزارده میشود و چهار رکعت دیگر
~~در وقت بیاض دوم گزارده میشود ظاهر اینست که در نسخه بجای بنظم بلام و میم بنظر بها و راء و بنقطه~~
~~بیمودن از کاتبان کافی سهوی شده باشد و ما بنا بر این شرح میکنیم قبل اینجا بضم قاف و سکون و ضم~~
~~باء است یعنی مجموع افق آنچه می آید در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم که فرق حتی اذا کان فی~~
~~الصبح قام فاوتر ثم صلی الرکعتین~~ مراد بالفجر اینجا صبح صادق است یا مراد صبح کاذبست بطریق مجاز بقرینهٔ

وصف

ومیتواند بود که دنیا نیست ... اهل آن مانند آن نیست ... مومنان در آن وقت ... شدم

وصف فجر در دوم بصادق و این فقره اشارتست باینکه در حوالی فجر کاذب نیز آن سفیدی ظاهر میشود
و آن مومنان برمیخیزند برای سه رکعت وتر و دو رکعت نافلهٔ صبح و تفصیل این سه وقت می آید در کیفیت
صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله در سیزدهم باب هشتاد و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث باین باب باعتبار
دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و ایقاع فریضهٔ صبح در اول فجر صادقست **یعنی** روایتست از امام علی
نقی علیه السلام که گفت چون بنصف رسد شب ظاهر میشود سفیدیی در میان آسمان مانند ستونی از آهن
مینماید برای اهل عبادت ~~که مشغول آن وقت~~ پس میباشد آن بیاض در ساعتی بعد ازان میرود و تاریک
میشود آن مومنان پس چون باقی ماند و دانگ شب ظاهر میشود سفیدیی در جانب مشرق پس
برای ایشان آن مومنان ~~چون~~ پس میباشد ساعتی بعد ازان میرود و آنچه مذکور شد که وقت سفیدی
اول و وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت نماز شب است بعد ازان ظاهر میشود آن سفیدی
~~صبح~~ ~~آنکه~~ بعد ازان طلوع میکند صبح صادق از جانب مشرق امام گفت و هر که اراده کند که گزارد
مجموع نماز شب را در نصف شب پس آن جایزست او را مراد اینست که آنچه سابقا مذکور شد اگرچه افضل
ازاینست لیکن این افضل از سایر اقسام است **باب هشتم اصل باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح**
ومن صلی لغیر القبلة شرح لام در لغیر بمعنی الی است و مراد بیان حکم کسی است که در نماز رو بجزیی کرده باشد که قبله
نباشد خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا و خواه رو بقبله نیز کرده باشد چنانچه ظاهرست از ذکر حدیث سیزدهم در تحت
عنوان این باب **یعنی** این باب بیان وقت نمازست در روز ابر و باد و مثلا در بیان کسی که نماز گزارده باشد بسوی
جزیی که قبله نیست در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَوةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
إِذَا لَمْ يُرَ الشَّمْسُ وَلَا الْقَمَرُ وَلَا النُّجُومُ قَالَ اجْتَهِدْ رَأْيَكَ وَتَعَمَّدِ الْقِبْلَةَ جُهْدَكَ **شرح** سماعه
از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است اجتهد بصیغهٔ امر باب افتعالست الاجتهاد سعی و جد در
کاری رایک نایب مفعول مطلقست الری دیده وری تعمد بصیغهٔ امر باب تفعلست جهدک نایب مفعول مطلق
است الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها طاقت **یعنی** روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام را از نماز در شب و روز چون
دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستارگان امام گفت سعی کن سعیی که بقدر دید تو باشد و متوجه قبله شو توجهی که بقدر
طاقت تو باشد مراد امر بتحصیل ظنست بقرائن اگر میسر باشد و چون معرفت قبله در خصوص موضعی از قبیل
معرفت محل حکم شرعیست مثل معرفت ارش جنایات و قیم متلفات در خصوص قضایا پس ظن قائم مقام آن
میشود و اجتهاد دران جائزست بخلاف معرفت نفس حکم شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز **دوم اصل** عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا رُبَّمَا اشْتَبَهَ الْوَقْتُ عَلَيْنَا فِي يَوْمِ الْغَيْمِ فَقَالَ تَعْرِفُ

روشن میشود برای آن دنیا
روشن میشود برای آن دنیا
و میباشد ساعتی بعد ازان تاریک میشود دنیا
پیش از طلوع صبح صادق

هٰذِهِ الطُّيُورَ الَّتِي عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ يُقَالُ لَهَا الدِّيَكَةُ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهَا
وَتَجَاوَبَتْ فَقَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ أَوْ قَالَ فَصَلِّهْ شرح الدیکه بکسر دال بی‌نقطه و فتح یاء دو نقطه جمع دیک بکسر دال
و سکون یاء خروس است و ها در صله برای وقفست و ساکنست یا ضمیر راجع بزوالست و مکسورست یعنی پس بکن
نافلهٔ زوال یا یعنی اعم از نافله و فریضه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را مردی از
یاران ما از اهل کوفه بسا که مشتبه شود وقت نماز بر ما در روز ابر پس امام گفت آیا میشناسی این مرغانی را که نزد شما
میباشد در عراق عرب گفته میشود ایشان را دیکه پس گفتم آری امام گفت چون بلند شود آوازهای ایشان و جواب
یکدیگر گویند پس بتحقیق زوال آفتاب شده یا امام گفت پس نماز بگزار سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِذَا صَلَّيْتَ وَأَنْتَ عَلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ فَاسْتَبَانَ لَكَ أَنَّكَ صَلَّيْتَ عَلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ وَأَنْتَ فِي وَقْتٍ فَأَعِدْ
فَإِنْ فَاتَكَ الْوَقْتُ فَلَا تُعِدْ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گزاری نماز را بر حالی
که تو بر غیر قبله باشی پس ظاهر شود ترا اینکه تو نماز گزاردی بر غیر قبله و تو در وقت ادا باشی که گنجایش اعادهٔ نماز
داشته باشد پس اعاده کن پس اگر فوت شود از تو وقت ادا پس اعاده مکن چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي رَجُلٍ صَلَّى الْغَدَاةَ بِلَيْلٍ غَرَّهُ مِنْ ذَلِكَ الْقَمَرُ وَنَامَ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَأُخْبِرَ أَنَّهُ صَلَّى بِلَيْلٍ
قَالَ يُعِيدُ صَلَاتَهُ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که گزارد نماز صبح را در شب بازی داد و غافل
کرد او را از آن ماه و خوابید بعد از نماز تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارد در شب امام گفت
اعاده میکند نماز خود را مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب بنا بر اینست که ذکر غیم و ریح در عنوان
بطریق مثالست برای آنچه باعث اشتباه شود و قمر مانند غیم است در اینکه باعث اشتباه وقت میشود چنانچه
گذشت در حدیث اول باب سابق پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي رَجُلٌ مُؤَذِّنٌ فَإِذَا كَانَ
يَوْمُ الْغَيْمِ لَمْ أَعْرِفِ الْوَقْتَ فَقَالَ إِذَا صَاحَ الدِّيكُ ثَلَاثَةَ أَصْوَاتٍ وِلَاءً فَقَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ
وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مردیم مؤذن پس چون شود روز
ابر نمیشناسم وقت را پس امام گفت چون فریاد کند خروس سه آواز پی در پی پس بتحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده
وقت نماز ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلَّى فِي غَيْرِ وَقْتٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گزارد نماز را در غیر وقت پس نماز نیست او را مراد اینست که در روز ابر یا باد
اگر کسی بغلط کل نماز خود را در خارج وقت گزارد نماز او باطلست بخلاف آنکه بعض نماز در وقت باشد چنانچه می‌آید
در حدیث دوازدهم این باب هفتم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُجْزِئُ التَّحَرِّي أَبَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَيْنَ وَجْهُ
الْقِبْلَةِ شرح التحری بحاء بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه مشدده و یاء دو نقطه در پایین مصدر معتل اللام یائی باب تفعّل طلب

حری

حری بفتح حاء و کسر راء و تشدید یاء یعنی لایق و مراد اینجا اجتهاد در طلب ظن لایق بودن جهتیست یعنی گفت
امام محمد باقر علیه السلام کافیست اجتهاد و تحصیل ظن بسبب قرینه در مدت عمر چون معلوم نشده باشد عین قبله
اشارتست باینکه اهل بلاد بعیده علاجی بغیر تحصیل ظن بقبله ندارند در تمام عمر خود و آن کافیست زیرا که در
محل حکم شرعیست نه در نفس حکم شرعی هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي رَجُلٍ صَلَّى عَلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ
فَيَعْلَمُ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ إِنْ كَانَ مُتَوَجِّهًا فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ
الْمَغْرِبِ فَلْيُحَوِّلْ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ سَاعَةَ يَعْلَمُ وَإِنْ كَانَ مُتَوَجِّهًا إِلَى دُبُرِ الْقِبْلَةِ فَلْيَقْطَعِ
الصَّلَاةَ ثُمَّ يُحَوِّلُ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ ثُمَّ يَفْتَتِحُ الصَّلَاةَ شرح بیان شد در کتاب الجنائز در شرح حدیث
دوم باب الصلوة علی المصلوب که باعتقاد هشتم است اینکه بین المشرق والمغرب عبارتست از نصفی از افق
که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن نصف باشد و اینکه قبله بودن آن نصف در صورت
اشتباه مبنی است بر نکته که مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینکه قبله بودن
آن نصف فی الجمله در جمیع بلاد جاریست و دبر القبله شامل یسار محض و یمین محض نیز هست بقرینهٔ مقابله
و بنا بر نکتهٔ مذکوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که نماز گزارد بر غیر قبله پس داند
بر حالی که او در نماز است پیش از آنکه فارغ شود از نماز خود گفت چون باشد رو کرده در میان یسار محض
و یمین محض پس باید که بگرداند روی خود را بسوی قبله در ساعتی که میداند و اگر باشد رو کرده بسوی پشت
قبله پس باید که قطع کند نماز را بعد از آن گرداند روی خود را بسوی قبله بعد از آن ابتدا کند نماز را نهم اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي قَفْرٍ مِنَ الْأَرْضِ فِي يَوْمِ غَيْمٍ فَيُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ
ثُمَّ تُضْحِي فَيَعْلَمُ أَنَّهُ صَلَّى لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ إِنْ كَانَ فِي وَقْتٍ فَلْيُعِدْ
صَلَاتَهُ وَإِنْ كَانَ مَضَى الْوَقْتُ فَحَسْبُهُ اجْتِهَادُهُ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی
میباشد در دور از آبادانی از جملهٔ زمین در روز ابری پس نماز میگزارد رو بغیر قبله بعد از آن آسمان صاف
میشود پس میداند که او نماز گزارد رو بغیر قبله چون میکند امام گفت اگر باشد در وقت ادا که گنجایش اعادهٔ نماز
داشته باشد پس باید که اعاده کند نماز خود را و اگر گذشته باشد وقت ادای نماز بس است اجتهاد او یا یعنی
که قضای آن واجب نیست دهم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قِبْلَةِ الْمُتَحَيِّرِ فَقَالَ يُصَلِّي حَيْثُ شَاءَ
شرح مراد بمتحیر کسیست که تحصیل ظن بقبله نتواند کرد یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قبلهٔ حیران پس امام
گفت نماز میگزارد بسوی هر جا که خواهش داشته باشد یازدهم اصل وَرُوِيَ أَيْضًا أَنَّهُ يُصَلِّي إِلَى أَرْبَعِ جَوَانِبَ
شرح و روایت کرده شد نیز که متحیر نماز میگزارد بسوی چهار جانب مراد اینست که این حدیث منافی حدیث سابق

نیست زیرا که این حدیث محمول بر استحباب است و سابق محمول بر وجوب است و بعضی میگویند که این حدیث محمول بر وسعت
وقت است و سابق محمول بر ضیق وقت یا این حدیث محمول بر بیان جمیع وجهت و سابق محمول بر ابتدای آن جهت
والله اعلم دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ وَأَنْتَ تَرَى أَنَّكَ فِي وَقْتٍ وَلَمْ يَدْ
خُلِ الْوَقْتُ فَدَخَلَ الْوَقْتُ وَأَنْتَ فِي الصَّلَوٰةِ فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنْكَ شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون نماز گزاری بر حالی که تو گمان داری در روز ابر و مانند آن که تو در وقت نمازی و داخل شده است
وقت پس داخل شود وقت و تو در نماز باشی پس کافیست آن نماز از تو سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ هَلْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَكَانَ يَجْعَلُ
الْكَعْبَةَ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَقَالَ أَمَّا إِذَا كَانَ بِمَكَّةَ فَلَا وَأَمَّا إِذَا هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَنَعَمْ حَتَّى حُوِّلَ
إِلَى الْكَعْبَةِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت پرسیدم او را که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نماز
میگزارد بسوی بیت المقدس امام گفت آری پس گفتم آیا میکرد کعبه را در پس پشت خود پس گفت اما وقتی که در مکه بود
پس نمیکرد مراد اینست که رو بهر دو میکرد البته و اما وقتی که هجرت کرد بمدینه پس آری تا وقتی که گردیده شد بسوی کعبه اشارتست
باینکه مدینه در میان کعبه و بیت المقدس واقع شده پس در مدینه رو بهر کدام که کنند پشت بدیگری میشود و لاعلاج بخلاف
مکه که در آنجا رو بهر دو کردن میسر است و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای اشعار بدلالت این حدیث است
براینکه اگر کسی جمع تواند کرد میان استقبال قبله و استقبال آنچه عظیم القدر است در شرع مثل امام زمان و مثل قرآن
و مانند آنها آن جمع بهتر است زیرا که استقبال عظیم القدر در جمیع حالات مستحسن است نظیر آنچه گذشت در کتاب الجنائز
در حدیث شانزدهم باب النوادر که آخر ابواب است که براء بن معرور وصیت کرد که دفن او در مدینه رو برسول الله صلی الله
علیه و آله که در آن وقت در مکه بود کنند باب نهم اصل بَابُ الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّلَوٰتَيْنِ شرح این باب بیان حکم جمع میان
دو نماز است خواه شام و خفتن و خواه ظهر و عصر و در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ
عِلَّةٍ وَصَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فِي جَمَاعَةٍ وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَتَّسِعَ الْوَقْتُ عَلَى أُمَّتِهِ شرح علة هر دو جا بفتح و کسر عین میتواند بود و نظیر آن
گذشت در شرح حدیث سوم باب چهارم یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گزارد رسول الله صلی الله
علیه و آله با مردم ظهر و عصر را وقتی که زوال آفتاب شد در جماعت گزارد بی آنکه تکرار این عمل کند و گزارد با مردم نماز شام را
و نماز خفتن را پیش از افتادن و برطرف شدن سرخی مغرب بی آنکه تکرار این عمل کند در جماعت گزارد و جز این نیست
که این را که در رسول الله صلی الله علیه و آله تا فراخ شود وقت عصر و خفتن بر امت او یا یعنی که رخصتی باشد برای

امت تا اگر در صورتی که عذری در شر باشند و آنرا کنند آزرده نباشند دوم اصل شَهِدْتُ الْمَغْرِبَ لَيْلَةً مَطِ
يرَةً فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحِينَ كَانَ قَرِيباً مِنَ الشَّفَقِ نَادَوْا وَ
أَقَامُوا الصَّلَوٰةَ فَصَلَّوُا الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَمْهَلُوا النَّاسَ حَتَّى صَلَّوْا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ الْمُنَادِي فِي
مَكَانِهِ فِي الْمَسْجِدِ فَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ فَصَلَّوُا الْعِشَاءَ ثُمَّ انْصَرَفَ النَّاسُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ فَسَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمِلَ بِهَذَا
شرح مطیره بفتح میم و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بر وزن فعیله بمعنی مفعول است
و اشتقاق آن از مطر مانند اشتقاق مجدوره از جدری است قریباً من الشفق عبارتست از اندکی
پیش از وقت رسیدن سرخی از جانب مشرق بجانب مغرب که بیان شد در حدیث چهارم باب ششم و اشارتست
باینکه اذان و اقامت را پیش از دخول وقت مغرب گفتند نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل
مدح است و مخصوص بمدح و فاعل آن محذوفست یعنی حاضر شدم نماز مغرب را در شبی که باران داده شده
بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس وقتی که بود نزدیک باینکه شفق در مغرب بهم رسد و از مشرق برطرف
شود ندا دادند یا یعنی که اذان گفتند و اقامت کردند نماز را پس در اول دخول وقت برطرف شدن سرخی
از مشرق گزاردند مغرب را بعد از آن مهلت دادند مردم را تا آنکه گزاردند دو رکعت نافله را بعد از آن برخاست
مؤذن در همانجا که بود در مسجد پس اقامت کرد نماز را یا یعنی که بر بالای دیوار که جای مؤذنانست نرفت و
اذان نگفت پس گزاردند نماز خفتن را بعد از آن برگشتند مردم بسوی منزلهای خود پس پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از آن عمل که کردند پس گفت خوبست بتحقیق در زمان سابق رسول الله صلی الله علیه و آله عمل
باین کرد در شب باران سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا
جَمَعْتَ بَيْنَ الصَّلَوٰتَيْنِ فَلَا تَطَوَّعْ بَيْنَهُمَا شرح مراد بصلوتین اینجا ظهر و عصر است بقرینه حدیث سابق
که میان شام و خفتن که جمع شده باشد نافله میباشد فی الجمله و میتواند بود که الصلوتین شامل شام و خفتن
نیز باشد و مراد نهی یا نفی مجموع تطوع باشد لاتطوع بصیغه نهی حاضر باب تفعل است و میتواند بود که لا برای
نفی جنس باشد و تطوع بصیغه مصدر باشد یعنی روایت از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام راوی
گفت شنیدم از او میگفت چون اراده جمع کنی میان نماز ظهر و نماز عصر یا یعنی که عصر را پیش از گذشتن ربع روز
از اول زوال گزاری پس نافله عصر را مگزار میان آن دو چهارم اصل حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّلَوٰتَيْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا تَطَوُّعٌ فَإِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا تَطَوُّعٌ
فَلَا جَمْعَ شرح مراد بصلوتین اینجا نیز مثل حدیث سابق است یعنی حکایت کرد مرا محمد بن حکیم گفت شنیدم از امام

از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت جمع میان فریضه ظهر و فریضه عصر جایز نیست بشرط آنکه میان آن دو فریضه
نافله عصر نباشد پس اگر باشد میان فریضه ظهر و فریضه عصر نافله پس جایز نیست تقدیم فریضه عصر از وقت مقرر عصر
پنجم اصل صَلّى بِنا أبو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ الظُّهْرَ وَالعَصْرَ عِنْدَ ما زالَتِ الشَّمْسُ بِأذانٍ وَإقامَتَيْنِ
وَقالَ إنّي عَلى حاجَةٍ فَتَنَفَّلُوا شرح گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلم فریضه ظهر و فریضه عصر را یعنی که نماز گذار
باشد در آنها نزد زوال آفتاب بیک اذان برای ظهر و دو اقامت یکی برای ظهر و یکی برای عصر و گفت بدرستی که من
کاری ضرور دارم پس شما نافله ظهر و نافله عصر را بگزارید ظاهر این اینست که هرگاه پیشنماز عذر داشته باشد مؤمنان
رعایت جانب جماعت را ترجیح دهند بر رعایت تقدیم نوافل ظهر و عصر بر آنها خواه وقوع نوافل در این صورت
بنیت قضا باشد و خواه بنیت ادا ششم اصل عَنْ عَبّاسٍ النّاقِدِ قالَ تَفَرَّقَ ما كانَ في يَدي وَتَفَرَّقَ
عَنّي حُرَفائي فَشَكَوْتُ ذلِكَ إلى أبي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لي أجْمَعْ بَيْنَ الصَّلاتَيْنِ الظُّهْرِ وَالعَصْرِ
يُري ما يُحِبُّ شرح اجمع بهمزه استفهام انکاری و صیغه مصدر مرفوع و مبتدا است الظهر مجرور و بدل تفصیل
الصلوتین است یری بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و خبر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع بجمع است یحب
بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب افعال یا مخاطب معلوم باب افعال است و در اینجا دو احتمال دیگر
هست اول آنکه اجمع بصیغه امر باب منع باشد و مراد بالصلوتین دو فریضه باشد و الظهر مجرور و بدل تفصیل
الصلوتین باشد و مراد بجمع تطویل تعقیب ظهر و دعا باشد تا وقت عصر و آن باعث وسعت رزق است
چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث سیوم و هفدهم باب سی و دوم که باب التعقیب بعد الصلوة و الدعاء است
دوم آنکه اجمع بصیغه امر باشد و مراد بالصلوتین نافله و فریضه باشد و الظهر منصوب باشد بر ظرفیت زمان
و بنابراین دو احتمال تری بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع و مرفوع باستیناف بیانی خواهد بود و این
خلاف ظاهر است زیرا که ظاهر سیاق اینست که مجزوم و جواب امر باشد والله اعلم یعنی روایتست از عباس صراف
گفت پراکنده شد آنچه بود در دست من از مال دنیا و پراکنده و جدا شدند از من هم پیشگان و شریکان من
پس شکایت بردم آنرا بسوی امام حسن عسکری علیه السلم پس گفت مرا که آیا جمع میان دو نماز که ظهر و عصر است میبینی
چیزی را که محبوب باشد مراد اینست که جمع میان آنها بی حاجت و بعنوان عادت شوم است آنرا ترک کن تا برکت
یابی باب دهم اصل باب الصَّلاةِ الَّتي تُصَلّى في كُلِّ وَقْتٍ شرح این باب بیان نمازهاییست که گزارده میشود در هر وقت
خواه اوقات مکروهه و خواه غیر آنها در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ خَمْسُ
صَلَواتٍ تُصَلّيهِنَّ في كُلِّ وَقْتٍ صَلاةُ الكُسُوفِ وَالصَّلاةُ عَلى المَيِّتِ وَصَلاةُ الإحْرامِ وَالصَّلاةُ
الَّتي تَفُوتُ وَصَلاةُ الطَّوافِ مِنَ الفَجْرِ إلى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَبَعْدَ العَصْرِ إلى اللَّيْلِ شرح روایتست از امام جعفر صادق

کفت

گفت پنج نماز میگزاری آنها را در هر وقت که باشد اول نماز کسوف آفتاب یا ماه دوم نماز بر میت و سیوم نماز احرام
عمره یا حج و چهارم نمازی که قضا میشود و پنجم نماز طواف کعبه میگزاری آنها را بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد
از نماز عصر تا شب مراد اینست که درین دو وقت غیر آن پنج نماز مکروه است و آنها مکروه نیست دوم اصل سَمِعْتُ
أبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ خَمْسُ صَلَواتٍ لا تُتْرَكُ عَلى كُلِّ حالٍ إذا طُفْتَ بِالبَيْتِ وَإذا أرَدْتَ
أنْ تُحْرِمَ وَصَلاةُ الكُسُوفِ وَإذا نَسيتَ فَصَلِّ إذا ذَكَرْتَ وَصَلاةُ الجَنازَةِ شرح مضمون
این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ أرْبَعُ صَلَواتٍ يُصَلّيهِنَّ العَبْدُ في
كُلِّ ساعَةٍ صَلاةٌ فاتَتْكَ فَمَتى ما ذَكَرْتَ أدَّيْتَها وَصَلاةُ رَكْعَتَيْ طَوافِ الفَريضَةِ وَصَلاةُ الكُسُوفِ
وَالصَّلاةُ عَلى المَيِّتِ هؤُلاءِ تُصَلّيهِنَّ في السّاعاتِ كُلِّها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چهار نماز
میکند آنها را بنده در هر ساعتی اول نمازی که فوت شده باشد از تو پس هر وقت که یاد آوری آنرا بجا می آوری از او دوم
نماز دو رکعت طواف فریضه و سیوم نماز گرفتن آفتاب یا ماه و چهارم نماز بر میت آن نمازها میگزاری آنها را در جمیع ساعتها
محقق نماند که منافات نیست میان این حدیث و دو حدیث سابق زیرا که حصر در این چهار مطلوب نیست و بر تقدیری
که مطلوب باشد مراد حصر عمده خواهد بود و باین اعتبار تعبیر از آنها بهؤلاء شده که برای اشاره بذوی العقول
میباشد و ترک نماز احرام و نماز طواف نافله باعتبار عمده نبودن آنها برای اینست که آدمی در اکثر اوقات تقدیم
و تأخیر آنها میتواند کرد والله اعلم باب یازدهم اصل باب التَّطَوُّعِ في وَقْتِ الفَريضَةِ وَالسّاعاتِ الَّتي لا
يُصَلّى فيها شرح این باب بیان نماز نافله در وقت فریضه است و بیان ساعتهایی که تطوع گزارده نمیشود در آنها و در این
باب هشت حدیث است اول اصل عَنِ ابْنِ مُسْكانَ عَنْ زُرارَةَ قالَ قالَ لي أتَدْري لِمَ جُعِلَ الذِّراعُ وَ
الذِّراعانِ قالَ قُلْتُ لِمَ قالَ لِمَكانِ الفَريضَةِ لَكَ أنْ تَتَنَفَّلَ مِنْ زَوالِ الشَّمْسِ إلى أنْ يَبْلُغَ ذِراعاً
فَإذا بَلَغَ ذِراعاً بَدَأْتَ بِالفَريضَةِ وَتَرَكْتَ النّافِلَةَ شرح ضمیر قال در اول راجع بزراره و در دوم راجع
بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم است و میتواند بود که در اول راجع بابن مسکان و در دوم راجع بزراره
باشد ذراع عبارتست از گذشتن سایه دیواری که کونیای آن موافق خط نصف النهار باشد از اول زوال بقدر
ربع دیوار و آن ظرف نافله ظهر است و ذراعان عبارتست از گذشتن سایه دیوار از اول ربع چهارم روز
بقدر دو ربع دیوار و آن ظرف نافله عصر است چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب بناء مسجد النبی صلی الله
علیه و آله یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از زراره گفت که امام گفت مرا که آیا میدانی که چرا مقرر شده
از اول زوال برای نافله یکذراع و از اول وقت عصر برای نافله دو ذراع راوی گفت که گفتم چرا این مقرر

الرجل

ذکرتها

والصلوة

شده امام گفت برای بودن فریضه یا یعنی که برای اهتمام بفریضه و عدم تاخیر آن زیاد از حد است بیان این آنکه
پرسید ترا که نافله گزاری از زوال آفتاب تا آنکه سایه رسد بیکذراع پس چون سایه رسد بیکذراع ابتدا میکنی بفریضه
ظهر و وا میگذاری نافله را مخفی نماند که بر این قیاس است دو ذراع نسبت بنافله عصر حاصل که سایه دیواری که کوتاهی
آن موافق خط نصف النهار باشد و ارتفاع آن بقد آدمی باشد چون بگذرد از آن بقدر یکذراع نافله ظهر قضا
میشود و چون بگذرد بقدر شش ذراع نافله عصر قضا میشود و بر این قیاس است دیوار بلندتر و کوتاه‌تر و غیر دیوار
چنانچه مفصل شد در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الْوَقْتِ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لِي إِذَا جَاءَ الزَّوَالُ قَالَ ذِرَاعٌ إِلَى مِثْلِهِ شرح ضمیر مستتر در جاء راجع بالوقت است
الزوال مرفوع و فاعل لاینبغی است و مراد نافله ظهر است چنانچه گذشت در حدیث سوم باب پنجم که اصل الزوال ثمانیة
ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست و مضاف نیز محذوفست بتقدیر هو وقت ذراع و ضمیر راجع بالوقت است
و مراد اینست که آن وقتیست که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و کوتاهی آن موافق خط نصف النهار باشد
بقدر ذراع شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول باب سیزدهم و چون ذراع ربع قامت است سایه دیوار بلندتر و
کوتاه‌تر بر این قیاس است الی برای انتهای غایتست و ضمیر مثله راجع بذراع است و ضم الی مثله برای افاده اینست که
فریضه ظهر را تطویل میباید کرد تا در آخر آن سایه آن دیوار دو ذراع شده باشد و بعد از آن قضای نافله زوال
میباید کرد اگر بفعل نیامده باشد در وقت ادا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وقتی که سزاوار نیست
مرا چون آمده باشد آن وقت اینکه نافله زوال کرده شود اگر کرده نشده باشد امام گفت آن وقت وقتیست که
سایه دیوار یک قامت موافق نصف النهار یکذراع شود تا وقتی که سایه آن دیوار دو ذراع شود سوم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي الْمَسْجِدَ وَ قَدْ صَلَّى أَهْلُهُ أَيَبْتَدِئُ بِالْمَكْتُوبَةِ أَوْ يَتَطَوَّعُ فَقَالَ
إِنْ كَانَ فِي وَقْتٍ حَسَنٍ فَلَا بَأْسَ بِالتَّطَوُّعِ قَبْلَ الْفَرِيضَةِ وَ إِنْ كَانَ خَافَ الْفَوْتَ مِنْ أَجْلِ مَا مَضَى مِنَ
الْوَقْتِ فَلْيَبْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ فَهُوَ حَقُّ اللَّهِ ثُمَّ لْيَتَطَوَّعْ بِمَا شَاءَ شرح مراد باتیان مسجد اینجا اتیان است
بعد از گزاردن نافله یومیه در خانه است چنانچه مستحب است پس مراد بتطوع گزاردن غیر نافله یومیه است مثل نماز
جعفر طیار و وقت حسن در مقابل خاف الفوت است مراد بنفی باس اصل تجویز است پس منافات با کراهت
ندارد چنانچه معلوم میشود از قول امام در فقره آینده که والفضل اذا صلی تا آخر مراد بخوف فوت خوف خروج
وقت اول است که بیان شد در شرح حدیث اول باب المواقیت و میتواند بود که مراد خوف فوت اعم از وقت
اول و دوم باشد والله اعلم یعنی روایت از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام

اینست م

وهو

از مردی که می آید بمسجد در حالی که گزارده اند فریضه را اهل آن مسجد آیا ابتدا میکند بفریضه یا نافله میگزارد پس امام گفت
که اگر باشد در وقتی فراخ پس پروایی نیست بگزاردن نافله پیش از فریضه و اگر ترسد بر طرف شدن وقت فضیلت
فریضه را بسبب آنچه گذشته از جمله وقت پس باید که ابتدا کند بفریضه چه آن لازم کرده الله تعالی است
بعد از آن باید که نافله گزارد بقدری که خواسته باشد اصل أَلَا هُوَ مُوَسَّعٌ أَنْ يُصَلِّيَ الْإِنْسَانُ فِي أَوَّلِ
دُخُولِ وَقْتِ الْفَرِيضَةِ بِالنَّوَافِلِ إِلَّا أَنْ يَخَافَ فَوْتَ الْفَرِيضَةِ وَ الْفَضْلُ إِذَا صَلَّى الْإِنْسَانُ
وَحْدَهُ أَنْ يَبْتَدِئَ بِالْفَرِيضَةِ إِذَا دَخَلَ وَقْتُهَا لِيَكُونَ فَضْلُ أَوَّلِ الْوَقْتِ لِلْفَرِيضَةِ وَ لَيْسَ
يُحْظَرُ عَلَيْهِ أَنْ يُصَلِّيَ النَّوَافِلَ مِنْ أَوَّلِ الْوَقْتِ إِلَى قَرِيبٍ مِنْ آخِرِ الْوَقْتِ شرح الا بفتح همزه
و تخفیف لام حرف تحضیض و تنبیه است هو ضمیر شانست موسع بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر مقدم بر مبتدا
ان یصلی مبتدا است مراد بوقت الفریضه وقت ~~فضیلت~~ فریضه است مثل ~~وقتی که نافله یومیه متعلق~~
~~گزارده شده باشد~~ باتمام اگر آن فریضه ~~ظهر یا عصر باشد~~ مراد بالنوافل ~~غیر~~ نوافل یومیه است الا در تنفیح
بکسر همزه و تشدید لام حرف استثناست ~~و تخفیف~~ ... ~~بمعنی خوف فوت~~
~~در شرح فقرات سابقه~~ فضل مصدریت که مستعمل شده در معنی مشتق برای مبالغه پس بمعنی افضلست ادا
صلی الانسان وحده اشارتست باینکه اگر کسی نوافل یومیه ظهر را مشغول کرده باشد و انتظار جماعت نماز ظهر داشته باشد
ابتدا بنوافل برای او افضل است از ابتدا بفریضه مراد بوقتها وقت فضیلت فریضه است و آن مرفوع و فاعل
دخل میتواند بود و منصوب بر ظرف زمان میتواند بود و اگر در دخل ضمیر مستتر راجع بانسان باشد و بتقدیر
دخل المسجد باشد مراد بفضل اینجا معنی مصدریت مراد بوقت در آخر الوقت وقت ~~الفضل~~ فضیلت میتواند بود و اعم
از آن و از وقت ~~تعمیم~~ جواز میتواند بود ~~چنانچه گذشت در شرح ان کان خاف الفوت~~ یعنی آگاه باش که شان اینست
که ~~جایز~~ گرده شده است اینکه نماز گزارد آدمی در اول دخول وقت ~~فضیلت~~ فریضه بنوافل ~~غیر یومیه~~ تا آنکه ترسد
فوت فضیلت فریضه را و افضل در وقتی که نماز گزارد آدمی تنهایی خود و انتظار نماز جماعت نکشد اینست که
ابتدا کند بفریضه چون داخل شود وقت فضیلت فریضه تا باشد فضیلت اول وقت فضیلت برای فریضه
اشارتست بآنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهارم که اول وقت فضیلت فریضه بهترست از میان آن و آخر آن و نیست حرام
بر آدمی اینکه گزارد نوافل ~~غیر یومیه~~ را از اول وقت فضیلت تا نزدیک آخر وقت فضیلت بقدری که گنجایش فریضه
در آن باشد ~~یعنی نوافل~~ ... ~~نوافل یومیه~~ ...
است تا نزدیک آخر وقت ظهر ... چهارم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ أُصَلِّي فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ

استفتاح م

یا اعم از این است م

فوت الفریضه یعنی فوت وقت فضیلت فریضه است و آن
در نماز منفرد و نماز غیر نماز جماعت اول وقت است
اول وقت فضیلت آنها است موافق آیت سوره هود
اقم الصلوة طرفی النهار چنانچه شد در شرح حدیث
اول باب فرض الصلوة از کتاب سوم است م

نافلة قال نعم في اول الوقت اذا كنت مع امام يقتدى به فاذا كنت وحدك فابدأ بالمكتوبة

شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است مراد بوقت فریضه وقت فضیلت آنست مثل بعد از یکذراع برای فریضه ظهر و بعد از شش ذراع برای فریضه عصر که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت گفتم امام را گفتم آیا گزارم در وقت فضیلت فریضه نافله را گفت آری بگزار در اول وقت فضیلت فریضه چون باشی با امامی که اقتدا کرده میشود باو پس چون باشی تنها پس شروع بفریضه کن حاصل اینست که اگر مثلا سایه دیوار بیکذراع رسیده باشد نافله ظهر قضا میشود و نافله دیگر نیز در ان وقت خوب نیست مگر برای کسی که انتظار نماز جماعت کشد زیرا که او در اندک وقتی تاخیر فریضه میکند و در ان وقت مشغول نافله ظهر یا نافله دیگر میتواند شد

متن اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم اذا دخل وقت الفريضة اتنفل او ابدأ بالفريضة فقال ان الفضل ان تبدأ بالفريضة وانما اخرت الظهر ذراعا من عند الزوال من اجل صلوة الاوابين

شرح وقت الفريضه عبارتست از اول زوال آفتاب برای فریضه ظهر و اول ربع چهارم روز برای فریضه عصر موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است و اول غروب آفتاب برای فریضه شام و اول ربع دوم شب برای فریضه خفتن موافق آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب وقت المغرب والعشاء الآخرة که باب ششم است و اول طلوع فجر برای فریضه فجر الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم کمال مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه یا بمعنی خود است و ان تبدأ بتقدیر فی ان تبدأ است و بر هر تقدیر این در صورتیست که مانعی معارض ابتدا بفریضه نباشد مثل اینکه تتمه عبادتی مانده باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب الرجل یطوف فیعیی او تقام الصلوة او یدخل علیه وقت صلوة که باب صد و یکم است و انما اخرت تا آخر بمنزله استثناست و مراد تاخیر ظهر در غیر روز جمعه است مراد بصلوة الاوابین هشت رکعت نافله ظهر است در غیر روز جمعه که بعد از زوال آفتاب و پیش از فریضه ظهر گزارده میشود اواب بمعنی بغایت رجوع کننده است بسوی امر و نهی کسی و مراد اینجا کسی است که خود رای نیست و قیاس نمیکند نافله ظهر غیر روز جمعه را بر غیر آن از نوافل و فرق میکند میان ظهر غیر روز جمعه و ظهر روز جمعه که افضل است از سائر فرایض و جماعت در ان افضل است از جماعت در سائر فرایض

متن اصل عن عدة من اصحابنا انهم سمعوا ابا جعفر عليه السلم يقول كان امير المؤمنين صلوات الله عليه لا يصلي من النهار حتى تزول الشمس ولا من الليل بعد ما يصلي العشاء الآخرة حتى ينتصف الليل معنى هذا انه ليس وقت صلوة فريضة ولا سنة لان الاوقات كلها قد بينها رسول الله صلى الله عليه وآله واما القضاء قضاء الفريضة وتقديم النوافل

وتاخيرها

وتاخيرها فلا بأس شرح معنی هذا تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلم است و میتواند بود که کلام بعضی راویان باشد یعنی روایتست از جمعی یاران ما اینکه ایشان شنیدند از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نماز نمیگزارد در روز تا آنکه زوال آفتاب میشد و نه در شب بعد از آنکه میگزارد نماز خفتن را تا آنکه نصف شب میشد معنی عمل امیر المؤمنین علیه السلم اینست که آن وقت که مذکور شد نه وقت نماز فریضه است و نه وقت نماز سنت بدلیل اینکه اوقات همگی آنها بتحقیق بیان کرده آنها را رسول الله صلی الله علیه وآله مراد اینست که این دو وقت بیان نمازی علیحده نکرده اما اول پس ظاهر است و اما دوم پس مبنی بر اینست که بعد از فراغ از نماز شام و نوافل آن و سقوط شفق تا نصف شب نمازی غیر فریضه عشا نیست پس چون بفعل آمده باشد بعد از آن نماز دیگر نخواهد بود و اما قضا یعنی که قضای فریضه باشد و تقدیم نوافل یومیه از وقت مقرر آنها و قضای نوافل یومیه چون در وقت خود واقع نشده باشد پس پروایی نیست از گزاردن آنها در این وقت اشارتست باینکه تقدیم نوافل ظهر بر وقت زوال آفتاب میتوان کرد و تقدیم نماز شب بر وقت نصف شب میتوان کرد حقیقة یا حکما مثل نماز وتیره که بجا آورده میشود بعد از نماز خفتن برای احتیاط نماز شب که مبادا بجا نیاورده فوت شود چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله تا آخر که باب پنجاه و دوست والله اعلم

متن اصل قال رجل لابي عبد الله عليه السلم الحديث الذي روي عن ابي جعفر عليه السلم ان الشمس تطلع بين قرني الشيطان قال نعم ان ابليس اتخذ عرشا بين السماء والارض فاذا طلعت الشمس وسجد في ذلك الوقت الناس قال ابليس لشياطينه ان بني آدم يصلون لي

شرح الحديث مرفوع و مبتداست و خبرش محذوف بتقدیر کیف الحدیث و اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب وقت الصلوة على الجنازة که لانها تغرب بین قرنی شیطان و تطلع بین قرنی شیطان الطلوع مصدر باب نصر بالا رفتن و مراد اینجا حرکت آفتابست از دایره افق یا دایره نصف النهار القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب مراد اینجا همراهانست و همراهان شیطان دو جمعند جمعی آفتاب پرستان و مانند ایشانند و جمعی دیگر منسوبان باسلامند که بدعت نماز چاشت در غیر روز جمعه کرده اند و بدعت افضل بودن تاخیر نماز فریضه عصر و ایقاع آن در مساکرده اند و آن مکروهست چنانچه بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر صاحب قاموس گفته و قرنا الشيطان و قرناه امته والمتبعون لرايه او قوته وانتشاره وتسلطه و ابن اثیر در نهایه گفته و فيه الشمس تطلع بين قرني الشيطان اي ناحيتي راسه الاولين والآخرين وكل هذا تمثيل لمن يسجد للشمس عند طلوعها فكان الشيطان سول له ذلك فاذا سجد لها كان الشيطان مقترن بها انعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست فی در فی ذلک برای سببیت است پس قضای یومیه و مانند آن داخل در تحت این

وجانبيه وقيل القرن القوة اي حين تطلع يتحرك الشيطان ويتسلط فيكون كالمعين لها وقيل بين قرنيه اي امتيه

صح

نیست ومیتواند بود که فی برای ظرفیت باشد وعدم دخول آنها بدلیل خارج باشد یعنی گفت مردی امام جعفر صادق
علیه السلام را چگونه است حدیثی که روایت کرده شده از امام محمد باقر علیه السلام که آفتاب بالا میرود در میان دو دست
شیطان گفت خوبست بیان این آنکه ابلیس ساخت برای خود تختی میان آسمان و زمین پس چون بالا رود آفتاب
وسجده کنند بسبب آن وقت مردمان میگوید ابلیس شیاطین خود را بدرستی که فرزندان آدم نماز میگزارند برای من

هشتم اصل قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكُونُ فِي السُّوقِ فَأَعْرِفُ الْوَقْتَ وَيَضِيقُ عَلَيَّ أَنْ
أَدْخُلَ فَأُصَلِّيَ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُقَارِنُ الشَّمْسَ فِي ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ إِذَا ذَرَّتْ وَإِذَا كَبَدَتْ وَ
إِذَا غَرَبَتْ فَصَلِّ بَعْدَ الزَّوَالِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يُرِيدُ أَنْ يُوقِعَكَ عَلَى حَدٍّ يُقْطَعُ بِكَ دُونَهُ شرح
علی بتشدید یاء مفتوحه مرکبست از حرف جر وضمیر متکلم ادخل بدال بی نقط وخاء با نقط بصیغه مضارع متکلم وحده
از باب نصر است ومراد دخول در پس دکان است یا مراد اعم از دخول در آن ومسجد وخانه است یا بجاء بی نقط از
باب منع است الدحل دور شدن از خرید وفروخت ومانند آن ادخال تا در نسخه مبنی بر اینست که حال یعنی وقت
مذکرست ذرت بذال با نقط وتشدید راء بی نقط بصیغه ماضی معلوم غایبه مضاعف باب نصر است الذر طلوع
آفتاب وگیاه ومانند آن کبدت بتشدید باء یکنقطه ودال بی نقط بصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعیلست
التکبد رسیدن آفتاب بمیان آسمان که دایره نصف النهار است یوقعک بقاف وفاء بصیغه مضارع معتل الفاء
الفاء واوی معلوم غایب باب افعالست حد بفتح حاء بی نقط وتشدید دال بی نقط یعنی کنارست یقطع بقاف وطاء
بی نقط وعین بی نقط بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع است وضمیر مستتر راجع بشیطان است ومفعول آن
محذوفست بتقدیر یقطع الطریق باء در بک برای ملابست است دون بمعنی عند است وضمیر مجرور راجع بحدست
یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را میباشم در بازار پس میشناسم وقت نماز ظهر را ومشکل می آید بر من اینکه داخل شوم در دکان
شوم پس نماز گزارم امام گفت بدرستی که شیطان همراه میشود آفتاب را در سه وقت یا یعنی که در آن سه وقت
بحرکت در می آید وشتاب میکند در اضلال خلایق اول وقتی که برآید وبلند شود آفتاب ودوم وقتی که بنصف
النهار رسد آفتاب وسیوم وقتی که فرو رود آفتاب مراد اینست که در اول مردم را تحریص بعبادت باطل میکند
ودر دوم وسیوم منع از عبادت حق میکند یا یعنی که وسوسه میکند برای تاخیر نماز ظهر ونماز مغرب پس نماز بگزار
بعد از زوال آفتاب چه بدرستی که شیطان میخواهد که وا دارد ترا بر کناری که بیرون از شارع مسلمانانست که راه
زنی کند با تو نزد آن کنار باب دوازدهم اصل بَابُ مَنْ نَامَ عَنِ الصَّلَوٰةِ أَوْ سَهَا عَنْهَا شرح این باب بیان
کسی است که خوابید از نماز یا غافل شد از نماز یا یعنی که بسبب خواب یا بسبب غفلت ترک نماز کرد یا تاخیر نماز کرد در
این باب یازده حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا نَسِيتَ صَلَوٰةً أَوْ صَلَّيْتَهَا

فعل

بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَكَانَ عَلَيْكَ قَضَاءُ صَلَوَاتٍ فَابْدَأْ بِأُولَاهُنَّ فَأَذِّنْ لَهَا وَأَقِمْ ثُمَّ صَلِّهَا ثُمَّ صَلِّ مَا
بَعْدَهَا بِإِقَامَةٍ إِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلَوٰةٍ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت چون فراموش کنی نماز
برا یا گزاری آنرا بی وضو وباشد بر تو قضای نمازی چند پس ابتدا کن بقضای اول آن نمازها پس اذان بگو برای آن
نماز اول واقامت بگو بعد از آن بگذار آن نماز اول را بعد از آن بگذار نمازهائی که بعد از آنست با نیروش که برای هر
کدام اقامتی گوئی بی اذان اصل وَقَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الظُّهْرَ وَقَدْ فَاتَتْكَ
الْغَدَاةُ فَذَكَرْتَهَا فَصَلِّ الْغَدَاةَ أَيَّ سَاعَةٍ ذَكَرْتَهَا وَلَوْ بَعْدَ الْعَصْرِ وَمَتَى مَا ذَكَرْتَ صَلَوٰةً فَا
تَتْكَ صَلَّيْتَهَا شرح وزراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام اگر بتحقیق گزارده باشی نماز ظهر را وبتحقیق فوت
شده باشد از تو نماز صبح پس بیاد آوری نماز صبح را پس بگذار نماز صبح را در هر ساعتی که بیاد آورده باشی آنرا
هرچند که بعد از گذاردن نماز عصر باشد وهر وقت که یاد آوری نمازی را که فوت شده باشد از تو میگزاری آنرا اصل
وَقَالَ إِذَا نَسِيتَ الظُّهْرَ حَتَّى صَلَّيْتَ الْعَصْرَ فَذَكَرْتَهَا وَأَنْتَ فِي الصَّلَوٰةِ أَوْ بَعْدَ فَرَاغِكَ
فَانْوِهَا الْأُولَى ثُمَّ صَلِّ الْعَصْرَ فَإِنَّمَا هِيَ أَرْبَعٌ مَكَانَ أَرْبَعٍ فَإِنْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْأُولَى وَأَنْتَ فِي
صَلَوٰةِ الْعَصْرِ وَقَدْ صَلَّيْتَ مِنْهَا رَكْعَتَيْنِ فَانْوِهَا الْأُولَى ثُمَّ صَلِّ الرَّكْعَتَيْنِ الْبَاقِيَتَيْنِ وَقُمْ
فَصَلِّ الْعَصْرَ شرح وامام گفت چون فراموش کنی نماز ظهر را تا آنکه گزاری نماز عصر را پس بیاد آوری نماز ظهر را
برحالی که تو در آخر نماز عصر باشی یا بعد از فارغ شدن تو از نماز عصر بزبانی باشی پس نیت کن آن نماز عصر را نماز
ظهر یا یعنی که آنرا حساب ظهر کن بعد از آن بگزار نماز عصر را زیرا که جز این نیست که آن نمازی که بنیت عصر شده از روی
غفلت چهار رکعتی است که در جای چهار رکعتی دیگرست یا یعنی که در وقت وجوب ظهرست ونیتی که از روی غفلت شده
باعث بطلان آنچه واجب است نمیشود پس اگر یاد آوری این را که تو نگزاردی نماز ظهر را که اول نمازیست که بر رسول
واجب شده برحالی که تو در نماز عصر باشی وبتحقیق کرده باشی از نماز عصر دو رکعت را پس نیت کن آنرا نماز ظهر
بعد از آن بگزار دو رکعت باقیمانده را و برخیز پس بگزار نماز عصر را ذکر فاء در فان ذکرت اشارتست بانکه حکم دوم مفهوم میشود
از حکم اول بطریق اولی اصل وَإِنْ كُنْتَ قَدْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْعَصْرَ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَإِنْ كُنْتَ
قَدْ صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْعَصْرَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ذَكَرْتَ الْعَصْرَ فَانْوِهَا
الْعَصْرَ ثُمَّ قُمْ فَأَتِمَّهَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تُسَلِّمُ ثُمَّ تُصَلِّي الْمَغْرِبَ شرح ضمیر فوتها راجع بمغرب است وفوت آن عبارت از
فوت وقت فضیلت آنست که تا سقوط شفق مغربیست یا عبارت از فوت وقت اجزای آنست که تا ربع شب است
یا بیشتر وبنا بر اول ظاهر میشود که اهتمام بمحافظت فضیلت مغرب بیشترست از اهتمام بتقدیم قضا بر ادا یعنی واگر یاد آورده
باشی این را که تو نگزاردی نماز عصر را تا آنکه داخل شد وقت نماز شام ونترسیدی از فوت نماز شام پس بگزار نماز عصر را بعد از آن

مَكَانَ أَرْبَعٍ صح

وَلَمْ تَخَفْ فَوْتَهَا فَصَلِّ الْعَصْرَ ثُمَّ الْمَغْرِبَ صح

نماز شام را و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز شام را پس برخیز بگزار نماز عصر را و اگر گزارده باشی از نماز شام دو رکعت
را بعد از آن یاد آورده باشی نماز عصر را پس نیت کن آن نماز را نماز عصر بعد از آن برخیز و بگزار تتمه آن را از دو رکعت
بعد از آن سلام بده بعد از آن میگزاری نماز شام را اصل وان کنت قد صلیت العشاء الآخرة و
نسیت المغرب فقم فصل المغرب وان کنت ذکرتها وقد صلیت من العشاء الآخرة رکعتین
او قمت فی الثالثة فانوها المغرب ثم سلم ثم قم فصل العشاء الآخرة شرح و اگر بتحقیق گزارده
باشی نماز خفتن را و فراموش کرده باشی نماز شام را پس برخیز بگزار نماز شام را و اگر یاد آورده باشی نماز شام را
و بتحقیق کرده باشی از نماز خفتن دو رکعت را یا برخواسته باشی در رکعت سیوم پس نیت کن آن نماز را نماز شام
بعد از آن سلام کن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز خفتن را اصل فان کنت قد نسیت العشاء الآخرة حتی
صلیت الفجر فصل العشاء الآخرة وان کنت ذکرتها وانت فی رکعة او فی الثانیة من الغداة
فانوها العشاء ثم قم فصل الغداة واذن واقم شرح پس اگر بتحقیق فراموش کرده باشی نماز خفتن را
تا آنکه گزارده باشی نماز صبح را پس بگزار نماز خفتن را و اگر یاد آورده باشی نماز خفتن را و تو در رکعت اول یا در رکعت
دوم از نماز صبح باشی پس نیت کن آن نماز را نماز خفتن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز صبح را و اذان و اقامت بگو برای
نماز صبح یا یعنی که اکتفا باذان و اقامت سابق مکن اگر وسعت وقت باشد اصل وان کانت المغرب والعشاء
الآخرة قد فاتتاک جمیعا فابدأ بهما قبل ان تصلی الغداة ابدأ بالمغرب ثم العشاء شرح و اگر باشد
نماز شام و نماز خفتن یا هر دو یعنی که بتحقیق فوت شده باشد از تو هر دو پس ابتدا کن بآن دو نماز پیش از آنکه گزاری نماز
صبح را ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز خفتن اصل فان خشیت ان تفوتک الغداة ان بدأت بهما فا
بدأ بالمغرب ثم الغداة ثم صل العشاء فان خشیت ان تفوتک الغداة ان بدأت بالمغرب فصل
الغداة ثم صل المغرب والعشاء ابدأ باولهما لانهما جمیعا قضاء شرح پس اگر ترسی که از اینکه فوت شود
از تو نماز صبح در وقت فضیلت آن که تا روشن شدن جمیع آسمان است اگر ابتدا کنی بنماز شام و نماز خفتن پس ابتدا کن
بنماز شام بعد از آن بنماز صبح بعد از آن بگزار نماز خفتن را پس اگر ترسی که فوت شود از تو وقت فضیلت نماز صبح اگر
ابتدا کنی بنماز شام پس بگزار نماز صبح را بعد از آن بگزار نماز شام را و نماز خفتن را ابتدا کن باول آن دو برای
اینکه آن دو نماز هر دو قضا است مراد اینست که نسبت آن دو بیکدیگر مثل نسبت صبح بآن دو نیست که رعایت
ترتیب باعث این شود که ادا قضا یا مانند قضا شود اصل ایهما ذکرت فلا تصلهما الا بعد شعاع
الشمس قال قلت لم ذاک قال لانک لست تخاف فوتها شرح ای بضم همزه و تشدید یا کلمه شرط است و منصوب
و مفعول ذکرت است مثل ایما الاجلین قضیت و مثل ایا ما تدعوا ضمیر تصلیهما راجع بمغرب و عشاء است یا راجع بهر دو صورت

لسلام

اولی

تصلها

نماز فوت شده است اول صورت فوت عشاء تنها دوم صورت فوت هر یک از مغرب و عشاء و ذکرت بصیغه معلوم خطاب
است فلا تصلیهما بصیغه مضارع مخاطب جزای شرط است و نفی بمعنی نهی است و ضمیر منصوب راجع بالغداة است
و بتقدیر فلا تصلیهما قبل ما ذکرت است یا بتقدیر فلا تصلیهما حین ذکرت است و بر هر تقدیر بعد منصوب است
منصوب بظرفیت و مستثنای مفرغ است شعاع آفتاب بضم شین با نقطه چند معنی دارد یکی روشنی آفتاب که منتشر
شده باشد و فرا گرفته باشد اکثر آسمان را و این مراد است اینجا چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث
پنجم باب هفتم که الی ان تجلل الصبح السماء دیگری آنچه ظاهر میشود مانند نیزه‌ها در جانب مشرق آسمان بعد از طلوع
بعض قرص آفتاب از افق حقیقی و ظاهر اینست که این مراد است در آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم
باب بیست و هشتم که باب الفجر ما هو تا آخر است که قلت فلسنا فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال هیهات این تذهب
تلک الصلوة الصبیان صاحب قاموس گفته که شعاع الشمس و شعها بالضم ما الذی تراه کانه الحبال مقبلة علیک اذا
نظرت الیها او الذی ینتشر من ضوئها او الذی تراه ممتدا کالرماح بعید الطلوع وما اشبهه یعنی هر کدام از مغرب
و عشاء را اگر یاد آوردی پیش از گزاردن نماز غداة پس نمیگزاری غداة را پیش از آنچه یاد آوردی مگر بعد از روشنی
آفتاب که فرا گرفته باشد اکثر آسمان را پیش از ظهور سرخی در مغرب زراره گفت که گفتم که برای چیست این تاخیر
نماز غداة تا آن وقت امام گفت برای اینکه در این تاخیر نیست ترسی از فوت نماز غداة اشارت باینست که اگر روشنی
احاطه کند اکثر آسمان را و نماز غداة را نکنی خوف فوت آن هست بنا بر اینکه ظهور سرخی در ربع آسمان که در جانب مغرب است
نزدیک میشود و آن علامت طلوع آفتاب است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب ششم دوم اصل عن ابی بصیر
قال سألته عن رجل نسی الظهر حتی دخل وقت العصر قال یبدأ بالظهر وکذلک الصلوات
تبدأ بالتی نسیت الا ان تخاف ان یخرج وقت الصلوة فتبدأ بالتی انت فی وقتها
ثم تصل التی نسیت شرح وقت الصلوة عبارتست از وقت اول که مقرر شده برای نماز حاضر و میتواند بود که شامل
وقت آخر نیز باشد بیان وقت اول و وقت آخر بر هر نماز گذشت در شرح حدیث اول باب المواقیت اولها و آخرها
و افضلها یعنی روایتست از ابو بصیر گفت پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد نماز
ظهر را تا آنکه داخل شد وقت عصر یا یعنی که سایه شاخص که حادث میشود بعد از زوال برابر شاخص شد امام گفت ابتدا
میکند بنماز ظهر و همچنانست جمیع نمازها بیان این آنکه ابتدا میکنی بآن نمازی که فراموش کردی مگر آنکه بترسی که بیرون
رود وقت اول که مقرر شده برای آن نماز حاضر پس ابتدا میکنی بآن نمازی که تو در وقت اول برای آنی بعد از آن
میگزاری نمازی را که فراموش کردی سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن رجل صلی بغیر طهور او
نسی صلوات لم یصلها او نام عنها فقال یقضیها اذا ذکرها فی ای ساعة ذکرها من لیل

تقضی

او نهار فاذا دخل وقت الصلوة ولم يتم ما فاته فليقض ما لم يتحقق ان يذهب وقت
هذه الصلوة التي قد حضرت وهذه احق بوقتها فليصلها فاذا قضاها فليصل ما فاته
مما قد مضى ولا يتطوع بركعة حتى يقضي الفريضة كلها شرح قضا در نماز اقضا یعنی بجا آوردن است
پس شامل ادا نیز هست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او پرسیده شد از مردی که نماز گزارد بی وضو
یا غسل یا تیمم یا فراموش کرد چند نماز را که نگزارد آنها یا خوابید از آنها پس امام گفت قضا میکند نماز را اگر گفتی چون
یاد آورد آنرا در هر ساعتی که یاد آورده باشد آنرا خواه از جملهٔ شب خواه از جملهٔ روز پس چون داخل شود وقت
نماز و هنوز تمام نشده باشد قضای آنچه فوت شده از او پس باید که دیگر قضا نکند مادام که نترسد از اینکه بیرون
رود وقت اول مقرر برای این نمازی که بتحقیق حاضر شد و این نماز حاضر سزاوارترست بوقت مقرر خود پس باید
که گزارد آن نماز حاضر را پس چون بجا آورد آن نماز حاضر را پس باید که گزارد تتمه آنچه را که فوت شده از او از جملهٔ
نمازهایی که بتحقیق گذشت و باید که نافله نگزارد یک رکعت تا آنکه قضا کند نماز فریضه را بکلی آن چهارم اصل عن
ابي جعفر عليه السلم قال اذا فاتتك صلوة فذكرتها في وقت اخرى فان كنت تعلم انك اذا
صليت التي فاتتك كنت من الاخرى في وقت فابدأ بالتي فاتتك فان الله عز وجل يقول اقم
الصلوة لذكري وان كنت تعلم انك اذا صليت التي فاتتك فاتتك التي بعدها فابدأ بالتي
انت في وقتها فصلها ثم اقض الاخرى شرح وقت بی تنوین و مضافست باخری و در سوره طه در خطاب با موسی
چنین است فاعبدنی واقم الصلوة لذکری و ظاهر این حدیث اینست که مراد بعبادت در فاعبدنی صلوة بعنوان
ادا باشد بنظیر آنچه گذشت از حکایت عیسی در حدیث اول باب اول پس آنچه معطوف بر آنست امر بقضای صلوة
فائته است پس لام در لذکری مثل لام در اقم الصلوة لدلوک الشمس است که بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض
الصلوة الذکر یاد آوری اضافه ذکر بضمیر متکلم از قبیل اضافه مصدر بفاعل و موجد حقیقی است اگرچه فاعل نحوی نباشد
پس اشارتست باینکه ذکر و نسیان مانند علم و جهالت در اینکه فاعل حقیقی آنها غیر الله تعالی کسی نیست یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون فوت شود از تو نمازی پس یاد آوری آنرا در وقت نمازی دیگر پس اگر میدانسته باشی
که تو چون گزاری نماز را که فوت شده از تو میباشی نسبت بآن نمازی دیگر در وقتی که مقرر آنست پس ابتدا کن بآن نمازی
که فوت شده از تو چه بدرستی که الله عز وجل میگوید برای تعلیم این امت بنقل حکایت موسی در سوره طه که برپا دار
نماز را که فراموش کرده باشی یا بسبب خواب ترک آن کرده باشی بعد از یاد آوری آن از جانب من و اگر میدانسته باشی
که تو چون گزاری نماز را که فوت شده میشود از تو نمازی که بعد از آنست پس ابتدا کن بنمازی که تو در وقت آنی
پس بگزار آنرا بعد از آن آن نمازی دیگر را که فوت شده پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل نسي

صلوة

صلوة حتى دخل وقت صلوة اخرى فقال اذا نسي الصلوة او نام عنها صلى حين يذكرها
فاذا ذكرها وهو في صلوة بدأ بالتي نسي شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فراموش کرد
نمازی را تا آنکه داخل شد وقت نمازی دیگر پس امام گفت چون فراموش کند نماز را یا بسبب خواب غافل شود
از آن میگزارد وقتی که یادش آورد آنرا پس چون یاد آورد آنرا بر حالی که او در اثنای نمازی باشد ابتدا
میکند بآنچه فراموش کرده باین معنی که نیت خود را میگرداند و آنچه را که کرده حساب قضا میکند چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب اصل وان ذكرها مع امام في صلوة المغرب اتمها بركعة ثم صلى المغرب
ثم صلى العتمة بعدها وان كان صلى العتمة وحده فصلى منها ركعتين ثم ذكر انه نسي
المغرب اتمها بركعة فتكون صلوة المغرب ثلث ركعات ثم يصلي العتمة بعد ذلك شرح
ضمیر ذکرها راجع بصلوة فائته است و ان اینجا عبارت از فریضه عصر است امام بکسر همزه یعنی پیشنماز است
ظرف در فی صلوة حال ضمیر مستتر در ذکرها است ضمیر اتمها راجع بصلوة فائته است اگر گویی چرا در نماز مغرب اکتفا
بصورت جماعت کرد برای قیاس صورت انفراد بر آن و در نماز خفتن اکتفا بصورت انفراد کرد برای قیاس
صورت جماعت بر آن گوییم برای اشارت باینکه اهتمام بجماعت در نماز مغرب بسیارست بخلاف اهتمام بجماعت
در نماز خفتن بنا بر اینکه هر کسی را میسرست که بعد از نماز مغرب عود بمنزل خود کند و بعد از نماز خفتن میسر نیست مگر قلیلی
فتکون بصیغه غایبه از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر بارز در اتمها است و صلوة منصوبست
و ثلث نیز منصوب و خبر بعد از خبرست یا صلوة مرفوع و اسم یکون است و ثلث خبرست یعنی و اگر یاد آورد
نمازی را که فوت شده با پیشنمازی بر حالی که او در نماز شام باشد تمام میکند نماز را که فوت شده بیک رکعت بعد از آن
میگزارد نماز شام را و میگزارد نماز خفتن را بعد از نماز شام و اگر باشد که گزارد نماز خفتن را تنهایی پس گزارد
از جملهٔ آن دو رکعت را بعد از آن بیاد آورد که او فراموش کرده نماز شام را تمام میکند آن نماز را بیک رکعت
پس میباشد آن نماز نماز شام سه رکعت بعد از آن میگزارد نماز خفتن را بعد از آنچه کرد ششم اصل عن ابي
الحسن عليه السلم قال سألته عن رجل نسي الظهر حتى غربت الشمس وقد كان صلى العصر فقال
كان ابو جعفر عليه السلم او كان ابي عليه السلم يقول ان امكنه ان يصليها قبل ان تفوته المغرب
بدأ بها والا صلى المغرب ثم صلاها شرح روایتست از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم راوی گفت
پرسیدم او را از مردی که فراموش کرد نماز ظهر را تا آنکه غروب کرد آفتاب و بتحقیق کرده بود نماز عصر را امام گفت
که امام محمد باقر علیه السلم یا امام گفت پدرم علیه السلم میگفت که اگر میسر باشد او را اینکه گزارد نماز ظهر را پیش از آنکه فوت شود
از او وقت فضیلت مغرب که تا سقوط شفق مغربیست ابتدا میکند بنماز ظهر بعنوان قضا و اگر میسر نباشد میگزارد

نماز شام را بعد از آن میگزارد نماز ظهر را هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَمَّ قَوْماً فِي
الْعَصْرِ فَذَكَرَ وَ هُوَ يُصَلِّي أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ صَلَّى الْأُولَى قَالَ فَلْيَجْعَلْهَا الْأُولَى الَّتِي فَاتَتْهُ وَ لْيَسْتَأْنِفْ بَعْدُ
صَلَاةَ الْعَصْرِ وَ قَدْ قَضَى الْقَوْمُ صَلَاتَهُمْ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی
را در نماز عصر پس یاد آورد در حالی که او نماز میگزارد این را که نکرده بود نماز ظهر را امام گفت پس باید که حساب
کند آنرا نماز ظهری که فوت شده از او و باید که از سر گیرد بعد از آنچه کرده نماز عصر را و بتحقیق بجا آورده اند
آن جمعی که اقتدا باو کرده اند نماز عصر خود را مراد اینست که نماز ایشان باطل نیست هشتم اصل عَنْ سَمَاعَةَ ابْنِ مِهْرَانَ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الصُّبْحَ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ يُصَلِّيهَا حِينَ يَذْكُرُهَا فَإِنَّ رَسُولَ
اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَقَدَ عَنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّاهَا حِينَ اسْتَيْقَظَ وَ
لَكِنَّهُ تَنَحَّى عَنْ مَكَانِهِ ذَلِكَ ثُمَّ صَلَّى شرح روایتست از سماعة بن مهران گفت پرسیدم امام جعفر صادق
یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد که گزارد نماز صبح را تا آنکه بیرون آمد آفتاب امام گفت میگزارد
آن نماز صبح را وقتی که یاد می آورد آنرا چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید از نماز صبح تا آنکه بیرون آمد
آفتاب بعد از آن گزارد آنرا وقتی که بیدار شد و لیکن از محراب بگوشه دیگر مسجد رفت بعد از آن گزارد نماز صبح
نهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ نَامَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الصُّبْحِ وَ اللّهُ عَزَّ
وَ جَلَّ أَنَامَهُ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِلنَّاسِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا نَامَ
حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ لَعَيَّرَهُ النَّاسُ وَ قَالُوا لَا تَتَوَرَّعُ لِصَلَاتِكَ فَصَارَتْ أُسْوَةً وَ سُنَّةً فَإِنْ قَالَ
رَجُلٌ لِرَجُلٍ نِمْتَ عَنِ الصَّلَاةِ قَالَ قَدْ نَامَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَصَارَتْ أُسْوَةً وَ رَحْمَةً
رَحِمَ اللّهُ سُبْحَانَهُ بِهَا هَذِهِ الْأُمَّةَ شرح در کتب تواریخ مسطور است که این واقعه در سفر بوده در وقت عود
از خیبر بسوی مدینه در سال هفتم از هجرت که سال بیستم از رسالتست لا تتورع براء بینقط و عین بینقط بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب تفعلست الاسوه بضم و کسر همزه و سکون سین بینقط آنچه باعث تسلی اندوهناک شود و آنچه مردم
پیروی آن کنند مثل آیت سوره احزاب لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بیان میشود در شرح حدیث
سیزدهم باب النوافل که باب هشتاد و چهارم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خوابید رسول الله صلی الله
علیه و آله از نماز صبح و الله عز و جل خوابانید او را تا آنکه طلوع کرد آفتاب بر او مراد اینست که خوابیدن او تا طلوع آفتاب
با وجود کثرت ازواج و اصحاب خارق عادت بود پس اسباب آن فعل الله تعالی بوده نه فعل بشر اگرچه اصل هر نوم فعل
الله تعالی میباشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب سی و سیوم و بود آن خوابانیدن رحمتی از جانب صاحب
اختیار تو برای مردم آیا نمی بینی که اگر آنکه مردی خوابیده باشد تا آنکه طلوع کند آفتاب هر آینه سرزنش میکنند او را

وقد مضى القوم بصلوتهم

تفزع

مردمان و میگویند که پرهیزکاری نداری برای نماز خود پس گردید نماز صبح رسول الله بعنوان قضا باعث تسلی اندوه
ناکان و طریقتی که مردمان پیروی آن کنند پس اگر گوید مردی مردی دیگر را که خوابیدی از نماز صبح میگوید بتحقیق خوابید رسول الله
صلی الله علیه و آله پس گردید آن نماز باعث تسلی و رحمتی که رحم کرد الله سبحانه بآن این امت را دهم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَ الْفُضَيْلِ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً قَالَ يَعْنِي مَفْرُوضاً وَ لَيْسَ يَعْنِي
وَقْتَ فَوْتِهَا إِذَا جَازَ ذَلِكَ الْوَقْتُ ثُمَّ صَلَّاهَا لَمْ تَكُنْ صَلَاةً مُؤَدَّاةً شرح صلوة در اصل یعنی اظهار خواهش زندگانی
و کامرانی کسی است از او تحیت بزرگ مانند مثل و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم مراد اینجا خواهش زندگانی و کامرانی اهمه است خواه انبیا و خواه
او صیا مثل آیت سوره مدثر لم نک من المصلین و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث هفتادم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است
کانت برای افاده اینست که صلوة در جمیع شرایع سابقه کتابت موقوت بوده بر مؤمنان پس کمال اهتمام بآن است کتاب یعنی مکتوبست و مراد واجب کرده شده است مثل
کتب علیکم الصیام موقوتا ماخوذ است از وقت بفتح واو و سکون قاف که مصدر باب ضرب است یعنی تعیین جزئی از زمان بجهت اشتباه از آنست و وقت ادای صلوة
دو قسم است اول ایجاب صلوة بروشنی که اشتباهی در ایجاب آن نماند مثل بیان شود بآیات بینات و اظهار ایجاب آن و این قسم را فرض بنیا
الله کل صلوة را در از منه محدوده مثل اوقات صلوات خمس در این شریعت پس اگر واقع شود چیزی از آن اوقات بعد از آن اوقات مجزی نخواهد بود
و قول امام که یعنی مفروضا برای بیان آنست که مراد در این آیت قسم اول است و قول امام که و لیس یعنی تا آخر برای بیان آنست که مراد
قسم دوم نیست چنانچه بعضی مخالفان توهم کرده اند بقیاس ایجاب اصل صلوة در شرایع سابقه بر ایجاب اقامت صلوة بنظم رکوع و سجود و سایر
شروط محدوده در این شریعت وقت فوتها بفتح واو و سکون قاف و فتح تا و فتح فا و سکون واو و کسر تا و ضمیر راجع بصلوة عبارت
از زمانی که بعد از زمان وجوب صلوة است مراد اینست که در شرایع سابقه صلوة وقت فوتی نداشته بلکه در بعضی آنها یا کل آنها از جمیع عمر
بکنایج واجب بوده یا بعضی که هر بار که ذکر الله بعد از آن شده صلوة بر ایشان واجب بوده نظیر آیت سوره اعلی و ذکر اسم ربه فصلی و بیان شده
در کتاب الدعاء در حدیث ... باب ... که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام است جمله اذا جاز استینافیه بیانی است و ... اشاره
الوقت وقت فوتها نیست بلکه وقتی است که ظرف تادیه صلوة است باعتقاد بعضی مخالفان و ... از وقت فوتها ذکر شد اشارت باینست که ایقاع صلوة
با ایقاع آخر اجزای صلوة است یا ایقاع آخر اجزای صلوة اگر مستغرق نباشد از گذشتن وقت مثل آنکه یک رکعت یا بیشتر در وقت واقع شده باشد و
در خارج وقت واقع شده باشد مجزی نیست یعنی روایت است از زراره و فضیل از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک اسمه در سوره نساء که بدرستی
که صلوة بوده در شرایع سابقه بر مؤمنان واجب ... گردیده امام گفت که میخواهد بعنوان مفروض را و نیست اینکه خواهد وقت فوت صلوة را
چون بگذرد آن وقت مقرر بعد از آن گزارد آن صلوة را نباشد صلوة ادا بجا آورده شده اصل وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَهَلَكَ سُلَيْمَانُ بْنُ
دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صَلَّاهَا لِغَيْرِ وَقْتِهَا وَ لَكِنَّهُ مَتَى مَا ذَكَرَهَا صَلَّاهَا شرح اشاره است به آنکه در اول موقوت و در دوم
در لغیر ... است لام در لغیر بمعنی فی است لغیر وقتها یعنی در غیر وقت و قوع اراده معنی بالکل ... اشارتست باینکه تاخیر صلوة مغرب تا سقوط حمرت
مغربیه جایز نیست در این شریعت در سوره ص چنین است و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات

الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق وموافق
این حدیث وبعنوان اظهار احتمال میگوییم که اذ ظرف قال است ومراد بعشی اول وقت غروب شمس است تا سقوط شفق
جوهری در صحاح گفته العشی والعشیة من صلوة المغرب الی العتمة الصافنات اسبان خوش ساق که اکثر در ایستادن بر سه دست
ویکپا وطرف سم پای دیگر می ایستند واین معلوم میشود ببلندی محل نجو وباریکی استخوان ساق ومانند آن الجیاد اسبان
خوش کردن فاء در فقال برای تعقیب است ومراد اینست که صلوة سلیمان بعد از سقوط شفق واقع شد زیرا که فقال انی احببت
تا آخر بجای فصلی است مراد بالخیر صلوة است چنانچه مؤذن میگوید حی علی خیر العمل عن ذکر متعلق بالخیر است وعن برای
سببیت است مثل ما فعلته عن امری ومراد بذکر وسیله علم در جمیع احکام الله تعالی است وآن سه قسم است
اول کتاب الهی مثل قرآن وتوریة دوم رسولی که آن کتاب براو نازل شده سوم اوصیای آن رسول چنانچه
بیان شد در کتاب الحجة در شرح احادیث باب بیستم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة
علیهم السلام است وآن اینجا عبارت از نبی صاحب شریعت واوصیای او تا زمان سلیمان است یا عبارت از تورات است
که خبر بودن نماز خود مستنبط از آنست حتی متعلق بقال است واز تتمه مقول قول نیست ضمیر توارت راجع
بالصافنات الجیاد است مراد بالحجاب ظلمت شب است موافق آنچه گذشت در حدیث سیوم باب بیست وششم ومراد اینست که
صلوة سلیمان مستمر بود از سقوط شفق تا برطرف شدن بیاض از مغرب ردوها بتقدیر قول است ومخاطبان موکلان
بر اسبانند وضمیر منصوب راجع بالصافنات الجیاد است وتعدیه آن بعلی باعتبار تضمین معنی عرض است
موافق اذ عرض علیه مسحا عبارت از مالیدن دست است بالسوق ناظر بالصافنات است والاعناق
ناظر بالجیاد است پس در کلام لف ونشر مرتب است وجمعی از مفسران تفسیر این آیات بروشی کرده اند که
ملایم شان سلیمان وسیاق این آیات نیست وبعضی موافق تفسیر خود روایات ذکر کرده اند
پس اگر آن روایات صحیح باشد یا محمول بر تقیه خواهد بود زیرا که پس خطاب اسقاط حی علی
خیر العمل از اذان کرده بدعوی اینکه جهاد افضل از صلوة است ضمیر ولکنه راجع بسلیمان است
ما در متی ما ذکرها زائده است وذکر بمعنی یاد آوردنست واین اشارتست باینکه صلوة در شریعت موسی که
سلیمان از اوصیای اوست اختصاص بوقتی نداشته موافق قول عیسی در سوره مریم واوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیا پس نظیر آیت سوره اعلی است که وذکر اسم ربه فصلی
یعنی اگر میبود چنان هر آینه هلاک میبود سلیمان بن داود علیه السلام وقتی که گزارد
نماز مغرب را بنا بر آن فرض بعد از خروج وقت آن مراد اینست که این آیت
برای مدح سلیمانست واگر چنان میبود برای ذم میبود ولیکن سلیمان در هر وقت که یاد آورد صلوة را گزارد آنرا

موقوت هم

اصل

~~مکلف بوقت که موافق مصلحت واند گزاردن نماز در اوقات اداء موسع است میگزارد آنرا~~
اصل قال ثم قال ومتی ما استیقنت او شککت فی وقتها انک لم تصلها او فی وقت
فوتها انک لم تصلها صلیتها وان شککت بعد ما خرج وقت الفوت فقد دخل حائل
ولا اعادة علیک من شک حتی تستیقن فان استیقنت فعلیک ان تصلیها فی ای حالة
کنت شرح ما در اول زایده است ودر دوم مصدریه است او در دوم برای شک راوی است بقرینه تکرار انک
لم تصلها ومیتواند بود که کلام امام باشد وبر تقدیر اول مراد بوقتها وقت اداها است وبر تقدیر دوم مراد
وقت سعتها است وبر هر تقدیر فوت بفتح فا وسکون واو وتاء دو نقطه در بالاست ومراد بوقت فوتها
وقت قرب فوتها است من در من شک برای سببیت است حتی برای استثنای منقطعست یعنی راوی گفت
که بعد از آن امام گفت که وهر گاه یقین کنی یا شک کنی در وقت ادای نماز اینکه تو نگزاردی آنرا یا امام گفت که
وهر گاه یقین کنی یا شک کنی در وقت نزدیک شدن فوت نماز اینکه تو نگزاردی آنرا میگزاری آنرا واگر شک
کنی بعد از آنکه بیرون رفت وقت نزدیک شدن فوت پس بتحقیق داخل شده مانعی از اعتبار شک وواجب نیست
اعاده بر تو بسبب شک مگر اینکه یقین کنی پس اگر یقین کنی پس واجبست بر تو که گزاری آنرا در هر حالتی که باشی خواه
شب خواه روز وخواه نزدیک وخواه دور یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل نام عن العتمة
فلم یقم الا بعد انتصاف اللیل قال یصلیها ویصبح صائما شرح العتمه بفتح عین بی نقطه وفتح تاء دو نقطه
در بالا زمانی از شب که بعد از غروب شفقست تا نصف شب ومراد اینجا نماز فریضه خفتن است یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که خوابید از نماز خفتن یعنی که بسبب خواب غافل شد از نماز خفتن وترک آن کرد
وبیدار نشد مگر بعد از رسیدن شب بنصف امام گفت میگزارد نماز خفتن را بعنوان قضا وبصبح میرسد روزه
دار یعنی که فردای آن شب را روزه میدارد باب سیزدهم اصل باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه وآله شرح این
باب بیان کیفیت بنای مسجد نبی صلی الله علیه وآله در مدینه مبارکه است ودر این باب سه حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان رسول الله صلی الله علیه وآله بنی مسجده بالسمیط
ثم ان المسلمین کثروا فقالوا یا رسول الله لو امرت بالمسجد فزید فیه فقال نعم و
امر به فزید فیه وبناه بالسعیدة ثم ان المسلمین کثروا فقالوا یا رسول الله لو امرت
بالمسجد فزید فیه فقال نعم وامر به فزید فیه وبنی جداره بالانثی والذکر شرح السمیط
بفتح سین بی نقطه وکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین وطاء بی نقطه آنچه یکصف باشد وضمیمه در پهلو نداشته باشد
مثل مروارید در رشته کشیده لو برای تمنی است السعیده بفتح سین بی نقطه وکسر عین بی نقطه وسکون یاء دو نقطه

حال

و آن زمانیست که اگر [illegible] در آن گاه هم

دو نصفه

در پایین و دال بی‌نقطه و تاء تانیث باعتبار اینکه موصوف آن لبنه است خشتی که مدد کرده شده باشد بنصف خشتی در پهلوی آن
تا عرض دیوار بیشتر شود و دیوار مستحکم‌تر شود و الانثی والذکر ماده و نر و مراد اینجا دو خشت است که تنصیف یکی شده و دیگری
درمیان آن که گذاشته شده تا دیوار دو خشته شود و درز بدرز نیفتد خشت اول انثی است و خشت دوم ذکر
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
بنا کرد مسجد خود را در مدینه بعنوان یکخشته بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش
امر کنی بمسجد پس زیاد کرده شود در آن پس گفت آری و امر کرد بمسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد مسجد را دیوار
یکخشت و نیم بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی بمسجد پس زیاد کرده شود در آن
پس گفت آری و امر کرد بمسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد دیوار آن را دو خشته اصل ثُمَّ اشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْحَرُّ
فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَظُلِّلَ فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَأُقِيمَتْ فِيهِ سَوَارِي مِنْ جُذُوعِ
النَّخْلِ ثُمَّ طُرِحَتْ عَلَيْهِ الْعَوَارِضُ وَ الْخَصَفُ وَ الْإِذْخِرُ شرح العوارض بفتح عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و ضاد
با نقطه جمع عارضه درختان بر پهلو افتاده الخصف بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی‌نقطه و فاء جمع خصفه آنچه از برگ درخت
خرما بافته میشود برای فرش و مانند آن یعنی بعد از آن سخت شد بر مسلمانان گرمای آفتاب پس گفتند ای رسول الله
کاش امر کنی بمسجد پس سایه کرده شود پس گفت آری پس امر کرد بمسجد پس واداشته شد در مسجد ستونها از تنه‌های درخت
خرما بعد از آن انداخته شد بر مسجد درختان بر پهلو افتاده و بافته برگ درخت خرما و اذخر اصل فَعَاشُوا
فِيهِ حَتَّى أَصَابَتْهُمُ الْأَمْطَارُ فَجَعَلَ الْمَسْجِدُ يَكِفُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ
فَطُيِّنَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا عَرِيشٌ كَعَرِيشِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ
كَذَلِكَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شرح جعل بمعنی شرعت یکف بکسر کاف و فاء
بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است الوکف چکه کردن سقف لا اینجا جائز است و عریش
مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا عریش و میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و عریش مبنی بر فتح
باشد یعنی پس راحت کردند در مسجد تا آنکه برخورد ایشان را بارانها پس شروع کرد مسجد میچکید بر ایشان پس گفتند
ای رسول الله کاش امر کنی بمسجد پس کاه گل کرده شود سقف آن پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله
نه امر میکنم این سقفی است مانند سقف موسی علیه السلم در عبادتخانه او پس ماند مسجد چنان تا آنکه از دنیا
رفته شد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل وَكَانَ جِدَارُهُ قَبْلَ أَنْ يُظَلَّلَ قَامَةً وَكَانَ إِذَا كَانَ
الْفَيْءُ ذِرَاعاً وَهُوَ قَدْرُ مَرْبِضِ عَنْزٍ صَلَّى الظُّهْرَ وَإِذَا كَانَ ضِعْفَ ذَلِكَ صَلَّى الْعَصْرَ شرح قبله
مسجد مدینه عین جنوب است و موافق کعبه است تقریبا چه اگر اندکی مایل بمشرق میبود موافق‌تر میبود و لیکن

برای مصلحتی عظیم چنین نباشد و تا سر پای نماز گزارد و در آنجا مستحب شده چنانچه می‌آید در حدیث ششم باب النوادر
که باب صدم است پس دیوار غربی و شرقی آن مسجد موافق خط نصف النهار است و در وقت زوال سایه ندارد
مراد بقامت اینجا قد آدمی مستوی الخلقه است و قد هر کس موافق چهار ذراع خود اوست چنانچه موافق هفت قدم
خود اوست و کان اذا کان دلالت بر این میکند که تفاوتی منظور نبوده است میان وقتی از سال که آفتاب نزدیک
سمت الراس گذرد و میان اوقات دیگر سال پس نافله را در روز کوتاه‌تر بشتاب‌تر میکرده از نافله روز درازتر
الفیء بفتح فاء و سکون یاء و همزه سایه بعد از زوال آفتاب مربض بفتح میم و سکون راء بی‌نقطه و کسر باء یکنقطه و ضاد
با نقطه اسم مکان باب ضرب است العنز بفتح عین بی‌نقطه و سکون نون و زای با نقطه بز ماده که خوابگاه آن در وقت
آبستنی اندکی بیشتر از خوابگاه بز نر میباشد و مشار الیه ذلک ذراع است و مراد بضعف ذلک اینست که سایه دیوار دو ذراع
شود و عصر بضم عین و ضم صاد جمع عصر بفتح عین و سکون صاد است که برای نسبت است نظیر فواطم که گذشت در
کتاب الحجه در حدیث سیوم باب الاشاره و النص علی الحسین بن علی علیهما السلم که باب شصت و ششم است و مقصود گزاردن
چهار رکعت اول از جمله هشت رکعت نافله عصر است در زمانهایی که پیش از وقت فریضه عصر است و نسبتی بآن
وقت دارد نظیر آنچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث ششم باب اتیان المشاهد و قبور الشهداء که باب دویست و بیست و هشتم
است که و حضرت صلوة العصر زیرا که مراد آنجا زمانهای چهار رکعت آخر از جمله هشت رکعت نافله عصر است که پیش از وقت
فریضه عصر است و متصل است بآن وقت چنانچه بیان میشود و قرینه این می‌آید در حدیث هشتم باب صلوة النوافل که باب هشتاد
و چهارم است یعنی و بود دیوار آن مسجد پیش از آنکه مسجد مسقف شود مقدار یک قد آدمی و عادت رسول علیه السلم این بود که چون
میشد سایه دیوار غربی مسجد بقدر یک ذراع در جانب مشرق و آن مقدار خوابگاه بز ماده است میگزارد فریضه ظهر را و چون در مقدار
یک ذراع بعد از زوال هشت رکعت نافله ظهر را میکرد و چون میشد سایه دیوار بقدر دو ذراع میگزارد چهار رکعت اول از هشت رکعت نافله عصر را
اصل قَالَ وَ السَّمِيطُ لَبِنَةٌ لَبِنَةٌ وَ السَّعِيدَةُ لَبِنَةٌ وَ نِصْفٌ وَ الذَّكَرُ وَ الْأُنْثَى لَبِنَتَانِ مُخَالِفَتَانِ
شرح امام گفت و سمیط یکخشت یکخشت است و سعیده یکخشت و نیم است و ذکر و انثی دو خشت است که یکی درمیان دو
نصف دیگر است پس یکی شکسته است و دیگری شکسته نیست و مراد اینست که درجاهای آن یکی درمیان همچنین است
و باقی دو خشت درست است و الا درز بدرز می‌افتد و دیوار بی استحکام میشود دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَسْجِدِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى قَالَ مَسْجِدُ قُبَاءَ شرح در سوره توبه چنین است
لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ
و چون بعضی خیال کرده اند که این مسجد مدینه است این سوال واقع شده قبا بضم قاف و باء یکنقطه و الف ممدوده و
گاهی مقصوره میباشد دهی است در جانب مشرق مدینه میان آن و مدینه یک فرسخ است تقریبا و در فضل مسجد آن

روایات بسیار است از موافق ومخالف از جمله روایات مخالفان اینکه طبرانی در کبیر گفته عن جابر بن سمرة قال لما سأل
اهل قبا النبی صلی الله علیه وسلم ان یبنی لهم مسجدا قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام ابو بکر
فرکبها فحرکها فلم تنبعث فرجع فقعد فقام عمر فرکبها فلم تنبعث فرجع فقعد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه
لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام علی رضی الله عنه فلما وضع رجله فی غرز الرکاب وثبت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ارخ زمامها وابنوا علی مدارها فانها مامورة بدانکه بنا بر امثال این روایت میتواند بود که من در اول یوم ابتدائیه
باشد وظرف متعلق بالتقوی باشد ومراد بتقوی تقوی امیر المؤمنین علیه السلام باشد واین موافق مذهب کوفیین است
بخلاف بصریین که میگویند من اینجا بمعنی فی است وظرف متعلق باسس است چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث چهارم
~~باب القول عند دخول المسجد والخروج منه که باب نوزدهم است~~ بدانکه تقیید تاسیس باینکه در روز اول است لطفی
ندارد مخفی نماند که هرگاه بنای بر تقوی از روز اول ومقارن آن در جمادات اثر کند معلوم است که حال شخصی که
از روز اول کافر ومشرک باشد وبعد از آن دعوی امامت کند چه خواهد بود وحال جمعی که اساس خانه دین خود را
برکار او گذارند ورکون باو کنند باوجود آیت سوره هود ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
چه خواهد شد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مسجدی که بنا نهاده شده
بر تقوی گفت آن مسجد قبا است سیوم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَمْ کَانَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ کَانَ ثَلٰثَةَ آلَافٍ وَسِتَّمِائَةِ ذِرَاعٍ مُکَسَّرَةً شرح وجه این سؤال اینست که بعد از
رسول صلی الله علیه وآله مسجد او را بزرگتر گردانند مکسرة بسین بی نقط ورا بی نقط بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب
ونعت ثلثة است التکسیر بسیار شکستن ومراد اینجا تقسیم عددیست بر عددی ومیتواند بود که مکسرة مجرور
ونعت ذراع باشد واین دو احتمال دارد اول اینکه مراد بمکسره منقوصه باشد چنانچه مطرزی در مغرب گفته
که الذراع المکسرة ست قبضات وهی ذراع العامة وانما وصفت بذلک لانها نقصت عن ذراع الملک بقبضة وهو
بعض الاکاسرة وکانت ذراعه سبع قبضات دوم اینکه مراد بمکسره ذراع در ذراع باشد وحاصل این احتمال و
آنچه اول گفتیم یکیست ودر هر دو مراد بذراع از آرنج آدمی مستوی الخلقه است تا سر انگشت میانین دست
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه مقدار بود مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله در مدینه در وقت وفات
رسول صلی الله علیه وآله گفت بود سه هزار وششصد ذراع قسمت کرده شده که حاصل ضرب شصت در شصت است
مثلا ظاهر اینست که این سوای مکان چار دیوار مسجد باشد باب چاردهم اصل باب ما یستتر به المصلی
ممن یمر بین یدیه شرح یستتر بسین بی نقط وتاء دو نقطه در بالا ورا بی نقط بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است
الاستتار پنهان شدن ومراد اینجا در حجاب بودن فی الجمله است یعنی این باب بیان چیزیست که فی الجمله در حجاب

میشود

واثر

مملا

شیخ رضی در شرح کافیه از بحث حروف جاره نقل کرده‌ام

میشود بسبب آن کسی که نماز میگزارد در صحرا وما نند آن از کسی که میگذرد در پیش او ودر این باب پنج حدیث
ومحتملست که دو کلام مصنف نیز باشد یکی بعد از حدیث چهارم ویکی بعد از حدیث پنجم اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَجْعَلُ الْعَنَزَةَ بَیْنَ یَدَیْهِ اِذَا صَلّٰی شرح العنزه بعین بی
نقط وفتح نون وزای با نقط نیزه کوچک که بزرگتر از عصا باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله فرو میبرد نیزه کوچک را در پیش خود چون نماز میکرد در صحرا وما نند آن دوم اصل عن ابی
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ طُولُ رَحْلِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ذِرَاعًا وَکَانَ اِذَا صَلّٰی وَضَعَهُ
بَیْنَ یَدَیْهِ یَسْتَتِرُ بِهِ مِمَّنْ یَمُرُّ بَیْنَ یَدَیْهِ شرح الرحل بفتح را بی نقط وسکون حای بی نقط زین شتر یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود بلندی زین شتر رسول الله صلی الله علیه وآله یک ذراع وچون نماز میگزارد در صحرا
میگذاشت آنرا در پیش خود در حجاب میشد فی الجمله بسبب آن از هر که میگذشت در پیش او سیوم اصل عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ
عَنِ ابْنِ اَبِی یَعْفُورٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ یَقْطَعُ صَلٰوتَهُ شَیْءٌ مِمَّا یَمُرُّ
بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ لَا یَقْطَعُ صَلٰوةَ الْمُؤْمِنِ شَیْءٌ وَلٰکِنِ ادْرَؤُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ شرح ادرؤوا بدال بی نقط ورا بی
نقط وهمزه بصیغه امر باب تفعلت وبنا بر این دال مشدده مفتوحه است ورا نیز مشدده مفتوحه است واصل
آن تدرؤوا بوده تا منقلب بدال شده ومدغم در دال دوم شده پس احتیاج شده بهمزه وصل مکسوره الندرو
در حجاب شدن چنانکه جوهری تا صحیح اورا نه چندیا از باب منع است وبنا بر این دال مخفف ساکنه است ورا
مخفف مفتوحه است الدرء دفع ومراد اینجا استتار است یا از باب افتعال است وبنا بر این دال مشدده مفتوحه است
ودال دوم منقلب از تا است ورا مخفف مکسوره است الادراء در حجاب شدن از کسی ورسم الخط موافق
احتمال سیوم نیست زیرا که همزه ما قبل مکسور بیا نوشته میشود یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از
عبد الله بن ابی یعفور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که آیا باطل وبرطرف میکند نماز او را
چیزی از آنچه میگذرد در پیش او پس امام گفت برطرف نمیکند نماز مؤمن را چیزی ولیکن استتار کنید چندانکه وسعت
در قدرت داشته باشید چهارم اصل وَفِی رِوَایَةِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا یَقْطَعُ الصَّلٰوةَ شَیْءٌ لَا کَلْبٌ وَلَا حِمَارٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلٰکِنِ اسْتَتِرُوا بِشَیْءٍ وَاِنْ کَانَ
بَیْنَ یَدَیْکَ قَدْرُ ذِرَاعٍ رَافِعًا مِنَ الْاَرْضِ فَقَدِ اسْتَتَرْتَ شرح ذکر وفی روایة تا آخر اشارت
باینست که مراد با حدیث وحدیث سابق یکیست وبعضی توهم کرده‌اند که دو حدیث است بنا بر اینکه ادراء در حدیث سابق
از باب منع باشد ومراد امر بمنع مردم باشد از مرور در پیش نماز چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده یعنی اجتنب
ودر روایت ابن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت برطرف نمیکند نماز را چیزی نه سگ ونه

المسلم

قال الكليني

خرو نزن ولیکن در حجاب شوید بچیزی و اگر باشد در پیش تو مقدار یکذراع برحالی که بلند باشد از زمین پس تحقیق

در حجاب شده فی الجمله یعنی که قدر مستحب بفعل آمده اصل وَالْفَضْلُ فِي هَذَا أَنْ تَسْتَتِرَ بِشَيْءٍ وَتَضَعَ بَيْنَ

يَدَيْكَ مَا تَتَّقِي بِهِ مِنَ الْمَارِّ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ لِأَنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهُ الْمُصَلِّي أَقْرَبُ

إِلَيْهِ مِمَّا يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَكِنْ ذَلِكَ أَدَبُ الصَّلَاةِ وَتَوْقِيرُهَا شرح میتواند بود که این تتمه حدیث باشد

و میتواند بود که کلام مصنف باشد و در بعض نسخ در صدر این فقرات قال الکلینی هست و آن از زیادتی ناسخان

یعنی و اصل فضیلت در این استتار اینست که استتار کنی بچیزی خواه بقدر یکذراع و خواه کمتر و گذاری در

پیش خود چیزی را که پرهیز کنی بآن از گذر کننده پس اگر نکنی پس نیست بآن نکردن پروایی برای اینکه آنکسی که نماز

میگزارد برای او نماز گزار حقیقی نزدیکتر است باو از آنچه میگذرد در پیش او ولیکن آن استتار روش نماز و

تعظیم نماز است پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَأَيْتُ

ابْنَكَ مُوسَى يُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَفِيهِ مَا فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ ادْعُوا لِي مُوسَى فَدُعِيَ شرح فلا ینهاهم مبنی بر اینست که مخالفان در اثنای نماز باشاره و بضرب

دست و مانند آنها منع گذر کننده میکنند یا مراد اینست که پیش از شروع در نماز تعیین ملازمان برای گذر کنندگان

باید کرد در جایی که احتمال آن باشد یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت داخل شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق ع

پس گفت امام را که دیدم پسر تو موسی را که نماز میگزارد برحالی که مردم میگذشتند در پیش او و پس نهی نمیکرد ایشان را

و در این عمل قصوریست که ظاهر است در آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخوانید برای من موسی را پس خوانده

شد و آمد اصل فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَذْكُرُ أَنَّكَ كُنْتَ تُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْكَ

فَلَمْ تَنْهَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَهْ إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أُصَلِّي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ قَالَ فَضَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ

وَأُمِّي يَا مُودَعَ الْأَسْرَارِ شرح ابه بفتح همزه و باء یکنقطه و الف منقلب از یاء متکلم و هاء ساکنه برای کمال ظهور

الف است یعنی پس گفت ای پسر کوچک من بدرستی که ابو حنیفه میگوید که تو نماز میگزاردی برحالی که مردم گذر میکردند در

پیش تو پس نهی نمیکردی ایشان را پس گفت آری ای پدرم بدرستی که آنکسی که نماز میگزاردم برای او بود نزدیکتر بسوی

من از ایشان بیان این آنکه میگوید الله عز و جل در سوره ق و ما نزدیکتریم بسوی او از رگ گردن مراد اینست

که التفات بمردم در اثنای نماز برای نهی ایشان از مرور خلاف آداب نماز است زیرا که توجه خاطر بمردم در

اثنای نماز باعث ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکتر است از رگ گردن راوی گفت پس متصل کرد او را امام

جعفر صادق علیه السلم بسوی خود بعد از آن گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای محل امانت رازهای الهی اصل وَهَذَا

ابت ابد

مستودع

قال الكليني

لانه

تَأْدِيبٌ مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَنَّهُ تَرَكَ الْفَضْلَ شرح میتواند بود که این کلام محمد بن مسلم باشد و میتواند

بود که کلام مصنف باشد و در بعض نسخ در صدر این قال الکلینی هست و آن از زیادتی کاتبانست اشاره الیه بهذا الکلام

امام موسی کاظم علیه السلم است التادیب روش آموزی و مراد اینجا تنبیه ابو حنیفه است بر خطا زیرا که منع مردم در

اثنای نماز از مرور از قبیل ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکتر است از رگ گردن بسبب التفات بمردم برای نهی

ایشان از مرور و ایضا حرامست نهی مردم از مرور در موضعی که مباح است ایشانرا ضمیر منه راجع بامام موسی کاظم علیه السلم

است لا انه بفتح لام و الف و همزه مفتوحه و نون است و لا عاطفه است و انه بتقدیر لانه است و ظرف معطوف بر خبر

مبتداست و ضمیر راجع بامام موسی کاظم ع است و در بعض نسخ لانه بکسر لام و فتح همزه و نون است و بنا بر این ضمیر راجع بابو حنیفه

است و مراد اینست که ابو حنیفه ترک کرد مستحب را که استتار است برای اینکه التفات بمردم کند و فعل حرامی کند که منع

است از مرور در موضعی که مباحست ایشانرا یعنی و این گفتگو تادیبی است ابو حنیفه را از جانب امام موسی کاظم علیه السلم

نه برای اینست که امام موسی کاظم علیه السلم ترک استتار کرده بود مراد اینست که استتار کرده بود اگرچه تصریح بآن نکرده

اکتفا به تنبیه ابو حنیفه کرد بر خطا باب پانزدهم اصل بَابُ الْمَرْأَةِ تُصَلِّي بِحِيَالِ الرَّجُلِ وَالرَّجُلُ يُصَلِّي بِحِيَالِ الْمَرْأَةِ شرح هر یک

از المرأة و الرجل در حکم نکره است زیرا که الف لام آنها برای عهد ذهنیست یعنی این باب بیان زنیست که نماز میگزارد

در برابر مرد و بیان مردی که نماز میگزارد در برابر زن در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ تُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الرَّجُلِ قَرِيباً مِنْهُ فَقَالَ إِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا مَوْضِعُ رَحْلٍ فَلَا بَأْسَ شرح الی بمعنی

فی است چنانچه بعضی گفته اند لیجمعنکم الی یوم القیمة قریبا حالست از فاعل تصلی و ترک علامت تانیث است اینجا مثل

ترک آن در ان رحمة الله قریب من المحسنین است بنا بر اینکه قریب اگر باعتبار قرب نسب نباشد بلکه باعتبار قرب

مسافت باشد مذکر میباشد برای فرق چنانچه ابن هشام در مغنی اللبیب گفته در باب چهارم در بیان اموری که

کسب میکند آنها را اسم بسبب اضافه که ثانی مس تذکیر المؤنث کقوله اناره العقل مکسوف بطوع هوی و عقل

عاصی الهوی یزداد تنویرا قیل یحتمل ان یکون منه ان رحمة الله قریب من المحسنین و یبعده لعل الساعة قریب

فذکر الوصف حیث لا اضافة و لکن ذکر الفراء انهم التزموا التذکیر فی قریب اذا لم یرد قرب النسب

قصد للفرق و اما قول الجوهری ان التذکیر لکون التانیث مجازیا فوهم لوجوب التانیث فی نحو الشمس

طالعة و الموعظة نافعة و انما یفترق حکم المجازی و الحقیقی الظاهرین لا المضمرین و شیخ رضی رحمه الله تعالی در

شرح کافیه گفته که گاهی لفظی که مذکر است مستعمل میشود در مؤنث حقیقی بتاویل شخص و گاهی عکس میشود بتاویل

نفس مناسب اینجا گذشت در کتاب الجنائز در حدیث ششم باب الصلوة علی المؤمن و التکبیر که باب پنجاه و چهارم است

که اللهم انت خلقت هذه النفس و انت امتها تا آخر و میتواند بود که قریبا در حدیث منصوب بر ظرف مکان

رجل

باشد مناسب این می آید در شرح حدیث اول باب شصتم رحل بفتح را و سکون حاء بی‌نقط است چنانچه در بعضی
نسخ است یا بضم جیم است چنانچه در بعضی دیگرست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی
که نماز میگزارد در پهلوی مرد بر حالی که نزدیکست بسبب آن مرد پس امام گفت چون باشد میان آن مرد
و زن جای زین شتری یا پس پروائی نیست مراد صورتیست که مرد نماز نمیکرده باشد پس این بعد برای رفع
کراهتست دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یصلی و المرأة بحذاه عن یمینه
او یساره فقال لا باس به اذا کانت لا تصلی شرح الحذاء بکسر حاء بی‌نقط و ذال بانقط و الف مقصوره
و ممدوده برابر یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگزارد در حالی که زن در برابر اوست در
جانب راست او یا در جانب چپ او پس امام گفت پروائی نیست بآن اگر زن نماز نگزارده باشد سوم اصل عن

وقت

ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل و المرأة یصلیان فی بیت واحد المرأة عن یمین الرجل بحذاه
قال لا الا ان یکون بینهما شبر او ذراع شرح در اینجا چند احتمالست اول اینکه یصلیان محمول باشد
بر نماز گزاردن ایشان بعنوان جماعت باقتدای زن بمرد بقرینه اینکه بودن زن در جانب راست مرد مذکورست
و عکس آن مذکور نیست و لا از برای اثبات حرمت باشد و استثنا در الا ان یکون منقطع باشد و مراد حرمت
تأخر زن از مرد باشد بقدر شبری اقلا یا بقدر ذراعی که افضلست دوم اینکه یصلیان محمول بر نوبت باشد
و لا از برای اثبات کراهت باشد و استثنا متصل باشد سوم اینکه یصلیان محمول بر نماز جماعت باشد
و لا برای حرمت باشد و الا برای استثنای متصل باشد و بینهما شبر یا بمعنی باشد که جای میان ایشان باشد که

اثبات هم

بلندی آن بقدر شبر باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی و زنی که نماز میگزارند
در یکخانه بر حالی که زن در جانب راست مردست گفت جایز نیست مگر اگر باشد میان فاصله پیش و پس بقدر
یک وجب یا بقدر یک ذراع چهارم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن الرجل یصلی فی زاویة
الحجرة و امرأته او ابنته تصلی بحذاه فی الزاویة الاخری فقال لا ینبغی له ذلک فان
کان بینهما شبر اجزاه شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که نماز میگزارد در کنج خانه کوچک بر حالی که زن او یا دختر او نماز میگزارد در برابر او در کنجی دیگر گفت
سزاوار نیست او را آن عمل پس اگر باشد میان مرد و زن پیش مرد و پسی زن بقدر شبری کافیست او را
نماند که دو احتمال دیگر که در شرح حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز جاریست اصل قال و سألته عن المرأة
تزامل الرجل فی المحمل یصلیان جمیعا فقال لا و لکن یصلی الرجل فاذا صلی صلت المرأة

نسخه
عن المراة والرجل یتزاملان

شرح راوی گفت و پرسیدم امام را از زنی که همتا میشود مرد را در کجاوه که هر دو یک کجاوه پوشش دارند آیا نماز

میگزارند

میگزارند همراه هم پس امام گفت نه و لیکن نماز میگزارد مرد پس چون نماز گزارد نماز میگزارد زن مراد صورتیست
که نسبت دو کجاوه بهم برابر باشد یا کجاوه زن نزدیکتر باشد خواه کجاوه در زمین ساکن باشد و خواه
در شتر باشد برای ضرورت و تقدم نماز مرد بر نماز زن محمول بر استحبابست پنجم اصل سألت ابا عبد
الله علیه السلم عن الرجل یصلی و بحیاله امرأة قائمة علی فراشها جنبة فقال ان کانت قاعدة
فلا یضره و ان کانت تصلی فلا شرح قاعده در بعضی نسخ بقافست و در بعضی نسخ بنونست القعود ترک
چیزی کردن و نشستن و اینجا معنی اول مرادست و بنا بر نسخه اول یعنی ترک نماز بالفعلست و بنا بر نسخه دوم
بمعنی حیض است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگزارد بر حالی که در برابر او زنی
است ایستاده بر فرش خود در پهلوی مردی پس گفت اگر باشد آن زن ترک کننده نماز پس ضرر نمیرساند
ایستادن آن زن او را و اگر آن زن نماز میگزارده باشد پس جایز نیست ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی و عائشة نائمة معترضة بین یدیه و هی لا تصلی
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میگزارد و عایشه خوابیده
بود پهن شده بود در پیش او و او نماز نمیگزارد یا بمعنی که حائض بود هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی الرجل یصلی و المرأة تصلی بحذاه او الی جانبه فقال اذا کان سجودها مع رکوعه فلا باس
شرح بحذاه دو احتمال دارد اول اینکه در جانب راست او یا چپ او باشد اما متصل یا نباشد و در شق
دیگر اتصال مراد باشد دوم اینکه در برابر قبله او باشد و امام در جواب نفی جواز شق اول کرده باشد بالکلیه
و نفی جواز بعض افراد شق دوم کرده باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میگزارد
و زن نماز میگزارد در برابر او یا در پهلوی او پس امام گفت اگر باشد سجده زن با رکوع مرد یا بمعنی که بسبب سر زن
در سجده و سر مرد در رکوع بقبله برابر باشد پس پروائی نیست باب شانزدهم اصل باب الخشوع فی الصلوة
و کراهیة العبث شرح الخشوع بضم خاء بانقط مصدر باب منع فروتنی الکراهیة بفتح کاف و تخفیف را
بی‌نقط و الف و کسر ها و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مصدر باب حسن ناخوش بودن یا مصدر باب علم
ناخوش شمردن و بنا بر اول اضافه مصدر بفاعلست و بنا بر دوم بمفعولست العبث بفتح عین بی‌نقط
و فتح باء یک نقطه و ثاء سه نقطه مصدر باب علم بازیچه یعنی کردن کاری بی نفع معتد به یعنی این باب
بیان کیفیت فروتنی در نماز و بیان ناخوش بودن بازیچه است در این باب نه حدیث است اول اصل قال
ابو جعفر علیه السلم اذا قمت فی الصلوة فعلیک بالاقبال علی صلوتک فانما یحسب لک منها
ما اقبلت علیه و لا تعبث فیها بیدک و لا برأسک و لا بلحیتک و لا تحدث نفسک

وَلَا تَتَثَأَّبْ وَلَا تَتَمَطَّ وَلَا تُكَفِّرْ وَاِنَّمَا تَفْعَلُ ذٰلِكَ الْمَجُوسُ وَلَا تَلَثَّمْ وَلَا تَحْتَقِنْ وَتَفَرَّجْ كَمَا يَتَفَرَّجُ الْبَعِيرُ وَلَا تُقْعِ عَلَى قَدَمَيْكَ وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ وَلَا تُفَرْقِعْ اَصَابِعَكَ فَاِنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ نُقْصَانٌ مِنَ الصَّلٰوةِ شرح لحیتک بکسر لام و سکون حا بی‌نقط و فتح یا دو نقط در پایین و کسر تا دو نقط در بالاست یعنی ریش یا بفتح لام و سکون حا و دو یا دو نقط در پایین اول مفتوح و دوم ساکن بصیغه تثنیه است اللحی طرف زنخ که موی ریش از آن میروید و حاصل هر دو یکیست و مراد جنبانیدن انست یا حرکت دست و الاصابع تقدیم آن بر بریدیک میبود لا تحدث بحا بی‌نقط و دال بی‌نقط و ثا سه نقط بصیغه نهی حاضر باب تفعیلست نفسک منصوب و مفعولست لا تتثاوب بثا سه نقط و همزه و با یکنقط بصیغه نهی حاضر باب تفاعل یا باب تفعلست لا تتمط بتشدید طا بی‌نقط مفتوحه بصیغه نهی حاضر معتل اللام واوی باب تفعلست و لا تکفر بفا و را بی‌نقط بصیغه نهی حاضر باب تفعیل یا باب نصر است التکفیر و الکفر بفتح کاف تعظیم اهل فرس پادشاه خود را بدست بر پشت دست گذاشتن یا کف دو دست برهم گذاشتن یا کج شدن و سر در پیش افکندن در وقت ایستادن و بنا بر اول میتواند بود که مراد بمجوس مجوس هذه الامه باشد و لا تلثم بثا سه نقط بصیغه نهی حاضر باب تفعل بحذف یک تا است یا از باب ضرب است التلثم و اللثم بفتح لام بستن دهان بند و لا تحتقن بحا بی‌نقط و قاف بصیغه نهی حاضر باب افتعالست الاحتقان حبس بول و مانند آن تفرج بفا و را بی‌نقط و جیم بصیغه امر حاضر باب تفعلست التفرج دور کردن اعضا خود از یکدیگر در حال رکوع و سجود و لا تقع بقاف و عین بی‌نقط مکسوره بصیغه نهی حاضر معتل اللام واوی باب افعالست الاقعا گذاشتن سرین بر دو پاشنه پا خواه بگذاشتن پنجه پا بر زمین باشد و خواه بگذاشتن پشت پا بر زمین باشد و آن ضد تورک است و بیان هر دو می آید در حدیث اول و سیوم باب بیست و نهم و بعضی میگویند که اقعا گذاشتن سرین و دو کف پا و دو کف دست بر زمین است چنانچه سگ میکند و علی قدمیک مؤید معنی اولست لا تفترش بفا و را بی‌نقط بصیغه نهی حاضر باب افتعالست و در بعض نسخ از باب نصر است لا تفرقع بفا و را بی‌نقط و قاف و عین بی‌نقط بصیغه نهی حاضر باب فعللاست الفرقعه شکستن انگشتان النقصان بضم نون و سکون قاف مصدر باب نصر کم شدن و کم کردن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم چون ایستی در نماز پس بر تو باد رو آوردن بتمام دل بر نماز خود چه جز این نیست که حساب کرده میشود برای تو از جمله نماز آنچه رو آورده باشی بر آن بتمام دل یا بمعنی که آنچه اقبال در و نشده مقبول نیست اگرچه بنوافل تلافی آن ممکنست چنانچه بیان شد

در حدیث

در حدیث چهارم باب دوم و بازی مکن در نماز بدست خود یعنی بجنبانیدن آن و نه بسر خود یعنی بجنبانیدن آن و نه بریش خود یعنی بجنبانیدن زنخ بجانب راست و چپ مثلا و گفتگو مکن با خود بفکر اینکه چون از نماز فارغ شوم بفلان جا میروم مثلا و دهن دره مکن و گمان کش مکن و تعظیمی که اهل فرس میکنند مکن چه این نیست که میکنند آن تعظیم را در نماز خود گبران و دهن بند مبند و حبس بول و غایط و مانند آنها مکن پیش از شروع در نماز و فراخ شو در رکوع و سجود چنانچه فراخ میشود شتر در وقت خوابیدن و سرین مگذار بر دو قدم خود در وقت سجده و در وقت نشستن و مگستر دو ذراع خود را بر زمین در وقت سجده و مشکن انگشتان خود را چه بدرستی که آنچه مذکور شد هر یک از آن باعث نقصان چیزی از نماز است

اصل وَلَا تَقُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا مُتَنَاعِسًا وَلَا مُتَثَاقِلًا فَاِنَّهَا مِنْ خِلَالِ النِّفَاقِ فَاِنَّ اللّٰهَ نَهَى الْمُؤْمِنِينَ اَنْ يَقُومُوا اِلَى الصَّلٰوةِ وَهُمْ سُكَارٰى يَعْنِي سُكْرَ النَّوْمِ وَقَالَ لِلْمُنَافِقِينَ وَاِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالٰى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيلًا شرح مراد بمتثاقل کسی است که نماز را بار گران بر خود میشمرد و در نماز فریضه شتاب میکند تا زود خلاص شود از زیر بار گران و تلافی نقصان نماز فریضه نمیکند بنوافل زیرا که مکان نوافل خلوت است نه مسجد و منافات با ریا دارد و ذکر قلیل عبارت از حال اوست و این در مقابل حال جمعیت که الذینهم علی صلوتهم دائمون در حق ایشانست و بیان شد در حدیث دوازدهم باب دوم یعنی و برمخیز بسوی نماز کاهلانه و نه پینکی زنان و نه بار عظیم بر خود قرار دهنده چه بدرستی که آنها از خصلتهای نفاق است چه بدرستی که الله تعالی نهی کرد در سوره نسا مؤمنان را از اینکه برخیزند بسوی نماز در حالی که ایشان مستان باشند یعنی مستی خواب را و گفت برای منافقان در سوره نسا که چون برخیزند بسوی نماز برمیخیزند در حالی که کاهلانند مینمایند مردم را عمل خود و یاد نمیکنند الله تعالی را مگر کم

دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ اللّٰهَ كَرِهَ لَكُمْ اَيَّتُهَا الْاُمَّةُ اَرْبَعًا وَعِشْرِينَ خَصْلَةً وَنَهَاكُمْ عَنْهَا كَرِهَ لَكُمُ الْعَبَثَ فِي الصَّلٰوةِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی ناخوش شمرد برای شما ای امت بیست و چهار خصلت را و نهی کرد شما را از آنها بیان این الحکم ناخوش شمرد برای شما بازیچه را در نماز بدانکه تتمه این در کتاب خصال ابن بابویه چنین است و کره المن فی الصدقه و کره الضحک بین القبور و کره التطلع فی الدور و کره النظر الی فروج النساء و قال یورث العمی و کره الکلام عند الجماع و قال یورث الخرس یعنی فی الولد و کره النوم قبل العشاء الآخره و کره الحدیث بعد العشاء الآخره و کره الغسل تحت السماء بغیر مئزر و کره المجامعه تحت السماء و کره دخول الانهار الا بمئزر و قال فی الانهار عمار و سکان من الملائکه و کره دخول الحمامات الا بمئزر

وكره الكلام بين الاذان والاقامة فى صلوة الغداة حتى تنقضى الصلوة وكره ركوب البحر وكره النوم
فوق سطح ليس بمحجر وقال من نام على سطح ليس بمحجر فقد برئت منه الذمة وكره ان ينام الرجل فى بيت وحده
وكره للرجل ان يغشى امراته وهى حائض فان غشيها فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا يلومن الا نفسه وكره
ان يغشى الرجل امراته وقد احتلم حتى يغتسل من احتلامه الذى راى فان فعل فخرج الولد مجنونا فلا يلومن
الا نفسه وكره ان يكلم مجذوما الا ان يكون بينه وبين المجذوم قدر ذراع وقال فر من المجذوم كفرارك من الاسد
وكره البول على شط نهر جار وكره ان يحدث الرجل تحت شجرة وقد اينعت يعنى اثمرت وكره ان يتنعل وهو
قائم وكره ان يدخل الرجل البيت المظلم الا ان يكون بين يديه نار وكره النفخ فى الصلوة سيوم اصل عن
ابى عبد الله عليه السلم قال اذا كنت فى صلوتك فعليك بالتخشع والاقبال على صلوتك فان الله
عز وجل يقول الذين هم فى صلوتهم خاشعون شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت چون
باشى در نماز خود پس بر تو باد كه كمال فروتنى كنى وبتمام دل رو آورى بر نماز خود چه بدرستى كه الله عز وجل ميگويد
در سوره مؤمنون بمقصود رسيدند مؤمنانى كه ايشان در نماز خود فروتنى كنندگانند چهارم اصل عن ابى عبد الله
عليه السلم قال كان ابى عليه السلم يقول كان على بن الحسين صلوات الله عليه اذا قام فى الصلوة
كانه ساق شجرة لا يتحرك منه شىء الا ما حركت الريح منه شرح روايتست از امام جعفر صادق
عليه السلم گفت پدرم عليه السلم ميگفت كه بود على بن الحسين صلوات الله عليه چون مى ايستاد در نماز مانند ساق
درختى بيان اين آنكه حركت نميكرد از او چيزى مگر آنچه حركت ميداده باشد آنرا باد از او مثل دامن جامه و گوشه
ردا پنجم اصل كان على بن الحسين صلوات الله عليهما اذا قام فى الصلوة تغير لونه فاذا سجد لم
يرفع راسه حتى يرفض عرقا شرح يرفض براء بى نقطه وفاء وتشديد ضاد با نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم
باب افعلال است الارفضاض پاشيده شدن عرقا بفتح عين بى نقطه وفتح راء بى نقطه وقاف تميز از نسبت است
يعنى عادت امام زين العابدين عليه السلم اين بود كه چون بر ميخواست بسوى نماز دگرگون ميشد رنگ او وپس چون سجده
ميكرد بر نميداشت سر خود را مگر آنكه پاشيده ميشد عرق او ششم اصل عن ابى جعفر عليه السلم قال اذا استقبلت
القبلة بوجهك فلا تقلب وجهك عن القبلة فتفسد صلوتك فان الله عز وجل قال لنبيه
صلى الله عليه واله فى الفريضة فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره
واخشع ببصرك ولا ترفعه الى السماء وليكن حذاء وجهك فى موضع سجودك شرح فى الفريضة
اشارتست بانكه اين حكم در فريضه است وشامل نافله نيست وقول امام عليه السلم كه فتفسد صلوتك مؤيد احتمال اول است
فادر قول براى تفريعيت وبيان حقيقت اين شد در كتاب الحجة در شرح حديث دوم باب نهم كه باب فى ان الائمة

[margin: دخلت]

[margin: امر در اين آيت بعنوان فرضست يا اشارتست بانكه صح]

عليهم

عليهم السلم شهداء الله عز وجل على خلقه است وحيث ما كنتم باعتبار اجزاى نماز است چنانچه ظاهر انجه حديث
يا باعتبار اجزاى زمين است يعنى روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت چون برابر شوى قبله را بروى خود
پس بگردان روى خود را از قبله كه فاسد شود نماز تو چه بدرستى كه الله عز وجل گفت نبى خود را صلى الله
عليه واله بعنوان فرض در سوره بقره كه پس بگردان روى خود را جانب مسجد حرام وهر جا كه باشيد پس بگردانيد
روهاى خود را جانب آن مسجد و فروتنى كن بچشم خود وبر مدار چشم خود را بسوى آسمان وبايد كه باشد
چشم تو در برابر روى تو در جاى سجده تو يا بمعنى كه نگاه بجانب آنست وجوب مكن ونگاه در موضع سجود خود
كن هفتم اصل عن احدهما عليهما السلم انه قال فى الرجل يتثاءب ويتمطى فى الصلوة قال هو
من الشيطان ولا يملكه شرح لا يملكه بصيغه مضارع غايب باب ضرب است وضمير مستتر راجع بشيطان
است وضمير بارز راجع بمرجع ضمير هو است الملك بفتح وضم وكسر ميم وسكون لام قدرت تام بر فعلى و كسى
بروشى كه آنكس عاجز باشد از دفع آن فعل يعنى روايتست از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم كه او گفت
در مردى كه دهن دره ميكند و كش و واكش ميكند در نماز امام گفت آن عمل از جانب شيطانست و شيطان مالك
نميشود آنرا يا بمعنى كه آنمرد بى اختيار نميشود در آن زيرا كه اگر توجه تام كند تقاضاى آن نميشود اصلا و اگر
بكند وتقاضا شود دفع آن ميتواند كرد بفرو بردن آب دهن ومانند آن هشتم اصل كنت جالسا عند
ابى عبد الله عليه السلم فساله ناجية ابو حبيب فقال له جعلت فداك ان لى رحى اطحن فيها
فربما قمت فى ساعة من الليل فاعرف من الرحى ان الغلام قد نام فاضرب الحائط لاوقظه
قال نعم انت فى طاعة الله عز وجل تطلب رزقه شرح فاضرب خبريست ونعم بكسر نون وسكون عين وفتح
ميم از افعال مدحست يا فاضرب بتقدير استفهامست ونعم بفتح نون وفتح عين وسكون ميم حرف تصديقست يعنى
بودم نشسته نزد امام جعفر صادق عليه السلم پس پرسيد او را ناجيه بنون وجيم وياى دو نقطه در پايين
كه كنيت او ابو حبيب است باينروش كه گفت او را كه گردانيد مرا الله تعالى فداى تو بدرستى كه مرا دستاسيا
نيست كه آرد ميكنم در آن پس بسا كه برخاستم بنماز در ساعتى از شب پس ميشناسم از آواز آسيا كه غلام بتحقيق
خوابيده است پس دست ميزنم بر ديوار تا بيدار كنم او را گفت خوبست تو در طاعت الله عز وجل طلب ميكنى رزق
او را نهم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال اذا قمت فى الصلوة فلا تعبث بلحيتك ولا براسك
ولا تعبث بالحصى وانت تصلى الا ان تسوى حيث تسجد فانه لا باس شرح روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلم گفت چون برخيزى در نماز پس بازى مكن بريش خود ونه بسر خود وبازى مكن بسنگريزه مسجد در حالى
كه تو نماز ميگزارى ليكن جايزست اينكه هموار كنى جايى را كه سجده ميكنى چه بدرستى كه شأن اينست كه پروايى نيست

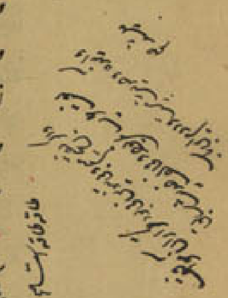
[margin: جعلنى الله]

در اینصورت باب نوزدهم اصل باب البکاء والدعاء فی الصلوة شرح این باب در بیان فضیلت گریه
و دعا در نماز است در این باب پنج حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ینبغی لمن یقرأ
القرآن اذا مرّ بآیة من القرآن فیها مسألة او تخویف ان یسأل الله عند ذلک
خیر ما یرجو و یسأله العافیة من النار و من العذاب شرح المسئلة بفتح میم و سکون سین
و فتح همزه بصیغه اسم مکان برای کثرت آنچه محل رغبت اکثر مردم است مثل ظفر بر دشمنان و سایر منافع دنیا
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام سزاوار است کسی را که میخواند قرآن را خواه در نماز و خواه در غیر نماز چون گذر
کند بآیتی از قرآن که در آن مرغوب خلایق مذکور باشد یا ترسانیدن باشد اینکه طلب کند از الله تعالی بهتر آنچه
را که امید میدارد و طلب کند از او نجات را از آتش و از عذاب بعد از مرگ یا عذاب پیش از آن نیز دوم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام ایتباکی الرجل فی الصلوة فقال بخ بخ و لو مثل رأس الذباب شرح
بخ بفتح باء یک نقطه و خاء با نقطه اسم فعلست بمعنی عظیم شد کار و در آن چند لغت است اول سکون خاء در هر
دو دوم کسر خاء مخفف با تنوین در هر دو سیوم کسر خاء مشدده با تنوین در هر دو چهارم کسر خاء مخفف بی تنوین
در اول و سکون خاء در دوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا خود را بگریه میدارد مرد در نماز پس امام
گفت به به هر چند که اشک او مثل سر مگس باشد در کمی سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
الرجل یکون مع الامام فیمرّ بالمسألة او بآیة فیها ذکر جنّة او نار قال لا بأس بان یسأل
عند ذلک و یتعوّذ من النار و یسأل الله الجنّة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از مردی که میباشد با پیشنماز پس میگذرد آن پیشنماز بمرغوب خلایق در دنیا یا بآیتی که در آن ذکر
بهشت یا آتش است امام گفت پروایی نیست باینکه طلب کند نزد آن حاجت خود را و پناه گیرد از آتش و طلب کند
از الله تعالی بهشت را اشارتست باینکه این طلب منافات ندارد با آیت سوره اعراف و اذا قرئ القرآن
فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ذکر السورة
من الکتاب ندعو بها فی الصلوة مثل قل هو الله احد فقال اذا کنت تدعو بها فلا بأس
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مذکور کردن سوره از قرآن که دعا کنیم بآن در نماز مثل سوره
قل هو الله احد چنانچه گوییم در قنوت که اللهم انی اسألک ب بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد تا آخر پس امام
گفت چون دعا میکرده باشی بآن پس پروایی نیست اشارتست باینکه از این عمل تکرار سوره در یک رکعت که منافی
است لازم نمی آید چون جزو دعا شده پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل ما کلّمت الله به فی
صلوة الفریضة فلا بأس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر حاجتی که گفتگو کنی با الله تعالی

بان

بان در نماز فریضه پس پروایی نیست خواه حاجت بزرگ و خواه حاجت کوچک چنانچه می آید در حدیث هشتم
باب السجود والتسبیح والدعاء فیه بدانکه بعضی میگویند که ظاهر این حدیث اینست که در نماز فریضه دعا بغیر
عربی نیز توان کرد والله اعلم باب بیستم اصل باب بدء الاذان والاقامة و فضلهما و ثوابهما شرح البدأ
بفتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه مصدر باب منع کردن چیزی اول بار پس اضافه مصدر بمفعولست
یعنی این باب بیان ابتدای اذان و اقامه است و فضیلت آن دو و ثواب آن دو و در این باب سی و پنج حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما أسری برسول الله صلی الله علیه و آله الی السماء فبلغ البیت
المعمور و حضرت الصلوة فأذّن جبرئیل و اقام فتقدّم رسول الله صلی الله علیه و
آله و صفّ الملائکة و النبیّون خلف محمد صلی الله علیه و آله شرح اسری بسین بی نقطه و راء بی نقطه
و یاء بصیغه ماضی مجهول باب افعالست الاسراء سیر در شب باء در برسول برای تعدیه است ذکر فاء در فبلغ
و واو در و حضرت و فاء در فاذن و فاء در فتقدم و واو در و صف دلالت بر این میکند که این فقرات جزو حدیثی
است طولانی و تتمه آن نقل نشده اینجا نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب شانزدهم زیرا که در جواب لما
فاء نمی باشد آن مذکور نمیشود البیت المعمور خانه در آسمان در مقابل کعبه است و ظاهر آنچه می آید در حدیث
اول باب النوادر که باب صدم است اینست که آن آسمان چهارم است و این منافات ندارد با اینکه در آسمان
ششم نیز چنین خانه باشد و مسمی به بیت المعمور باشد چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول و دوم باب بدو
البیت والطواف که باب دوم است و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله
و وفاته که تعبیر آن از لوح محفوظ میشود الصلوة اینجا عبارتست از نماز خفتن است بقرینه ذکر اسراء که اکثر
در شبی رفته باشد و همان شب پیش از صبح عود نکرده باشد والله اعلم مخفی نماند که منافات نیست میان
این حدیث و حدیث اول باب صدم که مشتملست بر اینکه نماز ظهر گزارده بی اذان علیحده زیرا که میتواند بود
که عروج بآسمان مکرر واقع شده باشد چنانچه بیان میشود در شرح صدر حدیث اول باب صدم و این عروج ثانی باشد
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شب برده شد رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی آسمان رسید
ببیت المعمور و حاضر شد نماز پس اذان گفت جبرئیل و اقامه گفت پس پیش ایستاد رسول الله صلی الله علیه و آله
و صف زدند فرشتگان و پیغمبران در پس محمد صلی الله علیه و آله دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما
هبط جبرئیل علیه السلام بالاذان علی رسول الله صلی الله علیه و آله کان رأسه فی حجر
علی علیه السلام فأذّن جبرئیل علیه السلام و اقام فلما انتبه رسول الله صلی الله علیه و آله
قال یا علی سمعت قال نعم قال حفظت قال نعم قال ادع بلالا فعلّمه فدعا علی علیه السلام

بِلالاً فَعَلَّمَهُ شرح ظاهر اینست که این حدیث برای بیان ابتدای اذان در زمین باشد و حدیث سابق برای
بیان ابتدای اذان در آسمان باشد بنا بر اینکه اسرا پیش از اذان بلال واقع شده باشد و ابن جوزی از
مخالفان در کتاب تنقیح گفته که حدوث اذان در زمین و تعلیم بلال بعد از هجرت در سال اول بوده لیکن
باین عبارت وفیها رای عبدالله ابن زید الانصاری الاذان فعلمه بلالا و تکذیب امثال این می آید
در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون فرود آورد
جبرئیل علیه السلم اذان را پس رسول الله صلی الله علیه و آله بود سر او بر کنار علی علیه السلم پس اذان گفت جبرئیل علیه السلم
و اقامت گفت پس چون بحال خود آمد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای علی آیا شنیدی گفت آری گفت آیا
حفظ کردی گفت آری گفت بخوان بلال را پس تعلیم کن او را پس خواند علی علیه السلم بلال را پس تعلیم کرد او را و مخفی
نماند که رسیدن آواز جبرئیل بگوش کسی مستلزم نبوت او نیست مگر آنکه او مخاطب و مقصود بالذات در تعلیم باشد
سیوم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْاَذَانُ وَالْاِقَامَةُ خَمْسَةٌ وَثَلٰثُونَ حَرْفاً فَعَدَّ ذٰلِكَ
بِيَدِهِ وَاحِداً وَاحِداً الْاَذَانُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ حَرْفاً وَالْاِقَامَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً شرح الحرف کنایه و مراد
اینجا فقره ایست که وقف بر آن شود پس از سابق و لاحق بر کنار خواهد بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر
میگفت اذان و اقامت سی و پنج فقره علیحده است پس امام شمرد آنرا بدست خود یکی یکی اذان را هجده فقره
و اقامت را هفده فقره باعتبار اینکه اذان بدو تکبیر در اول و یک تهلیل در آخر زیاد بر اقامت است
و اقامت بدو قد قامت الصلوة زیاد بر اذان است چهارم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
الْاَذَانُ مَثْنٰى مَثْنٰى وَالْاِقَامَةُ مَثْنٰى مَثْنٰى شرح المثنی بفتح و کسر میم و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون مخفف
والف منقلب از یا که بتنوین ساقط میشود طاقه یعنی چیزی که جزء چیزی دیگر باشد و از باقی اجزا جدا باشد یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که اذان و اقامت طاقه طاقه است باینمعنی که بر هر فقره آن وقف میباید کرد
پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ يَا زُرَارَةُ تَفْتَتِحُ الْاَذَانَ بِاَرْبَعِ تَكْبِيرَاتٍ وَتَخْتِمُهُ
بِتَكْبِيرَتَيْنِ وَتَهْلِيلَتَيْنِ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام گفت ای زراره ابتدا
میکنی اذان را بچهار تکبیر و ختم میکنی آنرا بدو تکبیر و دو تهلیل ششم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
التَّثْوِيبِ فِي الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ قَالَ مَا نَعْرِفُهُ شرح التثویب بثاء سه نقطه و بای یک نقطه مصدر معتل
العین واوی باب تفعیل گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان و اقامت صبح دو بار و این از بدعتهای
عمر بن الخطاب است که حی علی خیر العمل را از اذان و اقامت مطلقا انداخته و بجای آن در اذان و اقامت صبح
این را بدعت کرده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از تثویب در اذان و اقامت گفت نمیشناسیم آنرا



بایعنی که معروف نیست پس منکر و حرام خواهد بود هفتم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا اَذَّنْتَ فَاَفْصِحْ
بِالْاَلِفِ وَالْهَاءِ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ اَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ فِي اَذَانٍ اَوْ غَيْرِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح افصح بفاء و صاد بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر حاضر باب حسن است الفصیح بفتح و سکون صاد ظاهر شدن
با در بالالف برای تعدیه است و مقصود صریح کردن الف و هاست هر گاه در آخر فقره باشد مثل اشهد تعیین
و مثل حی علی الصلوة یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم چون اذان گوئی پس صریح کن الف و ها را و درود کن بر نبی
هر بار که ذکر کنی او را یا ذکر کند او را ذکر کننده دیگر خواه در اذان و خواه در غیر اذان با نیروش که گوئی صلی الله
علیه و آله هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَذَّنْتَ وَاَقَمْتَ صَلّٰى خَلْفَكَ صَفَّانِ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَاِذَا اَقَمْتَ صَلّٰى خَلْفَكَ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون اذان گوئی و اقامه گوئی نماز میگزارند در پس تو دو صف از فرشتگان و چون اکتفا باقامت
کنی نماز میگزارند در پس تو یک صف از فرشتگان نهم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ اَيُجْزِي
اَذَانٌ وَاحِدٌ قَالَ اِنْ صَلَّيْتَ جَمَاعَةً لَمْ يُجْزِ اِلَّا اَذَانٌ وَاِقَامَةٌ وَاِنْ كُنْتَ وَحْدَكَ تُبَادِرُ
اَمْراً تَخَافُ اَنْ يَفُوتَكَ يُجْزِئُكَ اِقَامَةٌ اِلَّا الْفَجْرَ وَالْمَغْرِبَ فَاِنَّهُ يَنْبَغِي اَنْ تُؤَذِّنَ فِيهِمَا
وَتُقِيمَ مِنْ اَجْلِ اَنَّهُ لَا يُقْصَرُ فِيهِمَا كَمَا يُقْصَرُ فِي سَائِرِ الصَّلَوَاتِ شرح اذان مضافست بواحد
و مراد بواحد منفرد است باینمعنی که نه پیشنماز است و نه ماموم و حاصل جواب اینست که اذانی که منفرد برای نماز
خود گوید کافی نیست برای دیگری اصلا و موافق این می آید در حدیث سیزدهم این باب و میتواند بود که
اذان منون باشد و واحد صفت آن باشد یعنی منفرد از اقامت و بنا بر این حاصل جواب اینست که
اذان بی اقامت کافی نیست نه برای منفرد و نه برای غیر او یقصر در هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول
باب ضرب است القصر کوتاه کردن و مراد اینجا انداختن نوافل نماز است در سفر یا مراد اعم از انداختن
نوافل است و بر هر تقدیر من اجل انه برای بیان سرّ است و استدلال نیست زیرا که استدلال بقیاس جایز
نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را که آیا کافی نیست
اذان شخصی که منفرد باشد برای دیگری امام گفت اگر گزاری نماز جماعت را کافی نیست برای آن جماعت مگر
اذانی علیحده که غیر اذان منفرد باشد و اقامتی که غیر اقامت منفرد باشد و اگر باشی بتنهائی خود در حالی
که مبادرت میکنی کاری عمده را که میترسی از اینکه فوت شود از تو کافیست ترا اقامتی باینمعنی که اذان آن
منفرد بعد تو نمیرسد و ضرور نیز نیست در این هنگام مگر در نماز صبح و نماز شام چه بدرستی که شان اینست که
سزاوار است که اذان گوئی در آن دو و اقامت گوئی در آن دو از برای اینکه شان اینست که تقصر کرده نمیشود

يقيم

دران دو نماز چنانچه قصر کرده میشود در باقی نمازها دهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ
فِي الْأَذَانِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ فِي الْإِقَامَةِ قَالَ لَا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا سخن میگوید
مرد با دیگری در اثنای اذان گفت پروای نیست گفتم آیا در اقامة میگوید گفت نه یازدهم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ
قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يُؤَذِّنَ الرَّجُلُ مِنْ غَيْرِ وُضُوءٍ وَلَا يُقِيمُ إِلَّا وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ شرح عبید الله بن علی
حلبی از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است و کتابی که او تصنیف کرده در فقه اول مصنفات شیعه است و آنرا
عرض کرده بر امام جعفر صادق علیه السلم و امام تحسین او کرده و گفته که مخالفان مثل این کتابی ندارند یعنی روایتست
از حلبی که گفت در کتاب خود پروای نیست اینکه اذان گوید مرد بی وضو و اقامة نمیگوید مگر آنکه او بر وضو باشد
دوازدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَنْتَهِي إِلَى الْإِمَامِ حِينَ يُسَلِّمُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ
أَنْ يُعِيدَ الْأَذَانَ فَلْيَدْخُلْ مَعَهُمْ فِي أَذَانِهِمْ فَإِنْ وَجَدَهُمْ قَدْ تَفَرَّقُوا أَعَادَ الْأَذَانَ
شرح روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را
از مردی که میرسد بسوی پیشنماز وقتی که آن پیشنماز سلام میدهد امام گفت نیست بران مرد اینکه اعاده کند اذانرا
پس باید که داخل شود بآن جماعت در اذان ایشان یعنی که شریک اذان ایشان شود و بر خود نماز کند پس اگر
یابد ایشانرا که بتحقیق متفرق شده اند اعاده میکند اذانرا برای خود یعنی که اگر بعد از سلام و پیش از تفرق
صفوف ایشان رسیده باشد نیز اذان نمیگوید سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْأَ
ذَانِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ غَيْرِ عَارِفٍ قَالَ لَا يَسْتَقِيمُ الْأَذَانُ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِهِ
إِلَّا رَجُلٌ مُسْلِمٌ عَارِفٌ فَإِنْ عَلِمَ الْأَذَانَ فَأَذَّنَ بِهِ وَلَمْ يَكُنْ عَارِفاً لَمْ يَجُزْ أَذَانُهُ وَلَا
إِقَامَتُهُ وَلَا يُقْتَدَى بِهِ شرح العارف کسی که ربوبیت رب العالمین را شناخته باشد و آن کسی است
که شناخته باشد این را که خالی نمیباشد هیچ زمان از امام معصوم مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی خواه رسول
و خواه وصی رسول یعنی که تجویز اختلاف از روی ظن در احکام شرعیه نکند الف لام الاذان در لا یستقیم الا
ذان برای عهد خارجیست یعنی اذان غیر عارف پس این حدیث داخل مستثنی منه نیست و علیحده است یؤذن بهمزه
و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الایذان اعلام مردم بامری برای سببی است و ضمیر
راجع باذان است علم بصیغه معلوم مجرد است و ضمیر مستتر راجع برجل است فأذن بهمزه و الف بصیغه ماضی معلوم
باب افعالست لم یجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع معتل العین باب نصر است لا یقتدی بصیغه مضارع مجهول آن
افتعالست ضمیر به راجع برجل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیده شد از اذان آیا
روا است اینکه باشد از غیر شیعه امامی گفت درست نیست آن اذان و جایز نیست که اعلام کند مردم را باذان مگر مردی

کمسلمان

۲۶۶

که مسلمان باشد و شناخته باشد امام مفترض الطاعه را پس اگر مردی داند اذانرا پس اعلام کند مردم را باذان
و نباشد شناسای امام مفترض الطاعه روا نیست اذان او و نه اقامت او و اقتدا کرده نمیشود باو یعنی
که اکتفا باذان او یا اقامت او نمیتوان کرد در نماز جماعت چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم این باب
یا یعنی که اعتماد بر اذان او نمیتوان کرد در معرفت وقت نماز و مانند آن اصل وَسُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ
يُؤَذِّنُ وَيُقِيمُ لِيُصَلِّيَ وَحْدَهُ فَيَجِيءُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَقُولُ لَهُ نُصَلِّي جَمَاعَةً فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَا
بِذَلِكَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ قَالَ لَا وَلَكِنْ يُؤَذِّنُ وَيُقِيمُ شرح ضمیر مستتر در فیقول راجع بالرجل آخرست
و ضمیر بارز در له راجع برجل آخرست و عکس ممکنست و بنا بر اول ضمیر یؤذن راجع بالرجل است و اعاده
اذان و اقامت برای توسط کلام است و بنا بر دوم راجع بالرجل آخرست و انشاء اذان و اقامت
برای توسط کلام ماموم میان اذان و اقامت امام و نماز اوست و میتواند بود که برای قصد انفراد
باشد در وقت اذان و اقامت یعنی و امام پرسیده شد از مردی که اذان میگوید و اقامت میگوید
تا نماز گزارد بتنهایی خود پس می آید مردی دیگر پس مرد اول میگوید او را که میگزاریم نماز جماعت را پس آیا
رواست که نماز گزارند بهمان اذان و اقامت گفت نه ولیکن مرد اول اذان میگوید و اقامت میگوید
خواه حقیقة و خواه حکما زیرا که اذان ماموم بجای اذان امام است چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم
این باب و بعد از آن نماز جماعت میگزارند چهاردهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ
فِي الرَّجُلِ يَنْسَى الْأَذَانَ وَالْإِقَامَةَ حَتَّى يَدْخُلَ فِي الصَّلَاةِ قَالَ إِنْ كَانَ ذَكَرَ قَبْلَ أَنْ
يَقْرَأَ فَلْيُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلْيُقِمْ وَإِنْ كَانَ قَدْ قَرَأَ فَلْيُتِمَّ صَلَاتَهُ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت در مردی که فراموش میکند اذانرا و اقامت را تا اینکه داخل
میشود در نماز گفت اگر یاد آورده باشد پیش از آنکه شروع در قرارت کند پس باید که درود کند بر نبی صلی الله علیه و آله
و باید که اقامت گوید و اگر بتحقیق شروع در قرارت کرده باشد پس باید که تمام کند نماز خود را امر بدرود باعتبار
اینست که باعث قوت حافظ است یا کفاره غفلت است والله اعلم پانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنْ سَهَا فِي الْأَذَانِ فَقَدَّمَ أَوْ أَخَّرَ أَعَادَ عَلَى الْأَوَّلِ الَّذِي أَخَّرَهُ حَتَّى يَمْضِيَ عَلَى آخِرِهِ شرح فا در
فقدم بیانیه است او اخر بفتح همزه و فتح واو و الف و کسر خاء با نقطه مخفف جمع آخرة منصوب و مفعول قدم است آخره
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر راجع بالاول یعنی ترکم است و این تعبیر برای اینست که امر باعاده لازم دارد موخر
بودن آنرا بوجهی و مقدم بودن آنرا بوجهی دیگر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که غفلت کند
در اذان بنوعی که پیش اندازد فقراتی را که بعد از تکبیر است بر میگردد بر اول که نگفته آنرا تا آنکه گذر کند بر آخر آن

مراد اینست که اگر پیش از تکبیر شهادتین را تا آخر اذان گفته باشد تکبیر را بعد از آنها میگوید و آنها بعد از
تکبیر میگوید شانزدهم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ یُؤَذِّنُ الرَّجُلُ وَهُوَ جَالِسٌ وَلَا یُقِیمُ اِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ
وَتُؤَذِّنُ وَاَنْتَ رَاکِبٌ وَلَا تُقِیمُ اِلَّا وَاَنْتَ عَلَی الْاَرْضِ شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت اذان
میگوید مرد بر حالی که او نشسته است و اقامت نمیگوید مگر بر حالی که او ایستاده است و اذان میگوئی بر حالی که تو
سواری و اقامت نمیگوئی مگر بر حالی که تو بر زمینی هفدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ قُلْتُ لَهُ یُؤَذِّنُ
الرَّجُلُ وَهُوَ عَلٰی غَیْرِ الْقِبْلَةِ قَالَ اِذَا کَانَ التَّشَهُّدُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَلَا بَأْسَ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که آیا اذان میگوید مرد بر حالی که او رو بقبله نباشد امام گفت چون باشد شهادتین
رو بقبله پس پروائی نیست با بودن باقی رو بقبله نباشد هجدهم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام عَنِ الْمَرْاَةِ
اَعَلَیْهَا اَذَانٌ وَاِقَامَةٌ قَالَ لَا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن که آیا بر او هست اذانی و اقامتی
گفت نه نوزدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام یَقُولُ اِقَامَةُ الْمَرْاَةِ اَنْ تُکَبِّرَ وَتَشَهَّدَ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بجای اقامت زن
اینست که گوید الله اکبر و گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله بیستم اصل عَنْ اَبِی هَارُونَ الْمَکْفُوفِ
قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام یَا اَبَا هَارُونَ اَلْاِقَامَةُ مِنَ الصَّلٰوةِ فَاِذَا اَقَمْتَ فَلَا تَتَکَلَّمْ وَلَا تُوْمِ
بِیَدِکَ شرح لا تؤم بسکون واو و کسر میم بصیغه نهی حاضر معتل الفاء واوی مهموز اللام باب افعالست همزه آن
منقلب بیا شده و بجزم افتاده یعنی روایتست از ابو هارون کور که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای ابو
هارون اقامت از جمله نماز است یا بمعنی که مانند جزء نماز است پس چون اقامت گوئی پس سخن مگو و با دیگری اشاره
مکن بدست خود بیست و یکم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ لَا یُقِیمُ اَحَدُکُمُ الصَّلٰوةَ وَهُوَ مَاشٍ وَلَا
رَاکِبٌ وَلَا مُضْطَجِعٌ اِلَّا اَنْ یَکُونَ مَرِیضًا وَلْیَتَمَکَّنْ فِی الصَّلٰوةِ فَاِنَّهُ اِذَا اَخَذَ فِی الْاِقَامَةِ فَهُوَ فِی
صَلٰوةٍ شرح مراد باقامت صلوة مجموع هفده فقره است و میتواند بود که مراد قد قامت الصلوة تا آخر باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باید که اقامت نکند یکی از شما نماز را یا بمعنی که اقامت نگوید
برای نماز بر حالی که او در رفتار باشد و نه بر حالی که او سوار باشد و نه بر حالی که او پهلو بر زمین باشد مگر آنکه باشد
بیمار و باید که قرار گیرد در اقامت چنانچه قرار میگیرد در نماز چه بدرستی که او چون شروع کند در اقامت پس او در
نماز خود است یا بمعنی که اقامت حکم نماز دارد در اکثر اجزاء آن که قد قامت الصلوة باشد دروغ خواهد بود بحسب ظاهر
بیست و دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ اِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ الْمَسْجِدَ وَهُوَ لَا یَأْتَمُّ بِصَاحِبِهِ وَقَدْ
بَقِیَ عَلَی الْاِمَامِ آیَةٌ اَوْ آیَتَانِ فَخَشِیَ اِنْ هُوَ اَذَّنَ وَاَقَامَ اَنْ یَرْکَعَ فَلْیَقُلْ قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ

قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلْیَدْخُلْ فِی الصَّلٰوةِ شرح لا یأتم بهمزه و تشدید میم
بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب افتعالست الایتمام واگذاشتن کاری بنا بر اعتماد بر کسی دیگر که آنرا کند
و آن در نماز جماعت بر دو قسم است اول واگذاشتن اذان و اقامت بنا بر اعتماد بر موذن در نماز جماعت دوم
واگذاشتن قرائت بنا بر اعتماد بر پیشنماز و مراد اینجا قسم اولست و میتواند بود که مراد قسم دوم باشد در صورت
تقیه و بنا بر اول صاحبه بصاد بی نقطه و الف و کسر حاء بی نقطه و باء یک نقطه و ضمیر راجع بمسجد عبارت از موذن
مسجد است زیرا که در اکثر مجاور و ملازم مسجد میباشد و بنا بر دوم عبارت از پیشنماز است مؤید اول اینست که
اهتمام باقامت اکثر از اهتمام بقرائت نیست در صورت تقیه و مؤید دوم اینست که خوف رکوع منافی
امن با دراک رکعت نیست زیرا که ادراک امام در رکوع کافیست مگر بر مذهب مخالفان و جواب این اینست که شاید
که مطلوب ادراک رکعت بر وجه اتم باشد ان در ان هو بکسر همزه و تخفیف نون شرطیه است ان در ان یرکع
بفتح همزه مصدریه است و مصدر مفعول خشی است پس جمله شرطیه در میان دو جزء جمله جزائیه در آمده بنا بر
نکته و آن اینست که فی الحقیقه وقوع خشیت پیش از وقوع مضمون شرط است پس جزا بودن آن بمعنای
مجاز و مسامحه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شود مرد در مسجد بر حالی
که او اکتفا باذان و اقامت موذن مسجد نمیکند و بتحقیق باقی مانده بر پیشنماز از قرائت رکعت اول مثلا
یک آیت یا دو آیت پس بترسد اگر او اذان و اقامت گوید از اینکه پیشنماز رکوع کند پس باید که گوید دو بار
قد قامت الصلوة و دو بار الله اکبر و یک بار لا اله الا الله و باید که داخل شود در نماز جماعت بدانکه از جمله [illegible]
جواز اکتفای پیشنماز و اکثر جماعت و عدم اکتفای مردی باذان موذن مسجد اینست که پیشنماز و اکثر مردم
خیال کنند که آن موذن از شیعه امامیه است و معارفست پس اکتفا باذان و اقامت او کنند چنانچه بیان شد
در حدیث سیزدهم این باب و آن مرد داند که آن موذن تجویز اختلاف از روی ظن میکند اگر چه تبرا
از دشمنان ائمه اهل بیت و تصدیق امامت ائمه اهل بیت کرده باشد بمحض صورت بی معنی پس از آغاز آن
دو ازانجا مانده باشد بیست و سوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام عَنِ الْاَذَانِ قَبْلَ الْفَجْرِ فَقَالَ اِذَا
کَانَ فِی جَمَاعَةٍ فَلَا وَاِنْ کَانَ وَحْدَهُ فَلَا بَأْسَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اذان برای نماز
صبح پیش از طلوع صبح صادق پس امام گفت اگر باشد در جماعت پس روا نیست و اگر باشد تنها پس پروائی
نیست بیست و چهارم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ الْقُعُودُ بَیْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ فِی الصَّلَوَاتِ
کُلِّهَا اِذَا لَمْ یَکُنْ قَبْلَ الْاِقَامَةِ صَلٰوةٌ یُصَلِّیهَا شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت نشستن در میان
اذان و اقامت هست در نمازها یعنی آنها چون نباشد پیش از اقامت و بعد از اذان نمازی که گزارد آنرا

بتمام

مکلف اشارتست باینکه اگر کسی اذان را تقدیم کند بر بعض یا کل نافله ظهر مثلا و انزا در میان اذان و اقامت گرارد حاجت بنشستن علیحده ندارد بیست و پنجم اصل عَنْ اِسْمٰعِيلَ بْنِ جَابِرٍ اَنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُؤَذِّنُ وَيُقِيمُ غَيْرُهُ وَقَالَ كَانَ يُقِيمُ وَقَدْ اَذَّنَ غَيْرُهُ شرح روایتست از اسمعیل بن جابر اینکه امام جعفر صادق علیه السلم گاهی اذان میگفت در نماز جماعت و اقامت میگفت دیگری و راوی گفت که گاهی اقامت میگفت بر حالی که بتحقیق اذان گفته بود دیگری بیست و ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْاَذَانُ تَرْتِيلٌ وَالْاِقَامَةُ حَدْرٌ شرح الحدر بفتح حاء بی نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب ضرب و نصر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اذان جدا کردن اجزای آنست از هم و اقامت پیوسته کردن اجزای آنست بهم مراد اینست که در اذان تانی و طول وقف بیشتر از آنست که در اقامت است بیست و هفتم اصل عَنِ ابْنِ اَبِي نَجْرَانَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ ثَلَاثَةٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى كُثْبَانِ الْمِسْكِ اَحَدُهُمْ مُؤَذِّنٌ اَذَّنَ احْتِسَابًا شرح عبد الرحمن بن ابی نجران از راویان امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلم است الکثبان بضم کاف و سکون ثاء سه نقطه و باء یک نقطه جمع کثیب بفتح کاف تلها یعنی روایتست از ابن ابی نجران بالا برسند حدیث را تا امامی که روایت از او است گفت که امام گفت سه کس در روز قیامت بر بالای تلهای مشک اند یکی از ایشان موذنی است که اذان گفته باشد برای ثواب آخرت بیست و هشتم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ يُغْفَرُ لَهُ مَدَّ صَوْتِهِ وَيَشْهَدُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ سَمِعَهُ شرح یغفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و نائب فاعلست مد بفتح میم و تشدید دال منصوب و نائب مفعول مطلقست بتقدیر مغفرة قدر مد صوته یشهد بصیغه مضارع معلوم باب علم است و شامل شهادت بزبان حال نیز هست لام در له برای انتفاعست یعنی که ثواب شهادت سامعان که مقدرست محقق میشود برای او و کل شیء شامل غیر حیوانات نیز هست پس سماع انجا بمعنی رسیدن آواز بچیزیست خواه آنچیز شنوا باشد و خواه نباشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت موذن آمرزیده میشود گناهان برای او آمرزشی که قدر پیمائی آواز او باشد و گواهی میدهد بزبان حال بتوحید و رسالت برای نفع او هر چیز که آواز رسید بآن بیست و نهم اصل كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اِذَا سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ يُؤَذِّنُ قَالَ مِثْلَ مَا يَقُولُ فِي كُلِّ شَيْءٍ شرح عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون میشنید از موذن که اذان میگفت مثل آنچه را که موذن میگوید در هر چیز یعنی که هیچ کلمه را فوت نمیکرد سی ام اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ يَقُولُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فَقَالَ مُصَدِّقًا مُحْتَسِبًا وَاَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَكْتَفِي بِهَا عَمَّنْ اَبٰى وَجَحَدَ وَاُعِينُ بِهَا مَنْ اَقَرَّ وَشَهِدَ

کان

کَانَ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ عَدَدُ مَنْ اَنْكَرَ وَجَحَدَ وَمِثْلُ عَدَدِ مَنْ اَقَرَّ وَعَرَفَ شرح من سمع مبتداست اکتفی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعالست الاکتفاء راضی شدن بنفعی و برگشتن از ازار طلب نفع زائد بر آن مستثنی منه در الا کان نفی محذوفست بتقدیر لم یقله الا کان و این خبر مبتداست عدد مرفوع و اسم کان است و مثل عدد معطوف بر آنست و نکته در ترک مثل در اول و ذکر آن در دوم اینست که اجری که برای منکرین مقدرست محقق میشود بعینه برای موذن و اجری که برای مقرین مقدرست محقق میشود بعینه برای خود شان پس برای موذن مثل آن خواهد بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که شنید از موذن که میگوید گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی بجز الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است پس اکتفا میکنم بآن شهادت برگشته از نفع کسی که ابا کرد و منکر شد و مدد میکنم بآن شهادت هر که اقرار کرد و گواهی داد نگفت انرا بجز آنکه شد برای او از ثواب بعدد هر که منکر شد و سر باز زد و مانند عدد کسی که اقرار کرد و اعتراف کرد سی و یکم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ طُولُ حَائِطِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ قَامَةً وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ لِبِلَالٍ اِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ يَا بِلَالُ اَعْلُ فَوْقَ الْجِدَارِ وَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالْاَذَانِ فَاِنَّ اللّٰهَ قَدْ وَكَّلَ بِالْاَذَانِ رِيحًا تَرْفَعُهُ اِلَى السَّمَاءِ وَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ اِذَا سَمِعُوا الْاَذَانَ مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ قَالُوا هٰذِهِ اَصْوَاتُ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ بِتَوْحِيدِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ حَتّٰى يَفْرُغُوا مِنْ تِلْكَ الصَّلَاةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بود بلندی حصار مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بقدر یک قامت آدمی مستوی الخلقه و میگفت صلی الله علیه و آله بلال را چون داخل میشد وقت نماز که ای بلال بلند شو بالای دیوار مسجد و بلند کن آواز خود را باذان چه بدرستی که الله تعالی موکل کرده باذان بادی را که بالا میبرد آنرا بسوی آسمان و بدرستی که فرشتگان آسمان چون شنوند اذان را از اهل زمین میگویند با یکدیگر که اینها آوازهای امت محمدست صلی الله علیه و آله که بلند شده بیگانه شمردن الله عز و جل و طلب آمرزش میکنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه فارغ شوند از آن نماز که اذان برای آن گفته شده سی و دوم اصل عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَقْطِينٍ رَفَعَهُ اِلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ يَقُولُ الرَّجُلُ اِذَا فَرَغَ مِنَ الْاَذَانِ وَجَلَسَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارًّا وَرِزْقِي دَارًّا وَاجْعَلْ لِي عِنْدَ قَبْرِ نَبِيِّكَ قَرَارًا وَمُسْتَقَرًّا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ شرح ضمیر مستتر در قال راجع بجعفر است و مراد اینست که جعفر این را گفته در کتاب خود که تصریح باین کرده که هر چه در آن کتابست منقول از ائمه معصومین علیهم السلم است مستقر بفتح قاف مصدر میمی یا اسم مکان باب استفعال است و بنا بر اول مبالغه قرار است یعنی تاخیر ان از قرار مناسب است چنانچه در بعض نسخ است و بنا بر دوم تقدیم ان مناسبست چنانچه در بعضی نسخ است و بر هر تقدیر طلب اتحاد در نزد قبر نبی دعاست برای ظهور دولت حق و عدم حاجت بتقیه در مدینه یعنی روایتست از جعفر بن محمد

پس آن شنوند گفت بر حالی که گروه بشند بر حالی که برای ثواب آخرت گفته بشند که نیست گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی بجز الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله صح

مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا

یقظان بالا بر د سند حدیث را بسوی ائمه معصومین علیهم السلم جعفر گفت که میگوید مرد چون فارغ شود از اذان
و نشیند که خدایا بگردان دل مرا فرمان بردار و رزق مرا واسع و بگردان برای من نزد قبر نبی تو که مدینه طیبه است
قراری و نیکو قراری درود کناد الله تعالی بر محمد و اوصیای او سی و سوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ حَدَّ
ثَنِي هِشَامُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ شَكَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سُقْمَهُ وَأَنَّهُ لَا يُولَدُ لَهُ فَأَمَرَهُ
أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ بِالْأَذَانِ فِي مَنْزِلِهِ قَالَ فَفَعَلْتُ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي سُقْمِي وَكَثُرَ وُلْدِي شرح
یولد بصیغه مجهولست لزنا نه ظاعلت یعنی روایتست از محمد بن راشد گفت حکایت کرد مرا هشام بن ابراهیم اینکه
او شکایت برد بسوی امام رضا علیه السلم از بیماری خود و اینکه زاده نمیشد برای او فرزندی پس امر کرد او را باینکه بلند
کند آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت پس کردم پس برطرف کرد الله تعالی از من بیماری مرا و بسیار شد اولاد
من اصل قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ رَاشِدٍ وَكُنْتُ دَائِمَ الْعِلَّةِ لَا أَنْفَكُّ مِنْهَا فِي نَفْسِي وَجَمَاعَةِ خَدَمِي وَعِيَالِي
فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ هِشَامٍ عَمِلْتُ بِهِ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي وَعَنْ عِيَالِي الْعِلَلَ شرح واو در و
عیالی از قبیل عطف تفسیرست بقرینه عدم ذکر خدمی در فقره بعد از آن یعنی گفت محمد بن راشد و بودم همیشه آفت
جدا نمیشدم از آفت در خودم و جماعت خدمتکارانم که عیال من بودند پس چون شنیدم آنرا از هشام عمل کردم بآن
پس برطرف کرد الله تعالی از من و از عیال من آفتها را سی و چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ مُؤَذِّنًا
أَعَادَ فِي الشَّهَادَةِ وَفِي حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ أَوْ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ الْمَرَّتَيْنِ وَالثَّلَاثَ وَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِذَا كَانَ
إِنَّمَا يُرِيدُ بِهِ جَمَاعَةَ الْقَوْمِ لِيَجْمَعَهُمْ لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ شرح مفعول اعاد محذوفست بتقدیر اعاد کلامه و المرتین
نایب مفعول مطلق اعادست و مراد باعاده شهادت دوبار اینست که بانضمام شهادت اولی سه شهادت شود و بر
این قیاس است نظایر آن انما بمعنی الا است و محل تقدیر الا جماعة القوم است یا لیجمعهم است و بر هر تقدیر جماعة بتقدیر
سماع جماعة است یجمعهم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب منع است التجمیع مبالغه جمع یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر اینکه موذنی برگرداند کلام خود را در شهادت و در حی علی الصلوة یا حی علی الفلاح
دوبار و سه بار و بیشتر از آن چون اراده نکند بآن اعاده مگر شنیدن جماعت مردم را برای اینکه مبالغه کند در جمع
ایشان در مسجد برای نماز جماعت نمیباشد بآن بروایی مراد اینست که اگر قصد خوشخوانی یا قصد ادخال جزئی در اذان
بعنوان بدعت یا مانند آنها باشد جایز نیست سی و پنجم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَذِّنْ
فِي بَيْتِكَ فَإِنَّهُ يَطْرُدُ الشَّيْطَانَ وَيُسْتَحَبُّ مِنْ أَجْلِ الصِّبْيَانِ شرح سلیمان ابن جعفر از اولاد جعفر
طیار و از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است یعنی روایتست از سلیمان جعفری گفت شنیدم از امام
علیه السلم میگفت اذان بگو در خانه خود چه بدرستی که آن دفع میکند شیطان را و خوب شمرده میشود از برای اطفال یعنی

که دفع

که دفع ضرر شیطان از بزرگان میکند و دفع آفات از کوچکان میکند باب نوزدهم اصل بَابُ الْقَوْلِ عِنْدَ دُخُولِ الْمَسْجِدِ
وَالْخُرُوجِ مِنْهُ شرح این باب بیان کلام نزد دخول مسجد و نزد خروج از آنست در این باب چهار حدیث است اول اصل
عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ الرَّاشِدِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الْفَضْلُ فِي دُخُولِ الْمَسْجِدِ
أَنْ تَبْدَأَ بِرِجْلِكَ الْيُمْنَى إِذَا دَخَلْتَ وَبِالْيُسْرَى إِذَا خَرَجْتَ شرح ضمیر قال در اول راجع بصالح و
در دوم راجع بیونس است مقصود اینست که یونس در کتاب خود که تصریح کرده باینکه هرچه در آن کتابست نقل از
ائمه معصومین علیهم السلم است این را گفته یعنی روایتست از صالح بن سعید راشدی از یونس بن عبد الرحمن از
ائمه علیهم السلم گفت که فضیلت در دخول مسجد اینست که ابتدا کنی بپای راست چون داخل شوی و بپای چپ چون
بیرون روی دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَإِذَا خَرَجْتَ فَافْعَلْ ذَلِكَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون داخل شوی در مسجد پس
درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و چون بیرون روی پس بکن مثل آن سوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتَ
إِلَى الصَّلَاةِ فَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ إِلَيْكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي وَأَتَوَجَّهُ بِهِ
إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِ وَجِيهًا عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ اجْعَلْ صَلَاتِي بِهِ مَقْبُولَةً
وَذَنْبِي بِهِ مَغْفُورًا وَدُعَائِي بِهِ مُسْتَجَابًا إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ شرح نزدیک باین گذشت در کتاب
الدعا در حدیث اول باب پنجاه و یکم که باب الدعا قبل الصلوة است و آنچه گذشت قبل از استفتاح نماز است و ذکر
مصنف این حدیث را در این باب اشعار باین دارد که این دعا را در وقت دخول مسجد باید کرد پس این دعا غیر آن
خواهد بود که در کتاب الدعا گذشت و موافق این می آید در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلم چون برخیزی بسوی نماز پس بگو خدایا بدرستی که من پیش میدارم بسوی تو محمد را صلی الله
علیه و آله در پیش حاجت خود و رو میکنم بوسیله او بسوی تو پس بگردان مرا بوسیله او رو سفید نزد تو در دنیا و آخرت
و از جمله مقربان درگاه بگردان نماز مرا بوسیله او پسندیده و گناه مرا بوسیله او آمرزیده و دعای مرا بوسیله او مستجاب
کرده شده بدرستی که توئی و بس آمرزگار مهربان بمؤمنان چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمُ الْمَكْتُوبَةَ وَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَلْيَقِفْ بِبَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ لْيَقُلِ اللَّهُمَّ دَعَوْتَنِي
فَأَجَبْتُ دَعْوَتَكَ وَصَلَّيْتُ مَكْتُوبَتَكَ وَانْتَشَرْتُ فِي أَرْضِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَأَسْأَلُكَ
مِنْ فَضْلِكَ الْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ وَاجْتِنَابَ سَخَطِكَ وَالْكَفَافَ مِنَ الرِّزْقِ بِرَحْمَتِكَ شرح الکفاف
بفتح کاف و تخفیف فا رزقی که باز دارد صاحبش را از آب رو ریختن نزد مردم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
چون گزارد یکی از شما نماز فریضه را [illegible]

وبیرون آید از مسجد پس باید که بایستد در در مسجد بعد از آن باید که گوید خدایا خواندی مرا پس جواب گفتم ترا پس اجابت
کردم خواندن ترا و گزاردم فریضه ترا و روانه شدم در زمین تو چنانچه امر کردی مرا پس طلب میکنم از فضل تو عمل بطاعت
ترا و دوری از باعث غضب ترا و آنچه را که بس باشد از جمله رزق برحمت تو باب [illegible] تفسیر
دو آیت سوره جمعه اول یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون دوم فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا
من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون وظاهر این حدیث مخالف رای مجتهدانست که باین آیت
نماز جمعه را [illegible] امام معصوم [illegible] وجه اول اینکه
ظاهر لفظ المکتوبه شامل هریک از فرائض غیر روز جمعه است [illegible] نماز جمعه و [illegible]
آن میکنند المکتوبه [illegible] مؤید این می آید در حدیث هفتم باب الصلوة فی طلب الرزق [illegible]
فی حاجتک بعد ان یصلی الصلوة [illegible]
باشد چنانچه شیخ [illegible] در شرح کافیه نسبت بکوفیین داده و مؤید این [illegible] مؤید اول اینکه ابتدا [illegible] معانی
من است حتی اینکه جمعی از نحویان دعوی کرده اند که معنی من منحصر است در ابتدا چنانچه ابن هشام در مغنی
گفته [illegible] مثل انت منی بمنزلة هرون من موسی [illegible] مراد اینست که تو
پس از نزدیک بودن من [illegible] پس از نزدیک بودن او [illegible]
[illegible] مؤید دوم اینکه وجوب [illegible] نماز جمعه [illegible]
نیست بلکه بعضی از آن [illegible] چنانچه می آید در حدیث
دوم و سیوم باب وجوب الجمعه [illegible] مؤید سیوم اینکه [illegible]
بعد از فراغ از نماز در روز جمعه نه مباحست [illegible] زیرا که وقت عصر در روز جمعه وقت ظهر
در ایام دیگر است یعنی که بعد از فراغ از آداب نماز جمعه [illegible] شروع در آداب فریضه عصر میشود
در آن روز چنانچه در روزهای دیگر بعد از فراغ از نافله زوال که هشت رکعت است شروع در فریضه ظهر میشود و بعد
از آن نیز فراغ از شغل دنیا و اشتغال بعبادات مثل استماع مواعظ و سؤال از مسائل دین مستحب موکد است
تا آخر روز جمعه پس ذکر فاذا قضیت الصلوة فانتشروا برای اعلام بانتشار در غیر روز جمعه است مثل یوم السبت
چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آن گفته و گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب [illegible] که باب سؤال العالم و تذاکره است
که ان الرجل لا یخرج نفسه فی کل جمعة [illegible] و می آید در شرح حدیث یازدهم باب فضل
یوم الجمعة و لیلتها [illegible] جمعه خارج از منطوق این آیت

باب [illegible] اصل باب افتتاح الصلوة والحد فی التکبیر وما یقال عند ذلک شرح این باب بیان کیفیت شروع در نماز است بیان قرار داد در تکبیر و بیان

[illegible]

آنچه گفته میشود از تکبیر در این باب [illegible] حدیث اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال ترفع یدیک
فی افتتاح الصلوة قبالة وجهک ولا ترفعهما کل ذلک شرح القبالة بضم قاف و با یک نقطه و الف برابر
لا ترفعهما مرفوع و مجزوم میتواند بود کل منصوب بنا بر نایب مفعول مطلقست مشار الیه ذلک مصدر ترفع است تقدیر لا
ترفعهما رفعا کل الرفع و میتواند بود که کل ظرف زمان باشد و مشار الیه ذلک افتتاح باشد که نایب ظرف زمانست
و مانند این می آید در حدیث ششم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت
بر میداری دو دست خود را در وقت ابتدای نماز برابر روی خود و بر نمیداری آنها را بعنوان مبالغه در بر
داشتن یعنی که از برابر رو مگذران چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا قمت فی الصلوة فکبرت فارفع یدیک ولا تجاوز بکفیک اذنیک ای حیال خدیک
شرح فا در فکبرت برای تعقیبست و در فارفع جزائیه است و جزا مقارن شرط میباشد بی ترتیب با در بکفیک
برای تعدیه است الکف بفتح کاف و تشدید فا از سر انگشتان تا بند دست ای بفتح همزه و سکون یا مفسره است
الحیال بکسر حاء بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف برابر الخد بفتح خا و تشدید دال گونه یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون برخیزی بسوی نماز پس تکبیر گویی پس بر دار دو دست خود را و مگذران دو کف
خود را از دو گوش خود یعنی از برابر دو گونه خود سیوم اصل عن زرارة قال ادنی ما یجزئ من التکبیر
فی التوجه تکبیرة واحدة وثلث تکبیرات احسن وسبع افضل شرح معنی توجه گذشت در شرح
حدیث پنجم باب سیوم یعنی روایتست از زراره که راوی که گفت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است زراره
گفت کمتر آنچه کافیست از تکبیر در وقت شروع در نماز یک تکبیر است و سه تکبیر بهتر است و هفت تکبیر فاضلتر است از
تکبیر چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت اماما اجزأتک تکبیرة واحدة لان
معک ذا الحاجة والضعیف والکبیر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون باشی
پیشنماز کافیست ترا یک تکبیر چه بدرستی که با تو میباشد کسی که کار ضروری دارد و کسی که سستی بیماری و مانند
آن دارد و کسی که پیر است پنجم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن
عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال التکبیر فی الصلوة الفرض الخمس الصلوات خمس وتسعون
تکبیرة منها تکبیر القنوت خمسة ورواه ایضا عن ابیه عن عبد الله بن المغیرة وفسّر
[illegible] فی الظهر احدی وعشرین تکبیرة وفی العصر احدی وعشرین تکبیرة وفی المغرب
[illegible] عشر تکبیرة وفی العشاء الآخرة احدی وعشرین تکبیرة وفی الفجر احدی عشرة
[illegible] وخمس تکبیرات القنوت فی خمس صلوات شرح عبد الله بن المغیره از راویان امام موسی
[illegible] علیه السلام است و کتب او محض نقل از ائمه علیهم السلام و محل اعتماد است باجماع شیعه چنانچه از کشی منقولست

تکبیرات القنوت خمس
وعشرون وعشرون
وعشرون

ضمیر مستتر در فسرهن راجع بعبد الله است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویة
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تکبیر در نماز فریضه آن پنج نماز یومیه نود و پنج تکبیر است از آنجمله تکبیر پیش از
قنوت پنج است و علی بن ابراهیم روایت کرد آنرا که مذکور شد نیز از پدرش از عبد الله بن مغیره و در این
روایت تفسیر کرد عبد الله بن مغیره نود و پنج تکبیر را که مذکور شد در کلام سابق باینروش که در نماز ظهر بیست و یک
تکبیر یکی تکبیر احرام و باقی در هر رکعتی پنج تکبیر پیش از رکوع و تکبیر پیش از سجود اول و تکبیر بعد از سجود اول و تکبیر
پیش از سجود دوم و تکبیر بعد از سجود دوم و در نماز عصر بیست و یک تکبیر و در نماز شام شانزده تکبیر و در نماز خفتن
بیست و یک تکبیر و در نماز صبح یازده تکبیر و پنج تکبیر قنوت در پنج نماز مخفی نماند که جدا کردن پنج تکبیر قنوت از باقی
تکبیرات برای مناسبت کلام سابقست که این تفسیر آنست و جدا کردن آنها دران کلام برای اهتمام ببیان آنهاست

تکبیرها

والله اعلم ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلٰوةَ فَارْفَعْ کَفَّیْکَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا
بَسْطًا ثُمَّ کَبِّرْ ثَلٰثَ تَکْبِیْرَاتٍ ثُمَّ قُلِ اللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی
ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ شرح ظاهر ثم در ثم کبر اینست که شروع
در تکبیر بعد از برداشتن دو دست باشد و ظاهر کبر ثلاث تکبیرات تا آخر اینست که برداشتن دو دست برای هر تکبیری
علیحده درکار نباشد و مشهور میان اصحاب خلاف اینست و شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین تجویز
این کرده که ثم اینجا برای تراخی و ترتیب نباشد و نقل اجماع رجحان رفع یدین برای هر تکبیری علیحده کرده والله اعلم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ابتدا کنی نماز را پس بردار دو دست خود را بعد از ان پهن
کن دو دست را پهن کردنی مثل اینکه شکم دو دست برابر قبله باشد و انگشتان بهم متصل باشد چنانچه مشهور است
بعد از ان تکبیر بگو سه تکبیر بعد از ان بگو خدایا تویی پادشاه بکار آمدنی نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم ترا تنزیه
لایق تو بدرستی که من ظلم کردم برخودم پس بیامرز برای من گناه مرا بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد گناهانرا
کسی مگر تو اصل ثُمَّ کَبِّرْ تَکْبِیْرَتَیْنِ ثُمَّ قُلْ لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ وَالْخَیْرُ فِی یَدَیْکَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْکَ
وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ سُبْحَانَکَ وَحَنَانَیْکَ تَبَارَکْتَ وَتَعَالَیْتَ
سُبْحَانَکَ رَبَّ الْبَیْتِ شرح لبیک تثنیه لب بفتح لام و تشدید با یکنقط است که مصدر باب نصر است بمعنی ثابت
قدم بودن یا بمعنی رو آوردن و قصد چیزی کردن یا بمعنی دوستی یا بمعنی اخلاص و بر هر تقدیر مضاف شده بضمیر
مخاطب و نصب آن بر اینست که ~~مفعول بفعل محذوف~~ بتقدیر اسالک لبیک و تثنیه ... مفعول مطلق

بتقدیر حرف است یا مه

فعل محذوفست بتقدیر الب لک لبیک و تثنیه اینجا برای تکرار بعنوان استمرار و دوامست و اضافه بضمیر مخاطب برای
افاده اختصاص است و مراد استمرار ثابت قدم بودنیست که موافق امر الهی باشد و شایبه بدعتی داخل آن نباشد

سعدیک

سعدیک بفتح سین بینقط و سکون عین بینقط و دال بینقط تثنیه سعدست که مصدر باب علم است بمعنی عاقبت بخیری و مضاف
بضمیر مخاطب شده برای افاده اختصاص بمعنی استمرار بر سعادتی که شائبه شقاوت دران نباشد و نصب آن مبالغه
بر مفعول بفعل محذوفست ~~بتقدیر اسالک سعدیک~~ مراد بخیر عبادتیست که بی بدعت و موافق فتوای اهل حق باشد
مراد بشر عبادتیست که دران بدعت و موافقت فتوای اهل ضلالت باشد مثل اضاعتی که گذشت در حدیث سیزدهم
باب دوم الملجأ بفتح میم و سکون لام و فتح جیم و همزه مصدر میمی باب منع و باب علم پناه بردن حنانیک بفتح حاء بینقط
و نون و الف و نون تثنیه حنان است که مصدر باب ضرب است بمعنی رحمت یا بمعنی رزق یا بمعنی برکت و وقار و تمکین
و نصب آن مثل نصب سعدیکست یعنی بعد از ان تکبیر بگو دو تکبیر بعد از ان بگو ~~...~~ استمرار
بر ثابت قدم بودن در طاعت تو و استمرار بر سعادتی که از جانب تو باشد و عمل صالح در دو دست تست یا بمعنی
که آنرا قبول میکنی و فراموش نمیکنی و عمل شر متوجه بسوی تو نیست یا بمعنی که آنرا قبول نمیکنی و بصاحبش وا میگذاری
و راه نموده شده کسی است که راه نموده باشی او را بتوفیق پیروی نبی و اوصیای او و ترک خود رایی پناه بردنی
نیست از تو و عذاب تو مگر بسوی تو تنزیه میکنم تنزیه لایق تو و طلب میکنم از تو دوام رحمت ترا بغایت کامل یا بغایت
بلند مرتبه تنزیه میکنم تنزیه لایق تو ای صاحب کل اختیار کعبه یا خانه زاده رسول علیهم السلام اصل ثُمَّ کَبِّرْ تَکْبِیْرَتَیْنِ
ثُمَّ تَقُوْلُ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَمَا
اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اِنَّ صَلٰوتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَبِذٰلِکَ
اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ثُمَّ تَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ ثُمَّ اقْرَأْ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ
شرح این دو تکبیر فاصله فی الجمله دارد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب النوادر که باب صدم است محیا و محیی
و ممات بصیغه اسم مکانست و مراد احوالیست که زندگی آدمی بر آنهاست و احوالی که مردگی آدمی بر آنهاست باعتبار
تشبیه آنها بمکان زندگی و مکان مردگی یعنی بعد از ان تکبیر بگو دو تکبیر بعد از ان میگویی روانه کردم روی دل خود را
برای آنکه بی ماده قدیم آفرید آسمانها و زمین را و داناست نهان و آشکارات روانه کردن بر حالیتکه من خالص
بگرویم و نیستم من از جمله مشرکان بدرستی که نماز من و عبادات من و آنچه بران زندگی میکنم و آنچه بران میمیرم برای
الله است که صاحب کل اختیار هر کسی و هر چیز است نیست شریکی او را و با آنچه گفتم که کرده ام مامور شدم از جانب الله تعالی
است و من از جمله گرویدگانم بعد از ان پناه بگیر بالله تعالی از شیطان سنگسار بلعنت بعد از ان بخوان سوره فاتحة
الکتاب هفتم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیْسٰی قَالَ قَالَ لِی اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَوْمًا یَا حَمَّادُ تُحْسِنُ
اَنْ تُصَلِّیَ قَالَ فَقُلْتُ یَا سَیِّدِی اَنَا اَحْفَظُ کِتَابَ حَرِیْزٍ فِی الصَّلٰوةِ فَقَالَ لَا عَلَیْکَ یَا حَمَّادُ قُمْ
فَصَلِّ قَالَ فَقُمْتُ بَیْنَ یَدَیْهِ مُتَوَجِّهًا اِلَی الْقِبْلَةِ فَاسْتَفْتَحْتُ الصَّلٰوةَ فَرَکَعْتُ وَسَجَدْتُ

فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة
فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة شرح تحسن بحا بی نقطه وسین بی نقطه ونون بصیغه مضارع معلوم
مخاطب باب افعال بتقدیر استفهام است الاحسان توانائی نیکو کردن کاری ان تصلی بفتح همزه وسکون نون
وصیغه مضارع مخاطب مفعول تحسن است حریز بفتح حاء بی نقطه وکسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین
وزاء با نقطه از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است وشیخ طوسی در کتاب فهرست گفته حریز بن عبد الله السجستانی
ثقة کوفی سکن سجستان رحمه الله له کتب منها کتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب النوادر وتعد کلها فی الاصول
ما اقبح صیغه تعجب است باء در بالرجل برای ملابست است یاتی بتقدیر ان یاتی است ومنصوب ومرفوع میتواند بود
وبر هر تقدیر مفعول ما اقبح است فاء در فلا یقیم بیانیه است واین نیز منصوب ومرفوع میتواند بود ومراد بحدود
نماز اینجا مکملات ومستحبات نماز است یعنی روایتست از حماد بن عیسی که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم روزی
که ای حماد آیا خوب میتوانی که نماز گزاری حماد گفت که گفتم ای آقای من یاد دارم کتاب حریز را که در بیان اداب نماز
تصنیف کرده پس امام گفت قصوری ونقصی نیست بر تو ای حماد برخیز پس نماز بگزار حماد گفت پس ایستادم پیش امام
رو بقبله پس ابتدا کردم نماز را پس رکوع کردم وسجود کردم بروشی که عادت من بود پس امام گفت ای حماد
خوب نمیتوانی که نماز گزاری چه بدست با مردی از شما شیعه امامیه اینکه گذرد بر او شصت سال یا هفتاد سال
با این روش که بر پای ندارد یک نماز را با قرار دادنهای آن بر وجه تمام اصل قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل
فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله علیه السلم مستقبل القبلة منتصبا
فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه وقرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر
ثلث اصابع منفرجات واستقبل باصابع رجلیه جمیعا القبلة لم یحرفهما عن القبلة
وقال بخشوع الله اکبر شرح آنچه از اداب ومکملات نماز در این فقرات تا آخر حدیث منقول شده
ادابیست که حماد رعایت آنها نکرده بوده پس آنچه حماد رعایت آن کرده بوده مثل صفت تکبیر استفتاح ودعای
آنها ومانند آنها منقول نشده اگرچه از امام صادر شده جمیعا در اول حالست از یدیه یا تاکیدست ودر ان
تذکیر وتانیث وافراد وتثنیه وجمع ساویست علی متعلق بجمیعا یا متعلق بارسل است وبر هر تقدیر متضمن معنی
وضع است قد ضم جمله حالیه است وقرب از باب تفعیلست وآن وما بعد آن عطفست بر جمله حالیه سوای
وقال که عطفست بر ارسل جمیعا در دوم حال از اصابعست بمعنی منضمات یا تاکیدست یعنی گفت حماد
پس دریافت مرا در خودم خواری وشرمندگی پس گفتم قربانت شوم پس تعلیم کن مرا نماز پس ایستاد امام جعفر
صادق علیه السلم رو بقبله قد راست کرده پس فرو گذاشت دو دست خود را برحالی که نزدیک یکدیگر گذاشته شده

بودند بر بالای دو ران او برحالی که بتحقیق متصل کرده بود انگشتان خود را ونزدیکی داده بود میان دو قدم خود
تا آنکه بود میان آنها مقدار سه انگشت گشوده وبرابر قبله کرده بود انگشتان دو پای خود را برحالی که متصل
بیکدیگر بودند نگردانیده بود آنها را از قبله وگفت بعنوان فروتنی که الله اکبر اصل ثم قرأ الحمد
بترتیل وقل هو الله احد ثم صبر هنیة بقدر ما یتنفس وهو قائم ثم رفع
یدیه حیال وجهه وقال الله اکبر وهو قائم ثم رکع وملأ کفیه من رکبتیه منفرجات
ورد رکبتیه الی خلفه حتی استوی ظهره حتی لو صب علیه قطرة من ماء او
دهن لم تزل لاستواء ظهره ومد عنقه وغمض عینیه ثم سبح ثلثا بترتیل فقال
سبحان ربی العظیم وبحمده شرح هنیه بضم هاء وفتح نون وتشدید یاء دو نقطه در پایین بمعنی اندک
زمانیست وان تصغیر هنوات بکسر هاء وسکون نون وواو بمعنی زمان یا تصغیر هنات بفتح هاء
وفتح نون وتاء تانیث بمعنی اندک چیزی ولام الفعل آن یاء بوده وافتاده ودر تصغیر عود کرده ودر بعض
نسخ هنیهة است بقلب یاء دوم بهاء منفرجات بفاء وراء بی نقطه وجیم بصیغه جمع مونث اسم مفعول باب تفعیل
حالست از مجموع کفیه ورکبتیه ومراد اینست که دو زانو را از هم دور کرد پس یک دست وزانو دور شد از دست
وزانوی دیگر لم تزل بضم زای با نقطه است وضمیر مستتر راجع بقطره است مد فعل ماضی معلوم است عنقه منصوب
ومفعولست غمض بغین با نقطه وضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ... تفعیلست یعنی بعد از آن
خواند سوره فاتحه را شمرده وخواند سوره اخلاص را بعد از آن صبر کرد اندک وقتی بقدر نفس کشیدن
برحالی که او ایستاده بود بعد از آن برداشت دو دست خود را برابر روی خود وگفت الله اکبر برحالی که او
ایستاده بود بعد از آن رکوع کرد وپر کرد دو دست خود را از دو زانوی خود برحالی که یک دست وزانو دور
کرده شده بود از دست وزانوی دیگر وبرگردانید دو زانوی خود را بسوی پس خود تا آنکه برابر شد پشت
او تا آنکه اگر ریخته میشد بر پشت او قطره آب یا روغن از جای خود نمیرفت برای برابر بودن پشت او
وکشید گردن خود را وپوشید دو چشم خود را بعد از آن تسبیح گفت سه بار شمرده باین روش که گفت سبحان ربی
العظیم وبحمده اصل ثم استوی قائما فلما استمکن من القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر
وهو قائم ورفع یدیه حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلث مرات ولم یضع
شیئا من جسده علی شیء منه شرح بعد از آن راست شد ایستاده پس چون قرار گرفت از ایستادن گفت
مستجاب کناد الله تعالی دعا را برای کسی که سپاس کرد او را بعد از آن تکبیر گفت برحالی که او ایستاده بود وبرداشت
دو دست خود را برابر روی خود بعد از آن سجده کرد وپهن کرد دو دست خود را برحالی که متصل کرده شده بود انگشتان

هنیهة

آنها در پیش دو زانوی خود برابر روی خود یعنی که هر دستی هم برابر زانو بود و هم برابر رو یا یعنی که

گذاشتن دو دست بر زمین پیش از گذاشتن دو زانو بود و برابر رو بود بعد از آن گفت سبحان ربی

الاعلی و بحمده سه بار و نگذاشت چیزی از بدن خود را بر چیزی از بدن یعنی کرد و بازوها را از هم دور گذاشت

و دو زانو را نیز از هم دور گذاشت و دو بازو را از دو پهلو دور کرد و دو دست را از دو پهلوی رو دور گذاشت

و پایین شکم را از ران دور کرد اصل وَسَجَدَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَعْظُمٍ الْكَفَّيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَأَنَامِلِ

إِبْهَامَيِ الرِّجْلَيْنِ وَالْجَبْهَةِ وَالْأَنْفِ وَقَالَ سَبْعَةٌ مِنْهَا فَرْضٌ يُسْجَدُ عَلَيْهَا وَهِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا

اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً وَهِيَ الْجَبْهَةُ وَالْكَفَّانِ وَالرُّ

كْبَتَانِ وَالْإِبْهَامَانِ وَوَضْعُ الْأَنْفِ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّةٌ شرح انامل جمع مستعمل در معنی تثنیه است

و نظیر این گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضه که باب نهم است که

سن لها الا قراوادنا حیضتان تفسیر این آیت بعنوانی دیگر گذشت در کتاب الحجه در حدیث شصت و نهم

باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و این محل تعجب نیست زیرا که معانی قران

بسیار است پس میتواند بود که لفظ مساجد که مشترک است میان چند معنی یکی جمع مسجد بفتح میم و کسر جیم و دیگری

جمع مسجد بکسر میم و فتح جیم دیگری جمع مسجود مستعمل شود یکبار در جمیع معانی خود یعنی و سجده کرد بر هشت

استخوان دو دست و دو زانو و دو بند دو شست دو پا و پیشانی و بینی و امام گفت بعد از فراغ از نماز یا در

اثنای صورت نماز که هفت استخوان از این جمله مفروض است یا یعنی که تنگ گرفته شده است یا یا یعنی که مدلول

ظاهر قرانست سجده کرده میشود البته بر آن هفت و آنها آنست که ذکر کرده از الله تعالی در کتاب خود یا نیز و پس

که گفته در سوره الجن و اینکه آلات سجده برای الله تعالی است پس مخوانید با الله تعالی هیچیک را و آنها پیشانی و دو دست

و دو زانو و دو شست است و گذاشتن بینی بر زمین سنت است یا یعنی که مستحب است یا یا یعنی که مدلول تاویل

قرانست که بغیر بیان آن کرده اصل ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ فَلَمَّا اسْتَوَى جَالِساً قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ

قَعَدَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ وَقَدْ وَضَعَ ظَاهِرَ قَدَمِهِ الْأَيْمَنِ عَلَى بَطْنِ قَدَمِهِ الْأَيْسَرِ وَقَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ

رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ وَسَجَدَ السَّجْدَةَ الثَّانِيَةَ وَقَالَ كَمَا قَالَ فِي الْأُولَى شرح بعد از آن

برداشت سر خود را از سجده چون راست شد نشسته گفت الله اکبر بعد از آن نشست بر ران چپ خود بر حالی

که گذاشته بود پشت پای راست خود را بر شکم پای چپ خود و گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از آن تکبیر گفت

بر حالی که او نشسته بود و سجده کرد سجده دوم چنانچه گفته بود در سجده اول مخفی نماند که ظاهر ثم قعد اینست که اول

بر دو پا نشسته باشد و بعد از آن گردیده باشد اصل وَلَمْ يَضَعْ شَيْئاً مِنْ بَدَنِهِ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فِي رُكُوعٍ

پس

وگفت در سجدهٔ دوم هم

وَلَا سُجُودٍ وَكَانَ مُجَنِّحاً وَلَمْ يَضَعْ ذِرَاعَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ عَلَى هَذَا وَيَدَاهُ مَضْمُومَتَا

الْأَصَابِعِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي التَّشَهُّدِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ سَلَّمَ فَقَالَ يَا حَمَّادُ هَكَذَا صَلِّ شرح المجنح

بجیم و نون و حاء بی نقط بصیغه اسم فاعل باب افعال میل فرماینده چیزی از چیزی دیگر و مراد اینجا دور کننده اعضای خود

از یکدیگر است یعنی و نگذاشت چیزی را از بدن خود بر چیزی دیگر از بدن در رکوع و نه در سجود و بود دور کننده اعضای خود

از یکدیگر و نگذاشت دو ساعد خود را بر زمین و گزارد دو رکعت را بر این منوال و انگشتان دو دست او متصل کرده شده

بود بیکدیگر بر حالی که او نشسته بود در تشهد پس چون فارغ شد از تشهد سلام کرد پس گفت ای حماد چنین بگزار نماز را

مخفی نماند که امر اینجا برای استحباب موکد است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث هشتم باب بیست و چهارم و در

بعضی بعنوان تخییر در مستحب است زیرا که می آید در حدیث اول باب بیست و چهارم استحباب دور کردن دو قدم

از یکدیگر بقدر یک شبر در حال رکوع والله اعلم باب بیست و یکم اصل بَابُ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ شرح این باب بیان خواندن

قرانست در نماز و در این باب بیست و نه حدیث است اول اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتُ لِلصَّلَاةِ

أَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي فَاتِحَةِ الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَإِذَا قَرَأْتُ فَاتِحَةَ الْقُرْآنِ

أَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَعَ السُّورَةِ قَالَ نَعَمْ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چون بایستم

برای نماز بخوانم بسم الله الرحمن الرحیم را در سوره فاتحه قران گفت آری گفتم چون خوانم فاتحة القران را بخوانم

بسم الله الرحمن الرحیم را با سوره که بعد از فاتحه است گفت آری دوم اصل عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ

قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ ابْتَدَأَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ فِي صَلَاتِهِ وَحْدَهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ فَلَمَّا صَارَ إِلَى غَيْرِ أُمِّ الْكِتَابِ مِنَ السُّورَةِ تَرَكَهَا

فَقَالَ الْعَبَّاسِيُّ لَيْسَ بِذَلِكَ بَأْسٌ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ يُعِيدُهَا مَرَّتَيْنِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِهِ يَعْنِي الْعَبَّاسِيَّ

شرح وحده احتراز است از نماز ماموم یا نماز امام نیز من در من السوره بیانیه عیاشی بفتح عین بی نقط و تشدید

یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه است در بعضی نسخ و بتشدید یاء یک نقطه و سین بی نقطه است در بعضی دیگر

مرتین نائب مفعول مطلق کتب است الرغم بفتح راء بی نقطه و سکون غین با نقطه مصدر باب علم و منع رسیدن

بخاک و رغم انف کنایتست از خواری یعنی العیاشی کلام راوی است یعنی روایتست از یحیی بن عمران همدانی

بسکون میم و دال بی نقطه گفت نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلم که قربانت شوم چه میگویی در مردی که ابتدا کرد بسم الله

الرحمن الرحیم را در نماز خود که تنها میگزارد آنرا در فاتحه پس چون گردید بسوی غیر فاتحه که سوره دیگر باشد ترک کرد

بسمله را پس گفت عیاشی که نیست بآن ترک باکی پس امام نوشت بخط خود که اعاده میکند نماز را اعاده میکند نماز را

برغم بینی عیاشی او یعنی برغم بینی عیاشی سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَوَّلُ كُلِّ كِتَابٍ

بسم

العباسی

العباسی

٢٦٣

نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَاِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَلَا تُبَالِي اَلَّا تَسْتَعِيذَ وَاِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَتَرَتْكَ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ شرح کتاب اینجا عبارتست از سوره قرآنیه واشارتست باینکه انفال وبراءة یکسوره است وباینکه هر سوره یکدفعه نازل شده چنانچه بیان شد در کتاب فضل قرآن در شرح حدیث دوم باب بیستم که باب فی قراءته است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت اول هر سوره که نازل شد از آسمان بسم الله الرحمن الرحیم است پس چون خوانی بسم الله الرحمن الرحیم را باکی نداری از اینکه استعاذه نکنی مراد اینست که استعاذه جزو سوره قرآنیه نیست در ابتداء آنها والا بسمله ابتدای آنها نخواهد بود و چون خوانی بسم الله الرحمن الرحیم را میپوشاند ترا در میان آسمان وزمین مراد اینست که اگر آدمی بسبب معاصی بسیار رسوا باشد کفتنش بسمله اورا از رسوائی نگاه میدارد وبودن در میان آسمان وزمین کنایه از کمال رسوائیست چنانچه در دعا واقع شده اللّهم لا تفضحنی علی رؤس الاشهاد چهارم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْقِرَاءَةُ فِي الصَّلٰوةِ فِيهَا شَيْءٌ مُوَقَّتٌ قَالَ لَا اِلَّا الْجُمُعَةَ يُقْرَأُ فِيهَا الْجُمُعَةُ وَالْمُنَافِقِينَ شرح مراد بصلوة نماز فریضه یومیه است ضمیر فیها راجع بالقراءة است وفی بمعنی من است یا برای ظرفیت مجازیه است وحاصل هر دو یکیست زیرا که بعض جزو داخل در آنست وموافق اینست آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد ودوم که لیس فی القراءة شیء موقت الا الجمعة الموقت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل تنگ گرفته شده یعنی آنچه مفروض یا مانند مفروض باشد الا الجمعة مجرور ومستثنای مفرغست ومستثنی منه الصلوة است در جمله که مدلول لاست ومذکور نیست ومراد بالجمعة نماز ظهر جمعه است خواه چهار رکعتی وخواه دو رکعتی یقرء بصیغه مضارع مجهول غایب یا غایبه است یا بصیغه مضارع مخاطب معلوم است وبر هر تقدیر این حدیث مخصص نوزدهم این باب است وبنابر اول الجمعة مرفوعست وواو در والمنافقین برای عطفست والمنافقین بعنوان حکایتست زیرا که عبارتست از سوره المنافقین یا واو بمعنی مع است بدانکه توقیت این دو سوره در جمعه محمول بر استحباب بغایت مؤکد است نزد جمعی ومحمول بر فرض است نزد جمعی دیگر وبیان این می آید در احادیث باب هفتاد ودوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قرائت در نماز فریضه یومیه است آیا در آن چیزی که مضیق باشد هست گفت نه مگر در نماز جمعه بیان این آنکه خوانده میشود در آن سوره جمعه در رکعت اول وسوره منافقین در رکعت دوم پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا كُنْتَ خَلْفَ اِمَامٍ فَقَرَأَ الْحَمْدَ وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهَا فَقُلْ اَنْتَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَا تَقُلْ آمِينَ شرح آمین بهمزه والف وتخفیف وتشدید میم وبحذف الف وتخفیف میم وسکون یا در دو نقطه در پایین وفتح نون اسم فعلست بمعنی چنین کن یا بمعنی چنین باد وبر هر تقدیر ذکر آن بعد از ذکر مغضوب علیهم وضالین مناسب مخالفانست زیرا که منصرف میشود بطلب غضب وضلال پس اگر بعد از قرائت اهدنا الصراط المستقیم باشد مثلا منعی نخواهد بود چنانچه مدلول مفهوم شرط اذا کنت تا آخر است

از سوره ام

والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی تو پس پیشنمازی پس خواند سوره حمد را وفارغ شود از خواندن آن پس بگو الحمد لله رب العالمین ونگو آمین که آن نصیب مخالفان ومتعارف ایشانست ششم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُكْتَبُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالدُّعَاءِ اِلَّا مَا اَسْمَعَ نَفْسَهُ شرح لا یکتب بصیغه مضارع مجهول باب نصرست ما موصوله ونایب فاعلست اسمع بصیغه ماضی معلوم باب افعالست وضمیر مستتر راجع بقاری وداعیست که مفهوم است از سابق وعاید منصوب محذوفست بتقدیر اسمع نفسه یا نفسه منصوب ومفعول اول اسمع است وضمیر راجع بقاری وداعیست النفس بفتح نون وسکون فا عبارتست از روح وهر دو اینجا مناسبست واول مناسبترست بعنوان این باب بحدیث پانزدهم وبیست یکم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نوشته وحساب کرده نمیشود از جمله قران ودعای کسی در نماز وغیر نماز مگر آنچه بشنواند آنکس خودش را یا مراد اینست که بشنواند روح خود را یعنی که دلش ملتفت قران ودعا باشد والتفات بفکرهای هرزه نکرده باشد هفتم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُجْزِينِي عَنِّي اَنْ اَقْرَاَ فِي الْفَرِيضَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَحْدَهَا اِذَا كُنْتُ مُسْتَعْجِلًا اَوْ اَعْجَلَنِي شَيْءٌ فَقَالَ لَا بَاْسَ شرح او میتواند بود که برای شک راوی باشد ومیتواند بود که برای تردید باشد ومراد بشق اول شتاب برای طلب نفع ضروری یا برای ضرورت خود باشد ومراد بشق دوم شتاب برای خوف از دشمن باشد چنانچه می آید در حدیث بیست ودوم این باب یا برای ضرورت دیگری باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا کافیست از من اینکه خوانم در نماز فریضه سوره الحمد را تنهایی آن بی ضم سوره دیگر چون باشم شتابان یا شتابان کرده باشد مرا چیزی از ضرورتها پس امام گفت قصوری ندارد هشتم اصل صَلّٰى بِنَا اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَغْرِبَ فَقَرَاَ بِالْمُعَوِّذَتَيْنِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ شرح معوذتین بتشدید واو مکسوره عبارتست از سورة الفلق وسورة الناس وخواندن آنها برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای تعلیم اینست که آنها داخل قرآنست چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیست وهفتم این باب زیرا که جمعی خیال کرده اند که آنها داخل نیست پس منافات نیست میان اینحدیث وحدیث سیزدهم این باب یعنی گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلم نماز شام را پس خواند سورة الفلق را در رکعت اول وسورة الناس را در رکعت دوم را نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَجُوزُ لِلْمَرِيضِ اَنْ يَقْرَاَ فِي الْفَرِيضَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَحْدَهَا وَيَجُوزُ لِلصَّحِيحِ فِي قَضَاءِ صَلٰوةِ التَّطَوُّعِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت جایزست برای بیمار اینکه خواند در نماز فریضه سوره فاتحه را تنهایی آن بی ضم سوره وجایزست آنچه مذکور شد برای تندرست در قضای نماز نافله یومیه در شب وروز دهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّمَا يُكْرَهُ اَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فِي الْفَرِيضَةِ فَاَمَّا النَّافِلَةُ فَلَا بَاْسَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ممنوع نیست اینکه جمع کرده شود

القراءة

۲۷۴

در یک رکعت میان دو سوره که غیر سورهٔ الحمد باشد مکروه در نماز فریضه پس اما نماز نافله پس قصوری ندارد
جمع در آن یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره ان یقرأ قل هو الله احد فی نفس واحد
شرح مضمون این گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث دوازدهم باب نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت
الحسن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ممنوعست اینکه خوانده شود سورهٔ قل هو الله
احد در یک نفس مراد امر بترتیل و شمردگیست در قراءت دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تقرأ
فی المکتوبة باقل من سورة ولا باکثر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مخوان در نماز فریضه کمتر از
یک سوره بعد از فاتحه و نه بیشتر از یک سوره سیزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول صلوة الاوابین
الخمسون کلها بقل هو الله احد شرح الاواب بفتح همزه و تشدید واو و الف بسیار بازگشت
کننده بدرگاه الهی و مراد اینجا کسی است که تلافی نقصان نماز فریضه خود میکند بنماز نافله و اورا دائم الصلوة مینامند
چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم باب دوم در تفسیر الذین هم علی صلوتهم دائمون صلوة مبتداست الخمسون عطف
بیان یا بدلست و احترازست از نماز روز جمعه و شب آن زیرا که آن پنجاه و چهار یا پنجاه و دو رکعتست چنانچه آید
در احادیث باب هفتاد و چهارم که باب التطوع یوم الجمعه است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم
این باب جمله کلها خبر مبتدای دوم یا تاکید مبتدای اولست و ضمیر راجع بصلوة است و بودن هر نمازی با قل هو الله
احد لازم ندارد این را که در هر رکعت آن قل هو الله احد باشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
نوزدهم و بیست و دوم این باب مخفی نماند که دو رکعت نشسته که بعد از نماز خفتن گذارده میشود داخل این
پنجاه نشده بنا بر اینکه داخل نوافل یومیه نیست اصالة بلکه برای خوف ترک نماز شب است و لهذا مذکور شد
در حدیث ششم باب یازدهم که امیر المؤمنین علیه السلم بعد از نماز خفتن نافله نمیگذارد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت نماز بسیار بازگشت کنندگان که پنجاه رکعتست هفده فریضه و باقی نافله هر یک از آن نمازها با قل
هو الله احد است یا بمعنی که افضل اینست که با قل هو الله احد باشد هر چند که در یک رکعت آن باشد چهاردهم اصل
عن ابی هرون المکفوف قال سأل رجل ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر کم تقرأ فی الزوال
فقال ثمانین آیة فخرج الرجل فقال یا ابا هرون هل رأیت شیخا اعجب من هذا
الذی سألنی عن شیء فاخبرته ولم یسألنی عن تفسیره هذا الذی یزعم اهل العراق
انه عاقلهم یا ابا هرون ان الحمد سبع آیات و قل هو الله احد ثلث آیات فهذه
عشر آیات و الزوال ثمان رکعات فهذه ثمانون آیة شرح تقرأ بصیغه مضارع مخاطب معلوم
با سبع است و میتواند بود که بصیغهٔ متکلم مع الغیر باشد مشهور اینست که سورهٔ اخلاص چهار آیات است و ممکن

اقرأ

وشامیان

وشامیان نیز گفته اند و ظاهر این حدیث ابطال آنها میکند و اگر خواهیم که جمع میان این حدیث و آنچه مشهورست
کنیم و گوییم مراد امام ماعدای بسمله است لازم می آید که سورهٔ حمد با انضمام بسمله هشت آیه شود و این خوب نمینماید
یعنی روایتست از ابی هرون مکفوف گفت پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که من حاضر بودم
که چند آیت میخوانی در نافلهٔ ظهر پس امام گفت هشتاد آیت پس بیرون رفت آن مرد پس امام گفت ای ابو هرون آیا
دیدی مرد بزرگی عجیب تر از این شخص که پرسید مرا از چیزی پس خبر دادم او را و نه پرسید مرا از معنی آن این مردیست
که گمان میبرند اهل کوفه و بصره و مانند آنها که او خردمند ایشانست مثل ابو حنیفه یا دیگری از مخالفان ای ابو هرون
بدرستی که سورهٔ حمد هفت آیت است و سورهٔ قل هو الله احد سه آیت است پس آن ده آیت شد و نافلهٔ ظهر
هشت رکعت است پس آن هشتاد آیت شد پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل یقرأ
الرجل فی صلوته و ثوبه علی فیه قال لا بأس بذلک اذا اسمع اذنیه الهمهمة شرح الهمهمه بفتح
دو ها و سکون میم اول آوازی که جوهر آن ظاهر نباشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
پرسیدم او را که آیا قرآن میخواند مرد در نماز خود در حالی که جامهٔ او بر دهن او باشد گفت پروایی نیست با آن
چون شنوانند دو گوش خود را آواز نهانی شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یجزیک من القراءة
معهم مثل حدیث النفس شرح من در من القراءة برای بدلست و تبعیضیه نیز میتواند بود یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلم کافیست ترا عوض قراءت در پس مخالفان برای تقیه آنچه مانند فکر با خود باشد
باینمعنی که اگر همهمه و لب جنبانیدن میسر نباشد تصور حروف و آیات بترتیب کافی خواهد بود هفدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال تلبیة الاخرس و تشهده و قراءته للقرآن فی الصلوة تحریک
لسانه و اشارته باصبعه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت لبیک گفتن گنگ در وقت
احرام حج یا عمره و تشهد گنگ و قراءت گنگ قرآن را در نماز جنبانیدن زبان خودست و اشارت اوست
بانگشت خود در صورتی که جنبانیدن زبان میسر نباشد و میتواند بود که مراد این باشد که در صورتی که میسر باشد
یکی کافیست یا اینکه هر دو میباید هجدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل
ینسی حرفا من القرآن فیذکر و هو راکع هل یجوز له ان یقرأ فی الرکوع قال لا و لکن
اذا سجد فلیقرأه شرح ضمیر قال راجع بسکونی است الحرف طرف و مراد اینجا بعضی آیت است میتواند بود
که مراد اینجا نماز باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب اول و میتواند بود که مراد گذاشتن هفت عضو
زمین باشد و امر بخواندن در سجود و نه در رکوع بنا بر این باشد که طول سجود اهم است یا بنا بر اینکه در این فاصله
شاید که بهتر بخاطر رسد که چه فراموش شده و چه میباید کرد به بعضی که فراموش شده زیرا که اگر مجموع آیتی است قراءت

بسجود

همان کافیست و اگر بعض آیت یا مرکب از آیات و بعض آیت است تتمیم آن بعض میباید کرد و میتواند بود
که اکتفا بآن توان کرد والله اعلم هل یجوز مقول قال است یعنی روایت است از سکونی بفتح سین بنقطه از امام جعفر صادق
سکونی گفت در مردی که فراموش کرده میکند بعضی از قرآن را پس یاد می آورد در حالی که او در رکوع است که آیا جایز است که
خواندن آن بعض را در رکوع گفت نه ولیکن چون نماز را تمام کند پس باید که خواند آنرا نوزدهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ كَتَبْتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ تُعَلِّمُهُ إِنَّ أَفْضَلَ مَا يُقْرَأُ فِي الْفَرَائِضِ إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَإِنَّ صَدْرِي لَيَضِيقُ بِقِرَاءَتِهِمَا فِي الْفَجْرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَضِيقَنَّ
صَدْرُكَ بِهِمَا فَإِنَّ الْفَضْلَ وَاللهِ فِيهِمَا شرح تعلمه بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال جمله حالیه
است ان بکسر همزه و تشدید نون است و مدخولش مفعول کتبت است و مفعول دوم تعلمه محذوفست برای دلالت
کلام بر آن و میتواند بود که آن بفتح همزه و تشدید نون باشد و آن و مدخولش مفعول اول کتبت و مفعول دوم
تعلم باشد بعنوان تنازع افضل ما تا آخر محمولست بر وقتی که مانعی عارض نشده باشد پس منافات ندارد با
آنچه می آید در حدیث بیست و دوم که در صورت تاخیر نماز صبح از وقت فضیلت قرائت سورهٔ اخلاص و سوره
حمد افضلست یقرا بصیغه مجهول غایب یا معلوم مخاطب باب منع است و دفع منافات میان این حدیث
و حدیث چهارم این باب و آنچه می آید در باب سی و دویم بتخصیص فرایض که در این حدیث است بما عدای جمعه
و مانند آنست واو در و قل هو الله احد محمول بر ترتیب است نزد بعضی و موافق این گفته ابن بابویه در فقیه در باب
وصف الصلوة من فاتحتها الی خاتمتها و این خلاف ظاهر حدیث اول باب سی و دوم است که باب سیصدم است یعنی گفتم
امام علی نقی علیه السلم را قربانت شوم بدرستی که تو نوشتی بسوی محمد بن الفرج بر حالی که تعلیم میکردی او را بدرستی
که افضل آنچه خوانده میشود در نمازهای فریضه سوره انا انزلناه و سوره قل هو الله احد است و بدرستی که
سینه من تنگی میکند از خواندن آن دو سوره در نماز صبح پس گفت امام علیه السلم باید که تنگی نکند البته سینه تو
بآن دو سوره چه بدرستی که فضیلت بخدا قسم که در آن دو است بدانکه تخصیص راوی صلوة فجر را اینکه مبنی بر توهم
اینست که قرآن الفجر در آیت سوره بنی اسرائیل عبارت از نماز صبح باشد و تعبیر از آن بقرآن برای ترغیب در
طول قرائت در آن باشد و این توهم خوب نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة و در شرح حدیث
دوم وقت الفجر بیستم اصل صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَّامًا فَكَانَ إِذَا كَانَتْ صَلَوٰةٌ لَا يُجْهَرُ فِيهَا
جَهَرَ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَكَانَ يَجْهَرُ فِي السُّورَتَيْنِ جَمِيعًا شرح نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق
چند روز از شب پس عادت او این بود که چون میبود نمازی که جهر نمیکرد در آن جهر میکرد به بسم الله الرحمن الرحیم
و جهر میکرد بآن در هر دو سوره یعنی اینکه هم در سوره حمد جهر میکرد و هم در سوره که بعد از الحمد است و در هر دو رکعت

و میتواند بود که مراد بسورتین دو سوره بعد از حمد در دو رکعت باشد بنا بر اینکه جهر بآن در هر دو مشهور است
و حاجت بگفتن نیست بیست و یکم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَوٰتِكَ
وَلَا تُخَافِتْ بِهَا قَالَ الْمُخَافَتَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ وَالْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيدًا شرح مخافتة مصدر باب
مفاعله است و چون باب مفاعله در اصل میان دو کس میباشد مبالغه در آن میباشد و گاهی مستعمل میشود در مبالغه
در فعلی هر چند که میان دو کس نباشد و مراد اینجا مبالغه در پست کردن آواز است یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم
امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل که و بلند مکن آواز را بنماز
خود و بسیار آهسته مکن امام گفت بسیار آهسته کردن آنست که خود نشنوی و بلند کردن آواز آنست که بر داری
آواز خود را سخت بیست و دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا تَدَعْ أَنْ تَقْرَأَ بِقُلْ هُوَ اللهُ
أَحَدٌ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ وَرَكْعَتَيِ الزَّوَالِ وَرَكْعَتَيْنِ
بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَيْنِ فِي أَوَّلِ صَلَوٰةِ اللَّيْلِ وَرَكْعَتَيِ الْإِحْرَامِ وَالْفَجْرِ إِذَا أَصْبَحْتَ بِهَا وَرَكْعَتَيِ
الطَّوَافِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت وا مگذار این را که قرائت کنی بقل هو الله احد
و قل یا ایها الکافرون در هفت جا اول در دو رکعت نافله پیش از فریضه فجر و دو رکعت نافله ظهر و دو رکعت نافله بعد از
فریضه مغرب و دو رکعت در اول نافله شب و دو رکعت پیش از احرام حج یا عمره و فریضه فجر چون کنی آنرا در وقتی که مجموع
آسمان روشن شده باشد و دو رکعت بعد از طواف بیست و سوم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ يَبْدَأُ فِي هٰذَا
كُلِّهِ بِقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ بِقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ
فَإِنَّهُ يَبْدَأُ بِقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ثُمَّ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ بِقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ شرح و در روایتی
دیگر از امام علیه السلم اینست که شان اینست که ابتدا کرده میشود در همه اینها بقل هو الله احد و در رکعت دوم
خوانده میشود بقل یا ایها الکافرون مگر در دو رکعت پیش از فریضه فجر چه بدرستی که شان اینست که ابتدا کرده میشود
بقل یا ایها الکافرون بعد از آن خوانده میشود در رکعت دوم بقل هو الله احد بیست و چهارم اصل سُئِلَ
أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَؤُمُّ الْقَوْمَ فَيَغْلَطُ قَالَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ مَنْ خَلْفَهُ شرح یغلط
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الغلط بفتح غین با نقطه و فتح لام بسته شدن راه سخن بر کسی
یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که پیشنماز جمعی میشود پس بسته میشود بر او راه قرائت امام گفت
میگشاید بر او آنکه در پس اوست بیست و پنجم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ
فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي فِي مَوْضِعٍ ثُمَّ يُرِيدُ أَنْ يَتَقَدَّمَ قَالَ يَكُفُّ عَنِ الْقِرَاءَةِ فِي مَشْيِهِ حَتَّى يَتَقَدَّمَ
إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يُرِيدُ ثُمَّ يَقْرَأُ شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه سکونی گفت

کوکرد در مردی کہ نماز میکزارد در جایی بعد از ان میخواہد کہ پیش رود بسبب ضرورتی مثل اینکہ خوف افتادن دیوار یا سقفی بہم رسیده باشد امام کفت باز میدارد خود را از قرات در رفتار خود تا انکہ پیش رود و برسد بآن جای کہ میخواہد بعد از ان قرات میکند بیست وششم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَقُومُ فِي الصَّلَاةِ فَيُرِيدُ أَنْ يَقْرَأَ سُورَةً فَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فَقَالَ يَرْجِعُ مِنْ كُلِّ سُورَةٍ إِلَّا مِنْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ شرح کفتم امام جعفر صادق علیہ السلام کہ مردی می ایستد در نماز بس میخواہد کہ بخواند سوره دیکر را پس از روی غفلت میخواند سوره قل ہو الله احد را و سوره قل یا ایہا الکافرون را مراد اینست کہ آیا بر میکردد بآنچہ اراده داشت یا نہ پس امام کفت بر میکردد نماز کزار از ہر سوره کہ بغفلت شروع در ان کرده باشد مکر از سوره قل ہو الله احد و سوره قل یا ایہا الکافرون بیست وہفتم اصل أَمَّنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ فَقَرَأَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ شرح پیشنمازی ما کرد امام جعفر صادق علیہ السلام در نماز شام پس خواند سورة الفلق و سورة الناس را بعد از ان کفت آن دو سوره از قرآنست این اشارتست باینکہ خواندن این دو سوره برای افضل بودن آنہا نیست بلکہ برای ابطال قول جمعیت کہ خیال کرده اند کہ انہا برای تعویذ امام حسن و امام حسین علیہما السلام است و جزو قرآن نیست پس منافی آنچہ کذشت در حدیث سیزدہم این باب نیست بیست وہشتم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُسْمِعَ مَنْ خَلْفَهُ وَإِنْ كَثُرُوا فَقَالَ لِيَقْرَأْ قِرَاءَةً وَسَطاً يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا شرح کفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را کہ آیا بر امام ہست اینکہ در نماز جہریہ بشنواند ہر کرا کہ در پشت اوست قرات ہرچند کہ بسیار باشند پس امام کفت باید کہ امام قرات کند قراتی میان پست و بلند بیان این انکہ میکوید الله تبارک و تعالی در سوره بنی اسرائیل و فریاد مکن بنماز خود و بسیار آہستہ مکن آواز را بنماز میان این ایت شد در شرح حدیث بیست ویکم این باب بیست ونہم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَبْدَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلاً يَقْرَأُ بِسُورَةٍ أَوْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ قَالَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ شرح الا برای استثنای منقطع است ابتدا بفاتحہ عبارت از خواندن آنست در اول ہر یک از دو رکعت اول ایہما اخبار قبل الذکر است مراد بمستعجل شتابان برای طلب نفع ضرورت بقرینہ مقابلہ آن با خائف زیرا کہ آن عبارت از شتابان برای دفع ضررست فاتحہ در قال فاتحہ الکتاب منصوب بفعل مقدر و مجرور بحکایت میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن مسلم کفت پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیہما السلام را از کسی کہ قرات نمیکند بفاتحہ الکتاب در نماز خود کفت نماز او باطلست مکر انکہ ابتدا کند بفاتحہ الکتاب

خواه

خواه در نماز جہریہ و خواه در اخفاتیہ کفتم کدام این دو محبوب ترست بسوی تو چون باشد ترسناک یا شتابان برای کاری ضرور آیا قرات میکند بسوره دیکر یا بفاتحہ الکتاب امام کفت قرات میکند فاتحہ الکتاب را باب بیست ودوم

اصل باب عزائم السجود شرح العزائم بفتح عین و زای با نقطہ و الف و ہمزه جمع عزیمہ کہ فعیلہ بمعنی مفعولہ است العزم مصدر باب ضرب اراده چیزی بعنوان کمال جد و اضافہ عزائم بالسجود از قبیل اضافہ لغفیت مثل حسن الوجہ و مراد بعزائم السجود چہار سوره است کہ مذکور میشود در حدیث اول این باب و کاہی عزائم بی اضافہ بسجود مستعمل میشود در آنہا و آن از قبیل اقتصارست یعنی این باب بیان سورہاییست کہ سجده نزد قرات انہا مفروضست و در این باب شش حدیث اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَرَأْتَ شَيْئاً مِنَ الْعَزَائِمِ الَّتِي يُسْجَدُ فِيهَا فَلَا تُكَبِّرْ قَبْلَ سُجُودِكَ وَلَكِنْ تُكَبِّرُ حِينَ تَرْفَعُ رَأْسَكَ وَالْعَزَائِمُ أَرْبَعٌ حم السَّجْدَةُ وَتَنْزِيلُ وَالنَّجْمُ وَاقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام کفت چون خوانی چیزی از عزائم را کہ سجده کرده میشود در آنہا پس تکبیر نمیکویی پیش از سجده خود و لیکن تکبیر میکویی وقتی کہ بر میداری سر خود را و عزائم چہار سوره است حم السجده کہ سوره فصلت است و الم تنزیل کہ بعد از سوره لقمانست و سورة النجم و سوره اقرا باسم ربک دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ إِذَا قُرِئَ شَيْءٌ مِنَ الْعَزَائِمِ الْأَرْبَعِ فَسَمِعْتَهَا فَاسْجُدْ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ وَإِنْ كُنْتَ جُنُباً وَإِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ لَا تُصَلِّي وَسَائِرُ الْقُرْآنِ أَنْتَ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ سَجَدْتَ وَإِنْ شِئْتَ لَمْ تَسْجُدْ شرح روایتست از ابو بصیر کہ کفت کہ کفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیہما السلام چون خوانده شود سوره از عزائم کہ چہار سوره است پس بشنوی آنرا پس سجده کن ہرچند کہ باشی بی وضو ہرچند کہ باشی جنب ہرچند کہ باشد زنی کہ شنونده است حائض و باقی سورہای قرآن کہ در آنہا سجده ہست تو در ان مختاری اکر خواہی سجده میکنی و اکر خواہی سجده نمیکنی سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ سَمِعَ السَّجْدَةَ تُقْرَأُ قَالَ لَا يَسْجُدُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُنْصِتاً لِقِرَاءَتِهِ مُسْتَمِعاً لَهَا أَوْ يُصَلِّي بِصَلَاتِهِ فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي فِي نَاحِيَةٍ وَأَنْتَ تُصَلِّي فِي نَاحِيَةٍ أُخْرَى فَلَا تَسْجُدْ لِمَا سَمِعْتَ شرح المنصت بنون و صاد بی نقطہ و تا دو نقطہ در بالا بصیغہ اسم فاعل باب افعال ساکت برای استماع سخن ظاہر تقدیم منصت بر مستمع موافق آنچہ کذشت در کتاب العقل در حدیث چہارم باب نہم کہ باب النوادر است کہ فقال یا رسول الله ما العلم قال الانصات قال ثم مہ قال الاستماع اینست کہ و انصتوا در ایت سوره اعراف و اذا قرئ القران فاستمعوا له و انصتوا عطف بر جزا نباشد بلکہ عطف بر جملہ مرکبہ از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد در جایی کہ اراده قرات باشد تا زود شروع در ان شود و منقطع نشود قرات اینجا بمعنی مقروست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را از مردی کہ

که شنید آیت سجده را که خوانده میشود امام گفت سجده نمیکند مگر آنکه بوده باشد ساکت برای استماع آنچه قاری
قرائت میکند گوش انداخته برای آن قرائت یا آنکه نماز میگزارده باشد بنماز او یا بمعنی که اقتدا کرده باشد
بآن قاری مثل اینکه برای تقیه اقتدا بمخالف کرده باشد در فریضه چنانچه می آید در حدیث آینده هرچند که
منصت و مستمع برای آن نباشد و خود قرائت میکرده باشد چنانچه می آید در احادیث باب پنجاهم پس اما اینکه نماز
میگزارده باشد در کناری و تو نماز میگزارده باشی در کناری دیگر پس سجده مکن برای آنچه شنیدی بدانکه ظاهر این
حدیث باعتبار عطف در او یصلی بصلوته اینست که امر در و اذا قری القران فاستمعوا له وانصتوا متوجه
کسانی باشد که قران خوانده شود نزد ایشان بقصد هدایت ایشان و اذا قری القران یعنی اذا قری علیکم
القران باشد پس اگر کسی قرائت قران کند نزد دیگران نه باین قصد انصات و استماع دیگران واجب نیست
چنانچه اگر کسی داند که در جایی دیگر قران خوانده میشود واجب نیست بر او رفتن بآنجا که موقوف علیه انصات
و استماع است و چنانچه اگر کسی داند که دیگری نزد او قرائت قران میکند آهسته انصات استماع بر او واجب
نیست اینقدر هست که از خارج معلوم است که بر ماموم واجبست سکوت اگر قرائت امام را می شنیده باشد
پس این آیت منافات ندارد با صحت نماز دو کس در یک موضع در یک زمان در صورت جهر بقرائت با وجود آنکه
هیچکدام گوش بقرائت آن دیگر نینداخته چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ صَلَّیْتَ مَعَ قَوْمٍ
فَقَرَأَ الْاِمَامُ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ اَوْ شَیْئًا مِنَ الْعَزَائِمِ وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ وَلَمْ یَسْجُدْ
فَاَوْمِ اِیمَاءً وَالْحَائِضُ تَسْجُدُ اِذَا سَمِعَتِ السَّجْدَةَ شرح ظاهر و فرغ من قرائته اینست که در غیر سوره اقرا
وقت سجده مضیق نباشد و تاخیر توان کرد تا آخر سوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
اگر نمازگزاری با جماعتی پس خواند پیشنماز سوره اقرا باسم ربک الذی خلق را یا چیزی دیگر از عزایم را و فارغ شد
از قرائت آن و سجده نکرد پس تو اشارت کن اشارتی که بجای سجده باشد ظاهر اینست که این در صورت اقتدا
برای تقیه باشد و زن حائض سجده میکند چون شنود آیت سجده را یا بمعنی که ساکت باشد و گوش انداخته
باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ یَقْرَأُ بِالسَّجْدَةِ
فِی آخِرِ السُّورَةِ قَالَ یَسْجُدُ ثُمَّ یَقُومُ فَیَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ ثُمَّ یَرْکَعُ وَیَسْجُدُ شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شد از مردی که در نماز نافله قرائت میکند بآیت سجده که در آخر سوره
اقرا است امام گفت سجده میکند بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره فاتحة الکتاب را بعد از آن رکوع میکند
و سجده نماز میکند ظاهر این سوال و جواب اینست که اگر آیت سجده در آخر سوره نباشد بعد از سجده قرائت تتمه
سوره کافی باشد و حاجت بقرائت فاتحة الکتاب نباشد ششم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا یُقْرَأُ فِی

الْمَکْتُوبَةِ بِشَیْءٍ مِنَ الْعَزَائِمِ فَاِنَّ السُّجُودَ زِیَادَةٌ فِی الْمَکْتُوبَةِ شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام گفت خوانده نمیشود چیزی از عزایم چه بدرستی که سجده برای آن زیاد کردن جزئیست در فریضه
اشارتست باینکه زیاد کردن امثال این در فریضه باعث بطلان آنست بخلاف غیر فریضه باب بیست و سیوم
اصل بَابُ الْقِرَاءَةِ فِی الرَّکْعَتَیْنِ الْاَخِیرَتَیْنِ وَالتَّسْبِیحِ فِیهِمَا شرح این باب بیان قرائت فاتحه در دو رکعت آخر
و تسبیح در آن دو است در این باب دو حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِرَاءَةِ
خَلْفَ الْاِمَامِ فِی الرَّکْعَتَیْنِ الْاَخِیرَتَیْنِ فَقَالَ الْاِمَامُ یَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ وَمَنْ خَلْفَهُ یُسَبِّحُ
فَاِذَا کُنْتَ وَحْدَکَ فَاقْرَأْ فِیهِمَا وَاِنْ شِئْتَ فَسَبِّحْ شرح الامام یقرا یعنی الامام الافضل له ان یقرا
است و برین قیاس است و من خلفه یسبح لیکن این مخصوص ماموم است که رکعت اول را با امام در یافته
باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث دهم باب پنجاه و ششم و ظاهر فاقرا فیهما تا آخر اینست که قرائت برای منفرد اگرچه
افضلست لیکن در مرتبه فضیلت قرائت برای پیشنماز نیست و عدم اشتراط قرائت در دو رکعت آخر مطلقا
گذشت در حدیث دوم و هفتم باب فرض الصلوة که باب سیوم است و می آید در حدیث آینده مراد بتسبیح اینجا
چهار تسبیح است که می آید در حدیث آینده و میتواند بود که مراد در اول اعم از آن باشد یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قرائت فاتحة الکتاب در پس پیشنماز میخواند فاتحة الکتاب را و کسی که در پشت اوست تسبیح
میگوید پس چون باشی بتنهایی خود پس بخوان فاتحه را در آن دو رکعت آخر و اگر خواهی پس تسبیح بگو دوم اصل قُلْتُ
لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا یُجْزِئُ مِنَ الْقَوْلِ فِی الرَّکْعَتَیْنِ الْاَخِیرَتَیْنِ قَالَ اَنْ تَقُولَ سُبْحَانَ اللهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ وَتُکَبِّرُ وَتَرْکَعُ شرح مراد بمجزی اینجا اقل واجبست پس منافات
ندارد با اینکه قرائت فاتحه افضل باشد و با اینکه ضم استغفار بتسبیحات اربع افضل از اکتفا بتسبیحات اربع باشد
چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سیوم و با اینکه سه بار گفتن تسبیحات اربع افضل باشد از یکبار گفتن
مراد بقول سخنی است که غیر قرآن باشد و میتواند بود که شامل قران نیز باشد و تکبیر منصوبست و مراد تکبیر رکوع است
و ضم این برای تصریح است باینکه ضم استغفار شرط صحت نماز نیست پس از این لازم نمی آید که این تکبیر و رکوع جزء
قول مجزی باشد یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه چیز کافیست از کلام در دو رکعت آخر گفت اینکه گویی سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و برای رکوع تکبیر گویی و رکوع کنی باب بیست و چهارم اصل بَابُ الرُّکُوعِ
وَمَا یُقَالُ فِیهِ مِنَ التَّسْبِیحِ وَالدُّعَاءِ فِیهِ وَاِذَا رَفَعَ الرَّاْسَ مِنْهُ شرح این باب بیان رکوعست و بیان آنچه گفته میشود
در رکوع از تسبیح و بیان دعا در رکوع و در وقتی که برداشته شود سر از رکوع در این باب نه حدیث است اول اصل
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَرْکَعَ فَقُلْ وَاَنْتَ مُنْتَصِبٌ اَللهُ اَکْبَرُ ثُمَّ ارْکَعْ وَقُلْ

در نماز فریضه م

در دو رکعت آخر در صورتی که آواز پیشنماز و همهمه او
شنیده نمیشود پس امام گفت پیشنماز بخوانند م

اللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَ
سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ
غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي تَرْتِيلٍ شرح
واو در وسمعی بمعنی مع است ودر مابعد آن برای عطفست غیر حال از قلبی است ثلاث نائب مفعول مطلق قل است ومتعلق
بتسبیح است وبس بقرینه آنچه می آید در سجده در حدیث اول باب آینده فی بمعنی مع است یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلم گفت چون خواهی که رکوع کنی پس بگو بر حالی که تو راست ایستاده باشی الله اکبر بعد از ان رکوع کن وبگو در رکوع
که خدایا برای تو رکوع کردم وبرای تو یکرو شدم وبتو ایمان آوردم وبر تو توکل کردم وتو صاحب کل اختیار منی فرو
تنی کرد برای تو دل من با گوش من وچشم من وموی من وپوست من وگوشت من وخون من ومغز من وپی من واستخوانهای
من وهرچه برداشت آنرا دو پای من بر حالی که دل من اباء وامتناع ندارد از فروتنی وبر حالی که بزرگی بر خود نبسته است
وبر حالی که ماندگی از فرمانبرداری ندارد وبگو سبحان ربی العظیم وبحمده سه بار با شمرده خواندن اصل وَتَصُفُّ
فِي رُكُوعِكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ تَجْعَلُ بَيْنَهُمَا قَدْرَ شِبْرٍ وَتُمَكِّنُ رَاحَتَيْكَ مِنْ رُكْبَتَيْكَ وَتَضَعُ يَدَكَ الْيُمْنَى
قَبْلَ الْيُسْرَى وَبَلِّغْ اَطْرَافَ اَصَابِعِكَ عُيُونَ الرُّكْبَةِ وَفَرِّجْ اَصَابِعَكَ اِذَا وَضَعْتَهَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ
وَاَقِمْ صُلْبَكَ وَمُدَّ عُنُقَكَ وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ شرح تصف بصاد بی نقطه وتشدید فاء بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب نصر است الصف راست کردن بین منصوب به مفعول به است زیرا که صفت متعدی
بنفس میباشد البین فاصله میان دو چیز تجعل جمله حالیه است قدر شبر منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
هفتم باب بیستم که میان دو قدم در رکوع بقدر سر انگشت گشاده میباید زیرا که آنچه گذشت بیان اقل است
واین بیان اکثر است چنانچه تصریح بنظیر این در حالت قیام میشود در حدیث اول باب بیست ونهم تمکن بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل عطف بر تجعل است الراحه براء بی نقطه والف وحاء بی نقطه کف دست وبلغ بباء
یکنقطه وغین بانقطه بصیغه امر حاضر باب تفعیل عطف بر تصف است العیون بضم عین بی نقطه وضم وفتح یاء دو نقطه
در یاء بین جمع عین بفتح عین وسکون یاء النواحی ومراد بر کردن دست است از زانو چنانچه می آید در کتاب الحج در
حدیث سی وششم باب فضل الحج والعمره وثوابهما که باب بیست وهشتم است که واملا یدیک من رکبتیک ومانند این
فقرات می آید در حدیث اول باب بیست ونهم وشیخ بهائی رحمه الله در کتاب الحبل المتین در شرح آن گفته والمراد
بالصف بین القدمین فی الرکوع ان لایکون احدهما اقرب الی القبله من الآخر وبلغ فی قوله علیه السلم وبلغ باطراف
اصابعک عین الرکبه باللام المشدده والعین المهمله من البلغ ای تجعل اطراف اصابعک کانها بالغه عین
الرکبه وهذا کما سیجیء فی بحث الرکوع من قوله علیه السلم وتلقم باطراف اصابعک عین الرکبه ای تجعل عین الرکبه کا

علی رکبتیك الیمنی

کالملقم

کالملقم لاطراف الاصابع وربما یقرأ وبلغ بالغین المعجمه وهو تصحیف وبنا بر این عین بفتح عین وسکون یاء مفرد است
بمعنی مجموع ولیکن نظرک بین قدمیک دلالت نمیکند بر استحباب گشودن چشم زیرا که این امر بر تقدیر گشودن است
ومکروه است چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب بیستم یعنی برابر میکنی در رکوع خود میان دو قدم خود را بمعنی که
چنان کن که فاصله سر دو پا بقدر فاصله دو پاشنه باشد ویکی نزدیکتر بقبله از دیگری نباشد بر حالی که گردانی میان
دو قدم مقدار یک وجب دوری وخوب متصل کنی دو کف دست خود را بدو زانوی خود وگذاری دست راست خود را
بر زانوی راست خود پیش از گذاشتن چپ بر چپ وبرسان طرفهای انگشتان خود را باطراف زانو وگشاده کن
انگشتان خود را چون گذاری آنها را بر دو زانوی خود وراست وا دار مهره پشت خود را وبکش گردن خود را وباید
که باشد نظر تو میان دو قدم تو اگر چشم وا کنی اصل ثُمَّ قُلْ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَاَنْتَ مُنْتَصِبٌ قَائِمٌ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَهْلِ الْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَجْهَرُ بِهَا صَوْتَكَ ثُمَّ
تَرْفَعُ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَتَخِرُّ سَاجِدًا شرح جمله الحمد لله معطوف است بر جمله سمع الله لمن حمده بحذف واو عاطفه بتقدیر
وقل الحمد لله یعنی بعد از ان بگو قبول کناد الله تعالی عمل را برای کسی که حمد او کند بر حالی بگو این را که تو راست ایستاده باشی
وبگو سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است اهل کمال فرمان روائیست وتکبر وبزرگی الله را است
که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است بر حالی که بلند میکنی باین کلمات آواز خود را بعد از ان بر میداری دو دست
خود را بتکبیر ومی افتی بسجده کنان دوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ مَا يَقُولُ الرَّجُلُ خَلْفَ
الْاِمَامِ اِذَا قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ قَالَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَيَخْفِضُ مِنَ الصَّوْتِ شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را گفتم چه میگوید مرد در پشت پیشنماز گوید قبول کناد الله تعالی عمل را برای کسی که
سپاس او گوید امام گفت آن مرد میگوید که سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است وپست میکند
بعض آواز را یا بمعنی که آواز خود را پست تر از آواز پیشنماز میکند مخفی نماند که ظاهر این حدیث که ماموم سمع الله
لمن حمده را نمیگوید بخلاف امام ومنفرد سوم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَرْكَعَ وَتَسْجُدَ
فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَكَبِّرْ ثُمَّ ارْكَعْ وَاسْجُدْ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم چون خواهی که رکوع کنی وسجود کنی
پس بر دار دو دست خود را وتکبیر بگو بعد از ان رکوع کن وسجود کن یا بمعنی که پیش از شروع در هر یک از رکوع وسجود
تمام کن رفع یدین وتکبیر را چهارم اصل قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يُقِمْ صُلْبَهُ فِي الصَّلٰوةِ فَلَا
صَلٰوةَ لَهُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم هر که بی ضرورت راست ایستاده نکند مهره پشت خود را در نماز
خواه بعد از رکوع وخواه در میان دو سجده وخواه در وقت قرائت ومانند آن پس نماز او باطل است پنجم اصل
رَاَيْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْكَعُ رُكُوعًا اَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَاَيْتُهُ يَرْكَعُ وَكَانَ اِذَا رَكَعَ جَنَّحَ

من صوته

بَیۡنَ یَدَیۡهِ شرح جنح بجیم و نون و حاء بی‌نقط بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر و قریب است الجنوح بضم جیم میل کردن
یا در بیدیه برای تعدیه است یعنی دیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را که رکوع میکرد رکوعی که پست‌تر
بود از رکوع هرکه دیدم او را که رکوع میکرد و عادت او این بود که چون رکوع میکرد دیگ میکرد دو دست خود را
تا رکوع او پست‌تر شود ششم اصل عَنۡ اَبِی عَبۡدِ اللّٰهِ عَلَیۡهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا رَفَعۡتَ رَاۡسَکَ مِنَ الرُّکُوعِ
فَاَقِمۡ صُلۡبَکَ فَاِنَّهُ لَا صَلٰوةَ لِمَنۡ لَا یُقِیمُ صُلۡبَهُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
برداری سر خود را از رکوع پس راست ایستاده کن مهرهٔ پشت خود را چه بدرستی که شان این است که نیست
نماز صحیح برای کسی که راست ایستاده نمیکند مهرهٔ پشت خود را بضرورت اشارت است بآیهٔ سورهٔ الکوثر
فصل لربک وانحر و بیان میشود در حدیث آخر باب القیام والقعود فی الصلوة که باب بیست و نهم است هفتم اصل
کُنۡتُ عِنۡدَ اَبِی جَعۡفَرٍ عَلَیۡهِ السَّلَامُ فِی مَنۡزِلِهِ فِی الۡمَدِینَةِ فَقَالَ مُبۡتَدِئًا مَنۡ اَتَمَّ رُکُوعَهُ لَمۡ یَدۡخُلۡهُ وَحۡشَةٌ
فِی الۡقَبۡرِ شرح بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام در خانهٔ او در مدینه پس گفت بعنوان ابتدائی آنکه در جواب کسی باشد
هرکه بی‌نقصان کند رکوع خود را داخل نمیشود او را رم زدگی در قبر هشتم اصل سَاَلۡتُ اَبَا عَبۡدِ اللّٰهِ عَلَیۡهِ السَّلَامُ
یُجۡزِیُ عَنِّی اَنۡ اَقُولَ مَکَانَ التَّسۡبِیحِ فِی الرُّکُوعِ وَالسُّجُودِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکۡبَرُ قَالَ نَعَمۡ شرح مضمون
این مع شیٔ زائدی آید در حدیث پنجم باب بیست و ششم ظاهر این است که واو هر دو جا بمعنی او باشد و میتواند بود که در
دوم برای جمعیت باشد و میتواند بود که هر دو جا برای جمعیت باشد با ملاحظهٔ لف و نشر مرتب یا بی ملاحظهٔ آن
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا کافی است از من اینکه گویم بجای تسبیح در رکوع یا در سجود لا اله الا الله
یا گویم الله اکبر گفت آری نهم اصل عَنۡ عَلِیِّ بۡنِ عُقۡبَةَ قَالَ رَآنِی اَبُو الۡحَسَنِ عَلَیۡهِ السَّلَامُ بِالۡمَدِینَةِ وَاَنَا اُصَلِّی
وَاَنۡکُسُ بِرَاۡسِی وَاَتَمَدَّدُ فِی رُکُوعِی فَاَرۡسَلَ اِلَیَّ لَا تَفۡعَلۡ شرح انکس بنون و سین بی‌نقط بصیغهٔ مضارع
معلوم متکلم وحده از باب نصر است النکس بفتح نون پایین را بالا و بالا را پایین کردن و مراد اینجا مبالغه در سر
پیش افکندن است یا در برابر برای تقویت و زیادتی مبالغه است فی رکوعی متعلق به هر دو فعل است و میتواند بود
که متعلق بدوم باشد یعنی روایت است از علی بن عقبه گفت دید مرا امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه و من نماز میکردم
و پیش می افکندم سر خود را و خود را میکشیدم باینمعنی که دو دست خود را راست میکردم در رکوع خود پس پیغام فرستاد
بسوی من که مکن باب بیست و پنجم اصل بَابُ السُّجُودِ وَالتَّسۡبِیحِ وَالدُّعَاءِ فِیهِ فِی الۡفَرَائِضِ وَالنَّوَافِلِ وَمَا یُقَالُ
بَیۡنَ السَّجۡدَتَیۡنِ شرح این باب بیان سجود است و بیان تسبیح و بیان دعا در سجود در نمازهای فریضه و در نمازهای
نافله و بیان آنچه گفته میشود در میان دو سجده و در این باب بیست و پنج حدیث است اول اصل عَنۡ اَبِی عَبۡدِ اللّٰهِ
عَلَیۡهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا سَجَدۡتَ فَکَبِّرۡ وَقُلِ اللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدۡتُ وَبِکَ اٰمَنۡتُ وَلَکَ اَسۡلَمۡتُ وَعَلَیۡکَ

تَوَکَّلۡتُ وَاَنۡتَ رَبِّی سَجَدَ وَجۡهِی لِلَّذِی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمۡعَهُ وَبَصَرَهُ وَالۡحَمۡدُ لِلّٰهِ رَبِّ الۡعَالَمِینَ تَبَارَکَ
اللّٰهُ اَحۡسَنُ الۡخَالِقِینَ ثُمَّ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّیَ الۡاَعۡلٰی وَبِحَمۡدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ شرح احسن الخالقین منافات
ندارد با اینکه الله تعالی خالق کل شیء باشد زیرا که مراد بخلق تدبیر است و آن اعم است از ایجاد بعد العدم پس میتواند بود
که خلق چند کس متعلق شود بیک مخلوق بسیط ثلاث مرات نائب مفعول مطلق قل دوم است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده سجده پس تکبیر بگو و در سجده بگو خدایا برای تو سجده کردم و بتو گرویدم
و برای تو بگرو شدم و بر تو توکل کردم و تو صاحب کل اختیار منی سجده کرد روی من برای آنکه آفرید آن را و شکافت
گوش آن و چشم آن را و سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هرکس و هرچیز است بغایت نفع رساننده الله که بهترین آفرینندگان
است بعد از آن بگو سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار اصل فَاِذَا رَفَعۡتَ رَاۡسَکَ فَقُلۡ بَیۡنَ السَّجۡدَتَیۡنِ اَللّٰهُمَّ
اغۡفِرۡ لِی وَارۡحَمۡنِی وَاَجِرۡنِی وَادۡفَعۡ عَنِّی اِنِّی لِمَا اَنۡزَلۡتَ اِلَیَّ مِنۡ خَیۡرٍ فَقِیرٌ تَبَارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الۡعَالَمِینَ
شرح اجرنی بجیم و راء بی‌نقط بصیغهٔ امر حاضر معتل العین واوی باب افعال است الاجاره پناه دادن و در بعضی نسخ بجای آن
اجبرنی بجیم و باء یک نقطه و راء بی‌نقط بصیغهٔ امر باب نصر است الجبر درست کردن شکسته لام در انی لما برای سببیت است
و متعلق بفقیر است و من بیانیه است و این جمله برای اظهار رضا بفقر سابق و حال و حسن طلب از الله از آن در مستقبل است
و مذکور است در حکایت کلام موسی علی نبینا و علیه السلام در سورهٔ قصص و می آید در کتاب الاطعمه در حدیث پنجم باب ان ابن آدم اجوف
لابد له من الطعام که باب چهل و یکم است از کتاب الطعام یعنی پس چون بر داری سر خود را پس بگو میان دو سجده خدایا بیامرز
گناهانرا برای من و رحم کن مرا و پناه ده مرا و دفع ضرر کن از من بدرستی که من بسبب آنچه فرو فرستادی بسوی من که ایمان
و عمل صالح است و جبر از اعدای خود است شکسته حالم باین معنی که از شکسته حالی خود در اینوقت شکایتی اصلا ندارم زیرا
که سبب اجر است بغایت مرغوب من بغایت نفع رساننده است الله که صاحب کل اختیار هرکس و هرچیز است دوم اصل عَنۡ
حَفۡصٍ الۡاَعۡوَرِ عَنۡ اَبِی عَبۡدِ اللّٰهِ عَلَیۡهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ عَلِیٌّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیۡهِ وَاٰلِهِ اِذَا سَجَدَ یَتَخَوّٰی کَمَا یَتَخَوّٰی الۡبَعِیرُ
الضَّامِرُ یَعۡنِی بُرُوکَهُ شرح یتخوی بخاء با نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل اللام العین واوی و معتل اللام یائی
باب تفعل است التخوی دور از یکدیگر کردن اعضای خود مثل دستها و پاها در وقت سجده و مانند آن الضامر بضاد
با نقطه و الف و راء بی‌نقط بصیغهٔ اسم فاعل باب نصر و حسن شتری که بعد از فربهی علف آن را کم کنند تا شکمش در هم کشیده
شود و چلدتر و رونده‌تر شود و این قسم شتری در وقت خوابیدن شکم خود را از زمین و دستها و پاهای خود را از یکدیگر
دور میدارد یعنی بروکه کلام حفص است و ضمیر مستتر در یعنی راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و مفعول به آن محذوف
است بتقدیر یعنی تخوی البعیر بروکه منصوب و نائب ظرف زمان است و ضمیر مجرور راجع ببعیر است یعنی روایت است از حفص
یکچشم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت علی صلی الله علیه و آله این بود که چون سجده میکرد دور میکرد اعضای خود را

کنی به

اجبرنی

از یکدیگر چنانچه دور میکند شتر لاغر میان اعضای خود را امام سجده است تخوی آن شتر را در وقت خوابیدن آن شتر

سوم اصل رَأَیْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا سَجَدَ یُحَرِّکُ ثَلٰثَ اَصَابِعَ مِنْ اَصَابِعِهِ وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ تَحْرِیکًا خَفِیفًا کَاَنَّهُ یَعُدُّ التَّسْبِیحَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ شرح دیدم امام رضا علیه السلام را وقتی که سجده کرده بود که حرکت میداد سه انگشت را از انگشتان خود یکی را بعد از دیگری حرکت دادنی سبک گویا که او میشمرد تسبیح سجود خود را بعد از آن برداشت سر خود را چهارم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ اَسْاَلُکَ بِحَقِّ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِلَّا بَدَّلْتَ سَیِّئَاتِی حَسَنَاتٍ وَحَاسَبْتَنِی حِسَابًا یَسِیرًا ثُمَّ قَالَ فِی الثَّانِیَةِ اَسْاَلُکَ بِحَقِّ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِلَّا کَفَیْتَنِی مُؤْنَةَ الدُّنْیَا وَکُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ شرح مراد بسجده در وهو ساجد سجده اول از نماز یست که دو رکعت باشد مثل نماز صبح الّا بکسر همزه و تشدید لام و الف در امثال این دو جا برای استثناست و مستثنی منه محذوفست و مدخول آن که فعل ماضی است بمعنی حال یا استقبال است و بتاویل مصدرست بتقدیر ما اسالک الا بدلت و ما اسالک الّا ان کفیتنی و چون ما برای نفی حالست مراد حصر سوال در این وقت پس منافات ندارد با عدم انحصار حاجات در مدخول الّا و کل منصوب بعطف بر مؤنة است دون بمعنی قبل است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت بر حالی که او در سجده بود اول از چهار سجده بود طلب میکنم در اینوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه و آله طلب نمیکنم در این وقت مگر این را که تبدیل کنی بدیهای مرا بنیکیها و این را که حساب کنی با من حسابی که بی مناقشه باشد بعد از آن گفت در سجده دوم طلب میکنم در اینوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه و آله طلب نمیکنم در اینوقت مگر این را که دفع کنی از من آزار دنیا را و هر ترسی را که پیش از دخول بهشت است اصل وَقَالَ فِی الثَّالِثَةِ اَسْاَلُکَ بِحَقِّ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ لَمَّا غَفَرْتَ لِیَ الْکَثِیرَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْقَلِیلَ وَقَبِلْتَ مِنْ عَمَلِیَ الْیَسِیرَ ثُمَّ قَالَ فِی الرَّابِعَةِ اَسْاَلُکَ بِحَقِّ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ لَمَّا اَدْخَلْتَنِی الْجَنَّةَ وَجَعَلْتَنِی مِنْ سُکَّانِهَا وَلَمَّا نَجَّیْتَنِی مِنْ سَفَعَاتِ النَّارِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ شرح لمّا بفتح لام و تشدید میم و الف بمعنی الّا است که بیان شد در شرح حدیث ذکر قلیل بعد از کثیر برای احتراز و اکتفا نکردن چیزهای سهلست بعد از بر طرف کردن عمدهای بسیار را السکان بضم سین و تشدید کاف جمع ساکن مراد بسکون مخدوم بودن و کمال استقرارست سفعات بفتح سین بی نقطه و فتح فا و عین بی نقطه جمع سفعه بفتح سین و سکون فا و تا وحدت مصدر باب علم است و اضافه مصدر بفاعلست السفع دفواز رسانیدن آتش کمال گرمی خود را بچیزی یعنی و گفت در سجده سوم طلب میکنم در این وقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه و آله طلب نمیکنم در اینوقت مگر این را که آمرزی برای من بسیار را از گناهان و کم را و قبول کنی از عمل من اندک را بعد از آن گفت در سجده چهارم طلب میکنم در اینوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه و آله طلب نمیکنم در اینوقت

که این

که این را که داخل کنی مرا در بهشت و گردانی مرا از ساکنان بهشت و این را که نجات دهی مرا از دفعات کمال گرمی آتش بحرمت تو ای رحم کننده تر رحم کنندگان و درود کند الله تعالی بر محمد و آل محمد پنجم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَذْکُرُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَهُوَ فِی الصَّلٰوةِ الْمَکْتُوبَةِ اِمَّا رَاکِعًا وَاِمَّا سَاجِدًا فَیُصَلِّی عَلَیْهِ وَهُوَ عَلٰی تِلْکَ الْحَالِ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّ الصَّلٰوةَ عَلٰی نَبِیِّ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ کَهَیْئَةِ التَّکْبِیرِ وَالتَّسْبِیحِ وَهِیَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ یَبْتَدِرُهَا ثَمَانِیَةَ عَشَرَ مَلَکًا اَیُّهُمْ یُبَلِّغُهَا اِیَّاهُ شرح یذکر بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل و ضمیر مستتر نایب فاعلست النبی منصوب مفعول دومست فا در فیصلی برای تعقیبست و میتواند بود که یذکر بصیغه معلوم باب نصر باشد و فا برای بیان باشد اگر مراد بذکر ذکر زبانی باشد یا برای تعقیب باشد اگر مراد بذکر بخاطر گذرانیدن باشد نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست اگر سابق بران بتقدیر استفهام باشد شاید که نکته در عدد هجده این باشد که چنانچه مذکور شد در کتاب الحجة در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است که موکل بر جهنم نوزده فرشته است چنانچه گفته در سوره المدثر علیها تسعة عشر و بیان شد که یکی از آنها مالک است که فرمان فرماست و باقی فرمان بردارانند و هر فرشته از ایشان موکلست باهل شریعتی از شش شریعت که شریعت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم اند باشد یکی برای منکران ربوبیت دیگری برای منکران رسالت دیگری برای منکران ولایت همچنان بر بهشت نوزده فرشته موکلست یکی رضوان که فرمان فرماست و باقی که هجده اند فرمانبردارانند و برای تعظیم نبی الله صلی الله علیه و آله که افضل انبیاست جمیع آن هجده مبادرت بخدمت میکنند برای کسی که درود کند برو چنانچه باید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بیاد او آورده میشود نبی الله صلی الله علیه و آله یا بمعنی که دیگری نزد او نبی صلی الله علیه و آله را مذکور میسازد بر حالی که او در نماز فریضه است یا بر حال رکوع یا بر حال سجده پس درود میکند برو بر حالی که آن مرد بران صفت است یا بمعنی که تاخیر درود نمیکند تا آنچه در تشهد است جای آن درود را بگیرد پس امام گفت خوبست بدرستی که درود بر نبی صلی الله علیه و آله مانند تکبیر و تسبیحست و آن درود ده حسنه است یا بمعنی که باعث ده ثوابست که مبادرت میکنند بآن ثوابها هجده فرشته تا کدام آن هجده رسانند آن ثوابها را بآن مرد ششم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَدْعُو وَاَنَا سَاجِدٌ فَقَالَ نَعَمْ فَادْعُ لِلدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ فَاِنَّهُ رَبُّ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا دعا کنم بر حالی که من در سجده باشم پس گفت آری پس دعا کن برای دنیا و آخرت چه بدرستی که الله تعالی صاحب کل اختیار دنیا و آخرتست هفتم اصل عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعَبْدُ اِلٰی رَبِّهِ اِذَا دَعَا رَبَّهُ وَهُوَ سَاجِدٌ فَاَیُّ شَیْءٍ تَقُولُ وَاَنْتَ سَاجِدٌ قُلْتُ عَلِّمْنِی جُعِلْتُ

صلعم

من اذا سجدت

فِدَاكَ مَا أَقُولُ قَالَ قُلْ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَيَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ وَيَا جَبَّارَ الْجَبَابِرَةِ وَيَا
إِلَهَ الْآلِهَةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا ثُمَّ قُلْ أَنَا عَبْدُكَ نَاصِيَتِي فِي قَبْضَتِكَ
ثُمَّ ادْعُ بِمَا شِئْتَ وَاسْأَلْهُ فَإِنَّهُ جَوَادٌ وَلَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ شرح اقرب مبتدا است یا مصدر است و مضاف
یکون از افعال تامه است العبد فاعل یکون است الی متعلق باقرب است اذ برای محض ظرفیت و خبر مبتدا است
بحذوف و هو ساجد جمله حالیه است لا یتعاظم بعین بی نقطه و ظا با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است التعاظم
بزرگ نمودن حاجتی نزد آنکه از او میطلبند چنانچه گویا که عاجز کرده آنکس را یعنی روایت است از جمیل بن دراج از امام جعفر
صادق علیه السلام امام گفت نزدیکتر بودن بنده بسوی الله تعالی در وقتیست که دعا کند صاحب کل اختیار خود را برحالی که آن بنده
ساجد باشد پس چه میگویی برحالی که تو ساجد باشی گفتم تعلیم کن مرا قربانت شوم آنچه گویم گفت بگو ای صاحب کل
اختیار من جمیع که صاحب کل اختیار شمرده میشوند و ای پادشاه پادشاهان و ای سردار سرداران و ای بغایت فرمان
روای فرمان روایان و ای مستحق عبادت جمیع که مستحق عبادت شمرده میشوند درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین
بعد از آن بگو من بنده توام موی بالای پیشانی من در قبضه قدرت تست یا یعنی که من قادر باستقلال نیستم بر چیزی
از احوال خودم بعد از آن دعا کن بآنچه خواسته باشی و طلب کن از او چه بدرستی که او صاحب کرمست و بزرگی نمی نماید او را
چیزی از حاجتها هشتم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ صَلَّى بِنَا أَبُو بَصِيرٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فَقَالَ وَهُوَ سَاجِدٌ وَقَدْ كَانَتْ
ضَلَّتْ نَاقَةٌ لِجَمَّالِهِمْ اللَّهُمَّ رُدَّ عَلَى فُلَانٍ نَاقَتَهُ قَالَ مُحَمَّدٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ
فَقَالَ وَفَعَلَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَفَعَلَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَسَكَتَ قُلْتُ فَأُعِيدُ الصَّلَاةَ قَالَ لَا شرح روایت است از محمد بن
مسلم گفت پیشنمازی ما کرد ابوبصیر در راه مکه پس گفت برحالی که او در سجده بود و بتحقیق گم شده بود شتر ماده که از شترداران جماعت
ابوبصیر بود که خدایا برگردان بر فلان کس شتر ماده او را گفت محمد پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را
پس گفت و کرد ابوبصیر آنرا که گفتی گفتم آری باز گفت که و کرد گفتم آری محمد گفت که پس امام ساکت شد گفتم پس اعاده کنم
آن نماز را گفت نه ظاهر اینست که تعجب امام از کمال دانش او و بی پروا انداختن او از طعن مردم باشد نهم اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي كُنْتُ أَمْهَدُ لِأَبِي فِرَاشَهُ فَأَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَأْتِيَ فَإِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ وَنَامَ قُمْتُ إِلَى فِرَاشِي
وَإِنَّهُ أَبْطَأَ عَلَيَّ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فِي طَلَبِهِ وَذَلِكَ بَعْدَ مَا هَدَأَ النَّاسُ فَإِذَا هُوَ فِي الْمَسْجِدِ سَاجِدٌ
وَلَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ غَيْرُهُ فَسَمِعْتُ حَنِينَهُ وَهُوَ يَقُولُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي حَقّاً حَقّاً سَجَدْتُ
لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفْهُ لِي اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ
وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ شرح اوی بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی یا باب ضرب یا باب تفعیل
هدا بدال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که من میگستردم

ابوبصیر

برای

برای پدرم رخت خواب او را پس انتظار او میکشیدم تا آید پس چون جا میگرفت سوی رخت خواب خود و میخوابید
بر میخواستم سوی رخت خواب خود و بدرستی که او دیر آمد بر سر من در اثنای شبی پس آمدم بمسجد در طلب او و آن بعد از آن
بود که ساکن شده بودند مردم در منازل خود پس ناگاه او در مسجد در سجده بود و نبود در مسجد غیر او پس شنیدم
ناله او را و او میگفت که ای منزه یعنی منزه میکنم تنزیه تو خداوند تو صاحب کل اختیار منی حقا حقا سجده کردم ترا ای صاحب کل
اختیار من از روی کمال فروتنی و بندگی خداوند بدرستی که عمل صالح من سست است پس چند برابر کن آنرا برای من
خداوندا نگاه دار مرا از عذاب تو روزی که برمی انگیزی از قبرها بندگان خود را و بازگشت کن بر من برحمت بدرستی
که تویی پس بغایت بازگشت کننده بغایت رحم کننده دهم اصل سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ يُرَدِّدُهَا شرح شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام و او میگفت خدایا بدرستی که من میطلبم از تو راحت را نزد وفات و بخشایش را نزد حساب عمل
تکرار میکرد آنرا در سجده یازدهم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَفَرُّقَ أَمْوَالِنَا
وَمَا دَخَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ فَإِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ
قَالَ قُلْتُ فَأَدْعُو فِي الْفَرِيضَةِ وَأُسَمِّي حَاجَتِي قَالَ نَعَمْ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَدَعَا عَلَى قَوْمٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَفَعَلَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ شرح ما مصدریه است چنانچه بیان شد
در شرح حدیث هفتم این باب و هو ساجد جمله حالیه است که قائم مقام خبر ان شده یعنی روایت است از عبد الله بن هلال
گفت شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از پراکنده شدن مالهای ما و آنچه وارد شد بر ما از ظلم ظالمان
پس امام گفت بر تو باد که دعا کنی برحالی که تو در سجده باشی چه بدرستی که نزدیکتر بودن بنده بسوی الله تعالی برحالیست
که او در سجده است راوی گفت که گفتم پس آیا دعا کنم در نماز فریضه و نام برم آنکس را که میخواهم که نفرین کنم بر او گفت
آری بیان این آنکه بتحقیق کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس نفرین کرد بر جمعی بنامهای ایشان
و نامهای پدران ایشان و کرد آنرا علی علیه السلام بعد از او دوازدهم اصل كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
عِنْدَ عَائِشَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَامَ يَتَنَفَّلُ فَاسْتَيْقَظَتْ عَائِشَةُ فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَلَمْ تَجِدْهُ
فَظَنَّتْ أَنَّهُ قَامَ إِلَى جَارِيَتِهَا فَقَامَتْ تَطُوفُ عَلَيْهِ فَوَطِئَتْ عَلَى عُنُقِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ
سَاجِدٌ بَاكٍ شرح تعدیه تطوف بعلی برای اینست که کسی برخاسته میکرد برای طلب کسی که خوابیده باشد مشرف
وطئت بطا بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است یعنی بود رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عایشه
در اثنای شبی پس برخاست نماز نافله میگزارد پس بیدار شد عایشه پس زد جای رسول را بدست خود پس نیافت
او را در جای خود پس گمان کرد که او برخاسته بسوی کنیز عایشه پس عایشه برخاست میکرد دید مشرف بر او پس

باکذاشت برکردن او صلی الله علیه و آله بر حالی که او در سجده بود که میکرد **اصل** یَقُولُ سَجَدَ لَکَ سَوَادِی
وَخَیَالِی وَآمَنَ بِکَ فُؤَادِی اَبُوءُ اِلَیْکَ بِالنِّعَمِ وَاَعْتَرِفُ لَکَ بِالذَّنْبِ الْعَظِیمِ عَمِلْتُ سُوءً
وَظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ اِلَّا اَنْتَ **شرح** السواد بکسر سین بی‌نقطه مصدر باب
مفاعله راز کفتن با کسی و بفتح سین شخص الخیال بکسر خا با نقطه مصدر باب مفاعله کمان بردن بکسی چیزی را ابوء بباء
یکنقطه و واو و همزه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصراست البوء و بضم باء و ضم واو اول و سکون واو دوم
و همزه رجوع باء در بالنعم برای تعدیه است نسبت معصوم کناه بزرک را بخود باعتبار اینست که کناه پیروان خود را
بخود کرفته یا باعتبار قسمی دیکر از مجازست برای کمال فروتنی **یعنی** میکفت سجده و خضوع کرد برای تو راز کفتن
من و کمان بردن من و کرویده بتو دل من برمیکردانم بسوی تو نعمتها را یعنی که جمیع آنها را از جانب تو میدانم و اقرار
میکنم برای تو بکناه بزرک بیان این آنکه کردم بد را و ستم کردم خود را پس بیامرز کناه را برای من بدرستی که شان
اینست که نمی آمرزد کناه بزرک را کسی بغیر تو **اصل** اَعُوذُ بِعَفْوِکَ مِنْ عُقُوبَتِکَ وَاَعُوذُ بِرِضَاکَ مِنْ
سُخْطِکَ وَاَعُوذُ بِرَحْمَتِکَ مِنْ نَقِمَتِکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْکَ لَا اَبْلُغُ مَدْحَکَ وَالثَّنَاءَ عَلَیْکَ
اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلَی نَفْسِکَ اَسْتَغْفِرُکَ وَاَتُوبُ اِلَیْکَ **شرح** پناه میکیرم ببخشایش تو از عقاب تو
و پناه میکیرم براضی بودن تو از غضب تو و پناه میکیرم برحمت تو از انتقام تو و پناه میکیرم بتو از تو نمیرسم
بسپاس تو و ستایش بر تو تو چنانی که ستایش کردی برخود در کتابهای خود مثل قران اشارتست
بآنچه کذشت در کتاب توحید در احادیث باب انه تعالی لا یعرف الا به و باب النسبة و باب النهی عن الصفة بغیر
وصف به نفسه جل و تعالی که عقل هیچکس بی استناد بوحی الهی مستقل نیست در معرفت اسما و صفات الهی
چنانچه باید طلب آمرزش میکنم از تو و بازکشت میکنم بسوی تو **اصل** فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ یَا عَائِشَةُ لَقَدْ اَوْ
جَعْتِ عُنُقِی اَیَّ شَیْءٍ ظَنَنْتِ خَشِیتِ اَنْ اَقُومَ اِلَی جَارِیَتِکِ **شرح** پس چون فارغ شد از نماز کفت
ای عایشه هر آینه بتحقیق بدرد آوردی کردن مرا چه چیز را کمان کردی آیا ترسیدی از اینکه برخیزم بسوی کنیز تو
سیزدهم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ فِی رُکُوعِهِ وَسُجُودِهِ وَقِیَامِهِ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِمِثْلِ الرُّکُوعِ وَالسُّجُودِ وَالْقِیَامِ **شرح** ظاهر اینست که مراد برکوع شروع در خم شدن برای
رکوع باشد و بر این قیاس است سجود و قیام مفعول به کتب محذوفست بتقدیر کتب الله له رکوعه و سجوده و قیامه
باء در بمثل برای مصاحبت است **یعنی** کفت امام محمد باقر علیه السلام هر که کوید در وقت شروع در رکوع خود و سجود خود
و برخواستن خود برکعت دیکر که درود کند الله تعالی بر محمد و آل محمد مینویسد الله تعالی برای او رکوع او و سجود او و قیام او
را با مثل آن رکوع و آن سجود و آن قیام یعنی که ثواب او دو برابر میشود **چهاردهم اصل** رَاَیْتُ اَبَا الْحَسَنِ

وَقَدْ سَجَدَ بَعْدَ الصَّلوةِ فَبَسَطَ ذِرَاعَیْهِ عَلَی الْاَرْضِ وَاَلْصَقَ جُؤْجُؤَهُ بِالْاَرْضِ فِی دُعَائِهِ **شرح**
فا در فبسط برای تعقیب است الجؤجؤ بضم جیم و سکون همزه و ضم جیم دوم و همزه سینه و مراد اینجا پیش سینه است
از مجموع سینه و شکم است و این مضاف بضمیر غایب فی دعائه متعلق به بسط تا آخر است و مراد اینست که دراول سجود شکر
از شروع در دعا بسط و الصاق نکرده بود و بعد از آن کرد **یعنی** دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را بر حالی که سجده شکر
کرده بود بعد از نماز پس پهن کرد دو ذراع خود را بر زمین و متصل کرد پیش خود را بر زمین در وقت دعای او **پانزدهم**
اصل رَاَیْتُ اَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّکْرِ فَافْتَرَشَ ذِرَاعَیْهِ وَاَلْصَقَ جُؤْجُؤَهُ
جُؤْجُؤَهُ صَدْرَهُ وَبَطْنَهُ بِالْاَرْضِ فَسَاَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ کَذَا یَجِبُ **شرح** جؤجؤه منصوب مضاف
بضمیر غایب است صدره منصوب و بدل تفصیل جؤجؤه است و بطنه منصوب معطوف بر صدره است یجب بجیم
و تخفیف باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی از باب ضربست یا بحاء بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب افعالست و مراد حاصل هر دو یکیست زیرا که واجب در اصل معنی ثابت
و راجحست که قدر مشترک میان مستحب و مفروض است **یعنی** دیدم امام علی نقی علیه السلام را که سجده کرد سجده
شکر پس کسترد دو ذراع خود را و متصل کرد پیش خود را که سینه او و شکم او باشد بزمین پس پرسیدم او را از آنچه
کرد پس کفت چنین میباید **شانزدهم اصل** کَانَ اَبُو الْحَسَنِ الْاَوَّلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا رَفَعَ رَاْسَهُ مِنْ آخِرِ رَکْعَةِ الْوَتْرِ
قَالَ هَذَا مَقَامُ مَنْ حَسَنَاتُهُ نِعْمَةٌ مِنْکَ وَشُکْرُهُ ضَعِیفٌ وَذَنْبُهُ عَظِیمٌ وَلَیْسَ لَهُ اِلَّا دَفْعُکَ
وَرَحْمَتُکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ الْمُنْزَلِ عَلَی نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ
مَا یَهْجَعُونَ وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ طَالَ هُجُوعِی وَقَلَّ قِیَامِی وَهَذَا السَّحَرُ وَاَنَا اَسْتَغْفِرُکَ
لِذُنُوبِی اِسْتِغْفَارَ مَنْ لَا یَجِدُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَیوةً وَلَا نُشُورًا ثُمَّ یَخِرُّ
سَاجِدًا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ **شرح** ظاهر اینست که مراد برکعت رکوع باشد مثل آنچه می آید در حدیث دوم
باب نودم که باب صلوة الکسوف است که هی عشر رکعات و اربع سجدات و موضع این دعا بعد از برداشتن سر از رکوع
باشد بقرینه ثم یخر ساجدا و زیاد کردن لفظ آخر باعتبار این باشد که مراد بوتر مجموع سه رکعتست و ذکر این حدیث در تحت
عنوان این باب باعتبار این باشد که این دعا متصل بسجود است مذکور شد در شرح حدیث دوازدهم این باب که معصومان
کناهان و تقصیرات شیعه خود را بخود کرفته اند و استغفار و عذرخواهی برای آنها کرده اند دفعک مرفوع و مستثنای
مفرغست بتقدیر لیس له رجاء الا دفعک الدفع حفظ کسی از ضرر و مراد اینجا حمایت الهی است پرهیزکاران از عبادت
ضلالت را در قران هر چند که مقصر و کناهکار باشند فا در فانک برای بیان دفعک و رحمتک است و ظاهر سیاق این
کلام مشعر باینست که واو در و بالاسحار برای تقسیم باشد و امام علیه السلام خود را از قسم دوم شمرده باشد ضمیر در کانوا

یهجعون

لذنوبی

کمان است وراجع بمتقیان است که خازنان بهشت این سخن را در حق ایشان خواهند گفت مناسب آنچه می آید در شرح
بیستم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است اینست که قلیلاً ظرف زمانست وظرف خبر کانوا است ومن
تبعیضیه است واللیل اسم جنس است وبجای اللیالی است وما مصدریه است ومصدر بدل اشتمال خبر کانوا است
الهجوع خواب بسیار در شب تقدیم بالاسحار بر عاملش برای حصر است واشارتست باینکه بیداری بعد از نماز خفتن
وپیش از سحر رهبانیت مبتدعه است وضرر دارد موافق آیت سوره حدید ورهبانیة ابتدعوها وبیان
میشود در شرح حدیث دوازدهم باب صدم وایضا ذکر ضمیر هم برای حصرست واشارتست باینکه استغفار جمعی که ضد
متقیان شده اعتباری ندارد لا یجد بجیم ودال منقط بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفا واوی باب ضرب یعنی
لا یستطیع است الوجود وسعت در قدرت یعنی وعادت امام موسی کاظم علیه السلام این بود که چون بر میداشت
سر خود را از رکوع آخر از جمله رکوع وتر میگفت که اینجا جای کسی است که اعمال صالحه او نعمتی است از تو باینمعنی که بتوفیقست
وشکر او برای نعمتهای توست است باینمعنی که عبادت او کم است وگناه او بزرگست ونیست برای او امیدی که
حمایت تو امثال او را ورحمت تو امثال او را بیان این دفع ورحمت اینکه بدرستی که تو گفتی در کتاب تو که فرود
آورده شده است بر پیغمبر تو که فرستاده شده است بخلایق صلی الله علیه وآله در سوره والذاریات که بودند پرهیزکاران
در کمی از شبها خواب سنگین ایشان باینمعنی که خواب سنگین بعضی از جماعت ایشان که باعث فوت نماز شب شود
در کمی از شبها بود ودر سحرها ایشان استغفار میکردند از گناه بزرگ اینکه بعضی بعضی دیگر از جماعت ایشان تلافی مافات
باستغفار در سحرها میکردند دراز شد خواب سنگین من باینمعنی که در اکثر شبها وپی در پی خواب سنگین در تمام شب
کردم وکم شد برخاستن من بنماز وآن سحر است ومن استغفار میکنم ترا برای گناهان خود استغفار کسی که وسعت
ندارد برای خود ضرر را ونه نفع را ونه مردن را ونه زندگی را ونه زندگی بعد از مردن را باینمعنی که قادر باستقلال
نیست بر هیچکدام آنها بعد از آن می افتاد بسجده کننده صلوات الله علیه وآله متن اصل سألت ابا الحسن
الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل وانت ساجد
اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیاءک ورسلک وجمیع خلقک انک الله
ربی والاسلام دینی ومحمدا نبیی وعلیا وفلانا وفلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی ومن
عدوهم اتبرأ اللهم انی انشدک دم المظلوم ثلاثا شرح انشدک بنون وشین بانقط ودال بی نقط
بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است دم منصوب مفعول دوم است المظلوم عبارت از امام حسین
علیه السلام است یا عبارت از امیر المؤمنین است یا مطلق است ثلاثا متعلق بفقره اخیره است یعنی پرسیدم امام
موسی کاظم علیه السلام را از آنچه گویم در سجده شکر چه بتحقیق اختلاف کردند یاران ما در ان پس امام گفت بگو در حالی

کو

که تو در سجده باشی خدایا بدرستی که من گواه میگیرم ترا وگواه میگیرم فرشتگان ترا وپیغمبران ترا ورسولان ترا وجمیع
مخلوقان ترا بر اینکه تو آن مستحق عبادت مشهوری که خلق کردی آسمانها وزمین را صاحب کل اختیار منی وبر اینکه
یکرو بودن برای تو مذهب منست وبر اینکه محمد پیغمبر منست وبر اینکه علی وحسن وحسین تا آخر ایشان که شمرده شود امامان
منند بایشان کمال نزدیکی میکنم واز دشمنان ایشان کمال دوری میکنم خدایا بدرستی که من طلب حاجت میکنم از تو
بحق خون ستم رسیده سه بار بگو این را اصل اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک
لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی
اسألک الیسر بعد العسر ثلاثا شرح الایواء بکسر همزه وسکون یاء دو نقطه در پایین منقلبه از همزه وواو والف
وهمزه مصدر مهموز الفاء ومعتل العین واوی ومعتل اللام یائی باب افعال قرار دادن کسی را در منزل ومراد اینجا
قرار دادن ولازم کردن چیزی بر خود است بعنوان قسم یا مانند آن لتظفرنهم بفتح لام جواب قسمی است که مفهوم
میشود از ایواء تظفرنهم بظاء با نقطه وفاء وراء بی نقطه وتشدید نون بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال یا باب
تفعیل مؤکد بنون ثقیله است المستحفظ بحاء بی نقطه وفاء وظاء با نقطه بصیغه اسم مفعول باب استفعال کسی که
علم کتابهای الهی باو سپرده شده تا دین حق را حفظ کند اشارتست بآیت سوره مائده بما استحفظوا من کتاب
الله وکانوا علیه شهداء وبیان وجه تسمیه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت وچهارم که باب ان الله
عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است من بیانیه است ثلثا متعلق بفقره اخیره است یعنی خدایا
بدرستی که طلب میکنم از تو بحق قرار دادن تو بر خود است برای دوستان تو که هر آینه ظفر خواهی داد البته ایشان را
بر دشمنان تو ودشمنان ایشان باینمعنی که دشمنان را مقهور ودر تصرف ایشان خواهی کرد این را که درود کنی بر محمد
وبر جمعی که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمدند یعنی اوصیای او خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو آسانی را
بعد از دشواری سه بار بگو این را اصل ثم ضع خدک الایمن علی الارض وتقول یا کهفی حین تعیینی
المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا باری خلقی رحمة لی وقد کان عن خلقی غنیا
صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد شرح تعیینی بعین بی نقطه ودو یاء دو نقطه در پایین وگاهی عوض
یاء اول نون میباشد بصیغه مضارع معلوم غایبه باب افعال است باء در بما برای ملابست است وما مصدریه است
الباری بباء یک نقطه والف وکسر راء بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین که منقلبه از واو است یا اصلیه است تراشنده یعنی
بعد از آن بگذار طرف راست روی خود را بر زمین بر حالی که گویی ای پناه من وقتی که درمانده کنند مرا راهها وتنگ
شود بر من زمین با وجود فراخی آن وای تدبیر کننده وجود کننده اندام من برای رحم بمن بر حالی که بتحقیق بود بی نیاز
از اندام من درود کن بر محمد وبر جمعی که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمدند اصل ثم ضع خدک الایسر

وتقول یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی ثلاثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلاثا شرح بعد از آن بگذار طرف چپ روی خود را بر جائی که گوئی ای خوار کننده هر متکبر وای عزیز کننده هر خوار نزد خلایق بتحقیق قسم بعزت تو که باخر رسید طاقت من سه بار میگوئی این را بعد از آن میگوئی ای بغایت مهربان ای بغایت بخشنده ای کشاده کننده اندوهای بزرگ سه بار میگوئی این را اصل ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسأل حاجتک ان شاء الله تعالی شرح بعد از آن بر میگردی برای سجده باین معنی که باز پیشانی خود را بر زمین میگذاری پس میگوئی صد بار شکرا شکرا بعد از آن طلب میکنی حاجت خود را اگر خواسته باشد الله تعالی اشارتست باینکه الله تعالی در آن وقت حاجتی را بیاد آن شخص می آورد که قضای آن حاجت را خواسته باشد و آنچه را اگر نخواسته باشد بیاد نمی آورد هجدهم اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلام فی سجدة الشکر فکتب الی مائة مرة شکرا شکرا وان شئت عفوا عفوا شرح نوشتم امه بسوی امام رضا یا امام علی نقی علیهما السلام در سجده شکر که در آن چه باید گفت پس نوشت بسوی من که صد بار شکرا شکرا و اگر خواهی صد بار عفوا عفوا نوزدهم اصل عن محمد بن سلیمان عن ابیه قال خرجت مع ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام الی بعض امواله فقام الی صلوة الظهر فلما فرغ خر لله ساجدا فسمعته یقول بصوت حزین وتغرغر دموعه رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی شرح التغرغر بدو غین با نقط و دو را بی نقط بصیغه مصدر مضاعف باب تفعلل مجرور و معطوف بر صوت است التغرغر آوازی که خراشیده باشد از گریه و مانند آن دموع بضم دال و ضم میم و سکون واو و عین بی نقط اگر مصدر باب منع است یعنی اشک ریختن است و اگر جمع دمع است یعنی اشکهاست و هر دو اینجا مناسب است و بر هر تقدیر مجرور و مضاف الیه است و اضافه اینجا از قبیل اضافه چیزی بسبب آن چیز است و ضمیر راجع بامام علیه السلام است لاکمهتنی بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التکمیه کور مادر زاد آفریدن کسی را یعنی روایتست از محمد بن سلیمان از پدر گفت بیرون رفتم با امام موسی کاظم علیه السلام بسوی بعضی مالهای او یعنی باغها و مانند آنها پس برخاست بسوی نماز ظهر پس چون فارغ شد افتاد برای الله تعالی سجده کننده پس شنیدم از او که میگفت باواز باریک و آواز خراشیده بسبب اشک ریختن او که ای صاحب کل اختیار من مخالفت کردم ترا بزبان خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه گنگ میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بچشم خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کور مادر زاد میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بگوش خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کر میکردی مرا اصل وعصیتک

بیدی

بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاءک منی قال ثم احصیت له الف مرة وهو یقول العفو العفو شرح کنعتنی بتا دو نقطه در بالا و عین بی نقط بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التکنیع کسی را بی انگشتان دست کردن حقیقة یا حکما مثل اینکه انگشتان بکف دست برگشته باشد و خشک شده باشد و بجای تا گاهی نون میباشد بهمین معنی جذمتنی بجا بی نقط و ذال با نقط بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التجذیم کسی را شکل رفتار کردن و مراد اینجا بی رفتار کردنست عقمتنی بعین بی نقط و قاف بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التعقیم کسی را نازا کردن و مراد اینجا بیحرکت آلت مردی کردنست هذا خبر لیس است که مقدم شده جزاؤک اسم لیس است که موخر شده مراد بجزا اینجا مکافات است یعنی فعلی که در برابر فعلی دیگر باشد مثل شکر که در برابر انعام است یعنی و مخالفت کردم ترا بدست خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کت میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بپای خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه بی رفتار میکردی مرا و مخالفت کردم ترا با آلت مردی خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه بیحرکت آلت میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بجمیع اعضای من که انعام کردی آنها بر من و نیست این مکافات نعمتهای تو از جانب من راوی گفت بعد از آن شمردم از امام علیه السلام هزار بار که میگفت العفو العفو اصل قال ثم الصق خده الایمن بالارض فسمعته وهو یقول بصوت حزین بؤت الیک بذنبی عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای ثلث مرات شرح بؤت بضم با یک نقط و سکون همزه بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی و مهموز اللام متکلم وحده از باب نصر است با در بذنبی برای مصاحبت است اگر چه در حدیث دوازدهم این باب در ابوء الیک باثم برای تعدیه بود یعنی راوی گفت بعد از آن متصل کرد پهلوی راست روی خود را بر زمین پس شنیدم از او و او میگفت باوازی باریک بازگشت کردم بسوی تو با گناه خود بجا آوردم بدی را و ستم کردم بر خود پس بیامرز گناهان را برای من چه بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد گناهان را کسی غیر تو ای کارساز من سه بار گفت این را اصل ثم الصق خده الایسر بالارض فسمعته وهو یقول ارحم من اساء واقترف واستکان واعترف ثلاث مرات ثم رفع رأسه شرح بعد از آن متصل کرد پهلوی چپ روی خود را بر زمین پس شنیدم از او و او میگفت رحم کن کسی را که بد کرد و کسب گناهان کرد و فروتنی کرد و اقرار کرد بگناهان خود سه بار گفت این را بعد از آن برداشت سر خود را ظاهر اینست که سجده دوم نکرده باشد بیستم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله عز وجل لم یبتل

بسم عبد الله فيه حاجة فقال لا قد كان مؤمن آل فرعون مكتع الاصابع فكان يقول هكذا
ومد يديه ويقول يا قوم اتبعوا المرسلين قال ثم قال لي اذا كان الثلث الاخير من الليل
في اوله فتوضأ ثم قم الى صلوتك التي تصليها شرح اين حديث كذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث
سي ام باب صد و ششم كه باب شدة ابتلاء المؤمن است و در كتاب الدعاء در حديث چهارم باب پنجاه و ششم كه باب الدعا
للعلل والامراض است مؤمن آل فرعون حبيب نجار است كه از زمان موسى تا زمان عيسى زنده بوده مكتع
بتا دو نقط در بالا و كاف بنون ميباشد و عين بي نقط بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است و تكتيع بيان شده
در شرح حديث سابق فرق اينست كه در سابق متعلق بآدمي است و در اينجا متعلق بانگشتان است يعني
روايتست از يونس بن عمار گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را قربانت شوم اينكه ظاهر شده بروي من مرادش
يا خوره است دعوي ميكنند مردم كه الله عز و جل مبتلا نكرده بآن بنده را كه خدا را در او حاجتي باشد يعني كه مؤمن
باشد پس امام گفت نه باينمعني كه مردم غلط كرده اند بتحقيق بود مؤمن آل فرعون كه در سوره مؤمن مذكور است
ريخته انگشتان بسبب خوره پس ميگفت چنين و امام كشيد دست خود را و آن مؤمن ميگفت كه اي جماعت من تابع شويد
رسولان را چنانچه مذكور است در سوره يس راوي گفت كه بعد از آن امام گفت مرا چون شود جهان در دو دانگ آخر از
در اول آن دو دانگ پس وضو بساز بعد از آن برخيز بسوي نماز شب كه ميگذاري آنرا اصل فاذا كنت في السجدة
الاخيرة من الركعتين الاولتين فقل و انت ساجد يا علي يا عظيم يا رحمن يا رحيم يا سامع
الدعوات يا معطي الخيرات صل على محمد و اهل بيت محمد و اعطني من خير الدنيا و الآخرة
ما انت اهله و اصرف عني من شر الدنيا و الآخرة ما انت اهله و اذهب عني هذا
الوجع و سمه فانه قد غاظني و احزنني و الح في الدعاء قال ففعلت فما وصلت الى
الكوفة حتى اذهب الله عني كله شرح في السجدة الاخيرة عبارتست كه از سجده چهارم و ميتواند بود كه عبارت
باشد از هر يك از دوم و چهارم يعني پس چون باشي در سجده آخر از دو ركعت اول پس بگو بر حالي كه تو در سجده باشي
اي بلند مرتبه اي بزرگ مرتبه اي مدبر كل عالم اي مهربان بمؤمنان اي شنونده دعاها اي دهنده بهترها درود كن بر محمد و
اوصياي محمد و بده مرا از خير دنيا و آخرت آنچه تو اهل دادن آني ديگري قادر بر آن نيست و بركردان از من از شر دنيا
و آخرت آنچه را كه تو اهل بركردانيدن آني ديگري قادر بران نيست و برطرف كن از من اين آزار را امام گفت و نام ببر
آن آزار خود را چه بدرستي كه آن بتحقيق خشم آلود كرده مرا و اندوهگين كرده مرا و الحاح كن در دعا راوي گفت پس
كردم آنرا پس نرسيدم بسوي كوفه تا آنكه برطرف كرد الله تعالى از من جميع آن آزار را بيست و يكم اصل عن سعدان
عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان يقول في سجوده وجهي البالي لوجهك الباقي الدائم

سجده

العظيم

لوجهك

العظيم سجد وجهي الذليل لوجهك العزيز سجد وجهي الفقير لوجه ربي الغني الكريم العلي
العظيم رب استغفرك مما كان و استغفرك مما يكون رب لا تجهد بلائي رب لا
تشمت بي اعدائي رب لا تسئ قضائي شرح سعدان بن مسلم كوفي از راويان امام جعفر صادق و امام
موسى كاظم عليهما السلام است مراد برجل اينجا امام موسى كاظم عليه السلام است و ميتواند بود كه ديگري باشد وجه اينجا
استعاره شده براي ذات البالي بباء يكنقطه بصيغه اسم فاعل معتل اللام يائي باب علم آنچه روز بروز و دم بدم
در كهنه شدنست لا تجهد بجيم و دال بي نقط بصيغه نهي حاضر باب افعالست الاجهاد جد فرمودن چيزي بقدر نهايت
طاقت آنچيز لا تشمت بشين با نقط و تا دو نقط در بالا بصيغه نهي حاضر باب افعالست لا تسئ بسين بي نقط
و سكون همزه بصيغه نهي حاضر معتل العين واوي مهموز اللام باب افعالست يعني روايتست از سعدان از
امام موسى كاظم عليه السلام از امام جعفر صادق عليه السلام امام موسى كاظم عليه السلام گفت كه ميگفت امام جعفر صادق عليه السلام
در سجود خود سجده كرد ذات من كه در كهنه شدنست براي ذات تو كه باقيست بر يكحال دائمست بزرگ مرتبه است
سجده كرد ذات من كه خوارست براي ذات تو كه بي ننگ است سجده كرد ذات من كه نيازمندست براي ذات
صاحب كل اختيار من كه بينياز كرامي بلند مرتبه بزرگست اي صاحب كل اختيار من طلب آمرزش ميكنم از تو
بسبب گناهي كه شد و طلب آمرزش ميكنم از تو بسبب گناهي كه ميشود اي صاحب كل اختيار من صاحب جد مكن بلاي مرا
اي صاحب كل اختيار من خوشحال مكن بمن دشمنان مرا اي صاحب كل اختيار من تلخ مكن قضا و قدر الهي را در حق
من ميكني اصل رب انه لا دافع و لا مانع الا انت صل على محمد و آل محمد بافضل صلواتك و بارك
على محمد و آل محمد بافضل بركاتك اللهم اني اعوذ بك من سطواتك و اعوذ بك
من جميع غضبك و سخطك سبحانك لا اله الا انت رب العالمين شرح السطوات بفتح سين
بي نقط و فتح طاء بي نقط جمع سطوه بسكون طا بمعني حمله و قهر و غلبه غضب بفتح غين با نقط و فتح ضاد با نقط و سخط
بضم سين بي نقط و سكون و ضم خا با نقط و فتح سين و فتح خا و طاء بي نقط بمعني ضد رضاست و ظاهر ذكر هر دو با هم
اينست كه مراد باول مرتبه شديد باشد و مراد بدوم مرتبه ضعيف باشد يعني اي صاحب كل اختيار من بدرستي
كه شان اينست كه نيست دفع كننده بلا بعد از درود و نيست منع كننده بلا پيش از درود مگر تو درود كن بر محمد و آل
محمد بنوعي افضل درودهاي تو و بركت كن بر محمد و آل محمد بنوعي افضل بركتهاي تو خدايا بدرستي كه من پناه ميگيرم بتو از
حملهاي تو و پناه ميگيرم بتو از جميع غضب تو كه قوي باشد و آنچه ضعيف باشد تنزيه ميكنم تنزيه تو نيست مستحق
عبادتي مگر تو صاحب كل اختيار هر كس و هر چيز اصل و كان امير المؤمنين عليه السلام يقول و هو ساجد ارحم
ذلي بين يديك و تضرعي اليك و وحشتي من الناس و آنسني بك يا كريم و كان يقول ايضا

وخضوعي

وعظتني فلم اتعظ وزجرتني عن محارمك فلم انزجر وغمرتني فما شكرت عفوك عفوك
يا كريم اسئلك الراحة عند الموت واسئلك العفو عند الحساب شرح اين كلام امام موسى كاظم
عليه السلام است يعني وميگفت امير المؤمنين عليه السلام برحالي كه در سجده بود رحم كن خواري مرا پيش تو وزاري مرا
بسوي تو ورم مرا از مردم وآرام مرا بتو اي صاحب كرم وميگفت نيز پند دادي مرا پس نپذيرفتم پند را
ومنع كردي مرا از حرامهاي تو پس ممنوع نشدم وغرق نعمت كردي مرا پس شكر نكردم طلب ميكنم بخشايش ترا
بخشايش ترا اي صاحب كرم طلب ميكنم از تو فراغت را نزد مردن وطلب ميكنم از تو بخشايش را نزد حساب
اعمال اصل وكان ابو جعفر عليه السلام يقول وهو ساجد لا اله الا انت حقا حقا سجدت لك يا رب
تعبدا ورقا يا عظيم ان عملي ضعيف فضاعفه لي يا كريم يا حنان اغفر لي ذنوبي و
جرمي وتقبل عملي يا كريم يا جبار اعوذ بك من ان اخيب او احمل ظلما اللهم منك النعمة
وانت ترزق شكرها وعليك يكون ما تفضلت به من ثوابها بفضل طولك وبكرم عا
ئدتك شرح اين نيز كلام امام موسى كاظم عليه السلام است يعني وامام محمد باقر عليه السلام ميگفت برحالي كه او در سجده بود
نيست مستحق عبادتي مگر تو حقا حقا سجده كردم براي تو اي صاحب كل اختيار من از روي كمال عبادت ومملوك
بودن اي بزرگ مرتبه بدرستي كه عمل صالح من سست است پس چند برابر كن آنرا براي من اي صاحب كرم اي بغايت
مهربان بيامرز براي من گناهان مرا وكسب بد مرا وقبول كن طاعت مرا اي صاحب كرم اي بغايت فرمان روا
پناه ميگيرم بتو از اينكه نا اميد شوم از طلب خود يا بردارم بر دوش خود ستمي را خدايا از تست نعمت وتو
روزي ميكني شكر آنرا وبر تو ميباشد آنچه تفضل كردي بآن از ثواب شكر نعمت بزيادتي بخشش تو وبگرامي
منفعت تو جسته دوم اصل كان ابو الحسن عليه السلام يقول في سجوده اعوذ بك من نار حرها لا
يطفى واعوذ بك من نار جديدها لا يبلى واعوذ بك من نار عطشانها لا يروى واعوذ
بك من نار مسلوبها لا يكسى شرح لا يطفى بطاء بي نقطه وفا والف منقلب از همزه بصيغه مضارع غايب معلوم
باعلم است الطفو بضم طاء وضم فاء وسكون واو فرو نشستن زبانه آتش ونسبت آن بگرمي بعنوان مجازست
يعني امام موسى كاظم عليه السلام ميگفت در سجده خود پناه ميگيرم بتو از آتشي كه حرارت آن فرو نمي نشيند وپناه
ميگيرم بتو از آتشي كه تازه آن كهنه نميشود وپناه ميگيرم بتو از آتشي كه تشنه آن سيراب نميشود يا يعني كه
حرص آن در عذاب اهل آن برطرف نميشود يا يعني كسي كه در ان تشنه شود تشنگي او برطرف نميشود وپناه ميگيرم
بتو از آتشي كه برهنه كرده شده آن پوشيده نميشود يا يعني كه جايي كه از ميان آن معذب بآن برطرف شده
عود نميكند جسته سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قرا احدكم السجدة من العزائم

فليقل

جبّان
حنّان

٢٨٧

فليقل في سجوده لك يا رب تعبدا ورقا لا مستكبرا عن عبادتك ولا مستنكفا ولا متعظما
انا عبد ذليل خائف مستجير شرح لا در اول عاطفه است ودر دوم وسوم براي تاكيد نفي است الاستكبار
دعوى بزرگي از پيش خود ومستكبر ومستنكف ومتعظم بفتح ما قبل آخر ميتواند بود وتا مصدر ميمي ومفعول له باشد
مثل تعبدا وبكسر ما قبل آخر ميتواند بود تا حال باشد وتعبدا ورقا نيز بمعني اسم فاعل باشد وبر هر تقدير
گاهي هر سه بيك معني مستعمل ميشود وليكن ظاهر اينست كه اينجا فرقي باشد واول ناظر بتجبر باشد ودوم ناظر بنفس
باشد وسوم ناظر بذليل باشد وعكس نيز ممكن است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت
چون خواند يكي از شما آيت سجده را از جمله چهار سوره كه بيان شد در باب بيست ودوم پس بايد كه گويد در سجده
خود سجده كردم براي تو اي صاحب كل اختيار من از روي غايت بندگي ومملوك بودن نه از روي بينيازي
از عبادت تو ونه از روي بي باكي ونه از روي عزت برخود دانستن بيان اين آنكه من بنده خوار ترسان پناه
آورنده ام جسته چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال شكوت اليه علة
ام ولد لي اخذتها فقال قل لها تقول في السجود في دبر كل صلوة مكتوبة يا ربي يا سيدي
صل على محمد وآل محمد وعافني من كذا وكذا فيها نجا جعفر بن سليمان من النار قال فعر
ضت هذا الحديث على بعض اصحابنا فقال اعرف فيه يا رؤوف يا رحيم يا ربي يا سيدي
افعل بي كذا وكذا شرح اخذتها بصيغه ماضي معلوم غايبه باب نصر است يا از باب تفعيل براي مبالغه
تقول بصيغه مضارع مفرد غايبه باب تفعلت بحذف يك تا ومجزومست بجواب امر التقول گفتن چيزي بعنوان
مشقت ومشقت اينجا باعتبار التزام واستمرار بر دعاست بعد از نماز يا باعتبار تكرار اين دعاست بعد از نمازها
عليحده يا باعتبار اينست كه زنان ضعيفند وبر ايشان اندك چيزي مشقت دارد ومخفي نماند كه اگر بصيغه مضارع
غايبه باب نصر باشد وجواب امر باشد بي واو مي بايد واگر بصيغه مخاطبه باب نصر باشد ومقول قل باشد تقو
لين مي بايد ليكن ميتواند بود كه بصيغه غايبه باب نصر باشد ومقول قل باشد بعنوان تغليب حال امر بحال
مامور به فيها نجا تتمه دعا نيست بلكه براي بيان فضيلت اين كلمات است جعفر بن سليمان ضبعي بضم ضاد با نقطه
وفتح باء يك نقطه وعين بي نقطه از جمله شيعه اماميه است وبعض خلفاي بني اميه اراده سوزانيدن او كرده اند
وبيان اين كلمات نجات يافته اعرف بعين بي نقطه وراء بي نقطه وفا بصيغه مضارع متكلم وحده از باب ضرب است
ضمير فيه راجع بدعاست يا رؤوف يا رحيم تا آخر مفعول اعرف است يعني روايتست از بعض ياران ما از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت شكايت بردم بسوي او از آفت كنيز خاصه كه مرا بود آن آفت فرو گرفته بود بدن او را مثل
بهق يا برص پس امام گفت بگو او را از آن كنيز كه گويد در سجده بعد از نماز فريضه اي صاحب كل اختيار من اي بزرگ

هر سه

من درود کن بر محمد و ال محمد و عافیت ده مرا از چنین و چنین آفتی چه بآن کلمات نجات یافت جعفر بن سلیمان
از آتش راوی گفت پس عرض کردم این حدیث را بر بعض یاران ما پس گفت میشناسم دران دعا این را که ای مشفق
ای مهربان ای صاحب کل اختیار رحم ای بزرگ من بکن با من چنین و چنین از برطرف کردن افت مراد است
که این دعا از امام جعفر صادق علیه السلم بمن رسیده باین روش که در اول آن یا رئوف یا رحیم نیز باشد و در آخر
آن بجای عافنی من کذا و کذا افعل بی کذا و کذا باشد لیکن چون زمان ضعیف امام علیه السلم اختصار کرده در
اول برای کثرت و اسانتر را برای او گفته در آخر بیست و پنجم اصل عَنْ اِبْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ قَالَ
كَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِّمْنِي دُعَاءً فَاِنِّي قَدْ بُلِيتُ بِشَيْءٍ وَكَانَ قَدْ حُبِسَ بِبَغْدَادَ حَيْثُ
اُتُّهِمَ بِاَمْوَالِهِمْ فَكَتَبَ اِلَيْهِ اِذَا صَلَّيْتَ فَاَطِلِ السُّجُودَ ثُمَّ قُلْ يَا اَحَدُ مَنْ لَا اَحَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ
نَفَسُكَ ثُمَّ قُلْ يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ اِلَّا جُوداً وَكَرَماً حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفَسُكَ ثُمَّ قُلْ يَا رَبَّ
الْاَرْبَابِ اَنْتَ اَنْتَ الَّذِي انْقَطَعَ الرَّجَاءُ اِلَّا مِنْكَ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ قَالَ زِيَادٌ فَدَعَوْتُ بِهِ فَفَرَّجَ
اللّٰهُ عَنِّي وَخَلَّى سَبِيلِي شرح بلیت بباء یکنقط بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده معتل العین واوی باب نصر است
ابتلو بفتح باء و سکون لام کسی را محنت انداختن و کان قد حبس تا آخر حدیث کلام ابن ابی عمیر است و لهذا بجای کتبت
الیه گفت فکتب الیه اتهم بضم همزه و تشدید تاء دو نقطه در بالا مضموم و کسر ها بصیغه ماضی مجهول معتل الفاء
واوی باب افتعال است و او آن منقلب بتاء شده و در تاء افتعال مدغم شده ضمیر اموالهم راجع باید معصومین
است زیرا که مشهور بوده که زیاد از وکلاء امام موسی کاظم علیه السلم است و میتواند بود که راجع بشیعه امامیه باشد
که اموال خود را میداده اند بشخصی که بامام برساند جوداً استثنای مفرغ است و تمیز مفعول برلا یزیده است انت
در اول مبتدا است و در دوم و سیوم تاکید انت و الذی خبر مبتدا است یا دوم خبر مبتدا است و سوم مبتدای علیحده
است و الذی خبر انت منک از قبیل وضع ضمیر مخاطب در موضع ضمیر غایب است خلی بخاء یا نقطه بصیغه ماضی مجهول باب
تفعیل است سبیلی نایب فاعل است یعنی روایت است از ابن ابی عمیر از زیاد قندی بفتح قاف و سکون نون زیاد
گفت نوشتم بسوی امام موسی کاظم علیه السلم که تعلیم کن مرا دعائی چه بدرستی که من مبتلا شده ام بچیزی و زیاد بتحقیق
محبوس شده بود در بغداد جائی که تهمت زده شده بود بمالهای ایشان پس امام نوشت بسوی او که چون نماز کنی
پس دراز کن سجود را یعنی که تسبیح سجود را سه بار بگو یا بیشتر بعد از ان بگو ای کسی که یکسان جدا که بریده شود
نفس تو بعد از ان بگوی اگر زیاد نمیکند او را بسیاری دعا مگر باعتبار سهل گیری و بخشش چندانکه بریده شود
نفس تو بعد از ان بگوی ای صاحب کل اختیار رجعی که خود را صاحب کل اختیار میشمرند تو تو آنی که بریده شد امید مگر
از تو ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه گفت زیاد پس دعا کردم بآن پس گشاد داد الله تعالی از من حبس را و رها کرده شدم

باب بیست و ششم اصل بَابُ اَدْنَى مَا يُجْزِئُ مِنَ التَّسْبِيحِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَالْاَكْثَرِ شرح این باب بیان
کمتر آنچه کافیست از جمله تسبیح در رکوع و سجود است و بیان اکثر آن در این باب شش حدیث و کلام مصنف
بعد از حدیث سیوم اول اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَدْرِي اَيُّ شَيْءٍ حَدُّ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ قُلْتُ
لَا قَالَ تُسَبِّحُ فِي الرُّكُوعِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَفِي السُّجُودِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلَى
وَبِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَمَنْ نَقَصَ وَاحِدَةً نَقَصَ ثُلُثُ صَلَاتِهِ وَمَنْ نَقَصَ ثِنْتَيْنِ نَقَصَ ثُلُثَيْ
صَلَاتِهِ وَمَنْ لَمْ يُسَبِّحْ فَلَا صَلَاةَ لَهُ شرح تسبح بتقدیر ان تسبح است و مرفوع و منصوب میتواند بود
سبحان مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر سبح سبحان و مصدر مضاف بمفعول است یا مضاف بفاعل
العظیم صفت ربی است واو در و بحمده برای عطف جمله بر جمله است بتقدیر و بحمده اسبح و با برای مصاحبت
و حمد مضاف بمفعول است و معنی کلام اینست که تنزیه از نالایق میکنم تنزیه صاحب کل
اختیار خود که بزرگست و با حمد کسی او تنزیه او میکنم و ابن هشام در مغنی اللبیب گفته و قد اختلف فی الباء من
قوله تعالی فسبح بحمد ربک فقیل للمصاحبة و الحمد مضاف الی المفعول ای سبحه حامدا له ای نزهه عما لا یلیق به
و قیل للاستعانة و الحمد مضاف الی الفاعل ای سبحه بما حمد به نفسه اذ لیس کل تنزیه بمحمود و بعد از ان گفته و اختلف
فی سبحانک اللهم و بحمدک فقیل جملة واحدة علی ان الواو زائدة و قیل جملتان علی انها عاطفة و متعلق الباء محذوف
ای و بحمدک سبحتک و قال الخطابی و المعنی و بمعونتک التی هی نعمة توجب علی حمدک سبحتک لا بحولی و قوتی یرید انه
مما اقیم فیه المسبب مقام السبب و قال ابن الشجری فی فتستجیبون بحمده هو کقولک اجبته بالتلبیة ای فتستجیبونه
بالثناء اذ الحمد الثناء او الباء متعلقة بحال محذوفة ای معلنین بحمده و الوجهان فی فسبح بحمد ربک یعنی گفت
امام محمد باقر علیه السلم آیا میدانی که چیست قرار داد در رکوع و سجود گفتم نه گفت اینکه تسبیح کنی در رکوع سه بار
که سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار پس هر که کم کند یکی را کم کرده است
دو دانگ ثواب نماز خود را و هر که کم کند دو را کم کرده است چهار دانگ ثواب نماز خود را و هر که تسبیح نگوید در
رکوع یا در سجود پس نیست نمازی برای او و اگر بجای آن ذکری دیگر بگوید بقرینه آنچه گذشت در حدیث هشتم
باب بیست و چهارم و می آید در حدیث پنجم این باب دوم اصل دَخَلْتُ عَلَى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُصَلِّي
فَعَدَدْتُ لَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ سِتِّينَ تَسْبِيحَةً شرح واو در و السجود برای عطف انفراد است
پس در هر یکی از رکوع و سجود شصت تسبیح شمرده شده یا برای عطف انسحاب است پس در هر کدام سی تسبیح شمرده شده
یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و او نماز میکرد پس شمردم برای او در رکوع و در سجود شصت
تسبیح سوم اصل عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ وَالْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَا دَخَلْنَا عَلَى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نیز اول اینست که ای تنزیه صاحب کل اختیار را که بزرگست و ای با حمد او نماز کرده

فتستجیبون

یصلی

ركعة

وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَصَلَّى بِهِمُ الْعَصْرَ وَقَدْ كُنَّا صَلَّيْنَا فَعَدَدْنَا لَهُ فِي رُكُوعِهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ أَرْبَعًا
أَوْ ثَلٰثًا وَثَلٰثِينَ مَرَّةً وَقَالَ أَحَدُهُمَا فِي حَدِيثِهِ وَبِحَمْدِهِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ سَوَاءً شرح سواء بفتح
سين والف ممدوده نائب مفعول مطلق محذوفست بتقدير قولا سواء يعنى روايتست از حمزة بن حمران
و حسن بن زياد كه گفتند داخل شديم بر امام جعفر صادق عليه السلم و نزد او جمعى بودند پس گزارد با ايشان نماز عصر را
و بتحقيق ما نماز گزارده بوديم پس شمرديم براى او در ركوع او سبحان ربى العظيم را سى و چهار بار يا سى و سه بار
يا بمعنى كه در بعضى سى و چهار بار ميگفت و در بعضى ديگر سى و سه بار ميگفت و گفت يكى از آن دو راوى در روايت
خود و بحمده را در ركوع و در سجود برابر هم يا بمعنى كه گفت شمردم در ركوع او سبحان ربى العظيم و بحمده را
سى و چهار بار يا سى و سه بار و شمردم در سجود او سبحان ربى الاعلى و بحمده را سى و چهار بار يا سى و سه بار كلام
مصنف هٰذَا لِأَنَّهُ عَلِمَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ احْتِمَالَ الْقَوْمِ لِطُولِ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ وَذٰلِكَ أَنَّهُ
رُوِيَ أَنَّ الْفَضْلَ لِلْإِمَامِ أَنْ يُخَفِّفَ وَيُصَلِّيَ بِأَضْعَفِ الْقَوْمِ شرح در بعضى نسخ در صدر اين قال الكلينى
هست و اين از الحاقات كاتبان مينمايد هذا مبتداست لانه خبر مبتداست يعنى اين تطويل ركوع و سجود
براى اينست كه امام دانسته بود صلى الله عليه و آله تاب آوردن آن جماعت را براى طول ركوع او و سجود او
و آنچه گفتم براى اينست كه روايت كرده شده است كه فضيلت براى پيشنماز اينست كه تخفيف دهد نماز را
و بگزارد نماز را بموافقت سست ترجماعتى كه اقتدا باو كرده اند چنانچه گذشت در حديث چهارم باب سيم
چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَدْنَى مَا يُجْزِئُ الْمَرِيضَ مِنَ التَّسْبِيحِ فِي الرُّكُوعِ
وَالسُّجُودِ قَالَ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم راوى گفت گفتم او را كه
كمتر آنچه كافيست بيمار را از تسبيح در ركوع و در سجود چيست گفت يك تسبيح پنجم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ
الْحَكَمِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ كَلِمَةٍ أَخَفَّ عَلَى اللِّسَانِ مِنْهَا وَلَا أَبْلَغَ مِنْ سُبْحَانَ
اللّٰهِ قَالَ قُلْتُ يُجْزِئُنِي فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ أَنْ أَقُولَ مَكَانَ التَّسْبِيحِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَاللّٰهُ أَكْبَرُ قَالَ نَعَمْ كُلُّ ذَا ذِكْرُ اللّٰهِ قَالَ قُلْتُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ قَدْ عَرَفْنَاهُمَا فَمَا تَفْسِيرُ
سُبْحَانَ اللّٰهِ قَالَ أَنَفَةٌ لِلّٰهِ أَلَا تَرَى أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا عَجِبَ مِنَ الشَّيْءِ قَالَ سُبْحَانَ اللّٰهِ شرح
بعض مضمون اين گذشت در حديث هشتم باب بيست و چهارم ما مشابه ليس است من زائده است كلمه مبتدا
يا اسم ما است و بر هر تقدير مجرور بودن آن بعاريت است اخف مرفوعست نزد بنى تميم و نزد حجازى
نيز بنا بر اينكه ابطال آن بكسر همزه و سكون نون عمل ما را چون ميان ما و معمولش زائد شده باشد براى
محض توسط باشد پس من كه در اينجا متوسط شده مثل ان است و منصوبست نزد حجازيين بنا بر اينكه

بصلوات

ابطال

[illegible]

٢٨٩

نقيض الا الله الا انه است كه معبود و موصوف
واحد بودن بعقاد هست كه اعتبار گنجايش ان
لغاد و دو حرف نسانى بر زبان اطفال جارى
ميشود و راجع م

ابطال آن عمل ما را براى مشابهت بان نافيه باشد منها بفتح بكسر ميم و سكون نون و ضمير مؤنث
راجع بسبحان الله نيست و لين تصحيف منها است زيراكه مشتمل است بر اضمار قبل الذكر بى ضرورت چه تقديم
فقره دوم بر فقره اول با اندك تغييرى ميسر بود و ايضا كلمه اخف از سبحان الله بسيار است پس تكرار
لله ملابلغ ناخوش ميشود و ظاهر اينست كه منها بفتح ميم و سكون يا دو نقطه در پايين و تنوين مجرور
و حال از ضمير مستتر در اخف باشد المنه مصدر معتل العين يائى باب ضرب اشتمال چيزى كه براى آب كنده
شده باشد بر آب بسيار و مراد اينجا اشتمال لفظ بر معنى بسيار است و اشتمال مصدر و معنى اسم فاعل شده براى
حال اند و او در والحمد لله و در والله اكبر براى عطف انفرادست و مقصود گفتن يكى از اين سه كلمه است الانفة بفتح
همزه و فتح نون و فا مصدر باب علم استنكاف و بيان اين گذشت در كتاب التوحيد در حديث دهم باب شانزدهم كه
باب معانى الاسماء و اشتقاقها است عجب بصيغه ماضى معلوم باب علم است يعنى روايتست از هشام بن الحكم گفت كه
امام جعفر صادق عليه السلم گفت هيچ كلمه سبكتر بر زبان بجهت بلاغت مشتمل بر معنى بسيار بلند و نه رساتر از سبحان الله
هشام گفت كه گفتم آيا كافيست مرا در ركوع و در سجود اينكه گويم بجاى تسبيح لا اله الا الله و اينكه گويم الحمد لله و اينكه گويم
الله اكبر امام گفت آرى هر كدام اين ياد الله تعالى است هشام گفت كه گفتم الحمد لله را و لا اله الا الله را بتحقيق شناختيم
معنى آنها را پس چيست تفسير سبحان الله گفت آن كمال اباء و امتناع از هر نقص و قبيح است براى الله تعالى آيا نمى بينى
از كلمه توحيد كه لا اله الا الله است تا

كه مرد چون بشگفت آيد از چيزى كه مخلوق الله تعالى است ميگويد سبحان الله يعنى اكتنزيه ميكنم از نقصان و قبيح
تنزيهى كه لايق الله تعالى است كه چنين چيزى آفريده مخفى نماند كه هشام سوال از معنى الله اكبر نكرده و اينجا منقول شده
و بيان شد در كتاب التوحيد در حديث هشتم و نهم باب شانزدهم ششم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنِّي إِمَامُ
مَسْجِدِ الْحَيِّ فَأَرْكَعُ بِهِمْ فَأَسْمَعُ خَفَقَانَ نِعَالِهِمْ وَأَنَا رَاكِعٌ فَقَالَ اصْبِرْ رُكُوعَكَ وَمِثْلَ رُكُوعِكَ
فَإِنِ انْقَطَعَ وَإِلَّا فَانْتَصِبْ قَائِمًا شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلم راوى گفت كه گفتم امام را بدرستى
كه من پيشنماز مسجد اهل محله ام پس ركوع ميكنم با ايشان پس ميشنوم آواز نعلهاى ايشان را كه در كار آمدند برجال كه من
در ركوعم پس امام گفت انتظار ايشان بكش بقدر ركوع خود كه عادت دارى و برابر ركوع خود نيز پس اگر بريده شد
آواز نعلهاى ايشان خوب و الا پس راست شو ايستاده باب بيست و هفتم اصل باب ما يسجد عليه و ما يكره شرح
اين باب بيان چيزيست كه سجده كرده ميشود بران در نماز و بيان آنچه ممنوعست سجده بران در نماز و در اين باب
چهارده حديثست اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَسْجُدْ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا
الْقُطْنَ وَالْكَتَّانَ شرح لا تسجد بصيغه نهى حاضر معلوم يا نفى غايب مجهول است القطن منصوبست در استثناء از
ما انبتت كه در كلام موجبست يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلم سجده مكن مگر بر زمين يا آنچه رويانيده باشد اورا

زمین بکرچینه و کتان دوم اصل عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اَسْجُدُ عَلَی الزِّفْتِ
یَعْنِی الْقِیرَ فَقَالَ لَا وَلَا عَلَی الثَّوْبِ الْکُرْسُفِ وَلَا عَلَی الصُّوفِ وَلَا عَلَی شَیْءٍ مِنَ الْحَیَوَانِ وَلَا عَلَی طَعَامٍ
وَلَا عَلَی شَیْءٍ مِنْ ثِمَارِ الْاَرْضِ وَلَا عَلَی شَیْءٍ مِنَ الرِّیَاشِ شرح زفت بکسر زای با نقطه و سکون فا و تا دو نقطه
در بالا نیست یعنی القیر کلام حریز است القیر بکسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه چیزی سیاه چسبنده که آنرا
فرش حمام میکنند در بعض بلاد الطعام بفتح طا بی‌نقطه خوردنی که عمده فایده خوردن آن غذای بدن باشد بخلاف
میوه که عمده فایده خوردن آن لذت است الریاش بکسر را بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف و شین با نقطه لباس فاخر
مثل آنچه ابریشیم داخل آنست و جمع ریش بکسر را و سکون یا بمعنی پرهای مرغان و هر دو اینجا مناسب است یعنی
روایتست از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را آیا سجده کنم بر زفت مراد زراره قیر است
پس امام گفت نه سجده مکن بر زفت و نه بر جامه که پنبه است و نه بر پشم و نه بر چیزی از حیوان و نه بر نان و مانند
آن و نه بر چیزی از میوه‌های زمین و نه بر چیزی از لباس فاخر مخفی نماند که توهم تناقض میشود میان اینحدیث و حدیث
سابق و دفع تناقض نزد جمعی بحمل نهی در هر دو حدیث بر تنزیه است که مختلف میباشد در شدت و ضعف و حمل نهی
در حدیث اول بر مرتبه شدیده و حمل نهی در حدیث دوم بر اعم بقرینه عدم استثنا از نبات الارض در حدیث پنجم
این باب و نزد جمعی دیگر بحمل ما انبتت الارض بر ما عدای طعام و ثمار الارض است و نزد جمعی دیگر بحمل نهی از سجده
بر طعام و ثمار الارض بر تنزیه است والله اعلم سیوم اصل سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجِصِّ یُوقَدُ عَلَیْهِ
بِالْعَذِرَةِ وَعِظَامِ الْمَوْتَی ثُمَّ یُجَصَّصُ بِهِ الْمَسْجِدُ اَیُسْجَدُ عَلَیْهِ فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلَیَّ بِخَطِّهِ اِنَّ الْمَاءَ
وَالنَّارَ قَدْ طَهَّرَاهُ شرح گچ که پخته میشود بر دو قسم است اول آنچه مانند خاک است در بالای زمین آن آتش را
افروزند تا آن پخته شود و بعد از آن انرا بیرون می آورند و در اینصورت آنچه گچ با آن پخته میشود ملاقات
با گچ میکند دوم آنچه در کوره میریزند و در اینصورت آنچه گچ با آن پخته میشود ملاقات با گچ نمیکند و مراد اینجا قسم
اولست که گذشت در کتاب الطهاره در حدیث سیزدهم آخر ابواب آن کتاب که عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عمن یمس عظم المیت قال اذا جاز سنة فلیس به باس و ظاهر این دو حدیث اینست که استخوان مردار پیش از گذشتن
یکسال ملاقی خود را نجس میکند اگر سرایت جرمی ظاهر باشد مثل اینکه ملاقی آن خاک باشد زیرا که خاک بغایت زود
جذب جرمی میکند از آنچه ملاقات کند با آن پس اجزای گچ که ملاقی استخوان شده پاک میشود بمحض زوال جرمیه آب
و آتش با یکدیگر یعنی که هر کدام جزء مطهر است و مستقل نیست در تطهیر زیرا که آتش جرمی آنرا زایل میکند و بی زوال جرمی
آب آنرا پاک نمیتواند کرد و زوال جرمی کافی نیست در طهارت بلکه آب میباید و شاید که تقدیم ماء بر نار با وجود آنکه
افروختن آتش پیش از ملاقات آبست بحسب زمان اشارت باین دقیقه باشد زیرا که اگر تقدیم نار بر ماء میکرد

اقوی

اقوی می‌بود و بتوهم استقلال هر کدام و این منافات ندارد با اینکه اجزای استخوان و عذره که غالبا در گچ میماند نیز پاک شود
با آتش که آنرا استحاله کرده و بعنوان استقلال پاک کرده بدانکه اگر مراد با آب اینجا آبیست که با آن گچ را تر میکنند دلالت میکند
بر اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و تطهیر میکند نجسی را اگر بر آن وارد شود و اگر معنی دیگر نداشته باشد
پس خانه وسواسیان که جمیع خانه خود را نجس میشمرند خرابست چنانچه خراب میشود ایضا از حدیث ٢ و پنجم باب پنجاه
و هشتم لیکن بعض ایشان میگویند که نجاست تطهیر اینجا حقیقی نیست با وجود آنکه میگویند که نجاست عذره و عظام
موتی حقیقی است و تطهیر آتش آنها را نیز حقیقی است و میگویند که این دخل در مراد باین حدیث و بعضی دیگر
میگویند که مراد بالماء آب بارانست اگرچه خلاف ظاهر است زیرا که محل سوال مسجدی معین نیست عجب‌تر اینکه
با وجود امثال اینحدیث و تحقق مذهب ابن ابی عقیل و موافقانش بعضی دعوی اجماع بر عدم تطهیر آبی که گچ را
بان تر میکنند کرده اند و این محض دعوی است والله اعلم ظاهر اینحدیث اینست که سجده بر گچ جایز باشد و موافق
اینست اینکه سید مرتضی رحمه الله تجویز تیمم بگچ کرده والله اعلم یعنی پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را
از گچ که آتش افروخته میشود بر بالای آن بنجاست آدمی و استخوانهای مردار پیش از تمام و یکسال بعد از آن گچ
مالیده میشود بآن مسجد آیا سجده کرده میشود بر آن گچ پس نوشت امام علیه السلام بسوی من بخط خود که بدرستی که آب
و آتش بتحقیق پاک کرده اند آن گچ را چهارم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ دَعَا اَبِی بِالْخُمْرَةِ
فَاَبْطَأَتْ عَلَیْهِ فَاَخَذَ کَفًّا مِنْ حَصًی فَجَعَلَهُ عَلَی الْبِسَاطِ ثُمَّ سَجَدَ شرح الخمره بضم خا با نقطه
و سکون میم و را بی‌نقطه حصیری کوچک که برای سجده نماز ساخته میشده البساط بکسر با یکنقطه فرشی که گسترده
میشود ابطأت بصیغه ماضی مجهول غایبه از باب افعال و ضمیر مستتر راجع بالخمرة است الابطاء دیر آوردن چیزی
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کرد پدرم خمره را پس دیر آورده شد نزد او پس فرا گرفت چنگی از
سنگریزه را پس گذاشت آنرا بر فرش بعد از آن سجده کرد پنجم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا
بَاْسَ بِالْقِیَامِ عَلَی الْمُصَلَّی مِنَ الشَّعْرِ وَالصُّوفِ اِذَا کَانَ یَسْجُدُ عَلَی الْاَرْضِ فَاِنْ کَانَ مِنْ نَبَاتِ
الْاَرْضِ فَلَا بَاْسَ بِالْقِیَامِ عَلَیْهِ وَالسُّجُودِ عَلَیْهِ شرح مراد بارض در علی الارض موضعیست که مصلی بر بالای
بعض آن فرش شده و از شعر و صوف نیست پس شامل نبات نیز هست فاء در فان کان برای تعقیب ذکری است
پس مانند واو است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت باکی نیست بایستادن
بر جای نماز از مو و پشم چون سجده کرده میشده باشد بر خارج آن پس اگر باشد مصلی از گیاه زمین مثل حصیر
پس باکی نیست بایستادن بر آن مصلی و سجده کردن بر آن مصلی ششم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا تَسْجُدْ عَلَی الْقِیرِ وَلَا عَلَی الصَّارُوجِ شرح الصاروج بصاد بی‌نقطه و الف و ضم را بی‌نقطه و سکون واو

وچیم آنچه میسازند از آهک و خاکستر برای فرش حمام و حوض و مانند آنها یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم
گفت سجده کرده نمیشود بر زفت و نه بر صاروج مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و میان ظاهر حدیث
سوم این باب زیرا که اگرچه آهک مثل گچ است اما در صاروج خاکستر بسیار میباشد و خاکستر مثل گچ نیست بلکه آن
اگرچه داخل نبات الارض بوده باشد استحاله یافته چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم پس منسوخ است که بیان میشود
در حدیث چاردهم این باب هفتم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا
بِمَا إِلَيْهِ بِيَدِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ يَسْأَلُهُ يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَوةِ عَلَى الْخُمْرَةِ الْمَدَنِيَّةِ
فَكَتَبَ صَلِّ فِيهَا مَا كَانَ مَعْمُولًا بِخُيُوطَةٍ وَلَا تُصَلِّ عَلَى مَا كَانَ مَعْمُولًا بِسُيُورَةٍ قَالَ فَتَوَقَّفَ
أَصْحَابُنَا فَأَنْشَدْتُهُمْ بَيْتَ شِعْرٍ لِتَأَبَّطَ شَرّاً الْعَدْوَانِيِّ كَأَنَّهَا خُيُوطَةُ مَارِيٍّ
تُغَارُ وَتُفْتَلُ وَمَارِيٌّ كَانَ رَجُلًا حَبَّالًا كَانَ يَفْتِلُ الْخُيُوطَ شرح یعنی ابا جعفر علیه السلم کلام

رجل حبال

سهل بن زیاد است که در میان اجزای کلام علی در آمده ما کان محلا مجرور و بدل ضمیر فیها است الانشاد بنون
و شین با نقطه و دال بی نقطه خواندن شعر عدوان بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه قبیله ایست ماری بالف
و را بی نقطه و تشدید یا است و صدر بیت اینست و اطوی علی الخمص الحوایا پس کانها داخل مصراع اول است
اطوی بطا بی نقطه بصیغه مضارع معتل العین واوی و معتل اللام یائی متکلم وحده از باب ضرب است الطی
بفتح طا و تشدید یا سرعت سیر در سفر دور و دراز الخمص بضم خا با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه جمع اخمص
بفتح همزه و سکون خا و فتح میم یا جمع خمصا بفتح خا و سکون میم و الف ممدوده لاغر الحوایا بفتح حا بی نقطه جمع
حاویه یا جمع حویه بفتح حا و کسر واو و تشدید یا رودهای که جای پشکل شتر و مانند آنست و آن مضاف الیه است
با ضافه لفظی و مراد بالخمص الحوایا شتران باریک اندام از گرسنگی است که در رودهای آنها چیزی نیست ضمیر کانها راجع
بالخمص است یا راجع بالحوایا است تغار بغین با نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول معتل العین
واوی باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بخیوطه است و جمله استیناف بیانی است الاغاره محکم تابیدن ریسمان
واو در وتفتل حالیه است و موافق مذهب بعض نحویانست که تجویز واو حالیه میکنند در مضارع مثبت
تفتل بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضربست الفتل تابیدن ریسمان و مانند
آن و ماری تا آخر کلام علی است یعنی روایتست از سهل بن زیاد از علی بن ریان بفتح را بی نقطه و تشدید یا
دو نقطه در پایین علی گفت که نوشت بعض یاران ما بسوی امام علیه السلم بدست ابراهیم بن عقبه بضم عین بی نقطه
و سکون قاف و با یکنقطه میپرسید او را مراد علی بضمیر الیه و ضمیر یسئله امام محمد تقی علیه السلم بود از نماز بر خمره که در
مدینه بافته میشود پس امام گفت نماز کن در آن خمره آنچه بافته شده باشد بریسمانها و نماز مکن بر آنچه بافته شده باشد

بتسمها

291

بتسمها باعتبار اینکه پوست در دست مخالفان مانند میته است و استعمال میته ممنوعست هرچند که ملاقات نکند با بدن
علی گفت پس ایستادگی کردند یاران ما باعتبار اینکه اکثر استعمال خیوط و سیور یکی تا یکی باشد پس خواندم برای ایشان
بیت شعری را از تابط شرا عدوانی که مضمون آن اینست که و سرعت سیر میکنم بر شتران که لاغر رودهای اندام از گرسنگی
گویا که آنها ریسمانهای ماری اند بیان این اکه آن ریسمانها محکم تابیده میشود در حالیکه تابیده میشود و ماری بود
مردی ریسمان فروش کار او این بود که می تابید ریسمانها را هشتم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّجُودُ عَلَى
الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَعَلَى الْخُمْرَةِ سُنَّةٌ شرح مراد بفریضه چیزیست که تکلیف بآن مقارن وعید بر ترک آن باشد
و مراد بسنت چیزیست که تکلیف بآن شده باشد بی وعید بر ترک آن و عمل بآن مستمر شده باشد از رسول و اهل
بیت او علیهم السلم و ثواب اول بیشتر از ثواب دوم است و مقصود اینجا اینست که تفاوت در ثواب میان این دو فرد
فریضه مثل تفاوت در ثواب میان فریضه و سنت است مثلا اگر ثواب سنت ده برابر باشد و ثواب فریضه بیست
برابر باشد ثواب سجده بر خمره بیست برابر و ثواب سجده بر زمین چهل برابر خواهد بود یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلم ثواب سجده بر زمین مثل ثواب فریضه است و ثواب سجده بر خمره مثل ثواب سنت است نهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَسْجُدْ عَلَى الذَّهَبِ وَلَا عَلَى الْفِضَّةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت سجده مکن بر طلا و نه بر نقره دهم اصل عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَسْجُدُ الرَّجُلُ عَلَى شَيْءٍ لَيْسَ
عَلَيْهِ سَائِرُ جَسَدِهِ شرح ذکر رجل بعنوان مثالست پس زن نیز همچنین باشد ~~[illegible]~~
~~اینجا صاحب دین حق باشد و شارت باشد باینکه مخالفان نامرد ند نظر باینکه صاحب دین باطل [illegible]~~
~~میکنند و آن معرب نرن دین است ... بکسر سین بی نقطه و تشدید یا منقلب از دو واو یعنی ... جنس است~~
~~مضاف است لبس بکسر لام و سکون با یکنقطه و سین بی نقطه یعنی ... است و مضاف الیه است و ... علیه~~
~~... و شیخ طوسی رحمه الله ... در تهذیب شی بفتح شین با نقطه و سکون یا و همزه ...~~
~~و لیس بفتح لام و سکون یا دو نقطه در پایین از افعال ناقصه خوانده~~ و این حدیث را حمل کرده بر معنی که
منافی حدیث آینده و مانند آنست و گفته که این حدیث موافق مذهب بعض عامه است و گفتیم در شرح عنوان
کتاب الصلوة در مقدمه چهارم که در کافی دو حدیث منافی یکدیگر نمیباشد و ایضا گفتیم در مقدمه پنجم که در
کافی حدیث موافق مذهب مخالفان برای تقیه نمیباشد ~~[illegible]~~
~~این حدیث موافق مضمون حدیث چهارم ... آینده باشد والله اعلم~~ یعنی روایتست از علی علیه السلم
گفت سجده نمیکند مرد بر [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

برچیزی که نیست بر آن باقی بدن او م

و مانند آنها که لباس نیست اما جنس لباس است یازدهم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ كَانَ
اَبِي يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ يَجْعَلُهَا عَلَى الطُّنْفُسَةِ وَيَسْجُدُ عَلَيْهَا فَاِذَا لَمْ تَكُنْ خُمْرَةٌ جَعَلَ حَصًى عَلَى
الطُّنْفُسَةِ حَيْثُ يَسْجُدُ شرح الطنفسه بفتح طاء بی‌نقط و سکون نون و فتح فاء و سین بی‌نقط و بضم
طاء و بضم فاء و بکسر طاء و کسر فاء و بکسر طاء و فتح فاء و بعکس فرشی که پرزداری باشد مثل قالی یعنی روایت
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت پدرم نماز میگزارد بر حصیر کوچک که برای سجده است
میگذاشت آن را بر قالی و سجده میکرد بر آن پس چون نبود حصیر کوچک میگذاشت سنگ ریزه‌ها را بر قالی
جائی که سجده میکرد دوازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ كَرِهَ اَنْ يَسْجُدَ عَلَى قِرْطَاسٍ
عَلَيْهِ كِتَابَةٌ شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او ناخوش داشت یا ناخوش و امنع داشت اینرا که سجده کرده شود بر کاغذی که بر آن نوشته باشد
هر چند بر غیر موضع نوشته باشد ظاهر این است که سجده بر غیر نوشته جائز باشد هر چند که از رکوع باشد
باعتبار اینکه ممسوح شده چنانچه می‌آید در حدیث چهاردهم این باب سیزدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
اَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ فَيَسْجُدُ عَلَى الرَّطْبَةِ النَّابِتَةِ قَالَ فَقَالَ اِذَا
اَلْصَقَ جَبْهَتَهُ بِالْاَرْضِ فَلَا بَاْسَ وَعَنِ الْحَشِيشِ النَّابِتِ الثَّيِّلِ وَهُوَ يُصِيبُ اَرْضًا جَدَدًا قَالَ
لَا بَاْسَ شرح الرطبه بفتح راء بی‌نقط و سکون طاء بی‌نقط و باء یکنقط النابته بنون و الف و باء یکنقط و تاء دو نقط
در بالا روییده و مراد اینجا بلند شده فی الجمله است الحشیش بفتح حاء بی‌نقط و کسر شین با نقط و سکون یاء دو نقط
در پایین و شین با نقط گیاه الثیل بفتح نون و تشدید یاء دو نقط در پایین مکسوره و آنچه در پا بد زمین را
مثل گیاهی که ساق آن قوی نباشد پس چون عضوی بر آن محکم گذارند بزمین رسد و در بعض نسخ بجای نون
ثاء سه نقط است و آن گیاهی است ضعیف ساق الجدد بفتح جیم و فتح دال بی‌نقط و دال دیگر زمین هموار سخت یعنی
روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند بر
تا سر بیخ بزمین رسد پس باکی نیست و پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند بر گیاه بر آمده که ساق آن
ضعیف است و زمین را در می‌یابد و حال آنکه آن مرد بر میخورد زمینی را که هموار سخت است امام گفت باکی
نیست چهاردهم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا كَتَبَ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْاَلُهُ عَنِ الصَّلَوةِ عَلَى
الزُّجَاجِ قَالَ فَلَمَّا نَفَذَ كِتَابِي اِلَيْهِ تَفَكَّرْتُ وَقُلْتُ هُوَ مِمَّا اَنْبَتَتِ الْاَرْضُ وَمَا كَانَ لِي اَنْ
اَسْاَلَهُ عَنْهُ قَالَ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيَّ لَا تُصَلِّ عَلَى الزُّجَاجِ وَاِنْ حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ اَنَّهُ مِمَّا
اَنْبَتَتِ الْاَرْضُ وَلَكِنَّهُ مِنَ الْمِلْحِ وَالرَّمْلِ وَهُمَا مَمْسُوخَانِ شرح الزجاج بفتح و ضم و کسر زای با نقط

کر سجده م — کاغذ م

یصلی

الثیل

بوجه م

برآمده علی گفت که پس امام گفت
چون چسباند پیشانی خود را
بزمین با بمعنی که محکم گذارد پیشانی را بر بیخ

و دو جیم شیشه نفذ بنون و فاء و ذال با نقط بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النفوذ گذر انیدن و مراد اینجا
روانه شدن است انبتت بثاء سه نقط و باء یکنقط و تاء دو نقط در بالا بصیغه ماضی معلوم غایبه باب افعال است
الاثبات امتیاز دادن چیزی از غیر آن مثل امتیاز دادن سنگ از سائر اجزای زمین و از آن ماخوذ است
اثبات بمعنی معرفت چیزی چنانچه باید نسبت در انبتت الارض بعنوان مجاز است زیرا که فاعل اثبات فی
الحقیقه الله تعالی است سائل خیال کرده بوده که هر چه از اجزای زمین ساخته شود حکم زمین دارد حتی
طلا و نقره و امثال آنها از معدنیات ما در ما کان نافیه است و ان وصلیه است حدثتک بحاء بی‌نقط و دال
بی‌نقط و ثاء سه نقط بصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعیل است من در من الملح ابتدائیه است که مستعمل شده
در معنی مماثلت مثل قول رسول صلی الله علیه و آله انا من علی و علی منی و اصل این اینست که دو مثل متصل
بهم مخلوق میشوند غالبا پس گویا که هر مثلی که جدا باشد از مثلی دیگر آن مثل بوده و از آن جدا شده الرمل
بفتح راء بی‌نقط و فتح میم جواهر پراکنده که زینت کنند بآن حصیر سجده گاه را یا مانند آن را برای بزرگان دنیا
مثل لعل و یاقوت و مانند اینها و این لفظ گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث اول باب نهم که باب
ترتیل القرآن است و لکنه استدراک است از انبتت الارض و دلالت بر تصدیق آن میکند ممسوخ بسین
بی‌نقط و خاء با نقط بصیغه اسم مفعول باب منع است المسخ تغییر حال چیزی بروشی که اسم سابق آن مستعمل
در آن نشود اصلا چنانچه گویا که قلب ماهیت آن شده یعنی روایت است از بعض یاران ما نوشت بسوی امام
موسی کاظم علیه السلام میپرسید او را از نماز بر شیشه یعنی سجده بر شیشه در نماز بعض اصحاب گفت پس چون روانه
مکتوب من بسوی او فکر کردم و با خود گفتم که شیشه از جمله چیزیست که امتیاز داده آن را زمین از سائر
اجزای خود و نمی‌پرسیدم اگر سؤال کنم او را از آن بابمعنی که آن حکم سنگ دارد که از اجزای زمین است
و سجده بر آن جائز است و حاجت بسؤال نیست بعض اصحاب گفت که پس نوشت امام علیه السلام بسوی من که نماز
مکن بر شیشه هر چند که گفته باشد ترا نفس تو که آن از جمله چیزیست که امتیاز داده آن را زمین و لیکن شیشه خلق
مثل نمک و جواهر است و آن دو بیرون کرده شده اند از اسم زمین باب بیست و هفتم اصل باب وضع الجبهه
علی الارض شرح این باب بیان کیفیت گذاشتن پیشانی بر محل سجده است مثل زمین در این باب ده حدیث است
اول اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَبْهَةُ كُلُّهَا مِنْ قُصَاصِ شَعْرِ الرَّاْسِ اِلَى الْحَاجِبَيْنِ مَوْضِعُ
السُّجُودِ فَاَيُّمَا سَقَطَ مِنْ ذَلِكَ اِلَى الْاَرْضِ اَجْزَاَكَ مِقْدَارُ الدِّرْهَمِ وَمِقْدَارُ طَرَفِ الْاَنْمُلَةِ شرح
الجبهه بفتح جیم و سکون باء یکنقط آنچه مانند سطح مستوی است در بالای دو ابرو و آن از بالای میان یک ابرو
تا بالای میان ابروی دیگر القصاص بضم و فتح و کسر قاف آخر رستنگاه موی سر فا برای تفریع است ای بفتح همزه

وتشدید یا مضمومه اسمیست برای استفهام و مرفوع و مبتدا است و مضافست بما که اسمیست بمعنی شئ و نکره موصوفه بجمله است و استفهام بر دو قسم است **اول** صریح مثل ایت سوره مریم ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا بنا بر اینکه مفعول لننزعن محذوف باشد چنانچه مذهب خلیل است بتقدیر لننزعن ایهم الاسلام موافق آنچه گذشت در کتاب الوعاد در باب من قال لا اله الا الله مخلصا که باب چهل و پنجم است که اذا کان یوم القیمة وجمع الله الاولین والآخرین فتسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر و مراد از شیعه کسی باشد که دوستی و یاری کند مخالف خود را بنا بر تجویز اختلاف از روی ظن و اجتهاد مثل کسی که گوید که مجتهد مخطی یک ثواب دارد و مجتهد مصیب دو ثواب دارد و این لفظ مشترک میان واحد و تثنیه و جمع مستعمل در واحد باشد چنانچه گفته در سوره انعام ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شئ وایهم بتقدیر قائلین ایهم باشد و این جمله قرینه مفعول محذوف باشد باعتبار دلالت بر اینکه هر یکی از ایشان از اهل عتو اند و داخل جهنم میشوند بترتیب بنا بر تفاوت در شدت و ضعف پس قایل اسم الاسلام که بر ظاهر اسلام نیستند در حقیقت مخفی نماند که نسبت استفهام حقیقی با نفتنا از قبیل مجاز در نسبت است و بنا بر خلط خلفا است او باو است **دوم** غیر صریح بمعنی هر کدام مثل ای رجل عصی الله هلک و اینجا قسم دوم مراد است اجزاک خبر مبتدا است مقدار مرفوع و فاعل فعل محذوفست بتقدیر اجزاک مقدار و جمله استیناف بیانی است و حذف برای احتراز از صورت تکرار است نظیر حذف مبتدا که هو است در الله لا اله الا هو الحی القیوم درهم در زمان بنی امیه مسکوکی مدور بوده از نقره که بوزن چهل و هشت جو میانه بوده چنانچه بیان میشود در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است الانمله بفتح و ضم و کسر همزه و سکون نون و فتح و ضم و کسر میم که ده لغت باشد بندی از انگشت دست یا پا که در آنست ناخن خواه انگشت کوچک و خواه انگشت بزرگ و مراد اینجا بند انگشت سبابه است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت پیشانی جمیع آن از آخر رستنگاه موی سر تا دو ابرو جای سجده است پس هر کدام که فرود آید از جمله اجزای پیشانی بسوی زمین کافیست ترا بیان این آنکه کافیست ترا قدر درهم و قدر طرف بند آخر انگشت یعنی آنچه ملاصق زمین میشود چون سر انگشت بر زمین گذارند و فشرند **دوم اصل** اَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ اَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَاصَلٰوةَ لِمَنْ لَمْ يُصِبْ اَنْفُهُ مَا يُصِيبُ جَبِيْنُهُ **شرح** صلوة اینجا محمول بر نماز کاملست نزد جمعی و محمول بر نماز مطلقست نزد سید مرتضی و موافقانش ما یصیب بمعنی ما یجوز ان یصیب است یا بتقدیر ما قد یصیب است والا بجای آن ما اصاب میگفت الجبین بفتح جیم و کسر باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون پیشانی و گفته اند که در دو پهلوی پیشانی و مراد اینجا معنی اول است مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سی و ششم باب فضل الحج

وآنچه میان پیشانی هم

والعمره

والعمره و ثوابهما که باب بیست و هشتم است که و عفر جبینک فی التراب **یعنی** خبر داد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که نیست نماز کامل برای کسی که در نیافت بینی او آنچه را که جایز است سجده او بر آن **سوم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا وَضَعْتَ جَبْهَتَكَ عَلَى نَبَكَةٍ فَلَا تَرْفَعْهَا وَلٰكِنْ جُرَّهَا عَلَى الْاَرْضِ **شرح** النبکه بفتح نون و فتح و سکون باء یکنقطه زمین مرتفع و مراد اینجا جاییست که ارتفاع آن از موضع قدم بیشتر از یک خشت باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب **یعنی گفت** امام جعفر صادق علیه السلام چون از روی خطا گذاری پیشانی خود را بر زمینی که بسیار مرتفع باشد پس بر مدار پیشانی خود را تا بجای یک سجده دو سجده نشود و لیکن بکش آنرا بر زمینی که زیاد از یک خشت بلند نباشد **چهارم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ مَوْضِعِ جَبْهَةِ السَّاجِدِ يَكُوْنُ اَرْفَعَ مِنْ قِيَامِهِ قَالَ لَا وَلٰكِنْ يَكُوْنُ مُسْتَوِيًا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از جای پیشانی سجده کننده در نماز که آیا میباشد بلندتر از جای ایستادن او امام گفت نه و لیکن میباشد برابر مراد اینست که بلندی و پستی هیچکدام خوب نیست مگر بقدر یک خشت زیرا که آن در حکم مساوات است چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده **پنجم اصل** وَفِي حَدِيْثٍ آخَرَ فِي السُّجُوْدِ عَلَى الْاَرْضِ الْمُرْتَفِعَةِ قَالَ اِذَا كَانَ مَوْضِعُ جَبْهَتِكَ مُرْتَفِعًا عَنْ رِجْلَيْكَ قَدْرَ لَبِنَةٍ فَلَا بَاْسَ **شرح** و در حدیثی دیگر در سجود بر زمین بلند امام علیه السلام گفت چون باشد جای پیشانی تو بالا از جای دو پای تو بقدر یک خشت پس باکی نیست **ششم اصل** عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ خَرَجَ بِي دُمَّلٌ فَكُنْتُ اَسْجُدُ عَلَى جَانِبٍ فَرَاٰى اَبُوْ عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَثَرَهُ فَقَالَ مَا هٰذَا فَقُلْتُ لَا اَسْتَطِيْعُ اَنْ اَسْجُدَ مِنْ اَجْلِ الدُّمَّلِ فَاِنَّمَا اَسْجُدُ مُنْحَرِفًا فَقَالَ لِي لَا تَفْعَلْ وَلٰكِنِ احْفِرْ حَفِيْرَةً فَاجْعَلِ الدُّمَّلَ فِي الْحَفِيْرَةِ حَتّٰى تَقَعَ جَبْهَتُكَ عَلَى الْاَرْضِ **شرح** روایتست از مصادف گفت بیرون آمد بر پیشانی من دملی پس سجده میکردم بر پهلوی از دو پهلوی پیشانی که دو جبین است پس دید امام جعفر صادق علیه السلام اثر سجود را در جبین من پس گفت چیست این خاک که در جبین تست پس گفتم نمیتوانم که سجده حقیقی کنم بسبب دمل پس جز این نیست که سجده میکنم گردیده پس گفت مرا که مکن و لیکن بکن گوی را پس بگردان دمل را در آن گو تا بر آید پیشانی تو بر زمین **هفتم اصل** سُئِلَ اَبُوْ عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّنْ بِجَبْهَتِهِ عِلَّةٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى السُّجُوْدِ عَلَيْهَا قَالَ يَضَعُ ذَقَنَهُ عَلَى الْاَرْضِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُوْلُ وَيَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّدًا **شرح** الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف و بفتح ذال و سکون قاف زنخ در سوره بنی اسرائیل چنین است ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان و یزیدهم خشوعا مشهور اینست که لام در للاذقان بمعنی علی است و بر اولی استعلای حقیقی

۲۹۳

حفرة

است و ظاهر این حدیث اینست که برای سببیت مجازی باشد زیرا که جمع میان واو در و یخرّون و میان سجدا
در این حدیث مبنی بر اینست که مقصود نقل فقره اخیره است با المعنی برای دو فائده اول افاده اینکه معلوم
میشود بقرینه تکرار یخرّون للاذقان اینکه مراد بگذاشتن زنخ گذاشتن نصف روست بروشی که نصف زنخ
نیز بر زمین گذاشته شود چنانچه در سجده شکر متعارفست و این ایت برای بیان سجده شکر جعیت الذا
یخرّون للاذقان مکرر نشده پس مراد اینست که یکنصف رو را بر زمین میگذارند بروشی که زنخ نیز گذاشته
شود و نصفی دیگر را بعد از ان میگذارند بهمین روش و مناسب این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
هفتم باب پنجاه و نهم که باب التواضع است دوم اینکه معلوم شود که در هر دو صورت حقیقت سجده
واقعست یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از کسی که در پیشانی او آفتی هست قدرت ندارد بر سجود
بر پیشانی امام گفت میگذارد زنخ خود را در حین گذاشتن نصف رو بر زمین بیان این اکه بدرستی که الله عز و جل
میگوید در حق جمعی از اهل کتاب که داده شده اند علم محکمات کتاب و سجده شکر میکنند چون خوانده میشود
برایشان قران در سوره بنی اسرائیل و بازمی افتند برای گذاشتن زنخها بر زمین بر حالی که سجده کنندگانند

چنانچه گویا که آن نصف رو را بر زمین گذاشته برای اینکه زنخ گذاشته شود هم

هشتم اصل رَاَیْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَوَّی الْحَصَی حِیْنَ اَرَادَ السُّجُوْدَ شرح دیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را وی گفت که گفتم که هموار کرد سنگریزهای سجده گاه را وقتی که خواست که سجده کند نهم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ یَنْفُخُ فِی الصَّلٰوةِ مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ فَقَالَ لَا شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که آیا مرد پف میکند در نماز جای پیشانی خود را پس گفت نه

جبهته

دهم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَسْجُدُ وَ عَلَیْهِ الْعِمَامَةُ لَا یُصِیْبُ وَجْهُهُ الْاَرْضَ
قَالَ لَا یُجْزِیْهِ ذٰلِکَ حَتّٰی تَصِلَ جَبْهَتُهُ اِلَی الْاَرْضِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سجده
میکند بر حالی که بر سر اوست عمامه بر نمیخورد روی او زمین را امام گفت کافی نیست او را ان تا اینکه برسد پیشانی
او بسوی زمین باب بیست و نهم اصل بَابُ الْقِیَامِ وَ الْقُعُوْدِ فِی الصَّلٰوةِ شرح این باب بیان کیفیت ایستادن
و نشستن در نماز است در این باب نه حدیث اول اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا قُمْتَ فِی الصَّلٰوةِ فَلَا
تُلْصِقْ قَدَمَکَ بِالْاُخْرٰی دَعْ بَیْنَهُمَا فَصْلًا اِصْبَعًا اَقَلُّ ذٰلِکَ اِلٰی شِبْرٍ اَکْثَرُهُ وَ اسْدُلْ مَنْکِبَیْکَ
وَ اَرْسِلْ یَدَیْکَ وَ لَا تُشَبِّکْ اَصَابِعَکَ وَ لْتَکُوْنَا عَلٰی فَخِذَیْکَ قُبَالَةَ رُکْبَتَیْکَ وَ لْیَکُنْ نَظَرُکَ
اِلٰی مَوْضِعِ سُجُوْدِکَ شرح اصبعا بدل تفصیل فصلاست و مراد عرض اصبع است و میتواند بود که مراد
طول اصبع باشد اقل مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو اقل و جمله معترضه است و بر این قیاس است
اکثره و مقصود بذکر این دو جمله تاکید افاده تخییر است و گاهی ترک این تاکید میکنند چنانچه در آب چاه میگویند

انرخ

انرخ ثلثین دلوا الی اربعین الی برای انتهای مغسولست مثل فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و شیخ
بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین گفته و اکثر مرفوع بفاعلیة الظرف کما فی قوله تعالی و علی ابصارهم غشاوة
او مبتدا و الظرف خبره اسدل بسین بینقط و دال بینقط بصیغه امر باب نصر یا ضرب یا افعالست لا تشبک
بشین با نقطه و باء یکنقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیلست التشبیک چیزی را مانند دندانهای شانه کردن یعنی فاصله
دادن میان اجزای ان ماخوذ است از شبک بفتح شین و فتح باء بمعنی دندانهای شانه و مراد بتشبیک اصابع آنجا
جدا کردن آنها از یکدیگر است القبالة بضم قاف و تخفیف باء یکنقطه برابر بیان نظیر و لیکن نظرک الی موضع
سجودک گذشت در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون
ایستی در نماز پس متصل مکن پای خود را بپای دیگر و اگذار میان آن دو فاصله از یک انگشت که کمتر فاصلهاست
تا یکوجب که اکثر فاصله است و فرو گذار دو دوش خود را و روانه کن دو دست خود را و جدا از یکدیگر مکن
انگشتان خود را و باید که باشند دو دست تو بر دو رانت در برابر دو زانوی تو و باید که باشد نگاه تو بسوی سجده گاه
تو اگر چشم گشوده باشد اصل فَاِذَا رَکَعْتَ فَصُفَّ فِی رُکُوْعِکَ بَیْنَ قَدَمَیْکَ تَجْعَلُ بَیْنَهُمَا قَدْرَ
شِبْرٍ وَ تُمَکِّنُ رَاحَتَیْکَ مِنْ رُکْبَتَیْکَ وَ تَضَعُ یَدَکَ الْیُمْنٰی عَلٰی رُکْبَتِکَ الْیُمْنٰی قَبْلَ الْیُسْرٰی
وَ بَلِّغْ اَطْرَافَ اَصَابِعِکَ عَیْنَ الرُّکْبَةِ وَ فَرِّجْ اَصَابِعَکَ اِذَا وَضَعْتَهَا عَلٰی رُکْبَتَیْکَ شرح
مضمون این گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم اصل وَ اِنْ وَصَلَتْ اَطْرَافُ اَصَابِعِکَ فِی رُکُوْعِکَ
اِلٰی رُکْبَتَیْکَ اَجْزَاَکَ ذٰلِکَ وَ اَحَبُّ اِلَیَّ اَنْ تُمَکِّنَ کَفَّیْکَ مِنْ رُکْبَتَیْکَ فَتَجْعَلَ اَصَابِعَکَ
فِی عَیْنِ الرُّکْبَةِ وَ تُفَرِّجَ بَیْنَهُمَا وَ اَقِمْ صُلْبَکَ وَ مُدَّ عُنُقَکَ وَ لْیَکُنْ نَظَرُکَ اِلٰی مَا بَیْنَ قَدَمَیْکَ
شرح ظاهر و ان وصلت تا آخر اینست که اقل واجب در انحنای مرد مقداریست که مستحبست برای زن چنانچه
بیان میشود در حدیث دوم این باب شیخ بهائی رحمه الله در کتاب الحبل المتین گفته و قوله علیه السلم فان وصلت
اطراف اصابعک الخ صریح فی عدم وجوب الانحناء الی ان تصل الراحتان الی الرکبتین وصلت بصیغه ماضی
معلوم مخاطب باب ضربست الوصل رسانیدن و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد الوصول رسیدن پس
متکلم است ان تمکن بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعیل خبر مبتداست عین بفتح
عین و ضم یا است یا بفتح عین و سکون یا است چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم ضمیر بینهما راجع
برکبتیک است یعنی و اگر رسانی طرفهای انگشتان خود را در رکوع خود بسوی دو زانوی خود کافیست ترا
آن و محبوبتر بسوی من اینست که قرار دهی دو کف دست خود را در دو زانوی خود پس گردانی انگشتان خود را در
نواحی زانو و فاصله کنی میان دو زانو و مساوی کنی مهره پشت خود را و بکش گردن خود را و باید که باشد نگاه تو

اطراف منصوب و مرفوع میتواند بود احسن مرفوع و مبتدا است الی بتشدید یاء مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر

بسوی فاصله میان دو پای تو **اصل** فَاِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَسْجُدَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَخِرَّ سَاجِداً وَابْدَأْ
بِيَدَيْكَ فَضَعْهُمَا عَلَى الْاَرْضِ قَبْلَ رُكْبَتَيْكَ تَضَعُهُمَا مَعاً **شرح** خرّ بکسر خاء و تشدید راء بی‌نقط بصیغه امر بجزم
است یا بضم خاء از باب نصر است **یعنی** پس چون خواهی که سجده کنی بعد از برداشتن سر از رکوع و درست ایستادن
پس بردار دو دست خود را بتکبیر و بیفت برحالی که سجده کننده باشی و پیش دار دو دست خود را پس بگذار
آن دو را بر زمین پیش از دو زانوی خود میگذاری آن دو دست را یکدفعه **اصل** وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ
افْتِرَاشَ السَّبُعِ ذِرَاعَيْهِ وَلَا تَضَعَنَّ ذِرَاعَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَفَخِذَيْكَ وَلَكِنْ تَجَنَّحْ بِمِرْفَقَيْكَ **شرح** الافتراش مصدر باب افتعال چیزی را فرش خود کردن بگذاشتن بعض بدن خود بر بالای آن جزء افتراش
منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه است و از اینجا ظاهر میشود که منهی عنه پهن کردن ذراعین مطلق نیست بلکه
پهن کردن ذراعین و گذاشتن بعض بدن بر بالای آنهاست و فخذیک بتقدیر و لا علی فخذیک است تجنح بجیم
و نون و حاء بی‌نقط بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب نصر و ضرب مرفوع است نظیر و لکن تحرفهما که می‌آید
با در بمرفقیک برای تعدیه است الجنوح میل کردن و میتوانند بود که تجنح بصیغه امر باب تفعل باشد و باء
برای آلت باشد التجنح بال دار شدن **یعنی** و فرش مکن دو ذراع خود را مانند فرش خود کردن درنده دو
ذراع خود را در وقت خواب و مانند آن و مگذار البته دو ذراع خود را بر دو زانوی خود و نه بر دو ران خود و لیکن
میل بیفزای و دور میکنی از بدن خود دو آرنج خود را **اصل** وَلَا تُلْصِقْ كَفَّيْكَ بِرُكْبَتَيْكَ وَلَا تُدْنِهِمَا
مِنْ وَجْهِكَ بَيْنَ ذَلِكَ حِيَالَ مَنْكِبَيْكَ وَلَا تَجْعَلْهُمَا بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْكَ وَلَكِنْ تُحَرِّفُهُمَا عَنْ
ذَلِكَ شَيْئاً وَابْسُطْهُمَا عَلَى الْاَرْضِ بَسْطاً وَاقْبِضْهُمَا اِلَيْكَ قَبْضاً وَاِنْ كَانَ تَحْتَهُمَا ثَوْبٌ فَلَا يَضُرُّكَ
وَاِنْ اَفْضَيْتَ بِهِمَا اِلَى الْاَرْضِ فَهُوَ اَفْضَلُ وَلَا تُفَرِّجَنَّ بَيْنَ اَصَابِعِكَ فِي سُجُودِكَ وَلَكِنْ ضُمَّهُنَّ
جَمِيعاً **شرح** بین متعلق بادناء است که در ضمن لا تدنهما است مشار الیه ذلک رکبتین و وجه است حیال بکسر حاء
بی‌نقط و یاء دو نقط در پایین منصوب باغراء است بتقدیر اقصد حیال ضمیر لا تجعلهما راجع بکفیک است بین
یدی عبارت از برابر قبله است تحرفهما بحاء بی‌نقط و راء بی‌نقط و فاء بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب
تفعیل مرفوع است الحرف و التحریف میل فرمودن چیزی بطرفی **یعنی** و متصل مکن دو دست خود را بدو زانوی
خود و نزدیک مکن دو دست را بروی خود در میان آنچه مذکور شد که وجه و رکبتین باشد یا بمعنی که دو دست
در میان رو و دو زانو مگذار قصد کن برابر دو دوش خود را و مگذار دو دست خود را در پیش دو زانوی خود
بروشی که قبله حقیقی آن دو زانو باشد و لیکن منحرف میکنی دو دست را از قبله دو زانو اندکی مراد اینست که دو
ری دو دست را از یکدیگر بیشتر کنی از دوری دو زانو از یکدیگر و بگستران دو دست را بر زمین گستردنی که

ونزدیک کن دو دست خود را بسوی خود در حالت سجده نزدیک کردنی اندک مراد اینست که در وقت گذاشتن
دو دست در برابر دو دوش چنان کن که میل آنها بطرف رو باشد نه بطرف مقابل آن پس دست در میان
محاذی دو دوش و میان قبله حقیقی زانو باشد و اگر باشد در پایین دو دست تو جامه مثل آستین پیراهن پس
ضرر نمیرساند ترا و اگر رسانی آن دو دست را بسوی زمین که مصلی است پس آن بهتر است و فاصله مکن البته
میان انگشتان خود و لیکن بچسبان آنها را بهمگی ظاهر این اینست که انگشت شست را نیز بکف دست باید
چسبانید و شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین گفته و الظرف اعنی بین ذلک متعلق بمحذوف و التقدیر
و اجعلهما بین ذلک ای بین الرکبتین و الوجه و قوله علیه السلام و لا تجعلهما بین یدی رکبتیک ای لا تجعلهما فی نفس
قبلة الرکبتین بل احرفهما عن ذلک قلیلا و لا ینافی هذا ما فی حدیث حماد من انه علیه السلام بسط کفیه بین یدی
رکبتیه لان المراد بکون الشیء بین الیدین کونه بین جهتی الیمین و الشمال و هو اعم من المواجهة الحقیقیة
و الانحراف الی احد الجانبین و یستعمل ذلک فی المعنیین فاستعمل فی هذا الحدیث فی الاول و فی الآخر فی
الثانی **اصل** قَالَ اِذَا قَعَدْتَ فِي تَشَهُّدِكَ فَالْصِقْ رُكْبَتَيْكَ بِالْاَرْضِ وَفَرِّجْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً وَلْيَكُنْ
ظَاهِرُ قَدَمِكَ الْيُسْرَى عَلَى الْاَرْضِ وَظَاهِرُ قَدَمِكَ الْيُمْنَى عَلَى بَاطِنِ قَدَمِكَ الْيُسْرَى وَاَلْيَتَاكَ
عَلَى الْاَرْضِ وَطَرَفُ اِبْهَامِكَ الْيُمْنَى عَلَى الْاَرْضِ وَاِيَّاكَ وَالْقُعُودَ عَلَى قَدَمَيْكَ فَتَتَاَذَّى
بِذَلِكَ وَلَا تَكُونَ قَاعِداً عَلَى الْاَرْضِ فَتَكُونَ اِنَّمَا قَعَدَ بَعْضُكَ عَلَى بَعْضٍ فَلَا تَصْبِرَ لِلتَّشَهُّدِ
وَالدُّعَاءِ **شرح** الیتان بفتح همزه و سکون لام و فتح یاء دو نقط در پایین ~~تثنیه الیه بصیغه التفضیل است یعنی~~
~~آنچه بیشتر از زمین چیزی دیگر در جای خود باشد و اینجا عبارت از سرین جهت باعتبار آنکه تو نایی سکون بر زمین~~
~~در آن بیشتر است از سرین راست و در فتح بیاء دو نقطه در پایین و الف و آن تصحیف است~~ تتمایید قعود
بر قدمین عبارت از گذاشتن تمام سرین بر دو پاشنه است خواه پشت دو پا بر زمین باشد و خواه پشت یکی
بر شکم دیگری باشد فتتاذی تقدیرا منصوب است زیرا که تحذیر مثل نهی است و لا یکون منصوب لفظا و تکون
نیز منصوب لفظا فلا تصبر نیز منصوب است و این اشارت است باینکه نهی از قعود بر قدمین و امر بضد آن
برای اکثر مردم است پس هر کس اختیار قسمی از نشستن میکند که صبر او برای تشهد و دعا در آن بیشتر از اقسام
دیگر باشد **یعنی** امام گفت و چون نشینی در تشهد خود پس متصل کن دو زانوی خود را بزمین و فاصله کن میان
دو زانو اندکی و باید که باشد پشت پای چپ تو بر زمین و باید که باشد پشت پای راست تو بر شکم پای چپ تو
و باید که باشد دو سرین چپ تو بر زمین و باید که باشد کنار شست پای راست تو بر زمین و دور دار خود را
و نشستن بر دو پای خود را ~~از یکدیگر~~ تا مبادا که آزار کشی بآن و نباشی نشسته بر زمین پس باشی بانز روشی که

یکدیگر

[Margin note, partly legible:] و امانیز … است … بر زمین … باشد … نا از یکدیگر … است در مفاصل آن … بر زمین … در آن … محاذی زمین … است … فاعلم

که جز این نباشد که نشسته باشد بعض تو بر بعضی دیگر پس صبر نکنی برای طول تشهد و دعا مراد اینست که غایت
کردو قدم بسیار تا نمی آورد و ثقل سرین و بالای ران را **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ اِذَا قَامَتِ الْمَرْاَةُ فِي
الصَّلٰوةِ جَمَعَتْ بَيْنَ قَدَمَيْهَا وَلَا تُفَرِّجُ بَيْنَهُمَا وَتَضُمُّ يَدَيْهَا اِلَى صَدْرِهَا لِمَكَانِ ثَدْيَيْهَا فَاِذَا رَكَعَتْ
وَضَعَتْ يَدَيْهَا فَوْقَ رُكْبَتَيْهَا عَلٰى فَخِذَيْهَا لِئَلَّا تُطَأْطِئَ كَثِيْرًا فَتَرْتَفِعَ عَجِيْزَتُهَا فَاِذَا
جَلَسَتْ فَعَلٰى اَلْيَتَيْهَا لَيْسَ كَمَا يَقْعُدُ الرَّجُلُ وَاِذَا سَقَطَتْ لِلسُّجُوْدِ بَدَاَتْ بِالْقُعُوْدِ وَبِالرُّ
كْبَتَيْنِ قَبْلَ الْيَدَيْنِ ثُمَّ تَسْجُدُ لَاطِئَةً بِالْاَرْضِ فَاِذَا كَانَتْ فِي جُلُوْسِهَا ضَمَّتْ فَخِذَيْهَا وَرَفَعَتْ
رُكْبَتَيْهَا مِنَ الْاَرْضِ وَاِذَا نَهَضَتْ انْسَلَّتْ انْسِلَالًا لَا تَرْفَعُ عَجِيْزَتَهَا اَوَّلًا **شرح** لا تفرج
در او بی نقطه و جیم بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل یا باب ضرب است مکان مصدر میمی است تطاطا بفتح
طا و بصیغه مضارع معلوم غایبه مضاعف رباعی مجرد است بحذف یکتا ~~جلوس بالیتین یعنی عبارت~~
~~که نشستن دو سرین بر دو پا نشسته و گذاشتن دو پشت پا بر زمین و جمعی میگویند عبارت از گذاشتن دو سرین~~
~~و دو کف پا بر زمین لیس کما یقعد الرجل اشارت است بانچه گذشت در حدیث اول در شرح و اتا کمالی الارض~~
لاطئه بطا و بی نقطه و همزه که گاهی منقلب بیا میشود بصیغه اسم فاعل باب منع و علم است ظاهر فاذا کانت
~~تا آخر اینست که ضم فخذین و رفع رکبتین در وقت اراده قیام باشد بعد از نشستن که در وقت اقعا برای~~
~~تشهد و مانند آن و جمعی میگویند در وقت همان نشستن است~~ **یعنی** روایت است از زراره که از راویان
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون ایستد زن در نماز جمع میکند در میان دو پای خود و فا
صله نمیکند در میان انها و میرساند دو دست خود را بسوی سینه خود برای بودن دو پستان او پس چون رکوع
کند میگذارد دو دست خود را بالای دو زانوی خود بر دو ران خود تا بسر شیب نشود بسیار پس نمودار شود کفل
او پس چون ~~نشیند بی [illegible] بالای دو سرین او نیست~~ اراده نشستن او مانند نشستن مرد ~~[illegible]~~
~~است و دیگری بر زمین است~~ و چون افتد برای سجده ابتدا میکند بنشستن و ابتدا میکند بگذاشتن دو زانو
بر زمین پیش از گذاشتن دو دست بعد از ان سجده میکند چسبیده بر زمین پس چون باشد در نشستن او
~~که نشسته شد~~ و اراده برخاستن کند متصل بیکدیگر میکند دو ران خود را و بر میدارد دو زانوی خود را از زمین
که دو زانو بران بود و چون بر میخیزد کشیده میشود کشیده شدنی بر نمیدارد کفل خود را اول بار یا بمعنی که کج
نمیشود در اثنای برخاستن **سوم اصل** عَنْ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُقْعِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اِقْعَاءً
شرح لا تقع بتا و قاف و عین بی نقطه مکسوره بصیغه نهی حاضر معتل اللام واوی باب افعال است الاقعاء مهیا شدن نر برای
جماع با ماده و خودست از قعو بفتح قاف و سکون عین مصدر باب نصر بمعنی جماع کردن و در اقعاء آدمی دو نوع

متعارف است اول نشستن بر دو پاشنه و گذاشتن پنجهای دو پا بر زمین دوم نشستن بر دو پاشنه و گذاشتن
پشت پا بر زمین و در حیوانات دیگر بروشهای مختلف است مثل اینکه در سگ بروش نشستن بر دوم و دو کف پا
و دو کف دست است اقعاء مفعول مطلق برای نوع است و مراد نوع اول است و قید منهی عنه است مخفی نماند که
اگر مراد اعم از نوع اول و دوم باشد ملایم بعض احادیث نخواهد بود مثل اینکه منقول شده که لا باس بالاقعاء
بین السجدتین زیرا که جواز اقعاء با وجود کراهت مخصوص بین السجدتین نیست و مثل آنچه گذشت در حدیث
اول این باب که فتساذی بذلک تا آخر زیرا که بین السجدتین طول جلوس نیست تا کسی آزار کشد والله اعلم **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بر دو پاشنه منشین میان دو سجده نوعی از نشستن که پنجهای پا بر زمین باشد
چهارم اصل عَنْ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا سَجَدَتِ الْمَرْاَةُ بَسَطَتْ ذِرَاعَيْهَا **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون سجده کند زن میگسترد دو ذراع خود را **پنجم اصل** كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اِذَا هَوٰى سَاجِدًا انْكَبَّ وَهُوَ يُكَبِّرُ **شرح** هوی بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی و معتل اللام یائی
باب ضرب است ساجدا حال محقق مقیده است انکب بنون و تخفیف بای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است
الانکباب صاحب دوری اعضا از یکدیگر شدن واو در وهو حالیه است و حال محقق مؤکده است یکبر بصیغه مضارع
غایب معلوم باب حسن است **یعنی** عادت امیر المؤمنین علیه السلم این بود که چون می افتاد سجده کننده دور میکرد اعضای
خود را از یکدیگر بر حالی که او بزرگی میشد بسبب دور کردن اعضا از یکدیگر **ششم اصل** عَنْ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِذَا سَجَدَ الرَّجُلُ ثُمَّ اَرَادَ اَنْ يَنْهَضَ فَلَا يَعْجِنُ بِيَدَيْهِ فِي الْاَرْضِ وَلٰكِنْ يَبْسُطُ كَفَّيْهِ مِنْ غَيْرِ
اَنْ يَضَعَ مَقْعَدَتَهُ عَلَى الْاَرْضِ **شرح** لا یعجن بعین بی نقطه و جیم بصیغه نفی مضارع معلوم غایب باب نصر یا
ضرب است العجن تکیه کردن بر پشت انگشتان دست گره شده چنانچه خمیر گر میکند **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت چون سجده کند مرد بعد از ان اراده کند که برخیزد پس تکیه نمیکند بدو دست گره شده خود
در زمین ولیکن میگسترد دو دست خود را بی آنکه گذارد نشستنگاه خود را بر زمین مراد نهی از مانند اقعاء کلاب است
که بیان شد در شرح حدیث سوم این باب **هفتم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ
جُلُوْسِ الْمَرْاَةِ فِي الصَّلٰوةِ قَالَ تَضُمُّ فَخِذَيْهَا **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان
امام جعفر صادق علیه السلم است گفت پرسیدم امام را از نشستن زن در نماز امام گفت متصل بیکدیگر میکند
دو ران خود را یا بمعنی که تورک نمیکند بلکه نوع دوم اقعاء میکند که بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یا بمعنی
جدا کردن دو ران از یکدیگر **هشتم اصل** عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ الْمَرْاَةُ اِذَا سَجَدَتْ تَضَمَّمَتْ وَالرَّجُلُ
اِذَا سَجَدَ تَفَتَّحَ **شرح** روایت است از بعض شیعه امامیه که کلام ایشان از پیش خود نیست بلکه نقل از امام مفترض

الطاعة گفت زن چون سجده کند اعضای خود را متصل بیکدیگر میکند و مرد چون سجده کند اعضای
خود را از یکدیگر جدا میکند **نهم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ قَالَ النَّحْرُ الْاِعْتِدَالُ
فِي الْقِيَامِ اَنْ يُقِيمَ صُلْبَهُ وَنَحْرَهُ وَقَالَ لَا تُكَفِّرْ فَاِنَّمَا يَصْنَعُ ذٰلِكَ الْمَجُوسُ وَلَا تَلَثَّمْ وَلَا
تَحْتَفِزْ وَلَا تُقْعِ عَلَى قَدَمَيْكَ وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ **شرح** النحر بفتح نون و سکون حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه
مصدر باب منع بمعنی برابر یکدیگر بودن اعضای کسی در قیام نماز و آنست مراد بالاعتدال فی القیام ان بفتح همزه
و سکون نون مصدریه است و مصدر عطف بیان الاعتدال است یقیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
و ضمیر مستتر راجع بمکلف است الصلب بضم صاد بی‌نقطه و سکون لام و باء یکنقطه مهره پشت النحر بضم نون و ضم حاء
بی‌نقطه و راء بی‌نقطه جمع نحیر بفتح نون و کسر حاء اعضایی که مستقیم میتوانند شد مثل دست یعنی مرکب از بازو
و ارش و کف و انگشتان دست و استقامت در قیام را توجه مینامند چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب فرض
الصلوة که باب سیوم است و می آید در حدیث آخر باب الصلوة فی ثوب واحد تا آخر که باب پنجاه و نهم است لا تکفر
بفاء و راء بی‌نقطه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعیل است التکفیر شکم دست راست را بر پشت دست چپ گذاشتن
در وقت قیام نماز فانما یصنع ذلک المجوس اشارتست باینکه عمده استقامت ترک تکفیرات و مجوس اینجا استعاره
شده برای پیروان اهوا و ظنون باعتبار اینکه چنانچه گبران قائل بتعدد معبودند یکی یزدان و دیگری اهرمن
ایشان نیز قائل بتعدد معبودند باعتبار پیروی ظنون پیشوایان خود چنانچه گفته در سوره التوبه اتَّخَذُوا
اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ و گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب التقلید که باب نوزدهم است
بدانکه از ملاحظه سیاق سورة الکوثر باعتبار ترک فصل و استیناف بیانی در آن شانئک هو الابتر و ملاحظه اینکه
ظاهر میشود اینکه امر الله تعالی مردمانرا باستقامت در قیام نماز برای اینست که استقامت ظاهر دلالت کند بر استقامت
باطن یعنی ترک پیروی اهواء مختلفه و ظنون خود را بیان در افعال و ترو ک نماز و مانند آن چنانچه گفته در سوره الشوری
كَرُوَّ اسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ و ظاهر میشود اینکه مراد بکوثر امیر المؤمنین علیه السلام است و این سوره در
وقتی نازل شده که منافقان قریش میخواسته اند که درود بر محمد و آل محمد جزو نماز نباشد بوسیله اینکه محمد صلی الله
علیه و آله پسر ندارد پس ابتر است و درود بر دختر زاده کیست و جواب اینست که کوثر و اولاد معصومین او تا آخر الزمان
آل محمدند و درود بر محمد و آل محمد ثمره نماز است و آن اعتبار است که نماز را صلوة میگویند پس این سوره مبارکه برهان
امامت امیر المؤمنین و یازده فرزند او از فاطمه علیها السلام است نزد صاحب انصاف لا تلثم بثاء سه نقطه بصیغه نهی
حاضر باب نصر یا باب تفعل بحذف یکتا است لا تحتفز بحاء بی‌نقطه و فاء و زای با نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعال است
الاحتفاز اعضای خود را متصل بیکدیگر کردن چنانچه زنان در سجود میکنند لا تقع بصیغه نهی معتل اللام و اوی باب

افعال

افعال است اقعا بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب لا تفترش بفاء و راء بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعال است
افتراش ذراعین یعنی متصل کردن هیچ هر کدام آنها است بزمین در وقت **یعنی** روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام راوی گفت گفتم او را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره الکوثر که پس صلوة کن برای رضای صاحب کل
اختیار خود و نحر کن امام گفت نحر یعنی راست شدن است در ایستادن بایزوش که مکلف راست کند مهره پشت خود را
و سایر اعضا را که راست میتواند کرد و امام گفت که دست بر روی دست مگذار در قیام نماز چه جز این
نیست که میکنند آنرا مجوس این امت و دهن بند مبند در نماز و اعضای خود را متصل بیکدیگر مکن در سجود
و منشین بر بالای دو پاشنه دو پای خود در وقت تشهد و پهن مکن بر زمین دو ذراع خود را در وقت سجود **باب**
سی ام اصل بَابُ التَّشَهُّدِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْاُولَيَيْنِ وَالرَّابِعَةِ وَالتَّسْلِيمِ شرح این باب بیان تشهد است در
دو رکعت اول و در رکعت چهارم و سلام دادن در آخر نماز و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** سَاَلْتُ
اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّشَهُّدِ فَقَالَ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ وَاجِبًا عَلَى النَّاسِ هَلَكُوا اِنَّمَا كَانَ الْقَوْمُ
يَقُولُونَ اَيْسَرَ مَا يَعْلَمُونَ اِذَا حَمِدْتَ اللّٰهَ اَجْزَاَ عَنْكَ **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
تشهد که آیا دعاء تحیات که مخالفان آنرا لازم میشمرند در تشهد و تارک آنرا فاسق میشمرند چون است پس امام
گفت اگر میبود چنانچه مخالفان میگویند واجب بر مردمان هلاک میشدند مردمان زمان رسول علیه السلام بیان
این آنکه جز این نیست که بودن آن جماعت بایزوش که میگفتند در تشهد آسانتر آنچه را که میدانستند چون حمد
کنی الله تعالی را بعد از تشهد کفایت میکند از تو مشقت دعای تحیات را **دوم اصل** قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيَّ شَيْءٍ اَقُولُ فِي التَّشَهُّدِ وَالْقُنُوتِ قَالَ قُلْ بِاَحْسَنِ مَا عَلِمْتَ فَاِنَّهُ لَوْ كَانَ مُوَقَّتًا لَهَلَكَ
النَّاسُ **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چه چیز گویم در تشهد و در قنوت امام گفت بگو به بهتر آنچه دانستی در ادای
شهادتین و در دعا چه بدرستی که شان اینست که اگر میبود لفظی که در تشهد یا قنوت باید گفت معین هر آینه
هلاک میشدند مردمان زمان رسول علیه السلام **سیوم اصل** سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اَدْنَى مَا يُجْزِئُ مِنَ
التَّشَهُّدِ فَقَالَ الشَّهَادَتَانِ **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کمتر آنچه کافیست از جمله تشهد پس گفت شهادت
توحید و شهادت رسالت است اشارتست باینکه درود بر محمد و آل محمد واجبست علیحده و جزو تشهد نیست مانند
سلام **چهارم اصل** قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقْرَاُ فِي التَّشَهُّدِ مَا طَابَ فَلِلّٰهِ وَمَا خَبُثَ فَلِغَيْرِهِ فَقَالَ
هٰكَذَا كَانَ يَقُولُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بخوانم در ابتدای تشهد که آنچه نیکوست
از جمله نامها پس از الله تعالی است و آنچه زشتست پس از غیر او است پس امام گفت که چنین میگفت علی علیه السلام
مخفی نماند که این مضمون موافق مضمون الاسماء الحسنی کلها لله است که می آید در حدیث اول باب النوادر

پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَنْبَغِی لِلْاِمَامِ اَنْ یُسْمِعَ مَنْ خَلْفَهُ التَّشَهُّدَ وَلَا یُسْمِعُونَهُ
هُمْ شَیْئاً شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوارست پیشنماز را اینکه شنوانند جمیع آنکه
در پس او و نزد یک او بیند تشهد و نشنوانند پیشنماز را اهل جماعت چیزی ششم اصل قَالَ لِی اَبُو عَبْدِاللّٰهِ علیه السلام
کُلُّ مَا ذَکَرْتَ اللّٰهَ بِهِ وَالنَّبِیَّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَهُوَ مِنَ الصَّلٰوةِ فَاِنْ قُلْتَ اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا
وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِینَ فَقَدِ انْصَرَفْتَ شرح کل مرفوع و مبتداست و ما موصوله است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلم هرچه تو گفتی بعد از تشهد الله تعالی را بآن مثل اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام
تا آخر و تو گفتی نبی را صلوات الله علیه و آله مثل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس آن از جمله نماز است
پس چون گفتی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس برگشتی از نماز خواه پیشنماز باشی و خواه ماموم باشی و خواه
منفرد باشی مخفی نماند که ظاهر اینست که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته باعث انصراف از نماز نشود بلکه بعد از
انصراف گفته شود بتفصیلی که مذکور میشود در شرح حدیث آینده و شاید که آنچه می آید در حدیث اول باب چهل و ششم
که باب التسلیم علی المصلی است که برد سلام علیکم و لا یقول و علیکم السلم مبنی براین باشد که سلام بر خود باعث انصراف
از نماز است و موافق اینست آنچه شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض
من ذلک و المسنون روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلم قال شیئان یفسد الناس بهما صلوتهم قول الرجل تبارک
اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و انما هو شیء قالته الجن بجهالة فحکی الله عنهم و قول الرجل السلم علینا و علی عباد الله
الصالحین و ایضا دران باب که عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرکعتین الاولیین اذا جلست
فیهما للتشهد فقلت و انا جالس السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته انصراف هو قال لا و لکن اذا قلت
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فهو الانصراف هفتم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا کُنْتَ
فِی الصَّفِّ فَسَلِّمْ تَسْلِیمَةً عَنْ یَمِینِکَ وَتَسْلِیمَةً عَنْ یَسَارِکَ لِاَنَّ عَنْ یَسَارِکَ مَنْ یُسَلِّمُ عَلَیْکَ
وَاِذَا کُنْتَ اِمَاماً فَسَلِّمْ تَسْلِیمَةً وَاَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ شرح مراد بتسلیم اینجا سلامی است که بعد از
سلام انصرافست و چون آن در منفرد نمی باشد منحصرست در سه قسم که اشارت بآنها شده درین حدیث
اول سلام امام دوم سلام ماموی که در یسار او کسی باشد سیوم سلام ماموی که در یسار او کسی نباشد لان
استدلالست بر تسلیم عن یسارک و این اشارتست باینکه سلام بجانب یسار مشروطست ببودن کسی در
یسار مصلی بخلاف سلام بجانب یمین عدول از لفظ ماضی بلفظ مضارع در یسلم علیک برای اشعار باینست
که این سلام از قبیل جواب سلام نیست پس ترتیب دران ملحوظ نیست و لهذا ماموم جواب سلام امام علیحده
نمیگوید یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون باشی در نماز جماعت در میان صف پس سلام کن یک سلام

جانب

جانب چپ خود برای اینکه در جانب چپ تو کسی هست که سلام میکند بر تو و چون باشی پیشنماز پس سلام کن یک
سلام برحالی که تو رو بقبله باشی باینمعنی که رو را بجانب راست و چپ نگردانی بدانکه ظاهر احادیث کافی اینست
که سلام بعد از سجده آخر نماز بر سه قسمست اول آنچه بقصد انصراف از نمازست و آن بلفظ السلم علینا و علی
عباد الله الصالحین است و پس چنانچه گذشت در حدیث سابق و بعنوان التفات بدست راست چنانچه
می آید در حدیث آینده دوم آنچه پیش از سلام انصرافست و آن مکمل تشهدست و آن بغیر لفظ السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین است چنانچه بیان شد در حدیث سابق سوم آنچه بعد از سلام انصرافست و آن در منفرد
نمی باشد و آن مقصودست درین حدیث و حدیث نهم این باب و آن بلفظ السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است
و براین محمولست روایت شیخ طوسی در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک و المسنون
که عن علی بن جعفر قال رایت اخوتی موسی و اسحق و محمد ابنی جعفر یسلمون فی الصلوة عن الیمین و الشمال السلم علیکم
و رحمة الله السلم علیکم و رحمة الله و این در زمانی بوده که جمیع ایشان ماموم بوده اند و اقتدا بامام جعفر صادق
علیه السلم کرده بوده اند و اسقاط لفظ و برکاته از قبیل اقتصارست و قسم سیوم بر سه قسم است اول سلام کسی که
ماموم است و بر دست چپ او کسی هست و او دو سلام میکند یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ دوم سلام کسی که ماموم
باشد و بر دست چپ او ماموی دیگر نباشد و او یک سلام میکند بعنوان التفات بجانب راست سیوم سلام کسی که
پیشنماز باشد و او یک سلام میکند رو بقبله بقصد خطاب بامومین و موافق این تفصیل است روایت شیخ طوسی
رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و شرح الاحدی و خمسین رکعة و ترتیبها و القراءة فیها و التسبیح فی
رکوعها و سجودها و القنوت فیها و المفروض من ذلک و المسنون عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کنت اماما فانما
التسلیم ان تسلم علی النبی صلی الله علیه و آله السلم و تقول السلم علینا و علی عباد الله الصالحین فاذا قلت ذلک فقد
انقطعت الصلوة ثم تؤذن القوم فتقول و انت مستقبل القبلة السلم علیکم و کذلک اذا کنت وحدک تقول السلم
علینا و علی عباد الله الصالحین مثل ما سلمت و انت امام فاذا کنت فی جماعة فقل مثل ما قلت و سلم علی من علی
یمینک ان لم یکن علی شمالک احد مخفی نماند که در این روایت تؤذن بهمزه و ذال با نقط بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب افعال یا باب تفعیل برای کثرت الایذان اعلام و مراد اینجا اعلام برخصت دادن مردم است
برای تمام شدن نماز و براین محمولست روایت شیخ طوسی در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک و
المسنون که عن عمار بن موسی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن التسلیم ما هو فقال هو اذن و گفتگو در سلام
اذن می آید در حدیث هفتم باب پنجاه و ششم و در شرح حدیث اول و دوم باب الصلوة الخوف که باب هشتاد و ششم است
و در حدیث اول باب صدم که باب النوادر است و السلم علیکم از قبیل اقتصارست و مراد السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است چنانچه

وشمالک فان لم یکن علی شمالک احد فسلم علی الذین علی یمینک ولا تدع التسلیم عن یمینک

می آید در حدیث اول باب بعدم چنانکه ازانچه گفتیم ظاهر میشود که سلام کننده بر چهار قسم است اول منفرد و او دو
سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است مثل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته دیگری سلام واجب
که سلام انصراف است و آن بلفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و مستحب است که بعنوان التفات
بجانب راست باشد دوم پیشنماز و او سه سلام میکند یکی مستحب که مکمل تشهد است دیگری واجب که سلام انصراف است
دیگری مستحب که سلام اذن است و رو بقبله است و آن بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است سیوم ماموم که در
جانب چپ او کسی هست و او چهار سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است دیگری سلام واجب که سلام انصرافست دیگری
سلام مستحب بجانب راست دیگری سلام مستحب بجانب چپ و این دو سلام آخر بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است
چهارم ماموم که در جانب چپ او کسی نیست و او سه سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است دیگری سلام واجب
که سلام انصرافست دیگری سلام مستحب بجانب راست که بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است هشتم اصل
عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا انْصَرَفْتَ مِنَ الصَّلٰوةِ فَانْصَرِفْ عَنْ یَمِیْنِکَ شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون برگردی از نماز پس برگرد جانب راست خود ذکر مصنف اینحدیث را در تحت
عنوان این باب برای اشارت باینست که مراد اینست که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را بعنوان
التفات بجانب راست باید گفت خواه مصلی پیشنماز باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و بعضی میگویند که مراد
اینست که در وقت انتشار و رفتن از مصلی بجانب راست باید رفت و مؤید اولست آنچه می آید در حدیث پنجم
چهارم باب هشتاد و چهارم که نام سجده سجدتی السهو بعد ما ینصرف و الله اعلم نهم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَقُوْمُ فِی الصَّفِّ خَلْفَ الْاِمَامِ وَ لَیْسَ عَلٰی یَسَارِهٖ اَحَدٌ کَیْفَ یُسَلِّمُ قَالَ یُسَلِّمُ وَاحِدَةً
عَنْ یَمِیْنِهٖ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می ایستد در صف در پس پیشنماز و نیست بر دست
چپ او بیجلس چون سلام میکند امام گفت یکسلام جانب راست خود و مراد سلام بعد از انصرافست چنانچه
مذکور شد در شرح حدیث هفتم این باب دهم اصل قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا قُمْتَ مِنَ الرَّکْعَةِ فَاعْتَمِدْ
عَلٰی کَفَّیْکَ وَ قُلْ بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهٖ اَقُوْمُ وَ اَقْعُدُ فَاِنَّ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ یَفْعَلُ ذٰلِکَ شرح الحول
بفتح حاء بینقط و سکون واو بمعنی و مراد اینجا سستی عزم کسی است از کاری القوه زور مندی کاری و مراد اینجا زور مندی
عزم کسی است در کاری و اضافه این دو بالله تعالی باعتبار اینست که قوت عزم هر کسی در کاری و سستی عزم او
از ضد آن کار بمشیت و ارادت و قدر و قضای الهی است و این رد است بر معتزله قدریه چنانچه مفصل
در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب سی ام که باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلم چون برخیزی از رکعتی که تمام شده باشد پس تکیه کن بر دو دست خود و بگو بحول الله تعالی و قوته

برمیخزم

برمیخیزم و می نشینم چه بدرستی که علی علیه السلم عادت او این بود که میکرد آنرا برای رد بر قدریه چنانچه ابن ادریس
رحمه الله تعالی در آخر کتاب سرائر نقل کرده یازدهم اصل قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا جَلَسْتَ فِی الرَّکْعَتَیْنِ
الْاُوْلَیَیْنِ فَتَشَهَّدْتَ ثُمَّ قُمْتَ فَقُلْ بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهٖ اَقُوْمُ وَ اَقْعُدُ شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم چون نشینی در دو رکعت اول و تشهد کنی بعد از ان برخیزی پس بگو آنچه را که بیان شد در شرح حدیث
سابق باب سی و یکم اصل باب القنوت فی الفریضة و النافلة و متی هو و ما یجزی فیه شرح القنوت بضم قاف
مصدر باب نصر دعا بعنوان تضرع و مراد اینجا برداشتن دو دست و دعاست و اگر قنوت عبارت از محض
دعا باشد لازم می آید که در هر رکعتی بعد از رفع راس از رکوع قنوتی مستحب باشد زیرا که سمع الله لمن حمده دعا
است چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث اول باب بیست و هفتم که باب التحمید و التمجید است و این منافات
دارد با حدیث هفتم و سیزدهم این باب و قنوت گاهی که مستعمل میشود در محض دعا چنانچه اشارت بآن
میشود در شرح حدیث دهم این باب صاحب قاموس گفته القنوت الطاعة و السکون و الدعاء و القیام فی
الصلوة و الامساک عن الکلام و اقنت دعا علی عدوه و اطال لیلة قد تکرر ذکر القنوت فی الحدیث و یرد
بمعان متعددة کالطاعة و الخشوع و الصلوة و الدعاء و العبادة و القیام و طول القیام و السکوت فیصرف
فی کل واحد من هذه المعانی الی ما یحتمله لفظ الحدیث الوارد فیه فی حدیث زید بن ارقم کنا نتکلم فی الصلوة
حتی نزلت و قوموا لله قانتین فامسکنا عن الکلام اراد به السکوت و قال ابن الانباری القنوت علی
اربعة اقسام الصلوة و طول القیام و اقامة الطاعة و السکوت یعنی این باب بیان قنوتست در نماز
فریضه و نافله و بیان اینکه در چه وقتست قنوت و بیان آنچه کافیست در قنوت در این باب پانزده حدیث
اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُنُوْتِ فِی الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَقَالَ
اُقْنُتْ فِیْهِنَّ جَمِیْعًا قَالَ وَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذٰلِکَ عَنِ الْقُنُوْتِ فَقَالَ لِیْ اَمَّا مَا جَهَرْتَ
فِیْهِ فَلَا تَشُکَّ شرح لا تشک بشین بانقطه و تشدید کاف مفتوحه یا مضمومه بصیغه نهی حاضر مضاعف از باب
نصر است الشک اضطراب خاطر و مراد اینجا ترس ضرر مخالفانست و اشارتست باینکه در قنوت نماز جهر تقیه
نمیرود زیرا که موافق مذهب مخالفان نیز هست بخلاف نماز اخفات چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب
و کلام شیخ بهائی در کتاب الحبل المتین اینست قوله علیه السلم اما ما جهرت فیه فلا تشک محمول عند من قال بوجوب القنوت
فی الجهریة علی النهی عن الشک فی وجوبه اذ لا یمکن حمله علی النهی عن الشک فی استحبابه لاقتضائه بمعونة المقام و ذکر
اما التفصیلیة عدم استحباب القنوت فی الاخفاتیة و هو خلاف الاجماع لکنک خبیر بان الحمل علی النهی عن الشک فی
تاکد استحبابه لا محذور فیه یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قنوت در نمازها

جلد م

القیام فی صلوة و ادام الحج و اطال
الغزو و تواضع لله و ابن اثیر در
نهایه گفته فیه تفکر ساعة خیر من
قنوت صح

سلام میکند ه

پنجگانه پس امام گفت قنوت کن در آنها بهمگی محمد بن مسلم گفت و پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را بعد ازان از قنوت
پس گفت مرا اما نمازی که جهر کردی دران مترس و اضطراب خاطر بخود راه مده دران مخفی نماند که مفهوم این اینست که آن
نماز که اخفات میکنی دران قنوت مکن دران در موضع تقیه اگرچه قنوت در هر دو مستحبست دوم اصل عَنْ صَفْوَانَ
الْجَمَّالِ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَّاماً فَكَانَ يَقْنُتُ فِي كُلِّ صَلَوةٍ يُجْهَرُ فِيهَا وَلَا يُجْهَرُ
فِيهَا شرح روایتست از صفوان شتردار گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلم چند روز پس قنوت میکرد
در هر نمازی خواه نمازی که جهر کرده میشود در آن و خواه نمازی که جهر کرده نمیشود دران سیوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُنُوتِ فَقَالَ فِيمَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ
عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ فِي الْخَمْسِ كُلِّهَا فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ أَبِي إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي أَتَوْهُ فَسَأَلُوهُ فَأَخْبَرَهُمْ بِالْحَقِّ
ثُمَّ أَتَوْنِي شُكَّاكاً فَأَفْتَيْتُهُمْ بِالتَّقِيَّةِ شرح رحم الله ابی جمله خبریه است و مراد اینست که پدرم گرفتار شدت تقیه
بحدی که من گرفتارم نبود و مؤید این گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب شصت و یکم که باب ان الائمه علیهم السلم یعلمون
شیئا تا آخرست و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب اختلاف الحدیث که باب بیست
دوم است اینکه امام محمد باقر علیه السلم نیز گاهی فتوی از روی تقیه میداده جمله ان اصحاب ابی تا آخر استیناف بیانی است
اتوه هر دو جا بهمزه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است شکاکا بتشدید کاف
و دران سه احتمالست اول اینکه بفتح شین بانقطه باشد و حال باشد از مفعول اتونی و این در مقابل رحم الله ابی است
دوم اینکه بضم شین حال از فاعل اتونی باشد سوم اینکه بضم شین حال از مجموع فاعل و مفعول اتونی باشد مثل
لقیت زیدا راکبین و بر هر تقدیر مراد بشک اضطراب خاطر از ترس ضرر مخالفانست چنانچه گذشت در شرح حدیث
اول این باب بالتقیه بتقدیر بوجوب التقیه است و مراد اینست که چون ترس من و اصحاب من از ضرر مخالفان بیشتر است
این را گفتم بقصد امر تقیه و تو غلط فهمیدی کلام مرا و مراد من اینست که در نزد مخالفان در غیر نماز جهر قنوت مکنید اگرچه
در خلوت در نماز اخفات نیز قنوت مستحب است اگر خوف اطلاع مخالفان بران نباشد و نظیر این جواب است آنچه می آید در حدیث
دوم باب پنجاه و ششم که اذا لم تدرک تکبیرة الرکوع فلا تدخل فی تلک الرکعة و بیان میشود ظاهر فافتیتهم بالتقیه اینست که مخالفان
آن زمان در جمیع نمازهای جهریه قنوت میکرده باشند بنا بر ظاهر عموم ما یجهر فیه و میتواند بود که عموم مراد نباشد بلکه مراد نماز
جمعه باشد یا نماز فجر نیز داخل باشد چنانچه مذهب بعض مخالفان این زمانست یعنی روایتست از ابو بصیر گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از قنوت پس گفت در نمازیست که جهر کرده میشود دران بقرائت ابو بصیر گفت پس گفتم او را بدرستی
که من پرسیدم پدر ترا از قنوت پس گفت در پنج نمازست بهمگی آنها پس گفت رحمت کرد الله تعالی پدر مرا بیان این آنکه بدرستی
که یاران پدرم آمدند نزد پدرم پس سوال کردند او را پس خبر داد ایشان را بحق چون بسیار ترسی از کسی نداشت بعد ازان آمدند

نزد من

نزد من در حالی که من بغایت اضطراب خاطر داشتم از ترس ضرر مخالفان بر خود و اصحاب خود پس فتوی دادم ایشان را
بوجوب تقیه مخفی نماند که از این تقریر ظاهر شد که این حدیث برای طعن بر اصحاب خصوصا ابو بصیر نیست و نقل ابو بصیر این
حکایت را بایز و شش شاهد عدالت بر آنچه گفتیم و چون تواند بود که طعن باشد و حال آنکه اجلاء شیعه امامیه از
اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم بسیارند چهارم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْنُتْ
فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ قَبْلَ الرُّكُوعِ شرح فریضه مجرور و صفت کل است باعتبار اینکه مضاف الیه مؤنث
است یا باعتبار اینکه تا برای تانیث نیست بلکه برای نقل از وصفیت باسمیت است فریضه او نافله احتراز
از دو رکعت آخر ظهر مثلا نیست زیرا که مراد بفریضه اینجا ما فرض الله است و آن فریضه باین معنی نیست چنانچه گذشت
در حدیث دوم باب فرض الصلوة و نافله نیز نیست توضیح قبل الرکوع می آید در شرح حدیث هفتم این باب
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم قنوت کن در هر دو رکعت که فریضه باشد یا نافله باشد پیش از رکوع رکعت دوم
پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقُنُوتِ فَقَالَ فِي كُلِّ صَلَوةٍ فَرِيضَةٍ وَنَافِلَةٍ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از قنوت پس گفت در هر نمازیست که فریضه باشد مثل دو رکعت
اول ظهر یا نافله باشد مثل یک رکعت وتر مخفی نماند که اینجا دو احتمالست اول اینکه استعمال صلوة در دو رکعت اول ظهر مثلا
توان کرد دوم اینکه مراد بفریضه اعم از محض فریضه و آنچه مرکب است از فریضه و غیر فریضه باشد ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَرَكَ الْقُنُوتَ رَغْبَةً عَنْهُ فَلَا صَلَوةَ لَهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که
ترک کند قنوت را برای اعراض از او و عدم تصدیق باستحباب آن پس نماز او باطل است هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْقُنُوتُ فِي كُلِّ صَلَوةٍ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت قنوت در هر نمازیست
از نمازهای پنجگانه در رکعت دوم پیش از رکوع فی الرکعة الثانیة قبل الرکوع منافات ندارد با حدیث منقول در فقیه از
حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در قنوت جمعه که و علی الامام فیها قنوتان قنوت فی الرکعة الاولی قبل الرکوع
و فی الرکعة الثانیة بعد الرکوع و من صلاها وحده فعلیه قنوت واحد فی الرکعة الاولی قبل الرکوع زیرا که ما نحن
فیه برای بیان قنوت در جمعه و غیر جمعه است در غیر صورت تقیه در زمان ظهور دولت باطل که زمان عدم انعقاد
شروط جمعه دو رکعتی است در حضر بالکلیه و مراد بامام در حدیث فقیه امام مفترض الطاعه مبسوط الید است و مراد
صلاها وحده کسی است که بی امام مفترض الطاعه مبسوط الید باشد و در تقیه باشد مثل اینکه پیش نماز مخالفان باشد
و ذکر وحدت باعتبار اینست که صفوف مخالفان مانند دیوارهاست چون نمازهای ایشان باطلست و شیخ بهائی
رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین در بیان این حدیث گفته که بعضی بعمومه اذ لا فرق فی ذلک بین الجمعة و غیرها و هو مذهب
الصدوق رحمه الله و المشهور بین الاصحاب رضوان الله علیهم ان فی الجمعة قنوتین فی الاولی قبل الرکوع و فی الثانیة

بعده و ذهب المفید و جماعة الی انه لیس فیها الا قنوت واحد فی الاولی قبل الرکوع خمس اصل سألت اباعبدالله علیه السلام
عَنِ القُنُوتِ وَ مَا یُقَالُ فِیهِ فَقَالَ مَا قَضَی اللّٰهُ عَلَی لِسَانِکَ وَ لَا اَعْلَمُ لَهُ شَیْئاً مُوَقَّتاً شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قنوت و آنچه گفته میشود در قنوت پس گفت دعاییست که جاری میسازد الله تعالی بقضا و قدر خود بر زبان تو و نمیدانم
برای قنوت چیزی را که معین باشد یعنی که غیر آن مجزی نباشد ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ القُنُوتُ فِی الفَرِیضَةِ
الدُّعَاءُ وَ فِی الوِتْرِ الِاسْتِغْفَارُ شرح مراد بدعا اینجا اعم از نفرین و استغفار و غیر آنهاست و مراد اینست که خصوص دعائی
در فریضه منظور نیست بخلاف وتر که در ان خصوص استغفار منظور است و میتواند بود که مراد بدعا آن باشد که متداول
بعمل میشود و بعض نفرین بر دشمنان دین بطلب فرج آل محمد علیهم السلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قنوت
در نماز فریضه طلب حاجتست هر چه باشد و در نماز وتر طلب خصوص آمرزش است برای خود و سایر مؤمنان هفتم اصل قُلْتُ
لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ نَسِیَ القُنُوتَ فَذَکَرَهُ وَ هُوَ فِی بَعْضِ الطَّرِیقِ فَقَالَ یَسْتَقْبِلُ القِبْلَةَ ثُمَّ لِیَقُلْهُ
ثُمَّ قَالَ اِنِّی لَاَکْرَهُ لِلرَّجُلِ اَنْ یَرْغَبَ عَنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَوْ یَدَعَهَا شرح ثم در اول اینجا
ثاء نقطه اسم اشاره است لیقله بکسر لام حرف جر و فتح نون و سکون قاف است یعنی لقضائه او یدعها کلام امام است
یا از شک راویست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی فراموش کرد قنوت را و بیاد آورد آنرا بر حالی که او در
راهست پس امام گفت برابر روی خود میکند قبله را آنجا برای قضای قنوت بعد از ان امام گفت بدرستی که من آنرا
کراهت میدارم برای مرد این را که اعراض کند از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله یا واگذارد آنرا الحق نماند که ادخال
قنوت در سنت با وجود آیت سوره بقره و قوموا لله قانتین باعتبار اینست که رفع بدین جزء مراد بقنوت است
اینجا و تکلیف بآن مدلول ظاهر این آیت نیست یا باعتبار اینست که امر در این آیت محمول بر استحباب است و گذشت در شرح
حدیث اول باب فرض الصلوة نهم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ اَدْنَی القُنُوتِ فَقَالَ خَمْسُ تَسْبِیحَاتٍ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کمتر قنوت پس گفت پنج تسبیح است میتواند بود که مراد پنج تسبیح خورش باشد
باعتبار اینکه باعث قضای حاجات میشود و باین اعتبار فرد دعا میشود و میتواند بود که مراد مقداری از دعا باشد
که موافق مقدار پنج سبحان الله باشد دهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یُجْزِئُکَ فِی القُنُوتِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ عَافِنَا وَ اعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت کافیست ترا در قنوت اینکه خدایا بیامرز گناهان را برای ما و رحمت کن ما را و عافیت از بلا ده ما را
و درگذر از گناهان ما در دنیا و آخرت بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی یعنی که مشکل نیست بر تو عفو از گناهان
مؤمن بالکلیه یازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا اَعْرِفُ قُنُوتاً اِلَّا قَبْلَ الرُّکُوعِ شرح ما اعرف اینجا نظیر آنست که
گذشت در حدیث ششم باب پنجم که سألت اباعبدالله علیه السلام عن التثویب فی الاذان و الاقامة قال ما نعرفه یعنی الا بهذا بیست

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نمیشناسم قنوتی را مگر پیش از رکوع اشارتست بابطال طریقه جمعی که در زمان ظهور دولت
باطل نماز جمعه دو رکعتی در حضر میکنند و بعد از رفع راس از رکوع در رکعت دوم قنوت میکنند بضرورت تقیه و ایضا مخالفانی که
مذکور شد در شرح حدیث هفتم این باب و بابطال طریقه بعض مخالفان که در نماز صبح قنوت بعد از رکوع میکنند
چهاردهم اصل حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یَقْطِینٍ قَالَ سَاَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَنِ القُنُوتِ فِی الوِتْرِ وَ الفَجْرِ وَ مَا یُجْهَرُ فِیهِ
قَبْلَ الرُّکُوعِ اَوْ بَعْدَهُ فَقَالَ قَبْلَ الرُّکُوعِ حِینَ تَفْرُغُ مِنْ قِرَاءَتِکَ شرح یعقوب بن یقطین از راویان امام رضا
علیه السلام است پس شاید که عبد صالحا باعتبار اینست که بعنوان تعریف در امام موسی کاظم علیه السلام مستعمل میشود و تفرغ از باب
نصر و منع و علم است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از قنوت در نماز وتر و نماز صبح و سایر نمازها که جهر در ان میشود
آیا پیش از رکوعست یا بعد از رکوع گفت پیش از رکوعست وقتی که فارغ میشوی از قرائت خود پانزدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ القُنُوتُ فِی کُلِّ صَلَوةٍ فِی الفَرِیضَةِ وَ التَّطَوُّعِ شرح روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام گفت قنوت در هر نمازیست از فریضه و نافله باب بیست و دوم اصل باب التعقیب بعد الصلوة
والدعاء شرح التعقیب اتیان بعبادة بعد از عبادة و الدعاء عطف بر التعقیب است یعنی این باب بیان تعقیب بعد از نماز و
دعاست و در این باب بیست و هشت حدیث است اول اصل عَنِ الحَلَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یَنْبَغِی لِلْاِمَامِ اَنْ
یَنْتَقِلَ اِذَا سَلَّمَ حَتَّی یُتِمَّ مَنْ خَلْفَهُ الصَّلَوةَ قَالَ وَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَؤُمُّ فِی الصَّلَوةِ هَلْ یَنْبَغِی لَهُ اَنْ
یُعَقِّبَ بِاَصْحَابِهِ بَعْدَ التَّسْلِیمِ فَقَالَ یُسَبِّحُ وَ یَذْهَبُ مَنْ شَاءَ لِحَاجَتِهِ وَ لَا یُعَقِّبُ رَجُلٌ لِتَعْقِیبِ الاِمَامِ
شرح ینتقل بقاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست و در بعض نسخ بفا از باب تفعلست من خلفه عبارت
از جمعی است که امام را در رکعت اول در نیافته اند فاعل یسبح ضمیر مستتر راجع بالرجل است و میتواند که من شاء فاعل
یسبح نیز باشد بعنوان تنازع یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست برای پیشنماز
اینکه از جای خود حرکت کند چون سلام دهد تا آنکه تمام کند هر که در پس اوست نماز را حلبی گفت و پرسیدم امام را از
مردی که پیشنمازی میکند آیا سزاوارست او را اینکه تعقیب کند با یاران خود بعد از سلام دادن یا نه یعنی که
امر کند مؤمنین را بتعقیب چندانکه او تعقیب کند پس امام گفت آن پیشنماز تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
میکند یا یعنی که امر میکند مؤمنین را بهمراهی خود در تسبیح و میرود بعد از تسبیح هر که خواهد برای حاجت خود و
تعقیب نمیکند مردی برای تعقیب امام یا یعنی که تعقیب زیاده بر قدر تسبیح ضرور نیست برای اهل حاجت دوم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَیُّمَا رَجُلٍ اَمَّ قَوْماً فَعَلَیْهِ اَنْ یَقْعُدَ بَعْدَ التَّسْلِیمِ وَ لَا یَخْرُجَ مِنْ ذٰلِکَ
المَوْضِعِ حَتَّی یُتِمَّ الَّذِینَ خَلْفَهُ الَّذِینَ سُبِقُوا صَلَاتَهُمْ ذٰلِکَ عَلَی کُلِّ اِمَامٍ وَاجِبٌ اِذَا عَلِمَ اَنَّ
فِیهِمْ مَسْبُوقاً فَاِنْ عَلِمَ اَنْ لَیْسَ فِیهِمْ مَسْبُوقٌ بِالصَّلَوةِ فَلْیَذْهَبْ حَیْثُ شَاءَ شرح فعلیه یعنی

فالتكليف عليك است ومراد تكليف بعنوان استحباب است نه وجوب واين در صورتيست كه مسبوق بودن
وعدم مسبوق بودن كسى معلوم نباشد الذين در دوم بدل بعض الذين در اولست سبقوا بصيغه مجهول
باب ضرب است صلوتهم مفعول يتم است ذلك در دوم مبتدا است واجب خبر مبتدا است ومراد بوجوب قدر
مشترك ميان استحباب مؤكد واستحقاق عقاب بر ترك است يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت
هر مردى كه پيشنمازى كند جمعى را وبدانند كه مسبوق در ايشان هست يا نه پس بر اوست اينكه بنشيند بعد از سلام
دادن وبيرون نرود از آنجا تا آنكه تمام كنند نماز خود را جمعى كه در پس اويند كه مسبوق شده اند يعنى كه
ادراك پيشنماز در ركعت اول نكرده اند آن نشستن بر هر پيشنمازى واجبست چون دانند كه در ان جمع
مسبوق هست واگر دانند كه نيست در ميان ايشان مسبوق بنماز پس بايد كه رود در هر جا كه خواهد يعنى كه
استحباب جلوس براى مأمومين نيست اگرچه براى تعقيب سيوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال
من صلى صلوة فريضة وعقب الى اخرى فهو ضيف الله وحق على الله ان يكرم ضيفه
شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت هر كه گزارد نمازى از فريضات وتعقيب كند تا وقت فضيلت
نماز فريضه ديگر پس او ميهمان الله تعالى است ولازمست بر الله تعالى اينكه گرامى دارد ميهمان خود را بوسعت
در رزق ومانند آن مخفى نماند كه تعقيب تا نمازى ديگر اعم است از جلوس در مصلى تا نمازى ديگر واز بودن
بر وضو وذكر با وجود رفتن براى كار ضرورى چنانچه ظاهر ميشود از آنچه مى آيد در كتاب المعيشه در
حديث بيست وهشتم آخر ابواب كه فانه فى تعقيب ما دام على وضوء چهارم اصل عن الحسن بن المغيرة انه سمع
ابا عبد الله عليه السلم يقول ان فضل الدعاء بعد الفريضة على الدعاء بعد النافلة كفضل الفريضة
على النافلة قال ثم قال ادعه ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز وجل
يقول ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين وقال ادعوني استجب
لكم وقال اذا اردت ان تدعو الله فمجده واحمده وسبحه وهلله واثن عليه وصل
على النبي وآله ثم سل تعط شرح ه در ادعه ضمير مضموم راجع بالله تعالى است يا ساكنه وبراى وقف است
وفرغ بصيغه مجهول يا معلوم باب نصر ومنع وعلم است وبر هر تقدير لا تقل براى نهى از تمسك بمنقولست وبراى نفى
از تصديق اين قول نيست زيرا كه فراغ از امر يعنى مشيت همه وسه جانست وآن مشيت در وقت ايجاد آب كه
اول حوادث وماده باقى حوادث است واقع شده وحاصل تمسك اينست كه هرچه الله تعالى مشيت آن كرده باشد
در وقت ايجاد آب البته بعمل مى آيد وهرچه مشيت آن نكرده باشد البته بعمل نمى آيد پس آنچه دعا براى آنست اگر از قسم
اولست حاجت بدعا ندارد واگر از قسم دوم است دعا اثر ندارد پس ترك دعا بهتر از فعل آنست وجواب از ين دو

بشتم

واقع

چنين

چنين است جواب اول نقض اجمالى بطريق نقل چنانچه در اين حديث يا بطريق عقل وآن اينست كه اگر اين
تمسك صحيح باشد صحيح خواهد بود تمسك شخصى كه از گرسنگى نزديك بمردن شده باشد وطعامى كه حلال وملك او باشد
حاضر باشد ونخورد واز گرسنگى بميرد بخيال اينكه اگر سير شدن من از قسم اولست حاجت بخوردن نيست واگر
از قسم دومست خوردن اثرى ندارد وجواب دوم حل وآن اينست كه مشيت الله تعالى هر حادث را منافات ندارد
با توقف بعض حوادث بر بعضى ومدخليت بعضى در بعضى پس عدم حاجت بر تقدير وقوع قسم اول وعدم اثر
بر تقدير وقوع قسم دوم ممنوع است فان الدعاء هو العبادة براى حصر عبادت در دعاست يعنى كه مراد بعبادت
در سوره فاتحه اياك نعبد ودر سوره مؤمن يستكبرون عن عبادتى غير دعا وطلب هدايت صراط مستقيم نيست چنانچه
بيان شد در شرح حديث پنجم باب سيوم واين مبحث بيان شد در احاديث باب اول كتاب الدعا اول ودر وقال در
حاليه است بتقدير وقد قال زيرا كه ما بعد آن در سوره مؤمن مقدم است بر ما قبل آن يعنى روايتست از حسن بن المغيره
اينكه او شنيد از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت بدرستى كه رجحان دعا بعد از نماز فريضه بر دعا بعد از نماز نافله مانند رجحان
نماز فريضه است بر نماز نافله حسن گفت كه بعد از ان امام گفت دعا كن الله تعالى را ومگو كه بتحقيق پرداخته از كار جهان شد
بمشيت هر چيز در وقت ايجاد اول حوادث چه بدرستى كه دعا آنست بندگى بيان اين آنكه بدرستى كه الله عز وجل ميگويد
در سوره مؤمن كه بدرستى كه جمعى كه تكبر ميكنند از عبادت من البته داخل جهنم ميشوند ذليلان وحال آنكه گفت در سوره
مؤمن در صدر اين آيت كه دعا كنيد مرا تا استجابت كنم براى شما مراد اينست كه صدر آيت دليل است كه عبادت در اين
آيت عبارت از دعاست وامام گفت چون خواهى كه دعا كنى الله تعالى را دعايى كه جامع شروط استجابت باشد پس تعظيم
كن او را بگفتن الله اكبر ومانند آن ووصف بجميل اختيارى كن او را بگفتن الحمد لله ومانند آن وتنزيه كن او را از
نقصان وقبح بگفتن سبحان الله ومانند آن وتهليل كن او را بگفتن لا اله الا الله وثنا وستايش كن بر الله تعالى
چند آنكه استطاعت داشته باشى بذكر اسماء حسنى ودرود كن بر نبى واوصياى او وبعد از ان طلب كن حاجت خود را
تا داده شوى پنجم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال الدعاء بعد الفريضة افضل من الصلوة تنفلا شرح روايتست از
امام محمد باقر عليه السلم گفت دعا بعد از نماز فريضه بهتر است از نماز بقصد نافله مراد نافله غير يوميه است پس منافات ندارد
با اينكه بعد از نماز مغرب نافله مغرب افضل باشد از دعا چنانچه بعضى گفته اند وآن ظاهر است از كلام مصنف كه گذشت
بعد از حديث نهم باب بيستم ششم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم من سبح تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلم
قبل ان يثني رجليه من صلوة الفريضة غفر الله له وليبدأ بالتكبير شرح يثنى بثا وسه نقطه ونون بصيغه
مضارع غايب معلوم معتل اللام يائى باب ضرب است الثنى بفتح ثا وسكون نون پيچانيدن من صلوة متعلق
بيثنى است وبتقدير من لازم صلوة است ومراد گردانيدن از قبله است بروشى كه بآن نماز فريضه باطل شود يعنى گفت

امام جعفر صادق علیه السلم هرکه تسبیح کند تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را از حالتی که لازم نماز
فریضه است می آمرزد الله تعالی گناهان را برای او و ابتدا میکند بگفتن الله اکبر اشارتست ببطلان طریقت مخالفان
در تسبیح فاطمه زهرا و میتواند بود که اشارت باشد باستحباب ابتدای تعقیب بتکبیر چنانچه متعارفست که بتکبیر شروع
میکنند یعنی باید که دام پیش از شروع در تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم میکنند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سبح
الله فی دبر الفریضة تسبیح فاطمة علیها السلم المائة مرة و اتبعها بلا اله الا الله غفر له شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هرکه تسبیح کند برای الله تعالی در عقب نماز فریضه تسبیح فاطمه علیها السلم که صد بار است و بعد از آن
گوید لا اله الا الله یکبار آمرزیده میشود برای او گناهان او هفتم اصل دخلت مع ابی علی ابی عبد الله علیه السلم فسأله
ابی عن تسبیح فاطمة علیها السلم فقال الله اکبر حتی احصی اربعا و ثلثین مرة ثم قال الحمد لله
حتی بلغ سبعا و ستین ثم قال سبحان الله حتی بلغ مائة یحصیها بیده جملة واحدة شرح داخل
شدم با پدرم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید او را پدرم از کیفیت تسبیح فاطمه علیها السلم پس امام گفت الله اکبر تا آنکه
شمرد سی و چهار بار بعد از آن امام گفت الحمد لله تا آنکه رسید بشصت و هفت یعنی که سی و سه بار الحمد لله گفت و با سابق
شصت و هفت شد بعد از آن امام گفت سبحان الله تا آنکه رسید بصد یعنی که سی و سه بار سبحان الله گفت برحالی
که میشمرد آن تسبیحات صدگانه را بدست خود یکدفعه اشارتست باینکه سخن در اثنای تسبیح فاطمه زهرا مکروهست
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی تسبیح فاطمة علیها السلم یبدأ بالتکبیر اربعا و ثلثین ثم التحمید
ثلثا و ثلثین ثم التسبیح ثلثا و ثلثین شرح هریکی از التحمید و التسبیح مرفوع و مبتداست بتقدیر ثم التحمید ثلث و ثلثین لازم
مثلا و میتواند بود که اول مجرور باشد و میتواند بود که دوم نیز مجرور باشد نظیر علفته تبنا و ماء باردا و مضمون
این ظاهرست از شرح سابق نهم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم و هو یلعن فی دبر کل مکتوبة اربعة
من الرجال و اربعا من النساء فلان و فلان و فلان و معاویة و یسمیهم و فلانة و فلانة
و هند و ام الحکم اخت معاویة شرح شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم در حالی که او لعنت میکرد در عقب نماز
فریضه چهار کس را از مردان و چهار کس را از زنان آن چهار مرد ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه است و نام میبرد ایشان را
بنامهای ایشان و آن چهار زن عایشه و حفصه و هند مادر معاویه و ام الحکم خواهر معاویه است دهم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلم اذا شککت فی تسبیح فاطمة علیها السلم فاعد شرح شک در تسبیح سه صورت دارد اول شک در اصل وقوع
آن دوم شک در عدد آن سیوم در ترتیب آن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون شک کنی در تسبیح فاطمه علیها السلم پس اعاده کن آن را

شک سیوم

یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه کان یسبح تسبیح فاطمة صلی الله علیها فیصله و لا یقطعه
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او تسبیح میکرد تسبیح فاطمه صلی الله علیها باین روش که متصل میکرد آن را

میکند هم

و فاصله نمیکرد میان آن دوازدهم اصل عن ابی هرون المکفوف عن ابی عبد الله علیه السلم قال یا هرون
انا نأمر صبیاننا بتسبیح فاطمة کما نأمرهم بالصلوة فالزمه فانه لم یلزمه عبد فشقی شرح
روایتست از ابو هرون کور از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت ای ابو هرون بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را
بتسبیح فاطمه در عقب هر نماز فریضه چنانچه امر میکنیم ایشان را بنماز فریضه پس مداومت کن بآن چه بدرستی که شان
اینست که مداومت نکرد بآن بنده که پس ناعاقبت بخیر شده باشد سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ما عبد
الله بشیء من التحمید افضل من تسبیح فاطمة علیها السلم و لو کان شیء افضل منه لنحله رسول
الله صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلم شرح نحل بنون و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی از تعظیم که خارج از نماز باشد بهتر از تسبیح فاطمه علیها السلم
و اگر میبود چیزی بهتر از آن هر آینه عطا میکرد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلم چهاردهم اصل سمعت ابا عبد
الله علیه السلم یقول تسبیح فاطمة علیها السلم فی کل یوم فی دبر کل فریضة احب الی من صلوة الف رکعة
فی کل یوم شرح شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که تسبیح فاطمه علیها السلم در هر روز از شب در عقب هر نماز فریضه محبوبتر
بسوی من از گذاردن هزار رکعت هر روز از شب پانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اقل ما یجزئک من الدعاء
بعد الفریضة ان تقول اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به
علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة شرح
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت کمتر آنچه کافیست ترا از جمله دعا بعد از نماز فریضه اینست که گویی خدایا بدرستی که من
طلب میکنم از تو بخشش از هر خوبی که فرو گرفته بآن دانش تو و پناه میگیرم بتو از هر بدی که فرو گرفته بآن دانش تو خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو راحتی را که از جانب تو باشد در کارهای من بهمگی آنها و پناه میگیرم بتو از بلایی که باعث رسوایی
و خواری باشد در دنیا و از عذاب آخرت شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم یستجاب الدعاء فی اربعة مواطن
فی الوتر و بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مستجاب میشود دعا در چهار جا در قنوت
نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام مراد اینست که استجابت در این چهار جا بیشترست از استجابت
در قنوتهای دیگر و تعقیبهای دیگر هفدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی
و ما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی برب الفلق حتی
تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
وا مگذار در عقب هر نماز این دعا را که اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اعیذ نفسی
و ما رزقنی ربی برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و اعیذ نفسی

ومازقنی ربی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة
والناس پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بالله که یگانه رو آورده شده باو در حاجات
ست نزاییده و زاده نشده و نبوده او را همتا هیچکس این رد است بر یهود و زنادقه فلاسفه که میگویند فاعل با عقل عاشر است
وصدور معلولات او از او بایجاب مانند خروج ولد از والدین و او صادر است بایجاب از عقل تاسع و در مرتبه وجود
او است سماء تاسعه مانند اینکه از نسلی در مرتبه وجود شود است از علت او است و از معلول او و پناه میدهم خودم را و آنچه
را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار عمود صبح از شر آنچه تدبیر کرده و از شر شب تاریک چون داخل
آورده و از شر نفوسی که بغایت افسون کنانند در اعتقادات حق تا فسخ انها کنند بمعانی شعریه و مانند آنها و از شر کسی
از حسد کننده که مذکور است در آیت سوره نسا ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و بیان شد در کتاب الحجة
در باب ان الائمة علیهم السلام هم الناس المحسودون چون ظاهر کند اثر حسد خود را باظهار میل بسوی زوال حق محسود خود پناه
میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار مردم پادشاه مردم مستحق عبادت
مردم از شر بغایت وسوسه کننده که بغایت برگرداننده است مردم را از قابلیت علم و احکام الهی بسوی استحکام
و مرتبه موخره الکه وسوسه میکند در سینهای مردم از جمله جنیان و مردم شرح قال ابو جعفر علیه السلام لا تنسوا
الموجبتین او قال علیکم بالموجبتین فی دبر کل صلوة قلت وما الموجبتان قال تسأل الله الجنة
وتعوذ بالله من النار شرح لا تنسوا بفتح سین و ضم واو برای التقاء ساکنین بصیغه نهی حاضر جمع مذکر معتل اللام
یائی باب علم است الموجبتین بکسر و فتح جیم میتواند بود یعنی دو کلام لازم کننده بهشت برای گوینده آنها یا یعنی لازم
کرده شده بر عطف تسأل بصیغه متکلم مع الغیر است و همچنین نعوذ یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام فراموش مکنید دو کلام
لازم کننده بهشت را یا گفت در یابید دو کلام لازم کننده را در عقب هر نمازی گفتم و چیست آن دو کلام لازم کننده گفت
اینکه طلب میکنیم از الله تعالی بهشت را و پناه میبریم بالله تعالی از آتش جهنم متن اصل عن سلیمان بن حفص المروزی
قال کتب الی الرجل صلی الله علیه وآله فی سجدة الشکر مائة مرة شکرا شکرا وان شئت
عفوا عفوا شرح بالرفع مرفوع و مبتدا است اگر فی سجدة الشکر داخل مکتوب باشد یا منصوب و مفعول کتب است
اگر فی سجدة الشکر متعلق بکتب باشد یعنی روایت است از سلیمان بن حفص مروزی که از راویان امام رضا علیه السلام است
گفت نوشت بسوی من امام صلی الله علیه وآله که در سجده شکر صد بار شکرا شکرا است و اگر خواهی بجای آن صد بار
عفوا عفوا است متن اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من سبقت اصابعه لسانه حسب له شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هرکه سابق شود انگشتان او زبان او را در شمردن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
و مانند آن حساب کرده میشود برای او یا یعنی که اگر کسی از روی خطا برای یک سبحان الله مثلا دو دانه تسبیح گرداند

ثواب آن دو باو داده میشود متن اصل سمعت ابا عبدالله یقول ثلاث اعطین سمع الخلائق الجنة
والنار والحور العین فاذا صلی العبد وقال اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی
الحور العین قالت النار یا رب ان عبدک قد سألک ان تعتقه [illegible] منی فاعتقه وقالت
الجنة یا رب ان عبدک قد سألک ایای فاسکنه فی وقالت الحور العین یا رب ان عبدک
قد خطبنا الیک فزوجه منا شرح ثلث مبتدا است جمله اعطین خبر مبتدا است و بنابر قول بعضی صفت مبتدا است
تا مبتدا نکره مخصصه باشد و خبر مبتدا الجنة است سمع منصوب مفعول دوم اعطین است السمع بفتح سین و سکون
میم شنودن یعنی قبول سخن کسی الحور بضم حاء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه جمع حوراء بفتح حاء و سکون واو و الف
ممدوده زنانی که سیاهی چشم ایشان و سفیدی دور آن خالص باشد العین بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
جمع عیناء بفتح عین و سکون یاء و الف ممدوده زنانی که فراخ چشم و خوش چشم باشند اعتقنی بصیغه امر باب افعال است
واشارت است بآیت سوره مریم ان منکم الا واردها یا رب در سیوم مبنی بر ضم است و در اول و دوم مکسور نیز میتواند بود
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سه چیز داده شدند سخن شنوی خلایق آن سه بهشت و آتش و حور عین است
پس چون نماز گزارد بنده و گوید خدایا آزاد کن مرا از آتش جهنم و داخل کن مرا در بهشت و جفت من کن حور عین را
میگوید آتش بزبان حال ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق طلب کرد از تو این را که آزاد کنی او را از من
پس آزاد کن او را و میگوید بهشت بزبان حال ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق طلب کرد از تو
مرا پس ساکن ساز او را در من و میگویند حور عین بزبان حال یا بزبان قال که ای صاحب کل اختیار بدرستی
که بنده تو تحقیق خواستگاری کرد ما را بسوی تو پس جفت کن او را نسبت بما اصل فان هو انصرف من صلوته
ولم یسأل الله شیئا من هذا قلن الحور العین ان هذا العبد فینا لزاهد وقالت الجنة ان
هذا العبد فی لزاهد وقالت النار ان هذا العبد فی لجاهل شرح الحور بدل ضمیر قلن است نظیر اکلونی
البراغیث یعنی پس اگر برگردد از نماز و طلب نکند از الله تعالی چیزی از این را میگویند حور عین بدرستی که این بنده در ما
هر آینه بی رغبت است یا یعنی که او را جفت ما مکن و میگوید بهشت بدرستی که این بنده در من هر آینه بی رغبت است و میگوید آتش
بدرستی که این بنده در من هر آینه جاهل است یا یعنی که انواع عذابی که در من است و شدت آنها معلوم او نیست باعتبار
انکه علم بی عمل جهل است متن اصل عن ابی عبدالله علیه السلام دعاء یدعی به فی دبر کل صلوة تصلیها وان
کان بک داء من سقم ووجع فاذا قضیت صلوتک فامسح بیدک علی موضع سجودک من
الارض وادع بهذا الدعاء وامر یدک علی موضع وجعک سبع مرات تقول یا من کبس
الارض علی الماء وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد وآل محمد وافعل

فی کذا و کذا وارزقنی کذا و کذا وعافنی من کذا و کذا شرح دعا مبتداست با وجود آنکه نکره مخصصه است
یدعی بصیغه مجهول است و جمله خبر مبتداست فاذا قضیت جزای وان کان است امر بفتح همزه وکسر میم وتشدید را
بی‌نقط مفتوحه بصیغه امر با … افعالست سبع مرات متعلق بهر یکی از دعا و امرارست کبس ببای یکنقطه
وسین بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب ضربست الکبس بفتح کاف وسکون با وا گذاشتن دست و مانند آن
بر چیزی تا فرو رود و پهن شود و مراد اینجا پهن کردنست یا از باب تفعیل ماخوذست از کبس بکسر کاف وسکون با
یعنی خاکی که انباشته کنند بآن چاه و نهر و مانند آنها را و در این فقره اشارتست باینکه زمین کره حسی نیست بلکه
بهشت و روی آن مانند روی ربع کره حسی است و مرکز ثقل آن در خارج آنست سد بسین بی‌نقط و تشدید دال
بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب نصرست السد منع چیزی از تجاوز از محل خود مراد بسما آسمانست و در این
فقره اشارتست ببطلان مذهب فلاسفه در استحاله خلا و در وجود کره آتش در بالای کره هوا و ایضا اشارتست
بمنافع وجود هوا در همه جای این فضا مثل تعیش حیوانات غیر آبی که تنفس بهوا میکنند و مثل پرواز مرغان
زیرا اگر فضا خالی از هوا میبود پرواز میسر نبود چنانچه گفته در سوره الملک ما یمسکهن الا الرحمن و مثل
استقرار زمین بسبب کوهها زیرا اگر هوا المحیط بکوهها نمی بود وجود آنها مانع حرکت و زلزله زمین نمی بود
اختار لنفسه اشارتست بآیت سوره بقره و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه دعائی که دعا کرده میشود بآن در عقب هر نمازی که میگزاری آنرا
و اگر باشد با تو آزاری از بیماری و دردی پس چون آخر کنی نماز خود را پس بمال بدست خود بر جای سجده خود از
زمین و دعا کن باین دعا و بگذار آن دست خود را بر جای درد خود هفت بار میگوئی ای آنکه پهن کرد زمین را بر روی
آب یا ای آنکه سر پوشش کرد زمین را بر روی آب و منع کرد هوا را از بیرون رفتن از جای خود بسبب آسمان که محیط
بهوا شده و برگزید برای خودش در مقام جواب سوال بندگان بهترین نامها را برای حاجتمندان که قریب مجیب است
و درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین و روزی کن مرا چنین و چنین و راحت ده مرا از چنین و چنین
سی و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال تمسح یدک الیمنی علی جبهتک و وجهک فی دبر المغرب
والصلوات و تقول بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم
انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر
منها وما بطن شرح تقدیم غیب بر شهادت با وجود آنکه ترقی در عکس آنست برای اشارت باینست که جهان حادث است
پس پیش از آنکه آشکار شود معلوم الله تعالی بوده فرق میان هم و غم و حزن اینست که اول اشد از دوم است العدم بضم
عین بی‌نقط و سکون وضم دال بی‌نقط و بفتح عین وفتح دال مصدر باب علم نایابی الصغار بفتح صاد مصدر باب علم

وحسن

موظفا

وحسن کوچکی فرق میان صغار و ذل مثل فرق میان هم و حزن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او گفت میمالی دست راست خود را بر پیشانی خود و سایر روی خود در عقب نماز شام و سایر نمازها
و میگوئی بنام الله که نیست مستحق عبادتی بغیر او دانای نهان و آشکارست مدبر کل عالمست مهربان
بمؤمنانست خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اندوه و دلگیری و بیماری و نایافتن رزق و کوچکی
مرتبه و خواری و رسوائیها خواه آنچه ظاهر باشد از آنها و خواه آنچه پنهان باشد سی و پنجم اصل سالت ابا جعفر
علیه السلام عن التسبیح فقال ما علمت شیئا موظفا غیر تسبیح فاطمة علیها السلام و عشر مرات
بعد الغداة تقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
و یمیت و یحیی بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر ولکن الانسان یسبح ما یشاء تطوعا شرح عشر
منصوب و نائب مفعول مطلق تقول است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از تسبیحی که مقررست در نماز
پس امام گفت ندانستم چیزی را که مقرر و مستحب مؤکد باشد غیر تسبیح فاطمه علیها السلام و ده بار بعد از نماز صبح میگوئی
نیست مستحق عبادتی بغیر الله بتنهائی او نیست شریکی او را او راست پادشاهی و او راست سپاس بیان
اینکه بعضی مکلفان را زنده میکند بتوفیق عمل صالح و میمیراند بعد از آن بخذلان و بعض مکلفان را عکس این
میکند بیان اینکه بدست قضا و قدر اوست عمل صالح و او بر هر چیز بغایت تواناست ولیکن آدمی تسبیح میکند
بعد از نماز چندانکه میخواهد از روی نفل مضمون این گذشت در کتاب الدعا در باب سی ام سی و ششم اصل سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا فرغت من صلوتک فقل اللهم انی ادینک بطاعتک
وولایتک و ولایة رسولک و ولایة الائمة من اولهم الی آخرهم و تسمیهم ثم قل
اللهم انی ادینک بطاعتک و ولایتهم والرضا بما فضلتهم به غیر متکبر ولا
مستکبر علی معنی ما انزلت فی کتابک علی حدود ما اتانا فیه وما لم یاتنا شرح ادینک بدال
بی‌نقط و یا دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب یا باب افعالست الدین بفتح دال
و سکون یا و ولا دادن کسی را چیزی دادن تا در وقتی دیگر عوض آن گرفته شود الولایه بفتح و کسر واو کمال
فرمان برداری مثل غلامی والرضا بما فضلتهم اشارتست بآیت سوره نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم
الله من فضله و گذشت در کتاب الحجه در باب سی نزدهم که باب ان الائمه علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون
الذین ذکرهم الله عز و جل است ما موصوله عبارتست از علم بجمیع احکام الهی و وصایت و عصمت و سایر معجزات
امامتست والمتکبر کسی که دعوی بزرگی از پیش خود کند مثل کسی که بزرگی بر خود بندد المستکبر کسی که سعی کند در طلب بزرگی
بر خود بستن علی هر دو جا نحبه است و ظرف متعلق بالرضاست مراد بمعنی مقصود از الفاظ قرانست خواه تنزیل

قران باشد وخواه تاویل قران علی حدود بدل علی معنی است مراد بحدود اینجا تفاصیل است آنانا بصیغه ماضی
باب ضرب است ودر اینجا دو احتمالست اول اینکه ما آنانا عبارت از معلوم از جمله معانی قران باشد وضمیر فیه
راجع بمعنی باشد وما لم یاتنا عبارت از غیر معلوم از جمله معانی قران باشد دوم اینکه ما آتانا عبارت از قران
مشهور باشد وضمیر فیه راجع بکتاب باشد وما لم یاتنا عبارت از بعض قران باشد که غیر مشهور است ومحفوظ
نزد ائمه علیهم السلم است چنانچه گذشت در آخر کتاب فضل القران یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
چون فارغ شوی از نماز خود پس بگو خدایا بدرستی که من معامله میکنم با تو بفرمان برداری تو وغلامی تو وغلامی
رسول تو وغلامی امامان از اول ایشان تا آخر ایشان ونام میبری امامان را مثل اینکه گوئی علی والحسن والحسین
وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن والحجة بن الحسن بعد از ان بگو خدایا بدرستی که من معامله میکنم
با تو بفرمانبرداری تو وغلامی رسول وامامان وراضی شدن بحالی که ترجیح دادی امامان را بآن بر جمیع خلایق
برحالی که متکبر نیستم ومستکبر نیستم رضای من بر نهج معنی آنست که نازل کردی در کتاب خود بر نهج تفاصیل
جزئیت که آمد نزد ما در معنی کتاب تو وچیزی که نیامد نزد ما اصل مُؤمِنٌ مُقِرٌّ مُسَلِّمٌ بِذٰلِكَ راضٍ
بِمَا رَضِيتَ بِهِ يَا رَبِّ أُرِيدُ بِهِ وَجْهَكَ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إِلَيْكَ
فِيهِ فَأَحْيِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي عَلَى ذٰلِكَ وَأَمِتْنِي إِذَا أَمَتَّنِي عَلَى ذٰلِكَ وَابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي
عَلَى ذٰلِكَ وَإِنْ كَانَ مِنِّي تَقْصِيرٌ فِيمَا مَضَى فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْهُ وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيمَا
عِنْدَكَ شرح مسلم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل بمعنی راضی است مشار الیه ذلک حدود است یا معنی است
وحاصل هر دو یکیست مراد بوجه اینجا جانب است وآن عبارتست از صراط مستقیم که در سوره فاتحه است
مرهوبا حالست از ضمیر وجهک مرغوبا الیک عطف بر حالست وظرف نائب فاعل است یعنی گرویده ام اقرار کننده ام
راضیم بآنچه مذکور شد راضیم بهرچه راضی شدی بآن ای صاحب کل اختیار من میخواهم بآنچه گفتم راه ترا
وخانه آخرت را که بهشت است برحالی که تو ترسیده شده باشی ورغبت کرده شده بسوی تو باشی در آنچه
گفتم پس زنده دار مرا چندانکه زنده داری مرا بر آنچه گفتم وبمیران مرا چون میرانی مرا بر آنچه گفتم وبرانگیز
مرا از قبر چون برانگیزی مرا بر آنچه گفتم واگر صادر شده باشد از من تقصیری در زمانی که گذشت پس بدرستی که
من باز گشت میکنم بسوی تو از ان تقصیر ورغبت میکنم بسوی تو در آنچه نزد تست که خانه آخرتست اصل وَأَسْأَلُكَ
أَنْ تَعْصِمَنِي مِنْ مَعَاصِيكَ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً مَا أَحْيَيْتَنِي لَا أَقَلَّ مِنْ ذٰلِكَ
وَلَا أَكْثَرَ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي
بِطَاعَتِكَ حَتَّى تَتَوَفَّانِي عَلَيْهَا وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ وَلَا تُحَوِّلَنِي عَنْهَا أَبَداً

وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ شرح لا تکلنی بصیغه نفی مخاطب معتل الفا واوی باب ضرب منصوبست بعطف بر تعصمنی
الوکل واگذاشتن کار چیزی بدیگری مراد بنفس اینجا روح الشهوة است یا مرکب از روح الحیوة وروح القوة
وروح الشهوة است وبیان اینها شد در کتاب الحجة در باب پنجاه وپنجم که بابیست فیه ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلم
است طرفة بفتح طاء بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفاء مصدر باب ضرب منصوبست بنیابت ظرف زمان ومضاف
بمفعولست وتا برای وحدتست ابدا بدل طرفة عین است ما احییتنی بیان ابدست لا اقل منصوبست بر ظرف زمان
وبیان ما احییتنی است مشار الیه ذلک طرفة عین است وفائده ذکر بدل وبیان تصریحست بدفع احتمال
اینکه وکل در مقداری معین از زمان مکروه طبع باشد اما در کمتر از ان یا بیشتر از ان مکروه طبع نباشد امر در
اماره تقاضای این میکند که آنچه مامور نفس است غیر نفس باشد واین مبنی بر اینست که نفس عرض است
ومامور آن جوهر است وآن نفس ناطقه است پس استعمال امر اینجا بعنوان استعاره است صیغه مبالغه باعتبار
اینست که امر نفس صاحبش را بسوی معصیتی که مامور به است از شدت آن امر مادر مار حمت مصدر است
ومصدر نائب ظرف زمانست ورحم عبارت از عصمت است که مصدر تعصمنی است یعنی وطلب میکنیم از تو
این را که نگاه داری مرا از مخالفتهای تو واین را که وانگذاری مرا بسوی نفس من یکچشم بهم زدن وانگذاری
مرا بسوی نفس من هرگز چندانکه زنده داری مرا نه در کمتر از ان یکچشم بر هم زدن ونه در بیشتر از ان بیان اینکه
بدرستی که نفس آدمی هر آینه بغایت امر کننده است صاحبش را ببدی در هر وقت مگر در وقت رحم توای
رحم کننده تر رحم کنندگان وطلب میکنم از تو این را که نگاه داری مرا از معاصی تو بسبب طاعت تو تا آنکه بمیرانی
مرا بر آن طاعت برحالی که تو از من راضی باشی واین را که باقی مانده عمر را برای من با سعادت یعنی عمل صالح
کنی واینکه برنگردانی مرا از سعادت هرگز ونیست قوة عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی تو شرح اصل سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تَدَعْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ أُعِيذُ نَفْسِي وَمَا رَزَقَنِي رَبِّي بِاللّٰهِ الْوَاحِدِ
الصَّمَدِ حَتَّى تَخْتِمَهَا وَأُعِيذُ نَفْسِي وَمَا رَزَقَنِي رَبِّي بِرَبِّ الْفَلَقِ حَتَّى تَخْتِمَهَا وَأُعِيذُ نَفْسِي وَمَا
رَزَقَنِي رَبِّي بِرَبِّ النَّاسِ حَتَّى تَخْتِمَهَا شرح این گذشت در حدیث چهارم این باب متن اصل كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تُعَلِّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي دُبُرِ صَلَوَاتِي
يَجْمَعُ اللّٰهُ لِي بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقُولُ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ
الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَشَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا شرح
نوشت محمد بن ابراهیم موصلی بسوی امام موسی کاظم علیه السلم که اگر بینی ای آقای من که تعلیم کنی مرا دعائی که دعا کنم بآن در
عقب نمازهای من جمع کند الله تعالی برای من بآن دعا نفع دنیا وآخرت را خوب خواهد بود پس نوشت امام علیه السلم که

که میگویی که پناه میگیرم براه تو که گرامی است یا بمعنی که بهترین راههاست و بی نسکی تو که قصد کرده نیشود بلکه
معنی که هیچ شکری از ابرهم نمیزند و کم نیکند و توانایی تو که سر و انمیزنند از ان هیچ چیز یا بمعنی که بعنوان
استقلال بهر چیز متعلقست از ضرر دنیا و آخرت و ضرر دردها بجلگی آنها باب سهو [illegible]
قبل التشهد شرح احدث از باب افعال است مجرای صاحب چیزی شدن است مثل اغدّ البعیر یعنی این باب بیان کسی است که صاحب
حدث شود یا بمعنی که صادر شود از او ناقض طهارت در اثنای نماز پیش از سلام در این باب دو حدیث است اول اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّی الْفَرِیْضَةَ فَلَمَّا فَرَغَ وَرَفَعَ رَاْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ
الثَّانِیَةِ مِنَ الرَّکْعَةِ الرَّابِعَةِ اَحْدَثَ فَقَالَ اَمَّا صَلٰوتُهُ فَقَدْ مَضَتْ وَبَقِیَ التَّشَهُّدُ وَاِنَّمَا التَّشَهُّدُ
سُنَّةٌ فِی الصَّلٰوةِ فَلْیَتَوَضَّاْ وَلْیَعُدْ اِلَی مَجْلِسِهِ اَوْ مَکَانٍ نَظِیْفٍ فَیَتَشَهَّدُ شرح روایت است از امام
صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که گزارد نماز فریضه را یعنی دو رکعت اول چنانچه بیان شد
در حدیث دوم باب فرض الصلوة پس چون فارغ شد از فریضه و برداشت سر خود را از سجده دوم از رکعت
رکعت چهارم صاحب حدث شد پس امام گفت اما نماز او پس بتحقیق گذشت یا بمعنی که اعاده ندارد و باقی مانده
تشهد و جز این نیست که تشهد سنت است در نماز پس باید که وضو سازد و باید که برگردد بسوی جایی که در ان نشسته
بود یا جایی دیگر که پاکیزه باشد پس تشهد کند مراد و بقید است و شاید که بعد از ان سلام نیز باید بقرینه حدیث آینده
اگر چه ظاهر این حدیث اینست که درود بر محمد و ال محمد نیز فرض نباشد و این منافات دارد با آنچه مذکور شد اول از تفسیر
دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوة و با ظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب النوادر که بیم ما نحن فیه تشهد در
رکعت چهارم است و آنچه فرض است درود بعد از رکعت دوم است و بعضی میگویند که درود در تشهد دوم واجب
نیست اصلا والله اعلم دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الرَّجُلِ یُحْدِثُ بَعْدَ مَا یَرْفَعُ رَاْسَهُ
مِنَ السَّجْدَةِ الْاَخِیْرَةِ قَبْلَ اَنْ یَتَشَهَّدَ قَالَ یَنْصَرِفُ فَیَتَوَضَّاُ فَاِنْ شَاءَ رَجَعَ اِلَی الْمَسْجِدِ وَاِنْ
شَاءَ فَفِی بَیْتِهِ وَاِنْ شَاءَ حَیْثُ شَاءَ یَقْعُدُ فَیَتَشَهَّدُ ثُمَّ یُسَلِّمُ وَاِنْ کَانَ الْحَدَثُ بَعْدَ
التَّشَهُّدِ فَقَدْ مَضَتْ صَلٰوتُهُ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که صاحب حدث میشود بعد از
برداشتن او سر خود را از سجده آخر نماز پیش از انکه تشهد کند امام گفت رو گردان میشود از نماز پس وضو
میسازد پس اگر خواهد برمیگردد بسوی مسجدی که نماز در آن میکرد مثلا و اگر خواهد در خانه خود که وضو در آن
ساخته و اگر خواهد جایی دیگر را آنجا که خواسته بر هر تقدیر می نشیند پس تشهد میکند بعد از ان سلام میدهد و اگر
باشد آن حدث بعد از تشهد پس بتحقیق گذشت نماز او یا بمعنی که سلام ساقط است از او و ظاهر آنچه گذشت در
تفسیر دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوة اینست که مراد بتشهد اینجا نیز تشهد دوم باشد باب [illegible] چهارم [illegible] التشهد [illegible]

الصلوة

۳۰۷

الصلوة شرح السهو بفتح سین و سکون ها و تخفیف واو و بضم سین و ضم ها و تشدید واو مصدر باب نصر غفلت
خواه بفراموشی چیزی و خواه بشک و دران مراد با فتتاح ابتدای نماز است و آن تکبیر احرامست یعنی این باب بیان
غفلت در ابتدای نماز است در این باب سه حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَنْسٰی تَکْبِیْرَةَ
الْاِفْتِتَاحِ قَالَ یُعِیْدُ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که فراموش میکند یک تکبیر را که برای ابتدای نماز است
امام گفت اعاده میکند نماز را دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ فِی الرَّجُلِ یُصَلِّی فَلَمْ یَفْتَتِحْ بِالتَّکْبِیْرِ
هَلْ یُجْزِیْهِ تَکْبِیْرَةُ الرُّکُوْعِ قَالَ لَا بَلْ یُعِیْدُ صَلٰوتَهُ اِذَا حَفِظَ اَنَّهُ لَمْ یُکَبِّرْ شرح هل یجزیه تا آخر استیناف
بیانی سابقست و بتقدیر سئل هل یجزیه است پس مفعول قال در اول محذوفست نسیا ضمیا یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مردی که نماز میگزارد پس معلوم میشود که ابتدا نکرده است بتکبیر احرام بیان
این که پرسیده شد امام علیه السلام که آیا کافیست او را تکبیر رکوع گفت نه بلکه اعاده میکند نماز خود را چون معلوم شد
که او تکبیر احرام نگفته سوم اصل مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیٰی رَفَعَهُ عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْاِمَامُ یَحْمِلُ اَوْهَامَ مَنْ خَلْفَهُ اِلَّا
تَکْبِیْرَةَ الْاِفْتِتَاحِ شرح روایت کرد محمد بن یحیی برحالی که بالا برد سند روایت را از امام رضا علیه السلام امام گفت که پیشنماز
بر میدارد غفلتهای هر کرا که در پس اوست مگر غفلت در تکبیر احرام را مراد اینست که ماموم اگر غفلت کند در فرضهای
قرائض پیشنماز غفلت نکند دران فرض نماز ماموم صحیحست مگر اینکه آن فرض تکبیر احرام باشد باب چهارم [illegible] القراءة
این باب بیان غفلت در خواندن سوره فاتحه و سوره دیگر در نماز است در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ اِنَّ اللهَ فَرَضَ الرُّکُوْعَ وَالسُّجُوْدَ وَالْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ فَمَنْ تَرَکَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّدًا اَعَادَ الصَّلٰوةَ
وَمَنْ نَسِیَ الْقِرَاءَةَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلٰوتُهُ وَلَا شَیْءَ عَلَیْهِ شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت بدرستی که الله تعالی لازم کرده در ظاهر قران رکوع و سجود را در نماز و قرات سنت است یا بمعنی که لازم است بتاویل
قران و بیان رسول صلی الله علیه و آله پس هر که ترک کند قرات را دانسته اعاده میکند نماز را و هر که فراموش کند قرات را
پس بتحقیق صحیحست نماز او و لازم نمی آید برای او چیزی بیان عدم فرض قرات شد در شرح حدیث پنجم باب فرض الصلوة
و ظاهر این اینست که هر یکی از هفت چیز که بیان شد در شرح آن حدیث اگر ترک شود سهوا باعث اعاده نماز نیست بخلاف
باقی چیزها دوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَنْسٰی اُمَّ الْقُرْآنِ قَالَ اِنْ کَانَ لَمْ یَرْکَعْ فَلْیُعِدْ
اُمَّ الْقُرْآنِ شرح ام القران عبارت از سوره فاتحه است باعتبار اینکه اول قرآنست و صریح است در منع صراط مستقیم
که علم باحکام الهی است و منع اهل آن علم که صدیقان و صالحانند و ایشان در این امت اهل البیت معصومین و متعلمان
از ایشانند و صریحست در ذم پیروی ظن که راه بحجت زیرا که دران غلط و رجوع و اضطراب بسیار میباشد و در ذم اهل
ظن که بر دو قسم اند یکی نواصب که مغضوب علیهم اند و دیگری مستضعفان که مانند اکثر یهود و نصاری اند در گمراهی

پس از سوره فاتحه معلوم میشود متشابهات قران بتوسط علم با امام عالم بجمیع متشابهات اگر تصدیق بسوال کنند و هرکه
آیات سوره حمد را نفهمد و حمل بر مدعای خود کند سائر محکمات را نیز نخواهد فهمید و تاویل نامعقول خواهد کرد چنانچه
گذشت در کتاب فضل القران در حدیث بیست و دوم باب سیزدهم که باب فضل القرانست که من لم یبرء الحمد لم یبرء شیء
یعنی که هرکه بری از مرض جهالت و پیروی ائمه ضلالت نکند او را سوره حمد بری نمیکند او را چیزی دیگر از محکمات قران
که صریحست در نهی از اختلاف از روی ظن و امر بلزوم صراط مستقیم که علمست باحکام الهی و پیروی اهل آن علم که ائمه اهل البیت
اند سلام الله علیهم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که در نماز فراموش کرد سوره را که امام در قرائت گفت
اگر رکوع نکرده باشد پس باید که اعاده کند آن سوره را سیوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي صَلَّيْتُ الْمَكْتُوبَةَ
فَنَسِيتُ أَنْ أَقْرَأَ فِي صَلَاتِي كُلِّهَا فَقَالَ أَلَيْسَ قَدْ أَتْمَمْتَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ قُلْتُ بَلَى
قَالَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُكَ إِذَا كَانَ نِسْيَاناً شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که من گزاردم نماز فریضه را
پس فراموش کردم اینکه قرائت کنم سوره حمد و سوره دیگر را در نماز من بکلی آنها یعنی که در جمیع رکعتها تسبیحات
اربع گفتم پس امام گفت آیا نیست اینکه درست بجا آوردی رکوع را و سجود را گفتم بلی امام گفت بتحقیق صحیح شده
نماز تو چون باشد ترک قرائت از روی فراموشی باب سی و ششم اصل السهو في الركوع شرح این باب بیان غفلت در رکوع است
در این باب سه حدیث اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَشُكُّ وَهُوَ قَائِمٌ لَا يَدْرِي
رَكَعَ أَمْ لَمْ يَرْكَعْ قَالَ يَرْكَعُ وَيَسْجُدُ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شک میکند در رکوع
بر حالی که او ایستاده است نمیداند که رکوع کرد یا نکرد امام گفت رکوع میکند و سجود میکند مخفی نماند که ظاهر لا یدری
اینست که شامل ظن نیز باشد و شاید که مخصوص تساوی طرفین باشد بقرینه اینکه رکع بتقدیر ارکع است و مجموع
همزه و ام برای طلب تعیین یکی از دو طرف شکست دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ
نَسِيَ أَنْ يَرْكَعَ حَتَّى يَسْجُدَ وَيَقُومَ قَالَ يَسْتَقْبِلُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
پرسیدم او را از مردی که فراموش کرد این را که رکوع کند تا اینکه سجده کند و ایستد گفت از سر میگیرد نماز را ظاهر این
اینست که فرقی نباشد میان دو رکعت اول که فریضه است و میان رکعت سیوم و چهارم که سنت است چنانچه گذشت
در حدیث دوم باب فرض الصلوة سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ قَدْ زَادَ فِي الصَّلَوةِ
الْمَكْتُوبَةِ رَكْعَةً لَمْ يَعْتَدَّ بِهَا وَاسْتَقْبَلَ الصَّلَاةَ اسْتِقْبَالًا إِذَا كَانَ قَدِ اسْتَيْقَنَ يَقِيناً
شرح ظاهر ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اینست که مراد برکعت اینجا رکوع باشد و ضمیر لم یعتد بها راجع بالصلوة
المکتوبه باشد استقبالا مفعول مطلق برای نوعست یعنی که احتیاج باعاده اذان نیست یقینا نیز مفعول مطلق
برای نوعست یعنی که علم معارضه بهمیه لازم نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون مکلف

یقین

۳۰۸

یقین کند این را که او بتحقیق زیاد کرد در نماز فریضه یک رکوع را اعتبار نمیکند بآن نماز فریضه و از سر میگیرد نماز را از
سر گرفتنی چون یقین کرده باشد زیادتی را یقینی باب سی و هفتم اصل السهو في السجود شرح این باب بیان غفلت در سجود
در این باب چهار حدیث اول اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ سَهَا فَلَمْ يَدْرِ سَجْدَةً
سَجَدَ أَمْ ثِنْتَيْنِ قَالَ يَسْجُدُ أُخْرَى وَلَيْسَ عَلَيْهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ الصَّلَوةِ سَجْدَتَا السَّهْوِ شرح روایتست
از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که غافل شد پس ندانست که یک سجود کرد یا دو سجود امام
گفت سجده میکند باری دیگر و نیست بر او بعد از آخر شدن نماز دو سجده سهو دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ سَجْدَةً سَجَدَ أَمْ سَجْدَتَيْنِ قَالَ يَسْجُدُ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ أَنَّهُمَا سَجْدَتَانِ
شرح ضمیر انهما راجع بمصادر از مکلفات و تثنیه باعتبار خبرست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی
که شک کرد باین روش که ندانست که یک سجود کرد یا دو سجود امام گفت سجده میکند تا یقین کند که آنچه صادر شده
از او دو سجده است سیوم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى رَكْعَةً ثُمَّ ذَكَرَ وَهُوَ
فِي الثَّانِيَةِ وَهُوَ رَاكِعٌ أَنَّهُ تَرَكَ سَجْدَةً مِنَ الْأُولَى فَقَالَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا
تَرَكْتَ السَّجْدَةَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى وَلَمْ تَدْرِ وَاحِدَةً أَمْ ثِنْتَيْنِ اسْتَقْبَلْتَ الصَّلَوةَ حَتَّى يَصِحَّ
لَكَ أَنَّهُمَا ثِنْتَانِ شرح اولی هر دو جا یعنی سابقه است اعم از آنکه اول باشد یا دوم باشد یا سیوم باشد و
میتواند بود که در کلام سائل یعنی اول باشد و میتواند بود که در کلام امام نیز یعنی اول باشد واحدة منصوبست
بمفعولیت فعل محذوف بتقدیر واحدة سجدت و میتواند بود که مفعول لم تدر باشد و مراد این باشد که وقوع
یک سجده نیز معلوم نیست یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که گزارد دیگر رکعت را بعد از آن
بیاد آورد در حالی که او در رکعت دوم است بر حالی که او رکوع کرده است این را که او ترک کرد یک سجود را از رکعت سابقه
پس امام گفت که امام موسی کاظم علیه السلم میگفت چون ترک کنی سجده را در رکعت سابقه و ندانی که یک سجود کردی یا دو سجود
از سر میگیری نماز را تا یقین شود ترا که آنچه صادر شده از تو دو سجده است چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي رَجُلٍ شُبِّهَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَدْرِ وَاحِدَةً سَجَدَ أَمْ ثِنْتَيْنِ قَالَ فَلْيَسْجُدْ أُخْرَى شرح شُبِّهَ بشین با نقطه و باء
یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست علیه نائب فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که
مشتبه بر او شد پس ندانست که یک سجده کرد یا دو سجده امام گفت پس باید که سجده کند باری دیگر باب سی و هشتم اصل باب
السهو في الركعتين الأوليين شرح این باب بیان غفلت در دو رکعت اولست در این باب چهار حدیث اول اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا شَكَكْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَأَعِدْ شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم چون شک کنی
در دو رکعت اول پس اعاده کن نماز را دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ إِذَا سَهَا الرَّجُلُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ

من الظهر والعصر والعتمة ولم يدر اواحدة صلى ام ثنتين فعليه ان يعيد الصلوة شرح
روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که امام گفت چون
غافل شود مرد در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و خفتن و نداند که آیا یک رکعت گزارده یا دو رکعت پس بر اوست
اینکه اعاده کند نماز را سیوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال قلت له رجل لا یدری واحدة صلى ام ثنتين
قال یعید شرح این ظاهرست از شرح سابق اصل قال قلت له رجل لم یدر اثنتين صلى ام ثلاثا فقال
ان دخله الشك بعد دخوله في الثالثة مضى في الثالثة ثم صلى الاخرى ولا شيء عليه
ويسلم شرح ظاهر بعد دخوله فی الثالثة اینست که این شک بعد از شروع در قیام برای رکعتی دیگر باشد پس اگر
بعد از رفع راس از سجده رابعه و متصل به آن باشد این حکم نداشته باشد بلکه نماز باطل باشد باعتبار آنکه
اگر بنا بر اکثر گذارد باید که ترک تشهد و درود کند بی علم بتجاوز محل آن با وجود شک در ان و این فرق
خلاف مشهور میان متاخرین است و در کلام مصنف رحمه الله تعالی که می آید در ذیل باب چهل سیوم
بجای این عبارت و هو متیقن فی الرکعتین است و او در و یسلم حالیه است بتقدیر و قد سلم و عامل آن
نفی در لا شیء علیه است و میتواند بود که برای عطف بر مضی فی الثالثة باشد و شاید که تاخیر از قلم
کاتبان باشد و بر هر تقدیر مراد سلام بعد از فراغ از ثالثه و تشهد است یعنی راوی گفت که گفتم او را
که مردی ندانست که آیا دو رکعت گزارده یا سه رکعت پس امام گفت اگر داخل شود او را شک بعد از داخل
شدن او در رکعت سیوم که احتمال چهارم نیز دارد تمام میکند آن رکعت سیوم را بعد از آن میگذارد
رکعت احتیاط را و نیست چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو نیست بر او بر حالی که سلام کرده باشد بعد از
رکعت ثالثه اصل قلت فانه لم یدر في اثنتين هو ام في اربع قال يسلم ويقوم فيصلي
ركعتين ثم يسلم ولا شيء عليه شرح گفتم پس بدرستی که او بعد از فراغ از تشهد ندانست که در دو رکعت
است او یا در چهار رکعت امام گفت سلام میکند و برمیخیزد پس میگذارد دو رکعت بعد از آن سلام میکند و نیست
چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو نیست چهارم اصل قال لي ابو الحسن الرضا علیه السلام الاعادة في الركعتين
الاوليين والسهو في الركعتين الاخيرتين شرح گفت مرا امام رضا علیه السلم که اعاده در دو رکعت
اولست اگر شکی در آنها واقع شود و نماز سهو که برای احتیاطست در دو رکعت آخرست اگر شکی در آنها
واقع شود مثل آنچه گذشت در حدیث سابق باب پنجم باب السهو في الجمعة والمغرب والفجر شرح گاهی مراد بجمعه نماز ظهر روز
آدینه است مطلقا چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب چهارم و مراد اینجا ظهر آدینه دو رکعتی در حضرت
یعنی این باب بیان غفلت و شک در نماز فجرست و در نماز شام و در نماز جمعه در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابي

عبد

عبد الله علیه السلام قال اذا شككت في المغرب فاعد واذا شككت في الفجر فاعد شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت چون شک در عدد رکعت کنی در نماز شام پس اعاده کن و چون شک در عدد رکعت کنی در نماز
فجر پس اعاده کن دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل يصلي ولا يدري واحدة صلى ام ثنتين
قال يستقبل حتى يستيقن انه قد اتم وفي الجمعة وفي المغرب وفي الصلوة في السفر شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز چهار رکعتی میگزارد و نمیداند که یک رکعت گزارده یا دو رکعت
امام گفت از سر میگیرد تا یقین کند این را که او تمام کرده آنچه را که در ذمت اوست و اینچنین از سر میگیرد در نماز
جمعه و در نماز شام و در نماز در سفر که دو رکعت بجای چهار رکعت است مراد بجمعه نماز ظهر آدینه دو رکعتی
در حضر است در زمان تحقق شروط انعقاد آن و در صورتی است که ماموم آن نیز حفظ عدد رکعت نکرده
باشند یا اختلاف کرده باشند چنانچه می آید در حدیث پنجم باب چهل و سیوم و این منافات ندارد با اینکه شمار
جمعه دو رکعتی امام مفترض الطاعه باشد زیرا که شک او ممکن است چنانچه می آید در حدیث اول و ششم باب
چهل و دوم سیوم اصل عن ابي بكر الحضرمي قال صليت باصحابي المغرب فلما ان صليت ركعتين
سلمت فقال بعضهم انما صليت ركعتين فاعدت فاخبرت ابا عبد الله علیه السلام فقال
لعلك اعدت قلت نعم قال فضحك ثم قال انما كان يجزيك ان تقوم فتركع ركعة
شرح ان در فلما ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال شرط بجزا و قول در فقال میتواند بود
که بصیغه این لفظ باشد و میتواند بود که بگفتن دو تسبیح باشد مثلا تا افاده این مضمون کند یعنی روایتست
از ابو بکر که از حضرموت است گفت که گزاردم با یاران خود نماز شام را یعنی که پیشنمازی ایشان کردم در
نماز شام پس چون گزاردم دو رکعت سلام کردم پس گفت بعض یاران که جز این نیست که گزاردی دو رکعت
پس اعاده کردم نماز را پس خبر کردم امام جعفر صادق علیه السلم را پس امام گفت شاید که اعاده کرده باشی نماز را
گفتم آری ابو بکر گفت پس امام خنده کرد بعد از آن جز این نیست که کافی بود ترا اینکه برخیزی پس گزاری رکعتی
دیگر را چهارم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال ليس في المغرب والفجر سهو شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت نیست در نماز شام و نماز صبح نماز احتیاط برای سهو مراد اینست که اعاده نماز میباید کرد اگر شکی در عدد رکعات
واقع شود باب پنجاه باب السهو في الثلاث والاربع این باب بیان شک در میان سه رکعت و چهار رکعت است در این باب نه حدیث است
اول اصل عن ابي بصير قال سألته عن رجل صلى فلم يدر افي الثالثة هو ام في الرابعة قال فما ذهب
وهمه اليه فان رأى انه في الثالثة وفي قلبه من الرابعة شيء سلم بينه وبين نفسه ثم
صلى ركعتين يقرأ فيهما بفاتحة الكتاب شرح در این مذهب مقصود است و مستند است و خبر محذوفست

بتقدیر حق یا منصوبست بفعل محذوف بتقدیر یلزم و وهم بفتح واو و سکون ها یعنی چیزیست که در ذهن در آید و الزا
خاطر نیز مینامند و باب ہم بسوی چیزی عبارت از ظن باشت رای یعنی علت شی یعنی شکلست سلام خود
با خود عبارتست از سلام آهسته و میتواند بود که این نیز مراد باشد که بی التفات بجانب دست راست باشد
که مستحب است در غیر صورت شک چنانچه بیان شد در حدیث هشتم باب سی ام لیکن آنچه می آید در حدیث هفتم
این باب که وان اعتدل وهمک فانصرف مؤید احتمال اولست مگر آنکه مراد بانصراف آنجا التفات اندک باشد
ششم روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از
مردی که نماز گزارد پس ندانست که آیا او در رکعت سیوم است او یا در رکعت چهارم امام گفت پس آنچه رفت خاطر او
بسوی آن حقست یعنی که عمل بظن خود میکند پس اگر یقین داند که او در رکعت سیوم است و در دل او از احتمال
رکعت چهارم شکی باشد مراد اینست که سه رکعت را یقین کرده باشد و چهارم در دل او متساوی الطرفین باشد
سلام میدهد میان او و میان خودش یعنی که بنا بر چهارم میگذارد و آن رکعت را تمام میکند با تشهد و سلام
آهسته و بعد از آن میگذارد دو رکعت مراد نشسته است بقرینه حدیث آینده قرائت میکند در آن دو
رکعت بفاتحة الکتاب هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنِ اسْتَوَى وَهْمُهُ فِي الثَّلٰثِ وَالْاَرْبَعِ
سَلَّمَ وَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَهُوَ جَالِسٌ يَقْصُدُ فِي التَّشَهُّدِ شرح یقصد
بقاف و صاد بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب یا باب تفعیل القصد میانه روی والتقصید
ناقص کردن چیزی بهر وجه که باشد یا تا نصف یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برابر شود خاطر
مکلف در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد یعنی که بنا بر چهار میگذارد و میگذارد دو رکعت و چهار سجده
با سوره فاتحة الکتاب برحالی که او نشسته باشد میانه روی میکند در تشهد یعنی که بسیار طویل و بسیار قصیر
نمیکند هشتم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَنْ لَمْ يَدْرِ فِي اَرْبَعٍ هُوَ اَمْ فِي ثِنْتَيْنِ
وَقَدْ اَحْرَزَ الثِّنْتَيْنِ قَالَ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ وَهُوَ قَائِمٌ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ
وَيَتَشَهَّدُ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِذَا لَمْ يَدْرِ فِي ثَلَاثٍ هُوَ اَوْ فِي اَرْبَعٍ وَقَدْ اَحْرَزَ الثَّلٰثَ قَامَ
فَاَضَافَ اِلَيْهَا اُخْرٰى وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ شرح احرز بحای بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
افعال مأخوذست از حرزة بفتح حا و فتح یا سکون رای بی‌نقطه و تای تانیث بمعنی مختار الا احراز اختیار جزء
و مراد اینجا تعلق ظنست باثنین در مسئله اول و بثلث در مسئله دوم و بعضی مجتهدان حمل کرده اند احراز را بر اتمام
و فراغ و حمل کرده اند عدم درایت را بر صورت تساوی طرفین و محتاج شده اند در جمع میان این دو حدیث
که دلالت بر اقل میکند و احادیثی که دلالت بر بنا بر اکثر میکند باینکه در این دو مسئله قایل شده اند باینکه آدمی

برنیامه

مجزیست میان بنا بر اقل و میان بنا بر اکثر و نماز احتیاط و این مخالف کلام مصنف است که می آید در ذیل باب
چهل و سیوم ششم روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که گفتم امام را کسی که ندانست
که در چهار رکعت است او یا در دو رکعت است برحالی که بتحقیق ظن کرد دو رکعت را چه میکند امام گفت میگزارد
دو رکعت و چهار سجده را برحالی که او ایستاده باشد قرائت میکند بفاتحة الکتاب و تشهد میکند و نیست چیزی
بر او یعنی که دو سجده سهو ندارد دیگر عدم ذکر درود و عدم ذکر سلام از قبیل اقتصار است بنا بر اعتماد بر ظهور
وجوب آنها و چون نداند که در سه رکعت است او یا در چهار رکعت و بتحقیق ظن کرد سه رکعت را برمیخیزد پس اضافه
میکند بسوی آن سه رکعت رکعتی دیگر را و نیست چیزی بر او اصل وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِيْنَ بِالشَّكِّ وَلَا يُدْخِلُ
الشَّكَّ فِي الْيَقِيْنِ وَلَا يَخْلِطُ اَحَدَهُمَا بِالْآخَرِ وَلٰكِنَّهُ يَنْقُضُ الشَّكَّ بِالْيَقِيْنِ وَيُتِمُّ عَلَى الْيَقِيْنِ
فَيَبْنِي عَلَيْهِ وَلَا يَعْتَدُّ بِالشَّكِّ فِي حَالٍ مِنَ الْحَالَاتِ شرح لا ینقض و نظایر آن بصیغه مضارع غایب
معلومست و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و بنا بر اول ضمیر لکنه راجع بنماز گزار است و بنا بر دوم ضمیر
شانست لا ینقض بنون و قاف و ضاد با نقطه از باب نصر است و نفی بمعنی نهی است مراد بیقین اینجا
علم بمجزی بودن عبادتست در وقت وقوع آن عبادت و مراد بشک عدم علمست بمجزی خواه بعنوان
تساوی طرفین باشد و خواه بعنوان ظن آنجز باشد و خواه بعنوان ظن بخلاف آنجز باشد لا یدخل از
باب افعالست لا یخلط بخای با نقطه و طای بی‌نقطه از باب ضرب یا از باب تفعیل یتم بتای دو نقطه در بالا
و تشدید میم از باب ضربست ابن اثیر در نهایه گفته یقال تم علی الامر و تم علیه باظهار الادغام ای استمر علیه
فیبنی بیای یک نقطه و نون از باب ضربست لا یعتد بعین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه از باب افتعالست در اینجا
شش فقره مذکورست بعنوان لف و نشر مرتب باین روش که فقره چهارم ناظرست بفقره اول و فقره پنجم
ناظرست بفقره دوم و فقره ششم ناظرست بفقره سیوم و ما متناظرین را در پهلوی یکدیگر بیان میکنیم
تا ظاهرتر شود معنی و مناسب این دو مسئله سه مسئله است اول اینکه نماز گزار نمیشکند یقین را بشک و لیکن
میشکند شک را بیقین و مراد اینست که بعد از فراغ از نمازی که مجزی یقینی باشد در وقت وقوع آن چون
شکی عارض شود در عدد رکعات آن و مانند آن عمل بمقتضای یقین سابق خود میکند و شک را اعتبار
نمیکند اصلا خواه یقین بمجزی بودن مقارن یقین بعدد رکعات باشد و خواه نباشد مثل دو مسئله
سابق حاصل اینست که یقین را نمیشکند مگر بیقین و مثل این گذشت در حدیث دهم باب دوازدهم
دوم اینکه داخل نمیکند شک را در یقین و لیکن باقی میماند بر مثل آنچه یقین بآن داشته پس بنا میگذارد بر آنچه
یقین داشته یعنی که لاحق را مطابق سابق میکند چنانچه بالای دیوار مطابق پایین دیوار میباشد مراد

اینست که کسی مثلا نماز ظهر را چهار رکعتی میکرده باشد و مجزی باشد از او یقینا چون رسد بموضعی یا زمانی که شک کند
که آیا قصر ظهر واجبست یا نه مستمر میماند بر کردن چهار رکعت مثل کسی که سفری کند و نداند که بحد ترخص رسیده یا نه
و مثل کسی که بروز جمعه رسد و نداند که جمعه دو رکعتی بر او واجبست یا نه سیوم اینکه آمیخته نمیکند یقین و شک را یکدیگر
و بجا بعبادات خود در نمی آورد شک را در حالی از حالات خواه در نماز و خواه در زکوة و خواه در روزه
و خواه در حج و خواه در جهاد و خواه در غیر آنها مراد اینست که در هر عبادتی یقین بمجزی بودن هر جزئی از اجزای
آن میباید و الا باطلست خواه آن یقین مقارن یقین بعد در رکعات و مانند آن باشد و خواه لا کره مسئله
منافی مسئله دوم است زیرا که اگرچه دو رکعتی مثلا مشکوک فیه باشد جمعه چهار رکعتی نیز مشکوک فیه خواهد بود بدلیل
اینکه شک در احد المتقابلین لازم دارد شک در دیگر را اکریم از آنچه گفتی لازم می آید که حکم واقعی جمعه چهار رکعتی
مشکوک فیه باشد چون حکم واقعی جمعه دو رکعتی مشکوک فیه است و این منافات ندارد با اینکه حکم وصلی جمعه
چهار رکعتی یعنی مجزی بودن آن یقینی شود بمقتضای این حدیث و بر این قیاس است هر عبادت کسی که عمل کند
بخبر واحد صحیح یا بظاهر قرآن زیرا که مجزی بودن آن یقینی است اگرچه حکم واقعی آن مجهول باشد چنانچه بیان
شد در خطبه مصنف در شرح و الشرط من الله جل ذکره فیما استعبد به خلقه ان یؤدوا جمیع فرائضه بعلم و یقین
و بصیرة تا آخر چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل لا یدری رکعتین صلی ام اربعا قال
یتشهد و یسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین و اربع سجدات یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب ثم
یتشهد و یسلم فان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة و ان کان صلی رکعتین کانت
هاتان تمام الاربع و ان تکلم فلیسجد سجدتی السهو شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که نمیداند که دو رکعت گزارد یا چهار رکعت گفت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن برمیخیزد پس میگزارد
دو رکعت و چهار سجده قرائت میکند در آن دو رکعت بفاتحة الکتاب بعد از آن تشهد میکند و سلام میکند پس
اگر کرده باشد چهار رکعت شد این دو رکعت نافله و اگر گزارده باشد دو رکعت شد این دو رکعت تتمه چهار رکعت
و اگر سخن گفته باشد پیش از این دو رکعت پس باید که سجده کند دو سجده سهو پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال
انما السهو ما بین الثلث و الاربع و فی الاثنتین و الاربع بتلک المنزلة و من سها
فلم یدر ثلثا صلی ام اربعا و اعتدل شکه قال یقوم فیتم ثم یجلس فیتشهد و یسلم
و یصلی رکعتین و اربع سجدات و هو جالس فان کان اکثر وهمه الی الاربع تشهد و سلم
ثم قرأ فاتحة الکتاب و رکع و سجد ثم قرأ و سجد سجدتین و تشهد و سلم و ان کان
اکثر وهمه الی الثنتین نهض فصلی رکعتین و تشهد و سلم شرح این فقرات عبارت محمد بن مسلم است

در کتابش بعد از ذکر حدیث سابق السهو مبتداست ما منصوبست محلا بظرفیت و ظرف متعلق بالسهو است و فی
الاثنتین عطف بر ما بین است بعطف انسحاب پس مراد بیان شک در میان دو و سه و چهار است اگرچه عبارت
مسامحه واقع شده بتلک المنزلة خبر مبتداست و مشار الیه آن مذکور است در حدیث سابق و آن حکم صورت شک
میان دو و چهار است و من سها بتقدیر و سهو من سها است و معطوف بر مبتدا است پس بتلک المنزلة خبر این نیز
واقع شده لفظا یا معنی پس مقصود اینست که این دو صورت نیز مثل صورت شک میان دو و چهار است
در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز احتیاط و واو در و اعتدل حالیه است بتقدیر قد و مراد اینست که این دو
صورت بمنزله صورتی است که مذکور است در حدیث سابق بر حالی که در هر صورت اعتدال شک باشد
ضمیر قال راجع بمحمد بن مسلم است یقوم بصیغه مضارع غایب باب نصر است و این جمله برای بیان نماز احتیاط
برای صورت شک در میان دو و سه و چهار است یتم بتا دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غایب باب
افعالست و مراد با تمام گزاردن دو رکعت ایستاده است فا در فان کان برای تفریع بر جمله حالیه است و این
کلام تا آخر متعلق بصورتیست که مذکور است در حدیث سابق ثم قرأ فاتحة الکتاب تا و سلم در اول محمول
بر استحبابست یعنی روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت در
کتابش که جز این نیست که شک در میان دو و سه و چهار مانند شک در میان دو و چهار است که مذکور شد در حدیث
سابق در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز احتیاط و همچنین است شک کسی که شک کند و نداند که سه رکعت گزارده
یا چهار رکعت بر حالی که مساوی شده باشد شک او یعنی که ظن نداشته باشد اصلا در صورت مذکوره
در حدیث سابق و نزد این دو صورت محمد بن مسلم گفت که در صورت اول از این دو صورت برمیخیزد بعد از
تشهد و سلام پس تمام میکند دو رکعت ایستاده بعد از آن می نشیند پس تشهد میکند و سلام میکند برای احتمال دو
رکعت بودن و میگزارد دو رکعت و چهار سجده را نشسته برای احتمال سه رکعت بودن پس اگر باشد در صورتی
که مذکور است در حدیث سابق بیشتر خاطر او مایل بسوی چهار رکعت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن بعنوان
استحباب میخواند فاتحة الکتاب را و رکوع میکند و سجده میکند بعد از آن قرائت فاتحة الکتاب میکند و سجده میکند
دو سجده و تشهد میکند و سلام میکند مراد اینست که بعنوان استحباب دو رکعت ایستاده میکند اگرچه در عبارت
محمد بن مسلم اینجا نیز مسامحه است و اگر باشد بیشتر خاطر او مایل بدو رکعت برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت و تشهد میکند
و سلام میکند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل صلی فلم یدر اثنتین صلی ام ثلثا ام اربعا قال
یقوم فیصلی رکعتین من قیام و یسلم ثم یصلی رکعتین من جلوس و یسلم فان کانت اربع
رکعات کانت الرکعتان نافلة و الا تمت الاربع شرح اثنتین بفتح همزه استفهام و کسر ثا سه نقطه و سکون نون

میتواند بود و بکسر همزه و وصل و سکون تا و فتح نون میتواند بود بتقدیر حرف استفهام یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز گزارد پس پیش از سلام ندانست که آیا دو رکعت گزارد یا سه رکعت یا چهار
رکعت امام گفت برمیخیزد بعد از تشهد و سلام پس میگزارد دو رکعت ایستاده و سلام میدهد بعد از ان میگزارد
دو رکعت نشسته و سلام میدهد پس اگر باشد آنچه گزارده بود چهار رکعت میشود این رکعتهای آخر نافله و اگر
نباشد چهار رکعت تمام میشود چهار رکعت ثم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا لَمْ تَدْرِ ثَلَاثًا
صَلَّيْتَ اَوْ اَرْبَعًا وَوَقَعَ رَأْيُكَ عَلَى الثَّلٰثِ فَابْنِ عَلَى الثَّلٰثِ وَاِنْ وَقَعَ رَأْيُكَ عَلَى الْاَرْبَعِ
فَسَلِّمْ وَانْصَرِفْ وَاِنِ اعْتَدَلَ وَهْمُكَ فَانْصَرِفْ وَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَاَنْتَ جَالِسٌ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ندانی که سه رکعت گزاردی یا چهار رکعت و واقع شود ظن تو بر سه رکعت
پس بنا بگذار بر سه رکعت و اگر واقع شود ظن تو بر چهار رکعت پس سلام کن بعد از تشهد و برگرد یعنی که در اثنای
سلام التفات بجانب یمین کن و اگر مساوی شود خاطر تو در میان سه و چهار پس برگرد بعد از تشهد بسلام
و التفات بجانب یمین و بگزار دو رکعت نشسته ثم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا لَمْ تَدْرِ
اثْنَتَيْنِ صَلَّيْتَ اَمْ اَرْبَعًا وَلَمْ يَذْهَبْ وَهْمُكَ اِلَى شَيْءٍ فَتَشَهَّدْ وَسَلِّمْ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ
وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ تَقْرَأُ فِيهِمَا بِاُمِّ الْقُرْاٰنِ ثُمَّ تَشَهَّدْ وَسَلِّمْ فَاِنْ كُنْتَ اِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ
كَانَتْ هَاتَانِ تَمَامَ الْاَرْبَعِ وَاِنْ كُنْتَ صَلَّيْتَ الْاَرْبَعَ كَانَتْ هَاتَانِ نَافِلَةً شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ندانی که آیا دو رکعت گزاردی یا چهار و نرود ظن تو بسوی چیزی پس تشهد
کن و سلام کن بعد از ان بگزار دو رکعت و چهار سجده را میخوانی در ان دو رکعت بسوره فاتحة الکتاب بعد از ان
تشهد کن و سلام کن پس اگر باشی بازیرش که نگزارده باشی مگر دو رکعت را میشود این دو رکعت آخر متمم چهار
رکعت و اگر باشی بازیرش که گزارده باشی چهار رکعت را میشود این دو رکعت آخر نافله اصل وَاِنْ كُنْتَ
لَا تَدْرِي ثَلَاثًا صَلَّيْتَ اَمْ اَرْبَعًا وَلَمْ يَذْهَبْ وَهْمُكَ اِلَى شَيْءٍ فَسَلِّمْ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَاَنْتَ
جَالِسٌ تَقْرَأُ فِيهِمَا بِاُمِّ الْكِتَابِ وَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُكَ اِلَى الْاَرْبَعِ فَتَشَهَّدْ وَسَلِّمْ ثُمَّ اسْجُدْ
سَجْدَتَيِ السَّهْوِ شرح و اگر باشی بازیرش که ندانی که سه رکعت گزاردی یا چهار رکعت و نرود ظن تو بسوی
چیزی پس بعد از تشهد سلام کن بعد از ان بگزار دو رکعت را نشسته میخوانی در ان دو رکعت بسوره فاتحة
الکتاب و اگر رود ظن تو بسوی سه رکعت پس برخیز پس بگزار رکعت چهارم را و سجده مکن دو سجده سهو و اگر
رود ظن تو بسوی چهار پس تشهد و سلام کن بعد از ان سجده کن دو سجده سهو ثم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ فِيمَنْ لَا يَدْرِي اَثَلَاثًا صَلَّى اَمْ اَرْبَعًا وَوَهْمُهُ فِي ذٰلِكَ سَوَاءٌ قَالَ فَقَالَ اِذَا اعْتَدَلَ

اِلَى الثَّلٰثِ فَقُمْ فَصَلِّ الرَّكْعَةَ الرَّابِعَةَ
وَلَا تَسْجُدْ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ وَاِنْ ذَهَبَ
وَهْمُكَ ح

الوهم

اَلْوَهْمُ فِي الثَّلٰثِ وَالْاَرْبَعِ فَهُوَ بِالْخِيَارِ اِنْ شَاءَ صَلَّى رَكْعَةً وَهُوَ قَائِمٌ وَاِنْ شَاءَ
صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ وَهُوَ جَالِسٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت
در کسی که نمیداند که آیا سه رکعت گزارد یا چهار رکعت و خاطر او در ان برابرست راوی گفت که پس امام گفت که
چون برابر شود خاطر در سه رکعت و چهار رکعت پس او بعد از تشهد و سلام مختارست اگر خواهد میگزارد یک رکعت
ایستاده و اگر خواهد میگزارد دو رکعت و چهار سجده نشسته اصل وَقَالَ رَجُلٌ لَمْ يَدْرِ اثْنَتَيْنِ صَلَّى
اَمْ اَرْبَعًا وَوَهْمُهُ يَذْهَبُ اِلَى الْاَرْبَعِ اَوْ اِلَى الرَّكْعَتَيْنِ فَقَالَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَاَرْبَعَ سَجَدَاتٍ
وَقَالَ اِنْ ذَهَبَ وَهْمُكَ اِلَى رَكْعَتَيْنِ وَاَرْبَعٍ فَهُوَ سَوَاءٌ وَلَيْسَ الْوَهْمُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ
مِثْلَهُ فِي الثَّلٰثِ وَالْاَرْبَعِ شرح و امام گفت در مردی که ندانست که آیا دو رکعت گزارد یا چهار رکعت و خاطر
او میرود بسوی چهار رکعت یا بسوی دو رکعت یعنی که مترددست گاهی خیال چهار رکعت میکند و گاهی خیال دو رکعت
میکند پس امام گفت که بعد از تشهد و سلام میگزارد دو رکعت و چهار سجده را امام گفت برای توضیح آنچه
مذکور شد که اگر رود خاطر تو بسوی دو رکعت و چهار رکعت پس خاطر تو برابرست یعنی که ظن بهیچ کدام
نداری و نیست شک در این موضع مثل شک در سه رکعت و چهار رکعت یعنی که در این موضع البته دو رکعت
ایستاده می باید بخلاف اخیر زیرا که در ان آدمی مخیرست میان دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده
باب جهل و بیست و یکم اصل بَابُ مَنْ سَهَا فِي الْاَرْبَعِ وَالْخَمْسِ وَلَمْ يَدْرِ زَادَ اَمْ نَقَصَ اَوِ اسْتَيْقَنَ اَنَّهُ زَادَ شرح و او در علم بیدبرای
عطف تفسیرست بقرینه او در فقره اخیره میتواند بود که واو برای عطف تفسیر نباشد و مؤید اینست منها در حدیث
چهارم این باب و بنا بر اول این اشارتست بحمل حدیث اول این باب بانکه مراد بنقص عدم زیاده است
یعنی این باب بیان کسی است که شک کرد در میان چهار رکعت و پنج رکعت و ندانست که آیا زیاد کرد یا کم کرد
یا کسی که یقین دانست که او زیاد کرد در این باب شش حدیث است اول اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اِذَا شَكَّ اَحَدُكُمْ فِي صَلٰوتِهِ فَلَمْ يَدْرِ زَادَ اَمْ نَقَصَ
فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ وَسَمَّاهُمَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ الْمُرْغِمَتَيْنِ
شرح المرغمتین بسکون را و بنقط و کسر غین با نقط بصیغه اسم فاعل باب افعال دو خاک مالنده شیطان چنانچه
می آید در حدیث نهم باب آینده یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
چون شک کند یکی از شما در نماز خود و نداند که زیاد کرد یا زیاد نکرد پس باید که سجده کند دو سجده نشسته و نامید
آن دو سجده را رسول الله صلی الله علیه و آله دو خاک مالنده دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اسْتَيْقَنَ
اَنَّهُ زَادَ فِي صَلٰوتِهِ الْمَكْتُوبَةِ لَمْ يَعْتَدَّ بِهَا وَاسْتَقْبَلَ صَلٰوتَهُ اسْتِقْبَالًا اِذَا كَانَ قَدِ اسْتَيْقَنَ

یقیناً شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت اگر نمازگزار یقین کند این را که او زیاد کرده یک رکعت را در نماز
خود که فریضه است حساب نمیکند آن نماز را و از سر میگیرد نماز خود را نوعی از سر گرفتن یا یعنی که اعاده او را
و اقامت لازم نیست چون یقین کرده باشد زیادتی را نوعی از یقین شاید که مراد این باشد که ظن غالب
اینجا مانند یقین حقیقی است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کنت لم تدر اربعا صلیت
ام خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک ثم سلم بعدهما شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت چون ندانسته باشی که چهار رکعت گزاردی یا پنج رکعت پس سجده کن دو سجده سهو بعد از
سلام تو بعد از آن سلام کن بعد از آن دو سجده جمع میان ثم که برای تراخیست و میان بعدهما اشارت است
بفاصله تشهد میان سجدتین و سلام چهارم اصل عن سماعة قال قال من حفظ سهوه فاتمه فلیس علیه
سجدتا السهو انما السهو علی من لم یدر زاد ام نقص منها شرح روایت از سماعه که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است سماعه گفت که امام گفت که هر که نگاهدارد سهو خود را
از احتمال زیاد کردن یک رکعت مثل کسی که شک کند میان سه و چهار پس تمام کند سهو خود را بگزاردن نماز
احتیاط پس نیست بر او دو سجده سهو جز این نیست که سجده سهو بر کسی است که ندانست که زیاد کرده یک رکعت را
یا کم کرده یک رکعت را از نماز مثل کسی که شک کرده میان سه و چهار و پنج پس بنا بر چهار میگزارد و نماز احتیاط
میکند برای احتمال سه بودن و دو سجده سهو میکند برای احتمال پنج بودن مخفی نماند که حصر در انما با
عتبار اینست که کلام در کسی است که احتمال نقصان میدهد پس منافات ندارد با وجوب دو سجده سهو
بر کسی که شک کند میان چهار و پنج و احتمال نقصان اصلا ندهد و لکن از این معلوم نمیشود حکم کسی که شک
کند میان سه و پنج و احتمال چهار ندهد و این مشکلست والعلم عند الله پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که زیاد کرد یک رکعت را در نماز
خود پس واجبست بر او از سر گرفتن نماز ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا لم تدر خمسا صلیت
ام اربعا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک و انت جالس ثم تسلم بعدهما شرح معنون
این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس
شرح الانصراف روگردانیدن و مراد اینجا سلام است زیرا که آن بعنوان روگردانیدن بجانب راست است جانب چپ
گذشت در حدیث هشتم باب سهو امام متن این باب بیان کسی است که سخن گفت در اثنای نماز خود یا سلام داد پیش از
اتمام نماز یا ایستاد در جای نشستن و در این باب نه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من حفظ
سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو فان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی بالناس

الظهر

واتمه

سلم

الظهر رکعتین ثم سها فسلم فقال له ذو الشمالین یا رسول الله انزل فی الصلوة شیء فقال
و ما ذاک قال انما صلیت رکعتین فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اتقولون مثل
قوله قالوا نعم فقام صلی الله علیه و آله فاتم بهم الصلوة و سجد بهم سجدتی السهو
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر کس که نگاهداشت غفلت خود را از زیاد کردن بیگانه مثل سخن گفتن پس تمام
کرد غفلت خود را یا یعنی که تلافی آن کرد پس نیست بر او دو سجده سهو چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
گزارد با مردم نماز ظهر را دو رکعت بعد از آن غافل شد پس سلام داد پس گفت او را ذو الشمالین که ای رسول الله
آیا فرود آمد در اثنای این نماز چیزی از وحی الله تعالی که باعث نسخ شده باشد پس رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت و چیست باعث این سخن گفت جز این نیست که گزاردی دو رکعت پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
اصحاب دیگر را که آیا میگوئید شما مثل سخن او را گفتند آری پس برخاست صلی الله علیه و آله پس اتمام کرد با
ایشان آن نماز را و سجده کرد با ایشان دو سجده سهو ظاهر فان تا آخر اینست که چون دلیلی بر وجوب چیزی
نباشد آن چیز واجب نمیشود و قیاس در امثال ما نحن فیه جایز نیست اصل قال قلت ارایت من صلی
رکعتین و ظن انهما اربع رکعات فسلم و انصرف ثم ذکر بعد ما ذهب انه انما
صلی رکعتین قال یستقبل الصلوة من اولها قال قلت فما بال رسول الله صلی الله علیه و آله
لم یستقبل الصلوة و انما اتم بهم ما بقی من صلوته فقال ان رسول الله صلی الله علیه
و آله لم یبرح من مجلسه فان کان لم یبرح من مجلسه فلیتم ما نقص من صلوته اذا کان
قد حفظ الرکعتین الاولتین شرح ارایت بهمزه استفهام و فعل ماضی مخاطب بمعنی اخبرنی است لم یبرح بباء
یکنقطه و را بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع غایب با سلم است یعنی راوی گفت که گفتم که خبر ده مرا که کسی که گزارد
دو رکعت را و گمان کرد که نماز او چهار رکعت است پس سلام داد و گردید از نماز بعد از آن بخاطر رسانید
بعد از آنکه رفت این را که او جز این نیست که گزارد دو رکعت را امام گفت ابتدا میکند آن نماز را از اول آن
راوی گفت که گفتم پس چیست حال رسول الله صلی الله علیه و آله که ابتدا نکرد نماز را و جز این نیست که اتمام کرد با آن
مردم آنچه را که باقی مانده بود از نماز او پس امام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله زایل نشد از جای نشستن
خود پس اگر آن کس زایل نشود از جای نشستن خود پس باید که اتمام کند آنچه را که کم کرد از نماز خود اگر نگاهداشته باشد
دو رکعت اول را از فساد دیگر مثل نقض وضو دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال فی الرجل یصلی
رکعتین من المکتوبة ثم ینسی فیقوم قبل ان یجلس بینهما قال فلیجلس ما لم یرکع و قد
تمت صلوته فان لم یذکر حتی رکع فلیمض فی صلوته فاذا سلم سجد سجدتین و هو جالس

شرح ضمیر بینهما راجع بدو چیز است اول رکعتین اولیین که مذکور است دوم رکعتین اخیرتین که در حکم مذکور است یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم که گفت در مردی که میگزارد دو رکعت را از فریضه بعد ازان فراموش میکند پس برمیخیزد پیش از
آنکه نشیند برای تشهد میان دو رکعت اول و دو رکعت آخر امام گفت پس باید که نشیند مادام که رکوع نکرده باشد
و بتحقیق تمام شده نماز او یعنی که قضای چیزی بر او لازم نیست بخلاف شق دوم زیرا که در آن قضای تشهد
بر او لازم است چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و مراد این نیست که سجده سهو بر او لازم نیست بقرینه حدیث
نهم این باب پس اگر بیاد نیاورد تا آنکه رکوع کند پس باید که رود در نماز خود پس چون سلام کند سجده کند دو
سجده سهو برحالی که او نشسته باشد یعنی که می باید که میان سلام و دو سجده برنخیزد صحیح قُلْتُ لِأَبِي
الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ
قُلْتُ وَحَالُهُ حَالُهُ قَالَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَقِّهَهُمْ شرح واو در وحاله حالیه است و بتقدیر اعاده
کلام سابقست یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را از روی تعجب که آیا سلام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در دو رکعت
اول پس امام گفت آری گفتم آیا سلام کرد و حال آنکه مرتبه او آن مرتبه او است که نبوت و عصمت است امام گفت
جز این نیست که اراده کرد الله عز و جل که دانا کند مردم را بحکم این سهو یعنی که دانند که سرزنش کسی برای سهو در
نماز که بی اختیار است قبیح است حسن صحیح سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَكَلَّمُ نَاسِياً فِي الصَّلَاةِ
يَقُولُ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ فَقَالَ يُتِمُّ صَلَاتَهُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ فَقُلْتُ سَجْدَتَا السَّهْوِ قَبْلَ
التَّسْلِيمِ هُمَا أَوْ بَعْدُ قَالَ بَعْدُ شرح بعد هر دو جا مبنی بر ضم و مقطوع از اضافه است بتقدیر بعد التسلیم
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سخن میگوید برحالی که فراموش کرده در نماز میگوید راست
صفهای خود را پس امام گفت اتمام میکند نماز خود را بعد ازان سجده میکند دو سجده پس گفتم دو سجده سهو
پیش از سلام است یا بعد از سلام امام گفت بعد از سلام است حسن کالصحیح عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ تَقُولُ فِي سَجْدَتَيِ السَّهْوِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ قَالَ الْحَلَبِيُّ
وَسَمِعْتُهُ مَرَّةً أُخْرَى يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ شرح تقول هر دو جا بصیغه مخاطب و کلام امام است تفسیر سلام و تفسیر رحمة الله و تفسیر برکاته آمد
در حدیث اول باب التشهد یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت میگویی در دو سجده
سهو که بنام خداست و بمدد خداست خدایا درود کن بر محمد و آل محمد گفت حلبی که و شنیدم از امام علیه السلم بار
دیگر که میگویی در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست سلام بر تو باد ای پیغمبر و رحمت خدا و برکاتش
مراد اینست که هر کدام از این دو عبارت کافیست موثق سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ صَلَّى

حاله ثم

کنید

رسول

اکذلک

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ سَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ مَنْ خَلْفَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدَثَ
فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالُوا إِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ أَكَذَاكَ يَا ذَا الْيَدَيْنِ وَكَانَ
يُدْعَى ذَا الشِّمَالَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ فَبَنَى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعاً شرح سهوی که در این حدیث
مذکور است غیر سهویست که در حدیث اول این باب است و این بعد از آنست که چون ذو الشمالین در اول جرأت
نموده بود اینجا رعایت ادب کرد و لفظ قد سن تا آخر در فقرات آینده مؤید تعدد سهو است والله اعلم
ثم برای تعجب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نماز گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله پس
سلام داد در دو رکعت پس پرسیدند او را جمعی که در پی سر او بودند یعنی که بعض ایشان پرسید که ای رسول
خدا آیا حادث شد در نماز چیزی که باعث نسخ باشد گفت و چیست باعث این سخن گفتند جز این نیست که
گزاردی دو رکعت پس گفت آیا چنین است ای صاحب دو دست و خوانده میشد آن مرد صاحب دو دست چپ
پس آن مرد گفت آری پس بنا گذاشت بر نماز خود پس اتمام کرد نماز را چهار رکعت حسن وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي
أَنْسَاهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلاً صَنَعَ هَذَا لَعُيِّرَ وَقِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُكَ فَمَنْ
دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ ذَاكَ قَالَ قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَارَتْ أُسْوَةً
وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ شرح لَعُيِّرَ لام تأکید است و عیر بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء
بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است و قیل عطف بر عیر است بعطف تفسیر ما یقبل بقاف و باء یک نقطه
بصیغه مضارع مجهول غایب باب علم است صلوتک مرفوع و نائب فاعل است الیوم منصوبست ذاک فاعل
دخل است سن بسین بی‌نقطه و تشدید نون بصیغه ماضی معلوم باب نصر است السنة بضم سین سلوک راهی
و مراد اینجا مکرر کردن کاریست و میتواند بود که سن بصیغه مجهول باشد یعنی آنکه گردانیده شد و تغییر
داده شد مثل من حما مسنون و صارت عطفست بر قال و ضمیر راجع بمصدر سن است الاسوه بکسر و ضم
همزه و سکون سین بی‌نقطه آنچه تسلی شود بآن غمگین و سجد عطفست بر اتم که در فقرات سابقه است
و ضمیر مستتر راجع برسول الله است مکان مصدر میمی است یعنی و امام گفت بدرستی که الله تعالی او است
که فراموشی کننده کرد رسول الله را برای مهربانی برای امت آیا نمی بینی که اگر اینکه مردی کند این فراموشی
را هر آینه سرزنش کرده میشود و گفته میشود که مقبول نمیشود نماز تو پس هر که داخل شود بر او امروز
این فراموشی یا این سرزنش میگوید که بتحقیق مکرر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که من کردم و میشود
آن سنت باعث تسلی و رسول الله سجده کرد دو سجده سهو برای وقوع سخن موثق کالصحیح قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ وَلَمْ تَتَشَهَّدْ فَذَكَرْتَ قَبْلَ أَنْ تَرْكَعَ فَاقْعُدْ

فتشهد وان لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك كما انت فاذا انصرفت سجدت
سجدتين لا ركوع فيهما ثم تشهد التشهد الذي فاتك شرح گفت امام جعفر صادق عم
چون بر خیزی در دو رکعت اول و تشهد نکنی پس بیاد آوری پیش از آنکه رکوع کنی پس بنشین و تشهد کن و اگر
بیاد نیاوری تا آنکه رکوع کنی پس برو در نماز خود چنانچه تو یی پس چون سلام دهی سجده میکنی دو سجده
سهو نیست رکوعی در آنها بعد از آن تشهد کن آن تشهدی که فوت شد از تو یا بمعنی که آنرا قضا کن
متن اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا قمت في الركعتين من الظهر او غيرها ولم تتشهد
فيهما فذكرت ذلك في الركعة الثالثة قبل ان تركع فاجلس فتشهد وقم فاتم
صلوتك فان انت لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك حتى تفرغ فاذا فرغت فاسجد
سجدتي السهو بعد التسليم قبل ان تتكلم شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق متن اصل عن معاوية بن
عمار قال سألته عن الرجل يسهو فيقوم في حال قعود او يقعد في حال قيام قال يسجد
سجدتين بعد التسليم وهما المرغمتان ترغمان الشيطان شرح مرغمتان برا بینقط و غین با نقط
بصیغه اسم فاعل باب افعالست ترغمان بصیغه مضارع معلوم باب افعالست ذکر وهما المرغمتان تا آخر
اینجا اشعارست باینکه این دو سجده در این دو صورت مستحبست برای مبالغه در تعبد پس منافات نیست
میان این حدیث و میان حدیث سابق و مانند آن و حصری که مفهومست از کلام مصنف در باب آینده که
فهذه اربعة مواضع يجب فيها سجدتا السهو و تصریحی که بعد از آنست که مثل الذي يحتاج ان يقوم تا آخر
یعنی روایتست از معاوية بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است پرسیدم
امام را از مردی که غافل میشود پس بر میخیزد در حالتی که باید نشست یا می نشیند در حالتی که باید ایستاد امام
گفت سجده میکند دو سجده سهو بعد از سلام و آن دو سجده دو بر خاک مالنده اند بیان این آنکه بر خاک میمالند
شیطان را باعتبار اینکه شیطان نمیخواهد که کسی تلافی سهو خود کند باب من شك في صلوته كلها ولم يدر ازاد او نقص او كثر
عليه السهو والسهو في النافلة وسهو الامام ومن خلفه شرح این باب بیان کسی است که شک کند در نماز خود بهمگی آن و نداند
که آیا زیاد کرده یا کم کرده و کسی که بسیار شود بر او غفلت و بیان غفلت در نماز و بیان غفلت پیشنماز و آنکه در پی اوست
در این باب ده حدیث و کلام مصنف است بعد از حدیث دهم متن اصل عن ابي الحسن عليه السلم قال ان كنت
لا تدري كم صليت ولم يقع وهمك على شيء فاعد الصلوة شرح روایتست از امام رضا علیه السلم یا امام
موسی کاظم علیه السلم گفت اگر ندیده دانسته باشی که چند رکعت گزاردی و فرود نیاید خاطر تو بر چیزی از عدد رکعات
پس از سر گیر نماز را اگر احتمال یک رکعت هست متن اصل عن زرارة وابي بصير قالا قلنا له الرجل يشك كثيرا

في صلوة

في صلوته حتى لا يدري كم صلى ولا ما بقي عليه قال يعيد قلنا له فانه يكثر عليه ذلك كلما اعاد شك
قال يمضي في شكه ثم قال لا تعودوا الخبيث من انفسكم بنقض الصلوة فتطمعوه فان الشيطان
خبيث معتاد لما عود فليمض احدكم في الوهم ولا يكثرن نقض الصلوة فانه اذا فعل ذلك
مرات لم يعد اليه الشك قال زرارة ثم قال انما يريد الخبيث ان يطاع فاذا عصي لم يعد
الى احدكم شرح یکثر بفتح کاف و کسر با یکنقط و سکون یا دو نقط در پایین و را بینقط نایب مفعول مطلقست
بتقدیر شکا کبیرا اما استفهامیاست و میتواند بود که موصوله باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که نمیداند که آنچه باقیمانده
از اجزای رکعتی که در میان آنست چیست یکثر بثا سه نقط و را بینقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن است
مشار الیه ذلک اصل شک است و میتواند بود که شک بزرگ باشد لا تعودوا بعین بینقط و واو و دال بینقط بصیغه
نهی حاضر باب تفعیلست التعوید کسی را بهره مند کردن از چیزی و کسی را عادت فرمودن بچیزی و اول اینجا مناسبتر است
معتاد صفت خبیث است لام در لما برای تعلیلست و ما مصدریه است و ظرف متعلق بمجموع خبیث معتاد است
عود بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست لا یکثرن بثا سه نقط و را بینقط و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از زراره و ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم
اند گفتند که گفتیم امام را که مردی شک میکند شکی بزرگ در نماز خود تا بحدی که نمیداند که چند رکعت گزارده و نه اینکه
چه چیز باقیمانده بر او از تتمه رکعت امام گفت از سر میگیرد نماز را گفتیم امام را که پس بدرستی که شان اینست
که بسیار میشود بر او آن شک بیان این آنکه هر بار که بر میگردد شک میکند امام گفت میرود در شک خود یا بمعنی که
بنا بر هرچه میخواهد میگذارد و التفات بشک نمیکند بعد از آن امام گفت که بهره مدهید ناپاک را از خودتان بشکستن
نماز پس بطمع اندازید او را در شکستن ایمان چه بدرستی که شیطان ناپاکی است که عادت بناپاکی کرده بسبب اینکه بهره داده
شده از بعض خلایق مراد اینست که اگر بهره داده نمیشد ناامید میشد و ناپاکی نمیکرد اصلا چه جای اینکه عادت بناپاکی
کند پس باید که رود یکی از شما که شک بسیار کند در آن شک و باید که بسیار نکند شکستن نماز را چه بدرستی که او چون کند
آن عدم التفات بشک را چند بار بر نمیگردد بسوی او شک گفت زراره که بعد از آن امام گفت که بیان این آنکه جز این
نیست که میخواهد ناپاک این را که فرمان برده شود پس چون مخالفت کرده شود بر نمیگردد بسوی یکی از شما متن اصل عن ابي
عبد الله عليه السلم قال قال اذا شككت فلم تدر افي ثلاث انت ام في اثنتين ام في واحدة ام
في اربع فاعد ولا تمض على الشك شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت که چون
شک کنی پس ندانی که آیا در سه رکعتی تو یا در دو رکعتی یا در یک رکعت یا در چهار رکعت پس اعاده نماز کن و مرو بر شک متن اصل
اتى رجل النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله اشكو اليك ما القى من الوسوسة في صلوتي

حتى لا ادرى ما صليت من زيادة او نقصان فقال اذا دخلت فى صلوتك فاطعن
فخذك اليسرى باصبعك اليمنى المسبحة ثم قل بسم الله وبالله توكلت على الله اعوذ
بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم فانك تنحره وتطرده شرح اذا دخلت یعنی اذا اردت
دخول است اطعن بطاء بی‌نقط و عین بی‌نقط بصیغه امر باب منع یا نصر است المسبحه بسین بی‌نقط و باء یک‌نقط و حاء
بی‌نقط بصیغه اسم فاعل باب تفعیل انگشت شهادت تنحر بنون و حاء بی‌نقط و راء بی‌نقط بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب منع است النحر بفتح نون و سکون حاء دست بر بالای سینه کسی زدن تطرد بطاء بی‌نقط و راء بی‌نقط
و دال بی‌نقط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است الطرد بفتح طاء و سکون راء دور کردن یعنی آمد مردی نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله شکایت میکنم بسوی تو از آنچه بر میخورم از وسوسه در نماز من تا آنکه نمیدانم
که چه گزاردم از زیادتی و کمی پس گفت چون اراده کنی که داخل شوی در نماز خود پس بزن ران چپ خود را بانگشت
راست خود که انگشت شهادت است بعد از آن بگو بنام خداست و بمدد خداست اعتماد کردم در کار خود بر خدا پناه
میگیرم بخدا که شنوای داناست از شیطان سنگسار لعنت چه بدرستی که تو دست بر بالای سینه شیطان میزنی
و دور میکنی او را از خود غ م ل عن ابى عبد الله عليه السلام قال سألته عن الامام يصلى باربعة انفس
او خمسة انفس ويسبح اثنان على انهم صلوا ثلاثا ويسبح ثلاثة على انهم صلوا اربعا ويقول
هؤلاء اقعدوا والامام مائل مع احدهما او معتدل الوهم فما يجب عليه قال ليس على الامام
سهو اذا حفظ عليه من خلفه سهوه بايقان منهم وليس على من خلف الامام سهو اذا لم يسه
الامام ولا سهو فى سهو وليس فى المغرب والفجر سهو ولا فى الركعتين الاوليين من كل صلوة ولا فى
نافلة فاذا اختلف على الامام من خلفه فعليه وعليهم فى الاحتياط الاعادة والاخذ بالجزم

[حاشیه: هؤلاء قوموا ویقول هم]

شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از پیشنماز که نماز میگزارد با چهار شخص یا پنج شخص
و تسبیح میگویند دو شخص برای آنکه آن جماعت گزاردند سه رکعت یعنی که هر کدام سه بار میگویند سبحان الله و تسبیح میگویند
سه شخص مثلا برای آنکه آن جماعت گزاردند چهار رکعت و میگویند بزبان تسبیح آن جماعت اول که برخیزید و میگویند بزبان تسبیح آن
جماعت دوم که بنشینید برای تشهد و سلام و پیشنماز میل کننده است با یکی از آن دو جماعت یا مساویست خاطر او پس چه
چیز واجب میشود بر پیشنماز امام گفت که نیست بر پیشنماز سهوی چون نگاه دارند بر آن پیشنماز جمعی که در پس او یند از مأمومین
سهو او را بوسیله یقین داشتن از جانب ایشان و نیست بر جمعی که در پس پیشنمازند سهوی چون سهو نکرده باشد پیشنماز و
نمی باشد سهوی در سهو یا یعنی که اگر در نماز احتیاط کسی سهوی کند بنا بر هرچه خواهد میتواند گذاشت و نیست در نماز شام
و صبح سهوی و نه در دو رکعت اول از هر نمازی و نه در نماز نافله پس اگر اختلاف کنند بر پیشنماز جمعی که در پس او یند پس واجبست

[حاشیه: نماز صبح / که باشد هم]

بر پیشنماز

٣١٦

بر پیشنماز و بر آن جمع در احتیاط اعاده نماز و عمل بیقین نهم صل عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن السهو
فى النافلة فقال ليس عليه شىء شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم
امام را از شک در نافله پس گفت نیست بنا بر آن چیزی یا یعنی که بنا بر هرچه خواهد میتواند گذاشت دهم صل عن ابى
عبد الله عليه السلام قال ليس على الامام سهو ولا اعادة شرح سهو در ولا على السهو بفتح سین و جزم هاء و تشدید
واو هست یعنی کسی که بسیار شک کند یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست بر پیشنماز سهوی اگر کما
حفظ کرده باشد و نیست بر آنکه در پس پیشنماز است سهوی اگر پیشنماز حفظ کرده باشد و نیست بر کسی که بسیار سهو
کند سهوی و نیست بر اعاده نماز اعاده دیگر یا یعنی که از تکرار سهو دو بار متصل بهم کثرت سهو حاصل میشود
و صاحب او بنا بر هرچه میخواهد میگذارد یازدهم صل عن ابى جعفر عليه السلام قال اذا كثر عليك السهو فامض
فى صلوتك فانه يوشك ان يدعك انما هو من الشيطان شرح کثرت سهو بیان شد در حدیث
سابق یوشک بواو و شین با نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت از امام محمد
باقر علیه السلام که گفت چون بسیار شود بر تو شک پس برو در نماز خود چه بدرستی که آن شک نزدیک میشود که
واگذارد ترا بیان این آنکه جز این نیست که آن شک از جانب شیطان است یا یعنی که چون شیطان فرمان
برده نشود دیگر بر نمیگردد غالبا چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب دوازدهم صل سألت ابا عبد الله
عليه السلام عن السهو فانه يكثر على فقال ادرج صلوتك ادراجا قلت فاى شىء الادراج
قال ثلاث تسبيحات فى الركوع والسجود شرح ادرج بدال بی‌نقط و راء بی‌نقط و جیم بصیغه امر باب
افعال است الادراج چیزی را صاحب چند پایه ممتاز از یکدیگر کردن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از علاج شک چه بدرستی که آن بسیار میشود بر من پس گفت چند پایه کن نماز خود را چند پایه کردنی گفتم پس چه
چیز است چند پایه کردن گفت سه تسبیح در رکوع و سه تسبیح در سجود مراد اینست که کسی که بشتاب کند رکوع و
سجود را شک بسیار میکند بخلاف کسی که بشتاب نکند سیزدهم صل وروى انه اذا سها فى النافلة بنى على الاقل
شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه چون شک کند کسی در نماز نافله بنا میگذارد بر کمتر
مراد اینست که افضل بنا گذاشتن بر کمترست و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث ششم این
باب چهاردهم صل فجميع مواضع السهو التى قد ذكرناها فيها الاثر سبعة عشر موضعا سبعة
منها يجب على الساهى فيها اعادة صلوة الذى ينسى تكبيرة الافتتاح ولا يذكرها
حتى يركع والذى ينسى ركوعه وسجوده والذى لا يدرى ركعة صلى ام ركعتين والذى
يسهو فى المغرب والفجر والذى يزيد فى صلوته والذى لا يدرى زاد او نقص ولا يقع وهمه

[حاشیه: علی من خلف الامام سهو ولا / علی السهو سهو ولا علی الاعادة صح]

عَلَى شَيْءٍ وَالَّذِي يَنْصَرِفُ عَنِ الصَّلوٰةِ بِكُلِّيَّتِهِ قَبْلَ اَنْ يُتِمَّهَا شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و راء بی‌نقطه
آنچه چیزی باعث آن شده باشد و حدیثی که منقول شده باشد و مراد اینجا معنی اولست بقرینه اینکه موضع سهوی
که دران نماز احتیاطست درین هفده موضع مذکور نیست پس مراد اثر سهوست که بعد از قطع نماز اول باید که بفعل
آید بسبب سهو و آن اثر بر دو قسم است یکی اعاده نماز و دیگری سجده سهو و ازین تقریر ظاهر میشود که نماز احتیاط
داخل اثر سهو نیست زیرا که آن از تتمه نماز اولست پس بعد از قطع آن نیست و مراد بذکر اثر سهو بیان اینست
که سهو در کجا اثر دارد و در کجا اثر ندارد یعنی پس بنابر آنچه مذکور شد از اول باب سی و چهارم که باب السهو فی افتتاح
الصلوة است تا اینجا جمیع مواضع غفلت که ذکر کردیم در آنها اثر سهو را وجودا یا عدما هفده موضع است هفت
موضع از جمله آنها واجبست بر غفلت کننده در آنها از سر گرفتن نماز اول حال کسی که فراموش میکند تکبیر احرام را و
بیاد نمی آورد آنرا تا آنکه رکوع میکند بحکم حدیث دوم باب سی و چهارم دوم حال کسی که فراموش میکند رکوع خود را
بحکم حدیث دوم باب سی و ششم یا فراموش میکند سجود خود را بحکم حدیث سیوم باب سی و هفتم سیوم حال کسی که نمیداند
که یک رکعت گزارده یا دو رکعت بحکم حدیث دوم و سیوم باب سی و هشتم چهارم حال کسی که غفلت میکند در نماز مغرب یا غفلت
میکند در نماز فجر بحکم حدیث اول و چهارم باب سی و نهم پنجم حال کسی که زیاد میکند رکعتی را در نماز خود بحکم حدیث دوم و پنجم
باب چهل و یکم ششم حال کسی که نمیداند که زیاد کرده یا کم کرده و فرو دنمی آید خاطر او بر چیزی از عدد رکعات بحکم حدیث اول و دوم
باب چهل و سیوم هفتم حال کسی که رو میگرداند از قبله نماز بهیکل بدن خود پیش از اتمام نماز بحکم حدیث اول باب
چهل و دوم و اینکه دفع منافات میان این حصر و آنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهل و سیوم که در صورت اختلاف
امام و ماموم اعاده نماز است بیکی از دو وجه است اول اینکه آنچه گذشت بعنوان تخییر باشد باین معنی که جایز است
ایشانرا اعاده نماز برای دریافتن فضیلت جماعت و جایز است قصد انفراد و عمل هر کدام بمقتضی سهو خود
دوم اینکه مراد بحصر اینجا حصر حال منفرد باشد والله اعلم اصل وَمِنْهَا مَوَاضِعُ لَا يَجِبُ فِيهَا اِعَادَةُ الصَّلوٰةِ
وَيَجِبُ فِيهَا سَجْدَتَا السَّهْوِ الَّذِي يَسْهُو فَيُسَلِّمُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَتَكَلَّمُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُحَوِّلَ وَجْهَهُ وَ
يَنْصَرِفَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُتِمَّ صَلوٰتَهُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ وَالَّذِي يَنْسَى تَشَهُّدَهُ وَلَا
يَجْلِسُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ وَفَاتَهُ ذٰلِكَ حَتَّى يَرْكَعَ فِي الثَّالِثَةِ فَعَلَيْهِ سَجْدَتَا السَّهْوِ وَقَضَاءُ تَشَهُّدِهِ اِذَا فَرَغَ مِنْ
صَلوٰتِهِ وَالَّذِي لَا يَدْرِي اَرْبَعًا صَلَّى اَوْ خَمْسًا عَلَيْهِ سَجْدَتَا السَّهْوِ وَالَّذِي يَسْهُو فِي بَعْضِ صَلوٰتِهِ فَيَتَكَلَّمُ
بِكَلَامٍ لَا يَنْبَغِي لَهُ مِثْلَ اَمْرٍ وَنَهْيٍ مِنْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ فَعَلَيْهِ سَجْدَتَا السَّهْوِ فَهٰذِهِ اَرْبَعَةُ مَوَاضِعَ يَجِبُ فِيهَا سَجْدَتَا
السَّهْوِ شرح و از جمله آنها چند موضع است که واجب نمیشود در آنها اعاده نماز و واجب میشود در آنها دو سجده سهو
اول حال کسی که غافل میشود پس سلام میکند در دو رکعت در نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است بعد از آن

سخن میکوید

سخن میگوید پیش از آنکه گرداند روی خود را و برگرداند از قبله پس واجبست بر او تمام نماز خود و بعد از آن سجده میکند
دو سجده سهو بحکم حدیث اول و ششم باب چهل و دوم دوم حال کسی که فراموش میکند تشهد خود را و نمی نشیند در دو
رکعت و فوت میشود از او آن تشهد و نشستن تا آنکه رکوع میکند در رکعت سیوم پس واجبست بر او دو سجده
سهو و قضاء تشهد خود و چون فارغ شود از نماز خود بحکم حدیث هفتم باب چهل و دوم و مثل این می آید
در حدیث بیست و چهارم باب الصلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است سیوم حال کسی که نمیداند که چهار رکعت
گزارده یا پنج رکعت واجبست بر او دو سجده سهو بحکم حدیث اول و سیوم و ششم باب چهل و یکم چهارم حال کسی که
غافل میشود در بعض نماز خود پس سخن میگوید بسخنی که سزاوار نیست او را مانند امر و نهی بی آنکه دانسته
باشد پس واجبست بر او دو سجده سهو بحکم حدیث چهارم باب چهل و دوم پس اینها چهار موضع است که واجبست
در آنها دو سجده سهو اصل وَمِنْهَا مَوَاضِعُ لَا يَجِبُ فِيهَا اِعَادَةُ الصَّلوٰةِ وَلَا سَجْدَتَا السَّهْوِ الَّذِي
يُدْرِكُ سَهْوَهُ قَبْلَ اَنْ يَفُوتَهُ مِثْلُ الَّذِي يَحْتَاجُ اَنْ يَقُومَ فَيَجْلِسُ اَوْ يَحْتَاجُ اَنْ يَجْلِسَ فَيَقُومُ
ثُمَّ يَذْكُرُ ذٰلِكَ قَبْلَ اَنْ يَدْخُلَ فِي حَالَةٍ اُخْرٰى فَيَقْضِيهِ لَا سَهْوَ عَلَيْهِ وَالَّذِي يُسَلِّمُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ
الْاُوْلَيَيْنِ ثُمَّ يَذْكُرُ فَيُتِمُّ قَبْلَ اَنْ يَتَكَلَّمَ فَلَا سَهْوَ عَلَيْهِ وَلَا سَهْوَ عَلَى الْاِمَامِ اِذَا حَفِظَ
عَلَيْهِ مَنْ خَلْفَهُ وَلَا سَهْوَ عَلَى مَنْ خَلْفَ الْاِمَامِ وَلَا سَهْوَ فِي سَهْوٍ وَلَا سَهْوَ فِي نَافِلَةٍ وَلَا اِعَادَةَ
فِي نَافِلَةٍ فَهٰذِهِ سِتَّةُ مَوَاضِعَ لَا يَجِبُ فِيهَا اِعَادَةُ صَلوٰةٍ وَلَا سَجْدَتَا السَّهْوِ شرح و از جمله آنها چند موضع
است که واجب نیست در آنها اعاده نماز و نه دو سجده سهو اول حال کسی که تلافی میکند غفلت خود را یعنی ترک کردن چیزی
از واجبات از روی غفلت پیش از آنکه فوت شود از او وقت آن تلافی مثل کسی که باید که برخیزد پس می نشیند یا
کسی که باید که نشیند پس برمیخیزد و بعد از آن بیاد می آورد آنرا پیش از آنکه داخل شود در حالتی دیگر که منافی
تلافی است پس تلافی میکند آنرا نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث چهارم باب چهل و یکم و بحکم حدیث پنجم
باب چهل و دوم دوم حال کسی که سلام میکند در دو رکعت اول از جمله نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است
بعد از آن بیاد می آورد پس اتمام میکند نماز را پیش از آنکه سخن گوید پس نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث اول
و مفهوم حدیث ششم باب چهل و دوم سیوم اینکه نیست سهوی بر پیشنماز چون نگاه دارد عدد رکعات را بر او آنکه
در پس اوست بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سیوم چهارم اینکه نیست سهوی بر آنکه در پس پیشنماز است بشرط آنکه
پیشنماز حفظ کرده باشد بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سیوم پنجم اینکه سهوی نیست در نماز احتیاطی که برای
سهو واقع شده باشد بحکم حدیث پنجم باب چهل و سیوم ششم اینکه دو سجده سهو نیست در نافله و اعاده نماز نیز
نیست در نافله بحکم حدیث پنجم و ششم باب چهل و سیوم پس اینها که مذکور شد شش موضع است که واجب نیست در

و بحکم حدیث اول و دوم و هفتم و هشتم باب چهل و دوم اگر چه سجده سهو درین صورت مستحب است صح

آنها اعاده نمازی و نه دو سجده سهو اصل وَاَمَّا الَّذِي يَشُكُّ فِي تَكْبِيرَةِ الْاِفْتِتَاحِ فَلَا يَدْرِي اَكَبَّرَ اَمْ لَمْ يُكَبِّرْ
فَعَلَيْهِ اَنْ يُكَبِّرَ مَتَى مَا ذَكَرَ قَبْلَ اَنْ يَرْكَعَ ثُمَّ يَقْرَأُ ثُمَّ يَرْكَعُ وَاِنْ شَكَّ وَهُوَ رَاكِعٌ فَلَمْ يَدْرِ
كَبَّرَ اَوْ لَمْ يُكَبِّرْ تَكْبِيرَةَ الْاِفْتِتَاحِ مَضَى فِي صَلَوتِهِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فَاِنِ اسْتَيْقَنَ اَنَّهُ لَمْ يُكَبِّرْ اَعَادَ
الصَّلَوةَ حِينَئِذٍ ش این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی وچهارست که باب افتتاح الصلوة است
و برای تفصیل موضع اول است از هفده موضع که مذکور شد یعنی و اما اگر شک میکند در تکبیر احرام با بزورش که نمیداند
که تکبیر احرام گفت یا تکبیر احرام نگفت پس واجبست بر او اینکه تکبیر احرام گوید هر وقت که بیاد آورد پیش از اینکه رکوع کند
بعد از آن اینکه قرائت حمد و سوره کند بعد از آن اینکه رکوع کند و اگر شک کند در تکبیر احرام بر حالی که او در رکوع باشد
با بزورش که نداند که تکبیر احرام گفت تا تکبیر احرام نگفت میرود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده
نماز پس اگر یقین کند این را که او تکبیر احرام نگفت اعاده میکند نماز را در این هنگام رکوع نیز اصل فَاِنْ شَكَّ
وَهُوَ قَائِمٌ فَلَمْ يَدْرِ اَرَكَعَ فَلْيَرْكَعْ حَتَّى يَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ رُكُوعِهِ فَاِنْ رَكَعَ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ
(اَوْ لَمْ يَرْكَعْ م)
قَدْ كَانَ رَكَعَ فَلْيُرْسِلْ نَفْسَهُ اِلَى السُّجُودِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَرْفَعَ رَاْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فِي الرُّكُوعِ
فَاِنْ مَضَى وَرَفَعَ رَاْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ قَدْ كَانَ رَكَعَ فَعَلَيْهِ اَنْ يُعِيدَ الصَّلَوةَ لِاَنَّهُ
قَدْ زَادَ فِي صَلَوتِهِ رَكْعَةً فَاِنْ سَجَدَ ثُمَّ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ اَرَكَعَ اَمْ لَمْ يَرْكَعْ فَعَلَيْهِ اَنْ يَمْضِيَ فِي
صَلَوتِهِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ بِشَكِّهِ اِلَّا اَنْ يَسْتَيْقِنَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ رَكَعَ فَاِنِ اسْتَيْقَنَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ اَنْ
يَسْتَقْبِلَ الصَّلَوةَ ش این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و ششم است که باب السهو فی الرکوع است
و برای تفصیل سهو در رکوع است از موضع دوم از جمله هفده موضع که مذکور شد فی الرکوع متعلق به یرسل است
الا ان یستیقن استثنای منقطع است یعنی پس اگر شک کند بر حالی که او ایستاده باشد با بزورش که نداند که
آیا رکوع کرد یا رکوع نکرد پس باید که رکوع کند برای اینکه باشد بر یقین از رکوع خود پس اگر رکوع احتیاط
کند بعد از آن بیاد آورد این را که او بتحقیق رکوع کرده بوده پس باید که روانه کند خود را بسوی سجود
بی آنکه سر خود را از رکوع در همان حالت رکوع احتیاط پس اگر رود و بردارد سر خود را از رکوع احتیاط
(بردارد م)
بعد از آن بیاد آورد این را که او بتحقیق رکوع کرده بود پس واجبست بر او اینکه اعاده کند نماز را برای
اینکه او بتحقیق زیاد کرده در نماز خود یک رکوع را پس اگر سجده کند بعد از آن شک کند با بزورش که نداند که آیا
رکوع کرد یا رکوع نکرد پس واجبست بر او اینکه رود در نماز خود و نیست چیزی بر او در شک او نه سجده سهو و نه
اعاده نماز مگر آنکه یقین کند این را که او رکوع نکرده بوده پس اگر یقین کند آن را پس واجبست بر او اینکه از سر گیرد
نماز را اصل فَاِنْ سَجَدَ وَلَمْ يَدْرِ اَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ اَمْ سَجْدَةً فَعَلَيْهِ اَنْ يَسْجُدَ اُخْرَى حَتَّى يَكُونَ

عَلَى

عَلَى الْيَقِينِ مِنَ السَّجْدَتَيْنِ فَاِنْ سَجَدَ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ قَدْ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُعِيدَ
الصَّلَوةَ لِاَنَّهُ قَدْ زَادَ فِي صَلَوتِهِ سَجْدَةً فَاِنْ شَكَّ بَعْدَمَا قَامَ فَلَمْ يَدْرِ اَكَانَ سَجَدَ سَجْدَةً
اَمْ سَجْدَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يَمْضِيَ فِي صَلَوتِهِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنِ اسْتَيْقَنَ اَنَّهُ لَمْ يَسْجُدْ اِلَّا
وَاحِدَةً فَعَلَيْهِ اَنْ يَنْحَطَّ فَيَسْجُدَ اُخْرَى وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ كَانَ قَدْ قَرَأَ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ
لَمْ يَكُنْ سَجَدَ اِلَّا وَاحِدَةً فَعَلَيْهِ اَنْ يَسْجُدَ اُخْرَى ثُمَّ يَقُومَ فَيَقْرَأَ وَيَرْكَعَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ
وَاِنْ رَكَعَ فَاسْتَيْقَنَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ سَجَدَ اِلَّا سَجْدَةً اَوْ لَمْ يَسْجُدْ شَيْئًا فَعَلَيْهِ اِعَادَةُ الصَّلَوةِ
ش این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و هفتم است که باب السهو فی السجود است و برای تفصیل
سهو در سجود است از موضع دوم از جمله هفده موضع که مذکور شد ینحط بجا ر بنقط و تشدید طاء بی نقط
بصیغه مضارع معلوم غایب باب انفعالست الانحطاط فرود آمدن یعنی پس اگر سجده کند و نداند که آیا سجده
(الانحطاط م)
کرد دو سجده یا یک سجده پس واجبست بر او اینکه سجده کند سجده دیگر برای اینکه باشد بر یقین از دو سجده
پس اگر سجده احتیاط کند بعد از آن بیاد آورد این را که او بتحقیق سجده کرده بوده دو سجده پس واجبست
اینکه اعاده کند نماز را برای اینکه او بتحقیق زیاد کرده در نماز خود یک سجده را پس اگر شک کند بعد از آنکه برخاست
با بزورش که نداند که آیا یک سجده کرده بوده یا دو سجده پس واجبست بر او اینکه رود در نماز خود و نیست
چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر یقین کند در این وقت این را که او سجده نکرده مگر یک سجده پس
واجبست بر او اینکه فرود آید پس سجده کند سجده دیگر و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر
بوده باشد با بزورش که بتحقیق شروع در قرائت کرده باشد بعد از آن بیاد آورده باشد این را که او
سجده نکرده بوده مگر یک سجده پس واجبست بر او اینکه سجده کند سجده دیگر بعد از آن برخیزد پس شروع در قرائت
(مگر یک سجده م)
کند و رکوع کند و نیست چیزی بر او و اگر رکوع کند پس یقین کند این را که او سجده نکرده بوده مگر یک سجده یا اصلا
که سجده نکرده بوده چیزی از سجده پس واجبست بر او اعاده نماز اصل اَلتَّشَهُّدُ وَاِنْ سَهَا فَقَامَ مِنْ
قَبْلِ اَنْ يَتَشَهَّدَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يَجْلِسَ وَيَتَشَهَّدَ مَا لَمْ يَرْكَعْ ثُمَّ يَقُومُ فَيَمْضِي فِي
صَلَوتِهِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ كَانَ قَدْ رَكَعَ وَعَلِمَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ تَشَهَّدَ مَضَى فِي صَلَوتِهِ فَاِذَا فَرَغَ
مِنْهَا سَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ فِي حَالِ الشَّكِّ شَيْءٌ مَا لَمْ يَسْتَيْقِنْ ش این فقرات برای
توضیح مضمون بعض احادیث باب چهل و دوم است که باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او
یقوم فی موضع الجلوس است و برای تفصیل موضع نهم از جمله هفده موضع است و آن موضع دوم است
از چهار موضعی که در وسط مذکور شد و مناسب این مبحث می آید در حدیث بیست و چهارم باب الصلوة النوافل

مرفوع بود

کہ باب شصت و چهارست التشهد خبر مبتدای محذوفست و دو مضاف نیز محذوفست بتقدیر هذا بیان نسیان التشهد

بیشوم

یعنی این بیان فراموش کردن تشهدست و اگر غافل شود با ینروش کہ برخیزد از آنکہ تشهد کند در دو رکعت اول از نمازهایی کہ عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعتست پس واجبست بر او اینکہ نشیند و تشهد کند چنانکہ رکوع نکرده بعد از آن برخیزد پس رود در نماز خود و نیست چیزی بر او و اگر بتحقیق رکوع کرده باشد و دانداین را کہ او تشهد نکرده بوده میرود در نماز خود پس چون فارغ شود از نماز سجده میکند دو سجده سهو و واجب نیست بر او در حال شک در تشهد چیزی چند آنکہ یقین نکرده باشد ترک تشهد را اصل اَلسَّهْوُ فِي اثْنَتَيْنِ وَ اَرْبَعٍ اِنْ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ اِثْنَتَيْنِ صَلَّى اَوْ اَرْبَعًا اِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الْاَرْبَعِ سَلَّمَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى اَنَّهُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ صَلَّى اُخْرَيَيْنِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فَاِنِ اسْتَوَى وَهْمُهُ سَلَّمَ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ قَائِمًا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَاِنْ كَانَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ هَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ تَمَامَ الْاَرْبَعِ وَاِنْ كَانَ صَلَّى اَرْبَعًا كَانَتْ هَاتَانِ نَافِلَةً شرح این فقرات برای توضیح بعض احادیث باب چهلم است یعنی این بیان غفلت در میان دو رکعت و چهار رکعت است اگر شک کند باینروش کہ نداند کہ دو رکعت گزارد یا چهار رکعت اگر رود خاطر او بسوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او بسوی اینکہ گزارده دو رکعت را میگزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی بر او پس اگر برابر باشد خاطر او بنسبت بدو رکعت و چهار رکعت سلام میدهد بعد از آن میگزارد دو رکعت احتیاط را ایستاده بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد دو رکعت را میشود این دو رکعت احتیاط تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نماز نافله باعتبار ثواب اصل اَلسَّهْوُ فِي اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثٍ فَاِنْ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ رَكْعَتَيْنِ صَلَّى اَمْ ثَلَاثًا فَذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الرَّكْعَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُصَلِّيَ اُخْرَيَيْنِ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الثَّلَاثِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُصَلِّيَ رَكْعَةً وَاحِدَةً وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنِ اسْتَوَى وَهْمُهُ وَهُوَ مُتَيَقِّنٌ فِي الرَّكْعَتَيْنِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُصَلِّيَ رَكْعَةً وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ يُسَلِّمُ وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَهُوَ قَاعِدٌ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَاِنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَالَّتِي قَامَ فِيهَا قَبْلَ تَسْلِيمِهِ تَمَامُ الْاَرْبَعِ وَالرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ صَلَّاهُمَا وَهُوَ قَاعِدٌ مَكَانَ رَكْعَةٍ وَقَدْ تَمَّتْ صَلَوتُهُ وَاِنْ كَانَ صَلَّى ثَلَاثًا فَالَّتِي قَامَ فِيهَا تَمَامُ الْاَرْبَعِ وَكَانَتِ الرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ صَلَّاهُمَا وَهُوَ جَالِسٌ نَافِلَةً شرح این فقرات برای توضیح بعض حدیث سیوم باب سی هشتم است یعنی این بیان غفلت در میان دو رکعت و سه رکعت است پس اگر شک کند باینروش کہ نداند کہ دو رکعت گزارده یا سه رکعت پس اگر رود خاطر او بسوی دو رکعت پس واجبست بر او اینکہ گزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او

بسوی

بسوی سه رکعت پس واجبست بر او اینکہ گزارد یکرکعت را و نیست چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او نسبت بدو رکعت و سه رکعت برحالی کہ او یقین داشته باشد در دو رکعت باینمعنی کہ این شک بعد از شروع در رکعت سیوم باشد چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیوم باب سی هشتم پس واجبست بر او اینکہ بگزارد یکرکعت را برحالی کہ او ایستاده باشد بعد از آن سلام میدهد مراد اینست کہ بنا بر سه میگزارد بعد از آن میگزارد دو رکعت احتیاط را برحالی کہ او نشسته است بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد دو رکعت پس آن یکرکعت کہ گزارد پیش از سلام خود تتمه چهار رکعت است باینمعنی کہ رکعت سیوم است از جمله چهار رکعت و دو رکعتی کہ گزارد آنها را برحالی کہ نشسته بود بجای یکرکعت است باینمعنی کہ بجای رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و بتحقیق تمام شد نماز او و اگر گزارده باشد سه رکعت پس آن رکعتی کہ ایستاد در آن تتمه چهار رکعت میشود باینمعنی کہ رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و میشود آن دو رکعتی کہ گزارد آنها را برحالی کہ او نشسته بود بجای نافله باعتبار ثواب اصل اَلسَّهْوُ فِي ثَلَاثٍ وَاَرْبَعٍ فَاِنْ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ ثَلَاثًا صَلَّى اَمْ اَرْبَعًا فَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الثَّلَاثِ فَعَلَيْهِ اَنْ يُصَلِّيَ اُخْرَى ثُمَّ يُسَلِّمُ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الْاَرْبَعِ سَلَّمَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنِ اسْتَوَى وَهْمُهُ فِي الثَّلَاثِ وَالْاَرْبَعِ سَلَّمَ عَلَى حَالِ شَكِّهِ وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ مِنْ جُلُوسٍ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَاِنْ كَانَ صَلَّى ثَلَاثًا كَانَتْ هَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ بِرَكْعَةٍ تَمَامَ الْاَرْبَعِ وَاِنْ كَانَ صَلَّى اَرْبَعًا كَانَتْ هَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ نَافِلَةً شرح این فقرات برای توضیح بعض دیگر احادیث باب چهلم است یعنی این بیان غفلت در میان سه رکعت و چهار رکعت است پس اگر شک کند باینروش کہ نداند کہ آیا سه رکعت گزارد یا چهار رکعت پس اگر رود خاطر او بسوی سه رکعت پس واجبست بر او اینکہ گزارد رکعت دیگر را بعد از آن سلام دهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او بسوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد برحال شک خود باینمعنی کہ بنا بر چهار میگذارد و میگزارد دو رکعت احتیاط را در نشستگی بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد سه رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای یکرکعت تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نافله باعتبار ثواب اصل اَلسَّهْوُ فِي اَرْبَعٍ وَخَمْسٍ فَاِنْ شَكَّ فَلَمْ يَدْرِ اَرْبَعًا صَلَّى اَوْ خَمْسًا فَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الْاَرْبَعِ سَلَّمَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَاِنْ ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى الْخَمْسِ اَعَادَ الصَّلوٰةَ وَاِنِ اسْتَوَى وَهْمُهُ سَلَّمَ وَسَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ وَهُمَا الْمُرْغِمَتَانِ شرح این فقرات برای توضیح احادیث باب چهل و یکم است یعنی این باب بیان غفلت در میان چهار رکعت و پنج رکعت است پس اگر شک کند بین

وأن

روش کرده‌اند که چهار رکعت گزارد یا پنج رکعت پس اگر رود خاطر او بسوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی براو و اگر رود خاطر او بسوی پنج رکعت اعاده میکند نماز را و اگر برابر شود خاطر او نسبت بچهار رکعت و پنج رکعت سلام میدهد و سجده میکند دو سجده سهو و آن دو سجده است دو خاک مالنده شیطان

باب ما يقبل من صلوة الساهي ما استفهامیه میتواند بود و موصوله میتواند بود یعنی این باب بیان اینست که چه مقدار مقبولست از جمله نماز غفلت کننده در این باب سه حدیث است اول

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ عَمَّارًا السَّابَاطِيَّ رَوَى عَنْكَ رِوَايَةً قَالَ وَمَا هِيَ قُلْتُ اَنَّ السُّنَّةَ فَرِيضَةٌ فَقَالَ اَيْنَ يَذْهَبُ اَيْنَ يَذْهَبُ لَيْسَ هَكَذَا حَدَّثْتُهُ اِنَّمَا قُلْتُ لَهُ مَنْ صَلَّى فَاَقْبَلَ عَلَى صَلَوتِهِ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ فِيهَا اَوْ لَمْ يَسْهُ فِيهَا اَقْبَلَ اللهُ عَلَيْهِ مَا اَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرُبَّمَا رُفِعَ نِصْفُهَا اَوْ رُبْعُهَا اَوْ ثُلُثُهَا اَوْ خُمْسُهَا وَاِنَّمَا اَمَرْنَا بِالسُّنَّةِ لِيُكَمَّلَ بِهَا مَا ذَهَبَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ شرح حدثته بفتح دال و سکون یا دو نقطه در پایین و ثا سه نقطه مفتوح و لام ساکن است مفعول بفعولست و تنوین بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیلست و ان تصیغه مفعول مبنی ایم آم الیس ضمیر شان مستتر در اقبل و هو راجع بحدیث لم یحدث از باب تفعیلست نفسه منصوب است او در او لم یسه برای شک راویست یا بمعنی مادام است فا در فربما برای تفریعست یا برای بیان است لتکمل بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر از باب افعال یا از باب تفعیل یا غایب با جمیع حسن است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که عمار ساباطی روایت کرد از تو روایتی عجیب امام گفت و چیست آن روایت گفتم روایت کرد این را که طریقه رسول در نافله یومیه فرض است یا بمعنی که تارک آن مستحق عقابست پس امام گفت کجا میرود عمار کجا میرود عمار یا بمعنی که ذهن او براه باطل رفته نیست چنین و جز این نیست که گفتم او را که هر که نماز گزارد با برروشی که رو آورد در نماز خود و نیندیشان بانکه چنین مراد امام او را اقم این اکه سخن نگفت با خود در آن نماز یا امام گفت که غافل از یاد آلهی نشد در آن نماز رو آورد الله براو چندانکه او رو آورد در آن نماز پس بسا که مرفوع و مقبول شد نصف آن نماز یا ربع آن نماز یا ثلث آن نماز یا خمس آن نماز مثلا و جز این نیست که مامور شده ایم بطریقت رسول در نافله تا اکمال کنیم بآن آنچه را که رفت و بی ثواب شد از جمله فریضه مراد اینست که گاهی بعض نماز فریضه یومیه خالی از ثواب میشود اگرچه مجزی باشد و باعث اسقاط عذاب شود و تلافی ثواب آن بنافله یومیه میشود دوم

عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ لَيُرْفَعُ لَهُ مِنْ صَلوتِهِ نِصْفُهَا اَوْ ثُلُثُهَا اَوْ رُبْعُهَا اَوْ خُمْسُهَا فَمَا يُرْفَعُ لَهُ اِلَّا مَا اَقْبَلَ عَلَيْهِ بِقَلْبِهِ وَاِنَّمَا اَمَرْنَا بِالنَّافِلَةِ لِيُتَمَّ لَهُمْ بِهَا مَا نَقَصُوا مِنَ الْفَرِيضَةِ شرح فا در فما برای بیانست و ما نافیه است امرنا بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر از باب نصر است و مفعول آن محذوفست بتقدیر امرنا شیعتنا ضمیر لهم راجع

شیعیانست

بشیعیانست و میتواند بود که امرنا بصیغه مجهول باشد و اشارت باشد باینکه نوافل از برای نقصان فریضه خود نیست بلکه برای تلافی نقصان فرائض شیعه است و میتواند بود که بصیغه غایب باشد و ضمیر مستتر راجع بالله باشد و ضمیر بارز مفعول آن باشد و حاصل دو احتمال اخیر یکیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که بنده هر آینه مقبول میباشد برای او از جمله نماز او نصف آن یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن مثلا بیان اینکه مقبول نمیشود برای او مگر آنچه رو آورد بآن بدل خود و جز این نیست که امر کردیم از جانب خدا و رسول شیعه خود را بنافله تا کامل شود برای ایشان بسبب نافله آنچه کم کرده اند از جمله ثواب فریضه سیوم

عَنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِي حَمْزَةَ عَنْ اَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَنَا اَسْمَعُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي كَثِيرُ السَّهْوِ فِي الصَّلوةِ فَقَالَ وَهَلْ يَسْلَمُ مِنْهُ اَحَدٌ فَقُلْتُ مَا اَظُنُّ اَحَدًا اَكْثَرَ سَهْوًا مِنِّي فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ اِنَّ الْعَبْدَ يُرْفَعُ لَهُ ثُلُثُ صَلوتِهِ وَنِصْفُهَا وَثَلَاثَةُ اَرْبَاعِهَا وَاَقَلُّ وَاَكْثَرُ عَلَى قَدْرِ سَهْوِهِ فِيهَا لَكِنَّهُ يُتِمُّ لَهُ مِنَ النَّوَافِلِ قَالَ فَقَالَ لَهُ اَبُو بَصِيرٍ مَا اَرَى النَّوَافِلَ يَنْبَغِي اَنْ تُتْرَكَ عَلَى حَالٍ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَجَلْ لَا شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن ابی حمزه است پس فقلت کلام علی بن ابی حمزه است و بنابراین ذکر عن ابی بصیر برای تعیین مرجع ضمیر له است در فقال له ابو عبد الله علیه السلام و او در و نصفها و نظائر آن بمعنی او است و ذکر اینها بعنوان مثالست مفضل علیه در اقل و اکثر کل واحد از ثلث و نصف و ثلثه ارباع است یعنی اندکی کمتر از ثلث و اندکی بیشتر از ثلث و اندکی کمتر از نصف و اندکی بیشتر از نصف و اندکی کمتر از ثلثه ارباع و اندکی بیشتر از ثلثه ارباع و این اشارتست باینکه حدود مقدار که کم متصل است غیر متناهی است و بعض کسور آن در عدد که کم منفصل است بهم نمیرسد اصلا اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام مخفف حرف تصدیقست و اینجا برای تصدیق نفی است و لا برای تاکید آنست و بتقدیر لا ینبغی ذلک است یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه که عصاکش ابو بصیر است از ابو بصیر که کنیت دیگر ابو محمد است علی بن ابی حمزه گفت که گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که من میشنیدم که قربانت شوم بدرستی که من بسیار غفلتم در نماز یا بمعنی که در اثنای نماز بفکر دیگری می افتم پس امام گفت و آیا بسلامت میماند از آن کسی پس گفتم گمان ندارم کسی را بسیار غفلت تر از من پس گفت ابو بصیر را امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو محمد بدرستی که بنده مقبول میشود برای او ثلث نماز او و نصف آن و سه ربع آن و کمتر و بیشتر بر قدر غافل شدن او در نماز یعنی قدری که باقی میماند بعد از وضع قدر غافل شدن لیکن شان اینست که کامل میشود برای او بسبب نوافل علی بن ابی حمزه گفت که پس گفت امام را ابو بصیر که نمی بینم نوافل یومیه را که سزاوار باشد اینکه متروک شود در حالی از احوال پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام

کاری سزاوار نیست آن ترک برحالی از احوال پنجاه و چهارم عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ وَاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِمَا السَّلَام اَنَّهُمَا قَالَا
اِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَوتِكَ مَا اَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا فَاِنْ اَوْهَمَهَا كُلَّهَا اَوْ غَفَلَ عَنْ آدَابِهَا لُفَّتْ فَضُرِبَ
بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا ترجمه روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که جز این نیست که
برای تست یا بمعنی که ثواب برای تو دارد از جمله نماز تو آنچه روی دل آوردی بران بیان این آنکه اگر کسی ساقط از درجه
اعتبار کند نماز را بهمگی آن یا غافل شود از بجا آوردن آن در وقت مقرر آن بتقدیم یا تاخیر بغیر عنوان قضا
پیچیده میشود در خرقه مانند چیزی که نجس باشد و قابل آن نباشد که دست بآن رسانند پس زده میشود بآن روی
صاحبش پنجاه و پنجم فِي كِتَابِ حَرِيزٍ اَنَّهُ قَالَ اِنِّي نَسِيتُ اَنِّي فِي صَلَوةِ فَرِيضَةٍ حَتَّى رَكَعْتُ وَاَنَا اَنْوِيهَا
تَطَوُّعًا قَالَ فَقَالَ هِيَ الَّتِي قُمْتَ فِيهَا اِنْ كُنْتَ قُمْتَ وَاَنْتَ تَنْوِي فَرِيضَةً ثُمَّ دَخَلَكَ الشَّكُّ
فَاَنْتَ فِي الْفَرِيضَةِ وَاِنْ كُنْتَ دَخَلْتَ فِي نَافِلَةٍ فَنَوَيْتَهَا فَرِيضَةً فَاَنْتَ فِي النَّافِلَةِ وَاِنْ
كُنْتَ دَخَلْتَ فِي فَرِيضَةٍ ثُمَّ ذَكَرْتَ نَافِلَةً كَانَتْ عَلَيْكَ فَامْضِ فِي الْفَرِيضَةِ ترجمه بیان شد در شرح هفتم
باب بیستم که باب افتتاح الصلوة است اینکه حریز از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی در کتاب حریز است
که حریز گفت بدرستی که من فراموش کردم در اثنای نماز این را که من در نماز فریضه ام تا آنکه رکوع کردم برحالی که من
نیت میکردم آن نماز را نافله حریز گفت که پس امام گفت آن نماز همانست که برخاستی برای آن بیان این آنکه اگر
برخاستی برحالی که تو نیت میکنی فریضه را بعد از ان در اثنای نماز داخل شد ترا غفلت پس تو در فریضه ای یا بمعنی
که آن غفلت و فراموشی باعث بطلان نیت فریضه نمیشود و اگر داخل شده باشی در نافله پس در اثنای نماز نیت
کرده باشی آنرا فریضه پس تو در نافله ای و اگر تو داخل شده باشی در فریضه بعد از ان در اثنای نماز بخاطر رسیده
باشی نافله ای میشود آن نماز فریضه بر تو پس امضا کن آن نماز را در فریضه یا بمعنی که حساب فریضه کن زیرا که تغییر نیت
از روی غفلت باعث بطلان نیت اول نمیشود باب بیست و پنجم ما یقطع الصلوة من الحدث والضحک والاشارة والنسیان وغیر ذلک
این باب بیان چیزیست که باطل میکند نماز را از جمله حدث و خنده و اشاره و فراموشی و غیر اینها و در این باب دوازده حدیث
اول عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الضَّحِكِ هَلْ يَقْطَعُ الصَّلَوةَ قَالَ اَمَّا التَّبَسُّمُ فَلَا يَقْطَعُ الصَّلَوةَ
وَاَمَّا الْقَهْقَهَةُ فَهِيَ تَقْطَعُ الصَّلَوةَ ترجمه روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از خنده که آیا باطل میکند نماز را امام گفت اما لب خنده پس باطل نمیکند
نماز را و اما قهقهه یعنی زیاد در لب خنده که آوازی با آن هست پس آن باطل میکند نماز را دوم عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُهُ الرُّعَافُ وَهُوَ فِي الصَّلَوةِ فَقَالَ اِنْ قَدَرَ عَلَى مَاءٍ عِنْدَهُ
يَمِينًا اَوْ شِمَالًا اَوْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ فَلْيَغْسِلْهُ عَنْهُ ثُمَّ لِيُصَلِّ مَا بَقِيَ مِنْ صَلَوتِهِ

وان لم

وَاِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَاءٍ حَتَّى يَنْصَرِفَ بِوَجْهِهِ اَوْ يَتَكَلَّمَ فَقَدْ قَطَعَ صَلَوتَهُ ترجمه الرعاف بضم را بی نقط
خونی که از بینی آید و مصدر باب نصر و علم و حسن و منع بمعنی بودن کسی باین روش که خون از بینی او آید یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بر میخورد او را خونی که از بینی او
آید برحالی که او در نماز است پس امام گفت که اگر قادر شود بر آبی که نزدیک او باشد در جانب راست یا جانب چپ
در برابر او برحالی که او رو بقبله است یا بمعنی که چون او رو بقبله ایستد و خطی مستقیم اخراج کنیم از
جانب چپ و راست او آن آب در جانب قبله آن خط باشد پس حاجت ندارد بگردانیدن رو از قبله
بالکلیه تا آن آب در برابر او شود پس باید که بشوید آن خون را از خود بعد از ان باید که بگزارد آنچه را که
باقی مانده از جمله نماز او و اگر قادر نشود بر آبی مگر آنکه گرداند روی خود را از قبله بالکلیه یا اینکه سخن گوید
پس بتحقیق آن خون باطل کرد نماز او را سیوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ ع
عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُهُ الْغَمْزُ فِي بَطْنِهِ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ اَنْ يَصْبِرَ عَلَيْهِ اَيُصَلِّي عَلَى تِلْكَ الْحَالِ اَوْ
لَا يُصَلِّي قَالَ فَقَالَ اِنِ احْتَمَلَ الصَّبْرَ وَلَمْ يَخَفْ اِعْجَالًا عَنِ الصَّلَوةِ فَلْيُصَلِّ وَلْيَصْبِرْ ترجمه الغمز
بفتح غین با نقط و سکون میم و زای با نقط مصدر باب ضرب فشردن چیزی بکند انگشتن دست بران و مانند آن
برای خروج چیزی از ان و مراد اینجا تقاضای خروج غایط است ایصلی یعنی ایشرع فی الصلوة است بنا
برانکه اگر بعد از شروع تقاضا شود اثری ندارد و البته الاعجال مصدر باب افعال شتابان کردن و مراد اینجا
زود فارغ شدن از نماز است و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی فراغ است یعنی روایت از عبد الرحمن
بن الحجاج گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بر میخورد او را تقاضا در شکم او و او وسعت
در قدرت دارد اینکه صبر کند بر آن آیا شروع در نماز میکند بران حال یا شروع در نماز نمیکند راوی گفت
که پس امام گفت اگر بر میدارد صبر را و نمیترسد از زود فارغ شدن از نماز پس باید که شروع در نماز کند اگر
خواهد و باید که صبر کند یا بمعنی که نماز را بشتاب نکند چهارم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ وَاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِمَا اَنَّهُمَا كَانَا
يَقُولَانِ لَا يَقْطَعُ الصَّلَوةَ اِلَّا اَرْبَعَةٌ الْخَلَاءُ وَالْبَوْلُ وَالرِّيحُ وَالصَّوْتُ ترجمه الخلاء بفتح خای با نقط
و تخفیف لام و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر خالی بودن و مراد اینجا غایط است
باعتبار اینکه در خلوت میباشد الریح بکسر رای بی نقط و سکون یای دو نقط در پایین و حای بی نقط بو و مراد اینجا
خروج بادی است که بو داشته باشد چنانچه مراد بصوت خروج بادی است که آواز داشته باشد و حصر خروج
باد در این دو شق مقصود نیست بلکه برای اشارت باینست که گاهی در دبر آدمی حرکتی میشود مانند
اختلاج بعض اعضا و آدمی خیال میکند که بادی بیرون آمده و آن ناقض وضو نیست بلکه نفخ شیطان است

چنانچه گذشت در کتاب الطهاره در حدیث سیوم باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و

سیوم است (یب) روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که باطل نمیکند

نماز را از جمله حدثهایی که وقوع آنها در اثنای نماز متصورست مگر چهار چیز اول خروج غایط دوم خروج بول

سیوم خروج بادی که بو داشته باشد چهارم خروج بادی که آواز داشته باشد مثلا (یب) عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا

السَّلَامُ فِی الرَّجُلِ یَمَسُّ اَنْفَهُ فِی الصَّلٰوةِ فَیَرٰی دَمًا کَیْفَ یَصْنَعُ اَیَنْصَرِفُ فَقَالَ اِنْ کَانَ

یَابِسًا فَلْیَرْمِ بِهِ وَلَا بَأْسَ (یب) روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که

دست میرساند سوراخ بینی خود را در نماز پس می بیند بر سر انگشت خود خونی را پس چون میکند آیا رو گردان

میشود از نماز برای شستن آن و عود برای تتمه نماز پس امام گفت اگر آن خون خشک باشد پس باید که انداز د

از او و نیست پروایی اشارتست باینکه اگر تر باشد منصرف میشود (شم) (یب) عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ

اَلْقَهْقَهَةُ لَا تَنْقُضُ الْوُضُوْءَ وَتَنْقُضُ الصَّلٰوةَ (یب) روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خنده قهقهه

نمیشکند وضو را اشارتست ببطلان مذهب بعض مخالفان که میگویند وضو را نیز میشکند (هفتم) (یب) عَنْ اَبِی

عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ یُرِیْدُ الْحَاجَةَ وَهُوَ فِی الصَّلٰوةِ قَالَ یُوْمِیْ بِرَاْسِهِ وَیُشِیْرُ — وميكند نماز را هم

بِیَدِهٖ وَیُسَبِّحُ وَالْمَرْأَةُ اِذَا اَرَادَتِ الْحَاجَةَ وَهِیَ تُصَلِّیْ تُصَفِّقُ بِیَدِهَا (یب) تصفق بصاد بی نقطه و فاء

و قاف بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است الصفق جنبانیدن باد درخت را و مانند آن از

اقسام جنبانیدن که در آن تکرار است و مراد اینجا جنبانیدن گهواره و مانند آنست برای خاموش شدن

طفل و بنا بر این میتواند بود که الف لام الحاجه در دوم برای جنس باشد و آنچه مذکور شد در جزای شرط بیان

فرد خفی باشد تا باقی افراد از آن معلوم شود بطریق اولی و میتواند بود که برای عهد خارجی باشد یعنی حاجتی

که زن شیرده را بسیار واقع میشود در اثنای نماز (یب) روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد

از مردی که میخواهد حاجتی را بر حالی که او در نماز است امام گفت ایما میکند بسر خود و اشاره میکند بدست خود

و تسبیح میگوید و زن چون خواهد حاجت خود را بر حالی که او نماز میکند می جنباند طفل خود را میزند بدست

خود (نهم) (یب) عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ سَمِعَ خَلْفَهُ فَرْقَعَةً فَرْقَعَ رَجُلٌ

اَصَابِعَهُ فِیْ صَلٰوتِهٖ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ اَمَا اِنَّهُ حَظُّهُ مِنْ صَلٰوتِهٖ (یب) الفرقعه — حظه

بفتح فا و سکون را بی نقطه و فتح قاف و عین بی نقطه مصدر باب فعلله شکستن انگشت که صدا دارد و ضمیر در انصرف راجع

برجل است یا راجع بنبی است حظ بکسر حاء بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه و تاء تانیث اسم مصدر باب نصر است الحط بفتح

حا فرود آوردن و در بعض نسخ بفتح حاء بی نقطه و تشدید ظاء با نقطه و ضمیر راجع برجل است و بنا بر اول من برای تبعیض

وبرای

وبرای ابتدا میتواند بود و بنا بر دوم برای ابتداست (یب) روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله

شنید در پس سر خود صدای شکستن انگشت را شکست مردی انگشتان خود را در نماز خود پس چون آنحضرت رو گردان شد

از نماز گفت نبی صلی الله علیه و آله که آگاه باشید بدرستی که آن عمل او باعث فرود آوردن بعض نماز اوست یا بمعنی که

مرتبه نماز او کامل نیست یا گفت آن عمل او نصیب اوست از نماز او یا بمعنی که ثوابی ندارد اصلا اگرچه باطل نباشد

و اسقاط عقاب کند (یب) سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَاْخُذُهُ الرُّعَافُ وَالْقَیْءُ فِی الصَّلٰوةِ کَیْفَ — ینفتل

یَصْنَعُ قَالَ یَنْفَتِلُ فَیَغْسِلُ اَنْفَهُ وَیَعُوْدُ فِیْ صَلٰوتِهٖ فَاِنْ تَکَلَّمَ فَلْیُعِدْ صَلٰوتَهُ وَلَیْسَ عَلَیْهِ وُضُوْءٌ

(یب) ینتقل بنون و قاف بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است و در بعض نسخ بفاء و تاء دو نقطه در بالا بصیغه

مضارع معلوم باب انفعال است الانفتال بگردیده شدن ~~و مراد بیوضو ببینی شستن آنست تا جواب پرسیدن~~

~~منعکس باشد میتواند بود که مراد درست نماز باشد و از سکوت از جواب دوم معلوم شود که حق اخری [illegible]~~

(یب) پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میگیرد او را آمدن خون از بینی وقتی در نماز چگونه میکند امام گفت میرود

بجای دیگر پس میشوید بینی خود را و برمیگردد در نماز خود یا بمعنی که تتمه نماز را میکند پس اگر سخن گوید پس باید که از

سر گیرد نماز را و نیست بر او وضویی هم ~~شستن برای [illegible] اشارتست باینکه قی باطل~~ (یب) عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ اَیَقْطَعُ صَلٰوتَهُ شَیْءٌ مِمَّا یَمُرُّ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ لَا یَقْطَعُ صَلٰوةَ الْمُسْلِمِ

شَیْءٌ وَلٰکِنْ اِدْرَأْ مَا اسْتَطَعْتَ قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ فَلَمْ یَرْقَ رُعَافُهُ حَتّٰی دَخَلَ

وَقْتُ الصَّلٰوةِ قَالَ یَحْشُوْ اَنْفَهُ بِشَیْءٍ ثُمَّ یُصَلِّیْ وَلَا یُطِیْلُ اِنْ خَشِیَ اَنْ یَسْبِقَهُ الدَّمُ قَالَ

وَقَالَ اِذَا الْتَفَتَّ فِیْ صَلٰوةٍ مَکْتُوْبَةٍ مِنْ غَیْرِ فَرَاغٍ فَاَعِدِ الصَّلٰوةَ اِذَا کَانَ الْاِلْتِفَاتُ فَاحِشًا

وَاِنْ کُنْتَ قَدْ تَشَهَّدْتَ فَلَا تُعِدْ (یب) المسلم بصیغه اسم فاعل باب افعال فرمانبردار و خالص کننده عمل و مراد اینجا

کسی است که روی دلش با نماز است ادرأ بدال بی نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه امر باب منع است لم یرق براء بی نقطه

و قاف مفتوحه بصیغه مضارع مهموز اللام باب منع است همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده التفات از جهت

نماز بسوی آنست بر دو قسم است اول آنچه باعث خروج از جهت کعبه نمیشود دوم آنچه باعث آن میشود و مراد اینجا

قسم اول است پس منافات ندارد با اینکه التفات غیر فاحش که از قسم دوم باشد باعث بطلان نماز شود مثلا — کسی هم

کرو بکنار غربی جهت کعبه داشته باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر اگر التفات غیر فاحش کند

بجانب راست خود باعث بطلان نماز او شود میتواند بود که مراد بالتفات فاحش این باشد که زیاد از نصف

جهت باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر و شاید که مراد اینجا حوالی وی شود (یب) روایتست از

حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام حلبی گفت پرسیدم او را از مردی که آیا باطل میکند نماز او را چیزی از آنچه میگذرد

باعث سوال اشتباه در پرسش مسئله است سید در رفع و سه در قی اول اینکه مبطل صلوة هست یا نه دوم اگر امام جواب مبطل هست مگر با تکلم دوم اینکه آیا آن از ... باید اشتست یا نه و جواب امام نیست که در رفع مبطل باید شست و در قی لازم نیست سیوم اینکه آیا ناقض وضو هست یا نه و جواب امام اینست که ناقض نیست

در پیش او پس گفت باطل نمیکند نماز کسی را که روی دلش با نماز است چیزی ولیکن دفع کن چندانکه وسعت
در قدرت داشته باشی مراد اینست که مستحب است اینکه چیزی در پیش نماز باشد مثل دیوار و مانند آن چنانچه
گذشت در احادیث باب چهاردهم که باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه است حلبی گفت و پرسیدم امام را
از مردی که خون بینی او آمد پس بند نشد خون بینی او تا آنکه داخل شد وقت نماز فریضه امام گفت پر میکند سوراخ
خود را بچیزی بعد از آن نماز میگزارد و دراز نمیکند نماز را اگر ترسد که زور آورد بر او خون حلبی گفت
که و امام گفت که چون رو گردانی در نماز فریضه پی آنکه فارغ شده باشی از آن پس از سر گیر نماز را چون باشد
آن رو گردانیدن زیاد از حد و اگر تشهد کرده باشی پیش از التفات یا بمعنی که درود نیز کرده باشی پس
از سر مگیر نماز را شاید که این در غیر صورت عمد باشد یا التفات در اثنای سلام باشد والله اعلم [illegible]
عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه کان یقول لا یقطع الصلوة الرعاف
ولا القیء ولا الدم فمن وجد ازا فلیاخذ بید رجل من القوم من الصف فلیقدمه
یعنی اذا کان اماما شرح فا در فمن برای تفریع است بر عدم ابطال آنچه گذشته از نماز الاز بفتح همزه و تشدید
زای با نقطه مصدر باب نصر و ضرب تحریک شدید مثل آنچه از رعاف است بخلاف آنچه از قی است زیرا که آن
پاکست و باعث حرکت الف لام الصف برای عهد خارجیست یعنی صف اول که اهل آن اصلح از دیگران
میباشند غالبا یعنی اذا کان اماما کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر مستتر در یعنی راجع بعلی صلوات الله
علیه است و ضمیر مستتر در کان راجع بمن وجد است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام انکه علی صلوات الله
علیه میگفتند که باطل بالکلیه نمیکند نماز را خون بینی و نه قی و نه خونی دیگر پس هر که یابد تحریکی شدید یعنی چیزی
که باعث حرکت البته شود مثل رعاف و دم پس باید که بگیرد بدست مردی از مردم از آن صف که اول است
پس باید که پیشنماز کند او را یعنی خواهد این را که این کار کند چون باشد پیشنماز مخفی نماند که این کار برای اینست
که ماموماً معطل نمانند پس منافات ندارد با آنکه خود بعد از شستن خون تتمه نماز خود را بجا آورد
علیحده بشرطی که مذکور شد در حدیث دوم این باب [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن
الرجل یلتفت فی الصلوة قال لا ولا ینقض اصابعه شرح النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه مصدر
باب نصر شکستن یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مرد که آیا التفات میکند بجانب
دست راست یا دست چپ در نماز امام گفت نه و نمی شکند انگشتان خود را نهی هر دو جا محمول بر تنزیه است
اگر مراد بالتفات التفات غیر فاحش باشد باب حمد العاطس بالتسلیم علی المصلی والعطاس فی الصلوة شرح
العطاس بضم عین بی نقطه مصدر باب ضرب فشاندن بینی یعنی این باب بیان سلام بر نماز گزار و بیان عطسه در

اثنای

اثنای نماز است در این باب سه حدیث [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یسلم
علیه وهو فی الصلوة فقال یرد یقول سلام علیکم ولا یقول وعلیکم السلام فان
رسول الله صلی الله علیه وآله کان قائما یصلی فمر به عمار بن یاسر فسلم علیه عمار
فرد علیه النبی صلی الله علیه وآله هکذا شرح یسلم بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل علیه نائب
فاعلست واو عطف در وعلیکم السلام دلالت بر سلام بر خود نیز میکند زیرا که بتقدیر علینا وعلیکم
است و سلام بر خود باعث انصراف از نماز است چنانچه بیان شد در حدیث ششم باب سلام یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که سلام کرده میشود بر او بر حالی که او در اثنای
نماز است پس امام گفت بر میگرداند میگوید سلام علیکم و نمیگوید که وعلیکم السلام چه بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه و آله بود ایستاده بر حالی که نماز میگزارد پس گذشت باو عمار بن یاسر پس سلام کرد بر او عمار پس بر گردانید بر او
نبی صلی الله علیه و آله چنین که مذکور شد [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا عطس الرجل فی صلوته
فلیحمد الله یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد در اثنای نماز خود پس باید
که سپاس کند الله تعالی را [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اسمع العطسة وانا فی الصلوة
فاحمد الله واصلی علی النبی صلی الله علیه وآله قال نعم واذا عطس اخوک وانت فی الصلوة
فقل الحمد لله وصل علی النبی وان کان بینک وبین صاحبک الیم صلی الله علی محمد وآله
شرح واو در و اذا عطس برای افاده اینست که اهتمام بحمد و درود در وقت شنیدن عطسه معلوم الایمان بیشتر است
از غیر آن پس مراد با خوک معلوم الایمانست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را آیا
میشنوم عطسه را بر حالی که من در نمازم پس سپاس میکنم الله تعالی را و درود میکنم بر نبی صلی الله علیه و آله امام گفت
آری و چون عطسه کند برادر مومن تو بر حالی که تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله و درود کن بر نبی هر چند که باشد در میان
تو و میان همدین تو دریا صلی الله علی محمد و آله باب المصلی یعرض له شیء من الهوام فیقتله شرح
الهوام بفتح ها و تشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانورانی که قصد آزار کسی میکنند مثل مار و عقرب و پشه
یعنی این باب بیان نماز گزاریست که پیش می آید او را چیزی از موذیات پس میکشد آن را در این باب شش حدیث است [illegible]
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون فی الصلوة فیری الحیة او العقرب یقتلهما ان آذیاه
قال نعم شرح آذیاه بهمزه و الف و ذال با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم تثنیه باب افعال است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد در نماز پس می بیند مار را یا عقرب را آیا میکشد آنها را اگر
آزار کنند او را یعنی که نزدیک باشند و خوف آزار کردن باشد امام گفت آری [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام

فِي الرَّجُلِ يَقْتُلُ الْبَقَّةَ وَالْبُرْغُوثَ وَالْقَمْلَةَ وَالذُّبَابَ فِي الصَّلوٰةِ أَيَنْقُضُ صَلوٰتَهُ وَوُضُوءَهُ
قَالَ لا شرح مدخول فی جملهٔ الرجل یقتل تا وضوئه است و آن جمله در حکم مفرد است زیرا که حکایت سوال سائل است
وظرف متعلق بقال است پس الرجل مرفوع و مبتدا است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در اینکه مردی
میکشد پشه را و کیک را و سپش را و مگس را در نماز آیا میشکند آن عمل نماز او را و وضوی او را گفت نه موثق
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ قَائِماً فِي الصَّلوٰةِ الْفَرِيضَةِ فَيَنْسَى كِيسَهُ أَوْ مَتَاعاً
يَتَخَوَّفُ ضَيْعَتَهُ أَوْ هَلَاكَهُ قَالَ يَقْطَعُ صَلوٰتَهُ وَيُحْرِزُ مَتَاعَهُ ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الصَّلوٰةَ قُلْتُ
فَيَكُونُ فِي الْفَرِيضَةِ فَتَغْلِبُ عَلَيْهِ دَابَّةٌ أَوْ تَفَلَّتُ دَابَّتُهُ فَيَخَافُ أَنْ تَذْهَبَ أَوْ يُصِيبَ
مِنْهَا عَنَتٌ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَقْطَعَ صَلوٰتَهُ شرح کیسه بکسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و سین
بی نقطه و تا وحدت یا ضمیر غایب منصوبست التخوف ترس بسیار یحرز بحا بی نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه
بصیغهٔ مضارع معلوم باب افعال است تغلب بغین با نقطه و بای یک نقطه بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم باب
ضرب است تفلت بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم باب افعال یا باب نصر است عنتا
بفتح عین بی نقطه و فتح نون و تا دو نقطه در بالا منصوب و مفعول یصیب است و در بعضی نسخ مرفوع و فاعل
یصیب است یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
پرسیدم امام را از مردی که میباشد ایستاده در نماز فریضه پس بیاد او می آید که فراموش کرده در جایی دیگر
کیسه را یا متاعی را که بسیار میترسد از ناقص شدن آن یا برطرف شدن آن بالکلیه امام گفت میبرد نماز
خود را و ضبط میکند متاع خود را مثلا بعد از آن از سر میگیرد نماز را گفتم پس میباشد در نماز فریضه پس غلبه
میکند بر او جانوری یا یعنی کم کرگی و مانند آن حمله بر او می آورد و دفع آن بکشتن آن میشود و با این
اعتبار اینحدیث در تحت این باب مذکور است یا رم میشود چاروای او پس میترسد از اینکه کم شود یا اینکه
بر خورد از آن چاروا آزار بسیار را در گرفتن آن چاروا پس امام گفت نیست پروایی باینکه بر د نماز خود را
برای کشتن جانور یا گرفتن چاروا و مخفی نماند که ترک استیناف صلوة اینجا اشارتست باینکه گاهی حاجت
بفعل مبطل صلوة نمیشود و گاهی میشود پس تفصیل در اینجا ملحوظ است حسن کالصحیح كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَجَدَ
قَمْلَةً فِي الْمَسْجِدِ دَفَنَهَا فِي الْحَصَى شرح عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که چون می یافت در اثنای نماز
شپشی را در مسجد پنهان میکرد او را در سنگریزهٔ مسجد بعد از کشتن آن صحیح عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِذَا كُنْتَ فِي صَلوٰةِ الْفَرِيضَةِ فَرَأَيْتَ غُلَاماً لَكَ قَدْ أَبَقَ أَوْ غَرِيماً لَكَ وَاقْتُلِ الْحَيَّةَ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در نماز از جملهٔ فریضه پس بینی غلامی را از تو که بتحقیق گریخته است یا

عنتٌ

عَلَيْهِ مَالٌ أَوْ حَيَّةً تَخَافُهَا عَلَى نَفْسِكَ فَاقْطَعِ الصَّلوٰةَ وَاتْبَعِ الْغُلَامَ أَوْ غَرِيماً لَكَ مع

قرض دار

۳۲۶

قرض داری را از تو که بر او است مالی عظیم یا ماری را که ترسی از آن بر خود است پس ببر نماز را و برو در پی غلام
یا قرض داری از تو و بکش مار را موثق عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ وَجَدْتَ قَمْلَةً وَأَنْتَ
تُصَلِّي فَادْفِنْهَا فِي الْحَصَى شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون یابی در بدن خود
شپشی را بر حالی که تو نماز میگزاری پس پنهان کن آنرا در سنگریزهٔ مسجد بعد از کشتن آن باب النوم
و ابواب بناء المساجد و ما يؤخذ منها والحدث والنوم و غيره من درمن النوم برای سببیت است ضمیر غیره راجع بحدث است
و این اشارتست بمانند سکر نوم که مذکور میشود در حدیث پانزدهم این باب یعنی این باب بیان بنا کردن
مساجد است و بیان آنچه جایز است که گرفته شود از جملهٔ مساجد و بیان حدث در مساجد بسبب خواب و غیر
حدث در این باب شانزده حدیث است مجهول عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ بَنَى مَسْجِداً بَنَى اللّٰهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ فَمَرَّ بِي أَبُو عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ وَقَدْ سَوَّيْتُ بِأَحْجَارٍ مَسْجِداً فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ نَرْجُو أَنْ يَكُونَ
هٰذَا مِنْ ذٰلِكَ فَقَالَ نَعَمْ شرح روایتست از ابو عبیده که او گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که هر که بنا کند مسجدی را بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت گفت ابو عبیده که پس گذشت بمن
امام جعفر صادق علیه السلام در راه مکه بر حالی که بتحقیق راست کرده بودم بسنگی چند مسجدی را پس گفتم قربانت
شوم آیا امید میداری که باشد این از جملهٔ آنچه گفتی پس گفت آری مجهول عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَسْجِدِ يَكُونُ فِي الْبَيْتِ فَيُرِيدُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَنْ يَتَوَسَّعُوا بِطَائِفَةٍ مِنْهُ أَوْ
يُحَوِّلُوهُ إِلَى غَيْرِ مَكَانِهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذٰلِكَ شرح روایتست از ابی الجارود گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
را از مسجدی که میباشد در خانه یعنی جایی از جاهای خانه که مردم آن خانه در آنجا نماز میگزارند و آنرا
امتیاز داده اند از جاهای دیگر خانه برای ادراک فضیلت نماز در مسجد پس میخواهند اهل خانه از اینکه نشیمن
خود را مثلا فراخ کنند بداخل کردن بعضی از آن مسجد در نشیمن خود یا اینکه نقل کنند آن مسجد را بالکلیه
بسوی غیر جایی آن گفت نیست پروایی بآن مراد اینست که مسجد درون خانه مانند مسجد بیرون که وقف عام است
نیست در عدم جواز تضییق و تبدیل مجهول قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمَكَانِ يَكُونُ خَبِيثاً ثُمَّ يُنَظَّفُ وَيُجْعَلُ
مَسْجِداً قَالَ يُطْرَحُ عَلَيْهِ مِنَ التُّرَابِ حَتَّى يُوَارِيَهُ فَهُوَ أَطْهَرُ شرح ظاهر اینست که مراد بمسجد اینجا مسجد خانه
باشد و میتواند بود که مراد اعم باشد یعنی راوی گفت که و پرسیدم امام را از مکانی که میباشد ناپاک یعنی مزبله
بعد از آن پاکیزه کرده میشود باخراج آنچه باعث ناپاکی آن شده و گردانیده میشود مسجد خانه امام گفت که ریخته
میشود بر آن مکان از خاک پاک تا آنکه بپوشاند آن مکان را پس آن مکان پاکیزه تر است از سایر مکانهای خانه

بامعنی که بعد از این دیگر نجاست داخل آن نباید کرد و یا بمعنی که در سایر مکانهای خانه احتمال نجاست بیشتر است
از آن مکان که خاک پاک بی دغدغه بران ریخته شده است سیام سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبِيَعِ وَ
الْكَنَائِسِ هَلْ يَصْلُحُ نَقْضُهَا لِبِنَاءِ الْمَسَاجِدِ فَقَالَ نَعَمْ شرح بیع بکسر بای یکنقطه و فتح یای دو نقطه در پایین
و عین بی‌نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یای دو نقطه در پایین است و آن عبادتخانه کوچک یهود و نصاری است
که نظیر مسجد محله اهل اسلام است کنایس بفتح کاف و نون و الف و کسر همزه و سین بی‌نقطه جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون
و سکون یای دو نقطه در پایین است و آن عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است که نظیر مسجد جامع اهل اسلام است
و جوهری در صحاح گفته الکنیسه للنصاری و ایضا گفته البیعه للنصاری و این مبنی بر عدم اعتبار یهود است و صاحب
قاموس گفته الکنیسه متعبد الیهود او النصاری او الکفار و ایضا گفته البیعه بالکسر متعبد النصاری یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از عبادتخانهای کوچک جهودان و ترسایان و عبادتخانهای بزرگ ایشان که آیا خوب است
خراب کردن آن دو نوع عبادتخانه برای بنای مسجدها پس گفت آری مراد اینست که نقل آجر و سنگ و مانند آنها
از بیع و کنایس میتوان کرد بجای دیگر تا با آنها مسجدها بنا کنند یا مراد اینست که صورت بیع و کنایس را تبدیل بصورت
مساجد میتوان کرد برای نماز اهل اسلام و بر هر تقدیر ظاهر این است که وقف اهل باطل که برای ترویج باطل است معتبر
نیست و تبدیل آن برای ترویج حق میتوان کرد چنانچه گفته در سوره مائده و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا
علی الاثم و العدوان نهم عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَسَاجِدِ الْمُظَلَّلَةِ أَيُكْرَهُ
الصَّلَاةُ فِيهَا قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ لَا يَضُرُّكُمُ الْيَوْمَ وَ لَوْ قَدْ كَانَ الْعَدْلُ لَرَأَيْتُمْ كَيْفَ يُصْنَعُ فِي ذَلِكَ
قَالَ وَ سَأَلْتُهُ أَيُعَلِّقُ الرَّجُلُ السِّلَاحَ فِي الْمَسْجِدِ قَالَ نَعَمْ فَأَمَّا فِي الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ فَلَا فَإِنَّ
جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَى رَجُلًا يَبْرِي مِشْقَصاً فِي الْمَسْجِدِ شرح المظلله بظا با نقطه بصیغه اسم فاعل باب
تفعیل سایه انداز نده یعنی بسیار مرتفع و بطاء بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنچه مرتفع بنا کرده
شده باشد بروشی که ممتاز باشد از حوالی خود ماخوذ است از طلل بفتح طاء بی‌نقطه و فتح لام مخففه یعنی آنچه مرتفع
مانده از آثار خانه که برطرف شده و شخص آدمی را نیز طلل مینامند و مراد اینجا مساجدیست که دیوارهای آن
بسیار مرتفع است یا مراد مساجدیست که سر دیوارهای آن هموار نیست بلکه مانند حصار قلعه بلند و پست است
و کنگره دارد و مخفی نماند که اگر بظاء با نقطه و صیغه اسم مفعول باشد منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث
اول باب سیزدهم عدل بفتح عین بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه عبارتست از قائم آل محمد علیهم السلام یصنع بصاد بی‌نقطه
و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یعلق بعین بی‌نقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم باب
علم است العلق بفتح عین و فتح لام کاری را صفت خود کردن و از آن ماخوذ است علاقه بفتح عین و تخفیف لام

بمعنی

بمعنی پیشه که معاش بآن گذرد السلاح بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف لام و حاء بی‌نقطه آلت حرب مراد بمسجد در اول مسجد خانه
است و المسجد الاکبر عبارت از مسجد بیرونست که وقف عامست یبری بیای یکنقطه و زای با نقطه و یای بصیغه مضارع معلوم
معتل اللام واوی باب افعال است الابزار راست کردن کج و در نسخ براء بی‌نقطه و یای بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل اللام یایی باب ضرب است البری بفتح با و سکون را تراشیدن تیر المشقص بکسر میم و سکون شین با نقطه
و فتح قاف و صاد بی‌نقطه تیری که پیکان آن عریض است یعنی روایتست از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق ع
از مساجد مرتفعه که آیا ممنوعست نماز در آنها امام گفت آری و لیکن ضرر نمیرساند شما را امروز که زمان ظهور دولت
باطلست و اگر بتحقیق بپیوندد ظهور دولت قائم آل محمد علیهم السلام هر آینه میدیدید که چون میکرد در حق آن مساجد
حلبی گفت که و پرسیدیم امام را که آیا میسازد مرد آلت جهاد را در مسجد گفت آری میسازد در مسجد خانه فاما در
مسجد بزرگتر پس نمیسازد چه بدرستی که امام زین العابدین علیه السلام منع کرد مردی را که راست میکرد تیر را در مسجد
بیرون خانه یازدهم قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ سَمِعْتُمُوهُ يُنْشِدُ الشِّعْرَ فِي الْمَسَاجِدِ فَقُولُوا
فَضَّ اللَّهُ فَاكَ إِنَّمَا نُصِبَتِ الْمَسَاجِدُ لِلْقُرْآنِ شرح ینشد بنون و شین با نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب افعال است قول در فقولوا از قسم است اول اگر بروشی باشد که اظهر بشنود چون میسر باشد دوم آنچه آهسته باشد
در موضع تقیه فی الجمله سیوم آنچه در خاطر گذرانیده شود در موضع شدت تقیه فض بفاء و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب نصر جمله دعائیست انما تا آخر تتمه مامور به میتواند بود و بیان امر میتواند بود یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله هر کس که شنید از او که میخواند شعر را در مسجدها پس بگویید که بشکناد الله تعالی دهن ترا جز این نیست
که وا داشته شده مسجدها برای قرائت قرآن در نماز و مانند آن دوازدهم سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي
الْمَسَاجِدِ الْمُصَوَّرَةِ فَقَالَ أَكْرَهُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ لَا يَضُرُّكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ لَوْ قَدْ قَامَ الْعَدْلُ رَأَيْتُمْ
كَيْفَ يُصْنَعُ فِي ذَلِكَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در مسجدهایی که صورتها بر آنها نقش
کرده شده است پس گفت کراهت دارم از آن نماز و لیکن ضرر نمیکند شما را امروز که زمان ظهور دولت
باطل است و اگر بتحقیق بکار خود می ایستاد قائم آل محمد علیهم السلام میدیدید که چون میکند در آن سیزدهم عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ رَطَانَةِ الْأَعَاجِمِ فِي الْمَسَاجِدِ
شرح الرطانه بفتح و کسر راء بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و الف و نون کلامی که اکثر حاضران از آن نفهمند برای اینکه صریح
گفته نمیشود الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین و فتح جیم بصیغه صفت مشبهه جمعی که زبان ایشان
عیبی و لکنتی دارد و چنین اند در عدم اخراج بعض حروف از مخارج آنها جوهری گفته و کل من لا یقدر علی الکلام
اصلا فهو اعجم و مستعجم و الاعجم ایضا الذی لا یفصح و لا یبین کلامه و ان کان من العرب میتواند بود که اعجم

افعل التفضیل باشد و مراد بآن ضد اقرا باشد که می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که یتقدم القوم اقرأهم
للقرآن مراد بنهی از رطانة اعاجم در مساجد نهی از پیشنمازی صاحب عیب در قرائت است برای غیر صاحب
عیب در آن یا برای کسی که عیب زبان او کمترست باعتبار اینکه مساجد مواضع نماز جماعت خلایق است
و برای نماز جماعت در آنها جمع میشوند غیر صاحبان عیب در زبان نیز و میتواند بود که مراد برطانة الاعاجم
قرائت قرآن باشد بروشی که مخالف لحن العرب الحان و اصوات عرب باشد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث
سیوم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که باب نهم است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقرؤا القرآن بالحان
العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع
الغناء و النوح و الرهبانیة فلا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شانهم و بیان شد در
شرح آن یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خواندن غیر
صحیح پیشنمازانی که عیبی در زبان دارند در مسجد ها متن اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَنْ سَلِّ السَّیْفِ فِي الْمَسْجِدِ وَ عَنْ بَرْيِ النَّبْلِ فِي الْمَسْجِدِ قَالَ اِنَّمَا بُنِيَ لِغَیْرِ
ذٰلِكَ شرح السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام کشیدن البری بفتح با یک نقطه و سکون را بی نقطه و یا مصدر معتل
اللام یایی باب ضرب تراشیدن النبل بفتح نون و سکون با یک نقطه جمع نبل تیر یا ضمیر مستتر در قال راجع برسول
میتواند بود و راجع باحدهما میتواند بود یعنی روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که نهی کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله از بیرون آوردن شمشیر از غلاف در مسجد و از تراشیدن تیر در مسجد گفت جز این
نیست که مسجد بنا کرده شده است برای غیر این کار متن اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوُضُوْءِ فِي الْمَسْجِدِ
فَكَرِهَهُ مِنَ الْغَائِطِ وَ الْبَوْلِ شرح کره از باب تفعیل میتواند بود و التکریه ناخوش شمردن چیزی و از باب علم
میتواند بود و الکراهة ناخوش داشتن چیزی من برای سببیت است و ظرف متعلق بضمیر منصوب است باعتبار اینکه
راجع بوضوء است یا حالست از ضمیر منصوب بعنوان مسامحه زیرا که مقارن عامل نیست حقیقة یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از وضوء در مسجد پس مکروه شمرده وضوء بسبب غایط و بول را اشارتست باینکه وضوء بسبب
خواب مانند آن را مکروه نشمرد متن اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّوْمِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَالَ نَعَمْ فَاَیْنَ یَنَامُ النَّاسُ شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست
الف لام الناس برای عهد خارجی است و اشارتست باهل اعتکاف و مانند ایشان یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از خواب در مسجد حرام که در مکه است و مسجد نبی صلی الله علیه و آله که در مدینه است گفت خوبست کجا
میخوابند آن مردم که معتکف اند متن اصل عَنْ زُرَارَةَ بْنِ اَعْیَنَ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا تَقُوْلُ

فی النوم

فِي النَّوْمِ فِي الْمَسَاجِدِ فَقَالَ لَا بَاْسَ بِهِ اِلَّا فِي الْمَسْجِدَیْنِ مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ قَالَ وَ كَانَ یَاْخُذُ بِیَدِي فِي بَعْضِ اللَّیْلِ فَیَتَنَحَّى نَاحِیَةً ثُمَّ یَجْلِسُ فَیَتَحَدَّثُ فِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَرُبَّمَا نَامَ وَ نِمْتُ فَقُلْتُ لَهُ فِي ذٰلِكَ فَقَالَ اِنَّمَا یُكْرَهُ اَنْ یُنَامَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
الَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَاَمَّا النَّوْمُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ فَلَیْسَ بِهِ
بَاْسٌ شرح روایتست از زرارة بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه میگویی در خواب در مسجد ها
پس گفت نیست پروایی بآن مگر در دو مسجد یکی مسجد نبی صلی الله علیه و آله و دیگری مسجد حرام زراره گفت
که و امام میگرفت دست مرا در بعض شب پس میرفت بجانبی بعد از آن می نشست پس همزبانی میکرد در
مسجد حرام پس بسا که میخوابید و میخوابیدم پس گفتم او را در آن محل یعنی که پرسیدم سر آن را پس گفت جز این نیست
که کراهت اینکه خوابیده شود در مسجد حرامی که بود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فاما خواب در این موضع
پس نیست بآن پروایی باعتبار اینکه مسجد نبوده و منضم بمسجد شده بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله مدانکه
جمع میان این حدیث و حدیث سابق بدو روش ممکن است اول اینکه حمل نهی در این حدیث بر نهی غیر معتکفان و مانند
ایشان باشد و تجویز در حدیث سابق برای معتکفان و مانند ایشان باشد دوم اینکه حمل نهی در این حدیث
بر عموم باشد در قدری از مسجدین که در زمان رسول بوده و تجویز در حدیث سابق محمول بر خارج از آن قدر
باشد و بنا بر این الف لام الناس در حدیث سابق محمول بر جنس خواهد بود مدانکه ظاهر آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث
سیزدهم باب هفتم که باب حج ابراهیم و اسمعیل تا آخرست اینست که محیط مسجد حرام در زمان ابراهیم علیه السلام بشکل
محیط دایره بوده و مسافت آن محیط بقدر مسافت میان صفا و مروه بوده و نقطه وسط حقیقی کعبه مرکز
آن دایره بوده پس از هر جانب تا بقدر سدس تقریبی مسافت میان صفا و مروه نسبت بنقطه وسط
کعبه داخل مسجد الحرام است و خارج از آن داخل مسجد الحرام نیست خواه بقدر کندگی دیوار و خواه زیاد بر آن
متن اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ یَكُوْنُ فِي الْمَسْجِدِ فِي الصَّلٰوةِ فَیُرِیْدُ اَنْ یَبْزُقَ
فَقَالَ عَنْ یَسَارِهِ وَ اِنْ كَانَ فِي غَیْرِ صَلٰوةٍ فَلَا یَبْزُقْ حِذَاءَ الْقِبْلَةِ وَ یَبْزُقُ عَنْ یَمِیْنِهِ وَ یَسَارِهِ
شرح یبزق بیا یک نقطه و زای با نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ان شرطیه است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مردی میباشد در مسجد در نماز پس میخواهد که آب دهن اندازد پس
امام گفت در جانب چپ خود می اندازد و اگر در مسجد در غیر نماز باشد پس آب دهن نمی اندازد در برابر قبله و آب
دهن می اندازد در جانب راست خود و جانب چپ خود متن اصل رَاَیْتُ اَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَیْهِ السَّلَامُ یَتَفَلُ فِي الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ فِیْمَا بَیْنَ الرُّكْنِ الْیَمَانِي وَ الْحَجَرِ الْاَسْوَدِ وَ لَمْ یَدْفِنْهُ شرح یتفل بتا دو نقطه در بالا و فا بصیغه مضا

عَنْ یَسَارِهِ وَ اِنْ

بجرم

معلوم غایب باب نفر یا باب ضرب است یعنی دیدم امام محمد تقی علیه السلم را که آب دهن می انداخت در مسجد حرام

در برابر میان رکن یمانی و رکن حجر اسود و پنهان نکرد از آن سنگریزه اشارتست بآنکه در موضع مطاف نبود

زیرا که در آنجا سنگریزه نمیباشد و شاید که از مسجدی که در زمان رسول علیه السلم بوده نیز خارج باشد چهارم اصل

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي لَأَكْرَهُ الصَّلَوةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ فَقَالَ لَا تَكْرَهْ فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ

إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ فَأَحَبَّ اللَّهُ

أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا فَأَدِّ فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَ النَّوَافِلَ وَاقْضِ فِيهَا مَا فَاتَكَ شرح ضمیر هم راجع باهل کتابست

و مساجدهم عبارتست از مساجدی که در مدینه و حوالی آن و مانند آنهاست و آنها معابد یهود یا نصاری

بوده پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان اسلام مساجد اهل اسلام شده فما برای بیانست

بنی بصیغه مجهول صفت مسجدست الرشه بفتح را بی نقط و تشدید شین با نقط و تا وحدت پاره از آب

و مانند آن که بر جایی پاشیده شود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من هر آینه کراهت دارم از نماز

در مساجدی که از اهل کتاب مانده پس امام گفت کراهت مدار بیان این آنکه نیست هیچ مسجدی که بنا کرده شده

باشد از جمله مساجد ایشان مگر بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شد پس برخورد آن مکان را پاره از خون

او و مراد اینست که آن بقعه جامع دو صفت است یکی اینکه مدفن نبی یا وصی است دوم اینکه مقتل آن

نبی یا وصی است پس دوست داشت الله تعالی که یاد کرده شود در آن بقعه یا یعنی که امر کرد اهل کتاب را

بنای مسجد بر آن بقعه نظیر آیت سوره الکهف لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا یا یعنی که قضا و قدر کرد بنای مسجد را

بر آن بقعه و معنی اول مناسبترست بلفظ احب پس ادا کردن در آن مساجد فریضه را و نافله را و قضا

کن در آن مساجد آنچه را که فوت شده از تو نماز دهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى فَقَالَ سُكْرُ النَّوْمِ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب

برای اشعار بانست که وضع لا تقربوا الصلوة در موضع لا تصلوا مبنی بر اینست که مراد بآیت نهی از دخول

مساجد باشد باعتبار اینکه مساجد موضع برای صلوة است پس دخول آنها قرب صلوة است خواه بقصد

صلوة باشد چنانچه ملحوظست در حال اول که و انتم سکاری است و خواه بقصد چیزی دیگر باشد چنانچه ملحوظست

در حال دوم در تتمه این آیت که و لا جنبا الا عابری سبیل است و از این لازم نمی آید که مراد بصلوة اینجا موضع

صلوة باشد که مسجدست و جمع میان این حدیث دهم و یازدهم این باب بحمل این حدیث بر کسی است که در بیرون مسجدست

و اراده نماز دارد در مسجد سکر منصوبست بر مفعول به بتقدیر یعنی سکر النوم یا بر مفعول مطلق بتقدیر سکاری

سکر النوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قول الله عز و جل در سورة النساء نزدیک مشوید نماز را در حالی که شما

کلام

وحدیث ...ه

ستان

٣٢٧

ستان باشید چه خواسته از مستی اینجا پس امام گفت خواسته مستی خواب را که ناقض وضوست یازدهم اصل

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يُرَخَّصُ فِي النَّوْمِ فِي شَيْءٍ مِنَ الصَّلَوةِ شرح روایتست از امام جعفر

صادق علیه السلم گفت نیست اینکه رخصت داده شود در خواب در چیزی از نماز و مراد بخواب انجاستی خوابست

و ذکر این حدیث در این باب بتقریب حدیث سابقست برای بیان اینکه عدم رخصت در مستی خواب بنماز شامل

نماز در غیر مسجد نیزست اگر چه داخل منطوق آیت سوره نسا نیست باب چهل و نهم اصل باب فضل الصلوة فی الجماعة

شرح این باب بیان فضیلت نماز در جماعتست و در این باب شش حدیثست اول اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا يَرْوِي النَّاسُ أَنَّ الصَّلَوةَ فِي جَمَاعَةٍ أَفْضَلُ مِنْ صَلَوةِ الرَّجُلِ وَحْدَهُ بِخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ

صَلَوةً فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ الرَّجُلَانِ يَكُونَانِ جَمَاعَةً فَقَالَ نَعَمْ وَيَقُومُ الرَّجُلُ عَنْ يَمِينِ

الْإِمَامِ شرح و گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست آنچه روایت میکنند مردم از شما که نماز در جماعت

فاضلترست از نماز مرد بتنهایی او به بیست و پنج نماز یا یعنی که آن بجای بیست و شش نمازست پس امام گفت

راست گفتند پس گفتم آیا دو مرد که یکی بدیگری اقتدا کرده باشد میباشند جماعت یا یعنی که این را

فضیلت را در می یابند پس امام گفت آری و می ایستد آن مرد که اقتدا کرده در جانب راست امام دوم

دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْجُهَنِيَّ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ إِنِّي أَكُونُ فِي الْبَادِيَةِ وَمَعِي أَهْلِي وَوُلْدِي وَغِلْمَتِي فَأُؤَذِّنُ وَأُقِيمُ وَأُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ

نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْغِلْمَةَ يَتَّبِعُونَ قَطْرَ السَّحَابَةِ فَأَبْقَى أَنَا وَأَهْلِي وَ

وُلْدِي فَأُؤَذِّنُ وَأُقِيمُ وَأُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ شرح جهنی بضم جیم و فتح ها و نون و تشدید یا

منسوبست بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین که قبیله ایست و الغلام برای عهد

خارجیست و اشارتست بمردی از آن قبیله که صحرانشین بوده و مکرر بخدمت رسول صلی الله علیه و آله می

آمده و تعیین شب قدر را در شب بیست و سیوم ماه رمضان او شنیده و شاید که مثل مشهور که و عند

جهینة الخبر الیقین باعتبار آن باشد و بهذا آن شب را لیلة الجهنی مینامند الغلمة بکسر غین با نقطه و

سکون لام و فتح میم و تا تانیث جمع غلام خدمتکاران از مردان خواه بندگان باشند و خواه آزادان

جلن یتبعون بتا دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است یا بیا

یک نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب افتعالست الابتغاء طلب چیزی القطر

بفتح قاف و سکون طا بی نقطه و را بی نقطه باران و مانند آن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت

که بدرستی که آن مرد جهنی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من میباشم

در صحرا و با منند زن من و فرزندان من و خدمتکاران من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم
با ایشان آیا پس جماعتیم یا یعنی که آیا ثواب نماز جماعت را در می یابیم یا نه پس نبی صلی الله علیه و آله گفت آری
پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که خدمتکاران میروند از پی باران ابر یعنی که بطلب آب باران میروند پس میمانم
من و زن و فرزندان من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با ایشان آیا پس جماعتیم یا پس گفت آری

اصل فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنَّ وُلْدِي يَتَفَرَّقُونَ فِي الْمَاشِيَةِ فَاَبْقَى اَنَا وَاَهْلِي فَاُؤَذِّنُ وَاُقِيمُ وَاُصَلِّي
بِهِمْ اَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنَّ الْمَرْاَةَ تَذْهَبُ فِي مَصْلَحَتِهَا فَاَبْقَى اَنَا وَحْدِي
فَاُؤَذِّنُ وَاُقِيمُ اَفَجَمَاعَةٌ اَنَا فَقَالَ نَعَمْ الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ شرح پس در دو جا برای بسبب است الشیه
کله شتر و گوسفند یعنی پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که فرزندان من پراکنده میشوند برای کله پس میمانم من
و زن من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با او آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری پس جهنی گفت
ای رسول الله بدرستی که زن میرود برای مصلحت کار خود مثل نان پختن و رخت شستن پس میمانم من بتنهائی
پس اذان میگویم و اقامت میگویم آیا پس جماعتم من پس گفت آری مؤمن تنهائی او جماعت است یعنی که
وقتی تنها نماز میگزارد که جماعت میسرش نباشد پس ثواب جماعت دارد برای قصد خود یا یعنی که چون اذان
و اقامت میگوید دو صف ملائکه در پس او نماز میگزارند چنانچه گذشت در هشتم باب بیست و یکم سیم اصل قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى الْخَمْسَ فِي جَمَاعَةٍ فَظُنُّوا بِهِ خَيْرًا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که گزارد پنج نماز را در جماعت پس گمان کنید با او خیر را یعنی که شهادت او مقبول است و اقتدا با او در نمازها
میتوان کرد و حاجت بتفحص باقی احوال او نیست چندانکه منافی عدالت از او ظاهر نشده باشد چهارم اصل
قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَا يَسْتَحِي الرَّجُلُ مِنْكُمْ اَنْ تَكُونَ لَهُ الْجَارِيَةُ فَيَبِيعُهَا فَتَقُولُ لَمْ يَكُنْ يَحْضُرُ
الصَّلٰوةَ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا شرم نمیکند مردی از شما شیعه امامیه از اینکه باشد او را کنیزی پس
فروشد آن کنیز را پس گوید آن کنیز که صاحب من حاضر نمیشد نماز جماعت را مراد اینست که عدم حضور نزد
نماز جماعت عیب بزرگ است پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ
اِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي رَجُلٌ جَارُ مَسْجِدٍ لِقَوْمِي فَاِذَا اَنَا لَمْ اُصَلِّ
مَعَهُمْ وَقَعُوا فِيَّ وَقَالُوا هُوَ كَذَا وَهُوَ كَذَا فَقَالَ اَمَا لَئِنْ قُلْتَ ذَاكَ لَقَدْ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ فَلَمْ يُجِبْهُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلٰوةَ لَهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ
لَهُ لَا تَدَعِ الصَّلٰوةَ مَعَهُمْ وَخَلْفَ كُلِّ اِمَامٍ شرح روایت است از زراره گفت بودم نشسته نزد امام محمد باقر
علیه السلام در اثنای روزی ناگاه آمد نزد او مردی پس داخل شد بر او پس گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من

مردیم

بهانه ظ

مردیم همسایه مسجدی که برای قبیله منست پس چون من نماز نگزارم با ایشان می افتند در من و میگویند او چنین
و او چنین است یا یعنی بپنهان مرا آشکارا میکنند پس امام گفت آیا آگاه باش هر آینه اگر گفتی این را که عیب را
وا میگویند هر آینه بتحقیق گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر که شنید اذان را پس اطاعت آن نکرد بی علتی
پس نیست نمازی برای او و مراد اینست که این عیب که امیر المؤمنین برای تو گفته بدتر از عیبهائی است که ایشان
میگویند پس بیرون رفت آنمرد پس امام گفت او را در اثنای بیرون رفتن که وا مگذار نماز را با آن جماعت
پس هر پیشنمازی دیگر یا یعنی که هر جا که واقع شوی و نماز جماعتی منعقد شود داخل شو خواه در مسجد همسایه باشد
و خواه در غیر آن ششم اصل فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَبُرَ عَلَيَّ قَوْلُكَ لِهٰذَا الرَّجُلِ حِينَ اسْتَفْتَاكَ فَاِنْ
لَمْ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ قَالَ فَضَحِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ مَا اَرَاكَ بَعْدُ اِلَّا هٰهُنَا يَا زُرَارَةُ فَاَيَّةُ عِلَّةٍ
تُرِيدُ اَعْظَمَ مِنْ اَنَّهُ لَا يَاْتَمُّ بِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ اَمَا تَرَانِي قُلْتُ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِكُمْ وَصَلُّوا
مَعَ اَئِمَّتِكُمْ شرح پس چون آنمرد بیرون رفت گفتم امام را قربانت شوم مشکل آمد بر من جواب تو این مرد را وقتی که
سؤال کرد ترا بیان این امر که اگر آن جماعت نباشند مؤمنان چون میشود پس خنده کرد امام علیه السلام بعد از آن گفت
نمی بینم ترا هنوز مگر در این مرتبه جهالت ای زراره پس کدام عذر را میخواهی بزرگتر از اینکه آن پیشنماز بابی
روش باشد که اقتدا نکنی با او بعد از آن امام گفت ای زراره آیا نمی بینی مرا که گفتم در حدیثی دیگر که نماز گزارید در مسجدهای
خودتان و نماز گزارید با پیشنمازان خودتان مراد اینست که این خیال که کردی بسیار بجا است و دور است از تو
خصوصا با وجود اینکه این کلام را نیز شنیده باشی از من چه گنجایش دارد که من تجویز اقتدای شیعه امامیه بغیر مؤمن کنم
هفتم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ قَالَا قُلْنَا لَهُ الصَّلَوَاتُ فِي جَمَاعَةٍ فَرِيضَةٌ هِيَ فَقَالَ الصَّلَوَاتُ فَرِيضَةٌ وَلَيْسَ
الْاِجْتِمَاعُ بِمُفْتَرَضٍ فِي الصَّلَوَاتِ كُلِّهَا وَلٰكِنَّهَا سُنَّةٌ وَمَنْ تَرَكَهَا رَغْبَةً عَنْهَا وَعَنْ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ
مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلٰوةَ لَهُ شرح روایت است از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
اند گفتند که گفتیم امام را که آیا نمازهای پنجگانه در جماعت فریضه است آنها یا یعنی که آیا تارک آنها در جماعت مستحق
عقابست پس امام گفت اصل آن نمازها فریضه است و نیست مجتمع شدن مفترض در آن نمازها بهمگی آنها
بانکه اگر امام مفترض الطاعه بسط اید پیشنماز جمعه باشد اجتماع مفترض میشود چنانچه می آید در احادیث باب
الجمعه و علی کل تجب لیکن آن نمازها در جماعت طریقت رسول است صلی الله علیه و آله و هر که ترک کند آن نمازها را در جماعت
برای اعراض از کمال آنها و از جماعت مؤمنان بی عذری پس نیست نمازی برای او و مراد از نفی صلوة در امثال اینجا
نزد جمعی محمول است بر بطلان نماز و نزد جمعی دیگر محمول است بر نفی کمال والله اعلم هشتم اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِيَلِيَنِّي الَّذِينَ يَلُونَ الْاِمَامَ اُولِي الْاَحْلَامِ مِنْكُمْ وَالنُّهٰى فَاِنْ نَسِيَ الْاِمَامُ اَوْ تَعَايَا

نقومه و افضل الصفوف اولها و افضل اولها ما دنی من الامام و فضل صلوة الجماعة
علی صلوة الرجل فردا خمس و عشرون درجة فی الجنة شرح الاحلام بفتح همزه و سکون حاء بی‌نقطه جمع حلم
و سکون لام و قاریء النهی بضم نون و فتح ها بتخفیف و الف جمع نهیه بضم نون و سکون ها و یاء دو نقطه در پایین
نعایا بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یایی و معتل اللام یایی
باب تفاعل است التعایی عاجز بالکلیه شدن یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم جابر گفت که امام گفت
که باید که باشند جمعی که متصل پیشنماز میباشند در صف اول صاحبان و قاریها از جمله شما و صاحبان عقلها
پس اگر فراموش کند امام آیتی از آیات را باسقاط آن یا عاجز شود و نداند که کدام ایت را باید خواند و ساکت
ماند راست کند او را یعنی که آیتی را که اسقاط کرده بیاد او آورند و آنچه نمیداند تعلیم او کنند و فاضلتر
صفها اول آنهاست و فاضلتر صف اول آنست که نزدیک پیشنماز باشد و زیادتی نماز جماعت بر نماز مرد تنها
بیست و پنج مرتبه است در بهشت ششم اصل عن سهل بن زیاد باسناده قال قال فضل میامن الصفوف علی
میاسرها کفضل الجماعة علی الصلوة الفرد شرح الاسناد بکسر همزه و سکون سین بی‌نقطه و نون و الف و دال
بی‌نقطه سند حدیث بمعنی طریقی که میان امام و راوی دو راست یعنی روایتست از سهل بن زیاد بسند او تا امامی که روایت
از اوست راوی گفت که امام گفت زیادتی ثواب نماز جانبهای راست صفها در نماز جماعت بر ثواب نماز جانبهای چپ
آن صفها مانند زیادتی ثواب نماز جماعت بر ثواب نماز تنهاست هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یحسب
لک اذا دخلت معهم و ان لم تقتد بهم مثل ما یحسب لک اذا کنت مع من تقتدی به شرح ضمیر معهم
راجع بمخالفینست که نماز جماعت میکنند و برای تقیه بر مؤمن واجب میشود حضور نزد ایشان مثل مرفوع و نایب
فاعل یحسب است با عبارت از ثوابست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حساب کرده میشود
برای تو چون داخل شوی در نماز جماعت با مخالفان هر چند که اقتدا نمیکنی بایشان مثل ثوابی که حساب کرده
میشود برای تو چون باشی با کسی که اقتدا میکنی باو باب پنجاه و سیم اصل باب الصلوة خلف من لا یقتدی به شرح این باب بیان
نماز است در پس کسی که اقتدا کرده نمیشود باو و در این باب هفت حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم
اکون مع الامام فافرغ من القراءة قبل ان یفرغ قال ابق آیة و مجد الله و اثن علیه فاذا
فرغ فاقرأ الآیة و ارکع شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که میباشم با پیشنماز مخالفان پس گاهی فارغ
میشوم از قراءت حمد و سوره پیش از آنکه او فارغ شود امام گفت بعد از این واگذار یک آیه را از آخر قراءت
خود و تمجید کن الله تعالی را بگفتن الله اکبر و مانند آن و ثنا کن بر او بذکر اسماء حسنی پس چون فارغ شود پیشنماز
پس بخوان آن آیه را و رکوع کن این محمول بر استحبابست بقرینه حدیث سیوم اصل سالت ابا جعفر علیه السلم

عن

عن الصلوة خلف المخالفین فقال ما هم عندی الا بمنزلة الجدر شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم
از نماز در پس مخالفان پس امام گفت نیستند ایشان نزد من مگر مانند دیوارها یعنی که در تحت ایت سوره اعراف
و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا داخل نیستند پس کسی که در پس ایشانست قراءت برای خود میکند
بهر قسم که میسر باشد هر چند که بخاطر گذرانیدن باشد سیوم اصل عمن سال ابا عبد الله علیه السلم قال اصلی
خلف من لا اقتدی به فاذا فرغت من قراءتی و لم یفرغ هو قال فسبح حتی یفرغ شرح روایت
از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را گفت نماز میگزارم در پس کسی که اقتدا نمیکنم باو پس چون فارغ شوم
از قراءت خود و فارغ نشده باشد او چکنم امام گفت پس تسبیح کن تا آنکه او فارغ شود چهارم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا صلیت خلف امام لا یقتدی به فاقرا خلفه سمعت قراءته او لم تسمع شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون نماز گزاری در پس پیشنمازی که اقتدا کرده نمیشود باو پس قراءت
کن در پس او خواه شنیدی قراءت او را و خواه نشنیدی بیان این شد در حدیث دوم این باب پنجم اصل
قلت لابی جعفر علیه السلم ان موالیک قد اختلفوا فاصلی خلفهم جمیعا فقال لا تصل الا خلف
من تثق بدینه ثم قال ولی موال فقلت اصحاب فقال مبادرا قبل ان استتم ذکرهم لا
یامرک علی بن حدید بهذا او هذا مما یامرک به علی بن حدید فقال نعم شرح موالیک بفتح
میم و فتح یا جمع مولی میتواند بود و بضم میم و سکون یا جمع موالی بصیغه اسم فاعل باب مفاعله میتواند بود
بحذف نون باضافه و حذف یک یا باسقاط کسره آن برای ثقل و اسقاط آن التقاء ساکنین پس موال بفتح میم
و ضم میم میتواند بود و بنا بر اول جمع است و بنا بر دوم مفردست المولی تابعی که مخلص باشد و الموالی دوستی مخلص
باشد مراد باختلاف اینجا اختلاف از روی ظنست خواه در فروع دین مثل اختلافی که اهل اجتهاد با یکدیگر دارند
در نفس حکم شرعی و خواه در اصول دین مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه
جل و تعالی که باب دهم است در حدیث دهم که قد اختلف یا سیدی اصحابنا فی التوحید منهم من یقول هو جسم
و منهم من یقول صورة و مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین که باب سی‌ام است
در حدیث دوازدهم که ان بعض اصحابنا یقول بالجبر و بعضهم یقول بالاستطاعة فاصلی جمله خبریه است و میتواند
بود که بتقدیر استفهام باشد لا تصل بمعنی نهی است و اشارتست بآنکه در پس هیچکدام از اهل آن اختلاف نماز
نمیتوان کرد یثق بثاء سه نقطه و قاف بصیغه مضارع معتل الفاء واوی معلوم غایب یا مخاطب باب حسب است
ولی موال بتقدیر استفهام انکاریست و موال خبر مبتدای محذوفست و ظرف متعلق بآنست بتقدیر هم لی موال یا موالی
مبتدا است و ظرف خبر آنست لا در لا یامرک قائم مقام جمله علیحده است بمعنی لا یجوز الصلوة خلفهم و ما بعد آن استیناف

برای

اہل م

بیانی آنست نظر لا اقسم بیوم القیمه بنا بر بعض تفسیرات علی بن حدید از جملهٔ آن اختلاف بوده وقطعی بوده
شار الیه هذا نماز در پس سر اهل اختلاف است او برای شک راوی است و شک در ما بعد لا است پس بنا
بر دو احتمال لا مذکور بوده فقال نعم تتمه کلام امام است بنا بر دو احتمال پس ظاهرا بیان است و ضمیر مستتر راجع
بعلی بن حدید است و نعم بکسر نون و سکون عین بتنقط و فتح میم فعل مدحست و فاعل آن و مخصوص بمدح آن
محذوفست بتقدیر نعم شیئا الاختلاف یا بتقدیر نعم شیئا الصلوة خلفهم و بر هر تقدیر اشارتست بانچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و شصت و سیوم است که پیروان
ظن اجتهاد را مدح میکنند و کمال خود میشمرند یعنی گفتم امام محمد تقی علیه السلم را بدرستی که غلامان تو بتحقیق اختلاف
کردند در مسائل دین پس نماز میگزارم در پس ایشان همگی پس امام گفت نماز نمیگزاری مگر در پس آنکه وثوق داشته
باشد بدین خود یعنی کسی که دین خود را از امام مفترض الطاعه اخذ کرده باشد و از اهل اختلاف از روی ظن
نباشد بعد از آن امام گفت که و آیا ایشان برای من غلامانند پس گفتم یا راشد پس امام گفت بر حالی که مبادرت نمود
پیش از آنکه تمام کنم دیگر نامهای ایشان را که جایز نیست نماز در پس ایشان بیان این آنکه امر میکند ترا علی بن حدید
که از اهل ضلالت است باین نماز در پس ایشان یا امام گفت که بیان این آنکه این نماز در پس ایشان از جملهٔ جرأت
که امر میکند ترا آن علی بن حدید بیان این آنکه علی بن حدید گفت که خوب چیزیست حکم از روی اجتهاد و پیروی ظن
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أُنَاساً رَوَوْا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ صَلَّى أَرْبَعَ
رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْجُمُعَةِ لَمْ يَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى خَلْفَ
فَاسِقٍ فَلَمَّا سَلَّمَ وَانْصَرَفَ قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ يَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ
فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِلَى جَنْبِهِ يَا أَبَا حَسَنٍ صَلَّيْتَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ تَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ إِنَّهَا
أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ مُشَبَّهَاتٍ فَسَكَتَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا عَقَلَ مَا قَالَ لَهُ شرح روایتست از زراره گفت که گفتم
امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که جمعی از مردمان روایت کردند از امیر المؤمنین علیه السلم این را که او گزارد چهار رکعت
بعد از نماز جمعه در رکعتی که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس امام گفت که ای زراره بدرستی که امیر المؤمنین
علیه السلم نماز گزارد در پس فاسقی که ابوبکر یا عمر یا عثمان باشد پس چون آن فاسق سلام داد و رو گردانید در اثنای
سلام بجانب راست برخاست امیر المؤمنین علیه السلم پس گزارد چهار رکعت فریضه ظهر را که فاصله نکرد میان آن
چهار رکعت بسلامی پس گفت او را مردی که در پهلوی او بود که ای ابوالحسن گزاردی چهار رکعت که فاصله نکردی
میان آنها بسلامی پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت که بدرستی که آنها چهار رکعت تشبیه کرده شده است پس آن مرد ساکت
شد و نپرسید که معنی این سخن چیست پس امام محمد باقر علیه السلم گفت که بخدا قسم که آن مرد نفهمید آنچه را که امیر المؤمنین علیه السلم

گفت او را مراد اینست که قصد امیر المؤمنین علیه السلم این بود که آنها چهار رکعت فریضه است که مانند نافله است در
عدم مقارنت اقامت و مانند آن برای تقیه و آن مرد خیال کرد که قصد او اینست که آن چهار رکعت نافله است که
مانند فریضه است در اینکه بعد از تشهد در دو رکعت اول انصراف نیست م ل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ حُمْرَانَ
بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نُصَلِّي مَعَ هٰؤُلَاءِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُمْ
يُصَلُّونَ فِي الْوَقْتِ فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ صَلُّوا مَعَهُمْ فَخَرَجَ حُمْرَانُ إِلَى زُرَارَةَ فَقَالَ لَهُ قَدْ
أَمَرَنَا أَنْ نُصَلِّيَ مَعَهُمْ بِصَلَاتِهِمْ فَقَالَ زُرَارَةُ مَا يَكُونُ هٰذَا إِلَّا بِتَأْوِيلٍ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ
قُمْ حَتَّى نَسْمَعَ مِنْهُ قَالَ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ زُرَارَةُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ حُمْرَانَ زَعَمَ أَنَّكَ
أَمَرْتَنَا أَنْ نُصَلِّيَ مَعَهُمْ فَأَنْكَرْتُ ذٰلِكَ فَقَالَ لَنَا كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ
يُصَلِّي مَعَهُمُ الرَّكْعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغُوا قَامَ فَأَضَافَ إِلَيْهِمَا رَكْعَتَيْنِ شرح روایتست از جمیل بن دراج
از حمران بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که قربانت شوم بدرستی که ما نماز میگزاریم با این ائمهٔ ضلالت در
روز جمعه و ایشان نماز میگزارند در وقت فضیلت ظهر روز جمعه که اول زوالست پس چون کنیم اگر خواهیم که تاخیر
نماز خود از اول وقت فضیلت آن بکنیم پس امام گفت که نماز ظهر خود را بگزارید با ایشان پس بیرون رفت
حمران بسوی زراره پس گفت او را که بتحقیق امام امر کرد ما را باینکه نماز گزاریم با مخالفان بموافقت نماز ایشان یعنی
که بسر خود گزاریم و در رکوع و سجود موافقت با ایشان کنیم بی آنکه اقتدا با ایشان کنیم پس گفت زراره که نمی باشد آنکه
گفتی مگر بتاویل غلطی که در کلام امام کرده باشی پس گفت او را حمران که برخیز تا آنکه خود بشنوی از امام حمران گفت
پس داخل شدیم بر امام پس گفت او را زراره قربانت شوم بدرستی که حمران دعوی کرد این را که تو امر کردی ما را
باینکه نماز گزاریم با مخالفان پس نپسندیدیم آن دعوی را پس امام گفت ما را که عادت امام زین العابدین صلوات الله
علیه این بود که میگزارد با مخالفان دو رکعت را پس چون مخالفان فارغ میشدند برمیخاست پس ضم میکرد بسوی آنها
دو رکعت مراد اینست که موافقت مخالفان در صورت مبطل نماز فریضه نیست بلکه لازم است در جای شدت تقیه
اگر رعایت ادراک فضیلت وقت موقوف بران باشد پس منافات نیست میان اینحدیث و حدیث ششم
این باب باب ... مَنْ تُكْرَهُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُ وَالْعَبْدُ يَؤُمُّ الْقَوْمَ وَمَنْ أَحَقُّ أَنْ يَؤُمَّ شرح یکره بصیغهٔ مضارع
مجهول باب علم است العبد مجرورست یؤم در هر دو جا بهمزه و تشدید میم بصیغهٔ مضارع معلوم غایب باب نصر است
من بفتح میم و سکون نون استفهامیه و موصوله مبتدا اند بود یعنی این باب بیان کسانیست که مکروه و ناخوش است
نماز در پس او و بیان بنده که پیشنمازی میکند جماعت را و بیان اینکه کیست سزاوار تر باینکه پیشنماز کند در این باب
حدیثست اول م ل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَمْسَةٌ لَا يَؤُمُّونَ النَّاسَ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ الْمَجْذُومُ

آن م
حمران م

وَالْاَبْرَصُ وَالْمَجْنُونُ وَوَلَدُ الزِّنَا وَالْاَعْرَابِيُّ شرح خبر مبتدا است لایؤمن خبرست یا صفت است المجذوم
خبرست ظرف در علی کل متعلقست بنفی بقرینهٔ آنچه می آید در حدیث سیوم این باب ونفی اینجا یعنی نهی تنزیه است
ومیتواند بود که برای تحریم باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پنج کس پیشنمازی نمیکنند
مردم را بر حال اول مجذوم بفتح میم وسکون جیم وضم ذال با نقطه وسکون واو یعنی صاحب خوره ودوم
ابرص بفتح همزه وسکون بای یکنقطه وفتح رای بینقطه وصاد بینقطه یعنی صاحب برص بفتح با وفتح را
وآن لکه سفیدی است که از ریخته شدن بلغم در تحت جلد بهم میرسد وبراق فرو رفته مانند جای داغ می
باشد واگر سوزنی بران زنند خون یا خونابه ظاهر نمیشود بخلاف بهق سفید که فرو رفته وبراق نیست
واگر سوزنی بران زنند خون یا خونابه ظاهر میشود وسیوم دیوانه وچهارم ولد الزنا وپنجم اعرابی بفتح همزه
وسکون عین بینقطه ورای بینقطه والف وبای یکنقطه وتشدید یا یعنی بادیه نشین از جملهٔ عرب ومراد اینجا
کسی است که تفقه در مسائل نباشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیوم این باب دوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَؤُمُّ الْمُقَيَّدُ الْمُطْلَقِينَ وَلَا يَؤُمُّ صَاحِبُ
الْفَالِجِ الْاَصِحَّاءَ وَلَا صَاحِبُ التَّيَمُّمِ الْمُتَوَضِّئِينَ وَلَا يَؤُمُّ الْاَعْمَى فِي الصَّحْرَاءِ اِلَّا اَنْ يُوَجَّهَ
اِلَى الْقِبْلَةِ شرح المقید بقاف ویاء دو نقطه در پایین ودال بینقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل بند کرده شده
یعنی کسی که قدرت بر برخاستن یا نشستن یا رکوع یا سجود ندارد خواه بسبب زنجیر ومانند آن وخواه بسبب
مرض المطلق بطاء بینقطه وقاف بصیغهٔ اسم مفعول باب افعال ضد مقید الفالج بفا وجیم بصیغهٔ اسم فاعل آب
نفرد ونصف کننده چیزی ومراد اینجا مرضی است که باعث کرخت شدن نصف بدنست از سر تا پا ودر قرائت
صاحب آن خللی بهم میرسد الاصحاء بفتح همزه وکسر صاد بینقطه وتشدید حاء بینقطه والف ممدوده جمع
صحیح یعنی جمعی که قرائت ایشان درست است نفی پیشنمازی متیمم برای متوضئین عموم ندارد بلکه مخصوص
صورتیست که مرجحی که اقوی یا مساوی باشد معارضه نکرده باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الطهاره در حدیث
سیوم باب چهل ودوم که باب الرجل یکون معه الماء القلیل است که ولکن یتیمم ویصلی بهم وبیان شد در شرح آن
یعنی روایتست از سکونی بفتح سین بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که پیشنمازی
نمیکند بند کرده شده رها یا نزاو پیشنمازی نمیکند کسی که فالج داشته باشد صحیحان را وصاحب تیمم پیشنمازی نمیکند
وضوداران را وپیشنمازی نمیکند کور از هر دو چشم در صحرا مگر که رو کرده شود بسوی قبله سیم اصل وَبِهٰذَا الْاِ
سْنَادِ فِي رَجُلَيْنِ اخْتَلَفَا فَقَالَ اَحَدُهُمَا كُنْتُ اِمَامَكَ وَقَالَ الْآخَرُ اَنَا كُنْتُ اِمَامَكَ
فَقَالَ صَلَاتُهُمَا تَامَّةٌ قُلْتُ فَاِنْ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كُنْتُ اُتَمُّ بِكَ قَالَ صَلَاتُهُمَا فَاسِدَةٌ

ولیستا

وَلْيَسْتَأْنِفَا شرح هریک از دعوی امامت دو کس یکدیگر را ودعوی ماموميت در صورتی متصورست که
دو مؤمن برای تقیه در پس مخالفان موافقت مؤذن ایشان در تکبیر احرام وتکبیر رکوع وسجود وقیام میکرده
باشند در ظاهر یعنی وروایتست باین سند حدیث سابق از امام جعفر صادق علیه السلم در دو مرد که اختلاف کردند
با یکدیگر که گفت یکی از ایشان که بودم پیشنماز تو وگفت دیگری که من بودم پیشنماز تو پس امام گفت که نماز هر دو
تمامست پس اگر گوید هرکدام از ایشان که اقتدا کرده بودم بتو امام گفت که نماز هر دو باطلست وباید که از سر گیرند
سیوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الصَّلٰوةُ خَلْفَ الْعَبْدِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ اِذَا كَانَ
فَقِيهًا وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ اَفْقَهُ مِنْهُ قَالَ قُلْتُ اُصَلِّي خَلْفَ الْاَعْمَى قَالَ نَعَمْ اِذَا كَانَ لَهُ مَنْ
يُسَدِّدُهُ وَكَانَ اَفْضَلَهُمْ شرح نفی افقه شاملست در عرف نفی مساوی را نیز یعنی روایتست از زراره از
امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت که گفتم او را که نماز در پس بنده چونست پس گفت نیست پروایی بآن اگر آن بنده
باشد دانا بمسائل شرعیه ونباشد در آنجا آزادی که داناتر باشد از او زراره گفت که گفتم آیا نماز گزارم در پس کور
هر دو چشم امام گفت آری چون باشد برای او کسی که رو بقبله کند او را وباشد آن کور افضل جماعت
اصل قَالَ وَقَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُصَلِّيَنَّ اَحَدُكُمْ خَلْفَ الْمَجْذُومِ وَالْاَبْرَصِ وَالْمَجْنُونِ
وَالْمَحْدُودِ وَوَلَدِ الزِّنَا وَالْاَعْرَابِيُّ لَا يَؤُمُّ الْمُهَاجِرِينَ شرح المحدود بحاء بینقطه ودو دال بینقطه بصیغهٔ
اسم مفعول باب ضرب کسی که بسبب کبیره حد بر او جاری شده باشد ومراد اینجا صورتیست که توبهٔ او ثابت
نشده باشد والاعرابی تا آخر کلام امیر المؤمنین میتواند بود وکلام امام محمد باقر علیه السلم میتواند بود
وبر هر تقدیر منافاتی نیست میان این وآنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که مراد باعرابی در اول
کسی است که جاهل بمسائل نماز باشد ومراد بآن اینجا کسی است که جاهل بمسائل غیر نماز باشد وعالم بمسائل نماز
باشد یعنی امام گفت که وگفت امیر المؤمنین علیه السلم که باید که نماز نکند البته یکی از شما در پس صاحب خوره
وصاحب برص ودیوانه وکسی که حد بر او جاری شده باشد وولد الزنا وجاهل بمسائل دین مانند صحرانشین
پیشنمازی نمیکند علمای بمسائل دین را ساکنان شهرها چهارم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَوْمِ
مِنْ اَصْحَابِنَا يَجْتَمِعُونَ فَتَحْضُرُ الصَّلٰوةُ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَقَدَّمْ يَا فُلَانُ فَقَالَ اِنَّ
رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَتَقَدَّمُ الْقَوْمَ اَقْرَؤُهُمْ لِلْقُرْآنِ فَاِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً
فَلْيَؤُمَّهُمْ اَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ وَاَفْقَهُهُمْ فِي الدِّينِ وَلَا يَتَقَدَّمَنَّ اَحَدُكُمُ الرَّجُلَ فِي مَنْزِلِهِ وَلَا
صَاحِبَ سُلْطَانٍ فِي سُلْطَانِهِ شرح الاقرا بقاف ورای بینقطه وهمزه بصیغهٔ افعل التفضیل باب منع
خواننده تر لام در للقرآن برای تعدیه است زیرا که افعل التفضیل بنفسه عمل در مفعول به نمیکند چند که

که مشتق از فعل متعدی باشد اقرأهم للقرآن یعنی کسی است که بر روی محکمات قرآن بیشتر میکرده باشد و در نگاه
داشتن خود از بر روی ظن زیرا که طریق معرفت معانی محکمات قرائت است و احتیاج بسؤال اهل الذکر در اینها
نیست چنانچه گفته در سوره یونس فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک یا یعنی کسی است که پیشنمازی بیشتر
میکرده باشد زیرا که پیشنماز را قاری مینامند باعتبار اینکه ما مؤمنین قرائت را باو وا میگذارند یا یعنی
کسی است که لهجه او موافقتر باشد در ادای حروف و حرکات قرآن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جماعتی
عظمی از یاران ما شیعه امامیه که جمع میشوند پس داخل میشود وقت نماز پس میگوید بعض ایشان بعضی را
که پیشنمازی کن ای فلان یا یعنی که بیکدیگر تکلیف میکنند پس امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت پیشنمازی میکند جماعت را خواننده تر ایشان مر قرآن را پس اگر باشند در آن قرائت برابر پس مقدم تر ایشان
باعتبار آمدن برای طلب علم بمسائل دین پس اگر باشند در آن آمدن برابر پس بزرگتر ایشان باعتبار سن پس اگر
باشند در سن برابر پس باید که پیشنمازی کنند ایشان را دانا تر ایشان بطریقت رسول الله صلی الله علیه و آله در بیان
متشابهات قرآن که منقولست در احادیث اهل البیت علیهم السلم و وارسیده تر ایشان بمسائل دین و باید
که پیشنمازی نکند البته یکی از شما مرد دیگر را در منزل او بی اذن او و نه صاحب حکومتی را در مملکت او بی اذن او
[illegible] اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال لا بأس بالغلام الذی لم یبلغ الحلم ان یؤم القوم و ان
یؤذّن شرح الحلم بضم حاء بی نقطه و ضم لام اسم مصدر باب نصر جماع در خواب مراد اینجا خروج منی است و مصدر
بسکون لام است ان یؤم بفتح همزه و سکون نون بدل اشتمال الغلام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که نیست پروایی بپسری که نرسیده باشد بسن احتلام اینکه پیشنمازی کند جماعت را و اینکه اذان گوید
مخفی نماند که استبعادی در این نیست که طفل عالم بمسائل نماز پیشنمازی کند بالغان را چه گذشت در کتاب الحجة در باب
حالات الائمه علیهم السلم فی السن که باب نود و دوم است که امام محمد تقی علیه السلم در سن طفولیت امام مفترض الطاعة شده
چه جای پیشنمازی باب [illegible] باب الرجل یؤم النساء و المرأة تؤم النساء شرح این باب بیان مردی است که پیشنمازی
میکند زنان را و زنی که پیشنمازی میکند زنان را و در این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السّلم
عن الرجل یؤم المرأة فی بیته فقال نعم تقوم وراءه شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل
مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که
پیشنمازی میکند زن را در خانه خود پس امام گفت خوب است می ایستد زن در پس مرد دوم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السّلم عن المرأة تؤم النساء فقال اذا کنّ جمیعا امّتهنّ فی النافلة و امّا المکتوبة فلا و لا
تتقدّمهنّ و لکن تقوم وسطا منهنّ شرح مفهوم شرط در اذا کنّ اینست که اگر آن زنان جمیع نباشند

که مداومت بتلاوت قرآن بیشتر میکرده باشد یا بعضی کسی است

پیشنمازی

پیشنمازی زن ایشان را در مکتوبه خوب باشد کنّ بضم کاف و تشدید نون مفتوحه بصیغه ماضی معلوم معتل العین
واوی جمع مؤنث غایبه باب نصر از افعال ناقصه است و نون دوم ضمیر است و مرفوع است محلا و اسم آنست جمیعا بمعنی
فعیل بمعنی مفعول باب منع خبر کنّ است و افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث در آن مساویست الجمع ضد متفرق
و مراد اینجا اینست که آن زنان اهل یک خانه نباشند بلکه از اطراف جمع کرده باشند برای نماز مانند مردان که در مسجد
جمع کرده میشوند بنابراین مکتوبه ظاهر این حدیث اینست که پیشنمازی زن زنان را در نافله خوب باشد و از این
لازم نمی آید که پیشنمازی مرد مردان را در نافله نیز خوب باشد وسطا بفتح واو و سکون سین منصوبست بظرف مکان
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن که آیا پیشنمازی میکند زنان را پس امام گفت چون آن زنان باشند جمع
کرده شدگان از مواضع متفرقه پیشنمازی میکند ایشان را در نماز نافله و اما در نماز فریضه پس نمیکند مراد اینست که چون
زنان پرده نشین نباشند و از خانهای خود بیرون آیند بسبب پیری و مانند آن باید که بمساجد روند برای فریضه
بعنوان جماعت و در پس مردان نماز فریضه کنند و مقدم نمی ایستد زنی که پیشنماز زنانست بر آن زنان خواه در نماز
نافله و خواه در فریضه اهل یک خانه و لیکن می ایستد در میان صفی از صفوف آن زنان که مقدم بر باقی صفوفست
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم فی الرجل یؤمّ النساء لیس معهنّ رجل فی الفریضة قال نعم
و ان کان معه صبی فلیقم الی جانبه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که پیشنمازی میکند
زنان را بر حالی که نیست با آن زنان مردی که مأموم باشد در نماز فریضه امام گفت خوبست و اگر باشد با آن پیشنماز
پسر نابالغی که مأموم باشد پس باید که بایستد در پهلوی پیشنماز مراد جانب راست است باب [illegible] باب الصلوة خلف
من یقتدی به و القراءة خلفه و ضمانة الصلوة شرح این باب بیان نماز است در پس کسی که اقتدا کرده میشود باو
و بیان قرائت در پس او و بیان ضامن بودن آن پیشنماز نماز مأموم را و در این باب شش حدیث است اول اصل سألت
ابا عبد الله علیه السّلم عن الصلوة خلف الامام أقرأ خلفه فقال امّا الصلوة التی لا یجهر فیها
بالقراءة فانّ ذلک جعل الیه فلا تقرأ خلفه و امّا الصلوة التی یجهر فیها فانّما امر بالجهر
لینصت من خلفه فان سمعت فانصت و ان لم تسمع فاقرأ شرح یجهر در جا بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع است الجهر اظهار جوهر آواز در وقت قرائت و مانند آن و مراد بنمازی که امام جهر نمیکند در
آن غیر ظهر جمعه است از نمازهای یومیه خواه جهریه باشد و خواه اخفاتیه زیرا که امام و منفرد در آنها مساویست در جهر
و اخفات و مراد بنمازی که امام جهر در آن میکند ظهر جمعه است زیرا که جهر در آن مخصوص امام است و این منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث پنجم باب عقاد و کیم که اذا صلیت وحدک اربعا اجهر بالقراءة فقال نعم زیرا که وحدک
یعنی صورتیست که مخالفان حاضر نباشند و بعنوان جماعت باشد و قرینه بر آنچه گفتیم ظاهر حصر در فانّما امر تا

اخفاتست زیرا که دلالت میکند بر اینکه منفرد مامور بجهر در آن نیست و نکته در امر امام جمعه بجهر اهتمام بفکر مردمست
در سوره جمعه که مشتمل بر بشارت مؤمنان است و در سوره منافقین که مشتمل بر توبیخ منافقانست چنانچه گذشت
در حدیث چهارم باب هفتاد و یکم ینصت بنون و صاد بی‌نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الانصات سکوت برای استماع سخن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پی پیشنماز اهل حق آیا قرائت
کنم در پی او امام گفت اما نمازی که پیشنماز جهر نمیکند در آن بقرائت یا بمعنی که پیشنماز امتیاز ندارد از منفرد بجهر در آن
بلکه اگر جهریست هر دو جهر میکنند و اگر اخفاتیه است هر دو اخفات میکنند پس بدرستی که آن قرائت گردانیده شده است
بسوی آن پیشنماز یا بمعنی که مکلف بقرائت پیشنماز است و بس پس قرائت مکن در پی او و اما نمازی که پیشنماز جهر میکند
در آن پس جز این نیست که مأمور شده پیشنماز بجهر برای اینکه ساکت برای استماع سوره جمعه و منافقین شوند جمعی
که در پی او یند پس اگر شنیدی پس سکوت کن و اگر نشنیدی پس قرائت کن بسوره جمعه و منافقین اشارتست باینکه
چون انصات میسر نباشد قائم مقام انصات لازمست دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا صَلَّیْتَ
خَلْفَ اِمَامٍ تَأْتَمُّ بِهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ سَمِعْتَ قِرَاءَتَهُ اَوْ لَمْ تَسْمَعْ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ صَلٰوةً يُجْهَرُ
فِيْهَا وَلَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ شرح ظاهر سمعت قرائته او لم تسمع اینست که در نماز جهریه مثل صبح ماموم قرائت نمیکند
اصلا هر چند که آواز امام را نشنود و همچنین در نماز اخفاتیه یجهر بصیغه معلوم است و مراد بصلوة یجهر فیها ظهر
جمعه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون نماز گزاری در
پی پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس قرائت مکن در پی او خواه شنیدی قرائت او را و خواه نشنیدی مگر اینکه آن نماز
باشد نمازی که پیشنماز جهر میکند در آن و نمی شنیده باشی قرائت او را پس قرائت کن مراد اینست که در نمازی که جهر در
آن مخصوص پیشنماز است و منفرد جهر در آن نمیکند و آن ظهر جمعه است واجبست بر ماموم یکی از دو چیز اول انصات
قرائت امام بسوره جمعه و منافقین در صورتی که قرائت امام را می شنیده باشد دوم قرائت سوره جمعه و منافقین
آهسته در صورتی که قرائت امام را نمی شنیده باشد سوم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ اِذَا كُنْتَ خَلْفَ اِمَامٍ
تَأْتَمُّ بِهِ فَاَنْصِتْ وَسَبِّحْ فِيْ نَفْسِكَ شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت چون
باشی در پی پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس سکوت کن و تنزیه از نقصان و تسبیح کن الله تعالی را در دل خود مراد
صورتیست که در غیر ظهر جمعه باشد یا در ظهر جمعه باشد و قرائت پیشنماز شنیده میشده باشد فی الجمله بقرینه حدیث
سابق و آینده چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا كُنْتَ خَلْفَ اِمَامٍ تَرْتَضِيْ بِهِ فِيْ صَلٰوةٍ يُجْهَرُ فِيْهَا
بِالْقِرَاءَةِ فَلَمْ تَسْمَعْ قِرَاءَتَهُ فَاقْرَأْ اَنْتَ لِنَفْسِكَ وَاِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ الْهَمْهَمَةَ فَلَا تَقْرَأْ شرح یجهر بصیغه
غایب معلوم است و مراد بصلوة یجهر فیها بالقراءة ظهر جمعه است باعتبار اینکه جهر در آن مخصوص پیشنماز است و منفرد

و جهر

و جهر نمیکند در آن الهمهمه بفتح ها و سکون میم و فتح ها اثر آوازی که از شنیدن آن جمیع حروف آن شنیده نمیشود یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی در پی پیشنمازی که راضی میشوی باو برای پیشنمازی خود در نمازی
که پیشنماز جهر میکند در آن بقرائت پس نشنوی قرائت او را پس قرائت کن تو برای خودت بسوره جمعه و منافقین و اگر می
شنیده باشی اثر آواز او را پس قرائت مکن مخفی نماند که این حدیث مفسر سماع و عدم سماع است که مذکور شد در حدیث اول
این باب پنجم اصل سَاَلْتُ اَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْاِمَامِ يَضْمَنُ صَلٰوةَ الْقَوْمِ قَالَ لَا شرح یضمن بضاد با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الضمان بفتح ضاد بر گردن خود گرفتن حقی که بر دیگریست بروشی که ادای
او مغنی از ادای آن دیگر باشد یا بمعنی که اگر ادای او جامع شروط صحت باشد و ادای آن دیگر نیز باطل شود
چنانچه ظاهر میشود در حدیث سیوم باب آینده یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از پیشنماز که آیا
ضامن میشود نماز جمعی را که اقتدا باو میکنند یا بمعنی که اگر آن جمع اخلال بطهارت یا مانند آن کنند جایز باشد امام
گفت نه ششم اصل كَانَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُوْلُ مَنْ قَرَاَ خَلْفَ اِمَامٍ يَأْتَمُّ بِهِ فَمَاتَ بُعِثَ
عَلٰى غَيْرِ الْفِطْرَةِ شرح الفطره بکسر فا و سکون طا بی‌نقطه و را بی‌نقطه خلقتی که آدمی بر آن مخلوق میشود و مراد اینجا
دین اسلامست که مقتضای خلقت آدمی است چنانچه گفته در سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سوره روم
فطرة الله التی فطر الناس علیها و بیان هر دو آیت شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة
الخلق علی التوحید که باب بیست و ششم است یعنی بتکرار امیر المؤمنین صلوات الله علیه میگفت که هر که قرائت کند در پی پیشنمازی
که اقتدا میکند باو پس میرد و برانگیخته میشود از قبر خود بر غیر دین اسلام اشارتست باینکه مخالف صریح
آیت سوره اعراف است که اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا پس مراد صورتیست که قرائت پیشنماز
مسموع شود و قرائت ماموم بقصد مخالفت آیت باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب
که در ظهر جمعه ماموم قرائت میکند اگر قرائت امام مسموع او نشود باب [illegible] اَلرَّجُلُ يُصَلِّيْ بِالْقَوْمِ وَهُوَ عَلٰى غَيْرِ طُهْرٍ اَوْ لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ شرح
این باب بیان مردیست که نماز میگزارد با جمعی بر حالی که او بر غیر طهارتست یا بسوی غیر قبله است
و در این باب چهار حدیثست اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اَمَّ قَوْمًا وَهُوَ عَلٰى غَيْرِ طُهْرٍ
فَاَعْلَمَهُمْ بَعْدَ مَا صَلَّوْا فَقَالَ يُعِيْدُ هُوَ وَلَا يُعِيْدُوْنَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی
که پیشنمازی کرد جمعی را بر حالی که او بر غیر طهارت بود پس اعلام کرد ایشان را بعد از آنکه نماز گزاردند پس امام گفت
که پیشنماز اعاده میکند نماز را بعد از طهارت و اعاده نمیکنند آن جمع دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِی الْاَعْمٰى
يَؤُمُّ الْقَوْمَ وَهُوَ عَلٰى غَيْرِ الْقِبْلَةِ قَالَ يُعِيْدُ وَلَا يُعِيْدُوْنَ فَاِنَّهُمْ قَدْ تَحَرَّوْا شرح تحروا بحا بی‌نقطه و
تشدید را بی‌نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام یائی باب تفعل است التحری بکسر را طلب آنچه

بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب که در ظهر جمعه ماموم قرائت میکند اگر قرائت امام مسموع او نشود

لانه قربت و مراد اینجا رو بقبله کردنست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در کور از هر دو چشم که پیشنماز میکند
جمعی را بر حالی که او بر غیر قبله است امام گفت که پیشنماز اعاده میکند نماز را و اعاده نمیکنند آن جمع چه بدرستی که ایشان
بتحقیق رو بقبله کرده اند مراد صورتیست که بسبب ظلمت شب و مانند آن ندانسته باشند که اعمی بر غیر قبله است یعنی از
نماز و نه در اثنای نماز چنانچه ظاهر شد از حدیث دوم باب پنجاه و یکم سیم اصل سَأَلْتُ اَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ
رَجُلٍ صَلّٰى بِقَوْمٍ رَكْعَتَيْنِ فَاَخْبَرَهُمْ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَلٰى وُضُوْءٍ قَالَ يُتِمُّ الْقَوْمُ صَلٰوتَهُمْ فَاِنَّهُ لَيْسَ عَلَى
الْاِمَامِ ضَمَانٌ شرح معنی ضمان گذشت در شرح حدیث پنجم باب سابق یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع
را از مردی که گزارد با جمعی ماموان دو رکعت را پس خبر داد ایشانرا که او نبود بر وضوء امام گفت تمام میکنند
آن جمع نماز خود را بسر خود یا باقتدا بدیگری از خود شان که پیش ایستد چه بدرستی که شان اینست که نیست بر
پیشنماز ضامن بودن نماز ماموان مراد اینست که چون ضمان که ناقل شغل ذمه است اینجا منتفی است هر یکی
از ماموان مکلف است برعایت شروط و ارکان که بر خود ش واجبست و چون هر کدام مکلف بر خود را
بجا آورده ضرری نمیرساند بنماز او اینکه نماز پیشنماز باطل باشد چهارم اصل عَنْ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ قَوْمٍ
خَرَجُوْا مِنْ خُرَاسَانَ اَوْ بَعْضِ الْجِبَالِ وَكَانَ يَؤُمُّهُمْ رَجُلٌ فَلَمَّا صَارُوْا اِلَى الْكُوْفَةِ عَلِمُوْا اَنَّهُ
يَهُوْدِيٌّ قَالَ لَا يُعِيْدُوْنَ شرح الجبال بکسر جیم و با ر یکنقطه عراق عجم مثل قزوین و ساوه و قم و کاشان و اصفهان
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در جمعی که بیرون آمدند از خراسان یا بعض عراق عجم و پیشنمازی
میکرد ایشانرا مردی پس چون رسیدند بسوی کوفه دانستند که او یهود بوده و ساختگی میکرده امام گفت
اعاده نمیکنند نماز را باب پنجاه و دوم اصل بَابُ الرَّجُلِ يُصَلِّيْ وَحْدَهُ ثُمَّ يُعِيْدُ فِي الْجَمَاعَةِ اَوْ يُصَلِّيْ بِقَوْمٍ وَقَدْ كَانَ صَلّٰى قَبْلَ ذٰلِكَ شرح این باب
بیان مردیست که نماز میگزارد بتنهایی خود بعد از آن اعاده میکند در جماعت یا نماز میگزارد با جمعی ماموان
و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده بود پیش از آن در این باب هشت حدیثست اول اصل عَنْ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي الصَّلٰوةَ وَحْدَهُ ثُمَّ يَجِدُ جَمَاعَةً قَالَ يُصَلِّيْ مَعَهُمْ شرح روایتست از امام جعفر صادق ع
در مردی که میگزارد نماز فریضه را بتنهایی خود بعد از آن می یابد جماعتی را امام گفت نماز میگزارد با ایشان و میگرداند
آن نماز دوم را فریضه مراد اینست که نماز دوم افضلست از نماز اول با وجود آنکه مستحب است و بعد از اول
وقت فضیلت است دوم اصل قُلْتُ لِاَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اُصَلِّيْ ثُمَّ اَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَتُقَامُ الصَّلٰوةُ وَقَدْ
صَلَّيْتُ فَقَالَ صَلِّ مَعَهُمْ يَخْتَارُ اللّٰهُ اَحَبَّهُمَا اِلَيْهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که نماز فریضه میگزارم
بعد از آن داخل مسجد میشوم پس بر پا داشته میشود نماز جماعت و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده ام پس گفت نماز بگزار
با ایشان بیان این آنکه میگزیند الله تعالی محبوبتر آن دو را بسوی او و مراد اینست که دوم محبوبترست بسوی او

یجعلها الفریضة

بقرینه

بقرینه حدیث سابق سیوم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَافْتَتَحَ الصَّلٰوةَ فَبَيْنَمَا
هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّيْ اِذْ اَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ قَالَ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ لْيَسْتَاْنِفِ الصَّلٰوةَ
مَعَ الْاِمَامِ وَلْتَكُنِ الرَّكْعَتَانِ تَطَوُّعًا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که داخل مسجد شد و ابتدا
کرد نماز فریضه را پس در میان اینکه او ایستاده است نماز میگزارد ناگاه اذان گفت موذن و اقامت نماز گفت امام
گفت پس باید که گزارد دو رکعت را بعد از آن باید که از سر گیرد نماز را با پیشنماز و باید که باشد آن دو رکعت
مستحب یا بمعنی که در اثنای آن دو رکعت نقل کند نیت خود را از فریضه بسوی تطوع چهارم اصل عَنْ يَعْقُوْبَ
بْنِ يَقْطِيْنٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَحْضُرُ صَلٰوةُ الظُّهْرِ فَلَا نَقْدِرُ اَنْ
نَنْزِلَ فِي الْوَقْتِ حَتّٰى يَنْزِلُوْا وَنَنْزِلُ مَعَهُمْ فَنُصَلِّيْ ثُمَّ يَقُوْمُوْنَ فَيُسْرِعُوْنَ فَنَقُوْمُ فَنُصَلِّي
الْعَصْرَ وَنُرِيْهِمْ كَاَنَّا نَرْكَعُ ثُمَّ يَنْزِلُوْنَ لِلْعَصْرِ فَيُقَدِّمُوْنَا فَنُصَلِّيْ بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ لَا صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِمْ شرح تحضر بحاء بی نقط و ضاد با نقط و را بی نقط بصیغه مضارع معلوم غایبه باب نصر است صلوة
مرفوع و فاعلست و ننزل معهم مرفوعست بعطف بر لا نقدر یسرعون بشین با نقط و را بی نقط و عین
بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیلست التشریع تفریق جماعت بزرگ بچند جماعت کوچک
یا اعم از چند جماعت و فرادی و بدعت در دین و هر دو اینجا مناسبست و بنا بر اول استعاره شده از تفریق
شتران در وقت آب دادن ایشان تا دفعه دفعه آب خورند و هیچکدام از آنها تشنه نمانند چنانچه در قاموس و در
نهایه ابن اثیر منقولست از علی صلوات الله علیه که گفت ان اهون السقی التشریع و مراد اینجا اینست که مخالفان
در سفر بعد از آنکه بعضی قصر ظهر میکنند متفرق میشوند و دو رکعت آخر را بقصد نافله بعنوان جماعت یا فرادی میکنند
و این بدعت است بغوی که از مخالفانست در کتاب مصابیح گفته که قال ابن عمر صلیت مع رسول الله صلی الله
علیه و آله الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین و العصر رکعتین و لم یصل بعدها و المغرب ثلث رکعات و بعدها
رکعتین نریهم برا بی نقط و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم مهموز العین معتل اللام یائی متکلم
مع الغیر باب افعالست کانا بکاف تشبیه و فتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم مع الغیر است بحذف یکنون و جمله
مفعول سیوم نریهم است و مفعول دوم محذوفست بتقدیر نریهم ایانا کانا نرکع نرکع برا بی نقط و عین
بی نقط بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب تفعیلست الترکیع گزاردن نافله و آن در اصل مبالغه رکوع است
و باعتبار اینست که رکوع گزارنده نافله بیشترست از رکوع اکتفا کننده بفریضه و مثل این گذشت در حدیث
دوم باب دوم و می آید در حدیث دوم باب هشتاد و پنجم فیقدمونا بتشدید نون و تخفیف نون میتواند
مثل دو قراءت در سورة الزمر افغیر الله تامرونی لا اصلی الله جمله دعائیه است و اشارتست باینکه تاخیر

نماز ظهر تا آخر وقت فضیلت آن و تشریع بعد از ان و تاخیر نماز عصر تا بعد از خروج وقت فضیلت آن بقصد
عبادت داخل بدعت و باعث هلاک در جهنم است مخفی نماند که تاخیر نماز عصر تا بعد از انکه سایه شاخص دو برابر شاخص
زیاد شود موافق مذهب ابوحنیفه است در حضر نیز (یب) روایتست از یعقوب بن یقطین گفت که گفتم امام رضا علیه السلام
را که وقتها شوم حاضر میشود نماز ظهر در سفر با مخالفان بی قدرت نداریم که فرود آییم در اول وقت فضیلت آن
تا انکه مخالفان فرود ایند و فرود می آییم با ایشان در آخر وقت فضیلت آن پس نماز میگزاریم بعد از ان برمیخیزند
و تشریع میکنند پس برمیخیزیم پس میگزاریم نماز عصر را در اول وقت فضیلت آن و می نماییم بایشان خود را مانند
اینکه ما نافله میگزاریم بعد از ان فرود می آیند برای نماز عصر پس پیش میدارند ما را پس نماز میگزاریم با ایشان یعنی
که پیشنمازی ایشان میکنیم در نماز عصر پس امام گفت که پیشنمازی ایشان کن در نماز عصر در رود میکند الله تعالی ارغمائه

(نهم اصل) كَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنِّي اَحْضُرُ الْمَسَاجِدَ مَعَ جِيرَتِي وَغَيْرِهِمْ فَيَأْمُرُونِي بِالصَّلٰوةِ
بِهِمْ وَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ اَنْ آتِيَهُمْ وَرُبَّمَا صَلّٰى خَلْفِي مَنْ يَقْتَدِي بِصَلٰوتِي وَالْمُسْتَضْعَفُ وَالْجَاهِلُ
وَاَكْرَهُ اَنْ اَتَقَدَّمَ وَقَدْ صَلَّيْتُ لِحَالِ مَنْ يُصَلِّي بِصَلٰوتِي مِمَّنْ سَمَّيْتُ لَكَ فَمُرْنِي فِي ذٰلِكَ بِاَمْرِكَ
اَنْتَهِي اِلَيْهِ وَاَعْمَلُ بِهِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلِّ بِهِمْ (شرح) من یقتدی بصلوتی عبارتست از کسی که
حجت امامت را میداند و عمل بان میکند و اعتقاد پیشنماز را نیز معلوم کرده مستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال
عبارتست از اطفال و زنان و مانند ایشان که بر مذهب باطلند اما احتمال نجات در ایشان هست چنانچه گفته در سوره
نساء الا المستضعفین و بیان شد در کتاب الایمان والکفر که باب المستضعف که باب صرف عقاد و دوم است جاهل عبارتست
از بیعقل و مراد مخالفست در اینجا سه احتمالست اول انکه واو در والمستضعف بمعنی مع باشد و الجاهل معطوف
بران باشد پس هر دو منصوب باشد دوم انکه واو در والمستضعف عاطفه باشد و در الجاهل بمعنی مع باشد
پس اول مرفوع و دوم منصوب باشد سیوم انکه واو در هر دو عاطفه باشد پس هر دو مرفوع باشد و بر هر تقدیر من در
ممن تبعیضیه است انتهی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعال مرفوعست تقدیرا و استینافست بیانی
سابقست چه اگر جواب امر میبود مجزوم میبود (یعنی) نوشتم بسوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام که بدرستی که
من حاضر میشوم در مسجدها با همسایگان خود و غیر ایشان از مخالفان پس امر میکنند مرا بنماز با ایشان یعنی پیشنمازی
ایشان و حال انکه بتحقیق نماز گزارده ام پیش از انکه آیم نزد ایشان و بسا که نماز گزارد در پس من کسی که مومن است
و اقتدا میکند بنماز من با کسی که مستضعف است و کسی که مخالف است پس کراهت دارم از انکه پیشنمازی کنم برحالی که
بتحقیق نماز گزارده ام برای حال انکسی که نماز میگزارد بنماز من از جمله آن سه طایفه که نام بردم برای تو پس امر کن
مرا در ان عمل بامر تو بیان این انکه میرسم بسوی آن امر تو و عمل میکنم بان اگر خواهد الله تعالی پس نوشت امام علیه السلام

که نماز بگزار با ایشان (شنم اصل) عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلّٰى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْاَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلّٰى
خَلْفَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (شرح) روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که در ضرورت تقیه
نماز گزارد با مخالفان در صف اول شد در ثواب مانند کسی که نماز گزارد در پس رسول الله صلی الله علیه و آله (هفتم اصل)
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ يُصَلِّي فَخَرَجَ الْاِمَامُ وَقَدْ صَلَّى الرَّجُلُ رَكْعَةً مِنْ صَلٰوةِ فَرِيضَةٍ
فَقَالَ اِنْ كَانَ اِمَامًا عَدْلًا فَلْيُصَلِّ اُخْرٰى وَيَنْصَرِفُ وَيَجْعَلُهَا تَطَوُّعًا وَلْيَدْخُلْ مَعَ الْاِمَامِ فِي
صَلٰوتِهِ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ اِمَامَ عَدْلٍ فَلْيَبْنِ عَلٰى صَلٰوتِهِ كَمَا هُوَ وَيُصَلِّي رَكْعَةً اُخْرٰى مَعَهُ يَجْلِسُ
قَدْرَ مَا يَقُولُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَ
سُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ لْيُتِمَّ صَلٰوتَهُ مَعَهُ عَلٰى مَا اسْتَطَاعَ فَاِنَّ التَّقِيَّةَ وَاسِعَةٌ وَلَيْسَ
شَيْءٌ مِنَ التَّقِيَّةِ اِلَّا وَصَاحِبُهَا مَاجُورٌ عَلَيْهَا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى (شرح) روایتست از سماعه که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد پس بیرون آمد
پیشنماز بر حالی که بتحقیق گزارد آن مرد دیکرکعت را از نماز فریضه پس امام گفت که اگر آن پیشنماز پیشنماز عادلست
یعنی که مومنست خواه امام مفترض الطاعه باشد و خواه غیر او پس باید که گزارد آن مرد رکعتی دیگر و سلام دهد
و گرداند ان نماز را نافله و باید که داخل شود با پیشنماز در نماز آن پیشنماز و اگر نباشد پیشنماز عادل پس باید که بنا
نهد بر نماز خود که میکرد چنانچه او بر ان بود و میگزارد رکعتی دیگر را با پیشنماز در ظاهر بیان این انکه می نشیند
در رکعت دوم خودش وقتی که پیشنماز برمیخیزد بقدر اینکه گوید اصل تشهد را و درود در این ضم مستحباب آنها
بعد از ان باید که تمام کند نماز خود را با پیشنماز بر نهجی که وسعت در قدرت داشته باشد چه بدرستی که تقیه فراخ است
و نیست چیزی از تقیه مگر بر حالی که صاحب آن مزد داده شده است بران تقیه اگر خواهد الله تعالی مراد اینست که باید
که نوعی کند که مخالفان نفهمند که او اقتدا نکرده هر چند که باعث ببعض مستحباب یا واجبات یا مفروضات شود

اخلال هم

(هشتم اصل) عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلّٰى فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ اَتٰى مَسْجِدًا مِنْ مَسَاجِدِهِمْ فَصَلّٰى مَعَهُمْ
خَرَجَ بِحَسَنَاتِهِمْ (شرح) روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نماز فریضه گزارد در خانه خودش بعد از ان
داخل شود مسجدی را از مساجد مخالفان برای تقیه پس نماز گزارد با ایشان بیرون می آید از ان مسجد با حسنات
مخالفان یعنی که آنچه مخالفان بجا آورده اند در صورت حسنه و برای ایشان حسنه نیست حسنه میشود حقیقة
برای آن مومن (باب بیست و هشتم) باب الرجل يدرك مع الامام بعض صلوته و يحدث الامام فيقدمه حلت مضر صلوة تراجع بالا
معنی عطفست بر الرجل و در نسخ بجای ... و در بعض نسخ بجای و ... ان
احدث الامام فقدمه چنین است و یحدث الامام فیقدمه و آن نیز از غلط کاتبانست یعنی این باب بیان

الامام فیقدمه شرح م

دو چیز است اول مردی که در می یابد با پیشنماز بعض نماز خود را دوم آنکه صاحب عذر شد پیشنماز پس یکی را خود بجای خود پیشنماز

~~کرد و بکنی الخ و آنکس در اول ماموم باشد و خواه خارج باشد چنانچه مذکور میشود در حدیث چهلم این باب~~

درین باب پانزده حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَنِ الرَّجُلِ يُدْرِكُ الرَّكْعَةَ الثَّانِيَةَ مِنَ الصَّلٰوةِ مَعَ الْإِمَامِ وَهِيَ لَهُ الْأُولٰى كَيْفَ يَصْنَعُ إِذَا

جَلَسَ الْإِمَامُ قَالَ يَتَجَافىٰ وَلَا يَتَمَكَّنُ مِنَ الْقُعُودِ فَإِذَا كَانَتِ الثَّالِثَةُ لِلْإِمَامِ وَهِيَ لَهُ الثَّانِيَةُ

فَلْيَلْبَثْ قَلِيلًا إِذَا قَامَ الْإِمَامُ بِقَدْرِ مَا يَتَشَهَّدُ ثُمَّ يَلْحَقُ بِالْإِمَامِ شرح روایت از عبد الرحمن

بن حجاج بفتح حاء بی نقط و تشدید جیم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که در می یابد رکعت دوم

را از نماز با پیشنماز و آن رکعت دوم برای آنمرد رکعت اولست چگونه میکند چون تشهد میکند نشیند پیشنماز برای تشهد

~~و لازمست بر او اینکه نشیند با پیشنماز بموجب تشهد بر او اگرچه مستحب باشد چنانچه می آید در حدیث سیوم این~~

~~باب امام گفت که دور میشود از زمین یعنی که سر دو سجاده بر و کشاده زانو را بر زمین میگذارد تا ساقها در بر~~

~~زمین نباشد و متمکن نمیشود از نشستن بر جایش یعنی که سنگینی خود را بر و نیاشد کم میکند پس چون~~

شود رکعت سیوم برای پیشنماز و آن رکعت برای آن مرد رکعت دوم است پس باید که درنگ کند برای تشهد اندکی

چون برخیزد پیشنماز بقدر اینکه اصل تشهد را بجا آورد بی ضم مستحبات تشهد بعد از آن لاحق شود به پیشنماز

یعنی که برخیزد دوم اصل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي يُدْرِكُ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ مِنَ الصَّلٰوةِ كَيْفَ

يَصْنَعُ بِالْقِرَاءَةِ فَقَالَ اقْرَأْ فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَكَ الْأُولَيَانِ وَلَا تَجْعَلْ أَوَّلَ صَلٰوتِكَ آخِرَهَا شرح

مراد بقرات در اقرا فیهما بیان میشود در حدیث دهم این باب یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از آنکسی که در می یابد

دو رکعت آخر را از نماز چهار رکعتی چون میکند با قرات پس امام گفت قرات کن در آن دو رکعت وقتی که تو

چنین ماموم باشی چه بدرستی که آن دو رکعت برای تو دو رکعت اولست و مگردان اول نماز خود را آخر آن

مراد اینست که در دو رکعت آخر سوره مخوان چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و در بعض نسخ بجای واو در

ولا تجعل فاست و ان اگر برای تعقیبست حاصل آن و آنچه مذکور شد یکیست و اگر برای تفریعست مراد اینست

که اگر در این دو رکعت قرات نکنی و تسبیح کنی مثل ماموم که از اول نماز حاضر بوده اند چنانچه گذشت در حدیث

اول باب بیست و سیوم لازم میشود که در دو رکعت آخر قرات کنی خصوصا اینکه پیشنماز در دو رکعت آخر خود

گاهی قرات نمیکند و نماز بی سوره فاتحه صحیح نیست پس نماز تو معکوس خواهد شد سیوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا لَمْ تُدْرِكْ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ فَلَا تَدْخُلْ فِي تِلْكَ الرَّكْعَةِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم

که چون در نیابی تکبیر رکوع را با پیشنماز مخالفان پس داخل مشو در آن رکعت زیرا که مذهب مخالفان اینست

ثلاث

اگرچه

اگرچه بخلاف مذهب اهل حقست چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب سیوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ

فِدَاكَ يَسْبِقُنِي الْإِمَامُ بِرَكْعَةٍ فَتَكُونُ لِي وَاحِدَةً وَلَهُ ثِنْتَانِ أَفَأَتَشَهَّدُ كُلَّمَا قَعَدْتُ فَقَالَ

نَعَمْ فَإِنَّمَا التَّشَهُّدُ بَرَكَةٌ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم سبقت میکیرد بر من پیشنماز برکعتی

پس میباشد رکعتی که با پیشنماز میکنم برای من یکی و برای پیشنماز دو آیا پس تشهد کنم هر بار که نشستم برای انتظار پیشنماز

و غیر آن پس امام گفت آری چه جز این نیست که تشهد باعث برکت است چهارم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَبَقَكَ الْإِمَامُ بِرَكْعَةٍ فَأَدْرَكْتَ الْقِرَاءَةَ الْأَخِيرَةَ قَرَأْتَ

فِي الثَّالِثَةِ مِنْ صَلٰوتِهِ وَهِيَ ثِنْتَانِ لَكَ وَإِنْ لَمْ تُدْرِكْ مَعَهُ إِلَّا رَكْعَةً وَاحِدَةً قَرَأْتَ فِيهَا

وَفِي الَّتِي تَلِيهَا وَإِنْ سَبَقَكَ بِرَكْعَةٍ جَلَسْتَ فِي الثَّانِيَةِ لَكَ وَالثَّالِثَةِ لَهُ حَتّٰى تَعْتَدِلَ الصُّفُوفُ

قِيَامًا قَالَ وَقَالَ إِذَا وَجَدْتَ الْإِمَامَ سَاجِدًا فَاثْبُتْ مَكَانَكَ حَتّٰى يَرْفَعَ رَأْسَهُ وَإِنْ كَانَ

قَاعِدًا قَعَدْتَ وَإِنْ كَانَ قَائِمًا قُمْتَ شرح القیام بکسر قاف و یا دو نقطه در پایین جمع قائم ایستادگان و کان

قائما یعنی و ان شرع فی القیام است و مراد اینست که اگر پیشنماز نشسته باشد و تا نگفتی تو تکبیر احرام را شروع در بر خاستن

کند یعنی روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که چون سبقت گیرد بر تو پیشنماز برکعتی

پس در یابی قرات دوم پیشنماز را قرات میکنی در رکعت سیوم از نماز پیشنماز و آن دو است برای تو و اگر در نیابی

با پیشنماز مگر یک رکعت را در غیر نماز دو رکعتی قرات میکنی در آن یک رکعت و در رکعتی دیگر که متصل بآنست و اگر پیشنماز

سبقت گیرد بر تو بیک رکعت می نشینی برای تشهد در رکعت دوم برای تو و سیوم برای پیشنماز تا آنکه راست شوند

صفها برحالی که ایستادگان باشند یعنی که اندکی برای تشهد درنگ میکنی و زود لحق میشوی راوی گفت که

و امام گفت که چون دریابی پیشنماز را در سجده پس در جای خود باش تا بر دارد سرش را از دو سجده و اگر پیشنماز

نشسته باشد برای تشهد می نشینی یعنی که تکبیر احرام را ایستاده میگویی بقصد اقتدا و می نشینی برای انتظار

برخاستن پیشنماز و میتواند بود که این قعود پیش از تکبیر احرام باشد و تکبیر احرام بعد از برخاستن پیشنماز

باشد و اگر پیشنماز شروع در برخاستن کند می ایستی یا یعنی که بر قیام خود باقی میمانی پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَدْرَكْتَ الْإِمَامَ قَدْ رَكَعَ فَكَبَّرْتَ وَرَكَعْتَ قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ فَقَدْ

أَدْرَكْتَ الرَّكْعَةَ فَإِنْ رَفَعَ الْإِمَامُ رَأْسَهُ قَبْلَ أَنْ تَرْكَعَ فَقَدْ فَاتَتْكَ الرَّكْعَةُ شرح روایت

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون دریابی پیشنماز را برحالی که بتحقیق رکوع کرده باشد پس تکبیر احرام گویی

و رکوع کنی پیش از آنکه بر دارد سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق دریافتی آن رکعت را پس اگر بر دارد

سر خود را پیش از آنکه رکوع کنی پس بتحقیق فوت شد از تو آن رکعت مخفی نماند که اگر کسی تکبیر احرام گوید ایستاده

پیش نماز هم

بقصد اینکه دریابد پیشنماز را در رکوع و بعد از شروع در رکوع شدن و پیش از وصول بحد رکوع پیشنماز سر خود را
از رکوع بردارد میتواند بود که آن تکبیر احرام او باطل شود و میتواند بود که باطل نشود و باید پیش ایستاد برای انتظار
برخاستن پیشنماز یا باید پیش نشست بموافقت در سجده والله اعلم ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام فی
الرجل اذا ادرک الامام وهو راکع فکبر وهو مقیم صلبه ثم رکع قبل ان یرفع الامام
راسه فقد ادرک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که چون دریابد پیشنماز را برحالی که آن پیشنماز
در رکوع باشد پس آنمرد تکبیر احرام گوید که او راست واداشته باشد مهره پشت خود را بعد از آن رکوع کند پیش از
آنکه بردارد پیشنماز سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق آنمرد دریافته آن رکعت را هفتم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یاتی المسجد وهم فی الصلوة وقد سبقه الامام برکعة او اکثر فیعتل الامام
فیاخذ بیده ویکون ادنی القوم الیه فیقدمه فقال یتم صلوة القوم ثم یجلس حتی اذا فرغوا
من التشهد اومی الیهم بیده عن الیمین والشمال فکان الذی اومی الیهم بیده التسلیم وانقضاء
صلوتهم واتم هو ما کان فاته او بقی علیه شرح یعتل بعین بی نقط و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افتعال است الاعتلال عذری بهم رسانیدن خواه بمرض و خواه بناقض وضوء و خواه بغیر آنها اومی بنا ارد و نقط
در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم باب افعال است صلوة منصوب و مفعول له است مراد بتسلیم اینجا اذن سلام
است که بیان شد در شرح حدیث هفتم از باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولیین و الرابعة و التسلیم است او
بقی علیه برای شک راوی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل مسجد میشود و مردم در نماز
جماعتند برحالی که سبقت گرفته است بر او پیشنماز بیک رکعت یا بیشتر پس صاحب علت میشود پیشنماز پس میگیرد
دست آنمرد را و می باشد آنمرد نزدیکتر آن جمع بسوی آن پیشنماز پس پیش میدارد آنمرد را پس امام گفت که آنمرد
تمام میکند تتمه نماز آن مردم را بعد از آن می‌نشیند تا آنکه چون فارغ شوند آن مردم از تشهد اشارت
میکند بسوی ایشان بدست خود از جانب راست و جانب چپ پس میشود آنچه اشارت کرد بسوی ایشان سلام بر
ایشان و آخر شدن نماز ایشان و تمام میکند آنمرد آنچه را که فوت شده بود از او یا امام گفت آنچه را که باقی
مانده بود بر او هشتم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام رجل دخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینویها
صلوة فاحدث امامهم فاخذ بید ذلک الرجل فقدمه فصلی بهم ایجزیهم صلوتهم
بصلوته وهو لا ینویها صلوة فقال لا ینبغی للرجل ان یدخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا
ینویها صلوة بل ینبغی له ان ینویها صلوة فان کان قد صلی فان له صلوة اخری والا
فلا یدخل معهم قد یجزی عن القوم صلوتهم وان لم ینوها شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را

برحالی هم

کو مردی

که مردی داخل شد با جمعی که نماز جماعت میکنند در نماز ایشان برحالی که آنمرد نیت نمیکند آن نماز را نماز یعنی
که آنرا لغو میپندارد بنا بر اینکه نماز فریضه خود را پیش از آن گزارده باشد پس صاحب حدث شد پیشنماز ایشان پس
گرفت دست آنمرد را پس پیش داشت او را پس نماز گزارد با ایشان آیا کافیست آن جمع را نماز ایشان
بنماز آنمرد برحالی که آنمرد نیت نمیکند آن نماز را نماز پس امام دو مسئله گفت اول اینکه سزاوار نیست برای
مرد اینکه داخل شود با جمعی در نماز ایشان برحالی که او نیت نمیکند آن نماز را نماز بلکه سزاوار است
برای او اینکه نیت کند آن نماز را نماز پس اگر باشد با این روش که بتحقیق نماز گزارده باشد پیش از آن
پس بدرستی که برای اوست ثواب نمازی دیگر و اگر نیت نماز دیگر نکند پس باید که داخل نشود با ایشان
دوم اینکه بتحقیق کافیست از آن جمع نماز ایشان هرچند که آنمرد نیت نکند آن نماز را نماز نهم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ام قوما فصلی بهم رکعة ثم مات قال یقدمون رجلا
آخر ویعتدون بالرکعة ویطرحون المیت خلفهم ویغتسل من مسه شرح یعتدون بعین
بی نقط و تشدید دال بی نقط بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است الف لام الرکعة برای عهد خارجیست
یعنی رکعت اول یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را پس گزارد با ایشان
یک رکعت را بعد از آن مرد امام گفت که پیش میدارند مردی دیگر را و بحساب نماز خود میکنند آن یک رکعت را
که با مرد اول گزارده اند و می اندازند میت را در پس صفهای خود و غسل مس میت میکند هر که دست ببدن
میت رسانیده باشد مراد اینست که بعد از سرد شدن اگر کسی دست ببدن او رساند غسل کند و نگوید که
چون در اثنای نماز مرد حکم سایر اموات ندارد مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه آن جمع که میت را در
پس صفوف می اندازند غسل مس میت نکنند چون هنوز گرم باشد والله اعلم دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال ای شیء یقول هؤلاء فی الرجل الذی یفوته مع الامام رکعتان قلت یقولون یقرأ
فیهما بالحمد وسورة فقال هذا یقلب صلوته یجعل اولها آخرها قلت فکیف یصنع قال یقرأ
فاتحة الکتاب فی کل رکعة شرح ظاهر فی کل رکعة بجای فیهما اینست که فاتحة الکتاب بتنهایی خوانده شود در هر یک
از چهار رکعت لیکن شیخ طوسی در استبصار حمل کرده کل رکعت را بر رکعتین اخیرتین ماموم بنا بر اینکه روایت
کرده که عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ادرک الرجل بعض الصلوة وفاته بعض خلف امام یحتسب بالصلوة خلفه
جعل اول ما ادرک اول صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشا رکعتین وفاتته رکعتان قرا فی کل
رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب وسورة وان لم یدرک السورة تامة اجزاته ام الکتاب الی
آخر الحدیث یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت که چه میگویند این مخالفان در مردی

که فوت میشود از او با پیشنماز دو رکعت یا بعضی که دو رکعت آخر را از رباعیه با پیشنماز میکند گفتم که میگویند
که میخوانند در آن دو رکعت آخر حمد و سوره را پس امام گفت این عمل معکوس میکند نماز او را یعنی اینکه میگرداند
اول نماز را آخر نماز خواه در دو رکعت اول که با پیشنماز است فاتحة الکتاب تنها خواند و خواه تسبیح کند و خواه
هیچ نخواند گفتم پس چون میکند گفت میخواند فاتحة الکتاب را با سوره دیگر در هر رکعتی (مؤثق) عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت اجیء الی الامام وقد سبقنی برکعة فی الفجر فلما سلم وقع فی قلبی انی اتممت
فلم ازل ذاکرا لله عز وجل حتی طلعت الشمس فلما طلعت نهضت فذکرت ان الامام
کان سبقنی برکعة فقال ان کنت فی مقامک فاتم برکعة وان کنت قد انصرفت فعلیک
الاعادة (شرح) روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم که می‌آیم بسوی پیشنماز بر حالی که بتحقیق
سبقت گرفته بر من برکعتی در نماز صبح پس چون پیشنماز سلام داد افتاد در دل من اینکه من دو رکعت را
تمام کردم پس همیشه ماندم ذکر کننده الله را عز وجل تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس چون طلوع کرد برخاستم پس
بیاد آوردم این را که پیشنماز سبقت گرفته بود بر من برکعتی پس امام گفت که اگر باشی در جای نماز خود پس تمام
کن نماز خود را برکعتی و اگر بتحقیق رفته باشی بجای دیگر پس واجبست بر تو اعاده (دوم مؤثق) عن ابی بصیر قال
سألته عن رجل صلی مع قوم وهو یری انها الاولی وکانت العصر قال فلیجعلها الاولی
ولیصل العصر (شرح) روایت از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت
پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد با جمعی بر حالی که او گمان میکند که آن نماز ظهر است و بود آن نماز عصر امام گفت
پس باید که حساب کند آن را نماز ظهر و باید که گزارد نماز عصر را (سیوم مؤثق) وفی حدیث آخر وان علم انهم فی
صلوة العصر ولم یکن صلی الاولی فلا یدخل معهم (شرح) و در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه است
که و اگر داند که آن جمع در نماز عصرند و او نگزارده باشد نماز ظهر را پس باید که داخل نشود با ایشان اشارت است
باینکه فرق است میان صورت جهل و صورت علم و در اول بجزئیت بخلاف دوم پس منافات نیست میان این
حدیث و حدیث سابق (چهارم) سألت احدهما صلوات الله علیهما عن امام ام قوما فذکر انه
لم یکن علی وضوء فانصرف واخذ بید رجل وادخله فقدمه ولم یعلم الذی قدم ما صلی
القوم قال یصلی بهم فان اخطأ سبح القوم به وبنی علی صلوة الذی کان قبله (شرح) پرسیدم از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از پیشنمازی که جمعی را پس بیاد آورد این را که او نبود بر وضو
پس روگردان شد و گرفت دست مردی را که نماز نمیکرد و داخل کرد او را در نماز پس پیشنماز کرد او را بجای خود و ندانست
آن کس که پیشنماز کرده شد این را که چه چیز گزارده اند آن جمع یا بعضی که ندانست که ایشان در رکعت چندمند امام گفت

که پیشنمازی بود

پیشنمازی

۳۲۸

پیشنمازی میکند ایشان را چنانچه بخاطر او رسد پس اگر خطا کند تسبیح میکنند آن جمع با و تا معلوم او شود که رکعت
چندمست و بنا میگذارد بر نماز پیشنمازی که بود پیش از او و مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که پیشنماز دوم
در تتمه نماز آن جمع پیشنمازی میکند و سلام میدهد خواه یک رکعت باشد و خواه نیم رکعت باشد و خواه بیشتر
باشد پس این نماز ~~از فریضه پیشنماز~~ از فریضه پیشنماز دوم محسوب نمیشود والله اعلم (پنجم مؤثق) سئل ابو عبد الله
علیه السلام عن الذی یرفع رأسه قبل الامام ایعود فیرکع اذا ابطأ الامام ان یرفع رأسه
قال لا (شرح) پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ماموم که بر میدارد از رکوع سر خود را از روی خطا
پیش از آنکه پیشنماز سر خود را بر دارد آیا بر میگردد پس رکوع میکند چون دیر کند پیشنماز در برداشتن سر خود
امام گفت نه بر نمیگردد بلکه انتظار میکشد ایستاده (ششم مؤثق اصل) الرجل یتخطی الی الصف ویقوم خلف الصف وحده
او یکون بینه وبین الامام ما لا یتخطی (شرح) یخطو بخا با نقط و طا بینقط و واو بصیغه مضارع معلوم غایب
تفرات الخطو بفتح خا و سکون طا گام گذاشتن یتخطی بخا با نقط و طا بینقط و الف منقلب از واو
بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعلت التخطی گام گذاشتن از چیزی (یعنی) این باب بیان مردی است
که میرود در اثنای نماز بسوی صف یا مردی که می ایستد در پس صف بتنهایی او یا مردی که میباشد میان
او در وقتی که بسجده رود و میان پیشنماز او چیزی از دوری که زیاد بر یک گام است خواه در زمین هموار
و خواه در مانند دکان باین عنوان که ماموم در بلندی باشد چنانچه جواز آن معلوم میشود در حدیث نهم
این باب در این باب ده حدیث (اول اصل) رأیت ابا عبد الله علیه السلام ودخل المسجد الحرام فی
صلوة العصر فلما کان دون الصفوف رکعوا فرکع وحده وسجد السجدتین ثم قام فمضی
حتی لحق الصفوف (شرح) دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که داخل شد در مسجد حرام که در مکه است در نماز عصر
پس چون شد نزدیک صفها رکوع کردند پس امام رکوع کرد بتنهایی او و سجده کرد دو سجده بعد از آن برخاست
پس رفت تا رسید بصفوف (دوم اصل) عن محمد بن مسلم قال قلت له الرجل یتأخر وهو فی الصلوة قال
لا قال فیتقدم قال نعم ماشیا الی القبلة (شرح) تأخر در صورتیست که در مسجد در جانب قبله باشد و چون
کسی که داخل شود جماعت برکوع روند و او رو بقبله رکوع کند و بعد از آن ملحق بایشان شود قهقری (یعنی)
روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را آیا مرد پس
میرود بر حالی که او در اثنای نماز است گفت نه گفتم پس پیش میرود گفت آری آنقدر که خواهد میرود بسوی قبله
(سیوم اصل) سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یأتی الصلوة فلا یجد فی الصف مقاما ایقوم وحده
حتی یفرغ من صلوته قال نعم لا بأس ان یقوم بحذاء الامام (شرح) پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام

بیاشم

ظ
قلت

از مردی که می آید نزد جماعت پس نمی یابد در میان صف جایی را که خالی باشد آیا می ایستد تنهائی او تا آنکه
فارغ شود از نماز خود گفت آری پروائی نیست باینکه ایستد در برابر پیشنماز یا بمعنی که در جانب یمین و یسار
او نباشد چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ صَلَّى قَوْمٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْاِمَامِ مَا لَا
يُتَخَطَّى فَلَيْسَ ذَلِكَ الْاِمَامُ لَهُمْ بِاِمَامٍ وَاَيُّ صَفٍّ كَانَ اَهْلُهُ يُصَلُّونَ بِصَلَوةِ اِمَامٍ وَبَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ الصَّفِّ الَّذِي يَتَقَدَّمُهُمْ قَدْرُ مَا لَا يُتَخَطَّى فَلَيْسَ تِلْكَ لَهُمْ بِصَلَوةٍ وَاِنْ كَانَ بَيْنَهُمْ سُتْرَةٌ
اَوْ جِدَارٌ فَلَيْسَ تِلْكَ لَهُمْ بِصَلَوةٍ اِلَّا مَا كَانَ مِنْ حِيَالِ الْبَابِ شرح روایت از زراره از امام محمد باقر ع
گفت چون نمازگزارند جمعی برحالی که میان ایشان در وقتی که بسجده روند و میان پیشنماز قدری از دوری باشد
که زیاد بر گام باشد پس نیست آن پیشنماز برای ایشان پیشنماز و هر کدام و هر کدام صف که اهل آن نمازگزارند بنماز
پیشنمازی برحالی که میان ایشان در وقتی که بسجده روند و میان صفی که پیش از ایشانست قدری از دوری که
زیاد بر گامست باشد پس نیست آن نماز برای ایشان نماز صحیح و اگر باشد میان صفی و صف مقدم بر ایشان
پرده یا دیواری پس نیست آن نماز برای ایشان نماز صحیح مگر آنچه باشد در برابر در اصل قَالَ وَقَالَ هَذِهِ
الْمَقَاصِيرُ لَمْ تَكُنْ فِي زَمَانِ اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَاِنَّمَا اَحْدَثَهَا الْجَبَّارُونَ لَيْسَتْ لِمَنْ صَلَّى
خَلْفَهَا مُقْتَدِيًا بِصَلَوةِ مَنْ فِيهَا صَلَوةٌ قَالَ وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْبَغِي اَنْ تَكُونَ الصُّفُوفُ
تَامَّةً مُتَوَاصِلَةً بَعْضُهَا اِلَى بَعْضٍ وَلَا يَكُونُ بَيْنَ صَفَّيْنِ مَا لَا يُتَخَطَّى يَكُونُ قَدْرُ ذَلِكَ
مَسْقَطَ جَسَدِ الْاِنْسَانِ شرح المقاصیر بفتح میم و قاف و الف و کسر صاد بی نقط و سکون یاء دو نقط در پایین
و راء بی نقط جمع مقصوره بمعنی خانه از جمله مسجد که مخصوص پیشنماز و مقربان اوست در وقت نماز جماعت
الجبارون عبارتست از خلفای بنی امیه و مشهور است که اول کسی که مقصوره بنا کرد معاویه بود فاعل
متواصل ضمیر مستتر در آنست بعضها مرفوع و مبتداست و الی بعض خبر مبتداست و جمله استیناف بیانی
متواصل است الی برای انتهاست و مراد اینست که در وقت سجده هر صفی رسد بسوی صفی دیگر و لا
یکون مرفوع و معطوفست بر ینبغی یکون مرفوع و استیناف بیانی سابقست مشار الیه ذلک بین صفین
است یعنی زراره گفت که و امام گفت که این مقصورها نبود در زمان هیچیک از مردم سابق و جز این نیست که
بدعت کردند آنها را این متکبران نیست برای کسی که نمازگزارد در پس آنها برحالی که اقتدا کننده باشد بنماز
آنکه در آنهاست نمازی که صحیح باشد زراره گفت که و امام گفت که سزاوار است در نماز جماعت دو چیز اول
اینکه باشد صفها تمام یا بمعنی که وسط یا طرف هیچ صف خالی نباشد بی ضرورتی دوم اینکه صفها متصل بیکدیگر
باشد بیان این آنکه بعض آنها منتهی شود بسوی بعضی دیگر در وقت سجده و نمی باشد میان دو صف قدری از

دوری

دوری که زیاد بر گام باشد در وقت سجده بیان این آنکه می باشد میان دو صف بقدر جای بدن آدمی یعنی جای
بدن آدمی اگرچه نبود آن قدر نیز بهتر است پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ وَالْاِمَامُ
رَاكِعٌ فَظَنَنْتَ اَنَّكَ اِنْ مَشَيْتَ اِلَيْهِ رَفَعَ رَاْسَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُدْرِكَهُ فَكَبِّرْ وَارْكَعْ فَاِذَا
رَفَعَ رَاْسَهُ فَاسْجُدْ مَكَانَكَ فَاِنْ قَامَ فَالْحَقْ بِالصَّفِّ وَاِنْ جَلَسَ فَاجْلِسْ مَكَانَكَ فَاِذَا قَامَ فَالْحَقْ
بِالصَّفِّ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون داخل شوی در مسجد برحالی که پیشنماز در رکوعست
و گمان کردی اینکه تو اگر روی بسوی آن پیشنماز برمیدارد سر خود را از رکوع پیش از آنکه دریابی او را پس بگو تکبیر احرام
بگو و رکوع کن پس چون بردارد سر خود را و بسجده رود پس سجده کن در جای خود پس اگر برخواست بعد از
سجده پس برو بجانب صف و اگر نشست بعد از دو سجده برای تشهد پس بنشین در جای خود برای انتظار
برخاستن او پس چون برخیزد بعد از تشهد پس برو بجانب صف ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا اَرَى
بِالصُّفُوفِ بَيْنَ الْاَسَاطِينِ بَاْسًا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نمی بینم بصفها میان
ستونها پروائی یا بمعنی که فاصله شدن ستونها میان اجزای صفی قصوری ندارد هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُدْرِكُ الْاِمَامَ وَهُوَ قَاعِدٌ يَتَشَهَّدُ وَلَيْسَ خَلْفَهُ اِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ عَنْ
يَمِينِهِ قَالَ لَا يَتَقَدَّمُ الْاِمَامُ وَلَا يَتَاَخَّرُ الرَّجُلُ وَلَكِنْ يَقْعُدُ الَّذِي يَدْخُلُ مَعَهُ خَلْفَ الْاِمَامِ
فَاِذَا سَلَّمَ الْاِمَامُ قَامَ الرَّجُلُ فَاَتَمَّ الصَّلَوةَ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که درمی یابد پیشنماز را برحالی که او نشسته است تشهد میکند خواه تشهد اول و خواه تشهد دوم
و نیست در پشت او یعنی اقتدا کننده باو مگر یک مرد که در جانب راست اوست امام گفت که پیش نمیرود
پیشنماز و پس نمیرود آن مرد که در دست راست اوست و لیکن مرد سیوم بعد از تکبیر احرام ایستاده
می نشیند تا آنکه داخل میشود با مرد دوم در پی سر پیشنماز پس چون سلام کند پیشنماز برمیخیزد آن مرد
پس تمام میکند نماز را هشتم اصل رَاَيْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي بِقَوْمٍ وَهُوَ اِلَى زَاوِيَةٍ فِي
بَيْتِهِ بِقُرْبِ الْحَائِطِ وَكُلُّهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَلَيْسَ عَلَى يَسَارِهِ اَحَدٌ شرح دیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را که نماز میگزارد با جمعی برحالی که بسوی کنجی در خانه او بود در نزدیکی دیوار و همگی آن جمع در
جانب راست او بودند و نبود بر دست چپ او هیچیک ذکر این حدیث در این باب برای توضیح
و تخصیص حدیث سابقست و اشارتست باینکه آن جماعت همگی یا مگر یکی از ایشان در اثنای
نماز امام علیه السلم لاحق شده بوده اند و چون جا در پس سر نبوده در پهلو ایستاده اند نهم اصل عَنْ عَمَّارٍ
السَّابَاطِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يُصَلِّي بِقَوْمٍ وَهُمْ فِي مَوْضِعٍ اَسْفَلَ

مِنْ مَوْضِعِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْإِمَامُ عَلَى شِبْهِ الدُّكَّانِ أَوْ عَلَى مَوْضِعٍ أَرْفَعَ
مِنْ مَوْضِعِهِمْ لَمْ تَجُزْ صَلَاتُهُمْ وَإِنْ كَانَ أَرْفَعَ مِنْهُمْ بِقَدْرِ إِصْبَعٍ أَوْ أَكْثَرَ أَوْ أَقَلَّ إِذَا كَانَ الْارْ
تِفَاعُ بِبَطْنِ مسيل شرح دُكّان بضم دال بی‌نقط و تشدید کاف و الف فارسی معرب است و مراد سکویی است که بنا
کرده میشود بخشت و گل و مانند آنها و سر دیوار دارد تا چیزی در آن فروخته شود موضع مرتفع عبارتست
از سکو و مانند آن که دیوار نداشته باشد مثل پشت بامی که حصار ندارد و لم تجز بسکون جیم و کسر زای با نقطه
بصیغه مضارع مهموز اللام باب افعالست همزه منقلب بیا شده و بجزم افتاده است در ان کان و صلوات
با در ببطن یعنی فی است البطن بفتح بای یک نقطه و سکون طای بی نقطه و نون شکم دره و مانند آن که هموار
میباشد و اگر بعض آن مرتفع شود ببنا یا سنگ چین و مانند آنها میشود غالبا یعنی روایتست از عمار ساباطی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد با جمعی که اقتدا باو کرده اند در حالی که آن
جمع در جایی اند که پست ترست از جای او که نماز میگزارد در آن پس امام گفت اگر باشد آن پیشنماز بر
دکانی یا بر جایی که بلندتر باشد از جای ایشان صحیح نیست نماز ایشان هرچند که پیشنماز باشد بلندتر از ایشان
بقدر طول یک انگشت یا بیشتر یا کمتر چون باشد آن بلندی در زمین هموار مثل شکم دره اشارتست بآنکه
اگر زمین ناهموار مخلوق شده باشد اما یک سطح داشته باشد مثل دامنه کوه بلندی موضع پیشنماز ضرر ندارد

فصل

اصل سُئِلَ فَإِنْ كَانَتْ أَرْضاً مَبْسُوطَةً وَكَانَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهَا ارْتِفَاعٌ فَقَامَ الْإِمَامُ فِي الْمَوْضِعِ
الْمُرْتَفِعِ وَقَامَ مَنْ خَلْفَهُ أَسْفَلَ مِنْهُ وَالْأَرْضُ مَبْسُوطَةٌ إِلَّا أَنَّهُمْ فِي مَوْضِعٍ مُنْحَدِرٍ قَالَ لَا
بَأْسَ شرح فا در فان برای تعقیب است و میتوانند بود که برای تفریع بر مفهوم شرط در اذا کان الارتفاع ببطن
باشد مرجع ضمیر کانت بطن است باعتبار آنکه عبارت از بقعه ایست و بعضی میگویند که بطن در اصل
مؤنث نیز مستعمل میشود المبسوط پهن کرده شده و مراد اینجا آنست که یک سطح داشته باشد یعنی که سکو و مانند
آن نداشته باشد یعنی امام پرسیده شد که پس اگر آن شکم دره باشد زمینی پهن کرده شده و باشد در جایی
از آن بلندی پس ایستد پیشنماز در آن جای بلند و ایستد جمعی که در پس اویند در پست‌تر از آن موضع بر جایی
که آن زمین که پیشنماز بر آن ایستاده پهن کرده شده باشد یعنی که مانند سکو نباشد بلکه دامنه دار باشد
لیکن آن جمع در جای نشیب باشند چونست امام گفت نیست پروایی اصل قَالَ وَسُئِلَ فَإِنْ قَامَ الْإِمَامُ
أَسْفَلَ مِنْ مَوْضِعِ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ قَالَ لَا بَأْسَ وَقَالَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ فَوْقَ بَيْتٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ
دُكَّاناً كَانَ أَوْ غَيْرَهُ وَكَانَ الْإِمَامُ يُصَلِّي عَلَى الْأَرْضِ أَسْفَلَ مِنْهُ جَازَ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَلِّيَ خَلْفَهُ
وَيَقْتَدِيَ بِصَلَاتِهِ وَإِنْ كَانَ أَرْفَعَ مِنْهُ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ شرح عمار گفت که امام پرسیده شد که پس اگر ایستد پیشنماز

درجایی که پست‌تر باشد از جای کسی که نماز میگزارد در پس او چونست امام گفت نیست پروایی و امام گفت
که اگر باشد مردی در بالای خانه یا غیر خانه خواه دکان و خواه غیر آن و پیشنماز نماز میگزارده بر زمینی که پست‌تر
باشد از جای آنمرد جایزست آنمرد را اینکه نماز گزارد در پس آن پیشنماز و اقتدا کند بنماز او هرچند که بلندتر
باشد از پیشنماز بمقداری بسیار دوم مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ ذَكَرَ الْحُسَيْنُ أَنَّهُ أَمَرَ
مَنْ يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى إِلَى جَانِبِ رَجُلٍ فَقَامَ عَنْ يَسَارِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ثُمَّ عَلِمَ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ
كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُحَوِّلُهُ عَنْ يَمِينِهِ شرح روایت کرد محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد بن خالد گفت که ذکر
کرد حسین بن عبد ربه اینکه او امر کرد کسی را که سوال کند امام علی نقی علیه السلم را از مردی که نماز گزارد بسوی مردی یعنی ان
اقتدا بآن روش که ایستاد در جانب چپ پیشنماز بر حالی که آن پیشنماز نمیدانند که او اقتدا کرده بعد از آن
دانست بر حالی که او در نماز خودست چون میکند آن پیشنماز امام گفت میگرداند آنمرد را در جانب راست
خود مخفی نماند که از این ظاهر میشود که حرکاتی که برای طلب فضیلت است مبطل نماز نیست باب پنجاه و ششم اصل
بَابُ الصَّلَاةِ فِي الْكَعْبَةِ وَفَوْقَهَا وَفِي الْبِيَعِ وَالْكَنَائِسِ وَالْمَوَاضِعِ الَّتِي تُكْرَهُ الصَّلَاةُ فِيهَا ٥٥ شرح فوقها منصوب بجود
میتواند بود البیع بکسر بای یکنقطه و فتح یای دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یا و
عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری الکنائس عبادتخانهای بزرگ یهود و نصاری و هر دو بیان شد در شرح
حدیث سیوم باب چهل و هشتم که باب بناء المساجد است یعنی این باب بیان نماز است در کعبه و بالای کعبه و در
عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای بزرگ ایشان و جایی که مکروه است نماز در آنها در
این باب سی حدیث اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْبِيَعِ وَالْكَنَائِسِ فَقَالَ
رُشَّ وَصَلِّ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ بُيُوتِ الْمَجُوسِ فَقَالَ رُشَّهَا وَصَلِّ شرح رش بضم رای بی‌نقط
و تشدید شین با نقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصر است الرش بفتح را پاشیدن مخفی نماند که اگر مطهر زمین
پاشیدن آبست چنانچه حدیث پنجم این باب است خانه و سواسیان خرابست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث
سیوم باب بیست و هفتم یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از نماز در عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای بزرگ ایشان پس امام گفت بپاش
آنها را بآب و نماز کن راوی گفت و پرسیدم او را از خانهای گبران پس گفت آب بپاش آنها را و نماز
کن دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي أَعْطَانِ الْإِبِلِ فَقَالَ إِنْ تَخَوَّفْتَ
الضَّيْعَةَ عَلَى مَتَاعِكَ فَاكْنُسْهُ وَانْضَحْهُ وَلَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ شرح الاعطان
بفتح همزه و سکون عین بی‌نقط و طای بی‌نقط جمع عطن بفتح عین و فتح طا خوابگاههای شتران نزدیک

بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ظاهرم

و نماز در آنجا مکروهست اگر ضرورتی نباشد زیرا که گاهی رم میکنند و آدمی را لگدکوب میکنند انضح بنون
وضاد با نقط وحاء بی نقط بصیغه امر باب ضربست النضح پاشیدن آب امر بکنس و بنضح بنا برآنست
که زمین نزدیک آب نجس میباشد غالبا بعذره و بول المرابض بفتح میم و را بی نقط و کسر با یکنقط و ضاد
با نقط جمع مربض بکسر با خوابگاههای گوسفند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در خوابگاههای
شتران در نزدیک آب پس امام گفت که اگر ترسی از ضایع شدن بر متاع خود پس جاروب کن جای خود را
و آب بپاش بران و نیست پروایی بنماز در خوابگاههای گوسفند مخفی نماند که این منافات ندارد با آنکه
کنس و نضح مامور به شود اینجا نیز سیم اصل عن سماعة قال لا تصل فی مرابط الخیل والبغال والحمیر
روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است سماعه گفت نماز مگزار در
جاهای بستن اسبان و استران و خران چهارم اصل عمن سال ابا عبد الله علیه السلم عن المسجد ینز
حائط قبلته من بالوعة یبال فیها فقال ان کان نزه من البالوعة فلا تصل فیه وان
کان نزه من غیر ذلک فلا باس به شرح ینز بنون و تشدید زای با نقط بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضربست النز بفتح نون بیرون دادن زمین و مانند آن آب را کم کم البالوعه بباء یکنقط و ضم لام
وعین بی نقط جایی که برای آب بخشن است تا فرو برد یعنی روایتست از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را
از مسجد خانه و مانند آن که ترشح میدهد دیوار قبله آن از چاه آب ریزی که بول کرده میشود در آن مراد است
که محل سجده آلوده میشود بآن آب پس امام گفت اگر باشد آب دادن آن دیوار از آن چاه آب ریز نماز مگزار
در آنجا و اگر باشد آب دادن آن دیوار از غیر آنچه مذکور شد پس نیست پروایی بآن مسجد یعنی گزاردن نماز در آن
پنجم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الصلوة فی مرابض الغنم فقال
صل فیها ولا تصل فی اعطان الابل الا ان تخاف علی متاعک الضیعة فاکنسه ورشه
بالماء وصل فیه شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب اصل و سالته عن الصلوة
فی ظهر الطریق فقال لا باس ان تصلی فی الظواهر التی بین الجواد فاما علی الجواد فلا تصل
فیها قال وکره الصلوة فی السبخة الا ان تکون مکانا لینا تقع علیه الجبهة مستویة شرح السبخه
بفتح سین بی نقط و فتح و سکون با یکنقط و خاء با نقط زمین شوره تکون بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر
راجع بسبخه است یعنی و پرسیدم امام را از نماز در پشت راه یعنی جایی که لگدکوب نشده پس امام گفت نیست
پروایی بانکه نماز گزاری در پشتهایی که میان جادها است فاما بر نفس جادها پس نماز مگزار در آنجا امام گفت
و مکروهست نماز در زمین شوره که مسجود شد غالبا مگر آنکه باشد جایی هموار که واقع میشود بران پیشانی هموار

اصل

اصل قال و سالته عن الصلوة فی البیعة فقال اذا استقبلت القبلة فلا باس قال و
رایته فی المنازل التی فی طریق مکة یرش احیانا موضع جبهته ثم یسجد علیه رطبا
کما هو و ربما لم یرش الذی یری انه طیب شرح حلبی گفت و پرسیدم امام را از نماز در عبادتخانه
کوچک یهود و نصاری که محراب آن بغیر جانب کعبه است پس امام گفت چون رو کنی بسوی کعبه پس نیست پروایی
حلبی گفت و دیدم امام را در منزلهایی که در راه مکه است که آب میپاشید در بعض اوقات جای پیشانی
خود را بعد از آن سجده میکرد برحالی که تر بود چنانچه آن بود یعنی که جاروب نمیکرد و بسا که آب
نمی پاشید آنرا که گمان میکرد که آن پاکست اصل قال و سالته عن الرجل یخوض الماء فتدرکه
الصلوة فقال ان کان فی حرب فانه یجزیه الایماء وان کان تاجرا فلیقم ولا یدخله
حتی یصلی شرح یخوض بخاء با نقط و ضاد با نقط بصیغه مضارع معلوم باب نصرست الخوض فرو رفتن آب
و مانند آن و مراد اینجا بودنست در کشتی در وقت اضطراب دریا و میتواند بود که مراد بودن در آب حقیقة
باشد فلیقم بصیغه امر غایب معتل العین واوی باب الافعالست الاقامه بجا آوردن چیزی چنانچه باید و درنگ
کردن و بنا بر دوم مراد اینست که از آب بیرون آید بکنار شط اگر میسر باشد و نماز را گزارد و بعد از آن داخل
آب شود یعنی حلبی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که در کشتی می باشد در وقت اضطراب دریا و در می یابد او را
وقت نماز پس امام گفت اگر باشد برای جهادی پس بدرستی که کافیست او را اشارت یعنی که ایستادن و
رکوع و سجود برو لازم نیست مگر باشاره و اگر باشد سوداگر پس باید که اقامت کند واجبات نماز را
یعنی که مشقت قیام و رکوع و سجود را با خود قرار دهد و باید که داخل نشود در آب تا آنکه نماز گزارد مراد است
که اگر وقت نماز داخل شده باشد یا نزدیک باشد پیش از نماز داخل آب نشود ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا تصل فی بیت فیه مجوسی ولا باس بان تصلی وفیه یهودی او نصرانی شرح مجوس
پیغمبری و کتابی داشته اند و پیغمبر خود را کشته اند و کتاب خود را بالکلیه برطرف کرده اند پس بر هیچ شریعتی
نیستند حقیقة بخلاف یهود و نصاری یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز مگزار در خانه که
در آن گبری باشد و نیست پروایی بانکه نماز گزاری برحالی که در خانه جهودی یا ترسایی باشد هفتم اصل قلت لابی
الحسن علیه السلم انا کنا فی البیداء فی آخر اللیل فتوضات واستکت وانا اهم بالصلوة
ثم کانه دخل قلبی شیء فهل یصلی فی البیداء فی المحمل فقال لا تصل فی البیداء قلت واین
حد البیداء فقال کان جعفر علیه السلم اذا بلغ ذات الجیش جد فی السیر ثم لا یصلی حتی یاتی
معرس النبی صلی الله علیه وآله قلت واین ذات الجیش فقال دون الحفیرة بثلثة امیال شرح البیدا

بفتح بای یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه و الف ممدوده زمینی است سربالا که کسی که از مدینه
بمکه رود بعد از مسجد شجره باندک مسافتی که در زمین مستوی است بآن میرسد و در پهلوی آن کوههاست
و ما بین وسعتی دارد و پیش از رسیدن به بیدا در دست چپ راه معرس نبی صلی الله علیه و آله است و آخر
اجزای بیدا در جانب چپ مکه ذات الجیش است که جیش سفیانی در آنجا بزمین فرو خواهد رفت و میان
ذات الجیش و حفیره که در جنوب ذات الجیش و طرف مکه است سه میل است که یک فرسخ باشد و ظاهر حدیث
دهم این باب اینست که ذات الجیش اسم جمیع بیدا باشد استکت بسکون سین بی‌نقطه و فتح تاء دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم وحده از باب افتعال المعرس بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه
و سین بی‌نقطه بصیغه اسم مکان باب تفعیل یا باب افعال جای فرود آمدن مسافر در آخر شب برای استراحت
دون الحفیره یعنی پایین حفیره است و مراد اینست که نزدیکتر است بمدینه از حفیره و حفیره بضم حاء بی‌نقطه
و فتح فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که ما در وقتی
که از مکه بسوی مدینه می‌آمدیم بودیم در بیدا در آخر شب پس وضو ساختم و مسواک کردم بر حالی که من قصد
کردم که نماز شب کنم در یکجا که بعد از آن گویا که داخل شد در دل من چیزی که مانع نماز من شد مراد اینست که بیاد
من آمد که نماز در بیدا مکروه است پس آیا نماز گزارده میشود در بیدا در یکجا یعنی اینکه آیا کراهت مخصوص نماز
در زمین بیدا است یا شامل نماز در یکجا نیز هست پس امام گفت که نماز مگزار در بیدا خواه در زمین و خواه
در یکجا گفتم و کجاست کنار بیدا پس امام گفت که عادت امام جعفر صادق علیه السلام در وقت آمدن از مکه بمدینه
این بود که چون میرسید بذات الجیش شتاب میکرد در رفتار بعد از آن نماز نمیگزارد تا می‌آمد نزد معرس نبی صلی
الله علیه و آله گفتم و کجاست ذات الجیش پس گفت پایین حفیره بسه میل هشتم اصل قَالَ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ کُلُّ طَرِیقٍ
یُوطَأُ وَ یُتَطَرَّقُ کَانَتْ فِیهِ جَادَّةٌ أَمْ لَمْ تَکُنْ لَا یَنْبَغِی الصَّلَوةُ فِیهِ قُلْتُ فَأَیْنَ أُصَلِّی قَالَ یَمْنَةً
وَ یَسْرَةً شرح گفت امام رضا علیه السلام که هر راهی که لگدکوب میشود و آمد و رفت در آن میشود خواه باشد در آن جاده
مثل آنچه در زمین صلب میباشد و خواه جاده نباشد مثل آنچه در ریگستان است که همه آن بجای جاده است سزاوار نیست
نماز در آن گفتم پس بکجا نماز کنم گفت در جانب راست جاده و آنچه در حکم جاده است و جانب چپ نهم اصل عَنْ أَبِی
الْحَسَنِ الْأَخِیرِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ تَحْضُرُ الصَّلَوةُ وَ الرَّجُلُ فِی الْبَیْدَاءِ فَقَالَ یَتَنَحَّی عَنِ الْجَوَادِّ
یَمْنَةً وَ یَسْرَةً وَ یُصَلِّی شرح روایت از امام علی نقی علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که حاضر میشود نماز
فریضه بر حالی که مرد در بیدا است مراد اینست که تا گذشتن از بیدا وقت فضیلت میگذرد پس امام گفت
که دور میشود از مجموع جاده‌ها در جانب راست و چپ و نماز میگزارد دهم اصل عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی

دوم

جانب چپ

عبد

عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الصَّلَوةُ تُکْرَهُ فِی ثَلَثَةِ مَوَاطِنَ مِنَ الطَّرِیقِ الْبَیْدَاءِ وَ هِیَ ذَاتُ
الْجَیْشِ وَ ذَاتُ الصَّلَاصِلِ وَ ضَجْنَانَ قَالَ وَ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ یُصَلَّی بَیْنَ الظَّوَاهِرِ وَ هِیَ
الْجَوَادُّ جَوَادُّ الطَّرِیقِ وَ یُکْرَهُ أَنْ یُصَلَّی فِی الْجَوَادِّ شرح الف لام الطریق برای عهد خارجیست یعنی
راهی که از مدینه تا مکه است و همین ذات الجیش برای تعیین آخر بیدا است برای کسی که از جانب مدینه
بمکه رود ذات الصلاصل بدو صاد بی‌نقطه که اول مفتوحست و دوم مکسور است موضعیست میان
بیدا و ضجنان و ضجنان بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و نون کوهیست نزدیک مکه الظواهر بفتح ظاء با نقطه
و کسر هاء و راء بی‌نقطه جمع ظاهره مواضعی که امتیاز دارد از غیر آنها بنشانی مثل اینکه رخنه در آنها شده بسبب گذشت
آمد و رفت خلایق پس مراد بظواهر اینجا غیر مراد بآنست در حدیث پنجم این باب و منافات نیست میان این
دو حدیث یعنی روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت که نماز مکروه است در سه موضع از
راه میان مدینه و مکه اول بیدا و آخر آن ذات الجیش است و دوم ذات الصلاصل و سیم ضجنان معاویه گفت
که امام گفت که نیست پروایی باینکه نماز گزارده شود در پایین جاهایی که لگدکوب شده و بآن ممتاز شده از غیر
خود و آن جاها جاده‌هاست که جاده‌های راهست و مکروهست اینکه نماز گزارده شود در نفس جاده‌ها یازدهم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُصَلِّ فِی وَادِی الشُّقْرَةِ شرح وادی الشقره بضم شین با نقطه و سکون قاف و راء بی‌نقطه دره ایست میان
مدینه و مکه و متصلست بضجنان و راه در آن دره است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز مگزار
در وادی الشقره دوازدهم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ عَشَرَةُ مَوَاضِعَ لَا یُصَلَّی فِیهَا الطِّینُ وَ الْمَاءُ وَ الْحَمَّامُ وَ الْقُبُورُ وَ
مَسَانُّ الطَّرِیقِ وَ قُرَی النَّمْلِ وَ مَعَاطِنُ الْإِبِلِ وَ مَجْرَی الْمَاءِ وَ السَّبَخُ وَ الثَّلْجُ شرح المسان بفتح میم و سین بی‌نقطه
و تشدید نون جمع مسن بفتح میم و فتح سین و تشدید نون بصیغه اسم مکان باب نصر جاهای عبور خلایق یعنی جاده‌ها
القری بضم قاف و راء بی‌نقطه و الف مقصوره جمع قریه جاهایی که موران در آنها خاک جمع کرده اند المعاطن بفتح میم
و عین بی‌نقطه و کسر طاء بی‌نقطه جمع معطن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر طاء بصیغه اسم مکان باب نصر یا ضرب
خوابگاههای شتران نزد آب بعد از آب خوردن السبخ بفتح سین بی‌نقطه و فتح و سکون باء یکنقطه و خاء با نقطه
جمع سبخه زمینهای شوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که ده جا نماز گزارده نمیشود در آنها اول
گل و دوم آب و سیم حمام و چهارم قبرستان و پنجم جاده‌های راه و ششم خاکریزهای مور و هفتم خوابگاههای شتران
نزد آب و هشتم مجرای آب روان و نهم زمینهای شوره و دهم برف سیزدهم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ حَدِّ الطِّینِ الَّذِی لَا یُسْجَدُ عَلَیْهِ مَا هُوَ قَالَ إِذَا غَرَقَ الْجَبْهَةُ وَ لَمْ تَثْبُتْ عَلَی الْأَرْضِ شرح غرق بغین با نقطه
و راء بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم باب علم است الجبهه مرفوع و فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق

راه دهم

راوی گفت پرسیدم او را از قرار دادگلی که سجده کرده نمیشود بر آن که جهت آن امام گفت چون فرود
بشانی و قرار نگیرد بر زمین اصل وعن الرجل يصلي بين القبور فقال لا يجوز ذلك إلا أن
يجعل بينه وبين القبور إذا صلى عشرة أذرع من بين يديه وعشرة أذرع من
خلفه وعشرة أذرع عن يمينه وعشرة أذرع عن يساره ثم يصلي إن شاء تخ و پرسیدم امام
از مردی که نماز میگزارد در میان قبرها پس امام گفت که جایز نیست آن مگر آنکه گرداند میان خود و میان قبرها
چون نماز گزارد ده ذراع در پیش خود و ده ذراع در پس خود و ده ذراع در جانب راست خود و ده ذراع
در جانب چپ خود بعد از آن نماز گزارد اگر خواهد اصل سألت أبا الحسن عليه السلام قلت إني أخرج
في هذا الوجه وربما لم يكن موضع أصلي فيه من الثلج فقال إن أمكنك أن لا تسجد على
الثلج فلا تسجد وإن لم يمكنك فسوه واسجد عليه تخ ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مبنی
بر اینست که مراد بسجود اینجا اصل نماز باشد تا جواب مطابق سوال شود و موافق شود با حدیث آینده و معنا
این می آید در حدیث یازدهم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است یعنی پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را
گفتم بدرستی که من بیرون میروم در این جانب سر و سیر و بسا که نبوده باشد موضعی که نماز گزارم در آن بسبب برف
پس امام گفت که اگر ممکن باشد ترا اینکه نماز نگزاری بر بالای برف پس نماز نگزار و اگر ممکن نباشد ترا پس سخت و هموار
کن آنرا و نماز گزار بر بالای آن اصل وفي حديث آخر اسجد على ثوبك تخ و در حدیثی دیگر که منقولست
از امام علی نقی علیه السلام یا امام دیگر در تتمه حدیث سابق چنین است که در این قسم موضعی نماز گزار بر بالای جامه خود
مخفی نماند که مراد بجامه اینجا اعم از پوشیدنی و فرش و مانند آنهاست که برای فاصله کردن میان نماز گزار و برف و این
منافات ندارد با اینکه سجده بر جامه جایز نباشد اصلا چنانچه سجده بر برف جایز نیست اصل عن عمار الساباطي
عن أبي عبد الله عليه السلام قال في الرجل يصلي وبين يديه مصحف مفتوح في قبلته قال قلت
فإن كان في غلاف قال نعم وقال لا يصلي الرجل وفي قبلته نار أو حديد تخ ضمیر قال در اول راجع بعمار
و ظرف متعلق بقال در دوم است و میتواند بود که ضمیر در اول نیز راجع با امام علیه السلام باشد و دوم تکرار اول باشد
اگر لا در قال لا بمعنی لا یحسن است نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و اگر بمعنی لا یصلی است نعم
بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام که امام
گفت که در مردی که نماز میگزارد در حالی که در پیش او مصحفی است گشوده در جانب قبله او امام گفت خوب نیست
آن نماز گفتم پس اگر باشد در غلاف چونست گفت خوبست و امام گفت که نماز نمیگزارد مرد در حالی که در جانب
قبله او آتشی باشد یا آهنی باشد اصل وعن الرجل يصلي وبين يديه قنديل معلق وفيه نار إلا أنه

بحیاله

بحياله قال إذا ارتفع كان شرا لا يصلي بحياله تخ وعن الرجل عطف است بالمعنی بر فی الرجل بتقدیر
و سئل عن الرجل قندیل بکسر قاف است شرا بمعنی افعل التفضیلست لا یصلی استیناف بیانی است یعنی و امام
پرسیده شد از مردی که نماز میگزارد در حالی که در پیش او قندیلی است آویخته و در آن قندیل آتشی است اینقدر
هست که آن قندیل در برابر او است امام گفت چون مرتفع است آن قندیل که آتش دارد بدتر است از آنکه در پایین
باشد نماز نمیگزارد در برابر آن قندیل اصل عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن الرجل يصلي والسراج
موضوع بين يديه في القبلة فقال لا يصلح له أن يستقبل النار تخ روایتست از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد در حالی که چراغ گذاشته شده است در پیش او در جانب قبله پس امام
گفت که خوب نیست برای او اینکه رو بآتش کند خواه چراغ و خواه غیر چراغ اصل وروي أيضا أنه لا بأس به لأن
الذي يصلي له أقرب إليه من ذلك یعنی روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه اینکه شأن اینست
که نیست پروایی بچراغی که در جانب قبله باشد چه بدرستی که آنکه نماز میگزارد برای او نزدیکتر است بسوی او از آن چراغ
و کرو روی اینجا اشارتست باینکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق پس نهی در سابق برای تنزیه است
یا تجویز در این حدیث برای اهل کمال اخلاص است والله اعلم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام أقوم
في الصلاة فأرى قدامي في القبلة العذرة فقال تنح عنها ما استطعت ولا تصل على الجواد
تخ گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می ایستم در نماز یعنی که میخواهم که شروع در نماز کنم و هنوز تکبیر احرام نگفته
ام پس می بینم در پیش خود در جانب قبله نجاست آدمی را پس امام گفت بجانبی دیگر رو از آن نجاست چندانکه
وسعت در قدرت داشته باشی و نماز نگزار بر نفس جاده ها مراد اینست که آن جانبی دیگر می باید که جاده نباشد
اصل عن أحدهما عليهما السلام قال لا تصل المكتوبة في الكعبة تخ روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام امام گفت که نگزار نماز فریضه را در کعبه اصل وروي في حديث آخر يصلي إلى أربع جوانبها
إذا اضطر إلى ذلك تخ و روایت کرده شده در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه که نماز میگزارد بسوی
چهار جانب کعبه چون مضطر شود بسوی آن فریضه در کعبه مخفی نماند که مراد بگزاردن نماز بسوی چهار جانب کعبه
اینست که در کنجی ایستد بروشی که پشت او ملاصق دو دیوار کعبه شود تا چهار دیوار در نظر او باشد و اقرب بر ...
کعبه شود یا مراد اینست که مختار است و بهر کدام از چهار جانب که خواهد رو میکند و بعضی میگویند که مراد اینست که
یک فریضه را چهار بار رو بچهار جانب میکند و بهر تقدیر در کلام مصنف اشارتست باینکه منافات نیست میان
این حدیث و حدیث سابق و عدم منافات ظاهر است اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل يصلي
على أبي قبيس مستقبل القبلة فقال لا بأس تخ گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی نماز میگزارد بر بالای

کوه ابوقبیس که کعبه در پایین آنست برحالی که رو بقبله دارد پس امام گفت نیست پروایی بیست و سوم اصل
احدهما علیهما السلام عن التماثیل فی البیت قال لا بأس اذا کانت عن یمینک وعن
شمالک وعن خلفک وتحت رجلیک فان کانت فی القبلة فالق علیها ثوبا شرح التماثیل
بفتح تا و دو نقطه در بالا و کسر ثا و سه نقطه جمع تمثال بکسر تا و دو نقطه در بالا صورتهای حیوانات مطلقا چه صورتهای
آدمیان یا اعم از صورتهای حیوانات و غیر حیوانات یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
از صورتهای حیوانات در خانه که نماز گزارده میشود دران امام گفت نیست پروایی چون آنها باشد
در جانب راست تو و در جانب چپ تو و در جانب پس تو و در پایین دو پای تو پس اگر آنها باشد در
قبله پس بینداز بر آنها جامه بیست و چهارم اصل عن الرضا علیه السلام فی الذی یدرکه الصلوة وهو فوق
الکعبة قال ان قام لم یکن له قبلة ولکن یستلقی علی قفاه ویفتح عینیه الی السماء ویعقد
بقلبه القبلة التی فی السماء البیت المعمور ویقرأ فاذا اراد ان یرکع غمض عینیه واذا
اراد ان یرفع رأسه من الرکوع فتح عینیه والسجود علی نحو ذلک شرح ظاهر یستلقی علی
قفاه الی ذکر اینکه استلقا در وسط حقیقی سطح کعبه باشد اینست که مواجه عین بیت معمور لازم نباشد
نظر آنچه بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است و میتواند بود که بیت معمور وسیعتر
باشد از کعبه بقدر وسیعتر بودن آسمانی که در آنست از روی زمین و مؤید احتمال اولست آنچه می آید
در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است که فنظرت الی بیت مثل بیتکم هذا و آنچه می آید در کتاب الحج
در حدیث دوم باب سیوم که کان البیت درة بیضاء فرفعه الله عز وجل الی السماء وبقی اسه وهو بحیال هذا
البیت یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام در کسی که در می یابد او را وقت نماز در بالای کعبه امام گفت اگر ایستد
نخواهد بود برای او قبله لیکن می افتد بر پشت خود و میگشاید دو چشم خود را بسوی آسمان و قصد میکند
بدل خود قبله را که در آسمانست آن بیت معمورست و قرائت میکند پس چون خواهد که رکوع کند میپوشاند دو چشم
خود را و چون خواهد که بردارد سر خود را از رکوع میگشاید دو چشم خود را و سجده بر مانند آنست که مذکور شد
باینمعنی که در سجده اندکی بیشتر میپوشاند چشم خود را مخفی نماند که فرق میان نماز بر ابوقبیس و نماز بر بالای کعبه
اینست که در زیر پا بودن چیزی منافی تعظیم است که مقصودست در استقبال قبله بخلاف اینکه در زیر پا
نباشد اما نسبت بنمازگزار نزدیکتر بمرکز عالم باشد والله اعلم بیست و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی التمثال یکون فی البساط فتقع عینک علیه وانت تصلی فقال ان کان بعین واحدة
فلا بأس وان کان له عینان فلا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در صورت

او

حیوانان

حیوانان که می باشد در فرش پس می افتد چشم تو بر آن برحالی که تو نماز میگزاری پس امام گفت که اگر باشد بیک چشم
مثل صورت نیمرخ پس نیست پروایی و اگر باشد برای آن دو چشم پس نماز مگزار مخفی نماند که منافات نیست
میان این حدیث و حدیث بیست و سیوم زیرا که اگر صورت در پایین دو پا باشد چشم بر آن نمی افتد و این
حدیث تخصیص میکند مفهوم آن حدیث را بصورت دو چشم والله اعلم بیست و ششم اصل قلنا لابی عبد الله
علیه السلام السطح یصیبه البول او یبال علیه ایصلی فی ذلک المکان فقال ان کان تصیبه
الشمس والریح وکان جافا فلا بأس به الا ان یکون یتخذ مبالا شرح گفتیم امام جعفر صادق را
که بامی برمیخورد آنجا بول از ناودان بامی دیگر که بلندتر از آنست مثلا یا بول کرده میشود بر آن بام آیا نماز گزارده
میشود در آن مکان پس امام گفت که اگر برمیخورده باشد آنرا آفتاب و باد و باشد خشک پس نیست پروایی
بآن بام یعنی بگزاردن نماز در آن بام بنابر اینکه پاکست مگر آنکه باشد باین روش که فرا گرفته شود محل بول
باینمعنی که بسیار بول در آنجا کرده میشده باشد بنابر اینکه اگرچه خشک شود بآفتاب و باد اما اجزای بول آن
میماند و محسوس میشود پس نجس است بیست و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلی فی بیت
فیه خمر او مسکر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گزارده نمیشود در خانه که در آن
باشد شراب انگوری یا مست کننده دیگر خواه مایع و خواه جامد بیست و هشتم اصل سألت ابا عبد الله عن
هذه المنازل التی ینزلها الناس فیها ابوال الدواب والسرجین ویدخلها الیهود
والنصاری کیف یصلی فیها قال صل علی ثوبک شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از این کاروانسرا
هایی که فرود می آیند در آنها مردم بیابان اینکه در آنهاست بولهای چاروا ها و سرگین و داخل آنها
میشوند جهودان و ترسایان چون نماز گزارده میشود در آنها امام گفت نماز بگزار بر بالای جامه خود
مراد بجامه اینجا همانست که بیان شد در شرح حدیث پانزدهم این باب بیست و نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال جبرئیل یا رسول الله انا لا ندخل بیتا فیه صورة انسان ولا بیتا یبال فیه
ولا بیتا فیه کلب شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله بدرستی که ما فرشتگان
غیر حافظان اعمال داخل نمیشویم خانه را که در آن صورت آدمی باشد و نه خانه را که بول کرده میشود در آن و نه
خانه را که در آن سگی باشد سی ام اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان جبرئیل علیه السلام اتانی
فقال انا معاشر الملائکة لا ندخل بیتا فیه کلب ولا تمثال جسد ولا اناء یبال فیه شرح المعاشر
جمع معشر بفتح میم و سکون عین بی نقط و فتح شین با نقط و را بی نقط گروهها و مراد اینجا غیر حافظان اعمال است
تمثال بکسر تا و دو نقطه در بالا مضافست الجسد بفتح جیم و فتح سین بی نقط و دال بی نقط بدن آدمی مانند آن

لا تصل

یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که جبرئیل علیه السلام آمد نزد من پس گفت بدرستی که ما گروه فرشتگان
داخل نمیشویم خانه را که دران سگی باشد و نه خانه را که دران صورت بدنی باشد و نه خانه را که دران ظرفی باشد
که بول کرده میشود دران باب پنجاه و نهم اصل بَابُ الصَّلَاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَالْمَرْأَةِ فِي كَمْ تُصَلِّي وَصَلَاةِ الْعُرَاةِ وَالتَّوَشُّحِ التوشیح بشین
با نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب تفعل حمایل کردن جامه و آن دو قسم است اول توشیح ناتمام و آن مانند دو توشیح
است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول این باب بعنوان احتمال و می آید در حدیث سیزدهم این
باب دوم توشیح تمام و آن دو قسم است قسم اول توشیح بجامه که غیر آن جامه نیز هست و ان معنی عطف است
چنانچه می آید در حدیث چهارم و هفتم این باب قسم دوم توشیح بجامه که غیر آن جامه نیست و ان معنی عطف نیست
چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و محتملست در حدیث اول این باب یعنی این باب بیان نماز در یک جامه
است و بیان اینکه زن در چند جامه نماز میگزارد و بیان نماز برهنگان و بیان حمایل کردن جامه و در این
باب شانزده حدیث است اول اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي فِي قَمِيصٍ وَاحِدٍ
أَوْ فِي قَبَاءٍ طَاقٍ أَوْ فِي قَبَاءٍ مَحْشُوٍّ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِزَارٌ فَقَالَ إِذَا كَانَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ صَفِيقٌ أَوْ
قَبَاءٌ لَيْسَ بِطَوِيلِ الْفَرْجِ فَلَا بَأْسَ وَالثَّوْبُ الْوَاحِدُ يُتَوَشَّحُ بِهِ وَسَرَاوِيلُ كُلُّ ذَلِكَ لَا
بَأْسَ بِهِ وَقَالَ إِذَا لَبِسَ السَّرَاوِيلَ فَلْيَجْعَلْ عَلَى عَاتِقِهِ شَيْئاً وَلَوْ حَبْلاً شرح القباء بفتح قاف و باء یک نقطه
و الف و همزه منقلب از واو پوششی که آستین و آستر دارد و در پیش و در دو پهلوی آن دو چاک می باشد
که بالای هر چاک متصلست بجای کمربند الطاق بطاء بی نقطه و الف و قاف جامه دولایی بی پنبه طاق مجرد
و صفت قباست الصفیق بفتح صاد بی نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف جامه کننده
که ته نما نیست اصلا الفرج بضم فاء و فتح راء بی نقطه و جیم جمع فرجه بضم فاء و سکون راء چاکها جمع در اینجا
مستعمل در اثنین شده توشح بثوب واحد دو احتمال دارد اول اینکه لنگی که بسیار وسیع باشد بر پایین دو
بال گذرانیده شود و گوشه آنچه بر یمین است بر دوش چپ انداخته شود و گوشه آنچه بر یسار است بر دوش
راست انداخته شود خواه در قفا این دو گوشه با یکدیگر گره شود و خواه نشود پس آن لنگ هم کار ازار
خواهد کرد و هم کار ردا و این توشیح ناتمام است و اینصورت توشیح مذکور میشود در حدیث سیزدهم این باب
دوم اینکه لنگی که بسیار وسیع باشد بپایین یکبال و بالای بالی دیگر گذرانیده شود و گره شود در بالای بال یا نزدیک
آن تا در وقت سجود کشف عورت نشود چنانچه می آید در شرح حدیث دهم این باب و بر هر تقدیر منافات نیست
میان این حدیث و حدیث چهارم و هفتم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد در یک پیراهن و در قبای بی پنبه یا در قبای پنبه دار در حالی که

الازار بکسر همزه و تخفیف زای با نقطه و الف و راء بی نقطه جامه یا دوخته مثل لنگ خواه لنگی باشد که دو گوشه آن در کمر بسته میشود و آن مراد است اینجا و خواه بر دوش گرفته شده باشد مانند ردا و آن مراد در حدیث آینده هم

نیست

نیست بر او لنگی پس امام گفت چون باشد بر او پیراهنی کنده یا قبایی که چاکهای آن دراز نباشد پس بر او نیست
دیگر جامه که توشیح کرده شود بآن و شیب جامه هر یک از آنچه مذکور شد چیزی نیست بآن و امام گفت
چون نمازگزار پوشد شیب جامه را پس باید که گرداند بر دوش خود چیزی را اگر چه رشته باشد
دوم اصل رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ لَيْسَ بِوَاسِعٍ قَدْ عَقَدَهُ عَلَى عُنُقِهِ
فَقُلْتُ لَهُ مَا تَرَى الرَّجُلُ يُصَلِّي فِي قَمِيصٍ وَاحِدٍ فَقَالَ إِذَا كَانَ كَثِيفاً فَلَا بَأْسَ بِهِ شرح
~~واحد بحاء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل [illegible] و آن تصحیف [illegible] بجای آن [illegible]~~
~~و الف و فتح خاء با نقطه و فتح راء بی نقطه [illegible] باید و مؤید اینست آنچه می آید در حدیث دهم این باب~~ لیس
بواسع صفت ازارست ضمیر منصوب در عقده راجع بازارست الرجل مبتدا و تقدیر استفهامست یعنی
دیدم امام محمد باقر علیه السلام را نماز گزارد در لنگی که فراخ نبود بتحقیق گره کرده بود آن را بر گردن
خود پس گفتم او را که چه می بینی آیا مرد نماز میگزارد در یک پیراهن پس گفت اگر آن پیراهن کنده باشد پس پروایی
نیست بآن اصل وَالْمَرْأَةُ تُصَلِّي فِي الدِّرْعِ وَالْمِقْنَعَةِ إِذَا كَانَ الدِّرْعُ كَثِيفاً يَعْنِي إِذَا كَانَ سِتِّيراً
قُلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ الْأَمَةُ تُغَطِّي رَأْسَهَا إِذَا صَلَّتْ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْأَمَةِ قِنَاعٌ شرح الکثیف بفتح
کاف و کسر ثاء سه نقطه الستیر بکسر سین بی نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره و سکون یاء دو نقطه
در پایین و راء بی نقطه بغایت پوشاننده مراد اینست که می باید که ته نما نباشد اصلا و خصوص کنندگی منظور نیست
یعنی و زن نماز میگزارد در پیراهن و سرپوش چون باشد پیراهن کنده امام میخواهد این را که چون باشد بغایت پوشاننده
تر خود گفتم رحمت کناد ترا الله تعالی آیا کنیز میپوشاند سر خود را چون نماز گزارد گفت واجب نیست بر کنیز سرپوش
سیم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ أَمَّ قَوْماً فِي قَمِيصٍ لَيْسَ عَلَيْهِ رِدَاءٌ فَقَالَ لَا يَنْبَغِي
إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ رِدَاءٌ أَوْ عِمَامَةٌ يَرْتَدِي بِهَا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی
کرد جمعی را در پیراهنی در حالی که نیست بر او ردایی پس امام گفت سزاوار نیست پیشنمازی او مگر اینکه باشد بر او ردایی
یا عمامه که ردا بر خود قرار دهد بآن عمامه یا یعنی که طرف عمامه را بر دوش خود اندازد چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِيَّاكَ وَالْتِحَافَ الصَّمَّاءِ قُلْتُ وَمَا الْتِحَافُ الصَّمَّاءِ قَالَ أَنْ تُدْخِلَ الثَّوْبَ مِنْ تَحْتِ
جَنَاحِكَ فَتَجْعَلَهُ عَلَى مَنْكِبٍ وَاحِدٍ شرح الالتحاف بحاء بی نقطه و فاء مصدر باب افتعال چادر و مانند آن بر خود
پوشانیدن الصماء بفتح صاد بی نقطه و تشدید میم و الف ممدوده مؤنث اصم بمعنی کر و تانیث اینجا باعتبار اینست
که موصوف آن صخره است بمعنی یک سنگ که رخنه دران نیست و اینجا استعاره شده برای متکبر باعتبار اینکه
سخن در او اثر نمیکند پس گویا کر اند و عادت ایشان اینست که چون ردا بر بالای جامه بر دوش خود اندازند

ازار اینجا لنگی است یا جامه یا دوخته که در پایهای جامه بر دوش گرفته شده باشد برای اینکه کار ردا کند هم

چنانچه در منظومه صماء جز در اثر نمیکند با موصوف آن که سنگ است و مراد متکبرانست که سخن در ایشان اثر نمیکند هم

آنرا حمایل میکنند چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث هشتم این باب یعنی که بعضی آنرا بر یکدوش میپوشانند
وبعضی سر دیگر را در زیر بغل میکنند ودو سر آنرا در پیش سینه گره میکنند مثلا یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلم اینکه او گفت دور دار از یکدیگر خود را و جامه بر خود گرفتن بتکبر را گفتم و چیست جامه بر خود گرفتن بتکبر
امام گفت اینکه داخل کنی جامه را در زیر یکبغل خود پس گردانی آن جامه را بر یکدوش مخفی نماند که التحاف الصما را
تفسیرات دیگر کرده اند واین حدیث منافی آنها است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل یصلی
فی سراویل لیس معه غیره قال یجعل التکّة علی عاتقه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
در مردی که نماز میگزارد در شب جامه نیست با او غیر آن تا ردا کند گفت میگرداند بند شب جامه را بر دوش
خود اگر میسر شود ششم اصل عن جمیل قال سأل مرازم ابا عبد الله علیه السلم وانا معه حاضر عن
الرجل الحاضر یصلی فی ازار مؤتزرا به قال یجعل علی رقبته منديلا او عمامة یتردّى به
شرح روایتست از جمیل گفت که پرسید مرازم امام جعفر صادق علیه السلم را و من با او حاضر بودم از مردی که در حضرت
نماز میگزارد در لنگی برحالی که بر کمر خود بسته آنرا امام گفت میگرداند بر گردن خود رومالی را یا عمامه را ردا بر خود قرار
میدهد بآن عمل مراد اینست که ردا را بر دوشی کند که دو طرف آن در پیش آویخته شود و میان آن در پس گردن
باشد مانند آنچه مذکور میشود در احادیث باب صلوة الاستسقاء هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا
ینبغی ان تتوشّح بازار فوق القمیص وانت تصلّی ولا تتزر بازار فوق القمیص اذا انت
صلّیت فانه من زیّ الجاهلیة شرح تتزر بتشدید تا و دو نقط در بالا که اول آن منقلب از همزه است
و زای با نقط و را بی نقط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال منصوبست بتقدیر ان یا مجزوم و بصیغه
نهی است صاحب قاموس گفته والازار الملحفة ویؤنث کالمئزر والازر والازاره بکسرهما و ایتزر بهما و تأزر
ولا تقل اتّزر وقد جاء فی بعض الاحادیث ولعله من تحریف الرواة الزی بکسر زای با نقط و تشدید یا هیأت
مراد بجاهلیت طایفه نصاراست که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یا مراد معنی مصدریست یعنی
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار نیست که حمایل کنی لنگی در بالای پیراهن برحالی که تو
نماز میگزارده باشی و نه اینکه لنگ بر خود بندی یعنی لنگی در بالای پیراهن چون تو نماز میگزارده باشی چه بدرستی که
کدام آنها از جمله روش لباس بتکبرانست هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال لا بأس ان یصلّی احدکم
فی الثوب الواحد وازراره محللة ان دین محمد حنیف شرح الازرار بفتح همزه و سکون زای با نقط و
دو را بی نقط جمع زرّ بکسر زای و تشدید را تکمه‌ها که بر پیراهن است الحنیف بفتح حای بی نقط و کسر نون و سکون
یا و دو نقط در پایین و فا راستقیم و مراد اینجا آسانست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت پروائی نیست که نماز

دیگر را در زیر بغل میکنند صح

گزارد

٣٤۶

گزارد یکی از شما مردان در یک جامه برحالی که تکمهای آن گشوده باشد بدرستی که دین محمد صلی الله علیه وآله آسانست
نهم اصل حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یصلی فی ثوب واحد متزرا به قال لا
بأس به اذا رفعه الی الثندوتین شرح الثندوه بضم و فتح ثاء سه نقط و سکون نون و ضم دال بی نقط دو
جای پستان یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که نماز میگزارد در یک جامه برحالی
که لنگ بر خود قرار داده بآن امام گفت پروائی نیست بآن چون بالا کند آنرا تا جای دو پستان دهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یصلی یدخل یدیه فی ثوبه قال ان کان علیه ثوب آخر
ازار او سراویل فلا بأس وان لم یکن فلا یجوز له ذلک وان ادخل یدا واحدة ولم
یدخل الاخری فلا بأس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میگزارد برحالی
که داخل میکند دو دست خود را در جامه خود که بر دوش دارد امام گفت اگر باشد بر او جامه دیگر خواه لنگی
و خواه شب جامه پس پروائی نیست و اگر جامه دیگر نباشد پس جایز نیست او را آن عمل و اگر در صورتی که جامه
دیگر نباشد داخل کند یکدست را و داخل نکند دستی دیگر را پس پروائی نیست مراد تجویز توشح بثوب واحد
است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول و احتمال دوم مخفی نماند که میباید که گره آن در بالای دوش یا نزدیک
آن باشد تا در وقت سجود کشف عورت نشود یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم تصلی المرأة فی
ثلثة اثواب ازار ودرع وخمار ولا یضرها بان تقنع بالخمار فان لم تجد فثوبین
تتّزر باحدهما وتقنع بالآخر قلت فان کان درع وملحفة لیس علیها مقنعة فقال لا
بأس اذا تقنعت بملحفة فان لم تکفها فلتلبسها طولا شرح الخمار بکسر خاء با نقط و تخفیف میم
والف و را بی نقط آنچه ساتر چیزی باشد و مراد اینجا روپاکی است که زن سر و گردن خود را بآن میپوشاند لا
تضرها بضاد با نقط و تشدید را بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر یا باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بثلثه
اثوابست و ضمیر بارز راجع بمرأة است بان متعلق بنفی است نه بمنفی تقنع بقاف و نون و عین بی نقط
بصیغه مضارع غایبه باب تفعلست بحذف یکی تا التقنع پوشیدن زن قناع یعنی خمار را و مراد اینجا گذاردن
خمارست بر زیر زنخ تا جمع کردن و آنچه بر پیراهن و مانند آن آنرا نپوشانیده باشد از سینه و مو پوشیده
شود فثوبین بتقدیر فتصلی فی ثوبین است الملحفة بکسر میم و سکون لام و فتح حاء بی نقط و فا بالاپوش
طولا بضم طاء بی نقط منصوب و حال از ضمیر مفعولست و مصدر یعنی اسم فاعلست یعنی طویلة و مراد اینست
که وسط ضلعی را از اضلاع ملحفه که درازترست از باقی اضلاع بر زیر زنخ گذارد و دو طرف آنرا از دو طرف
رو بر سر اندازد تا جمع سر کردن و موها پوشیده شود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم نماز میگزارد زن

در سر جامه لنگی و پیراهنی و روپاکی و آنها ضرر نمیرسانند او را باینکه پایین زنخ را بپوشاند بر روپاک پس اگر نباشد بر
سر جامه را پس نماز میگزارد در دو جامه لنگ بر خود قرار میدهد یکی ازان دو و روپاک بر خود قرار میدهد بدان
دیگر گفتم پس اگر باشد پیراهنی و بالاپوشی بر حالی که نباشد بر آن زن روپاکی پس امام گفت پروایی نیست چون پایین
زنخ خود را بپوشانند ببالاپوش پس اگر بالاپوش کافی نباشد او را در پوشانیدن پایین زنخ اگر آن بالاپوش را بر خود
گیرد پس باید که بپوشد آن بالاپوش را بدرازی دوازدهم اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ
بِاَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ وَثَوْبُهُ عَلَى ظَهْرِهِ وَمَنْكِبَيْهِ فَيُسْبِلُهُ اِلَى الْاَرْضِ وَلَا يَلْتَحِفُ بِهِ وَاَخْبَرَنِي مَنْ رَآهُ
يَفْعَلُ ذٰلِكَ شرح يسبل بسین بینقط و یا و دو نقط در پایین بصیغه مضارع معلوم باب افعال است و لا یلتحف عطف تفسیرات
یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروایی نیست باینکه نمازگزارد مرد بر حالی که جامه او که بر بالای
لنگ و مانند آن پوشیده بر پشت او و دو دوش او باشد پس روانه کند آنرا بسوی زمین باینمعنی که سینه خود را نپوشاند
بآن و خبر داد مرا کسی که دید امام را که میکرد آنرا سیزدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَمِلُ فِي صَلٰوتِهِ
بِثَوْبٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا يَشْتَمِلُ بِثَوْبٍ وَاحِدٍ فَاَمَّا اَنْ يَتَوَشَّحَ فَيُغَطِّي مَنْكِبَيْهِ فَلَا بَأْسَ شرح روایت است از
سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که خود را
میپوشاند در نماز خود بیک جامه باینمعنی که بیک جامه که مثل قطیفه باشد اکتفا میکند و آنرا بر دو دوش خود
میگیرد امام گفت که خود را نپوشاند بیک جامه زیرا که در وقت سجده کشف عورة میشود پس اما اینکه توشح کند
باینروش که بپوشاند دو دوش خود را پس پروایی نیست مراد صورتیست از توشح که مذکور شد در شرح حدیث اول
این باب در احتمال اول چهاردهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَصْلُحُ لِلْمَرْاَةِ الْمُسْلِمَةِ اَنْ تَلْبَسَ مِنَ الْخُمُرِ وَ
الدُّرُوعِ مَا لَا يُوَارِي شَيْئًا شرح یصلح از باب منع یا حسن است الخمر بضم خا با نقطه و ضم میم و را بینقطه جمع خمار
بکسر خا و روپاک بها الدروع بضم دال بینقطه و ضم را بینقطه و سکون واو و عین بینقطه جمع درع بکسر دال و سکون
را پیراهنهای زن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب نیست برای زنی که مسلمان باشد اینکه
بپوشد از جمله روپاکها و پیراهنهای خود چیزی را که تنما باشد در نماز در صورتی که منضم نباشد بساتر و میتواند بود
که مراد اعم ازین باشد پانزدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ فِي فَلَاةٍ مِنَ الْاَرْضِ لَيْسَ عَلَيْهِ
اِلَّا ثَوْبٌ وَاحِدٌ وَاَجْنَبَ فِيهِ وَلَيْسَ عِنْدَهُ مَاءٌ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي عُرْيَانًا قَاعِدًا يُومِي
اِيمَاءً شرح الفلاة بفتح فا و تخفیف لام و الف و تا تانیث صحرایی که از آبادانی دور است یعنی روایت از سماعه گفت
پرسیدم امام را از مردی که باشد در صحرایی که هیچ از جمله زمین بر حالی که نیست بر او مگر یک جامه و جنب شد در آن جامه
و نیست نزد او آبی چون میکند امام گفت تیمم میکند و نماز میگزارد برهنه نشسته و اشارت میکند برای رکوع

فیسبله

که گور بوده صح

علی م

وسجود نوعی از اشارت باینمعنی که برای سجود بیشتر خم میشود شانزدهم اصل قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ خَرَجَ
مِنْ سَفِينَةٍ عُرْيَانًا اَوْ سُلِبَ ثِيَابَهُ وَلَمْ يَجِدْ شَيْئًا يُصَلِّي فِيهِ فَقَالَ يُصَلِّي اِيمَاءً وَاِنْ كَانَتِ امْرَاَةً
جَعَلَتْ يَدَهَا عَلَى فَرْجِهَا وَاِنْ كَانَ رَجُلًا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى سَوْاَتِهِ ثُمَّ يَجْلِسَانِ فَيُومِيَانِ اِيمَاءً
وَلَا يَرْكَعَانِ وَلَا يَسْجُدَانِ فَيَبْدُو مَا خَلْفَهُمَا تَكُونُ صَلٰوتُهُمَا اِيمَاءً بِرُؤُوسِهِمَا قَالَ وَاِنْ كَانَا
فِي مَاءٍ اَوْ بَحْرٍ لُجِّيٍّ لَمْ يَسْجُدَا عَلَيْهِ وَمَوْضُوعٌ عَنْهُمَا التَّوَجُّهُ فِيهِ يُومِيَانِ فِي ذٰلِكَ اِيمَاءً رَفْعُهُمَا
تَوَجُّهٌ وَوَضْعُهُمَا شرح خروج از کشتی برهنه غالبا در صورتی میباشد که کشتی را آفتی رسد و اهل آن بشنا و ریاها شنند
آن متوجه کنار شوند سلب بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و آن دو مفعول میدارد و بعضی میگویند یک مفعول میدارد
و بنا بر اول ضمیر مستتر نایب فاعل و مفعول اول است و ثیابه منصوب و مفعول دوم است و بنا بر دوم ثیابه مرفوع
فاعلست السوأة بفتح سین بینقطه و سکون واو و همزه و تا تانیث عورت و مراد اینجا آلت مردی است اللجی بضم
لام و تشدید جیم و تشدید یا آب بسیار پس مراد بشق اول آبی است که از کمی بحدی باشد که عورت غیر جالس را نپوشد
و مراد بشق دوم آبی است که عورت ایستاده را نیز بپوشد مراد بتوجه نحراست یعنی اعتدال در قیام که مذکور شد
در آخر باب القیام و القعود فی الصلوة و گذشت در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که توجه از فرایض سبع است در
نماز فریضه رفعهما بفتح را بینقطه و سکون فا بصیغه مصدر باب منع مرفوع و مبتداست و جمله استیناف بیانی است
توجه بصیغه مصدر باب تفعلست و مقصود اینست که برداشتن دست از عورت قایم مقام توجه است برای نشسته
در آب و گذاشتن دست بر عورت نیز قایم مقام توجه است برای نشسته در غیر آب یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی
بیرون آمد از کشتی برهنه یا تاراج کرده شده جامهای او و نیافت چیزی را که نماز گزارد در آن پس امام گفت نماز میگزارد
بعنوان اشارت و اگر باشد آنکس زنی میگذارد دست خود بر فرج خود و اگر باشد مردی میگذارد دست خود را
بر آلت خود بعد ازان می نشینند پس اشارت میکنند برای رکوع و سجود نوعی از اشارت که برای سجود بیشتر است
و رکوع حقیقی نمیکنند تا مباد که ظاهر شود آنچه در پس ایشانست میباشد نماز ایشان بعنوان اشارت بسرهای
ایشان امام گفت و اگر باشند در آبی کم یا در آبی بسیار سجده نمیکنند بر آن آب و ساقط شده از ایشان استقامت
در قیام در نماز در آن آب بیان این که اشارت میکنند در آن نوعی از اشارت بیان این که برداشتن
ایشان دست خود را از عورت استقامت است و گذاشتن ایشان آن دست خود را بر عورت استقامت
است باب هفدهم اصل باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره شرح اللباس بکسر لام پوشش و آن شاملست همیان و مانند
آن را چنانچه ظاهر میشود از ذکر حدیث بیستم و مانند آن درین باب تکره بصیغه مجهول باب علم است الکراهة بفتح
کاف ناخوش شمردن فعلی خواه آن فعل باعث استحقاق عذاب اخروی شود و خواه نه و تخصیص بمکروه بمعنای دوم

وسجود حقیقی نمیکنند م

اصطلاح متاخرین است یعنی این باب بیان لباسی است که مکروه است نماز در آن و لباسی که مکروه نیست نماز در آن
در این باب سی و شش حدیث است اول اصل عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ سَأَلَ زُرَارَةُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي
الثَّعَالِبِ وَالْفَنَكِ وَالسِّنْجَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْوَبَرِ فَأَخْرَجَ كِتَاباً زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبَرِ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٍ أَكْلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَشَعْرِهِ وَجِلْدِهِ وَبَوْلِهِ وَرَوْثِهِ
وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ لَا تُقْبَلُ تِلْكَ الصَّلَاةُ حَتَّى تُصَلِّيَ فِي غَيْرِهِ مِمَّا أَحَلَّ اللَّهُ أَكْلَهُ شرح الثعالب جمع ثعلب
روباهها و مراد اینجا منسوبها بروباه است یعنی پوستینهایی که از پوست روباه است و صیغه جمع برای نسبت میباشد
مثل خواطم که یعنی منسوبان بفاطمه است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب الاشاره والنص علی الحسین
بن علی علیهما السلم که باب شصت و ششم است فنک بفتح فا و فتح نون جانوریست که پوستینی که از پوست آنست بهترین
انواع پوستین است ضمیر غیره راجع بمذکور است یا راجع بسنجاب است الوبر بفتح واو و فتح با یکنقطه و را بینقطه
پشم شتر و روباه و مانند آنها که نازکست و گاهی مستعمل میشود در مرکب از نطع و وبر و این مراد است در هر دو جا ضمیر
اخرج راجع بامام علیه السلم است ضمیر زعم راجع بزراره است زیرا که در نسبت آن بامام علیه السلم سوء ادب است چنانچه
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث بیستم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است ان بکسر همزه و تشدید نون مرجع
و مبتداست یعنی تحقیق و بیان قاعده کلیه که باعث این شود که گویند ان الصلوة فی هذا الوبر صحیح و ان الصلوة
فی ذلک الوبر فاسد و آن اسمیست که ماخوذست از حرف مشبهه بفعل که برای تحقیقست و نظیر اینست آنچه مشهورست
که برهان بر دو قسم است یکی برهان انی و دیگری برهان لمی الصلوة مجرور و مضاف الیه است و بر با تنوین است کل مرفوع
و مبتداست شیء مجرور و مضاف الیه است حرام مجرور و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول صفت شیء است و اکله مرفوع
و فاعل آنست و بنا بر دوم خبر اکله است و جمله صفت شیء است جمله فالصلوة تا آخر خبر کل است و فا باعتبار اینست
که مبتدا متضمن معنی شرطست و جمله مرکبه از مبتدا و خبر خبر مبتدای اولست که ان باشد و خالی از عاید است برای
اینکه در حکم مفردست و بمعنی هذا الکلام است مثل کلای زید قائم فاسد اگر مرفوع و خبر الصلوة است باعتبار اینست که
صلوة در اصل مصدرست و تذکیر و تانیث در آن جایزست یا باعتبار اینست که صلوة فعلست یا باعتبار اینست که در او
غیر حقیقی تانیث و تذکیر جایزست جوهری در صحاح گفته و قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و لم یقل قریبة
لانه اراد بالرحمة الاحسان و لان ما لا یکون تانیثه حقیقیا جاز تذکیره و قال الفراء اذا کان القریب فی معنی المسافة
یذکر و یؤنث و اذا کان فی معنی النسب یؤنث بلا اختلاف بینهم تقول هذه المراة قریبتی ای ذات قرابتی و نقل
ابن هشام از فراء مخالف نقل جوهریست از او فی الجمله چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب پانزدهم و اگر مجرور
و صفت شیء است تا احتراز باشد از جزئی که متصل باشد بکل حیوان زنده پس جمله لا تقبل خبر مبتداست و در آن

وضع ظاهر در موضع مضمر شده و احتمال آخر در فقره اینده معقول نیست یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر ابن
اعین گفت پرسید زراره بن اعین در حضور من امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پوستینهای روباه و پوستین
فنک و پوستین سنجاب و غیر آنچه مذکور شد از پوستین و وبر پس امام بیرون آورد مکتوبی را که زراره ظن کرد که آن
گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است تا دیگری نوشته در آن مکتوب این بود که بیان قاعده کلیه نماز در وبرها
از وبرها اینست که هر حیوان که حرامست خوردن آن پس نماز در وبر آن و موی آن و نطع آن و بول آن و سرگین
آن و هر جزء از آن باطلست مقبول نمیشود آن نماز تا آنکه گزارده شود در غیر آن از جمله حیوانی که حلال کرد الله تعالی
خوردن آنرا اصلا اصل ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاحْفَظْ ذَلِكَ يَا زُرَارَةُ
فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَبَوْلِهِ وَشَعْرِهِ وَرَوْثِهِ وَأَلْبَانِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ جَائِزٌ
إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ قَدْ ذَكَّاهُ الذَّبْحُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ نُهِيتَ عَنْ أَكْلِهِ وَحُرِّمَ عَلَيْكَ
أَكْلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ ذَكَّاهُ الذَّبْحُ أَوْ لَمْ يُذَكِّهِ شرح الالبان بفتح همزه و سکون لام و با
یکنقطه جمع لبن بفتح لام و فتح با و البنیات نظیر آنچه گفتیم در الثعالب الذکی بفتح ذال با نقطه و کسر کاف و تشدید یا با نقطه
و آن ضد میته است که نجس است ذکاه بذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب تفعیل است التذکیه پاکیزه
کردن حیوان بعد از زوال حیوة ان الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون با یکنقطه و حا بینقطه مصدر باب منع است
و مراد اینجا قدر مشترک میان بریدن حلق بشروط مقرره و میان نحرست که در شتر میباشد ذکر حرم بعد از نهیت مبنی
بر اینست که نهی بر دو قسم است اول تنزیهی و دوم تحریمی و مقصود اینجا قسم دوم است یعنی بعد از آن امام گفت که ای زراره
این از رسول الله است صلی الله علیه و آله پس در خاطر نگاهدار آنرا ای زراره پس اگر باشد آن حیوان صاحب و بر از
آنچه خورده میشود گوشت آن پس نماز در وبر آن و بول آن و موی آن و سرگین آن و لبنیات آن مثل شیر و ماست
و پنیر و هر جزء از آن جایزست چون دانی که آن پاکست پاک کرده آنرا ذبح و اگر باشد غیر آنچه مذکور شد از جمله آنچه
نهی کرده شدی از خوردن آن و حرام کرده شد بر تو خوردن آن پس نماز در جزئی از آن باطلست خواه پاک کرده باشد
آنرا ذبح و خواه پاک نکرده باشد دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْفِرَاءِ فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ
بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَجُلًا صَرِداً لَا تُدْفِئُهُ فِرَاءُ الْحِجَازِ لِأَنَّ دِبَاغَهَا بِالْقَرَظِ فَكَانَ
يَبْعَثُ إِلَى الْعِرَاقِ فَيُؤْتَى مِمَّا قِبَلَهُمْ بِالْفَرْوِ فَيَلْبَسُهُ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ أَلْقَاهُ وَأَلْقَى
الْقَمِيصَ الَّذِي يَلِيهِ فَكَانَ يُسْأَلُ عَنْ ذَلِكَ فَيَقُولُ إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَسْتَحِلُّونَ لِبَاسَ الْجُلُودِ
الْمَيْتَةِ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ دِبَاغَهُ ذَكَاتُهُ شرح الفراء بکسر فا و را بینقطه و الف ممدوده جمع فرو بفتح فا و سکون
را پوستینها الصرد بفتح صاد بینقطه و کسر و سکون را بینقطه و دال بینقطه سرما خور یعنی ضعیف از سرما و بسکون

رامعوب سرو تدفنه بدال بنقطه وفاو همزه بصیغه مضارع معلوم باب افعالست الحجاز بکسر حا بنقطه وجیم والف
وزای بانقطه بلادی که واسطه است میان نجد و غور مثل مکه و مدینه و مانند آنها الدباغ بکسر دال بنقطه و بای یکنقطه و الف
وغین بانقطه مصدر باب نصر و ضرب منع ازاله چرک پوست بازو و مانند آن قرظ بفتح قاف و فتح را بنقطه و ظا
بانقطه تخم خاریست که بآن دباغت میکنند و در مصر بسیار میباشد و آن شبیهست بتخم نوبشای فرق اینست که قرظ
کوچکتر و سفیدترست و طبیعت آن سردست در درجه دوم و بعضی میگویند در درجه اولست و بهر تقدیر پوستی
که بآن دباغت شود کرمی بسیار نمیدارد یؤتی بصیغه مضارع مجهول باب ضربست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بعلی
بن الحسین است قبلهم بکسر قاف و فتح بای یکنقطه منصوبست بظرفیت و ظرف صله موصولست و ضمیر راجع بعراق
است باعتبار اهل آن مثل واسأل القریة یا در بالغزو برای تعدیه است یلبسه از باب علم است القمیص بفتح قاف و کسر
میم و سکون یا و دو نقطه در پایین و صاد بنقطه پیراهن و مراد اینجا جامه یک لایی است که آنرا بالاپوش کنند مثل بارانی
تفسیر یلبسه می آید در حدیث ششم این باب اللباس بکسر لام پوشیدن و آنچه پوشیده شود و مراد اینجا معنی اولست
ذکاة بفتح ذال بانقطه اسم مصدر باب تفعیلست التذکیة ازاله نجاست چیزی بعد از زوال زندگی از آن یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پوستینها پس گفت که بود امام زین العابدین علیه السلم مردی سرماخور که گرم نمیکرد او را
پوستینهای حجاز برای اینکه دباغت آنها بقرظ است پس میفرستاد بسوی عراق عرب مثل کوفه و بصره پس آورده میشد
نزد او از آنچه نزد اهل عراقست پوستین پس میپوشید آنرا پس چون حاضر میشد وقت نماز می انداخت آنرا و می انداخت
جامه یک لایی را که در پهلوی آن بود پس پرسیده میشد از آن انداختن که چراست پس میگفت بدرستی که اهل عراق حلال میشمرند
پوشیدن پوستهای میته را و دعوی میکنند که دباغت آن پاکیزه کردن آنست اگر گویی استعمال میته جایز نیست چنانچه
می آید در حدیث ششم این باب پس اگر آن پوستین حکم میته دارد چرا میپوشید و اگر ندارد چرا می انداخت گوییم شاید که حکم
میته داشته باشد در عدم جواز نماز بآن نزد در استعمال نیز پس مانند پوست روباه مذبوح باشد در جواز استعمال ملاقات
برطوبت و ایضا شاید که حکم میته نداشته باشد اصلا و انداختن بعنوان استحباب باشد برای احتمال میته بودن

سیوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لِبَاسِ الْفِرَاءِ
وَ الصَّلَاةِ فِيهَا فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِيمَا كَانَ مِنْهُ ذَكِيّاً قَالَ قُلْتُ أَ وَ لَيْسَ الذَّكِيُّ مِمَّا ذُكِّيَ بِالْحَدِيدِ
فَقَالَ بَلَى إِذَا كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ قُلْتُ وَ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ مِنْ غَيْرِ الْغَنَمِ قَالَ لَا بَأْسَ بِالسِّنْجَابِ فَإِنَّهُ
دَابَّةٌ لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ لَيْسَ هُوَ مِمَّا نَهَى عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ نَهَى عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ
وَ مِخْلَبٍ شرح ~~بکسر میم و سکون ... ثانیث یعنی عطا ... بمعنی قوت ... مفتوح~~
~~و بهر تقدیر منصوب ... کلام ... از ماکول اللحم ... مرکب ...~~

~~میبود و فقره قال قلت تا بلی معترضه میبود و میان اجزای کلام اول امام علیه السلم بجای ضمیر ...~~
~~مؤنث می آیست ذکیا خبر بعد از خبرست اولیس بفتح همزه استفهام و واو عطفست الذکی مرفوع و اسم~~
~~لیس است و خبر لیس محذوفست بتقدیر جایز الصلوة مثل انما یجزی الفتی لیس الجمل که بتقدیر لیس الجمل جازیا~~
~~است من در مما برای سببیت است و ظرف متعلق بجایز الصلوة است که محذوفست ما مصدریه است~~
~~ذکی بصیغه مجهول باب تفعیل است معطوف علیه لیس محذوف است بتقدیر الیس غیر الذکی جایز الصلوة~~
~~ولیس الذکی تا آخر سائل خیال کرده که اگر غیر جایز الصلوة نباشد لازم می آید اینکه ذکاة سبب جواز صلوة~~
~~در ذکی نباشد و حاصل جواب امام منع استلزام است بنابر اینکه سببیت چیزی برای چیزی با دیگر لازم نخواهد~~
~~این دیگر بطل و سببی دیگر نداشته باشد ... در و ما یوکل ... استفهام ... بنابر اینکه مراد بغیر الغنم حیواناتی~~
است که متعارفست که از پوست آنها پوستین میسازند از جمله غیر غنم پس شتر و گاو و مانند آنها خارج است
الا بر حیوان غیر پرنده که چهار پا ... باشد خواه چنگال داشته باشد و خواه نه و گاهی مستعمل میشود در
~~احشاء و ... گاهی مستعمل میشود در ... پرنده نیز ... آنست که ... چنگال ... باشد ...~~
~~اینکه خرگوش گوشت نخورد ... ماکول اللحم نیست زیرا که پوست خرگوش نمازی نیست بنابر اینکه چنگال دارد~~
ناب ندارد چنانچه می آید در شرح حدیث نهم این باب الناب بنون و الف و بای یکنقطه نیش و آن دندانی است
که در پهلوی دهن است مانند آنچه در سگ است المخلب بکسر میم و سکون خا بانقطه و فتح لام و بای یکنقطه اسم
آلت باب نصر و ضرب چنگال که آلت جراحت است یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه گفت پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را و امام موسی کاظم علیه السلم را از پوشیدن پوستینها و نماز گزاردن در آنها پس هر کدام گفت
که نماز مگزار در آنها ... ~~... علی بن ابی حمزه گفت که گفتم که آیا~~
~~نیز ... ذکی جایز الصلوة ... پس امام گفت بلی ...~~
از جمله آنچه خورده میشود گوشت آن گفتم و چه چیز خورده میشود گوشت آن از غیر گوسفند امام گفت پروایی نیست
بسنجاب چه بدرستی که آن چرنده ... است که نمیخورد گوشت را و نیست از جمله آنچه نهی کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله ... که نهی کرد از خوردن گوشت هر صاحب نیش و چنگال ~~... تا آخر ... بایست که اصل~~
اشیا اباحت است چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُكْرَهُ الصَّلَاةُ فِي الْفِرَاءِ إِلَّا مَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْحِجَازِ
أَوْ مَا عُلِمَتْ مِنْهُ ذَكَاةٌ شرح اهل حجاز پوست میته بدباغت پاک نمیشمرند بخلاف اهل عراق عرب چنانچه گذشت در فقره
دوم این باب او ما علمت بصیغه مجهول عطف بر ارض الحجاز است ذکاة مرفوع و نایب فاعل علمت است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت مکروه و ممنوعست نماز در پوستینها مگر آنچه ساخته شده باشد در زمین حجاز یا جایی که

و عبارتست از جلدی که پاکیزه و جایز الصلوة باشد
می در مما برای تعلیلست و ما عبارتست از حیوانست و ظرف
خبر لیست ذکی بصیغه مجهول ماضی از تفعیل است ... متعلق بذکی است ... در مشت ... و ذکر ...
و دیگری ... آن اهمی ... است م

از آن م

بر روی زمین او د م

و بهر تقدیر حیوانی که نفیس در عرفست ... و اصل ... مثل انواع ... در جواز اکل ... اول ... دوم اینکه ناب ... سیوم اینکه مخلب داشته باشد م

و سیاق آنکه ذبح کرده ... مذبوح بود ... رسول ... و سیاق آن ... و پاکیزه م

از خوردن آن ... م

معلوم شده باشد از آنجا تذکیه یا یعنی که اهل آنجا مانند اهل حجاز باشند در اینکه پوست میته را بدباغت
پاک نشمرند ۳۴ اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَدْخُلُ سُوقَ الْمُسْلِمِينَ
أَعْنِي هٰذَا الْخَلْقَ الَّذِينَ يَدَّعُونَ الْإِسْلَامَ فَأَشْتَرِي مِنْهُمُ الْفِرَاءَ لِلتِّجَارَةِ فَأَقُولُ لِصَاحِبِهَا
أَلَيْسَ هِيَ ذَكِيَّةً فَيَقُولُ بَلَى فَهَلْ يَصْلُحُ لِي أَنْ أَبِيعَهَا عَلَى أَنَّهَا ذَكِيَّةٌ فَيَقُولُ بَلَى فَقَالَ لَا
وَلٰكِنْ لَا بَأْسَ أَنْ تَبِيعَهَا وَتَقُولَ قَدْ شَرَطَ لِيَ الَّذِي اشْتَرَيْتُهَا مِنْهُ أَنَّهَا ذَكِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا
أَفْسَدَ ذٰلِكَ قَالَ اسْتِحْلَالُ أَهْلِ الْعِرَاقِ لِلْمَيْتَةِ وَزَعَمُوا أَنَّ دِبَاغَ جِلْدِ الْمَيْتَةِ ذَكَاتُهُ ثُمَّ
لَمْ يَرْضَوْا أَنْ يَكْذِبُوا فِي ذٰلِكَ إِلَّا عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح واو در و زعموا حالیه است
و مراد اینست که محض استحلال باعث فساد نیست زیرا که باعث اختلاف عرف اهل حق و عرف مخالفان
نمیشود و فایده ذکر ثم لم یرضوا اینست که اگر افترا بر مقتضای عقل خود میکردند سهل میبود و باعث اختلاف صحیح
میان این دو عرف نمیشد ان یکذبوا بتقدیر بان یکذبوا است و مراد بکذب افترا است یعنی روایتست از عبدالرحمن
بن الحجاج کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که من در کوفه داخل میشوم در بازار مسلمانان مراد من
این مردمی است که دعوی اسلام میکنند و در حقیقت اسلام نیستند پس میخرم از ایشان پوستینها برای تجارت پس
میگویم آیا نیست اینها پاکیزه کرده شده پس میگوید بلی پاکیزه کرده شده است پس آیا جایز است مرا اینکه فروشم
آنها را بنا بر این شرط که آنها پاکیزه کرده شده است پس امام گفت نه ولیکن پروائی نیست باینکه فروشی آنها را و گوئی
که بتحقیق شرط کرد برای من آنکه خریدم آنها را از او این را که آنها پاکیزه کرده شده است گفتم وجه چیز غیر جایز کرد
آنرا امام گفت حلال شمردن اهل عراق پوست میته را یعنی عدم اجتناب ایشان از استعمال پوست میته بر حالی
که بتحقیق دعوی کردند که دباغت پوست میته پاکیزه کردن آنست بعد از آن راضی نشدند باینکه دروغ بندند در آن
دعوی بر کسی مگر بر رسول الله صلی الله علیه و آله که او گفته ایما اهاب دبغ فدباغه ذکاته حاصل جواب اینست که ذکی
در عرف مخالفان اعم از ذکی در عرف حقست پس اگر تو فروشی با مثال خود و گوئی ذکی است دروغ خواهد بود بخلاف
آنکه گوئی که صاحبش گفت که ذکی است و از این ظاهر میشود که اگر صاحبش گفته باشد که ذکی بیع است این حکم نداشته
باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب ششم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْمَيْتَةُ
يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ مِنْهَا قَالَ لَا قُلْتُ بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِشَاةٍ مَيْتَةٍ فَقَالَ
مَا كَانَ عَلَى أَهْلِ هٰذِهِ الشَّاةِ إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِإِهَابِهَا قَالَ تِلْكَ شَاةٌ لِسَوْدَةَ
بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ شَاةً مَهْزُولَةً لَا يُنْتَفَعُ بِلَحْمِهَا فَتَرَكُوهَا
حَتَّى مَاتَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانَ عَلَى أَهْلِهَا إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ

يَنْتَفِعُوا بِإِهَابِهَا أَنْ تُذَكَّى شرح الاهاب بکسر همزه و با یک نقطه پوست سوده بفتح سین بی نقطه و سکون
واو و دال بی نقطه است زمعه بفتح زای با نقطه و سکون میم و عین بی نقطه است ان تذکی بفتح همزه و سکون
نون و صیغه مضارع مجهول غایبه باب تفعیل بدل اشتمال ان ینتفعوا است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بشاة است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم حیوان مرده نفع برده میشود بچیزی از آن گفت نه گفتم رسید
بما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت بگوسفندی مرده پس گفت چه ضرر بود بر صاحبان این گوسفند وقتی
که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن امام گفت آن گوسفندی بود از سوده دختر
زمعه که جفت نبی بود صلی الله علیه و آله و بود گوسفندی لاغر که نفع برده نمیشد بگوشت آن از کمال لاغری پس وا
گذاشتند آنرا تا مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چه بود بر اهل آن وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن
در اینکه منتفع شوند بپوست آن اینکه مذبوح شود هفتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
الْأَشْعَرِيِّ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْفَرْوِ يُشْتَرَى
مِنَ السُّوقِ فَقَالَ إِذَا كَانَ مَضْمُونًا فَلَا بَأْسَ شرح روایتست از علی بن مهزیار از محمد بن حسین اشعری
گفت که نوشت بعض یاران ما بسوی امام محمد تقی علیه السلم که چه میگوئی در پوستین که خریده میشود از بازار آیا
نماز میتوان کرد در آن یا نه پس گفت چون باشد در عهده گرفته شده پروائی نیست یا یعنی که اگر صاحبش
خبر دهد که پوست میته نیست نماز در آن میتوان کرد هشتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ رَجُلٍ سَأَلَ الْمَاضِيَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّعَالِبِ فَنَهَى عَنِ الصَّلَاةِ فِيهَا وَفِي الثَّوْبِ الَّذِي يَلِيهَا فَلَمْ أَدْرِ
أَيُّ الثَّوْبَيْنِ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْوَبَرِ أَوِ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْجِلْدِ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّوْبُ
الَّذِي يَلْصَقُ بِالْجِلْدِ قَالَ وَذَكَرَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ هٰذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ
لَا تُصَلِّ فِي الثَّوْبِ الَّذِي فَوْقَهُ وَلَا فِي الَّذِي تَحْتَهُ شرح جمله سأل تا آخر صفت رجلست و ضمیر مستتر
راجع برجلست مراد بالماضی امام موسی کاظم علیه السلم است فنهی بتقدیر قال فنهی است و ضمیر مستتر در قال راجع برجل
است فلم ادر عطف بر فنهی است الذی بتقدیر استفهام است فوقع بخط مشتمل بر اختصار است بتقدیر فکتبت
ذلک الیه فوقع بخطه باین روش که ضمیر متکلم راجع برجل باشد و سایر ضمائر راجع بماضی باشد ضمیر مستتر در قال راجع
بعلی بن مهزیار است یا راجع برجل است مراد بابو الحسن امام رضا علیه السلم است ضمیر راجع بابو الحسن علیه السلم است
ضمیر بارز در سأله راجع بالماضی است یعنی روایتست از علی بن مهزیار از مردی که پرسید امام موسی کاظم علیه السلم
را از نماز در پوستینهای روباه آنحضرت گفت که پس امام موسی کاظم علیه السلم نهی کرد از نماز در آنها و در جامه که پهلوی
پس ندانستم که مراد کدام از دو جامه است آیا آنچه متصل است بموی یا آنچه متصلست بپوست پس نوشتم آن اشکال را

بسوی امام موسی کاظم علیه السلم پس امام علیه السلم نوشت بخط خود که مراد جامه ایست که متصل است بنطع گفت علی بن مهزیار
که مذکور کردم امام رضا علیه السلم اینکه او پرسید امام موسی کاظم علیه السلم را از این مسئله پس امام موسی کاظم علیه السلم گفت که نماز
مگزار در جامه که در بالای پوستین روباه است یا بمعنی که متصل بنطع است و نه در جامه که در پایین پوستین روباه است
مقصود از نقل سوال و جواب آخر اظهار اینست که نهی در هر دو روایت برای تنزیه است لیکن در اول اقوی از
دوم است نهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عُقْبَةَ عِنْدَنَا جَوَارِبُ وَتِكَكٌ
تُعْمَلُ مِنْ وَبَرِ الْأَرَانِبِ فَهَلْ يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي وَبَرِ الْأَرَانِبِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ وَلَا تَقِيَّةٍ فَكَتَبَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا شرح ضمیر الیه راجع است بابی جعفر ثانی که مذکور شد در حدیث هفتم این باب
و گذشت در حدیث هفتم باب بیست و هفتم که کتب بعض اصحابنا بید ابراهیم بن عقبة الیه یعنی ابا جعفر ع
التکک بکسر تا و دو نقطه در بالا و فتح کاف جمع تکه بکسر تا و تشدید کاف بندهای شب جامه یعنی علی بن مهزیار گفت
که نوشت بسوی امام محمد تقی علیه السلم ابراهیم بن عقبة که نزد ما میباشد جوربها و بندهای شب جامه که ساخته میشود
از موی خرگوشها پس آیا جایز است نماز در موی خرگوشها بی ضرورت و بی تقیه پس نوشت علیه السلم که جایز نیست
نماز در آن جوربها و بندهای شب جامه چه جای چیزی که ساتر عورت باشد مخفی نماند که این مبنی بر اینست که خرگوش
ماکول اللحم نیست زیرا که چنگال دارد فی الجمله اگر چه ناب ندارد دهم اصل كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ هَلْ
يُصَلَّى فِي قَلَنْسُوَةِ حَرِيرٍ مَحْضٍ أَوْ قَلَنْسُوَةِ دِيبَاجٍ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَحِلُّ الصَّلَاةُ فِي حَرِيرٍ
مَحْضٍ شرح الدیباج بکسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه و الف و جیم معرب دیبا و آن نوعی
از جامه حریر است یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلم که آیا نماز گزارده میشود در کلاه ابریشم یا بمعنی
که ابره و آستر آن حریر باشد یا کلاه دیبا یا بمعنی که ابره آن دیبا باشد و آستر آن حریر نباشد پس نوشت امام
که حلال نیست نماز در حریر محض خواه ابره و آستر باشد و خواه ابره تنها باشد و خواه آستر تنها باشد یازدهم اصل
كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَزَّازِينَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ
فِي الصَّلَاةِ فِي الْخَزِّ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَهُوَ عِلَاجِي
وَأَنَا أَعْرِفُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَعْرَفُ بِهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنَّهُ عِلَاجِي وَلَيْسَ
أَحَدٌ أَعْرَفَ بِهِ مِنِّي فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ أَتَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ أَوْ
تُصَادُ مِنَ الْمَاءِ فَتَخْرُجُ فَإِذَا فَقَدَ الْمَاءَ مَاتَ فَقَالَ الرَّجُلُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا هُوَ
شرح مناسب این می آید در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث سیوم باب الخز که باب پنجم است و از آن ظاهر میشود که
خز سگ آبی است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که داخل شد بر او مردی از خز فروشان پس گفت او را

قرابت

قرابت شوم چه میگویی در نماز در پوست خز پس امام گفت پروایی نیست بنماز در آن پس گفت او را آن مرد قرابت
شوم بدرستی که آن مرده است و آن صنعت من است و من میشناسم آنرا پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم
که من شناساترم از تو پس گفت او را آن مرد بدرستی که آن صنعت منست و نیست هیچکس شناساتر بآن از من
پس لبخند کرد امام جعفر صادق علیه السلم بعد از آن گفت او را که آیا میگویی که بدرستی که آن جانداریست که بیرون می آید
از آب یا شکار کرده میشود از آب پس بیرون آورده میشود پس چون نیابد در زمان معتد به آب را میمیرد پس گفت
آن مرد که راست گفتی قربانت شوم چنین است آن یا بمعنی که بنای سخن من بر همین است که گفتی اصل فَقَالَ لَهُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّكَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَلَيْسَ هُوَ عَلَى حَدِّ الْحِيتَانِ فَيَكُونَ ذَكَاتُهُ
خُرُوجَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ إِي وَاللَّهِ هَكَذَا أَقُولُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَلَّهُ وَجَعَلَ ذَكَاتَهُ مَوْتَهُ كَمَا أَحَلَّ الْحِيتَانَ وَجَعَلَ ذَكَاتَهَا مَوْتَهَا شرح مراد بدابه
اینجا جانداریست که چنگال ندارد چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم این باب پس شامل سگ آبی نیست احلال اشارت است
بآیت سوره مائده احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم یعنی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم پس بدرستی که تو
میگویی بدرستی که آن جانداریست بیان این آنکه میرود بر چهار قائمه و نیست آن بر مرتبه ماهیان تا باشد پاکیزه کردن
آن بیرون آمدن آن از آب پس گفت آن مرد آری بخدا قسم که چنین میگویم پس گفت او را امام جعفر صادق ع
پس بدرستی که الله تبارک و تعالی حلال کرده آنرا و گردانیده پاکیزه کردن آنرا مردن آن چنانچه حلال کرده ماهیان را
و گردانیده پاکیزه کردن آنها را مردن آنها مراد اینست که بنا بر آنچه گفتیم خز دو اعتبار دارد اول اینکه دابه است
و باین اعتبار شریک است با دواب صحرایی و مانند سنجاب است که مذکور شد در حدیث سیوم این باب دوم اینکه
حیوان آبی است و باین اعتبار شریک است با ماهیان در اینکه ذکات آن موت آنست و از این تقریر ظاهر
میشود که منافات نیست میان این حدیث و آنچه منقولست که از حیوانات آبی غیر ماهی حلال نیست زیرا که
میتواند بود که مراد آبی محض باشد یا بمعنی که در آب بسر برد و الله اعلم دوازدهم اصل عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَعْدِ
بْنِ الْأَحْوَصِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي جُلُودِ السِّبَاعِ فَقَالَ لَا
تُصَلِّ فِيهَا قَالَ وَسَأَلْتُهُ هَلْ يُصَلِّي الرَّجُلُ فِي ثَوْبِ إِبْرِيسَمٍ فَقَالَ لَا شرح روایت است از اسمعیل بن سعد بن احوص
گفت پرسیدم امام رضا علیه السلم را از نماز در پوستهای درندگان پس گفت که نماز مگذار در آنها راوی گفت و پرسیدم
امام را که آیا نماز میگزارد مرد در جامه ابریشم پس گفت نه سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي السَّفَرِ مَعَهُ السِّكِّينُ فِي خُفِّهِ لَا يَسْتَغْنِي عَنْهُ أَوْ فِي سَرَاوِيلِهِ مَشْدُودًا
أَوِ الْمِفْتَاحُ يَخَافُ عَلَيْهِ الضَّيْعَةَ أَوْ فِي وَسَطِهِ الْمِنْطَقَةُ فِيهَا حَدِيدٌ قَالَ لَا بَأْسَ بِالسِّكِّينِ وَ

سعد الاحوص

وَالْمِنْطَقَةُ لِلْمُسَافِرِ فِي وَقْتِ ضَرُورَةٍ وَكَذَلِكَ الْمِفْتَاحُ يَخَافُ عَلَيْهِ أَوْ فِي النِّسْيَانِ وَلَا بَأْسَ
بِالسَّيْفِ وَكُلِّ آلَةِ السِّلَاحِ فِي الْحَرْبِ وَفِي غَيْرِ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ الصَّلَوٰةُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْحَدِيدِ فَإِنَّهُ
نَجِسٌ مَمْسُوخٌ شرح الخف بضم خاء با نقطه وتشدید فاء پاپوش از پوست که ساق نداشته باشد و در اکثر
اوقات کنده نمیشود واکثر با جمع آن ساق دار میباشد و استعاره شده از خف بعیر که جزو پای بعیر است
المنطقه بکسر میم وسکون نون وفتح طاء بی نقطه وقاف کمربند مراد بحدید اعم از فولادست فی وقت ضرورة
خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هما وجمله استیناف بیانی سابقست وکل مجرورست السلاح بکسر سین بی نقطه وحاء
بی نقطه آهنی که جزو آلت حربست یا کل آلت لا یجوز محمول بر کراهت مغلظه است چنانچه ظاهر میشود از حدیث
سی وششم این باب الممسوخ بسین بی نقطه وحاء بی نقطه ملاقات کرده شده ومراد اینجا اینست که نجس میکند چیز را
بملاقات برطوبت ودر بعضی نسخ بخاء با نقطه است وان تصحیف است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد در سفری وبا اوست کارد در موزه او بیان این آنکه مسافر بی نیاز
نمی باشد از کارد که با خود داشته باشد یا در شیب جامه او بر حالی که بسته شده بند شیب جامه یا با اوست
کلید میترسد بران کلید کم شدن را اگر جدا از خود کند یا در کمر او کمربندست که دران کمربندست آهنی امام گفت
نیست پروایی بکارد و کمربند برای مسافر بیان این آنکه اعتماد در وقت ضرورتست وهمچنانست کلید که ترسد بران
کم شدن را یا در فراموشی ونیست پروایی بشمشیر وهر آلت آهن در جنگ خواه در سفر وخواه در حضر ودر غیر
آنچه مذکور شد جایز نیست نماز با چیزی از آهن چه بدرستی که آهن نجس است که نجس کننده نیست یازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ
بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْفِرَاءِ أَيُّ شَيْءٍ يُصَلَّى فِيهِ
فَقَالَ أَيُّ الْفِرَاءِ قُلْتُ الْفَنَكُ وَالسِّنْجَابُ وَالسَّمُّورُ قَالَ فَصَلِّ فِي الْفَنَكِ وَالسِّنْجَابِ فَأَمَّا
السَّمُّورُ فَلَا تُصَلِّ فِيهِ قُلْتُ فَالثَّعَالِبُ يُصَلَّى فِيهَا قَالَ لَا وَلَكِنْ تَلْبَسُ بَعْدَ الصَّلَوٰةِ قُلْتُ أُصَلِّي
فِي الثَّوْبِ الَّذِي يَلِيهِ قَالَ لَا شرح الف لام الفراء در اول برای عهد خارجی است واشارتست بآنچه متعارف
بوده باقیمت اعلی داشته در آن زمان ودر دوم برای جنس است ای در اول مرفوعست ودر دوم منصوب
ومفعول فعل محذوفست بتقدیر اردت سمور بفتح سین بی نقطه وتشدید میم مضمومه وسکون واو وراء بی نقطه
معروفست فاء در فالثعالب برای تفریعست واین بنابر اینست که بعضی میگویند که فنک نوعی از روباهست
که سیاه است وظاهر جواب امام ابطال آن میکند والله اعلم تلبس بصیغه مخاطب معلوم باب علم وبصیغه غایب
مجهول میتواند بود یعنی روایتست از علی بن مهزیار از ابو علی بن راشد گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که چه میگویی
در این پوستینها کدام چیز نماز گزارده میشود در آن پس امام گفت کدام پوستینها را اراده کردی گفتم فنک وسنجاب وسمور را

امام

امام گفت پس نماز بگزار در فنک وسنجاب پس اما سمور پس نماز مگزار در آن گفتم آیا پس پوستینهای روباه نماز گزارده
میشود در آن امام گفت نه ولیکن میپوشی بعد از نماز گفتم نماز بگزارم در جامه که پهلوی پوستین روباه است یعنی
که ابره آنست امام گفت نه میتواند بود که نهی برای این باشد که سرایت چربی وامثال آن از پوستین بابره آن
زود میشود دوازدهم اصل عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السِّمْطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّجُلُ إِذَا اتَّزَرَ بِثَوْبٍ
وَاحِدٍ إِلَى ثُنْدُوَتِهِ صَلَّى فِيهِ شرح اتزر بتشدید تاء دو نقطه در بالا وزای با نقطه وراء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب افتعالست وتاء اول آن منقلب از همزه است ماخوذ است از ازار بکسر همزه بمعنی لنگ الاتزار لنگ بر خود
بستن الثندوة بضم وفتح ثاء سه نقطه وسکون نون وضم دال وواو وتاء تانیث جای پستان یعنی روایت
است از سفیان بن سمط از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که مرد چون لنگ بر خود بندد بیک جامه تا جای
پستان خود نماز میگزارد در آن جامه مراد اینست که اگر پایین تر از ان باشد نماز در آن مکروهست اصل
قَالَ فَقَرَأْتُ فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الْفَنَكِ يُصَلَّى فِيهِ فَكَتَبَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِهِ وَكَتَبَ يَسْأَلُهُ عَنْ جُلُودِ الْأَرَانِبِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْرُوهٌ وَكَتَبَ يَسْأَلُهُ
عَنْ ثَوْبٍ حَشْوُهُ قَزٌّ تُصَلِّي فِيهِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِهِ شرح مجموع این حدیث وحدیث اول این
باب دلالت میکند بر اینکه فنک ماکول اللحم باشد یا ناب ومخلب نداشته باشد بنابر حدیث سیوم این باب
حشوه بفتح حاء بی نقطه وسکون شین با نقطه وضم واو وضمیر غایب است القز بفتح قاف وتشدید زای با نقطه
معرب کج وان قسمی از پیله کرم ابریشم است که کرم آنرا سوراخ میکند وبیرون می آید وتخم میریزد پس آن پیله را
مانند پنبه وپشم محلوج میکنند ومانند آنها بکار میبرند در درون جامه که ذاشتن ودر رشتن ومانند آنها ومطرزی
در معرب گفته القز نوع من الابریسم فمعرب قال اللیث هو ما یسوی منه الابریسم وفی جمیع التفاریق القز
والابریسم کالدقیق والخبز ابن بابویه گفته در فقیه در باب ما یصلی فیه وما لا یصلی فیه من الثیاب وجمیع الانواع که
وکتب ابراهیم بن مهزیار الی ابی محمد الحسن علیه السلم یسال عن الصلوة فی القرمز فان اصحابنا یتوقفون عن
الصلوة فیه فکتب لا باس مطلقا والحمد لله قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله وذلک اذا لم یکن القرمز من ابریسم
محض والذی نهی عنه هو ما کان من ابریسم محض وکتب الیه فی الرجل یجعل فی جبته بدل القطن قزا هل یصلی فیه فکتب نعم
لا باس به یعنی قز المعز اطلاق قز بر موی بز در کلام اهل لغت بنظر نرسیده اینقدر هست که ترکان بز را
کجی بکاف فارسیه وجیم فارسیه مینامند وازین متوهم میشود که موی بز را کج گویند وقز معرب آن نیز باشد
ونهی از نماز در ابریشم محض منافات ندارد با تجویز نماز در قز زیرا که قز را ابریشم نمیگویند وایضا ابریشم
محض بمعنی جامه ایست که از ابریشم بافته شده باشد وقز اینجا نابافته است والله اعلم یعنی سفیان گفت

منقلب از یاء م

و امام م

به قز المعز لا قز الابریسم م

که پس خواندم در مکتوب محمد بن ابراهیم موصلی بسوی امام موسی کاظم علیه السلم میپرسید او را از فنک که آیا نماز کزارده
میشود در آن پس نوشت امام علیه السلم که پروائی نیست بآن وایضا نوشت میپرسید امام را از پوستهای خرکوشها
پس نوشت امام علیه السلم که مکروه وممنوعست وایضا نوشت میپرسید او را از جامه که درون آن کج محلوج است
بجای پنبه آیا نماز کزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلم که پروائی نیست بآن سیزدهم اصل سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ
عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ الصَّلوٰةِ فِی السَّمُّورِ وَالسِّنْجَابِ وَالثَّعْلَبِ فَقَالَ لَا خَیْرَ فِی ذَا کُلِّهِ مَا خَلَا السِّنْجَابَ
فَاِنَّهُ دَابَّةٌ لَا تَأْکُلُ اللَّحْمَ ترجمه پرسیدم امام رضا علیه السلم را از نماز در سمور وسنجاب وروباه پس امام
کفت نیست خوبی در این بکلی آن سوای سنجاب چه بدرستی که آن چهارپایی بی چنکالیست که نمیخورد کوشت را
چهاردهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ اَنَّهُ کَرِهَ اَنْ یُصَلِّیَ وَعَلَیْهِ ثَوْبٌ فِیهِ تَمَاثِیلُ شرح التماثیل جمع تمثال
بکسر تا دو نقطه در بالا وسکون میم وثا سه نقطه صورتها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم انکه او منع کرد
این را که نماز کزارد مکلف بر حالی که بر او باشد جامه که در آن باشد صورتها پانزدهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ قُلْتُ
لَهُ الطَّیْلَسَانُ یَعْمَلُهُ الْمَجُوسُ اُصَلِّی فِیهِ قَالَ اَلَیْسَ یُغْسَلُ بِالْمَاءِ قُلْتُ بَلٰی قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ
الثَّوْبُ الْجَدِیدُ یَعْمَلُهُ الْحَائِکُ اُصَلِّی فِیهِ قَالَ نَعَمْ شرح الطیلسان بفتح طا بی نقطه وسکون یا دو نقطه
در پایین وفتح وکسر وضم لام وتخفیف سین بی نقطه چوخا وان جامه ایست که تار آن از پنبه است وپود آن از ابریشم
است ودفع باران میکند وان معرب تالشانست وتالش اسم جماعتی است که چوخا پوشی در میان ایشان
متعارفست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی کفت که کفتم او را که چوخایی را زنند آن کبران نماز کنم در آن
امام کفت آیا نیست اینکه شسته میشود بآب بعد از بیرون آمدن آن از دست جولاهان مجوسی کفتم بلی کفت
پروائی نیست کفتم که جامه تازه میبافد آنرا جولاه مسلمان نماز کنم در آن امام کفت آری شانزدهم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ
اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ الرَّجُلِ یُصَلِّی فِی ثَوْبِ الْمَرْأَةِ وَفِی اِزَارِهَا وَیَعْتَمُّ بِخِمَارِهَا قَالَ نَعَمْ اِذَا کَانَتْ
مَأْمُونَةً شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میکزارد در جامه زن ودر لنکی زن وبر سری
پیچد مقنعه زن را امام کفت آری اکر باشد آن زن خاطر جمع کرده شده یعنی که از نجاسات احتراز میکرده
باشد هفدهم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ الدَّرَاهِمِ السُّودِ الَّتِی فِیهَا التَّمَاثِیلُ اَیُصَلِّی الرَّجُلُ
وَهِیَ مَعَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ اِذَا کَانَتْ مُوَارَاةً شرح السود بضم سین بی نقطه وسکون واو ودال بی نقطه جمع اسود
سیاهها ومراد اینجا درهمی است که صورت بت دارد مثل آنچه فرنکی آورند ودر مقابل آن دراهم بیض است
بکسر با یک نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وضاد با نقطه چنانچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب صدر
بجلهم که باب الرجل یقرض الدراهم ویاخذ اجود منها است ومراد درهمی است که سکه اسلام دارد و استعمال سود وبیض

باران هم

از هم

بمناسبت

بمناسبت اینست که کفر ظلمت است واسلام نور است المواراة بصیغه اسم مفعول مفاعل معتل اللام الفا واوی
ومعتل اللام یایی باب مفاعله پنهان کرده شده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از درهمهایی که در آن
صورتهاست آیا نماز میکزارد مرد بر حالی که آنها با او باشد پس امام کفت پروائی نیست چون باشد پنهان
کرده شده در همیان ومانند آن هیجدهم اصل وَفِی رِوَایَةِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْهُ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ قَالَ لَا
بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ حِفْظِ بَضَائِعِهِمْ فَاِنْ صَلَّی وَهِیَ مَعَهُ فَلْتَکُنْ مِنْ خَلْفِهِ وَلَا یَجْعَلْ شَیْئًا مِنْهَا بَیْنَهُ
وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ شرح ودر روایة عبد الرحمن بن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلم عبد الرحمن کفت که امام کفت نیست چاره
مردم را از نکاهداری سرمایهای خود پس اکر مرد نماز کند وآن دراهم سود با او باشد پس باید که باشد در پس او
ونباید که بکرداند چیزی را از آنها را میان خود ومیان قبله هر چند که پنهان در کیسه باشد نوزدهم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ تُکْرَهُ الصَّلوٰةُ فِی الثَّوْبِ الْمَصْبُوغِ الْمُشْبَعِ الْمُفْدَمِ شرح المشبع بشین با نقطه وعین
بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال سیر کرده شده المفدم بفا ودال بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال بغایت
سرخ کرده شده ذکر مصبوغ پیش از مشبع وذکر آن دو پیش از مفدم مشعر باینست که مصبوغ مطلق فی
الجمله کراهت دارد وکراهت مشبع مطلق بیش از آنست وکراهت مفدم بیش از دوم است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم کفت مکروهست نماز در جامه رنگ کرده شده وسیر بغایت سرخ کرده شده بیستم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ صَلِّ فِی مِنْدِیلِکَ الَّذِی تَتَمَنْدَلُ بِهِ وَلَا تُصَلِّ فِی مِنْدِیلٍ یَتَمَنْدَلُ بِهِ
غَیْرُکَ شرح المندیل بکسر وفتح میم زائده رومال که بآن عرق وچرک بدن ومانند آنها را پاک میکنند یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم کفت نماز بکزار در رومال تو که بدن خود را پاک میکنی بآن ونماز مکزار در رومالی که بدن
خود را پاک میکند بآن غیر تو اشارتست بانکه با عرق وچرک بدن دیکری نماز مکن بیست ویکم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَمُ لَا تُصَلِّ فِیمَا شَفَّ اَوْ سَفَّ یَعْنِی الثَّوْبَ الصَّقِیلَ وَرُوِیَ لَا تُصَلِّ فِی ثَوْبٍ اَسْوَدَ فَاَمَّا الْخُفُّ
اَوِ الْکِسَاءُ اَوِ الْعِمَامَةُ فَلَا بَأْسَ شرح شف بشین با نقطه وتشدید فا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
الشفوف نازکی جامه بروشنی که ته نما باشد سف بسین بی نقطه وتشدید فا بصیغه ماضی معلوم باب نصر است
ماخوذ است از سف بکسر وضم سین که نوعی خبیث از مارست که آنرا ارقم مینامند ومقصود اینجا براق بودن
است چون پوست مار براق میباشد یعنی کلام راوی است وتفسیر شق دوم است الصقیل بفتح صاد بی نقطه
وکسر قاف ویا دو نقطه در پایین جلا داده شده مثل جامه مهره زده شده الکسا بکسر کاف وتخفیف سین
بی نقطه والف ممدوده کلیم وآن جامه ایست از پشم که ردا میشود وعبا میشود وسرپوشی که بر سر عامه یا کلاه
پوشیده میشود برای پوشانیدن عمامه وکردن ودوشها میشود یعنی کفت امام جعفر صادق علیه السلم نماز مکزار

وبا یک نقطه

درآنچه تنها باشد یا مانند او باشد مخفی و امرا امام جامه مهره زده را و روایت کرده شده از امام علیه السلام که نماز بگزارد در جامه
سیاه بیان این آنکه اما موزه و کلاه و عمامه پس پروائی نیست از اینکه سیاه باشند حدیث هفتم اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ جُلُودِ الدَّارِشِ الَّتِي يُتَّخَذُ مِنْهَا الْخِفَافُ قَالَ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا
تُدْبَغُ بِخُرْءِ الْكِلَابِ شرح الدارش بدال بی نقطه و الف و فتح یا کسر یا ضم را بی نقطه و شین با نقطه نوعی از تیماج که
سیاه است و شاید که همان باشد که آنرا په روغنی مینامند صاحب قاموس گفته الدارش جلد معروف اسود کانه فارسی
خرء بضم خا با نقطه و ضم زای نقطه و سکون واو و همزه جمع خرء بضم خا و سکون را و همزه است یعنی روایت از
امام رضا علیه السلام اینکه راوی پرسید او را از پوستهای دارش که ساخته میشود از آنها موزه ها راوی گفت که پس امام گفت
نماز بگزار در آنها چه بدرستی که آنها دباغت کرده میشود در سرگینهای سگان حدیث هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
الْخَزِّ الْخَالِصِ اَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ فَاَمَّا الَّذِي يُخْلَطُ فِيهِ وَبَرُ الْاَرَانِبِ اَوْ غَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا يُشْبِهُ هَذَا
فَلَا تُصَلِّ فِيهِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در خز خالص اینکه شان اینست که نیست پروائی بآن پس اما
آنچه مخلوط میشود در آن موی خرگوشها یا غیر آن از آنچه شبیه است از آن در اینکه از غیر ماکول اللحم است پس نماز بگزار در آن
حدیث نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ اَنْ يَلْبَسَ الْقَمِيصَ الْمَكْفُوفَ بِالدِّيبَاجِ وَيَكْرَهُ
لِبَاسَ الْحَرِيرِ وَلِبَاسَ الْوَشْيِ وَيَكْرَهُ الْمِيثَرَةَ الْحَمْرَاءَ فَاِنَّهَا مِيثَرَةُ اِبْلِيسَ شرح یکره هر جا
بصیغه مضارع معلوم باب علم یا باب تفعیل است یلبس بصیغه مضارع مجهول باب علم است الوشی بفتح واو
و سکون شین با نقطه و تخفیف یا در اصل مصدر باب ضرب است و مستعمل شده بمعنی اسم مفعول یا بکسر شین و
تشدید یا بصیغه فعیل بمعنی مفعول است و بر هر تقدیر مراد جامه نقش کرده شده است مثل جبت قلمکار
و مثل آنچه بدوختن ابریشم و مانند آن منقش شده باشد و مثل آنچه نقش آن بافته شده باشد مخفی نماند
که کراهت وشی برای تنزیه است بنا بر اینکه تجویز آن می آید در کتاب الزی والتجمل در باب الوشی المیثره بکسر میم
و سکون یا و ده نقطه در پایین منقلب از واو و فتح ثا سه نقطه و را بی نقطه و تا تانیث آنچه بر بالای جامهای
دیگر پوشند مثل بارانی و عبا و بعضی تفسیر بپالش بالای زین میکنند یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او
مکروه است این را که پوشیده شود پیراهن سجاف کرده شده بدیبا و مکروه است پوشیدن جامه حریر را و پوشیدن جبت
قلمکار و مانند آنرا و مکروه است بالاپوش سرخ را چه بدرستی که آن بالاپوش ابلیس است حدیث دهم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخِفَافُ عِنْدَنَا فِي السُّوقِ نَشْتَرِيهَا فَمَا تَرَى فِي الصَّلَاةِ فِيهَا فَقَالَ صَلِّ فِيهَا حَتَّى يُقَالَ لَكَ
اِنَّهَا مَيْتَةٌ بِعَيْنِهَا شرح بعینه بیا حرف جر و ضمیر راجع بتعالى است که مفهوم میشود از یقال و عین بمعنی جسم است
و ظرف متعلق بمیتة است یا ضمیر راجع بخفی است که خریده شده و عین بمعنی شخص است و ظرف حال مستتر در میتة است

یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که موزه در شهرها در بازار میباشد مخفی تحریم آنها را پس چه گمان می کنی در نماز در آنها
پس امام گفت نماز بگزار در آنها تا آنکه گفته شود ترا که آنها میته است بچشم آنکه گوید یا یعنی که شخص معتمد علیه باشد
گوید که من دیدم که همین خف از میته است حدیث یازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُكْرَهُ السَّوَادُ اِلَّا فِي
ثَلَاثَةٍ الْخُفِّ وَالْعِمَامَةِ وَالْكِسَاءِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه است سیاهی مگر در سه چیز
موزه و عمامه و عبا حدیث دوازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اُصَلِّي فِي الْقَلَنْسُوَةِ السَّوْدَاءِ فَقَالَ لَا
تُصَلِّ فِيهَا فَاِنَّهَا لِبَاسُ اَهْلِ النَّارِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که نماز گزارم در
کلاه سیاه پس گفت نماز بگزار در آن چه بدرستی که آن پوشش اهل جهنم است مراد اینست که لباس خاص عباسیان
است بخلاف عمامه سیاه که مشترک است یا مراد اینست که لباس نصاری است یا مراد اینست که زی فرقت یا مراد
اینست که لباس کفار خواهد بود در جهنم حدیث سیزدهم اصل قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَعْتَرِضُ السُّوقَ فَاَشْتَرِي خُفًّا
لَا اَدْرِي اَذَكِيٌّ هُوَ اَمْ لَا قَالَ صَلِّ فِيهِ قُلْتُ فَالنَّعْلُ قَالَ مِثْلُ ذَلِكَ قُلْتُ اِنِّي اَضِيقُ مِنْ هَذَا قَالَ
اَتَرْغَبُ عَمَّا كَانَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفْعَلُهُ شرح گفتم امام رضا علیه السلام را که بر میخورم بازار را در جای آنکه باشد
پس میخرم موزه که نمیدانم که آیا پاکیزه کرده شده بذبح است آن یا نه امام گفت نماز بگزار در آن گفتم پس نعل چه
گفت مثل آنست گفتم بدرستی که من دلتنگ میشوم از این امام گفت آیا دوری میکنی از آنچه امام موسی کاظم علیه السلام
میکرد آنرا حدیث چهاردهم اصل عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي جُرْمُوقٍ وَاَتَيْتُهُ بِجُرْمُوقٍ
فَبَعَثْتُ بِهِ اِلَيْهِ فَقَالَ يُصَلَّى فِيهِ شرح الجرموق بضم جیم و سکون را بی نقطه و ضم میم و سکون واو و قاف
پاپوشی که بر بالای موزه پوشیده میشود و آن معرب سر موزه است یعنی روایت از ابراهیم مهزیار که از اصحاب امام محمد
تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری و از سفرای صاحب الزمان علیهم السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز در سر موزه
و آوردم نزد او سر موزه را یا یعنی که آنرا بدر خانه او آوردم پس فرستادم آن سر موزه را بسوی او پس گفت
نماز گزارده میشود در آن حدیث پانزدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ اَخِيهِ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ صَلَّى وَفِي كُمِّهِ طَائِرٌ قَالَ اِنْ خَافَ الذَّهَابَ عَلَيْهِ فَلَا بَأْسَ قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنِ الْخَلَاخِلِ
هَلْ تَصْلُحُ لِلنِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ لُبْسُهَا فَقَالَ اِذَا كَانَتْ صُمًّا فَلَا بَأْسَ وَاِنْ كَانَتْ لَهَا صَوْتٌ
فَلَا شرح روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد
در حالی که در آستین او مرغی بود امام گفت که اگر ترسد که رفتن را بر آن مرغ پس پروائی نیست راوی گفت و پرسیدم
امام را از زیورهایی که در ساق پا میباشد آیا خوب است برای زنان و اطفال پوشیدن آنها در نماز پس امام گفت اگر
باشد بی آوازها پس پروائی نیست و اگر باشد آنها را آوازی پس خوب نیست حدیث شانزدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا يُصَلِّ الرَّجُلُ وَفِي تِكَّتِهِ مِفْتَاحُ حَدِيدٍ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز نگزارد مرد در حالی

که در بند شیب جامه او کلید آهنی باشد در غیر حال ضرورت مراد کراهت مغلظ است سیزدهم صحیح قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا یصلی الرجل و فی یده خاتم حدید شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نماز نمیگزارد مرد
در حالی که در دست او انگشتر آهنی باشد مثل انگشتری که نگین او فولاد باشد چهاردهم موثق و روی اذا کان المفتاح فی غلاف
فلا بأس شرح ظاهر اینست که این حدیث مقدم بر سابق باشد یعنی و روایت کرده شده که چون باشد کلیدی که با نماز
گزارست در غلافی پس پروائی نیست باب شصت و یکم اصل باب الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر عالما او جاهلا شرح
این باب بیان مردی است که نماز میگزارد در جامه در حالی که آن جامه پاک نیست دانسته یا نادانسته در این باب
شانزده حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل صلی فی ثوب رجل ایاما ثم
ان صاحب الثوب اخبره انه لا یصلی فیه قال لا یعید شیئا من صلوته شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که نماز گزارد در جامه مردی برخصت او و چند روز بعد از آن بدرستی که مالک جامه خبر داد
او را که آن جامه نماز گزارده نمیشود در آن یا بمعنی که نجس است امام گفت اعاده نمیکند چیزی از نماز خود را
دوم اصل عن فضالة بن ایوب عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
الرجل یصلی و فی ثوبه عذرة انسان او سنور او کلب ایعید صلوته فقال ان کان لم یعلم
فلا یعید شرح روایتست از فضالة بن ایوب از عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که نماز میگزارد در حالی که در جامه اوست نجاست آدمی یا گربه یا سگ آیا اعاده میکند نماز خود را
پس امام گفت اگر ندانسته است اصلا پس اعاده نمیکند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام او ابی جعفر علیه
السلام قال لا تعاد الصلوة من دم یبصره من غیر دم الحیض فان قلیله و کثیره فی الثوب
ان رآه و ان لم یره سواء شرح یبصره بیاء یکنقطه و صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است الابصار دیدن و مراد اینجا دیدن در اثنای نماز است خواه بسیار باشد و خواه کم و ضمیر
مستتر راجع بنماز گزار است و ضمیر بارز منصوب راجع بدم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
یا امام محمد باقر علیه السلام گفت که اعاده کرده نمیشود نماز بسبب خونی که نماز گزار می بیند آنرا در اثنای نماز از
غیر خون حیض چه بدرستی که کم خون حیض و بسیار آن در جامه اگر بیند آنرا نماز گزار و اگر نه بیند آنرا در اثنای
نماز برابر است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصاب ثوبک خمر او نبیذ مسکر
فاغسله ان عرفت موضعه و ان لم تعرف موضعه فاغسله کله و ان صلیت فیه
فاعد صلوتک شرح خمر مستعمل میشود در اعم از شراب انگور و هر چه روان بالاصالة و مست کننده باشد
چنانچه ظاهر میشود از حدیث شانزدهم این باب و مراد اینجا شراب انگور است بقرینه مقابله و میتواند بود
که مراد اعم باشد و او برای شک راوی باشد النبیذ بفتح نون و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین

وذال بانقطه

وذال بانقطه یوزه و آن آبی است که در آن جو یا مویز یا مانند آنها می اندازند و میگذارند تا مست
کننده میشود مسکر احتراز است از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین دعوی المحق
تا آخر که باب هشتادم است که نبیذ گاهی مستعمل میشود در آبی که چیزی از خرما در آن می اندازند تا مزه آن
بهتر شود و آن مسکر نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برخورد جامه ترا خمر
یا نبیذ مست کننده پس بشوی آنرا اگر شناسی جای آنرا فی الجمله و اگر نشناسی جای آنرا اصلا بشو آن جامه را
بهمگی آن و اگر نماز گزاردی در آن جامه پس اعاده کن نماز خود را پنجم اصل عن خیران الخادم قال کتبت
الی الرجل صلوات الله علیه اسئله عن الثوب یصیبه الخمر و لحم الخنزیر ایصلی فیه
ام لا فان اصحابنا قد اختلفوا فیه فقال بعضهم صل فیه فان الله انما حرم شربها
و قال بعضهم لا تصل فیه فکتب علیه السلام لا تصل فیه فانه رجس شرح خیران موکل بوده بخدمتگاری
در در خانه امام محمد تقی علیه السلام چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن علیه السلام که
باب هفتاد و سیوم است و ظاهر آخر این حدیث در وقال و سالت اینست که ادراک صحبت امام جعفر صادق علیه السلام
نیز کرده و در کتب رجال از اصحاب امام علی نقی علیه السلام شمرده شده و جمیع اینها مشکلست زیرا که از وفات امام
جعفر صادق علیه السلام تا وفات امام محمد تقی علیه السلام هفتاد و دو سال است الف لام الرجل برای عهد خارجیست
و آن عبارتست از امام محمد تقی علیه السلام و میتواند بود که مراد امام موسی کاظم علیه السلام باشد و او در و لحم الخنزیر بیع
اوست و جواب امام علیه السلام در لحم الخنزیر در این مکاتبه منقول نشده و بنا بر احتمال دوم ذکر حکم جری که در فحوی آمده
است بجای ذکر حکم لحم الخنزیر است زیرا که هر دو از ممسوخات بنی اسرائیل است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
ششم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و اشتراک جری و لحم خنزیر در
نجاست منافات ندارد با اینکه جری از قسم اول نجس باشد و خنزیر از قسم دوم باشد از دو قسم که مذکور
میشود اختلاف اصحاب در خمر مبنی بر توهم منافات میان دو روایت زراره است که مذکور میشود در حدیث
چهاردهم این باب یعنی روایتست از خیران خادم گفت نوشتم بسوی آن مرد صلوات الله علیه
میپرسیدم او را از جامه که برمیخورد آنرا خمر یا گوشت خوک آیا نماز گزارده میشود در آن جامه یا نه بدرستی
که یاران ما اختلاف کرده اند در آن جامه که خمر برخورده باشد آنرا پس گفت بعض ایشان که نماز بگزار در آن جامه
چه بدرستی که الله تعالی جز این نیست که حرام کرده آشامیدن خمر را یا بمعنی که حرام نکرده نماز در جامه آلوده بآنرا
و گفت بعض ایشان که نماز مگزار در آن جامه پس نوشت امام علیه السلام که نماز مگزار در آن جامه چه بدرستی که
آن جامه نجس است بالکل تعلیل نهی باینکه آن جامه رجس است اشارتست بدو چیز اول استدلال بنجاست

خمر آیت سوره مائده انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
و بیان این آیت شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست و سیوم باب حدود دوازدهم که باب کبائر است
و می آید در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب القمار والنهبة که باب چهلم است و اینجا میگوییم که میسر مصدر میمی بمعنی قمار
بازی نیست بلکه اسم مکان باب ضرب است و عبارتست از بساط قمار و آن شطرنج و نرد بوده در زمان نزول
قران و بعد از آن بساط اربعة عشر حادث شده و ملحق بمیسر است سایر آلات قمار مثل کنجفه و آنچه قمار بآن شده
باشد مثل بجوله و جوز و تخم مرغ چنانچه می آید در کتاب الاشربه در شرح حدیث اول و سیوم باب النرد والشطرنج که
آخر ابواب است و مراد بانصاب بتانست و مراد بازلام تیرهای بی پر و پیکانست که برای فال گیری نزد بتان
یا برای قمار میساخته اند و رجس خبر هر یک از خمر و میسر و انصاب و ازلام است و مصدر است بمعنی نجاست مثل
زادتهم رجسا الی رجسهم و حمل مصدر اینجا برای مبالغه است و من برای سببیت است و ظرف متعلق برجس است
و مراد بعمل الشیطان قدر مشترک میان ساختن خمر و میسر و انصاب و ازلام است و فا در فاجتنبوه برای تفریع
و ضمیر منصوب راجع بعمل الشیطان است و مراد اینست که چون آن عمل باعث نجاست جسمی است که متعلق
بانست پس معصیت کبیره است و فلاح بجنت با آن میسر نیست و نهی از شرب خمر و استعمال ازلام معلوم میشود بطریق
اولی دوم جواب از اعتراض جمعی بر این استدلال بنقض اجمالی که اگر خمر باین ایت نجس باشد لازم می آید که میسر و ازلام
نیز نجس باشد و این باطل است و حاصل جواب ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب شصتم که نجس بر دو
قسم است اول نجس ممسوح بجای نقطه مثل آهن و آن نجس کننده نیست هر چند که ملاقات کند برطوبت دوم نجس
غیر ممسوح مثل سگ و آن نجس کننده است و هر نجسی که روان باصالة باشد از قسم دوم است پس خمر اگر نجس باشد
از قسم دوم خواهد بود بخلاف آن دو چیز زیرا که میتواند بود که آنها نجس باشد و نجاست آنها مثل نجاست آهن باشد
اصل و قال و سألت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یعیر ثوبه لمن یعلم انه یاکل الجری
او یشرب الخمر فیرده ایصلی فیه قبل ان یغسله قال لا یصلی فیه حتی یغسله شرح ضمیر قال
راجع بخیران است و میتواند بود که راجع بالرجل باشد بنا بر اینکه مراد امام موسی کاظم علیه السلام باشد و قول عبدالله
از ذکر در جواب مکتوب باشد الجری بکسر جیم و تشدید را بنقطه مکسوره و تشدید یا نوعی از ماهی بی فلوس
یعنی خیران گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که عاریه میدهد جامه خود کسی را که میداند
که آنکس میخورد جری را یا می آشامد خمر را پس آنکس واپس میدهد آن جامه را آیا نماز میگزارد در آن جامه پیش از
آنکه شوید آنرا امام گفت نماز نمیگزارد تا آنکه شوید آنرا ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام
فی رجل صلی فی ثوب فیه جنابة رکعتین ثم علم به قال علیه ان یبتدی الصلوة شرح روایتست از

ابی بصیر

ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گزارد در جامه که در آن منی بود دو رکعت را بعد از آن دانست
آنرا در اثنای نماز امام گفت بر اوست اینکه از سر گیرد نماز را اصل قال و سألته عن رجل صلی وفی
ثوبه جنابة او دم حتی فرغ من صلوته ثم علم قال قد مضت صلوته ولا شیء علیه
شرح ابو بصیر گفت که و پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد بر حالی که در جامه او منی بود یا خون بود تا آنکه
فارغ شد از نماز خود بعد از آن دانست امام گفت بتحقیق گذشت نماز او و نیست چیزی بر او هفتم اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له الرجل اصابته جنابة باللیل فاغتسل فلما اصبح
نظر فاذا فی ثوبه جنابة فقال الحمد لله الذی لم یدع شیئا الا وله حد ان کان
حین قام نظر فلم یر شیئا فلا اعادة علیه وان کان حین قام لم ینظر فعلیه الا
عادة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را که مردی برخورد او را بیرون
آمدن منی از او در شب پس غسل کرد پس بروشنی صبح رسید نگاه کرد پس ناگاه در جامه او منی بود پس امام
گفت سپاس الله راست آنکه وا نگذاشت چیزی را مگر بر حالی که برای آنچیز قرار دادی باشد بیان
این آنکه اگر در وقتی که برخاست از خواب نگاه کرد در آن جامه در شب بچراغ مثلا پس ندید چیزی از منی را
پس نیست اعاده نماز بر او و اگر در وقتی که برخاست نگاه نکرد پس بر اوست اعاده هشتم اصل عن احدهما
علیهما السلام قال سألته عن الرجل یری فی ثوب اخیه دما وهو یصلی قال لا یؤذنه حتی
ینصرف شرح لا یؤذنه بهمزه و ذال بانقطه و یا دو نقطه در پایین است در اکثر نسخ و در بعض نسخ بجای یا نون
است و بر هر تقدیر بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعالست یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که می بیند در جامه برادر خود خونی بر حالی که آن برادر نماز میگزارد
امام گفت آزار نمیکند آن برادر را یا یعنی که اعلام نمیکند آن برادر را تا آنکه رو گرداند بجانب نمازگاه برای سلام
نهم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل اصاب ثوبه جنابة او دم قال ان کان علم انه
اصاب ثوبه جنابة قبل ان یصلی ثم صلی فیه ولم یغسله فعلیه ان یعید ما صلی وان
کان لم یعلم به فلیس علیه اعادة وان کان یری انه اصابه شیء فنظر فلم یر شیئا اجزأه
ان ینضحه بالماء شرح یری بضم یا مضارع مجهول بصیغه مضارع مهموز العین معتل اللام مجهول باب افعالست یعنی
یظن یا بصیغه معلوم باب منع است بمعنی یعلم و بر هر تقدیر فلم یر شیئا بالفعل است که دانست که عین منی
در جامه نیست پس معلوم کرد که یا نبوده یا بسببی از اسباب عین آن زایل شده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که برخورد جامه او را منی یا خون گفت اگر میدانست که برخورده است جامه او را منی مثلا

پیش از آنکه نماز گزارد بعد از آن نماز گزارده باشد در آن جامه حالی که نشسته باشد آنرا پس بر او واجبست اینکه
اعاده کند آنچه را که گزارد و اگر ندانسته است آنرا پس نیست بر او اعاده و اگر گمان داشت این را که شانی
اینست که بر خورده آن جامه چیزی از منی پس نگاه کرد پس ندید چیزیرا با تفتیش کردنست که عین منی در آن نیست
کافیست او را اگر ترکند آنرا با پاشیدن آب یازدهم اصل عن ابن مسکان قال بعثت بمسئلة الی ابی عبد الله علیه السلام
مع ابرهیم بن میمون قلت سله عن الرجل یبول فیصیب فخذه قدر نکتة من بوله فیصلی
ویذکر بعد ذلک انه لم یغسلها قال یغسلها ویعید صلوته شرح روایتست از عبد الله بن مسکان
بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت فرستادم مسئله بسوی امام جعفر صادق علیه السلام با ابراهیم بن میمون گفتم سوال کن
امام را از مردی که بول میکند پس بر میخورد بران او را مقدار نقطه از بول او پس نماز میگزارد و بیاد می آورد بعد از آن
پیش خروج وقت این را که آن نشست آن نقطه را یا ران را امام گفت میشوید آنرا و اعاده میکند نماز خود را
دوازدهم اصل عن فضالة عن ابان عن عبد الرحمن ابن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یصلی وفی ثوبه عذرة من انسان او سنور او کلب ایعید صلوته فقال ان کان
لم یعلم فلا یعید شرح این موافقست با حدیث دوم این باب و تکرار برای اختلاف واسطه میان فضاله
و امام علیه السلام است سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اغسل ثوبک من بول کل ما لا یؤکل لحمه
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بشو جامه خود را از بول هر چه خورده نمیشود گوشت آن چهاردهم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یتقیأ فی ثوبه یجوز ان یصلی فیه ولا یغسله قال لا بأس به
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که قی میکند در جامه خود آیا جایز است او را اینکه نماز گزارد در
آن جامه بر حالی که نشوید آنرا امام گفت بر او باکی نیست بآن پانزدهم اصل عن علی بن مهزیار قال قرأت فی کتاب
عبد الله بن محمد الی ابی الحسن علیه السلام جعلت فداک روی زرارة عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
فی الخمر یصیب ثوب الرجل انهما قالا لا بأس بان یصلی فیه انما حرم شربها وروی زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا اصاب ثوبک خمر او نبیذ یعنی المسکر فاغسله ان عرفت
موضعه وان لم تعرف موضعه فاغسله کله وان صلیت فیه فاعد صلوتک فاعلمنی ما آخذ
به فوقع بخطه علیه السلام خذ بقول ابی عبد الله علیه السلام شرح خمر و نبیذ بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب
یعنی المسکر کلام راویست خذ بقول ابی عبد الله علیه السلام اشارتست باینکه منافات نیست میان این دو روایت
و هر دو قول امام جعفر صادق علیه السلام است و این مبنی بر اینست که روایت اولی در خمریست که بر میخورد جامه را
بعد از آن خشک میشود پس مراد اینست که جامه مست نمیشود و اثر خمر در آن جامه چند روز باقی نمیماند بلکه بخشکیدن

زایل

زایل میشود و نماز در آن صحیح میشود بخلاف آدمی که شرب خمر کرده است میشود و هر چند شسته شود اثر آن بر طرف نمیشود
و در بعض روایات اینست که تا چهل روز نماز او مقبول نیست و روایت ثانیه در جامه ایست که خمر و مانند
آن بر خورده باشد آنرا و هنوز شسته نشده باشد پس حرم در انما حرم شربها بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل
و شربها مرفوع و فاعل آنست التحریم بی نفع کردن چیزی بر کسی مثل و حرمنا علیه المراضع شرح روایتست از علی بن مهزیار
گفت خواندم در مکتوب عبد الله بن محمد بسوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام که قربانت شوم روایت کرد
زراره از امام محمد و امام جعفر صادق علیهما السلام در شراب انگور که بر میخورد جامه مرد را اینکه آن دو امام گفتند که
بر او باکی نیست باینکه نماز گزارد در آن جامه بیان این آنکه جز این نیست که باطل کرده نماز را آشامیدن خمر تعدی
کرده است کند و روایت کرد زراره از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت چون بر خورد جامه ترا شراب انگوری
یا نبیذی مسکر است نبیذ مست کننده را که بوزه است پس بشو آن بر خورده را اگر شناسی جای آنرا فی الجمله
و اگر نشناسی جای آنرا اصلا پس بشو جامه را بهمگی آن و اگر نماز گزارده باشی در آن جامه پس اعاده کن نماز را
پس اعلام کن مرا آنچه چنگ زنم بآن و از آن جدا نشوم پس امام موسی کاظم علیه السلام نوشت بخط خود علیه السلام که
چنگ زن بگفته امام جعفر صادق علیه السلام در اول و در آخر اشارتست باینکه توهم منافات میان این دو روایت
بنا بر خطای تست که حرم را بصیغه مجهول و شربها را مرفوع خواندی یا حرم بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع
بالله تعالی و شربها را منصوب خواندی شانزدهم اصل عن ابی جمیل البصری قال کنت مع یونس ببغداد و
انا امشی معه فی السوق ففتح صاحب الفقاع فقاعة فقفز فاصاب ثوب یونس فرأیته
قد اغتم لذلک حتی زالت الشمس فقلت له یا ابا محمد الا تصلی قال فقال لیس ارید ان اصلی
حتی ارجع الی البیت واغسل هذا الخمر من ثوبی فقلت له هذا رأی رأیته او شیء
ترویه فقال اخبرنی هشام بن الحکم انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الفقاع فقال
لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبک فاغسله شرح الفقاع بضم فا و تشدید قاف و الف
و عین بی نقطه نبیذی که بجوش آمده باشد و کف کرده باشد و هنوز ساکن نشده باشد و مست کننده
نشده باشد چنانچه ظاهر میشود از آنچه می در کتاب الاشربه در حدیث باب المسکر که باب بیست و نهم است فقفز
بقاف و فا و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است فا در فاذا اصابه اشارتست باستدلال
بآیت سوره مائده چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب شرح روایتست از ابو جمیل بصری گفت بودم
با یونس بن عبد الرحمن در بغداد و من راه میرفتم با او در بازار پس گشود فقاع فروش فقاع خود را
پس فقاع جست پس بر خورد جامه یونس را پس دیدم یونس را که بتحقیق غمناک شد برای آن تا آنکه

زوال آفتاب شد پس گفتم او را که ای ابو محمد آیا نماز نمیگزاری ابو حبیب گفت که پس یونس گفت نمیخواهم که نماز گزارم تا آنکه
برگردم بسوی خانه و بشویم این خز را از جامه خود پس گفتم او را که آیا این اعتقادیست که از پیش خود اعتقاد کردی یا
یا خبریست که روایت میکنی آنرا از امامی پس یونس گفت که خبر داده مرا هشام بن الحکم که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام
را از فقاع پس امام گفت میاشام آنرا چه بدرستی که آن خمریست که نزد اکثر مردم مجهول است خمر بودن آن پس چون بجو رخورد
جامه ترا پس بشو آنرا الثانی و العشرون کَتَبْتُ اِلَی الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنِّی اَعْمَلُ اَغْمَادَ السُّیُوفِ مِنْ جُلُودِ الْحُمُرِ الْمَیْتَةِ
فَتُصِیبُ ثِیَابِی فَاُصَلِّی فِیهَا فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلَیَّ اتَّخِذْ ثَوْباً لِصَلَوتِکَ فَکَتَبْتُ اِلَی اَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی
عَلَیْهِ السَّلَامُ کُنْتُ کَتَبْتُ اِلَی اَبِیکَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِکَذَا وَ کَذَا فَصَعُبَ عَلَیَّ ذَلِکَ فَصِرْتُ اَعْمَلُهَا مِنْ
جُلُودِ الْحُمُرِ الْوَحْشِیَّةِ الذَّکِیَّةِ فَکَتَبَ اِلَیَّ کُلُّ اَعْمَالِ الْبِرِّ بِالصَّبْرِ یَرْحَمُکَ اللهُ فَاِنْ کَانَ مَا تَعْمَلُ
وَحْشِیّاً ذَکِیّاً فَلَا بَأْسَ شرح الاغماد بغین با نقطه و دال بی نقطه جمع غمد بکسر غین و سکون میم غلافها الحمر بضم حا
بی نقطه و ضم میم و را بی نقطه جمع حمار البر بکسر با یک نقطه و تشدید را بی نقطه نیکی و بفتح با نیکو و هر دو اینجا مناسب است
یعنی نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام بدرستی که من میسازم غلافهای شمشیرها را از ساغریهای خران مرده پس
میخورد جامهای مرا پس نماز میگزارم در آنها پس نوشت علیه السلام بسوی من که فرا گیر جامه علیحده برای نماز خود پس نوشتم
بسوی امام محمد تقی علیه السلام که نوشته بودم بسوی پدر تو علیه السلام چنین و چنین پس مشکل شد بر من آنچه امر کرده بود پس گردیدم
میسازم آن غلافها را از ساغریهای خران وحشی که ذبح کرده شده است پس امام نوشت بسوی من که جمیع عملهای خیر
بوسیله نگاهداری خود از حرامهاست رحمت کناد ترا الله تعالی اشارتست بآنکه هر که دعوی کند که از روی ضرورت
کار حرام میکند دروغ میگوید زیرا که چون خود را از حرام نگاه نداشته در رزق حلال بر او بسته شده و اگر خود را نگاه
دارد از روی جد و صدق نیت در رزق حلال گشوده میشود پس اگر باشد آنچه میسازی ساغری وحشی ذبح کرده شده
پس پروائی نیست اشارتست بآنکه اصل صنعت با میته قطع نظر از نماز با جامه آلوده بآن نیز قبیح است اگرچه در
جواب مکتوب اول مذکور نیست والله اعلم باب بیست و نهم اصل باب الرجل یصلی و هو متلثم او مختضب او لا یخرج یدیه من تحت الثوب
المتلثم بتا و سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که دهن بند بسته باشد بدیه بفتح با یک نقطه و کسر دال و تشدید یا
دو نقطه در پایین بصیغه فعیل بمعنی فاعل معتل اللام واوی باب نصر یعنی آنچه ظاهر میباشد غالبا از آدمی
مثل رو و دست و پیشانی که جزو وجه است یعنی این باب بیان مردیست که نماز میگزارد در حالی که او چیزی بر دهن خود
بسته یا رنگ بر خود کرده داشته و یا پارچه بر بالای آن بسته یا بیرون نمی آورد دستهای خود را از پایین جامه در نماز خود
در این باب پنج حدیثست اول اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اَیُصَلِّی الرَّجُلُ وَ هُوَ مُتَلَثِّمٌ فَقَالَ اَمَّا
عَلَی الْاَرْضِ فَلَا وَ اَمَّا عَلَی الدَّابَّةِ فَلَا بَأْسَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را آیا نماز

... و سکون یا دوم است و ذکر این بعنوان ... بتوجیه ذکر حدیث چهارم در تحت عنوان این باب میتواند بود که

میگزارد

میگزارد مرد در حالی که او دهن بند دارد امام گفت اما بر زمین پس نه و اما بر بالای چاروا پس پروائی نیست
دوم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یُصَلِّی وَ عَلَیْهِ خِضَابُهُ قَالَ لَا یُصَلِّی وَ هُوَ عَلَیْهِ
وَ لَکِنْ یَنْزِعُهُ اِذَا اَرَادَ اَنْ یُصَلِّیَ قُلْتُ اِنَّ حِنَّاءَهُ وَ خِرْقَتَهُ نَظِیفَةٌ فَقَالَ لَا یُصَلِّی وَ هُوَ
عَلَیْهِ وَ الْمَرْأَةُ اَیْضاً لَا تُصَلِّی وَ عَلَیْهَا خِضَابُهَا شرح الخضاب بکسر خا با نقطه و ضاد با نقطه و الف و با یک نقطه
آنچه آدمی بآن رنگ میکند دست خود را یا پای خود را یا ریش خود را یا ابروی خود را یا سر خود را یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در حالی که بر او است خضاب او گفت نماز نمیگزارد
در حالی که آن خضاب بر او باشد و لیکن بر میدارد آنرا چون خواهد که نماز گزارد گفتم بدرستی که
حنای او و پارچه او که بر بالای حنا بسته پاکست پس امام گفت نماز نمیگزارد در حالی که آن خضاب بر او است
و زن نیز نماز نمیگزارد در حالی که بر او باشد خضاب او سیوم اصل کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فَدَخَلَ عَلَیْهِ عَبْدُ الْمَلِکِ الْقُمِّیُّ اَصْلَحَکَ اللهُ اَسْجُدُ وَ یَدِی فِی ثَوْبِی فَقَالَ اِنْ شِئْتَ قَالَ
ثُمَّ قَالَ اِنِّی وَ اللهِ مَا مِنْ هَذَا وَ شِبْهِهِ اَخَافُ عَلَیْکُمْ شرح من هذا متعلقست باخاف و تعمیم
ظرف برای حصر است و اشارتست بخوف وقوع افراط و تفریط در دین از مخاطبان که قمیان اند یا مطلق
شیعه امامیه اند یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او عبد الملک قمی گفت نگاهدارد ترا
الله تعالی آیا سجده کنم در حالی که دست من در آستین جامه من باشد پس امام گفت اگر خواهی اشارتست بآنکه اگر
نکنی بهترست راوی گفت که بعد از آن امام گفت بدرستی که من بخدا قسم نه از این و مانند این میترسم
بر شما قمیان چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الرَّجُلِ یُصَلِّی وَ هُوَ یُومِی عَلَی دَابَّتِهِ قَالَ یَکْشِفُ
مَوْضِعَ السُّجُودِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگزارد در حالی که او اشاره
میکند بجای رکوع و سجود بر بالای چاروای خود امام گفت میگشاید جای سجده را مراد پیشانیست یا مراد
پیشانی و دو دست است پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی رَجُلٍ صَلَّی صَلَوةً فَرِیضَةً وَ هُوَ مُعَقِّصُ
الشَّعْرِ قَالَ یُعِیدُ صَلَوتَهُ شرح المعقص بعین بی نقطه و قاف و صاد بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
برای مبالغه است ماخوذ است از عقص بفتح عین و سکون قاف که مصدر باب ضربست بمعنی
بافتن موی سر یا تابیدن آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گزارد نماز فریضه را
در حالی که او بغایت بافته شده موی سر بود گفت اعاده میکند نماز خود را شاید که برای این باشد
که موهای بافته شده که بر پیشانی افتاده باشد مانع رسیدن پیشانی بزمین است هرچند که بعض پیشانی
مکشوف باشد بخلاف موی نابافته و ناتابیده زیرا که مانع رسیدن بعض پیشانی که مکشوف است

زبونی نیست ولهذا در بعض روایات غیر کافی تجویز آن شده والله اعلم باب شصت وسوم اصل آن باب
صلوة الصبیان ومتی یؤخذون بها شرح این باب بیان نماز اطفالست وآنکه چه وقت گرفتار کرده میشوند بنماز در این باب
سه حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِ
الصَّلَوةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَوةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ
وَنَحْنُ نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّوْمِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ
إِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَالْغَرَثُ
أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَيُطِيقُوهُ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي تِسْعِ سِنِينَ
بِالصَّوْمِ مَا اسْتَطَاعُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا شرح الغرث بفتح غین
با نقطه وفتح راء بی نقطه وثاء سه نقطه مصدر باب علم گرسنگی ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
از پدرش علیه السلم گفت شیوه خود را که بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را بنماز چون باشند پنجساله
امر کنید اطفال خود را بنماز چون باشند فرزندان هفت سال وما امر میکنیم اطفال خود را بروزه چون
باشند فرزندان هفت سال بآنچه طاقت داشته باشند از روزه روز اگر باشد طاقت تا نصف روز یا
بیشتر از آن یا کمتر پس چون عاجز کند ایشان را گرسنگی افطار میکنند تا عادت کنند روزه را و طاقت داشته
باشند آنرا از روزه روز پس اگر عاجز کند ایشان را تشنگی مثلا افطار میکنند دوم اصل كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
يَأْمُرُ الصِّبْيَانَ يَجْمَعُونَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَيَقُولُ هُوَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَنَامُوا عَنْهَا ترجمه
عادت امام زین العابدین علیه السلم این بود که امر میکرد اطفال را که جمع میکردند میان نماز شام ونماز
خفتن ومیگفت آن جمع بهترست از اینکه تاخیر کنند خفتن را وبسبب خواب غافل شوند از نماز خفتن
وآنرا ترک کنند سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصِّبْيَانِ إِذَا صَفُّوا فِي الصَّلَوةِ
الْمَكْتُوبَةِ قَالَ لَا تُؤَخِّرُوهُمْ عَنِ الصَّلَوةِ الْمَكْتُوبَةِ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ شرح الصلوة المكتوبة عبارتست از نماز بالغان که فریضه است یعنی صف
اطفال در صلوة مکتوبه عبارتست از اینکه صف اطفال واسط شود میان دو صف بالغان یعنی
بعد میان دو صف بالغان زیاد شود بقدری که زیاد بر آن خلاف مستحب یا خلاف جایز است
لا تؤخروهم علی الصلوة المکتوبة نهی است از اینکه صف اطفال بعد از جمیع صفوف بالغان
باشد بنابر اینکه چون اطفال جمع شوند وناظری بر ایشان نباشد بازی وخنده میکنند وفرقوا
بینهم اشارتست باینکه چنانچه تاخیر صف ایشان خوب نیست توسیط صف ایشان نیز خوب نیست
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از اطفال اگر صف زنند در نماز

وَالْجُوعُ

آنرا پس شما امر کنید اطفال خود را یعنی ... فرزندان ... سال ...

قَالَ لَا تُؤَخِّرُوهُمْ عَنِ الصَّلَوةِ الْمَكْتُوبَةِ

فریضه یا بمعنی که در یک صف غیر ایشان کسی نباشد وآن صف میان دو صف بالغان باشد امام گفت
مؤخر مدارید ایشان را از نماز فریضه بالغان وتفریق کنید میان ایشان باب شصت وچهارم اصل باب صلوة
الشیخ الکبیر والمریض شرح این باب بیان نماز کهن سال وبیمارست در این باب سیزده حدیثست اول اصل قُلْتُ
لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتُصَلِّي النَّوَافِلَ وَأَنْتَ قَاعِدٌ فَقَالَ مَا أُصَلِّيهَا إِلَّا وَأَنَا قَاعِدٌ مُنْذُ
حَمَلْتُ هَذَا اللَّحْمَ وَبَلَغْتُ هَذَا السِّنَّ شرح حملت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب یا
مجهول باب تفعیلست ومشهورست که امام محمد باقر علیه السلم فربه بوده یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم
را که آیا میگزاری نمازهای نافله را برحالی که تو نشسته باشی پس گفت نمیگزارم آنها را مگر برحالی
که من نشسته باشم از زمانی که برداشتم این گوشت فربهی را ورسیدم باین سن پیری دوم اصل عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَتَحَدَّثُ نَقُولُ مَنْ صَلَّى وَهُوَ جَالِسٌ
مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ كَانَتْ صَلَاتُهُ رَكْعَتَيْنِ بِرَكْعَةٍ وَسَجْدَتَيْنِ بِسَجْدَةٍ فَقَالَ لَيْسَ هُوَ هَكَذَا
هِيَ تَامَّةٌ لَكُمْ شرح علت در کلام ابو بصیر یحیی بن القاسم که کور بوده وامثال اوست از صاحبان اندک
عذر پس ضمیر هو در لیس هو هکذا راجع بمفعول نقول است ومقصود اینست که مراد بعلت در آن
حدیث آن نیست که تو فهمیدی که بیماری ومانند آن از عذرهای شدید باشد بلکه شامل کوری
وامثال آن از اندک عذرست یعنی روایتست از ابو بصیر کور از امام محمد باقر علیه السلم ابو بصیر گفت
گفتم او را بدرستی که ما صاحبان اندک عذر گفتگو میکنیم با یکدیگر میگوییم که هر که نماز گزارد برحالی
که او نشسته باشد بی بیماری ومانند آن میشود نماز او دو رکعت بجای یک رکعت در ثواب ودو سجده بجای
یک سجده پس امام گفت نیست آن چنین که فهمیدی آن نماز نشسته ثواب نماز ایستاده دارد برای
کوران وامثال کوران مثل بسیار فربه چنانچه گذشت در حدیث سابق سوم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ
أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدُّ الْمَرِيضِ الَّذِي يُصَلِّي قَاعِداً فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُوعَكُ
وَيُحْرَجُ وَلَكِنَّهُ هُوَ أَعْلَمُ بِنَفْسِهِ وَلَكِنْ إِذَا قَوِيَ فَلْيَقُمْ شرح یوعک بواو وعین بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول ثلاثی مجرد ماخوذست از وعک بفتح واو وسکون عین بمعنی اندک تب
یحرج بحاء بی نقطه وراء بی نقطه وجیم بصیغه مضارع مجهول باب ثلاثی مجرد ماخوذست از حرج بفتح
حاء وفتح راء بمعنی تنگی بسیار یعنی روایتست از جمیل بن دراج اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم
را که چیست مرتبه بیماری که نماز میگزارد نشسته پس امام گفت بدرستی که مرد هر آینه گاهی اندک تب
میکند وبسیار تنگ حال میشود ولیکن آن بیمار داناترست بحال خودش یا بمعنی که چون ضعف داشته باشد

نشسته نماز میگزارد ولیکن چون قوة بهم رساند در اثنای نماز پس باید که برخیزد چهارم اصل سألت
أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل والمرأة يذهب بصره فيأتيه الأطباء فيقولون
نداويك شهرا أو أربعين ليلة مستلقيا كذلك يصلي فرخص في ذلك وقال
فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه شرح واو در والمرأة بمعنی او است وضمیر بصره
راجع برجل است مثلا تفسیر باغی بطالب صید یعنی صید کننده بقصد تلذذ نه برای اصل قوت عیال
وتفسیر عادی بسارق می اید در حدیث ششم یا بیستادم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد
یا زن که برطرف میشود دیدن او بنزول آب و مانند آن پس می آیند نزد او طبیبان پس میگویند که
علاج میکنیم ترا بمیل زدن و مانند آن در یکماه یا چهل روز برحالی که تو بر پشت خوابیده باشی آنروزها
خوابیده نماز میگزارد پس امام علیه السلام رخصت داد در آن وگفت از سوره بقره و سوره نحل که پس
هر که بیچاره شود برحالی که غیر طالب صید باشد و غیر سارق باشد پس نیست گناهی بر او بدانکه در سوره
بقره چنین است یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم
ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ
ولا عاد فلا اثم علیه و در اینجا احتمالات بسیار است و از انجمله اینست که مراد بطیب جنسی از ماکول
باشد که جایز الاکل باشد در این شریعت و مراد بما رزقناکم چیزها باشد که مغصوب نباشد و حصر مفهوم
از انما مبنی بر این باشد که این چهار چیز در شریعت عیسی حلال بوده و در این شریعت حرام شده و هرچه غیر
آنهاست از حرامها در این شریعت حرمت آن مشترک است میان این شریعت و شریعت عیسی مثل خمر پس
داخل طیبات نیست اصلا بخلاف آن چهار چیز فا در فمن اضطر اگر برای تفریع باعتبار تعلق
مفهوم شرط که مدلول من است پس دلالت خواهد کرد بر اینکه هر حرامی برای مضطر جامع این دو
حال جایز است و ذکر امام این آیت را برای ~~تنظیر خواهد بود زیرا که~~ استدلال بر سابق خواهد بود
واگر فا برای تعقیب است پس ذکر امام این آیت را برای تنظیر خواهد بود زیرا که استدلال
بقیاس فقهی جایز نیست والله اعلم ترجمه ای جماعتی که مؤمن شدند برسالت محمد صلی الله علیه وآله
بخورید از پاکیزهای آنچه روزی کردیم شما را و شکر کنید برای الله تعالی و بی سبب وسعت طیبات
در این شریعت اگر بودید باین روشی که الله را پس عبادت میکردید بیان وسعت طیبات
درین شریعت اینکه حرام نکرد الله تعالی بر شما از جمله طیبات شریعت عیسی مگر میته را و خون را و گوشت
خوک را و آنچه نام غیر الله تعالی بر آن برده شده باشد در وقت ذبح آن پس بنابر حرام کردن آنچه مذکور شد

اگر کسی مضطر شود برحالی که طالب صید نباشد و سارق نباشد پس نیست گناهی بر او و اگر باغی یا عادی مضطر
شود گناهکار است در خوردن غیر طیبات این شریعت پنجم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال
سألته عن المريض إذا لم يستطع القيام والسجود قال يومئ برأسه إيماء
وأن يضع جبهته على الأرض أحب إلي شرح ان يضع بفتح همزه و سکون نون مبتدا
احب خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از بیمار چون
وسعت در قدرت نداشته باشد ایستادن را و سجده را امام گفت اشارت میکند بسر خود
نوعی از اشاره یا یعنی که برای سجده بیشتر خم میشود از رکوع و اینکه گذارد پیشانی خود را بر زمین

برای سجده هم

اگر قدرت داشته باشد محبوبتر است بسوی من ششم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال المريض
يومئ إيماء شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بیمار اشارت میکند نوعی از اشارت
بیان شد در شرح حدیث سابق هفتم اصل سألت أبا جعفر عليه السلام عن المبطون فقال يبني
على صلاته شرح المبطون بباء یک نقطه وطاء بی نقطه کسی که علت شکم دارد ماخوذ است از بطن بفتح
باء و فتح طاء یعنی علت شکم مثل اسهال یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از صاحب اسهال پس
گفت بنا میگذارد بر نماز خود یا یعنی که تتمه نماز را میکند بعد از طهارت یا مراد اینست که حاجت
بطهارت نیست هشتم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له الرجل يصلي وهو قاعد
فيقرأ السورة فإذا أراد أن يختمها قام فركع بآخرها فقال صلاته صلاة
القائم شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را مردی نماز نافله میگزارد
برحالی که او نشسته است پس میخواند سوره را پس چون میخواهد که تمام کند آنرا برمیخیزد پس رکوع
میکند باخر سوره پس امام گفت نماز او نماز ایستاده است یا یعنی که دو رکعت او بجای یک رکعت
نیست نهم اصل عن معاوية بن ميسرة أن سنانا سأل أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يمد إحدى رجليه بين يديه وهو جالس قال لا بأس ولا أراه إلا قال في المعتل
والمريضة وفي حديث آخر يصلي متربعا وماد رجليه كل ذلك واسع شرح میسره
بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه است سنان بکسر سین بی نقطه
لا اراه بضم همزه بصیغه مضارع متکلم مجهول مهموز العین معتل اللام یائی باب افعال یعنی
لا اظنه و نائب فاعل ضمیر مستتر است که مفعول اول است وضمیر بارز مفعول دوم است و راجع بامام
علیه السلام است یعنی روایت است از معویة بن میسره اینکه سنان پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را

از مردی که میکشد یکی از دو پای خود را در پیش خود در حالی که او نشسته است برای تشهد و مانند آن امام گفت
پروایی نیست و گمان ندارم را مگر اینکه گفته باشد در کسی که علتی در پا داشته باشد یا بیمار باشد
و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم این تتمه نیز هست که نماز میگزارد در حالی که چهار زانو باشد
و بر حالی که کشیده باشد دو پای خود را هر کدام آنچه مذکور شد جایز است دهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَسِيرِ يَأْسِرُهُ الْمُشْرِكُونَ فَتَحْضُرُ الصَّلَوةُ وَيَمْنَعُهُ الَّذِي أَسَرَهُ مِنْهَا
قَالَ يُومِئُ إِيمَاءً تر روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است گفت پرسیده شد امام از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود نزد او وقت
نماز و منع میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت اشاره میکند برای رکوع و سجود
نوعی از اشاره که میسر باشد یازدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ
يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ قَالَ الصَّحِيحُ يُصَلِّي قَائِمًا وَقُعُودًا الْمَرِيضُ
يُصَلِّي جَالِسًا وَعَلَى جُنُوبِهِمُ الَّذِي يَكُونُ أَضْعَفَ مِنَ الْمَرِيضِ الَّذِي يُصَلِّي جَالِسًا تر
روایت از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره آل عمران که خردمندان جمعی اند
که یاد میکنند الله تعالی را بر حالی که ایستاده باشند و بر حالی که نشسته باشند و بر حالی که بر پهلوهای خود
افتاده باشند خواه راست و خواه چپ خواه پشت و خواه پس امام گفت مراد بقیاما اینست که کسی
صحیحت نماز میگزارد ایستاده و مراد بقعودا اینست که کسی که مریض غیر ضعیف است نماز میگزارد
نشسته و مراد بعلی جنوبهم بیان کسی است که میباشد ناتوانتر از مریضی که نماز میگزارد نشسته

حکم م

دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُصَلِّي الْمَرِيضُ قَاعِدًا فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ صَلَّى مُسْتَلْقِيًا
يُكَبِّرُ ثُمَّ يَقْرَأُ فَإِذَا أَرَادَ الرُّكُوعَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ ثُمَّ يَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَكُونُ
فَتْحُ عَيْنَيْهِ رَفْعَ رَأْسِهِ مِنَ الرُّكُوعِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْجُدَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ
فَإِذَا سَبَّحَ فَتَحَ عَيْنَيْهِ فَيَكُونُ فَتْحُ عَيْنَيْهِ رَفْعَ رَأْسِهِ مِنَ السُّجُودِ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ
وَيَنْصَرِفُ ح غمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه در اول بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و در
دوم از باب تفعیل است برای مبالغه یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز میگزارد
بیمار غیر ضعیف نشسته پس اگر ناتوان شود نماز میگزارد بر پشت افتاده تکبیر احرام میگوید بعد از آن
قراءت میکند پس چون خواهد که رکوع کند برهم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح رکوع
میگوید بعد از آن میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر او

از رکوع پس چون خواهد که سجده کند بسیار بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح سجود میگوید
پس چون تسبیح گوید میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر او از سجود
بعد از آن تشهد میگوید و رو را میگرداند بجانب راست برای سلام انصراف چنانچه گذشت در حدیث
هشتم باب سیم امام سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرِيضِ أَيَحِلُّ لَهُ أَنْ يَقُومَ عَلَى
فِرَاشِهِ وَيَسْجُدَ عَلَى الْأَرْضِ قَالَ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْفِرَاشُ غَلِيظًا قَدْرَ آجُرَّةٍ أَوْ أَقَلَّ ا

ستقام ۴

لَهُ أَنْ يَقُومَ عَلَيْهِ وَيَسْجُدَ عَلَى الْأَرْضِ وَإِنْ كَانَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلَا تر روایت از امام
جعفر صادق علیه السلم د راوی گفت پرسیدم او را از بیمار که آیا حلال است او را اینکه بایستد بر جامه خواب
خود و سجده کند بر زمین راوی گفت که پس امام گفت که چون باشد جامه خواب کلفت بقدر کلفتی یک
آجر یا کمتر خوب است او را اینکه بایستد بر آن و سجده کند بر زمین و اگر باشد بیشتر از آنچه مذکور شد
پس خوب نیست باب شصت و پنجم اصل باب صلوة المغمى عليه والمريض الذي تفوته الصلوة تر این باب بیان نماز
بیهوش است و بیماری که فوت میشود از او نماز و در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ مُرَازِمِ بْنِ
حَكِيمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرِيضِ لَا يَقْدِرُ عَلَى الصَّلَوةِ قَالَ فَقَالَ كُلَّمَا
غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْعُذْرِ تر مرازم بضم میم و راء بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه است
حکیم بضم حای بی نقطه و فتح کاف و سکون یا دو نقطه در پایین است کلما بضم کاف و فتح لام مشدده
کلمه شرطیت برای عموم در زمان یعنی روایت از مرازم بن حکیم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از بیماری که قدرت ندارد بر نماز مرازم گفت که پس امام گفت هرگاه عاجز کرده باشد الله تعالی آن بیمار
را پس الله تعالی سزاوارتر است بعذر خواهی یعنی که آن بیمار معذور است البته و اگر عذر خواهی مقصود
باشد از جانب الله تعالی است نه از جانب بیمار و لهذا ثواب آن فعل نکرده را امید هست دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرِيضِ يَقْضِي الصَّلَوةَ إِذَا أُغْمِيَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا تر پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
از بیماری که آیا قضا میکند نماز را چون بیهوش شود پس گفت نه سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أُغْمِيَ عَلَيْهِ أَيَّامًا لَمْ يُصَلِّ ثُمَّ أَفَاقَ أَيُصَلِّي مَا فَاتَهُ قَالَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِ
تر روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بیهوش شد چند روز
نماز نگذارد و بعد از آن بهوش آمد آیا میگذارد آنچه را که فوت شده از او امام گفت نیست چیزی بر او
چهارم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرِيضِ يُغْمَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُفِيقُ كَيْفَ يَقْضِي
صَلَوتَهُ قَالَ يَقْضِي الصَّلَوةَ الَّتِي أَدْرَكَ وَقْتَهَا تر روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام

راوی گفت پرسیدم امام را از بیماری که گاهی بیهوش میشود بعد از آن بهوش می آید چون قضا میکند نماز خود را امام گفت قضا میکند هر نمازی را که دریافت وقت آنرا یعنی که بهوش آمد در مقداری از وقت آن که گنجایش وضو و نماز داشته باشد پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مَرِضَ فَتَرَكَ النَّافِلَةَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَيْسَتْ بِفَرِيضَةٍ إِنْ قَضَاهَا فَهُوَ خَيْرٌ يَفْعَلُهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ شرح روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم امام را اگر مردی بیمار شد پس ترک کرد نماز نافله را پس امام گفت ای محمد نیست آن نماز فریضه اگر قضا کند آنرا پس آن عمل صالحیست که میکند و اگر نکند پس گناهی بر او نیست ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ الصَّلَوَةُ السَّنَةَ مِنْ مَرَضٍ قَالَ لَا يَقْضِي شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فراهم آمد بر او نماز نافله بسیار از بیماری گفت قضا نمیکند هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْمُغْمَى عَلَيْهِ قَالَ مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْعُذْرِ شرح ما در ما غلب یعنی ما دام است و ضمیر علیه راجع بمغمی علیه است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب شصت و ششم اصل باب فضل یوم الجمعة ولیلتها شرح این باب بیان فضیلت روز جمعه و شب مقدم بران بروز است در این باب چهارده حدیث است اول اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ بِيَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ شرح با در بیوم برای ظرفیت است مثل وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ و مثل نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ و میتواند بود که برای مصاحبت باشد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که طلوع نکرد آفتاب در روزی که بهتر باشد از روز جمعه دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ نَزَلَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ مَعَهُمْ قَرَاطِيسُ مِنْ فِضَّةٍ وَأَقْلَامٌ مِنْ ذَهَبٍ فَيَجْلِسُونَ عَلَى أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ عَلَى كَرَاسِيَّ مِنْ نُورٍ فَيَكْتُبُونَ النَّاسَ عَلَى مَنَازِلِهِمُ الْأَوَّلَ وَالثَّانِيَ حَتَّى يَخْرُجَ الْإِمَامُ فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ طَوَوْا صُحُفَهُمْ وَلَا يَهْبِطُونَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَيَّامِ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ شرح القراطيس بفتح قاف جمع قرطاس بکسر و فتح و ضم قاف صحیفه که بران چیزی نویسند خواه از کاغذ و خواه از غیر آن الکراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف و تشدید یا یعنی تخت که از اسفل آن بلند بیتی تا آخر کلام راویت یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون شود روز جمعه فرود می آیند ملائکه که مقرب باشند با ایشانست صحیفها از نقره و قلمها از طلا پس می نشینند بر درهای مسجدها بر سندیهایی که از نورست پس مینویسند مردم را بر قدر مراتب ایشان در سبقت بمسجد اول را مینویسند و دوم را مینویسند و همچنین تا وقتی که

آنجه

وبيتها

المسجد

نیز مینامند

بیرون آید پیشنماز از مسجد یا از نماز یا یعنی که سلام دهد پس چون بیرون آید پیشنماز می پیچند صحیفهای خود را و فرود نمی آیند در چیزی از روزها مگر در روز جمعه میخواهد امام علیه السلم ملائکه مقربین را تا اشاره است باینکه در روزهای دیگر ملائکه دیگر فرود می آیند بر درهای مسجدها و مراتب سبقت مردم را مینویسند سیم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَحِبُّ إِذَا دَخَلَ وَإِذَا خَرَجَ فِي الشِّتَاءِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئاً فَاخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ شرح فی الشتاء متعلق بهریک از دخل و خرج است زیرا که در بلاد گرم سیر مثل مکه و مدینه دخول در اوایل زمستان میشود و خروج در اواخر زمستان میشود و پس مردم قریب بده ماه شبها در بامها میخوابند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که دوست میداشت چون داخل خانه میشد در اوایل زمستان برای شروع در سردی هوا و چون بیرون می آمد از خانه در اواخر زمستان برای شروع در گرمی هوا این را که باشد آن نقل مکان در شب جمعه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروءة در باب نوادر که باب شصت هفتم است اختلاف دو روایت در بیان وقت انتقال و در شرح آن مذکور میشود طریق جمع میان آنها ان شاء الله تعالی و گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که الله تعالی برگزید از هر چیزی چیزی را مثل اینکه برگزید از ماهها ماه رمضان را پس برگزید از روزهای هفته روز جمعه را چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّاعَةُ الَّتِي يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَا بَيْنَ فَرَاغِ الْإِمَامِ مِنَ الْخُطْبَةِ إِلَى أَنْ يَسْتَوِيَ النَّاسُ فِي الصُّفُوفِ وَسَاعَةٌ أُخْرَى مِنْ آخِرِ النَّهَارِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ شرح مراد با امام اینجا پیشنماز است خواه مخالف و خواه موافق زیرا که برای مومن صاحب تقیه مخالف حکم موافق دارد یا بهتر است و ساعة عطف بر ما بین است و مرفوعست آخر النهار عبارتست از ساعت دوازدهم از ساعات دوازده گانه معوجه روز و مضاف محذوفست بتقدیر اول آخر النهار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ساعتی که مستجاب میشود در ان دعا در روز جمعه دو ساعتست اول آنچه میان فارغ شدن پیشنماز از خطبه است تا اینکه راست شوند مردم در صفها یعنی که همه برخیزند بنماز و دوم ساعتی دیگر که از آخر روزست تا فرو رفتن آفتاب پنجم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الْجُمُعَةَ سَيِّدُ الْأَيَّامِ يُضَاعِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ وَيَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتِ وَيَكْشِفُ فِيهِ

الكُرُباتِ وَيَقضى فيهِ الحَوائِجَ العِظامَ شرح تذکیر ضمیر فیه با وجود ارجاع آن بجمعه باعتبار

اینست که جمعه در اصل مصدرست بمعنی اجتماع و الفت چنانچه صاحب قاموس گفته که واداه

الله جمعة ما بینهما بالضم الفة ما بینهما و اینجا مستعمل شده در زمان پس بجای یوم الجمعه است

الکربات بضم کاف و فتح و سکون راء بی نقط جمع کربه بضم کاف اندوههای بزرگ الحوایج

بیاء دو نقطه بعد از الف جمع حاجت مطلبها یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی

که روز جمعه بزرگ روزهاست چند برابر میکند خدا در آن روز ثواب اعمال صالحه را و برطرف میکند

در آن روز گناه معاصی گذشته را و بلند میکند در آن روز مراتب مؤمن را و قبول میکند

در آن روز دعاها را و کشاده میدهد در آن روز اندوههای بزرگ را و روا میکند در آن روز حاجتهای

حاجتهای را که هر کدام آنها بزرگست اصل وَهُوَ یَومُ المَزیدِ لِلّهِ فیهِ عُتَقاءُ وَطُلَقاءُ مِنَ

النّارِ ما دَعاهُ اَحَدٌ مِنَ النّاسِ وَعَرَفَ حَقَّهُ وَحُرمَتَهُ اِلّا کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

اَن یَجعَلَهُ مِن عُتَقائِهِ وَطُلَقائِهِ مِنَ النّارِ فَاِن ماتَ فی یَومِهِ وَلَیلَتِهِ ماتَ

شَهیداً وَبُعِثَ آمِناً وَما استَخَفَّ اَحَدٌ بِحُرمَتِهِ وَضَیَّعَ حَقَّهُ اِلّا کانَ حَقّاً عَلَی

اللهِ اَن یُصلِیَهُ نارَ جَهَنَّمَ اِلّا اَن یَتوبَ شرح المزید بفتح میم و کسر زای با نقطه و سکون

یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر میمی باب ضرب زیاد کردن و زیاد شدن هر دو اینجا

مناسبست زیرا که الله تعالی زیاد میکند ثواب حسنه و گناه سیئه را در این روز و مستحب است

برای مردم اینکه نفقه عیال را در آن روز زیاد کنند بر نفقه روزهای دیگر و بآنها زیاد

میشود ثواب و گناه و نفقه العتقاء بضم عین و فتح تاء دو نقطه در بالا و قاف و الف ممدوده

جمع عتیق بفتح عین بندگان آزاد کرده شده الطلقاء بضم طاء بی نقطه و فتح لام و قاف و الف

ممدوده جمع طلیق بفتح طاء بندگان سر داده شده فرق در میان عتیق و طلیق اینست که

بندگی زایل شده از عتیق بالکلیه بخلاف طلیق زیرا که بنده ایست که مالکش و متعرض

او نمیشود و رجوع میتواند کرد بفروختن او و مانند آن و باین اعتبارست که معاویه و امثال

او را طلقا مینامند و عتقا نمینامند زیرا که در روز فتح مکه همه ایشان بنده شده اند و

کسی ایشان را آزاد نکرد من النار اشارت باینست که نار جهنم مانند مالک عاصیانست و

الله تعالی در روز جمعه بعضی را عتیق میکند از آن و بعضی را طلیق میکند از آن دعاه برای

بی نقطه و عین بی نقطه و الف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است الدعاء نگاه داری

جزی

جزئی و مراد اینجا تعظیمست و عرف عطف بر منفی است بعطف تفسیر حق روز جمعه عبارتست

از مزید ثواب حسنات آنروز و آنچه مخصوص آنروزست از عبادات و حرمت آنروز

بضم حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه عبارتست از مزید گناه سیئات آنروز و استحقاق

صاحبان جرات در آنروز عقاب را بسبب ارتکاب آنچه بایشان نسبتی ندارد تقدیم معرفت

حق بر معرفت حرمت اشارت باینست که حرمت عمده تر از حقست پس ترقی از ادنی باعلی

شده در جانب وجود و چون در جانب عدم مقتضای ترقی عکس اینست تقدیم استحقاق حرمت

بر تضییع حق شده و از این ظاهر میشود که واسطه میان این دو شق همت و ضع حالت

الا ازاحد بتقدیر قد و عامل آن منفی است یصلیه از باب افعالست یعنی و آن روز زیاد

کردنست الله تعالی راست در آنروز آزاد شدگان و سر داده شدگان از آتش جهنم با معنی

که از بعض عاصیان راضی میشود بالکلیه و برای بعضی با وجود عدم رضا قرار عدم عذاب میدهد

تعظیم نکرد در آنروز هیچکس از مردم باین روش که شناخته باشد حق آنروز را و حرمت آنروز

را مگر آنکه شد حق بر الله عزوجل اینکه گرداند او را از جمله جمعی که بعض ایشان عتقا اند و بعضی

دیگر طلقا اند از آتش جهنم پس اگر میرد در روز جمعه و شب آن میمیرد مانند شهید و مبعوث

میشود در روز قیامت ایمن از عذاب جهنم و سبکی نکرده هیچیک بحرمت روز جمعه بر حالی که بتحقیق

ضایع کرده باشد حق او را مگر آنکه شد حق بر الله تعالی اینکه وا دارد او را بر آتش جهنم مگر آنکه توبه کند

عَن اَبانٍ عَن اَبی عَبدِاللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ اِنَّ لِلجُمُعَةِ حَقّاً وَحُرمَةً فَاِیّاکَ اَن تُضَیِّعَ

اَو تُقَصِّرَ فی شَیءٍ مِن عِبادَةِ اللهِ تَعالی وَالتَّقَرُّبِ اِلَیهِ بِالعَمَلِ الصّالِحِ وَتَرکِ المَحارِمِ

کُلِّها فَاِنَّ اللهَ یُضاعِفُ فیهِ الحَسَناتِ وَیَمحوا فیهِ السَّیِّئاتِ وَیَرفَعُ فیهِ الدَّرَجاتِ

قالَ وَذَکَرَ اَنَّ یَومَهُ مِثلُ لَیلَتِهِ فَاِنِ استَطَعتَ اَن تُحییَها بِالصَّلوةِ وَالدُّعاءِ

فَافعَل فَاِنَّ رَبَّکَ یَنزِلُ فی اَوَّلِ لَیلَةِ الجُمُعَةِ اِلَی السَّماءِ الدُّنیا فَیُضاعِفُ فیهِ الحَسَناتِ

وَیَمحوا فیهِ السَّیِّئاتِ وَاِنَّ اللهَ واسِعٌ کَریمٌ شرح معنی حق و حرمت روز جمعه بیان شد در

شرح حدیث سابق ان تضیع بتقدیر من ان تضیع است تذکیر ضمیر فیه با وجود آنکه راجع بجمعه است

بیان شد در شرح حدیث سابق که باعتبار اینست که جمعه در اصل مصدرست و مستعمل شده در زمان

اما ارجاع ضمیر یومه بجمعه باعتبار ملاحظه محض معنی مصدریت مثل بشارت نقط بصیغه ماضی

معلوم باب تفعیل است ماخوذست از مثال بفتح میم که مصدر باب حسن است بمعنی فضیلت التمثیل

جزیرا صاحب فضیلت کردن لیلة منصوب ... بمفعول است ومرادش مقدم است ودر بعض نسخ
مثله بضمیر غایب است وبنا براین مثله بکسر میم وسکون ثا مبتداست ولیلة مرفوع وخبر مبتدا است
وجمله خبران است نزول رب عبارتست از نزول علامت رحمت او مثل گشوده شدن درهای آسمانها
تا آسمان دنیا چنانچه می آید در حدیث دهم این باب ونزول ملائکه رحمت تا آسمان دنیا واین قسم
از مجازست مانند آیت سورة الفجر وجاء ربک والملک صفا صفا ضمیر فیه در دو جای آخر راجع بنزول
است وفی برای سببیت یا ظرفیت است یا راجع باول است وفی برای ظرفیت است یعنی روایت
از ابان از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستی که روز جمعه را حقی وحرمتی هست پس دور دار از یکدیگر
خود را واین را که ضایع کنی یا تقصیر کنی در چیزی از عبادات الله تعالی ونزدیکی جستن بسوی او
بعمل صالح وترک حرامها بهمگی آنها چه بدرستی که الله تعالی چند برابر میکند در آنروز ثواب حسنات را وبر
طرف میکند در آن روز سیات گذشته را وبلند میکند در آنروز مراتب مؤمن را ابان گفت که امام
ذکر کرد که روز جمعه فاضل کرد شب جمعه را پس اگر وسعت در قدرت داشته باشی که زنده داری
آن شب را بنماز ودعا پس بکن چه بدرستی که علامت رحمت صاحب کل اختیار تو فرود می آید در اول
جمعه بسوی آسمان نزدیکتر بما پس چند برابر میکند بسبب آن فرود آمدن ثواب حسنات را وبر طرف میکند
بسبب آن فرود آمدن سیات گذشته را وبدرستی که الله تعالی توانگر وصاحب کرم است هفتم اصل عن ابی
حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال له رجل کیف سمیت الجمعة قال ان الله عز وجل جمع
خلقه لولایة محمد صلی الله علیه وآله ووصیه فی المیثاق فسماه یوم الجمعة لجمعه
فیه خلقه شرح سمیت بصیغه ماضی مجهول غایبه باب تفعیل است ونایب فاعل ضمیر مستتر راجع بجمعه است
جمعه بصیغه ماضی معلوم باب منع است حاصل جواب اینست که جمعه در اصل مصدرست ومستعمل میشود در زمان آن
مصدر یوم المیثاق آنست که در آیت سوره اعراف مذکورست واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا وبیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب دوم
وسیوم وچهارم وپنجم وششم وغیر آنها یعنی روایت از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که امام را
که جمعه چون نامیده شد جمعه امام گفت بدرستی که الله عز وجل جمع کرد در آن روز جمیع مخلوقین خود را برای
تصدیق امامت محمد صلی الله علیه وآله وتصدیق امامت هر که وصی اوست تا انقراض دنیا در روز پیمان پس
نامید الله تعالی آنروز را روز جمعه از برای جمع او در آن روز مخلوقین خود را هشتم اصل عن جابر عن ابی
جعفر علیه السلام قال سئل عن یوم الجمعة ولیلتها فقال لیلتها غراء ویومها یوم زاهر ولیس

مردی

من عذاب القبر

علی وجه الارض یوم تغرب فیه الشمس اکثر معافا من النار من مات یوم الجمعة عارفا بحق اهل هذا
البیت کتب الله تعالی له براءة من النار وبراءة من العذاب ومن مات لیلة الجمعة اعتق من
النار شرح الغراء بفتح غین بانقطه وتشدید را بی نقطه والف ممدوده مؤنث اغر بفتح همزه وفتح غین است یعنی سفید
واینجا استعاره شده برای مبارک الزاهر برای بانقطه ورا بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع سرا پا تابان علی وجه خبر لیس
است یوم مرفوع واسم لیس است جمله تغرب صفت یوم است اکثر منصوب وحال از ضمیر فیه است بنا بر آنکه حال از ضمیر
فاعل ومفعول جائزست یا اکثر مرفوع وصفت دوم یوم است معافا بضم میم بصیغه اسم مفعول معتل اللام واوی باب
مفاعله است ومنصوبست بر تمییز از نسبت اکثر بضمیر مستتر در آن وکتابت آن بالف مبنی بر اینست که گاهی لام الفعل
محذوف میباشد مثل یوم التلاق بمعنی یوم التلاقی المعافات دفع الله تعالی مکروه را از کسی من النار متعلق بمعافا است
ومن تفضیلیه ومدخول آن محذوفست برای ظهور تقدیر اکثر معافا من النار من یوم الجمعة یعنی روایتست از جابر
از امام محمد باقر علیه السلم جابر گفت که امام پرسیده شد از روز جمعه وشب آن پس گفت شب آن مبارکست وروز آن روز است
سراسر تابان ونیست بر روی زمین روزی که فرو رود در آن روز آفتاب بر حالی که آن روز بیشتر باشد باعتبار بخشیده شده
از آتش جهنم از روز جمعه هر که بمیرد در روز جمعه بر حالی که شناسا باشد بحق این خانه داده یعنی که از شیعه امامیه باشد
نوشت الله تعالی برای او برائتی از آتش جهنم وبرائتی از عذاب قبر وهر که بمیرد در شب جمعه آزاد کرده شد از آتش جهنم نهم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام فضل الله الجمعة لمن اتاها وانکم تتسابقون الی الجنة علی قدر سبقکم
الی الجمعة وان ابواب السماء لتفتح لصعود اعمال العباد شرح لتزخرف بفتح لام وصیغه مضارع غایبه معلوم
باب تفعلل بحذف یکی از تاها یا مجهول باب فعللست الزخرف نگارنگ شدن گیاههای باغ ومانند آن والزخرفه نگا
رنگ کردن تزین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از تاها یا مجهول باب تفعیل است التزین آراسته شدن
والتزیین آراسته کردن تفتح بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است برای کثرت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم
ترجیح داد الله تعالی روز جمعه را بر غیر آن از روزهای هفته وبدرستی که بهشتها هر آینه نگارنگ میشود وآراسته میشود در
روز جمعه برای کسی که آید نزد نماز جمعه وبدرستی که شما بر یکدیگر سبقت میگیرید بسوی بهشت بر قدر سبقت شما بسوی نماز
جمعه وبدرستی که درهای آسمان هر آینه گشوده میشود برای بالا رفتن عملهای بندگان دهم اصل عن جابر بن یزید
عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له قول الله عز وجل فاسعوا الی ذکر الله قال اعملوا وعجلوا
فانه یوم مضیق علی المسلمین فیه وثواب اعمال المسلمین فیه علی قدر ما ضیق علیهم والحسنة
والسیئة تضاعف فیه قال وقال ابو جعفر علیه السلام والله لقد بلغنی ان اصحاب النبی صلی الله
علیه وآله کانوا یتجهزون للجمعة یوم الخمیس لانه یوم مضیق علی المسلمین شرح شاید که باعث سوال

علی غیرها من الایام وان الجنان لتزخرف وتزین یوم الجمعة لمن

استعلام رفع اشکالی باشد که ناشی شده از تفسیر مجمع البیان ندا را باذان که متصل بخطبه و نماز میباشد و اشکال اینست
که خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا چگونه بعد از شروع در اذان سعی میکنند و بنماز میرسند با وجود آنکه تعجیل در رفتن
سوی مسجد مکروهست و سکینه و وقار در آن مستحبست چنانچه می آید در حدیث اول و چهارم باب آینده و حاصل جواب اینست
که ندا بمعنی اذان نیست بلکه بمعنی طلب امام است آن خلایق را سوی خود برای نماز بارسال رسولان سوی چهار طرف یا
شش طرف و مانند آن پیش از روز جمعه برای جار زدن و امر مردمان بشهود جمعه و مراد بسعی سوی ذکر الله اینست
که مسلمانان کار را پیش اگر دارند برای معاش در آن روز پیش از اذان میکرده باشند بتعجیل تا بفراغت دریابند
نماز را و اگر احتیاط بیشتر کنند و در روز پنجشنبه شروع در یراق گیری کنند بهتر خواهد بود چنانچه گفته که والله لقد بلغنی
تا آخر مضیق دو جا رفوع و صفت یوم است و مراد اینست که تکلیفی عظیم مخصوص آنروز شده زیرا که دخول
کسی در چنین مجمع عامی خالی از خطرها نمیباشد نه در فیه سجا برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و ضمیر
راجع بذکر الله است که عبارتست از امام مفترض الطاعه خواه نبی و خواه وصی موافق امثال آنچه گذشت
در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و ظرف اول متعلق بمضیق است و میتواند بود که فی در سوم
بلکه در دوم نیز برای ظرفیت باشد و ضمیر راجع بیوم باشد ما در ما ضیق مصدریه است و ضیق بصیغه ماضی مجهول
باب تفعیل است یعنی روایتست از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم او را که چه معنی دارد
قول الله تعالی در سوره جمعه که پس سعی کنید سوی ذکر الله امام گفت که کار سازی کنید در روز جمعه و شتاب کنید چه بدرستی
که آن روزیست که تنگ کرده شده است بر مسلمانان بسبب ذکر الله و ثواب عملهای مسلمانان برای ذکر الله بر
قدر تنگ کرده شدن بر ایشانست و هر کدام از حسنه و سیئه مضاعف میشود باعتبار ثواب و عقاب برای
ذکر الله یعنی که ثواب فرمان برداری امام مفترض الطاعه چند برابر ثواب فرمانبرداریها در وید رست مثلا
و عقاب نافرمانی امام مفترض الطاعه چند برابر نافرمانیها در وید رست مثلا راوی گفت که و گفت امام محمد باقر
علیه السلم بخدا قسم که هر آینه رسید بمن اینکه اصحاب نبی صلی الله علیه و آله عادت ایشان این بود که یراق گیری
میکردند برای نماز جمعه در روز پنجشنبه برای اینکه روز جمعه روزیست که تنگ کرده شده است بر مسلمانان یازدهم
اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم قال ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة و ان
کلام الطیر فیه اذا لقی بعضها بعضا سلام سلام یوم صالح شرح سلام در اول مرفوع است بتقدیر
سلام علیک مثل آیت سوره ذاریات قال سلام و در دوم منصوب مفعول مطلق است و مضاف بسوی
که مجرور است صالح مجرور و صفت یوم است و میتواند بود که سلام در دوم مرفوع و تکرار اول باشد و یوم نیز مرفوع
باشد و این موافق روایت شیخ طوسی است در تهذیب در کتاب الصلوة در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها که مقدم بر ابواب

الزیادات

الزیادات است که سلام سلام و یوم صالح یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم که گفت هر کدام
که طلوع نکرد آفتاب در روزی که بهتر باشد از روز جمعه و بدرستی که سخن مرغان در آنروز چون برخورند بعضی آنها
بعضی را اینست که سلام بر شما باد سلام روزی که خوبست دوازدهم اصل قلت لابی عبد الله الساعة التی فی یوم
الجمعة التی لا یدعو فیها مؤمن الا استجیب له قال نعم اذا خرج الامام قلت ان الامام یعجل و یؤ
خر قال اذا زاغت الشمس شرح زاغت بزای با نقطه و الف و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی
باب ضرب است الزیغ میل آفتاب بجانب مغرب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آن ساعتی که در روز جمعه آن ساعت
که دعا نمیکند مؤمنی مگر آنکه مستجاب شده برای او کدام است گفت آری میگویم وقتیست که بیرون آید پیشنماز از خانه
خود سوی مسجد گفتم بدرستی که پیشنماز گاهی تعجیل میکند و گاهی تاخیر میکند یعنی که گاهی پیش از زوال بیرون می آید
و گاهی بعد از زوال گفت وقتی است که زوال آفتاب شود سیزدهم اصل عن عمر بن یزید قال قال ابو عبد الله
علیه السلم یا عمر انه اذا کان لیلة الجمعة نزل من السماء ملائکة بعدد الذر فی ایدیهم اقلام الذهب
و قراطیس الفضة لا یکتبون الی لیلة السبت الا الصلوة علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
فاکثر منها و قال یا عمر ان من السنة ان تصلی علی محمد و اهل بیته فی کل جمعة الف مرة
و فی سائر الایام مائة مرة شرح روایتست از عمر بن یزید گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که ای عمر چون
شود شب جمعه فرود می آیند از آسمان فرشتگان بعدد موران کوچک در دستهای ایشان قلمهای طلاست و صحیفهای
نقره است نمینویسند تا شب شنبه مگر درود را بر محمد و آل محمد و خاندانش صلی الله علیه و آله پس بسیار کن از آن درود
و امام گفت ای عمر بدرستی که از جمله سنت است اینکه درود کرده شود بر محمد و خانواده او در هر روز جمعه هزار بار و باقی
روزها صد بار چهاردهم اصل عن الرضا علیه السلم قال قلت له بلغنی ان یوم الجمعة اقصر الا
یام قال کذلک هو قلت جعلت فداک کیف ذاک قال ان الله تبارک و تعالی یجمع
ارواح المشرکین تحت عین الشمس فاذا رکدت الشمس عذب ارواح المشرکین برکود
الشمس ساعة فاذا کان یوم الجمعة لا یکون للشمس رکود رفع الله عنهم العذاب لفضل
یوم الجمعة فلا یکون للشمس رکود شرح کیف ذاک سوالست از کیفیت کوتاهی نه از سبب کوتاهی چه
مقصود اینست که به چه معنی کوتاهست و حاصل جواب امام علیه السلم اینست که کوتاهی زمان در دو معنی مستعمل میشود
یکی حقیقی مثل اینکه روز زمستان کوتاه تر از روز تابستانست دیگر مجازی و آن باعتبار امر خارج است و آن
دو قسم است اول وقوع راحتی در آن چنانچه میگویند که روز وصال کوتاه تر از روز هجرانست دوم کثرت اشتغال
ضروری در آن چنانچه گذشت در حدیث دهم این باب که فانه یوم مضیق علی المسلمین و مراد اینجا معنی مجازی است

عن محمد بن اسمعیل بن بزیع

لیکن چون قسم دوم معنی مجازی مشهور معروف بوده امام علیه السلام اکتفا بقسم اول کرده یا آنرا نیز بیان کرده
در اینجا منقول نشده و بر هر تقدیر راحتی که بیان شده نسبت بارواح مشرکین است یحمی بصیغه مضارع غایب
معلوم باب منع است تحت یعنی فوق است عین الشمس عبارتست از وادی برهوت که در حضرموت است و مذکور شد
در کتاب الجنائز در احادیث باب ششم ارواح الکفار که باب نود و دوم است اینکه آبی در آن روانست که در آن
و بیان شد و شاید که استعمال عین الشمس در ان باعتبار این باشد که طول آن وادی موافق خط نصف النهار است
پس آفتاب در هر روز از نصف ساعت پیش از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال جمیع آن وادی را بتابد
گرم میکند و آن باعث زیادتی عذاب ارواح مشرکان که در آنجاست میشود مگر آنکه الله تعالی بسبب فضل روز جمعه آن
زیادتی عذاب را از آن ارواح بردارد بخرق عادت و این مبنی بر اینست که نفس ناطقه جسم است رکدت براء
بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است از رکود بضم راء و سکون و آن عبارتست از حالتی
که شمس را میباشد از نصف ساعت قبل از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال باعتبار اینکه مانند ساکن مینماید
یا باعتبار اینکه هیچ جزء آن وادی در آن وقت سایه ندارد عذب بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و مراد زیاد
کردن عذاب است با در برکود برای سببیت است ساعة ظرف عذاب یا ظرف رکودست لا یکون للشمس رکود
بنوعی از مجاز است و مراد اینست که چون عذاب ندارند، نه اینست که رکود نداشته باشد رفع الله براء
بی‌نقطه استیناف بیانی لا یکون للشمس رکودست پس ماضی بمعنی مضارع است زیرا که در حکم جزای شرطست فلا یکون
للشمس رکود تصریح است بنتیجه استیناف بیانی تا معلوم شود که نفی رکود بعنوان مجاز است و بعنوان حقیقت
مشهور هم
نیست یعنی روایتست از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح باء یک‌نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و عین بی‌نقطه از امام رضا علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که رسیده بمن از ائمه علیهم السلام اینکه روز جمعه کوتاهتر روزهاست
امام گفت چنانست آن روز گفتم قربانت شوم چگونه است این امام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی جمع میکند ارواح
مشرکان را در قعر وادی برهوت پس چون درنگ کند آفتاب در حوالی نصف النهار عذاب میکند الله تعالی ارواح
مشرکان را بسبب درنگ کردن آفتاب یک ساعتی پس چون شود روز جمعه نمیباشد برای آفتاب درنگ کردنی بیان این
آنکه برمیدارد از ایشان عذاب را برای فضیلت روز جمعه پس نباشد برای آفتاب درنگ کردنی در روز جمعه باب
مانند هست که هم
شصت و هفتم اصل باب التزین یوم الجمعة شرح التزین مصدر باب تفعل آراسته کردن خود یعنی این باب
بیان آراسته کردن خودست در روز جمعه در این باب ده حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَتَزَيَّنْ
أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَغْتَسِلُ وَ يَتَطَيَّبُ وَ يُسَرِّحُ لِحْيَتَهُ وَ يَلْبَسُ أَنْظَفَ ثِيَابِهِ وَ لْيَتَهَيَّأْ لِلْجُمُعَةِ
وَ لْيَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ وَ لْيُحْسِنْ عِبَادَةَ رَبِّهِ وَ لْيَفْعَلِ الْخَيْرَ مَا اسْتَطَاعَ

فان الله

فَإِنَّ اللّٰهَ يَطَّلِعُ عَلَى الْأَرْضِ لِيُضَاعِفَ الْحَسَنَاتِ شرح لیتزین بفتح لام و کسر لام میتوان خواند بود بنا بر اول لام برای
ابتدا و تاکیدست و فعل مرفوعست و بنا بر دوم لام برای امر غایبست و فعل مجزوم است و حاصل هر دو یکیست
یسرح بسین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است لیتهیأ بصیغه امر غایب
باب تفعل است التهیؤ ساخته شدن برای کاری السکینة آرام اعضا و الوقار بفتح واو آرام دل و عکس نیز
گفته‌اند لیحسن بصیغه امر غایب باب افعالست یطلع بتشدید طاء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب
افتعالست الاطلاع مشرف شدن و استعمال آن اینجا بنوعی از مجازست مثل آیت سوره رعد اولم یروا انا نأتی
الارض و بیان شد در کتاب العقل در حدیث ششم باب فقد العلماء یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که باید
آراسته میشود یکی از شما در روز جمعه بیان این آنکه غسل جمعه میکند و بوی خوش بکار میبرد و شانه میکند ریش
خود را و میپوشد پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را و باید که ساخته شود برای جمعه یعنی که در روز پنجشنبه یراق کند خود
برای روز جمعه چنانچه گذشت در حدیث دهم باب سابق یا یعنی که در روز جمعه از شغلهای دنیا فارغ شود
تا در اول وقت سعی کند یا یعنی که احتیاط خود را نگاه دارد تا مبادا که در حضور مخالفان که نماز جمعه میکنند
خلاف تقیه بعمل آید چنانچه مذکور میشود در باب تهیئة الامام للجمعة و باید که باشد بر او در آن روز آرام اعضا
و آرام دل که اثر آن در چشمها ظاهر است و باید که نیکو کند عبادت صاحب کل اختیار خود را و باید که کند
عمل صالح را چند آنکه وسعت در قدرت داشته باشد چه بدرستی که الله تعالی مشرف میشود باعتبار علامت رحمت
خود بر زمین تا چند برابر کند اعمال صالحه را دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ
أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ وَ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ عَلَى سُنَّةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَتَبَ اللّٰهُ
لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ وَ بِكُلِّ قُلَامَةٍ عِتْقَ رَقَبَةٍ وَ لَمْ يَمْرَضْ مَرَضاً يُصِيبُهُ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ شرح قلم بقاف
بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است القلامه بضم قاف و تخفیف لام آنچه جدا شود از ناخن بچیدن آن
لم یمرض بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است یصیبه صفت مرضا است و ذکر این برای احتراز از مرض
سهلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت هر که بگیرد از شارب
خود و بچیند ناخنهای خود را در روز جمعه بعد از آن گوید آنچه کردم بنام خداست بر طریقت محمد و آل محمد است
مینویسد الله تعالی برای او بهر مویی و بهر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده و بیمار نمیشود بیماری که دریابد او را
یا یعنی که شدید باشد مگر بیماری مردن سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
عَلَى الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فِي الْحَضَرِ وَ عَلَى الرِّجَالِ فِي السَّفَرِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل
روز جمعه لازم است بر مردان و زنان در حضر و لازم است بر مردان در سفر چهارم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لا تدع الغسل یوم الجمعة فانّه سنّة و شمّ الطیب و البس صالح ثیابك و لیكن فراغك من الغسل قبل الزوال فاذا زالت فقم و علیك السّكینة و الوقار و قال الغسل واجب یوم الجمعة شرح شمّ بضم و فتح شین بانقط و تشدید میم مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر و علم است الطیب بکسر طاء بی‌نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین خوشبویی و واو در و علیك حالیه است و السّكینة مرفوعست یا واو عاطفه است و علیك اسم فعلست بمعنی الزم و السّكینة منصوبست و حاصل هر دو یکیست یعنی واجب قدر مشترک میان مستحب مؤکد و فریضه است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم وا مگذار غسل را در روز جمعه بدرستی که آن طریقت رسول علیه و آله السلم است و بوکن خوشبویی را و بپوش لایق جامهای خود را و باید که باشد فارغ شدن تو از غسل پیش از زوال آفتاب پس چون زوال آفتاب شود پس برخیز برای سعی بسوی ذکر الهی بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل و امام گفت غسل لازم است در روز جمعه

پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال اخذ الشّارب و الاظفار و غسل الرّاس بالخطمی یوم الجمعة ینفی الفقر و یزید فی الرّزق شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن بعضی از شارب و ناخنها و شستن سر با خطمی در روز جمعه برطرف میکند نیازمندی را و زیاد میکند در روزی یا یعنی که باعث تجاوز روزی از حد وسط نیز میشود و مراد اینست که هر کدام که واقع شود باعث این میشود بقرینه حدیث آینده

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال من اخذ من شاربه و قلّم من اظفاره و غسل رأسه بالخطمی یوم الجمعة کان کمن اعتق نسمة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که گیرد چیزی از شارب خود را هر چند که کم باشد و چینه چیزی از ناخنهای خود را هر چند که کم باشد و شوید سر خود را با خطمی در روز جمعه میشود مانند کسی که آزاد کرده باشد بنده را یا یعنی که هر کدام از اینها که واقع شود مانند عتق رقبه است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوم این باب

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال اخذ الشّارب و الاظفار من الجمعة الی الجمعة امان من الجذام شرح هر یک از من و الی اینجا ظرف مستقرست و حالست از هر یک از شارب و الاظفار زیرا که اخذ مصدر مضاف بمفعولست و مدخول من و الی خارج میباشد از حکمی که در کلام است پس مراد اینست که اخذ در جمعه باشد شاربی را و اظفاری را که باقی در شش روز که میان جمعه و جمعه دیگر است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن شارب و ناخنها بر حالی که آن شارب و ناخنها باشد از روز آدینه تا روز آدینه دیگر باعث ایمنی از خوره است

هشتم اصل عن زرارة و الفضیل قالا قلنا له اتجزی اذا اغتسلت بعد الفجر للجمعة قال نعم شرح مراد بغسل اینجا غسل جنابت و مانند آنست و مراد بجمعه روز آدینه است یا مراد

بغسل غسل جمعه است که متصل بطلوع فجر باشد و مراد بجمعه نماز جمعه یا روز آدینه است یعنی روایت از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اند گفتند که گفتیم امام علیه السلم را که آیا کافیست چون غسل کنم بعد از طلوع فجر برای جمعه گفت آری

نهم اصل عن حریز عن بعض اصحابنا عن ابی جعفر علیه السّلم قال لا بدّ من غسل یوم الجمعة فی الحضر و السّفر فمن نسی فلیعد من الغد و روی فیه رخصة للعلیل شرح اطلاق اعاده بر فعلی که نکرده باعتبار اینست که چون فراموش کرده ثواب کردن را دارد پس گویا که کرده است من در من الغد بمعنی فی است و روی بکلام کلینی است یعنی روایت از حریز از بعض یاران ما از امام محمد باقر علیه السلم گفت چاره نیست از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس هر که فراموش کند پس باید که اعاده کند در فردا که روز شنبه است و روایت کرده شده است از امام محمد باقر علیه السلم در غسل جمعه رخصتی برای صاحب علت یعنی عذر مطلقا یا بمعنی بیماری

دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال غسل الرّاس بالخطمی فی کلّ جمعة امان من البرص و الجنون شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت شستن سر با خطمی در هر روز آدینه باعث ایمنی است از برص و دیوانگی

باب شصت و هشتم اصل باب وجوب الجمعة و علی کم تجب شرح وجوب الجمعة بتقدیر وجوب شهود الجمعة است و حقیقت جمعه بیان میشود در شرح حدیث چهارم این باب علی کم تجب بتقدیر و انما علی کم تجب است علی بنا بر اینکه کم استفهامیه است و الفاظ استفهام کاهی مستعمل میشود در آنچه در جواب استفهام حقیقی میباشد مثل علمتکم عندکم زیرا که علم با استفهام حقیقی جمع نمیشود و اینجا از آن قبیلست و این اشارتست بحل حدیث چهارم و پنجم این باب و بیان میشود یعنی این باب بیان وجوب شهود جمعه است و بیان اینکه آن بنا بر چند نفر که میسر اند در جمعه شوند واجب میشود در این باب هفت حدیث

اول اصل عن ابی بصیر و محمّد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السّلم قال انّ الله عزّ و جلّ فرض فی کلّ سبعة ایّام خمسا و ثلثین صلوة منها صلوة واجبة علی کلّ مسلم ان یشهدها الّا خمسة المریض و المملوك و المسافر و المرأة و الصّبیّ شرح فرق میان مفروض و واجب اینست که مفروض مکلف به در صریح یا ظاهر قرآنست و واجب اعم از آنست و بیان مفروض بودن پنج نماز در هر روز از شب گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سوم است من در منها حرف جر و برای تبعیض است و ظرف خبر مقدم است که مقدم شده صلوة مبتدا است که مؤخر شده و من اسم بمعنی بعض مبتدا نیست بقرینه اینکه در حدیث ششم این باب فیها بجای منها است پس مقصود اخبار از نماز جمعه جامع شرایط صحت است با اینکه از جمله سی و پنج است و سی و ششم نیست پس جمع میان آن ظاهر مشتمل بر بدعت است نیست و واجبة دلالت میکند بر اینکه نعت صلوة است و ضمیر مستتر در آن فاعلش است و راجع بصلوة است علی کل مسلم ان یشهدها چهار احتمال دارد اول اینکه ظرف متعلق بواجبة باشد و ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر تمیز نسبت در واجبة باشد و شهود آن صلوة بمعنی حضور نزد آن باشد چون امام اتیان آن کرده باشد پس مراد بکل مسلم هر مومن از جمله رعیت است زیرا که این ماخوذ است از ابی بصیر

جمعه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و معلوم است که منادی و ذکر الله خارج است
از آن مومنان نظیر الذین آمنوا در آیت سوره نساء که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
زیرا که رسول و اولی الامر خارج‌اند از آن با وجود آیت سوره بقره آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون چه امر
کسی باطاعت خود کسی صحیح نیست پس این حدیث دلالت میکند بر انکه انشای نماز جمعه مخصوص است بامام مفترض الطاعه که
عالم بجمیع احکام شرع و متشابهات قرآنست خواه رسول و خواه وصی رسول و از رعیت صحیح نیست و واجبست بر رعیت انکه
حاضر شوند نزد آن امام اگر ندا کند برای نماز جمعه و این مبنی بر انست که آیات بسیار و احادیث بسیار دلالت میکند بر انکه
ذکر الله عبارت از رسول و وصی رسول است مثل آیت سوره نور فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو
و الآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و مثل آیت سوره طلاق قد انزل الله الیکم
ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات و مثل آیت سوره زمر الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه
جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و مثل آیت سوره رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب و گذشت
در حدیث اول فضل القرآن در تفسیر آیت سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر که یعنی ذکر الله یعنی
اکبر و گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام که باب بیستم است این مضمون
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذکر انا و الائمة اهل الذکر و از عجایب انکه با وجود این مراتب بعضی دعوی اجماع مفسران میکنند
بر انکه مراد بذکر الله خطبه جمعه یا نماز جمعه است و الرجال اینه عوی را ثابت باید کرد مراد بندا در اذا نودی للصلوة طلب است
موافق آیت سوره آل عمران ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم و بیان انکه مراد بندا اذان جمعه نیست گذشت
در شرح دوم باب شصت و ششم دوم انکه ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر بدل اشتمال ضمیر مستتر در واجبه باشد و دلالت همانست
که مذکور شد اگر گویی که شرطست در بدل اشتمال انکه نسبت فعل یا شبه فعل ببدل خلاف مقتضای ظاهر باشد و اینجا چنان
نیست زیرا که نسبت وجوب بضمیر صلوة خلاف مقتضای ظاهر نیست گوییم که مفروض اخص از واجبست پس اخبار از وجوب
چیزی بعد از اخبار از مفروض بودن آنچیز لغو و خلاف مقتضای ظاهر است سوم انکه ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر
مبتدا باشد و ظرف متعلق بواجبه نباشد بلکه خبر مبتدا باشد بتقدیر فرض علی کل مسلم و دلالت همانست که مذکور شد اگر گویی
که بنا بر این ذکر واجبة علی الامام است و ذکر واجبه لغو میشود زیرا که مفروض اخص از واجبست گوییم که واجبه بر این
تقدیر بمعنی واجبة علی الامام است و ذکر واجبه برای اشعار بانست که انشای جمعه بر امام فرض نیست بلکه گاهی بنا بر
مصلحتی که اقتضای جمیع خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا کند واجب میشود بر امام و در این صورت بر رعیت مفروض
میشود حضور نزد آن جمعه زیرا که در آیت سوره جمعه تکلیف ذکر الله نشده بندا و تکلیف رعیت شده بسعی بسوی ذکر الله بر تقدیر ندای
او چهارم انکه ان بکسر همزه شرطیه باشد و شود بمعنی قرب باشد و آن اینست که بعد میان ان مسلم و جمعه امام زیاد بر دو فرسخ

کتاب

و ایضا قطع نظر از انها بعنوان گفت که ام اهل
البیت ... گردد ... دیگران از امثال
عموم واجبة علی کل مسلم ان یشهدها چنانچه ابن بابویه
در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول النبی صلی الله
علیه و آله ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اعلی
ذی لهجة اصدق من ابی ذر روایت کرده که
انا اهل بیت لا نقاس باحد

نباشد

نباشد و دلالت همانست که مذکور شد بلکه بر این تقدیر ظاهرترست استثنای خمسه اینجا و استثنای تسعه در حدیث
ششم این باب مبنی بر اکتفا بر عمده است باعتبار آن زمان و باعتبار حال مخاطب و لهذا المحبوس و خائف از
دشمن و مانند اینها در هیچکدام مذکور نیست و مقصود استثنای صاحبان عذر است و این منافات ندارد
با انکه استثنا در لفظ آیت سوره جمعه صریح نشده استعمال مسلم در نابالغ حقیقت نیست مانند استعمال مؤمن
که مذکور میشود در کتاب الایمان و النذور و الکفارات در حدیث پانزدهم باب النوادر که آخر ابوابست در
تفسیر آیت سوره نساء فتحریر رقبة مؤمنة که یعنی بذلک مقرة قد بلغت الحنث پس اگر استثنا متصل باشد
شاید که مراد بصبی نوبالغ و بی موی رو باشد بنا بر انکه دخول کوچکان در هجوم عام باعث ضرر ایشان
میشود و استعمال صبی در بالغ بی موی رو بسیارست مثل آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب من
امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است و در کتاب القضایا و الاحکام در حدیث ششم آخر ابواب
بدانکه وجوب حضور جمعه بر هر مسلم مطلقا وقتی صحیح است که انشا کننده آن کسی باشد که قدح در عدالت او
منافی حقیقت اسلام باشد نظر بانکه شیعه امامیه استدلال کرده اند بر عصمت اولی الامر بآیت یا ایها
الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آنچه در احادیث وارد شده از حکم بکفر
و نفاق متخلف از جمعه و متهاون بآن دلیلی واضح است بر این مدعا یعنی روایتست از ابو بصیر و محمد بن
مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل در قرآن فرض کرد در هر هفت روزانه شب
سی و پنج نماز را از انجمله است نمازی که واجبست بر هر مسلمان از جمله رعیت باعتبار انکه حاضر شود نزد
آن چون امام انشای آن کرده باشد بیرون پنج کس بیمار و غلام و مسافر و پیر و زن و صبی دوم اصل
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَجِبُ الْجُمُعَةُ عَلَى مَنْ كَانَ
مِنْهَا عَلَى فَرْسَخَيْنِ شرح روایتست از محمد بن مسلم و زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که واجب
میشود حضور نزد جمعه دو رکعتی در حضر با خطبتین که صحیح باشد و قدوه کردن انشا کننده آن
بر هر که باشد نسبت بآن بر دو فرسخ یا کمتر دلالت این حدیث بر انکه انشا کننده نماز جمعه دو رکعتی
در حضر امام مفترض الطاعه یا منصوب بخصوصه از جانب او میباشد ظاهرست از شرح حدیث
سابق سوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ تَجِبُ عَلَى
مَنْ كَانَ مِنْهَا عَلَى رَأْسِ فَرْسَخَيْنِ فَإِذَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ شرح مضمون این و دلالت
این مثل سابق است و ایضا ظاهر فلیس علیه شیء اینست که کسی که بقدر زیاد بر دو فرسخ دور باشد از
جمعه صحیحه واجب نیست بر او انشای جمعه و نه حضور نزد آن جمعه چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ كَانَ

اَبُوجَعْفَرٍ عم يَقُولُ لَايَكُونُ الْخُطْبَةُ وَالْجُمُعَةُ وَصَلوةُ رَكْعَتَيْنِ عَلَى اَقَلَّ مِنْ خَمْسَةِ رَهْطٍ الْاِمَامُ وَاَرْبَعَةٌ شرح خطبه اينجا
عبارتست از خطبه اولى از جمله دو خطبه وميتواند بود كه عبارت از خطبتين باشد وبر هر تقدير جمعه عبارتست از مضمون خطبه ثانيه
و آن جمع امام است مردمان را از براى كارى كه اراده آن دارد مثل لشكركشى بجانب دشمن يا عبارتست از اجتماع مردمان براى كارى كه امام
اراده آن دارد مطرزى در مغرب گفته كه الجمعة من الاجتماع كالفرقة من الافتراق اضيف اليها اليوم والصلوة ثم كثر الاستعمال حتى حذف
منها المضاف وجمعت فقيل جُمُعات وجُمَع يا عبارتست از مردمان جمع كرده شده براى كارى كه امام اراده آن دارد وصاحب قاموس گفته كه الجمعة
وحاصل هر يكيست موافق نيست روايت ابن بابويه از امام رضا عليه السلام در كتاب عيون اخبار الرضا عليه السلام در باب العلل التى ذكر الفضل بن شاذان
آخرها انه سمعها من الرضا على بن موسى عليهما السلام كه فان قال فلم صارت صلوة الجمعة اذا كانت مع الامام ركعتين واذا كانت بغير امام ركعتين وركعتين قيل لعلل شتى
منها ان الناس يتخطون الى الجمعة من بعد فاحب الله عز وجل ان يخفف عنهم لموضع التعب الذى صاروا اليه الى ان قال فان قال فلم جعلت الخطبة قيل لان
الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون الامام سببا لموعظتهم وترغيبهم فى الطاعة وترهيبهم من المعصية وتوقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم ودنياهم ويخبرهم بما ورد
من الآفاق ومن الاحوال التى لهم فيها المضرة والمنفعة فان قال فلم جعلت خطبتين قيل لان يكون واحدة للثناء والتحميد والتقديس والاخرى للحوائج والاعذار
والانذار والدعاء وما يريد ان يعلمهم من امره ونهيه ما فيه الصلاح والفساد وميتواند بود كه مراد بجمعه فريضه وقت زوال روز آدينه باشد خواه چهار ركعتى وخواه دو
ركعتى ذكر صلوة ركعتين عطف بجمعه بود بر تقدير دو ركعتى يكفد بر آنكه خطبه جزو صلوه ركعتين متحقق ميتواند شد على ما قيل است بر آنكه خطبه واجب نيست بغير امام وصلوة غير از دو ركعتى
و ديار متفرقه منقطع ميخواهد است سوره مثل كان في المدينة تسعة رهط زيرا كه رهط جارى مجراى جمع است بمعنى ... كه بعد كارى كه بر باشند مثل امام
مبسوط اليه عاملان او اربعه و احتمال دارد اول آنكه مراد چهار عامل امام باشد مثل چهار سردار لشكر كه از خميس مينامند باعتبار لشكر در روز جنگ پنج فوج ميشوند قلب
وميمنه وميسره ومقدمه وساقه ومراد قلب امام است وچهار سردار ديگر مثل چهار كس كه هر كدام براى ندا و طلب مردمان بجانبى از چهار جانب روند تا ازو نحو در روز فرض
براى اجتماع ايشان نزد امام در وقت زوال روز جمعه دوم آنكه مراد چهار مؤمن باشد كه در مسأله انعقاد جمعه شوند خواه بعضى ايشان از سرداران باشند خواه نه
و بعض جماعه اند ثانيا الا در عنوان باب جماعت و علمائه كه ميگفت كه بكم تنعقد بحث كه ... الجمعة ... ظاهر روايتى است كه از ابن بابويه منقول شد
تصريح صحيح شد آن روايتيكه شيخ زين الدين رحمه الله تعالى در شرح شرايع در كتاب الصوم بحث كفاره جمع والله اعلم يعنى روايتست از زراره كه گفت كه بود امام محمد باقر
كه ميگفت كه جايز نيست خطبه و جمعه گزاردن دو ركعت بنا بر كمتر از پنج تن امام و چهار تن هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عم قَالَ اَدْنٰى مَا يُجْزِئُ فِي الْجُمُعَةِ
سَبْعَةٌ اَوْ خَمْسَةٌ اَدْنَاهُ شرح خمسه مبتداست ادناه خبر مبتداست يا بر عكس است و بر هر تقدير او براى عطف جمله بر جمله است و دو احتمال دارد اول آنكه
براى تخيير باشد مثل او كصيب من السماء و مراد اين باشد كه ادنا آنچه مجزى است در جمعه سه كه امام مستقل و مبسوط اليد باشد و تعبير از استقلال امام او بهفت نفر
ميكند و اگر خواهى پنج نفر ميگويد زيرا كه بهر سردار لشكر كه مذكور شده در شرح حديث سابق جدا نيابت شده از دو سردار و ديگرى سردار ديگر
جيا شد ديگرى با سردار كه بمنزله ... باشد دوم آنكه براى تقسيم باشد و اشارت باشد بآنكه جمعه كه واجبست بر اهل هر جا در دو فرسخ
تقريبا حضور نزد آن كننده آن دو قسم است اول آنكه مردمان حوالى آن از اهل قريها و حصون وصحرا نشينان بغايت بسيار باشند و چهار سردار كافى
نباشد براى ندا و طلب ايشان پس ميبايد كه امام شش كس را فرستد براى ندا و طلب جهات شش گانه و هر قسمى متساوى كند و هر قسمى را نامزد كسى كند براى
نداو طلب قوم آنچه مردمان اطراف بسيار نباشند و در آن صورت چهار كس كافيست پس مراد بسبعه امام و شش عامل اوست و مراد بخمسه امام
و چهار عامل اوست كه مذكور شدند در شرح حديث سابق و بعضى ميگويند كه مراد بسبعه امام و شش كس از مأمومين است و مراد بخمسه امام و چهار مأموم است
اول جمعه واجب است و در صورت دوم مستحب است ابن بابويه در فقيه در باب وجوب الجمعة وفضلها ومن وضعت عنه گفته كه روى محمد بن مسلم عن ابى جعفر عليه السلام
قال تجب الجمعة على سبعة نفر من المؤمنين ولا تجب على اقل منهم الامام وقاضيه ومدعيا حق وشاهدان والذى يضرب الحدود بين يدى الامام
و بعضى از اين روايت كرده شيخ طوسى در تهذيب در باب العمل فى ليلة الجمعة ويومها كه مقدم بر ابواب الزيادات است و در آنجا المدعى حقا والمدعى عليه
است بجاى مدعيا حق كه اينجاست و بر هر تقدير اين نوعى از تعبير از استقلال امام جمعه است مراد اين نيست كه ميبايد كه اين شش كس موجود
باشند و الله اعلم يعنى روايتست از امام جعفر صادق عم گفت كه كمتر آنچه كفايت ميكند در جمعه هفت نفر است يا پنج نفر كمتر نيست هشتم اصل
عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْجُمُعَةِ اِلَى الْجُمُعَةِ خَمْسًا وَثَلٰثِينَ صَلٰوةً فِيهَا صَلٰوةٌ وَاحِدَةٌ فَرَضَهَا
اللّٰهُ تَعَالٰى فِي جَمَاعَةٍ وَهِيَ الْجُمُعَةُ وَوَضَعَهَا عَنْ تِسْعَةٍ عَنِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالْمَجْنُونِ وَالْمُسَافِرِ وَالْعَبْدِ وَالْمَرْاَةِ وَالْمَرِيضِ وَالْاَعْمٰى وَمَنْ كَانَ
عَلٰى رَاْسِ اَزْيَدَ مِنْ فَرْسَخَيْنِ شرح توضيح بعض اين گذشت در شرح حديث اول اين باب جمعه در اول و دوم بمعنى هفته است با مضاف
محذوفست بتقدير من ابتداء الجمعة الى ابتداء الجمعة واحدة بمعنى يگانه و بى نظير است مثل فاذا نفخ فى الصور نفخة واحدة جمله فرضها
صفت واحدة است فى در فى جماعة بمعنى مع است مثل فخرج على قومه فى زينته يا براى سببيت است مثل فذلكن الذى لمتننى فيه و مثل
حديث اوثق عرى الايمان الحب فى الله والبغض فى الله تنوين جماعة براى تعظيم است مثل دو الدرما والدو مثل لى بالبيت مراد بجماعة المسلمين است
شدن از آن نفاقست موافق آنچه گذشت در كتاب الحجة در حديث چهارم باب چهارم و دوم كه بيان امر النبى صلى الله عليه وآله بالنصيحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم
و دوم است كه عن ابى عبد الله عم قال من فارق جماعة المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسير جماعة المسلمين بائمة اهل البيت عليهم السلام مذكور شد در حديث
همان باب كه ان على بن ابى طالب عم هو الامام الذى يجب علينا نصيحته ولزوم جماعتهم اهل بيته و بيان شد و اين اشارتست بآنكه جمعه بر اين جماعت
بلكه بر رعيت فرض است چون اقامت كنند چنانچه گذشت در شرح حديث اول اين باب در توضيح آيت سوره جمعه و غير اين اجتماع صلوة واحده
باشد بصفت مذكوره تعريف خبر بالف و لام در فى الجمعة براى حصر است مراد بصغير طفليست كه بيان شد در شرح حديث اول اين باب بنا بر آن ميتواند بود
كه مراد بمجنون اينجا كسى باشد كه جنون او دورى باشد و در وقت زوال روز جمعه احتمال جنون داشته باشد يعنى روايتست از زراره از امام
گفت كه مفروض كرده الله تعالى در قرآن بر مردمان از هفته تا هفته سى و پنج نماز را داخل آنهاست نمازى كه يگانه و بى نظير است مفروض كرده آنرا
الله تعالى با جماعتى و آن نماز يگانه نماز جمعه دو ركعتى صحيح در حضرات است و واگذاشته آن نماز يگانه را از نه كس از كوچك سن و پير ضعيف و ديوانه و مسافر
و بنده و زن و بيمار و كور و آنكه در مقام خود باشد بر سر زياده تر از دو فرسخ نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عم قَالَ
يَكُونُ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ ثَلٰثَةُ اَمْيَالٍ يَعْنِي لَا يَكُونُ جُمُعَةٌ اِلَّا فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ ثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ وَلَيْسَ تَكُونُ جُمُعَةٌ اِلَّا بِخُطْبَةٍ
قَالَ فَاِذَا كَانَ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ فِي الْجُمُعَةِ ثَلٰثَةُ اَمْيَالٍ فَلَا بَاْسَ اَنْ يُجَمِّعَ هٰؤُلَاءِ وَيُجَمِّعَ هٰؤُلَاءِ شرح ظاهر كلام اين است كه ثلثة اميال
اكثر بود جائز ميان دو جماعت شريك يكديگر در جمعه باشد ميل بكسر ميم و سكون يا در اصل بمعنى مقدارى از زمين است كه چشم ميان آن تميز ميكند

اشخاص مرئیه و آن سه فرسخ است پس هزار و هفتصد و پنجاه ذراع است و آن موافق میل هاشمی است و میل اموی دو برابر آنست و لفظ میل که در حدیث مذکور شده باشد یعنی میل هاشمی است چنانچه می آید در حدیث سوم باب هفتاد و هفتم که باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة است از شرح و این کلام

الحدیث با شیخ طوسی در خلاف سه میل را یکفرسخ شمرده یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه و بین ثلثة امیال و لیس یکون جمعة الا بخطبة کلام محمد بن مسلم

امام است و بر هر تقدیر برای دفع توهم است که مراد بیان اقل بعد میان دو جماعت در دو جمعه دو رکعتی در حضر علیحده باشد زیرا که منافی ظاهر بعضی اشارات

دوم و سوم و ششم این باب است جمعه یعنی حضور جمعه است غیر بعید راجع با امام زیرا که ارجاع با مصلی بعید و میگفت که بعید و بین ما فیه اقل ثلثه امیال که

با اینکه یکی از دو جماعت کسانی اند که متصل با مسجد جماعتی دیگر کسانی اند که در اطراف مسجد و بعید هر کدام از جماعت متصل با امام زیاده بر سه میل نیست پس جمع موضعی

که حاضران جمعه میباید که خارج از آن نباشند شکل نصف دائره است که نصف قطر آن سه میل است پس هر جمعه که خارج از آن باشد در روی زمین باطلات

خواه دور و خواه نزدیک و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که وجوب حضور جمعه امام علیه السلم ساقط است از کسی که حاضر

یافت در موضعی که داخل آن نصف دائره باشد خواه مانع از جانب خود ش باشد و خواه از جانب آن موضع باشد مثل کثرت باغات و خطبة

زراعات و انهار و دیوارها در صورت ازدحام خلایق پس واجب بر او چهار رکعت است خواه با انفراد و خواه با جماعت و لیس یکون جمعة الا

برای دفع توهم اینست که اگر بعد طرفین صف اول از یکدیگر بقدر شش میل شود فرضا نماز ایشان باطل باشد و حاصل دفع اینست که مدار

بر بعد هر دو جماعت از یکدیگر نیست بلکه مدار بر بعد هر جماعتی از خطیب امام است که مناط انتظام مملکت و صلاح احوال رعیت است چون سبب

آن منعقد میشود و لا غیر تجمع دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مراد تجمیع گزاردن نماز جمعه دو رکعتی در حضرت جماعتی

آنچه مذکور شد اظهار احتمالات و شیخ طوسی رحمه الله در خلاف یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه و بین ثلثة امیال را کلام محمد بن مسلم شمرده

و اسقاط کرده و تتمه را اسقاط نکرده و این حدیث را حمل بر دو جمعه علیحده کرده و بنا بر آن ربط و لیس یکون جمعة الا بخطبة

بسابق و لاحق خالی از اشکال نیست و ابن بابویه در فقیه و لیس یکون جمعة الا بخطبة را نیز اسقاط کرده و باقی را نقل بالمعنی

کرده گفته که و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم انه قال اذا کان بین الفریقین ثلثة امیال فلا باس ان یجمع هؤلاء و هؤلاء

و لا یکون بین الجماعتین اقل من ثلثة امیال و این معنی مطابق نیست و ابن حمزه رحمه الله تعالی در کتاب الوسیله

در فصل فی بیان صلوة الجمعة گفته که و تحتاج فی الانعقاد الی اربعة شروط حضور السلطان العادل او من نصبه لذلک

و حضور سبعة نفر حتی تجب او خمسة حتی تستحب لمن تجب علیهم و تصح بهم و تکون بین الجمعتین ثلثة امیال فصاعدا

و جمعی از متاخرین موافقت ایشان کرده اند و الله اعلم یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم

گفت که میباشد میان دو جماعت سه میل میخواهد این را که نمیباشد حضور جمعه دو رکعتی صحیح در حضر مگر

در مسافتی که میان امام و میان سه میل است و نیست اینکه شود جمعه دو رکعتی صحیح در حضر مگر بسبب خطبه

امام ابو جعفر علیه السلم گفت که پس بنا بر این چون شود میان دو جماعت در جمعه سه میل پس نیست پروائی با اینکه

جمعه دو رکعتی در حضر گزارند آن جماعت و جمعه دو رکعتی در حضر گزارند آن جماعت دیگر و از هر دو جماعت صحیح باشد

بلغ

بار نقشانم

انه قال فی صلوة العیدین اذا کان القوم خمسة او سبعة فانهم یجمعون الصلوة کما تصنعون یوم الجمعة

و قال تقنت فی الرکعة الثانیة جواب اینست که تجمیع اینجا عبارت از گزاردن جمعه یعنی نماز مقارن

خطبتین است باعتبار اینکه تجمیع مجاز مرسل است و در نماز مقارن خطبتین کثرت عدد شرط است و تاخیر

یافت و وجه شبه در کما تصنعون که بصیغه خطاب است تاخیر خطبتین از نماز است و آن در روز جمعه در ظهر چهار رکعتی

نباشد ... بیان ... و مخصوص ... است قول امام علیه السلم که تقنت فی الرکعة الثانیة

زیرا که تقنت بصیغه مضارع مخاطب است یا بصیغه غایبه است یا بصیغه متکلم مع الغیر است و بنا بر دوم ضمیر مستتر

راجع بشیعه امامیه است و بر تقدیر جمله استیناف بیانی کما تصنعون یوم الجمعة است و قنوت در رکعت دوم کنایه است

از گزاردن جمعه چهار رکعتی باعتبار اینکه جمعه دو رکعتی صحیح در حضر با تقیه دو قنوت دارد یکی در رکعت اول پیش

از رکوع و یکی در رکعت دوم بعد از رکوع و اشارت باین شد در اعتراض سیوم بر صاحب مختلف پس مقصود

اینست که چون قنوت شیعه امامیه در این زمان یک قنوت است و آن در رکعت دوم پیش از رکوع است نماز ایشان

نماز جمعه ایشان در صورت عدم وجوب تقیه چهار رکعتی است پس تاخیر خطبتین از نماز جمعه میکنند و از آنجه

کنیم ظاهر میشود که ... بر ... استدلال بآن میکنند مخفی نماند که چون خطبتین از نماز عید مؤخر

است پس صحت نماز عید موقوف بر خطبتین نیست و ظاهر این حدیث اینست که مستلزم خبر نباشد نماز عید چهار

رکعتی بخلاف جمعه دو رکعتی در حضر و الله اعلم بالصواب باب شصت و نهم اصل باب وقت صلوة الجمعة و وقت

صلوة العصر یوم الجمعة شرح این باب بیان وقت نماز جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی و بیان وقت

نماز عصر است در روز جمعه و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال وقت الظهر

یوم الجمعة حین تزول الشمس شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقت نماز ظهر در روز جمعه

وقتی است که زوال آفتاب شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا زالت الشمس یوم الجمعة فابدأ

بالمکتوبة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون زوال آفتاب شود در روز جمعه پس ابتدا کن بنماز فریضه یا یعنی که

نافله را مقدم مدار سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن وقت صلوة العصر یوم الجمعة فقال فی مثل

وقت الظهر فی غیر یوم الجمعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وقت فضیلت نماز عصر در روز جمعه

پس گفت در مانند وقت فضیلت ظهر است در غیر روز جمعه یعنی که چنانچه در غیر روز جمعه نماز ظهر گزارده میشود بعد از فراغ

از هشت رکعت نافله که رسول علیه السلم آنها را در مقدار یکذراع از سایه بعد از زوال میکرده همچنان وقت فضیلت نماز عصر

در روز جمعه بعد از فراغ از فریضه ظهر و اداب آنست که در مقدار یکذراع از سایه بعد از زوال میشود تقریبا چهارم اصل عن محمد

بن خالد عن القاسم بن العروة عن محمد بن ابی عمیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة

و وقت عصر ...

در اول وقت ظهر ... بتفصیل که می آید در باب التطوع یوم الجمعة که باب شصت و چهارم است

يوم الجمعة فقال نزل بها جبرئيل عليه السلام مضيقة اذا زالت الشمس فصلها قال قلت اذا زالت
الشمس صليت ركعتين ثم صليتها فقال ابو عبد الله عليه السلام اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدأ بشيء
قبل المكتوبة شرح روایتست از محمد بن خالد از قاسم بن عروه از محمد بن ابی عمیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از نماز در روز جمعه پس گفت فرود آورد آنرا جبرئیل علیه السلم برحالی که تنگ گرفته شده باشد چون زوال کند آفتاب پس بگزار
آنرا ابن ابی عمیر گفت که گفتم که چون زوال کند آفتاب میگزارم دو رکعت نافله را بعد از آن میگزارم فریضه را پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که اما من پس چون زوال کند آفتاب ابتدا نمیکنم بچیزی پیش از فریضه اصل قال القاسم وكان
ابن بكير يصلي الركعتين وهو شاك في الزوال فاذا استيقن الزوال بدأ بالمكتوبة في يوم الجمعة شرح
قال القاسم کلام محمد بن خالدست و مقصود بیان اینست که کلام ابن ابی عمیر منافی کلام امام علیه السلم نیست زیرا که کلام
او در صورت شک در زوالست و کلام امام علیه السلم در صورت عدم شک در زوالست و شک نیست که معرفت امام زوال
آفتاب پیشتر از معرفت رعیت است چنانچه می آید در حدیث پانزدهم باب چهلم که باب النوادرست یعنی گفت قاسم
بن عروه که عادت عبد الله بن بکیر این بود که میگزارد دو رکعت نماز نافله را برحالی که او صاحب شک بود در زوال آفتاب
پس چون یقین میکرد زوال آفتاب را ابتدا میکرد بفریضه در روز جمعه باب هفتادم اصل باب تهيئة الامام للجمعة وخطبته
والانصات شرح التهیه بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون ها و کسر یا دو نقطه در پایین و همزه مصدر معتل العین یائی
مهموز اللام باب التفعیل یراق گیری برای کاری یا آماده کردن اسباب کمال آن کار و مصدر مضاف بفاعلست
و مراد بامام اینجا قدر مشترکست میان امام مفترض الطاعه و میان وکیل او در وقت مرض او و میان مؤمنی که برای
شدت تقیه پیشنماز مخالفان شود در جمعه دو رکعتی و میان مؤمنی که پیشنماز موافقان شود در جمعه چهار رکعتی
لام در للجمعه متعلق بتهیه است یا متعلق بامام است مراد بجمعه نماز جمعه است و خطبه عطف بر تهیه است و ضمیر راجع
بامام است یا راجع بجمعه است باعتبار آنکه در اصل مصدرست و الانصات عطف بر تهیه است الانصات خاموشی
برای استماع سخنی یعنی این باب بیان یراق گیری پیشنماز برای جمعه است و بیان خطبه پیشنماز و بیان سکوت مردم
برای استماع خطبه و استماع قرائت پیشنماز در جمعه و درین باب سه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام
ينبغي للامام الذي يخطب الناس يوم الجمعة ان يلبس عمامة في الشتاء والصيف ويتردى ببرد
يمني او عدني ويخطب وهو قائم يحمد الله ويثني عليه ثم يوصي بتقوى الله ويقرأ سورة
من القرآن صغيرة ثم يجلس ثم يقوم فيحمد الله ويثني عليه ويصلي على محمد صلى الله عليه وآله
وعلى ائمة المسلمين ويستغفر للمؤمنين والمؤمنات فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن فصلى با
لناس ركعتين يقرأ في الاولى بسورة الجمعة وفي الثانية بسورة المنافقين شرح این حدیث برای بیان

نمازم

کیفیت

کیفیت پیشنمازی جمعه نزد مخالفانست یا اعم از آن و از جمعه نزد موافقانست بشرط آنکه جمعه گزار وکیل
امام مفترض الطاعه باشد و بعضی میگویند که اعم از آن نیز هست و الله اعلم البرد بضم با و سکون را
بی نقطه و دال بی نقطه جامه که عریض یافته شده باشد عدن بفتح عین بی نقطه و نون شهریست معروف در یمن
که از اعدن ابین میگویند بوزن ابیض پس او اینجا برای شک راویست یعنی گفت امام جعفر صادق ع
سزاوارست برای پیشنمازی از شیعه امامیه که خطبه گوید مخالفانرا در روز جمعه اینکه پوشد عمامه در زمستان
و تابستان و ردا سازد بردی که یمنی باشد یا گفت که عدنی باشد و خطبه گوید برحالی که او ایستاده
باشد سپاس میگوید الله را و ستایش میکند بر او با سماء حسنی بعد از آن سفارش میکند بترس الله تعالی
و میخواند سوره از قران که کوچک باشد بعد از آن می نشیند بعد از آن برمیخیزد پس سپاس میکند الله را
و ستایش میکند بر او و درود میکند بر محمد صلی الله علیه و آله و بر امامان مسلمانان مراد درود بر ایشان
بعنوان اجمالست اگر تقیه شدید نباشد و بعنوان تفصیل ائمه ضلالت تا امام ضلالت آنزمان اگر
تقیه شدید باشد و طلب آمرزش میکند برای مؤمنین و مؤمنات پس چون فارغ شود از این اقامت
میگوید مؤذن پس آن پیشنماز میگزارد با مخالفان دو رکعت را میخواند در رکعت اول سوره حمد را با
سوره جمعه و در رکعت دوم سوره حمد را با سوره منافقین دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال اذا خطب الامام يوم الجمعة فلا ينبغي لاحد ان يتكلم حتى يفرغ الامام من خطبته
فاذا فرغ الامام من الخطبتين تكلم ما بينه وبين ان تقام الصلاة وان سمع القراءة
او لم يسمع اجزأه شرح سمع بتشدید میم بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التسمیع شنوانیدن و مراد
اینجا جهر بقراءتست و ضمیر مستتر راجع بامام است و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع
بماموم باشد و حاصل هر دو یکیست و بر این قیاس است لم یسمع یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون خطبه گوید پیشنماز در روز جمعه پس سزاوار نیست برای هیچکس اینکه سخن گوید تا آنکه فارغ شود پیشنماز
از خطبه خود پس چون فارغ شود پیشنماز از دو خطبه سخن میگوید ماموم میان فارغ شدن امام و میان
اینکه شروع کند مؤذن در اقامت نماز و اگر امام شنواند قرائت را یا نشنواند کافیست امام را یا بعضی نماز
جمعه او بر هر دو تقدیر صحیحست و جهر بقراءت شرط صحت نماز جمعه نیست سیوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام
قال سألته عن خطبة رسول الله صلى الله عليه وآله اقبل الصلاة او بعدها فقال
قبل الصلاة يخطب ثم يصلي شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم
او را از خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه که آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز پس امام گفت

پیش از نماز بود خطبه میگفت بعد از آن نماز میکرد ~~جامع~~ این حدیث مخالف ظاهر روایت ابن بابویه است در فقیه در
آخر باب وجوب جمعه و فضلها که وقال ابو عبد الله علیه السلم اول من قدم الخطبة علی الصلوة یوم الجمعة عثمان لانه کان اذا
صلی لم یقف الناس علی خطبته وتفرقوا وقالوا ما نصنع بمواعظه وهو لا یتعظ بها وقد احدث ما احدث فلما رای ذلک
قدم الخطبتین علی الصلوة و در کتاب عیون اخبار الرضا در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من
الرضا علی بن موسی علیهما السلم روایت کرده که فان قال فلم جعلت الخطبة یوم الجمعة قبل الصلوة وجعلت فی العیدین
بعد الصلوة قیل لان الجمعة امر دائم یکون فی الشهر مرارا وفی السنة کثیرا فاذا کثر ذلک علی الناس ملوه وترکوه ولم
یقیموا علیه وتفرقوا عنه فجعلت قبل الصلوة لیحتبسوا علی الصلوة ولا یتفرقوا ولا یذهبوا واما العیدین فانما هو فی
السنة مرتین وهو اعظم من الجمعة والزحام فیه اکثر والناس فیه ارغب فان تفرق بعض الناس بقی عامتهم ولیس هو
بکثیر فیملوا ویستخفوا به بعد از آن گفته که قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله تعالی جاء هذا الخبر هکذا والخطبتان فی
الجمعة والعیدین بعد الصلوة لانهما بمنزلة الرکعتین الاخراوین واول من قدم الخطبتین عثمان لانه لما احدث ما احدث لم یکن
الناس یقفون علی خطبته تقیم بیقف الناس انتظار الصلوة ولا یتفرقوا عنه مخفی نماند که این تعلیل جاری نیست
در عیدین زیرا که نماز عید چهار رکعتی معقول نیست واعتماد بر روایت کلینی رحمه الله است چنانچه بیان شد در شرح
عنوان کتاب الصلوة در مقدمه چهارم کلیتی و ممکنست جمع میان روایات باینکه در روز جمعه دو نوع خطبه میبوده
یکی پیش از نماز و آن برای نظم و نسق مملکت بوده و دیگری بعد از نماز و آن برای موعظه و مانند آن بوده نظیر آنچه
گذشت در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب بیست و دوم که باب جوامع التوحید است که خطبه امیر المؤمنین علیه السلم
بود خطبه بعد العصر تا آخره و عثمان هر دو نوع خطبه را تقدیم کرده بود **حکایت** وقتی در اصفهان شیخ
بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی و میر محمد باقر داماد رحمه الله تعالی هر کدام نماز جمعه دو رکعتی میگزاردند باعتقاد اینکه نماز
جمعه دیگری باطلست و خطبتین شیخ را دیگری میخواندند و میان مریدان ایشان مباحثات واقع میشد از آنجمله
روزی در بازار بزازان مرید میر بمرید شیخ گفت که دو خطبه بجای دو رکعت است پس جایز نیست که غیر عثمان آن
آنها را خواند مرید شیخ گفت اگر چنین میبود دشت بقبلانمی بود **چهارم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلوٰةِ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ اَمَّا مَعَ الْاِمَامِ فَرَکْعَتَانِ وَاَمَّا مَنْ یُصَلِّی وَحْدَهُ فَهِیَ اَرْبَعُ
رَکَعَاتٍ بِمَنْزِلَةِ الظُّهْرِ یَعْنِی اِذَا کَانَ اِمَامٌ یَخْطُبُ فَاَمَّا اِذَا لَمْ یَکُنْ اِمَامٌ یَخْطُبُ فَهِیَ اَرْبَعُ رَکَعَاتٍ
وَاِنْ صَلَّوْا جَمَاعَةً **شرح** مراد بامام اینجا امام مفترض الطاعه است و تفسیر و تخصیص آن بامام یخطب بمعنی بیرون است
که امام مفترض الطاعه اگر مبسوط الید و صاحب مملکت نباشد خطبه نمیخواند پس نماز جمعه او چهار رکعتی است هر چند
که بعنوان جماعت بسیار باشد **یعنی** روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز

ما احدث هو

در روز

در روز جمعه پس گفت اما آنچه از نماز جمعه با امام مفترض الطاعه است پس دو رکعت است و اما آنچه از نماز جمعه کسی است که
میگزارد بتنهایی خود بی امام مفترض الطاعه پس آن چهار رکعت است مانند ظهر در غیر روز جمعه یعنی این را که دو رکعت است
اگر باشد امام مفترض الطاعه که خطبه گوید پس اگر نباشد امامی مفترض الطاعه که خطبه گوید پس آن چهار رکعت است هر چند نماز
گزارند بعنوان جماعت و بشنا زآن امام مفترض باشد **پنجم اصل** عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِیهِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ الْاَذَانُ
الثَّالِثُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ بِدْعَةٌ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم گفت اذان سیوم در روز جمعه بدعت است
مراد باذان سیوم اذان بعد از فراغ امام از خطبه است باعتبار اینکه اذان اول اذان فجر روز جمعه است و اذان دوم
اذان ظهر جمعه است پیش از شروع امام در خطبه و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که بعض مخالفان
خیال میکنند که امر باین اذان سیوم داخل تحیة الامام للجمعة است و آن غلط است و اشارت باین شد در حدیث اول
این باب که فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن و محمد بن ادریس در کتاب سرائر گفته که ولا یجوز الاذان بعد نزوله مضافا
الی الاذان الاول الذی عند الزوال فهذا هو الاذان المنهی عنه ویسمیه بعض اصحابنا الاذان الثالث قال الاذان
الثالث لا یجوز بریدیه هذا وسماه ثالثا لانضمام الاقامة فکانها اذان آخر و صاحب مجمع البیان گفته که قال السائب
بن زید کان لرسول الله صلی الله علیه واله مؤذن واحد بلال وکان اذا جلس علی المنبر اذن علی باب المسجد فاذا نزل اقام
الصلوة ثم کان ابو بکر و عمر کذلک حتی اذا کان عثمان وکثر الناس وتباعدت المنازل زاد اذانا فامر بالتاذین
الاول علی سطح دار له بالسوق یقال لها الزوراء وکان یؤذن لها علیها فاذا جلس عثمان علی المنبر اذن مؤذنه فاذا
نزل اقام الصلوة فلم یعب ذلک علیه و بنا بر این میتواند بود که اذان ثالث نیز پیش از شروع در خطبه باشد بلکه
میتواند بود که مراد باذان ثالث اذان زوراء و نظائر آن باشد با وجود آنکه دوم است بحسب ظاهر زیرا که سیوم است
باعتبار اینکه اذان فجر و اذان وقت جلوس امام بر منبر مستمر بوده و این حادث شده **ششم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی خُطْبَةِ یَوْمِ الْجُمُعَةِ الْخُطْبَةُ الْاُولیٰ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِینُهُ وَ
نَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِیهِ وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ یَهْدِ اللهُ
فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ انْتَجَبَهُ بِوِلَایَتِهِ وَاخْتَصَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَاَکْرَمَهُ
بِالنُّبُوَّةِ اَمِینًا عَلَی غَیْبِهِ وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ وَصَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلَامُ **شرح** ~~[illegible]~~
~~دو خطبه [illegible]~~
~~خطبه [illegible]~~
~~[illegible]~~ که این دو خطبه و امثال اینها برای نماز جمعه چهار رکعتی است [illegible]
غیر امام مفترض الطاعه باشد بقرینه اینکه محمد بن مسلم که راوی این حدیث است روایت کرده که نماز جمعه دو رکعتی مخصوص

الطاعه هو

بولایته
وَمَنْ یُضْلِلْ فَلَا هَادِیَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ
لَهُ هو

میتواند بود هو

پیشنمازی امام مفترض الطاعه مستقل است چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب وجوب الجمعه و علی کل تقدیر که باب شصت و هشتم
است مبتغی بن بکر عبد الملک بن اعین که از اجلای راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اند [illegible]
میگویم مانند چنانچه گذشت [illegible] و بعضی میگویند که خطبه با جمعه چهار رکعتی بدعت است و
جواب دیگران اینست که آنچه در مدلول آیت تعاونوا علی البر والتقوی و آیت یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر
و امثال اینها داخل باشد مستحب است در همه وقت و بهر کیفیت که باشد الا ما اخرجه الدلیل و در ما نحن فیه دلیلی نیست
الی تزوج [illegible] الانفس جمع نفس بفتح نون و سکون فا و حا و قصد [illegible] و اینجا
مناسب است و بر هر تقدیر [illegible] بد بدتر است از عمل چنانچه نیت خوب بهتر است از عمل خوب
و لهذا روایت شده که نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله من یهدی الله اشارتست بآیت سوره
اعراف من یهدی الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون و سوره الکهف و من یهدی الله فهو
المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا انتجبه بجیم و نجا ربا نقطه میتواند بود الولایه بفتح و کسر واو اولی [illegible]
بودن بعض امامت الرساله بفتح و کسر را [illegible] اسم ارسال یعنی پیغام فرستادن الفیء [illegible] که بیکباره اختلاف
دران و در دلیل آن رو در چشم و گوش و مانند آن نادانسته شده باشد یعنی بعد لاقیت از محمد بن مسلم از امام محمد
باقر علیه السلام در خطبه روز جمعه که دو خطبه است خطبه اول اینست سپاس الله راست سپاس میکنیم او را و طلب مدد
میکنیم از او و طلب آمرزش میکنیم از او و طلب راهنمایی میکنیم از او و پناه میگیریم بالله تعالی از بدترای دلهای ما
و از زشتهای عملهای ما هر که راهنمایی کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده برای او یا بمعنی که هر کس که پیروی محکمات
قران و عمل بمقتضای آن میکند بتوفیق الله تعالی پس پیروی ظن اهل اختلاف نمیکند که او را گمراه کنند و هر که گمراه
کند او را الله تعالی بخذلان و ترک توفیق پیروی محکمات قرآن و عمل بمقتضای آنها پس نیست راهنمایی او را
یا بمعنی که راههای دیگر مثل تتبع کتب فلاسفه و مانند آنها راه علم نیست و گواهی میدهیم که نیست مستحق عبادتی
مگر الله به تنهایی او شریکی نیست او را و گواهی میدهیم که محمد بنده او و فرستاده اوست الله تعالی برگزید او را
برای اول بشرف بودن خود و سرفراز کرد او را به پیغام فرستادن خود و گرامی کرد او را بپیغمبری برحالی که امین
بود بر غیب الله تعالی و رحمتی بود برای عالمیان و درود کناد الله تعالی بر محمد و آل او و بر ایشان باد سلام اصل
أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَأُخَوِّفُكُمْ مِنْ عِقَابِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْجِي مَنِ اتَّقَاهُ بِمَفَازَتِهِمْ
لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَيُكْرِمُ مَنْ خَافَهُ يَقِيهِمْ شَرَّ مَا خَافُوا وَيُلَقِّيهِمْ
نَضْرَةً وَسُرُورًا وَأُرَغِّبُكُمْ فِي كَرَامَةِ اللَّهِ الدَّائِمَةِ وَأُخَوِّفُكُمْ عِقَابَهُ الَّذِي لَا انْقِطَاعَ
لَهُ وَلَا نَجَاةَ لِمَنِ اسْتَوْجَبَهُ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الدُّنْيَا وَلَا تَرْكَنُوا إِلَيْهَا فَإِنَّهَا دَارُ غُرُورٍ كَتَبَ اللَّهُ

عَلَيْهَا وَعَلَى أَهْلِهَا الْفَنَاءَ فَتَزَوَّدُوا مِنْهَا الَّذِي أَكْرَمَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّقْوَى وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَإِنَّهُ لَا يَصِلُ إِلَى
اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَعْمَالِ الْعِبَادِ إِلَّا مَا خَلَصَ مِنْهَا وَلَا يَتَقَبَّلُ إِلَّا مِنَ الْمُتَّقِينَ شرح فان الله ینجی اشارتست
بآیت سوره الزمر المفازه بصیغه اسم مکان برای کثرت از باب نصر محل کثرت نجات و مراد اینجا امام مفترض
الطاعه است یا مراد پیروی تمام امام مفترض الطاعه است و ظرف متعلق است باتقاه یا متعلقست بینجی و گاهی
مفازه مستعمل میشود در بیابان دور مثل آیت سوره آل عمران فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب یلقیهم اشارتست
بآیت سوره الدهر فانها دار غرور اشارتست بآیت سوره آل عمران و سوره الحدید و ما الحیوة الدنیا الا
متاع الغرور فتزودوا اشارتست بآیت سوره البقره و تزودوا فان خیر الزاد التقوی الذی اکرمکم
اشارتست بآیت سوره الحجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم العمل الصالح عبارتست از عملی که مبنی بر پیروی امام
مفترض الطاعه باشد نظر آنچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که باب پنجم
است و لا یتقبل اشارتست بآیت سوره البقره انما یتقبل الله من المتقین یعنی سفارش میکنم شما را
ای بندگان الله تعالی بترس الله تعالی و میترسانم شما را از عذاب الله تعالی چه بدرستی که الله تعالی نجات دهنده کسی
که ترسید [illegible] از او بوسیله امام مفترض الطاعه ایشان ملاقات نمیکند ایشان را آزار و نه ایشان اندوهگین میشوند
و گرامی کننده است کسی را که ترسید [illegible] از او نگاه میدارد ایشان را از شر آنچه ترسیدند از آن و برمیخورانند
ایشان را گشاده رویی و خوشحالی و رغبت میفرمایم شما را در گرامی بودن نزد الله تعالی که آن دائمست و میترسانم
شما را از عذاب او که نیست بریدنی برای آن و نیست خلاصی برای کسی که واجب ساخته باشد آن را برای خود بمقتضای عدل و
حکمت الله تعالی پس باید که فریب ندهد شما را دنیا و میل مکنید بسوی دنیا چه بدرستی که دنیا سرای فریب است یعنی
که مردم جاهل بهرزه دل بران می بندند بیان این که نوشت الله تعالی بر دنیا و بر اهل دنیا فنا را پس توشه
بردارید از دنیا آنچه را گرامی کرده الله شما را بآن که تقوی است و عملی است که مبنی بر پیروی امام مفترض
الطاعه است چه بدرستی که مقبول الله تعالی نمیشود از عملهای بندگان مگر آنچه بیغش باشد از جمله عملها و خوب
قبول نمیکند الله تعالی عمل را مگر از پرهیزکاران از پیروی اهل ضلالت اصل وَقَدْ أَخْبَرَكُمُ اللَّهُ عَنْ
مَنَازِلِ مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَعَنْ مَنَازِلِ مَنْ كَفَرَ وَعَمِلَ فِي غَيْرِ سَبِيلِهِ وَقَالَ ذَلِكَ يَوْمٌ
مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ
إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ وَأَمَّا
الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً

غَيْرَ مَجْذُوذٍ شرح سبیل عبارتست از انچه در سوره فاتحه است که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم مراد راه پیروی امام مفترض الطاعة و تابعان اوست چنانچه گفته در سوره نساء و من یطع الله و الرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا و گذشت
در کتاب الحجة در حدیث سی و پنجم مولد النبی الزفیر اواز نفس کشیدن بصعوبت الشهیق فریاد از روی درد
در تفسیر مادامت السموات و الارض الا ما شاء ربک چند احتمالست از آنجمله اینکه ما نافیه باشد و جمله معترضه باشد
برای افاده اینکه مراد بخلود اینجا خلود عرفی نیست بلکه خلود حقیقی است و نسبتی بمدت بقاء سموات و ارض
ندارد و عطاء منصوب و مفعول به یا مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر انظر عطاء یا بتقدیر اعطوا عطاء
یعنی و بتحقیق خبر داد شما را الله تعالی از جاهای جمعی که مؤمن شدند و عمل کردند صالح را و از جاهای جمعی که کافر شدند
و عمل کردند در غیر راه الله تعالی و گفت در سوره هود که روز جزا روزیست که جمع کرده میشوند برای آن مردم
و آن روزیست که حاضر میشوند مردم در آن روز تا خبر نیکنیم آن روز را مگر برای مدتی که شمرده شده است
روزی که جزای عمل می آید سخن نمیگوید هیچکس مگر برخصت الله تعالی پس بعضی مردم تا عاقبت بخیر نشدند و بعضی
عاقبت بخیر شدند پس اما جمعی که تا عاقبت بخیر نشدند پس جای ایشان آتش است در آن آتش آواز نفس و فریاد



برحالی که مقدرست خلود ایشان در آن آتش دوام بهم نرسانید آسمانها و زمین مگر قدری که خواست صاحب کل
اختیار تو بدرستی که صاحب کل اختیار تو بغایت کننده است آنرا که میخواهد و اما جمعی که عاقبت بخیر شدند پس جای
بهشت اند برحالی که مقدرست خلود ایشان در بهشت دوام بهم نرسانید آسمانها و زمین مگر قدری که خواست
صاحب کل اختیار تو نگاه کن بخشش غیر مقطوع را اصل نَسْأَلُ اللّٰهَ الَّذِي جَمَعَنَا لِهٰذَا الْجَمْعِ اَنْ يُبَارِكَ
لَنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا وَ اَنْ يَرْحَمَنَا جَمِيعاً اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اِنَّ كِتَابَ اللّٰهِ اَصْدَقُ الْحَدِيثِ
وَ اَحْسَنُ الْقَصَصِ وَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ فَاسْتَمِعُوا طَاعَةَ اللّٰهِ وَ اَنْصِتُوا ابْتِغَاءَ رَحْمَتِهِ شرح شار الیه بهذا الجمع جمع در
روز قیامت است که مذکور شد در مجموع له الناس بیان اذا قرئ القرآن گذشت در شرح حدیث
سیوم باب بیست و دوم معنی انصات گذشت در شرح عنوان این باب و مقصود اینجا امر باستماع
است برای مجموع آنچه در خطبه خوانده میشود از قرآن و آنچه در نماز جمعه خوانده میشود که سوره
جمعه و سوره منافقین است و گذشت در حدیث اول باب پنجاه و سیوم که فانما امر بالجهر لینصت
من خلفه یعنی میطلبیم از الله تعالی آنکه جمع کرد ما را اینجا برای این جمع روز قیامت که مذکور شد این را
که برکت دهد برای ما در این روز ما و این را که رحم کند ما را همگی بدرستی که او بر هر چیزی بغایت تواناست

بدرستی که کتاب الله تعالی راست ترین سخنست و بهتر نقلهاست و گفت الله عز و جل در سوره اعراف
و چون خوانده شود بر شما قرآن پس گوش اندازید برای آن و ساکت باشید برای گوش انداختن
آن شاید که شما رحم کرده شوید پس گوش اندازید برای اطاعت الله تعالی ساکت باشید برای طلب رحمت
الله تعالی اصل ثُمَّ اقْرَأْ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَ ادْعُ رَبَّكَ وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
وَ ادْعُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ تَجْلِسُ قَدْرَ مَا تَمَكَّنُ هُنَيْئَةً شرح و الدعا عطفست بر
النبی و شاید که مکرر باشد و یکی از نقل کاتبان افتاده باشد ما مصدریه است تمکن بصیغه مضارع
مخاطب باب تفعلست بحذف یکتا هنیئة بضم ها و فتح نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه
بصیغه تصغیرست و ظرف متعلق بتمکن است یا بدل قدر است یعنی بعد از ان بخوان سوره از
قرآن و دعا کن صاحب کل اختیار خود را و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و بر آل او و دعا کن برای
مؤمنین و مؤمنات بعد از ان می نشینی بقدر آنکه خوب بنشینی اندک وقتی اصل ثُمَّ تَقُومُ
فَتَقُولُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَسْتَهْدِيهِ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ
وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ
يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
وَ رَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ شرح بعد از ان
بر میخیزی برای خطبه دوم پس میگویی سپاس الله راست سپاس میکنیم او را و طلب مدد میکنیم از او و طلب آمرزش
میکنیم از او و طلب رهنمایی میکنیم از او و میگرویم باو و توکل میکنیم بر او و پناه میگیریم بالله تعالی از بدترهای
دلهای ما و از زشتهای عملهای ما هر که هدایت کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده او را و هر که گمراه کند
پس نیست راهنمایی او را و گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله بتنهایی او نیست شریکی او را و گواهی
میدهم که محمد بنده او و رسول اوست فرستاده او را با راستی و دین بکار آمدنی تا غالب کند آن دین را بر
جمیع دینها هر چند که نخواهند مشرکان اصل وَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ دَاعِياً اِلَى اللّٰهِ
بِاِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَ مَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوٰى شرح و گر
دانید او را رحمتی برای عالمیان برحالی که مژده دهنده بود بثواب مطیع و ترساننده بود از عذاب عاصی و
خواننده بود مردم را بسوی الله تعالی برخصت الله تعالی و چراغی بود تابان هر که اطاعت کند الله و رسول او را
پس بتحقیق راه راست یافته و هر که مخالفت کند آن دو را پس بتحقیق گمراه شده اصل اُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ
بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّذِي يَنْفَعُ بِطَاعَتِهِ مَنْ اَطَاعَهُ وَ الَّذِي يَضُرُّ بِمَعْصِيَتِهِ مَنْ عَصَاهُ الَّذِي

مقدر بانظر انچه در نظایر الفعلین مبالغ

الیه معادکم و علیها حسابکم فان التقوی وصیة الله فیکم و فی الذین من قبلکم قال الله عز
وجل و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله و ان تکفروا فان لله
ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا شرح سفارش میکنم شما را ای بندگان الله تعالی بترس
الله تعالی اگر نفع میرساند بوسیله طاعت خود کسی را که طاعت کرد او را و اگر ضرر میرساند بوسیله معصیت خود کسی را
که معصیت کرد او را و اگر بسوی اوست بازگشت شما و بر اوست حساب عملهای شما چه بدرستی که ترس الله
سفارش الله تعالی است در شما و در جمعی که پیش از شما بودند بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سوره نساء و
هر آینه بتحقیق سفارش کردیم جمعی را که داده شدند کتاب پیش از شما و شما را اینکه بترسید از الله تعالی
و اگر کافر شوید پس بدرستی که از الله تعالی است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و همیشه بود و خواهد
بود الله تعالی بی نیاز مستحق سپاس مخفی نماند که ذکر کفر در مقابل تقوی اشعار باینست که مراد بتقوی عدم
اصرار بر کبیره باشد و کفر بودن اصرار بر کبیره بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول
باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و علامت عدم اصرار بر کبیره سوء سیئه و سرور حسنه است
چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث ششم باب المؤمن و علاماته که باب نوزدهم است اصل
انتفعوا بموعظة الله والزموا کتابه فانه ابلغ الموعظة وخیر الامور فی المعاد عاقبة و
لقد اتخذ الله الحجة فلا یهلک من هلک الا عن بینة ولا یحیی من حی الا عن بینة ولقد
بلغ رسول الله صلی الله علیه وآله الذی ارسل به فالزموا وصیته وما ترک فیکم من بعده
من الثقلین کتاب الله واهل بیته الذین لا یضل من تمسک بهما ولا یهتدی من ترکهما
شرح الموعظ بفتح میم و کسر عین مصدر میمی باب ضرب یضرب بمعنی بیاد آوردن کسی را چیزی از ثواب و عقاب
که دل او را نرم کند الزموا هر دو جا بصیغه امر باب علم است الامور جمع امر فرمودنها عاقبة منصوب است
بر تمییز در نسبت خیر الامور و مراد بآن ارثا امر است یعنی فرمان برداری آن عن هر دو جا برای
سببیت است ولقد بلغ اشارتست بآیت سوره مائده و یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته و بیان شد در کتاب الحجة در احادیث باب شصت و چهارم که باب ما نص الله
عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد است من بیانیه است الثقلین بفتح ثاء سه نقطه
و فتح قاف آنچه عظیم القدر باشد کتاب اهل منصوب و مجرور میتواند بود الذی صفت ما ترک است
و ارجاع ضمیر تثنیه بآن باعتبار معنی است و این اشارتست بحدیثی که منقولست از رسول الله
صلی الله علیه و آله بطریق موافق و مخالف و مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم

که مذکور شد

که مذکور شد الحال یعنی بهره مند شوید به پند الله تعالی و جدا مشوید از کتاب او چه بدرستی که آن کتاب بسیار بلیغ است
و بهتر فرمودنهاست در روز قیامت باعتبار اطاعت آن و هر آینه بتحقیق گرفت الله تعالی بر شما حجت را یعنی
که اشتباهی وانگذاشته در راه حق و وجوب پیروی امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام در هر زمانی چنانچه
گفته در سورة البقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی پس هلاک در جهنم نمیشود آنکه هلاک و گمراه شد
مگر بسبب حجتی آشکارا و زندگانی جاوید در بهشت را در نمی یابد آنکه زندگانی و ایمان دریافت مگر بسبب حجتی
آشکارا چنانچه در سوره انفال است که لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و هر آینه بتحقیق رسانید
رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که فرستاده شد بآن پس جدا مشوید از سفارش او در روز غدیر خم و غیر آن
و از آنچه واگذاشت در میان شما بعد از خود که دو چیز عظیم القدر است کتاب خدا و اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله آنچه را گمراه نمیشود هر که چنگ زند بآنها و راه نمی یابد آنکه ترک کند آنها را اصل اللهم
صل علی محمد عبدک ورسولک سید المرسلین وامام المتقین ورسول رب العالمین
ثم تقول اللهم صل علی امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین ثم تسمی الائمة
علیهم السلام حتی تنتهی الی صاحبک ثم تقول اللهم افتح له فتحا یسیرا وانصره نصرا
عزیزا اللهم اظهر به دینک وسنة نبیک حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافة احد
من الخلق اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة تعز بها الاسلام واهله وتذل بها
النفاق واهله وتجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتک والقادة فی سبیلک وترزقنا
فیها کرامة الدنیا والآخرة اللهم ما حملتنا من الحق فعرفناه وما قصرنا عنه فعلمناه
شرح ذکر ثم تقول در میان اجزای کلام در دو جا اشارتست بآنکه اگر این دو خطبه در حضور مخالفان باشد
درود بر اوصیا را باید گفت بروشی که مخالفان نشنوند مثل آنچه متعارفست که خطیبان در آخر دو خطبه
دست بمنابر میزنند و مردم آمین میگویند و در آن وقت هیچ کس نمیشنود که خطیب چه میگوید و مخفی نماند
که آنچه پیش از درود بر اوصیا گذشت منافات با تقیه ندارد زیرا که مخالفان نیز آن الفاظ را میگویند اگر
چه حقیقت معنی آنها را نمیفهمند با در بیشتر برای تعدیه است الحق بکار آمدنی و مراد به هر جا آیاتیست که در
آنها نهی از پیروی ظن و امر به پیروی امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی است و آن آیات دو قسم است
محکمات و متشابهات و باعتبار متشابهات است طلب تعریف در فعرفناه و طلب تعلیم در فعلمناه زیرا
که اول باید شناخت که آنها کدام آیات است و بعد از آن باید فهمید معنی آنها را ما حملتنا بصیغه ماضی مخاطب
باب تفعیل است اشارتست بنظیر آنچه مذکورست در آیت سوره جمعه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها

دوم

كَنْثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا يعنى خدايا روكن بر محمد بنده تو و فرستاده تو بزرگ رسولان و پيشواى پيغمبران
و فرستاده صاحب كمال اختيار روكن و هر چيز بعد از ان ميگويى كه خدايا روكن برابر مؤمنان و جانشين
بمقتضاى سفارش رسول رب العالمين بعد از ان نام ميبرى امامان حق را عليهم السلم تا آنكه رسى بسوى امام
زمان خود بعد از ان ميگويى خدايا گشادكن براى او گشادنى آسان و يارى كن او را يارى كردنى نمايان باشد
خدايا ظاهر كن باو دين خود را و طريقت پيغمبر خود را تا آنكه پنهان نكنند چيزيرا از حق از ترس يكى از مخلوقين
خدايا بدرستى كه ما متوجه ميشويم بسوى تو براى طلب دولتى گرامى كه عزيز كنى بآن اسلام و اهل اسلام را و خوار
كنى بآن نفاق و اهل نفاق و گردانى ما را در ان دولت از جمله خوانندگان مردم بسوى طاعت تو و از جمله لشكر كشان
در راه تو و روزى كنى ما را در ان دولت گرامى بودن دنيا و آخرت خدايا آنچه تكليف كردى ما را از حق پس
بشناسان ما را و آنچه كوتاهى كرديم از ان با يمنى كه نفهميديم معنى آنرا پس تعليم كن ما را آن اصل ثُمَّ يَدْعُو
اللّٰهَ عَلٰى عَدُوِّهِ وَيَسْاَلُ لِنَفْسِهِ وَاَصْحَابِهِ ثُمَّ يَرْفَعُونَ اَيْدِيَهُمْ وَيَسْاَلُونَ اللّٰهَ حَا
حَاجَتَهُمْ كُلَّهَا حَتّٰى اِذَا فَرَغَ مِنْ ذٰلِكَ قَالَ اَللّٰهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَيَكُونُ اٰخِرَ كَلَامِهِ اَنْ
يَقُولَ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَاۤءِ ذِى الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاۤءِ
الْمُنْكَرِ وَالْبَغْىِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ثُمَّ يَقُولُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُهُ الذِّ
كْرٰى ثُمَّ يَنْزِلُ شرح ضمير عدوه راجع بامام زمانست بيان ذى القربى شد در كتاب الحجة در حديث پنجم آخر ابواب
بانزدهم كه قربى مؤنث اقربست و موصوف آن فاطمه عليها السلم است پس مراد بذى القربى على عليه السلم
و ائمه اولاد او يكى بعد از يكى قائم مقام اويند يعنى بعد از ان خطيب دعا ميكند الله تعالى بر دشمن امام
زمان و طلب حاجت ميكند براى خود و براى ياران خود كه شيعه امامیه اند بعد از ان مردم بر ميدارند دستهاى
خود را و طلب ميكنند از الله تعالى حاجت خود را بهمگى آن تا آنكه خطيب فارغ شود از آنچه مذكور شد گويد كه
خدايا مستجاب كن براى ما و باشد آخر سخن خطيب با مردم اينكه گويد از سوره نحل كه بدرستى كه الله تعالى امر
ميكند بعدالت و نيكوكارى و دادن حق صاحب قربى و نهى ميكند از خصلت رسوا و ناپسنديده و زيادتى
روى كه خودرايى و پيروى ظن و اختلافست پند ميدهد شما را تا شايد كه شما بفكر حق افتيد بعد از ان
خطيب ميگويد با خود كه خدايا بگردان ما را از كسى كه بفكر حق مى افتد پس بهره ميرساند او را آن فكر حق
بعد از ان فرود مى آيد از منبر دهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ بِاَذَانٍ
وَاِقَامَةٍ يَخْرُجُ الْاِمَامُ بَعْدَ الْاَذَانِ فَيَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَيَخْطُبُ وَلَا يُصَلِّى النَّاسُ مَادَامَ
الْاِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ ثُمَّ يَقْعُدُ الْاِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ قَدْرَ مَا يَقْرَاُ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ثُمَّ يَقُومُ

فيفتتح

چهاردهم

فَيَفْتَتِحُ خُطْبَتَهُ ثُمَّ يَنْزِلُ فَيُصَلِّى بِالنَّاسِ ثُمَّ يَقْرَاُ بِهِمْ فِى الرَّكْعَةِ الْاُولٰى بِالْجُمُعَةِ
وَفِى الثَّانِيَةِ بِالْمُنَافِقِينَ شرح مراد بجمعه اينجا جمعه دو ركعتى است كه مؤمنى پيشنماز آنست براى
شدت تقيه بقرينه اينكه مراد بخروج بعد از اذان خروج از مقصوره است و آن شعار مخالفانست
چنانچه گذشت در حديث چهارم باب پنجاه و هفتم و بقرينه ضمير مجرور در فيفتتح خطبته زيرا كه اشارتست
بآنچه گذشت مذكور شد در شرح حديث سابق در خطبه دوم كه ذكر ائمه حق را بروشى ميكند كه ديگران نشنوند
و ميتواند بود كه مراد بامام امام مفترض الطاعه مبسوط اليد يا وكيل او باشد و مراد بخروج خروج از خانه
باشد و اضافه در خطبته باعتبار اين باشد كه خطبه او مناط انتظام امور مملكت و صلاح احوال رعيت
در دين و دنياست چنانچه گذشت در شرح حديث چهارم باب شصت و هشتم و ايضا خطبه او ابلغ و موثرتر
از خطبه ديگران ميباشد يعنى روايتست از محمد بن مسلم كه از راويان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
عليهما السلم است گفت پرسيدم امام را از نماز جمعه كه براى مخالفان واقع ميشود بسبب شدت تقيه پس امام
گفت آن با اذان و اقامه است بيرون مى آيد پيشنماز از مقصوره بعد از اذان پس بالا ميرود بر منبر و
پس خطبه ميگويد و نماز نميگزارند مردم چند آنكه پيشنماز بر منبرست بعد از ان مى نشيند پيشنماز بر منبر بقدر
آنكه خوانده شود سوره قل هو الله احد بعد از ان بر ميخيزد پس شروع ميكند خطبه خود را بعد از ان فرود
مى آيد پس نماز ميگزارد با مردم بعد از ان ميخواند با ايشان در ركعت اول بسوره جمعه و در ركعت دوم
بسوره منافقين هشتم اصل عَنْ اَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِى قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ
كُلِّ مَسْجِدٍ قَالَ فِى الْعِيدَيْنِ وَالْجُمُعَةِ شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم در قول الله عز و جل
در سوره اعراف فرا گيريد آرايش خود را نزد هر محل فروتنى امام گفت در نماز عيد فطر و عيد اضحى و نماز
جمعه مخفى نماند كه اين آيت مذكور شد در كتاب الحجة در حديث ششم باب هفتم كه باب معرفة الامام و الرد اليه
است و در كتاب الايمان و الكفر در حديث سيوم باب بيست و سيوم كه باب بى عنوان مؤخر از باب نسبة
الاسلام است و بيان شد در شرح آن اينكه مراد بزينت علم باحكام الهى است و مراد بمسجد امام عالم
بجميع احكام الهى است و منافاتى نيست ميان آن و ميان اين حديث زيرا كه مراد در اين حديث اينست
كه هر كه محافظت تقيه كند بحضور عيدين و جمعه مخالفان ثواب او مانند ثواب كسى است كه رفته باشد
بطلب علم دين نزد امام مفترض الطاعه و اخذ علم دين كرده باشد نظير آنچه گذشت در حديث ششم باب
پنجاه و پنجم كه كان كمن صلى مع رسول الله صلى الله عليه و آله نهم اصل عَنْ اَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ كُلُّ وَاعِظٍ قِبْلَةٌ يَعْنِى اِذَا خَطَبَ الْاِمَامُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

ينبغي للناس ان يستقبلوه بوجوههم شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله كه هر بنده دهنده قبله است ميخواهد رسول الله صلى الله عليه وآله اين را كه چون خطبه كند بشمار
مردم را در روز جمعه سزاوار است مردم را اينكه متوجه شوند او را بروهاى خود تا خوب گوش كنند باب
هشتاد و يكم اصل باب القراءة يوم الجمعة وليلتها في الصلوة شرح اين باب بيان قرائت است در روز
جمعه و شب جمعه در نمازها و در اين باب نه حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس في القراءة
شيء موقت الا الجمعة تقرأ بالجمعة والمنافقين شرح الجمعة مجرور و منصوب ميتواند بود و مضاف
محذوفست بتقدير الا قراءة الجمعة و مراد بجمعه ظهر آدينه است و مضمون اين ظاهر است و از شرح آنچه گذشت
در حديث چهارم باب بيست و يكم دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اقرأ في ليلة الجمعة بالجمعة و
سبح اسم ربك الاعلى وفي الفجر بسورة الجمعة وقل هو الله احد وفي الجمعة بالجمعة و
المنافقين شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه قرائت كن در شب جمعه در هر يك از شام و خفتن
بسوره جمعه و سوره سبح اسم ربك الاعلى و در نماز صبح جمعه بسوره جمعه و قل هو الله احد و در ظهر جمعه بسوره جمعه
و سوره منافقين سيوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام بما اقرأ في صلوة الفجر في يوم الجمعة
فقال اقرأ في الاولى بسورة الجمعة وفي الثانية بقل هو الله احد ثم اقنت حتى تكونا
سواء شرح اثبات الف در بما شاذ است يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه بچه سوره قرائت
كنم در نماز صبح در روز جمعه پس امام گفت قرائت كن در ركعت اول بسوره جمعه و در دوم بسوره قل هو الله
احد بعد از ان قنوت كن بقدر تفاوت ان دو سوره تا شود آن دو ركعت برابر چهارم اصل عن ابي
جعفر عليه السلام قال ان الله اكرم بالجمعة المؤمنين فسنها رسول الله صلى الله عليه وآله بشارة
لهم والمنافقين توبيخا للمنافقين ولا ينبغي تركها ومن تركها متعمدا فلا صلوة له
شرح مراد بجمعه اينجا سوره جمعه است البشارة بكسر و ضم باء يك نقطه و شين با نقطه و راء بى نقطه اسم مصدر
باب نصر و باب افعال و باب تفعيل مژده دادن و مراد اينجا مژده دادن رسول امت خود را بجهه
برانگيخته شدن ائمه اثنى عشر براى امامت والمنافقين ~~مژده دادن~~ عطفست بر ضمير سنها و مراد سوره
منافقين است التوبيخ بواو و باء يك نقطه و خاء يك نقطه مصدر باب تفعيل سرزنش كردن و مراد بمنافقين
بمنافقين در دوم بجهتان و غاصبان حق ائمه اثنى عشر است در هر زمان كه باشند و لا ينبغي مشعرست
باستحباب قرائت سوره جمعه و منافقين در ظهر آدينه ضمير تركها راجعست بسنت رسول الله مطلقا
يا راجعست بسنت مخصوص كه قرائت سوره جمعه و منافقين باشد و من تركها در بعضى نسخ بنا رست

بجاى

بجاى واو و بر هر تقدير دلالت ميكند بر اينكه تارك مستحب عمدا و عدوانا كافرست يعني روايتست
از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت بدرستى كه الله تعالى گرامى و سرافراز كرد بسوره جمعه شيعه اماميه را پس سنت كرد سوره
جمعه را در نماز ظهر آدينه رسول الله صلى الله عليه وآله براى مژده دادن او شيعه اماميه را بتقدم اوصياى
عالمين بجميع كتاب و حكمت و سنت كرد رسول الله صلى الله عليه وآله سوره منافقين را در ظهر آدينه
براى سرزنش خلفاى ضلالت و تابعان ايشان و سزاوار اينست ترك سنت رسول الله صلى الله عليه وآله
و هر كه ترك كند سنت را و او انست و بى عذر پس نيست نمازى كه براى او محقق نماند كه بشارت در سوره جمعه اشارتست
بآيت وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
العظيم زيرا كه اين در شان امير المؤمنين و يازده فرزند او عليهم السلم است بنا بر اينكه وآخرين عطف است
بر رسولا پس دلالت ميكند بر اينكه امامت اوصيا از جانب الله تعالى است نه از بيعت امت و چنانچه نبى
صلى الله عليه وآله مبعوث است از جانب الله تعالى برسالت اوصياء او مبعوث اند از جانب الله تعالى بامامت
من براى تبعيض است و ضمير منهم و ضمير لما يلحقوا راجع باميين است و ضمير بهم راجع بآخرين است و اشاره
اليه ذلك لحوق بآخرين است چنانچه گذشت در كتاب الايمان والكفر در شرح حديث چهارم باب هشتاد و يكم
كه باب تذاكر الاخوانست پس دلالت ميكند بر اينكه توفيق لحوق و پيروى امامانى كه مفترض الطاعه اند
و از جانب الله تعالى مبعوث شدند بامامت فضل الله تعالى است جدا جدا از ابد كه خواهد و آن مخصوص شيعه
اماميه است و بعدا در حق جمعى كه با مثال اين آيت رسند و التفات بمعنى آنها نكنند متصل باين گفته كه
مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار تا آخر و توبيخ در سوره منافقين گذشت در كتاب
الحجة در حديث نود و يكم باب صد و هفتم كه باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية است و در اينجا بگوييم
ذلك بانهم آمنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون واذا رايتهم تعجبك اجسامهم وان
يقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب مسندة و امثال آن در آن سوره در حق ائمه ضلالت مثل
ابو بكر و عمر و عثمان و معاويه بنا بر اينكه ثم براى تراخى مرتبه است پس دلالت ميكند بر اينكه مراد
بمنافقين اينجا جمعى اند كه مؤمنند باعتبارى و كافرند باعتبارى ديگر زيرا كه تصديق نبوت ميكنند
بظاهر دل و تكذيب ولايت ميكنند بظاهر و باطن دل و اين قسم جماعت دورترند از دانش از جمعى
كه مؤمن نشده باشند اصلا و خشب مسنده عبارتست از چوبهاى حمال كه در سقف خانها ميباشد پس دلالت
ميكند بر اينكه آن منافقان رياستى بهم خواهند رسانيد و ايشان و تابعان ايشان خالى اند از دانش
مانند درخت حمال و درختهاى ديگر كه تكيه بر آن دارد در سقف خانه چنانچه اشارت باين ميشود در حديث

چهارم باب بصد و یکم که باب مساجد الکوفه است پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِرَاءَةِ فِي الْجُمُعَةِ إِذَا صَلَّيْتُ وَحْدِي أَرْبَعاً أَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ فَقَالَ نَعَمْ وَقَالَ اقْرَأْ بِسُورَةِ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قرائت در نماز جمعه چون گزارم تنها یعنی خود چهار رکعت آیا جهر کنم بقرائت پس امام گفت آری و امام گفت که قرائت کن بسوره جمعه و سوره منافقین در روز جمعه مخفی نماند که ظاهر عن القراءة فی الجمعة اینست که اطلاق جمعه بر ظهر چهار رکعتی روز آدینه حقیقت است و بعید است اینکه مراد بجمعه اینجا روز آدینه باشد و ذکر اربعا بعد از ذکر وحدی مشعر است باینکه مراد بوحدی اینست که جدا از مخالفان باشد و جهر بقرائت در جمعه ایست که بعنوان جماعت باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب پنجاه سیوم پس این حدیث دلالت نمیکند بر اینکه منفرد در ظهر جمعه جهر کند والله اعلم ششم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ يَقْرَأَ سُورَةَ الْجُمُعَةِ فِي الْجُمُعَةِ فَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قَالَ يَرْجِعُ إِلَى سُورَةِ الْجُمُعَةِ شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که میخواهد که قرائت کند بسوره جمعه در نماز ظهر آدینه پس از روی غفلت قرائت میکند قل هو الله احد را امام گفت بر میگردد بسوی سوره جمعه مخفی نماند که اینجا دو احتمال است اول مشهور و آن اینست که ضمیر یرجع راجع بالرجل است و مراد اینست که وا میگذارد قل هو الله احد را و سوره جمعه را میخواند دوم اینکه ضمیر یرجع راجع بقل هو الله احد است و مراد اینست که ثواب خواندن سوره جمعه در آن هست برای نیت او والله اعلم هفتم اصل وَرُوِيَ أَيْضاً يُتِمُّهَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَسْتَأْنِفُ شرح و روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه که اتمام میکند آن نماز را دو رکعت بقصد نافله بعد از آن از سر میگیرد و مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که این حدیث در صورتیست که در وقت فضیلت اینمعنی باشد بخلاف حدیث سابق هشتم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَلَّى الْجُمُعَةَ بِغَيْرِ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ أَعَادَ الصَّلَاةَ فِي سَفَرٍ أَوْ حَضَرٍ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گزارد نماز ظهر آدینه را بغیر سوره جمعه و سوره منافقین اعاده میکند نماز را خواه در سفر و خواه در حضر نهم اصل وَرُوِيَ لَا بَأْسَ فِي السَّفَرِ أَنْ يَقْرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه که نیست پروایی در سفر باینکه قرائت کند بقل هو الله احد مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که هر دو محمولست بر استحباب و فضل پس مشعر اند بر آنکه فضیلت اعاده در حضر بیشتر باشد از فضیلت اعاده در سفر باب هفتاد و دوم اصل باب القنوت فی صلوة الجمعة والدعاء فیه شرح این باب بیان قنوت در نماز ظهر آدینه و دعا در آن قنوت است در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقُنُوتُ قُنُوتُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى

سوره قل هو الله احد را امام خوانده باشد بخلاف حدیث سابق یا این حدیث در صورتیست که

بعد

بَعْدَ الْقِرَاءَةِ وَتَقُولُ فِي الْقُنُوتِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَكْرَمْتَنَا بِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنِ اخْتَرْتَهُ لِدِينِكَ وَخَلَقْتَهُ لِجَنَّتِكَ اللَّهُمَّ لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ شرح این حدیث محمولست بر بیان صورت تقیه و پیشنمازی مومن برای مخالفان که مذهب ایشان در آن زمان شایع بوده بقرینه ترک ارود بعد اینجا و بقرینه امثال آنچه منقول شد از تقیه در آخر شرح باب شصت و هشتم که و قال تقنت فی الرکعة الثانیة بعد القنوت مبتداست و قنوت عطف بیانست و فی متعلق بعطف بیانست و تقول خبر مبتداست و فی القنوت از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قنوت که قنوت روز جمعه در رکعت اول بعد از قرائت باشد میگویی در آن نیست مستحق عبادتی بجز الله که حلیم است و کریم است نیست مستحق عبادتی بجز الله که بلند مرتبه بزرگست نیست مستحق عبادتی بجز الله که صاحب کل اختیار هفت آسمان و صاحب کل اختیار هفت طبقه زمین است و آنچه در آسمانهاست و آنچه در فاصله آسمانهاست و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدایا درود کن بر محمد چنانچه راهنمودی ما را باو خدایا درود کن بر محمد چنانچه گرامی کردی ما را باو خدایا بگردان ما را از کسی که برگزیدی او را برای دین تو و آفریدی او را برای بهشت تو خدایا میل از حق مفرما دلهای ما را بعد از وقتی که راهنمودی ما را و بخشش کن برای ما از جانب تو رحمتی بدرستی که تو اهلی بغایت بخشنده مخفی نماند که این از سوره آل عمرانست و حقیقت معنی آن بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي قُنُوتِ الْجُمُعَةِ إِذَا كَانَ إِمَاماً قَنَتَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى وَإِنْ كَانَ يُصَلِّي أَرْبَعاً فَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ شرح ~~[illegible]~~ یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در قنوت ~~[illegible]~~ که چون ~~[illegible]~~ باشد قنوت میکند در رکعت اول و اگر ~~[illegible]~~ باشد ~~[illegible]~~ چهار رکعت ~~[illegible]~~ پس قنوت ~~[illegible]~~ در رکعت دوم است پیش از رکوع سیوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُنُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهِمْ فِي هَذَا إِذَا صَلَّيْتُمْ فِي جَمَاعَةٍ فَفِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى وَإِذَا صَلَّيْتُمْ وُحْدَاناً فَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ شرح مراد بجماعت اینجا جماعت مخالفانست و مراد بوحدان ضد آنست خواه بعنوان انفراد باشد و خواه بعنوان جماعت باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قنوت در روز آدینه چونست پس گفت تو رسول منی بسوی شیعه امامیه در این جواب یعنی که آنچه میگویم بشیعه امامیه برسان چون نماز ظهر آدینه گزارید در میان مخالفان پس قنوت در رکعت اول است و اگر

نماز گزارد بعد از مخالفان پس قنوت در رکعت دوم است باب هفتاد و سیوم اصل باب من فاتته الجمعة مع الامام شرح
مراد بالامام اینجا پیشنماز اهل ضلالت در زمان شدت تقیه است زیرا که در بعض مؤمنان فرض میشود حضور نزد او و نماز خواندن
او چنانچه فرض است حضور نزد امام مفترض الطاعة و موافقت او و بیان شد در شرح حدیث بیستم باب هفتادم و مشتمل
بود که شاید امام مفترض الطاعة مستقل نیز باشد و این بعید است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث این باب یعنی این باب بیان
کسی است که فوت شود از او نماز جمعه با پیشنماز در این باب یک حدیث است اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
أَدْرَكَ الْخُطْبَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَإِنْ فَاتَتْهُ الصَّلَاةُ فَلَمْ يُدْرِكْهَا فَلْيُصَلِّ أَرْبَعاً وَقَالَ إِذَا
أَدْرَكْتَ الْإِمَامَ قَبْلَ أَنْ يَرْكَعَ الرَّكْعَةَ الْأَخِيرَةَ فَقَدْ أَدْرَكْتَ الصَّلَاةَ وَإِنْ أَنْتَ أَدْرَكْتَهُ بَعْدَمَا
رَكَعَ فَهِيَ الظُّهْرُ أَرْبَعٌ شرح مراد بخطبه اینجا خطبه پیشنماز مخالفانست پس مراد بالامام اینجا پیشنماز مخالفانست بقرینه
قبل ان یرکع زیرا که این موافق مذهب مخالفانست و مذهب اهل حق اینست که اگر در حین رکوع ادراک کند کافیست چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوم و پنجم باب پنجاه و ششم و بقرینه فهی الظهر که دلالت بر حصر میکند و این اشعار باینست که چهار
رکعت ظهر صحیح است بالاصالة و دو رکعت صحیح نیست مگر برای تقیه و بالاصالة نیست اربع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هی اربع و جمله استیناف بیانی سابق است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که دریافت خطبه امام مخالفان را
در روز جمعه پس گفت میگزارد دو رکعت پس اگر فوت شود از او نماز نیز با امام مخالفان با پیروی کردن باید از او پس باید
که گزارد چهار رکعت و گفت که چون دریابی امام را پیش از آنکه رکوع کند در رکعت آخر پس بدرستی که یافته نماز را و اگر تو دریابی او را
بعد از آنکه رکوع کرده باشد پس آن نماز ظهر صحیح واقعی بیان این آنکه آن چهار رکعت است باب هفتاد و چهارم اصل
باب التطوع یوم الجمعة شرح این باب بیان نافله در روز جمعه است در این باب سه حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الصَّلَاةُ النَّافِلَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سِتُّ رَكَعَاتٍ بُكْرَةً وَسِتُّ رَكَعَاتٍ صَدْرَ النَّهَارِ وَرَكْعَتَانِ إِذَا زَالَتِ
الشَّمْسُ ثُمَّ صَلِّ الْفَرِيضَةَ ثُمَّ صَلِّ بَعْدَهَا سِتَّ رَكَعَاتٍ شرح البكرة بضم با یکنقطه و سکون کاف و را بینقطه [illegible]
~~که بیان نماز صبح و بیان طلوع آفتابست صدر النهار عبارتست از زمانی که میان طلوع آفتاب و بیان چاشت است~~ یعنی گفت
امام رضا علیه السلم که نماز نافله در روز جمعه شش رکعت [illegible] شش رکعت [illegible] روز و دو رکعت چون زوال
آفتاب شود و بعد از آن بگزار فریضه ظهر را بعد از آن بگزار بعد از فریضه ظهر شش رکعت را مخفی نماند که این کیفیت نافله روز جمعه
~~صورتیست که باید بتقیه باشد و شکی در زوال آفتاب باشد~~ چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث [illegible] دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا أَنَا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَكَانَتِ الشَّمْسُ مِنَ الْمَشْرِقِ بِمِقْدَارِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فِي وَقْتِ صَلَاةِ
الْعَصْرِ صَلَّيْتُ سِتَّ رَكَعَاتٍ فَإِذَا انْتَفَخَ النَّهَارُ صَلَّيْتُ سِتّاً فَإِذَا زَاغَتْ أَوْ زَالَتْ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ
صَلَّيْتُ الظُّهْرَ ثُمَّ صَلَّيْتُ بَعْدَهَا سِتّاً شرح انتفخ بهمزه و تشدید میم است و این بعد از کلامی بوده که اینجا منقول نشده

ومقصود

ومقصود اینست که چون من در حج عام و خاص و تقیه [illegible] چنین میکنم که مذکور میشود و وقت نماز عصر
بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر با پیروی کردن که اول ربع چهارم روز است تقریبا پس نظیر آن از جانب
مشرق آخر ربع اول روز است تقریبا فاذا انتفخ برای [illegible] انتفخ بفا و تا دو نقطه در بالا و خا بینقطه بصیغه
ماضی معلوم باب انفعال است الانتفاخ گشوده شدن و مراد اینجا حصول [illegible] است که گذشت در حدیث سابق
بیان این شش رکعت پیش از شش رکعت سابق است [illegible] و در بعض نسخ بنون و فا و خا با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افتعال و آن ماخوذست از نفخ بفتح نون و سکون فا و خا با نقطه بمعنی ارتفاع ضحی [illegible]
[illegible] و در او زالت برای شک راویست و بر هر تقدیر منافات نیست میان
این حدیث و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت و نهم که اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدا بشیء قبل
المکتوبة زیرا که آنچه اینجاست بیان صورت تقیه است [illegible] امام مفترض الطاعة را شکی
در زوال آفتاب نمیباشد چنانچه بیان میشود در حدیث پانزدهم باب صدم که باب النوادر است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که اما من چون [illegible] شود در روز جمعه پس شود ارتفاع آفتاب از جانب مشرق بقدر ارتفاع آفتاب
در جانب مغرب در وقت نماز عصر میگزارم شش رکعت [illegible] میگزارم شش رکعت پس چون
مایل شود آفتاب بجانب مغرب یا امام گفت که زایل شود آفتاب از جانب مشرق میگزارم دو رکعت بعد از آن میگزارم
فریضه ظهر را بعد از آن میگزارم بعد از فریضه شش رکعت سیوم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كُنْتَ شَاكّاً
فِي الزَّوَالِ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا اسْتَيْقَنْتَ فَابْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم که چون
باشی شک کننده در زوال روز جمعه پس بگزار دو رکعت نافله پس چون یقین حاصل کردی بزوال پس ابتدا کن
بفریضه ظهر مخفی نماند که اگر کسی دو رکعت را نکرده یقین کند که زوال شده [illegible] دو رکعت
ساقط باشد [illegible] بعد از ظهر اضافه شش رکعت میشود والله اعلم باب هفتاد و پنجم اصل باب
نوادر الجمعة شرح این باب بیان احادیث تازه غیر مشهور متعلق بجمعه است در این باب نه حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ فِي آخِرِ سَجْدَةٍ مِنَ النَّوَافِلِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ لَيْلَةَ
الْجُمُعَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَاسْمِكَ الْعَظِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِيَ الْعَظِيمَ سَبْعاً شرح معنی وجه الله گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول و
دوم و سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت
که میگویی در آخر سجده از جمله نافلها بعد از نماز شام در شب جمعه که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو براه تو
که گرامی است و نام تو که بزرگست این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که آمرزی برای من گناه مرا که بزرگست

هفت بار بگوید این دعا را دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الْغَرَّاءِ وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِ الْجُمُعَةِ
فَسُئِلَ إِلَى كَمِ الْكَثِيرُ قَالَ إِلَى مِائَةٍ وَمَا زَادَ فَهُوَ أَفْضَلُ شرح اکثروا بصیغه امر باب افعالست الغراء
بفتح غین بانقط و تشدید راء بی‌نقط و الف ممدوده مؤنث اغر که صفت مشبهه است یعنی نورانی یا یعنی سفید
پیشانی و بر هر تقدیر مراد مبارکست الازهر بفتح همزه و سکون زای بانقط و فتح هاء و راء بی‌نقط بصیغه صفت
مشبهه یا بمعنی حسن تابان از کمال حسن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بسیار کنید از درود بر من در شب مبارک و روز تابان که شب جمعه و روز جمعه است پس پرسیده شد
که تا چند است آن بسیار گفت تا صد و آنچه زیاده باشد بر صد آن بهتر است سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُعْبَدُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ چیزی که عبادت کرده شود الله عز و جل بآن
در روز جمعه محبوب‌تر بسوی من از درود بر محمد و آل محمد مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که افضل اجزاء نماز
خواه فریضه و خواه نافله صلوة بر محمد و آل محمد باشد و لهذا نماز مسمی باسم آن گشته شده و بیان این شد در کتاب
الحجة در شرح حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و میتواند بود
که مراد بشئ یعبد الله به ماعدای نماز باشد چهارم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ يَوْمَ
الْجُمُعَةِ فَقُلِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ
عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا
فِي دُبُرِ الْعَصْرِ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ مِائَةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَقَضَى لَهُ بِهَا مِائَةَ
أَلْفِ حَاجَةٍ وَرَفَعَ لَهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ شرح روایتست از سهل بن زیاد و بالا برد این حدیث را
بسوی امام صلوات الله علیه سهل گفت که امام گفت که چون نماز گزاری در روز جمعه پس بگو خدایا درود کن بر
محمد و بر آل محمد که جانشینان اند یعنی رسول از جانب الله تعالی و راضی بامامت ایشانند خدا و رسول و مؤمنان بهتر
درودهای تو و برکت کن بر ایشان بهتر برکتهای تو و سلام باد بر محمد و بر آل او و رحمت خدا و برکتهای خدا
چه بدرستی که شان اینست که هر که گوید آن کلمات را در عقب نماز عصر روز جمعه می‌نویسد الله تعالی برای او صد هزار
حسنه را و محو میکند از او صد هزار سیئه را و برمی‌آورد برای او بسبب آن کلمات صد هزار حاجت را خواه در ظاهر
و خواه در باطن و بلند میکند برای او بسبب آن کلمات صد هزار درجه را در بهشت پنجم اصل وَرُوِيَ أَنَّ مَنْ قَالَهَا
سَبْعَ مَرَّاتٍ رَدَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ عَبْدٍ حَسَنَةً وَكَانَ عَمَلُهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ مَقْبُولًا وَجَاءَ يَوْمَ

پس هم

الْقِيٰمَةِ وَبَيْنَ عَيْنَيْهِ نُورٌ شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه هر که گوید این کلمات
را در عقب عصر روز جمعه هفت بار برمیگرداند الله تعالی بر او بعدد هر بنده حسنه را و میشود عمل او در آن روز
جمعه مقبول و می‌آید در روز قیامت بر حالی که در میان دو چشم او نوریست ششم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ يُسْتَحَبُّ أَنْ تَقْرَأَ فِي دُبُرِ الْغَدَاةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الرَّحْمٰنَ كُلَّهَا ثُمَّ تَقُولُ كُلَّمَا قُلْتَ فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ قُلْتَ لَا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ شرح تقرا بصیغه مضارع مخاطبست کلما
برای دفع توهم است که آنچه مذکور میشود در میان اجزای سوره باشد که ثم بضم ثاء سه نقطه برای تاکید دفع آن توهم
است کلما قلت تا آخر منصوبست محلا و مفعول تقول است پس قلت در اول بصیغه مخاطبست الله تعالی است
و در دوم بصیغه متکلم است الآلاء جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون لام و بار یا جمع الو بفتح همزه و سکون لام و
واو نعمتها مخاطب در ربکما جن و انس است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت مستحب است اینکه
خوانی در عقب نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را همگی آن یا بمعنی که بپیوسته خوانی آن را و بعد از آن گویی که هر بار
که گفتی که پس بکدام نعمتهای صاحب کل اختیار شما ای جن و انس تکذیب میکنید گفتم که نه بچیزی از نعمتهای تو
ای صاحب کل اختیار من تکذیب میکنم هفتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَرَأَ الْكَهْفَ فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ كَانَتْ كَفَّارَةَ مَا بَيْنَ
الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ قَالَ وَرَوَى غَيْرُهُ أَيْضًا فِيمَنْ قَرَأَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ مِثْلَ ذٰلِكَ
شرح ~~بین بیان...~~ نظر آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلواة جمعه یعنی هفته
است یا بتقدیر مضاف چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم باب ششصد و هشتم ضمیر مستتر در قال و در روی
غیره راجع بایوب بن نوح است و میتواند بود که راجع بعلی بن مهزیار باشد یعنی روایتست از علی بن
مهزیار از ایوب بن نوح از محمد بن ابی حمزه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خواند سوره الکهف
را در هر شب جمعه میشود کفاره گناهانی که در هفته گذشته است تا هفته آینده ایوب بن نوح گفت که روایت کرد
غیر محمد بن ابی حمزه نیز در کسی که خواند سوره الکهف را در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر مثل آنچه مذکور شد از ثواب
هشتم اصل كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبَكِّرُ إِلَى الْمَسْجِدِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَكُونُ الشَّمْسُ قَيْدَ رُمْحٍ فَإِذَا
كَانَ شَهْرُ رَمَضَانَ يَكُونُ قَبْلَ ذٰلِكَ وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ لِجُمَعِ شَهْرِ رَمَضَانَ عَلَى جُمَعِ سَائِرِ الشُّهُورِ
فَضْلًا كَفَضْلِ شَهْرِ رَمَضَانَ عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ شرح یبکر بیاء بی‌نقط و راء بی‌نقط بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر یا باب تفعیل یا باب افعالست القید بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقط و
بعضی بکسر قاف میگویند مقدار یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که زود می‌آمد بسوی مسجد در روز جمعه در وقتی

فخاطب است و هم

کفاره ما بین من غیر منون میتواند بود و بنابر اول ما عبارت از گناهست هم

در زمانی که میان هم

می آمد که پیش از ارتفاع آفتاب بمقدار نیزه پس چون پیش شده ماه رمضان مسنون زود آمدن بمسجد پیش از آن وقت و میکفت
که بدرستی که برای جمعهای ماه رمضان بر جمعهای باقی ماهها رجحانیست مانند رجحان ماه رمضان بر باقی ماهها نهم اصل
سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي رَجُلٍ اَدْرَكَ الْجُمُعَةَ وَقَدِ ازْدَحَمَ النَّاسُ فَكَبَّرَ مَعَ الْاِمَامِ وَرَكَعَ
وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى السُّجُودِ وَقَامَ الْاِمَامُ وَالنَّاسُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ وَقَامَ هٰذَا مَعَهُمْ فَرَكَعَ الْاِمَامُ وَلَمْ يَقْدِرْ
هٰذَا عَلَى الرُّكُوعِ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الزِّحَامِ وَقَدَرَ عَلَى السُّجُودِ كَيْفَ يَصْنَعُ شرح فکبر مع الامام مشعر بانیست که اراده
با امام اینجا بنماز مخالفانست زیرا که مذهب ایشان اینست که ادراک رکعت بی ادراک تکبیر رکوع نمیباشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول باب شانزدهم و بیستم من برای بیست است زحام بکسر زای بانقطه است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میکفت در جواب
سوالی از مردی که دریافت نماز جمعه را بر حالی که بتحقیق تنگ کرده بودند جا را مردمان پس تکبیر کفت با پیشنماز و رکوع کرد و توانائی بهم رسانید
بر سجده و برخاست پیشنماز و برخواستند مردم در رکعت دوم و برخاست این مرد نیز با ایشان پیش از آنکه سجده کند پس رکوع
کرد پیشنماز و توانائی بهم نرسانید این مرد بر رکوع با ایشان در رکعت دوم بسبب کمی جا و توانائی بهم رسانید بر سجده چه چیز میکند
اصل فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَّا الرَّكْعَةُ الْاُولَى فَهِيَ اِلَى عِنْدِ الرُّكُوعِ تَامَّةٌ فَلَمَّا لَمْ يَسْجُدْ لَهَا حَتّٰى دَخَلَ فِي
الثَّانِيَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذٰلِكَ فَلَمَّا سَجَدَ فِي الثَّانِيَةِ اِنْ كَانَ نَوَى هٰذِهِ السَّجْدَةَ الَّتِي هِيَ لِلرَّكْعَةِ الْاُولَى فَقَدْ تَمَّتْ
لَهُ الْاُولَى فَاِذَا سَلَّمَ الْاِمَامُ قَامَ فَصَلَّى رَكْعَةً يَسْجُدُ فِيهَا ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ وَاِنْ كَانَ لَمْ يَنْوِ اَنْ تَكُونَ
تِلْكَ السَّجْدَةُ لِلرَّكْعَةِ الْاُولَى لَمْ تُجْزِ عَنْهُ الْاُولَى وَلَا الثَّانِيَةُ شرح پس کفت امام جعفر صادق علیه السلم اما رکعت اول پس آن
تا نزد رکوع درستست پس چون سجده نکرد برای رکعت اول تا آنکه داخل شد در رکعت دوم جایز نبود او را آن مراد است
که می بایست که بعد از برخواستن مردم در رکعت دوم او دو سجده کند و بعد از آن ملحق شود با ایشان پس چون سجده کرد در
رکعت دوم ایشان اگر نیت کرده باشد این سجده را بجهت آنچه در رکعت اولست پس بتحقیق درست شد برای او رکعت اول
پس چون سلام دهد پیشنماز او برخیزد و بکذارد دیگر رکعت را سجده میکند در آن رکعت بعد از آن تشهد میکند و سلام میدهد
و اگر نیت نکرده باشد این را که باشد آن سجده برای رکعت اول صحیح نیست از او رکعت اول و نه رکعت دوم مراد است
که نماز را علیحده میکند بعنوان چهار رکعت زیرا که مخالفان نیز در اینقسم صورتی مضایقه ندارند از چهار رکعت دهم اصل
قِيلَ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَزْعُمُ بَعْضُ النَّاسِ اَنَّ النُّورَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَكْرُوهَةٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبَ
اَيُّ طَهُورٍ اَطْهَرُ مِنَ النُّورَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ شرح الطهور بفتح طا آنچه بآن پاک کرده شود چیزی مثل سحور بفتح سین که بمعنی
چیزیست که در سحر خورده شود و بضم طا مصدر بمعنی پاکیزگی و استعمال مصدر در باعث آن برای مبالغه است و همچنین حمل
اطهر که افعل تفضیل است بر باعث طهارت برای مبالغه است یعنی گفته شد امام جعفر صادق علیه السلم که گمان میکند
بعض مردم که نوره در روز جمعه مکروه است پس امام کفت نیست حق آنجا که آن بعض رفته کدام باعث پاکیزگی پاکیزه تر است

ازنور

تفضیل

ازنوره در روز جمعه مراد اینست که کراهت نوره در روز جمعه مطلق نیست بلکه مقیدست بوقتی که مانع حضور نماز جمعه باشد
باب شانزدهم اصل باب اَبْوَابُ السَّفَرِ بَابُ وَقْتِ الصَّلٰوةِ فِي السَّفَرِ وَالْجَمْعِ بَيْنَ الصَّلٰوتَيْنِ شرح ابواب السفر عنوانست
برای شصت باب که اول آنها باب وقت الصلوة فی السفرست و آخر آنها باب الصلوة فی السفینه است یعنی اینها ابواب احادیث
متعلق بنماز در سفرست از آنجمله باب بیان وقت نماز در سفرست و بیان جمع میان دو نماز در سفر و در این باب پنج حدیث است
اول اصل عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الزَّوَالِ فَقُلْتُ بِاَبِي وَاُمِّي وَقْتُ
الْعَصْرِ فَقَالَ وَقْتُ مَا تَسْتَقْبِلُ اِبِلَكَ فَقُلْتُ اِذَا كُنْتُ فِي غَيْرِ سَفَرٍ فَقَالَ عَلَى اَقَلَّ مِنْ قَدَمٍ ثُلُثَيْ قَدَمٍ وَقْتُ
الْعَصْرِ شرح ما در تستقبل مصدریه است عادت مسافران در آن زمان این بوده که از منزل کوچ میکرده اند بعد از وقت
زوال و پیش از رسیدن وقت عصر که بعد از زیاد شدن سایه شاخص بقدر دو ثلث قدم است بر سایه شاخص در وقت
زوال چنانچه بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر پس هر چند اگر میسر باشد ایشان را اینکه تقدیم کنند نماز عصر را
بر وقت آن در منزلی که از آنجا کوچ خواهند کرد بهترست و صفوان چون شتردار بوده و اکثر میسر نبوده مگر وقتی
که شتران او را اعیان رو بمنزل کنند از چراگاه زیرا که بعد از رسیدن شتران بمنزل اشتغال او را شغل بسیار بهم میرسد
بخلاف جماعت دیگر از اهل قافله پس استقبال اینجا بمعنی شروع در حرکت شتران از چراگاه بسوی منزلست اقل خبر مبتداست مقدم
شده بر مبتدا اقدم بفتح قاف و فتح دال است ثلثی عطف بیان اقل است و مبتداست العصر بجر داده بمضاف
الیه است چون صفوان در هر دو سوال استکشاف از تقدیم نماز عصر از وقت عصر آن برای صاحبان شغلست امام در جواب
سوال دوم بیان مقدار تقدیم کرده و آنرا دو ثلث قدم قرار داده برای اینکه پیش از فارغ شدن از نماز عصر وقت عصر داخل شود
یعنی روایتست از صفوان شتردار که گفت نماز کردم در پس امام جعفر صادق م در سفر در نزد زوال آفتاب پس گفتم پدرم و مادرم
فدای تو باد وقت نماز عصر کدامست امام گفت وقت استقبال شتران تو پس گفتم چون باشم در غیر سفر چه مقدار تقدیم نماز
عصر بر وقت عصر آن می توانم کرد در حال شغل پس امام گفت بر کمتر از قدری است که آن کمتر دو ثلث قدم باشد وقت عصر برای تو مراد است
که چون سایه شاخص پیش قدم و یک ثلث قدم زیاد شده باشد بر سایه زوال میتوانی شروع در عصر کنی برای شغل دوم اصل سَاَلْتُ
اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي السَّفَرِ فَقَالَ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَذٰلِكَ وَقْتُهَا يَوْمَ
الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ السَّفَرِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق م را از وقت نماز ظهر در روز جمعه در سفر پس گفت نزد زوال آفتاب است
و آن زمان وقت نماز ظهرست در روز جمعه در غیر سفر نیز سیم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ اَوْ عَجَّلَتْ بِهِ حَاجَةٌ يَجْمَعُ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ
وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ قَالَ وَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَاْسَ اَنْ تُعَجِّلَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فِي السَّفَرِ
قَبْلَ اَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق م امام گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله بود

کچون بیبود در سفر یا تعجیل میفرمود او را حاجتی جمع میکرد میان فریضه ظهر و فریضه عصر و میان فریضه شام
و فریضه خفتن را در سفر پیش از آنکه فرو رود سرخی مغرب **چهارم اصل** عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ کُنْتُ
أَنَا وَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مُتَرَافِقِینَ فِیهِمْ مُیَسِّرٌ فِیمَا بَیْنَ مَکَّةَ وَ الْمَدِینَةِ فَارْتَحَلْنَا وَ نَحْنُ
نَشُکُّ فِی الزَّوَالِ فَقَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ فَامْشُوا بِنَا قَلِیلًا حَتَّی نَتَیَقَّنَ الزَّوَالَ ثُمَّ نُصَلِّیَ
فَفَعَلْنَا فَمَا مَشَیْنَا إِلَّا قَلِیلًا حَتَّی عَرَضَ لَنَا قِطَارُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ آتِی الْقِطَارَ
فَرَأَیْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِیلَ فَقُلْتُ لَهُ صَلَّیْتُمْ فَقَالَ أَمَرَنَا جَدِّی فَصَلَّیْنَا الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ
جَمِیعاً ثُمَّ ارْتَحَلْنَا فَذَهَبْتُ إِلَی أَصْحَابِی فَأَعْلَمْتُهُمْ ذَلِکَ **شرح** بعض احوال محمد بن اسمعیل
ابن جعفر مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث ششم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم و اولاد اسمعیل علیه السلام میشمرونه
بعد از امام جعفر صادق علیه السلم با وجود آنکه اسمعیل در زمان امام جعفر صادق علیه السلم وفات یافته **یعنی**
روایت است از عبید بن زراره گفت بودم من و جمعی از یاران ما رفیق یکدیگر در میان ایشان بود میسر
بضم میم و فتح یای دو نقطه در پایین و تشدید سین بی نقطه مکسوره و رای بی نقطه در منزلی میان مکه و مدینه
پس کوچ کردیم بر حالی که ما شک داشتیم در زوال آفتاب پس گفتند بعضی ما بعضی را که پس روانه شوید با ما
اندکی وقت تا یقین کنیم زوال آفتاب را بعد از آن نماز کنیم پس چنان کردیم پس روانه نشدیم مگر اندکی
وقتی تا آنکه برخورد ما را قطار امام جعفر صادق علیه السلم پس گفتم که میروم نزد این قطار پس دیدم محمد بن
اسمعیل را پس گفتم او را که آیا نماز گزارده اید پس گفت مرا که امر کرد ما را جد من که امام جعفر صادق علیه السلم است
پس گزاردیم نماز ظهر و عصر را بهمگی بعد از آن کوچ کردیم پس رفتم بجانب یاران خود پس اعلام کردم ایشان را آنچه
محمد بن اسمعیل گفت **پنجم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِی السَّفَرِ إِلَی ثُلُثِ اللَّیْلِ وَ رُوِیَ
أَیْضاً إِلَی نِصْفِ اللَّیْلِ **شرح** گذشت در حدیث چهارم باب ششم که وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل و جمع میان
این دو حدیث بدو روش ممکنست اول اینکه ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ انکه حدیث ربع محمول بر فضیلت باشد
و حدیث ثلث محمول بر مجزی بودن باشد دیگر بر تقدیر و روی ایضا کلام امام علیه السلم است [illegible]
در حدیث سیزدهم باب ششم **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم وقت نماز شام در سفر تا ثلث شب است
~~[illegible]~~ و روایت کرده شده نیز که تا نصف شب است یعنی که آخر آن موافق آخر
ثلث یا آخر نصف باشد **باب بیست و دوم اصل بَابُ حَدِّ الْمَسِیرِ الَّذِی تُقَصَّرُ فِیهِ الصَّلَاةُ شرح** این باب بیان
مقدار مسافتی است که تقصیر کرده میشود در آن نماز چهار رکعتی و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع

قال

قَالَ التَّقْصِیرُ فِی بَرِیدٍ وَ الْبَرِیدُ أَرْبَعَةُ فَرَاسِخَ **شرح** برید بفتح بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو
نقطه در پایین و دال بی نقطه است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت کوتاه کردن نماز چهار رکعتی
گاهی در بریدیست و برید چهار فرسخ است که دوازده میل باشد بیان این می آید در شرح حدیث آینده **دوم اصل**
قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَدْنَی مَا یُقَصَّرُ فِیهِ الْمُسَافِرُ فَقَالَ بَرِیدٌ **شرح** ادنی بودن برید اشارت
باینکه مشقت سفر بر سه قسمت وسط و افراط و تفریط و مسافت تقصیر را بعهده قسم اول دو برید است و
در قسم دوم یک بریدست مثل حرکت بجانب نماز جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید در وقت هجوم خلایق
از سر دو فرسخ و عود در همان روز ~~[illegible]~~
[illegible] و مثل حرکت اهل مکه در موسم بجانب عرفات چنانچه روایات در وجوب تقصیر ایشان
وارد شده مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث صد و نود و هفتم که باب الصلوة فی مسجد منی و من یجب علیه
التقصیر و التمام بمنی است و در قسم سیوم چهار بریدست تقریبا چنانچه می آید در حدیث سوم باب هشتادم
که باب صلوة الملاحین و المکارین و اصحاب الصید و الرجل یخرج الی ضیعته است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق ع
را که کمتر مسافتی که تقصیر میکند در آن مسافر کدام است پس امام گفت بریدیست **سیوم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ بَیْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ وَ أَبِی عِنْدَ وَالٍ لِبَنِی أُمَیَّةَ عَلَی الْمَدِینَةِ إِذْ جَاءَ أَبِی فَجَلَسَ
فَقَالَ کُنْتُ عِنْدَ هَذَا قُبَیْلُ فَسَأَلَهُمْ عَنِ التَّقْصِیرِ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ فِی ثَلَاثٍ وَ قَالَ قَائِلٌ
مِنْهُمْ یَوْمٌ وَ لَیْلَةٌ وَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ رَوْحَةٌ **شرح** بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه بیرسیده
و مضاف بجمله جلوس بضم جیم جمع جالس است قبیل بضم قاف و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین مبنی بر ضم است برای اینکه مضاف الیه آن محذوفست بتقدیر قبیل هذا الوقت ضمیر منصوب در
سالهم راجع بفقهاء مخالفانست اگرچه در لفظ مذکور نیستند ثلث بفتح ثاء و لام و الف یعنی سه ساعت
است و مراد اینست که حد مسافت تقصیر محل سیر در سه ساعت است روحه بفتح رای بی نقطه و سکون واو
و حای بی نقطه و تای وحدت زمان سیر مسافر بعد از زوال تا آخر روز **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت میان اینکه ما نشستگان بودیم و پدرم نزد حاکمی بود از بنی امیه بر مدینه ناگاه آمد پدرم پس نشست
پس گفت بودم نزد این حاکم اندکی پیش از این وقت پس پرسید فقها را از حد تقصیر پس گفت گوینده از ایشان
که در سه ساعت است و گفت گوینده دیگر از ایشان که روز و شبی است و گفت گوینده دیگر از ایشان که بعد از زوال
تا شام است **اصل** فَسَأَلَنِی فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لَمَّا نَزَلَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
بِالتَّقْصِیرِ قَالَ لَهُ النَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فِی کَمْ ذَاکَ فَقَالَ فِی بَرِیدٍ قَالَ وَ أَیُّ شَیْءٍ الْبَرِیدُ فَقَالَ مَا بَیْنَ

ظِلِّ عَيْرٍ اِلَىٰ فَيْئِ وَعَيْرٍ شرح ابن جوزی در کتاب تلقیح ذکر کرده که تقصیر نماز در سال چهارم هجرت حادث شد و
مناسب این می آید در حدیث دوم باب صدم که باب النوادر است عیر بفتح عین بی نقط و سکون یا دو نقطه در پایین
و را بی نقطه کوهیست در قبلی مدینه الفی بفتح فا و سکون یا و همزه سایه چیزی بعد از زوال آفتاب است آن عکس ظلست
که عبارت از سایه چیزی پیش از زوالست و عیر بفتح واو و کسر عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه
کوهی است در غربی کوه احد و شمالی مدینه ذکر ظل در عیر و ذکر فی در وعیر اشارتست بآنکه در پهلوی آن شاذروانست و راه
پهلوی عیر در غربی آنست و راه پهلوی وعیر در شرقی آنست یعنی پس آن حاکم پرسید مرا پس گفتم او را که بدرستی که
مقدار
رسول الله صلی الله علیه و آله چون فرود آورد بر او جبرئیل علیه السلام تقصیر نماز را گفت او را نبی صلی الله علیه و آله که در چه
از مسافت است این تقصیر یعنی که اقل آن کدام است پس جبرئیل گفت در برید ها است نبی گفت و چه چیزست برید پس
دو لت ها ب
گفت جبرئیل آنچه میان پای کوه عیر تا پای کوه وعیرست و کرانی دو کوه مکرر میشود در کتاب الحج در بعضی احادیث باب
بیست سیوم که باب تحریم المدینه است اصل قَالَ ثُمَّ عَبَرْنَا زَمَانًا ثُمَّ رَأَىٰ بَنُو اُمَيَّةَ يَعْمَلُونَ اَعْلَامًا عَلَى الطَّرِيقِ
وَاَنَّهُمْ ذَكَرُوا مَا تَكَلَّمَ بِهِ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَرَعُوا مَا بَيْنَ ظِلِّ عَيْرٍ اِلَىٰ فَيْئِ وَعَيْرٍ ثُمَّ جَزَّاُوهُ عَلَىٰ اِثْنَيْ
عَشَرَ مِيلًا فَكَانَ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَخَمْسَمِائَةِ ذِرَاعٍ كُلَّ مِيلٍ فَوَضَعُوا الْاَعْلَامَ فَلَمَّا ظَهَرَ بَنُو هَاشِمٍ غَيَّرُوا
اَمْرَ بَنِي اُمَيَّةَ غَيْرَةً لِاَنَّ الْحَدِيثَ هَاشِمِيٌّ فَوَضَعُوا اِلَىٰ جَنْبِ كُلِّ عَلَمٍ عَلَمًا شرح عبرنا بعین بی نقطه و با و را بی نقطه
و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر از باب نصر است رای بصیغه ماضی معلوم و مجهول میتواند بود و بنابر اول مراد
رویت قلب است و یعملون بتقدیر ان و اهمال آنست و بنابر دوم مراد رویت بصرست و یعملون مفعول دوم آن
یا حالست از نایب فاعل الاعلام بفتح همزه جمع علم بفتح عین و فتح لام نشانها بر سر راهها که آنها میلهاست و انهم بکسر همزه و تشدید
نون عطف بر جمله رای است جزاوه بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیلست کان
از افعال ناقصه است ثلثه خبر آنست مقدم شده کل اسم آنست موخر شده مراد بنو هاشم خلفای بنی عباس است غیروا
بغین با نقطه است و بعین بی نقطه نیز میتواند بود بنوعی از مجاز غیره بفتح غین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و را بی نقطه بصیغه مصدر باب علم منصوب مفعول له است یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بعد از آن گذشتیم
زمانی بعد از آن مصلحت دیدند بنو امیه این را که سازند علمی چند بر راه تا مسافت تقصیر دانسته شود و بدرستی که ایشان
سایر
بخاطر رسانیدند آنچه را که سخن گفته بود بآن امام محمد باقر علیه السلام پس بذراع در آوردند مسافتی را که میان سایه اول عیر
دیگر و عیرست بعد از آن قسمت کردند آن مقدار را بر دوازده میل پس شد سه هزار و پانصد ذراع هر میلی پس گذاشتند
نشانها را پس چون غالب شدند بنو العباس تغییر دادند کار بنی امیه را برای تعصب بجهه بدرستی که آن حدیثی که امام محمد
باقر علیه السلام گفت هاشمی بود یعنی که راوی آن از بنی هاشم است نه از بنی امیه پس بنا کردند در پهلوی هر نشانی نشانی
دیگر

با بعضی

با بعضی که برای همان مسافت بیست و چهار میل قرار دادند پس مقدار میل هاشمی هزار و هفتصد و پنجاه ذراع است و آن نصف مقدار
میل بنی امیه است و مردم ازین غافل میشوند و خیال میکنند که اقل مسافت تقصیر شش فرسخ است که دو برید باشد و
حال آنکه آن وسط است بتفصیلی که بیان شد در شرح حدیث سابق چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سُئِلَ عَنْ حَدِّ الْاَمْيَالِ الَّتِي يَجِبُ فِيهَا التَّقْصِيرُ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَعَلَ حَدَّ الْاَمْيَالِ مِنْ ظِلِّ عَيْرٍ اِلَىٰ ظِلِّ وَعَيْرٍ وَهُمَا جَبَلَانِ بِالْمَدِينَةِ فَاِذَا طَلَعَتِ
الشَّمْسُ وَقَعَ ظِلُّ عَيْرٍ اِلَىٰ ظِلِّ وَعَيْرٍ وَهُوَ الْمِيلُ الَّذِي وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ
التَّقْصِيرَ شرح مراد بظل اینجا سایه است مطلقا خواه پیش از زوال و خواه بعد از زوال فا در فاذا برای بیان دو
ظل است الی برای انتهای غایت در زمانست و این مبنی بر اینست که عیر در جانب جنوب مدینه است و راه مکه در
غربی آن متصل بآنست و آن در جانب غربی دامنه ندارد اصلا پس تا اول زوال سایه آن بر زمین است و آن وقتی
است که سایه وعیر بر زمین می افتد زیرا که آن در جانب شمال مدینه است و راه در جانب شرقی آن متصل بآنست
و آن در آن جانب دامنه ندارد اصلا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از اقل
قرار داد میلهای که واجب میشود در آن تقصیر نماز مراد سوال از اینست که آیا عدد آن شانزده است یا بیست و چهار
بنابر آنچه گذشت در حدیث سابق که بنو عباس تغییر کار بنو امیه کردند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله کرده اند قرار داد آن میلهای تقصیر را از سایه عیر تا سایه وعیر و آنها دو کوهست
در مدینه بیان این آنکه چون طلوع کند آفتاب می افتد سایه عیر بر زمین تا وقتی که افتد سایه وعیر بر زمین و آن
حد که مذکور شد میلی است که بنا گذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن تقصیر نماز را مراد اینست که نزاع در
عدد آن میل که آیا دوازده میلست یا بیست و چهار میل نزاع لفظی است و باعث اختلاف در مسافت تقصیر
نمیشود پنجم اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمٍ خَرَجُوا فِي سَفَرٍ فَلَمَّا انْتَهَوْا اِلَى الْمَوْضِعِ
الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ فِيهِ التَّقْصِيرُ قَصَّرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ فَلَمَّا صَارُوا عَلَىٰ فَرْسَخَيْنِ اَوْ عَلَىٰ ثَلَاثَةِ
فَرَاسِخَ اَوْ اَرْبَعَةٍ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ رَجُلٌ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمْ سَفَرُهُمْ اِلَّا بِهِ فَاَقَامُوا يَنْتَظِرُونَ
مَجِيئَهُ اِلَيْهِمْ شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جمعی که بیرون رفتند برای سفری پس چون رسیدند
بسوی موضعی که واجبست بر ایشان در آن موضع تقصیر یعنی که حد ترخص است تقصیر کردند بعضی نماز را
پس چون گردیدند بر دو فرسخ یا سه فرسخ یا چهار باز ایستاد از ایشان و برگشت مردی که راست نمیشود برای
ایشان سفر ایشان مگر بآن مرد پس درنگ کردند بر حالی که انتظار میکشیدند آمدن آنمرد را بسوی ایشان اصل
وَهُمْ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ السَّفَرُ اِلَّا بِمَجِيئِهِ اِلَيْهِمْ فَاَقَامُوا عَلَىٰ ذٰلِكَ اَيَّامًا لَا يَدْرُونَ هَلْ يَمْضُونَ

شمال هم

فی سَفَرِهِم اَو یَنصَرِفُونَ هَل یَنبَغِی لَهُم اَن یُتِمُّوا الصَّلوٰةَ اَو یُقِیمُوا عَلیٰ تَقصِیرِهِم قَالَ اِن کَانُوا بَلَغُوا مَسِیرَةَ اَربَعِ
فَرَاسِخَ فَلیُقِیمُوا عَلیٰ تَقصِیرِهِم اَقَامُوا اَمِ انصَرَفُوا وَاِن کَانُوا سَارُوا اَقَلَّ مِن اَربَعِ فَرَاسِخَ فَلیُتِمُّوا الصَّلوٰةَ اَقَامُوا
اَوِ انصَرَفُوا فَاِذَا مَضَوا فَلیُقَصِّرُوا شرح تکرار ذکر عدم استقامت سفر ایشان بدون آنمرد برای افاده اینست
که هرچند فکر میکنند تا شاید راهی برای استقامت آن سفر بدون آنمرد بهم رسد بهم نمیرسد یعنی و آن جماعت راست
نمیشود برای ایشان آن سفر مگر با بودن آنمرد بسوی ایشان پس درنگ کردند بران انتظار چند روز برحالی که نمیدانستند
که آیا خواهند رفت در سفر خودشان یا خواهند برگشت آیا سزاوار است برای آنجماعت اینکه تمام کنند نماز را یا سزاوار است
اینکه باقی باشند بر تقصیر نماز خود امام گفت اگر رسیده باشند بمسافت چهار فرسخ پس باید که باقی باشند بر تقصیر نماز خود خواه در وقت
درنگ ایشان و خواه در وقت برگشتن ایشان و اگر حرکت کرده باشند کمتر از چهار فرسخ پس باید که اتمام کنند نماز را
خواه در وقت درنگ ایشان و خواه در وقت برگشتن ایشان پس چون روانه شوند در آن سفر بسبب اینکه رفیق ایشان
آید بسوی ایشان مثلا پس باید که تقصیر نماز خود کنند باب اعتقاد دشتم اصل بَابُ مَن یُرِیدُ السَّفَرَ اَو یَقدَمُ مِن سَفَرٍ
مَتیٰ یَجِبُ عَلَیهِ التَّقصِیرُ اَوِ التَّمَامُ شرح یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یعنی این باب بیان کسی است که اراده
سفر میکند یا بر میگردد از سفری که چه وقت واجب میشود بر او اول تقصیر یا بر دوم اتمام در این باب هشت حدیث است اول اصل
عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ قَالَ قُلتُ لِاَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ یُرِیدُ السَّفَرَ مَتیٰ یُقَصِّرُ قَالَ اِذَا تَوَارَیٰ مِنَ البُیُوتِ
قَالَ قُلتُ الرَّجُلُ یُرِیدُ السَّفَرَ فَیَخرُجُ حَتّیٰ تَزُولَ الشَّمسُ قَالَ اِذَا خَرَجتَ فَصَلِّ رَکعَتَینِ شرح روایتست از
محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی اراده میکند سفر را چه وقت تقصیر نماز میکند امام گفت چون
پنهان شود از خانها یعنی که دوری او از خانها برونی شود که اهل آن خانها او را نبینند بی آنکه دیواری یا تلی یا مانند
آنها از امور عارضه مانع دیدن شده باشد و مراد بتواری اینست که شناخته نشود که کیست و جامه او چیست اگر
چه سواد او دیده شود راوی گفت که گفتم که مردی اراده سفر میکند پس بیرون میرود تا آنکه زوال آفتاب شود یا یعنی
که بعد از بیرون رفتن او متصل باین زوال آفتاب میشود امام گفت چون بیرون رفتی و بعد از آن زوال شد پس بگزار
دو رکعت خواه زوال پیش از بلوغ بحد ترخص شود و تاخیر نماز کنی تا حد ترخص و خواه بعد از آن دوم اصل سَمِعتُ
الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِذَا زَالَتِ الشَّمسُ وَاَنتَ فِی المِصرِ وَاَنتَ تُرِیدُ السَّفَرَ فَاَتِمَّ فَاِذَا خَرَجتَ بَعدَ الزَّوَالِ
فَقَصِّرِ العَصرَ شرح شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که چون زوال آفتاب شود برحالی که تو در شهر باشی و تو اراده
داشته باشی پس اتمام کن نماز را پس چون روی بعد از زوال پیش از دخول وقت عصر تقصیر کن عصر را سیوم عَن
بَشِیرٍ النَّبَّالِ قَالَ خَرَجتُ مَعَ اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ حَتّیٰ اَتَینَا الشَّجَرَةَ فَقَالَ لِی اَبُو عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ
یَا نَبَّالُ قُلتُ لَبَّیکَ قَالَ اِنَّهُ لَم یَجِب عَلیٰ اَحَدٍ مِن اَهلِ هٰذَا العَسکَرِ اَن یُصَلِّیَ اَربَعاً غَیرِی وَغَیرَکَ

باب اعتقاد
الاتمام ٣

وذلك

وَذٰلِکَ اَنَّهُ دَخَلَ وَقتُ الصَّلوٰةِ قَبلَ اَن نَخرُجَ شرح روایتست از بشیر تیرگر گفت بیرون آمدیم از مدینه بسوی مکه
با امام جعفر صادق علیه السلم تا آنکه رسیدیم بمسجد شجره پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که ای تیرگر گفتم لبیک گفت بدرستی
که شان اینست که واجب نشده بر هیچکس از اهل این لشکر که از مدینه بیرون آمده اند اینکه گزارند چهار رکعت غیر من
و غیر تو و این برای اینست که شان اینست که داخل شد وقت نماز چهار رکعتی پیش از آنکه از مدینه بیرون آییم مراد
اینست که سایر اهل این قافله پیش از زوال آفتاب از مدینه بیرون آمده اند و من و تو بعد از زوال آفتاب بیرون
آمده ایم چهارم اصل سَاَلتُ اَبَا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَن رَجُلٍ یَدخُلُ مِن سَفَرِهِ وَقَد دَخَلَ وَقتُ الصَّلوٰةِ
قَالَ یُصَلِّی رَکعَتَینِ وَاِذَا خَرَجَ اِلیٰ سَفَرِهِ وَقَد دَخَلَ وَقتُ الصَّلوٰةِ فَلیُصَلِّ اَربَعاً شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که داخل میشود از سفر خود برحالی که پیش از آن داخل شده بود وقت نماز
چهار رکعتی امام گفت میگزارد دو رکعت و چون بیرون رود بسوی سفر برحالی که داخل شده باشد
پیش از آن وقت نماز پس باید که گزارد چهار رکعت هرچند که بحد ترخص رسیده باشد پنجم اصل عَن اَبِی
اِبرَاهِیمَ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَکُونُ مُسَافِراً ثُمَّ یَقدَمُ فَیَدخُلُ بُیُوتَ الکُوفَةِ
اَیُتِمُّ الصَّلوٰةَ اَم یَکُونُ مُقَصِّراً حَتّیٰ یَدخُلَ اَهلَهُ قَالَ بَل یَکُونُ مُقَصِّراً حَتّیٰ یَدخُلَ اَهلَهُ
شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد مسافر بعد از آن
می آید پس داخل خانهای کوفه میشود آیا اتمام میکند نماز را یا میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود امام گفت
بلکه میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود ششم اصل سَاَلتُ اَبَا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَن رَجُلٍ
صَلّیٰ وَهُوَ مُسَافِرٌ فَاَتَمَّ الصَّلوٰةَ قَالَ اِن کَانَ فِی وَقتٍ فَلیُعِد وَاِن کَانَ الوَقتُ قَد مَضیٰ فَلَا
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز گزارد برحالی که او مسافر بود پس اتمام کرد نماز چهار رکعتی را
از روی غفلت امام گفت اگر باشد در وقت ادا پس باید که اعاده کند و اگر وقت ادا بتحقیق که گذشته
باشد پس نیست اعاده آن نماز هفتم اصل عَن زُرَارَةَ قَالَ قُلتُ لَهُ رَجُلٌ فَاتَتهُ صَلوٰةٌ مِن صَلوٰةِ السَّفَرِ
فَذَکَرَهَا فِی الحَضَرِ قَالَ یَقضِی مَا فَاتَهُ کَمَا فَاتَهُ اِن کَانَت صَلوٰةَ السَّفَرِ اَدَّاهَا فِی الحَضَرِ مِثلَهَا
وَاِن کَانَت صَلوٰةَ الحَضَرِ فَلیَقضِ فِی السَّفَرِ صَلوٰةَ الحَضَرِ کَمَا فَاتَتهُ شرح روایتست از زراره که از از
و یا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلم است گفت که گفتم امام را که مردی فوت شد از او نمازی از نماز
سفر پس بیاد آورد از او در حضر امام گفت قضا میکند آنچه را که فوت شده از او چنانچه فوت شد از او بیان
این آنکه اگر باشد آن فوت شده نماز سفر بجای آورد آنرا در حضر مثل نماز سفر و اگر باشد نماز حضر
پس باید که قضا کند در سفر نماز حضر را چنانچه فوت شده آن نماز از او هشتم اصل عَن اَبِی الحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ

میشود ٣

قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِي سَفَرٍ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ الْاِقَامَةُ وَهُوَ فِي صَلَوتِهِ قَالَ يُتِمُّ اِذَا بَدَتْ لَهُ

لِلْاِقَامَةِ

شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بیرون رفت در سفری بعد

ازان بخاطرش رسد اورا ایستادن برحالی که او در نماز خود است مراد سوال کسی است که بحد ترخص رسیده

از رحال اهم

اما بحد مسافت چهار فرسخ نرسیده و بخاطرش رسیده که ترک آن سفر کند یا از حال کسی که بعد از آنکه بچهار فرسخ نیز

رسیده باشد قصد اقامت عشره مثلا کند در جایی در اثنای نماز امام گفت اتمام میکند آن نماز را چون بخاطر

رسد اورا ایستادن باب هفتاد و نهم اصل باب المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة شرح این باب بیان

مسافریست که می آید بشهری که چند وقت تقصیر میکند نماز چهار رکعتی را در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ

اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اَرَاَيْتَ مَنْ قَدِمَ بَلْدَةً اِلَى مَتَى يَنْبَغِي لَهُ اَنْ يَكُونَ مُقَصِّرًا وَمَتَى

يَنْبَغِي لَهُ اَنْ يُتِمَّ فَقَالَ اِذَا دَخَلْتَ اَرْضًا فَاَيْقَنْتَ اَنَّ لَكَ بِهَا مَقَامًا عَشَرَةَ اَيَّامٍ فَاَتِمَّ الصَّلوةَ

وَاِنْ لَمْ تَدْرِ مَا مَقَامُكَ بِهَا تَقُولُ غَدًا اَخْرُجُ اَوْ بَعْدَ غَدٍ فَقَصِّرْ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اَنْ يَمْضِيَ شَهْرٌ

فَاِذَا تَمَّ لَكَ شَهْرٌ فَاَتِمَّ الصَّلوةَ وَاِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَخْرُجَ مِنْ سَاعَتِكَ شرح روایت از امام محمد

باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که خبر ده مرا که کسی آمد بشهری تا کی سزاوار است اورا اینکه باشد تقصیر کننده نماز

چهار رکعتی و کی سزاوارست اورا اینکه اتمام کند پس امام گفت که چون داخل شوی زمینی را پس یقین کنی این را که برای تست

دران زمین درنگی ده روز پس اتمام کن نماز را و اگر ندانی که چیست درنگ تو دران زمین بازپرسش که میگویی که فردا

بیرون میروم یا پس فردا پس تقصیر کن در زمانی که میان تست و میان اینکه بگذرد ماهی پس چون تمام شود برای تو ماهی

پس اتمام کن نماز را هرچند که اراده داشته باشی که بیرون روی در همان ساعت دوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ بِالْبَصْرَةِ وَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ لَهُ بِهَا دَارٌ اَوْ مَنْزِلٌ فَيَمُرُّ بِالْكُوفَةِ وَاِنَّمَا هُوَ مُجْتَازٌ

لَا يُرِيدُ الْمُقَامَ اِلَّا بِقَدْرِ مَا يَتَجَهَّزُ يَوْمًا اَوْ يَوْمَيْنِ قَالَ يُقِيمُ فِي جَانِبِ الْمِصْرِ وَيُقَصِّرُ قُلْتُ فَاِنْ دَخَلَ

اَهْلَهُ قَالَ عَلَيْهِ التَّمَامُ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد در بصره و او از اهل کوفه است

او راست در کوفه سرایی و منزلی پس میگذرد بکوفه و جز این نیست که او راهگذرست اراده ندارد درنگ در کوفه را

مگر بقدر اینکه یراق کیری کند یکروز یا دو روز امام گفت درنگ میکند در کنار شهر و تقصیر نماز میکند گفتم پس اگر داخل

شود در منزل خود چون است گفت بر او است تمام نماز سوم اصل عَنْ اَبِي اَيُّوبَ قَالَ سَاَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ اَبَا عَبْدِ

اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَنَا اَسْمَعُ عَنِ الْمُسَافِرِ اِنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِاِقَامَةِ عَشَرَةِ اَيَّامٍ قَالَ فَلْيُتِمَّ الصَّلوةَ وَاِنْ

لَمْ يَدْرِ مَا يُقِيمُ يَوْمًا اَوْ اَكْثَرَ فَلْيَعُدَّ ثَلٰثِينَ يَوْمًا ثُمَّ لْيُتِمَّ وَاِنْ كَانَ اَقَامَ يَوْمًا اَوْ صَلوةً

وَاحِدَةً فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ بَلَغَنِي اَنَّكَ قُلْتَ خَمْسًا فَقَالَ قَدْ قُلْتُ ذٰلِكَ قَالَ اَبُو اَيُّوبَ فَقُلْتُ

انا

اَنَا جُعِلْتُ فِدَاكَ يَكُونُ اَقَلَّ مِنْ خَمْسٍ فَقَالَ لَا شرح ذاک ای مشار الیه قریب است پس اشارتست باینکه

اقامه خمس باعث اتمام میشود فی الجمله و بعضی خیال کرده اند که بجای ذاک ذلک بلام است و مشار الیه آن بعیدست

و آن وجوب اتمام در اقامه عشره است و تتمه حدیث صریحست در خلاف این یعنی روایت از ابو ایوب گفت که پرسید

محمد بن مسلم امام جعفر صادق علیه السلام را برحالی که من میشنیدم از حال مسافر که اگر قرار دهد با خود درنگ ده روز را

امام گفت پس باید که اتمام کند نماز را و اگر نداند که چه مقدار درنگ میکند روزی یا بیشتر پس باید که بشمرد سی روز را بعد ازان

باید که اتمام کند هرچند که درنگ کند یکروز یا یک نماز پس امام گفت را محمد بن مسلم که رسید بمن اینکه تو گفتی پنج روز یا یعنی

که دیگری سوال کرد ترا از حکم قصد اقامت پنج روز که آیا باعث اتمام نماز میشود یا نه و تو گفتی که باعث اتمام نماز میشود

پس امام گفت که بتحقیق گفتم این را گفت ابو ایوب پس گفتم من که قربانت شوم آیا میباشد باعث اتمام نماز قصد اقامت

کمتر از پنج روز پس گفت نه محقق نماند که جمع میان این حدیث و حدیث اول این باب بازپرسش میتواند بود که در صورت

خمس مخیر باشد و در صورت عشره ایام اتمام واجب است و دلالت نمیکند براینکه اتمام جایز نباشد و بر تقدیر تسلیم میگوییم

که مفهوم شرط دوم در حدیث اول دلالت میکند براینکه در مافوق مقام غد و بعد غد تقصیر واجب نباشد پس اتمام جایز

باشد مطلقا الا ما اخرجه الدلیل و آن کمتر از خمس است پس مفهوم از این دو حدیث است و صحیح شمرده شده و آن اعتبار

ندارد چنانچه گفتیم در مقدمه چهارم در شرح عنوان کتاب الصلوة والله اعلم بالصواب باب هشتادم اصل باب صلوة

الْمَلَّاحِينَ وَالْمُكَارِينَ وَاَصْحَابِ الصَّيْدِ وَالرَّجُلِ يَخْرُجُ اِلَى ضَيْعَتِهِ شرح المکارین بضم میم و تخفیف کاف و الف و را بی نقطه

مکسوره بصیغه اسم فاعل معتل اللام یایی باب مفاعله جمع مکاری بحذف یکی یا الضیعه بفتح ضاد با نقطه و سکون یا دو

نقطه در پایین و عین بی نقطه مستغل مثل زمین زراعت و دکان و مانند آنها یعنی این باب بیان نماز کشتی بانان و چارواداران

که کار شان اینست که بکرا میدهند چاروا را و جمعی که اهل شکار شده و مردی که بیرون میرود از شهر بسوی مستغل خود در این

باب دوازده حدیث است اول اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَرْبَعَةٌ قَدْ يَجِبُ عَلَيْهِمُ التَّمَامُ فِي السَّفَرِ كَانُوا اَوِ الْحَضَرِ الْمُكَارِي وَ

الْكَرِيُّ وَالرَّاعِي وَالْاِشْتِقَانُ لِاَنَّهُ عَمَلُهُمْ شرح قد اینجا برای تحقیق است با وجود آنکه داخل مضارع شده یعنی گفت

امام محمد باقر علیه السلام که چهار کس اند که بتحقیق واجب میشود برایشان تمام کردن نماز چهار رکعتی خواه در سفر باشند و خواه در حضر اول مکاری

بضم میم و تخفیف کاف و الف و را بی نقطه مکسوره و تخفیف یا دوم کری بفتح کاف و کسر را بی نقطه و تخفیف یا بصیغه صفت مشبه

معتل اللام یایی باب علم بمعنی شترکرا دهنده در فارسی بیک مناسب تر در اصل بمعنی دونده است سیوم راعی بر را بی نقطه و الف

و عین بی نقطه و تخفیف یا و رسنده بکار مثل تحصیلدار زکوات و مثل شبانان گوسفندان و شتران و مانند آن که هر روز

در زمینی است چهارم اشتقان بضم همزه و سکون شین با نقطه و ضم تا دو نقطه در بالا و قاف و الف و نون نویسنده و تحصیلدار

زکوات که امین در جمع و خرج آنهاست و صاحب قاموس گفته الاشتقان امین البیدر و قیل البرید چه در رستی که آن سنوبشتانست

واجب باشد اتمام زیرا که مفهوم شرط اول
در حدیث اول اینست که در کمتر از مقام
عشره
شرط دوم فحصی مفهوم شرط اولست و در کتب دیگر
بعضی روایات منقول شده بخلاف آنچه مفهوم
ع

دوم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْمَلَّاحِينَ فِي سَفِينَتِهِمْ تَقْصِيرٌ وَلَا عَلَى الْمُكَارِي
وَالْجَمَّالِ شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت نیست بر کشتی بانان در کشتی
ایشان تقصیر نمازی و نه بر چاروادار و شتردار سیوم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى الْمُكَارِي إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ
فَلْيُقَصِّرْ قَالَ وَمَعْنَى جَدَّ بِهِ السَّيْرُ يَجْعَلُ مَنْزِلَيْنِ مَنْزِلًا شرح و در روایتی دیگر از امام صلوات الله
علیه اینست که گرداند دو منزل را یک منزل چهارم اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ
إِلَى ضَيْعَتِهِ فَيُقِيمُ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ أَيُقَصِّرُ أَمْ يُتِمُّ قَالَ يُتِمُّ الصَّلَاةَ كُلَّمَا أَتَى
ضَيْعَةً مِنْ ضِيَاعِهِ شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که بیرون میرود بسوی مستغل خود پس درنگ
میکند یکروز و دو روز و سه روز آیا تقصیر نماز میکند اگر بر سر چهار فرسخ باشد یا اتمام میکند امام گفت اتمام
میکند نماز را هر بار که آید نزد مستغلی از مستغلهای خود ظاهر این اینست که در راه تقصیر کند و در مستغل اتمام کند
پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَيَّدُ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ
أَيُقَصِّرُ الصَّلَاةَ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُشَيِّعَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فِي الدِّينِ وَإِنَّ التَّصَيُّدَ مَسِيرٌ
بَاطِلٌ لَا يُقَصِّرُ الصَّلَاةَ فِيهِ وَقَالَ يُقَصِّرُ إِذَا شَيَّعَ أَخَاهُ شرح الا برای استثنای متصل است
الف لام الرجل در دوم برای عهد خارجیست و اشارتست برجل مذکور در سابق و مراد اینست که اگر مقصود
اصلی کسی مشایعت برادر مؤمن باشد و دران سفر بالعرض صید میکرده باشد تقصیر میکند یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلب شکار میکند یکروز و دو روز و سه روز آیا تقصیر میکند نماز را
گفت نه مگر آنکه مشایعت کند آنمرد برادر مؤمن دینی خود را و بدرستی که طلب شکار حرکتی است بکار نیامدنی
غالبا تقصیر کرده نمیشود نماز دران طلب صید و امام گفت که تقصیر نماز میکند اگر مشایعت کند برادر مؤمنی
خود را یعنی که عمده قصد او مشایعت باشد نه آنکه قصد مشایعت مرجوع باشد یا مساوی باشد
ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْأَعْرَابُ لَا يُقَصِّرُونَ وَذَلِكَ أَنَّ مَنَازِلَهُمْ مَعَهُمْ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بادیه نشینان عرب که حرکت میکنند از صحرا بصحرا
تقصیر نماز نمیکنند و آن برای اینست که خانهای ایشان با ایشانست یعنی که ایشان خیمه نشینند بحسب عادت
خیمهای ایشان با ایشانست هفتم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ تَكُونُ لَهُ الضِّيَاعُ
بَعْضُهَا قَرِيبٌ مِنْ بَعْضٍ فَيَخْرُجُ فَيَطُوفُ فِيهَا أَيُتِمُّ أَوْ يُقَصِّرُ قَالَ يُتِمُّ شرح گفتم امام جعفر صادق
را که مردی میباشد او را مستغلات که بعضی آنها نزدیکست نسبت ببعضی یعنی که دوری هیچکدام نسبت
بدیگری چهار فرسخ نیست بیرون می آید از شهر خود پس میگردد در ان مستغلات آیا اتمام میکند نماز را یا تقصیر میکند

گفت

که چاروادار چون تند کند او را حرکت پس
باید که تقصیر نماز کند امام گفت که معنی
تند کند او را حرکت اینست

گفت اتمام میکند خواه در راه و خواه در منزل هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ قَالَ الْبَاغِي بَاغِي الصَّيْدِ وَالْعَادِي السَّارِقُ لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ
إِذَا اضْطُرَّا إِلَيْهَا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا لَيْسَ هِيَ عَلَيْهِمَا كَمَا هِيَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَلَيْسَ لَهُمَا أَنْ يُقَصِّرَا فِي الصَّلَاةِ
شرح تفسیر باغی و عادی اینجا از قبیل تفسیر بمثال است بقرینه آنچه می آید در کتاب الاطعمه در باب ذکر الباغی والعادی که
باب مقدم است ظاهر تقدیم ذکر باغی بر عادی اینست که باغی بدتر از عادی باشد مسلمین از باب تفعیل و از باب افعال
میتواند بود و بنا بر اول مراد جمعی است که تسلیم حکم الهی کرده اند یعنی که سفر ایشان حرام نیست و بنا بر دوم ظاهر
این حدیث اینست که این دو کس باشند چنانچه بیرون از اسلام باشند اگرچه حقیقة بیرون نیست شد بقرینه آنکه از غیر
مسلم نماز صحیح نیست خواه اتمام کند و خواه تقصیر و بنا بر دوم نیز میتواند بود که المسلمین بتقدیر سائر المسلمین باشد
و توضیح این آیت شد در شرح حدیث چهارم باب شصت و چهارم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله عز و جل در سوره البقره و سوره النحل که پس هر که مضطر شود بسوی خوردن میته یا خون یا گوشت خوک یا آنچه بنام غیر
الله ذبح یا نحر شده باشد بر حالی که آن مضطر غیر باغی باشد و غیر عادی باشد امام گفت مراد بباغی کسی است که
طالب صید باشد یعنی که از این عمل محظوظ باشد بی آنکه معاش او یا معاش عیال او موقوف بر آن باشد و مراد
بعادی دزد است خواه دزد پنهان از صاحب مال و خواه آشکار نزد صاحب مال و پنهان از حاکم و مانند آن نیست
این آنکه نیست ایشان را آنکه خورند میته را مثلا چون مضطر شوند بسوی آن آن میته حرامست بران دو کس
نیست آن میته بران دو کس چنانچه آن میته بر اهل تسلیم است و نیست برای آن دو کس آنکه تقصیر کنند در نماز نهم اصل
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ إِلَى الصَّيْدِ أَيُقَصِّرُ أَوْ يُتِمُّ قَالَ يُتِمُّ لِأَنَّهُ
لَيْسَ بِمَسِيرِ حَقٍّ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بیرون میرود بسوی شکار آیا
تقصیر نماز میکند یا اتمام میکند امام گفت اتمام میکند برای آنکه آن خروج نیست حرکتی بکار آمدنی دهم اصل عن
إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَّاحِينَ وَالْأَعْرَابِ هَلْ عَلَيْهِمْ تَقْصِيرٌ قَالَ لَا بُيُوتُهُمْ مَعَهُمْ
شرح روایت از اسحق بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را
از کشتی بانان و صحرانشینان عرب که آیا بر ایشان هست تقصیری امام گفت نه بیان این آنکه خانهای ایشان با ایشان است
یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَخْرُجُ إِلَى الصَّيْدِ مَسِيرَةَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ
يُقَصِّرُ أَوْ يُتِمُّ فَقَالَ إِنْ خَرَجَ لِقُوتِهِ وَقُوتِ عِيَالِهِ فَلْيُفْطِرْ وَلْيُقَصِّرْ وَإِنْ خَرَجَ لِطَلَبِ الْفُضُولِ
فَلَا وَلَا كَرَامَةَ شرح القوت بضم قاف و سکون واو و تا دو نقطه در بالا قدر ضروری از روزی که اکتفا بکمتر
از آن باعث ضرر یا ضعف بدن شود الفضول بضم فا و ضم ضاد جمع فضل بفتح فا و سکون ضاد زیادتیها بر قوت

چنانچه اهل تنعم بکار میبرند الکرام بفتح کاف و را بی‌نقطه مصدر باب حسن ضد لئیم بودن و نفی کرامت اشارتست بدو
جز اول اینکه آنمرد داخل بنی آدم نیست در معنی اگرچه در صورت داخل باشد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل و لقد کرمنا
بنی آدم و در سوره منافقین و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة دوم اینکه
پروایی تلف شدن آنمرد نیست چنانچه گذشت در حدیث هشتم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که گفتم امام را که مردی بیرون میرود بسوی شکار مسافت یکروز یا دو روز آیا تقصیر نماز میکند یا اتمام میکند
پس امام گفت که اگر بیرون رود برای قوت خود و قوت عیال خود پس باید که افطار روزه کند و باید که تقصیر نماز کند و اگر
بیرون رود برای طلب زیادتی پس افطار و تقصیر نکند و نیست عزتی او را دوازدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَزَكٍ قَالَ
كَتَبْتُ إِلَيْهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي جِمَالًا وَلِي قُوَّامٌ عَلَيْهَا وَقَدْ أَخْرُجُ فِيهَا إِلَى طَرِيقِ مَكَّةَ لِرَغْبَةٍ
فِي الْحَجِّ أَوْ فِي النُّدْرَةِ إِلَى بَعْضِ الْمَوَاضِعِ فَهَلْ يَجِبُ عَلَيَّ التَّقْصِيرُ فِي الصَّلَوةِ وَالصِّيَامِ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ إِنْ كُنْتَ لَا تَلْزَمُهَا وَلَا تَخْرُجُ مَعَهَا فِي كُلِّ سَفَرٍ إِلَّا إِلَى مَكَّةَ فَعَلَيْكَ تَقْصِيرٌ وَفُطُورٌ شرح
القوام بضم قاف و تشدید واو ایستادگی کنندگان بر چیزی مثل ساربانان الندره بفتح نون و سکون و فتح دال
بی‌نقطه و را بی‌نقطه بعضی ایام مراد بعض مواضع جاهاییست که رفتن بآنجا برای کرایه کشی نیست مثل دیههای [illegible]
در حوالی شهر است و لهذا در جواب امام علیه السلام این شق مذکور نیست و میتواند بود که مراد اعم از آنها باشد فی کل سفر
متعلق بنفی است و استثنا منقطع است و ذکر مکه بعنوان مثالست یا فی کل سفر متعلق بنفی است و استثنا
متصلست بر هر تقدیر مراد بسفر مطلق سفر است و ذکر مکه بعنوان مثالست یا مراد سفر بعنوان کرایه کشی است
و ذکر مکه بعنوان مثال نیست الفطور بفتح فا و ضم طا بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه آنچه افطار بآن کنند از
خوردنی و مانند آن یعنی روایتست از محمد بن جزک بفتح جیم و فتح زای بانقطه که از راویان امام علی نقی علیه السلام است گفت
نوشتم بسوی امام علیه السلام که قربانت شوم بدرستی که مراست شتران که بکرایه میدهم و مراست وارسندگان بر آن
شتران و بتحقیق بیرون میروم در آن شتران بسوی راه مکه برای خواهش حج یا بیرون میروم در بعضی روزها بسوی
بعضی مواضع پس آیا واجبست بر من تقصیر در نماز و روزه پس نوشت امام علیه السلام که اگر عادت تو این باشد که با
شتران همیشگی نباشی و بیرون نروی با آنها در هر سفری لیکن بسوی مکه بیرون میروی مثلا پس برتست تقصیر در نماز
و باعث افطار در روزه باب هشتاد و یکم اصل باب المسافر يدخل في صلوة المقيم شرح این باب بیان مسافریست که داخل
میشود در نماز حاضر در این باب دو حدیثست اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُسَافِرِ يُصَلِّي خَلْفَ الْمُقِيمِ
قَالَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَمْضِي حَيْثُ شَاءَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مسافری که نماز میگزارد
در پس غیر مسافر امام گفت میگزارد دو رکعت و میرود هر جا که خواسته باشد دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عن المسافر

عَنِ الْمُسَافِرِ يُصَلِّي مَعَ الْإِمَامِ فَيُدْرِكُ مِنَ الصَّلَوةِ رَكْعَتَيْنِ أَيُجْزِئُ ذَلِكَ عَنْهُ فَقَالَ نَعَمْ شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مسافری که نماز میگزارد با پیشنماز حاضر باین روش که در می‌یابد دو رکعت آخر را آیا کافیست آن از
او پس امام گفت آری ظاهر آنچه گذشت در حدیث دهم باب پنجاه و ششم اینست که مسافر در اینصورت قرائت حمد میکند
در هر دو رکعت باب هشتاد و دوم اصل باب التطوع في السفر شرح این باب بیان نماز نافله در سفر است و در این باب سه حدیث
اول اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَوةِ فِي السَّفَرِ فَقَالَ رَكْعَتَيْنِ لَيْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَ
هُمَا شَيْءٌ إِلَّا أَنَّهُ يَنْبَغِي لِلْمُسَافِرِ أَنْ يُصَلِّيَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَلْيَتَطَوَّعْ بِاللَّيْلِ مَا
شَاءَ إِنْ كَانَ نَازِلًا وَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيُصَلِّ عَلَى دَابَّتِهِ وَهُوَ رَاكِبٌ وَلْتَكُنْ صَلَوتُهُ إِيمَاءً
وَلْيَكُنْ رَأْسُهُ حَيْثُ يُرِيدُ السُّجُودَ أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِهِ شرح رکعتین منصوبست بفعل محذوف
بتقدیر الزم رکعتین و این اشارتست باینکه مخالفان بعد از ظهر در سفر تشریع میکنند دو رکعت چنانچه گذشت
در حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم پس جمله لیس قبلهما صفت رکعتین است مراد بشیء نافله متعلق بآن رکعتین است
و استثنا منقطع است زیرا که چهار رکعت بعد از شام تعلق بنماز خفتن ندارد یا مراد بشیء اعم از متعلق است
و استثنا متصل است ما در ما شاء بمعنی کیف است و منصوبست محلا و مفعول مطلق برای نوع است و ذکر حیث
باعتبار اینست که سوار در وقت سجود در موضعی میباشد که غیر موضع وقت رکوع است یعنی روایتست از
سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز در سفر پس امام گفت
لازم باشی دو رکعتی را که نباشد پیش از آن دو و نه بعد از آن دو چیزی از نافله لیکن اینقدر هست که شان
اینست که سزاوارست برای مسافر اینکه گزارد بعد از نماز شام چهار رکعت و باید که مسافر نماز نافله کند در شب
چنانچه خواسته باشد اگر در منزل باشد و اگر سوار باشد پس باید که نماز شب گزارد بر سر چارپای خود در حالی که او
سوارست و باید که باشد نماز او بعنوان اشارت و باید که باشد سر او در جایی که میخواهد سجود در آنست پست‌تر از
حال رکوع او دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ لَا تَدَعْهُنَّ فِي حَضَرٍ
وَلَا سَفَرٍ شرح اربع منصوب یا مرفوع میتواند بود لا تدعهن مجزوم یا مرفوع میتواند بود یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که چهار رکعت بعد از شام وامگذار آنها را در حضر و نه در سفر سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام
قَالَ الصَّلَوةُ فِي السَّفَرِ رَكْعَتَانِ لَيْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا شَيْءٌ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّ بَعْدَهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
لَا تَدَعْهُنَّ فِي حَضَرٍ وَلَا سَفَرٍ وَلَيْسَ عَلَيْكَ قَضَاءُ صَلَوةِ النَّهَارِ وَصَلِّ صَلَوةَ اللَّيْلِ وَاقْضِهِ شرح
الف لام الصلوة برای عهد خارجیست و عبارتست از فریضه رباعیه استثنا در الا المغرب منقطع است پس دلالت
نمیکند بر اسقاط نافله نماز خفتن در اقضه ضمیر غیبت پیش از آن دو و نه بعد از آن دو چیزی بخلاف نماز شام چه بدرستیکه

نماز در

بلکه ساکت است برای وقف یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت نماز چهار رکعتی در سفر دو رکعت است

بعد از ان چهار رکعت واکنون چهار رکعت را در حضر و در سفر نیست بر تو قضای نافله روز و بگزار نماز شب را در سفر و حضر اکنون چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَتْنِي صَلَوةُ اللَّيْلِ فِي السَّفَرِ فَأَقْضِيهَا فِي النَّهَارِ فَقَالَ نَعَمْ إِنْ أَطَقْتَ ذَلِكَ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را اگر فوت شد از من نماز شب در سفر آیا پس قضا کنم آنرا در روز پس گفت آری اگر تاب آوری آنرا پنجم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَوةِ النَّافِلَةِ عَلَى الْبَعِيرِ وَالدَّابَّةِ فَقَالَ نَعَمْ حَيْثُ مَا كُنْتَ مُتَوَجِّهاً قَالَ قُلْتُ أَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ إِذَا أَرَدْتُ التَّكْبِيرَ قَالَ لَا وَلَكِنْ تُكَبِّرُ حَيْثُ مَا كَانَ مُتَوَجِّهاً وَكَذَلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح روایت از حلبی که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز نافله بر شتر و اسب گفت آری خوبست هر جانبی که باشی متوجه بآن جانب حلبی گفت که گفتم که رو کنم بقبله چون خواهم که تکبیر احرام گویم امام گفت که نه و لیکن تکبیر میگوئی هر جایی که مرکوب تو متوجه باشد و چنان کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مراد اینست که شرط نیست استقبال در نافله در سفر و این منافات ندارد با آنکه استقبال افضل باشد اگر آسان باشد ششم اصل عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَكَانَ يَقُولُ أَمَّا أَنْتُمْ فَشَبَابٌ تُؤَخِّرُونَ وَأَمَّا أَنَا فَشَيْخٌ أُعَجِّلُ فَكَانَ يُصَلِّي صَلَوةَ اللَّيْلِ أَوَّلَ اللَّيْلِ شرح اشباب بفتح شین بانقطه و تخفیف با یکنقطه و الف و با یکنقطه جمع شاب بتشدید با جوانان یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت سفر کردم با امام جعفر صادق علیه السلام در میان مکه و مدینه پس میگفت اما شما پس جوانانید تا خیر میکنید نماز شب را و اما من پس پیرم تعجیل میکنم نماز شب را پس عادت او این بود که میگزارد نماز شب را در نصف اول شب بسبب آنکه برخاستن پیران و بزرگان در نصف آخر شب سرد در سفر مشقت خدمتکاران و رفیقان نیز باشد هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ قَالَ يُومِي إِيمَاءً يَجْعَلُ السُّجُودَ أَخْفَضَ مِنَ الرُّكُوعِ قُلْتُ يُصَلِّي وَهُوَ يَمْشِي قَالَ نَعَمْ يُومِي إِيمَاءً وَلْيَجْعَلِ السُّجُودَ أَخْفَضَ مِنَ الرُّكُوعِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد بر مرکوب خود امام گفت اشارت میکند اشارت کردنی میکرداند سجود را پست تر از رکوع گفتم آیا نماز میکند در حالی که او راه میرود امام گفت آری اشارت میکند اشارت کردنی و باید که گرداند سجود را پست تر از رکوع هشتم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي النَّوَافِلَ فِي الْأَمْصَارِ وَهُوَ عَلَى دَابَّتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ فَقَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که میگزارد نوافل را در شهرها در حالی که او بر اسب خود است هر جانبی که میگرداند او را پس امام گفت آری نیست پروایی نهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَرَى بَأْساً أَنْ يُصَلِّيَ الْمَاشِي وَهُوَ يَمْشِي وَلَكِنْ لَا يَسُوقُ الْإِبِلَ

شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او نمیدید پروایی باینکه نماز گزارد پیاده در حالی که او راه میرود و لیکن نمیراند شتر را مراد اینست که راندن شتر که با سخن گفتن و حرکات با طراف باشد در اثنای نماز نافله خوب نیست دهم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَلَوةِ اللَّيْلِ وَالْوَتْرِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فِي السَّفَرِ إِذَا تَخَوَّفْتُ الْبَرْدَ وَكَانَتْ عِلَّةٌ فَقَالَ لَا بَأْسَ أَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ شرح واو در و کانت برای حال است و میتواند بود که یعنی او باشد کانت از افعال تامه است علة بکسر عین مرفوع فاعلست و بمعنی عذر مطلق و میتواند بود که بمعنی مرض باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز شب که هشت رکعت است و نماز وتر که سه رکعت است در نصف اول شب در سفر چون ترسم از سرما و باشد عذری که باعث ترسیدن از سرما شود امام گفت نیست پروایی من میکنم آنرا یازدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَارِثِ قَالَ سَأَلْتُهُ يَعْنِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَرْبَعِ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ يُعْجِلُنِي الْجَمَّالُ فَلَا تُمْكِنُنِي الصَّلَوةُ عَلَى الْأَرْضِ هَلْ أُصَلِّيهَا فِي الْمَحْمِلِ فَقَالَ نَعَمْ صَلِّهَا فِي الْمَحْمِلِ شرح یعجلنی بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل لا یمکنی با دغام نون بصیغه مضارع معلوم باب افعال و فک ادغام نیز جایز است یعنی روایتست از ابو الحارث گفت پرسیدم او را یعنی امام رضا علیه السلام را از ان چهار رکعت نافله که بعد از نماز مغربست در سفر شتاب میفرماید مرا شتردار پس ممکن نیست مرا آن نماز بر زمین آیا میگزارم آنرا در کجاوه پس امام گفت آری بگزار آنرا در کجاوه دوازدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلِّ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ فِي الْمَحْمِلِ شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت که بگزار دو رکعت نافله فجر را در کجاوه یعنی که بضرورت انرا در کجاوه میتوان گزارد باب هشتاد و سیوم اصل باب الصَّلَوةِ فِي السَّفِينَةِ شرح این باب بیان نماز در کشتی است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسْأَلُ عَنِ الصَّلَوةِ فِي السَّفِينَةِ فَيَقُولُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَخْرُجُوا إِلَى الْجَدَدِ فَاخْرُجُوا فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَصَلُّوا قِيَاماً فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَصَلُّوا قُعُوداً وَتَحَرَّوُا الْقِبْلَةَ شرح الجدد بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و دال بی نقطه روی زمین قیام بکسر قاف و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع قائم است قعود بضم قاف و ضم عین بی نقطه جمع قاعد است تحروا بحا بی نقطه و فتح را بی نقطه مشدده بصیغه امر حاضر معتل اللام یائی باب تفعل است التحری قصد چیزی کردن و طلب چیزی که لایق تر باشد و مراد اینجا اجتهاد در طلب قبله است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که پرسیده میشد از نماز در کشتی پس میگفت اگر وسعت و قدرت دارید اینکه بیرون آیید بسوی روی زمین پس بیرون آیید پس اگر قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که ایستادگان باشید پس اگر وسعت و قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که نشستگان باشید و طلب جانب قبله کنید بجد و جهد تا استقبال آن کنید دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلَوةِ

في السفينة فقال يستقبل القبلة فاذا دارت واستطاع ان يتوجه الى القبلة فليفعل
فليفعل والا فليصل حيث توجهت به قال فان امكنه القيام فليصل قائما والا فليقعد
ثم ليصل شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام انكه او پرسيده شد از نماز در كشتى پس امام گفت رو
ميكند بقبله پس چون كشتى گردد و وسعت در قدرت داشته باشد انكه رو كند بسوى قبله پس بايد كند و اگر
استطاعت نداشته باشد پس بايد كه نماز گزارد هر جانب كه كشتى رو بآن جانب كرده و او را امام گفت
پس اگر ممكن باشد او را ايستادن پس بايد كه نماز گزارد ايستاده و اگر ممكن نباشد پس بايد كه نشسته بعد از آن
بايد كه نماز گزارد سيوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يكون في السفينة فلا يدري
اين القبلة قال يتحرى فان لم يدر فليصل نحو رأسها شرح معنى تحري گذشت در شرح حديث اول اين
باب يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام در مردى كه بوده باشد در كشتى پس نميداند كه كجاست قبله امام گفت
بجد و جهد طلب ميكند قبله را پس اگر نداند نماز ميگزارد بجانب سر كشتى كه پيش رو كشتى است چهارم اصل عن ابي عبد
الله عليه السلام قال سألته عن الصلوة في السفينة فقال اذا كانت محملة ثقيلة اذا قمت
فيها لم تتحرك فصل قائما وان كانت خفيفة تكفأ فصل قاعدا شرح محمله بجاء بنقطه بصيغه اسم
مفعول باب تفعيل لم تتحرك بصيغه مضارع مخاطب باب تفعلت تكفأ بتا و همزه بصيغه مضارع مجهول
غايبه باب انفعالت الاكفاء ميل دادن چيزى بجانبى يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام راوى گفت
پرسيدم امام را از كيفيت نماز در كشتى پس امام گفت كه چون باشد بار كرده شده سنگين كه چون ايستى در آن
حركت نكنى پس نماز بگزار ايستاده و اگر باشد سبك كه ميل داده ميشود بطرفها پس نماز بگزار نشسته پنجم اصل
عن ابي هاشم الجعفري قال كنت مع ابي الحسن عليه السلام في السفينة في دجلة فحضرت الصلوة
فقلت جعلت فداك نصلي في جماعة قال فقال لا يصلي في بطن واد جماعة شرح روايت از
ابو هاشم كه از اولاد جعفر طيار است گفت كه بودم با امام على نقى عليه السلام در كشتى در دجله بغداد پس حاضر شد نماز
پس گفتم قربانت شوم نماز ميگزاريم در جماعت راوى گفت كه پس امام گفت كه نماز گزارده نميشود در شكم رود
خانه بعنوان جماعت باب هشتاد و چهارم اصل باب صلوة النوافل شرح اين باب بيان گزاردن نمازهاى
نافله است در اين باب سه حديث است اول اصل عن زرارة قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام و
انا شاب فوصف لي التطوع والصوم فرأى ثقل ذلك في وجهي فقال لي ان هذا ليس
كالفريضة من تركها هلك انما هو التطوع ان شغلت عنه او تركته قضيته انهم
كانوا يكرهون ان ترفع اعمالهم يوما تاما و يوما ناقصا ان الله عز وجل يقول الذين هم

علی

على صلوتهم دائمون وكانوا يكرهون ان يصلوا حتى يزول النهار ان ابواب السماء تفتح
اذا زال النهار شرح ان در انهم بكسر همزه است ان ابواب بفتح همزه است بتقدير لان الله ان ابواب نيز بفتح همزه است
بتقدير لان ابواب تفتح بتا و تا دو نقطه در بالا و حاء بنقطه بصيغه مضارع مجهول غايبه باب تفعيلت براى
كثرت و ميتوان بود كه از باب منع باشد يعنى روايت از زراره گفت داخل شدم بر امام محمد باقر عليه السلام
و من جوان بودم پس بيان كرد براى من نماز نافله را و روزه نافله را پس ديد سنگينى آنرا در روى من پس امام گفت
مرا بدرستى كه اين نيست مانند فريضه كه هر كه ترك كند آنرا هالك شود در جهنم جز اين نيست كه آن نماز نافله است اگر
مشغول شوى از آن بكارى ديگر يا ترك كنى آنرا بسبب كاهلى قضا ميكنى آنرا بيان اين آنكه بدرستى كه عادت اهل
حق اين بود كه كراهت داشتند اين را كه بالا برده شود عملهاى ايشان روزى كامل و روزى ناقص براى انكه
الله عز وجل ميگويد در سوره المعارج آن جمعى كه ايشان بر نماز خود مستمرند بيان اين شد در شرح حديث دوازدهم
باب دوم و عادت اهل حق اين بود كه كراهت داشتند از انكه نماز نافله كنند پيش از زوال آفتاب براى انكه
درهاى آسمان بسيار گشوده ميشود و چون زوال روز شود اشارت بانكه مخالفان نماز چاشت را بدعت
كرده اند و درهاى آسمان بسته شده در آن وقت والله اعلم دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال الفريضة والنافلة احدى وخمسون ركعة منها ركعتان بعد العتمة جالسا تعدان
بركعة وهو قائم الفريضة منها سبع عشرة ركعة والنافلة اربع وثلثون ركعة
شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه مجموع نماز فريضه و نماز نافله كه در هر شبانه روز ميباشد
پنجاه و يك ركعت است از جمله آن نمازها دو ركعت است بعد از نماز خفتن نشسته شمرده ميشود آن دو بيك ركعت
در حالى كه نماز گزار ايستاده باشد بيان اينكه نماز فريضه از جمله آن نمازها هفده ركعت و نماز نافله
سى و چهار ركعت مراد اينست كه نافله دو برابر فريضه ميشود بنا بر انكه دو ركعت نشسته بعد از نماز خفتن
بيك ركعت ايستاده حساب ميشود سوم اصل سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول كان رسول الله
صلى الله عليه وآله يصلي من التطوع مثلي الفريضة ويصوم من التطوع مثلي الفريضة
شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت عادت رسول الله صلى الله عليه وآله اين بود كه ميگزارد از جمله نماز
نافله دو برابر نماز فريضه بيان اين شد در حديث سابق و روزه ميداشت از جمله روزه نافله دو برابر روزه
فريضه مثل انكه در هر يك از ده ماه بعد از ماه رمضان سه روز روزه ميگرفته باشد پنجشنبه اول و چهارشنبه
ميان و پنجشنبه آخر و كل ماه شعبان را روزه ميگرفته باشد چهارم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام
عن افضل ما جرت به السنة من الصلوة فقال تمام الخمسين شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام

را از فاضلتر آنچه جاری شد بآن طریقت رسول صلی الله علیه و آله از جمله نماز پس گفت مجموع پنجاه رکعت در هر شبانروز و
اشارت باینکه دو رکعت نشسته بعد از خفتن نیز موافق سنت است لیکن داخل افضل نیست و شاید آنرا گاهی ترک میکرده
چنانچه می آید در شرح حدیث آینده **پنجم اصل** عن حنان قال سأل عمرو بن حريث ابا عبد الله عليه السلام وانا
جالس فقال له جعلت فداك اخبرني عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وآله فقال كان النبي
يصلي ثمان ركعات الزوال واربعا الاولى وثمانيا بعدها واربعا العصر وثلثا المغرب واربعا بعد
المغرب والعشاء الآخرة اربعا وثمانيا صلوة الليل وثلثا الوتر وركعتي الفجر وصلوة الغداة ركعتين
قلت جعلت فداك وان كنت اقوى على اكثر من هذا يعذبني الله على كثرة الصلوة فقال لا ولكن
يعذب على ترك السنة **شرح** ثمان بفتح ثاء سه نقطه و تخفیف میم و الف و نون منصوب و مضاف است و آن اسم عددی است
معین و گاهی یاء بخفف الحق بآن میشود و مع هذا منصرف میباشد زیرا که جمع نیست مراد بصلوة رسول الله نماز هائی است
که در هر شبانروز در حضر بغیر روز جمعه البته میکرده و بعد از دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن را امام در جواب مذکور نساخته بنا
بر اینکه گاهی ترک آن میکرده چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق الزوال و نظائر آن منصوب است بعطف بیان یا بر مفعول
فیه و بنابر دوم الاولی یعنی الساعة الاولی است مراد بسنة نماز هائیست که مذکور شد و مراد بترک السنة ترک آنست در صورت
کثرت صلوة یعنی صورتی که عدد رکعات نماز شبانروزی کسی زیاد باشد از عدد رکعات نماز هائی که مذکور شد
مثل اینکه کسی دو رکعت نافله فجر را ترک کند بعذر و بعد از فریضه چهار رکعت نافله کند بی قصد قضا هر چند که بصورت نماز
جعفر باشد و مثل اینکه کسی بجای یک رکعت وتر دو رکعت کند و مانند اینها و عذاب بر این عمل باعتبار اینست که این بازیچه است
باحکام الهی زیرا که نوافل یومیه برای اتمام فرائض است و مخصوص است از سائر نوافل است پس حال آنکس مانند کسی است
که قضای فریضه در ذمه او باشد و نافله گزارد بجای آن **یعنی** روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون گفت
که پرسید عمرو بن حریث بضم حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه امام جعفر صادق علیه السلام
را در حالی که من نشسته بودم با نزد وی پس پرسید که گفت امام را که قربانت شوم خبر ده مرا از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله
که در هر شبانروز در حضر و امنیت البته میکرده و بسبب وقت ترک آن نمیکرده پس امام گفت عادت نبی این بود که میگزارد
هشت رکعت نافله زوال آفتاب را و چهار رکعت را که فریضه ظهر است و هشت رکعت نافله را که بعد از فریضه ظهر است
و چهار رکعت را که فریضه عصر است و سه رکعت را که فریضه شام است و چهار رکعت نافله را که بعد از فریضه شام است
و فریضه خفتن را که چهار رکعت است و هشت رکعت را که نماز شب است و سه رکعت را که وتر است و دو رکعت نافله
صبح را و نماز فریضه صبح را که دو رکعت است گفتم قربانت شوم و اگر باشم با نیروی که قوت داشته باشم بر بیشتر از این عذاب
میکند مرا الله تعالی بر بسیاری نماز پس امام گفت که نه و لیکن عذاب میکند بر واگذاشتن طریقت رسول در اینصورت **ششم اصل**

سألت

سألت ابا عبد الله عليه السلام هل قبل العشاء الآخرة وبعدها شيء قال لا غير اني اصلي بعدها ركعتين
ولست احسبهما من صلوة الليل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا پیش از فریضه خفتن و بعد از آن چیزی از نماز
نافله است که مثل نافلهای فرائض دیگر باشد در تأکید امام گفت که نه بتقدیر است که من میگزارم بعد از فریضه خفتن دو رکعت
و نیستم اینکه حساب کنم آن دو را از نماز شب یعنی که از عدد نماز شب چیزی کم نمیکنم بسبب آن دو رکعت **هفتم اصل** نهانی
ابو عبد الله عليه السلام ان اتكلم بين الاربع ركعات التي بعد المغرب **شرح** نهی کرد مرا امام جعفر صادق
علیه السلام از اینکه سخن گویم میان آن چهار رکعت که بعد از فریضه مغرب است شاید که مراد کراهت سخن باشد
میان دو رکعت و دو رکعت دیگر **هشتم اصل** قلت لابي الحسن عليه السلام ان اصحابنا يختلفون في صلوة
التطوع بعضهم يصلي اربعا واربعين وبعضهم يصلي خمسين فاخبرني بالذي تعمل به انت
كيف هو حتى اعمل بمثله فقال اصلي واحدة وخمسين ثم قال امسك وعقد بيده
الزوال ثمانية واربعا بعد الظهر واربعا قبل العصر وركعتين بعد المغرب وركعتين
قبل العشاء الآخرة وركعتين بعد العشاء من قعود تعدان بركعة من قيام وثمان
صلوة الليل والوتر ثلثا وركعتي الفجر والفرائض سبع عشرة فذلك احدى و
خمسون **شرح** امسک بسین بی نقطه بصیغه امر باب افعال است الامساک نگاه داشتن چیزی و سکوت و در اینجا
مناسب است عقد بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقد حساب کردن
الزوال و نظائر آن منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اصلی الزوال و مراد بزوال نافله وقت زوال است
تذکیر ثمانیه باعتبار اینست که رکعت در اصل مصدر است و تذکیر و تأنیث در آن جائز است ثمانی
منصوب و مضاف است بصلوة **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که یاران ما عمل بخلاف یکدیگر
میکنند در نماز نافله بعضی ایشان میگزارند مجموع فریضه و نافله را چهل و چهار رکعت و بعضی ایشان
میگزارند پنجاه رکعت پس خبر ده مرا بآنچه عمل میکنی بآن تو که چگونه است آن تا آنکه عمل کنم بمثل آن پس امام گفت
که میگزارم پنجاه و یک رکعت را بعد از آن گفت حساب را نگاهدار و شمرد بدست خود باین عنوان که گفت
میگزارم نافله زوال را هشت رکعت و چهار رکعت نافله را بعد از فریضه ظهر و چهار رکعت نافله را
پیش فریضه عصر و دو رکعت نافله را بعد از فریضه شام و دو رکعت نافله را پیش از فریضه خفتن و دو رکعت
را بعد از فریضه خفتن در حالت نشستن که شمرده میشوند بیک رکعت در حالت ایستادن و هشت
رکعت نماز شب را و وتر را سه رکعت و دو رکعت نافله صبح را و فرائض را هفده رکعت پس جمع
آنچه مذکور شد پنجاه و یک رکعت است **نهم اصل** عن حماد بن عثمان قال سألته عن التطوع

بِالنَّهَارِ فَذَكَرَ اَنَّهُ يُصَلِّي ثَمَانَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَثَمَانَ بَعْدَهَا شرح قبل منصوب
بعد مجرور و مضاف الیه ثمان است یعنی روایت است از حماد بن عثمان که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلم است گفت پرسیدم امام را از نماز نافله در روز پس مذکور کرد که
او میگزارد هشت رکعت را پیش از فریضه ظهر و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر را دهم اصل قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ صَلٰوةُ الزَّوَالِ صَلٰوةُ الْاَوَّابِينَ شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که هشت رکعت نماز نافله وقت زوال آفتاب نماز بغایت بازگشت کنندگان بسوی امر و نهی الله تعالی است
بیان این شد در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت الفریضه تا آخر است یازدهم اصل
عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا اَوْ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ
وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قَالَ يَعْنِي صَلٰوةَ اللَّيْلِ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰى قَالَ
يَعْنِي التَّطَوُّعَ بِالنَّهَارِ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَاِدْبَارَ النُّجُومِ قَالَ رَكْعَتَانِ قَبْلَ الصُّبْحِ قُلْتُ وَاَدْبَارَ
السُّجُودِ قَالَ رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ شرح الآناء به فتح همزه و الف و نون و الف ممدوده جمع انی
بفتح و کسر همزه و سکون نون و یاء دو نقطه در پایین و انو بکسر همزه و سکون نون و واو ساعات الاطراف
جمع طریف مثل شریف و اشراف یا جمع طرف بفتح طاء و فتح راء تقیید بها مثل ساعت اول زوال زیرا که درهای
آسمانها در آن گشوده میشود چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی التطوع از قبیل تصریح بخصوص خفی
است زیرا که فریضه داخلست بطریق اولی یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت
که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سورة الزمر امن هو قانت آناء الليل بلکه کجاست برای که از اهل
جهنم کیست که او بجا آورنده طاعت است در ساعتهای شب خواه در حال فروتنی و مظلومی و خواه در حال السجاد
بجا را ماندن بیان این آنکه میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب کل اختیار خود را بیان
این آیت شد در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول امام گفت که میخواهد بقنوت در ساعتهای
شب نماز شب را زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره طه و سبح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس و قبل غروبها و من آناء الليل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار
تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در ساعتهای شب پس تنزیه کن و در ساعات شریفه روز تا
شاید که تو خشنود شوی امام گفت میخواهد به تسبیح در اطراف نهار نماز نافله مقرره را در روز زراره گفت
که گفتم امام را که چیست معنی قول الله تعالی در سورة الطور و سبح بحمد ربک حین تقوم و من الليل فسبحه و ادبار
النجوم قرارت فرار حفص کانه بکسر همزه ادبار است و قرارت زید از یعقوب بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس

آنکه ستارگانی که در اول شب طلوع کرده اند نزدیک غروب شده باشند م

صاحب کل اختیار تو وقتی که برمیخیزی و در شب پس تنزیه کن او را و در زمان پشت گردانیدن ستارگان امام صادق م گفت که مراد
به تسبیح در وقت پشت گردانیدن ستارگان دو رکعت نافله است که پیش از نماز صبح است با ینمعنی که ادبار مصدر
نایب ظرف زمانست و عبارتست از شروع ستارگان در کمی نور و اختفا بسبب نزدیکی ضوء آفتاب
معنی قول الله تعالی در سوره ق و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و من الليل فسبحه و ادبار السجود قرارت
نافع و حمزه و ابن کثیر ادبار بکسر همزه است و قرارت عاصم و کسائی و ابن عامر و ابو عمرو بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس
صاحب کل اختیار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب به در شب پس تنزیه کن او را در زمان پشت گردانیدن سجود
که نماز مغرب باشد یا در عقبهای سجود امام گفت مراد به تسبیح در وقت ادبار السجود دو رکعت نافله است بعد از فریضه
مغرب اشارتست بانکه الف و لام السجود برای عهد خارجیست و سجود عبارتست از فریضه مغرب که مفهومست از و من الليل
فسبحه زیرا که تسبیح اینجا عبارت از نمازست و اشارتست بانکه از جمله چهار رکعت نافله نماز مغرب دو رکعت متصل
بفریضه میباید و دو رکعت دیگر را تاخیر میتوان کرد تا آنکه متصل بنماز خفتن شود چنانچه ظاهر شد در حدیث هشتم این
باب دوازدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ
رُوحِي لِاَحْمَدَهُ وَاَعْبُدَهُ فَاِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الدِّيُوكِ فَقُلْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ
سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ عَمِلْتُ سُوءًا اَوْ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَا
غْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ شرح اکثر این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب الدعا
در حدیث دوازدهم باب الدعاء عند النوم و الانتباه که باب چهل و نهم است و بیان تفصیلی سابق بودن رحمت
بر غضب گذشت در کتاب الدعاء در شرح حدیث بیستم باب القول عند الاصباح و الامساء که باب چهل و هشتم است
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون برخیزی در شب از خواب خود پس بگو سپاس الله راست آنکه
برگردانید بر من جان مرا تا سپاس گویم او را و پرستش کنم او را پس چون شنوی آواز خروسان را پس بگو بغایت
منزه است بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح که در سورة القدر مذکورست پیشی گرفت
رحمت تو غضب ترا نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهائی تو نیست شریکی ترا کردم بدی را و ستم کردم خود را پس بیامرز
گناهان مرا برای من و رحم کن مرا بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد آن گناهان را کسی مگر تو با ینمعنی که اگر مردم مطلع
شوند بر خصوصیات گناهان پنهان من معذور نخواهند داشت مرا اصلا اصل فَاِذَا قُمْتَ فَانْظُرْ فِي آفَاقِ
السَّمَاءِ وَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا يُوَارِي عَنْكَ لَيْلٌ سَاجٍ وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ اَبْرَاجٍ وَلَا اَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ
وَلَا ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَلَا بَحْرٌ لُجِّيٌّ تُدْلِجُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُدْلِجِ مِنْ خَلْقِكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَ
عْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ غَارَتِ النُّجُومُ وَنَامَتِ الْعُيُونُ وَاَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ

وَلَا نَوْمٌ سُبْحَانَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَآلِهِ الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح الساجی بسین بی‌نقط
وجیم و یاء دو نقطه در پایین بصیغهٔ اسم فاعل معتل اللام واوی باب نصر قرار گیرنده المهاد بکسر میم و دال بی‌نقطه جمع
مهد بفتح میم و سکون ها مواضع هموار که تعیش در آنها آسان باشد و ذکر این اشارتست بآنکه زمین اگر هموار نبود
احتیاج نیست بکوهها که مانع زلزلهٔ زمین باشد چنانچه گفته در سورهٔ النبأ الم نجعل الارض مهادًا والجبال اوتادًا
پس مراد اینست که کوهها که واسطه شده میان مواضع هموار ساتر ما و رای خود از توست اللجی بضم لام و تشدید جیم
و تشدید یاء دو نقطه در پایین منسوب بلجه یعنی دوری قعر آب تدلج بدال بی‌نقطه و جیم بصیغهٔ مضارع مخاطب باب افتعال
یا باب افتعالت بقلب تا بدال و برابن قیاس است مدلج که بصیغهٔ اسم فاعل است الادلاج بتخفیف دال ساکنه سیر از اول شب
تا آخر الادلاج بتشدید دال مکسوره سیر در آخر شب الخائنة بصیغهٔ مصدر بر وزن فاعله نگاه دزدیده بسوی آنچه حلال
نباشد یعنی پس چون برخیزی از جامهٔ خواب پس نگاه کن در کنارهای آسمان و بگو خدایا بدرستی که شان اینست که نمی
پوشاند از تو چیزی را شب تار که فرو گرفته و نه آسمانی که صاحب برجهاست و نه زمینی که صاحب مواضع هموارست و نه دریاهای
که بعض آنها در بالای بعضی دیگر باشد و نه دریای که عمیق باشد روانه میشوی در تمام شب در جنبش کسی که در تمام شب
روان باشد از جملهٔ مخلوقین تو میدانی نگاه دزدیده چشمها را و آنچه را که میپوشاند سینه‌ها فرو رفت ستارهای
که در اول شب پیدا بود و خوابید چشمها و تویی زنده ایستاده کنندهٔ بکار خلایق فرو نمیگیرد ترا ماندگی و نه
خواب تنبیهکم الخ بر صاحب کل اختیار هر کس هر چیز و معبود رسولان سپاس اللّه را ست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر حضرت اصل ثُمَّ اقْرَأِ الْخَمْسَ الْآيَاتِ مِنْ آخِرِ آلِ عِمْرَانَ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
إِلَى قَوْلِهِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ثُمَّ اسْتَكْ وَتَوَضَّ فَإِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ فِي الْمَاءِ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ
وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ فَإِذَا فَرَغْتَ فَقُلِ الْحَمْدُ
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح پنج آیت اینست اول ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب دوم الذین یذکرون اللّه قیامًا وقعودًا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار سیوم ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین
من انصار چهارم ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار پنجم ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
الاختلاف دگرگون شدن و آن بر دو قسم است اول دگرگون شدن بیکجز باعتبار روز و زمان مثل زیاد شدن
شب بتدریج در شش ماه و کم شدن شب بتدریج در شش ماه دیگر و بر این قیاس است روز دوم دگرگون شدن دو چیز
نسبت بیکدیگر در یک زمان مثل زیاد شدن روز در وقت کم شدن شب و برعکس و مثل رفتن روز و آمدن شب و

عکس

عکس و جمیع سال تنوین منادیا برای تعظیم است و آن اعم است از شواهد ربوبیت در آسمانها و زمین و مانند آنها
که ندای آنها بزبان حالت و شنیدن آن بگوش هوش است و از رسول و از محکمات کتاب آلهی لام در للایمان برای سببیت است
بتقدیر لصحة الایمان یا بمعنی الی است یعنی یدعو الی الایمان ایمان بربوبیت عبارتست از ترک خود رایی و پیروی ظن و
اختلاف در راه وعدتنا عبارتست از خلو زمین از مشرکان بظهور مهدی آخر الزمان صلوات اللّه علیه علی رسلک
بتقدیر علی السنة رسلک است زیرا که رسولان سابق نیز خبر داده اند چنانچه گفته در سورهٔ انبیا ولقد کتبنا فی الزبور
من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون من در من آخر برای تبعیض است پس منافات ندارد با آنکه
بعد از این آیت چند آیت دیگر باشد استک بسکون کاف مخفف بصیغهٔ امر معتل اللام العین واوی باب افتعال است
توض بصیغهٔ امر مهموز اللام باب تفعلت همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده یعنی بعد از آن بخوان آن پنج
آیت مشهوره را از جملهٔ آخر سورهٔ آل عمران که بدرستی که در تدبیر آسمانها و زمین و در تدبیر دگرگون شدن شب و روز
هر آینه نشانهای ربوبیت است برای صاحبان خردها آنانکه یاد میکنند اللّه تعالی را بر حالی که ایستاده باشند و بر حالی
که نشسته باشند و بر حالی که بر پهلوهای خود ند و اندیشه میکنند در تدبیر آسمانها و زمین که ای صاحب کل اختیار ما تدبیر
نکردی این را بکار بیهوده نی چنانچه جمعی خیال میکنند که برای همین زادن و زیستن و مردن مردم است در دنیا که پر
شر و شور است تنبیهکم الخ بر تو از آنچه خیال میکنند اهل باطل پس نگاه دار ما را از عذاب آتش جهنم ای صاحب
کل اختیار ما بدرستی که تو هر کرا اگر داخل کنی در آتش جهنم پس بتحقیق رسوا و خوار کردی او را در دنیا باعتبار انکار رسولی
و خواری گمراهی علتی است که هیچ دولت و نعمت تلافی آن نمیکند و نیست برای آن بیجا کنندگان هیچ یاری
کنندگانی در آخرت ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که شنیدیم از فریاد کنندهٔ عظیم که فریاد میکرد برای صحت
ایمان که مؤمن شوید بصاحب کل اختیار خود بوسیلهٔ تصدیق با امام عالم بجمیع احکام در هر زمان خواه نبی و
خواه وصی پس مؤمن شدیم ای صاحب کل اختیار ما پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بپوشان از باید ما گناهان
ما را و فرا گیر ما را با نیکان ای صاحب کل اختیار ما و بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر زبانهای رسولان تو و
رسوا و خوار مکن ما را در روز قیامت بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعده را بعد از آن مسواک کن و وضو
بساز با پرورش که چون گذاری دست خود را در آب پس بگو بنام خداست و بمدد خداست خدایا بگردان
مرا از جملهٔ بغایت باز گشت کنندگان و بگردان مرا از جملهٔ پاکیزه روزگاران پس چون فارغ شوی از وضو
پس بگو سپاس اللّه راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر حضرت اصل فَإِذَا قُمْتَ إِلَى صَلَوٰتِكَ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ
وَبِاللّٰهِ وَإِلَى اللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
مِنْ زُوَّارِكَ وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَافْتَحْ لِي بَابَ تَوْبَتِكَ وَاغْلِقْ عَنِّي بَابَ مَعْصِيَتِكَ

افتعال

وَكُلِّ مَعْصِيَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِمَّنْ يُنَاجِيهِ اَللّٰهُمَّ اَقْبِلْ عَلَيَّ بِوَجْهِكَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ
ثُمَّ افْتَتِحِ الصَّلٰوةَ بِالتَّكْبِيرِ شرح ما در ماشاء الله مبتدا است خبرش محذوف است بتقدیر ما شاء الله يكون
الحول بفتح حاء بی نقط و سكون واو زكی و مراد اینجا سستی عزم است از كاری و مراد بقوت ضد حول است
و آن قوی بودن عزم است برای كاری زیارت الله تعالی عبارت است از نماز بحضور قلب چنانچه منقولست
كه الصلوة معراج المؤمن عمارت مساجد عبارت است از رفتن بسیار بسوی آنها اغلق بغین با نقطه
و قاف بصیغه امر باب افعالست و گاهی از باب ضرب میباشد و كل معصیة عبارت است از امثال مخالفت
رعیت امام را و فرزند پدر و مادر را در اوامر و نواهی كه متعلقست بمباحات در اصل شرع زیرا كه
اطاعت ایشان گاهی مفروض میشود اما بالعرض است نه بالذات اقبل بقاف و باء یك نقطه بصیغه
امر باب افعالست و جهك عبارت است از توفیق الهی و نظر رحمت او یعنی پس چون برخیزی بسوی نماز شب
خود پس بگو بنام خداست و بمدد خداست و بسوی خداست و از جانب حكم خداست و آنچه خواسته
آنرا خدا میشود و نیست سستی عزم كسی از كاری و نه قوت عزم كسی بر كاری مگر بوسیله انگیزش خدا خدایا بگر
دان مرا از زایران تو و آباد كنندگان مسجدهای تو و بگشا برای من در بازگشت تو را و ببند از من در مخا
لفت تو را و در هر مخالفتی را سپاس الله را است الحمد كه گردانیده مرا از جمله كسی كه راز میگوید با او خدایا رو آور بمن
بتوفیق بزرگست ستایش تو بعد از آن ابتدا كن نماز شب را بتكبیر مقرر سیزدهم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ اِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ
اَمَرَ بِوَضُوئِهِ وَسِوَاكِهِ يُوضَعُ عِنْدَ رَأْسِهِ مُخَمَّرًا فَيَرْقُدُ مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ يَقُومُ
فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يَرْقُدُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ
وَيُصَلِّي اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يَرْقُدُ حَتّٰى اِذَا كَانَ فِي وَجْهِ الصُّبْحِ قَامَ فَاَوْتَرَ ثُمَّ صَلَّى
الرَّكْعَتَيْنِ شرح الوضوء بفتح واو آبی كه بآن وضو كنند و گاهی بضم واو نیز میباشد و او در و سواكه
بمعنی مع است و سواكه منصوب است و این اشارتست باینكه سواك را خود در نزد سر خود میگذاشت السواك
بكسر سین بی نقط چوب دندان مال یوضع بصیغه مجهول بتقدیر ان یوضع است پس منصوب و مرفوع میتواند بود
و مصدر بدل اشتمال وضوء است مخمرا بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است مراد بصبح
صبح صادق است وجه الصبح عبارت است از زمانی نزدیك بصبح كه سه ركعت نماز وتر و نافله صبح در آن بگنجد
و آن منطبق است بر اول طلوع صبح كاذب غالبا چنانچه مفصل میشود در شرح حدیث بیست و پنجم این باب
مراد بركعتین نافله فجر است كه آخر آن متصل بصبح صادق میشود چنانچه می آید در حدیث شانزدهم این باب یعنی

روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت بدرستی كه رسول الله صلی الله علیه و آله عادت این
بود كه چون میگزارد نماز خفتن را امر میكرد بآب وضوی او و با مسواك او اینكه گذاشته شود آن آب وضو نزد سر او
پوشیده پس میخوابید چندانكه خدا خواسته باشد بعد از آن برمیخواست پس مسواك میكرد و وضو میساخت
و میگزارد چهار ركعت بعد از آن میخوابید بعد از آن برمیخواست پس مسواك میكرد و وضو میساخت و میگزارد
چهار ركعت بعد از آن میخوابید تا آنكه چون میشد در نزدیكی صبح صادق برمیخاست پس سه ركعت نماز وتر
میگزارد و بعد از آن میگزارد دو ركعت نافله صبح را اصل ثُمَّ قَالَ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ قُلْتُ مَتٰى كَانَ يَقُومُ قَالَ بَعْدَ ثُلُثِ اللَّيْلِ شرح ذكر این آیت از سوره احزاب بر این مقام
اشارتست بآنچه مشهور است كه هشت ركعت نماز شب و سه ركعت وتر فریضه بوده بر رسول الله صلی الله علیه و آله
برای اینكه میسرش باشد شفاعت كامله در روز قیامت چنانچه گفته الله در تفسیر آیت سوره بنی اسرائیل و من اللیل
فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاما محمودا صاحب مجمع البیان در تفسیر این آیت گفته كه فقد اجمع المفسرون
علی ان المقام المحمود هو مقام الشفاعة و هو المقام الذی یشفع فیه للناس تا آخر و بنا بر این میگوییم كه فی در فی
رسول الله برای مصاحبت است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای ظرفیت است و اسوه بكسر و ضم همزه و بسكون
سین بمعنی باعث امیدواری و تسلی اند و همچنانست جوهری در صحاح گفته كه الاسوة و الاسوة بالكسر و
الضم لغتان و هو ما یاتسی به الحزین ای یتعزی به بدانكه مضمون این آیت سوره احزاب طعن است بر منافقان
و مسلمانان متزلزل كه در روز جنگ احزاب قصد گریختن كردند و گفتگوهای ناخوش كردند و خیال محال بخود راه
دادند كه دروغ بودن وعده رسول و برهم خوردن دین اسلام باشد پس اسوه چنانچه شامل معجزات رسول و صدق
وعدهای مكرر او و مانند آنهاست شامل امیر المؤمنین علیه السلام نیز هست كه در آن روز با رسول الله صلی الله علیه و آله
بود و عمرو بن عبدود را كشت و بآن پشت اسلام قوی شد تا روز قیامت و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الجن و الانس الی یوم القیامة و از این ظاهر میشود كه استدلال
جمعی باین آیت بر اینكه هر چه رسول الله صلی الله علیه و آله كرده باشد واجبست بر امت كه مثل آن كنند الا آنچه
الدلیل بسیار دور است یعنی بعد از آن امام گفت از سوره احزاب كه هر آینه بتحقیق بود برای شما با رسول الله باعث
امیدواری كه خوب باعثی است گفتم كه چه وقت شب برمیخاست رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت بعد از گذشتن یك
ثلث شب بدانكه ظاهر این است كه رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته تقدیم چهار ركعت اول نماز شب بر نصف دوم شب میكرده
و این از خواص اوست بنا بر ظاهر آنچه گذشت در حدیث ششم باب هفتم كه باب وقت الفجر است و میتواند بود كه در این
برخواستن چهار ركعت نماز شب را تاخیر میكرده باشد تا بعد از نصف شب و الله اعلم چهاردهم اصل وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ
اول

بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ شرح این عبارت جلی است و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است یعنی
و امام گفت در حدیثی دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله بر میخاست بعد از نصف شب اشارت
باینکه منافات نیست میان این دو حدیث زیرا که چنانچه مراد بعد بی فاصله نیست همچنین مراد دوام نیست
پس گاهی پیشتر از نصف دوم بر میخاست و گاهی در اول نصف دوم بر میخاست و گاهی اندکی بعد از
اول نصف دوم بر میخاست چنانچه گفته در سورهٔ المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه
قلیلا او زد علیه برخیز در هر شب مگر گمی از شبها شبی که بر میخیزی برخیز در نصف آن شب یا کم کن
از نصف اندکی یا زیاد کن بر نصف و چنانچه گفته در همین سوره ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من
ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه بدرستی که صاحب کل اختیار تو میداند که تو گاهی بر میخیزی در کمتر از دو ثلث
شب و گاهی بر میخیزی در نصف شب و گاهی بر میخیزی در ثلث باقیمانده شب پانزدهم اصل وَفِي رِوَايَةٍ
أُخْرَى يَكُونُ قِيَامُهُ وَرُكُوعُهُ وَسُجُودُهُ سَوَاءً وَيَسْتَاكُ فِي كُلِّ مَرَّةٍ قَامَ مِنْ نَوْمِهِ
وَيَقْرَأُ الْآيَاتِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
الْمِيعَادَ شرح این نیز کلام حلبی است و میتواند بود که کلام مصنف باشد یعنی و در روایت دیگر از
امام علیه السلام اینست که میبود مقدار قیام رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز شب مقدار رکوع او و مقدار
سجود او و برابر و مسواک میکرد در هر بار که بر میخاست از خواب خود و میخواند آن آیات مشهوره را
از سوره آل عمران که ان فی خلق السموات والارض تا قول او که انک لا تخلف المیعاد چنانچه گذشت در شرح
حدیث دوازدهم این باب شانزدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً مِنْهَا الْوَتْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که
میگزارد در شب سیزده رکعت از آنجمله بود سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح در سفر و حضر هفدهم
اصل عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
صَلَاةُ النَّهَارِ سِتَّ عَشْرَةَ رَكْعَةً ثَمَانٌ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَثَمَانٌ بَعْدَ الظُّهْرِ
وَأَرْبَعُ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ يَا حَارِثُ لَا تَدَعْهُنَّ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ وَرَكْعَتَانِ
بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَانَ أَبِي يُصَلِّيهِمَا وَهُوَ قَاعِدٌ وَأَنَا أُصَلِّيهِمَا وَأَنَا قَائِمٌ وَكَانَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً مِنَ اللَّيْلِ شرح روایت است از حارث بن
مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نصری بفتح نون و سکون صاد بی نقطه

و راء بی نقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نماز نافله روز شانزده رکعت است هشت رکعت
وقت زوال آفتاب و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر است و چهار رکعت نافله است بعد از فریضه شام
ای حارث وامگذار آن چهار رکعت را در سفر و نه در حضر و دو رکعت نافله است بعد از فریضه خفتن پدرم میگزارد
آن دو را بر حالی که او نشسته بود و من میگزارم این دو را بر حالی که من ایستاده ام شاید که وجه عدم اختلاف
در اینجا کثرت شغل امام جعفر صادق علیه السلام و سبکی بدن او باشد بخلاف امام محمد باقر علیه السلام مخفی نماند که
ظاهر این حدیث احادیثی که دلالت میکند بر اینکه نوافل یومیه پنجاه و یک رکعت که در و انا اصلیهما و انا قائم
مسامحه شده باشد و مراد این باشد که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده میکنم و عادت رسول الله
صلی الله علیه و آله این بود که میگزارد سیزده رکعت در شب بیان این شد در حدیث سابق هجدهم اصل قُلْتُ
لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمِ الصَّلَاةُ مِنْ رَكْعَةٍ فَقَالَ إِحْدَى وَخَمْسُونَ رَكْعَةً شرح کم استفهامیه است
من در من رکعة بیانیه است و مدخول آن تمیز کم است و مجرور شده بمن یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را که چند
است نماز باعتبار عدد رکعت پس امام گفت پنجاه و یک رکعت نوزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا قَالَ يَعْنِي بِقَوْلِهِ وَ
أَقْوَمُ قِيلًا قِيَامَ الرَّجُلِ عَنْ فِرَاشِهِ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ لَا يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ شرح تفسیر کلمه نفی
یعنی ~~ترغیب برای این آیت~~ می آید در حدیث ششم باب صلوة فاطمه علیها السلام و غیرها من صلوة الترغیب که باب نود و
~~دوم است و این آیت استیناف است برای بیان تعلیلی که در آیات سابق بر آن است که انا سنلقی علیک قولا ثقیلا~~
~~نیز ممکن است که استیناف است برای بیان سابق بر آن که امر بقیام لیل است از نصف لیل یا بیشتر از آن~~
~~یا اندکی بعد از آن معلوم شد در شرح حدیث چهاردهم این باب و در این آیات احتمالات بسیار است~~
~~از جمله اینکه قول ثقیل عبارت است از سوره فاتحه و باقی آنچه مذکور میشود در حدیث ششم باب نود و دوم~~
~~کیفیت گزاردن دو رکعت پیش از نماز شب و آنچه بعد از سوره مزمل نازل شده بنا بر آنچه صاحب کشاف~~
~~در تفسیر سورة الانسان روایت کرده که اول ما انزل بمکه اقرأ باسم ربک ثم ن والقلم ثم المزمل و ثقل آن قول~~
~~عبارت است از عظم شأن آن و احتیاج در حسن ترتیل آن بتدبر و تفکر در معانی عظیمه آن و موافقت دل~~
~~با زبان در بلاکی [illegible] ماننده آن [illegible] بر نفس [illegible] بر میخیزی [illegible] ناشئه لیل~~
~~لطیف [illegible] ناصبه [illegible] می آید در حدیث اول باب نود و دوم [illegible] ناشئة اللیل [illegible]~~
~~یا مواظبت [illegible] است که در حوالی نصف شب [illegible] اول شب [illegible] بود [illegible]~~
~~چنانچه ظاهر حدیث ششم باب نود و دوم است که بعد المغرب حاصل میشود [illegible] احتمال است چنانچه~~

در این جمله احتمالات [illegible] ناشئة اللیل یعنی
[illegible] که [illegible] مانده [illegible] از اول شب اصل
[illegible] و در خلوت مثل صلوة غیر فریضه [illegible] نافله
با حقیقت رسیده [illegible] از حضور [illegible] قیام از اول
من فراشه از قبیل عطف بر [illegible] و تغییر از [illegible]
[illegible] دیگر

اینست هم

بدان بعضی [illegible] قول امام در این حدیث که قیام الرجل [illegible] احتمال او است و صاحب قاموس [illegible]
[illegible] بالليل بعد الهجع ناشئة [illegible] اول ساعات الليل [illegible]
[illegible] بالليل او القومة بعد النومة و بیضاوی در تفسیر گفته ان ناشئة الليل ان النفس التي تنشأ من مضجعها
الى العبادة [illegible] در کتاب غریبین گفته [illegible] ناشئة الليل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره المزمل بدرستی که برخاستن در شب آنست
سختتر باعتبار قدم نهادن و راستتر است در عبادت و درستتر باعتبار سخن امام گفت که میخواهد [illegible]
بقول و کلام قوم قیلا برخواستن مرد را از جامه خواب خود برحالی که اراده کرده باشد آن برخواستن الله تعالی را اراده
نکرده باشد بآن غیر او را بیستم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ
يُوقَظُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فَإِنْ لَمْ يَقُمْ أَتَاهُ الشَّيْطَانُ فَبَالَ فِي أُذُنِهِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ قَالَ كَانُوا أَقَلَّ اللَّيَالِي تَفُوتُهُمْ لَا يَقُومُونَ فِيهَا شرح
روایت از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده گاهی بیدار کرده میشود سه بار در
شبی اگر برخیزد برای نماز شب می آید نزد او شیطان پس بول میکند در گوش او و با این معنی که او سنگین میشود راوی
گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره الذاریات که عادت ایشان این بود که در کمی از شب خواب میکردند امام

عبارت ساقطه

گفت

گفت که مراد این است که در کمی از شبها فوت میشد نماز شب از ایشان بلکه بر میخاستند در آن شبها که بیان این آیت شد
در حدیث شانزدهم باب بیست و چهارم و این تفسیر موافق است با آیت سوره المزمل قم اللیل الا قلیلا بنا بر آنکه الف و لام
اللیل برای استغراق باشد و قلیلا یعنی قلیلی از افراد شب باشد و بعضی قلیلی از اجزای شب نباشد بیست و یکم اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ
يَزِيدَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً مَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ يُصَلِّي
وَيَدْعُو اللَّهَ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَأَيَّةُ سَاعَةٍ هِيَ مِنَ
اللَّيْلِ قَالَ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ فِي السُّدُسِ الْأَوَّلِ مِنَ النِّصْفِ الْبَاقِي شرح مضمون این
گذشت در کتاب الدعا در حدیث دهم باب سیزدهم که باب الاوقات و الحالات التی ترجی فیها الاجابة است
یعنی روایت از عمر بن یزید اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که در شب ساعتی است
که موافق آن نمیشود بنده مسلمانی که نماز گزارد و دعا کند در آن ساعت مگر آنکه مستجاب میشود برای او در
هر شب که باشد گفتم سلامت دارد ترا الله تعالی پس کدام ساعت آن از جمله شب گفت چون گذشت
نصف شب در وقت اول از جمله شش وقت که نصف باقیمانده مراد ساعت هفتم است از جمله دوازده ساعت
معوجه شب بیست و دوم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ
رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ مِنْ صُلَحَائِهِمْ شَكَا إِلَيَّ مَا يَلْقَى مِنَ النَّوْمِ وَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْقِيَامَ
إِلَى الصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ فَيَغْلِبُنِي النَّوْمُ حَتَّى أُصْبِحَ فَرُبَّمَا قَضَيْتُ صَلَاتِيَ الشَّهْرَ مُتَتَابِعاً وَالشَّهْرَيْنِ
أَصْبِرُ عَلَى ثِقَلِهِ فَقَالَ قُرَّةُ عَيْنٍ لَهُ وَاللَّهِ قَالَ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُ فِي الصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَقَالَ
الْقَضَاءُ بِالنَّهَارِ أَفْضَلُ قُلْتُ فَإِنَّ مِنْ نِسَائِنَا أَبْكَاراً الْجَارِيَةُ تُحِبُّ الْخَيْرَ وَأَهْلَهُ وَتَحْرِصُ
عَلَى الصَّلَاةِ فَيَغْلِبُهَا النَّوْمُ حَتَّى رُبَّمَا قَضَتْ وَرُبَّمَا ضَعُفَتْ عَنْ قَضَائِهِ وَهِيَ تَقْوَى عَلَيْهِ
أَوَّلَ اللَّيْلِ فَرَخَّصَ لَهُنَّ فِي الصَّلَاةِ أَوَّلَ اللَّيْلِ إِذَا ضَعُفْنَ وَضَيَّعْنَ الْقَضَاءَ شرح روایت
از معاویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را بدرستی که مردی از مخلصان تو از صالحان
آن مخلصان شکایت آورد به سوی من از آنچه برمیخورد آنرا بسبب خواب و گفت بدرستی که من اراده
میکنم در اول شب برخاستن را بسوی نماز در شب پس غالب میشود بر من خواب تا آنکه بصبح برسم پس بسا که قضا
کردم نماز شب خود را در یکماه پی در پی و دو ماه صبر میکنم بر سنگینی آن قضا پس امام گفت که روشنی چشم است برای
او بخدا قسم راوی گفت که و امام رخصت نداد برای آن مرد در نماز شب در اول شب و گفت قضای نماز شب در
روز بهتر است گفتم پس بدرستی که از جمله زنان ما دختران بکرند بیان این آنکه دختری دوست میدارد خیر یعنی نماز شب را
و اهل خیر را و حرص میورزد بر نماز شب پس غالب میشود او را خواب تا آنکه بسا که قضا کرده و بسا که سستی کرده از

از قضای آن خبر و او توانایی دارد و برخیزد در اول شب پس امام رخصت داد برای آن دختران بکر در نماز شب در اول شب بست میشوند و وا میگزارند قضا را **بیست و سیوم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ يُحْمَدُ الرَّجُلُ اَنْ يَقُومَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ فَيُصَلِّيَ صَلٰوتَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً ثُمَّ يَنَامَ وَيَذْهَبَ **شرح** یحمد بیا بنقطه و دال بنقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب علم است ان یقوم بتقدیر علی ان یقوم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عادت نبوده در میان اهل حق اینکه پسندیده و سپاس کرده شود مردی بنا بر اینکه برخیزد در آخر شب پس گزارد نماز شب خود را پی در پی بعد از آن خوابد و رود یا بمعنی که تا صبح بیدار نشود **بیست و چهارم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُصَلِّي الرَّكْعَتَيْنِ مِنَ الْوِتْرِ ثُمَّ يَقُومُ فَيَنْسَى التَّشَهُّدَ حَتّٰى يَرْكَعَ فَيَذْكُرُ وَهُوَ رَاكِعٌ قَالَ يَجْلِسُ مِنْ رُكُوعِهِ فَيَتَشَهَّدُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُتِمُّ قَالَ قُلْتُ اَلَيْسَ قُلْتَ فِي الْفَرِيضَةِ اِذَا ذَكَرَهُ بَعْدَمَا رَكَعَ مَضٰى ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ بَعْدَمَا يَنْصَرِفُ يَتَشَهَّدُ فِيهِمَا قَالَ لَيْسَ النَّافِلَةُ مِثْلَ الْفَرِيضَةِ **شرح** فی در فیهما بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته و مراد قضا تشهد فراموش شده است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مردی میگزارد دو رکعت را از جمله سه رکعت وتر بعد از آن برمیخیزد بازپرسش که فراموش میکند تشهد را بعد از رکعت دوم پس یاد می آورد تشهد فراموش شده را بر حالی که او راکعست در رکعت سیوم وتر امام گفت که می نشیند از رکوع خود پس تشهد میکند بعد از آن برمیخیزد و بسوی رکوع پس اتمام میکند یا بمعنی که تتمه رکوع و بعد از آن را بجای آورد راوی گفت که گفتم آیا نیست اینکه گفتی در نماز فریضه که چون یاد آورد تشهد را بعد از آنکه رکوع کرده باشد میرود در نماز خود بعد از آن سجده میکند دو سجده سهو بعد از آنکه سلام داده باشد تشهد میکند با آن دو سجده سهو امام گفت که نافله مثل فریضه نیست مخفی نماند که ظاهر این حدیث مانند حدیث سیم این باب اینست که رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد و حکم فراموش کردن تشهد در فریضه گذشت در کلام مصنف در ذیل باب چهل و سیوم **بیست و پنجم اصل** سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اَفْضَلِ سَاعَاتِ الْوِتْرِ فَقَالَ الْفَجْرُ اَوَّلَ ذٰلِكَ **شرح** الفجر مبتدا است و مراد بآن همانست که در آیت و قرآن الفجر حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر است اول خبر مبتدا است ~~مشار الیه ذلک نافله است که مشهور و متواتر است~~ و آن فریضه صبح است و مقصود از این جواب اینست که افضل ساعات وتر ساعتی است که شروع در وتر در آن ساعت مزاحمت نرساند بشروع در فریضه فجر که مستجمع اذان و اقامت باشد در اول طلوع صبح فجر یا بمعنی که وتر را در وقتی گزارد که چون از آن فارغ شود و از دو رکعت نافله فجر نیز فارغ شود اول طلوع صبح صادق باشد و این مختلف میشود باختلاف

منصوب باغرا است بتقدیر الزم و آن ... اول یا منصوب است بدل الفجر است مشار الیه ذلک الفجر است

پس اگر

پس اگر شخصی ضبط ساعات شب کرده باشد یا ابر نباشد و از ستارگان داند ساعت را تاخیر میکند وتر را تا وقتی که مذکور شد و الا تقدیم میکند بر آن وقت احتیاطا و آن وقت که مذکور شد منطبق است غالبا بر اول طلوع صبح کاذب چنانچه در بعض روایات است زیرا که مشهور اینست که انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح کاذب هجده درجه است از دایره ارتفاع و بعضی نوزده درجه گفته اند و بعضی هفده درجه گفته اند و انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح صادق مشهور نیست و در بعض مصنفات قدیمه مذکور است که آن پانزده درجه است از دایره ارتفاع پس بنا بر مشهور در صبح کاذب و مذکور در صبح صادق تفاوت میان صبحین سه درجه است از دایره ارتفاع است و زمان قطع مرکز آفتاب آن سه درجه را مختلف میشود بحسب اختلاف مواضع اقالیم در عرض و بحسب اختلاف فصول و اقل آن در صورتیست که مرکز آفتاب در اول حمل یا اول میزان باشد در خط استوا که عرض ندارد اصلا و آن خمس ساعت مستویه است و آن گنجایش پنج رکعت که سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است دارد و گنجایش زیاده بر آن که ~~مختلف میشود باختلاف بقاع و بعض اختلاف~~ فصول مخفی نماند که اگر مراد بفجر صبح کاذب باشد مشار الیه ذلک افضل خواهد بود و اگر مراد بفجر اعم از صبح کاذب و صادق باشد الفجر خبر مبتدا خواهد بود و اول بدل اشتمال الفجر خواهد بود و مشار الیه ذلک الفجر خواهد بود و مقصود بذکر بدل احتراز از ثانی خواهد بود که صبح صادق است و حاصل جمیع احتمالات یکیست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهتر ساعتهای وتر پس امام گفت که فجر وقت اول است ~~که بعد از آن ... مراد اینست که وتر را در وقتی میباید کرد که ... آن ... و نافله فجر~~ و الله اعلم **بیست و ششم اصل** قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُّ سَاعَةٍ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُوتِرُ فَقَالَ عَلٰى مِثْلِ مَغِيبِ الشَّمْسِ اِلٰى صَلٰوةِ الْمَغْرِبِ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در کدام ساعت که متصل آخر آن بصبح بود عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که نماز سه رکعت وتر میکرد پس امام گفت که آن ساعت بر مقداری بود که مثل مقدار فرو رفتن آفتاب تا آخر سه رکعت نماز فریضه شام باشد یا بمعنی که مقدار ساعت وتر او موافق مقدار زمان اذان و اقامت و مجموع سه رکعت فریضه شام بود و شاید که زمان وضو نیز داخل باشد پس مدخول الی اینجا داخل در حکم ما قبل است و میتواند بود که خارج باشد و مراد زمان وضو و سایر مقدمات نماز فریضه شام باشد و الله اعلم **بیست و هفتم اصل** قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ قَبْلَ الْغَدَاةِ اَيْنَ مَوْضِعُهُمَا فَقَالَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْغَدَاةِ **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دو رکعت نافله که پیش از فریضه صبح است کجاست جای آنها یا بمعنی که افضل اوقات آنها کدام است پس امام گفت که پیش از طلوع صبح صادق است پس چون طلوع کند صبح صادق پس

چنانکه مشهور میان منجمان و اهل هیئت است

بتحقیق داخل میشود وقت فضیلت فریضهٔ صبح برای کسی که آن دو رکعت را گزارده باشد بیست و ششم اصل
صَلَّيْتُ خَلْفَ الرِّضا عليه السلام فِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ صَلوةَ اللَّيْلِ فَلَمّا فَرَغَ جَعَلَ مَكانَ الضَّجْعَةِ
سَجْدَةً شرح الضجعه بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و فتح عین بی نقطه یعنی خوابیدن این اشارتست
بآنچه گذشت در حدیث سیزدهم این باب یعنی گزاردم در پس امام رضا علیه السلم یعنی اقتدا با او در مسجد حرام نماز
شب را پس چون فارغ شد از چهار رکعت دوم گردانید بجای خوابیدن در هر دو وقت سجده بیست و هفتم اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنِّي أَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ وَأَخافُ الصُّبْحَ قالَ اقْرَأِ الْحَمْدَ وَاعْجَلْ وَاعْجَلْ
شرح اعجل بعین بی نقطه و جیم بصیغه امر باب علم است و تکرار برای تاکید است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
را که بدرستی که من برمیخیزم در آخر شب و میترسم که صبح شود پیش از فراغ از نماز شب و وتر امام گفت بخوان
سوره حمد را و شتاب کن شتاب کن در رکوع و سجود و مانند آنها سی ام اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام
قالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقُومُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ وَهُوَ يَخْشى أَنْ يَفْجَأَهُ الصُّبْحُ أَيَبْدَأُ بِالْوَتْرِ
أَوْ يُصَلِّي الصَّلوةَ عَلى وَجْهِها حَتّى يَكُونَ الْوَتْرُ آخِرَ ذلِكَ قالَ بَلْ يَبْدَأُ بِالْوَتْرِ وَقالَ أَنَا
كُنْتُ فاعِلاً ذلِكَ شرح یفجا بفا و جیم و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع و علم است یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که برمیخیزد در آخر شب و او میترسد
که بیگاه آید او را صبح آیا ابتدا میکند به رکعت وتر برای ادراک فضیلت استغفار در سحر که در قنوت وتر
میباشد یا میگزارد نماز شب را بر ترتیب آن نماز تا اگر باشد نماز وتر آخر آن نماز امام گفت بلکه ابتدا میکند
بوتر و امام گفت که من میکردم آنرا سی و یکم اصل سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ التَّسْلِيمِ فِي رَكْعَتَيِ
الْوَتْرِ فَقالَ نَعَمْ وَإِنْ كانَتْ لَكَ حاجَةٌ فَاخْرُجْ وَاقْضِها ثُمَّ عُدْ وَارْكَعْ رَكْعَةً شرح نعم بکسر
نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از سلام در دو رکعت وتر که آیا خوبست یا نه پس امام گفت خوبست و اگر باشد ترا
حاجتی پس بیرون رو از مصلی و بجا آر آن کار را بعد از آن برگرد و بگزار یک رکعت مخفی نماند که ظاهر این حدیث
مانند حدیث بیست و چهارم این بابست که سه رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد سی و دوم اصل سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللهِ
عليه السلام عَنِ الْوَتْرِ ما يُقْرَأُ فِيهِنَّ جَمِيعاً قالَ بِقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ قُلْتُ فِي ثَلاثِهِنَّ فَقالَ نَعَمْ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سه رکعت نماز وتر که چه سوره خوانده میشود در آنها بجمیع امام گفت
خوانده میشود سوره حمد با سوره قل هو الله احد گفتم در هر سه رکعت پس امام گفت آری سی و سوم اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْوَتْرِ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مُوَقَّتٌ يُتَّبَعُ وَيُقالُ فَقالَ

لا أُثْنِ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ الْعَظِيمِ ثُمَّ قالَ
كُلُّ ذَنْبٍ عَظِيمٌ شرح یتبع بتا دو نقطه در بالا و بار یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افتعالست لا اثن مقام جملست اثن بثا سه نقطه بصیغه امر معتل اللام یایی باب افعالست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از قنوت در نماز وتر که آیا در آن چیزی معین هست که پیروی کرده
شود و گفته شود پس امام گفت که نه بیان این آنکه ستایش کن بر الله عز و جل و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله
یا بمعنی که بر آل او نیز درود کن و استغفار کن برای گناه عظیم بزرگت بعد از آن امام گفت که هر گناهی که بزرگست
اشارتست بآنکه العظیم صفت کاشفه است و گناه صغیره نیز بزرگست برای اینکه نافرمانی خدای بزرگست
و این منافات ندارد با اینکه بعض گناهان بزرگتر از بعض دیگر باشد سی و چهارم اصل قالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عليه السلام الْقُنُوتُ فِي الْوَتْرِ الاسْتِغْفارُ وَفِي الْفَرِيضَةِ الدُّعاءُ شرح مضمون این گذشت در حدیث
نهم باب سابق سی و پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قالَ اسْتَغْفِرِ اللهَ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که طلب آمرزش گناهان کن از الله تعالی در قنوت نماز وتر
هفتاد بار مخفی نماند که گاهی سبعین مستعمل میشود در عدد بسیار مطلق چنانچه می آید در شرح حدیث دوم باب فضل
المسجد الاعظم بالکوفه که باب صد و دوم است سی و ششم اصل جاءَ رَجُلٌ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقالَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ حُرِمْتُ الصَّلوةَ بِاللَّيْلِ فَقالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ شرح حرمت بحا بی نقطه
و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب ضرب و علم است قیدتک بقاف و یا دو نقطه در پایین
و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعیلست یعنی آمد مردی بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که من بتحقیق محروم شدم از نماز در شب پس گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله که تو مردی که بتحقیق بند کرده ترا گناهان تو سی و هفتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ قالَ
قَرَأْتُ فِي كِتابِ رَجُلٍ إِلى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الرَّكْعَتانِ اللَّتانِ قَبْلَ صَلوةِ الْفَجْرِ مِنْ صَلوةِ
اللَّيْلِ هِيَ أَمْ مِنْ صَلوةِ النَّهارِ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ أُصَلِّيهِما فَكَتَبَ بِخَطِّهِ احْشُهُما فِي صَلوةِ اللَّيْلِ
حَشْواً شرح احش بحا بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر معتل اللام باب نصر است حشوا بفتح حا و سکون شین
مفعول مطلق برای نوعست یعنی روایتست از علی بن مهزیار که گفت که خواندم در مکتوب مردی بسوی امام محمد
تقی علیه السلم که آن دو رکعت نافله که پیش از نماز فریضه صبحست آیا از نماز شب است آن نماز یا از نماز روز است
و در کدام وقت گزارم آن نماز را پس امام علیه السلم نوشت بخط خود که داخل کن آن نماز را در نماز شب داخل کردنی از

داخل کردن یا بمعنی که بعد از یازده رکعت نماز شب پیش از صبح صادق بگزارد آنرا باب ششصد و پنجم اصل
بَابُ تَقْدِیمِ النَّوَافِلِ وَتَأْخِیرِهَا وَقَضَائِهَا وَصَلَوةِ الضُّحَی شرح مراد بقضا اینجا بجا آوردن چیزی بتمامه است
خواه در وقت مقرر آن و خواه در غیر آن پس حدیث پنجاهم و پنجم این باب مناسب این عنوانست یعنی این
باب بیان حکم پیش گزاردن نمازهای نافله است از وقت مقرر آنها و پس گزاردن آنها از وقت مقرر آنها
و بجا آوردن آنها و نماز چاشت در این باب هفت حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ
الرَّجُلِ یَشْتَغِلُ عَنِ الزَّوَالِ أَیُعَجِّلُ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ یَشْتَغِلُ فَیُعَجِّلُهَا فِی
صَدْرِ النَّهَارِ کُلَّهَا شرح یعجل براء و جیم بعین بی‌نقط و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل التعجیل
پیش انداختن چیزی از وقت مقرر آن یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که گرفتار کاری میشود
که مانع او میشود از هشت رکعت نافله زوال آیا پیش می‌اندازد در اول روز پس امام گفت آری چون داند
این را که او گرفتار کاری میشود پس پیش می‌اندازد آن نافله را در اول روز همگی آن نافله دوم اصل عَنْ مُعَاوِیَةَ
بْنِ وَهْبٍ قَالَ لَمَّا کَانَ یَوْمُ فَتْحِ مَکَّةَ ضُرِبَتْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَیْمَةٌ سَوْدَاءُ
مِنْ شَعْرٍ بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ أَفَاضَ عَلَیْهِ الْمَاءَ مِنْ جَفْنَةٍ یُرَی فِیهَا أَثَرُ الْعَجِینِ ثُمَّ تَحَرَّی الْقِبْلَةَ
ضُحًی فَرَکَعَ ثَمَانِیَ رَکَعَاتٍ لَمْ یَرْکَعْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَبْلَ ذَلِکَ وَلَا بَعْدُ
شرح رکع براء بی‌نقط و عین بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل الترکیع مبالغه در رکوع و مراد اینجا گزاردن
نافله است زیرا که رکوع گزارند و آن بیشتر است از رکوع اکتفا کننده بفریضه و مثل این گذشت در حدیث
دوم باب دوم و حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم و برا این قیاس است لم یرکعها و میتواند بود که از باب منع باشد
نظر آنچه گذشت در حدیث سیم یکم باب سابق مخفی نماند که چون نافله زوال در سفر ساقط است حمل این بر تقدیم
نافله زوال برای عذر نمیتوان کرد یعنی روایتست از معویة بن وهب که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام
موسی کاظم علیهما السلام است گفت که چون شد روز فتح مکه زده شد بر سر رسول الله صلی الله علیه و آله خیمه سیاه
از مو در ابطح بعد از آن ریخت بر خود آب یعنی که غسل کرد از کاسه چوبینی که دیده میشد در آن کاسه اثر خمیر
بعد از آن اختیار کرد باجتهاد جانب قبله را در چاشت پس نافله گزارد هشت رکعت نگزارد آن هشت رکعت
چاشت را رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از آن روز و نه بعد از آن روز سیوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اقْضِ مَا فَاتَکَ مِنْ صَلَوةِ النَّهَارِ بِالنَّهَارِ وَمَا فَاتَکَ مِنْ صَلَوةِ اللَّیْلِ بِاللَّیْلِ قُلْتُ أَقْضِی وَتْرَیْنِ فِی
لَیْلَةٍ فَقَالَ نَعَمْ اقْضِ وِتْراً أَبَداً شرح قضا اینجا بجا آوردنست وترین عبارتست از وتری که فوت شده و وتری
که در شب حاضرست و وترا حالست از مفعول اقض که محذوفست بتقدیر اقضه وترا یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام

که بجا آورد

که بجا آور آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله روز در روز و آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله شب در شب گفتم
آیا بجا آورم دو نماز وتر را در یک شب پس امام گفت آری بجا آور بر حالی که آن وتر باشد همیشه یا بمعنی که طاق
باشد و جفت نشده باشد و تلافی صنوی نباشد مگر کفتی نمیباشد مگر مفرده و وتر مجموع نماز نافله سه رکعتی نمیباشد
مگر سه رکعت وتر اگر بیک سلام باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سی و یکم باب سابق پس توهم این میشود که
در صورت قضای آن ضم رکعتی دیگر با آن لازم باشد بخلاف هشت رکعت پیش از وتر پس مراد قضای یازده رکعت
است بترتیب چنانچه می‌آید در حدیث دوازدهم این باب چهارم اصل عَنْ مُرَازِمٍ قَالَ سَأَلَ إِسْمَاعِیلُ بْنُ
جَابِرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَصْلَحَکَ اللَّهُ إِنَّ عَلَیَّ نَوَافِلَ کَثِیرَةً فَکَیْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ اقْضِهَا
فَقَالَ لَهُ إِنَّهَا أَکْثَرُ مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ اقْضِهَا قُلْتُ لَا أُحْصِیهَا قَالَ تَوَخَّ قَالَ مُرَازِمٌ وَکُنْتُ مَرِضْتُ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ لَمْ أُصَلِّ نَافِلَةً فَقَالَ لَیْسَ عَلَیْکَ قَضَاءٌ إِنَّ الْمَرِیضَ لَیْسَ کَالصَّحِیحِ کُلُّ مَا غَلَبَ
اللَّهُ عَلَیْهِ فَاللَّهُ أَوْلَی بِالْعُذْرِ فِیهِ شرح ~~[illegible]~~
توخ بواو و تشدید خاء با نقطه مفتوحه بصیغه امر معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب تفعل التوخی کردن
کردن لا یتقرب کل مرفوع و مبتدا است و مضاف است بما موصوله که عبارت از علت ضمیر علیه راجع بما موصول
است جمله فالله خبر مبتدا است و دخول فا برای اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است ضمیر فیه راجع بکلا است
یعنی روایتست از مرازم بضم میم و راء بی‌نقط و الف و کسر زای با نقطه گفت که پرسید اسمعیل بن جابر امام جعفر
صادق علیه السلام را با بزرگی که گفت که سلامت دارد ترا الله تعالی بدرستی که بر منست نوافل بسیار پس چون کنم پس
امام گفت قضا کن آنها را پس اسمعیل گفت امام را بدرستی که آنها بیشتر از آنست که قضای آن آسان باشد پس
امام گفت که قضا کن آنها را اسمعیل گفتم که نمیدانم شمار آنها را امام گفت که بکن باجتهاد خود عددی را که
وسط باشد میان افراط و تفریط گفت مرازم که بیمار شده بودم چهار ماه نافله نگزارده بودم در آنها
پس گفتم که سلامت دارد ترا الله تعالی و قربانت شوم بیمار شدم چهار ماه نافله ~~نگزاردم بودم در آنها~~ پس
امام گفت نیست بر تو قضایی بدرستی که بیمار نیست مانند تندرست هر علتی که عاجز کند کسی را الله تعالی بر آن
علت پس الله تعالی سزاوارترست بعذر خواهی در آن یعنی که تارک آن را عذرخواهی نمیباید کرد و شاید که مراد
عدم تاکید در استحباب این قضا باشد پس منافات ندارد با احتمالی که مذکور میشود در شرح حدیث یازدهم این
باب پنجم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ قَضَاءِ النَّوَافِلِ قَضَاءُ صَلَوةِ اللَّیْلِ بِاللَّیْلِ وَصَلَوةِ النَّهَارِ
بِالنَّهَارِ قُلْتُ فَیَکُونُ وَتْرَانِ فِی لَیْلَةٍ قَالَ لَا قُلْتُ وَلِمَ تَأْمُرُنِی أَنْ أُوتِرَ وَتْرَیْنِ فِی لَیْلَةٍ فَقَالَ
عَلَیْهِ السَّلَامُ أَحَدُهُمَا قَضَاءٌ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که بهتر قضای نوافل قضای نماز نافله شب در شب و قضای

بار کعتی دیگر مخفی نماند که اکتفا بذکر وتر باعتبار ~~مجموع نماز نافله سه رکعتی~~ اینست که ان نظر ندارد زیرا که مجموع نمازی که ابتدائی باشد صح

أَتَنَفَّلُ فِیهَا فَقُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ وَجُعِلْتُ فِدَاکَ مَرِضْتُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ لَمْ صح

[illegible]

نگزاردم بجمع صح

نافلهٔ روز در روز است گفتم پس آیا میباشد دو نماز وتر در یک شب امام گفت که نه گفتم و چرا امر میکنی مرا با آنکه
بجا آورم دو نماز وتر را در یک شب پس گفت امام علیه السلم که یکی از آن دو وتر قضا است مراد اینست که معنی
آنچه گفتم اینست که دو وتر ادا در یک شب نمی باشد **ششم اصل** سُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام عَنْ رَجُلٍ
فَاتَتْهُ صَلٰوةُ النَّهَارِ مَتٰی یَقْضِیهَا قَالَ مَتٰی مَا شَاءَ اِنْ شَاءَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَاِنْ شَاءَ بَعْدَ
الْعِشَاءِ **شرح** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که فوت شد از او نماز نافلهٔ روز چه وقت
قضا میکند آن را امام گفت هر وقت که خواهد اگر خواهد بعد از فریضهٔ شام و اگر خواهد بعد از فریضهٔ خفتن
مراد اینست که نافلهٔ روز را در شب قضا میتواند کرد اگر چه افضل تاخیر آن باشد تا روز **هفتم اصل**
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَفُوتُهُ صَلٰوةُ اللَّیْلِ قَالَ یُصَلِّیهَا اِنْ شَاءَ بَعْدَ
الْمَغْرِبِ وَاِنْ شَاءَ بَعْدَ الْعِشَاءِ **شرح** در بعضی نسخ النهار است بجای اللیل **یعنی** روایتست
از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی
که فوت میشود از او نافلهٔ شب امام گفت میگزارد آن را در شبی دیگر اگر خواهد بعد از فریضهٔ شام و اگر
خواهد بعد از فریضهٔ خفتن **هشتم اصل** عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ رَفَعَهُ قَالَ مَرَّ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِرَجُلٍ یُصَلِّی الضُّحٰی فِی مَسْجِدِ الْکُوفَةِ فَغَمَزَ جَنْبَهُ بِالدِّرَّةِ وَقَالَ نَحَرْتَ
صَلٰوةَ الْاَوَّابِینَ نَحَرَکَ اللّٰهُ قَالَ فَاَتْرُکُهَا فَقَالَ اَرَأَیْتَ الَّذِی یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا
صَلّٰی فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام وَکَفٰی بِاِنْکَارِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَام نَهْیًا **شرح** عمیره بفتح عین بی نقطه
و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه است مراد برفع اینجا عرض سخن گفت بر امام جعفر
صادق علیه السلم و ضمیر مستتر در رفعه راجع بسیف است و ضمیر منصوب بارز راجع بر دی کلام است جملهٔ قال
تا آخر استیناف است برای بیان رفع و ضمیر مستتر راجع بسیف است الضحی بضم ضاد با نقطه و حا بی نقطه و الف
وقت چاشت و نمازی که عادت مخالفانست در آن وقت در غیر روز جمعه نیز بقصد اینکه تقدیم نافلهٔ ظهر بر وقت
زوال آفتاب افضل است در غیر روز جمعه نیز بنا بر قیاس آن مرتبا فله عصر و نافلهٔ فجر و قیاس غیر روز جمعه بر روز جمعه
و روایات مخالفان در این باب مختلف است در بعضی آنها افضلیت تقدیم مجموع هشت رکعت است
و در بعضی آنها افضلیت تقدیم چهار رکعت است و در بعضی آنها افضلیت تقدیم دو رکعت از جملهٔ هشت رکعت است
غمز بفتح غین با نقطه و زای با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر یا باب تفعیل است برای مبالغه الغمز سیخکی زدن بخود بر بدن
بچوب و مانند آن در جایی الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه تازیانه و مراد اینجا چوبی است که دستهٔ تازیانه است
است خبر و قال راجع بامیر المؤمنین علیه السلم است نحرت بنون و حا بی نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب بامعنی

النهار

نماز شب

از جملهٔ هشت رکعت است

النحر

النحر دست بر بالای سینه کسی زدن برای دفع او و مراد اینجا ضایع کردن صلوة الاوابین عبارتست
از هشت رکعت نافلهٔ زوال آفتاب الاواب بفتح همزه و تشدید واو و الف عبارتست بغایت رجوع کننده
بسوی طاعت چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت الفریضة تا آخر است
نحرک الله نفرین است و مذمت تقدیم نافلهٔ ظهر بر وقت زوال آفتاب در بعضی روایات مخالفان نیز هست
در روایت مسلم چنین است که عن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی فقال لقد علموا ان الصلوة
فی غیر هذه الساعة افضل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة الاوابین حین ترمض الفصال و مراد
وقت زوال آفتاب است ضمیر مستتر در قال راجع برجل است اترکها بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب نصر
است و جمله خبریه است مخفی نماند که منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث دوم این باب زیرا
که آنچه گذشت در صورت سقوط صلوة الاوابین است باعتبار اینکه آن در سفر نبیا شده و رسول الله صلی
الله علیه و آله در آن روز مسافر بوده و ایضا مستمر نبوده و این مرد بعنوان استمرار میگزارده ضمیر مستتر
در فقال راجع بسیف است و مقصود سیف اینست که توهم منافات میشود میان این عمل امیر المؤمنین علیه السلم
و میان این آیت و حاصل جواب امام علیه السلم برای دفع توهم منافات اینست که عمل امیر المؤمنین حجت
است پس معنی آیت آن نیست که خیال کردی زیرا که مراد در آیت مذمت نهی از مطلق نماز است و منا
فات نیست میان آن و میان ممدوح بودن نهی از نماز خاص که مشتمل بر بدعت باشد چنانچه گذشت
در حدیث پنجم باب صلوة النوافل که فقال لا و لکن یعذب علی ترک السنة **یعنی** روایتست از سیف بن
عمیره که عرض آنچه را که مذکور میشود بر امام جعفر صادق علیه السلم بیان این اثر سیف گفت امام علیه السلم را
که گذشت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بر مردی که میگزارد نماز چاشت را در مسجد کوفه پس سیخکی زد به پهلوی
او را بدستهٔ تازیانه و گفت که ضایع کردی نماز بغایت بازگشت کنندگان را ضایع کند ترا الله تعالی از خود
گفت که پس وا میگذارم بعد از این نماز چاشت را پس سیف گفت امام جعفر صادق علیه السلم را از سورة
العلق که آیا دیدی آنکس را که نهی میکند بنده را چون نماز کند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که کافیست ناخوش شمردن امیر المؤمنین علیه السلم که نهی باشد از نماز چاشت و دیگر تفحص ضرور نیست **نهم اصل**
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ وَاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا السَّلَام اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ الصَّلٰوةُ
الضُّحٰی بِدْعَةٌ **شرح** روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت نماز چاشت بدعت است با این معنی که گزاردن نماز در آن وقت بقصد ترجیح آن وقت بر سابق و لاحق
در هر روز برای نافله چنانچه مخالفان میکنند حرام است **دهم اصل** سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام عَنْ قَضَاءِ

الوتر بعد الظهر فقال اقضه وترا ابدا كما فاتك قلت وتران في ليلة قال نعم اليس انما احدهما قضاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قضای نماز وتر بعد از نماز ظهر که آیا طاق میباید کرد یا اکر ضم رکعتی دیکر بآن میباید کرد تا جفت شود پس امام کفت که قضا کن از او بر حال که طاق باشد همیشه خواه در روز و خواه در شب چنانچه فوت شد از تو کفتم دو نماز وتر در یک شب میباشد امام کفت آری آیا نیست الا که جز این نیست که یکی از آن دو قضاست بیان این شد در شرح حدیث سیوم این باب یازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال كان ابو جعفر عليه السلم يقضي عشرين وترا في ليلة شرح يقضي بصيغه مضارع معلوم غایب باب افعال الاقضاء در عوض قضا آوردن چیزی بفتوی و امر بقضای آن چیز میتواند بود که از باب ضرب باشد و مراد قضای نمازهای ایام مرض باشد اگرچه تاکید در آن قضا نیست چنانچه کذشت در حدیث چهارم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که امام محمد باقر علیه السلم امر میکرد بقضای بیست نماز وتر در یک شب دوازدهم اصل عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلم قال اذا اجتمع عليك وتران او ثلاثة او اكثر من ذلك فاقض ذلك كما فاتك تفصل بين كل وترين بصلوة لان الوتر الاخر لا تقدمن شيئا قبل اوله الاول تبدا اذا انت قضيت صلوة ليلتك ثم الوتر قال وقال ابو جعفر عليه السلم لا وتران في ليلة الا واحدهما قضاء وقال ان اوترت من اول الليل وقمت في آخر الليل فوترك الاول قضاء وما صليت من صلوة في ليلتك كلها فلتكن قضاء الى آخر صلوتك فانها لليلتك وليكن آخر صلوتك الوتر لليلتك شرح تفصل بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب استیناف بیانی است مراد بصلوة اینجا هشت رکعت نماز شب است الوتر منصوب و اسم ان است الآخر بکسر خا با نقطه مرفوع و خبر ان است لا تقدمن بصیغه نهی حاضر مؤکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه از باب تفعیل است اوله یعنی مقدم بر آن چیزست الاول هر دو جا منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر اقض الاول تبدا بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب منع است صلوة منصوب و مفعول تبدا است لیلتک اینجا عبارتست از شبی که کذشته است و نماز آن قضا کرده میشود در شب حاضر ثم الوتر عطفست بر صلوة و مراد امر بشروع در وترست لا در و لا وتران مشابه لیس است و نون مکسوره است فی لیلة خبر لا است واو در واحدهما حالیه است ما در ما صلیت موصوله است و مبتداست و متضمن معنی شرط است و لهذا فا داخل شده بر فلتکن که خبر مبتداست و ضمیر مستتر راجع بما است که عبارت از صلوة است پس تذکیر و تانیث در فلیکن جایزست مدخول الی در الی آخر صلوتک خارجست از حکم ماقبل آن خبر فانها راجع

باخر

باخر صلوتک است و تانیث باعتبار مضاف الیه است یا باعتبار اینست که آخر عبارت از صلوة است لیلتک اینجا عبارت از شب حاضرست آخر مرفوعست الوتر منصوبست الوتر منصوبست و بدل الوترست یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم کفت چون جمع شود بر تو دو وتر یا سه یا بیشتر از آن پس قضا کن آنرا چنانچه فوت شده از تو بیان این آنکه فاصله بکنی میان هر دو وتر بنماز شبی که هشت رکعتست چه بدرستی که وتر مؤخرست از نماز شب مقدم مکن البته چیزی را پیش از آنچه مقدمست بر آن چیز بحسب شرع قضا کن مقدم را پس مقدم بعد از آن را بیان این آنکه ابتدا میکنی چون قواراده قضا کنی نماز شب ترا بعد از آن ابتدا میکنی نماز وتر را راوی کفت که و کفت امام محمد باقر علیه السلم که نیست دو وتر در یک شب بهیچ حالی از احوال مکر بر حالی که یکی از آن دو قضا باشد و امام محمد باقر علیه السلم کفت که اکر نماز وتر کنی در اول شب بقصد تقدیم که مبادا در آخر شب مانعی بهم رسد و بر خیزی بی مانعی در آخر شب پس وتر تو که در اول کردی قضاست باین معنی که اکر قضای وتر در ذمه تو باشد آن وتر بجای آن میکیرد و احتیاج بتکرار نیست و آنچه کزاری از نمازی در شب تو بهمکی آن باین معنی که اکر احیا کنی شبی را و از اول شب تا آخر شب نماز کنی بقدر وسع پس باید که آن نماز قضای نماز شبهای کذشته باشد تا نماز شبی که آخر نماز تست در ان شب چه بدرستی که آن نماز شب برای شبیست که حاضرست باین معنی که اداست و باید که باشد آخر نماز ادای تو وتر تو باین معنی که در ادا ترتیب میان یازده رکعت را رعایت کن چنانچه در قضا کفتیم سیزدهم اصل عن عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله عليه السلم رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدري ما هو من كثرتها كيف يصنع قال فليصل حتى لا يدري كم صلى من كثرتها فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من كثرة شغله فقال ان كان شغله في طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شيء عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلوة فعليه القضاء والا لقي الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله شرح عبد الله بن سنان بکسر سین خزینه دار منصور بوده و مال عظیم داشته و بعد از آن خزینه دار مهدی و هادی و رشید نیز شد و از ثقات شیعه امامیه است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم که مردی بر او هست از نماز نوافل آن قدر که نمیداند که چیست آن از بسیاری آن چون میکند امام کفت پس باید که قضای نماز نافله کند تا آنکه نداند که چه مقدار کزارده بسبب بسیاری آن پس شود باین روش که بتحقیق قضا کرده باشد بقدر دانش کفتم پس بدرستی که او توانایی ندارد بر قضا بسبب بسیاری شغل او پس امام کفت که اکر باشد شغل او مثلا در کسب معاشی که ضرور نیست برای او و عیال او یا در حاجتی برای برادر مؤمن پس نیست چیزی بر او و اکر باشد شغل او برای دنیایی که

لا

الا

خورم

کہ شغل آنرا بخود بسته بی ضرورت حاجت بآن و روگردان شده از نماز نافله پس براوست قضا و اگر قضا
نکند بر بیخبری و اشتغال را بر حالی که بسبب کوفته باشند کاهلی کرده باشد ضایع کرده است یا شد طریقت رسول الله صلی الله
علیه و آله را یعنی که مرتبه عالی ندارد در بهشت اگرچه معذب نمیشود چنانچه می آید در حدیث سیوم باب صدم اصل
قُلْتُ فَاِنَّهُ لَا يَقْوٰى عَلَى الْقَضَاۤءِ فَهَلْ يَصْلُحُ لَهُ اَنْ يَتَصَدَّقَ فَسَكَتَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ نَعَمْ فَلْ
يَتَصَدَّقْ بِصَدَقَةٍ قُلْتُ وَمَا يَتَصَدَّقُ فَقَالَ بِقَدْرِ طَوْلِهِ وَاَدْنٰى ذٰلِكَ مُدٌّ لِكُلِّ مِسْكِيْنٍ مَكَانَ
كُلِّ صَلٰوةٍ قُلْتُ وَكَمِ الصَّلٰوةُ الَّتِيْ تَجِبُ عَلَيَّ فِيْهَا مُدٌّ لِكُلِّ مِسْكِيْنٍ فَقَالَ لِكُلِّ رَكْعَتَيْنِ مِنْ صَلٰوةِ
اللَّيْلِ وَكُلِّ رَكْعَتَيْنِ مِنْ صَلٰوةِ النَّهَارِ فَقُلْتُ لَا يَقْوٰى فَقَالَ مُدٌّ لِكُلِّ اَرْبَعِ رَكَعَاتٍ فَقُلْتُ لَا يَقْوٰى
فَقَالَ مُدٌّ لِكُلِّ صَلٰوةِ اللَّيْلِ وَمُدٌّ لِصَلٰوةِ النَّهَارِ وَالصَّلٰوةُ اَفْضَلُ وَالصَّلٰوةُ اَفْضَلُ شرح ملیا بفتح
میم و کسر لام و تشدید یا و دو نقطه در پایین منصوب و ظرف زمان است یعنی ساعتی طویل از روز سکوت طویل برای
اشعار است بآنچه در آخر تصریح بآن شده که نماز افضل است ظاهر فلیتصدق بصدقة اینست که هرچه تصدق کند کافی
باشد لیکن سائل لجاج کرده در سوال‌ها شد لجاج جهودان در سوال از کیفیت بقره تا کار سخت گرفته شد بر ایشان
چنانچه مذکورست در سورة البقره الطول بفتح طا بی نقطه و سکون واو فراخ دستی ادنی یعنی اقرب است و مقصود
بیان افضل افراد تصدق است که نزدیکتر باشد بنماز در فضیلت استغراق در کل مسکین است استغراق عرفی
است و مراد مسکینان حاضرست در وقت اراده تصدق و اعلام بآن المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدری
از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را چون آن دو دست را متصل بیکدیگر و کشیده دارد
بروشی که چیزی دران بیشتر گنجد و آن چهار یک صاع است مکان منصوبست بر ظرفیت ذکر علی بجای علیه مبنی بر
اینست که سائل از حال خود سوال میکرده پس تعبیر از خود بلفظ غائب بعد از این از قبیل التفات بعد از التفات
است یعنی گفتم پس بدرستی که آنمرد توانایی ندارد بر قضا یا بمعنی که مسکین است برو قضا پس آیا میرسد
او را اینکه تصدق کند تا مستخف متهاون مضیع نباشد پس امام ساکت ماند مدتی بعد از آن گفت آری میرسد
که تصدق کند بصدقه گفتم چه چیز تصدق میکند پس امام گفت بقدر مالداری او و بهتر آن تصدق مدی از
طعام است برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم و چندست آن نمازی که واجبست بر من در آن یک مد برای
~~هر مسکینی گفت بجای هر نمازی گفتم چندست آن نمازی که واجب است بر من در آن یک مد برای هر مسکین~~
گفت برای هر دو رکعت خواه از نماز شب و خواه از نماز روز پس گفتم که قدرت ندارد آنمرد پس امام گفت
مدی برای هر چهار رکعت پس گفتم آنمرد قدرت ندارد پس امام گفت مدی برای مجموع نماز شب و مدی برای
نماز روز یعنی مجموع آن و نماز بهترست و نماز بهترست چهاردهم اصل عَنْ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال

قَالَ قَالَ اِعْلَمْ اَنَّ النَّافِلَةَ بِمَنْزِلَةِ الْهَدِيَّةِ مَتٰى مَا اُتِيَ بِهَا قُبِلَتْ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که بدانکه نماز نافله مانند هدیه است هر وقت که آورده شود مقبول میشود
خواه در وقت ادا و خواه در وقت قضا و خواه در وقت تقدیم بسبب عذر پانزدهم اصل عَنْ عِدَّةٍ
مِنْ اَصْحَابِنَا اَنَّ اَبَا الْحَسَنِ الْاَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اِذَا اهْتَمَّ تَرَكَ النَّافِلَةَ شرح روایتست از
جمعی از یاران ما اینکه امام موسی کاظم علیه السلام عادت او این بود که چون شغلی ضروری بهم میرسانید مثل قضای حاجت
برادر مؤمن ترک میکرد نماز نافله را تا بعد از ان قضا کند شانزدهم اصل قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ
لِلْقُلُوْبِ اِقْبَالًا وَاِدْبَارًا فَاِذَا اَقْبَلَتْ فَتَنَفَّلُوْا وَاِذَا اَدْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيْضَةِ شرح
گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که دلها را رو آوردنی و روگردانیدنی بسبب اهتمام بشغلهای ضروری و بسبب
تشویش خاطرها و مانند آنها میباشد پس چون دلها رو آورد پس نماز نافله کنید و چون پشت کردند پس بر شما باد
که فریضه کنید و نافله را قضا کنید در وقت اقبال دلها هفدهم اصل كَتَبْتُ اِلٰى اَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
تَكُوْنُ عَلَيَّ الصَّلٰوةُ النَّافِلَةُ مَتٰى اَقْضِيْهَا فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيَّ السَّاعَةِ شِئْتَ مِنَ اللَّيْلِ اَوْ
نَهَارٍ شرح نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام که میباشد بر من نماز نافله که قضا کنم آنرا پس نوشت علیه السلام که
در هر وقت که خواسته باشی از شب یا روز هجدهم اصل سَاَلَ اَبُوْ كَهْمَسٍ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ
يُصَلِّي الرَّجُلُ نَوَافِلَهُ فِيْ مَوْضِعٍ اَوْ يُفَرِّقُهَا فَقَالَ لَا بَلْ يُفَرِّقُهَا هٰهُنَا وَهٰهُنَا فَاِنَّهَا
تَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ شرح پرسید ابو کهمس بفتح کاف و سکون ها و فتح میم و سین بی نقطه امام جعفر صادق
علیه السلام را بپرسش که گفت که آیا لازمست که گزارد مرد نوافل خود را در یکجا یا لازم نیست و میتواند که تفریق
کند آنها را و هر نمازی از آنها را در جایی گزارد پس امام گفت که لازم نیست بیکجا گزاردن بلکه میتواند که تفریق کند
آنها را اینجا و اینجا چه بدرستی که مجموع آن جاها مانند یک گواه میشود و گواهی میدهد برای او در روز قیامت باینکه
او مجموع نوافل را گزارده نوزدهم اصل كَتَبْتُ اِلٰى اَبِيْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ يَقْضِيْ شَيْئًا مِنْ صَلٰوةِ
الْخَمْسِيْنَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَوْ فِيْ مَسْجِدِ الرَّسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَوْ فِيْ مَسْجِدِ الْكُوْفَةِ اَتُحْسَبُ
لَهُ الرَّكْعَةُ عَلٰى تَضَاعُفِ مَا جَاۤءَ عَنْ اٰبَاۤئِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِيْ هٰذِهِ الْمَسَاجِدِ حَتّٰى يُجْزِئَهُ
اِذَا كَانَتْ عَلَيْهِ عَشَرَةُ اٰلَافِ رَكْعَةٍ اَنْ يُصَلِّيَ مِائَةَ رَكْعَةٍ اَوْ اَقَلَّ اَوْ اَكْثَرَ وَكَيْفَ
يَكُوْنُ حَالُهُ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُحْسَبُ لَهُ بِالضِّعْفِ فَاَمَّا اَنْ يَكُوْنَ تَقْصِيْرًا مِنْ صَلٰوتِهِ
بِحَالِهَا فَلَا يَفْعَلُ هُوَ اِلَى الزِّيَادَةِ اَقْرَبُ مِنْهُ اِلَى النُّقْصَانِ شرح اکتفا بذکر خمسین از قبیل
اقتصارست و مراد الاحدی والخمسین است یا مبنی بر اینست که دو رکعت بعد از نماز خفتن که یک رکعت

حساب میشود مانند باقی نیت در فضیلت چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب صلوة النوافل
یعنی نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلم که مردی قضا میکند چیزی که نافله است از جمله نماز او که پنجاه
رکعت در مسجد حرام که در مکه است یا در مسجد رسول صلی الله علیه و آله که در مدینه است یا در مسجد کوفه
که فضل نماز در آن می آید در باب صد و دوم آیا حساب کرده میشود برای او یک رکعت بزیادتی
ثواب که مذکور است در آنچه روایت شده از پدران تو علیهم السلم در این سه مسجد تا بحدی که کافی
باشد او را چون باشد بر او ده هزار رکعت اینکه گزارد صد رکعت را یا کمتر یا بیشتر و چون میباشد
حال آنمرد باینمعنی که اینقسم کسی اگر ترک قضای باقی نوافل کند آیا مستخف متهاون مضیع که مذکور
شد در حدیث [illegible] هم این باب است یا نه پس نوشت امام علیه السلم که حساب کرده میشود برای او بآن

سیزدهم

زیادتی ثواب که در روایات آمده فاما اینکه شود آن حساب کردن باعث کوتاه کردن و اسقاط
چیزی از نماز او و بسبب حال آن سه مسجد در فضیلت پس باید که نکند آن کار را بیان این اگر آن حساب
کردن بسوی زیاد کردن نماز نزد دیگر است از آن بسوی کم کردن نماز حاصل اینست که آنچه در روایات
آمده حقست اما کم کردن قضا بسبب آن خوب نیست و منافات باستخفاف و تهاون و تضییع ندارد
سو زیرا که آن باعث اینست که زیاد بر قضا نیز در آن مساجد گزارده شود بیستم اصل سَألْتُ اَبَا الحَسَنِ
عَلَیهِ السّلم عَنِ الرَّجُلِ المُسْتَعجِلِ مَا الَّذِی یُجْزِیهِ فِی النَّافِلَةِ قَالَ ثَلٰثُ تَسْبِیحَاتٍ فِی القِرَاءَةِ
وَ تَسْبِیحَةٌ فِی الرُّکُوعِ وَ تَسْبِیحَةٌ فِی السُّجُودِ شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مرد
شتاب زده که چیست آنچه کافیست او را در نماز نافله گفت سه تسبیح در حین قرائت و یک تسبیح
در رکوع و یک تسبیح در سجود باب هشتاد و هشتم اصل باب صلوة الخوف شرح این باب بیان نماز
در وقت ترس است در این باب شش حدیث است اول اصل سَألْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السّلم عَنْ صَلوٰةِ
الخَوْفِ قَالَ یَقُومُ الاِمَامُ وَ یَجِیءُ طَائِفَةٌ مِنْ اَصْحَابِهِ فَیَقُومُونَ خَلْفَهُ وَ طَائِفَةٌ بِاِزَاءِ
العَدُوِّ فَیُصَلِّی بِهِمُ الاِمَامُ رَکْعَةً ثُمَّ یَقُومُ وَ یَقُومُونَ مَعَهُ فَیَمْثُلُ قَائِمًا وَ یُصَلُّونَ
هُمُ الرَّکْعَةَ الثَّانِیَةَ ثُمَّ یُسَلِّمُ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ ثُمَّ یَنْصَرِفُونَ فَیَقُومُونَ فِی مَقَامِ
اَصْحَابِهِمْ وَ یَجِیءُ الآخَرُونَ فَیَقُومُونَ خَلْفَ الاِمَامِ فَیُصَلِّی بِهِمُ الرَّکْعَةَ الثَّانِیَةَ ثُمَّ
یَجْلِسُ الاِمَامُ فَیَقُومُونَ هُمْ فَیُصَلُّونَ رَکْعَةً اُخْرَی ثُمَّ یُسَلِّمُ عَلَیهِمْ فَیَنْصَرِفُونَ
بِتَسْلِیمِهِ شرح یمثل بثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و حسن است المثول الانتصاب
بضم میم در هر دو راست ایستادن و مراد اینجا برجا ماندنست بتسلیمه بکسر میم و ها ضمیر است و ضمیر راجع

بامامت

بامامت و اضافه مصدر بفاعلست [illegible] او سلام اذن است که امام میکند بر ایشان بعد از سلام انصراف
چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام که امام بعد از آنکه رو بجانب راست گفته باشد
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین رو بقبله میکند بر ماموین سلام میکند که السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز ترس دشمن در صورتی که نماز جماعت
ممکن باشد امام گفت می ایستد پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر او پس می ایستند در پس او بحالی
که طایفه در برابر دشمن اند پس میگزارد با طایفه اولی پیشنماز یکرکعت را بعد از آن پیشنماز می ایستد
و آن طایفه می ایستند با او پس پیشنماز پا برجا میماند ایستاده پس آن طایفه میگزارند بقصد انفراد
رکعت دوم را بعد از آن سلام میکند بعض ایشان بر بعضی باینمعنی که هر کدام ایشان بعد از آنکه گفته
باشد رو بجانب راست که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین میگوید رو بجانب راست که السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته بعد از آن طایفه بر میگردند پس می ایستند در برابر دشمن در جای یاران خود
و می آیند آن دیگران پس می ایستند در پس پیشنماز میگزارد با ایشان رکعت دوم را بعد از آن می
نشیند پیشنماز در وقت تشهد پس میگزارند [illegible] رکعت دیگر را بعد از آنکه پیشنماز و ایشان گفته
باشند که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین سلام میکند پیشنماز بر ایشان پس بر میگردند بسوی جای خود
در صورتیکه جهاد بسبب سلام اذن امام اصل قَالَ وَ فِی المَغْرِبِ مِثْلُ ذٰلِکَ یَقُومُ الاِمَامُ وَ یَجِیءُ طَائِفَةٌ
فَیَقُومُونَ خَلْفَهُ ثُمَّ یُصَلِّی بِهِمْ رَکْعَةً ثُمَّ یَقُومُ وَ یَقُومُونَ فَیَمْثُلُ الاِمَامُ قَائِمًا وَ
یُصَلُّونَ الرَّکْعَتَیْنِ فَیَتَشَهَّدُونَ وَ یُسَلِّمُ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ ثُمَّ یَنْصَرِفُونَ فَیَقُومُونَ فِی
مَوْقِفِ اَصْحَابِهِمْ وَ یَجِیءُ الآخَرُونَ فَیَقُومُونَ خَلْفَ الاِمَامِ فَیُصَلِّی بِهِمْ رَکْعَةً یَقْرَأُ فِیهَا ثُمَّ
یَجْلِسُ فَیَتَشَهَّدُ ثُمَّ یَقُومُ وَ یَقُومُونَ مَعَهُ وَ یُصَلِّی بِهِمْ رَکْعَةً اُخْرَی ثُمَّ یَجْلِسُ وَ یَقُومُونَ هُمْ
فَیُتِمُّونَ رَکْعَةً اُخْرَی ثُمَّ یُسَلِّمُ عَلَیهِمْ شرح امام گفت که در نماز شام مانند آنست بیان این آنکه می ایستد
پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر پس می ایستند در پس او بعد از آن پیشنماز میگزارد با ایشان یکرکعت را
بعد از آن پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند پس پا برجا میماند پیشنماز ایستاده و ایشان میگزا
رند بقصد انفراد دو رکعت را پس تشهد میکنند و سلام میدهد بعض ایشان بر بعضی بعد از آن بر میگردند پس
می ایستند در موضع یاران خود و می آیند آن طایفه دیگر پس می ایستند در پس پیشنماز پس پیشنماز میگزارد
با ایشان یکرکعت را قرائت میکند در آن رکعت باینمعنی که در وقتی که ایستاده است و انتظار میکشد
قرائت نمیکند تا آمدن طایفه ثانیه بعد از آن پیشنماز می نشیند پس تشهد میکند بعد از آن پیشنماز می ایستد

و اگر در جانب چپ او نیز کسی باشد میگوید رو بجانب چپ نیز که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته صحم

اصل

یعنی پیشنماز بایشان م

با او و پیشنماز میگزارد با ایشان رکعتی
دیگر بعد از آن پیشنماز می‌نشیند و برمیخیزند
ایشان پس اتمام میکنند رکعتی دیگر را
با بعضی که رکعتی دیگر را میگزارند تا تمام
شود سه رکعت ایشان نیز بعد از آن
پیشنماز سلام اذن میکند برای ایشان همه

و ایشان نیز می‌ایستند پس با بر جا میمانند پیشنماز ایستاده و ایشان میگزارند بقصد انفراد دو رکعت را
پس تشهد میکنند و سلام میدهد بعضی ایشان بر بعضی بعد از آن بر میگردند پس می‌ایستند در موضع یاران
خود و می‌آیند آن طائفه دوم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
بِأَصْحَابِهِ فِی غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ صَلَاةَ الْخَوْفِ فَفَرَّقَ أَصْحَابَهُ فِرْقَتَیْنِ أَقَامَ فِرْقَةً بِإِزَاءِ
الْعَدُوِّ وَفِرْقَةً خَلْفَهُ فَکَبَّرَ وَکَبَّرُوا فَقَرَأَ وَأَنْصَتُوا وَرَکَعَ فَرَکَعُوا وَسَجَدَ فَسَجَدُوا
ثُمَّ اسْتَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَائِماً وَصَلَّوْا لِأَنْفُسِهِمْ رَکْعَةً ثُمَّ سَلَّمَ بَعْضُهُمْ
عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ خَرَجُوا إِلَى أَصْحَابِهِمْ وَقَامُوا بِإِزَاءِ الْعَدُوِّ وَجَاءَ أَصْحَابُهُمْ فَقَامُوا خَلْفَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَصَلَّى بِهِمْ رَکْعَةً ثُمَّ تَشَهَّدَ وَسَلَّمَ عَلَیْهِمْ فَقَامُوا فَصَلَّوْا لِأَنْفُسِهِمْ
رَکْعَةً ثُمَّ سَلَّمَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ شرح الغزوه بفتح غین با نقطه و سکون زای با نقطه و فتح واو
و تاء وحدت یکجنگ با دشمن ذات مؤنث ذو است یعنی صاحب ارقاع بکسر راء بی‌نقطه و قاف و الف
و عین بی‌نقطه جمع رقعه پاره اضافه غزوه بذات الرقاع بیانیه است و تسمیه آن غزوه بذات الرقاع
باعتبار اینست که پیادگان لشکر خرقه چند بر پاهای خود پیچیده بوده‌اند برای اینکه آبله کرده بوده و
بعضی میگویند که ذات الرقاع اسم کوهیست که بعضی آن سرخ و بعضی دیگر سفید و بعضی دیگر سیاه است و بنا
بر این اضافه لامیه میشود الانصات سکوت برای استماع سخنی و انصات ماموم در صلوات جهریه میباشد
استتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است الاستتمام طلب تتمه چیزی
و مراد اینجا انتظار باقیمانده لشکر است یا مراد انتظار تتمه نماز فرقه اولی است و حاصل هر دو یکیست
ثم تشهد و سلم علیهم منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق زیرا که میتواند بود که پیشنماز مخیر
باشد میان تعجیل تشهد و سلام چنانچه اینجاست و میان تطویل و تاخیر تشهد و سلام تا وقتی که با ماموین
فارغ شود چنانچه در حدیث سابق است ظاهر سلم علیهم اینست که ایشان جواب سلام گویند بغیر لفظی
که مشتمل بر سلام بر خود باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل و ششم و میتواند بود که جواب
نگویند بنا بر اینکه این سلام اذن است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله با یاران خود در جنگ ذات الرقاع
نماز خوف را باین روش که تفریق کرد یاران خود را دو فرقه بیان این آنکه واداشت فرقه را در برابر دشمن
و فرقه در پس خود پس تکبیر احرام گفت و ایشان نیز تکبیر احرام گفتند پس قرائت کرد و ایشان گوش بآن دادند
و رکوع کرد پس ایشان رکوع کردند و سجده کرد پس ایشان سجده کردند بعد از آن انتظار کشید رسول الله

صلی الله علیه و آله ایستاده پس ایشان گزاردند بقصد انفراد دیگر رکعت را بعد از آن سلام کرد بعضی ایشان بر بعضی
بروشی که بیان شد در شرح حدیث سابق بعد از آن ایشان رفتند بسوی یاران خود و ایستادند در برابر دشمن
و آمدند یاران ایشان پس ایستادند در پس رسول الله صلی الله علیه و آله پس گزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن
تشهد کرد و سلام کرد برایشان پس ایشان برخواستند پس گزاردند بقصد انفراد دیگر رکعت را بعد از آن سلام کرد
بعضی ایشان بر بعضی سیوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ إِنْ کُنْتَ فِی أَرْضٍ مَخُوفَةٍ فَخَشِیتَ
لِصّاً أَوْ سَبُعاً فَصَلِّ عَلَى دَابَّتِکَ شرح ارض مضافست الی مخوفه بفتح میم مصدر میمی یا [illegible] اللص
بضم و فتح و کسر لام و تشدید صاد بی‌نقطه دزد خواه قوی باشد مثل راه زن و خواه ضعیف باشد یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اگر باشی در زمین ترسناک پس ترسی از دزدی یا درنده پس نماز بگزار بر
بالای مرکب خود مثلا با ایما و اشارت برای رکوع و سجود چهارم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَسِیرِ
یَأْسِرُهُ الْمُشْرِکُونَ فَتَحْضُرُهُ الصَّلَاةُ فَیَمْنَعُهُ الَّذِی أَسَرَهُ مِنْهَا قَالَ یُومِئُ إِیمَاءً شرح روایت
کرد سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت پرسیدم امام را از اسیری
که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود او را وقت نماز پس منع میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز
امام گفت که اشارت میکند نوعی از اشارت که میسرش باشد محقق نماند که این بعد از طهارت است بعد نوع
که میسر باشد اگر چه تیمم بر جامه باشد پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ سَأَلْتُهُ قُلْتُ أَکُونُ فِی طَرِیقِ
مَکَّةَ فَنَنْزِلُ لِلصَّلَاةِ فِی مَوَاضِعَ فِیهَا الْأَعْرَابُ أَ نُصَلِّی الْمَکْتُوبَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَنَقْرَأُ أُمَّ الْکِتَابِ
وَحْدَهَا أَمْ نُصَلِّی عَلَى الرَّاحِلَةِ فَنَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ وَالسُّورَةَ فَقَالَ إِذَا خِفْتَ فَصَلِّ عَلَى
الرَّاحِلَةِ الْمَکْتُوبَةَ وَغَیْرَهَا وَإِذَا قَرَأْتَ الْحَمْدَ وَسُورَةً أَحَبُّ إِلَیَّ وَلَا أَرَى بِالَّذِی فَعَلْتَ
بَأْساً شرح احب مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو احب و جمله جزای شرط است یعنی روایت
از محمد بن اسمعیل ابن بزیع که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است گفت پرسیدم امام را
گفتم میباشم در راه مکه پس فرود می‌آییم برای نماز در موضعی که در آنجا بادیه نشینان عرب هستند که تاراج میکنند
آیا بگزاریم نماز فریضه را بر زمین پس خوانیم سوره فاتحه را تنها یا آن را بگزاریم بر بالای شتر سواری پس خوانیم
سوره فاتحه و سوره را پس امام گفت که چون ترسیدی پس بگزار بر بالای شتر سواری نماز فریضه و
غیر آن را و چون خوانی حمد و سوره را آن محبوبتر است بسوی من و نمی‌بینم با آنچه کرده باشی پروایی مراد
اینست که هر دو شق جایز است و دوم افضلست ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُکْبَاناً کَیْفَ یُصَلِّی وَمَا یَقُولُ إِذَا خَافَ مِنْ سَبُعٍ

اَوْ لِصٍّ کَیْفَ یُصَلِّی قَالَ یُکَبِّرُ وَیُومِی اِیمَاءً بِرَاْسِهِ شرح کیف یصلی در اول بتقدیر قولت و استیناف است برای بیان سالت و مایقول عطف بر کیف یصلی و جمله اذا خاف استیناف نحوی است و جمله کیف یصلی در دوم جزای شرط است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل از آیتی که مذکور شد در حدیث اول باب سیوم در سوره بقره که پس اگر ترسید پس نماز گزارید در حالی که پیادگان باشید یا سواران باشید گفتم خائف چون نماز میگزارد و چه میگوید چون ترسد کسی از درنده یا دزدی چون نماز میگزارد گفت تکبیر میگوید و اشارت میکند نوعی از اشارت که میسر باشد بسر خود برای رکوع و سجود دیباجه باب بیست و دوم اصل **بَابُ صَلٰوةِ الْمُطَارَدَةِ وَالْمُوَاقَفَةِ وَالْمُسَایَفَةِ** شرح المطارده بطا بی نقط و را بی نقط و دال بی نقط مصدر باب مفاعله با برجا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر برای شروع در جنگ و این بیش از مطارده است و صورت نماز هر دو یکیست و در بعض نسخ بجای این المعانقه بعین بی نقط و نون و قاف است یعنی دست و گریبان شدن دو دشمن و بنابراین نزدیک بمسایفه میشود و صورت نماز هر دو یکیست المسایفه شمشیر کشیدن دو دشمن بر یکدیگر یعنی این باب بیان صورت نماز زد و خورد از دور و با برجا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر در وقت زد و خورد از دور و بیان صورت نماز شمشیر کشیدن بر یکدیگر است در این باب سه حدیث اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا جَالَتِ الْخَیْلُ تَضْطَرِبُ السُّیُوفُ اَجْزَاهُ تَکْبِیرَتَانِ فَهٰذَا تَقْصِیرٌ آخَرُ شرح این حدیث برای بیان صورت صلوة مسایفه است جالت بجیم و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی باب نصر است الخیل بفتح خا با نقط و سکون یا دو نقطه در پایین اسبان و سواران و هر دو اینجا مناسب است آخر بهمزه و الف و کسر خا با نقط و را بی نقط منون است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بجولان درآیند اسبان در حالی که آمد و رفت میکرده باشد شمشیرها کافیست نمازگزار را دو تکبیر پس این تقصیری است آخر برای نماز یعنی که چهار رکعتی دو رکعت شده و مع هذا رکوع و سجود حقیقی ساقط شده و اشارت نیز ساقط شده و بجای هر رکعتی یک ذکر شده و از این کمتر نباشد دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فِی صَلٰوةِ الْخَوْفِ عِنْدَ الْمُطَارَدَةِ وَالْمُنَاوَشَةِ یُصَلِّی کُلُّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ بِالْاِیمَاءِ حَیْثُ کَانَ وَجْهُهُ وَاِنْ کَانَتِ الْمُسَایَفَةُ وَالْمُعَانَقَةُ فَتَلَاحَمَ الْقِتَالُ فَاِنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَیْلَةَ صِفِّینَ وَهِیَ لَیْلَةُ الْهَرِیرِ لَمْ تَکُنْ صَلٰوتُهُمُ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ عِنْدَ وَقْتِ کُلِّ صَلٰوةٍ اِلَّا التَّکْبِیرَ وَالتَّهْلِیلَ وَالتَّسْبِیحَ وَالتَّحْمِیدَ وَالدُّعَاءَ فَکَانَتْ تِلْکَ صَلٰوتَهُمْ لَمْ یَاْمُرْهُمْ بِاِعَادَةِ الصَّلٰوةِ شرح المناوشه بنون و واو و شین با نقط مصدر باب مفاعله است داخل در جنگ و مراد از مطارده ...

والمعانقه: انداختن دو دشمن از دور بسوی یکدیگر تیر و مانند آن را المواقفه بواو و قاف و فا مصدر باب مفاعله

اسبان ...

کر خم زدن بر یکدیگر و مانند آن است ان در وان کانت شرطیه است و کانت از افعال تامه است التلاحم بحا بی نقط مصدر باب تفاعل مخلوط شدن بیکدیگر فان امیر المؤمنین تا آخر دلیل و قائم مقام جزای شرط محذوف است یعنی مکان کل رکعة ذکر لان امیر المؤمنین تا آخر صفین بکسر صاد بی نقط و کسر فا مشدده و سکون یا دو نقطه در پایین و نون مجرور بکسره و منون است مانند سجین و بعضی میگویند بفتح فا و فتح نون و معرب باعراب جمع مذکر سالم است مثل مصطفین و بر هر تقدیر اسم موضعی است میان کوفه و شام که در آنجا جنگ عظیم میان امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه واقع شد الهریر بفتح ها و کسر را بی نقط و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقط ناله سگ است از سرما و در تسمیه لیلة الهریر چند وجه است از آنجمله اینکه معاویه گفت از سگ است بناله در آمد از شدت خوف بسبب هجوم بلا و خوف مناسب سردی است چنانچه غضب مناسب گرمی است و از آن گفته اند که شرار هم قرار باب صلوة در صلوتهم اگر مصدر است الظهر منصوب و مفعول به است و اگر بمعنی نماز است الظهر مرفوع و بدل یا عطف بیان است یا منصوب و ظرف است یعنی وقت الظهر التکبیر و معطوفات بر آن منصوب و خبر لم تکن است و مستثنای مفرغ است و او در و التهلیل و نظائر آن برای تقسیم است یا بمعنی که بعضی بجای دو رکعت دو تکبیر کردند و بعضی دو تهلیل کردند و بعضی دو تسبیح کردند و بعضی دو تحمید کردند و بعضی دو درود بر محمد و آل محمد کردند و بعضی مختلف کردند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت در نماز خوف نزد زد و خورد از دور نماز میگزارد هر شخصی از لشکر اسلام با اشاره بهر طرف که باشد روی او و اگر باشد شمشیر بر یکدیگر کشیدن و دست و گریبان یکدیگر شدن پس در هم شده باشد جنگ پس بجای هر رکعتی ذکری است چه بدرستی که امیر المؤمنین صلی الله علیه از نماز گزارده در شب صفین و نام آن شب لیلة الهریر است بر حالی که نبود نمازگزاردن لشکر اسلام نماز ظهر را و نماز عصر را و نماز مغرب را و نماز عشا را نزد وقت هر نمازی مگر گفتن الله اکبر و گفتن لا اله الا الله و گفتن سبحان الله و گفتن الحمد لله و گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بود آن ذکرها نمازهای ایشان بیان این آنکه امیر المؤمنین علیه السلام امر نکرد ایشان را باعاده نماز بعد از فراغ از جنگ سیم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ قَالَ سَمِعْتُ بَعْضَ اَصْحَابِنَا یَذْکُرُ اَنَّ اَقَلَّ مَا یُجْزِئُ فِی حَدِّ الْمُسَایَفَةِ مِنَ التَّکْبِیرِ تَکْبِیرَتَانِ لِکُلِّ صَلٰوةٍ اِلَّا الْمَغْرِبَ فَاِنَّ لَهَا ثَلَاثًا شرح روایت است از عبد الله بن المغیره که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است و از جمله من اجتمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عنه است گفت شنیدم از بعضی یاران ما مذکور میکرد که کمتر آنچه کافیست در مرتبه مسایفه از جمله تکبیر دو تکبیر است مثلا برای هر نمازی مگر نماز شام چه بدرستی که برای آن سه تکبیر است مثلا چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَیْسَ

بتقدیر ...

شدت ...

تیرانداز ...

عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا قَالَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ
يَنْقُصُ مِنْهُمَا وَاحِدَةٌ شرح في الركعتين خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی فی الرکعتین و ذکر رکعتین
از قبیل اکتفا باقل است زیرا که سه رکعت مغرب نیز مثل این حکم دارد ینقص بنون و قاف و صاد بی نقط
بصیغهٔ مضارع غایب معلوم مجهول باب نصر است النقص بفتح نون و سکون قاف کم کردن و جمله صفت
رکعتین است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا جمله استیناف بیانی است
است و کراین حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست بانکه منهما نائب فاعلست و واحدة
منصوب و نائب مفعول مطلق است بتقدیر نقصة واحدة و مراد اینست که جمیع افراد نقص که ممکن
باشد یکبارگی واقع میشود نظیر آیت سوره نسا فیمیلون علیکم میلة واحدة پس مراد اینست که
بجای هر رکعتی یک تکبیرست مثلا و ازین ظاهر میشود که مراد بضرب در اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم
جناح تا آخر شمشیر زدن و نیزه زدن و مانند آنهاست و ذکر فی الارض برای دلالت بر تفرق است
که در وقت مسایفه میباشد و نماز جماعت باآن ممکن نیست و تعدیه قصر بمن با وجود آنکه آن متعدی بنفسه است
برای تضمین معنی انصرافست و مراد حالتی است که میان کوتاه کردن نماز و میان ترک نماز است و آن
اکتفا بیک تکبیرست مثلا بجای یک رکعت و جمعی درین آیت خیالهای دیگر کرده اند و واحدة را درین
حدیث مرفوع و نائب فاعل گرفته اند و گفته اند که مراد اینست که بجای دو رکعت یک رکعت میشود یعنی
مراد اینست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سورة النسا و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم
جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا اوچون روی خورد در زمین نیست
بر شما گناهی ازینکه کوتاه کنید چیزی گویا که رو گردان میشوید از نماز اگر ترسیده که قتل کنند شما را جمعی که کافر
شدند امام گفت که آن آیت در دو رکعت است که کم کرده میشود از آنها یکبارگی پنجم اصل عَنْ سَمَاعَةَ
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ صَلٰوةِ الْقِتَالِ فَقَالَ اِذَا الْتَقَوْا فَاقْتَتَلُوا فَاِنَّ الصَّلٰوةَ حِيْنَئِذٍ
التَّكْبِيْرُ وَاِنْ كَانُوْا وُقُوْفًا لَا يَقْدِرُوْنَ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَالصَّلٰوةُ اِيْمَاءٌ شرح روایت
از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از نماز
جنگ پس امام گفت چون بیکدیگر برخورند پس جنگ کنند بشمشیر و مانند آن پس بدرستی که نماز درین هنگام
تکبیرست باینمعنی که بجای هر رکعتی یک تکبیر مثلا کافیست و اگر باشند ایستادگان در برابر یکدیگر بر حالی
که قدرت ندارند بر فرود آمدن و نماز جماعت گزاردن پس نماز اشارتست باینمعنی که بعنوان صلوة مطارده است

ورکوع و سجود آن باشارت بسرست ششم اصل عَنْ اَبِيْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اَرَاَيْتَ
اِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَوَاقِفُ عَلٰى وُضُوْءٍ كَيْفَ يَصْنَعُ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى النُّزُوْلِ قَالَ يَتَيَمَّمُ مِنْ لِبْدِهِ
اَوْ سَرْجِهِ اَوْ مَعْرَفَةِ دَابَّتِهِ فَاِنَّ فِيْهَا غُبَارًا وَيُصَلِّيْ وَيَجْعَلُ السُّجُوْدَ اَخْفَضَ مِنَ الرُّكُوْعِ
وَلَا يَدُوْرُ اِلَى الْقِبْلَةِ وَلٰكِنْ اَيْنَمَا دَارَتْ دَابَّتُهُ غَيْرَ اَنَّهُ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِاَوَّلِ تَكْبِيْرَةٍ
حِيْنَ يَتَوَجَّهُ شرح اللبد بکسر لام و سکون با بی نقط و دال بی نقط نمدیست و المعرفه بفتح میم و سکون عین
بی نقط و فا بصیغهٔ اسم مکان برای کثرت جای رویدن یال است ماخوذ است از عرف بضم عین و سکون
ورا را بمعنی موی یال اسب بکسره بتاء وحدة میتواند بود و بضم غایب میتواند بود یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که خبر ده مرا که اگر باشد کسی که در برابر دشمن ایستاده باشد
از دور بر وضو چون میکند و حال آنکه قدرت ندارد بر فرود آمدن امام گفت تیمم میکند از نمد زین یا زین او یا
او یا بیخ یال اسب او چه بدرستی که در آنها گردی هست و نماز میگزارد و میگرداند سجود را پست تر از رکوع
و نمیگردد بسوی قبله و لیکن میگردد هر جا که گردد اسب او اینقدر هست که پیش خود میکند قبله را باول تکبیری
که میگوید وقتی که متوجه قبله نتواند شد مراد اینست که اگر اصلا متوجه قبله نتواند شد ساقط است ازو
بالکلیه و اگر فی الجمله متوجه نتواند شد باید که آن در وقت تکبیر احرام باشد هفتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ
عَنْ اَخِيْهِ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَلْقَى السَّبُعَ وَقَدْ حَضَرَتِ
الصَّلٰوةُ وَلَا يَسْتَطِيْعُ الْمَشْيَ مَخَافَةَ السَّبُعِ فَاِنْ قَامَ يُصَلِّيْ خَافَ فِيْ رُكُوْعِهِ وَفِيْ سُجُوْدِهِ
السَّبُعَ وَالسَّبُعُ اَمَامَهُ عَلٰى غَيْرِ الْقِبْلَةِ فَاِنْ تَوَجَّهَ اِلَى الْقِبْلَةِ خَافَ اَنْ يَثِبَ عَلَيْهِ
الْاَسَدُ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ فَقَالَ يَسْتَقْبِلُ الْاَسَدَ وَيُصَلِّيْ وَيُوْمِيْ بِرَاْسِهِ اِيْمَاءً وَهُوَ قَائِمٌ
وَاِنْ كَانَ الْاَسَدُ عَلٰى غَيْرِ الْقِبْلَةِ شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم
گفت پرسیدم امام را از مردی که بر میخورد درنده را بر حالی که حاضر شد نماز و توانایی ندارد رفتن را
بجانبی که نماز در آن بفراغت کند از ترس درنده پس اگر ایستد که نماز گزارد میترسد در رکوع خود
و در سجود خود از درنده و درنده در پیش اوست بر غیر جانب قبله پس اگر رو کند بسوی قبله میترسد که
بجهد بر او شیر مثلا چون کند راوی گفت که امام گفت که رو میکند بشیر و نماز میگزارد و اشارت میکند
بسر خود نوعی از اشاره که برای سجود پست تر از رکوع باشد بر حالی که او ایستاده باشد هر چند که شیر بر
غیر جانب قبله باشد باب هشتاد و هشتم اصل بَابُ صَلٰوةِ الْعِيْدَيْنِ وَالْخُطْبَةِ فِيْهِمَا شرح این باب بیان
نماز عید ماه رمضان و عید قربان و بیان خطبه در آنهاست درین باب یازده حدیث است اول اصل قَالَ

أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ فِي يَوْمِ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ أَذَانُهُمَا طُلُوعُ الشَّمْسِ إِذَا طَلَعَتْ
خَرَجُوا وَلَيْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا صَلَوٰةٌ وَمَنْ لَمْ يُصَلِّ مَعَ إِمَامٍ فِي جَمَاعَةٍ فَلَا صَلَوٰةَ لَهُ وَلَا قَضَاءَ
عَلَيْهِ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم نیست در روز عید ماه رمضان وعید قربان اذانی ونه اقامتی برای نماز عید
بجای اذان آنها طلوع آفتابست بیان این آنکه چون آفتاب طلوع کند مردم از خانهای خود بیرون میروند
بجانب مصلی ونیست پیش از نماز دو عید ونه بعد از آنها نمازی مراد صورتیست که در غیر مدینه باشد بقرینه
حدیث یازدهم این باب وهر که نماز نگزارد با پیشنمازی در جماعتی نیست نماز برای او ونیست قضا براو
مخفی نماند که امام مستثنی است از عموم من لم یصل مع امام مثل استثنای الله از عموم الله که خالق کل شیء
وظاهر امام بلفظ نکره اینست که شرط نباشد در انعقاد نماز عیدین حضور امام مفترض الطاعه وجایز باشد
تعدد نماز عید در یک شهر واین منافات ندارد با آنکه واجب مطلق باشد بر جهت حضور نزد نماز عیدین بشروط
جواز قصر چه در حضر که از جمله آنها حضور امام مفترض الطاعه باشد وآنکه جایز نباشد تعدد در آن صورت
دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا صَلَوٰةَ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى إِلَّا مَعَ إِمَامٍ شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت صحیح نیست نماز در روز عید ماه رمضان وعید قربان مگر با پیشنمازی خواه مفترض الطاعه
وخواه غیر آن چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق سیم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَوٰةِ
الْعِيدَيْنِ فَقَالَ رَكْعَتَانِ لَيْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا شَيْءٌ وَلَيْسَ فِيهِمَا أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ يُكَبِّرُ
فِيهِمَا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً يَبْدَأُ فَيُكَبِّرُ وَيَفْتَتِحُ الصَّلَوٰةَ ثُمَّ يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ ثُمَّ يَقْرَأُ
وَالشَّمْسِ وَضُحَيهَا ثُمَّ يُكَبِّرُ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يُكَبِّرُ وَيَرْكَعُ فَيَكُونُ يَرْكَعُ بِالسَّابِعَةِ ثُمَّ
يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ يَقُومُ فَيَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَهَلْ أَتَيكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ثُمَّ
يُكَبِّرُ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ وَيَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ وَيَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ شرح روایتست از معاویة بن عمار که
از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است گفت پرسیدم امام را از نماز عید فطر وعید اضحی پس گفت دو رکعت
نیست پیش از آنها ونه بعد از آنها چیزی از نماز مراد در غیر مدینه است بقرینه حدیث یازدهم این باب ونیست
در آنها اذانی ونه اقامتی تکبیر میگوید پیشنماز در آنها دوازده تکبیر در حال قیام در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر
احرام وپنج تکبیر برای پنج قنوت ویک تکبیر برای رکوع ودر رکعت دوم پنج تکبیر چهار تکبیر برای چهار قنوت ویک تکبیر
برای رکوع بیان این آنکه ابتدا میکند پس تکبیر میگوید وافتتاح میکند نماز را یعنی که هفت تکبیر میگوید و
چهار افتتاح میکند چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب النوادر که باب صدم است بعد از آن میخواند سوره
فاتحه را بعد از آن میخواند سوره والشمس وضحیها را بعد از آن تکبیر میگوید پنج تکبیر برای پنج قنوت بعد از آن تکبیر میگوید ودر رکوع میکند پس میماند

بایزوس که رکوع کند بتکبیر هفتم بعد از آن سجده میکند دو سجده بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره
فاتحه وسوره هل اتیک حدیث الغاشیه را بعد از آن تکبیر میگوید چهار تکبیر برای چهار قنوت وسجده میکند
دو سجده بعد از رکوع وتشهد میکند وسلام میکند چهارم اصل قَالَ وَكَذَلِكَ صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْخُطْبَةُ بَعْدَ الصَّلَوٰةِ وَإِنَّمَا أَحْدَثَ الْخُطْبَةَ قَبْلَ الصَّلَوٰةِ عُثْمَانُ وَإِذَا خَطَبَ
الْإِمَامُ فَلْيَقْعُدْ بَيْنَ الْخُطْبَتَيْنِ قَلِيلًا وَيَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَلْبَسَ يَوْمَ الْعِيدَيْنِ بُرْدًا وَيَعْتَمَّ
شَاتِيًا كَانَ أَوْ قَائِظًا وَيَخْرُجُ إِلَى الْبَرِّ حَيْثُ يَنْظُرُ إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ وَلَا يُصَلِّي عَلَى حَصِيرٍ وَلَا يَسْجُدُ
عَلَيْهِ وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ شرح البرد بضم باء یکنقطه
وراء بی نقطه ودال بی نقطه جامه که بسیار عریض باشد میشود یعتم بعین بی نقطه وتشدید میم بصیغه مضارع
معلوم غایب باب افتعال است الشاتی بشین با نقطه وتاء دو نقطه در بالا ویاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم
فاعل معتل اللام واوی باب نصر کسی که در زمستان است القائظ بقاف والف وهمزه منقلب از یاء وظاء
با نقطه بصیغه اسم فاعل باب ضرب کسی که در میان گرمای تابستانست بقیع بفتح باء یکنقطه وکسر قاف وسکون
یاء دو نقطه در پایین وعین بی نقطه اسم چند موضع است در مدینه واز آنجمله است بقیع المصلی وآنست مراد
اینجا یعنی امام گفت وچنانچه مذکور شد بجا آورد رسول الله صلی الله علیه وآله وخطبه نماز عید بعد از نماز
است وجز این نیست که بدعت کرد خطبه را پیش از نماز عید عثمان وچون خطبه عید گوید پیشنماز پس
باید که نشیند میان دو خطبه اندکی وسزاوارست برای پیشنماز آنکه بپوشد در روز دو عید بردی را
که ردای او باشد وعمامه بر سر گذارد خواه در زمستان باشد وخواه در تابستان وبیرون رود بسوی
صحرا جایی که نظر کند بسوی اطراف آسمان ونماز نگزارد بر روی حصیری وسجده نکند بر حصیر بتحقیق
عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که بیرون میرفت بسوی بقیع مصلی ونماز میگزارد با مردم پنجم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ يَوْمَ أَضْحَى لَوْ
صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِكَ فَقَالَ إِنِّي لَأُحِبُّ أَنْ أَبْرُزَ إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ شرح لو برای شک یا برای
یا برای تعمیم است لو برای تمنی است ابرز بباء یکنقطه وراء بی نقطه وزای با نقطه بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده از باب نصر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفته شد رسول الله را
صلی الله علیه وآله در روز عید فطر یا در روز عید قربانی که کاش نماز عید کنی در مسجد تو پس گفت بدرستی که من
هر آینه دوست میدارم این را که بیرون روم بسوی جایی که اطراف آسمان نمایان باشد ششم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَوٰةِ الْعِيدَيْنِ قَالَ يُكَبِّرُ ثُمَّ يَقْرَأُ ثُمَّ يُكَبِّرُ خَمْسًا وَيَقْنُتُ بَيْنَ كُلِّ تَكْبِيرَتَيْنِ

تكبيرتين ثم يكبر السابعة و يركع بها ثم يسجد ثم يقوم في الثانية فيقرأ ثم يكبر
اربعا فيقنت بين كل تكبيرتين ثم يكبر و يركع بها شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در نماز عید فطر و عید اضحی اینکه امام گفت که شش تکبیر احرام میکوید بعد از ان قراءت حمد
و سوره میکند بعد از ان تکبیر میکوید پنج بار و قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از ان تکبیر هفتم میکوید
با بمعنی که قنوت پنجم میکند و در عقب آن تکبیر هفتم میکوید و رکوع میکند بتکبیر هفتم بعد از ان سجده
میکند بعد از ان بر میخیزد در رکعت دوم پس قراءت حمد و سوره میکند بعد از ان تکبیر میکوید چهار بار بار نی
که قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از ان تکبیر میکوید در عقب قنوت چهارم و رکوع میکند بان تکبیر
ششم اصل عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یخرج
السلاح في العيدين الا ان يكون عدو حاضر شرح روایت از امام جعفر صادق از پدرش
علیهما السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه بیرون برده شود یراق جنگ در عید فطر و عید
اضحی مگر اینکه باشد دشمنی که نزدیک باشد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی ابی علیه السلام
بالخمرة يوم الفطر فامر بردها ثم قال هذا يوم كان رسول الله صلی الله علیه و آله
يحب ان ينظر الى آفاق السماء و يضع وجهه على الارض شرح الخمره بضم خا با نقطه و
سکون میم و را بی نقطه حصیر کوچک که برای سجده بافته میشود و کاهی مستعمل میشود در حصیر بزرگ که بقدر
جای نماز چنانچه ابن اثیر در نهایه گفته و شاید که آن مراد باشد اینجا یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که آورده شد نزد پدرم علیه السلام حصیر در روز عید فطر پس امر کرد به بر گردانیدن آن بعد از ان
گفت که این روزیست که رسول الله صلی الله علیه و آله دوست میداشت این را که نظر کند بسوی اطراف
آسمان و بگذارد روی خود را بر زمین هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجتمع عيدان
على عهد امير المؤمنين صلی الله علیه و آله فخطب الناس ثم قال هذا يوم اجتمع فيه
عيدان فمن احب ان يجمع معنا فليفعل و من لم يفعل فان له رخصة يعني من
كان متنحيا شرح یجمع بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل متنحیا بنون و حاء بی نقطه و یاء
دو نقطه در پایین منقلب از واو ~~بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل~~ اسم فاعل باب تفعل
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که جمع شد دو عید که یکی از آنها روز جمعه بود در زمان حکومت
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله مراد بعد از کشته شدن عثمانست پس خطبه گفت مردم را بعد از نماز عید
بعد از ان گفت که این روزیست که جمع شده در ان دو عید پس هر کس که دوست دارد این را که نماز جمعه کند

باما پس باید

باما پس باید کند و هر کس که نکند پس بدرستی که او راست رخصتی متجوات امیر المؤمنین صلوات الله علیه
کسی را که منزل او در ناحیه دور بود مراد اینست که رخصت مخصوص جمعی بود که منزل ایشان دور بود
نهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن رجل فاتته ركعة مع الامام من الصلوة ايام
التشريق قال يتم الصلوة و يكبر شرح می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب التکبیر ایام التشریق که باب صد و
نود و ششم است که عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة
ایام التشریق قال یتم صلوته ثم یکبر و بیان میشود آنجا میکوییم که اتمام الصلوة برای عهد خارجیست و اشارت
بنمازی که در عقب آن تکبیر میباید گفت و آن در فطر چهار نمازست مغرب عشا و فجر و نماز عید چنانچه می آید
در کتاب الصیام در حدیث اول باب التکبیر لیلة الفطر و یومه که باب هفتاد و دویم است و در اضحی برای بعضی
پانزده نمازست و برای بعضی ده نمازست بتفصیلی که می آید در احادیث باب صد و نود و ششم کتاب الحج و بر
تقدیر اول آنها ظهر روز عیدست پس ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار اشتمال بر حکم نماز
عید فطرست التشریق بشین با نقطه و را بی نقطه و قاف مصدر باب تفعیل از مرسایه خود بیرون آمدن
بجانب آفتاب برای دید و وادید و ایام التشریق مستعمل میشود در چند روز که دید و وادید در آنها متعارف
و آنها روز عید فطر و عید اضحی و چند روز بعد از آنهاست و کاهی مستعمل میشود در خصوص چند روز بعد از
آنها بتفصیلی که می آید در کتاب الصیام در شرح عنوان باب شصت و دوم که باب صوم العیدین و ایام التشریق
است یعنی روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که
پرسیدم امام را از مردی که فوت شد از او یک رکعت یا بیشتر از جمله نمازی که در عقب آن تکبیرست در ایام
التشریق مثل نماز عید فطر امام گفت که اتمام میکند نماز را و تکبیر میکوید مراد اینست که وقتی که بیشتر از سایر
جماعت تکبیر میکویند او نمیکوید و بعد از اتمام نماز خود تکبیر میکوید دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال السنة على اهل الامصار ان يبرزوا من امصارهم في العيدين الا اهل مكة فانهم
يصلون في المسجد الحرام شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سنت بر اهل شهرها اینست
که بیرون روند از شهرهای خود در عید رمضان و عید قربان مگر اهل مکه چه بدرستی که ایشان نماز عید میکزارند
در مسجد حرام یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ركعتان من السنة ليس تصليان بمو
ضع الا بالمدينة قال تصلي في مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله في العيد قبل ان تخرج
الى المصلى ليس ذلك الا بالمدينة لان رسول الله صلی الله علیه و آله فعله شرح روایت

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت از جمله سنت گزارده نمیشود آنها در موضعی مگر در مدینه امام گفت بیان
این آنکه میگزاردی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عید پیش از آنکه بیرون روی بسوی مصلی نیست آن
مگر در مدینه برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله کرد آنرا مراد اینست که فعل رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا
دلالت میکند بر اینکه عموم نهی از نماز قبل از نماز عید تخصیص دارد و مراد ما عدای مدینه است باب هشتاد و
نهم اصل باب صلوة الاستسقاء شرح این باب بیان نماز طلب باران است و در این باب چهار حدیث
اول اصل عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ
جَمِيعاً عَنْ مُرَّةَ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ صَاحَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ فِي الِا
سْتِسْقَاءِ فَقَالَ لِي انْطَلِقْ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلْهُ مَا رَأْيُكَ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ
قَدْ صَاحُوا إِلَيَّ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي قُلْ لَهُ فَلْيَخْرُجْ قُلْتُ لَهُ مَتَى يَخْرُجُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ قَالَ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُخْرَجُ الْمِنْبَرُ ثُمَّ يَخْرُجُ يَمْشِي كَمَا يَمْشِي
يَوْمَ الْعِيدَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْمُؤَذِّنُونَ فِي أَيْدِيهِمْ عَنَزُهُمْ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى
الْمُصَلَّى يُصَلِّي بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ بِغَيْرِ أَذَانٍ وَلَا إِقَامَةٍ ثُمَّ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَيَقْلِبُ رِدَا
ءَهُ فَيَجْعَلُ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ عَلَى يَسَارِهِ وَالَّذِي عَلَى يَسَارِهِ عَلَى يَمِينِهِ شرح والحسین عطفست
بر علی و هر دو مرفوعست جمیعا عبارتست از محمد بن مسلم و احمد بن سلیمان صاح بصاد بی نقطه و الف
منقلب از یاء و حاء بی نقطه بصیغه ماضی باب ضرب است فلیخرج بصیغه امر غایب باب نصر است
و بجای فاخرج است زیرا که تعقیب حال امر بر حال مامور بر شده پیشاپیش رفتن مؤذنان برای اعلامست
که ایشان با آواز بلند تکبیر و تهلیل و دعا خوانند تا مردم موافقت نمایند و اجتهاد در دعا چنانچه
مذکور میشود در حدیث آینده بعمل آید العنز بفتح عین بی نقطه و فتح نون و زای با نقطه جمع عنزه
نیزهای کوچک که مانند عصاهاست و ته نیزه دارد و مؤذنان آنها را بدست داشته اند برای اینکه در شبها و
مانند آنها حربه برای ایشان باشد فاء در فیجعل برای بیانست و میتواند بود که برای تعقیب باشد بنابر آنکه
مراد بقلب آن باشد که ظاهر را باطن کند یا اسفل را اعلی کند یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی
از یونس از محمد بن مسلم و روایت کرد حسین بن محمد از عبد الله بن عامر از علی بن مهزیار از فضاله بفتح و ضم فاء
ابن ایوب از احمد بن سلیمان بهمگی از مره بضم میم و تشدید راء بی نقطه که خدمتکار محمد بن خالد والی مدینه است

گفت

گفت که فریادی شدند اهل مدینه بسوی محمد بن خالد برای طلب باران پس محمد بن خالد گفت مرا که روانه شو
بسوی امام جعفر صادق علیه السلام پس سؤال کن او را که چیست رای تو چه بدرستی که این جماعت بتحقیق فریادی شدند
بسوی من پس آمدم نزد او پس گفتم او را آنچه محمد بن خالد گفته بود پس امام گفت مرا که بگو او را که پس باید
که بیرون رود گفتم امام را که چه وقت بیرون میرود قربانت شوم امام گفت روز دوشنبه گفتم چون میکند
گفت بیرون میفرستد منبر را بعد از آن بیرون میرود در حالی که پیاده رود چنانچه پیاده میرود در روز
عید رمضان و عید قربان و در پیش او مؤذنان باشند در دستهای ایشان باشد عصا نیزهای ایشان
تا آنکه چون رسد بمصلی نماز جماعت گزارد با مردم دو رکعت بی اذان و بی اقامه بعد از آن بالا رود
منبر را پس برگرداند ردای خود را یا نیز وشی که گرداند آنچه را که بر جانب راست اوست بر جانب چپ خود
و آنچه را که بر جانب چپ است بر جانب راست خود اصل ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فَيُكَبِّرُ اللَّهَ مِائَةَ
تَكْبِيرَةٍ رَافِعاً بِهَا صَوْتَهُ ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى النَّاسِ عَنْ يَمِينِهِ فَيُسَبِّحُ اللَّهَ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ
رَافِعاً بِهَا صَوْتَهُ ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى النَّاسِ عَنْ يَسَارِهِ فَيُهَلِّلُ اللَّهَ مِائَةَ تَهْلِيلَةٍ رَافِعاً بِهَا
صَوْتَهُ ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ النَّاسَ فَيَحْمَدُ اللَّهَ مِائَةَ تَحْمِيدَةٍ ثُمَّ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فَيَدْعُو ثُمَّ يَدْ
عُونَ فَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا يَخِيبُوا قَالَ فَفَعَلَ فَلَمَّا رَجَعْنَا قَالُوا هَذَا مِنْ تَعْلِيمِ جَعْفَرٍ شرح عن
هر دو جا اسم است بمعنی جانب و منصوبست محلا بر ظرف مکان و زیاد کردن آن برای اینست که یمین و یسار
اسم دو عضوست و عبارتست از جانب نیست یحمد از باب تفعیلست التحمید مبالغه در حمد بذکر آنچه دلالت
کند بر اینکه حمد دیگران نسبت بحمد او هیچ است چنانچه در لفظ الحمد لله است بنا بر اینکه الف و لام برای استغراق است
و لام لله برای اختصاص است یعنی بعد از آن رو بقبله و پشت بمردم میکند پس تکبیر میکند الله تعالی را بگفتن
الله اکبر صد تکبیر در حالی که بلند کند بآن صد تکبیر آواز خود را بعد از آن میگردد بسوی مردم جانب راست خود
مراد جانب راست خود مراد جانب راست اوست در وقتی که رو بقبله بود پس تسبیح میکند الله تعالی را
بگفتن سبحان الله صد تسبیح در حالی که بلند کند بآن صد تسبیح آواز خود را بعد از آن میگردد بسوی مردم جانب
چپ خود پس تهلیل میکند الله تعالی را بگفتن لا اله الا الله صد تهلیل در حالی که بلند کند بآن صد تهلیل آواز خود را
بعد از آن رو بمردم میکند پشت بقبله پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله صد تحمید بعد از آن بر میدارد دو دست
خود را پس دعا میکند و مردم دعا میکنند بطلب باران چه بدرستی که من هر آینه امید دارم این را که ناکام نشوند
مره گفت که پس محمد بن خالد کرد چنانچه مذکور شد پس چون برگشتیم از مصلی مردم گفتند که این از تعلیم جعفر است مراد
اینست که دانستند که محمد بن خالد و امثال او اینقدر دانش ندارند اصل وَفِي رِوَايَةِ يُونُسَ فَمَا رَجَعْنَا حَتَّى

اهمتنا انفسنا شرح این کلام مصنف رحمه الله تعالی است و تخصیص کرد یونس برای اینست که این روایت
از کتاب یونس نوشته شده و دو راوی مقدم بر او سند قرائت آن کتاب مانند آن بوده اند مراد برجوع
اینجا رسیدن بمنزلست بخلاف سابق چه مراد آنجا جدا شدن از مصلی است اهمتنا بتشدید میم بصیغه ماضی
معلوم غایبه باب افعالست انفسنا مرفوع و فاعل آنست یعنی و در روایت یونس در آخر این حکایت این
زیادتی است که پس برگشتیم بمنزلهای خود تا آنکه بجانهای خود در ماندیم از کثرت باران دوم اصل عن هشام
بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن صلوة الاستسقاء فقال مثل صلوة العیدین
یقرأ فیها و یکبر فیها کما یقرأ و یکبر یخرج الامام و یبرز الی مکان نظیف فی سکینة و و
فیهما
قار و خشوع و مسکنة و یبرز معه الناس فیحمد الله و یمجده و یثنی علیه و یجتهد فی الد
عاء و یکثر من التسبیح و التهلیل و التکبیر و یصلی مثل صلوة العیدین رکعتین فی دعاء و مسئلة
و اجتهاد فاذا سلم الامام قلب ثوبه و جعل الجانب الذی علی المنکب الایمن علی الایسر و الذی
علی الایسر علی الایمن فان النبی صلی الله علیه و آله کذلک صنع شرح مراد بخروج اینجا بیرون آمدن از
خانه و مانند آنست و مراد ببروز بیرون آمدن از شهرست و هر دو از باب نصرست یثنی بثاء سه نقطه و نون بصیغه
معلوم باب افعالست یکثر بثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه معلوم باب افعالست فی بمعنی مع است واو در وجعل
برای عطف تفسیرست و میتواند بود که برای بیان تازه باشد و نظیر این گذشت در شرح حدیث سابق یعنی روایت
از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز طلب باران پس امام گفت مانند نماز
عید رمضان و عید قربانست بیان این آنکه قرائت میکند در نماز استسقا و تکبیر میگوید در آن چنانچه قرائت میکند
و تکبیر میگوید در نماز عید یا بمعنی که در رکعت اول بعد از سوره حمد و سوره والشمس پنج تکبیر و پنج قنوت میگوید بعد ش
تکبیر رکوع و در رکعت دوم بعد از سوره حمد و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه چهار تکبیر و چهار قنوت میگوید
پیش از تکبیر رکوع از خانه بیرون میرود و پیشنماز و ظاهر میشود به بیرون شهر بسوی مکانی که پاکیزه باشد در آرام اعضا
تکبیره
و آرام دل و فروتنی و شکستگی و بیرون از شهر می آیند با او مردم پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله
و تعظیم میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر و ستایش میکند بر الله تعالی بگفتن اسماء حسنی و مبالغه میکند در دعا و اکثار
میکند از تسبیح و تهلیل و تکبیر و میگزارد مانند نماز دو عید دو رکعت با دعا و طلب حاجت و مبالغه در آن پس
چون سلام کند پیشنماز بر میگرداند ردای خود را و میگرداند جانبی را که بر دوش راست است بر دوش چپ
و جانبی را که بر دوش چپست بر دوش راست چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله چنان بجا آورد سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن تحویل النبی صلی الله علیه و آله ردائه اذا استسقی

فقال

فقال علامة بینه و بین اصحابه یحول الجدب خصبا شرح العلامه بفتح عین بی نقطه و تخفیف
لام نشان و مراد اینجا اینست که برگردانیدن ردا برای این بود که اصحاب او نیز رداها برگردانند تا اشارت شود
بتوبه و برگشتن از عمل بد بسوی عمل خوب تا باعث استجابت دعا شود پس آن عمل از نبی صلی الله علیه و آله برای
توبه خودش بالذات نبوده بلکه برای توبه اصحاب بوده الجدب بفتح جیم و سکون دال بی نقطه و باء یک نقطه
کمی گیاه و تنگی معاش الخصب بکسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و باء یک نقطه بسیاری گیاه و فراخی معاش
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از برگردانیدن نبی صلی الله علیه و آله ردای
خود را در وقتی که نماز استسقا کرد که چه وجه دارد با وجود آنکه نبی صلی الله علیه و آله معصوم بود از گناه کبیره
و صغیره پس امام گفت نشانی بود میان او و میان اصحاب او تا ایشان نیز رداها را برگردانند و علما این را نیز
برگردانند بیان این آنکه آن برگردانیدن ردا میکرد امید تنگی را فراخی چهارم اصل و فی روایة ابن
المغیرة قال یکبر فی صلوة الاستسقاء کما یکبر فی العیدین فی الاولی سبعا و فی الثانیة خمسا
و یصلی قبل الخطبة و یجهر بالقراءة و یستسقی و هو قاعد شرح عبد الله بن المغیره از راویان امام
موسی کاظم علیه السلام است و کتابهای بسیار تصنیف کرده و کشی گفته انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه
و الاقرار له بالفقه یعنی و در روایت ابن المغیره اینست که امام گفت که پیشنماز تکبیر میگوید در نماز استسقا چنانچه
تکبیر میگوید در نماز عید رمضان و عید قربان در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر احرام و پنج تکبیر برای پنج قنوت
و یکی تکبیر رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر میگوید چهار تکبیر برای چهار قنوت و یکی تکبیر رکوع و نماز میگزارد پیش از خطبه
و جهر میکند بقرائت و طلب باران میکند در حالی که او نشسته است بعد از فراغ از نماز و پیش از برخواستن برای
صعود بمنبر باب نهم اصل باب صلوة الکسوف شرح الکسوف بضم کاف و سین بی نقطه و فاء مصدر
باب ضرب گرفته شدن آفتاب یا ماه یعنی این باب بیان نماز گرفته شدن آفتاب یا ماه است در این باب یک
حدیث و کلام مصنف است بعد از حدیث مختم اول اصل سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول
انه لما قبض ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله جرت فیه ثلاث سنن اما واحدة
فانه لما مات انکسفت الشمس فقال الناس انکسفت الشمس لفقد ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر فحمد الله و اثنی علیه
ثم قال یا ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله یجریان بامره مطیعان
له لا ینکسفان لموت احد و لا لحیوته فاذا انکسفتا او واحدة منهما فصلوا ثم نزل
فصلی بالناس صلوة الکسوف شرح این گذشت با تتمه در کتاب الجنائز در حدیث مختم باب غسل الاطفال

والصبیان والصلوة علیهم که باب شانزدهم سیوم است وگفتیم که فقد مصدر مضاف بمفعول است واو
در او واحدة منهما چهار احتمال دارد اول اینکه برای شک راوی باشد و مراد بشق اول نیز همان باشد که از شق
دوم است دوم اینکه انکساف هر دو در یک زمان بعنوان معیت ممکن باشد و منافی قاعده منجمان نباشد زیرا
که مراد بانکساف احتراق است چنانچه بیان میشد در شرح حدیث ششم این باب سیوم اینکه انکساف هر دو عبارت
باشد از آنچه منجمان آنرا کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارت باشد از آنچه منجمان آنرا خسوف
قمر مینامند چهارم اینکه مراد بانکساف انکساف در یکجا باشد برای رفع توهم اینکه دو نماز انکساف باین زودی
نباید کرد والله اعلم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت بدرستی که شان اینست که وقتی که وفات یافت
ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وآله جاری شد در او سنت الهی پس بدرستی که شان اینست که وقتی که او مرد گرفته
شد آفتاب پس گفتند مردم که گرفته شد آفتاب برای نیافتن آفتاب پسر رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم پس بالا رفت
رسول الله صلی الله علیه وآله منبر را پس حمد گفت الله تعالی را و ستایش کرد بر او و بعد از آن گفت ای مردم بدرستی که
آفتاب و ماه دو نشان قدرتند از نشانهای قدرت الله تعالی حرکت میکنند بفرمان او و فرمان بردارند او را
گرفته نمیشوند برای مردن کسی و نه برای زندگی او پس چون گرفته شوند یا گرفته شود یکی از آن دو پس نماز
گزارید بعد از آن از منبر فرود آمد و گزارد با مردم نماز کسوف را دوم اصل سألنا ابا جعفر علیه السلم عن
صَلوةِ الکُسوفِ کَم هِیَ مِن رَکعَةٍ وَکَیفَ نُصَلّیها فَقالَ عَشرُ رَکَعاتٍ وَاَربَعُ سَجَداتٍ تَفتَتِحُ
الصَّلوةَ بِتَکبیرَةٍ وَتَرکَعُ بِتَکبیرَةٍ وَتَرفَعُ رَأسَکَ بِتَکبیرَةٍ اِلّا فِی الخامِسَةِ الَّتی تَسجُدُ فیها
وَتَقولُ سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ وَتَقنُتُ فی کُلِّ رَکعَتَینِ قَبلَ الرُّکوعِ وَتُطیلُ القُنوتَ وَالرُّکوعَ
عَلی قَدرِ القِراءَةِ وَالرُّکوعُ وَالسُّجودُ فَاِن فَرَغتَ قَبلَ اَن یَتَجَلّی فَاقعُد وَادعُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
حَتّی یَتَجَلّی وَاِن انجَلی قَبلَ اَن تَفرُغَ مِن صَلوتِکَ فَاَتِمَّ ما بَقِیَ وَتَجهَرُ بِالقِراءَةِ شرح تطیل بطاء
بنقطه و یاء دو نقطه در پائین منقلب از واو بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب افعال است القنوت منصوب
و مفعول است والرکوع در اول منصوب معطوف بر القنوت است بعطف انفراد پس هر کدام را اطاله باید کرد
بقدر قرارت والرکوع در دوم مرفوع و مبتدا است والسجود مرفوع و منصوب میتواند بود مثل ضیعته در کل
رجل و ضیعته و بنا بر اول خبر مبتدا محذوف است بعد از والسجود بتقدیر والرکوع والسجود متساویان و این
اشارت است باستحباب تساوی مقدار رکوع و سجود در هر نماز و بنا بر دوم واو بمعنی مع است و خبر مبتدا محذوف است
پیش از والسجود بتقدیر والرکوع مساو مع السجود و حاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلم را
از کیفیت نماز کسوف که چند است آن نماز باعتبار رکوع و چون میگزاریم آنرا پس امام گفت آن نماز ده رکوع و چهار

سجود است بیان این آنکه ابتدا میکنی آن نماز را بیک تکبیر که تکبیر احرام است و رکوع میکنی بعد از قرارت بیک تکبیر
و بر میداری سر خود را بیک تکبیر مگر در رکوع پنجم که سجده میکنی در آن یعنی که بعد از برداشتن سر از آن بقصد
بسجود میروی و میگویی در رکوع پنجم بجای تکبیر که سمع الله لمن حمده و قنوت میکنی در هر دو رکوع پیش از رکوع
یعنی که پیش از هر رکوع که جفت است قنوت میکنی بعد از قرارت و دراز میکنی قنوت را و رکوع را
بقدر قرارت یعنی که هر کدام را بقدر قرارت میکنی و رکوع و سجود مساوی یکدیگر مبالغه در هر نمازی
یعنی که سجود را نیز دراز کن بقدر قرارت پس اگر فارغ شوی پیش از آنکه تمام وا شود آنچه گرفته شده
پس بنشین و دعا کن الله عز وجل را تا آنکه تمام گشوده شود و اگر تمام گشوده شود پیش از آنکه فارغ شوی از نماز
خود پس اتمام کن آنچه را که باقیمانده و جهر میکنی بقرارت اصل قالَ قُلتُ کَیفَ القِراءَةُ فیها فَقالَ اِن
قَرَأتَ سورَةً فی کُلِّ رَکعَةٍ فَاقرَأ فاتِحَةَ الکِتابِ وَاِن نَقَصتَ مِنَ السّورَةِ شَیئًا فَاقرَأ
مِن حَیثُ نَقَصتَ وَلا تَقرَأ فاتِحَةَ الکِتابِ قالَ وَکانَ یُستَحَبُّ اَن یُقرَأَ فیها بِالکَهفِ وَالحِجرِ
اِلّا اَن یَکونَ اِمامًا یَشُقُّ عَلی خَلفِهِ وَاِنِ استَطَعتَ اَن تَکونَ صَلوتُکَ بارِزًا لا یُجِنُّکَ بَیتٌ
فَافعَل وَصَلوةُ کُسوفِ الشَّمسِ اَطوَلُ مِن صَلوةِ کُسوفِ القَمَرِ وَهُما سَواءٌ فِی القِراءَةِ وَالرُّکوعِ وَ
السُّجودِ شرح یشق بشین بانقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الشق بفتح شین مشکل
شدن و مشکل کردن و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بقرارت کهف و حجر است و بنا بر دوم راجع بامام است و بنا بر دوم
بصیغه مجهول نیز میتواند بود و بنا بر این نائب فاعل ضمیر راجع بقرارت است یا نائب فاعل ظرف است یعنی راوی
گفت که گفتم که چون است قرارت در نماز کسوف پس امام گفت که اگر قرارت کنی سوره را با تمام پیش از هر رکوعی پس
پس بخوان سوره فاتحة الکتاب را بعد از آن بعد از آن رکوع و اگر ناقص کنی از آن سوره بعد از سوره
بود
فاتحة الکتاب میخوانی چیزی را پس بخوان از جایی که کم کردی و مخوان سوره فاتحة الکتاب را امام گفت که عادت آن
که دوست داشته میشود در میان اهل حق اینکه قرارت کرده شود در نماز کسوف بسوره الکهف و سوره الحجر مگر آنکه
باشد نماز گزار پیشنمازی که مشکل میشود قرارت آنها بر کسی که در پس اوست و اگر وسعت در قدرت داشته باشی
که باشد نماز تو آشکار یعنی در بیابان این آنکه بپوشاند ترا خانه پس بکن آنرا و نماز گرفته شدن آفتاب درازتر است از
نماز گرفته شدن ماه و آن دو نماز برابر یکدیگرند در عدد قرارت و عدد رکوع و عدد سجود سیوم اصل قُلنا
لِاَبی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ هذِهِ الرِّیاحُ وَالظُّلَمُ الَّتی تَکونُ هَل یُصَلّی لَها فَقالَ کُلُّ اَخاویفِ السَّماءِ مِن ظُلمَةٍ
اَو ریحٍ اَو فَزَعٍ فَصَلِّ لَهُ صَلوةَ الکُسوفِ حَتّی یَسکُنَ شرح الظلم بضم ظاء بانقطه و فتح لام جمع ظلمة یعنی تاریکیها
بفتح همزه و خاء با نقطه و الف و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پائین و فاء جمع اخواف است که جمع خوف بفتح خاء

وسکون واو نت یعنی ترسانند مثل قول واقوال واقاویل سماء اینجا یعنی بالای زمین است و مراد
هوا است افزع بفا و زای بانقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بکلمه آیت
ظاهر حتی یسکن اینست که بعد از سکون قضا نداشته باشد یعنی گفتیم امام محمد باقر علیه السلام را که این بادهای
صعب و تاریکیهای صعب که واقع میشود آیا نماز گزارده میشود برای آنها پس امام گفت که هر کدام از ترسانندها
که در هوا واقع میشود خواه تاریکی باشد و خواه باد باشد که باضطراب اندازد مردم را پس نماز بگزار برای آن
مانند نماز کسوف تا آنکه ساکن شود چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ صَلَوٰةِ الْكُسُوفِ
فِي السَّاعَةِ الَّتِي تَنْكَسِفُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ فَرِيضَةٌ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که وقت نماز کسوف آفتاب مثلا در ساعتی
است که گرفته میشود خواه نزد طلوع آفتاب باشد که ابتدای نماز در آن مکروه است و خواه نزد غروب آفتاب
باشد که در آن نیز مکروه است راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آن نماز فریضه است یا بمعنی که تا
رک آن عمدا مستحق عقاب میشود و مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سیوم
باب سیوم زیرا که آنچه گذشت ما فرضه الله است و مراد باین ما فرضه الرسول است پنجم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَوٰةِ الْكُسُوفِ فِي وَقْتِ الْفَرِيضَةِ فَقَالَ ابْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ فَقِيلَ لَهُ فِي وَقْتِ صَلَوٰةِ
اللَّيْلِ فَقَالَ صَلِّ صَلَوٰةَ الْكُسُوفِ قَبْلَ صَلَوٰةِ اللَّيْلِ شرح مراد بفریضه اینجا ما فرضه الله است یعنی روایت از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از نماز کسوف در وقت نماز فریضه
پس امام گفت که ابتدا کن بفریضه پس گفته شد امام را که نماز کسوف در وقت نماز شب چونست پس امام گفت
که بگزار نماز کسوف را پیش از نماز شب ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ كُلُّهَا
وَاحْتَرَقَتْ وَلَمْ تَعْلَمْ ثُمَّ عَلِمْتَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَعَلَيْكَ الْقَضَاءُ وَإِنْ لَمْ تَحْتَرِقْ كُلُّهَا فَلَيْسَ
عَلَيْكَ قَضَاءٌ شرح الاحتراق سوخته شدن و مراد اینجا برنگ سوخته شدنست و ذکر آن برای دو فایده است
اول دفع توهم اینکه انکساف شمس منحصر باشد در حایل شدن قمر میان شمس و میان ماه چنانچه از کلام منجمان
متوهم میشود زیرا که اگر شمس برنگ سوخته شود بسبب دیگر مثل حایل شدن جسمی سیاه که مخلوق شود در نظر
بقدر شمس باشد مثلا نماز کسوف واجب میشود دوم مبالغه در دفع توهم اینکه پنهان شدن در پس ابر تیره
داخل در مراد بانکساف باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گرفته شود آفتاب
بهمگی آن و برنگ سوخته شود و ندانی بعد از آن دانی بعد از تمام انجلا پس واجب است بر تو قضای نماز و اگر
برنگ سوخته نشده باشد جمیع آن پس واجب نیست بر تو قضای هفتم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ إِذَا أَعْلَمَ

بالکسوف

قال مه

بِالْكُسُوفِ وَنَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ فَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ شرح و در روایتی
دیگر از امام صلوات الله علیه اینست که چون داند کسوف را و فراموش کند این را که نماز گزارد پس واجب
است بر او قضا و اگر نداند کسوف را پس نیست قضایی بر او کلام مصنف رحمه الله تعالی اصل هٰذَا إِذَا
لَمْ يَحْتَرِقْ كُلُّهُ شرح این کلام مصنف است برای دفع منافات میان این حدیث و حدیث سابق و شاید
بود که تتمه روایت باشد یعنی اینکه اگر نداند قضا ندارد در صورتی است که برنگ سوخته نشده باشد
جمیع قرص هشتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْفُضَيْلِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ إِذَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ أَوِ
الْقَمَرُ وَأَنَا رَاكِبٌ لَا أَقْدِرُ عَلَى النُّزُولِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيَّ صَلِّ عَلَى مَرْكَبِكَ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ
شرح روایت از علی بن فضیل واسطی که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت نوشتم بسوی امام که
که چون گرفته شود آفتاب یا ماه بر حالی که من سوار باشم قدرت نداشته باشم بر فرود آمدن چون کنم
راوی گفت پس امام نوشت بسوی من که نماز کن بر مرکب خود که تو بر آنی باب نود و یکم اصل بَابُ صَلَوٰةِ
التَّسْبِيحِ شرح این باب بیان نمازی است که در آن تسبیح بسیار است مراد نماز جعفر طیار رحمه الله است
در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لِجَعْفَرٍ يَا جَعْفَرُ أَلَا أَمْنَحُكَ أَلَا أُعْطِيكَ أَلَا أَحْبُوكَ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
قَالَ فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ يُعْطِيهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً فَتَشَرَّفَ النَّاسُ لِذٰلِكَ فَقَالَ لَهُ إِنِّي أُعْطِيكَ
شَيْئًا إِنْ أَنْتَ صَنَعْتَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ كَانَ خَيْرًا لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنْ صَنَعْتَهُ بَيْنَ
يَوْمَيْنِ غُفِرَ لَكَ مَا بَيْنَهُمَا أَوْ كُلَّ جُمُعَةٍ أَوْ كُلَّ شَهْرٍ أَوْ كُلَّ سَنَةٍ غُفِرَ لَكَ مَا بَيْنَهُمَا شرح الا بهمزه
استفهام و حرف نفی است امنح بنون و حاء بینقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع یا باب حسب
مرفوع است اعطی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال مرفوع است تقدیرا احبو بحاء بینقطه و
بار یکنقطه و واو بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر مرفوع است تقدیرا الحبو بفتح حاء و سکون بار
دادن بی منت و بی طلب عوض تشرف بشین بانقطه و راء بینقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التشرف
مشرف شدن بر چیزی برای تماشای آن بین یومین عبارتست از اثنای دو روز ضمیر بینهما بر دو جا راجع است
بدو نماز تسبیح و بین اینجا بمعنی زمانیست که واسطه است میان دو چیز کل بر سه جا مجرور و معطوف بر یومین است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جعفر طیار را ای جعفر آیا نبخشم
ترا آیا نرسانم ترا آیا بخشش نکنم ترا آیا رایگان ندهم ترا پس گفت او را جعفر که بلی یا رسول الله امام گفت پس گمان
کردند مردم این را که او میدهد جعفر را طلا یا نقره پس مشرف شدند مردم برای تماشای آن پس گفت جعفر را که

التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و قبیح خواه بلفظ سبحان الله باشد و خواه بلفظ دیگر باشد یعنی ۳

که بدرستی که من میدهم ترا چیزی که اگر تو کنی آنرا در هر شبانروزی باشد بهتر برای تو از دنیا و آنچه در دنیاست
و اگر کنی آنرا در اثنای دو روز یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این دو نماز و آن نمازست
یا اگر کنی در هر هفته یکبار یا در هر ماهی یکبار یا در هر سالی یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز
و آن نمازست اگر گویی چون بمجرد گزاردن این نماز در هر سالی گناهان مابین بخشیده میشود پس فایده گزاردن
در هر دو روز و مانند آن چیست گوییم فایده اول اطمینان قلب زیرا که شاید که اجل امان ندهد و فایده دوم زیادتی
بخشایش گناهان زیرا که بخشایش مختلف میباشد باعتبار شدت و ضعف و میتواند بود که مراد این باشد
که برای صاحبان شغل بسیار که ضروری باشد گزاردن در یکسال کافیست و از برای غیر ایشان در هر ماهی است
یا در هر هفته ایست یا در هر روزیست بحسب تفاوت در کمی شغل اصل تُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ تَبْتَدِئُ فَتَقْرَأُ وَ
تَقُولُ إِذَا فَرَغْتَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ تَقُولُ ذَلِكَ خَمْسَ
عَشْرَةَ مَرَّةً فَإِذَا رَكَعْتَ قُلْتَهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ قُلْتَهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا سَجَدْتَ قُلْتَهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ صح السُّجُودِ فَقُلْ بَيْنَ
السَّجْدَتَيْنِ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا سَجَدْتَ الثَّانِيَةَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ
السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ قُلْتَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَأَنْتَ قَاعِدٌ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ شرح بیان این که میگزاری چهار رکعت را
ابتدا میکنی پس قرائت میکنی و میگویی چون از قرائت فارغ شوی این را که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر پانزده بار پس چون رکوع کنی میگویی آنرا ده بار پس چون سر برداری سر خود را از رکوع میگویی
آنرا ده بار پس چون سجده کنی پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده پس بگو در میان دو سجده
ده بار پس چون سجده کنی سجده دوم پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده دوم میگویی ده بار
که تو نشسته باشی پیش از آنکه برخیزی اصل فَذَلِكَ خَمْسٌ وَسَبْعُونَ تَسْبِيحَةً فِي كُلِّ رَكْعَةٍ ثَلَاثُمِائَةِ تَسْبِيحَةٍ
فِي أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ أَلْفٌ وَمِائَتَا تَسْبِيحَةٍ وَتَهْلِيلَةٍ وَتَكْبِيرَةٍ وَتَحْمِيدَةٍ إِنْ شِئْتَ صَلَّيْتَهَا
بِالنَّهَارِ وَإِنْ شِئْتَ صَلَّيْتَهَا بِاللَّيْلِ شرح مشهور اینست که این چهار رکعت بدو سلام است تسبیحه در اول
و دوم عبارتست از تسبیح بزرگ که مرکب است از چهار تسبیح کوچک و در دوم عبارتست از گفتن سبحان الله فی کل
رکعة صفت خمس و سبعون ثلثمائة بدل از خمس و سبعون است فی اربع رکعات صفت ثلثمائه است الف مرفوع بدل
ثلثمائه است یعنی پس جمع آنچه مذکور شد هفتاد و پنج تسبیح بزرگ در هر رکعتی است سیصد تسبیح بزرگ در هر چهار رکعت
است هزار و دویست تسبیح کوچک است که قدر مشترکست میان گفتن سبحان الله و گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر
و گفتن الحمد لله اگر خواهی میگزاری آن چهار رکعت را در روز و اگر خواهی میگزاری آنها را در شب دوم اصل وَفِي
رِوَايَةِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقْرَأُ فِي الْأُولَى إِذَا زُلْزِلَتْ وَفِي الثَّانِيَةِ

وَالْعَادِيَاتِ وَفِي الثَّالِثَةِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَفِي الرَّابِعَةِ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قُلْتُ فَمَا ثَوَابُهَا قَالَ
لَوْ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ رَمْلِ عَالِجٍ ذُنُوباً غُفِرَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ إِنَّمَا ذَلِكَ لَكَ وَلِأَصْحَابِكَ شرح عالج یعنی
بفتح لام و الف و کسر لام و جیم موضعی است که ریگ روان بسیار است یعنی و در روایت ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم
علیه السلام اینست که کسی که نماز تسبیح گزارد میخواند بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره اذا زلزلت را و در رکعت دوم والعادیات
را و در رکعت سیوم سوره اذا جاء نصر الله را و در رکعت چهارم قل هو الله احد را گفتم پس چیست ثواب آن نماز امام گفت
که اگر باشد بر او مانند ریگ عالج باعتبار گناهان بخشایش کرده میشود برای او و بعد از آن امام نگاه کرد بسوی من پس گفت
جز این نیست که آن ثواب برای تو و برای یاران تست مراد اینست که مخصوص شیعه امامیه است سیوم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُصَلِّيهَا بِاللَّيْلِ وَتُصَلِّيهَا بِالنَّهَارِ وَتُصَلِّيهَا فِي السَّفَرِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَإِنْ شِئْتَ
فَاجْعَلْهَا مِنَ النَّوَافِلِ شرح ضمیر تصلیها راجع بنماز تسبیح است که در کلام سابق بوده و اینجا منقول شده یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگزاری نماز تسبیح را در شب میگزاری آنرا در روز و میگزاری آنرا در سفر
در شب و روز و اگر خواهی پس بگردان آنرا از جمله نوافل تو که قضا شده یا نوافل روز حاضر مراد اینست که اگر کسی
حساب نوافل کند ترک آن نافله باعث این نمیشود که آن کس مستخف متهاون مضیع سنت باشد چنانچه گذشت
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و پنجم چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ كَانَ مُسْتَعْجِلاً
يُصَلِّي صَلَاةَ جَعْفَرٍ مُجَرَّدَةً ثُمَّ يَقْضِي التَّسْبِيحَ وَهُوَ ذَاهِبٌ فِي حَوَائِجِهِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت هر که باشد صاحب شتاب میگزارد نماز جعفر را بر حالی که بی تسبیح مقرران باشد بعد از آن قضا
میکند آن تسبیح مقرر را بر حالی که او سعی میکرده باشد در حاجتهای خود پنجم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ
كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي صَلَاةِ التَّسْبِيحِ فِي الْمَحْمِلِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً فَصَلِّ
شرح علی بن سلیمان مشترکست میان دو کس یکی راوی از صاحب الزمان صلوات الله علیه است دیگری راوی
از امام حسن عسکری علیه السلام است و دیگری راوی از امام علی نقی علیه السلام است یعنی روایتست از علی بن سلیمان
گفت نوشتم بسوی آنمرد که امام علیه السلام است که چه میگویی در نماز تسبیح در کجاوه پس نوشت علیه السلام که چون باشی
مسافر پس بگزار ششم اصل عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ تَقُولُ فِي آخِرِ رَكْعَةٍ مِنْ صَلَاةِ جَعْفَرٍ يَا مَنْ
لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ يَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ يَا مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ يَا مَنْ أَحْصَى
كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا ذَا النِّعْمَةِ وَالطَّوْلِ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ
الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا شرح حسن بن محبوب از راویان امام موسی کاظم و امام

سوره ها
سوره ها

در اول ص

رضا علیه السلم است مراد برفع انجانست حدیث بالامی که روایت از اوست ضمیر قال راجع بابن محبوب
مقتضای حدیث آینده اینست که موضع این دعا سجده دوم از رکعت چهارم باشد لبس بیا و یکنقطه و
بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الوقار بفتح واو و قاف و را بنقطه مصدر باب ضرب چون سنگینی
یعنی عدم تعجیل در کارها التعطف بعین بنقطه و طا بنقطه و فا مهربانی با کسی با وجود بی ادبیهای آن کس الکرم
برا بنقطه مصدر باب تفعل عدم التفات بر بی ادبیهای کسی چنانچه گویا که بی ادبیهای آن کس نسبت باو واقع
نشده الطول بفتح طا بنقطه و سکون واو بی‌نیازی و وسعت در خرج المن بفتح میم و تشدید نون
مصدر باب نصر عطا دادن الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم کامل بودن
در کتاب الدعا در شرح حدیث اول این باب پنجاه و نهم که باب الدعاء فی حفظ القرآن است توضیح اینکه
معاقد العز من عرشک عبارتست از آیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن و امر به پیروی علم و اهل
علم صریح شده از جمله قرآن و اینکه منتهی الرحمة من کتابک عبارتست از مجموع معانی متشابهات که علم
امام حق بآن رسیده ساله بساله از جمله قرآن اسمک الاعظم الاعلی عبارتست از ذات الله تعالی که از آن
اسم مکنون مخزون میگویند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول باب پانزدهم که باب حدوث
الاسماء است و موافق این گذشت در کتاب الدعاء در حدیث هفدهم آخر ابواب که باب دعوات موجزة
کلماتک التامة عبارتست از محکمات کتب الهی یا از امامان مفترض الطاعة یعنی روایتست از ابن
محبوب نسبت داد حدیث را بامام علیه السلم ابن محبوب گفت که امام گفت که میگوئی در رکعتی که آخر رکعتهای
نماز جعفر است که ای آنکه پوشید لباس عزت و تمکین را ای آنکه مهربانی کرد ببزرگی و در گذرانید ببزرگی ای
آنکه سزاوار نیست تنزیه از نقصان و قبیح مگر برای او ای آنکه احاطه کرده هر چیز را دانش او ای صاحب
نعمت و بی‌نیازی ای صاحب عطا و کمال ای صاحب قدرت و جود طلب میکنم از تو بوسیله آیاتی که
مواضع بستن عزت از جمله قرآن تو و بستند رحمت از جمله کتاب تو و بنام تو که بزرگتر بلند تر است
و کلمهای تو که هر یک آنها کاملست این را گفته درود کنی بر محمد و آل محمد و این را گفته کنی با من چنین و چنین
مراد اینست خود را ذکر میکنی هر چه باشد هفتم اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُعَلِّمُكَ شَيْئاً
تَقُولُهُ فِي صَلَاةِ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ بَلَى فَقَالَ إِذَا كُنْتَ فِي آخِرِ سَجْدَةٍ مِنَ الْأَرْبَعِ رَكَعَاتٍ فَقُلْ إِذَا
فَرَغْتَ مِنْ تَسْبِيحِكَ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ
بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ
وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى

که علمت ص

نور والامس

الرحمة

الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَاسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا شرح التی تمت صدقا و عدلا اشارتست بآیت سوره انعام و بیان شده
در کتاب الحجة در شرح احادیث باب نود و دوم که باب مولد الائمة علیهم السلم است و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق
هشتم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَلَّى صَلَاةَ جَعْفَرٍ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ
مِثْلَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِجَعْفَرٍ قَالَ إِي وَاللَّهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
که آیا هر که گذارد نماز جعفر را مینویسد الله عز و جل برای او از مزد مثل آنچه را که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
برای جعفر که بیان شد در حدیث اول این باب امام گفت آری بخدا قسم باب نود و دوم اصل بَابُ صَلَاةِ فَاطِمَةَ
عَلَيْهَا السَّلَامُ وَغَيْرِهَا مِنْ صَلَاةِ التَّرْغِيبِ شرح صلوة فاطمه عبارتست از چهار رکعت بکیفیتی که مذکورست در حدیث
اول و دوم این باب الترغیب برا بنقطه و غین با نقطه و با یکنقطه مصدر باب تفعیل رغبت فرمودن مراد بصلوة
الترغیب نمازیست مستحب که خلفای الله تعالی رغبت فرموده اند در آن بذکر ثواب آن یعنی این باب بیان نماز فاطمه
علیها السلم و غیر آنست از جمله نمازی که ذکر ثواب آن شده در احادیث ائمه معصومین از جانب الله تعالی در این
باب هفت حدیث است اول اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بِمِائَتَيْ مَرَّةٍ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ خَمْسُونَ مَرَّةً لَمْ يَنْفَتِلْ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ إِلَّا غُفِرَ لَهُ شرح لم ينفتل
بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال است ظاهر حدیث آینده اینست که مستثنا اینجا
منقطع باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که گذارد چهار رکعت را با دویست بار سوره قل
هو الله احد در هر رکعتی پنجاه بار بر نمیگردد از آن نماز بر حالی که میان او و میان الله تعالی گناهی باشد
لیکن آمرزیده میشود آن گناه برای او دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسِينَ مَرَّةً لَمْ يَنْفَتِلْ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ شرح این ظاهرست
از شرح حدیث سابق سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي
كُلِّ رَكْعَةٍ سِتِّينَ مَرَّةً انْفَتَلَ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
امام گفت هر که گذارد دو رکعت را با سوره قل هو الله احد در هر رکعتی شصت بار بر نمیگردد از آن نماز بر حالی
که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی چهارم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ
وَبَعْدَهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى يُصَلِّيَ عَشْرَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ بِالْحَمْدِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ
أَحَدٌ كَانَتْ عِدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ شرح العدل بکسر عین بنقطه و سکون دال بی نقطه متاع بعض عوض با رجا و او مراد
اینجا همسنگ است باعتبار ثواب یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم گفت هر که گذارد فریضه مغرب را و بعد از آن

و میتواند بود که منفصل باشد که مراد [illegible] اثم از مغفور و غیر مغفور باشد و در حدیث آینده مخصوص بغیر معصوم باشد هم

چهار رکعت نافله را و سخن نگوید تا آنکه گزارد ده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی از این ده رکعت

بسوره فاتحه و سوره قل هو الله احد میشود آن نماز همه زن ده بنده که آزاد کرده شود در راه خدا

پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ اَوَی اِلَی فِرَاشِهِ بَاتَ وَفِرَاشُهُ

کَمَسْجِدِهِ فَاِنْ قَامَ مِنَ اللَّیْلِ فَذَکَرَ اللهَ تَنَاثَرَتْ عَنْهُ خَطَایَاهُ فَاِنْ قَامَ مِنْ آخِرِ

اللَّیْلِ فَتَطَهَّرَ وَصَلَّی رَکْعَتَیْنِ وَحَمِدَ اللهَ وَاَثْنَی عَلَیْهِ وَصَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

لَمْ یَسْأَلِ اللهَ شَیْئًا اِلَّا اَعْطَاهُ اِمَّا اَنْ یُعْطِیَهُ الَّذِی یَسْأَلُهُ بِعَیْنِهِ وَاِمَّا اَنْ یَدَّخِرَ لَهُ

مَا هُوَ خَیْرٌ لَهُ مِنْهُ شرح اوی بهمزه و واو و الف منقلب از یا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیلست

آخر اللیل بکسر خاء و فتح خاء میتواند بود و بر هر تقدیر مراد حوالی نصف دوم شب است ظاهر اینست که این ده رکعت

خارج از نماز شب باشد و پیش از آن باشد بر وجهی که در میان اول نصف دوم شب و اول ثلث سیوم شب باشد

و آن ثلث سوم وقت نماز شب است چنانچه گذشت در حدیث ششم باب هفتم یدخر بدال بانقط و خاء با نقط

و را بی نقط بصیغه مضارع معلوم غایب است ضمیر با باب افتعال است الذخر بضم ذال و سکون خاء و الادخار

برگزیدن و نگاه داشتن چیزی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که وضو سازد مثلا بعد از آن

جا گیرد در جامه خواب خود شب میگذراند بر حالی که جامه خواب او مانند مسجد اوست پس اگر بیدار شود در شب

پس یاد کند الله تعالی را پراکنده میشود از او خطاهای او پس اگر برخیزد در آخر شب پس وضو سازد مثلا و گزارد

دو رکعت و سپاس کند الله تعالی را و ستایش کند برا و بذکر اسماء حسنی و درود کند بر نبی صلی الله علیه و آله طلب

نمیکند از الله تعالی چیزی را مگر آنکه میدهد الله تعالی او را یا با نزدیک که دهد او را آنچه میطلبید آنرا بعینه یا با نزدیک

که برگزیند و نگاه دارد برای او آنچه را که بهتر است برای او از آنچه طلبیده ششم اصل عَنْ بَعْضِهِمْ عَلَیْهِمُ

السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ اَشَدُّ وَطْأً وَاَقْوَمُ قِیلًا قَالَ هِیَ رَکْعَتَانِ

بَعْدَ الْمَغْرِبِ تَقْرَأُ فِی اَوَّلِ رَکْعَةٍ بِفَاتِحَةِ الْکِتَابِ وَعَشْرٍ مِنْ اَوَّلِ الْبَقَرَةِ وَآیَةِ السُّخْرَةِ وَمِنْ

قَوْلِهِ وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلَی قَوْلِهِ

لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ وَخَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَفِی الرَّکْعَةِ الثَّانِیَةِ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ

وَآیَةَ الْکُرْسِیِّ وَآخِرَ الْبَقَرَةِ مِنْ قَوْلِهِ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ اِلَی اَنْ تَخْتِمَ السُّورَةَ

وَخَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ ثُمَّ ادْعُ بَعْدَهُ بِمَا شِئْتَ قَالَ وَمَنْ وَاظَبَ عَلَیْهِ کُتِبَ

لَهُ بِکُلِّ صَلٰوةٍ سِتُّمِائَةِ اَلْفِ حِجَّةٍ شرح گذشت در حدیث نوزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل

~~است که ناشئة اللیل عبارتست از قیام در لیل برای الله تعالی پس از جماع ... ناشئة اللیل یعنی برخوردی~~

این ادب قبل نقیض ثالث م

از بجا رست

~~... که گفتن تعارض ناشئة اللیل هست و فایده آن نسخه نقض آن القوم بفتح میم و سکون عین بی نقط~~

~~و کسر لام بی نقط و یا یک نقط بصیغه مصدر میمی باب نصر و ضرب غایب شدن و میتواند بود که بغین با نقط و کسر را~~

~~بی نقط باشد ... بمعنی پنهان شدن ستاره ... که اول شب ... وسط آسمان ظاهر ...~~

~~علامت نزدیک شدن بنصف شب یا رسیدن بنصف شب است نظیر آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب~~ هشتاد و ...

~~چهارم که غارت النجوم و نامت العیون و شاید که این دو رکعت همان باشد که در حدیث سابق مذکور شد~~

~~و ... باشد که ... افضل است~~ یعنی روایتست از بعض ائمه معصومین علیهم السلام در قول

الله عز و جل در سوره المزمل که بدرستی که ... ~~در شب~~ ... آن ... ~~سخت تر~~ ... باعتبار قدم

نهادن و درست تر ... باعتبار سخن امام گفت که ناشئة اللیل عبارتست از دو رکعت بعد از ... مغرب

~~... شب ... میخوانی~~ در رکعت اول بسوره فاتحه و ده آیت از اول سوره

بقره سوای بسم الله الرحمن الرحیم اول الم دوم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سیوم الذین یومنون

بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون چهارم والذین یومنون بما انزل الیک و ما انزل من

قبلک و بالآخرة هم یوقنون پنجم اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون ششم ان الذین کفروا

سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یومنون هفتم ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصا

رهم غشاوة و لهم عذاب عظیم هشتم و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤ

منین نهم یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون دهم فی قلوبهم

مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون مخفی نماند که بنا بر اینکه الم آیت علیحده نباشد

دهم اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون خواهد بود و میخوانی آیت سخره را بضم

سین بی نقط و سکون خاء با نقط و را بی نقط از سوره اعراف که ان ربکم الله الذی خلق السموات و الا

رض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات

بامره الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب الفصل

به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و میخوانی از سوره بقره که و الهکم اله واحد لا

اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی

البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من

کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون و بیان شد در کتاب

العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول و میخوانی پانزده بار سوره قل هو الله احد را و در رکعت دوم میخوانی

سوره فاتحه را و آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات
و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم
و بیان شد در کتاب الدعا در شرح حدیث هشتم باب الدعا فی ادبار الصلوة که باب پنجاه و دوم است و میخوانی
آخر سوره بقره را که لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم
به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر آمن الرسول بما انزل الیه من
ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا
سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها
ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولینا
فانصرنا علی القوم الکافرین و میخوانی پانزده بار سوره قل هو الله احد را بعد از آن دعا کن بعد از
اینکه مذکور شد با آنچه خواستی امام گفت و هر که مداومت کند بر آنچه مذکور شد نوشته میشود برای او بعدد نمازی
شصت هزار حج هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان النصف من شعبان فصل
اربع رکعات تقرا فی کل رکعة الحمد مرة و قل هو الله احد مائة مرة فاذا فرغت
فقل اللهم انی الیک فقیر و انی عائذ بک و منک خائف و بک مستجیر رب لا تبدل
اسمی رب لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک
من سخطک و اعوذ برحمتک من عذابک و اعوذ بک منک جل ثناؤک و انت کما
اثنیت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون شرح تبدیل اسم عبارت است از انزال آنچه باعث لعن
شود و تغییر جسم عبارت است از انزال آفت در بدن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود شب نیمه ماه
شعبان پس بگزار چهار رکعت میخوانی در هر رکعتی سوره الحمد را یکبار و سوره قل هو الله احد را صد بار پس چون فارغ شوی
پس بگو خدایا بدرستی که من بسوی تو نیازمندم و بدرستی که من پناه گیرنده ام بتو و از تو ترسانم و بتو داخلم ای
صاحب کل اختیار من تبدیل مکن نام مرا ای صاحب کل اختیار من تغییر مده بدن مرا ای صاحب کل اختیار من
صاحب جهد مکن بلای مرا پناه میگیرم به بخشایش تو از بازخواست تو و پناه میگیرم بخشنودی تو از غضب تو
و پناه میگیرم برحمت تو از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو بزرگست ستایش تو و تو چنانی که ستایش کردی در قرآن
برخود و بالای آنی که میگویند گویندگان تو از پیش خود در صفات تو اصل قال و قال ابو عبد الله علیه السلام

یوم سبعه

یوم سبعة و عشرین من رجب نبئ فیه رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی فیه ای
وقت شاء اثنتی عشرة رکعة یقرا فی کل رکعة بام القرآن و سورة ما تیسر فاذا فرغ
و سلم جلس مکانه ثم قرا ام القرآن اربع مرات و المعوذات الثلث کل واحدة
اربع مرات شرح سوره مجرور منون است و موصوف است بمعنی شیء و صفت سوره است تیسر بصیغه
ماضی معلوم غایب باب تفعل صفت او است المعوذات الثلاث بصیغه اسم فاعل باب تفعیل عبارت است از
سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس و سوره قل هو الله احد زیرا که هر سوره برای
تعویذ و احتراز از ضرر است چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب التعقیب و ظاهر است از حدیث دوم باب آینده اینست
و میتواند بود که بجای سیوم سوره قل یا ایها الکافرون باشد زیرا که آن برای احتراز از ضرر کافران و ظالمان
یعنی راوی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که روز بیست و هفتم رجب نبوة داده شد در آن رسول الله
صلی الله علیه و آله هر که گزارد در آن روز هر وقتی که خواهد دوازده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی سوره فاتحه
و سوره از سورها که آسان باشد بر او پس چون فارغ شود و سلام دهد بنشیند همانجا بعد از آن خواند سوره
فاتحه را چهار بار و هر سه سوره را که هر کدام پناه دهنده است از ضرر هر کدام را چهار بار اصل فاذا فرغ
و هو فی مکانه قال لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم اربع مرات ثم یقول الله الله ربی لا اشرک به شیئا
اربع مرات ثم یدعو بشیء الا استجیب له فی کل حاجة الا ان یدعو فی جائحة قوم
او قطیعة رحم شرح الحول بفتح حاء بی نقط و سکون واو و آن ماخوذ است از احول یعنی کج چشم
مراد اینجا گردیدن و سست شدن عزم کسی از کاری است و مراد بقوه ضد آنست و آن راست شدن عزم
کسی بسوی کاری است تقسیم استجابت بدو قسم مذکور شد در حدیث پنجم این باب الجائحه بجیم و الف و همزه
و حاء بی نقط بلایی که بر اندازد کسی را با مال او و القطیعه بفتح قاف و کسر طاء بی نقط و سکون یاء دو نقطه
در پایین و عین بی نقط مصدر باب منع بریدن خویش و پیوند از خود یعنی پس چون فارغ شود بر حالی که او
همانجا باشد گوید که نیست مستحق عبادتی مگر الله و الله بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود و نیست کسی
سپاس مر الله راست و تنزیه میکنم تنزیه الله و نیست گردیدن عزم کسی از کاری و نیست عزم کسی بسوی کاری
مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه بزرگست چهار بار بعد از آن گوید الله الله صاحب کل اختیار منست شریک
نمیکنم با او در ربوبیت چیزی را چهار بار بعد از آن دعا کند پس دعا نمیکند بچیزی از حاجتها مگر آنکه مستجاب میشود
در هر حاجتی که باشد مگر آنکه دعا کند در بر انداختن گروهی یا بریدن خویش و پیوندی مراد استثنای دعا است

فلا یدعو ام

که نماز مشروع باشد **باب نود و سیوم اصل باب صلوة الاستخارة** شرح این باب بیان نماز طلب خیرست
در این باب شش حدیث **اول اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ صَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَ اسْتَخِرِ اللّٰهَ فَوَاللّٰهِ
مَا اسْتَخَارَ اللّٰهَ مُسْلِمٌ اِلَّا خَارَ لَهُ اَلْبَتَّةَ **شرح** خار بخا با نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
معتل العین یایی باب ضرب است خیر مستتر راجع باسه تعالی است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بگزار دو
رکعت نماز و طلب خیر کن از الله تعالی در وقتی که متردد شوی چه بخدا قسم که طلب خیر از الله تعالی نمیکند مگر آنکه
بر میگزیند الله تعالی برای آن بنده البته مراد اینست که بعد از این نماز و دعا آنچه پیش نهاد خاطر او شود کند
که البته خیر خواهد بود **دوم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا
اِذَا هَمَّ بِاَمْرٍ حَجٍّ اَوْ عُمْرَةٍ اَوْ بَیْعٍ اَوْ شِرَاءٍ اَوْ عِتْقٍ تَطَهَّرَ ثُمَّ صَلّٰی رَکْعَتَیِ الْاِسْتِخَارَةِ
فَقَرَاَ فِیْهِمَا بِسُوْرَةِ الْحَشْرِ وَ بِسُوْرَةِ الرَّحْمٰنِ **شرح** تطهر بصیغه ماضی معلوم باب تفعلست و آن
اعم است از غسل تنها و وضوی تنها و جمع هر دو بتقدیم وضو بر غسل **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که عادت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما این بود که چون قصد میکرد کار عمده را
حجی یا عمره یا فروختی یا خریدی یا آزاد کردن بنده پاکیزه میکرد خود را بعد از آن میگزارد دو رکعت استخاره
را باین روش که میخواند بعد از سوره حمد سورة الحشر را در رکعت اول و سوره الرحمن را در رکعت دوم
اصل ثُمَّ یَقْرَاُ الْمُعَوِّذَتَیْنِ وَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اِذَا فَرَغَ وَ هُوَ جَالِسٌ فِیْ دُبُرِ الرَّکْعَتَیْنِ
ثُمَّ یَقُوْلُ اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ کَذَا وَ کَذَا خَیْرًا لِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ دُنْیَایَ وَ عَاجِلِ اَمْرِیْ وَ آجِلِهِ
فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ یَسِّرْهُ لِیْ عَلٰی اَحْسَنِ الْوُجُوْهِ وَ اَجْمَلِهَا اَللّٰهُمَّ وَ اِنْ کَانَ کَذَا
وَ کَذَا شَرًّا لِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ دُنْیَایَ وَ آخِرَتِیْ وَ عَاجِلِ اَمْرِیْ وَ آجِلِهِ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
وَ اصْرِفْهُ عَنِّیْ رَبِّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اعْزِمْ لِیْ عَلٰی رُشْدِیْ وَ اِنْ کَرِهْتُ ذٰلِکَ اَوْ
اَبَتْهُ نَفْسِیْ **شرح** المعوذتین بکسر واو مشدده است اعزم بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ضرب
است العزم اراده کاری بعنوان قطع و فصل بران کار الرشد بضم را بی نقطه و سکون شین با نقطه
و دال بی نقطه مستقیم بودن در راه حق و آن وصیله است کرهت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب علم است
ابته بهمزه و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه معتل اللام یایی باب منع است **یعنی** بعد از آن میخواند سوره
قل اعوذ برب الفلق را و سوره قل اعوذ برب الناس را و سوره قل هو الله احد را چون فارغ میشد بر حالی
که او نشسته بود در عقب آن دو رکعت بعد از آن میگفت که خدایا اگر باشد چنین و چنین که خیال کرده ام بهتر
برای من در کار دین من و دنیای من و حاضر کار من و آینده کار من پس درود کن بر محمد و آل محمد و آسان

کن

و آسان کن آنرا برای من بر بهتر طرف و زیباتر آنها خدایا و اگر باشد چنین و چنین که خیال کرده ام
بدتر برای من در کار دین من و دنیای من و در آخرت من و در حاضر کار من و آینده کار من پس درود
کن بر محمد و آل محمد و برگردان آنرا از من ای صاحب کل اختیار من درود کن بر محمد و آل محمد و قطع و فصل
کن برای من بر آنچه رشد منست هر چند که کراهت داشته باشم آنرا یا اباء داشته باشد از آن دل من **سوم اصل**
عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَرَدْتَ اَمْرًا فَخُذْ سِتَّ رِقَاعٍ فَاکْتُبْ فِیْ ثَلَاثٍ مِنْهَا
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خِیَرَةٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ اِفْعَلْهُ وَ
فِیْ ثَلَاثٍ مِنْهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خِیَرَةٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ
لَا تَفْعَلْهُ ثُمَّ ضَعْهَا تَحْتَ مُصَلَّاکَ ثُمَّ صَلِّ رَکْعَتَیْنِ فَاِذَا فَرَغْتَ فَاسْجُدْ سَجْدَةً
وَ قُلْ فِیْهَا مِائَةَ مَرَّةٍ اَسْتَخِیْرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَةً فِیْ عَافِیَةٍ ثُمَّ اسْتَوِ جَالِسًا وَ قُلِ اللّٰهُمَّ
خِرْ لِیْ وَ اخْتَرْ لِیْ فِیْ جَمِیْعِ اُمُوْرِیْ فِیْ یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَةٍ **شرح** الخیره بکسر خا با نقطه و سکون
و فتح یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه اسم اختیار یعنی برگزیدن خیره در اول و دوم مرفوع و خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر هذه الرقعة خیره یا منصوب مفعول فعل محذوفست بتقدیر اطلب خیره و در سیوم
منصوب و مفعول مطلق است من ابتدائیه است و ظرف صفت خیره است خر بکسر خا با نقطه و سکون
را بی نقطه بصیغه امر معتل العین یایی باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون اراده کنی کاری عمده را که متردد در آن باشی پس بگیر شش پارچه کاغذ را مثلا و بنویس در سه پارچه
از آنها این را که ابتدا میکنم بنام خدای مدبر جهان مهربان بخوشان این رقعه گزین است از جانب خدای
که بی شکلات رعایت کننده مصالح است برای فلان پسر فلانه که بکن آن کار را و در سه پارچه از آنها همان
مضمون و تبدیل افعله بلا تفعله بعد از آن بگذار آنها را در پایین جای نماز خود بعد از آن بگزار دو رکعت نماز
پس چون فارغ شوی پس سجود کن یک سجود و بگو در آن سجده صد بار که طلب گزین کردن میکنم از الله تعالی
برحمت او گزینی که با فراغت باشد بعد از آن راست شو نشسته و بگو خدایا خیر نصیب کن مرا و برگزین
برای من در جمیع کارهای عمده من با آسانی از جانب تو و فراغتی **اصل** ثُمَّ اضْرِبْ بِیَدِکَ اِلَی
الرِّقَاعِ فَشَوِّشْهَا وَ اَخْرِجْ وَاحِدَةً وَاحِدَةً فَاِنْ خَرَجَ ثَلَاثٌ مُتَوَالِیَاتٌ اِفْعَلْ
فَافْعَلِ الْاَمْرَ الَّذِیْ تُرِیْدُهُ وَ اِنْ خَرَجَ ثَلَاثٌ مُتَوَالِیَاتٌ لَا تَفْعَلْ فَلَا تَفْعَلْهُ وَ اِنْ
خَرَجَتْ وَاحِدَةٌ اِفْعَلْ وَ الْاُخْرٰی لَا تَفْعَلْ فَاَخْرِجْ مِنَ الرِّقَاعِ اِلٰی خَمْسٍ فَانْظُرْ اَکْثَرَهَا
فَاعْمَلْ بِهِ وَ دَعِ السَّادِسَةَ لَا تَحْتَاجُ اِلَیْهَا **شرح** بعد از آن فرو کوب دست خود را بسوی آن

اسانیی

پارچها پس برهم زن آنها را و بیرون آور یکی یکی را پس اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی پس بکن آن کار را اگر اراده
داری از او و اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی که مکن پس مکن از او و اگر بیرون آید مثلا یک پارچه که بکن و دیگری
که مکن پس بیرون آور از آن پارچها تا پنج پارچه پس ملاحظه کن بیشتر آنها را که آیا افعل دارد یا لا تفعل دارد
پس عمل کن بآن اکثر و واگذار پارچه ششم را احتیاج نداری بآن **چهارم اصل** سأل الحسن بن الجهم
ابا الحسن علیه السلام لابن اسباط فقال ما ترى له وابن اسباط حاضر ونحن جمیعا یركب البحر
او البر الى مصر فاخبره بخیر طریق البر فقال البر وائت المسجد فی غیر وقت
صلوة الفریضة فصل ركعتین واستخر الله مائة مرة ثم انظر ای شیء یقع فی قلبك
فاعمل به وقال له الحسن البر احب الی له قال والی **شرح** و نحن عطف بر ابن اسباط جمیعا
حال است از نحن یرکب بتقدیر استفهام است و بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است و ضمیر مستتر راجع
بابن اسباط است که اراده سفر مصر داشت البحر منصوب و مفعول یرکب است ضمیر مستتر در اخبره راجع است
بحسن و ضمیر بارز راجع است بابو الحسن علیه السلم ضمیر مستتر در فقال راجع است بابو الحسن علیه السلم البر مبتدا است
طریق خبر مبتدا است ای مرفوع مبتدا است بفتح خبر مبتدا است ضمیر له در اول راجع بابو الحسن است و در
دوم راجع بابن اسباط است ضمیر مستتر در قال راجع بابو الحسن است **یعنی** پرسید حسن بن جهم بفتح جیم و سکون
ها امام رضا علیه السلم را برای علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقط و با یک نقط و الف و طا بی نقط
با بیرون شدن که حسن گفت که چه میبینی برای ابن اسباط بر حالی گفت که ابن اسباط در مجلس حاضر بود و ما نیز
حاضر بودیم همگی آیا پیش گیرد راه دریا را یا راه صحرا را بسوی مصر پس حسن خبر داد امام را بحال راه صحرا یعنی
امام گفت ابن اسباط را که صحرا راهی است یا یعنی که راه صحرا بهتر مینماید و برو بمسجد در غیر وقت نماز
فریضه پس بگزار دو رکعت و طلب گزین کردن کن از الله تعالی صد بار بعد از آن ملاحظه کن که چه چیز می افتد
در دل تو پس عمل بآن کن یا یعنی که هر کدام که پیش نهاد خاطر تو شود خیر خواهد بود پس گفت امام را حسن
که راه صحرا محبوبتر است بسوی من برای ابن اسباط امام گفت و بسوی من نیز محبوبتر است آن راه برای او
پنجم اصل عن علی بن اسباط قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام جعلت فداك ما ترى آخذ برا
او بحرا فان طریقنا مخوف شدید الخطر فقال اخرج برا ولا علیك ان تاتی مسجد
رسول الله صلی الله علیه وآله وتصلی ركعتین فی غیر وقت فریضة ثم تستخیر الله مائة
مرة ومرة ثم تنظر فان عزم الله لك علی البحر فقل الذی قال الله عز وجل وقال ار
كبوا فیها بسم الله مجراها ومرساها ان ربی لغفور رحیم فان اضطرب بك البحر

فاتك

فاتك علی جانبك الایمن وقل بسم الله اسكن بسكینة الله وقر بوقار الله واهدا
باذن الله ولا حول ولا قوة الا بالله **شرح** آخذ بهمزه و الف و خا با نقط و ذال با نقط بصیغه
مضارع متکلم وحده از باب نصر است و بتقدیر استفهام است مخوف بفتح میم و ضم خا با نقط بصیغه
اسم مفعول معتل العین باب علم است ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و نافع و ابو بکر از عاصم مجریها بضم میم
خوانده اند و حمزه و کسائی و حفص از عاصم بفتح میم خوانده اند و بنا بر اول مصدر میمی از باب افعال است
و بنا بر دوم مصدر میمی از باب ضرب است و بعضی قرا اماله الف کرده اند قرا بمعنی کما ذکر مرسیها بضم
میم خوانده اند و در قرائت شاذه ابن محیصن بفتح میم خوانده با در بکم برای تعدیه و برای ملابست
میتواند بود اتک بهمزه وصل و تشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه و کسر کاف بصیغه امر معتل الفا
واوی و مهموز اللام باب افتعال است فا الفعل آن منقلب بتا شده و مدغم شده و لام الفعل آن
منقلب بیا شده و بجزم افتاده الا آنکه گردن بر چیزی السکینه بفتح سین بی نقط و کسر کاف مخففه
و سکون یا دو نقطه در پایین و بکسر سین و تشدید کاف آرام قر بکسر قاف و سکون را بی نقط
بصیغه امر معتل الفا واوی باب ضرب است الوقار بفتح واو مصدر باب ضرب چون سکینه
و میتواند بود که قر بکسر یا فتح قاف و تشدید را مکسوره و مفتوحه بصیغه امر مضاعف یا باب ضرب
یا باب علم باشد القرار بفتح قاف ساکن شدن اهد بهمزه وصل و سکون ها و فتح دال بی نقط بصیغه
امر مهموز اللام باب منع است لام الفعل آن منقلب بالف شده و بجزم افتاده و در بعض نسخ همزه
لام الفعل ثابت است الهدء بفتح ها و سکون دال و همزه و الهدوء بضم ها و ضم دال و سکون
واو و همزه قرار گرفتن **یعنی** روایت است از علی بن اسباط گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که قربانت
شوم چه می بینی آیا فرا گیرم راه صحرا را یا راه دریا را چه بدرستی که راه ما ترسناک است خطر بسیار دارد
پس امام گفت که بیرون رو براه صحرا و باکی نیست بر تو از اینکه روی بمسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
و گزاری دو رکعت در غیر وقت نماز فریضه بعد از آن طلب کنی گزین کردن را از الله تعالی صد و یکبار پس
از آن نگاه کنی که در دل تو چه می افتد پس اگر قطع و فصل کند الله تعالی برای تو بر راه دریا پس بگو در
وقت سوار شدن کشتی آنچه را که گفت الله عز و جل در سوره هود که و گفت نوح مؤمنان را که سوار
شوید در کشتی بر حالی که مقدر باشد اینکه بنام الله تعالی باشد روان کردن کشتی و لنگر کردن کشتی
بدرستی که صاحب کل اختیار من بر آینه بخشاینده مهربان است با مؤمنان یا یعنی که شما را بر خطا
های شما مؤاخذه نخواهد کرد و کشتی را موافق خواهش شما اجرا و ارسا خواهد کرد پس اگر مضطرب کند ترا

دریا پس تکیه کن بر جانب راست خود و بگو بنام خداست سوار شدن من در کشتی و آرام گیرای دریا بآرام الله تعالی و ساکن باش بسکینی الله تعالی و قرار گیر برخصت الله تعالی و نیست بگی عزم کسی از کاری و نه درستی عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی اصل قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا السَّكِينَةُ قَالَ رِيحٌ تَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ لَهَا صُورَةٌ كَصُورَةِ الْإِنْسَانِ وَرَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ وَهِيَ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَتْ تَدُورُ حَوْلَ أَرْكَانِ الْبَيْتِ وَهُوَ يَضَعُ الْأَسَاطِينَ قِيلَ لَهُ هِيَ مِنَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ قَالَ تِلْكَ السَّكِينَةُ فِي التَّابُوتِ وَكَانَتْ فِيهِ طَسْتٌ تُغْسَلُ فِيهَا قُلُوبُ الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ التَّابُوتُ يَدُورُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ فَمَا تَابُوتُكُمْ قُلْنَا السِّلَاحُ قَالَ صَدَقْتُمْ هُوَ تَابُوتُكُمْ شرح من در من التی ابتدائیه است و مراد اینست که آن دو مثل یکدیگر است بنابر اینکه مثل چیزی منضم با آنچیز میباشد غالبا پس چون دوری واقع باشد گویا کلمه کدام از یکدیگر جدا شده بعد از اتصال مثل حدیث انا من علی و علی منی و میتواند بود که برای تبعیض باشد بتقدیر من جنس التی و حاصل هر دو یکیست تلک مبتدا است و مشار الیه آن ریح است که مذکور شد السکینة خبر مبتدا است و حاصل جواب اینست که آن ریح و آن سکینه که در تابوت بود یکیست با یمعنی که واحد بشخص است یا با یمعنی که واحد بالنوع است و این منافات ندارد با اینکه مراد بسکینه در آیت سوره الفتح ایمان باشد چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب دوم که باب فی ان السکینة هی الایمان و کانت فیه تا آخر برای تفسیر بقیه است و بهذا ارجاع ضمیر مؤنث طست شده با وجود آنکه مذکرست الطست بفتح طاء بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا منقلب از سین بی‌نقطه ظرفی معروف که از مس است و گاهی بشین با نقطه مستعمل میشود چنانچه در لغت نجم است الانبیاء در اول برای جنس است و در دوم برای عهد خارجیست و گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب بیست و هشتم که باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه است که و ان عندی الطست الذی کان موسی یقرب به القربان و بیان شد در شرح آن السلاح بکسر سین بی‌نقطه یراق جنگ و مراد اینجا جفر احمر است که بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سیوم باب چهارم یعنی گفتم که بصلاحت دارا و ترا الله تعالی چه چیزست سکینه با یمعنی که حقیقت آنچه باعث آرام دریاست چه چیزست امام گفت که بادی است که بیرون می آید از بهشت از برای او صورتیست مانند صورت آدمی و بوییست خوش و آن بادیست که فرود آمد بر ابراهیم علیه السلام پس شروع کرد میکردید در دور کنجهای کعبه بر حالی که ابراهیم میکذاشت

ستونهای

ستونهای کعبه را گفته شد امام را که آیا آن باد از آن سکینه است که گفت الله عز و جل در سوره البقره که در تابوت سکینه ایست از جانب صاحب کل اختیار شما و باقیمانده ایست از آل موسی و آل هرون امام گفت آن باد سکینه در تابوت میبود و در آن تابوت طشتی که شسته میشد در آن طشت دلهای پیغمبران با یمعنی که آن از پیغمبران بنی اسرائیل که امام مفترض الطاعة میشد دل او در آن طشت شسته میشد و عادت این بود که آن تابوت میگردید در میان بنی اسرائیل با آن پیغمبرانی که دل ایشان شسته میشد در آن طشت برای امامت بعد از آن امام علیه السلام رو آورد بر ما پس گفت که پس چه چیزست تابوت شما شیعه امامیه با یمعنی که آنچه در میان شما علامت امامت امام است و دور میگردد با امامان مفترض الطاعة مانند تابوت در امامان بنی اسرائیل کدام است گفتیم سلاح رسول الله است امام گفت راست گفتید آن تابوت شماست اصل وَإِنْ خَرَجْتَ بَرّاً فَقُلِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقُولُهَا عِنْدَ رُكُوبِهِ فَيَقَعُ مِنْ بَعِيرٍ أَوْ دَابَّةٍ فَيُصِيبُهُ شَيْءٌ بِإِذْنِ اللَّهِ شرح فاء در فیقع برای تعقیب است پس یقع مرفوعست و همچنین است فیصیبه پس در کلام دلالت بر عدم وقوع قائل نیست و میتواند بود که فاء در فیصیبه برای سببیت باشد پس فیصیبه منصوب باشد و در کلام دلالت بر عدم وقوع قائل باشد یعنی و اگر بیرون روی در صحرا پس بگو بعد از سوار شدن آنچه را که گفت الله عز و جل در سوره زخرف که تنزیه میکنم آنکس که برای ما این مرکوب را رام نمود و نبودیم برای آن بفرمان در آرندگان و بدرستی که ما بسوی صاحب کل اختیار خود هر آینه بازگشت کنندگانیم چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچ بنده که گوید آن کلمه را نزد سوار شدن او پس افتد از شتری یا اسبی مثلا پس برسد او را چیزی از آزار برخصت الله تعالی اصل ثُمَّ قَالَ فَإِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَضْرِبُ وُجُوهَ الشَّيَاطِينِ وَيَقُولُونَ قَدْ سَمَّى اللَّهَ وَآمَنَ بِاللَّهِ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ شرح بعد از آن امام گفت که پس چون بیرون روی از منزل خود پس بگو بنام خداست این سفر من گرویدم بالله تعالی و توکل کردم بر الله تعالی نیست بگی و سستی عزم کسی از کاری و نه درستی و قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی چه بدرستی که فرشتگان میزنند رویهای شیاطین را یعنی که بر میگردانند ایشان را و میگویند که بتحقیق که نام برد الله تعالی را و مومن شد بالله تعالی و توکل کرد بر الله تعالی و گفت که نیست حولی و نه قوتی مگر بالله تعالی

ششم اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ شَيْئاً فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ لْيَحْمَدِ اللَّهَ وَلْيُثْنِ عَلَيْهِ وَيُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ خَيْراً لِي فِي دِينِي

وَدُنْیایَ فَیَسِّرْهُ لِی وَاقْدِرْهُ وَاِنْ کانَ غَیْرَ ذَلِکَ فَاصْرِفْهُ عَنِّی فَسَاَلْتُهُ اَیَّ شَیْءٍ اَقْرَاُ فِیهِما
فَقالَ اقْرَاْ فِیهِما ما شِئْتَ وَاِنْ شِئْتَ قَرَاْتَ فِیهِما قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَقُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ
شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون اراده کند یکی از شما چیزیرا که مترددباشد در ان پس باید
که گزارد دو رکعت بعد از ان باید سپاس کند الله تعالی را و باید که ستایش کند براو بذکر اسما حسنی و درود
میکند بر محمد و اوصیای او و میگوید که خدایا اگر باشد این کار بهتر برای من در کار دین من و دنیای من
پس آسان کن آنرا برای من و قضا و قدر کن آنرا برای من و اگر باشد غیر آن پس برگردان آنرا از من
پس پرسیدم امام را که چه چیز میخوانم در ان دو رکعت بعد از سوره فاتحه پس امام گفت که بخوان در ان دو
رکعت هرچه را که خواستی و اگر خواهی میخوانی در ان دو رکعت سوره قل هو الله احد را در رکعت اول
و سوره قل یا ایها الکافرون را در رکعت دوم و مراد اینست که این بهترست فی الجمله هفتم اصل عَنْ
اِسْحٰقَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ قُلْتُ لَهُ رُبَّما اَرَدْتُ الْاَمْرَ یَفْرُقُ مِنِّی فَرِیقانِ
اَحَدُهُما یَاْمُرُنِی وَالْآخَرُ یَنْهانِی قالَ فَقالَ اِذا کُنْتَ کَذٰلِکَ فَصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَاسْتَخِرِ اللّٰهَ
مِائَةَ مَرَّةٍ وَمَرَّةً ثُمَّ انْظُرْ اَحْزَمَ الْاَمْرَیْنِ لَکَ فَافْعَلْهُ فَاِنَّ الْخِیَرَةَ فِیهِ اِنْ شاءَ اللّٰهُ
وَلْتَکُنِ اسْتِخارَتُکَ فِی عافِیَةٍ فَاِنَّهُ رُبَّما خِیرَ لِلرَّجُلِ فِی قَطْعِ یَدِهِ وَمَوْتِ وَلَدِهِ وَذَهابِ
مالِهِ شرح یفرق بفا و را بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل برای تکثیر یا باب نصرت
و جمله حالیه است الفریق بفتح فا و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف طایفه بسیار از مردم
و استعاره شده اینجا برای عدد بسیار از علم بنفع در کاری یا در ترک آن کار پس من در معنی برای تبعیض
مجازیست که فریقان که نایب فاعلست عبارتست از دو لشکر دلیل یعنی علم بنفع که مقتضای هر کدام از ان
دو لشکر خلاف مقتضای دیگریست و علم کسی جز او نیست و جزئی او نیز نیست حقیقة امر و نهی در احدهما
یامرنی والآخر ینهانی عبارتست از اقتضای فعل و ترک و مراد اینست که از بسیاری وجوه نفع و ضرر
که متعارض است تمیز نیک و بد نمیتوانم کرد و متردد میشوم الاحزم بفتح همزه و سکون حا بی نقطه و فتح زای
با نقطه بصیغه افعل التفضیل آنچه احتیاط در ان بیشتر باشد ثم انظر احزم الامرین اشارتست بانکه مباح
عقلی نیباشد باینمعنی که میان هر فعلی و ترک آن رجحانی فی الجمله هست در نظر فاعل و برهان این اینست که هر فعل
و ترک قطع نظر از اصالة عدم بر دو قسم است اول اینکه رجحانی فی الجمله یکی از ان دو را بر دیگری هست در نظر
فاعل دوم انکه رجحانی نیست اصلا و بنا بر شق اول عدم اباحت عقلی ظاهرست زیرا که اصالة عدم معارض
نمیتواند کرد با نفعی که راجح سازد وجود را هرچند که کم باشد و بنا بر دوم ترک راجح بر فعلست بنا بر اصالة عدم زیرا

کو دفع

که دفع ضرر اهم از جلب نفع است و پشیمان شدن کسی که چرا کردم بدترست از پشیمان شدن او که چرا نکردم این
مقدمات مرکوز در اذهان عقلاست اینقدر هست که با وجود رجحان فی الجمله اطمینان خاطر نمیباشد و این
استخاره برای آنست یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام اسحق گفت که گفتم او را
که بسا که اراده کردم کاری را بر حالی که بسیار جدا کرده میشود از جانب من باینمعنی که دو لشکر دلیل در من بهم میرسد
که مقتضای هر یکی ضد مقتضای دیگریست باعتبار انکه یکی علم بنفع فعلی است و دیگر علم بنفع ترک آن
فعلست یکی از ان دو لشکر امر میکند مرا بفعل و دیگری نهی میکند مرا از ان فعل اسحق گفت که پس امام گفت که
چون باشی چنان پس بگزار دو رکعت و طلب گزین کن از الله تعالی صد و یکبار بعد از ان نگاه کن احوط آن
دو کار را برای تو پس بکن آنرا چه بدرستی که گزین در آنست انشاء الله تعالی و باید که باشد طلب گزین تو در فراغت
باینمعنی که هر بار که بگویی که استخیر الله برحمته خیره فی عافیة چه بدرستی که بسا که گزین کرده شود برای مرد در بریدن
دست او و مردن فرزند او و رفتن مال او هشتم اصل عَنْهُمْ عَلَیْهِمُ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ لِبَعْضِ اَصْحابِهِ وَقَدْ
سَاَلَهُ عَنِ الْاَمْرِ یَمْضِی فِیهِ وَلا یَجِدُ اَحَداً یُشاوِرُهُ فَکَیْفَ یَصْنَعُ قالَ شاوِرْ رَبَّکَ قالَ فَقالَ
لَهُ کَیْفَ قالَ انْوِ الْحاجَةَ فِی نَفْسِکَ ثُمَّ اکْتُبْ رُقْعَتَیْنِ فِی واحِدَةٍ لا وَفِی واحِدَةٍ نَعَمْ وَاجْعَلْهُما
فِی بُنْدُقَتَیْنِ مِنْ طِینٍ ثُمَّ صَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَاجْعَلْهُما تَحْتَ ذَیْلِکَ وَقُلْ یا اَللّٰهُ اِنِّی اُشاوِرُکَ
فِی اَمْرِی هٰذا وَاَنْتَ خَیْرُ مُسْتَشارٍ وَمُشِیرٍ فَاَشِرْ عَلَیَّ بِما فِیهِ صَلاحٌ وَحُسْنُ عاقِبَةٍ
ثُمَّ اَدْخِلْ یَدَکَ فَاِنْ کانَ فِیها نَعَمْ فَافْعَلْ وَاِنْ کانَ فِیها لا لا تَفْعَلْ هٰکَذا تُشاوِرُ رَبَّکَ
شرح ضمیر عنهم راجع بائمه معصومین علیهم السلام است و مراد روایت از یکی از ایشانست مثل و نادره الملائکه و لفظ
ارجاع ضمیر مفرد بمرجع ضمیر جمع شده یعنی بضاد با نقطه و یا بصیغه مضارع معلوم غایب معتل اللام یائی باب ضرب
المضی بضم میم و کسر ضاد و تشدید یا رفتن و مراد اینجا فکر کردن در جزئیات و ضمیر مستتر راجع ببعض اصحابست و این
از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که آن بعض اصحاب بصیغه متکلم وصف کرده این را و لفظ گزارده
قال در قال شاور تکرار سابق است برای وقوع فاصله بسیار کیف بتقدیر کیف اشاور ربی است البندقه بضم بای یک نقطه
و سکون نون و ضم دال بی نقطه و قاف و تا وحدت یک گروه به اشر بفتح همزه و کسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه
بصیغه امر معتل العین واوی باب افعالست الاشاره بیرون آوردن عسل از کندوج و اینجا استعاره شده
برای راهنمایی کسی که مشورت کند و تقدیر آن بعلی برای معنی استعلاست حسن بضم حا و سکون سین
مضافست عاقبة بقاف و یا یک نقطه است و در بعضی نسخ بفا و یا دو نقطه در پایین است یعنی روایتست
از یکی از معصومین علیهم السلام اینکه او گفت بعض یاران خود را بر حالی که بتحقیق پرسیده بود امام را از کاری که

زیرا م

عافیة

که فکر میکند در آن ونمی یابد کسی را که مشورت کند با او پس چون میکند امام گفت مشورت کن با صاحب کل
اختیار خود امام گفت که قصد کن آن حاجت را در دل خود بعد از آن بنویس دو پارچه کاغذ را در یکی لا و در یکی
نعم و داخل کن آنها را در دو کره بعد از گل بعد از آن بگزار دو رکعت و بگذار آنها را در زیر دامن خود و بگو
خدایا بدرستی که من مشورت میکنم با تو در این کار خود و تو بهتر مشورت کرده شده ای و بهتر راهنمائی پس راه
نمائی بر من کن با آنچه در آنست مصلحت و عاقبت بخیری بعد از آن داخل کن دست خود را در زیر دامن
برای بیرون آوردن یک کره پس اگر باشد در آن کره نعم پس بکن و اگر باشد در آن لا مکن چنین
مشورت میکنی با صاحب کل اختیار خود باب نود و چهارم اصل باب الصلاة فی طلب الرزق شرح
این باب بیان نماز در طلب روزیست در این باب هفت حدیث است اول اصل شکا رجل الی ابی عبد
الله علیه السلم الفاقة والحرفة فی التجارة بعد یسار قد کان فیه ما یتوجه فی حاجة
الا ضاقت علیه المعیشة فامره ابو عبد الله علیه السلم ان یاتی مقام رسول الله صلی الله
علیه وآله بین القبر والمنبر فیصلی رکعتین ویقول مائة مرة اللهم انی اسألک بقوتک
وقدرتک وبعزتک وما احاط به علمک ان تیسر لی من التجارة اوسعها رزقا واعمها
فضلا وخیرها عاقبة قال الرجل ففعلت ما امرنی به فما توجهت بعد ذلک فی وجه
الا رزقنی الله عز وجل شرح الحرفه بکسر حاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و فاء ضد برکت در مال ما یتوجه
بحرف نفی و صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است و بتقدیر موصولست
یعنی شکایت برد مردی در مدینه بسوی امام جعفر صادق علیه السلم از نیازمندی و بی برکتی در سودا بعد از وسعتی
که بتحقیق بود در او گفت که رو نمی آورد در حاجتی مگر آنکه تنگ میشود بر او معاش پس امر کرد او را امام جعفر
صادق علیه السلم با آنکه برود نزد مقام رسول الله صلی الله علیه و آله در میان قبر و منبر پس گزارد دو رکعت و
گوید صد بار که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بتوانائی تو و وسعت خزینه تو و بی تنگی تو و آنچه
احاطه کرده بآن دانش تو از سر آفرینش این را که آسان کنی برای من از سودا فراخ‌تر آنرا باعتبار روزی
و شاملتر آنرا باعتبار رفاهیه و بهتر آنرا باعتبار اثر گفت آن مرد که پس کردم آنچه را که امر کرده مرا بآن پس رو
نیاوردم بعد از آن در راهی از کسب معاش مگر آنکه روزی داد مرا الله عز و جل دوم اصل جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی ذو عیال وعلی دین وقد اشتدت
حالی فعلمنی دعاء اذا دعوت به الله رزقنی الله عز وجل ما اقضی به دینی واستعین
به علی عیالی فقال یا عبد الله توضأ واسبغ وضوءک ثم صل رکعتین تتم الرکوع

راوی گفت که پس آن بعض یاران گفت امام را که چون مشورت کنم با صاحب کل اختیار خود صح

اسبقها

والسجود

والسجود فیهما ثم قل یا ماجد یا واحد یا کریم انی اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد
یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله ربک ورب کل شیء ان تصلی علی محمد وعلی اهل
بیته واسألک نفحة من نفحاتک وفتحا یسیرا ورزقا واسعا الم به شعثی واقضی به
دینی واستعین به علی عیالی شرح اینمضمون گذشت در کتاب الدعا در حدیث ششم باب الدعا للرزق
که باب نجاه سیوم است اسبغ بسین بی‌نقطه و باء یکنقطه و غین با نقطه بصیغه امر باب افعال الاسباغ
فراخ و بسیار کردن چیزی و ضوء که بفتح وضم واو بمعنی آب وضوء است و مصدر بضم واو است و مهمه اینجا
اینست و فراخ کردن آب وضوء عبارتست از آسان بستحبات وضو مثل شستن دو دست و مضمضه
و استنشاق و ریختن آب بسیار در ظرفی که سر فراخ باشد تا آنکه اغتراف از آن توان کرد باسانی و اصح بجاء بی‌نقطه
و جیم میتواند بود و بنابر دوم بمعنی بی نیازست ان تصلی میتواند بود که مجرور و بدل اشتمال محمد نبیک باشد و میتواند
بود که بتقدیر لان تصلی باشد و متعلق باشد به اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة زیرا که یا محمد تا آخر جمله معترضه است
النفحه بفتح نون و سکون فاء و حاء بی‌نقطه و تاء وحدت یک وزیدن باد و اینجا استعاره شده برای یکروآوردن
دولت نفحات بفتح نون و فتح فاء است الم بتشدید میم بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است اللم
بفتح لام جمع متفرق الشعث بفتح شین با نقطه و فتح عین بی‌نقطه و ثاء سه نقطه پراکندگی کار و مقصود جمع کارهای
پراکنده بی سروسامانست یعنی آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من عیال
دارم و بر منست قرض و بتحقیق سخت شد حال من پس تعلیم کن مرا دعائی که چون دعا کنم بآن الله تعالی را روزی
کند مرا الله عز و جل آنچه را که ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن در نفقه عیال خود پس نبی صلی الله علیه و آله
گفت که ای بنده خدا وضو بساز و فراخ کن آب وضوی خود را بعد از آن بگزار دو رکعت بر حالی که کامل کنی
رکوع را و سجود را در آن دو رکعت پس بعد از آن بگو که ای بزرگ ای یگانه ای صاحب کرم رو می آورم
بسوی تو بمحمد پیغمبر تو که پیغمبر رحمت است ای محمد ای رسول الله بدرستی که من رو می آورم بوسیله تو بسوی الله تعالی
که صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار هر چیزست با آنکه درود کنی بر محمد و اوصیای او و طلب میکنم از تو
وزیدن نسیم دولتی را از جمله وزیدن نسیم دولت که از جانب تست و گشادی را که آسان باشد و روزی
را که فراخ باشد که جمع کنم بآن روزی فراخ پراکندگی کار خود را و ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن
بر نفقه عیال خود سیوم اصل عن ابن القداح قال قلت لابی عبد الله علیه السلم انه کان فی یدی شیء
فتفرق وضقت ضیقا شدیدا فقال لی الک حانوت فی السوق قلت نعم وقد ترکته
فقال اذا رجعت الی الکوفة فاقعد فی حانوتک واکنسه فاذا اردت ان تخرج الی سوقک

فصلّ ركعتين او اربع ركعات شرح ضقت بكسر ضاد با نقطه و سكون قاف بصيغه ماضى معلوم
معتل العين يائى متكلم وحده از باب ضرب است ضيقا بكسر ضاد و سكون يا دو نقطه در پايين است
الحانوت بحاء بى نقطه و الف و ضم نون و سكون واو و تاء دو نقطه در بالا بروزن فاعول دكان شراب
فروشى و مراد اينجا مطلق دكانست كه پس دكان داشته باشد چنانچه دكان شراب فروشى ميدارد اكثر بيوت
و سين بى نقطه بصيغه امر باب نصر است يعنى روايت از حمزة بن محمد الطيار كه كوفى بوده كفت كه
كفتم در مدينه امام جعفر صادق عليه السلم را كه بدرستى كه شان اينست كه بود در دست من چيزى از مال
پس پراكنده شد و تنكدست شدم تنكى سخت پس امام كفت مرا كه آيا ترا دكانى كه خانه در عقب آن باشد
هست در بازار كوفه كفتم آرى و بتحقيق واكذاشتم آنرا پس امام كفت كه چون بركردى بسوى كوفه پس
بنشين در دكان خود و جاروب كن آنرا پس چون اراده كنى كه از منزل خود بيرون روى بسوى بازار خود پس
بكزار دو ركعت يا چهار ركعت اصل ثمّ قل في دبر صلوتك توجّهت بلا حول منّي ولا قوّة
ولكن بحولك وقوّتك ابرأ من الحول والقوّة الّا بك فانت حولي ومنك قوّتي
اللّهمّ فارزقني من فضلك الواسع رزقا كثيرا طيّبا وانا خافض في عافيتك فانّه
لا يملكها احد غيرك شرح با در بلا حول و در بحولك صله توجهت است باعتبار تضمين معنى وثوق الحول
بفتح حاء بى نقطه و سكون واو كجى و سستى عزم كسى از كارى القوه بضم قاف و تشديد واو رستى و عدم انحراف
عزم كسى از كارى نفى اعتماد و وثوق بحول و قوه خود و ديكران غير الله تعالى عبارتست از اعتقاد بطلان
مذهب معتزله قدريه كه بنده را مستقل در قدرت بر فعل و ترك ميشمرند و بيان شد در كتاب التوحيد در باب
الجبر والقدر والامر بين الامرين و در باب الاستطاعه و غير آن و باب الخافض بخاء با نقطه و فاء و ضاد با نقطه
بصيغه اسم فاعل با حسن خوش عيش فى براى سببيت است يعنى بعد از آن بكو در عقب نماز خود وقت اراده
رفتن بسوى بازار كه رو آوردم بسوى بازار بى وثوق بحولى كه از جانب من باشد و نه قوتى كه از جانب من باشد
يا بمعنى كه ترك آنچه ترك خواهم كرد در بازار و فعل آنچه بفعل خواهم آورد در بازار بوسيله انكيزى من نخواهد بود
و من مستقل در آن نخواهم بود و ليكن توجه و وثوق من بحول تو و قوت تست بيزار ميشوم از هر حول و هر قوت
كه بوسيله انكيزى كسى باشد مكر بوسيله انكيزى تو پس تويى حول من در بازار و از جانب تست قوة من در بازار خدايا
پس بنا بر اين توجه و وثوقى كه بحول و قوت تو دارم و بحول قوت ديكرى ندارم روزى كن مرا از عطاى تو
كه فراخست روزى را كه بسيار باشد پاكيزه باشد بر حالى كه من خوش عيش باشم بسبب فراغت تو يعنى فراغت غنى
كه بوسيله انكيزى تو باشد چه بدرستى كه شان اينست كه مالك و صاحب اقتدار فراغت نميشود هيچ يك غير تو اصل

قال

قال ففعلت ذلك وكنت اخرج الى دكّاني حتّى خفت ان ياخذني الجابي باجرة دكّاني وما
عندي شيء قال فجاء جالب بمتاع فقال لي تكريني نصف بيتك فاكريته نصف بيتي بكراء
البيت كلّه قال وعرض متاعه فاعطى به شيئا لم يبعه شرح خفت بكسر خاء با نقطه و سكون
فاء بصيغه ماضى معلوم معتل العين واوى متكلم وحده از باب علم است الجابي بجيم و با يك نقطه و يا بصيغه اسم
فاعل معتل اللام يائى و واوى باب ضرب و باب علم تحصيلدار خراج و مانند آن الاجرة بضم همزه و سكون جيم
و راء بى نقطه كرايه و مراد اينجا كرايه زمين است كه در ارض خراجيه ميباشد اكر چه عمارت آن كرايه نداد و يا مراد
جزاى عملست يعنى مايه كه حاكم ميكيرد در برابر كار كردن هر كس از اهل بازار در دكان الجالب بجيم و با يك نقطه بصيغه
اسم فاعل باب نصر و ضرب آنكه متاعى از ديارى بديارى آورد و براى فروختن تكريني براء بى نقطه و يا دو نقطه
در پايين بصيغه مضارع مخاطب باب افعال است و خبر بمعنى امر است الاكراء بكسر كاف
والف ممدوده كرايه عرض بعين بى نقطه و راء بى نقطه و ضاد با نقطه بصيغه ماضى معلوم باب تفعيل است التعريض كردن
مهياى فروختن و مانند آن كردن با در به براى مقابله است و ضمير راجع بكراء است ضمير لم يبعه راجع بشيئا است
و مراد اينست كه احسانى كرد و قدرى از متاع داد كه مشتمل بر زياده بر طلب من بود و احتياج بر اظهار كردن من
نبود تا بيع واقع شود يعنى ابن الطيار كفت كه پس كردم آنچه را كه امام فرموده و عادت من اين بود كه بيرون ميرفتم
بسوى دكان خود تا آنكه ترسيدم از آنكه بكيرد مرا تحصيلدار خراج كرايه دكان من بر حالى كه نباشد نزد من چيزى
ابن الطيار كفت پس آورد آورنده متاعى را پس كفت مرا كه بكرايه بده بمن نصف خانه دكان ترا پس بكرايه دادم
باو نصف خانه دكان خود را بكرايه خانه بهمكى آن يعنى آنچه كنجايش داشت كه كل خانه را بآن بكرايه دهد ابن
الطيار كفت كه و اكرد متاع خود را براى فروختن پس داد در مقابل كرايه من چيزى از متاع را كه نفروخت
آنرا بلكه احسان كرد اصل فقلت له هل لك الى خير تبيعني عدلا من متاعك هذا ابيعه
وآخذ فضله وادفع اليك ثمنه قال وكيف لي بذلك قال قلت ولك الله عليّ بذلك
قال فخذ عدلا منها فاخذته ورقمته وجاء برد شديد فبعت المتاع من يومي
ودفعت اليه الثمن واخذت الفضل فما زلت آخذ عدلا عدلا فابيعه وآخذ
فضله وارد عليه راس ماله حتّى ركبت الدوابّ واشتريت الرقيق وبنيت
الدور شرح الى متعلق بمحذوف است بتقدير ميل الى خير و خير افعل التفضيل است يعنى احسانى كه بهتر از
احسانى باشد تبيعني بتقدير ان ناصبه بدل اشتمال خيرات و مرفوع و منصوب ميتواند بود ابيعه مرفوع
و جمله استيناف بيانى سابقست با در بذلك هر دو جا متعلق بمحذوفست بتقدير كفيل بذلك عدلا بكسر عين

بنقطه و سکون دال بنقطه است من در منها برای سببیت است و مرجع ضمیر مؤنث لکه الله علیه است باعتبار آنکه
کلمه است یا فقره است یا باعتبار آنکه یمین است و میتواند بود که من برای تبعیض باشد و ضمیر مؤنث
راجع باشد به عدلهایی که مفهوم است از کلام سابق رقمت براء بنقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم وحده از
باب نصر است الرقم نوشتن و مراد اینجا نوشتن در دستک است بتفصیل تا قیمت هر متاعی معلوم شود
یا مراد نوشتن تمسک است که در آن مبلغ و حق و تاریخ ادا نوشته میشود مازلت بحرف نفی و کسر زای بانقطه
و سکون لام بصیغه ماضی معتل اللام واوی متکلم وحده از باب علم از افعال ناقصه است و ضمیر متکلم اسم آنست و جمله
خزانت الرقیق بفتح راء بنقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف جمع رق بکسر راء و تشدید قاف
بندگان الدور بضم دال بنقطه و سکون واو و راء بنقطه جمع دار خانها **یعنی** پس گفتم او را که آیا ترا میل است بسوی
احسانی که بهتر باشد از آنکه کردی اینکه فروشی بمن یکتای بار را از این متاع خود بیان این آنکه میفروشم
آنرا و نگاه میدارم برای خود زیادتی آنرا و تسلیم میکنم بسوی تو قیمت آنرا آنمرد گفت و چون میشود
برای من که قبل با آنچه گفتی که قیمت آنرا تسلیم کنی ابن الطیار گفت که گفتم که و برای تست الله تعالی بر من
کفیل آن آنمرد گفت پس بگیر یکتای بار را بسبب آن کلام که گفتی پس گرفتم آنرا و نوشتم آنرا و آمد سرای بخت پس
فروختم آن متاع را در همان روز خود و تسلیم کردم بسوی او آن قیمت را و نگاه داشتم زیادتی را پس بکرر میگرفتم
یکتا یکتا را پس میفروختم آنرا و نگاه میداشتم زیادتی آنرا و بر میگردانیدم براو راس المال را تا آنکه سوار شدم بسیار آنرا
و خریدم غلامان و کنیزان او بنا کردم خانها را **چهارم اصل** عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ بْنِ صُبَيْحٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا وَلِيدُ أَيْنَ حَانُوتُكَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ عَلَى بَابِهِ فَقَالَ إِذَا أَرَدْتَ
أَنْ تَأْتِيَ حَانُوتَكَ فَابْدَأْ بِالْمَسْجِدِ فَصَلِّ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعاً ثُمَّ قُلْ غَدَوْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ
قُوَّتِهِ وَ غَدَوْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّي وَ لَا قُوَّةٍ بَلْ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ يَا رَبِّ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ أَلْتَمِسُ
مِنْ فَضْلِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَيَسِّرْ لِي ذَلِكَ وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ **شرح** غدوت بغین با نقطه و دال
بنقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر است الغد و بفتح غین و سکون دال و الغدوه بضم غین
و سکون دال در اول روز رفتن بجایی و توضیح باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق **یعنی** روایت از
عباس بن ولید بفتح واو و کسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بنقطه ابن صبیح بضم صاد بنقطه و
فتح باء یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حاء بنقطه از پدرش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
ای ولید کجاست دکان تو در کوفه نسبت بمسجد پس گفتم که بر در مسجد است پس امام گفت که چون اراده کنی که آیی بدکان
خود پس ابتدا کن بمسجد بگزار در آن دو رکعت یا چهار رکعت بعد از آن بگو که حرکت اول روز و وثوق کردم بحول

الله تعالی و قوت او و حرکت اول روز کردم بی وثوق بحولی از جانب من و نه قوتی من بلکه بحول تو و قوت تو ای
صاحب کل اختیار من خدایا بدرستی که من بنده توام طلب میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا در سوره جمعه فَإِذَا
قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و در سوره نساء وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ
پس آسان کن برای من آنرا در حالی که من خوش عیش باشم بسبب فراغت تو **پنجم اصل** عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي يَا فُلَانُ أَمَا تَغْدُو فِي الْحَاجَةِ أَمَا تَمُرُّ بِالْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ
عِنْدَكُمْ بِالْكُوفَةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَصَلِّ فِيهِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قُلْ فِيهِنَّ غَدَوْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ
غَدَوْتُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَ لَا قُوَّةٍ وَ لَكِنْ بِحَوْلِكَ يَا رَبِّ وَ قُوَّتِكَ أَسْأَلُكَ بَرَكَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ
بَرَكَةَ أَهْلِهِ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ فَضْلِكَ حَلَالاً طَيِّباً تَسُوقُهُ إِلَيَّ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ
وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ **شرح** توضیح این نیز مثل سابق است **یعنی** روایت از مردی از یاران ما از اهل کوفه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت مرا که ای فلان آیا حرکت اول روز نمیکنی برای حاجت آیا گذر نمیکنی
بمسجد بزرگتر نزد شما در کوفه گفتم بلی امام گفت پس بگزار در آن مسجد چهار رکعت بگو در آنها که حرکت اول روز
کردم بحول الله تعالی و قوت او و بغیر حولی که از جانب من باشد و نه قوتی که از جانب من باشد و لیکن بحول تو ای صاحب
کل اختیار من و قوت تو طلب میکنم از تو برکت این روز را و برکت اهل آنرا و طلب میکنم از تو این را که روزی کنی
مرا از عطای تو حلالی پاکیزه را که رانی آنرا بسوی من بحول تو و قوت تو در حالی که من خوش عیش باشم بسبب فراغت
ششم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ جَاعَ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَقُولُ يَا رَبِّ إِنِّي
جَائِعٌ فَأَطْعِمْنِي فَإِنَّهُ يُطْعَمُ مِنْ سَاعَتِهِ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گرسنه شود پس باید
که وضو سازد و باید که گزارد دو رکعت بعد از آن میگوید که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من گرسنه ام
پس اطعام کن مرا چه بدرستی که او اطعام کرده میشود در همان ساعت خود **هفتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا غَدَوْتَ فِي حَاجَتِكَ بَعْدَ أَنْ تَجِبَ الصَّلَوٰةُ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ قُلْتَ
اللَّهُمَّ إِنِّي غَدَوْتُ أَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَارْزُقْنِي رِزْقاً حَلَالاً طَيِّباً وَ أَعْطِنِي فِيمَا
رَزَقْتَنِي الْعَافِيَةَ تُعِيدُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ **شرح** ~~تجب بجیم و تخفیف یکنقطه بصیغه مضارع مجهول غایبه~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

بعض

بیان نیز باشد که مسلوا الله من فضل تعیت اخبود که تجب تخفیف یا بصیغه معلوم غایبه معتل الفا
باب ضرب یا بحذف والصلوة مرفوع و فاعل است جمله فیه مکوجوب یعنی ثبوت و بمعنی استقرار آمده و حلق بهم
و مراد انقضای نماز فریضه است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حرکت روز کنی برای حاجت
خود بعد از انکه تمام کرده شود فریضه صبح پس بگزار در مسجدی از مساجد یا در موضعی دیگر دو رکعت پس چون فارغ
شوی از تشهد میگویی که خدایا بدرستی که من حرکت اول روز کردم بر حالی که طلب میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا
بمسجد که وابتغوا من فضل الله پس روزی کن مرا روزی حلال پاکیزه و بده مرا در آنچه روزی کنی مرا فراغت
اعاده میکنی آن کلمات را سه بار **اصل** ثُمَّ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ أُخْرَاوَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ
قُلْتَ بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ غَدَوْتُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ وَلَكِنْ بِحَوْلِكَ يَا رَبِّ وَقُوَّتِكَ
وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بَرَكَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَبَرَكَةَ أَهْلِهِ وَأَسْأَلُكَ
أَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقاً وَاسِعاً طَيِّباً حَلَالاً تَسُوقُهُ إِلَيَّ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَأَنَا خَا
فِضٌ فِي عَافِيَتِكَ تَقُولُهَا ثَلَاثاً **شرح** اخراوین بضم همزه و سکون خاء با نقطه تثنیه اخری است بزیادکردن
واو برای اشفاع ساکنین و توضیح باقی این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **یعنی** بعد از آن میگزاری
دو رکعت دیگر پس چون فارغ شوی از تشهد میگویی بحول خدا و قوت او حرکت اول روز و وثوق کردم بغیر حولی
که از من باشد و نه قوتی که از من باشد و لیکن بحول تو ای صاحب کل اختیار من و قوت تو و بیزار میشوم بسوی تو
از هر حول و هر قوت که از دیگری باشد خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو برکت این روز را و برکت اهل آنرا
و طلب میکنم از تو این را که روزی کنی از عطای تو روزی فراخ پاکیزه حلال را که رانی آنرا بسوی من بحول تو
و قوت تو بر حالی که من خوش عیش باشم بسبب فراغت تو میگویی آن کلمات را سه بار **باب نود و نهم اصل باب**
صَلوٰةِ الْحَوَائِجِ **شرح** الحوائج بفتح حاء بی نقطه و واو و الف و یاء دو نقطه در پایین و جیم جمع حاجت چیزی
که احتیاج بآن باشد **یعنی** این باب بیان نماز حاجتهاست در این باب یازده حدیث **اول اصل** دَخَلْتُ
عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي اخْتَرَعْتُ دُعَاءً قَالَ دَعْنِي مِنِ اخْتِرَاعِكَ
إِذَا نَزَلَ بِكَ أَمْرٌ فَافْزَعْ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ تُهْدِيهِمَا إِلَى
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْتُ كَيْفَ أَصْنَعُ قَالَ تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ تَسْتَفْتِحُ بِهِمَا
افْتِتَاحَ الْفَرِيضَةِ وَتَشَهَّدُ تَشَهُّدَ الْفَرِيضَةِ **شرح** دعنی بفتح دال بی نقطه و سکون عین بی نقطه و نون
وقایه و یاء متکلم بصیغه امر معتل الفاء و اوی باب منع است الوداع بفتح واو و الکذاشتن و تعدیه آن بمفعول
دوم بمن برای تضمین معنی بتعید است افزع بفا و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب علم و منع است

الفزع بفتح فاء و فتح و سکون زای و بکسر فاء و سکون زای زاری کردن تعدیه بدال بی نقطه و یاء دو نقطه
در پایین بصیغه مضارع مخاطب معتل اللام یائی باب افعال جمله حالیه است ظاهر تغتسل و تصلی اینست که با غسل
مستحب وضوء در کار نیست و بیان این شد در کتاب الطهارة در احادیث باب صفة الغسل والوضوء قبله و بعده
تا آخر که باب بیست و نهم است افتتاح منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه یا برای نوعیت و مراد اینست
که هفت تکبیر و چهار افتتاح که در اول فریضه مستحب است چنانچه می آید در حدیث اول باب النوادر اینجا نیز مستحب است
تشهد در اول بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف یکتا امر فوعیت و در دوم بصیغه مصدر باب تفعل
منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه یا برای نوعیت و مراد ضم مستحبات تشهد است چنانچه می آید نیز در حدیث
اول باب النوادر **یعنی** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من اختراع
کردم دعایی را در طلب حاجت امام گفت که واگذار مرا از اختراع تو چون فرود آید بتو حاجتی پس زاری و
استغاثه کن گفتم چون میکنم امام گفت که غسل طلب حاجت میکنی و میگزاری دو رکعت ابتدا میکنی مانند ابتدای
فریضه و تشهد میکنی مانند تشهد فریضه **اصل** فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ وَسَلَّمْتَ قُلْتَ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ
وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ مِنِّي السَّلَامَ وَأَرْوَاحَ
الْأَئِمَّةِ الصَّادِقِينَ سَلَامِي وَارْدُدْ عَلَيَّ مِنْهُمُ السَّلَامَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَثِبْنِي عَلَيْهِمَا مَا
أَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ **شرح** سلام بفتح سین بی نقطه در اصل مصدر است
بمعنی بی آزار بودن و مستعمل میشود در آنچه از جانب آن آزاری بکسی نرسد و هر آزاری که بوسیله آن بکسی نرسد
از مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التسلیم که
افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی مراد اینست که صاحب اعلای
مراتب عدالت است پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود و چون محمول شود بر فعلی مراد اینست که مشتمل بر عدا
لت است اثبنی بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و نون وقایه و یاء متکلم بصیغه امر معتل العین واوی باب افعال است
امّلت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر یا باب ضرب یا باب تفعیل است فرق میان امل و رجا اینست
که امل متعلق بچیزهای دور میباشد و رجا متعلق بنزدیک است **یعنی** پس چون فارغ شوی از تشهد و سلام دهی
میگویی خدایا تویی سلام و از جانب تست سلام یا بمعنی که علم باحکام حلال و حرام که مشتمل بر عدالت است حاصل
نمیشود مگر بوسیله وحی تو بانبیا و بسوی تست سلام یا بمعنی که هر چه از اعمال خلایق که حق باشد مقبول تست خدا
یا درود کن بر محمد و آل محمد و برسان روح محمد را از جانب من سلام و برسان ارواح امامان راستگو را سلام من

و برگردان بر من از جانب ایشان سلام را و سلام بر ایشان باد و رحمت خدا و برکتهای خدا خدایا بدرستی که من
دو رکعت بهدیه ایت از جانب من بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس ثواب ده مرا بر آن دو رکعت آنچه را
که آرزو دارم و امید وارم در تو و در رسول تو ای کارساز مؤمنان اصل ثُمَّ تَخِرُّ سَاجِداً وَ تَقُولُ
يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ تَضَعُ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ فَتَقُولُهَا أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ تَضَعُ خَدَّكَ الْأَيْسَرَ
فَتَقُولُهَا أَرْبَعِينَ مَرَّةً شرح تخر بخا با نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب نصر یا ضرب
لا تموت بصیغه مضارع مخاطب است زیرا که اگر بصیغه غایب میبود حیا منصوب میبود اربعین مرة
متعلق بمجموع یا حی یا قیوم تا آخر است یعنی بعد از آن می افتی سجده کنان و میگویی که ای زنده ای نگاه دارنده
ایستاده کننده بکار خلایق ای زنده نمیمیری ای زنده نیست مستحق عبادتی مگر تو ای صاحب بزرگی و
گرامی کردن هر گرامی ای رحم کننده تر رحم کنندگان چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی راست روی خود را
بر سجده گاه پس میگویی آن کلمات را چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی چپ روی خود را پس میگویی آن کلمات را
چهل بار اصل ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ وَ تَمُدُّ يَدَكَ فَتَقُولُ أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ تَرُدُّ يَدَكَ إِلَى رَقَبَتِكَ
وَ تَلُوذُ بِسَبَّابَتِكَ وَ تَقُولُ ذَلِكَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ خُذْ لِحْيَتَكَ بِيَدِكَ الْيُسْرَى وَ ابْكِ أَوْ
تَبَاكَ وَ قُلْ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ حَاجَتِي وَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الرَّاشِدِينَ
حَاجَتِي وَ بِكُمْ أَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ فِي حَاجَتِي ثُمَّ تَسْجُدُ وَ تَقُولُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفَسُكَ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنَا الضَّامِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
أَنْ لَا يَبْرَحَ حَتَّى تُقْضَى حَاجَتُهُ شرح کشیدن دستها در وقت دعا دو احتمال دارد اول اینکه بعنوان دور
کردن آنها از رو باشد در جانب قبله چنانچه در صورت ابتهال مذکور شد در کتاب الدعا در حدیث اول باب
چهار و هم که باب الرهبة و الرغبة تا آخر است دوم اینکه بعنوان دور کردن نباشد چنانچه در صورت رغبت
میباشد و این نیز بیان شد در آن حدیث کتاب الدعا و جنبانیدن یک انگشت و دو انگشت در صورت
تبتل و تضرع نیز مذکور شد در آن حدیث کتاب الدعا تلوذ بذال با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل العین واوی
باب نصر است اللوذ بفتح لام و سکون واو پناه بردن بچیزی و مراد اینجا حرکتی است که علامت پناه بردن
بالله تعالی باشد یا برای آلت است السبابة بفتح سین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه و الف و بای یک نقطه انگشتی
از دست که پهلوی شست است ظرف در الی الله و در الی اهل خبر مبتدا است و حاجتی مبتدا است و جمله استیناف
بیانی اشکوا است یعنی بعد از آن بر میداری سر خود را و دراز میکنی دست خود را چنانچه در وقت زاری در دعا

میباشد و میگویی چهل بار بعد از آن بر میگردانی دست خود را بسوی گردن خود بعنوان چپ است یا بعنوانی دیگر و پناه
میبری بوسیله جنبانیدن انگشت شهادت خود و میگویی آن را چهل بار بعد از آن بگیر ریش خود را بدست چپ خود
و گریه کن یا خود را بصورت گریه کننده کن و بگو ای محمد ای رسول الله شکایت میکنم بیان این آنکه بسوی الله تعالی است
و بسوی تست حاجت من و بسوی اوصیای تست حاجت من و بوسیله شما متوجه میشوم بسوی الله تعالی در حاجت
خود بعد از آن سجده میکنی و میگویی ای الله ای الله تا اینکه بریده شود نفس تو درود کن بر محمد و آل محمد و بکن بمن
چنین و چنین مراد اینست که حاجت خود را مذکور کن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بس منم ضامن بر الله عز و جل
این را که از مکان خود نرود تا اینکه بر آورده شود حاجت او دوم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَحْزُنُهُ الْأَمْرُ أَوْ يُرِيدُ الْحَاجَةَ قَالَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي إِحْدَاهُمَا
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَلْفَ مَرَّةٍ وَ فِي الْأُخْرَى مَرَّةً ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ شرح مراد برفع اینجا عرض سخن است
مثل آنچه گذشت در حدیث ششم باب هشتاد و پنجم بس ضمیر قال در اول راجع ببعض اصحاب ما است و میتواند بود که مراد
برفع بالا بردن سند حدیث باشد و ضمیر قال در دو جا راجع بامام باشد و دوم تکرار اول باشد یحزنه بحای بی نقطه و زای
با نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال یا باب نصر است یعنی روایت از بعض یاران ما که
رفع کرد آنچه را که مذکور میشود بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بیان این آنکه آن بعض اصحاب گفتگو کرد با امام در
مردی که غمگین میکند او را کاری عمده یا میخواهد حاجتی را امام گفت که میگزارد دو رکعت میخواند بعد از سوره
فاتحه در یکی از آنها سوره قل هو الله احد را هزار بار و در دیگری یکبار بعد از آن طلب میکند حاجت خود را
سوم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلِّمْنِي دُعَاءً لِقَضَاءِ الْحَوَائِجِ فَقَالَ إِذَا كَانَتْ
لَكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُهِمَّةٌ فَاغْتَسِلْ وَ الْبَسْ أَنْظَفَ ثِيَابِكَ وَ شُمَّ شَيْئاً مِنَ الطِّيبِ ثُمَّ
ابْرُزْ تَحْتَ السَّمَاءِ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ تَفْتَتِحُ الصَّلَاةَ فَتَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسَ
عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تُتِمُّهَا عَلَى مِثَالِ صَلَاةِ التَّسْبِيحِ غَيْرَ أَنَّ الْقِرَاءَةَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً فَإِذَا سَلَّمْتَ
فَاقْرَأْهَا خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَسْجُدُ فَتَقُولُ فِي سُجُودِكَ اللَّهُمَّ إِنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ لَدُنْ عَرْشِكَ
إِلَى قَرَارِ أَرْضِكَ فَهُوَ بَاطِلٌ سِوَاكَ فَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ اقْضِ لِي حَاجَةَ كَذَا وَ كَذَا السَّاعَةَ السَّاعَةَ
وَ تُلِحُّ فِيمَا أَرَدْتَ شرح ابرز بیا یک نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب نصر با علم است
میتواند بود که خمس عشرة مرة هر جا متعلق بمجموع قرات فاتحة الکتاب و قل هو الله احد باشد و میتواند بود که هم
متعلق بقرات قل هو الله احد تنها باشد و مناسب حدیث آینده اینست که در اول متعلق بمجموع باشد و در
باقی متعلق بقرات قل هو الله احد تنها باشد لدن بفتح لام و ضم دال بی نقطه و سکون نون اینجا ظرف مکان است

عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ خَمْسَ

أَنْتَ

دوران لغات دیگر جایز است و مراد بعرش اینجا سطح محیط بجمیع اجسام است القرار بفتح قاف مصدر باب ضرب
و علم ضد حرکت و مراد بقرار ارض اینجا مرکز ثقل زمین است خواه در خارج زمین باشد و خواه داخل
الباطل بکار نیامدنی و مراد اینجا اینست که عبادت آن بکار نمی آید سوای کبریای استثنای متصل است و این
لازم ندارد این را که الله تعالی مکانی باشد چنانچه ظاهر شد در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب الحرکة والانتقال
باب ۴ — که نوزدهم است در تفسیر آیت سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله تلح بتشدید حاء بینقط بصیغه
مضارع مخاطب باب افعال است و مراد بالحاح مبالغه در دعا است مثل توسل بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلم چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث یازدهم باب الدعوات موجزات لجمیع الحوائج که باب شصتم است
یعنی گفتم امام رضا علیه السلم را که قربانت شوم تعلیم کن مرا دعائی برای بر آوردن حاجتها پس امام گفت که چون
باشد ترا حاجتی بسوی الله عز و جل که عمده باشد پس غسل کن و بپوش پاکیزه ترجامهای خود را و بو کن چیزی از
خوشبوئی را بعد از آن بفضا شو در زیر آسمان پس بگزار دو رکعت بیان این آنکه ابتدا میکنی آن نماز را
بتکبیر احرام پس میخوانی سوره فاتحة الکتاب و سوره قل هو الله احد پانزده بار بعد از آن رکوع میکنی و میخوانی
آنرا پانزده بار بعد از آن اتمام میکنی آن نماز را بر نماز جعفر طیار که بیان شد در باب صلوة التسبیح تفاوت
اینست که قرائت اینجا در آنچه تمثیل باعتبار آن شده پانزده بار است و در نماز جعفر تسبیح بزرگ ده بار است
پس چون سلام دهی پس بخوان سوره قل هو الله احد را پانزده بار بعد از آن سجده میکنی پس میگوئی در سجده خود
که خدایا بدرستی که هر معبودی از نزد عرش تو تا استقرار زمین تو پس آن بکار نیامدنی است غیر تو چه بدرستی که
توئی و بس آن مستحق عبادت مشهور که بکار آمدنی ظاهر است بر آور برای من حاجت چنین و چنین را در این
ساعت و الحاح میکنی در آنچه خواستی چهارم اصل عَنْ اَبِي عَلِيٍّ الْخَرّازِ قَالَ حَضَرْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَاَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَخِي بِهِ بَلِيَّةٌ اَسْتَحْيِي اَنْ اَذْكُرَهَا فَقَالَ لَهُ اُسْتُرْ ذَلِكَ
وَقُلْ لَهُ يَصُومُ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ وَالْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ وَيَخْرُجُ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَيَلْبَسُ ثَوْبَيْنِ
اِمَّا جَدِيدَيْنِ وَاِمَّا غَسِيلَيْنِ حَيْثُ لَا يَرَاهُ اَحَدٌ فَيُصَلِّي وَيَكْشِفُ عَنْ رُكْبَتَيْهِ وَيَتَمَطّى
بِرَاحَتَيْهِ الْاَرْضَ وَجَبِينَيْهِ شرح استحیی بکسر حاء بینقط و سکون یا بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل
العین یایی و معتل اللام یایی باب استفعال است بحذف یکی از یاها الاربعا بفتح همزه و سکون را بینقط و فتح و کسر
با یکنقطه و عین بینقط و الف ممدوده چهارشنبه الخمیس بفتح خاء بانقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین
و سین بینقط پنجشنبه یتمطی بطاء بینقط و الف منقلب از واو بصیغه مضارع غایب باب تفعل است التمطی دراز
شدن و مراد اینجا رسیدن است باء در براحتیه برای تعدیه است الراحه براء بینقط و الف و حاء بینقط کف دست

و جبینیه

براحتیه

جبینه

جبینیه بفتح جیم و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون مفتوحه و یا تثنیه یعنی دو پهلوی پیشانی
است و معطوف بر راحتیه و این اشارت است باینکه میباید که سجده گاه خاک باشد تا دو پهلوی پیشانی را نیز گرد یعنی
روایت است از ابو علی خراز بفتح خاء بانقطه و تشدید را بینقط یا بانقطه و الف و زای بانقطه گفت که حاضر شدم نزد امام
جعفر صادق علیه السلم پس آمد نزد او مردی پس گفت او را که قربانت شوم برادر من با او بلایست که شرم میدارم از آنکه
مذکور کنم آنرا پس امام گفت او را که پوشیده دار آنرا و بگو او را که روزه دارد در روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه و
بیرون رود چون زوال آفتاب شود مراد هر زوال روز آدینه است یا مراد در زوال هر یک از این سه روز است و بپوشد
دو جامه را که یا نو باشد یا شسته و پاکیزه باشد مراد لنگ و رده است در جائی که نه بیند او را هیچ یک و نماز گزارد
و پرده بر دارد از دو زانوی خود یا یعنی که در وقت سجده دو زانوی خود را بزمین متصل کند و رساند دو کف دست
خود را بزمین و دو جبین خود را نیز مراد اینست که این نماز بر بالای جای نماز و خره و مانند آن نمیباشد بلکه بر روی
زمین و خاک آن باشد اصل وَيَقْرَأُ فِي صَلَوتِهِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ
فَاِذَا رَكَعَ قَرَأَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ فَاِذَا سَجَدَ قَرَأَهَا عَشْرًا فَاِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ
اَنْ يَسْجُدَ قَرَأَهَا عِشْرِينَ مَرَّةً يُصَلِّي اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عَلَى مِثْلِ هَذَا شرح و میخواند در نماز خود سوره
فاتحة الکتاب را ده بار و سوره قل هو الله احد را ده بار پس چون رکوع کند میخواند پانزده بار سوره قل هو الله
احد را مجرد از سوره فاتحه پس چون سجده کند میخواند سوره قل هو الله احد را ده بار پس چون بر دارد
سر خود را پیش از آنکه سجده دیگر کند میخواند سوره قل هو الله احد را بیست بار میگزارد چهار رکعت را بدو سلام
برابر آنچه مذکور شد اصل فَاِذَا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ قَالَ يَا مَعْرُوفًا بِالْمَعْرُوفِ يَا اَوَّلَ الْاَوَّلِينَ
يَا آخِرَ الْآخِرِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينَ يَا رَازِقَ الْمَسَاكِينِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اِنِّي اشْتَرَيْتُ
نَفْسِي مِنْكَ بِثُلُثِ مَا اَمْلِكُ فَاصْرِفْ شَرَّ مَا ابْتُلِيتُ بِهِ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
شرح المتین منصوب و صفت ذو القوة است و میتواند بود که مجرور باشد و صفت القوة باشد
یا مجرور بجوار باشد نظر قرائت شاذه که منقول از یحیی و اعمش شده در آیت سورة الذاریات
ذو القوة المتین که ایشان بجر المتین خوانده اند و باقی قرا برفع خوانده اند املك بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده از باب ضرب یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل است و بر هر تقدیر مضارع برای استقبال
است یا برای حال است ابتلیت بباء یکنقطه بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از معتل اللام یایی باب
افتعال است الابتلاء آزمودن بآزار و مانند آن یعنی پس چون فارغ شود از تشهد یا یعنی که سلام نیز
دهد گوید که ای مشهور بعطا و احسان ای پیش پیشینیان و ای پس پسینیان ای صاحب قدرت

مستحکم یا یعنی که احتمال عجز ندارد برای بغایت روزی رسان مساکین ای رحم کننده رحم کنندگان بدرستی
که من خریداری کردم خودم را از تو بدو دانگ آنچه مالک میشوم پس برگردان از من ضرر آنچه را که مبتلا شدم
بآن بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی مخفی نماند که بنابراین میباید که دو دانگ مالی را که مالک شود تصدق کند
پنجم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ
فَأَتَمَّ رُكُوعَهُمَا وَسُجُودَهُمَا ثُمَّ جَلَسَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ حَاجَتَهُ فَقَدْ طَلَبَ الْخَيْرَ مِنْ مَظَانِّهِ وَمَنْ
طَلَبَ الْخَيْرَ مِنْ مَظَانِّهِ لَمْ يَخِبْ شرح احسان وضو یعنی اسباغ وضوست که بیان شد در شرح حدیث
دوم باب سابق المظان بفتح میم و ظاء با نقطه و الف و تشدید نون جمع مظنه بفتح میم و فتح ظاء و تشدید نون
بصیغه اسم مکان برای کثرت جایی که گمان بسیار است که چیزی در آنجا باشد لم یخب بکسر خاء با نقطه و
سکون یا یک نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب معتل العین یایی باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که هر که وضو سازد با بزرگی که نیکو کند وضو را و گزارد دو رکعت با بزرگی که تمام کند
و طول دهد رکوع آنها را و سجود آنها را بعد از آن نشیند پس ستایش گوید بر الله عز و جل بذکر اسمای حسنی
و درود کند بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن طلب کند از الله عز و جل حاجت خود را پس
بتحقیق طلب کرده نیکوتر را از جاهای گمان بسیار بودن آن نیکوتر در آنها و هر که طلب کند خیر را از مظان
آن ناامید نمیشود ششم اصل عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ الْأَرْقَطِ وَأُمُّهُ أُمُّ سَلَمَةَ أُخْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرِضْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مَرَضاً شَدِيداً حَتَّى ثَقُلْتُ وَاجْتَمَعَتْ بَنُو هَاشِمٍ
لَيْلاً لِلْجِنَازَةِ وَهُمْ يَرَوْنَ أَنِّي مَيِّتٌ فَجَزِعَتْ أُمِّي عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
خَالِي اصْعَدِي إِلَى فَوْقِ الْبَيْتِ فَابْرُزِي إِلَى السَّمَاءِ وَصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا سَلَّمْتِ فَقُولِي
اللَّهُمَّ إِنَّكَ وَهَبْتَهُ لِي وَلَمْ يَكُ شَيْئاً اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَسْتَوْهِبُكَهُ مُبْتَدِئاً فَأَعِرْنِيهِ
قَالَ فَفَعَلَتْ فَأَفَقْتُ وَقَعَدْتُ وَدَعَوْا بِسَحُورٍ لَهُمْ هَرِيسَةٍ فَتَسَحَّرُوا بِهَا وَتَسَحَّرْتُ
مَعَهُمْ شرح مرضت از باب علم است ثقلت بنون و قاف بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است
و مراد نقل از خانه کوچک درونی بخانه بزرگ بیرونی است تا وسعت تعزیه داشته باشد للجنازة بکسر جیم و نون
و الف و زای با نقطه و گاهی جیم نیز میباشد واقعه هائله که باعث اندوه مردم و اجتماع ایشان شود مثل
مردن عزیزی جزعت بجیم و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب علم است ابرزی با باء یک
نقطه و راء بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر مؤنث باب نصر یا باب علم است مبتدا بصیغه اسم فاعل مهموز اللام به

که چیزی نسخه

بفتح نسخه

انفعال

انفعال حال است از مفعول اول استوهبکه اعرنیه بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر معتل العین واوی متکلم وحده
از باب افعال ففعلت بصیغه غایبه است افقت بفاء و قاف بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم
وحده از باب افعال الافاقة انتقال از مرض بسوی صحت و بهوش آمدن و راحت یافتن و اول اینجا مناسب
است السحور بفتح سین بی نقطه و ضم حاء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه آنچه در سحر خورده شود و هریسه
مجرور و عطف بیان سحور است التسحر مصدر باب تفعل خوردن چیزی در سحر یعنی روایت از اسمعیل بن ارقط
بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و فتح قاف و طاء بی نقطه و مادر اسمعیل ام سلمه است که خواهر امام جعفر صادق علیه السلام
است اسمعیل گفت که بیمار شدم در ماه رمضان بیماری سخت تا آنکه نقل کرده شدم از خانه بخانه دیگر و جمع شدند
بنوهاشم برای واقعه هائله و ایشان گمان میبردند که من مرده ام پس بیتابی کرد مادرم بر من پس گفت او را
امام جعفر صادق علیه السلام خالوی من که بالا رو بسوی بالای این خانه پس ظاهر شو بسوی آسمان و بگزار دو رکعت
پس چون سلام دادی پس بگو خدایا بدرستی که تو بخشیدی او را برای من و نبود چیزی خدایا بدرستی که طلب
بخشش میکنم از تو او را برحالی که از سر نو بخشندگی کنی پس بعاریه ده بمن او را اسمعیل گفت که پس مادرم کرد پس بحال
صحت آمدم و نشستم و دعوت کردند مردم بسحوری که آن هریسه بود پس در سحر خوردند آن را و من
نیز خوردم با ایشان هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَمْراً تَسْأَلُهُ رَبَّكَ فَتَوَضَّأْ
وَأَحْسِنِ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَعَظِّمِ اللَّهَ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقُلْ بَعْدَ
التَّسْلِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ مَلِكٌ وَأَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مُقْتَدِرٌ وَبِأَنَّكَ مَا تَشَاءُ
مِنْ أَمْرٍ يَكُونُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدُ
يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّي لِيُنْجِحَ لِي بِكَ طَلِبَتِي اللَّهُمَّ بِنَبِيِّكَ
أَنْجِحْ لِي طَلِبَتِي بِمُحَمَّدٍ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ شرح یکون بصیغه مضارع غایب باب نصر از افعال تامه است
پس با مبتدا و عاید با اسم ان خبر ثانی طلب رتشا است و میتواند بود که یکون بصیغه مخاطب معلوم باب تفعیل
باشد و عاید مستتر در آن باشد و ما منصوب باشد محلا و از قبیل اضمر عامله شریطة التفسیر باشد ینجح بنون و جیم و حاء
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال الطلبة بفتح طاء بی نقطه و کسر لام و باء یک نقطه مطلوب یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهی کاری عمده را که طلب کنی آن را از صاحب کل اختیار خود پس وضو ساز و نیکو
کن وضو را بعد از آن بگزار دو رکعت و تعظیم کن الله تعالی را در تشهد بخواندن آنچه در تشهد مستحب است و درود کن
بر نبی صلی الله علیه و آله و بگو بعد از سلام که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله آنکه تو پادشاهی و آنکه تو بر هر
چیز بغایت توانایی قرار دهنده اندازه ای و بوسیله آنکه تو آنچه خواهی از کاری که عمده باشد میشود خدایا بدرستی

التسحر نسخه

ملاحظه

که من رو می آورم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر تو محمد که پیغمبر رحمت است یا آنکه یعنی که عذابهائی که بر عاصیان امتان
پیغمبران سابق نازل میشد در امت او نیست صلی الله علیه و آله ای محمد ای رسول الله بدرستی که من رو می آورم
بوسیلهٔ تو بسوی الله تعالی که صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار منست تا آنکه برآورد برای من بوسیلهٔ تو
حاجت مرا خدایا بوسیلهٔ نبی تو برآور برای من حاجت مرا بوسیلهٔ محمد بعد از آن طلب کن حاجت خود را
هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ الطَّالِبُ مِنْ رَبِّهِ قَالَ تَصَدَّقْ
فِي يَوْمِكَ عَلَى سِتِّينَ مِسْكِيناً عَلَى كُلِّ مِسْكِينٍ صَاعٌ بِصَاعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا كَانَ
اللَّيْلُ اغْتَسَلْتَ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي وَلَبِسْتَ أَدْنَى مَا يَلْبَسُ مَنْ تَعُولُ مِنَ الثِّيَابِ إِلَّا أَنَّ
عَلَيْكَ فِي تِلْكَ الثِّيَابِ إِزَاراً شرح قال در دوم تکرار اوست الصاع بصاد بی نقطه و الف و عین بی نقطه
جام آبخوری صاع النبی صلی الله علیه و آله عبارتست از پیمانه که جای چهار مد است و مراد بمد بضم میم قدریست از
گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را که انها را در پهلوی یکدیگر گذارد و کشیده دارد و
که گنجایش چیزی بیشتر داشته باشد لیت از باب علم است فی بمعنی مع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت در کاری عمده که طلب میکند آنرا طلب کننده از صاحب کل اختیار خود گفت تصدق کن در همان روز خود
بر شصت مسکین بر هر مسکینی صاعی از گندم و مانند آن بصاع نبی صلی الله علیه و آله پس چون شود شب غسل میکنی
در دو دانگ باقیمانده شب و میپوشی پستتر آنچه را که میپوشند جمعی که خرج ایشان میکشی مثل غلامان از جامها
اینقدر هست که بر تو باشد بآن جامها لنگی مراد اینست که شب جامه ایشان را نمی باید پوشید و بجای آن لنگی میباید
پوشید اصل ثُمَّ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا وَضَعْتَ جَبْهَتَكَ فِي الرَّكْعَةِ الْأَخِيرَةِ لِلسُّجُودِ هَلَّلْتَ
اللهَ وَعَظَّمْتَهُ وَقَدَّسْتَهُ وَمَجَّدْتَهُ وَذَكَرْتَ ذُنُوبَكَ فَأَقْرَرْتَ بِمَا تَعْرِفُ مِنْهَا مُسَمًّى
ثُمَّ رَفَعْتَ رَأْسَكَ ثُمَّ إِذَا وَضَعْتَ رَأْسَكَ لِلسَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ اسْتَخَرْتَ اللهَ مِائَةَ
مَرَّةٍ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ ثُمَّ تَدْعُو اللهَ بِمَا شِئْتَ وَتَسْأَلُهُ إِيَّاهُ وَكُلَّمَا سَجَدْتَ فَأَفْضِ
بِرُكْبَتَيْكَ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ تَرْفَعُ الْإِزَارَ حَتَّى تَكْشِفَهُمَا وَاجْعَلِ الْإِزَارَ مِنْ خَلْفِكَ بَيْنَ أَلْيَتَيْكَ
أليتيك
وَبَاطِنِ سَاقَيْكَ شرح مسمی بصیغهٔ اسم مفعول معتل اللام واوی باب تفعیل حالست از ذنوب که اسم موصولست ثم
بضم ثا سه نقطه حرف عطف و در چهارم بفتح ثا سه نقطه اسم اشاره مکانیه است ترفع بصیغهٔ مضارع مخاطب
باب منع استیناف بیانی سابقست الالیه بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین گوشت پس ران باطن بجر
و معطوف بر الیتیک است یعنی بعد از آن میگذاری دو رکعت پس چون گذاری پیشانی خود را در رکعت آخر برای سجود
اول آن رکعت لا اله الا الله میگوئی و الله اکبر میگوئی و سبحان الله میگوئی و الحمد لله میگوئی و یاد می آوری گناهان

خودرا

خودرا باین روش که اقرار میکنی بآنچه میشناسی از جملهٔ آنها نام برده شده بعد از آن بر میداری سر خود را بعد از آن
چون گذاری سر خود را برای سجدهٔ دوم آن رکعت طلب خیر میکنی از الله تعالی صد بار باین روش که خدایا بدرستی
که من طلب خیر میکنم از تو بعد از آن دعا میکنی بآنچه خواستی و میطلبی از او آنرا و هر بار که سجده کنی در آن نماز
پس برسان دو زانوی خود را بسوی زمین همانجا پس از آنکه بر میداری از دو زانو لنگ یعنی آنچه از جملهٔ لنگ
دو زانو است تا آنکه باز کنی دو زانو را و بگردان آن کنار لنگ را در پس خود میان دو پس ران خود و دو شکم ساق
خود مراد اینست که دو ران را متصل کن بدو ساق بروشی که زنان در سجده میکنند تا بزمین چسبیده تر شوی
نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَتَوَضَّأْ وَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ
احْمَدِ اللهَ وَأَثْنِ عَلَيْهِ وَاذْكُرْ مِنْ آلَائِهِ ثُمَّ ادْعُ بِمَا تُحِبُّ شرح الالاء بهمزه و الف و لام و الف
تحب
ممدوده جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون لام و الو بفتح همزه و سکون لام و الی بفتح و کسر همزه و فتح لام و الف نعمتها
با تحب بحاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم مضاعف باب افعالست و در بعضی نسخ تجب
بجیم و تخفیف باء یک نقطه ساکنه بصیغهٔ مضارع مجهول مجزوم معتل العین واوی باب افعال بجای بجمیع یا تحب
الاجابه بجا آوردن آنچه دعا کنند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد ترا حاجتی پس وضو
بساز و بگزار دو رکعت بعد از آن سپاس کن الله تعالی را و ستایش کن برای او بذکر اسماء حسنی و مذکور کن از
نعمتهای او هر آنچه را که میسر شود بعد از آن دعا کن بآنچه دوست میداری دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا أَرَدْتَ حَاجَةً فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلْ تُعْطَهْ شرح تعط
بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و هاء ساکنه برای سکت بصیغهٔ مضارع مخاطب مجهول مجزوم معتل اللام واوی باب افعالست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خواهی حاجتی را پس بگزار دو رکعت و درود کن بر محمد و آل
محمد و طلب کن تا داده شوی یازدهم اصل كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ
وَذَكَرَتْ أَنَّهَا تَرَكَتِ ابْنَهَا وَقَدْ قَالَتْ بِالْمِلْحَفَةِ عَلَى وَجْهِهِ مَيِّتاً فَقَالَ لَهَا لَعَلَّهُ لَمْ يَمُتْ
فَقُومِي فَاذْهَبِي إِلَى بَيْتِكِ وَاغْتَسِلِي وَصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَادْعِي وَقُولِي يَا مَنْ وَهَبَهُ لِي وَلَمْ
يَكُ شَيْئاً جَدِّدْ هِبَتَهُ لِي ثُمَّ حَرِّكِيهِ وَلَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَداً قَالَ فَفَعَلَتْ فَحَرَّكَتْهُ فَإِذَا
هُوَ قَدْ بَكَى شرح ابنها بکسر همزه و سکون باء یک نقطه و نون است ~~[illegible]~~
~~[illegible] بضم باء و فتح نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین بلفظ تصغیر [illegible]~~
~~[illegible] بسکون نون و تاء تانیث [illegible]~~ و قد قالت کلام راویست که در میان
اجزای حکایت در آمده برای تعجب پس واو عاطفه است و میتواند که از اجزای حکایت باشد و واو حالیه باشد بوده

وقول اینجا بمعنی میل باشد و باء در بالملحف نیا براول برای ملابست است و متعلق بحرکت است و نیا برودم برای تعدیه است و متعلق بقالت است الملحف بکسر میم و سکون لام و فتح حاء بی نقطه و فاء بالاپوش و مراد اینجا چادر زن است که در بالاپوش او میباشد حالات از اینها یا از ضمیر و جحبه جنگ بفتح باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالاست میتواند بود که بضم باء و فتح نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین باشد و لا تجزعی بدلکل اصلا برای اینست که اگر خویشان در آن وقت خبردار شوند هجوم میکنند و مانع غسل و نماز در خلوت میشوند یا برای اینست که چون این مرض بصحت بدل میشود احتیاج بخبر کردن کسی نیست یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او زنی و مذکور کرد این را که او و اگذاشته پسر خود را و بتحقیق گفت که با چادر بردی او برحالی که مرده است پس امام گفت او را اگر شاید نمرده باشد پس برخیز برو بسوی خانه خود و غسل کن و بگزار دو رکعت و دعا کن و بگو ای آنکه بخشید او را برای من و نبود چیزی تجدید کن بخشش او را برای من بعد از آن بجنبان او را و بجنبانیدن گهواره و مانند آن و خبردار مکن با نچه واقع شده هیچکس را آن زن گفت پس کردم پس جنبانیدم او را پس ناگاه او بتحقیق بگریه در آمد یعنی که برای خواستن شیر گریه کرد باب نود و ششم اصل باب صلوة من خاف مکروها شرح این باب بیان نماز کسی است که ترسید از بلایی در این باب دو حدیث است

پس م

اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَزِعَ إِلَى الصَّلَوٰةِ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت علی علیه السلام این بود که چون هولناک میکرد او را چیزی میگریخت بسوی نماز بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام خواند این آیت را از سوره بقره و مضمون آن در آن سوره مکرر است که و مدد طلبید در کارهای خود بشکیبایی و نماز تفسیر صبر در این آیت بصوم می آید در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب اول و این منافات ندارد با آنکه ترک تفرع نزد مخلوق برای دفع مکروه نیز داخل مراد باشد دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اتَّخِذْ مَسْجِدًا فِي بَيْتِكَ فَإِذَا خِفْتَ شَيْئًا فَالْبَسْ ثَوْبَيْنِ غَلِيظَيْنِ مِنْ أَغْلَظِ ثِيَابِكَ وَصَلِّ فِيهِمَا ثُمَّ اجْثُ عَلَىٰ رُكْبَتَيْكَ فَاصْرُخْ إِلَى اللّٰهِ وَسَلْهُ الْجَنَّةَ وَتَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ الَّذِي تَخَافُهُ وَإِيَّاكَ أَنْ يَسْمَعَ اللّٰهُ مِنْكَ كَلِمَةَ بَغْيٍ وَإِنْ أَعْجَبَتْكَ نَفْسُكَ وَعَشِيرَتُكَ شرح اجث بجیم و ثاء سه نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است الجثو بضم جیم و ضم ثاء و تشدید واو بزانو در آمدن اصرخ بصاد بی نقطه و راء بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه امر باب نصر است الصراخ بضم صاد آواز از روی درد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بساز مسجدی در خانه خود پس اگر ترسیدی از چیزی پس بپوش دو جامه کنده از کنده ترین جامه های خود که یکی را لنگ کنی و دیگری را ردا و نماز کن در آن دو جامه بعد از آن برو بزانو نشین پس ناله و زاری کن بسوی الله تعالی و طلب کن بهشت را و پناه گیر بالله تعالی از شر آنچه میترسی از آن و دور دار خود را از آنکه شنود الله تعالی از تو کلمه زیاده روی

هر چند که بشگفت آورد ترا نفس تو و خویشان تو مراد اینست که بعضی مردم در وقت ترس دشمن شروع در لاف و گزاف میکنند و اظهار قوت بازوی خود و عشیرت خود میکنند تا دشمن مغلوب و منکوب شود و این خوب نیست باب نود و هفتم اصل باب صلوة من اراد سفرا شرح این باب بیان نماز کسی است که اراده سفری کند در این باب یک حدیث است اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا اسْتَخْلَفَ عَبْدٌ عَلَىٰ أَهْلِهِ بِخِلَافَةٍ أَفْضَلَ مِنْ رَكْعَتَيْنِ يَرْكَعُهُمَا إِذَا أَرَادَ سَفَرًا يَقُولُ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَأَمَانَتِي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي إِلَّا أَعْطَاهُ اللّٰهُ مَا سَأَلَ شرح استخلف بتاء دو نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است الاستخلاف چیزی را بجای خود وا داشتن در وقت رفتن بجایی یا در خلافه برای آلت است الخلافه بکسر خاء با نقطه و تخفیف لام و الف و فاء و تاء تانیث وحدت بمعنی بعد از چیزی دیگر باشد مثل جانشین که بعد از رفتن کسی باشد افضل مفتوح و صفت خلافه است یرکعهما بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل و باب منع میتواند بود الترکیع گزاردن نماز نفل و الرکوع گزاردن نماز مطلق استودعک بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از معتل الفاء واوی باب استفعال است الاستیداع سپردن چیزی بامانت الامانه بفتح همزه مصدر باب حسن ضد خیانت و گاهی مستعمل میشود در آنچه سپرده شده باشد و مهر و انجا مناسب است الخواتیم بفتح خاء با نقطه و واو و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع خاتمه بکسر تاء بمعنی عاقبت مستثنی منه در الا اعطاه محذوف است بتقدیر ما فعل ذلک الا اعطاه و نظیر این در کلام عرب بسیار است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که جانشین نکرد بنده بر اهل خود بجانشینی که بهتر باشد از دو رکعت که بعنوان نافله گزارد آنها را چون اراده کند سفر را بگوید بعد از آن نماز یا در قنوت آن نماز که خداوندا بدرستی که من میسپارم بتو خودم را و اهل خود را و مال خود را و کار دین خود را و کار دنیای خود را و آخرت خود را و امانت خود را و آخر های کار خود را مگر آنکه آنرا که مذکور شد بکرد الا آنکه داد الله تعالی او را آنچه طلب کرد باب نود و هشتم اصل باب صلوة الشکر شرح الشکر بضم شین و سکون کاف و راء بی نقطه یاد داشت نعمت یعنی این باب بیان یاد داشت نعمت الهی است در این باب یک حدیث است اصل عَنْ هٰرُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ فِي صَلَوٰةِ الشُّكْرِ إِذَا أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِنِعْمَةٍ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ تَقْرَأُ فِي الْأُولَىٰ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَتَقْرَأُ فِي الثَّانِيَةِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَتَقُولُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَىٰ فِي رُكُوعِكَ وَسُجُودِكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اسْتَجَابَ دُعَائِي وَأَعْطَانِي مَسْأَلَتِي شرح شکرا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اشکر شکرا و تکرار برای تاکید است و حمدا نیز مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر احمد حمدا و تنوین در هر جا برای تعظیم است یعنی روایت است از هرون بن

الْحَمْدُ لِلّٰهِ شُكْرًا شُكْرًا وَحَمْدًا وَتَقُولُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ فِي رُكُوعِكَ وَسُجُودِكَ صح

خارجه بخا با نقطه والف کسر را بی‌نقطه وجیم از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که امام گفت از نماز شکر که چون
انعام کند الله تعالی بر تو نعمتی پس بگزار دو رکعت میخوانی در رکعت اول سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل هو الله احد
را و میخوانی در رکعت دوم سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل یا ایها الکافرون را و میگویی در رکعت اول
در رکوع و سجود خود که سپاس الله راست شکر میکنم شکری عظیم و حمد میکنم حمدی عظیم و میگویی در رکعت
دوم در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله راست که مستجاب کرد دعای مرا در طلب نعمت و داد مرا
آنچه میخواستم باب نود و نهم اصل باب صلوة من اراد ان یدخل باهله ومن اراد ان یتزوج شرح یدخل
بدال بی‌نقطه وخا با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است باء در باهله برای تعدیه است یتزوج بزای
با نقطه وجیم بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین واوی باب تفعل است یعنی این باب بیان نماز کسی است
که خواهد که دخول سازد خود را در خانه خود و کسی خواهد که خواستگاری کند در این باب سه حدیث است اول اصل
سَمِعْتُ رَجُلًا وَهُوَ يَقُولُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي رَجُلٌ قَدْ اَسْنَنْتُ وَقَدْ
تَزَوَّجْتُ امْرَاَةً بِكْرًا صَغِيرَةً وَلَمْ اَدْخُلْ بِهَا وَاَنَا اَخَافُ اِذَا اُدْخِلَتْ بِهَا عَلَى فِرَاشِي
اَنْ تَكْرَهَنِي لِخِضَابِي وَكِبَرِي فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا دَخَلَتْ فَمُرْهُمْ قَبْلَ اَنْ تَصِلَ
اِلَيْكَ اَنْ تَكُونَ مُتَوَضِّيَةً ثُمَّ اَنْتَ لَا تَصِلُ اِلَيْهَا حَتَّى تَتَوَضَّا وَتُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ شرح اسننت
بسین بی‌نقطه و دو نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افعال است الاسنان رسیدن بسالهای بسیار
ادخل بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است باء در بها برای تعدیه است اذا ادخل بها بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده از باب نصر است و اذا گاهی داخل مضارع میشود و شاید که همزه ادخل از تصرف کاتبان باشد
و دخل بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر باشد و بها نایب فاعل باشد و بر هر تقدیر با برای تعدیه است الخضاب بکسر
خا با نقطه و تخفیف ضاد با نقطه والف و بای یک نقطه رنگ ریش و مانند آن الکبر بکسر کاف و فتح بای یک نقطه و را
بی‌نقطه سالدار شدن دخلت بدال بی‌نقطه وخا با نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التدخیل در عرضه دخول
در آوردن کسی را با مر بدخول او و مانند آن ضمیر مرهم راجع بمردم زنست ان بتقدیر بان زنست یعنی شنیدم
از مردی و او میگفت امام محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که من مردیم که بتحقیق سالدار شدم
و بتحقیق خواستم زنی را که بکر کوچک است و دخل نکردم او را در خانه خود و من میترسم چون دخل کنم او را بخود
پس چند مرا از اینکه ناخوش شمرد مرا برای رنگ ریش من و سالداری من پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون
مهیای دخول کنی او را پس امر کن مردم را پیش از آنکه رسد بسوی تو باینکه او با طهارت باشد و وضو ساخته بعد از آن تو
مرس بسوی او تا آنکه وضو سازی و گزاری دو رکعت اصل ثُمَّ تَحْمَدُ اللّٰهَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ

خودم

زنی

ادع

اُدْعُ اللّٰهَ وَمُرْ مَنْ مَعَهَا اَنْ يُؤَمِّنُوا عَلَى دُعَائِكَ وَقُلِ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي اِلْفَهَا وَوُدَّهَا وَرِضَاهَا
وَرَضِّنِي بِهَا ثُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا بِاَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَاَسَرِّ ائْتِلَافٍ فَاِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَتَكْرَهُ الْحَرَامَ
ثُمَّ قَالَ وَاعْلَمْ اَنَّ الْاِلْفَ مِنَ اللّٰهِ وَالْفِرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيُكَرِّهَ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ شرح ان يؤمنوا
بهمزه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الف هر دو جا بکسر همزه و سکون لام و فا است و ودها بضم
واو و تشدید دال بی‌نقطه است رضاها بکسر را والف مقصوره است رضنی بفتح را بی‌نقطه و تشدید ضاد
با نقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام یایی باب تفعیل است اسر بفتح همزه و فتح سین بی‌نقطه و تشدید را بی‌نقطه
افعل التفضیل است ایتلاف بیاء منقلبه از همزه و فاء مصدر باب افتعال مضاف الیه است الفرک بکسر فا و فتح
و سکون را بی‌نقطه دشمنی یعنی بعد از آن تعظیم الله تعالی کن بسپاس و مانند آن و درود کن بر محمد و اوصیای محمد
بعد از آن دعا کن الله تعالی را و امر کن جمعی را که با آن زن‌اند باینکه آمین گویند بر دعای تو و بگو خدایا روزی کن
مرا الفت او و دوستی او و راضی بودن او و راضی کن مرا با او و بعد از آن جمع کن میان ما بهتر اجتماعی با یکدیگر
و خوشحال کننده‌تر الفتی با یکدیگر چه بدرستی که تو دوست میداری حلال را و ناخوش میشمری حرام را بعد از
آن امام گفت آنمرد را که و بدان که الفت میان مرد و زن از جانب الله تعالی است و دشمنی میان مرد و زن
از جانب شیطانست برای اینکه ناخوش شمرده شود آنچه حلال کرد الله تعالی دوم اصل قَالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ
اِذَا تَزَوَّجَ اَحَدُكُمْ كَيْفَ يَصْنَعُ قُلْتُ لَا اَدْرِي قَالَ اِذَا هَمَّ بِذَلِكَ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيَحْمَدِ
اللّٰهَ ثُمَّ يَقُولُ اللّٰهُمَّ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ اَتَزَوَّجَ فَقَدِّرْ لِي مِنَ النِّسَاءِ اَعَفَّهُنَّ فَرْجًا وَ
اَحْفَظَهُنَّ لِي فِي نَفْسِهَا وَفِي مَالِي وَاَوْسَعَهُنَّ رِزْقًا وَاَعْظَمَهُنَّ بَرَكَةً وَقَدِّرْ لِي وَلَدًا
طَيِّبًا تَجْعَلُهُ خَلَفًا صَالِحًا فِي حَيَوتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون خواستگاری
زن کند یکی از شما چون میکند گفتم نمیدانم امام گفت که چون قصد کند آنرا پس باید که گزارد دو رکعت و باید
که سپاس گوید الله تعالی را بعد از آن میگوید که خدایا بدرستی که من میخواهم اینکه خواستگاری زن کنم پس تقدیر
کن برای من از زنان عفیفترایشانرا باعتبار فرج و نگاهدارنده‌ترایشانرا برای من در خود ایشان و در مال من
و فراخترایشانرا باعتبار روزی و بزرگترایشانرا باعتبار برکت و تقدیر کن برای من فرزند پاکیزه را که
گردانی او را جانشین صالح در زندگی من و بعد از مردن من سیوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ
اَرَادَ اَنْ يُحْبَلَ لَهُ فَيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْجُمُعَةِ يُطِيلُ فِيهِمَا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ ثُمَّ يَقُولُ اللّٰهُمَّ
اِنِّي اَسْاَلُكَ بِمَا سَاَلَكَ بِهِ زَكَرِيَّا اِذْ قَالَ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ
اَللّٰهُمَّ هَبْ لِي ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اسْتَحْلَلْتُهَا وَفِي اَمَانَتِكَ

کن مر

آخَذْتُهَا فَإِنْ قَضَيْتَ فِي رَحِمِهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ غُلَاماً وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيباً
وَلَا شَرِكاً شرح تجعل بجار بنقطه و باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است الجعل بفتح جاء و فتح باء آنستی
دنانیر فاعل است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هرکه خواهد که آبستنی برای او شود پس باید که گزارد
دو رکعت بعد از فریضه ظهر آدینه بر حالی که دراز کند دران دو رکعت رکوع را و سجود را بعد ازان میگوید
که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بحرمت آنچه طلب کرد از تو بحرمت آن زکریا وقتی که گفت و در سوره
انبیاست که ای صاحب کل اختیار من وامگذار مرا تنها و تو بهتر میراث برانی خدایا ببخش برای من اولادی
پاکیزه بدرستی که تو نهایت شنوای دعایی خدایا بنام تو حلال شمردم او را و در پیمان تو گرفتم او را پس اگر قرار
دهی در زهدان او فرزندی را پس بگردان او را پسری و مگردان برای شیطان در او حظی و افزون شرکتی
اندک باب بیست و دوم اصل باب النوادر شرح این باب بیان احادیث تازه کمیابست در این باب سیزده حدیث
اول اصل عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مَا تَرْوِي هَذِهِ النَّاصِبَةُ فَقُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي مَا ذَا فَقَالَ فِي أَذَانِهِمْ وَرُكُوعِهِمْ وَسُجُودِهِمْ فَقُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ
أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ رَآهُ فِي النَّوْمِ فَقَالَ كَذَبُوا فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ
قَالَ فَقَالَ لَهُ سَدِيرٌ الصَّيْرَفِيُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحْدِثْ لَنَا مِنْ ذَلِكَ ذِكْراً شرح اذینه بضم
همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون است الناصبه بنون والف و کسر صاد بی نقطه
و باء یکنقطه مؤنث ناصب یعنی کسی که عداوت اهل البیت علیهم السلام دارد و کسی که تعیین امام را منوط
به بیعت رعیت و مانند آن میشمرد و حاصل هر دو یکیست و تأنیث برای اینست که موصوف آن جماعت است
و جمع آن نواصبست مثل رافضه و روافض ابی بضم همزه و فتح باء یکنقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین است
ضمیر بارز در رآه راجع بمجموع اذان و رکوع و سجود است و مراد اینست که این عدد فصول اذان که
مشهور است و این را که در نماز برابر هر رکوعی دو سجود است ابی بن کعب در خواب دید و برای رسول الله
صلی الله علیه و آله حکایت خواب خود نمود و او حکم کرد از روی خواب او ابن جوزی که از مخالفانست در کتاب
تلقیح در سال اول هجرت گفته که و فیها رای عبد الله بن زید الانصاری الاذان فعلمه بلالا پس انکار ابی بن کعب
اذان را در خواب دیده باشد مذهب بعض مخالفانست و گذشت در حدیث اول و دوم باب بیست و دوم که باب
بدء الاذان والاقامه و فضلها و ثوابهاست بیان کیفیت ابتدای اذان مشهور سدیر بفتح سین بی نقطه و
کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است الصیرفی بفتح صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و فتح راء بی نقطه و فاء و تشدید یاء دو نقطه در پایین صراف احدث بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه

کردم

بصیغه

بصیغه امر باب افعالست الاحداث تازه کردن چیزی من برای تبعیض است و اشاره به ذلک روایت در
اذان و رکوع و سجود است الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و راء بی نقطه سخنی که مستحکم باشد یعنی
که احتمال خطا دران نباشد یعنی روایت است از عمر بن اذینه از امام جعفر صادق علیه السلام ابن اذینه گفت که
امام گفت که چه روایت میکنند این طایفه ناصبه پس گفتم که قربانت شوم در چه چیز پس امام گفت که در اذان
ایشان و رکوع ایشان و سجود ایشان پس گفتم بدرستی که ایشان میگویند که بدرستی که ابی بن کعب انصاری
دید آنچه را که مذکور شد در خواب پس امام گفت که دروغ گفتند چه بدرستی که حکم الله عز و جل عزیزتر و گرامی تر
از آنست که دیده شود در خواب ابن اذینه گفت که پس گفت امام را سدیر صیرفی که قربانت شوم پس تازه کن
برای ما از جمله روایت در اذان و رکوع و سجود سخنی مستحکم را اصل فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا عَرَجَ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى سَمَاوَاتِهِ السَّبْعِ أَمَّا أُولَاهُنَّ فَبَارَكَ
عَلَيْهِ وَالثَّانِيَةَ عَلَّمَهُ فَرْضَهُ شرح لما بفتح لام و تشدید میم والف بمعنی حین است و مضافست
بجمله و عامل آن بارک علیه و علمه فرضه است عرج بمعنی بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب
نصر است بنبیه بباء حرف جر است که برای تعدیه است اما بفتح همزه و تشدید میم والف برای تفصیلست
و ترک تکرار آن در جمله دوم برای ظهور است مثل فاما الذین فی قلوبهم زیغ تا قول او که والراسخون
فی العلم یقولون و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب بیست و ششم که باب بیست و سه است
و مقدم است بر باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها و اولی بضم همزه و سکون واو و لام والف
منصوبست تقدیرا و ظرف زمانست و عامل آن نیز بارک است نظیر فاما الیتیم فلا تقهر و موصوف آن
عرج است که مصدر و نایب ظرف زمانست و بر این قیاس است الثانیه که منصوبست و عامل آن علمه است
ضمیر اولیهن راجعست بمصدر عرج باعتبار اینکه معلوم است از خارج که آن دو عرج است چنانچه در سوره النجم
است که و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب
نهم که باب فی ابطال الرویه است و گذشت در کتاب الحجه در حدیث سیزدهم مولد النبی صلی الله علیه و آله
که سال ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله
فقال مرتین و ارجاع ضمیر جمع بفردی که مراد بآن اثنین باشد معروفست مثل آیت سوره ص و هل اتیک
نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض
چنانچه استعمال صیغه جمع در اثنین معروفست مثل آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی
الحائض والمستحاضه که سن لها الا قراء و ادناه حیضتان و میتواند بود که ضمیر راجع بسماواته السبع باشد

نبیه

و اضافه در اولینن از قبیل اضافه جزء بکل نباشد بلکه از قبیل اضافه متعلق بچیزی با آنچیز باشد بارک علیه بیای یک نقطه
اشارتست بتعیین اوصیا از اهل بیت او و فرض طاعت ایشان چنانچه معلوم میشود از فقرات متعدده در تتمه این
حدیث مثل الرحمة والبرکات انت واهل بیتک زیرا که برکات اهل بیت او دین او باقیمانند تا روز قیامت
علیه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و ضمیر او منصوب راجع به نبی است فرض بفتح فاء
و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه و ضمیر راجع به نبی است و اضافه برای عهد خارجی است یعنی فرضی که در فروع این
شریعت است و این اشارتست بانکه فرض در فروع مختلف میشود باختلاف شرایع انبیا بخلاف فرض در اصول این
الفرض تکلیفی که مخالفت آن باعث استحقاق عذاب اخروی شود و ظاهر این کلام اینست که عروج اولی در مکه واقع
شده باشد و عروج ثانیه در مدینه واقع شده باشد بنا بر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
هفدهم که در ابتدای این شریعت که در مکه بوده عذابی بر غیر شرک مقرر نبوده و آخرهم رسیده در مدینه و شرک
انکار توحید حقیقی است خواه بانکار ربوبیت و خواه بانکار رسالت و خواه بانکار وصایت و خواه بانکار
غیر آن از اصول دین مثل عدم جواز حکم بظن و آنچه گفتیم مؤید اینست که سوره النجم مدنیه باشد چنانچه مذهب بعضی
است و در تفسیر مجمع البیان مذکور است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل وقتی
که بالا برد پیغمبر خود را بسوی هفت آسمان خود اما در اول آن بالا بردنها پس برکت کرد بر او بانیمعنی که تعیین
وصایت امیر المؤمنین و سایر اوصیا از اهل بیت او تا روز قیامت کرد و در عروج دوم از آن عروجها تعلیم کرد
او را فرض او اصل فَأَنْزَلَ اللهُ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ كَانَتْ
مُحْدِقَةً بِعَرْشِ اللهِ تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاظِرِينَ أَمَّا وَاحِدٌ مِنْهَا فَأَصْفَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ اصْفَرَّتِ
الصُّفْرَةُ وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَبْيَضُ فَمِنْ
أَجْلِ ذٰلِكَ ابْيَضَّ الْبَيَاضُ وَالْبَاقِي عَلَى سَائِرِ عَدَدِ الْخَلْقِ مِنَ النُّورِ فَالْأَلْوَانُ فِي ذٰلِكَ الْمَحْمِلِ
حَلَقٌ وَسَلَاسِلُ مِنْ فِضَّةٍ شرح فا در فانزل برای تفصیل و بیان عروج اولی است و برای تعقیب نیست زیرا
که این انزال پیش از عروج اولی و مقدمه آن بوده بقرینه باقی کلام المحمل بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و کسر میم کجاوه
و مانند آن المحدقه بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب افعال طواف کننده معانی عرش بیان شد
در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب بیستم است و مراد بعرش اینجا تختی است از نور که الله تعالی
آنرا آفریده بکمال صفا و آراستگی و گذاشته بر دوش ملائکه و بر آن می نشینند در آخرت چهار کس از اولین نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس از آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام و در حکم ایشانند نه فرزند حسین که بعد از
او امامند موافق آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب دویست و

سی و چهارم است تغشی با نقطه و شین با نقطه و الف بصیغه مضارع غایبه معتل اللام یائی با اعلام است گذشت در کتاب الحجة
در حدیث اول باب العرش والکرسی که باب بیستم است که ان العرش خلقه الله تعالی من انوار اربعة نور احمر منه احمرت
الحمرة و نور اخضر منه اخضرت الخضرة و نور اصفر منه اصفرت الصفرة و نور ابیض منه البیاض و بیان شد آنجا
میگوییم که جمع میان این دو حدیث باینروش است ~~که گفتیم والباقی علی سائر عدد الخلق بیان نور اخضرست که سی و هفت~~
~~نوع دارد باعتبار اینکه~~ مراد بعرش در حدیث کتاب التوحید جمیع مخلوقات است و مراد بعرش اینجا آنست که اصول اقسام
افعالی که غیر فعل الله تعالی و غیر فعل کافر صریح و غیر فعل مؤمن صریح است سی و هفت قسم است خلق اینجا بمعنی مخلوق
و من برای سببیت است و ظرف متعلق بالخلق است حلق بفتح حاء بی نقطه و فتح لام و قاف جمع حلقه است که جزء
زنجیر میباشد و ذکر این اشارتست بانکه اضافه هر نوعی بیکدیگر مربوطست چنانچه گویا از مجموع آنها سلسله هم
رسیده و مراد بحلق و سلاسل که در محمل صورت مثالی آنهاست نظیر صورت مثالی قرآن که مذکور شد
در حدیث اول کتاب فضل القرآن و ذکر من فضه برای بیان حقیقت و صفای آنهاست تا کسی خیال نکند که نور
افعال قبیحه میباید کثیف باشد یعنی تفصیل این آنکه فرو فرستاد الله تعالی از عرش محملی را از نور که در آن بود چهل نوع از
انواع نور که بود بر دور عرش فرو میگرفت چشمهای بینندگان را اما یکی از آنها پس زرد بود پس از برای آن زرد شد
بانمعنی که افعال کافران صریح بتوسط آنست و یکی از آنها سرخ بود پس از برای آن سرخ شد بانمعنی که افعال امثال
بتوسط آنست و یکی از آنها سفید بود پس از برای آن سفید شد بانمعنی که افعال مؤمنان صریح بتوسط آنست و باقی
بر طبق باقی انواع و اقسام مخلوق نیز بسبب مصلحت معلومه نزد الله تعالی است بانمعنی که افعال مستضعفان و افعال
بهایم و مانند آنها بتوسط آنست بیان این آنکه آن رنگها در آن محمل مانند حلقها و زنجیرها بود که از نقره باشد اصل ثُمَّ
عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَنَفَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ وَخَرَّتْ سُجَّدًا وَقَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ
مَا أَشْبَهَ هٰذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ ثُمَّ فُتِحَتْ
أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْوَاجًا وَقَالَتْ يَا مُحَمَّدُ
كَيْفَ أَخُوكَ إِذَا نَزَلْتَ فَاقْرَأْهُ السَّلَامَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَعْرِفُونَهُ قَالُوا
وَكَيْفَ لَا نَعْرِفُهُ وَقَدْ أُخِذَ مِيثَاقُكَ وَمِيثَاقُهُ وَمِيثَاقُ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَيْنَا
وَإِنَّا لَنَتَصَفَّحُ وُجُوهَ شِيعَتِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَمْسًا يَعْنُونَ فِي كُلِّ وَقْتِ صَلَاةٍ وَإِنَّا
لَنُصَلِّي عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ ثُمَّ زَادَنِي رَبِّي أَرْبَعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ لَا يُشْبِهُ نُورُهُ الْأَ
وَّلَ وَزَادَنِي حَلَقًا وَسَلَاسِلَ شرح عرج بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است و بنا بر اول فاعل آن
ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و بنا بر دوم ظرف نایب فاعلست مراد بالسماء اینجا آسمان اول است و مدخول الی اینجا

گفتیم والباقی علی سایر عدد الخلق بیان نور اخضرست
که سی و هفت نوع دارد باعتبار اینکه ٩

اصناف هم

خود هم

خارجست از حکم ماقبل آن پس مراد اینست که نزدیک آسمان اول رسیده و هنوز داخل نشده بود چنانچه نظیر این آید
در آسمان دوم نفرت بنون و فاء و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر است و ماخوذست از نفر بفتح نون
و سکون فاء بمعنی متفرق شدن و میتواند بود که از باب نصر یا باب ضرب باشد و ماخوذ باشد از نفور بضم نون
یا نفار بفتح نون بمعنی رمیدن مراد باطراف السماء بالاهای آسمان اولست خرت بخاء با نقطه و تشدید راء بی‌نقطه
بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر و ضرب است سبوح قدوس خبر مبتدای محذوفست بتقدیر ربنا سبوح قدوس
و آن برای تعجب است نظیر آنچه گذشت در حدیث پنجم باب بیست و ششم که سبحان الله گفته میشود در وقت تعجب اشبه
بصیغه ماضی معلوم باب افعال برای تعجب است هذا مفعول آنست النور منصوب و صفت هذا است مراد بنور ربنا
نوریست که در دور عرش الهی است که مخصوص ملائکه شده و این مبنی بر اینست که انزال محل بی اطلاع آن ملائکه شده
و سهوا خیال کرده اند که این نور غیر آنست و بسیار روشن است آنست ظاهر این حدیث باعتبار اکتفا به تکبیر و ذکر قد قامت
الصلوة و اسقاط بعض فقرات مثل حی علی خیر العمل و مثل تکبیر و تهلیل در آخر اذان و اقامت از یکدیگر جدا شده
بر ترتیبی و کیفیتی که مشهورست و شاید که این در مدینه شده باشد چنانچه گذشت در حدیث اول و دوم باب
پنجم هم که باب بدء الاذان و الاقامة و فضلهما و ثوابهما است و نظیر اینست اکتفا بذکر دو رکعت ظهر در تتمه این
حدیث و معلومست که آن آخر چهار رکعتی شده ابواب بلفظ جمع در ثم فتحت ابواب السماء اشارت باینست که آسمان
اول را درهای متعدد است و کلید جمیع آنها تکبیرست اخوک عبارتست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که همتای
نبی است صلی الله علیه و آله در کمالات سوای نبوت و در مرتبه اوست در نسب و صیغه مواخاة نیز میان ایشان
منعقد شده وقتی که میان مهاجرین و انصار مواخاة واقع میشد اقرا بقاف و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه امر باب
منع است و قراءت سلام بمعنی رسانیدن سلام است افتعرفونه استفهام حقیقی نیست بلکه برای محض اظهار خوشحالی
است یا برای محض تعجب است اخذ بخاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی مجهول مهموز الفاء باب نصر است میثاقک
مرفوع و نائب فاعلست و میثاقه عطف بر آنست و میثاق شیعته نیز عطف بر آنست یعنون فی کل وقت صلوة
کلام امام جعفر صادق علیه السلام است ثم زادنی بضمیر متکلم بتقدیر قولست یا مبنی بر تغلیب حال محکی بر حال الحکایتست
لا یشبه بصیغه مضارع غایب باب افعالست نور مرفوع و فاعلست الاول بکسر همزه منصوب و مفعولست و شاید که عدم اشتباه
باعتبار این باشد که هر کدام جنسی علیحده باشد که در تحت آن انواع باشد یعنی بعد از آن بالا برد او را تا آسمان اول
پس وقتی که نزدیک آسمان اول شد متفرق شدند ملائکه رفتند بسوی کنارهای آسمان از هیبت آن نور و افتادند بسجده کنان
و گفتند که صاحب کل اختیار ما بغایت منزه است بغایت پاکیزه است چه بسیار میماند این نور بنور صاحب کل اختیار ما
پس گفت جبرئیل علیه السلام که الله اکبر الله اکبر بعد از آن گشوده شد درهای آسمان اول یا بمعنی که نبی صلی الله علیه و آله داخل آسمان

اینست که در صدر اسلام اذان و اقامه یکی بوده و بعضی فصول لا اله گشته و بعد از آن منسوخ شده و اذان و اقامت م

اول الله

اول شد و مجتمع شدند آن ملائکه پس سلام کردند بر نبی صلی الله علیه و آله فوج فوج و گفتند که ای محمد چه حال دارد برادر تو
چون فرود آیی بزمین پس برسان او را سلام ما نبی گفت صلی الله علیه و آله که آیا پس میشناسید او را گفتند و چگونه نشناسیم
او را و حال آنکه گرفته شده پیمان دوستی تو و پیمان دوستی او و پیمان دوستی شیعه او تا روز قیامت بر ما بدرستی
که ما هر آینه و میبینیم بتفصیل روهای شیعه او را در هر روز و شب پنج بار میخواهند و رسیدن در هر وقت نمازی را
و بدرستی که ما هر آینه درود میکنیم بر تو و بر او نبی صلی الله علیه و آله گفت که بعد از آن زیاد داد مرا صاحب کل اختیار من
چهل قسم از اقسام نور که باشند بعضی نوری از آنها نور اول را که در زمین داده بود و زیاد داد مرا حقیقها و نیکها بعدد
اصناف و انواع نور دوم اصل وَعُرِجَ بِي اِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ بَابِ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ نَفَرَتِ
الْمَلَائِكَةُ اِلَى اَطْرَافِ السَّمَاءِ وَخَرَّتْ سُجَّدًا وَقَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ مَا اَشْبَهَ
هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ فَا
جْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَالَتْ يَا جَبْرَئِيلُ مَنْ هَذَا مَعَكَ قَالَ هَذَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا
وَقَدْ بُعِثَ قَالَ نَعَمْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجُوا اِلَيَّ شِبْهَ الْمَعَانِيقِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ وَقَالُوا
اَقْرِءْ اَخَاكَ السَّلَامَ قُلْتُ اَتَعْرِفُونَهُ قَالُوا وَكَيْفَ لَا نَعْرِفُهُ وَقَدْ اُخِذَ مِيثَاقُكَ وَمِيثَاقُهُ
وَمِيثَاقُ شِيعَتِهِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَيْنَا وَاِنَّا لَنَتَصَفَّحُ وُجُوهَ شِيعَتِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ
خَمْسًا يَعْنُونَ فِي كُلِّ وَقْتِ صَلَاةٍ قَالَ ثُمَّ زَادَنِي رَبِّي اَرْبَعِينَ نَوْعًا مِنْ اَنْوَاعِ النُّورِ لَا
يُشْبِهُ الْاَنْوَارَ الْاُوَلَ شرح عرج بصیغه مجهول باب نصر است و بتقدیر قولست یا مبنی بر تغلیب حال محکی
بر حال حکایت قربت بقاف و راء بی‌نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب حسن است فاجتمعت
مشتمل بر اختصار است و بتقدیر ثم فتحت ابواب السماء الثانیه فاجتمعت الملائکه است نظیر آنچه گذشت در آسمان اول
و قد بعث بتقدیر استفهام برای محض اظهار خوشحالی یا برای محض تعجب است و میتواند بود که برای استفهام حقیقی باشد
زیرا که نبوت او پیش از رسالت او بوده بمدتی چنانچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث سیوم باب سیوم که باب الفرق
بین الرسول و النبی و المحدث است و همچنین بلوغ او بحد تکلیف و قابلیت علم پیش از نبوت او بوده پس ملائکه تجویز کرده
او را بملک نبوت او را نیز هنوز نشده باشند اگرچه قابلیت علم او را بسبب آمدن او بمعراج دانسته باشند شبه
بکسر شین و سکون باء یک نقطه منصوب و حال از ضمیر خرجوا است المعانیق بفتح میم و عین بی‌نقطه و الف و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و قاف جمع معنقه بکسر میم و سکون عین و فتح نون و قاف گروههای ریگ یا قبایل اسب که منفرد
آن معانقه بالف میان نون و قاف باشد لیکن مستعمل نشده و این اشارة است بانکه کثرت عدد هر فوج از افواج این
ملائکه بیشتر از کثرت افواج ملائکه آسمان اول بود یعنی و بالا برده شدم بسوی آسمان دوم پس وقتی که نزدیک شدم

بنوره

تغلیب حه

بدرآسمان دوم متفرق شدند ملائکه بسوی کنارهای آسمان دوم و افتادند بسجده کنان وگفتند بغایت منزه است
بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح که مذکور است در سورة القدر و بیان شد در کتاب حجة در
حدیث ششم باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلم که باب پنجاه ششم است چه بسیار میماند این نور بنور صاحب
کل اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلم اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله پس جمع شدند آن ملائکه
وگفتند که ای جبرئیل کیست این شخص با تو گفت این محمد است صلی الله علیه و آله و ملائکه گفتند که و آیا مبعوث
شد جبرئیل گفت که آری گفت نبی صلی الله علیه و آله که پس ملائکه بیرون آمدند بسوی من مانند گوهای ریگ پس سلام کردند
بر من وگفتند که برسان برادر ترا سلام گفتم آیا میشناسید او را گفتند و چون نشناسیم او را و حال آنکه
بتحقیق پیمان دوستی تو و پیمان دوستی او و پیمان دوستی شیعه او تا روز قیامت بر ما و بدرستی که ما هر آینه
و امی بینیم بتفصیل روهای شیعه او را در هر روز از شبی پنج بار میخوانیم اسند و ارسیدن در هر وقت نماز زیرا
نبی صلی الله علیه و آله گفت که بعد از آن زیاد داد مرا صاحب کل اختیار من چهل نوع از انواع نور که مانند نبود
نورهایی را که سابق بود یا بعضی که از جنسی دیگر بود اصل ثُمَّ عُرِجَ بِي اِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ فَنَفَرَتِ
الْمَلَائِكَةُ وَخَرَّتْ سُجَّدًا وَقَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ مَا هٰذَا النُّورُ
الَّذِي يُشْبِهُ نُورَ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ فَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَالَتْ مَرْحَبًا بِالْاَوَّلِ وَمَرْحَبًا بِالْاٰ
خِرِ وَمَرْحَبًا بِالْحَاشِرِ وَمَرْحَبًا بِالنَّاشِرِ مُحَمَّدٌ خَيْرُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيٌّ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ
شرح مرحبا بفتح میم و سکون راء بی نقطه و فتح حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مصدر میمی باب علم و حسن مفعول
فعل محذوف است بتقدیر الطلب مرحبا الرحب و سعت حال یا برای طلب است ظرف صفت مرحبا است و صاحب
قاموس گفته مرحبا و سهلا ای صادفت سعة و میتواند بود که مرحبا اسم مکان باشد و حاصل هر دو یکیست استعمال
اول در نبی صلی الله علیه و آله باعتبار اینست که او اول مخلوقات است یا بمعنی که باقی مخلوقات بطفیل او مخلوق شده
هر چند که بعضی از آنها سابق زمانی باشد پس اول پیغمبران نیز خواهد بود و استعمال آخر باعتبار اینست که بعد از او دیگر
پیغمبری نخواهد بود و الحاشر بحاء بی نقطه و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و ضرب جمع کننده
و مراد اینجا اینست که او جامع جمیع علوم و کمالات انسانیه است ابن اثیر در نهایه گفته فی اسماء النبی علیه السلم
قال ان لی اسماء و عدّ فیها و انا الحاشر هو الذی یحشر الناس خلفه و علی ملته دون ملة غیره و قوله ان لی اسماء
اراد ان هذه الاسماء التی عدها مذکورة فی کتب الله المنزلة علی الامم التی کذبت بنبوته حجة علیهم الناشر
بنون و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر پهن متفرق کننده و مراد اینجا اینست که تعلیم میکند جمیع

خودرا

کرده شده

خود را بروشنی که جمیع علوم و کمالات او و اوصیای او بهم رسد سوای نبوت و شاید که اشارت باین پهن کردن متفرقه
باشد قول ملائکه که محمد خیر النبیین و علی خیر الوصیین یعنی بعد از آن بالا برده شدم بسوی آسمان سیوم پس
شدند ملائکه مانند آنچه در آسمان اول و دوم بود و افتادند بسجده کنان وگفتند بغایت منزه است بغایت
پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح چیست این نوری که میماند بنور صاحب کل اختیار ما پس گفت
جبرئیل علیه السلم اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پس جمع شدند ملائکه مانند آنچه مذکور شد
در آسمان اول و دوم وگفتند که خوشی و وسعت باد با اول مخلوقات و خوشی و وسعت باد با آخر انبیا
و خوشی و وسعت باد با جمع کننده کمالات و خوشی و وسعت باد با پهن کننده کمالات در اوصیای محمد
بهتر پیغمبرانست و علی بهتر اوصیاست اصل قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ سَلَّمُوا
عَلَيَّ وَسَاَلُونِي عَنْ اَخِي فَقُلْتُ هُوَ فِي الْاَرْضِ اَفَتَعْرِفُونَهُ قَالُوا وَكَيْفَ لَا نَعْرِفُهُ وَقَدْ
نَحُجُّ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَعَلَيْهِ رَقٌّ اَبْيَضُ فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَاسْمُ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ وَالْاَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَاِنَّا لَنُبَارِكُ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ
خَمْسًا يَعْنُونَ فِي كُلِّ وَقْتِ صَلٰوةٍ وَيَمْسَحُونَ رُؤُسَهُمْ بِاَيْدِيهِمْ قَالَ ثُمَّ زَادَنِي رَبِّي اَرْ
بَعِينَ نَوْعًا مِنْ اَنْوَاعِ النُّورِ لَا يُشْبِهُ تِلْكَ الْاَنْوَارَ الْاُولٰى شرح الرق بفتح و کسر راء بی نقطه
و تشدید قاف صحیفه سفید که چیزی بر آن نوشته میشود و بسته که ابیض برای مبالغه است فیه اسم محمد تا آخر اشارت
بتفسیر آیت سورة الطور که کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور نبارک بکسر راء بی نقطه است یعنون تا بایدیهم
کلام امام جعفر صادق یا کلام نبی علیهما السلم است و گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از آن سلام کردند بر من
و پرسیدند مرا از حال برادرم پس گفتم که او در زمین است آیا پس میشناسید او را گفتند و چون نشناسیم او را و
حال آنکه بتحقیق حج میکنیم بیت معمور را در هر سال و بر بیت معمور است صحیفه بغایت سفید که در آنست نام محمد و نام علی
و حسن و حسین و باقی ائمه و شیعه ایشان تا روز قیامت و بدرستی که ما هر آینه برکت فرود می آوریم بر شیعه ایشان
در هر روز از شبی پنج بار میخواستند فرود آوردن برکت را در وقت هر نمازی و میمالند سرهای شیعه را بدستهای
خود برای برکت در آن پنج وقت نبی صلی الله علیه و آله گفت که بعد از آن زیاد داد مرا صاحب کل اختیار من چهل نوع از
نور که مانند نبود آن نورهای سابق را یا بمعنی که از جنسی دیگر بود اصل ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى انْتَهَيْتُ اِلَى السَّمَاءِ
الرَّابِعَةِ فَلَمْ تَقُلِ الْمَلَائِكَةُ شَيْئًا وَسَمِعْتُ دَوِيًّا كَاَنَّهُ فِي الصُّدُورِ فَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَفُتِحَتْ
اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَخَرَجَتْ اِلَيَّ شِبْهُ الْمَعَانِيقِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ
حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتَانِ مَقْرُونَانِ مَعْرُوفَانِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ

یعنی

قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة فقالت الملائكة هي لشيعته الى يوم القيمة شرح لم تقل الملائكة
شيئا يعني برانيست كه چون اين ملائكه ساكنان آسمان چهارم اند و بيت معمور در آنجاست مطلع بوده اند كه خواهد
آمد پس تعجبی نه داشته اند که جمیع ملاحظات در آنست و از این ظاهر میشود که اگر کسی به بیت معمور رسیده باشد آن کس بمنزلت
آسمان رسیده باشد ولهذا امام علیه السلام در سابق گفت السموات السبع و اینجا اکتفا کرد بذکر رسیدن نبی صلی الله علیه و آله
به بیت معمور الدوی بفتح دال بی‌نقطه و کسر واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین آوازی که دور باشد یا شنیدنی که وی را آواز
نها باشد و اینجا عبارتست از تسبیح ملائکه که بر دور بیت معمور طواف میکنند الصدر بضم صاد و فتح دال که اسم مصدرست
از همان باب مثل اسد و اسود و از دوم است طواف الصدر یعنی طواف الوداع و بر هر تقدیر مقصود اینست که آن
غلغله ملائکه از جای خود بیرون می‌آمد و نزدیک من میشد بسبب آنکه ملائکه که بر دور بیت معمور در طواف بودند قصد
استقبال من کردند صوتان عبارتست از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و آن خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذان
صوتان المقرونان بقاف و راء بی‌نقطه و نون بصیغه اسم مفعول باب نصر دو جفت یکدیگر و این اشارتست بآنکه حی
علی الصلوة و حی علی الفلاح هرگز از یکدیگر جدا نخواهد شد بخلاف ما بعد آن زیرا که میان این دو فقره فاصله حی علی
خیر العمل واقع خواهد شد معروفان بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و فاء بصیغه اسم مفعول باب ضرب اشارتست بآنکه این
دو آواز را مخالفان منکر نخواهند شد بخلاف آنچه بعد از آنها فاصله خواهد شد خبر هی راجعست بالصلوة و مراد اینست
که نماز مخالفان هرگز صحیح نخواهد بود غیر شیعه راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است اگرچه مذکور نیست در لفظ یا راجع بنبی علیه السلام است
و حاصل هر دو یکیست یعنی بعد از آن بالا برده شدم تا آنکه رسیدم بآسمان چهارم پس نگفتند ملائکه آنجا چیزی و شنیدم
غلغله که گویا که آن غلغله در رجوع ملائکه از بیت معمور بود پس جمع شدند آن ملائکه که در آسمان چهارم بودند پس گشوده
شد درهای آسمان چهارم و ملائکه بیرون آمدند بسوی من مانند کوههای تاریک پس گفت جبرئیل علیه السلام حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح پس گفتند ملائکه که اینها دو آوازست که وصل کرده شده خواهد بود و همیشه بآنچه
شده خواهد بود همیشه پس گفت جبرئیل که قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة پس گفتند ملائکه که آن نماز که قائم و صحیحست
برای شیعه اوست تا روز قیامت اصل ثُمَّ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَالَتْ كَيْفَ تَرَكْتَ اَخَاكَ فَقُلْتُ لَهُمْ
وَتَعْرِفُونَهُ قَالُوا نَعْرِفُهُ وَشِيعَتَهُ وَهُمْ نُورٌ حَوْلَ عَرْشِ اللهِ وَاِنَّ فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ لَرَقًّا مِنْ
نُورٍ فِيهِ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ اِسْمُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَشِيعَتِهِمْ
اِلَى يَوْمِ الْقِيمَةِ لَا يَزِيدُ فِيهِمْ رَجُلٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ رَجُلٌ وَاِنَّهُ لَمِيثَاقُنَا وَاِنَّهُ لَيُقْرَأُ عَلَيْنَا كُلَّ يَوْمِ
جُمُعَةٍ شرح مراد بملائکه اینجا ملائکه آسمان پنجم و آسمان ششم و آسمان هفتم است مراد اینست که چون من با آسمان چهارم که بیت
معمور آنجاست رسیدم ایشان نزول کردند برای ملاقات من یعنی بعد از آن جمع شدند ملائکه پس گفتند بحال او

که بود علم کلمات در آنست

بفتح دال بی‌نقطه و سکون واو و راء
بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب رجوع یا
جمع صدر بفتح صاد و دال

گذاشتی برادر خود را پس گفتم ایشان را که آیا میشناسید او را گفتند که میشناسیم او را و شیعه او را و ایشان نورند
در دور عرش الله و بدرستی که در بیت معمور هر آینه صحیفه سفیدیست از نور و در آن نوشته است از نور و در آن
نوشته است اسم محمد و علی و حسن و حسین و باقی ائمه علیهم السلام و شیعه ایشان تا روز قیامت زیاد نمیشود در آن شیعه
ایشان مردی و کم نمیشود از ایشان مردی یعنی که در آن صحیفه و مکتوب تغییری نخواهد شد و بدرستی که آن
مکتوب پیمان ماست و بدرستی که آن مکتوب خوانده میشود بر ما در هر روز جمعه اصل ثُمَّ قِيلَ لِي ارْفَعْ رَأْسَكَ
يَا مُحَمَّدُ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَاِذَا اَطْبَاقُ السَّمَاءِ قَدْ خُرِقَتْ وَالْحُجُبُ قَدْ رُفِعَتْ ثُمَّ قِيلَ لِي طَأْطِئْ
رَأْسَكَ انْظُرْ مَا تَرَى فَطَأْطَأْتُ رَأْسِي فَنَظَرْتُ اِلَى بَيْتٍ مِثْلِ بَيْتِكُمْ هٰذَا وَحَرَمٍ مِثْلِ حَرَمِ هٰذَا
الْبَيْتِ لَوْ اَلْقَيْتُ شَيْئًا مِنْ يَدِي لَمْ يَقَعْ اِلَّا عَلَيْهِ فَقِيلَ لِي يَا مُحَمَّدُ اِنَّ هٰذَا الْحَرَمُ وَاَنْتَ الْحَرَامُ
وَلِكُلِّ مِثْلٍ مِثَالٌ شرح الاطباق بفتح همزه و سکون طاء بی‌نقطه و باء یک نقطه و الف و قاف جمع طبق بفتح طاء
و فتح باء پردها خرقت بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول باب نصر و ضرب است الخرق بفتح
خاء و سکون راء شکافتن و دریدن الحجب بضم حاء بی‌نقطه و ضم جیم و باء یک نقطه جمع حجاب بکسر حاء مانعهای دیدن
رفعت براء بی‌نقطه و فاء و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است طأطئ بفتح طاء بی‌نقطه و سکون همزه و کسر طاء
بی‌نقطه دوم و سکون همزه دوم بصیغه امر باب فعلل است الطأطأة فرود آوردن سر و مراد اینجا برگردانیدن
سر است بحالت اصلی که نه رو ببالا باشد نه رو بپایین ظاهر فنظرت تا آخر اینست که نبی صلی الله علیه و آله
در وقتی که مامور شده برفع راس در حرم بیت معمور بوده لیکن آنرا ندیده برای آنکه نوعی از پرده از
چشم او برداشته نشده بوده هنوز و چون در وقت رفع راس پردها برداشته شد از چشم او بعد از فرود آوردن
سر آن حرم را دیده و از این ظاهر میشود که خرق اطباق و رفع حجب بسبب تغییری در سموات نیست بلکه بسبب
تغییریست در چشم نبی صلی الله علیه و آله است پس بسبب آن تغییر شعاع بصر او شکافت جمیع آسمانها را چنانچه شعاع
چشمها میشکافد شیشه نزدیک را و می‌بیند چیزی را که در پس آنست و نزدیکست بمعنی الحجب قد رفعت عطف تفسیر
برای اطباق السماء قد خرقت و مراد اینست که هر چه در آن آسمانها بود دیدم بتفصیل بیت عبارتست از بیت
معمور مثل بکسر میم و سکون ثاء سه نقطه مجرور و صفت بیت است بیتکم عبارتست از کعبه هذا صفت بیتکم
و حرم بفتح حاء بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه مجرورست معطوف بر بیت الحرم مسافتی که عظیم القدر شده باشد بسبب
چیزی که در میان آن باشد هذا البیت عبارتست از کعبه ظاهر مثل بیتکم هذا اینست که بیت معمور مساوی
کعبه باشد در مساحت چنانچه مذکور شد در شرح حدیث بیست و چهارم باب الصلوة فی الکعبة و فوقها تا آخر که
اینجا و پنجم است خبر علیه راجع بحرم هذا البیت است هذا اسم انّ است الحرم مرفوع و خبر انّ است و حصری که مفهوم

میشود از انعام باعتبار اینست که در سموات مثل آن باعتبار فضیلت حرمی نیست و انت بفتح همزه و سکون نون
و فتح تاء دو نقطه در بالا عطف بر هذا است الحرام بفتح حاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف عطف بر الحرم است الحرام آنچه
عظیم القدر باشد در میان امثال خود مثل المسجد الحرام و مثل الشهر الحرام و حصر که مفهوم میشود از انعام باعتبار
اینست که او در میان افراد انسان افضل از جمیع ماعدای خود است کل با تنوین است و تنوین عوض مضاف الیه
بتقدیر الکل واحد منکم منه مثل بکسر میم و سکون ثاء سه نقطه مرفوع و با تنوین و مبتداست مثال بفتح میم و تشدید
ثاء سه نقطه بصیغه مبالغه است از باب حسن یعنی بغایت فاضل المثال بفتح میم و تخفیف ثاء فاضل بودن و نظیر
اینست حسان که یعنی بغایت نیکو است و میتواند بود که مثال یعنی بغایت مانند باشد و بر هر تقدیر مرفوع و صفت
مثل است و مراد اینست که حرم کعبه مانند است باین حرم و امیر المؤمنین علیه السلام مانند است بتو و هر دو آنها
بغایت فاضلست یا بغایت مانندست یعنی بعد از ان گفته شد مرا از جانب حق تعالی که بردار سر خود را یعنی
که بالا نگاه کن ای محمد پس برداشتم سر خود را پس ناگاه پوششهای آسمان بتحقیق شکافته شد و مانعهای دیدن
بتحقیق برطرف شد بعد از ان گفته شد مرا از جانب حق تعالی که فرود آور سر خود را چنانچه بود نگاه کن که چه میبینی
پس فرود آوردم سر خود را پس نگاه کردم بسوی خانه مانند این خانه شما و حرمی مانند حرم این خانه اگر می انداختم
چیزی را از دست خود می افتاد دیگر بر حرم این خانه پس گفته شد مرا از جانب حق تعالی که ای محمد بدرستی که اینست
حرم و توئی عظیم القدر و برای هر یکی مانندیست بغایت فاضل یا بغایت مانند اصل ثُمَّ اَوْحَی اللّٰهُ اِلَیَّ
یَا مُحَمَّدُ اُدْنُ مِنْ صَادٍ فَاغْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَطَهِّرْهَا وَصَلِّ لِرَبِّكَ فَدَنَا رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ صَادٍ وَهُوَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ الْعَرْشِ الْاَيْمَنِ فَتَلَقَّی رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَاءَ بِيَدِهِ الْيُمْنَی فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ الْوُضُوءُ بِالْيَمِينِ شرح ادن بدال
بی نقطه و ضم نون بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است صاد بصاد بی نقطه و الف و سکون دال بی نقطه است
و کسر و فتح آن جایز است موافق بعض قراءت شاذه در اول سوره ص چنانچه گذشت در کتاب العشره در شرح حدیث
پنجم باب یازدهم که باب التسلیم علی اهل الملل است المساجد بفتح میم و سین بی نقطه و الف و کسر جیم و دال بی نقطه جمع
مسجد بکسر میم و سکون سین و فتح جیم بصیغه اسم آلت باب نصر آلات سجده و آنها هفت عضو است پیشانی و کف
دو دست و سر دو زانو و سر شست دو پا یسیل بسین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه معلوم غایب باب ضرب است
الساق بسین بی نقطه و الف و قاف پایین چیزی مانند تنه درخت و عرش اینجا نیز عبارت از تختی است که بیان شده
در شرح فانزل الله محملا تا آخر الایمن بفتح همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح میم بصیغه افعل التفضیل و آن
مجرور و صفت العرش یا صفت ساق است و اول مبنی بر اینست که عرش محل جلوس چهار کس از اولین و چهار کس از

مبارکه

اخرین در آخرت میشود و دوم مبنی بر اینست که طینت محمد و آل محمد علیهم السلام از ساق عرش است چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث دوم و سیوم باب مواليد الائمة علیهم السلام که باب نود و دوم است و در حدیث سیوم باب
نود و سیوم تلقی بتشدید قاف و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی باب تفعلت التلقی فرا گرفتن چیزی
یعنی بعد از آن وحی کرد الله تعالی بسوی من که ای محمد نزدیک شو نسبت بصاد پس بشو آلات سجده خود را و پاکیزه
کن آنها را یعنی که مبالغه کن در شستن آنها مثل اینکه سر بار شسته شود و نماز گذار از برای صاحب جلال خدای
خود پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت بصاد و آن آبی است که جاری میشود از پایین عرش که
مبارک است پس فرا گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله آب را بدست راست خود پس از برای آن گردید وضو
بدست راست یعنی که مستحب شد بر داشتن آب وضو بدست راست اصل ثُمَّ اَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
اِلَيْهِ اَنِ اغْسِلْ وَجْهَكَ فَاِنَّكَ تَنْظُرُ اِلَی عَظَمَتِي ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ الْيُمْنَی وَالْيُسْرَی
فَاِنَّكَ تَلَقَّی بِيَدَيْكَ كَلَامِي ثُمَّ امْسَحْ رَاْسَكَ بِفَضْلِ مَا بَقِيَ فِي يَدَيْكَ مِنَ الْمَاءِ وَرِجْلَيْكَ
اِلَی كَعْبَيْكَ فَاِنِّي اُبَارِكُ عَلَيْكَ وَاُوطِئُكَ مَوْطِئًا لَمْ يَطَاْهُ اَحَدٌ غَيْرُكَ فَهٰذَا عِلَّةُ الْاَ
ذَانِ وَالْوُضُوءِ شرح ضمیر غایب الیه مبنی بر تغلیب حال الحکایت بر حال المحکی است ان بفتح همزه و سکون نون
مفسره است نظر در عظمت الله تعالی عبارتست از نظر در اثری بزرگ از آثار قدرت الله تعالی چنانچه مذکور میشود
در این حدیث که بعد از رفع راس از سجود اول عظمت را دید و سجده دیگر کرد یا عبارتست از رو کردن بجانب
عرش الله تعالی ذراع بکسر ذال عبارتست از عضوی که از ارنج است تا سر انگشتان دست تلقی بتشدید قاف
و الف بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاء است یا بصیغه مجهول باب تفعیلست بنابر اول کلامی
مفعول آنست و مفعول دیگر ندارد و بنابر دوم کلامی مفعول دوم آنست و مفعول اول آن ضمیر مستتر در آنست
که نائب فاعل شده باء در بیدیک برای استعانت است و ید اینجا عبارتست از ذراع چنانچه در آیت وضو است
و بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب هجدهم که باب حد الوجه الذی یغسل و الذراعین و کیف
یغسل است و این اشارتست باینکه تحریک دو ذراع بجانب بالا در تکبیر احرام و مانند آن مدخلی در فرا گرفتن
دل نماز گذار است معانی کلام الهی را در قراءت نماز و از اینجا ظاهر میشود اینکه تحریک عضدین در وقت رفع یدین
بتکبیر در کار نیست مگر بقدر ضرورت بیان کیفیت آن شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب صفة
الوضوء است ابارک علیک ناظر است بمسح راس و اوطئک تا آخر ناظر است بمسح رجلین پس در کلام لف و نشر
مرتب است اوطئک بواو و طاء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الایطاء گردانیدن
بر پای و وادا شتن در مقامی موطئا بفتح میم و سکون واو و کسر طاء بی نقطه و همزه مفعول دوم اوطئک است و عبارت

از مقامی در روز قیامت و در بهشت که بغایت رفیع است و هیچکدام از انبیا و اوصیای ایشان و شیعیان ایشان
در آن مقام نمیرسند غیر نبی صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلام و شیعیان ایشان و این منافات ندارد با آنکه مراتب آن
مقام بسیار تفاوت داشته باشد و مقام انبیای سابق بالاتر باشد از مقام بعضی شیعه نبی آخر الزمان و ظاهر این ا[illegible] حدیث
که در زمان انبیاء سابق وضو متعلق برجلین نبوده و ظاهر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
دوازدهم که باب الشرایع است که وزاد الوضوء اینست که وضو اصلا در شرایع سابقه نبوده لم یطابق بفتح طاء و سکون همزه بصیغه
مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی باب منع است غیر فوج و صفت احد است زیرا که غیر کسب تعریف باضافه
نمیکند یا منصوب و مانند مستثنای منقطع است و اشاره به هذا الاذان مشهور و وضوی مشهور است که تفاوت دارد
با اذانی که مذکور شد و وضویی که مذکور شد زیرا که در اذان مذکور دو تکبیر از جمله چهار تکبیر در اول نبوده و حی علی خیر العمل
نبوده و قد قامت الصلوة داخل بوده و تکبیر و تهلیل در آخر نبوده و در وضوی مذکور شستن مسجد پیش از شستن رو نبوده
و شستن آنها در وضوی مشهور مشروع نیست اصلا نه بعنوان فرض و نه بعنوان استحباب علی بفتح عین مهمله و تشدید لام
در اصل بمعنی آشامیدن بعد از آشامیدن دیگر است و مراد اینجا عبادتی است که ناسخ عبادتی دیگر است یعنی بعد از آن
وحی کرد الله تعالی بسوی او که بشو روی خود را چه بدرستی که نظر میکنی بسوی بزرگی آثار قدرت من بعد از آن بشو دو ذراع
خود را که راست و چپ است چه بدرستی که تو فرا میگیری با سینه کردن دل خود جاهایی بعد در دست خود کلام مرا بعد از آن
مسح کن سر خود را بزیادتی آنچه باقی مانده در دست تو از آب و مسح کن دو پای خود را تا دو بجول پایها تو چه بدرستی که برکت
فرود می آورم بر سر تو و برپای میدارم و میرسانم ترا بجایی که پا نگذاشته است آن را هیچیک غیر تو پس اینکه مشهور است دوم
اذان و وضو است مراد اینست که بوحی دوم است که ناسخ وحی اول است و معقول نیست قول مخالفان که سابق مذکور شد
زیرا که ناسخ حکم الهی خواب مردم نمیشود **اصل** ثُمَّ اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ اسْتَقْبِلِ الْحَجَرَ الْاَسْوَدَ وَ
كَبِّرْنِي عَلَى عَدَدِ حُجُبِي فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا لِاَنَّ الْحُجُبَ سَبْعٌ فَافْتَتِحْ عِنْدَ انْقِطَاعِ
الْحُجُبِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ الْاِفْتِتَاحُ سُنَّةً وَالْحُجُبُ مُتَطَابِقَةٌ بَيْنَهُنَّ بِحَارُ النُّورِ وَذٰلِكَ
النُّورُ الَّذِي اَنْزَلَهُ اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ الْاِفْتِتَاحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
لِافْتِتَاحِ الْحُجُبِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَصَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا وَالْاِفْتِتَاحُ ثَلَاثًا **شرح** الحجر الاسود عبارتست از
آنچه در بیت معمور است و نظیر حجر اسود کعبه است که در رکن کعبه واقع شده در جانب شرقی نزدیک در کعبه و امر باستقبال
آن مبنی بر اینست که نبی صلی الله علیه و آله در آن وقت در موضعی بوده از حرم بیت معمور که استقبال او حجر اسود را استلزام
وسط معمور بوده یا مبنی بر اینست که رکن حجر اسود اشرف ارکانست حجب عبارتست از هفت آسمان که هر یک باشد حجب
ایست نسبت با اهل زمین پس مانند حجابی است بر اهل زمین فافتتح بفاء و تاء دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه بصیغه امر باب

دو ذراع ـه

حجب ـه

افتعالست

افتعالست و این تتمه کلام الهی است پس مقدم بر آن که کلام آنحضرت است جمله معترضه است الافتتاح گشوده شدن
و شروع در چیزی کردن و گشودن و در اینجا مناسب است و بر هر تقدیر استعاره شده برای فاصله کردن میان دو چیز
که متصل بیکدیگر باشند متصل بیکدیگر است مثل گفتن وجهت وجهی تا آخر که مذکور شد در حدیث ششم باب بیستم بعد از
تکبیر هفتم و پیش از قرائت الفاتحه الافتتاح برای عهد خارجی است و اشارتست بافتتاح بعد از انقطاع حجب که وجهت وجهی
تا آخرست الحجب مبتدا است متطابقة خبر مبتدا است التطابق اتصال دو چیز بیکدیگر در همه جوانب این جمله تا آخر برای بیان
سه افتتاح در اثنای هفت تکبیر است و برای بیان وجه تسمیه افتتاح است زیرا که بنا بر این تکبیرات مانند چیزهای متصل
بیکدیگرست که فاصله در میان آنها عارض شده باشد بینهن عبارتست از آسمان چهارم که بیت معمور اینجاست
ذلک مبتدا است و اشاره الیه آن بحار النور است النور خبر مبتدا است الافتتاح دوم عبارتست از افتتاحی که غیر
آنست که مذکور شد پس افتتاح فی الحقیقة چهار بارست زیرا که در صدر این حدیث مذکور شد که نور بر محمد صلی الله علیه و آله
چهار بار فرود آمد و ظاهر احادیث کافی در چهار افتتاح این ترتیب است که اول بعد از تکبیر باشد و آن اینست
لبیک و سعدیک تا آخر و آن نیز بیان شد در حدیث ششم باب بیستم سیوم بعد از تکبیر ششم باشد و آن اینست اللهم
انی اتوجه الیک بمحمد و آل محمد و اقدمهم بین یدی صلوتی و اتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا و
الآخرة و من المقربین مننت علی بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانها السعادة اختم لی بها فانک
علی کل شیء قدیر و این گذشت در کتاب الدعاء در شرح حدیث اول باب پنجاه و دوم که باب الدعاء قبل الصلوة است
و نزدیک باین در محلی دیگر مذکور شد در حدیث سیوم باب نوزدهم که باب القول عند دخول المسجد و الخروج منه است
و چهارم بعد از تکبیر هفتم باشد که وجهت وجهی تا آخرست **اگر گویی** که پس چرا در حدیث ششم باب بیستم در تکبیر ششم و هفتم گفت
که تو تکبیر تکبیر بگو و از این معلوم اینست که در میان تکبیر ششم و هفتم افتتاح نباشد **گوییم** برای دو وجه **اول** اشعار بآنکه
این افتتاح در مرتبه سه افتتاح دیگر نیست چنانچه در این حدیث در افتتاح بعد از انقطاع حجب گفت که فمن اجل ذلک
صار الافتتاح سنة و در سه افتتاح دیگر اکتفا کرد برای اشعار بآنکه آن سه افتتاح در مرتبه این افتتاح نیست **دوم**
اشعار بآنکه افتتاح میان تکبیر ششم و هفتم دعای علیحده نیست بلکه جزء مجموع دعایی است که بعض آن بعد از سلام است
چنانچه مذکور شد در کتاب الدعاء در حدیث اول باب پنجاه و دوم و آن بعض اینست که اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة
و بلاء و اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل مثوی و منقلب اللهم اجعل محیای محیاهم و مماتی مماتهم و اجعلنی معهم فی المواطن
کلها و لا تفرق بینی و بینهم ابدا انک علی کل شیء قدیر **پس** بعد از آن وحی کرد الله عز و جل بسوی او که ای محمد رو کن بحجر
اسود و تکبیر کن مرا برابر عدد آسمانهای من پس برای آن گردید تکبیر هفت بار برای اینکه آسمانها هفت است پس افتتاح کن
نزد آخر شدن هفت تکبیر که مانند آسمانهاست در میان آنها که آسمان چهارمست دریاهای نورست و آن نوری که

اللهم انت الملک الحق تا آخر و بیان شد در حدیث
ششم باب بیستم و دوم بعد از تکبیر پنجم باشد
و آن اینست اللهم

پس از برای آسمانها شد آن افتتاح طریقت سیر [illegible] اینکه
فرود [illegible] از سه افتتاح دیگر آسمانها متصل بیکدیگرست

فرود آورد از احجار بار الله تعالی بمحمد صلی الله علیه وآله چنانچه مفصلا مذکور شد دران حدیث پس از برای آن کرد
افتتاح در میان تکبیرات سه بار برای گشوده شدن آسمانها سه بار یعنی آنکه در سه آسمان نور بر او فرود آمد پس گویا
که هر یک از آسمان گشوده شد پس گردید تکبیر هفت بار و گردید افتتاح میان تکبیرات سه بار اصل فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ
التَّکْبِیرِ وَالاِفْتِتَاحِ اَوْحَی اللهُ اِلَیْهِ ~~ثُمَّ اَوْحَی اللهُ اِلَیْهِ~~ سَمِّ بِاسْمِی فَمِنْ اَجْلِ ذَلِکَ جُعِلَ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ فِی اَوَّلِ السُّورَةِ ثُمَّ اَوْحَی اللهُ اِلَیْهِ اَنِ احْمَدْنِی فَلَمَّا قَالَ الْحَمْدُ لِلّهِ
رَبِّ الْعَالَمِینَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی نَفْسِهِ شُکْراً فَاَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِ قَطَعْتَ
حَمْدِی فَسَمِّ بِاسْمِی فَمِنْ اَجْلِ ذَلِکَ جُعِلَ فِی الْحَمْدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ مَرَّتَیْنِ شرح الف لام الحمد
برای عهد خارجیست یعنی سوره حمد و میتواند بود که برای استغراق باشد چنانچه بیان میشود در شرح فقرهٔ آینده
شکرا مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر شکرت شکرا و جمله محلا منصوبست و مفعول قال است و میتواند
بود که عامل آن الحمد لله باشد و میتواند بود که شکرا مفعول له باشد و مشهور اینست که سقیا و رعیا و جدعا
و شکرا و حمدا و امثال اینها مفعول مطلق میباشد و حذف عامل اینها واجبست قیاسا و شیخ رضی رحمه الله
در شرح کافیه گفته یجوز سقاک الله سقیا و رعاک الله رعیا و جدعک الله جدعا و شکرت شکرا و حمدت حمدا
وفی نهج البلاغه فی خطبة الجالیه نحمده علی عظیم احسانه و نیر برهانه و نوامی فضله و امتنانه حمدا یکون
لحقه اداء قطعت بقاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب یا متکلم است القطع بریدن
و این اشارتست باینکه چون فاصله شود میان اجزاء کلام الهی تسمیه را مکرر می باید کرد هر چند که فاصله بکلام نفسی
باشد فرق میان حمد و شکر اینست که حمد وصف بجمیل اختیاری است خواه در مقابل نعمت باشد و خواه نباشد
و شکر تعظیم منعم است برای انعامش حمدی عبارتست از سوره فاتحه که اولا تکرار لفظ الرحمن الرحیم در آن نبوده
زیرا که قطع چیزی فاصله کردن میان اجزای آنست چنانچه بیان شد در کتاب الطهاره در شرح حدیث دوم باب
صفة التیمم که باب چهارم است یعنی پس چون فارغ شد از هفت تکبیر و چهار افتتاح وحی کرد الله تعالی بسوی
او که نام بر مرا بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم در اول سوره
فاتحة الکتاب بعد از آن وحی کرد الله تعالی بسوی او که سپاس کن مرا پس وقتی که نبی گفت که الحمد لله رب العالمین
گفت نبی صلی الله علیه وآله در دل خود که شکرا پس وحی کرد الله عز و جل بسوی او که بریدی سوره حمد مرا پس نام بر
مرا بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد در سوره الحمد الرحمن الرحیم دو بار اصل فَلَمَّا
بَلَغَ وَلاَ الضَّالِّینَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ شُکْراً فَاَوْحَی اللهُ
اِلَیْهِ قَطَعْتَ ذِکْرِی فَسَمِّ بِاسْمِی فَمِنْ اَجْلِ ذَلِکَ جُعِلَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ شرح ظاهر اینست

که بیان

که بیان این فقره و فقره سابقه فاصله باشد که منقول نشده باشد مراد بقول در قال النبی قول زبانی است لهذا
بجمیع بسمله اعاده کرده شده بخلاف آنچه در فقره سابقه گذشت بیان شکرا شد در فقره سابقه و بیان قطعت نیز شده
الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و راء بی نقطه سخن متکلم که شکی و سستی در آن نباشد اصلا مثل قرآن یعنی پس
وقتی که رسید باخر ولا الضالین گفت نبی صلی الله علیه وآله الحمد لله رب العالمین شکرا پس وحی کرد الله تعالی بسوی او
که بریدی سخن مرا یا یعنی که بعض سخن کلام من مانده که در نماز واجبست که خوانده شود پس نام بر مرا بنام من
که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم یا یعنی که در اول هر سوره واجب شده
بجمیع بسم الله الرحمن الرحیم زیرا که بعد از اتمام هر سوره آدمی در معرض اینست که سخنی گوید که خارج از قرآن باشد
یا یعنی که واجب شد در اول سوره که بعد از سوره حمد در نماز خوانده میشود اصل ثُمَّ اَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
اِلَیْهِ اِقْرَأْ یَا مُحَمَّدُ نِسْبَةَ رَبِّکَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ اَللهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ
وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ ثُمَّ اَمْسَکَ عَنْهُ الْوَحْیَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَللهُ الْوَاحِدُ
الْاَحَدُ الصَّمَدُ فَاَوْحَی اللهُ اِلَیْهِ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ ثُمَّ اَمْسَکَ عَنْهُ الْوَحْیَ
فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَذَلِکَ اللهُ کَذَلِکَ رَبُّنَا شرح النسبه بکسر نون و سکون سین بی نقطه
و باء یک نقطه مصدر باب نصر کسی را بجانبی ذکر کردن یعنی نسبت دادن او به پدرش تا ممتاز شود از غیر و مراد اینجا
ذکر طریق مستقیم واضح بسوی معرفت مرتبه کسیست بروشی که سامع اکتفا بآن تواند کرد و حاجت بزیاده بر آن
نداشته باشد برای تمیز او از چیزی که مشتبه باو شود و از این ماخوذست نسب بفتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین
یعنی طریق مستقیم واضح و مثل این بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب النسبه که باب ششم است جمله قل
هو الله احد تا آخر منصوبست محلا و عطف بیان یا بدل النسبه است امسک بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم یا مجهول
باب افعالست الامساک باز داشتن چیزی از کسی نسخ اینجا مختلف است در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله الله الواحد الاحد الصمد و در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الواحد الاحد الصمد
و در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله الواحد الصمد و بر هر تقدیر مراد اینست که رسول الله
بعد از اتمام سوره این کلام را گفت برای تصدیق مضمون صدر سوره پس فاوحی الله الیه تا آخر برای تتمه است
که تصدیق تتمه سوره نیز باید کرد و لهذا رسول الله بجای آنچه اول گفته بود گفت که کذلک الله کذلک ربنا پس اشاره
است بآنکه هر دو جا مضمون مجموع سوره است یعنی بعد از آن وحی کرد الله عز و جل بسوی او که بخوان ای محمد نسبت
صاحب کل اختیار خود را تبارک و تعالی که قل هو الله احد تا آخرست بعد از آن باز داشت از او وحی را تا آنکه جمیع
آن سوره را خواند پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از اتمام سوره که الله الواحد الاحد الصمد پس وحی کرد الله تعالی

بسوی او که لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ایز تصدیق کن بلفظی که دال بران نیز باشد بعد ازان باز داشت
از او وحی را یعنی که تعیین آن لفظ نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که کذلک الله کذلک ربنا یعنی که اختیار
این لفظ کرد با وجود اینکه مخیر بود میان آن و الفاظ دیگر که موافق مضمون آن باشند مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث چهارم باب النسبة که کذلک الله ربی کذلک الله ربی اصل فلما قال ذلک اوحی الله الیه ارکع
لربک یا محمد فرکع فاوحی الله الیه وهو راکع قل سبحان ربی العظیم ففعل ذلک ثلاثا
ثم اوحی الله الیه ان ارفع راسک یا محمد ففعل رسول الله صلی الله علیه و آله فقام
منتصبا شرح پس وقتی که گفت آنرا که مذکور شد وحی کرد الله تعالی بسوی او که رکوع کن برای صاحب کل اختیار
خود ای محمد پس رکوع کرد پس وحی کرد الله تعالی بسوی او در حالی که او در رکوع بود که بگو سبحان ربی العظیم پس کرد
آنرا سه بار اگرچه یکی کافی بوده باشد بعد ازان وحی کرد الله تعالی بسوی او که بردار سر خود را ای محمد پس کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله پس ایستاد راست اصل فاوحی الله عز وجل الیه ان اسجد لربک یا محمد فخر
رسول الله صلی الله علیه و آله ساجدا فاوحی الله عز وجل الیه قل سبحان ربی الاعلی
ففعل علیه السلام ذلک ثلاثا ثم اوحی الله الیه استو جالسا یا محمد ففعل فلما رفع
راسه من سجوده واستوی جالسا نظر الی عظمة تجلت له فخر ساجدا من تلقاء
نفسه لا لامر امر به فسبح ایضا ثلاثا فاوحی الله الیه انتصب قائما ففعل فلم یر ما کان
رای من العظمة فمن اجل ذلک صارت الصلوة رکعة وسجدتین شرح تقدیم ظرف در
فمن اجل ذلک صارت برای دفع سخن ناصبی است که مذکور شد در اول این حدیث که ابی بن کعب در خواب
دید که دربرابر هر رکوعی در نماز دو سجده است و انرا بر رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد و او حکم از
روی خواب او کرد یعنی پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که سجده کن برای صاحب کل اختیار خود ای محمد
پس افتاد رسول الله صلی الله علیه و آله سجده کنان پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که بگو سبحان ربی
الاعلی پس کرد علیه السلام آنرا سه بار بعد ازان وحی کرد الله تعالی بسوی او که راست شو نشسته ای محمد پس
کرد پس وقتی که برداشت سر خود را از سجده خود و راست شد نشسته نظر کرد بسوی عظمتی یعنی اثری
بزرگ از آثار قدرت الله تعالی که ظاهر شد او را پس افتاد سجده کنان از جانب خودش نه برای امری
که مامور شده باشد بسبب آن امر مراد اینست که نمودن آن عظمت بجای امر بود و احتیاج بامر علیحده نبود
پس تسبیح گفت نیز سه بار پس وحی کرد الله تعالی بسوی او که راست شو ایستاده پس کرد پس ندید آنچه را که دیده
بود در میان دو سجده از اثر بزرگ قدرت پس از برای آن گردید نماز مرکب از یک رکعت و دو سجده یعنی

که بازا هر

که بازا هر یک رکوع در نماز دو سجده بهم رسید اصل ثم اوحی الله عز وجل الیه اقرا بالحمد لله فقراها
مثل ما قرا اولا ثم اوحی الله الیه اقرا انا انزلناه فانها نسبتک ونسبة اهل بیتک الی یوم
القیمة وفعل فی الرکوع مثل ما فعل فی المرة الاولی ثم سجد سجدة واحدة فلما رفع راسه
تجلت له العظمة فخر ساجدا من تلقاء نفسه لا لامر امر به فسبح ایضا شرح معنی نسبت بیان
شد در شرح اقرا یا محمد نسبة ربک و در حدیث نسبتک و نسبة اهل بیتک الی یوم القیمة اشارت بآنچه گذشت در
کتاب الحجة در احادیث باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب چهل و یکم است که این سوره صریح است
در اینکه علامت امامت امام حق تا روز قیامت نزول ملائکه و روح است بر امام زمان در هر شب قدر برای
تقدیر و تفصیل احکام حوادث تا سال آینده پس این سوره بیان طریق مستقیم واضح برای معرفت
امامت امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام است و ذکر نسبتک اینجا مبنی بر اینست که هرچه نسبت اهل بیت رسول باشد نسبت رسول
نیز خواهد بود بالعرض نظیر آیت سوره نسا یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
که برای دلالت بر اینست که اطاعت اولی الامر اطاعت الله و رسول است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح
حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و نظیر آیت سوره زخرف فلما آسفونا انتقمنا
منهم که مبنی بر خلط ایمه با الله تعالی است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب چهل و سیوم
که باب النوادر است یعنی بعد ازان وحی کرد الله عز وجل بسوی او که قراءت کن بسورة الحمد لله پس قراءت کرد
آنرا مانند آنچه قراءت کرده بود در اول بعد ازان وحی کرد الله تعالی بسوی او که قراءت کن سوره انا انزلناه را
چه بدرستی که آن نسبت تو و نسبت اوصیای توست تا روز قیامت یعنی که تمیز امام حق از امام باطل بتصدیق
بمضمون این سوره میشود و کرد در رکوع آنچه را که کرد در بار اول بعد ازان سجود کرد یک سجود پس وقتی که برداشت
سر خود را ظاهر شد او را آن اثر بزرگ از آثار قدرت پس افتاد سجده کنان از جانب خودش نه برای امری
که مامور شده باشد بسبب آن امر پس تسبیح گفت نیز یعنی که سه بار سبحان ربی الاعلی گفت اصل ثم اوحی
الله الیه ارفع راسک یا محمد ثبتک ربک فلما ذهب لیقوم قیل یا محمد اجلس
فجلس فاوحی الله الیه یا محمد اذا ما انعمت علیک فسم باسمی فالهم ان قال بسم الله وبالله
ولا اله الا الله والاسماء الحسنی کلها لله ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسک وعلی
اهل بیتک فقال صلی الله علی وعلی اهل بیتی وقد فعل شرح ثبتک بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در
بالا بصیغه ماضی معلوم غایب باب تفعیل جمله دعائیه است و جمله دعائیه در کلام الهی جایی باشد که بنوعی از مجاز مثل
سوره المدثر فقتل کیف قدر و میتواند بود که ثبتک جمله خبریه باشد و ذهب یعنی اراده است و ما در اذا ما زایده است

الهم بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است فرق میان الهام و وحی اینست که الهام انداختن تصور قضیه ایست در دل کسی که بعد از تصور آن میداند صدق آن قضیه را بسبب بداهت آن قضیه یا بسبب نظری که سابقا از او صادر شده یا بسبب وحیی که سابقا باو رسیده و وحی انداختن علم بصدق قضیه ایست در دل کسی که اگر تصور آن قضیه کند تصدیق آن نمیداند بی ضمیمه که حادث شود الحسنی بضم حاء بی نقط و سکون سین بی نقط و نون و الف مؤنث احسن که افعل التفضیل است و مراد نامهائیست که اشرف طرفین نقیض است و مصداق تصدیق آن اسماء حسنی تصدیق بامامت ائمه معصومین چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که بابِ بیست و سیوم است که نحن والله الاسماء الحسنی و قد فعل بصیغه ماضی معلوم غایب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و این اشارتست بانکه دعا برای آنچه حاصل است بی حاجت بآن دعا قبیح نیست بلکه گاهی واجب میشود برای تحصیل ثواب آخرت و مانند آن و نظیر اینست لعن بر ائمه ضلالت یعنی بعد از آن وحی کرد الله تعالی بسوی او که بردار سر خود را ای محمد ثابت قدم در صراط مستقیم که نادر تراصاحب کل اختیار تو پس وقتی که اراده کرد تا برخیزد و گفته شد از جانب الله تعالی که ای محمد بنشین پس نشست پس وحی کرد الله تعالی بسوی او که ای محمد چون انعام کردم بر تو پس نام بر مرا بنام من یعنی بهترین نامها که از پس ملهم شد بانکه گفت بنام خداست و بعد و حده است و نیست مستحق عبادتی مگر الله و نامهای بهتر راجع آنها از الله بعد از آن وحی کرد الله تعالی بسوی او که درود کن بر خود ت و بر اوصیای خود پس گفت که درود کناد الله تعالی بر من و بر اوصیای من پس بتحقیق کرد آن درود را **اصل** ثُمَّ الْتَفَتَ فَإِذَا بِصُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالنَّبِيِّينَ فَقِيلَ يَا مُحَمَّدُ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَا السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالرَّحْمَةُ وَالْبَرَكَاتُ أَنْتَ وَذُرِّيَّتُكَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ لَا تَلْتَفِتْ يَسَاراً وَأَوَّلُ آيَةٍ سَمِعَهَا بَعْدَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَإِنَّا أَنْزَلْنَاهُ آيَةُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَانَ السَّلَامُ وَاحِدَةً تُجَاهَ الْقِبْلَةِ وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَانَ التَّكْبِيرُ فِي السُّجُودِ شُكْراً **شرح** التفت بفا و تا دو نقط در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الالتفات رو گردانیدن بجانبی و این عبارتست از انصراف یعنی گفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین رو بجانب است چنانچه گذشت در حدیث ششم و هشتم باب سی ام که در هر نمازی انصراف باید بزودی میباید اذا با الف مقصوره حرف مفاجاة است با در بصفوف برای ملابست است و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو بصفوف سلام در سلم علیهم غیر سلام انصرافست و بعد از انست و آن سلام اذن است که بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام انا خبر متکلم است و مرفوعست محلا و مبتداست السلام مرفوع و خبر مبتداست و التحیة مرفوع و معطوف بر خبر مبتداست حصر مفهوم از انا السلام و التحیة مبنی بر اینست که

سلام در اصل مصدرست بمعنی بی آزار بودن و مستعمل میشود در آنچه از جانب آن آزاری نباشد و اگر کسی آزاری بو سیلهٔ آن کشد بسبب مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل محمد آلهی چنانچه گذشت در کتاب العشره در حدیث چهارم باب التسلیم که انتم سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی مراد اینست که صاحب اعلای مراتب عدالت است پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود چنانچه و این مذکور شد در شرح حدیث اول باب نود و پنجم و بر این قیاس است التحیة که بمعنی خواهش زندگانی کسی است واو در والرحمة برای عطف جمله بر جمله است پس الرحمة مرفوع مبتداست و البرکات معطوف بر آن و ذریتک ادخال امیر المؤمنین علیه السلام در ذریت نبی مبنی بر اینست که او قائم مقام فاطمه است چنانچه در سوره النور است که کمشکوة فیها مصباح و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است بعد قل هو الله احد عبارتست از بعد القراءة فی الرکعة الاولی زیرا که سوره قل هو الله احد آخر آن قراءتست و بر این قیاس است و انا انزلناه پس مراد اینست که بعد از قراءت در رکعت اول هیچ آیتی از قرآن نشنید تا قراءت رکعت دوم تمام شد و هیچ آیتی از قرآن نشنید تا آنکه بعد از التفات این دو آیت را شنید از سوره الواقعه اول و اصحاب الیمین و دوم و اصحاب الشمال و اسماع این دو آیت در این مقام برای تنبیه بر اینست که پیشنماز میباید که التفات بجانب چپ نکند در وقت سلام بر ماموین اگر چه در جانب چپ او مومنان باشند زیرا که این التفات شبیه است بالتفات نبی که خلیفه الله است در روز قیامت بجانب چپ نبی صلی الله علیه و آله که مقام اهل جهنم است و شاید که اکتفا بذکر این دو آیت از قبیل اقتصار باشد و مراد این باشد که هر آیتی را با ما بعد آن که متعلق بآنست شنید زیرا که در سورة الواقعه بعد از آیت اولی چند آیت است که متعلق بآنست اول ما اصحاب الیمین دوم فی سدر مخضود سیوم و طلح منضود چهارم و ظل ممدود و ماء مسکوب پنجم و فاکهة کثیرة ششم لا مقطوعة و لا ممنوعة هفتم و فرش مرفوعة هشتم انا انشاناهن انشاء نهم فجعلناهن ابکارا دهم عربا اترابا یازدهم لاصحاب الیمین دوازدهم ثلة من الاولین سیزدهم و ثلة من الآخرین و بعد از آیت ثانیه نیز چند آیت متعلق بآنست اول ما اصحاب الشمال دوم فی سموم و حمیم سیوم و ظل من یحموم چهارم لا بارد و لا کریم پنجم انهم کانوا قبل ذلک مترفین تا آخر آیات متعلقه مراد بسلام در فمن اجل ذلک کان السلام واحدة سلام دست شمار بر ماموین و غیر سلام انصرافست و بعد از انست تجاه بضم و فتح و کسر تاء دو نقطه در بالا مشتقست از واو وجیم و الف و هاء منصوب و ظرف مکانست مشار الیه ذلک در دوم مضمون و الرحمة و البرکات انت و ذریتک است کان از افعال ناقصه است التکبیر عبارتست از اول تعقیب نماز زیرا که اول آن سه تکبیر است گویا هر کدام رفع یدین میشود فی بمعنی الی است مثل ردوا ایدیهم فی افواههم السجود عبارتست از آخر تعقیب

مرفوع و معطوف بر مبتداست و خبر محذوف است مرفوع محلا و خبر مبتداست و ذریتک مرفوع و معطوف بر خبر مبتداست و در کلام لف و نشر مرتب است و مراد اینست که و الرحمة انت و البرکات ذریتک

رکعت دوم و بعد از قراءت

هشتم

زیرا که آخر آن دو سجده شکرات شکرا خبر کان است و میتواند بود که کان از افعال تامه باشد و شکرا

مفعول له کان باشد یا مفعول له السجود باشد و حاصل همه یکیست یعنی بعد از آن سلام انصراف کرد

بجانب دست راست خود پس ناگاه او با صفی چند بود از ملائکه و رسولان و پیغمبران که اقتدا باو کرده بودند

پس گفته شد از جانب الله تعالی که ای محمد سلام کن برایشان پس گفت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس وحی

کرد الله تعالی بسوی او که منم سلام و تحیت و رحمت و برکات توئی و اولاد تو مراد ائمه معصومین علیهم السلام

است که برکت ایشان عالم را فرو گرفته بعد از آن وحی کرد الله تعالی بسوی او که التفات مکن در سلام دوم

که بر ماموین است بجانب دست چپ و اول آیتی از قرآن که نبی شنید آنرا از الله تعالی بعد از سوره قل هو الله

احد و سوره انا انزلناه آیت اصحاب الیمین بود و آیت اصحاب الشمال بود که هر دو در سوره الواقعه است پس از

برای آن نهی از التفات بجانب چپ و اسماع آن دو آیت شد سلام پیشنماز بر ماموین یکی در برابر قبله

مراد اینست که بعد از سلام انصراف چون دو سلام بر ماموین که یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ

باشد ناخوش است بنا بر آنچه گذشت مذکور شد و خالی گذاشتن مؤمنان دست چپ از سلام ناخوش

است نیز پس یک سلام رو بقبله باید کرد تا نسبت آن بطرفین علی السویه باشد و از برای آن رحمت بودن

نبی و برکات بودن ذریت او شد اول تعقیب که تکبیر است تا آخر تعقیب که سجود دست شکران نعمت اصل

وَقَوْلُهُ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ لِاَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعَ ضَجَّةَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّسْبِيحِ وَ

التَّحْمِيدِ وَالتَّهْلِيلِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ شرح قوله مبتدا است و خبر

راجع بنبی صلی الله علیه و آله است جمله سمع الله لمن حمده منصوبست محلا و مفعول قوله است و گذشت

در کتاب الدعا و حدیث اول باب بیست و ششم که باب التحمید و التمجید است اینکه این جمله دعائیه است لان

خبر مبتدا است الضجه بفتح ضاد با نقطه و تشدید جیم و تا و وحدت مصدر باب ضرب آواز جمعی که بیکبار باشد

معنی و گفتن نبی بعد از برداشتن سر خود را از رکوع که شنواد الله تعالی دعا را برای کسی که سپاس کرد او را

برای اینست که نبی صلی الله علیه و آله شنید بعد از برداشتن سر از رکوع غوغای ملائکه را بگفتن سبحان الله

گفتن الحمد لله و گفتن لا اله الا الله پس از برای آن گفت که سمع الله لمن حمده اشارتست باینکه هر یک از تسبیح

و تهلیل نیز حمد است اگر چه مشتمل بر لفظ حمد نباشد اصل وَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَتِ الرَّكْعَتَانِ

الْاُوْلَيَانِ كُلَّمَا اُحْدِثَ فِيهِمَا حَدَثٌ كَانَ عَلٰى صَاحِبِهِمَا اِعَادَتُهُمَا شرح مشار الیه ذلک

کلام سابقست باعتبار اشتمال بر بودن صلوة مذکوره بعنوان دو رکعت کلما بفتح لام مشدده کلمه شرط است

و جمله شرط و جزا منصوبست محلا و خبر صارت است احدث بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی

مجهول

مجهول باب افعالست حدث بفتح حاء و فتح دال مرفوع و نائب فاعلست و در بعض نسخ منصوب و مفعول مطلق

است و بنا بر آن فیهما نایب فاعلست و بر هر تقدیر مراد بحدث شکست و بیان این شد در احادیث باب

سی و هشتم که باب السهو فی الرکعتین الاولیین است یعنی و از برای آنست که گردید دو رکعت اول در هر نماز

فریضه بامتیاز ... که هر گاه که حادث کرده شود در آنها شکی در عدد آنها واجب میشود بر فاعل آنها اعاده آنها

اصل فَهٰذَا الْفَرْضُ الْاَوَّلُ فِي صَلٰوةِ الزَّوَالِ يَعْنِي صَلٰوةَ الظُّهْرِ شرح این فقره نظیر فقره ایست

که در این حدیث گذشت بعد از فراغ از حکایت اذان و وضو که فهذا علة الاذان و الوضوء و این دو

فقره برای تصریحست ببطلان روایت ناصبه در اذان و رکوع و سجود که مذکور شد در اول این

حدیث هذا مبتدا است الفرض صفت آنست و مشار الیه ان فرض مشهور است که مذکور شد در احادیث

باب فرض الصلوة که باب سیوم است الاول خبر مبتدا است و مراد اینست که بعد از چیزی دیگر نیست که

منسوخ شده باشد پس مانند اذان و وضو مشهور نیست فی صلوة متعلق بالاولست باعتبار اینکه مشتملست

بر معنی تقدم یعنی صلوة الظهر کلام ابن اذینه است برای دفع توهم اینکه مراد بزوال رسیدن آفتاب برابر

نصف النهار در شب باشد بنا بر خیال جمعی که میگویند که نبی صلی الله علیه و آله در شب بمعراج رفته و روز نرفته بنا

بر قیاس بر اینکه رفتن او بمسجد اقصی در شب واقع شده چنانچه در اول سوره بنی اسرائیل است یعنی پس این فرض

که مشهور است همانست که اول بوده در نماز زوال امام میخواهد نماز ظهر را دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَ بِالصَّلٰوةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ

فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ زَادَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ شُكْرًا لِلّٰهِ فَاَجَا

زَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِكَ وَتَرَكَ الْفَجْرَ لَمْ يَزِدْ فِيهَا لِضِيقِ وَقْتِهَا لِاَنَّهُ تَحْضُرُهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَا

ئِكَةُ النَّهَارِ شرح عرج بعین بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی مجهول باب نصر است العروج بضم عین

و ضم راء بالا رفتن با برای تعدیه است و ظرف نایب فاعلست و با در بالصلوة نیز برای تعدیه است و میتواند بود

که برای ملابست باشد ولد بصیغه ماضی مجهول باب ضربست و ظاهر این اینست که زیاد کردن هفت رکعت در مدینه

شده باشد و این موافق است با آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة در تفسیر آیت سوره بقره و قوموا لله

قانتین که و اضاف للمقیم رکعتین زیرا که سوره بقره مدینه است و گذشت در کتاب الحجة در مولد الحسن

بن علی علیهما السلام که ولد الحسن بن علی علیه السلام که ولد علیه السلام فی سنة ثلاث و ابن بابویه در فقیه ذو حدیث

روایت کرده

فی شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنتین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و در مولد الحسین بن علی علیهما السلام م

اول در باب علة التقصیر فی السفر که وسال سعید بن المسیب علی بن الحسین علیه السلم فقال متی فرضت الصلوة علی المسلمین
علی ما هی الیوم علیه فقال بالمدینة حین ظهرت الدعوة وقوی الاسلام وکتب الله عزوجل علی المسلمین الجهاد زاد رسول
الله صلی الله علیه وآله فی الصلوة سبع رکعات فی الظهر رکعتین وفی العصر رکعتین وفی المغرب رکعة وفی العشاء
الآخرة رکعتین واقر الفجر علی ما فرضت بمکة لتعجیل عروج ملائکة اللیل الی السماء ولتعجیل نزول ملائکة النهار الی
الارض وکانت ملائکة النهار وملائکة اللیل یشهدون مع رسول الله صلی الله علیه وآله صلوة الفجر فلذلک قال
الله تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا یشهده المسلمون وتشهده ملائکة النهار وملائکة اللیل دوم در باب
سابق بر آن که سئل الصادق علیه السلم لم صارت المغرب ثلث رکعات واربعا بعدها لیس فیها تقصیر فی حضر ولا سفر
فقال ان الله تعالی انزل علی نبیه صلی الله علیه وآله کل صلوة رکعتین فاضاف الیها رسول الله صلی الله علیه وآله لکل صلوة
رکعتین فی الحضر وقصر فیها فی السفر الا المغرب والغداة فلما صلی علیه السلم المغرب بلغه مولد فاطمة علیها السلم فاضاف
الیها رکعة شکرا لله عزوجل فلما ان ولد الحسن علیه السلم اضاف الیها رکعتین شکرا لله عزوجل فلما ان ولد الحسین علیه السلم
اضاف الیها رکعتین شکرا لله عزوجل فقال للذکر مثل حظ الانثیین فترکها علی حالها فی الحضر والسفر واز این ظاهر
میشود که زیاد کردن یک رکعت مغرب بمکه بوده واین منافات ندارد با اینکه زیاد کردن هفت رکعت بعد از ولادت
امام حسن وامام حسین علیهما السلم باشد زیرا که مراد اینست که بعد از ولادت در مدینه ودر مکه نیز یعنی روایتست از امام محمد
باقر علیه السلم گفت که چون بالا برده شد بسوی آسمان رسول الله صلی الله علیه وآله فرود آورد نماز شبانه روز برا ده رکعت
دو دو رکعت پس چون زاده شد حسن وحسین علیهما السلم زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه وآله هفت رکعت را
برای شکر او الله تعالی را پس اجازه کرد الله تعالی برای او آنرا یعنی که براءت او نیز واجب کرد بر دوشی که اگر ترک کنند معذب
شوند واگذاشت فریضه صبح را زیاد نکرد در آن برای تنگی وقت فضیلت آن برای اینکه شان اینست که حاضر میشوند
فریضه صبح را فرشتگان شب وفرشتگان روز اصل فَلَمَّا اَمَرَهُ اللهُ بِالتَّقْصِیرِ فِی السَّفَرِ وَضَعَ عَنْ اُمَّتِهِ سِتَّ
رَکَعَاتٍ وَتَرَکَ الْمَغْرِبَ لَمْ یَنْقُصْ مِنْهَا شَیْئًا وَاِنَّمَا یَجِبُ السَّهْوُ فِیمَا زَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ فَمَنْ شَکَّ فِی اَصْلِ الْفَرْضِ فِی الرَّکْعَتَیْنِ الْاُولَیَیْنِ اسْتَقْبَلَ صَلٰوتَهُ شرح ظاهر فلما امره الله بالتقصیر
تا آخر اینست که امر بالتقصیر بعد از زیاد کردن هفت رکعت باشد بزمانی ومناسب اینست آنچه ابن جوزی در کتاب تلقیح
گفته که قصر مسافر در سال چهارم هجرت حادث شد بحجیم و با بخط بعضی مضایع غایب علوم مثل القفال وابی باب
خوف است وجوب سهو یعنی ثبوت سهو است وآن عبارتست از عدم بطلان نماز بسبب سهو یا در فیما زاد موصوله است
ویرای عهد خارجیست اشارتست بان شش رکعت زیرا که یک رکعت مغرب نیز رسول الله صلی الله علیه وآله زیاد کرده اما در آن
حکم داخل نیست فی الرکعتین الاولیین تفسیر اصل الفرض است ومراد باصل الفرض فرض اولست که مذکور شد در حدیث سابق

امام حسن علیه السلم مجموع فرض ... آن هفت زیاده شده ... [illegible]

یعنی

یعنی پس چون امر کرد او را الله تعالی بتقصیر فریضه با عیسی سفر گذاشت از امت خود شش رکعت را و واگذاشت فریضه مغرب
را بیان این آنکه کم نکرد از آن چیزی را وجز این نیست که ثابت میشود سهو در آنچه زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی
آن شش رکعت پس هر که شک کند در اصل فرض در دو رکعت اول از سر میگیرد نماز را سیوم اصل دَخَلْتُ عَلٰی اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَنَا اُرِیدُ اَنْ اَسْاَلَهُ عَنْ صَلٰوةِ اللَّیْلِ فَقُلْتُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَقَالَ وَعَلَیْکَ
السَّلَامُ اِیْ وَاللهِ اِنَّا لَوُلْدُهُ وَمَا نَحْنُ بِذَوِی قَرَابَتِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ قَالَهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ غَیْرِ اَنْ اَسْاَلَهُ
اِذَا لَقِیتَ اللهَ بِالصَّلٰوةِ الْخَمْسِ الْمَفْرُوضَاتِ لَمْ یَسْاَلْکَ عَمَّا سِوٰی ذٰلِکَ شرح ای بکسر همزه وسکون یا بمعنی نعم است
واو برای قسم است ولده بضم واو وسکون لام است این اشارتست بآنکه دختر زاده کسی از جمله اولاد اوست والا لازم می آید که عیسی بن مریم از جمله
بنی آدم نباشد القرابة بفتح قاف و را بی نقطه والف و با یک نقطه خویشی غیر پسری و پدری است زیرا که پسر را خویش پدر نمی نامند
در عرف وهمچنین پدر را خویش پسر نمی نامند در عرف مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه اگر پدر کسی از بنی هاشم نباشد و مادرش
از ایشان باشد استحقاق خمس نداشته باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم آخر ابواب بعد از آیت سوره احزاب ادعوهم
لابائهم یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم ومن میخواستم که سوال کنم او را از نماز شب آیا اگر کسی ترک کند از معذب
میشود یا نه پس گفتم سلام بر تو باد ای پسر رسول الله پس گفت و بر تو باد سلام آری بخدا قسم بدرستی که ما هر آینه فرزندان اوییم ونیستیم
ما صاحبان خویشی او سه بار گفت آن کلام را آری واسما آخر باشد بعد از آن امام گفت بی آنکه سوال کنم او را از آنچه اراده
داشتم که چون برخوردی الله تعالی را بنماز پنجگانه که هر کدام آنها مفروض است نمیپرسد ترا از آنچه غیر آنست یا یعنی که عذاب میکند ترا
مرتبه عالی نیز ندهد پس منافاتی نیست میان این حدیث وآنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب پیش اینچ چهارم اصل ذَکَرْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ اَصْحَابِنَا فَاَحْسَنْتُ عَلَیْهِ الثَّنَاءَ فَقَالَ لِی کَیْفَ صَلٰوتُهُ شرح مذکور کردم برای امام جعفر صادق
مردی از یاران ما پس نیکو کردم بر او ستایش را یاد کرد خصال حمیده او پس امام گفت مرا که چون است صلوة او یا یعنی که اگر نماز او
پسندیده الله تعالی است خصال حمیده او نیز پسندیده الله تعالی است والا فلا یا یعنی که اگر بروی او را امامان مفترض الطاعة
که سابقان در دین اند مقبولست خصال حمیده او اعتبار دارد والا فلا چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی وهشتم باب
هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است در تفسیر آیت سوره المدثر قالوا لم نک من المصلین پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْوَاحِدَةِ وَالْخَمْسِینَ رَکْعَةً فَقَالَ اِنَّ سَاعَاتِ النَّهَارِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَسَاعَاتِ
اللَّیْلِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَمِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ اِلٰی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَاعَةٌ وَمِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ اِلٰی غُرُوبِ الشَّفَقِ غَسَقٌ
فَلِکُلِّ سَاعَةٍ رَکْعَتَانِ وَلِلْغَسَقِ رَکْعَةٌ شرح مراد بنهار اینجا از طلوع جرمی از آفتاب تا غروب جمیع آفتاب است
ومراد بلیل از غروب شفق مغربی است تا طلوع فجر صادق پس زمان لیل کوتاهتر است از زمان نهار در وقتی که آفتاب
در اول حمل یا در اول میزان باشد پس ساعات لیل کوتاهتر است از ساعات نهار مراد بشفق احمر شفق سرخی باشد ساعت غسق

کوتاهترست از ساعتی که از طلوع فجر تا طلوع آفتابست و اگر مراد بیاض نظیر فجرست آن دو ساعت مساوی یکدیگرست
الغسق بفتح غین با نقطه و فتح سین بی نقطه و قاف تاریکی اول شب و شدت تاریکی شب و اول مرادست اینجا و دوم مرادست
در حدیث اول باب فرض الصلوة یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از
پنجاه و یک رکعت که نماز فریضه و نافله است در هر شبانه روز که چرا این عدد قرار گرفته پس امام گفت بدرستی که ساعتهای روز
دوازده ساعت است و ساعتهای شب دوازده ساعت است و از طلوع فجر صادق تا طلوع آفتاب یک ساعت است و از غروب آفتاب
تا فرو رفتن سرخی مغربی زمان تاریکی اول شب است پس برای هر ساعتی دو رکعت است هر چند که در غیر خورشید باشد و برای تاریکی اول
یک رکعت است ششم اصل قِیلَ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لِمَ صَارَ الرَّجُلُ یَنْحَرِفُ فِی الصَّلٰوةِ اِلَی الْیَسَارِ فَقَالَ لِاَنَّ
لِلْکَعْبَةِ سِتَّةَ حُدُوْدٍ اَرْبَعَةٌ مِنْهَا عَنْ یَسَارِکَ وَاثْنَانِ مِنْهَا عَنْ یَمِیْنِکَ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِکَ وَقَعَ
التَّحْرِیْفُ اِلَی الْیَسَارِ شرح این سوال در مدینه واقع شده و استحباب انحراف در نماز بجانب یسار مخصوص مسجد مدینه و مانند آن
از مساجد و بناهاست و مراد بحدود کعبه اینجا جهات کعبه است و مراد بجهت کعبه قوسی است از افق که استقبال حقیقی هر جزئی از آن
قوس استقبال عرفی کعبه است بدانکه این حدیث مبنی بر اینست که واجب بر مصلی استقبال عرفی کعبه است استقبال حقیقی جهة کعبه است
چنانچه گفته در سوره البقره فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و گفته ولکل وجهة هو مولیها تا قوله
او و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و ایضا اگر استقبال حقیقی کعبه واجب میبود نماز بعض صف مستطیل مستقیم که
طول آن زیاد بر طول کعبه باشد برخلاف واجب میبود در مواضع دور از کعبه پس اگر کسی نماز ظهر را مثلا در کناره ای از آن صف
میکرد و نماز عصر را در کنار دیگر آن صف میکرد معلومش میبود که یکی از آن دو نماز برخلاف واجبست و این ظاهر البطلان
و استقبال عرفی جزئی اعم مطلق از استقبال حقیقی آنست و بنا بر استقبال عرفی است آنچه مشهور است که کلما ازداد البعد
ازداد المحاذاة پس در بنای مساجد مستحب است و بنای آنها رو بوسط مجموع جهات کعبه بهترست مگر در جایی که مصلحتی عظیم
تقاضای آن خلاف آن کند مثل مسجد مدینه که برای سهولت معرفت بعض اوقات صلوات بنای آن موافق نصف النهار
شده بقدر سدس مجموع جهات کعبه منحرف شده از وسط آن مجموع بجانب مغرب زیرا که طول مکه بیشترست از طول مدینه
و عرض مدینه در جانب شمال بیشترست از عرض مکه و ملاحظه مقدار این دو تفاوت دلیل همین قدر انحرافست پس اینکه
تیاسر مستحب است برای کسی که نماز گزارد در آن مسجد و مانند آن از مساجد و بناها مثلا اگر مجموع جهات کعبه در مدینه دو برابر
میل کلی باشد چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در حدیث چهارم باب ششم و آن چهل و هشت درجه است تقریبا تیاسر بقدر هشت
درجه تقریبا مستحب خواهد بود و مثل مسجد سهله که در کوفه است و آنچه موافق آن باشد از مساجد و بناهای کوفه چنانچه احتمال
آن می آید در حدیث آخر باب بیست و سیوم که باب مسجد السهله است و از اینجا ظاهر میشود که میتواند بود که در بعضی مساجد که در
شهرهای دیگرست تیامن مستحب باشد بنا بر اینکه بناهای آنها موافق نصف النهار باشد و اندکی منحرف باشد از وسط مجموع جهات

کعبه

کعبه بجانب مشرق و در بعضی دیگر که بناهای آنها موافق وسط مجموع جهات کعبه باشد نه تیامن مستحب باشد و نه تیاسر
یعنی گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که چرا گردیده مرد با این روش که منحرف میشود در نماز در مسجد مدینه و مانند آن
بسوی جانب چپ پس امام گفت برای اینکه کعبه را شش جهت مساوی یکدیگرست چهار از آنها در جانب چپ است
در وقتی که موافق آن مسجد ایستی و دو از آنها در جانب راست است پس برای این واقع شد امر بانحراف بجانب چپ
بعنوان استحباب بدانکه از این تقریر ظاهر شد که مضمون این حدیث غیر مضمون حدیث ضعیف است که شیخ طوسی
روایت کرده در تهذیب در باب القبله از مفضل بن عمر و خارجست از قیاس و اعتبار مجتهدان و غلط خیال کرده اند که مضمون
هر دو یکیست و این ظاهر میشود بنقل بعض عبارات مجتهدان در قبله اهل عراق صاحب کتاب شرایع گفته ویستحب لهم التیاسر الی
یسار المصلی منهم قلیلا و صاحب کتاب مدارک که شرح کتاب شرایع است در شرح این گفته هذا هو المشهور بین الاصحاب و ظاهر
عبارة الشیخ فی النهایة والمبسوط والخلاف یعطی الوجوب واستدل علیه فی الخلاف باجماع الفرقة وما رواه المفضل بن عمر انه سأل
ابا عبد الله علیه السلام عن التحریف لاصحابنا ذات الیسار عن القبلة وعن السبب فیه فقال ان الحجر الاسود لما انزل به من الجنة ووضع
فی موضعه جعل انصاب الحرم من حیث یلحقه النور نور الحجر فهی عن یمین الکعبة اربعة امیال وعن یسارها ثمانیة امیال کله اثنا
عشر میلا فاذا انحرف الانسان ذات الیمین خرج عن حد القبلة لقلة انصاب الحرم واذا انحرف ذات الیسار لم یکن خارجا من حد
القبلة وروی الکلینی عن علی بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام نحو ذلک والروایتان ضعیفتا السند جدا والعمل
بهما لا یؤمن معه الانحراف الفاحش عن حد القبلة وان کان فی ابتدائه یسیرا والحکم مبنی علی ان البعید یستقبل الحرم
کما ذکره المصنف فی النافع والعلامة فی المنتهی واحتمل فی المختلف اطراد الحکم علی القولین وهو بعید اذ العلامات
المنصوبة للجهة لا یقتضی وقوع الصلوة علی نفس الحرم هذا وقد نقل عن افضل المحققین نصیر الملة والدین قدس الله روحه
انه حضر مجلس المصنف یوما فجری فی درسه هذه المسألة فاورد علیها اشکالا حاصله ان التیاسر امر اضافی لا یتحقق الا
بالاضافة الی صاحب یسار متوجه الی جهة فان کانت تلک الجهة محصلة لزم التیاسر عما وجب التوجه الیه وهو حرام لانه
خلاف مدلول الآیة وان لم یکن محصلة لزم عدم امکان التیاسر اذ تحققه موقوف علی تحقق الجهة التی یتیاسر عنها
فکیف یتصور الاستحباب فاجاب المصنف رحمه الله فی الدرس بما اقتضاه الحال ثم کتب فی ذلک رسالة وبعثها
الی المحقق الطوسی رحمه الله وحاصل الجواب ان التیاسر من تلک الجهة المحصلة المقابلة لوجه المصلی حال استعمال تلک العلامات
المنصوبة لذلک استظهارا فی مقابلة الحرم لان قدر الحرم عن یمین الکعبة یسیر وعن یسارها متسع کما دلت علیه الاخبار
التی استند الیها الاصحاب فی ذلک وحیث ظهر ضعف هذا المستند وما بنی علیه کان الاعراض عن هذا الحکم وتحریره
اقرب الی الصواب مخفی نماند که حکم بضعف روایت کلینی فاسدست چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب الصلوة
در مقدمه سوم هفتم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَنَفَّلَ مَا بَیْنَ الْجُمُعَةِ اِلَی الْجُمُعَةِ خَمْسَمِائَةِ

منه — نوره — لقلة م — والله اعلم

رکعة فلة عند الله ما شاء الا ان یتخذ محرما شرح نظر باین حدیث المجید بیان شده در شرح حدیث ششم باب شصت و ششم و در اینجا احتمالی دیگر است و آن اینست که مراد عوض شش شبانه روز باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نماز نافله کند در زمانی که میان هفتاد ایت تا هفتاد دیگر باشد در رکعت خواه نوافل یومیه داخل آنها باشد و خواه سوای آنها باشد پس او راست نزد الله تعالی آنچه خواسته باشد یا یعنی که هرچه دعا کند مستجاب میشود دیگر آنکه هیچکاه آرزو کند حرام کرده شده را خواه حرام کرده شده شرعی و خواه حرام کرده شده عقلی ظهور قائم علیه السلام در وقتی که حکمت الهی مقتضی تاخیر ان از ان وقت است و میتوانند بود که مراد حرام کرده شده شرعی باشد طلب ظهور قائم علیه السلام در ان وقت مثلا مستجاب شد باعتبار اینکه آنچه الله تعالی ذخیره میکند برای طلب کننده آن جاری بمجرای آن باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب نود و دوم هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد یقوم فیقضی النافلة فیعجب الرب ملائکته منه فیقول یا ملائکتی عبدی یقضی ما لم افترض علیه شرح یعجب بضم یا و سکون عین بی نقطه و کسر جیم و بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل التعجیب کسی را بشگفت آوردن از چیزی ضمیر ملائکته راجعست بالعبد یعنی ملائکه که هر روز تازه می ایند برای حفظ اعمال او و مانند آن یا راجعست بالرب اول و اقربست بحسب معنی و دوم مناسبترست بحفظ ملائکتی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بنده بر میخیزد پس میگزارد نماز نافله را پس بشگفت می آورد صاحب کل اختیار فرشتگان او را از ان عمل باین روش که میگوید که ای فرشتگان من بنده من بجای آورد آنچه را که فرض نکردم بر او نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شرف المؤمن صلوته بالليل وعز المؤمن كفه عن اعراض الناس شرح الاعراض بفتح همزه و را بی نقطه و ضاد با نقطه جمع عرض بکسر عین و سکون را بمعنی آنچه آدمی حمایت میکند آنرا از احوال خود تا بر طرف نشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بلندی مرتبه مؤمن نماز اوست در شب و عزیز بودن مؤمن خود داری اوست از عرضهای مردم مراد اینست که مؤمنی که نماز شب نکند خسیس است در میان مؤمنان و مؤمنی که غیبت مردم کند هر چند که غیبتی باشد که منافی ایمان نباشد خوارست در میان مؤمنان دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصلوة وكل بها ملك ليس له عمل غيرها فاذا فرغ منها قبضها ثم صعد بها فان كانت مما يقبل قبلت وان كانت مما لا يقبل قيل له ردها على عبدي فينزل بها حتى يضرب بها وجهه ثم يقول اف لك ما يزال لك عملك يعنيني

شرح وکل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل ضمیر غیرها راجع بالصلوة است و بعضی غیر ان یوکل بها است فرغ بصیغه ماضی معلوم باب نصر و منع و علم است و ظرف نایب فاعلست صعد بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل بر هر تقدیر با در بها برای تعدیه است یا برای مصاحبت است ینزل بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است با در بها برای تعدیه یا برای مصاحبت است یضرب مرفوع و منصوب میتواند بود اف بضم همزه و تشدید فا مکسوره و منونه مبنی بر کسرست و تنوین برای تنکیرست و در ان

لغات

لغات دیگرست و بمعنی زشتی است و منصوبست محلا بفعل محذوف بتقدیر الطلب اف یعنی بس است ما یزال بصیغه معلوم باب علم از افعال ناقصه است اسم ان ضمیر شان مستتر در آنست یعنینی بعین بی نقطه و نون و یا دو نقطه در پایین و نون وقایه و ضمیر متکلم وحده بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب افعال یا معتل اللام واوی باب تفعیل صفت عمل است الاعنا کسی را در آزار انداختن و التعنیه کسی را محبوس کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز موکل شده بآن فرشته نیست آن فرشته را عملی غیر اینکه موکل باشد بآن نماز پس چون تمام کرده شود باز یافت میکند آنرا بعد از ان بالا میبرد آنرا پس اگر باشد از جمله عملی که مقبول میشود قبول کرده میشود و اگر باشد از جمله عملی که مقبول نمیشود گفته میشود آن فرشته را که بر گردان آن نماز را بر بنده من پس فرود می آورد آنرا تا آنکه میزند بآن نماز روی آن بنده را بعد از ان میگوید زشتی باد ترا همیشه ترا عملی است که آزار میکند مرا اشارتست باینکه اگر یک نماز از کسی مقبول شود باقی نیز مقبول میشود غالبا و مناسب این گذشت در حدیث یازدهم باب اول و یازدهم باب سوم یازدهم اصل جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله اوصني فقال لا تدع الصلوة متعمدا فان من تركها متعمدا فقد برئت منه ملة الاسلام شرح آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت و امگذار نماز را دانسته بعمدی چه بدرستی که هر که ترک کند نماز را دانسته پس بتحقیق بری میشود از او دین اسلام دوازدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام في قول الله عز وجل ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله قال صلوة الليل شرح در این ایت چند احتمال است از آنجمله اینکه رهبانیة [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible]

مثل امرایته الا قدم الحاج صلوة اللیل تغفیر استغفار رضوان زیرا که در آن ما کالقب یا ردی رضوان اقدم است و لکن مرفوع است بتقدیر هو صلوة اللیل و منصوب بحکایت میتواند بود و مراد بصلوة اللیل فریضه فجر است یا شامل فریضه مغرب و عشا نیز هست یا شامل نماز بعد از نصف شب و قبل از فجر نیز هست و بر هر تقدیر مبنی بر آنست که ابتدای روز طلوع شمس در فصل ثالث است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است و احتمال سیوم مبنی بر آنست که ما نحن فیه نماز شب بیان است فریضه نبوده باشد براعت عیسی یعنی روایت از امام موسی کاظم علیه السلام در قول الله عزوجل در سوره الحدید که و بدعت کردند امت عیسی بن مریم نوشته بودیم آن رهبانیت کشی را بیان این آنکه و فرض نکردیم آن رهبانیت کشی را بر ایشان در هیچ وقت مگر در وقت طلب رضای الله تعالی امام گفت استغفار رضوان الله نماز شب است سیزدهم اصل سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَفْضَلُ مَوَاضِعِ الْقَدَمَيْنِ لِلصَّلٰوةِ النَّعْلَانِ

شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که فاضلترجای دو پا برای نماز نعل عربی است چهاردهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِجَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ أَيُّ الْبِقَاعِ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الْمَسَاجِدُ وَأَحَبُّ أَهْلِهَا إِلَى اللّٰهِ أَوَّلُهُمْ دُخُولًا وَآخِرُهُمْ خُرُوجًا مِنْهَا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام را که ای جبرئیل کدام از سرزمینها محبوبتر است بسوی الله عزوجل جبرئیل گفت مسجدها و محبوبتر اهل مسجدها بسوی الله تعالی اول ایشان باعتبار دخول و آخر ایشان باعتبار خروج است از مسجدها پانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ يَوْمِ سَحَابٍ يَخْفَى فِيهِ عَلَى النَّاسِ وَقْتُ الزَّوَالِ إِلَّا كَانَ مِنَ الْإِمَامِ لِلشَّمْسِ زَجْرَةٌ حَتَّى تَبْدُوَ فَيُحْتَجَّ عَلَى أَهْلِ كُلِّ قَرْيَةٍ مَنِ اهْتَمَّ بِصَلٰوتِهِ وَمَنْ ضَيَّعَهَا

شرح من در من الامام ابتدائیه است الزجرة بفتح زای با نقطه و سکون جیم و را بی‌نقطه مصدر باب نصر سوقت آنچه بر دیگران پنهانست و لهذا کاهن را زاجر مینامیدند بخیال آنکه معرفتی دارد و مراد اینست که آنچه پنهان باسطرلاب باشد آن در روزی که ابر هست میداند امام بی حاجت بالتی میداند بسبب استنباط از قرآن که تبیان کل شیء است و ما نشد آن چون متوجه شود تبدو مرفوعست و میتواند بود که منصوب باشد فیحتج بحا بی‌نقطه و تشدید جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال عطف بر تبدو است عموم در کل قریه بعنوان بدلیت و مراد هر موضع اجتماع خلایق است که امام در آنجا نماز ظهر میگزارده باشد من موصوله مجرور است محلا و بدل تفصیل اهل است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روز ابری که پنهان شود در آن روز بر مردم وقت زوال آفتاب مگر آنکه هست از جانب امام برای آفتاب معرفتی دقیق تا آنکه ظاهر میشود بر امام پس امام حجت میکرد بشروع در نماز بر اهل هر مجمعی که ضایع گذاشته باشند نماز را بتاخیر از اول وقت فضیلت آن باب صد و یکم اصل باب مساجد الکوفه شرح این باب بیان مساجد کوفه است در این باب چهار حدیث اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یا امام رضا ام
کرر از نزد ما زام

که امام در آن آفتاب ... اهتمام کرده باشند بنماز جمعه که در اول وقت فضیلت بجا آورند و خواه جمیع هم

قال

قَالَ إِنَّ بِالْكُوفَةِ مَسَاجِدَ مَلْعُونَةً وَمَسَاجِدَ مُبَارَكَةً فَأَمَّا الْمُبَارَكَةُ فَمَسْجِدُ غَنِيٍّ وَاللّٰهِ إِنَّ قِبْلَتَهُ لَقَاسِطَةٌ وَإِنَّ طِينَتَهُ لَطَيِّبَةٌ وَلَقَدْ وَضَعَهُ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وَلَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى تَفَجَّرَ مِنْهُ عَيْنَانِ وَتَكُونَ عِنْدَهُ جَنَّتَانِ وَأَهْلُهُ مَلْعُونُونَ وَهُوَ مَسْلُوبٌ مِنْهُمْ وَمَسْجِدُ بَنِي ظَفَرٍ وَهُوَ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ وَمَسْجِدٌ بِالْحَمْرَاءِ وَمَسْجِدُ جُعْفِيٍّ وَلَيْسَ هُوَ الْيَوْمَ مَسْجِدَهُمْ قَالَ دَرَسَ فَأَمَّا الْمَسَاجِدُ الْمَلْعُونَةُ فَمَسْجِدُ ثَقِيفٍ وَمَسْجِدُ الْأَشْعَثِ وَمَسْجِدُ جَرِيرٍ وَمَسْجِدُ سِمَاكٍ وَمَسْجِدٌ بِالْحَمْرَاءِ بُنِيَ عَلَى قَبْرِ فِرْعَوْنٍ مِنَ الْفَرَاعِنَةِ

عنده

شرح درس بدال بی‌نقطه و را بی‌نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم و مجهول باب نصر میتواند بود زیرا که لازم و متعدی آمده یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که در کوفه چند مسجد است که ملعونست و چند مسجد است که مبارکست پس اما مساجد مبارکه پس اول مسجد غنی بفتح غین با نقطه و کسر نون و تشدید یا که اسم طایفه است از غطفان بخدا قسم که بدرستی که قبله آن مسجد هر آینه عدالت دارد یا بمعنی که رو بوسط مجموع جهات کعبه دارد که بیان شد در شرح حدیث ششم باب سابق و بدرستی که سرشت آن مسجد هر آینه پاکیزه است یا بمعنی که ناپاک بودن عارض آن شده چنانچه میگوید که هر آینه بتحقیق بنا کرد آن را مردی مؤمن و بر طرف نمیشود دنیا تا آنکه جوشد از آنجا دو چشمه و باشد نزد آن دو باغ و اهل آن مسجد که آنجا نماز میگزارند امروز ملعون باشند و شرف آن مسجد گویا گرفته شده است از ایشان و دوم مسجد بنی ظفر بفتح ظا با نقطه و فتح فا و را بی‌نقطه که طایفه از انصار اند و طایفه دیگر اند از بنی سلیم و هر دو اینجا محتملست و آن سهله است بفتح سین بی‌نقطه و سکون ها و سیوم مسجدی که در حمرا است بفتح حا بی‌نقطه و سکون میم و را بی‌نقطه و الف ممدوده که محلتی است در کوفه و چهارم مسجد جعفی بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه و فا و تشدید یا که اسم طایفه ایست از یمن که ساکن کوفه اند و منسوب و منسوب الیه بیک لفظ است و نیست آن مسجد امروز مسجد آن طایفه امام گفت که اثر آن بر طرف شده پس اما مساجدی که ملعونست پس اول مسجد ثقیف بفتح ثا سه نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و فا که اسم قبیله ایست از هوازن و دوم مسجد اشعث بن قیس بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح عین بی‌نقطه و ثا سه نقطه که داماد ابوبکر و دشمن امیر المؤمنین علیه السلام بوده و منافق بوده و سیوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی که او نیز نفاق ورزیده با امیر المؤمنین علیه السلام و آخر ملحق بمعاویه شده جریر بفتح جیم و کسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه و چهارم مسجد سماک بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف میم و الف و بیان میشود در حدیث سیوم این باب و پنجم مسجدی در محله حمرا که بنا کرده شده است بر قبر ظالمی از ظالمان بنی امیه دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جُدِّدَتْ أَرْبَعَةُ مَسَاجِدَ بِالْكُوفَةِ فَرَحًا لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْجِدُ الْأَشْعَثِ وَمَسْجِدُ جَرِيرٍ وَمَسْجِدُ سِمَاكٍ

مسجده

امام

ومسجد شبث بن ربعی شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت نو کرده شد چهار مسجد در کوفه برای خوشحالی
از کشتن حسین علیه السلام اول مسجد اشعث که پیران او از قاتلان امام حسین بودند و دوم مسجد جریر و سیم مسجد سماک که
بیان میشود در حدیث آینده و چهارم مسجد شبث بفتح شین با نقطه و فتح با یک نقطه و ثاء سه نقطه ابن ربعی بکسر را
بی نقطه و سکون با یک نقطه و عین بی نقطه و تشدید یا است که تابعی است و ملحق بخوارج شده در زمان امیر المؤمنین
علیه السلام سوم اصل عن صفوان بن یحیی عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤ
منین علیه السلام نهی بالکوفة عن الصلوة فی خمسة مساجد مسجد الاشعث بن قیس ومسجد جریر بن
عبد الله البجلی ومسجد سماک بن مخرمة ومسجد شبث بن ربعی ومسجد التیم شرح روایت
از صفوان بن یحیی از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام نهی کرد در
کوفه از نماز در پنج مسجد اول مسجد اشعث بن قیس و دوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی بفتح با یک نقطه فتح جیم منسوب
بجیله بفتح با و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله است و سیم مسجد سماک بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم
ابن مخرمه بفتح میم و سکون خا با نقطه و فتح را بی نقطه که صحابی است و چهارم مسجد شبث بن ربعی و پنجم مسجد تیم بفتح
تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله ابوبکر است چهارم اصل وفی روایة ابی بصیر
مسجد بنی السند ومسجد بنی عبد الله بن دارم ومسجد غنی ومسجد سماک ومسجد ثقیف
ومسجد الاشعث شرح این کلام مصنف است و میتواند بود ابو جعفر که کلام صفوان بن یحیی باشد و مسجد
مرفوع و مبتدا است و ظرف خبر مبتدا و مقدم بر آنست یعنی و در روایت ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام است در مقام بیان مساجد کوفه که نماز در آنها منهی عنه است شش مسجد است اول مسجد بنی
السند بفتح سین بی نقطه و فتح نون و دال بی نقطه یعنی اولاد ابوبکر چنانچه در حدیث سابق گذشت مسجد التیم یا یعنی اولاد
عمر یا یعنی اولاد عثمان و بر هر تقدیر اشارتست بتفسیر آیت سوره منافقین کانهم خشب مسندة بنا بر آنکه مسند
جمع است که تکیه چیزی دیگر بر آن باشد مثل چوب حمال در خانه که تکیه چوبهای دیگر بر آنست و مسند بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل یعنی سند کرده شده است و خشب مسنده یعنی حمالهاست در خانها که زندگی و فرزمندی نیست در آنها
و در تکیه کننده بر آنها هرچند که صورتهای خوب با نقش و نگار دلکش داشته باشند و دوم مسجد بنی عبد الله بن
دارم بدال بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه و سیوم مسجد غنی که اگرچه طینت آن پاک و مبارکست لیکن اهل آن نا پاکند
چنانچه گذشت در حدیث اول این باب و چهارم مسجد سماک و پنجم مسجد ثقیف و ششم مسجد اشعث مخفی نماند که منافات
میان این حدیث و حدیث سابق نیست زیرا که حصر در هیچکدام مراد نیست والله اعلم باب صد و دوم اصل باب
فضل المسجد الاعظم بالکوفة و فضل الصلوة فیه والمواضع المحبوبة فیه شرح این باب بیان فضیلت مسجد

بزرگست

بزرگست در کوفه و بیان فضیلت نماز در آن مسجد و بیان مواضع محبوبه در آن مسجد در این باب نه حدیث
اول اصل عن سهل بن زیاد عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله الخزاز عن هرون
بن خارجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی یا هرون بن خارجة کم بینک وبین مسجد
الکوفة یکون میلا قلت لا قال فتصلی فیه الصلوات کلها قلت لا فقال اما لو کنت بحضرته
لرجوت ان لا تفوتنی فیه صلوة وتدری ما فضل ذلک الموضع ما من عبد صالح ولا
نبی الا وقد صلی فی مسجد کوفان شرح المیل بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین دو دانگ فرسخ عبد صالح
اینجا عبارتست از وصی پیغمبر کوفان بضم و فتح کاف و سکون واو اسم کوفه است یعنی روایتست از سهل بن زیاد
از عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله خزاز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه و الف و زای با نقطه از هرون ابن
خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام هرون گفت که امام گفت مرا که ای هرون بن خارجه چه مقدار است میان خانه تو و میان
مسجد کوفه که مشهور است آیا میباشد یک میل گفتم نه امام گفت آیا پس بگزاری در آن مسجد نمازهای فریضه را بهمگی آنها
گفتم نه پس امام گفت آگاه باش اگر میبودم در نزدیکی آن هر آینه امید میداشتم این را که فوت نشود از من در آن
مسجد نمازی و آیا میدانی که چیست فضیلت آنجا نیست هیچ بنده صالحی و نه پیغمبری مگر بحالی که بتحقیق نماز گزارد
در مسجد کوفان اصل حتی ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما اسری الله به قال له جبرئیل علیه السلام
تدری این انت یا رسول الله انک الآن مقابل مسجد کوفان قال فاستاذن لی ربی
حتی آتیه فاصلی فیه رکعتین فاستاذن الله عز وجل فاذن له شرح ان بفتح و کسر همزه
میتواند بود اسری بسین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب افعالست و الله مرفوع
و فاعل آنست با در به برای ملابست است یا برای تعدیه بمفعول دوم است و بر هر تقدیر یک مفعول محذوفست
بتقدیر اسری جبرئیل به الاسرا سیر فرمودن در تمام شب و این اشارتست بآیت سوره بنی اسرائیل سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی و مقابل منصوبست بر مفعول فیه و مقابل اینجا باعتبار آنست
که کوفان در دست راست او بوده زیرا که کوفان در سمت راه میان مکه و بیت المقدس نیست اذن بصیغه مجهول
و معلوم میتواند بود یعنی تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله چون سیر داد رب فرمود الله تعالی جبرئیل را با او از مسجد
حرام بسوی مسجد اقصی گفت او را جبرئیل علیه السلام که آیا میدانی که در کجائی تو ای رسول الله در این ساعت تو در برابر
مسجد کوفانی رسول الله گفت پس طلب رخصت کن برای من از صاحب کل اختیار من تا روم نزد آن پس بگزارم در آنجا
دو رکعت پس جبرئیل طلب رخصت کرد از الله عز وجل پس رخصت داده شد برای او اصل وان میمنته لروضة
من ریاض الجنة وان وسطه لروضة من ریاض الجنة وان مؤخره لروضة من ریاض الجنة

وَاِنَّ الصَّلٰوةَ الْمَكْتُوبَةَ فِيهِ لَتَعْدِلُ اَلْفَ صَلٰوةٍ وَاِنَّ النَّافِلَةَ فِيهِ لَتَعْدِلُ خَمْسَمِائَةِ صَلٰوةٍ
وَاِنَّ الْجُلُوسَ فِيهِ بِغَيْرِ تِلَاوَةٍ وَلَا ذِكْرٍ لَعِبَادَةٌ وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِيهِ لَاَتَوْهُ وَلَوْ
حَبْوًا قَالَ سَهْلٌ وَرَوَى لِي غَيْرُ عَمْرٍو اَنَّ الصَّلٰوةَ فِيهِ تَعْدِلُ بِحَجَّةٍ وَاَنَّ النَّافِلَةَ تَعْدِلُ
بِعُمْرَةٍ شرح مراد بميمنه مسجد بيرون مسجد است كه در پشت ديوار غربى است پس مراد بوسط مسجد مجموع مساحت
مسجد است كه احاطه كرده شده است بچهار ديوار و مراد بمؤخر مسجد بيرون مسجد است كه در پشت ديوار شمالى است و ظرف
ميمنه باعتبار اينست كه مسجد سهله و مانند آن در آن طرفست و بر اين قياس است ظرف مؤخر زيرا كه قبر يونس بن متى
عليه السلام و مانند آن در آن طرفست يا باعتبار اينست كه ميمنه و مؤخر داخل مسجد بوده و بيرون كرده شده در وقت
كوچك كردن مسجد كه مى آيد در حديث سيوم اين باب الروض نفح را بفتح و سكون واو و ضاد با نقطه مرغزار
آب نعدل در دو جاى اول بصيغه مضارع معلوم غايبه باب ضرب است و در دو جاى آخر بصيغه مجهول غايبه باب
ضرب است العدل هموزن شدن چيزى بچيزى ديگر را و برابر كردن چيزى با چيزى ديگر الحبو نفح حا بى نقطه و سكون
با يك نقطه و واو مصدر باب نصر رفتار بر غير قدم مثل اينكه بر دو دست و دو زانو باشد يعنى و بدرستى كه جانب
راست آن هر آينه روضه ايست از روضهاى بهشت و بدرستى كه ميان آن هر آينه روضه ايست از روضهاى بهشت و
بدرستى كه دنبال آن روضه ايست از روضهاى بهشت و بدرستى كه نماز فريضه در آن هر آينه هموزن ميشود باعتبار ثواب
هزار نماز و بدرستى كه نماز نافله در آن هر آينه هموزن ميشود باعتبار ثواب پانصد نماز و بدرستى كه نشستن در آن بى
تلاوت قرآن و بى ذكر الهى هر آينه عبادتست و اگر بدانند مردم فضيلتى را كه در آن مسجد است هر آينه مى آمدند
نزد آن هر چند كه باشد بعنوان رفتار بر دست و زانو مثلا گفت سهل بن زياد كه روايت كرد براى من غير عمرو بن
عثمان از محمد بن عبد الله خزاز از هرون بن خارجه از امام جعفر صادق عليه السلام اين تتمه را نيز كه بدرستى كه نماز در آن
هر آينه برابر كرده ميشود باعتبار ثواب بيك حج و بدرستى كه نماز نافله در آن هر آينه برابر كرده ميشود باعتبار ثواب بعمره

هر آينه هم

دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ اِلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ
فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ
فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي اَرَدْتُ الْمَسْجِدَ الْاَقْصَى فَاَرَدْتُ اَنْ اُسَلِّمَ عَلَيْكَ وَاُوَدِّعَكَ
فَقَالَ لَهُ وَاَيَّ شَيْءٍ اَرَدْتَ بِذٰلِكَ فَقَالَ الْفَضْلَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَبِعْ رَاحِلَتَكَ وَكُلْ زَادَكَ
وَصَلِّ فِي هٰذَا الْمَسْجِدِ شرح المسجد الاقصى عبارت از بيت المقدس است كه در شام است و مذكور است در اول سوره
بنى اسرائيل كه الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله اودعك از باب تفعيلست يعنى روايتست از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت آمد مردى بسوى امير المؤمنين صلى الله عليه و آله بر حالى كه او در مسجد كوفه بود پس گفت سلام بر تو باد اى امير المؤمنين

كوفه هم

ورحمت

آمده را كه چه چيز قصد كردى از اين سفر
ليكن آن مرد گفت نيامدم مگر براى ثواب را رفت
سلام امير المؤمنين عليه السلام گفت ۴

ورحمت خدا و بركات او پس جواب سلام او گفت پس آن مرد گفت كه قربانت شوم بدرستى كه من قصد كردم بيت
المقدس را پس خواستم كه سلام كنم بر تو و وداع كنم ترا پس امير المؤمنين عليه السلام گفت پس بفروش شتر سوارى خود را
و بخور توشه خود را و نماز بگزار در اين مسجد اصل فَاِنَّ الصَّلٰوةَ الْمَكْتُوبَةَ فِيهِ حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ
وَالنَّافِلَةَ عُمْرَةٌ مَبْرُورَةٌ وَالْبَرَكَةُ مِنْهُ عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ مِيلًا يَمِينُهُ يُمْنٌ وَيَسَارُهُ مَكْرٌ
وَفِي وَسَطِهِ عَيْنٌ مِنْ دُهْنٍ وَعَيْنٌ مِنْ لَبَنٍ وَعَيْنٌ مِنْ مَاءٍ شَرَابٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَيْنٌ
مِنْ مَاءٍ طَهُورٌ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ سَارَتْ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِيهِ نَسْرٌ وَيَغُوثُ
وَيَعُوقُ وَصَلَّى فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا وَسَبْعُونَ وَصِيًّا اَنَا اَحَدُهُمْ وَقَالَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِهِ
مَا دَعَا فِيهِ مَكْرُوبٌ بِمَسْئَلَةٍ فِي حَاجَةٍ مِنَ الْحَوَائِجِ اِلَّا اَجَابَهُ اللّٰهُ وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ
شرح منافاتى نيست ميان فان الصلوة المكتوبة فيه حجة و ميان حديث هفتم باب اول بنابر آنچه بيان شد
در شرح آن ظاهر و البركة منه على اثنى عشر ميلا اينست كه حول مسجد اقصى كه مباركست كمتر از دوازده ميل باشد
مراد به يسار مسجد پشت ديوار شرقى آنست و مكر بودن آن بيان ميشود در شرح حديث آينده مراد اينجا بنسر و
يغوث و يعوق سه مرد صالحند كه ميان آدم و نوح بودند و بعد از وفات ايشان مردم سه تمثال ساخته
يكى تمثال مردى از ايشان و اسم ايشان را بر آن تمثالها كنده بودند و قوم نوح عبادت آن تمثالها كردند با غواى
ابليس چنانچه مذكور است در سوره نوح منافاتى نيست ميان سبعون اينجا و ميان آنچه گذشت در حديث اول
كه هر عبد صالح و هر نبى در آنجا نماز كرده زيرا كه سبعون عبارت از عدد بسيار است مطلقا چنانچه گذشته
مذكور است در تفسير آيت سوره توبه ان تستغفر لهم سبعين مرة و قال بيده فى صدره متعلق بسابق است
و مراد اينست كه در وقت گفتن انا احدهم دست بر سينه خود گذاشت يعنى چه بدرستى كه نماز فريضه در آن
برابر يك حج مقبولست در ثواب و نماز نافله برابر عمره مقبولست و بركت از آن بر دوازده ميل است
كه چهار فرسخ باشد از هر طرف و مجموع آن هشت فرسخ در هشت فرسخ باشد تقريبا جانب راست آن مبارك بود
بيان اين شد در شرح حديث سابق و جانب چپ آن محل قائم آل محمد است عليهم السلام كه ان شاء الله تعالى است و در ميان
مسجد يعنى آنجا احاطه كرده شده است بچهار ديوار آن چشمه ايست از روغن و چشمه ايست از شير و چشمه ايست
از آب كه آشاميدنيست براى مؤمنان و چشمه ايست از آب كه باعث پاكيزگى است براى مؤمنان مراد
اينست كه مؤمنى كه در آن مسجد نماز كند در بهشت اين چهار چشمه را خواهد داشت از آن مسجد حركت كرد كشتى نوح
عليه السلام و بودند در آن مسجد نسر و يغوث و يعوق كه سه مرد صالح عابد بودند و در آنجا عبادت ميكردند و نماز
گزارده اند در آن مسجد بسيار پيغمبر و بسيار وصى پيغمبر من يكى از ايشانم و گذاشت دست خود را در سينه خود دعا كرد

دران مسجد عکینی بسوالی در حاجتی از حاجتها مگر آنکه قبول دعای او کرد الله تعالی سیوم اصل عن
الحسن بن علی ابن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
نعم المسجد مسجد الکوفة صلی فیه الف نبی و الف وصی و منه فار التنور و فیه
جرت السفینة میمنته رضوان الله و وسطه روضة من ریاض الجنة و میسرته
مکر فقلت لابی بصیر ما یعنی بقوله مکر قال یعنی منازل السلطان وکان امیر المؤمنین
علیه السلام یقوم علی باب المسجد ثم یرمی بسهمه فیقع فی موضع التمارین فیقول ذلک
من المسجد وکان یقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما فی تربیعه شرح الف اینجا مانند
سبعون در حدیث سابق عبارتست از عدد بسیار رضوان الله تعالی آنست که بیان شد در شرح حدیث اول
این باب المکر بفتح میم و سکون کاف و راء بی نقطه تدبیر پنهانی که باعث ضرر کسی شود و مراد اینجا اثر مکر الله تعالی
است مثل آیت سوره آل عمران و مکر الله والله خیر الماکرین و دو مضاف محذوفست بتقدیر محل اثر مکر
المنازل بضم میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله که برای مبالغه اسم فاعل باب افعالست مثل معاون که بمعنی اعانت
معین است کسی که بغایت در هم شکند پادشاهی پادشاهها را و فرود آورد سلطنت ایشان را و مراد قائم آل محمد
علیهم السلام است السلطان بضم سین بی نقطه و سکون لام و طاء بی نقطه حکومت مثل آیت سوره نحل انما سلطانه
علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون باب المسجد عبارت از در اولست که در دیوار راست مسجدست
نزدیک بکنجی که در جانب قبله است بقرینه اینکه باب کنده را که بعد از آنست باب ثانی نامیده چنانچه می آید در حدیث
ششم این باب الاساس بفتح همزه و دو سین بی نقطه آنچه بنای دیوار بر آنست التربیع براء بی نقطه و باء یک نقطه
و عین بی نقطه بصیغه مصدر باب تفعیل چهار دیوار برگرد موضعی ساختن و مراد اینجا چهار دیوارست یعنی روایتست
از حسن بن علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر گفت شنیدم از امام علیه السلام که میگفت
خوب مسجدیست مسجد کوفه نماز گزارد در ان هزار پیغمبر و هزار وصی و از ان مسجد جوشید تنور که در سوره هود
مذکورست و در ان مسجد تراشیده شد کشتی نوح جانب راست آن نسبت بکسی که در ان رو بقبله ایستد محل
رضای الله تعالی است و میان چهار دیوار ان روضه ایست از روضهای بهشت و جانب چپ آن محل اثر مکر
الله تعالی است پس گفتم ابو بصیر را که امام چه میخواهد بگفته او که مکر است ابو بصیر گفت که میخواهد قائم آل محمد را که بغایت
فرود آورنده این سلطنت ظالمانست و عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که می ایستاد بر در ان مسجد
بعد از ان می انداخت تیر خود را که ان پس می افتاد در بازار خرما فروشان پس میگفت که آن مقدار از جمله
مسجد قدیمست و عادت او این بود که میگفت که بتحقیق کم کرده شده از بنای قدیم مسجد مثل آنچه در میان

چهار

چهار دیوارست مراد اینست که ظالمان نصف مسجد را کم کرده اند در زمان عمر بن الخطاب وقتی که کوفه را اباد کردند
اگر گوئی چرا امیر المؤمنین در زمان استقلال خود بر نگردانید گوییم این مثل آنست که مخالفان در صحیح بخاری و مانند آن
نقل کرده اند که پیغمبر عایشه را گفت که لولا حدثان قومک بالکفر لبنیتها علی اساس ابراهیم و مراد بنای کعبه است
چهارم اصل عن علی بن اسباط عن علی بن شجرة عن بعض ولد میثم قال کان امیر المؤمنین
علیه السلام یصلی الی الاسطوانة السابعة مما یلی ابواب کندة و بینه و بین الباب مقدار
ممر عنز شرح میثم بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه از خواص امیر المؤمنین علیه السلام
بوده کنده بکسر کاف و سکون نون و دال بی نقطه قبیله ایست از اهل یمن العنز بفتح عین بی نقطه و سکون
نون و زای با نقطه بز ماده یعنی روایتست از علی بن اسباط از علی بن شجره از بعض فرزندان میثم گفت
عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که نماز میگزارد رو بسوی ستون هفتم از دری که در پهلوی کوچه
ایست رو بمسجد که درهای خانهای کنده در ان کوچه است و میان سجده گاه امیر المؤمنین و میان آن
ستون مقدار گذرگاه بز ماده بود پنجم اصل عن علی بن اسباط قال وحدثنی غیره انه کان
ینزل فی کل لیلة سبعون الف ملک یصلون عند السابعة ثم لا یعود منهم ملک
الی یوم القیمة شرح علی بن اسباط از راویان امام محمد تقی و امام رضا علیهما السلام است و ظاهر اینست
که غیره عبارت از یکی از ان دو امام باشد کان برای دوام است نظیر و کان الله عزیزا حکیما لا یعود دو احتمال
دارد اول اینکه مراد نفی عود بسوی آسمان باشد برای مبالغه در شرف مسجد دوم اینکه مراد نفی عود بنزول
باشد برای مبالغه در کثرت ملائکه الی متعلق بلا یعود است یعنی روایتست از علی بن اسباط گفت و
حکایت کرد مرا غیر علی بن شجره اینکه همیشه فرود می آمده و فرود می آید در هر شب هفتاد هزار فرشته که نماز
میگزارند نزد آن ستون هفتم بعد از ان بر نمیگردد از ایشان فرشته تا روز قیامت ششم اصل
عن سفیان بن السمط قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا دخلت من الباب الثانی
فی میمنة المسجد فعد خمس اساطین ثنتان منها فی الظلال و ثلاث فی الصحن
فعند الثالثة مصلی ابراهیم علیه السلام وهی الخامسة من الحائط قال فلما کان ایام
ابی العباس دخل ابو عبد الله علیه السلام من باب الفیل فتیاسر حین دخل من
الباب فصلی عند الاسطوانة الرابعة وهی بحذاء الخامسة فقلت اتلک
اسطوانة ابراهیم علیه السلام فقال لی نعم شرح الباب الثانی عبارتست از باب کنده
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب باب الفیل در دیوار مؤخر مسجدست نزدیک بکنج غربی

و میان برابر آن در میان دیوار غربی یک ستون بوده پس از برابر آن در تا ستونی که در صحن مسجد است
در جانب مؤخر مسجد و برابر ستون پنجم است که مذکور شد ستون است و آن ستون چهارم است و امام پشت را
بآن ستون چهارم کرده و در صحن مسجد نماز گزارده و آن ستون پنجم در مقابل قبله او بوده یعنی روایت است
از سفیان بن سمط بفتح سین بی‌نقط و سکون میم و طاء بی‌نقط گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون
داخل شوی از در دوم در جانب راست مسجد کوفه پس بشمار پنج ستون را که دو از آنها در مواضع سایه است و سه در
صحن مسجد است پس نزد ستون سیوم در صحن جای نماز ابراهیم علیه السلام است و آن ستون ستون پنجم است
از دیوار جانب راست مسجد سفیان گفت پس چون شد ایام دولت ابو العباس سفاح که اول خلفای بنی
عباسیه است باعتباری و دوم ایشان است باعتبار اینکه ابراهیم برادر او را از خلفا حساب کنند داخل شد
امام جعفر صادق علیه السلام از باب الفیل پس بجانب چپ روانه شد وقتی که داخل شد از آن در پس نماز گزارد
نزد ستون چهارم از برابر آن در و آن در برابر ستون پنجم است پس گفتم آیا پس آن ستون پنجم که در برابر
این ستون است که تو پشت بآن کردی ستون ابراهیم علیه السلام است پس گفت مرا که آری هفتم اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْأُسْطُوَانَةُ السَّابِعَةُ مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ فِي الصَّحْنِ مَقَامُ
إِبْرَاهِيمَ وَالْخَامِسَةُ مَقَامُ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح مقام جبرئیل شاید که اشارت باشد باینکه در
شب اسرا که مذکور شد در حدیث اول این باب جبرئیل آنجا توقف نموده باشد در وقت نماز رسول الله
صلی الله علیه و آله در موضعی از مواضع آن مسجد و میتواند بود که توقف جبرئیل آنجا در زمان نزول
وحی بر نوح علیه السلام باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ستون هفتم از دری
که در پهلوی دری قبیله کنده است در صحن مقام ابراهیم است و پنجم مقام جبرئیل علیه السلام است منافات
نیست میان این حدیث و میان حدیث سابق زیرا که میتواند بود که مقام معین مصلی نباشد بلکه چون
ابراهیم دانسته باشد که امیر المؤمنین علیه السلام نزد ستون هفتم نماز خواهد کرد بآنجا می آمده باشد
و درنگ میکرده باشد اگر چه خود مأمور بنماز نزد ستون پنجم باشد والله اعلم هشتم اصل عَنْ أَبِي
إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ قَالَ قَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ أَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ قَالَ لِي أَبُو حَمْزَةَ
وَأَخَذَ بِيَدِي قَالَ قَالَ لِي الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ وَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي الْأُ
سْطُوَانَةَ السَّابِعَةَ فَقَالَ هَذَا مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَكَانَ الْحَسَنُ
بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي عِنْدَ الْخَامِسَةِ فَإِذَا غَابَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى فِيهَا
الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ مِنْ بَابِ كِنْدَةَ شرح روایت است از ابو اسمعیل سراج گفت که گفت مرا

معاویة بن وهب بفتح واو و سکون ها و گرفت دست مرا و معاویه گفت که گفت مرا ابو حمزه و گرفت دست
مرا ابو حمزه گفت که گفت مرا اصبغ بن نباته و گرفت دست مرا پس نمود بمن ستون هفتم مسجد کوفه را
پس گفت این جای امیر المؤمنین علیه السلام است اصبغ گفت و عادت امام حسن بن علی علیه السلام این بود
که نماز میگزارد در ستون پنجم پس چون غایب میشد امیر المؤمنین علیه السلام نماز میگزارد در ستون هفتم امام حسن
علیه السلام و این ستون هفتم است از در کنده باینمعنی که میان این ستون و میان دری که در پهلوی کوچه
کنده است شش ستون فاصله است و این هفتم است نهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
مَسْجِدُ كُوفَانَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ صَلَّى فِيهِ أَلْفُ نَبِيٍّ وَسَبْعُونَ نَبِيّاً
وَمَيْمَنَتُهُ وَمَيْسَرَتُهُ مَكْرٌ فِيهِ عَصَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَجَرَةُ يَقْطِينٍ وَخَاتَمُ
سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْهُ فَارَ التَّنُّورُ وَنَجَرَتِ السَّفِينَةُ وَهِيَ سُرَّةُ بَابِلَ
وَمَجْمَعُ الْأَنْبِيَاءِ شرح گاهی تعبیر از عدد بسیار بالف میشود و گاهی بسبعون میشود و گاهی بهر دو
میشود و مثل اینجا میتواند بود که جمع میان آن دو اینجا از قبیل دو تعبیر باشد از یک چیز برای اشارت
باینکه هر دو تعبیر از ایمه سابقین صادر شده و مراد یک چیز است والله اعلم تغییر یک گذشت در حدیث
سیوم این باب و نجرت عطف بر فار التنور و بعنوان مسامحه زیرا که بجای منه در معطوف
فیه می باید پس از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا است و او در وی حالیه است و ضمیر راجع بمرجع ضمیر
منه است و تأنیث باعتبار خبرست السره بفتح صاد بی‌نقط و تشدید را بی‌نقط و تا وحدت زمین
مرتفع که سیلاب از ان نگیرد و جمع آن صرار بکسر صاد است جوهری گفته الصرار الاماکن المرتفعة
لا یعلوها الماء صرة بابل اشارت باینکه سخریت و استهزای قوم نوح که مذکور است در سوره هود برای
این بوده که کشتی را در بلندتر مواضع و لا بابل میتراشیده مجمع الانبیا باعتبار اینست که در ان وقت
غیر نوح و تابعان او مسلمانی نبود و چه جای پیغمبری و ایشان در آن وقت در ان مسجد بوده اند و
سایر انبیا بعد از ان زمان در صلب ایشان بوده اند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت نماز گزارده در ان هزار پیغمبر و هفتاد پیغمبر و جانب راست
آن رحمت است برای مؤمنان و جانب چپ آن مکرست برای کافران در ان مسجد است عصای موسی
علیه السلام و درخت کدو که مذکور است در آیت سوره صافات و انبتنا علیه شجرة من یقطین و انگشتر
سلیمان علیه السلام مراد اینست که در ان مسجد نماز خواهد گزارد قائم آل محمد علیه السلام و اینها با او خواهد بود
بقرینه اینکه عصا و خاتم نزد امام زمان میباشد چنانچه گذشت در کتاب حجة در حدیث چهارم باب

که باب ما عند الائمة علیهم السلم من ایات الانبیاء علیهم السلم است و در حدیث اول این باب سی و هشتم که باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و اله و متاعه است و از ان مسجد جوشید تنور در زمان نوح علیه السلم چنانچه مذکورست در سوره هود و در ان مسجد تراشیده شد کشتی نوح علیه السلم بر حالی که ان مسجد بلند تر مواضع بابل بود و محل اجتماع پیغمبران بود باب صد و سیوم اصل باب مسجد السهلة شرح این باب بیان مسجد سهله است بفتح سین بی نقط و سکون ها که در کوفه است در این باب چهار حدیث است اول اصل
دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا أَفِيكُمْ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ عَمِّي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ أَنَا عِنْدِي عِلْمٌ مِنْ عِلْمِ عَمِّكَ كُنَّا عِنْدَهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي دَارِ مُعَاوِيَةَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيِّ إِذْ قَالَ انْطَلِقُوا بِنَا نُصَلِّي فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ شرح نصلی بتقدیر ان نصلی است پس منصوب یا مرفوع تقدیری میتواند بود و مصدر مفعول له است یعنی داخل شدیم در مدینه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید ما را که آیا در شما اهل کوفه یکی هست که نزد او باشد خبر عم من زید بن علی که در کوفه کشته شد پس گفت مردی از جماعت ما طالبان که من نزد من خبری است از جمله خبر عم تو بودیم نزد او در کوفه در اثنای شبی در سرای معاویة بن اسحق انصاری ناگاه گفت بیا یید با ما برای اینکه نماز بگزاریم در مسجد سهله اصل فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَعَلَ فَقَالَ لَا جَاءَهُ أَمْرٌ فَشَغَلَهُ عَنِ الذَّهَابِ فَقَالَ أَمَا وَاللهِ لَوْ أَعَاذَهُ اللهُ بِهِ حَوْلًا لَأَعَاذَهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَوْضِعُ بَيْتِ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي كَانَ يَخِيطُ فِيهِ وَمِنْهُ سَارَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْيَمَنِ بِالْعَمَالِقَةِ وَمِنْهُ سَارَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَالُوتَ وَإِنَّ فِيهِ لَصَخْرَةً خَضْرَاءَ فِيهَا مِثَالُ كُلِّ نَبِيٍّ وَمِنْ تَحْتِ تِلْكَ الصَّخْرَةِ أُخِذَتْ طِينَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَإِنَّهُ لَمُنَاخُ الرَّاكِبِ قِيلَ وَمَنِ الرَّاكِبُ قَالَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح و فعل بتقدیر استفهام و عطفست بر مقدر وان مذکورست در قول آنحضرت که قال انطلقوا و جاء به غاوجیم و همزه و ضمیر غایب بصیغه ماضی معلوم صحیح العین مهموز اللام باب منع استیناف بیانی است الاعاذه کسی را پناه خود کردن و کسی را پناه دادن و اول مرادست در اول و دوم مرادست در دوم بادر به معنی فی است ذکر حولا باعتبار اینست که صاحب خروج عمده خطر او در سال اول است و اگر آن سال را گذراند مستقل میشود غالبا پس منافات نیست میان این و میان آنچه در حدیث سیوم این بابست که عشرین سنة باد ر بالعمالقة برای سببیت است صاحب قاموس گفته العمالقة قوم تفرقوا فی البلاد من ولد عمليق كقنديل او قرطاس ابن لاوذ بن ارم بن سام در بعضی نسخ بعد از

تحت تلك الصخرة

کل

کل نبی و بر این نسخه مراد چنین است تحت تلک الصخره و در بعض دیگر چنین است و من تحت تلک الصخره اخذت طینة کل نبی المناخ بضم میم و نون و الف و خا با نقطه محل خوابانیدن شتر یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا گفت آنرا او که رد پس آنحضرت گفت که نه بیان این آنکه عارض شد او را کاری پس واداشت او را از رفتن پس امام گفت آگاه باش بخدا قسم که اگر پناه خود داده بود خدا او را در ان مسجد یکسال هر آینه الله تعالی پناه میداد او را آیا ندانستی که آن مسجد جای خانه ادریس پیغمبر علیه السلم است که دوزندگی میکرد در آن و از ان مسجد روانه شد ابراهیم علیه السلم بسوی یمن بسبب عمالقه که در یمن بودند و کافر بودند و مراد اینست که برای جنگ با عمالقه روانه شد و از ان مسجد روانه شد داود علیه السلم بسوی جالوت که مذکورست در سورة البقره و بدرستی که در زمین آن مسجد هر آینه سنگیست سبز که بر آنست صورت هر پیغمبری و بدرستی که آن مسجد جای شتر خوابیدن سوارست گفته شد که و کیست آن سوار گفت خضر علیه السلم است مراد اینست که خضر علیه السلم بسیار بان مسجد می آید و شتر خود را میخواباند و نماز میگزارد دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُكِرَ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ مَنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَامَ بِأَهْلِهِ شرح و ذکر عطفست بر قال بعطف تغییر و مراد اینست که احوال مسجد سهله را بسیار گفت صاحبنا عبارتست از قائم آل محمد علیهم السلم باد ربا هله برای مصاحبت است و مراد با هله جمعی از موالی قائم علیه السلم است که مذکور شده در کتاب الحجة در حدیث شانزدهم باب فی الغیبة که باب هشتاد و نهم است که همیشه با او همراه میباشند در زمین مدینه پس مراد اینست که چون از زمین مدینه در زمان غیبت متوجه کوفه میشود در مسجد سهله فرود می آید از کرد راه و میتواند بود که مراد با هله مخلصانی باشند که در وقت ظهور قائم علیه السلم لشکر او خواهند بود و ایشان سیصد و سیزده کسند در اول ظهور بنابر مشهور و مراد اینست که اول از کرد راه باینجا فرود می آید و بعد از ان بجای خود و جاهای دیگر میرود و بر هر تقدیر منافات نیست میان این و آنچه گذشت در شرح حدیث سیوم باب سابق که و میسرنه مکر یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم و مذکور کرد فضایل مسجد سهله را پس گفت آگاه باش بدرستی که آن مسجد جای فرود آمدن صاحب ماست چون برخیزد و ظاهر شود با جمعی که مخلصان او باشند سیوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعِيدٍ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ بِالْكُوفَةِ مَسْجِدٌ يُقَالُ لَهُ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ لَوْ أَنَّ عَمِّي زَيْداً أَتَاهُ فَصَلَّى فِيهِ وَاسْتَجَارَ اللهَ لَأَجَارَهُ عِشْرِينَ سَنَةً فِيهِ مُنَاخُ الرَّاكِبِ وَبَيْتُ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

میکرد

وَمَا أَتَاهُ مَكْرُوبٌ قَطُّ فَصَلَّى فِيهِ بَيْنَ الْعِشَائَيْنِ وَدَعَا اللَّهَ إِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ
كُرْبَتَهُ شرح استجار بجیم است یعنی روایت از عبد الرحمن بن سعید خز فروش از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که امام گفت که در کوفه مسجدیست که گفته میشود آنرا مسجد السهله اگر اینکه عمّ من
زید میرفت نزد آن پس نماز میگزارد در آن و طلب پناه دادن میکرد از الله تعالی هر آینه
پناه میداد او را و آنست سال در آن مسجدیست محل شتر خوابانیدن خضر علیه السلام و خانه ادریس
پیغمبر صلی الله علیه و نیست اینکه آمده باشد نزد آن مسجد غمگینی هرگز پس نماز گزارده باشد در آن
در میان شام و خفتن و دعا کرده باشد الله تعالی را مگر آنکه گشادگی داده الله تعالی غم او را چهارم اصل
وَرُوِيَ أَنَّ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ حَدُّهُ إِلَى الرَّوْحَاءِ شرح این عبارت مصنفست و ظاهر
اینست که مروی عنه صاحب الزمان علیه السلام باشد بتوسط سفراء الحد بفتح حاء و تشدید دال بی نقطه
حاجز میان دو چیز و طرف چیزی و بنابر اول مراد اینجا دیوارهاست که فاصله است میان درون
مسجد و بیرون مسجد و بنابر دوم مراد مسافتی است که در دور مسجد است و برکت مسجد تا منتهی آن
میرسد نظر آنچه گذشت در حدیث دوم باب سابق که والبرکة فیه علی اثنی عشر میلا روحاء بفتح راء
بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه و الف ممدوده در چند معنی مستعمل میشود و از آنجمله کوهستانیست
از توابع مدینه که در میان مدینه و مکه است و از جمله آن کوهستان دره ایست فراخ که در اوایل
آن از جانب مدینه بر سر راه مانند دیواریست از سنگ که از دو جانب تا سر کوه کشیده و قافله از
رخنهای دیوار عبور میکنند محرم را مستحب است در وقت رسیدن نزد آن دیوار اینکه تلبیه را
بلند گوید چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب التلبیه که باب هشتاد و یکم است و در اواخر آن
دره که در جانب مکه است در دست چپ راه در بیخ کوه بنای کوچکیست که آنرا مسجد غزال مینامند
و بعض مردم قافله بزیارت آنجا میروند و از آنجمله دهی است بر کنار نهر عیسی صاحب قاموس گفته
والروحاء موضع بین الحرمین علی ثلاثین او اربعین میلا من المدینة و قریة من رحبة الشام و قریة
من نهر عیسی و بعد از آن گفته و قصة روحاء قریة القوا الی الروحاء ظرف مستقرست و خبر آن است
بتقدیر متوجه الی الروحاء یا بتقدیر منته الی الروحاء و بنابر اول مراد بتوجه دیوارهای مسجد بسوی روحاء اینست
که اگر دو دیوار راست و چپ آنرا بخط مستقیم اخراج کنیم بروحاء رسد و اگر از دیوار محراب آن خطی
بعنوان عمود اخراج کنیم بروحاء رسد و بنابر دوم مراد بانتها طرف مسجد بسوی روحاء اینست که برکت
از مسجد میرسد تا دهی که بر نهر عیسی است یعنی و روایت کرده شد از امام صلوات علیه اینکه مسجد سهله

دیوار

دیوار آن رو بسوی روحاء دارد بدانکه این اشارتست بچند چیز اول آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
هفدهم باب فی الغیبة که باب هشتاد و نهم است که صاحب الزمان صلوات الله علیه در زمان غیبت
کبری در بلی المسجدین میباشد و گفتیم در شرح آن حدیث که شاید که در روحاء باشد و این حدیث
مؤید آنست و مناسبتست با احتمال اول در شرح از اتمام باطل در حدیث سابق دوم آنچه گذشت
در شرح حدیث ششم باب صدم که بعض مساجد منحرفست از وسط جهت کعبه بسوی جزئی دیگر از جهت
کعبه که در جانب مغربست برای مصلحتی عظیم و از آنجمله است مسجد سهله زیرا که روحاء نسبت بقافله که
از کوفه بمدینه رود در دست راست واقعست بچندین فرسخ سیوم اینکه قبله بودن کعبه باعتبار
اینست که مقرر اینست که اگر مانعی نباشد امام زمان مجاور آن میبوده باشد و در هر موسمی حاضر
میشده باشد چنانچه گفته در سوره حج وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ و در سوره یونس واجعلوا
بیوتکم قبلة و در سوره البقره اسجدوا لآدم و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث هفتاد و سیوم باب
صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است پس اگر معلوم باشد که در سالهای بسیار
امام آخر الزمان سکنی خواهد داشت در جزئی از مجموع جهات کعبه که غیر وسط مجموع جهات کعبه
است بنای مسجد رو بآن جزء بهتر خواهد بود و موافق اینست بنای مسجد سهله پس قبل از استقرار
امام صلوات الله علیه در روحاء تیاسر در مسجد سهله و موافق آن از مساجد و بناهای کوفه مستحب بوده
و بعد از استقرار مستحب نیست مگر در موسم حج و علم باینکه امام نزد کعبه است والله اعلم اصل هَذَا آخِرُ
كِتَابِ الصَّلَاةِ مِنَ الْكِتَابِ الْكَافِي لِأَبِي جَعْفَرٍ الْكُلَيْنِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الزَّكَاةِ شرح این از الحاقات
کاتبانست یعنی این آخر کتاب صلوة است از کتاب کافی از ابو جعفر کلینی رحمه الله و سپاس الله راست
و درود کناد الله تعالی بر محمد و آل او و محبوبان او که پاکیزه کانند و در عقب آن می آید کتاب الزکوة
قد وفق الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما و عن جمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات لاتمام شرح هذا
الکتاب فی یوم الخمیس عاشر جمادی الثانیه
سنة احدی و سبعین والف من الهجرة
النبویة
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

